فهرست جلد اول کتاب مجمع الجوامع وذخائر التراکیب المسمی بالقرابادین کبیر

تمت

تمام شد فہرست جلد اول
کتاب قرابادین کبیر

یؤتی الحکمة من یشاء ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا
سنہ ۱۲۷۱
جلد اول قرابادین کبیر
ہجری
در عمدة المطابع واقع دهلی باهتمام حافظ نیاز احمد طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی تحیر دون ادراک کنه ذاته المقدسة العقول والاوهام * وتتلاشی عند قرب ساحة جلاله
وجماله العلوم والافهام * ابدع المجردات والاولیات العلویات والسفلیات الروحانیات والجسمانیات
واخترع الاجسام البسائط والمرکبات وجعل العناصر مادة للکائنات الفاسدات * وصیر
الکون والفساد سببا للمولدات * فخلق منها الانسان فی احسن تقویم * وشرفه بتشریف انفخت
فیه من روحی الذی هو منشاء الوحی والالهام والتعلیم * ولنشکره شکر الشاکرین * ونذکره ذکر الذاکرین
بلسان العجز والتقصیر * انه هو السمیع البصیر * والصلوة والسلام علی حبیب القلوب
وطبیب النفوس الذی ارسله بالهدایة العظمی والشفاعة الکبری محمد المصطفی وآله الذین اجتباهم
الله تعالی وطهرهم تطهیرا * وجعلهم شمسا وقمرا وسراجا منیرا * اما بعد * بعرض برادران
ایمانی وخلان روحانی میرساند بنده عاصی هیچ کم از هیچ ابن السید السند الاستاذ المرحوم محمد
هادی العقیلی العلوی الخراسانی ثم الشیرازی الشهیر بحکیم محمد هادیخان محمد حسین غفر الله
ذنوبهما وستر عیوبهما که مدتی مدید اشتیاق این داشت که کتابی در طب جمع و تالیف نماید
که حاوی و شامل باشد اکثر اغراض و مطالب هر پنج فن آن را ولیکن بسبب بضاعتی فقره ماند

وقت از علم و عمل و عدم تحصیل تجربه و غیرها از موانع و عوائق از قوه بفعل نمی آمد و بعرصه
شهود و ظهور نمی یافت و چنانچه جزوی از فن سوم در امراض رأس نوشته بود که اتفاقاً اجزای
چند متفرق از مسودات خال والد ماجد مغفور مبرور محمد هاشم المخاطب بحکیم معتمد الملوک سید
علوی خان بن حکیم محمد هادی العلوی قدس الله سرهما به ترتیب حروف تهجی بدست آمد و از آن
معلوم گردید که شروع بجمیع و تالیف قرابادینی نموده بودند بدین نسق که اولا بعضی از ادویه مفرده
مشهوره را ذکر نمایند و در ذیل هر یک از آنها مرکباتی که آن دوا اصل و عمده است آنها
نیز به ترتیب حروف مندرج سازند و استطرادا بعض مرکبات را بدون ذکر مفردات نیز ایراد نمایند
و با تمام نرسیده بود که جناب مستغنی الالقاب حضرت ارشاد مآبی پیر و مرشد حقیقی عمی حبیب الله
و ولیه مد الله ظلال افاضاته و افاداته که حسب نسب صوری و معنوی آن جناب بحضرت سرور انبیا
و سند اصفیا و حضرت سید اولیا و پیشوای اتقیا با اولاد الحسینیه صلوات الله علیهم میرسد امر نمودند که بهمین
نسق این را جمع کن و با تمام رسان حیف است که منتشر و ضائع گردد و شاید بکار بندهٔ از بندگان
خدای تعالی آید و ذخیره باشد برای عقبی امتثالاً لامره الاشرف الاعلی درین اوان که مدت یکهزار
و یکصد و هشتاد و پنج از هجرت حضرت ختمی پناهی صلی الله علیه و آله گذشته است با وجود کمال نادانی
کالقلم فی ید الکاتب متوجه جمع و تالیف آن گردید و آنچه را یافت از قرابادین کتاب موسوم
بجامع الجوامع از تالیف آن مرحوم مغفور و کتب دیگر از قرابادینات و مفردات و اصول
التراکیب و غیرها که تفصیل آنها طولی دارد و انشاء الله تعالی در فهرس علیحده مذکور خواهد شد و
تحقیقاتیکه از جناب ارشاد مآبی دام ظله العالی مسموع میگشت و مشاهده می شد و نسخه مجربی که بدست آمد
و سخن تحقیقی که شنیده و یا در کتب و رسائل معتبره بنظر می رسید الحاق می نمود و در ضمن مقدمه و بیست
و هشت کتاب بعدد حروف تهجی و در هر کتابی چند باب و در هر بابی چند فصل و خاتمه و مسمی
بقرابادین مجمع الجوامع و ذخائر التراکیب گردانید امید از توفیق موفق حقیقی تقدس و تعالی
و امداد جناب حضرت رسول مختار و آله الاخیار الابرار الاطهار علیه و علیهم صلوات الملک الغفار
و یمن برکات انفاس نفیسه متبرکه و همت عالیه آنجناب دام فیضه آنکه باحسن وجهی صورت اتمام و
سمت اختتام پذیرد و توقع از ناظران درین اوراق منتشره و سخنان پراکنده و مجموعه مختصره

وتراکیب غیر فصیحہ ومؤتلفہ غیر متوافقہ آنکہ ہرجا سہوی ولغزشی وخطائی بینند حمل بر جہل وناوانی این ہیچمدان
نمودہ بذیل عفو درپوشند وقلم اصلاح دران برکشند ودرمقام خردہ گیری درنیایند وناقص نگذارند و
ہرگونہ فوائد وعوائدیکہ دریابند از فضل او جل شانہ وآن حضرات عظام ویمن دولت ملازمت وفیض خدمت
وبرکت ہدایت وارشاد جناب حضرت ارشاد مآبی مدظلہ العالی وروح مطہرآن ہردو مغفور مبرور دانند وابن عاصی
را بدعای مغفرت یاد آرند والتوفیق من اللہ العلی الاعلی لاحول ولا قوۃ الا باللہ منہ البدء والیہ المنتہی ❋ قطعہ ❋
غرض نقشی ست کزما یادماند ❋ کہ ہستی را نمی بینیم بقائی ❋ مگر صاحبدلی روزی بہ رحمت ❋ کند بر حال این مسکین دعائی
مقدمہ دربیان امری چند کہ اطلاع بدانہا پیش از شروع در مقصود ضروری ست ودرضمن بیست فصل وذیلی

فصل اول دربیان غذا ودوا وذوالخاصیۃ ازغذا ودوا وسمی وہر یک ازدوای مسہل وملین واقسام ہر یک ❋ باید دانست

چون مقرر است نزد کل اولو الالباب اهل دانش و بینش که علت غائی و مقصود اصلی از ایجاد کل آفرینش
انسان است که فرد کامل و نسخهٔ جامع و منتخب شامل کل عوالم است و او را بدنی و روحی است و روح او از
عالم تجرد و تقدس و امر رب است تقدس و تعالی و بدن او از عالم تجسم و اسفل و خلق حادث از عناصر
و اخلاط و الیاف و اورده و شرایین است جسمانی حاصل از بخار و مزاجی جسمانی لطیف و متین در تجویف
ایسر قلب که روح طبعی نامند مرتبط بآن روح بجهت ایصال فیض آن عالم بدین عالم و رسانیدن کمالات
حاصله این عالم بآن عالم و بدن باعتبار ترکیب و تجسیم لاجرم دائم در تغیر و تبدل و تزاید و تناقص
و نما و انحطاط و انحلال است و بدین سبب لاجرم محتاج به بدل ما یتحلل و مدد و معینی است از خارج
تا آنکه زمانی چند بماند و کمالات لائقه بحال خود را که انسانیت و بقای او بدان است تحصیل نماید
و ما بالقوه او بالتمام بتدریج بفعل آید و نیز تولید مثل برای بقای نوع از و حاصل گردد و چون روح
دوم تابع بدن نیز بسبب تغیر بدن متغیر شود و آن روح اولی هرچند مجرد است اما تعلق و ارتباطی
ببدن دارد بواسطهٔ آن روح طبعی و غذا و مدد از حواس و مدارک بدن می یابد همچنان که روح طبعی و آن
بدل محتاج بغذا و طعام است و امر کلوا و اشربوا و نهی از و لا تسرفوا و کریمه فلینظر الانسان الی طعامه بطریق
عموم نازل و شامل هر دو است هرچند غذای حقیقی روح مجرد امری دیگر است که ادراکات کلیه
و اعمال حسنه و معارف حقه و ملکات مرضیه باشد که ما به الامتیاز انسان از سائر مخلوقات بدان
است ولیکن تحصیل آنها بتوسط آلات بدنی و قوی و ارواح و مدارک است و بدون اینها نتواند حاصل
نمود زیرا که بدن حکم مطیه و بارکش می دارد و آن روح را هم غذا و طعام لابد از نباتات و حیوانات از
مولدات ثلاثه خواهد بود زیرا که جمادات صلاحیت و قابلیت آن ندارند که غذای انسان شوند
و آشامیدن آب از برای ترقیق و بدرقه و رسانیدن غذا است باعضا و منفذ در اعماق بدن ضروری
و انسانی و بجهت ترطیب بدن نه بجهت تغذیه زیرا که بسبب بساطت خود قابلیت تغذیه ندارد
و جزو بدن نمی شود و نیز چون بدن بسبب عوارض و امثال آن چند و از عدم مراعات قوانین کلیه حفظ
صحت و قواعد ستهٔ ضروریه و تجاوز از حد لائق و واجب از مزاج اصلی خود منحرف می گردد که مسمی
بمرض و داء است محتاج می گردد بدفع و رد آن بحالت اصلی خود بمعاونت غذا و دوا و غیر آنها از تدابیر
و بیان دیگر آنکه بدن من حیث المجموع از اعضا و ارواح و قوی مرکب با حسکم [illegible]

وطبیعت سلطانی حاکم و دانا که جمیع اجزای بدن را در قبضه تصرف خود مستحکم دارد و حافظ آنها هست
و یک سر موی از قبضه تصرف او بیرون نیست و آنچه وارد بدن میگردد از داخل و یا خارج بدان مطلع
است و حتی المقدور در دفع آن میکوشد و آن را دفع می نماید مگر آنکه عاجز آید به سبب ضعف خود و یا
غلبه و قوت وارد که درین هنگام محتاج میگردد بمعاونی و مددی از خارج و معاون عبارت از طبیب
است خواه طبیعت خود طبیب باشد بالهام و یا به تحصیل علم و عمل و کثرت تجربه و یا دیگری باشد و
و مدد عبارت از غذا و دوا است باقسام خود ها که خواهد آمد ان شاء الله تعالی پس اگر آن طبیب حاذق
است یعنی متصف بعلم و عمل و تجربه کار و صاحب ملکه است و هوای بروی غالب نیست ولی مرض غرض
است مدد موافق و نافع و بحسب مطلوب و بقدر حاجت باو میرساند و الا کمتر و یا زیاده و یا مخالف معاند
مضر و گاه البته خللی میرساند و زیادت ضرر و فساد بتخصیص که مخالف و یا اسباب قوی می باشد
و یا خود سم مطلق باشد که بالکل ید تصرف و حفظ طبیعت را معطل و مختل و معزول میدارد و خود در بدن
تصرف با فساد و افنا می نماید* و بدانکه غذا و همچنین دوا صاحبان ماده و کیفیت و صورت اند و
ماده و صورت هر دو جوهر اند و کیفیت عرض و عرض یا عارض صورت است آن حرارت و برودت
است که از کیفیات فاعله اند و یا عارض ماده و آن رطوبت و یبوست است که از کیفیات منفعله اند و تولید غذا
از ماده است و تاثیر دوا از کیفیت است و در اکثر احوال و گاه بصورت و گاه بهر دو است و خاصیت البته از صورت
است که عبارت از صورت نوعیه باشد و غلبه و تاثیر یا بیکی از ان امور ثلثه است به تنهایی می باشد و از انها و یا بهر سه
بحسب ترکیب با تساوی ایشان با هم و یا بعدم تساوی مثلا در دوای مطلق قوی و غالب و زائد کیفیت*
است و دو امر دیگر مغلوب و ضعیف و در ذوالخاصیه صورت قوی و غالب و زائد است و بهمین نسبت در
غذای دوائی و غذای ذوالخاصیه و غیرها و بجهت اشاره بدین معنی آن را مصدر بذکر نموده غذای دوائی و دوای
غذائی و دوای فادزهری و دوای سمی و امثال اینها می نامند* و ذوالخاصیه یا موافق و مقوی و منفعت
و حافظ مزاج اصلی و حرارت غریزی و قوی است و یا مخالف و مفسد و فانی کننده آنها و اول را فادزهر و تریاق
و ثانی را سم می گویند و چون این مقدمات با اجمال دانسته شد * پس بدانکه آنچه
وارد بدن انسان گردد خالی از ان نیست که تاثیر آن یا بماده فقط است و آن را غذای
مطلق نامند و یا بکیفیت فقط و آن را دوای مطلق و یا بماده و کیفیت هر دو آن را

غذای دوائی و یا بکیفیت و ماده هر دو و آن را دوای غذائی گویند و یا بصورت فقط و آن را ذو
الخاصیة گویند و این یا موافق و دافع مضارست و یا مخالف و احداث کننده مضرت و فساد و هر یک
ازینها منقسم به چند قسم میگردد اما آنچه موافق است پس تاثیر آن یا بصورت فقط است و آن را فادزهر و یا
بماده و صورت هر دو و آن را غذای فادزهری و یا بکیفیت و صورت هر دو و آن را دوای فادزهری
و یا بهر سه از ماده و کیفیت و صورت و آن را غذای دوای فادزهری خوانند و اما آنچه تاثیر آن بمخالفت و
مضادت باشد نیز بر چند نوع است یا بصورت فقط است و آن را سم مطلق نامند و یا بکیفیت و صورت
هر دو و این نیز بمراتب است اگر در کمال قوت است آن را دوای سمی گویند و اگر در کمال قوت نیست و آن نیز
بر دو نوع است یا با آن قوت مسهله است و آن نیز بر سه نوع است یا قوی است و یا متوسط و یا ضعیف اما قوی
را تاثیر بصورت و کیفیت است با هم و آن را دوای مسهل و ذو الخاصیة نامند و اما متوسط را تاثیر بکیفیت و
صورت است و این را دوای مسهل گویند و اما ضعیف اکثر تاثیر بکیفیت و ماده و صورت هر سه است و لیکن
همه ضعیف و ناقص خصوص صورت و این ادویه را بدین خوانند و معنی و تفصیل این اجمال آنکه غذای
مطلق آن است که تاثیر و تاثر آن در بدن بماده فقط باشد نه بکیفیت و صورت بدین قسم که چون وارد
بدن گردد و تاثیر دران نماید بتوسط کیفیتی که لازم آن است بدن ازان متاثر و متغیر نشود و از مزاج*
اصلی خود نگردد بلکه دران تصرف نموده بالقوه آن را بالفعل آورد و آن را متغیر و متبدل از صورت غذائی
بصورت خلطی سازد و مستعد اینکه بگردد جزو عضو و بر قطار ثلثه آن بیفزاید و قائم مقام گردد و بران صورت
عضوی از مبدا افیاض جل شانه باستعداد قریب مانند آب گوشتهای لطیف و زرده تخم مرغ نیم برشت
و یا بعید مانند گندم و سائر حبوب و بقول و غیرها و کیفیت حاصله ازان مخالط منافی و غالب بر کیفیت
اصلی بدن و اعضا نباشد و دوای مطلق آن است که تاثیر آن در بدن بکیفیت فقط باشد و ماده آن
قابلیت غذائیت و جزو بدن شدن نداشته باشد بدین قسم که چون وارد بدن گردد و حرارت غریزی دران
تصرف نماید متاثر و متغیر نگردد بلکه تاثیرا و تصرف در بدن نماید و آن را متاثر و متغیر بکیفیت خود سازد
از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست مفردا یا مرکبا مانند فلفل و زنجبیل و نیلوفر و کافور و بزر رازیانه
و امثال اینها * و غذای دوائی آن است که تاثیر آن در بدن بماده و کیفیت هر دو باشد بهمان نحو یا غلبه
ماده که بعد تاثیر و تاثر ازان خلطی حاصل گردد که جزو بدن تواند شد و با آن اندک کیفیت و مزاجی باشد

غالب بر کیفیت مزاج اصلی بدن و تغیر مزاجی در بدن نماید بکیفیت خود از کیفیات اربعه مانند خس و بقل [illegible]
و خیار بادرنگ و کدو و هندوانه و خربزه و آلو و بقلة الحمقا و اسفاناخ و بابونه و شبت و شلغم و زردک و چقندر
و کلم و ماش و عدس و نخود و لوبیا و غیرها و دوائی غذائی آن است که تاثیر آن در بدن بکیفیت مادهٔ جزو
باشد یا غلبهٔ کیفیت و بدن را متغیر سازد و تغیر مزاجی و ثانیا بدن در آن تصرف نماید و از آن خلط بسیار
کمی حاصل گردد که قابلیت غذائیت و جزو بدن شدن و قبول صورت عضوی داشته باشد یا کیفیتی
غالب پیدا باشد [illegible] و برگ کاسنی و عنب الثعلب و سیر و پیاز [illegible]
و بزور مانند خیار و خربزه و هندوانه و غیرها * و بدانکه ادویه و اغذیه را افعال کلیه است مانند
تسخین و تفریق حار و تبرید و تکثیف بارد و تلیین و سیلان رطب و تیبیس و صلابت و استمساک یابس و [illegible]
از ادویه را صفات مخصوصه است که مشابه افعال کلیه آن است مانند تفتیح و تسدید و [illegible] و تحلیل
و امثال اینها و اغذیهٔ مفرده را صفات منحصر است در چهار قسم چنانچه غذا [illegible]
الکیموس و یا فاسد الکیموس و اول آن است که متولد شود از آن خون طبیعی صالح [illegible] باشد
یا آن اخلاط دیگر مگر اندکی بقدر احتیاج و ثانی بخلاف آن است و هر واحد از این هر دو منقسم می شود
بسه قسم لطیف و کثیف و متوسط بینهما و باز بسه قسم دیگر کثیر الغذا و قلیل الغذا و متوسط بینهما کثیر الغذا
آن است که از آن خون بسیار تولید یابد و قلیل الغذا بالعکس آن و متوسط بینهما پس اقسام اغذیه هیجده
می شود بضرب سه در شش و بیان دیگر آنکه غذا یا رقیق لطیف است مانند اسفاناخ و یا غلیظ است مانند
پنیر و یا معتدل است مانند آبگوشت بزغاله و هر واحد از این هر دو یا جید است مانند آب گوشت جوجه
مرغ و بیضهٔ مرغ و ماهی ریزه و یا معتدل است مانند آب گوشت بزغاله و نخود و نان تازه و یا ردی
است مانند خردل و سیر و پیاز و هر یک از اینها یا کثیر الغذا است مانند زردهٔ بیضهٔ نیم برشت و یا معتدل
الغذا مانند مرق نخود یا عسل و یا قلیل الغذا مانند [illegible] بقول * بنا بر این [illegible] آید *

لطیف صالح الکیموس کثیر الغذا مانند زردهٔ تخم مرغ نیم برشت یا برشته وگوشت [illegible]	لطیف صالح الکیموس قلیل الغذا مانند انار و سیب و کاهو	لطیف صالح الکیموس متوسط الغذا مانند نان گندم پاکیزه جید	لطیف فاسد الکیموس کثیر الغذا مانند شش حیوان و کبوتر بچه	لطیف فاسد الکیموس قلیل الغذا مانند ترب و پیاز و هرچه تیز و تند باشد	لطیف فاسد الکیموس متوسط الغذا مانند نان فطیر ردی الطبخ
کثیف صالح الکیموس کثیر الغذا مانند تخم مرغ برشته کرده در روغن	کثیف صالح الکیموس قلیل الغذا مانند پنیر تازهٔ غیر کهنه	کثیف صالح الکیموس متوسط الغذا مانند گوشت بچه گاو	کثیف ردی الکیموس کثیر الغذا مانند گوشت گاو	کثیف ردی الکیموس قلیل الغذا مانند گوشت قدید	کثیف ردی الکیموس معتدل الغذا مانند کلم
معتدل صالح الکیموس کثیر الغذا مانند گوشت برهٔ یکساله	معتدل صالح الکیموس قلیل الغذا مانند شلغم	معتدل صالح الکیموس معتدل الغذا مانند گوشت بچهٔ شتر	معتدل ردی الکیموس کثیر الغذا مانند کلم روسے	معتدل ردی الکیموس قلیل الغذا مانند زردک	معتدل ردی الکیموس معتدل الغذا مانند ماهی خشک کرده

* و ذوالخاصیه آن است که تاثیر آن در بدن بکیفیتی و امری ورای کیفیات و امور ظاهر حسیه و بینه باشد بلکه بمناسبتی طبیعیه امری بسیار لطیف رقیق خفی مانند جذب مقناطیس و کاهربا آهن و کاه را و تاثیر فادزهر سم در بدن که تعبیر از ان بصورت نوعیه نیز نموده اند ولیکن جذب مقناطیس و کاهربا آهن و کاه را الطف و ادق و اخفی است از تاثیر آن هر دو بلکه این نمونه ایست از تاثیر نفوس بعض اشخاص انسانیه مر بعض دیگر را از محبت و عداوت ایشان بسبب مناسبت و مجانست نفوس و ارواح هر یک با هم و عدم مناسبت و منافرت ایشان از یکدیگر که تفصیل آن طولی دارد و محل گنجایش آن ندارد * بدانکه ذوالخاصیه اکثر تاثیر آن بموافق است آن را فادزهر و تریاق نامند و الا سم * و فادزهر و تریاق آنست که تاثیر آن در بدن و حرارت غریزی و قوی و ارواح بطریق موافقت و محافظت و تقویت و اعانت آنها بحیثی باشد که بر دفع و رفع نکایت و اذیت سم موذی یاری و مقاومت نماید چنانچه بتفصیل انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد * آنکه افیون را *

تریاق می نامند مجازیست بجهت آنکه حافظ القوة است و درین امر با تریاق حقیقی اشتراک دارد * وغذای
ذوالخاصیة آن است که تاثیر آن بماده و صورت هردو باشد بنحو مذکور از فعل و انفعال و تاثیر و تاثر مانند بره و
گوسفند و گاو و شیر با شکر و کاهو مانند آنها که با وجود تغذیه احداث تفریح و دفع سمیت می نماید * و دوای
ذوالخاصیة آن است که تاثیر آن بکیفیت و صورت هردو باشد مانند بادزهر حیوانی و جدوار و حب الغار
که با وجود تریاقیت و دفع سمیت و اذیت سم احداث حرارتی غالب بر مزاج اصلی بدن نیز نماید * وغذای دوای
ذوالخاصیة آن است که تاثیر آن بماده و کیفیت و صورت هر سه باشد مانند تفاح و خمر که با وجود تغذیه و احداث
کیفیتی غالب بر بدن تفریح و سرور هم می آورند * و سم مطلق آن است که تاثیر آن در بدن مخالف
تاثیر فادزهر باشد و بزودی و بلا مهلت تصرف در بدن نموده تصرف طبیعت را معطل دارد و حرارت غریزیه
و امزاج و قوی را فاسد و فانی سازد و فرصت فعل و انفعال نه دهد مانند بیش و شرب مرارة افعی و مارهای دو
و گزندگان آنها که فی الفور مهلک اند * و دوای سمی آن است که تاثیر آن بکیفیت و صورت نوعیه هردو باشد
ولی تاثیر و تاثر با حصول اثر سمیت احداث کیفیتی غالب بر کیفیت اصلی بدن نماید مانند بیش سیاه * وغذای
سمی آن است که تاثیر آن بماده و صورت هردو باشد ولی فعل و انفعال با حصول تغذیه بدستور مسطور احداث
سمیت نماید و امثال این در خارج کم متحقق است زیرا که اشیای سمیه لی کیفیتی از کیفیات ملمی باشند و بادرر را
بعض غذای سمی گفته اند و چنین نیست * وغذای دوای سمی آن است که تاثیر آن بماده و کیفیت و صورت هر سه
باشد و بعد تاثیر و تاثر با حصول غذائیت و کیفیتی غالب احداث سمیتی ایدما مانند لحوم افاعی و سائر لحوم سمیه که با آ
سمی * و دوای مسهل ذوالخاصیة آن است که تاثیر آن بکیفیت و صورت هردو باشد و با آن نیز قوت مسهله
بود و بکمال قوت و شدت تاثیر و برای کسر قوت محتاج باصلاح و تدبیر از تشویه و غیرها باشد ولی احتیاج و ورود
در بدن و تاثیر و تاثر نفوذ و سرایت در اعضای سطوح عروق و اعماق بدن نماید و مخالط و متشبث با خلاط و رطوبات
رقیقه و غلیظه گردد و اکثر آنها را به تجفیر و ترقیق و تذویب و تقطیع و غیرها دفع سازد و بعض را به تحلیل و مانند سقمونیا
که بکیفیت خود حرارت و بصورت نوعیه دفع صفرا و بلغم می نماید و همچنین سائر ادویه مسهله قویه مانند مازریون و
دند و خربق و غیره * و دوای مسهل آن است که تاثیر آن بآن مشابه نباشد بلکه در فعل ازان اندکی ضعیف
تر باشد و محتاج اصلاح بسیار نباشد مانند سنامکی و تربد و هلیلجات و امثال اینها که باستعمال با وجود آنچه
یعنی سنامکی یا گل سرخ و حب منودان تربد و هلیلجات با روغن بادام کافی است * و دوای ملین آن است

که تاثیر آن از آن هم ضعیف‌تر باشد و متشبث باخلاط و رطوبات موجوده که حاضره در معده و امعاء و حوالی
آنها گشته دفع کرداند و با آن قوت انفاذ چندان نباشد مانند فلوس خیار شنبر و ترنجبین و شیرخشت
و شکر سرخ و تمر هندی و اجاص و امثال اینها و لیکن خالی از قوت جالیه نباشد و از اینها نیز لبعض محتاج
باشند که اصلاحی اند مانند فلوس خیار شنبر که باید بروغن بادام یا کل سرخ چرب نموده شود برای دفع تشبث
و چسبیدن بسطح امعاء و احداث قرحه و سحج و زحیر و لبعض نیستند محتاج بدان مانند ترنجبین و شیرخشت و
سایر ملینات مذکوره در کتب * و بدانکه چون هر فرد فرد از اشخاص انسانیه را اطلاع و تعرف بر مزاج خود
و امزجه دیگران و احوال طاریه بر آنها آناً فاناً و کیفیات و خواص و منافع و مضار و مقادیر شربات و طرق استعمال
هر یک از ادویه مفرده و مرکبه در هر مرض مرض و شخص شخص در اوقات و ازمان و اسنان و فصول و بلاد
مختلفه متضاده و مراعات حفظ صحت و تقویت اعضای رئیسه و قوی و ارواح نیست مگر بعدد قلیل
از حروف موسومه باطبا اند و ذکر ادویه مرکبه و مفرده و اغذیه و غیرها در قرابادینات و غیرها برای تذکر و یادآوری
ایشان است و دیگران و امثال اینها بر دیگران لازم است که هنگام الاحتیاج و حدوث عارضه بحذاق آن طائفه
رجوع آورند و بامر و نهی ایشان از پرهیز و استعمال ادویه و اغذیه و غیرها عمل نمایند و از پیش خود خود را بهالکی نیندازند
و هلاک نسازند و بر اطبا نیز لازم است که با ایشان کمال حسن خلق و محبت و شفقت نمایند و ایشان را بجای
ذوی الحقوق و برادران و فرزندان و عیال خود دانند و نظر بپاداش عمل و مال و منال و ملک ایشان ننمایند و از
و بر ایشان منت ننهند بلکه بر خود منت دارند و ایشان را باعث استکمال و آله ظهور و فروغ صناعت
خود دانند و نیز باید که متوجه معالجه بیماریا بوس العلاج تخته مشق اطبا و مجربین گشته نشوند و خود را بنام
و در محل خطر و مهلکه نیندازند و چون متوجه معالجه مریض گردند در زمانی قلیل یا کثیر مداوا نمایند و او در
بصحت نیاورد باید که از کمال شفقت و مهربانی از وی عذر خواهند و به گویند که بطبیب دیگر رجوع آورد شاید شفا
بدست او مقدر باشد و ابرام بسیار در معالجه ننمایند و نیز باید که مغرور بعلم و عمل خود نگردند و دائم مستفیض
از درگاه جناب شافی حقیقی عزّ شانه باشند و منقطع نباشند و در هر حال خود را مقصر بینند و نیز در پی تحقیر
و تکذیب و تعییر اطبای دیگر نباشند و بر ایشان تفوق نجویند و خود را بهتر نبینند و از افعال و اعمال
ایشان تنبه گیرند بر منافع و مضار ادویه و اغذیه و تدابیر و همه را معین و مددگار خود دانند و نیک بینند والله اعلم

فصل دوم در بیان مرکب القوی و ذو الخاصیة و تاثیر هر یک از آنها * و بدانکه مراتب قوی ادویه

منحصر است به سه مرتبه قوت عبارت از مبدأ اثر و سبب موجب افعال است که ظهور آنها در مواضع لائقه

مرتبهٔ اول افعال محسوسهٔ ادویه است به سبب کیفیت متشابهه حاصله از مبدأ فیاض جل اسمه از

ترکیب عناصر و امتزاج ایشان با یکدیگر و این را مزاج اول نامند **مرتبهٔ دوم** فعل محسوس مزاج ثانی

اشیای صاحب مزاج ثانویه است در ملاقی خود ها و آن از لوازم مرتبهٔ اول است چه اشیای صاحب

مزاج ثانوی مرکب اند از اجزائیکه هر یک را کیفیتی و مزاجی خاص مختلف الاثر است مانند تسخین بعضی و تبرید

بعضی و از اجتماع تفاعل کیفیات اولی کیفیت ثانوی حاصل شده و اثر آن غیر آثار آن اجزا است مانند

ردع و قبض مثلا و تسخین و تبرید و هرچه با مزاج ثانوی طبیعی باشد مرکب القوی نامند و آنچه صناعی باشد اگر

مزاج ثانی را اثر موافق آثار اجزای مفردهٔ اوست آن مرکب را متوافقة القوة گویند و اگر مخالف آنها

است مثلا هم تسخین و هم تبرید کند آن را متضادة القوة گویند و طبیعت باذن خالقها جل شانه هر یک را

در مکان لائق استعمال می نماید اگر او را عائقی و مانعی نباشد **مرتبهٔ سوم** از لوازم مرتبهٔ اول و ثانی است

بواسطهٔ افعال صورت نوعیه و بالخاصیة عبارت از آن است مانند حجر الیهود در تفتیت حصاة که از

لوازم کیفیت مزاج اوست که تقطیع اخلاط را لازم دارد و مانند اختصاص اسطوخودوس بدماغ

که از لوازم حرارت مزاج اوست که تلطیف اخلاط خاصهٔ دماغیه میکند بصورت نوعیهٔ خود و مانند تریاق که

دفع سمیت نماید بلوازم مزاج ثانوی و بواسطهٔ صورت نوعیهٔ خود * و بدانکه بنابر مذهب شیخ الرئیس قدس

سره و محققین حکما که قائل اند ببقای صور عنصریه از مرکبات باید که مراتب قوتها چهار باشد چه تصریح

نموده اند که مرکب را مزاج اولی حاصل از کیفیات اجزای متفاعلهٔ متماسه می باشد و تاثیر اولی مرتبهٔ

اولیست از مراتب و همچنین مزاج ثانوی را اثری است غیر آن مانند لبن که مرکب است از مائیت و دهنیت

و جبنیت و تاثیر او مرتبهٔ دیگر است از مراتب و برین قیاس صورت نوعی ترکیبی را اثری است غیر آثار مذکوره

و تاثیر اجزای غیر متفاعلهٔ مرکبات امر تبهٔ از مراتب نشمرده اند و قیاس مقتضی آن است که قوتها بقدر

فواعل باشند و اندراج مرتبهٔ اثر صور نوعیهٔ اجزای غیر متفاعلهٔ غیر متماسه در تحت مرتبهٔ اثر صور

نوعیهٔ ترکیبی ظاهر نیست * و بدانکه بعضی از مرکبات بی صورت نوعیه اند مانند خاک مخلوط

بآب و گلی که مرکب است از آب و هوا و بخاری که مؤلف است از آب و آتش و هرچه با صورت نوعیه است

یا محکم الترکیب است یا غیر آن و تفصیل این بجا از این خواهد آمد و تفصیل امور باقیه بالاجمال این است

* اما مرکب القوی دوائی را نامند که مرکب باشد جوهر آن از اشیای چند که هر یک را برأسه مزاجی خاص باشد
مباین دیگری و بعد ترکیب در شیء واحد و پوشیدن لباس صورت وحدانی امتزاج تامی نیافته باشند
که بعد ورود در بدن از هم ممتاز نتوانند گشت و تأثیر واحد نتوانند نمود مانند اشیایی که از عناصر اربعه ترکیب یافته‌اند
و بر مجموع آنها مزاجی و صورتی واحد فائض گشته و زمانی ممتد می‌توانند حفظ صورت نوعیه خود نمایند و اینها را
تام الترکیب نامند و آن را ناقص الترکیب یعنی بعد ورود در بدن اجزای آن از هم جدا گشته هر یک تأثیر و احداث
کیفیتی خاص نمایند و منشای آثار متخالفه و متضاده میگردند بعضی بزودی و بعضی بدیری بحسب ترکیب و امتزاج
و لطافت و کثافت مواد اجزای خود چنانچه به تفصیل ان شاء الله تعالی خواهد آمد مانند حجر الیهود و جدوار و چوب
چینی و ورد احمر و ماء الورد و اکثر ادویه فادزهریه و تریاقیه و کل ادویه باهیه مثل شقاقل و بهمنین و بوزیدان و جوز بوا
و زراوند طویل و مدحرج و زنجبیل و زرنباد و مانند اینها و در این چنین دوای نباتی اکثر رطوبت فضلیه غالب بر رطوبت
اصلیه آن می‌باشد و لهذا بزودی آنرا کرم می‌خورد و تباه میگردد و بدانکه رطوبت فضلیه عبارت از رطوبتی است
که در تمام اجزای آن شیء کماینبغی ممتزج نگشته باشد و باندک زمانی بعضی از آن به تحلیل رود و جرم آن را منشق سازد
و بعض به تعفین صورت کرمی یافته جرم آن را بخورد و رفته رفته تمام آن را فانی گرداند. و اما ذوالخاصیه پس آنکه
خاصیت باصطلاح افعال و آثار ثانوی را نامند. و ورای کیفیات اولی از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست
که از شیء ظاهر گردد مانند لطافت و سرعت نفوذ و تفتیح و ترقیق و اذابه و تحلیل و امثال اینها و افعال و آثار ثوالث
را نیز نامند. مانند تفتیت حصاة و تفریح و تقویت ارواح و قوی و دفع سمیت اگر بموافقت و مناسبت
مزاج ارواح و حیات باشد فادزهر و تریاق نامند و اگر بمضادت و عدم مناسبت باشد سم نامند و ضد آن افعال
و آثار را از آن گردد و به بیان دیگر آنکه ذوالخاصیه چیزی را نامند که تأثیر آن نه بکیفیت باشد بلکه بصورتی بود که آن
چیز بآن صورت ممتاز از سائر اشیا یافته نوعی خاص گشته باشد و بدین جهت این صورت را صورت نوعیه نامند
که بآن نوع نوع از هم جدا گشته هر یک تأثیری ورای تأثیر دیگر می‌نماید و اما اشخاص هر نوع نوع در آن تأثیر متحد اند
مانند جذب مقناطیس آهن را و کهربا کاه را چنانچه ذکر یافت و مانند تأثیر حجر الیهود و حجر الحیه و جدوار و حب الغار
و تریاق فاروق و مثرودیطوس و امثال اینها از ادویه فادزهریه تریاقیه مفرده و مرکبه در سموم حاره و بارده
و امراض متضاده اگر بموافقت و مناسبت باشد آن را فادزهر نامند و الا سم زیرا که ذوالخاصیه دو نوع
است و فی الحقیقه مرجع ما بالکیفیه و مرکب القوی و ذوالخاصیه و ما بالطبع عند التحقیق و التدقیق قریب به یکدیگر

امری ست و آن غیبت که اثر طبیعت که آن اثر ظهور نفس و انطباع و فرو رفتگی آن است در اجسام بمراتب الا آنکه
تاثیر ما بالکیفیة ضعیف و جزئیست و تاثیر مرکب القوی ازان زیاده و متکثر و تاثیر ذو الخاصیة ازان بیشتر و بالاجمال
و تاثیر ما بالطبع ازان زیاده و تاثیر نفس کلی و اشمل و از همه اقوی و ارفع و اعلی است زیرا که نفس از جسم مفارق
و جدا است و پیوسته بعقل فعال است اجل و عقل بعاقل است والله اعلم و اما تاثیر فادزهر و تریاق پس بدانکه
تاثیر فادزهر از جهت مرکب القوی بودن آن است و هم از جهت مناسبت و جذب نمودن آن سم را بسوی خود
و میل سم بسوی آن و هم از جهت مضادت و دفع و ابطال و افنای آن اثر سم را از خود و از مناسب و مضاف
خود که حرارت غریزیه و قوی و ارواح باشند و هم از جهت امور مذکوره در فادزهر از تفتیح مجاری و سرعت نفوذ
و غوص در اعماق بدن و جذب سم از نهان بهمان جهت و چون اجزا و رطوبت و قوی و ارواح بدن همه با هم متصل
و متحد اند اتصال و اتحاد وصالی و طبیعت مدبره بدن و نفس حیوانی قابض و حافظ و مجتمع کل اند باجتماع
واحد لهذا بمجرد ورود آن در بدن تاثیر آن بتمام بدن میرسد چنانچه در حین ضعف و گرسنگی بسیار بمجرد ورود
دوای مقوی و غذای صالح خصوصا لطیف دفعة تقویت حاصل میگردد و اما تاثیر و احداث غذا التقویت
بدن را دفعة و احیانا بمجرد ورود حصه دو وجه است یکی آنکه اجزای لطیفه آن بواسطه رطوبات غریزیه
و حرارت و قوی و ارواح و اتصال و اتحاد ایشان با هم دفعة بتمام بدن میرسد و باعث تقویت قوی و ارواح
می گردد و دوم آنکه طبیعت مدبره حامیه بدن آنچه از غذای آماده و ذخیره نگاه داشته است که اندک اندک
صرف بدن نماید هنگام فقدان آن پس چون غذای تازه وارد بدن شود و مطمئن گردد آن را زیاده بمصرف
می آورد و موجب تقویت بدن میگردد و تاثیر تریاق و تریاقیات در سرعت نیز باین نحو است والله اعلم
و اما در تریاق الافاعی و آنچه دران لحوم افاعی است شاید با آن امور مذکوره امر دیگر نیز باشد و آن جاذب
لحم افعی است سمیت را بسوی خود و ازین جهت است که تاکید و مبالغه بسیار نموده اند که در هنگام
گرفتن افعی و حین قطع سر و ذنب آن باید که اذیت باو نرسد و در حمی و لاغر نگردد و در هنگام کمال قوت آن را
بغضب در آورد تا تمام زهر آن بسر و ذنب آن آید و بسرعت تمام و بیک ضرب آن هر دو را جمع نمود قطع
نمایند که دفعة منفصل گردند و سمیت مطلقا در بدن آن سرایت نه نماید و علت این یعنی جذب سمیت
نیز مناسب لحم آن است بسم آن مانند جذب اجرام عصارات رطوبات و لطائف مصورات ادهان
را بسوی خود و این امری ست بین و محسوس و لهذا فرموده اند که بعد از قطع مسطور خواست و مانند آن

اجرام آنها بر دوسی صادقی نمایند و لطائف و جواهر را از کثایف و اجرام آنها جدا کنند و الا باز آنها را بخود
می کشند نیز بجهت زیادتی تاثیر و تقویت و اعانت بر امور مذکوره تخمیر اجزای تریاقات خصوص
تریاق الافاعی الی حد عفنی رسانند تا بسرعت تمام نفوذ و غوص در اعماق بدن نموده سمیت اجزای
دفع نماید لهذا ابتدای تناول آن اولاً بدن گرم میگردد و بعد از آن عرق لزج بدبو دفع میشود و اکثر آن است
که اول سم برازنیز بدستور مذکور بدبوی می باشد و نیز از جهت امور مسطوره استعمال فادزهرات و تریاقات
و سائر ادویه قویه را نزد عدم حاجت و ضرورت منع نموده اند که مضرت می بخشند و عند الحاجه نیز زیاده
از مقدار مطلوب و قدر شربت معین لائق از برای هر سم و هر علت علت نیز **فائده** بدانکه بعضی
گفته اند که اطلاق فادزهر بر ادویه مفرده معدنیه و حجریه که در جوف حیوانات مانند تیس و گاو کوهی و
میمون و غیرها متکون میگردد و بر بعضی نباتات نیز و تریاق بر ادویه نباتیه مفرده مانند جدوار و حب الغار
و ادویه مرکبه مصنوعه مانند تریاق الافاعی و مثرودیطوس و تریاق ثمانیه و اربعه و غیرها که فراج تافوی ترکیبی
یافته اند اولی و انسب می نماید و بعضی بالاشتراک گفته اند یعنی اطلاق یکی بر دیگری جائز و مستعمل است
والله اعلم و اما تاثیر سم با امور مذکوره بمضادت و قهر و غلبه آن است بر طبیعت و تصرف تام در بدن و افساد و ابطال
و افنای حرارت غریزیه و قوی و ارواح و رطوبات است و گریز آنها بر باطن القلب بسوی مبدا و منبع
خود که قلب است و انجماد و خاموش شدن آنها در آن و انقباض مجاری و اقفیه لهذا در آن حین رنگ بشره و
سائر بدن زرد و رفته رفته کبود و سیاه و حرارت آن مبدل به برودت می گردد و صاحب اخوان الصفا
نوشته که سموم دو نوع اند حاره و بارده اما سموم حاره پس فعل آنها در بدن بعنوان اذابه رطوبات و فانی نمودن
آنها است و تشبیه آنها مانند تشبیه زعفران است در آب که در یک لحظه تمام آنرا رنگین میگرداند و متغیر میسازد
و اما سموم بارده پس فعل و تاثیر آنها در بدن بعنوان تجمید و انعقاد خون و رطوبات و ارواح لطیفه اعضا است
که قوام حیات و صحت مزاج بدان است و تشبیه آنها مانند انفحه و مایه است که چون بر شیر زنند آن را منعقد و
بسته سازد در اندک زمانی و فعل و تاثیر پادزهرات و تریاقات بر عکس آن است و تشبیه آنها مانند ریختن شیرها
است بر رنگ زعفران که بزودی آنرا فاسد میسازد و باطل میگرداند فعل آنرا اما تاثیر سائر ادویه از مسهله و غیرها
با اکثر امور مذکوره تشبث اجرام آنها است باخلاط فاسده که قریب بجیده و امعا و نیز برسانیدن طبیعت مدبره بدن
قوی و لطائف آنها را با عضای بعیده و ضیقة المجاری و نیز بجذب اعضا است آنها را بسوی خود در جداول

اثر آنها نزودی در تمام بدن باعتبار اتصال اجزای بدن و رطوبات است باهم جزء جزء و رسید بدن تا بعضو
مخصوص و مرض خاصه آنکه آن دوا نیز مخصوص بآن عضو و آن مرض باشد تاثیر بهر نوع که باشد از قبض و
جمع و ارخا و تفتیح و نضج و ترقیق و تقطیع و تحلیل و دفع و تنشیف و احتراق و اسهال و ادرار و غیرها والله اعلم ✻

فصل سوم در بیان مزاج و اقسام امزجه و معرفت درجات آنها بدانکه مزاج مصدر بمعنی ممتزج باسم
مفعول است و آن بالاجمال عبارت است از کیفیت عنصریه متوسطه حاصله از کیفیات بسیطه متضاده
و بالتفصیل عبارت از کیفیت ثانویه متشابهه متوسطه حاصله از کیفیات اربعه و امتزاج عناصر اربعه است هنگامیکه
بسیار ریزه ریزه شوند اجزای آنها و باهم متصل و مختلط گردند و فعل و انفعال نمایند بحیثیکه صورت هر واحد صورت
و حرارت دیگری را بشکند و صورت حالی بهم رسانند که از هم ممتاز نگردند و عناصر که ارکان و اسطقس و اصل نیز
نامند چهار اند آتش و هوا و آب و خاک و کیفیات نیز چهار اند حرارت و برودت و رطوبت و یبوست دو کیفیت
از آنها که حرارت و برودت باشند فاعله اند و دو دیگر که رطوبت و یبوست باشند منفعله و هر یک از ارکان را دو
کیفیت است یکی فاعله و دیگری منفعله مثلا آتش حار و یابس است و هوا حار و رطب و آب بارد و رطب و خاک بارد
و یابس و هر واحد از آنها بایکدیگر هم بنسبت بما فوق خود و هم بنسبت بما تحت مناسبت و مشابهت دارند و هم
ضدیت و عدم مناسبت مثلا هوا با آتش باعتبار کیفیت حرارت خود مناسبت و مشابهت دارد و باعتبار
رطوبت ضدیت و با آب بسبب کیفیت رطوبت خود مناسبت دارد و باعتبار حرارت ضدیت و همچنین سائر ارکان همین
علت انقلاب و امیزش آنهاست بایکدیگر تاثیر و تاثر و ظهور آثار مختلفه از ایشان و الا انقلاب و امیزش و غیرها متصور
نبودی و بدانکه اقسام امزجه بحسب استقرا نه است یک معتدل و هشت غیر معتدل و ورای این صور صورت دیگر
متصور و متحقق نیست و مراد از معتدل که میزان و مقیس علیه غیر معتدل است یعنی بان می سنجند انحراف امزجه را
و معتدل فرضی طبی است که بمعنی تکافو و تساوی مقادیر اجزای عناصر است در ممتزج بالفرض و بالنسبه نه حقیقی
و واقعی زیرا که تحقق معتدل حقیقی در خارج ممتنع است بجهت میل و توجه هر یک بمرکز خود و بسبب عدم مانع و قاسر و غلبه
و زیادتی هر یک بالطبع و قاسر دیگری است و خارج از اعتدال یا از جهت غلبه و زیادتی یک کیفیت است از کیفیات
اربعه در ممتزج از آنچه سزاوار است که در معتدل باشد و آن چهار است یا حرارت غالب است پس آن احر از
ما ینبغی باشد و یا برودت پس آن ابرد از ما ینبغی و یا رطوبت و آن ارطب از ما ینبغی و یا یبوست و آن ایبس از ما ینبغی
است و یا از جهت دو کیفیت است و آن نیز چهار است یا حرارت و یبوست غالب است پس آن احر و ایبس باشد

یا حرارت و رطوبت و آن احر و ارطب بود و یا برودت و رطوبت و آن ابرد و ارطب و یا برودت و یبوست و آن
ابرد و ایبس باز هم ما ینبغی باشد و اینجا ایرادی وارد است و آن این است مثلاً اگر کسی گوید که اشیای مرکب اند
از عناصر پس اگر غالب بر شئ مرکب ممتزج عنصر نار است باید که بر آن شئ حرارت و یبوست غالب باشد
و اگر عنصر هوا غالب است باید که حرارت و رطوبت غالب باشند و همچنین پس چگونه است که می‌گویند فلان چیز احر
مما ینبغی است و یا ابرد و یا ارطب و یا ایبس و احداث گرمی و یا سردی و یا تری و یا خشکی بسیار می‌نماید جواب آن آنست
که آنچه مرکب است یعنی احر و ایبس و یا احر و ارطب و یا ابرد و ارطب و یا ابرد و ایبس و در هر یک از آنها یک عنصر غالب است
و دو کیفیت آن عنصر که یکی فاعله و دیگری منفعله باشد از آن بروز و ظهور می‌نماید مثلاً اگر در آن ممتزج عنصر نار غالب
است پس آن احر و ایبس مما ینبغی است و اگر عنصر هوا غالب است احر و ارطب از آن خواهد بود و همچنین و اما آنچه
در آن یک کیفیت غالب است که مفرد باشد دو عنصر غالب است مثلاً در احر مما ینبغی دو عنصر غالب است که نار و هوا
باشند و دو کیفیت منفعله آن هر دو که یبوست و رطوبت باشد باهم فعل و انفعال نموده بحکم اذا تعارضا تساقطا فعل
و اثر هر دو مرتفع گردد پس باقی نماند مگر دو جزو حار از آن هر دو پس آن شئ ممتزج احر مما ینبغی خواهد بود و هر چند حرارت
بسیار بالعرض احداث یبس می‌نماید به سبب شدت تحلیل و تقتیح خود و لیکن آن یبس در جنب حرارت کمتر است
زیرا که آن بالعرض است نه بالذات و بر همین قیاس نمایند ابرد و ارطب و ایبس مما ینبغی را کما لا یخفی و بدانکه
کیفیت عبارت از هیئت مستقره مجتمعة الاجزا در جسم است که تصور و ادراک آن موجب تصور و ادراک امری
خارج از آن نباشد و نیز اقتضای قسمت و یا نسبت راجزای حامل و موضوع خود ننماید یعنی قسمت پذیر نباشد
و اما کیفیت معرفت درجات ادویه و مراتب آنها بدانکه آنچه وارد بدن انسان معتدل المزاج و یا قریب باعتدال
حیوان ذی الحس یا ادراک گردد و حرارت غریزی او در آن تاثیر نماید و کیفیت کامنه بالقوه آن را به بروز و فعل آورد
آن کیفیت حاصله اگر مماثل کیفیت بدن آن است به تکرار استعمال و تکثار مقدار شربت تاثیری و احداث کیفیتی
غالب و زائد بر مزاج اصلی آن نکند و ارواح و قوی را متغیر نسازد و بکیفیتی از کیفیات اربعه ناقص و مختل ننماید
فعلی از افعال را آن را معتدل نامند و الاخارج از اعتدال و خروج آن اگر بمرتبه است که مقدار کم آن در بدن آن
احداث کیفیتی غالب و زائد نماید و مقدار بسیار و تکرار استعمال آن تغیر کمی نماید اما ناقص و مختل نسازد و فعلی از افعال
را آن را درجه اولی گویند و اگر مقدار کم آن احداث کیفیتی غالب و زائد ننماید و زیادتی مقدار و کثرت استعمال
آن ابتدا ضرر و فساد آن نرسد آنرا درجه ثانیه گویند و اگر آن بسر حد ضرر و فساد و نقصان و اختلال

لکن مهلک نباشد آن را درجهٔ ثالثه نامند و اگر ضرر بسیار عظیم در ارواح و قوی نماید و بسرحد هلاک رساند و مهلک
باشد آن را درجهٔ رابعه نامند و نیز مراتب اربعه و تأثیر کیفیت غالبه آنها را بدین نهج بیان نموده اند که چون بدن
مشتمل است بر اعضا مانند معده و بر مجاری مانند عروق و بر اخلاط محصوره در عروق و بر رطوبات ثانیه محصوره
در عروق و در رطوبات سواقی و بر اعضا و روح که در جمیع اعضای مذکوره ساری است پس هر چه بمقداری قلیلی
از افراط و تفریط وارد بدن گردد بیرون از آن نیست که بعد از متغیر شدن از کیفیت بدلی تأثیر در هوا است
شاغل اعضا کرده مفقود الاثر میگردد و یا اثری از آن باقی میماند و اول معتدل است و ثانی اگر تأثیر آن منحصر در روح
مجاری و مجاری است و تجاوز از آن نمی تواند نمود پس آن درجهٔ اول است و اگر تأثیر در روح و اخلاط فقط نماید درجهٔ
دوم و اگر در روح و اخلاط و رطوبات تأثیر نماید درجهٔ سوم و اگر تأثیر آن در همه باشد و کل اعضا را شامل گردد درجهٔ
چهارم باشد که نهایت تأثیر است و نیز آنکه هر یک از درجات را سه مرتبه قرار داده اند در عرض اول و وسط و آخر و کیفیت
غالبه در اول آن درجه بالنسبه بوسط آن کمتر محسوس میگردد و در وسط از آن زیاده و در آخر از همه زیاده
و درجهٔ رابعه هر مرتبه از کیفیات را در طول سم گفته اند و آن شیء را سمی مگر آنکه بحسب صورت نوعیه تریاقی باشد
و آنچه اذیت و سمیت آن در اول آن درجه باشد قابل اصلاح است و آنچه در آخر آن بود اصلاح پذیر نیست
و این تقسیم و مراتب و درجات چندان اصلی ندارد و کلی نیست بلکه اکثری است و نیز این تقسیم و تحدید مراتب بنظر
بکیفیت استقرائی است نه تحقیقی است **فائده** بدانکه مقرر است نزد حکما که شیء حار رطب تجاوز نمی کند حرارت
آن از درجهٔ اولی چه اگر حرارت آن زاید شود بر بیش مقدار فانی میسازد رطوبت آن را پس برای این است که
نمی باشد دوائی گرم در درجهٔ دوم و سوم [illegible] تر باشد و هر چیز که حار در درجهٔ سوم و چهارم باشد البته یابس است [illegible] ان
درجه و تأثیر سمیات اکثر بسبب صورت نوعیه شده است که خاصیت سمی نامند چنانکه معنی آن مذکور شد نه بکیفیت
[illegible] چنانچه ذکر یافت و اگر ادویهٔ فادزهر [illegible] گرم و خشک یا سرد و خشک می باشند و همچنین سموم حیوانات [illegible]
تأثیر [illegible] حرارت [illegible] باشند یا یبوست بسیار قوی میباشد و یا رطوبت کم ضعیف و لهذا
حرارت [illegible] گرم کرده شده و اقوی می باشد از حرارت هوا و آب گرم کرده شده و برودت [illegible] زیاده
از برودت [illegible] نیز مزاج را بقسمت اولی دو نوع قرار داده اند یکی اولی اصلی [illegible]
[illegible] حاصل از امتزاج [illegible] عناصر اربعه و تعادل بعضی بر بعضی و مغلوبیت آن دیگر و دوم ثانوی [illegible] شده از ترکیب
ادویهٔ مفرده یا مرکب [illegible] این ترکیب شامل کیفیت و صورت هر دو است [illegible] کیفیت [illegible]

اصلی می باشد تا نوعی صناعی نیز می باشد چنانچه ذکر یافت و همچنین بحسب صورت نیز بر دو نوع است یکی اصلی
دوم صناعی و نیز هر یک بر دو نوع است تام الترکیب قوی مستحکم و غیر تام الترکیب ناقص ضعیف رخو غیر مستحکم
اما تام الترکیب آن است که اجزای بسائط عنصری ممتزج آن بسیار لطیف صغیر صافی باشند و با هم
فعل و انفعال تام نموده کیفیت و صورت وحدانی یافته باشند بحدیکه حرارت غریزی بدنی بلکه حرارت خارجی
ناری نیز اجزای لطیفه آن را از کثیفه جدا و متفرق نتواند نمود تا از هر یک اثری و کیفیتی و خاصیتی جداگانه ظاهر
گردد بلکه کیفیت و خاصیت واحده اعم از آنکه معتدله باشد و یا غیر معتدله از آن صادر و ظاهر گردد مانند ذهب و یا
بشوار [illegible] مانند تفریح(?) [illegible] مانند سائر فلزات و مستطرقات و اما غیر تام الترکیب ناقص ضعیف رخو غیر مستحکم نیز مراتب می باشد
چه بعض از آن افتراق اجزا از هم بسیار سهل می باشد مانند [illegible] و بعضی نه چنین و چه بیان دیگر آنکه ناقص
الترکیب بسیار ضعیف است که تاب غسل و شستن ندارد مانند کاسنی و اکثر بقول و یا طاقت طبخ بسیار ندارد مانند
افتیمون و عدس امثال اینها ندارند که بمجرد شستن و طبخ بسیار اجزای حاره قلیله خفیفه لطیفه نافذه و مقطعه آنها مفارقت
نموده تحلیل یافته اجرام بارده غلیظه کثیره مسدده ثقیله کثیفه آنها باقی می ماند و لهذا نهی وارد شده است از جناب
حضرت شارع صلی الله علیه و آله و از اطبا نیز در باب شستن کاسنی و امثال آن از جهت جدا شدن آن اجزا از هم
و باطل شدن افعال مختصه آنها و مانند گوشت مرغ و عدس و ترب و کلم که جوهر لطیف جالی بورقی مسهل اینها
از ماده ارضی کثیف قابض از طبخ در آب جدا میگردد و در آب می آید و باقی میماند ماده ارضیه قابضه آنها لهذا
آشامیدن مرقه آنها ملین طبع است بخلاف جرم آنها که مسدد و قابض است و نیز استعمال بعض آنها مانند کلم
و ترب و عدس از خارج محلل و منضج است بخلاف داخل و از اینها قوی پیاز و سیر است که استعمال آنها از خارج منضج
و مقرح است خصوصا پیاز پخته و سیر خام و وجه تاثیر سیر و پیاز در خارج از تقریح و انضاج و غیرهما بخلاف داخل
شاید آن باشد که چون در خارج یکجا ساکن و مستقر می مانند و رطوبت بورقیه حاره جالیه و حرارت آن تاثیر در جلد
بدن کما ینبغی می نماید لهذا باعث انضاج و تقریح میگردد و در داخل بسبب عدم استقرار و سکون که طبیعت [illegible]
بدن آن را دائم در حرکت و تقلب و انفعال و کسر و انکسار می دارد و صورت اصلیه و سورت آن را برقرار نمی دارد
و لهذا هم نمی تواند تاثیر نمود خصوصا که پخته شده باشد و در خارج از حرارت ناریه با آب و از رطوبت بورقیه جالیه و حرارت
آنها چیزی به تحلیل رفته باشد و دیگر آنکه چون اکثر آن است که سطح معده مملو و آغشته به بلغم و رطوبات می باشد و
آنها حائل و مانع می آیند از تاثیر آنها و نیز آنها ممتزج و مختلط با آن بلغم گشته و حرارت بدنیه در آن تاثیر نموده و کسر سورت

آنها می شود لهذا تاثیر نمی تواند نمود و اگر محرور المزاج یا یابس که در معدهٔ او فضلات و رطوبات نباشد بخورد خصوصا
خام آنها را البته باعث تهیج و تقرح میگردد و همچنین سردوا و غذای حار و حاد که در بدن بارد رطبه صاحبان امزجهٔ
بارده رطبه یا بلغمیه تناول می نمایند بدان جهت موافق است با امزجهٔ ایشان و ادویه و اغذیهٔ بارده رطبه که بابدان
حاره صاحبان امزجهٔ حارهٔ حاده دمویه صفراویه تناول می نمایند و از آن نفع میگردند البته مخالف و مضر است
در مقابل آنها و بسیاری از ادویه است که تناول آنها تبرید بسیاری می نماید و تضمید آنها تسخین و تحلیل مانند کشنیز و آرد
جو خصوصا مخلوط با هم بجهت آنکه جرم آنها مرکب است از جوهر ارضی مائی شدید التبرید و از جوهر لطیف محلل که بعد ورود
در معده و تصرف حرارت غریزی در آن جزو لطیف محلل به تحلیل میرود و باقی میماند جوهر ارضی شدید التبرید بخلاف
در خارج و لهذا به تحلیل میبرد اورام صلبهٔ بارده را مانند خنازیر و اورام حاره را نیز و با آنکه ضعف در حرارت آن باین
مرتبه نباشد مانند شبت و امثال آن که از غسل و طبخ اجزای لطیفهٔ آنها از کثیفه جدا میگردد و تحلیل می یابد
بعضی از ادویه می باشد که صاحب دو جوهر مختلف و اجزای متضادة الکیفیات اند از غیر ترکیب تام مستحکم و بعضی
از آنها ظاهر و محسوس اند مانند اترج که تخم و قشر زرد آن گرم است و حموضت و لب آن سرد و یا خفی اند مانند بزرقطونا
که قشر رقیق بالای آن و تخم آن گرم است و لب آن سرد پس اگر درست بیاشامند به سبب لب لعابی بارد آن
تبرید بسیار کند و قشر و تخم آن تحلیل نمی یابد که اثری از آن ظاهر گردد و چون کوبند و بیاشامند ملصق بسطوح امعا تا
باطنی گشته متقرح می گردانند و لهذا در خارج چون کوبیده آن را بطریق ضماد بر اورام و دماسیل بگذارند باعث
تحلیل و نضج و انفجار آنها می گردد و ناکوبیده درست آن باعث عدم انضاج و خامی والله اعلم و اما مرکبات صناعی
مانند تریاق فاروق و مثرودیطوس و سائر معاجین کبار و جوارشات و حبوب و اکثر ادویه فادزهریه و تریاقیه و غیرها
مانند حجر الیتس و حجر اروحیطیانا و زراوند و شقاقل و امثال اینها از قبیل ثانی و غیر تام الترکیب اند که بعد ورود در بدن
و تصرف طبیعت در آنها اجزای آنها از هم جدا گشته از هر یک اثری و فعلی و کیفیتی و خاصیتی علیحده ظاهر میگردد چنانچه در
مرکب القوی و ذوالخاصیة ایمائی بدان کرده شد و بیان هر یک بالاجمال در اماکن خود در تریاق الافاعی و بادزهر حیوانی
و حجر تجینی و موسیائی و غیرها انشاء الله تعالی خواهد آمد و به تفصیل در کتب قوم مسطور است والله اعلم **فصل چهارم**
در بیان طرق معرفت امزجهٔ ادویه و اغذیه به تجربه و قیاس بدانکه دانستن امزجهٔ ادویه و اغذیه یا به تجربه است و یا
بقیاس و در تجربه چند شرط امر می باید داشت تا اعتماد بران توان نمود **اول آنکه** باید که آن دوا خالی باشد
از کیفیات مکتسبهٔ خارجیه مثلا آب یا دوا که گرم باشد احداث حرارت می نماید و چون حرارت عارضی آن زائل

شود بمزاج اصلی خود که برودت است برمیگردد و احداث برودت می کند و همچنین هلو و سائر اشیای بسیطه مفرده
و مرکبه دوم آنکه باید تجربه را بر اشخاص معتدل المزاج جوان بالغ و اوراثی و یا بمنهای شتی از قلت مقدار
و کثرت آن و در امراض مختلفه متضاده و اوقات و ازمان و فصول و اسنان متباینه نمایند تا درست آید
و آنچه ظاهر شود از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست حکم بران کنند که آن دوا و یا آن غذا متکیف است
بآن کیفیت که ازو آن ظاهر گشته سوم آنکه باید قوت آن متقاومت با قوت علت توانا نمود یعنی مقدار آن
در کیفیت و کمیت و شدت و ضعف مساوی مرض باشد نه کمتر نه زیاده از آن زیرا که بعضی از ادویه که است که عاجز
می آید از مقاومت با ضد خود و در آن تاثیر تامی نمی تواند نمود پس اولی آن است که مجرب اگر خواهد که کار برد
مشکل نشود باید که اولا بر علت ضعیفی و مقدار کمی تجربه نماید و بتدریج در علت قوی و مقدار زیاده ترقی نموده
قوت آن را معلوم نماید هم به تنهائی و هم با معین سبدرق آن و چهارم آنکه مراعات زمانی نماید که فعل
و اثر دوا و یا غذا در آن ظاهر میگردد مثلا اگر در اول استعمال از ان فعلی و اثری ظاهر نگردد و در آخر ظاهر شود
آن دوا را قوی دانند و مرکب القوی مانند چوب چینی و اکثر ادویه قویه و یا آنکه در اول استعمال از ان فعلی و اثری
خاص ظاهر گردد و در آخر فعلی و اثری دیگر مانند افیون و ادویه مخدره دیگر که اولا به سبب تخدیر و سد مسام
احداث حرارت می نماید و در آخر احداث برودت و اطفای ارواح و اخماد حار غریزی و تجمید و تجفیف
رطوبات اصلی پس باید که فعل اول را بالعرض دانند و ثانی را بالذات و نیز در بعض ادویه و اغذیه ممکن است
که آنچه اولا از ان ظاهر شود بالذات بود و آنچه در آخر بالعرض مانند اکثر ادویه کثیرة الحرارت حاده محرقه که
اولا اخلاط را گرم میسازد و احداث گرمی می نمایند و ثانیا به سبب سوختن و لبس حار مادیت رسانیدن
آنها احداث برودت بالعرض می نمایند پنجم آنکه باید که استمرار فعل و عدم آن را مرعی دارد یعنی باید که ملاحظه
نماید فعل آن را اگر دائمی و یا اکثری است آن را ذاتی و بالذات دانند و الا عارضی و بالعرض ششم آنکه
باید که حکم کند بر دوا بالقیاس با بدان نوعی که آن دوا را در ان تجربه نموده نه با بدان انواع دیگر مثلا اگر بدن انسان
تسخین نماید حکم کند که آن دوا گرم است در بدن انسان ولیکن در سائر حیوانات حکم بگرمی نمایند زیرا که بسیار
است که دوا نیکه در بدن انسان خاصیتی دارد و در ابدان سائر حیوانات خاصیتی دیگر می نماید مثلا اگر
بعض بلیانه بادام و یا خرما بخورانند احداث گرمی بسیار در ان می نماید و عرق بسیار میکند و همچنین اکثر
حشائش و ادویه سمیه حاره شدید الحرارة و البرودة که غذای اکثر حیوانات است چون شوکران که غذای جانور

است که آن را ازرزور گویند و خریق که غذای جانوری است که آن را سمانی خوانند و بیش که غذای جانوری
است که آن را موش بیش نامند و مار که غذای اکثر حیوانات است مانند نیرکوهی که در جوف آن باد زهر
تکون می یابد و طاوس نیز و همچنین کل اینها نسبت به بدن انسان مضر و سم قاتل و مهلک اند و بدانکه
چون در تجربه مخاطره بسیار است چنانکه حکیم کبیر استاد ابقراط اشاره بدان نموده زیرا که بسا است که بدون
مراعات شرائط و یا غفلت موجب هلاک میگردد و بجهت آنکه می تواند بود که آن دوا از سموم قتاله مطلقه باشد که
بمجرد استعمال اندک ان هلاک گرداند و لهذا اطبای بالغه وصیت نموده اند که دوائیکه اراده تجربه ان داشته
باشند باید که پیش از تناول اولا ملاحظه رائحه و طعم آن نمایند اگر بوی بسیار ناخوشی و یا طعم کریه داشته باشد دلالت
که آن دوا خالی از مضرتی نخواهد بود و با احتیاط تمام آنرا استعمال نمایند و نیز اگر نفرت بسیاری از ان در طبیعت
باشد البته آنرا استعمال ننمایند بدون تجربه و باید که عند التجربه اولا بحیوانی که امزجه آنها قریب بمزاج
انسان باشد مانند بوزینه و غیر آن که خوراک آنها ادویه سمیه از گیاهها و حیوانات سمی نباشد بخورانند
و تا سه روز نزد خود نگاه دارند و طعام و شراب لائق باو بدهند و اگر مکرر چنین کنند بهتر است پس بانسان
بتدریج از مقدار کم به زیاده روند و اولا باشخاص قوی البنیه غلیظ الطبع بلغمی کبیر السن معتاد بافیون
و افیونیات و امثال آن دهند و یا اولا بواجب القتل بحسب حکم شرع شریف بخورانند پس بدیگران و درجه +
کیفیت و خاصیت و قدر شربت آن را معلوم نمایند و نیز بباید دانست که طریق معرفت امزجه ادویه و اغذیه
و خواص و منافع آنها بعنوان تجربه منحصر در آنچه ذکر یافت نیست بلکه بانحای دیگر نیز یافته اند اولا بالاجمال و ثانیا بالتفصیل
و از انجمله یکی اتفاق است مثلا شخصی صاحب مرض عارضه بجائی وارد شود و یا آنکه از برای او دوائی و غذائی
آورند و او و دیگران ندانند کیفیت آن را و بخورد و باعث شفا و صحت او گردد پس آن شخص خود و یا آورنده
و یا حکما و اطبا متفطن گشته در تجسس و تفحص و امتحان آن در آیند و کیفیت و خواص و مقدار شربت آن را معلوم
نمایند دوم آنکه میل و خواهش طبیعت او به تناول دوائی و یا غذائی که کیفیت آن را ندانند بتقریبی یا بدون
تقریب شود و آنرا بیابند و بخورد و باعث شفا و صحت او گردد مانند میل و خواهش و رغبت مستسقی مایوس العلاج
بخوردن ملخ چون شنیده ملخ و خریدن از ملخ فروش و خوردن و شفا یافتن از ان چنانچه در مازریون ان شاء الله
تعالی مذکور خواهد شد و خوردن مجذوم مایوس العلاج شیر قی کرده افعی و یا شراب که مار در ان افتاده مرده
بی اطلاع و شفا یافتن و بعد از ان اطبا پی بدان بردن و حکایت آن مشهور است و در بیان بدو ترکیب تریاق

فاروق حکایتی سوید این خواهد آمد ان شاء الله تعالی سوم آنکه باکراه و یا اجبار و یا شخصی از راه عداوت با او چیزی
بخورانند که مضر و مهلک باشد بقصد هلاک و آن شخص اتفاقا مرضی مزمن داشته باشد و با آن چیز دفع علت
او گردد مانند خورانیدن زرنیخ و سم الفار و بیش بصاحبان امراض بارده رطبه و بهر داء و به محترقه از ضیق النفس و سرفه
کهنه و جذام و غیرها چهارم آنکه بسبب قحط سالی و غلا و یا سیر و سیاحت و غیرها اتفاقا دوائی و یا غذائی
بخورد که گاهی ندیده و نخورده باشد از قبیل اوراق گیاهها و گلها و ثمرها و بیخها و آن باعث شفا و صحت و تقویت
و فربهی او گردد چنانچه در کیفیت اطلاع بر بیخ چینی و چای ختائی گفته اند و از این قبیل است اطلاع بر مومیائی
و پادزهر و ان شاء الله تعالی هریک بجای خود مذکور خواهند شد و بعد از آن پی بحقیقت و کیفیت و کمیت
آن برند و واقف آن گردند هفتم از وجوه تجربه آنکه باشاره و ارشاد انبیا و اولیا علیهم الصلوة والسلام که او شان
بالهام و اطلاع بامر حق عز و شانه فرموده باشند یافته اند اولا بالاجمال و تقلید و تصدیق و حسن ظن و ثانیا بالتفصیل
و التحقیق هشتم آنکه بالهام و القا در قلب نزد احتیاج و ابتلا و تحیر و درماندگی مثلا شخصی در امری و مرضی فرو دمانده
و نداند که چه تدبیر باید کرد و چه باید خورد از دوا و یا غذا ناگاه در آن حال در دل او در اندازند که فلان تدبیر باید نمود و یا
فلان دوا و یا فلان غذا را مفردا و یا مرکبا باین نحو باید استعمال نمود و چون او بعمل آورد آن را چنانچه القا شده
است ظاهر گردد و یا آنکه در همان حال بخواب رود و در خواب بیند تدبیر آن را و چون بیدار شود و بعمل آورد همچنان
بود که دیده بود و لیس در تفحص و دریافت آن افتد چنانچه این دو سه چیز از تاریخ الحکما ملا احمد تتوی در ذکر بدو ظهور
اطبا و ترکیب تریاق فاروق و سیدالیش و پادزهر و بازهر و ریوند و مومیائی مذکور است و در اماکن خود ان شاء الله تعالی
ذکر خواهد یافت نهم آنکه از مشاهده و عمل بعض حیوانات در معالجات خود بالهام خالق انام جل و عز دریابند
مانند آنکه عمل حقنه را جالینوس از طائری آموخت چنانچه در حرف الحاء در حقنه خواهد آمد و مشهور است که مار
چون در ایام زمستان در زیر زمین پنهان میباشد بدان جهت چشم او تاریک و کم نور می شود و بعد انقضای ایام
زمستان و کسر سورت سردی هوا که برمی آید رفته گیاه رازیانه را می خورد و بر چشم خود می مالد چشم او بدستور روشن
و نورانی میگردد و گویند که باز چون در جوف خود دردی می یابد طائری را که یونانی ابقوس می نامند صید کرده
جگر آن را میخورد و همچنین اکثر چیزها از اکثر حیوانات نقل کرده اند که از آنها حکما و اطبا انتقال نموده بتکرار
و تکثار استعمال کیفیات و خواص و منافع چند دریافت نموده در کتب خود ها ضبط کرده اند والله اعلم اما طریق
معرفت امزجه ادویه و اغذیه بالقیاس که از امری بامری دیگر پی برده مع علت و سبب آن امر با اصل بر امر دیگر نموده اند

و حکم کردن است که او نیز چنین است پس آن چند وجه است از انجمله سرعت استحاله و ابطاء آن است و سرعت
جمود و ابطاء آن و طعم و رائحه و لون اما دریافت سرعت استحاله و ابطاء آن بدین نحو است که آنچه وارد آتش گردد
مثلا چون در آتش اندازند اگر زود گرم و یا مستحیل بدان گردد گرم خواهد بود و نسبت بآنچه دیرتر گرم و مستحیل بدان گردد
بشرط آنکه جرم آن هر دو مساوی باشند در تخلخل و تکاثف و رخاوت و صلابت و رقت و غلظت که اگر
مختلف باشند حکم نتوان کرد بدان زیرا که آنچه متخلخل و یا رخو و یا رقیق است زود مستحیل میگردد بخلاف اضداد
اینها و هم برین قیاس سرعت جمود و ابطاء آن است یعنی باید که در امور مذکوره باهم متساوی باشند و در صورت
تساوی آنچه زودتر از برودت متأثر گردد و منجمد شود بارد است و آنچه دیرتر بمراتب سردی آن کمتر زیرا که
فاعل تحلیل و اذابه و احراق حرارت است و فاعل انعقاد و انجماد و قبض و جمع و تکثیف برودت و بدان تاثیر هر یک
که قوی تر و باعث شدت ظهور و انعقاد و ثبات آن باشد یابس است و الا رطب جهت آنکه حصول انعقاد تام
را یبوست عمل قوی تر است و رطوبت ضعیف تر یعنی هرچه قوی الحرارة و قوی البرودة است و باشد یا شدید
الصلابة و التکاثف یابس است مانند احجار و آنچه بر خلاف اینها است رطب فقد اعلم بحقائق الامور اما طعم
که اقوای کل ادله جمیع آن طعوم است پس کلیات آن بحسب استقرا نه است حرافت و مرارت و ملوحت و
حموضت و عفوصت و قبوضت و دسومت و حلاوت و تفاهت که مسیخ نیز نامند بفتح میم و کسر سین مهمله
و سکون یای مثنات تحتانیه و خای معجمه و بعضی تفاهت ابشامل طعوم دیگر دانسته اند و اصول طعوم را هشت
گفته اند و ماسوای اینها مرکب از اینها اند خواه ظاهر بین محسوس باشند و یا خفی غیر محسوس و مرکبات اینها را حد و حصر نیست
و اختلاف طعوم باعتبار اختلاف مواد و قوی و امزجه و فواعل آنها است زیرا که گفته اند خالی از آن نیست که جوهر
حامل شیء ذی طعم یا لطیف است و یا کثیف ارضی و یا متوسط میان آن هر دو و قوت و مزاج آن یا حار است و یا بارد
و یا معتدل در میان آن هر دو جوهر لطیف اگر حار است حریف میگردد و اگر بارد است حامض و اگر متوسط در حرارت
و برودت است دسم و جوهر کثیف ارضی اگر حار است مر و اگر بارد است عفص و اگر متوسط است در حرارت و برودت حلو
و جوهر متوسط در لطافت و کثافت اگر حار است مالح و اگر بارد است قابض و اگر معتدل است تفه و مسیخ و بیان
دیگر آنکه خالی از آن نیست که مواد که عبارت از قوابل و محال اند یا لطیف اند یا کثیف یا متوسط بینهما و فواعل یا حرارت
اند یا برودت یا کیفیت معتدله بینهما و حاصل الضرب سه در سه نه است مثلا حرارت قویه هرگاه تاثیر در ماده لطیف
نماید احداث حرافت می نماید و آن را حریف میگردانند و در ماده کثیف احداث مرارت و آن را مر می سازد و در ماده

معتدله احداث ملوحت می نماید و آن را مالح می سازد و برودت قویه هرگاه تاثیر نماید در ماده لطیفه احداث حموضت
می نماید و آنرا حامض میگرداند و در ماده کثیفه عفوصت و آن را عفص بسیار و در ماده معتدله متوسطه قبضت و آنرا
قابض می گرداند و حرارت معتدله چون تاثیر در ماده لطیفه نماید احداث دسومت می نماید و شئ را دسم می گرداند
و در ماده کثیفه احداث حلاوت و آن را حلو می نماید و در ماده معتدله احداث تفاهت و آن را تفه یا مزلیس
حرافت اشد طعوم مفرده اشیای حاره است و بعد از آن مر و بعد از آن مالح و حامض ابرد انواع طعوم مفرده اشیای بارده
است و بعد از آن عفص و بعد از آن قابض و دسم معتدل ترین انواع اشیای معتدله است و بعد از آن حلو و بعد از آن
تفه و این جدول جامع اقسام طعوم بحسب فواعل و مواد است اکثر این مراتب را اکثر ثمار خصوصا حلو آنها بین و ظاهر

فواعل / مواد	حرارت	برودت	قوه معتدله
لطیف	حریف	حامض	دسم
کثیف	مر	عفص	حلو
معتدل	مالح	قابض	تفه

می گردد اگر در ماده آنها رطوبت و لطافت غالب
باشد مانند انگور و امثال این هر دو که
در ابتدا القه لیس قابض می باشد باعتبار کثافت
ماده و عدم تاثیر حرارت در آن کاسینجه و
بعد از آن که اندک لطافتی یافته و حرارت
در آنها اندک زیاده تاثیر نموده عفص یا کل
بعفوصت می گردند و رفته رفته حموضت می افزاید
و عفوصت می کاهد و چون قریب باعتدال رسید
میل بحلاوت می نمایند و آهسته آهسته حلاوت می افزاید و حموضت می کاهد تا آنکه شیرین می گردند و اگر رطوبت
در آنها بسیار و وافر باشد بعد از نضج تام چون حرارت منضجه اصلیه ناقص گردد و حرارت غریبه در آنها تاثیر نماید
باز حامض می گردند و اگر ماده آنها چندان لطافت نداشته باشد و حرارت غریبه قوی باشد می گردانند آنها
را حریف و یا مر و در اینها این مراتب در اکثر طعوم مشاهده شده و هم بدین قیاس اثمار دیگر با اختلاف مواد که قوابل
اند و حرارت و برودت که فواعل اند به تفاوت تاثیر و تاثر آنها متفاوت و مختلف می گردند چنانچه ذکر یافت
و بدانکه بعض طعوم با هم مشارک اند و لیکن در شدت و ضعف و اختلاف ماده و تاثیر فاعل متفاوت مانند حریف
که مشارک مر است الا آنکه در حریف بسبب لطافت ماده ظهور تاثیر فاعل زیاده ظاهر است و در مر کمتر و نیز مر و مالح باهم مشارک اند
الا آنکه تاثیر فاعل در مر زیاده است از مالح و لهذا چون در مالح حرارت زیاده از مالح لایق تاثیر نماید و لطافت و رطوبت آنرا

خالی سازد و مادهٔ آن را لطیف گرداند ازآنرا مر تیز می گردانند مانند ملح مر بخلاف ملح طعام و همچنین قابض با عفص و عفص
با حامض و حامض با تفه مشارک اند و ظهور آثار و افعال هر یک نیز بهمان نسبت بمراتب می باشد والله اعلم اما
حریف بکسر حای و رای مهملتین و دوم از آن هر دو مشدد و سکون یای مثناة تحتانیه و فا که بفارسی تیز و تند نامند آن است
که در حین چشیدن زبان را بگزد و اجزای آن در زبان نفوذ کند و از افعال آن جلا و خراشیدن سطح جلد و غوص
نمودن در آن و تفتیح و ترقیق و تلطیف و تقطیع و تحلیل و تنقیه و منع تعفین و تسخین و احراق است به سبب شدت گرمی
و لطافتی که در جوهر آن است مانند فلفل و خردل و هر چه تیز و در آن تیزی باشد بمراتب خود اما مر بضم میم و تشدید رای
مهمله که بمعنی تلخ است آن است که بسطح ظاهر زبان نفوذ کند و غوص در آن نماید و سطح آنرا خشن سازد و طبیعت را از آن
کراهیت و نفرت بود و طبیعت را برهم زند و از افعال آن جلا و تلطیف و ترقیق و تقطیع و تخشین و تجفیف و تسخین و منع و
تعفن است اما کمتر از حریف به سبب حرارت و ارضیتی که در جوهر آن است و در سایر افعال ضعیف تر از حریف است
الا در تجفیف و منع تعفین که زیاده از آن است به سبب ارضیتی که در جوهر آن است مانند حرمل و صبر و هر چه تلخ و در آن تلخی
است نیز بمراتب خود و اما مالح که بمعنی شور است آن است که نفوذ کند بسطح زبان بدون گزیدن و جلا دهد سطح آنرا
و از افعال آن تفتیح و تلطیف و تحلیل و جلا و تقطیع و تغسیل و منع عفونت و تسخین باعتدال است به سبب اعتدال
جوهر خود و در سایر افعال قریب بمر است و از آن ضعیف تر مانند املاح و آنچه در آن ملوحت و شوری است نیز
بمراتب خود و اما حامض و حموضت که بمعنی ترش و ترشی است آن است که سطح زبان را اندک بگزد و نفوذ در آن
نماید و آب در دهان آید حتی از تصور آن و از افعال آن تلطیف و تقطیع و تلفین و ارخا و تفتیح مجاری و سدد و جلا و احداث
برودت و رطوبت است به سبب برودت و مائیت و لطافت جوهر خود مانند سرکه و آب میوه های ترش و آب
ماست و آنچه در آن ترشی است نیز بمراتب خود و اما عفص بفتح عین مهمله و کسر فا و صاد مهمله که بمعنی زمخت است آن است
که اجزای زبان را برهم کشد و جمع و خشن و کثیف و صلب سازد و از افعال آن تکثیف و تصلیب و تجمید و ردع
و تخشین و تبرید است به سبب برودت و ارضیت و کثافت جوهر خود مانند مازو و جفت بلوط و آنچه در آن عفوصت و زمختی
باشد نیز بمراتب خود و اما قابض که بمعنی گیرنده است آن است که اجزای زبان را بهم آورد و چندان خشن نسازد
که عفص می سازد و از افعال آن تغلیظ و تکثیف و قبض و تجفیف و تقویت اشتها و حبس اسهال و تبرید است به سبب
برودت و ارضیت جوهر خود و در سایر افعال ضعیف تر از عفص است به سبب کمی کثافت جوهر خود و لطیف بان مانند
فوفل و آنچه در آن قبوضت است نیز بمراتب خود و اما دسم بفتح دال مهمله و کسر سین مهمله و میم و دسومت که بمعنی

چرب و چربی است آن است که سطح زبان را ملایم و منبسط و مستوی سازد و از افعال آن ترطیب و تلیین و ارخا
و ازلاق و انضاج و استحاله بخلط غالب و تسخین قلیل است بسبب لطافت و هوائیت و مائیت جوهر خود و تا
ادهان و اسمان و اشیای دهنی چرب و اما حلو بضم حای مهمله و سکون لام و واو و حلاوت که بمعنی شیرین و شیرینی
است آن است که سطح زبان را نرم و ملایم و منبسط و مستوی سازد و طبیعت مایل بجانب آن گردد و مستلذ او
و قوت جاذبهٔ کبدیه آن را بزودی بخود جذب نماید و مشتاق بدان باشد و از افعال آن جلا و ارخا و انضاج
و تلیین و ترقیق و اذابه و استحاله بخلط غالب و هم و اسخان قلیل است به سبب اعتدال حرارت و لطافت جوهر خود و مانند
شکر و عسل و دوشاب انگور و توت و خرما و انجیر و امثال اینها و بالجمله آنچه در آن شیرینی و شیرین‌تر احلی قوی الحلاوه و شدید
الاسخان پس آن درشت کننده سطح زبان و معطش است مانند شکر سرخ و بعض انواع عسل حاد و کهنه
جوش آمده و اما تفه بفتح تای مثناة فوقانیه و کسر فا و ها که مسیخ نیز نامند بفتح میم و کسر سین مهمله و سکون یای
مثناة تحتانیه و خای معجمه و تفاهت که بمعنی بی مزه و بی فرگی است آن است که سطح زبان را بسیار نرم و ملایم و
منبسط و مستوی سازد و مرغوب طبیعت نباشد و از افعال آن تسکین حرارت و عطش و رفع خشونت و
قبوضت و امثال اینها است اگر با رطوبت باشد و بالجمله شدت و حدت طعم دلالت بر حرارت می کند و اعتدال
و ملایمت آن دلالت بر اعتدال و خشونت و قبوضت و عفوصت بر یبوست و رخاوت و ملایمت و تلیین
بر رطوبت و بر همین قیاس و نسبت از ترکیب آنها می توان دریافت نمود کیفیت اشیای مرکبه را گاه
است که شیء مرکب از دو چیز یکی بارد بی طعم و دیگری حار با طعم می باشد بارد بواسطهٔ غلبهٔ جوهر خود بر جوهر حار پس
درین نوع می باشد طعم آن مرکب غالب بسبب جوهر حار و فعل آن برودت بسبب غلبهٔ جوهر بارد مانند افیون
که تلخی آن از جوهر حار و تاثیر برودت آن از جوهر بارد آن است و این چنین شیء را مرکب القوی می نامند و امثال
آن بطریق صناعت آن است که چون اندکی صبر را در بسیاری از دوغ ترش حل نمایند آن را البته آن را
تلخ بیسازد و اما مزاج آن را گرم نمی نماید پس هرگاه بطریق صناعت ممکن باشد که چیزی طعم چیزی را منحرف
گرداند و مزاج آن متغیر نسازد پس طریق امتزاج و ترکیب طبیعت بطریق اولی جایز است این استدلال
بالطعوم کلیه نباشد زیرا که گاه است در بعضی جاها مخالفت با مطلوب می نماید و گاه جمع گردند
و طعوم در جرم شیء واحد مانند مرارت و قبوضت مجتمع در حضض و این را بشع و بشاعت می نامند و مانند
مرارت و ملوحت در اراضی سبخه و آب دریای شور و این را زعوقت و زعاق می نامند و مانند حرارت و قبض

در عسل مطبوخ از حد درگذشته و آنچه جوش آمده و بعض اثمار شیرین از حد درگذشته و مانند حموضت و مرارت
و قبوضت در بعضی هم جمیعا و مانند مرارت و حرافت و قبوضت در بادنجان و مانند مرارت و تفاهت در کاسنی و امثال
این مرکبات و غیر اینها نیز بسیار است از تراکیب ثنائی و ثلاثی و رباعی و خماسی و غیرها و الله اعلم بالحقائق کلها
و اما راه پنجم که جمع آن روایح است که استدلال کرده میشود بدان نیز در اکثر امر بر کیفیت مزاج شیء نزد رائحه
یعنی بحس بوییدن مانند چشیدن دریافت طعم آن و رهی یابند مزاج آنرا زیرا که بوی حاد قوی دال است بر
حرارت دارد و بوی رخو ضعیف بر برودت و بوی ملایم بر اعتدال چنین لیکن این نسبت بطعوم ضعیف
تر است کلی نیست زیرا که بسیار واقع می شود که آنچه چیزی با طعم آن مخالفت دارد مانند بعض گلهای خوشبو که
طعم آنها خالی از تلخی و عفوصت نباشد که کیفیت شان ورای آن خواهد بود و دیگر آنکه در کیفیت استشمام روایح بعضی
آنکه اجزای لطیفه آنها است که جدا شده و مختلط بهوا گشته بحس شامه می رسد و بعضی گفته اند آنچه که لطیفه آنها است
که جدا شده و مختلط بهوا گشته بحس شامه می رسد و فی الحقیقه شاید بعض اشیای رائحه چنان باشند و بعضی
چنان و بعضی که جوهر آنها لطیف و جرم آنها متخلخل باشد بهر دو نحو بود که هم اجزای صغیره و هم ابخره
لطیفه از آنها جدا گشته و مختلط بهوا شده بقوت شامه می رسند و مدرک می گردند و از این جهت
اشیای کثیفه و صلبه در نهایت کثافت و صلابت اکثر آن است که خالی از رائحه می باشند مانند احجار
و جمادات و چوبها و غیرها که رائحه برند و یاقوت و الماس و زمرد و غیرها و اینها الیق استدلال برائحه و رائحه آنها
مسدود و مفقود است و دیگر آنکه روایح منقسم می شوند به سه قسم اول باعتبار چیزی که مقارن آنها است از
طعوم و در اکثر امر نام برده می شوند این روایح بنام آن طعوم بسبب شدت مقارنت آنها با یکدیگر مانند
آنکه می گویند بوی شراب و شکر و عسل و سرکه و می گویند که فلان چیز و فلان میوه بوی شیرین دارد و سرکه
و ترش است و فلان میوه و فلان چیز بوی ترش و همچنین سایر طعوم و استدلال با اینها مانند استدلال با آنها است
و دوم استدلال بملایمت و منافرت آنها است چنانچه گفته می شود که این رائحه ملایم و موافق طبیعت و طیب و لذیذ
و مرغوب است مانند رائحه عنبر و گلاب و گلهای خوشبو از ورد احمر و زرد و چنبیلی و نرگس و امثال اینها و استدلال
باینها کرده می شود بر اعتدال جوهر حرارت و لطافت ماده آن در اکثر امر و یا آنکه فلان رائحه کریه و غیر مرغوب
و منافر و مخالف طبیعت است مانند رائحه نتن و ثوم و بصل و مانند اینها و استدلال کرده میشود باینها بر حدت
کیفیت جوهر حرارت و کثافت ماده آنها در اکثر امر سوم باعتبار فعل و تاثیر آن است در حاسه شامه چنانچه گفته اند

کقلقان برائحه مسکن حرارت و طراوت بخش دماغ است مانند نیلوفر تازه و سیب و خیار تازه و قلقان برائحه مهیج حرارت
و خشک کننده دماغ است مانند مشک و جند بیدستر و فلفل و زنجبیل و شونیز و امثال اینها و از اول استدلال
بر برودت و رطوبت کیفیت و لطافت ماده کرده می شود و از ثانی بر حرارت و یبوست و بالجمله بد رائحه بحاره حاده
موافقه و ملایمه دلالت بر حرارت و یبوست کیفیت و لطافت ماده و بد رائحه قویه کریهه دلالت بر حرارت و غلظت
و کثافت ماده و بد رائحه ملایمه مسکنه حرارت و لفف و مفرح قلب و روح و مرطبه دماغ و منومه بعضی از اینها دلالت
بر اعتدال حرارت و غلبه رطوبت و لطافت ماده می کنند و بعضی بر برودت و رطوبت والله اعلم و اما الوان

کبر جمع آن الوان ست پس بدانکه استدلال باینها بسیار ضعیف و مشوش و مضطرب تر از روائح است و
همچنان کلی نیست اکثر آن ست که تخلف می گردد و بالجمله وجه استدلال باینها آن است که اول بیاض
اکثر دلالت بر برودت و رطوبت می کند بجهت آنکه برودت سفید میگرداند جسم رطب را چنانچه یخ و برف مشاهده
کرده می شود و لون سواد بر اکثر خود دلالت بر برودت و یبوست می کند بجهت آنکه برودت سیاه میگرداند جسم یابس
را چنانچه مشاهده کرده می شود در اشیای یابسه و میوه های خام نارس یابس بی آب که چون سرما بسیار باینها رسد
جرم اینها منکاثف و خشک و سیاه میگردد و فعل حرارت در آن هر دو بالعکس این ست یعنی میگرداند شیء رطب را سیاه چنانچه میگرداند
هیزم تر را فحم و جسم یابس را سفید مانند آنکه میگرداند فحم را رماد و اطبا گفته اند هرگاه انواع و افراد دوای خاص مثلا اگر
مختلف شوند با صناف آن در رنگ که بعضی مائل به بیاض و بعضی مائل بحمرت و بعضی مائل بصفرت و بعضی مائل
بسواد باشند پس مائل به بیاض اگر باشد طبیعت نوع آن بارد مانند صندل ابیض پس آن ابرد اصناف خود
است و مائل بحمرت مانند صندل احمر در سردی از آن کمتر و مائل بصفرت تیز از آن کمتر و آنکه مائل بسواد از
همه سردتر است و در یبوست مائل به بیاض کمتر از همه اصناف خود و لیکن از آن اصفر و لیکن از آن احمر و لیکن از آن از همه بیشتر
تر و یابس تر اسود است و اگر طبیعت آن دوا مائل بحرارت باشد پس حکم آن بر عکس این است مانند عسل سفید و سرخ و سبز
که عسل سرخ و سبز میباشد بسیار گرم و مائل به سفیدی کم میباشد گرمی از آن هر دو کمتر و در طعم شیرینی و اینجا حکم
بالعکس است اکثر یعنی سفیدها اند و اینها حرارت زرد و نباتی و رنگ شیرین تر و بهتر میباشد از سرخ و سائر الوان مرکب از
هر دو اند و الوان دیگر چون مرکبات و دلالت آنها بر حسب ترکیب و غلبه بعض آنها ست بر بعضی اصل کل الوان بیاض و سواد
است و سائر الوان مرکبات از آن هر دو اند و بالجمله هر سواد از علامات حرارت دانسته اند و هر بیاض از علامات برودت
و هر سرخ از علامات اعتدال و هر سبز از علامات برودت و یبوست و هر زرد از علامات حرارت و یبوست پس دلیل

سواد و حدت رائحه افیون می باید گرم باشد نه سرد و آنکه گفته شد که تا لون استدلال بالوان ضعیف و مشوش
و مضطرب و دلالت آنها اکثری هست نه کلی جهت آن هست که اکثر شبه واقع می شود مثلاً چون خلط کرده شود
در یک رطل شیر ده مثقال افربیون باین حیثیت که یکی شوند تا آن هر شئ واحد و محسوس نگردد اجزای افربیون جدا
از شیر و مزاج ثانوی صناعی بهم رسانند با وجود آنکه رنگ آن متغیر نگشته می باشد بسیار گرم و همچنین است حکم
در طعم و رائحه نیز باشند افیون و کافور که با وجود آنکه بسیار بارد اند تلخ و تند اند بحدیکه غالب می آیند بر اکثری
از طعمها و بوهای قوی مانند فلفل و زعفران و جند بیدستر و عنبر و مشک و غیرها یعنی در ترکیبی و ممتزجی که افیون و
یا کافور باشد غالب آید طعم و رائحه هر یک از آن هر دو بر کل اجزا همچنین استدلال بکثرت استعمال و بطوائح مرکبه
[illegible] استدلال بامور مکتسبه تنهائی بدون تائید تجربه و تکرار و تامل در استعمال ناقص و نا تمام است
و حکم بالجزم نمی توان نمود بغلبه کیفیتی از کیفیات اربعه و یقین بمعنی ظن غالب حاصل می گردد از آن زیرا که
می تواند بود که شئ ممتزج مرکب بارد باشد و یا حار و طعم و رائحه و لون آن هر یک جدا جدا دلالت بر خلاف
آن نمایند و از حیثیت اجتماعی بر خلاف آنها جهت آنکه ممکن است که ترکیب آن از اجزای مختلفه باشد و جزو
قوی طعم و یا رائحه و لون قوی و غالب بر دیگر اجزا باشد و در ممتزج آن ظاهر گردد چنانچه در تراکیب
افیونیه و یا قطرانیه و یا راوندیه و یا کافوریه رائحه افیون و کافور و لون افیون و قطران که سواد و لون راوند
که زردیست مشابه و ظاهر می گردد و همچنین روایح و الوان دیگر طعوم نیز و اما افیون و کافور که لون آن هر دو
دلالت بر برودت نمایند و حدت رائحه و طعم آن هر دو دلالت بر حرارت می کند بحدیکه منشاء توهم بعضی گشته که
آن هر دو را حار دانسته اند و می توان توفیق و جمع بین الرایین بدین طریق نمود که آن هر دو از جمله ادویه مرکب
القوی اند که در آنها دو جزو غالب است یکی لطیف حار حامل رائحه و باعث تندی و در افعال حرارت گشته
و دیگری کثیف ارضی بارد که موجب لون و سبب در افعال برودت شده و لهذا و در بدن جزو لطیف
حار آن بسبب فعل و انفعال با طبیعت اثر خود نموده زودی تحلیل می رود و زائل می گردد و باقی میماند جزو
کثیف ارضی بارد آن مدت مدید و افعال برودت از آن صادر می گردد و ادله هر یک از امور مذکوره بتفصیل
در شرح قانون و کتب مبسوطه این فن مذکور است و چون اینجا گنجایش ذکر آنها نبود بدین مقدار اکتفا نمود
و اما استدلال خود از افعال و اعیان است که آنچه در آن تفتیح و قبض باشد حار و یابس است یا بارد است
یعنی مرکب القوی است با غلبه حرارت و آنچه در آن تحلیل و لزوجت بود در آن ناریت و رطوبت غالب

است آنچه قوت آن بسیار لطیف و خفیف باشد و یا قابل کوبیدن نباشد مانند سقمونیا و یا قابل شستن نباشد
دلول آن است که جزو حار ناری آن بسیار قلیل و ضعیف است و جزو ارضی بارد و کثیف بسیار و بر همین قیاس
استدلال بر احوال دیگر باید نمود و لا یعلم حقایق الامور کما هی الا فاعلها و خالقها جل شانه * **فصل پنجم** در بیان
احتیاج بترکیب ادویه اولا باید دانست که چون یافته نمی شود دوای مفرد که بتنهائی مقابلت و مقاومت
نمود بهر مرض مرضی یعنی بکیفیت و خاصیت خود متکافی باشد در دفع و رفع آن را و در اکثر خصوص در امراض
مرکبه و متضاده پس ناچار است از ترکیب و مرکب هر چند قلیل الاجزا و خفیف باشد بهتر است از کثیر الاجزا و ثقیل زیرا که
دوای مفرد اخف است بر طبیعت از مرکب و آنکه از مفرد بمقدار شربت تام کامل در اکثر مستعمل میگردد بخلاف مرکب
و فایده که بر شربت تام کامل مترتب می گردد البته زیاده است از غیر تام کامل پس بالاجمال بدانکه علت ترکیب
و کثرت اجزا یا بجهت تقویت دواست و یا بجهت حفظ قوت آن و یا بجهت دفع اذیت و نکایت آن
و یا بجهت بدرقه شدن و نفوذ فرمودن آن و یا بجهت دفع کراهت و بشاعت طعم و رائحه آن و یا امثال اینها از اعراض
و اغراض و فواید آن و یا کثرت امراض پس هر چند این امور زیاده شود اجزای ترکیب زیاده خواهد شد و بالتفصیل آنکه
علت کلی و غرض اصلی از ترکیب ادویه عدم وجدان دوای مفرد متکافی است در دفع و رفع مرض مطلوب بدو
جهت **اول** آنکه در آن کیفیتی و وصفی قوی و غالب و زاید باشد از مقدار مطلوب و یا آنکه ضعیف و ناقص
بود و یا مضادت و منافاتی ببعض از اعضا و قوی و ارواح و یا ببعض امراض داشته باشد * **دوم** آنکه مرض
و علت مرکب باشد از چند مرض و آن دوا بتنهائی مقابله و دفع آنها نتواند کرد پس درین صورت ناچار است از ترکیب
و بدانکه بالغذائی دوائی توان معالجه نمود بدوائی غذائی تنها نباید پرداخت و تا بدوائی غذائی اصلاح حال مزاج
و رفع مرض توان نمود متوجه بدوا نباید شد و تا از دوای ضعیف القوه سهل المؤنه رفع احتیاج شود بدوای قوی
دشوار نباید رجوع نمود و همچنین تا بمعرق و مدر رفع احتیاج و تنقیه شود ملین نباید داد و تا بملین قضای حاجت
و رفع غائله و تنقیه شود بمسهل نباید پرداخت خصوص بادویه مسهله قویه ولی منضج و نضج که اعتدال قوام مواد
و قابلیت دفع است مسهل نباید داد مگر بضرورت عدم فرصت زیرا که طبیعت و جوهر دوا البته مضادت و مخالفت
و منافات دارند با طبیعت و جوهر بدن و ارواح و قوی و در صورت احتیاج ادویه مرکبه مجربه معتمده الحکما و اطبا
با تقدیم و یا تاخر دانچه بتجربه طبیب خود دانند و مکرر او مرات استعمال نموده در اشخاص و امزجه و ازمان و امکان متنوعه
متکثره بهتر از مجهوله غیر مجربه است * و بدانکه مراد از مرض مفرد اینجا آن است که طبیب در معالجه آن محتاج

بیک تدبیر نباشد مانند تبرید و یا تسخین و یا ترطیب و یا تیبیس و یا تحلیل و یا اسهال صفرا و یا بلغم و یا سودا و غیر
و امثال اینها و اگر بچند امر باشد مرکب است نه آنکه اگر مرض مرکب از چند جنس مرض از سوء مزاج و تفرق اتصال
و مرض ترکیب نیست مفرد است الا مرکب برا که می‌تواند بود که مرض از جنس واحد باشد و در آن محتاج بچند نوع
از معالجه باشد مانند قروح لحمیه که از جمله تفرق اتصال است و در ازاله آن محتاج بدوای منبت لحم و جالی قیح
و مسح و ناشف رطوبات آنها باشد و اگر در آن لحم عفن فاسد باشد بدوای اکال نیز محتاج باشد اول از تعلیل احتیاج
ترکیب دوائی است که در آن کیفیتی و صفتی قوی و غالب زائد باشد پس آن شش قسم است اول از آنها
آنکه قوت و کیفیت آن غالب بر قوت و کیفیت مرض باشد و یا ضعیف و ناقص از آن مثلا احتیاج بدوا
شود که کیفیت و حرارت آن سه جزو باشد و یافته شود دوائی موافق مطلوب که حرارت آن چهار جزو
باشد پس ناچار آن را ترکیب باید نمود با دوائی که در دو جزو از حرارت باشد که بعد انکسار و فعل و انفعال
در سه جزو از حرارت بماند مانند ترکیب امتزاج آب بسیار گرم با آب نیم گرم و یا بدوائی که در یک جزو از برودت
باشد مانند امتزاج آب بسیار گرم از آب سرد و همچنین در برودت و ترکیب بارد با بارد و یا بارد با حار و رطب با رطب
و یابس با یابس و یا با رطب و دوم از آنها آنکه در آن دوا صفتی و حالتی غالب باشد که مخالف و منافی باشد
غرض مطلوب را باین نحو که مثلا بسیار شدید القوة باشد مانند افیون و فرفیون و کافور و امثال اینها
و یا سریع النفوذ باشد و غرض بکمتر از آن حاصل گردد مانند زنجار و کباریت و ذراریح و نوره و امثال اینها که
بسبب کمال قوت و حدت محتاج اند بخلط و ترکیب با ادویه مصلحه مغیره که کاسر قوت و حدت آنها مانند زعفران
و جندبادستر با افیون و زعفران با کافور و کثیرا و صمغ با فرفیون و ادهان و موم و سفیداب تخم مرغ با زنجار و
کباریت و نوره و از این قبیل است امتزاج کثیرا با لسان محرق و امثال آن و سفرجل و مصطکی و طباشیر و عود و
در امراد حق معده و کبد و عروق و لواحق آن در ادویه سقمونیا و غاریقون تا آنکه آن هر دو را از آنها در معده
و کبد و عروق و لواحق آن تا فعل خود کما ینبغی نمایند و آنچه بر صفرا است و از بلغم جهت آنکه از خاصیت سقمونیا و غاریقون است
سرعت نزول باسفل و بسوی خارج و نیز آن ادویه حافظ قوی و ارواح و اعضای رئیسه شریفه و جامع المنافع اند که آنها
و کبد و دماغ و معده باشند از ضرر و غائله آن هر دو یعنی سقمونیا و غاریقون زیرا که ادویه مسهله قویه خالی از ضرر و
غائله نیستند چنانچه در صدر کتاب ذکر یافت و نیز از این قبیل است امتزاج و ترکیب ادویه مصفیه بالخصوصیت
و سرعت و نفوذ مرتبه مانند کثیرا و صمغ عربی و افیون با ادویه قویه حاده سریعة النفوذ و المرور مانند ذراریح

و اوراق و توتیا در رشور و مانند اینها تا آنکه زمانی ممتد در منافذ بمانند و فعل و اثر خود در آنجا بخشند و ضرر و غائله
بآن نرسانند و ایضاً از انجمله است اختلاط ادویه مسهله شدیده قویه با مصلحات و چرب نمودن بروغن
بادام و کاه و مانند آن و مثل بلیلجات و مقل و خیارشنبر و تمر هندی و تقویه بعض اینها مانند حب السلاطین و حب الملوک
و روغن و سقمونیا و اسرودت و سائر ادویه مسهله قویه و نیز از انجمله است امتزاج سرکه با شکر یا عسل در سکنجبین
برای کسر سورت و سرعت نفوذ سرکه در قوام ان هیجان صفرا و سودا را جهت آنکه ترشی حاد محض مهیج صفرا و
سودا است و نیز شکر و عسل بسبب لزوجتی که دارند مانع شدت نفوذ و کاسر حدت سرکه اند طبیعت و قوت
کبد بسبب کمال رغبت و میل بشیرینی آنرا بزودی جذب می نماید و افعال مطلوبه از ان از شکستن حدت
صفرا و نفوذ در جمیع مسالک و مجاری و تفتیح سده و غیرها کما ینبغی صادر می گردد و نیز اختلاط دهن ورد با سرکه
جهت منافع و فوائد مذکوره است و ایضاً امتزاج شیرینی با زنجبیل و بلیلجات و املج از ساختن مربای آنها
و غیره با شکر و یا عسل از ین جهت است و نیز از ین قبیل است ترکیب ادویه بطیئة النفوذ با ادویه سریعة النفوذ مانند
تخم رازیانه و کرفس و انیسون و کشوث و دهن بلسان و امثال اینها که بسبب کمال قوت نافذه خود قرار در کبد
و عضو مخصوص نمی نمایند که افعال مطلوبه از انها کما ینبغی صادر گردد از تفتیح سده و تحلیل مواد و غیرها پس
ناچار است از ترکیب آنها با دوائیکه جاذب آنها باشد بسوی خلاف جهت کبد تا آنکه در کبد قرار یابند
و بطرف دیگر نفوذ ننمایند مانند تخم ترب که جاذب بسوی فم معده است و امثال اینها از ادویه حاره
حاده سریعة النفوذ مانند دهن بلسان که محتاج بسوی ترکیب با ادویه مالحه بطیئة النفوذ مانند شمع است
سوم از انها آنکه آن دوا بطی النفوذ و یا ضعیف القوة و اثر باشد که پیش از رسیدن بعضو مطلوب قوت
و فعل آن باطل و زائل و یا ناقص و ضعیف گردد و یا آنکه آن دوا بسبب ضعف قوت خود و یا بسبب بعد مسافت
عضو معلول و یا بسبب عدم اختصاص آن بان عضو در بین راه متفرق و منتشر گردد و تا می قوت آن بعضو مخصوص
نرسد و یا آنکه اختصاص آن بعضو داشته باشد و لیکن تنها نتواند رسید پس درین صور محتاج است
بترکیب با دوای سریع النفوذ مختص بآن عضو تا آنکه باعث تقویت و مانع انتشار او گشته بزودی قوت
و اثر آن را بعضو مخصوص برساند مانند ادخال زعفران و اقراص کافور و ادویه قلبیه مثل معجونین کافور در آنها
تا آنکه بسبب اختصاص که زعفران و کافور بقلب دارند بزودی اثر برودت کافور و سائر ادویه بقلب
رسانند بدون کسر و انکسار بسیار و نیز از خاصیت زعفران است که بلد رسانیدن اثر دوا القاء سمیه بقوت

حرارت خود و هم بالخاصیه و فعل و انفعال دوا با طبیعت خاصیت و اثر آن زائل و باطل می گردد و باقی
می ماند با اثر و قوت دوا و از این جهت است که مقدار زعفران را در اقراص کافوری کمتر از وزن کافور و کافور
را در ادویه قلبیه کمتر از اوزان ادویه دیگر می نمایند تا غالب بر آنها نیاید و معین و مبدرق آنها باشند
و نیز از این جمله است ادخال سرکه در ادویه مختصه بطحال و ایضا از این جهت داخل کرده می شود زعفران با اسارون
با سقمونیا و تماریقون تا آنکه آن هر دو قوت این هر دو را بدماغ و عروق آن برسانند و این هر دو کما ینبغی فعل
خود نمایند و ایضا برای آن است داخل کردن ادویه قویه عطره تا نفوذ دهند مفتحه و منقیه فضول را در ادویه مختصه باورام
کبد و طحال و معده و گرده و مثانه و انثیین مانند مصطکی و عود هندی و ورد احمر و کمون و با مسهلات معده
تا مشک و مصطکی و سفرجل و با مسهلات کبد ورد احمر و با مسهلات دماغ سنبل الطیب و با مسهلات انثیین
کمون و همچنین از این قبیل است ادخال ذراریح جهت اختصاص آن بگرده و مثانه با ادویه مدره تا قطع
امراض گرده و مثانه تا آنکه قوت آنها را بجزو وی بلا نقصان و ضعف بآن هر دو عضو برسانند و نیز از آن
قبیل است ادخال سرکه و دهن در ضمادهای ملینه و بابونه نیز در ضمادها و ادویه منشره بجهت آنکه در بابونه دو قوت
است یکی محلله و دوم قابضه که بقوت محلله اثر در نفس عضو می نماید و بقوت قابضه منع و سد مجاری
و مسامها و منع انصباب مواد بدان عضو می کند و همچنانکه در سرکه سه قوت است یکی مفتحه و دوم نافذه و سوم
قابضه و در دهن ورد نیز سه قوت است یکی مفتحه و دوم محلله و سوم ملینه مرخیه بلکه اندک قوت قبضی نیز دارد و ایضا
از این جمله است امتزاج زنجبیل با تربد جهت آنکه تربد بحرافت خود تقطیع و ترقیق و دفع مواد بلغمیه غلیظه لزجه
کما ینبغی بدون اعانت با زنجبیل نمی تواند نمود و مصطکی برای تقویت معده و کبد است و همچنین است ترکیب
بعض ادویه مسهله با بعض دیگر برای زیادتی تقویت و اعانت بر دفع و قلع مواد و ترکیب و امتزاج
شراب ریحانی صافی رقیق با ماء اللحم برای صاحب غشی حوالی و صاحب دق کافور با ماء الشعیر برای
دق جهت آنکه ماء اللحم بسبب لزوجتی که دارد بمجاری و مسالک تنگ و بجزو وی اعضاء و با عماق بدن
نمی رسد و شراب بسبب لطافت نفوذ خود بجزو وی آن را میرساند و خود نیز غذائیت دارد و کافور نیز تبرید
ماء الشعیر را بقلب می رساند جهت اختصاصی که بقلب دارد و نیز تبرید قوی می نماید و از این جمله است
ترکیب مرخیات محلله با رادع نزد نزول مواد تا که طبیعت مدبره بدن باذن خالق جل اسمه فعل خاصه
هر یک را بجای لائق خود میرساند و از آن این امور غریب دلیلی است بر امور دقیقه خفیه لطائف الهیه شأنه

بسیار از آن صادر می‌گردد زیرا که خلیفهٔ عقل ونفس است در عالم اجسام * چهارم از انها آنکه منافات
ومضادت داشته باشند بارواح وقوی ولبعضی اعضا مانند افیون وسائر ادویهٔ قویه سمیه وغیر سمیه مسهله
وغیر مسهله که محتاج بحافظ ومصلح اند مثل افیون که در ادویه معین بدون زعفران ودر اقراص ونیز اینها بازعفران
وجند بیدستر ومشک وهمچنین در ادویهٔ قلبیه بدون آنها تنها استعمال آن جائز نیست برای آنکه مطفی ارواح
وقوی ومطفی حرارت غریزی است وهمچنین ادویه قویه ومسهلات سمیه که بدون مصلحات وحافظات قوی
وارواح واعضا خصوص اعضای رئیسه عامة النفع مثل قلب وکبد ودماغ ومعده وگرده ومثانه مانند سقمونیا
وغاریقون وامثال آن هر دو با صمغ وکثیرا وغیرها از منفردات ومصلحات تنها بی‌آن ادویه حافظه ارواح وقوی جائز نیست وهمچنین زنجار
وامثال آن بدون شموع وسموم وادهان چنانچه ذکر یافت * پنجم از انها آنکه آن دوا کریهة الرائحه وبالبشع الطعم باشد وطبیعت آنرا قبول
ننماید مانند حلتیت وجند بیدستر وخیارشنبر که محتاج اند آن هر دو باختلاط وامتزاج بادوای خوشبو ونیکو طعم از قبیل زعفران وعسل وخیارشنبر
یا گلاب تا باعث قبول طبیعت وعدم نفرت وکسر سورت ورفع غائله ونقصان آنها گردد * ششم از انها آنکه عضو بسبب شرافت ولطافت و
غرابت وذکای حس خود برداشت ادویه قویه حاده ولذاعه کاویه نداشته باشد مانند قلب ودماغ وعین وفم معده که بجهت کسر حدت آنها محتاج اند
بترکیب با ادویه که کاسر حدت آنها وباتبلید عضو باشند مانند کثیرا والعبه وافیون وبزرالبنج وادویه مقویه حافظه آنها وادویه [illegible]
وادهان وشموم وسفیداب بیضه مرغ وافیون در اطلیه واضمده وقیروطیات ومراهم مانند مرهم زنگار وسفیداب توتیا ولوز مع امثال
اینها که بسبب لزوجت وارخا وتخدیر وغیرها مانع آیند از شدت تاثیر دوا وراکب مالم لازم ولذع وکاوش وتقطیع واحراق وغیرها وازین
قبیل است امتزاج شربتهای مقویه قلب وکبد وفم معده طیبة الرائحه مانند گل قند وشراب سیب وجوارش عود ودواء المسک
وامثال اینها با ادویه حاده وکریهة الرائحه بطعم مانند حلتیت ومرکی وصبر وامثال اینها واکثر این امور باهم مشارک اند * وآنا هفتم که
علت ترکیب دوا ترکیب مرض باشد وآن هفتم است امر اول آنکه مرض مرکب از دو خلط باشد ودوای مفرد تنها نتواند دفع
آن هر دو نمود مانند شطرالغب که غب غیر خالص نیز باشد که ماده آن از صفرا وبلغم است محتاج می‌شوند در معالجه آن به ترکیب مسهل
صفرا یا بلغم مانند سقمونیا با شحم حنظل مثلا واگر مرکب از سودا باشد با حجر ارمنی ویا لاجورد ومانند اینها مثلا ونیز
ترکیب کرده می‌شود دوای کاسر حدت وقامع ودافع ماده صفرا با دوای محلل ومنضج ومقطع ودافع بلغم مانند
سرکه وشکر وبزور مناسبه در سکنجبین بزوری وشراب بزوری وامثال آن هر دو مانند دوای قروح [illegible]
محتاج اند ودوای آن به تنقیه وشستن چرک وقطع لحم زائد وانبات لحم صالح وفقدان دوای مفرد [illegible]
جمع نمود آن را با دوائی که چرک وشستن را دور نماید یا دوائیکه گوشت بروید [illegible] مانند زنگار در مرهم زنجار

ورم اورام بارده صلبه حادثه که بترکیب محتاج اند در علاج آنها و آنکه در آن انضاج و تحلیل و تفتیح و قبض
باشد دوای مفرد چنین یافت نمی شود پس ناچار اند به ترکیب و خلط حلبه برای انضاج و افسنتین برای تفتیح
و زعفران برای تحلیل و ورد احمر برای قبض و حفظ قوت عضو زیرا که بسبب انضاج و تفتیح و تحلیل مواد آنها
بسهولت دفع می شوند و بسبب قبض و حفظ قوت ماده تازه بران منصب نگردد دیگر آن که اگر قبل از انضاج
محللات استعمال کرده شود لطیف ماده به تحلیل میرود و کثیف آن متحجر میگردد و بطول می انجامد. و آنکه اگر در اورام
بارده صلبه کبد که از غیر انتقال از ورم حار و یا بسبب لزوجت از طریق میان کبد و طحال باشد و مجتمع گردد در کبد اخلاط
غلیظه سوداویه که طحال جاذب می کرد آنها را و حال بسبب لزوجت نمی تواند جاذب شود پس محتاج اند به ترکیب ادویه
مفتحه مجاری نیز و در ورم حار دموی و یا صفراوی نیز که مرکب است سوء مزاج و تفرق اتصال و مرض ترکیب است
محتاج اند بسوی ترکیب دوای بارد برای زوال سوء مزاج حار و بسوی رادع برای منع و باز داشتن ماده
تازه از انصباب و نزول بدان عضو و بسوی محلل برای تحلیل ماده منصبه حاصله در ان عضو و بسوی مقوی قابض
مانند ترکیب جراده قرع با صندل و بابونه و اقاقیا ترکیب برای ثانی و غرضی ترکیب مذکور و بر همین قیاس سایر ترکیبات.
امر دوم آنکه یافته شود دوای مفردی که در ان دو قوت باشد یکی از ان هر دو قوی تر و دیگر ضعیف تر
برای مرض مرکب از دو علت و آن دوا با آن هر دو علت بصرافت خود نتواند مقابلت و مقاومت نماید زیرا که
یک قوت خود قوی و غالب آید بر یک مرض و بقوت دیگر ضعیف و ناقص از مرض دیگر پس ناچار اند بترکیب
آن با دوائیکه تعدیل هر دو قوت آن نماید مانند بابونه که قوت تحلیل آن بیشتر است از قوت قبض پس هرگاه
مقصود قبض شدید باشد باید ترکیب نمود آن را با دوای قابض تا مقصود حاصل گردد * امر سوم آنکه یکی
از دو جزو مرض اقوی از دیگری باشد و دوای مفردی که هر دو قوت آن متکافی و متساوی آن هر دو جزو مرض
باشد و ترتیب و مضعف یافت نشود پس درین صورت نیز محتاج اند بترکیب آن با دوائیکه بتقویت یکی از ان دو قوت
بپردازد و از دیگری بکاهد تا حاجت مقصود نماید مانند مثال مذکور که چیزی بر بابونه باید افزود تا قوت تحلیل آن را کم
نماید و چیزی که قوت قبض و ردع آنرا بیفزاید اگر منظور زیادتی قبض و ردع باشد و الا چیزیکه اعانت بر قوت
تحلیل آن نماید تا معتدل و مساوی مرض گردد و مانند الشیر در تریاق که برودت خود به تنهائی
و قاتله اطفای حرارت نمی تواند نمود اما بتقویت جلای خود متکافی است در تریاق او اما در تریاق ناقص است
قاید کثیر او جلای حقیقی در تریاق بالضروره و کافور در حق اضافه باید نمود تا مقوی قوت تبرید و برودت

آن شده و فایقتر شده در دفع حرارت دقیقه نماید و اضافه یک دوا در صورتی است که مرض مفرد باشد یا متحلل
باشد. و اما در صورت ترکیب و استحکام پس محتاج اند بسوی جمع و ترکیب ادویه متعدده و هرچند که ترکیب
مرض زیاده باشد ترکیب دوا نیز زیاده باید تا آنکه مدعا حاصل آید و از جمله آنها مزاجی و صورت نوعیه خاصی که
مقاومت تواند نمود و به دفع مرض مشتمل باشد به فواید کثیره که یافته نشود در دوای مفرد بهم رسانند تا بتوانند که دفع
امراض و عوائل بسیار از آنها نماید مانند تریاق فاروق و امثال آن از معاجین کبار و صغار دیگر یا آنکه ادویه مرکبه
قایم کرده باشند که مقدار شربت العجیبی نسبت با مرکبه سابقه و معجونی قیاس معتدل المزاج و طائفه قدری از مفرط
داشته اند که کمتر از آن مؤثر نباشد و گروهی مقدار آن را اعتبار نموده اند که زیاده از آن نتوان استعمال نمود
و اکثری نسبت بضعیف المزاج و قومی موافق قوی المزاج قدری معاجین ساخته اند و اولی رعایت
حد وسط و احتیاط است والله اعلم ❊ فصل ششم در بیان کیفیت ترکیب ادویه و استخراج مقدار
شربت آنها ❊ بدانکه ضابطه درین چنان است که چون ترکیب کنند ادویه چند را که برای هر واحد از ادویه
غرضی خاص و منفعتی معین باشد باید که نسبت مقدار شربت هر یک از آنها بمقدار شربت از دیگری مانند نسبت
غرض مطلوب از هر یک باشد مثلاً اگر اغراض متساوی باشند و اعم از آنکه مقادیر شربات آنها متساوی یا
یا مختلف باید که بگیرند از هر یک از آنها جزوی از مقدار شربت کامل آن بقدر مرض و حاجت مطلوب بحسب
عدد ادویه یعنی جزوی که مخرج آن عدد باشد مانند خمس از خمس و ربع از اربع و ثلث از ثلاث و نصف از اثنین و برهمین قیاس پس
هرگاه احتیاج شود بترکیب دوائی از برای دفع و قلع قمع بلغم و حب القرع و سائر دیدان از تربد کابلی و قنبیل
سقمونیا و قنبیل و لسان العصافیر و شیح ارمنی و درمنه ترکی است و عدد ادویه پنج باشد باید خمس مقدار شربت
تام کامل از هر واحد واحد گرفت و ترکیب کرد و مجموع را یک شربت نمود یا آنکه شربات تام هر واحد را اگر
و ترکیب کرد و به پنج قسمت پنج شربت تام نمود بدین قسم که از تربد کابلی و قنبیل و شیح که مقدار شربت از هر واحد دو
درهم است و از تربد و لسان العصافیر که از هر یک سه درهم است جمع و ترکیب نمود و پنج شربت تقسیم کرد و
یا آنکه خمس هر واحد واحد اگر گرفته یک شربت کامل نمود و جمع بدانکه اصح آنست که معجونات و مبادرتها شده
مسهلات مانند زنجبیل و کتیرا و روغن بادام و عسل و شیره نباتات و قند و غیره محسوب و تقسیم نشوند و اکثری محسوب
داشته اند و چون اراده کرده شود تالیف دوائی از برای دفع صفرا و بلغم از صبر و غاریقون و شحم حنظل و سقمونیا
که چهار دوا است و مقدار شربت تام از غاریقون دو درهم و از صبر و شحم حنظل هر یک دو ثلث درهم و از سقمونیا

نیم درهم و مجموع سه درهم و پنج سدس درهم است ربع آن که بالتخمین یک سدس کم یک درهم می شود مقدار
یک شربت تام آن باشد و اگر اغراض متساوی نباشد بلکه بسوی بعضی زیاده از بعضی بود بهمان نسبت بر
اوزان آن بعض بیفزایند و از بعض دیگر بکاهند مثلا اگر غرض اسهال صفرا زیاده از بلغم باشد باید که صبر و سقمونیا
را زیاده از غاریقون و شحم حنظل نمود و از وزن هر دو کاست و یا بالعکس و بهمین قیاس و ترتیب باید ترکیب نمود و مقدار
شربت آن را معلوم کرد مثلا اگر هفت دوا باشد و از هر یک سبع گرفته باشند آن یک مقدار شربت است و اگر تمام
گرفته باشند هفت شربت و همچنین اما در صورت تفاوت و زیادتی و کمی اجزای اولی آن است که بعد تمام حساب
کنند و مقدار شربت را اخذ نمایند تا سهل و آسان گردد **فائده** باید دانست که آنچه عمده باشد از مفردات
آن مرکب اصل و عمود در ترکیب باید که آنرا بدل و حذف و زیاده و کم ننمایند تا آنکه ناقص و باطل و ضعیف نگردد
و فائده و غرض مطلوب از ترکیب فوت نشود مانند گوشت افعی در تریاق فاروق و حب الغار در تریاق اربعه
و صبر در ایارج فیقرا و خربق در ایارج لوغاذیا و همچنین بلکه باید که حتی المقدور اجزای سائر ادویه مرکبه دیگر را نیز تغییر
و تبدیل و کم و زیاده ننمایند تا آنکه غرض مطلوب فوت نگردد و اما مصلحات و مبردات و امثال آنها از لواحق
و تتمات یعنی اشیائیکه داخل کرده می شوند باقتضای ثانوی پس در زیادتی و کمی آنها مختاراند بلکه در حذف
بعضی آنها نیز نزد عدم شدت حاجت و ضرورت بسیار و یا عدم وجدان آنها و نیز باید که ادویه مفسده و باطل کننده
و مضعفه قوی و خواص آنها را خصوص جزو اعظم و اصل و عمود را داخل ننمایند باشد بلادر که مفسد جزو و مضعف
اکثر ادویه تریاقیه است در تریاق فاروق و تراکیبی که در آنها لحوم و یا ادویه تریاقیه فادزهریه داخل است نکنند
و در تراکیب افیونیه و مخدره و بیشیه نیز و در ادویه تریاقیه فادزهریه مانند فادزهر حیوانی و معدنی و جدوار و ادویه
مضعفه و مبطله فعل آنها مانند افیون و بیش داخل ننمایند اصلا و یا مقدار کمی برای کسر حدت و ضرر و نکایة آنها
داخل نمایند همچنین در تراکیب مسهله مفتحه ادویه قابضه مسدده و قالبه و بالعکس و بالجمله باید که طبیب مرکب مراعات
این امور کما ینبغی کرده ترکیب را بحسب هر علت علت و مزاج مزاج و فصل فصل و صنف صنف و مراتب اسنان
و اخلاط و اعضاء و قوت و ضعف و شدت حاجت و عدم آن نماید تا غرض مطلوب حاصل گردد و نیز باید که عارف
و شناسای ادویه یعنی جید و ردی و تریاقی و سمی و خالص و غیر خالص آنها باشد تا خطا در کارش واقع نشود مانند
غاریقون سیاه و جند بیدستر اغبر و حماماست ازرق و سورنجان سیاه و زرد و بیش مجهول مشتبه بجدوار و مانند
اینها که استعمال آنها جایز نیست مشهور باد نیز دانا بمزاج و کیفیات و خواص و منافع و مضار ادویه و طرق استعمال

آنها باشد و تفصیلش که در کتب طبیه مسطور است زیرا که علم بقوانین ترکیب و غیرها اجل علوم و اشرف صنایع
این فن است و اولی است از نقل و جمع نسخ حشو و بی فائده و دور از قوانین و قرابادینات والله اعلم بحقایق
المفردات والمرکبات والامتزاجات * **فصل هفتم** در بیان معرفت درجات امزجهٔ ادویهٔ مرکبه و طرق
استخراج آنها * چون خواهند که درجات ادویهٔ مرکبه را معلوم نمایند که یکی ام درجه است از کیفیات اربعه حرارت
و برودت و رطوبت و یبوست و یا معتدل است طریقه آن است که بنگرند آیا مقادیر شربات اجزای آنها
متساوی اند یا نه و در صورت اول آیا همه حاره اند با یبوست یا همه حاره اند با رطوبت یا همه بارده اند با یبوست یا همه بارده
اند با رطوبت و یا مختلف اند جمع نمایند اجزای حاره و بارده و رطبه و یابسه را و تقسیم بر عدد ادویه نمایند که معروف
بسمی عدد ادویه است پس خارج قسمت را اختیار نمایند که همان درجه مزاج آن مرکب است و در صورت
تفاوت اسقاط نمایند اقل را از اکثر و باقی را بر عدد ادویه تقسیم نمایند و بگیرند خارج و سمی عدد ادویه را یعنی ممتزج
آن را که درجه کیفیت و مزاج آن مرکب نیز همان است مثال متفق در مقادیر شربات متحد در کیفیت حرارت
و یبوست مختلف در مراتب آن هر دو تریاق اربعه است که اجزای آن موافق نسخهٔ اصل که حب الغار
و جنطیانا و مرمکی و زراوند طویل است همه متساوی در مقدار اما حب الغار و مرمکی گرم و خشک در دوم جنطیانا
و زراوند طویل گرم در سوم و خشک در دوم اند پس درجات حرارت ده و یبوست هشت شدند و ده را که بر
چهار قسمت نمایند خارج قسمت دو و نیم می شود و هشت را که بر چهار قسمت نمایند خارج قسمت دو می شود پس
آن مرکب در دو درجه و نیم گرم و در دو درجه خشک باشد و مثال تریاق ثانیه که مرکب از حب الغار و جنطیانا و
و مرمکی صافی و زراوند طویل و ریوند چینی و پوست بیخ کبر و قسط تلخ و عروق الصفر است اجزای همه متساوی
در مقدار و اما زراوند و جنطیانا و قسط هر سه گرم در سوم و خشک در دوم و پوست بیخ کبر و عروق الصفر هر یک
گرم و خشک در سوم و حب الغار و مرمکی هر دو حار یابس در دوم و زراوند گرم در اول و خشک در دوم اند پس اجزای
حاره بیست و اجزای یابسه هژده شدند و خارج قسمت بیست بر هشت دو و نیم و هژده بر هشت دو و ربع باشد و
پس این مرکب گرم در دو درجه و نیم و خشک در دو درجه و ربع درجه باشد و مثال متحد الوزن مختلف الکیفیة قلیل الاجزا
تریاق الطین است که مرکب از حب الغار و طین مختوم هر دو متساوی الوزن و حب الغار گرم و خشک
در دوم و طین مختوم بارد در اول و یابس در دوم پس اجزای حارهٔ آن دو و بارده یک و یابسه چهار باشند و
چون یک بارد را از دو حار ساقط نمایند یک جزو حار می ماند و یک را که بر دو که عدد ادویه است قسمت نمایند

خارج قسمت نیم درجه می شود و چهار یابس را که بر دو قسمت نمایند خارج قسمت دو درجه می شود پس آن مرکب
گرم در نیم درجه و خشک در دو درجه باشد. و اما اگر اجزای مرکب هم در مقادیر شربات و هم در کیفیات متخالف و متفاوت
باشند پس طریق اسهل و اقرب بصواب و الیق بمعنی و ظن غالب طریقه ایست که منسوب است بحذاق الاطبا
و آن چنان است که هر دوا را که چند مقدار شربت آن داخل ترکیب باشد مثلا دو شربت و یا سه شربت
و یا چهار شربت و همچنین هر یک از آنها را بهمان نسبت مذکوره ادویه متعدده فرض نمایند مانند آنکه آنچه دو شربت
باشد دو دوا و آنچه سه شربت باشد سه دوا و همچنین و بهمان دستور و لیکن حساب کنند و اقل را از اکثر اسقاط نمایند
اگر متساوی نباشند و درجه انحراف مزاج آنرا دریابند و اگر متساوی باشند آن مرکب معتدل باشد یعنی اگر
درجات کیفیات حرارت یا برودت و همچنین رطوبت یا یبوست متساوی نباشند و درجات حرارت مثلا
پنج باشد و برودت سه و یا بالعکس اقل را که سه است از اکثر که پنج است اسقاط نمایند و تتمه که دو است
بر عدد اجزا تقسیم نمایند خارج قسمت همان درجه مزاج آن مرکب باشد و اگر متساوی باشند معتدل خواه فاعلیتین باشند
که حرارت و برودت است خواه منفعلتین که رطوبت و یبوست است چنانچه ذکر یافت مانند برشعثا یعنی
نسخه شیخ الرئیس که مرکب از افیون و بزر البنج و سنبل الطیب و فلفل سفید و عاقرقرحا و فرفیون و زعفران
است که هفت دوا باشد و وزن هر یک از بزر البنج و فلفل سفید بیست مثقال و افیون ده مثقال و
زعفران پنج مثقال و فرفیون و سنبل الطیب و عاقرقرحا هر یک یک مثقال است و مقدار شربت بزر البنج دو دانگ
است که ثلث مثقال بود پس آن شصت شربت باشد و فلفل که یک مثقال است بیست شربت بود و افیون
یک دانگ که سدس مثقال است شصت شربت باشد و زعفران که یک مثقال است پنج شربت و فرفیون که نیم
دانگ است دوازده شربت و سنبل الطیب که نیم مثقال است دو شربت و عاقرقرحا نیز بدستور دو شربت باشد
پس مقادیر شربات کل اجزا که هر شربتی را دوائی علیحده فرض کرده شود یک صد و شصت و یک می شود و اما
کیفیت و مزاج بزر البنج بارد یابس در سوم و افیون بارد یابس در چهارم و فلفل سفید و عاقرقرحا هر دو حار و
یابس در سوم و فرفیون حار و یابس در چهارم و سنبل الطیب حار و یابس در دوم و زعفران حار در دوم و یابس
در اول است پس کل کیفیات بارده چهار صد و بیست و حاره یک صد و بیست و هشت و یابسه بالقوه چهل
و سه و چون اجزای حاره که اقل است از بارده که اکثر است اسقاط نمایند باقی از اجزای بارده دو صد
و نود و دو می ماند و این آنرا بر سمی عدد ادویه که یک صد و شصت و یک است تقسیم نمایند خارج قسمت یک درجه

و سه ربع درجه و نصف عشر و ربع عشر بارد می شود بالتقریب و یابسه را که تقسیم نمائیم سه درجه و ربع و ثمن می شود
بالتقریب پس این مرکب در دو درجه الا نصف عشر و ربع عشر بارد و یابس در سه درجه و ربع و ثمن و خمس ثمن باشد
بالتخمین و مانند این مفرح بارد مؤلف از گل سرخ و نیلوفر از هر یک ده درهم و مروارید و لبسد و کهربا و لسان
الثور و طباشیر و صندل سفید و صندل سرخ و خشب الکادر از هر یک سه درهم و بهمن سفید و بهمن سرخ و تخم
فرنجمشک و تخم کاسنی و تخم خیار بادرنگ و تخم خیارزه از هر یک دو درهم و کافور نیم مثقال است که جمله شانزده
دوا باشند و اما درجه آنها پس گل نیلوفر و تخم خیار بادرنگ و تخم خیارزه هر یک بارد و رطب در دوم و مروارید بارد
و یابس در دوم و صندل سفید بارد در سوم و یابس در دوم و طباشیر و صندل سرخ هر یک بارد در دوم و یابس
در سوم و لبسد بارد در اول و یابس در دوم و کافور بارد و یابس در سوم و گل سرخ و خشب الکادر هر یک گرم
در اول و خشک در دوم و بهمنین و فرنجمشک هر یک گرم و خشک در دوم و لسان الثور حار و رطب در اول
و تخم کاسنی مائل بحرارت یابس در دوم و کهربا معتدل و یابس در دوم و بقولی بارد در اول است * و اما مقادیر
شربات آنها پس از گل سرخ پنج درهم است و ده درهم آن دو شربت باشد و از گل نیلوفر سه درهم است
پس سه شربت و ثلث باشد و از مروارید نیم مثقال است پس تقریبا چهار شربت باشد و از لبسد یک درهم است
پس سه شربت باشد و از لسان الثور دو درهم یک و نیم شربت و از کهربا نیم مثقال تقریبا چهار شربت و از طباشیر
یک درهم سه شربت و از صندل سفید یک مثقال تقریبا سه درهم آن دو شربت باشد و از صندل سرخ
نیم مثقال است تقریبا چهار شربت باشد و از خشب الکادر یک مثقال است تقریبا دو شربت باشد
و از بهمن سفید و بهمن سرخ هر یک یک درهم است پس هر یک دو شربت باشد و از فرنجمشک دو درهم است
یک شربت باشد و از تخم کاسنی دو درهم است یک شربت باشد و از خیار بادرنگ و خیارزه هر یک پنج درهم
است تخمینا ثلث شربت باشد و از کافور یک دانگ است سه شربت باشد پس اجزای حاره چهار و ده و نیم
و بارده چهل و نه و رطبه نه و یک سدس سدس و یابسه هفتاد و نه شد و عدد شربات سی و هشت و نیم و چون اجزای
حاره را که اقل است از بارده که اکثر است وضع نموده شود باقی سی و چهار و نیم بارده می ماند همچنین اجزای
رطبه که اقل است از یابسه که اکثر است چون وضع نموده شود هفتاد یابسه باقی می ماند و چون اجزای
بارده باقیه را بر عدد شربات تقسیم نموده شود و خارج قسمت بالتخمین یک درجه الا یک عشر میشود و همچنین اجزای
یابسه باقیه که بر سمی عدد ادویه قسمت کرده شود و خارج قسمت دو درجه الا یک عشر درجه می شود بالتخمین پس

این مفرح بارد در یک درجه الا یک عشر درجه یا این دو درجه الا یک عشر بالتخمین یابس باشد و بر همین قیاس
ترتیب هر مرکبی را که خواهند درجات کیفیات آن را معلوم نمایند ❊ و بدانکه چون از مقادیر شربات
ادویه اکثر تخمینی و قلت و کثرت آن بحسب امزجه اشخاص در قوت و ضعف و اسنان و فصول و بلدان مختلف
می باشد لهذا الشیخ الرئیس ابو علی بن سینا رحمه الله تعالی در مفردات قانون و دیگر اطبای متقدمین متوجه
قید و ذکر آنها نشده اند و همچنین تحقیق درجات کیفیات آنها نیز والله اعلم بحقایق الامور ❊ **فصل هشتم**
در بیان طریق استخراج مقادیر شربات مرکبات ❊ بدانکه هر مرکبی را که خواهند مقدار شربت آن را معلوم
نمایند باید که اولا تحقیق و تشخیص اوزان و عدد شربات آن نمایند و مجموع اوزان مرکب اخذ نمایند که نسبت
آن جزو بمجموع وزن مرکب چون نسبت واحد باشد بعدد شربات آن مثلا اگر وزن مجموع مرکب سی درم باشد
و عدد شربات آن ده پس واحد را اخذ نمایند زیرا که نسبت آن به ده که عدد شربات است چون نسبت سه است
بسی که وزن ادویه است یعنی نسبت عشری است پس مقدار شربت آن سه درهم باشد و اگر بالعکس باشد
یعنی عدد شربات سی باشد و وزن مرکب ده مقدار شربت آن ثلث درهم باشد زیرا که ده را با سی نسبت
ثلثی است ❊ **و بیان دیگر** آنکه مقادیر اوزان دراهم ادویه مرکب را بر عدد شربات آن تقسیم نمایند
خارج قسمت همان مقدار شربت آن باشد مثلا عدد شربات موافق مثال مذکور در فصل قبل چهل و نه باشد
و اوزان ادویه پنجاه و هفت درهم بالتقریب خارج قسمت پنجاه و هفت به چهل و نه یک درهم و ربع و ثمن درهم و ربع
عشر می شود بالتخمین پس مقدار شربت آن مفرح مذکور همان یک درهم و ربع و ثمن درهم و ربع عشر باشد و اگر اوزان
ادویه چهل باشد مثلا و عدد شربات پانزده پس مقدار شربت آن مرکب یعنی خارج قسمت آن دو درهم و ثلث
درهم باشد و بالعکس یعنی اگر اوزان ادویه پانزده و مقادیر شربات چهل باشد خارج قسمت که مقدار شربت
مرکب است یک ربع درهم و ثمن می شود جهت آنکه نسبت دو و دو ثلث به پانزده که عدد شربات است همچون نسبت
پانزده است بچهل که اوزان ادویه است و بر همین قیاس و ترتیب مقدار شربت هر مرکبی را که خواهند استخراج نمایند
والله اعلم بحقایق الامور ❊ **فصل نهم** در بیان اعمار بعض ادویه مفرده بالاجمال والاختصار ❊ بدانکه ادویه
مفرده از سه جنس بیرون نیستند یا معدنی اند یا نباتی یا حیوانی پس معدنی مختلف می شود عمرها
انواع و اصناف آنها بحسب شرافت و خست و تمام الترکیب و متلذذ الاجزا و لطیف بودن اجرام و جواهر آنها
و صلابت آن مانند ذهب و حجر الماس و یاقوت و زمرد و امثال اینها از معدنیات که مدتی مدید باقی می مانند و ماسـ

نمی گردد و اما نقره و معدنیاتیکه بدان مشابه نباشند یعنی ناقص الترکیب باشند مانند مس و آهن و اسرب و غیرها
بسیار باقی نمی مانند و بزودی فاسد و متلاشی می گردند خصوص که در آب و گل دفن نمایند و ملح و در ان بمانند
و اما زنجار پس ناقص میشود و قوت آن تا یک سال و بعد از آن رفته رفته باطل می گردد و سفیداب قوت آن تا شش سال باقی
می ماند و مرتک که مرداسنگ باشد قوت آن تا سالهای بسیار باقی می ماند و همچنین اقلیمیا و مرقشیثا و توتیا و اما حجر
فادزهر یعنی پادزهر معدنی خطائی و قندهاری و انواع خوش رنگ و خوشبوی آن نیز مانی مدید قوت آن باقی
می ماند * اما لولو مدت بقای قوت آن از ان کمتر است * و اما اطیان طیبة الروائح مانند طین و اختمافی و
مختوم و آنچه بدان ها ماند لذا قوت آنها از لولو کمتر است و کل احجار و اطیان بالجمله بسایند و مدتی بر آنها بگذرد
قوت آنها ضعیف و زائل می گردد و رفته رفته مثل احجار و اطیان دیگر میشوند بحسب مراتب خودها و آنچه صاحب
رائحه است مادامیکه رائحه آن باقی است قوی است پس بتدریج ضعیف و باطل می گردد و مثل سائر احجار
و اطیان میشود و الله اعلم * فائده * بدانکه اکثر حکما بر آنند که ماده و بسائط منطرقات زیبق و کبریت است پس
هرگاه هر دو در نهایت خوبی جوهر و صفا باشند و کبریت در قوت ناریت صابغه و غالب باشد صورت ذهبی بران
مرکب از مبدا فیاض جل ذکره فائض می گردد و ذهب متکون می یابد و اگر زیبق غالب باشد با قوت بارده
صورت فضی می یابد و فضه متکون میگردد و چون اجزای ردی الجوهر باشند و کبریت کمتر و یا قوت مایه باشد
صورت قلعی می پذیرد و هرگاه رداءت جوهر آن بیشتر باشد صورت اسربی می یابد و اگر زیبق جید الجوهر بود
و کبریت ردی الجوهر که مانع ظهور اسباب صابغه باشد بالتمام هر چند آن اسباب وافر باشد صورت نحاسی
می یابد و چون باین حال اگر پیوسته شدید بران غالب باشد صورت روی و توتیا که خار صینی نامند می پذیرد
و اگر کبریت جید الجوهر و زیبق ردی الجوهر باشد با عدم اسباب صبغ صورت حدیدی بر او فائض می گردد
و اهل صنعت کیمیا را عقیده آن است که انقلاب بعضی به بعضی باعمال مخصوصه که در کتب خود رقم کرده به
جوهر ترکیب شود ممکن است اما شاید این سخن تمویهی بیش نباشد زیرا که انقلاب حقائق محال است و همچنین احجار
نفیسه غیر منطرقه مانند یاقوت و الماس و زمرد و غیرها نیز اصل و ماده و بسائط آنها زیبق و کبریت است با اختلاف
مراتب از صفا و کدورت و غیرها و الله اعلم * و همچنین اگر زیبق جید و نیکو باشد و لیکن کبریت ناصاف باشد
ترکیب محکم و حافظ صورت او علیحده خود مدت مدید نمی تواند بود و اگر هر دو جید و صافی باشند محکم الترکیب گردد و حافظ
صورت خود مدت مدید می تواند بود * و اما ادویه نباتیه پس آنها یا از قبیل صموغ و عصارات و یا از بار

و فقاح و یا البان و صموغات و یا ادهان و یا اوراق و یا بزر و یا اغصان و یا اصول و لحا و قشور و امثال اینها اند.
پس صموغ مدت بقای قوت آنها تا سه سال است و عصارات از آنها کمتر و اما ازهار و فقاح که گلها و شگوفها
باشند و اوراق بحسب قوت و ضعف خود یک سال نهایت تا دو سال قوت آنها قوی باشد پس ضعیف و باطل
می گردد * و اما البان و صموغات مانند سقمونیا و فرفیون و افیون و امثال اینها پس سقمونیا قوت آن تا بیست
سال می ماند و بعد از آن ضعیف می گردد و رفته رفته باطل می شود و فرفیون تا چهار سال و افیون پنجاه سال قوت
آن باقی می باشد و زیاده نیز گفته اند و بالجمله اکثر البان قوت آنها تا قریب به سه سال باقی می ماند و اما ادهان
پس بارده آنها بزودی فاسد می گردد خصوص رطبه آنها که در یک دو سه اسبوع و حاره رطبه یا یابسه آنها برابر تا
یک سال تا دو سال پس فاسد و متکرج می گردد و اما دهن بلسان پس آن از قبیل البان است و قوت آن مدت مدید
باقی می ماند و گفته اند هر چند کهنه تر شود جید و قوی تر می گردد و همچنین دهن کافور و دهن افسنتین تا دو سال * و اما بزور
پس آنها مختلف می باشند آنچه از آنها کثیر الدهن مانند کنجد و کتان و بادام و پسته و چلغوزه و نارجیل و کنبی و خشخاش
و تخم کدو و هندوانه و خربزه و کدو و امثال اینها است تا یک سال و آنچه قلیل الدهن مانند حلبه و حرف و خردل
و رازیانج و امثال اینها است دو سال تا سه سال بحسب حفظ و نگاهبانی از نم و رطوبت و خاک و باد و غیره باقی می ماند.
و اما اغصان و لحا و اصول و قشور پس مختلف می باشند بقای آنها بحسب قوت جوهر آنها در صلابت و رخاوت
و ضعف پس آنچه مانند قسط و زراوند و وج و درونج و زردچوبه و دارچینی و قرفه و سلیخه و زنجبیل و امثال اینها قوت آنها
تا ده سال باقی می ماند و عروق از اینها زیاده مگر آنچه در آنها رطوبت فضلیه باشد مانند بیخ چینی و زنجبیل و درونج و زرنباد و
مدحرج و بهمنین و بوزیدان و شقاقل و امثال اینها که بزودی کرم می خورد و ضعیف و فاسد می گردند و اما آنچه
از لحا و عروق سهله باشند تا سه سال قوت آنها باقی می باشد پس بتدریج باطل می گردد * و اما ادویه حیوانیه
مانند شحم و مراره و انفحه و قرن و حافر و ظلف و زبل و بعر و دم و اما شحم که پیه باشد هرگاه بگیرند و نمک سوده نمایند
تا یک سال قوت آن باقی می ماند و لیکن مستعمل در مراهم و بعض تراکیب دیگر و بعض امراض نخواهد بود و اما مراره که
زهره حیوان باشد پس مدت بقای قوت آن بیشتر از شحم است و اگر خوب خشک کنند و نیکو محافظت نمایند سالها
می ماند * و اما انفحه که پنیر مایه نامند یعنی شیردان حیوان پس مدت بقای قوت آن یک سال تا دو سال است و اما
قرن و حافر و غیرها که عبارت از شاخ و سم و ناخن باشد پس قوت آنها سالها باقی می ماند و اما زبل و بعر و دم که عبارت
از سرگین و پشکل و خون حیوان باشد مانند سرگین سگ و کفتار و حمار و بز و غنم تا یک سال و همچنین خون آن

واما جند بیدستر پس قوت آن تا ده سال باقی می ماند والله اعلم * فصل نهم در بیان زمان ادراک و مدت اعمار ادویه مرکبه * واما زمان ادراک مرکبات یعنی زمان حصول کیفیت و مزاج ثانوی ترکیبی آنها پس تریاق فاروق بعد شش سال و در سال هفتم استعمال می توان نمود و ابعض متاخرین استعمال آن را ابتدا از شش ماه جائز داشته اند * و اما سائر مرکبات دیگر بحسب اختلاف آنها منقسم بچهار طبقه می گردند طبقه اولی معاجین کبار اند که در قوت تریاق فاروق اند مدت ادراک آنها شش ماه باشد و در ماه هفتم یا هشتم استعمال توان نمود مانند اثاناسیا کبری و صغری و ایارجات کبار و اصغر سلیم و بادهرج و برشعثا و برشهای دیگر و تریاق الطین و ثیادریطوس اصغر و اکبر و حمرنا که دران مروارید داخل نباشد و دراجهران و ثلثیا و قریاورس و قسطاغان اصغر و اکبر و معجون عنبر و معجون تیادالملک و معجون کبریت و معجون هرمس و ارسطون و افاویا فارسیه بقول صاحب کامل الصناعه و بالجمله هر ترکیبی که دران افیون باشد و صاحب کفایه تریاق اربعه و حمرنا بالؤلؤ و اقراص کوکب و دواء الکرکم کبیر و صغیر و دواء المسک کبیر و صغیر را از طبقه اولی شمرده اند و در کناش یوحنا بن سراپیون از طبقه ثالثه شمرده اند * طبقه ثانیه مرکباتی اند که نهایت زمان ادراک آنها سه ماه باشد مانند معجون فیصر و معجون اصطمخیقون و اقراص کلک و اسقیل و سائر معاجین متوسطه در رتبه اول و مانند اینها * طبقه ثالثه مرکباتی اند که زمان ادراک آنها دو ماه باشد مانند امروسیا و تریاق و سوز و دواء المسک حلو و مر و فنجنوش و معجون خطاطیف و امثال اینها * طبقه رابعه مرکباتی اند که استعمال کرده میشوند در روز اول و دوم ترکیب مانند حبوب و ادهان و سفوفات و ذرورات و اشربه و ضمادات و اطلیه و ادویه مسهله و اقراص خفیفه و اکحال و شیافات و غسائل و مراهم و امثال اینها * و اما مدت اعمار ادویه مرکبه پس بدانکه اینها نیز بحسب مراتب خود منقسم بچهار طبقه اند * اما تریاق فاروق پس تا سی سال قوی میباشد و بعد از ان ضعیف می گردد چنانچه تفصیل آن انشاء الله تعالی در تریاق فاروق خواهد آمد * طبقه اولی مرکباتی اند که مدت عمر آنها پنج سال تا ده سال باشد و بعد از ان ضعیف گردند مانند مثرودیطوس و ایارج لوغاذیا و ایارج ارکاغانیس و ایارج جالینوس و اقلونیه فارسیه و رومیه و برشعثا و سائر برشهها و ثلثیا و امثال اینها * طبقه ثانیه ادویه مرکبه ایست که مدت عمر و بقای قوت آنها سه سال تا چهار سال باشد مانند امروسیا و ارسطون و انقرویا و ایارجات و تریاق الطین و تریاق اربعه و دراجهران و دواء المسک و دواء الکرکم و شجرنیا و سوطیرا و معجون اصطمخیقون و معجون عنبر و معجون فیصر و امثال اینها * طبقه ثالثه ادویه مرکبه ایست که مدت عمر و بقای قوت آنها تا دو سال باشد مانند اشربه و اطریفلات و جوارشات و اقراص مانند

قرص کوکب و قرص اسقیل و کلکلانج و ربوب و معاجین صغار و اما بقول جالینوس ربوب و شرابها مادام
که طعم و رایحهٔ آن باقی باشد و متغیر نشده باشد تا هفت سال قوت آن باقی می‌باشد و طبقهٔ رابعه مرکباتی است
که قوت آنها از دو ماه تا شش ماه و نهایت تا یکسال باقی می‌ماند مانند حبوب و ادهان و ذرورات و سفوفات
و ضمادات و مراهم و اما سفوف مقلیاثا و سفوف حب الرمان و امثال اینها همچنین سفوفاتیکه با آب گرم یا سرد آنها
تمام نمایند پس از وقت ساختن آنها تا ده ماه بلکه بیشتر قوت آنها باقی می‌ماند و اما اکحال و شیافات پس قوت آنها زیاده
می‌ماند از ذرورات خصوصا با سلیقه و مانند آن و باید اطبا هر یک حفظ و حراست آنها بقوانین مقرره بهتر و بیشتر
نمایند یعنی از حرارت و یبوست بسیار و برودت و رطوبت و غبار و دود نیز محفوظ دارند و همچنین از کل آفات و ادویه
آنها جمیعا غیر کهنه نباشند همچنین عسل یا قند یا نبات و یا آنچه بدان آنها سرشته گردد نیز تازه و بهتر باشند و ترکیب کنندگان
و پزندگان آنها صاحب وقوف تر باشند بسبب بقای قوت و اثر آنها زیاده و بیشتر خواهد بود و بالعکس کمتر والله اعلم

فصل یازدهم در بیان سبب اختلاف اقوال اطبا در ماهیت و خواص ادویه ✤ مخفی نماند که چون اکثر ادویه
بسبب اماکن و فصول اربعه و خشکی و تری و تازگی و کهنگی و خامی و کمال رسیدگی و امثال اینها مختلفة الصورة
والماهیة می‌باشند پس هرگاه شخصی مثلا در بلدی و دیگری در بلدی دیگر یا در فصلی و دیگری در فصلی دیگر یا در حین تازگی و یا در
زمان خشکی و یا در وقت خامی و نارسیدگی و یا در هنگام پختگی و رسیدگی و امثال اینها دوائی را مشاهده نماید
و بحسب ادراک خود بیان شکل و رنگ و طعم و امثال اینها از آن نماید و دیگری در غیر آن اوقات و احوال مذکوره
ملاحظه نماید و بیان ماهیت آن را موافق محسوس خود ذکر نماید همچنین پس احوال مذکورهٔ هر یک لامحاله مخالف یکدیگر
خواهد بود و احاطه بر جمیع احوال و مراتب هر چیز مقدور شخصی واحد نیست همچنین هر یک خاصیت و نفع و ضرر
آن را بحسب اطلاع خود ذکر خواهد نمود و ظاهر است که امور مذکوره منحصر در آن نیست و بحسب اوضاع فلکی و
ارضی تغیرات و انقلابات در امزجه و خواص ادویه واقع می‌شود و باعث اختلاف در ماهیت و قوت و خاصیت
اکثر ادویه این امور مذکوره است ✤ **فصل دوازدهم** در بیان طریقهٔ اخذ ادویه و حفظ و سیاست آنها ✤ اما الاجتناء
بدانکه اولی و الیق آن است که ادویهٔ مفرده و مشهوره هر جا که در آنجا قوی و بهتر می‌شود از جاهای دیگر از همان جا و در
زمان و فصل لائق و نهایت ادراک شود تا کمال نفع و رسیدگی آن اخذ و التقاط نمایند مانند آنکه اطبای یونان در
یازدهم تشرین اول از ماه رومی و سقمونیا از انجیل انطاکیه و یا آنکه بقول استاد ابقراط که عصارهٔ اکثر ...
بعضا قبل از ضعف و ... عمل نموده مطالبه یاد و ... مشخص بیان یابد و علامت نماید بهتر است جهت آنکه ... اتفاق افتد.

در جلب فائده و صحت بدنهای اهل آن بلاد مملکت از ادویهٔ ممالک دیگر و بالتفصیل بدانکه آنچه متعلق و از
قبیل اشجار و اطیان است بهتر آن است که از معادن معروفه و مشهورهٔ آن و اوائل زمستان اخذ نمایند
یعنی در هر بلد و مملکت و هر مکان که بهتری شوند نه از غیر آن مانند قلقطیس از قبرس و زاج از کرمان و لاجورد از
کاشغر و فیروزه از نیشاپور و لعل از بدخشان و یاقوت از پیکو و مانند اینها و هر چه رنگین تر و صاف تر و شفاف تر
و آبدار تر و خالص تر و بزرگ تر و بی غش تر باشند و ریزه و متفتت و آمیخته بچیزی دیگر از خاک و غیره نباشند.
بهتر است و نیز باید که رنگ و طعم و رائحه مختصه هر یک مانند و جواهر و اطیان برقرار و در کمال خوبی باشند*
ماء الزجاج و مثل آن اتخاذ آن است که بگیرند زجاج صافی و قلعی را بالسویه و در بوته گداخته سرد کنند و آنچه مانند
کف بر روی آن باشد بردارند که ماء الزجاج است و اما آنچه نباتی است بالتفصیل یعنی آنچه اوراق و ازهار است
باید که بگیرند از اماکن مختصه هر یک و فصل و زمان و وقت لائق هر یک و بعد رسیدن بکمال خود و پیش از افتادن
از درخت و پژمردگی و متغیر شدن هیئات و رنگ و بوی آن و در سایه باحتیاط تمام خشک کنند و از غبار و رطوبات
و غیرها محفوظ دارند مگر آنچه را آفتاب ضعیف نگرداند و غرض کمال خشکی آن باشد که در آفتاب بکمال احتیاط خشک
نمایند و آنچه از قبیل بزور باشد و اصوب است که بگیرند آن را بعد از رسیدن و محکم شدن جرم و خشک شدن رطوبت آنها
بسبب اعتدال و زائل شدن خامی و دور بودن از پژمردگی آوردن اوراق آن و بعد سقوط در سایه خشک نمایند.
و از گرد و غبار و اختلاط باشیاء دیگر و بعد رسیدن بهم و رطوبات و گرمی و خشکی بسیار محفوظ دارند چه اکثر ادویه
نباتیه ذوات کیفیات منحرفه مفرده و مرکبه در بلدان منحرفة الکیفیة و اراضی صلبه بهتر یافت می شوند و همیشه دواها
در آن بلدان و اراضی اقوی می باشند و لهذا ادویه جبلی و دیلمی و بوی اقوی اند از بستانی در اکثر امور و ادویه
بارده در بلاد بارده و بالعکس نیز کیفیت آنها در اکثر امور شدید تر و قوی تر می باشد و ادویه معتدله در بلاد معتدله
و رطبه در بلدان رطبه پس اخذ آنها از آن بلدان و اراضی اولی از غیر آنها است و آنچه از قبیل قضبان و قشور است
بعد سقوط باید که بعد از رسیدن بکمال لائق بحال آن پیش از دو بد پژمردگی و خشکی و کجی و پیچیدگی اخذ نمایند و بعد سقوط
خشک نموده محفوظ دارند و آنچه از قبیل اصول است بعد از انتهاء نمو و هنگام ریختن برگهای و قبل از ریختن
تمامی آنها اخذ نمایند بلکه آخر فصل خریف بهتر است و بعد سقوط خشک نمایند و آنچه را تمامی اخذ باید نمود و باید که
در هنگام کمال یا بعد از رسیدگی و تر و تازگی و عدم نقصان اخذ نمایند و بعد سقوط خشک کنند و نگاه دارند تا بمصرف
لائق آید و آنچه از قبیل اثمار باشد نیز با سقوط بعد کمال نضج و رسیدن و قبل از پژمرده شدن و افتادن خود بخود

بیان طریقه اخذ ادویه و حفظ و صیانت آنها

از درخت اخذ نمایند مگر آنکه منظور و مطلوب تمام آن باشد یا بیخ و پس و آنچه را از آنها درست و یا پوست
خشک باید نمود و همان قسم درست خشک نمایند و آنچه را قشر و یا ورق باید نمود پوست کنده و ورق کرده خشک نمایند
و آنچه را بریسمان باید کشید بریسمان کشیده در سایه یا آفتاب کم یا حسب لطافت خشک نمایند و از گرد و غبار و نم و رطوبت
و عفونت و تکرج و فساد و خوردن کرم و غیرها محفوظ دارند و باید دانست که کل ادویه نباتیه را در کمال هنگام رسیدگی
و قوت و پیش از رو بخشکی و پژمردگی و صلابت و نقصان آوردن اخذ نمایند و در هنگام صفا و گرمی و خشکی هوا بهتر
است از هنگام کدورت و برودت و رطوبت آن و آنچه باران خورده و قریب العهد با آن باشد ضعیف است
و ادویه بحریه آنچه اقوی اند از بستانیه و حجم و ضخامت آنها کمتر است و در اکثر جبلیه اقوی اند از بریه و از شکوفه‌ها
و گلها آنچه بالیده تر و خوشبوتر و شگفته و پژمرده نشده باشد بهتر است از مخالف آن مگر گل سرخ که قبل از
تمامی شگفتن بهتر است و بدستور بالای آن و همچنین از بیخها آنچه ضخیم تر و خوشبوتر و تازه تر باشد بهتر است
و از قضبان و اصول آنچه کمی و پژمردگی آن کمتر باشد و از بذور آنچه بزرگتر و فربه و قوی تر و چرب تر و سنگین
تر باشد بهتر است و از فواکه آنچه شاداب تر و پرگوشت تر و سنگین تر باشد و لون و طعم و رائحه هر یک
از آنها که بهتر و زیاده و قوی تر باشد اقوی است از مخالف آنها و اما لبن شیرهای تازه آن بهم
بطریق معتصر لبن از آن اخذ نمایند و الا اگر تازه آن بهم نرسد که شیر از آن گرفته شود بدستور سایر نقوعات
پوست تازه آن را بکوبند و یا خشک آن را در آب گرم بخیسانند و در آفتاب بگذارند تا غلیظ و لزج گردد
پس آب آن را جدا کرده خشک نمایند و لبن خشخاش را که افیون است از خشخاش مصری یا کالارولی در
مصر یا کاذرون بتفصیلیکه در افیون ان شاء الله تعالی خواهد آمد و همچنین لبن بلسان و سایر البان را در
اماکن مخصوصه و ازمان لائقه بایجاد و در جاهای که خوب و قوی القوه گردد اخذ نمایند از جاهای که ضعیف
القوه باشند و اما صموغ پس واجب است که اخذ صحیح نمایند آنها را هنگام ریختن شکوفه و اول روز
قبل از طلوع آفتاب و آخر روز بعد از غروب و باید که هوا صاف و معتدل باشد و پیش از خشک شدن
بحدیکه متبرک و متعفن گردد یعنی خود بخود از درخت جدا و ریزه ریزه شده بریزند و اما عصارات
باید از ادویه جیده از اوراق و اثمار و اصول و غیرها اخذ نمایند و بآتش طبخ ندهند بلکه بهوا و آفتاب خشک
نمایند و از گرد و غبار و اختلاط اشیای غریبه که فاسد کننده باشند محافظت کنند مانند اقاقیا و عصاره کاکنج و انبرباریس و
غیرها و هنگام استعمال نیز نگر مقصود آنکه بدون تصفیه استعمال آن جائز نیست و اما ادویه حیوانیه پس واجب است

که گرفته شوند از حیوانات جوان صحیح الجسم تام الخلقة و الاعضاء و در زمان بهار یا ابتدای صیف و پیش از رو بلاغری
و پیری و ضعف و نقصان آوردن و مقارن ذبح و ذکوة آنها از انجمله خون نر جوان فربه بی عیب و نقصان
چهار ساله است که بسبب شدت آن در علاج سنگ گرده و مثانه موسوم بدم الله گشته و آنچنان است که اول فصل
تابستان که هنگام رنگ گرفتن انگور باشد آنرا ذبح نمایند و خون اول و آخر آن را بگذارند که بریزد و خون وسط
را در دیگ و یا ظرف سنگی و یا سفالی بگیرند و بگذارند تا منجمد گردد و پس ریزه ریزه کرده بر پارچه کرباس پاکی پهن نمایند
و پارچه نازکی برای محافظت از گرد و غبار بر آن بپوشند و در آفتاب خشک نمایند و عند الحاجت مقدار
یک مثقال آن را با آب کرفس جبلی و یا شراب و امثال آن بنوشند و بالجمله هر چیزی را بشرائط مقرره آن در کمال اهتمام
حفظ و ضبط نمایند تا بکار لایق خود آید و دستور حفظ زهره حیوانات که تازه بهم رسانیده باشند که محل قطع و مجرای
آنرا بخیط محکم بسته در شیشه که عسل در آن آنمقدار باشد که او را بپوشاند انداخته نگاه دارند و لیکن این
در جائیست که حرارت و رطوبت هوای آن بلاد غالب نباشد والا زود تر باعث فساد آن میگردد مگر آنکه عسل
را خوب بقوام آورده باشند و دستور حفظ بیضه و مخ حیوانات که متعفن نگردد باید که در عسل چند روز نهند
و بعد از آن شسته خشک کرده در لته کتانی پیچیده در سایه آویزند و بدستور هرگاه در ظرف قلعی ضبط کنند متعفن
نمیگردد و دستور حفظ سائر ادویه بعضی را با هم جمع باید نمود تا موجب بقای آن باشد مثل کافور با فلفل و
برادۀ آهن با آهن ربا و تخم مرو را با نمک و ساذج را با زنجبیل و امثال آن را با غیر جنس آن نباید جمع نمود
عصارات و صموغ را در ظرف قلعی و نقره نگاه دارند و عرقها و میاه جاره را در شیشه ضبط کنند و سرشان
و یا در ظرف برنج و یا روی قوتیا و عرق بهار در ظرف مس بهتر میماند و عرق قرنفل در شیشه و عنبر در ظرف رصاصی
اسرب و تخم و اوراق و بیخها و گلها را از جای نمناک و آفتاب تابنده باید داشت ظرف قلعی جهت و مثل آنها
و اکثر ادویه مرکبه و مفرده بهتر است والله اعلم **فصل سیزدهم** در بیان آداب طعام خوردن و آب نوشیدن
و اطعمه که جمع آنها مناسب نیست بدانکه بر صاحب حفظ صحت لازم است که بجز در هنگام گرسنگی و تشنگی طعام
و شراب نخورد و نیاشامد و آن هم بقدر ضرورت و احتیاج که بحالت امتلا و تخمه نرسد که مکروه و مضر است و در هنگام امتلا
و سیری و بسیار طعام نخورد و آب ننوشد و در هنگام گرسنگی بسیار و عطش مفرط یکدفعه طعام و شراب
بسیار و سیر نخورد و نیاشامد و همچنین بعد از ریاضت و حرکت شدیده مفرطه و استیلا گرمی بسیار و حرارت مگر بقدر کم
و وقتهای آنکه لایق نیست خصوصا آنکه طعام ثقیل یا غیر عادی یا معتاد و یا بسیار گرم یا بسیار سرد و یا شیرینی بخورد آب غلیظ ثقیل و یا بسیار گرم

و یا بسیار سرد * و در ذهبیه جناب حضرت امام ثامن امام رضا علیه و علی آبائه و اولاده الثناء و السلام می فرمایند
اعلم یعنی بدان بدرستیکه جسد بمنزله زمین طیب پاک است هرگاه تعهد نمایند آن را بالعمارت و آب دادن بمقداری که
زیاده نباشد بحدیکه غرق گردد و آن و نه کم باشد بحدیکه ناقص و تشنه ماند و خشک گردد و بلکه بحد اعتدال و قدر
حاجت بود همیشه سبز و خرم و آباد می ماند و روز بروز در ترزاید و اگر غافل مانند از آن فاسد می گردد و نمیروید
مگر گیاهای ناکاره پس جسد بتدبیر اغذیه و اشربه سالم و صحیح و نیکو می باشد پس باید که ملاحظه نمائی در چیزیکه موافقت
ببدن و معده تو داشته باشد و تقویت بدن تو نماید و استمرار طعام نماید پس اندازه آن غذا را بگیر و بگردان
همان مقدار را غذای خود و نیز می فرماید که اعلم یعنی بدان بدرستیکه هر اعضا از طبایع دوست میدارند چیزی را
که مشاکل طبایع جسد ایشان باشد پس باید که بخوری چیزی را که مشاکل آن است و هر که زیاده از قدر حاجت
تناول نماید فایده نمی دهد بآن و هر که بمقداری که نه زیاده و نه کمتر از حد لایق باشد تناول نماید نفع می بخشد
او را پس طریق صاحب حفظ صحت آن است که صرف نماید طعام را بقدر کفایت صحت بدن خود در شبانه روز
و هنوز قدری میل و خواهش او بطعام باقی باشد که دست از خوردن بکشد پس بدرستیکه این اصلح است
برای معده و بدن تو و تندکیه عقل تو و سبکتر است برای جسد تو و شخصی که خواهد که صحیح و سالم و سبک باشد بدن او
باید که شب طعام را کمتر بخورد و تقلیل نماید و پیران را شب چیزی نخوردن خصوص که گرسنه باشند بسیار مضر
است زیرا که فوت می شود از ایشان قوتی که تدارک آن ممکن نیست و خطاب بمامون کرده فرمود که بخور
غذای سرد در تابستان و گرم در زمستان و معتدل در دو فصل دیگر که بهار و پائیز باشند بقدر برداشت قوت
و خواهش خود و ابتدا کن بطعام سبکترین اغذیه که می خوری آنرا بقدر عادت و بحسب طاقت و نشاط بدن خود
و وقتیکه واجب و ضرور باشد باید که خوردن تو در هر روز هنگام گذشتن هشت ساعت از روز باشد یکدفعه و یا آنکه
در هر روز و شبانه روز سه دفعه بدین قسم که روز اول صبح و شب اول عشا و روز دیگر بعد هشت ساعت از روز گذشته و
باز شب چیزی نخوری و روز دیگر صبح بدستور اول تناول نمائی بهمچنین امر نموده جناب حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم
حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام را در هر یک روز و در یک مرتبه و در روز دیگر دو مرتبه نیز بقدر حاجت و باید که شراب
تو از عقب طعام شراب صافی کهنه که حلال باشد و بپرهیز از آنکه جمع کنی میان خوردن تخم مرغ و ماهی باهم در
یک وقت زیرا که مولد نقرس و قولنج و بواسیر و وجع اضراس است و شیر با نبیذ کسانیکه می آشامند بلیه را جهت
آنکه مولد نقرس و برص است و مداومت خوردن تخم مرغ مورث کلف در صورت و طحال و مولد ریاح در معده

و بر خوردن بیضهٔ جوش داده سورت ربو و بهر یعنی تنگی نفس و گرفتن و انقطاع آن است و خوردن چیزهای شور یا
گوشتهای قدید و ماهی نمک سود شور بعد فصد و حجامت عارض می گردد از آن بهق و جرب و خوردن گردهٔ
گوسفند باعث کثافت مثانه می شود و خوردن گوشت خام باعث تولد کرم است در شکم و بسیار خوردن گوشت
حیوان وحشی دیگاه سورت تغیر عقل و حیرت فهم و تبلد ذهن و فراموشی بسیار و مداومت بر آن باعث تولد شپش میشود
در بدن و خوردن آب سرد بالای طعام گرم یا شیرینی مفرط شکست باسنان و باعث افتادن آنها است انتهی
کلامه صلی الله علیه و آله و بیان آنکه شراب حلال مذکور را مؤلف در ذیب ذکر خواهد نمود ان شاء الله تعالی و واجب
است که ظرف طعام برابر رو باشد که به محاذات تناول شود و نه بطرف راست و چپ که منحرف باید بشود و نیز لقمه باید
کوچک بردارد و نیکو مضغ نماید و در تابستان اوائل روز و در زمستان اواسط آن و در شبانه روزی دو مرتبه
یا یک مرتبه اگر هر دو روز سه مرتبه خورده شود بهتر است چنانچه در ترجمهٔ حدیث شریف ذکر یافت و باید که بسیار طول
ندهد زمان اکل را و تا داخل نکند یعنی طعام جدید بر طعام غیر منهضم سابق نخورد و مادام که ثقل در معده و سینه و جشاء یعنی
آروغ طعام آید طعام تناول نکند و بالجمله هر وقت که خوب گرسنه شود و تشنه گردد باید که طعام بخورد و آب بیاشامد
و تعیین وقت مرات آن اکثری و برای متوسطین است و الا اطفال و جوانان محرور المزاج و قوی الهضم و پیران
و ضعیف و بارد المزاجان هر یک بنوعی خاص مخصوص باشند حکم و احادیث هم جاری نمی تواند بود و اجتناب نماید از خوردن
نان گرم و آشامیدن آب سرد بلا فاصله بر آن بجهت آنکه احداث عفونت و تبخیر می نماید و مضرت باسنان
می رساند و از اجتماع طعام لطیف و شیرین و از شیرینی بالای طعام کثیف مانند خربزه و گوشت و همچنین سریع الهضم
صالح الکیموس بالای بطئ الهضم ردی الکیموس و یا شیرینی و امثال اینها زیرا که طبیعت غذای لطیف شیرین
سریع الهضم را زودی استحاله می دهد و منهضم می نماید و باقی می ماند مخالف آنها و باعث گرانی و مرض می گردد
و همچنین جمع نباید نمود میان دو طعام که هر دو گرم باشند و یا هر دو سرد بالفعل و یا بالقوه و یا هر دو لزج و یا هر دو منفخ
و یا هر دو قابض و یا هر دو غلیظ و یا هر دو مرخی و از خوردن سرکه بعد از برنج و از ماست با ترب یا بعد از ترب و از
گوشت مرغ با ماست و ماهی و از شیر با گوشت مرغ و از شیر با ماهی و از انار با هریسه و از انگور با کلهٔ گوسفند
و از سرکه با عدس و یا با ماش و از خربزه با عسل و مویز با عسل و خربزه با انبه و امثال اینها و از آب گرم بعد از
طعام شور و از آب سرد بعد از میوه خصوص میوهٔ تر و حلوا و طعام گرم و شیرین و بعد از خواب و جماع و حمام و حرکت
مفرط و ضعف و ریاضت بسیار و در بیان خواب در نهار می صدا یعنی ناشتا و در حمام مستحسن است جمیع بیان

اطعمه و میوه‌ها یکه بعضی از آنها اصلاح بعضی دیگر نمایند مانند طعام شیرین یا طعام ترش و چرب با شور و تیز و قابض
با محلل و شیرین و بعضی دیگر آن است که جائز است جمع میان هر نوع غذا که باشد بجهت آنکه البته آن هر دو
متشابه اند یا متضاد اگر متشابه اند پس گویا که یک نوع طعام خورده شده اند که بیشتر و اگر متضاد اند هر یک
دفع مضرت دیگری نماید و اعتدال حاصل میشود و کلی بودن این امر خود هم غلط و باطل است چه میتواند بود
که آن هر دو غذا متخالف یکدیگر باشند و هیچ یک مصلح دیگری نباشند و از جمع ایشان مضرت حادث گردد
و اعتدال باشند آنکه عضو مخصوص بآتش سوخته باشد و بر آن موضع یخ و برف گذارند البته متاذی و متضرر خواهد
شد و میتواند بود که دو شیء متشابه باشند و هر یک از آن هر دو مصلح دیگری باشند مثلا یکی لطیف غلیظ
و دیگری کثیف غلیظ و یکی تقویت دیگری نماید و همچنین نیز میتواند بود که دو شیء متشابه ضرر کنند بجهت کیفیتی
که عارض هر دو باشد و خاصیتی که لازم اجتماع و ترکیب است و اصل آن است که اینها بعادت و قوت و
ضعف و لطافت و کثافت مزاج بهم گردد والله اعلم **فصل چهاردهم** در بیان احراق ادویه و تحمیص و تشویه
و قلی و تدبیر و غسل و احکام آنها بدانکه احراق ادویه و احتیاج بآن از برای چند فائده است یا از برای
انتقال طبیعت آن است بطبیعتی دیگر و یا از برای نقصان قوت و کسر حدت آن است مانند زاج
و قلقطار و مرجان مخصوص برادویه عین و یا از برای تقویت لطیفی یا دادن قوت و حدت و شدت نفوذ و انتقال مزاج
آنها است بمزاج دیگر مانند حجر لوره و لسان العصافیر و برگ ترب و تنباکو و امثال اینها از املاح مصنوعه و رماد است
و جواهر ادویه مانند جوهر حصی لبان و غیرها و یا از برای تلطیف جوهر آنها است مانند املاح و یا از برای تنقیه و رفع
اجزای غریبه آنها است مانند اثمد و توتیا و لوده و سرطانات و شاخ ایل و امثال اینها و یا از برای مهیا قابل سحق
گردیدن مانند یواقیت و طلا و نقره و ابریشم و مانند اینها و یا از برای آنکه باطل کرده شود رداءت و خباثت و
سمیت جوهر آنها مانند عقرب بجهت استعمال در تفتیت حصاة و جیوه افعی و اسود سالخ برای جذام زیرا که ادویه
یا غذاء و لطیف الجوهر اند یا معتدل هر دو نوع چون سوخته شوند قوت آنها ضعیف و حدت و حرارت آنها کم میگردد
بسبب تحلیل جوهر بخار ناری حاد آنها مانند ادویه مذکوره و یا کثیف الجوهر و غیر حاد و غیر حار اند و بسبب احراق و کسب حرارت
ناری تقویت میابند هم در حدت و هم در حرارت مانند قلاءات و حجر لوره و یا آنکه صلب اند و یا در آنها رطوبت فضلیه
لزجه است بسبب احراق رطوبت آنها ... اجزای آنها کم و فانی میگردد و این سهولت و آسانی و زودی سائیده میگردند
مانند احجار و ابریشم و یا آنکه در آنها رداءت و خباثت ماده و جوهر است بسبب احراق کم و زائل گردد مانند

عقرب و حیه و یا آنکه اجزای غریبه آنها زائل گردد مانند نطرون و یا آنکه جسم اگر بنهجی باشد که اعراض مدرکه حس آن را
اصلا ترک نکند هرآینه مستمر الطبع خواهد بود و اگر مفارقت و ترک کند پس اگر سخیف الجسم و متخلخل باشد بسبب
احراق میل برودت کند و از غایت احراق که بحد رمادیت رسد بالکلیه حالتی زائل گردد و اگر کثیف
الجسم غیر متخلخل باشد از برودت میل بحرارت نماید و ایضا باید دانست که در احراق اشیا شرط است که دو جنس مختلف
را باهم نسوزانند مثل نمک و نوره و در احراق احجار مبالغه نمایند بخلاف نباتات و حیوانات و اما حریر و صوف
و مانند اینها را ادنی احراقی کافی است و هرگاه مراد تدبیر جسم محرق باشد پس احراق آن را باید نشست داد و بعد از آن
استعمال نمود و تکلیس از کلس است باصطلاح اهل مصر که بفارسی آهک نامند و آن سریع السحق میباشد
پس هر جسم صلب که قابل سائیدن نباشد و بسبب احراق قابل سحق گردد و آن را مکلس نامند اما اشیای
که قابل احراق اند بدون احراق استعمال بعضی آنها جائز نیست پس از آنجمله است ابریشم و اشه و حب الآس
و ارنب و لیس و رصاص که ابار است و ذهب و اسرب و سلخ و سرطان و طلق و عقرب و عود و کهربا و یاقوت و
هر یک از آنها در رسوم خود ان شاء الله تعالی ذکر خواهد یافت و بعضی درین جا مذکور می گردد احراق بورق
که بوره باشد آن است که ظرف سفال را بر اخگر گذارند و آن را در آن اندازند و بگردانند تا آنکه سوخته شود
و یا آنکه قاشق آهنی را گرم نمایند و بوره را ریزه ریزه کرده در آن اندازند و حرکت دهند و همچنین چنانچه
قاشق را گرم نمایند و بحرکت یابد نمایند تا آنکه سوخته شود و بگردد و مانند اینها گستر احراق جبسین و زبد البحر و مانند این و
که مسمی به تکلیس است آن است که بگیرند بر مقداری از هر یک که خواهند و با آب و نمک پاک بشویند و خشک نموده در
کوزه سفالین بطین حکمت کرده در کوزه آجر پزی و یا تون حمام و یا تنور بسیار گرم بر روی خشتی بگذارند تا آنکه
سوخته و سفید گردد مادام که سفید نگشته کامل نیست مکرر در آن عمل باید نمود و احراق حیه که مار باشد آن است که بگیرند
مار جنگلی را درست و زنده در کوزه کرده سر آن را البته و بطین حکمت کوزه را گرفته در تنور بسیار گرم یک شب بگذارند
پس بر آورند که خشک شده خواهد بود و سحق نموده با زیت تخمیر کرده بر خنازیر ضماد نمایند احراق خطاطیف که خفاش
و بفارسی پرستوک نامند آن است که بگیرند بچه خطاطیف را و ذبح نموده و پر آن را کنده و شکم آن را چاک کرده آنچه در جوف
آن است بر آورده دور نمایند و پاک شسته و نمک بر آن پاشیده در کوزه کرده سر آن را بگل حکمت بسته در
تنور یا در اجاق بر اخگر گذارند تا محرق گردد و احراق زجاج که بفارسی آبگینه و شیشه نامند آن است که بگیرند
زجاج صاف سفید شفاف خالص پاکیزه از سنگ ریزه و خاک و غبار و نرم سائیده در کوزه گلین یا بوطه کرده سر آن را

محکم بسته در طون حمام یا تنور بسیار گرم بگذارند تا آنکه سرخ گردد * رماد زجاج و خاکستر آن بهتر آن است که
زجاج را در کفچه آهنی خوب گرم نمایند و در آب قلعی اندازند و آنچه از آن مکلس شده باشد جدا نمایند و باقیمانده
را گرم کرده در آب قلعی اندازند و همچنین تا آنکه تمام مکلس گردد پس نیکو سحق نمایند که مانند هبا و غبار گردد شربت
از آن مقدار مثقالی با دوازده مثقال آب گرم برای تفتیت حصاة قوی الفعل است * احراق زرنیخ
آن است که بگیرند زرنیخ اعلی خالص صافی را و ریزه ریزه مانند نخود و باقلا نموده و در کوزه مطین بطین حکمت
کرده سر آن را محکم بسته و در وسط سر آن سوراخی برای برآمدن بخار بگذارند و بر اخگر گذارند و مادام که
از آن بخار سیاه برمی آید ناقص است و چون بخار آن سفید برآید سوخته و کامل خواهد بود * احراق سلحفاة آن است
که شکم سلحفاة بحری سنگ پشت را شگافته احشا را افگنده و پاک شسته در کوزه مطین کرده سر آن را بسته در تنور
یا در اوجاق آن مقدار بگذارند که سوخته و سفید گردد * احراق شیح و صدف آن است که بگیرند شیح سفید
املس را و بطین حر خالص بگیرند و در تنور یا اخگر گذارند تا سوخته گردد و علامت سوختگی آن است که سفید گردد
و اگر بیکدفعه سوخته نگردد مجدداً بطین مذکور گرفته در تنور بگذارند تا آنکه سوخته گردد و صدف و امثال آنرا نیز بدین
طریق احراق نمایند * احراق عقیق و یشب و یاقوت و امثال اینها آن است که در آتش سرخ نموده در
آب سرد اندازند و مکرر چنین کنند تا آنکه آب آن سوخته خشک و متفتت و قابل سحق گردد * احراق فضه آن است
که بگدازند نقره خالص را در بوطه که رائحه قلعی در آن باشد یعنی بوطه را در سفیداب قلعی آلوده باشند و مکرر بگدازند
تا قابل سحق گردد نوع دیگر آن است که نقره را براده نموده و با آب و نمک در ظرف آهنی با آتش تند بسوزانند و اگر
خوب سوخته نشود قدری گوگرد بران بپاشند و بسوزانند تا سوخته گردد و اما تکلیس آن بطریق حکمای
هند آن است که چند مرتبه آن را صفائح رقیقه نموده بگوگرد و سرکه آلوده با آتش تپانند و چند بار دیگر در بوطه
بسفیداب قلعی آلوده بگدازند پس سوهان کرده در ظرف آهنی با آب و نمک بسیار بسوزانند تا نمک آب
تحلیل رود پس گوگرد بران بپاشند و برهم زنند مکلس گردد * احراق قطران جهت سفوفات آن است که بگیرند
قدحی مطین بطین حکمت و در آن قطران کرده بر آتش گذارند تا آنکه بگدازد و منجمد رسد پس بگیرند چوبی یا سیخی
از آهن و در آن فرو برند که بدان آغشته گردد پس برآورند و در هوا بدارند اگر منعقد و بسته گردد سوخته
شده است و الا باز بر آتش گذارند تا بران چوب و یا سیخ منعقد گردد و آنگاه فرود آورند و بکار برند * احراق پشم و
موی آدمی آن است که پاک شسته از صابون و غیر آن شانه کرده بمقراض ریزه ریزه نموده و در ظرف سفالی

یا آهن کرده بر روی آتش گذارند و چندان بر هم زنند که قابل سحق گردد * و اما التشویه و التحمیص و التقلیه
بدانکه این هر سه لفظ بالاشتراک در اجمال بمعنی بریان نمودن است و بالتفصیل آنکه تشویه آن است که ادویه را
بریان باید نمود در جوف چیزی دیگر از قبیل خمیر و یا گل و یا سیب و امثال اینها گذاشته و در تنور گذارند و یا در زیر
آتش و یا خاکستر گرم دفن نمایند که ببخار پخته و تشویه یابد مانند اسقیل و انزروت و سقمونیا و حب السلاطین و
انیسون و امثال اینها و هر یک از اینها انشاء الله تعالی در اماکن خود ذکر خواهند یافت و یا آنکه کوبیده با عسل سرشته
در لته بسته بگل گرفته در تنور یا مشعل یک شب بگذارند پس برآورده بکار برند مانند انیسون و ثمرة الطرفا و امثال اینها
جهت سفوفات و غیرها * و تحمیص آن است که ظرفی را بر آتش بگذارند که خوب گرم شود پس آنچه را خواهند در آن
بریزند و حرکت دهند بسرعت تمام که آن همه مساوی و بقدر حاجت بریان گردد و نسوزد مانند تخم بارتنگ و
ریحان و مرو و خشخاش و کشنیز خشک و زیره و بزرقطونا و یا بجمله هر بزری از بزور را که خواهند و بهترین ظروف از برای
این امر سنگی و یا سفالی است و در وسط تحمیص آن است که از آن چیز بوی برآید و اندک سرخ و برشته گردد و تقلیه
آن است که در روغن بریان نمایند بحدیکه بو برآورد و سرخ گردد مانند بزور و یا لعابدار تا نشکفد و تبرکی مانند هلیله و
عفص و یا بحدیکه تخمین دانند که بریان شده مانند خبث الحدید و امثال اینها * و اما تربیه که اصلاح نیز نامند پس آن
بمعنی تربیت و پرورش دادن بعض ادویه است که در آنها حدت و یا حرارت و غائله باشد تا آنکه کم و زائل
گردد مانند انزروت که بشیر الاغ باید سرشت و بچوب گز آلوده مانند کباب بریان نمود یک مرتبه اگر بریان زیاده
و بهتر خواهند دو مرتبه که در هر مرتبه به شیر خر سرشته بریان نمایند بهتر است حب اللوک که در روغن بادام و یا شیر یکشبانه
روز باید خیسانید * و دوند که حب السلاطین است در سرگین گاو باید دفن نمود * و تربد که خراشیده به روغن بادام چرب
باید کرد و جدوار کوبیده بآب زنجبیل استعمال باید نمود و تشیزج که در لته بسته در سرگین الاغ جوش باید داد و مازریون که دو
شبانه روز در سرکه باید که بخیسانند و تدابیر هر یک نیز بتفصیل انشاء الله تعالی خواهد آمد تدبیر ذراریح که بترکی الاکاک
و قسمی از سمی است بلغت اصفهانی آن است که باید چند عدد و آن را زنده در کوزه کرده سر کوزه بلته کتانی بسته
معکوس بر بالای بخار سرکه که بآتش بجوش آید بدارند تا ذراریح کشته و پرورده گردد و آنگاه سائیده استعمال نمایند تا بحیه
سملاسجه که عبارت از بول بزکوهی است که در مسکن او جمع شود آن است که اثر او ظرف نوی کرده بر آن
آب خیار خشک و بول گاو آن مقدار بریزند که او را بپوشاند و در آفتاب یا بآتش گرم کرده بدست بمالند و صاف آنرا
در ظرفی کنند و بیست و یک روز در آفتاب بگذارند تا مانند عسل غلیظ گردد اصلاح شبرم آن است که آن را بکوبند

ویک شبانروز در شیر بخیسانند و در عوض آن سه بار شیر را تغیر دهند پس خشک نمایند و هرگاه جهت اورام وسلعه
اخناویای اصفر و اسهال بلغم وسودا استعمال نمایند بعد از پرورش بشیر سه روز دیگر در آب کاسنی و آب عنب الثعلب
و آب رازیانه بخیسانند و خشک کنند و بکار برند و باقوال بعض صرف استعمال آن جائز نیست اصلاح ادویه
جهت لنشاط مانند بیخ شنبیبی بیخ شوکران وامثال اینها که درغایت یبوست ویا سمیت باشند آن است که نیم
کوفته سه شبانروز در شیر گاو بخیسانند و مکرر بجای آن شیر تازه نمایند پس خشک کرده در روغن بادام ویا روغن تخم کدو ویا روغن
پسته یکهفته پرورند و بکار برند و اگر آن چیز حار باشد در روغن های بارده وبارور اور در روغنهای حاره پرورده کنند
ویا مغزهای مناسبه مخلوط نمایند. طریق دیگر که حکیم میر محمد مؤمن نوشته که معمول من است ولی غائله مشاهده نموده
آن است که ادویه ملکیه را بعد از آنکه دو سه روز در آفتاب با عرقهای مناسبه خیسانیده باشند بجوشانند و آب
آنرا جهت معاجین با عسل بجوشانند تا بقوام آید و ادویه آن معجون را با آن بسرشند و هرگاه در حبوب استعمال کنند باید
بالبعض از ادویه آن حب که از جوش دادن رفع قوت آن نگردد بجوشانند تا همه آبها را جذب نموده کند آنگاه با سائر
ادویه سرشته حب سازند و بدانکه مراد از شیر در این مواضع شیر تازه دوشیده و یا شیر گاو تازه دوشیده است
واولی شیر بز است اصلاح دیگر آن است که بعد از آنکه دانه آن را بر آورده باشند در هاون باقدری روغن
زیتون وامثال آن مخلوط نمایند و بکوبند یا با سائر ادویه که بان مناسبت داشته باشند و همچنین است اصلاح
جمیع ادویه شیره دار چسپنده و هرگاه دیگر را با او داخل نمایند در آن ترکیب کنند لعوب و مغزها باشد احتیاج بداخل کردن
روغن نیست با آنها بکوبند و بهترین مغزها جهت اصلاح دیگر مغز دانه انجیر است واما آنچه را بابا تفصیل نمود
که تفصیل عبارت از آن است پس بدانکه فائده غسل یا تبرید ویا تنظیف از اشیای غریبه وجرلیشه ویا تعدیل
ویا رفع حرارت ناریه مکتسبه از احراق ویا رفع لسباعت وتعفیان است هر یک بانفراد یا مجموع مانند اکثر ادویه حجریه
از یواقیت وشادنج ولسانه لاجورد و حجر ارمنی وانچه شبیه با حجارست مانند راسخ واقلیمیا و شنجرف و مرداسنگ
وسفیداب اصفهان ونمک ومومیا و زفت وصمغ ادهان و سویق و شیرج وامثال اینها و طریق آن آن است که انچه از حجار
ویا شبیه بانها باشد بسیار نرم سائیده در هاون وامثال آن کرده آب باران ریخته با هستگی بهم زنند تا آنچه مانند
غبار باشد با آب مخلوط گردد پس آنرا با هستگی در ظرف دیگر ریخته و درد آنرا باز بسایند و بدستور آب داخل کرده
نرم آنرا بگیرند ودرد آن را باز بسایند تا مجموع مثل غبار گشته با آب مخلوط شده در آن ظرف دیگر رود و بعد از آن
روی آنرا بپوشانند تا غبارها داخل نشود و ته نشین گردد پس آب بالای آن را ریخته ته نشین را خشک کرده

استعمال نمایند. و غسل سیلقون و مهره و لاجورد و لک و مرداسنگ و موم و توتیا و هر یک در اماکن خود انشاء الله تعالی
ذکر خواهد یافت اما غسل اطیان آن است هر گلی را که خواهند بشویند در آن مقدار آب که او را خوب بپوشاند
بلکه سه چهار انگشت بالای آن ایستد بجنبانند پس از پارچهٔ کرباسی بگذرانند و بگذارند تا ته نشین شود ته نشین را
خشک نموده بکار برند * از غسل ادهان که لطیف نماید بدانکه هر روغنی که متکرج و کهنه و طعم آن
متغیر شده باشد و خواهند که زائل و تازه کنند آن را آن است که آن روغن را در ظرفی کنند و یخ یا برف در آن انداخته
و بر هم زنند تا یخ و یا برف گداخته شود پس از روی آب بردارند و اگر یخ و یا برف نباشد با آب بسیار سرد بشویند بهتر است
و اگر بیک دفعه باصلاح نیاید دو سه دفعه تکرار عمل نمایند و با گلاب غسل دادن اثر دارد و روغن گاو را سفید کردن را
با روغن گاو ترشی جوش دادن و در حین جوش آرد میده گندم بران پاشیدن تا روغن سوخته گردد اما روغن
لطیف و نیکو است غسل شیرج که روغن کنجد باشد آن است که با آب نمک بسیار بر هم زنند و یا آتش
بجوشانند پس از آب نمک جدا کنند و با آب صاف خالص بسیار بر هم زنند و بجوشانند پس آب را از آن جدا کرده
بکار برند * غسل زفت و امثال آن مانند موم و مومیائی و عنبر آن است که گداخته در آب صاف
نیم گرم بریزند تا گل و ریگ آن ته نشین گردد و آنچه بر روی آب ایستد بردارند و هنگام حاجت بکار برند * فصل
پانزدهم در بیان معرفت افعال ادویهٔ مفرده و خواص آنها و بعض اصطلاحات طبیه * بدانکه ادویه را افعال
چند است کلیه و جزئیه و افعالی چند شبیه بکلیه است و افعال کلیه مانند تسخین و تبرید و ترطیب و تیبیس و امثال اینها
است و افعال جزئیه مانند منفعت آنها در مرضی دون مرضی و حالی خاص مانند منفعت در مرض سرطان و لقوه و سبل
و یرقان و طحال و سنگ گرده و مثانه و امثال اینها و افعالی است که مشارک افعال کلیه اند مانند منفعت در اسهال
و ادرار و حبس و امثال اینها و این افعال هر چند جزئی اند ولیکن چون امور اند که نفع آنها عام است بجمیع بدن
و همچنین ضرر آنها نیز عام است لهذا مشابه کلیه اند و نیز افعال کلیه بعض آنها اولی اند و بعضی ثانوی و افعال اولیه
همان افعال اربعه اند و مانند آنها و ثانوی بعضی از آنها همان افعال اند بعینه ولیکن مقدار بقیاس بدیگر
بطرف زیادتی و یا نقصان مانند احراق و عفونت و انجماد و مانند اینها که بعینه تسخینات و تبریدات اند ولیکن
مقدار و قیاس دیگری و نیز افعال دیگر صادر می گردد از آنها مانند تحدید و تخشین و جذب و ازلاق و تفتیح و تعریه
و تقطیع و تغشیه و غیرها و در اینجا ذکر کرده میشود افعال مشهوره آنها را با بعض اصطلاحات این فن و صفات بعض
ادویه و اطعمه قبل ازین ذکر یافت و در مراهم نیز خواص و افعال بعض ادویه نیز خواهد آمد اما خواص ادویه و افعال آنها

الف * آکال یعنی خورنده عضو و آن دوائی را نامند که بسبب افراط قوت تحلیل و جلا نفوذیکه دارد
تفریق اجزای جوهر عضو نماید مانند زنجار * ج * جالی یعنی پاک کننده و آن دوائی را نامند که از شان
آن تحریک رطوبات لزجه بجانب دفع آنها باشد از سطح منافذ و فوهات مسامات مانند انزروت و ماء العسل
و هر دوائی جالی ملین طبع است هرچند در آن قوت مسهله نباشد * جاذب یعنی کشنده و آن دوائی را
نامند که بحرکت در آورد اخلاط و رطوبات را که ملاقی آن است بسبب لطافت و حرارت خود و جذب نماید آنها
را بسوی خود و بظاهر جلد مانند جندبیدستر و قنفسیا و آنچه شبیه آنها باشد جذب باشد و بخار را از عمق بدن بکشد و
بر آورد مانند گوشت حلزون * جامد یعنی بسته کننده و آن دوائی را نامند که از شان آن باشد که اشیاء رقیقه
سائله را منجمد و بسته گرداند مانند جوز * ح * حالق و حلاق یعنی سترنده موی و آن دوائی را نامند که بیخ موی را
سست گرداند و آن را دفع سازد و یا آنکه سست کند که باسانی کنده شود مانند زرنیخ و نوره و سفیداب و خاکستر
حکاک یعنی بخارش آورنده و آن دوائی را نامند که بسبب حدت و گرمی خود جذب کند بسوی مسام اخلاط
گزنده که خارش کننده را و نباشد بان حد که زخم کند عضو را مانند کبیکج * خ * خاتم یعنی ختام کننده زخمها
و آن دوائی را نامند که بسبب قوت مجففه خود بر سطح ظاهر جراحت تفرقی و رطوبتی نگذارد و خشک کند آنرا
و خشکریشه بهم نهد و نگاهدارد آن را از آفات تا اینکه گوشت و پوست صالح بهم رسد * د * دابق دوائی را نامند
که بسبب لزوجیت جوهر کثیف خود بر بست بچسبد مانند دبق * ر * رادع یعنی مانع و برگرداننده ماده بعضو آن
دوائی را نامند که بسبب برودت و قوت قبض خود احداث کند در عضو کثافتی که تنگ گردد مسام آن و بشکند حدت
حرارتیکه حادث شده است در آن و غلیظ و منجمد گرداند اخلاط رقیقه سیاله را و نگذارد که بعضو بریزند و عضو را از
قبول آنها باز دارد مانند عنب الثعلب در اورام و رادع در مقابل جاذب است * ع * عاصر یعنی فشارنده و آن
دوائی را نامند که بسبب شدت قوت قبض و جمع خود اجزای عضو را بفشارد تا اینکه آنچه از رطوبات رقیقه در خلل و فرج
آن است منفصل و جدا گرداند و از هر منفذیکه بیابد برآید مانند حماض و استه تمرهندی * غ * غسال یعنی شوینده
و آن دوائی را نامند که بقوت جلائیه منفصل خود که رطوبات باشد نه بقوت فاعله که حرارت باشد بحرکت و سیلان
در آورد اخلاط را و زائل گرداند آنها را از سطح عضو مانند ماء الشعیر و آب خصوص آب نیم گرم و گرم * ق * قاتل
یعنی کشنده و آن دوائی را نامند که بسبب ضدیت خود روح حیوانی و قوی را هلاک سازد مانند افربیون و افیون و بیش
و این مرادف سم است و بعضی گفته اند که زهر هر حیوانی مخصوص باسم سم است و غیر حیوانی مختص بقاتل * قاشر

یعنی خراشنده و پوست جدا کننده و آن دوائی را نامند که بسبب شدت جلای خود جلا دهد و ببرد پوست ظاهر
عضو را مانند قسط و زراوند و هر چه نفع و فائده بخشد بهق و کلف را و مانند ابن بردورا * ک * کاوی یعنی
داغ کننده و سوزنده و مراد از آن دوائی است که جلد را بسبب شدت احراق و تجفیف خود بهم درآورد و دهانهای رگ
انحلال را سد و مسام را تنگ کند بعضو اگر داند مانند عضو گرم بریان داغ کرده شده مانند زاج و قلقطار *
کاسر الریاح یعنی شکننده و دفع کنندهٔ ریاح و آن دوائی را نامند که قوام ریاح غلیظهٔ محتقنه را بقوت حرارت و
تجفیف خود رقیق ساخته دفع نماید و یا به تحلیل برد مانند تخم سداب * ل * لاذع یعنی گزنده و آن دوائی را نامند
که بقوت حرارت و شدت و لطافت و نفوذ خود در عضو فرو رود و تفرق اتصال در منافذ کثیره قریب بهم احداث نماید که اجزای آن
بانفرادها محسوس نگردند مانند استعمال خردل یا سرکه و یا سرکه به تنهائی * لزج یعنی چسبنده و آن دوائی را نامند که
بالفعل و یا بالقوه در حین تاثیر حرارت مزاجی در آن قابل امتداد گشته اجزای آن از هم منقطع نگردند مانند بزرقطونا
* مبرد و آن دوائی را نامند که بقوت برودت خود احداث برودت نماید مانند کافور * مبهی یعنی بکثرت آورنده
قوت باه و زیاده کنندهٔ مادهٔ آن و آن دوائی را نامند که تولید مادهٔ منی و ریاح منفخه نماید بسبب حرارت معتدله و رطوبت
فضلیه خود و جاری سازد اعصاب و عضلات اعضای تناسل و محرک او شود مثل بهمنین و بوزیدان و زردک و مانند اینها
مجفف یعنی خشک کننده و آن دوائی را نامند که بقوت مجففهٔ خود احداث تجفیف و خشکی در عضو نماید و رطوبات
آن را تلطیف نماید و تحلیل برد مانند سعد و روس * مجمد یعنی بسته کننده و آن ضد محلل است و آن دوائی را گویند
که بسبب قوت برودت و تبرید خود منجمد گرداند اخلاط و رطوبات را مانند بزرالبنج * محرق یعنی سوزنده و آن
دوائی را نامند که بسیار گرم و خشک بود و بسبب شدت قوت حرارت و نفوذ خود اجزای لطیفهٔ رطوبات عضو را
به تحلیل برد و احداث احراق و تاکل نماید مانند فرفیون و زرنیخ * محکک یعنی خارش آورنده و آن دوائی را
نامند که بقوت حرارت و نفوذ و جذب خود اخلاط لاذعهٔ حکاکه را بسوی مسامات جلد جذب کند بی تقریح مانند
کبیکج و انجره * محلل یعنی تحلیل برنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت خود جلا نماید و بخار گرداند اخلاط را
از موضعی که چسپیده و قرار یافته اند و در آن وجه اگر داند اجزای آن را از هم و بخار دفع کند متفرق گرداند تا آنکه باقی نماند
از آن چیزی مانند جندبیدستر * محمر یعنی سرخ کننده و آن دوائی را نامند که بقوت گرمی و جذب خود گرم گرداند
عضو را و آنچه ملاقی و متصل است بآن از خون و جذب کند بسوی آن عضو جذبی قوی و بدان سبب سرخ گردد
ظاهر آن و فعل این قریب است بفعل کی و داغ مانند خردل و انجیر و فودنج * مخدر یعنی بی حس کننده و آن دوائی را

نامند که بقوت برودت و یبوست و قبض خود منجمد گردانند اخلاط را و سد نماید مسامات عضو را و مانع آید از
نفوذ روح نفسانی در آن و از آن کلی حس گردانند و از حرکت باز مانند و یا آنکه روح نفسانی حساس متحرک را کثیف گردانند
که احساس و حرکت آن کم گردد مانند افیون و لهذا اکثر مخدرات سرد و خشک می باشند * مخشن یعنی زبر و درشت
کننده سطح عضو و آن دوائی را نامند که بشدت قوت قبض و تخفیف خود بگردانند سطح عضو را مختلف الاجزا اعم از آنکه
تکثیف نماید اجزای رطبه ملسه آن را و یا تفریق دهد اجزای آن را از یکدیگر یا بسبب شدت جلا و تحلیل خود تحلیل
نماید اجزای رطبه ملسه آن را مانند اکلیل الملک و خردل * مدر یعنی ادرار آورنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت
و تلطیف اخراج و دفع نماید مائیت اغذیه و فضول سیاله را به بول و حیض و عرق و شیر * مدمل یعنی اندمال آورنده
و اصلاح کننده جروح و قروح و آن دوائی را نامند که خشک و کثیف گردانند رطوبتی را که در خلل و فرج و میان
اجزای جراحت که جدا از یک دیگر اند و بگردانند قوام آن رطوبت را غلیظ لزج مغری تا اینکه بچسپاند یک دیگر
مانند دم الاخوین و صبر و کندر و صمغ عربی و امثال اینها * مرخی یعنی سست کننده و آن دوائی را نامند که بقوت
حرارت و رطوبت خود بگردانند قوام اعضای کثیفة المسام را نرم و مسامات آن را وسیع تا آنکه بسهولت و آسانی
مندفع گردد از آنها فضول مجتمعه محتبسه در آنها مانند ضماد شبت و بزر کتان * مرطب یعنی رطوبت افزاینده
و آن دوائی را نامند که بسبب زیادتی شدت رطوبت خود احداث رطوبت نماید مانند اغذیه بارده * مرقق یعنی
رقیق کننده اخلاط و این در برابر مغلظ است و با قوت نافذه و حرارت و رطوبت می باشد مانند اغذیه حاره * مزلق
یعنی لغزاننده فضول و اخلاط و آن دوائی را نامند که بقوت ملینه و رطوبت مزلقه که دارد تلیین سطح عضو نماید بحدیکه
بلغزاند آنچه را در آن محتبس است و تحریک آن نموده دفع نماید مانند آلو بخارا * مسدد یعنی آنچه باعث سده باشد
و منع گردد و آن دوائی را نامند که بسبب یبوست و کثافت خود و یا بسبب تغریه احداث سده نماید مانند کتیرا
مسکن یعنی ساکن کننده و آن دوائی را نامند که اخلاط و ارواح را از حرکات غیر طبیعی باز دارد مانند شیره تخم
کاهو و کاهو و کدو * مسهل یعنی اسهال کننده و آن دوائی را نامند که بقوت مسهله و حرارت و نفوذ و جلا و تفریق
و جذب دفع شود از اقاصی و منافذ بدن اخلاط فاسده و فضول ردیه را اخراج و دفع نماید بطریق امعا * مشهی
یعنی اشتها آورنده طعام و آن دوائی را نامند که تحریک طبیعت نماید بخواستن غذا * مصلح یعنی اصلاح کننده
و آن دوائی را نامند که اصلاح حال ماکول و مشروب نماید خواه برفع ضرر آن نماید و یا مساعدت فعل آن کند و
یا حفظ قوت و یا کسر حدت آن نماید و یا بدرقه آن شود بجهت وصول آن باعضای مخصوصه البته * مصلب دوائی را

نامند که بنوبر عضو یا مواد را صلب و سخت گرداند بسبب برودت و یبس و قوت جمع و تکثیف خود و این در مقابل مرخی است
مطفی یعنی نشاننده سورت و حدت اخلاط و آن دوائی را نامند که بقوت برودت و یا اعتدال خود تسکین
حدت و سورت اخلاط حاده حاره را و یا سوء مزاج حار ساذج را * معرق یعنی عرق آورنده و آن دوائی
را نامند که بحرارت و تلطیف و ترقیق خود رطوبات محتبسه در جلد و اعضای قریبه بآن را بعرق دفع سازد و اخراج
نماید * معطس یعنی عطسه آورنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت و نفوذ خود تحریک مواد و مائیت نماید بجانب
خیشوم و بالعطس دفع سازد * معطش یعنی عطش آورنده و آن دوائی را نامند که طبیعت را اشتیاق تبرید سازد و اعم از آنکه
تبرید بآب شود مانند معده و جگر و یا بهوای بارد مثل دل و ریه و مراد از عطش عطش صادق است نه کاذب * مغری
یعنی لغزنده کننده و آن دوائی را نامند که در آن رطوبت لزجه باشد که بچسپد بمنافذ و فوهات منافذ و سد کند و
مانع سیلان گردد مانند آهک شسته و هر دوائی لزج سیال عرق چون حرارت در آن تاثیر نماید می گرداند آن را مغری
سازد * معفن یعنی بدبو گرداننده و آن دوائی را نامند که بحرارت غریبه خود فاسد گرداند مزاج عضو را و رطوبات
وارده را آنجا و بسوی آن متعفن گرداند و تمام آن را بتحلیل برد و باقی را قابل اینکه بگرداند جزو عضو گرداند و نیز
بسر حد احراق و تاکل نرساند بلکه بگرداند آنها را فاسد و بتصرف حرارت غریبه در آنها متعفن مانند زرنیخ و ثافسیا
مغلظ یعنی غلیظ کننده و این ضد ملطف است * مفتت یعنی شکننده و پاره پاره کننده و سنگ ریزه و آن دوائی
را نامند که در آن قوت حاده نافذه باشد که چون باخلاط لزجه متحجره برسد ریزه ریزه و نرم گرداند اجزای آن را
مانند حجر الیهود و سنگ سرماهی و زراوند کرم و زراوند عقرب و غیر اینها از ادویه مفتته حصاة * مفتح یعنی کشاینده سده و آن
دوائی را نامند که بحرکت در آورد ماده را که داخل مجاری و منافذ و تجاویف اعضا مانده باشد بسوی خارج تا آنکه
منفتح گردند مانند فراسیون و فعل مفتت اقوی است از فعل جالی برای آنکه فعل این به تلطیف و تحلیل است و یا
به تلطیف و تغسیل پس هر چیز حریف مفتح است و هر چیز لطیف مفتح و هر لطیف سیال مفتح اگر باشد مائل بسوی حرارت
یا معتدل و هر لطیف حامض مفتح * مفجج یعنی خام کننده و آن دوائی را نامند که بقوت برودت خود باطل گرداند
فعل حرارت غریزیه و غریبه را در اخلاط را خام و نضج را ناقص سازد و این در مقابل منضج و هاضم است *
مفرح یعنی فرح آورنده و آن دوائی را نامند که بتعدیل مزاج و تلطیف اخلاط و روح حیوانی و نفسانی نماید و
فیصل سازد آنها را و حزن را زائل سازد و دل را قوت دهد و حواس را ذکی گرداند و ذهن را صافی سازد و کسالت
را دور کند مانند شراب * مفشی یعنی پراگنده کننده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت خود متفرق و پراگنده کناند

ساز د ریاح مجتمعه را و قابل دفع گرداند * مقطع یعنی جدا کننده و آن دوائی را نامند که بسبب قوت حرارت و لطافت
و نفوذ خود نفوذ نماید ما بین خلط لزج و سطح عضو ملاصق بآن و دفع نماید آن را بدون تصرف در قوام آن مانند سکنجبین
و خردل * مقیئ یعنی قی آورنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت خود ترقیق نماید اخلاط غلیظه مجتمعه در مجاری
غذا و معده را و بقی دفع نماید مانند تخم ترب * مقرح یعنی زخم کننده و بثره آورنده و آن دوائی را نامند که بقوت
حرارت و نفوذ و جذب خود به تحلیل برد و قابل ساز د رطوبتی را که میان اجزای جلد است و تفرق دهد اجزای آنرا
و جذب کند مواد ردیه را بسوی آن و احداث قرحه نماید مانند بلادر * مقوی یعنی قوت بخشنده و آن دوائی را نامند
که تعدیل قوام عضو و مزاج نماید تا آنکه مانع آید از قبول فضول منصبه بسوی آن و از آفات نگهدارد یا آنکه تبرید نماید
مسخن را و تسخین نماید مبرد را مانند دهن ورد و یا بخاصیه بخاصیتی که در آن است مانند طین مختوم * ملطف یعنی لطیف
کننده و آن دوائی را نامند که بحرارت معتدله خود رقیق گرداند خلط غلیظ را مانند [illegible] * ملین یعنی نرم کننده طبع
و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت معتدله رطوبت خود اخراج نماید آنچه در معده و امعا است و این اعم از منضج
و مزلق است مانند مغز فلوس خیار شنبر و ترنجبین و شیر خشت * منضج یعنی اعتدال دهنده قوام اخلاط و مواد
و آن دوائی را نامند که تعدیل قوام اخلاط نماید و قابل دفع سازد آنها را اعم از آنکه رقیق را غلیظ سازد مانند
خشخاش و بالعکس که غلیظ را رقیق نماید مانند طبیخ سماشا و یا منجمد را نرم سیال گرداند مانند حلبه * منفخ یعنی نفخ
آورنده و آن دوائی را نامند که در جوهر آن رطوبت غریبه غلیظه باشد که چون فعل نماید در آن حرارت غریزیه تحلیل
نیابد بسرعت بلکه مستحیل بریاح گردد مانند لوبیا و باقلا و آنکه هرچه در آن نفخ است مصدع و مغلظ بدن است و از اغذیه
و ادویه آنچه تحلیل یابد رطوبات آن در هضم اول و ریاح و نفخ آن در معده باشد و آنکه انحلال آن نیز در همان جا باشد و یا در امعا
و آنچه رطوبت فضلیه در آن باشد و آن ماده نفخ و ریح آن بود نفخ آن در معده و امعا به تحلیل نمی رود و بالتمام کلیا باقی
می ماند و چیزی از آن در عروق اعضای تناسل میرود مانند نخود و جرجیر و این منعظ است و باعث انتعاظ
همان ریح است * منبت قروح یعنی چرک آورنده در زخمها و آن دوائی را نامند که چون ملاقی گردد به رطوبات دم
و آنها را زیاده گرداند و مانع خشک شدن و جمع شدن آنها باشد مانند موم روغن * مثبت که لحم نیز نامند یعنی
رویاننده گوشت و آن دوائی را نامند که بگرداند مزاج خون را که وارد جراحت می شود معتدل و منعقد تا آنکه
مستحیل بگوشت گردد و منعقد شود در آنجا گوشت صحیح صالح * فصل شانزدهم در بیان بعض اصطلاحات
حرف الالف * اجام یعنی نیزاراست * آباک جمع آن بکه * ابهر بروزن اعز نام رگ

رگ گردن است که شاه رگ نامند و از قلب روییده و از هر دو جانب گردن گذشته و بسر رفته که از قطع آن
حیوان زنده نمی ماند زیرا که آن مسلک روح حیوانی است بسوی جمیع بدن و صاحب قاموس ظهر را نیز
ابهر گفته * اجابع برنده بیتی * اجرد شخصی که بر بدن او مو نباشد و نزد اطبا عبارت از انطفای حرارت
غریزی است بسبب انطفای رطوبت و آن را موت اخترامی سبب بعضه استیصال و انقطاعی می نامند *
اجوف بفتح اول و سکون جیم و فتح واو و سکون فا در آخر نام رگی است که از محدب کبد روییده و دو تا است
یکی بطرف بالا رفته و یکی بطرف پائین و منشعب بشعبهای مختلف گشته اند برای رسانیدن غذا بجمیع بدن و آن را
اجوف از انجهت نامند که جوف آن کشاده از جوف رگهای وریدی دیگر است و نیز نام بطن و فرج و دو عصب
مجوفیکه بسوی هر دو چشم آمده اند و در بدن سوای آن عصبی روییده از دماغ نیست * اجهر شخصی که بروز
نه بیند * استنشاق یعنی کشیدن چیزی مایع بود که بسیار سائل باشد * اصل بمعنی بیخ و آن اعم است
از آنکه از شجر باشد یا از گیاه * اغصان یعنی شاخها و آن مخصوص بشجر و گیاه شاخدار است و مفرد
آن غصن * اقومالی چیزی است که در آن عسل را حل کنند و نگاه دارند و جوش انهیها آید * اکتحال
بچشم کشیدن چیزی بود * اکسومالی سکنجبین متخذ از سرکه و عسل است و بعضی زیاده می کنند در آن
آب دریای شور یا نمک دریا * اکلیل بمعنی تاج و ابتزار یک و غیر آن نیز آمده است و در ادویه مراد
از آن چیزی و کج بودن شگوفه و بار نباتات است و اکله و اکالیل جمع آن آمده * انکباب مراد از آن
نگاه داشتن عضو است به بخار ادویه که در آب جوشانیده باشند و یا گرم کرده باشند * ادویه جمع دوای است
و بمعنی کارروغنها است * اوزومالی عسل و آب باران بالمناصفه ممزوج نموده در آفتاب گذاشته
اوکسالی سرکه مخلوط با آب نمک است * حرف الباء * بادزهر اسم پارسی تریاق است و گویند که هر چه
دفع سم کند و مصنوع و مرکب نباشد مخصوص باین است * باقور جمع بقر است * باکور نخستین میوه که بر سال
بر شجر بیاید * بخور هر چه دود یا بخار آن را استعمال نمایند * برلو بفارسی بلخور نامند * بزاق و لعاب آب دهن
بزر انجیر یا بذر نباتات در غلاف و در قشر باشد مثل خشخاش * بشع بمعنی بدمزه و هر چیز را طعم مرکب از حرارت و قبض
باشد باین اسم خوانند * بصیص نورانی و درخشنده * بطایح زمینهائی که آب در آنها جمع شده باشد و تعداد سی
مرداب نامند * بعر بفتح اول سرگین * بکر شتر جوان و بکسر اول دوشیزه * بناک شجریست که بهاکه در ساق اشجار
متکون شود * حرف التاء * تریاق بفارسی تریاک نامند و هر چه در شأن او باشد که حفظ قوت و صحت

مزاج روح بجا می کند که رفع ضرر سمیت باین اسم نامند و گویند تریاق مخصوص به ضد عامی است و آنکه افیون
را تریاق می نامند بجهت حفظ قوت آن است که درین امر با تریاق اشتراک دارد * تصفیق آمیختن شراب
با آب * تصعید آنچه با آتش اجزای آن را صعود فرمایند و لطیف آن را اخذ کنند * تعلیق آویختن چیزی بگردن
و بسایر اعضا * تفه یعنی بی مزه مراد طعمی است که لذیذ نباشد و نه کریه و تاثیر آن ترطیب و تلیین و ارخای ابدان
و قولی بلغم باشد * تکرج بفارسی پاور گویند و آن متغیر شدن طعم است یا لون یا هر دو * تکلیس بمعنی ما روح
کردن و دمیدن چیزی و سیراب نمودن و بهره بر داشتن آمده و مراد از آن مهیا ساختن بعضی از ادویه است بجهت
نفوذ و سرعت تاثیر و رفع کردن ثقل و کثافت آن خواه باحراق باشد و یا بعمل دیگر * حرف الثاء *
ثقیل یعنی گران و یعنی گران آمدن بر طبع که بر فعل بود و سریع الزوال نباشد * ثمر بار نباتات است مثل خوشه
میوه و امثال آن * ثمنش لغت یونانی است و مراد از آن هرچه از نباتات پایین درخت گیاه باشد *
حرف الجیم * جبر کسر عضو شکسته را بستن * جرله برای جهار زبان سنگ لاخ جبر لیش نیم کوفته که بلغور نامند
جفاف خشک و خشکی * جلاب بفتح اول و ثانی گرد آمده و جمع شده و بسته شده و هر چیزی است حرف الحاء
حامض یعنی ترش حاد یعنی تند است و آن مرکب از تلخی و حرافت است و فعل آن مثل انفعال اجزای آنست
حب آنچه در ثمر باز رود و غلاف بود مثل گندم و جو * حریف یعنی گزنده که اجزای آن در زبان فرو رفته
بسیار بگزد و تفریق اجزای آن نماید * حشیش گیاه خشک و شبیه بخشک شده را گویند مخصوص نباتی است که بروی
زمین پهن بوده با ساق باشد و بجا ثمنش نرسد * حکاکه آنچه از سائیدن دو چیز جدا شود و حلاق سترنده * حلو یعنی
شیرین و آنچه زبان را منبسط سازد و اندک حرارت در آن احداث کند و لذیذ باشد شیرین نامند * حلیب *
شیره تخمها و غیر آن و شیر تازه دوشیده است * حمل بار نباتات است اعم از ثمر و مشابه ثمر * حرف الخاء
خمائر آنچه اجزای مخلوط را بهم آورد و مخلوط گرداند * خرو سرگین طیور و غیرها * خفیف یعنی سبک و آنچه بر طبع
احتمال آن آسان بود و سریع الزوال باشد * خلع بیرون رفتن سر استخوان از مکان خود و خلع اسم صحیح است
خلیع سست * خمل یعنی پرز است و در ادویه هرچه شبیه به پرزه بر سطح ظاهر آن باشد مانند آنچه بر ... می باشد
حرف الدال * دبق آنچه بجهت لزوجت کثیفه خود بدست بچسبد مثل دبق و دسم هرچه زبان را نرم سازد
و اجزای آن را منبسط سازد بی احداث حرارت و بفارسی چرب نامند * دلوک یعنی مالیدن است و مراد از آن
آنچه از سنونات از انگشت بر دندان بمالند * دوائی غذائی آنکه تاثیر کیفیت آن زیاده بر تاثیر کیفیت مادهٔ آن باشد

دوای سمی آنکه بکیفیت یا اثر آن موافق مزاج بوده بالخاصیه کشنده باشد مثل افیون دوای مطلق آنکه تاثیر
بکیفیت کند و جزو بدن نشود * دهنی آنکه در جسم او چربی موجود باشد و باعث اشتعال او گردد مثل
مغزها یا تخمها و چوب صندل ابیض و دیودار و عود هندی و مانند اینها * حرف الذال * ذرور آنچه
سائیده بر مالیدنی بر عضو پاشند و یا پاشند * ذفر بدبوی * ذوالخاصیه آنچه تاثیر بصورت نوعیه خود
کند اعم از آنکه تریاق باشد یا زهر * حرف الراء * رادع آنچه مواد را مانع از ریختن بعضوی شده اعضا را
قابل ورود آن نسازد و رادع مقابل جاذب است * رجیع فضله هضم اول انسان * رقص بفتح اول و ثانی
تپاره پرورده و در ادویه تپه نازک وزن ودشکن باشد * رخو نرم و سست * روی الکیموس آنچه از آن
اخلاط غیر معتدل القوام و الکیفیت متکون شود * رزین آرمیده مردم بردبار و در ادویه آنچه در متانت
و خوش جوهری تمام باشد * رسوب ته نشین مائعات و آنچه در مائعات اندازند و بر روی آن نه ایستد
آن را راسب نامند * رمص رطوبت غلیظی را نامند که در اطراف پلک چشم جمع شده و چسپیده باشد * روث
سرگین حیوانات روند * ومالی شراب متخذ از عصارهٔ گل سرخ است با عسل * حرف الزای * زعوق
طعم بسیار کریه و مرکب از حرارت و ملوحت است * زغب اول موی که بر بدن حیوانات بر آید و اسم کیفیت
است که ماعزی باشد و در ادویه آنچه بر سطح او چیزی شبیه بموی تازه بر آمده باشد مزغب نامند * زهر
شگوفه و گل باشد * حرف السین * ساحل کنار دریا * سائل آنچه اجزای آن در همه جهات حرکت کند
اعم از آنکه انفصال اجزای او منقطع شود یا نشود مثل آب و روغنها * سباخ شوره زار * سبطلی کره * سحیق
آنچه بسیار نرم سائیده باشند * سم بفتح سین و تشدید میم آنچه بفارسی زهر نامند بسبب ضدیت کیفیت و بخاصیت
خود مزاج را فاسد سازد و مانند بیش * سنون آنچه بدندان پاشند و یا مالند و مقوی جوهر آن باشد * سهک
بدبو شدن گوشت و بدبوی عرق که از بدن آید که بفارسی سمیت نامند * سهل زمین نرم * حرف الشین * شامخ
کوه بلند * شتر بفتح اول و کسر ثانی ور بدن پلک زیرین چشم * شجر نباتی که با شاخ خشبی باشد و کامل و آنکه اجزای
تسمیه نباتیه باشد و آن ثمر و ورق و لیف و صمغ و بزر و قشر و اصل و عصاره و حب است مثل درخت خرما
* شدخ سر شکستن و فراخی و سفیدی میروی است * شداخ عضل یعنی از هم باز شدن و گسیختن عضل است
* شدق بفتح اول و سکون ثانی فراخی گوشهٔ دهان * شرف بضم اول و فتح ثانی کنگرها است
آنچه در اطراف دو زائده بر آمده گیاه داشته باشد مشرف نامند مانند سرانار * شطب بضم اول و ثانی از

قانون الادب جوهر تشمیر و بفتح اول و سکون ثانی از قاموس اللغة جدا گردیدن و دور شدن و پوست
باز کردن و دراد و به هر چه باین صفات باشد منطبق گویند شمیمه آنچه بو کنند **حرف الصاد** صالح الکیموس
آنچه از و خونی متولد گردد به همه جهات آنکه اعتدال داشته سائر اخلاط مخلوط با آن آنچه طبیعی باشد و خلط بد از و
بهم نرسد صعتریه زمین سنگستان **صفق** بفتح اول و ثانی آبیکه بر ادیم یا مشک نو بریزند پس زرد گردد و متعفن
طرف و کنار و در نباتات آنچه چنین دانه و بازو و بی ذیل بطرفی داشته مستقیم نباشد مصفق نامند **صفیق**
پوست درشت و مستحکم یافته شده **حرف الضاد** ضماد آنچه غلیظ القوام که مالیده و نرم باشد بر عضو
بمالند و یا بر وی بیفشانند اعم از آنکه موم و روغن داشته باشد و یا نداشته **حرف الطاء** طافی آنچه بر روی
آب ایستد **طبیخ** آنچه جوشانیده آب آن را استعمال کنند **طحن** خوردن و طاحونه که آسیا باشد بسمی باسم لازم
است طری تازه است **طلا** آنچه رقیق القوام باشد بر عضو بمالند و نام نوعی از شراب است **طیب**
بسکون ثانی خوشبو به شدن و آن پاکیزه **حرف العین** عبث بضم اول و سکون ثانی گیاه است *
عصاره بمعنی عصیر است اما و در آنچه با آتش و یا با آفتاب منعقد کرده باشند استعمال نمایند **عصیر** آب
افشرده از نباتات که منعقد نشده باشد عطر بالفتح بوی خوش و بکسر خوشبوئی **عفص** بکسر فا طعم زشتی
که زبان را درشت سازد و اجزای آن را بسبب برودت بهم آورد و فعل آن تبرید و تکثیف و تصلیب
و تحقین در وی است **عنقود** خوشه نباتات و عناقید جمع آن است **حرف الغین** * غرغره بمعنی آواز
مختلف است که از حلق برآید و مراد از و حرکت دادن مایعات است در حلق و فرو بردن آن و با فرو بردن و بیرون ریختن
آن **غضّ** بضاد معجمه نارس از نباتات غلیظ بمعنی کثیف است و در اغذیه بیشتر متداول است و استعمال لفظ کثیف در
ادویه **حرف الفاء** فاتر آب نیم گرم فتیله بمعنی شافه که مخصوص بر باشد **فرزجه** شافه که قبل و رحم
را مخصوص باشد **فرفیری** بمعنی رنگ بنفش است فسخ از هم جدا شدن **حرف القاف** قابض
طعم گیرنده را نامند که اجزای زبان را بهم آورد و درشت سازد و فعل آن تبرید و تکثیف و تغلیظ و تقویت اعضا
است و در غیر طعم مراد از آن شیء حابس است که بسبب بهم آوردن اجزای عضو حبس و استمساک نماید *
قضبان شاخهای گیاه بی ساق است و قضیب واحد آن است قطور آنچه در گوش و در سایر اعضا بچکانند
قنبیط بضم اول و ثالث و سکون ثانی گلهای خوشه گشته **حرف الکاف** کثیر الغذا آنچه اکثر مقدار
او جزو بدن شود **کثیف** بخلاف لطیف و آن چیزی است که اجزای او بدشواری قبول انفعال کند

بالی کند و نفوذ در اجزای بدن بسرعت نماید کما و آنچه گرم کرده بر عضو بندند مثل تکمید و بس کنند *
کیموس اخلاط متولده از هضم کبدی است کیلوس کشکابی است که از هضم معده بهم رسانیده باشد یا
بلکه محلول در آب حرف اللام لخلخه آنچه با ماءات و عطریات کرده برهم زنند و بو کنند لحا و لیفهای
باریک نباتات لزاق و لصوق آنچه بر عضو بچسپانند و یا چسپندگی باشد لطوخ یعنی اندودن چیزی
است بر عضو که از طلا غلیظ تر و از ضماد رقیق تر باشد لطیف آنچه از شان او باشد که بعد از ورود در
بدن منقسم گردد باجزای بسیار صغیر و نفوذ در جمیع اجزای بدن بسرعت کند مثل زعفران لعابی آنچه از خیسانیدن
آن در آب اجزای آن مخلوط برطوبت شد تا چیزی لزج بهم رسد و چون برشته کنند الزاق آن رفع شود
لعوق یعنی انگشت پیچ است که از معجون رقیق تر باشد لیف آنچه از اصول و بجای نباتات
روید و باریکتر از لحا باشد حرف المیم مالی عسل است مالی قراطن و ماء القراطن ماء العسل و نما
مالح آنچه ضماد جامد باشد و سیلان کند و رقیق القوام باشد مبرد و آنچه بسوهان خورد کرده باشند مر یعنی
تلخ هرچه بسطح ظاهر زبان نفوذ کند و درشت سازد و با کراهیت بود و طبع را برهم زند و فعل آن تسخین
و جلا و منع تعفن است مرمخ مالیدن چیزی را بر اعضا مرادف مراکنده مسبت آنچه خواب آورد و با منوم
مرادف است مسکر هرچه مستی آورد و اسم از آنکه بالتفریح باشد یا نباشد مسوح آنچه در مالیدن آن
بر بدن مبالغه در دلک عضو کنند مسبیج بی مزه و بالقه مرادف است مصول آنچه در سوختن بجای رماد
نرسد مضغ خائیدن چیزی است مضمضه بربالغی که در دهن حرکت دهند مسحق خمیده و کج شده *
مغسول آنچه در شستن آن مبالغه کرده باشند مفرق بفتح اول و کسر ثالث تارک سر و در انحار و گلها
هرچه سر آن هموار نبوده زوایا داشته باشد مفرق گویند منتن بد بو منخول آنچه بیخته باشد حرف النون
ناشف آنچه جذب رطوبات سیاله کند اسم از آنکه منافذ او مرئی نباشد مثل آهک آب نادیده و یا مرئی باشد چون
اسفنج و ناشف را مجفف نیز نامند نبطی در لغات مراد از لغت قومی است و در ادویه مراد گیاه خود روئی
است که نکشته باشند نجم نباتات بی ساق است که بر زمین پهن شود که بفارسی بیاده گویند نشاره آنچه
بسوهان و دم اره ریزه شده باشد نشوق آنچه ببینی کشند نضوح بحای مهمله و بجای معجمه نیز آمده
بمعنی لخلخات آبی و آبهای خوشبو را نامند که به بدن پاشند و اسم خوشبوی است مرکب که زنان
حرمین شریفین مستعمل دارند و در مرکبات در حرف النون انشاء الله تعالی خواهد آمد نطول هرچه ...

و آب آن را بر اعضا می‌ریزند و یا شویه قسمی از آن است **نفاخ** هرچه در آن رطوبت غریبه باشد
و از حرارت بدنی تحلیل نیافته مستحیل به ریاح شود خواه در معده و امعا مثل میوها و خواه در عروق مانند
مغزها و اکثر تخمها و قسم ثانی را فعل تقویت باه است **نفوخ** آنچه از ادویه بالیده سائیده در دماغ و بینی
دمند **نقوع و نقیع** آنچه خیسانیده و بدون جوش صاف نموده استعمال کنند **حرف الواو** **وثب**
جستن از جای دلی گزنده و شکر تعلیق معجمه بلین سخت **وقود** برافروختن آتش و آن سستی **حرف الهاء**
هاضم آنچه اعانت طبیعت بر طبخ و گواریدن غذا و خلط کند و بسبب قبول هضم آن شود و مثل مصطکی **هاشک**
پاره شدن **هش** آنچه جرم آن سست ریزنده باشد و باندک فشردن ریزه شود و مثل صبر و نوشادر و قرن
حرف الیاء **یافوخ** بفتح پیش سر **فصل هفتم** در بیان حدود امراض به ترتیب حروف تهجی **آدره** بالف
و ضم دال و سکون راء مهمله و **ادره** بضم الف و سکون دال و فتح را و ها در خصیه و در رم یعنی آن است
که خصیه بزرگ شود از حد طبیعی و علامه گفته اگر مرلیطا منشق شود و فرود آید در آن چیزی از ما فوق آن
بسوی یکی از دو خصیه آن را آدره و قیله و فتق نامند و ادره مائی که دوالی نامند ریختن رطوبات
بسیار است بعروق خصیتین و شیخ گفته که اگر انصباب بجائی بود که از مسالک گذشته بخصیتین
آید آدره و قیله نامند و ما سوای آن را فتق باسم عام و صاحب نهایه گفته که ادره بضم نفخه خصیه است
و بفتح قیله که بفارسی دبه خوانند **آخذه** بمد الف و کسر خای و فتح ذال هر دو معجمه و ها مرادف خنود است
آکله بمد الف و کسر کاف و فتح لام و ها تعفن و تآکل است که در اعضا بهم رسد و زود سرایت کند اما فساد
فساد آن زیاده از انتشار آن باشد و بظاهر بصورت قرحه باشد و بفارسی آن را خوره نامند **آکلة
الفم** مرضی است که در صورت شبیه بقروح است و در اندک زمانی سرایت کند و بسیاری از دهان
را فرو گیرد و بدبو باشد بسبب عفونت **آمه** بالف ممدوده و فتح میم مشدده و ها تفرق اتصالی است
که در سر واقع شود و تا دماغ برسد **ابرقلسا** بفتح الف و بای موحده و سکون راء مهمله و فتح قاف و سکون
لام و فتح سین مهمله و الف بلغت یونانی اسم نوعی از صرع است **ابرودیا** بکسر اول و سکون بای موحده و کسر را
و فتح دال هر دو مهمله و یا فتوریست در جماع که مردان را حادث گردد از غلبه برودت و رطوبت به سبب
کثرت جماع و همزه آن در اصل زائد است **ابرش** بفتح اول و سکون بای موحده و فتح را و شین معجمه و سکون
نقطهای سفید است که در صورت دیده شود بهم میرسد **ابریه** حزاز است **ابرطیطاوس** بکسر

بفتح اول و سکون بای موحده و فتح طا و کسر را هر دو مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح طای مهمله و الف
و ضم واو و سکون لام معجمه بلغت یونانی شطر الغب را نامند و آن تپ صفراوی و بلغمی ممتزج از یکدیگر است
از یک روز نوبت صفرا و یک روز نوبت بلغم باشد. ابنه بضم همزه و سکون بای موحده و فتح نون و های مختفی
است که حادث می گردد مردان را خصوصاً کسانیکه در مزاج ایشان انوثت غالب باشد و عادت
کرده باشند که مردان با ایشان مقاربت در نمایند که مجامع را مابین دو انثیین خود به مقعد ایشان را منی و
شهوت بسیار است اما بغیر متحرک شود بخود و یا آن بسبب بحرکت در می آید. و دو نوع می باشد یکی جبلی خلقی +
طبیعی و دوم حادثی اما جبلی یا از قبیل الوین است که پدر او یا ابوان بوده و یا آنکه با مادر او بسیار مقاربت
در دبر مخصوص در حال حمل بسیار مجامعت میکرده که سرایت بدان کرده و یا از جهت حصول مزاج
انوثی است در خلقت او و یا آنکه آلت تناسل این با دون نسبت بدیگران خارج مائل باندرون و کوچکتر
می باشد در هنگام وفور و زیادتی منی دغدغه در آن می یابد و او بصورت اگرچه مرد است اما بسیرت از زن
بدتر است و اما حادثی اگر بسبب اعتیاد بدان است و احوال ایشان مختلف می باشد بعضی بمحض +
مجامعت لذت می یابد و بعضی با نزال منی در دبر اسفل ایشان و تسکین حدت آن از وصول منی و بعضی
خود نیز در آن حال انزال میکنند. و ازین قبیل حالات دیگر. ابورسما بفتح اول و ضم بای موحده و سکون
واو و فتح را و سکون سین هر دو مهمله و فتح میم و الف و بنون نیز آمده بجای بای اول لغت یونانی است
بمعنی سیلان و باصطلاح اطبا ورمی است حادث از خون و ریح. ابوبلقسیا بفتح اول و ضم بای
موحده و سکون واو و فتح بای موحده و سکون لام و کسر قاف و سکون سین مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه
و الف فالجی است که شامل تمام بدن و شق بدن باشد سوای صورت. ابیلمیا بفتح اول و کسر بای موحده و سکون
یای مثناة تحتانیه و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر میم و فتح یای مثناة تحتانیه و الف بعضی گفته اند نوعی
از صرع است و بعضی گفته اند تشنج است که مانع حس و حرکت باشد. آتشک بالف و فتح تای مثناة فوقانیه
و شین معجمه و کاف مرضی است که حادث میگردد از سودای محترق یا متعفن که بواسطه غلیان و انفصال اجزای
آن از هم طبیعت آن را دفع بظاهر جلد و یا بباطن بسوی عضوی از اعضا که مخصوص فیا ضعیف قریب و یا بعید
باشد نماید و یا بسوی اکثر اعضا بحسب قلت و کثرت ماده حتی باستخوان و اعصاب نیز خواه عضو متورم گردد
یا متقرح و یا نگردد و دو نوع آن بسیار می باشد. و نوع زبون آن متجرد عضو او می اندازد آن را اگر

نمایند ولی معالجه اثر آن در تمام بدن لبعضی مدتی و لبعضی را مدت العمر می ماند و باد آن مفاصل را
متورم می سازد و از حرکت باز می دارد و سنگینی در عروق بهم میرسد با حرارتی و لهیبی و لبعضی انواع آن
با سوزش بسیار می باشد که گویا اخگر آتش بران عضو گذاشته اند و می سوزد و لهذا آتشک نامند و آبله
فرنگ نیز نامند بجهت آنکه ابتدای ظهور آن از فرنگ بوده و یا از انواع آن برای آنکه مدار ایشان بیشتر
بر اغذیه غلیظه کریهه سوداویه است مانند گوشت گاو و خنزیر و مرغابی و امثال اینها و شرب شراب و کم
متوجه تنظیف بدن می شوند بغسل و غیر آن و ارمنی دانه نیز گویند بجهت آنکه اول از بلاد ارمن ظاهر شده و اکثر
حدوث آن اولا بر اعالی بدن مانند صورت و سر می باشد باعتبار غلیان مذکور و صعود ابخره آن و یا بر اسافل
خصوص حوالی اعضای تناسل بجهت ثقل ماده آن که سودا است با ثقل و چون بسیار باشد ماده آن و یا کهنه شود
در جلد و لحم و اوتار و اعصاب و عضلات حتی استخوان نیز بهم میرسد و در اعضای باطنیه نیز مثل فالج امراض
جلدیه دیگر از اقسام جرب و جذام و بهق و غیرها و ابتدای آن در ابتدا کوچک و سرخ تیره مایل به آب بدون
آنکه بسیار سرخ و یا بلند باشد اطراف آن بلکه هموار و برابر می باشد با بدن و یا حدت و سوزش بسیار نمی
آید و چون متقرح گردد و چرک و رطوبت آن بهر عضو که برسد نیز متقرح گرداند باعتبار حرارت ماده و نجاست
و النفس صاحب آن نیز باعتبار کمال خباثت مسری و لبعضی از جنبه لطیفه را مضر است حتی پوشیدن جامه صاحب
آن و نوعی از آن از مباشرت با زنان فواحش بر قضیب او لا بهم میرسد و این نیز اصناف می باشد بعضی از آن
بر تیره روی است که بزودی قضیب اگر خبر نگیرند بمعالجه آن نه پروا زنا ساقط می گرداند و به تفصیل در رساله
آتشک حکیم میر عماد الدین محمود قدس سره مذکور است **الالتساع** بکسر اول و تای مثناة فوقانیه مشدده
و فتح سین مهمله و الف و عین مهمله مرضی است که کشاده می گردد در آن عصبه مجوفه چشم و سعته نیز بقول صاحب
اسباب و علامات زیاده از حد طبیعی و بعضی گفته اند التساع ثقبه عنبی است زیاده از وضع طبیعی و اختلاف نموده
اند اطبا در این و در انتشار لبعضی مخصوص التساع را بالتساع عصبه مجوفه و انتشار را با التساع ثقبه عنبیه و لبعضی
بعکس این گفته اند و از کلام متقابلین ترادف هردو باهم ظاهر میگردد و تحقیق آن است که التساع در پرده عنبیه
و یا در ثقبه می باشد و انتشار نور لازم آن است و التساع مرض است و انتشار عرض و فرق میان هردو
آن است که در التساع ظاهر میگردد و نور منتشر در اجزای عین و در انتشار لی کما ینبغی عارف بدان نیست و نمی نماید
که گویا چشم او سیاه شده است **احتباس** احتقان و اجتماع مواد است در بدن و لازم و متعدی هردو

می آید. و احتباس طمث از این قبیل است احتواء الرطوبة علی القلب مرضی است که انسان در می یابد که گویا دل او در آب شنا می کند بجهت آنکه در می یابد سردی و رطوبتی را که فرا گرفته است دل را و دل حرکت می کند برای دفع آنها از خود پس گویا شنا میکند در آن و این مرضی می باشد گاه بشرکت معده. **الاختلاج** بکسر همزه و سکون خای معجمه و کسر تای مثناة فوقانیه و فتح لام و الف و جیم جستن عضوی است غیر معین از بدن که بهیأت حرکت انبساطی باشد بسرعت و پی در پی بسبب اراده برای دفع ماده ریحی محتبس در آن عضو و بزودی ساکن شود لکن آن اگر ماده اندک و رقیق باشد و الا باز اگر ماده در آن مجتمع گردد آن حرکت نیز عود نماید همچنین اگر غلیظ و بسیار باشد اشتداد می یابد و کثرت امتداد آن منذر بامراض است مثلا اگر شامل تمام بدن باشد منذر بسکته و کزاز و فالج و رعشه و استرخا است و اگر در وجه باشد منذر بالقوه و اگر در مراق باشد منذر بصرع و مالیخولیا و اگر در شراسیف باشد منذر باورام حاره و اختلاج لب منذر بقی و در ابتدای لقوه و صرع اختلاج لازم و مقدمه آن است و فرق میان آن و رعشه آن است که رعشه در اعضای آلیه یعنی مرکبه بهم میرسد و حرکت آن بلا اراده و مایل بسفل می باشد و سرعت حرکت تسکین نمی یابد و بزودی باز عود نمی کند بخلاف اختلاج که حرکت با وجود عدم اختصاص بجهتی مایل بفوق است و بدانکه اختلاج در اعضای بسیار نرم باشد مثل دماغ و در اعضای بسیار صلب نیز مانند استخوان نمی باشد بلکه در اعضای متوسطه در نرمی و صلابت عارض میگردد **اختلاج القلب** حرکت ناخوش آینده دل است بسبب فرط امتلا **اختلاج المعده** حرکت شبیه بخفقان است که در معده حادث می گردد و لیکن از قبیل اختلاج که در اعضای عضلانی بهم می رسد نیست **اختلاط العقل** آفتی است که در افعال فکریه بهم می رسد که در آنها تغیر و تشویشی روی می دهد اما بحد بطلان و زوال نمی رسد و الا جنون نامند **الاختلاف** بکسر اول و سکون خای معجمه و کسر تای مثناة فوقانیه و فتح لام و الف و فا اسهال پی در پی و اسهال دوری را نیز نامند و گاه بمعنی اختلاف الدم نیز آمده **اختلاف الدم** گاه مراد از سحج امعا است و گاه اسهال کبدی و فرق میان آن هر دو از چند وجه است اول آنکه کبدی بسیار بدبو می باشد بسبب حرارت و رطوبت کبد بخلاف امعائی دوم آنکه کبدی مقدار آن بسیار می باشد بسبب بسیاری خون در آنجا بخلاف معوی سوم آنکه در کبدی اولا براز دفع می شود و بعد از آن خون بسبب ردی کبد بخلاف معوی که مخلوط با خون می باشد چهارم آنکه کبدی بی وجع می باشد بسبب عدم احساس کبد بقول جمهور و کمی وجع بقول مسیحی بخلاف معوی که قوی الوجع است بسبب قوت احساس آن **الاختناق** بکسر اول و سکون خای معجمه و فتح نون و الف و قاف

در لغت بمعنی جهیدن و باصطلاح اطبا عبارت از ترسیدن نفس است بسوی ریه و قلب و باز رسیدن آن
اندک اندک بدشواری و جمیع اصناف خوانیق با تنگی النفس و عسر بلع می باشد و اگر سبب در حنجره باشد نفس بصفیر
می باشد و اگر در مری باشد بالعکس **اختناق الرحم** مرضی است شبیه بصرع و غشی که ابتدای آن از رحم
و انتهای آن بدماغ و دل بواسطه حجب و عروق و عصب و غیرها می باشد اما مشابهت آن بصرع از جهت
دوار و سقوط و تشنج بعضی اعضا مانند ساق و غیر آن است و اما مشابهت آن بغشی از جهت آن است که
صاحب آن می شود تیره و داد و از تیره و از بیرو اطراف و زردی رنگ رخسار و صغر نبض یا نقص در اکثر احوال
وگاه در آن نفس منقطع می باشد و ربی از اوقات زیاده اختناق می باشد بسبب انصباب ماده و ... اما مشابهت
آن بالاشتراک بصرع و غشی از جهت تعطیل اکثر قوای محرکه و حساسه است و نقص در آن کثیر می شود بجانب فوق
وگاه مائل بیکی از دو جانب راست و یا چپ می باشد بسبب استرخاء جهت طلق و منی **اختیلوس** بفتح اول
و کسر خای معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم لام و سکون واو و سین مهمله مرضی است که در حلق ... چشم
بهم می رسد **ادلاع اللسان** بکسر اول و سکون دال مهمله و فتح لام و الف و عین مهمله بزرگ شدن زبان
است بمرتبه که در دهان نگنجد و بیرون آید و شیخ الرئیس از جمله اورام و اسنته و بعضی از تیر بعض اورام گفته
اربیان بضم اول ... الف است و بفتح اربیان که نوعی از ماهی است **ارتعاش** مرضی است شبیه
به تشنج که حادث می گردد در اعضای آلیه یعنی مرکبه که متحرک بارادہ اند و فرق میان این و اختلاج بدان است
که اختلاج دفعةً حادث می شود و نیز دفعةً زائل می گردد بخلاف ارتعاش و در ارتعاش عضو میل بطرف پائین میکند
بخلاف اختلاج که متوجه بجمیع جهات و بالا مائل می باشد و گاه در قصبه ریه بهم رسد و کلام مرتعش بنیاید یا
دائم تا سبب آن باقی است و رعشه که عارض پیران گردد بسبب ضعف قوت ایشان زائل نگردد **ارتیاق**
انغلاق رحم و ریق است **ارقان** در لغت بمعنی یرقان است و ماروق و میروق شخصی است که او را
یرقان باشد **ارتفاع الخصیه** بالا رفتن یکی از آن هر دو است یا هر دو از کیس خود بسوی عانه و مانع آید از
اکثر حرکات و بول بدشواری و قطره قطره آید و سبب آن استیلای برودت و ضعف است بر آن اگر ضعف باشد
کوچک و کشیده شود و متقلص خود چنانچه در حال خوف بسیار و فرورفتن در آب سرد بهم میرسد و اگر سبب آن
قوی باشد خصیه تمامی بالا رود بسوی مراق و غائب شود و گاه باشد که با ذکور قضیب نیز تمامی بالا میرود **استرخا**
مرضی است عصبانی که ضعیف و سست می گردد در آن عضلات و اعصاب حرکت و عاجز می آید از تحریک عضو

و بدان سبب اعضا سست و افتاده می باشند و مطاوعت در حرکت انقباضی نمی نمایند و مخصوص بعضوی نیست
و اکثر لازم فالج است و نزد قدما مرادف فالج است و اما نزد متاخرین پس فالج عبارت از استرخای حادث
در یک شق بدن است و استرخا مخصوص بعضوی است **استرخاء الجفن** بفتح جیم و سکون فا و نون مرضی
است که در رها بهم رسد و در پلک بالای چشم بسبب سستی عضله کشنده آن بسوی بالا از غلبه رطوبت بران
استرخاء الشرج بفتح شین معجمه و راء مهمله و جیم در آخر مرضی است که براز و ریاح از مقعده بیرون می آیند
بسبب آفتی که در عضله مطبقه ممسکه آن بهم می رسد و یا بسبب نسیان تصرف بدن و یا تشرب آن رطوبات را
استسقا در لغت بمعنی طلب آب است و اجتماع مای اصفر را در شکم نیز گفته اند و باصطلاح اطبا مرضی است
که اکثر حادث می گردد از ماده بارد غریبه که داخل خلل اعضا گردد و اعضا را برآماسه دارد و آن یا مفرد می
باشد یا مرکب و مفرد از سه نوع بیرون نیست زیراکه ماده آن یا رقیق است یا غلیظ القوام دارد رقیق دو نوع
است یکی آنکه شامل جمیع ظاهر بدن باشد که در خلل و فرج اعضا داخل شده آنها را برآماسه دارد و اکثر ابتدا از قدمین
و ساقین و سرین و شکم و زیر چشم کند و بعد از ان بر پشت دستها و رخسارها پس بسائر اعضا و این را لحمی نامند
و دوم آنکه شامل جمیع اعضا نباشد بلکه در مواضع خالیه نواحی اعضای مدبره غذا و اخلاط مانند
فضای بطن که عبارت از معده و کبد و امعا است مابین صفاق و ثرب و یا ثرب و امعا ماده متخلخل گشته
شکم را برآماسه و منتفخ دارد و این را طبلی نامند و غلیظ یکنوع است و ماده آن نیز در مابین صفاق و ثرب و یا مابین
ثرب و امعا در آمده شکم را بزرگ دارد و این را زقی نامند و وجه تسمیه هر یک بسبب مشابهت آن است
بدان زیراکه لحمی مشابه بفربهی و چاقی بدن بسبب یاوی گوشت است و طبلی بسبب مشابهت شکم
ان است بطبل که چون دست بران زنند مانند طبل از ان آواز آید و زقی بسبب مشابهت آن بخیک
پر آب است که چون حرکت دهند آواز آب از ان آید و این را بدترین انواع گفته اند و استسقای مرکب چهار
نوع است زیراکه مرکب یا از دو نوع است مانند مرکب از لحمی و زقی و یا از لحمی و طبلی و یا از زقی و طبلی و یا از
هر سه **اسر البول** بضم الف مراد از ان احتباس بول است **اسقاط** اخراج ناقص جنین است از رحم
برآمدن آن بعمر تمام **اسنان الفار** اسم نوعی از مرض تشقق اظفار است **اسهال** مرضی را
نامند که حادث شود در مواد بدنیه و حرکت کند معای مستقیم و دفع گردد از ان فضول زیاده از مقدار طبیعی
[illegible]

منسوب بدان می دارند مانند معوی و معدی و کبدی و مراری و دماغی و طحالی و ماساریقی و بدنی و همچنین
از هر خلط که باشد موسوم بدان مانند دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی و اگر آن را ادوار و اوقات معین
باشد آن را دوری نامند و اسهال معوی گاه با پیچ و گاه بدون پیچ می باشد و پیچ را زلق نامند لیکن
مراد از مطلق معوی تجی است و نیز اسهال کبدی و ماساریقی هم می باشد و فرق میان کبدی و ماساریقی
آن است که کبدی متغیر می باشد یا آن رنگ بول نیز بخلاف ماساریقی و فرق میان آن هر دو و معوی آنست
که مخلوط مندفع از کبدی بسیار می باشد و غیر ممتلی بسبب آنکه خلط لعابی از مرار دفع میگردد بدون مغص و پیچ
و مرات آن کم بخلاف معوی که با مغص و پیچ و ورود اندک اندک متصل هم **اسهال الدموی** اگر
از انفتاح عرقی باشد از عروق معای دقاق اول غائط دفع گردد و بعد خون رقیق آید بار بار و قراقر
و زحیر اگر از معای غلاظ باشد اول غائط با خون بر آید یعنی سبب تمیز آن و با آن علامت زحیر باشد
و اکثر بسبب پیچ اختلاط مادهٔ حریفه و یا اسهال بسیار باشد که خراشیده شود سطح امعا و این با عطش بسیار
و مخلوط بظاهر غائط باشد **اصن** بفتح اول و صاد مهمله و نون مشدده بلولی زیر لیل و عنان نیز
نامند **اطروغیا** بفتح الف و سکون طای مهمله و ضم رای مهمله و سکون واو و کسر غین معجمه و فتح یای
مثناة تحتانیه و الف الاخری یادان است بسبب نیافتن غذا **استطلاق** بعد الاطلاق مراد بسته شدن
زبان است باین حیثیت که قادر بر تکلم نباشد و بمعنی التقیید لطبیعت یا بطن بسته شدن شکم است **استرخاء
الذکر** سستی و کشیدگی ذکر است و میل کردن آن همیشه یکطرف **اعیا** بکسر همزه کلال و ماندگی بسیار
است که عارض مفاصل و عضلات گردد و بعرف آنرا تعب نامند و آنچه از غیر حرکت باشد و سبب
آن معلوم نباشد مقدمه مرض است و بعضی گفته اند اعیا چون اشتداد یابد تقشیر بهم رساند چون
زیاده گردد ناقص پیچ عارض گردد و بر چند نوع است آنچه بتوسط حرکت عارض گردد آن را اعیای
ریاضی نامند و آنچه بواسطه قروح آن را قروحی و آن آنست که سر پایان ورم نماید نتوان دست گذاشتن
بر آن و آنچه بواسطه کشیدگی اعضا آنرا تمددی و آنچه بواسطه ورم بعض اعضا آن را ورمی و آنچه
بواسطه یبوست و خشکی اعضا باشد آن را تقشفی نامند **اغما** بکسر الف و سکون غین معجمه و فتح میم
و الف ممدوده ضعف قوی قلبی را نامند یعنی بیهوشی حادث از آن و صرع خفیف را نیز نامند **افیطوسم**
بالف مکسوره و فای ساکنه و کسر طای مهمله و ضم یای مثناة تحتانیه و واو ساکنه و سین مهمله لغت یونانی است

صرعی است که عارض اطفال میگردد از حین ولادت تا چهار پنج سالگی و این اکثر صفراوی و با تپ حاد و عرق تشنج
قشعی می باشد و چون اطفال را بیشتر عارض میگردد لهذا آن را ام الصبیان نامیده‌اند و بعضی ریح الصبیان را
نیز همین معنی دانند و آن را ام الشیطان و فزع الشیطان نیز نامند **امغیاریوس** بفتح الف و سکون میم و کسر
غین معجمه و فتح یای مثناة تحتانیه والف و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم نون و سکون واو و سین
مهمله حمی بلغمیه دائره است بلغت یونانی **امبلدم** بکسر میم ثانی و سکون لام و فتح دال مهمله و میم بمعنی تپ است
اموریادوس بفتح الف و ضم میم و سکون واو و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم دال مهمله و سکون واو
و سین مهمله یونانی بمعنی جریان خون از بواسیر است **انبوسیما** بالف مفتوح و نون ساکن و بای مضمومه و واو ساکن
و سین مکسور و یای مثناة تحتانیه و میم مفتوح والف یونانی بمعنی سلاق است **انتثار الاهداب** بثای مثلثه
نقطه بعد تای مثناة فوقانیه ریختن مژگان است بسبب جمع شدن رطوبت در اهداب یا فاسد شدن غذای آن
و میل نمودن بسوی حدت و حرارت **انتشار** بکسر همزه و سکون نون و کسر تای مثناة فوقانیه و فتح شین معجمه
والف و رای مهمله مرضی است که گشاده می گردد دران سوراخ پردهٔ عنبی چشم زیاده از مقدار طبیعی و بدان سبب
نور باصره بخط مستقیم بر نمی آید و منتشر می گردد و بمرئی نمی رسد **انتصاب النفس** مرضی است که دران
قادر نمی باشد انسان که نفس بکشد مگر آنکه راست بنشیند و گردن را راست بدارد و سر را بالا کند **انتفاخ**
بکسر همزه و سکون نون و کسر تای مثناة فوقانیه و فتح فا والف و خای معجمه زیادتی است که در عضو بهم رسد بسبب در آمدن
ماده ریحی دران یا بخارش هرگاه مطلق ذکر نمایند و مقید بانتفاخ بطن و یا غیر آن را و زیادتی حاصل از ماده رطوبتی
و غیر آن است که دران عضو بهم رسد **انتفاخ العین** زیادتی است که از مادهٔ بارد خلطی و یا ریحی عارض
چشم گردد یا بخارش **انطباق المری** مرضی است که حادث میگردد در مری از استرخا و سستی عضلات ممسکه
آن و گویند از سستی عضلهٔ منبسطهٔ آن است که صاحب آن نمی تواند چیزی را فرو برد از آب و غیر آن از اشیای
رقیقه سائله و لیکن لقمهٔ بزرگ و اشیای غلیظه ثقیله را فرو می برد بدون مشقت **انفجار الدم من الاذن** جاری
شدن خون است از گوش بسبب بحران و یا بریده شدن رگی از رگهای آن و یا امتلای که مودی بانشقاق
و انفتاح گردد و یا برسیدن ضربه و صدمه بدان **انقلاع الاذن** بر آمدن گوشت است از جای خود
بسبب جذب قوی از آفتی که بدان رسد و یا ورمی و ریحی که بفشارد آن را و از جای خود بر آورد و درست کند.
از جانب دیگر **انقلاب الجفن** مرضی است که میل می کنند دران مژگان بسوی اندرون و ان سمت تعرج میل دارند

انقلاب المعده مرضی است که انسان طعامی را که می خورد بعد از هضم شدن آن را قی نماید. و وجه تسمیه آن
به آن جهت منقلب شدن و برگشتن اسفل آن با علای آن است و یا از جهت انقلاب فعل معده و انعکاس
آن است از مقتضای طبیعت خود. و فرق میان آن و ایلاوس بدان است که آنچه در انقلاب معده دفع میگردد
متعفن نیست و در قی قشور رقیقه می باشد و نیز خوردن حموضات وجع شدت می نماید بخلاف ایلاوس. **انقیماریون**
بفتح همزه و سکون نون و کسر قاف و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح میم و الف و کسر رای مهمله و ضم یای مثناة تحتانیه و
سکون واو و سین مهمله تپ بلغمی نائبه است که هر روز آید. **انقیالوس** بفتح همزه و سکون نون و کسر قاف و فتح یای
مثناة تحتانیه و الف و ضم لام و سکون واو و سین مهمله حمی لوحی است که با آن برودت در باطن و حرارت در ظاهر باشد.
انکسار الاذن شیخ نجیب الدین سمرقندی گفته شکسته شدن غضروف گوش است بحدی که در حس ظاهر
گردد و بعضی گفته اند انکسار در ابر تفرق اتصال غضروف اطلاق نمی نمایند برای آنکه غضاریف نرم و قابل
انعطاف اند و قبول انکسار نمی کنند بلکه قابل رض و کوفته شدن اند. **اوذیما** بضم اول و سکون واو
و کسر ذال معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح میم و الف ورم رخو بلغمی است که چون دست بر آن گذارند فرو رود
و دیر بحال اصلی ایاب بطی شود و رنگ آن سفید باشد و با آن حرارت و الم نباشد و به ندرت با آن اندک
وجعی باشد. **اوراطیس** بضم الف و سکون واو و فتح رای مهمله و الف و کسر طای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه
و سین مهمله بلغت یونانی بمعنی نتراق است. **اورام الاذن** ورمی است که در بناگوش از بیرون
صادث بهم رسد و این در اکثر خطرناک است و لهذا رد کردن آن ممنوع است بجهت آنکه جای ریختن فضول
رویه دماغیه است مانند ورم زیر بغل که جای ریختن فضول رویه قلبیه است و ورم کنج ران که جای ریختن
فضول کبدیه است و اینها را اورام مغابن نامند. **افیلوس** بالف مضمومه و واو ساکنه و فای مکسوره و یای
مثناة تحتانیه ساکنه و لام مضمومه و واو ساکنه و سین مهمله ورمی است که در موق انسی چشم بهم رسد و منفجر نگردد و چون
منفجر گردد آن را اغیلیا نامند. **ایلاوس** بکسر اول و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و الف و ضم واو و سین
مهمله علامه گفته که وجعی است که در معای علیا که دقیق است بهم رسد و منع کند نفوذ ثفل را بسوی معای
سفلی که غلیظ است بحدیکه ناچار از دهن بر آید و تفسیر آن را جالینوس در اغلوقن بر بیت الرحم و بقراط به المستعاذ
منه کرده و در فصول خود گفته که چون حادث شود در تعریق مستعاذ منه قی و فواق و اختلاط ذهن پس آن دلیل
حال حریف است و نیز در ان فصول گفته که شخصی را حادث شود تقطیر البول و در قولنج معروف بایلاوس

پس التشخیص در هفت روز می میرد حرف الباء الموحدة * الباذشنام بفتح با و الف و دال
مهمله و سکون شین معجمه و نون و الف و میم مشهور به آتشک است شبیه به آبله‌های خام که در صورت و دست
و پا بهم میرسد خصوصاً در هنگام سردی هوا و زمستان گاهی با آن قروح می باشد البثور بضم با و ثای مثلثه
و سکون واو و رای مهمله ابهای کوچک است که در ظاهر بدن بهم میرسد و احاد آن بثره و بثر است *
البثور فی الحلق و آنها ایست حار سوزنده که گاهی در حلق بر می آید و بیشتر بر مری بجهت آنکه قابل مواد
زیاده است از حلق و گاهی بر قصبه ریه بثرات السعال سرفه که سبب آن بر آمدن بثور باشد در ریه
بثور الانف و آنها ایست سلعیه که در بینی بهم می رسد و شبیه به ثآلیل می باشد البثور الخریفیه و آنها ی
کوچک سفید است که در آخر ربیع و شتا در بدن بر می آید و دو نوع می باشد یکی آنها صلب مانند غدد و بعض
از کم و بیش آنها براق می باشد به سبب حرکت آن را ذات الاصل می نامند و آن یا منقلع شود و بزرگ میگردد
مانند دمل و یا به صلابت و کوچکی خود می ماند و این بسبب حرارت ماده آن است و بعضی از آنها سلعیه کوچک
سرخ رنگ می باشد که بی درد و حتی و سوزش از بدن ظاهر شود و لیکن مختفی گردد و در موضع دیگر بر می آید و
چند نوع دیگر نیز می باشد یکی را از آن جمله البثور الصغار و دیگری را البثور الفقاری می نامند بثور البلغمیه
قروحی است باد آنها که در بدن ظاهر می شود و از آن بهر که آب بیرون آید و بر آن هنگام ریشه بسیار می بندد و
با آن خفقان و غشی پیدا شود و از جنس سعفه ردیه است طبیعیا از آن جهت نامند که در بلاد بلخ بسیار بهم میرسد و اکثر
اینها از جمله امراض مسریه است که بدیگری سرایت میکند بثور اللبنیه بفتح لام و بای موحده و کسر نون و فتح یای
مثناة تحتانیه و ها و آنها ی سفید ریزه است که بر صورت و بینی بر می آید شبیه به نقطهای شیر چکیده بر عضو و چون
آن را بفشارند از آن چیزی شبیه بشیر منجمد و روغن غلیظ بر می آید البحران بضم بای موحده و سکون حا و فتح
رای مهمله و الف و نون لغت یونانی است بمعنی فصل الخطاب و آن روز محاربه طبیعت با مرض است
و باصطلاح اطبا تغیر بدنی عظیم است که دفعة حادث می شود یا بسوی صحت یا بسوی مرض و یا بسوی ناخوشی
حال و هلاک و بحران یا تام جید است و یا تام ردی و یا ناقص جید و یا ناقص ردی و تشبیه کرده اند مرض را بدشمن
باغی بر مدینه بدن و طبیعت را به بادشاه حافظ آن مدینه و بحران بروز قتال فیمابین پس اگر بادشاه طبیعت بر
مرض عدو غالب آید و او را از مدینه بدن بیرون کند آن را بحران تام جید نامند و بالعکس بحران تام ردی
و اگر یکدفعه یکی بر دیگری غلبه تام نیابند و محتاج بقتال دیگر باشند آن را بحران ناقص گویند و در نقصه دو صورت

اگر غلبه از رطوبت باشد آن را بحران ناقص جید نامند والا ناقص ردی **بحوحة الصوت** بضم اول و دو حای
مهمله اول مضموم و دوم مفتوح و میان آن هر دو واو ساکنه و تا غلظت و سنگینی و گرفتگی آواز است به سبب ریختن
مواد غلیظ در مجاری آن خواه از سرد باشد و خواه بلغمی **البخر** بفتح اول و سکون ثانی معجمه و رای مهمله بوی
و گندگی دهان است و بدبویی دهان و دندانها یا از رطوبت معده **بخر الانف** بدبویی بینی است و آن یا به
سبب بواسیر متعفنه در آن است و یا بر سبیل بخار ردی و بدبویی از خشک بینی **البردة** بتحریک با و را و دال
هر دو مهمله و ها رطوبت غلیظی است که منجمد و متحجر گردد در پلک چشم و رنگ آن مائل بسفیدی باشد شبیه به برده یعنی
حب غمام که بفارسی ژاله نامند **البرسام** بفتح اول و سکون را و فتح سین هر دو مهمله و الف و میم لفظی مرکب
از فارسی و یونانی است و آن ورمی است که عارض میگردد در دیافرغما که حجابی است میان کبد و معده
و حائل است میان آن هر دو و متصل است بحجابی که میان قلب و معده است و اتصالی بیکی زیر پرده دماغ که
با حس است وارد و بدین سبب درد وجع آن حجاب تا بمغز می رسد در آن اعراض سرسام ظاهر گردد این بنابر
قول شیخ نجیب الدین است و اما بنا بر قول مولانا نفیس ورمی است که در نفس حجاب حاجز بهم رسد و آن حجابی
است که فاصل است میان قلب و معده **البرش** بفتح با و رای مهمله و شین معجمه نقطهای تیره سیاه است
بقدر دانه کشنیز که بر صورت بهم رسد و گاه مائل بسرخی و کبودت نیز می باشد و بفارسی کنجک نامند **البشم**
بفتح بای موحده و سکون شین معجمه و میم یعنی تخمه است **البرص** بتحریک با و را و صاد هر دو مهمله آن را
ابرص نیز نامند بزیادتی الف مفتوح در اول داغهای سفید با عمق است که در ظاهر بدن بهم می رسد و روز
بروز پهن می شود و سرایت بباطن نیز میکند گاه در بعض اعضا و گاه در تمام بدن پیدا می باشد باین حیثیت که تمام
بدن را فراگیرد و سفید گردد و این را برص منتشر نامند در ابتدا ابتدا شواری زائل می شود و در انتها و شمول
تمام بدن معالجات آن از قبیل معجزات و خوارق عادات است و از جمله امراض مسریه است و متوارثه نیز
برص الاسود لکهای سیاه است که در ظاهر بدن بهم می رسد و با عمق هم می باشد و در بعض مواضع بدن یا
در تمامی آن و این نیز روز بروز سرایت می نماید یعنی بدن را پهن میگردد و پوست بدن خشن و مانند فلس ماهی
از آن خشک ریشها جدا میگردد و به سبب آنکه ماده آن سودای فاسد محترق است و از جمله امراض مسریه
است و متوارثه نیز و این را قوبای منتشر نیز نامند **برص العین** تغیر یا قلق پرده عنبیه است و میل
نمودن به سوی سفیدی به سبب غلبه رطوبت بران **برص الاظفار** نقطهای سفید کوچک است

کہ بر ناخنها ظاهر می گردد **بطلان الذوق وفساده** بفتح ذال معجمه و سکون واو و قاف برطرف شدن حس
ذوق است که محل آن زبان است بحدیکه صاحب آن در نیابد و تفرقه و تمیز نتواند نمود میان چیز گرم و سرد
البسطم بضم اول و سکون طای مهمله و میم دانهای بزرگ سیاه رنگ است که در ساق پا بهم می رسد و از آن چرک
آب سیاه بر می آید بر کاریه دیابیطس است **بکلم** بفتح بای موحده و سکون کاف و میم عدم قدرت بر تکلم
است و صاحب آن را ابکم و بکیم نامند **بنات اللیل** دانهای کوچک خشن است که در سرمای هوا و شبها
بر می آید و خارش میکند و تسکین نیابد و بار شدت می کند **البواسیر** زیادتی و دانه است که بر دهان رگها
مقعده از خون سوداوی غلیظ بهم می رسد و انواع آن بسیار است گاه مخفی می باشد و گاه ظاهر و گاه از آن خون
جاری می گردد و گاه نه پیدا باشد و گاه یکدانه می باشد و گاه چند و دانه شبیه بپستان و گاه از آن رطوبتی سفید
لزج طراوش می نماید و هنگام بر جستن خون آن در طبیعت قبض و نفخ و قراقر بسیار در شکم می باشد و آنچه
از آن خون جاری پیدا شد آن را دامی و آنچه غیر دامی است عمیا نامند و واحد آن باسور است و از جمله
امراض مسریه است **بواسیر الریحی** عبارت از ریح غلیظ عسر التحلیل است که احداث وجع نماید در امعا
مانند قولنج و گاه بطرف پشت و شراسیف و تا شانه بالا رود و گاه فرود آید بقطن و گرده و انثیین و قضیب
و حوالی معده و قراقر در شکم پیدا نماید و گاه میل بمفاصل دست و پا نماید و فرقعه و آواز در انگشتان و مفاصل
در هنگام قیام و قعود پیدا شود و گاه اسهال الدم و غیر آن نیز احداث نماید و گاه با بواسیر غیر ریحی جمع گردد و با
بواسیر ریحی زیادتی نمی باشد **بواسیر الانف** لحمی است زائد که در اندرون بینی می روید و فشند آن را
تنگ بسیار و گاه سفید و نرم بی وجع می باشد و این سهل العلاج است و گاه سرخ رنگ با کمودت
و وجع بسیار و علاج این دشوار **بواسیر الشفه** زیادتی و صلابتی با کمودت لون و دانه انگور است که
در لب پائین بهم میرسد و منشق میگردد و اندر وسط آن درد و وجع می کند و شبیه توت شامی می باشد و بی وجع و گاه
تجاوز از آن بلب بالا می کند و آن را نیز فرا می گیرد و گاه تا بضعف صورت نیز می رسد **بواسیر الرحم** زیادتی
است که در عنق رحم از اخلاط سوداوی بهم میرسد و بحس لمس و یا بصر توان دریافت و از آن رطوبتی شبیه بآب ردی
می آید **البواقین** مرضی است که از چشم بچکد در هر اندک زمانی چند قطره آب و باز می ایستد **البهر** بضم اول
و سکون ها و رای مهمله علتی است که در تنفس بهم می رسد که صاحب آن نمی تواند در هنگام سکون میان نفس
ساکن ماند بلکه بی اختیار پی در پی نفس می کشد و بعضی ربو و این را یک مرض دانسته اند و بعضی غیر و علامه گفته

که فرق میان هر دو باین نحو بیان کرده اند که مادهٔ بول در داخل عروق مجانس می باشد و آلات سینه خشن و مادهٔ بهره در شرایین و سینه نرم می باشد و در وقت سرفه رنگ رو سرخ نگردد زیاده از بول به سبب امتلاء الخبوه دخانیه در شرایین و بجهر می گفته که بهر تتابع یعنی پی در پی کشیدن نفس است **بول الدم** برآمدن خون است از مجری بول اگر اندک اندک آید از انفتاح دهن عرقی باشد و اگر دفعی بسیار آید از انشقاق رگی باشد و خون صرف تازه باشد و به سبب ضربه و یا سقطه و یا تناول ادویه حادهٔ حریفه و یا سمیه و یا مثل آن عرقی حادث میگردد **بول المومی** آن است که ظاهر شود خون در بول و خون صرف نباشد ❋ **البول في الفراش** بول کردن انسان است در خواب و بیشتر اطفال مرطوبین را عارض می گردد ❋ **بولیموس** بضم بای موحده و سکون واو و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم میم و سکون واو و سین یونانی بمعنی جوع البقری است **البهق** بتحریک لکهای سفید رقیق و یا سیاه رقیق بی عمق است که در ظاهر بدن بهم می رسد و تدریج پهن گردد و در سیاه آن پوست بدن خشن می باشد و فرق میان این و برص آن است که برص بغوص و نفوذ و غور در عمق بدن و لحم و تا عظم نیز می باشد و بطی الزوال بخلاف بهق و سبب حدوث آن ضعف قوت دافعه فضول و خوردن اشیای غلیظهٔ کثیفه است **البهت** بضم بای موحده و فتح هاو تای مثناة فوقانیه باقی ماندن انسان است مبهوت ساکت لایعقل **البیاض** سفیدیست که در طبقهٔ قرنیهٔ چشم بهم میرسد از آن آنچه رقیق و بر ظاهر قرنیه است آن را اثر و غمام و سحاب و آنچه در باطن آن است آن را بیاض مطلق نامند و اسمی دیگر ندارد و بیشتر از قرحه و رمد و آبله بهم میرسد **البیضه** بفتح با و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح ضاد معجمه و ها درد سری است شدید مزمن ایجی که تمام سر را فرا می گیرد که در هیچ وقت تسکین نمی یابد و روشنی آفتاب و چراغ خوش نمی آید و به شوادی زائل می گردد ماخوذ است از بیضه سلاح که در وقت جنگ بر سر می گذارند برای محافظت و تمام سر را فرا میگیرد و شیخ الرئیس گفته آن صداعی است لابث ثابت مزمن که بهیجان می آید صعوبت آن هر ساعت باندک سببی و صاحب آن تحمل نمی دارد صدا و روشنی و مخالطه با مردم را و دوست می دارد تنهائی و تاریکی و برشت خوابیدن را و دریابد هر ساعت که گویا سر او را بمطرقه می کوبند و می کشند و آنرا و شق می کنند. **حرف التاء المثناة الفوقانیه**

التآکل بفتح تای مثناة فوقانیه و همزه و کاف مشدده مضمومه و لام تافی کردن و خوردن اجزای عضو است به سبب ریختن مادهٔ حادهٔ اکاله بر آن عضو که باشد مانند لثه و دندان و غیر این هر دو **التآ...**

بفتح اول وثای مثلثه والف وضم واو وبای موحده واصح تثاؤب بفتح تا وثای مثلثه وهمزه مشدده و بای
یک لفظ است که بدون واو حالتی است که مضطر می گردد انسان که دهان خود را بگشاید بسبب جمود ابخره
در ماهیچه شبیه بالتمطی از ماده لزوجی سر و عضلات دهان و از جنس تمطی است که در عضلات فک
عارض میگردد و دیر زود زائل باشد و در حدیث وارد است که عطسه از رحمن و تثاؤب از شیطان است
التحجر بفتح تا وحای مهمله و تشدید جیم و رای مهمله زیادتی تحجر طبیعی است که در بدن ظاهر می شود و صلب
می گردد و نیز اطلاق می نمایند خاصه بر ورم کوچک صلب که حادث گردد از ماده غلیظه در پلک چشم و متحجر
شود **التخمه** بضم تا و فتح خای معجمه و میم رها عبارت از عدم انهضام طعام است در معده و مانند آن
و در آن غیر منهضم ماندن و یا مستحیل بجوهر غریب و کیفیت غیر صالح گردیدن و جشاهای بد بو دادن و گاه
بوی طعام از آن آمدن و تمدد و ثقل و سوء هضم معده و یا باطلاق بطریق اعتماد واقع شدن **التخیلات**
الشاذة النادره و آن تخیل نمودن انسان ناظر است مثلا اشکال و الوان مختلفه را در هوا بیند که گویا
از دور پیش چشم او بلند می شود و بالا می رود و منتشر میگردد و بعضی آن مقدمه نزول آب است و چشم
و علامت آن آنست که با کدورت باشد و اندک اندک بر روز زیاده گردد و بعد اسهال و هنگام گرسنگی
نیز کم شود **الترهل** بفتح تا و رای مهمله و ضم های مشدده و سکون لام انتفاخی است که عارض اطراف
بدن یعنی دست و پا و غیر آن می گردد بسبب بخار بلغم رقیق حاصل از ضعف هضم خصوصا بعد از استسقاء و آخر
بعض حمیات و اسهالات عارض میگردد و گفته می شود زمین مترهل شد یعنی سبز گشت و بران گیاه روئید
بعد خشکی و زن مترهل گشت یعنی گوشت بدن او زیاده گشت و فربه شد **الترهل** بفتح تای مثناة فوقانیه
و رای مهمله و ضم های مشدده و سکون لام نرمی و سستی گوشت بدن است و آنچه گفته که انتفاخی
است که حاصل می شود در اطراف و اعضای قلیلة الدم بسبب غلبه بلغم رقیق و ضعف هضم آن **التزحر**
بفتح تا و زای معجمه و ضم حای مشدده در اصل حرکتی است که در امعای مستقیم جهت دفع فضله عارض گردد
و بالاقتضای آن اندک چیزی دفع گردد و گاه با آن اندک خونی نیز باشد و سبب آن انصباب خلط حاری و
یا رطوبتی که مالح باشد که با معاء رسد و آن را بگزد و دفع تقاضا نماید و یا ثقلی در آن محتبس گردد که خروج آن دشوار
بود و یا ورم حاری بود که بمقعده رسد و آن را قبض و تجمع نماید **تزعزع الدماغ** بفتح تا و دو زای معجمه
اول مفتوح و دوم مضموم و دو عین مهمله یکی در میان دو زای معجمه ثانی است که در پی یابد انسان و

آن را خیام اطفار نیز نامند. تقلب النفس غثیان و دل بر هم زدگی لازم را گویند. وگاه بر طرف شدن
شهوت طعام را نیز نامند. التمدد شیخ نجیب الدین گفته کشیدگی عصب است از هر دو جانب یعنی هم
از مبدأ او و هم از مقابل آن و لهذا در آن عصب ایستاده می ماند و میل بجانبی نمی کند. و ضد تشنج است و
شیخ الرئیس گفته مرضی است آلی که منع میکند قوت محرکه را از قبض اعضای که از شأن آنها است
منقبض شدن و بر تعریف نجیب الدین ایراد لیست جهت آنکه تمدد بنابر آن مرکب از دو تشنج می شود
پس ضد تشنج نمی باشد. و بنا بر تعریف شیخ ضد تشنج می شود بجهت آنکه مانع انقباض است چنانچه تشنج
مانع انبساط. التمطی بفتح تا و میم و طای مهمله و یا حالتی است که انسان مضطر می گردد که خود را دراز
می کشد و دستها را دراز کند و راست یکشد بسبب سیلان ابخرهٔ غیر منهضمه و یا انصباب فضول و یا رسیدن
ابخرهٔ که آنها بفضلات بدن و کثرت آن دلیل امتلای بدن و مقدمهٔ مرض است. التململ بفتح اول و میم
و سکون لام و ضم میم و لام و تململ بجای قاف میم دوم نیز آمده عدم استقرار بدن است در رخت خواب بسبب
وجع و غیر آن که گویا بسبب وجع استقرار نمی یابد و بر خاکستر گرم خوابیده. تناثر الشعر افتادن موی
است بسبب ضعف رویدن و یا قلت مادهٔ آن و آن اکثر در عقب امراض حاده می باشد و فرق
میان آن و تمرط آن است که در ین موی اندک اندک متفرق می ریزد و در تمرط بسیار و از یکجا و کشاده
مانند داء الثعلب و داء الحیه. التنفس دو حرکت را دی اند که میان آنها دو سکون باشد برای جذب نسیم
سرد از بیرون و رسانیدن بدل از جهت تفریح آن و دفع بخار حار دخانی از آن. تنفس الصعداء بفتح
صاد و سکون عین و فتح دال هر سه مهمله و الف ممدوده نفس کشیدن بجهد و طول انی است. التنفط بفتح تا و
نون و ضم فای مشدده و طای مؤلفه مهمله دانهای جابلی آبدار است که در بدن بهم رسد مانند جابلی که از
سوختن آتش بهم میرسد بسبب جوش آمدن خون رقیق مائی. تمرط بتحریک و ضم رای مشدده و طای
هر دو مهمله بمعنی تناثر و ریختن موی است. توثه بضم تا و سکون واو و فتح تای مثناة فوقانیه و ها شیخ نجیب الدین
گفته بثرهٔ متقرح است که در عمق صورت و پیشانی بر می آید و علامه گفته غدد بسیار است و گفته اند غدهٔ
بزرگ است منفرد و بیخ در اجزای علیای عنق. التوثه بضم تا و سکون واو و فتح تای مثلثه گوشت پارهٔ
سرخ مائل بسیاهی آویخته و شبیه بتوت است که از توت نامند و در پایک یا پائین مقعد بهم رسد. وگاه در پلک
بالا و گاه در ملتحمه و انتهای آن از عرق البرمثال ظفره و گاه دامی می باشد که چون سرخ و سیاه از آن

جاری میشود وگاهی بیاد گاه در عمق رخساره وپیشانی وگاه در فرج ومقعده ونیز بری آید. التهیج الاجفان
بفتح تا و ها و ضم یای موحده وجیم ورمی ریحی وبرآمدگی پلکهای چشم است بسبب داخل شدن ریاح
درانها وفرق میان آن ونفخ وورم آنست که تهیج رخو ونرم می باشد وچون دست بران گذارند
فرو میرود وباسانی بخلاف نفخ وورم. التهوع بفتح تا و ها و ضم واو مشدده وعین مهمله حرکت کردن معده
است برای دفع چیزی که در طبقات آن وارد شده از راه دهان بدون حرکت کردن آن چیز برای
دفع واز غیر دفع شدن چیزی. التیفیخ بکسر تای مثناة فوقانیه وسکون یای مثناة تحتانیه وکسر نون وخای معجمه
است که در اجفان عارض میگردد شبیه بدانه انجیر در صورت یا در شق وآنرا بیونانی طاسوقوشیش نامند
ونیز نام نوعی از بواسیر است. حرف الثاء المثلثه * الثالیل بفتح ثای مثلثه والف وکسر
لام وسکون یای مثناة تحتانیه ولام ودانهای بسیار کوچک سخت بلند بدور است مانند دانه نخود وکوچک
تر از ان که بر ظاهر جلد بر می آید بخصوص در ابدانیکه پوست آنها صلب ومتکاثف باشد وآن بر چند نوع
است بعضی از انها معکوس است یعنی سر آنها بطرف اندرون گویا فرو رفته ونشانیده در گوشت وگفته
اند که لولیست که با بیخ وصاحب ریشها باشد وبعضی از انها بزرگ ومدور ومتشقق باشظیها وبعضی
از انها آویخته وبعضی مسماریه یعنی سر آنها بزرگ شبیه میخ وبیخ آنها باریک اندرون عضو فرو رفته
وبعضی طولانی برگشته واین را قرون نامند وبعضی متقیح که چرک زیر آنها می باشد واین را اطرسوس
بلغت یونانی نامند. حرف الجیم * الجاورسیه دانهای کوچک شبیه بجاورس وآبلهای
متفرق است که بر بدن بر می اید وبیخ آنها سرخ وسر آنها سفید وگاه با آنها وجع ولذع شدید وورم
وسیلان چرک آب می باشد وگاه نیز از اصناف نمله است. جحوظ العین بضم جیم وحای مهمله وسکون
واو وظای معجمه بزرگ شدن چشم در حجم وبرآمدن آن است از حدقه. جحام بضم جیم وفتح حای
مهمله والف ومیم مرضی است که دران چشم ورم می کند. الجدری بضم جیم وفتح دال وکسر رای دو
مهمله ویا ودانهای ریزه وبزرگ تقریبا بقدر عدس ومروارید است که با تپ وحرارت وخارش بر می آید و
هنگام برآمدن سرخ رنگ وبسیار ریزه مانند نیش گزیده می باشد بعد از نضج سفید میگردد وپس
خشکریشه می آورد وانواع آن بسیار میباشد از جدری ورودی مختص بعضوی دون عضوی نیست
بماده آن فضول طمثی است که در بدن مانده است هر وقت که استعداد یابد دفع میگردد واز امراض

مسریه است بسرعت و در رساله جاری احقر بتفصیل مذکور است **جذب القلب** بفتح جیم و سکون
ذال معجمه و بای موحده مرضی است که در می یابد در آن مریض که گویا دل او را بطرف پائین می کشند **الجذام**
بضم جیم و فتح ذال معجمه و الف و میم مشتق از جذم بمعنی قطع است جهت آنکه در آخر این مرض اعضا ریخته و
منقطع و از هم جدا می گردد بسبب آنکه حادث از سودای فاسد غیر طبیعی است در بعضی اعضا و یا در همه
آنها و در ابتدا و انتهای سرخ تیره می باشد و رفته رفته تیره تر و سیاه میگردد و از آن چرک آب و
رطوبات لزج دفع میگردد و در انتها اعضا را فاسد می گرداند و می اندازد و فارسیان آن را بفارسی خوره نامند و اکثر
عفونت پیدا کند و بخار آن بقلب رسد موجب تپ می گردد و اگر بسوی جلد برشد یرقان هم پیدا شود و از امراض
مسریه است و بزودی بدیگری سرایت می کند و از امراض متوارثه نیز **الجراحة** بکسر جیم تفرق اتصالی را
نامند که در لحم واقع شود و تازه باشد که بچرک نیامده باشد **الجرب** بفتح جیم و رای مهمله و با بفارسی گری
بکاف عجمی و خارش نامند دانهای کوچک است که بر بدن بر می آید و در اول سرخ رنگ می باشد و خارش
بسیار می کند بسبب آنکه ماده آن اخلاط عفنه فاسده بورقیه است که طبیعت آنها را بطرف بیرون دفع
می نماید و آن دو نوع است یابس و رطب یابس آن است که دانهای آن بسیار ریزه پیوسته بپوست
بدن باشد و خارش بسیار کند و چرک نیاورد و رطب آن است که چرک آورد و از آن رطوبات لزج
و چرک آب رقیق دفع گردد و اگر در آن چندان خباثت و رداءت نباشد بزودی باصلاح آید و الا از آن خون
سیاه و چرک غلیظ آید و احیانا در آن کرم ریزهای سفید و رد بسیار کوچک شبیه بشپشان که بفارسی تخم شپش
نامند تولد یابد و در اعضای داخلی مانند گرده و مثانه نیز جرب بهم می رسد و در چشم نیز و انواع آن چهار است
یکی آنکه در اندرون چشم خشونتی بهم رسد با حمرت و خارش و این را جرب منبسط نامند دوم آنکه اندرون چشم
دانه کوچک بصورت خفیف که سر آن سفید باشد و از آن خشونت زیاده گردد و سوم آنکه بصورت تمر انجیر
یعنی آن حب که بعضی در بیخ آنهاست سر آنها تیز و ازین جهت این را تینی نامند و چهارم آنکه سیاه با خشکی بیشتر
باشد و این ردی ترین همه است به دیری و دشواری علاج می یابد و از جمله امراض مسریه است **جرب العین**
خشونتی است که عارض اندرون پلک چشم می گردد با خارش بسیار و چهار نوع می باشد و از همه آنها چرک
از چشم می آید **جرب الکلیه** منفجر شدن دانهای کوچک است که در گرده از اخلاط حاره بورقی بهم
رسیده باشد **جساء الاجفان** بضم جیم و فتح سین مهمله و الف ممدوده مرضی است که در اجفان بهم میرسد

که بدشواری بینا می تواند کرد چشم را با وجع و سرخی بی رطوبت و طراوت می‌نماید **الجساءة المعدة والکبد**
والطحال بضم جیم و سکون سین مهمله و فتح همزه و تا صلابت و سختی است که بسبب تحلیل و یا داخل شدن
خلط غلیظ و یا سوداوی در جرم معده و یا کبد و یا طحال و یا در عضلات معده بهم رسد بدون تورم و عضلات
و اوتار و عروق آنها را کشیده دارد و فرق میان جساءة نفس معده و عضلات موضوعه آن آنست که جساءة
و سختی معده مستدیر می باشد و ضعف در افعال آن ظاهر می گردد و گاه در جمیع یا بعض اجزای معده بهنگام
فرو بردن لقمه بخلاف جساءة عضلات آن که مستطیل و یک طرف آن غلیظ و طرف دیگر رقیق باشد و هم موش
و افعال معده در ابتدا سالم و گاه جساءة در جانب قریب طحال می باشد این بسبب جساءة طحال و سردی
مزاج آن جانب و نفخ موضعی است که بران تکیه می کند **الجشاء** بضم جیم و فتح شین معجمه و الف ممدوده
بفارسی آروغ نامند و آن حالتی است که بسبب دفع کردن معده ریاح را از راه دهان بهم میرسد
جفاف الانف بضم جیم و فتح فا و الف و فا خشکی بینی است **الجمرة** بفتح جیم و رای مهمله و سکون میم
در میان دانهای سرخ است یکجا و یا متفرق که بر بدن می گردد و با حرارت و سوزش بسیار که گویا اخگر
آتش بران گذاشته اند و روز بروز منتشر پهن می گردد و اطراف خود را فرا میگیرد و کوه میکند بعضو و سبب
آنکه ماده آن خون سوداوی محترق ردی سمی است و بعضی نار فارسی را و بعضی آتشک را نیز نکیله النملة اند
و تحقیق آنکه هر یک جدا اند **جمود** بضم جیم و میم و سکون واو و دال مهمله علتی است که دفعة عارض می گردد
و انسان بر حالتی که هست همان حال می ماند از قیام و قعود و نوم و غیرها و آن را اخذه و حس مدرکه
و قاطوخس نیز نامند و در آن حس بر طرف می شود خصوصا حس لمس که تعلق ببطن مؤخر دماغ دارد
ابتدا برطرف می گردد و بعد از آن حواس دیگر و این مرض در اکثر امور مشابه سکته است فرق میان این
و سکته آن است که چیزی در حلق صاحب جمود داخل نمی شود بخلاف صاحب سکته که اندک چیزی رقیق داخل
می شود و مسکوت نمی باشد مگر مستلقی بر پشت بخلاف جمود که گاه جالس قائم و یا نائم و غیرها می باشد و نیز
جمود خفیف مشابه سرسام بلغمی یا سبات است و فرق میان این و آن بدان است که صاحب سبات
ممکن است که بفریاد بسیار و عنف و دشواری تکلم نماید و مانع تنفس نیست و بتدریج حادث می گردد
و تنویم نوم ثقیل بخلاف جمود و جمود بکیفیت آن جمود است باندک مدتی منقضی می گردد خصوصا اگر اتفاق
افتد او را تب نیکو **جمود والصداع** بضم جیم و میم و سکون واو و دال مهمله سرد شدن و انجماد یافتن عضلات

سینه و حجاب‌ها و ریه است که منبسط و منقبض می‌گردند برای جذب هوای سرد و دفع هوای دخانی و در تنفس
از حرکت می‌ماند و بر مجرای طبیعی نماند و انتشار حرکت نمود و حالتی شبیه تمدد و سیاه شدن آب و رنگ و انتصاب
نفس بهم می‌رسد و گاه است که بسبب کمال انجماد و سرد شدن دل و باز ایستادن هوا مطلقا دفعتا هلاک می‌گردد
جمود الدم و اللبن المعده و الامعاء انجماد آن هر دو و بسبب برودت موضع است و یا اشتعال
شیء جهد با آن و علامت انجماد آن غشی و عرق سرد و گاه ناقص قوی در اعضا جمود لبن بسیار اطفال را
عارض میگردد الجنون بضم جیم و نون و سکون واو و دال و نون در آخر بفارسی دیوانگی نامند و آن مرضی است
که از احتراق اخلاط فاسده هر خلطی که باشد بهم می‌رسد و حواس اختلال مییابد و عقل بالا تدبیر بیجا با
می‌دارد و مجنون بسیار و جنون السبعی جنونی است که صاحب آن مانند سبع درندگی با خود و یا
بغیر و حرکات ردیه فاسده بهم رساند جوع البقری گرسنگی اعضاست با سیری معده و صاحب آن
مانند گاو می‌خواهد که بسیار بخورد و یونانی این را بولیموس نامند و سبب آن حدوث برودت مفرط است
بفم معده که قوت جاذبه آن فوت شود و بدن بسیار محتاج بغذا باشد جوع الکلبی مقابل جوع البقری
است یعنی گرسنگی معده است با سیری اعضا و سبب آن سوء مزاج بارد و مکثف است که عارض فم معده
گردد الجهر بفتح جیم و سکون ها و رای مهمله علتی است که صاحب آن روز نبیند و شب می‌بیند و سبب
آن رقت و یا ضعف و یا نقصان نور باصره است که در نور آفتاب منتشر و متلاشی می‌گردد و بمرتبه نمی‌رسد
شب بسبب سردی هوا انجماد و اجتماعی یافته بمرتبه می‌رسد مانند خفاش حرف الحاء المهمله و نحوها
الحدبه بضم حا و سکون دال مهمله و فتح بای موحده و ها برآمدن فقرات پشت است بطرف قدام و یا خلف
و یا بجانب یمین و یسار حرقة العین بضم اول و سکون رای مهمله و فتح قاف و تا سوزش چشم است
بسبب ریختن اخلاط حاده بدان و یا از ارتفاع بخارات الحصبه بفتح حا و سکون صاد مهمله و فتح بای
موحده و ها در آخر بفارسی سرخک نامند و آن دانه‌های سرخ متفرق شبیه بجاورس است که در بدن بهم می‌رسد
از صفراء مرکب بخون و در ابتدای هنگام بروز مانند نیشه گزیده می‌باشد با خارش بسیار و سوزش پس
اکثر بجاورس بزرگ شده و بانضمام تدریج فرو می‌نشیند و برطرف میگردد بدون آنکه پخته گردد و خشکریشه آورد
الحصف بفتح حا و سکون صاد مهمله و فتح فا و ها دانه‌های کوچک سرخ تیز است که بر ظاهر بدن برمی‌آید و منفتح
می‌گردد الحفر بتحریک جرکی است زرد رنگ و یا سیاه رنگ و یا سبز رنگ که در پای دندان جمع شده گرد

و متحجر می شود و شبیه بخزف و زبد و شکن پیدا شد **حکاک المری** بکسر اول مرضی است که در آن مریض
صبر نمی تواند کرد که بخارد گلوی خود را بتنحنح و یا بتنحنح و یا سر و گردن را کج نمودن و سبب آن انصباب
خلط غلیظ و لذاع است بمری **حکة الانف** مرضی است که صاحب آن درمی یابد در بینی خود
هنگام استنشاق هوای سرد سوزش و لذعی که تا بدماغ او می رسد و از چشم او آب جاری می گردد
و گاه درمی یابد شورش بدان استنشاق هوای سرد نیز **حکة الرحم** مرضی است که مر زنان را
حادث میگردد هرچند با او مجامعت کنند شوق و خواهش او زیاده گردد بسبب انصباب خلط حاد
بورقی در آن **الحمرة** بضم حاء و سکون میم و فتح راء مهمله و بفارسی سرخ باد نامند و رم حار صفراوی
است که از خلل بسیار پیدا شود و سرخ شگفته روشن براق باشد چون دست بر آن گذارند
سرخی آن برود و چون دست بردارند باز عود کند **الحمق** بضم حاء و سکون میم و قاف مرادف عفونت
است و در حرف الراء ان شاء الله تعالی خواهد آمد **الحمی** بضم حاء و فتح میم مشدده و بفارسی تپ نامند
حرارتی غریب باشد که در قلب مشتعل گردد و ارواح را گرم گرداند و از آنجا بواسطه شرائین بسائر
اعضا پراگنده شود و جمیع بدن را گرم نماید و با فعال طبیعیه ضرر رساند و اجناس عالیه آن سه
است حمی دق و حمی یوم و حمی عفن جهت آنکه اجزای ترکیب بدن سه است اعضا و ارواح و
اخلاط پس اگر اولا حرارت تعلق بجرم اعضا گیرد و آنها را گرم گرداند مانند قلب مثلا پس ارواح را
بواسطه شرائین منتشر سائر اعضا گشته گرم گرداند آن را حمی دق نامند جهت آنکه بتدریج بدن
را دقیق و لاغر و خشک می گرداند و اگر اولا حرارت تعلق بارواح گیرد و آنها را گرم گرداند و بواسطه
شرائین بقلب رساند و قلب را گرم سازد و ثانیا بواسطه شرائین باطراف منتشر گردد و همه بدن را گرم سازد
آن را حمی یوم نامند جهت آنکه مدت انقضای آن اکثر یک روز یا دو روز و نهایت مدت آن
تا بهفت روز می باشد و چون از هفت روز بگذرد البته انقلاب بتپ دیگر می نماید و اگر اولا تعلق
باخلاط گیرد و آنها را گرم و متعفن سازد پس ارواح را بواسطه شرائین بقلب رساند و از قلب بسائر
اعضا آن را حمی عفنی خلطی نامند خواه آن تعفن در داخل عروق باشد خواه در خارج یعنی در اقسیه
حوالی قلب و یا کبد و یا معده و یا اعضای دیگر و از آنجا بواسطه شرائین بقلب رسد و آنچه داخل عروق است
همیشه می باشد و از این جهت آن را حمی لازم می نامند یعنی مداوم که خلط متعفن در عروق باقی است

حمی مفارقت نمی نماید و آنچه در خارج عروق هست با نوبت می باشد و آن حمی نائبه می خوانند و نوبه اجتماع
هر خلطی از اخلاط اربعه یعنی صفرا و دم و بلغم و سودا در مستوقد و مکان و فضای اجتماع و هنگام ثوران عود
می نماید و باشتداد آن اشتداد و با انتقاص آن انتقاص و با تمام آن منقضی میگردد و همچنین تا تمام آن مندفع
و زائل گردد و هر خلطی را نوبه خاص است مثلاً نوبه خون به سبب کثرت مقدار هر روزه شبیه به لازمی است
و نوبه صفرا یک روز در میان و نوبت سودا بسبب غلظت و قلت و یبس و ثقل آن دو روز در میان یا
سه روز در میان و یا چهار روز و همچنین و هر یک نامی خاص دارند اما حمی یوم انواع آن بسیار است بعضی از آنها
منسوب باحوال نفسانی اند و بعضی به بدنی و بعضی بامور خارجی اما منسوب باحوال نفسانی بسیار اند از انجمله
سهری است که از بیداری بسیار بهم می رسد و غضبی که از غضب و طیش بسیار و همچنین غمی و فرحی و فزعی
و فکری و نومی و راحتی و همی که از بسیاری از هر یک اینها بهم می رسد و اما منسوب باحوال بدنی نیز بسیار است
از انجمله استفراغی و تخمی و تعبی و جوعی و راحتی و سددی و شربی و عطشی و غذائی و شقی و قشفی و وجعی و ورمی
است که از هر یک از اینها و یا مانند اینها بهم می رسد و اما امور خارجی مانند احتراقی حادث از احتراق شمس
است و یا از قرب آتش و استحصافی حادث از برودت هوای بسیار سرد و یا بسیار گرم و یا آب سرد و یا آب
گرم و استحمام بآبهای قابض مانند شبی و زاجی و امثال اینها خواه هر یک بتنهائی و یا بترکیب بعضی بالبعض
باشد و اما حمی دق که رسیدن گرمی غیر طبیعی است باعضای اصلیه خصوصاً دل و گرم نمودن آن را اولاً و
رطوبات شبنمیه را بتدریج خالی کردن چنانچه ذکر یافت و گفته اند که آن حرارت غریبه ایست که در بدن
حادث شود بواسطه حدوث آن در اعضای اصلیه و اما حمی عفن چهار نوع است حمی دموی و صفراوی
و بلغمی و سوداوی اما حمی دموی دو نوع است نوع اول را حمی مطبقه نامند و این تپ دموی است که تعفن
ماده آن داخل عروق باشد و مادام که مندفع نگردد و تعفن آن باقی باشد تپ دایم و لازم شبانروزی باشد
و فتوری نیابد و این سه نوع باشد یکی متزایده یعنی روز بروز زیاده بود تا آنکه منقضی گردد و از بدن مفارقت
نماید و سبب این یا آن است که آنچه تعفن می یابد زیاده است از آنچه به تحلیل میرود و یا آن است که ماده آن
بسیار است تعفن یک جزو سرایت باجزای دیگر می کند روز بروز و یا آن است که کثیر الرطوبت است و مائیت
بهان غالب پس بزودی سرایت میکند عفونت آن بسائر اجزای آن و یا بسبب ضعف قوت مدبره
بدن است از حفظ آن از عفونت و دوم متناقصه است یعنی روز بروز کم میشود و این مقابل متزایده است

واسباب این نیز بضد آن و سوم متساویه است یعنی برابر است بسبب تساوی اسباب مذکوره و بازترین
همه تیز باده است و نوع دوم از حمی دموی سونوخس است و آن تپ دموی است که بسبب گرم شدن
و بجوش آمدن خون باشد بدون تعفن و اما حمی صفراوی و آن سه قسم است یکی حمی محرقه و آن تپ صفراوی
است که تعفن ماده آن در داخل عروق باشد خصوص عروق حوالی قلب و کبد و گرمی و حدت و عطش و قلق و اضطراب
آن بحدی باشد که گویا صاحب آن می سوزد و آرام ندارد و لهذا محرقه نامند و دایمی است که بدوام تعفن و بقای
ماده آن و هذیان و رعاف از لوازم آن است و دوم از صفراوی حمی غب است و این تپ صفراوی است که ماده
در خارج عروق یعنی در افضیه داخل اعضا قریب بقلب و یا کبد و یا معده و غیر اینها تعفن یافته و از انجا بواسطه
شرائین بقلب رسیده و از انجا بسائر اعضا و یک روز در میان آید یعنی یک روز که روز نوبه و اجتماع و فوران
آن است تپ آید و روز دیگر که سکون آن است نیاید و همچنین و آن دو نوع است غب لازم و غب دائر
و هر یک یا خالص اند یا غیر خالص خالص آن است که از عفونت صفرای محض باشد بدون مخالطه خلط دیگر در خارج
عروق یعنی در افضیه حوالی قلب و فرج و خلل اعضا و این با نافض و قشعریره و سردی بسیار آید و بعرق دفع
گردد بسبب رقت ماده و زمان مکث این از چهار ساعت تا نه ساعت و زیاده از دوازده ساعت نباشد
بحران این در چهارم نهایت هفتم باشد و هر دوره این بمنزله یکروزی است پس در چهار دور یا هفت دور
منقضی گردد و آنکه ماده آن مختلط است اگر اختلاط آن بحدی است که از هم دیگر جدا نگردند آن را غب غیر
خالص نامند یعنی همیشه بلغمی باشد ولیکن یکروز در میان شدت میکند و اگر اختلاط و امتزاج آن نام نیست
بلکه از هم جدا شده و یک روز نوبه صفرا و یک روز نوبه بلغم است نوبه صفرا شدید تر و نوبه بلغم خفیف تر آن را
شطر الغب و بیونانی طریطاوس نامند پس برای شطر الغب دو نوبه باشد و این تپ گاه طول می باشد تا شش ماه
و گاه منجر بهزال بدن و بزرگی سپرز میگردد و سوم از صفراوی حمی نافض است و آن تپی است از صفراوی که
با آن بدن میلرزد و می جهد و حرکات بغیر ارادی می نماید و دیگر حمی بلغمی است و آن نیز انواع است و ماده آن
نیز یا داخل عروق است و یا خارج عروق از انجمله آنچه داخل عروق است یعنی جوف بعض عروق یافته دایمی است
و آن را حمی لثقه نامند برای لثوق و تشبث این ببدن بسبب آنکه ماده آن رطب بلغم رطب لزج است مشتق
از لثق بکسر یعنی تری و بسیار شبیه بحمی دق است بملایمت و آنچه خارج عروق است یعنی تعفن آن در بیرون
عروق و تجاویف اعضا بهم میرسد آن را حمی دائره نامند و مواظبه نیز و دائره از جهت آنکه نوبت آن [illegible]

ساعت است دور می نماید یعنی بعد انقضای یک نوبه نوبه دیگر می آید بلا فاصله و مواظبه نیز ازین جهت نامند
و بجهت آنکه هر روزه بطریق مقرر می آید و مدت دوره این هیجده ساعت است و اکثر آن شش ساعت و قریب
بدان می باشد بحسب کثرت و از دوجیت و غلظت ماده و نوع دیگر از آن بلغمی حمی لیلی است یعنی تپیکه بشب آید
و نوبه آن شب باشد و روز گذارد و نیاید و دیگر حمی نهاری یعنی تپیکه بروز آید و بشب رها کند و ماده این هردو
بلغم متعفن در خارج عروق است ولیکن نهاری زبون تر از لیلی باشد و دیگر حمی انفیالوس است بزبان یونانی
یعنی تپی است که در آن برودت بسیار در باطن و حرارت در ظاهر محسوس باشد بسبب احتباس بلغم عفن زجاجی
در خارج عروق و قعر بدن و احتراق آن و لهذا با آن تشنگی و لهیب نباشد و دیگر حمی لیفوریا است بزبان یونانی یعنی
تپی که در آن حرارت در باطن و برودت در ظاهر باشد و ماده این بیشتر بلغم غلیظی است که تعفن در باطن یافته باشد
وگاه از صفرای بسیار غلیظ نیز می باشد و دیگر حمی غشیه است و آن تپی است که با آن غشی عارض گردد و لازم
آن باشد و آن دو نوع است غشیه خلطیه غلیظه غشیه غلیظه رقیقه و سبب اول بلغم خام بسیار متفرق در بدن حاصل
از تخمه و سبب دوم کیموسات رقیقه بلغمیه و یا صفراویه ردیه سمیه باشد و این تپ بسیار گرم و ردی و خطرناک
است و لهذا نبض و قوت درین در نوبه اول یا دوم ساقط می گردد و بسا است که تا چهار قوت و تابی کند
ومکشد و دیگر از حمیات عفنه حمی سوداویه است و آن نیز انواع است و تعفن آن نیز یا داخل عروق است یا
خارج آن آنچه داخل عروق است حمی ربع دایمه است و آن تپی است که تعفن ماده آن در داخل عروق بود و دایمی
باشد و در چهارم یعنی دو روز درمیان اشتداد نماید بجهت آنکه نوبه اجتماع و ثوران سودا از چهار روز کمتر نمی باشد
و آنچه تعفن آن بیرون عروق باشد انواع است از انجمله حمی ربع دایره است که بیونانی طرطیاوس نامند
و آن تپ سوداوی است که تعفن ماده آن در خارج عروق باشد و دوره آن بربع آید و حمی ربع دایره از آن
جهت نامند که ابتدای نوبه دوم آن روز چهارم باشد از ابتدای نوبه اول در اوایل با نافض اندک آید
بسبب غلظت ماده پس بتدریج زیاده گردد و بسبب رقت ماده آن یعنی هر چند که رقیق تر گردد نافض آن زیاده
شود و زیادتی آن از علامات جیده است و بالعکس علامات ردیه و با اعضا شکنی و سردی بسیار و صالیتکه
گویا اعضا او را می کوبند و چیز بسیار سنگینی بر استخوان و مفاصل او فتاده و این بیشتر در خریف آید و گفته اند
مدت نوبه آن بیست و چهار ساعت است و دوره آن هفتاد و دو ساعت و دیگر حمی خمس بکسر خای معجمه و سکون
میم یعنی تپ سوداوی است که نوبه آن سه روز در میان باشد و روز پنجم دوران آن باشد و سودا در خلل

دران روز اشتداد یابد و همچنین حمی سدس است که چهار روز درمیان آید و روز ششم نوبهٔ لرزان آن باشد
و حمی سبع و حمی ثمن و امثال اینها است هرچند بدستور بالا رود و مادهٔ اینها همه خارج عروق است حمی بسیطی
است که مادهٔ آن یک خلط باشد و لپس حمیات حادهٔ تنها ای اند که مادهٔ آنها همه حدت و تندی داشته باشد
و عوارض آنها شدید و مدت بقای آنها اندک باشد یعنی زود منقضی شوند و بسیار نمانند حمی صالبه تب گرمی
است که دران لرزه و سرما نباشد حمی متبادلی تپی است که نوبهٔ یکی بدل بنوبهٔ دیگری شود یعنی نوبهٔ یک تپ
چون باخر رسد نوبهٔ تپ دیگر برسد و آثار آن ظاهر گردد حمی متداخله تپی است که هنوز نوبهٔ آن باخر نرسیده
که نوبهٔ تپ دیگر آید و علامات آن ظاهر گردد حمی متشارکه تپی است که با تپ دیگر بطریق اشتراک ظاهر شود
مانند آنکه حمی جدری با غب اثر و یا بلغمی و اثر جمع شود حمی مثلثه تپ غب است و مذکور شد حمی مختلفه
تپی است که با فترات و هیجانات غیر منتظمه آید و نوبهٔ آن را مقرر نباشد حمی وبائیه تپی مختلف متشبث بارواح
است لپس باخلاط لیسابب فساد هوا بهر سببی از اسباب که باشد حمیقی بضم حای مهمله و فتح میم و سکون یای مثناة
تحتانیه و فتح قاف و الف مقصوره بفارسی بادآبله نام تپی است که با آن دانهای بزرگ سفید آبدار بر
بدن برآید بزرگتر از دانهای جدری در روز اول تپ یا دوم نهایت تا سوم و این با این جدری و حصبه
باشد و عوارض این ازان هر دو کمتر حنطیه نوع از بثور است که بر پیشانی بشکل دانهٔ گندم بر می آید
لهذا مسمی و منسوب بدان گشته حول بفتح حای مهمله و واو و لام و کج شدن چشم است و آن خلقی
است یا عارضی به سبب تشنج اغشیهٔ دماغ و جذب آن طبقهٔ صلبیه را و یا یبوست و یا حرارت مفرط و یا
مقاسات امراض حادهٔ حاره و یا بسیار نظر کردن بیکطرف و یا بهم رسیدن ام الصبیان و این مرض
بهر دو سبب اخیر اطفال را بیشتر عارض می گردد **حرف الخاء المعجمه** * **خبث النفس**
بضم خای معجمه و سکون بای موحده و ثای مثلثه و فتح نون و سکون فا و سین مهمله بهم رسیدن ضجر و غم
و اندوه بلی سبب ظاهر است **الخبط و الخباط** بفتح خا و سکون بای موحده و فتح طای مهمله و باء بکسر
خا و فتح با و الف و طا حالتی است مانند حیرت و نسیان و ازان است صداع خبطی و بعضی زکام نیز آمده
و گفته می شود فلان را خبط عارض گردید یعنی زکام **الخجل** بتحریک بمعنی تحیر و دهشت و حیا کردن
است و آن کیفیتی نفسانی است که بتبعیت آن روح و حرارت غریزی میل بداخل است نماید اولاً لپس بخارج
و ازین جهت زرد می گردد رنگ بدن صاحب آن اولاً لپس سرخ میگردد و خجل بکسر جیم یک نهاده ا

وسکون رای هر دو مهمله علتی ست آلی که در حس لمس بهم می رسد و با آن بر طرف میگردد و یا ناقص میشود
حس لمس و با رعشه میباشد اگر ضعیف باشد و یا استرخا اگر مستحکم باشد و اگر در پا باشد صاحب آن در آن
چنان نمی تواند که بخوبی راه رود و اگر در دست باشد نمی تواند چیزی را در دست بگیرد و بفارسی آن را
خوابیدن رگ و سستی اندام نامند و صاحب آن در عضو خدر درهمی یابد که گویا مور بر او میرود
و یا سوزن فرو می برند بدون آنکه ادراک دردی نماید و گاه خدارت بدون عسر حرکت بهم میرسد و سبب آن
ساده باشد که در عصب واقع شود از اخلاط غلیظ که مانع نفوذ روح نفسانی گردد و شیخ الرئیس گفته اگر خدر دوام
یابد در عضوی و باستفراغ زائل نگردد و از عقب آن دوار بهم رسد منذر بسکته است **خراج** بضم اول و فتح
رای مهمله و الف و جیم باصطلاح جمهور اطبا هر ورمی است که بزرگ شود و پخته شود و چرک آید خواه گرم باشد
و خواه سرد و بعضی گفته اند که خراج مخصوص باورام حاره است چون ریم جمع و چرک آورد بخلاف بارده
مولانا نفیس گفته که خراج ورم گرم بزرگی است که در اندرون آن موضع یعنی کیسی باشد برای ریختن مواد در آن
و پیچرک آید **خراط** بضم اول و فتح رای مهمله و الف و طای مولفه مهمله رطوبتی است که از جرم امعا جدا گردد و دفع
شود و آن رطوبت چنان باشد که چون منعقد شود و بهر امعا گردد **خزب** بفتح یک خاء و زای هر دو معجمه
و بای موحده ریحی است که در صورت و جلد بدن بهیات بدان بهم رسد و با آن درد نباشد **خشم** بفتح اول و
سکون شین معجمه و میم بر طرف شدن قوت شامه است که صاحب آن بوی چیزی نشنود **خفش** بفتح اول
و سکون فاء و شین معجمه مرضی است که در پرده قرنیه و عنبیه بهم می رسد که صاحب آن صورت مرئی را خوب بتمامه
نمی بیند چنانچه هست و می یابد جهت آنکه در آن مرض آن هر دو پرده شفاف یعنی نازک و ضعیف می گردند که
شعاع آفتاب در آن هر دو نفوذ می کند و پراگنده میسازد و نور باصره را که تمامی بمرئی نمیرسد و اما در هنگام
غروب آفتاب و روز ابر صورت درست بنظر می آید بسبب غلظت آن در آن هنگام و باصطلاح این را ضعف
چشم نامند و با آن همیشه پلکهای چشم آن تر می باشد **خفقان** بفتح خاء و فاء و قاف و الف و نون حرکت اختلاجی است
که عارض قلب گردد جهت دفع موذی که بدان ایذا رساند از مواد ردیه عفنه فاسده و یا رسیدن بخارات آنها
بدل و مراد از حرکت اختلاجی حرکت ارتعادی است که عارض اعضا میگردد نزد نافخ نه حرکت عضلانی که حادث
از احتباس ریح میگردد و چنانکه اعضا حرکت می کنند نزد ریختن ماده ردیه عفنه بسوی آنها همچنین قلب حرکت میکند
نزد رسیدن موذی بسوی آن حرکت ارتعادی یا دربلی و خفقان چون مفرط گردد غشی آورد و چون بازا فراط نماید

موجب موت گردد **خفقة الکبد** بفتح خا و سکون فا و فتح قاف و ها اضطراب و حرکت اختلاجی جگر است که صاحب
آن در می یابد که گویا منقار مرغی بجگر او میزند و یک لحظه ثابت نمی ماند بلکه بر طرف میگردد و گاه در پهلو یابد و دوی از قبیل
تمدد و تیزی و زوال آن بخاری گرم که بالا می رود بسوی سر او و گاه بعرق می آید و در آن حین و این مرضی غریب نادر الوقوع
است بسبب بهم رسیدن سده در عرقی کبیر از عروق آن و بدان سبب سوء القنیه که مقدمه استسقا است بهم میرسد
خلع بفتح خا و سکون لام و عین مهمله بر آمدن استخوان از جا شدن انهدام آلتست از جای خود و نیز استحاله بهم رسیدن
و تبدیل آن از صورتهای طبعی بصورتهای دیگر را نامند و نیز فالجی را که شامل یک شق از بدن و صورت هر دو باشد گویند **خلع المفصل**
زوال آن است از مکان خود بسبب ضربه یا سقطه یا رطوبت مرخیه و هر یک از اینها بواسطه استرخا و یا پاره شدن رباطی
است از رباطهائی که بدیشت متصل گشته **خلفه** بکسر خا و سکون لام و فتح فا و ها مرضی است که طعام در شکم بقدر معتاد
مقر نمی ماند بلکه دفع گردد یکدفعه بزودی و یکدفعه بدیری و یک مرتبه اندک اندک بدفعات و کم و یک مرتبه منهضم و یک
مرتبه غیر منهضم فاسد و این از اسهال مشترک است و بعضی فرق میان این دو ذکر نکرده اند و از این جهت نزد بعضی خلفه
مرادف اختلاف است لیکن جمهور تخصیص نموده اند اختلاف را با اسهال معدی دوری و خلفه را با اسهالیکه با الوان
مختلف باشد **خمار** بضم خا و فتح میم و الف و رای مهمله عبارت از عدم انهضام شراب است بالتمام بلکه از ان
فضله در معده بماند و چون مخالط برطوبت معده گردد و ثقل سر و صداع احداث نماید و چون مخلوط بصفرا گردد
هوع و قی آورد **خمول** بضم عبارت از ضعف و سقوط آن است **خنازیر** ورمی است شبیه بسلعه که با گوشت پیچیده
و صلابت متحد باشد و بیشتر در گردن و زیر ران بهم رسد و بعبارت دیگر آنکه اورام صغار صلبی است که در موضع خود
متمکن باشد و در اکثر احوال حرکت نکند و برنگ بدن باشد و از موضع خود حرکت نکند و زائل نگردد و مانند سلعه در اول
امر و بیشتر در لحم و خصوصا در گردن بهم رسد و اکثر چند عدد مجتمع و پیوسته بهم می باشند در یک کیسه و گاه هر یک در کیسه
علیحده مانند سلعه و این را خنازیر از آن جهت نامند که خنازیر را بیشتر بهم می رسد و گردن صاحب آن مانند گردن
خنزیر میگردد و گاه میل به یمین و گاه میل به یسار می کند **خناق** بضم خا و فتح نون و الف و قاف نفوذ نکردن نفس
و آب و غذا است بریه و دل و مری بسبب ورم لوزتین و عضلات بیرونی حلقوم و حنجره و مری خواه صفراوی باشد
و خواه دموی و خفه شدن باخرا **خناق الکلبی** عروض آن حالت است بسبب ورم عضلات داخلی و
نیز خناقی را نامند که از بر آمدن فقرات گردن بهم رسد و بی اختیار صاحب آن دایم دهن را کشاده و زبان را
بیرون آورده دارد چنانچه عادت سگ است و از این جهت مسمی بدان گشته و متاخرین هر خناق ردی را خناق کلبی

خیالات بکسر خا اشکال رنگارنگ است که صاحب آن در جو هوا بیند بسبب ضعف قوت بصر و یا صعود ابخرهٔ غذائیه بدان **خیلان** بکسر خا و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و الف و نون جمع خال است و آن نقطهای سیاه مائل بزردی و یا سرخی و یا کمد و یا حجم برآمده مدور است که بر بدن بر می آید

حرف الدال المهملة

داء الاسد جذام است و در جیم مذکور شد و در وجه تسمیه آن گفته اند که بنا بر آن است که بر صاحب آن مرض هجوم می آورد مانند هجوم اسد بر انسان و گفته اند که طبیعت او مانند طبیعت شیر متقبح می گردد و چشمهای او مانند چشم شیر مدور و نیز گفته اند که چون این مرض شیر را بسیار بهم می رسد لهذا داء الاسد نامیده اند و از امراض مسریه است **داء الثعلب** افتادن موی سر و یا ابرو و یا ریش و یا غیر آن است اکثر مدور و متشکل بسبب تحقن مواد صفراوی و یا سوداوی مخلوط بالصفرا و یا رسیدن ابخرهٔ آن بدان و داء الثعلب زان جهت نامند که روباه را این مرض بسیار بهم میرسد که موی آن می ریزد و بدن آن متقرح می گردد **داء الحیة** مرضی است که در سر بهم میرسد از مواد سوداویه محترقه و یا از بلغم شور و می افتد موی آن و جدا میگردد پوست آن مانند جدا شدن پوست مار و ازین جهت آنرا داء الحیة نامند و یا از جهت آنکه این مرض مار را بسیار بهم میرسد و فرق میان این و داء الثعلب بدان است که موی افتاده از داء الحیة کج و پیچیده می باشد و چون راست کنند شبیه بمار می باشد در پیچ و خم و طول بخلاف داء الثعلب و شیخ نجیب الدین گفته که داء الثعلب و داء الحیة هر دو افتادن موی است و در تمام بدن بهم می رسد و در سر و ریش و ابرو بیشتر و مستدیر الشکل و غیر مستدیر الشکل می باشد و قول شیخ نجیب الدین رد قول اول است **داء الفیل** بفارسی فیل پا نامند و آن زیادتی است که در قدم و ساق پا و زانو و پیچ ران نیز بهم می رسد چنانچه قرشی گفته و حق آن مختص بقدم نیست بلکه در ساق نیز بهم می رسد که پای صاحب آن شبیه بپای فیل میگردد و جامع اوراق در بنگاله آنچه مشاهده کرده آن است که در یک پا اکثر و در هر دو پا بندرت و بر کعب و حوالی آن نماهای بر هیئات بر می آید و بعضی را الی عقده نیز و در دست نیز بهم می رسد و تا مرفق بیشتر و تا شانه کمتر و آن در حمی است صلب که در ابتدا البعضی را اندک درد و تپی عارض می گردد و در اوقات هیجان اشتداد نیز تب بالمره بهم میرسد و مادهٔ آن بیشتر خون سوداوی است و یا خون غلیظ و یا بلغم غلیظ لزج محترق و آنرا داء الفیل از جهت مشابهت پای صاحب آن بپای فیل نامند و یا از جهت آنکه این مرض فیل را بهم میرسد **داء الکلب** جنونی است سبعی و صاحب آن را ضحکات مخلوط بلعب و بازی فاسد و غضب و اذیت مخلوط بمهربانی و اضطراب و حسب عادت ... گردن بر مردم می باشد چنانچه خصلت سگان است و ازین جهت مسمی بدان گشت و چون صاحب داء الکلب

کسی انگیزد و هلاک می گردد آن کس مانند سگ دیوانه گزیده **دبیلة الکبد** بضم دال و فتح بای موحده و سکون یای
مثناة تحتانیه و فتح لام و ها اکثر آن مرض بعد از ورم حادث میگردد و مریض بر پشت نمی تواند خوابید **داحس**
بفتح دال و الف و کسر حای مهمله و سکون سین مهمله ورم گرمی است که قریب ناخنها بهم میرسد با وجع شدید و ضربان
قوی و تمدد و گاه ساقط می گردد از آن انگشتان و بسا است که احداث تپ می نماید و بفارسی آن را کژدمه
نامند و بابه بفتح اول و دو بای موحده درمیان الف آخرها اسم نوعی از اقلاع روی است **دبیله** بضم دال و فتح
بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و ها بتصغیر ورمی است بزرگتر از دمل و مدور که در بدن بهم میرسد بزرگ
آن دو ریحوف آن موضعی یعنی کیسی پیدا شده که در آن ماده آن میریزد و مستحیل بچرک می گردد و گاه از آن چیزی
مانند دردی زیت و خاک و قم و برگ سفید و رنیخ و جیفه و ناخن و موی و امثال اینها از اصناف اجسام صلبه مانند
خزف و سنگ و رمل و ریزهای چرب نیز بر می آید و بعضی گفته اند که دبیله دمل بزرگی است که آن را دهانهای
بسیار می باشد و بفارسی کفکرک نامند و بعضی گفته اند که دبیله معرب دوبیله فارسی است یعنی دو کیسه دارد یکی در جوف
دیگری و در میان کیسه بیرونی چرک رقیق و در اندرونی چرک غلیظ منجمد می باشد و این مخصوص بعضوی نیست بلکه
با عضای ظاهری و باطنی نیز مانند معده و کبد و گرده و غیرها بهم میرسد و آنچه قریب با عضای رئیسه باشد زبون
است و نوعی از آن معروف بدبیلهٔ منکوسه است و آن دبیله است که فرو رفته و عمیق می باشد و اکثر مهلک و این در
اکثر قتال است **درور شیر** بسیاری جریان آن است **دشبد** بضم دال و سکون شین معجمه و ضم بای موحده
و سکون دال مهمله و بکسر دال با تر آمده چیزی است شبیه بغضروف که بر غضروف و بر استخوان نیز می روید هنگام
شکستن آنها و گاه اطلاق می نمایند بر چیزی که بر جراحت می روید و از جوهر عضو نیست **دق الشیخوخة** سبوست
و خشکی بسیار است که عارض بدن میگردد و صاحب آن بصورت مدقوق می نماید و ظاهر می شود از آن احوال
مشایخ پیش از رسیدن آوان آن و از این جهت و یا از جهت آنکه چون پیران را بیشتر از جوانان و جوانان را بیشتر از
صبیان بهم میرسد مسمی بالملک گشته **دلع** بفتح دال و سکون لام و فتح عین مهمله بر آمدن زبان است و برآوردن
آن لازم و متعدی هر دو آمده است **دمعه** بفتح دال و سکون میم و فتح عین مهمله و ها مرضی است از امراض چشم
که همیشه چشم صاحب آن تر می باشد خواه از آن رطوبتی تقاطر نماید یا نه پس اگر بسبب مرض دیگر باشد مانند جرب و
خشونت و فرو رفتن شعر منقلب پس آن عرض است مرض را و اگر بدون اینها است مرض است **دمل** بضم دال و فتح میم مشدد
و لام ورمهای بزرگ صنوبری شکل سرخ رنگ از جنس خراجهاست که بر بدن بر می آید در ابتدا و رو میکند و منفجر

می شود و اجد پخته شدن **دوار** بضم دال و فتح واو و الف و رای مهمله مرضی است که با آن گردش سر لازم است
و خیال میکند صاحب آن که گویا تمامی اشیا بدور او می گردند و بدن و دماغ او نیز می گردند و قدرت بر آنکه خود را
ثابت دارد ندارد و از قبیل تسمیه شی باسم لازم آن است **دوالی** بفتح دال و واو و الف و کسر لام و یا مرضی است
که کشاده می گردد در آن رگهای ساق و قدم بسبب بسیاری ریختن خون سوداوی و یا خون غلیظ و یا بلغم لزج
در آنها و فرق میان این و داء الفیل بدان است که ماده دوالی غلیظ محتبس عروق می باشد و ماده داء الفیل رقیق
و از عروق انتشار بلحم میکند و لحم آن را متشرب می نماید مانند تشرب غذا **دوی** بفتح دال و کسر واو و یا در لغت
صدائیست که مفهوم نشود و از آن چیزی بلکه مانند صدای مگس و زنبور عسل باشد و باصطلاح اطبا صدائی است
نرم و غلیظ که صاحب آن بشنود و در بیرون نباشد بلکه ابخره و ریاح باشند که در اندرون گوش او حرکت نمایند
دیدان بکسر دال و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح دال مهمله و الف و نون جمع دود است و آن کرمهای اند که
در امعا تولید یابند بسبب رطوبت فضلی که در آنها ماند و متعفن گردد لطول مکث و تاثیر حرارت در آن و سه قسم می باشد
آنچه طولانی است بقدر یک شبر و زیاده بر آن در امعای علیا که باریک اند بهم میرسد و با آن مغص و ضعف شکم و
برودت اطراف و سرفه خشک و کسالت اعضا و انتفاخ شکم و یبس لبها می باشد و در وقت خواب صاحب آن
دندان بهم می ساید و آب از دهن او بر می آید که بالش او تر میگردد و در وقت خلای معده بحرکت می آیند و گاه بسبب
حرکات موذیه و ارتفاع بخارات عفنه اعراض ردیه شبیه بصرع و سقوط و تشنج و التوا و مانند آنها عارض میگردد و آنچه پهن
بشکل حب القرع باشد در معای غلاظ که قولون و اعور اند تولد می یابد و آنچه باریک کوچک مانند کرم خرده سرکه باشد
و دود الخل نامند در روده های پائین قریب بمخرج بهم میرسد و صاحب آن خارش در مقعده و دغدغه در آن می
یابد و در مطلق آن لب صاحب آن در روز خشک و شب تر می باشد و بیشتر اطفال و مرطوبین و کسانیکه بسیار الغذا و بطالت
با آب می نمایند بهم میرسد **حرف الذال المعجمه** **ذات الاصل** نوع بثوری است که در طبقه قرنیه
بهم می رسد **ذات الجنب** بفتح جیم و سکون نون و بای موحده ورم حار دردناکی است که در نواحی سینه بهم رسد
پس اگر در عضل سینه خصوصا عضل داخلی آن و یا در حجاب اضلاع طرف داخل باشد آن را شوصه نامند و اگر در
غشای مستبطن سینه باشد آن را برسام و اگر در حجاب حاجز میان قلب و معده باشد آن را ذات الجنب خالص
و ذات الجنب باسم نامند و این در هر دو جانب بهم میرسد آنچه در جانب راست باشد بهتر از جانب چپ است و با آن
تب دایم و ضیق النفس متواتر باشد **ذات الریه** ورمی است دموی و یا صفراوی که در ریه بهم رسد **ذات الصدر**

ورمی است که در حجاب قسمت کننده سینه بود و لفصف از طرفی که موضوع بر قص است بهم میرسد و اگر بر طرفی
که موضوع بر فقار است باشد آن را ذات الجنب باسم عام نامند و صاحب آن از فم معده خود تا لقیمه
منحرف پندارد که سوزان فرو می برند و نتواند که سر بالا و پایین کند و بر پشت و بهلو بخوابد و صاحب ذخیره گفته که ذات الصدر
جمع آمدن چرک است در فضای سینه **ذات العرض** ورمی است که در حجاب قاسم است که از جانب فقص واقع
است از جانب فقرات قفا حادث گردد و صاحب آن جمع میان شانها درد یابد و بر پشت نتواند خوابید **ذات الکبد**
عبارت از تورم کبد است خواه از ماده حار باشد یا بارد **دُبیلی** بضم بر آمدن طبقه عنبیه است نزد شکافته شدن
قرنیه بسبب قرحه و یا بثره و یا خراجی که دران بهم رسد اگر زیاده از سر مورچه و بقدر سر مگس باشد دبیلی نامند جهت مشابهت
آن در شکل بسر مگس **ذُبحه** بضم ذال و فتح بای موحده و حای مهمله و هاء عامه بسکون با میخوانند ورمی است گرم
که در عضلات هر دو جانب حلقوم که بآن بلع می باشد بهم می رسد بسبب غلبه خون و امتلای عروق آن
و بعضی گفته اند که ورم لوزتین است و بعضی گفته اند که ورم عضل موضوع بر فم مری و حلقوم و بطانه آن است
و گاه اطلاق ذبحه بر اختناق نیز می نمایند و شیخ الرئیس فرق میان ورم عضلات هر دو جانب حلقوم و اختناق
نگذاشته **ذرب** بفتح ذال و رای مهمله و بای موحده اسهال معدی است بسبب سستی و نرمی معده و از
سوی مزاج رطب آن و یا کثرت رطوبات مجتمعه در معده و یا انصباب مواد نزلی بمعده و از معده با معا
یا انزلاق فضول و این را اسهال دماغی نامند و یا بسبب ضعف قوت جاذبه کبد که غذا را از معده نتواند جذب
نمود و درین مدفوع مختلف الالوان سبز و زرد و سفید باشد و یا بر طرف شدن خمل معده بسبب اورام و یا غیر آن
و درین طعام ہضم نا یافته دفع گردد و بعضی گفته اند که جاری شدن شکم لی و یلی متصل بهم است و بعضی دیگر
گفته اند ہضم نا یافتن طعام در معده و امعا است و نرسیدن و نفوذ نکردن در جمیع بدن بلکه بطریق اسفل دفع شدن
پی چند دفعه متصل بهم است و بعضی مرادف خلفه دانسته اند **ذوبان** بفتح ذال و واو و بای موحده و الف و نون
گداختن و لاغر شدن بدن است و ایلاقی گفته که اسهالی است که از ضعف کبد بهم رسد و آن را ذوسنطاریا
بضم ذال معجمه و سکون واو و فتح سین مهمله و سکون نون و فتح طای مهمله و الف و کسر رای مهمله و فتح یای مثناة
تحتانیه و الف نامند **ذوسنطاریا کبدی** اسهالی است که از ضعف کبد بهم رسد و اگر خون صرف باشد
از امتلای خون بود و یا تفرق اتصالی که در کبد و یا به سبب تقطیع وست و یا بهم رسد و اگر صدید و یا شبیه بدردی
آید از احتراق دم و صفرا باشد و اگر قیح و چرک آید از انفجار دبیله باشد و اگر غسالی یعنی شبیه بآب گوشت

بو ونیز از انفجار دبیله کبد باشد **ذوسنطاریا** معوی اسهال دموی ست که از انفتاح رگی از رگهای داخلی
امعا بهم رسد و اقسرائی گفته که لفظ ذوسنطاریا معوی را بر اسهال با پیچ اطلاق می نماید و اعم از انکه خون
برآید یا چرک یا خراط و مولانا نفیس گفته که لفظ ذوسنطاریا در لغت یونانی بمعنی قروح امعاست و علمای
اطبا اطلاق می نمایند آن را بران معنی فقط و بعضی اطلاق می نمایند بر لازم آن که اسهال خون باشد
مطلقا مگر آنکه از زحیر باشد **ضرباب الاسنان** مرضی است که در دندان بهم میرسد که صاحب آن
نمی تواند که چیز صلب را بدندان بشکند و بخاید و تحمل آب سرد و گرم ندارد **ذیابیطس** بفتح ذال معجمه و یای
مثناة تحتانیه و الف و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم طا و سین هر دو مهمله مرضی است که صاحب
آن همیشه تشنه می باشد و چون آب بیاشامد او را اسیرا حاصل نشود که در وقت صحت می شد و بزودی اراده بول
کند و آن آب بصرافت خود بی تغیر یا با اندک تغیری دفع گردد که با آب خالص مخالفت بسیاری نداشته باشد
و ذیابیطس بیونانی بمعنی دولاب ست و بجهت مشابهت آنکه از یک طرف آب کشد و از یک طرف دفع
می کند بدان نام مسمی کرده اند و مولانا نفیس گفته که آن را سلس البول نیز گویند و صاحب بحر الجواهر گفته
که این غلط است بجهت آنکه خروج آب در سلس البول بی اراده می باشد و در ذیابیطس بارادة و تحقیق آن
است که کلام مولانا نفیس بی اصل نیست بلکه باعتبار مآل ول و اواخر و هنگام کمال ضعف و برودت آلات
بول است که حبس و امساک نمی تواند کرد **حرف الراء المهملة** **ربع** بکسر را و سکون بای موحده و عین
مهمله تب سوداوی ست که دو روز در میان آید یعنی نوبه اخذ آن یک روز و نوبه ترک آن دو روز باشد **ربو**
بفتح را و بای موحده و واو شیخ نجیب الدین گفته مرضی ست مختص بریه که صاحب آن چون حرکت کند و یا بیا
رود نفس او تنگ و متواتر گردد و در هنگام سکون میان دو حرکت نتواند که ساکن ماند و نفس نکشد بلکه بی
اختیار پی بپی نفس کشد و آن را بهر نیز نامند و صاحب بحر الجواهر گفته که بهر ذا النفس است و فرقی که در میان هر دو بود
در بهر مذکور شد **رتق** بفتح را و سکون تای مثناة فوقانیه و قاف علتی است که در فم فرج یا رحم عارض گردد و مانع
می آید از جماع و برآمدن خون حیض و سبب آن یا عدم منفذ ست یا خلقة و یا بهم رسیدن چیزی زائد شبیه
بعضلی و یا غشای غلیظ بر فم آن که پاره نگردد یا بقتضای ضی و یا التیام یا فتن قرحه و صاحب آن را رتقا نامند
رجا بفتح را و جیم و الف احوالی ست که بعضی زنان را بهم میرسد شبیه بآبستنی از تغیر رنگ و احتباس طمث
و انضمام فم رحم و گاه سختی و احساس بحرکتی مانند حرکت جنین بیمین و یسار و گاهی مانند حجم آن نیز در می یابد و اثر

البستقی کاذب بینامند و صاحب آن خواهش دارد که او را البستقی صادق بهم رسد و سبب آن ماده بلغمی لزج
است که در جسم او بریزد و چون دران حرارت بسیار است آن را منعقد نماید بصورت قطعه لحمی مدوره از ان آثار
البستقی ظاهر گردد و گفته اند که قطعه لحمی است که یونانی مولی نامند و مولی اسم رحی است بجای مهملین بنابرین
رحی است بمعنی رحا بجیم و وجه تسمیه آن یا بجهت مدور بودن آن و یا بجهت ثقل آن است مانند رحی که سنگ
آسیا است رض بفتح را و تشدید ضاد معجمه کوفته شدن غضروف و رض الفت از ان قبیل است اطلاق کسر بر انفراق
اتصال غضروف بدون قطع بر سبیل مجاز است رعاف بضم اول و فتح عین مهمله و الف و فا خون از بینی آمدن را
نامند به سبب انفتاح عروق از حدت خون و یا از کثرت وی یا از بریدن عرق و یا از بحران در روز باحور و یا از غیر اینها
از اسباب داخلیه و یا خارجیه رعده براء مهمله و سکون عین و فتح دال مهملتین و ها اسم ارتعاد است یعنی اضطراب بی ارزه
و مقدمه رعشه است رعشه بکسر را و سکون عین هر دو مهمله و فتح شین معجمه و ها مرضی است آلی که حادث می گردد از
عجز قوت محرکه از تحریک عضو بر سبیل اتصال یا ساکن و ثابت نگاه داشتن آن نیز بر سبیل اتصال از جهت متفاوت
گردیدن ثقل و یا آلتی که داخل عضو شده است و میل میکند آن بسوی اسفل بحرکت غیر ارادی پس مختلط میگردند
حرکات ارادی با حرکات غیر ارادی یا ثبات ارادی با تحریک غیر ارادی و فرق میان رعشه و اختلاج آنست
که حرکت اختلاج ظاهر میگردد خواه عضو متحرک باشد و خواه ساکن بخلاف رعشه که موقوف بحرکت عضو است
و سبب این سوء مزاج بارد مادی بود و یا ساده که عارض عصب گردد و پیران و کسانیکه همیشه شراب می آشامند
و کسانی را که آب سرد بعد ریاضت و حرکات عنیفه و اعراض نفسانیه بسیاری آشامند بهم میرسد رعونت
بضم را و عین هر دو مهمله و سکون واو و فتح نون و تا بمعنی حمق است رمد بتحریک را و میم و دال مهمله نزد متاخرین ورم
گرم و موی است که در ملتحمه بهم رسد و گاه بارد و بلغمی نیز می باشد و متقدمین غیر حار و موی را رمد نامند بلکه تکدر
گویند رمص بتحریک صاد مهمله چرکی است سپید که در گوشه چشم بهم میرسد ریاح الافرسه بفتح الف و سکون فا و کسر را
و فتح سین هر دو مهمله و ها نوعی از حدبه است و آن بر آمدن فقره است از فقرات پشت از موضع خود بسبب احتباس
ریح غلیظ در زیر آن که بکشد آن را و بر آورد و فرسه در لغت نام ریح است که در عنق در آید و آن را باریک گرداند و
اطلاق اطبا افرسه را بصیغه جمع غلط است زیرا که جمع آن فرسات آمده نه افرسه ریح البواسیر ریحی است غلیظ
که بدشواری بتحلیل رود و صاحب آن درد و دهشت مانند وجع قولنج و جسمی دریابد و گاه بالا رود و بطرف پشت و پهلوها
و تا شانه رسد و گاه فرود آید بسوی قطن و حوالی مقعده و خصیتین و قضیب ریح المثانه انتفاخ مثانه است

ریح الکلیه وجع و تمددی است که محسوس می گردد در حوالی ظهر در محل گرده بدون ثقل و بدون تحریک حصاة و
هنگام افراط منتشر گردد و بطرف امعا آید و آن را ریح البواسیر نیز نامند و مذکور شد **ریح الرحم** مادهٔ نفاخه است
که در رحم به سبب اجتماع رطوبات لزجه بهم رسد **ریح الشوکه** بفتح شین معجمه و سکون واو و فتح کاف و ها مادهٔ حادی
است که در استخوان ریزد و فاسد سازد و بشکند آن را **ریح الصبیان** ریح غلیظی است که در اندرون سر اطفال
بهم میرسد و میکشد آن را بحدیکه کشاده می گردند شؤن اکلیلی آن و حالتی شبیه بصرع عارض میگردد و او را **ریح الغلیظ**
ریحی است که مدتی طویل در تجاویف بدن بماند و غلیظ گردد مانند غلیظ شدن هوائیکه مدتی در قنوات و چاهها و آب
انبارها محتبس ماند **حرف الزاء المعجمه** * **زحیر** بفتح زاء و کسر حای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و رای مهمله
حرکتی است در معای مستقیم برای دفع فضولی که دران محتبس شده و ایذا میرساند بکمیت و یا بکیفیت و یا بهردو و مختص
بمعای مستقیم است و در غیر آن نمی باشد و زحیر حق می باشد و با خون و بی خون و زحیر حق آن است که به سبب
ورم گرم روده مستقیم و یا ریختن خلط صفراوی حاد بدان و یا بلغم شور و بورقی و یا بسیار نشستن بر زمین سرد و نمناک
بهم رسد و باطل آن است که از احتباس ثفل یابس خشک باشد و قبل از ان چیزهای یابس قابض خورده باشد و فرق
میان زحیر حق و باطل آن است که در زحیر باطل گرانی شکم و درد پشت و مغص می باشد و دفع نمی گردد مگر به بیرون
آمدن چیزی و با آن خواهش طعام کم می باشد و چون بزور رانیده شوند و بر نیاید دلیل احتباس است و زحیر با خون یا
به سبب خراشیدن روده و یا کشوده شدن رگی از رگهای آن است به سبب مرور فضول یابس خشن بران و یا غیر آن
و زحیر بی خون یا با اخراج رطوبت مخاطی می باشد یا اندک ریحی و یا اخراج براز رقیق **زرقه** بضم زاء و سکون رای مهمله و قاف
و تای مثناة فوقانیه میل نمودن سیاهی چشم است بازرقی خواه به سبب بسیاری نور باصره و یا بسبب صفا و نورانیت
آن و یا بسبب بزرگی جلیدیه و یا بسبب برآمدگی آن و خواه به سبب کمی رطوبت بیضیه و یا بسبب صفائی آن و
خواه به سبب قلت سیاهی عنبیه باشد و خلقی آن لا علاج است **زکام** بضم زاء و فتح کاف و الف و میم ریختن
فضول رطوبی است از بطن مقدم دماغ بمنخرین و از بینی دفع شدن و گاه زکام را بر نزله نیز اطلاق می نمایند
زلق الامعا بفتح زاء و سکون لام و قاف بقول شیخ نجیب الدین مرضی است که طعام مانند طعام در امعا بالکلیه یا بعضی
دفع می گردد بزودی از ان خواه به سبب رطوبت مزلقه باشد که بواسطهٔ آن ثقل مماسکت نکند و بیرون آید
و خواه به سبب برآمدن بثوری در سطح داخلی آن از مواد حاده باشد که چون بگزند آن اخلاط امعا را آنها را امعا دفع
نمایند چیزی را که در آنها است بهضم نیافته و یا قلیل الهضم و گاه باندک چرکاب رقیقی دفع گردد و در امعا نزد ورود طعام

وچیزی محسوس شود و گاهی که بالا رود بسوی سر و صورت و چون آب سرد بیاشامند تسکین یابد و بقول قرشی
نقصان و یا بطلان بهضم معده است و آن را زلق از آن جهت نامند که لازم آن است **حرف السین المهمله**
سبات بضم اول و فتح بای موحده و الف و تای مثناة فوقانیه در لغت بمعنی خواب است و اصل آن راحت
است چنانچه حق سبحانه تعالی در کلام مجید خود می فرماید وجعلنا نومکم سباتا و باصطلاح اطبا خواب بسیار ثقیل
عرق طولانی است که صاحب آن بدشواری بیدار شود و آن را بفارسی آسودگی نامند **سبات سهری** خوابی [illegible]
است که با آن بیداری باشد سبب آن ورم بلغمی است مخلوط با صفرا که در دماغ بهم رسد و مقابل این سهر سباتی است یعنی بیداری
با خواب و سبب این ورم صفراوی است مخلوط با بلغم یعنی از اجتماع اسباب سهر و سبات با هم که نیز در دماغ بهم رسد و
این هر دو علت سرسامی است مرکب از سرسام بارد و حار اول از بارد و حار و دوم بالعکس **سباط** بکسر سین مهمله و
فتح بای موحده و الف و طای مهمله حمی نافض را نامند **سبل** بتحریک سین و بای موحده و سکون لام شیخ الرئیس
گفته که غشاوه یعنی پرده است که در چشم یافته می شود و از رگهای ظاهره بر سطح ملتحمه و قرنیه شبیه بدخان و علامات این
گرمی در ابرو و سرخی در هر دو جانب رخسار و جهندگی بسیار در رگهای شقیقه ظاهر است و یا در رگهای ظاهر که از
داخل مجوف آمده اند و علامت این با آن علامات عطسه و سوزش و ضربان در دماغ است و شیخ نجیب الدین بر
تعریف شیخ افزوده که شبیه بغشای سفید رقیقی است و مولانا نفیس گفته بر این نظر است جهت آنکه سبل دو نوع
است یکی آنکه در عروق ملتحمه باطنیه باشد پس دیده می شود در آن پرده شبیه بپرده عنکبوت دوم آنکه در عروق ظاهر
آن باشد پس دیده می شود که پرده سیاهی مانند دخان پوشیده است آن را و ظاهر است که پرده سیاه شبیه بدخان
سفید نمی باشد و بالجمله پرده است که از اطراف چشم ظاهر می گردد و بتدریج زیاده می شود بسبب امتلای عروق آن
از خون غلیظ **سبه** بتحریک سین مهمله و بای موحده و ها زوال عقل است از پیری که خرافت نامند **سحج** بفتح سین و حا
هر دو مهمله و جیم خراشیده شدن جلد است و حقیقت نزد اطبا عبارت از تفرق اتصال منبسط در سطح عضو است که برطرف
می شود چیزی از سطح آن و مجازا بر تفرق اتصال سطح باطن امعا اطلاق می نمایند و همین مشهور نزد اطبا است
و عند الاطلاق مراد این است مگر آنکه مقید دارند بسحج جلد و غیر آن **سده** بضم سین و فتح دال اول و سکون
دال دوم هر سه مهمله بند شدن مجاری و عروق صغیره بدن است هر مجری و هر عرقی که باشد بسبب اخلاط لزجه
و یا غلیظه که در مجاری عروق صغیره بچسپد و منع کند خواه تام که مانع آید نفوذ غذا و فضلات و اخلاط را بالتمام
مانند قولنج و یرقان و یا ناقص که مانع آید بعضی را یعنی غلیظ را [illegible] بدون رقیق مانند بول رقیق چنانچه سنگ گرده

که دلالت بر سده می کند و علامه گفته که انسداد نزد اطبا غیر سده است بجهت آنکه انسداد را اطلاق می نمایند
بر انضمام افواه عروق و مسام جلد وگاه اطلاق می نمایند سده را بر سختی که بسبب سر جراحت بهم رسد بمنزلهٔ پوست
و خشک ریشه گردد السدة فی الخیشوم آن چیزیست که بند می شود در اندرون خیشوم و منع میکند نفوذ
چیزی را از حلق بسوی بینی و از بینی بسوی حلق سدر بتحریک سین و دال و را هر سه مهمله حالتی است که صاحب
آن مبهوت می نماید و در سر خود سنگینی بزرگی و در چشم خود تاریکی درمی یابد وگاه طنین آوازی در گوشهای خود
درمی یابد وگاه زائل می گردد با آن عقل او بسبب صعود ابخرهٔ سوداویه بدماغ او السرسام بفتح سین و سکون
را و فتح سین هر سه مهمله و الف و میم و گویند بکسر سین اول صحیح است مرکب از فارسی و یونانی زیرا که
سر بفارسی بمعنی راس است و سام بیونانی بمعنی مرض و ترکیب هر دو بمعنی مرض سر است و شیخ گفته که سام بمعنی
ورم است یعنی ورم سر و باین معنی مشهور است و آن حقیقی و غیر حقیقی است حقیقی ورمی است حار که در یکی از دو
حجاب دماغ یعنی رقیق متصل بمغز یا غلیظ متصل بکاسهٔ سر و یا در هر دو و یا در جوهر دماغ و یا در همه اینها بهم رسد
و سه نوع است دموی و آن را قرانیطس خالص و بلغمی و آن را لیثرغس نامند و سوداوی را اسم خاصی نیست
و غیر حقیقی عبارت از اختلاط عقل حاصل بدون ورم است بلکه بسبب صعود ابخره و ادخنه است بدماغ چنانچه
در حمیات حاده و اوجاع صعبه می باشد و اطبا اطلاق سرسام بر ورم حار می نمایند و بعضی میگویند نفس دماغ متورم
نمی شود و این هر دو قول باطل است بقول شیخ الرئیس بادلهٔ قاطعه سرطان بفتح سین و را و طا هر سه مهمله و الف
و نون ورمی است سوداوی متولد از سودای سوخته از صفرای صرف که بریزد بسوی عضو و پر کند عروق حوالی
آن را و این نوع متقرح می باشد و یا از بلغم سوخته که با آن صفرای سوخته نیز باشد و این بیشتر غیر متقرح می باشد وگاه
متقرح نیز که عفونت و خباثت و فسادی در آن بهم رسد و از سودای صرف دردی ته نشین بهم میرسد و این را
سرطان از آن جهت نامند که ورم آن شبیه بوسط سرطان و عروق آن شبیه بدستهای آن است سرخ و سبز
پیچی در اند چون شبیه بشکل سرطان ماده می دارد و بعضی گفته اند که سرطان از آن جهت نامند که چسپیده می باشد بعضو
مانند چسپیدن سرطان سرطان الرحم سرطانی است که در رحم بعد از ورم بسبب آنکه سبب بکلی پاک نشده باشد
بهم رسد و متقرح شود سعفه بفتح سین و سکون عین هر دو مهمله و فتح فا و با قروحی است که در سر و صورت بهم رسد
وگاه در تمامی بدن نزدیک منابت موی باشد و دو نوع می باشد خشک و تر و خشک آن در ابتدا [illegible] متحکم سبب
متفرق در مواضع بسیار و سرخ رنگ می باشد پس بحرک می آید و خشک ریشه مائل بسرخی می آورد و ماده آن بلغم حاد خلط

باخون است و نیز از ان چرک آب می آید و آن را شیرپنج که معرب شیرنگ فارسی است و سعفهٔ رطبه نیز نامند
و سبب آن فضلات غلیظه عفنه فاسده لذاعه ساریه است که بطرف جلد می ریزد و غلیظ آن در زیر جلد
محتبس می ماند و ورم بهم می رساند و رقیق آن منتشر می گردد و جلد را مجروح و فاسد و متآکل بسیار و بسبب حدت
و تآکل چرک و ریم جاری میشود و از ان چرک آب لذاع و بیشتر اطفال را بهم می رسد بسبب بسیاری رطوبت ابدان
و دماغ های ایشان و بسیاری بخار بسبب بسیاری حرارت و رطوبت بدنهای ایشان و ضعف اعضای
ایشان از دفع فضلات و سعفهٔ یابسه آن است که از ان چیزی جاری نگردد **سعال** بضم سین و فتح عین مهملتین
و الف و لام حرکت قسریه و آلات سینه است برای دفع چیزی موذی و اذیتی که از ان رسد بریه
و اعضای متصل بدان **سقوط اللهاة** بفتح لام و ها و الف و تا افتادن ملازه است بسبب تحلب اخلاط مر
مسترخی و لهاة خواه گرم باشد خواه سرد **سقیروس** بفتح سین مهمله و کسر قاف و سکون یای مثناة تحتانیه
و ضم رای مهمله و سکون واو و سین مهمله ورم صلب سوداوی و یا بلغمی است پس اگر مادهٔ آن سوداوی صرف خالص
باشد آن را خالص نامند و اگر با بلغم مخلوط باشد آن را غیر خالص نامند **سکته** بفتح سین و سکون کاف و فتح
تای مثناة فوقانیه و ها معطل و باز ماندن اعضاست از حس و حرکت بسبب سدهٔ تامی که در تمامی بطون
دماغ بهم رسد و مانع آید نفوذ و رسیدن روح حیوانی را بدماغ و سائر اعضا و همچنین روح نفسانی را نیز و اعضا
از حس و حرکت حتی از تنفس باز دارد و دفعةً عارض گردد و مسمی گشته باسم لازم خود که سکوت است و فرق
میان این و جمود در جمود مذکور شد **سکر** بضم سین مهمله و سکون کاف و رای مهمله حالتی است که عارض می گردد
انسان را از ممتلی شدن دماغ او از ابخرهٔ متصاعده بسوی آن و معطل میگردد عقل او و تمیز میان امور
حسنه و قبیحه نمی تواند نمود و بعضی گفته اند سروری است که غالب آید بر عقل بمباشرت بعض اسباب موجبهٔ
آن پس منع کند انسان را از عمل کردن بموجب عقل خود از غیر آنکه عقل زائل گردد **سل** بفتح سین مهمله و
تشدید لام شگافتن پوست بدن است بطول شریان و مکشوف کردن اطراف آن جبرئیدن انچه حوالی آنست
و انداختن قلابی بزیر آن و کشیدن بیرون و بریدن آن بمقدار سه انگشت و بستن هر دو سر آن و سر آن دفع روزا
تا انقطاع خون پاشیدن و مرهم های رویانندهٔ گوشت گذاشتن و ملتئم ساختن و بعضی گفته اند که بعد از
مکشوف نمودن اطراف شریان آلتی آهنی اطلس که سر آن مدور و وسط آن شبیه بدائره ها و تیز باشد که باصطلاح
سلاله نامند بزیر آن گروه شریان را بآن آلت بلند کرده و یکی از ان دو دائره انداخته پیچ دهند تا بریده گردد

پس ملتیم سازند و دستور سل شریان بتفصیل در کتب مسطور است سل العین بفتح سین مهمله و ضم لام مشدده
کسو بهک شدن و بر هم نشستن و کشیده شدن و فرور فتن چشم است بسبب کمی رطوبات و نشستن طبقات آن
بر هم و برطرف شدن و یا کم شدن رطوبت بیضیه بسیار و کم شدن نوریکه بر می گردانند فضاهای طبقات او و گرد
شدن با آنکه پلکهای چشم بهم افتند و گاه بینائی برطرف میشود و چشم فرو می نشیند و اینها از اسباب داخلیه
اند و خارجیه مانند چشم و از حدقه بر آوردن و یا سوراخ کردن و رطوبات آن را کشیدن و غیر آن سل بکسر
سین و تشدید لام قرحه است که در ریه بهم رسد بسبب ریختن نزله نهار حاد بدان و لازم آن است تب دقی و لاغری
بدن و در لغت سل بمعنی هزال است از قبیل تسمیه شی باسم لازم سلاق بضم میم و فتح لام و الف و قاف
غلظت و سطبری و سرخی است که در پلکهای چشم از ماده بورقی بهم میرسد و مژگانها میریزد و مودی بقرحه و شقاق
و صنان و ناصره نیز میگردد و بعضی گفته اند که آن قرحه است که در بیخ زبان و یا در بعضی زبان بهم میرسد سلس البول
بفتح سین و کسر لام بر آمدن بول است بی اراده و بعضی برو یا بعکس نیز اطلاق می نمایند باعتبار آنکه در اواخر
و یا بعکس منجر بسلس البول میگردد سُلاع بضم سین مهمله و لام و عین مهمله شقاق یا را نامند و چهار نوع می باشد
شحمیه و عسلیه و ارد دهالیه و شیرازیه و وجه تسمیه آنها برای احتوای آن است بر مانند این ها و شحمی و عسلی معروف
است و ماار دهالی حسوی غلیظ است که از آرد و روغن تازه متخذ از کوه ترتیب می دهند و شیرازیه منسوب بشیراز
است که نان خورشی است که از ماست می سازند سلعه بفتح سین و سکون لام و فتح عین مهمله و ها و بکسر سین نیز آمده
ورمی است که از ماده غلیظ و غشائی مانند کیس بهم میرسد و آونخته غیر چسپیده بگوشت بدن از همه اطراف می باشد
بلکه می توان آن را بدست گرفت و جنبانید و آن در اول بمقدار نخودی می باشد و بتدریج تا نارنجی و بزرگتر
از ان میشود و گاه شبیه باستخوان چیزی در ان تکون می یابد سوء القنیه بدانکه قنیه بکسر قاف و سکون نون
و فتح یای مثناة تحتانیه و هاء نزد حکما بمعنی ملکه آن بودن شی است بحیثیتی که محیط با آن باشد و بانتقال آن منتقل
گردد و آن را فساد مزاج نیز می نامند بسبب آنکه فساد و تغیر مزاج و انحرافی است که از فساد و سوء مزاج کبد بهم
میرسد در تمام بدن احیانا و این اسم باستسقا الیق و اخص است ولیکن اطبا مختص باین مرض که مقدمه آن است
داشته اند سوء الهضم عبارت از عدم انهضام طعام است بهضم تام و تغیر یافتن طعام است در معده بسوی
بعض کیفیات ردیه سوچی بضم سین مهمله و سکون واو و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر
حای مهمله یا ورمی است که در عضلی از خلل حلق یا مری بهم می رسد سوء مزاج عبارت از غلبه یکی از کیفیات

اربعه است بر مزاج اصلی عضوی از اعضا و یا اکثر و یا کل بدن که قادر نباشد آن عضو که عمل نماید عملی که از ان
صادر می گشت در حالت اعتدالی که داشت و آن یا مستوی است و یا مختلف و اطبا اختلاف نموده اند و تفسیر
آن هر دو لفظ جالینوس و صاحب مختار گفته اند مستوی سوء مزاجی است که شامل جمیع بدن باشد و مختلف آنکه
مختص بعضوی خاص باشد دون عضوی و ابوسهل مسیحی و رازی گفته اند که سوء مزاج هرگاه مستحکم باشد
و ازان اذیتی نرسد محتاج نیست قوت دافعه که آن را دفع نماید جهت آنکه در استوا المنزله مستوی اصلی شده
است و شیخ الرئیس گفته مستوی آن است که استقرار در جوهر عضو نموده و حکم مزاج اصلی هم رسانیده باشد بحدیکه
طبیعت مدبره بدن محتاج بمقاومت با آن نباشد و مختلف آنکه چنین نباشد پس جمیع عفن باین تفسیر سوء مزاج
مختلف است و بحسب مذهب صاحب کامل وانچه از کلام جالینوس مفهوم می گردد مستوی است و برص بحسب
تفسیر شیخ مستوی است و بنابرانچه گفته شد مختلف برای آنکه در عضوی دون عضوی است و در اکثر امور شیخ
مستقر را مستوی ازان جهت نامیده که مشابه مزاج اصلی است در عدم تالم و رالم و جالینوس و من تبع آن عام را مستوی
از جهت شمول و جریان آن بر تمامی بدن و مانند مزاج اصلی در ایجاب الم نامیده و جالینوس سوء مزاج کائن
در عضوی دون عضوی را مختلف نامیده از جهت آنکه مخالف مقتضای مزاج اصلی است از عدم عموم و شمول
و نیز گاه سوء مزاج خلقی باشد و گاه عارضی پس خلقی چیزی است که دران مزاج اصلی خلقی غیر معتدل باشد
و این را مزاج غیر فاضل نامند و عارضی آنکه مزاج در اصل خلقت معتدل باشد لکن متغیر گردد و از اعتدال
بسبب سوء تدبیر و سوء مزاج متفق سوء مزاج مستوی است **سونوخس** حمی دموی غلیانی بدون تعفن
است **سهر** بتحریک در لغت بمعنی بیداری است و در اصطلاح اطبا بیداری بسیار بیرون از مجرای طبیعی
است بسبب امر اختیاری از اشتغال بامور خارجیه و یا غیر آن و یا بسبب باب عرضی و مرضی مانند هم و خوف
و فرح و فکر و یا سوء مزاج یابس و یا سوء مزاج حار یابس بی ماده و یا سوء مزاج بارد یابس مادی سوداوی و یا
حار یابس مادی صفراوی و یا صعود ابخره غیر منهضمه حاره و یا غیر اینها از اسباب و آن را سهار بضم سین و فتح
های مشدده و الف نیز نامند **حرف الشین المعجمه** * **شبق** بفتح شین و بای موحده و قاف
شدت شهوت و مبالغه آن است که تجاوز از حد طبیعی نماید و تجاوز هر چیز از حد طبیعی و افراط آن البته
مرض است **شتره** بفتح شین و تای مثناة فوقانیه و رای مهمله و های هندی بگاک پلک پائین چشم است بحدیکه خوب
هم نیاید و بحالت طبیعی نرسد بسبب بریده شدن پلک و یا برآمدن غده دران و گاه چشم بالا مستعلق گردد

بطرف پائین و خلقی آن را بر نیست و شتر و در لغت بمعنی نقصان جفن است شخوص بضم شین و خای معجمه و
سکون واو و صاد مهمله مرضی است که دفعةً عارض می گردد و صاحب آن بهر حالتی که باشد ایستاده و یا نشسته
و یا خوابیده بهمان حالت بماند و قدرت بر تغیر آن نداشته باشد و چشمها او باز مانند و نتوانند که بهم گذارد و آن را
جمود و اخذه نیز نامند بهمان جهت و سبب آن سده است که از اخلاط غلیظ در موخر دماغ که منبت اعصاب
است بهم رسد شدخ بفتح شین و سکون دال مهمله و خای معجمه تفرق اتصالی است که از طول عصب واقع شود
و بشکستگی که بر استخوان سر واقع شود نیز اطلاق می نمایند شرق بفتح شین و سکون رای مهمله و قاف دخول
چیزی در حنجره و قصبه ریه است و بیشتر در چیزهای سیال می باشد و می گویند که آب در گلوی صاحب آن بند
شود و سرفه و دلی می کند تا آنکه بر گردد و بر آید چیزی که دران هر دو رفته است جهت آنکه حنجره و قصبه ریه هر دو
از آلات تنفس اند نمی گذارند که چیزی سوی ایشان داخل شود و فرق میان این و غصه آن است که غصه بدان
چیزیست در مری اعم از آنکه غلیظ باشد یا سیال و شرق بخلاف آن چنانچه ذکر یافت و غصه مفرد است جمع آن غصص
آمده شرقة الکلب عبارت از آشامیدن آب سرد است ناشتا ناهنگام بیکبار که گرم شده باشد از ریاضت
عنیف و یا گرمی وقتی که بدان رسیده باشد و یا بعد از حمام و یا خواب و یا مثل آن و یا بعد از رفتن بر بلندی یا
مانند امثال اینها و این مرض سریع الزوال است اگر تدبیر و تدارک آن بزودی بحسب لایق نمایند و از علامات
آن بهم رسیدن تشنج است و کرب که صاحب آن را بی طاقت سازد و اگر غافل کرده شود و در تدبیر تاخیر یا استسقا
و یا ورم کبد گردد شترناق بکسر شین و سکون تای مهمله و فتح نون و الف و قاف جسم زائد شحمی است که در
پلک بالای چشم بهم می رسد و آن را سنگین و سست تر می دارد و مانند سلعه متحرک نمی باشد بلکه چسپیده می باشد
و همین فرق است میان این و سلعه و سبب این رطوبت غلیظی است که می ریزد در پلک و ازین جهت اطفال
و مرطوبین را بهم میرسد شری بفتح شین و رای مهمله و یای مقصوره دانهای است بعضی کوچک و بعضی
بزرگ بهم مایل بسرخی با خارش و کرب بسیار که دفعةً ظاهر می گردد در تمام بدن و یا در اکثر اعضا بسبب بخار دم
صفراوی و گاه با خارش بسیار می باشد و از آن رطوبت ترشح می آید و سبب این ابخره بورقیه رطبه است
شطر الغب بفتح اول و سکون طای مهمله و ضم رای مهمله تپ مرکب از صفرا و بلغم است چنانچه در حرف الحا
ذکر یافت شعر المنقلب بفتح شین و سکون عین و ضم را هر دو مهمله موئی است که برگشته بر پلک چشم
می روید و سر آن باندرون می باشد و در چشم می خلد و سبب آن رطوبت عفن باشد در اجفان و اشعار

شتره بضم شین و کسر تای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح رای مهمله و ها ورمی صلب طحالی است که بر طرف چشم نزدیک بر مژگان پیدا
شود و در شکل بهم میرساند برنگ پاک بسبب ماده فضلیه غلیظه محترقه دمویه و لونش نیکه بهم میرساند نزد تنگ خود از ماده دموی و آن را
بهوی ماند **شناف** بضم شین و فتح نون هر دو و بجیم الف و فا مرضی است که در زیر شراسیف بهم می رسد
شقاق بضم شین و دو قاف در میان هر دو الف مرضی است که در آن موی میریزد و نیز بر شقوق جلد بدن
دو دست و پا صورت میگیرد از سردی و یا غیر آن اطلاق می نمایند و بعضی گفته اند عبارت از شقوق شرج است
شقاقلوس بفتح شین و قاف و الف و فتح قاف و ضم لام و سکون واو و سین مهمله ورمی است که از خون غلیظ
که در عضو عارض شود ابتدا ماده آن در باطن بهم می رسد و حس و نبض می نماید روح حیوانی را از رسیدن بدان عضو پس تا
می گردد مزاج آن عضو فاسد می گرداند عضو را و می میراند آن را و در آخر امر و نیز گفته می شود شقاقلوس بموت
عضو و باطل شدن حس آن و نهایت ابتدا مقدمه آن است **شقیقه** بفتح شین و کسر قاف و سکون یای مثناة تحتانیه
و فتح قاف و ها وجعی است که در یکی از دو جانب سر بهم میرسد تا بجای وسط آن یعنی شئون سهمی بسبب صعود بخارات و یا
اخلاط حاره حاده و یا بارده و رطبه بر دماغ **شوص** بفتح شین و سکون واو و صاد مهمله وجع ضرس است **شوصه**
بفتح اول و ثانی ورمی است که در حجابی که در اضلاع پشت است یعنی حجاب حاجز بهم می رسد بسبب در آمدن ریاح در اضلاع
و این بسیار شدید می باشد و صاحب آن نمی تواند هیچ جهت که بخوابد و حرکت نماید **شوکه** سرخی است که بر صورت
و جسد بهم رسد و شدت آن مرض است **شهق** بفتح و **شهیق** بدو سخفه رطبه است و از امراض صدریه مذکور شد
شهوة الکلبی زیادتی شهوت طعام و اشتداد آن است بحدی که صاحب آن از اغذیه کثیره مختلفه سیر نگردد و حرص
او بر ماکولات و مشارب مانند آنها باشد مانند سگان و سبب آن سوء مزاج بارد معدی است که عارض فم معده گردد
خصوصا هنگامیکه مزاج سایر اعضا گرم باشد **شیرازیه** صنفی از سلعه است **شیلم** نوعی از شور غیبه است

حرف الصاد المهملة

صالبه بفتح صاد و الف و کسر لام و فتح بای موحده و ها حمی حاره بغیر نافض است **صبار**
بضم صاد و فتح بای موحده و الف و فتح رای مهمله و بالغت سریانی است معنی آن جنون مغطی است که با سرسام
صفراوی بهم رسد و گویا مرکب از مانیا و قرانیطس است **صداع** دردی است که در اعضای سر بهم رسد و در
بسیار و بفارسی درد سر نامند **صداع الحدقه** ضربانی است که در عمق چشم محسوس میگردد که گویا سوزن فرو
می برند و یا می فشارند و ضربان آن همیشه باشد گاه در وقتی و غیر وقت دیگر مانند شقیقه سر و این را شقیقه عین
نیز نامند **صدید** بروزن امیر حلوی است سیال که مستحیل می گردد بسان بخون فاسد و آن را بفارسی

نامند **صرع** بفتح صاد و سکون را و عین هر سه مهمله در لغت بمعنی افتادن است و در اصطلاح اطبا سده غیر تامی است
که در بطون دماغ و مجاری اعصاب آن بهم رسد و مانع آید اعضای نفسانیه را از افعال طبیعیه خود منع غیر تام
و صاحب آن بیفتد و کف بیرون آورد و دستهای آن پیچیده گردد بسبب تشنج اعصاب و فرق میان این
و اختناق رحم مذکور شد. و آن مرکب از صرع و غشی است بجهت ظهور علامات آن هر دو در آن بخلاف اختناق
رحم **صریر الاسنان** بفتح صاد و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و رای مهمله آواز سائیدن دندان
است بهم در وقت خواب و این اکثر صبیان و زنان و مشایخ را بهم می رسد بسبب رطوبات غلیظه فضلیه معدیه
و یا بلغم غلیظ کرم دار و یا دیدان **صغر الانثیین** کوچک شدن آنهاست و سبب آن ضد سبب عظم
آن است و ان شاء الله تعالی مذکور می شود **الصفر** بصاد و فا هر دو مفتوح و رای مهمله و **صفار** بضم صاد
و فتح فا و الف و رای مهمله مرضی است که در کبد و شراسیف اضلاع بهم می رسد و بسبب آن بدن انسان
بسیار زرد می گردد و گاه است که میکشد آن را و گاه اطلاق می نمایند بر جمع شدن آب در شکم بنابر جهت سقی
را عارض می گردد **صلابة الاجفان** سختی است که در پلکهای چشم بهم رسد و مانع آید آنها را از باز کردن
و پوشیدن آن **صلع** بفتح صاد و لام و عین مهمله بر طرف شدن موی پیش سر است فقط و صاحب آن را
اصلع نامند و شیخ در شفا گفته که زنان و خصیان را صلع بهم نمی رسد بسبب کثرت رطوبت مزاج ایشان
صمم بتحریک بمعنی کری است و باصطلاح اطبا فقدان بتجویف صماخ است **صنان** بضم صاد و فتح نون
و الف و نون بد بویی زیر بغل و کش ران و شکنج شکم و غیرهاست و این عام است و ذفر خاص **صوره**
بفتح صاد حکه و خارش است **صیبان** بکسر صاد و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح بای موحده و الف و نون
و اینها بیضه های سفید و بسیار چسپیده به بیخ موی است و ماده آن قریب بماده قمل است و لهذا رشک و تخم
شپش نامند **حرف الضاد المعجمة** * **ضاغوط** کابوس است **ضجر** بتحریک قلق و اضطراب
حادث از غم است و بکسر اول نیز آمده **ضربان** بتحریک حرکت شدید شریان است **ضرس** بفتح ضاد و را
و سکون سین هر دو مهمله کند شدن دندان است از اسباب خارجیه مانند خاییدن اشیای حامضه و قابضه
و عفصه و نگاه داشتن آنها در دهان و یا از اسباب داخله مانند رسیدن بلغم ترش و سودا بدندانها از نواح
آنها و یا از معده **ضعف البصر** علتی است که صاحب آن اشیا را بمقداری و هیئتی و صفتی که هستند تمام
نتواند دید خواه از نزدیک خواه از دور و یا از هر دو و خواه از غلبه خون باشد و یا از غیر آن **ضعف الاسنان**

گاه بمعنی ذهاب ماء الاسنان است که ذکر یافت وگاه بمعنی بودن آنهاست قابل ضرر و آفات وگاه بمعنی
ضعف بیخ آنها وعدم استحکام که بسهولت کنده شوند نیز آمده **ضعف المعده** مولانا نفیس گفته که
مفهوم از لفظ آن است که مختص بقوت خاصی نیست ولیکن عادت اطبا چنین جاری شده که اطلاق
ضعف معده را بر خلل هضم می نمایند ونمی گویند عضوی را که ضعیف شده مگر آنکه در فعل آن آفتی بهم رساند
وفعل آن معروف نزد جمهور نیست مگر هضم پس ضعف آن ضعف هضم است **ضعف الهضم** عدم
استحاله غذا است بقوام ومزاجیکه سزاوار است که بدان باشد تا قابل ومهیا باشد که قوت مغیره دران بر
مجرای طبیعی تصرف نماید وانچه بعضی افاضل گفته اند ضعف هضم عبارت از عدم انحدار وگذشتن طعام است
از معده بزودی بلکه مدتی دران ماندن زیاده از عادت واین از لوازم معنی اول است که عبارت از
ضعف معده باشد **ضعف الشهوة** بی رغبتی وعدم میل بسوی طعام است **ضعف الکبد**
عبارت از ضعف قوت آن است بالتمام یا بالبعض واین فی الحقیقة تابع جمیع امراض کبد است وهمچنین است
ضعف گرده ومثانه وسائر اعضا **ضغطة القلب** بفتح ضاد وسکون غین معجمه وضم طای مهمله
مرضی است سوداوی که عارض قلب میگردد وبسبب ترشح نمودن اندک خلط سوداوی بدل واجتماع
وانضغاط آن دران ولهذا صاحب آن در می یابد که گویا دل او را می فشارند واز عقب آن او را
اندک غشی عارض می گردد واز دهن او لعاب بر می آید **ضغطة العین** بفتح ضاد مرضی است که می یابد
علیل در وسط چشم خود وجعی که گویا می فشارد ومنع می نماید آن را از حرکت ودر بعض صور محل این رطوبت
غلیظه است **ضفدع اللسان** بفتح ضاد وسکون فا وفتح دال وعین مهمله غده صلبی است که در
زیر زبان شبیه بضفدع بهم می رسد وگاه ماده سبب آن متحجر وصلب میگردد چنانچه حکیم محمد اکبر معروف
بحکیم ارزانی در رساله حدود الامراض خود نوشته که مرا صدیقی بود واو را این مرض بهم رسیده وهیچ
دوا نفع نمی شد تا آنکه من آن را شگافتم از ان سنگ صلب طولانی خشن بوزن سه درهم بر آمد وصحت یافت
ضلع بتحریک وعین مهمله اعوجاج خلقی را نامند **ضمور** بضم ضاد ومیم وسکون واو وراء مهمله هزال وضعف را
نامند **ضیق** بکسر ضاد وسکون یای مثناة تحتانیه وقاف تنگ شدن ثقبه عنبیه است زیاده از قدر معتاد
وجمع شدن نور باصره وضعف آن است باعتبار آن سبب اگر جبلی وخلقی است چندان رداءت ندارد واگر عرضی است
ردی است جهت آنکه ضعف بصر می آورد خصوصا که از نقصان رطوبت بیضیه باشد **ضیق النفس** بکسر ضاد وسکون

و سکون یای مثناة تحتانیه و قاف تنگ شدن مجرای نفس است و نرسیدن هوای مستنشق از بیرون و
همچنین در وقت اخراج از اندرون خواه از سبب رطوبات بالمه مستخیه باشد و خواه از حرارت مجففه یابسه
و این گاه سرایت بدیگری باعتبار استنشاق نفس میکند و این مرادف بهر است حرف الطاء المهملة طاطیج
حمی حاد را نامند طاسر طاوس حمی ربع را نامند طاسو قوس جرب جفن است که منشق گردد و سوقیس
نیز نامند طاعون بفتح طا و الف و ضم عین هر دو مهمله و سکون واو و نون ورمی است بزرگ بقدر زردآلو و
نیز کمتر از آن و یا دانه کوچکی است بقدر باقلا و کوچکتر از آن که با لهیب و سوزش بسیار در اعضای غددی حاصل مانند خصیه
و پستان و بغل و بیخ زبان و بیخ ران و یا نیز حساس بهم میرسد و اطراف خود را سیاه می گرداند اگر ماده سمی باشد عضو را
فاسد گرداند و بر سبب کیفیت ردیه سمیه آن بقلب از راه شرایین و موجب هلاک گردد و گاه اطلاق می نمایند بر
ورم حار حادث در آن مواضع و بر ورم قتال نیز طحال بکسر طا و فتح حای مهمله و الف و لام ورمی است که در
سپرز بهم رسد طخاء بفتح طا و خای معجمه و الف ممدوده عبارت از ثقل و غشی است و در حدیث وارد است
که هرگاه کسی یابد در دل خود طخائی باید که سفرجل بخورد طراخوما و طرسیس بفتح طا و را هر دو مهمله و الف و ضم حا
مهمله و سکون جیم و ضم دال مهمله و سکون واو و کسر طای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله عبارت
از جرب شدید با خشونت است که در باطن جفن بهم می رسد و آن را طراسو قوسیس نیز نامند طرفه بفتح طا
و سکون را هر دو مهمله و فتح فا و ها نقطه ایست از خون تازه سرخ رنگ و یا خون کهنه مرده خاکی رنگ و یا سیاه
که بسبب انفتاح بعض عروق چشم بر آمده در زیر ملتحمه مانده باشد از هر سببی که باشد خواه ضربه و یا سیلی و خواه پارگی
عروق و خواه بجوش آمدن خون و خواه منفجر شدن ورمی پیش از نضج و خواه نعره و فریاد بسیار زدن و خواه
حرکات عنیفه و مانند اینها و این مشتق از طرف فای لطمه یعنی سیلی که بر چشم واقع شود و سرخی در ملتحمه بهم رسد
از قبیل تسمیه شیء باسم لازم طرش بفتح طا و را هر دو مهمله و شین معجمه نقصان قوت سامعه است و گاه اطلاق
می نمایند بر آنچه بحد آن رسد و بر بطلان آن و بر نقصان تجویف صماخ بر سبیل مجاز و برین تقدیر طرش و وقر
و صمم مترادف بهم اند و اصح آن است که وقر بطلان سمع است و طرش نقصان آن و صمم فقدان تجویف صماخ
و بعضی اختصاص نموده اند وقر را بآنچه طویل العهد مزمن باشد و طرش را بقریب العهد حدیث طنین
بفتح طا و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و نون آوازی است بسیار باریک تند که می شنود صاحب آن در
گوش خود بسبب حرکت ابخره غلیظه و یا التهاب فضول و دوران و فرق میان این و دوی آن است که آواز طنین

باریک و حاد است و آواز دوی نرم و بلند و غلیظ باشد **خنوسیس** بطای مفتوحه و واو و نون و حای مهمله و سین
مهمله در میان هر دو یای مثناة تحتانیه جرب سیاه است که بالای ثفنک ریشه باشد و آن اشد انواع جرب
و صعب ترین آن است **حرف الظاء المعجمة** * **ظبظاب** بفتح دو ظای معجمه در میان آن
هر دو بای موحده و بعد ظای دوم الف و بای موحده بثره ایست که در جفن بهم رسد و بعضی گفته اند
الم است یعنی وجع است و بعضی گفته اند عیبی است که در جلد بهم رسد **ظفره** بفتح ظا و فا و رای مهمله و ها و
مشهور بضم ظا و سکون فا است زیادتی عصبانی است شبیه بناخن سفید صلب از موق اکبر یعنی کنج چشم می روید
از ماده بلغم غلیظ لزج و می کشد تا آنکه سیاهی آن را می پوشد و مانع دیدن می شود و آن را بفارسی ناخنه
نامند و گاه از هر دو موق ابتدا می کند و سه نوع است یکی غشای است رقیق سفید غیر مانع بصر و ابتدای
آن مختص بموق طبست و این مشابه سبل است در هیات و ابتدا و فرق میان هر دو بیان است که سبل در
جمیع جوانب چشم است نسبت به حوالی قرنیه و ظفره ابتدا از جانب موق می کند از یمین یا یسار یا از هر دو جانب
یا از فوق یا از تحت و دوم آنکه ظفره گاه ابتدا از سواد می نماید و حدقه را می پوشد و در اکثر احوال تجاوز از اکلیل
می نماید و گاه مضاعف و با طبقات می باشد یعنی با ظهاره و بطانه ای ابره و آستر و این بدترین اصناف آن است
ظلمت بضم ظا و سکون لام و فتح میم و تا تاریکی و نقصان باصره است **حرف العین المهملة** **عاصور**
بفتح عین و الف و ضم صاد مهمله و سکون واو و رای مهمله ثقل و فتور الی است که در می یابد انسان بسبب خود
در بیداری چنانکه در می یابد در کابوس هنگام خواب **عاقونا** بفتح عین و الف و ضم قاف و سکون واو و فتح
نون و الف اختلاج ذکر و تمددی است که عارض او عصبه آن می گردد در رجال و در نسا عارض فم رحم
عجره بضم عین و سکون جیم و فتح رای مهمله و ها جیم بها است که در جسد مجتمع گردد مانند سلعه و عقده و گفته اند که عجره
نوعی از سلعه است **عاسیه** بثره ایست شبیه بجوسس که در موضعی از بدن بر می آید از جنس طاعون می کشد
صاحب خود را و اکثر گاه اطلاق بر تحجر عین می نمایند **عذره** بضم عین و سکون ذال معجمه و فتح رای مهمله و ها
وجعی است که در حلق بهم میرسد از غلبه خون و تسمیه مرض باسم موضع علت است جهت آنکه عذره اسم آن موضع
است **عذیوط** بفتح عین و سکون ذال معجمه و فتح یای مثناة تحتانیه و سکون واو و طای مهمله مرضی است که در
وقت مجامعت از صاحب آن بی اختیار براز دفع گردد و قادر بر ضبط خود نباشد بسبب استرخای عضله مقعد
مقعده و آن را بفارسی در نهاج حدث کردن نامند و گاه زنان را نیز عارض می گردد و این مرض بیشتر کسانی

را که شبق بر ایشان غالب باشد و از جماع بسیار لذت یابند و منی ایشان بسیار تند و رقیق باشد و مقعدهٔ
ایشان رخو و عضلات آن سست باشد بهم می رسد **عوج** بتحریک عین و رای مهمله و جیم ظاهر شدن عجز و نقصان
بر قوت پا است که عاجز آید صاحب آن از رفتار که بفارسی لنگی نامند و صاحب آن را اعرج و لنگ ❊
عرق الدم بتحریک مرضی است که بجای عرق خون از مسام برآید و همچنین گاه برآید از چشم بجای اشک
خون بسبب کمال غلبه و رقت و لطافت و حدت خون **عرق المدنی** بکسر عین و سکون رای مهمله و قاف
و بفتح میم و دال مهمله و کسر نون و یای مثناة تحتانیه مرضی است که در بدن بهم میرسد بسبب آشامیدن آبهای
بسیار غلیظ بیجا مانده و اغذیهٔ غلیظه و آن مختص بعضوی دون عضوی نیست و اولا در بدن دانه جبالی بهم میرسد
و بحرک می آید پس شگافته می شود و از میان آن چیز بسیار باریک شبیه بعرق سفید رنگ بیرون می آید و در جوف
آن تار باریک مانند موی اسپ می باشد و میان پوست آن عرق و آن تار یعنی جوف آن رطوبتی لزج
می باشد که اگر آن گسیخته گردد و آن رطوبت بهر جا که رسد زخم کند چنانچه بتفصیل در کتب قوم و در رسالهٔ عرق
مدنی که از مؤلف است مذکور شده و اگر در اعضای لحمی ظاهر گردد بآسانی برآید بخلاف آنکه بر مفاصل و
و اعضای قلیلة اللحم باشد و آن احیانا در زیر پوست مانند کرم نیز حرکت می نماید و آن را بفارسی
رشته و پیوی نامند **عرق النسا** بفتح نون و سین مهمله و الف وجعی است که در عرق وریدی که آن را عرق النسا
نامند بهم میرسد و ابتدا از مفصل ورک گردد و پائین می آید از طرف وحشی و بر ران کشیده تا زانو و کعب و انگشت
خنصر میرسد و سبب آن امتلای آن رگ است از خون غلیظ فاسد سیاه و با رطوبات تالی که از خون جدا نگشته
و با رطوبات بلغمی خام و گاه می باشد که آن اخلاط بسبب محتبس بودن کیفیت ردیه سمیه بهم میرساند **عشا** بفتح
عین و غین معجمه و الف مقصوره مرضی است که بشب قوت باصره ضعیف و باطل گردد بحدیکه چیزی دیده
نشود و صاحب آن بشب چیزی را نه بیند و آن را بفارسی شب کوری نامند و سبب آن صعود ابخرهٔ غلیظه
است بدماغ و چشم و گردانیدن نور باصره را غلیظ **عشق** بکسر عین و سکون شین معجمه و قاف بعضی گفته اند مرضی
نفسانی است و ارسطو گفته که عدم ادراک حسن کوری چشم محب است از دیدن عیوب محبوب و اطبا از جملهٔ مالیخولیا
و مرض سوداوی دانسته اند و می گویند وسواسی است که وسوسه انسان را بر فکر صورت خوب و شمایل نیکو
می دارد و دایم او را مستغرق ادوار افکار دیگر باز میدارد حتی از خورد و خواب و لهذا بجهت سوداویت و
برودت و یبوست مادهٔ روز بروز او را ضعیف و لاغر می گرداند و عشق ماخوذ است از عشقه که گیاهی است

بسبب هر درختی که می پیچد آن را خشک می گرداند **عصابه** بکسر عین وفتح صاد مهمله والف وفتح بای موحده وها
وجعی ست که در ابروها وگاه در یک ابرو ومتصل بعضل پیشانی واستخوان گوشه چشم در موضعی که عصابه
می بندند بهم میرسد وبدین جهت مسمی بدان گشته وسبب آن ریحی ست غلیظ محتبس بدان اعضا **عطاس**
بضم عین وفتح طای مهمله والف وسین مهمله حرکتی ست خاص در دماغ برای دفع خلطی ویا مودی دیگر که بدان
رسد از داخل یا خارج باستعانت هوای مستنشق از راه بینی ودهان **عطسه** برای دماغ مانند سرفه ست
برای ریه **عطاش** بهمان وزن با شین معجمه مرضی ست که صاحب آن هرچند آب بیاشامد سیرابی او را
حاصل نگردد **عطش** بفتح عین وطای مهمله وشین معجمه شدت احتیاج طبیعت ست باشامیدن آب وچیز
سرد وتر **عظم الخصیتین** بکسر عین وفتح ظای معجمه ومیم بزرگ شدن خصیتین ست نه بسبیل ورم
بلکه بر سبیل حیاتی وفربهی مانند بزرگ شدن پستان ودران هنگام ظرافت آن کوچک وتنگ می گردد
لهذا منی بسیار وکما ینبغی تولید نمی یابد **عفل** بتحریک عین وفا ولام چیزی ست که بر می آید در فرج زن شبیه
بادره که در خصیه مرد بهم می رسد وآن زن را عفلا نامند وتفصیل معالجه آن را **عقف** بفتح عین وقاف
وفا زوائد غلیظی ست که بر مفاصل اطراف می روید وطولانی برگشته می باشد **عقده** بضم عین وسکون
قاف وفتح دال مهمله وها ثقل ولکنت وگرفتگی زبان ست **عقر** بضم عین وسکون قاف وراء مهمله از
امراض ارحام ست وآن حالتی ست عارض میگردد رحم را که قبول آبستنی نمی نماید ونطفه دران
بستگی بهم نمیرساند واگر بدشواری بهم رساند بزودی لغزیده ساقط می گردد بسبب سوء مزاج بارد
ملتف بهم آورنده افواه عروق آن ویا سوء مزاج گرم مفسد سوزنده منی ویا سوء مزاج بارد رطب مرخی
علة الدخانیه بضم دال وفتح خای معجمه والف وکسر نون وفتح یای مثناة تحتانیه مشدده وها مرضی
ست که می یابد در دل خود صاحب آن که گویا دخانی از آن بر می خیزد ومرتفع می گردد وسبب آن احتراق
اخلاط ست ووقتیکه بسیار گردد این مرض مورث غشی وافکار فاسده ست **عمش** بتحریک عین ومیم و
شین معجمه عبارت از ضعف بصر ست وسیلان اشک از چشم علی الدوام بدون سبب ظاهری وصاحب
آن را اعمش نامند **عمی** بفتح عین ومیم ویای مقصوره باطل شدن فعل حاسه بصر ست بالکل بحدیکه
صاحب آن چیزی را نبیند وبفارسی کوری نامند **عنبی** بکسر عین وفتح نون وکسر بای موحده
ویا بر آمدن طبقه عنبیه ست نزد پاره شدن وشگافته شدن قرنیه بسبب قرحه وبثور بقدر دانه عنبی

ومشهور بصور سرخ است **حرف الغین المعجمه** غانغرایا بفتح دو غین درمیان آن ها و
الف ونون وفتح رای مهمله والف ویای مثناة تحتانیه والف مقدمه شقاقلوس است که ذکر یافت وآن
ورمی است که از نشان آن باشد فاسد ساختن عضو اما با آن حس باقی باشد وچون استحکام یابد عضو
حس را نیز بر طرف سازد وبسبب عفونت اخلاط ردیه فاسده که مادهٔ آن است **غثیان** بفتح غین وثای
مثلثه ویای مثناة تحتانیه والف ونون حالتی است که معده را عارض میگردد وبسبب انصباب خلطی
لذاع بدان که گویا آن راهی فشار دهد برای دفع چیزی که در آن است وآن حالت اگر دائمی است سبب آن
در نفس معده است والا در موضع دیگر که در هنگام انصباب آن حالت عارض میگردد **غدد** بضم غین وفتح
دال مهمله ها زیادتی لحمی است صلب که در بین گوشت وپوست بهم میرسد ونیز اطلاق می نمایند بر زیادتی
لحمی که در گوشهٔ چشم که موق اکبر نامند بهم میرسد زیاده از مقدار طبیعی وچون بزرگ شود مانع اندفاع
فضلات چشم بمنخرین ویا مانع تحلیل آنها بر مسلک دمعه گردد وچون بسیار بزرگ شود مانع ابصار گردد
وسبب آن انصباب فضول رطبه دمویه است بدان عضو ومقدمهٔ غرب است **غرب** بفتح غین وسکون
رای مهمله وبای موحده ناصوری است که در موق انسی بهم رسد وبی اختیار اشک از چشم برآید لا ینقطع و
غرب در لغت بمعنی سیلان دمعه است وتسمیه مرض باسم لازم است وبعضی گفته اند آن خراج کوچکی است
که در لحاظ بکسر لام وفتح حای مهمله والف وظای معجمه که بفارسی گوشهٔ چشم نامند بهم میرسد چون تقیح یابد ودر اکثر
ناصور می گردد **غشی** بفتح غین وسکون شین معجمه ویا حالتی است که عارض میگردد وبسبب صعود ابخره وادخنه
ردیه اخلاط فاسده خانقه وبخار آن ویا ضعف قلب ویا نقصان روح حیوانی قلبی باستفراغ ویا تحلیل بجای که
بسبب کثیر از موذی ویا قلت آن در دل که معدن ومنبع آن است مجتمع گردد وقبول تقسیم ونفوذ بسوی
اعضا نکند مانند آنکه در ابتدای بعضی حمیات ویا بعد استفراغ تام واعراض نفسانیه از غضب وطیش و
غم وحزن بسیار عارض می گردد **غشاوه** بکسر غین وفتح شین معجمه والف وفتح واو وها پرده ایست که بالای طبقه
ها بهم رسد وظلمت بصر آرد نیز نامند **غصه** بضم غین وفتح صاد مهمله وها عبارت از ایستادن طعام وشراب است
در حلق ویا مری که در وقت بیان این شرق آن است که مذکور شد در شرق وغصه در اکثر احوال از اشیای
مایعه می باشد ونیز اطلاق می نمایند غصه بمعنی الم که در حلق راه گیرد وسبب آن غصه آید **غضب** بفتح
غین وضاد هر دو معجمه وبای موحده کیفیت نفسانی است که با آن حرکت روح بسوی خارج بدن باشد از جهت

طلب انتقام از خصم و به تبعیت آن خون نیز بحرکت آید و بجا است اعتدال آن را منافع بسیار است از برای بیان
و افراط آن ردی ترین امراض نفسانی است **غلظ الاجفان** بکسر غین و بفتح لام و ظای معجمه و الف
و لام و فتح الف و سکون جیم و فتح فا و الف و نون غلاظت است که در جفن اعلی بهم رسد بجایی که متوهم شود که جرب
بهم رسانیده و چون جفن را برگردانند بعافیت دیده شود و مخصوص بجفن اعلی است بخلاف صلابت که هم در
جفن اعلی و هم اسفل و در هر دو نیز بهم می رسد و نیز لازم آن صلابت و وجع و خشکی چشم است غمص عبارت
از بیاض رقیق است که در چشم بهم رسد غم بفتح غین معجمه و میم مشدده کیفیت نفسانی است که بمصاحبت آن
روح حرکت کند بسوی داخل بدن از جهت خوف موذی که واقع شده باشد و جمع آن غموم آمده و فرق میان
این و هم در حرف الها انشاء الله تعالی خواهد آمد **حرف الفاء** **فالج** بفتح فا و الف و کسر لام و
جیم استرخایی است عام شامل یک شق بدن از سر تا قدم در طول بسبب انصباب مواد بارده رطبه بمنابت
اعصاب آن شق و این معنی موافق لغت است زیرا که می گویند فلجت الشئ فلجا ای شق نمودم آن را بدو نصف
و بعضی گفته اند استرخای یکی از دو شق بدن است سوای سر و صاحب کامل همین است و قدما فرق نگذاشته
اند میان آن و میان استرخا و چون فالج را بمعنی استرخای مطلق بگیرند بس گاهی باشد از آن نوعی که عام
و شامل هر دو شق از بدن است سوای اعضای راس که آن را نیز عام و شامل باشد سکته خواهد بود چنانچه
نوعی از آن استرخایی است که مختص بیک انگشت باشد **فتق** بفتح فا و سکون تای مثناة فوقانیه و قاف
در لغت بمعنی تفرق اتصال و دوری اجزای است از هم و نزد اطبا عبارت از شگافته شدن صفاق یا
سلامت مراق است و برآمدن چیزی که مختص ببود در داخل آن پیش از انشقاق و یا عبارت از گشاده شدن
دو مجرائی است که بالای انثیین است هر دو معا یا یکی دون دیگری و فرود آمدن در کیس چیزی از جوف آن
انواع است آنچه بسبب گشاده شدن مجرای انثیین از بالای آن و آمدن امعا یا ثرب یا حجاب و در کیس و یا
ریح غلیظ یا اسهری و یا غیر آن است آن را قیلها نامند و فتق علی الاطلاق و بعضی تخصیص داشته اند قیله را
بآنچه بسبب اتساع مجرا بدون تفرق باشد بجهت آنکه قیله را از امراض اتساع مجاری شمرده اند فقط و فتق را
از امراض تفرق اتصال فقط و آنچه ذکر یافت اصح اقوال است و آنچه بسبب انصباب رطوبات مائی و یا
دموی و یا غیر آن است آن را ادره نامند و آنچه بسبب شگافته شدن صفاق و آمدن ثرب و یا امعا است
در اینجا آن را ثربی و امعائی یعنی اگر ثرب آمده است فتق ثربی و اگر امعا است امعائی نامند و همچنین

قیله ثرب یا امعائی و مائی و برآمدگی بالای عانه و یا مائل بطرف کش ران در زیر پوست معلوم می گردد
و ثرب بی قرار می باشد و سبب این بیشتر جستن و فریاد زدن و حرکات عنیفه است و قیله که سبب آن
مادهٔ غلیظ باشد آن را قیله لحمی نامند و نزد جمهور اطبا ادره و قروه مترادف اند و بعضی اختصاص داده اند
ادره را بقیله که نازل ثرب و یا امعا و یا ریح باشد و قروه را اگر نازل رطوبات مائی و یا دموی و یا غیر آن باشد
و قروهٔ فتقی از انجاست و ظاهر شد از این بیان که فتق عام است و قیله خاص بنا بر مذهب اصح و ادره یا مرادف
قیله است و یا مقابل آن و یا قسمی از آن و قیله اتساعی که بسبب اتساع مجری می باشد اطفال را بسیار بهم میرسد
بسبب بسیاری رطوبت امزجه و نرمی و نازکی اغشیه و ضعف اعضا و بسیاری حرکات عنیفه و جستن و
خیز ایشان و از اسباب فتق و قیله امساک نمودن منی است وقت جماع و صعود زن بر مرد و جماع بر امتلای
معده و جستن و فریاد بسیار قوی زدن و برداشتن چیز سنگین و بالجمله هرچه اذیت بصفاق رساند و بدترین
اصناف فتق فتقی است که در حوالی سره واقع شود و امعای دقاق بر آید بزیر جلد جهت آنکه بیشتر موجب
اعراض ایلاوس است نعوذ بالله و فتق مراق بطن زنان را بیشتر از مردان بهم میرسد و چون شناخت
و ادراک این مراتب موقوف بمعرفت و ادراک تشریح بطن بود لهذا و کلیه در شرح آن بیان می نماید
تا آسان گردد بر طالبان بدانکه احشای معده و امعا و آنچه در شکم است پیچیده شده در سه حجاب و
عضلات و جلد است برای محافظت آنها و حجاب اول که متصل احشاست آن را ثرب بفتح ثای مثلثه و
سکون رای مهمله و بای موحده و بیونانی ابیلس بفتح الف و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم
لام و سین مهمله نامند و ترجمهٔ آن حافی و حاوی است و حجاب دوم بالای ثرب است و آن را صفاق نامند بکسر
صاد مهمله و فتح فا و الف و قاف و بیونانی باریطارون بفتح بای موحده و الف و کسر رای مهمله و سکون
یای مثناة تحتانیه و فتح طای مهمله و الف و ضم رای مهمله و سکون واو و نون و ترجمهٔ آن ممتد کشیده شده
است و گاه الف و رای دوم را حذف می کنند و باریطون می گویند و این پرده کشیده شده است از بالای شکم
تا خاصره و از پیرامون آن موضع دو مجرای تنگ قرار داده شده است فرود آمده است آن پرده تا خصیتین پس
کشاده شده است و چسپیده شده است تا آن هر دو پس هر دو یک شده و خصیتین بچسپیده شده است
مانند کیسه پس هرگاه کشاده شود یکی از آن دو مجرا یا هر دو چیزی البته در کیس آید چنانچه ذکر یافت آن
هر دو مجری را امربیطارنا نامند و عضلات آن بالای صفاق است و چهار زوج می باشد یکی از آنها در طول

و دوم در عرض و انثنین به تقاطع صلیبی مورب تقاطع نموده اند و حجاب سوم بالای عضلات زیر جلد است
و آن را مولانا نفیس مراق نامیده و اقسرائی طاقی و اما پوست شکم جاوی بر همه است و آن را نیز مراق
نامند و شیخ الرئیس گفته مراق پوست شکم است با غشا و عضلات و بعضی گفته که مراق عبارت از صفاق
است و اصح آن است که مولانا نفیس گفته و بعضی گفته اند هر موضع رقیق جلد بطن مسمی به مراق است
فرنگ بفتح فا و رای مهمله و سکون نون و کاف بثور خبیث رومی است و مشهور با بله فرنگ است و قدما
آن را ذکر نکرده اند و شاید از جمله بثور غریبه باشد و بدانکه حدوث امراض بسبب حصول اخلاط ردیه فاسده است
و حصول اخلاط از اغذیه مرکبه کثیره مستعفنه است و در قدیم الایام این همه تراکیب و تفنن اغذیه و اختلاط آنها
باهم نبوده که درین زمان است و لهذا اکثر امراضی که حال بهم رسیده سابق نبوده و الله اعلم **فریسموس**
بفتح فا و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر سین مهمله و ضم میم و سکون واو و سین مهمله مرضی است
که با آن نعوظ بسیار شدید و کر دایم ایستاده می باشد با شهوت و بدون شهوت و بعد جماع نیز خواه منی
کثیر المقدار آید و یا قلیل و بسا است که قضیب دران بالیده طولانی می گردد و سبب این نعوظ منی و ریح
آن است و آن بلغت یونانی بمعنی صورتی است که بشکل انسان کوچک ایستاده ذکر میسازند و بجهت
مشابهت مسمی بدان نموده اند و نیز مجاز از شدت خواهش زن و رغبت آن بر جماع اطلاق می نمایند
و **فریا سیموس** نیز آمده بزیادتی یای مثناة تحتانیه و الف بعد از را **فزع** بتحریک فا و زای
معجمه و عین مهمله کیفیت نفسانی است که بمصاحبت آن روح نیز حرکت کند بسوی داخل بدن از جهت
خوف از موذی در واقع و یا تخیل موذی و بفارسی آن را ترس و ترسیدن نامند **فزع الصبیان**
ریح الصبیان است و بعضی ام الصبیان دانسته اند **فساد الشم** علتی است که عارض قوت شامه می گردد که بدان
سبب صاحب آن جمیع بوهای را یک بو می شنود و تفرقه میان آنها نمی تواند گذاشت **فساد الشهوة** عبارت
از بهم رسیدن خواهشهای ردیه فاسده است در معده مانند خواهش گل خوردن و زغال و گچ و اشیای حریفه و حاده
و امثال اینها و بیشتر زنان حامله را بهم می رسد بسبب اجتماع مواد فاسده بلغمیه ردیه در معده ایشان و آن اعم از وحم
است بجهت آنکه وحم شهوت و رغبت در اطعمه ردیة الکیفیه است فقط و بعضی میان آن هر دو فرق نکرده اند
فساد الهضم تغیر یافتن طعام است در معده بسوی بعضی کیفیات ردیه و فرق میان آن و تخمه آنست که درین
هضمی است هر چند فاسد است بخلاف تخمه که دران هضم نیست اصلا **فکر** بکسر فا و سکون کاف و رای مهمله ترتیب دادن

معلوم است برای تاو گی بسوی امر مجهول و کثرت فکر مرض است خصوصا در امور دنیویه **فلغمونی** بفتح فا و سکون لام و فتح غین معجمه و ضم میم و سکون واو و کسر نون و یا ورم دموی حار بزرگ مقدار با سرخی مائل بکبودت و تمدد و ضربان و انتفاخ و تپ و تشنگی است که در ظاهر جلد بهم میرسد و گاه اطلاق بر سرسام که تورم جوهر دماغ است نیز می نمایند **فلق** به تحریک تشقق وسط دهان را نامند **فلکی** بضم فا و سکون لام و کسر کاف و یا برآمدات طبقه عنبیه است نزد شگافته شدن قرنیه بزرگتر و زیاده از عنبیه بحدیکه از انجفان در گذرد و یا شفار رسانیده شود و مانع انطباق گردد و آن را سماقی و ثولولی نیز نامند و فلکی از ان جهت نامند که شبیه بقطعه جرم مدوری است که در میل مغزل که بفارسی چرخه نامند می کنند برای آنکه آن میل بر نیاید و بران ریسمان بر پیچد **فواق** بضم فا و واو والف و قاف حرکت طبقه داخلیه معده است در تمدد و انبساطی آن مرکب از تشنج انقباضی برای دفع موذی از خود و سبب آن رسیدن اخلاط و ریاح فاسده موذیه و یا خلط حاد حریف است بدان و یا طعامی حریف **فوجیشلا** بضم فا و سکون واو و کسر جیم و سکون شین معجمه و لام والف ورمی است که در لحوم غددی بهم میرسد و از قبیل طواعین نیست **فوجیحی** بضم فا و سکون واو و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر حای مهمله و یا ورمی است که در عضل حلق و مری بهم میرسد **فوفه** بضم فا و سکون واو و فتح فا و ها نقطه سفید است که بر ناخن ظاهر گردد جمع آن فوف و جمع الجمع آن افواف آمده **فولوس** بضم فا و سکون واو و ضم لام و سکون واو و سین مهمله ورم صلب سوداوی عدیم الحس است **حرف القاف** **قادسوس** بقاف و الف و دال مهمله و واو و سین مهمله و در میان هر دو واو و حمی محرقه نامند **قارت** بقاف و الف و رای مهمله و تای مثناة فوقانیه عبارت از مردن خون است زیر جلد **قاشیره** بقاف و الف و کسر شین معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و رای مهمله و ها عبارت از جراحتی است که قطع کند جلد سر را **قاطوخوس** و **قاطوخس** عبارت از جمود است **قتام** بفتح قاف و تای مثناة فوقانیه و الف و میم شوریست شبیه بدخان منتشر در سیاهی چشم **قذف الدم** بفتح قاف و سکون ذال معجمه و فا انداختن خون است از راه دهان اکثر از معده بسبب انفتاح عروق و شگافته شدن و یا گسیخته شدن آن می باشد **قذف القلب** حالتی است که در وی یابد صاحب آن که گویا دل او از سینه بر می آید یعنی بسبب وصول ابخره ردیه و اخلاط فاسده بدان **قرانیطس** بفتح قاف و رای مهمله و الف و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم طای مؤلفه و سین هر دو مهمله یونانی بمعنی هذیان و باصطلاح اطبا ورم حاری است که در حجاب دماغ خواه رقیق و خواه غلیظ و یا در هر دو بهم رسد و آن را سرسام نیز نامند یعنی ورم سر زیرا که سام به یونانی بمعنی ورم و سر بفارسی بمعنی راس است و موسی آن را قرانیطس و صفراوی را قرانیطس تا الیس یعنی ورم حار و شد از خلط دم نامید

این کتاب از مخزن المطابع باهتمام حافظ محمد ابراهیم طبع شد

و دران ذهن و رای و حواس همه متغیر می گردند خصوصاً در صفراوی زیرا که ضرر و نکایت آن هم بجهت حرارت است
و یبوست صفرا که منافی جوهر دماغ و اعصاب و حجب است و تمدد آن زیاده بخلاف دموی که بسبب حرارت است
درین باب اقوال بسیار هست و وجه تسمیه آن لیقرانیطس جهت آن است که مضر لیقرانیطس است که ذهن و رای است
و گفته اند فقط و تسمیه آن باسم لازم آن است که هذیان باشد **قرو** بفتح قاف و سکون رای مهمله و واو بزرگ شدن
پوست خصیتین است بسبب ریاح و یا نزول آب و یا ماده غلیظ که مقدار آن را بزرگ و حجم آن را فربه گرداند و یا
فرود آمدن امعا و یا ثرب و هر یکی مسمی باسم آن اند مانند ریحی و مائی و لحمی و معائی و ثربی و صاحب کامل گفته که قرو لحمی ورم ان
گوشت است در غشای محیط بانثیین و دران حال ورم بلند و برآمده و گاه متحجر و با آن اوجاع رویه می باشد و اما غلظت
و سختی و فربهی را عظم خصیه نامند و مذکور شد **قروح** جمع قرحه است بفتح قاف قرشی گفته تفرق اتصالی است
که در لحم و اعضای لحمی بهم رسد مادام که تازه است آن را جراحت بکسر جیم نامند و چون کهنه گردد و دران چرک
جمع گردد آن را قرحه نامند و قرح بضم و دو جمع جراحت را گویند و اضافت بهر عضوی که دران واقع شود نمایند
و میگویند قرحه معده و گرده و مثانه و امعا و رحم وغیرها **قروح العفنه** قروحی است که دران حرارت ناریه غریبه
بر حرارت غریزیه استیلا یابد و ماده آن را متعفن گرداند **قروح البلخیه** قروحی است که با آن بثور و خشک ریشها
باشد و خوناب از آن جاری گردد و از جنس سعفه رطبه است و بلخیه از آن جهت نامند که در بلخ بسیار می شود
قروح الوضره بفتح واو و کسر ضاد معجمه و فتح رای مهمله و ها قروحی است که دران انواع چرکها باشد **قروح
الخبیثه** قروحی است که بدشواری مندمل گردد و بسبب خباثت و حرارت ماده ولیکن متآکل و ناصور گردد
قروح الساعیه قروحی است که روز بروز زیاده گردد و حوالی خود را فرا گیرد و آن را بفارسی کفگیرک و بهندی
کهرکهره نامند **قروح السالفه** قروح کهنه است که آثار آن مدتی مانده و صلب گشته و سطح مساوی نشده باشد
قرقس بفتح دو قاف و در میان هر دو رای ساکنه و در آخر سین هر دو مهمله و بعضی بجای قاف دوم نیز آورده کرمی است
که بعم رحم مانند قضیب روید و در تابستان طولانی گردد و در زمستان کوتاه **قرن** بفتح قاف و سکون رای
مهمله و نون چیزی است که در فرج زن مانند دندان میروید و مانع وطی است و صاحب آن را قرنا نامند
قشعریره حالتی است که می یابد انسان دران اختلاف در سردی و تخشن در جلد و عضض خود و بدن از آن
تکسیری و اعضا شکنی **قطرب** بضم قاف و سکون طای مهمله و ضم رای مهمله و بای موحده مرضی است
سوداوی از جنس مالیخولیا و صاحب آن میگریزد از خلوت و کثرت صحبت یا دوستان و دوست میدارد

بودن در خلوت و وحشت مقابر را و با وجود این قرار و آرام در موضعی بیش از یک ساعت ندارد بلکه همیشه
تردد می نماید مختلف الوضع می باشد که یکجا میرود مانند حیوانی کوچک که بر روی آب حرکت می کند حرکات
سریعه غیر مختلفه غیر منتظم و هر ساعت در آب فرو می رود و بر می آید و قرار و آرام ندارد و آن را قطربی نامند
قلاع بضم قاف و انها ایست که اندرون دهان بهم میرسد. آنچه ازان متعفن و متقرح گردد آن را اکله و
قروح خبیثه نامند. **قلاع الاذن** شقاقی ست که در بیخ گوش بهم میرسد. و ازان زرد آب و چرک آب
ترشح می کند و اطفال را بیشتر بهم میرسد باعتبار کثرت فضول رطبه که در ادمغه ایشان می باشد. **قلح** بفتح
قاف و لام و حای مهمله زردی و چرکی ست که بر بالای دندان مجتمع گردد **قلق** بتحریک حالتی است
که موجب سرعت انتقال انسان از جایی بجایی گردد **قمل** بضم قاف و تشدید میم و لام و **قمقام** بفتح دو قاف
و میم ساکن درمیان و الف و میم نوعی از قمل است که چسپیده بجلد و مسام و فرو رفته دران می باشد یکی
چون نظر کنند خیال میکنند که گویا بیخ موی است که اندک ورم کرده بسبب عدم حرکت آن و لیکن چون گرم
شود و یا آب نیم گرم بران ریزند سر خود را بر آورد و ماده این غلیظ تر و سرد تر از ماده قمل است و فرق میان
این هر دو آن است که قمقام را پایها بسیار می باشد بخلاف قمل **القمل فی البدن** بفتح قاف و سکون
میم و لام حیوانی است سفید کوچک و بعضی سیاه رنگ که بفارسی شپش نامند که در بدن بسبب کثافات
خارجیه و بدن را ناشستن و لطیف نگاه نداشتن و یا ماده بلغمیه عفنه نضیجه است که طبیعت از داخل آن را دفع
بطرف جلد و مسام می نماید و حرارت غیر طبیعیه آنها را بصورت شپش میگرداند **قمل الاجفان** پیدا شدن
شپش است در پلکهای چشم بسبب ماده بلغمیه عفنه نضیجه که طبیعت آن را بطرف جلد دفع می کند و حرارت
غیر طبیعیه آنها را بصورت شپش می گرداند **قمور** بضم قاف و میم و سکون واو و رای مهمله کلال و ماندگی است
که در بصر بهم میرسد بسبب مداومت نظر برف و یخ و چیزهای سفید و روشنیهای بسیار و براق و صاحب آن
چیزها را مثل اول ندیده و یا از نزدیک می بیند و از دور نمی بیند بسبب ضعف روح باصره و چون نظر کند بسوی الوان
خیال میکند که گویا بران بیاضی است بسبب استقرار و رسوخ بیاض در قوت متخیله آن بهمان جهت مذکوره
قوبا بضم قاف و سکون واو و فتح بای موحده و الف واصل دران تحریک واو است صاحب قاموس گفته
قوبا بضم قاف و سکون عین نیامده مگر قوبا و خشاء و اصلها قوباء و خشاء است و آن خشونت و درشتی است که در ظاهر
پوست بدن بهم می رسد با خارش بسیار و ازان قشور دایم جدا میگردد تا صحت یابد و در ابتدا اندک صلبی پیدا

می شود و یا داغی و خارش بسیار میکند و بعد خارش بسیار اندک آب لزجی ازان تراوش میکند روز بروز منتشر و زیاده
می گردد و از امراض مسریه است و دو نوع میباشد سرخ و سیاه سرخ آن نازکتر و خارش آن کمتر و سیاه آن
ضخیمتر و خارش آن بیشتر و مادهٔ سرخ خون فاسد رقیق مائی بورقی است و مادهٔ سیاه سوداوی غیر طبیعی فاسد
ردی خواه از خون سوخته باشد و خواه از صفرای سوخته و خواه از سودای سوخته که بطرف جلد ریزد و گاه در
عمق بدن بهم میرسد و بدستور خارش بسیار می کند و ازان پوست جدا میگردد و روز بروز منتشر میشود و بسیار آن
خصوصا سیاه ضخیم و آنچه ازان رطوبت صدیدی لزج عفن لذاع تراوش نماید و زود منتشر و اطراف خود را متقرح
و فاسد سازد بسیار ردی و مقدمهٔ جذام و منذر بدان است **و قوبای** منتشر را ابرص اسود اطلاق
می نمایند و گاه قوبا در دماغ ظاهر می شود و علامت و سبب آن قریب بعلامت و سبب حمرهٔ دماغ است لازم
آن حکه و دماغ است **قولنج** بضم قاف و سکون واو و فتح لام و سکون نون و جیم مرضی ست آلی که در معای غلاظ
بهم میرسد با وجع و درد بسیار که دشوار گردد بر آمدن فضولی که بالطبع بر می آمد و دفع می گشت و گاه است
که بسبب شدت وجع هلاک می گرداند بخلاف صداع که شدت آن مهلک نیست و اسم قولنج مشتق از قولون است
و ازین جهت شیخ الرئیس گفته که قولنج حقیقی آن است که در معای قولون تولد یابد و گفته شد که در معای
غلاظ تولد می یابد بجهت کثرت وقوع آن دران و آنچه در معای دقاق تولد می یابد آن را ایلاوس مینامند
و مذکور شد و سبب قولنج یا بلغم غلیظ زجاجی یا بسیار می لزج مخلوط با ثفل و یا ریح غلیظ محتبس محتقن در میان
دو حلقهٔ روده و یا در جوف آن و یا ریختن صفرا بمعده است و گاه بندرت از ورم بلغمی و گاه بسبب التوای
روده و گاه بسبب بسیاری ادرار بول و گاه بسبب خشکی امعا و گاه از حرکت عنیفه و کثرت جماع خصوصا بر سیری
معده بهم میرسد و یا غیر این از اسباب و گاه مشتبه بمغص میگردد و فرق میان هر دو بدان است که وجع
مغص اکال و لذاع است اگر بسبب خلط اکال لذاع باشد و بعد مغص و لذع طبیعت اجابت می کند خصوصا
که آب بسیار گرم نوشد و وجع قولنج سنگین میل باسفل دارد بسبب ثقل مادهٔ محتبسه موجبه و گاه مشتبه بوجع
گرده می گردد و فرق میان هر دو بدان است که صاحب آن درمی یابد که گویا سیخی فرو برده اند در قطن او
و با آن بول گاه بند میگردد و یا اندک اندک می آید و چون قی نماید تسکین می یابد و وجع قولنج پهن میگردد
و بالا میرود و بطرف راست و چپ می گردد برای آنکه رودهٔ قولون از طرف بالا آمده و میل بسیاری
بطرف راست کرده پس برگشته بطرف چپ رفته رو بپائین پس برگشته باز بطرف راست رفته بسوی نشیب

و از فقرهٔ قطن در گذشته و جالینوس گفته که معای قولون رسیده است بهر چهار جهت بطن یعنی بطرف
راست و چپ و بالا و پائین و ازین جهت او جاع آن را فرا می گیرد همه جهات شکم را و درین احتباس
بول می باشد هنگام اشتداد آن غشی و عرق سرد عارض میگردد و بعد قی تسکین نمی یابد بلکه زیاده شدت
مینماید بسبب تحریک مواد و گاه مشتبه بوجع رحم و کبد و طحال میگردد و فرق میان شان بموضع علت است
قی بفتح قاف و یا حرکت معده است برای دفع چیزی که دران است از راه دهان یا حرکت مندفع بسبب
حرکت معده و الات را اتهوع نامند و شی خارج و مندفع مضاف بسوی آن است مانند قی الدم وغیر آن
قی الدم بر آمدن خون است از معده و لواحق آن یعنی بسبب کشوده شدن دهن رگی از رگهای معده یا شگافته
و یا بریده شدن آن بسبب مثلا یا ضربه و یا صدمه وغیرها قیام الکبدی بکسر قاف ذوسنطاریا کبدیست
و قیام بمعنی برخاستن است و چون صاحب آن اکثر باید که برخیزد و بیدار باشد لهذا مسمی بدان گشته از
قبیل تسمیه شی باسم لازم و اسهال کبدی انواع است غسالی مانند آب گوشت شسته و یا قیحی است و یا دموی
و یا صفراوی و یا صدیدی و انواع دیگر است و دموی را ذوسنطاریا کبدی نامند و فرق میان اسهال
کبدی و غیر آن در کتب قوم مذکور است بتفصیل و عدم وجع لازمهٔ این اسهال است و گاه اندک وجعی
در نواحی کبد محسوس گردد قیح بفتح قاف و سکون یای مثناة تحتانیه و حای مهمله چرکی است غلیظ سیال
که از قرحه بر آید و مخلوط بخون نباشد قیله بکسر قاف و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و ها و بدون ها نیز آمده
نزول آب است و یا باسم غریب دیگر در کیس بیضه است و بزرگ شدن آن زیاده از حد طبیعی و آن نوعی از فتق است
و در فتق مذکور شد **حرف الکاف** کابوس بفتح کاف و فتح همزه و سکون آن و یای موحده و های تیغیر
نفس است با انکسار و افتادگی از شدت هم و غیر آن کابوس بفتح کاف و الف و ضم بای موحده و سکون واو
و سین مهمله مرضی است که ادراک می کند صاحب آن در حالت خواب خصوص که بر پشت خوابیده باشد خیالی و
صورت سنگین که برا او می افتد و می فشارد او را و نفس او تنگ میشود و صدای او منقطع می گردد و از حرکت باز می ماند
و هر چند خواهد که حرکت و فریاد بر آورد نتواند و چون منقضی گردد و یا حرکت کند و یا نفس کشد و فتح بیدار گردد و باقی
آید او را ماندگی تا دماغ بهم رسد و سبب آن بخارات غلیظه سیه منتصره است که بمقدم دماغ که محل خیال است
صعود نماید و در اینجا باز غلظت یافته متحبس گردد و لهذا آن را کابوس نامند مشتق از کبس یعنی حبس و از جهت
آنکه می فشارد و جو بر دماغ را آن را خانق و اطباق نامند و اعصاب حس و حرکت را از افعال خود باز میدارد و کمال و

بکسر کاف و فتح بای موحده و الف و دال مهمله در عرف گفته میشود و بر جمیع اعلال کبد و نزد اطبا عبارت از تلج
رطوبت است در عروق کبد بحدیکه منع کند آشامیدن آب را و بسیار کم می‌گردد و دران عطش و علامات آن
قلت عطش و سنگینی و وجع کبد در آخر هضم و بودن قاروره سفید غلیظ و بر بالای آن کف بسیار کثرة الشهوة
بسیاری خواهش بر جماع است و سبب آن امتلای بدن و بسیاری خون و منی و یا حدت منی و لذع آن و یا
بسیاری رطوبات متهیجه و منقلبه بمنی و یا خارش و شوریست که در اوعیه منی بهم رسد و یا بسیاری نفخ در ریاح
منفعله کرب بفتح کاف و سکون رای مهمله و بای موحده و بتحریک را نیز آمده و کربه بضم کاف و سکون را و فتح با
غمی است که نفس را عارض گردد و بفارسی آن را اندوه نامند کرب و کربه سعدی حالتی است که عارض معده
گردد و صاحب آن در خود غمی دریابد و خواهد که انتقال نماید از شکلی بشکلی و از هیأتی بهیأتی و گاه با آن غثیان
نیز می باشد کزاز و کزازه بضم کاف و دو زای معجمه و در میان هر دو الف تشنجی را نامند که ابتدا از عضلات
ترقوه نماید و بکشد تا بطرف سینه و یا پشت و یا هر دو جهت و گاه بطریق تعمیم بر هر تمددی اطلاق می نمایند و گاه
مختص به تمدد حادث از سردی منجمد کننده رطوبت از داخل باشد آشامیدن افیون و آب بسیار سرد و یا از خارج مانند
رسیدن سردی بسیار به بدن از برف و یخ و یا هوای سرد و فرو رفتن در آب بسیار سرد از یک جانب و یا از دو جانب
بسیار اند و تسمیه مرض باسم لازم آن است زیرا که کزاز در لغت بمعنی انقباض و یبس است و آن را بفارسی
کرنک نامند کسل بتحریک ثقل و اعیاست که محسوس گردد در اعضا پس اگر بی سبب ظاهری باشد مقدمه
مرض است خصوصا حمی و غلبه خون یا بلغم کشنج بفتح کاف و شین معجمه و حای مهمله وجع جنب بلا ورم است
کلال بفتح کاف و لام و الف و لام بمعنی اعیا و آفت است کلف بفتح کاف و لام و فا تغیر یافتن
رنگ صورت است بسیاهی و بهم رسیدن آثار کدورت و گاه و تغیر صورت نمی باشد و فرق میان آن
و بهق اسود آن است که کلف املس باشد بخلاف بهق که با اندک خشونت می باشد و کلف در هیئت نام
دانه کنجد است کمنه بضم کاف و سکون میم و فتح نون و ها آن را اطبا باشتراک لفظ بر چند معنی اطلاق می نمایند
گاه بر حالتی که در چشم بهم میرسد که ضعیف می گردد قوت باصره و متغیر میگردد رنگ طبقات آن و مانند بلید
و بطی الحرکه میشود و می یابد صاحب آن که گویا چشم او بزرگ شده است از مقدار لائق طبیعی و می بیند اشیا
را گویا غبار آلوده و در دخان اند و آن را خارش بسیار بهم میرسد و تسکین نمی یابد مگر بشستن باب گرم و
سبب آن ابخره غلیظه سوداویه حاره است که در زیر طبقات محتبس گشته و اطبا این را از امراض طبقه

منجمد شمرده اند و نیز گاه بر ثقل و سنگینی اجفان حادث از ریح غلیظ و یافتن صاحب آن هنگام برخاستن از خواب که گویا رمل و یا خاک دران ریخته شده و این از امراض جفن است و گاه بر کمنة الدم عفنه خلف قرنیه و این از امراض قرنیه است و گاه بر سرخی که در چشم بعد از رفتن رمد می ماند نیز اطلاق می نمایند کمنة الدم بضم کاف و سکون میم و فتح نون و تای مثناة فوقانیه تیرگی است که در چشم و رخساره و غیر آن از ضربه و یا سقطه و یا غیر آن بهم رسد و مولانا نفیس گفته که سیاهی است که زیر پوست بسبب منجمد شدن خون بهم رسد.

حرف اللام ✻ لقوه بفتح و بکسر نیز آمده علتی است آلی در وجه که مستخر می گردد و میل میکند جانبی از صورت بسوی جانبی دیگر و کشیده می شود جانبی بجانب دیگر و متغیر می گردد هیأت آن از هیئت اصلی بسبب ریختن مواد بلغمی و رطوبی بمنبت اعصاب جانب مسترخی و یا متشنج شدن به تشنج امتلائی و یا یبسی و دهان و لبها کج می کردند که نفخ از ان راست بیرون نمی آید و چراغ را به نفس نمی تواند خاموش نمود و آب دهن را نیز درست نمی تواند انداخت و پلکهای چشم بهم نمی آید خصوصا از جانب مسترخی و این علت بر لب عارض نمیگردد مگر بندرت که آفت جمیع شعبهای اعصاب هر دو جانب رو را فراگیرد مگر مبدا آنها و ظاهر نمیگردد در صورت کجی و بدانکه لقوه یا تشنجی است یا استرخائی و فرق میان هر دو آن است که در تشنجی آب دهن کم می باشد و حواس سالم و جلد صورت متشنج و در استرخائی آب دهن بسیار و حواس مکدر و ثقیل و جلد شق مأوف مسترخی و این قلیل الوقوع است و اسم عقاب است و وجه تسمیه این مرض بدان یا از جهت مشابهت اشتداد صاحب آن در سعت با شداق عقاب است یا از برای مشابهت کجی آن بکجی منقار عقاب **لیثرغس** بکسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح ثای مثلثه و سکون رای مهمله و ضم غین معجمه و سکون سین مهمله سرسام بلغمی است یعنی ورم بلغمی عفونی است که در مجاری روح دماغی بهم میرسد و گاه در حجب آن و گاه در جرم آن و بلغم بجهت لزوجت چون نفوذ در حجب بسبب صلابت نمی تواند نمود و نه در جرم دماغ برای لزوجت آن و صلابت این مگر اندک و بعنوان ترشح لهذا گفته شده که گاه عارض می شود دران هر دو و چون این مرض لازم دار نسیان است و لیثرغس یونانی بمعنی نسیان است تسمیه مرض باسم لازم آن نموده اند

حرف المیم ✻ **ماشری** بفتح میم و الف و فتح شین معجمه و رای مهمله و یا بسیر یانی اسم ورم دموی و صفراوی مرکب است که از جوشش خون و صفرا در صورت و پیشانی ظاهر شود و گاه سرما نیز فرا گیرد و گاه اطلاق می نمایند بر فلغمونی حادث در صورت و گاه بر فلغمونی حادث در جوهر دماغ و شیخ الرئیس برورم حادث در جوهر دماغ و شراسیف و جمله سرچنانچه بتصحیح کرده ابا الحسن مانع کامل و گاه بر فلغمونی حادث در جوهر دماغ و شیخ الرئیس برورم

صفراوی حادث در کبد اطلاق نموده ولیکن در عرف طبی که اکثر متاخرین برانند بر ورم حادث از خون و صفرای
مرکب در صورت اطلاق می نمایند **مالیخولیا** بفتح میم والف وکسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه وضم خای
معجمه و سکون واو وکسر لام وفتح یای مثناة تحتانیه والف لغت یونانی ست و بنون بعد از لام اول نیز آمده
و آن تغیر یافتن ظنون و فکر ست از مجرای طبیعی بغیر طبیعی و فساد و خوف بسبب آنکه مادهٔ آن سودای غیر
طبیعی غلیظ تاریک موحش روح دماغ و ترسانندهٔ آن ست بخلاف جنون سبعی و تسمیهٔ آن باسم سبب آن است جهت
آنکه معنی آن بیونانی خلط سیاه ست که سودا باشد و نوعی از آن مالیخولیا را مراقی نامند و آن مالیخولیائی است که
بشرکت مراق بهم رسد و معنی مراق در فتق مذکور شد و مراد از آن اینجا صفاق است **مانیا** بفتح میم والف و کسر
نون و فتح یای مثناة تحتانیه والف بلغت یونانی بمعنی جنون سبعی است و داء الکلب که مذکور شد نوعی از انست
مسامیر بفتح میم و سین مهمله والف و کسر میم و سکون یای مثناة تحتانیه و رای مهمله دانهای کوچک بسیار صلب
است که سر آنها بزرگ و بیخ آنها باریک بر آمده از اندرون عضو مانند میخ باشند و مادهٔ آن سودای غیر طبیعی غلیظ
فاسد ست **مغص** بفتح میم و سکون غین معجمه و صاد مهمله پیچش و وجع امعاست بسبب احتباس ریح یا
فضول یا لبن خشک و یا تناول اطعمهٔ حادهٔ حریفه و یا ریختن خلط مالح بدان و بعضی گفته اند وجع امعاست
مطلقا خواه با قبض و یا اسهال در معای دقاق باشد و یا غلاظ و اگر با زحیر و یا قولنج و یا سحج نباشد پس
آن مرض ست و اگر باشد عرض لازم آنها **مضیض** بفتح میم و کسر ضاد معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و ضاد
معجمه وجعی ست که در لثه بهم میرسد باندک خارشی **ملیله** بفتح میم و دو لام اول مکسور و دوم مفتوح در میان هر دو
یای مثناة تحتانیه بروزن صحیفه در عرف حمی را نامند و باصطلاح طبی حالتی ست مثل حمی و ابلاقی گفته حالتی
ست که مخالط آن حرارت ست ولیکن بحد حمی نرسیده و با آن اعیای و کسل بیماری و اعراض مختلفه باشد.
مورسرج بضم میم و سکون واو و رای مهمله و فتح سین و رای مهملتین و جیم بر آمدن طبقهٔ عنبی ست نزد شکافته شدن
قرنیه بسبب بثره و یا قرحه و یا خراجی که در آن واقع شود پس اگر اندک بر آید مانند سر مورچه آن را مورسرج مینامند
که معرب سرمور ست و اگر زیاده بر آید بقدر سر ذباب آن را ذبابی نامند و اگر بیشتر از آن بر آید بقدر
دانهٔ انگور کوچکی آن را عنبی نامند و اگر زیاده بر آید که از اجفان بگذرد و سائیده شود بمژگان و ملتحم
بر هم بر آمدن چشم باشد آن را تفاحی گویند و چون تفاحی مزمن گردد و بران گوشت بروید و بشکافد قرنیه
آن را مسماری و فلکی نامند و فرق میان مورسرج و میان بثورات چشم آنست که رنگ مورسرج عنبی

می باشد در سیاهی و سهولت و رقت و باطراف بیخ آن چیزی سفید برآمده که اقطار قرنیه باشد که شکافته
شده است بخلاف بثور که چنین نیست **موقان** بضم میم و سکون واو و فتح تای مثناة فوقانیه و الف
و نون نزد اطبا عبارت از امراض است که عارض گردد بسبب فساد هوا وقتیکه هوا قتال باشد و نزد
اهل لغت مولی است که در مواشی واقع شود **موم** بضم میم و سکون واو و میم نوعی از جدری است که
دانهای آن بصورت و سیلنه و شکل زیاده از ساق و قدم برآید **حرف النون** **نار الفارسی**
بفتح نون و الف و رای مهمله بعضی گفته اند که حمره است بحای مهمله و مذکور شد و بعضی گفته اند که ضد آن است
یعنی ماده این صفراوی قلیل التعفن مخلوط با اندک سودا است و آن دانه است برآمده از جنس نمله و سعی
می کند یعنی سرایت باطراف خود می نماید تا آنکه خشک ریشه می شود و با لهیب بسیار و در اول خطوط سرخ یا
طاؤسی رنگ می باشد مانند زبانه آتش هنگامیکه بلند شود و ازین جهت آن را نار نامند بخلاف حمره
که ماده آن سودای غلیظ خالص در بدن است و بسیار برآمده و بلند نمی باشد از عضو و سیاه می گرداند
عضو را و بعضی گفته اند که آتشک است و حق آن است که غیر آن است چنانچه ذکر یافت و فارسی
از آن جهت نامند که اولا آن مرض در بلاد فارس بهم رسیده و یا آنکه در بلاد فارس بسیار بهم می رسد
ناسور بفتح نون و الف و ضم سین مهمله و سکون واو و رای مهمله و ناصور بصاد مهمله قرحه قرمنی است که آن را
غور و عمق باشد و از آن ریم و صدید همیشه آید و مولانا نفیس گفته اند ناصور را بر قرحه اطلاق نمی نمایند مگر آنکه
کهنه شده و مدتی بر آن گذشته باشد از سهام الفیار انع اقل آن چهل روز است **نتو** بضم نون و تای مثناة فوقانیه
و واو ساکنه و همزه ارتفاع عضو است از مکان خود و برآمدن آن و تورم جراحت **نتو الرحم** بضم نون و تای
مثناة فوقانیه و واو مشدده برآمدن رحم است از فرج و یا برگشتن آن از هیأت اصلی بحیثیتی که برگردد باطن
آن تمامی بظاهر و قبضه آن بهم زند و این را انقلاب رحم نامند و یا عنق آن کج گردد بدون انقلاب و درین هنگام
قبضه آن باقی می ماند و نتو رحم را عفل و قرن نیز نامند و صاحب آن را عفلا و قرنا **نتو السره** بضم سین مهمله
و فتح رای مشدده و آن عبارت از بلند شدن آن است و آن یا از سوء تدبیر قابله است و یا پاره شدن صفاق
آن موضع و این را فتق مراق بطن نامند و یا بسبب رطوبت بلغمی که در آنجا جمع گردد چنانچه در استسقا
زقی می باشد و یا بسبب ریحی که در آن بهم رسد چنانچه در طبلی می باشد و یا بسبب روییدن گوشت زیر پوست
آن و یا بسبب شکافته شدن شریانی در آن پس خون از آن برآید و در آن موضع جمع گردد و نتو بالدم

بفتح نون و سکون زای معجمه و فا جاری شدن خون است از جراحت و غیر آن در هر موضع که باشد از داخلی
یا خارجی. نزله بفتح نون و سکون زای معجمه و فتح لام و ها ریختن فضول رطبه است از دو بطن مقدم دماغ
بحلق و لیکن مخصوص بریه و یا سینه و بعضی عام دانسته اند بهر عضوی که بریزد و این حق است. نزول الماء
بضم نون و زای معجمه و واو و لام و فتح میم و الف ممدوده مرضی عینی است و آن عبارت از ایستاده
شدن رطوبت غریبه است در ثقبه عنبیه میان رطوبت بیضیه و صفاق قرنیه و منکرج شدن آن مانند تکرج
مربی و آب غوره پس بدان جهت مانع آید نفوذ اشباح را بسوی بصر و یا بر آمدن نور را از بصر بسوی مبصرات
بنا بر اختلاف مذهبین انطباع و خروج الشعاع و انواع آن یا تام است بحیثیتی که تمام ثقبه را می پوشد و یا ناقص
که بعض آن را خواه اطراف آن را و خواه وسط آن را و باقی مکشوف باشد و همان مقدار دیده شود و جالینوس
گفته ماء عبارت از غلظت رطوبت بیضیه است و اطبا اختلاف نموده اند در تفسیر آن پس جماعه اطبا بر آن رفته
و گفته اند عبارت از غلظت جوهر آن است و محققین اطبا گفته اند عبارت از حصول رطوبت غلیظه غریبه است که در بیضیه
که از آن اندک اندک ترشح نماید و از ثقبه عنبی بر آید و بالای ثقبه زیر قرنیه ایستد چنانچه بعضی گمان کرده اند که جوهر بیضیه
بالتمام غلیظ و منجمد می گردد به سبب برودت و نوعی از آن را ماء رقیق منتشر نامند و صاحب آن می بیند روشنی
های بسیار سطوح و اجسام براق را به سبب رقت آن و گفته اند ماء سه نوع می باشد یکی آنکه فرود می آید و میان
عنبیه و عنکبوتیه می ایستد و بصارت را باطل می گرداند و در حدقه کدورت ظاهر میگردد و رنگ آن اکهب مانند
غمام می باشد و این معالجه پذیر نیست و دوم آنکه می ایستد میان قرنیه و عنبیه و این همان است که ذکر یافت و سوم
آنکه در عصبه مجوفه می ایستد و این هنگام ظاهر نمیگردد کدورتی و متغیر نمی گردد در حدقه مگر بسیار اندک و بندرت و
این را ماء اسود می نامند و قائل این قول فرق میان ماء و سده عصبیه نکرده مگر بر سبیل عموم و خصوص و قوم اطلاق
نمی نمایند ماء را مگر بر سده عصبیه و بعد آنکه ماء گاهی با سده عصبیه باشد و گاهی بی سده و فرق میان هر دو دشوار
است و آنچه گفته اند فرق آن است که اگر گشاده گردد یکی از هر دو حدقه هنگام بر هم گذاشتن یک چشم دلالت
بر عدم سده می کند در عصبیه صحیح است و لیکن کلی نیست جهت آنکه هرگاه ماء بسیار غلیظ باشد هر چند سده نباشد
حدقه در آن گشاده نمی گردد به سبب بر هم گذاشتن یک چشم چنانچه ذکر یافت و فرق در نفس ماء و میان سده
مفرد و ظاهر است جهت آنکه بطلان بصارت با صفای حدقه و یا با اندک تغیری لازم سده است و کدورت
حدقه واجب است در ماء و بطلان بصارت شرط آن نیست بلکه بحال بصارت صاحب ماء مختلف می باشد.

بحسب وقوع و صغر و کبر و غلظت و رقت آن چنانچه مذکور شد و قسم آن بسیار است مانند [illegible] و زیبقی و جصی
و آسمانجونی و منتشر و رقیق و زجاجی و ابیض و بردی و اخضر و اصفر و احمر و ذهبی و ازرق و اسود و نزول الماء
در عقب عبارت از ریختن خلط حاد و سیال است در عقب جرح و ورم لازم آن است بسبب اجتماع آن خلط
در آنجا **نسیان** بکسر نون و سکون سین مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و نون بمعنی فراموش کردن است
آنچه را یاد داشته و یا دیده و این بسبب فاسد شدن قوت ذکر و یا فکر و یا تخیل است اما فساد ذکر باطل شدن
قوت حافظه است و یا ناقص شدن آن و اما فساد تخیل خیال کردن است چیزی را که در خارج موجود نباشد
و یا دیدن امور چند است که در خارج وجود نداشته باشد و یا ضعیف و ناقص گردیدن امور متخیله است که تخیل
امری کما ینبغی نتواند نمود و خواب و احلام نبیند مگر اندک و آن را فراموش کند و همچنین فراموش کند صور
محسوسات را و نتواند که تخیل کند آنها را چنانچه فراموش کرده **نفاس** بکسر نون و فتح فا و الف و سین مهمله
خونی است که در وقت ولادت با جنین و بعد از آن دفع می گردد **نفاطات** بفتح نون و فا و الف و طای مهمله
بعد از الف و تای مثناة فوقانیه و آنها جبالی است که از ماده رطوبی مائی محتبس در زیر جلد در بدن حادث شود
نفاخات بفتح نون و فا و الف و فتح خای معجمه و تای مثناة فوقانیه بثور جبالی است که از ماده ریحی غلیظ محتبس
در زیر جلد در ظاهر بدن [illegible] بهم میرسد و گاه اطلاق می نمایند بر بثور [illegible] نیز بسبب مشابهت آن بدان در رنگ
و هیئت **النفخ و النفخه** عبارت [illegible] از انتفاخ بطن است و اطبا گاه اطلاق می نمایند بر ورم ریحی نیز و اضافت بهر
عضو [illegible] می شود مانند نفخ کبد و رحم **نفث الدم** بفتح نون و سکون فا و تای مثلثه
بر آمدن خون [illegible] از راه دهان اگر با بزاق دفع گردد از اجزای دهان است و اگر با تنحنح از حلق و توابع آن
و اگر با تنخع از [illegible] بطریق سرفه دفع گردد از ریه و اجزای سینه و اگر بطریق قی باشد از معده و یا کبد
است **نفث المده** [illegible] و فتح دال مهمله مشدده و ها بر آمدن چرک است از راه دهان اگر با سرفه باشد از نواحی
صدر و ریه است و اگر با قی باشد از انفجار دبیله معده و یا کبد **نفس الانتصاب** نفس [illegible] یا انتصاب
بکسر همزه و سکون نون و کسر تای مثناة فوقانیه و فتح صاد مهمله و الف و با عبارت از حالتی است که صاحب آن
نمی تواند که نفس بکشد مگر آنکه راست بنشیند و گردن را راست بدارد و سر را بالا کند تا آنکه عروق آن گشاده
گردد و نفس [illegible] سبب آن [illegible] غلیظ است که جذب کند ریه آن را از صدر و احشا بجهت تخلخل و سخافت و [illegible]
[illegible] و بر آمده گردد [illegible] نماید و یا از دماغ بدان ریزد و مجاری و منافذ هوا را که با عضلات [illegible]

باشند پیدا نماید و بعضی این نوع را انتصاب القضیب و ربو و بهر را امتلاء عروق خوانند که در گیا اند بدون اقسام عصبیه و بعضی ربو را به امتلاء عروق شش
و بهر را امتلاء شرائین اطلاق نمایند و یا سبب آن امتلاء ریه و سینه است از بخارات فاسد یا احتقان آن در آن هر دو و یا سبب آن تشنج
عضلات صدر منتجه به آنها از انبساط و یا ضعف حرارت غریزیه است. نفض بفتح نون و سکون فا و ضاد معجمه لرزه و فشار از
تپ است و از این است نافض. **نقرس** بکسر نون و سکون قاف و کسر را و سین مهمله وجعی است
که در مفصل مقدم قدم خصوصا ابهام و انگشتان بهم میرسد و از رگ طرف بالای ابهام شروع می شود تا
بمفصل قدم میرسد و وجع آن شدید می باشد خصوصا که در ابهام باشد بسبب ضیق مفصل آن و بسیاری حس
آن و عدم تحلیل مادهٔ آن از جهت صلابت آن و آن گاه زود تسکین می یابد و گاه دیر امتداد می کشد و اگر بسبب
جماع بر امتلاء و سیری و تناول اغذیه غلیظه و فواکه رطبه و آشامیدن آبهای غلیظ و امثال این پیدا شود و گاه
از اسفل قدم ابتدا می کند و یا از هر دو جانب آن پس شامل جمیع اجزای قدم میگردد و گاه بالا می رود بسوی ساق
و زانو و باعث ورم آن می گردد و گاه بسوی ران. ابن هبل گفته که مفصل ابهام رجل را انقرس نامند پس
تسمیه این مرض بدان از قبیل تسمیه حال با محل است و بعضی گفته اند وجعی که در مفصل رسغ و اصابع
دست بهم رسد آن را نیز نقرس می نامند و مادهٔ آن در رباطات و اجسام محیطه بمفاصل تکون می یابد و لهذا
صاحبان آن را تشنج بهم میرسد بدانکه نقرس خصیان و اطفال و زنان را بهم نمیرسد مگر وقتیکه حیض زنان
بسته گردد. **نمش** بفتح نون و میم و شین معجمه قطعه سیاه رنگ و یا مائل بسرخی مدور است که در پوست بدن
ظاهر می گردد و گاه مانند کلف می باشد و بیشتر در صورت بهم میرسد از مادهٔ سوداوی و نمش بکسر میم لغتی از آن
است و شیخ الرئیس گفته که از آن آنچه مائل بسرخی است نمش نامند و آنچه بسیاهی برش. **نمله** بفتح نون و
سکون میم و فتح لام و ها دانه است و یا دانهای بسیار که با لهیب و سوزش بسیار در بدن ظاهر گردد از مادهٔ لطیف
حریف صفراوی و موضع آن اندک ورم کند و سرایت نماید باطراف و بدود مانند مورچه دود و انواع می باشد
یکی آنکه مادهٔ آن در کمال حرارت و خباثت می باشد و آن اکاله است که پوست بدن را می خورد و متقرح میسازد دوم
آنکه حرارت و خباثت آن بآن مرتبه نمی باشد بلکه لطیف می باشد و آن را ساعیه می نامند بجهت آنکه می دود
باطراف اما متقرح نمیسازد و ساعیه در ظاهر جلد می دود و اکاله در ظاهر و باطن هر دو. **نواصیر** بکسر صاد مهمله
نواسیر بسین مهمله نیز آمده جمع ناصور است قرحه است غائر که در مقعده شود و یک بطرف امعای مستقیم
منفصیه بهم میرسد و از آن چرک آب آید و هر زخمی که کهنه شود و دور گود افتد و از آن چرک آب آید نیز ناصور نامند

بهر عضوی که باشد حرف الواو * وافده بفتح واو والف وکسر فا وفتح دال مهمله وها علتی است که مختص
بقلب بنوامع آن است وباء بفتح واو وبای موحده والف ممدوده ومقصوره نیز آمده مرضی است عام که از
فساد جوهر هوا بسبب اسباب سماوی ویا ارضی حادث گردد تب وبائی وطاعون بهم رسد وبش بتحریک
واو وبای موحده وشین معجمه سفیدی است که بر ناخنها بهم رسد وجمع آن اوباش است وثی بفتح واو و
سکون ثای مثلثه ویا لغزش یافتن وبرآمدن استخوان است از موضع خود بدون برآمدن تمامی آن
وجاء بکسر واو وفتح جیم والف ممدوده کوبیدن خصیه حیوان نر است تا شهوت جماع آن برطرف گردد
وجع بفتح واو وجیم وعین مهمله ادراک واحساس منافی است از آن حیثیت که منافی است ومراد فالم است
وقرشی اعم از آن والسنه وبدانکه وجع بر دو قسم است یکی آنکه او را نامی مخصوص است ومشهور از آن پانزده
نام است ووجه تسمیه هر یک بصفت وهیئات وجع آن است ۱ اخشن بخا وشین معجمه ونون ۲ لاذع بفتح لام والف
وکسر ذال معجمه وعین مهمله ۳ خدری بفتح خای معجمه ودال مهمله وکسر رای مهمله ویای ۴ اعیائی بکسر الف وسکون
عین مهمله وفتح یای مثناة تحتانیه وهمزه ویاء ۵ حکاک بفتح حای مهمله وتشدید کاف والف وکاف ۶ ناخس بفتح
نون والف وکسر خای معجمه وسین مهمله ۷ مرخی بضم میم وسکون رای مهمله وکسر خای معجمه ویا ۸ کاسر بفتح کاف
والف وکسر سین وراء هر دو مهمله ۹ ضاغط بفتح ضاد معجمه والف وکسر غین معجمه وسکون طای مهمله ۱۰ متفسخ بضم
میم وفتح فا وکسر سین مهمله وخای معجمه ۱۱ ضربانی بفتح ضاد معجمه وفتح رای مهمله وفتح بای موحده والف وکسر نون ویای
مثناة تحتانیه ۱۲ ثقیل بفتح ثای مثلثه وکسر قاف وسکون یای مثناة تحتانیه ولام ۱۳ ثاقب بفتح ثای مثلثه وکسر قاف
وبای موحده ۱۴ مسلی بکسر میم وفتح سین مهمله ولام مشدده ویای مثناة تحتانیه ۱۵ محدد بضم میم وفتح حای مهمله
وکسر دال مهمله مشدده ودال مهمله وقسم دوم آن را نامی مخصوص نیست واختصاص بمحل وقوع وعضو یکه در آن
بهم رسد یابد مانند وجع خاصره وظهر وفواد وغیرها وجع الخاصره بفتح خای معجمه والف وکسر صاد وفتح را
هر دو مهمله الم حسی است که در تهیگاه از اسباب مذکوره بهم میرسد وجع الظهر حسی است که در فقرات پشت از سوء
مزاج یارد سافج ویا مادهٔ بلغم خام یا از تعب حرکات بسیار ویا از بسیاری جماع ویا از ضعف گرده و امثال
آن بهم میرسد وجع الفواد بضم فا وفتح واو والف ودال مهمله حسی است که در فم معده بهم میرسد بسبب
سوء مزاج آن وبجهت قرب فم معده بقلب که فواد است مجازا مسمی بدان گشته وجع المفاصل علما گفته
اطبا هر حسی که در مفصل چون ورکین باشد آن را وجع مفاصل نامند ووجع مفصل ورک را وجع الورک

هر چند آن نیز وجع مفاصل است [illegible] عرق النسا و شیخ نجیب الدین گفته که وجع مفاصل ورمی است
که در مفاصل اعضا بهم رسد از ماده غلیظه مخاطی بسبب ضعف مفاصل خواه آن ماده صفرا باشد و یا خون
و یا بلغم و یا سودا اما بلغم اکثری است و سودا اقلی و بندرت و یا ترکیب از اینها و آن وجع اگر در مفصل قدمین
باشد مانند مفصل کعب و انگشتان خصوصا ابهام آن را نقرس نامند و لی ورم را [illegible] وجع الورک
بفتح واو و کسر راء و کاف قرشی گفته که وجعی است ثابت و مستقر در ورک که انتقال بعرق النسا نکند و ایلاقی گفته
که سبب آن ماده فاضله مجتمعه در مفصل است و آنچه در مفاصل پا باشد آن را نقرس و آنچه در مفصل ورک باشد
و پائین نیاید بر ران مگر اندکی آن را وجع ورک و آنچه پائین آید از طرف بیرون ران و نرسد تا بکعب و انگشتان
پا آن را عرق النسا و آنچه در مفصل دستها و زانوها باشد آنرا وجع مفاصل نامند وحم بفتح واو و حای مهمله
و میم شهوت الطین و دیگر کثیفه و یا ادویه و قوت الطعام است وخم و وخام اول بفتح واو و خای معجمه و دوم بکسر واو
و فتح خای معجمه و الف و میم فساد هضم طعام را نامند و گاه وخم هیضی و با نیز آمده از جهت آنکه هیضه آنکه فساد و با عام
و ضرر آن شامل تمام بدن است این مرض نیز چنان است وذقه بفتح واو و دال مهمله و قاف و ها ورمی است که
که در ملتحمه شبیه بدانه سفید که گویا پارچه پنبه است بهم میرسد از ماده بلغمی و رقیق مائی دموی و گاه سرخ رنگ
می باشد اگر ماده آن دموی باشد مواضع بروز و ظهور آن مختلف می باشد گاه قریب بموق اصغر
و گاه زیر جفن و گاه حوالی اکلیل و گاه دانها بسیار ریزه مانند مروارید برشته کشیده و فرق میان این دمویه
سرج بدان است که مور سرج در قرنیه بهم میرسد و این در ملتحمه وردنج بفتح واو و سکون راء و کسر دال
مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح نون و سکون جیم ورمی است که در چشم در پرده ملتحمه بهم میرسد بحدیکه
قرنیه را بپوشد و شیخ نجیب الدین گفته رمدی است عظیم که ورم می کند در آن سفیدی چشم بحدیکه مانع بند
کردن چشم میشود و صاحب تذکرة الکحالین گفته که آن ورم دموی و یا صفراوی است که در چشم بهم میرسد و شیخ الرئیس
فرموده که آن انتفاخ طبقه ملتحمه است و سبب آن کشاده شدن رگی است و یا رگهای متصل بملتحمه و ریختن ماده در آن
و یا به پلک چشم و ورم کردن آن ورم بتحریک واو و راء مهمله و میم زیادتی غیر طبیعی است که در عضو بهم رسد
بسبب داخل شدن ماده در آن و اقسام آن شش است چهار بسبب چهار خلط و پنجم مائی و ششم ریحی و
گاه مرکب از اخلاط نیز می باشد و بدانکه ریح حادث از بخار لطیف اگر نارسیده آن مفارقت ناکرده
داخل جوهر اعضا گردد آن را ورم ریحی نامند و اگر مفارقت کرده و غلظت یافته داخل جوهر اعضا گردد

بلکه در یکجا مجتمع گردد آن را نفخه و انتفاخ نامند نه ورم و نیز بدانکه ورم یا حار است و یا بارد و اکثر اطبا ورم
حار را بالذات از ماده حار پیدا شده باشد ورم صفراوی و دموی و اما شیخ الرئیس اطلاق می نماید
ورم را برانچه ماده آن عفن باشد خواه حار بالذات باشد و یا بالعرض حاصل از عفونت ماده بارد و ورم رخو
ورم سفید نرمی است که حرارت و وجع با آن نباشد و گاه اندک درد می کند و لیکن نه آن است که مطلقا
دران درد نیست زیرا که بلغم نیز بسبب برودت و امتلا و تمدد که لازم آن است مولم است هر چند نسبت
باخلاط دیگر کمتر و ورم بلغمی را بیونانی اذیما نامند **وشکین** بفتح واو و سکون شین معجمه و کسر کاف و سکون یای
مثناة تحتانیه نوعی از جدری است که سبزرنگ و دران خطوط سفید باشد. ورمی خوردن چرک است
جوف را **وضح** بفتح واو و ضاد معجمه و حای مهمله شیخ الرئیس فرموده که بهق ابیض است **وهن** بفتح واو
و سکون ها و نون دو هی درد است که در استخوان و آنچه متصل بدان است بهم رساند بسبب ضربه و یا سقطه بدون
آنکه تفرق اتصال واقع شود **حرف الها** **هاشمه** بفتح ها و الف و کسر شین معجمه و فتح میم و ها شکسته شدن استخوان
سر را نامند **هرب الاذن** بسیار متاذی شدن است از صداهای عظیم و بلند و الم یافتن از آن **هزال**
بکسر ها و زای معجمه و الف و لام گداختن گوشت بدن و لاغر شدن آنست و بهزال کرده عبارت از لاغری
و کمی گوشت آن است **هلاس** بضم ها و فتح لام و الف و سین مهمله عبارت از التحلیل بسقم عروقی است
و بدن البته غذا نمی یابد و لاغر میشود **هم** بفتح ها و تشدید میم کیفیت نفسانی است که تابع آن حرکت روح
و حرارت غریزی است بسوی داخل و خارج بجهت وشد امری متصور خواه خیر متوقع باشد و یا شر منتظر لیکن آن
مرکب از خوف و رجا است و هر کدام که غلبه نماید بر فکر نفس بسوی آن حرکت می نماید در خیر بسوی خارج و در شر
بسوی باطن و ازین جهت گفته اند آن هم فکری است و هم بکسر ها شیخ فانی را نامند **هواع** بضم ها و فتح واو
و الف و عین مهمله مشتق از هوع بمعنی قی است. هوع و قی ذکر یافت **هوال** بفتح ها و سکون واو و لام تیزی
خوف دوام شدید. و از ان است مرض هاکل یعنی شدید **هیضه** بفتح ها و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح ضاد
معجمه و ها حرکت کردن مواد فاسده غیر منهضمه است برای جدا شدن و برآمدن از معده و امعا بقی و اسهال
با شدت و ضعف از قوت دافعه و سبب آن یا تغیر یافتن و یا فاسد شدن طعام است بصفرا و یا بلغم بسبب
رداءت کیفیت و قبول کردن احتراق را و دفع طبیعت آنچه را لطیف طاقتی بر فم معده است بقی و آنچه
غلیظ و سنگین در قعر معده است با سهال و گاه بسبب خوردن طعامی بر طعام غیر منهضم و یا آشامیدن آب بسیار

ویا خوردن میوهٔ تر بالای طعام بغیر هضم خصوصا که بسیار چرب باشد ویا بودن اخلاط فاسده در معده و
خوردن طعام بسیار بر آن ویا بودن ریح بسیار در معده وغیر اینها از مفسدات وچون هیضه محتبس گردد و
مادهٔ آن سمی باشد سمیت آن سرایت بقلب ودماغ وسایر اعضا نموده هلاک میگرداند **حرف الیا مع الرا**
یرقان بفتح یای ورای مهمله وقاف والف ونون تغیر یافتن رنگ بدن است خصوصا سفیدی چشمها
بزردی ویا بسیاهی وآن دو لون است اصفر واسود وسبب اصفر یا دفع طبیعت است صفرا را بسوی
جلد وظاهر بدن از قبیل بحران خصوصا در روز باحور ولیکن اگر قبل از سابع باشد بد است وخطرناک بجهت آنکه آن
از دفع طبیعت نیست بلکه از غلبه وکثرت وثوران خود است وضعف طبیعت ویا بودن سده در کبد ویا از
سوء مزاج حار کبد ویا سوء مزاج حار مراره ویا حرارت جمیع بدن ویا ورم کبد ویا ورم مراره ویا سده میان مجرای
مراره وروده ویا ضعف مراره ویا استحاله یافتن بعضی اخلاط بمره صفرا ویا قولنج ویا بسیاری گرمی هوا ویا گزیدن
حیوان سمی ویا آشامیدن دوای قتال است وبول درین بسیار رنگین وبراز سفید می باشد وسبب یرقان اسود
یا بسیاری گرمی کبد ویا ضعف جاذبه طحال ویا ضعف ماسکه آن ویا ورم طحال ویا سده فیمابین کبد وطحال ویا میان
طحال وفم معده است وگاه بول وبراز هر دو درین سیاه می باشد وفرق میان کبدی وطحالی آن است که
کبدی قلیل السواد وبا آن سوء حال کبد می باشد وطحالی شدید السواد **ینع** بفتح یا ونون وعین مهمله ورم عظیم
در ملتحمه یا اجفان است اگر در مردم کبار بهم رسد واگر در صغار بهم رسد ودردینج نامند چنانچه در حرف الواو مذکور
شد * تمام شد حصه دوالامراض **فصل پنجم** در بیان اوزان ومکاییل صغار وکبار شرعیه واهل ایران
وهندوستان وطبیه وتطبیق آنها باهم بدانکه اوزان هر بلدی ودر مسکوک آن نیز بحسب تفاوت
ازمان وتبدل دول وتجدید سلطنتها وسلاطین در معرض تحویل وتبدیل وتغیر ومصطلح هر قومی چیزی وپیمانهٔ
خاصی است وچون مقصود درین کتاب اوزان طبیه است اوزان شرعیه را برای تیمن وتبرک واوزان
هندوستان وایران نیز چون در بعض جاها وارد شده است در اکثر نسخ وبرای تطبیق باهم نیز ایراد نمود
وازانها آنچه را جناب مستطاب مستغنی الالقاب پیر ومرشد حقیقی مدظله العالی در رساله که در اوزان شرعیه
واهل ایران وهندوستان وتطبیق آنها باهم تالیف فرموده اند محقق وجامع وشامل کل است از انجا
انتخاب نمود وآنچه را نیافت از قانون شیخ الرئیس وتحفة المؤمنین حکیم میر محمد مؤمن واصول التراکیب
خجندی وقرابادین قلانسی وغیر اینها از کتب معتبره معتمده دیگر وبالله التوفیق والاعانة اما اوزان

متعارفه شرعیه * **قیراط** عبارتست از نصف عشر مثقال شرعی است که یک جزو از بیست جزو آن
بود و بوزن سه جو و سه ربع جو متوسط باشد * و **دانق** که بفارسی دانگ نامند عبارتست از سدس
درهم شرعی که بوزن هشت جو متوسط باشد و **درهم** شش دانق است که بوزن چهل و هشت جو متوسط باشد و
بحسب مثقال نصف و خمس مثقال شرعی است **مثقال** بیست قیراط است که بدرهم یک درهم و سه سبع درهم و
بوزن شصت و هشت جو و چهار سبع جو متوسط باشد * **دینار** بعینه مثقال شرعی است بلا اشتباه * **رطل عراقی**
یکصد و سی درهم است که نود و یک مثقال و بشعیرات شش هزار و دو صد و چهل جو متوسط باشد و آن دو ثلث رطل
مدنی بود * **رطل مدنی** یکصد و نود و پنج درهم شرعی است که بمثقال یکصد و سی و شش مثقال و دو ثلث مثقال
و بشعیرات نه هزار و سه صد و شصت جو متوسط باشد و آن یک و نیم رطل عراقی بود * **رطل مکی** ضعف یعنی دوچند
رطل عراقی است که بدرهم دو صد و شصت درهم شرعی و بمثقال یک صد و هشتاد و دو مثقال باشد * **مد** ربع صاع
است که بحسب درهم دو صد و نود و دو درهم و نیم و بحسب مثقال دو صد و چهل مثقال و سه ربع مثقال است و آن دو رطل
و ربع رطل عراقی است که یک رطل و نصف مدنی باشد * **صاع** چهار مد است که بدرهم یکهزار و یک صد و هفتاد
درهم و بمثقال هشت صد و نوزده مثقال و آن برطل عراقی نه رطل و برطل مدنی شش رطل و بمکی چهار
و نیم رطل بود * **قنطار** شش من است که بحساب رطال یکهزار و دو صد رطل عراقی و هشت صد رطل مدنی
و شش صد رطل مکی است که بحساب امداد پانصد و سی و سه مد و ثلث مد و بحساب صاع یک صد و سی صاع
و سه و ثلث صاع و بدرهم یکصد و پنجاه و شش هزار درهم شرعی و بمثقال یک صد و نه هزار و دو صد مثقال
شرعی باشد * **اما اوزان متعارفه مختصه ببلاد هند** * **سرخ** که عین الدیک باشد و بهندی
گهونگچی نامند سه جو متوسط است و از قیراط سه ربع کمتر است * **رتی** که تخم کل چاندنی باشد چهار جو متوسط
است * **ماشه** هشت رتی است و بحسب شعیرات سی و دو شعیره و بحسب برنج شصت و چهار برنج * **آنه** پنج
رتی است که شانزدهم حصه روپیه هندی است و آنه روپیه سکه یک برنج از ده ماشی زیاده است کم پنج رتی
و یک برنج باشد * **تانک** چهار ماشه است و بقولی بیست و چهار سرخ * **توله** متعارفه بنگاله دوازده ماشه است
و بحساب رتی نود و شش رتی و بدرهم شرعی نه درهم و بمثقال شرعی شش مثقال و ربع مثقال و ربع خمس مثقال
و توله متعارف شاهجهان آباد ده ماشه است بدانکه روپیه که نقره مسکوک بلاد هند و بنگاله است بر دو قسم
است یکی ده ماشی متعارف شاهجهان آباد و اکثر بلاد هند و دیگر روپیه متعارف بنگاله و این ده ماشه و دو رتی

است و معروف بروپیه سکه است مهر یعنی اشرفی هندوستان و بنگاله که عبارت از طلائی مسکوک آن
بلاد باشد و آن کامل الوزن دارد و ناقص الوزن کامل الوزن آن در کل ممالک هندوستان از نه ماشه
و شش رتی و بحسب رتی هشتاد و هشت رتی و بحسب درهم شرعی هفت درهم و یک ربع درهم شعیره و بحسب
مثقال پنج مثقال و هشت شعیره و یک سبع شعیره است زیاده نیست و ناقص آن از نه ماشه و چهار رتی کمتر نمی باشد
پیسه عالمگیری که از مس متعارف در زمان قدیم هند و بنگاله است بعینه توله بنگاله است که دوازده ماشه باشد
و پیسه متعارف این زمان ده ماشه و نیم است و دام پنج تانک است که بیست ماشه باشد سیر عالمگیری شصت و
چهار توله است به توله بنگاله و بحسب درهم پانصد و هشتاد و شش درهم شرعی و بحسب مثقال شرعی چهار صد و سی مثقال
و یک خمس مثقال من عالمگیری چهل سیر است که بحسب توله دو هزار و پانصد و شصت توله و بحسب
ماشه سی هزار و هفت صد و بیست ماشه باشد و بدرهم شرعی بیست و سه هزار و چهل درهم و بمثقال شرعی هفده
هزار و یک صد و بیست و هشت مثقال اما اوزان متعارفه ایران + ارزن که بفارسی برنج نامند یعنی
ارزن متوسط در بزرگی و کوچکی اوزان دو جدول بری است جسم از مثقال دو شعیره است که چهار ارزن باشد
قیراط از مثقال چهار شعیره و یک ربع شعیره است که هشت ارزن و نصف ارزن باشد و دانگ که بفارسی
دانگ گویند بیست و یک شعیره است و یک ثلث که چهل و دو ارزن باشد و دو ثلث ارزن مثقال صیرفی
گفته اند که بیست و چهار قیراط است و گفته اند یک صد و چهل و شش جو و ربع است که سه درهم شرعی و دو جو
و ربع جو متوسط و یک مثقال و شش سبع مثقال شرعی باشد بدانکه در مثقال صیرفی اختلاف بسیار است
حکیم میر محمد مؤمن در [illegible] جدید گفته که سه ماشه میشود مؤلف گوید که مقرر است که دو غازی چهار مثقال است
و روپیه ده ماشی هندی دو مثقال و نیم چنانچه غازی را با روپیه سکه بنگاله وزن نموده شد یک روپیه و نیم
آنرا کامل یافتم که یک صد و بیست و هشت رتی که شانزده ماشه باشد و رتی هم مقرر است که چهار جو متوسط
است پس ازین تحقیق باید که مثقال صیرفی یک صد و بیست و هشت جو متوسط باشد نه یک صد و چهل و
شش جو پس مثقال صیرفی سی و دو رتی باشد که چهار ماشه است که دو درهم و دو ثلث درهم شرعی و دو مثقال
الا ثلث مثقال شرعی است تخمینا غازی ایلچی دو مثقال صیرفی است که هشت ماشه باشد و دو غازی چهار
مثقال است که شانزده ماشه باشد یعنی یک توله و چهار ماشه سیر تبریز و اهل خراسان پانزده مثقال است که پنج
توله باشد و دو نارسی و هفت مثقال و نیم است که دوازده توله و نیم باشد پنج تا رچه ده مثقال و

ربع مثقال است که شش توله و سه ماشه باشد و دو و نیم آثار نصف آن است که نه مثقال و سه ثمن مثقال
باشد که سه توله و یک نیم ماشه است من تبریزی ششصد مثقال است که یکصد و پنجاه دوغازی باشد
که دو صد توله که سه آثار و هشت توله که ثمن آثار است می شود و بدرهم شرعی یک هزار و هفت صد و نود و نه و
نیم مثقال شرعی یکهزار و دو صد و شصت مثقال است نیم من تبریزی سه صد مثقال است که یکصد توله
باشد که یک آثار و نیم و چهار توله است یک چهار یک ربع من تبریزی است پنجاه عبارت
از هشتم حصه یک من است که نیم چهار یک باشد سیر عبارت از شانزدهم حصه یک من است پانزده نصف
سیر است و آن را در اصفهان ده نار گویند من شاهی یکهزار و دو صد مثقال است که سه صد دوغازی باشد
که دو من تبریزی است پس بحساب هندی شش آثار و شانزده توله که یک ربع آثار است میشود اما اوزان
متعارفه طبیه صغار و کبار آنها اما صغار آنها بترتیب حروف ابجدی یا بد الولو والولس
نیز و بعضی یکپا انگ مثقال و نیز بعضی یک دانگ درهم و بوحنا ابن سرابیون گوید سه قیراط است اودیه *
و آلولقوس یک پاو قیراط اند استار چهار مثقال و نیم است بوزن ذهب و بوزن فضه شش درهم و سبع درهم
و شیخ الرئیس رحمه الله تعالی شش درهم گفته و حذاق اطبا آن را چهار مثقال دانسته اند پس آن بحساب
چهار مثقال و نیم که هر مثقالی بقول محققین یکصد و بیست شعیره باشد بحساب هندی سی رتی میشود که سه ماشه
و شش رتی باشد پس چهار و نیم مثقال شانزده ماشه و هفت رتی بود که یک توله و پنج ماشه و هفت رتی باشد
و بمثقال شرعی هشت مثقال و چهار شعیره و بصیرفی چهار مثقال و ربع الا ثمن ربع مثقال بود اکسوفافن
بحسب کیل هشت درهم و بحسب وزن هشت قیراط است زیرا که مستعمل در هر دو است و بقول شیخ الرئیس رحمه الله
تعالی هژده درخمی است اوقیه که وقیه نیز نامند بوزن فضه ده درهم و پنج سبع درهم و بوزن ذهب هفت
مثقال و نیم است بمثقالی که ذکر یافت در استار که سه ماشه و شش رتی باشد دو توله و سه ماشه و شش رتی
و بمثقال شرعی سیزده مثقال و نیم و بمثقال صیرفی هفت مثقال الا هشت شعیره که دو رتی باشد که ربع ربع مثقال
می شود اولولاست نه قیراط است اونقوس یک اوقیه باقلا را از مطلق آن وا رباقلای یونانیه
نیم درهم و بقولی دو شامون و بقولی شش قیراط است باقلا اسکندریه نه قیراط باقلا مصریه چهل
و هشت جو متوسط است که یک درهم باشد که دوازده قیراط است که یک ماشه و نیم هندی باشد که دوازده رتی
است بردار زعفیر یک درهم بردار کبیر مانند ملعقه است و آن از عسل و شی مانع چهار مثقال از معجون

مراد دو به خشک دو مثقال است و بقولی یک مثقال بربسه دو قیراط است بندقه یک درم و نزد بعضی یک
مثقال است ترمسه دو قیراط مثقال است جرجر و جرجیر بجیم و رای مهمله هر یک دو ثلث مثقال است خرنوبه
شامیه یک قیراط حبه چهار مثقال جوزه از مطلق آن مراد ند درهمی و نزد شیخ الرئیس چهار درم شامی و
نزد بعضی چهار مثقال است جوزه بنطیه یک مثقال جوزه ملکیه شش درهمی است حاماهی صغیر
دو مثقال حاماهی کبیر سه مثقال حبه از درهم دو نیم ارز است تخمینا و از مثقال چهار ارز است که دو شعیره
باشد حفنه بحای مهمله و فای معجمه بحسب وزن قریب بشش مثقال و بعضی چهار مثقال گفته اند و گویند
آن مقدار است که کف دست را هموار سازد و بکنجی میان ابهام و سبابه که سر آنها برهم گذارند و از مثالش یک
قبضه است که یک دسته نامند که بقبضه در آید حمصه چهار جو و یک ربع جو باشد و مساوی قیراط بود خرما
یک دانگ و نیم خرنوب از مطلق آن مراد یک قیراط است خرنوب شامیه چهار حبه فضی و سه حبه ذهبی
است دانق که بفارسی دانگ نامند از درهم دو قیراط چهار طسوج هشت حبه شعیر و شانزده ارز است و از مثقال سه
قیراط و یک حبه که چهار طسوج بجیم ده حبه و با ارز چهار ارز باشد که مثقال طبی موافق اوزان هندیه سه رتی و سه ربع
رتی و بقیه فی پنج رتی و یک ربع رتی و بشرعی چهار رتی و سه ربع برنج و از درهم طبی دو نیم رتی و از صیرفی
چهار رتی و از شرعی دو رتی تخمینا میشود درهمی یک درهم است و شیخ الرئیس یک مثقال گفته که شش
البولات که پنجاه و چهار قیراط است باشد درهم گویند معرب درخمی است خجندی گوید که آن نامی دارد دو نوع
درهم تام که در قدیم الایام متعارف بوده هشت دانگ و ناقص آن که جدید مقرر شده است شش دانگ
است که دوازده قیراط فضی باشد و به طسوج بیست و چهار طسوج و بحبه چهل هشت حبه پس آن نود شش شعیره میشود
که سه ماشه هفت باشد و درهم ناقص چهار دانگ و نیم است و از درهم طبی مراد این است که دو ماشه
و دو رتی هندی باشد زیرا که آن هفتاد و دو شعیره است که هر دو رتی باشد و از کلام شیخ الرئیس که فرموده
اند و المن یکون اربعین استارا و الرطل عشرین استارا و الاستار ستة دراهم و دانقا و هو اربعة مثاقیل
پس مثقال هفتاد و دو شعیره می شود بقول ایشان چنانچه انشاء الله تعالی در بیان مثقال خواهد آمد و درهم
بدان حساب چهل و پنج شعیره و ثلث شعیره میشود که یازده رتی و یک شعیره و ثلثی که یک ماشه و سه رتی
و یک شعیره و ثلث شعیره باشد و دیگران هر یک چیزی گفته اند و عمل بقول خجندی اولی می نماید سما
یک عزا و نیم است که ده مثقال و نیم باشد سکرجه از مطلق آن نزد شیخ الرئیس مراد شش استار

مثقال صیرفی دو ماشه و دو رتی هندی و مساوی درهم ناقص است که درهم طبی نامند بقول خجندی و
بقول نواب غفران مآب بیست و پنج رتی و سه خمس رتی میشود که سه ماشه و یک رتی و خمس رتی باشد
تحیّناً زیرا که نوشته اند که چهار مثقال صیرفی پنج مثقال طبی است و اطبای دیگر هر یک چیزی گفته اند
و اکثری وزن مثقال را صریح ذکر نه نموده اند شاید بشهرت حواله نموده باشند الحاصل قول بقول نواب
غفران مآب و یا خجندی اقرب بصواب می نماید العلم عند الله **ملعقه** از عسل چهار مثقال و از ادویه خشک
مراد یک مثقال و دو مثقال نیز گفته اند **مسطرون کبیر** سه اوقیه **مسطرون صغیر** بوزن نبوذج **ملیکه** بود که شش
درهمی است **من اسکندرانی** سه او بولو است **ناطل** و **نیطل** دو استار است و نزد خجندی دو اوقیه
و در مفتاح الطب هفت درهم **نواة** دو دانگ مثقال است و نزد بعضی نیم درم فضی است **سیعون**
دو مثقال و نیم است **هامین** پنج استار و بیست درهم و چهار او بولو است **یمینا** سه ربع اوقیه است ✽
و اما **اوزان کبار طبیه نیز به ترتیب حروف تهجی** ✽ **ابریق** دو من است و نزد بعضی پنج
رطل **طالیقون** یک صد و پنجاه رطل است که هر رطلی دوازده اوقیه باشد **الطالیقی** هشت جوهین است
که هفت هزار و دو بیست مثقال باشد **ایاب** از عسل دو رطل و نیم است و از روغن یک من و نیم **جره**
از مطلق آن مراد بیست و چهار قسط و نزد اسرائیل چهل و چهار قسط **جره صغیر** چهار قسط **جره الطالیقی**
چهل و هشت قسط **جوزق** و **جوسقا** هر یک سه رطل اند **جوهین** شش قسط بقسط رومی که نه صد مثقال
باشد **رطل** مراد از مطلق آن نزد اطبا رطل بغدادی است که عراقی نامند که دوازده اوقیه باشد
و باصطلاح بیست استار و بمثاقیل نود مثقال که بحساب خجندی بهندی بیست و هشت توله و چهار ماشه و نیم
می شود و بدرهم یک صد و بیست و هشت درهم و چهار سبع درهم ابن سرابیون گفته رطل عسل بنسبت بر رطل
شراب بقدر ربع زیاده است و بنسبت بر روغن بقدر نصف زیاده و رطل شراب بنسبت بر روغن بقدر تسع زیاده است
زورق مطلق یک کیله است و بقولی دو قسط که هشت رطل باشد و بقول شیخ رئیس سه رطل و گفته اند بیست
اوقیه است برای آنکه هر اوقیه دوازده درهم باشد **زورق الطالیقی** شش قسط است باقساط رومیه
و بقولی هشت جوهین است **سمطیس** جره صغیر است که چهار قسط باشد **صاع** چهار من است آن بقول
خجندی که انشاء الله تعالی در بیان من خواهد آمد بهندی دو صد و بیست و پنج توله میشود که سه آثار و نیم
و یک توله باشد و بحساب نواب مرحوم که نیز در همانجا خواهد آمد سه آثار و یک ربع و ربع ربع آثار میشود بقول

شیخ الرئیس مثقال را درهمی گفته که هفتاد و دو شعیره باشد و دو آثار الا یک ثمن آثار میشود و اگر مثقال را مثقال
صیرفی گیرند مساوی آنچه آن مرحوم فرموده اند می‌شود زیرا که ایشان نیز من را یکصد و شصت مثقال فرموده
اند که المن یکون اربعین استارا و الاستار اربعة مثاقیل **رطل یعقوبی** یک صد و بیست و پنج رطل است
قسط رومی نه رطل و نصف سدس رطل است که بیست اوقیه باشد **قسط النطالیقی** یک رطل است
و نزد بعضی یک رطل و نیم و در کتاب ساهر دو رطل و نیم است و از روغن هژده اوقیه و از شراب هشتاد رطل و از عسل
بقول شیخ الرئیس دو رطل و نیم **قفیز** از کیل پیمانه ایست که بوزن بیست و پنج کیله باشد و گویند بیست و چهار کیلچه
است **قوطولی** پیمانه ایست که هفت اوقیه باشد و گویند از شراب ده اوقیه و از زیت نه اوقیه و از عسل
سیزده اوقیه **کیلچه** پیمانه ایست که یک من و هفت ثمن من باشد **کیله** سه صد درهم و کسری است **[illegible]**
شش استار و ربع استار است **مکوک** سه کیلچه است **من** از مطلق آن مراد دو رطل است که چهل استار
باشد و بوزن ذهب یک صد و هشتاد مثقال باشد و بوزن فضه دو صد و پنجاه و هفت درهم و سبع درهم
و نواب مرحوم نوشته اند که من طبی یک صد و شصت مثقال صیرفی است و هر چهار مثقال صیرفی پنج مثقال
طبی است پس بحساب خجندی پنجاه و شش توله و سه ماشه میشود و بحساب نواب مرحوم پنجاه و سه توله و چهار
ماشه اگر استار را چهار و نیم مثقال اخذ نمایند و بحساب شیخ الرئیس که در درهم ضمنا و در مثقال صریحا ذکر یافت
سی توله می‌شود و اگر مراد از مثقال مذکور در استار فرموده اند و هو اربعة مثاقیل در آخر بیان مقدار من همان
مثقال باشد و اگر مراد مثقال صیرفی باشد پس مساوی آن است که قدس سره فرموده اند **من ملکی** یک صد
و شصت مثقال است **من رومی** بیست اوقیه است که صد و پنجاه مثقال باشد **من مصری و النطالیقی**
شانزده اوقیه اند که یک صد و بیست مثقال باشد **من اسکندرانی** سی اوقیه بود **من قطری** بیست
و دو اوقیه و نزد شیخ الرئیس رحمه الله تعالی یک صد و هفتاد مثقال است **تذییل** در بیان تحویل بعض اوزان
ببعض و معرفت آنها **تحویل** درهم بمثقال آن است که از دراهم نصف و خمس را جمع نمایند که آن عدد مثاقیل است
مثلا پس خواستیم دانسته شود که پنجاه درهم چند مثقال است از پنجاه نصف گرفتیم که بیست و پنج باشد و خمس
آن که ده مجموع سی و پنج شد پس دانسته شد که پنجاه درهم سی و پنج مثقال باشد **تحویل** مثقال بدرهم
آن است که چون بر عدد دراهم سه سبع افزوده شود مراد حاصل میگردد مثلا پس خواستیم دانسته شود که چهل
و دو مثقال چند درهم است پس افزودیم هژده را که سه سبع چهل و دو است بر عدد مثاقیل مذکوره دانستیم

که چهل و دو مثقال شصت درهم است **تحویل** بادون درهم بادون مثقال آن است که حبه در آورند و ثمن
آن را بیندازند پس انچه بماند حبات مثقال خواهد بود مثالش هرگاه پرسند که چهار دانگ درهم چند مثقال
می شود باید حبه حساب نمود و آن سی و دو حبه محسوس میگردد و چون ثمن را وضع کنند بیست و هشت حبه بوزن
مثقال می ماند و آن نه قیراط و یک حبه از مثقال است **تحویل** بادون مثقال بادون درهم آن است که بدستور
مذکور حبه در آورند و بر آن سبع آن افزایند مجموع آن حبات درهم خواهد بود مثالش چون پرسند که ده قیراط و نیم
مثقال چه مقدار از درهم است باید که آن را حبه در آورد و آن سی و یک حبه و نیم میشود و چون سبع آن را که چهار
حبه و نیم است بران افزایند سی و شش حبه درهمی خواهد بود و آن چهار دانگ و نیم درهم است **تحویل** اوزان
دیگر باوزان هندیه بدانکه هر وزنی را که خواهند تطبیق باوزان هندیه دهند و معلوم نمایند که چه مقدار از آن
است باید که اگر بادون درهم و یا مثقال است بشعیره برند و شعیره را برتی و رتی را بماشه و مقدار وزن آن را
دریابند که چند رتی و یا چند ماشه است مثلا چون خواهند که بدانند درهم چند رتی و یا چند ماشه است و همچنین
مثقال بدستوریکه ترقیم یافت دریابند و در ضمن درهم و مثقال نیز ذکر یافت و اگر با فوق درهم و مثقال است مقدار
هر یک از آن هر دو را بحساب هندی دریافته حساب نمایند که چند ماشه است و هر دوازده ماشه را یک توله
محسوب دارند و هر شصت و چهار توله را یک سیر و هر چهل سیر را یک من تا آسان و واضح گردد و انشاء الله
تطبیق بعض اینها جابجا بالطریق دستور العمل نیز ذکر یافت و بالجمله آنجا شعیره را برتی و رتی را بماشه و سیر
اینجا ماشه را بتوله و توله را باثار و آثار را بمن برند **فصل** نوزدهم در بیان بعض امور متعلقه بنجوم و طبیعیات
بدانکه مولدات ثلثه که جماد و نبات و حیوان موجودات این عالم باشند متکون و مترکب از امتزاج عناصر
اربعه آتش و هوا و آب و خاک اند بتاثیر کواکب سبعه سیاره زحل و مشتری و مریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر
باعانت ثوابت و نظرات هر یک بایکدیگر به تحریک افلاک دوار بامر پروردگار جل و عز و هر یک از ارکان را دو
طبیعت است چنانچه سبع سیاره خصوصا علویات و شمس را دو قوت است یکی فاعله و دیگری منفعله فاعله
حرارت و برودت و منفعله رطوبت و یبوست چنانچه ذکر یافت و در جدول منسوبات کواکب نیز خواهد آمد و سه
کواکب دیگر تابع و مشارک علویات اند زهره مشارک مشتری و عطارد مشارک زحل و قمر مشارک شمس و سه
کواکب و روحانیه علویات و شمس بلسان شرع هر یک معبر و مسمی بملائکه از ملائکه عظام اند مثلا روحانیه زحل را
عزرائیل ملک الموت قابض ارواح نامند و روحانیه مشتری را میکائیل مالک ارزاق و روحانیه مریخ

را اسرافیل نافخ صور وروحانیه شمس را جبرئیل حامل وحی وتنزیل والهام وانچه درین عالم سانح وواقع
می گردد بحکم حق جل شانه از تاثیر آنها است خواه در قعر زمین وجبال وسواحل باشد از ترکیب زیبق
وکبریت که مادهٔ معدنیات است باختلاف مراتب آنها از لطافت وکثافت وصفا وکدورت وتساوی
هردو یا قلت وکثرت یک دیگر چنانچه در فصل نهم ذکر یافت ویا نزدیک بسطح زمین خواه بتوسط بزر وتخم
ونواة وامثال آن که محتاج ادراک وعمل وتصرف بنی آدم نباشد که گیاها واشجار خود روست ویا بعمل وتصرف باشد
که انواع زراعتها وغرس اشجار وترکیب بعضی انواع با بعضی است که نباتات باشند وآیه کریمه وافی هدایه
وفی السماء رزقکم وما توعدون بیک معنی اشاره بدان است زیرا که بدون نزول باران وتاثیر آفتاب
وسائر کواکب بر اراضی انواع نباتات وحبوب واثمار وحیوانات که غذای حیوان وانسان است بهم
نمیرسند ونزول رحمت وبرکت وفیض وبهشت ونعم موعودهٔ آن باعتبار رفعت وعلو شان ومنزلت
معبر از سماء در سما وفوق آن است یا برروی زمین خواه در سوراخهای زمین وجبال وخاکها وزمینهای
نمناک وگودالها ونیزارها وامثال اینها بی نتاج وجمع نر با ماده که انواع هوام وحشرات باشند ویا به نتاج
که بعض اینها والنعام ودواب سهلی وجبلی واهلی ووحشی باشند ویا بعمل وصنعت انسان که جفت نماید بعضی
وانواع را با بعضی دیگر مانند اشتر که از جمع الاغ با فرس است ویا بز اهلی با بز وحشی باشند وگاو اهلی
با گاو وحشی وازین قبیل ویا صنفی بصنف دیگر که انواع حیوانات باشند باختلاف اصناف ویا در هوا
یعنی پرواز نمایند خواه صغیر الجثه باشند ویا کبیر الجثه وبر اشجار وشکاف دیوارها وکوه ها آشیانه وخانه
سازند که انواع طیور باشند باختلاف اصناف خود ویا در آب تکون یابند خواه بطریق نتاج یا بدون
آن که انواع حیوانات مائی باشند باختلاف اصناف خود از اصداف وحلزونات وکره نهاد سنگ
منفلس وغیر منفلس وغیرها از اصناف حیوانات مائیه وهریک این مولدات ثلثه را اعضا وغذائی است
که حصول آن بتوسط تاثیر کواکب وعوالی که حق جل مجده بهریک ازین انواع ثلثه بقدر احتیاج وقابلیت عطا
فرموده از جاذبه وماسکه وهاضمه ودافعه وغاذیه ونامیه ومولده وچون این قوی بسیح درجات است
بسیار ضعیف اند وتمیز تامی ندارند لهذا آنها را صاحب آلات قوی نمیدانند ودر نباتات چون قوی وتمیز
تام ندارند صاحب نفس نباتی انها را قوای نباتیه گفته اند وغذای نباتات از لطائف اجزای مائیه وترابیه
مختلطه باهم است که ریشه وبیخ گیاه ودرخت جذب نموده نشو ونما می یابند وبتدریج بواسطه عروق وپوست

درخت بساق و شاخ و برگ و گل و ثمره و بزر و نواة میرساند و هریک آنها آن را غذای خود می‌نماید
و تغذیه و تنمیه و تولید بزر و نواة و یا فصیل و شاخهای اطراف بعضی اشجار که بمنزله تولید مثل است
بدون اینکه بمفهوم اربعه و هریک از مواقع مشعور نیست و لیکن چون در نباتات ضعیف است و در انها چندان
اعتباری نمی نمایند و الا عند التحقیق نیز خالی از آن نیستند و مقدوله بر شهر اشجار بر رنج ایشان هم بر سر
فصول مفهوم اول خالی است اما شیوع و سریع والبان و نبوعات و آب جاری از تنه بعضی اشجار که بهار
بیرون آید و اوراق و براوران بعضی نباتات جمع میگردد فصول مفهوم ثالثه آنها است چنانچه در بدن حیوان براز
و بول و عرق و شیر و الغلب و حدت خون برعاف و بول الدم و قی الدم و بواسیر و حیض و حمره و اورام و بثور و دمامیل
و جرب و غیرها و دم فاسد و صفرا و سودا و بلغم نیز با امراض مذکوره و غدد و غیرها و سائر امراض مختصه و غیر
مختصه بروی میگردد و معالجه و تدبیر طبیب در امراض بدنی از جمله اعمال و تصرفات آدمی است و در ایشان
و در امراض نفسانی و روحانی تصرف او است در نفوس و ارواح و تاثیرات کواکب را نیز در ان دخل است
بدانکه هر مرتبه از موالید ثلاثه پیوسته بمرتبه دیگری است یعنی افق جمادات پیوسته باشد با نباتات
و جمادات متکونه آن مرتبه از نباتیت نیز بهره دارند مانند حجر الیهود و مرجان و سنگی دیده شد بعینه
بشکل ماهی مفلس بقدر دو ثلث شبری و در صلابت و ثقل و جوهر مانند حجر الیهود و سفید رنگ و مرتبه اول
نباتات گیاه و اشجاری اند که از جمادیت نیز نصیبی دارند مانند نباتیکه در سواحل بعضی دریاها که کوهستان
است میرویند خواه تمام آنها دایم زیر آب و خواه قدری بیرون بسبب جزر و مد و غیر آن باشد پس نباتات
و اشجار ضعیفه بتدریج تا قویه تمام اجزای نشئه نباتیه رسیده و افق نباتات پیوسته باول حیوان است مانند
بعضی نباتات شبیه بشکل حیوان و انسان می باشد بدون حس و حرکت مانند یبروج الصنم که آدم گیاه نامند
و شنیده شد که در بعضی بیشها و جنگلهای ملک هند و زیربادات و ارض جدید بعضی اشجار است که ثمر آن
بشکل سر انسان تا گردن و بعضی بتمام هیئت انسان پیدا شده نر و ماده که بموی بشاخ درخت آویخته است
و شخصی موی سر یکی از آنها را بریده از درخت جدا نموده و قطره شبیه بآب خون از دو چشم آن برآمد
و پژمرده گردید و شکم آن را شکافت سه عدد تخم از آن برآمد که گویا میخواهد تکلم نماید و لیکن آنکه حس و حرکت
ندارد و چون بعضی اعضای آن را قطع نمایند رطوبتی شبیه بخون از آن بر می آید و در ملک هندوستان نیز
تا هم میرسد بشکل سر انسان و صورت آن سیاه رنگ و در دهان آن نقطه طلائی که هندوان آن را

می پرستند و آن را پارس ناتهه می نامند و یا بجا صیت مانند نخل و نارجیل و فوفل کهجور سرد جست
آنها را ببرند دیگر ثمر نیارند و تا گرد ثمر درخت نخل نور را بماده که لقاح و فحل گویند نرسد نخل ماده ثمر خوب
نیارد و میل می نماید سر نخل نر بسوی نخل ماده چون تمام پوست تنه نخل اشجار را جدا کنند خشک میگردند
و نباتات انواع و اصناف اند بعضی از آن قبیل اند که در یک روز سبز و سیند و در همان روز بر طرف میگردند
و بعضی در چند روز تکون می یابند و بکمال میرسند و چند روزی می مانند مانند یاسمین و گلها و بعضی بکمتر از
سه ماه تکون می یابند و بتغیر نمی آیند مانند خیار و بادرنگ و بقول و خضراوات و بعضی زراعتها و بعضی بعد
از چهار ماه مانند هندوانه و خربزه و کدو و پلول و امثال اینها که بیاره دارند و ساق ایستاده ندارند و بعضی بعد از
نه ماه مانند اکثر حبوب و بزور مانند جو و گندم و برنج و ذرت و دخن و امثال اینها مانند تکون جنین در رحم و لهذا اکثر
غذای انسان از این حبوب است و اما در ملک بنگاله و بلاد دیگر که حرارت و رطوبت بران غالب باشد از اقلیم
دوم بکمتر از ایام مذکوره تکون و اتمام می یابند و بدانکه هر یک از اجزای نباتات و شجر بمنزله عضوی از
از اعضای حیوان مثلاً بیخ و ریشه بمنزله سر و اعصاب و عروق آن است و با عتبار فی بمنزله لب آن است
و تنه درخت بمنزله ظهر و پشت آن و پوست و عروق آن بمنزله پوست و عروق حیوان و شاخها و اوراق
آن بمنزله دست و پا و انگشتان و گل و ثمر آن بمنزله نطفه و بقیه و اولاد و خار آن بمنزله شاخ و ناخن و منقار
و اول مرتبه حیوان حیوانات ضعیفه اند مانند کرمها و هوام و حشرات که از قوای دوازده گانه حسی و آن پنج
حس ظاهر و پنج حس باطن و قوت شهوی و غضبی است بهره بسیار نمی دارند بلکه بعضی صاحب سه قوت و بعضی
چهار قوت و بعضی پنج قوت اند و همچنین تا تمام آنها با آن هفت قوت نباتیه مذکوره یعنی بتدریج حیوان
تمام قوی کامل صاحب آن دوازده قوت رسد که مسوخات شاید باشند از خرس و میمون و فیل
و غیرها و از انواع انواع حیوانات بعضی که آن را انسان جنگلی می نامند یعنی نسناس که بهندی بن مانس
نامند بسیار با حس و ادراک و شعور پیدا شد الا آنکه نطق و تکلم ندارد و باشاره اکثر چیزها را می فهماند و مطلب
و این حیوانات در افق مرتبه حیوانیت اند و پیوسته باول مرتبه انسانیت که انسان ضعیف الخلقه اند و از
شرافت و فریت انسانیت و فیضی که جناب اقدس الهی زیاده بر کل مخلوقات با وعطا نموده
که بمنزله فصل و مایه الامتیاز آن است از حیوانیت و غیرها که نطق و ادراک کلیات و اظهار تعلیم و تفهیم ما فی الضمیر خود بدیگری و تعلیم و تفهیم
ما فی الضمیر دیگری است و معرفت صانع جل و کره بهره بسیار کم میدارند و کاملین ایشان بهره تام و افر ماشند

انبیا و اولیا صلوات الله علیهم وحکما تشبیه نموده اند جمادات را بانسان خوابیده بلکه مرده ونباتات را
بانسان خوابیدهٔ معکوس سر بزیر زمین و پاها بیرون و بالا وحیوانات را بانسان مدهوش یا چهار دست
و پا رونده وانسان را با حیوان هوشیار و با عقل و تمیز و بدانکه آن کواکب مذکوره بعضی سعد اکبر اند
و بعضی سعد اصغر و بعضی نحس اکبر و بعضی نحس اصغر و بعضی متوسط تابع آنها پس هر یک از مراتب
مولدات ثلاثه مذکوره تریاقیه و ادویه نافعه جیده فاضله منسوب بسعد اکبر و اصغر و هر سمی مفسد مهلک
بنحس آنها بمراتب و متوسط اینها بمتوسط آنها اند خصوص که درخانه و بیت الشرف و اوج و سعادت و حظوظ خود ها
باشند و با نظرات سعود با آنها باشند و بخلاف اینها که در غربت و هبوط و بلی حظ و نظرات نحوس با آنها باشد
بدتر یعنی هنگام تکون هر یک از مولدات که کواکب سعیده مربی آنها اند و آنها منسوب بدینها و اگر در
خانه و بیت الشرف و اوج و حظوظ خود اند و نظرات سعود با آنها است در کمال سعادت اند و الا در سعادت
کمتر و ناقص و همچنین کواکب منحوسه و تکون منسوبات آنها و بدانکه بعضی طبایع با بعضی مناسبت و الفت دارند
چنانچه بعضی کواکب با هم مانند زیبق با ذهب و حجر مقناطیس با حدید و کاهربا با کاه که چون با هم رسند
حکم عاشق و معشوق دارند که یکی عاشقی و یالفی و جدا کننده از هم جدا نگردند و بعضی قاهر بعضی اند مانند
سنگ سنباده که بواسطهٔ آن جمیع احجار را می سایند و می تراشند و مانند آهن آبدار که اکثر احجار و فلزات
را میتراشند و سوهان میکنند و حجر مقناطیس را بآلت مسی میبرند و میتراشند و بقلم الماس بر جمیع احجار
نقش میکنند و آنچه را میخواهند و کبریت که سیاه کننده و سوزاننده اکثر چیزها است به سبب رطوبت کبریتیه
لزج منجمد خود که بحرارت آتش گداخته بهر چه میرسد میچسپد و آن را با خود میسوزاند و مکلس میسازد و
طبیعتی معین طبیعتی است مانند تنکار که معین سبک و گداز طلا و نقره است و کبریت که معین تکلس اکثر
فلزات و احجار و مغنیسا و قلی معین گداز سنگ ریزه و رمل است که بواسطهٔ آن گداخته شیشه میسازند
میسازند و طبیعتی قرین طبیعتی است مانند نوشادر که غوص می نماید در اعماق اجساد و تنقیه ادویهٔ آنها
نموده زینت می بخشد آنها را و بوره و شبوب و زاجات و املاح مدبره که بدانها تصفیه و جلای فلزات
و طبیعتی مفسد طبیعتی است مانند سرب که مفسد ذهب است و زیبق مفسد کل فلزات و طبیعتی
طبیعتی است مانند حجر باغض الخل و طبیعتی با طبیعتی ممازج است مانند تاثیرات ادویه و اغذیه
علیله و صحیحه بر بدن حیوان و انسان که هر عضوی از اعضا دوای مخصوص بعلت خود

بحال خود را مناسبت جذب می نمایند باستعانت قوت مدبره بدنیه و قوت ماسکه عضویه و قوت
دافعه و هضم و قوت غاذیه و نامیه و مولده و همچنین سایر طبایع و چون این امور بالاجمال دانسته شد
پس اگر در هنگام اخذ و التقاط هر یک از مولدات مناسبات و بودن کواکب منسوبه بدانها را در خانه
و بیت الشرف و حظ و اوج خود و بودن نظرات سعود با آنها مراعات نمایند اولی است و همچنین در هنگام
استعمال بعضی با یکدیگر هم توسعه وقت و در هنگام ضیق و ضرورت باکی نیست عدم مراعات آنها و بدانکه بر
جمادات ترابیت و یبوست و بر نباتات آبیت و مائیت غالب است با هوائیت و حرارت ضعیفه و بر حیوانات
هر چهار قریب باعتدال و در انسان باعتدال فرضی طبی و بدانکه بعض نباتات و احجار باعتبار دو کیفیت
خود منسوب بدو کوکب اند مانند پیاز که بحرارت و حدت بمریخ و برطوبت بزهره منسوب است و افیون به
برودت بزحل و به یبوست هم چه دو هم بعطارد و بسا است که یک چیز بچند کیفیت مشترک منسوب بچند
کوکب است مانند چوب چینی و جدوار و دفلا و زهر نیز و هر دوای مرکب القوی و گاهی میباشد که یک جنس
دیگر لون بحسب جنسیت و نوعیت منسوب بیک کوکب است و بحسب اختلاف الوان و طعام و اشکال
و غیرها بکواکب دیگر نیز و گاهی باشد اجزای بعض اشجار و نباتات باعتبار اختلاف کیفیات
و الوان و خواص منسوب بچند کوکب که بیخ آن منسوب بکوکبی و پوست آن بکوکبی و خار و برگ و گل
و ثمر و تخم و لحم و آب آن هر یک بکوکبی مانند ترنج و نارنج و شفتالو و انبه و انار و امثال اینها و بدانکه
تکون تار عنکبوت و کائنات جو نیز از تاثیر کواکب مذکوره است بر اراضی و بحار و انهار و صعود ابخره
و ادخنه از آنها بحسب اختلاف مواد و قابلیت میاه و اراضی مثلا آنچه در هوا قریب بزمین که بسبب
غلظت هوا مانند تارهای باریک از هم متفرق و یا مجتمع و در هم بافته شده در سقوف و کنج دیوارها
و در دروازه ها و بین شاخها و برگهای اشجار و مغارات جبال و غیرها تکون یابد آن را نسج و تار عنکبوت
نامند و آنچه صعود نماید و بالا رود و اگر اندک و لطیف و بر آن رطوبت غالب است بسبب اندک سردی
مانند سردی آخر شبها و خصوصا سردی شبهای زمستان رطوبت گشته با هوا نزول نماید آن را طل
و صقیع و شبنم نامند و این نیز بحسب قلت و کثرت ماده کم و زیاده می باشد و در اراضی قریب بدریا
و مرطوبات زیاده و در بعیده کمتر و اگر صعود نماید تا بکره زمهریر رسد اگر بر آن رطوبت و بخاریت
غالب است بسبب سردی متراکم گشته و دفعه فرود آید و از تکاثف قطره و ادخان آن ریاح بهم رسد و حرکت دائم

واین نیز بحسب کثرت مقدار وقلت مادهٔ آن وسرعت فرود آمدن وبطوی آن موجب کثرت
وقلت باران مختلف میباشد وسبب طوفانها وبارهای عظیم این است ویا آنکه بعضی اجزای آن ابخره
وابر همچنان هوا گردد ولهذا ابرها می خشک می بارد ویا آنکه گرمی بسیار برطوبت بخار وابخار رسد
ودفعةً مائیت بسیاری منقلب بهوائیت گردد وتموج وحرکت درآید وسبب هجوم ومد دریا را نیز
بیک وجه انقلاب مائیت بسیار بهوائیت وهوائیت بسیار بمائیت گفته اند وآن ابخرهٔ متراکمه
را سحاب وابر نامند وچون متقاطر گردد وفرود آید مطر وباران اگر بعد تقاطر وجدا گشتن در بین
راه سردی بدان رسد ومنجمد گشته فرود آید آن را برد وتگرگ نامند واگر قریب بانفصال
سردی بسیاری بدان رسد ومنجمد گردد وفرود آید آن را ثلج وبرف گویند واگر دخانیت ویبس در آن
غالب است زیاده صعود نماید وبالاتر رود وبکرهٔ زمهریریه رسیده بسبب سردی سطح ظاهر آن متراکم
گردد وحرارت که در آن ادخنه در باطن آن بهیجان وجولان وحرکت آید واز حرکت آن صدائی آید و
سطح ظاهر خود را انشکافته برآید با آوازی شدید آن را رعد نامند واگر در آن اندک دهنیت وکبریتیت در
حین شکافتن محترق گردد واز آن روشنی ظاهر شود آن را برق نامند واینها نیز بحسب کثرت
وقلت ماده مختلف می باشد در زیادتی وکمی واگر با آن ابخره وادخنه کثیرهٔ دهنیت وکبریتیت غالب
باشد بعد صعود وتراکم وانجماد حرارت کامنه در آن اشتعال یافته آن را محترق کرداند وازآن روشنی
وصدائی ظاهر گردد وجرم سوخته کثیفه آن بیفتد با بخاری گرم کبریتی که بهر جا برسد بشکند ودر زمین
فرو رود وبخار آن بهر که برسد متغیر ومدهوش گرداند واحیانا هلاک سازد وآن را در اجسام صلبه
ثقیله تأثیر زیاده است از اجسام رخوه خفیفه چنانکه اگر بشمشیر در غلاف رسد غلاف آن را نسوزاند وبشکند
وتیغ آن را سوراخ کند ونجراشد وبر بدرهٔ زر که برسد بدره را نسوزاند وزر را بگدازد وآن روشنی را
برق وآن جرم ثقیل کثیف افتاده با صدا را صاعقه نامند واگر آن ابخره وادخنه لطیف وباکبریتیت
ودهنیت وغلظت بسیار است وثقل وارضیت ندارد بسیار ببالا صعود نموده وبتأثیر حرارت وتحریک
افلاک محترق گشته باشکال مختلفه ظاهر گردد بحسب قلت وکثرت مادهٔ آن را نیازک ونیز شهاب
وذوات الاذناب وذو ذوابه وسیارهٔ ذنباله دار وامثال اینها گویند واگر مادهٔ آن بسیار غلظت
وکثرت دارد بزودی با تمام نرسد وبحرکت شبانروزی فلک الافلاک حرکت استطباعی نماید وطلوع

و غروب کنند و مدتی بکشد تا آنکه با شام رسد و اگر هوا بیشتر بسیار رطوبت اندک بر آن غالب باشد
قدری صعود نموده بطرف افق و خطهای منحنی بشکل قوسها یکی بالای دیگری بالوان مختلفه ظاهر گردد
بسبب تاثیر شعاع آفتاب در آنها و تفاوت محاذات هر یک از آنها آن را قوس قزح نامند مانند
ظهور الوان مختلفه از شیشهٔ بوقلمون و در رویت و قوس قزح اکثر در ایام ربیع و خریف که باران کم باشد
باشد اوائل و اواخر روز ظاهر می گردد و کرهٔ زمهریر بسبب اختلاف مناسبات اراضی مختلف پیدا شده
در قرب و بعد و ابخرهٔ متکونهٔ مجتمعه در جوف زمین و خلل و فرج آن چون بسیار گردد و راه بدر شدن
نماند لا محاله سطح زمین را بشگافد و بدر آید و از صدمهٔ شگافتن آن اراضی متصله بدان بحرکت در
آیند و بلرزند خصوص که زمین صلب و خشک باشد و یا دامن کوه بود و در اراضی صلبه و دامن کوهها
بسیار واقع می شود و در اراضی رطبه رخوه کمتر و اگر در نهایت کثرت است و صدمهٔ آن در کمال
شدت متوالی و متواتر بعض عمارات و قریه ها و شهرها خراب گردد و منخسف شود و فرو رود و آن را
زلزله و خسف نامند و این جا بدین مقدار بهر یک هر یک از مطالب متفاصه متفرقه
نجومیه و طبیعیه متعلقه بمسائل طبیه اشاره نموده

* * * * * * * * * * * *

* * * * * * * * * *

* * * * * * * *

* * * * * *

* * * * * *

* * *

* * *

* *

*

جدول منسوبات کواکب سبعه سیاره متعلقه لعلم طب

	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زہرہ	عطارد	قمر
طبائع	سرد و خشک بافراط	گرم و تر باعتدال	گرم و خشک بافراط	گرم باعتدال	سرد و تر باعتدال	سرد و خشک خشکی غالب بہر کوکبی کہ بیامیزد مزاج آن گیرد	سرد و تر تری آن باعتدال
کیفیات ملموسہ	ابرد و اخشن اشیاء	اعدل و احسن و انعم اشیاء	احر و احد اشیاء	الطف و اکمل اشیاء	انعم و اجمل اشیاء	ممتزج از کیفیات	الحافظ و اکثف و ارطب اشیاء
کیفیات ذوقیہ	البشع و القبض و اعفص اشیاء	الطیب و الحلو و احلا و ادسم اشیاء	حرافت و مرارت و ملوحت و زعوقت	اعتدال در طعام	الذ اشیاء گوارا تر و شیرین تر	ممتزج از طعوم	ہر شئی تقدیر بی مزہ طعام
قوے	قوت ماسکہ	قوت نفسانیہ و غاذیہ و نامیہ	قوت غضبیہ	قوت حیوانیہ	قوت شہوانیہ	قوت متفکرہ یعنی فکریہ	قوت طبیعیہ
الوان	سیاہ و رصاصی صبی	سفید بازرد و گندم گون درخشان	سرخ تیرہ	نارنجی درخشان براق و گفتہ اند رنگ آن نزدیک صاحب ساعت است	زرد مایل سفیدی و سمرت گندم گون و خضرت را نیز گفتہ اند	رنگ کبود از زرد و زردی باشند رنگ سبز و آسمان جو سلنے	زرقت و بیاض غیر خالص از حمرت و صفرت و کدورت و کموت
عناصر	خاک	ہوا	آتش	آتش قریب بہوا متکیف بدان	ہوا قریب بآب ممزوج بآن	خاک ممزوج بآب	آب و ہرچہ برودت و رطوبت بران غالب باشد

جلد اول — جدول منسوبات کواکب سبعه سیاره متعلقه بعلم طب

	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
اعضای بسیطه	جلد و شعر و ظلف و ریش و عضو عظم و قرن	اورده و مخ	لحم	دماغ و اعصاب و جانب ایمن از بدن	شحم و سمین و دسومت	اعصاب و قوت ادراک	جلد و شعر و ظلف و جانب ایسر از بدن
اعضای مرکبه	طحال و الیان و استخوان و اسافل اعضا از زیر [illegible]	کبد و معده و اعضاء غذا و حلق و فخذین	ساقان و مراره و کلیتان و مثانه و آلات تناسل	سر و سینه و دل و شش و پهلو و پستان و دندانها	رحم و ذکر و آلات مباضعه	زبان و چشم و گوش و بینی	عنق و دست و پا
آلات حس	سمع و گوش راست را نیز گفته اند	لمس و گوش چپ را نیز گفته اند	شم و منخر ایمن را نیز گفته اند	ابصار و چشم راست را نیز گفته اند	آلات اشتیاق و منخر ایسر را نیز گفته اند	ذوق و لسان را نیز گفته اند	چشم و چشم ایسر را نیز گفته اند
امراض	نقرس و علتهای باطنی و سوداوی	صحت و اعتدال مزاج	حمی و امراض حادهٔ حارهٔ صفراویه و دمویه و یرقان و بواسیر و رعاف و ادرار طمث و علل رحم و اسقاط جنین	امراض صفراویه و دمویه غیر حاده	امراض باردهٔ رطبه غیر مفرط	امراض باردهٔ یابسه نه بافراط	امراض باردهٔ رطبهٔ بلغمیه

ادویۂ نباتیہ منسوبہ بزحل

الالف	آس	آبنوس	اذان الفار	ابوقالنس	ابرون الغرع من الحامم	اثل
ابہامس	اذخر	اراک	اسد العدس	افسنتین	اقاقیا	امروسیا
امسوح	امنیلان	ابرباریس	ابدااریدا	الیار	بردے	برسیاوشان
برطانیقی	بستاج	بقس	بقسم	تقلۂ حامض	تقلۂ یہودیہ	بلج
باورد	بلیلج	بنج	بنتومہ	نبطافلن	بولاموینون	سے بہی
بیسم	التار	ترمہیدی	التار	ثمام	ثیل	الجیم
جارالنہر	چنار	جلیان	جوز الجبہر	جوشیصا	جیدار	الحاء
حسک	حشیشۃ الزجاج	حصرم	حفصص	حلفا	حلق	حلاب
حامض	حمصیص کہ تقلۂ حامضہ است	حاحم	حنا	حی العالم	الخاء	خانق النمر
خانق الکلب	خرنوب	خان کہ اقطی است	خمخم	خندریلی	خندروس	خیزران
خانق الذئب	الدال	دبق	دخن	دردار	دروفیلون	دلب
دم الاخوین	الذال	ذرہ	ذنب الخیل	ذنب الجمل	الراء	ریباس

الزاد	زبیب الجبل	زعرور	زیتون	زیتون الار	زیت	زیتبار
السین	ساداوران	ساماں گیاہ حصیر	سدر	سرو	سعد	سفرجل
سقولوقندریون	سک	ساق	ساق الدباغین	سنبل الطیب	سوسن	الشین
شاہ صینی	شاہسفرم	شاہ بلوط	شوکران	الصاد	صندل	الضاد
ضبرکہ جوز البراست	الطار	طالیسفر	طباشیر	طرما	طراثیث	طلع
طلخ کہ فوز است	الظار	ظفر القط	العین	عدس	عمذبہ	عصی الراعی
عفص	علیق	عنب الدب	الغین	غبیرا	غرب	غوشنہ
الفار	فاغرہ	فطر	فقح	نوفل	القاف	قراصیا
قرظ	قرقمان	قصب	قطلب	قطن	قنا	قنب
الکاف	کافور	کرم	کزبرہ	کشت برکشت	کفری	کماۃ
کوریل	اللام	لبلاب	لحیۃ التیس	لسان الحمل	لنجیطس	لوسیاخیوس
لیف	لیف البحر	لیمو	المیم	مایثا	ماش	مرسطس
نزبار الراعی	منشط النول	مقل مکی	النون	نوارس	نیل	نیلج

الهاء	هرطمان	بهشت پهلوان ذو سبعة اضلاع	هلیلج	الیار	یبروح	ینمه
وهرچه بارد یابس است منسوب بزحل است		✻ ✻ ✻ ✻ ✻ ✻	✻ ✻ ✻ ✻ ✻ ✻	✻ ✻ ✻ ✻ ✻ ✻	✻ ✻ ✻ ✻ ✻ ✻	✻ ✻ ✻ ✻ ✻ ✻

ادویه منسوبه بمشتری

الالف	آلسن	ابراز	انوان الارنب	ارجوان	اسطراطیقوس	اسلیخ
اسرار	افیثمون	افسون	اکلیل الملک	اومالی	امدریان	انثلیس
الغرا	الف البحل	اندروصارون	ایمار الوطانی	البار	بابونج	بادرنجبویه
بادآورد	برنجاسف	برطانیقی	بسبانا	بسر	بسفایج	بشنین
بطم	بطیخ	بقشوقرقن	بقلة الاوجاع	بلسان	بلوطی	بلسکی
نبات	بولاموشیون	بهار	التار	تانبول	تربس	ترنجبین
تفاح	تمر	توت	تین	الجیم	جزر	جنجل
جوزجندم	الحاء	حب السمنه	حربث	حزنبل	حلبه که فاریقا و اکیوان نیز نامند	حاما
حمص	حنطه	جور که جوز البربر نیز گویند	الخاء	خصی الکلب	خنثی که سیروا نیز گویند	خیارشنبر
الدال	دارشیشعان	دستنبویه	دوسر	دیفساقوس	الذال	ذنب القط

جلد اول جدول منسوبات کواکب سبعه سیاره متعلقه بعلم طب و ادویه منسوبه بهر شی

ذنب الخروف	الراء	راوند	ربل	رجل الغراب	الزاء	زبیب
زفت	السین	سیستان	سکر	سکر العشر	ساق	ساذانیون
سمسم	سوسن	سیلان	الشین	شاهتره	شجرة ابی مالک	شنشریث
شطیبه	شقاقل	شلجم	شل	شلجم الاحمر که نوعی از لفت است	الصاد	صامصلی
صمغ	الضاد	ضغابیس	الطاء	طیلسافیون	العین	عنب
عنب الثعلب	عناب	عود الحیه	عیون البقر	الغین	غار	الفاء
فستق	فضه	القاف	قاطا تیقی	قاقلی	قاوند	قرصعنه
قصب السکر	قطن	قرط	قلقل	قنار	قنب	قسط
قوطولیدون	قوطوما	الکاف	کاکنج	کادی	کثیرا	کرنب
کراث	کرسنه	کزوان	کسموتا	کشوث	کشمش	کف الضبع که کف السبع نیز نامند
کف آدم	کف الهر	کفری	کلز	اللام	ابلابیب	لسان الثور
لوز	لوبیا	المیم	محلب	مخلصه	مرو	مرماحوز
مزمار الراعی	منانیش	میسن	النون	نارجیل	نارمشک	نسرین

نفل	نوارس	الہار	ہاسیمونا	ہلیون	الیار	یاسمین
✻ ✻ ✻ ✻	ادویۂ منسوبہ بمریخ					✻ ✻ ✻ ✻
الالف	آطریلال	آذریون	ازاددرخت	ازبدبرید	ابوقالس	اربالک
ارشین	اسلنج	اشق	اشترغار	اشخیص	اشراس	اشنان
اقتیمون	افیوس	اقحوان	اکلیل الجبل	الوین	انجدان	انیسون
اناغالس	انزروت	ارخش الحمار است اد نوما کہ کوبچے	البار	بلموں	بخورالاکراد	برنک
بشمہ	بصل	بقتوفرش	بقلۃ البراری	بلخنہ	بلادر	بوزیدان
بونیون	بیش	بیش بیوش بیسنا	التار	تربد	الثار	ثافسیا
ثوم	الجیم	جاوشیر	جدوار	جباہنک	جمجم	جنطیانا
جوزبوا	جوزالکوثل	الحار	حاشا	حاشیش	حب النیل	حب الزلم
حرمل	حرف	حرملہ	حلتیت	حاما	حنظل	الخار
خانق الکلب	خاناسوقی	خردل	خرامقان	خصی الکلب	خولنجان	خیربوا
خیری	الدال	دارفلفل	دبیداریا	دروبنج	درونطاریں	دفلی

دند	دوقس	دیودار	الذال	ذاقنوبداس	ذنب العقرب	الراء
رازیانج	رتم	رعی الابل	رعی الحمیر	ریحان الکافور	الزاء	زبیب الجبل
زعفران	زنجبیل	زنجبیل الکلاب	زوفای یابس	زوفرا	زوان	السین
سافج	سداب	سرخس	سطرونیون	سطاخیقس	سعد	سعوط
سقمونیا	سیکبنج	سلیخه	سنکبسویه	سولان	سمنیبر	الشین
شبرم	شبرین	شقایق	شل	شونیز	شیبه	شیطرج
الصاد	صریمة الجدی	صعتر	الضاد	ضحاج	الطاء	طباق
طراغیون	طریفان	طریقولیون	الظاء	ظلفره	العین	عاقرقرحا
عشق	عرطینثا	عنصل	عیذون	الغین	غار	غالیلس
الفاء	فاشرا	فاشرستین	فجل	فربیون	فرنجمشک	فشغ
قاقل	فلفل مویه	فلفل الاء	فلفل السودان	فو	فودنج	القاف
قرنفل	قرون السنبل	قسط	قسطرون	قعبل	قلب	قلقونیا
قلی	قنطوریون	قیصوم	الکاف	کاشم رومی	کبر	سکبینج

سکتم	کرات	کرویا	کف الضبع	کف الہر	کمون	کندس
کندری	اللام	لاغیہ	لامی	لبن السودان	لخینس	لسان الابل
الیم	ماہودانہ	ماہی زہرہ	مازریون	مشنان	مرزنجوش	مرانیہ
مرماحوز	مریخ	میعہ	النون	نانخواہ	نمام	الواو
ورج	وخشیزک	ولبہ	الہار	ہلاک	ہیوفاریقون	الیار
یتوع	* *	* *	* *	* *	* *	* *
* *	منسوبات نیر اعظم و کوکب معظم شمس حبا ضیای عالم					* *
الالف	ابزار	اذخر	ارقیطون	ارمالک	اسارون	اسطوخودوس
اصابع الصفر	افیقطس	الیخ	انجرہ	انتلہ	ابرسا	البار
بادرنجبویہ	بادروج	بان	برنجاسف	بہرنوفن	بسفایج	بطم
بقلہ الاوجاع	بلبوس	باہوط الارض	بل	بخینکشت	بہمن	التار
توری	الجیم	جنجبات	جعدہ	جفت افرید	جل النسرین	جوزبوا
جوز القی	جوز المس	جوز الشرک	جوز ارقم	جوزشیصا	الحاء	حب الکلی

جدول منسوبات کواکب سبعہ سیارہ متعلقہ بعلم طب

حب السمنہ	حب المنشم	حرشف	حراة	حسل	حابہ	حلیب
حلیوب	الخاء	خروع	خصی الدیک	خلنج	الدال	دار چینی
دار شیشعان	دادی	دادم	دوایا انجرا	الذال	ذنب الخروف	الراء
راوند	الزاء	زرنب	زراوند	زہرہ یعنی مرار	السین	سنبل
سیسالی	سفادیکس	سفیدیلیون	سنار	سنبل رومی	سنبل جبلی	سپستان
سیساروں	الشین	شبت	شنبلید	الصاد	صامریوما	صبر
الضاد	ضرو	ضریع	الطاء	طرخون	العین	عیشران
عروق الصفر	عود	الغین	غاریقون	الفاء	فقائل الرہبان	فراسیون
فستق	القاف	قاتلہ	قثاء الحمار	قرۃ العین	قرطم	قصب الذریرہ
قنہ	قیقہر	الکاف	کبابہ	کماذریوس	کندر	اللام
لسان العصافیر	المیم	محلب	مرورینہ	منتجلہ	مو	النون
نعناع	الواو	ورس	الہاء	ہرنوہ	ہرشفہ	ہشتبہان
الیاء	یاسمین	✻ ✻	✻ ✻	✻ ✻	✻ ✻	✻ ✻

منسوبات نیر زهره

الالف	الجزره	البار	رجل الدبر	الخار	خصیة الثعلب	السین
سوسن سفید	النون	نرگس	نیلوفر	الواو	ورد ابیض	* *

منسوبات لعطارد

الالف	اقطی	البار	بابونه	الجیم	جوز	الحار
حشیشة الزجاج	حندقوقا	الراء	ریق	العین	عرعر	* *

منسوبات نیر اصغر قمر

الالف	اسفناج	اخمیدون	البار	باقلا	بزر قطونا	بقلة الحمقاء
بطیخ رومی	بنفسج	بوشن هندی	الخار	خبازی	خس	خشخاش
خلاف	خلال	خوخ	الراء	رمان	الطار	طحلب
القاف	قثاء	قرع	المیم	مشمش	النون	نیلوفر
الهاء	هندبا	* *	* *	* *	* *	* *

و هرچه سرد و تر است منسوب قمر است و بدانکه آنچه درین جداول نوشته شده هم تحقیقی نیست محتاج

تبامل است در منسوبیت این ادویه بهر یک ازین کواکب مذکوره و لهذا گفته اند طب معدوم بود و بقراط پدید
آورد و مرده بود جالینوس زنده کرده متفرق بود محمد زکریا جمع ساخته ناقص بود خواجه بو علی سینا طرح
به تکمیل آن پرداخته **فصل بیستم در بیان اسناد طب خال والد ماجد مؤلف و والد ماجد**
قدس الله سرهما و مؤلف * بدانکه سند خال والد ماجد حکیم میر محمد هاشم المخاطب بحکیم
معتمد الملک سید علوی خان بوالد اوشان استاذ الاطبا و سید الحکما میر محمد هادی العلوی و از اوشان
باستاذ الاطبا و اسوة الحکما میرزا مسیح والد میرزا محمد تقی موسوی قدس الله تعالی اسرارهم و از میرزا مسیح
بوسائط باطبای خوز و طبرستان و از اوشان باطبای حران و از حرانیان به بقراط حکیم و از اوشان
باسقلیبوس و از او بحضرت سلیمان بن داود پیغمبر علی نبینا و آله و علیهما السلام میرسد و فقیر از والد
ماجد و والد ماجد از حکیم میر محمد تقی و حکیم میر محمد تقی از والد ماجد خود و هم از میر محمد هادی علوی
بلا واسطه قدس الله تعالی اسرارهم و نیز فقیر از جناب ارشاد مآبی میر محمد علی الحسینی مد ظله العالی
اخذ نموده و القا یافته و باینجا رسانید مقدمه را پس شروع نموده ذکر ابواب و فصول کتاب بعون الله
الملک الوهاب و توفیقه و صلی الله علی رسوله محمد و اهل بیته الطیبین الطاهرین **کتاب الالف** *
باب الالف مع الالف ابار اسم رصاص اسود محرق است و یونانی امولیقون نامند
و گویند که امولیقون اسم رومی آبار است و همچنین اسرنج و مرداسنج نیز از سوخته رصاص اسود
حاصل میشود و بزعم شیخ الرئیس آبار اسم رصاص اسود است و بالجمله رصاص اسود محرق سرد
و خشک است و در و مغسول آن جهت حرقت چشم و جوشش آن و ورم خصیه و اعصاب و
بواسیر و زخمهای کهنه و طلای آن با روغن گل سرخ جهت قروح مقعد و تحلیل صلابت و اورام
و باسور و غیرها بدان رسم که آن مقدار بسایند که غلیظ گردد و اگر در ظرف سرب آب کشنیز تازه بسایند
بهتر است و با سرکه جهت تحلیل ورمهای حاره نافع و بدلش اسرنج و نوره و لیثارغون کشنده و اشیاف آبار
از ادویه مقرره چشم است **دستور عمل** ابار یعنی رصاص اسود محرق که آن را [illegible] اسرب
نامند بگیرند آن را و پهن کرده صفحه‌های باریک سازند و بر بالای هم چیده بر روی هر صفحه قدری
کبریت بپاشند و قدر کبریت باید بازای هر صد مثقال پنج دانگ زیاده نباشد پس آتش کرده با
پارچه آهنی برهم زنند تا خاکستر شود و چیزی از سرب نماند و از بخار آن محترز باشند که باعث

غشی و هلاکت می گردد و بعضی بجای کبریت سفید آب میکنند عمل آبار به نسخهٔ دیگر بگیرند تابهٔ آهن
و بر روی آن جو بریزند و بپاشند بر بالای آن جو کبریت مسحوق و بگذارند بالای آن کبریت
صفائح رصاص اسود را و برافروزند در زیر تابه آتش تا مشتعل گردد کبریت و حرکت دهند +
باسطام از آهن صفائح رصاص را تا نیکو محرق شود و بگردد مانند خاکستر پس جدا کنند آبار
را از رماد و فحم شعیر و چند مرتبه آن را شسته نگاه دارند و دیسقوریدوس گفته که سزاوار آنست
که فرا گیرند صفائح رصاص اسود را پهن کنند در تابهٔ آهنی و برافروزند در زیر آن آتش قوی
تا محرق شود و بگردد مانند زرنیخ ابوریحان گفته که این نوع بهترین انواع آبار است عمل آبار
به نسخهٔ دیگر بگیرند تابهٔ آهنی و بگذارند در آن صفائح رصاص اسود و بپاشند بر آن صفائح قدری
کبریت سوده و بگذارند تابه را در کوره و سر تابه را بسرپوش سفالی که بر آن سوراخی باشد بپوشند
و بتابند کوره را تا بسوزد رصاص پس برآورده نگاه دارند و شسته بکار برند عمل آبار به نسخهٔ
دیگر بگیرند ده درم آبار را و ریزه ریزه کنند و تنک بسازند و در تابهٔ آهنی بر روی هم چینند و قدری سفید
آب مسحوق بر آن افگنند و دو قبضه جو هم و زیر تابه آتش کنند و با آهن بر هم زنند تا سرب سوخته
گردد و اگر سرب تمام نسوزد باز قدری جو زیاده کنند و آتش دهند آن مقدار که تمام سوخته
گردد پس شسته بکار برند نوع دیگر عمل آبار که در ادویهٔ عینی مستعمل است بگیرند اسرب صاف خالص را
و با قدری گوگرد بگذارند پس در بوتهٔ آهنی کرده در کورهٔ حدادان گذاشته چندان بدمند که خوب
خاکستر شود و بکار برند نوع دیگر که قتل اسرب نامند اطبای اهل هند بگیرند از اسرب خوب
مقدار شصت مثقال و تنکها سازند پس شش مثقال گوگرد زرد و دو مثقال سیماب را باهم صلایه
کنند بنوعیکه سیماب در گوگرد آمیخته شود و تنکهای اسرب را بگوگرد و سیماب طلا کنند و در ظرف
سفالی گذاشته سر آن را بظرف سفالی دیگر محکم نموده در آتش سرگین گاو صحرائی بگذارند و چندان
آتش کنند که خوب سوخته شود پس برآورند و باز بگیرند شش مثقال گوگرد و دو مثقال سیماب بطریق اول
در هم صلایه نموده با خاکستر اسرب در هم بیامیزند و باز بدستور اول آتش دهند پس برآورده همه
نمایند و برابر خاکستر اسرب زرنیخ سرخ و ده مثقال گوگرد کوفته بیخته بجنس کنند و هر بار یک بخش
را با خاکستر اسرب آمیخته با آب خالص صلایه نمایند و در آفتاب گذاشته خشک نموده بهمان

دستور آتش دهند و باز بجنش دیگر را بدستور اول صلایه نموده آتش دهند بجنش سوم را نیز بطریق
سابق سائیده و این مرتبه آتش را بنوعی کنند که خوب خاکستر گردد و بکار برند و باید دانست
که طریق کلی در کشتن و تکلیس فلزات و اجساد آن است که خوب خاکستر شوند و آتش را زمانی
وحدی و مقداری معین نیست چندان آتش باید کرد که خاکستر شوند و اجساد مفتوله بر روی
آب قرار گیرند و ته نشین بزودی نگردند بلکه بدیر بسیار و از بعضی شنیده شده که هرگاه خواهند
که هر یک ازین اجساد سبعه را خوب خاکستر سازند و زود تر بعمل آورند باید که آن را در بوته از گل
حکمت ساخته یا در شیشه محکم که بگل حکمت گرفته باشند کرده و سر شیشه را محکم نموده شیشه را در میان
دیگ سفال بگذارند و دیگ را از ریگ پر کنند چنانچه سر شیشه در زیر ریگ پنهان شود و پس
دیگ را بر دیگدان مستحکم نموده اول آتش را نرم کنند و رفته رفته آتش را تند کنند و چندان
آتش را تند کنند که مثلاً آنچه در ده روز آتش باید کرد در یک روز یا دو روز نهایت تا سه روز
کنند تا بزودی با تمام رسد و بدانکه اهل هند را عقیده آن است که خاکستر اسرب گرم است
و میگویند هر که بخوردن اسرب کشته مداومت کند زور بسیار بهم میرساند و فربه و قوی می شود
و مقدار شربتی از اسرب کشته تا یک قیراط است **دستور غسل ابار** بگیرند ابار را و در
پیاله آب ریخته بهم زنند و آب برهم زده را در پیاله دیگر ریزند و آنچه در ته پیاله باند باز بر سنگ
صلایه با آب بسایند و آب داخل کرده در پیاله بریزند و برهم زنند و در پیاله دیگر کرده ته نشین
آن را باز صلایه نمایند و آنچه در کاسه دوم است بگذارند تا ته نشین شود و آب آن را دور کرده خشک
نموده بکار برند و باز دردی این را بهمان دستور عمل نمایند و صاف آن را بگیرند و خشک نمایند و دُرد
آن را دور نمایند **دواء الرصاص** نافع از برای وجع بواسیر و رفع ورم و دوا نه آن
صنعت آن بگیرند رصاص اسود یعنی سرب را در آب کنند تا بسایند و قدری روغن گل
سرخ داخل کرده استعمال نمایند مکرر **فصل در بیان شیافات** شیافیکه جهت رفع آثار
و التیام قرحه چشم مجرب است **صنعت** آن اسرب سوخته نحاس محرق سرمه اصفهانی
توتیای هندی یعنی توتیای کهپریه که غیر توتیای اخضر است که بهندی نیله تهوتها نامند صمغ عربی کتیرا از
هر یک هشت مثقال اقلیمیا ذهبی سفیداب قلعی از هر یک چهار مثقال افیون مرکی صافی از هر یک نیم درم

کنند پنج درهم با آب گشنیز شیاف سازند و بکار برند **شیاف** ابار مستعمل در دبیله ملتحمه بعد از فصد و اسهال
و کشیدن شیاف ابیض افیونی **صنعت** آن سفیداب قلعی ابار سوخته مس سوخته اقلیمیای ذهبی هر
اصفهانی صمغ عربی کثیرا از هر یک هشت درم مرکی صافی افیون از هر یک یک درم کوفته با باران سرشته
شیاف سازند عدد ادویه هشت است **شیاف** ابار نافع است از برای قروح چشم و گوشت در قروح
میرویاند و پاک میکند اثر قرحه را و دافع بثور و سورسیج است **صنعت** آن ابار مغسول اقلیمیای
ذهبی مغسول توتیای کرمانی مغسول اثمد محرق مغسول کندر سفید از هر یک دو درم مرکی صافی صبر
سقوطری افیون از هر یک یکدرم انزروت سفید مدبر یکدرم و نیم و در نسخه دیگر یک درم است دم الاخوین
یکدرم و در نسخه دیگر سه درم است کوفته بیخته با آب گشنیز شیاف سازند **شیاف** ابار کندری
صنعت آن اقلیمیای فضی محرق مغسول و سنج از هر یک یک اوقیه آنک محرق مغسول چهار مثقال
اثمد اصفهانی بیست مثقال نشاسته صمغ عربی کثیرا از هر یک یک اوقیه افیون کندر شلیم محرق مغسول از
هر یک پنج مثقال بدستور مقرر شیاف سازند **شیاف** ابار دیگر قلعی محرق مس سوخته ابار سوخته سرمه
اصفهانی توتیای کرمانی صمغ عربی کثیرا از هر یک هشت درم افیون نیم درم بدستور شیاف سازند
عدد ادویه هشت است **شیاف** ابار نافع از برای سورسیج و درد عصب که در چشم واقع شود
صنعت آن اقلیمیای سیم محرق مغسول شش درم سفیداب قلعی هفت درم سرب محرق مغسول چهار درم سرمه محرق مغسول
هشت درم کثیرا توتیای کرمانی مرکی گل کوکب از هر یک چهار درم افیون سه درم ادویه کوفته بیخته بدستور مجموع را
باهم آمیخته شیاف سازند و گل کوکب را گل شاموس نیز گویند گلی است سفید و سبک که بر زبان بچسپد و در آب
داخل میشود و در بلاد یونان از جزیره قبرس خیزد و در خواص نزدیک است بگل مختوم **طلای**
سرب جهت **تحلیل خنازیر و اورام صلبه** صنعت آن بگیرند اسرب با روغن گل بسایند که غلیظ
و سیاه گردد پس طلا نمایند مرهم ابار بنسخه ابن جزله در منهاج البیان نافع از برای رویانیدن گوشت
صنعت آن سرب سوخته یکجزء یعنی با گوگرد ساخته روشن کنند و کف سفیداب از زیر مرداسنگ اقلیمیا
مر صافی اصطرک جاوشیر مصطکی از هر یک دو درم پیه گرده گاو انجج علک البطم روغن مورد موم
سفید از هر یک دوازده مثقال زنگار گلنار فارسی از هر یک چهار درم آنچه کوفتنی است بکوبند و باقی
ادویه را در سرکه بگدازند و درهم آمیزند و در نسخه دیگر بجای اصطرک و گلنار اشق و صمغ عربی است

مرهم الابار دیگر سلعه را تحلیل دهد صنعت آن خبث الرصاص را نرم سوده با روغن زیت تمامی کهنه
بر آتش ممزوج نموده علک الانباط را در آن گداخته بکار برند میل اسرب نافع از برای غبار چشم
صنعت آن بگیرند اسرب را و آب کرده در میان آب بهنگره که گیاهی هندی است و آب بخیل تر و تازه که او را بک
گویند و بول گاو ماده و عسل و شیر گاو و شیر بز که هلیله و بلیله و آمله و قرنفل و طباشیر سفید در آن خیسانیده
باشند هفت مرتبه سرد نمایند و هر مرتبه آبها را تجدید نمایند و باید که مقدار آبها آن قدر باشد که اسرب در آن
غرق شود و کم نباشد پس از آن میلها ساخته هر روز و هر شب سه چهار مرتبه در چشم کشند فصل در بیان
آبزنات و دستور فراگرفتن آنها بدانکه آبزن باصطلاح اطبا عبارت از نشستن و نشانیدن
مریض است در آب خالص یا در آب مطبوخ حشائش بارده یا افشرده آنها یا مطبوخ حشائش حاره
آب مطبوخ بعض حیوانات بتمامه یا بعض اجزا و لحوم آنها با دهان مناسبه یا بدون آنها نیم گرم یا گرم بقدر
حاجت چنانچه هر یک به تفصیل انشاء الله تعالی خواهد آمد و یا در حوض مسی و یا غیر آن و یا تغاری آن قدر گنجایش
مریض کرده اولا مریض در آن به نشینند پس آن را نیم گرم یا گرم بقدر برداشت و حاجت بر عضو مریض
اگر علت در یک عضو خاص باشد مانند قولنج و ریح گرده و مثانه و یا بر اعضا اگر عام باشد از بالا بریزند
که تا بحد مطلوب رسد مانند آنکه تا ناف و یا بالای آن یا تا سینه و یا تا گردن رسد و حتی المقدور برداشت
در آن آب نشینند و آن عضو و یا اعضا را بملایمت بمالند و چون دریابند ضعف و سستی در خود و خفگی دل از آن
ظرف برآیند و بدن را خشک نموده لباس بپوشند و از هوا بقدر احتیاج احتیاط نمایند و اگر احتیاج بتکرار
باشد بتدریج زمان جلوس در آن بیفزایند و مرتبه اول چنان نکنند که ضعف عارض گردد و گاه اطلاق آبزن
را بمجاز بر آبزن یابس کنند که عبارت از تعریق باشد از برای امراض بارده رطبه مانند فالج و استرخا و استسقا
مینمایند چنانچه مذکور میشود آبزن یابس جهت استسقا و فالج و استرخا و سایر امراض رطوبی صنعت آن
بگیرند تغاری سرگشاده مثل تغار گازران که ته آن در گشادی مثل سر آن باشد و درمیان آن کرسی
ساخته که تواند نشست بر آن انسان و از برای آن تغار سرپوشی سازند دو پارچه و در وسط هر دو
نصف جائی که هر دو نصف بهم ملاقات میکنند سوراخی باشد بقدر گنجایش گردن انسان پس
در زمین گوی کنند بقدر وسعت آن اجانه یعنی تغار مزبور در عمق و گشادی پس
بگذارند در آن گو اجانه را و گذارند از اطراف تغار مقدار یک ذراع از زمین بلند کنند

بور و دران حفرهٔ مدوری مقدار دراعی از زمین فرو کنند پس هرگاه احتیاج شود بسوی این
آبزن آتش برافروزند درین حفره که بر گرد اگرد اجانه است تا برسد گرمی آن به تغار و نگردد چنانچه
بسوزد پس داخل شود انسان در اجانه و بنشیند بر کرسی که در تغار است و بپوشد سر آن را بسرپوش
مزبور و پارچه بر وجهیکه سر آن شخص بیرون باشد از اجانه و درنگ کند تا عرق ریزد از آن پس
بتدریج بیرون آید و محافظت کند خود را از هوای بارد و آشامیدن آب خصوص آب سرد **آبزن**
رطب جهت امراض یبسی **صنعت** آن فرا گیرند حوضی از مس یا نقره یا غیر این و در آن حوض عمیق
باشد بمقدار قامت انسان پر کنند آن حوض را از آب گرم یا از آب سرد یا از آب حشائش بارده و یا
از آب حشائش حاره بحسب احتیاج و بنشیند علیل در آن آب و سرش بیرون باشد از آن و بگذارند سرپوش
طبقی باندام سر حوض و در وسط آن سوراخی باشد بقدر سر انسان که هرگاه در آن نشیند و سرپوش را بر سر
آن گذارند سر آن از آن سوراخ بیرون باشد و مدت احتیاج در آن حوض مکث کرده پس بیرون آید
آبزن حشائش بارده رطبه از برای تبرید و ترطیب بدن و دفع حرارت و یبوست و رمی و غیر آن
صنعت آن گل بنفشه گل نیلوفر کشنیز تر تخم کاهو تخم خرفه کوبیده برگ بید برگ کاهو تخم خیار
جراده قرع تر تخم خشخاش کوبیده پوست خشخاش نیم کوفته برگ گل بستان افروز برگ بارتنگ گل
خطمی سفید شاهسفرم جو مقشر نیم کوفته همه را جوشانیده بریزند در حوض مذکور و شیر دختر و روغن بنفشه
در آن داخل کنند و باید که این آبزن نیم گرم باشد و بنشیند در آن علیل و دایم آب آن را بر گرفته بر سرش
ریزند اگر حرارت و یبسی در دماغ داشته باشد و الا نشستن تنها در آن کافی است احتیاج بر سر ریختن نیست
آبزن حشائش بارده رطبه دیگر از برای تبرید و ترطیب مزاج و در امراض مذکوره **صنعت** آن
برگ کدو و جراده کدو تر جراده خیار جراده بادرنگ تخم کاهو برگ کاهو تر تخم خشخاش برگ خشخاش تر
پوست خشخاش شاهسفرم گل نیلوفر گل بنفشه گل خطمی برگ بزرقطونا جو مقشر نیم کوفته اطراف خلاف همه را جوشانیده
صاف کرده روغن بنفشه روغن نیلوفر روغن تخم کدو در آن داخل کرده علیل در آن نشیند و اگر علت
در سر نیز باشد دایم از آن آب بر سر نیز ریزد و الا نشستن تنها کافی است **آبزن** حشائش حاره
که از برای امراض بارده بسبب اسخان و تحلیل مواد نافع است **صنعت** آن گل بابونه اکلیل الملک
شمام مرزنجوش اسطوخودوس برنجاسف زوفا خشک سبوس گندم بوره شیح ارمنی جوشانیده صاف

نموده روغن قسط داخل کرده علیل دران نشینند و اگر علت در سر نیز باشد ازان آب گرم دایم بر سر بریزند
والا نشستن تنها کافی است آبزن نافع از برای مالیخولیای دموی چون استعمال کرده شود و بعد از فصد
و استفراغ بمطبوخ افتیمون صنعت آن گل نیلوفر سر بنفشه برگ کاهو جو مقشر نیم کوفته پوست خشخاش بابونه
گل سرخ در آب بسیاری بپزند و در طشتی باریک سر کشادی که علیل دران تواند نشست ریخته که آن
طشت در حمامی معتدل باشد و روغن بسیاری از بنفشه داخل کرده علیل دران نشیند و دایم ازان آب
بر سر او بریزند چون ازان آبزن برآید بمالند سر و بدن او بروغن نیلوفر و روغن کدو و آنچه مشاکل این
دوا باشد آبزن نافع از برای وجع مفاصل و نقرس و خدر و درد اعضا نشستن دران صنعت
آن بگیرند ارنب زنده را و دست و پای او را بسته در قزغان آب جوشان که دران آب قدری شبت
داخل کرده باشند اندازند و بجوشانند تا مهرا شود و مریض دران نشیند بعد از آنکه حرارت آن شکسته
فاتر گردیده باشد آبزن نافع از برای تشنج حادث از یبس و جفاف صنعت آن برگ بید جو
مقشر گل بنفشه گل نیلوفر کدوی تراشیده خیارین تازه ورق کرده همه را در آب یا در گلاب یا در عرق بید
بجوشانند تا مهرا شود آب هندوانه و شیر گاو و یا شیر بز تازه دوشیده قدری معتد به داخل کرده نیم
گرم علیل دران نشیند و صبر کند تا سرد شود در روزی دو مرتبه صبح و شام آبزن مرطب دیگر که همین
منفعت دارد صنعت آن جو مقشر گل نیلوفر تراشه کدوی تازه خیارین تازه پاره پاره کرده
برگ بید هندوانه پاره پاره کرده برگ خرفه تر همه را در آب بسیار بپزند تا مهرا شود و روغن بنفشه بسیار
دران انداخته نیم گرم علیل دران نشیند تا سرد شود در روزی دو مرتبه صبح و شام آبزن مرطب دیگر
که همین منفعت دارد و نافع است از برای تمدد و کزاز یابس صنعت آن تراشه کدوی شیرین تر
هندوانه پاره پاره کرده خیارین تازه همه را با آب بسیاری جوشانیده روغن بنفشه بمقداری بسیار داخل
کرده علیل دران نشیند لیکن باید نیم گرم باشد تا مسترخی گردد جلد و مسامات وا شوند و تشرب کنند
ازان اعضا رطوبت بسیاری و چون سرد شود برآید آبزن مرطب دیگر نافع از برای تشنج
یبسی صنعت آن گل بنفشه برگ کاهو جو مقشر نیم کوفته برگ خطمی برگ بید تراشه کدوی شیرین
تر گل نیلوفر همه را در آب عذب بسیاری بجوشانند و روغن بنفشه یا روغن کدو و شیر حلیب بسیاری
داخل کرده علیل دران نشیند وقتیکه نیم گرم باشد آبزن مرطب دیگر صنعت آن بابونه گل بنفشه

برگ کنجد گل نیلوفر برگ کاهو در آب عذب بسیاری جوشانیده در طشت بزرگی کرده که آن طشت عمیق
باشد و روغن کنجد بسیاری داخل کرده نیم گرم علیل در آن نشیند آبزن مرطب دیگر صنعت آن برگ
کاهو تازه برگ کدو تر گل بنفشه تر گل نیلوفر خطمی سفید برگ خشخاش برگ چقندر خرفه تر اسفناج در آب
بسیاری بپزند و نیم گرم علیل در آن نشیند آبزن قلمی فرموده اند که از استنباط بنده مهتدی بهدایت
رب الرحمن علویخان است و نیست مثل این آبزن دوائی در ازاله تشنج یبسی بوده باشند اطبا از
علاج آن مایوس و باین آبزن حکیم قادر دور کرد اند آنرا و صحت بخشد صنعت آن پاچهای بزغاله سفید
و سرهای ضان شش تا به و بنفشه نیم کوفته و برگ کاهو و خرفه تر و برگ بید و گل بنفشه گل نیلوفر و
اسفناج و کدوی تر اشیده و خیارین و عناب و سپستان و بزر قطونا و تخم سفرجل و بابونه و گل خطمی
سفید در آب بسیاری بجوشانند تا مهرا شود صافی نموده تخم خرفه تخم کشوث مقشر تخم کدو مقشر تخم هندوانه
خشخاش سفید از هر یک بیست مثقال در ده رطل عرق نیلوفر شیره گرفته در دو کاسه آبخوری از آن
شیره را برداشته علیحده نگاه دارند و تتمه را در مطبوخ مذکور داخل کرده روغن بنفشه بسیاری داخل
کرده نیم گرم نموده علیل در آن نشیند و متصل از آن در افشابه کرده بسر او ریزند تا آنکه
سرد شود پس از آن بر آمده یک پیاله از آن دو پیاله را بنوشند و آبزن را نگاه داشته آخر
روز گرم کرده بدستور مزبور علیل در آن نشیند و بر سر اش نطول نمایند بعد از سرد شدن بر آمده
کاسه دوم را از شیره بنوشند و آبهای آبزن را در دیگ کرده بجوشانند تا تمام آب رفته روغن بماند
صافی نموده نگاه دارند و بآن تمریخ نمایند و اگر درین مطبوخ بجای روغن بنفشه روغن نیلوفر داخل نمایند
نیکوست آبزن نافع از برای تشنج یبسی صنعت آن جو مقشر گل نیلوفر چرادۀ کدوی تازه خیار
تازه برگ خرفه تازه هندوانه ریزه کرده بجوشانند و بگذارند تا فاتر شود بلکه مائل بسردی پس روغن
بادام شیرین روغن مغز تخم کدو داخل کرده علیل در آن نشیند آبزن از برای تشنج یبسی صنعت آن کله و پاچه
حمل یا بزغاله را در آب بپزند تا مهرا شود و بگذارند که فاتر گردد فتوری مائل بسردی و علیل در آن نشیند آبزن
دیگر نافع از برای رعشه حادث از یبس و جفاف قلمی فرموده اند که این از استنباط احقر عباد الله سید
محمد هاشم است و مجرب النفع صنعت آن پاچه بزغاله بیست عدد و کله پنج عدد و ماهی تازه ... عدد
سرطان نهری بیست عدد و چرادۀ کدوی شیرین خیار شیرین خیار بادرنگ هندوانه از هر یک یکمن

جو مقشر نیم کوفته دو من همه را در آب بسیاری بجوشانند تا مهرا شود صافی نموده روغن بنفشه و روغن مغز کدوی پیه
کرده بگداخته هر سه بقدر ثلث آب داخل کرده نیم گرم در طشتی کرده علیل در آن نشیند و چون سرد شود برآمده
آب را بجوشانند تا روغن بماند تدهین بآن نمایند و نشوق کنند یا از این دهن نشوق نمایند صنعت آن آب کدوی شیرین
تازه آب خیار شیرین آب بادرنگ از هر یک یک اوقیه آب نیلوفر دو اوقیه روغن بنفشه چهار اوقیه در قدر
مضاعف بجوشانند تا آب تمام رفته روغن بماند صافی نموده در شیشه کرده هر روز بعد از برآمدن از آب
زن نشوق نمایند آبزن مرطب دیگر نافع از برای تب دق و گداز بسبب اقوی در عمل صنعت آن جو
مقشر نیم کوفته گل نیلوفر جو کرده کدوی شیرین خیار زه خیار بادرنگ پاره کرده و برگ بید و آب بسیاری بپزند و روغن بنفشه
بسیاری داخل کرده علیل در آن نشیند و توقف کند تا سرد شود یک مرتبه صبح یک مرتبه شام بعد از تنقیه
و تغشی پس آنرا بجوشانند تا آب رفته روغن بماند هر وقت بآن تدهین نمایند آبزن مرطب از استنباط
آن مرحوم قلمی فرموده اند که بی عدیل است در علاج تب دق و گداز بسبب و اگر این علت را زوال باشد باین
آبزن است و الا دیگر علاجی ندارد صنعت آن بگیرند جوزهای مرغ کوچک و پاچه های بزغاله سفید و سرهای
ضأن یعنی سر بچه های گوسفند شش ماهه و چغندر و سپستان و دنبه ضأن شش ماهه جدا کرده کدوی شیرین
و هندوانه و خیار و خیار بادرنگ همه پارچه پارچه نموده بابونه گل بنفشه گل نیلوفر گل خطمی سفید اسفاناخ
خرفه تر قطف بزر قطونا حب السفرجل سیب شیرین مقطع گل باقلا از هر یک مقداری معتدبه
همه را در آب بسیار و عرق بید مشک و عرق بید و گلاب و آب انار شیرین و آب به شیرین از هر یک قدری
وافر بجوشانند آنقدر که اجزا مهرا شود صافی نموده در آبزنی کرده روغن بنفشه که پرورده
باشند مغز تخم کدو مغز تخم هندوانه مغز تخم بادام شیرین را در گل بنفشه و از آن تا روغن کشیده باشند
مقداری بسیار در آن داخل کرده دو پیاله از آن را نگاه دارند و تتمه را نیم گرم در آبزنی کرده یکمرتبه صبح
یکمرتبه شام پیش از تنقیه و تغشی علیل در آن نشیند و چون سرد شود از آن برآمده یک پیاله بخورد
و همچنین پیاله دوم را شام پس آن مرقه و روغن را در قدر مضاعف چندان بجوشانند که آب رفته
روغن بماند و تدهین و استنشاق بدان روغن نمایند و اگر محتاج بتکرار استعمال آبزن باشند
بعوض روغن بنفشه از این روغن داخل نمایند آبزن نافع از برای [illegible]
از یبس و جفاف نیز از استنباط آن مرحوم و مجرب الفقیر دانوشته اند که اگر [illegible]

خلاصی ازین علت باشد باین آبزن خواهد بود و اگر ازین خلاصی نیافت مکرر اعمال نماید صنعت
آن گل بنفشه گاوزبان گل نیلوفر گل خطمی گل پنبه جراده کدوی شیرین خیارین از هر یک یکمن شاهدانه تازه پاره پاره
کرده نیم من جو مقشر نیم کوفته یک رطل سرطان نهری بیست عدد و پاچه بزغاله بیست عدد پیه گرده بز چهل مثقال
عناب سپستان از هر یک چهار دانگ گل بابونه پنج مثقال همه را در آب بسیاری بجوشانند تا مهرا شود و صافی
نموده در آبزن کرده روغن بنفشه روغن کدو از هر یک یک رطل داخل کرده نیم گرم گرم نموده و زور آن نشینند بقدر
یک ساعت چند روز صبح و شام این عمل کنند و از آبزنات نافعه از برای امراض مذکوره حادثه از یبس و جفاف
آنست که شیر بز یا گاو خالص یا ممزوج با زیت یا روغن کنجد یا با هر دو یک خالص یا ممزوج با هم یا روغن زیت
یا کنجد که آب افشرده کدوی شیرین یا خیار یا خیار بادرنگ دران جوشانیده باشند که رقتی از رطوبت آنها
دران باقی باشد و تمام خشک و منجذب نشده باشد آبزن دیگر از استنباطات آن مستقر بهر و بهار از برای
کزاز و تمدد امتلائی صنعت آن پیهای گوسفند و پیهای ثعلب را زنده در آب پخته تا مهرا شود و پیه بیست
بسیاری دران داخل کرده علیل دران نشیند وقتیکه گرم باشد و صبر کنند تا سرد شود و توقف بسیاری نکند
بلکه هنوز قدری گرم باشد که برآید و آخر روز نیز باین دستور پس آن مرقه را بجوشانند بمقداری که تمام آب
رفته روغن بماند سر رفت تمام بعد آن نماید آبزن متخذ از عقاقیر حاره نافع از برای تشنج امتلائی
بلغمی هرگاه استعمال کرده شود بعد از تنقیه صنعت آن گل قیصوم برگ قیصوم سعد کوفی قصب الذریره
برگ غار در آب بسیاری بپزند و علیل دران نشیند و بدانکه طول مدت مقام در آبزن صاحب تشنج امتلائی
را مضر است بهر چیزیکه باشد بسبب ارخای اعصاب و ضعف قوت پس باید که گردانیده شود و بسیاری
مرات آن بدل طول مدت پس باید نشانید او را در آبزن روزی دو مرتبه آبزن دیگر نافع
از برای تشنج امتلائی بلغمی صنعت آن بابونه صعتر شبت اکلیل الملک مجموع را در آب بسیاری بجوشانند
روغن قسط روغن سپید انجیر داخل کرده در وقتیکه نیم گرم باشد علیل دران نشیند آبزن دیگر نافع از برای
تشنج امتلائی بلغمی صنعت آن بابونه اکلیل الملک برگ غار خردل حرمل شبت پودنه در آب بسیاری
جوشانیده در حالت گرمی بقدری که طاقت نشستن دران باشد علیل دران نشیند و سر را فرو برد
دران و طول ندهد مدت نشستن را دران بلکه زود برآید آبزن دیگر نافع از برای این قسم تشنج
صنعت آن قیصوم پودنه صحرائی حرمل برگ غار سعد کوفی زرنجوش شبت از هر یک قدری

و اقسام همه را در آب بسیاری بجوشانند تا مهرا شوند و بنشیند علیل دران روزی دو مرتبه و طول مدت
مقام بداوران و این آبزن تشنج امتلائی را نافع است لیکن درین وقت روزی یک مرتبه کافی
است آبزن دیگر از استنباط آن مرحوم مجرب النفع از برای تشنج امتلائی بلغمی صنعت آن
حشیش برنجاسف و گل آن و برگ غار و برگ اترج بهارنارنج بابونه اکلیل الملک مرزنجوش اسطوخودوس
تمام چوب چینی ریزه کرده اقحوان صعتر فارسی شیح ارمنی حرمل عشبه سفر بیه ریزه کرده از هر یک سه
کف کبیر در آب بسیاری بجوشانند پس بگیرند گفتار نر یا ثعلب یا ارنب هر کدام که باشد و زنده آن را بسته
دران اندازند و بپزند تا مهرا شود پس زیت و روغن شبت از هر یک مقداری کثیر دران اندازند
و در آبزن کرده اول مرتبه سر و گردن و اعضای متشنجه را به بخار آن بدارند تا عرق آید پس علیل در آب
آن که گرم باشد نشیند صبح و شام و ثفل آن را گرفته گرم کرده بر اعضای متشنجه کماد نمایند و آب آن را
با روغنها که دران انداخته اند بپزند تا آب رفته روغن بماند و دایم تمریخ بآن نمایند آبزن دیگر نافع از
برای اصحاب فالج بلغمی صنعت آن بگیرند گفتار نر یا ارنب یا وعل را دست و پاهای آن را محکم
بسته و در آب بسیاری بجوشانند تا آب به ثلث رسد پس مثل آن زیت کهنه داخل کرده باز بجوشانند
تا مهرا شود پس علیل دران نشیند و باید که آن حیوان زنده باشد و دران آب بمیرد تا آنکه جوشش نبرد
که حرارتش کم گردد و همچنین است آبزن متخذ از ثعلب و حمار وحش و کلب و ضبع و این آبزن تشنج
بلغمی را نیز نافع است آبزن نافع از برای فالج بلغمی هرگاه استعمال کرده شود بعد از تنقیه بلغم صنعت
آن برگ غار مرزنجوش حرمل بابونه گل خطمی سنج اکلیل الملک برگ اترج سداب اسپست
شیح ارمنی قیصوم فنجنگشت اجزای متساوی جند بیدستر نصف یک جزو در آب بسیاری بپزند که تا بنصف
رسد پس داخل کنند دران مثل آن زیت کهنه و علیل دران نشیند حالی که نیک گرم باشد آبزن دیگر که همین
منفعت دارد صنعت آن زیت را گرم کرده جند بیدستر و اندکی افربیون و قلیلی از موم زرد دران
داخل کرده در جایی که گرم باشد بقدریکه علیل طاقت آورد دران نشیند و صبر کنند تا سرد شود آبزن دیگر
نافع از برای فالج و تشنج امتلائی بلغمی صنعت آن بگیرند ارنب یا ثعلب یا حمار وحش و یا ضبع یا جرو
یا کلب یا ضبع یا وعل هر کدام که باشد دست و پای آن را محکم بسته زنده در آب بسیاری که نمک بسیار
و شبت داخل کرده باشند انداخته آن مقدار بپزند که مهرا شود پس صافی نموده در آبزن کرده علیل دران نشیند

آن مقدار از زمان گرمی آب سرد کرده و لیکن عمل یا روز اول تا سه روز وسط ماه و سه روز آخر ماه بجا آورده و در روزی
دو مرتبه یکمرتبه صبح و یکمرتبه شام و یک طبیخ را بیش از سه روز استعمال نکنند و اگر ضبع نر باشد بهتر است
و از آبزنهای مفیده از برای اصحاب تشنج امتلائی نشستن است در زیت ثعالب و ضباع و حمار وحشی
و وعل و بچه سگ صنعت آن بگیرند آب بسیاری و بجوش آورند جوش قوی و هر کدام از حیوانات مذکوره
که باشد زنده بسته دران اندازند و بجوشانند تا مهرا شود و در وقت جوشانیدن قدری شبت و نمک
داخل نمایند پس بعد از مهرا شدن صافی نموده زیت بسیاری یعنی ثلث آب در آن اندازند و در آبزنی کرده
علیل در آن نشیند و آن گرم باشد و توقف نماید تا سرد شود و می باید که استعمال کرده شود و این آبزن در اول
ماه سه روز و در وسط ماه سه روز و در آخر ماه سه روز و هر روز دو مرتبه صبح و شام و نباید که استعمال کرده
شود این آبزن هر مرتبه که تجدید میکنند زیاده بر سه روز و گفته شده که کفتاری که در آبزن پخته می شود
می باید که بوده باشد نر آبزن نافع جهت تشنج امتلائی بلغمی حادث در مرضعات صنعت آن بابونه حلبه
اکلیل الملک در آب پخته مدام اعضای متشنجه ایشان را دران نهند آبزن دیگر نافع از برای تشنج
امتلائی بلغمی از استنباط آن مرحوم صنعت آن اذخر مکی اسطوخودوس بغاوانیا از هر یک یک اوقیه در آب
بسیاری بجوشانند و صاف نموده پس بگیرند یک عدد کفتار زنده و دست و پای آن را بسته در آن اندازند
و در حین جوشش و اگر بجای کفتار ارنب باشد نافع است بلکه انفع و بجوشانند تا مهرا شود و در وقت جوشانیدن
دو سه دسته شبت تازه و قدری نمک و برگ کلم داخل نمایند و صافی نموده وقتیکه معتدل الحرارت باشد علیل
دران نشیند و صبر کند تا سرد شود و اگر بقدر ثلث آب زیت کهنه داخل نمایند انفع است و تا یک هفته استعمال
این آبزن نمایند آبزن استنباط آن مرحوم نافع از برای فالج و استرخا صنعت آن بگیرند آب کبریتی منبت
عین نجم من تبریزی و اگر نباشد آب قراح و داخل کنند دران بابونه اکلیل الملک مرزنجوش برگ غار اذخر مکی
برگ نارنج اسطوخودوس بیخ سوسن بهار نارنج اقاقیا گل یاسمین سفید نمام حبق ترکی قوة الصباغین پودنه
بری پودنه جبلی نعناع برگ صنوبر پوست بیخ صنوبر حشیشهٔ مغربیه برگ سداب چوب چینی اجزا
مساوی بجوشانند تا ثلث آب برود و دو ثلث بماند پس بوزن ثلث آب زیت داخل کرده
ارنب یا ثعلب یا ضبع یا عرجا یا وعل هر کدام که باشد زنده دران بپزند تا مهرا شود پس صاف
نموده در آن نشیند گرم آن مقدار از گرمی که علیل را طاقت نشستن در آن باشد

آبزن محلل رطوبات قریبه بجلد که مقوی اعصاب و اعضاست و این آبزن به نهایت نافع است از
برای فالج و استرخا صنعت آن ورق غار مرزنجوش حرمل بابونه اکلیل الملک خطمی سفید برگ اترج
سداب اسپست قیصوم فنجنگشت شیح ارمنی از هر یک جزوی چند بید ستر نیم جزو به پزند در آب
بسیار تا بنصف رسد صافی نموده و اضافه آن نمایند بوزن ثلث آنچه باقی مانده زیت و بنشینند
در آن علیل و فتیله گرم باشد و چون سرد شود برآید آبزن دیگر که همین منفعت دارد صنعت آن برگ
اترج بابونه شبت حاشا تمام مرزنجوش مجموع را در آب به پزند و علیل در آن نشیند و تمریخ جانب علیل بعد
از برآمدن از آبزن بنمایند به روغن قسط و روغن ناردین و روغن مغز کردگان کهنه نمایند آبزن
نافع از برای ریاح غلیظ در تمام بدن و قولنج و دشواری بول صنعت آن بابونه اقحوان برنجاسف
حسک نیم کوفته اکلیل الملک مرزنجوش گل خطمی بزر رازیانه سبوس گندم پرسیاوشان جو به بهی
گل بنفشه از هر یک یک کف در آب بسیار بجوشانند آن مقدار که ثلث آب بماند و روغن ناردین روغن
اقحوان داخل کرده نیم گرم علیل در آن نشیند آبزن نافع از برای ورم بارد کلیه مستعمل بعد از تنقیه
ماده بلعوق خیارشنبر صنعت آن بابونه اکلیل الملک کشک جو سبوس گندم بزرگ جوشانیده علیل
در آن نشیند آبزن دیگر که زحیر بلغمی را مفید است صنعت آن شبت تخم کتان حلبه خطمی در آب
بجوشانند و در طبیخ وی که نیم گرم باشد بنشینند آبزن دیگر که زحیر ورمی را نافع است صنعت آن
حا بنفشه تخم کتان بیخ خطمی در آب بسیار به پزند و روغن گل و زرده تخم مرغ آمیخته نیم گرم آبزن نمایند
آبزن نافع از برای احتباس ریم در کلیه و قرح آن صنعت آن حسک پرسیاوشان سبوس
گندم برنجاسف سرگین کبوتر اجزا متساوی جوشانیده علیل در آن نشیند و پهلوهای ران را به
روغنهای یاسمین چرب نمایند آبزن مستعمل در ادرار مثانه صنعت آن حلبه بزرکتان بابونه اذخر
سعد کوفی سنبل الطیب حماما قردمانا جوشانیده صاف نموده در آن نشیند آبزن نافع از برای حصات
کلیه و مثانه صنعت آن حسک بابونه اکلیل الملک مرزنجوش کرفس کرنب شبت برگ خطمی پرسیاوشان
اجزای متساوی جوشانیده در آن نشیند آبزن نافع از برای عسر البول که عقیب بول الدم پدید
آید صنعت آن بابونه شیح تمام مرزنجوش اطراف الکرنب رطبه زرق الحمام بجوشانند و در آب وی
مریض را بنشانند و مدرات بول در همان وقت بنوشانند و ثفل ادویه را بر عانه او ضماد نمایند تا ماده

دخول آن را که در مثانه بسته و موجب عسر شده نگذارد و بول بگشاید آبزن نوع دیگر که سنگ گرده و مثانه
را نافع است صنعت آن برگ کرنب برنجاسف رطبه فوتنج زرق الحمام مغز خشک و انه در آب بجوشانند
و آبزن نمایند و مقیئات بیاشامند و بدانند که استعمال آبزن در توسیع مجاری و تحلیل ریاح بهترین
تدابیر است در امراض گرده و مثانه و وقت حاجت بدان کوتاهی نه نمایند و اگر ادویه دیگر موجود نباشد
آب گرم فقط کافی است جهت آبزن **آبزن قابض** نافع از برای بول الدم صنعت آن برگ
مورد و ثمر مازوی سبز گلنار فارسی جوز السرو پوست انار گل سرخ جوشانیده صافی نموده در آن نشینند
آبزن نافع از برای بول در فراش صنعت آن برگ مورد جفت بلوط کزمازج عدس مقشر پوست
انار مازو سبز نیم کوفته در آب جوشانیده مریض در آن نشیند **آبزن** نافع از برای سرعت انزال
که سبب آن حدت و تیزی منی باشد صنعت آن برگ مورد عوسج گلنار فارسی ساق منقی لحیة التیس
ثمرة الطرفا پوست انار جوشانیده و آب سنگ یعنی آبزن نمایند و ضمادهای خشک بر کمرگاه نهند و صندل
و گلاب و کافور بو بینند و غذاهای ترش و ادویه بارده بخورند **آبزن** مستعمل در سرعت انزال بسبب برودت
و رطوبت هرگاه بکار برده شود و بعد از استفراغ بلغم متواتر و اسهال بحب شیطرج و حب المنتن
[illegible] و تغذیه بلحوم بریان و قلایا و مطنجنات و حلوای عسلی نمایند صنعت آن برگ مورد مرزنجوش
سنبل الطیب پوست انار جفت بلوط سعد کوفی قرنفل جوشانیده در آن نشینند چنانکه ناف در آب آن باشد
[illegible] **ن** نافع از برای حبس الحیض و این آبزن تحلیل ریاح رحم کند و معین است بر حمل صنعت آن برگ
ریحان برگ چقندر اسفاناخ برگ بنفشه برگ خطمی تخم خبازی برگ بارتنگ برگ سداب برگ
مرزنجوش برگ مرو زرشک برسیاوشان عنب الثعلب مشکطرامشیع تخم خطمی تخم خربزه نیم کوفته قیصوم
تخم کشوث تخم بابونه تخم کرفس تخم خیارین نیم کوفته گل خطمی عدس مقشر قنطوریون دقیق گل سرخ شبت
سنبل نرگس گل زنبق جوشانیده صافی نموده زن در آب آن نشیند که بامر الله تعالی نافع است **آبزن**
که فرزند در شکم نگاه دارد تا قبل از ولادت بیرون نیاید صنعت آن گل سرخ هفت درم گلنار فارسی
مازو از هر یک پنج درم برگ حسک چهار درم شب یمانی پوست انار از هر یک سه درم همه را نیم کوفته در ده من آب
بجوشانند تا پنج من باند صاف کنند و در طشت ریزند و حامله را در آن به نشانند **آبزن** که خون بواسیر
و خون طمث مفرط باز دارد صنعت آن آب برگ بارتنگ بستانند و مریض را در آن به نشانند و در حیض

و البصل دیگر بدستور آب زن نافع و معین بر حمل صنعت آن شبت بابونه اکلیل الملک مرزنجوش
جوشانیده صاف نموده آب زن نمایند آبزن نافع جهت زنان حامله که حیض بند و عادت ایشان
نباشد صنعت آن عدس مقشر پوست انار گلنار مازو جفت بلوط در آب پخته دران نشینند آب زن
که چون زن بعد از ازاله بکارت بلا فاصله دران نشینند همیشه فرج او ضیق و گرم باشد صنعت آن
بگیرند شراب انگوری قابض و دران بعض اشیای قابضه و عفص و سعد و کو مذکوره مناسب جوشانیده
در طشتی کرده دران نشینند و شراب صرف هم خوب است آجر بمد همزه و ضم جیم و بفتح همزه و ضم نیز آمده
خشت فرا گرفته از طین حر است که پخته باشند و آن دو قسم است یک قسم آجر سفید است که در کوره
آهک پزی آن را میپزند و این بهتر است در اعمال طب و قسم دویم آجر سرخ است و آن را در کوره
آجر پزی باین طریق میپزند که خشت خام خشک کرده را ته بته چیده و باین هر دو ته تهای چوب
رز یا چوب دیگر و یا سرگین گاو و غیر آن گذاشته آتش می‌نهند تا تمام چوب یا سرگین که باین آجرها
است سوخته شود پس میگذارند تا سرد شود پس برداشته بکار در می‌آورند و آجر گرم است در دویم
و خشک است در چهارم ضماد آن با آب غوره جهت شری و منع ظهور آن و با نمک و سرکه جهت
خنازیر و با سرگین گاو جهت اورام و بثور بلغمی و استسقای لحمی و زقی و سوء القنیه و ذرور آن
جهت قطع خون جراحات و جلوس بر روی آجر گرم جهت زحیر رطوبی و بارد و ریحی مجرب خصوص
که روغن گل بران ریخته باشند و نیز مسکن وجع بواسیر است و چون آجر سفید آب ندیده را در آتش
سرخ کنند تا مثل اخگر شود و در آب و یا شراب اندازند آن مقدار که بجوش آید و سر بخار آن
بدارند معرق قوی است و در تحلیل مواد بارده و بلغمیه و نزلات غیر منضجه و درد سر بی‌بدیل مجرب
و چون خشت هم پخته و آب ندیده و یا قطعه از آن را خصوص آجر سفید با آتش گرم کرده قدری آب
یا شراب بران پاشیده در نمدی یا پارچه پشمداری پیچیده بر عضوی که وجع بارد و یا ورم بارد
داشته باشد و بر موضع بواسیر که وجع شدید داشته باشد گذارند نماید موجب عرق کردن آن عضو
میشود و تسخین و تحلیل مواد بارده که موجب وجع و ورم است میکند و تحلیل میبرد و وجع و ورم آن
تسکین می‌یابد بعون الله تعالی و اطبای هند را زعم آن است که اگر آجر را ریزه کرده در دوغ
گاو اندازند و یک شب بگذارند صبح صاف نموده آن دوغ را بنوشند قرحه مثانه را نافع است

دهن الآجر آن را دهن المبارک و دهن منقذ نیز گویند از مخترعات اهل یونان و بنهایت گرم است
و سریع النفوذ محلل و معرق و ملطف و آشامیدن آن جهت تفتیت سنگ مثانه مجرب و مدر بول
و نافع از برای سائر امراض بارده مثانه و کشنده کرم امعا و معده است و بجهت مغص بارد و ریاح
و نفخ باطنی و ظاهری و سموم بارده و گزیدن عقرب و فالج و لقوه و رعشه و خدر و استرخا و عرق النسا
و مفاصل و تحلیل خون منجمد و با شراب زوفا جهت ضیق النفس و دفع فضلات ریه مفید است و اکتحال
آن جهت تحلیل آب نازل در چشم بی نظیر و حمول آن جهت کشودن خون بواسیر و اسقاط و اثد آن در رفع
کرمهای مقعده و فرزجه آن جهت کشودن حیض و اخراج جنین زنده و مرده و شیشمه سریع الاثر و سعوط
آن جهت صرع و نسیان مؤثر و دلوک آن کشنده کرم دندان و مسکن الم آن و طلای آن جهت زخم
آتشک بی عدیل است و چون بمالند آن را بر موخر دماغ نافع است از برای نسیان و آشامیدن
آن از برای صرع و بغدادی گفته که چون بچکانند از آن چند قطره در بینی نافع است مصروع را و
استنشاق بآن نافع است از برای فالج و نیز آشامیدن آن نافع است از برای فالج الفعی بالغ
زهراوی گفته که دهن آجر نافع است از برای لقوه سعوط کردن بآن و آشامیدن و تدهین بآن
و قطور آن جهت ثقل سامعه و نشوق آن جهت امراض بارده بینی و دماغ و ضماد آن با اشق
جهت ورم سپرز بنهایت مفید است و قدر شربتش از یک مثقال تا دو مثقال و مضر است بمعده و مصلحش
سرکه و مضر است بگرده و مصلح آن کثیرا صنعت آن آجر سفید آب ندیده تازه را ریزه ریزه کرده
بقدر یک درهم و اندک زیاده و کم در آتش سرخ نموده در روغن زیتون اندازند پس آن را در قرع
معکوس بروغن کشند و در شیشه نگاه دارند نسخه دیگر آجر سرخ آب ندیده باشد ده درهم یا هر قدر
که خواهند ریزه ریزه کرده در آتش سرخ کنند و در روغن زیتون اندازند تا روغن را جذب کند پس
از روغن بیرون آورده کوبیده در قرع مطین پر کنند و کاوی قرع را بلیف خرما و امثال آن بگیرند و
کوزه دو طبقه ترتیب دهند باین صورت که وسط طبقه بالا ثقبه داشته باشد بقدری که کاوی قرع
معکوس از آن بیرون آید پس قرع را معکوس در طبقه بالا نصب کرده قابله را در طبقه تحتانیه نهند
قرع در آورده آتش بر اطراف قرع بر افروزند تا روغن از قرع بقابله چکد و این را استخراج بطریق
تنکیس باشد اارد توله صاحب برهان قاطع گفته بضم فوقانی و سکون واو و فتح لام آنچه باشد

مانند کاجی که انواع آن را زردبه پزند و بیشتر مردم رولبش و فقیر بخورند و آن را بالعربی سنجگنه گویند آزاد درخت درختی است عظیم ثمرش شبیه بزعرور زمرد رنگ و با خوشه تخمش مثل تخم زعرور یک عدد و خباره دار و در آخر بهار میرسد و مدتها تا زمستان در درخت می ماند و برگش سبز و املس با اندک سیاهی و سترده دار اندک طولانی و خزان نمیکند و آن را بهندی بکاین نامند و بلغت تنکابن جبلی دار و بیونانی دار روان و نیز ردباترس و بلغت جرجانی زهر زمین و اهل مازندران آن را سیسان و بعربی شجرة الجرة والپنا مسرلطا به تشدید را گویند و بعضی مردم را ظن آن است که آن را بهندی نیب که نیم نیز گویند نامند و این محض توهم است زیرا که نیب در غیر هند دیده نشده مگر در بعضی بنادر دریای فارس یکدو درختی و آزاد درخت در جمیع ممالک ایران و روم بسیار است و شیرازیان آن را قوس نامند و کاش سرخ و بنفش کمرنگ و بنهایت خوشبوست طبیعت گل آن در اول سوم گرم و در آخر اول خشک است افعال و خواص آن گل آن مفتح سدهای دماغی و صالح است از برای مشایخ و مبرودین سماد برگ آن را ضماد کردن بر سر کشنده قمل و دراز گرداننده موی است و عصاره برگ آن در بهار و پاییز مستعمل و با عسل و یا سنجبین میخورند نافع از برای قولنج و مفتح و مدر بول و حیض و نافع است از برای سموم بارده و تحلیل خون منجمد در مثانه و عرق النسا و استرخای انثیین و قدر شربت تا سه درهم است و عصاره شاخهای آن با عسل یا سکنجبین مقاوم جمیع سموم و برگش سم حیوانات و ثمر آن مضر بعده و معده و مکرب و چون اکثار کرده شود عارض میکرد و صاحب آن را غشی و قی صفراوی و تنگی نفس و غشاوه بصر و دوار و علاج آن مانند علاج کسی است که فربیون یا بلادر خورده باشد و در بلادر و فربیون انشاء الله تعالی خواهد آمد و یک درهم از تخم آن کشنده و عصاره آن منفث حصات و مانع غثیان و ضماد برگ و شاخ آن محلل خنازیر و نطول آن مسکن صداع بارد و ثمر و برگ آن منقی قروح مفتحه و چون آب برگ تازه آن را از ده مثقال تا بیست مثقال با آب زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند از پنج مثقال تا ده مثقال بحسب بحاجت و برداشت طبیعت و برودت مزاج زن دو سه روز ناشتا بخورد و جع رحم و حبس طمث آن را نافع است و زنی که بار نگیرد یا بار او نماند باعث حمل و ماندن او میگردد و اکثر مذکور و محرور المزاج را چندان موافقت ندارد و قطور آب

برگ تازه آن و ربیعی رافع صداع بارد رطب است و در گوش دافع رطوبات و دوی و طنین
حادث از ریاح بارد [illegible] ضماد آن در دراز کردن موی برگ شهدانج و برگ مورد و برگ کنار است
و طبیخ پوست [illegible] دستهٔ آن نافع است از برای تبهای بلغمی **صنعت آن** بگیرند پوست ریشه
درخت آن و شاهتره از هر یک پنج درم و هلیلهٔ سیاه ده درم و همه را نیم کوفته بجوشانند و صاف
نموده بنوشند مرهم از آزاد درخت نافع از برای کچلی و سعفه و رویانیدن موی سر و قروح آن و
دفع قمل **صنعت آن** بگیرند عصارهٔ برگ و ثمر آن را و مرداسنگ با آن بسایند و با روغن
گل سرخ مرهم سازند و چند روز متوالی بر سر بمالند و هر روز یکبار تجدید کنند و بهر سه روز بحمام رفته
بشویند و بعد از حمام بدستور نیز بمالند و سر را بلباس خفیفی بپوشانند **آس** بمد الف و سکون
سین مهمله بسریانی آسا و بفارسی مورد نامند و گویند آن را بهندی [illegible] و حب آن را بکام
نامند و بتنگ آس را اعماد گویند و حب الآس را قیطس و نیز قطوس نامند و گویند که قیطس بتنگ
آس است و مرسیا بفارسی بیونانی اسم آس بستانی است و منطرا اسم بتنگ آس است درختش
چون درخت انار میشود و برگش سبز است و خزان نمی کند و ثمرش ابتدا سبز است و چون
رسید سیاه رنگ میشود مرکب القوی است و جزو بارد در آن غالب در اول سرد و جزو حارش
کمتر است و اندک حرارتی دارد و آن بسبب ارضیتی که دارد یابس و قابض است یبوستش تا درجه دوم است
و مجفف القوی است برگ و بیخ و ثمر و گل و جرم آن را بالنسبت بیکدیگر در مراتب برودت و حرارت
و یبوست تفاوت است و آس بسبب عطریت رائحه ملایم روح است و بسبب قبض و تلطیف نیز ملایم
روح پس موجب تقویت و متانت و انضمام و انارت روح میگردد باسباب مذکوره و بالخاصیت
مقوی قلب و دافع خفقان است و ثمرش با قوت تریاقیت و متولد میگردد از آن غذای اندک
از برای بدن و آن سرد و خشک و مقوی معده و حابس طبیعت بخصوصیتی که آن را پیدا شد و صالح است
از برای نفث الدم و نافع باشد از برای سرفه تیسیری که آن را پیدا شد و همچنین رب آن و شراب
آن و در شرابها شربتی که حبس طبیعت کند و نافع باشد از برای سرفه نیست مگر شربت حب الآس
و شربت خشخاش و بوی مورد مقوی دماغ و دافع است از دماغ ابخرهٔ حاره رطبه را و اما حب الآس
پس جرمش غالب است برودت و یبوست و اگرچه مرکب از قوتهای مختلفه است و اما اجزای

حابله رایحه آن پس نیست غالب بر مزاج آنها برودت پس اگرچه یابس باشند نیز مرکب القوی و شناخته شده
ترکیب قوت های آن بقیاس و تجربه اما قیاس پس باید دانست که می باشد دران اجزای حاره
که میرسد بحاسهٔ شم و لابد است که بوده باشند آن اجزا الطف انچه در مشموم است اما تجربه پس آن
حدت رایحه و کمی التذاذ نفس است و تسکین نفس ببوی آن چنانچه ملتذ میگردد بشم ریاحین بارده
و رایحه آن طیب باشد پس ممکن نیست که بوده باشند اجزا حامل رایحه مائل باعتدال اما سایر اجزای
آن پس قاطع خون و نفث الدم و مقوی دل و احشا و معده اند و حابس اسهالات و عرق و گویند سواد
بحبوب آس مهیج جذام است و ضماد برگش جهت ضربه و سقطه بنهایت مفید خصوص وقتیکه برگ آن را
کوفته با مغاث هندی که آن را سیده لکری نامند سوده که بزردهٔ تخم مرغ سرشته روغن گل سرخ
داخل نموده نیم گرم ضماد نمایند و ضماد برگش به تنهای جهت ورم خصیه و بواسیر و نمله و حمره و شری
و ضربه و سقطه و وجع پاشنهٔ پا و قدم و طلای آن جهت ورم حار و قروح و ضماد تخم آن جهت سیاه کردن
موی با شراب جهت قروح پا و کعب نافع است و چون فراگیرند از برگ آن با عفص سبز و عدس و گل
سرخ و اقاقیا ضمادی و ضماد کنند بر اعضای ضعیفه و اعصاب که وهن و سستی با آنها عارض شده باشد
بنهایت مفید است و چون ربع رطل از آب برگ آن را با روغن کنجد بنوشند مسهل قوی بلغم
است و جلوس در طبیخ آن جهت قروح و بروز مقعده و رحم و سیلان رحم و سستی اعضا نافع و شستن
موی با آب آن جهت منع ریختن آن بسیار موثر و قطور آب او جهت چرک گوش و خاکستر او در
رفع ناخنه و سلاق و دمع قوی تر از توتیا و جهت کلف و بخور آن جهت رفع وبا و دفع هوام و سقوط
دانهٔ بواسیر مفید و در ساق درخت مورد گرهها بهم میرسد شبیه بکف دست و آن را انگ آس می نامند
و در جمیع افعال قوی تر از برگ و ثمر آس است و قدر شربتش تا سه درهم و از عصاره آن تا سه اوقیه
و بدلش در احتباس بطن اقاقیا و در اورام حضض و گویند بدلش مطلقا برگ توت است و مضر صاحب
زکام و مصدع محرورین و مورث بیخوابی و مصلحش بنفشه **امراض الراس الصداع**
ورق آن در نهایت انفع است از برای صداع حادث از ضربه و سقطه برای قطع جلد سر و شجه
آن و ضرور نمودن یا پس مسحوق آن و طلا کردن و لطوخ آن با مایعی موافق چون برگ مورد
را با اندکی از اقاقیا و را انک کوفته با آب سفرجل سرشته بر سر ضماد نمایند نافع است از برای

صداع و ورم حادث در سر از ضربه و سقطه و اگر برگ مورد را کوفته بگلاب سرشته اندک کافور قیصوری داخل کرده خرقهٔ کتانی را با آن آلوده کرده بر معده ضماد نمایند میباشد نافع از برای صداع بمشارکت معده بسبب غلبهٔ صفرا بر معده و چون بپزند مورد را با شراب و بکوبند و ضماد نمایند بر سر نافع است از برای صداع بلغمی و صداع صفراوی و این هر دو را از ایل میگردانند و چون بگیرند آب برگ آس را و صندل سرخ سوده و عرق بید در هم نموده در بینی بچکانند نافع است صداع را **اورام الراس** دهن آس نافع است از برای اورام حادثه در سر **السبات** نافع است از برای سبات حادث از بخار متصاعد بسوی سر در تپ و در غیر تپ چون تدهین سر نمایند بدهن آس بجهت آنکه مقوی دماغ است و مانع بخار و محلل آنچه جمع شده در دماغ از بخار **السهر** بوئیدن اوراق و اغصان و مداومت بآن محدث سهر است و مصلح آن سوسن و گل بنفشه **الدوار و السدر** برگ مورد مانع صعود ابخره است بسوی دماغ و قبول دماغ مر ابخره را بوئیدن آن و حب الآس نیز مانع صعود ابخره است بسوی سر و دماغ و ازین جهت این هر دو نافع باشند از برای دوار و سدر حادث از ابخرهٔ متصاعده بسوی سر از بدن و معده و چون بکوبند برگ مورد را و مخلوط با روغن گل و زردهٔ تخم مرغ نموده ضماد نمایند بر سر نافع است از برای دوار و سدر عارض از ضربه و سقطه بر سر ابن زهر گفته که مورد نافع است از برای دوار و سدر حار بوئیدن آن و ضماد کردن آن بر سر صاحب زبده گفته که غرق نمودن سر بروغن مورد در ابتدای حدوث سدر و دوار حادث از ابخرهٔ متصاعده از معده بسوی سر چند روز ابتدای علت بعد از تنقیه لقی و استعمال ایارجات میباشد نافع از برای آن لقی ظاهر پس بعد از ابتدا باید که ممزوج کرده شود بروغن بابونه و عرق کرده شود سر بآن **امراض العین و الاذن و الفم و الصدر و القلب** ضماد برگ آن مسکن رمد حار و رافع برآمدگی چشم و طبیخ آن با جو ورم حار چشم را نافع است و رماد آن از ادویهٔ ناخنه و سلاق و دمعه و بهتر از توتیا است و قطور آب برگ آن قروح گوش و آمدن چرک از آن نافع و شراب آن جهت استرخای لثه و مضمضه با آب برگ آن قروح و استرخای آن و زبان را نافع و ثمر پختهٔ آن سرفه و بلغم و نفث الدم را نافع و حابس شکم و تجفیف ریهٔ آن و مقوی قلب و خفقان را مفید است **نفث الدم** از خواص آنکه نافع از برای نفث الدم حب الآس است **المعدة و الامعاء و آلات البول و المقعدة و الرحم**

و حب الآس مقوی معده و حابس بطن و اسهال مراری و مانع سیلان فضول است خصوص
رب آن و ضماد برگش بر زیر ناف اسهال مراری را مفید و گاه حب الآس بسبب قوت قبض و
حبس مسام کند و ادرار بول بنماید و ثمر آن نافع است قرحه مثانه و حرقة البول و مدر بول و مانع جریان
حیض و بواسیر و سیلان رحم و خروج مقعده و رحم است شرب طبیخ آن الزینة طبیخ برگ و ثمر آن
مقوی بیخ مو و مانع افتادن آن و باعث روییدن و بلند و سیاه شدن آن است و نیز مانع عرق
و مصلح نتن حادث از عرق ابط که بفارسی کش نامند منسد مسامهای دیگر و همچنین ضماد برگ
آن و ذرور برگ آن مانع بدبوئی زیر بغل و کنج ران و داحس و جراحات است و خاکستر آن منقی
و زائل کننده کلف است السموم ثمر آن دافع سموم است خصوص رتیلا و عقرب بتخصیص با شراب

فصل در بیان جوارشاتی که اصل و عمده در آنها حب الآس است

جوارش حب الآس بنسخه سمرقندی نافع از برای ضعف استمرار و اسهال حادث از ان
رطوبت معده صنعت آن حب الآس پوست هلیله کابلی پوست بلیله شیر آمله منقی از هر یک
بیست درم فلفل دار فلفل زنجبیل از هر یک ده درم قرنفل قرفة الطیب خیربوا حب بلسان از هر یک
دوازده درم مصطکی قردمانه کزبره انیسون زیره کرمانی سنبل الطیب سلیخه قاقله کبار قسط از
هر یک شش درم جوزبوا نانخواه تخم کرفس از هر یک پنج درم ساذج هندی حماما از هر یک چهار
درم کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن مجموع ادویه بسرشند شربتی یک درم و در نسخه حکیم
معصوم حب الآس نود درم است جوارش حب الآس ایضاً بنسخه کبیر در قرابادین در امراض معده نافع
از برای استمرار و اسهال با حرارت صنعت آن حب زبیب مسحوق مانند سرمه دو رطل
حب الآس مسحوق نیم رطل خرنوب نبطی گلنار فارسی کندر و کزبره نانخواه از هر یک ده درم
کوفته بیخته بشکر صافی یا بعسل کف گرفته بسرشند شربتی چهار درم جوارش حب الآس
خوزی نافع از برای استرخای اعضا هرگاه بوده باشد با آن استرخای معده و نیز چون استعمال
کرده شود بعد از تنقیه بجوارشات مسهلات مانند جوارش شهریاران و جوارش نارمشک صنعت
صنعت آن قسط تلخ سلیخه قرفة الطیب حب بلسان سنبل الطیب از هر یک ده درم جوزبوا
پنج درم عود قماری قاقله کبار قرنفل انیسون اکلیل الملک نارمشک شیطرج هندی از هر یک چهار درم

بسباسه برنگ کابلی هشت از هر یک سه درم و در نسخهٔ دیگر بجای برنگ کابلی پوست بیرون پسته
است و راوند چینی دارچینی اشنه از هر یک دو درم زنجبیل سعد کوفی از هر یک ده استار پوست
بلیله پانزده عدد قصب الذریره فلفل سیاه دار فلفل از هر یک پنج درم پوست هلیله کابلی دو استار
حب الآس بوزن مجموع ادویه اجزا کوفته بیخته یا و سه وزن مجموع ادویه عسل سفید خوشبو مصفی
معجون سازند شربتی سه درم و بدانکه استار چهار مثقال طبی است سمرقندی در اصول التراکیب
گفته که گاهی فرا گرفته میشود جوارش از ادویهٔ حاره قابضه و داخل کرده میشود در آن حب الآس
و گردانیده می‌شود آن را غالب بر اجزای دیگر تا باشد اصل و عمود در آن ترکیب و سرشته میشود
بشیر نبات و این جوارش را جوارش خوزی گویند و منسوب است باول کسیکه این جوارش را فرا
گرفته و این جوارش صالح است از برای اسهال معدی حادث از برودت مزاج جوارش
خوزی صغیر متخذ از عجم زبیب سفید و حب الآس و خرنوب نبطی و گلنار فارسی و عفاص کندر
و نانخواه مدبر است که معجون سازند بشیرهٔ نبات یا شراب به شیرین از برای اسهال معدی با حرارت
مزاج و باید که گردانیده شود مقدار عجم زبیب درین جوارش از جمیع اجزا زیاده و بعد حب الآس
را بسبب مناسب این هر دو مر اعضای غذا را بسبب غذائیتی که درین هر دو میباشد و بسبب
بسیاری منفعت این هر دو و بعد سایر ادویه باید که اقل ازین هر دو مقدار کنند و نانخواه از همه کمتر
باشد و لیبا باشد که محتاج باشیم بگردانیدن این هر دو را کثیر تا آنکه ملحق شوند بطبقه که میباشد یکی
این دو در وزن وقتیکه حرارت مزاج کم باشد جوارش حب الآس خوزی از اطبای فارس
نیکو است از برای تقویت طبیعت وقتی که بسبب بلغم و رطوبت و سوء هضم که از ضعف معده باشد
و معده را قوت دهد صنعت آن حب الآس بریده چینه خشک کرده یک من بلیله سیاه پوست
بلیله آمله منقی حب الصنوبر از هر یک بیست درم فلفل سیاه دار فلفل زنجبیل از هر یک ده درم مصطکی رومی
قرنفل نانکه و انیسون زیره کرمانی بر شته قاقله سنبل الطیب سلیخه از هر یک شش درم جوزبوا تخم کرفس
نانخواه از هر یک پنج درم ساذج هندی حماما از هر یک چهار درم کوفته بعسل سفید مصفی سه وزن
ادویه سرشته شربتی یک درم و این جوارش گرم است و بیاد استعمال در درجهٔ اولی و خشک است در اوایل درجهٔ
سوم و در نسخهٔ حکیم معصوم حب الآس نه مثقال است و نسخهٔ اول فهرست جوارش حب الآس

دیگر از اطبای خوز صنعت آن حب الآس سیده بیجه خشک کرده یک کیلجه و نیم سنبل الطیب سه
اوقیه جوزبوا پوست نیم رطل قرنفل قاقله انیسون بوداده تخم کرفس بوداده اشنه از هر یک دو اوقیه
عبسا سنه یک اوقیه و نیم سلیخه چهار اوقیه پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی از هر یک سه اوقیه
ادویه را در شراب ریحانی یک جوش داده پس خشک کرده مرتبه ثانی در آب یک جوش داده
در سایه خشک کرده کوفته بیخته به پیمانه بسرشند شربتی سه مثقال با شراب سفرجل و این جوارش معتدل
است در گرمی و سردی و خشک در اول درجه اول و بعض اطبای اسلام گفته اگر اجزا این جوارش
را در ماء العسل بدل شراب ریحانی جوش دهند بهتر است آن مرحوم میفرمایند که اگر در سرکه انگوری
بدل شراب جوش دهند و بدل عسل رب سفرجل کنند با قدری گلاب بهتر است جوارش حب الآس
دیگر از اطبای خوز یعنی اطبای فارس نافع از برای ضعف معده و کبد و برودت معده و کبد
و استطلاق بطن و سوء استمراء و از برای سوء القنیه کسانیکه ایشان را خوف استسقا باشد و نیکو
است از برای طحال و ادرار بول صنعت آن قرفة الطیب سنبل الطیب بلسان سلیخه سیاه
از هر یک ده درم جوزبوا بسباسه قاقله قرنفل انیسون شیطرج هندی اکلیل الملک نارمشک از هر یک
چهار درم بسباسه سه درم برنگ کابلی مقشر هشت درم و در نسخه دیگر بجای برنگ کابلی درونج
عقربی سه درم داخل است زراوند طویل ریوند چینی اشنه از هر یک دو درم و در نسخه دیگر بجای
زراوند طویل زراوند مدحرج است و این اشهر است هلیله سیاه پوست هلیله کابلی از هر یک ده استار
بلیله ده عدد حب الآس بوزن مجموع ادویه همه را کوفته بیخته با عسل و طبرزد که بگلاب گداخته بقوام
آورده باشند بسرشند شربتی از آن بمقدار بازوی با آب سرد و در نسخه دیگر زنجبیل ده استار داخل
است و در نسخه با مرحشی سعد کوفی سیزده استار قصب الذریره فلفل دار فلفل از هر یک پنج درم حب الآس
دوازده استار داخل است گفته که این جوارش نافع است از برای استطلاق بطن و سوء استمراء
و ضعف معده و برودت معده صنعت آن قسط تلخ قرفة الطیب سنبل الطیب حب بلسان
سلیخه سیاه از هر یک ده درم جوزبوا پنج عدد قاقله قرنفل انیسون اکلیل الملک شیطرج هندی از
هر یک چهار درم بسباسه برنگ کابلی مقشر از هر یک سه درم زراوند مدحرج اشنه از هر یک
دو درم سعد کوفی زنجبیل از هر یک پنج درم هلیله سیاه ده استار بلیله ده عدد حب الآس نعنع قیقیر

بجهت شفا بود و در نسخهٔ دیگر قانون نافع است یعنی نارمشک یک درم ریوند چینی دو درم داخل است
و این نسخه اصح است زیرا که درین جوارش که در کتب دیگر مذکور است این دو جزو داخل است
سید اسمعیل در ذخیره گفته که استاد احمد ابو الفرج در کفایة الطب که از مولفات اوست بجای
بزرگ کابلی پوست اترج آورده و مرا این صواب آمده و نیز گفته که درین جوارش هلیله سیاه را بریان
کرده داخل نمایند و این جوارش مائل بحرارت و خشک است در اول درجه دوم صنعت جوارش حب الآس
خوزی به نسخهٔ حکیم معصوم شیرازی که نوشته نافع است از برای جمیع اعراض و امراض که ذکر شد و از برای
امراض بارده و بلغمی خصوصاً از برای اللقوه که در وقت ضعف معده و صعود بخار معده بدماغ
حادث شود خصوصاً وقتیکه با ضعف معده تلیین طبیعت باشد قسط تلخ سلیخه سیاه قرفة الطیب سنبل الطیب
حب بلسان از هر یک ده درم جوزبوا پنج عدد قاقله کبار قرنفل انیسون اکلیل الملک شیطرج هندی نارمشک
از هر یک چهار درم بسباسه درونج عقربی از هر یک دو درم و در نسخهٔ دیگر از هر یک سه درم
است ریوند چینی زراوند مدحرج از هر یک پنج درم هلیله سیاه پوست هلیله کابلی بروغن زیتون
بریان کرده از هر یک دوازده درم و در نسخهٔ دیگر از هر یک بیست درم است زنجبیل سعد
کوفی از هر یک چهار درم قصب الذریره فلفل دار فلفل از هر یک پنج درم پوست هلیله سه
درم حب الآس بوزن تمام ادویه حب الآس را در گلاب بخیسانند و بجوشانند و بپالایند و با عسل
مصفی سه وزن ادویه بقوام آورند و ادویه را با آن بسرشند و بعد از دو ماه استعمال نمایند شربتی
یک مثقال و در نسخهٔ دیگر جوزبوا زنجبیل سعد کوفی قصب الذریره فلفل دار فلفل داخل نیست
و بلیله ده عدد است و گفته که اجزا را با نبات یا عسل سفید بگلاب حل کرده بقوام آورده بحسب
مزاج و اغراض ترکیب نمایند شربتی از دو درم تا دو مثقال است بحسب ضعف و قوت مزاج صنعت
این جوارش حب الآس بنسخهٔ دیگر اکلیل الملک انیسون قاقله صغار قرنفل شیطرج هندی نار
مشک از هر یک یک مثقال و نیم اشنه ریوند چینی زراوند طویل از هر یک یک مثقال قسط بحری
سنبل الطیب قرفة الطیب حب بلسان سلیخه سیاه سعد کوفی هلیله سیاه پوست هلیله کابلی
از هر یک چهار مثقال جوزبوا شش مثقال قصب الذریره فلفل سیاه دار فلفل پوست بلیله از هر یک
دو مثقال بسباسه یک مثقال و نیم برگ کابلی مقشر سه مثقال حب الآس بوزن مجموع ادویه کوفته

بعسل بقوام آورده سه وزن ادویه بسرشند شربتی یک مثقال جوارش حب الآس دیگر بنسخه
محمد بن زکریا که در کفایه منصوری ذکر کرده نافع است از برای ملاست معده و امعا و زلق معده
و امعا و قراقر معده و امعا و این جوارش رطوبات معده را دور گرداند و ضعف معده و ضعف هضم
را نهایت نافع است و تجفیف رطوبات غلیظه کند و بجهت اسهال مزمن سودمند باشد صنعت آن آسته
زبیب مسحوق مانند کحل ربع رطل حب الآس مسحوق نیم رطل خرنوب نبطی دانه بیرون کرده گلنار فارسی
کندر کزمازج نانخواه از هر یک ده درم ادویه را کوفته بیخته بشیره نبات بقوام آورده بعسل مصفی بسرشند
و در ظرف چینی یا مرتبان سبز نگاه دارند شربتی چهار درم جوارش حب الآس بنسخه دیگر صنعت آن آسته
دانه مویز بریان کرده مسحوق مانند کحل نود مثقال حب الآس جید چهل و پنج مثقال کزمازج خرنوب
نبطی گلنار فارسی کندر ذکر نانخواه از هر یک ده مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور ترتیب نمایند
جوارش حب الآس بنسخه قلانسی صنعت آن آسته مویز که در سرکه خیسانیده خشک کرده نرم سائیده
بیست درم حب الآس بریان کرده شصت درم خرنوب نبطی گلنار فارسی کزمازج از هر یک پنج درم و در
نسخه دیگر دو درم است کندر نانخواه مصطکی سعد کوفی سنبل الطیب از هر یک پنج درم کوفته بیخته با نبات
سفید بقوام آورده با عسل سفید بسرشند شربتی از سه درم تا چهار درم و این جوارش مائل به برودت
و خشکی است در آخر درجه ثانیه و در نسخه حکیم مؤمن در تحفه جوز بوا دو درم داخل است جوارش
حب الآس دیگر از اطبای خوز منقول از ذخیره خوارزم شاهی صنعت آن حب الآس سه من سعد
کوفی نیم من قلقل و استار زنجبیل سنبل الطیب از هر یک پنج استار خولنجان ده استار کوفته بیخته بعسل
سفید مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر ترتیب نمایند جوارش حب الآس بنسخه شفائی که قیء
و اسهال معدی را وقتیکه از بلغم و رطوبت باشد باز دارد و نافع بود صنعت آن حب الآس نود مثقال
هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی طباشیر از هر یک بیست درم مصطکی قردمانا کرویا انیسون زیره کرمانی
سنبل الطیب سائیده اقاقیا قسط از هر یک شش درم جوز بوا تخم کرفس نانخواه از هر یک پنج درم ساذج هندی
سماق از هر یک چهار درم کوفته بیخته بعسل بسرشند و در نسخه دیگر فلفل دار فلفل و زنجبیل از هر یک
ده درم داخل است دوای حب الآس نافع از برای اسهال کودکان وقت بیرون آمدن
دندان صنعت آن حب الآس تخم خشخاش سفید کندر ذکر سعد کوفی از هر یک نیم درم کوفته بیخته بار نجد

تخم مرغ با شربت حب الآس بدهند **فصل در بیان ادهانیکه اصل و عمود در آنها ورق حب الآس است** .. **دهن الآس** قلمی فرموده اند که از اقتراح حضرت علامه والد ماجد
حقیر قدس سره است نافع از برای ورم حار و صداع حادث از ضربه و سقطه بر سر چون ضماد کرده شود
بر سر بعد از فصد صنعت آن آب مورد سی مثقال گلاب و سرکه انگوری از هر یک ده مثقال روغن گل
سرخ بیست مثقال مجموع را در قدر مضاعف بجوشانند تا آب رفته روغن بماند و برگ مورد ده مثقال
عود الصلیب مغاث بغدادی گلنار که آن مغاث هندیست و در هندی آن را میده لکڑی نامند
از هر یک یک مثقال کوفته بیخته مخلوط بروغن مذکور نموده در هاون بدسته بمالند تا نیکو ممزوج گردد پارچه کتان
را بآن آلوده نموده بر سر ضماد نمایند **دهن الآس** دیگر از ابن ماسویه نافع در آخر تزاید ورم و صداع
حادث از ضربه چون ضماد کرده شود بآن بعد از فصد [illegible] مثقال صنعت آن آب برگ مورد ده جزو آب
برگ سرو تر آب برگ بید تر ا جزا کوبیده آب آن را برآورده همه وزن آنها روغن سوسن داخل
کرده در قدر مضاعف بجوشانند تا آبها سوخته روغن بماند پارچه نمدی را بآن تر کرده بر سر ضماد نمایند
دهن الآس از یوسف ساهر صنعت آن برگ مورد بیست مثقال آب برگ سرو تر آب برگ اهل
آب برگ بید از هر یک ده مثقال برگ [illegible] کوبیده فشرده آب آنها را گرفته روغن گل سرخ روغن سوسن
از هر یک ده مثقال داخل کرده در قدر مضاعف بپزند تا آبها سوخته روغن بماند برگ مورد و ورق گل
سرخ خشک کرده فشار کنند از هر یک یک مثقال کوفته بیخته در آن داخل کرده در هاون بدسته بمالند و یک عدد
زرده تخم مرغ خام داخل کنند و چندان بمالند که چون مرهم شود بر نمد مالیده بر سر ضماد نمایند **دهن الآس**
مستعمل در ضربه و سقطه سر و نسخه دیگر صنعت آن برگ مورد تر برگ سرو تر از هر یک دو کف در [illegible]
مثقال بروغن سوسن بجوشانند پس صاف نموده لادن یک مثقال در آن حل کرده اکلیل الملک
قصب الذریره گل ارمنی سنبل الطیب از هر یک یک مثقال کوفته بیخته بآن بسرشند و در هاون بدسته بمالند
تا چون مرهم شود بر پارچه نمدی مالیده بر سر ضماد نمایند و اگر آب برگ مورد و برگ سرو تر نباشد خشک
آن را از هر یک سه کف گرفته شب در آب بخیسانند و صبح در روغن بجوشانند آن مقدار که آب سوخته
روغن بماند صافی نموده روغن را و در آن داخل کرده ادویه خشک سوده داخل نمایند **دهن الآس**
بنسخه حکیم صالح خان رحمه الله تعالی صنعت آن برگ مورد ده مثقال تخم مورد پنج مثقال کندر

دیگر پرسیاوشان آمله منقی لادن از هر یک شش مثقال روغن کنجد بیست مثقال اجزا را سوای کندر
نیم کوفته شب در هشتاد مثقال آب بخیسانند و صبح بجوشانند تا نصف رسد پس بپالایند و روغن را
داخل کرده بجوشانند تا آب رفته روغن بماند پس کندر را داخل کرده حل کنند تا گداخته شود پس
صافی نموده در شیشه نگاه دارند دهن الآس نافع از برای رویانیدن موی و سیاه کنند و
آن و سخت کننده و مقوی اعصاب است صنعت آن آمله منقی در آب برگ مورد یک هفته خیسا
نند آن نقوع روغن کنجد داخل کرده بجوشانند تا آب رفته روغن بماند دهن الآس نسخه دیگر
صنعت آن بگیرند برگ مورد یا حب الآس هر کدام که باشد و با نیم وزن آمله منقی یک هفته در آب برگ
مورد تر بخیسانند پس روغن کنجد بوزن نقوع داخل کرده بجوشانند تا آب بپرد و روغن بماند صافی
نموده در شیشه نگاه دارند و بکار برند دهن الآس دیگر سرد و خشک است و قابض و مقوی اعضا
و مانع قبول مواد و جهت التیام زخمها و قروح سر و بثور و شقاق و پیچ و استرخای مفاصل و سوختگی آتش
و تقویت موی و سیاه کردن آن و منع بسیاری سیلان عرق و منع بخار و ورم لواسیر نافع است
صنعت آن بگیرند آب برگ مورد تازه و اگر نباشد آب مطبوخ برگ مورد خشک هر کدام که باشد
و با مثل آن روغن زیتون بجوشانند تا آب بپرد و روغن بماند دهن الآس دیگر که
مانع ریختن موی در علت الثعلب است و جهت داء الثعلب مفید است چون موی سفید از موضع
داء الثعلب روید استعمال این روغن موی سیاه رویاند حکیم میر محمد مومن گفته که این دهن
مجرب حقیر است صنعت آن برگ مورد پانزده مثقال برگ وسمه سیاه سه مثقال در چهار صد مثقال
آب بجوشانند تا نصف رسد صافی نموده با یکصد و بیست مثقال روغن زیتون بجوشانند تا آب
رفته روغن بماند لادن شش مثقال در آن حل کرده استعمال نمایند دهن الآس نسخه دیگر
نافع از برای صداع حادث از ضربه و سقطه زمانیکه مزمن شده باشد صنعت آن برگ مورد
تر و کف برگ سرو تر برگ خطمی تر اکلیل الملک از هر یک کفی آب همه را بگیرند و اگر تر نباشد خشک
آنها را در آب جوشانیده بفشارند و آب آنها را بر آورند و اباشد پس روغن سوسن بنصف
وزن آبها و شراب کهنه داخل کرده و چند جوش داده و قصب الذریره گل ارمنی شب یمانی
کوفته در خرقه کتانی بسته با آن بجوشانند و بدست بمالند و بفشارند تا آنچه در آن است مخلوط بروغن

شود و لیس کیسه را دور افگنده خرقه را بایں دهن تر کرده بر سر ضماد نمایند و بدانکه دهن الآس نافع است
از برای سبات حادث از بخارات متصاعده بسوی دماغ و رب و غیر تب تدهین سر بان بجهت
آنکه مقوی دماغ و مانع بخار و محلل ابخرهٔ حاصله در سر است و نیز چون آن را مخلوط بگلاب و سرکه نمایند
و غرق کنند سر را بان در صداع و ماشری که بوده باشد با آن علامات غلبهٔ خون بعد از فصد و استفراغ
بدن جالینوس گفته که بلیغ تقویت سر میکند و نافع است این نوع صداع را و نیز نافع است صرعی را که بوده باشد بسبب
صعود ابخره بسوی سر بجهت آنکه مانع و رادع و محلل ابخره است و اگر درین وقت بجای گلاب روغن
گل سرخ فرا گرفته از زیت انفاق باشد و یا باشد اقوی و انفع و دهن الآس نافع از برای
رعشهٔ حادث از کثرت شرب خمر السبب آنکه مقوی دماغ است و اوجالینوس گفته که تدهین بان نافع است از برای
رعشهٔ حادث از بسیاری آشامیدن شراب اسمعیل گفته که تغریق سر بدهن آس مفرد و یا سرکه نافع است از برای
رعشهٔ حادث از کثرت شرب خمر ابن نوح قمری گفته که تقویت دماغ بدهن آس نافع است رعشهٔ حادث از ضعف بسبب
کثرت شرب خمر ابو سهل مسیحی گفته که هرگاه بوده باشد رعشهٔ حادث از کثرت شرب خمر باید که منع کرده
شود از شرب شراب مطلقا و تقویت دماغ کرده شود بدهن آس مفرد یا بقدری قلیلی از سرکهٔ خمر و نیز تمریخ بدهن آس نافع است از برای
استرخا جالینوس گفته که تمریخ بدهن آس نافع است از برای استرخای اعصاب و مقوی اعضای سست شده
صنعت آن بگیرند ورق تازهٔ مورد بکوبند و عصاره آن را بگیرند و اضافهٔ آن نمایند روغن کنجد یا زیت
انفاق در هر سه رطل از عصاره دو رطل دهن و در نسخهٔ دیگر در هر دو رطل عصاره یک رطل دهن
است و بجوشانند در قدر مضاعف و تا چهل روز در آفتاب گذارند تا تمام آب برود و روغن بماند به
نسخهٔ دیگر روغن کنجد تازه چهار رطل و بیست رطل مورد خشک سوده را بکوبند و در شراب عنبی یا نبیذ
زبیب و عسل داخل کرده یک شبانروز بگذارند پس روغن را داخل کرده بپزند تا روغن بماند
و کسیکه خواسته باشد قوت وی زیاده شود آب معصور مورد تر داخل نمایند و بپزند پس صافی نموده در
شیشه نگاهدارند رب حب الآس ساکن قی و دافع خمار و مانع صعود بخارات بدماغ و مانع از برای
خفقان و سرفه و اسهال مزمن دموی و ذرب سحج و نفث الدم صنعت آن آب حب الآس رطب
بگیرند و بپزند تا بقوام آید و اگر حب الآس رطب نباشد حب الآس خشک را در آب بپزند تا مهرا
شود و بمالند و پالوده آن را باز بپزند تا بقوام آید ماء الآس نافع از برای دمعه و ظفره

وسلاق و بجهت کلف نیز مفید است صنعت آن بگیرند اغصان تازهٔ آن و در کوزهٔ نوی کرده سر
آن را بگل حکمت محکم نموده در تنور تافته بگذارند تا بسوزد و رماد گردد و آن رماد قوی تر است از
توتیا در نفع از برای امراض مذکوره **فصل در بیان سفوفاتیکه اصل و عمده در آنها**
حب الآس است **سفوف حب الآس** نافع از برای اسهال با سعال منقول از
قرابادین الشفاء صنعت آن حب الآس مسحوق شاه بلوط تخم خشخاش خرنوب شامی از هر یک
دو درم صمغ عربی بریان پنج درم کوفته بیخته شکر تیغال سه درم **سفوف حب الآس** نافع از برای
اسهال اطفال و غیر اطفال را نیز نافع است صنعت آن حب الآس بریان و انار دانه بریان
که این هر دو را نیکو سحق نموده باشند طباشیر سفید صمغ عربی بریان کثیرا گل ارمنی مصطکی
رومی گل سرخ منزوع الاقماع اجزا مساوی کوفته بیخته باطفال و بزرگان یکمثقال تا دو مثقال
با رب به شیرین و با رب سیب شیرین بدهند **سفوف حب الآس** نافع از برای بول در فراش
صنعت آن حب الآس زیره کرمانی هر دو مساوی کوفته بیخته هر صبح دو درم آن بخورند
سفوف حب الآس نافع از برای سعال که محتاج باشد بنفث غلیظ یا بوده باشد با خرخره
در صورت و سرفه با حرارت شدیده در صدر و لین بطن صنعت آن حب الآس مسحوق
شاه بلوط خشخاش سفید بو داده خرنوب شامی مغز تخم خیارین اجزا مساوی صمغ عربی نیم جزو
کوفته بیخته سه درم آن را با آب بنوشند **سعوط آس** نافع از برای صداع حادث از ضربه و
سقطه با سرسام صنعت آن آب برگ مورد عرق بید صندل سرخ سوده در هم مخلوط کرده در بینی
بچکانند **سویق الآس** صاحبان اسهال بلغمی و زلق الامعاء رطوبی را نافع است چون خورده
شود بالخاصیه ربوب قابضه صنعت آن بگیرند حب الآس رسیده جید را خشک نموده
بسایند و بپزند و عند الحاجت بقدر ضرورت بکار برند **فصل در بیان شربتهای که**
اصل و عمده در آنها حب الآس است **شراب حب الآس** نافع است ضعف معده را
و لینت طبع را و مقوی است احشا را و قطع میکند سیلان رطوبات را بسوی معده و امعاء و حبس
میکند حیض را و صالح است از برای قروح عارضه در باطن بدن و سیلان رطوبات از رحم صنعت
آن بگیرند عصارهٔ حب الآس را بایتیکه بجوشانند آن را تا پخته شود و پس صاف نموده عشر آن عسل

مصفی داخل کرده طبخ دهند تا بقوام آید و بعضی میگیرند عصارهٔ آن را بدین قسم که میکوبند تازهٔ آن را و فشرده آب آن را میگیرند و میجوشانند تا غلیظ شود و به ثلث رسد پس عسل مصفی داخل کرده بقوام می آورند و بعضی میگیرند حب الآس را و خشک میکنند و میکوبند و داخل میکنند در آن آب و شراب کهنه از هر یک بیست و یک اوقیه و جوش داده صاف میکنند و با عسل بقوام می آورند **شراب ورق الآس** نافع از برای قروح رطبه عارضه در سر و بثور و نخاله و ران بچه ها و استرخای لثه و وجع گوش که خارج میشود از آنها چرک و قطع میکند عرق را اما صنعت آن بگیرند اطراف ورق الآس اسود با برگ و حب آن و بکوبند و بگیرند از آن ده من و بخیسانند بر آن سه ارطال از آب انگور و بپزند تا هر دو یک ثلث رود و ثلث باقی ماند پس صاف کنند و بجوشانند با قدری از عسل مصفی باتش ملایم تا بقوام آید و در ظرف چینی نگاه دارند و استعمال نمایند **شراب ورق الآس** دیگر که تقطیر البول و بول الدم را سود دهد صنعت آن برگ مورد خشک برگ شبت برگ خیار مر مکی صافی کندر گلنار فارسی بلوط از هر یک جزوی با شراب انگوری یا با آب بجوشانند و صاف نموده هر صباح مقدار یک اوقیه بنوشند **شراب حب الآس** که در افعال قریب است بر رب آن و نافع از برای تهلهل نسج معده و اقسام لواسیر و اسهال خون از معده و امعا صنعت آن بگیرند حب الآس تازه یک من و در سه من آب بپزند تا مهرا شود پس به دست بمالند و بپالایند و پالوده آن را با نیم من نبات سفید بقوام شراب آورند صنعت این شراب به نسخهٔ دیگر بگیرند حب الآس و نیم کوفته در چهار مثل آن آب بخیسانند پس بجوشانند تا بربع رسد پس آن را مالیده صافی نموده بوزن صافی آن نبات سفید داخل کرده بقوام آورند **شراب حب الآس** دیگر زحیر و نفث الدم را و نزف الدم از هر عضو که باشد نافع است صنعت آن حب الآس نیم کوفته بیست درم صندل سفید گلاب سوده ده درم تخم خشخاش سفید هفت درم همه را نیم کوفته در دو رطل آب یک شب بخیسانند و صبح جوشانیده چون ثلث بماند صافی نموده با قند سفید نیم رطل بقوام آورند و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی تا یک اوقیه **شراب حب الآس** قابض اسهال و زلق الامعاء را مجرب است خصوصا وقتی که با سفوف قابض بنوشند صنعت آن آب به شیرین آب امرود و آب سیب شیرین آب انار شیرین

از هر یک یک رطل گرفته مقدار چهل مثقال حب الآس نیم کوفته در آن بخیسانند لیس بجوشانند
تا نصف رسد صاف نموده باز بجوشانند بآتش ملایم تا بقوام آید و استعمال نمایند و اگر اسهال بلغمی
باشد اول مرتبه که اثر اجوش میدهند در کیسه کتانی مصطکی رومی عود هندی سنبل الطیب
سک المسک از هر یک دو مثقال کوفته داخل کرده سر کیسه را بسته و این کیسه را بمالند تا قوت
بشراب باز دهد و چون آبها بنصف رسد کیسه را بمالیده شیره آن را برآورده بفشارند و کیسه را دور
کرده آن را صافی نموده بقوام آورند شراب حب الآس بنسخه شفائی صفت
آن آنکه سنگی یک مثقال حب الآس دو مثقال پوست بیخ انجبار گلنار گل سرخ تخم حماض بری
از هر یک دو درم رب به شیرین گلاب از هر یک بیست مثقال شراب صندل سی مثقال
بدستور مقرر شربت بپزند شراب حب الآس موسوم بشربت مورد اطفال از مجربات
صاحب خلاصة التجارب تپ و سرفه و اسهال که با هم عارض ایشان گردد عظیم النفع و مجربست
و از مورد و صفت آن بگیرند تخم مورد پخته رسیده دو [illegible] دو جزو امرود نیم پخته یک جزو
هر دو را نیم کوفته در آب چندان بجوشانند که حل شود لیس بدست بمالند و بپالایند و با قدری
قند سفید بقوام آورند و بعضی اندکی گلاب اضافه کرده اند شربتی مقدار برداشت طبیعت
آن بدهند و داخل نکردن گلاب اولی است فصل در بیان ضماد اینکه اصل و عمود
در آنها حب الآس است ضماد حب الآس نافع از برای اسهال معده صفت
آن سک اصلی زعفران از هر یک یکدرم اشنه دو درم مصطکی هفت درم سعد کوفی پنجدرم
قصب الذریره سه درم رامک شش درم تخم کرفس حب الآس مازوی سبز از هر یک یکدرم
کوفته بیخته بشراب قابض سرشته بر شکم ضماد نمایند ضماد از برای صداع حادث از ضربه و سقطه
و نسخه صفت آن اطراف مورد تر کوبیده آرد جو گل ارمنی عصاره مامیثا عصاره انجبار آرد عدس
صندلین یکی اقاقیا صندلین با آب برگ بارتنگ سوده باقی ادویه کوفته بیخته با صندلین و اطراف
مورد کوبیده سرشته ضماد نمایند ضماد دیگر که همین منفعت دارد صفت آن برگ مورد و کف
کبیر با اندک از اقاقیا در آب کوفته بیخته با آب سفرجل سرشته بر سر ضماد نمایند ضماد دیگر که همین
نفع دارد صفت آن برگ مورد و کف کبیر با اندکی گلنار فارسی و پوست انار نیم کوفته بسرکه خمر آ

انگوری و آب خالص به پزند تا مهرا شود پس قدری سک اصلی و عود هندی و قصب الذریره
و ساذج هندی کوفته بیخته دران داخل کرده در هاون سنگی با روغن مورد بدسته بمالند تا چون
مرهم شود بر سر ضماد نمایند **ضماد** دیگر قلمی فرموده اند که از حضرت استادی والد ماجد فقیر است
قدس سره و از برای صداع و ورم حادث در سر بسبب ضربه و سقطه و شجه صنعت آن آب برگ
مورد گلاب از هر یک بیست مثقال روغن ورد روغن گل سرخ از هر یک ده مثقال سرکه انگوری
پنج مثقال آب برگ نارمشک پنج مثقال همه را در هم جوش نمایند تا آب برود و روغن بماند آرد ماش
مقشر آرد میده از هر یک یک کف عود الطیب مغاث بغدادی مغاث هندی که آن را کاکره
هندی بیده لکری نامند از هر یک یک مثقال کوفته بیخته بآن سرشته پارچه کتانی را بآن آلوده
کرده بر سر ضماد نمایند **ضماد ساهر** نافع از برای صداع حادث از ضربه و سقطه مستعمل بعد
از فصد و تنقیه خون و تلیین طبیعت بشیافات و حقنه ها و مسهلات ملینه صنعت آن آب برگ
مورد تر و آب برگ سرو تر و آب برگ ابهل و آب برگ بید تر که این همه را کوبیده فشرده آب
گرفته باشند روغن گل سرخ روغن سوسن روغن مورد داخل کرده در قدر مضاعف به پزند تا آب
رفته روغن بماند برگ مورد خشک برگ گل سرخ قشار کندر کوفته بیخته بآن سرشته در هاون بدسته
بمالند تا چون مرهم شود بر سر ضماد نمایند **ضماد دیگر** قریب بضماد ساهر از ابن ماسویه نافع از برای
صداع حادث از ضربه و سقطه صنعت آن برگ مورد تر برگ سرو تر برگ بید تر همه را کوبیده فشرده
آب آنها را بگیرند و روغن سوسن دران داخل کرده با شراب مطبوخ کهنه به پزند با قدری اکلیل الملک
و مرمکی حمانی و قصب الذریره کوبیده پس چون نیکو پخته شود شب یمانی گل ارمنی کوفته بیخته
بآن مخلوط نموده در هاون سنگی بدسته بمالند تا چون مرهم شود ضماد نمایند **فصل در بیان طلاها**
که اصل و عمده درانها حب الآس است **طلای** حب الآس کافوری نافع از برای فساد
هضم بسبب بخور معده صنعت آن حب الآس برگ سیب گل سرخ گلنار فارسی مازوی سبز
صندل رامک قرص سماق اقاقیا رمان حامض از هر یک پنج درم کافور قیصوری نیم درم با آب
برگ مورد سرشته بر معده طلا نمایند و اگر یک درم زعفران و دو درم عود هندی از برای تقویت
هاضمه داخل کنند بهتر است **طلای** نافع از برای صداع حادث از ضربه و سقطه صنعت آن مومیائی

بروغن گل سرخ یا روغن قسط بحسب وقت و مزاج گداخته برگ مورد کوفته داخل نموده بر سر
ضماد نمایند عصارهٔ حب الآس نفث الدم و قرحه مثانه و حرقة البول و اسهال مزمن و صعود
بخارات بسر و سرفه رطوبی و قی و تشنگی و سرفه حار و ذرب را نافع است صنعت آن بگیرند حب الآس
رسیده جید را و افشرده آب آن را گرفته خشک نمایند و عند الحاجت بکار برند مقدار شربت
آن تا سه اوقیه است اگر شدید القبض خواهند از خام آن اخذ نمایند فصل در بیان اقراص
که اصل و عمود در آنها حب الآس است قرص حب الآس مستعمل در سفینه که قی و اسهال
بسیار شود آن هر دو را باز دارد و معده را قوت بخشد صنعت آن حب الآس سماق کزمازج
گل ارمنی بلوط نشاسته بریان مقل مکی از هر یک ده درم پوست انار مازوی سبز از هر یک پنج
درم کوفته بیخته با آب مورد سرشته اقراص سازند شربتی یکمثقال تا دو درم قرص حب الآس
نافع از برای سعال با سهال صنعت آن حب الآس تخم خشخاش سفید بو داده از هر یک پنج مثقال
بزر سیاوشان سه مثقال صمغ عربی دو مثقال نبات سفید نشاسته بو داده از هر یک دو مثقال کوفته
بیخته بلعاب بزرقطونا و لعاب حب السفرجل سرشته اقراص سازند هر قرص سه درم یک قرص با ماء الشعیر
یا شراب حب الآس بنوشند قرص حب الآس مطفی حرارت نافع از برای اسهال با حرارت
و سعال صنعت آن حب الآس ده درم بر سیاوشان مغز تخم خربزه از هر یک پنج درم رب السوس
صمغ عربی بو داده از هر یک یکدرم و نیم کوفته بیخته با آب به شیرین یا آب خالص سرشته اقراص
سازند شربتی سه درم فصل در بیان معاجینی که اصل و عمود آنها حب الآس است
معجون حب الآس خوزی به نسخه محمد بن ذکریا رازی در اسهال معدی زمانیکه قوت
هاضمه بسبب رطوبت که واسطه شود میان معده و غذا ضعیف شده باشد باید استعمال نمود
بعد از قی و دفع رطوبت با ایارج فیقرا و جوارش نارمشک صنعت آن دانه انگور که آن انگور
را در سرکه گداخته باشند و دانه را از سرکه بیرون آورده بریان نموده نرم کوبیده ده درم حب الآس
شصت درم خرنوب نبطی گلنار فارسی مازوی سبز از هر یک دو درم کندر ذکر نانخواه سعد
کوفی مصطگی رومی سنبل الطیب از هر یک پنج درم کوفته بیخته با شکر بقوام آورده با عسل مصفی
بسرشند شربتی از سه درم تا چهار درم و نسخهٔ دیگر حب الآس بیان کرده است معجون حب الآس

خوزی بہ نسخہ عیسی بن صہار بخت صنعت آن قسط قرفۃ الطیب بلسان سنبل الطیب
سلیخہ از ہر یک دہ درم زنجبیل دہ استار جوز بوا پنجاہ عدد قاقلہ قرنفل انیسون اکلیل الملک
شیطرج ہندی از ہر یک چہار درم ریوند چینی زراوند طویل اشنہ از ہر یک دو درم ابہل سہ
... کابلی مقشر ہشت درم نارمشک قصب الذریرہ فلفل دار فلفل از ہر یک پنج درم ہلیلہ
کابلی منقی از نوی دو استار بلیلہ دہ عدد حب الآس بوزن مجموع ادویہ و در نسخہ دیگر زنجبیل
دہ درم سعد کوفی دہ استار است کوفتہ و بیختہ با شکر بقوام آوردہ با عسل مصفی سہ وزن ادویہ
بسرشند **معجون حب الآس** نافع از برای ضعف ماسکہ معدہ بسبب زیادتی رطوبت
و ازلاق طعام چون استعمال کردہ شود بعد از قی و اسہال با یارج فیقرا صنعت آن حب الآس
منقی از دانہ دہ استار مویز بریان نیم من خرنوب نبطی گلنار فارسی کندر کزمازج از ہر یک
دو درم نان خواہ دوازدہ درم کوفتہ بیختہ بعسل بسرشند شربتی از سہ درم تا پنج درم **معجون
حب الآس** نافع از برای اسہال کبدی بسبب ضعف جاذبہ کبد و این معجون جاذبہ کبد را
قوت دہد صنعت آن سلیخہ سنبل زعفران از ہر یک سہ درم قصب الذریرہ عود بلسان
سعد کوفی تخم کرفس از ہر یک پنج درم جوز بوا پنج عدد قاقلہ قرنفل انیسون نشاستہ و در نسخہ
دیگر بجای نشاستہ بسباسہ است و این اصح است کندر ذکر از ہر یک دو درم اشنہ لادن از ہر یک
دو درم و نیم قردمانا سہ درم سک سلیخہ چہار درم دارشیشعان سہ درم نان خواہ چہار درم حب الآس
بریان کردہ منقی از دانہ سہ درم کوفتہ بیختہ بعسل پختہ سرشتہ معجون سازند شربتی چہار درم **معجون
حب الآس** نافع از برای تقطیر بول صنعت آن حب الآس دہ درم پوست ہلیلہ کابلی
آملہ بریان کردہ از ہر یک ہفت درم قشار کندر پنج درم ہمہ را با آب آہنگران چند مرتبہ بپزند و
خشک نمایند پس نرم کوبیدہ با رب مورد معجون سازند **معجون حب الآس** کہ ہمین منفعت دارد
صنعت آن حب الآس یک جزو لادن ربع جزو کوفتہ بجزبای ہیرولی منقی از نوی دو جزو
سرشتہ معجون سازند شربتی شش مثقال **فصل در بیان لطوخ لالی کہ اصل و عمود
در آنہا حب الآس است** لطوخ ورق الآس نافع است از برای صداع حادث از ضربہ و
سقطہ و مقوی دماغ صنعت آن برگ مورد دو جزو پوست انار ساق گلنار فارسی عدس اقاقیا

گل سرخ از هر یک جزوی کوفته با آب بحته صافی نموده ثفل آن را بر سر ضماد نمایند و خرقه را با آب آن تر کرده بر سر گذارند نمایند **نطول مقوی سر** نافع از برای صداع حادث از ضربه و سقطه صنعت آن برگ مورد گلنار فارسی عدس سماق منقی پوست انار ورق گل سرخ معاشه بغدادی کوفته کفی در آب جوشانیده آب آن را بر سر نطول نمایند و ثفلش را بر سر ضماد نمایند **آس بری** آن را اسمار و اسفرم نامند و بعربی رند گویند و ریحان القبور نیز نامند و یونانی مرسیا اغریا گویند **مورد اسفرم** اسم فارسی مورد بری است و توهم کرده کسیکه گفته او خرم است بفارسی مورد بری گویند برگ زرد تر و عریضتر از بستانی است و طرف آن تیز شبیه بستان و چوبش صلب تر و قدش کمتر از ذرعی و ثمرش بنهایت سرخ و سفید و از وسط برگ سر و ید و شاخهای بسیار از یک اصل میروید و در زمستان برگ آن نمیریزد و بسیار قابض و بوئیدن آن نافع است از برای رطوبات دماغ و اشامیدن آن نافع است از برای احتباس بول و آشامیدن ثمر و برگ آن با شراب مفتت حصاة مثانه و بجهت تقطیر البول رطوبی و یرقان و اسهال و رفع ادرار شیر و تقویت جگر و معده و دماغ شرباً و بجهت اخراج کرم معده حمولا و بجهت دفع رطوبات دماغ و صداع بلغمی نافع است ابن ماسرجویه قوت آن را مثل باداورد میداند و بعضی قولش را مثل قوت اشقیلین دانسته اند و ابن تلمیذ جهت ضربه و سقطه که بر اعضا واقع شود بالخاصیت مفید دانسته **عرق اسو** لغت هندی است و باصطلاح اطبای متاخرین هند عرق شکر مهوه را اسو نامند و نزد متقدمین ایشان نبید سکری مهوه را اسو گویند مزاج عرق سکری در اواخر درجه دویم گرم است اما هرگاه آن را با آن ادویه دوباره عرق کشند میگردد گرم و تر با آنکه لیسا باشد که برسد حرارت آن باخر درجه سیوم آسو تالیف اطبای هند بنهایت مقوی باه و مقوی جمیع قوت ها و بدن است و نشاط آور و مفرح و محسن لون است صنعت آن زردک یک من قند سیاه نیم من گل دهاوه دو سیر دارچینی نیم سیر کبابه چینی نیم سیر زردک را پاک کرده استخوان آن را دور کرده نرم بکوبند و باقی ادویه را نیم کوفته با قند و آب در خم نمایند و باید که خم کهنه و مستعمل باشد و در زیر توده خاکستر بیست و یک روز دفن نمایند پس برآورده بپالایند و در شیشه نگاهدارند و هرچند کهنه شود بهتر است شربتی نیم پیاله تا یک پیاله

عرق آسو از ترکیب این مترجم نافع است از برای معده و کبد بارد و سفید است در
امزجه بارده و امراض بارده مانند مالیخولیا و وجع معده و ضعف گرده و مثانه و اختناق رحم
و اوجاع مفاصل بارده و مزمنه و استسقا و قاطع بلغم است و دافع سودا و اشتهای طعام آورد
و ضعف باه را که از برودت و بلغم باشد بنهایت نافع است حتی آنکه اعادهٔ باه کسانی که مایوس
شده باشند از آن میکند و نشاط و سرور می آورد و رنگ رو را نیکو میگرداند و مقوی بدن است
و بسط النفس میکند و توحش را زائل میگرداند بسبب ترقیق خون و روح و مرطوبی مزاج را نافع است
و گرم مزاجان را مضرت و لیکن باشد که در امزجهٔ ایشان موجب احتراق خون و سائر اخلاط شود
و موجب امراض متولده از احتراق اخلاط و امراض سوداوی متولده از سودای محترقه تولید صفرا
و حمیات صفراویه کرده و مصلح آن گلاب و عرق بیدمشک و عرق گاوزبان و عرق شاهتره
و عرق نیلوفر و عرق کاسنی و عرق بید است از برای منع تولید سودا و جنون و شربت ریباس
و شربت ربائین و شربت به ترش و سکنجبین سفرجلی و سکنجبین به لیمونی و شربت فواکه ترش
و شربت زعرور و امثال اینها است از برای منع تولید صفرا صنعت آن قند سیاه دوازده
من تبریزی مویز منقی سه من تبریزی پوست درخت مغیلان سه من تبریزی پوست بلیله کابلی یک
چهار یک من تبریزی آمله منقی هفتاد و پنج مثقال برگ تنبول برگ نارنج از هر یک پانصد عدد همه را
را یکجا کرده در خمی مستعمل کرده آن مقدار آب بر روی آن کنند که ثلث خم خالی بماند و اگر آب
گرم باشد بهتر است پس آن خم را در سرگین اسب دفن کنند اگر زمستان بسیار سرد باشد چهارده
روز تا بیست و یک روز و الا کمتر تا جوشش خورد و کف بر سر آورد و کف آن را بگیرند و چون از
جوشش فرو نشیند رسیده باشد پس آن را از خم برآورده عرق کشند و در آن عرق خولنجان و دارچینی
سیلانی انیسون از هر یک دوازده مثقال و نیم بیخ لفاح بزر البنج سفید بیخ نغت بزوری کبابه موچه
جنگلی است از هر یک پنج مثقال نانخواه بیست و پنج مثقال بادیان هفتاد و پنج مثقال بسته که
معمول اطبای هند است و در صرف باذکر میشود هشتاد مثقال ادویه را نیم کوفته عرق مذکور
را بر روی آن کرده یک شبانه روز بگذارند پس عرق کشند بطریق گلاب اگر ساده خواسته
باشند همین را ده مثقال پیش از غذا و دو مثقال بعد از غذا بنوشند و اگر خواهند و دیگر

را داخل کرده مرتبهٔ ثالث عرق کشند و ادویه این است گوشت برهٔ املک فربه بزغاله فربه که
استخوان و چربی آن را جدا کرده باشند از هریک نیم من تبریزی و در نسخهٔ دیگر یکمن است گوشت
مرغ جوان پنج قطعه گوشت دراج گوشت کبک از هریک هفت قطعه گوشت قطاة که بفارسی
سنگ خواره و بهندی ... گویند پانزده قطعه گوشت کبوتر مخلف تازه پرواز آمده پنج قطعه گوشت
کروانک ده قطعه گوشت کنجشک نرخانگی پنجاه قطعه مجموع را از چربی و استخوان جدا کرده گوشت
خالص آنها را ورق ورق کرده دارچینی بسباسه کشنیز خشک صندل سفید قرنفل عود هندی
عود الصلیب گل سرخ صعتر فارسی زیرهٔ کرمانی جوزبوا از هریک ده مثقال کوفته بران گوشتها
پاشند و در دیگ نقره یا مسی تازه قلعی با آتش ملایم اندکی بود هند که گوشت ها شروع به پس
دادن آب نمایند و آن رطوبت خشک نشود پس عرق مذکور را بر روی آنها کرده بهمن سرخ
بهمن سفید شقاقل مصری عود هندی عود الصلیب بهارنارنج زرنباد بسباسه سنبل الطیب ساذج
هندی سلیخه دانه هیل قرفة الطیب از هریک پنج مثقال گل سرخ گل سفید یاسمن ورد صینی
که بفارسی گل مشکین و بهندی سیوتی نامند از هریک نیم من تبریزی داخل کرده عرق کشند عنبر
اشهب زعفران از هریک دو مثقال و نیم در ته مشربه گذارند تا عرق بر روی آن بچکد.

عرق آسو تالیف آن مرحوم موافق گرم مزاجان تفریح تمام آورد و نشاط بخشد و اصحاب
سوداوی محترقه و مالیخولیای مراقی را بنهایت نافع است صنعت آن تمر سیاه بیست و چهار
من تبریزی پوست درخت مغیلان سه من تبریزی در خم کرده آب بر آن کنند آن مقدار که ثلث
خم خالی ماند پس خم را در سرگین اسپ دفن کنند و بگذارند که جوش خورده از جوش فرو نشیند و برسد
پس آن را برآورده از و عرق کشند و آن عرقی را در ظرفی کرده صندل سفید سوهان کرده
بیست مثقال گل نیلوفر چهل مثقال گل گاوزبان یکصد و بیست مثقال تخم کاسنی نیم کوفته
تخم خرفه مقشر مغز تخم خیارین کوفته از هریک دوصد و چهل مثقال مغز تخم کدو نیم کوفته دوصد
مثقال کشب بید و بهار بید مشک اصلی پوست هلیلهٔ کابلی از هریک سه صد مثقال پوست بلیله آمله
منقی از هریک یکصد مثقال تخم کاهو یکصد و بیست مثقال گل سرخ چهار من تبریزی کشنیز خشک
بیست مثقال همه را در عرق مذکور یک شبانه روز بخیسانند و عرق کشند و در وقت عرق کشیدن

دو مثقال عنبر اشهب در ته شیشه بگذارند **اطریلال** بعد الف و سکون طای حطی و یا و الف و لام بربری
است بمعنی رجل الغراب و حشیش آن را بعربی حشیشة الارض نامند و جزر الشیاطین نیز گویند
حکیم میر محمد مومن گفته که خلال و آن نوعی از اطریلال است و خلال جلیل نبات اطریلال است
و این هر دو نوع هم است و نیز گفته که رجل الطیر و رجل الزرزور و رجل الحقعق و رجل العقاب
و رجل الغراب و رجل الزاغ اینها همه نبات اطریلال است و بترکی نبات اطریلال را اشقاز آباغی
نامند و در کوهستان و لرستان پای زاغان نامند و بهندی کاک جنگلی یعنی پای زاغ نامند
و مسی نیز گویند و مستعمل تخم آن است و آن بسیار ریزه و تیره رنگ مائل بزردی و طولانی و لفافه
تند و تلخ با حرافت و تندی بود و خوب او تازه سنگین آن است و گیاه او شبیه بشبت و گل آن شبیه
و برگش متفرق و ساقش مربع و در آخر بهار میرسد و آنچه سبز تیره شبیه برازیانه است
از دو قوت است و تخم خلال گویند و بهترین آن مصری است گرم و خشک است در سیوم محلل ریاح
و جالی و مدر فضلات و مفتح سدد و منقی گرده و مثانه و یک درم آن با عسل جهت دفع ریاح و
ایلاوس مجرب است و ضماد آن زائل کننده آثار جلد و برص و بهق و مشافه آن مستاصل
بلغم است و طلای آن مجفف قروح است و قدر شربتش از یک درم تا سه درم با عسل یا شراب

معجون اطریلال نافع از برای برص صنعت آن اطریلال یک درم عاقرقرحا ... سفید زنجبیل از هر یک دو دانگ با سه وزن ادویه عسل مصفی سرشته و بعد از تنقیه بسه روز یا شش ماه
در آفتاب نشینند و موضع برص را مکشوف دارند تا آفتاب بر آن افتد و عرق کنند در روز
اول بهایت تا روز سیوم موضع برص آبله کرده بعد از دفع زرد آب بالکلیه برطرف می شود

معجون اطریلال ساده از برای برص صنعت آن بگیرند اطریلال پنج مثقال کوفته
بیخته با عسل یکصد و پنج مثقال سرشته تا پانزده روز دوازده درم آن را که شش مثقال و نیم
دانگ صیرفی است تناول نمایند یقینا برص را زائل میگرداند و قلمی فرموده اند و آنچه کثیرت
در بدل اطریلال یافته و در برص ضماد او طلا و شرباً دوای هندی است که آن را باچی
گویند باطین مغره **انس النفس** نباتی است ریحی شبیه بجرجیر و برگش بلی لشتر لیفیا
و گلش مانند ترهٔ تیزک یعنی حرف زرد و برگهای سفیدها حامله برگل آن دارد و با حرکت

آفتاب میل کند و مانند شاهدانه با عدم حرکت هوا حرکت بنماید و ساقش مربع مائل بسیاهی و در
مصر و اطراف شام بسیار است و در مجاری آبها میروید و چون حیوان شیردار از آن بخورد
شیرش زیاده میشود و خوردن آن شیر باعث نشاط و سرور می گردد و گرم است در درجه
دوم و در سیوم [illegible] معتدل و در اثنای [illegible] مناسب شراب است و مدر فضلات یعنی ادرار شیر و
عرق و مقوی حواس است و طبیخ آن در ازاله هموم و تفریح مثل شراب است بدون مستی
و خمار و اندکی از گل این اثر دارد و خلل بعقل نمیرساند و مقوی حافظه است و قطور عصاره آن جهت کلف
بیاض چشم مفید است و چهار درم از تخم آن با پنج [illegible] با شیر گوسفند مهیج باه است حتی در شخص صد
ساله [illegible] است و رنگ رخسار را نیکو و سرخ گرداند و بدن را فربه سازد و یرقان را زائل کند
و مضر گرده است مصلحش عسل و اکثار آن مورث درد [illegible] و شربتش [illegible] درهم است و از عصاره
طبیخش تا چهار درم و بدلش آب انگور و طبیخ بادرنجبویه و زعفران **شراب الانس النفس** نافع
جهت مالیخولیا و مواد سوداوی صنعت آن بگیرند برگ تر آن را و بکوبند و آب آن را بگیرند و در
یک من آب آن نیم من نبات سفید داخل کرده بقوام آورند **باب الالف مع الباء**
الموحدة **ابازیر** بربودن افاعیل ادویه مصالح طعام است و بعضی گفته اند اسم
است از ادویه مصالح و توابل دیگ طعام و بقول و این قول اقرب بصواب است و سبب
انداختن توابل و ابازیر در طعامها و دیگها یکی از پنج امر است [illegible] تحصیل لطافت و نفاست
طعام است تا آنکه بگردانند آن را صاحب [illegible] تا آنکه طبیعت ان را و میل کند بسوی آن
و هضم نماید آن را مانند آنکه پلاو مرکب است از گوشت و برنج و روغن و این هر سه بو [illegible] باشند
[illegible] رائحه اند پس چون ابازیر در ان اندازند طعم و رائحه بهم رسانند قبول میکند آن را
طبیعت و رو می آورد بسوی آن و هضم میگرداند آن را و یا سبب انداختن آن در طعام
زهومت و کراهت رائحه طعام است تا آنکه بگردانند رائحه آن را طیب بگردانند آن را [illegible] که
دوست دارد طبیعت آن را و یا برودت مزاج طعام است پس داخل کرده میشود در ان ابازیر
حاره از برای تعدیل مزاج و اصلاح آن و میل دادن آن را بسوی اعتدال و یا غلظت
و دشواری هضم آن است تا آنکه بگردانند آن را لطیف و آسان گردد هضم آن و یا آنکه بگردانند

طعام را لطیف و ملطف و مفتح مجاری و مصلح است از برای کسیکه جمع آمده باشد در بدن او
فضول بلغمی غلیظ لزج خام پس باین اسباب و اغراض خمسه و از آن است که بسیار کرده نشود
در طعام بجهت آنکه هرگاه بسیار کرده شوند میگردند آلات غذا را آن الا تکلیه مرور میکنند غذا ابر آنها
و نیز بسیاری ابازیر احداث میکند در کیموس کیفیت حاده حریفه و لهذا باشد که بگردند سبب
قروح و اورام و امراض صعبه و ازین سبب می باشد مقدار کیفیت خون سبب گردیدن از کیفیت طبیعی
نسبت بمزاج آن شخص زیاده از مقدار آن بزیادتی کمیت پس اصلح آن است که در غذا داخل
کرده نشود مگر مقداریکه حاصل گردد بآن مقدار اغراض مذکوره و غرض آخر از غرضهای
خمسه شبیه بعلاج است چه کسیکه موافق باشد او را اغذیه ملطفه اشبه است به بیمار از اصحاء پس ازین
جهت استعمال ابازیر حاره درین غرض میباید که زیاده از غرضهای دیگر باشد و اما ابازیر
معروفه نزد اطبا و طباخین نمک است و سرکه و آبکامه و فلفل و دارفلفل و دارچینی و قاقله و خولنجان و زیره
کرمانی و کشنیز خشک و کرویا و صعتر و انجدان و کاشم و نانخواه و بادیان و شبت و زعفران
و اشترغار و زنجبیل و قرنفل و شونیز و ماهیت و مزاج و افعال و خواص و مقدار هر یک در
موضعش ذکر کرده میشود انشاء الله تعالی و اما ابازیر و افاویه که بجهت امراه در اغذیه داخل
کرده میشود پس آن جرجیر است و تخم شلغم و تخم کتان و حب الرشاد و حرف بابلی و زعفران و زنجبیل
و دارچینی و بودیدان و لسان العصافیر و تودری سرخ و تودری زرد و بهمن سرخ و بهمن سفید و
خولنجان و لب حب القرطم و مغز حب القطن و بیاشم محتاج بجا این ادویه در اغذیه باهیه از
برای اذا رمنی ابراهیمیه طعامی است مرکب مانند زیرباج الا آنکه بعوض سرکه درین آبغوره
میکنند یا سرکه را مقطر نموده داخل مینمایند صنعت آن بگیرند گوشت بره را و قطعه قطعه نموده
با یکدو عدد پیاز و نمک بقدر حاجت در آب بجوشانند و کف آن را بالتمام بگیرند پس آنرا از ان
آب بیرون آورده با روغن گاو یا گوسفند سرخ کرده با مصالح گرم و پیاز پس آب و نمک بقدر
حاجت داخل کرده زیره کرمانی و دارچینی دانه هیل کشنیز خشک از هر یک قدری در پارچه
کتانی بسته در ان اندازند و بعد از ان آب غوره و یا سرکه مقطر و قدری قند سفید
بمقداریکه چاشنی آن اندازه گردد و مغز بادام شیرین ریزه کرده دران داخل کرده چند جوش دیگر

و ادویه کشیده با نان و یا با چپاتی و بخورند و این غذای معتدل است مانند زیرباج و موافق
معده و کبد است و مقوی قلب و مفرح و باه و دیگر حاره این غذا اندکی عود هندی داخل میکنند
از برای زیادتی تقویت معده و قلب و بعضی گفته اند که ابراهیمیه آشی است که با آب غوره و قند
و عود هندی و ادویه حاره و مغز بادام و گلاب و گوشت مرغ و یا بزغاله ترتیب دهند و نزد
اطبا این غذا مفرح و مقوی معده و دل و جگر است ابریشم بکسر و فتح همزه و سکون بای موحده
و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح و ضم شین معجمه بلغت عربی حریر و قز و بفارسی ابریشم
و بترکی ایپک و بیونانی بریلی و بهندی ریشم و بسریانی ششار با نامند و مراد از ان در ادویه پیله است
که کرم آن را سوراخ نکرده باشد که بیرون رود و بهترین آن پیلهای بزرگ بالیده زرد رنگ پر
ابریشم است که بشکل رطب کوچک فربهی باشد و آنچه در آب پخته و نخ از ان کشیده باشند
بعربی حریر گویند و قز اسم کوا ابریشم است که کرم آن پیله را سوراخ کرده بیرون رفته باشد و فی الحقیقت
قز ورای این نیست بلکه نوعی دیگر است که کرم آن ابریشم در بعض درختها مانند کنار و توت خانه
و پیله سازد و آنچه در آفتاب گذارند تا کرم آن بمیرد آن را ابریشم خام گویند و ابریشم خام حار
و یابس است در درجه اولی و بعضی گفته اند که معتدل است در خشکی و تری و مقوی قلب بنهایت
و از مفرحات است و تفریح بخش بالخاصیت و معین است بر خاصیت آن حرارت و یبوست
معتدل آن که موجب تلطیف و نشف رطوبت روح است این روح را نورانی و مستعد فرح میسازد
و تقویت ابریشم نیست مخصوص بروحی دون روحی و حالی دون حالی بلکه در همه احوال ملایم
جمیع ارواح است حتی آنکه تقویت روح کبدی میکند که عبارت از روح طبیعی است و روح دماغی
که عبارت از روح نفسانی است و روح قلبی که عبارت از روح حیوانی است و مقوی قوت حافظه
و ذهن و باه و جهت خفقان و ضعف معده و ریه و شش بدان نافع است و پارچه حریر محض
قرمزی را چون بخون رعاف تر کرده خشک نموده بسوزانند و خاکستر آن در بینی دمند رعاف
را باز دارد و مجرب است و شراب آن که آن را در آب پخته و با شکر سفید بقوام آورده باشند
مفرح سدها و مقوی قلب و نیکو گرداننده رنگ رخسار است و محرق آن ضعیف مراست
از مفرح آن در اشربه لیکن نافع است از برای قرحه و دمعه و سلاق و جرب چشم و قدر شربتش

از یک درم تا سه درم و بدلش مروارید محرق مغسول است و لباسهای بافته ابریشم و حریر محض
گرم و لطیف است و پوشیدن آن ملایم و نرم و فربه میگرداند بدن را و موجب سرور است لیکن
پوست بدن را رقیق میگرداند و اصلاحش آن است که با ریسمان پنبه آمیخته بافته بپوشند و پارچه
ممزوج با ریسمان را بعربی قطنی و بفارسی الچه و بهندی سوسی نامند و اکثر مشهور بمشروع است
باقسام آن محمد بن زکریا گفته که لباس ابریشمی گرم و تر از کتان است و موجب صلابت بشره
است و لباس کتان برعکس این است و ثیاب خز که آن را کرم سوت نامند حار و لطیف است
و پوشیدن آن پیران را نافع است و مزاج های سرد و زنان را و در هواهای سرد و خون را گرم
میگرداند و اصلاحش آن است که با پنبه و طلبه بافته لباس ساخته بپوشند و از خاصیت لباس
ابریشمی آنست که ملخ و تولید شپش است در بدن کسیکه آن را بپوشد **بیان طریق
استعمال ابریشم در مشروبات** گفته اند که بهترین طرق استعمال آن آنست که آن را
بنهایت نرمی مقرض نموده قرصی بلیغ و با جواهر مثل مروارید و کهربا و بسد و سائر جواهر و ادویه
مفرح قلب خشک بدون سقی مایعی مانند آب و گلاب بر روی سنگ سماق سائیده بکار
برند و گاهی استعمال کرده میشود و در اندرونه تا لوله محرق آن یا آنکه پیله ابریشم را که ابریشم از آن جدا
نکرده باشند گرفته و ابریشم را از آن جدا نمایند که مانند پنبه نداف کرده شده باشد و قدری بریان
نموده در هاون نقره و یا سنگی یا آهنی یا برنجی که اطراف سر آن شکسته نشده باشد که ریزه های
برنج داخل ابریشم گردد بکوبند و چون در هاون کوبیدن سخت گردد باز قدری بریان نمایند و
بکوبند و چون باز سخت گردد باز بریان نمایند و بکوبند که تا تمام کوبیده و نرم گردد و از پارچه تنگ
گذرانیده با جواهر صلایه نمایند زیراکه تقریض آن در نهایت ریزگی بسیار دشوار است و اگر
در وقت کوبیدن قدری نخود بریان مقشر داخل آن نمایند زود تر کوبیده و بسیار نرم میشود و بعد
آنکه قدری کوبیده شود در پارچه تنگی کرده مکرر حرکت دهند تا آنچه آرد نخود ممزوج آن است رفته
ابریشم نیم کوفته بماند بعد از آن آنرا نرم کوفته بیخته با جواهر باز سائیده استعمال نمایند **دستور
احراق ابریشم** آنست که پیله ابریشم خام را ریزه ریزه کرده در ظرف سفالی با طبق
آهنی یا گلی سر کرده بر آتش انگشت گذارند و دائم بکفچه آهنی یا بچوب صندل برهم زنند تا قابل

سائیدن شود پس آنرا سوده در معاجین و مفرحات و خمیرها و اشربه بکار برند و دیگری گفته
که احراق ابریشم مانند احراق صوف ست و احراق صوف را چنین بیان نموده اند که بگیرند
صوف نقی را و شانه کنند و مقدار بند انگشت بپیچند و در دیگ مس سرخ یعنی قلعی ناکرده بر
سر آن طبق سفالی که سوراخی در وسط آن کرده باشند گذاشته و اطراف آن را بگل حکمت
کرده بگذارند بر آتش تا سوخته شود و علامت بلوغ آن آنست که از سوراخ طبق دود سیاه
بیرون نیاید می فرمایند که طریقهٔ اول بهتر و انسب است و محرق مغسول آن چون استعمال کرده شود در
ادویه چشم نافع است و لیکن غیر محرق آن مستعمل و را در ادویه موضعیه چشم **فصل در بیان
خمیرهائیکه اصل و عمود در آنها ابریشم است** خمیرهٔ ابریشم که تقویت اعضای
رئیسه و ارواح و قوی نماید صنعت آن ابریشم خام رفیع یکصد و پنجاه مثقال ابریشم
مقرض پنجاه مثقال طباشیر سفید ده مثقال یاقوت رمانی لعل بدخشی مروارید ناسفته کهربای
شمعی ایلاد ورق نقره یشب سبز تخم خرفه مقشر از هر یک پنج مثقال ورق طلا سه مثقال
شربت سیب شیرین شربت بنفشه از هر یک صد و پنجاه مثقال قند سفید یک من تبریزی
عنبر اشهب سه مثقال بدستور مقرر مرتب نمایند یعنی یکصد و پنجاه مثقال ابریشم را در گلاب
و آب باران طلا تاب و نقره تاب دو شبانه روز خیسانند پس جوشانیده نیکو مالیده
صاف نموده با شربتها و قند بقوام آورده ادویه را کوفته بیخته بآن بسرشند خمیرهٔ ابریشم
دیگر نافع از برای تقویت ارواح و دماغ صنعت آن ابریشم رفیع سه صد مثقال گلاب
عرق بید مشک عرق شاهتره عرق گاوزبان از هر یک دو مینا یک منی آب سیب شیرین
آب انار شیرین از هر یک یکصد مثقال خولنجان قرنفل دارچینی ورق طلا محلول از هر یک
یک مثقال عنبر اشهب ورق نقره محلول یاقوت رمانی مروارید ناسفته از هر یک دو
مثقال قند سفید نیم من تبریزی نبات سفید یک من عسل مصفی نیم من شاه بدستور مرتب
نمایند خمیرهٔ ابریشم از اختراع آن مغفور که بجهت محمد شاه ابن سلطان جهان شاه
ابن شاه عالم پادشاه معظم بن پادشاه غازی محمد اورنگ زیب عالمگیر گورگانی
ترتیب داده مقوی قلب حارست و دافع وسواس و خفقان ساذج از اختلاط محترقه

سوداویه و تفریح و تسلی و سرور آورد و مقوی جمیع اعضای رئیسه و کلیه و معده است
و اصلاح حال کرده نماید و گرمی کرده و عطش مفرط و ذیابیطس را زائل گرداند و مجرب
و منافع بسیار دارد و هیچ ضرر ندارد صنعت آن ابریشم خام از پیله جدا کرده و نخ نکرده یک
صد مثقال در آب باران طلا تاب ده من و عرق بید مشک و گلاب از هر یک یک مینا تی
یکمنی تبریزی عرق گاوزبان عرق نیلوفر از هر یک نیم مینا عرق قاهیل عرق صندل عرق کشنیز
عرق گاه گل از هر یک پنجاه مثقال و شبانروز بخیسانند پس بجوشانند آن مقدار که
وزن آب رفته و وزن عرقها بماند و بفشارند و اثفال آن را دور کرده عرق آنها را صافی
نموده نبات سفید نیم من تبریزی عسل مصفی پنجاه مثقال شربت فواکه شیرین شربت سیب شیرین
شربت ریباس شربت امرود شربت انار شیرین شربت به شیرین شربت اترج از هر یک
پنجاه مثقال داخل کرده بجوشانند و کف آن را بگیرند و بقوام آورند پس بگیرند یاقوت رمانی
مروارید ناسفته یشب سبز پادزهر معدنی مرجان قرمزی کهربای شمعی از هر یک دو
مثقال و نیم لعل بدخشی زمرد اعلی از هر یک یک مثقال و یکدانگ و نیم احجار را با گلاب
بر روی سنگ سماق صلایه کرده تصویل نموده خشک ساخته وزن نمایند و ورق طلا
و ورق نقره از هر یک دو مثقال و نیم بدور رب العسل مصفی حل سازند ابریشم مقرض
گل گاوزبان کشنیز خشک مقشر صندل سفید غنچه گل سرخ بهمن سفید بهمن سرخ طباشیر سفید
نشاسته تخم خرفه مقشر از هر یک پنج مثقال مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم هندوانه از هر یک
هفت مثقال و نیم عود قماری عنبری دو مثقال زعفران یک مثقال بسته خمیره مرتب
نمایند و در نصف آن خمیره یک مثقال کافور قیصوری سائیده داخل نمایند نصف
دیگر بغیر کافور باشد شربتی از دو درم تا دو مثقال خمیره ابریشم دیگر از اقتراح آن
مرحوم جنت مکان نواب جهانبانی شاهزاده والاقدر رضاقلی میرزا بجهت رفع توحش سوداوی
و وساوس فاسده و رطوبت معده و مانع تولید رطوبات و دافع خیالات سوداویه
و مانع تولید سوداء احتراق خون مقوی با صنعت آن ابریشم خام از پیله جدا کرده
پانزده سیر شاه جهانی گلاب عرق بید مشک عرق گاوزبان عرق نیلوفر از هر یک

بلکه عرق صندل عرق بید بیل لواعرق زردک از هر یک نیم من نبات سفید نیم من عسل مصفی شراب انجبار
شیرین شراب سیب اصفهانی شراب امرود شراب انار شراب سفرجل از هر یک شصت
مثقال صیرفی مروارید ناسفته یاقوت رمانی یشب سبز مرجان قرمزی کهربای شمعی فادزهر
معدنی خطائی از هر یک سه مثقال لعل بدخشی زمرد اعلی از هر یک یک مثقال و نیم ورق
طلا محلول ورق نقره محلول از هر یک سه مثقال ابریشم مقرض پاکوبیده با جواهر صلایه
کرده چنانچه در صدر بیان شد گل گاوزبان کشنیز خشک مقشر صندل سفید بگلاب سوده
بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل مصری غنچه گل سرخ طباشیر سفید از هر یک پنج مثقال خولنجان
تودری کالکون تخم فرنجمشک عود هندی خام بادرنجبویه پوست زرد اترج از هر یک دو مثقال زعفران
مشک تبتی عنبر اشهب از هر یک یک مثقال و نیم بدستور معمول خمیره سازند شربتی از یک مثقال
تا دو مثقال خمیره ابریشم دیگر از اختراع آن مغفور مبرور المزاج موافق در تقویت قلب
و کبد و دماغ بی نظیر است صنعت آن ابریشم از پیله جدا کرده خام رفیع پنجاه مثقال بگلاب
و عرق بید مشک و عرق گاوزبان از هر یک دو صد مثقال آب آهن تاب بقدر حاجت
یک شبانروز در تابستان و در زمستان دو شبانروز بخیسانند پس بجوشانند آن مقدار
که روی آن عرقها باقی ماند بمالند و بفشارند پس صافی نموده آب انار شیرین آب به شیرین آب
سیب شیرین آب امرود از هر یک سه اوقیه من تبریز که هر اوقیه ثمن من تبریز است و
من تبریز بوزن ششصد مثقال صیرفی است آب نیشکر قند سفید از هر یک یک چهار یک
من تبریز عسل سفید خوشبوی جید مصفی نیم من تبریز مجموع را یکجا کرده بجوشانند و سفیده
تخم مرغ بر آن زده کف آن را بگیرند چون دیگر کف نیاورد آن را صافی نموده بقوام آورند
یاقوت رمانی مروارید ناسفته کهربای شمعی از هر یک دو مثقال بادزهر معدنی صافی دو مثقال
و نیم لعل بدخشی زمرد اعلی از هر یک یک مثقال صندل سفید گل گاوزبان غنچه گل سرخ شقاقل مصری
بهمن سرخ بهمن سفید طباشیر سفید کشنیز خشک مقشر از هر یک دو مثقال و نیم ابریشم مقرض
پنج مثقال عنبر اشهب ورق طلا محلول از هر یک یک مثقال زعفران یک مثقال و یک
دانگ و نیم تخم خرفه پنج مثقال مشک تبتی چهار دانگ ورق نقره محلول دو مثقال بدستور

سفر مرتب نمایند خمیرهٔ ابریشم تالیف حکیم عماد الدین محمود منقول از خط والد ارشد معز
الدین حکیم محمد باقر معروف بمیرزا بزرگ قلمی نموده که این نسخه معمول من است **صنعت**
آن ابریشم خام رفیع اعلی یک من عرق گاوزبان عرق بیدمشک عرق شاهتره گلاب
از هر یک یک من آب سیب شیرین آب انار شیرین آب امرود چینی آب به شیرین از هر یک
دو صد مثقال ابریشم را در عرقها بخیسانند شبانروز پس آب میوه‌ها را در پاتیل نقره بجوشانند
تا ثلث بماند و در حین جوشانیدن ادویه که ذکر کرده میشود در کیسهٔ کتانی کرده دران اندازند
و آن کیسه را به نهج معجون سازی که از چوب صندل باشد بمالند تا قوت ادویه بآنها باز داده شود
و ادویه این است مصطکی سنبل الطیب از هر یک نیم مثقال دانه هیل بوا قرنفل از هر یک
یک مثقال دارچینی سیلانی سه مثقال عود قماری خام عرقی سافج هندی از هر یک یک مثقال
جوز بوا بسباسه از هر یک نیم مثقال زعفران یکدانگ مجموع را نیم کوفته در کیسهٔ کتانی کرده
دران اندازند بعد از آنکه ثلث عرقها و آبها بماند کیسه را نیکو بمالند و بفشارند و همچنین
ابریشم را پس هر دو را دور کنند پس نبات سفید و قند مکرر از هر یک دو من عسل مصفی
نیم من داخل کرده بقوام آورند و از آتش برگرفته عنبر اشهب چهار مثقال ورق طلا یک
مثقال ورق نقره یک مثقال و نیم مشک خالص یک مثقال مجموع را دران داخل کرده
بهم زنند تا خمیر شود و در ظرف چینی نگاهدارند و اگر خواسته باشند در آخر مصطکی رومی
زعفران درونج عقربی بهمن سرخ بهمن سفید قرنفل سک المسک عود قماری خام دانه هیل
صندل سفید سوده از هر یک یک مثقال کوفته بیخته داخل نمایند مناسب و اقوی است
خمیرهٔ ابریشم دیگر از قدمای اطبا نافع است از برای تقویت قلب و جمیع اعضای رئیسه
و از برای خفقان بارد و بواسیر و توحش سوداویه و اقسام مالیخولیا و از برای تقویت باه و تسمین
بدن **صنعت** آن ابریشم مقرض سه صد مثقال شبانروز در یک هزار و سه صد مثقال
آبی که آهن تافته چند بار دران سرد کرده باشند بخیسانند پس بجوشانند تا به ثلث رسد
ابریشم را فشرده بیرون آورند پس گل گاوزبان بیست و پنج مثقال بادرنجبویه پانزده
مثقال در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل رسد پس آنرا بپالایند و اضافه آب

ابریشم نمایند و با سیصد مثقال قند بقوام آورند و بگیرند عنبر اشهب ورق طلا محلول از
هریک یک مثقال و نیم ورق نقره محلول مروارید ناسفته صلایه کرده مصطکی رومی از هریک
دو مثقال در آن داخل کرده بطور معجون سازی برهم زنند تا خمیره شود و در ظرف چینی
نگاه دارند خمیرهٔ ابریشم دیگر اصحاب برودت مزاج و نسیان را نافع است صنعت آن
ابریشم خام پنجاه مثقال بگلاب و عرق بادرنجبویه از هریک ... آب ... یک شبانه روز
بخیسانند پس بجوشانند و بمالند و بفشارند و بپالایند شربت فواکه شیرین ... نبات سفید
عسل مصفی از هریک سه چهاریک من تبریز همه را در آب ابریشم داخل کرده بجوشانند و کف آنرا
بگیرند و بقوام آورند پس بگیرند مروارید ناسفته یاقوت ... بسد ... پادزهر معدنی از هریک دو
مثقال و نیم لعل بدخشی پادزهر حیوانی اصطخیا ... از هریک یک مثقال همه را بر روی سنگ
سماق بگلاب صلایه نموده کهربای شمعی سه مثقال دارچینی عود قماری خام ... سلیخه ...
زرنباد درونج عقربی زرنب غنچه گل سرخ عود الصلیب بسباسه جوز بوا بهمن سرخ بهمن سفید
خولنجان دانه هیل اسطوخودوس درونج ترکی بادرنجبویه اسارون بزر سیسالیوس از یک
چهار مثقال ورق طلا محلول پنج مثقال عنبر اشهب مشک تبتی خالص از هریک یک مثقال
زعفران دو مثقال بدستور مقرر مرتب نمایند و سه حصه نموده یک حصه را نیم مثقال جندبیدستر
داخل نمایند و چون از برای کسیکه این شراب را تالیف نموده معتاد به نشاط بوده حصه دوم
را یک مثقال جندبیدستر و پنج مثقال چرس اول داخل نمایند حصهٔ سیوم را بغیر جندبیدستر و
چرس نگاه دارند شربتی از حصه که بغیر چرس و جندبیدستر است دو درم و از آنچه با جندبیدستر است
یکدرم و نیم و آنچه با چرس است نیم درم تا یکدرم خمیرهٔ ابریشم دیگر ابریشم از پیله جدا کرده
یک صد و پنجاه مثقال قند سفید نبات سفید از هریک یکصد و پنجاه مثقال عسل مصفی بیست
مثقال گلاب عرق بیدمشک از هریک ... مصطکی قرنفل سازج هندی دارچینی درونج
عقربی از هریک نیم مثقال زعفران یک مثقال صندل سفید دو مثقال عنبر اشهب پنج مثقال
ورق طلا دو مثقال ورق نقره پنج مثقال آب سیب شیرین آب به شیرین آب امرود آب
انار شیرین از هریک پنجاه مثقال و اگر نباشد رب بدل آن اشربه فواکه داخل نمایند والا نیز

خوراکش بعنوان ساخته ابریشم را ریزه ریزه کرده در گلاب و عرق بیدمشک دو شبانه روز
بخیسانند پس ... شیرها با نبات و یا قند پختن آنها بقوام آورند و ادویه را بدستور مقرر
داخل سازند شربتی از آن یک مثقال تا دو درم خمیره ابریشم دیگر که بتقویت قلب بی نظیر است
و منافع بسیار دارد و صنعت آن ابریشم خام پنجاه مثقال گلاب چهار رطل عرق بیدمشک دو
رطل ابریشم را در عرقها سه شبانه روز بخیسانند و با آتش ملایم بجوشانند پس خوب بمالند و بفشارند
و صاف نموده با قند و عسل از هر یک پنجاه مثقال بجوشانند و کف آنرا بگیرند و صاف نموده
بقوام آورند پس بگیرند عنبر اشهب چهار مثقال ورق طلا سه مثقال ورق نقره یک مثقال در آن حل
کرده ابریشم مقرض گل گاوزبان طباشیر سفید غنچه گل سرخ عود قماری خام صندل سفید سوده
از هر یک دو مثقال مصطکی یک مثقال مروارید ناسفته دو مثقال کهربا مرجان قرنفل از هر یک
مثقال هر سه را به سنگ سماق صلایه کرده مشک خالص یک مثقال همه ادویه را کوفته بیخته در قند
و عسل بقوام آورده مخلوط کرده بهم زنند و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی یک مثقال خمیره
ابریشم از متاخرین ... دل و جگر را قوت دهد و خفقان و غشی و توحش را زائل کند
و نشاط و سرور آورد و شکم ببندد صنعت آن ابریشم خام پنجاه درم در آب آهن تاب یا طلا
تاب بخیسانند پس بجوشانند و بمالند و بفشارند و ابریشم را دور کرده پس بگیرند گاوزبان بادرنجبویه گل گاوزبان
بهمن سنبل الطیب غنچه گل سرخ اشنه از هر یک دو مثقال در گلاب بخیسانند و بجوشانند و
بمالانند و اضافه آب ابریشم نمایند و در دیگ کنند و نبات سفید بقدر حاجت داخل کرده بقوام
خمیره آورند پس کهربای شمعی مروارید ناسفته یشب سبز از هر یک دو درم یاقوت رمانی یکدرم
همه را با گلاب صلایه نموده صندل سفید بگلاب سوده سه درم ورق طلا ورق نقره محلولین
عنبر اشهب مصطکی از هر یک یکدرم ابریشم مقرض چهار درم زعفران مشک تبتی بگلاب سوده از هر یک
نیم درم در آن داخل کرده بکفگیر چوبی ساری بهم زنند تا نیکو مخلوط شود و در ظرف چینی نگاه دارند
شربتی دو مثقال خمیره ابریشم دیگر صنعت آن ابریشم مقرض یک اوقیه عود قماری
صندل سفید ورق نقره عنبر اشهب از هر یک یک مثقال اشنه سنبل الطیب ورق طلا
از هر یک نیم مثقال زعفران چهار دانگ آب سیب شیرین آب انار شیرین آب به شیرین آب امرود

شیرین عرق بید مشک عرق گاوزبان گلاب از هر یک پنجاه مثقال قند سفید نیم من تبریز قند
و آبها و عرقها را بقوام آورده ادویه را داخل کرده تیز زنند تا خمیره گردد و در ظرف چینی نگاه
دارند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال **خمیره ابریشم** منافع بسیار دارد در تقویت قلب
بی نظیر است صنعت آن ابریشم مقرض خام پنجاه مثقال گلاب چهار رطل عرق بید مشک
دو رطل ابریشم را سه شبانه روز بخیسانند پس بآتش ملایم بجوشانند تا قوت ابریشم بعرقها باز داده شود
پس بمالند و بفشارند و صافی نموده بگیرند و دو رطل قند سفید و یک رطل عسل مصفی داخل کرده بجوشانند
و کف آن را بگیرند و بقوام آورند پس عنبر اشهب چهار مثقال ورق طلا سه مثقال ورق نقره
یک مثقال دران حل نمایند پس ابریشم مقرض گل گاوزبان طباشیر سفید غنچه گل سرخ عود
هندی خام صندل سفید از هر یک دو مثقال مصطگی رومی یکمثقال مروارید ناسفته دو مثقال
کهربای شمعی مرجان قرمزی از هر یک یکمثقال هر سه را بر سنگ سماق بگلاب اصلایه نموده مشک ترکی
یک مثقال ادویه را کوفته بیخته در قند سفید و عسل بقوام آورده بسرشند و بر سر زنند تا نیکو مخلوط
شود و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی یکمثقال **خمیره ابریشم** دیگر که مقوی قلب و دماغ
و کبد است و منافع دیگر نیز دارد صنعت آن ابریشم خام ده مثقال یک شبانه روز در آب
باران بخیسانند و گاوزبان برگ فرنجمشک و بادرنجبویه از هر یک یک مثقال در سی مثقال گلاب
و پانزده مثقال عرق بید مشک بر بخیسانند پس هر یک را بآتش ملایم جوش دهند تا بنصف
رسد بمالیده صاف نمایند نبات سفید و عسل مصفی از هر یک پنجاه مثقال دران آبها ریخته
بآتش ملایم بقوام آورند و بعد از آنکه کف آن را گرفته باشند و از آتش برگرفته چهار مثقال
ابریشم مقرض و از هر یک گل گاوزبان مروارید ناسفته بگلاب یا عرق بید مشک سوده عنبر
اشهب دو مثقال کهربای شمعی حجر الیشب برگ فرنجمشک مصطگی از هر یک مثقال عود هندی
غرقی خام صندل سفید مشک اعلی خالص ورق نقره ورق طلا محلول از هر یک نیم مثقال
بان بسرشند سرشتنی نیکو شربتی دو مثقال با گلاب و عرق بید مشک بقدر حاجت و اگر
ازبرای محرور المزاج ترتیب دهند عنبر را نیم مثقال نمایند **خمیره ابریشم حکیم صالح خان**
صنعت آن ابریشم خام هفتاد و پنج مثقال در پانزده مثقال گلاب بیست روز بخیسانند

وهر روز دست بمالند تا لعاب ابریشم تمام برآید پس گلاب را با ابریشمی که دران خیسانیده
اند بجوشانند و بمالند و بفشارند و صافی نموده با نبات سفید صد و بیست و پنج مثقال بقوام
آورند و بسواط نیکو برهم زنند و گل گاوزبان برگ بادرنجبویه صندل سرخ از هر یک دوازده مثقال
قرنفل دانه هیل بوا سنبل الطیب ابریشم عود قماری خام از هر یک شش مثقال زرشک منقی
دوازده مثقال عنبر اشهب مشک تبتی از هر یک نیم مثقال ورق طلا ورق نقره محلولین
از هر یک یک مثقال بدستور مقرر باآن ببرشند و به سواط برهم زنند تا خمیره گردد و در ظرف
چینی نگاه دارند خمیره ابریشم حکیم محمد رضا صنعت آن ابریشم خام بیست و پنج مثقال
در سه صد و هفتاد و پنج مثقال آبیکه تکرار آهن را گرم کرده دران سرد کرده باشند یک شبانروز
بخیسانند پس در دیگ سنگی کرده بجوشانند تا بنصف رسد پس چهار صد مثقال قند سفید
داخل کرده بجوشانند تا بقوام آید خولنجان وج ترکی مصطکی رومی از هر یک سه مثقال
زعفران یک مثقال کوفته بیخته باآن ببرشند و بسواط نیکو برهم زنند تا خمیره شود و در وقت
حاجت بکار برند شربتی چهار مثقال خمیره ابریشم با موسیائی که آن مرحوم جهت رای
خوشحال چند دیوان خالصه شریفه تالیف نموده اند صنعت آن عود هندی عود الصلیب
سنبل الطیب مصطکی رومی دارچینی قرنفل جوزبوا کبابه چینی قاقله کبار دانه هیل سعد هندی
اذخر مکی پوست زرد اترج تخم بادرنجبویه تخم بادروج رازیانه مرزنجوش تمام زنجبیل دارفلفل از
هر یک بیست و پنج درم مروارید ناسفته بسد کهربا از هر یک بیست و پنج درم یاقوت رمانی هجده
درم لعل بدخشی دوازده درم بهمن سفید بهمن سرخ زرنباد سلیخ هندی درونج از هر یک
بیست و چهار درم مشک خالص موسیائی [illegible] عنبر اشهب از هر یک سه درم ورق
طلا ورق نقره محلولین از هر یک دوازده درم ابریشم خام نیم من ابریشم را در گلاب یک من
و آب آهن تاب و آب طلا تاب از هر یک دو من یک شبانروز بخیسانند پس بجوشانند
و مستعمل بمالند تا یکمن آب به سه فرود آورده سرد کرده نیکو بمالند و بفشارند و ثفل آنرا
دور کرده [illegible] داخل کرده بقوام آورند و جواهر را با گلاب [illegible]
و عنبر اشهب و موسیائی را [illegible] و موسیائی مذکور خواهد شد انشاء الله

بار وغن پسته یا چلغوزه یا بادام گداخته و باقی ادویه را کوفته و بیخته یا آنکه مومیایی و عنبر را
در روغن بلسان یک توله گداخته بدستور مقرر همه را با عسل مذکور ترکیب نمایند خمیره ابریشم
از اقتراح آن مغفور مبرور بجهت رضاقلی میرزا ولد ارشد نادر شاه صنعت آن ابریشم
خام از پیله جدا کرده پانزده سیر من تبریز گلاب عرق صندل عرق بید عرق بیدمشک عرق
گاوزبان عرق نیلوفر از هر یک پنجاه یک منی نبات سفید چهار یک من تبریزی عسل
مصفی شراب انار شیرین شربت سیب شربت امرود شربت انار شیرین شربت به شیرین از هر یک
شصت مثقال ابریشم را با آب باران سه شبانه روز بخیسانند و بجوشانند تا ثلث آب بماند
ابریشم را نیکو مالیده بفشارند و آب صافی نموده عرقها و شربتها را داخل کرده بقوام آورند
پس تیز نمایند تا قوام ترتیب آن شکسته شود عنبر اشهب مشک تبتی از هر یک یک مثقال و نیم
با نبات سفید داخل کرده بر هم زنند پس زعفران یک مثقال بگلاب سوده داخل نمایند پس ورق
طلا ورق نقره از هر یک سه مثقال بعسل حل کرده داخل نمایند پس مروارید ناسفته و فادزهر
معدنی یاقوت رمانی کهربای شمعی یشب کافوری مرجان قرمزی لعل بدخشی زمرد از هر یک
یک مثقال و نیم ابریشم مقرض گل گاوزبان کشنیز خشک صندل سفید غنچه گل سرخ بهمن سرخ
بهمن سفید شقاقل مصری خصیة الثعلب مصری طباشیر سفید از هر یک پنج مثقال عود هندی
بادرنجبویه از هر یک دو مثقال مایه شتر اعرابی یک مثقال کوفته بیخته بآن بسرشند شربتی دو مثقال
خمیره ابریشم قرمزی صنعت آن ابریشم خام از پیله جدا کرده پنجاه درم آب سیب شیرین
هشتاد و پنج درم نبات سفید یکصد درم اجزا را سوای نبات بجوشانند تا [illegible] رسد پس بالا [illegible]
و نبات را کوبیده داخل نمایند و بقوام آورند پس بگیرند مرجان قرمزی مروارید ناسفته لاجورد
مغسول از هر یک دو مثقال عنبر اشهب سه درم عود هندی قرفة الطیب از هر یک یکدرم ورق
طلا نیم درم مشک ربع درمی بدستور آن بسرشند شربتی یک مثقال تا دو مثقال **فصل در
بیان سفوفاتیکه اصل و عمده در اینها ابریشم است** سفوف ابریشم مؤلفی
از اقتراح آن مرحوم مغفور که بجهت بندگان نواب جهانبانی شاهزاده والاگهر تالیف نموده
مفرح است و سودا را دفع کند و سده و را قوت دهد و خون را صافی کرده اند و مانع تولید سودا

و بلغم است و اعصاب را قوت دهد و مقوی اعضای رئیسه و اعضای تناسل است و
مقوی باه صنعت آن ابریشم خام مقرض دو مثقال ورق گل سرخ مروارید ناسفته صندل
سفید طباشیر سفید گل گاوزبان کشنیز خشک مقشر حب الآس مرجان قرمزی از هر یک یک مثقال
بادرنجبویه یک مثقال و نیم گل مختوم عود قماری خام قرنفل مشک ترکی کهربای شمعی عنبر
اشهب از هر یک نیم مثقال جدوار خطائی زعفران ورق طلا ورق نقره مایه اشتر اعرابی
از هر یک ده دانگ علی الرسم سفوف سازند شربتی دو درم آن را صبح با شیر شتر یا با عرق گاوزبان
و شربت سیب شیرین یا با شراب ریحانی ممزوج با عرق گاوزبان بنوشند سفوف دیگر
مقوی قلب خفقان حار و توحش را زائل کند صنعت آن صندل سفید صندل سرخ طباشیر
سفید کشنیز خشک مقشر مرجان قرمزی آمله منقی از هر یک یک مثقال مروارید ناسفته دو مثقال
زهر مهره خطائی ابریشم سبز ابریشم کافوری لعل بدخشان زمرد اعلی عقیق یمنی ورق نقره محلول
از هر یک نیم مثقال ورق طلا محلول طین مختوم هر یک ربع مثقالی احجار را جدا جدا بر سنگ
سماق با گلاب و بید مشک صلایه نموده سه مثقال ابریشم مقرض در غایت تقریض با جواهرات
خشک بدون مالحی یکجا باز صلایه نموده در آخر باقی ادویه را با آن ضم کرده قدری صلایه
نموده در ظرف چینی یا شیشه نگاهدارند شربتی یک مثقال با گلاب و عرق بید مشک و عرق گل
بید و عرق نیلوفر از هر یک پنج مثقال تخم بالنگو نیم مثقال بزر قطونا یک مثقال بر آن پاشیده
بنوشند سفوف ابریشم دیگر نافع از برای خفقان بارد و توحش و ضعف قلب را زائل کند
و دماغ را قوی گرداند و منافع دیگر نیز دارد صنعت آن یاقوت رمانی یاقوت زرد مرجان
قرمزی لعل بدخشی عقیق یمنی کهربای شمعی از هر یک یک مثقال گل گاوزبان دانه هیل بادرنجبویه
از هر یک یک مثقال و نیم برگ گاوزبان دو مثقال قرنفل مصطکی عود غرقی خام از هر یک یک مثقال و ربع مثقالی زعفران
یک مثقال عنبر اشهب مشک تبتی ورق طلا و ورق نقره از هر یک نیم مثقال ادویه کوفته بیخته جواهرات را
بر روی سنگ سماق با گلاب صلایه نموده ورق طلا و ورق نقره را حل کرده ابریشم مقرض در نهایت باریکی
چهار مثقال با جواهرات باز بر روی سنگ سماق خشک سائیده در آخر باقی ادویه را با آن ممزوج کرده قدری سحق
نموده در ظرف چینی یا شیشه نگاهدارند شربتی یک مثقال با گلاب و شربتهائی مناسب تناول نمایند

فصل در بیان شراب‌هائیکه اصل و عمود در آنها ابریشم است شراب
ابریشم جهت تقویت قلب و جمیع اعضای رئیسه و قوی و ارواح و معده نافع صنعت
آن ابریشم سفید شفاف خام یکصد و پنجاه مثقال گلاب عرق بیدمشک از هریک دو رطل
قند سفید نبات سفید عسل مصفی از هریک صد و پنجاه مثقال مصطکی زعفران سادج هندی
قرنفل دارچینی درونج عقربی از هریک نیم مثقال صندل سفید ده مثقال عنبر اشهب پنج
مثقال ورق طلا محلول دو مثقال ورق نقره محلول پنج مثقال آب سیب شیرین آب به شیرین
آب انار شیرین آب امرود و اگر آب میوه‌ها نباشند در بوب و یا شیره آنها را داخل نمایند و
اگر آنها نیز نباشند بغیر آنها با نبات و عسل مرتب نمایند و ابریشم را چون بقدر نیم بند انگشت
ریزه ریزه کرده در گلاب و آب باران و اگر نباشد عرق آب بخیسانند و ادویه نیم کوفته سوای
مصطکی و زعفران و عنبر و ورق طلا محلول و ورق نقره محلول در پارچه کتانی بسته دران اندازند
و یک شبانروز بخیسانند پس بجوشانند چون آب سرد شود و زن عرقها بماند آن را صافی کرده
شیرها را داخل نموده کیسه ادویه را دران اندازند و بجوشانند تا بقوام آید و متصل کیسه را
محکم بالیده فشرده دور کنند و عنبر و مصطکی را دران داخل کرده پس ورق نقره و ورق طلا
محلول و زعفران محلول در گلاب داخل کرده برهم زنند و فرود آورده تیز بزنند تا نیکو برهم
شود سرد کرده نگاهدارند **شراب ابریشم ساده** از اقتراح نواب زعفران مآب اعنی
حکیم سید محمد هاشم مخاطب بحکیم معتمد الملوک سید علوی خان محمد شاهی نافع از برای جمیع امراض
سوداوی و بلغمی و جمیع امراض قلب و خفقان و امراضیکه بمشارکت قلب باشند مانند دوار
و وسواس و سائر امراض سوداوی قلب و دماغ صنعت آن ابریشم خام ثلث یک رطل در
شش رطل گلاب دو شبانروز بخیسانند و بجوشانند تا چهار رطل رسد پس ابریشم را نیکو بمالند
و بفشارند و دور کنند و باز ثلث رطل ابریشم خام ریزه کرده دران اندازند و دو روز دیگر
بخیسانند پس بجوشانند تا سه رطل باقی بماند بمالند و ابریشم را دور کرده سه رطل نبات
سفید داخل کرده بقوام آورند و در آخر دو مثقال عنبر اشهب و نیم مثقال مشک تبتی
خالص سوده داخل نموده برهم زنند تا نیکو مخلوط شود و در مرتبان چینی کنند بعد سرد شدن

نگاه دارند شربتی یک اوقیه با عرق گاوزبان ده مثقال تخم فرنجمشک یک مثقال نوشند
و جهت دوار و سدر و کشنیز خشک مقشر را در عرق گاوزبان نیشره کشیده در آن شربت
داخل کرده بجوشانند شربت ابریشم دیگر که بیان منافع دارد صنعت آن ابریشم
خام بیست و هشت مثقال گلاب عرق بیدمشک از هر یک یکصد و بیست مثقال عرق گاوزبان
عرق شاهتره از هر یک شصت مثقال ابریشم را شبانروز در عرقها بخیسانند و در روز
آخر ابریشم را نیکو بجوشانند و بمالند و بفشارند پس یکصد و شصت مثقال قند سفید و سی و پنج
مثقال عسل مصفی داخل کرده بقوام آورند و در اثنای طبخ صندل سفید سوده ده مثقال
قرنفل سنبل الطیب دارچینی مصطکی دانه هیل کبود دانه هیل خام سازج هندی زعفران از هر یک
یک درم نیم کوفته در کیسه کتانی کرده در آن اندازند و دایم کیسه را بمالند تا بقوام آید پس فرود
آورده زعفران سه مثقال مشک ترکی یک مثقال ورق نقره محلول دو مثقال داخل
کرده بر هم زنند تا زعفران و مشک در آن مخلوط گردد شراب ابریشم دیگر تالیف
متقدمین نافع از برای تقویت قلب و جمیع اعضای رئیسه و دفع خفقان بارد و بلادت و
توحش سوداوی و اقسام مالیخولیا صنعت آن ابریشم خام سه صد مثقال در یک نهار و
سه صد مثقال آبی که آهن تافته مکرر در آن سرد کرده باشند یک شبانروز بخیسانند پس
بجوشانند تا بثلث رسد پس ابریشم را نیکو مالیده و افشرده بیرون آورده پس بگیرند گل گاوزبان
گیلانی بیست و پنج مثقال بادرنجبویه پانزده مثقال در سه رطل آب دیگر بجوشانند تا بیک
رطل رسد پس بپالایند و اضافه آب ابریشم نمایند و با سه صد مثقال قند سفید بقوام
آورند پس آنگاه عنبر اشهب ورق طلا محلول از هر یک یک مثقال و نیم ورق نقره محلول
مروارید ناسفته بگلاب صلایه کرده مصطکی رومی از هر یک دو مثقال در آن داخل کرده
بعد از سرد شدن در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند شراب ابریشم منسوب باین
زهر دل و جگر و احشا و دماغ را قوت دهد و نشاط آورد و نافع است از برای سدها و ضعف
باه و استسقا و ضعف کبد و بالجمله جمیع امراض بارده را سود دارد صنعت آن به نسخه شیخ داود
انطاکی بگیرند ابریشم خام اعلی رنج دو اوقیه در ده رطل آب آهن تاب آهنگران یا آبیکه

کمتر از ده مرتبه آهن تافته را در آن سرد کرده باشند یکهفته بخیسانند پس داخل کنند در آن
مصطکی رومی چهار درم خولنجان قرنفل از هر یک سه درم زعفران وج ترکی از هر یک دو درم
و بجوشانند تا ثلث آب رفته ثلث بماند پس نیکو بمالند و بپالایند با عسل مصفی یا نبات
سفید بقوام آورند نافع باد صفت این شراب بنسخه سید مظفر الدین شفائی ابریشم
خام پنجاه درم آب آهنگران سه شبانروز بخیسانند و در دیگ سنگی بجوشانند تا بنیمه
رسد پس بپالایند خولنجان وج ترکی مصطکی از هر یک سه درم زعفران یک درم حمایله کرده
داخل نمایند و با یک من قند سفید بقوام آورند شربتی چهار درم و بعضی از متاخرین در این
شراب در آخر عنبر اشهب و مشک تبتی مقتضای مزاج بجهت زیادتی تقویت داخل
میکنند شراب ابریشم تالیف سید حکیم عماد الدین محمود شیرازی مذکور در رساله
افیونیه سحری الیه تقویت بدان کند و بدن را فربه گرداند و مقوی قلب و دماغ و کبد و
احشا و معده است و تفریح آورد و توحش را زائل گرداند و وسواس سوداوی و مالیخولیا
و جنون را نافع است و مفید است صداع بمشارکت قلب بسبب غلبه سودا از برای قلب
چون آشامیده شود با عرق گاوزبان بعد از تنقیه سودا بماء الجبن یا افتیمون و نهایت
مقوی باه است و منافع بسیار دارد صفت آن ابریشم خام سرخ یکصد مثقال صندل
سفید بگلاب سوده دو مثقال پوست زرد اترج سنبل الطیب قرنفل مصطکی رومی
هیل بوا اسارون هندی از هر یک یک مثقال مجموع را نیم کوفته در کیسه کتانی کنند و ورق طلا
ورق نقره عنبر اشهب مشک تبتی از هر یک یک مثقال عرق گاوزبان گلاب عرق
بیدمشک آب سیب شیرین مصفی آب امرود مصفی آب انار شیرین مصفی از هر یک چهار
یکسه من تبریز نبات سفید قند سفید از هر یک نیم من تبریز عسل سفید خوشبو کف گرفته یک
چهار یک طریق ساختن این شراب آنکه ابریشم را با آب باران دو من تبریز سه شبانروز
بخیسانند و بجوشانند تا بنصف رسد و ابریشم را نیکو بمالند و بفشارند و دور کنند پس گلاب
و عرقها و آب میوها را با آن داخل کرده کیسه ادویه را در آن اندازند و بجوشانند تا کمتر
وزن ثمه آب برود و کیسه را بمالند و بفشارند که تمام قوت ادویه باز داده شود پس

کیسه را بمالند و بفشارند و بگلاب شسته آن گلاب را در مطبوخ داخل نمایند و کیسه را دور
کنند و قند سفید و نبات و عسل مصفی را داخل کرده بقوام آورند و از آتش فرود آورده عنبر اشهب
و مشک را با قدری نبات کوبیده داخل نمایند و ورق طلا و ورق نقره را محلول کرده
داخل نمایند و نیکو برهم زنند تا خوب مخلوط شود و چون نیکو سرد شود در ظرف چینی یا نقره
یا طلا که بعود هندی و کشته و مصطکی بلبان دود کرده خوشبو نموده باشند کرده که بقدر ثلث ظرف
خالی باشد نگاه دارند و هر روز دو مثقال آن را با گلاب و عرق بیدمشک و عرق گاوزبان
و تخم فرنجمشک بنوشند شراب ابریشم حکیم جلال الدین قزوینی صنعت آن ابریشم خام یک صد
مثقال دو شبانه روز در آب آهن تاب بخیسانند پس بجوشانند تا ثلث بماند پس ابریشم را نیکو
بمالند و بفشارند و دور کنند و بگیرند گل گاوزبان هفده درم یا در بجوی پنج مثقال در نود مثقال
آب بجوشانند تا سی مثقال بماند این آب را با آب ابریشم یکجا نموده صد مثقال رب به شیرین
داخل کرده بآتش ملایم بقوام آورند پس عنبر اشهب ورق طلا محلول از هر یک یک مثقال
مروارید ناسفته ورق نقره محلول از هر یک یک مثقال اضافه نموده بر هم زنند تا نیکو
مخلوط شود و سرد کرده نگاه دارند و باید دانست که این شراب ابریشم همان شراب ابریشم
مشهور است باندک تصرفی در اوزان و بجای نبات رب به داخل است شراب ابریشم
حکیم باقر قمی از اولاد هبة الله از جد اعلی قلمی نموده که این موافق است باکثر امزجه و در دفع
امراض سوداویه و اقسام مالیخولیا و توحش و دفع هموم نهایت موثر است و مقوی قلب و
جمیع اعضای رئیسه است و خفقان را نافع است و معده را قوت دهد سفر نمایند که گویا ماخذ
این نسخه شراب ابریشم همان شراب ابریشم حکیم عماد الدین محمود است صنعت آن ابریشم
خام اعلی رفیع سه صد مثقال سه روز در عرق گاوزبان و گلاب و عرق بیدمشک و عرق
شاهتره از هر یک یک من تبریز که شش صد مثقال صیرفی باشد آب سیب شیرین آب
امرود آب انار شیرین آب به شیرین از هر یک دو صد مثقال بخیسانند و بعد از آن بجوشانند
تا بربع رسد و در حین جوشاندن مصطکی رومی سنبل الطیب جوز بوا بسباسه زعفران از
هر یک یک مثقال هیل بوا قرنفل عود قماری خام ساذج هندی از هر یک یک مثقال

و نیم دارچینی سه مثقال همه را کوبیده در کیسه کتانی کرده دران اندازند و بجوشانند بعد از آنکه
آبها بنصف رسد ابریشم و کیسه ادویه را نیکو بمالند و بفشارند و با قدری گلاب بشویند و در مطبوخ
داخل نمایند و ابریشم و کیسه ادویه را دور کنند و مطبوخ را صافی نموده قند سفید یک من تبریز
عسل مصفی دو صد مثقال داخل کرده بقوام آورند عنبر اشهب ورق طلا از هر یک یک مثقال
ورق نقره سه مثقال مشک تبتی خالص نیم مثقال دران داخل نمایند و اگر قوی تر خواهند
مصطکی رومی زعفران درونج عقربی بهمن سرخ بهمن سفید قرنفل عود هندی دانه هیل صندل
سفید کوفته بیخته بعد از طبخ داخل نمایند و در دیگر نسخه نبات سفید دو من تبریز است که یک من
شاه باشد و عسل سه صد مثقال که نیم من تبریز است و نوشته که زعفران را نجوشانند بلکه
بعد از قوام داخل نمایند بجهت آنکه زعفران از جوشیدن ضعیف الاثر میگردد شراب ابریشم
اطبای فارس که بجهت فرمان فرمای ممالک ایران شاه عباس ثانی صفوی موسوی ترتیب
داده اند در تقویت قلب و جمیع اعضای رئیسه و تسمین بدن و تقویت باه و آوردن تفریح
و سرور و دفع وسواس و مالیخولیای سوداوی جمیع امراض سوداوی و تقویت معده و جمیع اقسام
ضعف قلب و خفقان را نافع است بنهایت نفع صنعت آن ابریشم خام مقرض یک صد
و پنجاه مثقال در گلاب و عرق گاوزبان و عرق نیلوفر و عرق بیدمشک از هر یک دو مینا
عرق شاهتره نیم مینا سه شبانروز بخیسانند و قطعه صندل سفید بوزن یکی بر روی آن بگذارند
و در روز چهارم آن مقدار بجوشانند که ثلث عرقها بماند و بمالند و بفشارند و با گلاب و عرق
بیدمشک قدری بشویند که قوتش تمام گرفته شود و پس آب سیب شیرین آب به شیرین
آب امرود از هر یک نیم من باهم بیامیزند و قند سفید و نبات سفید از هر یک نیم من تبریز عسل
مصفی بیست مثقال داخل کرده بجوشانند و کف آن را بگیرند و صافی نموده در عرقها و آبها
داخل کرده در پاتیل پاکیزه کرده باز بجوشانند و کف آن را بگیرند و صافی نموده ادویه که ذکر
میشود نیم کوفته در کیسه کتانی کرده دران اندازند و دائم کیسه را بدست و پایه پشت کفچه
بمالند و بفشارند که تمام قوت ادویه بشراب باز داده شود و ادویه این است دانه هیل کلان
سنبل الطیب عود قماری خام سازج هندی قرنفل درونج عقربی دارچینی از هر یک نیم مثقال

مصطکی رومی زعفران از هر یک یک مثقال صندل سفید ده مثقال و چون بقوام آید کیسه را
برآورده خوب بمالند و ثیر ادویه را برآورده کیسه را بیفشارند و بگلاب شسته آن گلاب را در
شراب داخل نمایند پس از آتش فرود آورده عنبر اشهب چهار مثقال مشک تبتی ورق طلا و ورق
نقره مساوین از هر یک یک مثقال داخل کرده در ظرف چینی یا نقره یا طلا کرده نگاه دارند و در
ساعت خوب این شراب را مرتب نمایند و چند روز اوائل ساختن این شراب باید که ساعت
خوب باشد و سر ظرف را گشاده در زیر آسمان گذارند و در پشت بام خانه تا قوت سماوی بر وی فائض
شده تأثیرش بیشتر شود و شربتی دو مثقال باشد این شراب نیز شراب ابریشم حکیم علاء الدین محمود
است **شراب ابریشم** میرزا محمد باقر حکیم باشی نواب اشرف شاه سلیمان صفوی موسوی صنعت
آن ابریشم تمام شفاف مائل بزردی یکصد و پنجاه مثقال گلاب عرق بیدمشک عرق گاوزبان
از هر یک دو مینا عرق نیلوفر یک مینا عرق شاهتره نیم مینا قند سفید یکصد و پنجاه مثقال
عسل مصفی بیست مثقال سنبل الطیب عود هندی دانه هیل مصطکی رومی سادج هندی قرنفل
دارچینی درونج عقربی از هر یک نیم مثقال زعفران یک مثقال صندل سفید ده مثقال
عنبر اشهب مشک تبتی ورق نقره از هر یک پنج مثقال ورق طلا دو مثقال آب سیب آب
انار شیرین آب امرود و آب به شیرین اگر حاضر باشد داخل کنند و الا شربت فواکه مذکور داخل
نمودن و اگر اکتفا بر سیب شیرین و به شیرین نمایند نیز خوب است و اگر مطلق نکنند و نبات
و عسل بدل آن کنند هم بهتر است **طریق ساختن** آنکه ابریشم را مقرض نمایند بقدر
نیم پیمانه کشتی در گلاب بیدمشک یا آب حداوان و یا آب باران بجوشانند با ادویه که
نیم کوفته در کیسه کتانی کرده در آن انداخته باشند در وقت طبخ تا قوت ادویه بآبها باز داده شود
آنرا صافی نموده با قند و عسل بقوام آورند و ورق طلا و ورق نقره و عنبر و مشک داخل نمایند
شراب ابریشم مقوی قلب و دماغ و کبد و معده صنعت آن ابریشم خام هفت مثقال
گاوزبان بادرنجبویه پوست هلیله کابلی از هر یک چهار مثقال آمله مقشر پنج مثقال دارچینی
کشنیز خشک از هر یک ده مثقال اول ابریشم را در هفت من آب صاف بخیسانند هفت شبانه
روز و هر روز هفت نوبت آهن پاره را بآتش سرخ کرده دران خاموش کنند پس بجوشانند

تا بہ ثلث باز آید مالیدہ صاف کنند و اجزا را جدا جدا جوشانیدہ صاف کردہ با قند سفید دو
من تبریز بقوام آورند پس مصطکی ہفت مثقال مشک دو مثقال عنبر پنج مثقال صندلین
از ہر یک ہفت مثقال زعفران دو مثقال طباشیر دو مثقال عنبر را بگلاب حل کردہ مصطکی
صندل طباشیر را نیکو صلایہ کردہ داخل نمایند ورق طلا دو صد عدد ورق نقرہ یکصد عدد حل
کردہ اضافہ نمایند و بہ تبر معجون سازی خوب مخلوط نمودہ در ظرف نقرہ و یا چینی نگاہدارند شربتی
تا دو مثقال **شراب ابریشم باسوبیای** از استنباط آن مرحوم مقوی دماغ است و
حال دماغ را نیکو گرداند وقتیکہ بودہ باشد مزاج آن مائل ببرودت و رطوبت و ذہن و فکر و حافظہ
را قوت دہد و نافع بود از برای رعونت و حمق عارضی و بلادت و بلاہت عارضی را زائل
گرداند صنعت آن ابریشم خام اعلی از پیلہ جدا کردہ پنجاہ مثقال در آب حدادان دو شبانہ روز
بخیسانند پس بجوشانند آنقدر کہ نصف آب بماند و دائم ابریشم را بمالند تا قوتش بآب باز دادہ
شود پس بفشارند و ابریشم را دور کنند و عسل سفید خوشبوی صافی دو رطل دران داخل کردہ [illegible]
بگیرند اسطوخودوس زرنباد بادرنجبویہ دارچینی زنجبیل سنبل الطیب صعتر فارسی عود قماری
خام از ہر یک دو مثقال کوفتہ در کیسہ کتانی کردہ دران اندازند و آتش بسیار ملایم در زیر آن
کنند و دائم کیسہ را بمالند تا قوت آن بعسل باز آید و شیرہ اش کشیدہ شود و شراب بقوام آید
پس فرود آوردہ کیسہ را نیکو بمالند و بگلاب شستہ بفشارند و دران داخل کردہ کیسہ را دور کنند و
یک لمحہ دیگر آن را بر آتش نہند کہ رطوبت گلاب شراب را ضائع نسازد و پس بگیرند عنبر اشہب سوماکی
دار ابجرودی از ہر یک یک مثقال مصطکی رومی علک الانباط علک البطم راتینج از ہر یک دو مثقال
در روغن بلسان حل کردہ دران داخل نمایند پس مشک ترکی جدوار خطائی از ہر یک نیم مثقال ابریشم
مقرض چہار مثقال ورق طلا محلول ورق نقرہ محلول از ہر یک یک مثقال بآن ممزوج کردہ نیکو
برہم زنند و در شیشہ نگاہدارند شربتی سہ مثقال **شراب ابریشم** از استنباط آن مغفور
کہ جمیع اشربۂ ابریشم باشد نافع از برای مالیخولیا و این نسخہ اقوی از ہمہ است در این فعل و
نیز مجرب است برای تقویت سر و دماغ و قلب و کبد و تقویت جمیع بدن و باہ صنعت آن ابریشم
خام از پیلہ جدا کردہ پنجاہ مثقال در گلاب عرق گاوزبان عرق بید مشک عرق بادرنجبویہ عرق

عرق فرنجمشک از هر یک یک رطل سه شبانروز بخیسانند پس بجوشانند تا بنصف رسد و ابریشم را
نیکو بمالند و بفشارند و عرقها را در شیشه نگاه دارند پس بگیرند آمله منقی پوست هلیله کابلی پوست زرد
اترج زرشک منقی فرنجمشک بادرنجبویه گاوزبان گل گاوزبان پوست بیخ گاوزبان ورق گل سرخ
گل نیلوفر از هر یک پنج مثقال زرنباد بهمن سرخ بهمن سفید درونج عقربی باجیرلو اقاقیا کبابه صندل سفید
گلاب سوده عود هندی از هر یک سه مثقال اجزا نیم کوفته با ابریشم مزبور ده من آب صد اوان
بجوشانند تا بثلث رسد صاف نموده قند سفید یک من عسل مصفی شراب سیب شراب بهٔ شیرین
شراب ریباس شراب لیمو شراب گاوزبان ساده شراب بادرنجبویه ساده از هر یک نیم رطل داخل
کرده عرقها را نیز داخل نمایند و بآتش ملایم بپزند تا بقوام آید پس عنبر اشهب مشک ترکی زعفران از هر یک
یک مثقال دران داخل کرده در شیشه نگاه دارند شربتی شش درم بدانکه در هر نسخه از نسخ خمیره
ابریشم و شراب آن که مسطور است که ابریشم سفید را بمقدار بند انگشتی مقراض نمایند شاید ابریشم
بیضه و پیله که بود و در جائی باشد که ابریشم خام بدست نیاید زیرا که ابریشم خام سفید طولانی
نمی باشد بلکه پیله است چنانچه ذکر یافت **عرق ابریشم** تالیف آن مرحوم نهایت مقوی قلب
است و بجهت تقویت باه و سائر اعضای رئیسه مفید است صنعت آن ابریشم خام ریزه کرده
پنجاه مثقال گل گاوزبان بادرنجبویه فرنجمشک صندل سفید از هر یک ده مثقال بهمن سرخ بهمن سفید
خولنجان ساذج هندی از هر یک پنج مثقال ورق گل سرخ هفت مثقال بسباسه دارچینی دانه هیل
از هر یک سه مثقال نعناع خشک شش مثقال زعفران عنبر از هر یک یک مثقال آب سیب
شیرین آب بهٔ شیرین آب امرود گلاب عرق بیدمشک عرق ورد چینی از هر یک نیم من تبریز
ورق پان یعنی تانبول یکصد عدد بدستور مقرر عرق کشند **فصل در بیان مفرحاتیکه
اصل و عمود در آنها ابریشم است مفرح ابریشم** جهت اصلاح اخلاط سوداویه
و بلغم لزج و تفتیح سده و تنقیهٔ دماغ از ابخره و تقویت حواس و زیادتی سرور و نشاط بالذات
و بالعرض و تحلیل ریاح غلیظه و زیادتی هضم نافع گرم در اول و در یبوست معتدل و قوتش تا
سه سال باقی است و قدر شربتش تا دو درم و نیز این مفرح نافع است از برای خفقان و رعشه
و سقوط قوی و صداع مزمن و توحش و مالیخولیا و امراض کبد و تپهای بلغمی و این مفرح خون را

را صافی گردانند و کسل و بلادت را زائل کند صنعت آن بگیرند افتیمون اقریطی اسطوخودوس حب بلسان
سلیخه اسارون قرنفل از هر یک چهار مثقال زرنباد درونج عقربی مروارید ناسفته غلطان بزرگ
دانه کهربای شمعی مرجان قرمزی بهمن سرخ بهمن سفید ساذج هندی سنبل الطیب قاقله کبار
قرفة الطیب از هر یک سه درم ابریشم محرق دو درم زنجبیل دارفلفل مشک ترکی از هر یک یکدرم
تخم ریحان تخم بادرنجبویه از هر یک چهار درم بادروج سعدی ختائی سه مثقال عنبر اشهب دو مثقال
ورق طلا یک مثقال ورق نقره دو مثقال جواهر را صلایه کرده با گلاب و ورق طلا و ورق نقره
بعسل حل کرده و عنبر را در روغن بلسان یا روغن مغز پسته گداخته باقی ادویه را کوفته بیخته پس
بگیرند آب سیب شیرین بیست رطل و در ان آهن تافته و نقره تافته و طلا تافته بقدر مقدور
سرد کرده پس بگیرند قرنفل بسباسه افتیمون قاقله کبار صندل سرخ از هر یک چهار ده مثقال کوفته
در پارچه کتانی بسته ابریشم مقرض خام شصت مثقال در ان داخل کرده ده روز بگذارند و هر روز
کیسه را مالیده بفشارند و اگر هوا گرم باشد و خوف فساد آب سیب باشد کمتر بگذارند و پاره ادویه و ماورد
گلاب و عرق بید مشک بجوشانند و در روز آخر آب سیب را اضافه نمایند پس بجوشانند و کیسه را
دایم بمالند و بفشارند تا بربع رسد صاف نموده عسل مصفی یکرطل و نیم داخل کرده بقوام آورند و ادویه
مذکوره را بآن سرشته معجون سازند مفرح ابریشم دیگر له قدس سره جمیع امراض قلبی را نافع
است و در حال تقویت قلب و جمیع قوتها نماید صنعت آن ابریشم خام مقرض سپید ده مثقال ورق
بادرنجبویه گل گاوزبان خشک از هر یک هفت مثقال بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک پنج مثقال
مروارید ناسفته کهربای شمعی بسد محرق مغسول سک المسک پوست زرد اترج از هر یک شش
مثقال سندروس مصطکی از هر یک سه مثقال بادروج خشک نعناع خشک از هر یک دو مثقال عود
قماری خام عنبر اشهب مشک ترکی زعفران بسباسه از هر یک یکدرم بزر البنج سفید و شیر خشت
خشک کرده و نیم درم کوفته بعسل مصفی و رب سیب شیرین شامی سه وزن ادویه بسرشته شربتش
دو مثقال مفرح ابریشم دیگر له قدس سره مقوی و نافع و قلب و ذهن را ذکی گرداند و حفظ
بیفزاید و خفقان و ضعف قلب بارد را بزودی زائل گرداند صنعت آن ابریشم مقرض الله
پوست بلیله کابلی پوست بلیله از هر یک ده درم بهمن سرخ اذخر مکی اسارون اسطوخودوس

بادرنجبویه فرنجمشک ابریسا انجدان حب بلسان مصطکی دارچینی زنجبیل صعتر فارسی از هر یک
پنجدرم تخم فرنجمشک ابیاسه جوز بوا زعفران کندر از هر یک سه درم لعل بدخشی ورق نقره ورق
طلا جندبید ستر سعد وار خطائی مشک ترکی عنبر اشهب از هر یک یکدرم و شهد عسل مصفی سه وزن
ادویه بدستور معمول مرتب نمایند شربتی یک مثقال **مفرح ابریشم** دیگر این مفرح سرور می آورد
و مفتح سده ها و منقی دماغ از ابخره و مقوی قوتها و نافع است از برای سقوط قوت و رعشه و توحش
صنعت آن که بنظر رسیده این است که بگیرند آب سیب سبز و کرده باشند و دران ذهب و فضه و حجر یشب تکلیس
ده رطل پس بگیرند قرنفل افتیمون بسباسه قاقله کبار صندل سرخ صندل سفید صندل زرد از هر
هفت درم کوفته در کیسه کتانی کرده با سی درم ابریشم جدا کرده از پیله خام در آب مزبور بخیسانند و
بگذارند تا ده روز پس بجوشانند تا بربع رسد و دائم کیسه را بمالند تا شیره و قوت تمام ادویه که دران
است بیرون آید پس کیسه را و ابریشم را بقوت تمام بفشارند و دور کنند و نبات سفید آب سیب
اصفهانی یا شراب سیب اگر زمان سیب تازه نباشد بپزند تا بقوام مطلوب آید پس بپاشند
بران تخم ریحان و تخم بالنگو از هر یک ده درم و نگاه داشته بکار برند و قلمی فرموده اند که اگر درین
مفرح بجای تخم ریحان و تخم بالنگو ادویه ذیل را داخل نمایند میگردد در افعال بطور اقوی و ادویه
این است بادرنجبویه پوست ترنج اسطوخودوس ابریسا حب بلسان دهن بلسان زرنباد درونج
عقربی مروارید ناسفته مرجان قرمزی کهربا زر درهمن سرخ بهمن سفید قاقله کبار خیربوا سازج هندی
قرفة الطیب جند بید ستر از هر یک شش درم فرنجمشک گل گاوزبان افتیمون اسارون سلیخه قرنفل
از هر یک هشت درم ابریشم مقرض ده درم فادزهر معدنی خطائی سه درم مشک ترکی جدوار خطائی
زنجبیل عنبر اشهب از هر یک دو درم ورق نقره سه درم ورق طلا یکدرم جواهر را با گلاب و عرق بهار
نارنج صلایه کرده عنبر را در دهن بلسان حل کرده ورق طلا و ورق نقره داخل نموده باقی اجزا را کوفته
بیخته بدستور معمول با آن بسرشند شربتی یک مثقال **ابوخلسا** بفتح همزه و ضم بای موحده و
و سکون واو و فتح خای معجمه و سکون لام و فتح سین مهمله و الف اسم یونانی است و بعربی حناء
الغول و حس الحمار و رجل الحمامه نامند و شنجار بجیم نیز گویند که معرب خشکار بکاف است که بپارسی
عاقر شمعا و حالوما نامند و کحلا و کحیلا بعربی هر یک نوعی از ابوخلسا را هر تلو و هر تلوی نیز نامند

و بی فیلوس نیز گویند و بفارسی هرچوبه و بهندی رتن جوت گویند و آن چهار قسم می باشد قسم
اول نباتی است شبیه ببرگ کاهو و باریک‌تر و با خشونت و سیاه رنگ ملاصق زمین و ساقش
مزغب و گلش اشقر و دانهٔ آن سیاه و بیخش بقدر انگشتی و بسیار مهیج و این قسم را عوام [illegible]
نافرج و به بعض لغات چیون بفتح نون و جیم و یای مثناة تحتانیه و واو و نون و بعربی حمیرا بسبب
بسیار سرخ بودن آن نامند و قوتش تا چهار سال باقی می‌ماند گرم و خشک است در اول و در دوم
محلل اخلاط مراری و بلغمی و قابض اسهال و مدر حیض و دابغ معده و مجفف و شرب عصارهٔ آن
یا از طبیخ آن جهت درد سپرز و جگر و نقرس و درد گرده و حصاة و یرقان و تبهای کهنه و طلای آن
با سرکه جهت بهق و سوختگی آتش و جراحات و تحلیل خنازیر و باآرد جو جهت حمره که بفارسی باد
سرخ گویند نافع و مصدع و مصلحش روغن بنفشه و روغن کدو و قدر شربتش تا دو درهم است و حمول
آن و بدستور حمول بیخش با ماء العسل مخرج جنین و در جمیع افعال بیخ آن قوی الاثر است قسم ثانی
را برگ ریزتر و خشن و باریک‌تر شبیه بموی بیخ و ساقش دراز و خشن و برگ شبیه بگلش مائل ببنفشی و ریزه
و نفعش از قسم اول زیاده و ضمادش جهت حمره و منع عرق النسا و بسیار جالس طبیخ و قسم ثالث
را برگ ریزه‌تر از اول و با خشونت و شاخهای آن ریزه و گلش بنفش و بیخش دراز و سرخ و تند
طعم‌تر از همه و جهت گزیدن افعی دو مثقال از بیخ آن با شراب بهترین ادویه است و ضماد او
بر موضع نهش افعی و تعلیق آن مانع گزیدن هوام است قسم رابع شبیه بقسم ثالث و از آن گلش
ریزه‌تر و بغایت سرخ گرم و خشک است در آخر دوم یک مثقال و نیم و با مثل آن زوفا خشک
دقوقا جهت حب القرع و سایر کرم امعاء بغایت نافع و ضمادش با پیه بز یا پیه خوک جهت خنازیر
و نقرس و اورام صلبه و عصارهٔ آن با عسل جهت قلاع و حمول و جلوس در طبیخ آن جهت
صلب رحم و احتباس حیض و اخراج جنین و سعوط آن جهت تنقیهٔ دماغ و رفع آثار و خلط [illegible]
چشم و با سرکه شرباً و ضماداً جهت سپرز مفید و گلش در جمیع افعال قوی‌تر از برگ آن است
و آشامیدن بیخ و گل و تخم آن بقدر یک مثقال بغایت مدر حیض و مخرج جنین زنده و مرده
و ابوهلسا جزو اعظم بعضی مراهم است و صاحب خلاصة التجارب مرهم الاخوین را عصارهٔ ابوهلسا
نوشته **دستور اخذ دهن** هرچوبه که شنجرچوبه گویند آن است که آن را در روغن اندازند

بآتش ملایم بجوشانند که شیرهٔ سرخ از آن بیرون آید **دهن ابوخلسا** جهت درد گوش و
ثقل سامعه بهترین دواها است قطور را جالی بیاض چشم و محلل ورمها است صنعت آن بگیرند
قسم رابع ابوخلسا را در آب بجوشانند تا مهرا شود پس در روغن بجوشانند تا آب برود و روغن
بماند صافی نموده در شیشه نگاه دارند و بوقت حاجت استعمال نمایند قیروطی تتخذ از پنج قسم
اول ابوخلسا نافع از برای سوختگی آتش صنعت آن بگیرند بیخ آن را در آب بجوشانند
تا مهرا شود در روغن داخل کرده بجوشانند تا آب برود و روغن بماند صافی نموده از آن روغن
با موم قیروطی ساخته استعمال نمایند قیروطی دیگر که مالیدن بر پوست و با جهت شقاق لب و خشکی
دست و پا و سوختگی آتش مفید است صنعت آن بگیرند ابوخلسا را با ساق و بیخ و برگ و بجوشانند
و صافی نموده در روغن کنجد و پیه بز بار بجوشانند تا پیه گداخته شود و صافی نموده قدری موم
کافوری داخل کرده بجوشانند تا آب برود و موم و روغن بماند استعمال نمایند **مرهم هرجویه**
زخمهای بد خبیث و اورام و تشنج و تمدد و جراحات را نافع است صنعت آن موم زرد دو مثقال
و در نسخهٔ دیگر چهار مثقال است و روغن کنجد تازه پنج مثقال گداخته ابوخلسا مقدار یک مثقال
کوفته بیخته جدا از هر دو آورده از آتش در آن حل کرده در هاون ریخته بمالند تا نیکو مخلوط شود
نگاه داشته بکار برند **مرهم شنجار** که آن را مرهم هرجویه نامند و این مرهم ابوخلسا است صنعت
آن روغن کنجد هشت مثقال موم صافی بقدر حاجت هرجویه دو مثقال هرجویه را کوفته بیخته در
روغن بجوشانند صاف نموده موم را در آن گداخته بکار برند **مرهم ابوخلسا** نافع از
برای تشنج و تمدد و حادث از جراحات صنعت آن موم غیر مغسول چهار مثقال روغن کنجد
پنجاه مثقال بدستور مقرر مرهم سازند و استعمال نمایند **مرهم شنجار** نافع از برای قروح مزمنه
و بواسیر و نواسیر صنعت آن تنه موم سفید از هر یک ده مثقال شنجار یعنی هرجویه ده مثقال
پیه بز و پیه گوسفند گداخته از هر یک بیست مثقال بدستور مرهم سازند مرهم هرجویه زخمها را زود
باصلاح آورد و گوشت برویاند صنعت آن هرجویه دو درم انزروت سفیداب از هر یک یک درم
روغن کنجد ده درم موم سفید یک درم ادویه کوفته بیخته موم را در روغن کنجد بگدازند و جمیع
را در هاون کرده بمالند **نسخهٔ دیگر** که بیان نفع و صنعت آن دو درم هرجویه و پنج مثقال

موم و پانزده مثقال روغن گل بجوشانند تا قوت آن هر چه در آن داخل شود صاف کرده موم
داخل کنند و بگدازند تا مرهم شود و بر زخم گذارند و بر آن مداومت نمایند. **ابهل** بفتح اول و
سکون بای موحده و فتح ها و سکون لام و بکسر اول و ثالث نیز آمده قسمی از سرو کوهی است که
آن را اطبا عرعر و بترکی اردج و بفارسی اوربس و آیربس و بیونانی برانی وارقوس
و بسریانی بروتا و بروتی و بروثون و بیروثون و بهندی هوبیر نامند و نیز در اطلاق مراد ثمر آنست
که آن را ثمرة العرعر و حب العرعر نیز گویند و آن دو صنف است صغیر الورق مثل برگ گز و کبیر الورق
شبیه به برگ سرو و درانجه این صنف زیاده است و درختش بلندتر و باریکتر و صنف صغیر درختش
عریضتر و کوتاهتر و برگش شبیه به برگ گز و ثمر صنف صغیر آن ابهل است و بزرگتر از بار عرعر
که قسم اشهر سرو کوهی است و شبیه است به فندق تازه آن سرخ رنگ و رسیده اش سیاه باندک
شیرینی و قبض و حدت و عطریت و بغایت لطیف با قوت مجففه و قابضه و لذا مسهل و مدر
حیض و مسقط جنین و در اکل کشنده عفونت قروح خبیثه مزمنه و مسحوق آن با عسل جهت ربو
و بواسیر و مطبوخ آن جهت استسقا و ضماد آن و بدستور ضماد برگ آن جهت اورام حاره و سیاهی
جلد و چرک و آثاریکه از فضول هم رسد و سرخی که بعد از به شدن زخم در عضو بماند و زرورش جهت
قروح ساعیه و آکله و اندمال جراحات مفید و طلای آن با سرکه جهت داء الثعلب مجرب
و با انجیر جهت جمود اعضا و با عسل جهت جراحات بن دندان و تعفن و آکله آن و گرم و خشک
است در سوم و لعوق آن جهت ربو و بواسیر نافع و ضماد برگ کوبیده آن بر سر جهت سرسام
حار نافع و استنشاق دخان ابهل نافع است از برای فالج و استرخا و مضر جگر محرورین و مصلحش خولنجان
و حجاب و مضر معده و حلق و مصلحش عسل و سمغ بدلش لوزلش جوز السرو و مثل آن سلیخه و در
لطیف بودن دارچینی و قدر شربتش تا سه درهم است **فصل در ذکر جوارشات
ابهل** جوارش ابهل نافع از برای ربو و بواسیر و حیض و طمث را جاری سازد
صنعت آن بگیرند ابهل را و بکوبند نرم و با عسل مقوم بسرشند شربتی از یک درم تا سه درم
هر روز ناشتا بخورند **حب ابهل** نافع از برای درد زادن چون استعمال کرده شود و بعد
از آنکه طبیخ حلبه و خبازی و لعاب حلبه و لعاب تخم کتان و روغن کنجد نیم گرم بر نشستگاه

و بخور لهای ران چکانیده و پشت و تهیگاه را بر روغن شبت و روغن بابونه مالیده باشند صفت
آن ابهل دارچینی از هر یک یکدرم سلیخه هفت درم قرفة الطیب مرصافی زراوند مدحرج قسط
تلخ از هر یک پنجدرم میعه سائله دو درم افیون یکدرم مشک یکدانک و نیم کوفته بیخته حب سازند
شربتی سه درم با دوا و نیز شراب کهنه حب ابهل دیگر که همین منفعت دارد صفت آن
ابهل دو درم سداب خشک پنج درم تخم هزار اسپند چهار درم حلتیت اشق قوة الصبغ از هر یک
سه درم کوفته بیخته حب سازند شربتی سه درم با طبیخ ابهل و مشکطرامشیع و قوة الصبغ یا در طبیخ لوبیا
سرخ یا در عصارهٔ سداب تر حب ابهل دیگر که همین منفعت دارد صفت آن ابهل دو درم
حلتیت نیم درم جمله یک شربت باشد حمول ابهل در حرف الحا در حمول ان شاء الله تعالی خواهد آمد
دهن ابهل نافع از برای ترش صفت آن بگیرند شصت عدد ابهل را و در یک رطل روغن
کنجد یا روغن زنبق یا روغن زیت هر کدام که باشد بریان کنند تا ابهلها سوخته شوند پس روغنها را
صافی نموده و در وقت حاجت و خالی بودن معده از طعام اندک آن را گرم نموده چند قطره در
گوش بچکانند دهن ابهل دیگر قطور آن در گوش کری تازه و کهنه را نافع است صفت
آن بگیرند ابهل را و نیم کوفته در روغن زیتون بجوشانند تا روغن سیاه شود دهن ابهل دیگر
نافع از برای تحلیل ریاح متولده از رطوبات غلیظه چون بعد از استفراغ ماده استعمال کرده شود
و از برای اوجاع ظهر بلغمی و ریحی و از برای عرق النسا و فالج و استرخا و امثال اینها از امراض بلغمی
و ریحی صفت آن ابهل شیح ارمنی جوز السرو برگ مورد عاقرقرحا مرزنجوش فودنج اکلیل الملک
اذخر مکی سلیخه اجزا مساوی نیم کوفته یک شبانروز در آب صافی بخیسانند پس بجوشانند
تا دو حصه آب برود و یک حصه بماند پس بمالند و صافی نموده روغن سه ابه بوزن آب داخل کرده
در هاون برسته بمالند تا نیک مخلوط شود در شیشه نگاهدارند سفوف ابهل نافع از برای بواسیر
و ریاح آن صفت آن ابهل منقی از تخم ری را گرفته در آب کنند تا خیسانیده در سایه خشک نمایند
پس بگیرند از آن دو درم حب الرشاد انجدان زیرهٔ کرمانی حرف سفید حلبه نانخواه از هر یک دو درم
کوفته بیخته سوای حرف و حب الرشاد را که این هر دو را بر روغن بادام شیرین یا روغن مغز استه زرد
آلو بریان کرده همه را یکجا نموده در ظرف چینی نگاهدارند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال

ضماد ابهل که جذب سم افعی و مار از بدن نماید صنعت آن ابهل حب الغار بابونه و سقیل
مشوی و قیموق از هر یک جزوی کوفته بیخته بشراب سرشته ضماد کنند **لعوق ابهل**
نافع از برای ربو و بواسیر صنعت آن بگیرند یک اوقیه آن را و کوفته آن را با نیم اوقیه روغن گاو
و چرب کرده با یک اوقیه و نیم عسل صافی سرشته تا یک هفته بآن مداومت کنند جهت ربو مجربست
مقدار شربتش تا سه درم است **معجون ابهل** نافع جهت درد اسافل بدن و بواسیر و ادرار
و رفع احتباس کرم امعا بغایت نافع صنعت آن بگیرند ده درم ابهل را و دانه آن بیرون کرده
به روغن گاو آن مقدار که از روی آن بر گردد بریان نمایند تا روغن را جذب نماید پس از آتش بر
گرفته نرم سائیده با ده درم فانید بسرشند و هر صبح دو درم آن را با آب گرم بارد المزاج بنوشند
معجون ابهل دیگر نافع از برای فالج و استرخا و کاسر ریاح و محلل مواد بلغمیه و جنب است
صنعت آن ابهل نانخواه کندر زنجبیل دارچینی را با اجزای متساوی کوفته بیخته بعسل مصفی
سه وزن ادویه سرشته معجون سازند شربتی دو درم

باب الالف مع التاء المثناة الفوقانیه

اترج بضم الف و سکون تای مثناة فوقانیه و ضم رای مهمله و سکون جیم و
بفارسی بادرنگ و بالکتاب ترنج نامند و بسریانی اطرونغا و بهندی بجوره و بلغت دیگران
را ماسمفت و نیز آن را تفاح الماء نامند و بلغت مصر اترج را ریحان النفع و بعربی متک و بیونانی
ماسیقا نامند جمیع اجزای درخت آن در طب مستعمل است اما آن چون اطلاق لفظ اترج نمایند مراد
میوه آن است و پوست زرد آن گرم است در اول و خشک است در دوم و شحم آن که در زیر پوست
زرد است و آن را البت گویند و هر وقت بپوست با اتکا است در اول سرد و تر است و گویند معتدل
در خشکی و تری و حماض آن یعنی ترشی آن در آخر دوم سرد و خشک است و برگ و شکوفه آن در
آخر دوم گرم و خشک و جمیع منافع محلل و ملطف اند و اما پوست زرد آن مقوی قلب و دماغ و معده و کبد
مسرور و احشا و صالح از برای غثیان و خوشبو کننده بوی دهان و ملطف و محلل ریاح و مسکن
بر شحم ست تا وقتی که اکثار در خوردن آن نشود و پس اگر اکثار کرده شود دیر هضم و نیز او ضرر
تریاقیه است و حرارت آن همین بر خاصیت آن است و طبیخ پوست زرد و خشک آن مسکن
قی صفراوی است و مضغ پوست آن خوشبو کننده نکهت و مخمور المزاج باید که بخورد و شحم ترنج

ربا چیزی از شحم و حامض آن و عصاره پوست و گوشت آن که با هم کوفته باشند جهت گزیدن
افعی نافع است و همچنین ضماد آن همین اثر دارد و طلای خاکستر محرق پوست آن جهت برص
سفید است و چون غیر محرق آن را در جامه گذارند مانع کرم زدن آن است و چون پوست یک
عدد اترج را در شراب اندازند در ساعت ترش کند و سرکه سازد و مضر جگر حار و دماغ حار
است و مصلحش عسل و اما شحم آن که بلغت مغربی آلبست گویند و مراد گوشت آن است که مشهور
به پوست بالنگ است باشتراک لفظ و الا غیر آن است در هضم غلیظ است بسبب صلابتی که آن را
می باشد و حاصل میشود از آن غذای بسیار از برای بدن اگر هضم شود و مضر است بحرارت غریزی
معده و مانع صعود بخارات بدماغ و محدث قولنج و مصلحش عسل است و با شکر و اگر آن را در عسل
و یا شکر مربی بپزند بهتر است و مسکر و خوش طعم و لذیذ و اما حامض آن یعنی ترشی آن پس
نیست در ترشی آن غذائیت و لکن از مقویات قلب حار المزاج است و قاطع صفرا و مانع ریختن
صفرا بامعا و معده و نافع از برای خفقان حار و تقویت معده و جگر و مسکن حرارت اشتها
و نافع است از برای یرقان و مسکن تشنگی و اسهال صفراوی و کبدی و تسکین خمار و صداع
خماری و شراب آن نافع از برای دوار و سدر بخاری حادث از ابخره صفرا و خون مرتفعه
بسوی سر و همچنین نان منقوع در آب اترج یا شراب آن مسکن صداع و دوار حادث از خواء معده
است و از خواص شراب آن است منع صعود ابخره بسوی سر و منع آن بسبب قوت قبضی که در آن است
و نیز حامض اترج جالب طبیعت و منبه شهوت طعام است و در آن تقطیع و جلائی باشد و طلای
آن زائل میکند قوبا و کلف را و مزیل یرقان است و ضماد آن جهت گزیدن عقرب و گزنده
و مار شاخدار نافع و طلای آن جهت قلع رنگ سیاهی و مرکب از جامه سفید و قطور آن جهت
یرقان که در چشم باقی باشد نافع و همچنین اکتحال بآن و غرغره بمطبوخ آن در سرکه جهت اخراج زلو که در
حلق مانده باشد مفید و مضر است بسینه و عصب و مصلحش شراب خشخاش است و شراب تین و
بدلش آب نارنج و آب لیمو است و چون جواهر و مروارید را در آب اترج بخیسانند منحل سازد و خوردن
غذائیکه در آن آب اترج باشد نافع است از برای مالیخولیا حادث از سودای محترقه از صفرا
و خون و حزن حادث از ابخره سوداویه محترقه از دم و صفرا و مالیخولیای مراقیه لیکن بسبب شدت

حموضت مضر است باصحاب سودا پس باید که اصلاح کرده شود بشکر و اگر مضر دا استعمال نمایند
شکر داخل کرده افشرده ساخته بنوشند و اما تخم آن پس بغایت صالح از برای خوردن لعبت و کرم
خشک است در دوم محلل و مجفف است و مقاومست جمیع سموم گزندها را خوردن و ضماد کردن با آن و
یاقوت است بهله دو مثقال از مقشر آن قایم مقام تریاق فاروق است در جمیع سموم حیوانات
و قوی تر از تریاق کبیر است و گفته اند که دو مثقال مقشر آن تریاق است جمیع سموم ملدوغه مقشر وی
و با آب و یا با شراب جهت گزیدن عقرب مجرب و بدستور آشامیدن آن و ضماد کردن با آن گزیدهم
مقشر آن بغایت مدحیض کشنده جنین و مخرج آن است و طلا آن جهت تحلیل ورم بلغمی و سنون آن
جهت تقویت لثه مفید بدانکه چون لحم یعنی سفیدی اترج بالحم بالنانک در خواص برابر است مشتبه
نوشته شده و شهرت یافته و الا فشرده اترج را بالنانک فی الجمله تفاوتی است در خواص و اترج
کوچکتر و هر دو طرف آن باریک مخروطی و مغز آن ترش میباشد بخلاف بالنانک که بزرگ و بدان
هیئت نمیباشد بلکه یک طرف آن نسبت بطرف دیگر باریک تر و مغز این شیرین می باشد الحاصل چیزیکه
که فراگرفته میشود از اجزای اترج بدانکه ترجیه چند لون است **لون اول** مثل ابراهیمیه
است در صورتیکه بعوض آب غوره آب اترج داخل کرده چاشنی آنرا از قند سفید گرفته
استعمال نمایند و این لون در خواص مانند ابراهیمیه است و از آن در تسکین حدت صفرا و
تقویت قلب اقوی است و در وقتیکه از برای تقویت قلب مرتب نمایند اندکی زعفران
داخل نمایند **لون دوم** مرتب نموده میشود از برای حمیات صفراویه حاده صنعت آن
برنج را بتنهایی و یا با ماش بپزند چون نیکو پخته شود آب اترج و قند سفید قدریکه چاشنی آن
موافق مزاج شخص باشد و شیره بادام شیرین مقشر داخل کرده چند جوش دیگر داده بکشند
و اگر قبض در طبع باشد اسفاناخ و کدوی شیرین داخل نمایند و اگر حرارت با شدت نباشد و ضعف
غالب باشد گوشت خروس بچه یا بزغاله داخل نمایند باین طریق که گوشت را قطعه قطعه نموده یکدو
عدد پیاز و نمک بقدر حاجت داخل کرده در آب بجوشانند و کف آن را بگیرند و بپزند تا
مهرا شود و پس برنج بتنهایی یا با ماش هم داخل کرده بپزند و در آخر آب اترج و قند و شیره بادام
داخل نموده چند جوش دیگر داده استعمال نمایند و اگر خواسته باشند اسفاناخ و کدو داخل نمایند

و اگر نباشد اول مرتبه مرغ بچه و گوشت بزغاله را قطعات نموده در آب نمک پیاز بقدر حاجت
با چند برگ شبت بپزند و کف آن را بگیرند پس گوشت را در روغن گاو سرخ کرده و مصالح حاره
چون دارچینی و زیره و هیل و گشنیز و قرنفة الطیب در پارچه کتانی بسته در ان انداخته و آب و نمک
و پیاز بقدر حاجت داخل کرده بپزند تا مهرا شود پس برنج در ان داخل کرده بپزند و در آخر
آب اترج و قند سفید داخل کرده و سه جوش دیگر داده فرود آورده و بگذارند و استعمال نمایند و در تن
تلیه اگر خواهند برنج داخل نکنند و بغیر برنج پخته با چلاو و یا نان بخورند و اگر خواهند بجای برنج از
بقول و ارویات و فواکه چون کدو و اسفاناخ و چغندر و یا کلم یا شلغم یا زردک یا بادنجان یا سیب
شیرین یا به شیرین داخل نمایند و هر یک رنگی علیحده میشود و با چلاو و یا نان بخورند گاهی از آب
اترج و قند اترج پلاو و یا مطنجن پلاو ساخته استعمال مینمایند و استعمال ترجیه و اترج پلاو و مطنجن پلاو
و آب اترج و قند در وقت گرمی و حرارت مزاج موافق است **دستور حل نمودن لولو** در آب
اترج بطریقیکه شیخ داود ذکر کرده بگیرند آب اترج را و در شیشه کرده مروارید ناسفته سوده در ان
داخل کرده در حمام بگذارند تا آنکه حل گردد مطلق و در ان جرم لولو نماند و این محلول نافع است
از برای جمیع سموم و امراض اعضای رئیسه و جهت زحیر مجرب است چون با شربة مناسبه
بنوشند و اگر مروارید مفرحات را باین دستور حل نمایند و همچنین سایر جواهرات را بهتر است **تریاق
کشف الهموم** معتدل مائل بحرارت و قوتش تا بیست سال باقی بماند و شربتش تا سه مثقال است آن
منقی دماغ و بادزهر سموم و مقوی باه است و جهت جنون و صرع و مالیخولیا با آب مرزنجوش استعمال
نمایند و جهت فالج و لقوه و امراض بارده دماغی و عسر البول و سنگ مثانه با آب بزر کرفس
و آب شرب و جهت ضیق النفس و سرفه و نفث الدم و خفقان و ضعف معده که از حرارت باشد
با آب کاسنی تازه و اگر برودت باشد با گلاب و جهت استسقا و صلابت طحال و یرقان و قولنج با آب
مطبوخ انیسون و جهت بواسیر و امراض معده با آب عناب و جهت مفاصل و نقرس با آب مطبوخ
بیخ کبر و رازیانه و جهت سموم و جذام با شیر تازه دوشیده و جهت بهق و برص با ماء العسل بنوشند
و طلا در امراض مذکوره و جهت سده رام نافع است صنعت آن پوست زرد اترج تخم مغز اترج برگ
اترج هر یک ده مثقال حب الغار جنطیانا سنبل الطیب مرباقلن که حز بنبل است عود هندی از هر یک

هفت مثقال زرنب درونج عقربی اطریلال بهمن سرخ بهمن سفید انیسون از هر یک سه مثقال مروارید
ناسفته چهار مثقال زمرد کهنه کهربای شمعی از هر یک دو مثقال بادزهر معدنی خطائی دو مثقال
مرجان یک دانگ عود هندی را در بیست و شش مثقال گلاب بخیسانند و بادزهر را با آن صلایه کرده هفت
روز بگذارند و مروارید و جواهرها را بسایند و در شیشه کرده آب ترنج رسیده بر روی آنها کرده سر آنرا
محکم کرده در حمام بگذارند تا حل شود و بعد از حل شدن در عود و بادزهر اندک اندک ریخته بر هم زنند
و بعد از آن باقی ادویه در عسل مصفی بقوام آورده که بر سر آتش باشد داخل کنند و آتش آن مقدار
باشد که بجوش نیاید پس فرود آورده در ظرف نقره یا چینی نگاه دارند و شش ماه در جو بگذارند پس
استعمال نمایند **تریاق حب اترج** جهت سموم مشروبه و ملدوغه مشترک النفع است صنعت
آن تخم اترج مقشر ده مثقال کوفته بیخته وزن کرده با انجیر کوبیده آن مقدار که بآن سرشته شود
شربتی ده مثقال **اقراص تریاقی** حماض اترج جهت صفرا و تشنگی مفرط و قطع قی و دفع سموم نافع
است صنعت آن نبات سفید کوبیده اندکی آب داخل کرده بر آتش بسیار ملایم بگذارند تا گداخته
شود پس اندک آب ترنج تازه داخل کرده تا چاشنی که خواسته باشند درست شود و بقوام آید بر سنگ
یا سینی مس تازه قلعی کرده یا نقره بریزند تا بسته شود و ببرند و نگاه دارند و بکار برند و اگر خواسته
باشند و بهر یک رطل از نبات سفید مقدار یک مثقال مروارید ناسفته در آب ترنج بدستور مذکور حل
کرده و از آن آب ترنج جوارش سازند و یک مثقال عنبر اشهب در روغن پسته گداخته داخل نمایند
بسیار باشد اقوی در تقویت و دفع سموم **فصل در بیان جوارشات که اصل و عمود**
در آنها قشر زرد اترج است **جوارش اترج** مقوی معده است و طعام را
هضم کند و اشتهای طعام آورد و ریاح را دفع کند و بوی دهان خوش سازد و نافع است از برای
لقوه صنعت آن پوست زرد اترج خشک کرده سی درم قرنفل جوزبوا دارفلفل خیربوا دارچینی خولنجان
زنجبیل از هر یک یک درم مشک تبتی خالص یک دانگ و در نسخه دیگر مشک دو دانگ است بعسل مصفی
سه وزن ادویه معجون سازند این نسخه از شیخ الرئیس است و در نسخه دیگر فلفل و دارفلفل
داخل نیست و وزن مشک دو دانگ و در نسخه ابن جزله وزن پوست اترج سه درهم است
و این صحیح است شربتی دو درم مزاج آن بقول شیخ الرئیس گرم و خشک است در اول درجه سوم

جوارش پوست زرد اترج منقول از قرابادین ترکی افندی صالح چلبی مقوی باصره و
اعضای رئیسه و معده و محلل ریاح است صنعت آن پوست زرد اترج بیست درم
قرنفل عود هندی دارچینی بسباسه خولنجان از هر یک شش درم زنجبیل قاقله از هر یک یکدرم [illegible]
خمیره مسمی به دستنبویه که بهندی کچری و عوام کرمی نامند ده درم مشک تبتی خالص نیم درم
عسل مصفی بقدر کفایت بدستور مقرر جوارش سازند جوارش اترج مقوی دل و معده
و دافع سودا و معین بر هضم کیموس است صنعت آن پوست زرد اترج پوست بیرون پسته [illegible]
هندی کبابه چینی عود غرقی خام از هر یک دو درم قرنفل دارچینی سیلانی گل قرنفل سلیخه سیاه
دانه قاقله صغار دانه قاقله کبار عود بلسان تخم فرنجمشک از هر یک یکدرم مشک تبتی خالص
ورق نقره محلول از هر یک یک مثقال زعفران یکدرم و نیم عسل سفید سه وزن مجموع ادویه
عسل را بقوام آورده ادویه کوفته بیخته با آن سرشته معجون سازند شربتی تا دو درم جوارش
اترج علمی فرموده اند که از استنباط بنده محتاج الی فضل رب الغنی محمد هاشم العلوی است مقوی
اعصاب و دل و دماغ و معده است و مجرب النفع است در جمیع امراض عصبی خصوصا از برای
استرخاء و فالج صنعت آن بگیرند شیر آمله منقی سی مثقال و یک شب در عرق بهارنارنج و عرق
فرنجمشک از هر یک یکصد و پنجاه مثقال بخیسانند و روز دیگر بجوشانند تا مهرا شود و از پالایش
بگذرانند و عسل مصفی سه صد مثقال داخل کرده بقوام آورند پس بگیرند پوست زرد اترج ده مثقال
اذخر مکی اسارون انیسون نانخواه بهمن سفید دارچینی سعد کوفی جالیسفر قرنفل سلیخه ورق
گل سرخ قاقله کبار هیل بوا اقرقه الطیب کاشم کندر مصطکی رومی از هر یک سه مثقال
جوزبوا دار فلفل فلفل بسباسه سنبل الطیب عود الصلیب عود هندی قرنفل از هر یک دو
مثقال زعفران عنبر اشهب مشک ترکی از هر یک یک مثقال جند بیدستر جدوار خطائی از هر یک چهار
دانگ کوفته بیخته با آن سرشته شربتی یک مثقال تا دو درم حلوای اترج بهترین حلواها
است مقوی احشاء موافق محرورین است صنعت آن پوست اترج تازه یا خشک کرده را
بعد از دور کردن زردی بیرون و رفع بقیه تلخی آن اگر باقی مانده باشد بجوشانیدن
در آب مکرر و نرم بکوبند و صاف نمایند با آب و قدری گلاب تا مهرا شود و آب آن خشک گردد

پس قند سفید و عسل مصفی با آب و قدری گلاب داخل کرده اضافه نموده بجوشانند تا شعقد گردد
واگر چاشنی دار خواهند قدری آب اترج یا لیمو بر آن در آخر طبخ بپاشند تا جذب رطوبت آن
شود و اگر خواسته باشند مغز پسته لوداده گرفته داخل نمایند و اگر پوست اترج نباشد و مربای
آن باشد و خواهند که حلوا از آن مرتب نمایند آن را بکوبند و بهمان دستور طبخ دهند و اگر
نکوبند و آن قند طبخ دهند که جدا شود بهتر است و اگر از پوست زرد اترج خواهند آن را شیرین
کرده بطریقیکه مذکور شد پس طبخ نموده حلوا مرتب نمایند و طریق لوداد ن مغز پسته و بادام جهت
حلاویات آن است که با سبوس گندم و یا آرد گندم در دیگی برشته کنند و بسرعت تمام بر هم زنند
که مغزها نسوزد و بو برآورد پس از سبوس پاک کرده استعمال نمایند فصل در ذکر ادهان

حب الاترج و قشر آن ٭ دهن حب الاترج

نافع است از برای اوجاع اسپرز و بلیلا کردن
و اشامیدن آن دفع مفسده گوشت و سریع النفوذ است در اعضا و محلل قوی و ملطف است
و گویند که هرکه بدن را بآن تدهین کند عقرب بآن نزدیک نشود و مجرب است صنعت آن حب اترج را ..... مقشر
کرده مقشر نمایند و بکوبند و در آب بپزند و لعاب آن را بگیرند و چون دیگر لعاب نیاورد آب آن را
دور کرده ثفلها را با آتش ملایم بپزند تا آب برود و روغن بماند صاف نموده در شیشه نگاه دارند
و سرش را محکم بندند و در وقت حاجت بکار برند دهن حب الاترج بقسمی دیگر صنعت آن
حب اترج را خشک کرده بکوبند و بطریق روغن بادام روغن کشند دهن قشر اترج گرم
و خشک است و محلل و تدهین بآن جهت امراض عصب و امراض بارده عصبانی و درد مفاصل
و دفع لرزیدن در تپ ربع و گزیدن عقرب نافع است و تدهین بآن باسفل قدم جهت دفع
برودت هوا در استسقا و تدهین آن بر بدن جهت استرخا و فالج و رعشه و لقوه و اختلاج و
عرق النسا و درد گرده و مثانه و جهت رویانیدن موی و خوشبو کردن عرق و سعوط آن
جهت درد سر و علل سوداوی و درد شقیقه و مضمضه بآن جهت درد دندان و چکانیدن
آن در بینی از برای شخوص و از برای صرع و چون دهن قشر اترج را نگاه دارند و در ظرفیکه بخور
کرده باشند آن ظرف را بمشک و عنبر و عود قماری بکر لیبا و دیگر عطریات بهم میرسد
و بوئیدن آن نافع است از برای فالج و استرخا و مقوی اعصاب و دماغ است و گفته شده

که روغن فرا گرفته از پوست زرد اترج چکانیدن آن در بینی نافع است از برای مالیخولیا
و امراض سوداویه و درد دماغ و بعضی اطبا گفته اند که روغن پوست زرد اترج نافع است
از برای مالیخولیای حادث از سودای محترق از بلغم یا از سودای محترق از سودای طبیعیه
فتوق کردن بآن صنعت آن بگیرند پوست زرد اترج شش عدد و آن را ریزه کرده در روغن
زنبق و روغن خیری از هر یک یک رطل یا در دو رطل روغن
کنجد انداخته بهر شبانروز بیرون آورده بفشارند و دور کنند و پوست شش عدد اترج
دیگر داخل کرده بعد از شبانروز دیگر بیرون آورند تا سه مرتبه و اگر تا پنج مرتبه این عمل نمایند
بهتر گردد دوای دهن اترج متخذ از پوست درخت آن نافع است از برای استرخا صنعت
آن چون بهر سال اترج و ثمره دیگر دهد پوست آن بتیغ زنند تیرهای آن را جمع کنند انچه جمع
می کنند از پوست آن تیرها چنانچه جمع میکنند روغن بلسان را این جز لکنته که دهن اترج
نافع است از برای برودت اعصاب و استرخا صنعتش آن که فرا گیرند اترج را که تمام
رسیده باشد بگیرند روغن آن را بدین نحو که بتراشند پوست آن را دقیق بگذارند
باشد و بگیرند انچه را ترشح میکند از بالای پوست آن و جمع کنند بغدادی گفته که دهن
اترج نافع است از برای فالج و استرخا صنعتش آن است که بگیرند روغن زنبق یا روغن خیری
از هر کدام دو رطل یا از هر یک یک رطل و بگیرند پوست زرد و بالای شش عدد اترج
را که خالص باشد از سفیدی و در آن اندازند و هر سه روز پوست اترج را بدل کنند
تا سه مرتبه یا پنج مرتبه و قومی میگیرند پوست اترج را در وقتی که سبز باشد و داخل میکنند
در آن روغن و گلاب میپزند آن را بآتش ملایم تا آن پوستهای سبز سفید شود و قوت
انچه در آن است بیرون آید در آن روغن پس فرود آورده یک شبانروز میگذارند پس
صافی نموده داخل میکنند مشک ترکی و سک اصلی و بعضی دیگر و قومی قرار میگیرند قطعه
پنبه و در روغن کنجد فرو برده میمالند بر اترجی رسیده که بر درخت باشد در روزی سه
مرتبه و همچنین تا چهل روز پس آن را از درخت چیده بملعقه نقره یا طلا آن را تراشیده
انچه بیرون آید از آن روغن جمع میکنند و قومی کنجد را در پوست زرد اترج می پرورند

چنانچه در گل یاسمین که بهندی چنبیلی و یا در گل بیل کنجد را پرورده میکنند و بادام را در بنفشه چند
روزی و بدل میکنند پوست اترج را چند مرتبه تا بگیرد کنجد قوت و بوی آن را پس از ان کنجد
روغن میگیرند و قومی بجای پوست اترج بهار اترج را بر روی کنجد کرده چند بار مکرر میکنند تا
کنجد بوی بهار اترج را بگیرد و مطلق بوی کنجد معلوم نشود و پس از ان روغن میگیرند و قومی
میگیرند اترج را وقتیکه رسیده باشد و مستحکم باشد و یک شب در روغن می گذارند و روز دیگر بر
می آورند از ان روغن و متبر اشند آن را خراشیدنی لطیف که روغن آن بیرون آید و چون نشده
رسد بان که بیرون آید ماهیئت آن دران روغن و جمع میکنند از ان انچه ممکن باشد جمع
کردن آن و تبخیر میکنند ظرفی را بمشک و عود قماری و عنبر اشهب بخوری مکرر و بسیار
و دهن را دران ظرف نگاه میدارند و این روغن عطری خوشبوی لذیذ نافع از برای
دماغ و اعصاب دماغی است و قومی بر می آورند دهن را از حب اترج چنانکه بر می آورند روغن را
از مغز بادام و مانند آن و بعضی شراح قانون مثل صاحب بخت و مسیحی و شریف و قرشی گفته اند که
دهن را فرا گرفته از قشر زرد و رقیق اترج و همچنین دهن فرا گرفته از حب اترج نافع است از برای
فالج و استرخا شرباً و از برای برودت و اعصاب طلا کردن بر قفای سر و گردن و فقرات پشت
میسر مایند که دهن نقاع اترج و دهن قشر اترج و دهن حب اترج هر سه نافع اند از برای فالج و استرخا
شرباً و مروخاً مفرداً و مع ادویهٔ اخری و دهن فرا گرفته از قشر زرد اترج نافع است از برای لقوه
آن و تمریخ بران و چکانیدن آن در بینی [illegible] اعصاب از برای ارتعاش نیز نافع است آشامیدن و تمریخ
بان از برای اختلاج و برودت اعصاب رب اترج در فعل اقوی از رب حماض است و جهت غلبه
صفرا و تشنگی مفرط و قطع قی و دفع سموم و از برای ام الصبیان و آن مرضی است که حادث میشود صبیان را
با تپ حرارت صنعت آن اگرچه در رب شرط نموده اند که آب خالص آن را بجوشانند تا بربع رسد و لیکن گفته
اند که در بعضی میاه از انها بسیار اگر فته میشود قدری شیرینی ضرورست اصل نمودن با قوام آید و رب اترج از انجمله است
باید که در آب اترج که بغیر شیرینی بقوام نمی آید بمقدار عشر آن یا قدری زیاده نبات سفید اضافه
نمایند و باتش بسیار ملایم بجوشانند تا بربع رسد و فرود آورده سرد کرده در ظرف چینی یا زجاجی
نگاه دارند و در وقت حاجت بکار برند سکنجبین اترجی نافع صفرا و تسکین غلیان خون

و خفقان و اکثر امراض صفراوی و دموی را نافع صنعت آن بگیرند قند سفید یا شکر سلیمانی یا عسل
دوشاب یا سیلان رطب هر کدام که خواسته باشند و با ربع آن سرکه انگوری در دیگ سنگی یا
نقره یا گلی یا مسی تازه قلعی بقوام آورند و لف آن را بگیرند پس آن را بر آتش انگشت گذاشته آب
اترج بقدریکه طبیب داند که می باید داخل کرده بجوشانند تا بقوام آید پس فرود آورده سرد کرده نگاه
دارند **سفوف اترج** سفر باید که از استنباط بنده محتاج بفضل و توفیق رب کریم محمد هاشم
حکیم است مفید از برای فالج و استرخا چون آن آشامیده شود بعد از تنقیه بایارجات صنعت
آن پوست زرد اترج بادرنجبویه فقاح اذخر آمله منقی پوست هلیله کابلی از هر یک پنج مثقال اسارون
بهمن سرخ بهمن سفید دارچینی سلیخه فرودمانا از هر یک سه مثقال جدوار خطائی مجرب مشک
ترکی عنبر اشهب جندبیدستر از هر یک نیم مثقال ورق طلا کمافریوس از هر یک چهار دانگ
جوزبوا زراوند طویل بسفایج فستقی رازیانه بادیان خطائی زنجبیل تخم سداب کهربا سندروس
عود قماری خام سنبل الطیب قسط تلخ فادانیا بزر سیسالیوس اسطوخودوس از هر یک یک
مثقال صعتر فارسی دو مثقال [illegible] خارک چهری پانزده مثقال کوفته بیخته هر روز یک مثقال آن را
صبح با ده مثقال عرق بادرنجبویه بنوشند **فصل در بیان اشربه حماض اترج و**
ورق آن **شراب اترج** نافع از برای ضعف معده و خفقان صنعت آن
بگیرند برگ اترج پنجاه عدد و یکبار از غبار پاک کرده بخرقه کتانی یا غیر آن و شراب جمهوری
هشت رطل دران داخل کرده یک هفته بگذارند در جای گرم پس صافی نموده دو رطل عسل
کف گرفته دران اندازند و بر هم زنند بر هم زدنی نیکو و در شیشه و یا در ظرف چینی نگاه دارند و
بوقت حاجت بکار برند **شراب حماض اترج** مسکن و مبرد و مطفی حرارت نافع است
از برای حمیات حاره دمویه صفراویه و دافع قی صفراوی و مسکن عطش و دافع سموم است
و نافع است از برای اصحاب صداع دموی و صفراوی هرگاه ایشان را لینت طبع باشد
و مقوی شهوت طعام و نافع خفقان حار است الا آنکه مضر است بسینه و قصبه ریه بسبب حموضتی
که دارد و مقوی معده و جگر و قلب حار است و نافع است از برای صداع بمشارکت قلب و
سوء مزاج صفراوی قلب و جمیع افعال حماض اترج را دارد و مضار آن ندارد و صنعت

آن بگیرند آب اترج و با دو ثلث آن نبات سفید و در دیگ نقره یا سنگی بجوشانند تا بقوام آید
واگر خواهند بجای قند عسل مصفی یا دوشاب انگوری کنند و بعضی اطبا آب اترج و شیرینی
را با لمنا صفه می کنند و گفته اند که شراب اترج بهترین اشربه هست از برای تسکین صداع
خماری خصوص وقتیکه با گلاب یا عرق کفری بنوشند و شراب اترج که از برای صداع
نوشته اند یک من قند هست و پنجاه مثقال آب اترج عرق کفری که با این شراب میخورند
آن هست که کفری یعنی غلاف طلع نخل را ریزه ریزه کرده بطریق گلاب عرق کشند و شیرینی از آن
شراب اترج از برای اصحاب صداع یک اوقیه تا دو اوقیه هست با یک چهار یک من تبرزد
عرق کفری یا گلاب و نیز این شراب نافع است صداع حادث بمشارکت قلب بسبب
غلبه مره صفرا را بر مزاج و آشامیدن شراب حامض اترج بعد از فصد نافع هست از برای
صداع دموی و نیز آشامیدن آن نافع است از برای دوار حادث از ضعف قلب و سقوط
قوت چنانکه این قسم دوار عارض می گردد نا فهمین را قرشی گفته که شراب اترج نافع است
از برای دوار صفراوی بجهت آنکه حامض اترج بس ابخره از بسکیند بسبب عصر حجج
آن طریق بخار را بسبب قوت قابضه که آن راهی باشد نسخه دیگر آن که مقوی
قلب حار و نافع هست از برای خفقان حار و صفرا نشکند و ماده را قوت دهد و منع ورود
ابخره حادثه از بقیه شراب که در معده مانده هست از صعود بسر میکند بسبب آنکه مقوی فم
معده هست و شرایط منع تصاعد ابخره مرتفعه بسر میکند صنعت آن آب اترج پنجاه مثقال
قند سفید یک من بقوام آورند شربتی تا دو اوقیه قرشی گفته که آشامیدن آن بالعاب
بزرقطونا نافع هست از برای صداع چون با قبض طبیعت باشد شراب ورق اترج یعنی
خمر آن مقوی قلب و دماغ هست و نافع هست از برای مالیخولیای مراقی که با برودت مراق
و معده و با آن ریاح بارده نافخه باشد صنعت آن برگ اترج برگ تانبول از هر یک پنجاه درم
برگها را تمام از غبار بخرقه پاک کرده در شراب ریحانی پانزده رطل پانزده روز متوالی
بخیسانند پس صافی نموده چهار رطل عسل مصفی داخل کرده در آفتاب گذارند و یا نیم
سیر کلین اسپ دفن کنند و این بهتر هست و یک هفته بگذارند پس در شیشه کرده نگاه دارند

و در وقت حاجت بکار برند شربتی نیم رطل **شراب حماض اترج** مقوی قلب
و دماغ است و نافع است از برای مالیخولیای حادث از احتراق صفرا و احتراق خون
دایش اب النفع ادویه است از برای مالیخولیای مراقی و مالیخولیای حادث از احتراق
بلغم هرگاه آشامیده شود با شراب اسطوخودوس بجهت آنکه شراب اترج تقطیع بلغم می کند
و شراب اسطوخودوس با آنکه در نهایت نفع است از برای این قسم مالیخولیا مصلح شراب
اترج است و نیز شراب اترج مصلح شراب اسطوخودوس است صنعت آن آب اترج یک رطل
نبات سفید یکمن با آتش ملایم در دیگ سنگی یا نقره بقوام آورند **شراب اترجی** موافق
نسخه قدیمه جهت ضعف دل و خفقان و ضعف معده بغایت نافع است صنعت آن برگ
اترج پنجاه عدد در شراب کهنه یا جمهوری بقدر شش قسط که هر قسطی صد و پنجاه مثقال است
هفت روز بخیسانند پس صاف نموده با صد و پنجاه مثقال عسل کف گرفته بقوام آورند
و بعضی از پوست اترج بدستور مسطور ترتیب میدهند و بعضی یک رطل پوست اترج را
در دویست و پنجاه مثقال آب بخیسانند و جوش داده صاف کرده تا ثلث رسد با یک رطل
عسل مصفی بقوام آورند

فصل در ذکر عرقهای پوست زرد اترج

عرق پوست زرد اترج ساده که مقوی قلب است و معده و دران تریاقیت هست
و رطوبات فاسده را دفع کند صنعت آن بگیرند پوست زرد اترج یک من و چهار من آب
بطریق و انبیق عرق بکشند و یا باین طریق که پتیلا بر سر دیگ بندند و طاسی دران بعد از آنکه
آب و پوست اترج را در دیگ کرده باشند و سرپوش معکوس بر سر دیگ نهند که قبه و
تکمه آن در اندرون دیگ باشد و اطراف آن بخمیر گیرند و در میان سرپوش آب سرد
پر کنند و آتش ملایم و بعد چون آب گرم شود بردارند و آب سرد تازه داخل کنند و چون دانستند
که طاس پر شده سر دیگ را باز کرده آن را بردارند و اگر دانند که در پوست هنوز قوت
باقی است قدری آب داخل کرده تکرار عمل نمایند شربتی ازین عرق تا دو اوقیه با شربت
سیب یا شربت گاوزبان یا قند سفید بنوشند و بدانکه چنانکه بکسر جیم فارسی و ها و یاء
ختام تحتانیه و نون لغت هندی است و آن عبارت از طبیانی است که مدور باشد و حلقه

بسته و از اطراف آن ریسمانها برآورده سه یا چهار و آن حلقه را در وسط یک آویزان کرده و ریسمانی دیگر بر گردن دیگ بسته آن ریسمانهای اطراف حلقه را بر اطراف ریسمانی که بر گردن دیگ بسته و در میان آن حلقه طاس و یا غیر آن ظرفی میگذارند محاذی نکمه سرپوش بلکه باید که نکمهٔ آن برابر آن باشد تا در آن عرق بچکد **عرق** پوست زرد اترج مرکب که در تقویت اعضای رئیسه و رفع امراض سوداویه بی نظیر است صنعت آن پوست زرد اترج بادرنجبویه گل گاوزبان فرنجمشک صندل سفید افتیمون شاهتره بسفایج فستقی لسان الثور خشک از هر یک پنجاه مثقال ورق پان یعنی تانبول پنجاه عدد بهمن سرخ بهمن سفید دانه هیل کبار سه و ارچینی قرفة الطیب کوله برگ انجدان است حصیر فارسی نانخواه اسطوخودوس ابریشم خام از هر یک پنج مثقال قرنفل کبابه چینی عود هندی اذخر مکی سافج هندی از هر یک سه مثقال کشمش انگوری خالص گاوزبان عرق بادرنجبویه گلاب از هر یک ده من بر روی کرده بدستور عرق کشند.

عرق پوست اترج سکری که در نهایت تفریح است صنعت آن پوست زرد اترج دوازده سیر شکر سرخ یک من بقدر شکر آب بر روی وی کرده در خم کرده در زیر سرگین اسپ خم را دفن کنند پس از رسیدن یعنی جوش خوردن و از جوش فرونشستن آن را از خم برآورده چند روز بگذارند و بعد از آن باده سیر دیگر پوست زرد اترج عرق کشند و اگر ده سیر گل سرخ داخل نمایند بهتر است **عرق بهار** اترج قریب بعرق بهار نارنج است و از آن ضعیف‌تر

فصل در بیان اقراص قندی حماض اترج ❊ قرص حماض اترج

نافع است از برای اصحاب یرقان صنعت آن بگیرند قند سفید و بقوام آورند و آب اترج بمقداری که آن را مزه یعنی بینچوش و چاشنی دار کرده داخل کرده در سینی بریزند و ببرند و استعمال نمایند نسخهٔ دیگر شکر سفید را بقوام آورند و سفیدهٔ تخم مرغ بر آن زده تیز بزنند تا سفید گردد آب حماض اترج بقدر حاجت اندک اندک داخل کرده اندکی آتش ملایم بدهند و باز تیز بزنند چون نیکو سفید گردد بطریق قرص بر روی کرباس تنک زده بچکانند و چون سرد شود بردارند این را بهندی بتاشه چاشنی دار نامند.

فصل در بیان مربیات اترج ❊ مربای

پوست زرد اترج مقوی قلب و دماغ و کبد بارد و مفرح است و مشتهی طعام صنعت آن

پوست زرد اترج را نازک تراشیده پارهای کوچک بریده در آب نمک شیرین نمایند یا در
کلیسه تنکی کرده در آب جوش گندم یا برنج یا در کاه آن چند جوش داده هر مرتبه تبدیل نمایند تا
شیرین شود پس در آب خالص جوش کمی داده شسته در آب آهک بگذارند تا شکننده شود
پس شسته در آب خالص طبخ داده در شیرهٔ نبات یا قند سفید رقیق با آتش ملایم طبخ دهند تا
غلیظ شود و اگر در آخر قدری گلاب داخل کرده چند جوشی داده فرود آورند می گردد اقوی و خوشبو
و اگر در شیرهٔ جوش ندهند بلکه بعد از طبخ آب آن را فشرده و از پارچه صافی آب آن را خوب
خشک نموده شیرهٔ نبات سفید یا قند یا عسل بسیار غلیظ گرم بران ریزند و بگذارند تا شیرهٔ دران
منجذب گردد و رطوبت خود را دران شیره پس دهد پس آن شیره را گرفته باز جوش داده گرما
گرم بران ریزند یا شیرهٔ تازهٔ دیگر بران ریزند تا آنگاه که دیگر رطوبت پس ندهد و شیره را
رقیق نکند بهتر است و شکننده تر و خوشبوتر خواهد بود **مربای آلبست** که عبارت از
گوشت اترج است بعبارت فارسی و شحم اترج بعبارت عربی چنانچه ذکر یافت نافع است از
برای تقویت معده و قلب صنعت آن بگیرند گوشت بالنگ را یک دو جوشی داده آب آن را
بریزند تا تلخی کمی که دارد دور شود پس در آب طبخ دهند تا مهرا شود و از آب برآورده بفشارند
که دران آب باقی نماند و به پارچهٔ پاکیزه خشک کنند و در شیرهٔ نبات سفید یا عسل مصفی مربی
سازند و اگر قدری گلاب در آخر داخل کرده چند جوشی داده فرود آرند بهتر است **مربای**
اترج بگیرند اترج درست را و بسنگ یا انگلی بمالند که قدری از قشر زرد آن سائیده گردد
پس پارچه پارچه نموده دو سه ساعت در آبی که دران قدری زاج سائیده حل کرده باشند
بگذارند تا تلخی آن زائل گردد پس برآورده با آب خالص بشویند اگر شیرین شده باشد
بهتر و الا مرتبه دیگر در آب زاج تازه چند ساعت بگذارند پس در آب آهک بگذارند و برآورده
پاک شسته طبخ نمایند و مربا سازند و اگر پارچهای آن را خارهای بسیار بزنند که از روی
دیگر آن بگذرد و در آب شیرین یک شبانروز بگذارند و هر دو سه ساعت آب را تبدیل
نمایند نیز شیرین میگردد و بجوش دادن در آب شیرین خالص مکرر و هر مرتبه تبدیل نمودن
آب نیز تلخی آن زائل می گردد پس بطریق مسطور مربا بپزند و اگر اترج درست را خواسته

باشند شیرین کنند پوست زرد آن را از سنگ باقدری سایند و در آب نزاج بخیسانند پس در آب خالص یک جوش داده آن آب را بریزند و دو سه مرتبه چنین کنند پس زمانی در آب آهک بگذارند تا شکننده گردد پس شسته و پخته مربا ترتیب دهند و اگر در آب نزاج نگذارند و بجای جوش با آب گرم بشویند نیز کافی است ولیکن باید درین قسم در شیرین کردن مبالغه نمایند و شستن آن تا اثر نزاج دران نماند مربای اترج بنسخه مسعود بن محمود سنجری صنعت آن بگیرند اترج تازه را و چهار پاره کرده ترشی آن را دور کنند و در تغار سفالی لعابدار در آب عذب و نمک یک هفته بخیسانند پس یک هفته دیگر در آب شیرین بغیر نمک بخیسانند تا رنگش تغیر شده سفید گردد و ظاهرش برنگ باطنش شود پس آن را بشویند در آب شیرین تا شوری دران نماند در دیک پاکیزه کنند و عسل مصفا یک جزو و از آب دو جزو بر سر آن ریزند بمقداری که از روی پوست اترج برگردد و باید که پارچهای اترج را بخلال چوبی سوراخ سوراخ نمایند تا شیرینی در جوف آن نفوذ کند و بجوشانند بمقدار دو سه ساعت نجومی پس آن اترج را از آب و عسل برآورده و یک شب بر روی کرباس نوی پهن کنند تا اثر خشک شود پس بریزند آن را در عسل کف گرفته و فرود آورند از آتش و بپاشند بران افاویه سوده و مقدار افاویه باید که برای هر یک اترج زعفران قاقله کبار سنبل الطیب از هر یک یک مثقال قرنفل دارچینی از هر یک نیم مثقال مشک یکدانگ و نیم باشد پس آن را در مرتبان چینی کرده سر آن را محکم ببندند هر چند هوا سرد و تر باشد مربا بهتر میشود و گفته اند اگر نمک را در آب داخل کرده بود اترج را دران انداخته و یخ دران داخل کرده بیست روز بدارند پس از آب و نمک برآورده چهل روز دیگر در آب یخ بگذارند و هر روز آب یخ را تازه کنند و بشویند آن را صبح و شام و از جمیع آنچه رسیده بآن از تعفن و تاکل پس بعد از چهل روز برآورده بفشارند و یک شبانروز بر کرباس نوی پهن کنند و بریزند آن را بدستوری که مذکور کردیم و بکار برند مربای اترج درست اگر خواهند اترج درست را مربا سازند صنعتش آن است که اترج را اندکی بسنگ یا پوست بیرون آن را سائیده خار زنند آن مقدار که از لحم آن نگذرد و بطریق مذکور در آب و نمک و ماست یا سبوس یا کاه جو و گندم و مرجح ( ) با آب نزاج شیرین نموده

شسته با آب خالص یا نیم جوش داده که کیفیت نمک و زاج و رایحه کاه و سبوس از آن زائل گردد
پس در آب آهک یکروز و شب بگذارند پس شسته بپزند و خارهای بلند بر آن زنند تا مغز آن
بسیار و شیرهٔ نبات یا قند رقیق یا عسل مصفی و اگر خواسته باشند گلاب داخل کرده جوش
دهند تا بقوام آید نوع دیگر صنعت آن اترج درست بطریق مسطور شیرین کرده در آب
آهک یکروز و شب گذاشته پس برآورده شسته سر آن را قدری بریده جوف آن را خالی کرده باز در جوف
آن مغز اترج که شیرین نمایند و پردهای آن را دور کرده باشند پر کرده سر آن را مسدود نموده از
همان پارچه که بریده باشند و پخته در شیرهٔ نبات یا عسل اندازند و بپزند تا بقوام آید و اگر حامض اترج
نخواسته باشند کدو یا زردک یا به یا سیب یا چیز دیگر لبیه کرده پخته در جوف آن کرده بطریق مسطور
بپزند مخلل قشر اترج مقوی معده و مسکن صفرا است صنعت آن بگیرند پوست اترج را
و سفیدی آن را از درون کم کرده و تراشیده لوزهای باریک طولانی برند و در آب نمک یا سبوس
گندم شیرین نمایند چنانچه ذکر یافت پس با آب خالص نیکو بشویند و یکروز و شب در آب آهک
بگذارند پس برآورده شسته با آب شیرین خالص طبخ دهند تا پخته گردد لیکن مضمحل نشود پس
برآورده آب آن را بکرباس نازک نشف نموده در عرق سرکه یا سرکه انگوری تند اندازند
و چند دانه قرنفل و خرما خارک خشک ورق کرده و قدری سیاه دانه و چند برگ نعناع تازه
در آن اندازند و در آفتاب گذارند تا مزاج گیرد و تناول نمایند و اگر خواهند چاشنی دار شود
قدری بقدر مطلوب کم و زیاده شیرهٔ نبات یا قند در سرکه اندازند و پوست اترج را بعد از
شیرین نمودن و پختن در آن اندازند و چند جوشی داده در شیشه یا ظرف چینی نگاه دارند
تا ادویه مذکوره داخل نمایند تا برسد و استعمال نمایند مخلل اترج نوع دیگر یعنی ترشی پرورده
صنعت آن اترج درست را در نمک چند روز بگذارند و هر روز بالا هم زنند پس قدری
آب داخل کرده در آفتاب گذارند و چون تلخی آن دور شود از آب نمک برآورده چهار پارچه
نموده در آب خالص بپزند تا ملایم شود پس بکرباس پاکیزه آن را خشک سازند و بگذارند
تا خشک شود و در سرکه تند اندازند و بگذارند تا سرکه در جرم آن جذب شود و تناول
نمایند مقوی معده و کبد حار و مسکن صفرا است و اگر چند دانه قرنفل در آن فرو برند

و چند شاخه نعناع و ادویه که در نسخه قبل ذکر یافت داخل نمایند میکرددا قوی و اطیب

باب الالف مع الثاء المثلثة

اثل بفتح الف و سکون ثای مثلثه
و لام بفارسی شوره گز گویند نوعی از طرفا است در کنار رود و خاها لب یار میروید و بهندی جهاو
نامند نبات آن باین شجره کبار و برگش ریزه و خشن و ثمرش بی شکوفه بقدر نخودی
و بزرگتر و تیره رنگ و مایل بزردی و در جوف ثمرش دانها است بهم چسبیده و آن را عذبه و
بهندی تنهی باین و چهوتی ماین نامند و اثل و ثمرش سرد در دوم خشک است و با قوت قابضه
و اندک ملوحت و حرارت و جالی و مفتح و مطبوخ بیخ و شاخ و برگ آن جهت جذام و [illegible] دوم
سپرز و منع سفیدی موی و درد سر و شراب آن مقوی جگر و باین ورم آن و مضمضه آن
جهت درد دندان و ضماد آن جهت تحلیل ورم جگر و بخور آن تا هفت دفعه جهت سقوط دانهای
جدری و بواسیر و جوششهای ریزه که آب از آن تراوش کند و خاکستر و آب طبیخ آن جهت
خروج مقعده و تقویت موی نافع و در قطع خون اعضا خاکستر آن مجرب است و قدر شربت
از طبیخ آن تا چهل و پنج مثقال و از عصاره آن تا سی مثقال و مضعف معده و مصلحش
صمغ عربی و بدلش جوز السرو و ثمرش سرد است در دوم و خشک در سوم و لو هم کرده که یکه
گفته گرم است در دوم قاطع اسهال و سیلان خون و رادع مواد مقوی معده و جگر و سپرز
و اعصاب است و آشامیدن آن جهت نفث الدم و ربو و منع انصباب نزلات و اسهال
صفراوی و رطوبی و بو داده آن با گل خوردنی و بدستور با دو درهم و نیم گلنار که دو سه دفعه
هر دفعه همین مقدار بخورند جهت قطع اسهال مجرب است و در حبس سیلان خون بسیار مفید
و طبیخ یک اوقیه آن و خیسانیده اش در آب گرم که با شکر بنوشند جهت یرقان و گزیدن
رتیلا و جرب رطب و رطوبات رحم و در مزاج اطفال جهت رفع رطوبات متعفنه نافع و چون
نقیع آن را سه روز تا هفت روز بنوشند و از عقب آن روغن نان بسیده تناول نمایند
باعث فربهی بدن و خوبی رنگ رخسار و مقوی معده و منقی رطوبات فاسده است
و چون در گلاب خیسانیده   در چشم چکانند جهت ردع مواد و تقویت اجفان
و حدت البصر مفید و ضماد ثمر آن [illegible] با عصاره [illegible] خیسانیدن چوب

اثل و رفتن دود و بخار آن نافع جهت ضعف القوه را و خشک کننده دانه های جدری می
ست و را و اخر و ذرور آن جهت قطع خون جراحت و بردن گوشت زیاد و مغسول آن
جهت جرب رطب و ثبا و گردن رنگ رخساره و رفع قمل و حمول آن جهت رفع رطوبت رحم
و فرج و سیلان ارحام نافع و مضمضه بطبیخ آن و بدستور خاییدن آن جهت تقویت لثه
و تاکل دندان و ضماد مطبوخ آن در سرکه و آب جهت ورم سپرز نافع و مضر است بسر و مصلحش دوغ
است و قدر شربتش از سائیده آن دو درم تا چهار درم و بدلش بوزنش عفص است
یا شحم رمان **جوارش** عذبه که ثمر اثل است مقوی معده و مهیج اشتهای طعام و دافع
بخور که بسبب بخار معده باشد و اسهال و نفث الدم و کثرت انزال و ادرار مذی و ودی
است و مانع صعود بخار بدماغ صنعت آن عذبه بلوط مصطکی رومی از هر یک پنج درم [illegible]
چهار درم پوست زرد اترج سه درم عود هندی غرقی کرده یا از هر یک دو درم برگ مورد دوازده
درم اول برگ مورد را یک شب در آب بخیسانند و صباح بآتش ملایم بجوشانند تا مهرا شود
صاف نموده با نیم سیر قند سفید بقوام آورند پس ادویه را کوفته بیخته با آن بسرشند و در برنیه
یا سنگ مسطح یا سینی مس تازه قلعی کرده قدری روغن بادام یا پسته مالیده پهن کنند و چون
سرد شود لوزها بریده نگاه دارند شربت از دو درم تا چهار درم و اگر جهت سرد المزاجان
یکدرم عنبر اشهب و نیم درم مشک و یکدانک ورق طلا و جهت محرور المزاجان طباشیر سفید
و مروارید سوده از هر یک یکدرم و ورق نقره یکدرم اضافه نمایند اولی است نسخه ثمرة الاثل
و الطرفا جهت سنونات و غیرها آن است که کوبیده با عسل سه چند در لته بسته لته را بگل
گرفته یک شب در تنور بگذارند پس برآورده استعمال نمایند **شراب ثمر اثل** یعنی
عذبه جهت تقویت اعضای غذائیه و انصباب مواد بسپرز بی عدیل است و جهت [illegible]
نافع صنعت آن بگیرند ثمر اثل را و با صندل و افسنتین از هر یک پنج مثقال در دو رطل آب بجوشانند
آن مقدار که دو ثلث آب رفته ثلثی بماند صاف نموده با شکر سفید یا قند یک رطل بقوام آورند
شربتی یک اوقیه **طبیخ ثمر اثل** قایم مقام حب نبق است در ازاله قروح خبیثه و آکله
و نمله و اکله صنعت آن ثمر اثل تازه و پوست انار در آب جوشانیده صاف نموده

بنوشند و آشامیدن آن هر روز بمقدار سه اوقیه مدت بیست روز نافع است لقوه را **قرص**
ثمر اثل که کزمازج است سپرز را بگدازد و از تراکیب جالینوس است گفته که من این قرص را
سه روز متوالی بخنزیری خورانیدم لیکن چهارم شکم او را شکافتم طحال او را نیافتم صنعت آن
کزمازج چهار مثقال فلفل سفید سنبل الطیب اسارون اشق از هر یک دو مثقال اشق را
در سرکهٔ عنصل حل کرده و باقی ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال
با سکنجبین **قرص** ثمر اثل دیگر که همین خاصیت دارد صنعت آن کزمازج ده درم فوة الصبغ
پنج درم اسقولوقندریون پوست بیخ کبر از هر یک هفت درم حب البان حب الفقد جعده زراوند طویل
از هر یک شش درم ادویه کوفته بیخته اقراص سازند شربتی یک مثقال با سکنجبین بزوری
قرص ثمر اثل دیگر که همین منفعت بخشد به نسخهٔ حکیم محمد باقر بن حکیم عماد الدین محمود حسینی
شیرازی بجهت اذابت طحال منقول از بیاض مجربات مشار الیه بجوار الیشان صنعت آن
کزمازج اسقولوقندریون پوست بیخ کبر از هر یک هفت مثقال حب البان شش مثقال زراوند
طویل فوة الصبغ از هر یک پنج مثقال جعده حب الفقد از هر یک دو مثقال ادویه کوفته بیخته
اقراص سازند شربتی یک مثقال با سکنجبین بزوری **اثمد** بکسر همزه و سکون ثای
مثلثه و کسر میم و سکون دال مهمله لغت عربی است و آن را کحل و کحل اصفهانی و کحل سلیمانی
و کحل جلا نیز نامند و بفارسی سرمه و بهندی کوشلن و بیونانی [illegible] و سلاطین نیز و بسریانی
صمدیه نامند و آن را معادن بسیار است از آن جمله در اصفهان و مغرب و مصر و غیرها از بلدان
و بهترین آن اصفهانی است که [illegible] و بعد از آن مغربی در دوم سرد و در سوم
خشک قاطع نزف الدم کل اعضاء و قابض و مجفف و مقوی اعصاب و جهت تقویت باصره
پیران و حفظ صحت چشم و دفع حرارت و رطوبت و قروح چشم و اندمال آن و با اندکی مشک مقوی باصره
و محرق آن که با پیه برآتش گذاشته باشند که شعله ور شده باشد لطیف است و
مغسول آن الطف از غیر مغسول و با مروارید و سرطان محرق و نبات سفید جهت غشاوه
و بیاض چشم و با حضض ساده جهت دمعه و جرب مجرب است و جهت [illegible]
بآب کشنیز تازه و یا آب برگ تازه درخت ام غیلان و یا آب [illegible] مخصوص ترش

باشخم در ابتدای حدوث آبله در چشم و گوش مانع برآمدن دانهٔ آبله است در آنها و مالیدن
آن بر پشت چشم و پلکها و پرده های بینی و بر گلو و سینه نیز آن عمل دارد و بعد بروز و ظهور دانهٔ
آن در چشم و محلول آن با آب کشنیز تازه با اندک کافور و یا محلول با گلاب محلل آن است
و با آب سماق نیز مفید است و بعضی از احجار اشد قبل از سائیدن سیاه تیره براق اندک مایل
بسبزی و بعضی سیاه کم رنگ و بعضی جوزی رنگ نیز دیده شده و لیکن از همه بهتر سیاه مایل بسبزی و بعد از آن سیاه تیره
براق و بعد از آن جوزی رنگ بعد از آن سیاه کم رنگ آنست و سفید و سرخ نیز دیده شده و سنگ سفید آن
براق شبیه بقطعات طلق و نمک سنگ لاهوری و زرنیخ ورقی است و لیکن از آن صلب تر و شاید در قوت ضعیف
تر از کل اقسام اشد و از برای محرورین نافع باشد و سرخ آنرا از فرنگ آورند و بعضی گویند سفید آن زرنیخ سفید است
و بعضی آنرا کحل و شادنا من یعنی شبیه بدندان گاو و بولس گوید که چون بگیرند از اشد یکجزو و از اقلیمیا مثل آن و از هر دو درهم
سحق نموده محلول نمایند بعسل کف گرفته رقیق و اکتحال بآن نمایند زائل میکرداند صداع را و گفته سزاوار آن است
که کشیده شود بچشم از جانبی که صداع است و قاطع نزف خون است از هر موضعی که باشد و
منقی چرک زخمها و گوشت زیاده است و جهت حفظ صحت چشم و تقویت باصره بی نظیر است
و همچنین رفع گرمی چشم و رطوبت قروح و اندمال آن و نافع است از برای قروح اعضا و
حمول آن جهت قطع جریان حیض و قروح مقعده و ضماد آن بر پیشانی و لخلخه سر جهت قطع
رعاف از جهت دماغ مفید بخصوص با آب برگ ام غیلان تازه رسته و بدستور محلل اورام است و با بیه
تازه جهت سوختگی آتش و طلا کردن آن با روغنها بر بدن جهت قتل شپش و قرور و آن جهت
جراحت تازه و حبس خون آن و قروح ذکر و خصیه و طبقه قرنیه چشم بغایت مفید است و محرق
آن لطیف و مغسول آن الطف و بدل آن در امراض چشم آبار است و اثمد را قوت سمیت است
و مضر است به شش و مفاصل و خوردنش گویند قاتل است بسبب سمیتی که دارد و مصلحش کثیرا و اشکر است
صنعت احراق اثمد آن است که بگیرند اثمد را و قطعات چون پسته و باقلا و بادام کرده در پیه
بز بپیچند و بر آتش گذارند تا شعله ور گردد و بسیار نسوزد و پس در شراب یا گلاب یا شیر الاغ سرد
کرده بسایند و بشویند و بکار برند بدانکه فائدهٔ احراق اثمد تلطیف و بر طرف شدن اجزای
کبریتیه است که در جوهر آن است صنعت احراق آن بنحویکه صاحب اختیارات بدیعی

ذکر کرده آن است که اثمد را ریزه ریزه کرده چنانکه ذکر شد پس آن را در آتش اخگر اندازند تا اندکی
بسوزانند تا زائل گردد آنچه در جوهر آن است از لقط سیاه پس استعمال نمایند بعد از غسل
آن بنحویکه اطبا را اغسل میدهند احراق آن بصنعتی دیگر اثمد را نرم صلایه نموده و با
بیضه تازه خمیر کرده در ظرفی بر روی اخگر چندان بگذارند که مشتعل گردد و شعله و دود
آن برطرف گردد احراق آن بنسخه دیگر بگیرند اثمد را و بر دهن گاو چرب نموده بسوزانند
اندکی که بیرون رود و زائل شود آنچه می باشد در جوهر آن از لقط سیاه پس استعمال نمایند
آن را بعد شستن آن چنانکه بیان کرده می شود دستور تشویه اثمد بگیرند اثمد را و ریزه
ریزه نموده با پیه بز یا دنبه گوسفند یا شحم و در خمیر گیرند و بر آتش نهند تا سوخته گردد پس برداشته
خمیر را از آن جدا کرده در شیر زنیکه پسر زائیده باشد و یا به بول صبیان یا بشراب کهنه سرد
نمایند و بعضی از اطبا را اعتقاد آن است که اثمد احتیاج باصلاح ندارد دستور غسل
اثمد آن است که آن را نرم صلایه کرده آب بر روی آن کرده برهم زنند و بگذارند تا ته نشین شود
و آب آن را که مخلوط است بآن اجزای کبریتی دور کنند و مرتبه دوم همچنین کنند و چون خاطر
جمع شد که اجزای کبریتی تمام دور شد پس آن را مرتبه دیگر با آب بسایند و در پیاله کرده برهم
زنند و آنچه از اثمد مخلوط با آب است در پیاله دیگر کرده و آنچه ته نشین است مرتبه دوم بسایند
بطریق اول غسل نموده و ته نشین را باز آب بر روی آن کرده برهم زنند و مخلوط آب را بر روی
آبهای سابق کرده ته نشین را باز آب داغسل کرده بدستور مذکور عمل آورند تا زمانیکه باقی
نماند در ته پیاله مگر اجزای حجری و رملی پس آبها را دور کرده آبها را بگذارند تا ته نشین شود
آب آن را ریخته و یا بحبر حلقه گرفته ته نشین را در ظرفی کرده سر آن را پوشیده بگذارند تا
خشک شود پس سائیده نگاه دارند و بعضی متاخرین بسته آن را در آب یخ و یا برف یا در کیسه
چرمی یا بتماجی کرده در یخچال چند روز می گذارند تا اگر بقیه از حرارت محترقه در آن باشد
به برودت آب هوای آن موضع منطفی گردد دستور برود اثمد بیاض و دمعه و ظلمت و خیالات
و ابتدای نزول الماء را نافع و مقوی بصر و ناشف رطوبات است صنعت آن سرمه اصفهانی
شش درم بوره یکدرم سادج هندی نیم درم فلفل سته دو درم مانند هبا سوده استعمال نمایند

برود اتهای دیگر اکثر امراض عین را مفید است و تقویت چشم بخشد منقول از کامل الصناعه صنعت آن سرمهٔ اصفهانی شش درم استخوانهای محرق سادج هندی از هر یک یک درم نشاسته دو درم اجزا نرم سوده مانند هبا و غبار استعمال نمایند و سائر نسخ برود اتها در حرف البا ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد **فصل در بیان جواهر سرمها** جواهر سرمه قلمی نموده اند که از تالیف قدوة الکحال و استاذ الاطبا میر محمد هادی والد ماجد حقیر قدس سره است صنعت آن مروارید ناسفته یاقوت رمانی یاقوت زرد چوب آبنوس محرق سادج هندی توتیای کرمانی مغسول قرنفل زبد البحر از هر یک یک مثقال مامیران چینی و هلیله فرنگی اقلیمیای فضی از هر یک یک مثقال توتیای هندی بریان کرده نیم مثقال سرمه اصفهانی محرق ده مثقال بطریق معمول کحل سازند و مراد از توتیای هندی حجر کهیریه است که توتیای قلم باشد نه توتیای اخضر که بهندی نیله تهوتها نامند و اگر خواسته باشند در هر یک مثقال دو دانگ دوده که قلمی میکرد داخل کرده نیکو سحق نمایند که مخلوط شود و بچشم کشند بهتر است صنعت آن حصی لبان انثی موم سفید کافوری زیت انفاق روغن بلسان روغن بزرکتان را تخم نشارهٔ آبنوس صندل سفید برگ مورد او دیه کوفتنی را کوفته بیخته با روغنها و موم و حصی لبان یکجا کرده بآتش ملایم یا رچه جوشانند تا نیکو مخلوط گردد پارچه کتانی را بآن آلوده کرده فتیلها ساخته فتیلها را در روغنها گذاشته روشن کرده دوده بگیرند پس بگیرند برگ مورد و پوست هلیله کابلی و در گلاب جوشانیده آب انار شیرین آب رازیانه تازه آب سماق آب آمله تازه و اگر نباشد آب مطبوخ آمله خشک همه را یکجا کرده قطره قطره بر دوده بچکانند و بسایند تا تمام آبها تسقیه کرده شود و آبها خشک گردد و دوده چربی نماند در جواهر سرمه داخل کرده استعمال نمایند و در نسخهٔ دیگر این جواهر سرمه آن است که پارچه کتانی را در آب رازیانه تازه و آب برگ مورد و گلاب که در آن پوست هلیله جوشانیده باشند و آب انار شیرین و آب سماق و آب آمله تازه مکرر تر کرده خشک کرده فتیله ساخته و موم و روغنها گداخته را بران ریخته دوده کشند و چون کم شود باز از ان روغنها بران ریزند جواهر سرمه دیگر نوشته اند که از حضرت علامی معزی الیه است صنعت آن لعل بدخشی فیروزه نیشابوری

مرقشیشای ذهبی ورق ذهب بگلاب محلول وهنه فرنگی صمغ عربی کثیرا مامیران چینی عنبر
اشهب از هر یک یک مثقال مروارید ناسفته یاقوت رمانی از هر یک شش مثقال یاقوت
زرد شادنج عدسی مغسول توتیای کرمانی در آب غوره پرورده اقاقیا مغسول حضض مکی حضض
هندی که بهندی رسوت نامند پوست هلیله زرد انزروت سفید مربی بشیر خر از هر یک چهار
مثقال نبات سفید دو مثقال اثمد مربی مغسول چهل مثقال اثمد را بر سنگ سماق تا بیست روز
بگلاب بسایند پس جواهر را بدستور مقرر جدا جدا صلایه کرده باقی ادویه را کوفته بحریر بیخته همه را
مخلوط کرده وربع مجموع از دوده مذکور در نسخه قبل داخل کرده همه را مخلوط کرده بکار برند و در
نسخه دیگر این جواهر سرمه مسطور است که چهار مثقال شنجرف را که بهندی چاکسو نامند و کبیسه
کنانی کرده در آبی که دران سرگین حمار داخل کرده باشند بجوشانند آن مقدار که پوست
آن ملایم گردد ساییده داخل نمایند جواهر سرمه تالیف خال آن قدس سره حکیم محمد رضا ولد
ولد پیر عنایت الله غفر الله لهما صنعت آن لعل بدخشی فیروزه نیشاپوری شادنج عدسی
مغسول مرقشیشای ذهبی سفیداب قلعی شسته نشاسته از هر یک یکدرم مروارید ناسفته
دو درم سرب محرق مغسول یکدرم و نیم طباشیر سفید دهنه فرنگی اقاقیا حضض مکی از هر یک
یک و نیم درم انزروت مربی دو درم و نیم پوست هلیله زرد سه درم کافور قیصوری یکدانگ
اثمد اصفهانی بآب غوره پرورده ده مثقال بدستور مقرر کحل سازند جواهر سرمه بنسخه حکیم
عطاء الله از بیاض مجربات استاد خود میرزا محمد باقر ولد حکیم عماد الدین محمود نقل نموده
دان قدس سره از خط حکیم عطاء الله نقل نموده اند صنعت آن اثمد اصفهانی مربی بیست
مثقال یاقوت رمانی یاقوت زرد یاقوت کبود از هر یک سه مثقال لعل بدخشی چهار مثقال
زمرد دو مثقال ورق طلا محلول ورق نقره محلول عنبر اشهب مشک تبتی از هر یک نیم
مثقال سرگین خطاطیف مرجان قرمزی مروارید ناسفته زر منتخب از هر یک دو مثقال
فیروزه نیشاپوری لاجورد مغسول توتیای کرمانی مغسول از هر یک پنج مثقال بعد الضف
یک مثقال کوفته بیخته بدستور مقرر کحل سازند حمول اثمد انشاء الله تعالی در حرف الحا
در حمولات خواهد بود شیاف اثمد نافع از ابتدای انتشار مدت حبیس البیت کثیر المجرب

استعمال کرده شود بعد از فصد صنعت آن اثمد گلنار فارسی جفت بلوط کوفته بیخته
بآب برگ مورد سرشته شیاف سازند و بردارند قرص اثمد به نسخهٔ صاحب ذخیره
قی الدم را نافع است صنعت آن سرمهٔ اصفهانی شادنج عدسی مغسولین دم الاخوین از
هر یک سه درم گلنار فارسی مازوی سبز از هر یک دو درم شاخ گوزن سوخته مغسول اقاقیا
مغسول از هر یک یکدرم لادن زعفران از هر یک نیم درم پرسیاوشان یکدرم و نیم کوفته بیخته
بآب لسان الحمل اقراص سازند شربتی دو درم و در نسخهٔ دیگر سه درم کهربای شمعی درین قرص
داخل است و گفته که با آب باران بخیسانند و یک شب بگذارند و روز دیگر دو درم این
قرص دران داخل کرده بیاشامند قرص کحل نافع است از برای قروح امعا و دوسنطاریا
و نفث الدم از سینه و قی الدم و افراط طمث و بالجمله نفث الدم از هر موضع که باشد و حفظ
کند جنین را از اسقاط صنعت آن به نسخهٔ شیخ رئیس کحل صفهانی شادنج عدسی مغسول
دم الاخوین از هر یک سه استار پرسیاوشان یک استار لادن سک اصلی زعفران
از هر یک دو درم کوفته بیخته بآب برگ بارتنگ و آب عصی الراعی سرشته اقراص سازند و
استعمال کنند بر سه وجه وجه اول از برای سیلان خون از اسفل بحقنه و وجه دوم از برای
افراط طمث بردارد وزن آن را در قبل با ارجه لبنی و وجه سوم بیاشامند آن را بعصارهٔ
اترج و آب عصی الراعی و از برای نفث الدم از سینه با آب لسان الحمل و از برای
دوسنطاریا با آب سفرجل **فصل در بیان اکحال مرکبه اصل و عمود در انها اثمد**
است کحل الجواهر که با نفع است جهت روشنائی چشم بغایت صنعت آن اثمد
اصفهانی مروارید ناسفته یا سیراب توتیای کرمانی مغسول از هر یک سه مثقال لعل بدخشی
یاقوت رمانی از هر یک نیم مثقال شادنج مغسول دو مثقال زعفران یک مثقال نبات سفید
پنج مثقال بدستور معمول کحل سازند کحل الجواهر دیگر که همان منفعت دارد صنعت آن
مروارید ناسفته مرجان قرمزی افلیمیای ذهبی افلیمیای فضی اپست هلیله زرد و سنبل
فرنگی اثمد اصفهانی عقیق محرق مغسول از هر یک دو مثقال مرجان سفید یا میر الکلینی
فیروزه نیشاپوری لعل بدخشی و از فلفل [illegible] زعفران شادنج عدسی مغسول

از هر یک یک مثقال بدستور مقرر مرتب نمایند کحل الجواهر دیگر که بسیار نفع باشد صنعت آن سرمه
اصفهانی محرق مغسول توتیای کرمانی مغسول از هر یک ده مثقال و در نسخه دیگر بجای توتیای
کرمانی توتیا نوشته‌اند باید که مراد از آن نه توتیای هندی معروف است باخضر که آن را بهندی
نیلاتهوتها نامند که در کمال حدت است بلکه مراد از آن قسمی از توتیا است که مثل توتیای کرمانی
است که آن را بهندی توتیا کهپریا نامند و اینکه بعضی این کحل را و سائر اکحالیکه در آنها توتیای
هندی است از آن دوای حاد می سازند انواع ضرر با چشم می رسانند مرقشیشای ذهبی مرجان
قرمزی دهنه فرنگی لاجورد مغسول ورق طلا محلول ورق نقره محلول که هر دو را اول بسته مکلس نموده
باشند مامیران چینی فلفل سفید اقلیمیای ذهبی توبال نحاس از هر یک چهار مثقال سرطان
بحری محرق مغسول شش مثقال یاقوت رمانی دو مثقال عقیق یمانی مروارید ناسفته دار فلفل
زعفران از هر یک دو مثقال شادنج عدسی مغسول شش مثقال طریق داخل کردن زر و سیم
یک قسم آن است که تکلیس این هر دو را بدستوریکه شیخ رئیس در یاقوتی خود ذکر کرده داخل
نمایند دوم آن است که بصمغ عربی آلوده بدست بمالند و یا بر روی سنگ سماق بسایند
چندانکه مکلس شود پس داخل نمایند حکیم محمد باقر بن حکیم عماد الدین شیرازی گفته که
این طریق ثالث معمول من است صنعت این کحل بنسخه دیگر سرمه اصفهانی بیست درم ده
نیم یا برف روح توتیای مغسول از هر یک ده مثقال مرقشیشای ذهبی مامیران چینی فلفل
سفید اقلیمیای ذهبی لاجورد مغسول روسختج دار فلفل از هر یک دو مثقال سرطان
بحری محرق مغسول دهنه فرنگی از هر یک سه مثقال شادنج عدسی مغسول ه مثقال یاقوت
رمانی یک مثقال مروارید ناسفته مرجان قرمزی عقیق یمانی ورق طلا ورق نقره پوست تخم
مرغ سوخته از هر یک دو مثقال نیم بدستور مقرر کحل سازند کحل الجواهر که آن را مؤلف
در وقت هجرت از ایران و کامه معظمه هند در مرشد آباد برای نواب شهامت جنگ
دیوان صوبه بنگاله ترتیب داده اند با حسره یاقوت و جهه حفظ صحت آن نموده بالمزاج
را بسیار نافع است صنعت آن مروارید ناسفته یاقوت رمانی یاقوت زرد توتیای کرمانی
طباشیر از هر یک سه مثقال مامیران چینی ساذج هندی اقلیمیا فضی از هر یک یک و نیم مثقال

اصفهانی ده مثقال سرمه را پارچه پارچه کرده مثل نخود و با قلاده در بیخ پیش تازه ورق
کرده بآتش انگر بسوزانند تا وقتیکه سوخته شود و سرمه بجد احتراق نرسد پس در گلاب یا شیر
خر سرد نموده کوفته بیخته تا دو روز بگلاب صلایه نمایند پس یک هفته در آب یخ پرورده نمایند
واگر زیاده نمایند بهتر است پس از آب یخ برآورده خشک کرده با سایر ادویه ترکیب نمایند
یعنی جواهرات را جدا جدا بر سنگ سماق صلایه نموده باقی ادویه را کوفته بیخته مجموع را یکجا
بالای سنگ سماق صلایه نموده نیکو ممزوج شود پس بهر دو جزو از این جزو کاجلی که ملفی میکرد
داخل نموده بچشم کشند بدانکه کاجل باصطلاح اهل هند سرمه دوده را نامند خواه خالص و یا
با روغن سرشته در چشم کشند

نسخه کاجل

مرسفید هفت و نیم مثقال بروغن تازه گداخته
سی و هفت و نیم مثقال عطر صندل بیست و یک مثقال کچهار و نیم مثقال دران کندر
گداخته با مجموع را در چراغ کرده فتیله از پارچه کتان دران گذاشته معمول دوده بگیرند پس
آن دوده را با گلاب که در آن برگ سور و بوشاینده باشند در هاون سنگی بمالند و قطره قطره
داخل نمایند تا تمام تشقیه کرده نیکو هموار گردد پس با سرمه مسطور ممزوج نموده بکار برند

کحل الجواهر

دیگر که مقوی باصره است صنعت آن سرمه اصفهانی یاقوت رمانی مرقشیثای ذهبی
شادنج عدسی فلفل دار فلفل از هر یک دو مثقال لعل بدخشی لاجورد مغسول از هر یک یک مثقال
مشک تبتی خالص یکدانگ توتیای کرمانی مغسول لعاب الضب از هر یک چهار مثقال بدستور
مقرر مرتب نمایند صنعت این کحل بنسخه دیگر یاقوت رمانی مرقشیثای ذهبی فلفل دار فلفل از
از هر یک دو مثقال لعل بدخشی لاجورد مغسول از هر یک یک مثقال توتیای کرمانی مغسول
شادنج عدسی مغسول لعاب الضب از هر یک چهار مثقال اثمد اصفهانی مدبر شش مثقال مشک
ترکی یکدانگ بدستور مقرر مرتب نمایند و این نسخه اصح است

کحل الجواهر دیگر

لعل بدخشی
فیروزه نیشاپوری مرقشیثا شادنج مغسول سفید آب قلعی مغسول نشاسته از هر یک یکدرم
مروارید ناسفته دو درم بسد سرخ انزروت سفید مدبر از هر یک یکدرم و نیم طباشیر سفید بسته
زنگی اقاقیا حضض مکی حضض هندی عصاره ماميثا پوست بلیله زرد اقلیمیای ذهبی اقلیمیای
فضی سرطان بحری سوخته از هر یک نیم درم اثمد اصفهانی با آب غوره پرورده ده درم کافور

قیصوری دو دانگ بدستور مقرر کحل سازند و در نسخهٔ دیگر اقلیمیای فضی داخل نیست و بجای
آن زنجبیل است و در نسخهٔ میرزا شفیع این ادویه اضافه است یاقوت سرخ رمانی لاجورد مغسول
از هر یک یکدرم زبرجد نیم درم ورق نقره دو دانگ ورق طلا یکدانگ مامیران چینی نیم درم
کحل مفید از برای انتشار اهداب که سببش مواد غلیظه باشد صنعت آن سرمهٔ اصفهانی
قلقطار زاج مساوی بعسل سرشته بسوزانند پس نرم سایده بچشم کشند کحل دیگر که
مژگان ریخته را برویاند و آنچه مانده باشد قایم کند خواه طفل و خواه بزرگ صنعت آن اثمد
اصفهانی قلعی سوخته از هر یک نیمدرم توبال مس زعفران گل سرخ مرکی صافی سنبل هندی
سک مند کردار فلفل از هر یک یکدانگ و نیم استخوان خرما بوزن کل اجزا استخوان خرما را در
سفال نو بسوزانند و با سایر ادویه بکوبند و بقدری روغن بلسان چرب نموده بکار برند کحل
نافع از برای دمعه بارد رطب صنعت آن فلفل سیاه ملح هندی از هر یک یکدرم دار فلفل دو درم کف
دریا نیمدرم اثمد اصفهانی سه وزن مجموع ادویه بدستور مقرر کحل سازند کحلی که چشم را سیاه
و صاف کند و سفیدی اثر قرحه را بپوشد صنعت آن سرمهٔ اصفهانی سه درم مروارید
ناسفته یکدرم مشک ترکی کافور قیصوری از هر یک دانگی دوده چراغ زیت دو درم زعفران
یکدرم بدستور مقرر کحل سازند و عدد ادویه شش است کحل حافظ صحت عین و نیز این کحل
نافع است از آنکه چشم بزودی قبول نزلات کند صنعت آن بگیرند اثمد اصفهانی پس غسل دهند
آن را در هاون چند مرتبه پس بسایند آن را با آب باران و همین عمل را به توتیای کرمانی کنند
پس بگیرند از آن اثمد بیست درم و از آن توتیا و اقلیمیای ذهبی مغسول از هر یک دوازده درم
و از مرقشیثای ذهبی مغسول هشت درم مروارید ناسفته صلایه کرده لیسه محرق مغسول از هر یک
دو درم سادج هندی زعفران از هر یک یکدرم کافور قیصوری ثلث درمی مشک ترکی یکدانگ
احجار را جمیع کرده بعد از سحق سه روز با آب باران بسایند و باقی ادویه را کوفته بیخته با احجار
یکجا کرده و همه را سحق نیکو نموده در ظرف چینی نگاه دارند و صبح و شام بچشم کشند کحل الجواهر
حافظ صحت چشم و مقوی قوت باصره است صنعت آن لعل بدخشی فیروزهٔ نیشابوری از
هر یک دو درم مروارید ناسفته سه درم شادنج عدسی مغسول یکدرم لیسه محرق مغسول نیم درم توتیای

کرمانی طباشیر سفید از هر یک یک مثقال هلیله فرنگی یک مثقال قشیشا دو درم اقاقیا حضض
مکی شیاف مامیثا سرطان بحری محرق مغسول اقلیمیا از هر یک یک درم عصاره حصرم پنج درم سفید
آب قلعی مغسول نشاسته از هر یک دو درم انزروت مدبر چهار درم سرمه اصفهانی بیست درم
پوست بلیله زرد سه درم کافور قیصوری یک دانگ طباشیر سفید یک مثقال زنجبیل یکدانگ
بدستور مقرر کحل سازند کحل الجواهر دیگر قلمی فرموده اند که منقول از خط میر عطاء الله
غفر الله له است صنعت آن اثمد اصفهانی مدبره ده مثقال لعل بدخشی فیروزه نیشابوری [illegible]
فرنگی زعفران از هر یک یک مثقال عصارهٔ مامیثا [illegible] ما میران چینی مروارید ناسفته حضض
هندی قرنفل ساذج هندی از هر یک یک مثقال بدستور مقرر کحل سازند کحل الجواهر
دیگر مقوی و جالی بصر و حافظ صحت عین است صنعت آن اثمد اصفهانی شش درم یاقوت
سرخ لاجورد مغسول زعفران توبال نحاس از هر یک ده درم توتیای هندی دو درم عصارهٔ
مامیثا مرجان قرمزی دهنهٔ فرنگی عقیق یمانی ما میران چینی فلفل سفید دار فلفل اقلیمیای ذهبی
اقلیمیای فضی روسختج از هر یک چهار درم سرطان بحری محرق مروارید ناسفته شادنج عدسی
مغسول از هر یک شش درم مجموع را بدستور مقرر کحل سازند و در وقت حاجت با میل طلا یا
نقره بچشم کشند صنعت این کحل به نسخهٔ دیگر سرمه اصفهانی توتیای کرمانی مغسول از هر یک ده
درم قشیشا مرجان قرمزی دهنهٔ فرنگی عقیق یمانی ورق طلا و ورق نقره ما میران چینی فلفل
سفید دار فلفل اقلیمیای فضی اقلیمیای ذهبی روسختج از هر یک چهار درم سرطان
بحری محرق مروارید ناسفته شادنج عدسی مغسول از هر یک شش درم یاقوت رمانی لاجورد
مغسول زعفران توبال نحاس از هر یک دو درم جواهر را با گلاب در سنگ ساق صلایه نموده
ورق طلا و ورق نقره را حل نموده باقی ادویه را کوفته بیخته مخلوط نمایند کحل الجواهر دیگر
باصره را قوت دهد و صحت چشم را نگاه دارد و مژگان برویاند صنعت آن اثمد اصفهانی هفت
درم قشیشا پنج درم اقلیمیای ذهبی مغسول مروارید ناسفته از هر یک سه درم زعفران لبسد محرق
مغسول از هر یک پنج درم ساذج هندی یک درم قرنجمشک یک قیراط مشک ترکی یک طسوج
بدستور مقرر کحل سازند و به نسخهٔ دیگر اقلیمیای ذهبی مغسول دوازده درم و در نسخهٔ سید اسمعیل

بیست درم است و سانج هندی دو درم و نیم درم مشک تبتی واحد است بدستور مقرر کحل
سازند کحل الجواهر نسخهٔ دیگر منقول از ابن الیاس سرمهٔ اصفهانی شش درم توتیای
کرمانی چهار درم لبسد محرق مغسول مرقشیثا از هر یک دو درم مروارید ناسفته نیم درم سانج
هندی یکدرم مشک ترکی طسوجی بدستور مقرر کحل سازند و بمیل طلا بچشم کشند کحل الجواهر
به نسخهٔ دیگر سرمهٔ اصفهانی شش درم مرقشیثا چهار درم زعفران نیم درم مشک یک قیراط
سانج هندی اقلیمیای فضی از هر یک دو درم مروارید ناسفته با دانک و نیم لبسد نیم درم بدستور مقرر
کحل سازند و بمیل طلا بچشم کشند کحل الجواهر دیگر که روشنائی چشم بیفزاید و صحت بصر را حفظ
نماید صنعت آن سرمهٔ اصفهانی توتیای هندی از هر یک ده درم مرقشیثا مرجان سرخ
فرنگی عقیق سرخ ورق طلا ورق نقره روی سوخته مامیران چینی فلفل سفید دار فلفل اقلیمیای
طلا اقلیمیای نقره از هر یک چهار درم سرطان بحری مروارید ناسفته سانج هندی از هر یک شش درم
یاقوت سرخ لاجورد مغسول زعفران توبال مس سوخته از هر یک دو درم صلایه کرده استعمال نمایند
کحل الجواهر بارد منقول از قرابادین کوتوالی حافظ صحت چشم و افزایندهٔ نور بصر است
و بخارات ردیه را از چشم دفع نماید و خیالات بسبب ابخره را از چشم باز دارد و چشم را قوت دهد
صنعت آن سرمهٔ اصفهانی محرق مغسول ده درم مرقشیثای فضی اقلیمیا از هر یک سه درم
کهربای شمعی مروارید ناسفته لبسد محرق مغسول از هر یک یک مثقال لعل بدخشی نیم درم بدستور مقرر
کحل سازند و بمیل فضی بچشم کشند کحل الجواهر که خواجگان طبیب خواجه ابوسعید و خواجه
ابوبکر و خواجه ابوطاهر و خواجه اسمعیل قدس الله تعالی اسرارهم بجهت سلطان کریم ترتیب داده اند
روشنی چشم را بیفزاید و باصره را قوت دهد و حافظ صحت چشم است و حرارت چشم را ساکن گرداند
و خیرگی و ظلمت چشم را ببرد و بادهای چشم و بخارات چشم را منع کند و خیالات که بسبب ابخره باشد
زائل کند و چشم را جلا دهد صنعت آن سرمهٔ اصفهانی پانزده درم مرقشیثای فضی اقلیمیا
ذهبی اقلیمیای فضی کهربای شمعی لبسد محرق مغسول مروارید ناسفته توتیای هندی یعنی
کهپریه عصارهٔ مامیثای ریبانی سرطان بحری محرق مغسول نشاسته از هر یک دو درم
پوست هلیلهٔ زرد دو درم و نیم توتیای بصری توتیای کرمانی باب بخوره و آب انار ترش و شیرین

و آب باویان تر پرورده شادنج عدسی مغسول از هر یک سه درم روسختج سفیداب قلعی مغسول
صمغ عربی کثیرا از هر یک یکدرم و نیم مامیران چینی فیروزه نیشاپوری از هر یک یکدرم آمله
منقی سنبل الطیب حضض سقوطری از هر یک نیم درم قرنفل و دو دانگ کافور قیصوری دو دانگ
بدستور مقرر کحل سازند **کحل الجواهر کبیر** که منافع بسیار دارد و از انجمله حفظ قوت باصره
نماید و تقویت بخشد آن را و از آفات نگاه دارد صنعت آن کحل اصفهانی شش مثقال
توتیای کرمانی مغسول پنج مثقال مرقشیشای ذهبی دهنه قبرسی عقیق یمانی سرخ مرجان قرمز
ذهب مشکلش تقریه نکاس مامیران چینی فلفل سفید دار فلفل اقلیمیای ذهبی اقلیمیای فضی سرخج
از هر یک دو مثقال سرطان بحری مغسول مروارید ناسفته شادنج مغسول از هر یک یک مثقال
یاقوت سرخ لاجورد مغسول زعفران. توبال نحاس از هر یک یک مثقال بدستور مقرر کحل سازند
کحل الجواهر صغیر مقوی بصر است و روشنای چشم را زیاده کند و حافظ صحت عین است
صنعت آن اثمد اصفهانی هفت درم مرقشیشای ذهبی پنج درم اقلیمیای فضی اقلیمیای ذهبی
محرق مغسول سرطان بحری محرق مغسول مروارید ناسفته از هر یک سه درم شادنج عدسی مغسول دو درم بدستور
مقرر کحل سازند **کحل الجواهر** که همان منافع دارد صنعت آن مروارید ناسفته مرجان
قرمزی اقلیمیای ذهبی اقلیمیای فضی پوست هلیله زرد از هر یک دو درم اثمد پنجدرم مرجان سفید
مامیران چینی فیروزه نیشاپوری لعل بدخشی دارفلفل صمغ عربی حضض مکی زعفران شادنج
مغسول از هر یک یکدرم دهنه قبرسی نیم درم بدستور مقرر کحل سازند و بمیل ذهبی بچشم کشند
کحل الجواهر منقول از حاوی صغیر حافظ صحت عین است و مقوی قوت باصره
چشم را جلا دهد و قوت باصره را حدت بخشد صنعت آن اثمد اصفهانی هشت درم مرقشیشا
پنجدرم اقلیمیای ذهبی محرق مغسول ده درم مروارید ناسفته سه درم لعل بدخشی زعفران از
هر یک یکدرم ساذج هندی دو درم مشک ترکی خالص نیم دانگ کوفته بیخته نیکو سحق نمایند و
بچشم کشند در هفته یک مرتبه یا دو مرتبه بحسب حاجت **کحل الجواهر** که مقوی باصره بود و جلای
تمام بخشد و صحت چشم را نگاه دارد صنعت آن سرمه اصفهانی شش درم توتیای هندی
دو درم مامیثا مرجان قرمزی دهنه فرنگی عقیق یمنی مامیران چینی فلفل سفید دارفلفل اقلیمیا

و دو درم صمغ عربی یک [...] سادج هندی روسنج از هر یک یکدرم و نیم صبر سقوطری و
مرمکی صافی [...] الطیب زعفران طباشیر سفید سرطان بحری محرق مغسول شیشه
رومی مغسول از هر یک یکدرم و هشت قیراط [؟] چهار دانگ کافور قیصوری دو دانگ مشک
ترکی یک دانگ و نیم و در نسخهٔ دیگر توتیای هندی طباشیر سفید از هر یک چهار دانگ است
اجزا را هر یک علیحده کوفته بحریر بیخته وزن نموده پس همه را یک جا کرده سحق نموده در سرمه
دان چینی یا زجاجی کرده بچشم کشند کحل عزیزی به نسخهٔ شفائی بصر را تیز گرداند و نافع
چشم به بر[؟] و سبل را نافع باشد صنعت آن سرمهٔ اصفهانی سوخته پنج درم اقلیمیا طلا
و نقره شادنج عدسی مغسول فلفل دارفلفل نوشادر صبر حضض کلی توتیای هندی زعفران
سرطان بحری از هر یک یکدرم زنجبیل نیم دانگ مشک سه حبه قرنفل دو دانگ صلایه
کرده در چشم کشند کحل الضبابین[؟] و کحل الربانین تیز گرداند بصر را و تقویت دهد آن را و ظلمت
آن را دور گرداند صنعت آن پوست بلیلهٔ کابلی ریزه ریزه کرده در آب انار ترش غرقه دو یا [؟]
بخیسانند آن قدر که از زردی آن بگذرد و بگذارند سه روز و خشک کنند در سایه در موضعی
که نرسد باد و غبار پس سحق نموده بگیرند از آن ده درم و اضافه کنند بر آن سرمهٔ اصفهانی
توتیای هندی مغسولین توبال نحاس مغسول از هر یک سه درم تخم بلیلهٔ کابلی محرق یک مثقال
حضض هندی صبر سقوطری مامیران چینی از هر یک دو درم ادویه را سحق بلیغ نموده با آب انار ترش
سرشته در سایه خشک نمایند پس نیکو بسایند تا چون غبار گردد نگاه دارند و وقت حاجت بکار
برند کحل که جلا دهد عین را صنعت آن سرمهٔ اصفهانی یک مثقال مروارید ناسفته
یک درم مشک خالص یک قیراط کحل را سوخته ساییده مغسول نموده مروارید را ساییده
شسته مشک را در آن داخل کرده خشک نمایند و باز به آب باران ساییده خشک نمایند پس
بسایند تا چون غبار شود و استعمال نمایند کحل جلا از دستور مسمی بیمارستان صنعت آن اثمد
مغسول یک اوقیه فلفل دارفلفل نمک اندرانی زبد البحر از هر یک یکدرم کوبیده بیخته پس سحق نموده
مانند غبار برداشته استعمال نمایند کحل دیگر که در خزانهٔ حضرت سلیمان بن داود علی
نبینا و آله و علیهما الصلوة والسلام پس منتقل شد بسوی انوشیروان ملک کسری پس منتقل شد

بسوی سید ما و مولای ما علی بن ابی طالب علیه السلام و بود مخفی از چشمهای مردم و این نادر و
از اسرار است و این نسخه یافته نمیشود نزد اطبا و حکما صنعت آن بگیرند توتیای کرمانی یکدرم
کحل اصفهانی دو درم ملح اندرانی ربع مثقال زعفران نیم قیراط کافور ریاحی یک حبه پوست بلیله و
بلیله پنجدانگ پس بخیسانند پوست بلیله و بلیله را در آب آن مقدار که بپوشد آنرا و بیندازند
دران ادویه را و جوش دهند تا آنکه ربع آب بماند و صاف کنند آن را بخرقه و خشک کنند
و بسایند سائیدنی نیکو تا آنکه مثل غبار گردد و استعمال نمایند در چشم وقت غروب آفتاب چشم را کمال
قوت بخشند اگرچه مدتها باشد که ضعف او را عارض شده باشد انشاء الله تعالی کحل منقول
از اسناد معروف بدواء الکتاب جهت حفظ صحت چشم و نشف رطوبات و تقویت بصر صنعت
آن سرمه اصفهانی مربی با آب باران دو درم شیاف ابیض بزر البور و از هر یک یکدرم بلیله
زرد نیم درم کافور و املی با آب غوره سایند و کحل سازند کحل دیگر جهت دفع بیاض و دمعه و حکه
و ضعف باصره که حکیم مهدی در رساله مجربات خود نوشته که از تالیف استاد من است صنعت آن
کحل ابیضا انزروت سفید مربی بشیر زنج مقشر مامیران چینی از هر یک پنج مثقال سرمه سنگ چهار
مثقال اجزا کوفته بیخته مانند غبار استعمال نمایند کحلی که نافع است از برای غشاوه و بیاض
عین صنعت آن اثمد محرق مغسول [illegible] نبات سفید بگلاب صلایه نموده در چشم کشند
اثیر الملوک بفتح همزه و کسر ثای مثلثه و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم رای مهمله نافع است
از برای ناخوشی بوی دهان و ورم گلو و فرود آمدن ملازه و جوشش دهان و گلو صنعت آن
نشاسته پنجدرم طباشیر سفید مازوی سبز سماق از هر یک دو درم زرورد سه درم زعفران
قاقله از هر یک یکدرم نبات سفید تخم خرفه عدس مقشر از هر یک چهار درم کافور قیصوری دو دانگ
کوفته بیخته در هم آمیزند و در دهان بپاشند اثیر الملوک دیگر نافع است از برای بخر و اورام
حلق و سقوط اللهاة و قلاع صنعت آن حاقشا پنجدرم طباشیر سفید مازوی سبز [illegible] سماق
منقی از هر یک دو درم زرورد سه درم قاقله یکدرم زعفران یکدرم شکر طبرزد عدس مقشر تخم
خرفه از هر یک چهار درم کافور قیصوری دو دانگ اجزا را کوفته بیخته بر دهان و حلق بپاشند
و این مرکب یازده جزو است و وزن مجموع اجزا بیست و هشت درم و دو دانگ است

و مصلحش عناب و مضر است بمعده مصلحش گلقند و در مبرودین مصطگی و لندر و عسل و قدر شربتش تا نیم رطل و بدلش تمر هندی و اما اجاص جبلی پس آن مجفف است و مطبوخ آن در گلاب قابض و صمغ آلو که آنرا الیبارسی صمغ فارسی نامند گرم تر از صمغ عربی و بیشتش کمتر از ان است و مفتت حصاة و جهت خشونت نافع و اکتحال آن جهت حدت بصر و ضماد آن با سرکه جهت قوبا و جوشش بدن اطفال مفید اجاصیه غذای موافق است از برای محرورین و اصحاب صفراوی و صفراوی و تشنگی و تبهای صفراوی و اصحاب صداع و خارش بدن و باید دانست که اجاصیه اقسام است قسمی آن است که برنج را در آب به پزند و آلوی تر یا آلوی خشک هر کدام که باشد بجوشانند و صافی نموده آب آلو را با شیرهٔ بادام شیرین اضافه نموده چند جوش دیگر داده یکبار بر هندو اگر اسفاناخ یا خرفه تر یا کدو داخل نمایند بهتر است و اگر ماش مقشر یا برنج نیز باشد خوب است و این مزورهٔ اجاصیه را در وقت حمی و شدت حرارت استعمال باید نمود قسمی دیگر آن است که گوشت بره یا بزغاله یا گوشت طیور یا مرغ بچه یا خروس بچه و چون مرغ و خروس جوان یا دراج و کبک و تیهوج و امثال اینها قطعات نموده در آب و نمک و پیاز بقدر حاجت بجوشانند و کف آن را بگیرند پس آن گوشت را از آب برآورده با روغن گاو و پیاز حلقه کرده و قدری از مصالح حاره چون دارچینی و زیره و هیل داخل نموده سرخ نمایند پس آب بقدر حاجت داخل کرده و پارچه قدری دارچینی و کشنیز خشک و دانه هیل و قرنفل الطیب در ان انداز ند و به پزند چون گوشت قریب به پخته شدن رسد آب آلو بقدر حاجت داخل کرده به پزند تا بقدر حاجت پخته شود فرود آورده با نان و یا با پلاو بخورند و اگر خواهند ترش یا شیرین شود یعنی چاشنی دار بمقداری که چاشنی آن مطلوب باشد زرد آلوی خشک کرده که آن را قیسی نامند یا انجیر داخل نمایند و اگر خواهند فی الجمله سفیدی بهم رساند کفی برنج سا کوبیده در اول طبخ داخل نمایند و اگر اندک زعفران داخل نمایند از برای آوردن تفریح موافق است و اگر خواهند درین اجاصیه از بقول مثل اسفاناخ و خرفه تازه و ترشه و برگ چقندر و بیخ چقندر رو سق کرده در وقت طبخ داخل نمایند مناسب است و این غذا موافق است از برای امزجهٔ صفراویه ملین طبع است و تسکین مرهٔ صفراویه

محمد بن زکریا در کتاب اغذیة المرضی گفته که هرگاه صداع حار ساکن نشود و قوت در بدن
بسیار باشد پس تغذی باجاصیه با گوشت و دراج و طیهوج و جوزه مرغ که در آن سیب و به
داخل کرده باشند **اجاصیه برنگ دیگر** که ملین طبع است و مطفی مره صفرا و کاسر
حدت خون و نافع برای حمیات حاره صنعت آن بگیرند آلو خواه یعنی ترش و در آب بجوشانند
و بمالند و بپالایند و بپالایش داخل کنند ران ابار بریان مقلو بروغن بادام شیرین و کشنیز خشک کوفته
بر آن بپاشند و تناول نمایند و این اجاصیه نافع است صداع بمشارکت قلب را به سبب سوء
مزاج دموی قلب چون استعمال کرده شود بعد از فصد **آش اجاص** صنعت آن گوشت
را قطعات نموده با آب و نمک و قدری پیاز بجوشانند و کف آن را بگیرند پس با قدری روغن
سکا و آن را سرخ نمایند و آب داخل کرده بپزند تا گوشت پخته شود و قدری برنج که آن را
شسته و خیسانیده باشند نیز داخل نمایند و چون برنج پخته شود آب آلوی تازه در آب پخته
یا آب آلوی خشک در آب پخته پالوده با قدری نعناع تازه و نمک بقدر حاجت داخل کرده
آنمقدار بجوشانند که ترشی آلو در جرم برنج نفوذ کند پس فرود آورده کشیده بخورند **رب**
اجاص سرد و تر و ملین طبع و مسکن حرارت و تشنگی و تبهای گرم صفراوی و التهاب
مواد و در سائر آثار مثل آب اجاص است صنعت آن بگیرند آب آلوی تر و با آتش بسیار
ملایم بپزند تا بقوام آید و احتیاط کنند بوقت طبخ که نسوزد و بکار برند و اگر قدری شکر سفید یا
قند یا نبات داخل نمایند عند الطبخ بد نیست و در حمیاتی که در غایت قصری نباشند در
حدت که بحران آنها هفتم و یازدهم است باید که بعوض غذا اشربه غذائیه دهند چون رب
اجاص و مانند آن **سکنجبین سفرجلی** اجاصی نافع است از برای صداع یابس وقتیکه
با حرارت مزاج باشد بجهت آنکه درین علت تقویت معده واجب است از برای تقویت هضم
بجهت آنکه اگر هضم قوی باشد غذای بسیار از برای بدن متولد می شود و کثرت غذا موجب
ترطیب است پس ضروریست در ادویه ایشان چیزی مثل آب سفرجل یا رب آن پس اگر
با این قبض باشد ناچار است از تلیین پس ضروریست که ادویه مثل اجاص یا تمر هندی باشد
و از این جهت سکنجبین سفرجلی و اجاصی نافع است ایشان را صنعت آن بگیرند آلوی

سیاه نیم من و بشویند. در دو رطل آب و دو اوقیه گلاب یک شب بخیسانند پس بجوشانند
تا یک رطل آب بماند صافی نموده یک رطل شکر صافی و یک رطل آب به شیرین داخل کرده
بجوشانند و کف آن را بگیرند پس باز صاف نمایند تا در شکر نمایند پس پنج استار من تبریزی
سرکه انگوری داخل کرده در دیگ سنگی با آتش ملایم بجوشانند تا بقوام آید پس فرود آورده
سرد کرده در شیشه نگاه دارند شربتی دو اوقیه **فصل در بیان شرابهای مرکبه اصل**
عمود در آنها اجاص است **شراب اجاص** ساده سرد و تر
و ملین طبع و مسکن تشنگی و صداع صفراوی و دردهای حار و اسهال است قرشی گفته که این
شراب نافع است صداع حار را لیکن باید که استعمال کرده شود با شراب نیلوفر یا شراب بنفشه
بجهت آنکه دماغ از ترشی آن متضرر نشود که موجب زیادتی صداع شود پس لازم است که
تدارک ضرر آن بچیزی که در آن تلیین و لزوجت و مسکن صداع حار باشد کرده شود و نیز گفته
که آشامیدن شراب اجاص با لعاب بزرقطونا در حالت قبض طبیعت نافع است صداع حار را
و محمود بن الیاس گفته که آشامیدن شراب اجاص با گلاب می باشد مفید مر صداع حار را و
بسا باشد که در علاج صفراوی غیر مستحکم کافی باشد آشامیدن شراب اجاص به تنهائی یا
با اندک سقمونیا نموده باشد محتاج به دوائی دیگر **صنعت** آن بگیرند آلوی سیاه یا آلوی بخارائی
هر کدام که باشد و شسته در آب بخیسانند پس بجوشانند تا مهرا شود و صافی نموده قدری گلاب
و بوزن آلو قند سفید داخل کرده بقوام آورند و در ظرف چینی نگاه دارند **شراب اجاص**
تبهای حاره و درد سر یرقان را نافع و ملین طبع و مسهل صفرا است **صنعت** آن آلوی بخارائی
را در آب بخیسانند و بجوشانند تا مهرا شود و صافی نموده نبات سفید بقدری که خوش طعم گردد
داخل کرده بقوام آورند و اگر قدری سقمونیای محموده مشوی داخل نمایند قوی الفعل می شود و محمد
بن زکریا در کتاب اغذیه المرضی گفته که نافع است اصحاب صداع حار مادی را باید که بگیرند
شربتی از شراب اجاص ساده و حل کنند در آن قیراطی تا دانگی از سقمونیا و بیاشامد
و نافع است از برای اصحاب قولنج حار آشامیدن شراب اجاص ساده **شراب اجاص**
که ملین طبع است **صنعت** آن به نسخه حکیم مظفر الدین شفائی آلوی سیاه یک صد عدد قند سفید

منقی از حب و لیف و قشر یک چهار یک من تبریزی نیم کوفته سر بسته از هر یک بیست درم همه
را در کیسه کتانی کرده در پنج من آب بخیسانند پس بجوشانند تا یک من رسد پس کیسه
را بمالند و بفشارند و آب را صافی نموده یک من شیر خشت ترنجبین خراسانی پاک کرده از تخم و خاشاک
دران حل کرده باز صاف نموده بجوشانند و کف آن را بگیرند و چون دیگر کف ننماید صاف
نموده باز بر آتش کرده بقوام آورند پس فرود آورده مقدار یک مثقال سقمونیا مشوی نیم
مثقال زعفران دران حل کرده نگاه دارند شربتی تا دو اوقیه **شراب اجاص** مسهل از نسخه
حکیم سید که در شرح موجز قرشی ذکر کرده مسهل صفرا و بلغم رقیق است و نافع است از برای حمیات
حاره و امراض صفراوی و بلغمی صنعت آن آلوی سیاه جید فربه یک صد عدد عناب
جرجانی فربه بزرگ جید سی عدد تمر هندی منقی از قشر و لیف و حب سی درم گل بنفشه خشک
بیست درم تربد سفید مجوف مدبر بیست درم تربد را کوفته در کیسه کتانی کرده با جمیع ادویه را در
آب یک شب بخیسانند و روز دیگر بجوشانند و صافی نموده پس بگیرند یک رطل ترنجبین پاک
کرده از خاشاک و تخم و یک رطل شکر سفید و این هر دو را با قدری آب بجوشانند و سفیده تخم
مرغ بران زده کف آن را بگیرند و چون دیگر کف ننماید صافی نموده در مطبوخ مذکور
داخل نموده بقوام شراب آورند و از آتش برگرفته سقمونیا انطاکی مشوی یک مثقال زعفران
نیم مثقال سقمونیا را با آب به شیرین یا رب به شیرین حل کرده زعفران را با گلاب سوده هر دو را
داخل کرده نیکو بهم زنند و نگاه دارند شربتی از ده درم تا ده مثقال و بعضی گفته اند تا بیست
درم استعمال نمایند **شراب اجاص ساده** مسکن صفرا و نافع است از برای صداع
صفراوی و دموی بسبب آنکه سرد است و ملین و مزلق بعد از تنقیه تام هرگاه بوده باشد
طبیعت قبض نافع است از برای تسکین سوء مزاج مختلف از صفرا و دم صنعت آن
بگیرند آلوی سیاه و بشویند در آب پاکیزه و پاکیزه و در دیگ سنگی کرده بریزند بران آب بقدریکه
چهار انگشت مرتفع از روی وی بگذرد و پس بجوشانند تا آب به نصف رسد پس صافی نموده
باز در همان دیگ کنند بجوشانند تا به نصف رسد قند سفید بقدریکه مزه آن را خوش کرده اند
داخل کرده بقوام آورند شربتی دو اوقیه و گفته اند مقدار آن بیست که بوده باشد وزن

قند لطیف وزن آلوها هرگاه اراده کرده شود که بگردد فعل آن قوی در اسهال صفرا استفراغ او ارا
به بدل کنند قند را به ترنجبین و یا شیرخشت هرکدام که باشد مثل وزن قند و بقوام آورند و در
وقت خوردن نیم دانگ سقمونیای مشوی داخل نمایند و بعضی یک دانگ گفته اند و اگر در وقت
طبخ بقدر ربع آب گلاب داخل نمایند قوی گردد اقوی **شراب اجاص** اهل این نسخه
سید اسمعیل در ذخیره صنعت آن آلوی سیاه یکصد عدد و عناب جرجانی صد عدد و تمر هندی
منقی صد اوقیه گل بنفشه خشک تربد سفید مجوف مدبر از هر یک دو اوقیه تربد را نیم کوفته در کیسه
کتانی کرده همه را در پنج من آب بجوشانند و کیسه را متصل بمالند تا ثلث آب بماند صافی نموده
سی استار ترنجبین خراسانی و نیم من شکر سفید در آن افکنند و بجوشانند و سفیده تخم مرغ
بدان زنند و کف آن را بگیرند چون دیگر کف نیاورد صافی نموده بقوام شربت آورند
و یک درم سقمونیا و نیم درم زعفران بگلاب سوده بعد از فرود آوردن از آتش در آن داخل نمایند
و نگاه دارند شربتی از ده درم تا ده مثقال **شراب اجاص** مسهل صفرا و نافع صداع
صفراوی را هرگاه که بوده باشد با آن تب که مانع از استعمال مسهلات بعسرت باشد او قتیکه
با آن صفرا شایبه از بلغم باشد استعمال نمایند صنعت آن آلوی سیاه که آن را شسته پاکیزه
شده باشد یکصد عدد و تمر هندی منقی از حب و لیف نیم رطل تربد سفید مجوف مصمغ
مدبر بنفشه از هر یک بیست درم تربد را نیکو کوفته با بنفشه در پارچه کتانی بسته مجموع را
در دیگ سنگی کرده ده رطل آب بر روی آن کنند و بجوشانند تا دو رطل بماند پس کیسه را
نیکو بمالند و بفشارند و دور کنند و مطبوخ را بگذارند تا ته نشین شود و آن را صافی نموده
باهستگی تا درد در آن داخل نشود و باز در دیگ کرده بقوام آورند پس فرود آورده یک
مثقال سقمونیای مشوی سوده داخل کرده بهم زنند تا نیکو مخلوط شود و در ظرف چینی نگاه دارند
شربتی دو اوقیه و نیم **شراب اجاص** مسهل صداع خاصی منقول از قرابادین قلانسی
صنعت آن آلوی سیاه و تمر هندی منقی از حب و لیف از هر یک دو رطل عناب خراسانی
سپستان پنجاه عدد و در شش رطل آب بجوشانند تا بدو رطل برسد صاف نموده آب انار شیرین
آب انار ترش آب سیب شیرین آب سیب ترش آب انبه از هر یک نیم رطل [illegible]

یک رطل داخل کرده بقوام آورند پس فرود آورده در ظرف چینی نگاه دارند شربتی دو اوقیه
شراب اجاص ساده نافع از برای تسکین حرارت و صداع بمشارکت قلب
بسبب سوء مزاج صفراوی قلب صنعت آن بگیرند آلوی سیاه بزرگ فارسی و پاک بشویند
که غبار و خاکستری که در آوان خشک کردن می افتد دور کرده دو رطل در پنج رطل آب
بجوشانند تا دو رطل و نیم بماند صافی نموده دو رطل و نیم نبات سفید داخل کرده بقوام آورند
شربتی از یک اوقیه تا دو اوقیه و اگر نصف وزن نبات گلاب داخل نمایند می گردد انفع
شراب اجاص نافع است جهت سرسام دموی مستعمل بعد از فصد صنعت آن آلوی سیاه
آلوی بخارائی از هر یک پنجاه عدد تمر هندی منقی از حب و قشر و لیف یک چهار یک من تبریزی
همه را در یک من آب یک شب بخیسانند و صبح صافی نموده یک من ترنجبین پاک کرده
دران داخل کرده یک جوش داده مالیده صافی نموده دو اوقیه گلاب داخل کرده بقوام
آورند و تلیین بطن باین شراب نافع است از برای سرسام حادث از صفرا و چون آشامیده
شود و بعد از فصد در دارد موی نرم پیکر دانند طبع را و نافع است از برای آن و قومی
گفته اند که هر گاه بوده باشد در دو از دو سر صفرا غالب میباشد آشامیدن شراب اجاص
بالعاب بزر قطونا نافع بجهت آنکه ملین طبع است و فرو می نشاند ابخره را و رفع مینماید سرسام صفراوی
گفته که گاهی بحسب نادر میباشد صرع از صفرا و دور نیست که بوده باشد آن نوع از صرع که مسمی
است بام الصبیان و حادث نمی شود این علت مگر آنکه با آن تپ باشد و علاجش بشراب
اجاص یا تمر هندی است از برای استفراغ صفرا به نسخه که در حسب نسخه اول ذکر شد
و این شراب را باید با آب سرد بصاحب این علت بخورانند **شراب اجاص** نافع
از برای قرانیطس صنعت آن آلوی سیاه آلوی بخارائی تمر هندی از هر یک ده استار بآب
بخیسانند و صبح صافی نموده ترنجبین خراسانی یک رطل و نیم داخل کرده یک جوش داده
بمالند و صافی نمایند و در دیگ سنگی بقوام آورند شربتی دو اوقیه بارد الفواکه **شراب**
اجاص مسهل صفرا براند و تپهای صفراوی را نافع بود و جوانان و مزاجهای گرم را سود
دارد صنعت آن آلوی بخارائی تمر هندی از هر یک بیست درم ترنجبین شیر خشت

از هر یک پانزده درم مجموع را بخیسانند و صبح صاف نموده بجوشانند و با یک چهار یک من
قند بقوام آورند و در آخر ده دانگ سقمونیا سوده اضافه کنند و بوقت حاجت مقدار بیست
درم این شربت با ده درم گلاب نیمگرم بیاشامند **طبیخ اجاص** ساده مسهل بی
اذیت است و موافق سینه و مثل سایر ترشیها مضر سینه و سرفه نیست صنعت آن
آلوی سیاه یا آلوی بخارائی هر کدام که باشد نیم رطل آن را در یک رطل و نیم آب بجوشانند
تا نیم رطل باقی ماند صافی نموده قند سفید دو اوقیه داخل کرده بنوشند **طبیخ اجاص** مسهل
جید است و بی اذیت و موافق سینه است و مثل سایر ترشیها مضر سینه نیست صنعت آن
آلو نیم رطل عناب جرجانی بیست عدد در یک رطل آب بپزند تا بنصف رسد صافی نموده گلقند
آفتابی خیارشنبر بنفشه از هر یک ده مثقال در آن حل کرده صافی نموده بنوشند **قلیه آلو**
محرور المزاجان صفراوی و دموی را غذائی نیکو و لذیذ و مسکن حدت و ثوران آن
هر دو است صنعت آن بگیرند گوشت بره یا بزغاله و قطعات نموده با پیاز و نمک در آب
بجوشانند و کف آن را بگیرند پس بیرون آورده با روغن گاو سرخ نمایند و مصالح
مانند دارچینی و دانه هیل و قرفه و قرنفل داخل کرده با آب بپزند چون خوب پخته شود آلوی
تر یا آلوی خشک را در آب بپزند و بمالند و داخل کرده بپزند و اگر مصالح را در پارچه
کتانی بسته در آن اندازند بهتر است و نمک بقدر حاجت و چند طاقه نعناع تازه هم
داخل نمایند و اگر چاشنی دار خواهش نمایند اندک قند داخل نمایند که چاشنی دار شود
پس تناول نمایند **مربای اجاص** موافق امزجه حاره و مفید است برای رفع
کسالت قلب بسبب سوء مزاج صفراوی قلب صنعت آن آلوی بخارائی هر قدر که خواسته
باشند یک شب در آب گرم بخیسانند و صبح بجوشانند چون قریب گردد بمهرا شدن شیره
شکر یا نبات سفید داخل کرده بقوام آورند و اگر خواهند ترش تر شود قدری آب لیموی
تازه در وقت طبخ داخل نمایند **مزوره اجاص** نافع از برای باشرا و حصبه یابس
صنعت آن بگیرند اجاص و عناب و سفرجل و بپزند در مرقه ماش که با قلیل کدو و نیز در آن
داخل کرده باشند و چون خوب مهرا شود و مطیب نمایند آن را به روغن بادام شیرین فرود

آورده در ظرفی کنند ... خورند و گاهی داخل کرده می شود اجاص در مطبوخات و مطبوخ بلاو
و نیکو میکند. **مطبوخ اجاص** که صفرای محترقه را دفع کند صنعت آن آلوی
سیاه بیست عدد و تمر هندی منقی از رشایف و تخم بیست درم گل سرخ ده درم تخم کاسنی
پنج درم بوده تر و شاخ در گلاب جوشانیده صافی نموده ترنجبین سی درم در ان حل کرده
صافی نموده ریوند چینی سوده دو دانگ بران پاشیده بیاشامند **معجون اجاص**
منقول از تذکرة الطب کی مسهل جمیع اخلاط حاره و محترقه و مواد جذام و داء الحیات
و عطش است صنعت آن بگیرند نیم رطل آلوی بخارائی و مثل آن تمر هندی و هر یک از عناب
و سپستان مویز منقی سی مثقال هلیله زرد و تخم کشوث افسنتین بنفشه از هر یک پانزده مثقال
گل سرخ ده مثقال تخم خطمی و خبازی رازیانه صندل زرد از هر یک چهار مثقال در آب
بپزند صاف نمایند و با سی مثقال ترنجبین و یک وزن ادویه شکر بقوام آورند و طباشیر کثیرا
صمغ عربی سقمونیا انشاستدار هر یک پنج مثقال اضافه کنند و اگر خواهند که در اسهال
قوی تر شود ترنجبین دو وزن ادویه و سقمونیا را اضافه نمایند و قدر شربت تا سه مثقال

فصل در بیان نقوعاتی که اصل و عمود در انها اجاص است نقوع
اجاص ساده مرطب معده است و جهت غثیان و قی صفراوی مفید و مزلق و ملین و مسهل
صفرای رقیق و مسکن حرارت و تشنگی و جهت تبهای گرم و صداع حار صفراوی و خارش
بدن مفید است صنعت آن آلوی سیاه یا آلوی بخارائی بیست عدد در یک رطل آب بقدر
خوراک بخیسانند یک شب صبح صافی نموده بی آنکه دست بمالند قدری شکر سفید یا ترنجبین
یا شیرخشت بقدر پانزده مثقال در آب حل کرده باز صافی نموده بیاشامند و لیکن باید
که کافی باشد در علاج صداع صفراوی غیر مستحکم آشامیدن این نقوع مخصوص آنکه بعد از
صافی نمودن آب آلو گلاب شکری شیرین نموده بیاشامند و علاج بدوای دیگر نباشد
و نیز آب نقوع با جلاب شکری یا شراب نافع است از برای صداع بمشارکت معده
بسبب غلبه صفرا و بحران آن **نقوع اجاص** که ملین طبع و نافع است از برای حرارت
مزاج و تپ صفراوی ... صنعت آن آلوی بخارائی بیست دانه عناب ده دانه

تمر هندی ده درم شب در آب بخیسانند و صبح صاف نموده شربت بنفشه یا شربت نیلوفر
از هر کدام که باشد ده درم داخل کرده بنوشند و غذا ماش برنج با آب تمر هندی و اسفاناخ
و شیره بادام بخورند مطبوع اجاص دیگر اقوی از اول در تلیین طبع صنعت آن آلوی
بخارائی آلوی سیاه از هر یک ده دانه تمر هندی ده درم عناب ده دانه شب بخیسانند
و صبح صاف نموده شیر خشت خراسانی ترنجبین از هر یک پانزده درم دران حل کرده صاف
نموده بنوشند مطبوع اجاص نافع از برای صداع دموی و صفراوی و صداع حادث
از اورام حاره سر و صداع حادث از حمیات دموی و از برای سرسام حار و چون بنوشند
بعد از فصد قیفال و اگر فصد را مانع باشد بعد از حجامت نقره یا حجامت بین الکتفین
صنعت آن آلوی بخارائی آلوی سیاه عناب از هر یک ده دانه در آب گرم یک شب
بخیسانند و صبح صاف نموده فلوس خیار شنبر ترنجبین از هر یک پانزده درم دران حل کرده
صاف نموده روغن بادام شیرین یک مثقال دران داخل کرده بیاشامند و ظهر غذای
ماش برنج بخورند باب الالف مع الذال المعجمه اذاراقی بفتح همزه و فتح
ذال معجمه و الف و فتح را مهمله و الف و قاف و یای آخر حروف لغت سریانی و بعربی قاتل الکلب
و حب الغراب نیز و بفارسی و هندی کچله و کچولا نامند و درخت آن بقامت درخت
نارنج بزرگ و درخت بیل هندی و ثمر آن بقدر نارنجی با پوست سرخ رنگ می‌بود و در جوف
آن دانهای کچله می‌باشد و لحم چندانی ندارد و برگ آن شبیه برگ بیل و آن تخم بسیار تلخ
خشک و بنهایت صلابت در آخر سوم گرم و خشک است و سم حیوانات و مردم دارد و بالخاصیه
مبدل مزاج بسیار سرد است بمزاج طبیعی بدون احتراق اخلاط و جهت فالج و استرخا و سائر
امراض بارده اعصاب و امراض عصبانی و در دیگر مجرب دانسته اند و ضماد آن جهت کلف
و جرب و قوبا و عرق النسا و مفاصل و امراض بارده مفید است و مسکر و مشوش ذهن است
و مصلحش شکر و ادویه خوشبو است و قدر شربتش از یک دانگ تا دو دانگ است و یک
مثقال آن کشنده و اطبای هند خواص بسیاری برای آن ذکر کرده اند حب اذاراقی
نافع از برای وزب صنعت آن اذاراقی را پارچه کرده در آب بخیسانند آن مقدار آب که

دو انگشت بر بالای آن آید پس بجوشانند آن مقدار که تمام آب سوخته شود و اذاراقی
سیاه کرده پس بکوبند و با افیون و فلفل و گل ارمنی از هر یک شش ماشه سحق بلیغ نمایند و حبوب
بندند هر حبی بقدر حمص لهذا شربتی یک حب تا سه حب برای درد گوش نیز نافع است که با آب برگ
تانبول حل کرده قطور نمایند و برای تپ بلغمی با شیره زیره سفید بخورند و برای درد
دندان نیز مفید است که در زیر دندان مولم گذارند **معجون اذاراقی** مسمی بمبدل المزاج
از تالیف میر محمد مؤمن در مرکبات تحفه گفته که جهت قطع عادت افیون بغایت مجرب است و در
دفع استرخا و فالج و امراض بارده و درد مفاصل و عرق النسا و سلس البول بغایت نافع
است صنعت آن سه مثقال اذاراقی که کچله نامند در شیر خیسانیده پوست آن را جدا
کرده بسوهان ریزه نموده بعد از آن نرم صلایه نمایند گاوزبان ابریشم زرنباد مغز نارجیل
مقشر اسطوخودوس مغز چلغوزه شقاقل از هر یک سه مثقال سنبل الطیب عود هندی صندل
سفید قرنفل از هر یک یک مثقال آمله منقی پوست هلیله سیاه از هر یک پنج مثقال اجزا
کوفته بیخته با سه وزن ادویه عسل مصفی سرشته معجون سازند شربتی یک مثقال تا دو
مثقال مداومت نمایند **معجون اذاراقی** دیگر که از اطبای هند است جهت تقویت
باه و رفع درد کمر و فالج و استرخا و وجع مفاصل پیران سرد مزاجان را بسیار موافق
صنعت آن یکصد اذاراقی را هر قدر که خواهند هفت روز در شیر بخیسانند و هر روز صبح
و شام شیر را تبدیل نمایند و بعد از هفت روز مقشر نموده نیم پاو آن را در پارچه بسته در
دیگی که گنجا دران ده آثار شیر تازه دوشیده باشد و هر مقدار اذاراقی مقشر زیاده باشد
شیر از همان مقدار زیاده کنند معلق دران آویزان کرده بآتش ملایم جوش دهند تا آنکه
شیر غلیظ مانند جوه شود پس برآورده با آب گرم پاک شسته خشک کرده سوهان نموده نرم کوفته بیخته
فلفل سفید فلفل سیاه دارچینی جوزبوا بسباسه مصطکی عود بلسان سعد کوفی آمله منقی
قاقله سنبل الطیب عود قماری زنجبیل نانخواه درونج صندل سفید زعفران دارفلفل
اجزا مساوی که مجموع بوزن اذاراقی باشد بعد کوبیدن و بیختن و با جمله کل اجزا عسل
مصفی مقوم سرشته بدین دستور که اول اذاراقی را داخل نمایند و بعد از آن سایر

ادویه را شربتی دو درم بیست یوم تا چهل یوم بخورند و در آن ایام و چندروز بعد ازان
از ترشی و بادی و حرکات نفسانی و بدنی اجتناب نمایند **اذخر** بکسر همزه و سکون
ذال معجمه و کسر خای معجمه و سکون رای مهمله و آن دو نوع است یکنوع اذخر بری است که آنرا
بعربی تبن مکه و خلال مامونی و بلغت رومی سخونس و سخینوس و سخنیس گویند و بعضی اطبا گفته
اند که سخنیس یونانی است و آن را بعربی طیب العرب نامند و بیخ اذخر سائیده را عنصول
نامند و بهندی اذخر را گندهبین و گندبیل نامند و گویند اذخر را بهندی کنتول و سوندهی
وروس و بفارسی کور گیاه و کاه مکه و گربه دشتی برای معجمه و لون گویند و بتصحیف خوانده
کسی که آنرا گربه دشتی خوانده برای مهمله و بای موحده و آن نباتی است بسیار شاخ و
باریک و بیخش غلیظ و برگش ریزه تر از گولان و از ان در حجم و قد کوچکتر و مائل بسرخی و زردی
و ثقیل الرائحه و شکوفه آن بسیار و انبوه و سفید و با عطریت و تند طعم و گزنده و قسم دوم آن
اذخر اجامی است و آن گیاهی است که از بیخ آن در هند خسخانه ها میسازند و گیاهش در شکل
شبیه باذخر بری است و لیکن گیاه آن نیست خوشبو چون اذخر بری است و بیخش خوشبو
و باریک و بسیار دراز است قریب بذراعی و آن را بفارسی بیخ والا نامند و اما اذخر بری
گویند که صنفی از آن می باشد غلیظ و تخم آن منحدر است اذخر بستی معروف گرم و خشک
است در درجه دوم و محلل و منضج و مدر بول و حیض و فضلات و مقطع اخلاط و منضج و مفتت
حصاة و مسکن اوجاع بارده باطن و مقاوم سموم هوام و جهت ورم جگر و سده آن و ورم
فم معده و رفع نفث الدم و باه و جهت استسقا و علل گرده و ریه و شدخ عضل با مصطکی
جهت تنقیه فضلات دماغی و با ترنجبین جهت صلابت سپرز و یک مثقال آن با فلفل بوزن
آن جهت رفع غثیان مجرب دانسته اند و جهت ازاله خوف نافع است و ضماد آن جهت
ورم بارد جگر و مثانه و معده و سپرز و ریاح جمیع اعضا و جلوس در طبیخ آن جهت ورم رحم
و درد مفاصل نافع و مضمضه و سنون آن جهت درد دندان و تقویت لثه و عمور و دفع رطوبات
و مداومت آشامیدن طبیخ آن جهت مفاصل بارده بغایت مفید و با سکنجبین جهت اواخر
تبهای بلغمی مجرب است و خوردن اذخر با مصطکی منقی فضول دماغی است و خائیدن بیخ

آن نافع از برای فالج و همچنین خائیدن آن با مصطکی و علک البطم و همچنین آشامیدن
یک مثقال آن نافع است از برای فالج و لقوه و تشنج رطب امتلائی و منقی فضول دماغ
و رحم است و چون آشامیده شود هر روز مقدار ربع مثقالی از آن با فلفل میباشد نافع
از برای تشنج رطب امتلائی و تطول بطبیخ اذخر و ضماد جرم آن نافع است از برای خدر و
تضمید بآن بر منبت اعصاب نافع است از برای استرخا و فالج و فقاح اذخر یعنی شکوفه
آن که بهندی سندهیه گویند لطیف تر در افعال بهتر از حشیش آن است و نافع است از برای
لقوه و فالج و نسیان و تنکو میکرداند حفظ را و منقی سر است از فضلات ردیه و رطوبات بلغمیه
و مفتح سدد گرده و لسبلب ت ادرار و مفتح بحر درین و مصدع است و مصلحش گلاب و عرق
نیلوفر و صندل و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال و بدلش راسن و قسط و فقاح آن قصب الذریره
است دهن فقاح اذخر در سوم گرم و خشک است و با قوت قابضه و آشامیدن آن جهت
تحلیل اورام بارده باطن و طلای آن جهت دردهای بارده و برص و رویانیدن موی و انواع
خارش اعضا و دفع ماندگی و دلوک آن بجهت درد دندان و ورم لثه و جوشش دهان
نافع است و چون این دهن را بر سر مالند نافع است از برای کابوس حادث از برد شدید
که برسد بر سر دفعة نزد خواب شیخ رئیس گفته که همین با این دهن خصوص بر سر و اصول اعصاب
نافع است از برای سکته بلغمی بجهت آنکه مقوی روح نفسانی و جواهر اعصاب است و محلل
فضول دماغ و فضول اعصاب از غیر لسف خصوص و قیتاکه فرا گیرد قوتی از زوفا و صعتر
و فودنج و حاشا و مانند اینها صنعت آن بگیرند فقاح اذخر تر را و در شیشه کرده زیت بقدری که
آن را بپوشاند بر روی آن کرده دو ماه در آفتاب گذارند و درین مدت سه چهار بار صافی
نموده هر بار شکوفه تازه داخل نمایند پس از آفتاب برداشته نگاه دارند و در وقت حاجت بکار
برند و اگر داخل نمایند درین دهن قدری زوفا و صعتر و حاشا و فودنج میکرد د اقوی آن
زمان دهن فقاح اذخر مرکب خواهد بود دهن ثمر اذخر نافع از برای برص و انواع حکه
عامه و گاه خلط کرده میشود در ادویه که میبرند اعیا را صنعت آن بگیرند ثمر پخته اذخر را و بپزند
با آب تا پخته شود و بعد از آن روغن کنجد تازه یا روغن زیت داخل کرده بپزند تا آب فنا

روشن بماند و احتیاط کند که نسوزد و استعمال نمایند **شراب اذخر** نافع است از برای
کشادن سده‌ها و ریاح متولده در معده و شراسیف و بجهت مغص و یرقان و ابتدای استسقا
منقول از خط حکیم محمد باقر که از منهاج الدکان نقل نموده صنعت آن اذخر مکی مصطکی رب
اصل السوس از هر یک نیم اوقیه سلیخه سیاه اسارون دارچینی پوست بیخ کبر زیره کرمانی
کرویا زوفای خشک رازیانه تخم کرفس از هر یک دو درم عود بلسان اشنه از هر یک یک درم
فقاح کبار قاقله صغار از هر یک مثقال تخم خطمی نیم اوقیه ادویه نیم کوفته در چهار رطل آب یک
شب بخیسانند و صبح بجوشانند تا بنصف رسد صافی نموده دو رطل شکر سفید صافی
دو رطل عسل سفید خوشبوی جید داخل کرده بقوام آورند شربتی یک اوقیه **عرق اذخر**
ساده مقوی معده و محلل و مفشی ریاح و مفتح سده‌ها و بی عدیل است از برای قولنج ریحی
و نهایت لطیف است با قوت تریاقیت و مدر بول و حیض و مقطع اخلاط و مسکن اوجاع
بارده باطنی جهت ورم جگر و استسقا و علل کرده و فم معده و ریاح و تفتیت حصاة و بهای
باهی سفید و عرق فقاح اذخر الطف از عرق نبات آن است و مضر محرورین و مصلحش
گلاب صنعت آن باید اذخر مکی یک من و سه من آب داخل کرده بطریق گلاب عرق کشند
و اگر از فقاح اذخر عرق کشند بهتر با همین طریق است **قرص فقاح اذخر** اسهال باز
دارد و استسقای زقی که با حرارت و اسهال باشد سود دارد و صنعت آن طباشیر
سفید گل سرخ گلنار فارسی زرشک منقی سماق منقی از حب کز مازج تخم حماض بریان
تخم کاسنی تخم خشخاش خرفه مقشر بریان از هر یک یکدرم سعد کوفی فقاح اذخر انیسون
سنبل الطیب دارچینی لک مغسول پوست بیخ کبر افیون از هر یک نیم درم کافور یک دانگ
ادویه کوفته بیخته بدستور اقراص سازند شربتی از یک مثقال تا دو درم **معجون اذخر**
نافع است کسی را که بواسطه درد معده طعام قی کند صنعت آن بیخ اذخر سعد کوفی از
هر یک یکدرم اشنه فلفل هلیله کندر نانخواه از هر یک نیم درم مصطکی عود خام از هر یک
دو دانگ قرنفل سنبل از هر یک دانگی زنجبیل دارچینی سلیخه پودنه از هر یک ربع درمی
مویز پاک دانه دو چند همه ادویه اول دانه‌های مویز را بر آورده بسیار نرم سایند و بس

بالب سوده بپالایند و آب آن اخذ کرده با آتش ملایم طبخ نمایند تا غلیظ گردد و ادویه کوفته بیخته با آن
بسرشند شربتی مقدار یک بادامی و در نسخه دیگر مصطکی عود خام قرنفل سنبل اصلی داخل نیست
و بجای ربع درم سدس درم است **باب الالف مع الراء المهمله ارجوان** بضم
همزه و سکون رای مهمله و ضم جیم و فتح واو و الف و نون معرب ارغوان فارسی است و آنرا
رعید آویند گرم مائل باعتدال است مخرج اخلاط لزجه و جهت سرفه و تب معده و کلیه و تحفه
لون گل آن را فارسیان مزه شراب میکنند و اعتقاد ایشان آن است که تفریح می آورد
و شکوفه میکرده اند حاق را و طبیخ آن مقی و منقی آلات تنفس و معده است و چوب سوخته آن
حابس نزف الدم و خضاب نیکو است و زنان از آن خطاط می سازند و بیخ آن را
جوشانیده در دو درم بجوشانند طبیخ آن مقی قوی است و مصلحش برگ عناب تمام و بدلش
صندل و نصف آن گل سرخ و دوا مثل ارجوان در ادویه معین قائم مقام تمر هندی است
شراب زهر ارجوان مفرح و نافع است از برای خمار صنعت آن بگیرند گل ارغوان تر
را کوبیده آب آن را بگیرند و صاف نموده بوزن آن نبات سفید داخل کرده بقوام آورند
شربتی دو اوقیه **مربای زهر ارجوان** بالغ خمار است خوردن آن صنعت آن
بگیرند گل ارغوان پاک کرده از سبزی و دو یک من از آن و من قند کوبیده داخل کرده بمالند
و در آفتاب گذارند تا بیست و یک روز پس استعمال نمایند ارز بضم همزه و رای مهمله و سکون
زای معجمه معرب ارز و رای یونانی است و بفارسی برنج و بتوران گرنج و بهندی چاول
و بسریانی روزی و بعربی ثمن گویند و نوعی از آن زرد آید در هندوستان و انواع آن بسیار
بعضی کاکون گویند و حکمای هند متفق اند بر آنکه برنج باعث طول عمر و صحت بدن است
و برنج هندی الطف است و لزوجت کمتر دارد و برنج سرخ فارسی را قبض بیشتر و سفید آن در
تغذیه قوی تر و گفته اند که اقسام برنج قابض و مسدد است و بتنهائی قلیل الغذا و جهت حبس
اسهال معوی و اختناق رحم و امراض گرده و مثانه مفید و با شکر کثیر الغذا و مسمن و مسمن
بدن و مولد منی است و با دوغ تازه و سماق مسکن حرارت و جهت اسهال صفراوی و تشنگی
و غثیان صفراوی نافع و با شیر تازه دوشیده جهت زحیر و بابه گرده بزور و بین گاو

جهت مشعشع آثار آن مصلح حال بدن و رنگ رخساره و مولد خلط صالح و موجب دیدن خواب
های خوب و آشامیدن آب مطبوخ آن که چون با الشعیر طبخ دهند مسکن لذع حدت اخلاط
مراری معده و امعا است و با شیر تازه پخته با لنا صفه که تا ده روز خورده شود جهت ازدیاد
منی مجرب است و گفته اند ارز یعنی برنج حبی خفیف الغذا و نیکو و حسن الاستمرا است و صالح
است اکثر طبایع را و بر جمیع اوقات غذا ایست برنج از گندم کمتر است اما مزاج برنج پس همانا
اطبا متفق اند در یبوست آن بعضی گفته که یابس در درجه دوم و اختلاف است میان ایشان
در حرارت و برودت آن بعضی گفته که بارد است در اولی و دیگری گفته که حار است در اولی و
دیگری گفته که قریب است باعتدال هر سه قول صحیح است زیرا که مرکب القوی است آن اجزا
بارده از صفیه [?] می باشد که چون در آب بجوشانند و آب مطبوخ آنرا بگیرند میگردد جرم آن بارد
در اولی و آبیکه در آن ارز پخته شده باشد حار در اولی است و جوهر ارز مرکب است از ین و
بعض و یبس معتدل است و سمرقندی در کتاب اغذیه گفته که بزعم قومی ارز می باشد سخن محرورین
و این قول معقول است بحسب تجربه و قیاس بجهت آنکه یبوست و لزوجتی که برنج را میباشد
هرگاه عمل کند در آن حرارت قویه که در ابدان محرورین است موجب زیادتی یبوست و
لزوجت آن میگردد و مزاج آن گرم بجهت آنکه چیزهای لزج کم رطوبت یابس بزودی قبول
تسخین و احتراق میکنند از حرارت قوی و مشاهده میکنیم از حال چیزهای لزج یابس بر آتش
مانند ناطف و نحو آن از اطعمه لزجه غلیظه پس برنج در حال حرارت قوی در مزاج تسخین میکند
بسبب اکتساب آن حرارت را از ان ابدان حاره و بسبب احداث آن سده در عروق
ماساریقیه بجهت لزوجت و یبسی که دارد و می چسپد در عروق لب یارنک و مانع رسیدن آب
می شود و کبد پس گرم میکرد اند مزاج محرورین را بالذات و بالعرض اما در امزجه مبرودین
و مرطوبین پس کم میکرد و لزوجت و یبوست آن بسبب شدن آن در رطوبات پس میل
میکند مزاج آن از اعتدال بجانب برودت و میگردد از انچه می باشد بریکی از دو
رای پس تبرید میکند و موافق ترین اوقات از برای خوردن برنج وقتی است که بوده
باشد هوا رطب بوده باشد در نهایت شدت شهوت طعام و آن بطی الهضم حابس و مسدد

است و مصلح آن مسکه تازه و شیرینی بسیار و نمک معتدل و جوشانیدن آن در آب نخالهٔ
گندم یک ... و نخالهٔ آن الب حب القرطم و انچه میباشند معین بر امساک و قوی میکرداند
... آن را آن است که بگیرند غیر مقشور آن را و اختیار نمایند از اقسام آن برنج
سرخی را که هندی ساتهی گویند و اندک آن را ابو دهند و مخلوط کنند با آن چاورس مقشر
بپزند و بجای روغن پیه گرده بز داخل کنند اما هرگاه بوده باشد برنج سفید بپزند آنرا الجهد ...
بلیغ مقارن قلیل ازان انچه مخلوط با آنست از قشور رقیق در روغن بادام شیرین یا سمن بقر
داخل نمایند یا روغن کنجد یا دنبه تا باشد آنرا قبضی در حبس طبیعت و چون آنرا با شیر تازه
دوشیده و آب بپزند میکرد طعامی شیا و کثیر الغذا معتدل در رطوبت و یبس بجهت آنکه رطوبت شیر
میکرد مخلوط بیبوست برنج پس میکرداند آنرا معتدل و درین حالت می افزاید منی را و فربه میکرداند بدن را
و تازه و نیکو میکرداند رنگ را خصوص آنگاه که آن شیر برنج با شکر و روغن بادام شیرین خورده شود
و برنج از برای کسیکه عادت بهم رسانیدن قولنج داشته باشد بد است و همچنین از برای
کسیکه مستعد بعروض سده باشد و نافع است از برای سحج صفراوی و قروح امعا و
درین حال لازم است که آن را اول بریان کنند پس بپزند تا مهرا شود و بگردد مانند کشک شعیر
و مانند حسو خورده شود و گاهی خورده میشود برنج مطبوخ با سماق و یا کشک بریان بقصد
قبض بطن و گاهی میپزند آن را با رایب از برای تلطیفه و تسکین عطش و حرارت مزاج
بعض اطبا گفته که برنج بالخاصیت محدث حرارت در معده و برودت در میزوجست و
ازین سبب است که قدمای اطبا مزوره برنج را بمرضی نفرموده اند و اغذیه متخذ از
برنج را مخصوص اصحا داشته اند چه در مرض احداث کیفیت ضد و در اصحا احداث کیفیت
مثل مطلوب است میفرمایند تحقیق درین امر آن است که در یونان ... برنج بسیار کم بوده و
برنج خوب پیدا نمی شد لهذا تجویز آن نفرموده اند و چون در بلاد فارس و هند بسیار
است و برنج خوب یافت می شود اطبای فارس و هند تجویز مزورات برنج از برای
مرضی بسیار کرده اند و گفته اند چون از غذا های مرکب القوی است در بدن احداث
کیفیتی موافق کیفیت آن بدن میکند و بدان سبب متضرر نمی گردند پس طبیب را لازم است

که در ہر مزاجی اصلاح کیفیت آن موافق آن کنند تا کیفیت ضد آن مزاج دران اثر کرده موجب
اصلاح آن مزاج گردد و خوردن برنج پاک سیکرا دانه فرحه را و میرو باند گوشت را البس نافع
ست از برای اصحاب سل خصوص چون پخته شود از ان شیر برنج از شیر خر و خورده
شود و قتیکه نبوده باشد تپ عفن و اغذیه لزجه قابضه مانند ارزیا بیه کوده بروغن
بادام شیرین بوداده باشد نافع از برای سحج و انفع است ازین آنچه با فندق بو
داده ساخته باشند و ہمچنین انفع ست ایشان را برنج بوداده که پخته باشند با اکارع
و نافع ست از برای اصحاب بول الدم عصیده فراگرفته از آرد برنج ہرگاه خورده شود
بعد از نقای قاروره از خون و لیکن پیش از نقای قاروره از خون صالح است ایشان
را اغذیه قابضه حامضه مانند سماقیه و نافع ست صاحب عسر ولادت را آشامیدن
ماء ارز شیرین کرده با ترنجبین و حقنه بآب مغسول آن جهت سحج و قرحه امعا نافع ست و در حیلا
دادن جواهر خصوص مروارید لی عدیل و آب نخالهٔ آن دران فعل قوی تر ست و طلای آن
با ترمس جهت کلف و آثار مفید و ہمچنین طلای آرد برنج با آب خربزه و ضماد آن با بیه جهت
کشودن دمل و فرورش جهت جراحات تازه و آشامیدن آرد برنج که بسیار پخته
باشند با بیه کرده بر جهت افراط اسهال مرضی اسهال دوائی و سحج بنهایت نافع و گفته اند
که چون برنج را بریان کنند آن مقدار که سرخ تیره شود و سیاه نشود و نسوزد و مقدار
پانزده مثقال آن را در چهل مثقال آب همان قسم درست شب بخیسانند و صبح آب
صاف آن را بنوشند از برای دفع کرم معده و غثیان که از رطوبت و حرارت
باشد نافع است و گفته اند که چون برنج سفید را در آب بخیسانند پس بمالند و آب صاف
آن را بیاشامند جهت حبس اسهال ہیضه مفید و سائیدهٔ آن با گیاهی که ہندی
بورنده دوب نیز نامند که آن گیاه با برگ در کیاهی باریک و بر زمین مفروش میباشد
با آب و اندک نبات شیره کشیده بیاشامند جهت نفث الدم نافع است و آب مطبوخ شلتوک
مسقط جنین و پوست شلتوک که بسیار نرم صلایه کرده باشند از سموم است و گویند یک
مثقال آن کشنده است و سعوط کردن برنج که در چین کوبیدن بہم میرسید قاطع رعاف

است وبدل برنج آرد جو معمول است برنج بریان انواع میباشد یکی آن است که برنج را
بطریق پلاو که بعضی می خشکه نامند پخته خشک نموده در میان ریگ بریان نمایند ودرین
قسم بعضی بعد بریان نمودن قدری آب نمک بران پاشیده برآتش خشک نموده نگاه
میدارند وبعضی بی نمک واین را بهندی مرمره می نامند نوع دیگر آنست که شالی
را اندک جوشی داده خشک نموده با ریگ در ظرف سفالی بریان می نمایند واین را بهندی
کهولی وکهیلی نیز گویند واین نوع بسیار سبک ولطیف است واز برای مرضی واصحا
همه نافع خشک خوردن ویا دو را اندک شربت نبات مطیب بگلاب یا بید مشک یا عرق بهار یا
سکاوی نوع دیگر آن است که شلتوک را در آب اندکی جوش داده با اندک رطوبتی قدری بریان
نموده گرما گرم بملایمت بکوبند تا دانهای او پهن وسبوس آن جدا گردد واین را بفارسی
کمک وبهندی چوره نامند واین نوع اندک سنگین ونفاخ است خیسانیده آن با آب
که اندک گلاب بران زده اند بسل کوبیده وبا قند یا نبات پاشیده بخورند مصلح نفخ آن
ولذیذ است وبرنج بریان مضر سطحولین است واز ین است که اهل هند در حمی بمرضی نمیدهند
خصوص اطفال را پلاؤ از اطعمه جدیده است وآن را اقسام بسیار است ونزد استعمال
این لفظ مطلقا بغیر قید مراد قبولی است ویخنی پلاؤ وقبولی آن است که گوشت با چیزی دیگر
مانند ماش پخته ویا نخود ویا گزر ویا امثال اینها را با پیاز حلقه کرده بروغن داغ وسرخ نموده
ومصالح حاره آنچه درکار باشد داخل کرده برنج شسته نیم پخته بر روی آن کرده دم دهند
ویخنی پلاؤ آن است که گوشت بره املک یا بزغاله یا مرغ جوان را با آن وقدری پیاز
پاک کرده حلقه نموده یخنی کرده که آب کمی در آن باند علیحده این یخنی را نگاه دارند وگوشت
فربهی را نیز به بزند تا مهرا شود ومرقه آن را بگیرند وبرنج پاک شسته خیسانیده را بر روی آن
یخنی کرده ویا در جوف برنج در دیگ گذاشته با ابازیر حاره مانند نمک وزیره وفلفل وافاویه
مانند دارچینی وقرنفل وبسیل بوا وبرگ سادج هندی همه درست ناکوفته از هر یک بقدر
حاجت داخل کرده وآن مرقه را بقدر حاجت بخوردن آن دهند ودم دهند وروغن بقدر
مطلوب داغ کرده بران ریزند وصبر کنند تا روغن در جرم برنج نفوذ کند پس کشیده بخورند

ولبعضی قدری زعفران ساییده با ماست ممزوج کرده بران گوشت یخنی کرده می مالند و این
یخنی پلاو حافظ صحت و غذای موافق است از برای اصحاب اعتدال مزاج و در پلاو
معتدله پلاو لطیف و مقوی قلب و دافع است و نافع است اصحاب صداع را انتشار کثرت قلب
بسبب غلبه سودا بر مزاج قلب چون استعمال کرده میشود و بعد از تنقیه سودا و اقسام پلاو
و از زیربریان و چاشنی پلاو و از آب غوره و سرکه و آب لیمو و ترنج و کوکنار و توت شاهی و سماق
و زرشک و آلو بالو و آلوی سیاه و بخارائی و تمر هندی و انار و فالسه و جامون و امثال اینها چاشنی
با شکر گرفته آن است که بعد طبخ برنج هر یک از آبهای مذکوره را که خواهند بخوردن آن میدهند
بنحویکه دانه آن را سخت و یا نرم نگرداند و همچنین کلم پلاو که کلم قمری است و یا غیر آن از اقسام
کلم و غیرها آن است که آن را پوست کنده ورق کرده با گوشت پخته و یا جدا و قیمه پخته با
پیاز و اندک روغن سرخ کرده آن را با گوشت یخنی کرده در زیر برنج یا در جوف آن می گذارند و دم
میدهند و آن را کلم پلاو و یا غیر آن بنام چیزیکه در آن داخل میکنند می نامند و همچنین لقمه
پلاو که از انواع سبزیها از کلم و زردک و پیاز تازه و سبز تازه خام با برگ و شبت و بابونه
و امثال اینها ترتیب میدهند و نیز شبت پلاو و بابونه پلاو که شبت یا بابونه هر کدام
که خواهند گرفته پاک کرده از خاک و غیره شسته قیمه نموده در پارچه کرباس پاکیزه کرده
اندکی فشرده وقت دم دادن با برنج آمیخته طبخ نموده مرتب می نمایند و اگر باقلا پلاو خواهند
قدری باقلای مقشر را در آب گوشت پخته در وقت دم دادن نیز با برنج و شبت یا بابونه
می آمیزند و در هند که باقلا بهم نمیرسد بدل باقلا سیم میتوان کرد و همچنین به پلاو و سیب پلاو
و لیمو پلاو و نارنگی پلاو و انبه پلاو و کونله پلاو و اناناس پلاو و زردک پلاو و بادنجان پلاو
و امثال اینها هر کدام که خواهند خام آن را پوست و تخم جدا کرده قطعه قطعه نموده پخته با
اندک چاشنی ته طعام وقت دم دادن میگذارند و لیمو و نارنگی و کونله هر کدام که خواهند درست
پوست آنها را اندک شیرین کرده بقسمی که در اترج ذکر یافت و بعد شیرین شدن از
میان دو پارچه یا زیاده از منقش یا خلال چوبی تخمهای آنرا برآورده پخته با اندک چاشنی
وقت دم دادن ته طعام میگذارند و همچنین مرغ پلاو که شکم مرغ را از زرشک منقی و آلو

گوشت و یا غوره کشمش یا آلو بالو دانه بیرون آورده پر کرده ته طعام گذارند و دم دهند
و همچنین شکم اردک را که بچه بز یا بره تازه زائیده است یا آنکه از شکم مادر برآید بعد از ذبح
آن و طبخ نیز بدین قسم پر نموده زیر برنج گذاشته دم دهند و ماهی تازه نیز بدستور
چلاو که بهندی خشکه نامند بسیار بسیار لطیف و کثیر الغذا و زود هضم است
صنعتش آن است که بگیرند برنج را و نیکو شسته در آب بخیسانند بقدر دو ساعت و یا زیاده
که اندک بخیسد پس از آب برآورده در آب گرم جوشان ریخته بپزند آن مقدار که مغز برنج
پخته شود پس آب آن را از پالایش مسمی بکرباس پاکیزه بگیرند و برنج را دم داده بخورند با
بهتی و یا با یکی از نقلیات و یا باقلا پلاو یا با کبابها و قورمها و امثال اینها و اگر اندکی روغن
داغ کرده در زیر آن چلاو بریزند و آب و نمک بقدر حاجت داخل نمایند در وقت دم دادن
نیکو گردد و الذ و بیان صنعت بهتی و اقسام دالها و مثل آنها در حرف المیم در بیان ماش مذکور
خواهد یافت انشاء الله تعالی حلوای آرد برنج کثیر الغذا است صنعت آن بگیرند
آرد برنج را و در آب طبخ دهند و در آخر شکر سفید یا قند سفید نیم وزن آرد برنج یا کمتر یا زیاده
بقدر خواهش در آب حل کرده اضافه نمایند و طبخ دهند تا غلیظ گردد پس قدری روغن
گاو تازه داغ کرده یا روغن بادام شیرین یا پسته در آن ریخته بریان نمایند و در آخر قدری
زعفران بگلاب سوده در آن ریخته ممزوج نموده در سینی تازه قلعی کرده یا بر روی تخته پهن کرده
بطریق لوز بریده تناول نمایند و اگر قلیلی مشک یا عنبر نیز داخل نمایند بهتر گردد و اطیب و اگر
خواهند مغز بادام مقشر یا پسته مقشر را قاشهای باریک بریده بر روی آن پهن کنند
و دست بگذارند که بدان بچسبد قبل از بریدن لوز بهتر و الذ است حلوای برنج مشهور
بسجان احمدی است مقوی قلب است و بدن را فربه کند و اصحاب ضعف معده را نافع بود و
صنعت آن برنج سفید کرده شسته را یک رطل در آب بپزند تا مهرا شود پس قند سفید
یک رطل بگلاب و عرق گاوزبان و عرق صندل و عرق بید مشک از هر یک دو مثقال
حل کرده روغن گاو داغ کرده نیم رطل همه را داخل کرده بپزند تا چون تر حلوا شود پس
مغز بادام مقشر مغز پسته از هر یک ده مثقال داخل کرده زعفران یک مثقال بگلاب

سوده نیز اضافه نمایند و بپزند تا زمانیکه شروع بلبس دادن بروغن نماید دارچینی ده درم
دانهٔ هیل ده درم جوزبوا ده عدد نرم کوفته اضافه نموده از آتش برگیرند و در ظرف چینی
برآورند و تناول نمایند و بعضی در آخر زعفران بگلاب حل کرده و بعضی مشک و زعفران
بگلاب حل کرده داخل مینمایند و لبس و لبوب داخل نمی کنند و بعضی در روغن کمی پخته در ظروف
برآورده روغن پسته و یا بادام شیرین بران پخته تناول می نمایند و این را پالوده مینامند

حلوای برنج مشهور به برنج دربهشت سریع الانحدار کثیر الغذا اللطیف الکیموس موافق
اکثر امزجه است و جهت ناقهین و ضعیف الاحشا مفید و بهترین حلویات است صنعت آن
برنج کوبیده اندک بو داده را که سی و هفت مثقال باشد در پاتیل کرده هفتاد و پنج مثقال
قند سفید را در اندک آبی حل نموده با شش صد مثقال از آب و گلاب و عرق بید مشک
در پاتیل کرده با آتش نرم بجوشانند تا القوام یابد پالوده شود و حسو ارز نافع است از برای صحاح و
سعال صنعت آن بگیرند برنج مغسول را با مثل آن تخم خشخاش سفید کوبیده بپزند با شیر گاو
و بخورند بی شکر یا با اندک شکر سفید و گاهی درین حلیب لبوب مقویه دماغ و قلب چون
مغز بادام شیرین و مغز پسته و مغز چلغوزه و مغز فندق داخل میکنند و این غذا
موافق است از برای اصحاب صداع بمشارکت قلب بسبب غلبه سودا بر مزاج آن
چون استعمال کرده شود بعد از تنقیه سودا خبز ارز و نان برنج دیر هضم بطی الخروج است
نسبت بخبز حنطه و واقف گردیده مردم برین معنی بتجربه لهذا نمی خورند آن را مگر با
مصلحش مانند اشیای بالحم و مرقهای لحوم دسمه و چیزهای چرب بروغن و یا شیر و یا ثوم
و این بسبب آن است که هرگاه بخورند بی آنچه که مذکور شد می یابند از آن ضرر عظیم چه او
میکند و از آن قولنج ثفلی یبسی و اگر کسی جرأت کند بخوردن آن با آب خورده یا با شیره
و مانند این و بزودی تولید سده در کبد و طحال میکنند و دافع ضرر آن خوردن آن است
با کامخ کبر و کرفس و سداب این ضرر مخصوص بخبز برنج العالی است که طبخ نیکو نیافته باشد برنج سفید
که نیک طبخ یافته باشد نه آنکه آنرا چلاو پخته خشک نموده آرد کرده با آب گرم خمیر نموده یک ساعت
گذاشته بعد از آن نان بپزند و بانکه چلاو پخته بر روی تخته صافی با سنگ صافی نرم م

سوده که مانند خمیر گردد و از آن نانها پزند و این قسم لذیذ و لطیف میباشد و قسم دیگر آنکه
برنج را آرد نموده در وقت طبخ اندک اندک در آب جوشان بریزند و برهم زنند تا طبخ تمام
یابد و مانند خمیر گردد و از آن نانهای نازک پزند محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم
از محمد بن عیسی از یونس از ابی الحسن رضا عم روایت میکند که در شکایت آن حضرت
عم فرمودند داخل نمیشود در شکم مسلول طعامی انفع مر او را از نان برنج و در حدیث
دیگر از حضرت ابی عبد الله عم مروی است که بهترین طعامی مبطون را برنج است بدرستی که
آن دباغ معده است و کشنده آن ازبهت سویق برنج بفارسی بست بکسر بای فارسی
و سکون سین مهمله و تا و تلخان بضم و بترکی قاوت و بهندی ستوی چاول کا ستو نامند بارد و
قابض و مسکن حرارت است صنعت آن برنج را چاول که بهندی خشکه نامند پخته خشک
نموده اندک بریان کرده سائیده نگاه دارند و عند الحاجت بقدر مطلوب در آب سرد
نموده و قلیلی نبات یا قند یا شکر و اگر آن را شیرین کرده داخل نموده بنوشند و اگر
خواهند به بید مشک و یا گلاب مطیب نمایند شوربای برنج غذائی موافق است
از برای صداع بمشارکت کبد و مثانه هرگاه علامات حرارت ظاهر باشد بدانکه شوربای
برنج دو قسم است قسمی آن است که برنج و ماش را درهم پزند و مطیب بروغن بادام شیرین
و قلیلی افاویه و فلفل و زیره کرمانی نموده بخورند و این شوربا برنج و ماش مقشر ساده
یا با گوشت طیور بری که ترش نموده باشند بحموضات قابضه یا ملینه مانند آب انار
و آب غوره و آلو و تمر هندی نافع است از برای اصحاب صداع یابس سادج وقتی که با حرارت
باشد و قسمی دیگر را قیمه شوربا گویند و شوربای برنج نیز نامند و این قسم آن است که گوشت
را ریزه ریزه کرده در آب بجوشانند و کف آن را بگیرند پس با اندک پیاز سرخ کرده در روغن
مسکه گاو و نمک و مصالح پخته ضرور باشد داخل کرده در آب بپزند چون نیکو پخته شود برنج
در آن داخل کرده نیکو رقیق بپزند و تناول نمایند و گاهی چند برگ اسفاناخ و دو قسم
قاشقی از کدوی سفید شیرین یا برگ خرفه بحسب حاجت نیز داخل می نمایند و چنین گاهی
چند پارچه سیب میخوش یا ترش یا میخوش یا ترش یا اندک شیرینی جهت چاشنی نیز

داخل می کنند شیر برنج که آن العربی از ملین نامند غذای معتدل است در رطوبت و یبوست و حرارت و برودت و چون با شکر یا عسل شیرین کرده بخورند متولد میکردد از ان در بدن غذای بسیار و سریع الهضم و مکثر منی و مقوی باه است و شیر را زیاده کند و نیست موافق مر اصحاب سده و سنگ گرده و مثانه را صنعت آن بگیرند برنج را و نیکو شسته با آب طبخ دهند چون نیکو بپخته شد شیر داخل کرده باز طبخ نمایند تا بهر قوامی که خواهند آید و این در مشهور آنست که شیر کم خواهند داخل نمایند و الا برنج را نیکو شسته در شیر بمقدار ربع یا ثلث آن آب ریخته برنج را در ان با آتش ملایم طبخ نمایند و مقدار شیر مختلف است بحسب اغراض از چهار چند برنج گرفته تا هر قدر که خواهند و نزدیک فرود آوردن اگر قلیلی مشک با گلاب سوده صاف کرده داخل نموده یکدو جوشی داده فرود آورند بسیار لذیذ و طیب شود در ظرف چینی کرده قند یا نبات کوبیده یا عسل بران پاشیده تناول نمایند و اگر خواهند شیرینی را در آخر طبخ داخل نمایند قلیه برنج باصطلاح قدما اطبای اهل فارس پلاو ی را گویند که گوشت آن را با روغن و پیاز سرخ کرده پس آب در ان داخل کرده بپزند تا پخته شود و آب در ان بقدری باید که برنج در ان پخته شود پس برنج را شسته در آب خیسانیده بر روی آن کرده دم میدهند و بعضی برنج را اول مثل آنکه چلاو می پزند در آب پخته و آبکش نموده بر روی آن قلیه کرده دم می دهند و این غذای صالح است از برای حفظ صحت و نافع است از برای صداع بمشارکت قلب بسبب سوء مزاج بلغمی یا سوداوی قلب چون بعد از تنقیه خلط خورده شود و نیز غذای موافق است از برای صداع حادث از ابخره متصاعده از معده ماء الارز که بهندی پیچ گویند آن است که برنج را شسته بپزند در آب و آن آب را صاف کرده چون ماء الشعیر سرد کرده بخورند مسکن لذع و حدت اخلاط مراری معده و امعا است مزعفر کثیر الغذا است و بهی و مسمن بدن و مولد منی صنعت آن بگیرند برنج را و در آب بپزند و در آخر قدری شکر و گلاب و زعفران و روغن مسکه گاو داخل نمایند و دم داده کشیده بخورند و اگر آن را نرم بپزند شاله مزعفر و اگر مثل پلاو بپزند مزعفر پلاو گویند و مرسم

مزعفر نافع است از برای صداع بمشارکت قلب بسبب غلبه سودا بر مزاج قلب
چون خورده شود بعد از تنقیه و شام مزعفر نافع است از برای صداع یابس سانح
وقتیکه با برودت مزاج باشد و آنچه بهندی گاهتی گویند آن است که برنج را مانند چاول و
بپزند بغیر از آنکه آب آن را بگیرند چنانچه چاول را آبکش می کنند بلکه آن را در همان
آب بپزند و دم دهند تا چون چاول بسیار نرم شود روغن گاو داخل نموده بخورند نفس
را نافع باشد و چون برنج را در آب بپزند و روغن یا آب زرشک یا آب سماق یا آب انار
دانه و یا آب انار و یا غوره و یا توت شامی و یا آلو بالو و یا جامون و یا فالسه و امثال
آن و یا سیب و یا به مینخوش و یا ترش با اندک شیرینی است چاشنی و گاهی در آب گوشت
نیز پخته که با چاشنی گوشت نازک در آن باشد و گوشت را کوفته ساخته نیز در آن
می اندازند و چقندر و سیب یا به و یا یکی از میوه مذکوره داخل نموده چاشنی دار ساخته
تناول می نمایند و آن را شاله روغن و شله سماق و شله انار دانه و غیر آن بنام آن چیز
نامند مسکن حرارت است ولی گوشت آن نافع است از برای اسهال صفراوی و
دموی و تشنگی مفرط

فصل در بیان نسخ ارکجه بدانکه ارکجه بفتح همزه
و سکون رای مهمله و فتح کاف عجمی و فتح جیم عربی و ها بلغت هندی بمعنی غالیه اعلی است
یعنی طیب اعلی ارکجه که از غالی است نافع است از برای تقویت قلب و دماغ
صنعت آن عود قماری خام زعفران از هر یک ده درم صندل سفید گلاب سوده اظفار الطیب
المحلب از هر یک ده درم عنبر اشهب یک درم مشک ترکی نیم درم همه را با گلاب سوده روغن زنبق یعنی
روغن یاسمین سفید که آن را بهندی تیل چنبلی نامند یا روغن بان بجای هر کدام که باشد داخل کرده بیلا
سنگی سحق نمایند تا یکی شود و متاخرین در این ارکجه عطر عود هندی و عطر صندل و عطر گلاب و عطر
عنبر اشهب بجمیع بالعوض آن نهاده اند و لیکن ارکجه دیگر که از غالی است صنعت آن عود هندی
حب المحلب از هر یک ده درم صندل سفید مقاصری اظفار الطیب از هر یک سه درم زعفران شش درم
از هر یک ... با گلاب عرق بهار نارنج سوده روغن زنبق یا روغن بان

داخل کرده بکار دارند و اگر درین غالیه مشک و عطر گلاب و عطر عود هندی و عطر صندل کدام
که باشد داخل نمایند می کرد و اجود و اقوی ارگجه دیگر از برای اثبات شعر صنعت
آن روغن بان مطیب که نسخه آن مرادهان مرکبه مذکور می شود بگیرند از ان هر قدر که خواهند
پس داخل کنند در ان عود قماری آن مقدار که آن را غلیظ کرداند پس حل کنند در ان مشک
و عنبر محلول نیکو بر هم زنند و بکار برند ارگجه شاهجهانی بسیار خوشبو و لذیذ است
صنعت آن صندل سفید با گلاب سایند چهل و هشت مثقال عود غرقی خام سوده دو
مثقال بیخ بنفشه سه حبه کتور که کند بالتی نیز گویند و دوای هندی خوشبو است اظفار
الطیب لبسا سه زعفران عنبر اشهب مشک ترکی خالص و انه هیل از هر یک دو حبه
ازجبات سرخ که بهندی گهونگچی گویند روغن یاسمین که بهندی چنبلی گویند سه
مثقال سوده عود هندی ربع یک مثقال دواله که بهندی اگیر گویند چهار سرخ عرق بهار
نارنج گلاب صندل زرد که بهندی ملاگیر گویند از هر یک دوازده مثقال بهم سوده
استعمال نمایند ارگجه شاهجهانی به نسخه دیگر صنعت آن عود غرقی سه ماشه صندل
سفید سوده پانزده ماشه اگیر که اشنه سفید است مشک خالص عنبر اشهب سوده اگر
غرقی از هر یک دو ماشه اظفار الطیب بریان کنول بیخ بنفشه شاخ شسته از هر یک یکماشه
بسباسه قاقله صغار از هر یک سه سرخ کافور قیصوری نیم سرخ عرق بهار دو توله روغن چنبیلی
ربع دام گلاب بقدر حاجت ادویه نرم کوفته بیخته با گلاب و عرق بهار سایند هر مرتبه نمایند
و باستعمال آورند ارگجه اکبرشاهی صنعت آن صندل بگلاب سوده شش مثقال سوده
اگر که عود هندی است سه مثقال بنفشه کتور از هر یک سه مثقال کافور خام چهار حبه گلاب
چهل و هشت مثقال بدستور سه مرتبه نمایند ارگجه جهانگیری صنعت آن صندل
بسیار خوشبوی اعلی سه توله مشک کشمیر سوده عود خاصه اگر غرقی خام از هر یک یک توله
عنبر اشهب شش ماشه شاخ شسته اظفار الطیب کتوله از هر یک دو ماشه بیخ بنفشه چهار
ماشه کافور چون دانه یک ماشه روغن چنبیلی دو دام اجزاء گلاب و عرق بهار نرم سوده
از پارچه گذرانیده استعمال نمایند ارگجه دیگر خاصه بیت پادشاهزاده محمد اعظم

ستاه بسیار خوشبو و نیکو است صنعت آن صندل سفید سائیده عود هندی غرقی خام
از هر یک یک توله عنبر اشهب عنبر بابه زرورانه هر یک یک ماشه مشک خالص بیخ بنفشه
اکسیر چووه عود خالص از هر یک نیم ماشه بسباسه قاقله صغار از هر یک ست سرخ اظفار الطیب
بیخ سرخ کهیله و سرخ کافور خالص نیم سرخ روغن چنبلی شش ماشه عرق بهار دو توله
صندل را اولا در گلاب بخیسانند و بیخ بنفشه را با گلاب رقیق بسایند و باز در همان
گلاب کهیا را باز قاقله را و صندل را و باز کافور را و چووه و عود داخل کرده و عنبر بابه
را با گلاب سائیده باز اظفار الطیب و بسباسه و مشک و عود را و همه را یکجا باز بسایند
و عنبر را باز در روغن چنبلی و اندک گلاب گداخته داخل نمایند و همه را درهم نموده از پارچه
دولائی بگذرانند و عرق بهار اندک اندک داخل کرده می باشند تا تمام از پارچه خوب
بگذرد و دو سه ساعت نگاهداشته تا فی الجمله مزاجی گیرد و استعمال نمایند و اگر عطر گلاب
و عطر عود هندی اضافه نمایند میکرد و اطیب ارگجه سرکار بادشاهی بنوع دیگر صنعت
آن صندل سفید بگلاب سوده نه مثقال عود غرقی خام دو درم عنبر اشهب بیخ بنفشه
از هر یک نیم مثقال مشک خالص ربع مثقال دوالاکسیر دو مثقال چووه عود هندی دو
حبه کافور یک حبه روغن یاسمین که بهندی چنبلی گویند یک مثقال کهتور ربع مثقالی بدستور
مقرر مرتب نمایند ارگجه خاصه سرکار بادشاهی صنعت آن صندل سفید بگلاب
سوده سه مثقال اظفار الطیب بریان کهتوله ایرسا از هر یک ربع مثقالی چووه عود هندی
دواله پخته مشک خالص عنبر اشهب از هر یک نیم مثقال کافور دو حبه عود غرقی خام یکدرم
روغن یاسمین دوازده مثقال گلاب عرق بهار از هر یک چهار مثقال بدستور مقرر مرتب
نمایند ارگجه بابت بادشاه بیگم صنعت آن صندل سفید بگلاب سوده چهل و هشت
مثقال روغن یاسمین خوشبو دوازده مثقال عنبر اشهب یک مثقال مشک خالص نیم مثقال
بیخ بنفشه دواله از هر یک یک مثقال اظفار الطیب چووه عود اگر خالص از هر یک یکدرم
بگلاب بقدر احتیاج مرتب نمایند ارگجه خدا بخش خانی صنعت آن صندل سفید
بگلاب سوده عنبر اشهب مشک خالص چووه عود از هر یک نیم مثقال عود غرقی سه

مثقال بیخ بنفشه دو دانه از هریک ربع مثقالی لبباسه دانه هیل عفران از هریک ثمن
مثقالی عطر گلاب نیم مثقال روغن یاسمین خوشبو یکدرم زردی گل تا گیسر و زردی گل
سرخ از هریک قدری بدستور مرتب نمایند ارگجه دلاورخانی صنعت آن عنبر اشهب
عود غرقی از هریک ربع مثقالی مشک خالص لبباسه صندل زرد که بهندی ملاگیر گویند
چووه عود خالص کهنور از هریک دو حبه اظفار الطیب چهار حبه اکسیر دو نیم وزن صندل
سفید دو وزن اجزا با گلاب چهل و هشت مثقال بدستور مرتب نمایند ارگجه دلاورخانی
به نسخه دیگر صنعت آن عنبر اشهب دو الکه بهندی اکسیر نامند از هریک چهار سرخ مشک
خالص چووه اگر خالص اظفار الطیب از هریک سه سرخ ایرسا بیخ بنفشه بهت بزباز
هیل بوا الهاک از هریک دو سرخ کافور یک سرخ روغن یاسمین که بهندی چنبلی نامند چهار
توله عود غرقی خام یک وزن کل ادویه صندل دو وزن ادویه علی الرسم مرتب نمایند ارگجه
موسوی خانی که خوشبو و نیکوست صنعت آن صندل سفید سوده عود غرقی خام از هریک
ده ماشه مشک خالص نه ماشه چووه عود قسم اول قاقله صغار از هریک نه سرخ عنبر اشهب یکماشه
گل کامه یک و نیم ماشه کهپا اظفار الطیب لبباسه از هریک چهار سرخ کافور بهیم سینی نیم
سرخ روغن چنبلی بیخ بنفشه از هریک شش سرخ بدستور مرتب نمایند و گلاب و عرق بهار
هرقدر که خواهند اضافه نمایند ارگجه قلاوزخانی صنعت آن صندل ده ماشه اگر
غرقی شش ماشه مشک خالص عنبر اشهب اکسیر گل کامه از هریک یک ماشه بیخ بنفشه اظفار الطیب
بریان کرده لبباسه قرنفل قاقله صغار چووه عود هندی از هریک چهار سرخ روغن چنبلی
شبدام کافور خالص نیم سرخ گل کامه یکماشه عطر گلاب یکماشه گلاب یک شیشه عرق بهار
دو نیم سیر شاهی بدستور مقرر مرتب نمایند ارگجه محمد یار خانی که بسیار تحفه میشود صنعت
آن صندل سفید عود هندی از هریک یکتوله صندل زرد که ملاگیر گویند شش ماشه عنبر اشهب
عنبر تهتهی مشک خالص قرفه از هریک دو ماشه اکسیر بیخ بنفشه دانه هیل کوچک اظفار الطیب
روغن چنبلی عطر گلاب عطر فتنه عطر ناگیسر عطر عنبر از هریک یکماشه کافور خالص زعفران
خوشبوی خالص عطر گلاب عطر اگر نه از هریک نیم ماشه گلاب و عرق بهار از هریک بقدر

حاجت داخل کرده بدستور مقرر مرتب نمایند ارگجه دیگر بنسخهٔ عطاران هند صنعت
آن بلالکیر شش ماشه عود هندی حب المحلب از هریک سه ماشه اظفار الطیب بیخ بنفشه از
هریک دو ماشه قرنفل چهار سرخ اکسیر دانهٔ هیل کلان یعنی از هریک یکماشه کافور قیصوری
دو سرخ مجموع را بگلاب حلایه نموده عطر فتنه یکماشه و نیم چوبهٔ عود هندی نیم ماشه
روغن زنبق یکتوله بآن مخلوط کرده بکار دارند ارگجه دیگر که عطاران هند آن را ارگجه
شاهی نامند صنعت آن صندل سفید مقاصری نه توله مشک تبرکی خالص اکسیر از هریک
یک توله روغن چنبیلی ده درم اظفار الطیب چهار ماشه و نیم حب المحلب عنبر اشهب چوبهٔ عود
غرقی خام بیخ بنفشه از هریک نه ماشه بادشته چهار ماشه و نیم عود غرقی یکتوله و نیم کافور قیصوری
یکماشه گلاب سه دو استار عرق بهار یک استار حصی لبان که آن را العربی صمغ ضرو نامند
سه توله عطر فتنه یک توله بدستور سه پیاله ارگجه سازند و بطریق عطر گلاب برند ارگجه دیگر
که عطاران هند آن را ارگجه قسم دوم نامند صنعت آن صندل سفید مقاصری سوده عطر
گل مولسری میعه از هریک سه توله دانهٔ هیل کلان چهار توله قرنفل دو توله عود هندی نیم توله است
صمغ ضرو که جوهر حصی لبان و مصعد آن است آب یا عطر گلاب خالص عطر مجموع از هریک
یکتوله گلاب وزن مجموع ادویه بدستور مرتب نمایند و سبت بعضی جوهر چینی و مصعد آن را نامند
ارگجه دیگر بنسخهٔ عطاران هند صنعت آن طباشیر یک استار بلالکیر یعنی صندل زرد
سائیده نیم استار صندل سفید مقاصری بگلاب سوده سه پاو استار کندر کبود کهری
ناگرموتهه از هریک پاو استار بربلی کهتوله از هریک نیم پاو استار پنج کشیلیجه است پنج استار نکه
یعنی اظفار الطیب لاچی خرد یعنی قاقلهٔ صغار قرنفل صمغ ضرو میعه سایله از هریک
دو دام عطر گلاب عطر فتنه از هریک یکتوله گلاب بقدر کفایه ادویه بآن ارگجه آن خشت سازند بدستور
مقرر مرتب نمایند عبیر که اکسیر گویند صنعت آن آن است که یکدانه نارجیل جهازی که چاک
و سر آن را ببرند و جوف آن را تمام خالی کنند چنانچه یک سفیدی در آن نماند و در هر
چهار سیر چهار نارنج یک سیر لادن عنبر و نیم سیر سنبل الطیب و پاو سیر والدلاون را
کوبیده و سائیده اجزا را از خس و خاشاک پاک نموده ریزه ریزه کرده و ظرف چینی و کلان آن مقدار

که بالای ادویه آید بخیسانند و یک شب بگذارند پس در نارنجها پر کنند و سر آنها را از همان
قطعها که بریده اند مستحکم نموده در دیگ سنگی یا نقره یا مس تازه قلعی که در ته آن قدری
خس ریخته باشند تخته بر تخته چهار طبقه چیده گلاب بر روی آن ریخته سر آن را بسته اطراف
آن را بگل حکمت یا آرد ماش هندی مستحکم نمایند بنحویکه بخار آن مطلقا بیرون نرود و باتش
ملایم طبخ دهند و گوش بر آواز آن دارند چون آواز جوش کم گردد دانند که گلاب کم مانده
دیگ را فرود آورده بگذارند تا اندک سرد گردد و بخار آن زائل شود سر آن باز نموده نارنجها
را برآورده آنچه در جوف آنها است برآورده در ظرف چینی پهن نمایند تا خشک گردد و در
سه آثار ازین یک سیر صندل سفید خوشبو بگلاب سوده دو توله مشک سوده داخل نموده در ظرف
چینی نگاه دارند و بعد از یکماه استعمال نمایند عبیر مایه دیگر ازان اقوی صنعت آن اگر
غرقی خام اشنه سنبل الطیب لادن عنبر صندل اعلی بهار نارنج از هر یک یک آثار نخ بنفشه نیم آثار
مشک چهار توله گلاب یک شیشه عرق بهار دو شیشه ادویه آنچه کوبیدنی است جوکوب نموده
بدستور بادوم بر زغال طبخ دهند و بکار برند عبیر که مایه بعض عطرها است صنعت
آن اگر غرقی بهار نارنج لادن عنبری اشنه خالص از هر یک یک آثار مشک خالص چهار
توله گلاب بقدر آنکه دران پخته شود ادویه را جوکوب نموده علی الرسم مرتب نمایند
ارنب بعربی معرب ارنبا سریانی است بعبری ... و رومی ... و بفارسی خرگوش
و بترکی قوشقان و بهندی سسا و سسه کهره و بیونانی ... نیز ارنب انغوس
... لاغوسی نامند و آن حیوان معروف است بجثه گربه با موهای نرم و گوش
دراز چون بیند گویند منقلب میگردد نر آن ماده و بالعکس و اصلی ندارد بلکه یک سال
نر آن بسیار است میگردد و یک سال ماده آن و سیاه و سفید یکرنگ و ابلق نیز می باشد
و بهترین آن سفید است گویند چون آن را بسیار ترسانند و ذبح نمایند بسبب شدت خوف
خون از ذبح آن بر نمی آید و مدت حمل آن هفتاد روز است و زیاده هم گفته اند در
اول سوم گرم و در دوم رطب و بزعم قومی سیاه آن یابس است و سفید تری آن بسیار
گرم و خشکی آن کمتر می باشد پوشیدن پوست آن مسخن بدن و معدل اخلاط بارده

و ادمان اکل آن قاطع بواسیر و مانع تاثیر برودت در بدن و موی محرق آن و غیر
محرق آن حابس خون همه اعضا و خوردن خون برشته آن جهت اسهال و قرحه امعا و
رفع سموم و طلای خون تازه گرم آن جهت کلف و بهق و بثور و بکه آب سفید از آن
ترشح کند و جوشش خشکی که در سر باشد و مسکن دردهای کهنه است و مغز سر آن که مشوی
باشد جهت رعشه مرضی و دلوک آن جهت اصلاح امراض لثه و دردان و اعانت بر رویدن
دندان اطفال و طلای پیه آن مانع انشقاق مو و ریختن آن است اختلاج و ارتعاش تناول
نمودن مغز سر خرگوش با ماء العسل نافع است از برای اختلاج و ارتعاش حادث بعقب
مرض و بریان کرده آن نافع است از برای ارتعاش حادث از بسیاری آشامیدن
شراب و رعشه مرضی خصوص وقتیکه با فلفل و خردل خورده شود و سفوف سر ارنب چون
با سرکه و روغن زیت بجوشانند و بر بدن بمالند حشرات الارض از آن شخص هرب نمایند
و نیز قیاس او نمایند و شیخ داؤد گفته که چون هفت روز دو حبه مغز سر آن با دوا و فیه شیر
تازه بنوشند منع سفیدی موی کند و خاکستر دماغ آن با پیه خرس و با ماء العسل و آب
پیاز عنصل جهت رفع داء الثعلب و پنیرمایه آن را چون بقدر یک قیراطی تا نیم مثقال با سرکه
انگوری بنوشند جهت صرع و تحلیل شیر منجمد در معده و گزیدن افعی و ادویه قتاله و بالجمله پادزهر
جمیع سموم است و سه قیراط آن با شراب جهت دفع تب ربع مجرب شمرده اند و گویند که یک درم
پنیرمایه آن تا یک مثقال چون با آب نخود بخورند نافع است از برای احتباس بول بسبب
جمود خون در مثانه و اگر یک درم انفحه ارنب را با یک درم شب سوخته یکجا کرده پس بگیرند یا بوذ
و سه آب و در آب بجوشانیده صافی شود و این دارو را چند روز بخورند با مطبوخ مذکور
خون بسته بگشاید و طلای آن جهت سرطان عجیب الفعل و دو مثقال آن را چون بنوشند جهت
رفع سیلان رطوبات رحم و شکم و آشامیدن و حمول آن بعد از طهر سه روز هر روز نیم
مثقال مانع حمل زنان و زهره آن را تاثیر بعکس پنیرمایه آن است و چون با زیت خلط
کرده شود و بچاوس و در طبیخ آن جهت نقرس و مفاصل و چون بیاشامند انفحه آن را با
مسکه گاو یا روغن گاو و یا سرکه انگوری و همچنین هرگاه آشامیده شود با مسکه یا روغن

با عسل مصفی محلول بخل خمر نافع است از برای صرع و بعضی گفته اند چون قدری قلیلی از انفحهٔ
آن را بطفل بیاشامند ایمن میگرداند از حدوث صرع و چون اندکی از انفحهٔ ارنب را
بطفلی که فزع کند در خواب بدهند دفع میگرداند فزع آن را ولیکن باید که بسیار کم باشد
و شیر در معدهٔ او نباشد زیرا که موجب جمود شیر در معده میشود و خوردن گوشت آن
مولد خون غلیظ و بهتر از خونیکه از گوشت گاو و بز و میش بهم میرسد و جهت البول فی الفراش
و سلس البول و رعشه و فالج و امراض بارده نافع است اصلاح آن پختن آن است ببخار آب
و با روغن شبت و مصلح محرور المزاج و مصلحش کاسنی و سرکه و انار میخوش است
صرع گوشت آن را چون بریان نموده ببخار آب گرم یا با شبت پخته بخورند نافع است از
برای صرع شیخ الرئیس گفته که گوشت خرگوش از اغذیهٔ جیده است از برای اصحاب
صرع و فالج و لقوه و استرخا قرشی گفته اغذیهٔ متخذ از گوشت آن خصوصاً کبابهای مشوی با
سفرجل با ابازیر حاره مقویه مانند تخم شبت و دارچینی و فلفل و صعتر و خردل که ترش کرده باشند
آنها را بدهی نافع اند از برای اصحاب فالج و استرخاء و لقوه و امراض بارده و سلس البول
و خوردن گوشت بریان کرده آن نافع است از برای خدر و ارتعاش و چون بپزند گوشت
ارنب را تا مهرا شود مانند حلوا پس بکوبند و ضماد نمایند بر سر نافع است از برای لقوه و فالج با
گوشت با سفرجل آن با مصالح حاره و الکباب غذای صالح است از برای اصحاب فالج و هرگاه
بوده باشد با سعال نفث بسیار بلغمی لزج باید که بوده باشد غذای صاحب آن مشویات
و قلیه های از گوشت ارنب بریان آن مورث سهر است مصلح آن ابازیر است سمرقندی گفته
که لحوم ارنب می باشد گرم و خشک و مولد خون عکر سوداوی موجب غثیان و امساک شکم اند و مدر
بول و موافق هر کسی که محتاج به تدبیر مجفف باشد نیست موافق هر کسی را که محتاج باشد
به تدبیر ملطف مرطب اصلاحش آن است که چرب سازند بروغن بسیار و بریان نمایند آن را
ببخار آب گرم و گفته شده که گوشت حیوانات وحشی ناقص است الا آنچه بدانها اعتیاد
آنها بیش کم است و بعد از آن در کمی بدی گوشت ارنب واجب است اصحاب مشاکل
را حجرات از خوردن جمیع لحوم و اگر ناچار باشند از خوردن لحم پس باید که بخورند از گوشت

ارنب و امثال آن چون طیهوج جبلی و آهو و بره و هر گوشتی که قلیل الفضول باشد جهت آنکه عمده
در علاج ایشان تقلیل غذا است فرموده اند اگر گفته شود که مشهور آن است که ارنب
بارد المزاج است پس چگونه می باشد غذا می نافع از برای مفلوجین و اصحاب امراض
بارده جوابیکه از این سوال داده اند آن است که مزاج جملهٔ ارنب بارد است لیکن گوشت آنها
حار است از گوشت غزال حق جواب آنست که نیست مزاج ارنب بارد چنانکه مشهور است و سبب
این شهرت فعال آن است که خوف و جبن باشد و سبب در این امر نیست برودت مزاج آن
چنانکه توهم کرده اند بلکه چون مزاج آن از برای سرعت حرکات که آن را میباشد بسیار گرم
خلق شده و از لوازم حرارت جرأت و جلادت و اقدام بر حرب است و آن جانوری خورد
است اگر این لوازم حرارت با او میباشد بزودی از جنگ و غزا هلاک می شود باری تعالی
بحسن تدبیر و حکمت بالغه قلب آن را بالنسبت بدن او بسیار بزرگ خلق کرده پس حرارت غریزیه
و روح حیوانی در فضای قلب آن متفرق شده ضعیف می گردند و موجب جبن و خوف
او میشود و هر چند در اصل حرارت غریزی او قویست و نیز حرارت اصلی مزاج آن با حرارت
عارضی از غضب یا خوف مجتمع گشته باعث انفعار و ضعف آن میگردد و چون بگیرند حرارت آن
را و بسرشند با آن کندر و سداب و حب ساخته بیاشامند در وقت آشامیدن شراب خواب
آورد و اگر اراده کرده شود خلاصه از آن بیاشامند سرکه که ضد این هر سه یکه موجب شفای او
می شود و بلیناس گفته که چون زهرهٔ آن را بنوشند خواب بمرتبه بر شارب آن غالب گردد تا
سرکه بو ندهند و استنشاق نفرمایند بهوش نیاید لقوه مؤلف جامع الادویه گفته که چون
خصیهٔ آن را با نمک تلخ و روغن نک سوده بنوشند و دو دانگ آن را سعوط نمایند جهت لقوه مجرب
است و خوردن آن با روغن سداب جهت اخراج مشیمه آزموده است و گویند چون زن فرج آن را
پخته بخورد در حال آبستن گردد و همچنین حمول سرگین آن و در این باب بسیار موثر دانسته اند
و ضماد خاکستر استخوان آن محلل خنازیر و سرگین آن ... ورم آنکه ... جهت
سلس البول بول در فراش نافع و قطور بول آن در چشم جهت حدت باصره ... است
و چون مجموع آن را در ظرفی بسوزانند با روغن گل سرخ طلا نمایند جهت رویانیدن موی

بهر موثرتر است **دستور احراق ارنب** جهت سنگ مثانه آن است که بگیرند ارنب
بری را و بعد از ذبح از پوست و احشا پاک کرده در کوزهٔ سفال مطین کرده در تنور یک
شب بگذارند پس برآورده بکار برند **دهن ارنب** نافع است از برای مفاصل و نقرس
و خدر و درد اعضا نشستن دران و تدهین بدان صنعت آن بگیرند ارنب را زنده
و دست و پای آن را ببندند قرغانی را از زیت بار و روغن کنجد کرده بجوش آورند و ارنب را
دران اندازند و بجوشانند تا مهرا شود پس فرود آورده مریض دران نشیند بعد از آنکه
حرارت او کم شده باشد که تواند دران نشیند و قدری از آن از برای تدهین نگاه دارند
طبیخ ارنب نافع است از برای کسیاه دهن ارنب نافع است از برای آنچه مذکور
شد و آب زنات غذای نافع از برای امراض بارده مانند فالج و رعشه و سلس البول
و بول در فراش و درد مفاصل بارد و روئیدن موی سر و این نوع غذا معمول ترکان است
صنعت آن بگیرند ارنب را و ذبح نموده پاک کنند پس آن را در آب و نمک و شبت و پیاز جوشانند
و کف آن را بگیرند پس آن را از آب برآورده با آب سرد بشویند و به بخار آب بپزند
و در وقت پختن ماست و روغن و مصالح حاره و ادویه مقویه دایم بران بمالند تا زمانیکه
خوب پخته شود پس آن را فرود آورده بخورند و پوستین فراگرفته از پوست ارنب جبلی
متوسط است در گرمی میان پوستین سمور و پوستین پوست بره که آن را قلبانمند و از
پوست بره زیاده و از پوست سمور گرمیش کمتر است **باب الالف مع السین**
المهملة **اسارون** بفتح همزه و سین مهمله و الف و ضم رای مهمله و سکون واو و نون
بلغت سریانی بیخ سنبل بری است که آن را اسارون بری نیز نامند و یونانی صراموون
و هندی تگر نامند و آن بیخ گیاهی است پرگره و دراز و باریک و کج و از زرد چوبه باریکتر
و قوی تر هم نیز دیده شده و با اندک عطریت و تندی و سفید مایل بزردی با لیفهای بسیار
باریک که از اطراف آن برآمده و منبت آن جنگلها و گیاه آن منبسط بر روی زمین و
برگش شبیه به برگ نیل و لبلاب و از آن کوچکتر و مایل باستداره و گلش بنفش و زرد
برگ شبیه بگل بیخ و تخمش مثل تخم کاوجره که عبارت از قرطم است قسمی از آن را اساق

طبخ نموده و دود آن جهت گریزانیدن عقرب و ضماد آن با شیر تازه دوشیده بر کنج ران و پشت زهار جهت انعوظ باه مجرب است و مضر ریه و مصلحش مویزج و گفته اند مضر اعصاب است و مصلحش مویز است بیرون کرده جوشانیده بر روغن بادام است و قدر شربتش از یک مثقال تا سه مثقال و بدلش هم مثل وزن آن زنجبیل است یا نصف آن خولنجان و نصف آن هم حکمای هند را اعتقاد آن است که چون آبله از آبله برآید سر آن بابیند برنج بنوشند آبله بسیار کم بر می آید و تجربه نموده اند جوارش اسارون مقوی اعصاب اعضای عصبانی و نافع است از برای فالج و لقوه و استرخا صنعت آن اسارون شامی تفاح اذخر سنبل الطیب هلیله سیاه از هر یک ده درم قسط تلخ و دارچینی از هر یک یک درم با عسل سفید سه وزن ادویه معجون سازند شربتی یک مثقال شراب اسارون مدر بول و نافع از برای استسقا و یرقان و تحلیل کند وجع ورک و ریه و معده است صنعت آن بگیرند اسارون ده مثقال بخیسانند در دوازده رطل از عصیر عنب و بگذارند سه ماه پس صاف نموده استعمال نمایند عرق اسارون ساده مفرح و بخشنده سرور و مقوی قلب است صنعت آن یک من اسارون را در سه من آب داخل کرده بطریق گلاب عرق کشند شربتی ده مثقال اسرار الاطبا تألیف شمس الدین بن هلال اردبیلی این ترکیب معجون لبوبی است که باین اسم مسمی ساخته نهایت مقوی باه است و دل و دماغ و رنگ رخساره را نیکو گرداند و قضیب را محکم کند و مداومت کننده آن قبل از جماع و بعد از آن ایمن باشد از عرق النسا و نقرس و نقصان منی و امراض عصبانی و قدر شربتش از دو مثقال تا سه مثقال است صنعت آن شقاقل مصری خولنجان خصیة الثعلب مصری بهمن سرخ بهمن سفید هر یک تودری سرخ تودری سفید لسان العصافیر سقنقور از هر یک سه درم حب بلسان حب البان و در نسخه دیگر بعوض حب البان عود بلسان است فلفل سفید مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین تخم شلغم تخم پیاز تخم [illegible] صحرائی خشخاش سفید و [illegible] مغز حب القرطم تخم [illegible] تخم زردک تخم شبت تخم گندنا تخم [illegible] حسک [illegible] از هر یک ده درم مغز پسته مغز نارجیل مغز

بادام شیرین مقشر مغز چلغوزه مغز حبة الخضرا مغز حب القطن کنجد مقشر از هر یک هفت
درم دارچینی قرنفل اسارون سنبل الطیب باسه کبابه چینی سعد کوفی قرفة الطیب
دارفلفل جوز بوا انار مشک عود قماری عنبر اشهب زعفران از هر یک یک مثقال مشک
ترکی یک دانگ و نیم زنجبیل بوزیدان قسط شیرین مغز حب الزلم و روغن عقربی از هر یک دو
درم عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور معجون سازند حکیم میر محمد مومن گفته که من
معنا درین افیون را در بین معجون زعفران سه مثقال بهر پایه شترا عرابی پنج مثقال افیون ده
مثقال بزر البنج سفید ده مثقال داخل کرده و بدل مره سقنقور ماهی روبیان نهایت
موافق یافتم قدر شربت از افیون دار از نیم مثقال تا یک مثقال و در نسخهٔ دیگر اجزای
که افزوده شده زعفران سه مثقال افیون هشت مثقال بزر بنج سفید یک مثقال است
و بعضی اطبا بعوض بزر البنج و افتیمون ورق القنب ده مثقال میکنند و بعضی بعوض
ورق القنب چرس میکنند و اگر سره سقنقور نباشد بدل آن ماهی روبیان پنج مثقال
کنند و اگر مشک مربی نباشد مشک غیر مربی داخل کنند اسرار الاطبا به نسخهٔ دیگر
منافع بسیار دارد و سه باب بی نظیر است در تقویت دل و دماغ و آوردن نشاط و محکم
نمودن قضیب و اکثر بعد از جماع استعمال نمایند از عرق النسا و مفاصل و نقرس و نقصان منی
و از همه بیماری های عصبانی ایمن گرداند و این نسخه بجنس نسخهٔ قبل است باندکی تفاوتی
در عدد ادویه و بجای درم مثقال است صنعت آن خولنجان شقاقل خصیة الثعلب
مصری بهمن سرخ بهمن سفید و ج ترکی تودری سرخ تودری سفید لسان العصافیر شاهتره
از هر یک سه مثقال حب بلسان عود بلسان فلفل سفید تخم خرفه مقشر مغز تخم خربزه مغز
تخم خیار مغز تخم کدو تخم بیار تخم شلغم تخم خشخاش تخم شبت انیسون تخم بابونه مشک مربی از
هر یک ده مثقال جلیل مغز چلغوزه مغز پسته مغز کنجد مقشر از هر یک هفت مثقال دارچینی
قرنفل سنبل الطیب اسارون بسباسه کبابه چینی قرفه سعد کوفی دارفلفل جوز بوا
عود قماری عنبر اشهب زعفران از هر یک یک مثقال مشک تبتی یک دانگ و نیم زنجبیل بوزیدان
قسط شیرین مغز حب الزلم و روغن عقربی از هر یک دو مثقال با سه وزن ادویه عسل مصفی

شربته معجون سازند شربتی از دو مثقال تا سه مثقال است و اگر یکیف خواهند زعفران را
سه مثقال کنند و افیون هشت مثقال و بزر البنج سفید یک مثقال اضافه نمایند اسرار
الاطباء الکبیر گرم است الرحم و قوی گرداند و منی بیفزاید و پشت را محکم کند و نشاط آورد
و باه را زیاده کند و دل و دماغ را قوت دهد و بدن را فربه کند و رنگ را نیکو سازد
و اعصاب را محکم کند و نعوظ آورد و دوام مجامعت نظیر ندارد صنعت آن مغز پسته مغز
فندق مغز بادام مغز حبة الخضراء مغز کردکان مغز چلغوزه مغز حب البطم خولنجان ماهی روبیان
شقاقل بهمن سرخ بهمن سفید تودری زرد تودری سرخ زنجبیل کنجد مقشر دارچینی از هر یک
پنج درم سنبل الطیب سعد کوفی قرنفل کبابه چینی حب القلقل تخم گزر تخم شلغم
تخم ترب تخم پیاز تخم اسپست تخم هلیون لسان العصافیر و بیخ عاقرقرحا زرنباد از هر یک
سه درم جوزبوا بسباسه دارفلفل از هر یک دو درم خصیة الثعلب نارجیل تازه
مغز مغز کنجشک خشخاش از هر یک ده درم قضیب گاو سوده سورنجان بوزیدان نعناع
خشک از هر یک چهار درم مایه شتر اعرابی زعفران مصطکی از هر یک درمی عود خام دو
درم ورق طلا سی عدد ورق نقره پنجاه عدد عنبر اشهب مشک خالص از هر یک نیم
مثقال عسل سه وزن ادویه بطریق معهود معجون سازند اسرار الاطباء صغیر
منی زیاده کند و کلیه و مثانه را قوی گرداند و نسیان را نافع باشد و رنگ رو را نیکو
گرداند و دماغ را قوت دهد صنعت آن مغز بادام مغز کردکان مغز حبة الخضراء مغز چلغوزه
مغز حب الزلم مغز فندق مغز پسته مغز نارجیل تازه مغز حب القلقل خشخاش سفید تودریین
کنجد مقشر تخم جرجیر تخم پیاز تخم شلغم اسپست بهمنین زنجبیل دارفلفل کبابه قرفه دارچینی شقاقل
خولنجان تخم هلیون مساوی کوفته بیخته بعسل سه وزن ادویه معجون سازند چنانچه
رسم است شربتی دو درم اسطوخودوس بضم همزه و سکون سین مهمله و ضم
طای مهمله و سکون واو و ضم خای معجمه و سکون واو و ضم دال مهمله و سکون واو و سین مهمله
گفته شده و کلمه لغت یونانی است و معنی آن حافظ الارواح است و بعربی انس به الف
و مسک الارواح و ضرم بضم ضاد معجمه و سکون رای مهمله و زهر الضرم گویند و اهل اشکابن ترهم

وبسریانی سنخادوس نامند و آن نام جزیره ایست که از انجا می آورند و در بعضی لغات
آن را کشته و بهندی دهارو و در بنگاله تبنبه نامند و آن گیاهی است بیخ و در جاهای
نمناک بسیار میروید و برگش شبیه ببرگ صعتر و از ان درازتر و باریک تر و گلش مائل بسبزی
و یک ساق دارد و باریک بی ساق و شاخهای آن دیده شده و در بلندی کمتر از شبری
و بقدر ذرعی نیز دیده شده و قبه آن متراکم مخروطی طولانی شبیه بجیر و مائل بسرخی و بنفشی
تند طعم و رایحه و با اندک تلخی و تخم آن زرد رنگ تیره شبیه بارزن خورد و اندکی بهی ابن
ماسویه گفته که اسطوخودوس تخمی است که چون بدست بمالند بوی بوی کافور از ان آید
و طعم آن تلخ و تیز و مزاج آن گرم است در اول و خشک در دوم و مرکب است از جوهر ارضی
و ناری و بتقویت جوهر ناری خود تفتیح سده نماید و تلطیف مواد کند و رفع عفونات نماید
و همه اندام اندرونی را تقویت بخشد و آنچه نوشته درست است چنین مشاهده شده
اسطوخودوس در بعضی بلاد هند و بنگاله نیز میشود و لیکن آنچه درین بلاد دیدیم برسات بعضی
سیاه خاکستری رنگ و بعضی سفید خشن بی زغب و بی رایحه و کم طعم و بی تخم و ضعیف
الخاصیت آنچه در بلاد دیگر می شود نرم با اندک زغب و متصف باوصاف مذکوره گرم
و خشک است در درجه اول و گویند در اول درجه دوم و ابن تلمید گفته که یابس است در دوم و
گویند مرکب القوی است و اجزای بارده آن کمتر و این قول بلکه قول دوم اقرب بصواب
است محلل ملطف و جالی و مفتح سده ها و با قوت قابضه و مقوی بدن و دل و احشا و جمیع
قوی ظاهری و باطنی نافع است از برای عفونت اخلاط و طبیخ آن تا سه درم در امراض
سینه و سعال و نزلات از زوفای خشک قوی تر و مفرح و مسهل بلغم و سودای غلیظ
و مقوی آلات بول با قوت تریاقیه و خاصیت آن انضاج و اسهال مره سودا است از
قلب و دماغ و بی تعدیل است درین امر خصوص دماغ و بسبب تصفیه روح این دو عضو تقویت
این دو عضو می کند و نیز بقوت قابضه که آن را است قبض جمیع جواهر ارواح
میکند و مانع از تحلیل آن میشود و شیخ الرئیس هیچ نمیگوید که اعتقاد من آن است
که بوده باشد اسطوخودوس را خاصیتی خارج ازین وجوه در تقویت قلب و دماغ

بسبب آنکه شدید النفع است در تقویت قلب و تزکیهٔ فکر و آشامیدن یکدرم از آن
به تنهائی جهت رعشهٔ دماغی و دو جزو آن با یک جزو بیخ کبر که با عسل سرشته باشند
جهت برودت معده و بواسیر و علت بلغمیه مفید است و ضماد پختهٔ آن جهت درد مفاصل و اورام بلغمی و نقوع
مطبوخ آن جهت استسقا و ورم بارد جگر تنقیه کرده طحال و امراض مقعده و با شراب جهت نفخ و
درد اعصاب نافع و اصلاح سموم مشروب و نافع و مضر است بصفراوی مزاج و معطش و مغثی و مکرب
محرور و مصلحش سکنجبین و گویند مقدار شربتش ... و مصلحش کثیرا و صمغ عربی است و قدر
شربتش از دو درم تا پنج درم و بدلش در آلات تنفس فراسیون و در تنقیهٔ سودا افتیمون
است و شیخ یوسف بغدادی گفته که خاصیت اسطوخودوس اسهال سودا از دماغ
است و شربتی از آن یکدرم تا پنج درم و اصلاح آن بکثیرا است و چون با سکنجبین
خورده شود محتاج بمصلح دیگر نیست و بعضی اطبا گفته که مصلح شراب آن شراب لیمو
و مفتح سدهای دماغی و مسهل سودا و بلغم از دماغ است و بالجمله اسطوخودوس جاروب
دماغ است یعنی پاک میکرداند سر را از جمیع فضول بلغمیه و سوداویه غلیظه و محلل و
ملطف و منقی آن است و بعضی گفته اند مسهل صفرا و بلغم و سودا هر سه است و مفتح
سدهای دماغی و مقوی قوای دماغی است تزکیهٔ ذهن و تیزی فهم و دماغ نیکو
میکرداند ذهن را موجب تزکیهٔ آن است و آشامیدن یکدرم از آن با ماء العسل
جهت تیزی فهم و دماغ از ضربه و سقطه نافع است و دوار و سدر نافع است ابتدای
دوار و سدر را و آشامیدن آن و نیز از برای دوار و سدر حادث از ضربه و سقطه
قرشی گفته که هرگاه بوده باشد دوار و سدر از بلغم در معده نافع است آن را آشامیدن
شراب اسطوخودوس ساده و با شراب لیموی ساده بجهت آنکه با وجود آنکه مقطع و منقی است
جنس ابخره و تقویت معده میکند صرع و مالیخولیا را و دست با شامیدن طبیخ آن
و همچنین اسهال بآن نافع است صرع و مالیخولیا را ... بلغم و ... میکرداند آنرا
بجهت استفراغ و تنقیهٔ آن مر فضول دماغی را و تقویت آن مر دماغ را بسبب ازالهٔ
آن مر رطوبات مرخیه را و دافع سودا و غم و وسواس سوداوی و موجب تفریح است

چون کل آنرا مربی سازند بشکر یا بالعسل مصفی بیاشامند ازان هر شب مقداریکه بوده باشد بران
از کل اسطوخودوس مقدار یکمثقال مداومت کرده شود بآن مزیل سوداوغم و وسواس سوداوی
بالکلیه و موجب تفریح است تفریحی قوی جنون و نسیان و جمود و شخصوص و صرع شامیدن آن نافع است از
برای جنون سوداوی و نسیان و ضماد نمودن آن بسر نافع است از برای نسیان و جمود و شخصوص
و آشامیده میشود بجهت صرع با عاقرقرحا و سکنجبین و چون بنیدازند در شش قوارلیس از عصیر عنب یکمن از
اسطوخودوس و خم کرده بگذارند شش ماه که آن شراب سلیبیا شامند صرع ازان با عاقرقرحا و سکنجبین
منتفع میگردد ازان و گاهی بعوض عصیر عنب سرکه میکنند و درین حالت یکماه که در سرکه آن را
محلل نمایند استعمال میتوان کرد میفرمایند که ازین سرکه سکنجبین سکری یا عسلی سازند
و ازان سکنجبین یک اوقیه با دو اوقیه با عاقرقرحا و سکنجبین استعمال نمایند بهتر است و
جالینوس گفته که چون سحق نمایند اسطوخودوس را تا بگردد مانند غبار و بدمند در بینی مصروع
نافع است او را و موجب افاقه او میشود و گفته شده که چون بگیرند ازان یکدرم و نرم
بسایند و بعسل منزوج کرده بآن سعوط نمایند تنقیه دماغ میکنند تنقیه قوی و نافع است
از برای صرع سوداوی و بلغمی و شیخ الرئیس گفته که هرگاه بوده باشد صرع بمشارکت معده
او فق ادویه از برای استفراغ ان اسطوخودوس و شحم حنظل است و استعمال باید نمود آن را
در سالی چند مرتبه و بعد از تنقیه منتهی بتقویت معده ایشان شوند و نیز گفته شده که
هرگاه بوده باشد صرع بلغمی پس استفراغ با اسطوخودوس نافع است آن را و همچنین هرگاه
بوده باشد صرع سوداوی و مانع عفونات و انصباب نوازل است باعصاب و مقوی
و مسخن اعضاء بارده است و نافع است از برای خدر و رعشه **فصل در بیان حبوبیکه**
اصل و عمود در انها اسطوخودوس است حب اسطوخودوس باسم
بنسخه مستعمل نافع از برای مالیخولیا و صرع و امراض سوداوی و بلغمی و دوار و الثقلب
صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی از هر یک پنجدرم تربد سفید هفت درم
و نیم و در نسخه دیگر هفت درم است صبر سقوطری شش درم اسطوخودوس غاریقون
سفید افتیمون بسفایج فستقی از هر یک سه درم شحم حنظل یکدرم و نیم قرنفل فودنج جبلی

از هر یک یکدرم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین بقدر کفایت چرب شوده حب سازند هر حبی
بقدر رنخود کوچکی شربتی سه درم با آب نیمگرم حب اسطوخودوس اسهال بلغم و سودا و
صفرا کند جمیع امراض بلغمی و سوداوی و صفراوی را نافع باشد و صالح است از
برای امراض ظهر و وجع ورک و اوجاع مفاصل و مانند این امراض و گفته شده که
این حب نائب مناب حب قوقایا است بلکه ازان بهتر در عمل صنعت آن غاریقون هشت
سفید شحم حنظل تربد سفید مجوف تراشیده مرضوض بروغن بادام شیرین چرب نموده از
هر یک پانزده مثقال پوست هلیله زرد هلیله سیاه مقل ازرق بسفایج فستقی از هر یک
هفت مثقال سکبینج اشق سقمونیا غاریقون هشت سفید حب النیل افتیمون ملح نفطی
وج ترکی کثیرا اسطوخودوس از هر یک پنج مثقال ایارج فیقرا بوزن مجموع ادویه صموغ
را در آب گرم حل کرده و باقی ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته حبوب سازند شربتی دو
مثقال گاهی زیاده میکنند درین حب قرنفل و فودنج و گاوزبان از هر یک پنج مثقال
صبر سقوطری پانزده مثقال تا بیست مثقال لاجورد مغسول ده مثقال و در نسخه دیگر
اسطوخودوس سه مثقال خربق سیاه دو مثقال است و درین حال قوی الفعل است در
امراض سوداوی و امراض که تعلق بسر داشته باشد حب اسطوخودوس شیخ الرئیس
نافع از برای رعشه صنعت آن اسطوخودوس سوده یکدرم تا دو درم ایارج فیقرا یکدرم
حب ساخته فرو برند و بالای آن ماء العسل نوشند حب اسطوخودوس حکیم میسره
گازرونی منقی بلغم و سودا از بدن و دماغ است و نافع است از برای صرع و مالیخولیا صنعت
آن پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی از هر یک پنجدرم افتیمون اسطوخودوس بسفایج فستقی
از هر یک سه درم غاریقون سفید یکدرم و نیم خربق سیاه نمک نفطی از هر یک دو درم قرنفل
بوزیدان کوهی شحم حنظل از هر یک یکدرم و نیم ایارج فیقرا ده درم کوفته بیخته بآب سرشته و دست
را بروغن بادام شیرین چرب نموده حب سازند شربتی سه درم و در نسخه دیگر هلیله سیاه
پنجدرم داخل است حب اسطوخودوس قوی الفعل و تنقیه بدن و سر از سودا و نافع
است از برای جمیع امراض سوداوی خصوص آنچه متعلق بسر باشد صنعت آن پوست

هلیلهٔ زرد و هلیلهٔ سیاه مقل ازرق بسفایج فستقی از هر یک هفت درم افتیمون سقمونیای
مشوی حب النیل افتیمون ملح نفطی وج ترکی کثیرای سفید اسطوخودوس از هر یک
پنجدرم قرنفل فودنج کاوزبان از هر یک پنجدرم صبر سقوطری پانزده درم و در نسخه
دیگر بیست درم است لاجورد مغسول دو درم و در نسخهٔ دیگر سه درم است خربق سیاه
دو درم مصموغ را با آب گرم حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته با آن سرشته حبوب سازند هر
حبی بقدر نخودی شربتی دو درم تا سه درم با آب نیمگرم فرو برند حب اسطوخودوس
منقول از کامل الصناعة که همین منافع دارد صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیله
کابلی و هلیلهٔ سیاه صبر سقوطری بسفایج فستقی از هر یک سه درم غاریقون [illegible] سفید
چهار درم اسطوخودوس افتیمون از هر یک پنجدرم شحم حنظل دو درم و نیم خربق سیاه
دو درم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب ساخته با آب بادرنجبویه سرشته حبوب
سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی دو درم تا سه درم با آب نیمگرم فرو برند حب
اسطوخودوس نافع از برای مانیا و داء الکلب صنعت آن اسطوخودوس ده درم افتیمون
مصری بسفایج فستقی از هر یک پنجدرم حجر ارمنی پوست هلیلهٔ کابلی از هر یک یکدرم نمک
هندی شحم حنظل از هر یک چهار درم پوست هلیلهٔ آمله منقی حاشا خربق سیاه از هر یک سه
درم تربد سفید بیست درم کوفته بیخته بسکنجبین عسلی سرشته حبوب سازند شربتی دو درم
دهن اسطوخودوس جهت وجع گوش و ثقل سامعه نافع صنعت آن یکرطل اسطوخودوس
کوبیده و با مثل آن افسنتین یک شبانه روز در آب باران بخیسانند پس بآتش ملایم
بجوشانند تا تمام قوت آن بآب باز داده شود پس فرود آورده مالیده صاف کرده چهار
وزن آن روغن گل بآتش ملایم بجوشانند تا آب رفته روغن بماند لیکن احتیاط نمایند که
نسوزد پس در ظرف شیشه نگاه دارند و عند الحاجت نیم گرم نموده دو سه قطره در گوش
بچکانند و اگر نیم وزن آن مرزنجوش نیز اضافه نمایند میکرده اقوی شراب اسطوخودوس
ساده نافع از برای مالیخولیا بجهت آنکه تقویت و تنقیهٔ فضول غلیظه و اخلاط از جمله بلغمیه
و سوداویه و صفراویه میکند بدانکه شراب اسطوخودوس نافع است از برای صداع

بارد چون آشامیده شود با آب گرم از برای تعدیل مزاج بارد و بسبب حرارت عرضی
و حرارت بالقوه که این شراب را می باشد و بسبب آنکه اطلاق طبیعت میکند و بسبب
ارخای معده و تیز کردن ثقل و ازلاق که آب را می باشد و نیز بسبب ارخامی باشد مسکن
عطش و اگر خوف عطش بسیار باشد بسبب حرارت اسطوخودوس باید که خورده شود با شراب
لیمو یا سکنجبین تا تعدیل یابد حرارت آن و نیز سکنجبین تقطیع بلغم و تلطیف آن و حبس ابخره
و تقویت معده میکند و نیز شراب اسطوخودوس نافع است از برای صداع سوداوی
پیش از تنقیه از برای نضج سودا و بعد از تنقیه از برای تعدیل مزاج بسبب تنقیه لیقیه ماده
از آن و تقویت سر و قلب و نیز نافع است از برای صداع رطب بجهت آنکه تنقیه دماغ
میکند از رطوبات بخاصیت و محلل و مجفف آن است و نیز چون شراب اسطوخودوس
را با شراب لیمو تعدیل نمایند شراب اسطوخودوس پنج مثقال و شراب لیمو سه مثقال باشد
و نیز نافع است از برای دوار و سدر بلغمی بجهت آنکه با وجود آنکه منقی و ملطف است حبس
ابخره و تقویت معده میکند و نیز شراب اسطوخودوس نافع است از برای صرع بجهات
و منافع مذکوره و تقویت آن دماغ را و نیز نافع است صرع حادث بمشارکت قدمین و
ساقین را هرگاه آشامیده شود در غیر وقت نوبه آن بجهت آنکه تنقیه بدن می کند
از بلغم و فضول غلیظه و سوداویه که چسپیده باشد بجوهر عروق و موجب دماغی شده
و نیز مقوی دماغ و مسخن آن است و محلل آنچه در سر باشد از ابخره و ریاح که موجب
صرع است و نیز نافع است از برای لقوه آشامیدن آن بجهت تنقیه سوداء و بلغم از دماغ بالطبع
و وسواس سوداوی بالغ النفع خصوص وقتیکه با شراب اترج یا شراب لیمو یا سکنجبین بقع شده
شود صنعت آن بگیرند اسطوخودوس خشک یک ربع رطل و در دو رطل آب و ربع رطل گلاب
یک شب بخیسانند و صبح بجوشانند تا بنصف رسد یک رطل قند سفید یا عسل سفید
مصفی بحسب حاجت داخل کرده بقوام آورند شربتی یک اوقیه و اگر اسطوخودوس تر باشد
آن را بکوبند و آب آن را گرفته صافی نموده در یک من آب اسطوخودوس تر یک
من قند سفید و ربع من گلاب داخل کرده بقوام آورند شربتی یک اوقیه شراب

اسطوخودوس به نسخه قند یاد صنعت آن بگیرند یکمن اسطوخودوس و در شش من قواریس
عصیر عنبی داخل کرده و در خمی کرده شش ماه بگذارند که برسد پس صافی نموده نگاه دارند در
قرابها و در وقت حاجت بکار برند شراب اسطوخودوس این عمل که در مختار ذکر
کرده و گفته که مجرب است زیرا که حکما رفع وسواس و مانعی و نسخ صنعت آن بگیرند
اسطوخودوس ده درم بسفایج فستقی پوست تراشیده گاوزبان بادرنجبویه از هر یک پنج درم
همه را در یک رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد پس بپالایند و یک رطل شکر سفید در آن
کنند و بجوشانند تا بقوام آید سرد کرده در شیشه نگاه دارند شربتی یک اوقیه شراب
اسطوخودوس که حکیم سید در شرح موجز قرشی ذکر کرده و گفته که این شراب از من
است و من سید کازرونیم و این شراب منضج سوداء سوداوی و بلغمی یا بین سوداء سوداوی
و بلغمی است خصوص مواد دماغی صنعت آن اسطوخودوس برسیاوشان از هر یک ده
درم عود الصلیب گاوزبان تخم کرفس تخم خطمی تخم رازیانه اصل السوس مقشر از هر یک
پنج درم گل بنفشه گل سرخ منزوع الاقماع گل گاوزبان بادرنجبویه از هر یک هفت درم
سپستان سی عدد مویز منقی بیست درم مجموع را بجوشانند و بپالایند و سه رطل
شکر طبرزد یا عسل مصفی بحسب حال اخذ نمایند و بقوام آورند و نگاه دارند شربتی
از ده درم تا پانزده درم با آب گرم بیاشامند صنعت این شراب بنسخه سید مظفر الدین
شفائی مساوی نسخه موجز است در اجزا الا آنکه بجای تخم کرفس بیخ کرفس است و در
اوزان تفاوت دارد و نسخه آن این است اسطوخودوس برسیاوشان عود الصلیب
از هر یک پنج درم اصل السوس بیخ کرفس گاوزبان رازیانه تخم خطمی گل بنفشه غنچه گل سرخ
از هر یک سه درم مویز منقی پانزده درم سپستان پانزده عدد بجوشانند و بپالایند
و با یک من قند سفید بقوام آورند صنعت این شراب بنسخه حکیم معصوم مساوی
نسخه شفائی است الا آنکه مویز منقی و سپستان از هر یک پنجاه عدد است و در نسخه
دیگر سپستان هفتاد عدد است و مویز منقی یکصد و پنجاه دانه و وزن قند یک رطل است
و باقی مساوی نسخه شفائی است و در قرابادین شفائی مسطور است که این شراب نافع

ست از برای صرع و فالج و مالیخولیا و صداع بارد و جمیع امراض بارده دماغی مستعمل
دماغ شراب اسطوخودوس تالیف میرزا محمد باقر ولد میرزا محمد حسین حکیم
صنعت آن اسطوخودوس پرسیاوشان اصل السوس از هریک ده مثقال عود الصلیب
گل گاوزبان بادیان بادرنجبویه تخم خطمی از هریک پنج مثقال گل بنفشه گل سرخ از
هریک هفت مثقال مویز منقی بیست دانه سپستان سی دانه با شکر و عسل از هریک
پنجاه درم بدستور مقرر مرتب سازند شراب اسطوخودوس دیگر صنعت آن
اسطوخودوس بسفایج فستقی پوست تراشیده افتیمون اقریطی گل بنفشه گل سرخ
گاوزبان بادرنجبویه از هریک پنج مثقال عود الصلیب سه و نیم مثقال پرسیاوشان
اصل السوس مقشر رازیانه بیخ رازیانه از هریک سه مثقال تخم خطمی ده مثقال سپستان
سی دانه مویز منقی چهل دانه قند سفید یکصد و پنجاه مثقال علی الرسم شربت سازند
شراب اسطوخودوس تالیف حکیم میر محمد مومن مقوی دماغ بارد و معده بارد است
و سده های دماغ بگشاید و صرع و سبات و سکته و کابوس را نافع باشد صنعت آن
اسطوخودوس زوفای خشک پرسیاوشان تربد سفید اصل السوس از هریک
ده درم فاوانیا عود قماری خام گل گاوزبان پوست بیخ رازیانه تخم رازیانه تخم کرفس
غنچه گل سرخ ایرسا از هریک پنج درم بادرنجبویه کاشم سنبل الطیب اذخر مکی انیسون
قنطوریون دقیق از هریک سه درم مویز منقی سی عدد همه را در آب بجوشانند
چنانکه مقرر است و پالایند و داخل کنند در آن یکصد و پنجاه مثقال عسل سفید
مصفی و مثل آن گل قند شکری و گلقند را نیکو بمالند پس بگیرند سازج هندی قرنفل
دانه هیل بوا سنبل الطیب از هریک ده درم دارچینی زنجبیل افسنتین رومی از هریک
سه درم مصطکی یکدرم همه را کوفته در پارچه بسته در آن اندازند و در آتش ملایم بپزند
و لمحه بلمحه پارچه ادویه را بمالند تا شیره آن برآید و بفشارند و چون بقوام آید پس
پارچه ادویه را برآورده بمالند و بفشارند پس آنرا با قدری گلاب بشویند و باز
در آن گلاب بمالند و بفشارند تا تمام شیره آن برآید و آن گلاب را داخل کرده یک

دو جوش دیگر داده فرود آورند و بپالایند و بعد از سرد شدن در شیشه یا مرتبان
چینی نگاه دارند و قدر شربتش هر روز از ده مثقال تا پانزده مثقال است و باید دانست
که عمده منافع این شراب نفع از برای صرع است و تخم کرفس در نهایت ضرر است
از برای صرع پس لازم است که تخم کرفس در آن داخل نباشد شراب اسطوخودوس
دیگر منضج و منقی اخلاط بلغمیه و سوداویه از جمیع بدن خصوص از سر و دماغ است لاسیما
از برای لیثرغس و صرع و این شراب نافع است از برای صداع بمشارکت قلب
به سبب غلبهٔ بلغم یا سودا بر مزاج قلب چون چند روز بآن مداومت کرده شود و نیز این
شراب نافع است از برای صداع بمشارکت طحال مداومت بآن صنعت آن اسطوخودوس
سنا مکی بسفایج فستقی از هر یک ده درم ورق گل سرخ بنفشه تربد سفید پرسیاوشان
از هر یک شش درم همه را در سه من آب یک شب بخیسانند و صبح بجوشانند چون
بیک من رسد بپالایند و با یک رطل قند سفید بقوام آورند شربتی شانزده درم با آب
گرم یا گلاب حل نموده بنوشند و اگر در طبع قبض بسیار باشد نیم مثقال تا یکدرم غاریقون
هس سفید موشه نیز در آن داخل نمایند شراب اسطوخودوس قلمی نموده
اند که از اختراع احقر عباد الله کلب آستان امیر المؤمنین علیه السلام سید محمد هاشم مخاطب بحکیم
معتمد الملک سید علویخان است و مجرب است در نفع از برای نضج مواد سوداویه و بلغمیه
خصوص مواد دماغی و از برای تفتیح سده های دماغی و امراض بارده اعصاب و نیز
برای صرع و فالج و لقوه و از برای امراض بارده دماغ و منافع بسیار دارد صنعت
آن اسطوخودوس بادرنجبویه بسفایج فستقی پرسیاوشان از هر یک ده درم گاوزبان
بزر سیسالیوس و قنطوریون دقیق غنچه گل سرخ منزوع الاقماع از هر یک هفت درم
اصل السوس پوست بیخ کبر جنطیانا بیخ انجدان فاوانیا ایرسا از هر یک پنج درم دارچینی
اسارون عود هندی از هر یک سه درم عود بلسان حب بلسان فقاح اذخر بادیان
خطائی از هر یک چهار درم قرنفل بسباسه از هر یک یکدرم و نیم ملوفته مویز سرخ طائفی
منقی از حب بیست درم انجیر زرد بیست دانه مجموع را در سرکه عنصل که لیمو در آن مخلل

نموده باشند دو رطل و آب خالص چهار رطل یک شبانه روز بخیسانند در روز دیگر
در دیک سنگی بآتش ملایم بجوشانند تا دو ثلث برود و ثلثی بماند پس بپالایند و صاف
نموده آن عسل مصفی در دیک چینی مربی با قند از هر یک دو رطل داخل کرده یک شب بگذارند
و روز دیگر بمالند بقوت تمام و بفشارند و بپالایند و بجوشانند تا بقوام آید فرود آورده
سرد کرده در شیشه نگاهدارند شربتی یک اوقیه تا دو اوقیه با عرق بادرنجبویه و عرق گاوزبان
و گلاب بنوشند **صنعت خل لیمو** که مخلل لیمو و خل اسقیل است صنعت آن بگیرند لیموی
رسیده خالی از داغ و فشار و سه روز در آب و نمک بگذارند پس از آب نمک بیرون
آورده نیکو بشویند که شوری آن دور کرده و به پارچه کرباسی نم آن را بگیرند و یک روز بگذارند
تا بقیه نمی که در خلل و فرج لیموها باقی است بهوا نشف کند و مطلق نم آب در لیموها نماند پس
آن لیموها را بخلال چوبی سوراخ سوراخ نمایند چنانکه در هر لیمو زیاده بر پنجاه سوراخ باشد
پس لیموها را در مرتبان چینی یا ظرف زجاجی کرده خل اسقیل مصفی که در باب اسقیل
ذکر می شود بر روی آن لیموها کنند آن مقدار که از روی لیموها بر گردد و چهل روز
بگذارند و بعد از آن سرکه را جدا کرده استعمال نمایند **شراب اسطوخودوس** دیگر
منقول از مجربات حکیم اشرف قمی اوحدالی از اولاد حکیم ابوالبرکات اوحدالی نافع از
برای امراض سوداویه و مالیخولیا صنعت آن اسطوخودوس گاوزبان راز یانه بسفایج
فستقی از هر یک ده مثقال مویز منقی از عجم سی دانه صندل سفید سه مثقال طباشیر سفید
دو مثقال بادرنجبویه پانزده مثقال قند سفید یکصد و سی مثقال بدستور معمول شربت پزند
شربتی از پنج مثقال تا هفت مثقال **شراب اسطوخودوس** از استباط آن مغفور نافع
و مجرب از برای خدر بلغمی صنعت آن اسطوخودوس بادرنجبویه اسارون ابیسا افتیمون
حب بلسان جعده حلبه جاوشیر و بیخ عاقرقرحا از هر یک دو مثقال سوای افتیمون را جدا بجوشانند
در سه رطل آب تا یک رطل بماند و افتیمون را در کیسه کرده و مطبوخ را بر روی آن
صافی نمایند و مکرر کیسه را بمالند تا تمام شیره و قوتش بیرون آید و مطبوخ سرد شود
پس کیسه را بقوت بمالند و بفشارند و دور کنند و مطبوخ را صافی نموده گلاب و عسل

رطل در آن حل کرده جوش داده فرود آورند و بمالند تا شیرهٔ قوت گل قند بر آید
پس بپالایند و یکصد مثقال گلاب داخل کرده بآتش ملایم بقوام آورند شربتی یک اوقیه
عرق اسطوخودوس ساده مفتح سده ها و مقوی ارواح دماغی و نافع است از برای
عفونت اخلاط و منقی سوداء بنهایت نفع است از برای نزلات بلغمی مزاج و سوداوی
مزاج را نافع است و پیران را موافق و رعشه را زائل گرداند و درد مفاصل را مفید
است و جهت صداع مزمن نافع و از برای صرع بی نظیر است صنعت آن اسطوخودوس
یک من در سه چهار من آب داخل کرده بدستوریکه گلاب میکشند عرق بر آورند مربای اسطو
خودوس چون هر روز یک مثقال خورده شود و مداومت بآن کرده شود تفریح می آورد و دافع سودا
است صنعت آن بگیرند گل تازهٔ آن را و با دو وزن آن قند سفید یا عسل بدستور گلقند
مربای سازند مطبوخ اسطوخودوس جهت امراض دماغی سوداوی از مالیخولیا و
امثال آن و تنقیه اخلاط محترقه سوداویه از دماغ نافع صنعت آن بگیرند اسطوخودوس
و افتیمون از هر یک پنج درم و در یک رطل آب بجوشانند باین طریق که افتیمون را در
کتان بسته نگاه دارند و اسطوخودوس را بجوشانند تا بنصف رسد فرود آورده صافی
نموده صرهٔ افتیمون را در آن انداخته تمام شب بگذارند و صبح گرم کرده صره را مالیده فشرده
دور کنند مرتبه دیگر صافی نموده یک اوقیه سکنجبین ساده داخل نموده بنوشند و اگر از برای
نزلات باشد بجای افتیمون زوفای خشک و بجای سکنجبین ترنجبین یا شراب بنفشه داخل
نمایند مطبوخ اسطوخودوس منقول از تذکرهٔ شیخ داود انطاکی نافع از برای
اخلاط سوداوی و اخلاط محترقه و صلابات و وسواس و جنون و مالیخولیا و عرق النسا
و مفاصل و صافی نمودن خون و کدورت حواس و افکار فاسده و مجرب است صنعت
آن بسفایج فستقی سنا حب القرطم عناب منقی از زوفی سپستان منقی از زوفی از هر یک هفت
مثقال اسطوخودوس گل بابونه قنطوریون دقیق افتیمون از هر یک چهار مثقال
سورنجان دو مثقال سنبل ادویه آب بجوشانند تا بثلث رسد پس صافی نموده
بنوشند و اگر با درد سر تصاعد بخارات و یبوست مانع باشد اهلیله زرد ده دانه بسفایج

صفحه مرزنجوش کشنیز از هریک سه مثقال اضافه مطبوخ نموده بعد از صاف نمودن سه
مثقال روغن بادام شیرین داخل کرده بنوشند اگر ریاح غلیظه باشد یا ضعف و رعشه
بول هفت مثقال گل قند آفتابی بیفزایند نافع باد معجون اسطوخودوس نافع از
برای صرع بلغمی صنعت آن اسطوخودوس افتیمون عاقرقرحا بسفایج فستقی اجزا
کوفته بیخته بموبز سرخ استه بیرون آورده بسرشته و تناول نمایند از آن هر روز مثقال
خورده تا شش تا بیست بدرستی که در یک هفته دفع صرع میکند معجون اسطوخودوس
هر شب از آن خورده شود وقت خواب و مداومت بآن کرده شود جهت دفع نزلات و
ربو و زیل و ثقل سامعه و ضعف باصره نافع ست صنعت آن اسطوخودوس
مثقال کشنیز خشک سه مثقال مرزنجوش دو مثقال و ربع مثقال مصطکی رومی پوست
هلیله کابلی کندر ذکر از هر یک مثقال کوفته بیخته با پنجاه و دو مثقال عسل مصفی معجون سازند
شربتی دو مثقال معجون اسطوخودوس نافع از برای معده و بواسیر نهایت نفع
صنعت آن اسطوخودوس چهار مثقال پوست بیخ کبر دو مثقال کوفته بیخته بعسل مصفی
پانزده مثقال سرشته هر روز یک مثقال آن را با ده مثقال عرق اسطوخودوس با
ده مثقال گلاب بنوشند اسفاناخ بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح فا و الف و فتح نون
و الف و خای معجمه بفارسی اسفاناخ و بیونانی سوماخیوس و نیز سومان خوسوخیوس نامند
و برومی سربیا و بهندی پالک و پالک هندی قطف است که اسفاناخ رومی باشد و آن
بری و بستانی میباشد و بستانی معروف و مستعمل است و در آخر اولی سرد و تر و غذا
آن نیکو و محمود الکیموس است و قامع صفرا و خون است و گویند که معتدل است در گرمی
و سردی و ازین جهت موافق است محرورین و مبرودین را الا آنکه اوفق از برای محرورین
آن است که فراگرفته شود با کشک جو و روغن بادام شیرین و در ینجا الت میباشد نافع
از برای تبهای گرم و سرفه یابس با حبس بطن و اما مبرودین اوفق از برای او آنست
که فراگرفته شود با گوشت فربه و برنج با افاویه لیسیله باشد مر آن را انچه میباشد اکثر
البقول را از نفخ و کثرت بلغمیت و رخون و ملین طبع است بسبب قوت جالیه قوت

غذا بکار آن را نیابا شد و رادع و سریع الهضم و کم نفخ تر از سائر بقول است جهت
التهاب و تشنگی و تبهای گرم نافع و عصارهٔ آن با شکر جهت یرقان و حصاة و عسر بول
و حرقت آن و درد کمر و لذع اخلاط مراری و ضماد پختهٔ آن جهت درد مفاصل حار و اورام
حاره و احتباس بول که از حرارت باشد و ضماد خام آن جهت ورم فلغمونی و گزیدن زنبور
و الفیا و رتیل و طلای مطبوخ با سفیده آب جهت بثور سفید و مضر بارد المزاج و مصلحش
پختن آن به روغن بادام یا مسکه کاو و دارچینی و آلکامه است و قدر شربت از عصارهٔ آن
تا ده مثقال و بدلش خرفه و قطف است و غرغرهٔ آب آن نافع است از برای درد کلو و لهاة
و خشن جهت جمع فواد و درد احشا و تبهای حاره و شیرهٔ آن جهت تب دق و دل مجرب و ضماد
پختهٔ آن جهت وجع اورام حارهٔ ملتهبین اورام صلابه بسیار مفید و مضر سپرز و مصلحش سکنجبین
و قدر شربتش دو درم است صداع اسفاناخ پخته نافع است از برای صداع حار هرگاه در
صداع سازج طبیعت یابس باشد نافع است صاحب آن را خوردن از بقول آنچه
بوده باشد این طبع چون اسفاناخ که با آب پخته مطیب بروغن بادام شیرین نموده باشند
و اگر خواسته باشند آب لیمو یا آب غوره یا آب انجاص در آن داخل نمایند در وقت طبخ
اگر سرفه نباشد و جهت آنها این هر سه باشند مسکن صداع و اگر قدری شکر نیز اضافه
نمایند تا چاشنی دار شود و شاید بد نباشد زیرا که ترشی صرف محرک صفرا و سودا است
و گاهی استعمال کرده میشود این مزوره را با گوشت جوزهٔ مرغ یا گوشت بره و قتیکه نبوده
باشد با صداع تب بوده باشد خوف ضعف یا ضعف موجود باشد و نیز اگر تب باشد
اسفاناخ را پخته با مسکه یا روغن بادام شیرین سرخ کرده بخورند و در زمان اختلاط
گوشت جوجه داخل نمایند و نیز گفته شده که غذای صالح است از برای صداع و قتیکه طبیعت
قبض باشد اسفاناخ پخته مطیب بسکنجبین یا آب آلو یا بقرص مطبوخ آلو یا آلوی تر باشد
یا خشک مزورهٔ اسفاناخ که کشنیز تر در آن داخل کنند نافع است از برای اصحاب
صداع حار از سوء مزاج مختلف و همه غذاهای اصحاب صداع خماری مزورهٔ اسفاناخ
ترش نموده است با آب لیمو یا آب سماق یا آب غوره و نیز اسفاناخ از اغذیهٔ صالح

است از برای صداع بمشارکت قلب بسبب سوء مزاج صفراوی چون آن را در
آب پخته مطیب بسکنکبین یا روغن بادام نموده بخورند فخر الدین سمرقندی در رسالهٔ خود
گفته که اسفاناخ پخته در مرقهٔ دجاج سمین که روغن بادام شیرین در آن انداخته باشند
غذای نافع است از برای صداع و نیز گفته شده که باید داخل کرده شود در غذای صاحب
صداع حار ساذج اسفاناخ و امثال آن از بقول اگر بوده باشد ایشان اسهر
بخورانند ایشان اسفیدبا معمول از اسفاناخ و امثال آن مانند برگ کاهو و در اورام حاره
فی الراس گفته اند که اصحاب سرسام حار را در ابتدای علت غذا دادن بایشان منع کرده اند
و در انتهای علت باید اسفاناخ با آب پخته مطیب بروغن بادام شیرین نموده بخورند سمرقندی
گفته که اصحاب سرسام صفراوی را در ابتدا منع غذا کنند و بعد از سوم غذای
ایشان اسفاناخ در آب پخته مطیب به بادام شیرین باشد سدیدی و مسیحی نیز چنین گفته
اند و گفته اند که اغذیهٔ صالح از برای اصحاب سرسام صفراوی اسفاناخ در آب پخته
ترش کرده بسکنکبین که چاشنی آن باندکی شکر کرده باشند یا ترش کرده با آب آلو یا آب
تمر هندی و آنچه شبیه بآنها باشد مسیحی گفته که سزاوار آن است که بوده باشد غذای
اصحاب سرسام صفراوی در زمان تزاید ماء الشعیر و در زمان انتها اسفاناخ
و امثال آن از بقول و در انحطاط حبوب بارده چون ماش مقشر و جو مقشر که شیرهٔ
بادام در آن داخل نموده باشند و در اواخر انحطاط و زوال تب سمک صغیر و جوزهٔ
مرغ در آن داخل نمایند مولانا نفیس گفته که اگر مریض را در زمان تزاید سرسام حار بوده
باشد منع غذا نمایند و اگر برداشت آن نباشد پس لا علاج اسفاناخ در آب پخته
با شیرهٔ بادام شیرین بخورانند و اما اصحاب سرسام سوداوی لازم است که بوده
باشد غذای ایشان در تب چون مزورهٔ فراگرفته از اسفاناخ و ماش مقشر یا جو مقشر
با شیرهٔ بادام شیرین یا روغن بادام شیرین و شیرهٔ تخم خشخاش و در انتهای
علت و انحطاط خروس خصی یا مغز سر بزغاله در آن غذا داخل نمایند سمرقندی چون
اسفاناخ را با کدو و برگ کاهو و بکه و برگ خشخاش با گوشت مرغ فربه و با [illegible]

بریان آمده و گوشت بزغاله بپزند شیرهٔ تخم خشخاش و شیرهٔ بادام شیرین داخل کرده
مطیب بسکه گاو نموده بخورند می باشد غذای مرطب دماغ نافع ازبرای سهر حادث
از یبوست دماغ و گفته شده که مزورهٔ اسفاناخ با کدو و کشنیز تر یا ماش مقشر می باشد
نافع ازبرای سهر حادث از حرارت و یبوست دماغ مالیخولیا چون اسفاناخ را در
بخته مطیب نمایند بروغن بادام شیرین یا مسکه گاو یا با لحوم جیده مانند گوشت بره بخته
و بخورند نافع است اصحاب مالیخولیا را اسمعیل گفته که استعمال کرده می شود اسفاناخ
در مالیخولیا حادث از سده از کبد از اخلاط چون آن را بخته تنها یا با کرفس بخورند
و یا آب آنرا گرفته بیاشامند شیخ الرئیس گفته که اسفاناخ از بقول غیر مضره است با صحاب
وسواس الجنون و القطرب و المانیا و داء الکلب چون بپزند اسفاناخ را در آب و مطیب
و بریان بسکه گاو یا بروغن بادام نمایند و بخورند می باشد غذای صالح ازبرای اصحاب
جنون و قطرب و مانیای حادث از سودای صفراوی هرگاه با حرارت شدید باشد
و نیز چون آنرا در آب پخته پس بریان کنند بمسکه گاو یا بروغن کنجد تازه یا بروغن
بادام شیرین و یا بپزند آن را در گوشت بره پس قلیه کنند با روغن گاو تازه
و بخورند می باشد نافع ازبرای قطرب و نیز چون اسفاناخ را با پارچه بره یا پارچه
بزغاله بپزند و بخورند می باشد نافع ازبرای اصحاب دوار و سدر و تغذی بمزورهٔ
اسفاناخ نافع است ازبرای دوار و سدر حار شیخ چون اسفاناخ را در آب
بخته مطیب بروغن بادام شیرین نموده خورده شود غذای صالح است ازبرای تشنج
یبسی ابن الیاس شیرازی گفته که اسفاناخ در آب بخته مطیب بشیرهٔ بادام غذای
صالح است ازبرای تشنج یبسی الزکام و النزله چون اسفاناخ را با باقلا بخته بخورند بجهت
زکام و نزلات حاره مفید است و هرگاه زکام و نزلات بسبب حرارت خارجی چون
حرارت آفتاب و آتش باشد نافع است صاحب آن را التغذی باسفاناخ که در
آب بخته مطیب نموده باشند بروغن بادام یا مسکه گاو غذای صالح جید است ازبرای
اصحاب صداع یابس حادث از کثرت غم و هم خوانیق صاحب خناق را بقول لیند

چون اسفاناخ غذای موافق است هرگاه آن را در آب پخته بروغن بادام شیرین مطیب
نموده بخورند و اگر آن را در مرقهٔ عدس پخته بخورند بهتر است ذات الجنب و امراض الصدر
والریه والسعال تغذیه بآن نافع است از برای جمیع امراض سینه و امراض ریه و سل
و سرفه و از بقول موافقة اللینه مر اصحاب ذات الجنب را در ابتدای مرض اسفاناخ
است که در کشک شعیره و ماش مقشر پخته بخورند و چون ابتدا بگذرد و بگردند محتاج به نضج
و تقویت قوت لهذا باید اسفاناخ را با جوزه پخته بخورند بجهت آنکه این غذا التقویت قوت میکند
و نضج میدهد ورم را قولنج و حبس البول و حرقة البول مرقهٔ اسفاناخ با روغن بادام و
روغن کنجد غذای نافع است از برای اصحاب قولنج حاره هرگاه با یبس ثقل باشد
بسبب تلیین و از الا قبلکه آن را اید باشد و همچنین نافع است اصحاب حبس البول و حرقت آن را
جهات تبهای حاره که بوده باشد شدت و حدت آنها را بلکه در مرتبهٔ دوم از حدت باشد
که بحران آنها در یازدهم یا چهاردهم می شود نافع است ایشان التغذیه باسفاناخ پخته مطیب
بروغن بادام شیرین و امثال آن از بقول اسفاناخیه غذای نافع است از برای
عطش صادق و از اغذیه بالغه از برای کبد حار اسفاناخیه است که با آب و روغن بادام
شیرین پخته در ابتدا و بعد از ابتدا اسفاناخ با چوزهٔ مرغ فربه و شکر و روغن بادام
شیرین و یا سکنکا و غذای جید است مر ایشان را و از برای اصحاب حرقت البول +
لون دیگر اسفاناخیه صالح است از برای شوصه و وجع جوف و ضربه و درد پهلو و وجع
مثانه صنعت آن بگیرند اسفاناخ را و پاک نمایند از قضبان و بگیرند برگهای آن را
و ریزه کنند و پیاز را ورق ورق کرده و با زیره کوبیده بریان نمایند با روغن گاو
یا روغن کنجد تازه پس بریزند بر آن آب و بجوشانند تا وقتیکه پخته شود پس داخل نمایند
در آن اندکی آب کرفس معصور پس بپاشند بر آن کشنیز خشک سوده و اندکی از
نمک اندرانی آن مقدار که آن را خوش طعم گرداند و اگر اراده تلیین بطن باشد
کنند قدری آب چقندر ریزه کرده در اول با اسفاناخ داخل کرده بپزند پس نان در آن
ریزه کرده بخورند لون دیگر اسفاناخیه ترش نموده با آب لیمون یا سماق یا آب غوره

با انار یا گوشت دراج غذای نافع است از برای اصحاب خمار و صداع خماری زیرا که
اغذیهٔ ایشان باید که لطیف باشد و ترش که مسکن ابخرهٔ مسکره است و نیز اسفاناخیه با
کشنیز صالح است ایشان را لون دیگر اسفاناخیه که غذای صالح است از برای
محرور و مبرود و معتدلین صنعت آن اسفاناخ را در آب پخته با پیاز حلقه کرده با
روغن گاو سرخ نمایند و دارچینی و الکامه داخل کرده فرود آورند و بخورند اسفاناخیه
با اجاص یا آب انار شیرین ترش معمول بشحم غذای صالح است از برای اصحاب صداع
حار صفراوی و دموی هرگاه طبیعت قبض باشد اسفاناخیه با گوشت بزغاله یا گوشت
دراج یا جوزهٔ مرغ و طیهو پخته باشد غذای صالح از برای اصحاب صداع حادث از
بخارات متصاعده از معده بسوی سر و همچنین اسفاناخیه با ماهی رضراضی باشد
صالح از برای این قسم صداع اسفیدباج بفارسی شوربا نامند از نیکو اغذیه است
و آن مرقی است که از گوشت مرغ و بزغاله و غیر آن از گوشتهای خفیف لطیف با بقول
و غیر آن که طعم غالب آن نباشد و ادویه حاره   مناسبه ترکیب دهند و آن
غذائی است لطیف معتدل صالح الکیموس مولد خون صالح و ردی کم و بیش نافع از برای اکثر
امراض مثل سرسام حار و مالیخولیا و جنون و امراض سوداوی و سوداوی مزاجان و جذام
و سعفه را بسیار موافق صنعت آن بگیرند گوشت بزغاله یا مرغ بچه یا طیهو خفیفه از هر کدام
که مناسب باشد و بیک آن پارچه پارچه کرده در آب بجوش دهند و کف آن را بگیرند
و طبخ دهند پس دران از حبوب و بقول آنچه مناسب باشد ریزه ریزه کرده داخل کرده نیز
تا پخته گردد پس چیزی از توابل حاره مناسبه کشنیز و مصطکی دران بریزند
و سر آن را بند کنند تا نضج یابد پس فرود آورده کشند و بخورند تنها و یا با قدری پلاو و اگر قدری
قلیل برنج در وقت طبخ داخل نمایند بحیثیت که با قاشق خوردن آن نیکو باشد بخار
آن بسر و کردن برسد از برای اصحاب زکام و سعال بسیار نافع است امراض الراس
سرسام حار باید که بوده باشد غذای اصحاب سرسام حار در اوایل و انحطاط علت
اسفیدباج ساذج از ماش مقشر و جو پاک کرده چون مقشر باشد و چون برسد زمان انحطاط

و انحطاط و خروج از عضو و علت خروجی کثیر در اسفیدباج البستان لحوم خفیفه داخل می
توان نمود و سبات از اغذیه نافعه از برای اصحاب سبات اسفیدباج متخذ از گوشت
گنجشک یا دراج یا قطاة یا جوان مرغ است که بوده باشد متوبل بقوه بدارچینی و نانخواه
و کرویا و زیره و قرنفل و قرفه و فلفل و صعتر و ثوم و حلتیت اختلال الذهن والرعونة
والحمق والبلادة والبلاهة تغذی باسفیدباجات فراگرفته از گوشت مرغ و گوشت بره
متوبل بتوابل حاره مانند دارچینی و خولنجان و صعتر صالح است از برای رعونت و حمق و بلادت
و بلاهت حادث از برودت و یبوست بسبب آنکه متولد میگردد ازین غذا خون گرم
و تر و میگرداند دماغ را گرم و تر و بسبب آنکه بالخاصیه این غذا ذکی میگرداند عقل را
سهر خوردن اسفیدباج کم نمک متخذ از سمک رضراضی و لحوم خفیفه لطیفه نافع است
از برای سهر حادث از اجتماع رطوبت بورقیه مالحه در دماغ جالینوس گفته که اسفیدباج
غذائی است نافع از برای سهر حادث از برای پیران چون بپزند دران برگ کاهو و بوده
باشد متوبل بدارچینی و گفته شده که اسفیدباج فراگرفته از گوشت دجاج فربه و کبوتران
تازه پرواز آمده و گوشت بزغاله که بچه باشند و دران کدو و اسفاناخ و برگ کاهو و
شیره تخم خشخاش و شیره بادام دران داخل کرده و مطیب کرده باشند بسیار کاو و اغذیه
نافع است از برای سهر حادث از یبوست دماغ مالیخولیا باید که غذای اصحاب مالیخولیا
بعد از فصد تا چند روز بوده باشد اسفیدباجات فراگرفته از گوشت بره و ماکیان
فربه و دراج و سمک تازه رضراضی ابن نوح قمری گفته غذای صاحبان مالیخولیا بعد فصد
تا چند روز باید که بوده باشد اغذیه متوسطه معتدله جید الکیموس از برای تقویت بدن
و استراحت مانند اسفیدباجات با گوشت بزغاله یا گوشت بره یا جوجه مرغ یا ماهی
تازه کوچک صخری پس استعمال مسهلات سودا نماید جنون باید که بوده باشد صاحب
جنون متعاهد به آشامیدن مرقه معمول از خروس پیر که فراگرفته باشند از ان اسفید
باج با شبت و نمک و اسفاناج نیم کوفته و مغز حب القرطم [illegible] سید اسمعیل گفته که تغذی
باسفیدباج متوبل بدارچینی و دارفلفل و خولنجان با اندکی حلتیت نافع است از برای

نسیان بارد وسائر سکته ابو سهل مسیحی گفته بباید که بوده باشد غذای صاحب
سکته بلغمی هرگاه او را افاقه حاصل شود اسفیدباج فراگرفته از گوشت گنجشک
نر و گوشت چکاوک و گوشت مخلف کبوتر نانخورد کابوس ابن ماسویه گفته اسفیدباج
فراگرفته از گوشت بره یا جوان مرغ نافع است از برای کابوس حادث از اخلاط
ریاح بارد صرع تغذی با سفیدباج دسم فراگرفته از گوشت جوزه مرغ یا ماکیان
جوان فربه یا گوشت بره نافع است از برای صرع سوداوی فالج و استرخا و لقوه از
اغذیه صالح از برای اصحاب فالج و استرخا و لقوه و اسفیدباج فراگرفته از گوشت مخلف
کبوتر تازه بپرواز آمده و گوشت گنجشک نر و گوشت چکاوک است تشنج صاحب تقویم الادویه
گفته تغذی با سفیدباج متخذ از اکارع جدا و حملان که با سفناج و روغن بادام پخته باشند
صالح است اصحاب تشنج یبسی را مؤلف گوید که اسفیدباجات دسمه متخذ از گوشت غزاله
و گوشت بره یا گوشت جوزه مرغ و مسکه گاو میباشند از اغذیه مفیده از برای اصحاب
تشنج یابس اسفنج بکسر اول و سکون سین مهمله و فتح فا و سکون نون و جیم بفارسی
ابر مرده و ابر کهن و لشکر دکازران و بهندی موابادل و بترکی بلوطاو بعربی زبد البحر
و سحاب البحر و غمامه و غیم و لشافه و صوف البحر امین و بهرشف و بیونانی صیفونامند و آن
چیزیست که بر روی سنگهای کنار دریا متکون میشود و قسمی از آن که متخلخل و وسیع الثقب
است و نرم شبیه به پشم و پر سوراخ ماده گویند و قسمیکه با صلابت و ثقبهای صغیر است
نر و آن گرم است در اول و خشک است در دوم محلل و مجفف قروح عمیقه و اورام بلغمیه و ریشها
و سوخته آن با قوت جاذبه است و چون تازه آن با سرکه ممزوج با آب تر نموده یا با شراب تر کرده بر
جراحات تازه بگذارند التیام دهد و بالخاصیت قطع نزف الدم کند و مطبوخ آن با عسل یا
با آب خالص جهت التیام زخمها و ذرور خشک آن مجفف قروح عمیقه و همچنین گذاشتن
پارچه درست خشک آن اگرچه بقعر زخم نرسد جهت آنکه اسفنج را با وجود قوت مجففه
قوت جاذبه نیز هست و سوخته آن جهت منع نزف الدم قوی تر است و جهت رد
یابس جلاد با حسره و قشکک تازه آن را تنها و یا با بینه و یا با ریشه کتان سوخته بپاشند

و مفتح افواه عروق مضموم و جراحات جاسیه و محرق مغسول آن در ادویه عین نافع
است و چون قطع آن آلت قدری که بتوان فرو برد بخیاطه ابریشمی مضبوط ببستند بلع نمایند
و سر خیاط را بدست نگیرند و لمحه صبر کنند جذب رطوبات کرده بالیده گردد و بعد از ان
خیاط را بکشند تا از گلو بیرون آید و در اخراج زلو خار که چسپیده باشد بعدیل است
و چون ریزه ریزه نموده بمقراض و بروغن زیت چرب نموده بگذارند تا موش بخورد می
کشد او را و چون پاره اسفنج خشک را که در آن مطلق تری نباشد بقفر الیهود یا بزیت
آلوده کرده یک سر آن را بآتش فروزند و سر دیگر را بر موضع قطع یا لط که خون از ان بند
نشود بگذارند که حرارت آن بران موضع برسد و داغ کنند آن را و خاکستر آن
نیز بران ریخته شود در ساعت بند میکند خون را بسبب چسپیدن و گرفتن آن افواه
عروق را و همچنین خاکستر سوخته و چرب نموده آن بروغن زیت ذرور او جهت نفث الدم
داخلی و خارجی مفید است و در مصر کازران آن را در آب میخیسانند و آب آن را گرفته در
جامه میمالند و اسفنج مضر باحشا و مصلح آن ربسوخوره یا ریباس سنکها کند و چون اسفنج
بهم میرسد و تفتیت حصاة مجرب است و چون خواهند که بیاشامند اسفنج را باید
که مقرض کرده بیاشامند دستور تقریض آن بدستور قرض ابریشم است
که نهایت ریزه قرض نموده بکار برند زیرا که در هاون کوبیده نمی شود دستور احراق
اسفنج آن است که آن را مقرض نموده در کفچه آهنی کرده بر سر آتش گذارند و بکفچه آهنی
بر هم زنند تا قابل سحق شود پس سحق نموده استعمال نمایند دستور غسل اسفنج محرق
آن است که محرق آن نرم سائیده در پیاله آب کرده بر هم زنند پس آب آن در پیاله دیگر
کنند و آنچه ته نشین باشد باز سحق نموده بدستور مذکور غسل نمایند اگر آن ته در سحق
نیاید خشک کرده باز اندکی بسوزانند و سحق نموده بدستور مذکور غسل نمایند و آبهای
پیاله دوم را بگذارند تا ته نشین شود و از غبار محافظت نمایند و چون ته نشین شد
بحکمت آب آن را بگیرند و مغسول آن را اقراص ساخته خشک نمایند و در وقت حاجت
بکار برند دستور سفید کردن اسفنج جهت زینت قسم ماده تازه آن را با آب

تر کرده و اگر آب باران یا آب مادی باشد بهتر است و روزها در آفتاب و شبها در ماهتاب
گذارند و مکرر این عمل کنند تا سفید گردد و برای غیر زینت با آب خالص باید شست
با املاح خوب نیست امراض الاذن چون فرا گرفته شود از اسفنج فتیله ساخته در
گوش گذاشته صبح بیرون آورند میباشد نافع از برای وجع اذن حادث از رفتن
آب در گوش بجهت آنکه اسفنج جذب میکند آب را بخود و چون آورند آن را آب را نیز با
بخود و بیرون می آورد و دور میکند اسفندان شرابی کثیر المنافع است صنعت
آن خیربوا جوزبوا زنجبیل دارچینی بسباسه حج ترکی اشنه سنبل الطیب کوفی فلفل دار
فلفل زرنباد قسط تلخ قرنفل زعفران مصطکی رومی کبابه چینی درونج عقربی قاقله
شقاقل پوست زرد اترج حب بلسان از هر یک سه درم کوفته در کیسه کتانی کرده
در دو صد من شراب یا زیاده اندازند و بعد از چهل روز استعمال نمایند اسفیداج
معرب سفیدآب فارسی است و بعربی باروق و یونانی سموبیون و همیلون گویند
بعبرانی باروق و بسریانی اسفطیقا و بهندی سفیده نامند و بزبان ترکی اسم
اسفیدباج است و آنچه از قلعی ترتیب دهند آن را اسفیداب رومی و سفیداب کاشغر
نامند و بهترین اقسام سفیدآب آن است که متخذ از رصاص ابیض که قلعی است
باشد و نرم و سبک باشد و بعد از آن از رصاص اسود که آبار باشد و دستور اتخاذ از
سفیدآب با تحاست ذکر کرده خواهد شد انشاء الله تعالی و دستور غسل آن نیز و
اسفیداج سرد است در درجه سوم و در دوم نیز گفته اند و خشک است در درجه دوم و غسل
او شرط است تا لطیف و مجفف بی لذع شود و آن مبرد و مسدد و مغری و قابض گوشت زیاده
و مدمل قروح و نافع از برای سوختگی آتش با بیاض بیض که پارچه را بدان تر کرده بر موضع
سوختگی اندازند و چون خشک گردد تبدیل نمایند و با سرکه و روغن گل سرخ و بنفشه
جهت درد سر و با شیر جهت ورمهای حاره مفاصل مجرب است و جهت زخمها و شقاق
سفل و رمد چشم و بثور آن و بیاض رقیق چشم حیوانات و با شیر دختران و سفیدی
تخم مرغ جهت رمد حار و با آب عنب الثعلب و رادعات جهت باد سرخ و بثور و نزف الدم

وحکه و ورم حار و حرق النار و حرق آب گرم و چون آن را مکرر بشویند و تسقیه بگلاب
کرده خشک نمایند در آفتاب جهت ورد چشم حار نافع است و در مراهم بالا قلیمیا واقب
بیخ جهت منع رویدن موی مجرب الشیخ اند و جهت رفع بد بوئی زیر بغل و کنج ران
و حمول آن جهت منع حمل و قطع سیلان حیض نافع و آشامیدن آن مورث خناق
و مانع حیض و حمل و چون بر لسع عقرب بجری و تنین بحری بمالند نفع می بخشد آن را
زنان بر پیشانی و جاهائیکه خواهند موی آن را بکنند بمالیده موی آن را نرم میکنند
پس میکنند تا سالی بید رود الم و زیاده از یکدرم آن کشنده است و بدلش ابار و اسرنج
است اسفیداج البجاصلیین بفارسی سفید آب یزدی نامند آن سنگی
براق صفایحی است که در یزد و نواحی اصفهان از معدن گچ و امثال آن حاصل
میشود و آن جالی مغری و رافع آثار جرب و صافی کننده بشره و قاطع نزف الدم جراحات
تازه و رعاف و طلای آن با آب جهت باد سرخ و اورام حار نافع و خوردن آن
کشنده است دستور اتخاذ اسفیداج اقسام است قلعی تعفین است و آن
چنان است که بگیرند صفایح قلعی و سرب را و انگور را با دانه آن کوبیده بران مالیده
و در ظرفی کرده در مکان نمناک گذارند تا همه آن حل گردد و یا صفیحه قلعی و سرب را سوراخ
کرده با انگور کوبیده آغشته در خم سرکه بیاویزند و دهن خم را محکم کنند که بخار سرکه
بیرون نرود و بعد چند روز آنچه از سطح آن صفایح سفید آب گشته در سرکه داخل شده
باشد باید گرفت و باز انگور کوبیده بران صفیحه مالیده گذاشته تا همه آن سفید آب
شود و باید که در تحت قطعات آن در خم سرکه ظرفی نصب کنند تا هرچه از آن ریخته شود
در آن ظرف جمع گردد قسمی دیگر آنکه قلعی و سرب را در ظرف مشبک سفالین گذاشته
آن ظرف را در ظرفی که سرکه انگوری بسیار تند کرده باشند بگذارند و ظرف مشبک
را در سرکه معلق بیاویزند تا تمام سفیداب شود پس از سرکه جدا کرده در آفتاب
خشک کرده بسایند و هرچه سفیداب نشده و سائیده نشود باز باید که از عمل نمود
طریق دیگر در اتخاذ سفیداب تعفین که آن را اسفیداب کاشغری و سفیداب

رومی گویند آن است که بگیرند صفایح قلعی را و با انگور کوبیده با سته اغشته نموده
بر روی هم گذارند و در خم سرکه در ظرفی که سرکه داشته باشد نهند و سر خم را محکم
بندند که بخار سرکه بیرون نرود و قلعی نرم و در ایام از هم ریزد و سفیداب شود پس از آن
ظرف بیرون آورده خشک کنند و بسایند و آنچه باقی ماند در آن همین عمل را مکرر
کنند تا همه قلعی سفیداب شود پس آن را غسل دهند تا ترشی آن دور گردد و اجزاء
استه انگور از آن دور شود و اما اتخاذ سفیداب بطریق احراق مذکور می‌شود و اگر مبالغه
در احراق آن شود اسرنج میگردد دستور اتخاذ اسفیداج بطریق احراق آن آنست
که رصاص را بسیار پهن کرده صفحهای بسیار نازک ساخته بر بالای هم چیده بر روی
هر صفحه قدری کبریت سوده بپاشند و مقدار کبریت باید بازای هر صد مثقال پنج دانگ
زیاده نباشد پس آتش ملتهب کرده با پارچه آهنی بر هم زنند تا خاکستر شود و چیزی
از سرب و قلعی نماند و از بخار آن محترز باشند که باعث غشی و هلاکت میگردد
و آنچه از رصاص اسود است اسرب گویند و چون بیشتر بسوزانند اسرنج میشود قسم
دیگر قلعی یا اسرب را در ظرف سفالی گداخته با کفچه آهنی بر هم زنند تا مانند
خاکستر گردد پس در دیگ یا کوزه سفالی مطین کرده بگیرد و آتش در زیر آن کنند تا سفید
شود و هرگاه خوب سفید نشود باید قدری سرکه انگوری کهنه بر آن بپاشند و یک هفته
بگذارند قسم دیگر عمل اسفیداج بطریق احراق باید قلعی یا اسرب را در ظرف سفالین
صفایح کرده در اتون و یا در تنور احراق نمایند **خوردن اسفیداج** و اعراض
عارضه بر آن بدانکه عارض میگردد شارب آن را اولا ثقل در زیر ناف و وجع معده
تمدد اعضا و قولنج قوی و خشکی دهان و حلق و سقوط اشتها و سفیدی زبان و خشک
و لثه و احساس سردی در دماغ و عرق غیر مستوی و کسل و استرخای اعضا و صفر
خشک و کرب و فواق و خناق و در قرب موت **و مداوای آن** اولا خورانیدن
مغز نان گرم و کنجد مقشر با طلا است که نوعی از شراب است پس خورانیدن ماء العسل
مطبوخ با انجیر و خیارزه و قی فرمودن قی بلیغ با خاکستر چوب انگور یا شکوفه انجیر آن

یا با شکوفهٔ سوسن آسمانجونی یا بمغز شفتالوی کوبیده یا طبیخ روغن سوسن یا شراب کندر
یا شراب صمغ آلو یا رطوبت درخت بق یا آب کرم و کسنا هست که انتفاع می یابند
بخورانیدن عصارهٔ ثافسیا و لبن سقمونیا با ماء العسل و تحقین بحقن لینهٔ باردهٔ معتدله
پس نوشیدن طبیخ بزر کرفس و انیسون و رازیانه و افسنتین و قی فرمودن بانیها
نیز با ماء العسل یا آب خطمی تازه و خبازی و لعاب تخم کتان و روغن بادام شیرین و رب
حلوه و قند و صمغ عربی و روغنها و شیره و شوربای چرب خورانیدن و در آبزن نشانیدن
و هر لحظه روغن گل یا کافور و گلاب و ادویهٔ اضمدهٔ باردهٔ رطبه بر دل و جگر مالیدن و
جدوار مجرب و فادزهر حیوانی و مانند اینها با دوغ تازهٔ گاوی آشامیدن و
سویق جو و سیب شیرین و انار شیرین خورانیدن و اسهال نمودن بدو دانگ محموده
با جلاب یا سایر مسهلات و هرگاه منجر بتشنج شود بعلاج آن مبادرت نمایند بانچه در معالجه
کلیهٔ سموم مذکور شد و صاحب ذخیره خوارزمشاهی گفته که بعد از قی ربع درهم سقمونیا
با ماء العسل بدهند و بعد از آن عصارهٔ افسنتین و سایر مدرات با ماء العسل و ضرر
و شستن اسفیداج نه بکیفیت است بلکه بدو غوص در اعضا و این افعال در مصنوع
از سرکه آن زیاده است و اعراض و احوال تدابیر آبار و اسرنج و زنجار خورده قریب
بدین است **دستور غسل اسفیداج** بدانکه اسفیداج را باید که مغسول استعمال
نمایند بچند سبب اول آنکه شیء آن زائل شود انچه را از سرکه ترتیب دهند دوم آنکه
حرارتی که از احراق در ان بهم رسیده از غسل زائل شود تا سرد و مجفف بی لذع شود
انچه را با احراق ترتیب داده اند سوم آنکه هر دو قسم از شستن لطیف و سریع الفعل میگردد
صنعت آن آن است که اسفیداج را نرم سائیده در پیاله کنند و آب بر سر آن ریزند
و بر هم زنند و آب را در پیالهٔ دیگر کنند که انچه مخلوط آب باشد در پیالهٔ دوم رود و انچه در ته
پیالهٔ اول بماند باز بسایند و همین عمل کنند و مکرر نمایند تا دیگر در ته پیاله چیزی نماند
پس آنرا بگذارند تا نشین شود و آب آن را بجز علاقه بگیرند و سفیداب را اقراص
ساخته در پیاله خشک شود و استعمال نمایند و اگر مکرر بهمین طریق بشویند بهتر است

برود اسفیداج نجیبی که حرارت چشم است صنعت آن اسفیداج قلعی شسته پنج
مثقال بارقیشا صمغ عربی نشاسته هندی مروارید ناسفته از هر یک مثقال و پنج
نشسته چهار مثقال کافور قیصوری نیم دانگ مشک تبتی نیم طسوج بدستور مقرر سحق
نموده بدستور دارو در چشم پاشند برود دیگر قرحه و سبل را نافع باشد صنعت
آن اسفیداب ارزیز پانزده درم اقلیمیا ده درم صمغ عربی هفت درم و نیم نشاسته
مغسول بسدی سوخته نشاسته افیون از هر یک دو درم صلایه کرده استعمال نمایند ذرور
اسفیداج مورسرج و بثره و قروح را بسیار نافع است صنعت آن اسفیداب قلعی سه درم
اقلیمیای نقره دو درم دو دانگ صمغ عربی یک درم و دو دانگ نشاسته پنج دانگ مغسول چهار
دانگ کوفته بیخته استعمال نمایند ذرور دیگر بارد که گرمی چشم را بنشاند صنعت
آن اسفیداج رصاص نشاسته پنج مغسول مروارید بارقیشا از هر یک سه درم صمغ عربی
دو درم و سنج چهار درم مشک کافور از هر یک طسوجی کوفته بیخته ذرور نمایند

فصل در بیان شیافاتیکه اصل و عمده در آنها اسفیداج است

شیاف ابیض که در ابتدای رمد با شیر دختران سائیده استعمال نمایند صنعت آن
سفیداب قلعی شسته هشت درم صمغ عربی چهار درم و نیم و در نسخه دیگر پنج درم کثیرا افیون
از هر یک یک درم سائیده بسفیده تخم مرغ سرشته شیاف سازند و در سایه خشک کرده
در وقت حاجت بکار برند و در بعضی نسخها اقلیمیای نقره یک مثقال داخل است و در
نسخه دیگر افیون نیم درم است شیاف ابیض که در انتهای رمد استعمال
کرده میشود صنعت آن سفیداب قلعی شسته هشت درم انزروت مربی بشیر خر کثیرا افیون
از هر یک یک درم صمغ عربی چهار درم سوده با آب باران سرشته شیاف سازند شیاف
ابیض انزروتی افیونی به نسخه سمرقندی نافع از برای رمد و حمرت در چشم و خارش
و سوزش که از گرمی بهم رسیده باشد و قروح و جوششی که در چشم واقع شود زائل
کند صنعت آن سفیداب قلعی شسته ده درم انزروت سفید جید مربی سه درم نشاسته
کثیرا از هر یک یک درم افیون نیم درم کوفته بیخته شیاف سازند و در وقت حاجت بشیر

دختران سوده در چشم بچکانند شیاف ابیض کندری مستعمل در دبیله ملتحمه در زمان
انحطاط بجهت پاک نمودن قروح اعضای مذکوره از ریم صنعت آن سفیداب قلعی
کندر کاشغری کوبیده شسته هفت درم انزروت مربی بشیر الافیون ازهریک یکدرم صمغ
عربی چهار درم کتیرا دو درم کوفته بیخته با آب باران سرشته شیاف سازند عدد دو
شش هست شیاف ابیض اقلیمیائی مستعمل در قرحه قرنیه بعد از فصل ثلثین
طبیعت جهت پاک نمودن قرحه از چرک صنعت آن سفیداب قلعی پنجدرم صمغ عربی کتیرا
نشاسته ازهریک یکدرم اقلیمیای نقره محرق مغسول افیون ازهریک یکدرم بدستور
شیاف سازند عدد او دو شش هست شیاف ابیض اقلیمیائی دیگر سفیداب
قلعی شسته پنجدرم افیون اقلیمیای سیم ازهریک یکدرم صمغ عربی نشاسته کتیرا ازهریک
دو درم کوفته بیخته شیاف سازند شیاف ابیض نافع از برای رمد و مسکن درد
اوجاع عین هست بعد از تنقیه از برای قروح عین و قروح اذن قطور بان و از برای
قروح مجرای احلیل با شیر دختر یا شیر خر سوده در مزرقه کرده در احلیل بچکانند
صنعت آن انزروت سفید سوده بشیر خر خمیر کرده بچوب گز بچسپانند و بآتش
ملایم بریان کنند پس بگیرند از آن ده مثقال صمغ عربی کتیرا ازهریک سه مثقال
حضض مکی نشاسته سفیداب کاشغری ازهریک یک مثقال کوفته بیخته بلعاب
بزرقطونا سرشته شیافها سازند هریک بقدر جوی و نگاهدارند و بوقت حاجت
بکار برند شیاف ابیض افیونی در همین شیاف مذکور یکمثقال افیون داخل
نمایند شیاف ابیض اقلیمیائی که همین منافع دارد صنعت آن صمغ عربی کتیرا
نشاسته ازهریک دو درم اقلیمیا فضه محرق مغسول افیون ازهریک یکدرم سفیداب قلعی
شسته شش درم مجموع را نیکو صلایه کرده سفیده تخم مرغ سرشته شیافها سازند و در
وقت حاجت بشیر دختر سوده استعمال نمایند شیاف ابیض وردی که بعد از
تنقیه در قروح اعضای مذکوره بکار آید صنعت آن سفیداب قلعی شسته اقلیمیای
ذهبی مغسول صبر زرد و سقوطری مغسول ازهریک ده درم گل سفید تا نده [illegible] ان ا

بفارسی گل منشکی و بهندی گل سیوتی و بعربی ورد صینی گویند شش درم نشاسته
سی درم افیون ده درم کثیرا بیست درم صمغ عربی چهار درم سوده بآب باران
سرشته شیافها سازند ضماد اسفیداج تبرید کند تبریدی بلیغ شیخ الرئیس
قدس سره فرموده که این ضماد عجیب است در تبرید آنچه واجب است تبرید آن صنعت
آن بگیرند سفیداب قلعی و مخلوط کنند با آن سرکه و آب کاسنی تازه و ضماد نمایند بآن
بر موضعی که تبرید آن مطلوب باشد طلاهای اسفیداج در اطلیه ان شاء الله تعالی
مذکور خواهد شد فصل در بیان مراهمیکه اصل و عمود در انها اسفیداج
است مرهم اسفیداج بنسخه شیخ الرئیس نافع جهت سوختگی آتش
و جدا شدن پوست صنعت آن سفیداب پنجدرم مرداسنگ یکدرم موم سفید
هفت درم روغن گل دو اوقیه موم را در روغن گداخته و اسفیداج و مرداسنگ را
نرم سوده در ان داخل کرده بیش از انکه سرد گردد در هاون سنگی کرده یک عدد
سفیده تخم مرغ داخل کرده بدسته بمالند تا مستوی گردد مرهم اسفیداج دیگر به
نسخه شیخ الرئیس صنعت آن موم سفید یک اوقیه و ربع اوقیه روغن گل گداخته
پنجدرم اسفیداج و دو درم مرداسنگ و یکمثقال خبث فضه و یکدرم کثیرا نرم کوفته
و بحریر بیخته در ان داخل کرده در هاون بدسته بمالند مرهم اسفیداج با سرکه بنسخه شیخ الرئیس
صنعت آن اسفیداج مسحوق مغسول یکمن وزن دو رطل زیت داخل نمایند و برهم
زنند و ده رطل سرکه انگوری خالص اندک اندک داخل نمایند و برهم میزده باشند
تا منعقد گردد پس در ظرف چینی یا شیشه نگاهدارند و استعمال نمایند مرهم اسفیداج
دیگر قروح الفت و بثور خشکریشه آن را و نفاخات منفجره و قرحه و مولده آنکه از حرق
نار و حرق آب گرم و حرق روغن گرم و آهک بهم رسیده باشد مفید است صنعت
آن موم سفید یکجزو روغن گل سرخ چهار جزو موم را در روغن بگدازند پس از
آتش فرود آورده سفیداب قلعی شسته نیم جزو داخل کرده قدری سفیده تخم مرغ
اضافه نموده سدس جزو وی کافور قیصوری بران افزوده در هاون بدسته بمالند

تا مستوی کرده ولیس در ظرف چینی نگاه داشته استعمال نمایند مرهم اسفیداج
تابستانی گوشت برویاند صنعت آن سفیداب ارزیز سه درم دم الاخوین انزروت
صبر زرد کندر ذکر از هر یک دو درم سه درم موم را بروغن بگدازند و داروها را
کوفته بیخته با آن ممزوج سازند و درهم بسایند تا مرهم شود مرهم اسفیداج
کافوری دیگر صنعت آن موم سفید دو درم روغن گل سرخ چهار درم موم را در روغن
بگدازند بس سفیداب قلعی شسته شده درم داخل نمایند و در حالت شدت حرارت
نیم دانگ کافور قیصوری افزایند مرهم اسفیداج دیگر صنعت آن موم سفید
کافوری هفت مثقال روغن گل سرخ چهار ده مثقال گداخته سفیداب قلعی شسته
مرداسنگ از هر یک پنج درم سحق نموده اضافه کرده بدستور مرهم سازند مرهم اسفیداج
کافوری دیگر به نسخه ابن جزله گفته که این مرهم حرارت را سود دارد و سرد کننده حرارت
است و گوشت برویاند صنعت آن موم سفید سفیداب ارزیز از هر یک دو درم روغن گل
بقدر حاجت موم و روغن بیاد درهم بگدازند و سفیداب را در آن داخل کنند و بیزند و اگر حرارت زیاده باشد
اندک کافور زیاده کنند و از برای سوختگی آتش و زخم و حرارت مرداسنگ پنج درم زیاده کنند مرهم اسفیداج
که ضماد خیره در قروح اذن برای تخفیف قروح ذکر کرده صنعت آن سفیداب ارزیز مرداسنگ سحوق
از هر یک پنج درم با یکمن زیت درهم آمیخته بر سر آتش نهند و پنج من که انگوری ندا اندک داخل کنند و
بجوشانند تا بقوام آید مرهم اسفیداج بنسخه حکیم مؤمن جهت مزاج حار و رویانیدن گوشت و رفع بثور
بلغمیه و امثال آن بغایت نافع صنعت آن مرداسنگ پنج مثقال با سرکه بسایند و با روغن گل تسقیه کنند
تا غلیظ گردد و پنج مثقال سفیداب قلعی سوده و اندکی کافور نرم سوده اضافه نمایند و بکار برند مرهم اسفیداج کافوری
بنسخه حکیم مؤمن تمامی قروح حاره و سوختگی آتش و جوش و بثور را مجرب است صنعت آن چهار درم موم را در پانزده
درم روغن گل گداخته با سفیداب قلعی شسته ده درم کافور قیصوری یک درم بسیار نرم سوده نیکو ممزوج نمایند
و بکار برند مرهم اسفیداج نافع از برای قروح رمی و آبلهایکه از سوختن آتش و آب گرم بهم رسد صنعت
آن موم سفید مصفی بروغن گل سرخ گداخته سفیداب قلعی داخل کرده از آتش فرود
آورده برهم زنند و چون سرد شود سفیده تخم مرغ داخل کرده سحق نمایند

تا غلیظ شود و نگاه دارند و گاهی اندک کافور داخل کنند مرهم اسفیداج دیگر نافع از برای
حرارت مفرط و احتراق و قروح در اعضای عصبانیه هرگاه بوده باشد با حرارت
صنعت آن سفیداب قلعی پنج درم مرداسنگ سفید کرده پنج درم موم سفید یک اوقیه
روغن گل سرخ شش سیر بدستور مقرر از مجموع مرهم سازند مرهم اسفیداج مشهور
بمرهم سیاه که حکیم عیسی فرنگی برای عالمگیر پادشاه آورده جهت زخم شمشیر و کارد و خنجر
و غیرها و دمل مجرب است صنعت آن سفیداب قلعی چهل و چهار مثقال قنه که بهندی
گنده بیروزه گویند هجده درم موم زرد پانزده مثقال روغن کنجد تازه چهل و هشت مثقال
اول روغن کنجد را در ظرف مسی سرخ بی قلعی گرم کنند و در آن سفیداب را داخل نمایند
بجوشانند تا خوب سیاه شود و بچوب نیم حرکت میداده باشند و علامات خوبی سفیداب
آن است که با روغن خوب ممزوج گردد و ته نشین نشود بعد از آن قنه و موم را داخل نمایند
و بآتش ملایم طبخ دهند و بهم زنند تا بقوام آید یعنی چون سرد شود منجمد چسپنده باشد
پس برداشته در ظرف چینی یا نقره نگاه دارند و عند الحاجت قدری از آن بر پارچه
صفیقی پهن کنند و بر زخم گذارند و هر روز تبدیل نمایند و اگر هر روز تبدیل نکنند نیز خوب
است لیکن باید که آن را صاف کرده باشند از ریم و آلایش و گرم کرده بر موضع جراحت
نهند و روز سوم البته تبدیل باید نمود و اگر هر روز تبدیل نمایند بهتر و سریع الاثر است و دمامیل
را هم پخته و منفجر و هم ملتیم می گرداند و قروح و جروح را از ابتدا تا انتها نافع است مرهم
اسفیداج کافوری صنعت آن سفیداب کاشغری مرداسنگ هندی شسته
موم سفید از هر یکی ده مثقال روغن زیتون روغن کنجد از هر یک سی مثقال و در نسخه
دیگر از هر یک شصت مثقال است موم را در روغنها گداخته اجزا کوفته بیخته با آن ممزوج
نموده در هاون سنگی بدسته نیکو صلایه نمایند و در آخر کافور قیصوری سه مثقال سفیده
تخم مرغ هفت عدد اضافه نموده باز بدسته بمالند تا یکسان گردد و استعمال نمایند
اسقیل لغت یونانی است و اسقال و اسقیلا نیز گویند و در بعضی لغات اطیطون و بعربی
بصل العنصل و بصل الفار و بصل البر و آنرا عنصل و عنصلان نیز و بفارسی پیاز دشتی و پیاز

موش جهت آنکه کشنده موش است و بهندی کندری نامند و آن کثیر الوجود است در اکثر بلاد و نساجان هند اکثر لعاب آن را جهت استحکام بریسمان می مالند و آن پیاز یست بزرگ تا بوزن نیم رطل و زیاده نیز میشود و برگ آن شبیه به برگ زنبق و سوسن و نرگس و کندنا و ساقش بی تجویف و سبز مائل بزردی و گلش مائل بسیاهی و بعضی سفید و اندک خوشبو و تخمش مانند تخم پیاز بزرگ و بهترین آن امرودی شکل زرد مائل بسفیدی براق شیرین طعم با حدت و تلخی متوسط در بزرگی و کوچکی گرم در سوم و خشک در دوم با رطوبت فضلیه بسیار و لزوجت محرق و مقرح جلد لیکن بعد طبخ و تشویه شدت حدت آن زائل میگردد و جاذب خون است بظاهر جلد و جهت صرع و مالیخولیا و شقیقه و دوسر و دوار و نسیان و تقویت باصره و حدت آن و منع نزول آب در چشم و درد گوش و نفث الدم و مقوی معده و هاضم طعام و دافع البناء الطعام بر سر معده و منقی اعضا و جالی و مفتح و محلل و ملطف اخلاط لزجه غلیظه و جهت یرقان و استسقا و صلابت طحال و عرق النسا و درد مفاصل و وجع آن و تقویت بدن و حفظ صحت آن و ضیق النفس و سرفه کهنه و ربو و خشونت سینه و مقوی حلق و زهر هوام و سنگ مثانه و عسر بول و اوجاع اعصاب و ادرار حیض و اسقاط جنین و قروح باطنی و مسهل اخلاط غلیظه است خصوصا مشوی آن که با شش مقدار آن نمک و قدری روغن ششته مقدار یک مثقال و نیم آن ناشته بخورند اسهال نیکو می فرماید و چون بر ثوالیل و شقاق عارض از سردی هوا بمالند زائل میگرداند آن را و چون با دو چندان عسل کف گرفته بپزند جهت ربو و گرفتگی آواز نافع است و چون تشویه نمایند و بیضه مرغ را در جوف یک عنصل بگذارند تا نضج یابد پس بخورند آن بیضتین را اسهال می آورد و زائل می گرداند زمین الیشی زیان کیر شدن از مرض را و چون غیر مشوی آن را با اطرون بقدر ربع آن کوبیده در پارچه بسته موضع داء الثعلب را با آن چندان بمالند که خون آلوده گردد موی بر میاند و اگر محتاج به تکرار عمل باشند بعد از رفع جراحت تکرار عمل نمایند و مالیدن عنصل غیر مشوی را بر بدن باعث قرحه و اذیت اوست و اصلاح

آن بمالیدن مرد اسنان سائیده باب نمایند و آشامیدن نیم قیراط آن که در عسل پخته
باشند در احتباس بول و درد معده و سوء ہضم و تقویت معده و یرقان و سرفه کهنه و ربو
و نفث الدم و نفث مده ریه و مغص نافع و گفته اند که اگر نیم قیراط اسقیل مشوی را با ماء العسل
بخورند جذام را نافع ہست و آب برگ آن را که با دو چندان عسل بقوام آورند جہت
ربو و ضیق النفس نافع و پاشیدن آب طبیخ آن در خانه و بدستور تعلیق آن جہت طرد
حشرات و ہوام مؤثر ہست و چون ریزه ریزه کرده بروغن زنبق بجوشانند تا پیاز
خشک شود طلای روغن مزبور جہت جمود اطراف از سرما زدگی و درد مفاصل و نقرس
و درد گوش و سده آن مؤثر و با موم و قلیلی کبریت جہت قروح شدیده و جرب متقرح
و یابس و حکه و خراز و با زفت و حنا جہت بثور یابسه اطفال مفید و یک قیراط عنصل
و ریشهای آن که با ہم کوبیده باشند مقئی قوی و ضماد پخته آن با سرکه جہت گزیدن افعی
نافع ہست و گویند بوی آن کشنده مگسهای گزنده ہست و بالخاصیت قاتل موش
در ساعت چون از آن بخورد و داشتن آن با خود یا در مکان موجب ہرب سباع
و ہوام و مار و قمل و مورچه و مگس ہست و چون آن را کوبیده و فشرده و با آب آن گرسنه
را خمیر نموده بنوشند جہت استسقا مفید ہست و گویند که خشک و زائل میکردد در یک روز
و بد بو نشود و آب از و جاری نمیگردد و چون مغز عنصل را با سرکه کوبیده در حمام بر بہق
بمالند بہقی که بہیچ دوا زائل نشود زائل سازد و مجرب ہست و چون عنصل را نزد
تاک غرس نمایند انگور را با صلاح آورده و غرس آن در پای درخت انار و سفرجل
مانع ریختن شکوفه آن ہست و اصلی ندارد امراض الراس لیثرغس مسیحی و شیخ الرئیس
و دیگران گفته اند که چون اسقیل را بر سنگ صلایه سائیده بر سر صاحب لیثرغس به
تنهای و یا با خل خمر و یا با مثلث ضماد نمایند نفع بخشد آن را و تحلیل میدہد
و رم را و اگر ضماد نمایند بر بہره و ساق او جذب نماید ماده را با سفل سبات این
نوع گفته که چون ضماد نمایند اسقیل صلایه کرده با خل خمر بر بہره و پا و فخذین و
ساقین صاحب سبات موجب تنبه او میگردد و دوار و سدر و صرع و مالیخولیا خوردن

جلد اول   در تعریف اسقیل

اسقیل مشوی بمقدار یک مثقال نافع است دوار و سدر و صرع و مالیخولیا را جهت آنکه
مقوی معده و قوت هاضمه و ملطف و محلل انجره و فضول است و بالضرورة چون هضم
و نضج کامل شد فضول و انجره و ادخنه البته کم میگردانند پس ازین جهت نافع است از برای
امراضی که سبب آنها فضول غلیظه و انجره و ادخنه باشند و از آن جمله امراض مذکوره
اند و همچنین با شراب عسلی یا با عسل سرشته آن نسیان تضمید سر با اسقیل برشته سایند
با آتش گرم کرده آنمقدار که لذع و حدت آن کم گردد نافع است نسیان را بتنهائی یا با چیزها
دیگر مانند کی خطمی و قدر قلیل افسنتین و صبر مرکی و مصطکی اجزا متساوی و بمقدار یا غیر متساوی
بقدر حاجت و باید که اسقیل بوزن جمیع باشد و امر نمایند که تیغ زنند بر ساقین و حجامت
محجمه بر ساقین و قدمین یا فخذین و یا کتفین او و بعد از آن بمالند بر آن اسقیل کوبیده گرم
نموده بتنهائی یا با این ادویه جعفر فارسی سه بیخ از هر یک دو درم برگ خردل تر یک سیر کنجکی
اشنه سه درم همه را یکجا جمع کرده بسیار بکوبند و با روغن یاسمین یا روغن سوسن یا روغن غار
در هاون بسته بسایند تا چون مرهم شود و بر قدمین و ساقین او ضماد نمایند بسیار نافع
است بجهت آنکه هرگاه استفراغ کرده شود ماده از ساق و قدم البته منجذب میگردد آنچه
حاصل است در دماغ از ماده بسوی اسفل برای ضرورت خلا و بجهت مشارکت میان
ساقین و قدمین بدماغ استرخا و فالج و لقوه آشامیدن مشوی آن بتنهائی یا معجون
و یا عسل نافع است از برای امراض مذکوره و تخم آن ملین طبع است و جهت منفعت درد
معده و درد چشم نافع و چون کوبیده با سرکه خمر خمیر سازند و یکعدد آن را در میان
انجیر کنداشته یک روز در میان عسل رقیق خیسانیده بیرون آورند و انجیر را بمکند و بعد
از آن بر اثر آن آب گرم بنوشند یا آبیکه در آن بوره جوشانیده باشند بیاشامند دفع
قولنج صعب نماید و اسقیل مضر محرورین و مکرب و مضر عصب صحیح و مصلح آن حما یا آب
و مصدع و مورث غثیان و مفرج و مقطع و مصلحش قند و نبات و بعضی گفته مصلح آن
سکنجبین است و بعضی گفته شیر تازه دوشیده و بعضی گفته شراب یک سنبات گفته دباغ
کرده باشند و در باب فواکه اسقیلی که تنها رو شده باشد و در زیتون سه شده یعنی الحرارت

حاد و قتال است و مداوای آن بقی فرمودن باشیای مذکوره و نوده تخم مرغ در سرکه
پخته و سماق و سفوف و بزور و لعابات و مسکات یعنی زبد و سفوف طباشیر است و قدر
شربت اسقیل تا دو درم است بدلش گویند بوزن آن اسقوردیون است که سیر صحرائی
باشد و قردمانا نیز و مثل آن و ثلث آن وج و ثلث آن حماما است **طریق خصی
کردن اسقیل** چون اسقیل را از زمین بیرون آورند بهتر آن است که آنرا خصی کرده
نگاه دارند و طریق خصی کردن آن آنست که ساقی که در میان آن است بکشند که تا از
جوف آن بیرون آید پس قطعهٔ خزفی را بآتش سرخ کرده سر آن را داغ کنند تا قوت
آن باطل نگردد و نگاه دارند **تشویه اسقیل** باید که نباید اسقیل غیر مشوی را در شربت
استعمال نمود مگر آنکه مطبوخ آن را استعمال نمایند که او قت احتیاج به تشویه آن نیست
صنعت تشویه آن آن است که اسقیل را بخمیر آرد گرسنه بگیرند پس بر روی آن خمیر گل
زرد بگیرند و در تنور گرم بگذارند که تشویه یابد و پخته گردد و علامت پختگی آن است که سپید
شود و پوست آن جدا گردد و قسم دیگر آنکه اسقیل را بخمیر بگیرند و در تنور گرم بالای آجری
بگذارند تا خمیر برشته شود و نضج یابد و مشوی گردد و تشویه معتدل پس بیرون آورده
گل خمیر و پوست آنرا دور کرده بکارد چوبی رق کرده بر ریسمان علاقه کتان کشیده
چنانکه قطعات بهم نچسپند و در سایه بیاویزند تا خشک گردد و حکیم میر محمد مؤمن گفته
که طریق تشویه او آنست که اسقیل را پاک کرده بخمیر گرفته در تنور بالای آجر گذارند
تا خمیر برشته گردد و دیگری گفته که دستور تشویهٔ آن آن است که در خمیر گرفته در زیر آتش
کنند تا خمیر پخته شود مانند نان پس خمیر را از آن دور کرده استعمال نمایند **طریق
مشوی کردن اسقیل مستعمل در معاجین** که بهترین طریق است آن است که آنرا در
گل حکمت یا خمیر بگیرند و در زیر آتش بگذارند تا مشوی گردد پس بیرون آورند و گل یا خمیر
را دور کنند ولی آنکه کارد بران نرسانند پوست آن را دور کرده مغز آنرا پاره
پاره نموده در رشته کتان کشند بهمان طریق و در سایه که باد گرد بران نشیند
خشک نمایند پس نرم کوبیده داخل معجون سازند **فصل در منافع خل اسقیل**

وسکنجبین اسقیلی به آنکه خل اسقیل که خل عنصل و بفارسی سرکهٔ عنصل نامند و همچنین
سکنجبین مصنوع از ان مقطع اخلاط غلیظه لزجه و دافع مواد سوداویهٔ حادثه از احتراق
بلغم و امراض حادثه از ان و مقوی معده و دماغ است و امراض دماغیه مانند مالیخولیا
و جنون و وسواس سوداوی و صرع و سدر و دوار و سبات و لیثرغس و نسیان و فالج و لقوه
و سکته و استرخا نافع شرباً و طلاءً و او جاع اذن که با قرحه نباشد و ثقل سامعه اقطوراً و امراض
فم و لثه و دندان را از بخر و تعفن لثه و تحرک اسنان و سستی گوشت بن اسنان و جریان خون
سائل از عمور نافع است و قبض بلکه تنشیف رطوبات از ان و تطییب نکهت و جلای دندان
شرباً و مضمضةً و امراض صدر و قصبهٔ ریه را از گرفتگی آواز و سرفهٔ بلغمی و ربو و ضیق النفس
به تنقیه اخلاط لزجه و تنشیف رطوبات از انها شرباً و امراض کبد را از یرقان و سوء القنیه
و استسقا و جساوهٔ طحال و تفتیت سنگ مثانه و عرق النسا و اختناق رحم و تقویت اعضای
ضعیفهٔ مسترخیه و حدت ذهن و بصر و تقویت هاضمه و کسیکه طعام در معده او هضم نشود شرباً
و برای رفع سموم شرباً و طلای مفید و مقدار شربت آن از قلیلی تا دو اوقیه و نیم است
که بتدریج اضافه نمایند و در هر علت و مزاج بقدر لائق آن دهند امراض الراس
لیثرغس مسیحی گفته سزاوار آن است که علاج کرده شود لیثرغس بالحقنهای حاده و چون پاک
شود بلغم و فرود آید بلغم از سر بمالند بر هر دو ساق آن سرکه اسقیل و غرغره فرمایند صاحب
آن را بسکنجبین فرا گرفته از سرکه اسقیل به تنهائی یا با ایارج فیقرا ابن سرابیون گفته
که طلا کردن سرکه اسقیل بر سر صاحب لیثرغس در شب و روز چند مرتبه نافع است آنرا
شیخ الرئیس گفته که چون ضماد کرده شود عنصل بر سر صاحب لیثرغس خصوص آن
منتفع میشود بان بسیار و نیز گفته اند که چون صاحب لیثرغس بنوشد از ان تا چهل
روز بدین قسم که ابتدا از دو درم نماید و اندک اندک بیفزاید تا به بست درم برسد ازاله
علت می نماید و غرغرهٔ ماء عنصل با عسل نافع است از برای لیثرغس چون استعمال
کرده شود نزد انتهای مرض بعضی اطبا گفته که چون اسقیل را بر صلایهٔ حجری صلایه
کنند و مخلوط نمایند بخل خمر با نبات و ضماد کنند بر سر صاحب لیثرغس تحلیل ورم [illegible]

واگر ضماد کنند بآن سر و ساق او را جذب ماده باسفل میکند سبات و دوار و سدر
ابن نوح گفته که چون اسقیل را سحق نموده بسرکه ضماد نمایند بر سر و با او بر دو فخذ
و هر دو ساق صاحب سبات موجب تنبه او است و نافع است صاحب سبات را آشامیدن
سرکه آن اندک اندک مانند قهوه و غرغره نمودن بآن و مالیدن آن خصوص آنکه حادث
از اجتماع بلغم در معده باشد و نیز گفته اند که نافع است آشامیدن و مالیدن آن مطلق سبات
بلغمی را و نیز نافع است از برای سبات بعد از تنقیه استعمال غرغره سکنجبین عنصلی همان
یا با ایارج فیقرا و بعسل اسقیل مشوی نافع است از برای دوار و سدر و خل آن نیز نافع است
بارد آن سرد و را و همچنین سکنجبین و شراب آن مالیخولیا و چون خوردن اسقیل مشوی نافع
است از برای مالیخولیا بجهت آنکه از خاصیت آن تقویت معده و نیکو نمودن هضم
و تحلیل فضول و ابخره است پس بضرورت نافع است از برای امراضی که بوده باشد بسبب
آنها بسیاری فضول غلیظه و ابخره و ادخنه و از جمله آنها مالیخولیا است و گفته شده که
اسقیل نافع است از برای مالیخولیای سوداوی و وسواس خصوصا سرکه آن و سکنجبین
متخذ از سرکه آن و چون سرکه عنصل را اندک اندک آشامند بطریق قهوه بنوشند نافع
است از برای مالیخولیای حادث از سودای محترق از بلغم و سرکه آن نافع است از
برای جنون عارض از سودا و صرع چون اسقیل ملطف و محلل ابخره و مقوی معده و
قوت هاضمه است و ظاهر است که هرگاه هاضمه قوی باشد غذا را نیکو هضم میکند و تولید
فضول و ابخره و ادخنه کم میکند و پس بالضرورت می باشد نافع از برای امراضیکه بوده
باشد سبب آنها بسیاری فضول و ابخره و ادخنه و صرع از آنجمله است ابن جزله گفته
که آشامیدن آن نافع است از برای صرع و مقدار ماخوذ از آن یک مثقال است و ابن
تلمیذ گفته که چون اسقیل حار و یابس است در سوم نافع است از برای صرع و آشامیدن
خل آن نیز نافع است از برای صرع و غرغره کردن بخل آن و همچنین از سکنجبین آن به
تنهایی و یا با ایارج فیقرا نافع است از برای صرع و پیاز اسقیل مشوی معجون بعسل
مصفی نافع است از برای صرع نفعی بین و هرگاه گرفته شود از اسقیل مشوی مقدار

یک مثقال نرم کوبیده بیاشامند با شراب عسلی نافع است از برای صرع نفعی بین و نیز
حسو نمودن بسرکه اسقیل و ناشتا خوردن آن نافع است از برای صرع شیخ الرئیس گفته
که از ادویه نافعه از برای صرع سکنجبین عنصلی است خصوص آنکه بیاشامند در زمستان هر روز
مقدار یک مثقال با آب گرم و در تابستان با آب سرد سمرقندی گفته که اگر بوده باشد صرع
بمشارکت قدمین یا ساقین یا هر دو دست از ریحی بارده که مرتفع گردد از این اعضا بسوی
دماغ علاجش در حالت نوبت بستن فوق آن موضع است و گرم کردن آن موضع تا دفع گردد
سردی آن خلط و عضو و اما در حال غیر نوبت تنقیه بدن است از بلغم و تقویت سر و دماغ
و تسخین آن با آشامیدن سکنجبین اسقیلی با شراب اسطوخودوس طبری در کتاب خود که
موسوم است بمعالجات بقراطی گفته که هرگاه بوده باشد صرع بمشارکت معده باید که علاج
کرده شود اول مرتبه بفصد صافن در وقتیکه بوده باشد میان آن وقت و میان صرع بعد [illegible]
که ممکن باشد پس قی بفرمایند او را بعد از فصد اگر باشد آن شخص از کسانیکه ممکن باشد
او را قی کردن و قوت نیز رخصت دهد قی کردن را با این قی که ذکر میکنم که ابتدا کنند
بخورانیدن ترب با نمک و خردل پس بخورانند او را امراقه اسفیدباجی که پخته باشند
در آن شبت بسیار و ترب پس امر کنند او را بآشامیدن سکنجبین بآب گرم تا غثیان
حادث شود پس پر مرغی را بروغن اسقیل چرب کرده یا با ایارج فیقرا آلوده در حلق او فرو برند
و قی کنند بقوت تمام تا استقصاء در قی حاصل شود و دو روز متوالی قی فرمایند او را
روز اول با آنچه ذکر شد و روز دوم به سکنجبین عنصلی و آب گرم و آب شبت و آب ترب
که هر دو را با عسل و نمک جوشانیده باشند پس بعد از قی استراحت فرمایند او را
چند روزی و پرهیز فرمایند او را از چیزهای مضره یکهفته و حکیم علی گفته که اسقیل
نافع است از برای صرع خصوص سرکه آن و گفته شده که آشامیدن سرکه عنصل نافع
است از برای صرع چون آشامیده شود از آن چهل روز و مقدار آن است که ابتدا
کرده شود بآشامیدن دو درم از آن تا برسد به بیست درم که هر روز اندک زیاده کرده
شود ملا اطلی در مجربات خود ذکر کرده که استعمال کرده شود خل اسقیل در مرضی که [illegible]

گویند نسیان سرکهٔ عنصل و سکنجبین آن بسیار نافع از برای نسیان بلغمی طبری گفته
که هرگاه بالنسیان حمی و صداع و اندک صداعی باشد یقین کن که علت آن مرکب است پس
اگر بوده باشد با علت نسیان ورم در دماغ امر کن او را بفصد و بعد از آن بیاشامان او را
سکنجبین اسقیلی ساده بجهت آنکه این سکنجبین ملطف و محلل رطوبات غلیظه است و عنصل را
خاصیتی در تحلیل رطوبات غلیظه است هر قسم که استعمال کرده شود حتی آنکه اگر طلا کرده شود
با آن داء الثعلب را موجب تحلیل آن رطوبات محتبسه تحت جلد است و نیز نافع است از
برای نسیان حادث از ارتباک بلغم رطب در دماغ آشامیدن آن و سمرقندی گفته که عنصل
اسقیل نافع است از برای نسیان از استیلای برودت و رطوبت بر موخر دماغ و نیز نافع
است از برای حدت ذهن و تقویت بصر و سرکهٔ عنصل و سکنجبین آن نافع است از برای این
علت نهایت نفع و گاهی ضماد کرده می شود بر سر صاحب نسیان اسقیل نرم کوبیده با آتش
باز داشته آن مقدار که لذع و حدت آن زائل گشته و کم شده باشد به تنهائی یا با چیزهای
دیگر مثل اندکی خطمی و قدری بسیار کم افسنتین و صبر و مرمکی و مصطکی که فرا گرفته میشود از این
اجزاء متساوی و یا متفاوت غیر اسقیل که واجب است که بوده باشد مثل جمیع اجزاء
و این ضماد بسیار نافع است و خطا نیست در فعل آن و نیز امر کن صاحب این علت را
خصوص آنکه بوده باشد او را تبی خفی که بزنند بر ساقین و بچسبانند محجمه بر ساقین و هر دو قدم
او و یا بالفصد ورکیه او بعد از استفراغ تام بعنصل کوبیده به تنهائی و یا با این ادویه بگیرند
عنصل با آتش باز داده شده که لذع و حدت آن بسیار کم شده باشد و بود داده باشند
نیم گرم یک رطل صعتر فارسی مویزج از هر یک ده درم برگ خردلی تر یکدسته کوچکی اشنه سه
درم همه را جمع کرده بکوبند کوبیدنی نرم تا اجزاء آنها مخلوط گردند پس فرا گیرند موم روغنی از
موم و روغن یاسمین یا روغن سوسن یا روغن غار و در هاون انداخته ادویه را با آن مخلوط
کرده بسیار بمالند تا یکسان شود پس بر هر دو قدم و بر هر دو ساق او ضماد نمایند
و آنچه گفته اند قدمای اطبا که تضمید ساقین و قدمین با ادویهٔ محلله موجب جذب اخلاط
است از سر با اسافل بدن بجهت آن است که هرگاه استفراغ کرده شود از ساق و قدم

جذب کرده می شود از دماغ آنچه حاصل است در آن بسوی اسفل بضرورت خلاو
زیاده کرده اند برین وجه این معنی را نیز یعنی طریق مشارکت میان دو قدم و میان
دماغ بطریق عصب پس بدرستیکه مشارکت میان این دو قوی است بقراط گوید که
ریختن آب سرد بر هر دو قدم مرطب دماغ است خصوص بعد از خروج از حمام بسبب
آنکه می باشد میان دو قدم و دماغ مشارکت پس ازین جهت امر کرده اند اهل اطبا
بضماد قدمین در امراض دماغی و گفته اند که اسقیل مضر است بعصب سلیم و مصلح آن حماما
است استرخا و فالج و لقوه و سکته آشامیدن آن نافع است از برای استرخای مرخی
خصوص سرکه و سکنجبین آن و دهن عتیق آن میکنند فعلی که سرکه آن حاصل میشود با
زیادتی از غیر اضرار بعصب و چون پیاز آن را مشوی نموده بعسل معجون کرده باشند
نافع است از برای فالج و سرکه آن نافع است از برای فالج و نیز گفته شده که سرکه متخذ
از بصل اسقیل مضر است بعصب سلیم و نافع است از برای فالج و لقوه و استرخا و سکته
و تقویت اعضای ضعیفه و مسترخیه و شراب عنصل نافع از برای فالج و استرخا و آشامیدن
سکنجبین ساده آن با مغلی اسطوخودوس و بزرگ عنص و رازیانه و اصل السوس از
منضجات جیده است از برای فالج و همچنین آشامیدن آن با مغلی سنفج و غرغره
نمودن بسکنجبین عنصلی که مخلوط کرده باشند با آن زنجبیل سوده نافع است از برای لقوه
و همچنین غرغره نمودن بسکنجبین عنصلی به تنهائی نافع است از برای لقوه و فالج و استرخا
امراض الاذن فی الصدر و الریه و الطحال و المثانه و الرحم و عرق النسا قطور آن در گوش
جهت دفع گرانی سامعه و درد گوش که با آن قرحه نباشد و آشامیدن آن جهت تنقیه
سینه از بلغم لزج و سرفه بلغمی ربو و ضیق النفس و یرقان و طحال و تفتیت سنگ مثانه
و اختناق رحم و عرق النسا مفید است اما صنعت خل اسقیل نافع جهت امراض مذکوره
قبل آن است که بگیرند اسقیل سفید را و برگ و بیخ و پوست آن را پاک کرده و بکارد
چوبی و یا از قطعه زجاجی ورق کرده بر ریسمان کتان کشیده بنحویکه قطعه های آن
ملصق بیکدیگر نشوند و چهل روز در سایه بیاویزند تا خشک گردد و یک رطل

آن را در هفت رطل یا نیم سرکهٔ انگوری کهنه انداخته سر ظرف را بنهایت محکم نموده دو
ماه در آفتاب گذارند پس افشرده صافی نموده بکار برند خل اسقیل بنحوی دیگر صنعت
آن اسقیل تازه را بکارد چوبی ورق کرده بدون آنکه خشک کنند در سرکهٔ انگوری کهنه
اندازند و سر آن را بگیرند و بعد از شش ماه صافی نموده بکار برند و قومی نیز اسقیل
را خشک نکرده آن را بخلال چوبی سوراخ سوراخ کرده می اندازند در ده من سرکهٔ
انگوری یک من از نیز او سر ظرف را نیکو مستحکم نموده بعد از شش ماه استعمال مینمایند
و این نوع خل اسقیل خشک نکرده قوت اسهالش زیاده است از خل اسقیل خشک کرده
خل اسقیل بنسخهٔ دیگر بگیرند اسقیل را و از کارد چوبی پیچ پیچ آن را ببرند و از پوست
پاک کرده در چهار چند اسقیل سرکهٔ انگوری کهنه اندازند و سر آن را بگیرند و بعد از چهل
روز برآورند و صافی نموده عنصل را خشک کرده باز در سرکهٔ تازه اندازند و تا چهل روز
دیگر در آفتاب گذارند پس بکار برند و اگر مرتبهٔ سوم باز در سرکه اندازند بهتر است و بعضی
اگر عند الضرورت اسقیل را ریزه ریزه کرده در چند سرکهٔ انگوری بجوشانند آنقدر که بنصف رسد صافی نموده
بکار برند حکم خل اسقیل دارد خل اسقیل لیموئی که از آن سکنجبین اسقیلی برای مالیخولیای مراقی سازند
صنعت آن بگیرند لیموی رسیده زرد بی داغ و فساد را و دو سه روز در آب نمک بگذارند پس بیرون
آورده نیکو بشویند و با کرباس پاکی خشک کرده دو سه روز بگذارند که هوا نشف رطوبت آب از آن نماید
پس آنها را در میان کرده سرکهٔ عنصل آنقدر که از روی آنها چهار انگشت برگردد و چهار روز بگذارند پس از آن
سرکهٔ سکنجبین عنصلی سازند خل اسقیل لیموئی محلل از صناعات نجم صنعت آن بگیرند لیموی
رسیده خالی از داغ و فساد را و سه روز در آب نمک بگذارند پس از آن آب و نمک بیرون
آورده نیکو بشویند که شوری آن دور گردد و با پارچهٔ کرباس پاکی نم آن را بگیرند و یک روز بگذارند
که رطوبتی که در خلل و فرج آن است دور گردد و هوا نشف آن کند و مطلق نم آب در آنها باقی
نماند پس آن لیموها را بخلال چوبی سوراخ سوراخ نمایند چنانکه در هر لیمو قریب بیست جا
سوراخ بهم رسد پس لیموها را در تغار سبزی کرده سرکهٔ عنصل بصنعتی که ذکر گذشته
بعمل آورده باشند بر روی لیموها کنند آن مقدار که از روی سر گردد و چهل روز در آفتاب

بگذارند و سر آن را پوشیده دارند پس سرکه از لیمو جدا کرده نگاه دارند و بوقت حاجت
استعمال نمایند **خل اسقیل** مستعمل در سکنجبین عنصلی صنعت آن بگیرند اسقیل متوسط
در بزرگی و کوچکی و آن را پاک کرده با کارد چوبی ورق کرده و بر ریسمان کتان کشیده
بنحویکه ملصق بیکدیگر نشوند و چهل روز در سایه بیاویزند چنانکه بزمین و دیوار ملصق
نگردد و بعد از چهل روز که اسقیل خشک شود یک من آنرا در تغاری کرده هیجده رطل
سرکه انگوری جید بر روی آن کنند و در نسخهٔ دیگر یک من آنرا در بیست و هشت رطل سرکه
انگوری کهنه در خم کنند و شصت روز در آفتاب بگذارند و سر آن تغار یا خم را بپوشند که
گرد و غبار بران ننشیند پس برآورند اسقیل را و بفشارند و بپالایند سرکه را از اسقیل
بپارچه کرباس صفیقی و در شیشه یا ظرف چینی نگاه دارند و عند الحاجت بکار برند و قومی
در هر یک من اسقیل خشک کرده نه رطل و نیم سرکه انگوری می کنند و قومی هفت رطل و نیم
شفائی گفته که بر روی هر یک من اسقیل خشک نه من سرکه خمر کنند و محمود بن الیاس گفته
که در هر یک من اسقیل خشک ده من سرکهٔ انگوری کنند و قومی در یک من عنصل سه و نیم من
سرکهٔ انگوری کهنه میکنند **فصل در بیان دواهائیکه اصل و عمود در آنها اسقیل**
است **دواء الاسقیل** شیخ رئیس گفته که این دوا از جملهٔ ادویه ایست که در نهایت نفع
است از برای صرع صنعت آن بگیرند اسقیل تازه و از پوست خشک و ریشه پاک
کرده در تغار اخضر لعاب دار کرده سرکهٔ انگوری کهنه تند بر روی آن کرده سر آن را
بسرپوشی بسته پوست سطبری بر روی سرپوش انداخته چهل روز بگذارند که اول طلوع
شعری باشد و تا بیست روز تغار را در آفتاب بگذارند بطرف جنوب و در هر زمان اندک
آن را بر هم زنند تا آنکه حرارت آفتاب که باین میرسد متشابه الاصول باشد باجزای
آن پس سر آن را بگیرند و دران حالت می گردد اسقیل مانند مطبوخ مهرا پس اسقیلها
را بمالند بقوت و بفشارند و بگیرند افشردهٔ آن را و دور کنند ثفل آن را و مخلوط کنند
بآن افشرده عسل مصفی هر روز یک ملعقه آن را تناول نمایند و اگر زود خواسته
باشند اسقیل را با آب و سرکه بپزند تا مهرا شود و بمالند و بپالایند و با عسل بقوام آورند

قوام سکنجبین و هر روز یک اوقیه آن را صبح ناشتا تناول نمایند و بدانکه دواء الاسقیل
از شان اوست تلطیف مواد و تحلیل ابخره و تقویت معده و نیکو نمودن هضم است و ظاهر
است که هرگاه هضم نیکو شود تولید فضول و ریاح و ابخره و اوجاع بالضرورت کم می باشد
پس محقق می باشد نافع از برای امراضیکه سبب آنها بسیاری ریاح و ابخره باشد
و صرع از آن امراض است پس دوای اسقیل می باشد بالغ النفع از برای صرع صنعت
آن دواء الاسقیل بر نسخه طبری در کناش مسمی به معالجات اقراطیه بگیرند عنصل بزرگ
تر و تازه و پوست نازک خشک و ریشهای سفید آن را دور کنند بدست و اجزای آنرا
از هم جدا کرده ریزه ریزه نموده در بالالیس تازه قلعی کنند و اگر بالالیس نقره باشد
بهتر است و بالالیس را بر سر ظرفی گذارند که در آن ظرف سرکه انگوری کهنه باشد بنحوی که
فاصله میان سرکه و بالالیس زیاده بر عرض یک انگشت نباشد پس سر دو بگیرند و اطراف
آن بخمیر و گل محکم کنند و ظرف را در موضعی پنهان در زمین دفن کنند در سرگین اسب
یا گندم یا در خاکستر و از همه بهتر خاکستر است و بگذارند تا پانزده روز پس بیرون آورند
بدرستیکه اسقیل تمامش گداخته و سیلان کرده و در سرکه داخل شده و باقی نمانده از آن مگر
چیزی اندک که نیست در آن تری و نداوت پس آن سرکه را گرفته جوشی داده صافی نمایند
و در آن شکر سفید مصفی یا عسل سفید مصفی بحسب طبیعت علیل داخل کرده بقوام سکنجبین آورند
و مداومت باشامیدن آن نمایند اصحاب صرع هر روز و اقتصار نمایند از غذا
بر الطف آنچه ممکن باشد از اغذیه دوای جالینوس در حقیقت این دوا دواء الاسقیل
مرکبی است که از پیاز اسقیل ترتیب داده که اصل و عمود در آن مرکب اسقیل است و این دوا
نافع است از برای صرع و کثیری از امراض صنعت آن بگیرند پیاز اسقیل و پوست خشک
و ریشهای سفید آن را دور کنند و آنرا بدست بغیر کارد حدیدی ریزه ریزه کرده
در تغار سبز لعاب دار یا چینی کرده سرکه انگوری کهنه بر آن بریزند سر آن را بگیرند و بگذارند
در آفتاب در موضعی جنوبی در روزهای گرم که طلوع میکند در آن روزها شعری یمانی
کنند چهل روز پس ببندند از آن اسارون شامی یک درم و تخم قلفل پانزده درم قطراسالیون

اسقیل تازه را ورق کرده در زیت اندازند و چهل روز در آفتاب گذارند پس بگیرند از ان
مقداری که سر را بآن چرب توان ساخت در ان اندکی موم زرد گداخته بر سر تمریخ
نمایند و به نسخهٔ دیگر بگیرند اسقیل تازه و بکارد چوبی ورق کرده در آب زیت کهنه بجوشند
تا مهرا شود و آب و زیت نماند پس صافی نموده در شیشه نگاه دارند و بگیرند از ان هر
روز بقدری که سر را بآن چرب توان نمود و اندکی موم زرد در ان گداخته بر سر تمریخ
نمایند

فصل در بیان سکنجبیناتی که اصل و عمود در آنها اسقیل است

خواص سکنجبین اسقیلی از قول شیخ رئیس و غیر ایشان از اطبا گفته اند که غرغره به سکنجبین اسقیلی
به تنهائی یا با ایارج فیقرا بعد از تنقیه نافع است لیثرغس و سبات و صرع را و نیز به تنهائی و یا با
زنجبیل سوده ممزوج نموده نافع است استرخا و فالج و لقوه را و آشامیدن آن مالیخولیا
و صرع و نسیان بلغمی و استرخا و فالج و لقوه را و شیخ الرئیس گفته از ادویهٔ نافعه از برای
صرع سکنجبین عنصلی است خصوصا آنکه بیاشامند در زمستان هر روز ناشتا مقدار
یک مثقال باب گرم و در تابستان با آب سرد و سمرقندی گفته که اگر بوده باشد صرع
بمشارکت قدمین یا ساقین یا هر دو دست زریحی باید که مرتفع گردد ازین اعضا بسوی
دماغ علاجش در حال نوبت بستن فوق آن موضع است و گرم کردن آن موضع نافع گردد سردی
آن خلط و عضو و اما در حال غیر نوبت تنقیهٔ بدن است از بلغم و تقویت سر و دماغ و تسخین آن
با آشامیدن سکنجبین اسقیلی با شراب اسطوخودوس و طبری در کناش خود که موسوم است
بمعالجات بقراطی گفته هرگاه که بوده باشد صرع بمشارکت معده باید که علاج کرده شود اول
مرتبه بفصد صافن در وقتیکه بوده باشد میان آن وقت و میان صرع البعد زمانی که ممکن
باشد پس قی بفرمایند او را بعد از فصد اگر باشد آن شخص از کسانیکه ممکن باشد او را قی
کردن و وقت نیز رخصت دهد قی کردن را یا شند بایشان بنحوی که ذکر می کنم بدین نحو ابتدا کنند بخوردن
ترب با نمک و خردل و پس بخورد مرتبه اسفیدباجی که پخته باشند در ان شبت بسیار و
پس امر کنند او را بآشامیدن سکنجبین باب گرم تا غثیان حادث شود پس پر مرغی را بروغن
اسقیل چرب کرده یا با ایارج فیقرا آلوده در حلق فرو برده قی کنند بقوت تمام و استقصا در قی

شود و دو روز متوالی قی فرمایند و روز اول بآنچه ذکر شد و روز دوم سکنجبین عنصلی و آب گرم
و آب شبت و آب ترب که هر دو را با عسل و نمک جوشانیده باشند پس بعد از قی شراب
فرمایند و او را چند روزی پرهیز فرمایند و او را از چیزهای مضره یکهفته و نیز نافع است از
برای امراض دهان چون مضمضه کنند بآن و قطع میکند خون سائل از دهان را
بجهت آنکه قبض و تنشیف رطوبت از اعضا میکند و مستحکم میگرداند دندانها را که بحرکت آمده
باشند و خوشبو میکند دهان و نکهت بد او نافع است از برای بخر و آشامیدن آن نافع است
از برای سده و چون بیاشامند از آن جلا میدهد قصبه ریه را و سستی و رخاوت آنرا زائل
میکنند و صلب میگردانند و صافی میگرداند صوت را و تقویت صوت می کند و صالح است
از برای کسیکه بوده باشد آثار وجع معده از برای کسیکه طعام در معده او هضم نشود و از برای صرع و سدر و از برای
کسیکه غالب باشد بر مزاج او مره سودا و از برای اختناق رحم و صلابت طحال و عرق النسا و تقویت عضو
مسترخی لاغر شده و رنگ رفته را نیکو میگرداند و صالح است از برای آنچه مذکور شد هرگاه بیاشامند
از آن هر روز ناشتا اندک و بتدریج زیاده کنند تا برسد بمقدار یک اوقیه و نیم و نیز
صالح است از برای استسقا و بیماریهای احشا که از سردی باشد و ربو و تنگی نفس
که از بلغم لزج باشد سکنجبین اسقیلی مسهل بنسخه شیخ الرئیس نافع از برای فالج و استرخا
و جمیع امراض بارده بلغمیه عصبیه صنعت آن مغز پیاز عنصل پاک کرده دو رطل زنجبیل [illegible]
انیسون زیره کرمانی بیخ انجدان فقاح اذخر عاقرقرحا اذخر زوفای خشک پودنه صحرائی
نعناع خشک از هر یک یک اوقیه فلفل دارفلفل تخم کرفس از هر یک دو اوقیه دوقو نانخواه
کاشم سادج هندی از هر یک نیم اوقیه قردمانا ده درم برگ سداب شش اوقیه اجزا را نیمکوفته
بیندازند در شش قسط سرکه عنصل و دو قسط عسل سفید جید مصفی و یک قسط مثلث و همه
را در حصین سبز لعابدار کرده یا در خم چینی یکهفته در آفتاب بگذارند پس صافی نموده طبخ
کرده در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند و جائز است استعمال این سکنجبین پیش از
طعام و بعد از طعام سکنجبین اسقیلی تالیف آن مرحوم مجرب از برای فالج و استرخا
و جمیع امراض بارده بلغمیه دماغ و اعصاب مجرب است صنعت آن پیاز عنصل پاک

کرده بکارد چوبی ورق کرده یک رطل بزر راز یانه بیخ انیسون تخم کنوث تخم کرفس فقاح
اذخر اسطوخودوس افیتمون وفاء خشک زرنباد زراوند مدحرج افسنتین رومی
بادرنجبویه پودنه صحرائی پوست زرد اترج عاقرقرحا زیره کرمانی محروث لغناغ خشک از
هریک پنج درم فلفل دارفلفل اسارون شامی حاشا دارچینی دارشیشعان تخم سیسالیوس
نمک طعام راسن شقاقل بهمن سفید پوست هلیله کابلی آمله منقی قنطوریون دقیق از
هریک ده درم شیطرج هندی صعتر فارسی فاوانیا قردمانا قرفة الطیب قرنفل عود قمار
جوزبوا کاشم از هریک سه درم دوقو برگ غار برگ سداب تخم خواه بیل بوا فافله کبار از
هریک شش درم عنبر اشهب جید اخطائی مجرب جند بیدستر زعفران از هریک یکدرم ادویه
سوای عنبر وجدوار وجند وزعفران نیکو کوفته در سرکه عنصل دوازده رطل وعسل
مصفی شش رطل وسیلان خرما وترنجبین از هریک سه رطل و همه را در خم لعابدار سبز چینی کرده سر
آن رابسته دو هفته در آفتاب گذارند وهر روز دو مرتبه آن را برهم زنند پس آن را
نیکو بمالند وصافی نموده بآتش گذاشته وعنبر اشهب را بقدر مضاعف حل نموده وجدوار
وجند بیدستر وزعفران راسوده داخل کرده نیکو برهم زنند وفرود آورده در شیشه یا
در مرتبان چینی نگاه دارند شربتی یک وقیه سکنجبین عنصلی ساده شیخ رئیس گفته که حمد
کرده شده از برای اصحاب مالیخولیا آنکه بنوشند هر شب قدری سرکه کهنه خصوصا سرکه
عنصل و گفته که اما من متیقن هستم از غائله سرکه درین مرض مگر آنکه بوده باشد وثوق اعتقاد
بر آنکه ماده آن متولد از صفرای محترق باشد و بوده باشد ماده حار پس می باشد
سرکه نافع از برای آن خصوص سرکه اسقیل وابا سکنجبین فرا گرفته از سرکه اسقیل پس
آن انفع هست از سرکه خالص واز سرکه عنصل ونیز این سکنجبین نافع است از برای نسیان
بلغمی وآشامیدن آن گفته که هرگاه غلغره کنند باین سکنجبین یک مثقال جند بیدستر سوده
در بریزند بجهة سکوت نافع هست او را صنعت آن بگیرند سرکه عنصل نیم رطل ودر نسخه
دیگر یک رطل هست شکر سفید مصفی یا عسل سفید مصفی هرکدام که باشد یکمن در بریزند تا
بقوام آید پس آن را از آتش فرود آورده سرد کرده در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند

شربتی یک وقیه ابن جزله گفته باید که بوده باشد وزن سرکه عنصل مساوی وزن شکر یا عسل هر کدام که بوده باشد و در نسخهٔ دیگر پنج رطل در هر یک من صافی ده سیر سرکه عنصل داخل است سکنجبین عنصلی مرکب از استنباط آن مغفور مجرب از برای مالیخولیا و وسواس سوداوی بخاصیة و فیلسکه بمشارکت طحال باشد صنعت آن افتیمون گاوزبان جعده بادرنجویه زراوند طویل قنطوریون دقیق بسفایج فستقی ورق گل سرخ از هر یک شش مثقال فرنجمشک لغناغ خشک پرسیاوشان اصل السوس ریوند چینی پرسیا از هر یک سه مثقال پوست بیخ کبر چهار مثقال انجیر زرد بیست دانه اجزا سوای افتیمون بسفایج و ریوند چینی از انها انچه کوفتنی باشد نیم کوفته بسفایج را کوفته در کیسهٔ کتانی کرده همه را در سرکه عنصل و آب خالص از هر یک دو رطل یک شبان روز بخیسانند و افتیمون را در کیسهٔ کتانی کرده نگاهدارند پس خیسانیده را بجوشانند آن مقدار که وزن آب برود پس فرود آورده مالیده صاف نمایند و کیسهٔ افتیمون را در آن اندازند و یک شب بگذارند و صبح کیسه را نیکو بمالند که تمام شیره و قوتش برآید پس مطبوخ را گرم کرده و کیسه افشرده دور کنند و چهار رطل شکر سفید و عسل بتساوی یعنی از هر یک دو رطل داخل کرده بقوام آورند و از آتش فرود آورده ریوند چینی را گوفته بیخته با آن مخلوط کرده بر هم زنند و بگذارند تا سرد شود در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند شربتی از یک اوقیه تا یک اوقیه و نیم سکنجبین عنصلی در جمیع افعال مذکوره از خل اسقیل و شراب آن نافع است خصوصا از برای مالیخولیا که مادهٔ آن سوداوی بلغمی باشد و غرغره نمودن با آن بعد از تنقیه نافع است از برای لثغ صنعت آن بگیرند عنصل سرکه مذکور را و با یک رطل عسل سفید مصفی بقوام آورند سکنجبین عنصلی دیگر مستعمل در معده های سرد و در فشلیخ و رطوبت لزجه را دفع کند صنعت آن بگیرند پوست بیخ را از یازده سیر و در سرکه عنصل مذکور نیم من و آب خالص نیم من بخیسانند پس با آتش ملایم بپزند تا بنصف رسد صافی نموده عسل سفید مصفی نیم من داخل کرده بقوام آورند شربتی دو اوقیه با آب گرم سکنجبین اسقیلی ساده مستعمل در مالیخولیا که بسبب سوداء محترق از بلغم خالص یا بلغم با سودا

مخلوط باشد و نیز این سکنجبین نافع است سبات بلغمی را چون در آن ایارج حل کرده امر
کنند علیل را بغرغره کردن آن تا گرفا در بغرغره کردن باشد صنعت آن سرکهٔ اسقیل
یک چهار یک من عسل مصفی یکمن علی الرسم بقوام آورند سکنجبین اسقیلی ساده چون
در صداع بارد مادی ارادهٔ تسخین و حرارت باشد و اصلاح خلطی که سبب صداع
است باید که سکنجبین اسقیلی آب گرم بیاشامند صاحب آن اتابکر دو موجب تلطیف
آن خلط غلیظ و نافع است از برای صدر آشامیدن آن و جالی قصبهٔ ریه است و سینه
را صافی نماید و صالح است از برای ضیق النفس و ربو و سرفهٔ بلغمی و از برای بحر و از برای
اصلاح معده که بار معتاد باشد و وجع معده و کسیکه هضم نشود غذا در معدهٔ او و از برای
صرع و سدر و غلبهٔ مرهٔ سودا و اختناق رحم و صلابت طحال و عرق النسا و نیکو گرداند
رنگ بدن و قوت باصره صنعت آن عسل سفید مصفی یکمن سرکهٔ عنصل یک چهار یک
بقوام آورند و سرد کرده و در شیشه نگاه دارند صاحب اختیارات بدیعی گفته که اگر قند
سفید و عسل سفید مصفی با مناصفه باهم کنند بهتر باشد سکنجبین اسقیلی بنسخهٔ عیسی بن ماسویه
نافع از برای استسقاء و بیماریهای بارد احشاء و ربو و ضیق النفس بلغمی و مفتح سدها
است صنعت آن سرکهٔ عنصل و قند سفید متساوی هر دو را در دیگ سنگی بآتش ملایم
بجوشانند و کف آن را بگیرند و چون بقوام آید از آتش برگیرند و بگذارند تا سرد شود و در
شیشه نگاه دارند سکنجبین اسقیلی بنسخهٔ فوالنبی نافع از برای حبساوه کبد و طحال
و تفتیح سدها و تقطیع اخلاط غلیظه و نافع از برای ضیق النفس و سعال عارض از
رطوبت صنعت آن بگیرند اسقیل سفید یک رطل و نیم و بکارد چوبی یا از قطعهٔ زجاجی
سلاخ کنند و بیندازند پس آن را در سرکهٔ خمر کهنه صافی پانزده رطل و بجوشانند بآتش ملایم
تا اسقیل مهرا شود پس بمالند و صاف کنند و در یک رطل از آن یک رطل و نیم شکر طبرزد
و در دیگ سنگی بآتش ملایم بپزند و کف آن را بگیرند تا بقوام آید پس از آتش فرود آورده
سرد کرده در ظرف زجاجی نگاه دارند سکنجبین اسقیلی معروف به سکنجبین عنصلی
مرکب نافع از برای عسر البول و درد پهلو و درد معده و سودا و استرخای احشای حاصل

و جمیع علل اعضای عصبانی و امراض بارده نافع صنعت آن بگیرند اسقیل پاک کرده
دو رطل زنجبیل رازیانه انیسون بیخ انجدان عاقرقرحا فقاح اذخر پودنه نهری لغناع
خشک از هر یک یک اوقیه فلفل دار فلفل تخم کرفس از هر یک یک اوقیه قردمانا
دو درم سداب شش اوقیه تخم کرز بری نانخواه کاشم ساذج هندی از هر یک نیم
اوقیه نیم کوفته در شش قسط از سرکه عنصل و دو قسط عسل مصفی و قسط اسپنج در لغار
سبز پاکیزه کرده هفت روز در آفتاب گذارند پس بپالایند و در دیگ سنگی کرده بپزند و در
ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند شربتی یک اوقیه این سکنجبین را پیش از طعام و بعد از
طعام توان خورد صنعت آن سکنجبین به نسخه امین الدوله که در جامع خود ذکر کرده بگیرند
پیاز اسقیل سفید پاک کرده یکرطل و نیم و بکارد چوبی ورق کنند پس بگیرند زنجبیل زیره
کرمانی عاقرقرحا بیخ انجدان وفاهی خشک پودنه لغناع خشک از هر یک پنج مثقال
فلفل ده مثقال تخم جرجیر بری کاشم از هر یک ده مثقال و نیم قردمانا دو مثقال سداب
شش مثقال ساذج هندی سه مثقال اجزا را تمام نیم کوفته با عنصل و در پانزده رطل
سرکه انگوری بخیسانند پس بجوشانند و بپالایند و باز الی هر رطلی یکرطل و نیم شکر سفید
یا عسل مصفی داخل کرده بجوشانند تا بقوام آید سکنجبینی اسقیلی مرکب به نسخه محمود
بن الیاس شیرازی نافع از برای استسقا و امراض بارده احشا و ربو و ضیق النفس
و انتصاب نفس و سعال مزمن بلغمی و تفتیح سدهای کبد و طحال و اسقاط جنین زنده و
مرده و فالج و لقوه و سرسام بلغمی معروف به لیثرغس و از برای نسیان بلغمی آشامیدن
آن صنعت آن سرکه عنصل ده من عسل مصفی سه من مثلث و من این مجموع را مخلوط کرده
پس بگیرند اسقیل پاک کرده بکارد چوبی ریزه ریزه کرده یکمن زنجبیل رازیانه حلتیت عاقرقرحا
پودنه بری از هر یک ده درم تخم کرفس زیره کرمانی کرویا از هر یک پنج درم نیم کوفته در
سرکه عنصل مذکور انداخته یک هفته در آفتاب گذارند پس بپالایند و در ظرف چینی
یا زجاجی نگاه دارند و در نسخه دیگر سداب خشک فلفل سیاه از هر یک ده درم داخل است
سکنجبین اسقیلی مسهل بلغم به نسخه شیخ الرئیس صنعت آن بگیرند سرکه عنصل یک

رطل آب خالص و دو رطل لبن بخیسانند و دران پوست بیخ رازیانج و پوست بیخ کرفس و پوست بیخ
کبر و تربد سفید مدبر از هر یک سه درم یک شبانروز پس بجوشانند آنمقدار که دو حصه
برود و یک حصه بماند پس بپالایند و بوزن آن عسل مصفی داخل کرده بجوشانند در
دیگ سنگی تا نزدیک بقوام رسد پس بگیرند مغز حب السلاطین و مغز خشک دانه آن مقدار
که دانند صالح است از برای قوت شخص و هر دو را سائیده در کیسه کتانی نازک کرده دران
اندازند و کیسه را دران ایام بمالند تا آنچه دران است برآید و چیزی دران نماند پس
چون بقوام آید برداشته سرد کرده در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند و در وقت حاجت
استعمال نمایند یک اوقیه آن او در نسخه دیگر قانون بجای دهن چینی که حب السلاطین است
بادزهر چینی داخل است سکنجبین اسقیلی مسهل بلغم بنسخه دیگر صنعت آن بگیرند سرکه
عنصل یک رطل آب خالص دو رطل و بخیسانند دران پوست بیخ کرفس و بیخ بادیان از
هر یک ده درم تخم کرفس تخم بادیان از هر یک دو درم و نیم یک شبانروز پس بجوشانند
و بپالایند پس بگیرند مغز حب القرطم مقدار پنج استار و بکوبند و در سرکه مذکوره بفشرند
و بوزن سرکه مذکور عسل مصفی داخل کرده بجوشانند و در وقت طبخ مقدار بیست درم
تربد سفید کوفته بیخته در کیسه کتانی کرده دران دیگ سنگی اندازند و لمحه بلمحه کیسه را بمالند
و بفشارند تا کیسه تهی گردد و بقوام آید شربتی از ده درم تا پانزده درم سکنجبین اسقیلی
مسهل تالیف حکیم سید محمد مومن سرفه کهنه و ضیق النفس و سواد بلغمی و سوداوی و سده احشا
را نافع است و تقویت معده کند و بجهت امراض بارده اعضای عصبانی و دماغ نافع
و تقویت دماغ کند صنعت آن پیاز عنصل پاک کرده بکارد چوبی ریزه ریزه کرده
ده مثقال زوفای خشک اصل السوس گاوزبان پرسیاوشان اسطوخودوس غاریقون سفید
از هر یک پنج مثقال رازیانه نعناع خشک ایرسا از هر یک سه مثقال در یکصد و پنجاه مثقال
سرکه عنصل و چهارصد و پنجاه مثقال آب خالص شبانروز بخیسانند پس بجوشانند
تا بنصف رسد و بپالایند و با سه صد مثقال قند سفید بقوام آورند و هر روز پنج مثقال
تا ده مثقال آن را با آب مطبوخ پرسیاوشان و امثال آن بنوشند سکنجبین

اسقیلی که کرده را اندر ریم پاک گردانند صنعت آن پیاز اسقیل مشوی را زیانه فطراسالیون
صمغ البطم قصب الذریره برگ علیق راسن آنیسون خشک اجزا را متساوی دو درم من سرکه و یک
من آب بر آن ریزند تا نیم من برسد و بمالند و بپالایند و یک من عسل مصفی بقوام سکنجبین آورند
شربتی بیست درم سکنجبین اسقیلی زوفای نافع از برای صرع صنعت آن زوفای
خشک صعتر فارسی بزر سیسالیوس از هر یک سه مثقال شب در سرکه اسقیل سه ربع
رطل بخیسانند و صبح بجوشانند صافی نموده عسل مصفی یک رطل داخل کرده بقوام آورند
شربتی یک اوقیه ابن نوح قمری گفته باید که بیاشامند اصحاب صرع را در زمستان این
سکنجبین پس هر سینکه زائل گردانند صرع جمعی کثیر را بجهت آنکه مقطع اخلاط لزجه غلیظ
است و نمی گذارد که متولد گردد در معده و سینه خلطی غلیظ و این بسبب آن است
که درین سکنجبین سه قوت می باشد که باین قوتها تنقیه رطوبات میکنند یکی آنکه منقی و جالی
است دوم آنکه ملین بطن است سوم آنکه مدر است و باید که آشامیده شود این سکنجبین
در فصل زمستان اما در فصل تابستان باید که بیاشامند سکنجبین عنصلی ساده را با شراب
افسنتین و هر گاه لطیف شد خلط باین تدبیر پس پی در پی استعمال آن خلط نمایند
مسهلات سودا اگر سوداوی باشد ابو سهل مسیحی گفته که سکنجبین عنصلی عظیم النفع
است از برای صرع زوفایی آن در زمستان و ساده آن با شراب افسنتین در
تابستان سکنجبین اسقیلی زوفای مرکب نافع از برای صرع صنعت آن زوفای
خشک صعتر فارسی افسنتین رومی اسطوخودوس از هر یک پنج درم در آب سرکه عنصل
بجوشانند که آب برود و سرکه بماند صافی نموده بگیرند از آن مطبوخ و از عسل مصفی
و شکر سفید مصفی از هر یک یک رطل که مجموع سه رطل باشد و بجوشانند تا بقوام سکنجبین
آید شربتی یک اوقیه سکنجبین اسقیلی زوفای مرکب نسخه دیگر صنعت آن
زوفای یابس اصل السوس گاوزبان پرسیاوشان اسطوخودوس غاریقون
حب سفید از هر یک پنج درم نعناع خشک انیسون ابرسا از هر یک سه درم همه را در یک رطل سرکه
اسقیل و سه رطل آب خالص بخیسانند در تابستان دو روز و در زمستان سه روز پس بپزند تا

ثلث بماند صافی نموده دو رطل شکر سفید مصفی داخل کرده بآتش ملایم بقوام آورند و در ظرف
چینی یا زجاجی نگاهدارند شربتی یک اوقیه **سکنجبین اسقیلی** آشامیدن آن در ابتدای
فالج و خصوص با عرق بادیان ملطف بلغم است مستعد می گرداند اخلاط را از برای دفع و نیز
نافع است از برای استرخا و سائر امراض بارده عصبی صنعت آن بگیرند سرکه اسقیل
ده رطل عسل مصفی سه رطل شلث دو رطل همه را مخلوط نموده پس بگیرند پیاز اسقیل پاک کرده دو
رطل زنجبیل رازیانه حلتیت عاقرقرحا پودنه بری از هر یک پنج درم تخم کرفس زیره کرمانی کرویا
اسطوخودوس از هر یک دو درم و نیم همه را نیمکوفته در سرکه و عسل و شلث مذکور داخل نمایند
و در تابستان یک هفته در آفتاب گذارند و در زمستان دو هفته پس صافی نموده در ظرف چینی
یا زجاجی نگاهدارند شربتی یک اوقیه **فصل در بیان شرابهائی که اصل و عمود در آنها
اسقیل است** شراب اسقیل تالیف آن مرحوم از برای سکته مجرب صنعت آن حب بلسان
حرمل ایرسا جنطیانا پوست بیخ درد ار که آن را شجرة البق گویند سنبل الطیب قنطوریون
دقیق صعتر فارسی شونیز بیخ ترکی عود الصلیب قوة الصباغین از هر یک دو مثقال همه
را نیمکوفته یک شب در بیست آثار سرکه اسقیل و دو من و نیم آب بخیسانند و روز دیگر بجوشانند
تا به نصف رسد صافی نموده مویز سرخ منزوع العجم بیست و پنج مثقال داخل کرده باز بجوشانند
تا مهرا شود و بمالند و از پالایش پالایند پس حلتیت جاوشیر سکبینج لبان [illegible] از هر یک یک
مثقال در نبیذ زبیب و عسل یا ماء العسل رقیق نیم گرم حل کرده صافی نموده در مطبوخ داخل
عسل مصفی یکمن اضافه نموده بآتش ملایم بپزند تا بقوام شراب آید فرود آورده سرد کرده
در شیشه نگاهدارند و هر روز صبح ناشتا یک اوقیه آن را با عرق بادرنجبویه بنوشند شراب
اسقیل منقول از کامل الصناعة نافع از برای صلابت سپرز و جگر و تفتیح سده و تقطیع اخلاط
غلیظه و رفع ضیق النفس و سرفه کهنه که از بلغم و رطوبت باشند صنعت آن بگیرند پیاز عنصل
یک رطل و نیم و بکارد چوبی ریزه کرده با پانزده رطل سرکه انگوری بآتش ملایم بجوشانند تا مهرا
شود پس صافی نموده در هر یک رطل از آن یک رطل و نیم شکر سفید داخل کرده بقوام آورند
و امین الدوله جعفر محمد با این ادویه را اضافه این شراب نموده اند زنجبیل زیره کرمانی عاقرقرحا

تخم اندان و زوفای خشک و نعناع خشک از هر یک پنج مثقال فلفل سیاه دو مثقال تخم
جرجیر بری کاشم از هر یک دو مثقال و نیم فودنج دو مثقال سداب شش مثقال سانج هندی
سه مثقال با عسل و سرکه بخیسانند و بجوشانند و درین صورت جهت علل عصبانی و امراض
بارده مزمنه بغایت نافع است **شراب اسقیل** منقول از قرابادین معصومی سرفه کهنه
و ضیق النفس سوداوی و طبع را نرم کند صنعت آن بگیرند شصت عدد اسقیل مشوی
هفت درم و نیم سوس بری انه پانزده درم انیسون سه درم همه را در قدری آب و سرکه بخیسانند
و تا سه روز بگذارند و پس از سه روز یک من و نیم آب صاف داخل کرده بجوشانند تا آنکه اجزا
مهرا شود و بپالایند و با رطلی عسل صاف بقوام آورند **شراب اسقیل** تالیف حکیم میر محمد مومن
نافع از برای سرفه کهنه و ضیق النفس و مواد سوداوی و بلغمی و سده احشا و تقویت معده
و دماغ صنعت آن بیاز عنصل و زوفای خشک اصل السوس گل گاوزبان و پرسیاوشان اسطوخودوس
غاریقون بهمن سفید از هر یک پنج مثقال نعناع خشک رازیانه بیخ سوسن کبود فودنج از هر یک
سه مثقال در یکصد و پنجاه مثقال سرکه انگوری کهنه و چهار صد مثقال آب دو سه روز
بخیسانند و بجوشانند تا بنصف رسد پس صافی نموده با سه صد مثقال شکر بقوام آورند
و هر روز ازین شراب از پنج مثقال تا ده مثقال با آب مطبوخ پرسیاوشان و امثال آن
بنوشند **فصل در بیان غرغره هائی که اصل و عمده در آنها اسقیل است**
غرغره نافع از برای لقوه صنعت آن مرزنجوش صعتر عاقرقرحا خردل پوست بیخ کبر
انار دانه حامض زنجبیل نیم کوفته جوشانیده صافی نموده سکنجبین عنصلی داخل کرده غرغره
نمایند غرغره دیگر نافع از برای لقوه صنعت آن مرزنجوش صعتر فارسی عاقرقرحا
خردل و زوفای خشک و مویزج زنجبیل فلفل از هر یک دو درم حب الرمان حامض بریان
کرده ده درم کوفته با سکنجبین عنصلی سرشته با آب نیم گرم حل کرده غرغره نمایند **فصل در بیان
اقراص اسقیل مستعمل در تریاق فاروق** صنعت آن به نسخه شیخ رئیس گفته
که واجب است اختیار اسقیل رطب که مستحکم و سنگین باشد و نبوده باشد بسیار
کوچک و نه بسیار عظیم بجهت آنکه اسقیل بسیار خرد سست و دری رطوبت نباشد [illegible]

باشد و آنچه بسیار بزرگ است در وی رطوبت فضلی بسیار باشد و آنچه متوسط معتدل است
و باید که ظاهر آن میل بسرخی داشته باشد یا بنفشی پس آنرا کوفته سفیدی آنرا بکارد
چوبی دور کرده بخمیر بگیرند و بنا باید که آن را بگل بگیرند و مشوی کنند آن را در دیگی یا در تنوری
که گرم تابیده و خاکستر آن را بیرون آورده باشند بر روی خشتی بگذارند یا در تابه نان
بزی تا نضج یابد پس بیرون آورند و بگیرند مغز آنرا که نرم است و پوست بالای آنرا که سخت
است دور کنند و نرم کوبند بنحوی که بهم کرده و مخلوط کنند بآن آرد کرسنه و غیر اندرو ماخس
ثانی آرد کرسنه است او هی سفیل میکنند پس چون مخلوط کنند اسقیل مشوی را بدقیق کرسنه
باید که بسازند از آن اقراص نازک و دست را بروغن گل سرخ چرب نمایند در حین اقراص
ساختن بجهت آنکه تیزی اسقیل ابا زدارد و خشک کنند آن را و نگاه دارند و منفعت
مخلوط کردن آرد کرسنه بآن آن است که رطوبت آنرا نشف کند و نگذارد که متعفن شود
شیخ داود گفته اقراص اسقیلی که واقع میشود در تریاق فاروق نیز نافع است از برای
سموم و در ربو و عسر النفس و جهت جبر و کسر و استسقائی عدیل است و اندر وی قوی است که گرمی
در رود ها تولد کند پاک سازد و نگذارد آنها را از مضرت زهرهای زبان کار را دفع کند
صنعت آن بنسخه شیخ داود انطاکی عنصل مشوی دو جزء بگویند و مثل آن آرد کرسنه
بآن مخلوط کرده بشراب بسرشند و اقراص سازند بعد از آنکه دست ابروغن گل چرب نموده باشند
و بعضی گفته اند که این قرص را بعد از دو ماه استعمال نمایند و قوتش تا دو سال باقی می
ماند و بعضی بدل شراب مثلث کرده اند **فصل در بیان لعوقاتی که اصل و عمود**
در اینها اسقیل است لعوق اسقیل جهت ربو و ضیق النفس بارد بلغمی و جهت
بلغم غلیظ لزج بغایت مفید است صنعت آن پیاز اسقیل مشوی قرص اول بیخ سوسن
کبود با عسل مصفی لعوق سازند و با آب طبیخ حاشا و فودنج جبلی و برنجاسف استعمال
نمایند نافع باد **لعوق اسقیل** که مستعمل ذخیره ذکر کرده سینه را از اخلاط
غلیظه پاک سازد و ربو و سرفه بلغمی و ضیق النفس را نافع باشد صنعت آن بگیرند اسقیل
تر و سر وین و پوست سخت آن را بکارد چوبی دور کنند و در پاتیل سنگی یا نقره یا مسی تازه

قلعی کرده باهم چندان عسل مصفی باتش نرم چندان بپزند که اسقیل مهرا شود هر صبح
یک کفچه از ان بخورند **لعوق** اسقیل قوی از اول صنعت آن اسقیل مشوی
خشک کرده سه درم ایرسا دو درم فراسیون زوفای خشک از هر یک یک درم کوفته
بیخته بعسل سرشته لعوق سازند هر صبح ناشتا شش درم لعوق نمایند **لعوق** عنصل
منقول از قانون نافع از برای عسر نفس و نفث و وجع جنبین و صدر صنعت آن بگیرند
عصاره عنصل و عسل کف گرفته برابر و بپزند و منعقد سازند و قبل از طعام و بعد از طعام
هر وقت که خواهند لعق نمایند **فصل در بیان معاجینی که اصل و عمود در انها
اسقیل است** **معجون** اسقیل که مختص است بعلاج صرع صنعت آن بگیرند عود
بسکی و اسطوخودوس از هر یک پنج درم کوفته پس بگیرند اسقیل رطب و کوبیده آب آن
را بگیرند و داخل نمایند در ان مثل وزن آن عسل سفید مصفی باتش ملایم بپزند تا بقوام
آید پس بگیرند از ان سه وزن ادویه معجون سازند با آن ادویه را و استعمال نمایند از ان
هر دو مثقال بنادقه متوسط صنعت این معجون به نسخه سمرقندی در قرابادین خود بلیغ النفع
از برای صرع نوشته بگیرند اسقیل او کوبیده آب آن را بگیرند و داخل کنند در ان
عسل سفید مصفی و باتش ملایم بقوام آورند پس بگیرند عاقرقرحا بزر سیسالیوس اسطوخودوس
از هر یک ده درم غاریقون بیخ سفید پنج درم قردمانا تازه حرف بابلی حلتیت طیب
زراوند مدحرج حب بلسان عود بلسان از هر یک دو درم و نیم خشخاشی پنج آن سرین است
ده درم کوبیده بیخته در سه وزن مجموع ادویه عسل مذکور سرشته استعمال نمایند **معجون**
اسقیل مقوی باه منقول از خط عماد الدین محمود شیرازی صنعت آن اسارون دارچینی
سنبل الطیب اشقه دانه هیل مغز تخم خیارین از هر یک ده مثقال مصطکی زعفران بهمن
بوزیدان بایه شترا عرابی زنجبیل بودرهی زرد پیاز عنصل مشوی تخم ترب تخم پیاز تخم
تره تیزک جوزبوا البسباسه از هر یک سه مثقال بهمن سرخ بهمن سفید لسان العصافیر
از هر یک پنج مثقال خصیة الثعلب مصری خولنجان مغز چلغوزه مغز نارجیل مقشر
مغز گردکان مقشر از هر یک ده مثقال ادویه را کوفته بیخته با سه وزن ادویه عسل مصفی

مرتب نمایند و هر روز دو مثقال آن را با شیر گاو یا شیر گاومیش و نبات بخورند اسقنقور
بکسر همزه و سکون سین و فتح قاف و سکون نون و ضم کاف و سکون واو و رای مهمله آن را
سقنقور و سقنقس نیز گویند و بعربی ورل مائی و بهندی بالی کی کوئی نامند و آن حیوانی
است از بچه نهنگ بزرگتر و دست و پا دارد و شیخ الرئیس نوشته که آن ورل است که در نیل
بهم میرسد که صید کرده می شود در مصر و بعضی گمان کرده اند که از نتایج تمساح است و وقتیکه
در خشکی تخم بگذارد و نشو و نما بیرون آب در خشکی نماید ابوالقاسم بن عبد الرحمن بیان نموده
که در بلاد هند مشاهده کردم طولش بقدر دو ذرع سوای دنباله و عرضش زیاده از نیم ذرع و ملون
مائل بزردی و سیاهی و مولف شفاء الاسقام خضر بن عیسی مصری مخصوص به بلد فیوم
و دیار مصر داشته و بعد از آن در قاهره نیز و گفته فرق میان آن و ورل آن است که ورل
در صحرا می باشد و اسقنقور در کنار دریاهای ریگیه قریب بآن و دیگر آنکه پوست ورل صلب
و خشن است از پوست اسقنقور و اسقنقور نرم تر و خوراک اسقنقور هم از دریا است از
ماهیان و هم از خشکی حیوانات دیگر مانند عضایات و امثال اینها و ابن جمیع گفته مشاهده
کردم در رودهای آن بعد شگافتن شکم آن عضایات درست انهضام نا یافته بود و اکثر
اطبا بیان نموده اند که در کنار نیل و قلزم و بلاد هند می باشد و آن مرحوم قدس سره فرموده
اند غلام آستان امیر المومنین عم خود در بلاد هند در دریای گنگا صید آن نموده و ماده آن در
ریگ سواحل تخم خود پنهان میکند و زیاده از بیست بچه متکون می شود و آنچه احقر صید کرده
بود در بطن آن زیاده از سی تخم بود و گویند که ماده آن را دو فرج و نر آن را دو ذکر و خصیه
آن شبیه است بخصیه خروس و خواص در جنس نر آن است پس باید که در بهار وقت هیجان
و قبل از جفت شدن بماده صید کنند بلاتوقف و تاخیر ذبح بنمایند زیرا که اگر تاخیر کنند پیه و
گوشت آن گداخته و لاغر میشود و ضعیف میگردد و قوت آن و سر و قدری از دنباله آن را ببرند
و دنباله آن را تمام بریدن خوب نیست زیرا که گوشت قریب بدنباله آن بسیار قوی الفعل
می باشد و شکم آن را از احشا سوای کرده و خصیه و شحم پاک کرده و نمک انباشته و دوخته
در سایه در مکان معتدل معکوس آویخته و از گرد و غبار محافظت کرده خشک کنند و باید

که در سبد بید با نخل گذاشته بیاویزند که موش را با شحم آن محبت بسیار است و اگر
آن را آویزان نکنند خود را رسانیده همه آن را می خورد و باید که آن مکان باید دار باشد
که آفتاب قوت آن را به تغیر عظیم می نماید تازه غیر نمک سود آن گرم در دوم تر در اول
و نمک سود آن در سوم گرم و در اول خشک و لغایت مهیج باه است خصوص گوشت سره
و حوالی گرده و پیه آن و گفته اند بحدی مقوی باه است که بسبب شدت نعوظ او دراز شدن
شاید بمرتبه هلاک رساند خصوص آنکه با طبیخ عدس و عسل میل نمایند و اطفای آن بکافور
و تخم کاهو میکنند و جهت فالج و لقوه و رعشه و خدر و کزاز و نقرس و اوجاع مفاصل و امراض
بارده اعصاب و تسخین بدن مفید و مضر محرورین و مصلحش رب حامض و تخم کاهو
و کافور است و معین فعل آن طبیخ عدس و عسل و شراب و نبیذ زبیب و ازین جهت
گوشت غیر ملح تازه آن را بکلی از پیها می خورند و ملح آن را کوبیده به زرده تخم مرغ نیم برشت
یا با تخم جرجیر سائیده پاشیده می خورند و گفته اند که سقنقور انسان را می گزد و طلب
آب میکند اگر آب را یافت در آب میرود و اگر نیافت بول می کند و در بول خود می غلطد
پس هرگاه که چنین کرد در ساعت آن انسان می میرد و اگر انسان سبقت کرد و در آب
فرو رفت قبل از فرو رفتن سقنقور و یا در بول خود غلطید سقنقور می میرد و انسان صحت
می یابد و شربتش تا سه درهم و بدلش سمکه صیدا و قضیب خشک گاو کوهی است و جمعی
خصیة الثعلب مصری را بدل آن دانسته اند و اصلی ندارد و صاحب فارس گوید که طلای
خون آن با المیاه آماله تغیر رنگ و وضح و برص میکند و چون نمک سقنقور خصوص نمک سینه
و سره آن را با دارچینی سوده به زرده تخم مرغ نیم برشت پاشیده بخورند تقویت باه می کند
تقویتی عجیب زیاده از گوشت و پیه آن روفس گفته که خوردن گوشت آن مسخن بدن است
و نافع است از برای مفلوجین و ملقوین و مبرودین بعضی اطبا گفته که ملح از گوشت آن نافع
است از برای فالج و بالجمله گوشت آن نافع است از برای امراض بارده اعصاب
و اعضای عصبانی خوردن آن فصل در بیان جوارشاتی که اصل و عمود
در آنها اسقنقور است جوارش اسقنقور قوت باه بخشد و برودت کرده

وسرا زائل کند صنعت آن سرۂ اسقنقور پنجدرم تخم بلیون تخم پیاز تخم شلغم ا ست
تخم گندنا تخم جرجیر تخم انجره مغز حبة الخضرا لسان العصافیر پنجد سقنقر تخم ترب
حب الصنوبر کبار اسپندان از هر یک سه درم شقاقل مصری زنجبیل خولنجان
دار فلفل از هر یک پنجدرم دارچینی جوز بوا بهمن سفید بهمن سرخ قضیب گاو کوهی
خشک کرده براده نموده از هر یک دو درم خصیة الثعلب مصری ده درم اسقیل مشوی
سه درم فانیذ بوزن مجموع ادویه را کوفته بیخته وزن نموده و درهم نموده با سه وزن مجموع
عسل مصفی بقوام آورده بسرشند شربتی دو درم ناشتا با مثلث یا با شیر یا با شکر و یا با ماء العسل
بخورند جوارش اسقنقور دیگر از برای کسیکه شهوت جماع او زائل شده باشد بی
نظیر است و بغایت مهیج بود و انعوظ تمام آورد صنعت آن سرۂ سقنقور علک رومی قسط شیرین
از هر یک یک و نیم مثقال چند فوفا شقاقل مصری تخم شلغم تخم زردک تخم پیاز سفید
تخم کرفس خصیة الثعلب از هر یک دو و نیم مثقال فلفل سفید کبابه سقنقر دار فلفل زنجبیل
زعفران از هر یک یک مثقال مغز سر گنجشک و مغز سر بز غاله شیر خواره از هر یک پنج
مغز فندق ذکر گاو خشک کرده سوهان نموده از هر یک ده مثقال اسقیل مشوی پنج
مثقال و در بعضی نسخها اسقیل داخل نیست بهتر آن است که اسقیل را داخل نکنند که بسیار
تلخ می شود ادویه کوفته بیخته مغزها را جدا کوفته و نرم نموده همه را با عسل مصفی با سه چند آن
بسرشند و در ظرف کرده محکم کنند و اگر ظرف شیشه باشد بهتر است بعد از چهار روز
که در میان جو گذاشته باشند مقدار دو درم تا چهل روز با شیر گاو یا با گاومیش یا با
ماء العسل یا مثلث تناول کنند و غذا اینکه با نخود و پیاز و توابل پخته باشند بخورند
و از حموضات و بقولات بارده ملاحظه کنند جوارش اسقنقور دیگر صنعت آن
سرۂ اسقنقور تخم بلیون شقاقل مصری بهمن سفید بهمن سرخ لسان العصافیر از هر یک
پنجدرم زنجبیل تخم شلغم تخم لوبیه تخم ترب تخم جرجیر تخم پیاز تخم کزر تخم گندنا
خولنجان جوز بوا دارچینی فلفل بوزیدان پیاز اسقیل مشوی از هر یک سه درم
تخم انجره ده درم فانیذ بوزن جمیع ادویه کوفته بیخته بعسل مصفی دو وزن ادویه بسرشند

شربتی دو درم تا سه درم **فصل در ذکر نسخ معاجینی که اصل و عمود در انها**
اسقنقور است **معجون اسقنقور** منقول از اکلیل محمد بن ذکریا بجهت تقویت باه
صنعت آن سرهٔ اسقنقور ده درم تخم پیاز تخم جرجیر تخم شلغم تخم بلبوس شقاقل مصری
زنجبیل بهمن سرخ بهمن سفید تودری سفید تودری زرد تخم کرنب لسان العصافیر مقشر
مشوی ابریشم مقرض مغز چلغوزه از هریک پنج درم بیه کرده اسقنقور ده درم بزرالانجره
هفت درم جوزبوا کبابه قرنفل از هریک چهار درم زعفران سه درم کنجد مقشر بیست درم
کوفته بیخته بعسل سفید خوشبوی مصفی سه وزن ادویه معجون سازند شربتی بقدر احتمال
با عرق جوزبوا **معجون اسقنقور** بنسخه معین الدین طبیب باه را قوت دهد و انبساط زیاده کند
و گرده و پشت و دل و دماغ را قوت دهد و نعوظ تمام آورد صنعت آن سرهٔ اسقنقور
پانزده درم شقاقل بهمنین تودریان زرنبادان بسباسه قرنفل قضیب گاو خشک کرده وهان
سوده حب الزلم مغز چلغوزه مغز حبة الخضرا مغز نارجیل لسان العصافیر خولنجان قاقله کبار
فرنجمشک صندلین خشخاش سفید گاو زبان ورق گل سرخ بادرنجبویه تخم بلبوس سارون
درونج عقربی دانه هیل جوزبوا اشنه عود خام از هریک چهار درم زعفران خصیة الثعلب
مصری از هریک ده درم کبابه چینی سعد کوفی زنجبیل زرنب تخم بادرنجبویه زرنباد
مصطگی رومی تخم شبت سانج هندی حجر یشب کهربا بسد زر محلول سیم محلول
از هریک سه درم مروارید ناسفته پنج درم عنبر اشهب دو درم مشک تبتی یکدرم لعل
دو درم یاقوت زرد یکدرم زراندالمکر که خوب سوده و بیخته باشند صد درم اجزا کوفته
جواهر را بر سنگ سماق نرم صلایه نموده بطریق مشهور بسرشند و بقدر حاجت استعمال نمایند
معجون اسقنقور نوع دیگر منی بیفزاید و گرده و پشت و کمر را استحکام سازد و مثانه را
پاک و نعوظ تمام آورد و دل و دماغ را قوت دهد صنعت آن سرهٔ اسقنقور پانزده درم مغز پسته
مغز فندق مغز چلغوزه مغز حب الزلم مغز گردکان مغز حب القلقل کنجد مقشر دار
چینی شقاقل بهمن سرخ تودری سرخ و سفید مغز سر گنجشک نر بابونه خشک پرورده
مغز نارجیل مقشر از هریک پنج درم خصیة الثعلب مصری بهمن سفید از هریک

ده درم زرنب زرنباد خشخاش سفید زنجبیل قرنفل کبابه تخم بادرنجبویه از هریک سه درم
خولنجان قضیب ایل خشک کرده سوهان نموده ورق نقره محلول از هریک دو درم عنبر
اشهب یک درم مشک ترکی نیم درم عود خام دو درم اجزا کوفته بیخته بدستور متعارف با
چندان قند و عسل کف گرفته بسرشند و در وقت حاجت مقدار دو درم استعمال نمایند
و باید که نیم ساعت قبل از مجامعت بخورند معجون اسقنقور بنسخه دیگر در تقویت
باه عظیم النفع است و فعل عجیب و غریب در نعوظ و تقویت کمر و مجامعت از خوردن این
معجون ظاهر شود صنعت آن سره اسقنقور پانزده درم بهمنین شقاقل قرفه بوزیدان
لب الکبابه بهمنی خولنجان لسان العصافیر قاقله کبار و صغار سنبل الطیب تخم شلغم
قرنفل مصطکی رومی ساذج هندی عنبر اشهب مروارید ناسفته از هریک سه درم خصیة الثعلب
مصری ده درم قضیب ایل خشک کرده سوهان نموده یکدرم عود خام تخم بالنگو زعفران
از هریک چهار درم سعد کوفی زنجبیل ابهل کهربا از هریک دو درم مشک ترکی نیم درم
لعل یکدرم و نیم یاقوت زرد یکدرم زر محلول نقره محلول از هریک نیم درم جزو اعظم
سوده و نیم درم بیخته سی مثقال روغن بادام ده مثقال اجزا کوفته بیخته با سه چندان عسل
و قند کف گرفته معجون سازند مقدار شربتی از یکدرم تا دو درم است اسود سالخ
نام مار سیاه است و بهندی کالا ناگ نامند در آخر گرم و خشک است و بغایت تجفیف کند
اندا سنجه در هنگام بودن آفتاب در برج حمل خصوص از دهم تا آخر آن صید نموده باشند
نشاید استعمال نمود جهت تقویت سمیت آن زیرا که حمل از بروج ناریه است و بسبب
شدت آن را برج ملتهب نامند و اعمالی که در آن کرده شود نیز او را در آن تاثیر
آن بسیار است و در علت جذام قوی الاثر است و مالیدن پوست سوخته آن با روغن تخم کتان
که چند روز مهر وضع نموده که نشسته باشند جهت بواسیر کهنه موثر دانسته اند و قطور مطبوخ
پوست آن که در شراب جوشانیده باشند جهت درد گوش و مضمضه جوشانیده
آن در سرکه جهت درد دندان و تعلیق دندان آن که در حال حیات کنده باشند
و بدستور تعلیق دل آن جهت دفع تب ربع نافع و اکلوریش و ذی مقراطیس گویند

که چون شکم مار را از سر تا دنباله شگافته احشای آن را بیرون آورده از شاه سفرم خشک
که با آب خیسانیده نرم کرده باشند مملو ساخته محل شق را دوخته در آتش آویزند تا پخته
شود پس آن شاه سفرم را بر برص ضماد نمایند بعد از یک شبان روز بکشایند بالکلیه
زائل کند و مجرب است و روغنی که در آن دندان مار و سر و زهرهٔ آن جوشانیده باشند
طلای آن جهت جذام و ثآلیل سریع الاثر است و ابن الدولا از محمد بن احمد نقل میکنند
که استعمال زهرهٔ مار در هیچ امری خوب نیست و از سموم قتاله است و تعلیق شاخ مار شاخدار
جهت رفع تب غب مؤثر است و تعلیق سلخة الحیة که عبارت از پوستی است که مار هر
سال می اندازد بر ورک زنان موجب سرعت ولادت است و بخور آن مسقط جنین
و مجفف دانهٔ بواسیر و تخم مار را چون با سرکه و بوره سائیده طلا نمایند جهت رفع برص تازه
مجرب دانسته اند و اکتحال به یار رابع نزول الماء است دهن اسود سالخ نافع جهت جذام
و تحلیل خنازیر و رویانیدن موی و دراز کردن آن و دفع قوباء و استرخای سفل مجرب دانسته
اند طلای آن را صنعت آن بگیرند دو عدد مار سیاه را و با چهار رطل روغن زیتون
یا کنجد در ظرف مس کرده سر آن را مسدود کنند که بخار آن بیرون نرود و بجوشانند تا
مهرا شود پس صاف نموده استعمال نمایند رماد اسود سالخ طلای آن با روغن
زیتون جهت تحلیل خنازیر و با سرکه جهت داء الثعلب و داء الحیة و اکتحال آن با عسل
بغایت مقوی باصره است صنعت آن بگیرند مار سیاه خانگی را زنده و در کوزه کرده سر
آن را محکم نموده در تون حمام گذارند تا محرق شود پس بر آورده استعمال نمایند طبیخ
اسود سالخ طلا کردن آن بر بدن جهت جذام مفید است صنعت آن بگیرند اسود سالخ
را و بکشند چنانچه افعی را می کشند و پاک کرده در دیگ نهند و هشت وقیه خل خمر
و یک وقیه آب در روی افکنند و شیطرج و بیخ لوف از هر یک ده وقیه در روی افکنند و با آتش
نرم بپزند تا مهرا شود پس بپالایند و موی سر و روی را تراشیده سه روز این طبیخ را
طلا کنند بعد از آنکه ادویه که در آن گوشت افعی باشد خورده باشند و نفع این طلا
آن است که پوست تباه شده را دور میکند و پوست و گوشت درست می رویاند

باب الالف مع الشین المعجمه ** اشترغار معرب اشترخار فارسی است
و بیونانی اناریون غباهی مثلثه و فرافیون و اهل مصر فاح و بعربی زنجبیل
العجم و زنجبیل الفارس و شوکة الجمال که تاویل اشترخار است و آن بیخی است شبیه
بانجدان خراسانی و غیر انجدان است قریب بانجدان است در طبع گرم و خشک است
در آخر درجه سوم جرم آن بطی الهضم مغثی و لاذع و ردی است از برای معده و
دیر می ماند در آن و بهترین آن سرکه پرورده آن است و آن جالی معده از رطوبات
است و منقی آن و منبه اشتهای طعام و مفتح سده ها و مدر بول و باقوت تریاقیه و مسخن
معده و مشهی و هاضم و چون مربا نمایند قریب بعمل عنصل میگردد و در خاصیت و خوردن و استعمال
از جرم آن مدر بول و جهت تپ ربع که از ماده بلغمی عفن باشد یا بلغم عفن مخلوط بسودا
و نافع بود و مسخن معده و جالی رطوبات آن و دافع یرقان و اسهال مراری و خلفه و ضرر
سموم بارده و وجع مفاصل است و گفته اند که منبت آن خراسان و نیشاپور و کوهستان
موصل و بغداد و آذربیجان است بهترین آن خراسانی و بهترین خراسانی آن اصفهانی
باریک خالی از زردی و سیاهی قلیل المراره معتدل الجرم کم گره با اندک تیزی و مرارت
و مغشوش می نمایند آن را به بیخ انجدان و بیخهای مشابه آن و چون زیاده از آن خورده
شود تشنگی آورد و بسبب تیزی هضم را بتحلیل آن تجشا ظاهر میشود و بعضی گفته اند که ظهور
رایحه آن تجشا تا مدتی بسبب بطوء هضم آن نیست بلکه بسبب نفوذ و غوص قوت
آن است در جرم معده شیخ داود گفته دو قسم می باشد طویل و غیر طویل آن معروف
بشارب عنبر است و این ردی است و فرق میان آن و میان باآورد آن است
که تخم آن کوچک مشهور نزد ما بالعصفر است و می خورند تر و تازه آن مانند خس و تخم آن
زرد و سفید می باشد و آن را خارهای طولانی و در آن تلخی و قبض می باشد و بهترین آن
آنست که از یزد می آورند و طلای آن با سرکه جهت تحلیل اورام بارده و تسکین
درد و عرق آن جهت علل کبد و گرده و طحال نیکو است شربت آن از جرم تا دو درم
و از سرکه آن تا پنج مثقال و از عرق تا سه اوقیه بدل جرم آن انجدان و بدل سرکه آن سکنجبین

ومضر است بگرده و مقی ومصلح آن سکنجبین و شراب غوره و شراب ریباس است
صنعت خل اشترغار بگیرند اشترغار را ریزه ریزه کرده در سرکه انگوری اندازند
و چهل روز در آفتاب بگذارند پس استعمال نمایند و این سرکه بهتر از سرکه عنصل
است سکنجبین خل اشترغار نافع است از برای برودت معده و اعانت هضم
طعام و دفع ریاح و نفخ و تریاق سموم بارده و مدر طمث و زائل کننده برودت رحم
و صلابت طحال است و از برای حمیات بارده بلغمیه و حمی ربع و بالجمله منافع بسیار دارد
صنعت آن بگیرند عسل سفید خوشبوی فائق دو رطل و چهار رطل و نیم آب در آن
ریزند و بجوشانند و کف آن را بگیرند تا دیگر کف بنیاورد و یک رطل خل خمر که اشترغار
در آن پرورده باشد بطریق مذکور در آن ریزند و بآتش ملایم بقوام آورند پس
سرد نموده در شیشه ها کرده و سر آنها را بسته عند الحاجت بکار برند شربتی ۲ درم
عرق اشترغار جهت گرده و سپرز و جگر نافع است صنعت آن دو قسم است قسم اول آنست
که اشترغار را ریزه ریزه کرده شب در آب بخیسانند و صبح بطریق گلاب عرق کشند
قسم دوم آنکه اشترغار را در سرکه پرورده پس از آن سرکه و جرم اشترغار بطریق التصعید مقطر
نمایند و این عرق سپرز را بغایت نافع است اشق معرب اشه و بفتح و بتشدید جیم
نیز آمده که معرب باشد از اشه فارسی و بفارسی وشه و کلیا فی نیز و بیونانی اتانقون و
بتای مثلثه بعد از همزه و نیز اموبناقن و بعضی گفته بر لغت و بلغت مصر قناوشق
و گلخ نامند شیخ الرئیس گفته که آن صمغ طرثوث است و لذاق الذهب می نامند و گفته اند
نرم می گرداند آن را مانند تنکار و بغدادی گفته که توهم و غلط کرده شخصی که آن را صمغ
طرثوث دانسته و آن صمغ درختی کوچک است نبات آن اکثر بلادی است که حرارت
و برودت در آن غالب باشد مانند شام و دیار ربیعه و انطاکی گفته درخت آن مابین نبات
و شجر و ساق آن باریک و مغبر مائل بسفید است و گل آن مابین سرخی و زردی و در
جبال کرج میشود نه شام و نیز از دیلم حاصل می شود و بهترین آن سفید صاف خالی
از چوب و سنگریزه نرم سریع الانحلال است و مغشوش به سکبینج می نمایند و فرق

بزرودی برنگ مغشوش است و بجانبت نیز و فرق بوی آن است و خالص آن انهاسی
بزرگ متکاثف صلب تلخ طعم قریب ببوی جند می باشد و آن گرم در اول ثالثه و
خشک در آخر اولی با قوت تحلیل و تجفیف قوی و لذع کمی و تفتیح بسیار بحدی که
جاری میکند خون را از افواه عروق داخل کرده میشود در مسهلات جهت اصلاح
اعمال آنها زیرا که با قوت تلیین و جذب از عمق بدن و جالی و مفتح سده جگر و سپرز و افواه
عروق است و اکتحال آن با من خشونت اجفان و جرب و جالی بیاض و شعیره و جالب رطوبات
و قروح غائره عین را سفید و خوردن یک مثقال آن با ماء الشعیر بطریق لعوق اندک
اندک و با عسل جهت ربو و عسر نفس و نفس انتصاب و خناق بلغمی نافع و لعق نمودن با
ماء الشعیر منقی قروح حجاب و مره سوداست و نیز با عسل جهت صرع و فالج و خدر و
تنقیه رطوبات سینه و عسر بول و دفع ضرر ادویه مسهله و خیسانیده مقدار نیم درم تا یک درم
آن در مطبوخات مناسبه یا در آب گرم تنها جهت درد نهیگاه و درد کمر و عرق
النسا و تحلیل ریاح معده و صلابت طحال و کبد و اسهال بلغم غلیظ لزج و با ماء الصعتر
و تفتیت حصاة و اخراج جنین و کشتن کرم امعاء و حب القرع و ادرار فضلات رطوبات
نافع و با سرکه جهت سپرز و ضماد آن جهت تلیین صلابات مفاصل و با سرکه و نطرون
جهت خنازیر و صلابت و تحلیل صلابات با عسل و زفت محلل تحجر مفاصل و با سرکه و بوره
در روغن جهت اعیاء امتلائی و عرق النسا حادث از سوداء بارده و با سرکه جهت شعیره
پلک چشم و قوبا و بازیت جهت کلف و بهق و آثار جلد و نیز با سرکه جهت ورم جگر و سپرز
و استسقا و صلابت انثیین و شیخ الرئیس گفته که خوردن آن با طلا و مرمکی پادزهر جهت
سموم است خصوصا سمی که آن را طیعون می نامند و غرغره آن با آب گرم جهت تحلیل و جهت
رطوبات دماغ از دماغ و حکه حنجره و خناق سوداوی و بلغمی و مرهم آن جهت تحلیل
اورام و نضج آن و خوردن گوشت زاید و ناسور نافع و حمول آن جهت اخراج جنین و ادرار
طمث و اختناق رحم نافع و بالجمله منافع بسیار دارد و هم مفرداً و هم مرکبا با ادویه مناسبه
و اکثار آن مورث بول الدم و ادرار خون و مضر معده و مصلح آن انیسون و کتیرا و مصلح آن

زوفا و کم استعمال نمودن آن و شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال و بدل آن سکبینج است یا جاوشیر یا برموم شیخ الرئیس گفته که دهین بآن طارد هوام است و چون خلط کرده شود بسعد و زیت و فربیون کرده شود بهوام می کشد آنها را امراض الراس الدوار والسدر والصرع والفالج والاسترخاء للقوه والتشنج والخدر شیخ الرئیس و دیگران گفته اند غرغره باشق محلول در آب گرم فرود آورد بلغم بسیار از دماغ و اعصاب دماغی بسوی دهان و تحلیل میدهد رطوبات و بلغم را از دماغ لهذا نافع است امراض دماغی بارد رطب را و از انجمله دوار و سدر و فالج و استرخاء و لقوه و انچه جاری مجرای انها است و آشامیدن یک مثقال آن با ماء الشعیر و تحسی بدن و همچنین با ماء العسل جهت صرع و با عسل جهت فالج و فالجی که بآن میل میکند گردن بسوی پشت و همچنین برای تشنج رطب و امتلائی و خدر جهت آنکه اسهال بلغم می نماید و مواد آنها را دفع میسازد و شیخ الرئیس گفته که مقدار آشامیدن از ان قویا را یک مثقال و متوسطین را یکدرم و ضعفا را ربع درم و قریب بآن و آشامیده می شود از ان مقدار کرسنه چهار و نیم اوقیه عسل مصفی و گاهی آشامیده می شود در طبیخ زوفا یا طبیخ انجدان پس نفع می بخشد التشنج رطب امتلائی را و مقدار شربت آن برای خدر دو درم است **فصل در بیان نسخ مراهمی که اشق اصل و عمود است در ان** مرهم اشق جهت بردن گوشت زائد و رویانیدن گوشت تازه بنهایت مفید است صنعت آن بگیرند اشق ده مثقال و نیم کوفته در سرکه انگوری بخیسانند و در هاون سنگی بدسته بمالند و صافی نمایند پس بگیرند موم زرد غیر مستعمل و در روغن کنجد گداخته اشق را داخل کرده در هاون بدسته بمالند تا ممزوج شود و استعمال نمایند مرهم اشق قروح خبیثه را نافع بود و گوشت فاسد را بخورد و قروح گوش را بنهایت مفید است صنعت آن اشق کندر از هر یکی شش درم زنجار عراقی سه درم بوره ارمنی پنجدرم با عسل مصفی بطریق معمول مرهم سازند و بر زخم گذارند و در قروح گوش فتیله را بآن آلوده کرده در گوش گذارند و اگر فتیله بموضع زخم نرسد در ماء العسل حل کرده رقیق نموده در گوش چکانند مرهم اشق تالیف قدوة

الاطبا السید السند والد ماجد آن مرحوم قدس سره جهت جمیع جراحات حدیثه و قدیمه و مزمنه
نافع صنعت آن اشق کتیرا از هریک چهار درم و نیم کوفته بیخته بسرکه انگوری خیسانند
در هاون برسته بمالند تا هموار شود کافور قیصوری دم الاخوین مرداسنگ گلنار فارسی
اقاقیا حضض مکی شنجرف توتیای کرمانی مغسول از هریک یک مثقال کوفته بیخته سه
مثقال موم سفید مغسول را در بیست مثقال روغن کدو گداخته ادویه با آن سرشته دو عدد
سفیده تخم مرغ داخل کرده در هاون سنگی برسته بمالند تا هموار شود و بکار برند مرهم اشق
دیگر فضول اردیه لحم زاید را بخورد صنعت آن بگیرند اشق یک اوقیه نیم و در سرکه انگوری
بخیسانند تا حل شود پس در هاون سنگی برسته بمالند تا مثل لعوق گردد و زنجار مصنوع از سرکه
نه از نوشادر زیرا که زنجار مصنوع از نوشادر متقرح است نرم سوده داخل نمایند تا گردد مثل
قوام مسکه استعمال نمایند مرهم اشق منقول از مجربات حکیم علی گیلانی جهت انضاج یا میل
عسرة الانضاج خنازیر و تحلیل اورام صلبه صنعت آن اشق کبریت زرد خالص تخم انجره
زراوند طویل مقل ازرق اجزا متساوی مقل و اشق را در روغن زیتون بگذارند و با قیروطی
که از موم زرد و روغن زیتون ساخته باشند بیامیزند و ادویه را با آن ممزوج کرده نیکو بمالند تا مرهم
شود و نوشته که ما گاهی اشق و مقل را با عصاره برگ خطمی سرخ حل میکنیم و ادویه را با آن خلط
می کنیم در تحلیل صلابات رحم و امثال آن بغایت نافع است قوی العمل و جهت اذابت
و تحلیل اورام طحال بجای عصاره برگ خطمی سرکه انگوری تند می نمایم و مجملا این مرهم
نظیر خود ندارد جهت تحلیل ریاح محتبسه اکثر قروح و جروح مثل زخم گلوله و غنباره و شمشیر
و کارد و امثال اینها نیز مفید است اشنه بضم همزه و سکون شین معجمه و فتح نون
و بالغت عربی است و بفارسی دوالک و دوالی و بیونانی ابریون و ابریون و بهندی
چهریله و چلیو و الیسر گفته اند که بهندی سیخ و بعربی شیبة العجوز و مسک القرود نامند
و آن چیزی است شبیه بریسمانهای باریک و پهن با هم پیچیده و در هم بافته و بر تنها و شاخهای
درخت بلوط و صنوبر و سایر درختها متکون می شود و بهترین آن سفید خوشبوی تازه
صنوبری ترین آن است و شیخ الرئیس گفته که آن برودتی کم فاتر است و قبض با اعتدال

و بعضی گمان کرده اند که در اول گرم و خشک است در دوم است و جالینوس معتدل در گرمی و سردی
دالسنه و آنچه از درخت بلوط بهم میرسد سرد است و مجموع آن با قوت قابضه و محلله و ملینه
است خصوص صنوبری آن و مفتح سده رحم و مدر حیض و مقوی باه و مفرح و مقوی معده
و دل و جگر ضعیف است و جهت دفع غثیان و خفقان و حفظ روح حیوانی و ازاله اعیاء
سنگ مثانه مفید و بسبب عطریتی که دارد ملایم جوهر روح و مقوی آن و بسبب قبضی که دارد
موجب متانت روح است و به لطافتی که دارد زود نفوذ بقلب میکند پس باین اسباب و نیز
بالخاصیه مقوی قلب است و آشامیدن طبیخ آن موجب سرور نفس و تقویت روح
حیوانی و متانت و حفظ آن است و زائل می گرداند خفقان را و نشستن در طبیخ آن جهت
تسکین درد ها و اورام حاره و صلابت   مفاصل و وجع رحم و ادرار نمودن حیض و ضماد
مسحوق خیسانیده آن در آب جهت تقویت اعضای ضعیفه و مسترخیه و لحوم لینه مانند بنا
گوش و کنج ران و زیر بغل و ما بین کتفین و رفع آلام حاره آنها و تلیین صلابات و ردع
اورام و تقویت جگر و دفع بد بوئی زیر بغل و با سرکه جهت سبزر نافع و بغایت منوم
اطفال است و چون در روغنهای مناسبه اعیا حل نمایند و یا بجوشانند و بمالند جهت رفع
اعیا و تحلیل اورام و ذرور آن جهت بد بوئی زیر بغل و اکتحال آن جهت تقویت چشم
و قطور نقیع آنچه از درخت بلوط باشد جهت حمرت و حرارت چشم مفید و بخور آن جهت
اختناق رحم بغایت نافع و مضر باسعال و مصلحش انیسون و قدر شربتش تا سه درم و بدلش
قرومانا بوزنش و داخل خوشبوئی ها و ارکجه و غالیه می نمایند امراض الراس الصداع و الشقیقه
والسهر والسکته والصرع و اختناق الرحم بخور کردن آن نافع است از برای صداع و شقیقه
و چون بخیسانند آن را در شراب و بیاشامند آن شراب را خواب بغرق می آورد و تکرار
گرفتن دود آن در بینی نافع است از برای صرع و سکته و در رحم برای اختناق آن و کوبیدن
و آشامیدن آن نیز نافع است از برای صرع **دستور کوبیدن اشنه** چون اراده
کرده شود کوبیدن آن سزاوار آن است که آن را با آب گرم تر کرده پس بکوبند تا کوبیده
شود و الا خشک آن کوبیده نمی شود **جوارش اشنه** منقول از حکیم جعفر نافع از برای

بواسیر و تقویت معدہ و دفع ریاح و تقویت باہ و تفریح مزاج صنعت آن اشنہ
سنبل الطیب بہمن سرخ بہمن سفید قاقلہ کبار قاقلہ صغار زرنباد قرفہ سادج ہندی
دارچینی از ہر یک پنجدرم کوفتہ بیختہ باسہ وزن ادویہ عسل مصفی سرشتہ معجون سازند
شربتی از یکدرم تا دو درہم اگر در مزاج ضعف باشد دارچینی و چوب چینی از ہر یک دو
ماشہ تا چہار ماشہ اضافہ نمایند دہن اشنہ گرم است جمیع امراض باردہ و اعیا را
نافع صنعت آن اشنہ تازہ خوب ہشت مثقال در نیم من آب صاف تا یکشبانروز
بخیسانند پس بجوشانند تا یک ثلث آب بماند خوب بمالند و صاف نمودہ روغن چنبیلی خوشبوی
تازہ چہار چند ادویہ داخل کردہ بجوشانند بآتش ملایم تا روغن بماند و آب بسوزد پس این ادویہ
را نرم سودہ داخل نمایند مشک خالص نیم دانگ عود غرقی کہار ہر یک ہفتاد ہفت ...
مثقال عنبر اشہب کافور خالص از ہر یک یک مثقال زعفران شش مثقال لادن عنبری
شش مثقال تا دہ مثقال در شیشہ نگاہدارند و عند الحاجت بکار برند دہن اشنہ دیگر
کہ ہمان منافع دارد صنعت آن اشنہ پنج استار قسط تلخ دہ درم سلیخہ قصب الذریرہ
از ہر یک سہ درم ناخون دو درم میعہ سائلہ پنجدرم روغن سوسن سادہ یکرطل و نیم و در نسخہ
دیگر بجای روغن سوسن روغن کنجد یا زیت انفاق است بوزن روغن سوسن ادویہ را نیم کوفتہ
در سرکہ انگوری بخیسانند و سہ روز متوالی بگذارند پس صاف نمایند و روغن را دران داخل
کردہ بجوشانند تا سرکہ رفتہ روغن بماند در شیشہ نگاہدارند تمریخ باین دہن نافع است
از برای فالج و استرخا عرق اشنہ سادہ مفرح و مقوی قلب و باہ و سریع النفوذ
است بقلب و موجب سرور و مقوی روح حیوانی و مزیل خفقان است صنعت آن بگیرند
اشنہ یکمن و سہ من آب داخل کردہ عرق کشند بدستوریکہ در انبیق و کرسنہ جو دہ مثقال آن را بنوشند

باب الالف مع الطاء المہملہ

اطریہ بفتح ہمزہ و سکون طای مہملہ و کسر
رای مہملہ و فتح یای مثناۃ تحتانیہ و ہا بفارسی آش آرد و آش رشتہ نامند محمد و
منجر می گفتہ کہ اطریہ طعامی است متخذ از خمیر کہ بریدہ باشند آن را باریک باریک
و آن را بفارسی رشتہ نامند و اطریہ از اغذیہ معروفہ است و شامل ماہیچہ و رشتہ و لخشہ

او غیرها از اقسام آن است و غذای صالح است از برای حار المزاج و کسیکه محتاج بغذای متین
باشد و نافع است از برای سعال هرگاه بوده باشد بسبب خلطی و آن انواع است اگر
از آرد گندم خالص سازند بدین قسم که آرد را با نمک بقدر ضرور در آب خمیر سخت نموده
بر روی تخته پهن کرده رشتهای بسیار باریک طولانی از دم کارد ببرند و هر قدر که خواهند
در آب گرم جوشان یا در آب یخنی گرم جوشان یا در آب قلیه جوشان بریزند و طبخ نمایند تا
پخته گردد و طعم خامی آن زائل گردد و مصالح حاره و افاویه بقدر ضرور داخل کرده فرود آورند
و تناول نمایند و آن را بفارسی آش رشته و بترکی اوماج نامند و اگر آن را مدور و یا مربع
و یا باشکال دیگر بریده بهمان قسم طبخ نمایند آن را بفارسی تتماج و بترکی و یا بیچه لغزا و غیرها و
بترکی ططماج گویند و اگر خمیر آن را از آرد سمید اندک نرم ساخته از قمع سوراخ تنگ
بگذرانند بدین قسم که خمیر را در جوف قمع پر کرده بدست یا بآلتی زور نمایند تا از سوراخهای
قمع مثل خیاطه خمیر باریک شده بیرون آید یا آنکه بکف هر دو دست مالیده مثل تارهای خیاط
باریک سازند و خشک نموده عند الحاجت بکار برند و این را بعربی شعیره و بهندی سویین
نامند و این را عند الحاجت اولا بدون روغن در ظرفی بریان می نمایند تا اندکی سرخ و
برشته گردد پس آب بقدر ضرور داخل کرده دم دهند تا پخته شود پس بروغن گاو تازه برشته
نموده شیر تازه دوشیده جوش داده بران پخته قند بران پاشیده می خورند و گاهی از آرد
جو نیز بقسم اول یا دوم برای صاحبان حمیات حاده و دق و سل بی گوشت یا با خالص ترتیب
میدهند و دو قسم اول گرم تر اول با رطوبت بسیار است و بی گوشت آن که آش لوان گویند
جهت مرضی با گوشت جهت اصحا یا بعضی امراض که خوردن گوشت دران مناسب باشد و
ضرر نداشته باشد خفیف و لیکن بطئ الهضم و الانحدار است جهت فطیر بودن خمیر آن و نزد بعضی
بی خمیر مایه آن سست تر است و نیست چنین و قسم دوم آن از قسم اول سنگین و بطئ الهضم
تر آن است و مصلح آن هر دو فلفل و روغن بادام شیرین است و چون انهضام یابد
غذای بسیاری از آن بهم میرسد و جهت سرفه و وجع سینه و خشونت آن و حلق و قرحه امعا
و مثانه و لاغری گرده نافع و مرخی معده بارده و چون در ان برگ خرفه یا اسفاناخ یا روغن بادام

بخته باشند جهت امراض مذکوره موافق تر و ملین بطن است و آنچه از آرد جو سازند هر دو با
رطوبت بسیار و از همه بطی الهضم و الانحدار و قلیل الغذا تر و گاهی در دو قسم اول از
برای صفراوی مزاجان و یا جهت زیادتی لذت بعضی از حموضات مناسبه مانند کشک یا ماست
و یا سرکه و یا آب لیمو یا غوره و یا انار و یا آلو و یا زرشک و یا امثال اینها با اندک شیرینی
چاشنی گرفته ترتیب میدهند و این قسم آش را قاتق می نامند بطی الهضم تر و مسدد و مولد
بلغم غلیظ است و مصلحش توم و ادویه حاره است و بعضی جهت دفع اسهال و حبس طبیعت با ادویه
قابضه مثل آب سماق و به ترش و کشک برنج و امثال اینها ترتیب می دهند و گفته اند که اطریه
ساخته از خمیر آرد گندم صالح است از برای حار المزاج کسیکه محتاج بغذای متین باشد و نافع
است از برای سعال هرگاه نبوده باشد سبب آن از اخلاط و آنچه با گوشت باشد کثیر الغذا و
مرطب و مسمن بدن است و همچنین با شیر و شیرینی آن مولد اخلاط غلیظه و آنچه از آرد برنج سازند
سبک و سریع الهضم و قابض و نوعی دیگر که آن را بفارسی رشته قطائف و رشته خطائی نامند
و آن از آرد برنج یا نشاسته سازند بدین نحو که آرد برنج یا نشاسته مخلوط با آب کرده صاف
نموده در قمعی که سوراخهای باریک داشته باشد کرده و یا تیل مسی یا سینی مسی بر آتش گذاشته
که خوب گرم گردد پس آن قمع را بدست گرفته بحرکت تمام بران بفاصله یک شبر یا کمتر بگردانند
تا مانند رشته های باریک از ان برآید و در و یک بسته شود و از و سست دیگر آنچه بسته شده است
بردارد اگر یک شخص باشد و اگر دو کس باشد و یا ظرف بزرگ باشد یکی بریزد و دیگری بردارد و دائم
که هر مقدار که خواهند پس آن را در ظرفی کرده مغز گردگان بریان و مغز بادام بریان و مغز پسته
بریان کوفته و جلاب سکری و قدری از هیل سوده بر روی آن کرده بخورند و بعضی بجای جلاب
سکری پالوده سکری رقیق که آن را بفارسی یاقوت رقیق گویند بر روی آن کرده می خورند
و گاهی از آرد ترتیب دهند سبک و سریع الهضم و قابض و آنچه از آرد میده یا نشاسته می سازند
کثیر الغذا و بطی الهضم است و از نشاسته ساخته آن سبک تر و قابض تر و بد و البته اقرب
صداع از اغذیه نافعه از برای اصحاب صداع خصوص صفراوی و صداع یابس سافج
خصوص وقتیکه سبب آن غم و هم باشد اطعمه خفیفه لطیفه صالحة الغذا است و اطریه از انها

است مالیخولیا از اغذیه صالح از برای اصحاب مالیخولیا نزد جراحت و یبس اطریه است بسبب
آنکه متولد می گردد از خون بلغمی که مقاومت میکند با سودای احتراقیه بسبب نیز رطب
و متولد نمی گردد از آن سودا و ابخره و منبخر نیز نمی گردد و باید دانست که غذاهای لطیفه گاه
باشد که ضرر کنند بجهت آنکه زود محترق میگردند و نیز اطریه و امثال آن را در مالیخولیا وقتی
باید خورد که قوت هاضمه قادر بر هضم آن باشد بجهت آنکه نزد ضعف قوت هاضمه فاسد میگردد
امثال این اغذیه در معده و فساد غذا از اضر اشیا است از برای اصحاب مالیخولیا و اکثر امراض
الزکام و النزله نافع است از برای زکام و نزله بارده تغذیه باطریه با عسل نفث الدم نافع است
از برای نفث الدم هر چیزیکه بوده باشد آن را خاصیتی در حبس خون از غذاها مانند اطریه
خصوصاً وقتیکه پخته باشند در آن عدس سل از اغذیه مناسبه از برای اصحاب سل اطریه
است بول الدم نافع است از برای اصحاب بول الدم تغذیه باطریه نسیان گفته اند که تغذی
با آش متوبل بدار چینی و اندکی دار فلفل و خولنجان و با اندکی حلتیت نافع است از برای نسیان
بارد سافج و گفته اند باکی نیست از خوردن مربای زنجبیل و امثال آن و مثلث بالای
آن برای ابدان و امزجه بارده رطبه و معده های رطب و گاهی جهت اصلاح و زیادتی
لذت نخود درست و چغندر را ریزه کرده در آن پخته می خورند و گاهی سبزی و چغندر ر
داخل میکنند و گاهی گوشت کوفته ساخته داخل مینمایند و جمله آشهای آردینه اکثر مستعمل
اهل خراسان و هراة و توران است بعد از آن اهل ایران و سائر بلاد دیگر کمتر باب
الالف مع الغین المعجمه ✲ اغبر بدانکه اغبر بفتح همزه و سکون غین معجمه و فتح با
موحده و رای مهمله دوائی مرکبی را نامند که نافع باشد جرب عین را و از قبیل ذرور برود
است اغبر نافع از برای وردنج و برش جفن بعد از استعمال اصفر کبیر و تراش باید
که بچشم کشند صنعت آن توتیای کرمانی مغسول صدف سوخته مغسول از هر یک
دو درم نبات سفید پنج درم بدستور ذرور سازند و این ذرور جرب و سبل را نیز نافع
و در نسخهٔ حکیم عطاء الله که از بیاض مجربات نواب حکیم محمد باقر ولد حکیم عماد الدین محمود
شیرازی نقل نموده بجای صدف سوخته مر شبح محرق مغسول است و وزن هر دو دوا

اول ده درم و وزن نبات پنجدرم ست اغبر لؤلؤی جرب و باسره و سبل و شرناق و
ظفره را نافع ست صنعت آن توتیای کرمانی مغسول شیح محرق مغسول از هریک
دو درم مروارید ناسفته شش درم نبات پنجدرم صلایه کرده استعمال نمایند اغبر دیگر
قروح چشم و سبل و جرب را سود دارد صنعت آن توتیای کرمانی مغسول شیح سوخته مغسول و
نبات سفید از هریک پنجدرم انزروت سفید پرورده بعصاره مامیثای هسبانی از هریک
یکدرم صلایه کرده استعمال نمایند باب الالف مع الفا * افاویه اسم ادویه
خوشبوست که اطعمه و اشربه می کنند محمود سنجری گفته که افاویه عطره طیبة الرائحه است
مانند قرنفل و دارچینی و سبل و بوا و غیر اینها حب افاویه مسهل نافع از برای ضعف معده
حادث از بلغم و از برای کسی که کاره از نوشیدن ایارج باشد صنعت آن حب بلسان
عود بلسان و دارچینی سلیخه مصطکی سنبل الطیب اسارون زعفران بسباسه قرنفل جوز
بوا از هریک یکدرم و نیم غاریقون دو مثقال تربد سفید ده درم و در نسخه دیگر ده
مثقال ست سقمونیا دو مثقال زنجبیل دو درم کوفته بیخته بآب کرفس حب سازند
شربتی دو درم و نیم تا سه درم حب افاویه امراض سوداوی و صفراوی و بلغمی را که در
معده باشد و غشی حادث از آن و از ناخوشی حال معده را نافع ست صنعت آن دارچینی
قصب الذریره حب بلسان تفاح اذخر سلیخه قرفة الطیب از هریک ده اوقیه کوفته و در شش
من آب باران بپزند تا بنصف رسد پس بگیرند صبر سقوطری نیم من و دران بریزند و
همدران آب بجوشانند و صافی کنند و دو بار سه بار که هیچ چیزی از دردی دران نماند
و بآفتاب بنهند تا خشک شود پس زعفران مرکی صافی مصطکی از هریک اوقیه بیخته
دران بیامیزند و حبها سازند هر حبی بقدر نخودی و در سایه خشک کنند شربتی مثقالی بآب نیم
گرم فرو برند و در نسخه مسعودی با قرفة الطیب از هریک هفت درم و نیم ست و گفته در یکچهار
یک آب باران بجوشانند تا بنصف آید و وزن صبر ده درم و زعفران و مصطکی و مرکی
از هریک یکدرم شربتی یک مثقال حب افاویه دیگر که در حمی یوم به سبب ناگواریدن
طعام بکار آید و بجهت تلیین طبع زیانی که ثقل از طعامهای غلیظ رسیده باشد

بگشاید و باد ها دفع کند و قولنج بگشاید صنعت آن فلفل دارفلفل دارچینی قرنفل زنجبیل
مصطکی نارمشک اجزا متساوی کوفته بیخته از مجموع ده درم بگیرند و ده درم سقمونیا
و ده درم نبات سفید و یکدرم کتیرا سوده بآب پودنه شتری حبوب سازند حبی بقدر
نخودی و اگر پودنه حاضر نباشد بگلاب یا آب انار شیرین لب تر شد هر گاه یک حب بخورند
یک مجلس اجابت کند طعام بگوارد و بادها بشکند حب افاویه بادها دفع کند و طبع
را نرم سازد و قولنج را بگشاید صنعت آن قرنفل زنجبیل دارچینی فلفل دارفلفل نارمشک مصطکی
از هر یک یک مثقال سقمونیا هفت درم و در نسخه دیگر هفت مثقال است قند سفید هفت
مثقال کوفته بیخته حب سازند هر یک بمقدار نخودی هر حبی یک مجلس اجابت کند و در
در نسخه دیگر از هر یک از کتیرا و صمغ عربی یکدرم داخل است دهن افاویه مانند
قرنفل و بسباسه و دارچینی و جوزبوا و مانند اینها نافع است برای جمیع امراض بارده بلغمیه
و کسر و تحلیل ریاح و تقویت قوی و ارواح معده و قلب و کبد و دماغ صنعت آن بگیرند
از هر یک از اینها که خواهند چهار رطل جوکوب نمایند و در هر یک رطل یک اوقیه نمک
داخل نمایند و در آب گرم بخیسانند تا پنج روز و در جای سرد نگاه دارند پس بقرع
و انبیق مقطر نمایند و در حین تقطیر در قرعه نمک نیز داخل نمایند پس دهن را از آب
جدا نمایند صاحب طب کیمیائی براکلسوس که این نسخه منقول از آن است نوشته که از چهار
رطل افاویه هفت اوقیه دهن بر می آید و انشاء الله تعالی دهن هر یک از افاویه جدا در جای
خود مذکور خواهد شد شراب افاویه نافع است از برای وجع صدر و پهلو و ریه و از برای
حیض و نفاس و از برای مسافرین به برف و سرما و از برای کیموس غلیظ و مصفی لون
و آورنده خواب و مسکن اوجاع و زائل کننده جمیع کرده و مثانه است صنعت آن بگیرند
قصب الذریره شش مثقال سلیخه هشت مثقال اسارون چهار مثقال و در نسخه دیگر
سنبل الطیب شش مثقال و عود هندی هفت مثقال داخل است ادویه را نیم کوفته
بیندازند در یکپیمان از آب انگور و بگذارند تا بجوش آید و بگیرد بوی افاویه را و از جوش
بنشیند پس صاف نموده بکار برند و اگر بر آتش ملایم طبخ دهند تا آنکه سه ربع برود و یک ربع

بماند شاید بد بناشد عرق افاویہ هر کب از افاویہ را که خواهند عرق کشند مانند نعناع و قرنفل و دارچینی و نانخواه و سبیل و لب باسہ و جوز بوا و سنبل الطیب و سادج هندی باید که چهار یا زیاده اگر سبک خواهند مثل وزن آن آب داخل کرده بطریق گلاب عرق کشند و الشافی
تعالی عرق هر یک علیحده علیحده و را الکن خود ذکر خواهند یافت قرص افاویہ نافع از برای خلفه و قروح امعاء و قاطع اسهال از رعاف صنعت آن بگیرند زعفران سنبل الطیب انیسون از هر یک چهار مثقال صبر سقوطری دو عصاره لحیه التیس حضض هندی اقاقیا کهربائی شمعی مازوی سبز کثیرا فلفل سفید از هر یک دو مثقال بکوبند نرم و بیزند و با شراب اقراص سازند هر قرصی بوزن یک مثقال شربتی یکقرص و در نسخه دیگر افیون خالص دو مثقال نیز داخل است و کهربا داخل نیست افیتمون بفتح اول و سکون فا و کسر تای مثناه فوقانیه و سکون یای مثناه تحتانیه و ضم میم و واو و نون لغت یونانی است بمعنی دواء المجنون و شعر المصبع نیز نامند و بسریانی بکوکسموس و بهندی اکاس بیل و امر بیل گویند و آن نباتی است سرخ رنگ در ربیعی تا صیف نیز می ماند فروع آن مانند خیاطه و بر گیاهی بسیار ریزه و گلش سرخ تیره و تخمش از خردل ریزه تر و سرخ مائل بزردی و بر نباتات و اشیای که نزدیک او باشند می تند بیخش شبیه است بزردک و تا مدتی در زیر زمین می ماند و نصاری گویند که در حوالی و چیزی نمی بیند و طعمش تلخ با اندکی تندی و بعضی گفته اند که بیخ ندارد و گلش نریخته تخم می بندد و شیخ الرئیس گفته قوت نبات آن مثل قوت حاشاست و بعضی گفته اند که از جنس حاشا و بهترین آن سرخ اقریطی یا مقدسی است که از جزیره مقدس و یا از اقریطش آورند و هر چند سرخ تر و تند بو تر و باریک تر باشد بهتر است جالینوس گرم و خشک در سوم میداند و شیخ و دیگر اطبا گرم در سوم و خشک در اول و نزد بعضی خشک در دوم است محلل و ملطف و مسهل سودا و بلغم است و با نفسه مسهل صفرا نیز جهت امراض دماغی و عصبانی و اوجاع مفاصل و نفخ و صرع و مالیخولیا و جنون و خدر و سرطان منفرج و بالخاصیه جهت امراض سودا و منقیه سودا و تفریح قلب بسبب تنقیه سودا بی عدیل است و چون بهفته هر روز ده درم آنرا با نیم رطل شیر تازه دوشیده بخورانند و با پانزده مثقال سکنجبین

بنوشند جهت دفع خفقان و توحش و مالیخولیا و تشنج مجرب دانسته اند و شیخ الرئیس گفته که چون
چهار درم افیمون را سائیده با قدری عسل و قلیلی نمک بخورند اسهال سودا و بلغم بقوت
نماید و بغدادی قلیلی سرکه نیز درین ترکیب گفته و چون افیمون لطیف و ضعیف القوت
است بسیار جوش نباید داد بلکه نباید جوش و اکتفا باید نمود زیراکه جوش مبطل فعل آن است
و افیمون مضر مصفراوی و شبان و محرور المزاج و مورث کرب و غشی و عطش و مصلح آن بنفشه
و کثیرا است و گویند مضر ریه و مصلح آن صمغ عربی و کثیرا است و موافق مبرود المزاج و کهول و پیران
است و قدر شربتش از جرمش نزد شیخ الرئیس چهار مثقال و نزد بعضی تا سه مثقال است
دو درم گفته اند و در مطبوخات تا ده درم و بدلش لاجورد و حجر ارمنی و یک وزن و نیم
آن جانشا یا مثل آن جا و شاه و دو دانگ تربد سفید مدبر است و تخم آن را نرم نباید کوبید
و بروغن بادام چرب باید نمود که مصلح آن است و رمغص اگر در غیر مطبوخ است و الا بر آن
باید چکانید و مقدار شربت آن تنها تا دو درم و با غیر آن تا چهار درم است و گفته اند چون ده
تخم آنرا در پارچه کتانی بسته در دو ثلث رطل شراب انگوری یکشب بخیسانند و در زیر
آسمان گذارند و روز دیگر افشرده و صافی آنرا گرم کرده با دو اوقیه شربت بنفشه و یک اوقیه
شربت ورد مکرر و یا مثقال روغن بادام شیرین بنوشند اسهال مره سوداء بنهایت و خوشی
کنند بدون مضرتی و احداث ضعف و جهت مالیخولیا و وسواس سوداوی نیز نافع است
و اگر یک اوقیه مغز فلوس خیار شنبر نیز اضافه نمایند بهتر است عضلا الراس گفته اند
چون افیمون مسهل بلغم و سودای محترق از دماغ است و نافع است از برای امراض حادثه
ازین دو خلط در راس و دماغ و شربتی از آن در مطبوخ است از پنج درم تا هفت درم و از جرم
آن از یک درم تا دو درم و در نقوع از دو درم تا چهار درم و تا شش درم است و سزاوار
آن است که هرگاه جرم آنرا استعمال نمایند بروغن بادام شیرین باید که چرب نمایند صلاح چون
شش درم افیمون را در قدری از شیر گوسفند داخل کرده بیاشامند نافع است
از برای صداع سوداوی و تنقیه سوداء البدن از نضج منضجات مناسبه و شربتش و درم
آن با ماء الجبن نافع است صداع حادث بمشارکت قلب را بسبب و مزاج سوداوی

قلب مالیخولیا و مانیا و جنون و کابوس و وسواس سوداوی و فرشتی در شامل و غیر او از اطبا گفته اند
که نافع است از برای مالیخولیا خصوصاً با مثل افسنتین و چون بگیرند از افتیمون شش درم و باد دو درم
سویق منقی بجوشانند و بجوشانیدن خفیف و صافی نموده بیاشامند نافع است از برای مالیخولیا
حادث از آشامیدن خمر بسیار و اوهام بران و اگر اضافه نمایند بسوی طبیخ آن سر بنفشه و
اصل السوس می باشد انفع و چون اضافه نمایند بسوی آن منقی مانند بادرنجبویه و گاوزبان
می باشد ابلغ و نافع است از برای وسواس سوداوی و همچنین با ماء الجبن نافع است مالیخولیا را و
در بعضی گفته که چون بگیرند از افتیمون وزن هشت درم و بیاشامند با شیر بز تازه دوشیده
و شکر سفید می باشد نافع از برای مالیخولیا و مانیا و کابوس و جنون و اکثر امراض سوداوی و
شیخ الرئیس گفته استفراغ ماده مالیخولیای سوداوی با افتیمون با شحم حنظل اندکی سقمونیا بعد
از فصد و نضج ماده بسیار باشد که موجب سنگاری شود و اگر این دوا موجب سنگاری نگردد
باید استعمال ایارجات نمایند با صبر و غاریقون و اگر ... شود از انها بقدر حاجت حب سه
فرو برند شیخ اسمعیل جرجانی گفته که چون افتیمون را کوبیده و مویز منقی سرشته حب ... فرو برند
از ان پنج درم تا ده درم نافع است از برای مالیخولیای مراقی و چون هفت درم افتیمون کوبیده
را با سکنجبین ساذج اشتر بیاشامند اسهال سوداء احتراق میکند تنقیه طحال میکند و نافع است
از برای مالیخولیای طحالی و مانیا و جنون و نیز و از برای غیره گفته اند که چون هر هفته یکبار از این
ترکیب خورده شود می باشد نافع از برای مانیا و مالیخولیا و جنون و جمیع امراض حادثه از سودا
محترق از سودا هرگاه بوده باشد ماده مایل بر رودن نوشیدن افتیمون با ماء الجبن منجبن بشیره
قرطم نافع است از برای مالیخولیا و مانیا و جنون و وسواس سوداوی و کابوس و مقدار ان است
که بوده باشد شیر دو رطل و مغز حب القرطم کوبیده بیست درم و آن را در شیر نیمگرم بمالند و بگذارند
تا بسته شود و بگردد پنیر پس آب آن را بستر مصفا بچکانند و آب آن را با شش درم افتیمون بنوشند طلاطلی
در مجربات خود آورده که دیدم خلقی کثیر را از اصحاب مالیخولیا و مانیا و جنون و وسواس سوداوی
که افتیمون مخلوط با افسنتین و برگ حنظل بانها داده   پس زائل گردانید مالیخولیا و وسواس
سوداوی ایشان را و نیست دوائی انفع از این دوا از برای اصحاب مالیخولیا و آزارهای سوداوی

وچون هفت درم تخم انجرا در شیر تازه دوشیده داخل کرده بخورند بیاشامند نافع جنون و وسواس سوداوی و ابن ماسویه گفته که چون افتیمون را در آب یکدو جوشی داده آن را بمالند و بفشارند و آب را صافی نموده گلقند دران حل کرده باز صافی نموده بیاشامند تنقیه معده می کند از اخلاط فاسده سوداویه نافع است از برای کابوس حادث از ابخره سوداویه مرتقیه از معده بسوی سر و با ماء الجبن برای کابوس سوداوی و صرع و فالج و لقوه و تشنج و خدر اشتا بسدن افتیمون نافع است صرع سوداوی و بلغمی و فالج و لقوه و تشنج امتلائی و خدر را بجهت آنکه منقی دماغ است باید که بوده باشد مخلوط به بعض ادویه مخصوص تنقیه دماغ مانند اسطوخودوس و ابن جزله گفته که آن منقی دماغ است از سودا و بلغم و نافع است از برای تشنج امتلائی و خدر و مقدار شربت از ان یکدرم است تا دو درم که بروغن بادام شیرین چرب نموده بنوشند و اگر بوده باشد در مطبوخ محتاج بروغن بادام نیست بغدادی گفته که چون بگیرند از افتیمون شش درم تا ده درم و بجوشانند در سیصد جوشاندن رقیق و بمالند و بفشارند و بنوشند نافع از برای تشنج امتلائی و خدر و بعض اطبا گفته که چون بگیرند از ان هر روزه ده درم و بخیسانند در یک من شیر تازه دوشیده و صافی نموده اضافه نمایند مقدار پانزده درم سکنجبین ساده صادق الحموضه تا بریده شود و بچکانند و بیاشامند و این فعل را هشت روز متوالی بعمل آورند از برای تشنج و خدر نافع است

فصل در بیان حبوبی که اصل و عمود در انها افتیمون است حب افتیمون که اسهال سودا از بدن و دماغ کند و نافع است از برای مالیخولیای حادث از سودای محترق از سودای طبیعیه صنعت آن افتیمون ده درم غاریقون هشت سفید بسفایج فستقی هلیله سیاه از هر یک پنجدرم ایارج فیقرا هفت درم و نیم لاجورد سه درم و نیم سقمونیای انطاکی مشوی یکدرم نمک نفط بیخته بروغن بادام شیرین پنجدرم چرب نموده بآب حب سازند شربتی از سه درم تا چهار درم حب افتیمون دیگر مسهل سودا است و نافع است از برای مالیخولیا صنعت آن افتیمون حجر ارمنی از هر یک سه درم نمک نفطی دو درم کوفته بیخته بآب کاسنی تازه سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی دو مثقال با آب گرم فرو برند حب افتیمون دیگر نافع از برای مالیخولیای حادث از سودای محترق از بلغم صنعت آن افتیمون

دو درم بسفایج فستقی غاریقون بسن سفید از هر یک یکدرم نمک هندی خربق سیاه
از هر یک نیم درم ایارج فیقرا یکدرم و نیم اسطوخودوس ثلث درمی کوفته بیخته بآب حب سازند
جمله و یک شربت کامل است حب افتیمون دیگر که اسهال سودا کند و نافع است از برای مالیخولیا
صنعت آن افتیمون قریطی بسفایج فستقی از هر یک سه درم حجر ارمنی خربق سیاه از هر یک
یکدرم تربد سفید نیم درم کوفته بیخته بآب شاهتره حب سازند شربتی دو درم بآب گرم فرو برند
حب افتیمون دیگر که اسهال سودا کند و نافع است از برای مالیخولیا هرگاه استعمال کرده
شود بعد از آنکه چند روز ایارج جالینوس خورده باشند صنعت آن افتیمون غاریقون ایارج
فیقرا شحم حنظل سقمونیا مشوی از هر یک مقداری که اقتضا کند حال علیل و حال مرض و
وقت و عادت و سن و بالجمله موقوف برای طبیب است کوفته بیخته بآب حب سازند و بآب گرم فرو
برند حب افتیمون خفیف نافع است از برای مالیخولیای حادث از سودای مایل بحرارت
صنعت آن افتیمون و شحم حنظل و اندکی سقمونیا حب سازند و بآب گرم فرو برند و اگر
این حب موجب رستگاری نشود پس باید که زیاده کرده شود و در آن لاجورد و حجر ارمنی
یعنی خوف غالب یا خربق سیاه یا خوف غالب حب افتیمون که تنقیه سودا کند و نافع است
از برای نسیان سوداوی چون استعمال کرده شود با مطبوخ افتیمون بعد از نضج منضجات
سودا مخصوص مخلی منقول از حضرت استاذ الاطبا سید السند قدس سره که بجهت همین علت
بالیقین فرموده اند و صنعتش افسنتین گاوزبان شاهتره بسفایج فستقی بادرنجبویه اسطوخودوس
گل بنفشه از هر یک دو درم عود الصلیب درم عناب خراسانی ده دانه مویز طائفی منقی
از حب بیست دانه افتیمون در کتان بسته پنجدرم اجزاء سوای افتیمون جوشانیده صاف
نموده افتیمون را در کتان بسته در آن اندازند و بگذارند صبح گرم کرده بمالند و بیفشارند
و کیسه را دور کرده مطبوخ گرم را بر روی ترنجبین پانزده مثقال صاف نموده بنوشند پس
چون نضج ظاهر شد استعمال سودا نمایند بحب افتیمون و مطبوخ افتیمون حب افتیمون
تنقیه سودا را از بدن پاک کند و تنقیه بسیار نافع باشد صنعت آن افتیمون اقریطی ده درم
شحم حنظل دو درم نمک نفطی یکدرم قرنفل یک مثقال اجزا را کوفته بیخته حب سازند شربتی

دو درم و نیم با آب نیم‌گرم فرو برند حب افتیمون دیگر نافع از برای حمی ربع صنعت آن افتیمون
هلیله کابلی از هر یک چهار درم عصارهٔ غافث عصارهٔ افسنتین از هر یک دو درم صبر یکدرم
با شیرهٔ رازیانه در آن جوشانیده صاف کرده باشند حبهای بزرگ بسازند قدر شربت دو
درم تا سه درم حب افتیمون دیگر که تنقیه سودا از بدن و سر کند و جمیع امراض سوداوی
خصوص مالیخولیا و سرسام سوداوی را بغایت نافع باشد صنعت آن افتیمون افریطی
ده درم غاریقون هش سفید از آرد و پنیر موی گندرانیده شش درم هلیله سیاه پوست هلیله
کابلی پوست هلیله زرد آملهٔ منقی پوست بلیله از هر یک دو درم گل سرخ منزوع الاقماع سنامکی
اسطوخودوس لاجورد مغسول از هر یک دو درم و نیم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب
نموده با آب رازیانه سرشته حب سازند شربتی چهار درم تا هفت درم با جلاب ساده نیم‌گرم
حب افتیمون نافع از برای حمیات سوداویه صنعت آن افتیمون افریطی تربد سفید
بسفایج فستقی از هر یک دو مثقال غاریقون سفید لاجورد مغسول حجر ارمنی از هر یک
مثقال کوفته بیخته بگلاب سرشته حب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی دو مثقال با
گلاب و عرق گاوزبان فرو برند حب افتیمون مستعمل در مالیخولیا که بدل مطبوخ افتیمون
است صنعت آن افتیمون ده درم بسفایج فستقی غاریقون هش سفید از هر یک یکدرم
خربق سیاه نمک هندی از هر یک نیم درم اسطوخودوس چهار دانگ ایارج فیقرا یکدرم و نیم
بدستور مقرر مرتب نمایند چنانچه شربت تمام است جهت اقویا و اگر مریض ضعیف یا صغیر باشد
نصف شربت حب افتیمون مستعمل در سوء مزاج سوداوی قلب و خفقان حادث از سوداء
متولد از بلغم صنعت آن افتیمون تربد سفید مدبر از هر یک یکدرم غاریقون سفید شحم حنظل
حجر ارمنی مغسول از هر یک یکدانگ و نیم سقمونیای مشوی ملح نفطی مقل ازرق از هر یک
یکدانگ خربق سیاه نیم دانگ اسطوخودوس دو دانگ کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب
نموده حب سازند حبها یک شربت است حب افتیمون دیگر مستعمل درین علت
وقتیکه تولد سودا از صفرا باشد صنعت آن افتیمون تربد سفید مدبر سنامکی شاهتره از هر
یک یک جزو پوست هلیلهٔ زرد یک جزو دو دانگ صبر سقوطری زرد دو دانگ لاجورد

مغسول دو ثلث جزو مصطکی یکجزو و دو دانگ گل سرخ دو ثلث یک جزو کوفته بیخته
حب سازند شربتی چهار درم باب شیرین حب افتیمون نافع از برای صداع سوداوی
و سائر امراض سوداویه صنعت آن افتیمون پوست هلیله سیاه غاریقون بیش سفید از
هر یک دو دانگ ملح نفطی بسفایج فستقی حجر ارمنی مغسول خربق سیاه از هر یک یکدانگ
کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده باب شتره حب سازند جمله یک شربت است
صنعت این حب نسخه دیگر افتیمون نیم درم هلیله سیاه چهار دانگ غاریقون سفید دو دانگ
ملح نفطی بسفایج فستقی حجر ارمنی خربق سیاه از هر یک یکدانگ کوفته بیخته بروغن بادام شیرین
یک مثقال چرب نموده با حب سازند هر حبی بقدر نخودی جمله یک شربت است حب
افتیمون مسهل سودا منقی بدن بسرعت از ماده سوداوی غالیه مفید است از برای مالیخولیا
و صداع سوداوی صنعت آن افتیمون دو درم غاریقون سفید اسطوخودوس تربد سفید
مدبر بسفایج فستقی از هر یک یکدرم کوفته بیخته باب رازیانه شتره حب سازند جمله یک شربت
است حب افتیمون مسهل سودای خالص صنعت آن افتیمون بسفایج فستقی از هر یک
سه درم خربق سیاه حجر ارمنی مغسول از هر یک یکدرم تربد سفید مدبر نیم درم کوفته بیخته
باب حب سازند شربتی دو درم حب افتیمون نافع از برای صداع بمشارکت معده
بسبب اجتماع سودا در معده چون استعمال کرده شود بعد از نضج ماده و این حب منقی بدن و معده
و دماغ است و نافع است و ارو سدر سوداوی را نیز صنعت آن افتیمون افریطی اسطوخودوس
بسفایج فستقی هلیله سیاه غاریقون بیش سفید حجر لاجورد حجر ارمنی مغسول از هر یک یکدانگ
نیم سقمونیا مشوی کثیرا از هر یک یک دانگ کوفته بیخته باب بادرنجبویه حب سازند جمله یک
شربت است حب افتیمون مسهل سودا و نافع است از برای سرسام سوداوی صنعت آن
افتیمون افریطی تربد سفید مدبر از هر یک دو درم غاریقون سفید شش درم هلیله سیاه پوست
هلیله زرد پوست هلیله کابلی بلیله آمله منقی از هر یک دو درم غنچه گل سرخ
مترع الاقماع اسطوخودوس لاجورد مغسول از هر یک دو درم و نیم کوفته بیخته باب رازیانه
یا آب شتره حب سازند شربتی از چهار درم تا هفت درم با جلاب ساده یا آب نیم گرم

حب افتیمون دیگر که بهمان منفعت دارد صنعت آن افتیمون افریطی بسفایج فستقی غاریقون
هش سفید سقمونیای مشوی شحم حنظل حجر لاجورد مغسول حب بلسان از هر یک بقدر
حاجت کوفته بیخته بآب کاسنی تازه سرشته حب سازند شربتی دو مثقال صبح با
عرق گاوزبان فرو برند و غذا نظر بار الشعیر با نخود آب نخود بخورند حب افتیمون که از ادویه
مسهله است و نافع است از برای مالیخولیا و بعضی اوقات بدل مطبوخ افتیمون داده می شود
مریض را کره باشد آشامیدن مطبوخ افتیمون چنانکه گفته شد که این حب نافع است از برای مالیخولیا
حادث از سودای محترق از سودای طبیعیه و جذام صنعت آن افتیمون بیست درم بسفایج
فستقی ده درم خربق سیاه نمک هندی از هر یک پنجدرم اسطوخودوس هفت درم ایارج
فیقرا پانزده درم و در نسخه دیگر پنجدرم است و در نسخه دیگر بجای ایارج فیقرا سه درم [illegible]
داخل است و نسخه مسیحی موافق نسخه اصل است الا آنکه غاریقون سفید ده درم داخل است
اجزا را کوفته بیخته حب سازند شربتی از سه درم تا چهار درم صنعت این حب بنسخه ابن الیاس
افتیمون بیست درم ایارج فیقرا بسفایج فستقی از هر یک دو درم اسطوخودوس هفت درم غاریقون
سفید پنجدرم نمک هندی سه درم کوفته بیخته با آب حب سازند شربتی سه درم با آب گرم

فصل در بیان سفوفاتی که اصل و عمده دواها افتیمون است

سفوف افتیمون مسمی بسفوف سودا لتعهد استفراغ با این سفوف با ماء الجبن نافع است از برای
مالیخولیا و تنقیه سودا که خصوص از سر صنعت آن افتیمون دو درم هلیله سیاه پوست هلیله
کابلی از هر یک یکدرم [illegible] غاریقون هش سفید یکربع درمی خربق سیاه دو دانگ کوفته بیخته
بروغن بادام شیرین چرب نموده شربتی از دو درم تا سه درم سفوف افتیمون مسمی بسفوف
سودا منقول از قرشی گفته که تعهد باستفراغ سودا باین سفوف با ماء الجبن و در علاج
مالیخولیا و هفته یکمرتبه مجرب النفع است صنعت آن افتیمون اسطوخودوس غاریقون
هش سفید لاجورد مغسول حجر ارمنی مغسول سقمونیای مشوی از هر یک مقداری که رای
طبیب و مرض اقتضا کند کوفته بیخته نگاهدارند و هفته یکمرتبه سه درم آن را با ماء الجبن
بنوشند سفوف افتیمون مسمی بسفوف مالیخولیا عظیم النفع در قطع مالیخولیا و وسواس

ودسنت و خبث نفس و جنون و این سفوف مقوی سر و قلب و معده است صنعت آن
افتیمون افریطی شش درم پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله
منقی انیسون تخم ریحان تربد سفید مدبر بنام پودنه از هریک چهار درم کهربای شمعی مرجان
قرمزی تخم خرفه مقشر ابریشم مقرض مروارید ناسفته کشنیز خشک مقشر گل ارمنی
عود قماری خام درونج عقربی از هریک سه درم مشک تبتی سه قیراط کوفته بیخته نگاهدارند
شربتی دو درم و نیم تا سه درم و اگر اضافه کرده شود باین سفوف بوزن مجموع ادویه نبات
سفید بعد از آنکه اجزا را بروغن بادام شیرین چرب نموده باشند می باشد و نفع اسرع و درین
حال شربتی ازان پنج درم است بگلاب یا با آب زرشک شیرین کرده بشربت گاوزبان
یا شربت نیلوفر اگر در مزاج حرارت باشد میخورانید اگر درین سفوف بجای تربد سفید مدبر
لاجورد مغسول یا حجر ارمنی بوزن تربد کرده شود می باشد در مالیخولیا انفع و اقوی
سفوف افتیمون بروشن نافع از برای قطرب مستعمل با ماء الجبن چون آشامیده شود
بعد از فصد و اخراج خون بمقداری که قریب بغشی رسد صنعت آن افتیمون افریطی
هلیله سیاه هلیله آمله منقی بسفایج فستقی پوست تراشیده لاجورد مغسول از هریک
بمقداری که رای طبیب ان قرار گیرد کوفته بیخته مقدار دو درم ازان با ماء الجبن بنوشند
سفوف افتیمون مسهل سودا که چون با ماء الجبن خورده شود تنقیه سودا کند خصوصا از
سر صنعت آن افتیمون ده درم هلیله سیاه غاریقون سنای مکی ریوند چینی بسفایج فستقی
از هریک دو درم کوفته بیخته سفوف سازند و مقدار مستعمل ازان از سه درم تا چهار درم
است سفوف افتیمون مسهل منقیه تمام بدن از سودا کند و نافع است از برای مالیخولیا
و قوبا که سودا در تمام بدن باشد صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه افتیمون افریطی
از هریک دو درم بسفایج فستقی حب النیل سنای مکی از هریک سه درم تربد سفید نصف مجموع
ادویه کوفته بیخته قدر مستعمل ازان از چهار درم تا چهار مثقال باشد سفوف
افتیمون مسهل سودا این سفوف اسهال خلط سودا کند و نافع است از برای امراض
حادثه از اخلاط غلیظه صنعت آن بسفایج فستقی افتیمون افریطی از هریک جزوی

شکر طبرزد دو جزو کوفته بیخته چهار درم آن را لف کنند و بعد از آن جلاب شکری بنوشند و چند نسخه دیگر در باب الجبن در حرف اللام در الباب مذکور میگردد انشاء الله تعالی **فصل در بیان سکنجبینائی که اصل و عمود در انها افتیمون است** **سکنجبین افتیمون** ساده بنسخه حکیم محمد باقر موسوی رح حکیم باشی شاه جم جاه سلیمان صفوی صنعت آن افتیمون اقریطی پنجاه درم در کیسه کتانی کرده در دو من آب بجوش آورده انداخته دو سه جوش بدهند و دیگ را از آتش فرود آورده چندان کیسه را بمالند که تمام قوت افتیمون بآب باز داده شود پس کیسه افشرده دور نمایند و سرکه انگوری کهنه پنج سیر من تبریز و قند سفید بحسن و نیم تبریز داخل کرده بجوشانند تا بقوام آید شربتی پانزده مثقال **سکنجبین افتیمونی** ساده بنسخه دیگر نافع از برای مالیخولیا و اصحاب وسواس و وحشت و جمیع امراض سوداوی صنعت آن بگیرند افتیمون پنجاه درم و در ده سیر سرکه انگوری و آب بقدر حاجت بخیسانند پس داخل نمایند دران قند سفید صافی و دو جوش داده فرود آورند و کیسه افتیمون را بمالند تا تمام قوتش بیرون آید و شیره اش کشیده شود پس کیسه را افشرده دور نمایند و بقوام سکنجبین آورده شربتی پانزده درم با ماء الجبن بیاشامند **سکنجبین افتیمون** تالیف شیخ الرئیس رحمه الله منقول از نسخه ابن ابی صادق صنعت آن افتیمون اقریطی بسفایج فستقی از هر یک ده مثقال خربق سیاه یک مثقال خربق را نیمکوفته یک شبانروز در سرکه انگوری کهنه یک رطل که یک رطل آب خالص دران داخل کرده باشند بخیسانند پس بآتش ملایم بجوشانند و بیندازند دران خرقه که بسته باشند دران بسفایج فستقی پوست تراشیده نیمکوفته را تا بنصف رسد پس افتیمون را در خرقه کتان بسته دران اندازند و دو جوش دیگر داده از آتش فرود آورند و خرقه افتیمون را بمالند بسیار تا جمیع قوت افتیمون بآب باز آید پس خرقه دیگر را نیز بمالند و بفشارند و هر دو خرقه را دور کرده سه رطل شکر سفید صافی داخل نموده بآتش ملایم بپزند تا بقوام آید پس از آتش فرود آورده سرد نموده در شیشه نگاه دارند **سکنجبین افتیمونی** مسهل سودا تالیف شیخ الرئیس رح صنعت آن بگیرند عسل مصفی یا شکر سفید مصفی و سرکه

بدستوریکه در سکنجبین ساده شیخ الرئیس ذکر می شود پس بگیرند افتیمون آن آن مقدار که خواسته باشند و بسفایج فستقی و خربق اسود هر دو را نیمکوفته و هر سه را جدا جدا در خرقهٔ کتانی کرده سر آن را محکم ببندند و در آب اندازند و بپزند چنانچه در سکنجبین سقمونیائی در رسم سقمونیا ذکر میشود و این نسخه با نسخهٔ ابن ابی صادق یکی است و تفاوت در صنعت است صنعت این سکنجبین به نسخهٔ دیگر بسفایج فستقی پوست تراشیده نیمکوفته سی درم خربق سیاه نیمکوفته چهار درم افتیمون اقریطی سی درم هر یک را علیحده در صرهٔ کتان تهلهل النسج کرده و باید که نیمهٔ هر یک از صره ها خالی باشد پس بگیرند سرکهٔ انگوری یکصد درم آب خالص دو رطل در دیگ سنگی پاکیزه کرده بجوشانند و دو صرهٔ بسفایج و خربق را در آن اندازند و نیکو بجوشانند و زمان بزمان صره ها را بمالند و چون نصف کم شد افتیمون را در آن اندازند و جوش دیگر داده از آتش برگیرند و کیسه را نیکو بمالند و بفشارند تا تمام قوتها می دواها بآن باز داده شود پس کیسها را افشرده دور کنند و دو رطل شکر سفید صافی داخل کرده بقوام آورند پس از آتش فرود آورده سرد نموده در شیشه یا ظرف چینی نگاهدارند شربتی بیست درم و در وقت حاجت بکار برند سکنجبین افتیمونی دیگر منقول از شیخ الرئیس رح نافع از برای اصحاب توحش سوداوی و صرع و مالیخولیا و خفقان سوداوی و این سکنجبین منضج مواد سوداوی است و تنقیهٔ مادهٔ علت برفق میکند و نیز بعد از استعمال این سکنجبین استفراغ مواد امراض مزبوره بمسهلات خفیفه میتوان کرد صنعت آن افتیمون اقریطی ده مثقال گاوزبان پانزده مثقال تخم کاسنی اصل السوس تراشیده مرضوض پوست بیخ کاسنی از هر یک دوازده مثقال بسفایج فستقی پوست تراشیده نیمکوفته تربد سفید پوست تراشیده مرضوض از هر یک شش مثقال حاشا زوفای خشک کمافیطوس از هر یک چهار مثقال پرسیاوشان پنج مثقال تخم بادروج تخم بادرنجبویه تخم فرنجمشک نبریا بادروج عنبری بهمن سرخ بهمن سفید سنبل الطیب قاقله کبار از هر یک سه مثقال و تخم کشوث دوازده مثقال قند سفید بقدر حاجت گل قند آفتابی بوزن جمیع ادویه ادویه را یک شبانروز در سرکهٔ کهنه بخیسانند آن مقدار سرکه که از روی آن ادویه بر گذرد و بعد از آن چهار رطل آب خالص داخل نمایند و بآتش ملایم بجوشانند تا آب برود و سرکه بماند

گلقند آفتابی باد ران حل کرده صافی نموده قند سفید را داخل نموده بقوام آورند شربتی پانزده
مثقال بهتر آن است که این سکنجبین را با ماء الجبن بنوشند سکنجبین افتیمونی منقول از
ادویهٔ قلبیهٔ شیخ الرئیس رح و این سکنجبین همان نسخهٔ قبل است با لجمله تفاوتی صنعت
آن افتیمون اقریطی ده درم بسفایج فستقی پوست تراشیده نیم کوفته شش درم گاؤزبان
گیلانی پانزده درم حاشا زوفای خشک کمافیطوس از هر یک چهار درم پرسیاوشان پنج درم
تخم فرنجمشک تخم بادرنجبویه تخم بادروج زرنباد درونج عقربی بهمن سرخ بهمن سفید قاقلج
هندی سنبل الطیب از هر یک سه درم و نیم تخم کشوث تخم کاسنی اصل السوس تراشیده
مرضوض پوست بیخ کاسنی از هر یک دوازده درم گلقند سکری بوزن تمام ادویه ادویه
را نیم کوفته در پنج رطل آب خالص و دو رطل سرکهٔ انگوری کهنه باتش ملایم در دیگ سنگی
بجوشانند تا نصف وزن سرکه باقی ماند و اگر آب زیاده باشد بهتر است پس سرکه را صافی
نموده داخل کنند در ان شکر سفید صافی مقداری که بگرداند طعم سکنجبین را مز اگر احتیاج
باشد و گلقند کفایت نکند و باتش ملایم بقوام آورند و فرود آورده سرد کرده در شیشه نگاهدارند
شربتی پانزده درم تا بست درم و ده روز استعمال نمایند وقتیکه مادهٔ سودا در بدن بسیار
باشد و در نسخهٔ دیگر این سکنجبین تربد سفید سه درم و نیم داخل است و تخم فرنجمشک و زرنباد
و درونج داخل نیست و در نسخه که بعد ازین ذکر میشود تربد و این ادویه داخل است لکن با این
هر دو نسخه اختلاف دارد سکنجبین افتیمونی مذکور به نسخهٔ دیگر صنعت آن افتیمون ده جزو
بسفایج فستقی پوست تراشیده نیم کوفته تربد سفید مجوف مرضوض از هر یک شش جزو گاؤزبان
پرسیاوشان ایرسا تخم کاسنی اسطوخودوس تخم کشوث پوست بیخ کاسنی از هر یک پنج جزو حاشا
ورق گل سرخ کمافیطوس از هر یک چهار جزو تخم بادروج تخم بادرنجبویه تخم فرنجمشک بادرنجبویه
زرنباد درونج عقربی بهمن سفید سادج هندی سنبل الطیب قاقلهٔ کبار از هر یک سه جزو
مجموع را در آب و سرکه بخیسانند یک شبانروز پس بجوشانند آن مقدار که وزن سرکه
باقی ماند گلقند آفتابی بوزن مجموع ادویه در ان حل نمایند و صافی نموده اگر احتیاج
باشد قدری شکر سفید که طعم آن را مز گرداند داخل کرده بقوام آورند و فرود آورده سرد

سرد کرده در شیشه نگاه دارند سکنجبین افتیمون که قدسی شده موسوم بلبنا نافع از برای
جمیع امراض سوداوی خصوصاً قیفا که آشامیده شود با ماء الجبن صنعت آن افتیمون اقریطی
بسفایج فستقی سنا مکی از هر یک ده درم گاوزبان شاهتره گل گاوزبان اسطوخودوس بادرنجبویه
تخم خیارین پوست بیخ کاسنی پوست بیخ رازیانه اصل السوس محکوک مرضوض گل بنفشه
گل نیلوفر [illegible] قنطوریون دقیق از هر یک پنج درم عناب انجیر زرد از هر یک ده دانه سپستان
بیست دانه ادویه را سوای افتیمون در یکصد و نود درم سرکه انگوری و هفتصد درم آب بخیسانند
پس بجوشانند بمقداری که دو صد درم از سرکه و آب باقی ماند پس افتیمون را در صره کتان بسته در آن
اندازند و دو جوش دیگر داده فرود آورده متصل کیسه را بمالند و بفشارند و دور کنند و صافی
نموده بگیرند ترنجبین خراسانی هفتاد و پنج درم شکر سفید مصفی [illegible] درم گلقند آفتابی شکری
پنجاه درم در آن حل کرده صافی نموده بقوام آورند شربتی ده درم با ماء الجبن بنوشند
صنعت این به نسخه دیگر قریب به نسخه مقبل گاوزبان شاهتره بسفایج فستقی گل گاوزبان
گل بنفشه گل نیلوفر عنب الثعلب پرسیاوشان اصل السوس بادرنجبویه تخم کاسنی تخم خیارین
تخم خربزه تخم کشوث تخم افتیمون پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان اسطوخودوس کما
فیطوس از هر یک پنج درم سنا مکی افتیمون از هر یک ده درم انجیر زرد عناب از هر یک پانزده عدد
مویز منقی سپستان از هر یک سی عدد دانه کوفتنی است کوفته تمام ادویه سوای افتیمون
در یک رطل سرکه انگوری و سه رطل آب بخیسانند تا شبانروز و افتیمون را علیحده در خرقه
کتان بسته نگاه دارند پس ادویه را بجوشانند تا ثلث آب و سرکه باقی ماند صره افتیمون را
داخل کرده یک دو جوش دیگر داده فرود آورده کیسه افتیمون را دایم بدست بمالند تا تمام قوت
آن با آب باز داده شود پس فشرده دور کنند و ادویه اصافی نموده خشت خراسانی ترنجبین از
هر یک هفتاد و پنج درم شکر سلیمانی تصفیه بیست و پنج درم گلقند آفتابی بیست و پنج درم در آن
حل کرده صافی نموده بجوشانند و کف آن را بگیرند و مرتبه دیگر صافی نموده بجوشانند
تا بقوام آید پس فرود آورده سرد کرده در شیشه نگاه دارند شربتی از ده مثقال تا دو اوقیه
با ماء الجبن بنوشند سکنجبین افتیمون دیگر نافع است از برای امراض سوداوی

وخصوص از برای کلف چون با ماء الجبن بنوشند صنعت آن گل گاوزبان شاهتره رازیانه از
هر یک پنج درم افتیمون بسفایج فستقی سنامکی هلیله سیاه از هر یک ده درم اجزا انچه
کوفتنی است نیم کوفته در پنجاه درم سرکه انگوری کهنه و دوصد درم آب خالص سوای
افتیمون بخیسانند و افتیمون را در کیسه کتان بسته ادویه را بجوشانند تا ثلث آب و سرکه
بماند پس کیسه افتیمون را داخل کرده دو جوش دیگر داده فرود آورند و کیسه افتیمون را متصل
بمالند تا تمام قوت افتیمون بآب باز داده شود پس بفشارند و دور کنند و مطبوخ را صافی نموده
با یکمن قند بقوام آورند و گاهی بجای گل گاوزبان اسطوخودوس و بجای هلیله سیاه پوست
هلیله کابلی می کنند شربتی از یک اوقیه رطبی تا دو اوقیه و بهتر آن است که با ماء الجبن خورده شود
سکنجبین افتیمونی بنسخه حکیم صالح خان خال آن مرحوم صنعت آن افتیمون اقریطی
بسفایج فستقی از هر یک چهار مثقال خربق سیاه مثقال رازیانه سه مثقال تخم کاسنی هفت
مثقال و نیم همه را نیم کوفته علیحده علیحده در کیسهای کتان کرده یک شبانروز در یک صد
پنجاه مثقال سرکه و هفتاد و پنج مثقال آب بخیسانند پس بجوشانند سوای کیسه افتیمون تا
وزن آب برود پس کیسهارا نیکو مالیده دور کنند و کیسه افتیمون را در ان انداخته
یک دو جوش دیگر دهند و دایم بمالند تا تمام قوت آن بسرکه باز داده شود پس فرود آورده
همه خریطهارا بمالند و بفشارند و دور کنند و سه صد مثقال قند سفید داخل کرده بقوام آورند
و سرد کرده در شیشه نگاهدارند و بوقت حاجت بکار برند شربتی تا دو اوقیه سکنجبین افتیمونی
بنسخه حکیم داود مرحوم برادر حکیم صالح خان خال آن مغفور صنعت آن افتیمون اقریطی
پنج مثقال و نیم اسطوخودوس رازیانه شاهتره از هر یک پنج مثقال بسفایج فستقی پوست
تراشیده سنامکی پوست هلیله کابلی از هر یک چهار مثقال و نیم ادویه نیم کوفته یکشب در سرکه
انگوری هفتاد و پنج مثقال و آب خالص یکصد و دوازده مثقال بخیسانند و صبح بجوشانند
تا وزن آب برود و صافی نموده قند سفید هفتاد و پنج مثقال داخل کرده بقوام آورند
و فرود آورده سرد کرده در شیشه نگاهدارند شربتی تا دو اوقیه سکنجبین افتیمونی دیگر
نافع از برای امراض سوداوی صاحب اختیارات بدیعی گفته که این سکنجبین مستعمل

من است صنعت آن تخم کاسنی تخم رازیانه افتیمون افریطی از هر یک هفت درم بغیر افتیمون
ادویه را نیمکوفته در سرکهٔ انگوری یک چهار یک من و آب بقدر حاجت یک شبانروز
بخیسانند پس بجوشانند و بدست بمالند و در آخر افتیمون در کتان بسته را در ان اندازند
و یک دو جوش داده فرود آورده دایم بمالند تا تمام قوت افتیمون باز داده شود پس کیسه را
بفشارند و دور کرده مطبوخ را صافی نموده قند سفید یکمن داخل کرده بقوام آورده فرود آورند
و سرد کرده در شیشه نگاهدارند شربتی تا دو اوقیه نسخهٔ دیگر این سکنجبین اقوی از نسخهٔ قبل
است صنعت آن تخم کاسنی رازیانه تخم کرفس فستین از هر یک سه درم تخم خیارین نیمکوفته تخم
خربزه نیمکوفته از هر یک پنج مثقال پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه افتیمون از هر یک هفت
درم اجزا را سوای افتیمون در سرکه و آب یک شب بخیسانند و افتیمون را در کتان بسته
اول اجزا را بجوشانند و در آخر افتیمون را در ان اندازند و فرود آورده دایم کیسهٔ افتیمون
را بمالند یا بیدلی قوی بفشارند و دور کنند و مطبوخ را صافی نموده یکمن شکر سفید داخل
کرده بقوام آورند شربتی پانزده درم سکنجبین افتیمونی دیگر به نسخهٔ میر محمد مومن حکیم نافع
از برای جمیع امراض سوداوی خصوصاً که در مزاج حرارت باشد مستعمل با ماء الجبن صنعت آن
افتیمون افریطی بسفایج فستقی تخم کاسنی از هر یک هفت مثقال تخم کرفس بیخ بادیان بیخ کاسنی
از هر یک ده مثقال تخم خیارین نیمکوفته پنج مثقال ادویه را سوای افتیمون در نود مثقال سرکهٔ
انگوری و نود مثقال آب بخیسانند پس بجوشانند تا بنصف رسد افتیمون را در کیسهٔ کتانی
بسته در ان اندازند و جوش دیگر داده فرود آورند و کیسهٔ افتیمون را بدست بمالند تا تمام
قوت افتیمون بیرون آید پس کیسه را افشرده دور کنند و مطبوخ را صافی نموده دو صد و پنجاه
مثقال قند سفید داخل کرده بقوام آورند و فرود آورده سرد کرده در شیشه نگاهدارند شربتی
از چهار مثقال تا شش مثقال سکنجبین افتیمونی به نسخهٔ سید اسمعیل در ذخیره مستعمل در
ماء الجبن در امراض سوداوی و حمی ربع صنعت آن افتیمون افریطی بسفایج فستقی از
هر یک ده درم لسان الثور پنج درم بادرنجبویه سه درم خربق سیاه دو درم افتیمون را علیحده
در پارچهٔ کتانی بسته و بسفایج پوست تراشیده و خربق هر یک علیحده نیم کوفته در خرقه

کتابی بت بیجاره اسوای افتیمون در یکصد درم آب یکصد درم سرکه انگوری جید داخل کرده بجوشانند تا بنصف رسد افتیمون را در آخر داخل کرده یکدو جوش دیگر داده فرود آورده دایم بدست بمالند و بفشارند و دور کرده پس مجموع ادویه را پالیده صافی نموده با یکمن قند سفید بقوام آورند سکنجبین افتیمونی دیگر از سید اسمعیل در ذخیره گفته که این سکنجبین نافع است برای مالیخولیا هرگاه استفراغ کرده شود و بماء الجبن متخذ ازین سکنجبین صنعت آن نمک هندی افتیمون هلیله سیاه شکر سفید همه را در سرکه انگوری کهنه و آب بخیسانند و از آن سکنجبین سازند پس از آن سکنجبین با ماء الجبن فرا گیرند سکنجبین افتیمونی دیگر نافع از برای امراض سوداوی صنعت آن افتیمون اقریطی ده مثقال بسفایج فستقی پوست تراشیده نیمکوفته اسطوخودوس از هر یک پنج درم گاوزبان گیلانی بادرنجبویه از هر یک سه درم افتیمون را علیحده در پارچه کتانی شهلهل النسج بسته باقی ادویه را یک شبانروز در چهار یکمن سرکه و آب یکمن بخیسانند روز دیگر بجوشانند تا بثلث رسد بدست بمالند و بفشارند و بپالایند پس قند سفید سه چهار یکمن داخل کرده بآتش ملایم بجوشانند تا قریب بقوام رسد پس صرهٔ افتیمون را داخل کرده یکدو جوش دیگر داده متصل کیسهٔ افتیمون را بدست بمالند و بفشارند و دور کرده سکنجبین را در شیشه کرده نگاه دارند شربتی ده مثقال و در نسخهٔ دیگر این سکنجبین خربق سیاه یک مثقال داخل است سکنجبین افتیمونی دیگر صنعت آن اسطوخودوس رازیانه تخم شاهتره از هر یک پنج مثقال افتیمون اقریطی سنای مکی بسفایج فستقی پوست هلیلهٔ زرد از هر یک ده مثقال ادویه را سوای افتیمون نیمکوفته در سرکهٔ انگوری پنجاه درم و دو صد درم در آب یک روز و یک شب بخیسانند پس بجوشانند و صافی نموده قند سفید یکمن تبریز داخل کرده بجوشانند چون قریب بقوام رسد افتیمون را کوبیده در کیسهٔ کتانی کرده سکنجبین را افزوده و آورده کیسه را بمالند تا قوت و عصارهٔ آن تمام بر آید بسکنجبین پس کیسه را از کلاب ته بفشارند و دور کنند و سکنجبین را بآتش گذاشته بقوام آورند سرد کرده در شیشه نگاه دارند و اگر بعد از قوام آوردن کیسه را بدستور در آن بمالند تا عصارهٔ آن بر آید چون تمام عصارهٔ آن بر آید بفشارند و دور کرده سکنجبین را نگاه دارند بهتر است سکنجبین افتیمونی مسهل و مربع با ماء الجبن صنعت آن افتیمون بسفایج فستقی از هر یک ده درم بسپان القوی

پنج درم بادرنجبویه سه درم خربق سیاه دو درم افتیمون را در کیسه کنند و خربق نیم کوفته و بسفایج
نیم کوفته را در کیسه دیگر و هر دو را در یکصد درم سرکه انگوری و صد درم آب بپزند تا بنصف رسد
و کیسهٔ افتیمون را در آن وقت افکنند و فرود آورده و آن کیسهٔ افتیمون را بمالند تا سرد شود پس صافی
نموده با یکمن قند سفید سکنجبین بپزند سکنجبین افتیمونی مستعمل در مالیخولیا با ماء الجبن در قسم سوداوی
بعد از فصد الیه و در قسم سوداوی بعد از فصد اگر استعداد تمام باشد و الا بدون فصد صنعت
آن افتیمون بسفایج پوست تراشیده مرضوض از هر یک ده درم خربق سیاه نیم کوفته یک مثقال
هر یک را علیحده در کیسه کتان کرده یک شبانروز در سرکه انگوری نیم من بخیسانند و روز دیگر نیم من
آب داخل کنند و صرهٔ افتیمون را برآورده همه را باتش ملایم بجوشانند تا بنصف رسد پس صرهٔ
افتیمون را داخل کرده یک جوش دیگر دهند و از آتش برگرفته صره ها را بدست بسیار بمالند
و بفشارند و دور کنند و یکمن و نیم شکر داخل کرده بقوام آورند سکنجبین افتیمونی دیگر که تنقیه
سودا کند و نافع است از برای مالیخولیا و دیگر امراض سوداوی و از برای توحش و صرع سوداوی
صنعت آن افتیمون تخم کشوث تخم کاسنی بیخ کاسنی اصل السوس از هر یک پانزده درم
تربد سفید بسفایج فستقی از هر یک شش درم برسیاوشان پنج درم گاوزبان پانزده درم
حاشا زوفای خشک کمافیطوس از هر یک چهار درم تخم بادرنجبویه تخم فرنجمشک زرنباد درونج
عقربی سادج هندی بهمن سرخ بهمن سفید سنبل الطیب قاقله صغار از هر یک درم ادویه را انچه
کوفتنی باشد بکوبند و مجموع را یک شبانروز در سرکه انگوری کهنه مقدار هفت رطل بخیسانند
و روز دوم هفت رطل دیگر آب در آن داخل کرده باتش ملایم بجوشانند چون مقدار سه رطل باقی
ماند بپالایند و گلقند آفتابی یکصد و بیست درم و همین مقدار شکر سفید در آن حل کرده مکرر صاف
نمایند و باتش نیم گرم بقوام آورند مقدار مستعمل از وی پانزده درم و در ده روز نفع عظیم ظاهر
گردد سکنجبین افتیمونی منقول از مجربات حکیم ابراهیم قنی ابن حکیم اشرف حکیم محل شاه سلیمان
صنعت آن افتیمون سنا مکی سنبل بجو فستقی پوست بلیله زرد از هر یک دو مثقال و نیم اسطوخودوس
رازیانه تخم شاهتره از هر یک پنج مثقال نیم کوفته یک شیشه سرکه انگوری که تخمینا یک چهار
یک من تبریزی باشد بر روی همه ریخته یک شبانروز بخیسانند پس بجوشانند و صافی نموده یک چهار

بگلاب سیر قند سفید داخل کرده بقوام آورند شربتی از یک اوقیه تا سه اوقیه شراب افتیمون یعنی خمر
افتیمونی به نسخه قدما نافع از برای مالیخولیا و جمیع امراض سوداوی صنعت آن بگیرند افتیمون
یک رطل و در چند کیسه کتان کرده همه کیسها را در چهل رطل عصیر عنبی داخل کرده در خم کنند و سر خم
بگذارند تا برسد پس استعمال نمایند تا دو ثلث رطل قرص افتیمون که آنرا شیاف نیز می شود با
ماء الاصول از برای استیصال قولنج صنعت آن افتیمون اقریطی ده درم تربد سفید مثل
آن سکنجبین پنج درم این اجزا را تمام ده قرص نموده هر روز یک قرص را با این ماء الاصول بنوشند
صنعت آن ماء الاصول پوست بیخ کاسنی نیمکوفته بیست درم تخم کاسنی پنج درم تخم کشوث ده درم
عناب بیست عدد سپستان شانزده عدد و در نسخه دیگر شانزده درم سپست ادویه را در چهار رطل
آب بجوشانند تا بنصف رسد پس بپالایند و در سه شبانه نیز بیاشامند فصل در بیان مطبوخهائی
که اصل و عمود در آنها افتیمون است مطبوخ افتیمون مستعمل در صرع و نسیان
سوداوی باید که بوده باشند متخذ از امثال این ادویه صنعت آن افتیمون اسطوخودوس شاهتره
پوست هلیله کابلی تربد سفید بسفایج لسان الثور مقوی مثل ایارج فیقرا و غاریقون حجر ارمنی
و حجر لاجورد و غذا در ایام نوشیدن این مطبوخ نخود آب گوشت فربه منوبل مقوه مثل
زیره و دارچینی و قرنفل باشد اما فلفل و خردل در غذاهای او باید که نباشد مطبوخ افتیمون
غاریقونی منقول از کامل الصناعه مسهل بلغم و سودا است و نافع است از برای صرع و صداع
حادث بمشارکت رحم و بلین و یدین و بسبب ریاح غلیظه خبیثه فاسده که از ان عضو مرتقی بدماغ
گردد و موجب صداع شود و صرع بهم رسد و اگر در تحت غشا محلل محتقن آید صداع حادث شود صنعت
آن پوست هلیله زرد هفت مثقال پوست هلیله کابلی پنج مثقال هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی
از هر یک [illegible] مثقال مویز منقی بیست دانه آلو بخارائی ده دانه گل گاوزبان کبابه چینی غافث
بادرنجبویه اسطوخودوس از هر یک دو درم بسفایج فستقی یکدرم و نیم تربد موصوف مدبر یکدرم پنج
رطل آب بجوشانند تا یکرطل بماند صافی کنند و ده مثقال افتیمون اقریطی در صره بسته داخل
کرده دو جوش دیگر داده فرود آورده افتیمون را نیکو بمالند و بفشارند و دور کنند و غاریقون
یک مثقال در ان حل کرده سه حصه نمایند و هر روز یک حصه را بنوشند و باید که غاریقون

بعسل مشبع باشند و بجهت صاحبان جنون و مالیخولیا صبر سقوطری نیم مثقال خربق سیاه دو
دانگ اضافه نمایند و جهت اخراج بلغم لزج غلیظ بجای صبر و خربق شحم حنظل دو دانگ اضافه
نمایند مطبوخ افتیمون غاریقونی منقول از جامع ابن الدوله قوی از نسخهٔ کامل الصناعة
صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی از هر یک هفت مثقال هلیله سیاه پنج
مثقال هلیله آمله منقی از هر یک سه مثقال آلوی بخارائی بیست عدد تمر هندی منقی از حب و لیف
هفت مثقال مویز منقی بیست عدد سنای مکی چهار مثقال گل سرخ افسنتین رومی گیاه غافث
و اگر نباشد گل آن چوب ست شکاعی بادآورد از هر یک مثقال اسطوخودوس کمافیطوس
کمادریوس از هر یک دو مثقال گل گاوزبان بادرنجبویه از هر یک سه مثقال قرنفل ساذج هندی
از هر یک یک مثقال تخم فرنجمشک بادرنجبویه از هر یک یکدرم رازیانه انیسون از هر یک
یک مثقال بسفایج فستقی دو مثقال خربق سیاه نیم مثقال تربد سفید مدبر یک مثقال در
شش رطل آب بجوشانند تا ربع بماند افتیمون هفت مثقال داخل کرده فرود آورند و دو ساعت
افتیمون را بمالند تا مطبوخ سرد شود پس بفشارند و دور کنند و مطبوخ را صافی نموده غاریقون
حب سفید صبر سقوطری از هر یک نیم مثقال نمک نفطی الاجوره غیر مغسول از هر یک دو دانگ
شحم حنظل یک دانگ و نیم شکر سفید هفت مثقال مجموع را کوبیده در آن حل کنند و سه حصه نمایند
و هر روز یک حصه را نیم گرم بنوشند و اگر خواهند اخراج صفرا کنند سقمونیای مشوی دو دانگ نیز
داخل نمایند مطبوخ افتیمون مستعمل در سرسام سوداوی از برای اسهال سودا صنعت
آن افتیمون اقریطی شش درم سنای مکی ورق گل سرخ از هر یک چهار درم بنفشه گل نیلوفر اسطوخودوس
از هر یک سه درم تخم کاسنی اصل السوس سیاوشان از هر یک دو درم آلوی سیاه عناب از
هر یک ده دانه گاوزبان شاهتره بادرنجبویه تخم کشوث از هر یک مثقال بدستور مقرر در مطبوخات
بپزند و صافی نموده فلوس خیارشنبر شانزده درم گل قند آفتابی ده درم در آن بالیده مالیدنی
قوی و مرتبه دیگر صافی نموده بچکانند و در آن روغن بادام شیرین بوزن ده درم و نیم گرم
بنوشند و سزاوار آن است که بیاشامند صاحب این علت را در ایام منضج و مسهل
آخر روز جلابی فرا گرفته از شربت گاوزبان یا شربت بادرنجبویه یا گلاب یا عرق بیدمشک

وتخم ریحان وتخم بالنگو یا بسرزه وتخم فرنجمشک و بیاشامند در روز مسهل آخر و ترنجبین یا نبات
محلول در گلاب و عرق گاوزبان با تخم ریحان وتخم بالنگو مطبوخ افتیمون مسهل سودا
است و نافع است از برای دوار و سدر سوداوی و چون آشامیده شود بعد از نضج
تام و نیز نافع است از برای مالیخولیا صنعت آن پوست هلیله زرد ده درم پوست هلیله
کابلی هلیله سیاه شاهتره کشنیز خشک از هر یک چهار درم بسفایج فستقی پوست تراشیده
نیمکوفته سه درم تربد سفید مدبر دو درم مویز منقی از حب ده درم آلوی سیاه ده عدد افتیمون
پانزده درم افتیمون را در پارچه کتانی بسته ادویه را بدستور مقرر طبخ نموده و در آخر افتیمون را
دران اندازند و دو یک را فرو آورده کیسه را در آن بمالند تا تمام قوت افتیمون برآید و چون مطبوخ
سرد شود کیسه افشرده دور کنند و مطبوخ را صاف نموده صبر سقوطری زرد یکدرم دران
حل کرده نیمگرم بنوشند مطبوخ افتیمون دیگر نافع از برای مالیخولیای حادث از احتراق صفرا
و مالیخولیای مراقی حادث از حرارت صنعت آن عناب پانزده دانه سپستان بیست دانه آلوی
سیاه فربه هفت دانه تمر هندی منقی از حب و لیف ده درم گل نیلوفر سه عدد گل بنفشه پنجدرم
سنا مکی پوست هلیله از هر یک پنجدرم تخم کاسنی یک مثقال هلیله سیاه زرشک منقی تخم خطمی
سفید از هر یک چهار درم بسفایج فستقی پوست تراشیده مرضوض شش درم افتیمون از
چهار درم تا هفت درم بدستور مقرر طبخ نمایند و بپالایند بر روی ترنجبین خراسانی پاک کرده
بیست درم فلوس خیارشنبر پانزده درم و بمالند و بپالایند و روغن بادام شیرین و ریوند چینی
سوده از هر یک یکدرم داخل کرده بنوشند مطبوخ افتیمون دیگر که زیاده است نفعش از برای
مالیخولیای حادث از سودای محترق از صفرا صنعت آن پوست هلیله زرد ده درم پوست
هلیله کابلی پنجدرم بسفایج فستقی پوست تراشیده نیمکوفته سه درم اسطوخودوس گل بنفشه از هر
یک چهار درم افتیمون شش درم پوست هلیله زرد و کابلی و بسفایج را در شش رطل آب بپزند تا بیک
رطل و نیم رسد پس اسطوخودوس و بنفشه را داخل کرده باز جوش دهند تا بیک رطل رسد
پس افتیمون را در کیسه کتانی کرده سر آن را بسته دران اندازند و جوش دیگر داده فرود
آورند و کیسه را خوب بمالند تا شیره و قوتش برآید پس بمالند کیسه را و افشارند و دور کنند مطبوخ

را صافی نموده اول مرتبه غاریقون سفید دو ثلث درمی صبر سقوطری یک درم نمک هندی
نیم درم خربق سیاه ربع درمی کوفته بیخته بجلاب سکری سرشته حب ساخته فرو برند و بعد از دو ساعت
مطبوخ را نیم گرم بنوشند و این مطبوخ و حب تمهل بلیغ از مطبوخ منسوب است به محمد بن زکریا و گفته
که نیز او را آن است که آشامیده شود مطبوخ و حب بعد از نضج ماده و بعد از آشامیدن
آن سه روز استراحت کرده شود و درین سه روز مفرحات و مرکبات تناول نمایند و بعد از ان
مطبوخ و حب استعمال نمایند و باز سه روز استراحت نموده مفرحات و مرطبات استعمال نمایند و باز مطبوخ
و حب را بکار برند و بهمین دستور تا قلع ماده بکلی شود مطبوخ افتیمونی دیگر نافع از برای مالیخولیای
حادث از اخلاط سوداوی حقیقی مایل به برودت یا حادث از سودای بلغمی صنعت آن هلیله سیاه
ده درم بسفایج فستقی پوست تراشیده مرضوض پنج درم سنا مکی هفت درم تربد سفید تراشیده
مدبر چهار درم اسطوخودوس ده درم مویز طائفی دانه بیرون کرده افتیمون از هر یک ده
درم مجموع را در سه رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد پس افتیمون را در کیسه کتانی کرده
دران اندازند و دو جوش دیگر داده فرود آورند و کیسه را بهم بمالند که قوت افتیمون دران بر آید
و زمانیکه مطبوخ سرد شود کیسه را فشرده دور کنند و مطبوخ را گرم کرده صافی نموده سه ساعت
قبل از نوشیدن مطبوخ حب مذکور و در نسخه قبل آب گرم بخورانند و بعد از سه ساعت مطبوخ
را نیم گرم بنوشند مطبوخ افتیمونی دیگر اسهال سودا کند صنعت آن هلیله سیاه هندی
پوست هلیله زرد از هر یک ده درم شاهتره هفت درم سنا سه درم افسنتین ده درم بسفایج
فستقی تربد سفید مدبر مرضوض حشیش غافث برگ شاه سفرم تخم بادرنجبویه تخم فرنجمشک
تخم گاوزبان گل افتیطوس اسطوخودوس از هر یک دو درم خربق سیاه مرضوض نیم درم مویز منقی
از حب بیست درم مجموع را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل و ربعی رسد پس داخل کنند دران
افتیمون کوبیده چهار درم و از آتش فرود آورده بمالند و صافی نموده بنوشند از ان
دو ثلث رطلی پس اگر قی شود تتمه را بنوشند و باید که قبل از آشامیدن مطبوخ به دو ساعت
حب بخورد در نسخه محمد　موسی بن زکریا افزود به برند باضافه یکدرم لاجورد مغسول مطبوخ
افتیمونی دیگر که نفع آن از برای مالیخولیای حادث از احتراق صفرا زیاده است از سائر

اقسام آن صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یک چهار درم بسفایج
فستقی سه درم تربد سفید مدبر خوص و دو درم مویز طائفی استه بیرون آورده سه درم آلوی
سیاه قریه فارسی ده دانه افتیمون اقریطی پانزده درم بدستور مقرر طبخ نموده صافی نمایند و اول
مرتبه حب مذکور در مطبوخ افتیمون محمد بن زکریا را فرو برند و بعد از سه ساعت مطبوخ
را بنوشند مطبوخ افتیمون دیگر نافع از برای جمیع اقسام مالیخولیا صنعت آن پوست
هلیله کابلی اسطوخودوس افتیمون از هر یک ده درم بسفایج فستقی پوست اشیدنیم کوفته پنج درم
تربد سفید مدبر چهار درم مویز طائفی استه بیرون آورده ده درم و در نسخه این مطبوخ سنای مکی
هفت درم داخل است بدستور مقرر طبخ نموده صافی نمایند و پیش از آشامیدن مطبوخ
بساعت حب مذکور و در نسخه محمد بن زکریا را فرو برند و بعد از سه ساعت مطبوخ را
بنوشند مطبوخ افتیمونی مستعمل در مالیخولیای حادث از احتراق خون یا از احتباس خونیکه
معتاد بود جریان آن چون حیض و خون بواسیر هرگاه آشامیده شود و بعد از فصد اکحل
یا بعد از فصد باسلیق یا بعد از فصد صافن اگر سبب احتباس طمث و احتباس خون
بواسیر باشد صنعت آن افتیمون اقریطی ده درم پوست هلیله زرد پوست هلیله
کابلی اسطوخودوس منقی از هر یک دو درم بسفایج فستقی شاهتره سنای مکی از هر یک پنج
درم اجزا را سوای افتیمون در سه رطل آب بپزند تا بیک رطل رسد پس افتیمون را در آن
اندازند و دو جوش یکدو داده فرود آورند و کیسه افتیمون را متصل بالند تا شیره و قوتش
بیرون آید و چون مطبوخ سرد شود کیسه را بفشارند و دور کنند و مطبوخ را صافی نموده
بشکر سفید شیرین کرده بیاشامند و گاهی سرد ارد و این مطبوخ میکنند هرگاه سودا غلیظ یا شده
و بوده باشد محترق از دم بلغمی یکدرم غاریقون سفید دو درم تربد سفید بروغن بادام
شیرین چرب نموده دو درم صبر سقوطری و نیم گرم بنوشند و اگر خواسته باشند اجزای
سرد ارد را کوفته بجلاب سکری سرشته حب ساخته اول مرتبه فرو برند و بعد از دو ساعت
مطبوخ را بنوشند مطبوخ افتیمون مسیحی نافع از برای مالیخولیای دموی صنعت
آن افتیمون بنفشه پوست هلیله زرد از هر یک چهار درم جوشانیده صافی نموده بیاشامند

مطبوخ افتیمون که اخراج سودا کند و نافع است از برای مالیخولیا و نیز نافع است از
برای قوبا و جرب و بهق اسود صنعت آن هلیله سیاه اسطوخودوس مویز طائفی استه
بیرون آورده افتیمون اقریطی از هر یک ده درم بسفایج فستقی پوست تراشیده مرضوض
سنا مکی از هر یک شش درم تربد سفید مدبر چهار درم مجموع را سوای افتیمون در سه رطل
آب بجوشانند تا بیک رطل رسد پس افتیمون را انداخته یک جوش دیگر داده فرود آورند
و بمالند تا شیره و قوتش بیرون آید پس کیسه افتیمون را افشارند و دور کنند و مطبوخ را گرم
کرده صافی نمایند پس بگیرند غاریقون سفید دو ثلث درمی نمک هندی نیم درم خربق سیاه
ربع درمی کوفته بیخته حب ساخته اول مرتبه فرو برند و بعد از سه ساعت مطبوخ را بیاشامند
و اگر خوف از غائله خربق باشد آن را دور کرده عوض آن لاجورد و حجر ارمنی داخل نمایند **مطبوخ**
افتیمون دیگر نافع از برای مالیخولیا و جمیع امراض سوداوی مانند جرب و قوبا و بهق اسود و سعفه
و جذام و آتشک و جنون صنعت آن هلیله سیاه ده درم بسفایج فستقی پنج درم سنا مکی
اسطوخودوس از هر یک هفت درم ورق گل سرخ چهار درم گاوزبان بادرنجبویه از هر یک
سه درم افسنتین رازیانه از هر یک دو درم تربد سفید مدبر یک درم زنجبیل نیم درم بدستور
مقرر جوشانیده در آخر افتیمون اقریطی هفت درم در کیسه کتانی کرده سر آن را بسته در آن
انداخته فرود آورده کیسه افتیمون را و ایضاً بمالند تا تمام قوت و شیره آن بیرون آید پس
کیسه را فشرده دور کنند و مطبوخ را صافی نموده بگیرند خربق اسود غاریقون هر یک سفید لاجورد
مغسول نمک نفطی از هر یک دو دانگ و اگر خواسته باشند اقوی شود بیفزایند بر این
اجزا صبر سقوطری شحم حنظل از هر یک دو دانگ اجزا کوفته بجلاب شکری حب ساخته پیش از
مطبوخ بدو ساعت فرو برند و بعد از آن مطبوخ را بیاشامند **مطبوخ افتیمون** دیگر
صنعت آن پوست هلیله کابلی نیم کوفته اسطوخودوس مویز منقی از هر یک چهار درم بسفایج
فستقی سه درم تربد سفید مدبر نیم درم زنجبیل یک دانگ افتیمون اقریطی چهار درم بدستور
مقرر طبخ نموده صافی کرده بنوشند **مطبوخ** افتیمون دیگر مسهل سودا و بلغم و صفرای
محترق و نافع است از برای وسواس سوداوی و مالیخولیا و جنون و سائر امراض سوداوی

صنعت آن پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یک هشت درم پوست هلیله
آمله منقی از هر یک پنجدرم مویز طائفی منقی از حب ده درم آلوی سیاه ده دانه گاوزبان
بادرنجبویه حشیش غافث اسطوخودوس از هر یک چهار درم بسفایج فستقی پوست تراشیده شکوفه
سه درم مجموع را در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل و ثلث رطلی باقی ماند پس بگیرند
افتیمون پانزده درم و در پارچه کتانی ببندند و در آن اندازند و فرود آورند و کیسه را در هم
بمالند پس چون قوتش برآید کیسه را افشرده دور کنند و مطبوخ را صاف نموده اضافه آن نمایند
یکدرم غاریقون منخول و بیاشامند مطبوخ افتیمون دیگر اخراج سودای محترق از
تمام بدن کند و نافع است از برای مالیخولیای حادث از آن صنعت آن رازیانه افتیمون
از هر یک یکدرم هلیله سیاه پوست هلیله کابلی از هر یک دو درم پوست هلیله آمله از هر
یک چهار درم آلوی سیاه بیست دانه تمر هندی منقی از حب و لیف ده درم مویز طائفی
منقی از عجم بیست درم افسنتین رومی برگ غافث گاوزبان بادرنجبویه تخم بادرنجبویه تخم کشوث
از هر یک چهار درم سنا هفت درم ورق گل سرخ پنجدرم اسطوخودوس کمافیطوس
بسفایج فستقی از هر یک دو درم سازج هندی قرنفل از هر یک یکدرم اجزا را نیم کوفته
است نیم کوفته در سه رطل آب بخیسانند پس بجوشانند تا یک رطل و نیم بماند پس شش درم
افتیمون را در کیسه کتانی کرده سر آن را بسته در مطبوخ اندازند و یک جوش داده
فرود آورند و دو ساعت کیسه را بمالند تا تمام قوتش به مطبوخ باز داده شود و شیره اش برآید پس
کیسه افشرده دور کنند و مطبوخ را صاف نموده غاریقون سفید صبر سقوطری لاجورد مغسول
از هر یک دو دانگ شحم حنظل یکدانگ و نیم کوفته بیخته بجلاب شکری سرشته حبها ساخته پیش
از آشامیدن دو ساعت فرو برند و سحر مطبوخ را با شکر سفید و یا ترنجبین شیرین کرده
بیاشامند مطبوخ افتیمون دیگر مسهل سودای محترق از صفرا و بلغم و نافع است از برای
امراض سوداویه خصوص مالیخولیا و وسواس سوداوی صنعت آن بنفشه گاوزبان
گل نیلوفر شاهتره بادرنجبویه اسطوخودوس بسیاوشان از هر یک دو درم بسفایج فستقی
اصل السوس پوست بیخ رازیانه از هر یک دو درم ورق گل سرخ چهار درم سنا مکی

هفت درم پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد هلیله سیاه هندی از هریک پنج درم مویز
طائفی منقی از حب پستان از هریک سی عدد مجموع را در سه رطل آب بجوشانند تا نصف
رسد پس بگیرند افتیمون پنجدرم و در کیسه کتانی کرده محکم سر آن را ببندند و در مطبوخ انداخته
بعد از لمحه مطبوخ را فرود آورده و کیسه افتیمون را دایم بمالند تا تمام قوتش بمطبوخ آید
و شیره اش برآید پس کیسه را فشرده دور کنند و مطبوخ را گرم کرده بر روی فلوس خیارشنبر
و ترنجبین و گلقند آفتابی از هریک پانزده درم صافی نموده بمالند و بپالایند و دو درم روغن
بادام شیرین داخل کرده نیم گرم بنوشند مطبوخ افتیمون بجهت مالیخولیا و امراض
سوداوی را نافع است صنعت آن افتیمون در کتان بسته پوست هلیله زرد پوست هلیله
کابلی اسطوخودوس مویز منقی از حب آن از هریک چهار درم بسفایج فستقی شش درم تربد سفید بریان نیم
درم زنجبیل یک دانگ سنای مکی پنجدرم مجموع را سوای افتیمون در دو رطل آب بجوشانند
تا دو حصه برود و یک حصه بماند پس افتیمون را در آن اندازند و یک جوش دیگر داده
فرود آورند و صره افتیمون را دایم بمالند تا تمام قوتش بمطبوخ باز داده شود پس فشرده
دور کنند و مطبوخ را صافی نموده نیم گرم بنوشند مطبوخ افتیمون که سید اسمعیل
در ذخیره در باب مالیخولیا ذکر کرده صنعت آن افتیمون پوست هلیله کابلی اسطوخودوس
مویز منقی از هریک ده درم بسفایج فستقی پنجدرم تربد سفید بریان چهار درم و گاهی
از برای تقویت اسهال آن سنای مکی هفت درم داخل کرده میشود مجموع را در یک
و نیم من آب بجوشانند تا نیم من بماند صافی نموده مقدار شربت بعهده معالج است
مطبوخ افتیمون و افسنتین نافع از برای مالیخولیای مراقیه صنعت آن گاوزبان بادرنجبویه
افتیمون افسنتین رومی از هریک قدر حاجت بگیرند بدستور مقرر و بر روی فلوس
خیارشنبر مقدار بیست درم صافی نموده بمالند بقوت و بپالایند و یک مثقال روغن
بادام شیرین داخل کرده نیم گرم بنوشند مطبوخ افسنتین به نسخه دیگر اقوی از اول
در نفع از برای مالیخولیای مراقی صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله
کابلی افسنتین رومی از هریک ده درم تربد سفید بریان پنجدرم آلوی سیاه پانزده عدد

قنطوریون هندی منقی از حب و لیف ده درم همه را در دو رطل آب بجوشانند تا بیک رطل
رسد پس بگیرند افتیمون دو درم و در پارچه کتان بسته در آن اندازند و جوشی دیگر
داده فرود آورند و صره افتیمون را بمالند تا تمام قوتش بمطبوخ آید پس بفشارند و دور کنند
و مطبوخ را گرم کرده بر روی فلوس خیارشنبر ده مثقال ترنجبین پاک کرده پانزده مثقال
صافی نموده بمالند بقوت و بپالایند و دو درم روغن بادام شیرین داخل کرده بنوشند
مطبوخ افتیمون با غاریقون مستعمل در استفراغ ماده مالیخولیا وقتیکه سبب آن سوداء
متمکن در بدن باشد بعد از نضج ماده آن صنعت آن پوست هلیله زرد ده درم پوست
هلیله کابلی هلیله سیاه و پوست بلیله آمله منقی از هر یک هفت درم مویز سرخ منقی از
عجم ده درم آلوی سیاه ده دانه گاوزبان بادرنجبویه برگ غافت اسطوخودوس از
هر یک چهار درم بسفایج فستقی سه درم مجموع را در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل و ثلث
رطل بماند پس بگیرند پانزده درم افتیمون و در پارچه کتانی کرده در آن اندازند و فرود
آورده کیسه افتیمون را دائم بمالند تا تمام قوت آن بمطبوخ برآید پس کیسه را بفشارند
و دور کنند و مطبوخ را گرم نموده بمالند و صاف نمایند غاریقون سفید یک درم داخل کرده
نیم گرم بیاشامند مطبوخ افتیمون فواکهی اسهال اخلاط سوخته کند و نافع است
از برای مالیخولیا از سوداء محترق از صفرا و خون صنعت آن پوست هلیله زرد
هلیله سیاه از هر یک ده درم آلوی سیاه ده دانه عناب پانزده دانه مویز منقی از عجم دو
استار تمر هندی منقی از حب و لیف ده درم شاهتره چهار درم بسفایج فستقی بنفشه افتیمون
استارون افسنتین رومی سنامکی از هر یک ده درم بدستور مقرر جوشانیده صافی نموده
و بر روی ترنجبین پاک کرده و استار فلوس خیارشنبر پانزده مثقال ریخته بمالند و
بپالایند و بچکانند بر آن یک مثقال روغن بادام شیرین و بیاشامند و اگر اراده تقویت
اسهال آن باشد باید که قبل از این مطبوخ بدو ساعت حبی که فرا گرفته باشند از
غاریقون نیم درم تربد سفید صبر ایارج فیقرا از هر یک مثقال کثیرا یک دانگ
فرو برند و بعد از آن مطبوخ را در سحر نیم گرم بنوشند مطبوخ افتیمون دیگر

مسهل سودای محترق و از بلغم است و مزیل مالیخولیای حادث از آن صنعت آن پوست
هلیلهٔ کابلی شاهتره مویز منقی از حب بسفایج فستقی سنای مکی افتیمون از هر یک بقدر حاجت
جوشانیده صافی نموده شکر سرخ بیست درم دران حل کرده تربد سفید خراشیده بروغن
بادام شیرین چرب نموده غاریقون سفید از هر یک یک درم کوفته بران پاشیده
بنوشند مطبوخ افتیمون بنسخهٔ سید مظفر الدین شفائی صفرای سوخته و بلغم و سودا را
دفع کند و امراض سودا را نافع باشد صنعت آن سنای مکی هشت درم گل سرخ چهار درم
افتیمون در کتان بسته پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه از هر یک پنج درم بسفایج فستقی اصل السوس
رازیانه از هر یک شش درم اسطوخودوس پرسیاوشان شاهتره گاوزبان بادرنجبویه بنفشه نیلوفر
از هر یک سه درم مویز سرخ منقی سپستان از هر یک سی دانه در سه رطل آب بجوشانند تا بنیمه
آید و صاف کرده گلقند آفتابی ده درم مغز خیارشنبر روغن گاو چرب نموده ترنجبین از
هر یک پنج درم دران حل کرده بنوشند مطبوخ افتیمون نافع از برای قطرب و مالیخولیا
و داء الکلب و جمیع اقسام جنون و وسواس و جمیع امراض سوداوی و چون در اقسام آن
نوشیده شود بعد از فصد و این مطبوخ مسهل اخلاط محترقه است صنعت آن سنای مکی
هفت درم گل بنفشه خشخاش گل نیلوفر تخم کاسنی نیم کوفته از هر یک چهار درم گاوزبان بادرنجبویه
از هر یک سه درم پوست هلیلهٔ زرد و پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه از هر یک هفت درم پوست
بلیلهٔ آملهٔ منقی بسفایج فستقی پوست تراشیده همه را نیم کوفته اسطوخودوس از هر یک درم
تربد سفید بد برده دو درم اصل السوس پوست تراشیده سه درم تخم کشوث شاهتره از هر
یک سه درم گل سرخ منزوع الاقماع افتیمون از هر یک هفت درم مویز منقی از حب ده
درم مجموع را سوای افتیمون در شش رطل آب بپزند تا بدو رطل برسد صافی نموده
پس افتیمون در کتان بسته دران اندازند و یک جوش دیگر داده فرود آورند و بگذارند
تا گرمی آن ساکن باشد پس کیسهٔ افتیمون را نیکو بمالند تا قوتش تمام بیرون آید پس
آن را بقوت تمام بیفشارند و دور کنند و مطبوخ را صافی نموده گرم کرده بر روی مغز فلوس
خیارشنبر و ترنجبین و ترهندی از هر یک بیست درم ریخته بمالند و بخورند و مسهل النضج

بیالایند بچکانند بران وزن یک مثقال روغن بادام شیرین وهم گرم بیاشامند
مطبوخ افتیمون که مخرج سوداست دیگر است از برای مالیخولیا وقوبا وجرب وبهق
اسود وسائر امراض سوداویه صنعت آن هلیله سیاه اسطوخودوس مویز منقی از حب افتیمون
از هر یک ده درم بسفایج فستقی پنجدرم سنا مکی هفت درم تربد سفید چهار درم مجموع را سوای
افتیمون در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل رسد پس صافی نموده بجوشانند ودران افتیمون
ویکشب بگذارند وروز دیگر صبح بمالند ومرتبه دیگر صافی نموده تقویت آن نمایند باین ادویه
غاریقون سفید دو ثلث درمی صبر سقوطری ربع درم نمک هندی نیم درم خربق سیاه
ربع درمی کوفته بجلاب سکری سرشته پیش از مطبوخ یکساعت فرو برند وبعد از سه
ساعت یک رطل مطبوخ را بنوشند واگر خوف از غائله خربق اسود باشد اصلا
داخل نکنند یا قائم مقام آن حجر ارمنی داخل کنند مطبوخ افتیمون دیگر نافع از برای
مالیخولیای حادث از مداومت شرب خمر صنعت آن افتیمون چهار مثقال گل گاوزبان
گل بنفشه اصل السوس بادرنجبویه غنچه گل سرخ سنامکی از هر یک دو مثقال مویز منقی
بیست دانه ادویه سوای افتیمون در دو رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند صافی نموده
افتیمون را در کیسه کتان نازکی بسته دران اندازند ویکشب بگذارند وصبح گرم نمایند
چنانچه بجوش نیاید وکیسه را مالیده بفشارند ودور کرده ترنجبین یا شکر هر کدام که باشد پانزده
مثقال داخل کرده بنوشند مطبوخ افتیمون دیگر از برای اسهال سودا مستعمل در
صداع سوداوی بعد از نضج ماده صنعت آن افتیمون بسفایج فستقی اسطوخودوس
بادرنجبویه شاهتره از هر یک چهار درم مویز منقی بیست دانه جوشانیده فلوس خیارشنبر ترنجبین
از هر یک ده مثقال دران داخل کرده صافی نموده روغن بادام شیرین یکدرم بران
بچکانیده اول مرتبه لاجورد مغسول دو دانگ بجلاب سکری سرشته حب ساخته فرو برند
وبعد از ان مطبوخ را بنوشند مطبوخ افتیمون قوی النفع از برای اسهال
بلغم وسودا مستعمل در صداع حادث از اخلاط غلیظه بلغمیه وسوداویه صنعت آن افتیمون
هفت درم مویز منقی بیست عدد دو رطل آب بپزند تا به ثلث رسد صافی نموده چهار درم

ایارج ارکاغانیس و یکدرم نمک طعام دران حل کرده بنوشند مطبوخ افتیمون قلمی فرموده اند که از افراح سید الحکما و استاذ الاطبا میر محمد ہادی والد ماجد فقیر ست قدس سره مسهل سوداء و اخلاط مرہ محترقہ و نافع از برای جمیع امراض سوداویہ مانند مالیخولیا و سوداء و جنون و صرع سوداوی و غیر آنها صنعت آن افتیمون در کیسهٔ کتان بسته سنائکی از ہر یک ہفت درم گاؤزبان شاہترہ بسفایج فستقی پوست ترنج شیدہ بنکوفتہ اسطوخودوس عود الصلیب قنطوریون و قیق بادرنجبویہ گل بنفشہ گل نیلوفر عنب الثعلب برسیاوشان پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان اصل السوس تخم کاسنی تخم خیارین تخم خربزہ پوست ہلیلہ زرد پوست ہلیلہ کابلی ہلیلہ سیاہ گل سرخ منزوع الاقماع از ہر یک دو مثقال عناب دہ دانہ سپستان بست دانه اجزا را انچه کوفتنی ہست نیم کوفته مجموع را سوای افتیمون در سه رطل آب بجوشانند آنقدر که یکصد درم آب باقی ماند صافی نموده صرهٔ افتیمون را در حالتیکه مطبوخ گرم باشد دران اندازند و یک شب بگذارند و صبح صره را نیکو بمالند و بفشارند و دور کنند و مطبوخ را نیمگرم نموده فلوس خیارشنبر ترنجبین از ہر یک دوازده مثقال شیر خشت خراسانی گلقند سکری آفتابی از ہر یک ده مثقال دران حل کرده صافی نموده روغن بادام شیرین یکمثقال بران چکانیده بنوشند و اگر خواہند که در اسہال قوی باشد وقت خواب حب لاجورد یکمثقال سوده بروغن بادام شیرین یک مثقال چرب نموده بمعجون نجاح دو مثقال سرشته حب ساخته بورق نقره پیچیده با آب گرم فرو برند و صبح مطبوخ را بنوشند و غذا وقت ظہر نخود آب یا ہریسه شوربا و شب قلیه پلاو باشد مطبوخ افتیمون که بعد از نضج ماده اسہال آن نافع ست از برای صداع سوداوی صنعت آن افتیمون اقریطی گاؤزبان شاہترہ بسفایج فستقی بادرنجبویہ اسطوخودوس ہلیلہ سیاہ از ہر یک مثقال سنائکی چہار مثقال مویز منقی بست دانه افتیمون را در صرهٔ کتان بسته نگاه دارند و باقی ادویه را در دو رطل و نیم آب بجوشانند تا ثلث بماند صرهٔ افتیمون را دران انداخته بمالند و فرود آورده مستعمل صره را بمالند تا سرد شود پس صره را فشرده دور کنند و مطبوخ را باز گرم کرده بر روی فلوس خیارشنبر و ترنجبین پاک کرده از ہر یک پانزده

مثقال کرده بمالند تا تمام شیره خیار شنبر جدا شود پس بپالایند و یک مثقال روغن بادام
شیرین اول مرتبه لاجورد مغسول دو دانگ بجلاب شکری سرشته حب ساخته فرو برند و از عقب
آن مطبوخ نیمگرم بنوشند نقوع افتیمون منقول از قدمای اطبا مسهل مره سودا است
در نهایت قوت بی ضرری که موجب ضعف شود صنعت آن بگیرند تخم افتیمون ده درم
در پارچه کتانی بسته در دو ثلث رطلی شراب انگوری یکشب بخیسانند و صبح کیسه را
بمالند و فشرده دور نمایند و شراب صافی نموده با هر یکی از شراب بنفشه و شراب ریباس مکرر
یک اوقیه و روغن بادام شیرین یکدرم بیاشامند و غذا قلیه و شوربای گوشت جوان مرغ
باشد و انطاکی از قدما چنین نقل کرده که بگیرند یک رطل تخم افتیمون را در سی رطل شراب
انگوری بخیسانند و بگذارند تا چهل روز بگذرد پس هر روز دو ثلث رطلی از آن بنوشند
و این نسخه انطاکی بهتر است ماء الجبن افتیمونی بدستور قدما بدانکه قدمای اطبا
در کتب خود قلمی نموده اند که چون یکهفته هر روز ده درم افتیمون را در نیم رطل شیر بز
تازه دوشیده یکشب بخیسانند و صبح بمالند و بفشارند و صافی نموده پانزده مثقال
سکنجبین صادق الحموضه داخل کرده چون بریده شود در کرباسی اندازند تا تمام آب
آن بچکد پس آنرا بنوشند جهت رفع خفقان و مالیخولیا و جنون و امراض سوداوی
و تشنج نهایت مفید و مجرب است و نیز نافع است از برای صداع سوداوی **فصل در**
معاجینی که اصل و عمود در آنها افتیمون است ✤ **معجون افتیمون** یکی
این معجون آنکه از نجا شعه بجهت یحیی برمکی تالیف نموده نافع است از برای مالیخولیا
و سودا و قرع صنعت آن افتیمون اسطوخودوس از هر یک ده درم و در نسخه دیگر
افتیمون پانزده درم است هلیله سیاه هندی بیست درم خربق سیاه حرمل گاوزبان
شاهسفرم از هر یک پنجدرم قرنفل دو درم بادرنجبویه پوست زرد اترج فرنجمشک از
هر یک درم خربق سفید سنگ اصلی از هر یک یکدرم و در نسخه دیگر بجای خربق سفید
و سنگ اصلی جوز بوا و سنگ المسک بهمان وزن است مجموع را کوفته بیخته و عسل
مصفی معجون سازند شربتی دو مثقال معجون افتیمون رازی نافع از برای

مالیخولیای سوداوی صنعت آن افتیمون ده درم کوفته در سی درم مویز منقی بسرشند و بکوبند و
هر روز پنج درم تا ده درم تناول نمایند معجون افتیمون سودا و بلغم و فضول لطیفه را از بدن
و دماغ پاک کند و مالیخولیا و جنون و بیهوشی و نسیان را مفید است صنعت آن افتیمون
غاریقون سفید بسفایج فستقی سنا مکی تربد سفید از هر یک پنج درم اسطوخودوس بسان
الفور از هر یک سه درم بادرنجبویه برنگ کابلی مقشر و بخشش حجر ارمنی لاجورد از هر یک دو
درم خربق سیاه یک درم مجموع را کوفته بیخته بعسل مصفی بسرشند شربتی هفت درم تا ده درم است

فصل در بیان مغلی ها که اصل عمده در آنها افتیمون است

مغلی
افتیمون نافع از برای مالیخولیای مراقیه هرگاه مزاج بسیار گرم نباشد صنعت آن گاوزبان
بادرنجبویه افسنتین رومی از هر یک دو درم جوشانیده در آخر سه درم افتیمون را در صره کتان
بسته در آن اندازند و فرود آورده کیسه را بمالند و بفشارند و دور کنند و مغلی را گرم کرده بر روی
فلوس خیارشنبر بیست درم صافی نموده روغن بادام شیرین یک مثقال داخل کرده نیم گرم بنوشند

مغلی افتیمون مستعمل در صداع سوداوی از برای نضج ماده سودا که چند روز صبح
بنوشند تا آنکه نضج در قاروره ظاهر شود پس مسهلات مناسبه اسهال سودا نمایند صنعت آن
افتیمون در صره کتان بسته گاوزبان بسفایج فستقی شاهتره اسطوخودوس بادرنجبویه از هر یک
دو مثقال مویز منقی بیست عدد آلوی سیاه بزرگ دانه بیست دانه شب در یک رطل آب بخیسانند
و صبح بجوشانند و بعد راسوای افتیمون تا آب به نصف رسد بر روی افتیمون صافی نموده
شب بگذارند و صبح نیم گرم نموده کیسه را نیکو بمالند و بفشارند و دور کنند و ترنجبین خراسانی
پانزده مثقال در آن حل کرده صافی نموده نیم گرم بنوشند چند روز بر این مداومت نمایند

افربیون بفتح الف و فتح فا و سکون رای مهمله و کسر بای موحده و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون
واو و نون آن را ابربیون و افربیون و فربیون نیز گویند و برومی افنلین بدو نون و بین
نونین یای مثناة تحتانیه و بعربی اکل نفسه و قاتل نفسه و نیز بعربی حافظ النحل و حافظ
الاطفال و کرش النمر و بیونانی خالاش و ناکوب نیز گویند و نزد اکثر لبن السود البنانه
اسم ... افربیون است و آن صمغی است خاکستری رنگ مائل بزردی با طعم و بوی تند

ونبات آن شبیه بکاهو کاسنی شیردار و آن دو قسم است قسمی از آن برگ آن سفید و نبات آن با شعبها
و خارناک است و قسمی از آن برگش سیاه و خارش تندتر و باریکتر و شیر آن بیشتر و از بلاد لیبیه و
حبش و سودان خیزد و بسبب شدت حدت بوی تیز آن اهل آن بلاد از دور در زیر نبات آن
شکنبه گوسفند را آویخته و ظرفی افگنده کرده میگذارند و بعد از آن از دور حربه مانند نیزه و
غیر آن بآن میرسانند تا حدت بوی آن بمشام نرسد پس شقه یافته شیر بسیاری از آن فرو
ریخته در شکنبه جمع میشود و خشک گردیده استعمال می نمایند و بهترین آن صاف تازه خاکستری رنگ
مائل بزردی تند بوی با حدت و تیزی که چون بر زبان بگذارند زبان را بگزد و تا مدتی لذع
آن باقی ماند و هر چند تند بوتر و تیزتر باشد بهتر و تازه تر است و زود در آب و روغن
زیت گداخته شود و سیاه رنگ آن متهلهل باشد و کهنه آن سرخ رنگ اشقر که زود گداخته
نشود و بو و تندی و لذع آن کم می باشد و مغشوش آن که با انزروت و صمغ بیامیزند و
نیست در او صفات مذکوره از حدت و لذع و زود گداختن و تغییر ها و گویند اگر بخار آن در وقت
گرفتن و جمع نمودن بهبا برسد میریزاند لهذا بپاید که در آن وقت دهان را به بندند و
اول کسیکه پی برده باین صمغ نوباس ملک لوبیه است و آن گرم و خشک است تا اول
درجه چهارم و بعضی خشک در درجه سوم گفته اند و قوت آن تا چهار سال باقی می ماند
و بعد از آن ضعیف میگردد و تا ده سال باطل میشود و جالی و ملطف و محرق و حاد و هر چند
تازه تر باشد اوصاف مذکوره در آن بیشتر است حتی آنکه از جملهست که حادترین صمغها
است زیاده است مسهل بلغم لزج و زرد آب و منقی فضول بلغمیه از اعصاب و باد و مناسب
جهت لقوه و قولنج و سستی کرده و استسقا و سپرز و عرق النساء و مفاصل و دفع ضرر سموم
و درد رگ و کمر که از بلغم باشد بنهایت نافع و شرب آن مسقط جنین و فرزجه آن باعث
بهم آمدن فم رحم و مانع سقوط جنین و اکتحال آن با عسل جهت نزول آب سفید و حدت
و حمرت و سوزش آن در چشم مدت مدید می ماند و سعوط آن با آب چغندر جهت سبل
و دمعه و حمرت چشم و تنقیه دماغ و ضماد آن بر استخوان باعث تقشر آن و باید که محافظت نمایند
استخوان را از آن و طلای آن دافع گوشت زیاده زخمها و بر زخم سگ دیوانه گزیده و لذع

هوام واقع است آن با روغنها جهت فالج ولقوه وخدر وامراض عصبیه ودرد مفاصل
وبا زعفران وافیون جهت تسکین الم اورام ضربان مفید وحمول آن بقدر یکحبه یا دو حبه
در ادرار حیض محتبس مجرب واگر احداث سوزش نماید روغن گل سرخ رافع آنست ویکحبه
آن با سساییم باشد فرزجه آن در اعانت بر حمل وتضییق فرج وتقویت رحم ودفع
بدبوی آن نافع ومضرت است از برای اصحاب مزاج گرم وکسیکه بر مزاج او خون غالب باشد
سزاوار نیست که تنهای خورده شود ومضر امعای سفلی است ومصلح آن مقل ازرق و
ورب السوس وافاویه مانند دارچینی سنبل الطیب وسلیخه وکتیرا وصمغ عربی وروغن بادام
شیرین است وگویند مضر بانثیین است ومصلح آن روغن گل ومضر برحم وبهم آورنده فم
آن بحدیکه ادویه مسقطه جنین نتوانند اسقاط آن نمود وقدر شربتش دو قیراط وبدلش
در استسقا مازریون است ودر قولنج بوزن آن تا دوچند جند بیدستر وقسم سیاه آن قتال
واین مؤلف گوید اگر فرفیون والیون را در شیشه کنند هریک دیگری را افنای گرداند چنانچه
از هیچ کدام اثری باقی نماند وبعضی گفته اند که افربیون که صمغ درخت مازریون است
واصلی ندارد وزیاده آن تا سه درم کشنده است وگفته اند که چون افربیون را باقلا الخالص
در هیچ وقت قوت آن زایل نمیگردد امراض الراس کشنده تعطیل افربیون نافع است
از برای سکته وسبحین بوئیدن آن بجهت آنکه رائحه آن مسخن دماغ وملطف بلغم ومرق
ومسهل آن است کابوس چون بیاشامند از آن تا نیم ربع درمی با ادویه مناسبه
نافع است از برای کابوس جمود وشخوص علاج جمود وشخوص بلغمی مثل علاج سبات است
الا آنکه باید که بریزند بر سر اللسان روغن یاسمین در هر یکرطل از آن یک قیراط افربیون حل کرده باشند ونیز
نافع است اصحاب شخوص وجمود را طلا کردن سر اللسان افربیون وجند بیدستر سوده حل کرده در روغن
یاسمین صرع چون نرم سائیده بعد در بینی ایشان بپاشند نافع از برای صرع چون حل کنند او را
با آب گرم وغرغره نمایند بان مصاحب صرع بیاشد نافع مراد به الشیخ الرئیس گفته که افربیون نافع است
از برای صرع سپیدن آن مثل بینی تنهایی یا ادویه دیگر ونیز گفته که صرع بمشارکت اطراف سببی ریاح سعتر
از اطراف السفلی بدماغ هرگاه طلا کرده شود افربیون تا فسیا وامثال انها وادویه مخرقه محلل سودا مصر

عضو بر موضعی که میسکند از آن صعود ابخره در حال صرع نافع است او را لازم است که
طلا کرده شود بامثال این ادویه بعد از بستن بالای آن موضع که صعود میکند از آن بخور
ریاح بصرعه فالج و استرخا اکثار بوییدن افربیون نافع است از برای فالج بجهت آنکه تنقیه
دماغ میکند و میل میدهد مواد را از جهت نخاع بجانب پایین و چون بگیرند از افربیون قدر
یک شعیره و حل کنند با آب مرزنجوش یا با آب افشره چغندر یا با آب افشره سیر تر و سعوط
کنند با آن تنقیه دماغ می کند و میل میدهد مواد را از جهت نخاع بسوی پایین پس میباشد نافع
از برای فالج و آشامیدن آن نافع است از برای فالج و استرخا و چون بگیرند از آن
مقدار یک دانگ و سائیده باشند بر یک عدد زرده تخم مرغ نیم برشت و بیاشامند
نافع است از برای استرخای اعضا نفعی بلیغ و چون بگیرند از آن ربع درمی و از سه
یک اسکنجبین و اشق نصف درمی حب ساخته فرو برند نافع است از برای استرخا و جالینوس
و ابن جزله و صاحب منهاج و غیر آن گفته اند که چون افربیون داخل کنند در روغن بیست تمریخ
بآن نمایند نافع است از برای فالج و سائر امراض بارده عصب و سزاوار نیست بسیار نمودن
از افربیون در مروخ بلکه باید که بوده باشد سه درم از آن در ششصد و در مروخ و اقلش سه روز
است و چون مخلوط نمایند از آن بقیروطی که شکسته باشد حدت افربیون را بروغن تمریخ بآن
نمایند در فالج نافع است از انبهایت و سزاوار نیست اکثار در مروخ آن بلکه باید که بوده
باشد سه درم از آن در ششصد و در مروخ تا هفت و در قرشی گفته که چون بگیرند از افربیون
قلیلی و حل کنند بروغن قسط یا روغن غار و گرم نموده تمریخ بآن نمایند نافع است از برای فالج
و استرخا بجهت آنکه مسخن عصب و ملطف و محلل بلغم ابوسهل مسیحی گفته که چون بگیرند از افربیون
وزن یک وقیه نیم درم صمغ ضمادیه نموده و دیگر رطل زیت که در آن موم وقیه گداخته باشند
داخل کرده در هاون سه بمالند تا چون مرهم شود و مروخ کرده شود چیزی از آن میباشد
نافع از برای فالج و استرخا نفعی بین لقوه افربیون نافع است از برای لقوه آشامیدن
شیخ الرئیس و رازی گفته اند که سعوط کردن بمقدار حب عدسی محلول بشیر دختر نافع است
از برای لقوه ابن بطلان گفته که چون حل کنند آن را در روغن حبة الخضرا و بمالند بر روی

صاحب لقوه نافع است و در اسفیان اندلسی گفته که چون بگیرند از ان بلع و رمی و از
سکبینج و مقل الیهود و اشق از هر یک نیم درم و فرو برد صاحب لقوه زائل می گردد لقوه
آن بزودی تشنج هرگاه مخلوط کرده شود افیون را ببعضی از دهان حاره مانند روغن
قسط و روغن سداب می باشد نافع از برای تشنج بلغمی تمریخ بآن شیخ الرئیس گفته که از
چیزهای بسیار نافع است از برای تشنج امتلائی ضماد کردن با افیون است باین طریق
که زیت کهنه یک رطل موم سرخ دو اوقیه افیون تازه یک اوقیه موم و زیت را درهم گداخته
افیون اسوده بآن مخلوط کرده و در هاون بدسته بمالند تا یکسان شود و استعمال نمایند و هرگاه
بگیرند افیون و مثل آن از هر یک جند بید ستر و عاقر قرحا و بسیار نرم سوده مخلوط نمایند
در روغن قسط یا روغن سداب یا هر دو بهم نمایند بآن نافع است تشنج رطب امتلائی
را خدر هرگاه فراگرفته شود از ان وزن یک درم مخلوط کرده شود بوزن ده درم زیت کهنه نافع
است از برای خدر تمریخ بآن چون حل کنند آن را بر روغن دارچینی نافع است از برای خدر
اشامیدن آن و تمریخ بآن و چون درم آن را با سی درم روغن ممزوج نموده شش روز
بآن مروخ نمایند نافع است خدر را و همچنین چون مخلوط نمایند بقیروطی و نیم گرم بآن مروخ
نافع است خدر را بنهایت نفع و نیز چون حل کنند آن را بر روغن قثاء الحمار یا روغن حار دیگر
نافع است از برای خدر تمریخ بآن و اشامیدن آن رعشه اشامیدن افیون با دویه
مناسبه نافع است از برای رعشه بلغمی دوار و سدر لعطس بآن بعد از تنقیه نافع است از برای
دوار و سدر بلغمی و نشوق بآن با روغن مناسبی نافع است از برای دوار حادث از کیموس بارد
طبری گفته که بوئیدن آن نافع است از برای دوار حادث از اخلاط بارد فصل در بیان
حبوبی که اصل و عمود در آنها افیون است حب افیون سکندری نافع
از برای فالج و استرخاء و لقوه و صرع و رعشه و خدر صنعت آن شحم حنظل سقمونیا مشوی
خربق اسود مقل ازرق از هر یک یکجزو افیون نطرون از هر یک نیم جزو کوفته بیخته بآب
کرنب سرشته حب سازند شربتی یکدرم حب افیون دیگر انگشت زبان را زائل گرداند
چون در زیر زبان نگاه دارند و آب آن را فرو برند و فرو نبرند صنعت آن افیون زعفران کل

سرخ از هر یک جزو او خردل افربیون قرنفل از هر یک نیم جزو بالادر یا عنبر یا مومیای هر کدام
که باشد شش جزو حبوب سازند حب افربیون دیگر که درد نقرس را در ساعت بنشاند صنعت
آن فرفیون زنجبیل از هر یک چهار درم مصطکی شش درم سورنجان نه درم انیسون سه درم
کربائی فلفل سفید دار فلفل مغز حب القرطم سلیخه سیاه از هر یک دو درم کوفته بیخته با آب [illegible]
حبوب سازند شربتی دو درم حب افربیون دیگر نافع از برای فالج و رعشه و استرخا و لقوه
صنعت آن افربیون مصطکی رومی انیسون از هر یک چهار درم [illegible] غاریقون سفید
عصاره افسنتین از هر یک پنج درم شحم حنظل سه درم صبر سقوطری افتیمون سنبل الطیب
از هر یک ده درم نمک هندی یکدرم و نیم دار فلفل دو درم کوفته بیخته با آب کرنب سرشته
حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی شربتی دوازده حب تا نیم درم پیش از غذا و بعد از غذا توان
خورد و این حب با آب گرم فرو برند و گفته شده سزاوار آن است که ابتدا آشامیدن این
آب ننوشند و این نیز نافع است از برای سوء القنیه اخراج مای اصفر و نافع است از برای
وجع ورک و وجع ظهر و نقرس بارد حب افربیون تالیف محمد بن زکریا رازی قلع بلغم
خام از اعصاب کند و نافع است از برای فالج صنعت آن افربیون شحم حنظل قنطوریون دقیق
عصاره قثاء الحمار مدبر اجزا متساوی کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده حبوب
سازند شربتی یکدرم حب افربیون نافع است از برای رعشه و فالج و [illegible] هر عضوی که
از بلغم بوده باشد صنعت آن افربیون غاریقون تربد شحم حنظل مقل ازرق از هر یک هشت
مثقال صبر سقوطری ده مثقال اجزا کوفته بیخته سکبینج و مقل ازرق را در آب کندنا حل کرده
دواها را بآن سرشته حب سازند شربتی از یکدرم تا یک مثقال نظر بقوت مریض حب
افربیون دیگر فالج و استرخا را نافع بود و اخلاط خام که در اعصاب باشد بر آرد صنعت آن افربیون
سکبینج مقل ازرق غاریقون شحم حنظل از هر یک یکدرم صبر سقوطری [illegible] دو درم اجزا کوفته
با آب کرنب سرشته حب سازند شربتی دو درم تا سه درم با آب نیم گرم حب افربیون
مسهل جهت کسیکه نتواند مسهل نافع بخورد دوا خوردن آن ضرور باشد صنعت آن [illegible]
گوگرد زنگار افربیون اجزا متساوی کوفته اول گوگرد و سیماب باهم خوب سحق نمایند بعد

و از ان نمک روافربیون را داخل نموده باز خوب سحق نمایند که مثل غبار گردد و قدری آب
صمغ داخل آن نموده حبوب بقدر دانه فلفل بندند شربتی دو دانه یا بیشتر یا کمتر بحسب قوت
مزاج و ضعف آن و آب سرد بالای آن اگر احتیاج شود یک فنجان بنوشند و از آب گرم
و از هر چیز گرم احتیاط نمایند مگر در صورتیکه خواهند فعل آن کم شود پس آب گرم بخورند که
عمل آن بر طرف میگردد و هرگاه در عمل تعویق رود هر لعاب بهدانه یا لعاب اسپغول سرد بخورند
و اگر پیچ بسیار معلوم شود قدری روغن بادام بنوشند و اگر سوزش در نشستگاه زیاده معلوم
گردد بروغن گل یا غیر ان مکان مخصوص را چرب نمایند و بعد از ظهر نخود آب را خوب سرد
کرده که اثر گرمی در ان نمانده باشد بخورند و شام شوربا و یا آب قلیه کم روغن با چلاو بخورند
و وقت خوردن حبوب چون اندکی سوزش دارد باید که حبوب را در چند دانه مویز منقی یا
کشمش یا غیر آن پیچیده فرو برند که بحلق نرسد و این حب نافع است جهت امراض مزمنه
ردیه مثل عرق النسا و ماء اصفر و برص و بهق و جذام و قروح خبیثه مانند آتشک و انواع
جرب و قوبا نو و کهنه و غیر اینها از امراض ردیه خبیثه بشرط آنکه بعد از نضج و احتیاط و تنقیه
بدهند و باید که جرات در دادن این حب هر کس هر وقت و هر مرض نه نمایند و تا ضرورت بسیار
داعی نشود در تکلف آن نشوند و نزدیک آن نروند که دوای عظیم خالی از غائله نیست و بعد
از ان تبرید نمایند و احیانا اگر عمل نسخه ضرر عظیم متصور است اصلاح آن بمبردات و العبه یا روغن
بادام نمایند **فصل در بیان ادهانی که اصل و عمده در اینها افربیون است**
دهن افربیون نافع از برای اصحاب صداع بلغمی بعد از تنقیه چون بر سر بمالند صنعت
آن افربیون پودینه کوهی از هر یک دو مثقال جند بیدستر عاقرقرحا از هر یک یک مثقال نیم
کوفته یک پیاله آب خوری آب داخل کرده بجوشانند تا بنصف رسد صاف نموده زیت یا
روغن کنجد چهل مثقال داخل کرده چندان بجوشانند که آب رفته روغن بماند در شیشه
نگاه دارند دهن افربیون دیگر مستعمل در صداع بلغمی وقتیکه ماده متمکن شده باشد در سر
و کهنه گردیده باشد مزمن صنعت آن قسط تلخ مصطکی بسیره عاقرقرحا از هر یک ده درم کوفته
در یک رطل آب یا در شراب یک شب بخیسانند و صبح با یک رطل زیت یا روغن کنجد

بجوشانند و بقدر مضاعف آب چون دو روغن بماند صافی نموده هفت درم افربیون سوده
دران داخل کرده در هاون سنگی بدسته بمالند تا نیکو مخلوط شود در شیشه نگاه دارند و در وقت
حاجت بر سر بمالند دهن افربیون مستعمل در سکتهٔ بلغمی و استرخا و فالج و جمیع امراض بارده
دماغی و عصبی قوی تر از نسخهای قبل منقول از سید اسمعیل در ذخیره صنعت آن سداب تازه
بکوبند و یکمن آب آن بگیرند و ده استار روغن سوسن اضافه کنند و باتش ملایم آن مقدار
بجوشانند که تمام آب سوخته شود و قسط تلخ عاقرقرحا جندبیدستر از هر یک درم افربیون چار و نیم درم
از هر یک یک مثقال نرم سائیده در روغن گرم بریزند و بدسته بمالند تا نیکو مخلوط شود و اگر روغن
بلسان حاضر باشد ده درم داخل کنند والابدل آن روغن ترب داخل نمایند و بر مهرهای پشت
و عقب گردن صاحب سکته بمالند دهن افربیون دیگر نافع از برای تشنج و لقوه عجیب صنعت
آن بگیرند روغن یاسمین یک رطل حل نمایند دران افربیون تازه یک وقیه اطراف مقابل الجمیع گیرند
و این روغن را بر سر بر نیم گرم یا پارچه را باین روغن تر کرده بر سر صاحب تشنج بگذارند
دهن افربیون تمریخ فقرات و اعضای علیله بان بعد از استفراغ کلی و تنقیهٔ اعصاب از
رطوبات بلغمیه و ظهور علامات برء نافع است از برای فالج و استرخا و لقوه ولیکن می باید اولا
عضو را بخرقه خشنی بمالند پس تمریخ باین دهن نمایند صنعت آن بگیرند زیت رکابی یک رطل
موم زرد غیر مغسول یک اوقیه موم را در زیت بگدازند و در هاون انداخته یک اوقیه افربیون
تازه سوده دران داخل نمایند و بدسته بمالند و بسایند تا یکسان گردد پس در شیشه نگاه دارند و
عند الحاجت استعمال نمایند ابو جریح گفته فالجی که بوده باشد حادث از جراحت آن را نافع است
تدهین بدهن افربیون باید که تمریخ کرده شود بان و جمیع علت را و ایضا ابن ماسویه گفته که تمریخ
بان نافع است از برای استرخای حادث از ضربه و سقطه و نیز این دهن نافع از برای تشنج بلغمی
تمریخ بان صاحب منهاج گفته که دهن افربیون نافع است از برای خدر بلغمی تمریخ بان بعد از
از استعمال مسهلات بلغم و چون مخلوط کنند باین دهن افربیون جندبیدستر عاقرقرحا بورق
افربیون که هر دو از هم سائیده باشند و تمریخ جسد و منابت اعصاب بان نمایند دایم
نافع است از برای خدر عارض از برودت خواه مبتلا شده باشند یا تمریخ بان نمایند و صاحب

ادناخ نیز چنین گفته روغن و ابوسهل مسیحی گفته اند که بعد از تنقیه باسهال بحب شیطرج و حب
منتن بپیشانند صاحب عرقیه بلغمی را در آفتاب تا عرق کند پس تمریخ نمایند عضو مرتعش را
و مخرج عصب آنرا از فقرات بدهن افربیون نافع است مر آن را نفعی هویدا دهن افربیون
تالیف شیخ الرئیس نسخ نافع از برای جمیع دردها که از سردی باشد خصوصا دردهائیکه در عصب
باشد و از برای عرق النسا و وجع ظهر و سعال و از برای فالج و لقوه و استرخا صنعت آن قسط
تلخ ده درم جند بیدستر پنج درم پودنه خشک دوازده درم عاقرقرحا هفت درم کندر چهار درم
و برنج سه درم جمله را نیمکوفته در چهار صد درم شراب ریحانی یک روز و یک شب بخیسانند پس بآتش
ملایم بپزند تا کمتر از ثلث شراب بماند پس از آتش فرود آورده بگذارند تا سرد شود و بمالند مالیدنی
شدید و بپالایند و داخل کنند در آن نصف وزن آن روغن کنجد یا روغن خیری و بجوشانند
تا آنکه شراب برود و روغن بماند پس بازای هر ده درم روغن دو درم از افربیون سفید تازه
بسایند تا چون غبار شود و مخلوط کنند بروغن و باز بر آتش گذارند و یک جوش دیگر داده از
آتش بردارند و در شیشه کرده سر آن را بسته نگاه دارند و بوقت حاجت بکار برند دهن
افربیون بنسخه دیگر صنعت آن زیت عتیق یک رطل موم زرد بیست درم افربیون تازه ده درم
زیت را گرم نموده موم را در آن بگدازند و صافی نموده فرفیون را اصلایه کرده در آن داخل کنند
و در هاون سنگی بسته بمالند تا نیک مخلوط شود و در شیشه نگاه دارند و در وقت حاجت بکار برند
دهن افربیون بنسخه دیگر صنعت آن قسط تلخ ده درم عاقرقرحا هفت درم و برنج سه درم
جمله را نیمکوفته در چهار درم شراب بپزند تا ربع بماند پس چهل درم روغن خیری داخل کرده
بجوشانند تا شراب برود و روغن بماند پس در آخر دو درم فرفیون سوده داخل کنند و از آتش
فرود آرند دهن افربیون دیگر نافع جهت جمیع اوجاع ظهر حادث از ریاح حادثه از رطوبات غلیظه
و بلغم غلیظ و از برای ریاح افرسه عرق النسا و استرخا و سکته و لقوه و اوجاع مفاصل ریحی
و بلغمی صنعت آن بنسخه که سید اسمعیل در ذخیره در وجع ظهر ریحی ذکر کرده فلفل سفید
جند بیدستر فرفیون عاقرقرحا شحم حنظل حلتیت اجزا مساوی از مجموع ده درم با یک
رطل روغن سوسن داخل کرده آمیخته یکهفته در آفتاب نهند و هر روز دو مرتبه بهم زنند پس بپالایند

و مرتبه دیگر ده درم همین ادویه را داخل کرده یک هفته بدستور در آفتاب گذارند و هر روز دو مرتبه
برهم زنند پس از هفته بپالایند و مرتبه ثالث بدستور ده درم ادویه را داخل کنند و بعد
از هفته بپالایند و استعمال نمایند **شیاف افربیون** ضعف مثانه و سلس البول رقیق را
نافع است و باه را قوت دهد صنعت آن مغز نارجیل مقشر مغز حب الصنوبر الکبار حب المحلب
مقشر مغز بادام تلخ کرم دانه حب الزلم از هر یک دو درم فرفیون جند بیدستر سداب از
هر یک ده درم مقل ازرق ده درم مقل را در آب کنند تا حل کرده باقی ادویه را جدا جدا نرم کوبیده
وزن نموده بآن سرشته شیافها سازند **فصل در بیان ضمادهائی که اصل و عمود در آنها**
افربیون است **ضماد افربیون** مستعمل در فالج که اعصاب را نرم کند و این ضماد از
بولس است صنعت آن افربیون یک اوقیه عاقرقرحا مرزنجوش مویزج از هر یک اوقیه
نطرون خردل از هر یک دو اوقیه فلفل یکدرم جند بیدستر چهار اوقیه کوفته بیخته روغن حب الغار
داخل کرده در هاون بسته بمالند نیکو تا چون مرهم شود بر مهرهای پشت و عقب گردن
ضماد نمایند **ضماد افربیون دیگر** مستعمل در فالج صنعت آن افربیون تازه ده درم سائیده
موم زرد بیست درم در زیت کهنه نیم من گداخته فرود آورده هنوز گرم باشد که فرفیون
را داخل کرده در هاون سنگی بسته بمالند تا هموار گردد بر مهرهای پشت و عقب گردن ضماد
نمایند **ضماد افربیون** مستعمل در تشنج امتلائی صنعت آن افرفیون جند بیدستر میعه سائله
نرم سائیده موم زرد و فلفل و دهن جزر در روغن سوسن گداخته ادویه را داخل کرده در هاون
سنگی بسته بمالند تا چون مرهم شود ضماد نمایند **ضماد افربیون** نافع از برای صداع
مزمن صنعت آن افربیون دو مثقال کوفته بآب مرزنجوش سرشته بعد از تراشیدن موی سر بر سر
ضماد نمایند و اگر واهمه زیادتی حرارت باشد سفیده تخم مرغ و روغن گل سرخ و اندکی سرکه
داخل نمایند **ضماد افربیون** بنسخه دیگر صنعت آن افربیون یکدرم جند بیدستر دو درم هر
دو را نرم سائیده زیت کهنه یک اوقیه داخل کرده در هاون بسته بمالند تا یکسان شود
و استعمال نمایند **طلای افربیون** نافع جهت فالج و استرخا صنعت آن افربیون ده درم
عاقرقرحا مرزنجوش مویزج از هر یک یکدرم خردل فلفل سیاه جوزبوا از هر یک یک و نیم درم

حب الغار سه درم جندبیدستر دو نیم درم مشک خالص نیم درم اجزا را با گلاب مشک صلایه نیکو سایند
گرم نموده طلا نمایند و اگر قدری روغن قسط داخل نمایند میگردد قوی طلای افیون دیگر که
همین منفعت دارد و فالج و تشنج امتلائی را نیز مفید است صنعت آن افیون جندبیدستر میعه سائله
قسط تلخ زراوند طویل جدوار خطائی اجزا مساوی بسیار نرم سائیده با گلاب یا عرق
دارچینی گرم نموده طلا نمایند و درین طلا اگر بعضی از ادهان مثل دهن سوسن یا قسط یا خیری
و یا امثال اینها داخل نمایند بد نیست **فصل در بیان قیروطیائی که اصل و عمود**
در اینها افیون است ** قیروطی افیون مستعمل در صداع مزمن صنعت آن
افیون دو درم کوفته موم زرد سی درم روغن شبت یک صد درم گداخته افیون
را داخل کرده قیروطی ترتیب داده بر سر بمالند قیروطی افیون دیگر مستعمل در فالج و استرخا
صنعت آن بگیرند روغن قسط یا روغن غار یا هر دو گرم نموده بگذارند در ان قدری موم زرد که
بگدازند روغن بر آن فی الجمله غلیظ لیس سازد آن انداخته قدری افیون تازه را سحق نموده دران داخل
نمایند و بهم بسته بمالند تا یکسان شود و استعمال نمایند قیروطی افیون بولس گفته نافع است
از برای فالج و استرخای حادث از تشنج و رض عضل صنعت آن موم زرد یک درم روغن
سوسن و روغن نرگس از هر یک سه درم افیون تازه چهار درم موم را در روغنها بگدازند و مخلوط کنند
با آن افیون سحق کرده بمالند بر موضع تشنج و رض قیروطی افیون مستعمل در فالج و لقوه و صداع بارد
صنعت آن افیون سه درم جندبیدستر یک درم فربیون کوفته بیخته پنج مثقال موم را در پنجاه درم
روغن شبت و سی درم روغن قسط و بیست درم روغن گل گداخته دران آمیزند قیروطی ترتیب دهند
و بر سر و مهرهای گردن بمالند و از هوا احتیاط نمایند **فصل در بیان معاجینی که اصل**
و عمود در اینها افیون است ** معجون افیون جهت فالج و لقوه و استرخا و رعشه
و خدر و صرع بلغمی نافع صنعت آن افیون شحم حنظل سقمونیای مشوی غاریقون بهمن سفید
صبر سقوطری از هر یک دو درم مصطکی رومی یک درم افتیمون سنبل الطیب از هر یک سه درم نا
هندی مقل از هر یک نیم درم دارفلفل یک درم ادویه کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب
نموده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند شربتی یک درم تا یک مثقال با آب گرم معجون

افتیمون مسهل که همان نفع دارد صنعت آن افتیمون مصطکی رومی انیسون از هر یک ده درم غاریقون
هش سفید عصاره افسنتین سقمونیای مشوی از هر یک شش درم شحم حنظل چهار درم
صبر سقوطری افتیمون اقریطی سنبل الطیب از هر یک هشت درم فلفل دارفلفل از هر یک دو
درم مقل ازرق یکدرم ادویه کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب کرده با سه وزن
ادویه عسل مصفی بقوام آورده بسرشند شربتی یکدرم تا یک مثقال معجون افتیمون مسهل
دیگر اقوی از دو نسخه قبل صنعت آن افتیمون شحم حنظل قنطوریون دقیق عصاره قثاء الحمار
سقمونیای مشوی غاریقون هش سفید تربد سفید مجوف خراشیده سنبل الطیب
مقل ازرق از هر یک دو درم صمغ عربی یکدرم کثیرا نیم درم ادویه کوفته بیخته با سه وزن
ادویه عسل مصفی بقوام معجون سازند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال با آب گرم معجون
افتیمون مسهل دیگر نافع جهت فالج و رعشه و لقوه و برص و امراضیکه از بلغم و رطوبت باشد
صنعت آن افتیمون شحم حنظل غاریقون سکبینج مقل ازرق تربد سفید مجوف خراشیده
سقمونیای مشوی از هر یک پنج مثقال صبر سقوطری یک و نیم مثقال صمغ عربی کثیرا
سنبل الطیب از هر یک نیم درم صموغ را در آب کنند تا بخیسانند و حل کرده صاف نمایند
و باقی ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب کرده با سه وزن ادویه عسل مصفی کف
گرفته بقوام آورده بسرشند شربتی تا دو مثقال با آب گرم یا آنچه مناسب باشد معجون افتیمون
که بقرس و عرق النسا و اوجاع ظهر و مفاصل را نافع است صنعت آن افتیمون تربد سفید
صبر از هر یک یکدرم سه درم مصطکی چهار درم سورنجان سفید هشت درم انیسون فلفل
دارفلفل بانجیه سیاه زیره کرمانی از هر یک یکدرم سنقر حب القرطم چهار درم ادویه کوفته بیخته بروغن
بادام شیرین چرب نموده با عسل بقوام آورده سه وزن ادویه بسرشند شربتی از دو درم تا سه
درم با آب رازیانه نیم گرم فصل در بیان احوال طاریه بر کسیکه از مقدار مقرر افتیمون
زیاده بخورد خواه مفرد او خواه مرکب بدانکه از مقدار دو درم تا سه درم آن کشنده
است بعد از سه روز و از احوال طاریه اعراض آن درد و لذع معده و امعاء و کرب و التهاب
بسیار و فواق و اسهال مفرط و بعضی را قبض با سهال تدارک تسکین آن بخوردانیدن

سکنجبین و دهن کدو تازه و لب ماء الشعیر و سویق جو و سویق سیب با برف و یخ سرد کرده و نشانیدن
در آب سرد و خورانیدن آب سرد جرعه جرعه بعد قسم خورانیدن آب فواکه رطبه بارده مانند
انار ترش و سیب ترش و ریباس اندکی کافور و دوغ و مانند اینها و شیره بزر کاهو و کدو تا
کدو تازه و شیره و چربیها و فادزهر معدنی بزی استطیانانی با دوغ و شیر تازه نوشانیدن
و تحقین بحقنهای بارده لینه نمودن مانند این تدابیر است افسنتین بفتح همزه و سکون فا
و فتح سین و سکون نون و کسر تای مثناة فوقانیه و سکون یای مثناة تحتانیه و نون لغت
یونانی است و بعربی خترق بخای معجمه و تای مثناة فوقانیه و رای مهمله و قاف گویند و بلغت
مصر نوع زبون افسنتین را وسیه و نوع جبلی افسنتین را اربل گویند براء مهمله و گفته اند
که ربل نوعی از برنجاسف است و گویند که افسنتین را اسپینون نامند و آن را ... بروی
نیز گویند و افسنتین را بهندی مجتری و شتار و نیز نامند و آن اسم نباتی است مابین
شجر و گیاه شبیه بابونه گاوچشم و برگش مانند صعتر و رنگ سفید شاخش مثل برنجاسف
و ساقش بلند و گلش مانند گل بابونه و از آن ریزه‌تر و تخمش شبیه با سفید با تلخی و قبض
و بوی آن با عطریت ثقیلی شیخ الرئیس گفته که چنین گفته که افسنتین چند نوع می‌باشد
خراسانی و شرقی و آنکه از کوه لکام می‌آورند و سوسی و طرسوسی و غیر آن و متقدمین اصناف
آنرا سه قسم البته اند طرسوسی و سوسی و نبطی و خراسانی و رومی و نبطی با عطریت است
و صنف نبطی آن قوت قبض و تحلیل آن زیاده و حرارت آن کمتر و ازین جهت مسهل
بلغم نیست هرچند بلغم در معده باشد و نفعی چندان در اسهال بلغم ندارد و صنفی که برگ
شکل برگی زردک و سفید و گل آن زردی اوراق و سفید و در مصر دمسیسا نامند و بهترین
اصناف آنست و بالجمله در آن دو قوت است قوت اسهال و قوت قبض و دو جوهر است جوهر
لطیف که باعث اسهال و تفتیح است و جوهر ارضی که سبب قبض و آن نیز از اصناف شیح
و ازین جهت بعضی حکما آنرا شیح رومی نامیده اند و مختار و بهترین اصناف آن
سوسی و طرسوسی سفید رنگ با زغب است که چون بشکنند چوب آن البتی چیزی
از آن آید و طعم آن با حرافت و تلخی و قبض باشد گرم در اول و خشک در سوم و بعضی گرم

درد تهیگاه و درد جگر و درد معده کهنه مجرب و محلل صلابت و جهت دوار الثعلب و داء الحیه و بواسیر و صلابت رحم و ورم سپرز ضماداً نافع و اکتحال آن جهت معده و غشاوه و استرخاء جفن و گذاشتن آن در میان متاع مانع کرم و آمیختن آن با مرکب باعث منع ارضه از کتابتها که آن مرکب کتابت کرده باشند و طلای آن بازیت بربدن مانع مقاربت پشه و ذرور آن جهت گریزانیدن هوام و پاشیدن آب طبیخ آن کشنده کیک شیخ الرئیس و صاحب شفاء الاسقام گفته اند که حشیش افسنتین از ادویه است از برای معده و تقویت آن و عصاره آن ضعیف است بجهت آنکه در عصاره آن نیست قوت قبضی که مختص است در حشیش آن و نیز صاحب شفاء الاسقام گفته که جایز نیست استعمال آن قبل از نضج اخلاط بجهت آنکه ضرر آن در آن حین بیشتر از نفع آن است بسبب قبض آن و افسنتین مصدع و مجفف دماغ است و شیخ الرئیس گفته که عصاره آن مصدع است و گمان می برم من که این بسبب مضرت آن در معده را است و مصلحش انیسون و در محرور شربت انار و قدر شربتش از یک مثقال تا دو مثقال و در مطبوخ از پنج درم تا ده درم و اگر سفوف آن را استعمال نمایند باید که جهت دفع قبض و حبس آن بروغن بادام چرب نموده و بدلش جهت معده بوزنش اسارون و نصف آن هلیله زرد جهت جگر عصاره غافت و جعده و قیصوم نیز بدل آن است امراض الراس صداع چون افسنتین را با شیح ارمنی در آب بجوشانند و آب آنرا استنشاق نمایند خصوص آنکه قدری ایارج فیقرا در آن حل کرده باشند نافع است از برای صداع حادث از دیدان متولد در مقدم سر سبات آشامیدن نقیع افسنتین نافع است از برای سبات بلغمی و دوار و سدر چون در مطبوخ افسنتین صبر سقوطری اضافه نموده بنوشند نافع است دوار و سدر را که بوده باشند حادث از صفرا و بلغم مالیخولیا آشامیدن افسنتین با افتیمون نافع است مالیخولیا را و نیز تجربه دو او قیه از آب طبیخ افسنتین هر روز نافع است مالیخولیا را و با حل کنند هر روزه قیراطی از عصاره افسنتین را در آب و بیاشامند اگر بوده باشد دفعاً مالیخولیا مایل بمرار صفراوی و اگر بوده باشد مالیخولیا بشرکت مراق و بوده باشد

در مراق ریاح بارده نافع و نبوده باشد در آن ورم و لهیب باید تنقیه آن نمود و طبیخ افسنتین
یا عصارهٔ افسنتین بنحویکه ذکر شد سکته چون عصارهٔ افسنتین را بگلوی مسکوت ریزند
نافع است و از اکابوس و صرع و فالج و لقوه و استرخا آشامیدن طبیخ افسنتین به تنهائی یا
با عسل نافع است این چهار علت را بجهت آنکه فرود می آورد اخلاط مزمنه را از اعضای
عصبانیه و استفراغ آنها میکند به بول و بالعرض تبرید می کند بسبب اخراج اخلاط حادهٔ
ریاحیکه حاصل شده باشد و بعد از اصحاب فالج به سبب شرب دوائهای حاده لقوه آشامیدن افسنتین
و غرغره بمطبوخ آن نافع است لقوه را امراض العین صاحب جامع صغیر گفته اگر بگیرند حشیش
افسنتین را و سائیده در خرقهٔ کتانی بسته در آب گرم جوشان فرو برده بچکانند در چشمی که طرفه
داشته باشد و مدتی طول کشیده نماید نافع است آن را بدرستیکه جذب میکند خون را و می آید
خون در آن صره بحدیکه اگر بفشارند آن را خون از آن بر می آید امراض اذن چون افسنتین
را در آب بخته گوش را به بخار آن بدارند نافع است وجع آنرا و چکانیدن عصارهٔ آن
در گوش نافع است وجع حادث در آن را بسبب دیدان و ریاح بجهت آنکه قاتل دیدان و محلل
ریاح است شریف اندلسی گفته قطور افسنتین مطبوخ در روغن بادام تلخ بحدیکه تمام
قوت آن در روغن آمده باشد با قلیلی زهره بز محلل ریاح و منقی جراحت و رافع کری
آن است در عمت امراض الفم و الحلق چون بکوبند افسنتین را و با نطرون و عسل سرشته
از خارج بر حلق طلا نمایند نافع است ورمی را که عارض شده باشد عضلات داخلهٔ آنرا
و همچنین غرغره بمطبوخ آن یا عصارهٔ آن به تنهائی یا با ادویه مناسبه نافع است آن را استسقا
و طحال آشامیدن طبیخ آن به تنهائی یا با عسل و ادویه مناسبه است استسقا را و با افتیمون طحال را
و ضماد کوبیدهٔ افسنتین و نطرون و دقیق شیلم نافع است استسقا و طحال را اعیا شریف
اندلسی گفته تدهین و تمریخ بدهن متخذ از کل افسنتین رافع اعیا است و صنعت آن مانند
ادهان ازهار دیگر است دستور اخذ عصارهٔ افسنتین بگیرند افسنتین تر را و بکوبند
و بفشارند و بگیرند آب آن را و در آفتاب گذارند تا خشک شود و لین داشته بکار برند
و عصارهٔ آن در افعال قوی تر از جرم آن است و مفتح سده های جگر است و جهت تنهائی کهنه

و مرکبه و تقویت معده و ادرار بول و حیض و جهت امراض سپرز و ربو و تفتیح سده و برانگیختن
اشتها و تقویت هضم و ازاله کزاز و نفع باطن نافع است حب افسنتین بیماریهای سپرز و
کبد و استسقا و تبهای مزمنه را سود دارد صنعت آن افسنتین رومی پوست هلیله زرد مصطکی
زعفران ریوند چینی نمک مغسول انیسون شاهتره ایارج فیقرا اجزا متساوی باب عنب الثعلب
سرشته حب ها سازند شربتی بوقت خواب یک مثقال فصل در بیان ادهانی که اصل و
عمده آنها افسنتین است دهن افسنتین تالیف یوحنا بن ماسویه مقوی موی
و سیاه کننده آن و برودت اعضا را مفید است صنعت آن افسنتین رومی لادن حب الغار
اجزا را کوفته در کیسه کتانی کرده یک هفته در روغن مورد اندازند و بدست بمالند تا شیره آن
برآید و بیفشارند و نگاه دارند دهن افسنتین دیگر بنسخه یحیی بن عیسی ابن جزله صنعت
آن افسنتین رومی لادن حب الغار از هر یک جزو جوز السرو دو جزو اجزا را کوفته بیخته در صره
کتانی کرده در روغن آس انداخته یک هفته در آفتاب بگذارند پس بمالند که تمام شیره
آن برآید و بیفشارند و روغن را در شیشه نگاه دارند دهن افسنتین جهت وجع اذن و ثقل
سامعه نافع صنعت آن افسنتین اسطوخودوس مرزنجوش از هر یک سه مثقال یک شب بآب و
بخیسانند پس بجوشانند و صاف نموده با سی مثقال روغن گل یا روغن زیت بجوشانند
بآتش ملایم تا آب برود و روغن بماند پس شبانروزی سه چهار مرتبه نیم گرم نموده هر مرتبه
چهار قطره در گوش بچکانند دهن افسنتین که در حمی یوم که بسبب ناگواریدن طعام بهم رسد
بعد از باز ایستادن اسهال بکار آید و جگر و جمیع اعضا را قوت دهد صنعت آن افسنتین
رومی با زیت رکابی در قدحی کنند و در دیگ پر آب نهند و بجوشانند تا آب رفته روغن
بماند لته پاره بآن آلوده کرده بیفشارند و نیم گرم نموده بر معده بگذارند دهن افسنتین معده و
جگر و جمیع اعضا را اشتها دهد و ثقل البدن آن قوت دهد و درد گوش را چکانیدن آن زائل کند
صنعت آن بگیرند افسنتین تازه چندانکه خواهند و بوزن آن اسطوخودوس و نیم وزن آن
مرزنجوش و در شیشه کنند در روغن زیت یا روغن بادام تلخ یا روغن کنجد تازه چندانکه
که بسیار آید سر آن کرده در آفتاب گذارند و بعد از چهل روز استعمال نمایند

در چهار وزن آن آب بخیسانند و بجوشانند تا آب فنا شود و روغن بماند دهن افسنتین معده و جگر
و جمیع اعضا را قوت دهد صنعت آن بگیرند افسنتین تازه دو سیر و نیم و در شیشه کنند
و نیم من روغن زیت یا روغن بادام تلخ یا روغن جوز یا روغن تخم زردالوی تلخ بر روی
آن کنند و چهل روز در آفتاب گذارند و استعمال نمایند دهن افسنتین دیگر نافع از برای
برودت ظاهر و باطن بدن و آشامیدن نیم درم آن جهت رفع یرقان و سده جگر و سده
سپرز خصوصا با سکنجبین عنصلی و جهت تقویت معده و رفع احتباس حیض و سم فطر و اخراج
کرم معده و خوردن آن قبل از شراب مانع سکر و مستی و بعد از آن دافع خمار و قطور آن
در گوش خصوصا با زهره گاو جهت کرم و ریاح آن و طلای آن جهت درد چشم
و با قیروطی جهت تقویت معده و درد آن صنعت آن بگیرند افسنتین تازه ده درم و بهر یک رطل
آن چهار رطل روغن زیتون یا روغن کنجد تازه داخل کنند و چهل روز در آفتاب گذارند و بعد
از آن استعمال نمایند فصل در بیان شرابها و منافع شرابهایی است که اصل و
عمده در آنها افسنتین است شراب افسنتین نافع از برای صرع بلغمی و زوفای
یابس و صعتر فارسی به تنهایی نیز نافع است از برای صرع بمشارکت معده شیخ الرئیس گفته
که از اشربه نافعه از برای صرع شراب افسنتین است که صحیح باشد یا بیاشامند ابن [illegible]
گفته که نافع است آشامیدن آن صرعیین را در ایام زمستان با سکنجبین عنصلی ابو سهل مسیحی
گفته که شراب افسنتین هرگاه با زوفای یابس بیاشامند می باشد نافع از برای صرع در
زمستان مسیح [illegible] گفته که شراب افسنتین نافع است از برای صرع معدی و جهت آنکه [illegible]
و مقوی معده است صنعت آن افسنتین رومی ده درم ورق گل سرخ بیست درم تربد سفید
مدبر چهار درم سنبل الطیب دو درم [illegible] او چهار رطل آب بجوشانند تا نصف بماند صاف
نموده بیاشامند از آن هر روز سی درم با یک اوقیه شکر سفید یا سکنجبین عنصلی یک اوقیه
و گاهی زیاده کرده میشود بر اجزای این شراب مصطکی رومی و اذخر مکی و سادج هندی و [illegible]
از هر یک دو درم غاریقون سفید از هر یک چهار درم نزد حاجت با اینها شراب افسنتین نسخه
دیگر صنعت آن افسنتین رومی ده درم ورق گل سرخ بیست درم تربد سفید غاریقون سفید [illegible]

از هر یک چهار درم سنبل الطیب دو درم مجموع را در چهار صد درم آب بپزند تا به نصف رسد صافی
نموده مقدار یک صد و بیست درم شکر سفید داخل کرده بپزند تا بقوام آید و اگر بجز دانند وزن
سنبل الطیب را چهار درم می گردانند قوی شراب افسنتین یعنی خمر آن مدر بول حیض و مفتح سده
جگر و جهت تبهای کهنه و مرکبه و تقویت معده و جهت امراض جگر و سپرز و ربو و تفتیح سده و
برانگیختن اشتها و تقویت هضم و ازالهٔ کزاز و تلیین باطن و رفع کرم معده و سموم حیوانی مشروبه
نافع و نان لغو و باد هدوث اعراض آن است صنعت آن بگیرند نود مثقال افسنتین و در شش هزار
مثقال آب انگور داخل کرده چندان بجوشانند که ثلث آب بماند پس در خم کرده دو ماه بگذارند پس صافی
کرده استعمال نمایند شراب افسنتین دیگر یعنی خمر آن صنعت آن بگیرند افسنتین سی مثقال دارچینی
سنبل الطیب سلیخه از هر یک پانزده مثقال نیم کوفته در ده هزار و هشت صد مثقال شراب
مخلوط کرده در خم کرده سر آن را محکم نموده بعد از دو ماه صافی نموده استعمال نمایند شرابی
پسندیده است شراب افسنتین گمان این است که از جالینوس باشد و بعضی را ظن آنست
که از دیسقوریدوس است بالجمله این شراب با دمزاج را سود دارد و معده را قوت دهد و سقوط
شهوت طعام را و درد سپرز و حبابهٔ کبد و طحال و فساد مزاج کبد و طحال را نافع و سدها
بگشاید و اسهال بطن کند و صفرا دفع نماید صنعت آن به نسخهٔ شیخ الرئیس که اصح نسخهای این
شراب است بگیرند شراب کهنه چهار قسط عسل مصفی یک قسط و در نسخهٔ دیگر دو قسط است پس بگیرند
افسنتین رومی هفت درم مصطکی قسط تلخ از هر یک چهار درم اذخر مکی ساذج هندی غنچهٔ گل سرخ
منزوع الاقماع سنبل الطیب زرد سقوطری غاریقون حشیش سفید از هر یک دو درم زعفران
یک درم ادویه را کوفته در پارچهٔ کتانی بسته در شراب و عسل که در تغار لعابدار یا مرتبان چینی
کرده باشند انداز ندو در تابستان هفت روز در آفتاب بگذارند و هر روز چند مرتبه خرقه را بمالند
و بفشارند پس استعمال نمایند شربتی یک اوقیه ناشتا بنوشند و در نسخهٔ حبیش بن حسن نقل است
که در کفایة الطب آورده بجای شراب کهنه مینخج است هفت رطل و وزن عسل مصفی سه من
است و وزن افسنتین چهار درم و باقی موافق نسخهٔ شیخ الرئیس است و طریقه که ادویه را کوفته
در خرقهٔ کتانی بسته و با مینخج و عسل در تغار چینی کنند و سر آن را بپوشند و یک هفته در آفتاب

بگذارند و هر روز خرقه را بمالند تا آنچه گداخته باشد از ادویه برآید پس در شیشه نگاه دارند
و در نسخهٔ محمود بن الیاس که در حاوی صغیر ذکر کرده بعوض پنج من نبیذ زبیب یا نبیذ عسل هر کدام
که باشد پنج رطل و وزن عسل مصفی دو رطل است و باقی ادویه موافق نسخهٔ تفلیسی و در نسخهٔ سید
اسمعیل که در قرابادین ذخیره آورده بعوض پنج من شراب کهنه سه من و وزن عسل مصفی
یک من است و باقی موافق نسخهٔ تفلیسی است و لیکن گفته که اول مرتبه شراب عسل را ممزوج
کرده جوشی چند بدهند و کف آن را بگیرند پس در ظرف چینی یا زجاجی کرده صرهٔ ادویه را در آن اندازند
و بدستور مزبور مرتب نمایند شربتی یک اوقیه با اندکی نبات سفید و نسخهٔ حکیم معصوم مساوی نسخهٔ
سید اسمعیل است سوای آنکه وزن افسنتین هفت درم است و نسخهٔ حکیم سدید که در شرح موجز قرشی
آورده مساوی نسخهٔ تفلیسی است سوای آنکه بعوض پنج من شراب کهنه است بوزن هفت رطل
و وزن عسل مصفی سه رطل و نیم است و وزن افسنتین هفت درم و وزن زعفران یک مثقال
و گفته که بهتر آن است که این شراب را بتابستان ساخته شود و هفت روز در آفتاب گذارند
و هر روز خرقه را چند مرتبه بمالند و بفشارند تا آنچه گداخته باشد برآید و بعد از هفته برداشته
در شیشه نگاه دارند و سید اسمعیل در ذخیره در سوء مزاج بارد کبد این شراب را باین
صنعت ذکر کرده صنعت آن افسنتین رومی هفت درم قسط تلخ مصطکی رومی از هر یک چهار
درم ورق گل سرخ غاریقون بهمن سفید صبر سقوطری سازج هندی سنبل الطیب از هر
یک دو درم زعفران یک درم و نیم مجموع ادویه را نیم کوفته در کیسهٔ کتانی کرده در دو من عسل مصفی
و چهار من شراب انگوری کهنه که در هم آمیخته باشند اندازند و هر روز چند مرتبه کیسه را
بمالند و بفشارند بعد از آنکه در آفتاب گذاشته باشند و در روز هفتم کیسه را نیکو بمالند و بفشارند
و دور کنند و مرتبه دیگر ادویه تازه نمایند و در آن افکنند و هفت روز دیگر در آفتاب گذارند
و بدستور هر روز کیسه را بمالند و بفشارند و چون روز هفتم شود کیسه را نیکو بمالند و بفشارند و دور کنند
و مرتبه سوم ادویه تازه را نیز در کیسهٔ کتان فراخ بدستور دو مرتبه مزبور نموده در آن اندازند
و هفت روز دیگر در آفتاب نهند و هر روز چند مرتبه کیسه را بمالند و بفشارند و در روز آخر که روز
بیست و یکم است کیسه را بمالند و بفشارند و دور کنند و شراب را در قرابهٔ زجاجی نگاه دارند شربتی

چهل درم و گفته که این شراب سوء مزاج بارد و مادی که بعد از استفراغ و در سوء مزاج
بارد ساذج آن بدون استفراغ بکار دارند که باذن الله نفع نافع است شراب افسنتین دیگر
که منسوب است بجالینوس معده را از صفرا پاک کند خصوصاً وقتیکه با حب ایارج نوشند و چون
صاحب مالیخولیای مراقی را فصد کرده و مسهل خورانیده باشی و حقنه بران گذشته باشد
باید که بیاشامانی او را شراب افسنتین بجهت آنکه تنقیه معده می کند صنعت آن افسنتین رومی
پنجدرم غنچه گل سرخ بیست درم در یکمن آب بپزند تا بربع رسد پس بپالایند و با یک رطل قند
سفید بقوام آورند و در نسخه دیگر منقول از جالینوس چنین مسطور است که بعد از پالودن این
مطبوخ را در شیشه کنند و نگاهدارند و هر روز چهل درم آن را با ده درم نبات سفید یکجا مزاج
فقرا بنوشند و در نسخه سید مظفر الدین شفائی ده درم تربد سفید درین شراب داخل است
و گفته که با یکمن قند سفید بقوام آورند شراب افسنتین منسوب بجالینوس بنسخه سید اسمعیل در
ذخیره که در علاج غب غیر خالص ذکر کرده و گفته که این شراب درین علت بعد از ظهور نضج
بکار آید و نیز این شراب معده را از اخلاط فاسده پاک کند صنعت آن افسنتین رومی
پنجدرم تربد سفید پوست تراشیده ده درم سنبل الطیب یکدرم غنچه گل سرخ پانزده درم
در سه من آب بجوشانند تا بیکمن برسد پس بپالایند و هر روز صبح چهل درم آن را با ده درم شکر سفید
بخورند و بعضی زیادت یکدرم صبر سقوطری درین شراب داخل نمایند شراب افسنتین دیگر
که شیخ الرئیس رحمه الله تعالی در قرابادین قانون ذکر کرده مقوی معده و اعصاب
و دماغ و جگر و مفتح سده ها و مسهل صفرا است صنعت آن غنچه گل سرخ منزوع الاقماع هشت
درم غاریقون ... سفید چهار درم صبر زرد سقوطری ده درم مصطکی رومی تخم کرفس افرنجی
انیسون از هر یک یکدرم نعناع خشک افسنتین رومی اصل السوس پوست تراشیده حماما از هر یک
سه درم عود بلسان قاعی خشک یکدرم نیم زعفران بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه از هر یک دو درم
مجموع را در ... رطل شراب انگوری کهنه و هشت رطل بجوشانند تا بنصف رسد
پس بپالایند و با یک رطل و نیم عسل مصفی بقوام آورند و دوا آورده بگذارند تا ... شود و در
نگاه دارند شربتی یک وقیه تا دو وقیه شراب افسنتین کبیر بنسخه سید اسمعیل که در ذخیره

در علاج غب غیر خالص ذکر کرده صنعت آن افتیمون رومی هفت درم مصطکی رومی اذخر مکی سازج
هندی صبر زرد سقوطری سنبل الطیب عناب ریوند چینی بیخ سفید گل سرخ از هر یک دو درم زعفران
نیم درم همه را در دو من آب بپزند تا به نصف رسد پس بپالایند و با یک من قند سفید یا عسل سفید
مصفی یا ترنجبین خالی از خاشاک و تخم بقوام آورند و بعضی درین شراب بوزیدان خشک و بیخ رازیانه
و بیخ کرفس از هر یک یک درم انیسون رازیانه اسارون از هر یک نیم درم داخل نموده اند صنعت
این شراب به نسخه حکیم سید محمد مومن که در قرابادین تحفة المومنین آورده و گفته که موافق نسخه قدما است
افتیمون رومی چهار مثقال غاریقون هش سفید مثل آن غنچه گل سرخ هشت مثقال صبر سقوطری
بیخ کرفس حاشا بیخ رازیانه از هر یک دو مثقال مصطکی رومی انیسون تخم کرفس اذخر مکی
اسارون شامی سنبل الطیب سازج هندی از هر یک یک مثقال و نیم نعناع خشک اصل السوس
از هر یک سه مثقال بوزیدان خشک زعفران از هر یک یک مثقال و نیم همه را در هشت رطل شراب
بجوشانند تا به نصف رسد و با یک رطل و نیم عسل مصفی بقوام آورند و اگر بجای شراب آب و بجای عسل
شکر کنند روا باشد فقیر گوید که اگر عسل بجال باشد و بجای شراب سرکه ممزوج با آب ریحانی
تازه کنند بهتر است حرمت ندارد و اوفق است بقول بعضی قدما چنانچه ذکر خواهد شد +
شراب افتیمون صغیر مالیخولیای مراقی و ضعف معده که از برودت باشد و ضعف کبد و سوء
القنیه بارد را نافع است و این شراب تصفیه خون می کند و منقی معده است و نافع است برای
جمیع اقسام مالیخولیا صنعت آن افتیمون رومی ده مثقال غنچه گل سرخ منزوع الاقماع بیست
مثقال تربد سفید چهار مثقال غاریقون هش سفید چهار مثقال سنبل الطیب دو مثقال همه را کوفته
در چهارصد مثقال آب بجوشانند تا بنصف رسد پس تصفیه بیست مثقال شکر سفید صافی
بعد از آنکه مطبوخ را صافی نموده باشند داخل کرده بجوشانند تا بقوام آید و اگر وزن تربد نصف است
مثقال و سنبل الطیب چهار مثقال و افتیمون را بیست مثقال کنند قوی تر می گردد و گاهی زیاده
کرده می شود بر اجزای این شراب بحاجت مصطکی اذخر بلیله سازج هندی صبر سقوطری
از هر یک دو مثقال شراب افتیمون صغیر نسخه دیگر صنعت آن افتیمون رومی ده درم غنچه گل
سرخ منزوع الاقماع سی درم تربد سفید هشت درم سنبل الطیب دو درم همه را کوفته

در شش رطل آب بجوشانند تا دو رطل بماند صافی نموده با یک رطل قند سفید بقوام آورند شراب
افسنتین ابن ماسویه   معده و کبد و آلات غذا را بنهایت نافع است و امراض این اعضا
را دفع کند و ریاح تحلیل نماید و جمیع اخلاط بارده را دفع نماید و امراض معده را نفع عظیم دارد صنعت
آن افسنتین رومی پنجاه درم ورق گل سرخ بیست درم سنبل هندی سه درم شراب ریحانی
عصارهٔ به شیرین از هر یک یکصد و پنجاه درم ادویه را نیم کوفته در شراب و عصارهٔ مذکور چهار
ساعت بخیسانند پس بجوشانند و صافی نموده شکر بقدر حاجت داخل کرده شراب را قوام بزنند
شراب افسنتین بنسخهٔ ابن جزله در منهاج فساد مزاج و ضعف معده و فساد طحال و جبلا آنرا نافع
است صنعت آن مصطکی رومی سنبل الطیب قاقله کبار دارچینی اسپل بوا عود هندی از هر یک
یکدرم افسنتین رومی ده درم اجزا نیم کوفته در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل رسد صافی نموده
با یک رطل قند سفید بقوام آورند شراب افسنتین بنسخهٔ دیگر ابن جزله صنعت آن مثلث یا نبیذ
زبیب هفت رطل عسل مصفی سه من ظرف چینی یا زجاجی کرده مصطکی رومی قسط تلخ
افسنتین رومی از هر یک چهار درم اذخر مکی سادج هندی سنبل الطیب گل سرخ صبر سقوطری
غاریقون سفید از هر یک دو درم زعفران یکدرم ادویه را نیم کوفته در کتانی کرده در شراب
و عسل اندازند و ظرف را سر استوار نموده هفت شبانروز در آفتاب گذارند پس آن کیسه را
مالیده دور کنند و شراب را در شیشه نگاه دارند شراب افسنتین منقول از قرابادین شفائی معده
ضعیف و جگر سرد و طحال اسود دارد و طبع را نرم کند و بادهای سرده را دفع کند صنعت
آن افسنتین رومی پنجاه درم انیسون گل سرخ سلیخه اسارون از هر یک ۵ درم مصطکی رومی
سنبل الطیب از هر یک هفت درم اجزا الا مصطکی در دو من آب بجوشانند تا بنصف رسد صافی نموده
با یک من و نیم قند سفید بقوام آورند و بعد از آن مصطکی را نرم سحق نموده با آن ممزوج کرده نگاه دارند
شراب افسنتین منقول از خط میرزا معز الدین طبیب برادر حکیم احمد سووی قلمی نموده که
این شراب مستعمل من است صنعت آن افسنتین رومی سنبل الطیب از هر یک شش درم تربد
سفید مجوف غاریقون سفید از هر یک چهار درم ورق گل سرخ بیست درم اجزا را یک شبانه
روز در چهار رطل آب بخیسانند پس بجوشانند تا بنصف رسد پس صافی نموده با یکصد و بیست

درم قند سفید داخل کرده بقوام آورند پس غاریقون را از پشت غربال موئین بیرون آورده
دران داخل کرده بر هم زنند تا نیکو ممزوج شود و در شیشه نگاه دارند شربتی ده درم شراب
افسنتین دیگر معده را از اخلاط فاسده پاک کند و قوت دهد و طبع را نرم گرداند و ریاح را
دور گرداند و قولنج را مفید است صنعت آن افسنتین رومی پنج درم تخم کرفس سه درم
سلیخه دو درم انیسون و ورق گل سرخ اسارون شامی از هر یک ده درم سنبل الطیب هفت
درم همه را نیم کوفته در دو من آب بجوشانند آنقدر که نیم من آب بماند صافی نموده با یکمن
قند باتش ملایم بقوام آورند و در آخر هفت درم مصطکی سوده دران حل کرده نگاه دارند
شربتی از ده درم تا پانزده درم شراب افسنتین دیگر که سید اسمعیل در ذخیره در باب قولنج
ذکر کرده و گفته که این شراب بادها بشکند و قولنج بگشاید و دردها ساکن گرداند صنعت آن
افسنتین رومی پنجاه درم تخم کرفس سی درم سلیخه بیست درم نیم کوفته در دو من آب بپزند تا بنصف
رسد صافی نموده با یکمن قند سفید بقوام آورند شربتی از ده درم تا پانزده درم شراب
افسنتین دیگر منقول از ذخیره سید اسمعیل صنعت آن افسنتین رومی پنج درم تربد سفید بریده دو درم و نیم
سنبل الطیب یکدرم ورق گل سرخ پانزده درم در سه من آب بجوشانند تا یکمن بماند صافی
نموده هر صبح چهل درم آن را با ده درم شکر سفید و یکدرم صبر سقوطری بنوشند شراب افسنتین
دیگر مسهل صفرا و بلغم است و معده را پاک سازد از اخلاط فاسده و سوء مزاج گرم را زائل گرداند
صنعت آن افسنتین رومی پنج درم ورق گل سرخ هفت درم شاهتره ده درم آلوی بخارائی
آلوی سیاه از هر یک بیست دانه مویز منقی بیست درم تمر هندی منقی از قشور و لیف و حب ده درم
و در نسخه دیگر بیست درم است مجموع را در دو من آب بپزند تا بنصف رسد پس پالایند و با یکمن شکر
سفید مصفی بقوام آورند و هر صبح سی درم بخورند و در نسخه دیگر شربتی ده درم است با یکدرم صبر سقوطری
زرد و در قرابادین قلانسی چنین مسطور است که اجزای این شراب بدون شکر و پنج رطل آب
بجوشانند تا یک رطل رسد پس پالایند و نگاه دارند و هر صبح چهار اوقیه آن را با یک درم صبر
سقوطری بنوشانند و این شراب مخصوص محرورین است شراب افسنتین حکیم مومن گفته که این
شراب از مجربات من است جهت ضعف معده و جگر که با یبوست طبع و حرارت مزاج باشد

بنهایت نافع و تبهای صفراوی را در آخر مفید است صنعت آن افسنتین رومی ده مثقال ورق
گل سرخ چهار مثقال تمر هندی منقی از قشر و لیف و حب ده مثقال ترنجبین خراسانی سی
مثقال بجوشانند و بپالایند و بیاشامند مجموع یک شربت است شراب افسنتین تالیف
شیخ الرئیس رحمه الله مقوی معده و نافع است از برای ضعف شهوت طعام بسبب سوء
مزاج حار معده حادث شده باشد صنعت آن افسنتین رومی یکصد درم در سه من آب بجوشانند
تا بسه آثار رسد پس بمالند و بپالایند و آنمقدار که ضرور باشد از به شیرین در خمیر گیرند و در
زیر آتش ملایم مشوی نمایند پس از زیر آتش بیرون آورده بکوبند و بفشارند و صاف نمایند
و از آب فشرده صافی نموده آن مقدار ده استار در آب افسنتین بیامیزند و دو استار عسل سفید
مصفی و پانزده استار شراب ریحانی جید داخل کرده بآتش ملایم بقوام آورند شربتی از یک اوقیه
تا دو اوقیه و این شراب نافع است از برای صداع خماری و منع خمار می کند اگر در وقتی که
اراده آشامیدن شراب کند پیش از آن خورده شود شراب افسنتین که در علاج حمیات
غیر خالص بعد از ظهور نضج بکار آید و معده را از اخلاط فاسده پاک کند صنعت آن
افسنتین رومی پنج درم تربد سفید تراشیده مرضوض دو درم سنبل الطیب یک درم غنچه گل سرخ
پانزده درم در سه من آب بپزند تا یکمن برسد پس صافی نموده هر صبح مقدار چهل درم
با ده درم شکر سفید بخورند و بعضی ثقات یکدرم صبر سقوطری در یک شربت داخل میکنند
شراب افسنتین بنسخه دیگر صنعت آن افسنتین رومی هفت درم مصطکی اذخر مکی سادج هندی
سنبل الطیب صبر سقوطری غاریقون گل سرخ از هر یک دو درم زعفران نیم درم مجموع را
در دو من آب بپزند تا بنصف رسد صافی نموده با یکمن عسل مصفی یا شکر سفید مصفی یا ترنجبین
مصفی داخل کرده بقوام آورند و حکیم معصوم نوشته که ادویه را نیم کوفته در صره بسته در سه من
شراب کهنه و یک من انگبین مصفی بجوشانند و یکدرم زعفران در آن داخل کرده در قرابه
کنند و در آفتاب بردارند و صره را بالید فشرده دور کنند و شراب را در شیشه نگاه دارند
شربتی یک اوقیه بوقت حاجت بنوشند و در نسخه دیگر پوست بیخ رازیانه پوست بیخ
کرفس پودینه خشک از هر یک یکدرم انیسون رازیانه اسارون از هر یک نیم درم [illegible]

این شراب افضل است و اصل این نسخه همان شراب افسنتین کبیر به نسخه شیخ سعید است که در ذخیره
در علاج غب خالص ذکر کرده و قبل ازین ترقیم یافته شراب افسنتین مستعمل در مالیخولیای مراقی
وغیره صنعت آن افسنتین رومی ده درم گل سرخ بیست درم تربد سفید تراشیده مرضوض مغز
بادام شیرین چرب نموده چهار درم سنبل الطیب دو درم در دو من آب چندان بجوشانند که
بنصف رسد هر صبح سی درم آنرا با مقداری که طبیب معین نماید شکر طبرزد سوده بنوشد و بعض
اوقات بحسب اقتضای وقت مصطکی اذخر سادج هندی صبر سقوطری از هر یک دو درم غاریقون
بیخ سفید چهار درم اضافه کرده می شود شراب افسنتین مستعمل در ضعف معده بارد رطب
صنعت آن افسنتین رومی پنج درم گل سرخ پانزده درم تربد سفید نیم کوفته دو درم سنبل الطیب
ده درم در دو من آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صافی نمایند و هر صبح بیست درم آنرا گرم کرده
با سفوف نعناع لؤلؤی بنوشند صنعت آن سفوف نعناع لؤلؤی نعناع خشک کهربای بریان
کرده بسد محرق شب یمانی محرق سعد کوفی از هر یک سه درم زراوند مدحرج درونج از هر یک نیم درم
مشک ترکی یکدانگ سنبل الطیب مروارید ناسفته از هر یک یکدرم شکر سفید بیست درم
شربتی سه درم با بیست درم شراب افسنتین مذکور صنعت این سفوف بنسخه دیگر نعناع خشک
کهربای بریان شب یمانی محرق از هر یک سه درم زراوند مدحرج زرنباد درونج از هر یک نیم درم مروارید
ناسفته یکدرم کوفته بیخته شربتی سه درم با شراب افسنتین مذکور شراب افسنتین بنسخه جالینوس
که با حب ایارج جهت پاک کردن معده از صفرا داده می شود صنعت آن افسنتین رومی پنج درم
گل سرخ بیست درم در یک من آب بجوشانند تا بربع باند صافی نمایند و با این حب ایارج بنوشند صنعت
آن ایارج فیقرا یکدرم پوست هلیله زرد دو درم کثیرا نشاسته کوفته با آب کاسنی تازه حب سازند
صنعت این حب بنسخه دیگر ایارج فیقرا یکدرم پوست هلیله زرد غنچه گل سرخ از هر یک نیم درم با
آب کاسنی تازه حب سازند شراب افسنتین و شاهترج که صفرا را نضج دهد و از معده و جمیع اعضا رفع
کند صنعت آن افسنتین رومی پنج درم گل سرخ هفت درم شاهترج ده درم آلوی سیاه بیست
مویز منقی تمر هندی منقی [illegible] از هر یک بیست درم در سه من آب بجوشانند تا بمقدار
دو بیست درم برسد پس صافی نموده و هر صبح چهل درم آنرا با ده درم شکر سفید و یکدرم [illegible]

زرد بنوشند و در نسخهٔ حکیم معصوم گل سرخ هفت درم و افسنتین هفت درم و شاهتره پانزده درم
و باقی اجزا برابر است شراب افسنتین نافع از برای سوء مزاج بارد و مادی کبد مستعمل بعد
از استفراغ ماده صنعت آن افسنتین رومی هفت درم قسط تلخ مصطکی از هر یک چهار درم گل
سرخ دو درم غاریقون هش سفید صبر سقوطری ساذج هندی سنبل الطیب از هر یکث و
درم زعفران یک درم نیم با دو من عسل مصفی و چهار من شراب انگوری در هم آمیخته ادویه را در
کیسهٔ فراخی کرده در آن اندازند و هفت روز در آفتاب نهند و تا سه مرتبه تجدید ادویه دادن
آفتاب نمایند شربتی از سی درم تا چهل درم شراب افسنتین دیگر یعنی خمر آن صنعت آن افسنتین
رومی سی مثقال دارچینی سنبل الطیب سلیخه نیم کوفته از هر یک سه مثقال در هزار مثقال شراب
محلول کرده ظرف را محکم نموده بعد از دو ماه صافی نموده استعمال نمایند شراب افسنتین
دیگر نافع از برای مالیخولیا و صرع بجهت آنکه تصفیه خون می کند و منقی معده است صنعت
آن افسنتین رومی ده درم ورق گل سرخ سی درم تربد سفید هشت درم سنبل الطیب چهار درم
در شش رطل آب بجوشانند تا به دو رطل رسد صافی نموده در صافی آن یک رطل شکر سفید
داخل کرده بقوام آورند شربتی یک اوقیه و در نسخهٔ دیگر غاریقون سفید چهار درم داخل
است و گفته که اگر درین سنبل الطیب نیز چهار درم کنند می گردد اقوی **فصل در بیان**
ضمادات که اصل و عمود در آنها افسنتین است ضماد افسنتین نافع از برای اسهال معدی
زمانی که قوت هاضمه بسبب رطوبتی که واسطه شود میان معده و غذا ضعیف شده باشد
صنعت آن افسنتین رومی یک اوقیه در شراب قابض یک شبانه روز بخیسانند و روز دیگر
آب برگ مورد تر اضافه آن شراب کنند و لادن و رامک در آن حل نمایند و خرقهٔ را با آن تر
سازند و نیم گرم بر معده نهند ضماد افسنتین نافع از برای ورم کبد در آخر آن صنعت آن بگیرند
افسنتین را و با مثل آن اکلیل الملک کوبند و بجوشانند در زیت ضماد آن نمایند ضماد
افسنتین نافع از برای دیدان صغار مقعده صنعت آن افسنتین رومی صبر سقوطری شحم حنظل
کوفته بیخته قطران [illegible] داخل کرده بر مقعده ضماد نمایند ضماد افسنتین نافع از برای ورم
صلابت معده صنعت آن افسنتین رومی سنبل الطیب از هر یک یک درم نیم زعفران صبر سقوطری

از هر یک یکدرم کوفته بیخته تاب شیره کرم نموده ضماد نمایند عرق افسنتین بهترین لعات و جمیع عرقهاست از برای استسقا صنعت آن افسنتین رومی یکمن با آب چهار من داخل کرده عرق کشند بطریق کلاب و هرگاه بسیار تشنه شوند یک پیاله قهوه خوری ازان بنوشند غرغره افسنتین نافع از برای اسهال مراری دماغی صنعت آن افسنتین رومی را با آب جوشانیده صاف نموده سکنجبین سکری ساده داخل کرده غرغره نمایند فصل

در بیان قرصهائی که اصل و عمود در آنها افسنتین است ٭٭ قرص افسنتین منقول از قرابادین قانون از برای کبد و طحال و معده و غب غیر خالص و تپهای مرکبه کهنه صنعت آن افسنتین رومی اسارون شامی تخم کرفس مغز بادام تلخ مقشر مصطکی رومی سنبل الطیب از هر یک یک مثقال انیسون و مثقال حب سقوطری ساذج هندی از هر یک یکمثقال و نیم عصاره غافث یکمثقال کوفته بیخته تاب شیره اقراص سازند و در سایه خشک نمایند شربتی یک مثقال قرص افسنتین منقول از کامل الصناعه ترکیب این نافع از برای ضعف جگر صنعت آن افسنتین رومی انیسون اسارون از هر یک دو مثقال تخم کرفس یکمثقال صبر سقوطری عصاره غافث از هر یک یک مثقال مغز بادام تلخ مقشر مصطکی سنبل الطیب ساذج هندی از هر یک دو مثقال و نیم کوفته بیخته اقراص سازند شربتی یکدرم قرص افسنتین دیگر نافع از برای شخصی که چون طعام خورد بعد از دو ساعت درد در معده او بهم رسد و تا قی نکند و چیزی ترش بر نیاید آرام نیابد و این قرص را قرص بلا وصف نیز نامند صنعت آن افسنتین رومی ده درم انیسون تخم کرفس از هر یک پنجدرم سلیخه بیست درم فلفل مرکی صمغ افیتمون از هر یک دو درم و نیم کوفته بیخته اقراص سازند هر قرصی بوزن درمی شربتی یکقرص با شراب بوده و بانند آن قرص افسنتین منقول از منهاج ابن جزله نافع از برای تپهای کهنه و تشنج سده ها تفتیح کثیر و مدر فضول و مشهی طعام و مفتح سده های طحال و ما ساریقا و کبد و مزیل سردی معده و جگر و عسر البول و مدر حیض است صنعت آن افسنتین رومی اسارون انیسون تخم کرفس مغز بادام تلخ مقشر اجزا مساوی کوفته بیخته با آب شیره اقراص سازند و در سایه خشک نمایند شربتی یک مثقال گفته که بعضی زیاده نموده اند برا اجزای این قرص

مصطکی سنبل الطیب از هر یک نیم جزو قرص افسنتین منقول از ذخیره سمعیل نافع است برای حمی
کهنه و جمیع حمیات خلطی مزمن و مفتح سده‌ها و مزیل سوء مزاج معده و جگر و مفتح سده‌های کبد و طحال
و ماساریقا است صنعت آن افسنتین رومی اسارون انیسون تخم کرفس مغز بادام تلخ منقی
شکاعی بادآورد عصاره غافث مصطکی رومی سنبل الطیب اجزا متساوی کوفته بیخته اقراص
سازند شربتی یک مثقال با گلقند آفتابی یا با سکنجبین ساده عسلی و یا با سکنجبین بزوری حار یا
معتدل بحسب مزاج بنوشند قرص افسنتین منقول از قرابادین ذخیره سمعیل امراض معده
و جگر و بیشتر را سودا و صفرا بهتر است صنعت آن انیسون دو مثقال اسارون افسنتین رومی تخم کرفس مغز بادام
تلخ مقشر سنبل الطیب از هر یک یک مثقال صبر سقوطری سادج هندی از هر یک یک مثقال تخم
عصاره غافث یک مثقال بدستور اقراص سازند قرص افسنتین که این منافع دارد در سوء
مزاج بارد مادی کبد بعد از استفراغ مستعمل است مختصر صنعت آن افسنتین رومی انیسون
رازیانه مغز بادام تلخ مقشر اجزا متساوی کوفته بیخته با آب اقراص سازند شربتی یک مثقال
با ماء الاصول است یا با اصول یا با سکنجبین بزوری یا عسلی بنوشند قرص افسنتین به
نسخه دیگر حمیات بلغمی و عسر البول و برودت جگر را نافع باشد و سده طحال و کبد را بگشاید
صنعت آن افسنتین تخم کرفس اسارون مغز بادام تلخ مساوی کوفته بیخته با آب خالص شبت
و اقراص سازند قرص افسنتین تب بلغمی و ضعف جگر را نافع باشد صنعت آن انیسون افسنتین مغز
بادام تلخ سنبل الطیب از هر یک چهار درم عصاره غافث سادج هندی اسارون از هر یک سه
درم مصطکی تخم کرفس از هر یک یک درم کوفته بیخته با گلاب سرشته اقراص سازند شربتی یکدرم
قرص افسنتین به نسخه دیگر صنعت آن افسنتین تخم کرفس انیسون از هر یک پنج درم سلیخه سیاه
دو درم جند بیدستر مرکی صافی افیون از هر یک دو سدس کوفته بیخته با صافی سرشته اقراص سازند

فصل در بیان مطبوخاتی که اصل و عمود در انها افسنتین است

مطبوخ افسنتین بنسخه الیاس نافع در علاج غب خالص بجهت اسهال ماده بعد از نضج با صنعت
آن افسنتین رومی غافث پوست هلیله کابلی از هر یک پنج درم مغز تخم خربزه مغز تخم خیار بادرنگ
تخم خیار تخم کرفس از هر یک دو درم تربد سفید تراشیده مرضوض یکدرم مویز منقی بیست

دانه بستان سی دانه انجیر زرد ده دانه جوشانیده صافی نموده در یکصد درم آن گل قند آفتابی
پانزده درم فلوس خیار شنبر یک استار حل کرده باز صافی نموده نیم دانگ سقمونیای سوده
داخل کرده بنوشند مطبوخ افتیمون که صفرای قعر معده را دفع کند صنعت آن افتیمون
رومی پنج درم گل سرخ بیست درم و در نسخه دیگر شش درم است تمر هندی منقی از حب
ولیف و قشر بیست درم همه را در چهارصد درم آب بپزند تا ربع باند پس صافی نموده مقدار
سی درم ترنجبین منقی از خاشاک و تخم در هفتاد درم درین مطبوخ داخل کرده صافی نموده یکدرم
صبر سقوطری زرد یا ایارج فیقرا یکدرم در آن داخل کرده بنوشند مطبوخ افتیمون که شیخ الرئیس
از جالینوس نقل کرده و گفته که اگر بوده باشد در مالیخولیای مراقیه مراق را ریاح بارده
و نفخ و بناشد در مراق ورم و اسهال پس باید که تنقیه آن نموده شود با این مطبوخ و نیز گفته
که این مطبوخ نافع است از برای ریاح بارده نافخه بلغمیه و سوداویه در معده و مراق و طحال
اسمعیل گفته که تنقیه معده با این مطبوخ نافع است از برای مالیخولیای معدی و نیز
گفته که آشامیدن این مطبوخ هر روز مفید است صاحب مالیخولیای طحالی را خصوص
اگر آشامیده شود اول مرتبه ایارج فیقرا پس بعد از آن بیاشامند این مطبوخ را صنعت
آن از رازیانه افتیمون تخم کرفس اسارون پنج اجزا افتیمون رومی از هر یک جزوی بجوشانند
در آب و صافی نموده بنوشند بقدر حاجت مطبوخ افتیمون دیگر نافع از برای مالیخولیا
حادث بمشارکت طحال صنعت آن افتیمون رومی افتیمون ابیسون اسارون حشیش
غافت اذخر مکی سنبل الطیب از هر یک سه درم شاهتره پنج درم پوست هلیله زرد پوست
هلیله کابلی از هر یک هفت درم هلیله سیاه سه دانه مویز سرخ دانه بیرون کرده تمر هندی منقی از
حب ولیف از هر یک ده درم عناب ده دانه لبلابون بقدر طبخ نموده صافی نمایند بعد ازآن
مغز فلوس خیار شنبر منقی از حب پانزده مثقال بمالند و پالایند و یک مثقال روغن بادام
شیرین بر آن بچکانند پس یک بند ایارج فیقرا و غاریقون سفید از هر یک یکدرم و با
سکنجبین حب سازند و فرو برند قبل از مطبوخ بدو ساعت مطبوخ را نیم گرم بیاشامند معجون
افتیمون جهت درد معده و وجع فؤاد که از مواد سوداویه باشد بنهایت نافع است

صنعت آن انیسون تخم کرفس از هر یک پنج مثقال افسنتین رومی هفت مثقال سلیخه جند بیدستر
افیون از هر یک دو مثقال و در نسخهٔ دیگر سلیخه ده درم است ادویه کوفته بیخته بدستور مقرر معجون
سازند معجون افسنتین دیگر که قریب النفع است بدان صنعت آن افسنتین رومی انیسون
تخم کرفس سلیخه جند بیدستر اجزا برابر با عسل منقی دو وزن مجموع ادویه را بدستور مقرر
معجون سازند و در نسخهٔ دیگر افیون نیز داخل است معجون افسنتین درد معده و جگر که از
سردی باشد و استسقا را نافع بود صنعت آن افسنتین تخم کرفس اسارون انیسون مغز بادام
تلخ اجزا مساوی کوفته بیخته بدستور مقرر معجون سازند شربتی دو درم افشرج بفتح اول
و سکون فا و ضم شین معجمه و فتح رای مهمله و جیم و آن معرب افشرده است که بعربی عصیر نامند و
آن مخصوص آب میوه‌ها است محمد و دستنجر گفته که افشرجات عصاراتی است که فرا گرفته
باشند از نباتات و اثمار یعنی میوه‌ها تنگه بوده باشد در انها آبی که بمالیده افشرده و یا کوبیده افشرده
آب آن را بگیرند و در آفتاب بگذارند تا غلیظ شود و در این زمان افشرج عبارت است
از آب میوه‌های حامض یا سرکه انگوری که آب و قند داخل کرده با طعام بخورند و یا قهوهای
ترش چون عرق نعناع و سرکه سفید مقطر یا غیر مقطر که قند داخل کرده با طعام بنوشند
و بالجمله هر شربت ترشی که در آب حل کرده با طعام بخورند افشره باشد و از افشرجات
رفیعه عرق سلطانی است که مقوی معده و محرک شهوت تمام و هاضم و گوارندهٔ طعام است
صنعت آن کوله برگ نعناع خشک پوست ترنج بادرنجبویه فرنجمشک نانخواه سافرج
هندی دارچینی قرفه الطیب دنه خشک از هر یک یک سیر من تبریزی قرنفل بسباسه
عود هندی بادیان کشنیز خشک کبابه چینی بهار نارنج اشته از هر یک بیست مثقال سرکه انگوری
پنج من تبریزی همه را در سرکه داخل کرده بطریق گلاب عرق کشند شربتی بیست درم قند سفید و آب
بمقداری که خوش طعم گردد داخل کرده با طعام بنوشند عرق سلطانی دیگر مقوی معده
و ارواح و مشهی و باهی مفرح است صنعت آن سنبل الطیب زرنباد بسباسه دارچینی سعد کوفی
قرنفل عود هندی عرقی خام قاقله کبار شقاقل مصری اسارون شامی بهار سیبی از هر یک
شش مثقال سرکه انگوری شش یک من تبریزی نعناع تازه بیست مثقال اجزا جوکوب نموده

در سرکه خیسانند و بخیسانند پس در دیگ گلی یا سنگی یا مس تازه قلعی کرده عرق کشند و شش مثقال
عنبر اشهب و نیم مثقال مشک خالص در سر نیچه بندند اگر مقدار سرکه زیاده و من کردانند بهتر
است و در نسخه عرق سلطانی در مرض خواهد آمد ان شاء الله تعالی افعی اسم عبرانی
قسمی از حیات است و حیات اسم جنس است و افعی را یونانی احدیا و اخادیا نامند و اقسام
حیات را اسامی و الوان بسیار می باشد بزرگ و کوچک سیاه مایل بزردی و مایل بسبزی
و مایل به تیرگی و ابلق و غیر اینها و بهترین افعی اشقر مایل بسرخی است و ماده آن را چهار
دندان می باشد و نر آنرا دو دندان و باید که مستعمل در تریاق فاروق این نوع خوب
ماده جوان آن باشد و علامت جوانی آن سرعت حرکت همیشه سر را بلند داشتن
است و نیز باید که چشمش مایل بسرخی و سرش عریض و دهنش فراخ گشاده و جسمش
صلب و مایل به باریکی بود و از آب و غبار آب و جنگل و شوره زار دور باشد و در آخر بهار صید
شود و بعد از صید بلا امتداد زمانی سر و دنباله آن را قطع کنند بدین قسم که سر و دنباله آنرا
یکجا جمع نموده بیک ضرب تیر و غیر آن از هر یک قدر چهار انگشت ببرند و هر چه کم خون
و بعد از قطع سر و دنباله بی حرکت باشد استعمال نباید کرد و پس از قطع باید پوست و جوف
آن را انداخت و با آب و نمک پاک شست و استعمال نمود و بعضی ادعی گفته که سر و دنباله آن را
بسبب آنکه در گوشت نیست می اندازند و استعمال نمی نمایند به سبب چیزی که عوام فهمیده
اند که در آن سمیت است و نیز باید که از اصناف ردیه آن اجتناب نمایند مثل آنکه از
گزیدن آن خون از مسام منافذ ملسوع آن جاری میگردد و دست که فرو میبرد در رمل و شنا
میکند در آن مثل ماهی در آب و مالکیه مکلة الراس که طول آن نهایت یک شبر می باشد و سر آن تیز
و گفته اند مبالغه که بنفس و صفیر خود می کشد و هر که نظر او بر آن افتد می میرد و کسیکه نزدیک
مرده آن رود او نیز می میرد و افعی که کمر او گنده و گردن او باریک و سر او پهن و اغبر با نقطه
های سیاه و بلوطیه که در بلوط می ماند و به بوی بد و کسی را که بگزد پوست آنکس جدا میگردد و معطشه
که عارض میگردد ملسوع آنرا حرقت و التهاب دائم آب می نوشد و سیراب نمی گردد تا
اینکه بمیرد و نیز آنکه می کشد آب بستن خود و بوی آن و سایر انواع ردیه آن و مزاج افعی

بنهایت گرم و خشک و مجفف و محلل است و چون با ب اندک نمک و شبت و روغن زیتون بر آتش
اخگر بملایمت طبخ نمایند تا مهرا شود و گوشت آن را پاک کنند تناول نمایند مواد غلیظه را بطرف
جلد دفع کرده تحلیل میدهد و بعض معنی به تجربه رسیده که بعد از خوردن آن بدن او
منفشر شد و از ان مثل فلس ماهی جدا شد و از ان مرض شفا یافت و نیز از خوردن بسیار
آن بدن منفرج شده مثل فلوس ماهی پوست از ان میریزد و کم آن اخلاط متعفنه لطیفه را
مستحیل القبل کثیفه را به تفشیر جلد دفع می کند و نیز خوردن گوشت پخته آن به نحویکه برای
تریاق فاروق میپزند جهت دفع سموم منشره بالذات و ضعف بصر و در عصب و صرع و منع
زیادتی خنازیر و حفظ جوانی و تقویت قوتهای حیوانی و حواس نیکو کننده ذهن و فکر و جهت تقویه
و رعشه و طول عمر موثر است هرگاه هر سال یک مرتبه تناول نمایند و بعد تقویت بدن شروع
بروییدن گوشت تازه در بدن باید که اعانت نمایند بر رویدن گوشت و جلد و حفظ نمایند
اعضا را بالبدن مراهم و سم روغنهای مناسب و کته تازه و آشامیدن شراب ماء اللحم
و لحوم لطیفه مشروبه و امثال اینها و ضماد گوشت خام آن جهت رفع سمیت افعی گزیده
و اقسام مارهای بنهایت نافع و جهت داء الثعلب و داء الحیه و خنازیر و اوجاع مزمنه
بارده نافع است و اکثار آن محرق اخلاط و مصدع و ملحمش شیر تازه دوشیده و آب فواکه
است و چون هفت عدد افعی را بریسمانی که از ابریشم سرخ ارغوانی حفه کرده و بازای هر یک گرهی
بزنند بستن آن ریسمان بگردن صاحب خناق بجهت رفع علت خناق صیته مجرب بالنتایج
دنبال افعی که جوف آن پر کرده باشند و در افعال ضعیف تر از گوشت آن است و نحو که
در میان بریان گوشت افعی در ان پخته باشند در افعال قریب است الغرض افعی **فصل در بیان**
علامات افعی گزیده و تدارک سم آن بدانکه از جمله علامات گزیدن افعی آنست
که از ان موضع اولا خون روان میگردد و بعد از ان خون آب صدیدی متعفن و زرداب
پس از ان برنگ زیتی و زنگاری متعفن پس بعد از ان تخدیر اعضا و زوال عقل و توهم اعضا
و التهاب احشا و حمی نافض و عرق سرد و فساد زنگ شده مائل بسبزی و تواتر نفس و فواق
غشی پس هلاک و اکثر آن است که در میان روز هلاک بشود و اگر مهلک بود روز سوم و یا پنجم و اگر از پنجم گذشت

احتمال برد است و تدبیر آن بدستوری است که در قواعد کلیه مذکور است بالجمله بستن بالای
آن عضو بسیار سخت و محکم و گذاشتن محجمه بران موضع و مکیدن بی دبی بقوت تمام یکدو
دفعه بلا شرط و بعد از ان با شرط و مکیدن بدهن نیز خوب است بدین شرط که شخصی قوی
القوة جوان که روزه نباشد و دندانهای آن کرم نزده باشند و علتی در لثه و فم او
نباشد دهن خود را با آب بشوید و روغن بمالد بر لبها و دهان خود و بقوت تمام بمکد و آب دهان
را و آنچه از سمیت جذب کند ساعت بساعت بیندازد و بعد از مکیدن محجمه ناری بران موضع
بگذارند و نیز داغ کردن و خورانیدن تریاق فاروق و روغن کهنه با عسل و شیره شراب
کهنه و تکرار قی بود و مثقال حلتیت با شراب و شرب سائیده مهره مار و بستن آن بر موضع گزیده
و شیر مایه خرگوش و غیر آن که تازه باشد با سرکه ممزوج کرده یا آب مطبوخ ورق الغار
و فاشرا و اسپند و تخم لوبیچه و بیخ عرطنیثا و بیخ کاشم و زراوند طویل و زراوند مدحرج و کرفس
کوهی و فلفل و تغذیه بطعام نهری و زنجبیل با شیر انسان و الاغ مفید است و این دوا
در سم افعی مانند تریاق کبیر دانسته اند صنعت آن انیسون ده درم فلفل سه درم و نیم زراوند
مدحرج جندبیدستر از هر یک یکدرم و نیم کوفته بیخته با پنج شیره بقدر جوزی بخورند و
خاییدن فلفل قدری معتد و گفته اند مادام که حدت فلفل محسوس نگردد سم در بدن
باقی است و چون دفع گردید محسوس می گردد و این علامت آن است و استحان آن و
خوردن آبی که دران نیل حل کرده باشند تا بقدر یکرطل و بستن جرم آن بران موضع
از مجربات است و گذاشتن مرهم متخذ از سکبینج و جندبیدستر و حلتیت با کبریت زرد و نیل
حمام و فودنج و مشکطرامشیع اجزا مساوی کوفته بیخته با زیت و زفت سرشته بر موضع لدغ
بگذارند و ادویه جذابه سم و سوزاننده آن مانند زفت و فرفیون و جاوشیر و قنه و بیاخصوص
بیاز عنصل و سرگین کبوتر و فودنج و کبریت و ثوم بری و خاکستر چوب انجیر با بول انسان و سرکه
انگوری سرشته بران موضع و اطراف آن مالیدن نافع است مراره افعی و شرب آن
در سمیت مانند بیش است و در اعراض مختلف از تواتر نفس و غشی و کرب والتهاب و غیرها
چنانچه در بیش انشاء الله تعالی خواهد آمد و تدارک آن نیز بدستور تدارک آنست و مکرر

فی فرمودن با آب گرم و روغن کنجد تازه و مسکه و آب گرم خورانیدن تا دو زهر فایق و معجون
و تریاق فاروق اصلی و مثرودیطوس و دواء المسک و ماء اللحم و کوشتابه مرغ بقدری
نمک خالص و شیر بز یا گوسفند و یا گاو تازه دوشیده مانند اینها و استعمال ادویه مشترکة النفع و جمیع
سموم نافع اند **فصل در بیان تریاق الافاعی** بدانکه تریاق بکسر اول معرب
از لغت یونانی که تریا و تا ممدوده باشد و تریا در لغت یونانی بمعنی نافع است از برای گزیدن
جانوران سمی و قا در آن لغت بمعنی نافع است از برای ادویه مشروبه سمی پس این هر دو لغت را
مرکب کرده معرب ساخته تخفیف داده تریاق نامیده اند و نیز آن را عربان دریاق و دریاقه و
دراق بتشدید را نامیده اند و درین لغت سوم بکسر اول بنا بر اشهر و بفتح نیز در کل لغات آمده است
و نیز گفته اند که مرکب و مخفف از تریایوق است که تریا بمعنی سم است مطلقا و یوق بمعنی مقاوم
آن پس هر دو را مرکب و مخفف کرده اند یعنی مقاوم سموم و تریاق و تریاقه و تراقه بتشدید را
در سوم نیز گویند و گفته اند که معرب از تریاک فارسی است که عبارت از افیون است و اصطلاح
کرده اند اطبا ثانیا برای هر دوائی که فاد زهریت داشته باشد که بخاصیت مقاوم سموم و رفع نکایت
او کند و محافظت نماید روح را از فساد و تعفن خواه حدوث آن سمیت در بدن از گزیدن جانوران
باشد یا از آشامیدن سموم آنچنان سموم که بخاصیت مضعف و عفن مزاج و روح حیوانی
و فاعل حرارت غریزیه باشند و ادویه سمیه که بکیفیت مزاجی این عمل کنند بدرستیکه دوائی که بکیفیت سلب
کیفیت مزاج دوای سمی است یا سمیت از فساد اخلاط و رطوبات و فضول و ارواح بدن باشد
بسوی کیفیتی غریبه سمی بسببی از اسباب یا از فساد و عفونت هوا باشد بسوی کیفیتی غریب
سمی محدث وبا و طاعون و سائر امراض و اعراض حادثه از سمیت شوند اعم از آنکه آن
دوائی که رفع سمیت می کند مفرد باشد یا مرکب و بعض اطبا تریاق را مخصوص داشته اند بمرکباتی
که این عمل کنند و اما مفرداتی که این عمل کنند پس آن را فاد زهر نامند و این وضع ثالث است
و بعضی استعمال تریاق را بر هر دوائی کنند که آن را بخاصیت نفعی عظیم سریع قوی باشد
اعم از آنکه نفع آن از برای سموم باشد یا غیر سموم از آنچه ضرر یا فعل آن رساند و بدانکه
چون اطلاق کرده شود لفظ تریاق می خواهند از آن تریاق افاعی که مرکب و مخترع آن اند

اندروماخس اول است بجهت آنکه هرگاه لفظ عام مطلق مذکور شود می گردد منصرف بسوی فرد کامل
وکامل‌تر از تریاق افاعی تریاقی بلکه نزد یونانیین مرکبی نیست مثل آن و لهذا آن را تریاق
اکبر و تریاق کبیر نیز نامند بسبب کثرت بسیاری منفعت و خاصیت این مرکب تریاق فاروق
نیز نامند بسبب آنکه بیاشد این مرکب فارق میان موت و حیات و یا آنکه فاروق است
میان سم و طبیعت انسانیه در وقتیکه استعمال کرده شود بجهت سموم یا آنکه بدین جا آوران سبب
و یا آنکه فاروق است میان صحت تام و مرض قوی بنجابت و صورت و می‌نامند آن را هادی برای آنکه
هدایت می‌کند طبیعت را بسوی صحت و ثمالیقن نامند برای آنکه مسکن هیجان سموم و امراض
قتاله است و منقذ نیز نامند برای آنکه رهاننده است از سموم مهلکه و مانند آنها و گاه می‌نامند
آنرا انجلاص اکبر برای آنکه می‌رهاند بدن را از آفات عظیمه و مقید حیات و بجا آورنده صحت بجهت
آنکه چون دفع غائله سم کرد او با حیات بخشید و حفظ نمود صحت را صاحب قاموس گفته که مرکب این
تریاق ماغنیس است و تمام کرد آن را اندروماخس بزیاده کردن لحوم افاعی بر آن و نامیده
آن را تریاق فاروق شیخ داؤد در تذکره آورده که ترکیب کرده آن را اندروماخس قدیم و تکمیل
ترکیب آن نمود اندروماخس ثانی بعد از یکهزار و یکصد و پنجاه سال انتهی و ملا احمد تتوی در
تاریخ الحکما از بدو ترکیب تریاق فاروق و انتهای آن و کیفیت یافتن حب الغار و
گوشت افعی نوشته بدین وجه است که ذکر می‌یابد از عجائب اتفاقات آنچه در پیدا شدن تریاق
فاروق اندروماخس اول از وی نموده و همچنین آنچه در پیدا شدن لحوم افاعی اندروماخس
ثانی که متمم و مکمل تریاق فاروق است ظاهر شده و از کتب محققین اطبا ظاهر می‌شود دانست
که تریاق فاروق بسعی و اهتمام نه کس از حکمای کبار که عبارت از اندروماخس اول و اقلیدس
و فلاغورس و فراقلیس و فیثاغورس و مارینوس و ماغنیس و اندروماخس ثانی و جالینوس
اند در مدت هزار و چهارصد و شصت و نه سال باتمام رسیده و هر یک از این حکما غیر از جالینوس
در آن تصرفات بزیادتی یا نقصان کرده اند و جالینوس اگرچه در آن تصرف بزیادتی
و نقصان نکرده است بواسطه آنکه اندروماخس ثانی او را بمرتبه تمام و کمال رسانیده بود
اما اظهار منافع و مفاد و تعیین مقادیر شربات آن در هر مرض مرض و امثال این امور

که از قبیل محتاج بود از وظاهر شد لهذا او را نیز در اتمام و اکمال آن دخل داشته اند و مفصل
این مجمل آنکه ابتدای تریاق فاروق چنین بود که اندروماخس بیم که باسقلیبوس نیز ملقب
است در سن بیست سالگی بسفری میرفت در اثنای راه بموضعی رسید که درخت غار در آنجا
بسیار بود و هنوز از آن موضع نگذشته بود که نظرش بر پسری افتاد که در بیخ دیوار کهنه
شکسته نشسته بول می کرد ناگاه ماری از سوراخ آن دیوار بیرون آمد و انگشت ابهام پای
آن پسر را بگزید پسر فی الحال مار را بضرب سنگ بکشت و متوجه درخت غار شد و قدری
حب الغار از آن درخت برگرفت و در دهان انداخت و بجاوید و فرو برد القصه پسر حب الغار
را خورده متوجه راه شد اندروماخس از مشاهده این حال متعجب گشته بجانب پسر توجه نمود و
از وی پرسید که ای پسر ترا مار گزید و هیچ آزار بتو نرسید پسر گفت اگر من حب الغار نمی خوردم
هلاک می شدم اما چون آنرا خوردم از زهرمار باکی ندارم اندروماخس گفت تو این را از روی چه
میگوئی و از کجا آموختی پسر گفت پدر من همیشه این کار می کند که حب الغار را کوفته با عسل
معجون میسازد و هر کرا ماری و یا عقربی گزیده باشد باو میدهد و ایشان از مضرت آن
ایمن میشوند چون اندروماخس این حکایت از آن پسر شنید و عدم مضرت او را از آن مار
مشاهده نمود و مقاوم تجربه حب الغار شده و آنرا در دفع سموم مارهای کوچک و عقارب
و سائر هوام نفع بسیار یافت بنابرین بعد از مدتی بخاطرش رسید که اگر با این حب الغار چند دوا
دیگر که در دفع سموم آنها را اثر دخلی باشد مزید آن گردد تا معین و مقوی او باشند و ترکیبی
ساخته شود یقین که قوتش در دفع سموم بیشتر خواهد بود پس از این جهت سه دوای دیگر که
عبارت از جنطیانا و مر و قسط تلخ باشد آن ترکیب ساخته آنرا تریاق اربعه نام کرده و تخصیص
این سه دوا بنابر آن بود که جنطیانا ابلغ و اقوی ادویه است در دفع مضرت لسع حیات بلکه لسع
اکثر هوام و دفع عض کلب کلب بلکه عض جمیع سباع و مر بهترین ادویه است در دفع مضرت لسع
عقارب و رتیلا و قسط تلخ نافع ترین دواها است در دفع نهش جمیع هوام سیما افاعی
و ایراد آثار و فوائد یک یک مجموع این مرکب یعنی تریاق اربعه مرتب است چون ذکر علل
آن مناسب این مقام نیست فمن اراد الاطلاع علیها فلیطالع الکتب الکبار الطبیة و بعد

از ان تا مدتی مدید این تریاق اربعه شائع و ذائع بود و هیچ تغیر و تبدیل نیافت تا آنکه اندروماخس
در سن چهل سالگی وفات یافت بعد از وی هشتاد سال در بلاد یونان بر اقلیدس اشتهار یافت
و ریاست حکما باو تعلق گرفت و او بر اجزای تریاق اربعه چهار جزو دیگر که عبارت از
فلفل سفید و دارچینی و سلیخه و زعفران است اضافه نموده که تا دور کردانند ضرر سموم را از
قلب و حمایت کنند آنرا و تفتیح نمایند سده ها را و ادرار فضلات نمایند و اصلاح صدر
کنند و تفریح و تنویم آورند که بسبب تنویم احساس بضرر سم کرده نشود و چهار دوای اول از ان
قبیل اند و زعفران مفرح و منوم است و آن را تریاق صغیر و تریاق ثمانیه ملقب کردانیدند
و فوائد تریاق ثمانیه بیشتر از آثار تریاق اربعه ظاهر شد و چون بر اقلیدس بعد از انکه هفتاد
و دو سال از عمر او گذشت داعی حق را اجابت نمود بعد از وی چهل و هفت سال +
فلاغورس طبیب ظاهر شد و صیت فضیلت و دانائی او در بلاد یونان اشتهار یافت او نیز اختیار همان
هشت دوا نمود و بدل کرد فسطلیح را بزرشک بعد ارتحال او چهل و هشت سال فیثاغورس حکیم
پیدا شد و صیت دانائی او در بلاد انتشار یافت رای او بعد تامل قرار گرفت بر تریاق صغیر بر آن قرار
گرفت که چند دوای غذائی برین ترکیب اضافه باید نمود تا بواسطه الفت غذائیت طبیعت باو
اقبال نماید و اعضا او را جذب و مبادرت نماید و اثر آن بیشتر ظاهر شود بنا برین پیاز عنصل
و دقیق کرسنه ازیاده کرد و بعوض عسل اجزای عشره را بشراب معجون ساخت پیاز عنصل
باوجود غذائیت کثرت منافع در لسع افاعی و لدغ هوام نفع تمام دارد و لهذا اسم قاتل اکثر هوام
است تا بجائیکه از دیسقوریدوس منقول است که اگر پیاز عنصل درست را بر در خانه بیاویزند
هیچ نوع گزنده از هوام و غیرها بآن خانه در نیاید و اگر باشند بگریزند و حتی که توانند بیرون روند
بواسطه ضدیتی که در طبیعت ایشان با پیاز عنصل مرکوز است با خوردن و ضماد کردن چه رسد
همچنین دقیق کرسنه باوجود غذائیت و فواید بسیار چنانچه در کتب طب مسطور است اگر او را با شراب
معجون ساخته بر موضع نیش افاعی یا عض کلب کلب یا عض آدمی صائم ضماد نمایند نکایت
همه را دفع می کند و شراب نیز با وجود سرعت نفوذ قوی قوای ادویه را باقاصی بدن میرساند
و در لسع هوام و دفع نکایت سموم قاتله نفع تام دارد و مدتی مدید این ترکیب شائع بود و منفعت

بسیار از وظاهر می شد و چون فیثاغورس حکیم بعد از انقضای سی و پنج سال که از عمرش گذشت
در عین جوانی سفر آخرت اختیار فرمود بعد از فوت وی بصد و ده سال صیت فضیلت
و حکمت فرافلیس در بلاد یونان منتشر گشت و قدوهٔ حکمای زمان خود شد و او بجودت فهم و قوت
حدس از سایر حکمای آن روزگار ممتاز بود و لهذا چون تامل فرمود بر نسخهٔ فیثاغورس نمود حکم
بفساد و نقصان آن کرد اما نقصانش بواسطهٔ اسقاط عسل بود چه عسل بواسطهٔ لطافت و لزوجت
خود ادویه را با یکدیگر امتزاج و اختلاط تمام میدهد بنوعیکه از مرکب هیأت وحدانی پیدا می کند و بان
هیأت وحدانی مظهر آثار ارجمند می گردد و قوت ادویه نگاه میدارد و بشاعت طعم ادویه را نیز زائل
می کند چنانچه طبیعت با او اقبال می نماید و باوجود آن منقی سینه و جگر است و در لسع هوام و عض
کلب کلب و در دفع نکایت ادویهٔ سمیهٔ بارده مثل خشخاش سیاه و بنج سیاه و فطر نفع تمام دارد
و اما فسادش از آن جهت است که چون ادویه را با شراب معجون ساخته شود بسبب مائیتی که
شراب راست ناچار از عروض تغیر و تعفن ایمن نخواهد بود و لهذا جالینوس می فرمایند که شراب
باید که کهنه شود و اقلش باید که سه ساله باشد تا مائیت از وی بالکلیه بتحلیل رفته باشد و موجب
تغیر و تعفن نشود و بنابرین امور مذکوره فرافلیس حکیم عسل را باز اعاده نمود و پیاز عنصل و
آرد کرسنه را با شراب کهنه ممزوج ساخته قرصی که الحال بقرص اسقیل اشتهار دارد ساخته آنرا
و آن العهد از بسیار خشک ساختن یک جزو اعتبار نموده داخل گردانید و چون صد سال از عمر حکیم
فرافلیس گذشت او نیز داعی حق را اجابت نمود بعد از فوت وی بیست سال فوناغورس طبیب
ظاهر شد و آوازهٔ حکمت او در بلاد یونان انتشار یافت و ریاست اهل علم آن زمان باو تعلق
گرفت و او بعد از تامل و تدبر تمام در تصرفات حکمای اربعهٔ سابقه اصل تریاق اربعه [illegible]
را پسندید اما چون قسط و مر با طبیعت نزدیک بهم بودند بعوض قسط زراوند داخل ساخت و چند زراوند
در سموم هوام و ادویهٔ سمیهٔ قتاله نفع تمام دارد و الآن این تریاق اربعه متعارف و متداول
است و چون فوناغورس طبیب در سن نود سالگی وفات یافت بعد از وی بهفتاد سال
دیگر ماریثوس حکیم پیدا شد و صیت فضائل و کمالات او در اطراف و اکناف بلاد یونان
اشتهار تمام یافت و بعد از تامل و تدبیر بسیار نسخهٔ دوای دیگر که عبارت از سنبل الطیب و فراسیون

وفلفل سیاه ودار فلفل وفقاح اذخر ومقل ازرق وحرمل و اسطوخودوس و مشکطرامشیع باشند
بر ترکیب فرافلیس اضافه نمود و مجموع ادویهٔ مفرده هفده شد و با قرص اسقیل و آرد کرسنه
هیجده اگر آن هر دو را یک جزو اعتبار کنند و اگر اجزای قرص هر یک علیحده اعتبار نمایند با
شراب بیست جزو می شود و با عسل بیست و یک جزو خصوصیات هر یک ازین ادویه سبعه
که ماریفوس حکیم اضافه کرده بر واقف اسرار طب مخفی و مستور نخواهد بود و معهذا در کتب ادویه
بتفصیل مسطور است اما سنبل الطیب بسبب آنکه مفتح است و مشکطرامشیع بجهت آنکه مدر قوی
حتی آنکه مخرج جنین است و اذخر دافع سم و مقوی معده است و اسطوخودوس منقی دماغ و دافع
سم و مقوی دماغ و معده و قابض است و باقی ادویه بعضی ممد و بعضی مصلح و نیز اینها را اثری در
دفع سمیت و تقویت اعضای رئیسه و حفظ ارواح و قوی است و چون از عمر ماریفوس صد سال
گذشت او نیز بحکمای سابق پیوست بعد از فوت او بدویست سال صیت حکمت و کمال و دانائی
ماغنیس حمصی عالم را فرا گرفت و رای دوراندیش او بعد از تامل و تدبر در تریاق ماریفوس برین
قرار گرفت که قرص اندروخورون که یکی از حکمای بلدهٔ اندروخورون که جهت دفع سموم ساخته
و از آن نفع بسیار یافته بود بر تریاق ماریفوس اضافه کند لیکن چون در آن قرص بعضی ادویه
تریاق ماریفوس بود ماغنیس وزن آن ادویه را از قرص کم کرد و آنچه در آن ترکیب نبود
وزن آن را افزود بر هفده ادویهٔ مذکوره بیست دوای دیگر که آن تخم کرفس و کمافیطوس و میعه سائله
و انیسون و حماما و ناردین و قلقطار محرق و ایرسا و تخم شلجم و زوفای یابس و ورد یابس و صمغ
البطم و فطراسالیون و زنجبیل و جعده و اشق و سورنجان و فقرومانا و جاوشیر و دوقو باشد اضافه
کرد که مجموع ادویه سی و هفت باشد با قرص اسقیل که مرکب از دو جزو است سوای عسل و ازینجا ظاهر
شد که آنچه از بعضی حکمای متاخرین مثل ابن جبل که در مختار خود آورده که مبدع این تریاق
ماغنیس است که او را ماغنوس نیز می نویسند و متمم و مکمل آن اندروماخس و همچنین در ذیل مسائل
حنین بن اسحاق که از ملحقات خواهرزادهٔ او حبیش بن اعثم بن اعظم است نیز ابداع این تریاق
را به ماغنیس منسوب داشته سهو محض است و منشای آن عدم تتبع و تفحص تام است چنانچه
ابن ابی صادق در شرح مسائل حنین تصریح بآن نموده و چون از عمر ماغنیس نود سال گذشت

او نیز فکر آخرت اختیار کرده بیماران را بی بهره گذاشت بعد از وی به بیست سالی اندروماخس
ثانی که متمم و مکمل تریاق فاروق است در زمان اسکندر ذوالقرنین ظاهر شد و در بیست
سالگی نسبت کمال در عالم رواج گرفت و او بعد از تامل و تدبر تام در تریاق مذکور چنانچه از کتب
معتبره قدما چنین معلوم می‌شود که اندروماخس ثانی مدت پانزده سال در باب تصرف تریاق
مذکور همیشه فکر می‌بود تا آنکه بعد از پانزده سال رای صائبش بر آن قرار گرفت که گوشت افعی را
بواسطه تجربه چند که در این مدت در باب گوشت افعی حاصل شده بود چنانچه عنقریب تفصیل
مذکور خواهد شد با سی و سه دوای دیگر که عبارت از زرنب و مو و فوج و اسقوردیون و طین مختوم و رب
السوس و تخم رازیانه و نانخواه و ورق ساذج هندی و صمغ عربی و حب بلسان و روغن بلسان
و شیح کبیر و هیوفاریقون و مصطکی و سیسالیوس و کمادریوس و حرف بابلی و فودنه کوهی و تخم کشوث
و هیوفاقسطیداس و ریوند و غاریقون و شیح جبلی و سکبینج و اقاقیا و کندر و افتیمون و عود و عصاره
لحیة التیس و جند بیدستر و قفر الیهود و قنطوریون دقیق است اضافه باید کرد و مجموع او و مفرد
هفتاد می‌شود بغیر از اقراص ثلثه که عبارت از قرص اسقیل و قرص اندروخورون و قرص
افعی است که اندروماخس ثانی آن را اضافه نموده و عسل و چون اندروماخس ثانی به نود
سالگی رسیده فوت شد بعد از وی به پنجاه سال جالینوس ظاهر شد و او هرچند خواست که در
تریاق فاروق تصرفی بزیادتی و یا نقصان کند از خوف آنکه مبادا که بعد از تصرف در آن
آثاریکه الحال بر آن مترتب است مختل گردد نتوانست تصرف کرد اما مظهر منافع او
جالینوس بود اگرچه قاضی صاعد اندلسی در طبقات الامم اظهار منافع آن را نیز نسبت باستاد
جالینوس الیانوس حکیم می‌کنند و میگویند که در زمان الیانوس استاد جالینوس در مدینه
انطاکیه روم طاعون حادث گشته چون الیانوس در انطاکیه بود بسی مردم تریاق فاروق
از شر آن طاعون خلاص نمود چه هر که پیش از مرض تریاق فاروق خورده بود مطلقا آسیبی
باو راه نیافت و آنها که بعد از مرض خوردند بعضی خلاص شدند و بعضی چون مرض ایشان
استیلا یافته بود هلاک شدند و چون جالینوس هشتاد و هفت سالگی وفات یافت بعد از او
تا این زمان هیچ احدی را مجال تصرف در تریاق فاروق نشد باید دانست که اندروماخس

ثانی برادر بابا دخان گوشت افعی بعین تریاق سه تجربه حاصل شده بود که ازانجا بروی یقین
شد که گوشت افعی در دفع سموم نهایت قوت دارد چنانچه هیچ دوای دیگر دران باب باو
نمی تواند رسید یکی ازان تجربات ثلاثه آن بود که برادر اندروماخس ثانی سیر و سیاح و سیاح
بود اتفاقا روزی در اثنای سیر و سیاحت خواب بروی غلبه کرد و در پای درختی بخواب رفت
ناگاه افعی از سوراخی برآمده دست او را بگزید و او از هول هرچه تمام تر بیدار شده دانست
که او را افعی گزیده غشی و اضطراب عظیم عارض او شد و باوجود آن حالت تشنگی بروی غلبه کرد
نگاه کرد و دید که نزدیک بآن درخت کوی هست که قدری آب صاف دران جمع شده از
شدت تشنگی رفته قدری ازان آب نوشید بمجرد آب خوردن قلق و اضطراب او تسکین یافت
و بحالت اصلی باز آمد چنانچه گویا هیچ ماری او را نگزیده بود و او ازان حال متعجب ماند با خود گفت
آیا درین آب چه خاصیت بود که یک جرعه ازان دفع زهر این چنین ماری نمود بنابرین کوی
برداشت و آن آب را بر سر زد و دید که دو افعی با هم آویخته دران آب مرده اند و از شدت
گرمای آفتاب مهرا شده اند چون ازانجا برگشت و این حکایت را به برادر خود اندروماخس
نقل کرد اندروماخس متفطن شد که گوشت افعی مقاومت بسم خود می کند و او را از اعضای
رئیسه آدمی دور می نماید دوم از تجربات ثلاثه که اندروماخس آورده آن بود که اندروماخس
از برای جماعتی از مزارع خود هر روز طعامی با یک سبو شراب می فرستاد که ایشان در کار
جلد باشند و بسیار کار کنند اتفاقا روزی چون مزارعان طعام خورده متوجه شراب
شدند چون سبو را کشادند دیدند که افعی در میان آن شراب افتاده مهرا شده بنابرین
ایشان ازان شراب متنفر شده با یکدیگر گفتند که صلاح دران است که این شراب را با قدری
از طعام از برای این مجذوم که بیرون قریه افتاده و مردم او را از قریه خود بیرون کرده اند
بدهیم تا او ازین عذاب خلاص شود پس آن شراب را با پاره طعام پیش آن محتاج جذام
گذاشتند و او بعد از تناول طعام ازان شراب بسیار بخورد و بعد ساعتی او را غشی
و بیهوشی حاصل شد چون بهوش آمد دید که تمامی پوست او ازوی جدا شده و قطعه قطعه
آب عفن با از مسامات وی بیرون آمده که فوق آن متصور نیست از آن مرض بالکل خلاص گ

یافت و چون این خبر باندروماخس رسید دانست که گوشت افعی در امثال این امراض نیز نفع
تمام دارد و تجربهٔ سموم که اندروماخس از وی نموده آن بود که بادشاه آن زمان غلامی
داشت که بصفت غمازی موصوف بود از جمیع مردم سعایت و غمازی می کرد و بواسطهٔ غماز
و اعلام اخبار پیش آن بادشاه کمال تقرب بهم رسانیده بود چون بواسطهٔ غمز و سعایت او بمردم
آزار بسیار میرسید ارکان دولت بکدیگر بر قتل او متفق شده او را بر سم ضیافت بباغ برده مقدار دو
درم افیون در شراب او داد چون ساعتی بر و بگذشت آن غلام بیهوش افتاد چنانچه همه
حاضران را یقین شد که او مرده بنا برین باتفاق یکدیگر در آن خانه را مقفل ساخته متوجه
ملازمت بادشاه شدند که او را خبر کنند که غلام در اثنای صحبت بفجاة بمرد و هنوز ایشان این معنی
را بعرض بادشاه نرسانیده بودند که نگاه بانان آنخانهٔ مقفل دیدند که افعی از باغ برآمده متوجه
آن خانه است و چون افعی بآن خانه درآمده بعد از ساعتی از اندرون   آواز غلام برآمد
که فریاد میکرد که دروازه را بکشایید که مرا افعی بگزیده بنا برین مردبان دویده دروازه شکستند
آن غلام بیرون آمد هیچ تشویشی نداشت و چون این خبر باندروماخس رسید دانست که قوت
حرارت سم افعی با برودت افیون مقاومت نموده دل او را از نکایت او نگاه داشت و
برودت افیون بواسطهٔ تغلیظ خون سم افعی را از سرایت در اعضا مانع آمد القصه اندروماخس
بعد از مشاهدهٔ این امر در مقام تحقیق و تجربهٔ گوشت افعی شده بعد از تامل و تدبر مدت پانزده
سال از گوشت افعی قرصی که الحال بقرص افعی اشتهار دارد ساخت بشرائطی که در کتب
مسطور است و در باب هی آید ان شاء الله تعالی و داخل تریاق فاروق ساخت و آن
ترکیب بآن قرص مرتبهٔ کمال یافت و فوائد چند از و بظهور رسید تا اینجا نقل کلام صاحب
تاریخ الحکما بود با اضافهٔ بعض فوائد از کتب دیگر و بعضی گفته اند که اندروماخس قدیم که مشهور باسقلیبوس علی
و از اعاظم حکمای فلاسفه است اول کسی است که تکلم در علم طب حکمای دیگر همه منسوب باو
یند مثل افلاطن و ارسطو و غیر ایشان او آن ابتدا کرده بترکیب این تریاق   بعد از آن
که گذشت برین بیست سال که مسافرت می کرد و تجربه می آموخت بحسب اتفاق و معرفت
او نیز باقیت حسب لشارید هی چه حاصل شد که در سفری بسری با او بود و تشنه بابی بواری بجبل

می کرد پس بگزید انگشت ابهام پای او را ماری آن پسر رفت بسوی درخت غار و خورد حب الغار
مقداری پس سوال کرد اندروماخس از آن پسر که چه چیز ترا برین داشت که بعد از گزیدن مار
رفتی از حب این درخت خوردی جواب داد که قبائل من استعمال می کنند این حب را از برای دفع
ضرر گزیدن مار و غیر آن از هوام زهردار و پدر من آنرا کوفته با هم وزن آن عسل سرشته
بمردم میدهد از برای دفع ضرر سموم مقدار چهار مثقال پس اندروماخس بمکان خود رجوع کرده
اضافه نمود حب الغار را و جنطیانا بسبب نفع آن از برای سموم و مرضافی و قسط تلخ و باقی ماند
این مرکب بر همین چهار جزو که تریاق اربعه باشد پس بعد از مدتی شروع شد باضافه نمودن
برین چهار جزو انچه دور کرداند ضرر سموم را از قلب و حمایت کند آنرا از ضرر سموم و تفتیح سده ها
کند و ادرار فضلات نماید و اصلاح ضرر کند و تقویت انچه در صدد رسیدن است از اعضا نماید و
مقابله کند اختلاف انواع سموم را مانند سم افعی که حار است و سم عقرب که بارد است و محافظت جسد کند از
فساد و تعفن چون استقوردیون که باشد آن بر جسد میت حفظ میکند آنرا از فساد و تعفن و همچنین است لحیه التیس
و نلفل و انکه بوده باشد جوهر دوا چیزیکه مقابل جوهر سم باشد مانند فرد ماما و سلیخه و دارچینی و انکه اصلاح
کرده شود بعض از ان ادویه بعض دیگر مانند اسطوخودوس که منضرت است بصدر و غاریقون و طین مختوم و ارض الطین
است بدوائیکه نفوذ بفر باید آنرا مانند سلیخه و دوای اکال حار مانند فلفل و بارد مانند افیون و انچه معدل
چهار جزو اول باشد و با انچه دفع ضرر آنها کند مانند زراوند از برای قسط پس زیاده کرد برآن
چهار جزو قلیدس طبیب فلفل سفید و دارچینی و سلیخه سیاه و زعفران از برای آنکه دافع سموم
اند و تفریق عفونات می کنند و بسبب آنکه زعفران مفرح و منوم که بسبب تنویم نافع است از احساس
بالم سم او قلیدس این جمله را که چهار جزو اول باشد و چهار جزو که خود بران اضافه نموده که مجموع
هشت جزو است تریاق صغیر نامید و که تریاق ثانیه باشد و مستمر بود این تریاق تا زمان
فیلاغورس پس فیلاغورس زیاده کرد بر تریاق قلیدس عنصل و کرسنه و عسل را بدل شراب
کرد بدلیل آن که در شراب غذائیت است و بدن محتاج است در زمان استعمال سم بچیزیکه بدرقه
داشته باشد اما عنصل پس بسبب آنکه منع هوام می کند بجهت آنکه اشخاص در خانه ها تا جه رسد
باستعمال و ضماد کردن بآن و کرسنه مفتح است و مستمر بود این تریاق تا زمان اندرومیس

طبیب پس زیاده کرد بر آن عسل را از برای دفع عفونت و حدت و حفظ و تنقیه و دفع سمیت سموم
بارده با آنکه می باشد آن را اولی که دفع جمیع سموم می کند و تحلیل کیرد کسی اگر حذف عسل کرد بجهت
آنکه شراب تنهائی مفسد ترکیب است خصوص وقتی که زیاده بر یکسال نهایت سال
بر آن مرکب بگذرد پس گردانید عسل و کرسنه اقراص و مستمر ماند این مرکب تا زمان فیثاغورس
پس او اختیار هشت جزو اول که مسمی تریاق صغیر است نمود الا آنکه بدل کرد قسط را بزرنباد و مستمر
ماند این مرکب تا آمد زمان نرینوس پس او افزود بر آن ادویه ده جزو دیگر را مشکطرامشیع
و سنبل الطیب و انجواه و فراسیون و فلفل سیاه و دار فلفل و فقاح اذخر و مقل ازرق و خردل
و اسطوخودوس پس گردید همه هجده جزو اما مشکطرامشیع پس بسبب آنکه ادرار می نماید ادرار قوی
حتی آنکه اخراج جنین می کند و سنبل الطیب بسبب آنکه مفتح است و اذخر با آنکه نافع است از
برای سموم تقویت معده می کند و اسطوخودوس با آنکه دفع سمیت می کند مقوی عصب است
و مستمر ماند این مرکب تا آنکه آمد ماغنس حمصی پس او افزود بر آن هجده جزو بیست و دو جزو
دیگر که قبل ذکر یافت پس گردید اجزای آن چهل جزو با دو قرص که اقراص اندروخورون
و اقراص اسقیل باشد الا آنکه کم کرد از اجزای تریاق بقدر آنچه در اقراص است از عقاقیر
و استمرار یافت بودن آن برین حال تا آنکه آمد اندروماخس ثانی پس او زیاده کرد بر آن
اقراص افاعی و سی و دو دوای دیگر چنانچه ذکر یافت پس گردید اجزای آن هفتاد جزو سوای
اقراص و شراب و عسل هفتاد و پنج جزو و استمرار یافت میان مردم از غیر تغییر و تبدیل
تا آنکه رسید این نسخه بجالینوس پس او تغییر داد آن را بحسب اوزان و اوضاع چنانچه انشاء
الله تعالی در بیان نسخ آن مذکور خواهد شد **فصل در بیان ترکیب نمودن
این تریاق و نگاهداشتن و زمانیکه بعد از ساختن آن می توان استعمال
نمود** اول باید دانست که واجب است بر کسیکه ترکیب تریاق فاروق و همچنین کل
ادویه خصوصا کبار را انشا می کند مهارت داشته باشد هر یک از مفردات آن را از جمیع
بلاد از اول روزیکه می روید تا روز بلوغ آن بلکه تا روز فساد آن بجهت آنکه عقاقیر متغیر میگردد
اطوار آنها و بسیار دیده شده کسانی را که می شناختند گیاها را بشکل آنها فقط پس هرگاه

موسم کل آنها معرفت زایل می گردید معرفت الشان هر آن دواها را باید که اختیار کرده شود
عفاقیا تازه جید مختار هر یک را از مکانی مخصوص که مختار است درین ترکیب چون بری
و نهری و بستانی و جبلی و از بلاد مخصوصه بدانها چون مرکی و مصطکی و جنطیانا رومی ریوند چینی و
کل سرخ فارسی و سنبل هندی و ناردین اقلیطی چنانچه در ذکر ادویه مفرده تفاصیل مختار
هر یک از ادویه را ذکر کرده ایم و باید که نباشد ادویه این ترکیب کهنه پوسیده فاسد
شده و چون این معنی معلوم شد پس بدانکه محتاج است اجزای این مرکب بسوی مزاجی محکم
پس واجب است تدقیق نظر در تفریق میان دوائی که متحمل کوبیدن بسیار باشد مانند زنجبیل
و میان آنچه متحمل کوبیدن بسیار نباشد مانند بزور بسبب لطافت آنها و بجنبن هر یک آنرا صمغ
و کنند پس هر یک از ادویه را موافق حال آن باید کوبید و نیز بدانکه آن اجزا یا اصول اند یا
خشب یا بزور و اوراق و ازهار فائده بدانکه در ادویه مرکبه بعضی از ادویه می باشند که آنها بمنزله
عمود و اصل اند از برای آن مرکب که اگر حذف کرده شوند باطل میگردد نفع و فایده آن ترکیب
و عمود و اصل درین تریاق بنسخه اندروماخس ثانی که بالفعل متداول است همان اطبا
لحوم افاعی است و لهذا مسمی تریاق الافاعی گشته و اما پیش از اندروماخس ثانی عمود و اصل
دران حب الغار بوده چنانکه بیان کرده شد پس اگر در تریاق اندروماخس ثانی لحوم افاعی را
حذف کنیم مطلقا و یا بدل کنیم بدوای دیگر و یا داخل کنیم دران دوائی که مفسد لحوم افاعی باشد
چون عسل بلادر که مفسد هر لحم است و بسبب فساد لحوم افاعی که اصل و عمود است درین
تریاق فاسد میگردد جمیع اجزای این ترکیب چه هرگاه یک جزو فاسد در آید در اجزای
صالحه همه را فاسد می گرداند و باطل می کرد عمل و فائده آن و ادویه دیگر که اصل و عمود نیستند
اگر حذف یا بدل کرده شوند و یا زیاده و کم کرده شوند آنها را ضرر بعمود و اصل نمیرسد چنانکه مثلا
اگر زیاده کنیم درین تریاق جوزبوا را هر آینه نیست جریمه عظیم و اگرچه اولی و انسب درین تریاقها
آن است که هیچ نحو دران نه در عمود و نه در سائر اجزا و مراد از ان ادویه بزیادتی و نقصان نسخه
اندروماخس ثانی تصرف کرده نشود بلکه جمیع اجزای آن را بهمان وزن که نوشته شده بگیرند
بدون آنکه مجموع را بر همان نسبت زیاده کنند یا کم گشته چه شاید که این مزاج ترکیبی که بر آن فالبض

شده است تابع همین اجزاء البته باین اوزان مخصوصه باشد چون خواص طلسمات بلکه در جمیع
مرکبات کبار مذکوره از قدمای حکما که اکثر آنها بوحی و الهام الهی الشان را حاصل شده هیچ
نحو در آنها تغیری باید کرد راه نیابد و اگرچه بسا باشد که بعضی تصرفات بخشد بسوی فایده و
لیکن موقوف است بتجربهٔ صحیح و بقیاس مستقیم و اما بدون تجربه آن را استعمال نمی توان نمود
و طریق کوبیدن آنها آنست که اجزا را از هر یک جدا جدا در هاونی که باطن آن کروی باشد
و سر آن تنگ آن مقدار که همین دسته در آن داخل تواند شد و سطح ته و سینهٔ سطح باطن هاون
هموار باشد بنحوی و آرا بکوبند که از اجزای مسحوق در حین کوبیدن گرد بر نخیزد و بر نیاورند دوا را
از هاون تا گرد آن ساکن نشود پس بیزند دوا را در منخلی که از موی بافته باشند و دوا در وسط
منخل باشد که اگر گردی از آن برخیزد باز در منخل نشیند نه آنکه بیرون رود و بیزند دوا را بحریری
لطیف بسرعت بطی سعتر نیست و نزان ادویه که محتاج اند بکوبیدن و همچنین بکه بعد از کوفتن
و بیختن بسا باشد که محتاج بگذاشتن دوا بعد از کوبیدن در آفتاب باشند بسبب نم و رطوبتی
که داشته باشند پس چون خشک شود آن را نرم بکوبند و بیزند بدستور مذکور و باید که محافظت
جمیع این امور را بقدر امکان بکنند و چیزی از آنها را مهمل و معطل نگذارند و اما سرکاه بوده باشند
آن اجزا عصارات و ربوب و صموغ پس باید آنها را سه روز قبل از ترکیب باید که نکوفته در شراب
یا عسل مصفی تا آنچه آنها در آن حل شوند بخیسانند و روز چهارم که روز ترکیب است بپالایند که
خشب و چیزی که مخلوط بآنها باشد جدا گردد و اما رطب آنها را در روز ترکیب حل کرده بپالایند
قلقطار محرق را در روز ترکیب با شراب سحق نمایند که محلول گردد و اما اجزای مائع آن که عسل
و شراب و روغن بلسان است در پاتیل نقره یا طلا کرده یا مس تازه قلعی کرده بر روی آتش
اخگر ملایم گذارند و سه روز ترکیب تا مخلوط شوند پس آنها را از پاتیل برآورده اجزای مسحوقه را
در آن پاتیل کنند و تسقیه آن نمایند با ادویه محلوله و عسل مخلوط با شراب و روغن بلسان و بر آفتاب
و بسوالی که از چوب بید باشد و بر روغن بلسان چرب کرده باشند بر هم زنند تا مستحکم شود
امانه در نهایت استحکام و سطبری پس بر روی آن را بصوفی یا صندلی بپوشند و بر نهند بران
هیره و نرد و مدهضه بعد از آنکه در آفتاب گذاشته باشند تا گرم شده باشد و بعضی گفته اند که

هر چهار روز و جالینوس گفته که هر هفت روز یا چهل روز یا دو ماه پس از آنکه در اندرون ظرفی که
قوتهای ادویه ساقط نشود و نگاه دارند خشک باشد سفال بی لعاب و ظرف چوبی فاسد نگرداند
آن را بسبب حرارت چون ظرف چینی و زجاجی بهترین ظروف از برای نگاه داشتن آن ظرف
طلا است پس ظرف نقره پس زجاجی و اگر ظرف چینی یا کوزهٔ سفالی لعابدار باشد باید که سر آنرا
بچیزی که از برگ خرما یا از خیزران بافته باشند بپوشند و هر دو ماه یک روز سر آن را بگشایند
تا ترویح نسیم بارد بآن برسد و حسن فواید بسیاری منافع آن وقتی بظهور میرسد که صبر کنند بر آن
تا اجزای ممتزج مزاج ثانوی پیدا کنند و فعل کنند و انفعال بعضی در بعضی و هر یک از اجزا قوت
خود را عطا کند بدیگری و هر یک از اجزا انفعال کند در دیگری پس هر معجونی که عقاقیر آن
زیاده باشد محتاج است در پیدا شدن مزاج ثانوی در آن بمهلتی اکثر از برای فعل و انفعال
و تداخل اجزا و شک نیست در آن که مزاج گرفتن اجزای این تریاق زیاده است بر سایر
مرکبات بسبب کثرت اجزا و لهذا نهی کرده اندروماخس ثانی از استعمال آن پیش از ده سال و
شش ماه و بعضی از اطبا تجویز آن در سال چهارم کرده اند و بعضی گفته اند که سال پنجم
استعمال آن جائز نیست و اما جالینوس و متاخرین تا این زمان استقرار یافته رای ایشان
بر آنکه جائز است استعمال آن بعد از شش ماه و بعض متاخرین گفته که آن را بعد از شانزده ماه
استعمال توان کرد و شیخ الرئیس گفته که بعد از چهار سال استعمال توان نمود و محمود بن الیاس گفته
که قومی استعمال می کنند این تریاق را بعد از گذشتن پنج سال از ترکیب آن و بهتر آنست
که استعمال کرده شود بعد از دوازده سال بجهت آنکه افعال قوتهای آن ظاهر می گردد و تمام
می شود بعد از گذشتن این زمان و لیکن بهتر و اولی آنست که استعمال کرده نشود پیش از گذشتن
هفت سال بر آن بدر الدین قلانسی گفته که ادراک تریاق فاروق چنانچه صاحب کامل
الصناعه ذکر کرده اکثرش بعد از دوازده سال و اقلش بعد از هفت سال است و بعضی بعد از
پنج سال گفته و اما اطبای زمان بعد از هفت ماه یا هشت ماه تجویز کرده اند و بعد از آنکه دانسته شد
اند مزاج اخلاط اجزا را بعد از کوبیدن و حل کردن باشد هاضمه از برای غذا و نگاه داشتن آن
در ظرف مذکور باشد قوت ماسکه اعضا مر غذا را و در بواطن اعضا مدتی که فعل قوت مغیره در آن

نام شود و بگردد مستعد از برای حصول صورت نوعی بران ترکیب و داد در این ظرف مدتی
جهت آنست که تداخل نمایند اجزاء در یکدیگر و فعل نمایند و منفعل گردند از یکدیگر و حاصل گردد
آن را مزاجی دیگر غیر مزاج اجزا که با آن مزاج مستعد فیضان صورت نوعیه ثانویه شود که از ان
صواب افعال و خواصی که متوقع است بظهور رسد و بدانکه مزاج تا قوی این معجون تا سی سال
بسیار گرم است مانند جوانان پس میگردد مانند کهل تا شصت سال پس می گردد قوت
آن ضعیف مانند شیوخ و درین حال مانند معاجین کبار است شیخ الرئیس گفته که از برای تریاق
فاروق زمان طفولیت و ترعرع و شباب و کهولت و شیخوخت و موت می باشد پس می گردد
طفل بعد از شش ماه تا یکسال پس مترعرع می شود و ترعرع و نشو نما یابد پس میرسد باول سن قوت
بعد از ده سال در بلدان حاره و بعد از بیست سال در بلدان بارده پس بانحطاط میرسد بعد از
بیست سال یا بعد از چهل سال پس حکم تریاق فاروق از ان منسلخ می گردد یا بعد از شصت
سال پس می گردد مانند یکی از معاجین کبار که درجه قوت آن از تریاق فاروق پست است
و واجب است که بیاشامد کسی که آنرا افعی گزیده باشد از تازه قوی آن و در سایر مواضع
جائز است استعمال غیر تازه قوی آن و محمود بن الیاس شیرازی گفته که تریاق فاروق چند
مانند شباب قوی است در افعال خود تا سی سال و بعد از ان چند است در افعال خود آن
افعالیکه محتاج بتسخین بانها تا شصت سال و کوتاهی در افعال آن راه نمی یابد درین مدت
و بعد شصت سال ضعیف می گردد و نمی آید از ان افعالیکه مطلوب است از ان از دفع
سموم و نهوش و اگر عمل کنند مثلی ضعیف خواهد بود و می گردد مثل معاجین کبار و نفع میدهد
از برای امراضی که نفع میدهد از برای آنها معاجین کبار و هر چند کهنه تر شود ضعیف تر
می شود تا وقتیکه قریب بیکصد سال میرسد آن زمان هیچ افعال از ان نمی آید و می گردد مثل
میته اما خصیت قوی وی استعمال کرده می شود از برای نهش افاعی و حیات و کلب کلب و گزیدن
هوام و خوردن سموم و دوای قتاله بجهت آنکه مضرت حادثه از اینها شدید است پس ازین
جهت می باشد محتاج بدوای بسیار قوی در غایت قوت **فصل** در ذکر نسخ معتبره
این تریاق بدانکه نسخه این تریاق که شیخ الرئیس در قرابادین قانون ذکر کرده و در

قرابادین بارستان عسکری شاپور که تالیف لعجمی است آورده که این نسخه را جالینوس از اندروماخس
ثانی نقل کرده این است صنعت آن اقراص اسقیل چهل و هشت مثقال اقراص افاعی
بیست و چهار مثقال اقراص اندروخورون فلفل سیاه افیون جیده از هر یک مثل وزن
اقراص افاعی یعنی بیست و چهار مثقال دارچینی بیک نسخه دوازده مثقال و بنسخه دیگر
بیست و چهار مثقال غنچه گل بیخ منزوع الاقماع دوازده مثقال تخم شلغم بری اسقوردیون
یعنی ثوم بری بیخ سوسن آسمانجونی یعنی ایرسا غاریقون هش سفید اثنی ر السوس
روغن بلسان از هر یک بوزن گل بیخ یعنی دوازده مثقال مصطکی رومی زعفران
زنجبیل ریوند چینی سنبطافلن فودنج کوهی فراسیون فطراسالیون اسطوخودوس قسط
تلخ فلفل سفید دار فلفل و نقطامائن یعنی سنباطراسنبع کندر فقاح اذخر صمغ البطم
سلیخه سیاه سنبل هندی جعده از هر یک شش مثقال میعه سائله تخم کرفس سیساليوس
تخم ثالسفیس که آن را بالعربی حرف ابیض گویند و بپارسی تخم سپندان سفید نانخواه
کمادریوس کمافیطوس عصاره هیوفاقسطیداس یعنی عصاره لحیة التیس سنبل
رومی ساذج هندی موغشطیا ابزر رازیانج طین مختوم قلقطار محرق حماما قرح شرلی
حب بلسان هیوفاریقون فوصمغ عربی فردمانا انیسون اقاقیا از هر یک چهار
مثقال دوقوبارزد قفر الیهود جاوشیر قنطوریون دقیق زراوند طویل جندبیدستر
سکبینج از هر یک دو مثقال و بروایتی بدل زراوند طویل زراوند مدحرج است اما
جندبیدستر و سکبینج از هر یک بروایت دیگر چهار مثقال است عسل مصفی ده رطل
شراب عتیق ریحانی چهار و قسط جمله ادویه این نسخه شصت و چهار جزو است سوای
عسل و شراب سه جزو مرکب که سه قرص باشد و شصت و یک جزو مفرد و گفته شده
که این نسخه جالینوس است که تصحیح کرده و حذف کرده از نسخه اصل اندروماخس ثانی
نه جزو و آن حب الغار و مقل ازرق و عود بلسان و اشق و سورنجان و حرمل
و مصطکی و بیخ کبر و صمغ ارزی است و ظاهر است که جایز نباشد حذف چیزی از اینها
و بعضی اطبا حذف سوای سورنجان اجایز نداشته اند خصوص حب الغار

چنانکه سابق معلوم شد که آن اصل و عمود کل اجزای این تریاق است و سایر اجزا حب الغار
که اصل و عمود است افزوده شده و امّا این نه جزو پس وزن حب الغار شش مثقال
و مصطکی و شیح ارمنی و مقل ازرق و عود بلسان از هر یک چهار مثقال و اشق و بزر حرمل
و بیخ کبر از هر یک دو مثقال است و از سورنجان داخل کنند وزن آن یک مثقال
این است اجماع قول در اجزای تریاق افاعی که تلخیص کرده شد از قریب به پنجاه
کتاب و شیخ الرئیس رحمه الله تعالی گفته که بهترین نسخهای تریاق افاعی نسخهٔ اصلی
اندروماخس ثانی است که ذکر یافت و بسیاری از اطبا مثل جالینوس و غیرا و زیادتیها
و کمیها بر نسخهٔ اندروماخس کرده اند نه از برای حذر و تی که واجب گردانیده باشد
ایشان را بران و نه از برای حاجتی قوی که محتاج ساخته باشد ایشان را بران
امر و لیکن داعی شد ایشان را بران آنکه ذکر و نام ایشان بلند شود و از برای آنکه
باقی ماند ازایشان اثری در تریاق فاروق همچنانکه باقی ماند از اندروماخس ثانی پس
گفته که اعتقاد من آن است که حرکت نباید داد چیزی را که بحسب تجربه منجح باشد
بسبب آنکه شاید امزاج حادث از ان اوزان مفرده مقتضی خاصیتی باشد که به تجربه
از ان یافته شده پس هرگاه حرکت داده شود از وزنیکه آن وزن مقتضی مزاجی خاص
بود که تابع آن مزاج بود خاصیتی خاص که به تجربه از ان یافته شده هر آئینه آن خاصیت
خاص که تابع آن اوزان است نخواهد ماند کما لا یخفی اخـتلاط این تریاق به نسخهٔ
دیگر شیخ رئیس در قانون ذکر کرده اقراص اسقیل چهل و هشت مثقال اقراص افاعی
اقراص اندروخورون فلفل سیاه دار فلفل از هر یک بیست و چهار مثقال غنچهٔ گل سرخ
خشک منزوع الاقماع اصل السوس بیخ سوسن آسمانگونی یعنی ایرسا و تخم شلغم بری
و اسقوردیون و افیون خالص حبید دارچینی غاریقون هش سفیدانشی از هر یک دوازده
مثقال عود بلسان روغن بلسان از هر یک ده مثقال فلفل سفید ربوند چینی مرمکی صافی
قسط تلخ زعفران سلیخ سیاه فراسیون شکاع اشیع سنبل الطیب فقاح اذخر فودنج
جبلی کندر ذکر حبید اسطوخودوس فطراسالیون و آن تخم کرفس کوهی ماقیدونی است

صمغ البطم مصطکی رومی زنجبیل ذوخمسة الاوراق از هر یک شش مثقال تخم کرفس کمافیطوس
میعه سائله موحما ناردین یعنی سنبل رومی طین مختوم فوکما ذریوس سادج هندی قلقطار
محرق جنطیانا ای رومی انیسون عصاره فاقسطیداس یعنی عصاره لحیة التیس بزر الرازیانج
حب بلسان اقاقیا صمغ عربی قردمانا سیسالیوس حرف ابیض هیوفاریقون بلیخ
نانخواه از هر یک چهار مثقال جندبیدستر زراوند طویل دوقو قفر الیهود جاوشیر قنطوریون
دقیق باریزد یعنی قنه از هر یک دو مثقال و در نسخه دیگر وزن جندبیدستر چهار مثقال است
بدستوریکه ذکر یافت با عسل معجون سازند و این نسخه سوای عسل شصت و پنج جز است
سه قرص مرکب و شصت و دو جزو مفرد اخلاط این تریاق بنسخه سوم که شیخ الرئیس در
قانون ذکر کرده اقراص اسقیل بیست و هشت مثقال اقراص افاعی اقراص اندروخورس
فلفل سیاه افیون جدا از هر یک بیست و چهار مثقال اوقوم سری تخم شلغم بری غنچه
گل سرخ منزوع الاقماع ایرساغاریقون هن سفید رب السوس روغن بلسان
دارچینی از هر یک دوازده مثقال مرمکی صافی قراسیون زعفران ارقفلفل زنجبیل
پودنه کوهی فطراسالیون فطنافلون و آن ذوخمسة الاوراق است راوند چینی قسط
تلخ سفید اسطوخودوس فلفل سفید مشکطرامشیع تقاح اذخر علک البطم لبان ذکر سلیخه
سیاه سنبل الطیب از هر یک شش مثقال جنطیانا نانافیس یعنی حرف ابیض یعنی
و آن میعه سائله است سیسالیوس سنبل اقلیطی که آن ناردین است نانخواه کمافیطوس
کما ذریوس هیوفاقسطیداس سادج هندی انیسون فومو تخم کرفس بزر الرازیانج طین
بحیره که آن طین مختوم است قلقطار مشوی حماما هیوفاریقون فرج ترکی حب بلسان
اقاقیا صمغ عربی قردمانا از هر یک چهار مثقال و فراقته جاوشیر قفر الیهود قنطوریون
دقیق زراوند مدحرج جندبیدستر از هر یک دو مثقال و گاهی زیاده کرده می‌شود
بر این نسخه ادویه که در نسخه عجمی تالیف شاپور ثبت است و آن این است حبق نهری
که آن را بفارسی پودنه لب جو گویند کثیرا عرطنیثا مصطکی رومی زراوند طویل بزر البنج
سفید از هر یک دو مثقال و این نسخه هشتاد جزو است سوای عسل و وزن عسل ضعف ادویه

است و می باشد جمله آنچه درین تریاق است یکهزار و چهارصد و سی و چهار مثقال بدانکه یک دوا
از اصل نسخه متروک است و باید که صمغ را شکوفته یک شب در شراب یا در طلای مطبوخ
بخیسانند و زعفران را علیحده بسایند و علک و قنه را در روغن بلسان بگدازند و قلقطار
را تنها و همچنین سایر ادویه را نرم کوفته از غربال موئین تنگ سوراخ یا ابریشمی تافته
بیخته و با عسل مصفی مقوم و ربانیل طلا یا نقره یا مس تازه قلعی یا مسواط چوب بقوت تمام
بسرشند و بکوبند تا خوب ممزوج و مختلط گردد و پس سرد کرده در ظرف طلا یا نقره یا چینی که
اندرون آن را روغن بلسان مالیده باشند بردارند و باید که مقدار ثلث ظرف خالی باشد
و بعد از چهار سال بکار برند شربتی کامل از آن مقدار یکدرهم با آب گرم و اگر بدستور یکدر
صد روز کرباقت که هر چند روز یکمرتبه در آفتاب گذارند تا گرم شود و به مسواط قدری بهم
زنند و بکوبند پس در ظرف مذکور شرایط مسطور نگاهدارند بهتر است فصل در ذکر
اقراص مستعمله در تریاق افاعی و جمله از منافع و خواص آنها اقراص افاعی
مستعمل درین تریاق بنسخه شیخ الرئیس رحمه الله تعالی صنعت آن باید که صید کنند
افعی را در اواخر فصل ربیع و در اوایل درون تابستان موافق رای اطبا و اگر ربیع شتائی
باشد یعنی در سردی و باد و بارش شبیه باشد به شتا توقف باید کرد تا ملحق شدن قیظ یعنی
گرمای تابستان و افعی قسمی از حیات است که سر آن عریض و بزرگ و به هیئت مثلث
و قاعده آن بجانب گردن او می باشد و گردن آن بسیار باریک و دم آن کوتاه گویا بریده
شده که بفارسی کلدم گویند و می باشد فحاحه و کشاشه از فحیح بفتح فا و سکون یای مثناة
تحتانیه در میان دو حای مهمله اول از ایشان مکسور که بمعنی آواز نفس افعی است و از کشیش
بفتح کاف و سکون یای مثناة تحتانیه در میان دو شین معجمه اول از ایشان مکسور که بمعنی
آواز پوست اوست در وقت رفتار و هیچ قسمی دیگر از حیات این خواص ندارد و باید
دانست که صلاحیت این قرص که واقع می شود درین تریاق همه افاعی ندارند بلکه باید از
برای این کار اختیار کرده شود افعی ماده اشقر مایل بسرخی که رنگ چشم او سرخ باشد
و علامت ماده بودن افعی آنست که از برای نر آن دو نیش است از هر جانبی یک نیش از کنج دهان

یعنی ناب از هر طرف ناده را زیاده از دو نیش است یعنی چهار از هر طرف دو و لازم است که اجتناب
کرده شود از افعی مقرن یعنی شاخدار و ارقم یعنی ابلق و رقش یعنی دو رنگ و آنکه و صاحب
خالها و واجب است که صید کرده نشده باشد از زمین شوره زار و از کنار رود خانه ها و نهرها
و دریاها و نه از جائیکه دخان بسیار در انجا باشند پس بدرستیکه درانها افعی با رطوبه خبیثه و
معطشه می باشند یعنی افعی که خوردن گوشت آن عطش بسیار آورد که هر چند آب خورده شود تسکین
عطش او نمی شود بلکه باید که صید کرده شود از مواضع دور از نم و تری و باید که افعی را که صید می
کنند از برای این غرض نبوده باشد ضعیف الحرکه و در وقت رفتار سر خود را بر زمین کشیده نرود
بلکه باید که صید کرد افعی قوی را که در وقت رفتار سر افراشته رود و نیز واجب است که چون
صید کرده شود نگذارند که بماند اگر ممکن باشد پس قطع کنند از هر دو جانب سر و دم آن مقدار
چهار انگشت بیک ضرب و هر دو را یکجا جمع کنند پس اگر سیلان کند از ان خون بسیار و بوده
باشد حرکت آن در ان حال قوی و بسیار و موت آن دیر پس آن مختار است و اگر خون
کمی از وی آید و حرکت آن بعد از قطع سر و دم قلیل باشد و زود بمیرد پس ردی و بد است و نیز
از علامات جودت آن آن است که حرکت آن سریع باشد و دیدن آن بطرف شخص دیدن
بجرأت و اقدام باشد و بوده باشد مخرج ثقل آن و فرج آن نزد آخر دم آن و چنین افعی
مختاری را باید بدستور مذکور ذبح یعنی سر و دم آن را قطع نمودن بعد از ان باید که بر آورند پوست
و تمام احشا خصوصاً مراره آن را که سم قاتل است زیرا که اگر بماند در ان یا شکافته شود در ان
حال می گرداند تمام گوشت آن را سم قاتل پس بعد از بر آوردن احشا و مراره آن غسل دهند
بآب و تمام غسلی باستقصا تا که خوب پاک شود پس بپزند آن را در آب بمقداری که از روی
افعی بر گردد و اگر قدری نمک و اندکی شبت در ان آب باشد بهتر است پس بپزند آن مقدار
که مهرا شود بحیثیتی که آسان گردد جدا ساختن گوشت آن از استخوانها پس جدا کنند گوشت
را از استخوان چنانچه هیچ مقدار از استخوان در ان گوشت نماند پس آن گوشت خالی از
استخوان را در هاون سنگی کنند و بکوبند که خوب نرم شود و وصیت کرده اند کسانی را که متوجه
طبخ و جدا ساختن گوشت استخوان و کوبیدن و اقراص ساختن آن می گردند که استنشاق

بروغن بلسان نمایند و چرب کنند دست و انگشتان را بدان چنین توجه باین اعمال پس
چون آن را نیکو کوبیده باشند مخلوط کنند بآن کعک بنا بر بعض نسخهای مختلف و در نسخه
اصل اندروماخس ثانی کعک دیده نشده پس بسازند اقراص بهن نازک و در سایه خشک
نمایند و تجربه کنند آن را در جاهای که محل تجربه آن است و واجب است که واقع نشود برین
قرص آفتاب البته نه پیش از خشک شدن آن و نه بعد بجهت آنکه آفتاب می برد قوت +
مخصوصه گوشت افاعی را که مقاوم سموم نهشیه و سموم مشروبه است این بود نسخه شیخ الرئیس
که در قانون آورده و فایده این قرص در بین تریاق اکبر که تریاق فاروق است آن است که
اخراج می نماید سم و فضول اعضای داخلیه و اعضای خارجیه بدن را از داخل بسوی خارج
و نیز دفع می کند سم و فضول را بالعرق و ازین جهت است که هرگاه تناول کنند از گوشت افعی
انسانی که در بدن او فضول بسیار باشد متولد می شود در بدن او سپیدش بسیار و اما آنکه باید که
اختیار کرده شود افعی ماده پس بسبب آنست که سمیت افعی ماده کمتر است از افعی نر چه ماده هر
حیوانی که در افعال و قوتهای مخصوصه بآن حیوان ضعیف تر از نر آن حیوان است و اختیار
کرده شده افعی اشقر یعنی حنائی رنگ و بعضی گفته اند یعنی مابین سیاهی و سفیدی یا
مائل بسرخی بسبب آنکه این رنگ افعی معتدل می باشد بخلاف افعی سیاه که قوی است سمیت
آن و بدین سبب غالب است این کار نیست و افعی سفید ضعیف است و بواسطه ضعیفی این کار را نشاید
و آنکه می باید که قوی الحرکه باشد و در وقت رفتن سر بر زمین نکشد بسبب آن است که افعی چنینی
جوان و تندرست می باشد چه علامت جوانی افعی قوت و سرعت حرکت آن است و
نشان تندرستی آن آن است که در وقت رفتن سر خود را افراشته دارد و آنکه می باید که از بیشها
و اکنار ها و زمین نمناک و اماکن بسیار درخت دور باشد بسبب آنست که افعی چنین اماکن ضعیف
و کم قوت می باشد و آنکه باید از زمین شوره و بیابانهای کم آب نیز نباشد بسبب آن است
که افعی این اماکن سمیت آنها قوی می باشد بلکه باید که صید کرده شده باشد از کوهستان یا
از زمین پاک خالص خالی از نم و تری و آبها و اشجار که قدری آب دران زمین باشد نه آنکه
بیابانی باشد که مطلق آب دران نباشد و آنکه می باید که در اواخر فصل ربیع یا اوائل صیف

صید آن کنند بجهت آن است که دران فصل رطوبات فضلی که در زمستان در بدن افعی جمع شده به
تحلیل رفته و چیزی از آن در بدن او نمانده که قوت آن را ضعیف گرداند پس اگر پیش از
انتهای ربیع صید کرده شود قوت آن گوشت بسبب بسیاری رطوبات فضلیه ضعیف می باشد
و اگر بعد از تابستان صید کرده شود می باشد گوشت آن بسبب تحلیل گرمای تابستان هر
قوتهای آن را ضعیف و از افعال مخصوصه آن و آنکه می باید در حالی که صید کردند بلا توقف
سر و دم آن را قطع نمایند بجهت آن است که از راه اضطراب و خشم آلودگی و حرکات بسیار که هنگام
حبس می نماید ضعیف و بیمار و رنجور می گردد و بدانکه می باید که سر و دنباله آن را باهم متصل ساخته
و بر بالای تخته مسطحی بگذارند و با تیشه نجاری که بسیار تند و تیز باشد بیک ضرب سر و دنباله
آن را جدا سازند بنحوی که مطلق چیزی وصل نماند بدین قسم که تیشه نجاری را بر موضع قطع
نهند و دسته تیشه را بدست گیرند که المی بیش از قطع با فعی نرسد که خشم آلود شود پس مطارق
بقوت تمام عقب سر تیشه را بکوبند که بیکدفعه سر و دنباله آن جدا گردد و باید که احتیاط تمام نمایند
که سر و دنباله آن بکسی نرسد که هلاک می کند آنرا اگر گزیده محاذی آن دارند که دران افتد بهتر
است پس پوست از وی بکشند و آن را پاکیزه نمایند و طبخ دهند بدستوری که ذکر شد و اقراص
سازند و بعضی گفته اند بعد از آنکه پوست آن را کشیدند و شکمش را پاک نمودند و زهره اش
را دور نمودند گوشتش را با خاکستر چوب تاک و نمک بشویند پس با آب شیرین بی نمک بشویند و در
دیگ سنگی یا سفالی یا مس تازه قلعی کرده نموده و بعضی گفته اند که قطعه قطعه باید نمود و آب خالص
صافی آنمقدار که آب بسیار نماند و کم هم نباشد که خام بماند و یا بسوزد و قدری نمک و چند
شاخ شبت تازه بآتش ملایم بجوشانند تا مهرا شود و اگر انگشت چوب بلوط باشد بهتر است
پس دیگ را از آتش برگرفته سر آن را بپوشند و بگذارند تا سرد شود آنگاه افعی را از دیگ
برآورده گوشت آن را تمام از استخوانها جدا سازند و آب آن را خشک سازند بنحوی که مطلق
استخوان و آب و رطوبت دران نماند پس ربع گوشت نان میده پاکیزه که خمیر آن رسیده باشد
و درست پخته بلکه قریب بفطیر باشد و بریان و خشک شده باشد کوفته و گوشت را با آن
آمیخته در هاون سنگی خوب بکوبند که چون مرهم شود و گوشت و نان از هم ممتاز نشوند پس ازان قرص

گوشت قدری داخل کرده بسرشته دستها بروغن بلسان چرب نموده اقراص سازند هر قرصی
بوزن یک مثقال و بر پشت غربال پهن کرده در سایه خشک نمایند و از غبار نگاه دارند و تا
هنگام خشک شدن همیشه آن را صبح و شام رو برو بگردانند و بعد از آنکه خوب خشک شده باشد
و نم در آن باقی نباشد در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند و وقت حاجت استعمال نمایند و وجه
آنکه در اقراص افاعی نان مخلوط می کنند آن است که رطوبت آن را تجفیف کند و گوشت را نگذارد
که فاسد شود سید اسمعیل در ذخیره گفته که می باید که پشت و شکم آن افعی صلب باشد چه صلابت
نشان آنست که در وی رطوبت فضلیه کمتر است و آنکه باید که بمقدار چهار انگشت از سر و دنبال
آن بیک ضرب انداخت آن است که تولد زهر از جانب سر او می شود و تولد فضول از جانب دنبال
آن پس هر دو عضو را بیک ضرب دور باید کرد تا سمیت و فضول تمام بدن آن منتشر نگردد و بعد
از قطع سر و دنبال باید که گوشت افعی را جدا کرده احشا و مراره آن را برآورده بآب صافی و اندک
نمک بسیار بشویند پس بدستور باندک نمک که شور نگردد و خوش طعم شود و شاخی چند از شبت طبخ
نمایند و اما شبت اندر پختن از بهر آن است که چون شبت تحلیل کننده است فضلهائی بد که
در آن مانده است تحلیل نماید حکیم میر محمد مومن گفته که اقراص افاعی گرم و خشک است در اول
درجه سوم ملطف و مبهی و مقوی حرارت غریزی و نافع زهر سموم قتاله و از برای بقایای جذام و
دفع آن و تحلیل اخلاط محترق بطریق دفع آن بظاهر جلد نافع و قوتش تا دو سال باقی است و بعد از
شش ماه استعمال باید نمود و شیخ داود گفته که اقراص افاعی نافع است از برای سموم مطلقا
و از برای اخلاط سوخته و بقایای جذام و سعفه و قوتش تا دو سال باقی است و بعد از دو ماه
که از ساختن آن گذشته باشد استعمال نمایند صنعت آن قرص افاعی بتصحیح شیخ داود
بگیرند افعی که بوده باشد حرکت آن قوی و چهار دندان پیش داشته باشد از هر طرف دو عدد بعد از
دخول آفتاب ببرج حمل یا ببرج ثور و لیکن ببرج جوزا نشاید و بعد از صید آن بی فاصله قطع
کنند سر و دنبال آن را از هر طرف بمقدار چهار انگشت بوسیله پس پوست آن جدا کنند و
احشای آن را دور کرده نیکو بشویند پس بپزند آن را با آب صافی و اندک نمک و شبت و
چون مهرا شود آنرا بعد از سرد شدن از آب برآورده استخوانهای آنرا جدا کرده بربع وزن گوشت

از دیده داخل کرده در هاون سنگی بکوبند تا ممزوج شود و قرص سازند هر قرص یک مثقال
بعد از آنکه دست را به روغن بلسان چرب نموده باشند و اگر روغن بلسان نباشد گفته‌اند که
روغن زیتون نیز خوب است و اما تا ممکن باشد غیر از روغن بلسان نباید که باشد و بعد از خشک
شدن آن اقراص را در شیشه نگاه دارند و بعد از دو ماه که از ساختن آن گذشته باشد در
وقت حاجت در تریاق فاروق بکار برند اقراص اسقیل مستعمل در تریاق الافاعی یعنی تریاق
فاروق در بحث اسقیل در بیان اقراص آن مذکور شد از آنجا طلب نمایند فصل در بیان
اقراص اندروخوردن مستعمل در تریاق فاروق این اقراص می باشد نافع از برای
گزیدن هوام و سموم مشروبه و ادویه قتاله و تنقیه سم از اعضای رئیسه می کند و سودمند
است جهت ضعف جگر و استسقا و تفتیح سده ها و نسخ آن مختلف است و شیخ الرئیس در قانون سه
نسخه این تریاق را ذکر کرده و در ذیل هر سه نسخه یک نسخه از این اقراص را آورده هر یک
با دیگری مغایرت دارد صنعت آن به نسخه اول پوست بیخ دار شیشعان اقحوان سفید فو
مصطکی قصب الذریره قسط تلخ عود بلسان اسارون حماما از هر یک شش مثقال فقاح اذخر
راوند چینی دارچینی سلیخه سیاه از هر یک بیست مثقال مرکی صافی بیست و چهار مثقال
سنبل الطیب ساذج هندی از هر یک شانزده مثقال زعفران دوازده مثقال مجموع را
کوفته بیخته با شراب ریحانی که طعم آن شیرین نباشد سرشته اقراص سازند و در سایه خشک
کرده در شیشه یا در ظرف چینی نگاه دارند و در وقت حاجت بکار برند اقراص اندروخوردن
به نسخه دوم که شیخ الرئیس در قانون ذکر کرده صنعت آن عیدان دار شیشعان قصب الذریره
قسط تلخ سفید اسارون عود بلسان حماما سوسن مصطکی رومی اقحوان سفید از هر یک هجده مثقال
زعفران سنبل الطیب ساذج هندی از هر یک دوازده مثقال مرکی صافی بیست و چهار مثقال
مجموع را کوفته بیخته با شراب ریحانی به دستوری که در نسخه قبل ذکر یافت اقراص سازند اقراص
اندروخوردن به نسخه سوم که شیخ الرئیس ذکر کرده صنعت آن دار شیشعان سلیخه قصب الذریره
فو اسارون عود بلسان مصطکی رومی عیدان از هر یک شش مثقال فقاح اذخر زعفران از هر یک
دوازده مثقال حماما دارچینی مرکی صافی از هر یک بیست و چهار مثقال اقحوان سفید [illegible] مثقال

سنبل هندی شانزده مثقال کوفته بیخته بشراب سرشته و بدستور یاد کرده شد اقراص سازند و این نسخه جمهور است و نسخه بیمارستان جندیشاپور سلیخه اسارون مصطکی و مرکی صافی و اقحوان و سنبل الطیب و جعده داخل ندارد و باقی مساوی نسخه سوم شیخ الرئیس است و نسخه اختیارحنین جعده و سنبل هندی داخل ندارد و گفته که باید دست را بروغن بلسان چرب کرده این اقراص سازند و صاحب کامل الصناعه از حنین نسخه ذکر کرده که مساوی است با نسخه سوم شیخ الرئیس الا آنکه وزن جعده در آن شش مثقال است و گفته که با شراب یا نبیذ عسلی یا جهودی اقراص سازند و دیگری برین نسخه سوم شیخ الرئیس مقل ازرق شش مثقال افزوده است و سنبل هندی و جعده داخل نکرده و گفته که با شراب ریحانی یا ماء العسل سرشته اقراص سازند و در نسخه دیگر از جمله اجزای این قرص سوم که شیخ الرئیس ذکر کرده آنچه وزن آن شش مثقال است هر یک دوازده مثقال آورده و سنبل هندی و جعده داخل ندارد و باقی مساوی نسخه شیخ الرئیس است و ابن جزله در منهاج الادویه این نسخه را ذکر کرده و از جمله اجزائی که شیخ الرئیس آورده حماما و دارچینی و مرکی صافی و سنبل هندی و جعده داخل ندارد و باقی مساوی نسخه شیخ الرئیس است و گفته که بمثلث سرشته اقراص سازند هر قرصی بوزن یک مثقال و بوقت قرص ساختن دست را بروغن بلسان چرب نموده اقراص سازند و خشک کرده در شیشه نگاه دارند و قوتش تا دو سال باقی می ماند فصل

در ذکر منافع و مقادیر شربات این تریاق در هر علت و منفعت آن در هر مرض

مرض بدانکه تریاق الافاعی بزرگترین و افضل ترین ادویه اطبای یونان است از زاد بسیاری منافع خصوصاً از برای سموم و گزیدن افاعی و سایر اقسام حیات ذوات السموم و عقارب و رتیلا و سگ دیوانه و سموم مشروبه قتاله و بالجمله تریاق جمیع سموم و جانوران گزنده سمی است خواه آشامیده شود و از ان تا یک مثقال خواه فدری بر موضع گزیدن آنها بمالند در حال درد را ساکن کند و منفعتی عظیم بخشد و از برای جمیع هواهای سمی و وبا و طاعون و تفتیح سدها و تقویت ارواح و اعضا و منع عفونت اخلاط و دفع اخلاط متعفنه و تنقیه فضول و رطوبات و جذب از اعماق بدن و تحلیل فضول و اصلاح مزاج بدن و تحویم امراض بلغمیه و سوداویه از حمیات بلغمیه و سوداویه و ریاح و خشکی و استرخا و لقوه و فالج و سکته و سبات و سدر و رعشه و صداع

و شقیقه و مالیخولیا و وسواس و فزع و جنون و دفع اخلاط از سینه و ریه و ضیق النفس و ربو و بهر و خناق
سوداوی و بلغمی و سوء القنیه و استسقا و یرقان و خفقان و حبس نفث الدم و تقویت معده و
شهوت طعام و باه و محرک جمیع شهوات و تزکیهٔ حواس و صمم و تاریکی چشم و درد مفاصل که از بلغم
و سودا باشد و از برای جوع بقری و قولنج و تفتیح سده های جگر و طحال و هیضه و اسهال و شهوت
کلبی و نافذ حمیات بلغمیه و سوداویه و اوجاع گرده و مثانه از هر سببی که باشد و تفتیت سنگ مثانه
و قروح امعا و اسهال الدم و صلابات باطنی خصوصاً صلابت کبد و معده و طحال و دفع مواد آنها
باد را و جذام و برص و بهق و شجاع گردانیدن دل و تقویت آن و ادرار بول و حیض و عرق
و شیر و اخراج مشیمه و جنین و بالجمله نافع است از برای جمیع امراض الا آنکه از برای بعضی
امراض مشروط بشرط است و از برای بعضی بلا شرط چون آشامیدن آن با چیزهای مناسب
هر مرض و مقداری معین و در بعضی بعد از تنقیه یا یارجات مانند ایارج ثیادریطوس و ایارج لوغاذیا
و تنقیه مواد امراض مادیه بلغمیه و سوداویه یا استعمال بطریق مشروب یا طلا یا سعوط یا قطور
به تنهائی یا با چیزهای مناسب شیخ الرئیس گفته که اگر استعمال کنند این تریاق را در حال صحت
ضرر نمی رساند با سموم و برابری می کند با آن آفات و ایمن می شود از امراض وبائیه
و طاعون و حمیات وبائیه و نزلات مائیه و این افعال را بخاصیت و صورت نوعیه مزاج
حادث از امتزاج اجزا این می کند و بسبب آنکه مقوی روح و حرارت غریزی است طبیعت
با آن استعانت می جوید بر دفع مضادات بارده و حاره جامع اوراق گوید که محرور المزاج
دموی و صفراوی را و کسی که بر مزاجش این دو خلط غالب باشد بسیار مضر است در حال
صحت و برای حفظ صحت خوردن آن بدون دفع ضرر سمی مرضی مهلک مانند جذام و امثال
آن و بعد رفع سم و علت اگر احتیاج نبرد شود نبرد نماید رفع غائله آنرا چنانچه شخصی جوان
برای حفظ صحت و توانائی شروع کرد بخوردن آن و چند روزی پیهم بخورد و آخر الامر تمام بدن
او مجروح شد و هیچ تدبیری سودمند نیفتاد و بهمان علت بمرد و اما مقادیر شربت
آن پس بدانکه بسا باشد که محتاج شود کسی که آن را افعی گزیده باشد باستعمال نیم مثقال
از تازه قوی آن تا یک مثقال و بزعم بعضی شربت کامل از آن یکدرم است و بعضی گفته اند که

شربت کامل ازان از برای سموم مقدار یک قیراط است و بعضی گفته اند که شربت کامل ازان
از برای گزیدن افعی از یک مثقال تا دو مثقال است با شراب یا مثلث و از برای دواهای سمی
چون افیون و فرفیون و ذراریح و شوکران از نیم مثقال تا یک مثقال با یک اوقیه سرکه انگوری
کهنه و از جهت گزیدن سگ دیوانه و امثال آن یک مثقال و زیاده ازان با خاکستر
سرطان نهری و از جهت گزیدن عقرب نیم درم با شراب یا نبیذ زبیب و از جهت گزیدن
زنبور نیم مثقال با سرکه و ضماد کردن ازان بر موضع با سرکه انگوری امراض الراس مالیخولیا و
اختلاط عقل شرط استعمال آن در مالیخولیا و اختلاط عقل آن است که بعد از تنقیه خورده
شود ازان مقدار بندقه تا نصف مثقال و گفته شده سزاوار آنست که آشامیده شود بعد از تنقیه
تا چهل روز و سعوط کرده شود بآن هر روز و طلا کرده شود ازان بر سر و معده و مراق ابو سهل
مسیحی گفته که سزاوار آن است که در مالیخولیا عمده توجه طبیب از تنقیه با مرقات باشد پس
بدرستیکه تقویت قلب عظیم النفع است در امر فزع و وسواس سوداوی و این بآشامیدن
تریاق فاروق می شود با شرابی که جوشانیده باشند دران گاوزبان و بادرنجبویه سید اسمعیل
گفته باید که تقویت صاحب مالیخولیای بارد نمود بعد از فصد و اسهال سودا شیخ رئیس گفته
هرگاه مالیخولیا حادث از سوء مزاج بارد ساذج باشد کافی است در علاج آن استعمال
بتسخین قلب مفرحات حاره و تریاق فاروق بعض اطبا گفته هرگاه فراگرفته شود از تریاق اکبر
مقدار یک دانگ و آشامیده شود با خمر عنبی که جوشانیده یا جوشانیده باشند دران گاوزبان
و بادرنجبویه یا آشامیده شود با خمر عنبی که داخل کرده باشند دران شراب گاوزبان یا شراب
بادرنجبویه یا شراب عنبی ممزوج بعرق گاوزبان و عرق بادرنجبویه در علت مالیخولیا بعد از تنقیه
با یارجات اصلاح مزاج قلب و دماغ می کند و نافع است آن را قطرب شیخ الرئیس رحمه الله تعالی گفته
که تقویت قلب اصحاب قطرب این تریاق و آنچه جاری مجرای این باشد بعد از استفراغ
ماده و ترطیب مزاج از لوازم است و لیکن چون ایشان محتاج به تسخین قلب ایشان با آنچه
مقوی قلب باشد چون تریاق فاروق و مفرحات حاره و ترطیب بدن و تنویم ایشان
باشیای بارده رطبه و مخدره چون ماء الشعیر باشد و خشخاش تا زیاده نگردد احتراق تسخین

استعمال این ادویه بسبب کثرت بیداری می فرمایند که تریاق فاروق نو که زیاده بر شش ماه تا
یک سال بران نگذشته باشد چون آنرا تنویم قوی است بهتر است از برای ایشان از
متوسط آن که اقوی است در حرارت و تنویمش ضعیف است روفس گفته که این تریاق
انفع ادویه از برای اصحاب قطرب است پس اگر احداث بیداری زیاده نماید باید که گذاشته
شود بر سر ایشان پارچه کتانی تر کرده بشیر دختران و روغن بنفشه تا ورود مانع ایشان شری
حاصل شود جنون و اختلاط عقل و وسواس و نسیان و سکته و نیز این تریاق نافع است از
برای جنون و اختلاط عقل مقدار بندقه بعد از تنقیه مثل ایارج لوغاذیا و ایارج فیقرا و ربطوس
شیخ الرئیس گفته که از ادویه مرکبه نافع از برای وسواس و جنون تریاق فاروق است و نیز
نافع است از برای نسیان بلغمی طبری گفته که هرگاه زائل نشود نسیان بلغمی بحقن شیافات
ایارج لوغاذیا و سائر تدابیر پس بیاشامانند آن را اگر مزاجش سرد داشته باشد و وقت
نیز بالغ نباشد اندکی بعد از اندکی تریاق فاروق و امر فرمائی صاحب آن را که اندکی از این
تریاق بر حنک بمالد و بعد این تریاق را بخورد و نیز نافع است از برای سکته و فتیله ممکن باشد
فرو رفتن چیزی بگلوی صاحب سکته چون مقدار نیم مثقال آنرا در ماء العسل در گلوی وی بریزند
محمد بن زکریا گفته که داده می شود از آن برای صاحب سکته از نیم مثقال تا یک مثقال با آب
مطبوخ سداب ابن نوح قمری و ابن الیاس و حبیش و اهرن و رازی و ابن بطلان و
ابو سهل مسیحی گفته اند که نافع است اصحاب سکته را ریختن بحلق ایشان با قمع بعد از فصد اگر
واجب باشد بعد از حقنه و استعمال عطوسات چند مرتبه هر مرتبه نیم درم تا نیم مثقال و یکدرم تا یک
مثقال از تریاق فاروق و یا اشمرودیطوس محلول بماء العسل و اگر ماء العسل حاضر نباشد بآب
مطبوخ افسنتین و مصطکی تنها و یا بابزیره کرمانی که حل کرده باشند در ان سکنجبین عسلی یا بزوری
اگر حاضر نباشد بآب گرم و قرشی گفته که هرگاه ممکن باشد صاحب سکته را بلع بیاشامانند اورا
اندکی تریاق فاروق یا تریاق اربعه محلول در ماء العسل سمرقندی گفته که از معالجات جیده
از برای صاحب سکته بلغمی ایجار تریاق کبیر است یا اشمرودیطوس یا فلافلی اکبر در حلق صاحب
سکته بقمع بالغیر قمع و اگر این تریاق یافت نشود بدل هر یک از ینها مطبوخ افسنتین و زیره کرمانی

و مصطکی است که حل کرده باشند در ان جلنجبین عسلی و صافی کرده در حلق او ریزند شیخ رئیس گفته که
چون ممکن باشد بعد از استفراغ فرو رفتن چیزی بحلق صاحب سکته پس باید که بریزند در او مقدار
بندقه از تریاق اکبر یا مثرودیطوس یا شلیثا یا الفردیا یا سجرینا و انچه شبیه باینها باشد صرع
و نیز این نافع است از برای صرع هرگاه آشامیده شود بعد از تنقیه بمثل ایارج ثیادریطوس و
ایارج جالینوس و غرغره کرده شود بمحلول آن در سکنجبین عنصلی و همچنین آشامیدن آن با سکنجبین عنصلی
و لازم است که اولا بعد از تنقیه غرغره کرده شود با آن پس نوشیده شود از آن مقدار ربع مثقال تا نصف
مثقال با سکنجبین عنصلی محلول با آب گرم و گفته شده که باید آشامیده شود این تریاق از برای
صرع مقدار درمی با آب گرم حکیم مومن در قرابادین تحفة المؤمنین گفته که مقدار شربتی از آن از برای
صرع یک بندقه است تا نصف مثقال که تا چهل روز بخورند و سعوط کنند با آن نیز هر روز و طلا کنند
با آن نیز بر سر حکیم معصوم در قرابادین خود آورده که باید آشامیده شود از این تریاق از برای
صرع مقدار نیم درم تا یک درم با ماء العسل رازی گفته که عطا کرده می شود از این تریاق از برای
صرع مقدار نیم مثقال تا یک مثقال با آب مطبوخ سداب شیخ رئیس گفته که ادویه مرکبه نافعه از
برای صرع این تریاق است بولس گفته که هرگاه بوده باشد صرع لیبار قوی پس علاجش
بعد از استفراغ بمعجون نجاح آشامیدن تریاق اکبر است این بر سبیل تعین نیست عدیلی مر او را در
نفع از برای این علامت خصوصا از برای صرع بمشارکت معده و ساقین و رحم و ثدیین بسبب ماده
بارده یا ریح غلیظ مر نفع از آن اعظم تا بسوی دباغ قرشی گفته که بسا باشد که صاحب صرع
بعد از استفراغ محتاج باشد بسوی تبدیل مزاج اگر باز مانده باشد سوء مزاج ردی پس علاج
تریاق فاروق و در کامل طب مذکور است که نیست دوائی مثل تریاق اکبر از برای صرع حادث از
نیش زدن عقرب عصب فالج و استرخا و نیز این تریاق نافع است از برای فالج چون آشامیده شود
بعد از تنقیه بمثل ایارج فیقرا یا اطریفل و سعوط کردن با این تریاق با روغن شونیز بعد از تنقیه نافع
است از برای فالج و چون خورده شود از این تریاق بعد از تنقیه از نیم مثقال تا بقدر بندقه چهل
روز متوالی و سعوط کرده شود با آن هر روز و طلا کرده شود بر اعضای مسترخیه و قفای سر و فقرات
نافع است از برای فالج و استرخا و گفته شده که این تریاق عظیم النفع است از برای فالج و استرخا

هرگاه استعمال کرده شود بعد از تنقیه و استفراغ تمام بحب ایارج لوغاذیا و ایارج جالینوس و ایارج
شیادریطوس و سزاوار آن است که آشامیده شود این تریاق از برای فالج با مطبوخ رازیانه
و تخم کرفس و انیسون و بسفایج با روغن حب الخروع و یا آنکه داده شود از آن هر روز از نیم درم تا یک درم
با ماء الاصول شیخ الرئیس گفته که تدریج کرده شود بر صاحب فالج با آشامیدن این تریاق از
یک دانگ پس زیاده کنند اندک اندک و زیاده نکنند از یک درم و گاهی مخلوط می کنند آن را با کنجد مقشر
و شکر و نیز گفته که نیست دوائی از برای اصحاب فالج و استرخا مانند این تریاق ابو سهل مسیحی گفته که
هرگاه بسر زبان انحطاط فالج پس لازم است استعمال این تریاق با آبی که جوشانیده باشند
دران فودنج و نانخواه و تخم سداب از برای تبدیل مزاج ابن نوح قمری نقل کرده از ابی منصور که
گفته سزاوار نیست استعمال مسهلات قویه در فالج تا چهار روز و اگر مرض صعب باشد تا هفت
روز بجهت آنکه مسهل قوی می افزاید در علت بلکه باید که استعمال کرده شود حقنهای حاده و بیاشامانند
او را ادویه ملطفه اخلاط دایم مانند تریاق فاروق با آبیکه جوشانیده باشند دران شبت
و نانخواه و انیسون و فودنج و تخم سداب و مصطکی و بعد از تنقیه بیاشامانند او را مسهلات قرشی گفته
که این قول خلاف قول جمهور اطباست چه ایشان در فالج بلغمی پیش از تنقیه مسهلات منع
کرده اند استعمال این تریاق را قرشی گفته می باید که استعمال کرده شود این تریاق بعد
از تنقیه ماده مرض بجهت آنکه قوی الحرارة است سیلان می دهد آنچه را در بدن است از مواد پس
اگر نبوده باشد بدن پاک از اخلاط خوف حرکت مواد می باشد بهمان سبب چون مواد غیر منضجه
و غیر قابل دفع حرکت کنند بالضرورة قبول کنند آن مواد را اعضای ضعیفه و درین مرض اضعف
اعضای اعصاب است پس لازم می آید ازدیاد علت و نیز بعدم نقای بدن این تریاق +
بسبب قوت حرارت تحلیل می دهد لطیف ماده را و زیاده می گردد باقی غلظت پس نمی کنند قبول نضج
کما ینبغی و این قول مناقض قول ابی منصور است و مدلل و صحیح است و نیز قرشی گفته که لازم است
طبیب را تعهد استعمال این تریاق بعد از استفراغ و تنقیه مواد هر روز نیم درم تا آنکه مرض بکلی
زائل شود و اما اگر سبب فالج سوء مزاج بارد ساذج باشد یا خوردن ادویه سمیه یا بوده
افیون مخدره پس علاج آن تعدیل مزاج و اصلاح سمیت آن ادویه است به تمریخ بمرخات حاره

و استعمال این تریاق دار جینالس گفته که نافع است این تریاق از برای استرخای بلغمی چون
استعمال کرده شود بعد از تنقیه با آب مطبوخ شبت ابن الیاس گفته که انچه نافع است
فالج و استرخا را بنهایت سرعت بعد از تنقیه خوردن این تریاق است مقدار یک مثقال
در شراب باید ریخت و یا ده درم رازی گفته که دیدم در کتابی که مؤلف آن معلوم نبود علاجی از
برای فالج که موجب زوال آن بسرعت است آن اینست که بیاشامانند صاحب آن را
تریاق افاعی و بخورانند آن را غذا تا روز رابعه شود پس بخورانند آنرا عجل با عسل و نان بخورد
تا عصر پس بخورد نان با زیره و شونیز و شکر با زیت که آن را ثرید نموده باشند و بیاشامانند
بران نبید عسل و سه هفته این تدبیر نمایند زائل می گردد فالج آن و تمریخ با این تریاق بانفط
سفید بعد از تنقیه در استرخای بلغمی و در ابتدا و در استرخای حادث از برودت و رطوبت
سازج نافع است آن را لقوه و استرخای تشنجی و نیز این تریاق نافع است از برای لقوه
استرخایی چنانچه نافع است از برای استرخای مفصل مذکور شد و از برای لقوه تشنجی چنانکه
در تشنج ذکر کرده می شود تمدد و کزاز بلغمی و نیز این تریاق نافع است از برای تمدد و کزاز
بلغمی با سنجرجویه گفته که چون آشامیده شود این تریاق با آب گرم بقدر نخاع صحرائی نافع
است از برای تمدد بلغمی و سزاوار است که استعمال کرده شود درین علت بعد از تنقیه بمثل ایارج
لوغاذیا و ایارج ثیادریطوس تشنج امتلائی بلغمی و نیز این تریاق نافع است از برای تشنج امتلائی
آشامیدن آن با طبیخ زوفا یا طبیخ انجدان یا طبیخی که از استنباط ما است و صفتش این
است ابرسا یا دآورد اصل بادآورد اصل السوس زوفای خشک حنطیانا گل خطمی قنطوریون
دقیق کمادریوس بادرنجبویه بیخ نبات قطن انجدان از هر یک دو مثقال افتیمون اقریطی
در کتان بسته هفت درم ادویه را سوای افتیمون در آب جوشانند صافی نموده افتیمون
را دران انداخته یک شب بگذارند و صبح گرم کرده کیسه را بمالند و بفشارند و در کشند و
دران آب مطبوخ جلنجبین عسلی ده مثقال حل کرده صافی نموده تریاق را فرو برند و از
عقب آن این مطبوخ را بنوشند و این تریاق نافع است این علت را چون استعمال
کرده شود بعد از بلغم بمثل ایارج فیقرا و ایارج ثیادریطوس بعد از نضج تام و سعوط کنند

با این تریاق محلول بروغن شونیز در این علت و گفته شده که چون این تریاق را هر روز بمقدار
بندقه تا نیم مثقال تا چهل روز بعد از تنقیه بخورند و سعوط نمایند بآن هر روز و طلا نمایند بر اعضای
متشنجه نافع است تشنج امتلائی بلغمی را اختلاج و نیز این تریاق نافع است از برای اختلاج
چون آشامیده شود بعد از تنقیه بمثل ایارج لوغاذیا و ایارج ثیادریطوس و مقدار خوراک
آن از برای این علت یک بندقه است و باید که آشامیده شود چند روز متوالی با آبیکه جوشیده شده
باشند دران زیره کرمانی و افسنتین خدر امتلائی و لسع حیوانات سمیه بارده و شراب دو یه بارده
مخدره و نیز این تریاق نافع است از برای خدر امتلائی آشامیدن آن و سعوط کردن آن و طلا نمودن
بر اعضای مخدوره مولانا نفیس کرمانی گفته که این تریاق نافع است از برای خدر حادث
از سموم بارده و از لسع عقرب احقر گوید که این تریاق عام النفع است بالخاصیت از برای خدر
حادث از جمیع سموم اعم از آنکه بوده باشد بارده مانند افیون و بزر البنج سیاه و یا بوده باشند حار
چون بیش و از جمیع نهوش اعم از آنکه آنها بارد باشد چون عقرب یا حار باشد چون افعی
رعشه و نیز این تریاق نافع است از برای رعشه هرگاه استعمال کرده شود بعد از تنقیه
بمثل ایارج لوغاذیا و ایارج ثیادریطوس و طریق استعمال این تریاق در رعشه آن است
که اول مرتبه نطول کنند اطراف صاحب رعشه را بآب گرم پس بیاشامانند او را این تریاق
مقدار بندقه با ماء الاصول ابن الیاس گفته که این تریاق نافع است از برای رعشه حادث
از گزیدن حیوانات سمی چون بیاشامانند با شراب یا در بجوبه و غذا نخود آب باشد حکیم میر
محمد مومن گفته که مقدار شربتش تا سی سال در مداوی سموم از یک بندقه تا یک مثقال است و از
سی سال تا شصت سال از یک مثقال تا سه مثقال است بحسب ضعف و قوت سموم و گفته یادا
که از سی سال گذشته باشد در امراض استعمال نباید کرد و اگر استعمال کنند از اقل مقدار شربتش تجاوز
نکنند و از جهت نافض در تبهای بارده مقدار دو دانگ است تا نیم مثقال با آب گرم و از برای
سعال مزمن و امراض و اوجاع صدر و جنب از بادهای غلیظ و مواد بارده مقدار دو دانگ
با ماء العسل یا با جلاب سکری اگر تب نبوده باشد و بجهت جذام و برص و اختلاط عقل و فالج
و لقوه و تشنج و اختلاج و صرع و دفع سموم و وساوس سوداوی بعد از تنقیه مقدار بندقه تا نیم

مثقال بدهند تا چهل روز هر روز بآن سقوط نماید و طلا کنند و بجهت اختناق رحم و اخراج جنین
بجهت یک باقلا از ان مطبوخ سداب و شکاعی طراثیث و امثال آن و جلاب داده شود و از
جهت نفث الدم تا چهار دانگ با روغن گاو و آب و برای تفتیت حصاة کلیه و مثانه تا چهار
دانگ با طبیخ کرفس و در ادرار ما بطئی و عسر البول تا نیم مثقال با سکنجبین عنصلی و بجهت تحسین لون
تقدیر باقلائی در طبیخ افسنتین و از جهت کرم امعا تا نیم مثقال با عسل بدهند شفائی گفته
که از جهت گزیدن مار و افعی و سگ دیوانه و رتیلا یک مثقال در شراب و از برای نافض حمیات
بلغمی و سوداوی بقدر یکشیر بآب گرم یا شراب و در قولنج و نفخ معده و مغص ریحی و سقوط شهوت
طعام و ربو و برص و انقطاع صوت مقدار یک سیر با ماء العسل و شراب و در صرع و صداع
و شقیقه یک سیر بآب گرم و خداوند سپرز را دو دانگ در شراب سیب شیرین و در جمیع انواع
اقل شربتش یک طسوج است و اکثرش یک مثقال و حکیم محمد تقی در میزان الطبائع گفته که از برای مار
گزیده یک مثقال با چهار اوقیه شراب و کسی را که سگ دیوانه گزیده باشد یک مثقال از آن
با یکدرم سرطان نهری محرق در یک اوقیه شراب و از برای خداوندان سعال بلغمی و درد
سینه و درد پهلو یک سیر در سه اوقیه شراب و از برای خداوندان نافض و تب که گرم
نمی شوند یکدرم اندر آب گرم دهند و حکیم معصوم گفته که صاحب صرع و سکته و فالج و لقوه را یکدرم
با یکدرم با ماء الاصول و مبتلا بورم و برص و خداوند داء الحیه و داء الثعلب را مقدار دو دانگ تا یکدرم
با ماء الجبن و بجهت حب القرع و حیات یکدانگ تا نیم درم بآب مطبوخ قیصوم و صاحب خفقان را
یکدانگ بآب سیب شیرین یا رب سیب شیرین یا رب به شیرین و مستسقی را دو دانگ در
شراب بزوری و صاحب ضعف معده را دو دانگ با شراب صرف و یا شراب افسنتین و در قولنج
و سده طحال و کبد مقدار دو دانگ با ماء البزور و در نقرس و اوجاع مفاصل با ده از نیم درم تا یکدرم
با طبیخ سورنجان و در گزیدن مار و افعی و عقرب و رتیلا و سگ دیوانه و جمیع حشرات از دو دانگ تا یک
مثقال با شراب و زنبور گزیده را نیم دانگ با سرکه بدهند و قدری بران موضع بمالند و کسی که
ذراریح خورده باشد یک مثقال با شراب و از برای رفع ضرر ادویه قتاله چون افیون
و شوکران یکدانگ تا نیم مثقال با شراب و از برای سرفه و زکام و درد سینه و ضیق النفس که مزمن

شده باشد مقدار دو دانگ در ماء العسل یا سرکه عنصل شیخ داود گفته که از برای سعال مزمن
و امراض صدر مقدار باقلاقی در طبیخ عناب و سپستان و اصل السوس بیاشامند و از برای نافض
دائره و سهر او فی و در ابتدای دوره تب مقدار یک ترمسه از آن با آب یا شراب که اقل مقدار
آن شراب اوقیه باشد و اکثرش چهار اوقیه و نیم و از برای حمیات مقدار باقلاقی با طبیخ حلبه
و ماء الزبیب بنوشند و وقت استعمال اصحاب حمیات مر این تریاق را بعد از نضج است و از
برای قولنج و نفخ معده و مغص آشامیده می شود از آن مقدار یک ترمسه با ماء العسل
یا جلاب سکری و بعضی گفته اند که جهت نفخ معده و امعا مقدار دو دانگ با آب مطبوخ زیره
و از برای سقوط شهوت مقدار یک ترمسه هست در آب یا شراب که اقلش سه اوقیه و اکثرش
چهار اوقیه و نیم باشد و از برای یرقان سددی و سده طحال مقدار ترمسه در طبیخ اسارون
و از برای استسقا و امثال آن از امراض که پیش از طعام مقدار ترمسه از آن فرو برند
و یا مقدار یک اوقیه و نیم سرکه ممزوج با آب بیاشامند و بعضی گفته اند که از برای استسقا مقدار
فندقی با سرکه ممزوج با آب و از برای نفث الدم وقتیکه مرض قریب العهد باشد مقدار یک
مثقال در سرکه ممزوج با آب و اگر مرض کهنه باشد مقدار یک مثقال در طبیخ سقوطولون
صبح و شام و سقوطولون نوعی از حی العالم است و بعضی گفته اند که سقوطولون نبات
راسن است و سقوطولون نیز نوعی از قونیح است و از برای انقطاع صوت مقدار باقلا
در ماء العسل با آب عنب الثعلب یا نگاه دارند آنرا در زیر زبان و جهت صرع باید که اولا
غرغره کرده شود و بعد از آن بیاشامیده شود از آن مقدار ربع مثقال تا نیم مثقال در آب
گرم و سکنجبین عنصلی و همچنین در صداع و شقیقه و اما از برای قروح امعا و اسهال
تا نصف مثقال با آب سماق و از برای تفتیت حصاة و حرقت بول مقدار باقلاقی در طبیخ
کرفس و در رجوع کلی مقدار بندقه با شراب ممزوج با آب و از برای ادرار و اسقاط جنین مقدار
ترمسه در طبیخ مشک طرامشیع یا در طبیخ سداب یا در طبیخ ابهل و از برای عسر النفس تا نیم
مثقال با سکنجبین عنصلی و از برای امراض طحال و صلابت آن مقدار باقلاقی با
سکنجبین عنصلی و از برای کرم امعا ثلث مثقالی با عسل و همچنین از برای

هر مرض باردی و بالجمله این تریاق گرم و خشک است و بنابرین نافع است از برای هر مرضی
که بوده باشد مخصوص از حرارت و یبوست لیکن باید که فرا گرفته شود در امراضی که شدید البروده
باشد با مطبوخهای گرم و یا با ماء العسل و در غیر امراض شدید البروده با آب خالص و یاد می
دهند آن را با دوای مخصوص بآن مرض خواه مطبوخ باشد خواه غیر مطبوخ و بجاوز نکنند حافظ
صحت در استعمال آن از مقدار یک مثقال و آن هم وقتیکه بوده باشد حافظ صحت در
سن شیخوخت محمد بن زکریا گفته که مقدار شربتی ازین تریاق در گزیدن افعی و حیات و کلب
کلب یک مثقال است و در گزیدن عقرب نیم درهم و در گزیدن زنبور یکدانگ و نیم با سرکه و در
خوردن سموم از نیم مثقال تا دو مثقال و کسیکه در سینه داشته باشد و سعال مزمن و در معده و امعا
و احشا و شهوت کلبی و نافض بی تب دو دانگ و در صرع و سکته و لقوه نیم مثقال تا یک
مثقال با آب مطبوخ سداب و در قولنج نیم درهم و در استسقا یک مثقال و در اسهال و قروح
امعا نیم درهم با آب سماق و در ضیق النفس یکدانگ و نیم با سکنجبین عنصلی و در جذام یک مثقال
با مطبوخ گاوزبان و افتیمون و در حصاة کلیه و مثانه نیم مثقال با آب مطبوخ کرفس و در
بیضه یکدانگ و نیم با شراب و در ضعف شهوت طعام و شهوت کلبی یک مثقال با شراب
و در احتباس طمث یک مثقال با مطبوخ مشکطرامشیع و گفته که این تریاق تندرستی را بر
مردم نگاه میدارد چون در هر ماهی یکدرم از وی بکار برند و شربتی ازین تریاق یکدرم یا بیشتر
یا کمتر بقدر قوت علت و قوت علیل است می فرمایند که باید دانست که اگرچه مقدار شربات
از برای تریاق افاعی یعنی تریاق اکبر معروف به تریاق فاروق و ادویه مناسبه آن
ذکر کرده اند اما طبیب چون خواهد که این معجون را بکسی بدهد باید احتیاط فصل و بلد و سن
و عادت و سحنه و مزاج اصلی و مزاج عارضی و علت و کمیت و کیفیت هر مرض مرض را و مریض
را ملاحظه نموده پس بقدر حال مقداریکه مناسب حال آن مرض و مریض باشد اختیار
کنند اول شربت آن یک طسوج است کمتر نباشد و از اکثر مقدار شربتی از آن که بقول شهر
یک مثقال است نزد بعضی دو مثقال زیاده نباشد و در چیزیکه موافق حال مرض و مریض
باشد داخل ساخته دهند. **فایده** بدانکه شیخ الرئیس در ادویه قلبیه گفته که تریاق فاروق

یعنی تریاق الافاعی با هیچ ترکیبی در نفع نمی‌رسد سوای مثرودیطوس که قریب است بآن در ملایمت بمزاج انسانی و تقویت آن و تقویت دل و ازالهٔ توحش و مقاومت بجمیع سموم و عقلای اهل نظر که هدایت یافته‌اند بتالیف این دوا بامر الٰهی و عنایت او سبحانه امری است که بوحی یا شبیه بوحی باشد و منافع و خواص آن از صورت نوعی آن است که تابع مزاج ترکیبی صناعی است نه بسبب اجزا و بسایط آن چه اگر بسبب اجزا و بسایط آن بودی بایستی که تازهٔ آن از کهنه انفع بودی و حال آنکه بعکس است چه نفع تازهٔ آن اندک است و نفع کلی در مختمر رسیدهٔ آن است و تخمیر آن نزد متاخرین بعد از ده سال است و نزد جالینوس بعد از بیست سال و این تفاوت ظاهرا بحسب تفاوت بلدان باشد در سردی و گرمی و تری و خشکی و بعضی گفته که بعد از شش ماه نفعی که از آن منظور است ظاهر میگردد و اما کمال قوت آن بعد از ده سال است یا دوازده سال یا بیست سال یا سی سال تا چهل سال و بعد از چهل سال تا شصت سال وقت وقوف قوت آن است و بعد از شصت سال ضعیف می‌گردد و کسی که این معجون را ترکیب کرده هرگز در گمان آن نبوده که این قسم منافع بر این ترکیب بعد از امتزاج مترتب خواهد گردید و چون بالهام وحی ساخته شده بعد از تجربه از آن نفعی که مامول و متوقع نبود ظاهر گردید

فصل در بیان مزاج این تریاق بعضی اطبا را اعتقاد آن است که در تریاق فاروق یعنی تریاق افاعی و مثرودیطوس حرارت زیاده از حد اعتدال است و در استعمال نصف مثقال از آن توقف دارند و در استعمال چهار مثقال جوارش کمونی و فلافلی توقف نمی‌نمایند و این اعتقاد غلط است بجهت آنکه اجزای بارده در تریاق افاعی یعنی تریاق فاروق می‌باشد چون افیون و اقاقیا و عصارهٔ لحیة التیس که بعد از امتزاج و کسر و انکسار می‌شکند قوت حرارت بسایط آنرا و می‌گردد مزاج در حرارت کمتر از حرارت بسایط آن و آنچه ظاهر می‌گردد آن است که مزاج ثانوی آن در یک درجه و نیم قریب باواخر درجهٔ دوم باشد در حرارت و مثرودیطوس در حرارت مزاج اندکی کمتر است از حرارت مزاج تریاق فاروق و آنکه تریاق فاروق اندکی از مثرودیطوس اقوی است در افعال و آثار شریفه نیست بسبب شدت حرارت بلکه بسبب خاصیت فائضه بر آن از مبدء فیاض است

و نفعی که ازین تریاق صادر می شود بدرجه اعلی است و قریب باین در نفع شرودیطوس
ترکیبی دیگر از ترکیب اطبای یونان باین دو مرکب نرسد و اگر انسان معتدل المزاج در
اوقات و ازمان معتدله یا بارده مقداری معتدل ازین معجون استعمال کند بشرط آنکه بسیار
تواتر و اکثار نرساند البته در تقویت قلب آن منفعت عظیم بخشد و مستعمل آن محفوظ می ماند از
عفونات وبای و حرکات ردیه اخلاط و هیچ یک از سموم را در وی اثری چندان نخواهد بود
و قوت تمام خواهد یافت و عمرش دراز خواهد شد کسی که مزاجش حار باشد و یا در فصول و ازمان
حاره باشد تجویز استعمال آن از برای او در حفظ صحت نشده و همچنین جمیع معاجین
و جوارشات حاره و بعد ازین تریاق و شرودیطوس در نفع دواء المسک مر است که
موافق است از برای اصحاب امزجه معتدله و دواء المسک حلو که موافق است در امزجه بارده
دواء المسک در تفریح قلب ازین تریاق کمتر نیست و شاید در تقویت دماغ نیز از ان کمتر نباشد
و همچنین در تقویت تمام اعضا و مقاومت با جمیع سموم نمی کند بلکه مقاومت می کند با سمومی که
جاری مجرای طبع باشند و فایده وی در نهوش و لدوغ حیوانات سمیه کمتر است از
فایده تریاق در سموم و بعد از دواء المسک در نفع مفرح کبیر است و بعد از ان معجون
نجاح فایده دیگر آنکه این تریاق را بحسب افراد آن آثار و قوتها است و بحسب صورت نوعیه آن
فائض شده از تخمیر آن مدتی که حاصل شده در ان مزاجی ثانوی صناعی آثار و قوتهای چند
که شاید جمله آن آثار و قوتها اقوی و افضل باشند از قوتهای هر یک از بسایط آن و
بنا بر لطافت قول اطبا که تریاق فاروق نفع میدهد از برای فلان مرض بسبب فلان
و از برای فلان مرض بسبب دیگر که نافع است بسبب آنها لیکن عمده و اصل صورت نوعیه است
و اتفاق است بدانکه صورت آن قابل است و منفعت عظیم است در خاصیت همکن بنیت ما را
که اشاره کنیم بسوی آن و بسوی مناسبت آن مر افعال آنرا اشاره روشن که بچه سبب
این منافع و آثار از ان صادر می گردد

فصل در بیان امتحان این تریاق

و فرق میان طری و قوی و عتیق و ضعیف و جید و ردی و صحیح و غیر صحیح آن بدانکه از
جمله امتحانات این تریاق یکی آن است که بیاشامانند انسانی را مسهل قوی بمنزله سقمونیا

و شیخ حنظل و صبر کنند تا آن مسهل شروع بعمل کند پس بیاشامانند او را ازین تریاق پس اگر
حبس کرد عمل اسهال آنرا تازه و قوی و جید و صحیح است و الا فلا و مقداریکه از برای تجربه
و امتحان داده میشود وزن نیم درهم است چنین گفته که دلیل بر آنکه تریاق فاروق حدیث
قوی جید صحیح است حبس دوای مسهل است یعنی هرگاه دوای مسهل نوشیده باشند و
نیست خاصیت این تریاق آنکه حبس اسهال کند ولیکن حبس اسهال دوای مسهل میکند
بسبب آنکه ضعیف میگرداند قوت دوای مسهل را بجهت آنکه ادویه مسهله را قوت سمیت میباشد
و این تریاق باطل میکند قوت آنها را شیخ داود انطاکی گفته که امتحان کرده میشود این
تریاق در کسی که مقی قوی مثل جوز القی خورده باشد پس اگر در اول عمل این تریاق
باو خورانند و قطع عمل آن مقی نمود صحیح است و الا فلا و بعضی اطبا گفته که همچنین است
در قطع انزال یعنی کسی که جماع کند چون زمان انزال قریب شود بنوشد ازین تریاق
پس اگر منع انزال نمود صحیح است و الا فلا و نیز از امتحانات آن اینست که افعی را بر حیوانی
مسلط سازند که بگزد آن را پس بخورانند آنرا سه مثقال ازین تریاق پس اگر قطع
اثر سم از آن کرد و آن حیوان زنده ماند صحیح است و الا فلا و نیز از امتحانات آن اینست
که خون بسته را بگدازد و نیز از امتحانات آن امتحانی است که جالینوس ذکر کرده و آن
این است که صید کنند خروس بری که مزاج آن احر و ایبس است از خروس اهلی و مسلط
سازند جانوری سمی گزنده را بران پس بخورانند نیم درم این تریاق پس اگر زنده ماند
این تریاق جید است و الا فلا چنین گفته که دلیل بر آنکه اختیار کرده شده از برای تجربه
خروس بری که احر و ایبس است و تجربه کرده نمی شود در خروس اهلی آنست که خروس اهلی
گوشت آن نرم و سخیف است پس بعد از گزیدن شایسته آن نمی ماند زمانی که تجربه صحیح کرده بلکه
میگدازد سم از آن بزودی و میرسد بسوی اعضای شریفه آن و اما خروس بری که طبع
آن ایبس است و گوشت آن صلب پس جاری نمیگردد در آن سم بزودی و نیز از امتحانات
این تریاق آنست که بخورانند آنرا بکسی که چیزی از سموم خورده باشد پس اگر دفع
مضرت سم از و کرد و آن شخص زنده ماند جید است و صحیح و الا فلا شیخ رئیس گفته که آن را

آن است که باید امتحان کرده شود بر کسی که افیون و شوکران و مانند آن خورده باشد و
اما اگر بیش از امثال آن خورده باشد پس منفعت این تریاق از برای او قلیل است و همین
است که دافع موت کند بمهلت وافی و معتبر باید که انفع جمیع فادزهرات از برای بیش
خورده و از برای دفع مضرت آن جدوار است و از امتحاناتی که ذکر شده از برای علم بجدیت
قوی این تریاق از قدیم ضعیف و کامل الترکیب آن آنست که قدری از آن را در گلوی
ماری اندازند پس اگر آن مار مرد آن تریاق حدیث قوی جید کامل الترکیب است والا فلا
و نیز از امتحانات آن آنست که کسی را مار افعی و کلب کلب و عقرب و رتیلا و امثال اینها
گزیده باشد بخورانند با مقداری از این تریاق که مقرر است از برای دفع مضار هر یک
از اینها پس اگر دفع مضرت اینها از بدن کرد و آن شخص خلاصی یافت خوب است والا
فلا و بعض اطبا گفته که باید که امتحان کرده شود در امراض مزمنه که بدوای دیگر علاج پذیر
نباشد چون شهوت کلبی و سعال مزمن و درد معده و امثال اینها مقداری که مناسب
حال آن شخص و آن مرض باشد با چیزیکه مقرر است که استعمال آن با آن چیز در آن مرض
کرده شود پس اگر آن مریض از آن مرض شفا یافت خوب است والا فلا و شنیده شده
در امتحان آن که اگر شیر را منجمد گرداند چون با آن شد خوب است والا فلا و برین چندان
اعتمادی نیست زیرا که فعل عسل و بعض ادویه دیگر نیز همین است و باید دانست که تریاق فاروق را
مادام که امتحان و تجربه نکنند و قوت و ضعف آن را ندانند و خوبی و بدی آن را تحقیق ننمایند
باید که مرتکب استعمال آن نشوند و چون خاطر از امتحان و تجربه آن جمع گردد در زمان احتیاج
بقدر مقدار آن از برای هر مرض و مقداریکه مزاج آن شخص بر داشت داشته باشد
بنوشد که فواید تام و سود ما لا کلام و نفع عظیم باذن شافی حکیم جل اسمه می بخشد **فصل در ذکر
شروط استعمال تریاق الافاعی** در نفع از برای جمله امراض با چیزهای خاص و مقداری
معین که شرط است در نفع از برای آنها باید دانست که سبق ذکر یافت که این تریاق جید و نافع
است از برای جمیع امراض و حفظ صحت الا آنکه استعمال آن گاه می باشد بلا شرط و ذکر
کرده شده منافع مطلقه بلا شرط آن را و گاه می باشد بشرطی خاص و با چیزی خاص و مقدار

معین پس بعد آنکه باید که استعمال کرده نشود در مثل جذام و برص و اختلاط عقل و فالج و لقوه
و استرخا و رعشه و تشنج و تمدد و صرع و خدر و اختلاج و سوء هضم مگر بعد از تنقیه تام
بمثل ایارج لوغاذیا و ایارج فیقرا و ریطوس و باید که مجذوم بعد از تنقیه تام در اول روز
و آخر روز با آب گرم بیاشامد ناشتا تا چهل روز و در ایام خوردن آن طلا کند آنرا بر بدنی
در شبها و سعوط کند از آن در اوائل روزها و هرگاه جذام مستحکم شده باشد باید که سلوک
این قوانین را تا یکسال مرعی دارند مگر در سعوط که در هر پانزده روز یکمرتبه با آن سعوط کند و
بعضی گفته اند باید که آشامیده شود از برای جذام بمرقه افاعی یا با طبیخ لسان الثور بجهت
آنکه این بهتر است از برای نیکو شدن رنگ و رستن موی و صاحب برص بخورد آن را
همچنانکه ذکر شد از برای جذام و بخراشد موضع برص را و طلا کند از آن بر آن موضع و
صاحب فالج بیاشامد با طبیخ رازیانه و کرفس و بسفایج فستقی و روغن حب الخروع و بیمار
سعوط کند با آن با روغن شونیز و همچنین صاحبان لقوه و تشنج و استرخای مخلوط به نفط اسفید
کرده با آن تدهین نمایند و صاحبان مالیخولیا و اختلاط عقل و وسواس و توحش بعد تنقیه با
شرابیکه در آن گاوزبان و بادرنجبویه جوشانیده باشند و صاحب بخر استعمال آن کند
مدت زیادتی نور قمر خواه بخورد و خواه طلا کند و از برای قلق امعا مقدم باید داشت بر
استعمال آن استعمال حقنهای مناسبه و در قولنج با سداب و زیره و در علت اختناق رحم
باید ممزوج نمود با آن مثل آن از هر یک از سقمونیا و صمغ عربی و بعضی بجای سقمونیا شبرم
گفته اند و در رعشه پیش از استعمال آن باید که نطول کند بر اطراف آب گرم و در داء الفیل
باید که مقدم داشت بر استعمال آن نطول کردن بآب سرد و بعد از فصد عرق کعب و از برای
دیدان با پوست بیخ انار و قصب الذریره و زیت و در سموم با مطبوخ عسل و باید که باشد مخلوط این
تریاق را در عسل بجهت و از برای درد دندان نگاه دارند آنرا بر روی دندانی که درد دارد در
دهان و از برای درد گوش آنرا بروغن بادام تلخ حل کرده در گوش بچکانند و بعضی
گفته اند که بآب گرم حل کرده در گوش بچکانند و این خطاست و در اوجاع رحم بخور کنند
با آن با فودنج و همچنین در مثانه با زیادتی مقل ازرق و همچنین در حمیات مطلقا هرگاه

گزیده باشد فرمن و شقاقی گفته که زنبور گزیده را در سرکه دهند و در سرکه حل کرده بر موضع
لدغ بمالند و از جهت مضرت ادویه سمیه مثل افیون و شوکران و فرفیون و ذراریح و امثال آنها
در شراب دهند و از برای فالج و استرخا و لقوه و رعشه در ماء الاصول دهند و از برای جذام در
ماء الجبن و خداوندان حب القرع و دیدان را در طبیخ قیصوم و ضیق النفس با سکنجبین عنصلی
و از برای احتباس طمث و اخراج جنین میت در طبیخ ابهل یا در طبیخ مشکطرامشیع یا با
طبیخ سداب حکیم محمد تقی در قرابادین خود گفته که عقرب گزیده را در شراب دهند
و خداوندان شهوت کلبی او رمه ارسه او قیه شراب ممزوج دهند و خداوند صرع را اندر سکنجبین عنصلی
دهند و هم در سکنجبین عنصلی حل کرده غرغره نمایند و خداوند برص را اندر ماء العسل و خداوند
قولنج را در طبیخ بادیان و زیره کرمانی و خداوندان حب القرع و دیدان را در طبیخ زیره و خداوند
درد گرده و مثانه را در طبیخ کرفس و صاحب اسهال خون را و صاحب قروح امعا را
با آب سماق دهند شیخ الرئیس گفته باید که خورده شود و این تریاق از برای تفتیت حصاة
کلیه و مثانه با طبیخ کرفس **فصل در بیان حبوب اقراص الافاعی** الحب اقراص افاعی
بنهایت مقوی باه و ممسک منی است و جمیع اعضای رئیسه اقوت و صنعت آن
اقراص افاعی بیست مثقال تخم خرفه مقشر تخم خشخاش از هریک ده مثقال جدوار خطائی
مجرب دو مثقال فادزهر حیوانی بری اصطمخیا نالی یک دانگ عنبر اشهب مومیائی دارچینی
مشک تبتی خالص از هریک نیم مثقال عود قماری دارچینی قرنفل جوزبوا کل سرخ مقرح الافاعی
شقاقل مصری سعد کوفی ایرسا از هریک دو مثقال صندل سرخ مروارید ناسفته دار
فلفل بهمن سرخ از هریک پنج مثقال زرنباد بهمن سفید سنبل الطیب خصیة الثعلب مصری
از هریک سه مثقال صمغ عربی یک دانگ و نیم افیون سه مثقال زعفران هفت مثقال پوست
تخم مرغ مکلس یک مثقال کوفته بیخته بشیره نبات سرشته حبها سازند هر حبی بقدر نخودی
بورق نقره یا ورق طلا پیچیده و ورق طلا بهتر است نگاه دارند شربتی دو حب صفت
این حب به نسخه دیگر اقراص افعی بیست مثقال خصیة الثعلب مصری تخم خرفه مقشر تخم خشخاش
تخم خشخاش سفید از هریک ده مثقال صندل سفید مروارید ناسفته دار فلفل بهمن سرخ بهمن سفید

از هر یک پنج مثقال جدوار خطائی مجرب دارچینی قرنفل دانه هیل ورق گل سرخ شقاقل مصری
سعد کوفی ابریسا زعفران از هر یک دو مثقال فادزهر اصطبانا ناقی حیوانی یکدانگ عنبر
اشهب مشک تبتی خالص از هر یک نیم مثقال ومیائی دار ابجردی صمغ عربی از هر یک
یکدانگ و نیم عود قماری خام زرنباد سنبل الطیب افیون از هر یک مثقال کوفته بیخته
بشیره نبات سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی صنعت این حب بنسخه دیگر
قرص افعی بیست مثقال تخم خشخاش خصیة الثعلب مصری از هر یک ده مثقال صندل سفید
مروارید ناسفته جدوار خطائی مجرب بهمن سرخ بهمن سفید زعفران از هر یک مثقال
زرنباد دارچینی ابریسا شقاقل مصری سنبل الطیب از هر یک سه مثقال عود قماری قرنفل
فلفل دارفلفل غنچه گل سرخ سعد کوفی از هر یک دو مثقال تخم خرفه مقشر پوست
تخم مرغ مکلس از هر یک یک مثقال عنبر اشهب مشک ترکی از هر یک نیم مثقال صمغ عربی
یکدانگ و نیم بادزهر حیوانی مجرب یکدانگ کوفته بیخته با شیره نبات سفید بقوام آورده
سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی بورق طلا پیچیده خشک کرده نگاه دارند
شربتی یک پنج حب تا هفت حب حب قرص افعی اقدس ده در تقویت باه و امساک
و تقویت اعضای رئیسه آوردن نشاط بی نظیر است صنعت آن جوز بوا بخیه و میان
آنها را خالی کرده از افیون گاوزرونی پر کرده آنها را بخمیر گرفته در روغن گاو بریان نموده
پس خمیر را از آنها جدا کرده اقراص افاعی هفت مثقال جدوار خطائی مجرب صندل سفید
بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل مصری خصیة الثعلب مصری از هر یک پنج مثقال عود قماری
غرقی زرنباد درونج عقربی کبابه چینی گل گاوزبان زعفران لسان العصافیر ابریسا
سنبل الطیب مصطکی قرنفل ورق گل سرخ ابریسا فلفل سیاه هیل بواقاقیا ریباس
بادرنجبویه زرنب تخم بلیون دارچینی مغز حب السمنه مغز حب الزلم مغز چلغوزه مغز
نارجیل مغز حب القطن از هر یک دو مثقال بادشتر اعرابی صمغ عربی کتیرا تخم
خشخاش سفید تخم خرفه مقشر از هر یک پنج مثقال عنبر اشهب مشک ترکی ورق
طلا ورق نقره از هر یک نیم مثقال نبات سفید ده مثقال صمغ عربی کتیرا در آب

حل کرده ادویه کوفته بیخته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی بورق طلا و نقره بپیچند و خشک کرده
نگاه دارند شربتی دو حب حب قرص افعی منقول از کلیل محمد زکریا در تقویت باه بی نظیر است
صنعت آن خصیة الثعلب مصری خولنجان خردل سرخ از هر یک سه مثقال مایه شتر اعرابی
قرص افعی بجبیل کشن خرما از هر یک یک مثقال کوفته بگلاب سرشته حبوب سازند دهن الافاعی
نافع است از برای سموم و تحلیل مواد بارده از جلد و برای جذام و جلا آثار جلد باشد قوبا و
داء الثعلب و سعفه و استرخا و تدهین بآن چند روزی هم ساقط می گرداند نقرس بواسیر و مجرب است
و از برای تقویت باه بسیار مفید است صنعت آن بگیرند مرقهٔ افاعی را که افاعی را از برای
اقراص بدستور مذکور پخته و گوشت آنرا بر آورده باشند از برای ساختن اقراص و بوزن آن
مرقه روغن زیتون داخل کرده در دیگی پاکیزه چندان بجوشانند که آب برود و روغن بماند در
شیشه کرده نگاه دارند و بوقت حاجت بکار برند دهن الافاعی موسوم بدهن المفاصل صاحب
خلاصة التجارب گفته که از مخترعات اطبای هند است جهت تحلیل ورمهای خبیث خصوص از مفاصل
صنعت آن بگیرند افعی سیاه و سر و دنب آنرا بیفکنند و شکم آنرا پاک کنند و پارچه پارچه کرده
در روغن شبت اندازند و چهل روز در آفتاب یا سایه بپرورند و اگر در آب شبت بجوشانند تا
مضمحل گردد و بپالایند و روغن کنجد بر آن افکنند و بآتش ملایم بجوشانند تا آب برود و روغن
بماند پس بکار برند بهتر است رماد افعی در خواص و منافع مانند رماد اسود سالخ است و دستور
احراق آن نیز بدستور آن و ذکر یافت طبیخ افعی در جذام و بسیاری از امراض خصوص
در سقی هر سموم و نهش هوام بسیار نافع است صنعت آن بگیرند افعی مختار که در بیان افعی مذکور
شده و در اقراص افاعی در تریاق نیز و سر و دم آن را قطع کرده پوست آن را جدا نموده
احشا و مرارهٔ آن را بیرون آورده آنرا با آب و نمک و آب خالص بشویند تا پاکیزه شود پس با
نخود و کندنا و قدری شبت نمک و آب بسیاری بپزند تا مهرا شود پس استخوان آن را
جدا کرده با نان گندم پاکیزه ترید کرده نان را بخورند و شوربای آنرا بیاشامند و اگر از گوشت
آن نیز قدری خورده شود بهتر است و اگر خواهند که طعم آن نیکو شود با کبوتر بچه بپزند و در ابتدا
منفعت این شوربا ظاهر نشود و لیکن بعد از چند روز پدید می آید و گاه باشد که در ابتدا

عقل زائل گردد بس شفا یابد و وقت باز ایستادن از خوردن طبیخ افعی زمانی است که صاحب علت
ورم کند عقل او زائل شود بس پوست او جدا شود و صحت یابد ماء اللحم افعی جذام و امراض
سوداویه و بلغمیه را نافع و مقوی باه مبرد المزاج است صنعت آن گوشت افعی سر و دم قطع
نموده و نیکو شسته بطریق مذکور معمول بمقدار نیم آثار گوشت بره فربه یا بز فربه یا خصی هر کدام
که باشند و خواهند یک آثار مرغ جوان فربه سه قطعه بسفایج فستقی بادرنجبویه از هر یک چهار مثقال
افتیمون گاوزبان از هر یک ده مثقال در پارچه نازکی بسته با چند طاقه شبت در آن اندازند و باشش
آثار آب عرق کشند شربتی از ده مثقال تا بیست مثقال بیاشامند و اگر قوی تر خواهند گنجشک
و کبوتر بچه از هر یک سه قطعه لحوم طیور از هر یک پنج شش قطعه و گنجشک خانگی تا بیست قطعه
دارچینی قرنفل جوزبوا کبابه از هر یک دو مثقال سنبل بوا بابوست پنج مثقال بوزیدان شقاقل
بهمنین از هر یک سه مثقال و نیم کوفته اضافه نمایند و دو مثقال زعفران و یک مثقال عنبر اشهب
در پارچه نازکی بسته بسر نیچه بادرمنشره اندازند و عرق را سرد نموده در شیشه نگاه دارند مرقه
افعی که آنرا شوربای افعی گویند و در حقیقت همان طبیخ افعی مذکور است و این مرقه مستعمل است
در مرض جذام صنعت آن بدستور طبیخ آن است و دستور آشامیدن و وقت باز ایستادن
از آن بعینه همان نوع است معجون قرص افعی جهت تولد و تناسل مجرب و بنهایت مبهی و مقوی
و موافق اصحاب برودت مزاج و پیران و حافظ صحت انسان و جهت امراض عصبانی
و رقت منی و نیکو گردانیدن رنگ رخساره و تقویت هاضمه و تفریح و دفع وحشت سوداوی
نافع است صنعت آن خصیة الثعلب مصری زنجبیل دارچینی از هر یک شش مثقال کبابه چینی قرنفل
دار فلفل از هر یک یک مثقال مغز پسته مغز بادام شیرین مقشر مغز نارجیل مقشر از هر یک ده مثقال
ابریشم مقرض اشنه انجدان بیربایه شتر اعرابی تخم کرفس تخم کراث تخم لوبیه تخم بلیون تخم گندنا
تخم شلغم تخم خیار تخم قنبیط تخم جرجیر بوزیدان جدوار خطائی مجرب مغز چلغوزه خولنجان حب الصنوبر
الکبار تخم ترب قرفة الطیب تودری سرخ تودری سفید بهمن سرخ بهمن سفید تخم زردک مغز
حب القلقل مغزین فلفل لسان العصافیر خرمل الصبل اسقیل مشوی خشک مرمکی عاقرقرحا از
هر یک یک مثقال عنبر اشهب مشک ترکی از هر یک دو مثقال زعفران ده مثقال ورق نقره

دو مثقال ورق طلا یک مثقال قرص افعی عنبر جمیع ادویه با عسل مصفی دو وزن ادویه معجون سازند
شربتی یک مثقال صنعت این شراب بنسخه شاه غیاث الدین شیرازی جد حکیم سلیمان سوی
غفر الله لهما خصیه الثعلب مصری ارجینی بجیل از هر یک شش مثقال کبابه چینی قرنفل
دار فلفل ابریشم مقرض انیسون انجدان بادیه شقاقل اعرابی تخم کرفس تخم بونجه تخم هلیون تخم گندنا
تخم ترب تخم جرجیر تخم کلم تخم شلغم تخم پیاز بوزیدان حب الصنوبر الکبار حب الصنوبر الصغار چلغوز
خطائی خولنجان تودری سرخ تودری سفید قرفه الطیب بهمن سرخ بهمن سفید تخم خربزه تخم کاکنج
حب القلقل حبة الخضرا فلفل لسان العصافیر پیاز عنصل بشوی بسباسه حسک برفی تخم
خردل عاقرقرحا از هر یک یک مثقال مغز بادام شیرین مقشر مغز پسته مقشر مغز نارجیل مقشر
مغز فندق مقشر از هر یک دو مثقال قرص افعی عنبر مجموع اجزا مشک ترکی نیم مثقال کوفته
بیخته بعسل سفید خوشبوی مصفی سه وزن ادویه سرشته معجون سازند شربتی یک مثقال تا دو
درم افیون بفتح همزه و سکون فا و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون معرب اپیون
یونانی است و معنی آن مسبت است بعربی لبن الخشخاش و مرقد و ببربری تریاق و ببابلی
و عبانیون شقیقل یعنی پیراننده اعضا و بفارسی تریاک گویند و تریاکی که رستم
از کیکاوس طلبیده که بسهراب خوراند گویند افیون بوده چه نسبت دوائی در او جاع شدیده
حائل میان مریض و موت سوای آن چون در آن قوت سمیت می باشد با آنکه دوائی سمی
شدید الغائله است و باعتبار چنان نفعی حکمای اطبا محتاج بودند باستعمال آن و نداشتند
چاره از آن لهذا ترکیب نمودند آنرا با مصلحات چنانچه هر حکیمی ترکیبی از آن ساخته و بقدر
مقدور در اصلاح آن کوشیده تا بدن از غائله آن متضرر نگردد و فوائد آن عائد بدن گردد

فصل در بیان ماهیت طریق و اخذ و طبیعت و جودت و ردائت و خواص و منافع و مضار افیون

اما ماهیت آن بدانکه افیون اطلاق کرده میشود بر سبیل اشتراک بر سه چیز
اول بر صمغ خشخاش مطلقا خواه خشخاش سفید باشد و خواه سیاه و اهل مشرق و مغرب برین
متفق اند دوم بر صمغ خشخاش سیاه این نزد بعضی از اطبا است جهت آنکه در آن اوقات زرع
خشخاش نبوده و از خشخاش سیاه صحرائی صمغ میگرفته اند و بستانی آن بسیار کم می بوده مگر

در ارض مصر تنها و از آنجا باطراف میبرده اند چنانچه تمیمی گفته که در هیچ زمین نه در شرق و نه در غرب
افیون نمی باشد مگر در دیار مصر خاصه در صعید مصر خاصه در موضعی مخصوص که معروف باشیوط است
از آنجا بسائر بلاد میبرند و هم بر عصارهٔ خشخاش سیاه چنانچه دیسقوریدوس گفته که افیون صمغ
درخت خشخاش سیاه است یا عصارهٔ آن و شیخ الرئیس رحمه الله فرموده که افیون عصارهٔ
خشخاش مصری است که آنرا بآفتاب گذارند تا غلیظ و منجمد گردد و نیز فرموده که از حسک بری
گاه افیون می سازند و آن نیز مخدر است اما ضعیف و گفته اند که از شقائق النعمان افیون می
گیرند و آن قوی الاثر است مثل آنکه صمغ خشخاش را می گیرند ولیکن بسیار قلیل از آن بعمل
می آید اما طریق اخذ افیون از خشخاش آن است که چون گل خشخاش ریخته شد و خشخاش دانه
بست و قریب بآن رسید که رطوبت و طراوتش کم شود و خشک گردد اطراف ظاهر آن را آخر
روز سه چهار تیغ طولانی غیر غائر که باندرون آن نرسد و سوراخ نکند زده شب بگذارند تا شیر
و رطوبتی که از آن تیغ زدن بیرون می آید بسبب سردی هوا فی الجمله جمودی و انعقادی بهم رساند
پس یک یک را صبح بانگشت از آن برگیرند و بر کنار صدف یا پیالهٔ چینی بمالند تا شیر جمیع
خشخاشهای تیغ زده جمع گردد و همچنین زمانی صبر کنند تا آنچه بتدریج نیز برآید جمع گردد و در
همان روز نیز بردارند و گاه باشد که روز دوم نیز چیزی بیرون تراود و آنرا نیز بردارند و اگر
یک مرتبه دیگر نیز تیغ زنند بهتر است تا آنچه در آن مانده است برآید و بهمان طریق بردارند
همچنین تا آنکه مقدار معتدبهی جمع گردد پس مجموع را بر روی سنگ بسایند و بدست نیکو بمالند
و از آن اقراص یا فتیلها اندک پهن و یا بشکل بیضهٔ مرغ بسازند و در سایه خشک کرده
نگاه دارند و عند الحاجت بکار برند اما تعیین زمان مذکور جهت آن است که ثمار تغذیه تنها
از مسامات عروق نمی کنند بلکه از مسامات ضعیفهٔ خفیه که در ظاهر آن است نیز جذب رطوبات
میکنند خواه رطوبت آب و خواه رطوبت شبنم و یا رطوبتی که در هوا دائما می باشد و کسانی که
تعهد احوال نباتات می کنند در می یابند این معنی را و بهترین رطوبات رطوبت شبنم
است که در تغذیه نبات شبیه است بطل که از افواه عروق بیرون می آید و بر ظاهر
اغصان می چسپد و آن رطوبت اکثر در زمستان و در اوائل بهار می باشد تا چند آنکه

حرارت روز تحلیل آن کند پس در پوست خشخاش ازین نوع رطوبت بسیاری نفوذ می کند
و در ابتدای تکون که از بسیاری رطوبت و ضعف حرارت نضج نیافته مانند لبن که شبیه است
بغذای نبات کامل نشده بلکه رطوبت سبز رنگ می باشد که خام و ناملایم است پس از آنکه این
رطوبت رنگ بیاض و قوام معتدل گیرد و قبل از آنکه غذای قشر شود آنها از فرصت می باید
نمود و استخراج دمعه آن کرد و آن زمانی است که او تعین کرده که حرارت آفتاب رطوبت آنرا
تخفیف کند از ظاهر قشر و بواسطه بسیاری ظاهر و باطن آن نضج را قبول نکند و هرگاه بدین مرتبه رسد
که تخفیف رطوبت ظاهر کند قوت حرارت نیز چندان خواهد بود که رطوبت باطن را نضج دهد و این
در اواسط فصل ربیع است و اینکه شق را بکارد میکنند جهت آنست که تا موضع بیرون آمدن
لبن بسیار شود زیرا که اگر بچیزی دیگر سوراخ کنند سیلان تمام نمی یابد و اما سبب آنکه باید که شق
آن غایر نباشد آنست که تا باندرون نفوذ نکند و لبن آن در باطن نریزد و اما سبب آنکه باید
که متشعب نشود از برای آنست که لبن از یک موضع بر آید و بمواضع مختلفه متفرق نشود زیرا که
هرچند بیشتر از مواضع کم بیرون آید آسان تر است التقاط آن از آنکه کم از مواضع متعدده
متفرقه بجهت آنکه چیزی که مقدار آن آن قدر باشد که از یک موضع بخوبی تواند بر آید چون از
مواضع متعدده متفرقه بر آید ناچار اندک می باشد و گاه است که دو شق متقارب کنند هر دو از
یکجانب نزدیک بموضع نصف که یکی نزدیک سر آن و یکی نزدیک تهٔ آن برسد و در وسط قریب
بمحاذات هم باشند تا آنچه از پائین باشد از یکی بیرون آید و آنچه از بالا باشد از دیگری و اما
سبب آنکه بانگشت باید که بردارند آن است که اگر بمثل کارد و مانند آن بردارند از جرم قشر
چیزی همراه شده و از اجزای کثیفه داخل آن می شود و اما سبب در صدفه یا پیاله چینی یا شیشه جمع
کردن بواسطه آن است که اینها تمام لبن را باز میدهند و چیزی در اینها نفوذ نمی کند خصوص
صدفه و در انگشت هم چیزی نمیگذارد بسبب تیزی خود بخلاف خزف و خشب و برگ و مانند اینها
و اما سبب آنکه روز اول باید که بردارند و روز دوم نیز میتوان برداشت آن است که لبن
مذکور که از موضع شق بیرون می آید همانجا منعقد میگردد و تا بر افواه منافذ این لبن هست از آنجه
لزج است از بیرون آمدن ممنوع است هرگاه که بر گرفتند افواه منافذ گشاده میشود و دیگر باره بیرون می آید.

و تا سنانفذ نیز از تاثیر هوا و آفتاب بتجفیف پیدا نکرده و صلابت نشده احتمال بیرون آمدن هست و چون
خشک شد دیگر چیزی بیرون نمی آید و از ین هنگام روز سوم هیچ بیرون نمی آید و این سبب آنکه باید که بر روی
سنگ صلایه کنند و آن را بدست بمالند آن هست که بعضی از رطوبات آن بتحلیل رود و خاثر
و غلیظ شود و زود قرص یا فتیله یا تلمهای پهن و یا مانند بیضه گردد که هوا در ان دخل نتواند کرد که اگر
بسیار رقیق باشد یا بسیار غلیظ منعقد نشود و صاحب ترویح الارواح آورده که بهترین وجهی در اخذ
افیون آن هست که بادوان سر خشخاش که تخم آن سیاه هست نرو بیک باف شق کنند با شبها و بگذارند
تا صمغ آن بیرون آید و بعد از ان جمع کنند که این افیون خوب هست ظاهر ادعای او آن هست
که بعضی از صمغ که در ساق گیاه هست آن هم بیرون آورند و بغدادی گفته که قومی پوست و
برگ و سر خشخاش را میکوبند و میفشارند و می پزند تا غلیظ شود و قرص می سازند و این بدترین
اصناف آن هست و دیسقوریدوس طریق استخراج افیون که مراد عصاره آن باشد می آورد که سر
خشخاش و اوراق آن هر دو را بکوبند و عصاره آن را بگیرند پس آن عصاره را بر روی سنگ صلایه
کنند تا چندان غلیظ شود که توان قرص ساخت بعد از ان قرص کنند و گویند که این قسم افیون را
سقوفیون گویند اما بیان جودت و رداءت آن پس بدانکه بهترین افیون لبن متخذ از خشخاش
سیاه هست که در سایه خشک نموده باشند بعد از ان گفته اند افیون متخذ از لبن کوزه شقایق
النعمان هست و علامات جودت آن دو هست اول آنکه در آب زود گداخته شود زیرا که صموغ زود در
آب گداخته می شوند حتی آنکه اگر بجای نمناک بگذارند نرم و گداخته میشوند مثل صمغ عربی و کثیرا و
امثال آن دوم آنکه املس باشد یعنی بعد از انکه در آب گداخته شد اجزای آن متساوی و متشابه
باشند و دردی در ان نباشد زیرا که ان علامت غش و اجزای غریبه هست بجهت آنکه غش جوهر
غریب و مخالطت تام ندارد و سبب این هست که اکثر ناهموار بود دانه ها می نماید و بعضی گفته اند
که آن را در آب حل کنند و صاف کنند اگر در ان ثفل بماند مغشوش هست و الا خالص سوم
حاد الرائحه و مسموم باشد زیرا که افیون خالص بوی آن تند میباشد و بوی خالص غیر مغشوش
هست و مغشوش آن کم بوی هست و این بمقابله خوب معلوم میگردد که اول افیون خالص اگر
باشد ببویند بعد از ان آنرا دریا انکه سابق بوی خالص آنرا دریافته باشند چنانچه هم بگد که آن

سفید مائل بسرخی باشد یعنی چون آنرا بشکنند محل شکستن آن بدان صفت باشد پنجم آنکه در طعم
او مرارت و قبض باشد و این نیز بمقایسه معلوم میشود که اول افیون خالص را بچشند بعد ازان
آنرا و یا آنکه طعم آن را از قبل دریافته باشند ششم آنکه سنگین و رزین باشد بسبب آنکه آنچه
خالص است و صافی است اجزای او متلاصق است و آنچه غیر صافی و مغشوش است اجزای
آن متخلخل و سبک است و همچنین است حال آنچه از عصاره است یعنی متخلخل و سبک است
هفتم آنکه چون در آفتاب گذارند نرم و گداخته شود هشتم آنکه چون در آتش اندازند و یا نزد
چراغ برند زود مشتعل و افروخته گردد و دران جرم بسیار نماند نهم آنکه شعلهٔ آن صاف باشد
و تیره نباشد دهم آنکه چون خاموش کنند بوی آن تند و قوی باشد و اما صفات مغشوش آن
ضد این صفات است و گفته اند که آن را مغشوش بمامیثا یا بعصارهٔ خس بری یا صمغ آن می
نمایند و نشان شناختن این هرسه آن است که آنچه مخلوط بشیاف مامیثا است هرگاه در آب
مخلوط سازند بوی آن ضعیف گردد و ملمس آن خشن باشد و آنچه از عصارهٔ خس بری
سازند سبک و بی مغز باشد بجهت آنکه در طبیعت عصارات غلیان است هرچند آن را
بطبخ و تشمیس چنان سازند که غلیظ شود و از غلیان باز ماند اما فی الجمله دران غلیانی
حادث میشود که موجب تخلخل و خفت وزن و عدم رزانت آن است و آنچه در روغن و مس
امثال آن کنند همچنین رزانت و بوی آن کم است و آنچه دران صبر و مر داخل کرده باشند
طعم و رائحهٔ آن غیر طعم و رائحهٔ افیون خالص است و این نیز بمقایسهٔ طعم و رائحهٔ افیون خالص
معلوم میشود چنانچه قبل ذکر یافت و آنچه گفته اند باید که بوی آن موجب خواب باشد
جهت آن است که افیون مسبت است و هرگاه در رائحهٔ آن این معنی باشد معلوم می شود که
در کمال قوت است و آنچه گفته اند باید که در آب زود بگذارد جهت آن است که در صمغیت آن
لزوجتی نیست که بواسطهٔ آن آب دران نفوذ نتواند کرد که بعمق آن برسد بلکه از قبیل سائر
الالبان نباتات جذب آب بزودی میکنند و می گدازد و اندک رطوبتی دران تاثیر می کند
حتی آنکه چون در جای نمناک گذارند نرم شود و چرا آنچه دران صمغ باشد براق و صاف است
و آنچه دران گندر او باشد آن و یا چیزهای که در آب نمیگذارد و داخل است چون در آب گذارند

ظاهر آن نرم و باطن آن همچنان صلب می ماند و آنچه گفته اند که باید در آفتاب نرم شود و در آتش
مشتعل گردد و بچراغ داشتن روشن شود بسبب کمال لطافت اجزای آن است و شی دیگر را
این لطافت و تاثیر نیست بسبب غلبه ارضیت بر ان و از علامات جیده میان مردم متعارف
است آن است که نرم آمیزد و انگشت ابهام و سبابه بر کف دست با انگشت سبابه بمالند اگر
مانند روغن در دست پهن شود و فتیله نشود و نچسپند و بطرز عسل و خرما نباشد آن خالص
است و الا مغشوش و دیگر آن است که چون در جای نمناک بگذارند نرم شود مانند موم و این امتحان
نزدیک بامتحان ثانی است که گذشت و آنچه شیخ الرئیس رحمه الله آورده که از صفات مذکوره در
کتاب دیسقوریدوس که از برای جودت و خالص بودن افیون ذکر کرده این است که
رزین و حاد الرائحه و سهل الانحلال در آب باشد و زود سحق نشود و بعد از گداختن و در آفتاب
منحل شود و شعله چراغ را تیره و مظلم نکند هرگاه که مشتعل سازند و اینها همان اموری است
که ذکر یافت و اما افیون زرد رنگ که آب را رنگین کند و ناهموار باشد و ضعیف الرائحه و صفات
مذکوره در ان نباشد مغشوش است اما مزاج و طبیعت افیون پس بدانکه در مزاج افیون
اختلاف بسیار شده جمهور اطبای یونان آنرا سرد و خشک میدانند و برودت آن را
در نهایت مراتب میدانند که چهارم است و در ان نیز اختلاف است بعضی در اول چهارم
میدانند و بعضی در اوسط و همچنین است قول در پوست آن اکثری بر آنند که یابس است در
سوم و بعضی گفته اند که پوست آن قوی است و جمهور اطبای هند آن را گرم و خشک دانسته
و متاخرین اطبای فارس که تابع اطبای یونان اند اکثری آن را سرد میدانند و بعضی
گرم نیز گفته و هر یک را دلیلی است و آنچه بالفعل مشهور میان اطبا است که متخذ از خشخاش سیاه
بری است بارد یابس است در اول چهارم و متخذ از خشخاش سیاه بستانی بارد یابس است
در آخر درجه سوم و متخذ از خشخاش سفید بستانی بارد یابس در اول سوم و متخذ از کوکنار شقایق النعمان
اکثر آن را گرم میدانند و بعضی بسردی آن قائل اند فقیر را عقیده آن است که افیون با وجود
برودت مرکب القوی است یعنی نیست خالی از جزوی حار لطیف با جزو بارد کثیف ارضی
غالب که آن جزو حار می باشد علت تلخی طعم و حدت رائحه و سرعت اشتعال [illegible]

حرارت در بدن یعنی بعد ورود در بدن و فعل و انفعال در آن اولا از آن اثر حرارت ظاهر میگردد
و بدن را گرم میسازد و ثانیا یعنی بعد از آنکه آن جزو حار لطیف به تحلیل رفت باقی ماند آن جزو بارد
ارضی غالب و احداث برودت می نماید و اما آنانکه گرم دانسته اند دلیل از قیاس و تجربه آورده اند
ادله و اجوبه آنها بالاجمال این است اما اول قیاس آنها سه است اول مرارهٔ طعم آن است
زیرا که فاعل مرارهٔ حرارت است و دلیل دیگر چندی است که با مرارت در آن میباشد و دلیل دیگر
قیاس ایشان کلام شیخ الرئیس است که فرموده الحرارة فی الرطب تفعل السواد و فی ضده البیاض
والبرودة فی الرطب تفعل البیاض و فی ضده السواد و معلوم است که افیون لبن خشخاش است
با عصارهٔ آن و بهر حال متلون بسواد شده است پس ازین معلوم میشود که فاعل آن حرارت
خواهد بود و اما تجربه خود مبین و ظاهر است که افیون اولا احداث حرارت میکند و بواسطه همین
مردم در برودت هوا و زمستانها و زیادتی برف و یخ و هوای بسیار سرد است بیشتر استعمال میکنند
و برودتیکه ثانیا از آن صادر میگردد می گویند بنا بر آن است که مواد حاره بدن را تحلیل میدهد
و بالعرض برودت احداث می کند و هرگاه دو امر متضاد از شی واحد ظاهر شود یکی بالذات
باشد و دیگری بالعرض والبته بالذات مقدم خواهد بود و بالعرض موخر بجهت آنکه در حکمت طبیعی
مبرهن شده که ذاتیات مقدم اند بر عرضیات پس چون حرارت از افیون اولا ظاهر میشود
و بعد از آن برودت پس حرارت آن ذاتی خواهد بود و برودت آن عرضی جواب ازین آن است
که قیاس موقوف برین نیست برای آنکه میتواند بود که در شی امری باشد غیر ظاهر بلی در حس
که آن بالکمال موجب صدور امری گردد که بالفعل آن امر ظاهر نباشد مانند چوب چینی
و زیبق و آن امر فی الحقیقت اقوی باشد از امری که ظاهر باشد در حس چنانکه تمثیل کرده اند
به دو مثقال از افیون محلول در یک رطل از شیر تازه دوشیده که بحسب لون ظاهر آن که بیاض است
لازم می آید بآن دلیل که بارد باشد و حال آنکه در کمال حرارت است و همچنین در افیون ممکن
میتواند بود که چیزی باشد که طعم آن تلخ باشد و فعل آن اقوی باشد از فعل فاعل مرارت
و صد است و جواب از دلیل دیگر که در مشابهت بقول شیخ گفته اند نیز در بحث بهمین جواب و آن
این است که میتواند بود که امری دیگر باشد که مقتضای آن خلاف مقتضای حرارت باشد

وآن اقوی باشد و اما دلیل از تجربه که آورده اند جواب آن آنست که لا نسلم که فعل افیون اولا
حرارت است بلکه اولا تبرید است و ثانیا و بالعرض تسخین و ثالثا بالذات باز تبرید است و دیگر
مقدمه که دعوی کرده اند که هرگاه دو امر متضاد از شیء واحد صادر گردد و واحد از آنها بالذات و ثانی
بالعرض اما بالذات مقدم است این ممنوع است زیرا که میتواند بود که امر بالعرض در قوت بمرتبه
باشد که بر ما بالذات بادنی وقت غلبه نماید مانند تسخین آب گرم اولا و تبرید آن ثانیا که اول بالعرض
است و ثانی بالذات و معهذا تسخین آن مقدم است بر تبرید و اگر گویند که افیون صمغ است و
شیخ الرئیس گفته که کل صموغ حار اند پس او نیز حار باشد گویم که شیخ با وجود این حکم کرده است
که افیون بارد و یابس است در درجه رابعه پس میتواند بود که در اصل طبیعت صموغ حار و
یابس باشند و بواسطه مانعی اثر آن بالفعل نیاید مثل آنکه از نباتاتی که از آن بیرون می
آیند قوتی استفاده کنند که مخالف مقتضای صمغیت باشد و دیگر آنکه این لبن است نه
صمغ و فرق است میان لبن و صمغ و بالجمله این اجوبه بر قوتی ندارد اما بیان منافع و مضار آن
از قول حکما و اطبای کبار پس آن نافع است از برای صداع بوئیدن و طلا کردن آن بر
سر و آشامیدن آن بقدر یک حبه فخر الدین سمرقندی در مسائل خود گفته باید حذر نمود
از استعمال افیون و مخدرات قویه در صداع مگر آنکه بوده باشد صداع در نهایت شدت
بحیثیتی که طاقت برداشت آن نداشته باشد و اما هرگاه صداع باین شدت نباشد
پس جائز نیست استعمال آن بجهت آنکه ماده را بلید و غلیظ می کند و ضرر بحواس میرساند
اورام الحارة فی الدماغ و جرب الراس جالینوس در کتاب تریاق بسوی قیصر درج نموده
که اعطا کرده می شود از افیون مر صاحب فرانیطس را ثمن درمی و بتدریج بربع درم رسانیده
میشود و در باب الشعیر پس نفع میدهد او را و موجب رستگاری او میشود و شیخ الرئیس گفته نیز اول
آن است که جهد کرده شود در آمدن خواب مر صاحب سرسام صفراوی را اگرچه بالبدن افیون
باشد بر جبین و بینی او و اگر بوده باشد قوت آن قوی و الا باید پرهیز نمایند کمال پرهیز
از این عمل بجهت آنکه موجب هلاک علیل میگردد و سفر یا بند گاه باشد که نفع کند بوئیدن
افیون با شمه از زعفران و داخل کردن در لخلخ نسومه در سرسام حار خصوصا صفراوی

و مانند آن از صبار و جنون و قطرب محمد بن زکریا گفته که خوانده ام من در غیر یک موضع از کتب
متقدمین آنکه افیون بسیار نافع است از برای سرسام حار فی السهر شیخ الرئیس گفته بسیار
باشد که مضطر گردیم در صاحب سهر مفرط السبب خوف انحلال قوت آن با نوشانیدن مقدار
یک قیراط و کمتر از آن از افیون تا خوابش برد و در کتاب تریاق بسوی قیصر جالینوس
درج نموده که هرگاه خورده شود از افیون مقدار کرسنه خواب می آورد و ساکن میگرداند وجع را
محمد بن زکریا گفته چون فرا گرفته شود از افیون مقدار یک دانگ و از عصاره بیروح و زعفران
از هر یک دو دو دانگ و هر سه را حل نمایند در روغن بنفشه و طلا نمایند بر جبهه خواب می آورد خوابی
نیکو و نیز گفته که هرگاه بوده باشد سهر قوی غالب بر شخصی باکی نیست که بیاشامد بقدر قیراطی
از افیون و ببوید افیون را ادامة تا او را خواب آید و نیز جالینوس گفته که چون خورده از افیون
مقدار کرسنه و طلا کرده شود بر جبهه و نیز گفته که چون آشامیده شود از افیون ربع درمی در
ماء الشعیر خواب می آورد خوابی نیکو شیخ الرئیس گفته که بسیار باشد که منتفع شوند اصحاب
سهر در حمیات بخوردن مقدار کرسنه از افیون یوسف بغدادی گفته که مقدار نیم دانگ
افیون چون آشامیده شود مرقد است و احتمال فتیله از آن در مقعده منوم است و گفته
اندک اگر آشامیده شود قدری بسیار اندک با مثل آن زعفران خواب می آورد خوابی معتدل
پس اگر از آن اندکی زیاده کنند خوابی غرق می آورد پس اگر از آن نیز اندکی زیاده کنند موجب
سبات میگردد پس اگر از آن نیز چیزی قلیل اضافه کنند احداث سباتی غرق می کند
بمرتبه که باشد صاحبش مانند مسکوت پس اگر از آن نیز اضافه کنند میکشد و سبب تنویم
افیون افراط تبرید و تغلیظ آن است مر روح را و عدم حرکت آن بسوی خارج و بسوی
اعضای حواس خمسه ظاهره که آن سمع و بصر و شم و ذوق و لمس است پس چون روح دماغی
نیاید بسوی این اعضا باطل میگردد حواس این اعضا و خواب عبارت از همین تعطیل
حواس است و اگر حل کنند افیون را با اندکی زعفران در روغن گل سرخ و طلا نمایند بر
باطن الف میگردد موجب خواب و همچنین چون حل نمایند افیون را با چیزی خالص در
روغن بنفشه و بمالند بر مقدم سر خواب می آورد و نافع است از برای سهر مفرط قوی

که اطبا از معالجهٔ آن خسته گردیده باشند مثلا الدبین و الجنون و القطرب و لعصبار امواد الکلاب و الماینا
هرگاه بوده باشد انسان بسیار گرم مزاج ناری بحیثیتی که بوده باشد ارواح نفسانی او
بسبب بسیاری حرارت مشوش الافعال مستعد تحلیل باد فی سببی و حرکتی از حرکات فکریه
پس آنرا نافع است استعمال قلیلی از افیون و افیونیات که بیاشامد اندکی از آنها را
و ازین جهت است که می باشد افیون مفید از برای جنون و صبار او قطرب و غیر آن
سبب می باشد نافع از برای سرسام حار چنانکه مذکور شد شیخ الرئیس گفته که گاهی می خورانند
صاحب قطرب را افیون از برای ساکن گردیدن طبیعت آن و ساکن گردیدن فکرهای
او و بعضی اطبا گفته اند که افیون را نفع بسیار است از برای قطرب خواه بخورند و خواه
ببویند خصوص وقتیکه در روغن گل سرخ حل کرده اندکی زعفران داخل کرده ببویند حکیم
علی در شرح قانون گفته که افیون در نهایت نفع است از برای مانیا و جنون قرشی
گفته که از جمله علاج جید قوی از برای داء الکلب و مانیا آن است که بیاشامانند صاحب
آن را بمقدار رسم افیون در ماء الشعیر نزد قوت اختلاط عقل و غلبهٔ حرارت پس اسباب باشد که
دور گردانند مانیا و داء الکلب را در یکروز بجهت آنکه مبرد دماغ و مزیل حرارت محرقه و
مسکن اضطراب و جنگ در زدن است و می بخشند دماغ را مزاجی مضاد مزاج
حادث از سودای محترق و دوای قوی است در دفع غائلهٔ سودای محترق و حدت آن
و خواب می آرد پس موجب راحت میگردد نزد خواب از تخلیط و لیسبا باشد که نزد قوت
حرارت و استیلای مرض احتیاج باعادهٔ آن شود چند مرتبه تا بگردد و بسبب طول مدت
قوی در تاثیر او چنانکه گفته که هرگاه بوده باشد سهر طویل پس نافع است آنرا سعوط بچیزی از
افیون محلول با اندکی زعفران و گفته شده که تمام علاج قطرب تدبیریست که خواب آید
صاحب آنرا پس میباید که بیاشامانند او را گاهی افیون از برای خواب بیدمدن الشعیر
زکام و نزله چون آشامیده شود از افیون مقدار حبهٔ شعیره نافع است از برای زکام
و نزله در انتها لیکن مضر بدماغ است و مصلح آن جندبیدستر و زعفران است و گفته شده
که مصلح آن زنجبیل است می فرمایند اصلاح ضرر آن بدماغ هیچ چیز مثل جدوار نمی کند

امراض اذن چون افیون را با روغن بادام یا دہن حلوق کہ دہن زعفران است حل کردہ در گوش بچکانند ساکن میگرداند درد آنرا و چون آنرا با وجہ چند بیدستر سودہ در شیر دختران حل کردہ در گوش چکانند تسکین دہد درد آن را مولانا النفیس گفتہ کہ ہرگاہ وجع اذن از ریاح و بخارات حارہ حادہ باشد نافع است از برای تسکین آن و قتیکہ وجع شدت داشتہ باشد چکانیدن افیون محلول بشیر دختران در گوش و استعمال قطور افیون در گوش وقتی کہ باید از شدت وجع خوف تشنج و اختلاط عقل و غشی باشد کہ دران حالت تسکین وجع بمخدری مثل افیون واجب است و با وجود این مداومت بآن نباید کرد کہ موجب ثقل سامعہ است سمرقندی گفتہ کہ ربادافیون از ادویہ مسکنہ وجع اذن است و نافع است از برای قرحہ اذن بجہت آنکہ مخدر است و تخفیفش زیادہ از تخفیف نفس افیون است و ہرگاہ استعمال کردہ شود با چند بیدستر نیست آنرا ضرر افیون سید اسمعیل گفتہ کہ چون افیون و بزرالبنج سفید را متساوی از ہردو بقدر عدسی صلایہ کردہ در روغن بنفشہ داخل کردہ نیکو مخلوط ساختہ در گوش بچکانند نافع است از برای درد گوش حادث از حرارت و چون یک قیراط افیون را در شیر تازہ دوشیدہ حل کردہ نیم گرم در گوش چکانند نافع است از برای بثور گوش و قتیکہ با ضربان باشد خوردن مقدار کرسنہ از ان. تمامی اوجاع را ساکن گرداند و خواب آورد و چون با زردہ تخم مرغ بریان کردہ با زعفران ممزوج نمودہ برچہرہ بجای مہملہ و خراجات بجای معجمہ گذارند نافع است آنرا و با زعفران و شیر دختر جہت نقرس و گذاشتن فتیلہ ممزوج بآن در مقعدہ باعث تسکین اوجاع آن و مورث خواب است و از منافع افیون آن است کہ مقاومت با برد خارجی می کند اگر قدریکہ مہلک نباشد بخورند سرما چندان اثری نکند چنانچہ جناب ارشاد مآبی مدظلہ العالی نقل فرمودند کہ از ہندوستان مراجعت بایران شدہ بود در زمستان اتفاق سفری شد و درین راہ بشخصی ملاقات شد کہ او ہم از ہند آمدہ بود و بسبب سرما بسیار متاذی بود و نزدیک بود کہ بی طاقت شود نزد وی خود را باو رسانیدہ قدری افیون باو دادم کہ بخورد بمجرد خوردن فی الجملہ بافاقہ آمدہ و توانست کہ خود را بمنزل رساند و حکایت حکیم میر عماد الدین محمود شیرازی برح و محافظت نمودن خود در میان یخ و برف تمام شب بخوردن

افیون اندک مشهور است و این بسبب احداث سخونت بالعرض آن است که بسبب سد
مسامات و مانع آمدن از تاثیر برودت هوا انطفا بهم رسانیده و اجتماع حرارت و قوی در باطن و
هیچ دوای دیگر را خواه مفرد و خواه مرکب این فعل نیست و آخر الامر ایشان را یعنی حکیم
مزبور را فالج عارض شده و این یا بسبب برودت ذاتی افیون و افنای حرارت غریزی
است که لازمهٔ آن است و یا باسباب دیگر منفعت دیگر تنویم است چنانچه ذکر یافت و آن
بسبب تبلید و تغلیظ روح است منفعت دیگر بیداری است لهذا مسافران در شب گیرها آنرا
میخورند تا خواب بر ایشان غالب نشود و از بی خوابی نیز متضرر نشوند و این نیز بسبب تخدیر
و احداث یبس آن است و منفعت دیگر جد و نشاط در کارها است بواسطهٔ قوت روح و
رسیدن او باعضا و اشتعال حرارت بدنی که مقدار افعال بدان است و این نیز بسبب
تخدیر و اجتماع حرارت و قوی است در باطن و ازین جهت عباد و نساک و اهل خلوات توجهات
جهت بیداری شب استعمال می نمایند و پیاده روان و ارباب اعمال شاقه صعبه و دقیقه لطیفه
مانند کاتبان و نقاشان و طالب علمان بآن رغبت تمام دارند و این نیز بسبب افعال
مذکوره است و منفعت دیگر ازالهٔ غم و هم است و این نیز بسبب الفاش او است مرارواح را
و اجتماع آن بسبب توجه بسوی باطن است و ازین جهت اکثر مردم مرتکب بآن می گردند
تا بواسطهٔ انقلاب روزگار غموم و هموم با ایشان دست ندهد و جهت دیگر آنکه بسبب ضعیف
کردن او مر فکر و متفکرات و امور مغمومه و مهمومه را و جدا کردن نتایج از مقدمات نرسیدن
مدد از خارج بآن بسبب سدد و تعطیل حواس ظاهره فی الجمله و متوجه بامر دیگر شدن باز می ماند
و فراموش می کند هموم و غموم را و منفعت دیگر حبس و قبض طبیعت است در اسهال یعنی
که هیچ دوا در وی تاثیر نکند بقلیلی از افیون آن مرتفع می گردد چنانچه در کتاب علاج اسهال
نوشته اند که بعضی ادویه است که اسهال قوی را فی الحال حبس میکند و عمدهٔ آن ادویه افیون
است و باقی مصلحات و مقویات او مثل جندبیدستر و قلقل و زعفران و دارچینی و مانند
اینها و به تنهائی استعمال نباید نمود و منفعت دیگر ازالهٔ اورام حاره و وجع آن است طلاءً
و منفعت دیگر دفع سعال است بعد ملاحظهٔ سبب و دانستن بحال و مقدار معین نفع

فی الحال آن است و این تجربه و جهت آن یکی بسبب منع نزله از انصباب بسوی سینه دوم
بسبب تحلیل و ترقیق مواد و بسبب تسخین بالعرض آن و دیگر بسبب تجفیف و احداث یبس و قبول
نکردن اعضای صدر مواد را منفعت دیگر منع تپهای محرقه است خاصه در اقراص
طباشیری منفعت دیگر منع تپهای نوبه از ربع و خمس و غیره با پیش از آمدن نوبه است
بسبب تغلیظ ماده و منع انصباب و در سوقند عفونت و نیز بسبب نضج و ترقیق و تحلیل آن
زیرا که گفته اند افیون منضج مواد است و نضج عبارت از اعتدال و تهیه قوام ماده است از
برای دفع و آن ترقیق غلیظ او و تغلیظ رقیق و تقطیع لزج باشد و این افعال بسبب احداث
حرارت بالعرض آن است منفعت دیگر تجفیف قروح است بسبب یبس و تخدیر که دارد چون
اندکی از آن در مرهم داخل نمایند منفعت دیگر ازاله اثر مسکرات دیگر است مثل خمر و بنگ
منفعت دیگر در ربو و ضیق النفس است و چند کس دیده شده که علاج آنها منحصر بتناول
افیون و افیونیات بود و بعد از استعمال آن شفا یافتند منفعت دیگر ازاله تاثیر وبا است
و بسیاری از مردم تخصیص کسانیکه معتاد بآن بودند از خوردن آن از طاعون نجات
یافتند و معتادین بعضی که مزاج ایشان ضعیف و قوای ایشان بتحلیل رفته بود کمتر خلاصی
و نجات یافتند منفعت دیگر منع احتلام و سرعت انزال است بسبب تبرید و تغلیظ و یبس آن
و خفت نوم منفعت دیگر تهزیل و لاغر نمودن سمین و فربهی بافراط است که حرکت و سکون بسبب
آن دشوار باشد منفعت دیگر تسمین مهزول محرور المزاج است بسبب برودت ذاتی خود
منفعت دیگر دفع اوجاع مجاری بول از گرده و مثانه و احلیل و دفع حرقة البول و قرحه
و سوزش آن است بسبب تخفیف رطوبت و تعدیل حدت اخلاط و منع احتراق و تخدیر و
قلت و منع احساس منفعت دیگر تقویت قلب و روح است بسبب اجتماع اجزای قلب و جمیع ارواح
در باطن و از این اجتماع لامحاله قوتی حاصل میشود منفعت دیگر مصابرت بر جوع و عطش
است و قدرت بر اکتفا بطعام قلیل و این اگرچه در نفس الامر مضرت عظیم است اما بسا باشد
که احتیاج کلی بآن واقع شود مانند اسفار و ایام روزه و زمانهای قحط و غلای آب و طعام
و این نیز بسبب تخدیر و عدم ادراک و اقتضای نفس و تجمید حرارت است منفعت دیگر قلع

یورث الکزاز و این بسبب برودت اعصاب و متاذی شدن و گریختن آنها است از موضعی
بموضعی و کزاز تشنجی است که در عضلات چنبر گردن حادث شود و آنرا منجمد سازد بقدام یا
بخلف یا از هردو جانب و اکثر اطلاق کزاز برین نوع تشنج است و انواع دیگر نیز گفته اند و از
جمله مضرتهای افیون احداث دق است بهردو نوع خود حار و بارد و در هردو گداختن و لاغر
شدن اعضا است و آن بسبب حرارت بالعرض و برودت و یبوست ذاتی آن است
و مراد از دق بارد دق شیخوخت است و از جمله مضرتهای آن تقلیل فهم و اضعاف فکر و سائر
قوای باطنه و ابطال حس و امتلائی دماغ و کندی قوت باصره و ثقل سامعه و تضعیف شامه
و تخدیر حس لامسه و عدم ادراک آن و کج خلقی و اکثر اوقات مغموم و محزون بودن و باندک چیزی
خائف و هراسان شدن و نیز از مضرتهای آن ضعف معده و کبد و قلب و دماغ و قبض
طبیعت و ضعف هضم و عدم انحدار از رطوبات و انجذاب و تحلیل آنها و احداث نفخ و قولنج
و عسر البول و خشکی دماغ و انف و کند دهان و گرفتن آواز که بحة الصوت نامند و جبن و بخل
و ضعف باه و تقلیل نسل و حب وحدت و تنفر از حضور مجالس و محافل و نعاس و بیخوابی
و کدورت حواس ظاهره و باطنه و بهت و خبط و کسالت و کاهلی در جمیع افعال ظاهره و باطنه
و غیر اینها از مضرتها است

فصل در بیان دفع مضرتهای افیون بقدر امکان

علاج ضعف بدن و قلب و دماغ و تقلیل و تضعیف قوای ارواح و حرارت تقلیل مقدار و نسبت
آن است بقدری امکان و استعمال مقویات بدن و ارواح بمفرحاتی که جوهر روح را زیاده
کنند و تقویت دهند آن را و صفا و اشراق و نورانیت بخشند مثل مفرحات یاقوتی
معتدل و جوارشات مانند جوارش عود و عنبر و ابریشم و اشربه مقویه مانند شراب ابریشم
و عود و گاوزبان و خمیره آنها و خوردن فادزهر حیوانی و جدوار خطائی مجرب سائیده با هر یک
جدا با گلاب و عرق گاوزبان هم عمده در اصلاح بدن وقت استعمال افیون است قبل از غذا
یا بعد از آن و علاج کزاز قبل از وقوع استعمال دواء المسک شیرین و تریاق اربعه و تریاق
فاروق و مثرودیطوس و مخلصه اکبر و مانند اینها است و جند بیدستر ممزوج با آن نمودن مانع
از وقوع آن است و شربتی که مرکب از گاوزبان و بادرنجبویه و اسطوخودوس باشد بسیار

نافع است و اجتناب از اغذیه مرطبه و منجره است خصوص بقول و لبنیات و سائر تدابیر مذکوره
در کتب در علاج کزاز مرعی داشتن علاج دفین مذکورین با غذیه می باید نمود و تفریح افیون
بمفرحات و مقویات قلب و مداومت حمام مرطب و تطییب خاطر را در ازاله این قسم ذبول
مدخل تمام است و علاج تقلیل فهم و اضعاف فکر و مانند آن بمصلحات افیون است از آنچه
دران بسطوی تلطیف باشد مانند زعفران و سنبل الطیب و قرنفل و بسل بوا و بسباسه و عود هندی
و دارچینی و حبی که در باب ترک افیون مذکور است درین باب دخلی تمام دارد علاج ازاله ثقل
سمع روغن ترب و تریاق اربعه و ماه فرفین بگلاب سائیده و یا بار روغن بادام تلخ و فتیله بآن
آلوده کرده در گوش گذاشتن است علاج ردائت اخلاق تقلیل و تعدیل یبوست دماغ
است با غذیه و اشربه و اطلیه و اتفاق و ملاقات با مردم موافق در حین نشاط و ترک اختلاط
خاصه با کسانی که از اختلاط ایشان او را انقباض بهم رسد در حین انحطاط کیف آن علاج اضعاف
اعضای رئیسه و معده تقویت ارواح و اعضا و تفریح معده بمصطکی و کندر و روغن آن
هردو و جدوار و زرنباد و سائر مقویات معده است علاج غثیان و این از دو امر واقع می شود
یکی بزیادتی مقدار شربت آن بعد از طعام بافراط دوم بتوجه اخلاط فاسده مغثیه بسوی
معده و اینکه از توجه اخلاط مغثیه است او را دوری مضبوط می باشد اول تقلیل و ارتکاب
آن در وقت دوره مناسب و اجتناب از وقت غیر مناسب و اجتناب از وقت دوره مناسب
دوم تقویت معده است تا قبول انصباب مواد نکند بمثل شربت لیمو و صندل و غوره و انانیخوا
و منعنع و جوارش که دران پوست ترنج و مصطکی و عود هندی و آب ریباس یا غوره بلذر شک
و مانند اینها باشد و جوارش عود ترش و غذاهای غلیظ غیر متعارف مثل سپیخ شوربا و آب لیمو یا غوره
و پیاز حلقه کرده و نعناع خشک با نان خوردن نافع قی است علاج قبض طبیعت انجیر در آب و عسل
خیسانیده بناشتا قریب هشت دانه خوردن و کنجد مقشر با خرما یا لبلبی خوردن انجیر و عسل
و گلنگبین و شوربای چرب مثل حشفه و اماج و اشا میدن و اگر زیاده ازین خواهند شربت
بنفشه یا خمیره بنفشه و اگر اینها سودی نبخشند حبی از بنفشه دو دانگی از سنا و ربع دانگی محمود
ساخته فرو برند و ده مثقال شربت بنفشه بگلاب حل کرده بالای آن بنوشند علاج لینت

طبع غالب بواسطهٔ اسهال کبدی که مواد محلله در مدت مدیده محتبس شده بجگر متوجه میشود
و جگر آن را از خود دفع می کند و این اصعب اقسام اسهال است و اصعب امراض حاره
ایشان و دیگر آنکه قوت ایشان اکثر ضعیف میباشد و اسهال با ضعف قوت خطر میباشد و دیگر آنکه
طبیعت ایشان با افیون که قابض ادویه است معتاد شده اگر امر عظیم نبودی ظاهر نشدی بالجمله
بهترین ادویه در اسهال ایشان بوزیدان چینی است و ادویه مناسبه اقراص برباریس و کهربا و ورد
و سائر ادویه مقرره مسطوره در کتب است **فصل در بیان مقدار شربت آن** بدانکه
مقدار شربت آن از یک حبه تا چهار قیراط و زیاده از یکدانگ تا سه ممنوع و دو درم آن بدون عادت
کشنده است **فصل در بیان علامات و معالجات کسی که افیون مقدار قاتل خورده باشد**
بدانکه از علامات آن دوار و سدر و سبات و اختلال حواس و استشمام بوی افیون از دهن و
بدن او چون بخار دخود ر و تنگی نفس و فواق و بسته شدن زبان و فرو رفتن چشمان و تاریکی آن
و کمودت ناخنها و کزاز و خارش بسیار در تمام بدن و جریان عرق سرد و سردی اعضا و کمودت
آن مخصوص است و یا معالجات آن قی فرمودن با آب مطبوخ شبت و شرب و عسل است
و یا آب گرم و بوره و نمک طعام و یا نمک هندی تا سه ماشه یا مقیئ دیگر و اشنان سه ماشه مسی
باس سائیده با آب یا آب لیمو با شیر تازه دوشیده گاوی یا شیر با روغن گاو یا گوسفند و شکر با جندبیدستر
و جدوار خطائی مجرب است با شیر گاو و یا تنها و زعفران با جلاب و یا نارجیل دریائی سائیده با شیر
گاو هر یک مفرد او مرکبا سکنجبین با نمک و عسل و یا ماء الاصول یا روغن گل و سرکه افسنتین و دارچینی
دران جوشانیده باشند از اینها و شراب کهنه دارچینی و عاقرقرحا و جندبیدستر سائیده دران
ریخته باشند و حقنه های حاده و انجیر و خردل خورانیدن هر چه ازینها که میسر آید و تکمید پیشانی
مسخنه و عطسه فرمودن و خورانیدن تریاق اربعه یا تریاق فاروق و یا سنجرینا و تریاق الطین
و متردیطوس یا مقدار بندقه ازین معجون مسمی بتریاق افیون از مولفات جامع این اوراق
صنعت آن جندبیدستر دارچینی عاقرقرحا زعفران فلفل سداب جلتیت
خالص اصل اجزا متساوی نرم سائیده با سه وزن آن عسل سفید مصفی معجون شده
معجون سازند شربتی یکدرم تا سه درم یا آنچه مناسب دانند تا باشد خورانیدن مقدار

بلکه وجه سفیدی که با فضلهٔ مرغ می باشد محلول در آب باعث قی و رفع سمیت آن است و همچنین
خورانیدن برگ بید انجیر یا آب آن مکرر و قی فرمودن بدان و بورق با آب فودنج یا با آب
جاکسنه و تخم سداب بری یا سداب و فلفل با طلا که عبارت از نوعی خمر است و حنا و فلفل با جندبیدستر
و سکنجبین و حلتیت و سقر با طلا پخته و خورانیدن جندبیدستر بقدر افیون بلکه اندکی از آن زیاده
و دلبستر و مغز کردگان و استنشاق جندبیدستر و حلتیت و زعفران و همچنین سر و بدن به روغن
های حاره مانند ناردین و سوسن و مانند آن و در آبزن مرطب گرم نشانیدن و شوربا و
مرقهای گوشتهای چرب و طعامهای چرب و شیرین با مشک و زعفران و فلفل سیاه و حلوا با ارز
قبیل بعد از قی و نقا خورانیدن و باید که او را نگذارند که خواب کند و اگر بخواب رود بیدار
کنند و استحمام به آب گرم فرمایند و تکمید بدن او را بچیزی که بشکند خارش بدن را و بعد
از استحمام شوربای چرب بخورانند و سایر تدابیر که در کتب مسطور است بجا آورند و نیز آشامیدن
آب مطبوخ فلفل سیاه کوبیده مکرر و قی کردن بدان و دوانیدن و حرکت فرمودن در هین
بهر نحو که باشد و اگر طاقت نداشته باشد در مثل گهواره و ارجوجه و چرخی نشانیدن و حرکت
دادن و چرخانیدن نافع آید و همچنین مادام که رائحهٔ افیون از دهن آدمی آید بسیار سود است
و اهل هند آب زنجبیل تازه که ادرک نامند با شیر میخورانند و اگر افیون بمقدار قاتل خورند
و از عقب آن روغن کنجد یا روغن تلخ بیاشامند و همچنین سرکه و ماست ترش و سایر
ترشیها نیز می گویند که علاج پذیر نیست و محدث قولنج عظیم است و درین هنگام اگر سود مند
باشد خورانیدن شیر تازه دوشیده گاوی با جندبیدستر بقدر معتدی زیاده از مقدار افیون
که خورده و قی فرمودن بهمین کیفیت و نحوی که ذکر یافت و تنقیه بحقنهای مناسب است و در جمیع
احوال شفا بدست او ست جل شانه

فصل در بیان سبب نشاط افیون و کیفیت تسکین

و نفعهای اعضا و بدان بدانکه هر دوا که وارد بدن انسان می گردد او را حرارت بدن را
تاثیر میکند خواه فعل آن بحرارت و خواه ببرودت و خواه بالطبع و یا بالقوی دیگر باشد
و افیون که وارد جوف می گردد و بعد از انفعال از حرارت بدل کیفیت برودت و بوسیطه
که بالطبع و یا لخاصیت دارد ظاهر میشود و منبسط میگردد در حوالی و اطراف آن اما طبیعت

حامی و حافظ و قابض اجزای بدن آنرا از ینبوع حرارت غریزی و اصل و منشای آن روی
که قلب و دماغ است دفع میکند و باطراف بدن میرساند بواسطه سمیتی که با برودت آن است
و منافی حرارت غریزی و قوی و ارواح است بالذات و بالطبع و تنفر بلکه طبیعت بالطبع ازان
دارد و آن برودت اطراف و ظاهر بدن را شیئا فشیئا متضرر میسازد و بسبب تکاثفی که لازم برودت
است حرارت ازان مواضع منهزم میشده میل بباطن می نماید و در مستوقد خود جمع میشود و بسبب
انقباض ظاهر و اجتماع حرارت در باطن خاصه در دل که انبساط حرارتها از انجا است بالضرورت
عند الانقباض والفرار عن الظاهر جوشش نیز بدان جا خواهد بود و ازین اجتماع قوی و اشتعال
دران حرارتها حادث میشود و بواسطه آن انبساط تمام بظاهر بدن می یابد و اثر ان بدماغ
و سائر بدن بزودی میرسد و این حالت را نشاء و نشاط می نامند و فی الحقیقت این انبساط
و فرحی است بالعرض چه آنکه فرح بالذات تقویت و انتعاش و انبساط حرارت و روح است
بسائر بدن بمناسبت و مجانست ذاتی نه بالعرض و بواسطه انقباض ظاهر و اجتماع حرارت
در باطن زیرا که این سخونت نیز سخونت عرضی است نه ذاتی کما لایخفی و اما سبب اعتیاد
بدان آنست که چنانچه ذکر یافت دران برودتی و سمیتی قوی است و بالضرورة ازان تقلیل
روح و دم و سائر سخونات و سخنات بدنیه لازم می آید و ازین جهت ضعف و رقت رو
میدهد و برودت غالب میشود و روز بروز از تکرار استعمال انحالت زیاده طلب میگردد و افعال
چنانچه باید از وصادر نمی گردد و فتور بسیاری در انها رو میدهد و ازین است که معتادین
بافیون از اکثر کارها باز می مانند و میل بحرکات ندارند پس ناچار در تضعیف و تزاید آن
روز بروز می کوشند و هرچند زیاده می نمایند ضعف و رقت و حرارت زیاده میشود و گفته اند
که اگر خواهند که بسط و تفریح زیاده گردد باید که قدری از بهت تازه و یا شیره حب القرطم یا آب انار یا نخود مستند

فصل در بیان طریق خوردن افیون در بیماریها و نیز در ماه مبارک رمضان و

خوردن آن قبل از طعام و یا بعد ازان بدانکه چون مزاج معتادین بافیون از طریقه
اعتدال بیرون است پس اگر امراض ایشان از جنس امراض حاره حاده باشد تقلیل
مقدار افیون ایشان نمایند و داخل آن مثل صندل و نیلوفر و تخم خیار و خربزه و هندوانه

وکدوی مقشر وطباشیر سفید و در حبیبات بزرالبنج بتنهایی و یا با ادویه مسطوره و در امراض بارده مانند جندبیدستر
وعاقرقرحا و فرفیون و فلفل داخل نمایند و از مقدار آن بکاهند و در امراض بارده قبل از آمدن نوبه
به نیم ساعت بخورانند غالب آنست که نوبه را برطرف سازد جهت آنکه اخلاطیکه در آن زمان بحرکت
می آیند از حرکت باز میمانند و محتبس میشوند و در مستوقد عفونت نمیریزند و اگر حمی عفنی باشد و فرضا اگر بر
طرف نشود تخفیف در شدائد و عوارض و تاخیر در زمان نوبه آن البته خواهد شد و در سایر امراض
ملاحظه اوقات در تقدیم و تاخیر نمایند و اما در شبهای ماه مبارک رمضان بجهت آنکه چون بواسطه تقدیم
و تاخیر اضطراری که درین ماه مبارک واقع می شود مضرتهای بسیار میرساند و بسیار کسان معتادین
بافیون مریض میشوند و جمعی از ایشان افطار را بر خود واجب دانسته افطار می نمایند لهذا دستور العمل
بیان کرده میشود که چون بآن عمل نمایند شاید از اکثر بیماریها و افطار نمودن محفوظ مانند بدانکه
معتادین بافیون سه قسم اند یکی آنکه در شبانروز یکبار میخورند دوم آنکه دو بار سوم آنکه سه بار و زیاده
و اما قسم اول بهر طریق که خواهد عمل کند او را اذیتی نمیرساند و اما قسم دوم می باید که در ماه مبارک رجب
و شعبان وقت را بگردانند و باول روز و آخر روز آرند و بتدریج تا ماه مبارک رمضان اول شب
و آخر شب نزدیک بوقت افطار و سحر بخورد که درین هنگام او هیچ با آسانی روزه را میتواند که
بدارد و اذیتی نمی یابد و اما قسم سوم را البته لازم است که عادت خود را بدو وقت اندازد در ماههای
قبل از رمضان تا زحمتی نیابد و از جمله تدابیر برای دفع اذیت آن آنست که شیافی که مرکب از جندبیدستر
و افیون بالمناصفه باشد بآب صمغ عربی یا کثیرا سرشته فتیله را بآن آلوده کرده سر فتیله را بریسمانی
محکم بندد و بخود بردارد و فتیله خواهد بعد از آن بیرون آورد و البته باید که بسیار نگذارد که گذاشتن آن
بسیار مضرتهای کلی میرساند از همه تر آنکه عضله مقعده که مانع بیرون آمدن ثفل و ریح است
از کار می افتد و حفظ و ممانعت نمیتواند نمود پس چندانکه ضعف کم گردد و اندک نشاطی حاصل شود
نگاه دارد و هر چند جندبیدستر مصلح مضرت آن است اما بالکلیه غالبا اثر از آن نمیگرداند تدبیر دیگر آنکه
حبی از افیون صرف یا با ادویه دیگر افیونیه که معتاد بافیون بآن مداومت دارد و در غلافی ترتیب
دهند تا آن حب در معده او زود منحل نشود بلکه تا آخر روز بماند بدین نحو که موم را با قدری روغن
بادام بگدازند و آن حب بآن آلوده سازند که تمام ظاهر آن فرا گیرد و آخر شب فرو برند و سحری آن

طریق خوردن افیون

ت کیفیت آن میرسد همانزمان اختلال اوست و شخصی که در روزی چند بار میخورد حب صباح
ب موم و حب ظهر را با غلاف موم ممزوج بقند و حب آخر روز را بغلاف موم گداخته در روغن
برد هر سه را یکدفعه یعنی هم آخر شب تا بتدریج هر یک بوقت خود منحل گردند و اگر حب مغلف
ند جا می‌کنی تا سوراخها نمایند تا زودتر منحل شود و تشویشی نه بینند بهتر است و اما
فراموش کند خوردن افیون را همه بیرآن همان تدابیر اول از بر داشتن فتیله
افیون و چند بیدستر است و اگر یکدفعه کفایت نشود دفعات اما زود زود برآورد تا
ت بسیار دواعی نشود مرتکب آن نگردد زیرا که ضرر عظیم دارد چنانچه ذکر یافت اما طریق خوردن
ن از طعام یا بعد از آن بدانکه اقسام محتمل آن پنج است زیرا که یا با طعام میخورد و یا جدا
از این دو قسم یا قبل از طعام است یا بعد از طعام و قسم خامس آنست که در اثنای
بخورد پس اولا در تقدیم و تاخیر مطلق سخن گوییم بعد از آن هر یک از اقسام مخصوص
ن تقدیم بسیار است اول آنکه محفوظ می‌ماند قوت آن از انکسار باختلاط الطعام دوم
ال طبیعیه منقسم میشوند بحسب انقسام مقبولات جهت آنکه فاعل احد است اگر قوابل
باشند فعل او بنسبت آنها متجزی و منقسم خواهد شد و اگر قابل نیز واحد باشد و فعل
ن باشد و پس اثر آن بسیار ظاهر میگردد پس هرگاه افیون را جدا از طعام بخورند طبیعت
با او میشود و اعمال و افعال او با تمام بظهور میرسد و این هنگام میتواند بود که بقابلی اکتفا نماید
ت آنکه با طعام باشد که دران هنگام عمده توجه طبیعت بسوی هضم طعام است بواسطه
ت ذاتی و انس طبیعی که با آن دارد و بر تقدیر آنکه تفاوتی نگذارد و پاره از توجه منصرف
ب طعام و پاره متوجه افیون باشد اغلب آنست که درین صورت هر دو ناقص می‌مانند
اگر عمل کل اتم است از عمل جزو چنانچه ذکر یافت سوم آنکه غذا بواسطه ملایمتی که دارد با طبیعت
عت در و تصرف می‌کند اولا بنا بر آنکه او را هضم نماید و از تصرف افیون باز می‌ماند بجهت منافرت
ن و آن در طعم و رایحه و قوت غذا تاثیر می‌کند و آن را تلخ و نامقبول و نامرغوب میسازد و بدین
سبب طبیعت در آن غذا نیز تصرف کما ینبغی نمینماید و بر طبیعت کل و بار میشود و هر چند مقدار افیون
م اندک باشد و غذا ناقص و خام می‌ماند و از نقصان و خامی آن بسیاری از امراض از قبیل ریاح

دفع او و تولید بلغم و رطوبات و سدد و حمیات بسبب تعفن بلغم و رطوبات و غیرها از امراض بارده رطبه
بلغمیه و زردی رنگ بدن و سستی اعضا و اعصاب حادث می گردد چهارم آنکه چون باجزای طعام
مختلط شد بعضی اجزای غلیظه و کثیفه که در طعام هست اکثف و اغلظ میگردند و ظاهر است که شان
این اجزا السده بودنست و مضرت آن هویدا است که موجب قولنج و استسقا و یرقان و غیرها است پنجم
آنکه بواسطه عدم تصرف طبیعت در غذای طعام در اعالی فم معده می ماند و بدان سبب دهن خشک
میشود و تشنگی عارض میگردد و بخارات آن بسبب محاذات و مشارکت بدماغ بر زده میرسد و درین
امور مضرتهای بسیار است از انجمله جفاف و خشکی دماغ و سده در مجاری و بطون آن و نیز سبب یبس و
خشکی دهان است زیرا که تراوش و ترطیب دهان از تراوش و ترطیب دماغ است و تشنگی خوردن
آب بسیار درین صورت موجب سرعت انحلال و اختلاط و انبساط آن میگردد در سائر اجزای غذا
ششم آنکه کیفیت نشاء او زود نمیرسد زیرا که طعام حائل میگردد میان او و میان معده و غیر این از مضرتها
و اما و لا شک با تاخیر اول آنکه چون از ادویه سمیه است اولی آنست که سموم موخر باشند از طعام تا اذیت
ایشان از معده دور باشد دوم آنکه چون قوی القوت است بحدیکه یکی از سموم قتاله مقرره است
پس باید که قوت آن منکسر شود بثقل طعام تا شدت اذیت او کم گردد **فصل در بیان دفع
عادت افیون** و تعویض آن با ادویه دیگر از مفرده و مرکبه بدانکه چون افیون از ادویه
سمیه و منافی روح و حرارت غریزیست بهر دو کیفیت خود لهذا فیوما فیوما بسبب غشاوت آن در اعضا ضعف
و وهن رو میدهد پس البته می باید که ترک آن نمایند و اما چون ترک آن دفعة واحدة موجب ضرر عظیم
است حالا و ارتکاب آن مستلزم ضرر اندک است مآلا پس ارتکاب که مستلزم ضرر قلیل است مآلا
اولی است از ترک بالکلیه دفعة که موجب ضرر عظیم است حالا بحکم شر القلیل اهون من شر الکثیر زیرا که
اکثر معتادین بافیون را دیده شده که ترک نمودن آن دفعة واحدة بامراض صعبه مانند اسهال
و زحیر و سقوط اشتها و غیرها مبتلا شده اکثر هلاک شده اند پس باید که بتدریج اندک اندک کم کنند و یا
تعویض نمایند با ادویه مفرده اعم از آنکه بارده مخدره باشند مانند بزر البنج و بزر لفاح و تخم
خشخاش و تخم کاهو و جوز ماثل و مانند اینها و یا غیر مخدره حاره مانند جند بیدستر و جوز بوا و نانخواه
و امثال اینها و یا معجونات ساخته و اما تعویض آن به بزر البنج بهتر من ادویه دیگر است بچند وجه یکی آنکه

بزر البنج معدل پوست افیون است به هیئتی که دارد و نیز افیون مقوی فعل بزر البنج است و لهذا
کم ترکیبی است که در آن افیون باشد و حکما هموزن م یاد و چندان بزر البنج داخل نکرده باشند
دیگر آنکه نسبت بزر البنج بالغ تحلیل قوت برودت افیون است مانند نسبتی که در جوزبوا است که موجب
کسر حرارت او است در بدن و تعدیل آن نیز جهت آنکه حرارت بر رطوبت نسبت منکسر میشود
لهذا جوز کهنه که نسبت او کم شده باشد حرارت او در بدن اقوی است من حیث الکیفیة از تازه آن
زیرا که تاثیر احدی الفاعلیتین که حرارت و برودت باشد با رطوبت اقل و اضعف است از آنکه
با یبوست باشد اما من حیث الاستعداد اقل و همچنین است نسبت بزر البنج و این خود ظاهر و مشاهد
است که کیفیت افیون در تراکیبی که بزر البنج داخل ندارد کمتر است و در تراکیبی که اندک داخل است از آن
زیاده و در تراکیبی که بسیار است بسیار باشد اگر کسی گوید از این لازم می آید که عمر ترکیبی که در و افیون
صرف باشد کمتر باشد از آنچه در و بزر البنج نیز باشد و حال آنکه امر بر عکس است جواب گوئیم که حکم
ترکیب در بدن غیر آن است که در خارج و از این که او را در بدن صفتی و کیفیتی باشد لازم نمی آید
که در خارج نیز همان صفت کیفیت باشد دیگر آنکه تاثیر کیفیت بزر البنج عاجلا ظاهر میشود و چندان
بقا و دوام و ثبات ندارد بخلاف افیون که آجلا و بتدریج و با اندک بقا و دوام و ثبات است
و اما وجه آنکه بزر البنج را در تراکیب افیونی داخل می نمایند آنست که در قدیم الایام از خشخاش
صحرائی سیاه افیون می گرفتند و آن بسیار قوی بوده و محتاج بمعین نبوده و حال که بسبب مرور
ایام و کم شدن خشخاش صحرائی و کثرت زراعت خشخاش بستانی و گرفتن افیون از آن و کم
بودن قوت آن ناچار شدند از ترکیب و انضمام شئی معین با آن که باعث تقویت قوت آن
گردد و نیز بزر البنج قدری از بشاعت و رائحه افیون را کم می گرداند تا میل طبیعت بآن زیاده شود
و نیز بزر البنج فی نفسه قایم مقام افیون نتواند شد و چندان مضرتی ندارد بخلاف ادویه مخدره دیگر
مانند شوکران و بیخ تفت و ثمرة اللفاح و بیخ آن و جوز ماثل و قنب و کچله و دارشکنه و حب البلبل
و مانند اینها که هیچ یک از اینها خالی از مضرتی و غائله نیست چنانچه به تفصیل در رساله افیونیه
حکیم میر عماد الدین شیرازی قدس سره مسطور است و تدبیر دیگر بالتعویض آن است که بجوز هندی
که نارجیل است بهترین تعویضات است و طریقه آن این است که بگیرند نارجیل خام نیم رس را

که قدری مغز دران است و آب بیار دران باشد با پوست سبز جاج و سر آن را سوراخ کرده مقدار
پنجاه شصت مثقال افیون خالص را قبیلا کرده دران اندازند و سر آن را محکم نموده پنج شش
ماه نگاه دارند پس برآورده پوستهای آن را بالکلیه دور نموده مغز آن را با آب آن و افیون
نیکو سحق نموده حبوب بندند هر حبی بقدر حبه مشاد و تناول نمایند و این نیز نیکو مجرب است از برای
رفع پس و ضرر افیون و چون چند مدت بران گذشت نارجیل دیگر مرتب نمایند که ثلث یا ربع
مقدار افیون ازان کمتر باشد و همچنین تا آنکه مقدار افیون نماند و اگر خواهند در هر چند یوم قدری
مغز نارجیل ساده با آن نارجیل مدبر اول بیفزایند تا آنکه همین مغز نارجیل ساده ماند نیز خوب است
و تدبیر دیگر تغییر وقت و فاصله نمودن از وقت معتاد است بتدریج بدین قسم که مثلا اگر
هر روز اول صبح میخورده باشند دقیقه تاخیر نمایند و همین قسم یوما فیوما یک دقیقه بیفزایند تا آنکه بیک ساعت رسد
و چون بیک ساعت رسید یک ساعت تاخیر نمایند و بتدریج تا دو ساعت و سه و همچنین تا آنکه طبیعت فراموش
کند و عادت برطرف شود و اما قانون ترک عادت افیون بجدوار آنست که بتدریج هر روز بقدر دانه خشخاش
یا بیشتر از قدر خوراک افیون کم نمایند و بقدر آن هر روز جدوار اضافه نمایند تا بمرور ایام بجدوار تنها قرار یابد و هر روز
بقدر خوراک افیون جدوار صرف میل نمایند و اگر خواهند که جدوار را نیز ترک نمایند باز بتدریج همان مقدار هر روز
از جدوار کم نمایند تا هیچ نماند و این قانون بهترین قوانین ترک افیون است و بآسانی
میتوان ترک نمود و موجب ضعف و سستی نمیگردد جهت آنکه جدوار بسبب تریاقیت و کیفیت
حرارت جمیع قوتهای بدنی و حرارت غریزی را قوت میدهد و چون حرارت غریزی قوت
یافت کمال زیادتی بهم میرساند و بدان سبب میل انظاهر می نماید و انبساط تمام حاصل میگردد
و اثر آن بدماغ و سائر اطراف میرسد و سبب نشاط و نشا میگردد که قائم مقام نشای افیون
بلکه بهتر ازان باشد چه کیفیت جدوار ذاتی و افیون عرضی است چنانچه در سبب نشاء افیون
ذکر یافت و دیگر آنکه افیون بسبب برودت بمرور ایام حرارت غریزی را کم میگرداند و لهذا
بدن و قوتها و اشتهار را ضعیف میکند و بشره را زرد و از رونق و صفا می اندازد بخلاف
جدوار و اما مرکباتی که تعویض افیون بآن میتوان نمود بسیار است یکی از آنها این ترکیب
است که حکیم عماد الدین محمود شیرازی قدس سره در رساله افیونیه خود آورده اند که از صنع حکما

فرنگ است و در بلاد روم مستعمل و مجرب ایشان است عمده اجزای آن قطران و خرم
گیاه است و نسخه آن این است زعفران حب النیل از هر یک پنج مثقال خرم گیاه بیست مثقال
بزر البنج سفید دارچینی جوزبوا الحبه از هر یک دو مثقال لسان العصافیر تلخ دوازده مثقال قطران
چهل و پنج مثقال عسل سفید مصفی هفتاد مثقال علی الرسم معجون سازند و چون انفع
اجزای این ترکیب خرم گیاه است که بنگ باشد اگر بواسطه حرمت آن را بدل اشباهانه
کنند انسب است چنانچه ما چنین کردیم در کمال خوبی بود و طریق ترک افیون بدین چنین است
که بقدر نخودی یا جوی از افیون ترک کنند و نیم مثقال از ترکیب مذکوره فرو برند و چندانکه تواند
از وقت مقرری خوردن افیون تاخیر نمایند و هر مرتبه دیگر که خورند قدری نیز از مقدار آن کم نمایند
و بر معجون و تاخیر زمان معتاد نیز بیفزایند همچنین بتدریج از افیون کم نمایند و بر معجون و تاخیر
زمان معتاد بیفزایند تا بحدی که مثلا یک نوبت صباح بالکل برطرف شود و باید که در شبانه روزی
مقدار یک مثقال و نیم خورده شود و این ترکیب از مجربات است و شاید دوای انفع ازین
نباشد و دیگر نیز ترکیبی است که حکیم سطور تدس ره نقل کرده که یکی از جمله غازیان روملو
بهند افتاده و از مجربین آنجا این دوا معلوم کرده و به اردوی معلی آمده و بسی مردم را از
عادت افیون خلاصی داد و به تبریز رفت آنجا نیز اکثری را نجات بخشید و میرزاده زاده او
جوانی بود در سن بیست سالگی بر این نسخه مطلع شده بشیراز آمد در زمانی که حضرت نیز آنجا بود
و جمعی که معتاد بودند بواسطه آن ترکیب خلاصی یافتند و بمن حقیر آمد که نسخه را اعلام میکنم اما
باین شرط که با حقیر باشد و از طب و علاج حقیر بهره ببیند چون تحمل تمام نداشت حقیر قبول ننمود
و در آن اوقات مولانا حاجی محمود ... که سن او به هشتاد رسیده بود آنجا آمده و او قریب بپنجاه
سال بود که مرتکب افیونیات شده و در شبانه روزی قریب یک مثقال میخورد این پسر او را ملاقات
کرد که ازین ترکیب بخور که من علاج می کنم او قریب الظهر بود که قدری از آن نوشید و در
روز دیگر آمد و گفت که تا قریب بنصف شب که وقت معتاد بود اصلا بیاد نیامد که افیون
خورده باشد و پسر چنین نقل کرده که عمده اجزای این حب جدول است که بروغن اسفناج بریان
کنند که قریب بسوختن شود و با لسان العصافیر و شقاقل ترکیب کنند بعسل و دیگر حب نجید

است که اذاراقی یا مند چنانچه حکیم مسطور قدس سره در همان رساله مذکوره آورده که آن عوض
افیون میشود و در آن حرارت و یبوست قوی است و از مردم بسیاری معلوم شده که خوردن
آن سلیم العافیت است و مقدار معتدل او قاتل نیست و شکی در آن نیست و میان خلائق
نفع آن در وجع ورک اشتهار تمام دارد و درین اوقات جهت ترک افیون نفع آن ظاهر شده
و مردم بسیط آن را استعمال می کرده اند و درین اوقات یکی از اکابر و اولاد اشراف که مدتها
معتاد افیون بود یکی از افاضل اطبا جهت آن ترکیب نمود که عمده اجزا کچله بود و بعضی از مجففات
و مقویات و از افیون صرف آنرا منتقل بآن حب نمود و بعد از اندک زمانی ترک آن حب
هم نمود و مدتی تارک بود و باز بدان مبتلا شد اجزای آن حب عود هندی سنبل الطیب
مصطکی رومی زعفران پست جدوار خطائی و امثال این ادویه بود و دیگر از تراکیب مشهوره
و اقوی آنها بلکه اقوی از کل تراکیب تریاق فاروق است چنانچه تراکیب و شرائط استعمال
آن به تفصیل در الف ذکر یافت و حب جوز ماثل که مشهور بحب الشفا است و در حرف الجیم
در جوز ماثل خواهد آمد و دیگر حب بدل افیون و حب جدوار و افلونیا و برشعثا و برش ابوالبرکات
و سائر انواع برشها و تراکیب افیونیه و شربت خشخاش است چنانچه ان شاء الله تعالی
عنقریب در همین باب به تفصیل مذکور خواهد شد **فصل در بیان حالاتیکه بعد از ترک**
آن معتادین را عارض میگردد پوشیده نماند که این حالات نزدیک است بمقصد تهلکه
که در ارتکاب آن روی نماید اکثری را از انجمله حالتی است که نفس او بر نمی آید و می پندارد که دل
او در قفص موضعی است در بدن او که وصول هوای مستنشق بدان دشوار است و نیز می پندارد
که دل او در موضعی است که نفس او را با او راه نیست همچنین خروج هوا را مدخلی نیست و نیز می پندارد
که بر روی سینه او سنگی نهاده اند و می پندارند که استخوانهای سینه و [illegible] اسیف او میشود
و نیز می پندارد که گویا دل او را بزیر میکشند و ضغطة القلب که فشردن دل است و اقشعر قلب
که می پندارند که گویا پوست دل او را جدا میکنند و می کشند و آمدن اشک و سوزان از چشم
و عطسه بسیار و بی خوابی و درد اعضا و تکسر آن و سقوط اشتها و پیچیدن ناف و تشنج
و درد پشت و درد کمر بمرتبه که گویا می ترکد و جدا می کنند آنرا و درد سر و سرفه خصوصا

در زمستان و بر نیامدن آواز و گرفتن سینه و اسهال و تزحر و قلق و اضطراب و غیر اینها از
احوال ردیه و امراض مهلکه است و اکثر اینها بسبب ترک عادت و خو کرفتن طبیعت بآن
است اگرچه موذی بود که العادة کالطبیعة الثانیة و اجتماع و احتباس و انجماد مواد و
ابخره و احتقان آنها و ضیق مجاری بسبب یبس و تخدیر افیون و چون آن عائق و مانع
برطرف شد اندک اندک مواد محتبسه منجمده به تحریک و ترقیق در می آیند و باعضا و اطراف
میریزند و این احوال طاری میگردد و صعود بدماغ می نمایند و از اینجا نیز منصب بآن اعضا می گردند
و باعث این اعراض و امراض میگردند و وجوه دیگر نیز دارد چنانچه مفصلاً در رساله افیونیه
الحکیم عماد الدین محمود حسینی قدس سره و سائر کتب مسطور است فصل در بیان معالجات
این احوال بطریق اجمال اما معالجه حالت اولی تقویت قلب است بمثل مفرحات
و یاقوتیات و دواء المسک حلو و مشرودیطوس و تریاق و مخلصه اکبر و سائر مقویات قلب
و از اشربه شراب گاوزبان و ابریشم عنبری و سیب به با صندل و گلاب و بیدمشک و
عرق گاودی با تخم بادرنجبویه و فرنجمشک و بالنگو و با شربت معمول از نبات و یا قند و یا عسل
با گلاب و بیدمشک و عرق بهار و گاودی و گاوزبان و ورد چینی که بفارسی گل مشکین و
بهندی سیوتی نامند یا بزوری کوره و یا شربت لیمو و فواکه منجوش و شربت عود و یا خمیره اینها
بحسب مزاج و وقت و اما علاج عطسه بسیار و آمدن اشک گرم سوزان از چشم سعوط بروغن
بنفشه و بادام نمودن و بوئیدن افیون و خوردن تخم خشخاش و شربت آن با پوست و ضماد
پوست خشخاش و همچنین تخم کاهو خصوص سیاه آن بر پیشانی و مقدم دماغ و تدهین بروغن
خشخاش و انفع چیزها خوردن مقدار یکعدد بیخ لفت یزدی است و اما علاج بی خوابی
سعی کردن در آنکه خواب پیدا از تدهین دماغ و کف دست و پا و خوردن اغذیه لذیذه که خواب آورد
و خوردن ماست در تنویم خاصه که نان دران ترید کنند اثر تمام دارد و اما علاج رفع اعیا و
اوجاع بخورانیدن خشخاش سفید و تخم کاهو و شاهدانه و مغز تخم خربزه و آرد نخود و کنجد
برشته و قند سفید از هر یک بقدر لایق و مناسب است اما علاج درد اعضا آنست که
بعض مخدرات مانند بزر البنج و بیخ لفت و تخم تاتوره از هر یک بقدر یکعدد ای تا نیم نخود بخورند

است و مالیدن سورنجان و جوز بوا و اسطین و مغاث و جدوار خطائی با روغن بابونه و روغن
گل سرخ و گلاب بر آنها مفید است و اما علاج اسهال شراب حب الآس و جوارش آن
و حب الحدید و فنجنوش و حب آن و حب ... و اقراص طباشیر و کهربا و لولو و مرجان و امثال
اینها و جوارشات و معاجین قابضه اگر اراده ترک بالمره باشد و الا اندکی از افیون یا افیونیات
بسیار مفید است و سایر معالجات هر یک بجای خود بعمل آوردن **فصل در بیان مدت بقای
قوت افیون و کیفیت نگاهداشتن آن** بدانکه مدت بقای قوت افیون مثل سقمونیا پنجاه سال
گفته اند زیرا که گفته اند مطلقا صموغ و عصارات را مدت طویله قوت آنها باقی می ماند اما درین
مدت طویله بر یک منوال و قرار نیست بلکه در اوائل حال که رطوبت فضلیه در وست که حقیقت صفت
تخدیر و قوت تبرید از وست آن فعل قوی و تام است و رفته رفته رو به نقصان و زوال میگذارد
و در اوسط متوسط و در اواخر ضعیف و گاه که مانند آرد اجزای او از هم جدا و منفتت گردد و تماسک و
صورت نوعیه او باقی نماند دران زمان اثری نخواهد داشت و اما کیفیت نگاهداشتن او آن است
که در جائی محفوظ دارند که کیفیت رطوبت و برودت و حرارت و یبوست خارجی و هوا باد چندان تاثیری
نکند که آن را از صورت نوعیه خود بگردانند و ضعیف گردانند زیرا که تاثیر کیفیات خارجیه در انحلال
و زوال صورت نوعیه اشیا اثری تمام دارند و لهذا اشیای صلبه مانند یاقوت و حجر یشب که متعسر آنهم
زود قابل سحق گردد در آتش سخت گرم کرده در آب سرد می اندازند در اندک زمانی ترکیده و چند دفعه چنان نرم
می گردد که بسهولت تمام سوده می شود **فصل در کیفیت استعمال افیون و تراکیب و اکحال**
بدانکه چون خواهند افیون را در ادویه عین و اکحال استعمال نمایند باید که آن را صاف نمایند اگر صاف
و خالص نباشد و بریان کرده با مصلحات بکار برند تا از غائله آن ایمن باشند و مضرت او کم شود و دستور
تشویه افیون بدانکه دیسقوریدوس و بغدادی گفته اند که در ظرفی یعنی سفال پاره نهند و بر آتش گذارند
و در وی بگردانند و بکار برند و شیخ الرئیس گوید که افیون را بر روی آهن بریان کنند تا سرخ شود و نیز
دستور تراکیب دیگر که افیون برشته در آن داخل است باید بریان نموده داخل نمایند و اگر رماد
افیون محرق و رماد آن را خواهند زیاده تشویه نموده در کوزه مطین کرده در تنور یا وجاق
بسوزانند تا سوخته گردد پس بر آورده بکار برند و در ادویه مسکنه وجع اذن و قرحه آن و در منافع

افیون قبل ذکر یافت **فصل در بیان ابدال افیون** بدانکه بدل آن بقول جمهور دو وزن
یا سه وزن آن بزرالبنج سفید است زیرا که بزرالبنج سیاه از سموم است و بعضی گفته اند بدل آن مثل
وزن آن تخم لفاح یا پوست بیخ آن یا عصارهٔ آن است و بعضی تودری سفید و گفته اند مثل آن و هم وزن
آن عصارهٔ لحیة التیس و در حبس الدم طباشیر و طین مختوم و کافور و کهربا و در کلام شیخ الرئیس آمده
که بدل آن سه مثل آن بزرالبنج و مثل آن تخم لفاح است و سنجری نیز چنین گفته و عصارهٔ لفاح را نیز و
سمرقندی بدل آنرا بیروح آورده **فصل در تعداد مرکبات افیون دار که از حکمای متقدم نام**
است و طریق ترکیب آن اتاناسیا کبری اتاناسیا صغری ارسطون کبیر ارسطون صغیر اسود سلیم
که مشهور به معجون ابوسلیم است اصفر سلیم افلونیا فارسی افلونیا رومی باد مهرج برشعثا بزرگ دارو
تریاق فاروق تریاق حمزه و حمرتا دوا الکبریت زمهران کبیر زمهران صغیر که راهران نیز نامند سنجرنیا
کبیر سنجرنیا صغیر شلیثا فیروزنوش فلقطارمان کبیر فلقطارمان صغیر سکبینج مثرودیطوس مخلص اکبر که سوطیر انیز نامند
معجون ابقراط معجون ابوجابر معجون ارسطو ماحس معجون اسود که معجون اعظم نیز نامند و صاحب کامل
الصناعة آنرا باسم کندری ذکر کرده معجون بولس معجون ربع معجون ضمیری معجون حیاتی
معجون قباد الملک معجون قیصر معجون کالنج معجون هرس اما طریق ترکیب آنها چنانست
که در تریاق فاروق ذکر یافت که ادویهٔ صحیحه جدیده تازه کرم نخورده فاسد و پوسیده نشده
تحصیل نمایند که در آنها غل و غش و تغییر و تبدیل نباشد و هر یک را جدا جدا بکوبند بهاون و دستور
بیزند و وزن نمایند و افیون و سایر صموغ را در آبی مناسب بخیسانند و اگر محتاج بصاف نمودن
باشد صاف نمایند و عسل و یا نبات را بقوام آورده در آن ریزند و با خفگیر رطوبت آن را
خشک نمایند که نسوزد و پس فرود آورده و پس از فاتر گردیدن حرارت آن سایر ادویه
را با آن بسرشند و در ظرف نقره ای یا چینی بدستور نگاه دارند و اگر افیون یا صموغ دیگر محتاج بریان
نمودن باشد بدستور مقرر بریان نمایند پس حل نموده داخل نمایند و اگر در کوفتن بعضی
ادویه را با هم بکوبند پس باید اجزائیکه در سخافت و کثافت و صلابت نزدیک بهم باشند
با هم بکوبند مانند گل سرخ و گاوزبان و سنبل و فرد و سورنجان و بوزیدان و مانند اینها با هم
و دارچینی و خولنجان و قرنفل با هم و همچنین این قاعده را مرعی دارند اما در صورت باید که قبل

از گویند هر یک از او ویرا جدا جدا وزن نمایند **فصل در بیان مرکباتی که اصل و عمود**
در آنها افیون است و از آن جمله اقسام اثاناسیا و ارسطون و اسود سلیم و
اصفر سلیم است اما معنی و نسخ اثاناسیا پس آنکه معنی آن منقذ یعنی نجات دهنده است چه
این معجون موجب رستگاری از جمیع اوجاع و قولنج های شدید بلکه رهاننده و خلاصی کننده است
از جمیع امراض چون افلونیای رومی طرسوسی که معروف است به برشعثا یعنی برء الساعة و بعضی
گفته که معنی آن دواء الذئب است جهت آنکه از اجزای آن کبد ذئب است لهذا مسمی به دواء الذئب
و کبد الذئب شده اثاناسیا الکبری المعمولة بکبد الذئب گویند مشهور آنست که از تراکیب جالینوس
است و بزعم قومی اقدم از جالینوس است و بهترین آن معتدل القوام است که رایحه شراب و انیسون باشد و عشر
کرده می شود به برشعثا یعنی به افلونیای رومی طرسوسی و شناخته می شود بالطعم و به رایحه شراب شیخ و اود
انطاکی گفته که این معجون گرم است در اول درجه دوم و خشک است در آخر درجه دوم یا در اول
سوم و صاحب میزان الطبایع گفته که این معجون سرد است در ربع درجه اولی و خشک در آخر درجه
دوم میفرماید که چون فقیر میزان این دوا را گرفت به دستور معروف میان اطبا که عسل را محسوب
نمیدارند معلوم شد که گرم است در دو ثلث درجه اولی و خشک است در آخر دوم و اگر
عسل نیز محسوب کرده گرم است در اواخر وسط درجه دوم و خشک است در اواخر دوم اما منافع و خواص این معجون
میباشد نافع از برای جمیع اوجاع چون معجون افلن معروف با فلونیای رومی مشهور به برشعثا خصوص از برای اوجاع
کبد و اوجاع معده و امعا خصوص قولنج و مغص و اوجاع طحال خصوص وجع شوکه و اوجاع
صدر و جنبین و کلیتین و مثانه و از برای ریاح معده و کلیتین و مثانه و عسر
البول و قی و اختلاف بلغمی و ضعف کبد و استسقا و ذو سنطاریا و از برای
صداع و ضیق سینه و نافع است در اواخر سل و از برای ربو و سرفه مزمن و از برای امراض مقعده
آشامیدن و طلا کردن آن و از برای بواسیر هرگاه چون مرهم بر آن نهند و از برای خدر
و بالخاصیت موجب استخلاص از جمیع سموم مشروبه است و باید استعمال
کرده شود از برای استسقا با آب مطبوخ کرفس و از برای سموم
مشروبه با شیر گاو و از برای قولنج با آب مطبوخ شبت و از برای عسر البول

با آب زنجبیل و شبت و بزعم بعضی باید که استعمال کرده شود این دوا از برای مرضی که نافع
است این دوا از برای آن مرض با آب کاسنی تازه یا با آب شبت و مانند اینها و شفائی
را زعم آن است که باید استعمال کرده شود با آب نعناع تر یعنی ترش و شیرین گمان این است
که این مخصوص بسموم حاره باشد جهت سموم مطلقا شیر گاو بهتر است و نیز باید که زعم فقیر
آن است که در هر مرض با شربت مناسب آن مرض و وقت و مزاج اصلی شخص و عادت و سن
باید بحسب رای طبیب داده شود و مقدار خوراک از این معجون تا ربع مثقال طبی است و بعضی گفته
اند تا نیم مثقال و بزعم بعضی یک درم است باید که استعمال کرده شود بعد از گذشتن شش ماه از ساختن
آن و چون چهار سال بر آن بگذرد ناقص می گردد فعل آن و در هفت سال فعلش باطل میگردد
صنعت آن به نسخه شیخ رئیس و رقاقون مرمکی زعفران افیون حب بلسان بزر البنج قسط
تلخ فودنج ما خشخاش سیاه سنبل الطیب اصول غافث یا عصاره آن کبد ذئب خشک کرده
شاخ بز راست بر اجزا متساوی کوفته آنچه کوفتنی باشد کوفته بیخته و آنچه که گداختنی است در شراب
حل کرده و شاخ بز را سوزانیده مجموع را با عسل سفید مصفی سه وزن مجموع ادویه
معجون سازند و در ظرف چینی نگاه دارند این معجون سوای عسل و شراب دوازده جزو است
صنعت این معجون به نسخه شیخ داود انطاکی در تذکره زعفران عاقرقرحا افیون سنبل الطیب
اصول غافث و عصاره آن کبد ذئب و شاخ راست بز که آن را سوخته باشند اجزا متساوی کوفته بیخته
بشراب انگوری یا مثلث بخیسانند پس با سه وزن ادویه عسل مصفی معجون سازند و در ظرف
چینی نگاه دارند اجزای این نسخه سوای عسل و شراب مثلث هشت جزو است و مزاجش در
حرارت اندکی از دو ثلث درجه اولی کمتر است یعنی قریب با وسط ثلث دوم درجه اولی و در یبوست
در یک درجه و نیم است نسخه ابن جزله در منهاج مساوی نسخه شیخ الرئیس است الا آنکه مرمکی مساوی
یک جزو داخل دارد و نسخه صاحب اختیارات بدیعی مساوی نسخه ابن جزله است الا آنکه
بجای شاخ بز شاخ راست گوسفند کوهی که آن شاخ را سوخته باشند داخل است اثاناسیا
صغری منافعش مساوی منافع اثاناسیا کبری است شیخ الرئیس گفته که این
اثاناسیا ابلغ است با مرهم حاره از کبری صنعت آن به نسخه شیخ الرئیس سنبله سائله افیون

زعفران قسط تلخ سنبل الطیب سلیخه از هر یک چهار درم غافت شش درم و در نسخهٔ دیگر عصارهٔ
غافت هشت درم است اصل السوس دوازده درم عسل بقدر کفاف بدستور معجون سازند
شربتی مقدار بندقی با آنچه موافق باشد از اشربه و در نسخهٔ دیگر دو دوا افزوده شده و آن مرمکی
و عود بلسان است از هر یک چهار درم و نسخهٔ اول سوای عسل هشت جزو است و نسخهٔ دوم ده جزو
و وزن ادویهٔ نسخهٔ اول چهل و چهار درم است و نسخهٔ دوم پنجاه و دو درم است صاحب میزان الطب
آورده که مزاج این معجون سرد است در وسط درجهٔ اولی و خشک است در آخر درجهٔ دوم میفرمایند
که صحیح آن است که حار است در وسط درجهٔ دوم و خشک است در آخر درجهٔ دوم **اثاناسیا صغیر**
به نسخهٔ شیخ داود انطاکی صنعت آن میعه سائله افیون زعفران سنبل الطیب اقرقرحا خشخاش سیاه
قسط تلخ عود بلسان از هر یک چهار درم غافت شش درم اصل السوس تراشیده دوازده درم
اجزا کوفته بیخته در شراب یا مثلث یکهفته خیسانیده با سه وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند
و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی بقدر بندقی و این نسخه سوای عسل و شراب یا مثلث ده جزو
است **اثاناسیا صغری** به نسخهٔ ابن جزله گفته که نافع است از برای کبد و اوجاع آن و معده
و قروح سینه و سعال و ریاح و سموم صنعت آن میعه سائله یا لبنه افیون زعفران قسط تلخ سنبل الطیب
مرمکی حماما سلیخه عیدان بابونه از هر یک یک جزو عصارهٔ غافت دو جزو اصل السوس تراشیده
سه جزو کوفته بیخته با سه وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند
شربتی بقدر بندقی **احمدی** افیونی افیون دار صنعت آن فلفل سیاه هفت مثقال
بزر البنج سفید سه مثقال دارچینی قرنفل زنجبیل دانهٔ هیل مصطکی ریوند چینی بوزیدان خصیة الثعلب
سورنجان مصری سازج عاقرقرحا گل ارمنی مقشور پوست هلیلهٔ کابلی طباشیر سفید از هر یک
یک مثقال و نیم اسطوخودوس ابریشم مقرض زعفران از هر یک دو مثقال عنبر اشهب یک مثقال و نیم
ورق طلا یکصد عدد ورق نقره یکصد و سی دانه ادویه را کوفته بیخته و در آخر بزر البنج را با تخم خشخاش
بکوبند آن قدر که بر روغن نشیند و ادویه بر روغن بادام چرب نموده زعفران و افیون را در گلاب
حل کرده با عسل سفید مصفی بقوام آورند و آن ادویه را با آن بسرشند و در ظرف چینی کرده در جو نگاه
دارند و بعد از چهل روز تا یک درم و دو درم بکار برند **و اما نسخ ارسطونات** ارسطون انزا

ارسطون نیز گویند لغت یونانی است و ترجمهٔ آن فاضل است و این معجون را بسبب فضیلت و منافع
باین اسم مسمی نموده اند شیخ داود گفته که معنی آن رب الطف است و نام نهاده شده
باین اسم بجهت لطافت قوت آن بعضی توهم کرده اند که تالیف ارسطون حکیم است
و لهذا باین اسم مسمی گردیده و بدانکه اصح آن است که ارسطون بر دو قسم است ارسطون
کبیر که جالینوس از برای جاریهٔ رئیس دبیر الملک از بلاد روم که شکایت کرد رئیس بجالینوس
که او را جاریهٔ محبوبه است و حادث شده او را وجعی در رحم که مانع است از مباشرت
پس جالینوس این معجون را برای او تالیف کرد و چون ظاهر گردید که جلیل القدر و سریع
الاثر و فاضل المنفعت است او را باین اسم مسمی گردانید و این معجون نافع است از برا
برودت رحم و وجع آن و اوجاع آلات بول و از برای درد شکم و قولنج و تحلیل ریاح
و از برای نقرس و اوجاع مفاصل حاره و عرق النسا در جوانان و از برای سل و
حمیات مختلطه و حمی ربع و حابس خون است از هر جا که آید و نافع است صداع و دوار بارد
را چون بیاشامند از آن یکدرم و از برای ضعف کبد و ابتدای استسقا و مقدار شربتی از آن
یکدرم است تا یک مثقال و قوتش تا چهار سال باقی میماند صنعت آن افیون زعفران
سلیخه ماهی فرفیون اقاقیا قسط تلخ مرمکی صافی سنبل الطیب صمغ عربی مغز حب الخروع تخم
خندقوقی تخم انجره تخم جرجیر مقل ازرق کندر دلو مقشر سماق منقی از حب کبریت زرد مسیت
سائله فلفل سفید از هر یک پنج درم عاقرقرحا تخم عرطنیثا گل سرخ خشک کرده تخم سداب تخم
کرفس تخم اترج نانخواه تخم طرخشقوق از هر یک چهار درم تخم بادروج یکدرم بیخ بنج
سفید دو درم و در نسخهٔ دیگر ده درم است حب قرطم مقشر زنجبیل از هر یک دو درم و در نسخهٔ دیگر
فلفل سیاه دو مثقال و چهار دانگ نیز داخل است اجزا را آنچه کوفتنی باشد نرم کوفته بیخته بعد از آن
وزن کرده و آنچه تر کردنی باشد بشراب ریحانی تر نمایند و اگر شراب ریحانی نباشد بشراب جمهوری
یا مثلث یا نبیذ عسل و زبیب خیسانیده حل نمایند و در عسل مصفی بقدر حاجت داخل کرده مقدار
یک اوقیه روغن بلسان نیز بر آن اضافه نموده در دیگ سنگی کرده بر آتش ملایم نهند و دو سه جوش
داده از آتش فرو گیرند و ادویه را بآن سرشته معجون سازند و در ظرف چینی یا زجاجی

یا الفرفی یا رصاصی نگاه دارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی کامل از آن یکدرم و بعضی گفته اند
تا یک مثقال طبی و این معجون هر چند کهنه تر شود می باشد انفع و تا ده سال قوتش می باشد قوی و بعد از ده سال
قوتش ضعیف میگردد و این معجون بنابر نسخه اصل سوای عسل و خمر ریحانی و روغن بلسان سی و
جزو است و وزن مجموع این سی و سه جزو بنابر نسخه که وزن بزر البنج دو درم است یکصد و چهل
چهار درم است و بنابر نسخه که وزن بزر البنج ده درم است وزن مجموع یکصد و پنجاه و دو درم است
و در نسخه دیگر وزن بزر البنج پنجدرم است و بنابر این نسخه وزن مجموع یکصد و چهل و هفت درم
می شود و این نسخه اصح است و بنابر نسخه که فلفل سیاه داخل است عدد ادویه سی و چهار میشود
و دو مثقال و چهار دانگ بر وزن اصل می افزاید و مزاجش گرم است در وسط درجه دوم
و خشک است در وسط درجه سوم و بعضی اطبا اجزای این دواء العسل نمی سرشتند بلکه گفته اند
که اجزا را بصمغ محلول بشراب ریحانی و روغن بلسان باید سرشت و اقراص ساخت و گفته اند
که قوت این اقراص تا سه سال باقی میماند ارسطون صغیر بنابر قول حنین و شیخ الرئیس
نافع است از برای جمیع امراضی که نافع است از برای آنها ارسطون کبیر و ظاهر این است که
این نیز از تراکیب جالینوس باشد صنعت آن به نسخه شیخ رئیس افیون یک اوقیه
و چهار درم اقاقیه فلفل از هر یک اوقیه عاقرقرحا فرفیون زعفران از هر یک سه
درم حماما پنجدرم سلیخه سیاه چهار درم کبریت زرد سنبل الطیب از هر یک اوقیه
ادویه کوفته بیخته بعسل مصفی بقدر حاجت سرشته معجون سازند ارسطون
صغیر به نسخه معصومی گفته که در نفع مساوی است با ارسطون کبیر صنعت آن افیون مصری
یکدرم اقاقیا فلفل از هر یک چهار درم عاقرقرحا زعفران از هر یک سه درم سنبل الطیب دو
درم و در بعضی نسخها کبریت زرد نیز یکدرم آمده اجزا کوفته بیخته با سه چندان عسل سفید مصفی بسرشند
شربتی یک مثقال اسود سلیم معمول و اصل در این دوا تیرافیون است که تقویت کرده شده باد و یه مخدره دیگر
اصلاح کرده شده بمصلحات هر یک و داخل کرده شده در آن ادویه واقعی و ادویه دافع سودا و بلغم و ادویه
تریاقیه و نامیده شده این مرکب باین اسم بجهت آنکه منسوب است بسلیم بن داود وکیل محمد بن
ابی بکر خلیفه که جامع این دوا است و چون در این دوا قطران داخل است و رنگ این دوا

سیاه گرداینده آنرا اسود سلیم گویند و این دوا نافع است از برای جمیع اوجاع و امراض
بارده و امراض سوداویه و بلغمیه و از برای فالج و صرع و لقوه و مره سودا و بجهت سموم و گزیدن
جانوران سمی صنعت آن نسخه نسخ اریس تخم اسپند یکصد و بیست درم جاوشیر سفنا دو درم
شونیز فنابری از هر یک شصت درم وج ترکی بسفایج اشق زراوند طویل خردل سفید مقل
ازرق زراوند مدحرج خربق سیاه جند بید ستر پوست بیخ کلسنی بیخ حنظل کبریت زرد تخم جرجیر
فنجنکشت سداب کوهی از هر یک چهل درم افیون بزر البنج سقیفف اصل شنا برگ کبر بیخ لفاح یا شبد
اصل بیخ که شوکران باشد فلفل سفید فرفیون کندش نمک هندی سرخ نمک نفطی سیاه
عاقرقرحا مرمکی صافی صبر سقوطری لبان شیطرج هندی از هر یک بیست درم مصطکی رومی
سنبل الطیب زرنباد درونج عقربی از هر یک شش درم زعفران سه درم ادویه خشک را کوفته بیخته
وزن کرده و صمغ را در قطران شامی بقدر کفایت خیسانیده پس در هاون بدسته بمالند تا نرم
شود و اندک اندک قطران بران چکانند تا نیکو سرشته شود و در ظرف چینی پاکیزه کرده پس ادویه
خشک را تمام دران داخل کرده بسرشند سرشتنی شدید و نیز اندک قطران بران بچکانند و چون
نیکو سرشته شد در سبوچه اخضر پاکیزه یا چینی کرده در خاکستر دفن کنند بعد از آنکه سعی در محکم بستن
سر آن سبوچه نموده باشند پس بعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی از آن از برای اقویا سه
مثقال و از برای اواسط دو مثقال و از برای ضعفا یک مثقال و از برای رضیع مثل فلفلی و گفته
شده که شربتی این معجون از برای صاحب لقوه یکدرم است حبیش تفلیسی گفته شربتی ازین
دوا یکدرم است تا دو درم بقدر قوت بیماری و بیمار و قوت این دوا تا چهار سال باقی می ماند
و این دوا حار و یابس است صاحب میزان الطبایع آورده که گرم است در یکدرجه و سه ربع درجه
و خشک است در دو درجه و ربع درجه اصفر سلیم منسوب است بسلیم وکیل عبدالله بن ابی بکر که او جامع
این دوا است و بسبب زردی رنگ آن بجهت وقوع زعفران دران آن را اصفر سلیم نامیده اند
نافع است از برای جمیع اوجاع خصوص اوجاع رحم و از برای مره سوداویه ریاح و خفقان
و صرع و اوجاع صبیان طبری در کناش خود گفته از معاجینی که اختیار کرده ایم با که امر کنیم
بادمان آن در صرع حادث بمشارکت معده اصفر سلیم است صنعت آن فلفل سفید زنجبیل

سنبل هندی قسط تلخ از هر یک شش درم افیون فرفیون خربق سفید سنبل قرنفل زعفران مصطکی عاقرقرحا از هر یک پنجدرم فاشرا فاشرستین سعد کوفی زرنباد درونج عقربی زراوند طویل از هر یک دو درم روغن بلسان یا ربالکافور از هر یک چهار درم ادویه خشک را کوفته بیخته صموغ را بشراب ریحانی خیسانیده حل کرده مجموع را با عسل سفید مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر سرشته معجون سازند شربتی از برای هر کس بحسب قوت و مزاج او و صاحب میزان الطبایع گفته که این دوا گرم است در یکدرجه و سه ربع درجه و خشک است در دو درجه و نیم و نیز از جمله مرکباتی که اصل و عمود در انها افیون است افلونیا است بدانکه افلونیا لغت رومی است و آن را فلونیا بغیر همزه نیز گویند و آن عمده و اصل ادویه مرکبه ایست که اصل و عمود در انها افیون است و اصل افلونیا دو قسم است رومیه و فارسیه و اصل و مقدم ازین هر دو افلونیا رومیه است که منسوب است بافلین حکیم رومی طرسوسی و او را افلن بغیر یا نیز گویند و اصل نسخه افلونیا رومیه بزعم شیخ ابوعلی بن سینا رح که در قانون ذکر نموده معجونی است که بالفعل معروف است به برشعثا و بعد از نسخ افلونیای رومیه و فارسیه و افلونیاهای تصرف متاخرین نسخه شیخ را در رسم برشعثا ذکر می کنیم افلونیای رومیه بنسخه شیخ داود انطاکی و ابن جزله و سید اسمعیل و صاحب اختیارات بدیعی و اکثر اطبا صنعت آن زعفران پنجدرم فلفل سفید بزرالبنج سفید از هر یک بیست درم افیون ده درم عاقرقرحا سنبل الطیب چهار درم تخم کرفس نبطی سه درم سنبل الطیب دو درم ساذج هندی سلیخه عاقرقرحا حب بلسان فرفیون از هر یک یکدرم کوفته بیخته بروغن بلسان چرب نموده با سه وزن ادویه عسل سفید مصفی خوشبو معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی مقدار نخودی با آب مطبوخ کرفس نبطی و جعده بنوشند و قوت این دوا تا سه سال باقی است و در نسخه ابن جزله بجای فلفل سفید فلفل سیاه است و بعض اطبا درین افلونیا بجای تخم کرفس نبطی جعده داخل نموده و دیگری بجای کرفس نبطی دوقو داخل نموده و اجزای این دوا سوای روغن بلسان و عسل دوازده جزو است و وزن اجزا سوای روغن بلسان و عسل هفتاد و یکدرم است و مزاج این معجون سرد است در سه ربع درجه اولی و خشک است در آخر درجه سوم و در نسخه مظفرالدین شفائی دارفلفل بیست درم داخل است و اما منافع این افلونیا مسکن اکثر دردها و نافع است از برای قولنج و عسر البول

وسنگ گرده ومثانه وا وجاع طحال وکبد وپهلوها وسرفه واسهال وتشنج وقاطع نزف الدم ونافع
ست از برای صداع مرکب از خون خلطی بارد چون بلغم وسودا هرگاه خورده شود بعد از فصد و
تنقیه آن خلطی که سبب صداع شده وشربتی مقدار نخود ست باآب طبیخ کرفس نبطی وجعده ومغز
بقل وبعضی گفته اند که این دوا را بعد از سه ماه استعمال توان نمود وسید اسمعیل گفته که این
افلونیا دوای مبارک ست نزلات را بازدارد وهمه بیماری ها ودردها را ساکن کرداند خاصه درد
قولنج واز برای نزف حیض وسیف‌ره امفید ست صاحب اختیارات بدیعی گفته که از جمله خواص
این دوا آنکه مسکن درد دندان ست شرباوگذاشتن بران وسرفه وخناق را زائل کند وبعضی گفته
اند که منافع این دوا زیاده از حد وحصرست واز انجمله نفع ست از برای خفقان وسرفه کهنه وسیلان
فرزن رحم واختلاف مره صفرا وسودا ونافع از برای تشنج حادث از شدت وجاع وآلام شامیدن
آن وشربتی ازین دوا مقدار یک نخود ست از برای قولنج ودرد گرده باآب کرفس سید اسمعیل در
ذخیره گفته که شربتی ازین معجون از نیم مثقال تا یک مثقال ست بجهت قولنج درآب طبیخ شبت
واز جهت درد جگر با طبیخ جعده وبجهت درد معده با طبیخ بادیان وبجهت بازداشتن خون با طبیخ
سماق وسید مظفرالدین شفائی گفته که شربتی ازین معجون از یکدانگ ست تا نیم مثقال وبجهت
درد معده در طبیخ انیسون واز برای رد طحال با سکنجبین واز برای قولنج در طبیخ شبت واز جهت
درد گرده ومثانه در طبیخ رازیانه واز جهت حبس خون در طبیخ سماق افلونیای رومیه نسخه
حکیم سید محمد مؤمن در تحفة المؤمنین گفته که منافع این افلونیا مثل منافع افلونیای فارسیه ست
لیکن انفع ست در قولنج وحبس بول وسنگ گرده ومثانه وضیق النفس وتشنج وسل وخوانیق
ونزلات وفساد دهان ودندان واسهال وضعف جگر واین احر وایبس ست وهر دو مفسد ذهن
اند مگر آنکه اکثار رد در طعم جاوه وسمه نماید صنعت آن فلفل ابیض بزرالبنج سفید از هر یک بیست و
پنج درم افیون خالص طین مختوم قوه الصبغ تخم کرفس ایهل سارون تانخواه رازیانه سنبل الطیب
قسط تلخ سعد بادام تلخ از هر یک یا نزده درم سلیخه یک درم ساذج هندی یک درم روغن بلسان
پنج درم مغز تخم خربزه پنج درم اشق صمغ درم اشق را الشراب حیضا شده حل کرده با عسل بقوام
آورده ودوا بران بپاشند ودر نسخه دیگر زعفران پنج درم مرمکی عاقرقرحا فربیون از هر یک

دو درم زرنباد و درونج عقربی مروارید ناسفته جسک مربی از هریک نیم درم کافور قیصوری یکدانگ
و نیم داخل است و در نسخه دیگر بجای جسک مربی مشک ترکی است و در نسخه دیگر جند بیدستر کهربا
مرجان قرمزی ابریشم مقرض از هریک یکدرم نیز داخل است افلونیای رومی طرسوسی بنسخه
دیگر صنعت آن فلفل سفید بزر البنج سفید از هریک ده مثقال افیون کافوری خالص زعفران
از هریک پنج مثقال فرفیون مغز کردکان از هریک دو مثقال سنبل الطیب انیسون رازیانه از
هریک یک مثقال عاقرقرحا سورنجان زنجبیل از هریک نیم مثقال کندر مقشر چهار مثقال و نیم عنبر اشهب
نیم دانگ مشک تبتی یکدانگ و رق طلا و رق نقره از هریک یکدانگ و نیم گلاب بقدر حاجت
عسل مصفی سه وزن مجموع بدستور مقرر معجون سازند افلونیای رومیه بنسخه دیگر صنعت
آن زعفران مایه شتر اعرابی دارچینی خصیة الثعلب مصری جدوار خطائی عود قماری نخاجوزبوا
مغز چلغوزه ساذج هندی از هریک پنج مثقال فلفل سفید بزر البنج از هریک بیست مثقال افیون پانزده
مثقال فطراسالیون سنبل الطیب از هریک چهار مثقال تخم کرفس کل اغستا از هریک سه
مثقال سلیخه عاقرقرحا فرفیون از هریک یک مثقال عنبر اشهب یاقوت رمانی مروارید ناسفته
کهربا از هریک دو مثقال کوفته بیخته بروغن بلسان چرب نموده با سه وزن ادویه عسل مصفی معجون
سازند شربتی از یک قیراط تا یکدانگ افلونیای رومیه بنسخه حکیم لطف الله خان آن
مرحوم صنعت آن فلفل سفید بزر البنج سفید هریک چهل مثقال افیون کافوری بیست مثقال
زعفران ده مثقال فطراسالیون سنبل الطیب از هریک هشت مثقال تخم کرفس شش مثقال
ساذج هندی عاقرقرحا سلیخه فرفیون حب بلسان از هریک دو مثقال ادویه را کوفته بروغن
بادام شیرین چرب نموده بعسل سه وزن مجموع ادویه بدستور مقرر سرشته معجون سازند شربتی
از یک نخود تا یکدانگ افلونیا و دیگر که بعضی اطبا آن را باسم افلونیای رومیه ذکر کرده
و نوشته اند که بزعم احقر از ترکیبات اخرین است صنعت آن فلفل سفید بزر البنج سفید از
هریک ده مثقال افیون کافوری زعفران از هریک پنج مثقال فرفیون مغز کردکان از هریک
دو مثقال سنبل الطیب انیسون رازیانه از هریک یک مثقال عاقرقرحا سورنجان زنجبیل
از هریک نیم مثقال کندر مقشر چهار مثقال و نیم عنبر اشهب نیم دانگ مشک ترکی یکدانگ و رق

طلا و ورق نقره از هریک یکدانگ و نیم الکل البقیه رحاجت عسل سفید مصفی سه وزن ادویه بدستور
معجون سازند افلونیا دیگر که بعضی اطبا این را نیز باسم افلونیای رومیه ذکر کرده و نیز
نوشته اند که بزعم مولف نیز از تالیف متاخرین است صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید
از هریک بیست مثقال افیون پانزده مثقال زعفران مایه شتر اعرابی دارچینی خصیة الثعلب
مصری جدار خطائی عود قماری تخم جزر لو امغز حلغوزه ساذج هندی از هریک پنج مثقال فطراسالیون سنبل الطیب
از هریک چهار مثقال تخم کرفس کل وانجستا از هریک سه مثقال سلیخه عاقرقرحا فرفیون از هریک یک مثقال عنبر اشهب
یاقوت رمانی مروارید ناسفته کهربای شمعی از هریک دو مثقال اجزا را آنچه صلایه کردنی است از جواهر صلایه نمایند و عنبر را
در روغن بلسان گداخته ادویه را کوفته بیخته بآن روغن بلسان چرب نمایند و باسه وزن ادویه
عسل سفید مصفی خوشبو بقوام آورده معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی
از یک قیراط تا یکدانگ افلونیا دیگر که قریب بافلونیای رومیه است در اجزا و نفع صنعت
آن فلفل سفید بزرالبنج سفید افیون عاقرقرحا سنبل الطیب از هریک یک مثقال زعفران
دو مثقال کوبیده بیخته با سه وزن ادویه عسل مصفی معجون سازند افلونیای فارسیه
شیخ داود انطاکی در جزو ثانی تذکره در حرف همزه این دوا را ذکر کرده و گفته که این افلونیا
اشهر از رومیه است و مرکب آن یکی از نجاشعه است می فرمایند شاید در زمان او این افلونیا
اشهر بوده ولیکن درین زمان افلونیای رومیه اشهر است و صحیح آن است که این ترکیب اقدم از
نجاشعه است صنعت آن بنسخه شیخ الرئیس که در قانون ذکر کرده فلفل سفید بزرالبنج سفید
از هریک بیست درم افیون طین مختوم از هریک ده درم زعفران پنج درم فرفیون مرکی
صافی عاقرقرحا سنبل الطیب از هریک دو درم جندبیدستر یکدرم زرنباد درونج عقربی
مروارید ناسفته مشک خالص از هریک نیم درم کافور قیصوری یکدانگ و نیم عسل سفید مصفی بقدر کفایت
بدستور معجون سازند و در نسخه اصل مرکی داخل نیست شربتی یکدرم با آنچه موافق باشد از اشربه
و باید که استعمال کرده شود این دوا بعد از گذشتن شش ماه از ساختن آن و این نسخه سوای عسل
چهارده جزو است و وزن اجزا هفتاد و چهار درم و یکدانگ و نیم است و [illegible] داست
و در نیم درجه خشک است تا درجه دوم و نیم و در نسخه دیگر درین افلونیا مشک داخل نیست

وگفته که مقدار شربتش از نیم دانگ تا نیم مثقال است ما سنافع وخواص آن نافع است از
برای نزف طمث وبواسیر واطلاق طبیعت واسهال خون واز برای زنان آبستن که حیض
نه بینند واز برای ریاح عارضه در رحم وحافظ جنین است ومحکم میکرداند فم رحم را سدید مظفر الدین شفائی
گفته که این اقلونیا نافع است از برای استرخاء در هر عضو که باشد ونزف الدم از جمیع اعضا باز
دارد ورحم را قوت دهد ونافع است برای خفقان وحافظ را قوت دهد **اقلونیای فارسیه** نسخه
شیخ داؤد انطاکی گفته که این معجون بسیار نیکو وکثیر النفع است خصوص در حبس خون وتقویت اعضا
وحفظ جنین واذهاب صداع وسعال وضعف معده وتهییج باه وقوت این معجون تا چهار سال
باقی می ماند وجائز نیست استعمال آن بیش از شش ماه وجائز نیست که خورده شود ازین معجون
زیاده بر یکدرم صنعت آن فلفل سفید بزر البنج سفید از هر یک بیست درم ودر نسخه دیگر بیست و
پنجدرم است افیون گل مختوم تخم کرفس جوز ابهل اسارون نانخواه قسط تلخ رازیانه سنبل الطیب
مغز بادام تلخ از هر یک ده درم ودر نسخه دیگر از هر یک پانزده درم است مغز تخم خربزه پنجدرم
اشق سه درم اشق را در شراب ریحانی خیسانیده حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته بیخته
همه اجدا اجدا وزن کرده با عسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند وگفته که گاهی زیاده
کرده می شود بر اجزای مزبوره زعفران پنجدرم مرمکی صافی عاقرقرحا فرفیون جندبیدستر
مرجان سرخ کهربای شمعی از هر یک یکدرم **اقلونیای فارسیه** بنسخه دیگر که قریب است
در اختلاط بنسخه شیخ داؤد انطاکی صنعت آن فلفل سفید بزر البنج سفید از هر یک بیست وپنجدرم
افیون طین مختوم فوة الصبغ تخم کرفس جوز ابهل اسارون نانخواه رازیانه سنبل الطیب قسط تلخ
مغز بادام تلخ از هر یک پانزده درم مغز تخم خربزه پنجدرم زعفران پنجدرم اشق سه درم
مرمکی صافی عاقرقرحا فرفیون از هر یک دو درم جندبیدستر مرجان قرمزی کهربای شمعی ابریشم
مقرض از هر یک یکدرم زرنباد درونج عقربی مروارید ناسفته مشک تبتی خالص از هر یک
نیمدرم کافور قیصوری یکدانک ونیم اشق ومرمکی را در شراب انگوری ریحانی خیسانیده
حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته مجموع را بالعسل مصفی سه وزن ادویه بسرشته معجون ساخته
ودر ظرف چینی کرده بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی یک درم **اقلونیای فارسیه**

از ابن ماسویه منقول از قرابادین افندی صالح چلپی طبیب براهیم سلطان قیصر روم حابس
اسهال و خون بواسیر و حیض است و قدر شربتش یکدرم صنعت آن فلفل سفید بزر البنج سفید
از هریک بیست درم افیون گل مختوم گل ارمنی مغسول شادنج عدسی مغسول زعفران از
هریک پنجدرم جندبیدستر افربیون عاقرقرحا سنبل الطیب مروارید ناسفته کهربای شمعی زرنباد
درونج عقربی راماک از هریک یکدرم کافور قیصوری ثلث درمی با عسل سفید مصفی بدستور مقرر
معجون سازند افلونیای فارسیه بنسخهٔ محمود بن الیاس شیرازی قریب است به نسخهٔ
شیخ الرئیس صنعت آن فلفل سفید بزر البنج سفید از هریک بیست درم جندبیدستر زرنباد درونج
عقربی از هریک یکدرم مروارید ناسفته مشک تبتی از هریک نیم مثقال و در نسخهٔ دیگر از هریک
مثقال است افیون ده درم زعفران پنجدرم مصطکی صافی سنبل الطیب عاقرقرحا فرفیون از هر
یک دو درم کافور قیصوری یکدانگ و نیم کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند
شربتی یکدرم بعد از شش ماه استعمال نمایند افلونیای فارسیه بنسخهٔ یوسف بغدادی
صاحب مالا یسع الطبیب له گفته که این مرکب نافع است از برای قولنج و نزف الدم زنان
و ریاح رحم و نافع است از برای زنانیکه جنین ایشان ساقط میگردد و محکم میگرداند فم رحم
را و تقویت آن می کند و صالح است از برای امتلاء فم و صالح است از برای بدن و بدن است
از برای دماغ و ذهن صنعت آن فلفل سفید بزر البنج سفید از هریک بیست درم افیون ده درم
و بعضی بر اجزای مزبوره طین مختوم زعفران از هریک پنجدرم افزوده اند اجزا کوفته بیخته
با سه وزن ادویه بعسل مصفی معجون سازند افلونیای دیگر از اختراع اطبای متاخرین
در افعال مثل افلونیای فارسیه است و در تقویت باه اقوی از آن است صنعت آن فلفل
سیاه افیون از هریک بیست درم بزر البنج سفید مصطکی زعفران تخم کرفس خصیة الثعلب مصری
از هریک پنجدرم عاقرقرحا فربیون از هریک یکدرم سنبل الطیب حب بلسان زرنباد بسباسه
ریوند چینی دارچینی عود قماری ساذج هندی اشنه از هریک دو درم مشک خالص نیمدرم
ورق نقره نیمدرم ورق طلا یکدانگ اجزا کوفته بیخته بروغن بلسان چرب نموده با سه وزن
ادویه عسل مصفی معجون سازند شربتی از یک نخود تا یکدانگ افلونیای دیگر از متقدمین

و معلوم نیست که از اقتراح کدام طبیب است لیکن نسخه بسیار خوبی است جامع جمیع فواید افلونیای رومیه و فارسیه است صنعت آن فلفل سفید بزر البنج سفید از هر یک بیست درم افیون زعفران از هر یک ده درم تخم کرفس مصطکی رومی از هر یک پنج درم زرنباد عود هندی صندل دارچینی قرنفل انجره سادج هندی سنبل الطیب دار خطائی حب بلسان از هر یک دو درم عاقرقرحا فربیون از هر یک یک درم کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند افلونیای محمودی تالیف حکیم عماد الدین محمود شیرازی منقول از خط معزی الیه قریب است در منافع بافلونیای فارسیه صنعت آن فلفل سفید بیست مثقال بزر البنج سفید ده مثقال افیون پانزده مثقال زعفران پنج مثقال دانه هیل سنبل الطیب قرنفل مصطکی رومی ریوند چینی بسباسه اسارون شامی افتیمون اقریطی دارچینی زنجبیل از هر یک دو مثقال گل سرخ منقی از اقماع کشنیز خشک مقشر تخم کرفس از هر یک شش مثقال کوفته بیخته بروغن بادام شیرین ده مثقال چرب نموده با عسل مصفی معجون سازند و در نسخه منقول از خط میرزا معز الدین برادر حکیم احمد وزن روغن بادام شیرین پانزده مثقال و وزن عسل سه وزن مجموع ادویه است افلونیای دیگر منقول از خط معزی الیه قلمی فرموده که در جمیع افعال خصوص در امراض باه بی نظیر است صنعت آن فلفل سفید دار فلفل مصطکی رومی قرنفل از هر یک پنج مثقال دارچینی عود قماری قرفة الطیب قاقله صغار زرآوند مدحرج سنبل الطیب درونج عقربی جوز بوا بسباسه بوزیدان پوست بیرون پسته پوست زرد اترج ورق گل سرخ تخم فرنجمشک کبابه چینی سلیخه سیاه سعد کوفی سادج هندی عاقرقرحا صندل سفید مغز حب الزلم مروارید ناسفته بسد کهربا مشک تبتی خالص عنبر اشهب ابریشم مقرض از هر یک دو مثقال زعفران ده مثقال افیون پنجاه مثقال زنجبیل چهار مثقال آمله منقی فرفیون ورق نقره خصیة الثعلب مصری از هر یک یک مثقال ورق طلا بیست عدد جندبیدستر سه مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر ترکیب نمایند و به قوانین اطبای یونان این ترکیب مشوش است زیرا که ایشان جمع میان ادویه قلبیه سوای زعفران و افیون را جائز نمیدارند افلونیای دیگر منقول از حکیم عماد الدین محمود صنعت

آن سورنجان ہفت مثقال بوزیدان خصیۃ الثعلب مصری مروارید ناسفتہ از ہریک پنج مثقال
غاریقون بہمن سفید بکدرم شقاقل مصری تخم کرفس عاقرقرحا سنبل رومی ریوند چینی جوز بوا جند بیدستر
از ہریک دو مثقال بہمن سرخ بہمن سفید خولنجان زنجبیل قرنفل طباشیر سفید گل گاوزبان تخم بالنگو
صندل سفید ترید سفید مجوف مدبر بسباسہ از ہریک چہار مثقال فلفل سیاہ دار فلفل مصطکی رومی و
سعد کوفی درونج عقربی بادرنجبویہ سنبل الطیب بادیہ شترا عرابی گل سرخ لسان العصافیر بنفشہ سلیخہ
عود الصلیب تودری زرد تودری کلکلون قاقلہ صغار ورق نقرہ از ہریک سہ مثقال زعفران پانزدہ
مثقال بزر البنج سفید بیست مثقال عنبر اشہب مشک تبتی از ہریک یک مثقال ابریشم مقرض ہفت
مثقال افیون کازرونی یک وقیہ تبریزی عسل مصفی سہ وزن مجموع ادویہ بدستور مقرر معجون سازند
و تشویش این نسخہ زیادہ از نسخہ سابق است چہ نزد اطبای یونان جمع میان ادویہ قلبیہ و افیون
جائز نیست چنانچہ گذشت و جمع میان ادویہ قلبیہ و مسہلات را نیز جائز نداشتہ اند و درین نسخہ
ہر دو شدہ **افلونیای محمودی** تالیف حکیم عماد الدین محمود شیرازی صنعت آن یاقوت رمانی
مرجان قرمزی لسد محرق جدوار خطائی عنبر اشہب ورق نقرہ عود ہندی قاقلہ صغار دار چینی
قرنفل زنجبیل وج ترکی درونج عقربی سارون سنبل الطیب تخم کرفس سافج ہندی از ہریک
دو مثقال مروارید ناسفتہ کہربا بہمن سفید بہمن سرخ زرنباد از ہریک سہ مثقال لعل بدخشی ورق طلا
مشک خطائی از ہریک یک مثقال خصیۃ الثعلب مصری پنج مثقال مصطکی رومی زعفران از ہریک
پانزدہ مثقال فلفل سیاہ بزر البنج سفید از ہریک بیست مثقال فیون سی مثقال عسل مصفی سہ
وزن ادویہ بدستور معجون سازند **افلونیای دیگر** از حکیم عماد الدین محمود حسینی شیرازی صنعت
آن فلفل سیاہ بزر البنج سفید از ہریک بیست مثقال زعفران مصطکی اسطوخودوس ابریشم مقرض
مغز تخم خیارین مغز تخم خربزہ از ہریک پنج مثقال مروارید ناسفتہ لسد محرق کہربا یشب شبریاقوت
رمانی جدوار خطائی مجرب ورق طلا لعل بدخشی قرنفل دانہ ہیل زنجبیل دارچینی دارفلفل سارون
شامی زرنباد بادرنجبویہ خولنجان عود بلسان حب بلسان پوست بیرون پستہ بوزیدان اشنہ
از ہریک دو مثقال مشک تبتی خالص فرفیون عاقرقرحا از ہریک یک مثقال ورق نقرہ عود ہندی
سعد کوفی سافج ہندی سنبل الطیب بادیہ شترا عرابی درونج عقربی جوز بوا بسباسہ تخم بادرنجبویہ

عنبر اشهب صندل سفید گل گاؤزبان گل سرخ تخم کرفس نانخواه پوست زرد اترج خصیة الثعلب مصری
بهمن سفید تودری گلگون تودری زرد از هریک مثقال شقاقل مصری زرنباد لسان العصافیر
از هریک چهار مثقال مغز نارجیل مقشر مغز چلغوزه مغز کردگان مقشر از هریک ده مثقال افیون سه
مثقال عسل سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند افلونیای محمودی که معمول و مستعمل
سلسله حکیم محمد باقر ولد ارشد حکیم عماد الدین محمود است صنعت آن فلفل سفید افیون از هریک
بیست مثقال دانه هیل دارچینی سنبل الطیب ریوند چینی افتیمون اقریطی لسان مصطکی رومی اسارون
زنجبیل از هریک دو مثقال زعفران تخم کرفس ورق گل سرخ از هریک شش مثقال عنبر اشهب
یک مثقال ورق طلا بیست عدد ورق نقره پنجاه عدد مشک تبتی یک مثقال عسل مصفی
وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند افلونیا تالیف حکیم عماد الدین محمود حسینی شیرازی منقول
از بیاض مجربات حکیم محمد باقر مشهور بمیرزا بزرگ بخط معزی الیه صنعت آن ورق طلا محلول مشک
تبتی خالص از هریک یک مثقال ورق نقره لعل بدخشی یاقوت رمانی مروارید ناسفته مرجان
قرمزی زمرد کهنه کهربای شمعی عقیق یمانی لسد محرق مغسول جدوار خطائی مجرب عنبر اشهب
عود قماری خام زرنباد درونج عقربی سنبل الطیب فوج هندی قرنفل دانه هیل بوا اسارون
شامی زنجبیل تخم کرفس دارچینی صندل سفید از هریک دو درم خصیة الثعلب مصری پنج درم
زعفران پانزده درم فلفل سفید بزر البنج سفید از هریک بیست مثقال افیون چهل مثقال عسل
صافی سه وزن تمام ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی تا یکدانگ افلونیای محمودی
بنسخه دیگر صنعت آن فلفل قرنفل زنجبیل لسان مصطکی گل سرخ دارچینی سنبل الطیب اسارون
ریوند چینی افتیمون از هریک دو مثقال افیون گاؤزبان شش مثقال زعفران پنج مثقال روغن
بنفشه و بادام ده مثقال عسل مصفی سه وزن مجموع ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی تا یکدانگ
افلونیا تالیف حکیم محمد باقر معروف بمیرزا بزرگ ولد ارشد حکیم عماد الدین محمود شیرازی منقول
از بیاض مجربات بخط معزی الیه غفر الله له صنعت آن جدوار خطائی عود هندی از هریک
دو مثقال صندل سفید ورق گل سرخ منزوع الاقماع دانه هیل سنبل الطیب قرنفل دارچینی فلفل
سفید جوزبوا لسان مصطکی رومی درونج عقربی خولنجان زرنب سعد کوفی لسد محرق مغسول

مروارید ناسفته ورق گل سرخ مرجان قرنفل یشب عنبر کهربا ورق نقره ورق طلا از هر یک ده
مثقال زرنباد زعفران از هر یک پنج مثقال اسطوخودوس سی مثقال ابریشم مقرض ده مثقال
یاقوت رمانی مشک تبتی از هر یک یک مثقال افیون بزرالبنج سفید از هر یک بیست مثقال عسل
سفید خوشبوی مصفی نبات سفید بالمناصفه سه وزن ادویه معجون سازند **افلونیا** خاصه تالیف
حکیم عماد الدین محمود شیرازی معروف بفلونیا محمود که منقول از خط حکیم سلیمان موسوی شیرازی نافع
از برای ضعف باه و در تقویت باه بی نظیر است و نافع است از برای ضعف قلب و خفقان
و نشاط تمام آورد و فواید بسیاری از برای این فلونیا نقل کرده و با مختصر نمودیم و در آخر گفته
که این افلونیا جمیع امراض را نافع است صنعت آن یاقوت رمانی مروارید ناسفته کهربای شمعی
فادزهر حیوانی جدوار خطائی مجرب مومیائی معدنی دارابجردی از هر یک دو درم درونج عقربی
شقاقل مصری صندل سفید از هر یک چهار درم زرنباد طباشیر سفید دارفلفل آمله منقی غنچه گل
سرخ پوست بیرون پسته تر راوند مدحرج حب الغار حب الزلم حبة السودا عود هندی انیسون نانخواه
رازیانه قاقله صغار قاقله کبار قرفة الطیب فطراسالیون مصطکی صافی جندبیدستر سعد کوفی عاقرقرحا
اسارون بادیه شتر اعرابی قسط شیرین سادج هندی سنبل الطیب از هر یک پنج درم خشخاش سفید
مصطکی رومی جوزبوا خصیة الثعلب مصری لب باسبه باغی ریوند چینی مغز چلغوزه مغز نارجیل مقشر
مغز بادام شیرین مقشر بزرالبنج سفید از هر یک ده درم فلفل سیاه بیست درم زنجبیل سفید هفت
درم پوست هلیله بهمن سرخ بهمن سفید ابریشم مقرض تخم پیاز پوست زرد اترج تخم کندنا حب
بلسان عود بلسان جنطیانا رومی ماهی رو بیان از هر یک سه درم عنبر اشهب دو درم
مشک تبتی یکدرم کندر دو درم زعفران سی درم مغز تخم خربزه سه درم ورق طلا یکدرم
ورق نقره دو درم افیون کازرونی پنجاه درم نبات سفید یکصد درم عسل مصفی سه وزن
مجموع ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی از یک نخود تا یکدانگ و گاه باشد که شخصی معتاد
بافیون باشد که تا یکدرم توان داد **افلونیا** خاصه تالیف حکیم محمد باقر ولد حکیم عماد الدین محمود
شیرازی که بجمیع امزجه موافق است صنعت آن بزرالبنج سفید فلفل زعفران مصطکی از هر یک
بیست مثقال جدوار خطائی مجرب عنبر اشهب مشک تبتی یشب کافوری مروارید ناسفته

ورق طلا یاقوت رمانی لسبد لعل بدخشی عاقرقرحا فرفیون تخم بادرنجبویہ پوست زرد اترج
بوزیدان بہمن سفید دوقو بادرنجبویہ کندر زرنباد ترکی پوست بیرون پستہ از ہریک دو
مثقال کہربا ورق نقرہ زرنباد درونج عقربی ب باسہ از ہریک چہار مثقال عود قماری
ساذج ہندی اسطوخودوس قرنفل زنجبیل اسارون دارچینی اشنہ حب بلسان عود
بلسان خولنجان سعد کوفی زرنب قسط بحری جوز بوا لسان العصافیر خصیۃ الثعلب بوزیدان چینی
دارفلفل سلیخہ سیاہ حماما فطراسالیون مرمکی میعہ سایلہ غاریقون ہش سفید از ہریک سہ
مثقال ابریشم مقرض صندل سفید سنبل الطیب تخم کرفس گل سرخ خشخاش سفید مغز چلغوزہ
مغز نارجیل مقشر مغز تخم خیار مغز تخم خربزہ از ہریک دہ مثقال افیون یکصد مثقال عسل
سہ وزن ادویہ بدستور معجون سازند افلونیا ی خاصہ نسخہ دیگر از حکیم عماد الدین محمود
قریب بنسخہ سابق باقی الحجلۃ تفاوتی صنعت آن یاقوت سرخ رمانی لشب سبز لاجورد مغسول
کہربا ی شمعی لسبد محرق ورق طلا سنبل الطیب رومی اشنہ کبابہ چینی وج ترکی زرنباد ساذج
ہندی زراوند مدحرج زرنب جنطیانا عود بلسان تودری کلکون تودری زرد اسارون
گاوزبان گل گاوزبان سلیخہ تخم فرنجمشک اسطوخودوس جند بیدستر افتیمون گل سرخ تخم
شاہترہ از ہریک سہ مثقال لعل بدخشی عقیق یمانی زعفران جدوار خطائی مجرب بادرنجبویہ
تخم بالنگو قرفۃ الطیب تخم شربتی از ہریک دو مثقال مروارید ناسفتہ ورق نقرہ عود قماری صندل
سرخ صندل سفید بادیہ شترا عرابی زنجبیل سورنجان مصری درونج عقربی بہمن سرخ بہمن سفید
بسباسہ نانخواہ تخم کرفس غاریقون سفید مقل ازرق رازیانہ طباشیر سفید گل نیلوفر ریوند چینی
مغز حب السمنۃ قاقلہ کبار مغز حب الزلم مغز پستہ مقشر مغز نارجیل مقشر مغز بادام شیرین مقشر
مغز فندق مقشر مغز حبۃ الخضرا مغز انجکاک مغز کردکان تخم کاسنی مقشر مغز تخم کدو مغز تخم
خیارین مغز تخم خرفہ مقشر از ہریک پنج مثقال عنبر اشہب مشک تبتی خالص از ہریک یکمثقال
خصیۃ الثعلب مصری فلفل دارچینی از ہریک دہ مثقال مصطگی تخم خشخاش سفید از ہریک
ہفت مثقال افیون کازرونی سی مثقال کلاب یکصد مثقال نبات سفید نیم من نیم من عسل
سفید مصفی بقدر حاجت بدستور مقرر معجون سازند شربتی از یک قیراط تا یکدانگ صنعت

این افلونیا خاصه به نسخه دیگر از مسودات نواب غفران مآب حکیم عماد الدین محمود شیرازی قدس سره یاقوت سرخ رمانی لعل بدخشی عقیق یمانی لب محرق مغسول نسب (؟) سفید کهربای شمعی ورق طلا جدوار خطائی مجرب بوزیدان سورنجان عاقرقرحا زراوند مدحرج تخم ترب تخم شلغم از هریک دو مثقال مروارید ناسفته مرجان قرمزی ورق نقره عنبر اشهب مشک تبتی زعفران (؟) سنبل الطیب درونج عقربی بادرنجبویه گاوزبان ابریشم مقرض بسباسه لسان العصافیر شیرین از هریک سه مثقال عود هندی صندل سفید بادیان (؟) شترا عرابی خولنجان تخم خرفه مصطکی غنچه گل سرخ دارفلفل دارچینی زنجبیل سعد کوفی قرنفل و انیسون از هریک پنج مثقال خصیة الثعلب مصری زرنباد تودری سرخ تودری زرد بهمن سرخ بهمن سفید مغز پسته مغز بادام شیرین مقشر مغز کردکان مغز حبة الخضرا مغز حب القلقل (؟) تخم خشخاش مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین تخم هلیون ماهی روبیان بزر کتان از هریک ده مثقال زعفران بزر البنج سفید از هریک چهل مثقال فلفل سیاه پنج مثقال حب کاکنج سی عدد افیون یکصد مثقال نبات سفید دوصد و پنجاه مثقال گلاب عرق بید مشک از هریک یکصد مثقال آب سیب شیرین آب انار شیرین رب شیرین از هریک پنجاه مثقال عسل مصفی دو وزن و نیم مجموع ادویه بدستور مقرر ترکیب نمایند افلونیا خاصه بتالیف حکیم عماد الدین محمود مغفور به نسخه دیگر گفته که این افلونیا جمیع امراض را موافق است صنعت آن بزر البنج سفید چهار مثقال فلفل مصطکی جدوار خطائی مجرب عنبر اشهب مشک تبتی نسب (؟) مروارید ناسفته ورق طلا یاقوت سرخ رمانی لب محرق مغسول لعل بدخشی عاقرقرحا افیون تخم بادرنجبویه پوست زرد اترج بوزیدان بهمن سفید کندر ذکر (؟) وج نرگس (؟) پوست بیرون پسته از هریک دو مثقال کهربای شمعی ورق نقره زرنباد درونج عقربی بسباسه عود قماری خام اسطوخودوس سادج هندی قرنفل زنجبیل ساذروان (؟) دارچینی اشنه حب بلسان خولنجان قسط بحری جوز بوا لسان العصافیر ریوند چینی خصیة الثعلب غاریقون بهمن سفید دارفلفل فطراسالیون مرمکی صافی سنبل (؟) سیاه (؟) مکه از هریک سه مثقال ابریشم مقرض صندل سفید سنبل الطیب تخم کرفس گل سرخ خشخاش سفید مغز تخم (؟) مقشر مغز تخم خربزه از هریک ده مثقال افیون یکصد مثقال عسل سه وزن ادویه بدستور معجون سازند افلونیای محمودی منقول از تحفة المؤمنین

صنعت آن افیون فلفل سفید از هر یک بیست مثقال سنبل الطیب اساروں لبیاسه دانه هیل
دارچینی مصطکی ریوند چینی زنجبیل افتیمون از هر یک دو مثقال تخم کرفس زعفران گل سرخ
از هر یک شش مثقال مشک ترکی نیم مثقال عنبر اشهب یک مثقال ورق طلا ورق نقره
از هر یک پنجاه عدد عسل سه وزن مجموع ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی از یک قیراط
تا دو قیراط افلونیا حکیم سلیمان موسوی شیرازی گفته که این افلونیا را جمیع منافع افلونیا
محمودی که قبل ازین ذکر شده می باشد مع شئی زائد صنعت آن یاقوت رمانی لعل بدخشی ورق
نقره جدوار خطائی مجرب عود قماری خام غرقی صندل سفید صندل سرخ مایه شتر اعرابی زنجبیل
سفید سورنجان مصری بهمن سرخ بهمن سفید ریوند چینی غاریقون هیش سفید مقل ازرق
جند بیدستر حب البلسان مغز حب الزلم مغز تخم کدوی شیرین کشنیز خشک مقشر مغز فندق مغز
تخم خیارین مغز کردکان مقشر مغز نارجیل مقشر تخم کاسنی مقشر تخم خشخاش از هر یک پنج مثقال
مروارید ناسفته مصطکی رومی از هر یک هفت مثقال حجر یشب کافور لاجورد مغسول کهربای
شمعی بسد محرق عقیق یمانی عنبر اشهب مشک خالص زعفران اشنه سنبل هندی سنبل رومی
خصیة الثعلب مصری کبابه چینی وج ترکی زرنباد سافج هندی زراوند مدحرج زرنب شامی
خطمیانای رومی عود بلسان تودری تودری کلکون تودری زرد اساروں شامی درونج عقربی
بادرنجبویه تخم بالنکو گاوزبان گل گاوزبان گل سرخ لبیاسه باغی قرفة الطیب بلیلجه سودا
نانخواه تخم کرفس تخم فرنجمشک اسطوخودوس فتیمون افریطی طباشیر گل نیلوفر تخم شاهتره
تخم بادروج از هر یک سه مثقال ورق طلا چهار مثقال فلفل دارچینی قاقله از هر یک ده
مثقال مغز چلغوزه مغز بادام شیرین مقشر از هر یک هشت مثقال افیون کازرونی یکصد
و بیست مثقال روغن بنفشه بادام پنجاه مثقال گلاب یکمن تبریزی نبات سفید نیم من
عسل مصفی دو وزن مجموع ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی از یک نخود تا یک دانک
افلونیای دیگر از حکیم سلیمان گفته که اکثر امراض را نافع است صنعت آن جدوار
خطائی مجرب عنبر اشهب مشک تبتی صندل سفید سنبل الطیب از هر یک دو مثقال
عود قماری خام غرقی بهمن سفید بهمن سرخ تخم گزر گاوزبان تخم بادرنجبویه گل سرخ زعفران

فلفل سیاه دار فلفل سعد کوفی زنجبیل سفید دارچینی تخم ترب حب کاکنج از هر یک پنج مثقال بابونه
شتر اعرابی سورنجان مصری بوزیدان تودری زرد تودری سرخ درونج عقربی عاقرقرحا زراوند
مدحرج قرنفل قاقله لسان العصافیر تخم بلبون افربیون از هر یک سه مثقال خصیة الثعلب مصری
مصطکی رومی جوز بوا لب یابسه مغز پسته مقشر مغز فندق مقشر مغز کلا کلان مقشر تخم خشخاش
سفید تخم شلغم از هر یک ده مثقال زرنباد بادرنجبویه ابریشم مقرض از هر یک چهار مثقال بزرالبنج
سفید بیست مثقال افیون کازرونی سی مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه ادویه را کوفته بیخته
بروغن بادام شیرین لقدر حاجت چرب نموده بعسل مصفی بدستور مقرر معجون سازند شربتی از
یک نخود تا یک دانگ افلونیای دیگر تالیف حکیم احمد منقول از خط میرزا رحیم حکیم باشی شاه
سلطان حسین صنعت آن فلفل سیاه مصطکی رومی سنبل الطیب افتیمون دارچینی ریوند چینی
قرنفل صندل سرخ زنجبیل سفید طباشیر سفید بسباسه تخم خرفه مقشر خصیة الثعلب مصری دانه
هیل تخم خشخاش از هر یک هشت مثقال غنچه گل سرخ بیست و دو مثقال گل ارمنی چهار
مثقال پوست هلیله کابلی پنج مثقال زعفران دوازده مثقال بزرالبنج پانزده مثقال افیون
سی یک مثقال عسل مصفی هفتصد و هفتاد و پنج مثقال بدستور معجون سازند افلونیای
احمدی دیگر تالیف حکیم احمد ولد ارشد حکیم سلیمان موسوی گفته که این ترکیب مجرب است از برای
تقویت قلب و دماغ و نشاط آورده و تقویت باه و امساک بی نظیر است صنعت آن فلفل سیاه پنج
مثقال بزرالبنج سفید سی مثقال دارچینی زنجبیل قرنفل مصطکی دانه هیل ریوند چینی بوزیدان خصیة الثعلب
مصری سورنجان مصری اسارون عاقرقرحا گل ارمنی صندل سفید پوست هلیله کابلی
بادرنجبویه سنبل الطیب بابونه شتر اعرابی گل سرخ لسان العصافیر بنفشه سلیخه عود الصلیب تودری
زرد تودری سرخ کلکلون قاقله صغار ورق نقره از هر یک سه مثقال زعفران پانزده مثقال بزرالبنج
سفید بیست مثقال عنبر اشهب مشک تبتی از هر یک یک مثقال افیون کازرونی چهار مثقال
عسل سفید مصفی یک و شصت مثقال بزرالبنج و تخم خشخاش را به نهایت نرم کوبیده باقی
ادویه را کوفته بیخته بروغن بنفشه بادام چرب نموده زعفران و افیون را بگلاب حل کرده مجموع
را بعسل بقوام آورده لسرشند و در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از چهل روز استعمال نمایند

شربتی از یک نخود تا یک دانگ افلونیای احمدی دیگر بتالیف حکیم احمد الله ارشد حکیم سلیمان موسوی که
بجهت خان احمد ترکیب فرموده صنعت آن فلفل سیاه بیست و پنج مثقال سنبل الطیب افتیمون
افریطی ریوند چینی صندل سرخ زنجبیل طباشیر سفید دارچینی بسباسه تخم خرفه مقشر تخم خشخاش
سفید خصیة الثعلب مصری مصطکی رومی قرنفل دانه هیل از هر یک هشت مثقال ورق گل سرخ
بیست و دو مثقال گل ارمنی چهار مثقال پوست هلیله کابلی پنج مثقال بزر البنج سفید پانزده
مثقال افیون مصری یک مثقال زعفران دوازده مثقال ورق نقره دو مثقال عسل سفید مصفی
هفتصد و هفتاد و پنج مثقال تخم خشخاش و بزر البنج را نیم کوب باید کوبید و باقی ادویه را کوفته
بیخته بدستور مقرر معجون سازند شربتی یک قیراط تا نیم دانگ افلونیای دیگر منقول از
مجربات حکیم احمد موسوی که خود تناول می فرموده اند صنعت آن عود قماری خام پانزده مثقال
فلفل سفید مصطکی رومی از هر یک هشت مثقال دارچینی سنبل الطیب حب بیدستر مرواريد ناسفته
عنبر اشهب از هر یک ده مثقال قرنفل بیست مثقال زعفران پنجاه مثقال دانه هیل قرنفل
دارو پنج عقرقرحا زرنباد عاقرقرحا بهمن سرخ مومیائی دار ابجدی جدوار خطائی مشک تبتی پوست
هلیله کابلی کهربای شمعی ابریشم مقرض ورق گل سرخ صندل سفید تخم کاسنی گاوزبان بادرنجبویه
پوست زرد اترج شقاقل مصری خصیة الثعلب از هر یک پنج مثقال کافور قیصوری نیم مثقال
زراوند مدحرج دو مثقال ورق نقره ورق طلا از هر یک صد عدد جوز بوا کبابه چینی از هر یک
پنج مثقال آمله منقی ده مثقال افیون دویست و بیست مثقال شربت انار شیرین شربت به
شیرین شربت سیب شیرین از هر یک بیست مثقال عرق گاوزبان عرق بیدمشک از هر
یک یکصد مثقال گلاب دو صد مثقال عسل سفید جید مصفی سه وزن مجموع ادویه بدستور مقرر معجون
سازند افلونیا از استنباط سید الفضلا و علامة العلماء میر محمد باقر داماد قدس سره این افلونیا را
مسمی بمطیبة الارواح نموده و فرموده که این افلونیا جامع جمیع فوائد افلونیای رومیه فارسیه
و تریاق اکبر است با زیادتی در حفظ صحت و تقویت ارواح و قوی و اعضا و ازاله جمیع
امراض حاره و بارده و شرحی طویل از برای این دوا نوشته و تحفه نزد قطبشاه والی دکهن
فرستاده صنعت آن فلفل سیاه بیست مثقال فلفل سفید دارچینی سلیخه از هر یک دوازده مثقال

رازیانه اشنه سفید سنبل الطیب از هریک ده مثقال زنجبیل پانزده مثقال پوست زرد اترج
سادج هندی گاوزبان گیلانی از هریک هفت مثقال گل گاوزبان گل سوسن آزاد بستانی
فرودمانا تخم بادرنجبویه پوست نارنج از هریک پنج مثقال ورق بادرنجبویه هلیله سیاه شیطرج هندی
از هریک هفت مثقال آمله منقی پنج مثقال تخم شلغم بری نعناع خشک پوست بلیله بهمن سفید
پوست بیرون پسته تودری سرخ سعد کوفی نانخواه حب الغار لسان العصافیر اسارون شامی
لک مغسول گل سرخ اسطوخودوس قسط سفید بحری پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی شقاقل
مصری صندل سفید کشته عنبرین از هریک هفت مثقال جوزبوا بسباسه کندر ذکر درونج
ترکی رب السوس درونج عقربی مرصافی دارفلفل اقرنفل بوزیدان چینی بزرالبنج سفید از هریک ده مثقال
بهمن سرخ تودری زرد حاشا مغاث بغدادی ثوم بری نارمشک زرنب قصب الذریره
تخم فرنجمشک قاقله کبار کمادریوس کمافیطوس حب بلسان عود بلسان افتیمون اقریطی غاریقون
هش سفید زراوند طویل زراوند مدحرج سلیخه صمغ عربی مقل ازرق کثیرا اظفار الطیب بلیلج سیاه
افربیون انیسون عاقرقرحا خولنجان مشکطرامشیع جنطیانا رومی صندل سرخ مومیائی دارا
بجردی قفر الیهود مروارید ناسفته طباشیر سفید زرشک منقی فادزهر حیوانی اصطهبانی
لاجورد مغسول عنبر اشهب ورق نقره از هریک پنج مثقال کبابه چینی مشک تبتی خالص از هریک
شش مثقال مصطکی رومی سی مثقال زرنباد خصیة الثعلب مصری دارفلفل عود هندی خام
جدوار خطائی مجرب ابریشم مقرض گل ارمنی مغسول از هریک دوازده مثقال تخم کرفس بیست
مثقال زعفران شصت و شش مثقال بسد محرق کهربا ورق طلا از هریک چهار مثقال یاقوت
رمانی زمرد کهنه از هریک سه مثقال زبرجد شفاف دو مثقال روغن بلسان سی و دو مثقال
میعه سائله روغن نارجیل از هریک بیست و دو مثقال افیون کازرونی یکصد و پنجاه و پنج مثقال عرق
بهار نارنج یا بجای آن یک من تبریزی عرق بیدمشک گلاب از هریک دویست و پنجاه درم
عرق فتنه یکصد و بیست درم عرق گاوزبان یکصد و پنجاه درم عرق قرنفل پنجاه درم عرق
دارچینی هفتاد و پنج درم نبات سفید یکصد و پنجاه درم عسل سفید مصفی چهار وزن ادویه
طریق ساختن این دوا باین نحو است که صمغ را سوای مصطکی در عرق بهار گاوزبان عرق

بید مشک و گلاب بخیسانند و اندک عسلے داخل کرده یک شب بگذارند و عنبر را علیحده در عسل بگذارند
و همچنین مومیائی و قفر را جدا جدا در عسل بگذارند و افیون را در عرق دارچینی و عرق قرنفل
و عرق فتنه بخیسانند و مشک و زعفران و جدوار و فادزهر را جدا جدا بکوبند و جواهر را نرم
کوبیده بر روی سنگ سماق با گلاب سحق بلیغ نموده بنحویکه در زیر دندان نیاید و ابریشم را
نیکو مقرض نموده از پارچه نازکی بگذرانند و باقی ادویه را کوفته بیخته بروغن بلسان و روغن
نارجیل و میعه سائله چرب نموده و چون عسل را بقوام آورده باشند و از آتش فرود آورده
اول مرتبه صموغ را در ان حل نمایند پس جواهر را صلایه کرده ابریشم را داخل نمایند بعد از ان
عنبر گداخته و مومیائی و قفر را گداخته و فادزهر و جدوار و افیون و زعفران باین ترتیب
که ذکر شد داخل نمایند پس ادویه چرب کرده را پس مشک آنگاه ورق طلا و ورق نقره پس جهد
و مبالغه نمایند که اجزا خوب بهم مخلوط شوند و آن قدر بر هم زنند که هیچ جزوی ازان ممتاز از
جزو دیگر نباشد پس در ظرف چینی کرده نگاه دارند بیش از شش ماه استعمال ننمایند و شربتی
ازین معجون از نیم دانگ تا نیم مثقال و معتاد با فیون را تا یکمثقال نیز جائز است و این دوا
بغیر عسل و نبات یکصد و دوازده جزو است و مزاجش گرم است در اول درجه
اول و خشک است در اول درجه سوم مخفی نماند بر عارفان قوانین ترکیب مخفی نیست که
بحسب قوانین کلیه ترکیب این ترکیب مشوش است و اگرچه مرغوب عمده فضلا اند لیکن لازم است
که عارف قوانین ترکیب باشند افلونیای حکیم عماد الدین محمود که از جهت اعتماد بران
بسبب مجودی نموده اند صنعت آن فلفل سیاه سنبل الطیب نفل سپل بوا مصطکی رومی
ریوند چینی بسباسه ساذج بزر البنج سفید تخم کرفس قرنفل بیخ افتیمون از چینی از هر یک
دو مثقال افیون خالص زعفران از هر یک پنج مثقال ادویه کوفته بیخته بروغن بنفشه بادام
چرب نموده با سه وزن ادویه عسل مصفی بقوام آورند شربتی از یک نخود تا دو نخود افلونیای
دیگر منقول از طب یوسفی صنعت آن فلفل سیاه بزر البنج سفید از هر یک بیست درم افیون
ده درم زعفران پنج درم سنبل الطیب عاقرقرحا فرفیون از هر یک دو درم جند بیدستر یک درم
زرنباد درونج عقربی مشک خالص مروارید ناسفته از هر یک نیم درم عسل مصفی نود مثقال

علی الرسم معجون سازند شربتی یکدانگ افلونیای دیگر صنعت آن لونگ چینی بسباسه زرنباد عود
هندی دارچینی قرنفل اشنه ساذج هندی سنبل الطیب بلیسان از هر یک دو درم خصیة الثعلب
مصری بزرالبنج زعفران تخم کرفس از هر یک پنج درم فلفل سیاه افیون مصری از هر یک بیست درم
مصطکی رومی پنج درم عاقرقرحا فرفیون از هر یک یکدرم مشک ترکی نیم درم ورق طلا دانگی
ورق نقره نیم درم اجزا کوفته بیخته بروغن بادام چرب کنند و با سه چندان عسل صاف کف گرفته
بسرشند و بعد از شش ماه بقدر قوت مزاج استعمال نمایند افلونیای جالینوس صنعت آن زعفران پنج درم
عاقرقرحا فربیون سنبل الطیب از هر یک یکدرم فلفل بیست درم بزرالبنج سفید هشت درم افیون
یکدرم با عسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند افلونیای دیگر بعضی گفته که از تالیف شیخ الرئیس
است مسکن اوجاع است و نافع است از برای قولنج صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید از هر یک
بیست مثقال افیون ده مثقال زعفران پنج مثقال فرفیون سنبل الطیب عاقرقرحا از هر یک یکمثقال
عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور معجون سازند افلونیای ابن ماسویه جهت نزلات و اوجاع
معده و ریاح و قولنج با مطبوخ بابونه استعمال نمایند و جهت تشنج و فالج با مطبوخ جوزالطیب
و جهت سرفه و ضیق النفس با مطبوخ زوفای خشک و جهت سنگ گرده و مثانه با آب کرفس
و جهت نزف الدم جمیع اعضا با آب برگ نارمشک قدر شربتش یک نخود است و این نسخه نیز از
قرابادین افندی صالح چلبی طبیب ابراهیم سلطان قیصر روم نقل شده صنعت آن فلفل سفید افیون
بزرالبنج سفید زعفران از هر یک پنج درم سنبل الطیب عاقرقرحا جندبیدستر از هر یک یکدرم با عسل
سفید بدستور مقرر معجون سازند افلونیای کبیر منقول از قرابادین افندی صالح چلبی
بنهایت مخدر و مسکن اوجاع است صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید از هر یک دو درم افیون
دارچینی از هر یک یکدرم و نیم تخم کرفس تخم مقدونس که فطراسالیون است دوقو از هر یک ثلث درمی
زعفران نیم درم سنبل الطیب عاقرقرحا زرنباد از هر یک سدس درمی و پنج حبه فربیون و قسط تلخ
از هر یک یکدرم اجزا را با عسل سفید مصفی بقدر حاجت معجون سازند افلونیا تالیف مرحوم
حکیم سید محمد رحیم حکیم باشی منقول از خط ایشان بجهت درد اعضا و قولنج و تقویت باه و اعضای
رئیسه نافع صنعت آن عنبر اشهب یاقوت سرخ مروارید ناسفته از هر یک دو مثقال طباشیر اعرابی

خصیة الثعلب مصری جدوار خطائی فاد زهر حیوانی دارچینی عود قماری مغز جلغوزه جوز بوا زعفران
مازندرانی از هر یک پنج مثقال فاد زهر معدنی سه مثقال فلفل سفید بزرالبنج از هر یک بیست
مثقال افیون مازندرانی پانزده مثقال فطراسالیون چهار مثقال تخم کرفس سه مثقال
ساذج هندی سلیخه عاقرقرحا فربیون از هر یک یک مثقال سنبل الطیب چهار مثقال ادویه
را با روغن بلسان چرب نموده با عسل سه برابر ادویه معجون سازند افلونیای حکیم صالح خان
خان آن مرحوم صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید از هر یک نه مثقال و نیم درونج عقربی سنبل الطیب
خصیة الثعلب مصری جنطیانا مقل ازرق تخم شلغم بری تخم جرجیر مشک ترکی خالص از هر یک دو
مثقال مصطگی رومی طباشیر آمله منقی عنبر اشهب از هر یک یک مثقال بسباسه دانه هیل تخم بالنگو
افتیمون گل گاوزبان صمغ عربی رازیانه دارفلفل صندل سفید بگلاب سوده مغز نارجیل مقشر
مغز بادام شیرین مقشر مغز پسته بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک سه مثقال قرنفل هشت مثقال ورق
گل سرخ دارچینی سیلانی از هر یک شش مثقال زنجبیل عاقرقرحا ج ترکی جوز بوا زرنباد از هر یک
چهار مثقال زعفران ده مثقال تخم کرفس نه مثقال حب الغار ده مثقال ساذج هندی پنج مثقال
افیون کازرونی هفتاد و پنج مثقال عسل سفید مصفی هفتصد و پنجاه مثقال گلاب چهل مثقال
بدستور مقرر معجون سازند افلونیا تالیف صدر الشریعه مولانا عبد الرزاق لاهیجی صنعت
آن افیون کازرونی دوازده مثقال درونج عقربی مروارید ناسفته سنبل الطیب فرفیون
فلفل سیاه عود قماری خام دارچینی مرجان قرمزی کهربای شمعی ابریشم مقرض زعفران گاوزبان
اسطوخودوس افتیمون اقریطی تخم فرنجمشک تخم کاسنی مقشر صندل سفید سوده هلیله سیاه مقل
ازرق فلفل سفید انیسون رازیانه خصیة الثعلب مصری قاقله جوز بوا بسباسه قرنفل شقاقل مصری
خولنجان بوزیدان بهمن سرخ زنجبیل طباشیر سفید مشک ترکی خالص از هر یک یک مثقال ورق
طلا ورق نقره از هر یک سی عدد لاجورد مغسول سه مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور
مقرر معجون سازند افلونیای سعیدی از اختراع حکیم محمد سعید قمی وحدانی که این افلونیا را
در برابر افلونیای حکیم میر عماد الدین محمود و افلونیای حکیم احمد ترکیب نموده و چنانچه ایشان
افلونیای خود را به محمودی و احمدی موسوم نموده اند او نیز افلونیای خود را به سعیدی موسوم نموده

وجمیع منافع وخواص که معزی الیها بجهت افلونیای خود ذکر کرده اند حکیم محمد سعید مع شیء
زائد از برای افلونیای خود آورده صنعت آن هلیله سیاه پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی پوست
بلیله طباشیر سفید سعد سایکنه چنشک مقشر از هریک سه مثقال کهربای شمعی یشب سبز گل سرخ
پوست زرد اترج از هریک دو مثقال اسطوخودوس ریوند چینی پوست بیخ لفاح مصطکی
رومی عود قماری زعفران صندل سفید از هریک مثقال طباق محلوب یک مثقال و نیم عاقرقرحا
یک مثقال دارچینی دو مثقال بزر البنج سفید پنج مثقال افیون ده مثقال اجزا را کوفته بیخته بروغن
بادام شیرین چرب نموده با سه وزن مجموع ادویه عسل سفید مصفی معجون سازند و بعد از شش ماه
استعمال نمایند افلونیا تالیف میرزا محمد حکیم صنعت آن فلفل سفید بزر البنج سفید افیمون
زعفران از هریک بیست مثقال مصطکی اسطوخودوس ابریشم مقرض از هریک پنج مثقال
مروارید ناسفته بسد کهربا یشب سبز یاقوت رمانی مشک تبتی جدوار خطائی ورق طلا از هریک
دو مثقال سعد کوفی ورق نقره عود قماری خام بادیه شتر اعرابی سنبل الطیب فاج هندی
درونج عقربی جوزبوا بسباسه گاوزبان تخم بادرنجبویه گل سرخ تخم کرفس نانخواه پوست
زرد بیرون اترج از هریک سه مثقال خصیة الثعلب مصری شقاقل زرنباد لسان العصافیر
از هریک چهار مثقال قرنفل دارفلفل زنجبیل دارچینی دارفلفل اسارون زرنب بادرنجبویه
خولنجان حب بلسان پوست بیرون پسته بوزیدان اشنه از هریک دو مثقال عاقرقرحا دوقو
از هریک یک مثقال بهمن سفید تودری سفید تودری سرخ مغز بادام مقشر مغز تخم خیار
مغز تخم خربزه مغز پسته مغز کردکان از هریک پنج مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه
بدستور مقرر مرتب نمایند و مخفی نماند که این ترکیب نیز نهایت مشوش است و از قواعد
کلیه ترکیب خارج افلونیای دیگر که بجهت قولنج بی نظیر و بادها بشکند و طبع را نرم سازد
و مسکن جمیع دردها است و خواب آورد صنعت آن فلفل افیون بزر البنج سفید بیخ
نانخواه برگ سداب فودنج زیره کرمانی جندبیدستر حب الغار از هریک یک جزء سقمونیای
مشوی ثلث جزو کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه بسرشند شربتی تا یک درم
و این دوا یازده جزو است و مزاجش قریب باعتدال در گرمی و سردی بلکه مائل بگرمی و خشک

است در درجه سیوم افلونیای دیگر قریب است بافلونیای قبل لیکن مسهل نیست و دوای جید است
جمیع دردها را فرو نشاند و بادها بشکند و قولنج را نافع باشد صنعت آن فلفل نانخواه شونیز حب الغار
جند بیدستر زیره کرمانی افیون بزر البنج سفید بیروح اجزا متساوی کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن
ادویه معجون سازند افلونیای دیگر از تالیف متاخرین بغایت نفع و قریب است بافلونیای
حکیم سلیمان موسوی شیرازی قلمی گردیده که جمیع امراض را موافق است صنعت آن بزر البنج سفید
چهار مثقال فلفل مصطکی رومی جدوار خطائی عنبر اشهب مشک تبتی بسد مروارید ناسفته
یاقوت رمانی لعل بدخشی بسد محرق مغسول ورق طلا عاقرقرحا فربیون تخم بادرنجبویه پوست
زرد اترج بهمن سفید بوزیدان کندر پوست بیرون پسته وج ترکی از هریک دو مثقال کهربای
شمعی زرنباد ورق نقره درونج عقربی لب باسه عود قماری خام ساذج هندی اسطوخودوس
قرنفل زنجبیل اسارون شامی دارچینی اشنه حب بلسان خولنجان سعد کوفی قسط بحری جوزبوا
لسان العصافیر خصیة الثعلب مصری ریوند چینی غاریقون بهمن سفید دارفلفل سلیخه سیاه فطراسالیون
مرمکی صافی میعه سائله از هریک مثقال ابریشم مقرض صندل سفید سنبل الطیب تخم کرفس
گل سرخ منزوع الاقماع تخم خشخاش سفید مغز بادام مغز چلغوزه مغز تخم خربزه از هریک دو مثقال
افیون یکصد مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور معجون سازند شربتی از یک نخود تا
یک دانگ افلونیای دیگر از متاخرین صنعت آن مروارید ناسفته کهربای شمعی سلیخه سیاه
سنبل الطیب اذخر مکی ابریشم خام از هریک سه مثقال بسد محرق زمرد کهنه عقیق یمانی طباشیر سفید
دارچینی اسارون شامی ساذج هندی صندل سفید زرشک منقی ریوند چینی تخم فرنجمشک عنبر
اشهب مشک تبتی ورق طلا ورق نقره جدوار خطائی مجرب درونج عقربی بادرنجبویه گل
گاوزبان پوست زرد اترج از هریک دو مثقال لعل بدخشی یاقوت رمانی از هریک یک مثقال
فلفل سفید چهل مثقال مصطکی بیست مثقال زعفران ده مثقال افیون چهل مثقال تخم کرفس
پانزده مثقال جوزبوا بسباسه خولنجان اسطوخودوس بادیان شترا عرابی از هریک پنج مثقال
عسل مصفی سه وزن مجموع ادویه بدستور مقرر معجون سازند افلونیای دیگر از متاخرین
صنعت آن یاقوت سرخ رمانی یاقوت زرد یاقوت کبود لعل بدخشی ورق گل سرخ ساذج هندی

علی الرسم معجون سازند شربتی یکدانگ افلونیای دیگر صنعت آن بوزیدان بسباسه زرنباد عود
هندی دارچینی قرنفل اشنه ساذج هندی سنبل الطیب حب بلسان از هریک دو درم خصیة الثعلب
مصری بزرالبنج زعفران تخم کرفس از هریک پنج درم فلفل سیاه افیون مصری از هریک بیست درم
مصطگی رومی پنج درم عاقرقرحا فربیون از هریک یکدرم مشک ترکی نیم درم ورق طلا دانگی
ورق نقره نیم درم اجزا کوفته بیخته بروغن بادام چرب کنند و با سه چندان عسل صاف کف گرفته
بسرشند و بعد از شش ماه بقدر قوت مزاج استعمال نمایند افلونیای جالینوس صنعت آن زعفران پنج درم
عاقرقرحا فربیون سنبل الطیب از هریک یکدرم فلفل بیست درم بزرالبنج سفید بیست درم افیون
یکدرم با عسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند افلونیای دیگر بعضی گفته که از تالیف شیخ الرئیس
است مسکن اوجاع است و نافع است از برای قولنج صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید از هریک
بیست مثقال افیون ده مثقال زعفران پنج مثقال فرفیون سنبل الطیب عاقرقرحا از هریک یکمثقال
عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور معجون سازند افلونیای ابن ماسرجویه جهت نزلات و اوجاع
معده و ریاح و قولنج با مطبوخ یا با رب به استعمال نمایند و جهت تشنج و فالج با مطبوخ جوزالطیب
و جهت سرفه و ضیق النفس با مطبوخ زوفای خشک و جهت سنگ گرده و مثانه با آب کرفس
و جهت نزف الدم جمیع اعضا با آب برگ نار خشک و قدر شربتش یک نخود است و این نسخه نیز از
قرابادین افندی صالح حلبی طبیب ابراهیم سلطان قیصر روم نقل شده صنعت آن فلفل سفید افیون
بزرالبنج سفید زعفران از هریک پنج درم سنبل الطیب عاقرقرحا جندبیدستر از هریک یکدرم با عسل
سفید بدستور مقرر معجون سازند افلونیای کبیر منقول از قرابادین افندی صالح حلبی
بنهایت مخدر و مسکن اوجاع است صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید از هریک دو درم افیون
دارچینی از هریک یکدرم و نیم تخم کرفس تخم سقدونس که فطراسالیون است دوقو از هریک ثلث درمی
زعفران نیم درم سنبل الطیب عاقرقرحا زرنباد از هریک سدس درمی و پنج حبه فربیون و قسط تلخ
از هریک یکدرم اجزا را با عسل سفید مصفی بقدر حاجت معجون سازند افلونیا تالیف مرحوم
حکیم سید محمد رحیم حکیم باشی منقول از خط البنان جهت درد اعضا و قولنج و تقویت باه و اعضای
رئیسه نافع صنعت آن عنبر اشهب یاقوت سرخ مروارید ناسفته از هریک دو مثقال مائه شعر اعرابی

خصیة الثعلب مصری جدوار خطائی فادزهر حیوانی دارچینی عود قماری مغز چلغوزه جوز بوا زعفران
مازندرانی از هر یک پنج مثقال فادزهر معدنی سه مثقال فلفل سفید بزرالبنج از هر یک بیست
مثقال افیون مازندرانی پانزده مثقال فطراسالیون چهار مثقال تخم کرفس سه مثقال
ساذج هندی سلیخه عاقرقرحا فربیون از هر یک یک مثقال سنبل الطیب چهار مثقال ادویه
را با روغن بلسان چرب نموده با عسل سه برابر ادویه معجون سازند افلونیای حکیم صالح خان
خان آن مرحوم صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید از هر یک نه مثقال و نیم درونج عقربی سنبل الطیب
خصیة الثعلب مصری جنطیانا مقل ازرق تخم شلغم بری تخم جزر مشک ترکی خالص از هر یک ده
مثقال مصطکی رومی طباشیر آمله منقی عنبر اشهب از هر یک یک مثقال بسباسه انیسون تخم بالنگو
افتیمون گل گاوزبان صمغ عربی رازیانه دار فلفل صندل سفید بگلاب سوده مغز نارجیل مقشر
مغز بادام شیرین مقشر مغز پسته بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک سه مثقال قرنفل هشت مثقال ورق
گل سرخ دارچینی سیلانی از هر یک شش مثقال زنجبیل عاقرقرحا ج ترکی جوز بوا زرنباد از هر یک
چهار مثقال زعفران ده مثقال تخم کرفس نه مثقال حب الغار ده مثقال ساذج هندی پنج مثقال
افیون کازرونی هفتاد و پنج مثقال عسل سفید مصفی هفتصد و پنجاه مثقال گلاب چهل مثقال
بدستور مقرر معجون سازند افلونیا تالیف صدرالشریعه مولانا عبدالرزاق لاهیجی صنعت
آن افیون کازرونی دوازده مثقال درونج عقربی مروارید ناسفته سنبل الطیب فربیون
فلفل سیاه عود قماری خام دارچینی مرجان قرمزی کهربای شمعی ابریشم مقرض زعفران گاوزبان
اسطوخودوس افتیمون اقریطی تخم فرنجمشک تخم کاسنی مقشر صندل سفید سوده هلیله سیاه مقل
ازرق فلفل سفید انیسون رازیانه خصیة الثعلب مصری قاقله جوز بوا بسباسه قرنفل شقاقل مصری
خولنجان بوزیدان بهمن سرخ زنجبیل طباشیر سفید مشک ترکی خالص از هر یک یک مثقال ورق
طلا ورق نقره از هر یک سی عدد لاجورد مغسول سه مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور
مقرر معجون سازند افلونیای سعیدی از اختراع حکیم محمد سعید قمی اوحدانی که این افلونیا را
دربرابر افلونیای حکیم میر عمادالدین محمود و افلونیای حکیم احمد ترکیب نموده و چنانچه ایشان
افلونیای خود را به محمودی و احمدی موسوم نموده اند و نیز فلونیای خود را به سعیدی موسوم نموده

ظرف چینی نگاه دارند و بعد از سه ماه و یا بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی بقدر نخودی تا نیم
دانگ فرو برند افلونیای حکیم مومن در تحفة المومنین ذکر کرده و گفته که مزاجش قریب باعتدال
موافق است مزاج بارده و حاره را صنعت آن بزرالبنج سفید افیون کازرونی از هریک ده مثقال
زعفران کشنیز خشک مقشر از هریک پنج مثقال صندل سفید طباشیر سفید سنبل الطیب درونج
عقربی بسباسه عود قماری ساذج هندی حب بلسان عود بلسان سعد کوفی زرنب قسط بحری جوز
بوا لسان العصافیر دارفلفل سلیخه سیاه اسارون فوفل زنجبیل بهمن سرخ بهمن سفید تخم بادرنجبویه تخم ریحان
از هریک دو مثقال دارچینی گل سرخ تخم خشخاش مغز چلغوزه مغز نارجیل مقشر زرنباد گل گاوزبان
از هریک سه مثقال آمله منقی در شیر گاو پرورده هفت مثقال مشک تبتی نیم مثقال کهربای شمعی
مروارید ناسفته یاقوت رمانی لعل بدخشی لسد محرق مرجان قرمزی عقیق یمانی ورق طلا
عنبر اشهب از هریک یک مثقال جواهر را بر سنگ سماق بگلاب صلایه نموده و باقی ادویه اکوفته بیخته
بعسل مصفی سه وزن جمیع ادویه سرشته معجون سازند می فرمایند باید دانست که درین پنج شش نسخه
اکثر از متاخرین رعایت قوانین کلیه ترکیب نیز نشده و باعتقاد بنده خالی از مضار نیستند
افلونیا مسمی بحافظ الارواح جمیع منافع افلونیای فارسیه و افلونیای حکیم عماد الدین محمود
که حکیم سلیمان موسوی از مغزی الیه نقل کرده اند برای این افلونیا ذکر نموده و این افلونیا از متاخرین
است مولفش معلوم نیست صنعت آن بزرالبنج سفید فلفل سفید از هریک بیست مثقال تخم خشخاش خراسانی
صندل سرخ صندل سفید دارچینی طباشیر سفید سنبل الطیب گل سرخ منزوع الاقماع تخم خشخاش سفید
مغز چلغوزه مغز نارجیل مقشر مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه از هریک پنج مثقال افیون زرنباد
درونج عقربی گل گاوزبان بسباسه عود قماری خام حب بلسان از هریک چهار مثقال مصطکی
رومی زعفران از هریک سه مثقال ساذج هندی خولنجان سعد کوفی قسط بحری جوزبوا عود بلسان
باقشر حماماسلیخه فطراسالیون اسارون زنجبیل زرنباد انیسون تخم کرفس قرنفل از هریک مثقال
افتیمون پوست زرد اترج پوست بیرون پسته ورق نقره مشک تبتی بهمن سفید بهمن سرخ دوقو تخم
بادرنجبویه تخم ریحان از هریک دو مثقال اجزا کوفته بیخته بعسل شهد مصفی سه وزن ادویه سرشته
معجون سازند و در نسخه دیگر یاقوت سرخ رمانی لعل بدخشی کهربای شمعی ورق طلا عنبر اشهب از هر

از ہر یک دو مثقال مروارید ناسفتہ یک مثقال بسد مرجان قرمزی عقیق یمانی از ہر یک سہ مثقال داخل
است جواہر با گلاب صلایہ نمودہ ورق طلا ورق نقرہ را بالعسل حل کردہ عنبر را بروغن بلسان
گداختہ باقی ادویہ را کوفتہ بیختہ بدستور مقرر معجون سازند شربتی از یک دانگ تا نیم درم افلونیا
مسمی بحافظ الارواح تالیف حکیم میر محمد مومن گفتہ کہ این افلونیا قریب باعتدال است و موافق
جمیع امزجہ است صنعت آن بزر البنج سفید فلفل سفید از ہر یک دہ مثقال زعفران پنج مثقال کشنیز
پنج مثقال صندل سفید دارچینی طباشیر سفید سنبل الطیب گل سرخ خشخاش سفید مغز چلغوزہ مغز بادام
مقشر گل گاوزبان از ہر یک سہ مثقال زرنباد درونج عقربی لب باسہ عود قماری حب بلسان
سافج ہندی عود بلسان سعد کوفی زرنب قسط بحری جوز بوا لسان العصافیر دارفلفل سلیخہ
اسارون فوفل زنجبیل رازیانہ انیسون قرنفل فرفیون کبابہ زرد اترج پوست بیرون پستہ ورق
نقرہ بہمن سرخ بہمن سفید درونج ترکی تخم بادرنجبویہ بوزیدان از ہر یک دو مثقال آملہ بشیر پروردہ
ہفتاد مثقال مشک ترکی نیم مثقال عسل سہ وزن ادویہ بدستور معجون سازند و جہت بعضی این ادویہ
اضافہ شدہ مروارید ناسفتہ کہربا از ہر یک سہ مثقال یاقوت رمانی لعل بدخشی ورق طلا عنبر
اشہب از ہر یک دو مثقال بسد مرجان قرمزی عقیق از ہر یک سہ مثقال و نیز از انجملہ النفس
التراکیب است النفس التراکیب تالیف میرزا ابراہیم ولد حکیم اشرف نقل از بیاض مجربات
او محیط معزی الیہ قلمی نمودہ اند کہ این ترکیب از من است و سوای این اسم نیافتم اسم لائق این
ترکیب را بسبب بسیاری منافعی کہ مشاہدہ نمودیم ازین ترکیب لاسیما از برای اعانت
بر ہضم و تقویت باہ و تقویت قلب و جمیع اعضای رئیسہ و باوجود این افعال بسیار گرم نیست و شربتی
از یک دانگ تا دو دانگ و تا نیم مثقال است صنعت آن بسباسہ قاقلہ صغار قرفۃ الطیب زنجبیل یابس
دارفلفل دارچینی سارون شامی از ہر یک یکمثقال فلفل سفید مروارید ناسفتہ زعفران ریوند چینی
از ہر یک دو مثقال کشنیز خشک مقشر شش مثقال طباشیر سفید پنج مثقال عصارہ زرشک
دہ مثقال بادزہر معدنی افیون کازرونی از ہر یک سہ مثقال قاقلہ کبار پنج مثقال قرنفل
یک مثقال و نیم شکر سفید ہفتاد مثقال من مصفی یعنی عسل مصفی ہفتاد مثقال بدستور مقرر معجون
سازند و اگر اضافہ کردہ شود باین معجون عنبر اشہب ورق نقرہ از ہر یک یکمثقال ورق طلا نیم

مثقال می گرداند قوی میفرمایند که اگر درین معجون بعوض فادزهر معدنی جدوار خطائی کنند و ملحقات
داخل نداشته باشد معجون نفیس است فادزهر معدنی مبطل فعل افیون است چه جمع میان ادویه قلبیه
و افیون را جایز نداشته اند اطبای یونان هم با آنکه افیون را داخل نه نمایند و باقی ادویه ملحقات داخل باشد
و نیز از آنجمله بادزهر است و آن معرب از بادزهره فارسی است یعنی تریاق الرحیه چون زهرمهره که بمعنی
تریاق السم است و بعضی گفته اند که بادزهر ترجمه دحمرثا است اسحق گفته که بادزهر معجونی مبارک است
بادهای غلیظ که در معده و احشا باشد تحلیل دهد و سده های کبد و طحال را بگشاید و برودت رحم را ببرد
و حیض فرود آورد و نیز ربع را سود دهد و ضیق النفس و یرقان سده ای سرخانی عضار النفع بزرگی دارد و شیخ رئیس گفته که منافع
بادزهر منافع دحمرثا است و منافعی که برای دحمرثا ذکر کرده بعینه منافعی است که اسحق از برای بادزهر ذکر کرده
صنعت آن بنسخه اسحق زرنباد درونج عقربی افیون جندبیدستر عاقرقرحا سلیخه سیاه هوام المجوس زرنباد سفید
قسط تلخ یعنی جاوشیر زعفران از هر یک شش درم زنجبیل شش درم مروارید ناسفته بارزد مصطکی صافی
از هر یک دوازده درم ادویه را کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه سرشته معجون سازند و در نسخه
شفائی هوام المجوس داخل نیست و وزن مروارید دو درم است و وزن عسل دو وزن مجموع ادویه
است و در نسخه معصومی هوام المجوس داخل است و وزن مروارید دو درم است و گفته که صاحب
کامل الصناعه بعوض بارزد کندر آورده و در نسخه شیخ الرئیس فلفل دارفلفل از هر یک شش درم داخل
است و وزن مروارید دو درم است و نسخه شیخ الرئیس بهتر است و این دوا را در ظرف چینی نگاه دارند
و بعد از شش ماه استعمال نمایند و قوت این دوا تا دو سال باقی می ماند شربتی تا دو دانگ و نیز از جمله
مرکباتی که اصل و عمود در آنها افیون است برشعثا است **فصل در ذکر نسخ برشعثا**
و آن لغت سریانی است و معنی آن برء الساعة است این اسم آنست که سریانیون اطلاق کرده اند بر معجون
که آن دوای فیلن است و آن معروف است باقلونیای رومیه و ذکر اقلونیای رومیه قبل ازین گذشته
و لیکن اقلونیای رومیه بنسخه شیخ الرئیس که سریانیون آنرا برشعثا نامیده اند و در اینجا ذکر نشده
پس لازم است که درینجا ذکر شود با تصرفاتیکه بعد از جالینوس در آن کرده اند و صنعت هریک
را ذکر نمائیم و بعضی اطبا برشعثای قدیم را با اقلونیای رومیه اصل یکی می دانند و این غلط از
ایشان از راه عدم مطالعه کتب متقدمین واقع شده چه کتب متقدمین بلکه قانون شیخ الرئیس صریح

است باین معنی که افلونیای رومیه برشعثای قدیم است اگرچه شیخ برشعثا را ذکر نکرده لیکن نسخه افلونیای
رومیه را ذکر کرده همان دوائی است که دیگران بنام برشعثای قدیم ذکر نموده اند و شیخ داود
انطاکی گفته که برشعثا که درین زمان معروف است از ترکیب هبة است و اکثر اطبا بر آنند که از تراکیب
اوحد الدین هبة الله است که مشهور است بابو البرکات طبیب که از دین یهودی اسلام آورده
و سلسله اطبای قم مثل حکیم محمد سعید و حکیم محمد باقر از اولاد اوست حق تعالی او را برکت داده که همیشه
از اولاد او اطبای حاذق می باشند و باز شیخ داود گفته که من دیدم در کتابی که تالیف شده در خواص
برشعثای صفات و افعال آن که این ترکیب از جالینوس است و آن مرحوم می فرمایند شیخ ابوعلی علیه
الرحمة در قانون آورده که جالینوس گفته که من بخواب دیدم این مرکب را که گفت من دوای فیلن
رومی طرسوسی ام و فیلن که از خلفای ابنای بنی اسرائیل بلکه از خلفای حضرت سلیمان ع است
و شیخ این را باسم فلونیای رومیه ذکر کرده و بالفعل این میان اطبا مشهور بر شعثای قدیم است و گفته
که این دوا نافع است از برای بسیاری از امراض خصوصا از برای قولنج و مسکن جمیع اوجاع
است و بعد ازین میگوید که جالینوس حکایت کرده که دیدم در خواب دوای فیلن را و گفت که
من از استنباط فیلن رومی طرسوسی طبیب ام و منفعت من از برای کسی است که قسمت شده باشد
او را موت به سبب شدت اوجاع مهلکه و امراض مهلکه منفعتی عظیم و نیکو هستم از برای بسیاری
از اوجاع شدیده عارضه و بسیاری از امراض مهلکه منفعتی عظیم و از انجمله آنکه اگر حادث شود در معا
قولون وجع شدید که آن وجع را قولنج نامند پس بخورد صباح وجع از من یکمرتبه ساکن میگردد وجع او
و اگر چیا شا مانند مرا کسی که بوده باشد او را عسر بول یا سنگ گرده و مثانه که اذیت رساند بآن شخص نفع
میدهم از برای او و زائل میگردانم اوجاع طحال را و لقس انتصاب موذی و دق و تشنج را و درد پهلو که با نهایت خوف
هلاک باشد اگر آشامیده شوم هر کسی را که نفث الدم داشته باشد یا قی الدم حایل میشوم میان او و موت
و پرده موت و میگردم و ساکن میگردانم هر وجع را که حادث شود در اعضا و احشا و سعال و خناقها و فواق
و نزلهای منحدر از سر را و گفته شده که خوردن آن بعد از فصد و اسهال و صداع مرکب از خون و خلطی بارد
چون سودا و بلغم به نهایت نافع است و درد را در ساعت فرو می نشاند و این
معجون نافع است از برای تشنج از شدت وجع خوردن آن

وانچه از برای درد گوش چون خورده شود یک قیراط تا نیم دانگ چون مقدار حبه از ان در شیر زنان
حل کرده در گوش چکانند زائل می گرداند درد گوش را و از بعض روایات از حضرت صادق علیه السلام
چنین استنباط می شود که این دوا از ادویه سماویه یعنی منزله بطریق وحی و الهام است صنعت
آن به النسخه شیخ ابو علی بن سینا رحمه الله فلفل سفید بزر البنج سفید از هر یک بیست مثقال افیون
ده مثقال زعفران پنج مثقال افربیون سنبل الطیب عاقرقرحا از هر یک یک مثقال اجزا را کوفته
بیخته با عسل مصفی بقدر کفایت معجون سازند و بعد از گذشتن شش ماه از ساختن این دوا
استعمال نمایند شربتی مقدار نخودی با آب گرم بنوشند و این نسخه هفت جزو است و وزن اجزا
پنجاه و هشت مثقال است گفته که مزاجش سرد است در درجه اولی و خشک است در آخر درجه سوم
و اجزای این دوا به نسخه شیخ رئیس مطابق است با اجزای مرموزی که در حدیث فاز عباس وارد
شده زیرا که فا اشاره است بفلفل ابیض و الف با فیون و زا بزعفران و عین بعاقرقرحا و با ببزر البنج
و الف ثانی بافربیون و سین بسنبل الطیب و شیخ داود از کتابی که تالیف شده در صفات و خواص
و منافع برشعثای قدیم نقل کرده عبارتی در وصف آن که صورت عبارتش این است انی

لم ار اقطع و اجود من المعجون المتخذ من الاخوین الشابین الرومی و الزنجی و دمعة الراس المشرف

و اخویه و شعور السقالبة و شعر السبط الطیب و البارد الحار المقطع اذا جمعها بالشراب الذی قد

جمعه الزنبوریه انکه مراد از اخوین شابین رومی و زنجی فلفل سفید و فلفل سیاه است که تازه باشند که شباب
کنایه از تازه بودن آنها است و میان این هر دو اخوت است بحسب اسم یا بسبب آنکه هر دو
ثمر یک درخت اند یا ثمر دو درخت اند که از یک جنس اند یا آنکه هر دو از یک زمین خیزند که هندوستان
باشد بلکه فی الحقیقت در اکثر هر دو یک اند یکی مقشر و یکی غیر مقشر رومی کنایه از سفید و زنجی کنایه
از سیاه است و مراد از دمعه راس مشرف افیون است که دمعه خشخاش است که سر خشخاش مشرف
است یعنی کنگره دار و مراد از دو برادران افیون یکی افربیون است باعتبار رنگ و صورت
و فعل و برودت و تخدیر بودن آن هم دمعه درختی و دوم بزر البنج است باعتبار فعل تبخیر و
تخدیر که با افیون درین فعل بلکه در اکثر افعال و خواص مشارکت و برادری دارد و موهای
سقالبه کنایه است از زعفران که شبیه بموی سقالبه در سرخی رنگ و شعر سبط الطیب کنایه است از

سنبل الطیب و حار مقطع بارد کنایه است از عاقرقرحا که مرکب القوی است از قوت حاره مقطعه
و از قوت بارده مخدره و شرابی که جمع کرده آنرا از بنور عسل است و درین نسخه فلفل سیاه بر نسخه
شیخ اضافه شده و شیخ داود گفته که گمان آن است که جالینوس جمع کرده باشد این معجون را
پس فراموش شده باشد بسبب غفلت کسانی را که کتب جالینوس را از یونانی ترجمه کرده اند
یا بسبب اعراض مردم از استعمال آن چنانکه از بسیاری مرکبات و ابوالبرکات تجدید ذکر آن کرده
باشد و بسبب انتشار و شهرت امر آن شده باشد و تعجب است از اطبا که چرا نه دانسته اند این معجون را از جالینوس
و حال آنکه او رئیس و سرکرده قوم است و حکیم عماد الدین محمود حسینی شیرازی در رساله افیونیه صنعت
آنرا باین صفت آورده که نسخه بمن رسیده باشد که در بلاد هند و مراد بر کوهک است به در شکل متساوی
در مقدار می باشد یکی از ایشان پیری حبشی و دیگر جوانی است رومی بگیر از جوان رومی مقدار
معلوم و وزنی مجهول و دوا از تخم سفید گیاهی که آن را خداع الرجال گویند یعنی فریب دهنده مردان
مقداری مساوی اول و از دموع جاریه از دیده سیاحان مثل وزن دوای اول بعد از آن بگیر از
از آن مقداری که اگر آن مقدار را اضافه کنند مثل آن مساوی وزن دوای اول شود دوا از
شعور ثعالبه اگرچه در نواحی ایشان نمی روید مقداری که نسبت آن مقدار ثانی از قبیل نسبت
مقدار ثانی است باول و از دوائیکه در شکنبه گوسفند می نهند بودیعت و آن را حافظ الاطفال می
نامند و از بیخ گیاهی که کیفیت آن گرم است و فعل آن در زبان انسان ضد فعل آنست در سایر
بدن و از بیخی که بران در روغ بسته اند و خوشبوی است از هر دو مقداری که اگر اضافه کنند دو بار
و ضرب کنند در پنج مساوی مقدار اول شود که مفروض بود و دوا از چیزی که نه جماد است و نه نبات و
نه حیوان و مشترک است میانه نبات و حیوان مقدار طول شهر یا موج داخل بعد از آن بودیعت نهند
جمله را در ظرفی که ضیق المسام باشد و باطن آن املس و سر آن را نیک بپوشند و بعد از شش ماه استعمال
نمایند شربتی از یک نخود تا دو دانگ بعد از آن میگوید که مراد از دو یاد فلفل سیاه و فلفل سفید است
و از خداعة الرجال بزر البنج است چون آن عقل را می برد آنرا خداع گفته و دموع جاری از
چشم بیاهان افیون است و شعور ثعالبه زعفران است و دوائیکه در شکنبه گوسفند می نهند تا محفوظ
ماند و متأکل نشود افربیون است و عرق جبلی عاقرقرحا است و اصل مکند و بطلیه سنبل الطیب است و آنچه

نه جماد است و نه نبات و نه حیوان عسل است و اما وزن اول که فلفل است پس آن بیست درم است
و دوم که بزر البنج است مثل اول است و سوم که افیون است ده درم که چون ده دیگر بر آن افزایند بیست
می شود و چهارم که زعفران است وزن آن پنج درم است که نسبت آن بثانی که افیون است
از قبیل نسبت افیون است با اول که فلفل باشد و چون بزر البنج بوزن فلفل است اعتبار نکرده
و باقی ادویه را وزن از هر یک یک درم است که در تضعیف اول دو می شود و در تضعیف دوم چهار
و چون چهار را در پنج ضرب کنند بیست می شود این نسخه موافق نسخه شیخ رئیس است که نسخه جمهور است
صنعت برشعثای قدیم بنسخه شیخ داود انطاکی فلفل سیاه فلفل سفید بزر البنج سفید از هر یک بیست
درم افیون ده درم زعفران هفت درم سنبل الطیب لسان العصافیر عاقرقرحا فرفیون از هر یک یک
مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند و درین نسخه دو دوا بر نسخه شیخ الرئیس
زیاده شده و در وزن اجزا نیز تفاوت است گفته که معجون مذکور معجونی عظیم النفع است و این معجون
بلیغ النفع است در تجفیف رطوبات غریبه باله و قطع نزلات و زکام و اصلاح امراض مرطوبین و قلع
دمعه و بخارات و صداع کهنه و آمدن آب از دهان و استسقا و اسهال مزمن و نزف الدم و نفث
الدم و کدورت حواس و کسالت و اعیا و مقوی حواس است و نشاط می آورد و تقویت قوت
مفکره می کند و نافع است از برای بهر و دفع عسر انزال میکند و دیر می گرداند انزال منی را و مسکن
جمیع اوجاع است و درد دندان را ساکن می گرداند چون بر روی نهند و بغایت نافع است از برای قولنج
چون نیم درم آن را با آب گرم فرو برند اثر تمام باز دهد و از برای تسکین وجع قولنج و متفاوت است
قوت آن در افعال زمانی که قسمت کرده شود فعل آن بسوی زمان پس بدانکه گفته اند که قطع اسهال
می کند در یک ساعت و صداع را در یک روز و اوجاع مفاصل و بخار را در یک ماه و استسقا را در یکسال
پس از شش ماه که از ساختن آن گذشته باشد و قوتش تا بیست و یکسال باقی می ماند و در شفاء الاسقام
مسطور است که قوتش تا پنج سال باقی می ماند و این معجون مضر است بخداوند صفرا و لکن بیشتر ضرر
میرساند بخداوند سودا بزودی و مداومت آن فاسد می گرداند بدن و عقل را و ساقط میگرداند
اشتهای طعام و شهوت باه را و افساد رنگ می کند و ضعیف میگرداند قوتها را و جایز نیست از
برای اصحاب استعمال آن زیاده بر یکبار در هفته و شربتش از یک نخود تا دو درم است و باید دانست

که می افتد مردم این عصر بر کجا و می یابند از آن مضرتهای عظیم غالبا آن درین زمان جهت آنست
که افیون و بزرالبنج را دران زیاده می کنند و قبل از گذشتن شش ماه استعمال می نمایند و هر روز از آن
می خورند مضر باید که بلکه جمله مضار آن درین زمان آنست که اطبا دران و در افلونیای فارسیه
تصرفات نموده اند که ترکیب آن مشوش و مضر ساخته چنانکه در ذکر افلونیا گذشت و بعنوان اعتیاد
هر روز از آن اضعاف مضاعف از وزن شربت آن می خورند و شیخ داؤد گفته که مصلح ضرر نسخه
برشعثا شراب ریحانی جید است و حلواهای سکری و مرغ فربه و قایم مقام آن است افیون یعنی چون وقت
استعمال آن برسد و حاضر نباشد آن و حادث گردد خفقان و ساقط شود قوتها و نفس در سینه پیچیده
شود و نیز قایم مقام افیون است برشعثا چون وقت اخذ افیون در آید و حاضر نباشد و حالات
مذکوره عارض گردد و مستغنی بسیار از شخص را استعمال برشعثا از استعمال قطران شامی ابیض و
معجون عود و حب مراره و مراره البقر و اسود سلیم **برشعثای قدیم** بنسخه معمول که بهترین نسخه‌ها است
صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید از هر یک بیست درم افیون ده درم زعفران پنج درم عاقرقرحا
فرفیون دارچینی سنبل الطیب از هر یک یک درم عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند
و این نسخه همان نسخه افلونیای شیخ رئیس است باضافه دارچینی **برشعثای قدیم** بنسخه دیگر
صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید از هر یک بیست مثقال افیون ده مثقال زعفران پنج مثقال
عاقرقرحا فرفیون سنبل الطیب دارچینی جندبیدستر از هر یک یک مثقال کوفته بیخته بعسل سفید خام
بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند و این نسخه نیز همان نسخه قبل است الا آنکه جندبیدستر زیاده
داخل دارد و وزن ادویه بجای درم مثقال است **برشعثای قدیم** بنسخه محمود بن الیاس شیرازی
صنعت آن فلفل سفید فلفل سیاه از هر یک بیست درم بزرالبنج سفید افیون کازرونی از هر یک ده
درم زعفران پنج درم افربیون سنبل الطیب عاقرقرحا از هر یک یک مثقال کوفته بیخته بعسل مصفی یکصد
و پنجاه درم معجون سازند و در ظرف چینی کرده چهار ماه در جو گذارند پس استعمال نمایند شربتی یک
مثقال و شاید اینکه غلطی شده مطلقا که شربتی یک مثقال سهو از کاتب باشد یا از مصنف چه اکثر
مردم را یک مثقال آن کشنده است و اگر نکشد البته ضررهای عظیم میرسانند پس چگونه صحیح باشد آنکه شربتی
از آن یک مثقال باشد **برشعثای قدیم** منقول از تشریح الارواح صنعت آن فلفل سفید افیون

از هر یک هفت درم بزر البنج سفید پنج درم زعفران دو درم فرفیون عاقرقرحا سنبل الطیب از هر یک یکدرم عسل سفید مصفی سه وزن مجموع ادویه بدستور مقرر معجون سازند و در ظرف چینی کرده در جو دفن سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند برشعثای قدیم بنسخهٔ دیگر صنعت آن فلفل سفید بزر البنج سفید از هر یک بیست درم افیون ده درم زعفران پنج درم عاقرقرحا سنبل الطیب از هر یک یکدرم افیون را در شراب حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته با آن بسرشند و در سایه خشک کرده باز سوده با عسل سه وزن ادویه معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی از یک نخود تا یکدرم بحسب عادت برشعثای ابوالبرکات بنسخهٔ ابن جزله نافع است از برای امراض قلب و معده و امراض مراری و سوداوی و وسواس و مالیخولیا و بی خوابی و استسقا و ابن جزله منافع بسیار از برای این برشعثا ذکر کرده که ذکر آن موجب تطویل است اگر ارادهٔ اطلاع بر آنها باشد در منهاج مطالعه آن نمایند صنعت آن فلفل سفید فاشرا تخم خشخاش سفید بزر البنج سفید از هر یک ده درم زعفران راوند طویل جنطیانای رومی عنصل مشوی جدوار خطائی از هر یک چهار درم حب الغار افیون مرمکی صافی از هر یک هفت درم عاقرقرحا سنبل الطیب سنبل رومی جندبیدستر از هر یک دو درم فرفیون یکدرم کوفته بیخته با سه وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند و بعد از شش ماه بکار برند و در نسخهٔ دیگر این برشعثا مروارید ناسفته هفت درم داخل است و وزن جندبیدستر یکدرم برشعثای ابوالبرکات بنسخهٔ دیگر صنعت آن فلفل سفید بزر البنج سفید از هر یک ده درم افیون پنج مثقال جندبیدستر یک مثقال عود بلسان دو مثقال زعفران دو درم و نیم عاقرقرحا عود هندی سنبل الطیب ریباد سلیخه سیاه بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک یکدرم خشخاش سفید نیم مثقال افربیون نیم درم کوفته بیخته بروغن بلسان یا روغن زیتون چرب نموده با عسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند برشعثای ابوالبرکات بنسخهٔ حکیم میر محمد مؤمن گفته که این معجون را اکثر خواص بهتر از مثرودیطوس است و بجهت تب ربع بکرر بتجربه رسیده صنعت آن میعه سائله مر مکی کماذریوس زعفران جنطیانا از هر یک یک مثقال طین مختوم افیون سنبل الطیب سنبل عربی جندبیدستر غاریقون سفید از هر یک مثقال اقاقیا هوفاریقون فطراسالیون از هر یک دو مثقال قصب الذریره دار شیشعان حب الغار عصارهٔ لحیة التیس از هر یک پنج مثقال زراوند طویل ریوند چینی اسارون حماما جعده روغن بلسان از هر یک مثقال اگر

روغن بلسان نباشد بدل آن زیت کهنه دو وزن روغن بلسان کنند و ادویه را کوفته بیخته بدان چرب
نموده با دو وزن مجموع عسل سفید مصفی معجون سازند برشعثای ابوالبرکات به نسخه حکیم میر محمد
مؤمن منقول از تحفة المؤمنین صنعت آن دارفلفل سلیخه سیاه جنطیانا از هر یک دو مثقال دارچینی
سه مثقال جندبیدستر چهار مثقال فقاح اذخر زراوند طویل سنبل الطیب زنجبیل بوزیدان خشک از هر
یک هفت مثقال افیون ده مثقال زعفران ده درم انیسون تخم کرفس بزرالبنج سفید از هر یک
ده مثقال و نیم روغن بلسان یا روغن گل سرخ هر کدام که باشد ده مثقال عسل سفید مصفی بقدر کفایت
بدستور مقرر معجون سازند برشعثای ابوالبرکات منقول از خط شیخ بهاء الدین طبیب صنعت
آن افیون فلفل سفید از هر یک بیست مثقال زعفران بزرالبنج سفید از هر یک ده مثقال فربیون
دو درم و نیم عاقرقرحا دو درم عسل سفید مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند
برشعثای محمد بن زکریا رازی صنعت آن سنبل الطیب فقاح اذخر زعفران زراوند طویل از هر یک ده مثقال
دارفلفل جنطیانای رومی سلیخه دارچینی جندبیدستر از هر یک چهار مثقال زنجبیل بوزیدان خشک از هر
یک هفت مثقال افیون پانزده مثقال عسل سه وزن ادویه کوفته بیخته به روغن بلسان یا روغن
گل سرخ هر کدام که باشد ده مثقال چرب نموده با عسل بدستور مقرر معجون سازند و در نسخه
دیگر وزن افیون ده مثقال است برشعثای دیگر صنعت آن مصطکی رومی دارچینی
کندر از هر یک دو مثقال فلفل سفید یک مثقال زعفران نیم مثقال افیون پنج درم ادویه کوفته بیخته
با سه وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند برشعثای دیگر صنعت آن دارفلفل جنطیانا
رومی جندبیدستر سلیخه سیاه از هر یک چهار درم سنبل الطیب زعفران فقاح اذخر زراوند طویل
از هر یک ده درم افیون پانزده درم انیسون تخم کرفس پوست بیخ کرفس از هر یک بیست درم فلفل سی
درم قسط تلخ فو اسارون از هر یک ده درم زنجبیل فودنج خشک از هر یک هشت درم روغن بلسان
ده درم عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند و این
مرکب با اندکی تفاوت معجون غیاثی است و معجون غیاثی در معاجین افیونی ذکر خواهد شد
برشعثای ابوالبرکات به نسخه دیگر گفته اند که این نسخه بهترین نسخه های برشعثا است و جهت
دفع سموم نائب مناب تریاق فاروق و نافع است از برای زکام و نزلات کهنه و درد اعضا و

و اعصاب و زحیر و اسهال و قولنج و احتباس بول و درد شقیقه و استسقا و درد رحم و احتباس حیض و تقطیر بول و منافع بسیار دارد و شرح آن موجب تطویل است صنعت آن جنطیانای سلیخه دار فلفل از هر یک سه مثقال سنبل الطیب قسط تلخ اذخر زراوند طویل از هر یک هفت مثقال افیون ده مثقال زعفران یک مثقال انیسون تخم کرفس بزر البنج سفید اسارون از هر یک پانزده مثقال فلفل سیاه بیست و دو مثقال قسط شیرین فوة الصبغ از هر یک پانزده مثقال زنجبیل پودنه خشک از هر یک پنج مثقال ادویه را کوفته بیخته بروغن گل سرخ پانزده مثقال چرب کرده بعسل مصفی چهار صد و پنجاه مثقال بدستور مقرر معجون سازند برشعثا به نسخه حکیم لطف الله شیرازی بخیال آن مغفور صنعت آن فلفل سیاه بزر البنج سفید از هر یک سه و هفت مثقال و نیم افیون زعفران از هر یک پانزده مثقال فرفیون عاقرقرحا سنبل الطیب از هر یک شش مثقال عسل سفید مصفی سه وزن ادویه عسل را بقوام آورده اول مرتبه افیون را بگلاب حل کرده پس با آن ادویه را با آن سرشته معجون سازند شربتی از قیراط تا یکدانگ برشعثا به نسخه دیگر صنعت آن فلفل سفید دارفلفل پوست بیخ انجبار از هر یک بیست مثقال عاقرقرحا دو مثقال و نیم سنبل الطیب زعفران از هر یک سه مثقال افیون کافور روغنی هفت مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند برشعثای ابوالبرکات منقول از تحفة المؤمنین که معزی الیه قلمی نموده که مولانا ظهیر الدین فارس تلمیذ ابوالبرکات اوحد الزمانی می فرمایند که این نسخه را از خط ابوالبرکات نقل نموده ام بهترین نسخ برشعثا است از برای دفع سموم حیوانی و نباتی و بجهت دوار و سدر و ظلمت بصر و صداع های کهنه و زکام و نزله و لقوه و فالج و رعشه و سیلان لعاب از دهان و ذکای قلب و قوت حافظه و دفع نسیان و کذا خفقان بلغمی و تصفیه صوت و سهر و سبات و سبات سهری و بجهت قولنج و پیچش و برودت معده و جگر و تفتیح سده های جگر و تقویت جگر بر طبخ خون و اخلاط صالحه و جهت ربو و انواع استسقا و سستی بدن و کثرت عرق و بوی بدن و تقویت جماع و زیاده میکند حرارت غریزی را و زائل می گرداند حرارت غریبه را و کسل و تثاوب و تمطی و استرخاء و انواع اعیا را و جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و ادرار بول و ریگ مجتمع را منفرق و منحدر میسازد و جهت دفع وسواس سوداوی و وحشت و سوء مزاج بارد و درد معده و دیر هضم شدن طعام و وجع فؤاد نافع و قدر شربتش بنهایت کثرت یک مثقال است و اقلش یک نخود صاحب کلیات

مقدار نخودی با آب گرم بدهند که وقت خواب نوشند در زمان بارد پانزده روز و در زمان حار هر
روز یک بار با آب گرم و بروغن بادام شیرین و نبات و حذر نمایند در مزاج خشک و سعوط آن
مقدار حبه با آب گرم و بروغن بادام شیرین و نبات شیرین نمایند و در مزاج خشک سعوط آن بمقدار
حبه با آب مرزنجوش صاحب صداع بارد را نافع است و همچنین سعوط نمایند صاحب لقوه را و در امراض
حلق مقدار حبه بدهان گرفته آبش را فرو برند و در سرفه کهنه و تازه و بلغمی بعصیر مرزنجوش مقدار حبه و جهت
ضیق النفس و ربو با آب زیره و اصل السوس و در رفع وجع فواد و معای با آب طبیه اگر منعقد باشد با
طبیخ زیره و جهت وجع سپرز با ماءالورد و خل خمر و جهت درد پهلو بشراب اصول و جهت درد جگر با آب
و عسل هرگاه از مواد بارده باشد و اگر از سده باشد با ماءالاصول و جهت مبطون با ماءالآس هرگاه
ضبط شکم خود نتواند کرد و جهت درد پهلو هرگاه با آبی گرم شده باشد در آفتاب در تابستان بجلاب
نیم گرم و جهت تبهای با لرزه هرگاه با آن وجع فواد باشد با آب نیم گرم و جهت تبهای مرکبه بمطبوخ
انیسون و جهت زحیر بلعاب بزرقطونا نیم گرم و جهت حصاة با آب سداب یا آب برگ ترب و جهت
بیماری که با آن سهر باشد بطبیخ خشخاش و جهت بواسیر با آب گندنا و جهت ثقل لسان با آب سماق
بر زبان لطوخ نمایند و جهت غم بی سبب با آب کاسنی تازه با آب لسان الثور و جهت تقویت
باه با آب نخود مطبوخ و جهت نقرس هر روز حبه فرو برند و جهت زنی که نزاید و نفاسش قطع نشود
با آب حلبه و جهت کسی که کافور بسیار خورده باشد بطبیخ عود قماری بماءالورد و جهت سم با آب حرمل
و جهت کسی که افیون خورده باشد بطبیخ دارچینی و جهت کسی که او را عقرب گزیده باشد با عسل و
جهت کسی که او را افعی گزیده باشد حبه هر روز فرو برد و هر چند قی کند باز بنوشد تا قی قطع شود و
علامت در این آنست که افعی گزیده وقتی که پاک شود از سم خوابش می برد و همچنین در سموم قتاله
و جهت ماده در گرده بهم رسیده باشد بطبیخ نخاله و زبد و جهت حبس زیادتی خون حیض با آب سماق
و جهت احتباس خون حیض بطبیخ عناب و مویز و جهت قولنج بطبیخ اصل السوس صنعت آن دار
فلفل دارچینی جنطیانا سلیخه جندبیدستر از هر یک چهار درم و در نسخه دیگر از هر یک شش مثقال است
سنبل الطیب قسط مر اذخر زراوند طویل از هر یک ده درم و در نسخه دیگر از هر یک هفت مثقال است
افیون یک مثقال و یک دانگ و نیم زعفران یک درم انیسون تخم کرفس بزرالبنج سفید از هر یک ده مثقال

در نسخهٔ دیگر افیون یک مثقال و یکدانگ و نیم است انیسون پانزده مثقال فلفل سیاه بیست و دو مثقال
و نیم قسط تلخ و اسارون از هر یک ده مثقال و نیم زنجبیل و بیخ خشک از هر یک سه درم روغن بلسان
یا روغن گل سرخ هر کدام که باشد ده مثقال عسل سفید جید خوشبو مصفی مقدار چهار صد و پنجاه
مثقال بدستور مقرر مرتب نمایند و بعد شش ماه استعمال نمایند برشعثای ابوالبرکات دیگر که حکیم مؤمن
در تحفة المؤمنین ذکر کرده و قلمی نموده این نسخه منقول است از خط ابو یحیی که معزی الیه از خط استاد خود
نواب حکیم محمد باقر بن حکیم عماد الدین محمود شیرازی نقل کرده و قلمی فرموده که بهترین جمیع برشعثا است
صنعت آن بزر البنج سفید فلفل سفید از هر یک بیست درم افیون ده درم زعفران پنج درم جندبیدستر
دو مثقال عاقرقرحا سنبل الطیب عود هندی سلیخه زرنباد بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک دو درم
عود بلسان چهار درم خشخاش سفید فرفیون از هر یک نیم مثقال روغن بلسان پنج مثقال و اگر
نباشد بدل آن روغن زیتون کهنه کنند بدستور مقرر با عسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند
برشعثا از املای بهاء الدین طبیب صنعت آن افیون ده مثقال فلفل سفید بزر البنج سفید
از هر یک بیست مثقال زعفران پنج مثقال سنبل الطیب عاقرقرحا فرفیون از هر یک یکدرم عسل مصفی
سه وزن مجموع ادویه بدستور مقرر مرتب نمایند برشعثا به نسخهٔ دیگر صنعت آن فلفل سیاه پنج
مثقال بزر البنج افیون از هر یک ده مثقال عاقرقرحا زعفران فرفیون سنبل الطیب از هر یک چهار
مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر مرتب نمایند شربتی یک مثقال تا دو درم یا آنچه
مناسب باشد از اشربه پرسیاوشان از مجربات صاحب خلاصة التجارب بغایت مفید است
صنعت آن مصطکی کندر دارچینی از هر یک دو مثقال فلفل سیاه یک مثقال زعفران ربع جزوی
افیون خالص نیم درم اجزا را کوفته بیخته با سه چندان عسل مصفی بقوام آورده بسرشند و از انجمله بزرگ دارو
است بدانکه آن لغت فارسی است و ترجمهٔ آن دواء الکبیر است و این دوا از کبار ادویهٔ اطبای
فرس و مختار جمیع اطبا است و بهر مرضی که نافع است مرادف تریاق اکبر و افلونیا و شلیثا شیخ رئیس
گفته که منفعت این دوا بزرگ است و در قوانین محمود بن الیاس گفته که بزرگ بیدا اشتند ملوک
عجم شأن این دوا را و شبیه است در اکثر افعال تریاق فاروق و از تریاق کبار است و نافع
است از برای درد گوش حادث از برودت و از ریاح بارده غلیظ خوردن آن صنعت

آن به نسخهٔ شیخ الرئیس بزر البنج سفید زعفران از هر یک بیست استار افیون افربیون از هر یک بیست درم
سنبل الطیب لبنی از هر یک دو استار ساذج هندی قرنفل از هر یک چهار درم فلفل سفید دو
درم مروارید ناسفته نوشادر تخم سداب بری مشک تبتی خالص کافور قیصوری قاقله دارچینی سلیخه
سیاه از هر یک یک درم قسط تلخ هشت درم بزر حرمل یعنی تخم اسپند عاقرقرحا دار فلفل از هر یک
چهار درم سکبینج جندبیدستر جاوشیر از هر یک دو درم زرنباد درونج عقربی روغن بلسان از
هر یک هشت درم و در نسخهٔ سریانیه نسخهٔ عجیبه مر مکی و کافور قیصوری از هر یک چهار درم داخل است
ادویهٔ خشک را کوفته بیخته صموغ را در مثلث خیسانیده حل کرده مجموع را با عسل کف گرفته سه وزن
مجموع ادویه معجون سازند و در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از شش ماه که کهنه شود استعمال نمایند
شربتی مقدار بندقی با آب نیم گرم و به نسخهٔ اصل بیست و هفت جزو است و به نسخهٔ سریانیه عجیبه
بیست و هشت جزو است و مزاجش گرم است در درجهٔ دوم و خشک است در اواخر درجهٔ سوم سید اسمعیل
جرجانی در ذخیره گفته که شربتی ازین دوا از یک درم است تا یک مثقال بزرگ دارو به نسخهٔ
حبیش بن الحسن صنعت آن بزر البنج سفید زعفران از هر یک سه درم افیون افربیون از هر یک
دو درم سنبل الطیب لبنی از هر یک شش درم مروارید ناسفته نوشادر تخم سداب بری
مشک تبتی قاقله دارچینی سلیخه سیاه از هر یک نه درم قسط تلخ زراوند طویل درونج عقربی روغن
بلسان از هر یک چهار درم تخم اسپند عاقرقرحا دار فلفل ساذج هندی قرنفل از هر یک دو درم سکبینج
جندبیدستر جاوشیر فلفل سفید از هر یک یک درم ادویه را کوفته بیخته با عسل مصفی سه وزن ادویه معجون
سازند و در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از شش ماه شربتی مقدار جلغوزه با آب نیم گرم تناول نمایند
و قوت این دوا تا شش سال قوی می باشد و بعد از آن می گردد ضعیف و بدانکه تفاوت میان این
نسخه و نسخهٔ شیخ این است که درین نسخه کافور داخل نیست و بجای زرنباد زراوند طویل است ساذج
و قرنفل درین هست و در نسخهٔ شیخ نیست و باقی موافق نسخهٔ شیخ است و نیز از انجا ترکیبی که اصل عمده
در آنها افیون است بیهوشی دارو هاست بدانکه اثر البحری دوائی مرقد و دوای سبات نامند یعنی
دوائیکه موجب خواب بسیار سنگین طبعی و خواب سنگین غیر طبعی گردد و این بیهوشی دارو نافع است از
جهت شخصیکه خواسته باشند که عضوی از اعضای فاسد او را قطع کنند یا جراحتی را که اشکافند

یاسل یابط خیریان کنند و امثال اینها و تنبیه او را در هوشیاری داشتن نباشد صنعت آن افیون
کازرونی بزر البنج سفید بیخ لفاح چرس خالص بریان کرده زعفران اجزا متساوی کوفته بیخته بآب جوز
ماثل خمیر کرده سه روز زیر برگ گردکان گذارند پس آنرا در سایه خشک کرده باز بسایند و هر شخص را
موافق مزاج و قوت و ضعف و اعتیاد و بغیر و عدم اعتیاد بنهایت یک دانگ بخورانند بیهوشی دارو
دیگر که همین منفعت دارد و رفع بیخوابی مفرط می کند صنعت آن افیون کازرونی بزر البنج سفید بیخ لفاح
جوز ماثل که آنرا بهندی دهتوره نامند تخم کاهو جمله برابر نیم کوفته بجوشانند و از استری بپالایند
پس یکمن قدری گندم و در آب آن مطبوخ بخیسانند و بگذارند تا تمام آب را جذب کند پس خشک کنند
آن گندم را در سایه و بدستور مرتبه دوم ادویه مذکوره را بجوشانند و همان گندم را مرتبه ثانی دران
بخیسانند و خشک کنند در سایه مکرر این عمل کنند تا پنج مرتبه پس بسایند و در شیشه نگاهدارند و بوقت حاجت
یکدانگ تا دو دانگ آن را بخورند و چون خواهند بهوش آید چند قطره سرکه انگوری در بینی آن چکانند
و بدمند تا اثر آن باقصی الانف و بدماغ او رسد و بافاقت آید بیهوشی دارو دیگر که همین منفعت دارد
صنعت آن افیون کازرونی پنج درم خشخاش سیاه ده درم تخم کاهو بیست درم مجموع را در سه
رطل آب بجوشانند تا یکرطل رسد پس ربع رطلی گندم دران بخیسانند پس بجوشانند تا آب خشک
شود پس آن را در سایه پهن کنند تا خشک شود و در شیشه نگاهدارند و وقت حاجت یک مثقال از ان
سائیده بخورند که بیهوش شود بیهوشی دارو دیگر از برای اخراج پیکان و دیگر اعمال شدیدة الوجع
استعمال نمایند تا شخص بیهوش گردد و بعد از فراغ چون خواهند که بهوش آید سرکه و گلاب و روغن
گل سرخ و کافور بر سر و کف و دست و پای او بمالند و آب برف و سرکه و گلاب بخورانند صنعت
آن بزر البنج سفید تخم خشخاش سیاه تخم کاهوی سیاه بیخ لفاح تخم جوز ماثل افیون از هر یک ده درم بیست
سکو کنار تیغ نزده ده درم همه را در شش رطل آب بخیسانند پس بجوشانند چون بنیم رطل رسد ربع رطل ورق
القنب با ده درم چرس خالص در ان سرشته خشک سازند بعد از ان هفت نوبت در شراب مقطر بسوده
تر کرده خشک سازند پس چهار درم جوز بوا و چهار درم زعفران سوده دران بیامیزند شربتی یکدرم
از برای کسی که معتاد بافیون و بنگ و مغیرها باشد که او را بیهوش گرداند و کسی که معتاد به کیفیات مغیره
باشد زیاده بقدر طاقت او و هر بیهوشی دارو تالیف شیخ رئیس که بسیار قوی است صنعت آن

افیون جوز ماثل کافور قیصوری از هر یک یک درم ورق القنب نیم درم مشک تبتی یک درم بزر البنج یک مثقال
خربق سفید دو درم جاورا کوفته بیخته در بول حمار تر کرده بگذارند تا خشک شود آنگاه حب ها نموده مقدار
جوی در دماغ هر که بالدبی بی‌هوش کرده چون از شیشه بیرون آورند با مشک حبها کنند و در خرقه محکم
کنند و در وقت حاجت دماغ خود را بسرکه بمالند که در وی اثر نکند

فصل در تریاقاتی که اصل و عمود در انها افیون است

تریاق برء الساعة از مولانا ظهیر الدین فارسی شاگرد ابوالبرکات که
مرموز نوشته و آن مرحوم قلمی فرموده اند از کتابیکه فقیر نقل نموده و تصحیح نموده بود که بنسخه بخط مصنف
مقابله کرده ام صنعت آن فلفل سفید فلفل سیاه بزر البنج سفید از هر یک بیست مثقال افیون ده
مثقال زعفران پنج مثقال فرفیون سنبل الطیب از هر یک یک مثقال عسل دو وزن ادویه بدستور
معهود مرتب نمایند و این تریاق جهت دفع سموم حیوانی و نباتی و جهت دوار و سدر و ظلمت بصر و دوی
و آواز گوش و زکام و نزله و لقوه و فالج و رعشه و سیلان لعاب از دهان و ذکای قلب و قوت حفظ و دفع
نسیان و گداختن بلغم و صفای صوت و جهت سهر سبات و سبات سهری و قولنج و پیچش و برودت معده
و جگر و گشودن سده جگر و تقویت جگر و بر طبخ خون و جهت ربو و انواع استسقا و بالجمله جمیع منافعی
که در بر شعثای ابوالبرکات منقول از خط مولانا ظهیر الدین عماد الاسلام مذکور است دارد و طریق
استعمالش مثل بر شعثا است با آنچه استعمال توان نمود و مزاجش مایل بحرارت است با یبوست غالب

تریاق برء الساعة دیگر از مولانا ظهیر الدین عماد الاسلام فارسی ابوالبرکات او حداقی که حکیم مومن در
تحفة المومنین ذکر کرده و قلمی نموده که مکرر به تجربه فقیر رسیده و در خواص بهتر از مثرودیطوس است
و بجهت نیش ملع مکرر به تجربه رسیده صنعت آن سعد سائله کما ذریوس مصطکی زعفران حرف جنطیانا
از هر یک پانزده جزو طین مختوم افیون سنبل الطیب صمغ عربی جندبیدستر غاریقون حب سفید از هر یک
سه جزو اقاقیا ماهیزهره فاریقون قطراسالیون از هر یک دو جزو قصب الذریره دارشیشعان حب الغار زعفران
لحیة التیس از هر یک پنج جزو زراوند طویل ریوند چینی اسارون حماما جعده روغن بلسان از هر یک
دو جزو نیم عسل مصفی دو وزن مجموع ادویه بدستور معجون سازند و اگر روغن بلسان نباشد
بدل آن زیت عتیق کنند اما تریاق کبیر مسمی به مثرودیطوس و تریاق کبیر مسمی باسوطیرا و تریاق کبیر
مسمی شلیثا به نسخ متعدده و تریاق غزره و تریاق کبیر شیخ الرئیس و تریاق اعظم حکیم میر محمد مومن

وتریاق انفع هرچند افیون درانها اصل و عمود نیست بلکه برای حفظ مزاج ترکیب یافته عسل که از برای
حفظ ترکیب معاجین کبار و سایر مرکبات داخل است طرد اللباب و درین جا ذکر می باید تریاق
فاروق مسمی بتریاق الافاعی و تریاق اکبر و تریاق کبیر در افعی مذکور شد و انچه در انها افیون
داخل نیست در حرف تا ذکر خواهد یافت ان شاء الله تعالی تریاق کبیر مسمی بمثرودیطوس شیخ داود
گفته که معنی مثرودیطوس نجات دهنده از ضرر است یا آنکه نام ملکی از ملوک روم است و بعضی گفته اند
نام حکیمی است که تالیف این مرکب نموده و در کتابی از کتب یونانی که مولف آن معلوم نبود دیده شد
انچه دلالت بر اول ازو یعنی نام ملک رومی است و اندروماخس ثانی حکایت کرده که از بقراط و فلیمون حکیم
است و بعضی گفته اند از تالیف فیثاغورس است که یکی از اجداد معلم اول است و چون شیوع یافت
این ترکیب عظیم می داشتند یونانیون قدر آن را تا آنکه مثقالی از آن را تا هفت مثقال طلا میفروختند
و همچنین بود تا ظاهر شد تریاق اکبر مسمی بتریاق فاروق پس آن بزرگتر از مثرودیطوس است
در منافع و دفع سموم و مثرودیطوس ثانی اوست درین امر و بزرگتر از جمیع معاجین کبار است
و نزد بعضی از اطبا مثرودیطوس افضل از تریاق اکبر است در تفتیح سدها و تحلیل اورام جاسیه
و اورام صلبه که در مفاصل باشد و در تحریک شهوت باه شیخ رئیس گفته که مرکب صناعت مثرودیطوس
جلیل القدر است نام نهاده شده باسم او و تالیف کرد این مرکب را از ادویه مجربه بر دفع سموم و بر
اعراض دیگر تا بوده باشد جامع و منفعت آن از برای سموم مختلفه و اعراض مختلفه دیگر پس بود این
مرکب تریاق اکبر در ان زمان پس اتفاق افتاد از برای اندروماخس ثانی که آگاه شد بر منفعت
لحوم افاعی و غیر آن از ادویه فادزهریه دیگر پس زیاده کرد در ان اقراص افاعی و غیر آن از
ادویه اندکی زیادتی و نقصان بعضی از ادویه پس نامید انچه را خود در ان تصرف کرده بود تریاق
اکبر و آن انفع است از مثرودیطوس در یک چیز که آن سم مارها است اما در سایر منافع کمی ندارد
مثرودیطوس از تریاق اکبر یکی بعته بلکه مثرودیطوس زیاده بر تریاق فاروق است در دفع
و بحران و اورام در فواید و منافع بسیاری و طول کلام در ذکر منافع آن نمی نمائیم بجهت آنکه
منافع این تریاق منافعی است که از برای تریاق اکبر ذکر کردیم ولیکن بمقدار شربت این تریاق
اندکی از تریاق اکبر زیاده است و قوانین استعمال این تریاق مثل قوانین استعمال تریاق اکبر است

ولیکن مدت گذاشتن این از برای گرفتن مزاج از ابتدای ساختن تا زمان استعمال شش ماه است مثل تریاق
فاروق بلکه شش ماه است و قوت مثرودیطوس زیاده بر دوازده سال باقی می ماند و بعضی گفته
اند که قوتش زیاده بر هفت سال باقی نمی ماند و شیخ رئیس گفته که مثرودیطوس قوی و فاضل است
از برای حصاة کلیه صفت آن به نسخه جمهور که شیخ رئیس در قرابادین قانون ذکر کرده بگیرند زعفران
مر صافی غاریقون سفید زنجبیل دارچینی کثیرا از هر یک ده درم سنبل الطیب کندر حرف بابلی
اذخر مکی عود بلسان اسطوخودوس سیسالیوس قسط سفید تلخ کمافیطوس قنه علک البطم دارفلفل عصاره
لحیة التیس جند بیدستر ساذج هندی میعه سایله جاوشیر از هر یک هشت درم سلیخه سیاه فلفل سفید فلفل سیاه
سورنجان جعده اسقوردیون دوقو اکلیل الملک جنطیانا حب بلسان اقراص فرفیون مقل ازرق
از هر یک هفت درم سداب دو درم اشق سنبل رومی مصطکی رومی صمغ عربی فطراسالیون تودری
تخم بادیان از هر یک پنج درم انیسون وج ترکی سکبینج اسارون از هر یک سه درم و نیم افیون غنچه کافور
مشکطرامشیع از هر یک پنج درم فوافقیا سره سقنقور ماهی و بیان سو غاریقون از هر یک چهار
درم و نیم شراب ریحانی کهنه بقدری که صمغ ها را در آن حل کنند عسل مصفی بقدر کفایت و در نسخه
دیگر قانون عسل مصفی دو وزن مجموع ادویه است بدستور تریاق فاروق معجون سازند و نگاه دارند
و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی بقدر بندقه با آنچه مناسب باشد از اشربه و این نسخه پنجاه و پنج
جزو است سوای قراص فرفیون و شراب و عسل و این نسخه تمام ترین نسخها است و درین نسخه پنج
جزو است که در نسخه جالینوس نیست و آن غاریقون است و سورنجان و سداب بلسن و اشق و سکبینج
و اسارون و کثیرا و اسطوخودوس و کمافیطوس و اکلیل الملک و عود بلسان و مقل ازرق و فلفل سیاه
و در نسخه جالینوس دو جزو است که درین نسخه نیست و آن بیخ سوسن و نمک هندی است و در نسخه شابور
یک دوا است که درین نسخه نیست و آن بزر سداب است و وزن جنطیانا و در نسخه شابور
پنج درم است حکیم میر محمد مومن گفته که اگر بجای شراب سرکه انگوری یا مثلث کنند شاید و بدل ماهی سقنقور
روبیان بوزن آن یا سمکه صیدا کنند و میفرمایند که نقیه قرص افعی را بهتر میدانند و بجای شیر
اعرابی و چون حب بلسان عود بلسان و روغن بلسان یافت نشود بدل حب بلسان حب الخطا نیم وزن آن و بدل عود
بلسان زراوند طویل نیم وزن آن و بدل روغن بلسان روغن بزر فجل سیاه کرده اند و نهایت معتبر است و حکیم

معصوم گفته که بعضی از اطبا که پیروی شرح نموده اند بجای شراب عرق مخلصه یا عرق دارچینی بکار
برده اند و در نسخه صاحب کامل الصناعة و نسخه صاحب تذکره و نسخ اکثر متاخرین وزن علک البطم
ده درم و بجای حرف بابلی خردل ابیض و راتینج شش درم داخل است و بجای برگ سداب بزر سداب
شش درم و بجای گل سرخ گل بنفشه است و در نسخه دیگر گل سرخ و گل بنفشه هر دو داخل است و این
اشهر است و وزن فودنج و سکبینج و اسارون از هر یک درم است و انیسون داخل ندارد و صاحب تذکره
گفته که صمغ را در شراب بجای عسل سازند و یا در سرکه مصعد و یا در شراب انگوری که قدری زعفران
داشته باشد پس بدرستیکه آن در نفع مثل شراب است و باید که ادویه را با سه وزن آنها عسل مصفی معجون
سازند و در نسخه دیگر دو وزن مجموع ادویه عسل مصفی داخل است و اجماع است بر نفع این تریاق در اقلیم
سبع لیکن هر جا که اقصی لیالی آنجا نسبت بجاهای دیگر اقصر باشد و عرض آن زیاده بود پس نفع این
تریاق آنجا زیاده است و اطبای هند این تریاق را با آب کرفس میدهند و اطبای زنج و حبشه با لبن
حلیب و اطبای مصر و نواح آن با آب بادیان و بخورانیها تنهائی محمود بن الیاس شیرازی گفته که تریاق از
تریاق باستعمال اقراص قوقیون مستغنی در مشرو دیطوس محلل و منقی و ملطف و مفتح احشا است و
بجهت امراض بارده اعضای رئیسه نافع و با قوت تریاقیه است صنعت آن بنسخه شیخ رئیس که در قرابادین
قانون ذکر کرده سوس دانه بیرون آورده چهار درم دارچینی مقل ازرق اظفار الطیب اکلیل الملک سلیخه
سیاه سنبل رومی سعد کوفی حب الغار را از هر یک درم علک البطم بیست و چهار درم اذخر مکی مرمکی صافی از هر
یکی دوازده درم قصب الذریره نه درم زعفران یک درم قفر الیهود دو درم و نیم و این نسخه نسخه شاپور بن
سهل است و در آن قفر الیهود زیاده کرده و در نسخه سرابیون دارشیشعان دو درم و نیم زیاده بر این
نسخه است و در نسخه دیگر اسارون دو درم زیاده کرده شده و در نسخه حکیم مؤمن وزن علک البطم چهار
درم و نیم است و این سهوی است از وی یا از کاتب نسخه او و صمغ این اقراص را باید که در شراب و یا امثال شراب
بخیسانند و باقی ادویه را کوفته بیخته با آب سرشته اقراص سازند و بعضی از قدما اجزای این اقراص را
با سه وزن ادویه عسل مصفی معجون کرده اند بهتر باشد که اگر این مرکب را از برای جزو مشرو دیطوس
ترکیب نمایند باید که اقراص سازند بدون عسل و اگر از برای استعمال آن به تنهائی باشد بهتر است
که با عسل مصفی سرشته معجون سازند تریاق کبیر مسمی انسوطیرا که معروف بخلاص اکبر است بدانکه سوطیرا

لغت یونانی است و معنی آن مخلص اکبر است و از تریاقات کبار است و از صناعت استاد بقراط است
از برای فیلیپوس ملک صوری صغری و متفق اند اطبای جمیع بلاد بر آن که این تریاقی است که مستعمل
آن مصون العافیه است و جلیل النفع و عظیم القدر و قریب النفع است به تریاق فاروق سامری از
ثابت بن قره نقل کرده که این تریاق مستغنی میسازد شخص را از جمیع ادویه ماسوای خود و گفته که این
سری است باید نیکو نگاه داشت و بالجمله این تریاق جامع النفع است شیخ الرئیس گفته که این معجون
نافع است از برای جمیع اوجاع حادثه در دماغ و چشم و نزلات و مفید است خصوصا از برای صرع
و دوار و صداع کهنه و رعشه و انقطاع صوت و فالج و وسواس و درد دندان و گفته که من بمالیدم بر زبان
مفلوجی بر هر دو جانب زبان او از این تریاق پس بعد از سه روز خلاصی یافت از آن علت
و نافع است از برای درد چشم و قلع میکند بیاض چشم را چون با شیر دختران در چشم چکانند و سودمند
است از برای دردهای ریه و پهلو و سینه و دندانها چون بیاشامند با ماء العسل و مانع مواد است
از انجذاب بجانب چشم و گاهی اکتحال کرده میشود بآن بعقب قدح آب چشم پس منع میکند عود
آب را بچشم و مانع حدوث آفت است بچشم و نافع است از برای قی الدم آشامیدن آن بآب
برگ بارتنگ و رب عصی الراعی و از برای ریاح در معده و اوجاع آن و از برای یرقان و
تصفیه رنگ روی می نماید و میبرد افکار ردیه را و زایل میگرداند علل مفاصل را و شفا دهنده
قروح مثانه و امراض امعا است و نافع است از برای مغص معا حقنه کردن بآن و نافع است از
برای اورام مثانه و امعا و قروح این اعضا و از برای اورام طحال و ادرار فضول کلیه و مثانه
میکند و قوی میگرداند قضیب را و طلا کرده میشود بآن بر قضیب پس بحرکت می آورد شهوت باه را و شیخ
گفته که حکایت کرد مرا کسی که قوت جلیت او ضعیف شده بود و امر کرده بودم او را بمالیدن مخلص
اکبر بر ذکر خود در وقت جماع گفت سوای آنکه قوت داد بر جماع بعد از فعل یافت لذتی عظیم و نافع
است این معجون از برای اوجاع مفاصل و نقرس و تشنج و از برای جمیع سموم گزندگان و سموم
مشروبه و نافع است از برای حمیات عتیقه که با آنها دوره لرز و سرما باشد و محلل اورام است
و اطلاق بطن میکند و سید اسمعیل جرجانی در ذخیره از محمد بن زکریای رازی حکایت کرده
که داخل کردم در این تریاق نزد استعمال لاجورد را و استعمال کردم از برای کسیکه صداع مزمن

عشیق داشت بس رفع شد صداع آن شیخ داود گفته که من نیم مثقال آنرا در آب مرباقلن که خرنبل است حل کردم و دادم بمسمومی که مایوس بودم از وپس در حال افاقه آن شد و استعمال کرده میشود این تریاق بعنوان آشامیدن با ماء العسل و طلا کردن و سعوط نمودن و بخیشم کشیدن و استعمال کرده میشود این تریاق از برای جذام با شیر حلیب و از برای استسقا با ماء العسل و از برای خفقان با آب رازیانه تازه و این معجون تذکیه ذهن می کند و دور میگرداند نسیان را و حفظ جنین میکند و بالجمله این تریاق دوائی است که نظیر ندارد و بیشتر از شش ماه که از ساختن او گذشته باشد استعمال نباید کرد و شربت از آن از یکدرم تا یکمثقال و قوتش تا هفت سال باقی است صنعت آن بنسخه شیخ رئیس که در قرابادین قانون ذکر کرده بگیرد مرصافی سلیخه سیاه اذخر مکی از هر یک اوقیه و نیم جند بیدستر فطراسالیون که آن تخم کرفس کوهی است از هر یک پانزده مثقال تخم کرفس دو اوقیه بزر سیساليوس یک مثقال قسط سفید تلخ دارچینی و افراص اقرقومعا و میعه سائله اسارون از هر یک شش مثقال انیسون ده مثقال فلفل سفید دوازده مثقال دارفلفل سنبل الطیب حماما زعفران از هر یک چهار مثقال افیون ده مثقال ادویه کوفته بیخته با عسل کف گرفته معجون سازند و در ظرف مناسب نگاهدارند و بعد از شش ماه در وقت حاجت بکار برند و این نسخه سوای افراص اقرقومعا و عسل بیزده جزو است و مزاجش گرم است در یکدرجه و نیم و خشک است در دو درجه و نیم و در نسخه دیگر مرصافی و سنبل الطیب داخل نیست و در نسخه جوامع سنبل الطیب مقدار پنج مثقال است صنعت تریاق کبیر مسمی بسوطیرا بنسخه شیخ داود انطاکی جند بیدستر فطراسالیون از هر یک پانزده مثقال تخم کرفس بستانی بوزن فطراسالیون و بعضی دو اوقیه گفته اند مر مکی صافی و سلیخه سیاه اذخر مکی از هر یک چهار ده مثقال انیسون فلفل سفید افیون از هر یک ده مثقال قسط سفید تلخ دارچینی افراص اقرقومعا میعه سائله اسارون از هر یک شش مثقال حماما زعفران دارفلفل از هر یک چهار مثقال بزر سیساليوس یک مثقال سنبل الطیب هفت مثقال در نسخه دیگر فلفل دوازده مثقال است و بعضی افیون را حذف کرده اند شیخ داود گفته که نزد من حذف افیون صواب نیست ولیکن اولی آن است که چهار مثقال باشد میسر باشد که چهار مثقال افیون حفظ ترکیب این معجون نمی تواند نمود الا که واجب است که ده مثقال باشد مگر در نسخه شیخ داود که از شیخ نقل کرده که ادویه قلبیه دارو

پس هرچند افیون در ان کمتر باشد بهتر است بلکه اولی آن است که در ان نسخه افیون نباشد اجزائیکه
شیخ داود گفته که شیخ الرئیس بر سوطیرا افزوده ولیکن احقر را معلوم نشده که از کدام کتاب شیخ نقل
کرده این است عود هندی شش مثقال مروارید ناسفته کهربای شمعی مرجان قرمزی ابریشم مقرض
طباشیر سفید زرنب درونج عقربی بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک چهار مثقال مشک خالص عنبر اشهب
از هر یک یکمثقال یاقوت رمانی طلای محلول نقره محلول از هر یک نیم مثقال اقراص اقرقو معا مستعمل
در سوطیرا بدانکه بعضی گفته اند که اقرقو بفتح همزه و ضم قاف و سکون رای مهمله و ضم قاف ثانی و سکون واو
بمعنی زعفران است بلغت یونانی است و معا بمعنی ثقل است یعنی اقراص ثفل زعفران و در یک نسخه
قاقون اقراص ابرامجه بنظر رسیده و در نسخه دیگر اذرومعو و در نسخه از تذکره اقراص اندرو
معا مرقوم شده و در اکثر نسخها اقراص اقرقو معا مسطور است و این مشهور است صنعت آن به نسخه
شیخ الرئیس بگیرند حماما دارشیشعان قسط اسفید تلخ قصب الذریره قرنفل فلفل سفید نانخواه از هر یک سه
مثقال دارچینی مصطکی رومی زعفران از هر یک شش مثقال فو یک مثقال سنبل الطیب سادج هندی
از هر یک سه مثقال مر صافی شش مثقال کوفته بیخته با شراب ریحانی یا غیر آن از مایعات مناسبه سرشته
اقراص سازند هر قرصی یک مثقال و در سایه خشک کرده استعمال نمایند و این نسخه چهارده جزو
است و مزاجش گرم است در اول درجه سوم و خشک است در آخر درجه دوم اقراص اقرقو
معا به نسخه شیخ داود انطاکی گفته که بمعنی اقراص زعفران است و گفته که این اقراص نافع است از برای
خفقان و ضعف معده و کبد و صداع کهنه و اورام باطنی و غم را دور میکند صنعت آن سنبل الطیب
سادج هندی از هر یک هشت مثقال دارچینی زعفران از هر یک شش مثقال قسط تلخ سفید حماما
دارشیشعان فلفل سفید قرنفل از هر یک سه مثقال قصب الذریره نانخواه از هر یک یکمثقال کوفته
بیخته بشراب ریحانی سرشته اقراص سازند هر قرصی یکمثقال و در سایه خشک نمایند صنعت این قرص
به نسخه ابن جزله در منهاج الادویه حماما قسط تلخ فلفل سفید دارشیشعان قصب الذریره قرنفل
نانخواه از هر یک سه مثقال کوفته بیخته بمثلث سرشته اقراص ساخته در سایه خشک نمایند و در ظرف
آبگینه نگاهدارند منفعتش مثل بالا ظن فقیر آن است که این نسخه را ابن جزله موافق نسخه شیخ الرئیس
ذکر کرده ولیکن از کتابت باقی اجزای نسخه شیخ الرئیس ترک شده است چنانکه در همین فصل

مذکور خواهد شد تریاق کبیر مسمی بشلیثا نامیده می شود این را باهلیه نیز به جهت آنکه اهل از جمله ادویه
عمده آن است و بعضی گفته اند که شلیثا بزبان یونانی بمعنی هبة الله تعالی و فادزهر اکبر است شیخ الرئیس گفته
که این ترکیب از اطبای فرس است و ضامن شده اند اطبای فرس از آن بهر نفع را و نیز در کتب
این افعال عجیبه و خواص غریبه است و گفته که من دیدم از آن اثری کثیر یکه در لکنت و استرخای لسان
و دانا اطبا گفته اند که تریاق کبیر مسمی بشلیثا نافع است از برای جنون و امراض بارده سوداویه و بلغمیه
و فالج و صرع و سکته و لقوه و وسواس و خبث نفس و از برای ضرر فطر و نهوش و سموم و شیر یکه در باطن منجمد
شده باشد و از برای صداع و شقیقه و نسیان و مالیخولیا و برودت دماغ و رعشه و خفقان و حفظ جنین
می کند و نافع است از برای منع اسقاط و اوجاع رحم و ریاح آن و از برای تقطیر البول و از برای استرخای
زبان و دوار و غم و برای اوجاع بارده مزمنه و اشامیده می شود از برای هر مرضی با انچه لایق بآن
مرض باشد پس از برای برد شدید در آب حار شرب و بعضی گفته اند که در خمر انفع است و از برای سده های
باطنی با بار الاصول و از برای اوجاع رحم با آب مطبوخ انیسون و از برای اوجاع اعالی بدن با
مرزنجوش یا مار الاصول و از برای اطفال با روغن بنفشه این بود انچه اطبا گفته اند پس شیخ رئیس
گوید که نزد من این دوا مشوش غیر مرتب الترکیب است و محرق خون و اخلاط و کوتاهی دارد در فواید
و خواصی که از برای آن ذکر کرده اند صنعت آن نسخه شیخ الرئیس در قرابادین قانون مشک تبتی
خالص کافور قیصوری عنبر اشهب از هر یک دو درم مروارید ناسفته زعفران از هر یک ده درم ورق
طلا محلول ورق نقره محلول از هر یک نیم درم حماما تخم حرمل فرفیون اشنان نبطی اشنه تخم کرفس تخم سداب
سرگین گاو کوهی کبریت زرد خربق سفید لبنی سعد کوفی مارچوبه یعنی هلیون بیخ اسفند یعنی اصل
حرمل ابیض مامیران چینی حب محلب عود بلسان هزارچشان سپندان از هر یک دو درم فقاح اذخر
سافج هندی جوزبوا جند بید ستر تخم جرجیر تخم گزر از هر یک ده درم زرنب مصطکی زاج کفشگران
شونیز سرگین روباه بیخ کبر از هر یک نیم درم ابریشم خام مقرض تخم شبت و بیخ شبت زرنباد درونج
عقربی زنجبیل جنطیانا لسان العصافیر فرنک هندی عاقرقرحا ابهل محرق قفر الیهود فو بزر قطونا از
هر یک چهار درم قرنفل سنبل الطیب سارون قسط تلخ سفید سلیخه سیاه فاقا کهربا ریوند سیاه وشان
از هر یک شش درم بسباسه برسیاوشان از هر یک دو درم لفاح یا لب مسبت دو درم عود سلیخه نیم درم تخم رازیانه

زوفای خشک از ہریک دہ درم صمغ فارسی صمغ خوزی از ہریک چہار درم باد آورد و عقدہای بی
بوسیدہ در دیوار ہا ریوند چینی از ہریک شش درم فلفل سفید فلفل سیاہ دار فلفل افیون زراوند طویل
زراوند مدحرج بزر البنج سفید از ہریک بیست درم جوز ہندی دو درم و چہار دانگ رمی بہار بید پوست
بیخ کاسنی خشک ہوم المجوس جعدہ عصارہ ابرساد ارشیشعان قیصوم از ہریک مقدار یکدرم انجدان
سیاہ چہار درم و ربع درمی اکلیل الملک چہار درم و چہار دانگ درمی شعر الغول انگشت زرد یعنی
اصابع صفر کشت برکشت حلتیت طیب جاوشیر سکبینج از ہریک دو درم خاک چہار راہ چہار درم پس
شیخ رئیس گفتہ کہ اینچہ بنظر آمدہ از ادویہ کہ داخل کردہ شدہ در غلیشا و در کتاب قرابادین اصول عجیبہ زیادہ
برانچہ در لنسخہ مذکور است این ادویہ است زرنب اسفند سفید از ہریک دو درم بیخ خیری آل چہار
درم گل حنا دو درم فنجنکشت کہ آن قرنفل بستانی است چہار درم قردمانا یکدرم ریوند چینی
حب بلسان عود بلسان حب الآس مصری گل سرخ گل مختوم حجر داؤد حلتیت منتن از ہریک دو درم
خیر ابوا سہ درم حب البان مقشر چہار درم طباشیر سفید یکدرم تخم کشوث کہربای شمعی مورد اسفرم
جفت آفرید جوزابہل مرمکی مغاث بغدادی مرماحوز بہمن سرخ بہمن سفید از ہریک دو درم انیسون
سہ درم نمک طبرزد نمک طعام یعنی ملح العجین دو قوفطر اسالیون عصارۂ اصل السوس عصارۂ
غافث از ہریک سہ درم پوست زرد ہلیلہ اتیج خشک کردہ عود فاوانیا از ہریک چہار درم کوروان
پنجدرم مقناطیس شش درم فلقیال و آن حبق جبلی است مغز بادام تلخ مقشر از ہریک ہفت درم
ادویہ خشک راکوفتہ بیختہ عصارات و صموغ را بشراب جید خیسانیدہ حل سازند و مجموع را بعسل
جید مصفی سہ وزن ادویہ معجون سازند و در کوزہ اخضر یا چینی نگاہدارند و بعد از شش ماہ استعمال
نمایند شربتی مقدار نخودی با آب نیم گرم صنعت آن نسخہ دیگر کہ شیخ الرئیس در قرابادین قانون
آوردہ و گفتہ کہ نسخہ سلیم است بگیرند مشک تبتی خالص جید دو درم مروارید ناسفتہ دو درم ذہب
مسحول فضہ مسحول از ہریک نیم درم عنبر اشہب چہار درم زرنب نیم درم ابریشم محرق با مقرض غیر
محرق چہار درم بیخ سوسن آسمانجونی یکدرم مصطگی رومی نیم درم سازج ہندی دہ درم حب
بلسان نیم درم بسباسہ یکدرم قاقلہ دہ عدد جیلان سلیخہ سیاہ از ہریک پنجدرم فلفل سفید
زنجبیل بیخ شبت از ہریک چہار درم قسط سفید تلخ سہ درم جوز بوا دہ درم جند بیدستر دہ درم

افربیون یکدرم فقاح اذخر ده درم تخم شبت جنطیانا بهار لسان العصافیر از هر یک چهار درم قاقله
هشت درم تخم رازیانه شش درم زراج کفشگران نیم درم اشنان نبطی اخضر تخم کرفس تخم سداب شش
کبریت زرد از هر یک دو درم عیدان پرسیاوشان هشت درم نمک چهار درم شونیز یکدرم صعتر فارسی
چهار درم نوشش درم بادآورد هفت درم سرگین گاو کوهی دو درم تخم جرجیر ده درم ابهل چهار
درم فلفل سیاه دارفلفل بزر بنج سفید از هر یک بیست درم عاقرقرحا چهار درم افیون بیست درم
زراوند طویل بیست درم زراوند مدحرج چهار درم خاک چهار زراه یکدرم ریوند چینی هشت درم تخم زوفرا
ده درم سنبلق هندی چهار درم مغز تخم حنار چهار درم و یکدانگ و درمی قفر الیهود چهار درم کافور
قیصوری خربق سفید خربق سیاه سعد کوفی میعه سایله مامیران چینی تخم بلبون از هر یک دو درم
بیخ انکان اصابع الصفر شعر الغول تخم کاسنی کشت برکشت از هر یک دو درم عود بلسان حب بلسان
از هر یک دو درم ماز السوس را الشوک از هر یک یکدرم حب السحاب یکدرم اسفند سفید که آن خردل
سفید است دو درم عقدهای کاهی که در دیوارها پوسیده باشد هفت درم سرگین روباه نیم درم
پوست بیخ کبر نیم درم هزارچشان اسفندان از هر یک چهار درم ادویه یابس را کوفته بیخته و آنچه
خیسانیدنی باشد در شراب ریحانی خیسانیده حل سازند مجموع را با عسل مصفی معجون سازند
و در کوزهٔ سبز لعابدار یا ظرف چینی نگاه دارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی مقدار نخودی با
مطبوخ پوست بیخ کاسنی در نسخهٔ دیگر پوست بیخ رازیانه بدل بیخ کاسنی است و بیخ کرفس و سعوط کرده
می شود با آن مقدار دانه گندمی با آب شاهانج و یا آب مرزنجوش تازه و یا آب برگ چغندر صنعت
شلیثا به نسخهٔ صاحب کامل الصناعه بگیرند مشک تبتی دو درم مروارید ناسفته ده درم ورق طلا
ورق نقره از هر یک پنج درم زرنب حب بلسان از هر یک یکدرم ابریشم مقرض چهار درم زعفران ده
درم قرنفل سنبل الطیب از هر یک هشت درم ایرسا یکدرم حماما دو درم مصطکی سه درم دلق ساذج هندی
از هر یک ده درم بسباسه یکدرم لفاح بیست عدد دارفلفل سفید زنجبیل بیخ شبت از هر یک چهار درم
قسط تلخ مرصافی از هر یک هشت درم جوزبوا جندبیدستر از هر یک ده درم فرفیون دو درم فقاح
اذخر تخم شبت جنطیانا شکوفه لسان العصافیر از هر یک چهار درم چوب پرسیاوشان قاقله هزار
اسفند از هر یک هشت درم نمک سندی صعتر فارسی از هر یک چهار درم رازیانه زوفای خشک از

ہر یک شش درم زاج سیاہ شونیز از ہر یک نیم درم اشنان شطی اخضر تخم سداب تخم کرفس
اشنہ کبریت زرد از ہر یک دو درم سرگین بز کوہی باد آورد از ہر یک ہفت درم فلفل سیاہ دار
فلفل بزر البنج سفید افیون از ہر یک ہشت درم زراوند مدحرج چہار درم ریوند چینی ہفت درم زرورد
دہ درم بزر قطونا لبسد محرق از ہر یک چہار درم و دو دانگ قفر الیہود چہار درم کافور قیصوری
خربق سیاہ خربق سفید سعد کوفی میعہ سائلہ مامیران چینی تخم بلیون از ہر یک دو درم اصابع صفر
برگ پرسیاوشان ورج ترکی تخم کاسنی کشت برکشت از ہر یک دہ درم حب المحلب دو درم مار السوست
مار الشوک از ہر یک ہفت درم عقدہای کاہ پوسیدہ دیوارہا ہفت درم سرگین روباہ یکدرم بو
بیخ کبر یکدرم ہزار چشان سپندان از ہر یک چہار درم اجزا کوفتہ بیختہ با سہ وزن مجموع ادویہ عسل
مصفے معجون سازند و بعد از شش ماہ استعمال نمایند شربتی مقدار نخودی **شلیثا** بنسخہ سید
اسمعیل در ذخیرہ خواصی کہ شیخ از اطبا از برای این معجون ذکر کردہ آوردہ و گفتہ کہ قطور آن
در گوش و بینی با آب مرزنجوش نافع ست از برای صرع صنعت آن مشک تبتی خالص عنبر اشہب
کافور قیصوری حماما حرمل فرفیون اشنان شطی اشنہ تخم سداب اخسای بقر جبلی کبریت احمر کبریت
اصفر خربق سیاہ لبنی سعد کوفی عود بلیون حرمل سفید مامیران چینی حب المحلب ہزار چشان
سپندان جلوز ہندی شعر الغول انگشت زرد کشت برکشت حلتیت طین بیخ جاوشیر فقاح
حنا ریوند چینی حب بلسان عود بلسان حب الآس مصری مختوم المالک حجر داؤد حلتیت منتن
کندش کہربا مورد اسفرم جنت افرید جوز ابہل بغاث بغدادی مرماحوز بہمن سفید از ہر یک دہ درم
مرو اریدنا سفتہ زعفران فقاح اذخر تخم رازیانہ زوفای یابس از ہر یک دہ درم زر مسحوق سیم مسحوق
زرنیخ سیاہ زاج اسا کفشہ شونیز خرؤ الثعلب پوست بیخ کبر سلیخہ عود قماری خام از ہر یک یکدرم ابریشم
خام مقرض تخم شبت احسن شبت زرنباد درونج عقرقرحا زنجبیل حنطیانا رومی لسان العصافیر نمک
ہندی عاقرقرحا لبسد قفر الیہود بزر قطونا صعتر فارسی صعتر خوزی خاک چہار راہ بیخ خیری سرخ
فرنجمشک حب البان مقشر پوست زرد اترج خشک کردہ فاوانیا از ہر یک چہار درم قرنفل سنبل الطیب
اسارون قسط تلخ پرسیاوشان قاقلہ از ہر یک ہشت درم لبیبا سلیہ پرسیا فقاح بید پوست بیخ کاکنج
ہوم المجوس جعدہ عصارہ لیہ سیاہ ارشیشعان قردمانا طباشیر سفید از ہر یک یکدرم افاح یابس فلفل سفید

فلفل سیاه دار فلفل افیون زراوند طویل زراوند مدحرج بزر البنج سفید از هر یک شش درم بادآورد عنقها
کاه بوسیده که در دیوارها می باشد جبق جبلی مغز بادام تلخ مقشر از هر یک هفت درم انجدان سیاه
چهار درم و ربع درمی اکلیل الملک چهار درم و چهار دانگ درمی تخم بنج والیسون تخم ارمنی نمک طبرزد
نمک طعام دوقو قنطر اسالیون رب السوس عصاره غافث از هر یک سه درم کوردان پنج درم
حجر مقنا طیس شش درم ادویه خشک را کوفته بیخته و صموغ را در طلای جید بخیسانند و حل کرده با وزن
ادویه عسل مصفی بسرشند و در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند و بعد از شش ماه مقدار نخودی تا یک درم
استعمال نمایند اخلاط شلیثا بنسخه ابن جزله صاحب منهاج الادویه صنعت آن مشک خالص حماما عود
بلسان افربیون اشنان خضر بنطی تخم کرفس تخم سداب اشنه کبریت زرد سرگین گاو یا سرگین بز کوهی
کافور خربق سفید خربق سیاه میعه سائله یا میران چینی تخم بلبون اصابع صفر پوست بیخ کاسنی
حب المحلب جند بیدستر دل سفید از هر یک دو درم مروارید ناسفته زعفران ساذج هندی دبق سلیخه سیاه
غیر مقشر جوز بوا جند بیدستر قفاح اذخر تخم جرجیر زرد ورد از هر یک ده درم سوده زرسوده سیم
زرنب حب بلسان زاج کفشکاران شونیز سرگین روباه پوست بیخ کبر از هر یک پنج درم ابریشم خام
محرق مقرض فلفل سفید زنجبیل بیخ شبت تخم شبت جنطیانا اسطوخودوس لسان العصافیر نمک سنگ
صعتر فارسی عاقرقرحا بندق هندی زراوند مدحرج اسقیل قفر الیهود هزار چشان از هر یک چهار درم
قرنفل سنبل الطیب قسط تلخ حرمل چوب پرسیاوشان قاقله از هر یک هشت درم اصل السوس آسمان
گونی که ابرسا است لبسا سه خاک چهار راه ما الشوکرا از هر یک یک درم مصطکی سه درم لفاح بیست
عدد تخم رازیانه زوفای خشک از هر یک شش درم فلفل سیاه دار فلفل بزر البنج سفید زراوند طویل
افیون از هر یک بیست درم اکلیل الملک چهار درم و نیم بزر قطونا لبد محرق از هر یک دو درم و
دو دانگ ادویه خشک را کوفته بیخته و آنچه خیسانیدنی باشد در شراب بخیسانند و حل سازند و مجموع را با
سه وزن ادویه عسل مصفی معجون سازند و بعد از شش ماه مقدار نخودی با آب باد بان یا آب مطبوخ
بیخ کرفس یا بیشا مند تریاق کبیر مسمی بتریاق شعرزه این تریاق تالیف حکیمی ست که باسم آن
معروف شده و این تریاق خلیفه و قایم مقام تریاق فاروق است یوحنا گفته که این تریاق
نافع است از برای گزیدن جمیع جانوران سمی و بادهای غلیظ احشا و اوجاع کبد و احشا و طحال

وصرع وجنون وخفقان ولقوه وفالج واگر بچه در شکم مرده باشد یا مشکل زاید چون یکمثقال ازین تریاق فرو برد آسان زاید وجمیع امراض بارده سوداویه وبلغمیه را منفعت دارد صنعت آن بنسخه شیخ رئیس که در قرابادین قانون ذکر کرده بگیرند حماما مرکی صافی سنبل هندی سادج هندی لک منقی مغسول عصاره راوند فرنفل ریوند چینی طین مختوم لیا قسط سفید تلخ جنطیانا اذخر مکی از هر یک دوازده مثقال فقاح اذخر عصاره هیوفا قسطیدا اسس یعنی عصاره لحیة التیس مقل ازرق از هر یک بیست مثقال عاقرقرحا دارچینی تخم رازیانه کبریت زرد تخم شبت کبر بالکی اسارون فرودامانا افربیون افیون ناردین اقلیطی که سنبل رومی است فقاح گرم ورودقلی یعنی گل خرزهره انیسون فو از هر یک شش مثقال زعفران سی وشش مثقال فطراسالیون وآن تخم کرفس کوهی است دوقو وآن تخم جزر اقلیطی است وبزرعم قومی دوقو تخم جزر بری است از هر یک سه مثقال ودر نسخه دیگر فقاح سنبل اقلیطی از هر یک سه مثقال داخل است کثیرا اسفید تخم خشخاش سفید فلفل سیاه از هر یک سه مثقال برساینعی اصل سوسن آسمانجونی پانزده مثقال لبان ابیض بزرالبنج سفید از هر یک بیست وهشت مثقال سلیخه سیاه عنجه گل سرخ منزوع الاقماع اقراص اندروخورون از هر یک شش مثقال تخم سداب یک مثقال حب اترج مقشر سماق منقی از حب از هر یک دو مثقال روغن بلسان بیست وچهار مثقال فقاح مرچهار مثقال ونیم عصاره ارطینا وارطینا وارطا ملسیا غیر برنجاسف است که آن را قیصوم بری گویند پوست بیخ کاسنی از هر یک بیست مثقال برگ اترج سیزده مثقال صموغ را نیم کوفته در شراب صافی جید الجوهر که آن را شراب اصل نامند یا جمهوری یا مثلث یا نبیذ زبیب وعسل بخیسانند وحل سازند وباقی ادویه را کوفته بیخته بآن داخل کرده مجموع را با عسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند ودر ظرفی چنانکه در تریاق فاروق ذکر شد نگاهدارند بعد از شش ماه تا تمام استعمال نمایند بدستور استعمال تریاق اکبر وبعضی از اطبا قدری اشق درین تریاق داخل کرده اند وراي قومي آنست که اشق نباید داخل نمود بجهت آنکه مضر است بمعده وآن نسخه شیخ الرئیس سوای عسل وشراب واشق که بعضی اطبا داخل کرده اند پنجاه ویک جزو مفرد ودیگر اقراص اندروخورون دووزن مجموع بالنصد وهفتاد وهفت مثقال ونیم است ومزاجش گرم است در اول درجه دوم وخشک است در آخر درجه دوم

و یوحنا بن سرابیون و اکثر متأخرین ادویه که درین نسخه بوزن شش شش مثقال است بوزن سه
مثقال و باقی را در وزن مساوی این نسخه و بعوض ورد دفلی ورد باقلی آورده اند و انیسون و
فو و اذخر مکی و لبان ابیض و تخم بادیان و کبریت زرد و تخم شبث و کبابه مالکی و اسارون و قردمانا
و گل سرخ و ایرسا این دوازده دوا داخل نکرده و نسخه صاحب اختیارات در اوزان مثل
نسخه یوحنا است و از ادویه نسخه مذکور از شیخ رئیس اذخر مکی و کبابه مالکی و فقاح کرم و ورد دفلی
و انیسون و فو و زعفران و فطراسالیون و دودقو و لبان و ایرسا و افربیون و فقاح سنبل اقلیطی
داخل ندارد و بجای فیون افثیمون اقلیطی و تخم کرفس بر ادویه نسخه شیخ رئیس افزوده و نسخه محمود
بن الیاس شیرازی نیز در اوزان موافق نسخه یوحنا است و از ادویه نسخه شیخ الرئیس اذخر مکی
و انیسون و فو و کبابه مالکی و فقاح سنبل اقلیطی و ریوند چینی و ایرسا و لبان داخل ندارد و بجای
فقاح سنبل اقلیطی افثیمون و بجای ورد دفلی ورد باقلی و بجای ریوند چینی دارچینی ذکر کرده
و گفته که مجموع را در مثلث حل سازند و باقی ادویه را کوفته بیخته بوزن مجموع ادویه عسل مصفی
معجون سازند و در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از شش ماه تمام استعمال نمایند شربتی از ان تا
یک مثقال بحسب حاجت بکار برند تریاق غوره به نسخه دیگر شیخ رئیس در قرابادین قانون ذکر
کرده حماما مر مکی صافی از هر یک پنج اوقیه عاقرقرحا دو اوقیه و نیم اذخر مکی چهار اوقیه یعنی شش اوقیه
و نیم سلیخه سیاه دوازده اوقیه و نیم فو یک نیم اوقیه زعفران دوازده اوقیه فطراسالیون یک اوقیه
و دو درم ایرسا دو اوقیه و نیم تخم رازیانه مقل ازرق از هر یک چهار درم و نیم لبان نه اوقیه کثیرا
ده اوقیه عصاره هیوفاقسطیداس یعنی عصاره لحیة التیس سه اوقیه حب الترنج مقشر یک مثقال تخم
شبث کبابه مالکی عیدان صعفر یعنی عروق صفر که آن را بفارسی زردچوبه گویند از هر یک دو مثقال
بزر البنج سفید یک رطل تخم خشخاش دو رطل سنبل الطیب اوقیه سداب خشک یک اوقیه و دو درم سماق سه
اوقیه اسارون انیسون قردمانا از هر یک چهار اوقیه فیون دو اوقیه و یک درم و نیم افربیون دو اوقیه
و نیم فلفل یک اوقیه و نیم ورق گل سرخ چهار اوقیه ساذج هندی حب بلسان از هر یک سه اوقیه عسل
بلادر دو اوقیه و نیم نمک نفطی پنج اوقیه دارچینی چهار اوقیه مو دو اوقیه سنبل الطیب اقلیطی نه اوقیه
کبریت زرد چهار اوقیه عصاره مامیثا خالص ریوند چینی قسط سفید تلخ از هر یک چهار مثقال برگ

انیسون پنج مثقال اقراص اندروخوردون سه مثقال روغن بلسان هشت مثقال عصاره قیصوم یکرطل ولنجان
هفت اوقیه حضض شش اوقیه قرنفل پنج اوقیه عسل مصفی بقدر کفایت بدستور معمول مرتب نمایند
این تریاق خلیفه و نایب مناب تریاق فاروق ودر جمیع منافع وهمه امور مثل آنست اقراص
اندروخوردون مستعمل در تریاق عزره شیخ داود انطاکی در تذکره گفته که این قرص تالیف صاحب
تریاق فاروق است وواقع می شود در تریاقات ومعاجین کبار و نافع است از برای وسواس وقلق
وصداع حار و حکیم مومن گفته که مولف این قرص را باسم پادشاه عصر خود اندروخوردون ملک نامیده
ولهذا این قرص را قرص اندروخوردون ملک خوانند وجزو اعظم تریاق عزره ومعاجین کبار است واین
قرص مقوی معده ودماغ وجگر است ودران قوت تریاقیت قوی است وبجمیع علل بارده اعضای
رئیسه نافع است صنعت آن بنسخه شیخ رئیس ابوعلی بن سینا که در قانون ذکر کرده بگیرند بابونه سرخ
وبابونه سفید سماق انیسون مرکی صافی از هریک یکدرم اسارون بیست درم اشنه قصب الذریره عود
بلسان اجزا متساوی کوفته بیخته بشراب ریحانی صافی جید الجوهر یا جمهوری یا نبیذ زبیب وعسل مصفی یا مثلث
بسرشند وسه روز بگذارند وهر روز صبح وشام آنرا برهم زنند واگر خشک شده باشد یکی از شرابهای
مذکور را داخل کنند پس روز چهارم اقراص سازند هر قرصی بوزن یک مثقال ودر سایه خشک کنند
ونسخه شیخ داود اشنه دراصل نسخه داخل ندارد وگفته که در نسخه دیگر گل سرخ اشنه مصطکی بوزن بابونه
داخل است وباکی نیست بداخل کردن این ادویه ودر نسخه دیگر بابونه سرخ بابونه سفید سماق انیسون مر
صافی از هریک یک درم اسارون بیست درم اشنه قصب الذریره عود بلسان از هریک پنج درم آمده
ودر اکثر نسخ قانون وزن تمامی اجزا متساوی است وقوت این اقراص تا دو سال باقی می ماند +
تریاق کبیر از صنعت شیخ ابوعلی است که مفرح تریاقی نیز گویند صاحب ذخیره اسمعیل گفته که من
این تریاق را ساختم وآزمودم فایده بسیار مشاهده کردم دل را قوت دهد وباه را زیاده کند ودفع
ضرر سموم کند ودر نفع بمعاجین کبار مساوی است صنعت آن پوست ترنج جنطیانا حب البلسان
مر کی صافی عود بلسان تخم بادرنجبویه برگ بادرنجبویه تخم فرنجمشک زرنباد درونج عقربی از هریک
چهار درم مشک خالص عنبر اشهب از هریک یک مثقال گاوزبان سیاحی نیم مثقال عود هندی
بزر جرجیر تخم شلغم تخم کتان لسان العصافیر مغز حب القلقل از هریک دو درم قسط تلخ زرنبی فرنج مشک

زعفران ناردین افیون افسنتین از هریک سه درم فو و فطراسالیون از هریک دو درم و نیم کافور خالص
نیم مثقال ادویه را کوفته بیخته چنانکه رسم است با عسل سرشته شود و بعد از شش ماه شربتی یک مثقال
تریاق صغیر شیخ الرئیس رحمة الله صنعت آن حب بلسان قسط تلخ مر جنطیانا دارچینی فلفل سفید
عود هندی فطراسالیون از هریک یکجزو مشک خالص ثلث یکجزو جندبیدستر ربع جزوی بدستور
باعسل سرشته استعمال نمایند تریاق اعظم که حکیم میر محمد مؤمن در مقابل تریاق کبیر شیخ الرئیس
تالیف نموده و گفته آنچه از ادویه تهیه در ماهیت آن اختلاف شده بدل کردیم و غیر مشتبه را بعینه
داخل نمودیم و بدل قرص افعی قرص جلال داخل کردم چه تصریح نموده اند که لحوم باعث فساد ترکیب است
و حرمت لحم افعی بی شبهه است و چون جدوار در همه ابواب بهتر از آن است و فادزهر معدنی که عبارت
از حجر السم باشد در جمیع خواص اولی از آن و فیروزه و نارجیل بحری در دفع سموم اقوی است لهذا
اقراص جلال را از اجزای مذبوره ترتیب دادم بدین صفت جدوار خطائی اعلی یازده مثقال
فادزهر چهارده مثقال نارجیل بحری سه مثقال فیروزه نیشاپوری دو مثقال که مجموع ترکیب سی
مثقال باشد و عدد ادویه چهار با مثلث سرشته قرص اندروخوردن باین نسخه ترکیب دادم
دارشیشعان قصب الذریره اسارون عود بلسان جعده سلیخه مصطکی بیخ سنبل که فو است از
هریک یکمثقال و نیم فقاح اذخر زعفران از هریک سه مثقال دارچینی حماما مر صاف شش مثقال
افیون پنج مثقال سنبل الطیب چهار مثقال با مثلث قرص سازند و مجموع این ترکیب سی و پنج مثقال
است و عدد ادویه پانزده قرص اسقیل باین صفت ترکیب دادم پیاز عنصل یعنی سفیدی
مجفف دو جزو آرد کرسنه یکجزو با مثلث سرشته اقراص سازند با ادویه غیر مشتبه فلفل سیاه افیون
خشخاش کهنه قرص اندروخوردن از هریک بیست و چهار مثقال قرص اسقیل چهل و هشت مثقال
قرص جلال سی مثقال گل سرخ بزر الشلجم بری اسقوردیون بیخ سوسن آسمانجونی غاریقون سفید
رب السوس دارچینی از هریک دوازده مثقال زعفران زنجبیل راوند چینی اسطوخودوس قسط تلخ
دار فلفل مشک طرامشیع کندر فقاح اذخر فطراسالیون صمغ البطم سلیخه سنبل الطیب حب
الغار از هریک شش مثقال میعه سائله سیسالیوس مقشر حرف نانخواه ناردین ساذج جنطیانا رازیانه
وج صمغ عربی قردمانا انیسون فو کبیخ سنبل جبلی مو کرلیشه آلاپست اقاقیا سکبینج عود مصطکی از

هر یک چهار مثقال بیخ کبر و قوقنه مقل ازرق جاوشیر قنطوریون دقیق زراوند طویل از هر یک دو
مثقال اما ادویه که بدل ادواخل ترکیب شود با در تجربه بدل نیطافلن اسارون بدل فراسیون ابوزیدان
چهار مثقال بدل کمافریوس فنستین چهار مثقال بدل کمافیطوس طین اغستانی بدل طین مختوم تخم [illegible]
یاسمین بدل حماما سعد بدل حب بلسان تخم تخلصه بدل هوفاریقون شب یمانی بدل قلقدیس محرق است
اما ادویه که بدل اورا ادلی دانسته داخل نبود مم زیره کرمانی بدل فلفل سفید روغن ترب بدل
روغن بلسان بزر جند قوقا بدل بزر کرفس جاشا بدل افتیمون عصاره شیلکه تری بیابان ادوی نامند
بدل عصاره لحیة التیس هومیائی بدل قفر صمغ کوله برکه حاشیت طیب است بدل جند در ونج عقربی بدل
سوریجان زراوند مدحرج بدل اشق زرنباد بدل عود بلسان مجموع ادویه با قراص هفتاد است
و وزن آن با نصف شش مثقال و اما طریق ساختن آن آنست که عسل کف گرفته بقدر دو وزن ادویه
با دو وزن مثلث بقوام آورند صمغ و افیون را در مثلث حل کرده با آن بسرشند تا چهل روز صبح و شام
بر روی خاکستر گرم گذاشته تا سه صد شماره هر روز بر هم زنند و چون بقوام بلند شود و نتوانند بهم زد بجهت
رقت قوام بقدر احتیاج آب انگور بر روی خاکستر گرم بخورد او دهند پس در ظرفی کرده تا شش ماه
اقلاً سر آن را نباید گشود و استعمال آن بعد از یکسال جایز است و اگر ادویه را با عسل کف گرفته
شیره مثلث را بدون قوام آوردن اضافه نمایند درین وقت محتاج باو خال آب انگور جهت ترقیق
قوام نخواهد شد اما طریق استعمال آن بدستور تریاق کبیر باید در هر موضعی با ادویه موافق آن بدهند بهتر
است و الا تنها نیز اثر از ان ظاهر میگردد و نوشته که این ترکیب در جمیع امور قوی تر و سریع الاثر
از تریاق قدما است و در دفع سم بیش مجرب است بخلاف زمان معروف و در امراض متضاده به تجربه رسیده
و در دفع سم افعی و هوام و سموم نباتی و معدنی و سگ دیوانه گزیده عجیب الاثر است قدر شربتش از یک دانگ
تا یک مثقال است با ادویه مناسبه و ضماد آن بر موضع گزیده هوام رافع الم آن و مانع ورم عضو و انتشار
سموم است بسائر اعضا تریاق الاسنان درد دندان که از رطوبت بود و ریختن نزلات در حلق
و سینه باشد نافع است و فایده دیگر هر گاه قدری بیرون دندان در رونک بگذارند در لحظه درد ساکن کند
صنعت آن چند بیدستر حلتیت فلفل زنجبیل میعه سائله افیون از هر یک جزوی همه مساوی چنانکه رسم
است کوفته بیخته با عسل بسرشند و بهنگام حاجت مقدار نخودی بخورند و نیز بر دندان گذارند تریاق

النفع دافع مضرت جمیع زهرهاست قولنج و فالج و لقوه و استرخا و اختلاط اخلاط ردیه و اورام حاره و غیره و جماع عقد
را نافع و چشم را روشن کند و مقوی باه و مفتت حصاة و رمل و سوداوی را نیکو باشد صنعت آن فلفل سفید
تخم شبت خشک فاشرا از هر یک شش درم افیون حب الغار از هر یک هفت درم جنطیانا رومی فرفیون عاقرقرحا از
هر یک دو درم جندبیدستر یک درم کوفته بیخته بروغن بلسان چرب نموده با سه وزن مجموع ادویه عسل مصفی
معجون سازند و در جو نهند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی زین تریاق بوزن یکدانگ مثقال
است تریاق العض سگ دیوانه گزیده را نافع بود منقول از خلاصة التجارب و از نسخه جات حسان
آن صنعت آن جندبیدستر چشم سرطان بچهناک سیماب کشته از هر یک یکجزو زرنیخ کشته پنیرمایه سگ پنیرمایه
آهو سرطان محرق فلفل قرنفل دارچینی مشک از هر یک دو جزو جنطیانا جگر سگ دیوانه از هر یک شش جزو
زعفران یکدانگ و نیم افیون عشر جمله زرانیخ دست و پا انداخته بیست عدد ماش مقشر مقابل وزن
آن خاک لاحسن کرده و دو برابر مجموع نخست زرانیخ را با ماش و افیون و قرنفل و زعفران و دارچینی و جندبیدستر
نیکو بکوبند و نرم بیزند و خاک لاحسن کرده را در آب حل کرده یک شب نگاه دارند تا ته نشین گردد صاف
آن را گرفته ادویه را بآن خمیر کنند پس سیماب کشته و بچهناک و فلفل و مشک را باهم بکوبند و نرم بیزند
و بآن بسرشند انگاه پنیرمایه ها و سرطان محرق و جگر سگ و جنطیانا و چشم سرطان را باهم بکوبند و نرم
بیزند و بآب کوکنار بسرشند پس جمله را باهم دق و سحق نیکو بالند انگاه خشک نموده باز بکوبند و باخون
بنهار خون بسرشند و قرص ها ساخته در سایه خشک نمایند شربتی یک مثقال با خمر عنبی یا با آب یا شیر گاو تازه دوشیده
یا تنها بدون چیزی دیگر و باید که بعد از چهل روز که از ساختن آن گذشته باشد استعمال نمایند و نیز از جمله
مرکبات که اصل و عمود در آنها افیون است تفاحه مصنوعه و تفاحه منومه است تفاحه مصنوعه مفید
از برای صداع حادث از برودت چون دایم ببویند آن را صنعت آن افیون زعفران فرفیون مشک
سنکی با آب مرزنجوش سرشته بشکل تفاحی ساخته دایم ببویند و بعضی از بن تفاح تخم بنج و لفاح داخل
و اگر برای بعضی حسب حال مزاج عنبر اضافه نمایند خوب است تفاحه منومه مستعمل در سهر مفرط
و دوام صنعت آن بنسخه ابن نوح قمری افیون پوست بیخ بیروج آرد جو زعفران صمغ عربی از مجموع
تفاحه ساخته دایم ببویند تفاحه منومه محمد بن زکریا صنعت آن میعه سائله افیون پوست بیخ لفاح
زعفران از مجموع تفاحه ساخته دایم ببویند که خواب آرد و درد مسکن الام است تفاحه منومه ابن هبل

صنعت آن افیون جوز ماثل پوست بیخ لفاح زعفران شیلم مرصافی اقحوان صمغ عربی آرد جو از هر یک
جزوی کوفته بیخته بآب نیلوفر سرشته قفاحه ساخته دایم ببویند تا خواب حق آورد و تفرد حار نافع
جهت درد مفاصل بارد و یا در مفاصل حار با ادویه بارده استعمال میتوان کرد صنعت آن لبان ذکر
سورنجان مرزنجوش سنبل خطمی اکلیل الملک از هر یک ده مثقال خولنجان شیاف مامیثا مغاث بغداد
آرد جو از هر یک پنج مثقال پوست بیخ لفاح زعفران افیون از هر یک دو مثقال کوفته بیخته بآب برگ
حنا سرشته اقراص سازند **جوارش طباشیر افیونی** تپ اسهال صفراوی را نافع باشد و تشنگی
بنشاند صنعت آن طباشیر سفید حب الآس گل سرخ از هر یک ده درم تخم حماض صمغ عربی از هر
یک هفت درم خرنوب شامی گلنار سماق عصاره لحیة التیس از هر یک شش درم زعفران افیون از
هر یک دو درم کوفته بیخته بشراب سیب سیب شیرین بسرشند شربتی سه درم و در نسخه شفائی خرنوب بیست
درم است **جوارش عاج افیونی** که معین بر حمل است صنعت آن نشاره عاج سعد سنبل الطیب مصطکی سنبل
دارچینی از هر یک پنج مثقال پوست زرد آلو بیخ سعد کوفی عود قماری خام بار منک قرنفل از هر یک
چهار مثقال عود الصلیب گل سرخ ساذج هندی افیون مصری از هر یک سه مثقال عنبر اشهب
مشک خالص از هر یک نیم مثقال نبات سفید برابر تمام ادویه عسل دو برابر ادویه بطریق مقرر
جوارش سازند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال **فصل در ذکر حبوبی که اصل و عمود
و جزو اعظم اینها افیون است** حب الشفا از معمولات که بدل افیون استعمال کرده میشود
صنعت آن افیون کازرونی یک مثقال زعفران فلفل سفید قرنفل از هر یک نیم مثقال عاقرقرحا
مصطکی رومی جندبیدستر سنبل الطیب از هر یک ربع مثقال فرفیون یک قیراط افیون را در گلاب حل
کرده باقی ادویه را کوفته بیخته بآن بسرشند و حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی شربتی از برای غیر معتاد با افیون
یک حب و از برای معتاد بقدر افیون معتاد **حب افیون** نافع از برای اسهال معدی بسبب رطوبت
حائل میان غذا و جرم معده صنعت آن افیون سندروس مصطکی صاقی زعفران اجزا متساوی کوفته
بیخته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی یک حب تا دو حب **حب افیون** که اکثر اوقات جهانگیر
بادشاه هندوستان میل میکردند نافع از برای ضعف معده و تقویت اعضای رئیسه و حدت ذهن
و تصفیه حواس و ضرر افیون را دور میگرداند و تفریح می آورد و امساک منی میکند و مقوی باه است

صنعت آن افیون صاف کرده خالص شش مثقال زعفران دو مثقال مصطکی رومی دو ثلث مثقال
عنبراشهب یک مثقال پنج مثقالی عود غرقی خام دارچینی از هر یک دو مثقال جندبیدستر ثلث مثقال
فلفل سیاه نیم مثقال پوست بیرون پسته پوست زرد اترج از هر یک مثقال و سدس مثقال اجزا
کوفته بیخته با گلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بمقدار نخودی و فلفلی شربتی یک حب تا سه حب حب
افیون دیگر که در ساعت شکم بندد صنعت آن افیون یکدرم اقاقیه دو درم گل ارمنی سماق حب الآس
از هر یک چهار درم کوفته بیخته با آبیکه دران صمغ عربی خیسانیده باشند سرشته حبوب سازند شربتی نیم
مثقال حب افیون دیگر که اسهال الدم باز دارد صنعت آن مازو کندر نارج افیون مساوی کوفته بیخته
آب برگ بارتنگ سرشته حبوب سازند و اگر پوست بیخ انجبار و بسد و کهربا اضافه نمایند نیز خوب و اقوی است
حب افیون دیگر که اسهال بلغمی باز دارد صنعت آن مرمکی صافی اذخر مکی قند جندبیدستر افیون
مساوی الوزن کوفته بیخته با آب خالص سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی شربتی از یک حب تا دو حب
حب افیون دیگر که اسهال یوامیری باز دارد صنعت آن افیون مصری حضض مکی صمغ عربی
مقل ازرق نشاسته عصاره لحیة التیس از هر یک یک مثقال کوفته بیخته بزرده تخم مرغ سرشته حب
سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی سه حب فرو برند و از عقب آن آب برگ بارتنگ شیره زیره کرمانی بعده
آب عناب بریان که قودری و تخم شربتی و بارتنگ کوفته از هر یک یکدانگ بر آن پاشیده باشند بنوشند
حب افیونی دیگر که اسهال طویل را باز دارد صنعت آن افیون بزر البنج سنادروس کندر ذکر زعفران
اجزا مساوی کوفته بیخته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی دو حب حب افیونی دیگر اسهال
رطوبی را نافع و حابس بطن است صنعت آن افیون مصری جندبیدستر مرمکی اجزا کوفته بیخته حبوب سازند
هر حبی بقدر ماشی و نصف ماش کاملین را برابر ماش و اطفال را نصف ماشی حب افیونی دیگر که اسهال
اطفال و غیر اطفال که از نزله باشد نافع است صنعت آن جوز بوا گیرند و میان آنرا خالی کرده افیون
مصری با کار روغن پر کرده سر آنرا بپارچه جوزی بند نمایند و بگل گرفته در زیر آتش بریان نمایند پس آورده
خمیر را جدا کرده مجموع را در هاون سنگی نرم بسایند و حبهای بسیار کوچک بمقدار کشنیز و فلفلی سازند شربتی
اطفال را یک حب و جوان را دو حب تا سه حب و اگر از آن اقوی خواهند آن جوز افیون پر کرده را
در جوف انار حامض که جوف آنرا خالی کرده باشند با یک عدد مازوی سبز گذاشته بدستور تخمیر کنند و بریان

کرده حبوب سازند واگر اطراف جوزه و مازو را بزیره کرمانی و بازیرهٔ سبز پر نمایند و بعد بریان نمودن
و دور کردن خمیر آثار را با آنچه در آن هست نرم سائیده بآب برگ بارتنگ سرشته حبوب سازند بهتر و اقوی است
حب افیونی که اسهال رطوبی مزمن و بواسیر را نافع بود صنعت آن سماق منقی کشنیز خشک بریان صندل
سفید سوده زعفران کهربا از هر یک یکماشه افیون خالص هم وزن یکماشه ادویه کوفته بیخته بآب سرشته حبوب سازند
هر حبی بقدر نخودی و فلفلی شربتی اطفال و ضعیف المزاجان را یک حب کوچک و جوانان و اقویا را یک حب
کلان و معتادین بافیون را دو حب تا سه و اگر دو ماشه خشخاش هندی اضافه نمایند بهتر است حب
افیونی که بروز مقعده را نافع باشد صنعت آن افیون مصری خشخاش کلی از هر یک پنج دانگ مثقال زرق
یک نخود کوفته بیخته باب صمغ عربی حل کرده فرو برند و از عقب آن آب برگ بارتنگ و آب برگ گندنا و آب برگ
خرفه بنوشند حب بدل افیونی حکیم عماد الدین محمود حسینی شیرازی صنعت آن زرنباد درونج عقربی مصطکی
سنبل الطیب دانه هیل بوا دار چینی زعفران تخم کرفس از هر یک دو مثقال اسارون یکمثقال زرنب ساذج
هندی سعد کوفی کبابه چینی زنجبیل افیون از هر یک سه مثقال جوز بوا بسباسه از هر یک دو مثقال و نیم کوفته بیخته
بگلاب سرشته و در آن گلاب قدری صمغ حل نمایند که حبوب بسته شود هر حبی بمقدار نخودی و هر روز در زمین حبوب بمقدار
معتاد افیون بخورند حب بدل افیون دیگر نسخهٔ حکیم عماد الدین محمود قریب به نسخهٔ قبل صنعت آن زرنباد اسارون
درونج عقربی زعفران زرنب سنبل الطیب سعد کوفی ساذج هندی کبابه چینی زنجبیل پوست بیخ کرفس از هر یک سه
مثقال دانه هیل بوا دار چینی قرنفل فلفل دار فلفل مصطکی چینه از هر یک پنج مثقال جوز بوا بسباسه افیون از هر یک ده
مثقال افیون و زعفران را بگلاب حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته حبوب سازند حب
بدل افیون دیگر از اطبای هندی نافع از برای ترک افیون و از برای درد سر مزمن و غیر مزمن و درد
سر بارده بجهت امراض بارده و حاره و حمیات مزمنه و نائبه و در حمیات نائبه قبل از وقت نوبت باید داد و بجهت
تسکین وجع قولنج مجرب است و مداومت بآن بحر طبیعی میرساند و حافظ صحت است صنعت آن تخم جوز ماثل دوازده
درم ریوند چینی هشت درم زعفران افیون زنجبیل صمغ عربی از هر یک دو درم افیون و زعفران و صمغ را
در آب حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی یک حب حب
بدل افیون بجهت دفع عادت خوردن افیون صنعت آن کچله جوز بوا بسباسه از هر یک پنج مثقال تخم حرمل ده مثقال جدوار ماثل
افیون از هر یک سه مثقال کوفته بیخته بروغن کرسنه بریان نموده حبوب سازند غذا شیر برنج با قند بخورند و بعد از دو هفته

رفع خوردن افیون بشود وطبیعت قوت میگیرد و مقدار شربتی قلمی نموده ظاهرا بمقدار افیون
معتاد باید خوردن و نیز از انجا حبوب جدوار است که اصل عمود و جزو اعظم درانها افیون است و
جدوار بجهت اصلاح آنست حب جدوار بدل افیون صنعت آن جدوار خطائی مجرب دو مثقال
فلفل سیاه بزر البنج سفید از هریک هشت مثقال سنبل الطیب زرنباد تخم کرفس بری عود قماری دار چینی
ریوند چینی از هریک سه مثقال زعفران پنج مثقال فرفیون عاقرقرحا صمغ عربی از هریک یکمثقال افیون
کازرونی ده مثقال کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی حب جدوار
حکیم عماد الدین محمود شیرازی صنعت آن جدوار خطائی مجرب تخم کرفس سنبل الطیب زرنباد دار چینی
عود قماری ریوند چینی از هریک سه مثقال زعفران افیون صمغ عربی از هریک پنج مثقال فرفیون
عاقرقرحا از هریک یکمثقال فلفل بزر البنج سفید از هریک دو مثقال کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب
سازند هر حبی بمقدار نخودی حب جدوار حکیم محمد باقر ولد ارشد حکیم عماد الدین محمود شیرازی صنعت
آن جدوار خطائی مجرب بزر البنج سفید فلفل از هریک دو مثقال زعفران پنج مثقال عود قماری
خام دارچینی سنبل الطیب زرنباد تخم کرفس ریوند چینی از هریک سه مثقال عاقرقرحا فرفیون از هر
یک یک مثقال افیون کازرونی پانزده مثقال صمغ عربی اندکی صمغ را بگلاب حل کرده باقی
ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی یک حب حب جدوار
که قدس سره موسوم به لی بدل افیون صنعت آن جدوار خطائی مجرب مصطکی رومی طباشیر سفید بسباسه
بزر البنج سفید پنج لفاح دارچینی زعفران صمغ عربی از هریک سه مثقال نبات سفید ده مثقال
افیون کازرونی هشت مثقال ورق طلا ورق نقره از هریک یکدانگ و نیم بدستور حبها سازند
بمقدار حبهای افیون معتاد و بدل حبهای افیون ازین حبوب استعمال نمایند حب جدوار بدل
افیون ایضاً که قدس سره موسوم لبنا این حب بدل افیون و نیز مقوی باه است چنانکه قلمی نموده اند که شخصی که
این حب را ابداع و تالیف نموده بود مایوس بود از نکاح و بعد از استعمال این حب نکاحی جدید کرده
و از ان نکاح جدید پسران بهم رسیدند آنرا و این حب نشاط آورد و مقوی دماغ است صنعت
آن بگیرند افیون کازرونی خالص که یکسال از اتخاذ آن گذشته باشد آن را بر مثقال آب بند بده اند
بریان نمایند پس بعرق دارچینی حل کرده و صافی نموده با عشر وزن آن زعفران خالص و خمس وزن

آن جدوار خطائی مجرب سوده ممزوج کرده در میان مغز نارجیل مقشر از قشر نازکی که بر بالای آن است
که سر آن را سوراخ کرده باشند پر کرده سوراخ آن را بقطعهٔ نارجیلی محکم نموده نارجیل را بخمیر گرفته
در سه من تبریزی شیر گاو بجوشانند تا تمام شیر مثل چربه شود و بعد سوختن رسید پس روغن گاو
بر آن ریزند آن مقدار که از روی نارجیل بر گردد و بآتش ملایم آن را بریان کنند تا بحدی که خمیر
بالای نارجیل سیاه شود ولیکن نارجیل نسوزد پس از روغن بر آورده خمیر را از آن جدا کرده آن
نارجیل را با آنچه در میان آن است بسایند تا چون مرهم شود پس در بیست مثقال از آن مسحوق بسباسه
بهمن سرخ بهمن سفید بادرنجبویه بادیه شتر اعرابی خولنجان زنجبیل از هر یک یک مثقال مغز بادام
شیرین مغز چلغوزه مغز پسته مغز انجکاک تخم خرفه مقشر از هر یک یک مثقال و نیم طباشیر سفید
صمغ عربی کتیرا بزرالبنج سفید بیخ لفاح جوز بوا کهربای شمعی از هر یک پنج دانگ روغن بلسان
دو مثقال نبات سفید ده مثقال اجزا را کوفته بیخته بروغن بلسان چرب کرده بآن مسحوق بگلاب
سرشته در هاون سنگی بدسته بمالند تا نیکو مخلوط شود حبها سازند هر حبی بقدر نخودی بورق طلا و
ورق نقره بپیچیده در سایه خشک نمایند و در شیشه نگاه دارند شربتی از دو حب تا سه حب با شیر
گاو مثل حب جدوار اندکسیره موسوم به لنابه نسخهٔ دیگر این حب با افیون و نیز مقوی
باه است چنانکه نوشته اند که شخصی که برای او این حب را تالیف نموده بود هم مأیوس بود از خود و
بعد از استعمال نکاحی جدید کرد او را از زن منکوحه جدیده پسر شد صنعت آن افیون کازرونی
خالص صاف نموده با عشر وزن آن زعفران خالص و خمس وزن آن جدوار خطائی مجرب
سوده ممزوج کرده در میان نارجیلی که مقشر کرده سر آن را سوراخ کرده باشند پر کرده سوراخ
آن را بقطعهٔ نارجیلی بند نموده نارجیل را بخمیر گرفته در سه من تبریزی شیر گاو بجوشانند تا تمام شیر مثل
چربه شود و بعد سوختن رسد پس روغن گاو بر آن ریزند آن مقدار که از روی نارجیل بر گردد و
بآتش ملایم آن را در آن روغن بریان کنند بحدی که خمیر که بالای نارجیل است سوخته شود پس
از روغن بر آورده خمیر را از آن جدا سازند و پوست سیاهی که بر لب نارجیل است جدا
کرده آن نارجیل را با افیونی که در میان آن است بسایند تا چون مرهم شود پس در هر بیست
مثقال از آن بسباسه بهمن سرخ بهمن سفید بادرنجبویه از هر یک یک مثقال و نیم طباشیر سفید

صمغ عربی کتیرا بزر البنج بیخ لفاح جوز بوا از هر یک چهار دانگ روغن بلسان نبات سفید از هر یک دو مثقال
کوفته بیخته بروغن بلسان چرب نموده مجموع را بگلاب سرشته در هاون سنگی بدسته بالند تا نیک ممتزج شود
حبها سازند هر حبی بقدر نخودی بورق طلا و ورق نقره پیچیده در سایه خشک کرده نگاه دارند شربتی از یک
حب تا دو حب و باید که وزن افیون ربع یا ثلث وزن نارجیل مقشر باشد و سوراخ نارجیل را بقطعه نارجیلی
بند نمایند و خیاطه بر نارجیل پیچند مستحکم که عند الطبخ سوراخ نارجیل باز نگردد و نارجیل مذکور را در خمیر گیرند
و بدستور در تنور طبخ و بریان نموده ترکیب حب سازند و اگر درین حب مروارید ناسفته یک مثقال یاقوت رمانی
زمرد سبز کهربا از هر یک نیم مثقال یشب سبز یشب کافوری مرجان قرمزی از هر یک ربع مثقال ابریشم مقرض مشک
خالص ورق طلا ورق نقره محلول از هر یک نیم مثقال اضافه نمایند در هر یک بیست مثقال ... و اقوی
و اگر خواهند لعل بدخشانی یاقوت زرد عقیق یمانی از هر یک نیم مثقال و از برای زیادتی قوت باه ربع مثقال
مومیائی دارچینی ... یک مثقال و امثال آن از ادویه باهیه نیز اضافه نمایند بدینست حب جدوار
دیگر بدل افیون که مقوی اعضای رئیسه است صنعت آن زرنباد درونج عقربی گل گاوزبان گل سرخ
بادرنجبویه کهربا از هر یک سه مثقال بهمن سرخ بهمن سفید عود الصلیب سورنجان کبابه چینی ... مشک
... اعرابی تا ... حب بلسان عود بلسان قاقله کبار خولنجان سنبل الطیب مروارید ناسفته یاقوت
رمانی لعل بدخشانی ورق طلا ورق نقره بسباسه عود هندی ... دانه هیل ... فلفل از هر یک ده مثقال
طباشیر سفید صمغ عربی جدوار خطائی ... جوز بوا از هر یک پنج مثقال یشب سبز ... از هر یک سه مثقال
بزر البنج سفید بیست مثقال افیون کازرونی پانزده مثقال عنبر اشهب مشک ترکی از هر یک یک مثقال صندل
سفید زعفران از هر یک پنج مثقال مصطگی رومی مرجان قرمزی از هر یک سه مثقال نبات سفید شش مثقال
گلاب بقدری که اجزا را بآن بسرشند و در نسخه دیگر ابریشم مقرض سه مثقال داخل است و وزن مروارید ناسفته
سه مثقال و وزن فلفل ده مثقال است و وزن جدوار سه مثقال بدستور حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی
شربتی تا دو حب حب جدوار حکیم محسن خان ولد حکیم صالح خان ... مرحوم صنعت آن
جدوار خطائی ... مصری دارچینی ... افیون ... صمغ ... از هر یک ...
درم ... قاقله کبار دانه قاقله صغار خولنجان بسباسه سنبل الطیب ... هیل ... اعرابی ... پوست زرد
اترج تخم بلبوان بزر البنج سفید عنبر اشهب مروارید ناسفته یاقوت رمانی کهربای شمعی بسد از هر یک چهار درم ...

قرنفل ورق گل سرخ از هر یک شش درم فلفل سیاه دار فلفل مصطکی عود قاری زعفران تخم کرفس [illegible]
دو درم افیون گازرونی دوازده درم عنبر اشهب مشک ترکی از هر یک دو درم جواهر را بگلاب صلایه نموده
باقی ادویه را کوفته بیخته مجموع را بگلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی خشک کرده و [illegible]
نگاه دارند شربتی دو حب حب جدوار حکیم میر امین ساوجی صنعت آن جدوار خطائی بیست و سه مثقال زعفران
دارچینی اسارون سنبل ازرق بهمن سفید بهمن سرخ بسباسه جوزبوا [illegible] پوست بلیله [illegible] از
هر یک یک مثقال سنبل الطیب فرفیون زراوند مدحرج ریوند خطائی مصطکی سلیخه [illegible]
مرزنجوش مرکی صافی صندل سرخ صندل سفید صعتر فارسی زیره کرمانی از هر یک نیم مثقال [illegible]
زرنباد از هر یک دو مثقال قاقله صغار ربع مثقالی بزر البنج سفید درونج عقربی [illegible]
عاقرقرحا تخم کرفس عود قاری قرنفل تخم [illegible] کافور [illegible] حب الآس
تخم [illegible] ورق گل سرخ [illegible] تخم حرمل کشنیز [illegible] تخم
رازیانه [illegible] خولنجان از هر یک ربع مثقالی دارچینی [illegible]
[illegible] مصری از هر یک یک مثقال و ربع مثقالی افیون پنج مثقال [illegible]
یکدانک مغز چلغوزه مروارید ناسفته بسد از هر یک ربع مثقالی مشک ترکی نیم مثقال
بدستور مقرر حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی تا دو حب حب جدوار حکیم
عماد الدین محمود شیرازی که بجهت مرتضی قلیخان شاملو تالیف نموده صنعت آن
جدوار خطائی آزموده لعل بدخشی یاقوت رمانی از هر یک دو مثقال افیون گازرونی
پنجاه مثقال عنبر اشهب یک مثقال ورق نقره مشک ترکی خالص جوزبوا از هر یک
سه مثقال فلفل هشتاد مثقال بزر البنج سفید شصت مثقال زعفران بیست مثقال
فرفیون سنبل الطیب عاقرقرحا از هر یک چهار مثقال نانخواه علک البطم دارچینی
از هر یک ده مثقال مصطکی رومی تخم کرفس سلیخه پوست بیرون پسته اسارون از هر یک شش مثقال [illegible]
[illegible] از هر یک پنج مثقال نبات سفید ده استار که هر استاری چهار مثقال و نیم است که چهل
و پنج مثقال باشد اجزا را آنچه صلایه کردنی است صلایه نموده باقی ادویه را کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند
هر حبی بقدر نخودی شربتی یک حب تا دو حب حب جدوار دیگر از حکیم عماد الدین شیرازی

صنعت آن جدوار خطائی مجرب فرفیون از هریک یکمثقال زعفران پنج مثقال فلفل بزرالبنج سفید
سنبل الطیب از هریک دو مثقال تخم کرفس زرنباد دارچینی عود هندی خام ریوند چینی صمغ عربی از
هریک سه مثقال افیون پانزده مثقال کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند شربتی از یک حب تا
دو حب حب جدوار خان احمد گیلانی صنعت آن جدوار خطائی مجرب زعفران جوزبوا بسباسه
بزرالبنج سفید اشنه مصطکی خصیة الثعلب مصری سنبل الطیب صمغ عربی از هریک دو مثقال عنبر اشهب
مشک ترکی از هریک نیم مثقال فلفل دارفلفل از هریک سه مثقال فرفیون عاقرقرحا از هریک یک مثقال
افیون ده مثقال کوفته بیخته بالعسل سرشته حبوب سازند حب جدوار منقول از خط حکیم جلالا اولاد
حکیم ابوالبرکات اوحدالدین مشهور بحکیم جلالا قمی حکیم حرم شاه سلیمان صفوی صنعت آن جدوار خطائی مجرب
چهار مثقال عنبر اشهب مشک ترکی از هریک یک مثقال زرنباد درونج عقربی صندل سفید مروارید
ناسفته لعل بدخشی عود بلسان ساذج هندی لسان العصافیر بادرنجبویه خولنجان بسباسه بهمن سفید بهمن
سرخ عود الصلیب کبابه چینی بوزیدان تودری کاکاین تودری زرد ورق گل سرخ فرنجمشک دوقو
عاقرقرحا از هریک دو مثقال گل گاوزبان خصیة الثعلب مصری شقاقل مصری جوزبوا اسکاصیدا از
هریک پنج مثقال صمغ عربی هفت مثقال افیون کازرونی ده مثقال عود هندی سنبل الطیب قاقله کبار
دارچینی ریوند چینی قرنفل مایه شتر اعرابی پوست زرد اترج از هریک سه مثقال فلفل سفید نبات سفید
از هریک بیست مثقال نبات و صمغ را در گلاب حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته حبوب سازند
هر حبی بقدر نخودی و در نسخه دیگر جدوار سه مثقال است حب جدوار حکیم اشرف قمی صنعت آن جدوار
خطائی مجرب چهار مثقال عنبر اشهب ورق طلا مغز چلغوزه کنجد مقشر عاقرقرحا از هریک یک مثقال
مشک ترکی چهار دانگ ورق نقره بسباسه صمغ عربی بهمن سفید از هریک دو مثقال مروارید ناسفته پنج
مثقال افیون بزرالبنج سفید از هریک ده مثقال فلفل سفید شقاقل نانخواه عود هندی خام مصطکی
رومی زرنباد زعفران سنبل الطیب جوزبوا از هریک سه مثقال خصیة الثعلب مصری چهار مثقال کوفته
بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی حب جدوار تالیف نواب غفران مآب حکیم
محمد باقر موسوی شیرازی منقول از خط ولد ارشد معزی الیه نواب میرزا محمد رحیم حکیم باشی شاه سلطان
حسین حسینی صفوی عملی فرموده که قدری تصرف در نسخه اصل نموده ام صنعت آن جدوار خطائی

مجرب زعفران افیون از هر یک هفت مثقال بزر البنج سفید فلفل سفید از هر یک ده مثقال عود هندی مصطکی
رومی خصیة الثعلب مصری از هر یک پنجمثقال سنبل الطیب تخم کرفس زنجبیل درونج عقربی صمغ عربی
عنبر اشهب کتیرا دارچینی از هر یک دو مثقال گل گاوزبان صندل سفید بگلاب سوده ریوند چینی جوز بوا
مایه شتر اعرابی از هر یک سه مثقال ورق نقره یکمثقال نبات سفید دوازده مثقال بطریق معمول
حب سازند و گفته که در نصف این وزن یک مثقال طلای کلس داخل نموده ام حب جدوار حکیم
عماد الدین محمود شیرازی صنعت آن جدوار خطائی مجرب فلفل سنبل الطیب تخم کرفس زرنباد دارچینی
عود هندی ریوند چینی بزر البنج سفید از هر یک سه مثقال زعفران افیون صمغ عربی از هر یک پنج مثقال
فرفیون یکمثقال عاقرقرحا دو دانگ مجموع را کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی
حب جدوار اعلی قدس سره فرموده اند که این حب را بنده درگاه از برای قطب الملک عبدالله
خان وزیر ممالک هندوستان تالیف نموده و بنهایت موافقت نمود در مزاج معزی الیه از برای تقویت
اعضای رئیسه و زکام و نزله و سعال و حفظ صحت صنعت آن جدوار خطائی مجرب مایه شتر اعرابی مصطکی
رومی بهمن سرخ طباشیر سفید بسباسه صمغ عربی جوز بوا زنجبیل زرنباد بزر البنج سفید تخم لفاح از هر یک چهار
دانگ شقاقل مصری دارچینی از هر یک یکمثقال و نیم زعفران یکمثقال نبات سفید دو مثقال
افیون سه مثقال و دو دانگ ورق طلا بیست و پنج عدد بدستور معمول حبوب سازند هر حبی بقدر نخود
شربتی از یک حب تا دو حب با عرق دارچینی پنج مثقال فرو برند نافع باد حب جدوار حکیم محمد حسین
مسمی بعجب قدرت صنعت آن جدوار خطائی مجرب قاقله کبار سعد کوفی قاقله صغار فلفل سیاه ورق
گل سرخ قرنفل دارفلفل کندر دارچینی جوز بوا کبابه چینی بسباسه نشاسته زنجبیل خولنجان اذخر مکی
اسارون زرنباد ابو زیدان سورنجان برگ مخلصه صمغ عربی کتیرا از هر یک دو مثقال مرمکی
صافی یک مثقال افیون ده مثقال عود قماری خام یکمثقال و نیم مصطکی رومی سه مثقال زعفران
شش مثقال ابرسا چهار مثقال عود الصلیب یک مثقال مروارید ناسفته یکمثقال مشک ترکی خالص
عنبر اشهب از هر یک یکدانگ اجزا را کوفته بیخته با شیرهٔ آمله مربا سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر
نخودی شربتی از یک حب تا دو حب حب جدوار نواب غفران مآب حکیم محمد باقر موسوی
شیرازی حکیم باشی شاه سلیمان صفوی منقول از خط میرزا علی نقی از بیاض مجامع معزی الیه

تعالی صنعت آن جدوار خطائی مجرب مثقال زعفران فلفل سفید صمغ عربی خصیة الثعلب مصری از هر یک
پنج مثقال عود قماری زرنباد ورق گل سرخ تخم کرفس فرفیون دارچینی سنبل الطیب مصطکی رومی
ریوند چینی عاقرقرحا از هر یک شش مثقال زنجبیل ده مثقال بزر البنج سفید بیست مثقال ورق طلا
ورق نقره از هر یک ده ری افیون هفت مثقال کوفته بیخته بگلاب سرشته حب سازند هر حبی بقدر
نخودی حب جدوار موسیائی فادزهری صنعت آن جدوار خطائی مجرب دارچینی قرنفل دانه
هیل بوا سعد کوفی ورق گل سرخ شقاقل مصری ایرسا زعفران از هر یک دو مثقال فادزهر حیوانی
یکدانگ عنبر اشهب مشک ترکی از هر یک نیم مثقال موسیائی دارابجردی صمغ عربی از هر یک دانگ
و نیم عود هندی خام زرنباد سنبل الطیب از هر یک شش مثقال صندل سفید مروارید ناسفته دارفلفل بهمن
سرخ بهمن سفید از هر یک پنج مثقال فرحی فتی خصیة الثعلب مصری تخم خرفه مقشر تخم خشخاش از
هر یک ده مثقال پوست تخم مرغ مکلس یکمثقال افیون کازرونی سی مثقال اجزا را بدستور معمول
بشیره بنات سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی یک حب حب جدوار دیگر صنعت
آن جدوار خطائی مجرب دارفلفل دارچینی نارمشک رازیانه صمغ عربی کثیرا از هر یک سه مثقال
قاقله کبار خولنجان قاقله صغار بسباسه سنبل الطیب بهل سعد کوفی خصیة الثعلب مصری بادیه شتر
اعرابی پوست زرد اترج تخم بلیون بزر البنج سفید عنبر اشهب مروارید ناسفته یاقوت رمانی کهربا
بسد از هر یک دو مثقال جوزبوا قرنفل ورق گل سرخ ورق نقره از هر یک چهار مثقال فلفل مصطکی
عود هندی زعفران تخم کرفس از هر یک پنج مثقال افیون مشک تبتی فرنجمشک از هر یک نیم مثقال
افیون کازرونی برابر مجموع ادویه بدستور معمول باگلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخود
شربتی تا دو حب حب جدوار دیگر منقول از خط آقا ابراهیم حکیم اوحدانی صنعت آن جدوار
خطائی مجرب فلفل سیاه تخم کرفس زرنباد عود قماری دانه خیربوا خولنجان دارچینی از هر یک یکمثقال
زعفران بزر البنج سفید عاقرقرحا فرفیون از هر یک یکدانگ و نیم مصطکی سنبل الطیب قرنفل از
هر یک دو مثقال افیون کازرونی صمغ عربی مرمکی از هر یک سه مثقال پرسیاوشان دو مثقال
رب السوس تخم خبازی از هر یک دو مثقال گل خطمی سفید یکمثقال و چهار دانگ کوفته بیخته بعسل
سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی دو حب اصحاب سعال و نزلات و درد گوش و امثال آن هم

وصدید را از گوش مفید است حب جدوار دیگر فرح آورد و مقوی دماغ و قلب است و رفع نزلات کند
و قلیکه مزمن شده باشد و سرعت انزال را زائل گرداند و اسهال را مفید باشد و نافع است از برای
صداع بشارکت قلب بسبب غلبه بلغم مزاج قلب چون بعد از تنقیه بلغم بحب ایارج آخر بای
روز یک حب آن را با عرق بادرنجبویه فرو برند صنعت آن بزر البنج سفید یک شب
در شیر گاو خیسانیده لبن خشک کرده سوده بروغن بادام شیرین چرب نموده فلفل سیاه فرفیون عاقرقرحا
دارچینی دانه خیربوا قرنفل عود قماری خام جدوار خطائی مجرب مصطگی رومی صمغ عربی سنبل الطیب جوزبوا
زرنباد درونج عقربی حب الغار تخم کرفس سعد کوفی ورق گل سرخ افیون زعفران از هر یک قدری
کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی یک حب حب جدوار دیگر
منقول از خط آقا ابراهیم حکیم اوحدانی صنعت آن جدوار خطائی مجرب بزر البنج سفید فلفل
زرنباد از هر یک دو مثقال افیون زعفران زنجبیل از هر یک پنج مثقال سنبل الطیب عود قماری خام
مصطگی ریوند چینی تخم کرفس گل سرخ دارچینی از هر یک سه مثقال عاقرقرحا فرفیون از هر یک
یک مثقال کوفته بیخته حبوب سازند هر حبی بقدر فلفل شربتی دو حب تا سه حب حب جدوار
حکیم عمادالدین کاشغری صنعت آن جدوار خطائی مجرب بنفش دو مثقال زعفران بزر البنج سفید
عاقرقرحا فرفیون تازه از هر یک یک مثقال فلفل تخم کرفس زرنباد عود قماری خام دانه هیل بوا دار
چینی از هر یک دو مثقال مصطگی قرنفل سنبل الطیب از هر یک چهار مثقال افیون بخته صمغ عربی مرمکی صاف
از هر یک شش مثقال پرسیاوشان چهار مثقال خولنجان یک مثقال و چهار دانگ رب السوس تخم خبازی
تخم خطمی از هر یک چهار مثقال اجزا را کوفته بیخته بعسل سرشته حبوب سازند و این حب نافع است نزلات
و سرفه و درد گوش و آمدن صدید و ریم از گوش را خواه بخورند یا سائیده در گوش چکانند و بر اطراف
گوش بمالند حب جدوار که مقوی اعضای رئیسه است صنعت آن زرنباد درونج عقربی گل گاوزبان
گل سرخ بادرنجبویه کهربای شمعی از هر یک سه مثقال بهمن سرخ بهمن سفید عود الصلیب سورنجان کبابه
چینی لاجورد مغسول بایه شیر اعرابی نارمشک حب بلسان عود بلسان قاقله کبار خولنجان سنبل الطیب
مروارید ناسفته یاقوت رمانی لعل بدخشی ورق طلا ورق نقره بسباسه عود هندی خام دانه هیل بوا
قرنفل فلفل از هر یک دو مثقال طباشیر سفید صمغ عربی جدوار خطائی مجرب جوزبوا از هر یک پنج مثقال

یشب بزر تخم بالنگو از هر یک سه مثقال بزر البنج سفید بیست مثقال افیون پانزده مثقال عنبر اشهب مشک
ترکی از هر یک پنج مثقال صندل سفید زعفران از هر یک پنج مثقال مصطگی سه مثقال مرجان سرخ سه مثقال
نبات سفید شصت مثقال گلاب بقدریکه اجزا را بآن خمیر کنند و حبوب سازند و در نسخهٔ دیگر ابریشم
مقرض سه مثقال در اصل است و وزن مروارید و جدوار سه مثقال و وزن فلفل ده مثقال است حب
جدوار به نسخهٔ دیگر نافع از برای زکام و نزله و سرفه که بجهت عبد الله خان وزیر اعظم تالیف نموده بمزاج
مغزی الیه موافقت کرده و مجرب است صنعت آن جدوار خطائی مجرب مصطگی رومی لبسباسه صمغ عربی
بزر البنج سفید طباشیر سفید پوست بیخ لفاح از هر یک یکدرم و نیم دارچینی سه درم زعفران دو درم نبات
سفید چهار درم افیون شش درم و چهار دانگ ورق طلا بیست و پنج عدد و اگر بعوض ورق طلا نیم درم
طلای محلول کنند بهتر است بدستور مقرر حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی یک حب صنعت این
حب نسخهٔ دیگر که مقوی باه و مفرح و ممسک منی است و نزلات مزمنه را نافع و این نسخه را بجهت قطب الملک
وزیر الممالک هندوستان تالیف نموده جدوار خطائی مجرب مایه شتر اعرابی مصطگی بهمن سرخ بهمن سفید
طباشیر سفید لبسباسه بزر البنج سفید بیخ لفاح از هر یک چهار دانگ قاقله مصری دارچینی از هر یک یک
مثقال و نیم زعفران صمغ عربی از هر یک نیم دانگ افیون کازرونی نبات سفید از هر یک سه مثقال
و دو دانگ ورق طلا بیست و پنج عدد و ورق نقره پنجاه عدد بدستور مقرر حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی
شربتی از یک حب تا دو حب این همان نسخهٔ سابق است با اندک تفاوتی در عدد ادویه حب جدوار
منقول از مجربات حکیم محمدی قریب باعتدال صنعت آن جدوار خطائی مجرب دو مثقال سنبل الطیب
عود قماری دارچینی زرنباد از هر یک سه مثقال افیون صمغ عربی از هر یک پنج مثقال بزر البنج مدبر
فلفل سیاه از هر یک بیست درم عاقرقرحا یکدرم و گاه زیاده کرده می شود بحسب مقام و حاجت این
ادویه زعفران مشک عنبر ورق طلا ورق نقره از هر یک بقدر حاجت حب جدوار دیگر منقول از
مجربات مذکور مائل بحرارت است صنعت آن جدوار خطائی مجرب فلفل زنجبیل دارچینی قاقله قرنفل
تخم کرفس رازیانه انیسون نانخواه بهمن شقاقل سعد خصیة الثعلب مغز تخم خیار تخم خربزه زعفران
مصطگی کتیرا صمغ عربی از هر یک بیست درم نبات سفید دوازده درم افیون پنجدرم کوفته بیخته
علی الرسم حب سازند حب جوز بوا افیونی جهت اسهال کهنه نافع است صنعت آن میان جوز

خالی کرده افیون پر کرده در خمیر گرفته در زیر آتش بپزند چون خوب پخته شود برآورند و خمیر را دور کرده
کوفته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی از یک حب تا سه حب و اگر تخفیف کمتر مطلوب باشد
در روغن گاو تازه بریان نمایند این نیز همان نسخه است که در حبوب افیون است اسهال اطفال و غیر
اطفال ذکر یافت **حب الزحیر** که زحیر و اسهال کهنه را نافع باشد و وقتیکه حرارت و تپ نباشد
صنعت آن افیون نیم دانگ اقاقیا حضض گل نشاسته صمغ عربی از هر یک یکدانگ کوفته
بیخته بزرده تخم مرغ سرشته حبوب سازند نصف آن اول روز و نصف دیگر را آخر روز فرو برند و از عقب
آن نشاسته بریان طباشیر سفید کوفته بدوغ آهن تاب کرده پاشیده بنوشند و اگر به برف یا یخ
سرد کرده بنوشند بهتر است **وازانجمله** حبوب سعال افیونی است **حب سعال افیونی** نافع از
برای سعال کهنه صنعت آن مغز تخم کدو صمغ عربی ترنجبین پاک کرده ورق گل سرخ از هر یک بیست
و پنج مثقال گل نیلوفر بیست مثقال بنفشه هفت ده مثقال عناب سفید ده دانه کتیرا خشخاش
سفید هشت مثقال مغز بهدانه افیون از هر یک هفت مثقال طباشیر سفید کثیرا بادرنجبویه از هر یک
پنج مثقال صندل سفید کافور ریاحی از هر یک دو مثقال مصطگی عود قماری تخم گل ارمنی از هر یک
دو مثقال و نیم زعفران نیم مثقال کوفته بیخته بعرق بید مشک سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی
شربتی تا دو حب **حب** سعال افیونی دیگر صنعت آن بزر البنج سفید رب السوس تخم کاهو
صمغ عربی بسباسه مصطگی کثیرا شکر تیغال آرد باقلا بیخ لفاح مغز بادام شیرین تخم خشخاش افیون
زعفران از هر یک یکجزو نبات سفید پنج جزو کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر
نخودی شربتی یک حب تا دو مثقال **حب** سعال مستعمل در سمرقند که بعض القصبات نزلات حاده
باشد بسینه که دران خوف کشیدن بسل است و این حب ماده را غلیظ گرداند و منع انصباب
ماده بسینه نماید صنعت آن خشخاش سفید بزر البنج سفید تخم کاهو مقشر مغز تخم کدو شیرین مغز
تخم خیارین نشاسته کثیرا صمغ عربی گل ارمنی گل داغستانی افیون زعفران اجزا بوزنی که
رای طبیب اقتضا کند کوفته بیخته بلعاب حب السفرجل یا بلعاب بزر قطونا سرشته حبوب منظم
بشکل عدس ساخته دایم در دهان نگاه دارند **حب** سعال دیگر صنعت آن رب السوس کثیرا
افیون زعفران مغز بهدانه طباشیر سفید آرد باقلا اجزا متساوی کوفته بیخته بآب پوست کوکنار

حب بانند هر حبی بقدر فلفلی شربتی یک حب تا دو حب حب سعال دیگر صنعت آن رب السوس کثیرا افیون زعفران مغز بهدانه
طباشیر سفید آرد باقلا نشاسته تخم خشخاش سفید صمغ عربی شکر سپید مثقال مغز تخم خیارین مغز بادام مقشر اجزا متساوی کوفته بیخته
با لعاب کتان حب سازند هر حبی بقدر فلفلی شربتی یک حب تا دو حب حب سعال دیگر این حب نافع است از برای شرکه بالتهاب باشد
و از برای سل و دق و طبع را نرم گرداند و نزلات حاره را نافع است صنعت آن آرد باقلا هفت مثقال کثیرا نشاسته سفید
نشاسته صمغ عربی مغز تخم کدو شیرین مقشر مغز بهدانه طباشیر سفید مغز تخم خیارین عصاره لحیة التیس از هر یک پنج مثقال سرطان
محرق ده مثقال تخم خطمی گلنار فارسی قاقیا گل ارمنی از هر یک دو مثقال افیون زعفران از هر یک یک مثقال کوفته بیخته
با آب پوست کوکنار و لعاب بهدانه سرشته حبوب سازند شربتی دو دانگ با آب انار الشیرین حب السعال سعال و اسهال صنعت آن
کثیرا رب السوس صمغ عربی نشاسته افیون از هر یک نیم مثقال مروارید ناسفته یاقوت رمانی سائیده از هر یک ثمن مثقال
کوفته بیخته با لعاب بهدانه سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی یک حب صبح و یک حب شام فرو برند حب سعال نافع
جهت سرفهای کهنه مزمن قریب سل صنعت آن کثیرا سفید آرد باقلا مقشر نشاسته
تخم خشخاش سفید پوست خشخاش سفید مغز بهدانه گل ارمنی مغز بادام شیرین مقشر از هر یک
دو مثقال افیون سه مثقال نبات سفید مویز سیاه دانه بیرون کرده از هر یک دو مثقال اجزا
کوفته بیخته با لعاب بهدانه حب بندند نصف را مدور بقدر نخودی و نصف را مفرطح عدسی
وقت حاجت یک حب مدور را فرو برند و مفرطح را بزیر زبان نگاه دارند و آب آن را فرو برند حب
سعال و ضیق النفس که بسبب نزلهٔ بارده رطبه باشند صنعت آن افیون فلفل سیاه نمک سیاه صبر سقوطری
اجزا متساوی کوفته بیخته با لعاب بهدانه حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی یک حب تا دو حب
بعد از غذا وقت خواب فرو برند حب سعال دیگر که سرفهای کهنه را نافع است صنعت آن
میعه سائله علک البطم مصطکی از هر یک یک جزو افیون مصری خالص نیم جزو کوفته بیخته با لعاب
بهدانه سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر ماشی شربتی یک حب عند الحاجت فرو برند حب سعال دیگر
منقول از تحفة المومنین سرفه بارده رطبه را نافع است صنعت آن کندر ذکر میعه سائله مر صافی
از هر یک یک درم افیون ربع درم حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی و نخودی شربتی یک حب تا دو حب
و غیر از اینجمله حبوب سفرجلی است حب سفرجل از اقراح آقا شرف طبیب بدل افیون صنعت آن
بگیرند یک عدد سفرجل سپید شیرین و سر آن بر گرفته بهدانه آن را بیرون آورده سفرجل را از افیون پر کرده

سه آنرا بجای خود گذاشته آن را بخمیر گرفته پس گل بگیرند و در تنور گذارند تا پخته شود و نضج تام یابد پس
از تنور برآورده گل و خمیر را از آن جدا کرده بکوبند تا چون سرمه شود حبوب سازند هر حبی بقدر ماشی
و این حب جهت ضعف معده و زحیر و اسهال مع بواسیر نافع است حب سفرجل بدل افیون تالیف
حکیم جلال الافروبی صنعت آن افیون شش مثقال زعفران جوزبوا بسباسه از هر یک یک مثقال
کوفته بیخته یکعدد سفرجل را گرفته بعد از آن را برآورده پوست آنرا دور کرده وزن نمایند که شصت
مثقال باشد و اگر زیاده باشد زیادتی را از میان آن برآورند و ادویه را در میان آن کرده سر آن را
بپاره از آن که از سر آن برداشته باشند بپوشند و بدو سیخ از چوب قایم گردانند و سفرجل را بخمیر گرفته
در زیر خاکستر گرم آن را بپزند پس از آتش برآورده خمیر آن را دور کرده سیخها از سر آن برآورده
نرم بکوبند و حبها سازند هر حبی بقدر نخودی بورق طلا پیچیده نگاهدارند شربتی از دو حب تا چهار
حب است حب شبابور فالج و استرخا و تشنج حادث از غلبهٔ رطوبات و برودت را نافع و جهت
تقویت اعضا و برداشت حکایت ابن ماسویه گفته که این حب را در روز فصل معتدل استعمال توان
نمود صنعت آن زهرهٔ فیل سه درم زهرهٔ کلنگ عدس تلخ مر مکی صافی افیون زعفران صعتر شونیز
از هر یک نیم درم کندش هشت درم شکر طبرزد چهار درم کوفته بیخته با آب مامیثا حبوب سازند هر
حبی بقدر فلفلی شربتی از یک مثقال تا دو درم نیز و لازم است که دو روز قبل آن و دو روز بعد
آن پرهیز نمایند و نیز از آنجمله حب الشفا است حب الشفا از تراکیب اطبای هند گفته اند که این حب
حمی ربع و سائر تبهای مزمنه را نافع است و جهت درد سر مزمن و درد مهر بارد و جمیع امراض حاره
و بارده نافع است صنعت آن افیون تخم جوز ماثل از هر یک یکمثقال ریوند چینی پنج دانگ ورق
گل سرخ زنجبیل گل ارمنی از هر یک دو دانگ و نیم زعفران دو دانگ اجزا را کوفته بیخته با آبیکه
دران شیرخشت حل کرده باشند مشتهی حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی از برای تب ربع پیش از
وقت نوبت نیم ساعت سه عدد آنرا با آب گرم فرو برند و از برای امراض دیگر صبح ناشتا دو عدد
فرو برند حب الشفا بنسخهٔ دیگر صنعت آن زنجبیل دو مثقال افیون یکمثقال ریوند چینی پنج
مثقال ادویه کوفته بیخته با شیرخشت دو مثقال مشتهی حبوب سازند هر حبی بقدر ماشی شربتی دو
حب فرو برند حب الشفا منقول از خط نواب عفران آب حکیم میر محمد باقر موسوی که قلمی فرموده اند

که این حب تالیف استادی است که بان استاد حکمت من است و این حب را ترکیب نموده تجربه در
آورده‌اند از برای دق و مسلول و نزلات حاره و تقویت قلب حار صنعت آن مروارید حل کرده
یک مثقال سکر تیغال مغز تخم خیارین صمغ عربی از هر یک شش درم گل نیلوفر یکمثقال تخم خطمی سفید
یکدرم کثیرا سفید مغز تخم کدو تخم بستان افروز مغز بهدانه نشاسته طباشیر سفید صندل سفید تخم خرفه
مقشر رب السوس عنبر اشهب از هر یک دو درم کافور قیصوری یکدانگ نیم افیون و زعفران از
هر یک نیم درم کوفته بیخته بلعاب بهدانه سرشته حبها زند هر حبی بقدر نخودی شربتی پنج حب و اگر در
محرور المزاج رب السوس یکدرم و عنبر نیم درم کنند بهتر است حب الشفا تالیف میرزا محمد حسین
حسینی طبیب مجرب در تبهای دموی و صفراوی و فرموده اند که این حب را درین تبها و سائر امراض
حاره نفع عظیم است صنعت آن صندل سرخ صندل سفید از هر یک پانزده مثقال طباشیر سفید نشاسته
از هر یک پنج مثقال بزر البنج سفید پانزده مثقال کافور قیصوری زعفران از هر یک یکمثقال افیون
نیم مثقال کوفته بیخته بلعاب بهدانه سرشته حبها سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی پنج حب حب
و نیز از انجمله حب عطائی است حب عطائی بنسخه حکیم میر محمد مؤمن که در تحفه ذکر کرده و گفته که این
حب تالیف جد من حکیم میر عطاء الله است غفر الله له نافع است از برای سرفه رطوبی و ضیق النفس
و سریع الاثر است صنعت آن علک البطم یک مثقال میعه سائله کندر ذکر مصطکی صافی از هر یک سه مثقال
زراوند مدحرج افیون از هر یک یکمثقال کوفته بیخته با آب حب سازند شربتی از یکدانگ تا نیم مثقال با شیره
موافقه حب عطائی دیگر صنعت آن میعه سائله کندر از هر یک یکدانگ افیون نیم نخود
زعفران طسوجی کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی وقت خواب یک
حب را در دهان نگاه دارند حب قابض حبس شکم نماید و بارد المزاجان را بسیار مفید است
صنعت آن مصطکی صافی جند بیدستر افیون اجزا مساوی کوفته بیخته حبوب سازند هر حبی بقدر ماش
و نصف ماشی شربتی جوان را بقدر ماشی و طفل را بقدر نیم ماش و ایضا حبوب قدرت است
حب قدرت که در امراض بلغمی کثیر النفع است صنعت آن فلفل سفید بیست و دو مثقال
بزر البنج سفید قرو مانا کندر از هر یک دوازده مثقال سلیخه برگ سداب تازه از هر یک بیست
مثقال افیون زعفران از هر یک ده مثقال جدوار خطائی جند بیدستر دار فلفل قسط

تلخ زراوند مدحرج فرفیون پوست بیخ لفاح از هر یک سه مثقال کبریت زرد صافی نموده یکمثقال اجزا
کوفته بیخته بعسل آن مقدار که ادویه را بآن توان حب بست سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی
بورق نقره پیچیده نگاهدارند شربتی یک حب تا دو حب بحسب قوت مزاج طریق صافی نمودن
کبریت بجهت این حب آنست که بگیرند کبریت زرد صافی هر قدر که خواهند و ظرف مسی را پر از
شیر گاو کرده پارچه کرپاس نوی را بر سر آن ظرف بندند و کبریت را در میان آن پارچه ریخته ظرف
مسی دیگر را پر از آتش کرده بروی کبریت گذارند که آنچه لطیف باشد آب شده داخل شیر شود پس ظرف
آتش را از رو بردارند که پارچه نسوزد پس آن شیر را بگذارند تا سرد شود و کبریت صافی که بر روی
آب باشد مانند عطر از روی آن برگیرند و نگاهدارند و داخل آن نمایند و اگر خواسته باشند اجزا
این حب را باسه وزن مجموع ادویه عسل سفید جید منقی معجون سازند نیز خوب است حب رت
دیگر مقوی قلب و باه است و حافظ قوتها و اشتها آورد و نشاط افزاید صنعت آن فادزهر حیوانی
اصطهبا تاقی و فادزهر معدنی خطائی مروارید ناسفته یاقوت رمانی لسبا سه باغی درونج عقربی کبابه
چینی از هر یک دو مثقال عنبر اشهب یکمثقال مشک ترکی خالص نیم مثقال دارچینی زعفران از
هر یک پنج مثقال جوزبوا ده مثقال افیون کازرونی پانزده مثقال اسارون شامی دانه
هیل بوا قاقله کبار مصطکی رومی بهمن سفید خصیة الثعلب مصری صمغ عربی کثیرا شقاقل مصری سعد
کوفی از هر یک سه مثقال ادویه را آنچه کوفتنی باشد کوفته بیخته آنچه صلایه کردنی باشد با گلاب
بر سنگ سماق صلایه کرده ورق نقره محلول یکصد عدد ورق طلا محلول سی عدد مجموع را بگلاب
سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی در سایه خشک کرده بورق نقره و طلا پیچیده خشک
نموده نگاهدارند شربتی یک حب تا دو حب با عرق گاوزبان فرو برند حب رت به نسخه حکیم
صنعت آن عنبر اشهب فادزهر حیوانی از هر یک یکمثقال مروارید ناسفته یاقوت رمانی لسبا
باغی مشک ترکی خالص درونج عقربی کبابه چینی دارچینی دانه هیل بوا اسارون شامی
زعفران شقاقل مصری سعد کوفی صمغ عربی از هر یک دو مثقال پادزهر حیوانی خطائی
قرنفل قاقله کبار مصطکی رومی بهمن سفید بهمن سرخ خصیة الثعلب مصری کثیرا از هر یک سه
مثقال جوزبوا دو مثقال افیون کازرونی پنج مثقال ورق طلا ورق نقره از هر یک پنجاه

عدد صمغ عربی کثیرا هر دو را بگلاب حل کرده باقی ادویه را آنچه صلایه کردنی است صلایه کرده و آنچه
کوفتنی است کوفته بیخته ورق طلا و ورق نقره را حل کرده همه را اختلاط نموده نیکو بسرشند و حبها سازند
هر حبی بقدر نخودی بورق نقره و طلا پیچیده در سایه خشک نمایند شربتی یک حب تا دو حب مؤلف گوید
که تالیف این دو حب از قواعد ترکیب خارج است بجهت آنکه منع است جمع میان ادویه قلبیه و
افیون و قطع نظر از این تصریح نموده اند مقرر آن قواعد ترکیب که در مرکب دو دوا که احدهما مبطل
فعل مطلوب از دیگری باشد خصوصاً و اشکال ابطال فعل آن بشود و همو اصل باشد در آن مرکب و
فعل آن مطلوب بالذات باشد جمع میان آن هر دو جایز نیست و عمود و اصل درین حب افیون است و
فادزهر معدنی مبطل الست لهذا بس باین دو وجه این حب قدرت مشوش الترکیب است حب قدرت
حکیم جعفر بنسخه دیگر صنعت آن دار چینی سعد کوفی قاقله کبار دانه هیل فلفل سیاه کبابه چینی ورق
گل سرخ بسباسه بابونه قرنفل کند زنجبیل خولنجان اذخر مکی اسارون شامی زرنباد درونج [illegible]
دار فلفل ورق مخلصه نشاسته مصطکی رومی مروارید ناسفته شیر املج منقی جدوار خطائی از هر یک
دو مثقال ابریسم چهار مثقال صمغ عربی کثیرا افیون زعفران از هر یک دو مثقال مرکی صافی عود
هندی عود الصلیب مشک ترکی عنبر اشهب فادزهر حیوانی از هر یک یکمثقال کوفته بیخته بگلاب
سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی بورق طلا ببست عدد پیچیده در سایه خشک کرده نگاه دارند
شربتی دو حب حب مرقد بارد مسکن جمیع وجاع حار است صنعت آن تخم کاهو پوست خشخاش
باقلی مقشر تخم خرفه مقشر تخم کاکنج از هر یک دو درم افیون یک طسوج کوفته بیخته حب سازند بجلاب و
شربت است و اگر معتاد بافیون باشد یک شربت نماید حب سبت حار قوی از برای صداع
و شقیقه و جمیع اوجاع بارده صنعت آن تخم شبت دو دانگ افیون یک طسوج زعفران مرمکی
صافی از هر یک دو دانگ بنج سفید سعد سایا از هر یک نیم دانگ بیخ لفاح یک قیراط کوفته بلعاب حلبه
سرشته حب سازند حب مصطکی مقرر نافع بود چون یک حب وقت خواب فرو برند در زکام و نزله را
نافع باشد و منع سیلان منی کند صنعت آن مصطکی رومی زعفران از هر یک یک جزو افیون گلنار [illegible]
چهار جزو کوفته بیخته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی یک حب حب منشط این حب
امساک بیاورد و منع سرعت انزال نماید و معده را قوت دهد و باه را بیفزاید و نشاط آورد و دل

دماغ را قوت دهد و بوی دهان را خوش کند صنعت آن بزر البنج سفید پنج مثقال مصطکی سوده
سنبل الطیب دارچینی از هر یک دو مثقال لسان العصافیر سه مثقال بیخ شب بوی ده مثقال صمغ
عربی یک مثقال زعفران دو مثقال گل سوسن سفید زرورد افیون از هر یک یکمثقال کوفته بیخته
بلعاب بزر قطونا که با گلاب برآورده باشند سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی بورق نقره
پیچیده در سایه خشک کرده بعد از هضم شربتی دو حب حب منشط دیگر تالیف حکیم میر محمد مان
صنعت آن اسارون سنبل الطیب زعفران مصطکی از هر یک دو مثقال زرنباد حب الغار عاقر قرحا قرنفل
صمغ عربی از هر یک یک مثقال بزر البنج فلفل از هر یک سه مثقال افیون پنج مثقال فرفیون نیم
مثقال تخم کرفس دارچینی ریوند چینی بسباسه از هر یک دو مثقال کوفته بیخته با گلاب سرشته حبوب
سازند هر حبی بقدر ماشی شربتی از یک حب تا دو حب حب نافع جهت اسهال صنعت آن افیون
جند بیدستر هر دو مساوی کوفته بیخته با آب کوکنار سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی و فلفلی شربتی
از یک حب تا سه حب و اگر بزر البنج و فلفل و تخم خشخاش سفید و اندک زعفران اضافه نمایند و از برای
تقویت دماغ قدری مشک خالص میگردد اقوی و حبوب نزله است حب نزله قلمی نموده اند که
از قدوة الحکما و استاذ الاطبا حکیم میر محمد هادی والد ماجد من است قدس سره صنعت آن
بزر البنج سفید مصطکی رومی گل ارمنی مغسول کثیرا کهربا شمعی صمغ عربی رب السوس نشاسته گل گاوزبان
تخم خشخاش مغز تخم خیارین از هر یک دو مثقال افیون چهار مثقال و در نسخه دیگر وزن افیون
نیز دو مثقال است بیخ لفاح زعفران از هر یک یکمثقال ریوند چینی یک مثقال و نیم کوفته بیخته با آب
پوست کوکنار سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی دو حب حب نزله حکیم عماد الدین
محمود شیرازی رحمة الله صنعت آن بیخ لفاح بزر البنج سفید نشاسته کثیرا افیون زعفران تخم کاهو صمغ
عربی اجزا متساوی کوفته بیخته با آب پوست کوکنار سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی شربتی
یک حب حب نزله حکیم احمد صنعت آن افیون بزر البنج سفید نشاسته تخم کاهو تخم خشخاش سفید
صمغ عربی از هر یک یکمثقال بیخ لفاح نیم مثقال و در نسخه دیگر وزن بیخ لفاح نیز یک مثقال
است زعفران دو دانگ کوفته بیخته با آب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی شربتی دو حب
حب نزله حکیم اشرف صنعت آن بزر البنج سفید هفت مثقال زعفران مغز بیدانه ایرسا تخم

از هر یک چهار مثقال شکر تیغال صمغ عربی کتیرا سفید نشاسته پوست بیخ لفاح افیون صافی نموده از
هر یک پنج مثقال کوفته بیخته باب مشقته حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی شربتی تا دو حب و در نسخه
دیگر بجای نشاسته بهدانه است حب نزله حکیم محمد باقر موسوی صنعت آن تخم کاهو مقشر بزر البنج
سفید صمغ عربی کتیرا افیون زعفران نشاسته از هر یک هفت مثقال پوست بیخ لفاح دو مثقال کوفته
بیخته باب مشقته حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی شربتی یک حب تا دو حب حب نزله بنسخه دیگر
صنعت آن تخم کاهو صمغ عربی زعفران بزر البنج سفید افیون بیخ لفاح رب السوس نشاسته اجزا متساوی
کوفته بیخته باب مشقته حب سازند و این حب العضی از حکیم محمد باقر موسوی نقل کرده حق آنست که این
نسخه از حکیم محمد باقر از حکیم عماد الدین محمود منقول است از افراح حکیم عماد الدین محمود شیرازی است حب
نزله دیگر صنعت آن صمغ عربی کتیرا زعفران نشاسته سنبل الطیب افیون تخم کاهو مقشر بزر البنج سفید
پوست بیخ لفاح اجزا متساوی کوفته بیخته باب مشقته حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی شربتی یک حب
تا دو حب حب نزله دیگر صنعت آن بزر البنج سفید افیون زعفران تخم کاهو مقشر نشاسته کتیرا صمغ
عربی کوفته بیخته باب مشقته حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی شربتی یک حب تا دو حب حب نزله دیگر
صنعت آن بزر البنج سفید افیون زعفران تخم کاهو مقشر نشاسته صمغ عربی تخم خشخاش فلفل سیاه
از هر یک مثقال ورق طلا یک مثقال صمغ عربی و افیون را باب شیرین حل کرده ورق طلا را
حل نموده باقی ادویه کوفته بیخته در هم مشقته حبوب سازند هر حبی بقدر ماشی حب نزله دیگر صنعت
آن بزر البنج سفید تخم کاهو مقشر نشاسته تخم خشخاش صمغ عربی کتیرا از هر یک یک مثقال پوست بیخ لفاح
نیم مثقال زعفران دو دانگ افیون دو مثقال کافور قیصوری نیم مثقال کوفته بیخته باب پوست
کوکنار مشقته حبوب سازند هر حبی بقدر ماشی شربتی دو حب و در نسخه دیگر این حب جندبیدستر دو
دانگ داخل است بهتر باشد که اگر بدل جندبیدستر جدوار خطائی تجربه کنند بهتر است و حرام نیست
حب نزله دیگر صنعت آن نشاسته تخم خشخاش صمغ عربی افیون از هر یک یک مثقال بزر البنج سفید
پوست بیخ لفاح زعفران از هر یک یک دانگ و نیم کوفته بیخته باب پوست کوکنار مشقته حبوب سازند
هر حبی بقدر فلفلی در سایه خشک نمایند شربتی از یک حب تا دو حب حب نزله دیگر صنعت آن
افیون تخم خشخاش تخم خبازی کتیرا رب السوس نشاسته اجزا متساوی کوفته بیخته بلعاب بزر قطونا

حبوب سازند حب نزله هرگاه باستعمال باشد صنعت آن مغز بیدانه تخم کاهو نشاسته بزرالبنج سفید
رب السوس کثیرا صمغ عربی مصطگی رومی شکر یک مثقال آرد باقلا پنج لفلاح افیون زعفران مغز بادام
شیرین تخم خشخاش از هریک یکمثقال نبات سفید پنج مثقال کوفته بیخته حبوب سازند حب نزله دیگر
مجرب صنعت آن صمغ عربی کثیرا النشاسته دارچینی از هریک پنج مثقال رب السوس ده مثقال جندبیدستر
قرنفل از هریک یکمثقال و نیم افیون سه مثقال زعفران یکمثقال کوفته بیخته بآب سرشته حبها سازند هر
حبی بقدر فلفلی شربتی یک حب حب نزله دیگر زکام و نزلات را نافع بود و سرفه را زائل کند چون
وقت خواب یکعدد آنرا فرو برند صنعت آن افیون چهار درم زعفران مصطگی جدوار خطائی از
هریک یکدرم کوفته بیخته حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی شربتی یک حب حب نزله دیگر که
نزله کند و تقویت باه نماید صنعت آن لسان العصافیر شیرین جوزبوا بسباسه مصطگی رومی پوست
بیرون پسته بیل بوا قرنفل سنبل الطیب زرنباد درونج عقربی بهمن سرخ بهمن سفید سعد کوفی از هر
یک دو درم فلفل سیاه بزرالبنج سفید از هریک دو درم گل سرخ منزوع الاقماع دارچینی ساذج
افتیمون از هریک سه درم عود هندی غاریقون خام عاقرقرحا از هریک یکدرم افیون مصری خالص
سدس درمی اجزا کوفته بیخته افیون و زعفران را بگلاب حل کرده با صمغ عربی محلول سرشته
حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی در سایه خشک نموده شربتی یک حب تا سه حب و نیز حبوب
نشاط است حب نشاط تالیف حکیم میر محمد مومن سرفه حار و نزلات و سل را نافع است و هاضمه را
قوت دهد و نشاط آورد و مقوی باه محرورین است منع اسهال کند و معدل مزاج سوداویست
صنعت آن صمغ عربی کثیرا رب السوس نشاسته از هریک پنج مثقال افیون کازرونی ده مثقال
و در نسخه دیگر ده مثقال است حب المحلب مروارید ناسفته کهربای شمعی یاقوت رمانی از هریک یک
مثقال کوفته بیخته بلعاب السفرجل سرشته حبوب سازند حب نشاط دیگر که همان نفع دارد
صنعت آن اسارون سنبل الطیب زعفران مصطگی رومی تخم کرفس دارچینی ریوند چینی از هریک
دو مثقال زرنباد حب الغار فرفیون قرنفل بسباسه صمغ عربی از هریک یکمثقال بزرالبنج
سفید فلفل از هریک سه مثقال افیون کازرونی پنج مثقال کوفته بیخته بآب سرشته حبوب
سازند هر حبی بقدر نخودی بورق طلا پیچیده نگاه دارند و در وقت حاجت بکار برند حب

نفث الدم افیونی صنعت آن کهربای شمعی نشادنج عدسی مغسول تب یمانی بازوی سبز دارچینی دم الاخوین کندر گلنار فارسی بیخ انجبار از هر یک یکدانگ افیون زعفران از هر یک قیراط ریاشی سوده حب ساخته فرو برند و بعد از آن شیره تخم خرفه مقشر شیره جو مقشر از هر یک چهار مثقال قرص طباشیر کافوری شیره سرطان نهری از هر یک یک مثقال شربت دینار قوذا یک اوقیه عرق بید مشک ده مثقال بنوشند صنعت این حب نسخه دیگر که حکیم میر محمد مؤمن در تحفه ذکر نموده از خود ذکر کرده کثیرا صمغ عربی رب السوس نشاسته از هر یک پنج مثقال افیون هفت مثقال طین مختوم زعفران مروارید ناسفته یاقوت رمانی از هر یک یک مثقال کوفته بیخته بلعاب حب السفرجل سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر ماشی شربتی دو حب است از آن جمله است حب نواب اشرف اعلی شاه جنت آشیان صاحب طهماسب موسوی صفوی این حب را حکیم عماد الدین محمود شیرازی بجهت بندگان اشرف ترکیب نموده و بسیار موافقت بمزاج بندگان اعلی نموده صنعت آن فلفل دار فلفل زنجبیل حب بلسان مرجان قرنفل جنطیانا عاقرقرحا رب السوس کثیرا نشاسته صمغ عربی زرنباد درونج عقربی مصطکی رومی زعفران عود هندی از هر یک دو مثقال قرفة الطیب تخم کرفس پوست زرد اترج قرنفل از هر یک سه مثقال سنبل الطیب یک مثقال افیون یازده مثقال کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی بورق طلا یا صد عدد پیچیده نگاه دارند شربتی یک حب یا دو حب اگر ورق طلا را حل کرده داخل نمایند و بر بالای حب هم قدری چسپانند بهتر است حب نواب اشرف اعلی شاه عباس موسوی صفوی که اطبا باتفاق بجهت بندگان اقدس ترتیب نموده موافقت بمزاج جنت مکان نمود صنعت آن صندل سفید مصطکی رومی اسارون قصب الذریره مشک خالص عود قماری خام عنبر اشهب کثیرا از هر یک یک مثقال دارچینی بسباسه فلفل سفید افتیمون اقریطی جعفیة الثعلب سعد مصری زعفران از هر یک دو مثقال افیون بزر البنج از هر یک سه مثقال کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی بورق طلا پیچیده نگاه دارند شربتی یک حب تا دو حب حب مسکن اوجاع بطن وغیره صنعت آن مصطکی حب الغار مرمکی زعفران فلفل قرنفل جند بیدستر سنبل هندی عاقرقرحا از هر یک یک مثقال مشک دانگی افیون یک مثقال و نیم بگلاب حب سازند حب صینی این حب از ترکیب اطبای هند است گفته اند

که نافع است از برای درد سر و ضعف جگر صنعت آن افیون دانه جوز مائل از هر یک یک مثقال زنجبیل دو
مثقال ریوند چینی سه مثقال کوفته بیخته حبها سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی از یک حب تا
سه حب حب هیفیه در صورتیکه قی یا اسهال یا هر دو بند نشود و دانند که تنقیه تمام شده و از برای
قی و اسهال خوف هلاک است استعمال نمایند صنعت آن فلفل بزر البنج از هر یک بیست درم افیون
ده درم زعفران پنجدرم جندبیدستر یکدرم زرنباد درونج عقربی از هر یک نیم درم مشک ترکی خالص
مروارید ناسفته محلول از هر یک دو ثلث درم و دو قیراط جدوار خطائی آزموده سه درم عود هندی
خام دو درم کندر چهار درم ورق طلا پنج عدد ورق نقره ده عدد و هر دو را حل نموده ادویه کوفته بیخته
بگلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر ماشی شربتی یک حب تا دو حب و ایضاً از آنجمله نسخه دحمرثا
است بدانکه دحمرثا بفتح دال و سکون حای مهمله و فتح میم و سکون رای مهمله و فتح ثای مثلثه و الف
مقصوره لغت حمیری است و دحمرثیا و دحمریا نیز تصحیح نموده و تعریف آن چادر است یعنی دوائیکه
موجب استمرای طعام است و بمعنی دوای منحدر کننده فضول باو آرد و این اولی است و بعضی گفته اند که آن
فرود آورنده حیض و پراکنده ریاح است و در بعضی حواشی قانون بنظر رسیده که بمعنی باد مهرج است
و صاحب ابی العباس مامونی این معجون را باسم معجون اختلاف ذکر کرده اند با وجود آنکه لفظ
دحمرثا لفظ حمیری است ابن معجون را منسوب نموده اند بجالینوس بودن دحمرثا حمیری لغتی بودن این
معجون از ترکیب جالینوس نمیکند زیرا که ممکن است که مترجم این معجون یکی از اطبای حمیر باشد که
اسم یونانی آنرا بلغت حمیری نقل نموده چنانکه برشعثا که لغت سریانی است و مرکب آن افلن بدو
است که اطبای سریان فلونیا را چون از کتب جالینوس ترجمه بسریانی نموده اند آنرا مسمی باسم سریانی
نموده اند و بالجمله دحمرثا معجون قوی التجفیف است و منع اسهال مفرط می کند با آنکه ادرار فضول و بول
و حیض می کند و نافع است از برای تحلیل ریاح غلیظه متولده در احشا و از برای قولنج و اوجاع مقعده
و از برای سده های کبد و طحال و برودت رحم و اوجاع آن و از برای سعال رطب و تپ ربع
و تپهائی که از مواد بارده باشد مانند مواظبه و از برای ضیق النفس و انقطاع نفس و صوت و
از برای یرقان سددی و استرخای اعضا خصوص استرخای معده و امعا و این معجون گرم است
در درجه ثانیه و خشک است در درجه ثالثه و مضر است بمحرورین و بعضی گفته اند که صداع می آورد

نافع بود و ادرار حیض نماید و فواید بسیار دارد صنعت آن تخم هزار اسپند نگمین و تخم کندر ذکر ده درم
زراوند طویل و مدور ریوند چینی از هر یک بیست درم زرنباد درونج رومی از هر یک چهار درم
مصطکی حب بلسان زعفران اکلیل الملک سنبل الطیب افیون خالص زنجبیل قسط تلخ سلیخه فراسیون انیسون
هر یک ده درم سعد ده سیرطبی صبر سقوطری چهار ده درم قرنفل شش درم خربق سفید گل سرخ
شونیز از هر یک شش سیرطبی فلفل ده درم و در نسخه دیگر فلفل بیست درم هست ادویه کوفته بیخته
با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی از یک درم تا دو درم وحمرثا به نسخه شفائی بادها بشکند
و قولنج را نافع باشد صنعت آن هزار اسپند حلبه از هر یک سی درم درونج عقربی فلفل سیاه دار فلفل
عاقرقرحا اسارون سلیخه سودا قسط تلخ افیون زنجبیل زعفران از هر یک دو درم کوفته بیخته بعسل
سه وزن ادویه بسرشند شربتی دو درم و نیز از انجمله و ربع الصحة هست به نسخه حکیم محمد تقی که در میزان
الطبائع ذکر کرده و گفته که حضرت علامی قدوة الحکما میر محمد باقر داماد این معجون را تالیف کرده و نسخه
آنرا با یک وزنه معجون ساخته برسم هدیه پیش قطب شاه والی حیدرآباد فرستاده بودند و گفته
که من این نسخه را از خط مومی الیه نقل نمودم میفرمایند که حضرت میر علیه الرحمة این معجون را در برابر
تریاق اکبر تالیف نموده اند این را اکبر از آن شمرده اند صنعت آن مخلصه اصطهبانی اقراص اسقیل
از هر یک بیست و هشت مثقال اقراص اندروخورون فلفل سیاه دارچینی از هر یک بیست و چهار
مثقال زعفران سی مثقال آمله منقی پوست هلیله کابلی ابریشم مقرض عود قماری خام مصطکی رومی
روغن بلسان روغن نارجیل از هر یک بیست مثقال افیون مصری پنجاه و هشت مثقال فلفل سفید
درونج عقربی از هر یک دوازده مثقال زرنباد شیطرج چهارده مثقال تخم شلغم بسری پوست
اترج خصیة الثعلب مصری ریوند چینی ناربعوتن هش سفید انثی زنجبیل چینی بهمن سفید دانه هیل بوا
ورق گل سرخ از هر یک دوازده مثقال تخم بادرنجبویه شش مثقال لسان الثور گیلانی از
هر یک هژده مثقال گل گاوزبان گیلانی شش مثقال اشنه سفید خوشبو تخم فرنجمشک عود ترکی
لسان العصافیر شیرین قاقله کبار قرنفل از هر یک ده مثقال جدوار خطائی مجرب چهارده مثقال
جوز بوا بسباسه بهمن سرخ فراسیون از هر یک ده مثقال مرکی صافی دوازده مثقال حب الغار سلیخه سیاه قرفة
الطیب نعناع خشک خولنجان کندر ذکر از هر یک ده مثقال سعد کوفی سنبل الطیب از هر یک دوازده مثقال ...

مثقال نانخواه رازیانه اسارون اسطوخودوس ایرسا اصل سوسن سفید آزاد شیطرج هندی کروریا
فاشرا فافشرستین اریال عاقرقرحا قسط تلخ قصب الذریره زرنب حنظیانا رومی شقاقل مصری قفاح
اذخر کبابه چینی ساذج هندی پوست بیرون پسته مشکطرامشیع نارمشک بزرالبنج سفید دروشیرخشت برود
طباشیر سفید زرشک منقی فطراسالیون از هریک شش مثقال کثیرا صمغ عربی از هریک ده مثقال
میعه سائله لبیث وچهار مثقال رب السوس دوازده مثقال کمافیطوس کمافریوس صندل سرخ
صندل سفید مروارید ناسفته بسد محرق کهربای شمعی طین ارمنی طین مختوم قفرالیهود مقل ازرق از
هریک شش مثقال مومیائی دارابجردی لک مغسول از هریک هفت مثقال مغاث بغدادی افتیمون
اقریطی سیسالیوس لاجورد مغسول سکبینج قنه ورق نقره از هریک پنج مثقال تخم کرفس حب بلسان
پوست عود بلسان زراوند مدحرج زراوند طویل حماما حرف بابلی صعتر بری حلتیت طیب کشنیز جنطیانا
فرفیون دوقو از هریک چهار مثقال عصاره لحیة التیس ده مثقال اشق یاقوت سرخ زمرد عقیق یمانی
از هریک سه درهم زبرجد اعلی ده مثقال فادزهر حیوانی اصطهبانانی عنبر اشهب مشک ترکی
از هریک هفت مثقال ورق طلا چهار مثقال نبات سفید چهار رطل تبریز عرق جدوار خطائی
عرق مخلصه اصطهبانانی عرق زرنباد شیرین از هریک بمقدار حاجت عرق بهار عرق فتنه عرق
دارچینی عرق قرنفل از هریک هفتاد و پنج مثقال گلاب مکرر عرق بیدمشک اصفهانی از هریک یکصد درم
عسل مصفی سه وزن مجموع ادویه روغن بادام شیرین روغن بادام تلخ بمقدار حاجت صمغ را چیپا الا
مصطگی در عرق مخلصه و عرق جدوار و عرق زرنباد بخیسانند واندک عسل دران داخل کرده یک
شبانروز بگذارند و عنبر را علیحده در عسل بگذارند و همچنین مومیائی را جدا در عسل بگذارند میفرمایند
که بهتر آنست که عنبر و مومیائی را در یکی از روغنهای این مرکب در قدر مضاعف بگذارند و ادویه
را کوفته و بیخته به روغن بلسان و میعه سائله و روغن ناریل و روغن بادام شیرین و تلخ چرب نمایند و مشک
را جدا بکوبند و همچنین زعفران و جدوار را علیحده علیحده بکوبند و بعد ازان فادزهر را بگلاب صلایه
نمایند و افیون را در عرق قرنفل و عرق دارچینی و عرق فتنه بخیسانند و چون عسل بقوام آمده
باشد از آتش فرود آورده اولا صموغ را دران حل کنند پس جواهر را که خوب صلایه کرده باشند
بعد ازان ابریشم مقرض پس عنبر و مومیائی گداخته را و فادزهر و جدوار و افیون و زعفران را بهم آمیخته

که مذکور شد بعد از ان ادویه چرب نموده بعد از ان مشک آنکه ورق طلا و ورق نقره مجلول بعد
از ان جهد و مبالغه نمایند که اجزا خوب مخلوط شوند یعنی که بزنند تا خوب مخلوط شوند پس در ظرف
چینی کرده بگذارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی ازین معجون از یکدانگ تا یک مثقال
و تا دو مثقال تجویز است و این ترکیب یکصد و بیست و چهار جزو است سوای نبات و گلاب
و عرق با عسل و وزن اجزا یکهزار و دویست و بیست و هفت مثقال صاحب ... الطالع
گفته که مزاج این مرکب در حرارت و برودت معتدل مائل بحرارت است و خشکی او در درجه ثالثه **فصل**

در ذکر دواهائی که اصل عمده در انها افیون است و از انجمله دواهای سبت است

دوای سبت که آن را بفارسی بیهوشی دارو گویند صنعت آن افیون ده درم تخم خشخاش
سیاه بیست درم تخم کاهو چهل درم بیخ لفاح پنجاه درم مجموع را در شش رطل آب بپزند تا بدو رطل
رسد پس صافی نموده در صافی آن نیم رطل گندم پاک کرده بپزند بآتش ملایم تا تمام آب را جذب
کند پس در سایه خشک نمایند و کوفته بیخته یک مثقال آن موجب سبات می شود دوای سبت دیگر
افیون بیخ سوسن برابر کوفته بیخته در طعام کسیکه خواهند بیهوش شود بیامیزند تا بخورد
بیهوش گردد و گفته اند که مجرب است و نسخ بیهوشی دارو ها در همین باب ذکر یافت و نیز از انجمله
است دوای نافع از برای وجع اذن که وصف کرده آن را غالیس حکیم صنعت آن مرمکی
صافی صبر سقوطری از هریک چهار مثقال کندر ۳ مثقال و در نسخه دیگر یک مثقال است افیون
زعفران از هریک مثقال مغز بادام تلخ سی عدد بار زد دو مثقال اجزا را سحق نموده بسرکه
انگوری بسرشند بقدری که بگردد مثل عسل سطبر و در شیشه نگاه دارند و در وقت حاجت سه
قطره آنرا در گوش بچکانند و به نسخه دیگر نافع از برای جمیع اوجاع و قروح اذن صنعت
آن مرمکی صافی یک مثقال کندر سه مثقال زعفران چهار مثقال افیون دو مثقال مغز بادام
تلخ مقشر بیست عدد همه را کوفته بسرکه بسرشند اقراص سازند و در سایه خشک نمایند و در وقت
حاجت اگر بوده باشد در گوش یک قرص آن را بروغن گل سرخ حل کرده سه قطره آن را در
گوش بچکانند و اگر بوده باشد ثقل در سامعه بسرکه انگوری کهنه سوده در گوش بچکانند دوای
دیگر نافع از برای دردهای کهنه گوش و از برای اورام اذن و از برای ... و قروح اذن

گوش آید صنعت آن ترمس شامی مقشر از جمیع قشور شب یمانی فلفل سفید نطرون زعفران افیون
پوست انار مرمکی صافی کندر سنبل الطیب از هر یک دو درم جند بیدستر یک درم کوفته بیخته بسرکه
انگوری و عسل بسرشند و در نسخهٔ دیگر وزن عسل شش درم است دو سه قطره از آن در گوش
چکانند دوائی بیرقوطا السر که همین منافع دارد صنعت آن زعفران مرمکی صافی سنبل الطیب از هر یک
نیم مثقال نحاس محرق نصف و ثلث مثقالی افیون نیم مثقال جند بیدستر ثلث مثقالی شب یمانی
شب بداد از هر یک یکمثقال کوفته بیخته بسپس اگر در گوش درد باشد این دوا را بروغن گل سرخ
سرشته سه چهار قطره در گوش چکانند و اگر در گوش صدید باشد این دوا را بمطبوخ ثلث استعمال
نمایند و اگر در گوش کرم باشد باید مخلوط کرد باجزای این دوا خربق اسود دو مثقال و در آب
برگ شفتالو مخلوط کرده سه قطره در گوش چکانند دوا الفیل از آن جمله دهن نافع از برای درد گوش
که از گرمی بود صنعت آن روغن بادام شیرین پنجدرم سرکهٔ کهنه سه درم افیون یکدانگ
سرکه و روغن را بهم بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند پس افیون را در آن حل کرده دو قطره
از او در گوش بچکانند و نیز از آن جمله نسخ راسهرانات است راسهران کبیر این معجون از تراکیب
اطبای هند است و در بعضی نسخ قانون شهرت زامهران بحرف زای معجمه در اول و در اکثر نسخ راسهران
برای مهمله و در بعضی نسخ راسهرام برای مهمله و میم در آخر بدل نون دیده شده مانند
قرابادین معصومی محتمل که این صحیح باشد اصل آن رام سهارام بوده که راسهرام شده
نافع است از برای سوء مزاج بارد و از برای ضعف معده و زیاده میکند باه را و مفید است
از برای وسواس و سودا و صالح است از برای حرکات بدن و حفظ جنین
و کلیه و مثانه کند و تفتیت حصاة کلیه و مثانه نماید صنعت آن بنسخهٔ شیخ رئیس
که در قرابادین قانون آورده وج ترکی قسط تلخ زراوند مدحرج زراوند طویل از
هر یک سه استار و هر استاری چهار مثقال و گفته شد که چهار مثقال و نیم است
دار فلفل زنجبیل از هر یک پنج استار تخم کرفس نانخواه کرویا رازیانه تخم رطبه تخم خرفه
سعتر جرجیر تودری سفید تودری گلگون آذان الفار زنبیده کرمانی مدبر تخم شبت از هر یک شش
استار قرنفل اشنه قصب الذریره عود بلسان از هر یک سه استار سلیخه بسباسه قاقله قرفة الطیب

اکلیل الملک شیح زرنب حب بلسان از هریک چهار استار پوست بلیله زرد و پوست بلیله شیر املهٔ
منقی از هریک هشت استار انفاح خشک خربق سفید مجرب مورد مرماحوز بذر البنج جرمی بنج البنج
بستانی شیطرج هندی زرشک منقی حسک بستانی مورد اسفرم حب اترج مقشر زعرور سنبر آس
هندی بهمن سرخ بهمن سفید لسان العصافیر از هریک چهارده مثقال و در نسخهٔ دیگر بیست و چهار
مثقال است جوز بواسی عاد اصول قنابری تخم فنجنکشت از هریک سه استار تخم سنبر رجانا از هر
یک شش درم افیون فرفیون جند بیدستر از هریک سه درم بلیله سیاه چهار درم ساذج هندی
حاشیه مورد و قوقطر اسالیون ریوند چینی از هریک شش درم مجموع را کوفته بیخته فانید سنجری سفید
بوزن مجموع ادویه کوبیده و در روغن گاو بوزن مجموع ادویه و فانید و عسل مصفی بوزن همه
ادویه معجون سازند باین دستور که فانید را کوبیده در سه رطل آب حل کرده بجوشانند
تا کدامهٔ شود و غلیظ کردد و بقوام عسل آید پس داخل کنند دران عسل مصفی را و چند جوش دیگر
داده و کف آنرا بگیرند پس ادویه کوبیده بیخته به روغن گاو داغ کرده چرب نموده بعسل و فانید
بقوام آورده که در پاتیل بزرگی باشد ادویه کوبیده را بران بپاشند و به تیر حلوائی برهم زنند
تا مستوی کردد پس در سبوچهٔ سبز لعابدار که مدتی دران عسل باشد از عسل خالی کرده آن
معجون را دران کرده شش ماه بگذارند پس استعمال نمایند شربتی مانند بازوی در اول ماه و وسط
و آخر آن سه روز بآب گرم یا بالبعض نبیذها و افضل انبذه انبرامی این امر نبیذ زبیب و عسل
است و این نسخه شصت و چهار جزو است و وزن آن هشت صد و ده درم و چهار دانک است
و مزاجش گرم در یک درجه و نیم و خشک است در یک درجه و ربع درجه اصطهان نسخهٔ دوم شیخ
رئیس در قرابادین قانون آورده صنعت آن ج ترکی قسط تلخ زراوند طویل زرکوند صح از هریک
سه استار دار فلفل زنجبیل از هریک پنج استار و در نسخهٔ دیگر از هریک دو استار است تخم کرفس نانخواه کردیا راقد
تخم اسپست تخم خرفه مقشر تخم سیر تخم مرزنجوش تودری سفید تودری سرخ اذان الفار زیره کرمانی
تخم شبت از هریک شش استار قرنفل سنبله قصب الذریره عود بلسان از هریک سه استار سلیخه نیا و قاقله اکلیل الملک شیح زرنب حب بلسان
[illegible]
[illegible]

مثقال جوزبوا سی عدد بیخ فی بری تخم فنجنکشت از هر یک سه استار تخم جرجیر حماما از هر یک شش درم
افیون فرفیون جندبیدستر از هر یک سه درم هلیله سیاه چهار درم ساذج هندی جلبه فطراسالیون
دوقو ریوند چینی از هر یک شش درم ادویه را بعد از آنکه کوبیده و بیخته باشند هر یک را علیحده وزن
نموده فانید سفید بوزن مجموع ادویه بروغن گاو تازه بقدر حاجت روغن را گرم کرده ادویه را
با آن سرشته فانید را حل کرده بقوام آورند و عسل مصفی داخل کرده دو جوش دیگر بدهند پس ادویه چرب
نموده را با آن بسرشند و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی دو درم بجهت تقویت باه و از برای ضعیف مزاجان
کمتر از این و در نسخه دیگر بجای شقاقل زرورد زعفران و بجای بیخ فی بری بیخ قنابری است و این نسخه
صحیح است و در بعضی بجای تخم فنجنکشت تخم کنجشک است راهران صغیر قریب است در منافع براهران
کبیر صنعت آن بنسخه شیخ الرئیس وج ترکی زراوند مدحرج قسط تلخ زراوند طویل از هر یک سه استار
حب الرشاد تخم حرمل از هر یک دو استار فلفل دارفلفل زنجبیل از هر یک پنج استار تخم کرفس کرویا سعد کوفی
تخم شلغم تخم اسپست تخم پیاز تخم جرجیر زعرور جبیر تودری سفید تودری سرخ تخم کندنا بزر کتان
چهند قوقا رازیانه نانخواه حب الاترج سقنقور تخم خرفه ستشقر بوزیدان نارگیل و اجلیه تخم مرزنجوش زیره کرمانی
تخم شبت تخم خیار از هر یک دو درم قرنفل خیربوا شقاقل ساذج هندی قاقله کبار قرفة الطیب راسن
جوزبوا قصب الذریره زرنب اکلیل الملک باذروج حب بلسان از هر یک شش و چهار درم تخم گل سرخ
سمنقور الاقراع خشک کرده پنج درم هلیله سیاه پوست هلیله کابلی پوست هلیله آمله منقی از هر یک سه استار
بزر البنج سفید افیون فرفیون از هر یک سه درم جندبیدستر از هر یک سه استار شیطرج هندی حسک زرنباد بهمن
سرخ بهمن سفید ریوند چینی درونج عقربی خولنجان سعد ساذج از هر یک سه استار فانید سفید بوزن
مجموع ادویه را علیحده کوبیده و بیخته وزن نموده مخلوط کرده بروغن گاو تازه چرب نموده بعسل
مصفی دو وزن ادویه بسرشند شربتی یک مثقال با آب گرم و این نسخه شصت و نه جزو است سوای فانید
و روغن گاو و عسل و مزاجش گرم است در آخر درجه دوم و خشک است در اول سوم راهران به
نسخه سید اسمعیل که در ذخیره در مرض نقرس ذکر کرده نافع است از برای استرخای اعصاب
و اوجاع مفاصل و نقرس صنعت آن هلیله کابلی پوست هلیله آمله منقی تودری زرد تودری
سرخ بهمن سرخ بهمن سفید تخم کرفس بزر رازیانه افسنتین رومی با عصاره آن وج ترکی قسط تلخ

مرزنجوش زراوند مدحرج تخم خشخاش تخم شبت قاقله صغار اکلیل الملک گل سرخ بزرالبنج سفید خولنجان
اجزا متساوی کوبیده و بیخته بعسل مصفی بسرشند شربتی دو درم از انجمله نیز سفوف مسکن وجع
است مستعمل در قروح کلیه صنعت آن افیون کازرونی نیم دانگ بزرالبنج سفید یکدانگ مغز تخم
خیارین دو درم تخم کاهو مقشر یکدرم تخم خرفه مقشر دو درم جمله در بعضی امزجه یک شربت است
و در بعضی دو شربت تا چهار شربت است سفوفیکه خون را از کلیه و مثانه و مقعده و هرجا که باشد
باز دارد صنعت آن کهربای شمعی گل ارمنی اقاقیا گلنار فارسی کندر اجزا متساوی افیون ربع جزو
کوفته بیخته شربتی یکدرم با آب سماق ایضا از انجمله شموم است شمومی مفید از برای صداع احتراقی
و وقتیکه با سهر صفرا باشد صنعت آن افیون زعفران از هریک یکدانگ در روغن تخم کاهو
و عرق بید مشک و عرق نیلوفر از هریک یک اوقیه حل کرده در شیشه تنگ شادی کرده دایم ببویند
شموم دیگر مفتح سده ها خیاشیم نماید و صداع را نافع است صنعت آن افیون زعفران حجر المقناطیس
هر سه مساوی بر سنگ سماق با آب سوده بپارچه آلوده بر یافوخ گذارند و اگر بپارچه کاغذی مدور
چیده بسوزن سوراخها نموده بر یک روی آن بیالایند و بعده عین بچسپانند نیز سودمند است
و نیز از انجمله شیافاتی است که اصل و عمود در اینها افیون است شیاف افیونی چون بر
پلک های چشم طلا نمایند درد را ساکن سازد و مریض را خواب برد و درین عمل عجیب الفعل است
صنعت آن افیون خالص شادنج عدسی مغسول از هریک یک مثقال صمغ عربی کثیرا از هریک
ثلث مثقال کوفته بیخته با آب باران سرشته شیافهای اندک طولانی بزرگ سازند و در سایه
خشک نمایند و عند الحاجت با آب گشنیز تازه یا سفیدهٔ تخم مرغ سائیده بر پلکهای چشم طلا نمایند
شیاف افیون دیگر نافع از برای زحیر دردناک صنعت آن کندر ذکر زعفران حضض
صمغ عربی از هریک جزوی افیون ربع جزوی شیاف ساخته استعمال نمایند شیاف دیگر
اقوی از آن صنعت آن زعفران جند بید ستر سکبینج افیون اجزا متساوی بدستور شیاف سازند
شیاف دیگر منقول از مجربات حکیم عماد الدین محمود بخط معزی الیه نافع از برای زحیر و
آمدن خون بسیار که سببش برودت امعا باشد و نافع است از برای سده و صداع صنعت آن
کندر ذکر مرکی صافی از هریک جزوی افیون زعفران از هریک نیم جزو بسیار نرم کوبیده بشیاف

سازند که در طرف آن خیط ابریشمی باشد پس بر دارد و این شیاف را صاحب حیر که حاضر النفع است
و چون درد ساکن شود نزد بر آورد و الا ضرر دیگر خواهد رسانید شیاف دیگر نافع از برای
قولنج ریحی صنعت آن جند بیدستر زعفران مر مکی صافی از هر یک دو جزو افیون یک جزو بدستور مقرر
شیاف ساخته استعمال نمایند شیافیکه جراحتی که از گذشتن سنگ بر مجرای بول بهم رسیده باشد
چون بچکانند در مجرای بول بعد از فصد جراحت را برویاند و ملتحم سازد صنعت آن سفیداب قلعی
شسته کل مختوم کندر دم الاخوین اجزا متساوی افیون عشر جزو وی شیاف سازند و در وقت
حاجت با آب لسان الحمل یا گلاب سائیده بمجرای قضیب بچکانند و انواع شیاف ابیض افیونی
کافوری وغیر آن نافع از برای امراض عین در اسفیداج مذکور شد و ایضا از ان قبیل است
ضماد اشیکه اصل و عمود در اینها افیون است ضماد نافع از برای شقیقه صنعت آن دم الاخوین صمغ عربی
زعفران افیون کوفته بسفیده تخم مرغ سرشته بر پاره کاغذی مالیده بر شقیقه بچسپانند بدانکه و استعمال
کرده میشود در اضمده و اطلیه اقسام صداع بسبب شدت وجع افیون را از برای تسکین وجع بتخدیر آن و لیکن
بسبب شدت تبرید و تخدیر افیون باید که استعمال کرده شود با مصلح آن مثل جند بیدستر و زعفران
و جدوار و مشک و امثال اینها از مصلحات افیون که ذکر کرده شده بجهت آنکه اگر بدون مصلح استعمال
کرده شود بسا باشد که احداث بلاهای عظیم مثل ظلمت بصر و سکته کند و گاه باشد که هلاک گرداند علیل
را پس چون مصلح آن مثل جند بیدستر و زعفران و جدوار و مشک داخل کرده شود میگردد
ضرر آن کم بالخاصیت و بحرارتی که اینها را میباشد و لیکن در اقسام صداع حار
زعفران بهتر است بجهت آنکه زعفران اگرچه حار است اما حرارتش از جدوار و جند بیدستر
و مشک کمتر است که این هر سه بسبب حرارت مفرط ممکن است که ضرر بصاحب
صداع حار رسانند و نیز زعفران مقوی جوهر روح است و جوهر اعضا بقوت قابضه
پس حفظ روح و جوهر دماغ و اعصاب و سائر اجزای سر میکند و می باشد
مانع از تاثیر افیون در آنها و نیز آن اعضا و ارواح قبول اثر افیون کمتر میکنند
با آنکه نیست آن را حرارت مفرط و نیز بالخاصیه فادزهر مانع ضرر افیون است
و نیز زعفران منوم است و لهذا نیکوترین تدابیر است از برای جمیع اوجاع بجهت آنکه

تا یم احساس وجع نمیکند پس میگیرد طبیعت قوی بر رفع آن زیرا که در حال احساس وجع مواد تمام متوجه
آن عضو میگردد و موجب زیادتی وجع است و عدم قدرت طبیعت بر دفع آن ضماد نافع از
برای صداع حار منقول از محمد بن زکریا رازی صنعت آن تخم کاهو شیاف مامیثا صندل سرخ
صندل سفید نوفل افیون زعفران بگلاب و سرکه سرشته پارچه کتانی را بآن تر کرده بر سر نهند و چون
گرم شود اعاده نمایند ضماد دیگر منقول از طبری از برای صداع حار حادث از احتراق شمس
صنعت آن تخم کاهو صندل سرخ صندل سفید گل سرخ گل بنفشه از هر یک سه درم گل نیلوفر چهار درم
شیاف مامیثا دو درم پوست بیخ لفاح یکدرم و نیم زعفران یکدرم افیون نیم درم کوفته بیخته بآب کاهو
تازه و آب گشنیز تازه و آب عنب الثعلب و سرکه انگوری سرشته بر صدغین ضماد نمایند و در
نسخه دیگر شفائی درین ضماد وزن افیون دو درم و وزن بیخ لفاح یک مثقال است و در نسخه دیگر
این ضماد بجای تخم کاهو گل بنفشه نیم درم است و در نسخه دیگر بجای گل بنفشه گاوزبان نیم درم است صنعت
این ضماد بنسخه محمود بن الیاس صندل سرخ صندل سفید گل نیلوفر گل سرخ تخم کاهو از هر یک سه درم افیون
بزر البنج بیخ لفاح از هر یک یکدرم زعفران نیم درم شیاف مامیثا دو درم کوفته بیخته بآب کاهو
تازه سرشته بر پیشانی طلا نمایند صنعت این ضماد بنسخه دیگر مستعمل در صداع صفراوی و دموی
بعد از تنقیه هرگاه وجع باقی باشد از برای تعدیل مزاج و تسکین وجع صندل سفید صندل سرخ
بگلاب سوده گل سرخ بابونه شیاف مامیثا نوفل تخم خرفه از هر یک یکجزو افیون نیم جزو زعفران
ربع جزو کوفته بیخته بگلاب و اندکی سرکه انگوری سرشته بر مقدم سر ضماد نمایند و لیکن باید بر حذر
باشند از استعمال مخدرات تا کار باضطراب نکشد استعمال آن نمایند و چون استعمال نمایند با مصلحات
آن مثل زعفران و بابونه استعمال نمایند چنانچه در سدیدی ذکر یافت و شیراز انجمله طلاهائی است که اصل
و عمود در اینها افیون است طلای افیون مسکن صداع و وجع شقیقه که به نهایت شدت داشته باشد
و شخص بی طاقت کرده باشد صنعت آن صندل سرخ صندل سفید تخم کاهو گل نیلوفر از هر یک سه
درم شیاف مامیثا دو درم افیون پوست بیخ لفاح از هر یک یک مثقال کوفته بیخته بگلاب و آب
عنب الثعلب تازه و آب گشنیز تازه سرشته بر پیشانی و شقیقه طلا نمایند طلای دیگر از برای صداع بارد
و شقیقه بارده این طلا مسکن جمیع اوجاع بارده است صنعت آن مشک ترکی یکدرم صبر سقوطری

فرفیون جندبیدستر صمغ عربی عود هندی زعفران از هریک دو درم افیون یکدرم و نیم بآب
کرفس طلا نمایند طلای جید برای شقیقه صنعت آن زعفران صمغ عربی افیون سوده به سفیده تخم
مرغ سرشته بر دو پاره کاغذ که بر آنها از سوزن سوراخ بسیار کرده باشند مالیده بر دو صدغ بچسپانند
طلای لاذوقیه بجهت شقیقه از حضرت علامی والد ماجد ان مرحوم قدس سره صنعت آن برگ
مورد مکی صبر سقوطری حضض مکی حضض هندی صمغ عربی نشاسته انزروت سفید سک المسک
کثیرا فوفل قنشار گلنار گلنار فارسی اقاقیا دم الاخوین شیاف مامیثا از هریک یکجزو افیون دو جزو
زعفران نیم جزو کوفته بیخته بآب برگ مورد سرشته اقراص سازند و در وقت حاجت یکقرص را بسفیده
تخم مرغ سوده بر پارچه کاغذی بشکل نباری چیده بسوزن سوراخ بسیاری دران کرده دوا را
بر آن طلا کرده بر شریان صدغ بچسپانند طلای دیگر از برای شقیقه حار و صداع حار صنعت آن
بزر البنج سفید تخم کاهو شیاف مامیثا برگ گل سرخ صندلین فوفل پوست بیخ لفاح افیون کوفته بیخته
بگلاب و سرکه سرشته بر شقیقه طلا نمایند و بر بالای آن خرقه کتانی که بگلاب و سرکه تر کرده باشند
گذارند و اعاده کنند چون گرم شود بچکانند این دوا را در بینی و گوش با روغن گل سرخ و اندکی
سرکه انگوری پس اگر آلوده باشد وجع شدید اضافه ادویه مذکوره نمایند انزروت و بچسپانند بر
صدغین بچسپانند بر بالای آن قطعه سرب رقیق و بگذارند تا خشک شود منع نبض شریان کند و
این را لاذوقی نامند طلای دیگر جهت صداع حار نافع است منقول از قرابادین شفائی صنعت
آن صندل سفید صندل سرخ تخم کاهو از هریک سه درم گل نیلوفر گل سرخ از هریک چهار درم زعفران
یکدرم افیون شیاف مامیثا از هریک دو درم بیخ لفاح یکمثقال با آب برگ کاهو تازه سائیده
بر پیشانی و صدغین طلا کنند طلا اینکه چون بر پیشانی بمالند رفع صداع نماید صنعت آن افیون
زعفران فلفل صمغ عربی اجزا مساوی در آب برگ لیموی کاغذی یا آب لیمو سائیده بر پیشانی
بمالند مجرب است طلای دیگر از برای شقیقه و صداع که در دو ساعت ساکن کند صنعت آن بیخ لفاح
کندر زعفران صبر سقوطری از هریک یکدرم بزر البنج دو درم گل ارمنی یکدرم و نیم صمغ عربی انزروت
سفید مرکی صافی از هریک نیم درم افیون دانگی کافور قیصوری حب کوفته بیخته بآب سرشته بر شقیقه
و پیشانی و محل درد طلا نمایند طلای دیگر از برای تسکین وجع صداع صفراوی مستعمل بعد از تنقیه

صنعت آن تخم کاهو بزرالبنج افیون زعفران کافور قیصوری سوده بآب کشنیز تازه سرشته بر سر طلا
نمایند طلای نجیبی این طلا را نجیب الدین سمرقندی در قرابادین خود ذکر کرده و گفته که نافع است
از برای صداع دموی هرگاه بوده باشد با آن ضربان عظیمی که برداشتن سر از آن آشته باشد چون
استعمال کرده شود بعد از فصد قیفال صنعت آن صندل ابیض گل ارمنی شیاف مامیثا از هر یک
ده درم پوست بیخ لفاح بزرالبنج افیون زعفران کافور قیصوری از هر یک یک درم همه را کوفته و بیخته
بگلاب و قدری سرکه سرشته پارچه کتانی را بآن آلوده کرده بر سر گذارند و مبادا از دواء مذکور بر آن
بچکانند که خشک نشود طلای دیگر نافع از برای صداع حار هرگاه بوده باشد و جمع شده بحیثی
که علیل برداشت آن نتوانسته باشد این طلا درد را در ساعت تسکین میدهد صنعت آن انزروت
سفید نیم جزو صندل نیم جزو افیون سدس جزو زعفران مثل افیون کوفته بیخته بعصاره کاهو سرشته
بر صدغین طلا نمایند طلای دیگر از برای تسکین صداع حار هرگاه از حد بیرون رود تسکین مینماید صنعت
آن صندل سرخ صندل سفید از هر یک یک درم افیون زعفران از هر یک دانگ کوفته بعصاره
کشنیز تر و عصاره کاهوی تر و عصاره عنب الثعلب تر سرشته بر مقدم سر طلا نمایند و گاهی اضافه
کرده میشود درین طلا نیم درم بزرالبنج سفید هرگاه احتیاج بزیادتی تخدیر باشد و در نسخه دیگر وزن
افیون نیم درم است و بزرالبنج داخل نیست و در نسخه دیگر وزن افیون دو دانگ و بزرالبنج نیم درم
است و گفته که بگلاب و آب کاهوی تازه سرشته طلا نمایند نسخه دیگر این طلا صندل سرخ صندل
سفید از هر یک پنج درم انزروت سفید سه درم افیون یک درم سوده بآب کشنیز تازه و آب کاهو
تازه سرشته طلا نمایند طلای دیگر که درد حار را در ساعت تسکین میدهد صنعت آن افیون زعفران
از هر یک طسوجی پوست خشخاش یک درم افیون و زعفران را با آب برگ کاهوی تازه حل کرده پوست
خشخاش کوفته بیخته بآن سرشته بر مقدم سر طلا نمایند طلای دیگر منقول از قرابادین شفائی
نافع از برای صداع حار هرگاه با رطوبت باشد صنعت آن افیون مرمکی زعفران بزرالبنج
اجزا متساوی کوفته بگلاب سرشته بر صدغین طلا نمایند طلای سامی جهت صداع بارد صنعت
آن جندبیدستر افیون فلفل خردل کوفته بنبیذ کهنه سرشته بر سر و صدغین طلا نمایند حکیم محمد باقر
در مجربات خود این طلا را ذکر کرده و لیکن فلفل و زعفران داخل کرده طلای دیگر نافع از

برای صداع بارد صنعت آن مکی افیون زعفران فربیون صمغ عربی قسط تلخ صبر سقوطری جندبیدستر
انزروت سفید مقدار کند رکوفته بیخته با چیزی مناسب باشد از لعابات سرشته بر سر و صدغین طلا نمایند
طلای دیگر که همین منفعت دارد صنعت آن مشک ترکی صبر سقوطری جندبیدستر صمغ عربی فربیون
عود هندی اقاقیا زعفران از هر یک دو دانگ افیون یکدانگ و نیم کوفته بیخته بآب کرفس تازه
یا آب مرزنجوش سرشته بر دو پاره کاغذ مالیده بر هر دو صدغ چسپانند طلای مخدر افیونی
مستعمل در صداع حادث از فوت حس دماغ صنعت آن تخم کاهو پوست خشخاش زعفران
افیون بزرالبنج سفید برگ قنب کوفته بیخته بآب برگ لفاح سرشته طلا نمایند لیکن مخدرات قویه بسیار
که مورث بلاهای عظیمه گردند مانند ظلمت بصر و تغیر حواس وگاه باشد که مودی بهلاک شوند پس
چون طبیب مضطر گردد باستعمال آنها باید که اندک استعمال نماید و بر حذر باشد چون دریابد
که متغیر شد احوال آن علیل و متغیر گردید حواس او عدول کند از ان تدابیر و تدبیر آن نماید بنطول
وآبیکه پیشتر آن که در آن بابونه و زعفران و برگ غار و جعده و ارجوشانیده باشند طلای دیگر
مستعمل در سهر حادث در حمیات شیخ رئیس گفته که از چیزهایی که تجربه کردم درین قسم سهر
آنست که فرا گرفته شود افیون و سلیخه و زعفران سائیده داخل نمایند در روغن گل سرخ و طلا کنند
بیشانی صاحب این سهر طلای مخدر که اسهال خون باز دارد صنعت آن افیون بزرالبنج سفید
از هر یک جزوی جفت بلوط گلنار فارسی اقاقیا مقدار کند را از هر یک پنج جزو سوده باعصارهٔ
خشخاش یا طبیخ آن سرشته بر شکم طلا نمایند طلای مسکن وجع مستعمل در اورام مثانه صنعت
آن افیون یکدانگ و نیم در روغن بنفشه بادام یک مثقال حل کرده طلا نمایند طلای مخدر مسکن
وجع صداع صفراوی هرگاه استعمال کرده شود بعد از تنقیه صفرا در ساعت وجع را فرونشاند
صنعت آن پوست بیخ لفاح کندر زعفران صبر سقوطری از هر یک یکدرم بزرالبنج دو درم گل ارمنی
یکدرم و نیم صمغ عربی مرمکی صافی انزروت سفید از هر یک نیم درم افیون یکدانگ کافور قیصوری
یک حبه کوفته بیخته بآب سرشته بر پیشانی طلا نمایند طلای مخدر نافع از برای صداع
بمشارکت کلیه و مثانه صنعت آن مرمکی صافی افیون زعفران کافور قیصوری سوده بسرکه
انگوری سرشته روغن یاسمین داخل کرده بر سر طلا نمایند طلای مجرب از برای سهر حادث

از اوجاع سر صنعت آن افیون سلیخه زعفران سوده بروغن گل سرخ سرشته در بینی طلا نمایند طلای
سوم منقول از مجربات حکیم محمد باقر موسوی بخط معز الیه که از مجربات حکیم احمد نقل نموده صنعت آن
افیون بزر البنج سفید پوست بیخ لفاح زعفران تخم کاهو کوفته با آب طبیخ خشخاش سرشته بر پیشانی و
صدغین و بینی طلا نمایند طلای دیگر جهت نزول آب در هر عضو که باشد صنعت آن ریوند عینی
یکجزو و افیون ربع جزوی با آب حل کرده طلا نمایند طلای نافع جهت نزول مار درکیس بیضه
صنعت آن سرخ که بهندی [illegible] افیون قسط تلخ که بهندی کٹ گویند اجزا متساوی
کوفته با آب سرشته گرم نموده طلا نمایند و اگر چند دانه فلفل سیاه اضافه نمایند و بجای آب [illegible] آب
مطبوخ برسیاوشان یا آب مطبوخ رازیانه با شبت نمایند بهتر است طلای نزولی نقلی فرموده
اند که از حضرت سید ولی النعمی استادی میر هادی حکیم قدس سره است نافع است از برای اورام
حاره که در بیضه و غیره بغابن باشد صنعت آن صندل سرخ صندل سفید گل ارمنی عصاره مامیثا سبائی پوست
درخت [illegible] طین قیمولیا طین شاموشی طین مختوم سفید آب قلعی [illegible] صمغ عربی اقاقیا
اجزا متساوی کوفته بیخته با آب سرشته اقراص سازند بشکل مهرهای نرد و در سایه خشک نمایند و
بوقت حاجت یکقرص یا زیاده بقدر احتیاج با آب کاسنی تازه و آب برگ کشنیز تازه و آب
عنب الثعلب و آب برگ کاهو تازه و آب برگ خیار و آب خیار و سرکه انگوری و گلاب مجموع
یا هر کدام که باشد سائیده طلا نمایند و از برای تسکین وجع پوست کوکنار و لعاب بزر قطونا
داخل نمایند و اگر وجع بسیار شدید باشد که بآب کوکنار تسکین نیابد افیون بزر البنج بیخ لفاح از هر
یک عشر جزوی زعفران خمس جزوی بر اجزای قرص بیفزایند و اگر ورم حار در جلد سر باشد
عود الصلیب نصف جزوی آرد ماش و نخود بر اجزای اصل قرص بیفزایند و اگر ورم در بین با
آرد باقلا آرد ماش گل ختمی آرد جو بر اجزای قرص بیفزایند و در آبهائی که قرص را می سایند اختیار
شنبلید و آب برگ حنا بیفزایند و اگر ورم در معده باشد صندل سفید عود هندی ورد طبی سک المسک
رامک گل سرخ بر اجزای اصل نسخه بیفزایند و در آبهای که قرص را بآن می سایند آب سیب شیرین
آب به شیرین بیفزایند و اگر ورم در کبد باشد سنبل الطیب ریوند چینی لک مغسول از هر یک جزوی
زعفران خمس جزوی بر اجزای اصل قرص بیفزایند و اگر ورم حار در طحال باشد پوست بیخ

لیمو و حنظل یا نانخواه و زیره فشکسته براجزای اصل قرص بیفزایند و در آبها که قرص را دران می سایند سرکه
عنصلی سرکه بجای سرکه خالص کنند و اگر ورم در بیضتین باشد آرد باقلا آرد ماش پوست بیخ سنگ
پشت سنگ سرماهی براجزای قرص بیفزایند و اگر ورم حار با حرارت شدید صفراویت والتهاب
بسیار داشته باشد کافور قیصوری زعفران از هر یک خمس جزوی براجزای قرص بیفزایند و
در عصارات تنکاه اقراص را بآن می سایند آب خارخسک و آب عصی الراعی و آب خرفه تازه و آب
برگ بارتنگ و آب برگ گیاه بزرقطونا و آب بادرنگ و آب جرادهٔ کدو و مجموع یا هر چه میسر آید اضافه
نمایند و بعد از سائیدن قرص مذکور بین عصارات آرد جو بزرقطونا دران داخل کرده بر عضو ورم دار
ضماد نمایند و اگر ورم حار در مفاصل باشد سورنجان استخوان پوسیده سوخته بیخ نی فارسی از
هر یک جزوی براجزای قرص بیفزایند و اگر ورم بسبب گزیدن زنبور و جراره و امثال اینها از
حیوانات سمی حاره باشد جدوار زهر خطائی گل مختوم گل سیاه شده یا حجر الحجر العصفر
که سندی است که بر دیوارها و جاهای نمناک در ایام بارش پیدا میشود از هر یک جزوی براجزای
قرص بیفزایند و در عصارات تنکاه اقراص را بآن می سایند آب برگ سیب و آب قیطوریون که عبارت
از کلیه صحرائی باشد و آب طرثوث که عبارت از کاسنی بری باشد داخل نمایند و اگر با ورم
حار جوشش مثل طراوش سپید و آب زرد باشد براجزای اصل قرص سفیداب ارزیز شسته مرداسنگ
لوبیای کرمانی شسته اقاقیا عصارهٔ لحیة التیس دم الاخوین پوست کدو گلنار فارسی اسرنج شسته شنجرف
شسته و امثال اینها از هر یک جزوی داخل نمایند و کافور قیصوری و زعفران از هر یک عشر جزو
اینها براجزای اصل بیفزایند و در عصارات تنکاه اقراص را بآنها می سایند آب برگ عناب داخل باشد
و اگر ورم در چشم باشد گل بابونه خارخسک اکلیل الملک پر سیاوشان مکی از هر یک جزوی براجزای
اصل قرص بیفزایند و همچنین در ورم هر عضوی که باشد ادویه مناسب آن عضو براجزای اصل قرص
بیفزایند و همچنین در ورم بارد در هر عضوی که باشد ادویهٔ مناسبهٔ آن عضو براجزای اصل قرص
بیفزایند صفت طلای نردی منقول از بیاض مجربات حکیم محمد حسین برادر کوچک حکیم محمد باقر بن حکیم
عماد الدین محمود نافع است برای اورام حادهٔ حاده در غیر مغابن صفت آن صندل سرخ گل ارمنی
عصارهٔ ماميثا ... پوست در سندی سفیداب قلعی قوفل و کتهی ... سفیده مرداسنگ

ریوند چینی از هر یک جزوی افیون بیخ لفاح از هر یک نیم جزو کوبیده بیخته با آب عنب الثعلب سبز و گلاب یا سرکه
و امثال اینها سرشته اقراص نردی سازند طلای نردی بنسخه دیگر صنعت آن صندل سرخ
گل ارمنی عصاره مامیثا حضض مکی پوست در بندی صبر سقوطری زرد اقاقیا از هر یک جزوی افیون
زعفران از یک عشر جزوی کوفته بیخته با آب عنب الثعلب سرشته اقراص نردی سازند و در وقت
حاجت با هر عصاره که مناسب باشد سوده طلا نمایند طلای نردی را نفع بسیار در جمیع اورام
حاره در هر عضوی که بوده باشد سوای اورام حاره مغابن یعنی عقب گوش و زیر بغل و بیخ ران
که درین اعضا استعمال رادع مطلقا جائز نیست و این طلا رادع است و باید که در ابتدای تورم
در حالیکه جائز است استعمال آن طلا کرده شود صنعت آن صندل سرخ گل ارمنی شیاف مامیثا
حضض مکی پوست در بندی سفیدآب ارزیز بیخ لفاح از هر یک چهار مثقال افیون دو مثقال
زعفران نیم مثقال کوبیده بیخته اقراص بشکل مهرهای نرد سازند و در وقت حاجت بقدری که احتیاج
باشد با آب کاسنی تازه و آب عنب الثعلب تازه و آب برگ بارتنگ و آب برگ بزرقطونا
و آب عصی الراعی و قدری سرکه انگوری و گلاب سائیده طلا نمایند و پارچه کتانی را بآن آلوده
کرده بر آن گذارند و پی در پی پارچه را با دویه مذکوره تر سازند که خشک نگردد ان شاء الله تعالی
نافع است طلای نردی مسمی بهندی که منع انصباب مواد بچشم کند و مسکن اوجاع و رادع
مواد جمیع اورام چشم است صنعت آن زاج سفید محرق یک مثقال افیون زعفران از هر یک طسوجی
مرداسنگ نیم مثقال کوبیده با آب لیمو در ظرف آهنی کرده بر سر آتش ملایم یا آفتاب گرم بدسته
دسته آهنی بسایند تا سیاه شود و بر دور چشم طلا نمایند که داخل چشم نشود و گاهی بجوش آب
لیمو آب برگ تمرهندی میکنند و نیز از انجمله غمر دوا است غمر دوا تالیف میرزا محمد علی از تلامذه
مسیح الطبیب مسکن جمیع اوجاع و آلام است و از فلونیا و برشعثا درین عمل قوی است صنعت
آن افیون دارچینی از هر یک ده مثقال بزر البنج سفید پانزده مثقال زعفران سه مثقال
قرنفل یک مثقال کوفته بیخته بروغن تخم خشخاش چرب نموده بعسل مصفی سه وزن ادویه
سرشته شربتی از یک نخود تا دو نخود است و نیز از انجمله فتیل افیونی است فتیله که رعاف
باز دارد صنعت آن گلنار کندر آسیا ماز و از هر یک نیم درم افیون دانگی کوفته و بیخته بعصاره

سرگین الاغ لبریشند و بتار خانه عنکبوت بگردانند و در بینی نهند بعد از آنکه بینی را بجلاب شسته
باشند فتیله نافع برای ورم و چرک گوش صنعت آن مرمکی صافی افیون کازرونی جند بیدستر
عصاره مامیثا کوفته فتیله را با وینات آلوده کرده در گوشی که سیلان میکند از ان قیح و بوده
باشد در ان او را هم تازه بگذارد فتیله جالبس که جریان دم از مقعده و زحیر را بازدارد
صنعت آن مر صافی افیون کندر ذکر زعفران بالسویه جدا جدا کوفته بحریر بیخته با آب برگ کشنیز تر
سرشته فتیله سازند و در وسط آن خیطی ابریشم بگذارند و بردارند و بعد تسکین بزودی برآورند
فتیله نافع از برای حرقت مجاری بول وغیره که آنرا بفارسی سوزاک گویند و از برای قروح
کلیه و مثانه و مجاری بول و رحم قطع میده قیح کند و قرحه را التیام دهد چون فتیله باریک باآن
آلوده کرده در سوراخ احلیل گذارند یا فتیله از ان در فرج نهند و نیز نافع است از برای
نواصیر چون در سوراخ نواصیر نهند و نیز نافع است از برای حکه فرج و حکه مقعده چون فتیله
موافق هر از ان در فرج و مقعده نهند صنعت آن افیون کازرونی زرورد توتیای کرمانی
مغسول سفیداب قلعی شسته گلنار فارسی گل ارمنی مغسول موی سر آدمی سوخته قنار کند
اجزا اعشادی کوفته و بحریر بیخته با آب کشنیز تازه سرشته فتیلهای موافق سازند فریادرس
است و ایضا فریادرس است و این معجون را معجون ابوسلیم گویند مخدر و مسکن
جمیع اوجاع است و گفته که چون یکدانگ آنرا بعد از فصد و تنقیه خلط غالب در صداع
مرکب از خون و اخلاط دیگر استعمال نمایند مسکن درد آنست و جمیع اوجاع حادثه از اخلاط
مرکبه را بعد از تنقیه نام صنعت آن افیون بزرالبنج سفید از هریک ده درم افربیون زعفران
سنبل الطیب عاقرقرحا سورنجان مصری قاقله دار فلفل از هریک پنج درم کوفته بیخته با سه
وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند و در سبو چینی اخضر لعابدار کنند و بعد از شش ماه
استعمال نمایند و اگر جوز ماثل و زنجبیل و ریوند چینی از هریک دو درم اضافه نمایند جایز
است و بقول بعضی بعد از چهل روز استعمال آن توان نمود و در نسخه دیگر وزن افیون و
بزرالبنج سفید از هریک دو درم است فریادرس به نسخه دیگر صنعت آن افیون کازرونی
بزرالبنج سفید از هریک دوازده مثقال فربیون زعفران قاقله کبار سنبل الطیب عاقرقرحا

دارفلفل از هر یک شش مثقال سورنجان مصری سفید ده مثقال کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن مجموع
ادویه بدستور معمول سرشته باشند و نیز فیروزنوش است بدانکه اطبای فرس این لفظ را استعمال
میکنند بر دو نوع از معاجین اول بر معجونی که بوده باشد مرکب از افیون که آنرا بفارسی نوش دارو
نامند چنانکه گفته شده که نوش داروی که رستم از کیخسرو طلبیده بود افیون بود دوم بر ادویه
دیگر که بوده باشند مصلحات افیون و مراد ما در اینجا از فیروزنوش این نوع است و نیز استعمال
میکنند بر فنجنوش که آن معجونی است که عمود در آن هلیله و بلیله و آمله و خبث الحدید و عسل است که پنج
نوش باشد چنانچه این نوع را در باب اهلیلج و خبث الحدید ذکر خواهیم کرد ان شاء الله تعالی النسخه فیروزنوش
بمعنی اول نافع از برای انچه نافع است از برای آن پشعثا و معنی فیروزنوش قریب است
بمعنی پشعثا چه پشعثا بمعنی برء الساعه است و معنی فیروزنوش دوای فیروزی و رستگاری
ده از اوجاع و امراض است از برای جمیع اوجاع خصوص قولنج و مغص ریحی و امراض زنان حامله
که بسبب ریاح و برودت باشد و گفته اند که نسیان را نیز نافع است و ریاح را دفع کند صنعت آن
افیون بزر البنج سفید از هر یک بیست مثقال و در نسخه دیگر از هر یک ده مثقال است افربیون عاقرقرحا
زعفران سنبل الطیب از هر یک هفت مثقال کوفته بیخته بعسل سفید مصفی جید منزوع الرغوه سه
وزن ادویه معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی از یک طسوج تا نیم دانگ و بعضی
گفته اند شربتی از یک دانگ تا نیم درم است و نیز از انجمله اقراصی است که اصل و عمود در اینها افیون
است قرص افیون بدل بزر خطائی نقلی نموده اند که تالیف حاج محمد حسین از تلامذه حضرت
ابو یحیی قدس سره العزیز است مستعمل در اورام حاره و این قرص را لقرص مبارک موسوم ساخته صنعت
آن صبر سقوطری زرد برگ حنا حضض مکی صندل سرخ کافور قیصوری زعفران گل سرخ از هر
یک سه مثقال پوست هلیله زرد اقاقیا گل ارمنی آرد عدس عصاره مامیثا از هر یک پنج مثقال افیون
پنجاه مثقال زردچوبه جدوار خطائی از هر یک دو مثقال ادویه را کوبیده بآب مامیثا چند مرتبه
خمیر کرده خشک سازند پس قرص ساخته نگاه دارند و در نسخه دیگر زردچوبه پنج مثقال داخل است
و عصاره مامیثا ده مثقال است قرص انارونس تقلیب معده قریب بحالت ایلاوس و التهاب
معده و نفخ و ریاح آن و امراض مزمنه باطنیه و شخصی که طعام در معده او قرار نگیرد و قی دفع کند نافع

است صنعت آن تخم کرفس انیسون فو ارجنبی از هر یک شش مثقال افسنتین رومی مصطکی رومی از هر یک
چهار مثقال فلفل مرمکی افیون جندبیدستر از هر یک ده مثقال ادویه کوفته بیخته بآب سرشته اقراص سازند
شربتی معتدل برای صاحبان ضعف معده یکمثقال با شراب ممزوج قرص بزور افیونی منقول
از قرابادین قانون نافع از برای اسهال طبیعت و قروح امعاء و قیام دم و از برای کسیکه غذا
در معده او هضم نشود و از برای مغص شدید و زحیر و از برای ریاح بواسیر و آمدن خون از بواسیر
و از برای نزف طمث زنان پی درپی و بیوقت صنعت آن حب الآس زرباد انیسون نانخواه
تخم کرفس بزر البنج سفید دوقو از هر یک یک اوقیه افیون شش درم کوبیده و بیخته بشراب ریحانی
سرشته اقراص سازند هر قرصی بوزن نیم درم و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی یکقرص با آنچه
مناسب باشد از مایعات قرص افیونی باراسن صنعت آن تخم خشخاش تخم کاهو راسن از
هر یک چهار درم سک صلب مغز تخم خیار بادرنگ مغز تخم خربزه مغز تخم کدوی شیرین از هر یک درم
افیون بزر البنج سفید نشاسته کثیرا گل سرخ منزوع الاقماع طباشیر سفید تخم خرفه مقشر از هر یک دو
درم کافور قیصوری صندل سفید حساک از هر یک یکمثقال کوبیده و بیخته بگلاب سرشته اقراص سازند
شربتی یکدرم و اگر دو درم سماق منقی یا یکدرم زرورد افزایند اقوی شود قرص افیونی [illegible]
دیگر صنعت آن افیون بیخ لفاح از هر یک یکجزو راسن قرنفل قرفه سک از هر یک سه جزو زعفران دو
جزو کوفته بیخته بآب سرشته اقراص سازند شربتی نیم درم تا یکدرم با شربت خشخاش قرص زعفران نافع
است از برای شقیقه و عمل میکند عملی قوی چون طلا کرده شود بر شقیقه دو سه مرتبه از صدغ تا صدغ
دیگر و طلا کردن این قرص که بسایند با عصاره خشخاش یا با گلابی که پخته باشند در ان پوست
خشخاش یا با آب برگ کاهو بر پیشانی و بینی و نافع است از برای سهر حادث در حمیات صنعت
آن زعفران پانزده درم گل قند ده مثقال مر صافی شب یمانی افیون عصاره حصرم خشک کرده
قلقطار از هر یک شش مثقال صمغ عربی پانزده مثقال مجموع را سحق نموده بشراب قابض سرشته باز سحق
نموده اقراص ساخته نگاه دارند و در وقت یکقرص را با آنکه ممزوج بآب سوده بر جبهه و صدغ
تا صدغ دیگر بمالند قرص شقیقه یعنی قرص نافع از برای وجع شقیقه منقول از مجربات حکیم محمد
باقر ولد حکیم عماد الدین محمود صنعت آن مرمکی صافی افیون لادن کافور قیصوری از هر یک پنج درم

کنند و گرانزروت از هر یک یکدانگ کوفته بگلاب سرشته اقراص سازند قرص طراثیث خون آمدن از
جمیع اعضا خصوص بواسیر و نفث الدم باز دارد صنعت آن طراثیث شیرین چهار درم خرنوب
نبطی پوست بیخ انجبار از هر یک سه درم زرورد گلنار فارسی اقاقیا دم الاخوین بسد محرق مغسول
صدف محرق مغسول از هر یک دو درم بارزد بذر لسان الحمل صمغ عربی کثیرا از هر یک یکدرم افیون خالص زعفران کافور
قیصوری از هر یک یکدانگ کوبیده بیخته بلعاب بذر قطونا سرشته اقراص سازند هر قرصی یکدرم شربتی
یک قرص با آب برگ نارمشک و آب برگ بذر قطونا قرص طرنفاون این قرص از تراکیب قدمای اطبای
یونان است و معنی آن قرص مثلث است و این قرص را قرص منوم نیز نامند و تسمیه این قرص بقرص
مثلث بجهت آنست که این قرص را مثلث میسازند بخلاف اقراص دیگر که آنها را مدور میسازند
و وجه آنکه این قرص را مثلث میسازند آنست که اقراصی که از برای خوردن است هرگاه حاجت
باستعمال آنها شود کوبیده بجای سرشته میخورند پس هر شکلی که باشد در سهولت کوبیدن تفاوتی چندان ندارد
و چون اسهل اشکال از برای ساختن شکل مدور است که کروی و بهترین اشکال است لهذا آن را مدور
میسازند و اما این قرص که از برای طلا کردن است باید که بشکلی باشد که حک آن بر محک با مایعی
بسهولت باشد و شکلی که چنین است یا شکل مخروطی است یا شکل مثلث و آنچه مخروطی است آن را البته
بانگشت گرفته قاعده آن را بر محک با مایعی می مالند تا سائیده شود و آنچه مثلث است دو قطر
مثلث را بدو انگشت گرفته و قطر سوم را که قاعده مثلث است بر محک میسایند و آنکه این دو شکل را
اختیار کرده اند بسبب آنست که چون شکل مخروطی بنسبت بشکل مثلث ضخیم میباشد و ضخیم بودن جرم
قرص شکل مثلث سبب آنست که ظاهرش خشک شود و باطنش تر ماند و تری باطن آن سبب فساد
آنست بخلاف شکل مثلث که رقیق میباشد و باطنش بزودی خشک میشود پس ایمن میباشد از فساد و
لهذا اطبای یونان اقراص اینها را اختیار کرده اند دیگر آنکه آنها حافظ ترکیبی چون عسل و افیون باشد
که اقراص نمودن بهتر است شیخ داود انطاکی در تذکره آورده که این قرص را بشکل مثلث باین سبب
میسازند که ممتاز باشد از اقراص دیگر که بجهت خوردن میسازند که باین امتیاز حذر کرده شود از استعمال
آنها بخوردن بجهت آنکه خوردن این قرص مضر بلکه اگر قدری زیاده خورده شود مهلک است و
بعض اطبا گفته که وجه آنکه این قرص را مثلث میسازند آنست که حکمای ما تقدم چنین یافته اند

از شکل مثلث بالخاصیه موجب بادی اثر است و بالجمله این قرص مسکن درد اقسام صداع حار و شقیقه
و ضربان و موجب خواب است صنعت آن بنسخه شیخ الرئیس افیون زعفران بزرالبنج سفید مرمکی
پوست بیخ لفاح اجزا متساوی کوفته بیخته باب برگ کاهو تازه سرشته اقراص سازند و در وقت حاجت
باب سوده بر صدغین طلا نمایند و نسخه قلانسی مطابق بنسخه شیخ رئیس است الا آنکه گفته که در وقت
حاجت یک قرص را باب کشنیز تازه و آب کاهو تازه سوده بر جبهه و صدغین طلا نمایند مولانا نفیس
کرمانی گفته که قرص مثلث که دران افیون و بزرالبنج و بیخ لفاح باشد چون بگلاب سوده بر پیشانی و
صدغین لطوخ نمایند مسکن وجع و منوم است بسبب تخدیر قوی که دران میباشد قرص مثلث به
نسخه ابن جزله در منهاج الادویه و این قرص مثلث را قرص صداع نیز گویند یعنی بجهت درد سر حار و شقیقه
نافع است چون بر سر و شقیقه طلا نمایند صنعت آن افیون مصطکی صافی لادن کافور قیصوری از
هر یک پنج درم کندر ذکر انزروت سفید اکا طین ارمنی از هر یک ده درم زعفران بزرالبنج سفید پوست
بیخ لفاح از هر یک پنج درم کوفته بیخته اقراص مثلث سازند و در وقت حاجت یک قرص را بگلاب
و آب برگ کاهو تازه و سرکه انگوری سوده بر پیشانی و صدغین و شقیقه طلا نمایند قرص مثلث
بنسخه دیگر قریب بنسخه ابن جزله صنعت آن افیون مرمکی لادن کافور قیصوری زعفران بزرالبنج
سفید پوست بیخ لفاح از هر یک پنج درم کندر انزروت سفید نشاسته گل ارمنی کوفته بیخته بگلاب
سرشته اقراص مثلث سازند و در سایه خشک نموده در وقت حاجت بگلاب سوده طلا نمایند قرص
مخدر النطولس حکیم نافع از برای صداع صنعت آن حب الغار سقمونیا افیون مصطکی عصاره
حضض از هر یک چهار مثقال تخم کرفس تمام از هر یک هشت مثقال کوفته بیخته بسرکه انگوری
بقدر کفایت سرشته اقراص سازند و در وقت حاجت بسرکه انگوری یا با مائعی دیگر مناسب
سوده بر پیشانی از صدغ تا صدغ دیگر طلا نمایند قرص مسکن اوجاع منقول از بیاض مجربات
میرزا محمد باقر بن حکیم عماد الدین محمود بخط معزی الیه صنعت آن تخم کاهو آرد باقلا پوست
خشخاش تخم خرفه مقشر حب الکاکنج از هر یک یک درم افیون زعفران از هر یک طسوجی کوفته
بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند مجموع یک شربت است قرص منوم بارد صنعت
آن تخم خشخاش تخم کاهو آرد باقلا مغز تخم خرفه مقشر حب الکاکنج از هر یک یک درم افیون یک طسوج

کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند و شب وقت خواب با شیره خشخاش بخورند و در نسخه قلانسی
بجای تخم خشخاش پوست خشخاش است و گفته که این یک شربت است با آب نیم گرم بخورند قرص
منوم حار صنعت آن تخم شبت دو درم زعفران بزرالبنج افربیون از هر یک یکدانگ افیون
یکطسوج کوفته بیخته بلعاب حلبه سرشته اقراص سازند هر قرصی نیم درم شربتی یکقرص و در نسخه دیگر
بجای افربیون پوست بیخ یبروح قیراطی داخل است قرص منوم حار دیگر صنعت آن تخم شبت
دو درم گل شبت مرمکی صافی بزرالبنج سفید میعه سائله زعفران از هر یک یکدانگ افیون
یکطسوج کوفته بیخته بلعاب بزرحلبه سرشته اقراص سازند قرص منوم مسکن وجع صنعت آن
مرمکی صافی افیون بزرالبنج سفید زعفران پوست بیخ لفاح کوفته بیخته با آب برگ کاهو سرشته
اقراص سازند و یکقرص را بچند عین و عقد صاحب وجع طلا نمایند قرص منوم از استنباط
شیخ الرئیس نافع از برای جمیع اوجاع اذن چون در روغن گل سرخ حل کرده در گوش چکانند
صنعت آن زعفران چهار درم کندر ذکر نطرون از هر یک سه درم افیون دو درم مرمکی یکدرم کوفته
بیخته بشیره انگوری سرشته اقراص سازند قرص منقول از قرابادین نجیب الدین سمرقندی نافع
از برای صداع بارد و شقیقه بارده و درد گوش بارد صنعت آن جندبیدستر فرفیون افیون
میعه سائله فلفل برگ سداب تخم بیخ خردل اجزا متساوی کوبیده بیخته بدستور مقرر اقراص
سازند و در وقت حاجت یکقرص را در روغنی که مناسب باشد حل کرده در گوش چکانند و بر
جانبی که وجع است با پنبه کهنه و بر پیشانی و شقیقه طلا نمایند قرص نافع از برای صداع حار که درد
را در ساعت تسکین میدهد و زائل میگرداند حرارتی را که در سر از احتراق شمس حادث شده باشد
صنعت آن صندل سرخ صندل سفید از هر یک پنج درم افیون یکدرم زعفران نیم درم انزروت
سفید سه درم کوفته بیخته با آب گشنیز تازه سرشته اقراص سازند و بوقت حاجت با آب گشنیز تر و آب
کاهو تازه سوده بر سر طلا نمایند قرص نافع جهت سرفه و اسهال با خون صنعت آن کثیرا طباشیر
سفید نشاسته صمغ عربی گلنار فارسی گل سرخ زعفران تخم مورد شاخ گوزن سوخته خرنوب
شامی تخم حماض دم الاخوین از هر یک دو درم افیون خالص یکدرم پوست بیخ انجبار گل ارمنی
آرد کرسنه از هر یک یکدرم نیم درم ادویه کوفته بیخته با آب برگ بارتنگ سرشته اقراص سازند

شربتی نیم مثقال با لعاب بهدانه و لعاب بزرقطونا بنوشند قرص دیگر که در جمیع اورام آزموده
است صنعت آن صندل سرخ فوفل شیاف مامیثا اسفیداب قلعی گل ارمنی بزرالبنج مرداسنگ
حضض گلی پوست ورسندی ریوند چینی از هر یک جزوی بیخ لفاح افیون از هر یک نیم جزو
زعفران کافور خالص از هر یک ربع جزوی بآب برگ کشنیز تازه سرشته بهیئات مهره بزرگ
ساخته خشک نمایند و عندالحاجت بآب کشنیز تر و گلاب و سرکه و مانند آن سائیده طلا نمایند
و در امراض بارده و برای مبرودالمزاجان کافور داخل نمایند و بدل آن جندبیدستر و قرنفل
کنند قرص نزله این قرص نزلات بارده را نافع است و مانع انصباب آنها است باعضا خصوص
بمعده صنعت آن قرنفل اسن قرفة الطیب سنبل اصلی از هر یک جزو زعفران دو جزو افیون پوست
بیخ لفاح از هر یک یکجزو سوده بآب سرشته اقراص سازند شربتی نیم درم با شراب خشخاش قرص نزله
بند قلمی فرموده اند که از تالیف حضرت ابوی قدس سره است مانع انصباب نزلات از بر اعضا
است صنعت آن دم الاخوین انزروت حضض هندی نشاسته صمغ عربی مرمکی صافی صبر سقوطری زرد
سنبل اصلی راتک کلنار فارسی اقاقیا فوفل شیاف مامیثا از هر یک یکدرم افیون زعفران از
هر یک نیم درم اجزا کوفته بیخته بآبی که در آن برگ مورد جوشانیده صافی نموده باشند سرشته اقراص
سازند و در سایه خشک نمایند و در وقت حاجت یکقرص را به سفیده تخم مرغ سوده بر سه پاره کاغذ بشکل
دراهم چیده و بسوزن آنها را سوراخ بسیار نموده باشند مالیده بر هر دو شریان دو صدغ و بر یافوخ
بچسپانند صنعت این قرص به نسخه دیگر از املای حضرت استاذی ابوی قدس سره حضض مکی
پوست ورسندی شیاف مامیثا از هر یک دو دانگ انزروت سفید مرمکی صافی صمغ عربی دم الاخوین
برگ مورد از هر یک یکدانگ افیون قیراطی زعفران طسوجی کوبیده و بیخته به سفیده تخم مرغ سرشته اقراص
سازند و در سایه خشک نمایند هر قرصی بمقدار دو دانگی و بدستور نسخه قبل بکار برند قرص نزله بند دیگر از
متقدمین که منع انصباب نزلات از سر بچشم و گوش و حلق و سینه و شش و معده کند صنعت آن صبر
سقوطری زرد چهار دانگ افیون زعفران از هر یک یکدانگ مجموع را کوبیده و بیخته بآب برگ مورد
سرشته اقراص سازند و در وقت حاجت یکقرص را بسفیده تخم مرغ سائیده بدستور مذکور بکار برند
قرص نزله بند دیگر که بجای بنفشه دارد صنعت آن برگ مورد اقاقیا دم الاخوین انزروت قشا کنند

شیاف مامیثا از هر یک دو مثقال نشاسته بریان یکمثقال افیون زعفران از هر یک یکدانگ کوبیده بیخته بسفیده تخم مرغ سرشته اقراص سازند و بوقت حاجت یکقرص را که یکدانگ باشد بسفیده تخم مرغ سایند و بدستور مسطور بعد عینین و یافوخ بچسپانند قرص نزله بند دیگر از متقدمین که همین منفعت دارد صنعت آن انزروت دم الاخوین صمغ عربی اقاقیا شیاف مامیثا از هر یک یکمثقال گل ارمنی چهار دانگ بزر البنج حضض هندی از هر یک دو دانگ افیون زعفران از هر یک دو طسوج کوبیده بیخته بسفیده تخم مرغ سرشته اقراص سازند و در سایه خشک کرده در وقت حاجت یکقرص را بسفیده تخم مرغ بسایند و بدستور مزبور بر صدغین و یافوخ بچسپانند و ایضا از انجمله قطورات افیونی است قطور مسکن صداع احتراقی هرگاه بالتهاب و حرقت شدید باشد صنعت آن افیون زعفران کافور قیصوری از هر یک طسوجی در دهن خلاف حل کرده در بینی و گوش بچکانند و در نسخه دیگر این قطور زعفران داخل نیست صنعت این قطور بنسخه دیگر افیون کافور قیصوری از هر یک شعیره در روغن گل سرخ و شیر دختران حل کرده در بینی و گوش بچکانند و در نسخه دیگر این قطور که در صداع دموی ذکر شده زعفران یکشعیره داخل است قطور نافع از برای درد گوش که درد را در ساعت ساکن کند صنعت آن عسل مصفی ده درم افیون زعفران از هر یک یکدرم هر دو را نرم سوده در عسل حل کرده سه قطره در گوش بچکانند قطور دیگر مسکن درد گوش صنعت آن افیون یکدرم شیاف ابیض سه درم در روغن گل سرخ و مرکه کهنه از هر یک سه درم حل کرده نیمگرم سه قطره در گوش بچکانند صنعت این قطور بنسخه دیگر افیون کازرونی یکدرم شیاف مامیثا دو درم شیاف ابیض سه درم سوده بشیر دختران حل کرده نیمگرم سه قطره از آن در گوش بچکانند قطور دیگر مسکن درد گوش که از سردی باشد و نافع است مرانرا صنعت آن افیون کازرونی جندبیدستر از هر یک دو درم در دو من آب بپزند تا بقوام آید در شیشه نگاهدارند و در وقت حاجت روغن سوسن داخل کرده سه قطره در گوش بچکانند صنعت این قطور بنسخه دیگر افیون جندبیدستر از هر یک دو درم در دو استار سفیجبه بپزند تا بقوام آید در شیشه نگاهدارند و در وقت حاجت دو قطره آنرا در دو قطره روغن سوسن داخل کرده بگوش بچکانند و نیز از انجمله قفطارغان است بدانکه لفظ قفطارغان بفتح قاف و سکون فا و فتح طای مهمله والف و را و غین معجمه والف و نون معرب کفطارگان است منسوب بسوی کفطار که شیخ است این

معجون را بقفطارغان اکبر نامیده اند جهت آنکه عسل مستعمل در ان مرتبه کفنار داخل است و اکبر برای
آنکه اجزای آن بسیار است و گفته اند که از تراکیب اطبای هند است و حال آنکه نزد اطبای هند نامی
از ان نیست و شاید قبل ازین بوده حال متروک شده باشد و فی الحقیقه معجونی است غریب از
شلیثا غریب تر و عجیب تر و اکثر حذاق اطبا در کتب خود ذکر کرده اند و منفعت ها برای آن
نوشته اند هر چند در عهد متروک است **قفطارغان اکبر** بنسخه شیخ الرئیس منقول از قرابادین
قانون گفته که این دوای هندی نافع است از برای اسقاط جنین و اوجاع زنان را نافع است
و هر مرضی که عارض گردد ایشان را صنعت آن افیون چهار استار و چهار دانگ فرفیون
هشت درم اقاقیا پنج استار و دو درم و دو ثلث درم حماما مصطکی رومی زراوند مدحرج سلیخه
هندی از هر یک پنج استار و چهار دانگ قسط تلخ ابریشم مقرض تخم کرفس مقل ازرق برگ مورد
حب بلسان قصب الذریره سلیخه سودا زرنباد درونج عقربی قرفة الطیب شیطرج هندی
از هر یک دو استار فلفل سیاه بهمن سفید بهمن سرخ از هر یک دو استار و چهار دانگ عاقرقرحا
فضه محرق گل سرخ خشک منزوع الاقماع مشک خالص بیخ کاکنج دارچینی از هر یک
شش درم فاشرا و آن هزارچشان است و فاشرشین و آن سپندان است تخم سداب
نانخواه فقاح اذخر فقاح کرم اسارون خولنجان بیخ لفاح از هر یک چهار درم بزرالبنج سفید استار
و دو درم شیح عربی پوست بیخ کرفس بیخ سوسن آسمانجونی از هر یک سه استار و دو درم بزرالبقلة الحمقا
دو استار حب الخروع مقشر هشت استار کبریت زرد قرنفل کرنب زنجبیل فلفل سفید از هر یک
پنج استار سعد سنبل سه استار و دو درم و چهار دانگ کندر زوفا شیح استار و دو درم و چهار
دانگ نبق مقشر پنج استار و چهار دانگ قردمانا شش استار قاقله بالقصد دانه صحیح قرنفل انثی
سه استار فودنجان دو استار و دو درم مروارید ناسفته پنج درم لبید دو استار و یک درم
زراوند طویل نه استار و فراریه البقر از هر یک یک درم وج سفید دو استار و دو درم اطمیطا
که اسم آن هشت لعبه بارد از هر یک دوازده درم خنوب بارد که نارمشک است دو استار و دو
درم و چهار دانگ زهره کرکس زهره خرس زهره شغال از هر یک یک درم ازین ادویه آنچه
کوفتنی است کوفته بیخته و آنچه گداختنی باشد فی است هفت روز در شراب انگوری بخیسانند

بعد ازان بپالایند و ادویه کوفته را دران حل کرده مجموع را بسرشته بعسل کف گرفته وزن ادویه
و روغن بلسان سه استار و باید که بوده باشد مقدار شراب انگوری که صمغ را بآن خیسانند که انقدار
کفایت کند بعد از داخل کردن ادویه دران بمانند لعوق پس مجموع را در دیگ سنگی و یا دیگ گلی کرده و
پنج شش جوش داده از آتش فرود آورده سرد کرده در ظرف زجاجی کنند بعد ازان بگیرند
کفتار را ماده پیر و چهار دست و پای آن را محکم بندند بیک گز و در دیگ نحاسی کرده بپزند بران ترمس
سفید شامی هشت از هریک کفی و آب خالص بقدر حاجت و سر دیگ را گرفته اطراف سر آن را بخمیر
محکم کنند که وقت طبخ بخار بیرون نرود و بآتش ملایم بپزند تا مهرا شود بعد ازان از آتش فرود
آورده بپالایند و بگیرند جاوشیر عظیم و شعر آن ادور نمایند و مرق آن باز در دیگ پاکیزه کرده بریزند
دران روغن بلسان و روغن ناردین از هریک یک کرچه [?] و بآتش ملایم بجوشانند تا ثلث آن بماند
پس داخل کنند دران عسل بقدر مرق و روغنها که دران باقی مانده است و بپزند تا غلیظ گردد و بقوام
عسل رسد پس داخل کنند دران معجون موصوف را و برهم زنند و سرد کنند و در ظرف آبگینه نگاه دارند
و بعد از شش ماه استعمال نمایند و پیش از شش ماه استعمال نکنند که باشد پیش ازان سم قاتل قفطارغان
کبیر دیگر بنسخه یحیی بن عیسی بن جزله گفته که این دوای هندی است و نافع است از برای جمیع
امراض بارده و از برای اوجاع زنان و اسقاط جنین صنعت آن افیون بیست درم فربیون شش
درم اقاقیا بیست و دو مثقال جماماهزده [?] درم عاقرقرحا شش درم سراجبان [?] فاشرستین
از هریک چهار درم ابریشم خام مقرض هشت مثقال فقه [?] محرق شش درم تخم سداب تانخواه فقاح
کرفس از هریک چهار درم غنچه گل سرخ منزوع الاقماع مشک تبتی پنج کل کچها [?] از هریک شش درم تخم کرفس
مقل ازرق حب بلسان قصب الذریره سلیخه سودار زرنباد درونج عقربی شیطرج هندی از
هریک هشت مثقال بزرالبنج سفید پنجاه و چهار درم پوست بیخ کرفس نوزده درم تخم خربزه مقشر چهل
مثقال حب الخروع مقشر سی و دو مثقال کبریت زرد هشت مثقال صمغ عربی میعه سائله از هریک
نوزده درم جند بیدستر پنجاه و چهار درم دبق [?] مقشر بیست مثقال فودنج [?] بیست مثقال
سادج هندی هشت مثقال قاقله کبار صحیح یا نصد عدد قرنفل کبریت [?] مثقال فلفل انثی ده مثقال
تخم ریحان سیزده درم قلت [?] رومی قرفة الطیب درم مرداسنج [?] درم لبه [?] محرق دوازده درم

ساذج هندی پیه کرکدن خربق سفید بزرقنبیل قسط تلخ از هر یک چهار درم ورق طلا ورق نقره از هر یک
دانگ زرنباد درونج عقربی چینی کافور قیصوری از هر یک درم سنبل الطیب شش درم مشک تبتی دو
دانگ افیون پانزده درم ابریشم خام مقرض پاک کنند اشنان فارسی کبریت زرد محرق بحری از هر یک پاؤ
خیار شنبر منقی از پوست و تخم پاک کرده قیر لول طالیسفر پوست شاهبانج ارزنانخواه صعتر فارسی حب کرانه
هر یک یکدرم کوفته و بیخته مجموع را بشراب کهنه حیفسانیده و مجموع را با سه چندان وی عسل کف گرفته بسرشند و در ظرف
چینی نگاه دارند بعد از شش ماه استعمال نمایند و نیز از آنجمله کاسکنیج است از اطبای فارس است استاد ابو الفرح
رح گفته بسبب خضرت لون آن نامیده شده بدانجهت که در آن جوز السرو ورق الآس و بنج و زعفران داخل
است شیخ رئیس گفته که این معجون بزرگ کثیر المنافع است از برای اطفال و صبیان باوند صرع و القوه و کزاز و
قولنج الشان و بسیار نافع است از برای اختناق ارحام زنان و سعال و زیاده آمدن خون است و ریاح حم
را ساکن کرداند صنعت آن بنسخه شیخ الرئیس حضت آفیون بنج بیروح سلیخه تخم حرمل انیسون سنبل زراوند
طویل زراوند مدحرج مشک ترکی خالص عنبر اشهب از هر یک چهار درم دار فلفل چهار درم و در نسخه دیگر چهار درم است
افیون قسط تلخ جوز بوا پوست بلیله زرد از هر یک دوازده درم وج ترکی هشت درم قرنفل بیست و چهار
درم فوفل و معجون کسرتا زنجبیل زرد بزر السوسن از هر یک ده درم و روغن عقربی کاسکنیج مرکی دهن شترجان
از هر یک شش درم نارمشک بزر البنج سفید بیست باسعد کوفی زعفران از هر یک ده درم مغاث صیعه سایله
از هر یک پانزده درم مورد اسفرم برگ مورد و جوز السرو جوز ابهل از هر یک ده درم کوبیده و بیخته بعسل مصفی
وزن دویه معجون سازند و در ظرف چینی نگاه دارند و بوقت حاجت بکار برند و قوتش تا پنج سال باقی ماند
و در نسخه دیگر مسطور است که دوای خشک را کوبیده و بیخته صمغ را در مطبوخ تحلیل سازند و بپالایند و جمله را با انگبین
صافی معجون کنند بقدر حاجت بسرشند شربتی ابتدا از شش ماه از یکدرم تا یک مثقال است و اجزای این نسخه سی و چهار
جزء است سوای معجون کسرتا و عسل و طبیخ و وزن آن نهاد و بیست و دو و چند درم است قدر احبش یک درم است و در لوا حجم
بدرجه اول خشک است در درجه سوم معجون کسرتا استعمال کاسکنیج صنعت آن بگیرند قصب الذریره
اظفار الطیب صیعه سایله از هر یک چهار درم اشنه قرفة الطیب زعفران از هر یک یکدرم مشک تبتی عود
قماری نیم از هر یک شش درم کوبیده و بیخته بشراب ریحانی سرشته و بگذارند تا خمیر شود پس استعمال نمایند بعضی
مدبرین بعوض شراب ماء العسل آورده اند و این نسخه جزء است و وزن جمیع بیست درم است و قدر حبش

گرم است و راحت در درجه دوم و خشک است در وسط دوم کاسکنجبین نسخه سید اسمعیل در ذخیره صنعت آن سلیخه سیاه
جفت آفرید اصل السوس رب السوس رازیانه حب البلسان زراوند مدحرج زراوند طویل مشک مشکی خالص عنبر اشهب از
هر یک چهار درم هلیله کابلی چهارده درم تخم سداب اسپند اصل جوز السرو از هر یک چهار درم افیون قسط جوزبوا
پوست بلیله زرد از هر یک دوازده درم قرنفل بسباسه چهار درم قرفة الطیب معجون کستار بیخ زرد تخم سوسن
از هر یک ده درم بیخ ترکی هشت درم سکبینج و روغن عنبری میعه سائله از هر یک شش درم و مشک بسباسه چهار درم
بسباسه سعد کوفی یا مشک مشک زعفران از هر یک ده درم مغاث بغدادی یازده درم مورد اسفرم چهار درم ادویه
خشک را کوبیده و بیخته صموغ را در سیبخته حل کرده بپالایند و مجموع را بعسل مصفی سرشته معجون سازند و در ظرف چینی
نگاهدارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی از یکدرم تا یک مثقال صنعت معجون کاستر مستعمل در بن معجون
بنسخه سید اسمعیل که در ذخیره ذکر کرده قصب الذریره اظفار الطیب میعه سائله سعد کوفی از هر یک چهار
درم افسنتین قرنفل زعفران از هر یک ده درم مشک تخم عود قماری از هر یک نیم درم ادویه را کوفته بیخته
میعه سائله در شراب انگوری حل کرده ادویه را با آن سرشته با عسل زنند و در سایه خشک نمایند و نگاهدارند
و وقت حاجت بکار برند و ایضا لخلخه مقوم و مفرح است صنعت آن بیخ مهر و پوست بیخ لفاح از هر
یک یکدرم افیون یک دانگ کافور قیصوری زعفران از هر یک دو دانگ ادویه را سوده در گلاب و عرق خلو
و آب گل کاهو تازه داخل کرده لخلخه نمایند لخلخه دیگر که خواب آورد به نسخه شفائی صنعت آن بیخ لفاح تخم گل
سرخ از هر یک یکدرم کوفته و بیخته در آب گل کاهو بیخته افیون دو دانگ کافور دو دانگ در آن حل کرده در ظرفی
کنند و بویند و اگر در شیشه باشد بهتر است و ایضا لطوخات است لطوخی که درد شقیقه را نافع باشد
منقول از شفائی صنعت آن مرمکی تخم کاهو از هر یک یکدرم بزر البنج کتیرا از هر یک دو دانگ افیون
نیم دانگ کوفته بیخته بسرکه سرشته و بر کاغذ پاره کشیده بر شقیقه چسپانند و درد را ساکن کند لطوخی دیگر
که همین عمل کند صنعت آن زعفران افیون دم الاخوین صمغ عربی بسفیده تخم مرغ سرشته بر شقیقه چسپانند
لطوخی دیگر که همین خاصیت دارد صنعت آن تخم کاسنی تخم کاهو از هر یک دو درم حضض مکی سه درم
افیون نیم درم کوفته بیخته بلعاب اسپغول سرشته بر دو پاره کاغذ کشیده بر شقیقه چسپانند لطوخ افیونی
مستعمل در شقیقه که درد را ساکن کند بعضی خبر یان شقیقه را ساکن میگرداند و درد را صنعت آن تخم کاهو یکدرم
بزر البنج دو دانگ مرمکی صافی یکدرم افیون نیم دانگ کتیرا دو دانگ ادویه را کوفته بسرکه سرشته طلا کنند بر کاغذ

مع ربع و بچسپانند به صمغ و نیز محمودی جواهر دار است صنعت آن یاقوت رمانی مرجان محلول نرمی بسد جدوار
خطائی عنبر اشهب ورق نقره قرنفل عود هندی نعام قاقله صغار دارچینی زنجبیل مسک مروارید و بسیج
عقربی سارون سنبل الطیب فلنجه هندی تخم کرفس از هر یک دو مثقال لعل بدخشی ورق طلا مشک ترکی
از هر یک یک مثقال مروارید ناسفته بزرگ دانه آبدار غلطان کهربای شمعی بهمن سرخ زرنباد از هر یک
سه مثقال خصیة الثعلب مصری پنج مثقال مصطکی رومی زعفران از هر یک پانزده مثقال فلفل سیاه بزرالبنج
سفید از هر یک بیست مثقال افیون کازرونی سی مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بقوام آورده مرتب نمایند
و ایضاً مروخ افیونی است مروخ نافع از برای سهر مفرط صنعت آن اندکی از افیون و زعفران را
در روغن بنفشه حل کرده بر بینی و صدغین مروخ نمایند مروخ نافع جهت جرب و جروح صنعت آن
افیون نیم مثقال سرخ ربع مثقال آهک ربع و ثمن مثقال اجزا را کوبیده در روغن شقایق شش
مثقال مخلوط نموده مروخ نمایند و یا الطریق مرهم ساخته بر عضو مجروح بگذارند و نیز از انجمله معاجین
افیونیه است معجون ابو ماهر مسمی به تریاق جهت قروح گرده و مثانه و مجاری بول و احتباس آن
و حرقة البول مزمن و امراض رحم را بسیار نافع و مدر حیض و مسکن درد اعضای تناسل و مانع
صعود ابخره بدماغ و مقوی اعضا است و قدر شربتش در اول علت یک مثقال با سه اوقیه شیر الاغ و
هفت درم ماء العسل و در آخر مزاج بسیار حار با شربت و رب غوره و در وسط علت دو مثقال با هفت درم
آب برگ بارتنگ مطبوخ و پنج درم ماء العسل و در آخر علت که چرک پاک شده باشد و خوناب آید یک
مثقال و ربع با شربت انور و یا رب غوره و امثال آن و جهت ادرار حیض با آب نخود منقوع و مانند
آن از ادویه مدر حیض صنعت آن گل مختوم تخم خطمی تخم خبازی تخم خرفه مقشر مغز تخم خیارین مغز تخم
خربزه مغز تخم کدوی شیرین دم الاخوین از هر یک پنج مثقال طین قبرسی پانزده مثقال طین ارمنی مغسول
ده مثقال ودع محرق شاخ گاو کوهی سوخته سپید مروارید از هر یک یک مثقال و نیم عصاره
لحیة التیس فطراسالیون دوقو خشک صعتر تخم کرفس انیسون از هر یک چهار مثقال صمغ عربی کثیرا
حب القلقل که به هندی کاکهنی نامند حب الصنوبر خرنوب نبطی مغز بادام کوهی مغز بادام شیرین
مقشر از هر یک هفت مثقال سماق منقی غوره خشک طین قبرسی که گل شیراز نیز است ریوند چینی
راتک طلق محلول خشخاش سفید سیاه بزرالبنج از هر یک سه مثقال حب الکاکنج چهل عدد افیون

از هر یک دو مثقال با عسل کف گرفته سه وزن ادویه که پانصد و نود مثقال باشد علی الرسم معجون سازند
معجون اختلاف النسخ شفائی اسهال بلغمی و سوداوی سودمند بود صنعت آن جند بیدستر میعه سائله بزر البنج
افیون زعفران مرکی اسارون تخم کرفس سلیخه سنبل الطیب گل ارمنی گلنار فارسی انیسون کرویا صمغ
عربی اجزا مساوی الوزن کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی مقدار یک درم با رب
با رب مورد دهند که نافع است معجون ارسطوماخس و در بعضی کتب معجون ارسطیماخس بنظر رسیده
عجیب الفعل است برای سعال و نفث الدم و قرحه ریه و مده مجتمعه در صدر و ریه و خرق عضلات و فی الطعام
و سیفه خلفه و علل مثانه و اختناق رحم و صبیان باید که خورده شود پیش از وقت نوبت یک ساعت و نیز
نافع است حرارت مزاج را و سموم مانند هرچه را صنعت آن دارچینی قسط یازده جند بیدستر افیون فلفل سیاه
دارفلفل میعه سائله از هر یک یک اوقیه عسل مصفی یک قسط که یکصد و هشتاد درم باشد ادویه را کوبیده و بیخته
با زر ورا در عسل حل کرده صافی نموده بقوام آورند و ادویه را با آن بسرشند و در شیشه یا ظرف نقره یا چینی
نگاه دارند شربتی بقدر بندقه مسمی با ماء العسل و دو قوه و سوسن که با انگشت در آن سه قطره روغن کنجد چکانیده باشند
و این ترکیب شصت جزو است و وزن آن هشت اوقیه مزاج آن گرم است در سه درجه و خشک است در دو
درجه و نیم معجون اسود زحیر و اسهال کهنه را نافع است صنعت آن افیون مصری جند بیدستر میعه سائله بزر البنج
زعفران اسارون مرکی تخم کرفس سلیخه انیسون سنبل الطیب گل ارمنی اجزا همه مساوی الوزن کوفته بیخته با سه
وزن مجموع ادویه عسل مصفی بسرشند و در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند و اگر جوز ماثل
و زنجبیل و ریوند چینی از هر یک از این سه جزو دو درم اضافه نمایند جائز است بقول بعضی بعد از چهل روز
استعمال توان نمود و در نسخه دیگر وزن افیون و بزر البنج از هر یک ده درم است معجون اعظم و آنرا معجون اسود
نیز نامند و صاحب کامل الصناعه آنرا باسم کندری ذکر کرده زحیر و اسهال مزمن را بنهایت نافع است صنعت
آن جند بیدستر افیون بزر البنج سفید کندر میعه سائله مرکی اسارون زعفران نانخواه اجزا مساوی عسل بسرشند
و در کامل الصناعه جلنار و طین ارمنی و تخم کرفس و سلیخه داخل کرده و نسخه شفائی مساوی نسخه کامل الصناعه است
الا آنکه کندر و نانخواه داخل ندارد معجون افیونی حکیم عماد الدین محمود شیرازی از نهایت اعتقاد باین
معجون آن را باسلوب ترکیب معجون محمودی نموده و در خواص مثل افلونیای فارسی است صنعت آن فلفل بیست
مثقال زنجبیل بزر الفل سنبل الطیب مصطکی ریوند چینی بسباسه اسارون انیسون تخم کرفس از هر یک

افیمون زنجبیل کافور قیصوری عفران از هریک دو مثقال سنبل گل سرخ سه مثقال بزر البنج سفید پنج مثقال
افیون کازرونی پانزده مثقال ادویه را کوفته بیخته بروغن گاو یا بادام شیرین چرب نموده بعسل سفید شیرین
مصفی سه وزن ادویه بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی یکدرم معجون افیونی نافع از برای
اسهال معدی از رطوبت حائل میان غذا و جرم معده صنعت آن افیون کازرونی بزر البنج سفید
جندبیدستر میعه سائله زعفران بزر لسان الحمل اسارون کندر نانخواه اجزا متساوی کوفته بیخته با چند ابرابر آن
ادویه عسل مصفی سرشته شربتی بقدر فندقی معجون افیونی منقول از خط حکیم عماد الدین محمود قرابادین عمادی تالیف
معزی الیه نافع از برای نزله که بسبب رطوبت امعا که با آن خون بسیار باشد و نیز نافع است از برای درد
صداع صنعت آن جندبیدستر اشق از هریک پنج درم نانخواه وج ترکی افیون از هریک دو درم کوفته بیخته
بعسل سه وزن ادویه بسرشند شربتی دو دانگ معجون افیونی مستعمل در قولنج که خواب آورد و درد را
ساکن گرداند و قولنج را بگشاید صنعت آن فلفل نانخواه سداب فودنج خشک جندبیدستر زیره کرمانی حب الغار
از هریک سه درم افیون بزر البنج بیروح الصنم از هریک یکدرم محموده مشوی یکدرم کوفته بیخته با عسل سفید مصفی
سه وزن مجموع ادویه معجون سازند شربتی یک مثقال معجون بارزد افیونی دندان را تسکین کند
و وجع آن را تسکین دهد هرگاه از حرارت باشد و علامت آن استراحت از آب سرد است صنعت
آن بارزد و بزر البنج افیون میعه سائله از هریک دو درم فلفل انگوزه شاهتره از هریک یکدرم کوفته بیخته
با دوشاب انگوری سرشته اندکی بر دندانی گذارند که وجع دارد معجون بدل افیون حکیم عماد الدین محمود
بجهت شخصی که معتاد بافیون بود و استسقا زقی داشت تالیف نمود صنعت آن فلفل سیاه بیست مثقال
قرنفل تخم کرفس وج ترکی از هریک ده مثقال تخم خربزه تخم کاشم بزر بسباسه الیوس بزر البنج السفید از هریک
پنج مثقال حب الغار برگ سداب رب السوس از هریک دو مثقال زعفران پنج مثقال افیون پانزده مثقال
ریوند چینی یک مثقال کوبیده بیخته با عسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند و بعوض افیون [illegible] وزن
افیون از این معجون خورده شود صنعت این معجون به نسخه میرزا محمد باقر بن حکیم عماد الدین محمود [illegible]
بزرگ اسارون وج ترکی قوة الصباغین دارچینی قرنفل تخم کرفس از هریک ده مثقال فلفل
بیست مثقال مغز تخم خربزه کاشم بزر البنج سفید بسباسه الیوس زعفران از هریک پنج مثقال حب الغار
برگ سداب رب السوس از هریک دو مثقال ریوند چینی یک مثقال افیون پانزده مثقال اجزا کوفته

بیخته با سه وزن آن دو چند عسل مصفی معجون سازند معجون بزم آرای شاهجهانی بسیار مفرح و منشط و
مقوی قوی ارواح و اعضای رئیسه و آلات تناسل است صنعت آن مروارید ناسفته بهمن سفید سلیخه
پوست زرد اترج عود قماری جوزبوا بسباسه تخم بالنگو تخم فرنجمشک ورق نقره عنبر اشهب از هر یک دو
توله یاقوت رمانی کهربا بسد بهمن سرخ کبابه چینی سادج پوست بیرون پسته گل سرخ صندل سفید عاقرقرحا بیخ
لفاح تازه روغن بلسان مغز تخم خیارین مغز چلغوزه مغز بادام مقشر مشک از هر یک یکتوله [illegible] لعل بدخشی
از هر یک نیم توله قرنفل سنبل قاقله صغار دارچینی سعد کوفی زنجبیل اسارون مصطکی خولنجان مصری
خصیة الثعلب از هر یک سه توله فلفل مقشر زعفران از هر یک پنج توله بزرالبنج سفید افیون مصری خالص
مصفی از هر یک چهار توله ورق طلا هفت توله گلاب یک شیشه شربت فواکه قرص عنبر مسحوق از هر یک نیم
سیر اکبری قند سفید یک سیر اکبری عسل مسعود? سه سیر اکبری بدستوریکه رسم است ترکیب نمایند شربتی
تعیین مقدار بی افیون را نیم مثقال و معتادین افیون را افزا خور عادت بعد از چهار پاس میل فرمایند و تا هفت
سال قوتش باقی میماند معجون بولس حافظه را قوت دهد و نسیان را نافع بود صنعت آن بلادر
افیون از هر یک شش مثقال حنظل تلخ سداب فلفل سفید از هر یک بیست مثقال عسل چهار یک
بطریق معهود معجون سازند معجون ربع از مجربات حکیم عماد الدین محمود شیرازی فرموده که روز
نوبت تپ در ساعت قبل از تپ دو نخود تا نیم مثقال آن را تناول نمایند البته در سه نوبت قطع کند
این معجون مسمی بعجب اثر است صنعت آن جندبیدستر حلتیت قرنفل دارچینی عود شونیز مرمکی صبر میعه سایله
از هر یک سه درهم افیون سداب فلفل از هر یک یک درهم عسل بوزن مجموع ادویه ادویه را کوفته بیخته بعسل سرشته
معجون سازند و بورق نقره و طلا پیچیده نگاه دارند معجون ربع محمد بن زکریا رازی او نیز فرموده که
زیاده از چهار نوبت احتیاج نمی افتد و قدر شربتش بمقدار سابق است صنعت آن افیون [illegible]
کهنه هفت درهم زعفران [illegible] مرمکی عاقرقرحا از هر یک چهار درهم سکبینج حلتیت از هر یک دو درهم میعه سایله جندبیدستر
سنبل الطیب از هر یک هفت درهم حنظل تلخ سه درهم عسل بوزن مجموع ادویه بدستور مذکور مرتب نمایند
معجون ربع حکیم میر محمد مومن قاسمی فرموده که از مجربات استاد ذوالدین حکیم محمد باقر است و در قطع ربع بی عدیل است
و وقت استعمال و قدر شربتش دستور معجون سابق است صنعت آن اسارون [illegible] کندر ذکر
مرمکی جندبیدستر میعه سایله بزرالبنج افیون اجزا متساوی عسل مصفی بوزن مجموع ادویه بدستور سابق

مرتب نمایند شربتی دو نخود و بلین از نوبت شب با و ساعت معجون شیرینی بجهت قوت باه بی نظیر است صنعت
آن قرنفل بزر البنج بسباسه جوز بوا مغز تخم خربزه تخم خشخاش مغز نارجیل مغز بادام شیرین دارچینی
تودری بین شقاقل مصطکی مغز پسته خصیة الثعلب چلغوزه از هریک پنج مثقال زعفران افیون بهمن سفید
و سرخ بوزیدان خام از هریک سه مثقال عاقرقرحا سنبل الطیب لسان العصافیر از هریک دو مثقال ماهی شقنقور
اعرابی جدوار از هریک یک مثقال اجزا کوفته با سه چند آن عسل معجون سازند شربتی دو دانگ تا نیم
مثقال معجون شهریاری نافع از برای فالج و لقوه و استرخا و سایر امراض بارده اعصاب از رطوبات بلغم
و طلای آن بر عضو مسترخی نیز سودمند است صنعت آن افیون بزر البنج سفید افربیون جندبیدستر
دارچینی دار فلفل سنبل الطیب زنجبیل زعفران اجزا متساوی کوفته بیخته با عسل مصفی سه وزن
ادویه معجون سازند شربتی مقدار احتمال علیل و این معجون نه جزو است و مزاجش گرم است در اول
درجه دوم و خشک است در دو درجه و نیم و در نسخه دیگر شیطرج هندی عاقرقرحا از هریک یک جزو داخل
است و این نسخه بهتر است معجون غیاثی نافع از برای درد سر کهنه چون با شراب ممزوج بعسل و آب نیم
گرم بنوشند و کسی را که صرع بوده باشد چون از آن بنوشند نفع یابد و نافع است از برای هذیان
و اورام صلبه و قاطع فضول است که متوجه چشم باشد و جمیع امراض بلغمی را نافع و سرفه بلغمی و ضیق النفس
و اسهال کهنه و قاطع فضول غلیظه لزجه است از سینه و شش و معده را فایده دهد صنعت آن به نسخه
شیخ رئیس مرکی صافی سلیخه دارچینی فلفل بزر سیسالیوس حماما از هریک چهار درم سنبل الطیب فقاح
اذخر از هریک دوازده درم زعفران پنجدرم افیون پانزده درم تخم کرفس کوهی سی و پنجدرم انیسون
تخم کرفس بستانی از هریک بیست درم فلفل سی و هشت درم لبنی قسط فوة الصبغ اسارون از هریک یکدرم
دافیون را در شراب ریحانی خیسانیده باقی ادویه را کوبیده بیخته با عسل مصفی بقدر حاجت بدستور مقرر معجون
سازند و در تنقیح مسطور است که شربتی یکدرم با آب نیم گرم ناشتا بنوشند و آنچه بنده از استاد خود
دیده زیاده از یکدانگ آن را تجویز نمی فرمودند و بعضی اطبا گفته که شربتش از یکدانگ تا نیم درم است و این
معجون هجده جزو است و وزن اجزا یکصد و هشتاد و پنجدرم و مزاجش گرم است در ثلث درجه اول خشک
است در آخر درجه سوم معجون غیاثی دیگر بجهت قوت باه بی نظیر است صنعت آن قرنفل بزر البنج بسبا
جوز بوا مغز تخم خربزه تخم خشخاش مغز نارجیل مغز بادام شیرین دارچینی تودری بین شقاقل مصطکی مغز پسته

خصیة الثعلب چلغوزه از هر یک پنج مثقال زعفران افیون بهمن سرخ و سفید عود خام از هر یک سه مثقال
عاقرقرحا سنبل الطیب لسان العصافیر از هر یک دو مثقال بادیان شیر اعرابی جدوار از هر یک یک مثقال اجزا
کوفته بیخته با سه چندان عسل معجون سازند شربتی دو دانگ تا نیم مثقال معجون قباد الملک جهت وجع
مفاصل و نقرس و تسکین درد آنها و جهت منع حادث شدن درد مفاصل و نقرس و جهت سپرز و بادهای
غلیظ و تبهای کهنه و درد قولنج و گشودن سده و گداختن سنگ گرده و مثانه و جهت عسر النفس و
سرفه و قروح امعا و تاریکی چشم و درد گلو هر گاه دو روز بنوشند و نافع جهت حفظ صحت بدن نافع است از
حادث شدن بسیاری از امراض صنعت آن تخم سداب تخم کرفس انیسون نیسون اسقولوقندریون کما فیطوس
جاوشیر جنطیانا رومی اسطوخودوس قردمانا اسپغیه سیالیه از هر یک پنج مثقال قسط المر زعفران فلفل ابیض اذخر مکی فرفتا
سنبل الطیب فرفیون قشور اصل اللفاح اشق قنه جبلی تخم رازیانه تخم جزر بری گل سرخ ناردین
اقلیطی کرسنبل رومی بست حب البلسان از هر یک سه مثقال دارچینی هشت مثقال سلیخه ناردو
مثقال عصاره غافت کما شیر برنجاسف قوقا صمغ اللوز قنه از هر یک چهار مثقال بزر البنج الابیض افیون
از هر یک شش مثقال ادویه را کوفته و بیخته انچه خیسانیدنی است در شراب ریحانی یا جهوری یا نبید مویز
زبیب و عسل مصفی خیسانیده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و استعمال نمایند و در وقت
حاجت بعد از شش ماه شربتی یک درم با آب گرم و جهت سنگ مثانه و گرده با آب کرفس و رازیانج و جهت
درد معده و کبد با ماء الاصول و جهت نقرس و مفاصل بقدر یک نخود هر روز قبل طعام با آب گرم معجون
قدرت منقول از بیاض مجربات میرزا معز الدین بن میرزا محمد رضا بن حکیم سلیمان شیرازی این معجون
در اکثر امراض بلغمی کثیر النفع است میفرمایند که این نوع از افلونیا ئی است که باین اسم مسمی نموده
صنعت آن فلفل بیست و دو مثقال بزر البنج سفید قردمانا کندر از هر یک دوازده مثقال سلیخه برگ
سداب از هر یک بیست مثقال افیون تخم زعفران کبریت زرد صاف از هر یک یک مثقال دار فلفل قسط تلخ زراوند
مدحرج فرفیون پوست بیخ لفاح از هر یک سه مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه یعنی چهار صد و بیست و سه
مثقال بدستور معجون سازند شربتی بقدر نخودی و زیاده بحسب مزاج و عادت طریق صافی
نمودن کبریت ذکر یافت معجون قیصر از تراکیب فیلجوس رومی است که از برای قیصر روم ترکیب نموده
نافع است از برای خفقان بارد و صرع و اوجاع بارده و معده و امعا و سدها و عفونت خون و تپهای

شدن غذا و عسر نفس و فواق شدید صنعت آن جند بیدستر راسن سوس سنبل الطیب ملح سلیمانی فلفل سیاه دار فلفل میعه سایله افیون زعفران سنبل الطیب از هر یک سه درم جاوشیر یکدرم مشک سه یک دانگ زرنباد درونج عقربی مروارید ناسفته از هر یک نیم درم مصطگی صافی نه درم ادویه را کوبیده و بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند و بوقت حاجت استعمال نمایند از آن مقدار نخودی شیخ داود گفته که شربتی ازین معجون یکدرم است و قوتش تا دو سال باقی میماند سید اسمعیل نیز گفته که شربتش یکدرم است و بدانکه این معجون شانزده جزو است و وزن اجزا سی و دو درم است و چهار دانگ مزاجش گرم است در آخر درجهٔ دوم و خشک است در اول درجهٔ سوم و گفته شده که شربتی از یک دانگ تا دو دانگ است شیخ داود گفته این معجون را همان وقت که ترکیب نمایند استعمال توان نمود و بعض اطبا گفته که بعد از شش ماه باید استعمال کرده شود معجون مهیج منی بیفزاید و نعوظ آورد و کمر را قوت دهد و بنهایت مهیج باه بود و اگر قوت مجامعت برطرف شده باشد از خوردن این معجون بحال آید و اگر پیران بخوردن این معجون مداومت نمایند قوت جوانی در خود یابند صنعت آن مروارید ناسفته یاقوت سرخ یاقوت زرد لعل بدخشی یشب سبز از هر یک دو درم قرص افعی پادزهر حیوانی شاخ بانگاره مشک خالص از هر یک یک درم بوزیدان زنجبیل دارفلفل قرنفل لسان العصافیر از هر یک سه درم شقاقل خصیة الثعلب مصری قضیب گاو سوهان کرده تخم بابونه کاکنج مغز مغز تخم کتان خایهٔ خروس بارتنگ از هر یک پنج درم فلفل سفید دارچینی زرنباد تخم جرجیر تخم گزر دشتی تخم گندنا تخم اسپست از هر یک هفت درم ماهی روبیان مغز نارجیل مغز حب الزلم مغز حب الصنوبر مغز لبه مغز بادام مغز فندق مغز حبة الخضرا اصول منقی از هر یک ده درم جدوار خطائی مجرب افیون مصری جند بیدستر عاقرقرحا از هر یک دو درم مغز حب المحالب کبابه مقشر از هر یک پنج درم خولنجان خرفه بهمنین از هر یک سه درم زعفران جسک ورد زرد از هر یک ده درم مرده تخم گنجشک ده عدد بیباسه جوز بوا آقاقیا کهربا از هر یک پنج درم عنبر اشهب دو درم ورق طلا نیم درم ورق نقره یکدرم نبات سفید بقدر اجزا عسل صاف سه چندان ادویه اجزا را کوفته بیخته چنانچه رسم است معجون سازند شربتی مقدار دو درم پیران را و جوانان را یکدرم

معجون الملک از اختراع جالینوس است از برای پادشاه کا بکه نقرس داشت و از خوردن این معجون شفا یافت دوائی است نیکو از برای حفظ صحت و ازاله مرض و قوتش تا هفت سال باقی می ماند

وارشش باه کہ از ساختن آن بگذرد استعمال توان نمود و مقدار شربتش از یک مثقال تا سه مثقال است
اسحق گفته که مضر است بمعده و مصلحش عناب است و بالغ النفع است از برای جمیع امراض بارده
و حرارت دیر پیوسته این معجون بدرجه سوم است و نافع است از برای اوجاع حلق و صدر و طحال و
جمیع ریاح بارده و سنگ گرده و مثانه و حمیات و ظلمت بصر صنعت آن سلیخه شانزده درم
دارچینی شش درم افیون بزرالبنج سفید لک مغسول از هر یک شش درم سنبل الطیب فراسیون کمافیطوس
جاوشیر جنطیانا اسطوخودوس فو ناسیعه سائله از هر یک پنج درم عصاره غافث کاشم بزر حندقوقا
صمغ عربی مغز بادام شیرین از هر یک چهار درم زعفران قسط تلخ فلفل سفید اذخر مکی سنبل الطیب
افیون پوست بیخ لفاح اشق پودنه کوهی رازیانه تخم کرفس بری ورق گل سرخ ناردین اقلیطی حب بلسان
از هر یک سه درم و در قرابادین کبیر جالینوس غاریقون و سورنجان از هر یک دو درم داخل است
و ناچار است ازین هر دو اهرگاه ریاح اشتداد داشته باشد و هرگاه وجع در مفاصل باشد والا سورنجان
نباید داخل نمود و اگر بلغم قوی باشد خصوص بلغم خام که زیاده کرده شود بر اجزای اسطوخودوس زرنباد سفید بر
زنجبیل از هر یک بوزن غاریقون و در بعض نسخ این معجون زیاده کرده شده کشنیز خشک بریان
مرزنجوش از هر یک شش درم و این نیکوست از برای اصلاح بصر پس اگر گرمی قوی باشد باید که
زیاده کرده شود بدل مرزنجوش طباشیر صمغ را و بر شیر خشخاش انند تا حل شوند و باقی ادویه را کوبیده
و بیخته همه را باسه وزن ادویه عسل مصفی معجون سازند صاحب کامل الصناعه گفته شربتی از این
معجون یک درم است با آب گرم و از برای حصاة کلیه و مثانه با آب کرفس معجون سبعه اسهال کهنه
و زحیر اسود مند بود صنعت آن چند بیدستر اسارون افیون سبعه سائله بزرالبنج کندر اجزا
مساوی کوفته بیخته باسه چندان عسل سرشته شربتی از نیم نخود تا یک نخود معجون منقول از [illegible]
این معجون از استنباطات استاد البقراط است نافع است از برای فالج و لقوه و خدر و ارتعاش و دفع
رطوبات غریبه بغایت صالح است از برای پیروین مشایخ و مردمان فربه اصلاحی عظیم و محلل ریاح
و مجفف قروح و زائل کننده قروح و جرب و قوباء و سعفه و اوجاع مفاصل و ظهر هرگاه از رطوبت باشند
و انواع استسقا و ضعف باه و سموم و صداع قدیم خوردن و طلا نمودن با شیره انگوری دور وسط سر بعد از
تراشیدن سر و از برای وجع اذن قطور آن در گوش با دهان نافع با روغن بلسان و از برای درد دندان

چند شقوق اندکی ازان بر دندان و از برای قرحه باد و جیکه دران خبث لی بخته باشند باید استعمال کرده
شود و بعد ازان روغن گاو و از برای طحال تا پیکه پخته باشند دران پوست بیخ کبر و عاقرقرحا و از برای
امراض کلیه تا پیکه پخته باشند دران پودنه نهری و از برای انواع کرمها با آب پوست درخت انار
شیرین و از برای بواسیر با خمر عفصی و از برای ضعف کبد و معده و امراض این اعضا با ماء العسل و در
بارده با ماء الجبن و در حاره و این معجون مضر است باصحاب حرارت مزاج و علاجش ربیست و باید که در تابستان
استعمال نکنند مگر کسانیکه استیلا داشته باشد بر مزاج ایشان برودت و قتیکه بوده باشد بلد حاره و شربتی
ازین معجون تا دو مثقال است و قتیکه و فور داشته باشد اسباب برودت بجهت آنکه این معجون گرم و خشک
است در درجه ثالثه و یک مثقال است در وقت عدم وفور اسباب حاره و قوت این معجون تا ده سال
باقی است و بعد از شش ماه استعمال توان کرد صنعت آن قسط اشج بزرالبنج سفید از هریک ده درم فرفیون
زعفران بلیله حماما افیون فاقیا قسط تلخ سنبل الطیب صمغ عربی تخم حندقوقا تخم انجره متعجب الخروع مقل
الیهود کندر سماق وبر مقشر کبریت زرد لبنی فلفل سفید ورق گل سرخ عاقرقرحا تخم حلبه ثا تخم کرفس از
هریک چهار درم تخم بادروج یکدرم ادویه را کوبیده و بیخته بآن مقدار که آنرا اقوامی باشد
پس بسرشند بعسل مصفی و داخل کنند دران روغن بلسان بجهت آنکه بوجوش اندک داده و در شیشه نگاه دارند
معجون ارمنی نافع است از برای زحیر چون آشامیده شود و از آن وزن دو ثلث درمی با آب سرد
و از برای وجع کبد با آب سرد و کاسنی و از برای حمی با آب نیم گرم و اگر با امراض مسطوره تپ باشد
باطلای ممزوج و از برای نفث الدم مقدار باقلا با سرکه ممزوج با آب و در اعتقال معاء و ریاح باطلاء
عتیق ممزوج و بجهت درد سر و وسواس و جنون شب بخورند با شراب ممزوج و برای گزیدن افعی با آب نبیذ
بنوشند و بالنده و بجهت گزیدن سگ دیوانه با شیر و دوار بنوشند صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید از
هریک پنج استار افیون زعفران از هریک ده استار فرفیون اشق سادج هندی عاقرقرحا پوست
بیخ لفاح سداب پخته سنبل الطیب تخم کرفس از هریک شش استار عود بلسان سه استار عسل سفید خوب
کف گرفته بقدر حاجت بدستور معجون سازند و این نسخه چهارده جزو است و گرم است در ثالثه
و خشک است در دوم درجه و نیم معجون فی که دندان را بی حس کند و درد بنشاند هر گاه بسبب حرارت
باشد و علامت آن استراحت از آب سرد و هوای سرد است صنعت آن بزرالبنج افیون میعه سایله

بارزد از هر یک دو درم فلفل انگوزه سنا هیره از هر یک یکدرم کوفته بیخته بشراب انگوری سرشته بر
دندان نهند درد را ساکن گرداند ایضا **مفرحات افیونی** است **مفرح** از اقراح حکیم عماد الدین
محمود در نفع از برای تقویت باه و پشت و کمر و اوجاع مثنی گرده از طب المجالس خوبی است صنعت آن
عود قماری خام سه درم سنبل الطیب قرنفل دارچیل بوا زعفران از هر یک پنجدرم زرنباد ده درم
درونج عقربی خصیة الثعلب مصری از هر یک سه درم تخم شلغم تخم ترب از هر یک پنجدرم تودری
سرخ تودری زرد خولنجان مغز چلغوزه مغز پسته مغز بادام شیرین مقشر مغز فندق مغز تخم خیارین
مغز تخم خربزه جوز بوا بسباسه یاقوت رمانی سنا جیه دار کبابه چینی دارچینی از هر یک ده درم بابه شقر اعرابی
مصطگی سنائگی رکابهای از هر یک سه درم فلفل بزر البنج سفید از هر یک ده درم افیون پانزده درم جدوار
خطائی مجرب عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره از هر یک دو درم مشک ترکی خالص سه قیراط عسل
مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند و این ترکیب بیکجز است و مزاجش سرد است
در رابعه درجه اول و خشک است در دوم **مفرح** دیگر مقوی اعضای رئیسه است و امساک و نشاط
آورد صنعت آن افیون کازرونی یکمثقال در میان شش عدد جوز بوا که میان آنها را خالی کرده
باشند فتیله کرده بگذارند و جوزها را بخمیر گرفته در روغن گاو بریان نمایند پس خمیر را دور کرده
یاقوت زرد یاقوت سرخ لعل بدخشی مروارید ناسفته کهربا ورق نقره از هر یک دو مثقال ورق طلا
یک مثقال عنبر اشهب یکمثقال عود قماری خام زرنباد دارچیل بوا شیطرج هندی طباشیر سفید کشنیز
خشک از هر یک یکمثقال و دو دانگ زعفران چهار دانگ پوست زرد اترج یک مثقال و دو دانگ
نبات سفید عسل مصفی از هر یک چهل مثقال بدستور مقرر معجون سازند شربتی یکدرم **مفرح جواهری**
خفقان و وسواس و فکر و توحش را سودمند بود و دل و جگر و دماغ را قوت دهد و فرح آورد و نشاط تمام
بخشد و لون را صاف کند و بشره را بغایت برافروزد و بوی دهان خوش کند و طعام بگوارد و معده
را قوت دهد و طبع را نرم دارد و مقوی قوت باه باشد و نعوظ آورد و ضعف را زائل سازد و حفظ را زیاده
گرداند و جوانی را نگاهدارد و پیران را بغایت قوی کند و بواسیر سود دهد مجملا خاصیت این ترکیب
بسیار است صنعت آن مروارید ناسفته یاقوت رمانی یاقوت زرد فیروزه نیشاپوری زمرد از هر
یک دو مثقال لعل بدخشی عقیق یمنی کهربای شمعی بسد حجر یشب از هر یک سه مثقال لاجورد مغسول یک

و بهمن سرخ ریوند چینی صندل سفید بنفشه و عنبر اشهب تخم بادرنگبویه سرخ طین مختوم عود قماری سلیخه کشنیز
خشک زرشک بهدانه از هر یک سه مثقال جندبیدستر طباشیر سفید زرنباد خولنجان عود الصلیب
سنبل جوزبوا زنجبیل دارچینی قاقله کبار سعد کوفی اسطوخودوس بسباسه نعناع خشک فودنج قشر
اترج خشک مرزنجوش ابریشم مقرض بهمن سفید بسباسه حماما فقاح اذخر لسان العصافیر ورق
شیبی قرنفل بسفایج فستقی زراوند گرد زراوند طویل انیسون تخم کاسنی تخم کرفس افتیمون شامی
درونج عقربی مصطکی رومی نانخواه گل سرخ از هر یک پنج مثقال فلفل سیاه فلفل سفید دارفلفل آمله مقشر پوست
هلیله کابلی از هر یک هفت مثقال زعفران دو مثقال مشک خالص جدوار [illegible] افیون
مصری گاوزبان بادرنجبویه تخم گل سرخ از هر یک دو مثقال ورق طلا ورق نقره فادزهر
حیوانی سادج هندی کافور قیصوری از هر یک یکمثقال و نیم و بعضی کافور را کم کرده اند مومیا
کانی یکمثقال نبات سفید نصف تمام اجزا کوفته بیخته با سه چندان عسل سفید صاف کرده بقوام
آورده سرد نموده چنانکه دستور است ادویه را دران آمیخته محفوظ شوند و در ظرف چینی کرده بعد از سه ماه
مقدار دو مثقال میل نمایند و از عقب آن پیاله چای یا عرق گاوزبان یا گلاب بیاشامند که نفع
ها ظاهر می شود انشاء الله تعالی **فصل در بیان مرکباتی که اصل و عمده درانها پوست**
خشخاش است و دانه خشخاش است و از انجمله بخور مخدر است بخور نافع از برای نزلات
و مسکن اوجاع سر و دندان و گوش منقول از حاج حسین از تلامذه والد ماجد این مرحوم قدس الله سرهما
صنعت آن بزر البنج سفید پوست خشخاش اصل السوس گل رعنا پوست بیخ لفاح گل بنفشه خبازی
گل خطمی عنب الثعلب از هر یک جزوی و اگر نزلات بارده باشد مرزنجوش تمام بابونه اکلیل الملک
از هر یک جزوی و اندکی جندبیدستر داخل نمایند و در آب بجوشانند و سر و دهان و گوش را بخار
آن بدارند پس صافی نموده قدری از آب آن را استنشاق نمایند و ثقل آن را بر سر ضماد کنند ایضا
تریاق الذهب است جهت ذرب و ضعف معده و امعا و قبض شکم و تقویت اعضای رئیسه بعیل
است صنعت آن مروارید مرجان کهربا عقیق یشب بسد عاج طباشیر طراثیث کشنیز خشک [illegible]
صندل سفید بهمنین فوفل سعد زیره کرمانی [illegible] مصطکی کرویا بادروج گل ارمنی شادنج عدسی
صمغ عربی آرد کنار آرد سنجد حب الآس [illegible] دانه عناب بریان کرده پوست [illegible] پسته

زبیب از هر یک دو درم ورق نقره یک درم تخم خرفه بریان بزر خشخاش سفید دانه انگور از هر یک پنجدرم
عود خام بزر البنج از هر یک دو درم رب شیرین رب سیب شیرین رب بهی رب انار با سه ده چند یا سه
چند همه ادویه ادویه را کوفته بیخته با اشربه سرشته معجون سازند شربتی تا نیم درم با اشربه مناسبه نوشند
تریاق النزله است که در منع انصباب مواد و رفع سرفه مجرب است صنعت آن تخم کاهو ده درم
بزر البنج سفید پوست خشخاش از هر یک پانزده درم تخم خشخاش سفید بیست درم گل گاوزبان تخم مورد
کشنیز خشک از هر یک پنجدرم اسطوخودوس شش درم جمله را در آب بخیسانند و بجوشانند و نبات سفید صد
و پنجاه درم اضافه نموده بقوام آورند پس گل سرخ کشنیز خشک رب السوس نشاسته صمغ عربی کتیرا صماغ
از هر یک دو نیم درم نرم سوده بآن بیامیزند شربتی یک نخود حب خشخاش نافع از برای اسهال خون
و زحیر و اسهال کبدی و معوی و دماغی صنعت آن نار و سبز کرنارنج پوست خشخاش سفید صمغ عربی
اجزا مساوی کوفته و بیخته بالعاب بزر قطونا که آب بارتنگ بر آورده باشند سرشته حبوب سازند شربتی
مقدار نخودی بقدر قوت مزاج از یک حب تا پنج حب و اگر قدری حب الآس و بیخ الجبار داخل نمایند بهتر است
و حلوای تخم خشخاش است مقوی دماغ و مسمن بدن صنعت آن شیره تخم خشخاش سفید هفت توله
نبات سفید پنج توله روغن گاو تازه سه توله اول شیره خشخاش را در دیگ کرده بآتش ملایم چند جوش
دهند پس روغن داغ کرده و نبات گداخته در آن بریزند و برهم زنند تا غلیظ گردد و بقوام آید پس زعفران
پسته از هر یک یک ماشه با گلاب سائیده داخل نموده فرود آورند و سرد کرده ناشتا بخورند جمله یک نسخه است
اقویا را و ضعفا را دو شربت و حلوای کوکنار از اطبای هند است از برای نزلات نافع است و
نشاط آورد و سرعت انزال را نافع بود صنعت آن بگیرند خشخاش تیغ نازده با تخم بیست عدد بکوبند
و یک شب در آب باران بخیسانند پس بفشارند و ثفل آن را دور نمایند و دو سیر گندم را در آن آب بجوشانند
تا تمام آب آن را جذب نماید پس در سایه خشک نمایند و آرد کنند و آن آرد را در روغن بریان کرده دو سیر
قند سفید و یک سیر عسل مصفی را در آب حل کرده بجوشانند و کف آن را بگیرند و داخل آرد و روغن
مذکور کرده بآتش ملایم بپزند تا شروع به پس دادن روغن نماید مغز بادام شیرین مقشر ده درم زنجبیل
ده درم زعفران نیم درم نرم کوبیده داخل کرده از آتش برگیرند و در لنگری چینی پهن نمایند و بطریق
حلوای ابزر ببرند و هر کس بقدر برداشت طبیعت خود بخورد و خمیره خشخاش است خمیره خشخاش

نافع است از برای نزلات و درد سینه و سرفه و سل و تسکین اوجاع صنعت آن بگیرند پوست خشخاش تیغ
نزده یکصد و پنجاه مثقال نیم کوفته در سه صد و هفتاد و پنج مثقال آب بجوشانند پس در خریطه انداخته بچکانند
تا مطلق تلخی در آن پوست نماند پس بگیرند تخم خشخاش مقدار سی و هفت مثقال و نیم نرم صلایه کرده در آن
آب چکیده پوست کوکنار شیره بکشند پس آن را با سه صد مثقال قند سفید بقوام آورند پس بگیرند زعفران
سه مثقال و بگلاب سائیده در آن داخل نمایند و یک جوش داده پس بگیرند عنبر اشهب نیم مثقال و با قند سفید
بکوبند و در آن داخل نمایند و بر هم زنند تا نیکو مخلوط شود و از آتش فرود آورده دانه هیل هفت مثقال و نیم
دارچینی پانزده مثقال کوبیده و بیخته در آن داخل کرده بسواط آن مقدار بر هم زنند که خمیر شود قرصها سازند
هر قرصی دو مثقال و نگاه دارند و در وقت حاجت یک قرص آن را بخورند خمیره ممسک خشخاش چون قبل
از جماع بدو ساعت بخورند امساک منی کند و سرعت انزال را نافع باشد صنعت آن بگیرند خشخاش تیغ
نزده با تخم نیم رطل نیم کوفته در هفت من آب جدا دادن بجوشانند چون آب به ثلث رسد بمالند و بپالایند
پس با یک رطل نبات سفید بقوام خمیره آورند پس فرود آورده زنجبیل بیست درم جوزبوا دو درم
افیون یک درم زعفران نیم درم کوفته و بیخته داخل کرده بر هم زنند تا نیکو مخلوط شود و خمیره کرده در ظرف
چینی یا شیشه نگاه دارند و عند الحاجه شربتی از نیم درم تا یک درم و یک مثقال نیز تناول نمایند خمیره
خشخاش تالیف غفران مآب نواب حکیم محمد هاشم العلوی قدس سره صنعت آن تخم خشخاش سفید
تخم خشخاش سیاه مغز بادام شیرین مغز فندق مغز پسته مغز نارجیل مقشر لشاسته کتیرا از هر یک دو
نیم مثقال دانه هیل دو مثقال عود الصلیب چهار دانگ زعفران دو دانگ بهمن سرخ بهمن سفید
کهربا شمعی از هر یک دو مثقال و در نسخه دیگر کهربا داخل نیست لبوب تخمها را صلایه نموده باقی ادویه
را کوفته و بیخته شربت گاوزبان شربت اسطوخودوس شربت سیب شیرین شربت به شیرین از هر یک
شش مثقال و در نسخه دیگر شربت بنفشه نیز داخل است و از هر یک این شربتها هفت مثقال نبات
سفید بیست مثقال همه را بعرق بیدمشک بقوام آورده ادویه را بآن بسرشند و خمیره سازند و هر روز
پنج مثقال تناول نمایند خمیره خشخاش ایضا تالیف آن مغفور مبرور صنعت آن تخم خشخاش سفید
تخم خشخاش سیاه مغز بادام شیرین مغز فندق نشاسته مغز پسته کتیرا از هر یک دو مثقال و نیم دانه
هیل دو مثقال عود الصلیب چهار دانگ زعفران یک دانگ و نیم بهمن سرخ بهمن سفید کهربای شمعی

مغز نارجیل تازه مقشر از هر یک دو مثقال و نیم لوب و بزور را نرم صلایه نموده باقی ادویه را کوفته
و بیخته شربت اسطوخودوس شربت گاوزبان و شربت انار شیرین و شربت به شیرین و شربت بنفشه
از هر یک هفت مثقال و نیم نبات سفید پانزده مثقال مجموع را با عرق بید مشک چهل و پنج مثقال بقوام
آورده ادویه را بآن سرشته خمیره سازند شربتی پنج مثقال و اگر یکدانگ عنبر اشهب داخل نمایند بهتر
است و نیز از انجمله دیاقوذا است بدانکه دیاقوذا بالفتح دال مهمله و فتح یای تحتانیه و الف و ضم
قاف و سکون واو و فتح ذال معجمه و الف بلغت یونانی بمعنی شراب خشخاش است دیاقوذا اکثر نزلات
حاره و سمره خشک را مفید است و سینه و حلق را نرم گرداند صنعت آن بگیرند خشخاش تیغ نزده با تخم
بیست عدد و تخم خطمی سفید کثیرا اسفید صمغ عربی تخم خبازی بهدانه به شیرین از هر یک پنج درم اصل السوس
بیست درم بزر قطونا ده درم و در نسخه دیگر بیست درم است مجموع را در شش رطل آب باران
در یک شبانه روز بخیسانند تا نرم شود پس بآتش ملایم بپزند تا مهرا شود و آب بنصف رسد پس بپالایند
و با نگبین قند سفید بقوام آورند شربتی تا ما تا پنج مثقال و در نسخه دیگر این دیاقوذا بجای قند سفید
ترنجبین است سید اسمعیل گفته در ذخیره خود که بعض اطبا قند سفید نیم من و ترنجبین نیم من میکنند و بعضی
ترنجبین نیم من و عسل مصفی نیم من میکنند و اگر بجای هر دو شکر کنند روا باشد میفرمایند که اگر
بجای همه انگبین فانید سنجری یا انگبین ترنجبین یا هر دو از هر یک نیم من کنند بهتر است و دیاقوذا دیگر
که در منافع مثل اوست صنعت آن خشخاش تیغ نزده با تخم و خشخاش سیاه تیغ نزده با تخم از
هر یک ده مثقال گل بنفشه صمغ عربی از هر یک پنجدرم اصل السوس سه درم رب انار شیرین
بیست مثقال قند سفید یکصد درم بدستور شربت بپزند شربتی دو مثقال صنعت این دیاقوذا
به نسخه دیگر خشخاش سفید تیغ نزده با تخم و خشخاش سیاه تیغ نزده با تخم از هر یک ده مثقال گل
بنفشه صمغ عربی از هر یک یک مثقال اصل السوس سه درم آب انار شیرین بیست مثقال قند سفید
یکصد درم بدستور مقرر شربت بپزند شربتی ده درم دیاقوذا که منع نزلات کند و سرفه را نافع
بود و خواب آورد و دفع زکام کند و صنعت آن خشخاش سفید خشخاش سیاه با پوست تیغ
نزده از هر یک ده عدد عناب خراسانی بیست عدد سپستان دوازده مثقال و نیم بزر البنج سفید
یک مثقال و یکدانگ و نیم اصل السوس دوازده مثقال و نیم تخم خطمی سفید سه مثقال انجیر زرد ده دانه

ابرسا دو مثقال مع نیم پرسیاوشان اسطوخودوس زوفای خشک از هر یک دو مثقال مجموع را در آب
باران واگر یافت نشود در آب صاف اوان مقدار هفت رطل یک شبانروز بخیسانند و روز دیگر بجوشانند
آنقدر که ثلث آب بماند پس بمالند و بپالایند و با شکر سفید یکمن بقوام آورند پس بگیرند مصطکی رومی
مرمکی صافی اقاقیا دارچینی زعفران رب السوس از هر یک نیم مثقال کوبیده و بیخته بآن آمیزند شربتی
نیکو شربتی سه مثقال دیاقوذا منقول از خط حکیم احمد موسوی قلمی فرموده اند که این شربت را
بجهت فرزندان ساخته آزموده مجرب افتاد و مخترع آن فقیر است صنعت آن پوست خشخاش تیغ نزده
بنفشه گل سرخ اصل السوس از هر یک دو مثقال عناب خراسانی تازه بیست عدد سپستان سی
عدد گل خطمی سفید زوفای یابس از هر یک یکمثقال تخم خبازی نیم مثقال مویز طایفی منقی از
حب پنج مثقال تخم خشخاش سفید چهار مثقال جوشانده صافی نموده قند سفید یکمن داخل کرده
بقوام آورند و بوقت حاجت اگر ضرور باشد صمغ عربی نشاسته مثقال از هر یک دو دانگ کوبیده
بر آن پاشیده بلیسند دیاقوذا دیگر تالیف حکیم احمد موسوی صنعت آن مویز طایفی دانه بیرون
کرده سه مثقال تخم خطمی سفید صمغ عربی زوفای یابس تخم خرفه مقشر تخم خبازی بهدانه اصل السوس محکوک
از هر یک دو مثقال خشخاش تیغ نزده با تخم پانزده مثقال ابریشم یکمثقال در آب خیسانیده بجوشانند
چون بنصف رسد صافی نموده با شکر سفید بقوام آورند و اگر سرفه بلغمی و یا کهنه باشد اندک انگبین یا شکر
نیز داخل نمایند دیاقوذا دیگر اصحاب نزلات و نفث الدم و سل و کسی که سرفه داشته باشد و یا سرفه چون
به آید نافع بود صنعت آن خشخاش سفید تیغ نزده با تخم خشخاش سیاه با تخم از هر یک پنجاه درم کاهو
مقشر بزر البنج سفید از هر یک سه درم و نیم کوفته با پانصد درم آب صافی بجوشانند تا بیست درم بماند
بپالایند و پنجاه درم لعاب بزرقطونا و یکصد درم ترنجبین داخل کرده بقوام آورند شربتی یک اوقیه دیاقوذا
بنسخه ابن ماسویه که انفع از نسخه قبل است و در منافع مذکور صنعت آن خشخاش سفید بیست درم خشخاش
سیاه ده درم تخم خطمی سفید کثیرا صمغ عربی مغز تخم خیارین مغز بهدانه از هر یک پنج درم اصل السوس
بیست درم بزرقطونا پنج درم ادویه را سوای بزرقطونا نیم کوفته مجموع را سوای بزرقطونا و خطمی
در دو من آب باران بخیسانند یک شبانروز و بزرقطونا و خطمی را لعاب بر آورند و صمغ عربی و کثیرا
را علیحده در ده سیر آب باران حل کنند پس بجوشانند تا بنصف رسد پس بپالایند و لعابها را که گرفته

وصمغ عربی حل کرده با نیم من شکر صافی نموده بقوام آورند شربتی یک اوقیه دیاقوذا دیگر که حکیم
احمد موسوی در مجربات خود از والد ماجد خود حکیم سلیمان موسوی نقل کرده صنعت آن خشخاش سفید
تیغ نزده با تخم نیم من در سه من آب باران یک شبانروز بخیسانند و روز دیگر بجوشانند تا به نصف رسد
صافی نموده با نیم من ترنجبین و نیم من شکر سفید بقوام آورند و اگر در سینه خلطی باشد بدل شکر انگبین کنند
دیاقوذا منقول از خط میرزا معز الدین محمد موسوی صنعت آن تخم خشخاش و پوست خشخاش از هر یک
هر یک بیست درم بجوشانند و بپالایند و با پنجاه درم قند سفید بقوام آورند شربتی ده درم با آب نیم
گرم دیاقوذا دیگر منقول از خط میرزا معز الدین موسوی صنعت آن خشخاش سفید اصل السوس از
هر یک بیست درم خشخاش سیاه ده درم تخم خطمی و کثیرا صمغ عربی تخم خیارین بزر قطونا از هر یک پنج درم
همه را در پنج رطل آب باران بجوشانند تا به نصف رسد صافی نموده دو رطل سلافه عنب مع عجمه
عنب پخته و یک رطل فانید داخل کرده بقوام آورند دیاقوذا دیگر مجرب از برای امراض صدر و ریه
و سعال صنعت آن خشخاش تیغ نزده با تخم سی عدد گل بنفشه گل نیلوفر گاوزبان از هر یک سه مثقال
اصل السوس پنج مثقال عناب سپستان از هر یک ده دانه ادویه را جوشانند صافی نموده نبات سفید
یکمن داخل کرده بقوام آورند شربتی یک اوقیه دیاقوذا دیگر منقول از ذخیره سید اسمعیل جرجانی
در زکام و نزله بسیار حار و در بارد نیز که رقیق باشد استعمال کرده میشود صنعت آن یکصد خشخاش
تیغ نزده یکصد عدد با پوست و تخم بکوبند و در هفت من آب باران یک شبانروز بخیسانند و روز دیگر
آن مقدار بجوشانند که به نصف رسد بپالایند و با یکمن قند سفید و یکمن ترنجبین بقوام آورند شربتی هفت
درم با ماء الشعیر و بعض اطبا اقاقیا زعفران مرمکی صافی گلنار فارسی عصاره لحیة التیس صمغ عربی
از هر یک یک درم کوبیده و بیخته داخل میکنند در تمام آن شربت و بعضی بازای هر رطلی ازین شربت
این ادویه را باین مقدار داخل می نمایند دیاقوذا تالیف آن مرحوم نافع از برای سل و جمیع امراض
صدر و ریه که از نزلات حاره باشد و اسهال مراری و ذوبانی و نفث الدم صنعت آن خشخاش
سفید تیغ نزده با تخم بیست عدد خشخاش سیاه تیغ نزده با تخم ده عدد نیم کوفته بهدانه به شیرین
تخم خطمی سفید صمغ عربی کثیرا اصل السوس محکوک مقشور سرطان نهری که اطراف آنرا دور کرده
شکسته آنرا اشکافته اول مرتبه با آب خاکستر چوب طرفا و نمک شسته پس با آب خوش بشویند که اثر

خاک سترده نمک دور کرده و از هر یک پنج مثقال جمله را در یکمن تبریز آب باران یا شبانروز بخیسانند پس
بپزند تا به نصف رسد بمالند و بپالایند و لعاب بزرقطونا ده مثقال تخم سفید نیم من داخل کرده بقوام
آورند پس بگیرند اقاقیا عصاره لحیته التیس طباشیر سفید از هر یک یک مثقال زعفران بزر البنج سفید از
هر یک دو دانگ کهربا مروارید ناسفته از هر یک نیم مثقال داخل کرده نیکو بر هم زنند تا خوب مخلوط شود
و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی پنج مثقال و رب خشخاش است از تالیف قدماست جهت
نزلات حاره بغایت نفع دارد صنعت آن کوکنار بیخ تخم دویست عدد بکوبند و یک شبانروز در ده مثقال
آب بخیسانند و بجوشانند تا به نصف رسد پس صاف نمایند و با صد و پنجاه درم شکر یا عسل با شلث
بقوام آورند که لعوق شود بعد از ان اقاقیا زعفران بار دلحیته التیس از هر یک درمی کوفته بیخته
دران ریخته و بدانند که رب نزد اطبا آن است که نباتات و اثمار را کوفته آب آن را بگیرند یا جوش
داده آب صاف طبیخ آن را بستانند پس این آب یا طبیخ را بپزند فقط تا که غلیظ شود و باید که چون بنصف
رسد قدری شیرینی نیز داخل نمایند بقوام آورند چه اب بعضی فواکه بعضی شیرها از بسکه مائیت و لطافت
دارند عند الطبخ همه هوا میکردند و غلیظ نمی شوند تا که با آن شکر یا سیر دیا آنکه می سوزند بخلاف
شراب که شیرینی دران با مائعات ابتدا داخل می نمایند و طبخ میدهند تا غلیظ گردد و بقوام آید
خواه آن مائع عصاره باشد یا طبیخ یا غیر آن و این فرق است میان آن هر دو و نیز حسب سبیل
تجوز احدهما را بر دیگری اطلاق می نمایند و در حرف الرا در بحث رب انشاء الله تعالی خواهد
آمد سفوف خشخاش است سفوف خشخاش نافع از برای نزلات حاره و سل و سعال و خشونت
صدر صنعت آن تخم خشخاش سفید پنج درم صمغ عربی نشاسته بریان تخم خطمی سفید کثیرا سفید تخم خبازی
از هر یک دو درم تخم خرفه مقشر سه درم طباشیر سفید یک مثقال مغز بادام رب السوس از هر یک دو
مثقال کوفته و بیخته شربتی دو مثقال با شیر زنان یا شیر بز یا شیر خر بیاشامند سفوف دیگر که وجع
کلیه را نافع باشد و درد را تسکین دهد صنعت آن بزر البنج سفید یک دانگ افیون قیراطی مغز تخم کدو
خرفه مقشر از هر یک درم کوفته با شراب خشخاش بنوشند و ایضا از انجا است ایضا سفوف
خشخاش است شراب خشخاش ساده منع نزلات کند و قروح صدر و ریه را نافع بود
و بی خوابی را مفید باشد صنعت آن خشخاش سفید بزرگ تیغ نزده یک صد عدد با تخم نیم کوفته

باتخم بنج کوفته بادومن آب باران بپزند وبپالایند وباآب من و نیم
قند سفید بقوام آورند شربتی تا ده درم واگر خواهند شراب خشخاش از تخم بی پوست مرتب نمایند
مقدار بیست مثقال تخم خشخاش را کوبیده بپزند وبا آب من قند سفید بقوام آورند واگر تخم خشخاش
از خشخاش تیغ نزده باشد بهتر است شراب خشخاش بنسخه شیخ الرئیس بالغ انحدار نزلات و
مواد دماغی است وسرفه را نافع است وبالغ فی الدم واسهال مزمن است صنعت آن بگیرند خشخاش
رسیده تیغ نزده متوسط در بزرگی وکوچکی دو صد عدد وکنگره سر آنها را وچوب پایان آنها را دور
کنند ودر آب باران پانزده رطل شبانروز بخیسانند پس بجوشانند تا به نصف رسد پس بفشارند
وثفل آنها را دور کنند وآب را نیکو صافی نموده وزن کنند از ان چهار رطل و نیم واز عسل سفید مصفی
خوشبو واز سلاقه عنب از هر یک یک رطل و نیم وبپزند تا بقوام آید پس اقاقیا وزعفران ومرکی صافی
کلنار فارسی عصاره لحیة التیس از هر یک یکدرم کوبیده وبیخته بان مخلوط سازند ودر ظرف چینی
نگاهدارند حکیم میر سعد الدین موسوی گفته که درین شراب برای نفث الدم دم الاخوین و
طباشیر شیرین وصمغ عربی نیز بتوان داخل کرد ودیگری درین شراب بجای مرکی صافی
عفص وکلنار فارسی هر دو داخل نموده وگفته که این شراب را با پنجاه درم شکر سفید یا عسل
مصفی یا مثلث مرتب باید نمود ودیگری گفته که این شراب را با عسل مصفی بقدر ضرور مرتب باید نمود
واوجکه در آخر داخل میکنند همین اقاقیا وعصاره لحیة التیس آورده واین نسخه از برای اسهال مزمن
انسب است ودیگری گفته که در هر رطلی از شراب مذکور یعنی بعد ازانکه بقوام آمده باشد اقاقیا وبرگ
سماق وعصاره لحیة التیس وکلنار فارسی وکثیرا وزعفران از هر یک چهار درم باید داخل نمود ودر
نسخه دیگر که از برای اسهال دماغی بسیار نافع است بعد از آمدن بقوام لایق گل سرخ صمغ عربی از
هر یک شش درم تخم خشخاش سفید تخم خشخاش سیاه که هر دو را بریان کرده باشند از هر یک شش درم
ربالسوس نشاسته کثیرا از هر یک چهار درم زعفران یکدرم داخل است شربتی دو درم شراب
خشخاش دیگر صنعت آن پوست خشخاش سفید تیغ نزده چهل مثقال تخم خشخاش دو صد وچهل
مثقال هر دو را یک شبانروز در شش رطل آب باران بخیسانند پس بجوشانند تا به نصف رسد
وبمالند وبفشارند وصافی نموده قند سفید دو صد وچهل مثقال داخل کرده بقوام آورده نگاهدارند

شراب خشخاش دیگر تخم خشخاش پوست خشخاش تیغ نزده از هر یک ... نیم کوفته در سه من آب باران بجوشانند و چون یک رطل آب بماند بپالایند و با یک رطل قند سفید بقوام آورند **شراب خشخاش** دیگر جهت مسلولین و صاحبان نفث الدم و کسی که با سرفه خون از سینه او آید و از برای اصحاب سعال صعب که بشب بی قراری داشته باشند و خواب نیاید نافع است صنعت آن خشخاش سفید با تخم خشخاش سیاه با تخم که آن را تیغ نزده باشند از هر یک پنجاه درم تخم کاهو مقشر بزرالبنج سفید از هر یک سی درم همه را با پانصد درم آب باران یک شبانروز بخیسانند پس بجوشانند تا به نصف رسد و بپالایند و پنجاه درم لعاب بزرقطونا و یکصد درم ترنجبین داخل کرده باز بجوشانند تا بقوام آید و در آخر دو درم زعفران داخل کرده در ظرف چینی نگاهدارند **شراب خشخاش** مرکب منافع بسیار دارد صنعت آن پوست خشخاش تیغ نزده با تخم یکصد و پنجاه عدد و کنگره و چوب آن را دور کرده یک شبانروز در آب خیسانیده و اگر بجای آب گلاب و عرق بیدمشک کنند بهتر است و این دو دوا را نیم کوفته در پارچه بسته علیحده علیحده در آب و یا گلاب و بیدمشک بخیسانند همان قسم یک شبان روز پس هر یک را جدا جدا جوشانیده مالیده صاف نموده با سه چندان نبات بقوام آورند و دوای این است عود هندی عود قرنفل خام دارچینی قرنفل دارهیل ساذج هندی از هر یک یک مثقال سنبل الطیب سه مثقال و بعد تیاری عنبر اشهب مشک خالص مصطکی زعفران از هر یک یک مثقال اضافه نمایند و باید که قدری نبات تخمیناً دو صد و شصت مثقال باشد **شراب خشخاش** دیگر نافع از برای امراض صدر و ریه و نزلات و سعال صنعت آن خشخاش تیغ نزده با تخم سی عدد گل بنفشه گل نیلوفر گاوزبان گل گاوزبان از هر یک سه مثقال اصل السوس پنج مثقال عناب سپستان از هر یک ده دانه جوشانیده صافی نموده شکر سفید بیست و پنج مثقال داخل کرده بقوام آورند شربتی پنج مثقال **شراب خشخاش** دیگر که ترتیب بدن کند چون بیمار الشیخوخه و شمه جهت دق و حمیات اقسام را نافع باشد صنعت آن نیلوفر تازه و آب کدو تازه و آب گل بنفشه تازه از هر یک نیم من تخم خشخاش سفید یکصد درم تخم خشخاش را نرم کوبیده و در آبها داخل نموده با شکر سفید مصفی یک من بقوام آورند و بعضی از اطبا بزرالبنج سفید ده درم بجای مذکوره سه شب خیسانیده پس صاف نموده تخم خشخاش سفید را نرم کوبیده داخل کرده باز بقوام

آورند مینمایند که این خوب نیست زیرا که بزرالبنج یا پوست بسیار است و این آبها بسبب
لطافت تا سه روز فاسد می شوند **شراب خشخاش** صندلی سعال یابس طبع را سودمند است
صنعت آن پوست خشخاش تخم خشخاش از هر یک ده درم حب الآس بیست درم صندل سفید
صندل سرخ از هر یک پانزده درم همه را در گلاب و عرق بیدمشک از هر یک یکمن یک شبانروز
بخیسانند و بجوشانند چون بیکمن رسد بپالایند و با نیم من رب به شیرین و نیم من نبات سفید بقوام
آورند پس نیم درم عنبر اشهب با ده مثقال نبات سفید نرم کوبیده داخل نمایند **ضماد خشخاش** از
محمد بن زکریا است نافع از برای اوجاع اذن و اسنان و شقیقه صنعت آن گل بنفشه خشک
بابونه اکلیل الملک گل خطمی سفید آرد جو تخم خشخاش پوست خشخاش از هر یک کفی نیم کوفته با آب بپزند
تا مهرا شود و در هاون سنگی بکوبند در روغن گل سرخ داخل کرده بدستمال بالند تا چون مرهم شود بر گوش و
پیشانی و شقیقه ضماد نمایند **طلای خشخاش** است چون بر دو چشم بالند آب آمدن و درد اعصاف آن را
زائل گرداند صنعت آن یک عدد پوست خشخاش را در آب برگ عنب الثعلب یک ساعت بخیسانند
پس مالیده صافی نموده در آن حضض هندی نیم وزن زردچوبه یک وزن سائیده شیر گرم نموده
طلا نمایند **عرق خشخاش** است و این در خواص قریب بعرق افیون است صنعت آن بگیرند
کوزه خشخاش تیغ نازده افیون ناگرفته با تخم هر قدر که خواهند و پارچه نموده یک شبانروز در آب
آنقدر که از روی آن بگذرد بخیسانند پس با چهار وزن آن آب بطریق متعارف باتش ملایم
بقرع و انبیق عرق کشند و اگر قوی خواهند باز در آن عرق قدری پوست خشخاش تیغ نازده
بدستور بخیسانند عرق کشند **عرق پوست خشخاش مرکب** در نفع اقوی از ساده آن است صنعت
آن بگیرند پوست خشخاش موصوف نیم من تخم بزرالبنج سفید ده مثقال بیخ لفاح پنج مثقال تخم خشخاش
بیست مثقال بهمن سرخ بهمن سفید بوزیدان شقاقل مصری زراوند مدحرج زراوند طویل دارچینی قرنفل
جوزبوا بسباسه از هر یک چهار مثقال برگ بادرنجبویه برگ فرنجمشک برگ گاوزبان گل گاوزبان
از هر یک هفت مثقال زعفران سه مثقال جندبیدستر عنبر اشهب مشک خالص از هر یک دو
مثقال ادویه را سوای زعفران و جندبیدستر و عنبر و مشک جوکوب نموده در آن مقدار آب باران
که از بالای آن دو سه انگشت بگذرد یک شبانروز بخیسانند پس چهار وزن آن آب داخل کرده

در دیگ عرق کشی بدستور مقرر عرق کشند و زعفران و بند و مشک و عنبر را سوده در پارچه باریک
بسته در ته مثمر و به اندازند تا عرق بر آن کشیده شود و پس سرد کرده در شیشه نگاه دارند و عند الحاجت
بقدر برداشت طبیعت بیاشامند و این عرق پیران و صاحبان امراض باغیه بارده و معتادین
بکوکنار را بسیار نافع است **و اقراص خشخاش** است **قرص خشخاش** نافع است از برای قروح سینه
وریه و درد سینه و ذات الریه و ذات الجنب و حرقة البول و بول الدم و قرحه گرده و مثانه و نفث الدم
و اسهال خونی و سرفه و تپ صنعت آن غنچه گل سرخ منزوع الاقماع صمغ عربی از هر یک چهار درم نشاسته کتیرا
رب السوس از هر یک دو درم تخم خشخاش سفید تخم خشخاش سیاه از هر یک سه درم طباشیر سفید
پنج درم زعفران دو دانگ کوفته و بیخته بآب سرشته اقراص سازند شربتی از یکدرم تا یکمثقال
با شراب خشخاش و قوتش تا شش ماه باقی است و بعد از ان ضعیف میگردد و در نسخه حکیم محمد باقر که در
مجربات خود نوشته نشاسته داخل نیست و گفته که شربتش از یکمثقال تا یکمثقال و نیم است با شراب خشخاش
و در موضع دیگر از همان بیاض مجربات خود نشاسته داخل است و گفته که شربتش از یکدرم تا سه درم
است با شراب خشخاش **قرص خشخاش** که سید اسمعیل در ذخیره در علاج قرحه ذکر کرده و گفته که این
قرص از برای قروح کلیه و مثانه و مجاری بول و از برای رویانیدن گوشت تازه در این
قروح بکار آید هرگاه استعمال کرده شود بعد از سکون وجع و ایستادن ریم صنعت آن تخم خشخاش
سفید تخم خشخاش سیاه از هر یک دو درم کتیرا صمغ عربی نشاسته گل ارمنی طین قبرسی گل مختوم
غنچه گل سرخ منزوع الاقماع گلنار فارسی سماق منقی از هر یک یکدرم طباشیر سفید کهربا از هر یک
یکدرم و نیم کندر نیمدرم ریوند چینی دو دانگ کوفته و بیخته بآب بارتنگ تازه اقراص سازند شربتی
از یکمثقال تا دو درم با سکنجبین سفرجلی یا گلنگاب بیاشامند و اگر درین قرص دم الاخوین و حب الآس
و سرطان محرق زیاده کنند قوی تر میگردد در قوت لقاحت و دفع تحرق و لسعه و مروارید ناسفته از
برای قروح مثانه هرگاه این قرص ساخته شود باید که زیاده کرده شود **قرص خشخاش** بنسخه دیگر قرحه
و جرب مثانه و سوزش بول را نافع باشد صنعت آن تخم خشخاش سفید و سیاه از هر یک چهار مثقال
نشاسته کتیرا صمغ عربی از هر یک یکمثقال بزرالبنج سفید پنجمثقال ریوند چینی یکمثقال اجزا کوفته و بیخته
بآب لسان الحمل سرشته قرص سازند شربتی دو درم با سکنجبین سفرجلی بدهند و کوکنار مصلح است

صنعت آن پوست خشخاش سیاه تیغ نزده یازده مثقال جوزبوا قرنفل از هر یک دو مثقال
و نیم بسباسه نانخواه بادیان از هر یک یک مثقال و نیم دارچینی یک مثقال زعفران نیم مثقال همه را نیم
کوفته بعطر این سفارت بپکانند شربتی پنج مثقال و لبانه طولونیه است لبانه که معین بر تقویت باه
و بطوء انزال است صنعت آن پوست خشخاش تیغ نزده بیخ لفاح شونیز جوزبوا از هر یک پنج درم
سعد کوفی قرنفل بسباسه از هر یک چهار درم کوفته و بیخته با چهار وزن ادویه عسل مصفی بقوام رسانیده
معجون سازند و دو ساعت قبل از مقاربت مقدار یک درم تا یک مثقال تناول نمایند لبانه دیگر
که همان منفعت بخشد صنعت آن پوست خشخاش تیغ نزده خولنجان جوزبوا کشنیز خشک ورق الجوز
اقاقیا افسنتین رومی پوست بیرون پسته جاوشیر از هر یک یک جزو بالسویه قسط هندی میعه یابسه
سنبل رومی صعتر تخم سداب از هر یک نیم جزو مغز پسته مقشر بوزن کل یا سه وزن مجموع ادویه
عسل مصفی علی الرسم سرشته معجون سازند و عند الحاجت و سه ساعت قبل از آن مقدار یک
مثقال تا دو مثقال تناول نمایند و از انجمله لعوقات خشخاش است لعوق خشخاش از تراکیب
حکیم اشرف منقول از خط ولد ارشد حکیم ابراهیم قلمی نموده که این از مرضهای بسیار خلاصی یافته
و کسانیکه میل کرده بودند امزجه ایشان بمقدمات سل مبتلا بود و از آن نجات یافتند صنعت
آن ایرسا زعفران اسطوخودوس از هر یک پنج مثقال ارزیانه غری السمک از هر یک سه مثقال
پرسیاوشان پنج مثقال گاوزبان هفت مثقال اصل السوس گل خطمی سفید از هر یک سه مثقال
تخم خشخاش سفید بیست مثقال تخم اسفاناخ زوفا خشک از هر یک ده مثقال پوست خشخاش
پانزده مثقال مغز فندق خام مقشر سی مثقال عناب سی دانه سپستان سی دانه کثیرا انگبین سفید
پنجاه مثقال فانید یکصد مثقال نبات سفید یکصد پنجاه مثقال بدستور مقرر لعوق سازند شربتی
دو مثقال با آب گرم لعوق خشخاش که در امراض نزلی قایم مقام شراب خشخاش است صنعت آن
خشخاش تیغ نزده با پوست و تخم پنجاه عدد در یک سیر آب بجوشانند تا به نصف رسد صاف نموده
قند سفید و عسل مصفی از هر یک پنجاه مثقال داخل کرده بقوام آورند پس شیره مغز چلغوزه
و شیره حسک و شیره حب القطن نشاسته از هر یک دوازده مثقال داخل کرده باز بجوشانند تا
بقوام آید بکار برند و اگر دانه هیل و صمغ عربی و رب السوس از هر یک شش مثقال زعفران

یک مثقال کوفته و بیخته ممزوج نمایند بهم رسیده و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی یک اوقیه لعوق خشخاش که امراض نزله حاره مزمنه را نافع است صنعت آن مغز تخم خیارین پنجدرم مغز بادام شیرین شش درم صمغ عربی سه درم زعفران یکدرم نرم سائیده بهیدانه سی دانه اصل السوس پوست خشخاش تیغ نزده از هر یک هفت درم در آب جوشانیده چون به ثلث رسد بپالایند فانید ده درم شکر طبرزد یک رطل داخل کرده بقوام آورند و ادویه کوبیده را داخل کرده برهم زنند و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی یک اوقیه و بعضی در عین پختن فلوس خیارشنبر بیست درم و گل بنفشه خشک پنجدرم عناب جرجانی بزرگ بیست دانه داخل نموده اند و در وقت سرشتن اجزا آرد باقلا ده درم و روغن بادام شیرین سه درم داخل می نمایند لعوق خشخاش که قدسی موسوم به لنانافع از برای امراض مذکوره صنعت آن پوست خشخاش سفید تخم خشخاش سفید از هر یک سی مثقال گل بنفشه اصل السوس محکوک تخم خبازی تخم خطمی سفید کثیرا از هر یک پانزده مثقال در دوازده رطل آب باران و سپستان و خیسانیده بجوشانند تا به نصف رسد پس صاف نموده با دو رطل نبات سفید بقوام آورند شربتی شش مثقال لعوق خشخاش سل و قرحه ریه و امعا و نزف الدم و سرفه بلغمی را نافع باشد صنعت آن پوست خشخاش سفید پنجاه درم در دو رطل آب بجوشانند تا به نصف رسد و یک رطل قند اضافه نمایند و بجوشانند تا بقوام آید بعد از آن رب السوس و مغز تخم کدو از هر یک پنجدرم کوفته با آن ممزوج نمایند شربتی ده درم بلیسند لعوق خشخاش نوع دیگر که نزله گرم را ساکن کند صنعت آن تخم خشخاش سفید ده درم نشاسته کثیرا صمغ عربی از هر یک چهار درم مغز تخم کدو مغز بهدانه از هر یک سه درم کوفته بگلاب سرشته لعوق سازند لعوق خشخاش نزله گرم را نافع باشد و ماده را رقیق گرداند صنعت آن تخم خشخاش سفید ده درم پوست خشخاش سفید پنج درم نیم کوفته و خیسانیده و جوشانیده و صاف نموده با قند بقوام آورند و نشاسته و کثیرا و صمغ عربی از هر یک سه درم بآن آمیخته لعوق کنند و لعوق خشخاش از استنباط آن مرحوم که در امراض نزلی قایم مقام رب الخشخاش است صنعت آن خشخاش سیاه تیغ نزده با تخم پنجاه عدد در یک سیر شاهجهانی آب باران بجوشانند تا بنصف رسد صافی نموده نبات سفید عسل مصفی از هر یک پاؤ سیر شیره مغز چلغوزه شیره حب القطن شیره کشنیز خشک نشاسته از هر یک چهار تولد داخل کرده بپزند تا بقوام آید پس دانه هیل

صمغ عربی رب السوس از هر یک دو تولہ زعفران سه ماشه سوده داخل کرده نیکو بر هم زنند و در وقت
حاجت شربتی پنجمثقال تناول نمایند لعوق لبوب در تقویت باه و امساک منی و سرعت انزال
بی نظیر است و تفریح و نشاط تام آورد صنعت آن تخم خشخاش سفید مغز بادام مقشر مغز حب الصنوبر
مغز حب القطن مغز حب السمنه مغز تخم خیارین از هر یک چهار مثقال مجموع را بر روی سنگ
با شیر گاو صلایه نموده تا چون مرهم شود پس بگیرند پوست کوکنار تیغ نزده شش مثقال بزر البنج سفید
مغز استه تمر هندی مقشر از هر یک دو مثقال بیخ لفاح و سعد کوفی که بهندی بیخ موتهه گویند از هر یک
نیم مثقال حسک مربی چهار مثقال مجموع را در سه سیر شیر گاو بیش بجوشانند تا بثلث رسد پس مالند بقوت
و بپالایند و نبات سفید یک سیر داخل کرده بقوام لعوق آورند پس لبوب سائیده را داخل کرده بر هم زنند
تا نیکو مخلوط شود از آتش فرود آورده مثقال مصری دارچینی سیلانی بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک دو
مثقال خصیة الثعلب مصری شش مثقال زعفران عنبر اشهب مشک تبتی از هر یک نیم مثقال کوبیده
و بیخته بآن بسرشند و در ظرف چینی نگاه دارند و هر روز صبح یکمثقال و عصر یکمثقال آنرا تناول نمایند
و مرهم کوکنار جهت زخم شمشیر و سرطان و ناصور نافع است صنعت آن کوکنار ده توله
دم الاخوین سرمه اصفهانی زردچوبه شاخ گوزن سوخته زاج سفید از هر یک یک توله مرداسنگ
نیم توله ... باشد موم سفید و روغن کنجد بازیتون از هر یک هشت توله اول روغن را جوش داده موم را در آن
بگدازند پس ادویه را کوبیده و بیخته در آن اندازند و مرهم سازند و وقت حاجت بکار برند باب الالف
مع القاف اقحوان بضم اول و سکون ثانی و ضم حای مهمله و واو و الف و نون لغت عربی
است و آن را احداق المرضی نیز گویند و قسم صغیر آنرا اهل شام عین الجمل نامند و بفارسی بابونه
گاو چشم نامند و قسمی از اقحوان را که انبوت الراعی و انبوت الکلاب نیز گفته اند که آنرا یونانی ادمانینون نامند
حکیم میر محمد مومن گفته که خبز الغراب اقحوان است و مشهور آن است که خبز الغراب که بفارسی نان کلاغ است
اسم خبازی است و مشهور اصح است و نیز بعربی رجل الدجاج و عرار و عین البقر و عین الاعلی و بعبرانی
حیقا القا و بسریانی ... و نیز اقحوان را فرانیون نامند و نزد بعضی کافوریه اسم اقحوان است و آنرا
کرکیش و کرکاش نامند و آن دو قسم میباشد صغیر و کبیر کبیر را بهاره گویند و بیونانی انقلیمن و آن دو
نوع است بری و بستانی و شاخهای او باریک و برگش شبیه ببرگ گشنیز و درازیانه و گلش زرد

مدور و در اطراف آن برگهای ریزه سفید و از گل بابونه بزرگتر و ثقیل الرایحه و باندک تلخی و فی الجمله
صنفی از بابونه است و فرق آنست که بابونه تخم سیاه دارد و این ندارد و نزد اطلاق مراد گل
آنست گرم است در سوم و خشک در دوم و تخم قوی محلل خون منجمد در مثانه و مفتح سده جگر و افواه
عروق و ملطف و مدر عرق و بول و حیض و مسقط جنین و با قوت تریاقیه و مفتت حصاة و جهت ورم
مقعده و درد مثانه و صلابت سپرز و استسقا و فواق معده با سکنجبین و با نمک مسهل سودا و بلغم و لعوق
آن جهت ربو و سرفه و نفث الدم و جلوس در طبیخ آن جهت صلابت رحم و طلای آب تازه آن
بر انثیین و قضیب و کنج ران مقوی باه و جماع و ضماد آن جهت التوای عصب با موم روغن جهت
ورم صلب و شرب نیم مثقال آن با سکنجبین جهت برانگیختن اشتها نافع و فرزجه آن مدر حیض
و منقی رحم و اکثار آن مصدع و مصلحش سکنجبین و مکرب معده و مصلحش بنفشه و انیسون و قدر
شربتش تا دو مثقال و بدلش بابونه است و قسم صغیر آن در دوم گرم و در اول خشک و در افعال
ضعیف تر از اول و با شراب جهت نیکوئی رنگ رخساره و تحلیل ورم صلب و اکتحال خشک آن
جهت تقویت طبقات چشم و ظلمت بصر و جلای آثار قروح و دفع نزول آب نافع است و خاکستر
گل اقحوان نافع است از برای غرب ذرور آن بر تن و انکباب بر آن و هر دو صنف اقحوان
میباشند قوی امراض الراس مستحضر بوئیدن اقحوان خواب می آورد و سبات بسیار
بوئیدن اقحوان محدث سبات است مالیخولیا اقحوان مخرج سودا و بلغم است و استفراغ با آن
نافع است از برای اصحاب فزع جالینوس گفته که آشامیدن خشک آن نافع است صاحب
مالیخولیا را مانند افتیمون صرع استفراغ با اقحوان نافع است از برای صرع بجهت آنکه مخرج بلغم
و سودا است محمد طبری گفته که چون از اصول آن هر روز یکمثقال با طبیخ فاوانیا تا سی روز متوالی
بخورند نافع است از برای صرع و زائل میگرداند صرع را اسحق گفته که چون بیاشامند از اقحوان هر
روز دو درم با شراب ریحانی بیست و پنج روز متوالی نافع است صرع را رازی گفته که چون بیاشامند
صاحب صرع را از بیخ اقحوان هر روز دو مثقال تا سی روز متوالی نفع میدهد او را و انفع بیخ +
راوس گفته که چون آشامیده شود از بیخ اقحوان هر روز یک مثقال نافع است صرع حادث
از خلط سودا و من اللقوه مطبوخ اقحوان را نطول نمودن بر سر نافع است از برای لقوه دهن الاقحوان

جهت تنقیح جراحات اعضای عصبانی والتوای عصب و ورم اسافل بدن و مقعده و ثلات
رحم و درد گوش و تنقیح مسامات و ادرار عرق موثر است نیز او نیز بینا و قطور او آشامیدن نیز در رحم
آن بدر عرق و جهت دفع قولنج مفید و نافع است استنشاق باین دهن بعد از استفراغ بحب ایارج
از برای سهر که بوده باشد بسبب آن رطوبت بورقی در دماغ پس بدرستیکه خواب می آورد خوابی
نیکو مولانا النفیس گفته که تغریق سر بآن نافع است از برای این قسم سهر رازی گفته که دهن الاقحوان
نافع است از برای سهر حادث از برای مشایخ سعوط کردن بآن و نیز نافع است از برای لقوه
تمریخ و طلا کردن آن بر سر و آن گرم است صنعت آن بگیرند گل آنرا یک رطل و در چهار رطل زیت
با روغن کنجد داخل کرده چهل روز در آفتاب گذارند پس استعمال نمایند و گاه ترکیب کرده میشود
بالبعض ادویه حاره عطره ملطفه برای زیاده گردانیدن تسخین و فعل آن نطول اقحوان نافع
است از برای سهر حادث در پیران را فرموده اند بدانکه علاج این قسم سهر صعب و دشوار است
لیکن سزاوار آنست که استعمال نماید صاحبش هر شب این نطول را پس بدرستیکه خواب می
آورد خوابی نیکو صنعت آن اقحوان جو مقشر بابونه در آب عذب جوشانیده روغن اینها
داخل کرده بر سر نطول نمایند و در نسخه دیگر بجای شعیر صعتر است و تمام بکنج و نیز داخل است
اقط بفارسی پنیر و کشک نیز و ترکی قروط نامند و آن جبنیت و نوعی است که از طبخ منجمد گردانند
پس چکانیده بعد از رفع مائیت اقراص ساخته خشک کنند سرد و خشک است و دیر هضم و قابض
و مبرد و دیر بریان کرده آن جهت اسهال مزمن بغایت نافع و ضماد سوخته آن جهت داء الثعلب
و رفع نزف الدم و بواسیر مفید و با شحم سوخته بالسویه جهت خنازیر مجرب باین طور که اول سر را
بروغن گل سرخ چرب کرده بعد از آن طلا نمایند و مولد ریاح و بلغم غلیظ و خام و مسدد است
و اصلاحش بجوارشات و کلقند است ابن الیاس گفته که هرگاه بود صرع بسبب دیدان خورده
شود ادویه قاتله دیدان و از برای دفع سبب آن میباید که بوده باشد غذا در آن روزها الا اقط
با ثوم بسیار صنعت آن اقط بگیرند دوغ را و بگذارند تا جبنیت آن ته نشین شود و آب آن
جدا کرده جبنیت آنرا بجوشانند تا منعقد گردد آنگاه در آفتاب بگذارند تا خشک شود و بعض
دهقانات از برای منعقد شدن آن زود می اندکی کشک شعیر یا کشک گندم داخل میکنند

اقوط فرا گرفته شده از زرابیب باشد و در آن قوت محلله زیاده و ضرر رسش بمعده که از فرا گرفته از
جنبیت و این ابدرکی فرا فروط نامند و از جنبیت را فروط و در البان نیز انشاء الله تعالی خواهد آمد
اقلیمیا و قلیمیا بغیر همزه و در اول نیز گویند و آن را قدمیا نامند و آن یونانی اسم چیزی
است که از گداختن اجساد منطرقه مانند ذهب و فضه و مس و مرقشیثا مثل کف و دود بر روی
و تحت آن منجمد گردد و آنچه در تحت بهم میرسد با زکف آن است که بعد از گداختن بهم رسیدن کف
بسبب حرکت آن فلز بعضی بطرف تحت نیز جمع می شود و گویند خبث فلزات اقلیمیا است یعنی
خبث ذهب اقلیمیای ذهب و خبث فضه اقلیمیای فضه است و بعض اطبا گفته که خبث فلزات غیر اقلیمیا
و قول اول اصح است و بهترین آن طلائی است و آنچه در رنگ شبیه باصل آن فلز باشد و طلائی
مائل بسبزی و فضی سفیدی و سیاهی طلائی از غلبه بوره است که بر طلا می زنند و گویند
اقلیمیا معدنی نیز می باشد و مرقشیثی نیز است و هر قسم اقلیمیا مثل اصل آن است و در طبع آن یبوست بر آن
غالب است مجفف و مقوی باصره و منقی جراحات و جهت بردن گوشت زیاده رویانیدن
گوشت تازه و دفع نقص قروح و ازاله بیاض عین و بهق و جرب و سبل و ناخنه و دمعه و غشاوه
و نزول آب و طلای آن رادع اورام و جالی کلف و آثار سیاه و نافع از برای صلابت سپرز
و با افیون و زعفران و روغن نافع از برای مفاصل نقرس و خوردن یکقیراط از طلای آن
جهت خفقان و تقویت دل نافع و مستعمل از آن محرق مغسول آن است و بدلش مرداسنگ
محرق مغسول است دستور احراق اقلیمیا بگیرند آنرا و نرم سائیده در کوزه سفالین
حکمت کرده یکشب در تنور تابیده یا در تون حمام تابیده بگذارند و صبح برآورده بکار برند احراق
اقلیمیا بنسخه محمود منجری بگیرند اقلیمیا و بشکنند آنرا قطعهای ریزه ریزه و بعسل سرشته در
کوزه گلی کنند و دهان آن کوزه را بگل حکمت بگیرند و در وسط سرپوش آن سوراخی کنند
تا بوده باشد از برای دودی که از آن متصاعد میگردد و منفذ یکه از آن دود بیرون آید
پس آن کوزه را در وسط فحم برافروخته گذارند پس چون شروع کند اقلیمیا بسوختن نظر
باید کرد بدود آن که از آن سوراخ متصاعد میگردد پس مادام که آن دود سیاه است باید گذاشت
دوا را تا بسوزد پس چون دود سفید شود کوزه را فرود آورده اقلیمیا را از آن بیرون

آورند و شراب آن ریزند آن مقدار که سه مرتبه شود و طریق شستن اقلیمیا آنست که آن را نرم صلایه نمایند
و آب صاف بسایند تا نیکو نرم و ممزوج با آب گردد و در کاسه ریزند و از آن کاسه بکاسه دیگر ریزند
و اجزای درشت که در ته کاسه اول ته‌نشین شده است باز بسایند و بهمان دستور عمل نمایند تا دیگر ته‌نشین
نشود پس کاسه را ببندند که غبار در آن داخل نشود و بگذارند تا ته‌نشین شود و آب را دور ساخته اجزای
ته‌نشین را خشک نموده استعمال نمایند و غسل توتیا و اقلیمیا و دیگر مانند یاقوت و شادنج و غیرها نیز بدین
دستور است دستور پروردن اقلیمیا آنست که بگیرند آنرا و نرم بسایند و در ظرف چینی کرده آب
باران یا عرق بادیان یا آب سماق یا آب غوره هر کدام که مطلوب باشد بخیسانند تا نه روز و هر روز
آن آبها را تازه کنند و روز دهم بالکل از آن آبها بر روی سنگ سماق نرم بسایند مثل غبار و در سایه
خشک نموده در ظرف شیشه نگاهدارند و عند الحاجة بکار برند و دستور پروردن سرمه و توتیا و غیرها
نیز بدین قسم است ذرور اقلیمیا که ابتدای رمد را نافع باشد صنعت آن اقلیمیای نقره صبر سقوطری
از هر یک ده درم کثیرا ابیض درم صمغ عربی چهار درم نشاسته درم افیون دو درم مجموع را کوفته
بیخته با آب بادیان پرورده ذرور نمایند ذرور دیگر رمد را نافع صنعت آن اقلیمیای فضی سفیداب
ارزیز صبر سقوطری از هر یک دو درم صمغ عربی چهار درم گل بنفشه شش درم نشاسته سی
درم افیون ده درم کوفته بیخته با آب رازیانه تازه سرشته خشک نموده ذرور نمایند ذرور دیگر که
رمد کهنه را نافع است صنعت آن اقلیمیا صبر سقوطری زرد از هر یک دو درم شادنج مغسول مس سوخته از
هر یک ... درم و نیم کثیرا شش درم صمغ عربی چهار درم افیون نیم درم مروارید ناسفته زبد البحر نبات سفید
نشاسته از هر یک چهار درم کوفته بیخته ذرور نمایند صنعت آئین ذرور به نسخه دیگر اقلیمیای فضی
سفیداب قلعی از هر یک ده درم شادنج مغسول مس سوخته از هر یک سه درم و نیم کثیرا شش درم
سرمه سوخته از هر یک چهار ... درم همه کوفته و صلایه کرده ذرور نمایند ذرور از برای بیاض صنعت
آن اقلیمیای فضی ابهر العنب زبد البحر ... کوفته و بیخته در چشم کشند فصل در ذکر شیافات اقلیمیا
شیاف معروف با قرنین مژگان بر آورده و دمعه را باز دارد و روشنی چشم را نگاهدارد صنعت
آن اقلیمیای زر را کوفته بعسل سرشته در کوزه سفالی کنند و پارچه سفالی که در میان آن بقدر
سر جوالدوزی سوراخ کرده باشند بر سر آن نهند و کوزه را بگل حکمت بگیرند و آن سوراخ باز باشد کوزه

را بر فم آن نافه بگذارند تا آنچه در کوزه است بسوزد و دود از آن سوراخ بیرون آید پس سفال را از سر
کوزه بردارند و شراب انگوری آن مقدار که دوا را تر گرداند داخل کنند و از کوزه بیرون آورند و شش مرتبه
بشویند و بگیرند از آن یک جزو از سرمه محرق مغسول یک جزو از روی سوخته محرق مغسول یک جزو نیم
و بسایند و استعمال نمایند شیاف اقلیمیا که طرفه و وجع چشم که از حرارت باشد ساکن کند صنعت
آن اقلیمیای فضی مس سوخته از هر یک ده درهم دم الاخوین بسد مروارید ناسفته از هر یک چهار درهم کتیرا
مصطگی صافی زعفران اقاقیا النشاسته زردچوبه از هر یک دو دانگ زرنیخ شکر طبرزد از هر یک نیم درهم
شیاف سازند شیاف اقلیمیا مستعمل در دبیله ملتحمه که بعد از فصد و اسهال و کشیدن شیاف
ابیض افیونی بکار آید صنعت آن اقلیمیای محرق بدستور نسخه اول هشت درهم مس سوخته سفر اصفهانی
شاخ گوزن سوخته مغسول مصطگی اقاقیا از هر یک ده درهم افیون سه درهم با آب باران سرشته شیاف
سازند عدد ادویه هفت است شیاف اقلیمیای دیگر صنعت آن اقلیمیای ذهبی اقلیمیای فضی سفید
آب قلعی مس سوخته شادنج عدسی شسته صمغ عربی سنبل الطیب از هر یک شش درهم مصطگی افیون جندبیدستر
حضض مکی از هر یک دو مثقال جزار البیار نرم صلابه نموده یک مثقال قند در آب سداب تازه
حل کرده همه اجزا را با آن خمیر نموده شیاف سازند شیاف اقلیمیا برای بثور و قروح که در
طبقه قرنیه واقع شود و از برای بثور سرخ نافع است منع انصباب مواد از چشم کند صنعت آن
اقلیمیای سوخته در آب انداخته شانزده مثقال سفیداب قلعی سوخته هشت مثقال زعفران چهار
مثقال کتیرا دو مثقال با آب باران شیاف سازند و با سفیده تخم مرغ در چشم کشند شیاف
اقلیمیا آثار قروح غلیظه را ببرد صنعت آن اقلیمیای ذهبی سوخته شسته مس سوخته شسته اقاقیا از هر
یک هشت درهم صمغ عربی سرمه از هر یک ده درهم صبر زرد یا زنگار حبه بید سنجد حضض مکی سنبل الطیب
زعفران افیون مصطگی گلگشته سفیداب قلعی نشاره آبنوس از هر یک یک درهم و نیم حلیل اسم شیاف سازند
و چند نسخه دیگر انشاء الله تعالی در حرف الشین در شیافات خواهد آمد باب الالف مع الکاف
اکسیرها منقول از قرابادین افندی صالح چلپی حکیم باشی سلطان ابراهیم قیصر روم که به ترکی
نوشته ترجمه آن بفارسی درین کتاب درج نمود اکسیر جامع مسهل اخلاط فاسده است
در هر مزاج و مقوی اعضا است صنعت آن لوبیه چینی غاریقون حب سفید از هر یک هشت درهم

سنبل الطیب صندل دارچینی زنجبیل از هر یک یک درم محروقان و چلاپا شربت سفید ملبن سورنجان
از هر یک دوازده درم بسفایج فستقی اسارون پوست خربق سیاه از هر یک شانزده درم
پوست زردانج گل گاوزبان سنا مکی تخم کافیشا از هر یک هشت درم مجموع را کوفته بیخته بگیرند
انیسون چهارصد درم و تقطیر نمایند و ادویه را بآن ممزوج نموده یکهفته بگذارند پس صافی نموده
و با سفیده تخم مرغ ممزوج نموده تقطیر نمایند تا هفت نوبت قدر شربتش یک داشق و محروقان
و چلاپا هر دو از ادویه جدیده است که از ارض جدیده می آورند و بیان آن در خاتمه انشاء الله
تعالی خواهد آمد اکسیر الحیوة جهت امراض دماغی و تقویت ارواح و دفع سودا و نافع از برای
مالیخولیا مراقی و مصلح معده و جهات و کبد و حافظ صحت و زیاده کننده عمر و مبطی شیب و از اسرار
است صنعت آن دارچینی بیست و چهار درم قرنفل کبابه چینی قاقله حب الغار جوز الطیب بسباسه
درونج ترکی خولنجان از هر یک چهار درم پوست خربزه و اقاقیا اکلیل الجبل گل سرخ خشک
منزوع الاقماع از هر یک شانزده درم ادویه را سحق نموده در عرق انیسون یکهزار و دویست
درم یکهفته بخیسانند بلکه در همان عرق سحق نموده یک هفته بخیسانند پس تقطیر نمایند و در حین
تقطیر این ادویه را سحق نموده در صره بسته در دهان انبیق بندند اجزا این است اصطرک
لادن از هر یک چهار درم عود هندی یک درم و نیم عنبر اشهب مشک ختنی از هر یک نیم درم بعد از تقطیر
نبات سفید یکصد درم در آن حل کرده نگاه دارند مقدار شربتش نیم فنجان اکسیر دوالحصیه جهت
امراض دماغی و تقویت ارواح و ضعف قلب سینه مفید است و مانع تعفن اخلاط است و ارواح
و سودا و قدر شربتش سه درم است صنعت آن صبر سقوطری مر مکی صافی زعفران متساوی در عرق
کبریت زرد بقدر یکه از روی آن برگردد خیسانیده بعد از چهار روز برفق صافی کنند و باز اعاده
عمل نمایند تا سه مرتبه پس تقطیر نمایند و استعمال کنند اکسیر که مایه عطرها است و در هند در اکثر ادویه‌ها مستعمل
است و در ارکجه ذکر یافت فصل در ذکر اکسیرین * بدانکه اکسیرین بکسر همزه و سکون کاف و کسر سین
مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر رای مهمله و یا و نون و بعضی بحذف یای بین اول مهملتین اکسیرن
و بعضی بجای یای ثانی الف اکسیران خوانده اند و گویند نام پادشاهی است از پادشاهان روم
که این دوا بجهت او ساخته شده و بنام او شهرت یافته و گویند یعنی اصل کل است چه اکسیر داخل کیمیا

اصل کار را گویند و گویند دوای نبت لحم در قروح و ملتصق جراحات است و به آنکه این از ادویه عین
است و دستور صنعت ادویه عین آنست که بسیار نرم مانند غبار ساییده استعمال نمایند و این
از قبیل مبردات نافع است از برای رمدهای گرم و جرب و فرود آمدن رطوبات غلیظه بسوی چشم
و قروح آن هرچند کهنه شده باشد و ظلمت چشم خفیف و ضعف بصر صنعت این بنسخه شیخ داؤد سفیداب
قلعی هشت درم شادنج عدسی مغسول سه درم صمغ عربی انزروت از هریک چهار درم نشاسته اقلیمیا
اقلیمیای فضی سرمه اصفهانی مرقشیشای ذهبی لؤلؤ افیون بسد از هریک یکدرم کوفته بحریر بیخته صلایه
کرده در چشم کشند و این ذرور بارد یابس است در درجه سوم و استعمال کرده میشود در امراض حاره
رطبه پس ازین جهت موافق تر است از برای اطفال و کسانیکه جثه ایشان ضعیف باشد
و زمستان فعل این ذرور را ضعیف میگرداند یعنی زمانیکه بارش و باران باشد که در آن بسبب رطوبت
هوا نم بهم رساند خواه این بارش در زمستان باشد خواه در ربیع و خواه در تابستان چون برسات
هندوستان و خواه در خریف مانند کرناتک و در نسخه شفائی مرقشیشا و بسد داخل نیست اکسیرین
بنسخه دیگر که رمدهای گرم و اوجاع حاره چشم و قروح و موسرج را نافع است صنعت آن سفیداب
قلعی هشت درم اقلیمیای نقره صمغ عربی از هریک چهار درم نشاسته افیون از هریک دو
درم روی سوخته یکدرم علی الرسم صلایه کرده استعمال نمایند و در نسخه دیگر وزن روی سوخته
دو درم است و یکدرم سرمه اصفهانی و شادنج مغسول اضافه شده اکسیرین بنسخه محمود
بن الیاس صنعت آن شادنج عدسی مغسول مروارید ناسفته بسد توبال نحاس محرق مغسول
اقلیمیای ذهبی از هریک دو درم سرمه اصفهانی مرقشیشا کف دریا از هریک یکدرم کوفته
بحریر بیخته خوب صلایه کرده مانند سرمه بچشم کشند اکسیرین بنسخه مسیح صنعت آن شادنج عدسی
مغسول سه درم نشاسته اقلیمیای نقره مغسول سرمه اصفهانی افیون از هریک یکدرم صمغ
عربی انزروت سفید از هریک چهار درم و در نسخه دیگر دو درم است سفیداب ارزیز هشت درم
همه را کوفته بحریر بیخته خوب صلایه کرده در چشم کشند اکسیرین احمر که نافع از برای قروح
چشم و از برای حرارت شدید آن و قطع میکند از چشم رطوبتی را که فرود آید در چشم از کثرت
رطوبات و فضول و قطع پردهای چشم می کند صنعت آن بنسخه شیخ رئیس افیون شادنج

مغسول ده روی سوخته نشاسته از هر یک هشت درم سفیداب قلعی شصت و چهار درم اقلیمیا ده
بیست و هشت درم صمغ عربی چهل و هشت درم شادنج و روی سوخته را علیحده بآب بسایند
پس جمیع ادویه را مخلوط بآن کرده سحق کنند حال کونیکه خشک باشد پس بچشم کشند چنانکه
سرمه بچشم می کشند و در نسخه دیگر بنظر رسیده که با سرمه در چشم کشند اکلیل الملک آنرا اصابع
الملک نامند و ملکا نیز گویند که آنرا بهندی اسپرک گویند و بفارسی گیاه قیصر و بیونانی جالیقوس
و آن نباتی است برگش مدور و بقدر درهم و شاخهای آن باریک و درشت و صلب و بعضی
منبسط بر روی زمین و بعضی را ساق بقدر ذرعی و گلش زرد و ریزه و بعضی بنفش و بعضی سفید و گرد
و ثمرش مثل غلاف تخم ترب هلالی شکل و در غلاف تخم مدور و ریزه از خردل میباشد و بعضی را
تخم شبیه بحلبه و بعضی را غلاف غیر هلالی است و باریک تر مرکب القوی است و حرارت و یبوست
در ان غالب محلل و منضج و قابض و مجفف و ملطف و مقوی اعضا و ملین اورام و جهت صداع
و شقیقه و حبس نزلات و درد جگر و معده و سپرز و امراض مقعده و در رحم شرباً و ضماداً و جهت تحلیل
فضول باطنی نافع و طلای پخته آن با بنفشه جهت اورام مرکبه و حاره چشم و رحم و مقعده و نشستن
و مطبوخ آن با آب و شراب جهت قروح شهدیه سر و با آشامیدن جهت ورم جگر و سپرز و معده
و قطور عصاره آن جهت درد گوش و آشامیدن سه درم آن با تخم آن با بنفشه جهت ورم حشا
نافع و عصاره آن با زعفران و تسکین کل ضربان مجرب و طبیخ آن جهت ربو و تنقیه حصاة
و حقنه آن جهت تقویت امعا و تنقیه و تسکین درد امعا مفید و آشامیدن آن مضر بانثیین
و مصلحش عسل انجیر و موثر است و قدر شربتش تا دو مثقال و از عصاره آن بیست درم و
بدلش بابونه است دهن اکلیل الملک دهنیست نافع است از برای صداع حادث از ضربه و
سقطه صنعت آن بگیرند آب اکلیل الملک تر دو رطل و یک رطل زیت انفاق داخل کرده در قدر مضاعف
بجوشانند تا آب برود و روغن بماند بکار برند و مالیدن آن بر سر نافع است از برای صداع حادث
از ضربه و سقطه وقتی که صداع خفیف باشد مطبوخ اکلیل الملک مستعمل در ورم بلغمی معده صنعت
آن اکلیل الملک پوست بیخ رازیانه از هر یک ده درم در چهار رطل آب بپزند تا بربع رسد پس چهار
اوقیه آن را با ده درم روغن بید انجیر و سه درم روغن بادام شیرین بعد از گذشتن هفت

روز از ابتدای علت که بهره ورزد آب رازیانهٔ تازه و آب کرفس تازه از هر یک ده اوقیه با دو
درم روغن بادام شیرین خورده باشند استعمال کنند امراض الراس صداع نطول کردن سر
با مطبوخ اکلیل الملک نافع است از برای صداع و دوار و سدر و ابن نوح قمری گفته که طبیخ آن نافع
است از برای دوار و سدر بارد السبب چون سر بخار آن بدارند و آب مطبوخ آنرا گرم
بر سر نطول نمایند در حمام در هر روز و شب و نیز این فعل نافع است مر دوار و سدر را که از مرار باشد
اختلاط الذهن و الرعونة و الحمق و البلادة و البلاهة ارسطالیوس گفته که چون خورده شود از اکلیل الملک
دو درم با پنج درم عسل مصفی نیکو میگرداند ذهن را مالیخولیا چون بیاشامند از اکلیل الملک
وزن یک مثقال با پنج درم عسل مصفی زایل میگرداند وسواس سوداوی را و چون بپزند آن را
در آب و بریزند آب مطبوخ آنرا در حمام بر سر صاحب وسواس سوداوی در سه روز یکمرتبه پس
به سهولت زایل میگرداند علت آن را و ارسطالیوس گفته هرگاه آشامیده شود از اکلیل الملک دو درم
با پنج درم عسل مصفی میباشد نافع از برای نسیان و نیکو میگرداند حفظ را سکته چون اکلیل الملک
را در آب بپزند بر سر صاحب سکته نطول نمایند نافع است او را فالج و استرخا ضماد کردن اکلیل الملک
بر پی‌ها و اعصاب عضو مسترخی نافع است استرخاء آن عضو را القوه ابن سرابیون گفته که سر را داشتن
به بخار آب مطبوخ آن نافع است از برای لقوه رازی گفته که دهن اکلیل الملک مسخن عصب
است و نافع از برای لقوه و همچنین است تمدد و کزاز نطول آب مطبوخ آن در آب نیم گرم
بر سر و بر معده نافع است از برای تمدد و کزاز بلغمی تشنج هرگاه بجوشانند اکلیل الملک را
در آب به تنهائی یا با ادویهٔ مناسبهٔ دیگر مانند بابونه و صعتر و شبت و نطول نمایند به مطبوخ آن نافع
است از برای تشنج امتلائی اختلاج نطول کردن طبیخ اکلیل الملک زایل میگرداند اختلاج را
آلوبالی به لام نه برای مهمله چنانچه بعضی گفته اند بیونانی بمعنی عسل تختین است و عسل داود نیز
نامند برای اینکه اول کسی که آنرا یافت و بمردم شناسانیده او بود و نامیده بنام خود و
آن رطوبتی غلیظ صافی شبیه بصمغ سائله است که از ساق درختی در ترمز حاصل میشود و بهترین
آن صافی براق شیرین غلیظ است گرم در سوم و خشک در اول و گویند در دوم تر است شربت از آن
با نه اوقیه آب مسهل فضول خام و مره صفرا و اخلاط ردیه است و جهت جرب و قروح و درد مفاصل نافع

و اشربه آلوبالی کسالت و سبات بهم میرسد و باید نخوابد و حرکت نکند و مصلحش سکنجبین و بعده برنج سفید است
دهن آلوبالی طلای آن جهت درد عصب و جرب و قروح و اکحال آن جهت ظلمت بصر نافع است
صنعت آن بگیرند شاخهای درخت آلوبالی را و در روغن مناسب مانند روغن کنجد یا زیت بجوشانند
و صاف نموده استعمال نمایند باب الالف مع المیم آملج معرب آمله فارسی است و بهندی آوله
و بلغت مصر ستانبر گویند و ربعیه پرورده آن را برای صلاح و کمی عفوصت تر آن را دو سه روز
در شیر گاو جوشانیده پس شسته خشک کرده با شیره قند آمیزند و آن ثمر درخت هندی است و مستعمل
پوست ثمر آنست و دون استه آن و آنچه در شیر پرورده نباشد تلخ و عفص است و در دوم سرد و در اول
سوم خشک است و شیر پرورده آن در اول سرد و در دوم خشک است و قابض و مانع ریختن
مواد بمعده و امعاء و حافظ اخلاط از تعفن و مخرج سودا از بدن است و مانع مخالطت سودا و ابخره سوداء
و صفراء به جوهر روح است پس باین اسباب موجب ذکاء و حدت ذهن و تفریح قلب است بالخاصیت
و فعل آن که قبض است معین است بر خاصیت آن زیرا که ادویه قابضه میباشد مقوی و مسطر و از
آنست که هرگاه استعمال کند آن را بارد المزاج از برای تقویت قلب تعدیل کند با عسل و
با دارچینی و با مصطکی یا شراب و از برای حار المزاج محتاج به تعدیل نیست شیخ رئیس گفته
که منفعت آمله در تقویت قلب زیاده است از منفعت آن برای توحش و آمله از ادویه مفتحه المنفعت
است از برای ذهن و حفظ و بالجمله از ادویه قلبیه است بالخاصیت و محرک باه و قاطع قی و تشنگی و آب
دهان و خون بواسیر و نزف الدم و مسهل سودا و بلغم و رقیق البصر و تجفیف رطوبات معده و مقوی معده
و امعاء و احشاء و اعصاب و مشهی و با آرد کنار و آب به قاطع اسهال مزمن و مسکن حرارت خون
و مقوی دل و چشم و قطور آب منقوع آن که نیم کوفته در آب خیسانیده باشند جهت ازاله بیاض
چشم مجرب است خصوصاً هرگاه بعد از دو سه ساعت آمله را افشرده تا سه بار آمله را تازه کنند و
چون حنا با آب منقوع آمله خمیر کرده یا وسمه را با آن خمیر کرده بشعر موی سیاه کند و مقدار شربتش
از سه درم تا پنج درم است و در مطبوخ تا ده درم و مضر طحال است و مصلحش عسل و سنبل و مولد
قولنج و مصلحش روغن بادام شیرین امراض الرأس و الاعصاب آملج مانع مخالطت سوداء و صعود
ابخره سوداویه و صفراویه محترقه است بسوی دماغ و قلب و لهذا میباشد موجب ذکای ذهن

وحدت فکر و تقویت و تسهیل بلغم رقیق است خصوص سرد دماغ و مجفف رطوبات و باین سبب بینایی چشم
مقوی اعصاب و حواس دماغی و نافع است مالیخولیا را خصوص مراقی و حادث از صفرا محترقه
را و نیز مقوی معده است بلکه مقوی جمیع اعضا و جواهر ارواح است و نافع است از برای
نسیان و فالج و استرخاء القوه و گفته شده که چون خورده شود آمله با عسل تقویت دماغ میکند
و می افزاید در فهم و چون آشامیده شود نقوع آن منع صعود ابخره از معده بسوی سر میکند و همچنین
است مربای عسلی آن فصل در ذکر اقسام انوش دارو ها بدانکه انوش دارو لغت
فارسی و معنی آن دوای هاضم است و وجه تسمیه این معجون با نوش دارو آنست که جمیع
انوشدارو از جوارشات است یعنی گوارنده طعام و بعضی گفته که معنی انوشدارو عطیه الهی
است یعنی دوائیکه حق تعالی عطیه کرده به بندگان خود و بعضی گفته که انوش دارو اسم است
از برای آمله و بلیله و بلیله و خبث الحدید و عسل و لهذا معجونیکه مرکب از این پنج چیز باشد آنرا
پنج نوش گویند و معجون آمله را نیز مسمی باسم انوشدارو نموده اند بجهت آنکه اصل و عمود در آن
آمله است که آن عمده این پنج نوش است پس معنی دارو دوا و الالج است انوشدارو
ساده معجونی است مشهور نزد اطبا و از تراکیب ... اهل هند است و این از جوارشات مفرحه است
و باین سبب آنرا معجون مفرح نیز نامند نافع است از برای سرد مزاجان و اضعف قوت دهد و
اشتهای طعام آورد و مفرح و مقوی اعضای رئیسه است یعنی قلب و دماغ و کبد و اصحاب
مالیخولیا را بنهایت نافع است خصوصا مالیخولیای مراقی چون استعمال کرده شود و بعد از تنقیه
بدن و مراق و دماغ و مقوی معده است و بوی دهان را خوش گرداند و صرع و خفقان را مفید
باشد و مقوی بدن و جمیع اعضا است و نافع است از برای سدر حادث بشرکت معده بسبب
اجتماع فضول رطبه بلغمیه در آن چون ناشتا خورده شود و چند روز بآن مداومت نمایند رنگ
را نیکو گرداند و زردی رنگ را ببرد و بوی عرق را خوش سازد و نفع آن از برای کبد بسیار
است و فوائد بسیار دارد و شیخ رئیس گفته که این معجون را هیچ ضرری نیست و پیش از طعام
و بعد از طعام بتوان خورد و شربتی از این یک مثقال تا دو مثقال است شیخ داود انطاکی
گفته که این معجون گرم و خشک است در درجه سوم و مبردین و مرطوبین را نافع است و از

برای ضعف قلب که از برودت و رطوبت باشد بنهایت سودمند است و نیز گفته که حکایت
کرد از برای من عارفی از ملک هند که اطبا آنجا استسقای جو بند باین معجون از برای رد
و حمیات خواه حاره باشد و خواه بارده و آنکه ایشان ممزوج میکنند بعسل آن پیش از آنکه ادویه
را بآن اشتند زرده تخم مرغ که راس در آن داخل کرده برهم زده باشند و درین حالت بسیار
نافع از برای آنچه مذکور شده و بالجمله اگر کسی بر این ترکیب مواظب بود در نهایت نفع و نیکوی
داوی آنست که بعد از چهل روز که از ساختن آن گذشته باشد استعمال کرده و قوتش تا
دو سال باقی می ماند و شربتش از یکمثقال تا شش مثقال است و بدرقه اش آنست که محرور المزاج
بعد از آن سکنجبین یا شراب بنفشه بخورد و صاحب میزان الطبائع گفته که این انوشدارو
گرم است در اول درجه دوم و خشک است در دو درجه و ربع درجه سوم و تحقیق آنست
که مزاج این مرکب گرم است در نصف درجه اولی و بدرالدین قلانسی گفته که مفرح معروف
بانوشدارو تالیف کندی است و معتدل است و دفع فزع و غم و وهم نماید و نافع است از
برای خفقان و فواق چون مداومت بآن نماید موجب نشاط نفس است تا بحدیکه مستعمل آنرا
شبیه برعونت پیدا میشود از بسیاری فرح و خنده و مقوی قلب است و رنگ رو را نیکو
میگرداند و مقوی معده است صنعت آن بنسخه شیخ الرئیس که در قرابادین قانون ذکر کرده غنچه
گل سرخ منزوع الاقماع شش درم سعد کوفی پنج درم مصطکی سنبل الطیب اسارون از
هریک سه درم قرفة الطیب زرنب زعفران بسباسه قاقله کبار بیل بوا جوز بوا از هریک
دو درم ادویه را کوفته و بیخته هریک علیحده وزن نموده مخلوط کنند خلطی محکم بسحق پس بگیرند
آمله منقی جیده تازه یک رطل عراقی که نود مثقال است و در نه رطل آب بپزند تا ثلث آب بماند
و دو ثلث برود پس بپالایند پس آن پالوده را باز در دیگ کنند و فانیذ سنجری دو رطل داخل
کرده بجوشانند تا غلیظ گردد و بگردد بقوام لعوق غلیظ پس از آتش برگرفته ادویه را بران
بپاشند و بمسواط که بفارسی شیر حلوا می گویند که فرا گرفته شده باشد آن مسواط از چوب
بید یا چوب صندل برهم زنند برهم زدنی نیکو که مستوی گردد پس چون سرد شود در ظرف
چینی کرده نگاه دارند شربتی یکمثقال تا دو مثقال می فرمایند که اگر درین نوشدارو یکمثقال

ورق طلا محلول داخل نمایند میگردد اقوی در جمیع افعال دماغی و قلبی و اگر فانید یافت نشود بگیرند
یک رطل عسل سفید مصفی و یک رطل قند سفید بعوض آن و در نسخهٔ این انوشدارو که شیخ داود ذکر کرده
سنبل الطیب داخل نیست بعوض آن بسیل بوا دارچینی ذکر کرده و وزن آبیکه املہ را دران طبخ می کنند
شش رطل مقرر کرده و گفته که بعد از طبخ و تصفیه املہ اگر این معجون از برای محرور ساخته شود دو
مثل املہ مطبوخ شکر سفید داخل کنند و اگر برای مبرود المزاج باشد دو مثل آن عسل داخل کنند
و بقوام آورده ادویه را بآن بسرشند و در ظرف چینی نگاهدارند میفرماید که سنبل الطیب بهتر
است زیرا که مصلح املہ است در مبرودین و بعضی گفته که املہ را تا یک شبانروز در شیر گاو بخیسانند
پس بشویند و بنه رطل آب بجوشانند تا مهرا شود از پشت غربال بگذرانند و باقند و عسل بالمساوات
یکصد و هشتاد مثقال بقوام آورند و ادویه را بآن بسرشند و بعضی گفته که قند و عسل باهم باید
که سه وزن مجموع ادویه این معجون باشد و شیخ رئیس در قانون بعد از ذکر این انوشدارو دو نسخه
معجون هندی ذکر کرده و آن بعینه همین انوشدارو است الا آنکه اختلافی در وزن بعضی اجزا
واقع است چنانچه درین معجون سوم معجون هندی وزن سعد کوفی هشت درم است و وزن
قرفه و زرنب و زعفران از هر یک دو درم است چنانکه در نسخهٔ انوشدارو است و لیکن اجزا
بعد ازین سه جزو تا آخر از هر یک یکدرم است و وزن آبیکه املہ را دران طبخ باید کرد هفت
رطل و گفته که آن مقدار بجوشانند که چهار رطل آب سوخته و سه رطل بماند و با فانید سنجری
بقوام آورده معجون سازند شربتی یک مثقال و نیم صاحب اختیارات بدیعی گفته که بعضی
از اطبا افزوده اند بر اجزای این مفرح فرنجمشک درمی و مروارید ناسفته و ساذج هندی از هر یک
دو درم و گفته که شربتی ازین مقدار دو مثقال و نیم است یا یکی از اشربهٔ مناسبه انوشدارو
بنسخهٔ بدر الدین قلانسی که در قرابادین خود از کندی نقل نموده **صنعت آن** غنچهٔ گلسرخ
منزوع الاقماع شش درم سعد کوفی بهمن سفید پوست بلیله گل گاوزبان گیلانی از هر یک
پنج درم قرنفل سنبل الطیب اسارون بادرنجبویه بهمن سرخ از هر یک سه درم قرفة الطیب
زرنب مصطکی قاقله کبار تودری سرخ تودری سفید خولنجان از هر یک دو درم بسباسه دارچینی
بسیل بوا زعفران جوز بوا از هر یک یکدرم عنبر اشهب نیمدرم املہ منقی نیم من آمله را در چهار من و نیم

آب بریزند تا ثلث بماند پس فرود آورده بدست بمالند و بپالایند پس بگیرند فانید سنجری سفید
حل کرده کف انرا بگیرند و عنبر دران گداخته مطبوخ آمله را داخل کرده بآتش ملایم بقوام
آورند پس ادویه را کوفته بیخته دران داخل کرده معجون سازند شربتی یک مثقال و نیم و بعضی
بر اجزا مروارید ناسفته سوده کشنیز خشک مقشر و ساذج هندی فرنجمشک از هریک دو درم
افزوده و گفته که شربتی ازین تا دو مثقال است و بعضی افزایند که اگر ورق طلا و ورق نقره
محلول لین و یشب سبز صلایه کرده از هریک یکدرم بیفزایند میگردد انفع و این انوشدارو همان
انوشداروی هندی است که کندی دران تصرفات نموده والحق که بسیار ترکیب خوبی است
بلکه بهتر از انوشداروی هندی است صنعت این انوشدارو تصرف بعضی متاخرین به
نسخه دیگر ورق گل سرخ نه مثقال سعد کوفی هشت مثقال قرنفل مصطکی رومی زعفران اسارون
شامی از هریک چهار مثقال دانه قاقله صغار قاقله کبار از هریک سه مثقال و نیم جوز بوا بسباسه
قرفه الطیب سنبل زرنب از هریک سه مثقال آمله منقی یکصد و هفتاد مثقال آمله را یک شب در
شیر گاو بمقدار یکصد و پنجاه مثقال در ظرف چینی و یا گلی بخیسانند بعد از ان چند مرتبه آنرا
از آب عذب بشویند که زمختگی آن برود پس بجوشانند تا مهرا شود در پاتیلی مسی تازه قلعی کرده
بپالایند و ثفالش را دور کنند پس بگیرند فانید سنجری ششصد مثقال و بقوام آورده آمله پالوده
را داخل نمایند و یک جوش دیگر داده فرود آورند و تیز بزنند تا نیکو مخلوط شود پس باقی ادویه را
کوفته بیخته بدستور مقرر بان بسرشند و در نسخه دیگر وزن آمله یکصد و هشتاد و سه مثقال و نیم است
و طریق دیگر آنست که آمله را بعد از طبخ و پالودن در کیسه کرباسی کنند و بیاویزند تا آبش
برود با فانید بقوام آورده و با سایر ادویه بسرشند صنعت این انوشدارو تصرف حکیم
جلال الدین مولف معجون جلالی از انوشدارو و تصرف کندی به نسخه بدر الدین قلانسی حرارتش
کمتر است و هر نفعی که برای آن ذکر کرده این نیز دارد و حار المزاج و بارد المزاج را مناسب
است صنعت آن ورق گل سرخ شش درم سعد کوفی قرنفل پوست بیرون پسته زرشک
بیدانه مصطکی رومی اسارون تخم خرفه مقشر کاسنی مقشر گاوزبان کشنیز خشک طباشیر سفید
دانه قاقله کبار دانه هیل بوا گل نیلوفر از هریک سه درم صندل سفید مقاصری شش درم قرفه دارچینی

سنبل الطیب جوزبوا زرنب بسباسه زعفران از هریک دو درم دواله سه درم شیر آمله منقی یک رطل
شیر آمله را در نه رطل آب بجوشانند تا بسه رطل رسد فرود آورده بدست بمالند و بپالایند و یک
من قند دران حل کرده بآتش ملایم بجوشانند و کف آن بگیرند و صافی نموده عسل مصفی را
داخل کرده بقوام آورده ادویه را کوفته بیخته بان بسرشند و قدری مشک خالص اضافه نمایند
و اگر مروارید ناسفته و ساذج هندی و تخم فرنجمشک از هریک دو درم اضافه نمایند بهتر است
شربتی ازان دو مثقال **انوشداروی ساده** قلمی فرموده اند که از تالیف حضرت استادی
و الیسعی قدس الله سره است مقوی معده و آلات غذا است و گوارنده طعام و لینت بواسیر
و غیر آن نافع است **صنعت آن** آمله منقی بیست و یک مثقال هلیله سیاه کشنیز خشک پوست
بیرون پسته از هریک سه مثقال غنچه گل سرخ منزوع الاقماع پنج مثقال سعد کوفی پنج مثقال
قرنفل مصطکی اسارون سنبل الطیب از هریک سه درم قاقله صغار قاقله کبار زرنب بسباسه
جوزبوا قرفه زعفران پوست زرد اترج بابونه از هریک دو درم ادویه کوفته بیخته با عسل و
نبات بالمناصفه سه وزن ادویه بطریق مقرره بسرشند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال و
نسخه دیگر عود هندی عرق خام گاوزبان از هریک سه درم نیز داخل است **انوشدارو**
نسخه تصرف بعضی متاخرین **صنعت** آن گل سرخ منزوع الاقماع شش مثقال
سعد کوفی پنج مثقال قرنفل مصطکی سنبل الطیب زرنب زعفران جوزبوا بسباسه
قاقله صغار قاقله کبار دارچینی سلیخه سیاه عود قماری خام عود بلسان حب بلسان
ساذج هندی زنجبیل از هریک دو مثقال شیره آمله منقی شصت مثقال عسل مصفی
سه وزن ادویه بدستور مقرر مرتب نمایند **انوشداروی دیگر** از تصرف متاخرین صنعت
آن غنچه گل سرخ ساذج هندی از هریک شش مثقال سعد کوفی قرفه الطیب
از هریک پنج مثقال قرنفل دانه هیل بوا سنبل الطیب از هریک سه مثقال قاقله کبار
جوزبوا زعفران زرنباد از هریک دو مثقال شیر آمله یک رطل نبات سفید عسل مصفی
از هریک دو رطل شیر آمله را در نه رطل آب بپزند تا به سه رطل رسد صافی نموده
ثفلش را دور کنند و نبات و عسل داخل کرده بقوام آورند و ادویه را بان سرشته بدستور

معجون سازند شربتی دو درم تا سه درم انوشدارو تالیف یکی از اطبای اصفهان
منافع ان قریب بمنافع انوشدارو ی هندی نوشته با زیادتی نفع از برای سده های کبد
و استسقاء و جمیع امراض کبد صنعت ان سعد کوفی غنچه گلسرخ منزوع الاقماع اسارون
حب بلسان سنبل الطیب ریوند چینی از هر یک دو مثقال گل غافث دو درم مصطکی رومی
زرنب لسباسه یا عنی جوز بوا زرنباد زنجبیل ساذج هندی اذخر مکی از هر یک
یک مثقال دارچینی قوه یکدرم آمله منقی هشت مثقال ادویه را سوای آمله منقی کوفته
بیخته بروغن بلسان چرب نموده آمله را آب شبانروز در شیر گاو خیسانیده پس در
هفتاد مثقال آب در دیگ سنگی باتش ملایم بجوشانند تا سی مثقال آب باقی بماند بمالند
و بپالایند پس گلقند آفتابی بوزن تمام ادویه در هاون سنگی نرم صلایه نمایند و عسل
مصفی دو وزن ادویه مجموع را در آب مطبوخ آمله پالوده داخل نموده بقوام آورند و
ادویه را بان سرشته معجون سازند انوشدارو ی کبیر هندی منقول از مجربات حکیم احمد ولد
حکیم سلیمان موسوی بخط میرزا معز الدین برادر حکیم احمد صنعت ان غنچه گلسرخ شش
جزو سعد کوفی پنج جزو قرنفل سنبل الطیب مصطکی اسارون از هر یک سه جزو قرفه اذخر
زرنب از هر یک دو جزو لسباسه زعفران دانه هیل بوا قاقله کبار جوز بوا از یک یک
جزو اجزا را علاحده علاحده کوفته بیخته وزن نموده بگیرند باز که سی و شش مثقال از
ادویه یک رطل آمله منقی و در هفت رطل آب بپزند تا سه رطل بماند پس بمالند و صاف نمایند
آنرا در دیگ کرده مقدار یک رطل قند سفید صافی داخل کرده بپزند تا بقوام آید
پس ادویه را داخل نموده نیکو سرشته نگاهدارند شربتی دو مثقال و نیم انوشدارو
لولوئی مفرحی است قوی دل و دماغ و معده و جگر را قوت بخشد و اشتها آورد و
طعام بگوارد و بیماریها که از مشارکت معده و جگر بود سود دهد و نشاط و شگفتگی آورد
صنعت آن مروارید ناسفته چرب نیسب بسد سعد کوفی اذخر کهربا از هر یک دو
مثقال عود خام طباشیر سفید ساذج هندی سنبل الطیب گل ارمنی ابریشم
مقرض از هر یک سه مثقال زعفران درونج زدمی بهمنین هشته از هر یک دو مثقال

شیر آمله منقی سی مثقال زرشک بیدانه انار دانه از هر یک ده مثقال زرشک و انار دانه را با [illegible]
وصاف نمایند و باسه چندان ادویه قند و عسل بقوام آورند و بطریق معمول معجون سازند شربتی
دو درم تا دو مثقال تناول نمایند انوشدارو ی لولوی دیگر قریب النفع بدان
صنعت آن ورق گل سرخ سه درم سعد کوفی قرنفل مصطکی رومی زعفران اسارون
سنبل بوا قرفه مروارید ناسفته کهربا مرجان از هر یک دو درم ابریشم مقرض حجر یشب گاوزبان
صندلین درونج رومی بهمنین گل ارمنی گل مختوم طباشیر سفید پوست بیرون پسته از هر یک
یکدرم و نیم جوز بوا قاقله کبار کشنیز خشک از هر یک یکدرم شیر آمله منقی پنجاه مثقال آب
زرشک آب انار ترش از هر یک پانزده مثقال عنبر اشهب یکدرم مشک تبتی نیم درم
ورق طلا سی عدد ورق نقره پنجاه عدد قند و عسل سه چندان مجموع ادویه بدستور سرشته شد
مقدار شربتی دو درم باشد انوشدارو ی لولوی تالیف حکیم اشرف قمی منقول از
خط مغربی الیه صنعت آن عود هندی طباشیر سفید سنبل الطیب گل سرخ منزوع الاقماع
ساذج هندی ابریشم مقرض از هر یک چهار مثقال مصطکی زرشک منقی گل ارمنی مغسول
اسارون سعد کوفی اذخر مکی دارچینی زعفران از هر یک سه مثقال بسباسه جوز بوا قرنفل
درونج عقربی بسد کهربای شمعی دانه هیل قاقله کبار کشنیز مروارید ناسفته عنبر
یاقوت رمانی از هر یک دو مثقال مشک تبتی خالص یک و نیم مثقال ورق نقره یک مثقال
ورق طلا نیم مثقال آمله منقی هفتاد و پنج مثقال قند سفید یکصد و پنجاه مثقال عسل سفید
مصفی شش صد مثقال بدستور معمول ترکیب نمایند شربتی از یک مثقال تا یک مثقال و نیم
انوشدارو ی لولوی تصرف حکیم عماد الدین محمود حسینی شیرازی مفرح و مقوی
قلب و دماغ و کبد و معده است و وسواس و غم و وهم و فزع را زایل سازد و فرح و سرور
آورد و اقسام مالیخولیا خصوص مراقی و معدی را بنهایت نافع است و امراض سودای
دماغ و قلب را زایل گرداند و منافع بسیاری بجهت این مرکب ذکر کرده و ما مختصر کردیم
صنعت آن دانه هیل بوا ازرنب دارچینی و زرنباد سنبل الطیب جوز بوا بسباسه
قرنفل درونج عقربی گل ارمنی مغسول گل مختوم مصطکی رومی زعفران ورق نقره زرشک بیدانه

کشنیز خشک تباشیر خالص طباشیر از هر یک یک مثقال مروارید ناسفته یک مثقال و نیم گلسرخ
منزوع الاقماع سعد کوفی صندل سفید بگلاب سوده تخم خرفه مقشر تخم کاسنی مقشر از هر یک
دو مثقال ورق طلا نیم مثقال شیر آمله مسقی نود مثقال گلاب و آب به شیرین آب سیب شیرین
آب انار شیرین آب امرود عرق بیدمشک از هر یک یکصد و بیست مثقال اول مرتبه آمله را
یکشب در شیر گاو بخیسانند و صبح بشویند و با نه رطل آب بجوشانند تا سه رطل آب بماند پس فرود
آورده بمالند و بپالایند و در صافی آن نبات سفید و قند سفید و عسل مصفی از هر یک
یکصد و بیست مثقال گلاب عرق بیدمشک آب میوهای مسطوره داخل کرده بقوام آورند
پس از آتش فرود آورده بگذارند که حرارت آن شکسته فاتر گردد دیگر ادویه را که لایق سودن باشد
آنچه صلایه کردنی است حل کرده و آنچه کوبیدنی است کوبیده بیخته بدستور بآن سرشته
معجون سازند و در ظرف چینی نگاهدارند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال انوشدارو لولوی
تالیف حکیم احمد صنعت آن مروارید ناسفته بسد یشب سبز سعد کوفی
مصطکی اذخر مکی طباشیر سفید تخم خرفه مقشر ساذج هندی سنبل الطیب طین ارمنی
ابریشم مقرض گلسرخ منزوع الاقماع از هر یک دو مثقال عود هندی بگلاب سوده
سه مثقال و نیم زعفران عنبر اشهب از هر یک یک مثقال ورق طلا ورق نقره از هر یک
یک و نیم مثقال شیر آمله سی مثقال عسل جید سفید قند سفید بالمناصفه سه وزن ادویه آمله
را یک شبانروز در شیر گاو بخیسانند پس شیر را دور کرده آمله را با آب گرم بشویند تا اثر
شیر نماند پس بگلاب بجوشانند و بپالایند و با عسل و قند سفید بقوام آورند انوشدارو
لولوی دیگر صنعت آن مروارید ناسفته بسد کهربا شمعی یشب کافوری از هر یک سه
مثقال و نیم سعد کوفی هفت مثقال و نیم سنبل الطیب عود قماری قرفه الطیب زرنب
بسباسه دانه هیل دانه قاقله کبار دارچینی سیلانی جوزبوا پوست بیرون پسته درونج
عقربی صندل سفید گل ارمنی از هر یک سه مثقال آمله در شیر پرورده مسقی بست و
دو مثقال و نیم عنبر اشهب یک مثقال و نیم ورق طلا محلول ورق نقره محلول از هر یک
یک مثقال رب سیب شیرین نود و پنج مثقال نبات سفید پنجاه و هفت مثقال عسل سفید

مصفی هفتاد و پنج مثقال جواهر را با هفتاد و پنج توله که دو صد و بیست و پنج مثقال سیر
هست آب لیمو نیکو صلایه کرده نبات را بگلاب گداخته با رب سیب و عسل بقوام آورند
اول جواهر را داخل نمایند پس عنبر را بروغن بادام شیرین گداخته داخل نمایند
پس باقی ادویه را اندک اندک داخل کرده
برهم زنند و زعفران را بگلاب حل کرده و ورق طلا و ورق نقره را بالعسل حل کرده داخل نمایند
و مساوی برهم زنند و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی یک مثقال تا دو درم انوشدارو
لولوئی که بجهت بندگان نواب جنت مکان شاه عباس صفوی مولوی حسینی یکی از
اطبای سرکار ترتیب داده و ظاهر آنست که تالیف عمدة الاطباء حکیم محمد رضا ولد
حکیم سلیمان باشد و منافع بسیاری جهت آن نوشته صنعت آن ورق گل سرخ
شش درم سعد کوفی چهار درم قرنفل مصطکی قاقله کبار اسارون شامی دانه هیل بوا
از هر یک دو درم بسباسه قرفه دارچینی جوزبوا سنبل الطیب زرنب گل مختوم بسد
محرق رازیانه پوست بیرون پسته از هر یک یکدرم و نیم زعفران بسفایج هندی
طباشیر سفید مروارید ناسفته کشنیز خشک مقشر ابریشم مقرض پوست زرد اترج گل
گاوزبان بادرنجبویه از هر یک دو درم و نیم عنبر اشهب ورق نقره از هر یک دو درم مشک
خالص ورق طلا از هر یک یکدرم شیر آمله منقی یک رطل آب سیب شیرین پنجاه مثقال
عسل مصفی قند سفید بالمساوات سه وزن ادویه بدستور مرتب نمایند شربتی یک مثقال
پیش از طعام و بعد از طعام توان خوردن انوشدارو دیگر منقول از مجربات
حکیم احمد ولد حکیم سلیمان بخط معزی الیه صنعت آن مروارید ناسفته [illegible] کافوری
بسد محرق مغسول سعد کوفی اذخر مکی زعفران از هر یک دو مثقال عود قماری خام
سه مثقال و نیم طباشیر سفید بسفایج هندی سنبل الطیب ابریشم خام مقرض طین
ارمنی از هر یک سه مثقال شیر آمله منقی سی مثقال عسل مصفی قند سفید بقدر ضرورت
بدستور مقرر معجون سازند و قلمی فرموده اند تصرفی که کمترین در این نسخه انوشدارو
نموده و تجربه کرده نافع اعداست مروارید ناسفته بسد [illegible] سعد کوفی

مصطکی اذخر مکی طباشیر سفید تخم خرفه بنفشه سادج هندی طین ارمنی سنبل الطیب ابریشم مقرض
ورق گل سرخ از هریک دو مثقال عود قماری خام سه مثقال و نیم زعفران یکمثقال ورق
طلا ورق نقره عنبر اشهب از هریک نیم مثقال شیر امله سی مثقال قند سفید عسل مصفی از
بالمناصفه بقدر ضرور اول مرتبه امله را در شیر بخیسانند یک شبانروز پس بآب گرم
بشویند و بآب خالص بجوشانند تا مهرا شود و از پالایش بگذرانند و قند و عسل را داخل
کرده بقوام آورند و ادویه را کوفته بیخته بآن معجون سازند و در نسخهٔ دیگر وزن عنبر
اشهب یکمثقال است و وزن قند و عسل سه وزن مجموع ادویه قلمی نموده که امله را
بعد از شستن باب گرم با گلاب بجوشانند تا مهرا شود و از پالایش بگذرانند و با عسل
و قند بقوام آورند و ادویه را بدستور مقرر بان سرشند انوشداروی لؤلوی
دیگر که بجهت بندگان حضرت نواب پادشاه شاه جمجاه سلیمان صفوی موسوی
حسینی حکیم میر محمد باقر غفر الله له که از اعمام آن مرحوم است تصرف نموده و در منافع
مثل منافع انوشداروی لؤلوی تالیف حکیم عماد الدین محمود شیرازی حکیم باشی حضرت
نواب شاه طهماسب صفوی موسوی حسینی بلکه از ان اقوی است صنعت
آن مروارید ناسفته یاقوت رمانی کهربای شمعی عنبر اشهب ابریشم مقرض غنچه گل سرخ
سنبل الطیب طباشیر سفید زعفران مصطکی رومی از هریک سه درم یشب سبز مرجان
قرمزی درونج عقربی دانه هیل بوا تخم بادرنجبویه اذخر مکی اسارون شامی سادج هندی
سعد کوفی عود هندی صندل سفید مقاصری پوست ترنج زرد اترج زرنباد بهدانه ریوند
چینی از هریک دو درم مشک تبتی خالص ورق طلا ورق نقره از هریک یکدرم امله مصفی
بشیر پرورده نیم رطل قند سفید نبات سفید عسل سفید مصفی متساوی سه وزن مجموع
ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی از یکمثقال تا دو درم و در نسخهٔ دیگر بعوض ریوند
چینی دارچینی آورده انوشداروی لولوی معمول حکیم محمد باقر حسینی ولد حکیم
عماد الدین محمود غفر الله لهما منقول از خط معزی الیه قریب بسبب در افعال به نسخهٔ والد
معزی الیه صنعت آن ابریشم مقرض طباشیر سفید سنبل الطیب زعفران مصطکی رومی

کہربای شمعی مروارید ناسفته ورق گل سرخ از هر یک سه مثقال اسارون دانه هیل بوا
ریوند چینی عود قماری خام پوست بیرون پسته صندل سفید پوست زرد اترج
سعد کوفی ساذج هندی مرجان قرمزی یشب سبز تخم بادرنجبویه عنبر اشهب
مشک تبتی ورق طلا ورق نقره محلولین از هر یک یک اوقیه زرشک منقی
اذخر مکی از هر یک دو اوقیه یاقوت رمانی یک مثقال تبرآمله منقی شصت مثقال
نبات سفید عسل مصفی بالمناصفه سه وزن مجموع ادویه اگر دو وزن مجموع ادویه کنند بهتر است اول مرتبه
آمله را یکشبانروز در شیر خیسانیده بمقدار که تر گردد پس از شیر شسته باگلاب عرق بیدمشک بجوشانند بمقداری که مهرا شود
پس از آن بیشتر آرد بیز سوده بگذرانند و با نبات و عسل کف گرفته داخل کرده بقوام آورند
و ادویه را بدستور بیان شده معجون سازند شربتی یک مثقال در نسخه دیگر با عنبر اشهب از هر یک
دو درم و زرشک منقی و اذخر هر یک دو درم و مشک یک درم و ورق طلا دو دانگ است

انوشدارویی لولوی دیگر

که بجهت نواب اشرف اعلی شاه عباس ماضی ترکیب نموده صنعت آن مروارید ناسفته کہربا یشب سبز و کافوری لسید محرق مغسول یاقوت رمانی لعل بدخشی عنبر اشهب مشک تبتی ورق طلا محلول دانه هیل بوا قرنفل درونج عقربی قاقله کبار از هر یک دو مثقال عود قماری خام مصطکی رومی دارچینی سنبل الطیب سعد کوفی ابریشم مقرض از هر یک چهار مثقال جوز بوا بسباسه ساذج هندی طباشیر سفید ورق گل سرخ زعفران طین ارمنی زرشک منقی اسارون اذخر مکی از هر یک سه مثقال ورق طلا محلول یک مثقال تبرآمله منقی منقا دو مثقال قند سفید عسل سفید مصفی از هر یک دویست مثقال بدستور معجون سازند شربتی از دو درم تا سه درم

انوشدارویی لولوی

منقول از خط میرزا محمد قسیم حکیم باشی شاه سلطان حسین قلمی فرموده اند که جد مغفور الیه حکیم محمد رضا این نوشدارو را بجهت نواب اشرف اعلی شاه عباس ثانی تالیف نموده صنعت آن عود هندی مصطکی رومی دارچینی سنبل الطیب سعد کوفی ابریشم مقرض از هر یک چهار مثقال جوز بوا بسباسه ساذج هندی طباشیر سفید زعفران غنچه گل سرخ هر یک درونج الافاعی طین ارمنی

مغسول زرشک منقی اسارون اذخر مکی از هر یک شش مثقال قرنفل درونج عقربی
قاقله صغار مروارید ناسفته بسد ابریشم خام کهربای شمعی لسبد محرق مغسول یاقوت رمانی
عنبر اشهب مشک تبتی از هر یک دو مثقال ورق طلا یک مثقال ورق نقره دو مثقال
شیر املہ منقی شصت مثقال قند سفید عسل مصفی از هر یک دو صد مثقال بقانون مقرر
معجون سازند شربتی از یکمثقال تا دو مثقال ***انوشدار و تصرف میرزا رضی***
موسوی صنعت ان غنچه گل سرخ منزوع الاقماع شش مثقال سعد کوفی لسان الثور زعفران
از هر یک پنجمثقال قرنفل سنبل الطیب اسارون ساذج هندی از هر یک سه مثقال
مشک تبتی خالص قرفه الطیب از هر یک نیم مثقال جوزبوا هفت عدد دانه هیل بوا
دانه قاقله کبار از هر یک دو مثقال زرنباد دارچینی دارفلفل از هر یک دو مثقال
و نیم شیر املہ منقی یکصد مثقال عسل سفید مصفی دو وزن مجموعہ ادویه قند سفید یک وزن
مجموع ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی دو درم و این نوشدارو انوشداروی
کندی احمر است نسخه کند می بهتر است از برای تقویت قلب ***انوشداروی***
لولوی که مغفرت پناه حکیم محمد باقر موسوی ترتیب داده و بعد ان معمول حکیم محمد حسین ولد
مشار الیه بود و این دو نسخه است یک نسخه حار و یک نسخه بارد نسخه حار این است
ابریشم مقرض طباشیر سفید مروارید ناسفته کهربای شمعی گل سرخ سنبل الطیب زعفران
مصطکی عنبر اشهب از هر یک سه مثقال عود قماری خام پوست ترنج زرد اترج
بادرنجبویه دانه هیل درونج عقربی اسارون اذخر مکی بسد مرجان قرمزی
مشک ختائی ورق طلا ورق نقره ریوند چینی ساذج هندی سعد کوفی زرشک منقی
یاقوت رمانی از هر یک دو مثقال املہ منقی شصت مثقال قند سفید نبات سفید عسل مصفی
از هر یک برابر مجموع ادویه املہ را بگلاب و عرق بید مشک بجوشانند و از پشت غربال
بپالایند و قند و نبات و عسل را صاف نموده داخل کنند و بعد از ان عنبر در ان حل کنند
و بعد از ان مشک و زعفران بعد از ین ورقها پس باقی اجزا را داخل نمایند ***نسخه دوم***
کهربا دو بسد ابریشم مقرض طباشیر سفید گل کاوزبان گل سرخ مروارید ناسفته عنبر اشهب

ورق طلا ورق نقره کهربای شمعی صندل سفید زرشک منقی از هریک سه مثقال لیشب سبز
مرجان قرمزی ریوند چینی از هریک دو مثقال یاقوت رمانی زعفران تخم بادرنجبویه
سنبل الطیب مصطکی از هریک یکمثقال اسارون سعد کوفی دانه هیل درونج عقربی
پوست زرد اترج اذخر مکی ساذج هندی از هریک ونیم مثقال عود هندی غرقی
یکمثقال آمله منقی شصت مثقال نبات وقند وعسل از هریک مثل مجموع اجزا
مرتب نمایند شربتی یک مثقال تا دو درم نافع باد انوشداروی لولوئی تالیف
زین الدین مسعود شیرازی صنعت آن مروارید ناسفته بسد محرق مغسول لیشب سبز
کهربای شمعی غنچه گل سرخ شروع الاقماع زعفران قاقله صغار اذخر مکی خولنجان
بادرنجبویه گل ارمنی مغسول ریوند چینی لسان دار چینی از هریک دو مثقال سعد کوفی
بهمن سرخ بهمن سفید ساذج هندی اسارون مصطکی رومی شقاقل از هریک دو مثقال
سنبل الطیب یک مثقال ونیم عود قماری چهار مثقال زرشک منقی سه ونیم مثقال
ابریشم مقرض سه مثقال شیر آمله پنجاه وچهار مثقال اجزا را کوفته بیخته قند سفید
پنجاه مثقال عسل سفید جید خوشبوی مصفی یکصد وپنجاه مثقال قند وعسل را بگلاب
حلکرده بقوام آورده ابریشم مقرض را بران پاشیده ادویه باید دستور مقرر
بان سرشته معجون سازند شربتی یک مثقال تا یک مثقال ونیم انوشداروی
لؤلوی قلمی نموده اند که این از تصرف بنده اثم میر محمد هاشم المحتاج الی غفران
ربه الرحمن مخاطب بحکیم معتمد الملوک سید علویخان است اعضای رئیسه ومعده را قوت دهد
ونور چشم را بیفزاید ومانع انصباب مواد است بمعده وامعاء وحافظ اخلاط از تعفن وفساد
واخلاط سودا بروح وغلبه سودا ومقوی باه ومجفف رطوبات معده وامعاء ودماغ
واعصاب وهاضم ومشتهی طعام است وبوی دهان خوش کند وفرح وسرور آرد ودرد وضعف
دماغ ومالیخولیا وسایر امراض سوداوی را نافع است ومنافع بسیار دارد وتجربت است
این نسخه بلکه جمیع انوشداروهای لولوی ولاسیما انوشداروی لولوی حکیم علاء الدین
محمود می باشد مقوی معده واعضای رئیسه ونافع از برای اصحاب وسواس

ومالیخولیا خصوص از برای اصحاب مالیخولیای مراقی و معدی و سبباشند در نهایت
نفع مرانها را صنعت آن غنچه گل سرخ شروع الاقماع چهار مثقال مروارید ناسفته
یشب سبز بسد محرق مغسول کهربای شمعی از هر یک دو مثقال طباشیر سفید ساذج هندی
پوست بیرون پسته پوست زرد اترج فادزهر معدنی خطائی گل ارمنی مغسول
گل داغستانی ابریشم مقرض صندل سفید بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل مصری
خولنجان از هر یک سه مثقال سعد کوفی هیل بوا سنبل الطیب زرنب از هر یک
یک مثقال و نیم زرشک منقی هفت مثقال تخم خرفه مقشر چهار مثقال عنبر اشهب طلای محلول
از هر یک نیم مثقال زعفران ورق نقره محلول از هر یک یکمثقال شیر آمله منقی هفتاد و پنج
مثقال فانید سنجری عسل سفید مصفی خوشبو نبات سفید سه وزن ادویه یعنی از هر یک
بوزن مجموع ادویه آمله را یک شبانه روز در شیر گاو بخیسانند و پس بشویند نیکو و آن را
با زرشک منقی در نه رطل آب خالص بجوشانند تا به سه رطل برسد پس بپالایند و فانید
و عسل و نبات را بگلاب حل کرده بآتش ملایم بجوشانند و کف آن را بگیرند چون دیگر کف
نیاورد و صافی نموده در مطبوخ آمله داخل کرده بقوام آورند و ادویه را بآن بدستور
مقرر سرشته معجون سازند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال انوشدارو ی
لولوی یاقوتی نیز از افتراح آن مرحوم صنعت آن مروارید ناسفته یاقوت رمانی
یشب کافوری عقیق یمانی بسد محرق مغسول مرجان قرمزی زمرد کهنه فادزهر معدنی
خطائی ورق طلا ورق نقره عنبر اشهب کهربا فقاح اذخر مکی از هر یک چهار دانگ
سنبل الطیب ورق گل سرخ سعد کوفی پوست بیرون پسته پوست زرد اترج طباشیر
سفید صندل سفید گل مختوم گل ارمنی ابریشم مقرض ساذج هندی دانه هیل از هر یک
یکمثقال شیر آمله منقی بیست مثقال آب امرود آب به شیرین از هر یک چهل مثقال
نبات سفید عسل مصفی از هر یک پنجاه مثقال دستور ساختنش آنکه شیر آمله را در یک
رطل گلاب بپزند تا مهرا شود پس بمالند و بپالایند و تفالش را دور کنند و آب امرود و آب به
و نبات و عسل قندی را با آب خالص داخل کرده بجوشانند کفش را بگیرند و در آمله مطبوخ

و انحلال کرده بقوام آورند و جواهر و فادزهر و کهربا را بگلاب صلایه کرده ذهب و فضه را
حل کرده سایر ادویه کوفته و بیخته تا آن سرشته معجون سازند شربتی از دو درم تا سه درم
انوشدارو بی لولوی دیگر نیز از اختراع آن مرحوم مقوی اعضای رئیسه است
و از برای خفقان و جمیع اقسام مالیخولیا خصوص مراقی و از برای ضعف دماغ
و معده و کبد و احشا نافع است و بوی دهان را خوش کند و فرح آورد و مشهی
مبهی است و روشنائی چشم را بیفزاید و منافع بسیار دارد صنعت آن غنچه
گل سرخ چهار مثقال سعد کوفی سنبل الطیب از هر یک سه مثقال مروارید سفته ناسفته
یشب کافوری یاقوت رمانی عقیق یمانی بسد محرق مغسول مرجان قرمزی زمرد کهنه
لعل بدخشی حجر فادزهر معدنی خطائی عنبر اشهب ورق طلا محلول ورق نقره محلول
کهربای شمعی درونج عقربی پوست بیرون پسته ابریشم مقرض گل گاوزبان عاقر
قرحا اذخر خولنجان زرنب اسارون بسباسه از هر یک یک مثقال پوست اترج
بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل مصری دارچینی طباشیر سفید فرنجمشک صندل سفید
ساذج هندی گل ارمنی مغسول گل داغستانی دانه هیل بوا بادرنجبویه از هر یک
یک مثقال و نیم عنبر اشهب مشک تبتی از هر یک نیم مثقال شیر املهٔ منقی شصت
و پنج مثقال زرشک منقی هفت مثقال امله و زرشک را یکشبانروز در آب جدا جدا
بخیسانند و باید که مقدار آب نه رطل باشد پس بجوشانند تا سه رطل آب بماند فرود آورده
نیکو بمالند و بپالایند پس فانید سنجری نبات سفید رب به شیرین رب امرود از هر یک
نصف وزن اجزا عسل مصفی بوزن اجزا بگلاب حل کرده و بآتش ملایم بجوشانند
و کف آن را گرفته چون دیگر کف نیاورد در آمله مطبوخ داخل کرده بقوام آورند
و ادویه را بدستور مقرر با آن بسرشند و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی از یک تا
دو مثقال صنعت آن به نسخهٔ دیگر یاقوت رمانی مروارید ناسفته یشب سبز
بسد محرق مغسول ... کهربای شمعی پوست بیرون اترج اذخر مکی سلیخهٔ سیاه
سنبل الطیب درونج عقربی ساذج هندی دانه هیل بوا ورق نقره محلول سعد کوفی

اسارون تخم بادرنجبویه از هریک دو مثقال زعفران مصطکی طباشیر سفید کشنیز خشک بریان
ورق گل سرخ ابریشم مقرض صندل سفید عود قماری خام از هریک سه مثقال
قرنفل مشک تبتی خالص عنبر اشهب ورق طلا محلول از هریک یکمثقال
شیر آمله منقی شصت مثقال قند سفید عسل مصفی بالمناصفه سه وزن مجموع ادویه
بدستور سفوف معجون سازند شربتی از یک مثقال تا یک مثقال و نیم نوشدارو
لولوی دیگر نیز از تالیف ان مغفور که همان منافع دارد صنعت ان تخم
گل سرخ منزوع الاقماع چهار مثقال مروارید ناسفته لسد محرق یشب سبز کهربای
شمعی از هریک دو مثقال طباشیر سفید ساذج هندی پوست بیرون پسته پوست
زرد اترج حجر فادزهر معدنی گل ارمنی مغسول ابریشم مقرض صندل سفید از هریک
سه مثقال سعد کوفی دانه هیل بوا از هریک یکمثقال و نیم زرشک بیدانه هفت مثقال
تخم خرفه مقشر چهار مثقال عنبر اشهب طلای محلول از هریک نیم مثقال زعفران ورق
نقره محلول از هریک یک مثقال شیر آمله هفتاد و پنج مثقال فانید سنجری عسل مصفی
نبات سفید هر سه وزن ادویه یعنی از هریک یک وزن ادویه مجموع آمله را
یک شبانه روز در شیر گاو بخیسانند پس بشویند نیکو و بانه رطل آب آنرا و زرشک را
بجوشانند تا بسه رطل برسد پس بپالایند و فانید و عسل و نبات را داخل کرده بقوام
آورند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال نوشداروی لولوی نیز از تالیف نواب
غفران مآب یعنی حکیم محمد هاشم ابن محمد هادی العلوی غفر الله لهما نهایت مقوی اعضای
رئیسه است و از برای خفقان و مالیخولیای مراقی و ضعف دماغ و معده و کبد نافع
است و بوی دهان خوش کند و نشاط آورد و مشتهی است و منافع بسیار دارد مجرب است
صنعت آن تخم گل سرخ چهار مثقال سعد کوفی سه مثقال مروارید ناسفته یشب کافوری
یاقوت رمانی عقیق یمانی لسد محرق مرجان قرمزی زمرد کهنه لعل بدخشی حجر بادزهر
خطائی عنبر اشهب ورق طلائی محلول ورق نقره محلول کهربای شمعی درونج پوست
بیرون پسته زعفران تفاح اذخر زرنباد اسارون بسباسه ماهی از هریک یکمثقال

پوست زرد اترج دارچینی طباشیر سفید صندل سفید ساذج هندی گل مختوم گل ارمنی
مغسول ابریشم مقرض دانه هیل بوا از هریک یک مثقال و نیم شیر آمله شصت مثقال
منقی هفت مثقال آمله و زرشک را در نه رطل آب بجوشانند تا به رطل رسد پس
فرود آورده بمالند نیکو و بپالایند پس قند سنجری و نبات سفید و عسل مصفی
و رب به شیرین و رب امرود از هریک بوزن مجموع ادویه داخل کرده بقوام آورند
و با سایر ادویه بدستور مقرر معجون سازند و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی از یک مثقال
تا دو مثقال. **انوشداروی لؤلؤی** به نسخه دیگر صنعت آن یاقوت رمانی
مروارید ناسفته یشب سبز بسد محرق مغسول کهربای شمعی پوست زرد اترج از هر یکی
سلیخه سیاه ساذج هندی سنبل الطیب درونج عقربی چینی دانه هیل ورق نقره محلول
سعد کوفی اسارون تخم بادرنجبویه از هریک دو مثقال زعفران مصطکی طباشیر سفید
کشنیز خشک بریان سفیده گل سرخ منزوع الاقماع ابریشم خام مقرض عود قماری خام
صندل سفید از هریک سه مثقال قرنفل مشک تبتی عنبر اشهب ورق طلای محلول
از هریک یکمثقال شیر آمله منقی شصت مثقال قند سفید و عسل بالسویه سه وزن مجموع
ادویه بدستور مقرر مرتب نمایند شربتی از یک مثقال تا یک مثقال و نیم انوشداروی
لؤلؤی که از مفرحات است و مقوی دل و معده و مراق و دماغ است و دفع غم و
فزع و وسواس کند و مالیخولیای مراقی را بنهایت سودمند باشد و هاضم طعام
است و بوی دهان خوش کند و اشتهای طعام آورد و شکم به بندد و هر بیماری که بمشارکت
معده باشد نافع است. صنعت آن غنچه گل سرخ منزوع الاقماع چهار مثقال سعد کوفی
اذخر مکی مروارید ناسفته بسد محرق مغسول یشب سبز کهربای شمعی از هریک دو مثقال عود قماری
عرقی خام سه مثقال و نیم طباشیر سفید ساذج هندی سنبل الطیب گل ارمنی ابریشم مقرض
از هریک سه مثقال عنبر اشهب زعفران از هریک نیم مثقال شیر آمله منقی سی مثقال و طریق
شیر آمله آن است که هر مقدار آمله را که خواسته باشند با دو وزن شیر گاو بخیسانند یک
شبانروز پس بشویند و سی مثقال آن را با دو صد و پنجاه مثقال آب خالص بجوشانند

المتقدار که نود مثقال آب در ان بماند پس عسل مصفی و قند سفید متساوی یکصد و هشتاد مثقال داخل کنند و بجوشانند تا بقوام اید پس فرود آورده ادویه را بدستور مذکور داخل کنند

و در نسخه دیگر این انوشدارو عنبر اشهب داخل نیست و وزن زعفران دو مثقال است و این اجزا بر اجزای اصل افزوده است کهربا درونج عقربی بهمن سفید بهمن سرخ اشنه از هر یک دو مثقال شیر املهٔ سی مثقال چنانچه در نسخه اصل بود و با زرشک منقی و انار دانه از هر یک دوازده مثقال در آب بجوشانند و از پالایش بگذرانند و با سه چند مجموع ادویه قند سفید و عسل مصفی ترکیب کنند شربتی از دو درم تا دو مثقال

انوشدارو دیگر منقول از خط سیادت مآب عمدة الاطبا میرزا محمد رحیم حکیم باشی ولد ارشد حکیم محمد باقر بن حکیم محمد رضا برادر حکیم احمد فرموده اند که این انوشدارو بجهت نواب اشرف جنت مکانی شاه عباس صفوی موسوی تالیف شده است صنعت آن عود هندی مصطکی رومی سنبل الطیب سعد کوفی دارچینی ابریشم از هر یک چهار مثقال جوزبوا بسباسه ساذج هندی طباشیر سفید گل سرخ زعفران گل ارمنی زرشک منقی اسارون اذخر از هر یک شش مثقال قرنفل درونج عقربی قاقله صغار مروارید ناسفته کهربا یشب سبز بسد یاقوت سرخ عنبر اشهب مشک تبتی از هر یک دو مثقال ورق طلا یک مثقال ورق نقره دو مثقال آمله منقی شصت مثقال قند سفید عسل مصفی از هر یک دویست مثقال بدستور مقرر مرتب نمایند

انوشداروی لولوی دیگر منافع بسیار دارد و نهایت مقوی قلب و معده است صنعت آن مروارید ناسفته بسد محرق یشب سبز سعد کوفی قفاح اذخر از هر یک چهار مثقال طباشیر سفید ساذج هندی سنبل الطیب ابریشم مقرض گل ارمنی از هر یک شش مثقال عود قماری خام هفت مثقال عنبر اشهب یک مثقال شیر آمله منقی شصت مثقال عسل سفید مصفی و قند سفید بالمناصفه سه وزن مجموع ادویه بدستور مرتب نمایند

انوشداروی لولوی دیگر صنعت آن مروارید ناسفته بسد محرق یشب سبز طباشیر سفید ساذج هندی سنبل الطیب ابریشم مقرض شیر آمله از هر یک [illegible] مثقال سعد کوفی زعفران عنبر اشهب [illegible]

یک مثقال قند سفید عسل مصفی از هر یک نه مثقال بدستور مرتب نمایند انوشدارو
لولوی منقول از بیاض مجربات حکیم احمد موسوی بخط معزی الیه صنعت آن
مروارید ناسفته لسد محرق مغسول یشب سبز محرق مغسول مصطکی رومی اذخر مکی
سعد کوفی از هر یک دو مثقال عود قماری خام بگلاب سوده سنبل الطیب طباشیر
سفید ساذج هندی گل ارمنی مغسول ابریشم خام مقرض از هر یک سه مثقال
عنبر اشهب زعفران از هر یک یکدرم مشک تبتی یک دانگ شیر امله منقی شصت
مثقال نبات سفید عسل مصفی برابر بقدر حاجت بدستور مقرر معجون سازند
و بعض اطبا درین انوشدارو مشک ختائی دو مثقال مروارید ناسفته صلایه کرده
دو درم و نیم قرنفل ساذج هندی از هر یک دو مثقال عنبر اشهب یک مثقال داخل نموده
اند و بعض اطبا آمله را یک شب در شیر می خیسانند پس از آن آب گرم شسته که اثر
شیر برود و در آفتاب خشک کرده کوفته بیخته داخل می نمایند و قلمی فرموده اند که
این قسم بهتر است بحسب طعم از آنکه آمله را پخته از بالای آتش بیرون می کنند که بال
بهتر نمی گردد و شیرینی نیم مثقال انوشدارو ی لولوی دیگر منقول از
بیاض مجربات حکیم احمد بخط معزی الیه صنعت آن مروارید ناسفته لسد محرق
مغسول یشب سبز سعد کوفی اذخر مکی زعفران از هر یک چهار مثقال عود قماری
خام ده مثقال طباشیر سفید ساذج هندی گل ارمنی مغسول سنبل الطیب از
هر یک شش مثقال عنبر اشهب لاجورد مغسول از هر یک دو مثقال صندل سفید بگلاب
سوده سه مثقال آمله منقی شصت مثقال قند سفید یکصد و شصت مثقال عسل مصفی بقدر
حاجت آمله را یک شب در شیر بخیسانند پس آب گرم بشویند و بگلاب بپزند تا مهرا شود
از بالای آتش بگذرانند و با عسل و قند بقوام آورده داروها را با آن سرشته معجون سازند
و فرموده که این دستور بهتر از نسخه انوشدارو ی لولوی دیگر منقول از
خط معزی الیه صنعت آن مروارید ناسفته یشب سبز لسد محرق مغسول مصطکی رومی
سعد کوفی اذخر مکی از هر یک دو مثقال عود قماری خام بگلاب سوده سنبل الطیب ساذج هندی

طباشیر سفید گل ارمنی ابریشم مقرض از هر یک مثقال عنبر اشهب زعفران از هر یک نیم مشک تبتی یک درم
یکدانگ شیر امله منقی سی مثقال نبات سفید عسل سفید مصفی بالمناصفه بقدر حاجت بدستور
مرتب نمایند شربتی یک مثقال تا دو مثقال الوشداروی دیگر منقول از بیاض
مجربات معزی الیه صنعت آن مروارید ناسفته سعد کوفی قرنفل اساروان مصطکی
از هر یک سه مثقال قاقله صغار قاقله کبار بسباسه جوزبوا قرفه الطیب زعفران
سنبل الطیب از هر یک دو مثقال ورق گلسرخ پنج مثقال شیر امله منقی مجفف پنج مثقال
عنبر اشهب یک مثقال مشک تبتی یکدانگ و نخجشک سه مثقال ساذج هندی
دو مثقال و نیم عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی از دو درم
تا سه درم الوشداروی لولوی معمول حکیم محمد باقر موسوی منقول از خط مشار الیه
صنعت آن ابریشم مقرض طباشیر سفید سنبل الطیب زعفران مصطکی رومی
کهربای شمعی مروارید ناسفته ورق گلسرخ از هر یک سه مثقال اساروان دانه هیل بوا
عود قماری خام پوست بیرون پسته صندل سفید پوست زرد اترج سعد کوفی
ساذج هندی مرجان قرمزی یشب سبز تخم بادرنجبویه عنبر اشهب مشک تبتی ورق طلا
ورق نقره از هر یک یک اوقیه زرشک منقی اذخر مکی از هر یک دو اوقیه یاقوت رمانی
یک مثقال شیر امله منقی شصت مثقال نبات سفید عسل مصفی بالمناصفه سه وزن ادویه
بدستور مقرر معجون سازند اگر شربتی دو وزن ادویه کنند بهتر است اول مرتبه امله را
از شیر شسته با گلاب و عرق بید مشک بجوشانند تا مهرا شود از پالایش بگذرانند و با نبات
و عسل بقوام آورده معجون سازند شربتی از یک مثقال تا یک مثقال و نیم
الوشداروی لولوی مفرحی است قوت دل و دماغ و معده و جگر را قوت
بخشد و اشتها آورد و طعام بگوارد و بیماریها را که از مشارکت معده و جگر بود سود دهد
و نشاط و شگفتگی آرد صنعت آن مروارید ناسفته جدوار خطائی مجرب یشب سبز
سعد کوفی اذخر مکی کهربا از هر یک دو مثقال عود خام طباشیر سفید ساذج هندی سنبل الطیب
گل ارمنی ابریشم مقرض از هر یک سه مثقال زعفران درونج بهمنین از هر یک دو مثقال

شیر امله سنقی سی مثقال زرشک بیدانه انار دانه از هریک ده مثقال زرشک و انار دانه را
با آمله بجوشانند و صاف نمایند و باسه چندان ادویه قند و عسل بقوام آورند بطریق
معمول معجون سازند و شربتی دو درم تا دو مثقال تناول نمایند انوشدار وی
لؤلؤی تالیف حضرت استادی و سیدی حکیم سید محمد هادی خان قدس سره
جامع این اوراق مقوی اعضای رئیسه و معده و هاضمه است و اسهال رطوبی را نافع است
سفید صنعت آن شیر امله سنقی چهل و پنج مثقال مروارید ناسفته فلطان لسد محرق
مغسول یشب کهربای شمعی سعد کوفی اذخر مکی از هریک سه مثقال عود غرقی طباشیر
سفید سادج هندی سنبل الطیب گل ارمنی ابریشم مقرض از هریک چهار و نیم مثقال
زعفران سه مثقال عنبر اشهب یکمثقال شربت به شیرین شربت سیب شیرین از هریک
بیست مثقال عسل و نبات بالمناصفه سه وزن ادویه علی الرسم معجون سازند و در
نسخه دیگر قرنفل پوست زردکوله و یا پوست ترنج دارچینی مصطکی رومی قاقله کبار از هریک
سه مثقال جوزبوا دو مثقال مشک خالص نیم مثقال داخل است انوشدار وی
لؤلؤی دیگر صنعت آن ورق گل سرخ سه درم سعد کوفی قرنفل مصطکی زعفران اسارون
دانه هیل بوا قرفه الدارچینی مروارید ناسفته کهربای شمعی مرجان قرمزی از هریک دو درم
جوزالطیب قاقله کبار بسباسه کشنیز خشک مقشر عنبر اشهب از هریک یکدرم ابریشم مقرض
یشب سبز لسان الثور صندل سفید صندل سرخ درونج عقربی بهمن سرخ بهمن سفید
گل ارمنی گل مختوم طباشیر سفید پوست بیرون پسته از هریک درم و نیم شیر امله سنقی
و شیر شربت زرشک شربت انارین از هریک پانزده مثقال مشک تبتی خالص نیم درم
زر محلول فضه محلول از هریک دو دانگ باسه وزن ادویه قند سفید و عسل مصفی بدستور
معجون سازند شربتی از یک مثقال تا سه درم انوشدار وی لؤلؤی دیگر صنعت آن
مروارید ناسفته صندل سفید سماق مصری ورق نقره ابریشم مقرض سعد کوفی تخم خرفه
مقشر کشنیز خشک مقشر از هریک هفت درم غنچه گل سرخ منزوع الاقماع قرنفل
مصطکی رومی سنبل الطیب قرفه الطیب اسارون شامی از هریک شش درم طباشیر سفید

پنج درم زرنب بسباسه زعفران قاقله کبار دانه هیل بوا از هریک سه درم عنبر اشهب ورق طلا
از هریک دو درم مشک تبتی یکدرم آمله بشیر گاو پرورده نود درم قند سفید عسل
مصفی بالمناصفه سه وزن ادویه بدستور معجون سازند شربتی یکمثقال
انوشداروی لولوی دیگر تالیف استاد الاطبا و سید الحکما نواب
حکیم سلیمان موسوی غفرالله له صنعت آن مروارید ناسفته طلا کرده قرفه الطیب
بسد محرق مغسول و نجمشک جوزبوا ابریشم مقرض از هریک دو مثقال قرنفل مصطکی رومی
اسارون دانه هیل بوا قاقله کبار بسباسه سنبل الطیب زرنب طین ارمنی از هریک
سه مثقال ورق گل سرخ زعفران طباشیر سفید از هریک شش مثقال سعد کوفی
ده مثقال پوست زرد اترج صندل سفید از هریک چهار مثقال لسان الثور بادرنجبویه
ساذج هندی از هریک پنج مثقال لاجورد مغسول مشک خطائی از هریک مثقال نیم
ابریشم مقرض دو مثقال عنبر اشهب یکمثقال تا دو مثقال آمله منقی یکرطل
نبات الکه شیرین چهل مثقال قند سفید یکصد مثقال عسل سفید مصفی دو وزن مجموع ادویه
بدستور معجون سازند شربتی یکمثقال و نیم **انوشداروی لولوی دیگر** صنعت آن
مروارید ناسفته سنبل الطیب اسارون مصطکی رومی بهمن سرخ بهمن سفید قرفه مثقال
دارچینی سیلانی کشنیز خشک از هریک شش مثقال زرنب زعفران بسباسه قاقله کبار
دانه هیل جوزبوا بادرنجبویه خولنجان ساذج هندی از هریک چهار مثقال غنچه گل سرخ
منزوع الاقماع دوازده مثقال سعد کوفی طباشیر سفید صندل سفید زرشک منقی
از هریک ده مثقال صندل سرخ هشت مثقال مشک تبتی یکمثقال عنبر اشهب یکمثقال
و دو دانگ شیر آمله یکصد و هشتاد مثقال قند سفید عسل مصفی از هریک یکمن بدستور
معجون سازند شربتی یکمثقال **انوشداروی لولوی دیگر** صنعت آن
غنچه گل سرخ منزوع الاقماع شش مثقال سعد کوفی قرنفل مصطکی رومی
اسارون قرفه الطیب سنبل الطیب شیر آمله منقی مروارید ناسفته ابریشم مقرض از هریک
هفت مثقال زرنب بسباسه قاقله کبار دانه هیل بوا صندل سفید طباشیر کشنیز خشک

از هر یک سه مثقال جوز بوا عنبر اشهب از هر یک دو مثقال ورق طلا ورق نقره از هر یک نیم مثقال
مشک خالص نیم مثقال قند سفید و عسل مصفی بالمناصفه سه وزن ادویه بدستور مقرر
معجون سازند شربتی یک مثقال انوشداروی یاقوتی لولوی صنعت آن مروارید
ناسفته یاقوت رمانی ابریشم کافوری کهربای شمعی بسد محرق پوست زرد اترج ادخر مکی
سلیخه سیاه سافج هندی سنبل الطیب درونج عقربی دانه هیل ورق نقره محلول سعد کوفی
اسارون تخم بادرنجبویه از هر یک دو مثقال زعفران مصطکی طباشیر سفید کشنیز خشک
بریان شقاقل گل سرخ شکوفه الاقحوان ابریشم مقرض عود قماری صندل سفید از هر
سه مثقال قرنفل نارمشک مسحوق خالص عنبر اشهب ورق طلای محلول از هر یک یک مثقال
شیرابه سنقی شصت مثقال قند سفید عسل سفید خوشبوی مصفی بالسویه دو وزن
مجموع ادویه بدستور مقرر معجون سازند و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی
از یک مثقال تا یک مثقال و نیم انوشداروی لولوی عنبری
صنعت آن ابریشم مقرض سنبل الطیب مروارید ناسفته کهربای شمعی زعفران
طباشیر سفید غنچه گل سرخ شکوفه الاقحوان از هر یک سه مثقال اسارون
سافج هندی عود قماری عاقرقرحا خام سعد کوفی دانه هیل بوا پوست بیرون پسته
پوست زرد اترج زرشک سنقی صندل سفید مصطکی رومی ریوند چینی عنبر اشهب
مشک تبتی خالص مرجان قرمزی ابریشم سبز ورق طلا ورق نقره بادرنجبویه
ادخر مکی از هر یک یک مثقال شیرابه سنقی بیست مثقال قند سفید بوزن تمام
ادویه عسل مصفی دو وزن مجموع ادویه بدستور مقرر معجون سازند انوشداروی
عنبری لولوی دیگر صنعت آن مروارید ناسفته بسد محرق ابریشم سبز طباشیر سفید
سافج هندی سنبل الطیب ابریشم مقرض از هر یک سه مثقال سعد کوفی
زعفران عنبر اشهب از هر یک دو مثقال عود قماری عاقرقرحا خام دو مثقال و نیم گل ارمنی
یک مثقال شیرابه سنقی بیست مثقال عسل مصفی قند سفید از هر یک نود مثقال
آمله را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل رسد قند و عسل را در آن حل کرده بقوام

آورده پس عنبر را در آن داخل نمایند پس باقی ادویه را کوفته بیخته با آن سرشته معجون سازند
و در ظرف چینی نگاهدارند شربتی یک مثقال **انوشداروی عنبری**
لولوی منقول از تحفة المومنین که معزی الیه از بیاض مجرب نواب حکیم میر محمد باقر
بخط معزی الیه نقل نموده و قلمی فرموده که بهترین نسخه‌های انوشداروی لولوی است
و مکرر تجربه شده و بجهت تقویت اعضای رئیسه و ضعف معده و بدن و نقاهت و
برانگیختن اشتها * صنعت آن طباشیر سفید ابریشم مقرض مصطکی زعفران سنبل الطیب
مروارید ناسفته کهربا گل سرخ از هر یک سه مثقال یاقوت رمانی ریوند خطائی اسارون
سعد کوفی عود هندی اذخر مکی صندل سفید پوست زرد اترج ساذج هندی بسباسه تخم
بادرنجبویه درونج عقربی دانه هیل بوا از مشک تبتی عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره از هر
دو مثقال مشک ترکی یک مثقال شیر آمله منقی نه مثقال آمله را با گلاب نه مثقال و آب
باران پنج رطل بجوشانند تا مهرا شود و از پرویزن بگذرانند و با یک من و نیم مجموع ادویه
قند سفید و مثل آن عسل سفید خوشبوی مصفی را بقوام آورند ادویه را بدستور مقرر با آن
معجون سازند **انوشداروی لولوی عنبری** بتصرف حکیم رکن الدین مسعود شیرازی
صنعت آن مروارید ناسفته سنبل الطیب شقاقل مصری بسباسه از هر یک سه مثقال
غنچه گل سرخ منزوع الاقماع بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک شش مثقال سعد کوفی طباشیر سفید
صندل سفید زرشک منقی از هر یک پنج مثقال اسارون زعفران قاقله کبار قاقله صغار
جوزبوا خولنجان دارچینی بادرنجبویه ساذج هندی کشنیز خشک مقشر از هر یک دو مثقال
مشک تبتی خالص عنبر اشهب از هر یک نیم مثقال شیر آمله منقی یک رطل فانید
سنجری نیم من عسل مصفی یک و نیم من ت شیرین سه مثقال بدستور مقرر ترتیب نمایند شربتی پنج مثقال تا نیم باد

فصل در بیان جوارشاتی که اصل و عمود در آنها آمله است **جوارش املج**

تالیف حکیم علاء الدین منصور صاحب طب منصوری معده را قوت دهد و اشتهای طعام آورد و
معده را ببرد و مقوی قلب و کبد و مفرح است خفقان بارد را زایل کند صنعت آن شیر آمله ... مثقال

پوست بیرون پسته سه درم مصطکی رومی سه درم پوست املج زرشک بیدانه عود قماری از هر یک
سه درم عنبر اشهب یک مثقال سنبل الطیب دو درم قند سفید یک من و نیم قند را بقوام آورده
ادویه را کوفته بیخته بان سرشته بر روی سنگ ریزند و بطریق لوزینات بریده نگاه دارند
جوارش املج قلمی فرموده اند که از تالیف بنده درگاه محمد هاشم متخاطب بحکیم معتمد الملک
علوی خان محمد شاهی است که در سنه یکهزار و یکصد و هفده هجری در دار الفتح اجین بجهت
شاهزاده والا نسب محمد بیدار بخت بن محمد اعظم شاه بن اورنگ زیب عالمگیر گورگانی تالیف
نموده نهایت مفید آمده این جوارش معده را قوت دهد و اشتهای طعام آورد و حرارت
کبد را تسکین دهد و تقوی معده حار رطب است و دل را قوت دهد و مفرح قلب است
و اسهال مراری را نفعت دهد و معده را باصلاح آورد صنعت آن شیر آمله مقشر دوازده
مثقال طباشیر سفید صندل سفید سماق زرشک منقی بادرنجبویه گل سرخ منزوع الاقماع
پوست بیرون پسته از هر یک یک مثقال کشنیز خشک مقشر تخم خرفه مقشر از هر یک دو مثقال
مروارید ناسفته چهار دانگ عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره از هر یک دو دانگ نبات
و رب به شیرین از هر یک دو وزن ادویه بدستور مرتب نمایند جوارش آمله لولوی
دیگر تالیف ان مرحوم بجهت منافع مذکوره صنعت آن شیر آمله مقشر هفت توله زرشک بیدانه دو
توله در آب خالص گلاب و عرق گاوزبان و آب انار شیرین و آب انار ترش و عرق
بید مشک و عرق بادرنجبویه از هر یک ده توله از یک شبانه روز ترکرده بجوشانند پس نبات سفید
داخل کرده بقوام آورند پس مروارید یاقوت رمانی کهربای شمعی دارچینی مصطکی
از هر یک شش ماشه دانه هیل خرد طباشیر سفید ابریشم مقرض صندل سفید گل گاوزبان
کشنیز خشک مقشر از هر یک یک توله ورق طلا ورق نقره از هر یک ماشه پوست پیرون املج
نه ماشه عنبر اشهب سه ماشه بدستور بان بسرشته شربتی شش ماشه جوارش
آمله ساده که همین منافع دارد صنعت آن شیر آمله بیست درم پوست بیرون پسته
زرشک بیدانه صندل سفید از هر یک ده درم حب الآس گل سرخ منزوع الاقماع کشنیز خشک
کرده از هر یک سه درم قند سفید یک من و نیم گلاب یکصد مثقال نکهین تبریز بدستور مرتب سازند

در سنگ ریخته بطریق لعوقات بپزند جوارش آمله لولوی دیگر صنعت آن آمله منقی
چهارده مثقال زرشک آب سماق از هریک نه مثقال صندل سفید ابریشم مقرض
گل گاوزبان دانه هیل بوا بادرنجبویه دارچینی مروارید ناسفته از هریک دو مثقال
گل سرخ خرفه کشنیز از هریک سه مثقال عنبر اشهب مشک خالص ورق نقره ورق طلا
از هریک یکمثقال زعفران شش ماشه نبات سفید سی و هفت مثقال رب آلو
رب سیب ولایتی رب انار شیرین از هریک بیست مثقال گلاب عرق بیدمشک عرق گاوزبان
از هریک بیست و پنج مثقال اجزا را کوفته بیخته مروارید را اصلایه نموده نبات را در
عرقیات بقوام آورده ربوبرا داخل کرده تیز بزنند تا چون معجون شود وقت فرود آوردن
مشک و عنبر و مروارید و ورق طلا و ورق نقره داخل نموده تیز زده فرود آورده در ظرف
چینی نگاهدارند خوراکی از شش ماشه تا یکتوله با عرقیات مناسبه بخورند جوارش آملج
معده و قلب را قوت دهد و خفقان را زایل کند و قوت تمام آورد و کبدرا قوی گرداند
و این جوارش را منافع بسیار است صنعت آن آب به اصفهانی آب سیب اصفهانی
آب اترج آب انار شیرین آب امرود آب سیب ترش آب لیمو آب زرشک منقی
آب سماق از هریک دو اوقیه نبات سفید یکمن گلاب عرق بیدمشک از هریک نیم رطل
شیر آمله بیست درم شیر آمله را در آب بپزند تا مهرا شود و بپالایند و آبها و عرقها یکجا کرده
بقوام آورند پس مصطگی و عود خام زعفران طباشیر سفید سنبل الطیب قرنفل دارچینی
از هریک دو درم پوست بیرون پسته پوست اترج حب الآس از هریک سه درم کوفته
بیخته بآن سرشته جوارش سازند و زیاده نمودن اجزا و کم کردن بحسب مزاج و صلاح مزاج
بعهده طبیب است که بحسب مزاج شخصی اضافه و کم نماید و اگر ضعف قلب باشد و در مزاج
حرارت نباشد عنبر اشهب یکمثقال و مشک خالص دو دانگ اضافه نمایند و اگر وزن
آمله ده درم کنند و آمله بپزند تا مهرا شود و پس بپالایند بهتر است و اگر خواسته باشند آمله
نپزند بلکه با سایر ادویه کوفته بیخته بعد از آنکه نبات و آبها و عرقها بقوام آورده باشند
داخل کنند جائز است و اگر ده درم غنچه گل سرخ منزوع الاقماع مسحوق داخل نمایند صواب باشد

جوارش آمله که آن مرحوم بجهت نواب سکان عالی متعالی شاهزاده والاجاه رضاقلی میرزا ولد
نادرشاه صاحب قران نوشته صنعت آن هلیله مربا یکصد و پنجاه مثقال با گلاب نیم من
و آب یکمن بپزند تا مهرا شود و از بالایش بیرون کرده قند سفید یکمن عسل مصفی نیم من
داخل کرده بقوام آورند پس بگیرند شیر آمله منقی بست مثقال پوست بیرون پسته
مصطکی رومی خارخسک دارچینی عود هندی خام ابریشم مقرض از هریک سه مثقال
زرشک منقی پنج مثقال عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره از هریک یک مثقال داخل کرده
معجون سازند و اگر خبث الحدید مدبر هفت مثقال درین جوارش داخل نمایند بهتر است
جوارش املج دیگر آب لیمو سماق از هریک ده درم قند سفید نیم من بقوام آورده آمله منقی
پنج درم عود قماری خام سه درم مصطکی دو درم عنبر اشهب نیم مثقال کوفته بیخته بدستور
جوارش سازند جوارش آمله دیگر مقوی معده حار است و اشتها آورد و طعام را هضم کند
و اسهال صفراوی باز دارد و دماغ را قوت و خفقان حار را فایده دهد و بوی دهان خوش کند
صنعت آن شیر آمله منقی بست درم زرشک منقی صندل سفید از هریک پنج درم گل سرخ
منزوع الاقماع سماق پوست ترنج زرد اترج حب الآس پوست بیرون پسته از هریک سه درم
مصطکی یکدرم مشک تبتی یکدانگ عنبر اشهب نیم دانگ قند سفید یکمن گلاب یکمن قند را
بگلاب حل کرده بقوام آورند و اجزا را کوفته بیخته بآن بسرشند شربتی از آن سه درم
جوارش املج دیگر تالیف آن مرحوم که بجهت رضاقلی میرزا ولد ارشد نادرشاه ترتیب داده
اند معده را قوت دهد و اشتهای طعام آورد و تقویت قلب نماید و تخفیف رطوبات غریبه نماید
و شوا را دفع کند و مفرح است و نافع است از برای وسواس و خفقان و قرحه مثانه
مثانه کهنه را مفید است و منافع بسیار دارد و مجرب است صنعت آن هلیله کابلی مربا منقی از نوی
یکصد و پنجاه مثقال با گلاب نیم من تبریز و آب یک من تبریز بجوشانند تا مهرا شود و از بالایش بگیرند
و ثقل از او دور کنند پس قند سفید یکمن عسل سفید مصفی نیم من داخل کرده بقوام آورند پس بگیرند
شیر آمله منقی بیست و پنج مثقال پوست بیرون پسته پوست اترج مصطکی خارخسک دارچینی
عود هندی ابریشم مقرض گل گاوزبان صندل سفید از هریک سه مثقال زرشک منقی پنج مثقال

عنبر اشهب نیم ورق طلا محلول ورق نقره محلول از هر یک یک مثقال بدستور مقرر مرتب نمایند و اگر خبث الحدید
مدبر درین جوارش داخل نمایند بهتر است جوارش املج لولوی اقتراح آن مغفور
ایضا که بجهت بندگان معزی الیه ساخته و نفع بسیار بمزاج ایشان نموده از سر املج را
مذکوره قبل صنعت آن املج منقی بست مثقال در گلاب و عرق بیدمشک و عرق خار خسک
و عرق گاوزبان از هر یک نیم من عرق تنها در تجویه ده سیر در دیگ نقره یا دیگ سنگی بجوشانند تا آنکه
مهرا شود و بمالند و بپالایند پس آب سفرجل حلوا بهی شیرین آب انار آب امرود شیرین آب
اترج شراب آلو بالو شراب زرشک از هر یک بست مثقال نبات سفید سی سیر عسل مصفی دو سیر
همه را داخل کرده بقوام آورند پس بگیرند مروارید ناسفته ابریشم مقرض خار خسک
دارچینی عود هندی پوست زرد اترج از هر یک دو مثقال گل گاوزبان سه مثقال ساذج
هندی طباشیر سفید عنبر اشهب ورق نقره از هر یک یک مثقال ورق طلا مشک ترکی جدوار
خطایی از هر یک نیم مثقال بدستور مقرر بان سرشته جوارش سازند شربتی یک مثقال
جوارش املج حکیم عزت الله مخاطب بحکیم الممالک صنعت آن آب انار شیرین آب
انار ترش قند سفید از هر یک یکصد و پنجاه درم آب نعناع تازه سی و هفت درم و نیم
شیر املج منقی پنج درم پوست بیرون پسته پوست زرد اترج مصطکی رومی سنبل الطیب افتیمون
قاقله کبار دانه هیل لولو طباشیر سفید زرورد کشنیز خشک از هر یک نیم درم عود هندی خام و ج
از هر یک یک دانگ بدستور مرتب نمایند شربتی سه درم جوارش املج لولوی خاصه نادرشاه
از تالیف آن مغفور قلمی فرموده اند که این جوارش را فواید بسیار است و از جمله فواید بسیار
آنست از برای مالیخولیای مراقی و سودا و خفقان سوداوی و صداع سوداوی صنعت آن
شیر املج منقی چهارده مثقال زرشک منقی هشت مثقال صندل سفید طباشیر سفید گل گاوزبان سماق
منقی دانه هیل یا در تجویه ابریشم مقرض دارچینی از هر یک دو مثقال گل سرخ چهار مثقال
تخم خرفه مقشر سه مثقال مروارید ناسفته عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره از هر یک یک مثقال
نبات سفید یکصد و سی مثقال شراب آلو بیست و چهار مثقال شراب انار بیست مثقال بدستور
مرتب نمایند شربتی دو مثقال و در وقتیکه بردی در مزاج اشرف محسوس شود یا قدری مصطکی

عود هندی پوست زرد اترج از هر یک سه مثقال مشک تبتی یکمثقال برادهٔ او افزوده و ترنجبین
ترنجبین خراسانی پاک کرده از تخم و خاشاک سی مثقال و نیم من گلاب افزوده نافع باشد جوارش
آملج دیگر از تالیفات آن مرحوم بجهت شخصی که حرارت مفرط در مزاج خصوص کرده با داشت
و بسبب حرارت گرده ذیابیطس داشت و او را لینت در طبع نیز بود و ضعف قلب و خفقان
و نسیان نیز داشت صنعت آن آمله منقی ده مثقال زرشک منقی پنجمثقال کافور قیصوری
زعفران از هر یک نیم مثقال غنچه گل سرخ سه مثقال طباشیر سفید بادزهر سلطانی سعدی
گل داغستانی کهربای شمعی گل ارمنی مغسول اشنه سبز صندل سفید ابریشم مقرض کزمازج
از هر یک یکمثقال کشنیز خشک مقشر تخم خرفه مقشر از هر یک سه مثقال آنچه را صلایه باید کرد
با گلاب و زرشک و سماق صلایه نموده باقی ادویه را کوفته و بیخته برب به شیرین و رب سیب شیرین
از هر یک پنجاه مثقال سرشته شربتی دو درم جوارش آملج دیگر که آن مرحوم بجهت
عالیجاه لطف علیخان برادرزن نادرشاه تالیف نموده اند که از قرحه مثانه قدیم و ضعف معده
و بواسیر و ضعف باه داشت و بسیار مداومت باین جوارش در امراض مذکوره التخفیف کلی دید
صنعت آن شیر آمله منقی پانزده مثقال زرشک منقی پنج مثقال فادزهر معدنی خطایی
کهربای شمعی گل داغستانی گل ارمنی مغسول طباشیر سفید صندل سفید کزمازج صمغ عربی
بزرالبنج سفید تخم بلیون غنچه گل سرخ طراثیث شیرین عنبر اشهب از هر یک یکمثقال
مشک هر یک دو مثقال کشنیز خشک تخم خرفه مقشر مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه از هر یک سه مثقال
مائد شتر اعرابی نیم مثقال نبات سفید یکصد و ده مثقال رب شیرین رب سیب شیرین گلاب
عرق بید مشک از هر یک بیست و پنج مثقال بدستور مقرر مرتب نمایند جوارش مفرح
کندی در حقیقت این جوارش همان انوشدارو هندیست که بسهل تصرفی مسمی بجوارش
مفرح ساخته و افعال و منافع و خواصش همان است و کندی گفته که این جوارش نافع است
از برای حزن و تقویت بدن و معده و نیکو کردن رنگ رخساره و دفع بوی دهان از عرق
صنعت آن گل سرخ شش مثقال سعد کوفی پنجمثقال قرنفل مصطکی رومی اسارون
سنبل الطیب از هر یک سه مثقال قرفة الطیب زرنب از هر یک دو مثقال بسباسه

جوزبوا قاقله صغار قاقله کبار از هر یک مثقال آمله منقی بوزن مجموع ادویه یعنی بیست و یک مثقال
آمله را در سه رطل آب بجوشانند تا به ثلث رسد از پرویزن بیرون کرده با یک رطل قند سفید
بقوام آورده بسرشند جوارش آملج مفرح قلبی بوده اند که تا الیف حاج حسین از
تلامذه الوهم قدس سره نافع از برای مالیخولیای مراقی صنعت آن آمله منقی
چای خطائی بادرنجبویه طباشیر سفید از هر یک ده مثقال زعفران جوزبوا ساذج هندی
قرنفل بسباسه دانه هیل بوا عود قماری خام از هر یک دو مثقال پوست زرد اترج
پوست بیرون پسته از هر یک سه مثقال قند سفید نبات سفید از هر یک نود مثقال گلاب
هفتاد مثقال آب زرشک پنجاه مثقال آب لیمو شصت مثقال آب سیب شیرین آب
سیب ترش آب انار آب سفرجل از هر یک هفتاد و پنج مثقال بدستور مقرر ترکیب نمایند
شربتی از دو درم تا سه درم جوارش آملج کاید محمد حسین شیر آمله منقی زرشک منقی گلاب
عرق بیدمشک عرق شاهتره عرق گاوزبان از هر یک یک سیر بخیسانند شب تا مهرا شود
و بمالند و از بالای آتش بیرون کنند پس بکمیزند نبات سفید یکصد و شصت مثقال شربت
آلو شربت انار از هر یک بیست مثقال داخل کرده بقوام آورند پس بکمیزند گل گاوزبان
بسفایج بادرنجبویه غنچه گل سرخ از هر یک سه مثقال مصطکی نعناع طباشیر صندل سفید
دارچینی زرشک منقی از هر یک مثقال ابریشم مقرض کشنیز خشک از هر یک دو مثقال
لاجورد مغسول نیم مثقال بان سرشته بدستور معجون سازند جوارش آملج از اقتراح
حضرت ولینعمتی استادی جامع این کتاب حکیم سید محمد هادیخان قدس سره مقوی قلب
و دماغ و معده است و هاضمه قوت دهد و اشتهای طعام آورد صنعت آن شیر آمله
منقی برگ گاوزبان از هر یک نه مثقال ورق گل سرخ طباشیر پوست بیرون پسته مغز
تخم خرفه مقشر پوست زرد کونله از هر یک شش مثقال کهربا مرجان قرمزی مروارید ناسفته
از هر یک چهار و نیم مثقال صندل سفید دانه هیل قاقله کبار قرنفل جوزبوا دارچینی از هر یک
سه مثقال ابریشم مقرض ناکوبیده پنج مثقال مصطکی سه و نیم مثقال زعفران دو مثقال
عنبر اشهب مشک تبتی خالص ورق نقره محلول از هر یک مثقال ورق طلائی محلول نیم مثقال

با قند و عسل مصفی بالمناصفه چهار وزن ادویه علی الرسم معجون سازند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال
حب آملج جهت اسهال بواسیری و غیر آن نافع * صنعت آن آمله منقی [illegible]
هر دو متساوی الوزن در روغن بادام یا روغن گاو تازه بریان کرده حبوب سازند
هر حبی مقدار نخودی شربتی از نیم درم تا چهار درم و اگر سفوف نموده کف نمایند
و بالای آن آب یا بعضی شیرهای مناسب بنوشند نیز مناسب است * دهن آملج موی را سیاه
کند و قوت دهد و مقوی بدن و اعضا است صنعت آن آمله منقی برگ مورد پوست بیخ
صنوبر اجزا متساوی نیم کوفته در آب یک شبانروز بخیسانند و با روغن زیتون در دو چند
مضاعف بپزند تا آب برود و روغن بماند * سفوف آملج اسهال معده را باز دارد
و مقوی معده و جگر است * صنعت آمله منقی سه مثقال مصطکی رومی عود قماری
ریوند چینی غنچه گل سرخ منزوع الاقماع زیره کرمانی مدبر کرده یا مدبر رب السوس مغز تخم خیارین
نعناع خشک اجزا متساوی کوفته بیخته شربتی یک مثقال با گلاب * شراب آملج
در تقویت معده بی نظیر است * صنعت آن بگیرند آمله منقی بیست مثقال افسنتین رومی
ده مثقال یک شب در گلاب و آب از هر یک رطل بخیسانند و صبح بجوشانند تا به نصف
رسد بپالایند و یک رطل شکر سفید داخل کرده بقوام آورند شربتی یک اوقیه *
مخلل آملج مقوی قلب حار و منبه اشتها و هاضم طعام است صنعت آن بگیرند
آمله نیم رس و یا رسیده هر کدام که خواهند خارها زده در آب آهک زمانی بگذارند
پس برآورده پاک شسته در آب شیرین خالص چند جوشی نموده که نیم پخته گردد
پس از آب برآورده آب را بالکل نشف نموده سرکه انگوری تند و نمک لاهوری
بر آن ریزند و بگذارند تا برسد و تناول نمایند و اگر سرکه مقطر یا عرق نعناع باشد
و چند دانه قرنفل و فلفل و سیاه دانه در آن اندازند بهتر است و اگر چاشنی دار
خواهند قدری نبات و یا چند دانه خرمای خارک را ورق نموده در آن اندازند *
مربای آملج مقوی قلب و معده و دماغ است صنعت آن بگیرند آمله های سبز و رسیده
بزرگ دانه و خارهای بسیار بر آن بزنند و در آب آهک صاف قدری بگذارند

برآورده بگوشته در آب صاف شیرین طبخ نموده رطوبت آنرا از پارچه کرباس صاف منقی نمایند و شیره
شکر سفید صاف نموده و یا عسل مصفی که بسیار غلیظ نباشد داخل کرده بآتش ملایم طبخ
دهند تا آنکه در جرم آنها شیره نفوذ نماید و غلیظ گردد پس فرود آورده سرد کرده
در مرتبان چینی یا سبوچه لعابدار نموده نگاه دارند و بعد یک هفته یا زیاده ملاحظه نمایند
اگر رطوبتی از جرم آنها تراوش نموده و شیره را رقیق ساخته باز چند جوشی داده
بدستور نگاه دارند و عند الحاجت یکعدد تا دو عدد از آنها تا کلاب شسته یا آنچه مناسب باشد
از طعام شیر و مصطکی و دانه هیل بوا و کشنیز خشک و غیرها تناول نمایند **مطبوخ اهلیج**
نافع است از برای مالیخولیای حادث از احتراق صفرا صنعت آن آمله منقی پوست
هلیله زرد و پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست هلیله سناکی از هر یک پنج درم عناب
خراسانی ده دانه آلوی سیاه تمر هندی از هر یک بیست دانه اصل السوس پوست
تراشیده پنج درم همه را بالقانون مقرر جوشانیده صاف نمایند بر روی فلوس خیار شنبر
منقی از حب و ترنجبین پاک کرده از هر یک ده مثقال دستکو مالند و بالائی آن شکر سفید
بریان دو درم روغن بادام شیرین تازه و نیم گرم بیاشامند نافع باد **معجون اهلیج**
نافع از برای مالیخولیای مراقی و دوار منقول از خط نجیب الدین سمرقندی صنعت آن شیره آمله منقی
ابریشم مقرض پوست هلیله کابلی گل گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ بهمن سفید بهمن سرخ کشنیز خشک
اجزا را سائیده کوفته بیخته بر سیب شیرین سه وزن مجموع ادویه سرشته معجون سازند شربتی
سه درم و در نسخه دیگر بجای پوست هلیله کابلی هلیله سیاه داخل است **معجون مفرح**
الکبیر سمرقندی در اسباب علامات در علاج مالیخولیا گفته که بعد از فصد و تنقیه سودا
سزاوار است که تقویت کرده شود بابن معجون قلب و معده و دماغ را مولانا نفیس در شرح
او گفته معجون مفرح به نسخه محمد بن زکریا این است صنعت آن گل سرخ شش درم سعد کوفی
پنج درم قرنفل مصطکی رومی سنبل الطیب اسارون از هر یک سه درم قرفه الطیب زرنب
زعفران از هر یک دو درم بسباسه جوزبوا از هر یک یک درم و در نسخه دیگر از هر یک دو درم
اجزا را کوفته شیره آمله منقی یک رطل و نصف رطل آب بهی یا سه رطل بیاویزند تا غلیظ شود و بالا

ونیم رطل عسل مصفی در آن داخل کرده بپزند تا بقوام آید و دوبه را با آن بیامیزند بعد از فرود آوردن
از آتش در ظرف چینی نگاه دارند و بدانکه این همان معجون هندیست معروف بانوش دارو
که ذکر یافت **فصل در بیان مفرحات ایلچی** مفرح ایلچی لولوئی تالیف
جالینوس این مفرح را از برای قیصر روم تالیف نموده و نامیده انرا اسطوماخس یعنی
خبار القلب جهت خفقان حار و سودا و منع صعود ابخره بدماغ و سدر و دوار و صرع
و شقیقه و مالیخولیا خصوصا مراقی و حمی تشنگی و قطع خون و نکایت سموم نافع است گویند
سرد است در درجه دوم و خشک است در اول صنعت آن ایلچ در شیر گاو تازه دوشیده دو
خیسانده یک هفته بشرط آنکه هر روز شیر را تازه کنند پس از شیر برآورده سه روز در گلاب بخیسانند پس
بپزند با شراب ماهی و شراب سیب و شراب ریباس و گلاب و عرق بیدمشک از هر یک دوصد
مثقال تا آنکه مهرا شود و باز در دیگ کرده باتش ملایم بپزند تا بقوام لایق آید پس از آتش فرود
آورده بگیرند گل سرخ منزوع الاقماع گل و زبان تخم خرفه مقشر از هر یک بیست مثقال صندل
سرخ صندل سفید صندل زرد پوست بیخ رازیانه سنبل الطیب از هر یک ده مثقال بهمن سفید
دارچینی کشنیز خشک مقشر طباشیر سفید پوست زرد اترج پوست زرد نارنج ابریشم مقرض
کهربا از هر یک پنج مثقال مرجان قرمزی مروارید ناسفته عاطان بزرگ دانه از هر یک سه
مثقال ورق طلای محلول ورق نقره محلول یاقوت رمانی زمرد سبز از هر یک [illegible] و مثقال معادلتا
تا به لیمو یا آب ترنج ترش حل کرده ورق طلا و ورق نقره را با عسل حل کرده و باقی ادویه را کوفته
بیخته عنبر اشهب دو درم بروغن پسته یا روغن بلسان گداخته بدستور مقرر با تمام اجزا
بدو معجون سازند و در ظرف طلا یا چینی نگاه دارند شربتی یک مثقال تا دو درم مفرح ایلچ
نافع از برای اصحاب مالیخولیا صنعت آن ایلچ سفید هفتاد و پنج درم پوست بلیله کابلی
پنجاه درم هر دو را در دو من آب بپزند تا مهرا شود نیکو بمالند و از بالای پشت
غربال مویی بگذرانند پس نیم من عسل سفید خوشبوی مصفی داخل کرده بقوام آورند پس بگیرند
بادرنجبویه پوست زرد اترج قرنفل مصطکی قرفة الطیب جوز بوا قاقله نارمشک بهمن سفید
بهمن سرخ زرنباد درونج عقربی زعفران تخم بالنگو تخم فرنجمشک از هر یک دو درم ونیم

سنگ یکدانگ و نیم کوفته بیخته با آن بسرشند و در ظرف چینی نگاه دارند صنعت این مفرح به نسخه شیخ قندی
در قرابادین نافع از برای مالیخولیای مراقی هلیله سیاه آمله منقی گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ
منزوع الاقماع بهمن سرخ بهمن سفید ابریشم مقرض کشنیز خشک مقشر اجزا متساوی کوفته
بیخته برب سیب شیرین سه وزن ادویه بسرشند و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی سه درم با عرق
گاوزبان مفرح آملج بارد و از اختراع آن مرحوم مقوی قلب است و نافع است از برای خفقان
حار و از برای ناقهین از امراض حاره و مسکن حرارت و مزیل دوار و سدر است صنعت آن
آمله منقی سی درم در شیر گاو تازه دوشیده بخیسانند پس از شیر برآورده بشویند و در گلاب بخیسانند
پس آنرا با گلاب و عرق گاوزبان و عرق بیدمشک و عرق صندل از هر یک یکصد مثقال بپزند تا مهرا
شود و در بالائی نقره یا غربال موئی بمالانند و شراب سیب یکصد و بیست مثقال داخل کرده
بقوام آورند پس بگیرند مروارید ناسفته بزرگ دانه غلطان کهربای شمعی ابریشم مقرض
ورق نقره محلول از هر یک یک مثقال غنچه گل سرخ ده مثقال زرشک منقی صندل سفید صندل سرخ
فوفل طباشیر سفید گل ارمنی مغسول بادرنجبویه پوست بیرون پسته پوست زرد اترج از هر یک
سه مثقال کشنیز خشک مقشر تخم خرفه مقشر گل گاوزبان از هر یک هفت مثقال بادزهر معدنی
خطائی ورق طلا از هر یک یک مثقال عنبر اشهب دو مثقال بدستور مقرر با شراب سیب مذکور
معجون سازند شربتی از دو درم تا سه درم نبیذ آملج اشتها آورد و دفع رطوبات
معده کند و مانع صعود بخار از معده بسر است صنعت آن آمله منقی شش استار با دارچینی خشک
از هر یک سه استار شکر سرخ یک من در خم کنند بقدر مقرر آب روی وی کرده سه روز بگذارند
پس صاف نمود بقدر ده مثقال آن بنوشند امروسیا لغت یونانی است و در اصل بمعنی حابس المواد
است نام نهاده شده این معجون که ذکر کرده میشود بجهت آنکه مانع مواد امراض است و مانع
امراض است این معجون از استنباط افضل الحکما و استاد الاطباء بقراط است از برای ملک عجم
که شکوه داشت از ضعف معده و این معجون نافع است از برای ضعف معده و کبد و طحال
و از برای اورام صلبه این اعضا و جهت درد معده از سردی و مقوی هاضمه است و کاسر ریاح
و دافع درد معده از ریاح و ضیق النفس و ربو که سببش ریاح غلیظه باشد سود دارد و از برای

ضعف گرده و تقویت باه و تقویت شهوت طعام مفید است و مفتح سدها و مدر بول و تفتیت حصاة
است و بجهت استسقا عظیم النفع و دافع جمیع امراض بارده است و بدن را قوی میگرداند
مزاج این معجون گرم است در دوم خشک است در سوم؛ صنعت آن بنسخهٔ شیخ الرئیس
رحمه الله تعالی دوقو و آن تخم جزر بری زیره کرمانی قردمانا عود بلسان سلیخه سماه فقاح اذخر
تخم کرفس از هر یک یک درم فلفل سفید دار فلفل قسط تلخ از هر یک نیم درم مرکی صافی سه درم
حب الغار ده عدد وج ترکی زعفران از هر یک دو درم مجموع را کوفته بیخته بعسل سفید
خوشبوی مصفی سه وزن ادویه معجون سازند شربتی مقدار فندقی باب گرم شیخ داود گفته
که احوط آن است که بعد از دو ماه که از ساختن آن گذشته باشد استعمال نمایند و قوت این
معجون تا چهار سال و نیم می ماند و شربتش تا دو مثقال است با جلاب و گفته شده که قوتش
زیاده بر یکسال و نیم نمی ماند و دیگری گفته که قوتش تا سه سال باقی می ماند و شربتش از یکمثقال
تا پنج مثقال باب نیم گرم و در نسخهٔ دوم اسارون شامی دو درم داخل است؛ باب الالف
مع النون انبج بفتح همزه و سکون نون و فتح بای موحده و سکون جیم معرب انبه است که بهندی
انب گویند و در اکثر بلاد هند و سند و دکهن و بعض سواحل دریای شور و یمن و عمان و تمسیل
و سانات که مشهور بمینا و از توابع لار است و غیرها از اماکن دیگر نیز می شود و درخت آن بسیار
بزرگ و از درخت گردگان بزرگتر و بعد از چهار پنج سال تا هفت سال از نشانیدن آن
ثمر می آید بحسب اختلاف اماکن و در بالبستان ثمر آن میرسد و در بعضی جاها بعضی درختان تمام
سال ثمر رسیده باشد و لیکن در غیر بالبستان که موسم آنست ثمر آن خوب لذیذ و شیرین و شاداب
نمی باشد و تا چهل و پنجاه سال ثمر رسید و بعد از آن شروع به نقصان می نماید و برگ آن شبیه
برگ ساذج هندی و از آن طولانی تر و برگ بید تا دو از آن عریضتر و بزرگتر و بهار آن
که بهندی بور نامند فی الجمله شبیه بکشنیز و ثمر آن بزرگ و کوچک و باشکال مختلفه و طعوم
متفاوته می باشد و ببزرگی ترنجی و بوزن نیم آثار تا قریب یک آثار هندی شاه جهانی
که قریب به صد مثقال صیرفی باشد تخمینا دیده شده و تا یک آثار و نیم و زیاده نیز شنیده
شد و بعض اشکال آن اند مفرطح فی الجمله طولانی سر و ته آن کج بر یک بطرفی که بهندی چونچ گویند

باشد یعنی رنگ آن شبیه برنگ صندل و شکل آن مانند کوسه می باشد زیرا که چندن نام صندل
سفید است بهندی و کنچن کوسه نیز باشد و کنچن بلغت ایشان بمعنی طلاست یعنی رنگ آن
مانند رنگ طلاست و این در اکثر بی ریشه و آبدار و خوش طعم و رایحه می باشد و اگر اندک
شبیه بشکل دبیات گردهٔ حیوان است و بهترین آن شیرین و آبدار خوشبوی بی ریشه
است و بدترین آن ترش بی آب پر ریشه و بعضی بطعم و رایحهٔ کافور و بعضی بانخواه و رازیانه
و غیرها دیده شد و نیز از بدترین انواع آن پر بتوع ضخیم پوست آن است که در زیر پوست
آن بتوع باشد و بهترین آن باوصاف مذکوره نازک پوست کم بتوع که در پوست آن عفونت
نباشد و نیکوترین هیئت خوردن آن اینست که سر آنرا برنده بالکلیه نازکی و دو طرف آنرا بر داشته
تناول نمایند و نزد اهل هند بهترین اطوار خوردن آن آنست که رسیده آبدار انبه است
نرم کنند و سر آنرا ببرند تا بتوع شیکه در سر آن جای اتصال بشاخه می باشد دور شود و بمکند
تا تمام آب صافی آن مکیده شود و ریشه آن خورده نشود زیرا که ریشه آن ثقیل و نفاخ
است و رسیدن بتوع آن بر لب و کام و زبان و حلق باعث سوزش و جراحت آن میگردد
و اگر بی ریشه و آبدار آن را بدان قسم که اولا ذکر یافت و ریشه دار آبدار آن را آنچه تقسیم
تناول نمایند اولی است و ترش ریشه دار شیرین کم آب لحمی آن و همچنین سایر انواع دیگر
زبون آن هر یک خالی از مضرت و ثقل و نفخ نیستند ولی اجتناب از آنهاست انبه نضیج شیرین
گرم و خشک است در دوم و خام آبدار آن در دوم سرد و خشک زیرا که نضیج آن مولد خون
سوداوی غلیظ است و نارسیده ترش آن مولد سودا و محدث امراض محترقه و سوداویه فاسده
و نباشتا خوردن آن ممنوع است خصوص آنچه در پوست آن بتوع بسیار باشد زیرا که مورث
ضیق النفس و سرفه است و هیجان حرارت خاصه محرور المزاجان را و مصلح آن بالقرع
دباء الشعیر و لعاب بزر قطونا و بهدانه و رسیده شیرین آبدار آن غاسل اخلاط لزجه
و اندک ملین بطن و مدر بول و مقوی قوی و ارواح و اعضاء رئیسه و گرده و مثانه بارده تا
و نیکو کننده رنگ رخسار و بوی دهان و دافع خفقان و سرفه و ضیق النفس و درد سر بارده
رطبه و مقوی مرئی و آلات تنفس و غذا و امعا و دافع بواسیر و اسهال و بواسیر اسهالیه

حادث از ضعف معده باشد و دافع ذرب و معتادین قولنج را نافع و مسکن عطش و مفتح
اعیا و ماذکی و بدن را فربه کند و بمجرد خوردن تقویت و تفریح بخشد و بوی بد
دهن را زایل کند و مضر محرورین و صفراوی مزاجان و اطفال و امراض دهان
و لثه و دندان و محرک ریاح بواسیر و کرده خصوص شیرین لحمی بی آب و بسیار اقسام
زبون آن مورث حکه و جرب و قوبا و امراض و موی سوداوی و مصلح آن آب دوغ سرد
کرده و آب سرد و اهل هند گویند که مصلح و دافع نفخ آن زنجبیل است و برای
و برای تقویت باه و بدن و فربهی شیر تازه دوشیده و گویند مضعف جگر و مصلح آن مویز
است و شاید زرشک یا سکنجبین بهتر باشد و مغز استه و همچنین گل آن حابس اسهال است
چون سفوف نموده با نبات و یا ادویه مناسبه بقدر حاجت بیاشامند و خاکستر چوب
آن جهت نزف الدم و طلای آب برگهای نازک آن جهت دراز کردن موی و سیاه کردن
و منع اسقاط آن نافع و نیوع آن حاد یابس در ایحه آن شبیه بحبة الخضرا مارس که بفارسی
بن و شیرازی بنشه نامند و در ماستینه و آب دوغ داخل کرده میخورند و اگر نیوع آنرا
گرفته بدین قسم که چوب سران را در سنگ سیله خام است شکسته در ظرفی جمع نمایند و
قطره از آن را در آب دوغ داخل نمایند تنبیه طعم و رایحه آن قریب بنشه خواهد بود
و برگ و پوست ثمر و چوب درخت آن نیز بهمان رایحه است و مصلح نیوع آن
چربها و شیر تازه دوشیده است بدانکه این همه اختلافی که در طعم و رایحه و خواص
این میوه یافت میشود در هیچ میوه دیگر نیست بسیار خوب آن ترجیح بر اکثر میوها دارد
و بد آن نیز زبون ترین کل میوهاست آب افشرده انبه که بهندی آمرس گویند
زیرا که رس بزبان هندی آب معصور را خواه از شی را نامند نافع است از برای طحال و بیاض
استها و منافع آن قریب است بمنافع آب آن غوره و لیکن این هیچ سودا و امراض سوداوی
است زیرا که مزاجش بارد یابس است و کثافت بر جوهرش غالب صنعت آن بگیرند
انبه خام تازه را و پوست از او دور کنند و بگویند در هاون سنگی یا چوبی و آب آنرا بفشارند
و صاف نموده در شیشه کنند و قدری نمک در آن ریخته در آفتاب بگذارند چون دردان نشین شود

صاف کرده صافی از آن در شیشه دیگر کنند و درد را دور نمایند و همچنین تکرار نمایند تا دیگر درد در آن
نماند ولیکن باید که شیشه خالی نباشد و پر باشد و بالای آن اندک روغن گل یا روغن کنجد
تازه کنند تا مانع تصرف هوا باشد و فاسد نشود والا زود فاسد میگردد و هرگاه خواهند
استعمال نمایند روغن بالای آن را تمام از پنبه و یا پارچه کرباس نازک پاکیزه گرفته استعمال
نمایند و افشرده این بدون شیرینی خوب لذیذ نمکین مشتهی است و مزاجش سرد در اول دوم
و خشک در آخر دوم است **امچور** باصطلاح اهل هند انبه خام نارس پوست و خسته جدا کرده
دو حصه نموده خشک کرده را نامند مانند پوست بالنگ و اترج که از برای مربا خشک
می نمایند و عند الحاجت هر مقداری که خواهند در اطعمه در حین طبخ می اندازند ترش
و لذیذ میگرداند آن را نامند بسبب به ترش خشک کرده **اموهه** باصطلاح اهل هند شیره
انبه شیرین رسیده است که گرفته از صافی گذرانیده بر روی برگ موز پهن کرده خشک
نمایند عند الحاجت تناول کنند مانند شیره زرد آلو خشک کرده و از برای این امر آب
بسیار شاداب و خوب نیست بلکه انبه لحمی مناسب است تا آنکه زود خشک گردد و فاسد نشود
چتنی انبه خام لذیذ و هاضم طعام و مفتح ریاح است صنعت آن بگیرند انبه خام نارسیده
و اگر پوست بالائی و خسته آن نه بسته باشد بهتر و پوست و خسته آن را دور کرده و در هر یک سیر
هندی با پوست و خسته که بعد از جدا کردن هر مقدار که بماند زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند
نیم آثار پوست آن را جدا کرده بر سنگ صلایه پاکیزه هر دو را جدا جدا نرم بسایند و در وقت
سائیدن اگر آبی زیاده از آن هر دو بر آید در ظرف چینی نگاه دارند و بعد سائیدن هر دو را با هم
نموده آن آب را در آن ریزند و نمک بقدر آنکه ذائقه از آن نیکو گرداند و از هر یک دارچینی و قرنفل
و نعناع خشک و فلفل سیاه سنج هندی و خردل مقشر و قاقله کبار و سیاه دانه کوفته بیخته نخود نخود
کشنیز خشک کوفته بیخته نیم پاو آثار هندی عرق نعناع و اگر نباشد سرکه انگوری یا شبنم نخود یک آثار
داخل نموده در مرتبان چینی کنند و در آفتاب گذارند و چون لعوقیت آن کم گردد عرق نعناع باز
داخل نمایند و اگر شبنم نخود بسیار تند باشد نصف یا ربع آثار داخل نمایند و در بلدان رطبه مانند
بنگاله عرق نعناع یا سرکه نیم آثار کافی است و عند الحاجت بقدر مطلوب با طعام تناول نمایند

و در امزجه حاره فلفل سرخ نصف یا ربع وزن آن داخل نمایند حلوای انبج بی روغن مسکن
صفرا و مقوی قلب حار و کبد و مسکن عطش و لذیذ است صنعت آن بگیرند انبج خام نارس بی
ریشه و پوست سبز و خسته آن را دور کرده با قدری آب طبخ نمایند تا مهرا گردد و از صافی
بگذرانند بقسمی که غلیظ القوام باشد پس بگیرند بوزن آن دو تا بدو وزن شکر سفید و صافی
نموده بقوام نبات و قند آورند و مثل معجون سازی بر هم زنند و بمالند و اندک اندک کف
سفید بیضه مرغ ممزوج با آن بپاشند تا سفید و لیاته گردد آنگاه انبج پالوده را
بدان ممزوج کرده زمانی بر آتش نگاه دارند تا نشف رطوبت آن گردد پس قدری زعفران
و قلیلی مشک با گلاب سوده صافی کرده بدان ممزوج کرده فرود آورند و در ظرفها
کشیده تناول نمایند و اگر قرص خواهند زیاده نشف رطوبت
آن را نموده بدستور زعفران و مشک داخل کرده نشف
رطوبت گلاب را نیز نموده بر تخته پهن کرده بطرز
لوزینه ببرند و اگر خواهند ورق طلا و نقره بر آن زنند
و از انبج شیرین رسیده نیز اگر خواهند بدین
دستور مرتب نمایند و اگر خواهند در مغز بادام و پسته مقشر اضافه نمایند و با روغن نیز
بدستور حلوایات دیگر مرتب نمایند و نشا انبج قریب بشربت غوره بگیرند انبه خام
نارس و پوست و استه آن را دور کرده و بخلال چوبی سوراخهای بسیار در آن کرده در
جلاب شکر بجوشانند تا جلاب ترش شود و بقوام آید پس جرم آن را دور نموده در شیشه نگاه دارند
و عند الحاجة بقدر حاجت تناول نمایند شراب انبج قریب بشراب حصرم و خواص و افعال آن
انکه سوداویت بسیار غالب است صنعت آن آب انبه خام را گرفته بجوش داده فرود آورده
بگذارند تا درد آن ته نشین شود آب صافی آن را بگیرند و درد آن را دور کرده در دو من آن
آن یک رطل قند سفید یا بمقدار که در ذائقه آن را گوارا دانند داخل کرده بقوام آورند فرح
انبج مقوی اشتها و مطیب نفس و مفرح است صنعت آن بگیرند انبه خام را و پوست و استه
آن دور کرده ریزه نموده در آب صافی در اخگر بگذارند سه چهار ساعت تا آب ترش شود و صاف نموده

نبات سفید بقدریکه آنرا خوش گرداند داخل کرده بپاشند عرق آب انبج خام در خواص
لطیف‌تر از آب افشرده آنست صنعت آن آنست که بگیرند انبه خام شاداب نارس با قدح
قدح و انبیق نقره یا دیگ سفالی و سرپوش معکوس عرق کشند و در شیشه نموده قدری نمک
داخل کرده به آفتاب گذارند و بر بالای آن قدری برگ نعنع تازه کنند تا از هوا محفوظ بوده درد آنرا
بعد ته‌نشین شدن دور نمایند و عند الحاجت بدستور آب لیمو قدری شیره نبات یا قند
داخل کرده افشره سازند و بیاید بدون شیرینی با اندک نمک و اگر خواسته باشند چاشنی قلیاها و
و طعامها از این میتوان نمود قرص ستهٔ انبج قابض و مقوی معده و خوشبو کننده
دهان است صنعت آن بگیرند ستهٔ انبه خشک را و پوست بالای آنرا دور کرده مغز آنرا
بکوبند و قدری نمک و زنجبیل خشک کوبیده داخل کرده باب لیمو خمیر کرده قرصها ساخته خشک
کرده استعمال نمایند و اگر بجای آب لیمو عرق غوره کنند یا آب انار ترش بهتر است و اگر
بکند قرص خوب ترش نگردد تا بیا با آب لیمو یا بغیر آن خمیر نموده اقراص سازند و اگر اولا مغز ستهٔ
انبه را در آب لیمو نمک پرورده نمایند بهتر است قلیهٔ انبج دو دو پیازه و آش آن لذیذ و
مرغوب میباشد صنعت آن مانند صنعت قلیهٔ دو دو پیازه و آش سفرجل و تفاح چاشنی آن است
کدو انبه نارس ترشی پیشند و آب انداز و سلطنتهات و پلاوهای چاشنیدار چون آب
غوره و آب نارنج و لیمو داخل میکنند انبه خام را نیز مانند سیب و به ترش و غیره با دیگر
طعامها میگذارند و گاهیکه چاشنی دار خواهند قدری شیرینی نیز اضافه میکنند مخلل انبه
نافع است از برای صلابت طحال و بر انگیختن اشتها و تفتیت حصاة کلیه و مثانه و الحاق
این صورت حکم و مجرب است صنعت آن بگیرند انبه نارس خلاف ستهٔ نابستهٔ بی ریشه پوست
آن را دور کرده شق کنند و ستهٔ که در میان آن است برآورند و بجوده و سیاه دانه
و کمی دو دانه قرنفل و زنجبیل تازه ورق کرده و چند دانه سیر مقشر بجای آن پر کرده و
دهنهای آنرا محکم نموده و با رشته باریک بسته در سرکه تند اندازند و بگذارند تا برسد و اگر بجای
سرکه آب انبه نارس یا آب لیمو یا عرق نعناع کنند مناسب است و اگر خواهند درین قدری
نبات داخل کنند تا چاشنی دار شود و درینصورت نمک کم داخل کنند از مقداریکه مانع

آید از فساد واقی شود اگر خواهند که چاشنی آن را رنگ نموده سرخ و یا سبز و یا زرد و در سرکه معطر اندازند
تا برسد و بعد از رسیدن آن را تبدیل کنند و سرکه معطر جدید بران ریخته تناول نمایند داخل شد
انبه اشق گرده بران خردل مقشر و نمک مالیده و یکدو روز در آفتاب میگذارند و بعد از آن آب
گرم بران میریزند آن مقدار که از روی آن برگردد و پس قدری روغن سرشف تازه بران
ریزند آنمقدار که از روی آن برگردد تا مانع آید از فساد و کره بستن و در آفتاب میگذارند
تا برسد و در وقت استعمال از آن برآورده پارچه کرباس پاکی روغن از انبه نموده
با کهچری و طعام میخورند و این را اچار آلی می گویند و یک نوع دیگر آنست که پوست از انبه
دور کرده بران قدری خردل مقشر و نمک مالیده در آفتاب سه چهار روز میگذارند تا انبه
نرم گردد و پس روغن سرشف تازه بران میریزند آن مقدار که از روی آن برگردد و در آفتاب
می گذارند تا برسد و عند الاستعمال از روغن برآورده از پارچه پاکی روغن از انبه
گرفته میخورند بعضی پوست آن را دور کرده این عمل می نمایند و این بهتر است و این نوع را
باصطلاح خود اچار تیلی میگویند زیرا که مطلق مخلل را اچار و روغن سرشف را تیل مینامند
نوع دیگر آنست که بستانند انبه خام را و پوست از آن دور کرده ریزه ریزه بشکل لوزینه بریده
قدری خردل چند مقشر و زردچوبه کوبیده و نمک و چند دانه فلفل سرخ و سیرهای کوچک
مقشر و زنجبیل تر که بهندی ادرک گویند درق کرده و بران داخل کرده در ظرف چینی یا کوزه
بسته در شیشه دهن گشاده و یا مرتبان چینی کرده بر روی آن روغن سرشف تازه خالص
که روغن خردل ابیض است میریزند و میگذارند تا برسد و عند الحاجت بقدر احتیاج
از ظرف برآورده با طعام میخورند و اگر خواهند بجای روغن سرشف سرکه بر روی آن می ریزند
و بعضی در ظرف ناشسته آن را ریزه کرده بهمان دستور در شیشه یا مرتبان کرده روغن یا سرکه
بران میریزند و آن قسم در ظرف بسته را بهندی اچار تیلی و قسم در ظرف ناشسته را کچنبر میگویند
و بعضی هردو را کچنبر میگویند و نیز تخم نارس نازک از اغلیه و یا با انبه در شیشه کرده سرکه
بران میریزند و میگذارند تا برسد و این لذیذ و قابض و نافع برای اسهال است مربای انبج
مفرح و مقوی نفس و دافع خفقان است صفت آن بگیرند انبه خام و پوست از آن جدا

کرده استه ازا بیرون آورده و در آب پاک اندک زمانی بگذارند تا شکسته گردد پس آورده
پاک شسته و در آب چند جوشی داده برآورده آب آن را نشف کرده در نبات بقوام آورده داخل
کنند و چند جوشی دیگر داده بدستور مربای پوست اترج و آمله و سیب و به و غیرها و در ظرفی
کرده عند الحاجت بکار برند و بعض انبه را رنگ نموده چنانچه در ترشی آن ذکر یافت مربا
میسازند و چون مربای انبه در هند بسیار متداول و کثیر الاستعمال است از انجا باطراف میبرند همچنین
مربای آمله و هلیله و زنجبیل و بیل و غیرها لهذا جمیع مربیات را انبجات می نامند تغلیباً انبجات
اسم اقسام مربیات است چون انبه مربا و زنجبیل مربا و هلیله مربا و آمله مربا و غیر آنها و مربای
هر چیز در ذیل آن ذکر کرده می شود ان شاء الله تعالی محمود سنجری گفته که انبجات یعنی مربیات است
و آن چیزهای است که ترتیب کرده باشند آنها بالعسل و بغیر عسل نیز و بعضی افاضل الصیادله گفته که
انبجات چیزهایست که مختلط و ترتیب نمایند آنها را با عسل و یا شکر که باهم متحد گردند با خلنجبین و
مربا آن است که ترتیب نمایند آنها را با عسل تا آنکه هر یک از دیگری کسب کیفیت نمایند و مختلط
باهم گردند و اتحاد آنها یا از برای تنقیه رطوبات و فضول باقیه از غذای متقدم و یا از برای
خوشبو نمودن رایحه دهان است و تقویت باه چون مربای زنجبیل و یا استعمال آن *
از برای محض لذت است چون مربای کدو و پوست هندوانه انبرباریس و امبرباریس هم
نیز آمده و آن بالفارسی زرشک و زرارج نیز نامند و اعراب اهل بادیه آنرا انبرار نامند و تبا
مثلثه و اهل مصر آنرا عقده و گفته شده که قراقاط میوه ایست که آنرا العجمی زرقال نامند
و آن نوعی از انبرباریس است دیگری گفته که قراتیاز و قال است که نوعی از انبرباریس باشد
و قراقاط نیست نوعی انبر از انبرباریس معروف و مستعمل انبرباریس منقی از دانه است باید
و آن سرد و خشک است در دوم و شیخ الرئیس در آخر سوم گفته و با قوت قابضه و مقوی معده
و جگر و دل و مانع ریختن مواد باعضا و قاطع صفرا و تشنگی و مسکن حرارت معده و جگر و غلیان و
سیلان خون از اسفل و بواسیر و دفع سیلان رحم که مزمن شده باشد و با ادویه حاره خوشبو باشد
سنبل الطیب و امثال آن مفتح سده جگر و مقوی جگر سرد و تر و سایر احشا و جهت اسهالیکه
از ضعف جگر و سردی احشا باشد و جهت استسقا و با ادویه حاره جهت سرد و دق و با

و بخورند **نوع دیگر** آنست که گوشت بزغاله یا بره یا گوشت طیور خفیفه چون بچه مرغ و بچه خروس
و مرغ و خروس و دراج و کبک و طیهوج جوان را قطعات نموده در آب و نمک و پیاز بقدر
حاجت بپزند و کف آنرا بگیرند پس آن گوشت را از آن بیرون آورده با روغن گاو و پیاز
حلقه نموده و قدری مصالح حاره چون دارچینی و نعناع و کشنیز خشک و سیل و قرنفل و زیره
کرمانی در پارچه نازکی بسته در آن اندازند و با روغن سرخ نمایند پس مصالح را با آب گوشت
در آن اندازند و بپزند چون گوشت پخته شود آب زرشک و قند سفید بقدر حاجت داخل کرده
بپزند و فرود آورده با نان یا پلاو بخورند و اگر خواهند بعد از پختن گوشت قدری برنج داخل کرده
بپزند تا پخته شود پس آب زرشک و قند بقدر حاجت داخل کنند و یک دو جوش دیگر داده فرود
آورند و تناول نمایند و اگر درین قلیه امبرباریس اندکی زعفران از برای تقویت قلب داخل نمایند
بهتر است و اگر خواهند درین زرشکیه از بقول مثل اسفناج و خرفه تازه و ترشه و برگ چغندر و
بیخ چغندر ورق کرده و کدو و امثال آن در وقت طبخ داخل نمایند بد نیست و غذای موافق است
از برای امزجه صفراویه و دمویه و تقویت معده و کبد حار می کند **صنع دیگر** آن است که بپزند برنج را
در آب تا مهرا شود پس آب زرشک و قند سفید و مسکه بمقداری که بگرداند آنرا خوش طعم و لذیذ
داخل کرده دو سه جوشی داده فرود آورده بخورند و مصالح در آن قدری و چند برگ نعناع باشد
و بحسب حاجت شوربای ماش یا عدس و از بقول چون اسفناج و کدو و خرفه و سرمق داخل
این مزوره امبرباریس نمایند و اگر تقویت و زیادتی غذائیت خواسته باشند گوشت بره یا
بزغاله را بپزند پس در آن برنج داخل نمایند و روغن بقدری که بگرداند آنرا اطیب الطعم و بپزند
تا برنج مهرا شود پس آب زرشک و قند سفید داخل کرده چند جوشی داده فرود آورده بخورند
و گاهی داخل می کنند زرشک بیدانه در قبولی و در شکم مرغ و در مرغ پلاو و در روغن کباب
و در شکم بزغاله و بره امسلک در دم پخت نخود خطائی و یا کشمش سبز از برای چاشنی الخ
شربت امبرباریس نافع است معده و کبد حار را و اشتهای طعام آورد و دباغت
معده کند صنعت آن بگیرند امبرباریس بیست مثقال و در هفتاد و پنج مثقال آب بجوشانند
و صافی نموده پانزده مثقال نبات سفید داخل کرده به برف و یخ سرد کرده بنوشند و اگر خواسته

انبرباریس یا رب یا شراب انرا در آب حل کرده افشره ساخته به برف یا یخ سرد کرده بنوشند
نیکوتر است و دیگر احتیاج به شیرینی ندارد **جوارش انبرباریس** ساده مسکن حرارت
و مقوی کبد است صنعت آن نبات سفید را بقوام آورده آب زرشک داخل کرده بقوام
آورده بر روی سنگ بریزند و ببرند مانند لوزینات و بقدر حاجت تناول نمایند
جوارش انبرباریس دیگر اسهال معدی و معوی را نافع بود صنعت آن زرشک منقی
سماق حب الاس گل داده از کشنیز نانخواه زنجبیل از هر یک پنج درم کوفته بیخته با رب زرشک
و قدری قند بقوام آورده بسرشند شربتی سه درم **حب** انبرباریس نافع از برای امراض کبد
صنعت آن زرشک منقی هفت مثقال تخم کاسنی تخم خرفه مقشر تخم خیارین مقشر از هر یک
یک و نیم مثقال ورق گل سرخ دو و نیم مثقال ریوند چینی سنبل الطیب از هر یک یک مثقال کوفته
و بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته حبوب سازند شربتی یک مثقال یا آنچه مناسب باشد **جوارش**
انبرباریس مقوی معده و کبد حار است و نافع است از برای حمیات حاره و سوء مزاج
حار کبد صنعت آن یکمن شکر سفید و بدستور مقرر آن را صافی نمایند و در یک من آن نیم
آب زرشک بیدانه یا زرشک با دانه تر و تازه پاک شسته افشرده داخل نموده بجوشانند
تا بقوام جلاب آید صافی نموده در ظرف چینی یا شیشه نگاهدارند و در وقت حاجت دو اوقیه
آن را با یک پیاله آب سرد حل نمایند و بیاشامند و اگر در آب یخ سرد نمایند بهتر است و این
شراب انبرباریس است فی الحقیقه **خمیره** انبرباریس مقوی معده و کبد حار است و اشتهای
طعام آورد صنعت آن زرشک منقی یک من در آب یک شبانروز بخیسانند و صبح روز
دیگر مالیده صافی نموده با یک من قند سفید بقوام خمیره آورند و مصطکی و انیسون تخم کاسنی
سنبل الطیب قاقله کبار قاقله صغار از هر یک دو مثقال کوفته بیخته داخل کرده تیز زنند تا خمیره
شود و در ظرف چینی نگاهدارند شربتی سه مثقال نافع باید **دوای** قرص انبرباریس نافع از برای
اسهال اطفال وقتی که تهیج در پا و صورت آنها بهم رسیده باشد صنعت آن قرص زرشک یک درم
نیم دانگ آمله خشک تخم بکیدانک حسک گل اقاقیا از هر یک طسوج کوفته بسته شیرین
نیم درم سرشته تناول نمایند و بعد از آن گلاب یک مثقال بنوشند **دوای** قرص انبرباریس دیگر

نافع از برای اسهال ذوبانی که بسیار باشد و موجب سحج و زحیر شود صنعت آن قرص
زرشک کافوری سوده یک مثقال شیره بیخ انجبار شیره دانه هیل ناشکفته یا ان از هریک
یک مثقال شیره تخم خرفه بریان شیره تخم کاسنی رب به شیرین از هریک پنج مثقال ترتیب
کاه گل نموده شد رب انبرباریس نافع از برای تعدیل سوء مزاج حار رطب و موی بعد از استفراغ
و حاصل شدن حلم با آنکه باقی نمانده و مدیر خلط موجب صداع و نیز نافع است از برای
اصحاب خمار و صداع خماری صنعت آن بگیرند آب انبرباریس را و چند قطعه شیرخشت
در آن اندازند و در دیگ سنگی بآتش ملایم بپزند تا بقوام آید شربتی دو تا دو وقیه رب
انبرباریس دیگر معده و جگر را سود مند بود و قی با وارد و التهاب صفرا و تشنگی
و سحج را نافع بود و شکم را ببندد صنعت آن آب زرشک تازه را گرفته و در دیگ سنگی
بآتش ملایم بجوشانند تا بربع رسد و بقوام آید و این رب اقوی است در عمل خود و چون
در وقت طبخ قدری قند سفید داخل کنند سکر بود الطف و لکن در فعل خود ضعیف
می شود و قریب میگردد برب انبرباریس ساده و گاهی اضافه کرده میشود در آب زرشک
طباشیر سفید و صمغ عربی بریان و گل مختوم بحسب حاجت بسوی تبرید و قبض و گاهی
داخل کرده میشود در آن ادویه مقویه کبد و معده مثل عود هندی و دارچینی
و غنچه گل سرخ و مصطکی و طباشیر سفید و صندل سفید و مانند اینها که داخل کنند
در آن ادویه قلبیه نیز هنگام حاجت بآنها مانند قاقله و هیل هوا و قرنفل و زعفران
و سنبل الطیب مانند اینها و قسط کافی است از داخل کردن این ادویه مانند حرارت مزاج
و می باید که ازین ادویه بمقداری داخل نمایند که بیرون نبرد طعم رب را از طعم اصلی خود
بجنسیتی باشد که مزه این ادویه بر آن غالب نباشد بلکه مزه رب غالب باشد فصل سفوفات انبرباریس
سفوف انبرباریس نافع از برای ورم حار کبد و حرارت به
را ساکن کند و ادرار نماید و سده بگشاید صنعت آن عصاره زرشک چهار درم و در نسخه
دیگر یک مثقال است مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه از هریک پنج درم تخم کاسنی تخم کشوث طباشیر
سفید از هریک سه درم رازیانه تخم کرفس انیسون از هریک دو درم و در نسخه دیگر رب السوس

دو درم اکب مغسول چهار دانگ زعفران سنبل الطیب مصطکی افسنتین رومی از هریک دو درم کافور قیصوری دو دانگ داخل است و اگر سرفه بسیار باشد صمغ عربی و کثیرا از هریک یکدرم داخل کنند در اوایل و با شیره تخم خرفه مقشر و سکنجبین ساده شده و در اواخر با سکنجبین بزوری

سفوف انبرباریس معده و جگر را قوت دهد و شکم ببندد و احشا را کرم کرداند صفت آن نانخواه زنجبیل سماق سنفی زرشک منقی انار دانه ترش بریان کرده از هریک دو درم قند سفید بیست درم کوفته بیخته بکار برند شربتی یک مثقال سفوف انبرباریس نافع از برای اسهال کبدی صفت آن زرشک منقی اکب مغسول از هریک سه درم کل مختوم منزوع الاقماع شش درم قوة الصمغ طباشیر سفید صندل سفید نشاسته صمغ عربی از هریک ده درم ریوند چینی یکدرم و نیم تخم حماض سه درم زعفران یکدرم کوفته بیخته شربتی دو درم با دوغ آهن تاب بدهند فصل در ذکر نسخ سکنجبینات انبرباریسی

سکنجبین انبرباریس سنفر علی له قدس سره موسوم به مفرح سدتا و سکن حرارت آن حرارت معده و قلب و نافع است از برای حمیات صفراوی و حمی محرقه و التهاب کرب معده و معده را قوت دهد و اشتهای طعام آورد و طعام بگدازد و دفع خمار نماید و ادرار بول کند و این سکنجبین نافع است از برای صداع یابس و قشکه با حرارت باشد بجهت آنکه این سکنجبین مسکن است و تقویت معده در هر مرض واجب بجهت هضم غذا زیراکه هضم غذا سبب رطوبت است و ادویه شدکه این سکنجبین که از جنس غذا است و هرگاه با لینت طبیع باشد قبض ضرور است چه لینت اضرا اشیا است در امراض یابسه پس انبرباریس که درین سکنجبین است موجب قبض و عقل طبیعت است صفت آن زرشک منقی ربع من تبریزی در دو رطل آب دو داو فنه کلاب کند بجوشانند و صبحش از بخیر الیدان زرشک آب صافی آنرا بگیرند و دو رطل شکر سفید صافی در خلال ده در دیک سنگی بجوشانند و قدری سفیده تخم مرغ در آب مخلوط کرده بر هم زنند تا کف کند و کف آنرا برآرند و کف آنرا بگیرند تا آنکه دیگر کف نیارد پس از آتش فرود آورده بگذارند تا در دیگر فرو نشیند بپارچه صفیقی صافی نموده باز در همان دیگ کنند و پنج استار تبریزی سرکه انگوری و نیم من آب سفرجل داخل کرده باتش ملایم بجوشانند تا بقوام آید از آتش فرود آورده

سرد کرده نگاه دارند شربتی دو دو اوقیه **سکنجبین انبرباریسی** لصاحبه قدس سره موسوم به لینا
مفتح سده جگر و مسکن حرارت کبد و معده و قلب است و نافع است از برای حمیات
صفراویه و حمی محرقه و التهاب و کرب معده و معده را قوت دهد و اشتهای طعام آورد
و طعام را بگوارد و دفع خمار کند و صداع خماری را نافع است صنعت آن بگیرند
زرشک منقی از حب نصف رطل و دو رطل آب صافی و دو اوقیه گلاب به روی آن ریخته
یک شب بخیسانند و روز دیگر از غیر مالیدن از او صاف نموده از پارچه بگذرانند تا تمام
آب صافی آن برآید پس در آن دو رطل قند سفید داخل کرده در دیگ مسی بجوشانند
و سفیده یک عدد تخم مرغ را در آب داخل کرده به هم زنند تا کف بسیار برآورد پس آن
کف را در آن زنند تا کف بر سر آورد و آن کف را تماماً بگیرند و فرود آورده بگذارند تا درد
آن ته‌نشین گردد و به پارچه صفیقی صافی نموده باز در همان دیگ کنند و پنج استار سرکه انگوری
که هر استاری پنج مثقال باشد داخل کرده به آتش ملایم بجوشانند تا بقوام آید پس از
آتش فرود آورده سرد کرده در شیشه نگاه دارند شربتی دو اوقیه و گاهی اضافه کرده
می‌شود در این سکنجبین آب به و آب سیب و آب انار و امثال آنها که داخل کرده شود در این سکنجبین از جهت
تقویت معده و کبد و از جهت تقویت قلب که در انبرباریس ذکر شد لشرطی که در آب انبرباریس
گذشت **سکنجبین انبرباریس** منقول از بیاض مجربات میرزا ابراهیم حکیم باشی ابن آقا
اشرف تألیف میرزا محمد باقر حکیم باشی صنعت آن آب انار ترش آب انار شیرین
از هر یک یکصد و پنجاه مثقال سرکه خمر کهنه یکصد مثقال آب زرشک گلاب از هر یک دویست مثقال
نبات سفید ششصد مثقال دستور سکنجبین بپزند شربت از یک اوقیه تا دو اوقیه

فصل در بیان شرابهائیکه اصل و عمود در آنها انبرباریس است

شراب انبرباریس تریاقی جهت دفع سموم قاتله و خفقان و کرب و غشیان و ضعف
اشتها و برانگیختن آن و گزیدن افعی مجرب است صنعت آن آب زرشک آب سیب ترش
آب سیب شیرین از هر یک رطل آب لیموی نیم رطل نبات سفید بقدر حاجت بقوام
آورند و اگر آب ترنج نیم رطل و مروارید ناسفته محلول ده مثقال اضافه کنند بهتر است

امراض قایم مقام تریاق فاروق است شراب انبرباریس سفرجلی له قدس سره موسوم بنافع
از برای اصحاب صداع صفراوی هرگاه بسبب حرارت و لینت طبع ایشان باشد صنعت آن
انبرباریس تازه یک رطل و اگر زرشک تر نباشد نیم رطل زرشک خشک شده در رطل آب یک شب
بخیسانند پس روز دیگر بجوشانند بمقداری که ثلث بماند پس نیم رطل آب به و نیم رطل قند سفید
داخل کرده بقوام آورند شربتی دو اوقیه با شیره تخم خرفه مقشر شراب انبرباریس الصالح
قدس سره موسوم بلطافت مزاج حار که معده و قلب را نافع است و اشتهای طعام آورده
و اعاده شهوت طعام زائله از حرارت کند و قطع عطش و تسکین امراض حاره که بقیه از حرارت سابقه در
مزاج ایشان باشد بغایت سودمند است صنعت آن زرشک منقی از حب پانزده مثقال آلوی
منقی هفت مثقال یک شب در هفتاد و پنج مثقال آب و بیست و پنج مثقال گلاب بخیسانند و
صبح بجوشانند تا آب و گلاب بنصف رسد صافی نموده آب ترنج بیست مثقال آب شیرین آب سیب
شیرین آب انار شیرین آب انار ترش آب سیب ترش آب غوره از هر یک پانزده مثقال هر چهار
مساوی در آب ترنج دو مثقال قند سفید هفتاد و پنج مثقال داخل کرده بقوام آورند شربتی
دو اوقیه شراب انبرباریس دیگر نافع از برای جمیع امراض حاره و دمویه و صداع دموی
و از برای بثوری صنعت آن زرشک منقی از حب سه رطل عناب جرجانی بزرگ شصت
دانه گل سرخ ده درم همه را در دو رطل آب و یک رطل گلاب بجوشانند تا یک رطل رسد
بپالایند و با یک رطل قند سفید بقوام آورند شربتی دو اوقیه شراب انبرباریس جدید
منقول از خط حکیم احمد [illegible] که در رساله مجربات خود ذکر کرده از برای تفتیح سدها و استسقا
و سوء القنیه و یرقان و حمیات مزمنه مفید است صنعت آن زرشک منقی یک اوقیه [illegible]
افسنتین تخم کرفس تخم کشوث بیخ رازیانه زنجبیل [illegible] بیخ کرفس [illegible] اصل السوس بیست و پنج
از هر یک ده مثقال تخم کاسنی بیست و دو مثقال همه کوفته در سه پیاله آب بجوشانند تا یک پیاله
[illegible] بماند صافی نموده با نیم [illegible] قند سفید بقوام آورند شربت کرده در شیشه نگاه دارند
شربتی یک اوقیه تا دو اوقیه شراب انبرباریس دوائی از اختراع میرزا محمد باقر [illegible]
که در امراض اطفال خصوص [illegible] حمیات و ضعف جگر و سده آن و ابتدای استسقا و سوء القنیه

نافع است صنعت آن اسارون شامی رازیانه انیسون بسفایج فستقی تخم کشوث گل سرخ
منزوع الاقماع از هر یک دو مثقال ریوند چینی لک مغسول عود قماری خام از هر یک
یکمثقال دانه هیل بوا مصطکی از هر یک دو مثقال سنبل الطیب یکمثقال و نیم تخم خربزه
مقشر سه مثقال قرفه الطیب یکمثقال دارچینی دو مثقال زعفران صندل سفید از هر یک
یکمثقال آب زرشک منقی یک اوقیه سن تبریزی قند سفید بقدر حاجت ادویه را
نیمکوفته جوشانیده صاف نموده با آب زرشک و قند سفید بقوام آورند و در آخر مصطکی را
سوده داخل نمایند شربتی یک اوقیه طبی و قلمی فرموده اند که تجربه شده در طفلی که آزار او
تا بموت چیزی باقی نمانده بود تب بسیار و شکم او ورم کرده و سخت شده بود و تهیج
اطراف بهم رسید ده روز همین شربت را نوشید خوب شد شربت انبرباریس قلمی فرموده
که از اقتراح احقر محمد هاشم المخاطب بحکیم معتمد الملوک سید علوی خان است نافع از برای
سوء مزاج حار کبد و معده و قلب و معده را قوت دهد و اشتهای طعام آورد و دفع
شهوت زائله از حرارت کند و تقویت کبد نماید و تفتیح سده های آن کند و نافعین
از امراض حاره که بقیه از حرارت ساذجه در امزجه ایشان مانده نهایت سودمند است
صنعت آن زرشک منقی بست و پنج مثقال یک شب در آب بخیسانند و باید که وزن
آب دو صد مثقال باشد و صبح بجوشانند تا به نصف رسد صافی نموده پس بگیرند آب به
شیرین آب انار شیرین آب به ترش آب انار ترش آب سیب شیرین آب سیب ترش آب امرود
آب زعرور سرکه انگوری از هر یک پنجاه مثقال همه را یکجا کرده در ظرف سفالین چینی
در سه جوش داده فرود آورده بگذارند تا ته نشین شود آب صافی آنرا گرفته [illegible]
درد داخل آن نشود پس یک رطل قند سفید داخل کرده بقوام آورند شربتی دو اوقیه
شراب انبرباریس دوائی قلمی فرموده اند که این شراب مستعمل قدوة العلماء و الحکماء
فقیر است قدس سره مفتح سده های کبد است و نافع است از برای حمیات مزمنه و سوء القنیه
و استسقا و یرقان صنعت آن زرشک منقی پانزده مثقال رازیانه انیسون
تخم کشنیز تخم کشوث تخم کاسنی پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کرفس دانه هیل بوا از هر یک

از هر یک ده مثقال مجموعه را در دو رطل آب بخیسانند پس بجوشانند و صافی نموده یک رطل
قند سفید داخل کرده بقوام آورند شربتی یک اوقیه و اگر در وقت قوام آوردن مقدار
سه مثقال ریوند چینی را کوبیده در کیسه کتانی کرده دران اندازند و لمحه بلمحه بمالند
تا بقوام آید بهتر است و اگر خواهند ریوند را نرم کوبیده بعد از قوام آمدن داخل نمایند
نیز خوب است بلکه اقوی است و در نسخه دیگر اصل السوس و پوست بیخ کبر و زرنباد
و عود الصلیب از هر یک ده مثقال داخل است و ریوند داخل ندارد و در نسخه دیگر
بجای شکر سفید دو صد مثقال قند سفید داخل است شراب انبرباریس دیگر حرارت را
ساکن گرداند و دفع قبض نماید و صفرا براند صنعت آن زرشک منقی تمر هندی منقی
از قشر و لیف و نوی از هر یک چهل مثقال آلوی بخارا آلوی سیاه از هر یک یکصد عدد
گل گاوزبان سر بنفشه شاهتره از هر یک ده مثقال مجموعه را در دو رطل آب یک شب
بخیسانند و صبح بجوشانند تا به نصف رسد بپالایند و شیرخشت خراسانی یکصد مثقال
ترنجبین پاک کرده از خاشاک و تخم یکصد و پنجاه مثقال دران داخل کرده در دیگ
سنگی چند جوش دیگر داده تا بقوام شراب آید و فرود آورده صافی نموده نگاه دارند
مجموع ده شربت است هفته یکروز یک شربت آنرا با گلاب حل کرده بنوشند ؛
شراب انبرباریس ساده از اشربه مطفیه خون و مسکن حرارت با قوت قابضه و نافع است
از برای صداع دموی مگر آنکه بوده باشد سرفه که مانع استعمال ترشیها است و نیز این شراب
نافع است از برای اصحاب صداع دموی بعد از تنقیه تام و از برای سوء مزاج
حار رطب مختلف از خون هرگاه آشامیده شود با مثل شیره تخم کاهو و شیره کشنیز خشک
از هر یک سه مثقال صنعت آن بگیرند آب زرشک تر یکمن و اگر زرشک تر نباشد زرشک
خشک را در یکمن آب و چهار اوقیه گلاب بخیسانند یک شب و صبحش بجوشانند تا به نصف رسد
صافی نموده نیم من نبات داخل کرده بقوام آورند شربتی دو اوقیه شراب انبرباریس
ساده دیگر از اشربه نافعه است از برای تسکین خمار و صداع خماری صنعت آن
بگیرند زرشک بیدانه تر و اگر بیدانه نباشد دانه دار نیز خوب است و بفشارند و آب آنرا بگیرند

و یک جوش داده فرود آورده بگذارند تا در آن نشیمن شود آب زلال آنرا گرفته و در دیگ سنگی
بآتش ملایم بجوشانند تا ثلث آن رفته دو ثلث آن بماند پس در آب زرشک پالیده نبات سفید
و قدری گلاب داخل کرده بقوام آورند و اگر زرشک تر نباشد زرشک خشک را شسته آب گرم
بر روی وی کرده آن مقدار که چهار انگشت از روی آن برگردد و یکشب بگذارند و صبح صاف
نموده نصف وزن آن نبات داخل کرده بقوام آورند عرق انبرباریس مقوی معده و جگر است
و قاطع صفرا و اشتهای طعام آورد صنعت آن زرشک منقی سه من تبریزی یک شبانروز در آب
گرم بخیسانند و مقدار هفده مثقال قرنفل کوبیده داخل نمایند و قدری سرکه انگوری که زیاده
بربع زرشک نباشد داخل کنند و بدستور عرق کشند و اگر قدری خاکه نخود داخل نمایند لذیذ خواهد شد

فصل در بیان اقراصی که اصل و عمود در آنها انبرباریس است

؛ قرص انبرباریس نافع بجهت حمیات بلغمیه عفنه و اورام کبد و ورم معده صنعت آن عصاره زرشک
مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه از هر یک مثقال غنچه گل سرخ منزوع الاقماع ترنجبین خالص پاک
کرده از هر یک پنجمثقال تخم کشوث رب السوس طباشیر سفید تخم کاسنی مصطکی رومی عصاره
غافث سنبل الطیب فوه الصبغ عود لک رند چینی از هر یک دو مثقال زعفران یک درم
کوفته بیخته بآب سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال قرص انبرباریس منقول از بیاض
مجربات حکیم محمد باقر حسینی بخط معزی الیه از مفتاح نقل کرده که صاحب مفتاح از محمد بن
ذکریا ذکر کرده نافع از برای حمیات مرکبه و سده کبد و سوء القنیه و استسقا ؛ صنعت آن
عصاره زرشک لک مغسول دارچینی گل سرخ عصاره کاسنی خشک کرده تخم کشوث
از هر یک دو مثقال ریوند چینی یکمثقال کوفته بیخته بآب سرشته اقراص سازند شربتی دو درم
با سکنجبین و آب کاسنی تازه و عنب الثعلب تازه ؛ قرص انبرباریس دیگر منقول از مجربات معزی
الیه نافع قرص قبل را دارد صنعت آن زرشک منقی پانزده مثقال رب السوس گل سرخ
مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه از هر یک سه مثقال مصطکی عصاره غافث فوه الصبغ لک
مغسول سنبل الطیب اسارون عصاره افسنتین فقاح اذخر تخم شاهتره تخم کاسنی
تخم کشوث ریوند چینی زعفران طباشیر ترنجبین منقی از هر یک دو مثقال ترنجبین را با گلاب

حل کرده صافی نموده باقی ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند شربتی از یک مثقال تا
دو درم قرص انبرباریس دیگر منقول از ایضاح نافع از برای حمیات حاره و درد جگر
صنعت آن عصاره زرشک ده درم غنچه گل سرخ طباشیر سفید از هر یک پنج درم تخم کاسنی
مقشر تخم کاهو مقشر مغز تخم کدوی شیرین تخم خرفه مقشر مغز تخم خیار از هر یک سه درم رازیانه
یکدرم کوفته بیخته بآب سرشته اقراص سازند و در سایه خشک نمایند شربتی از یکدرم تا یکمثقال
و تا دو درم با سکنجبین قرص انبرباریس تالیف قدوة المحققین شیخ رئیس ابوعلی بن سینا
رحمة الله تعالی نافع از برای اورام و اوجاع کبد و مفتح سدهای کبد و نافع از برای حمیات مرکبه
و تب ربع که ماده آن محترق از صفرا باشد صنعت آن عصاره انبرباریس پنج درم عصاره
غافت طباشیر سفید از هر یک دو درم و نیم زعفران یکدرم کوفته بیخته بآب کاسنی تازه سرشته
اقراص سازند و در نسخه سید اسمعیل در ذخیره که از شیخ نقل کرده تخم کاسنی تخم کشوث تخم خرفه مقشر
از هر یک دو درم و نیم داخل دارد قرص انبرباریس دیگر صنعت آن عصاره زرشک
گل سنبل افسنتین رومی عصاره غافت از هر یک یک مثقال سلیخه گل سرخ پاک کرده
از اقماع سنبل الطیب سادرون صمغ عربی گل ارمنی کثیرا نشاسته مصطکی رومی رب السوس
تخم کرفس بادیان انیسون تخم سور ریوند چینی از هر یک دو مثقال طباشیر سفید چهار مثقال
اذخر مکی زعفران اقاقیا از هر یک یک مثقال کوفته بیخته با گلاب اقراص سازند شربتی یک مثقال
با شراب دینار یا با سکنجبین بزوری تناول نمایند قرص انبرباریس منقول از قرابادین
قانون نافع از برای تب سرفه و وجع کبد و تسکین عطش صنعت آن انبرباریس منقی
دوازده درم مغز تخم خیارزه مغز تخم خیار بادرنگ طباشیر سفید از هر یک
شش درم لک منقی ریوند چینی از هر یک سه درم گل سرخ پاک کرده از اقماع هشت درم
زعفران عصاره غافت رب السوس ترنجبین خراسانی از هر یک شش درم ترنجبین را
بگلاب حل کرده صافی نموده باقی ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند شربتی
از یک مثقال تا دو درم قرص انبرباریس منقول از قانون مجرب از برای تفتیح سدهای
جگر و طحال که از حرارت باشد و بجهت تبها و امراض حاره معده مجرب است صنعت آن

زرشک منقی رب السوس گل سرخ مغز تخم خیار مغز تخم خربزه تخم کشوث تخم کاسنی از هر یک
سه مثقال مصطکی سنبل الطیب عصاره غافث از هر یک دو مثقال فوة الصبغ ریوند
چینی زعفران از هر یک یکمثقال قدری ترنجبین را با آب حل کرده صافی نموده ادویه را
کوفته بیخته با آب سرشته اقراص سازند هر یک یکمثقال شربتی یک قرص اگر مقدار
ریوند را دو مثقال کنند بهتر است **قرص** انبرباریس دیگر منقول از ذخیره سید
اسمعیل نافع است از برای آماس معده و جگر گرم و تبهای گرم صنعت آن زرشک منقی
رب السوس گل سرخ مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه تخم کشوث از هر یک سه درم
مصطکی رومی سنبل الطیب عصاره غافث از هر یک دو درم ریوند چینی طباشیر
سفید از هر یک یکدرم ترنجبین شش درم ترنجبین را با آب کاسنی تازه حل کرده ادویه را کوفته بیخته با آن
سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال با سکنجبین **نوع** **قرص** انبرباریس
بارد نافع از برای ورم حار کبد و معوی بعد از فصد صنعت آن زرشک منقی
ده درم گل سرخ طباشیر سفید از هر یک پنج درم مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه مغز
تخم کدو تخم خرفه بنفشه تخم کاسنی از هر یک سه درم رازیانه دو درم کوفته بیخته
اقراص سازند شربتی دو مثقال با سکنجبین شکری و اگر حرارت بسیار باشد دو دانگ
کافور قیصوری اضافه کنند و با شیره تخم خرفه و بنفشه دهند و در اواخر علت لک
مغسول و ریوند چینی از هر یک دو درم داخل می کنند **قرص** انبرباریس بارد
نافع از برای اوجاع حاره کبد و سوء مزاج حاره کبد و سده حادث از حرارت
در کبد و از برای استسقای حادث از حرارت و یرقان اصفر حادث از حرارت
صنعت آن عصاره زرشک که فراگرفته شده باشد بدستوری که فراگرفته می شود
رب الیلج و اگر عصاره زرشک نباشد زرشک منقی هر کدام که باشد ده درم گل سرخ
آس کرده طباشیر سفید از هر یک پنج درم تخم کاسنی تخم خیار مغز تخم کدو تخم خرفه
مقشر از هر یک سه درم رازیانه یکدرم اقراص سازند شربتی دو مثقال با سکنجبین
و بسا باشد که داده شود با آب کاسنی تازه و آب عنب الثعلب تازه **قرص** انبرباریس بارد

نافع از برای سوء مزاج مادی گرم کبد و حمیات حاده چون بعد از تنقیه استعمال کرده
شود و بدون اسهال در سوء مزاج حار ساذج کبد نافع است منقول از ذخیره
اسمعیل صنعت آن عصاره زرشک یا زرشک منقی هر کدام که باشد ده درم
گل سرخ منزوع الاقماع طباشیر سفید از هر یک پنج درم تخم کاسنی مغز تخم خیارین
مغز تخم خربزه تخم خرفه مقشر از هر یک سه درم کوفته بیخته اقراص سازند شربتی
دو مثقال با سکنجبین و شیره تخم کاسنی و اگر خوف سده باشد یکدرم از رازیانه برا اجزا
بیفزایند قرص انبرباریس بارد دیگر نافع از برای اورام حاره و سوء کبد و حمیات
حاره بعد از تنقیه ماده و سوء مزاج حار ساذج کبد را مفید است در ورم حار و سوء
کبد بعد از فصد و سوء مزاج حار ساذج بغیر تنقیه مسهلات و فصد مستعمل است صنعت آن
زرشک منقی از حب ده درم گل سرخ طباشیر سفید از هر یک پنج درم مغز تخم خیارین مغز
تخم کدو تخم خرفه مقشر تخم کاسنی از هر یک سه درم رازیانه دو درم کوفته بیخته با آب
اقراص سازند شربتی دو مثقال با سکنجبین و اگر ورم کبد و حمیات با سرفه باشد دو درم
کتیرا و سه درم رب السوس زیاده کنند و اگر حرارت بسیار باشد دو دانگ کافور
قیصوری زیاده کنند و با شیره تخم خرفه مقشر بیاشامند و بعضی اوقات درین قرص لک
مغسول و ریوند خطائی اضافه می کنند قرص انبرباریس بارد دیگر نافع از برای امراض
حاره و حرارت کبد و حمیات صفراویه و دمویه و حمی محرقه و غب خالص صنعت آن
زرشک منقی از حب پنج درم رب السوس یکدرم و نیم مغز تخم خیار بادرنگ تخم خرفه مقشر
از هر یک دو درم و نیم کوفته بیخته بگلاب سرشته اقراص سازند قرصی نیم مثقال شربتی دو مثقال
با سکنجبین ساده یا آب عنب الثعلب تازه قرص انبرباریس بارد نافع از برای صداع حار بمشارکت
کبدیه بسبب صعود ابخره دمویه و صفراویه از کبد بسوی سر چون استعمال کرده شود و از برای
اصلاح کبد بعد از فصد باسلیق و اسهال منقوع اهلیلج صنعت آن زرشک منقی ده درم تخم کاسنی مقشر
تخم کدو از هر یک پنج درم مغز تخم خیارین ده درم طباشیر سفید گل سرخ از هر یک سه درم ریوند چینی دو درم
و نیم رازیانه انیسون تخم کشوث مصطکی از هر یک یکدرم زرشک را در گلاب یا آب ربا نیم

بخیسانند پس بمالند تا نرم شود ادویه را کوفته بیخته با آن بسرشند و در هاون سنگی بدسته بمالند و
اقراص سازند شربتی یک مثقال تا دو درم با سکنجبین بزوری بارد یا معتدل یا آب کاسنی
مروق یا گلقند محلول در آب کاسنی و گلاب یا با سکنجبین سفرجلی و شیره تخم کاسنی
و عرق بیدمشک بحسب مزاج و وقت و سن و اعراض و تقویت کبد و دماغ این قرص را
صبح تناول کنند و آخر روز آب زرشک و گلاب و عرق بیدمشک و عرق کاسنی با خمیره مروارید
بخورند **قرص انبرباریس حار** نافع از برای اوجاع کبد از برودت صنعت آن زرشک
منقی پنج درم لک مغسول ریوند چینی عصاره غافث سنبل الطیب افسنتین مصطکی از
هر یک یکدرم اقراص سازند هر قرصی یک مثقال یک قرص را با طبیخ بزور بیاشامند
قرص انبرباریس حار با لک امراض بارده کبد و استسقا را نافع است و سده بگشاید و
حمیات بارده را مفید بود صنعت آن زرشک منقی پنج درم ریوند خطائی لک مغسول عصاره
غافث سنبل الطیب افسنتین مصطکی از هر یک یک درم کوفته بیخته با آب اقراص سازند شربتی
یک مثقال **قرص انبرباریس حار** دیگر تالیف حکیم علی گیلانی شارح قانون برودت
کبد و استسقا را نافع است و تبهای مزمن بلغمی و مرکب از بلغم و اخلاط دیگر که بلغم یا سودا غالب
باشد سودمند است صنعت آن زرشک منقی سه مثقال غنچه گل سرخ منزوع الاقماع
گل غافث عصاره غافث افسنتین مصطکی تخم کاسنی از هر یک دو مثقال سنبل الطیب اسارون
اذخر مکی انیسون ریوند چینی طباشیر سفید از هر یک یکمثقال کوفته بیخته با آب اقراص سازند
هر قرصی یکمثقال شربتی یک قرص **قرص انبرباریس** نافع از برای علل کبد که از حرارت باشد
و از برای عطش و حرارت مزاج و زردی رنگ و فساد مزاج از حرارت صنعت آن
زرشک بیدانه ده درم تخم کاسنی مقشر مغز تخم خیار تخم خرفه بنفشه از هر یک سه درم ورق گل سرخ
طباشیر سفید از هر یک پنجدرم ریوند چینی تخم کرفس از هر یک یکدرم سنبل الطیب نیمدرم
کوفته و بیخته اقراص سازند هر قرصی یک مثقال قرص را با سکنجبین سکری ترش یا
با آب انار ترش و آب انارین ممزوج بنوشند **قرص انبرباریس** به نسخه دیگر که همین
منفعت دارد صنعت آن زرشک منقی لک مغسول ریوند چینی گل سرخ منزوع الاقماع

عصاره طلخشقوق تخم کاسنی تخم کشوث که از اجزای مساوی ترنجبین قدری بگلاب حل کرده صافی نموده اجزا را کوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند قرص انبر باریس نافع از برای غب غیر خالص زمانی که صفرا و بلغم مساوی باشند و معده و کبد ضعیف باشند صنعت آن عصاره زرشک چهار درم گل سرخ دوازده درم اصل السوس عصاره غافث مغز تخم خیار مغز تخم خیار با درنگ نشاسته کثیرا صمغ عربی طباشیر سفید زعفران تخم خرفه مقشر از هر یک دو درم لک مغسول ریوند چینی سنبل الطیب از هر یک یکدرم کافور قیصوری نیم درم ترنجبین صافی چهار درم ترنجبین را در آب حل کرده صافی نموده باقی ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند قرص انبر باریس دیگر که در علت زمانی که معده یا کبد ورم کرده باشند مستعمل است صنعت آن زرشک منقی رب السوس گل سرخ مغز تخم خربزه از هر یک سه مثقال مصطگی سنبل الطیب عصاره غافث از هر یک دو درم فوه صمغ ریوند چینی زعفران از هر یک دو درم تخم کشوث تخم کاسنی از هر یک سه درم طباشیر سفید یکدرم و نیم ترنجبین بآب حل کرده صافی نموده ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند هر قرصی یکمثقال شربتی یکقرص قرص انبر باریس منقول از قرابادین کوتوالی حمیات حاره را مفید است و گرمی را تسکین دهد و جگر حار را نافع و استسقا را که از گرمی باشند سود دارد و سرفه حار را نافع بود صنعت آن مغز تخم خیارین مغز تخم کدوی شیرین از هر یک سه درم انبر باریس منقی چهار درم گل سرخ منزوع الاقماع تخم خرفه مقشر تخم خشخاش سفید تخم کاهو تخم کاسنی طباشیر سفید صمغ عربی از هر یک دو درم ریوند چینی چهار دانگ کوفته بیخته بآب سرشته اقراص سازند و در سایه خشک نمایند شربتی سه درم قرص انبر باریس منقول از بیاض مجربات نواب حکیم محمود باقر بن حکیم عماد الدین محمود حسینی نافع از برای الماس جگر و معده و از برای حمیات مرکبه و تفتیح سده های کبد و از برای ضعف کبد صنعت آن عصاره انبر باریس ده درم تخم کاسنی پوست بیخ الجبار تخم خرفه مقشر از هر یک درم گل سرخ منزوع الاقماع دو مثقال ریوند چینی یکدرم افسنتین رومی عصاره غافث دارچینی از هر یک ... السوس

از هر یک دو درم سنبل الطیب نیم درم اقراص سازند شربتی یکمثقال قرص انبرباریس نافع
از برای جمیع امراض کبد و امراض حادثه بمشارکت امراض کبد بسبب صعود بخارات
یا اخلاط از کبد بسر صنعت آن انبرباریس منقی ده درم تخم کاسنی مغز تخم خیار بادرنگ
مغز تخم کدوی شیرین از هر یک پنج درم بادیان انیسون تخم کشوث مصطکی از هر یک دو درم
اصل السوس یکدرم طباشیر سفید ورد گل سرخ از هر یک سه درم ریوند چینی دو درم
نیم انبرباریس را در گلاب یا آب انار ترش خیسانیده مالیده صافی نموده ادویه را بآن سرشته
اقراص سازند شربتی از یکدرم تا دو درم و اگر زیاده حاجت به تسخین باشد بجای مغز تخم
کدو دو درم تخم کرفس و دو درم و نیم سنبل الطیب داخل نمایند قرص انبرباریس دیگر
نافع از برای غب خالص و ضعف کبد و معده منقول از ذخیره سید اسمعیل جرجانی
صنعت آن عصاره انبرباریس چهار درم گل سرخ پاک کرده دوازده درم اصل السوس
عصاره غافت مغز تخم خیار مغز تخم خیار بادرنگ نشاسته کثیرا صمغ عربی طباشیر سفید زعفران
تخم خرفه مقشر از هر یک دو درم لک مغسول ریوند چینی سنبل الطیب از هر یک یک درم
کافور قیصوری نیم درم ترنجبین منقی چهار درم ترنجبین را در آب حل کرده صاف نموده
باقی ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال قرص
انبرباریس دیگر نافع از برای غب غیر خالص و حرارت کبد و معده و ضعف معده
و معده بسبب حرارت و ورم جگر منقول از ذخیره سید اسمعیل صنعت آن
انبرباریس منقی رب السوس گل سرخ منزوع الاقماع مغز تخم خیار مغز تخم خربزه
از هر یک سه مثقال مصطکی سنبل الطیب عصاره غافت از هر یک دو درم صمغ
ریوند چینی زعفران از هر یک دو درم تخم کشوث تخم کاسنی از هر یک سه درم
طباشیر سفید یک درم و نیم ترنجبین شش درم بدستور مقرر قرص سازند شربتی
یک مثقال قرص انبرباریس دیگر کبد و معده را قوت دهد و چون بعد از مسهلات
استعمال نمایند استسقای زقی را که از حرارت باشد مفیدست و حمیات مرکبه را
نافع است صنعت آن زرشک منقی رب السوس گل سرخ مغز تخم خربزه از هر یک سه درم

طباشیر سفید دو درم دتخم مصطکی رومی سنبل الطیب عصاره غافث ریوند چینی
لوة الصبغ زعفران از هریک دو درم تخم کشوث تخم کاسنی از هریک درم ترنجبین منقی شش درم ترنجبین را
در گلاب حل کرده صافی نموده ادویه را بآن سرشته و اقراص سازند شربتی
یکمثقال با سکنجبین ساده یا آب انار شیرین قرص انبرباریس تالیف نجیب الدین
سمرقندی نافع از برای حمیات حاره و اکثر امراض حاره کبد صنعت آن زرشک
منقی ده درم تخم کاسنی مقشر تخم خرفه مقشر مغز تخم خیارین از هریک سه درم
گل سرخ طباشیر سفید از هریک پنج درم ریوند خطائی تخم کرفس لک مغسول از هریک
یک درم سنبل الطیب نیم درم کوفته بیخته باب سرشته اقراص سازند شربتی یکمثقال
با سکنجبین ساذج یا سکنجبین بزوری و اگر از برای فساد خون از سده و فساد
کبد خورند با آب انار شیرین بیاشامند قرص انبرباریس تالیف میر محمد حسین
مستعمل مغربی الیه در حمیات مرکبه با آب برگ بید صنعت آن عصاره زرشک
لک مغسول افسنتین رومی عصاره غافث از هریک یکمثقال گل سرخ سلیخه
سنبل الطیب اسارون صمغ عربی گل ارمنی نشاسته کثیرا مصطکی رب السوس
تخم کرفس بادیان انیسون حب الاس ریوند چینی از هریک دو مثقال طباشیر سفید چهار
مثقال اذخر مکی زعفران اقاقیا کوفته بیخته بگلاب سرشته اقراص سازند
شربتی دو درم با آب برگ بید و شراب دیناری و سکنجبین بزوری نوشند طریق
گرفتن آب برگ بید آنست که بگیرند برگهای تر آن را و بکوبند و آب آنرا بگیرند
و یک جوش داده در پیاله چینی کنند و شب بگذارند و صبح آب زلال آنرا
گرفته و دردش را دور کنند و پانزده مثقال از آب زلال آنرا با یک اوقیه شراب
دیناری با یک اوقیه سکنجبین بزوری داخل کرده و با دو درم اقراص مذکور
بنوشند قرص انبرباریس که تونی سده را بگشاید و اوجاع کبد را و صلابت
آنرا نافع و از برای حمیات مرکبه مزمنه مفید است صنعت آن زرشک منقی
گل سرخ پاک کرده از هریک پنج درم لک مغسول ریوند چینی عصاره غافث

سنبل الطیب افیون مصطکی از هر یک یکدرم کوفته بیخته بآب سرشته اقراص سازند و از اوجاع کبد
از سوء مزاج حار کبد با سکنجبین بزوری بارد و از اوجاع بارده کبد با سکنجبین بزوری
حار بیاشامند قرص انبرباریس قابض از اقراباذین ابو منصور حکیم نافع از برای حرارت
و اسهال و وجع کبد صنعت آن زرشک منقی طباشیر سفید عود قماری خام تخم حماض
بریان مصطکی رومی اسارون سک اصلی از هر یک یک مثقال گل سرخ پنج مثقال کوفته
بیخته بگلاب سرشته اقراص سازند قرص انبرباریس قابض بنسخه دیگر صنعت آن زرشک
منقی ورق گل سرخ طباشیر سفید از هر یک پنجدرم لک مغسول ریوند چینی زعفران صمغ عربی
کثیرا نشاسته رب السوس از هر یک یکدرم کوفته بیخته اقراص سازند شربتی یکمثقال
قرص انبرباریس قابض نافع از برای حرارت کبد و تشنگی با حمی لینت طبع باشند
صنعت آن زرشک منقی ورق گل سرخ طباشیر سفید از هر یک پنجدرم لک مغسول
چهار درم تخم خرفه مقشر خشخاش و کاهو و کاسنی از هر یک یکدرم رب السوس
دو درم اضافه نمایند قرص انبرباریس قابض نافع در اسهال کبدی و معوی هرگاه
خون دردی و متعفن و کف ناک و سیاه رنگ باشد صنعت آن زرشک منقی گل ارمنی
طباشیر سفید شاه بلوط تخم حماض گل سرخ منزوع الاقماع سرطان مشوی صمغ عربی
بوداده رب به شراب مورد سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال تا دو مثقال قرص
انبرباریس کافوری حمیات صفراوی و دموی را نافع است و سوء مزاج حار کبد را سود دهند
و تقوی کبد و معده حاره است صنعت آن عصاره انبرباریس عصاره غافت مغز تخم خیارین
ترنجبین از هر یک چهار درم ورق گل سرخ رب السوس نشاسته کثیرا صمغ عربی طباشیر سفید
تخم خرفه مقشر لک مغسول از هر یک دو درم کافور قیصوری نیم درم ترنجبین در آب حل کرده صاف نموده باقی ادویه را کوفته بیخته
بآن سرشته اقراص سازند شربتی یکمثقال با شیره تخم خرفه مقشر قرص انبرباریس کافوری تبهای گرم و تشنگی را
سود دارد صنعت آن زرشک منقی رب السوس طباشیر سفید از هر یک سه درم سنبل الطیب یکدرم مغز تخم
خیارین سه درم و نیم گل سرخ شش درم و نیم تخم خرفه مقشر زعفران نشاسته کثیرا از هر یک دو درم کافور قیصوری یکدرم کوفته
بیخته اقراص سازند قرص انبرباریس کافوری نافع از برای لینت ملح صنعت آن زرشک منقی سماق منقی طباشیر سفید گل سرخ

منقی از اقماع تخم کاسنی رب السوس از هریک دو دانگ مغز تخم کدو چهار دانگ
مغز تخم خیارین یکمثقال و دو دانگ کافور قیصوری دو قیراط کوفته بیخته بلعاب
بزر قطونا سرشته اقراص سازند جملهٔ دو شربت است با سکنجبین سکری و آب کاسنی
تازه نوشند **قرص انبرباریس کافوری** دیگر نافع از برای یرقان با سدهٔ و حرارت
صنعت آن زرشک منقی طباشیر سفید کل سرخ از هریک سه درم تخم کاسنی مقشر مغز تخم خیار
مغز تخم کدو تخم کاهوی مقشر تخم خرفه مقشر صندل سفید از هریک یکدرم کوفته بیخته اقراص
سازند هر قرصی یک مثقال هر روز یک قرص را با یک قیراط کافور قیصوری با آب انار ترش
و شیرین نوشند **قرص انبرباریس کافوری** دیگر که قریب است بنسخهٔ اول در ادویه و خواص
صنعت آن زرشک منقی چهار درم کل سرخ منزوع الاقماع ده درم صندل السودین و درم
عصاره غافث مغز تخم خیار مغز تخم خیار بادرنگ نشاسته کثیرا صمغ عربی زعفران تخم خرفه
مقشر از هریک سه درم لک مغسول ریوند خطائی مصطکی سنبل الطیب از هریک یکدرم طباشیر
سفید دو درم کافور قیصوری یکدرم ترنجبین منقی چهار درم ترنجبین را در گلاب حل کرده صافی نموده باقی ادویه را کوفته
بیخته بآن سرشته اقراص سازند شربتی دو درم **قرص انبرباریس کافوری**
دیگر قریب المنافع بنسخهٔ قبل صنعت آن انبرباریس کافور قیصوری عصاره انبرباریس تازه عصاره
غافث مغز تخم خیارین ترنجبین خراسانی از هریک چهار مثقال نشاسته غنچهٔ کل سرخ منزوع الاقماع
رب السوس کثیرا صمغ عربی طباشیر سفید تخم خرفه مقشر لک مغسول از هریک دو مثقال زعفران
ریوند چینی سنبل الطیب از هریک یکمثقال کافور قیصوری نیم مثقال ترنجبین را در آب حل کرده
صافی نموده اجزا را کوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند **قرص انبرباریس کافوری**
قلمی فرموده اند که این قرص مستعمل زبدة الحکما و استاذ الاطبا میر محمد هادی قدس سره والد
ماجد من است در حمیات محرقه و غب خالصه و امراض حاره کبد و معده صنعت آن
زرشک منقی املهٔ منقی طباشیر سفید کل سرخ منقی از اقماع از هریک دو مثقال تخم کاسنی
مغز تخم خیارین مغز تخم کدوی شیرین تخم خرفه مقشر تخم کاهوی مقشر صندل سفید
از هریک یک مثقال کافور قیصوری بیست قیراط کوفته بیخته بگلاب سرشته اقراص سازند

ودرپشت غربال پهن کرده در سایه خشک نمایند شربتی یک مثقال قرص انبرباریس کافوری که تپ کهنه و
در معده و جگر اگر از گرمی باشد سود دارد و تشنگی به نشاند خداوند یرقان غلیانی
را نافع بود صنعت آن زرشک منقی طباشیر سفید گل سرخ منزوع الاقماع از هر یک
هفت درم تخم کاهو مقشر تخم کاسنی از هر یک ده درم مغز تخم خیار مغز تخم کدوی شیرین
از هر یک پنج درم صندل سفید رب السوس از هر یک دو درم کثیرا سه درم کافور قیصوری
یک درم کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند شربتی دو درم با سکنجبین و در
قرابادین شفائی این قرص مذکور باسم قرص زرشک کافوری است و در نسخه دیگر
این قرص تخم خیار و تخم کدوی شیرین و صندل داخل نیست قرص انبرباریس
کافوری حمی غب خالص و حرارت کبد و معده را نافع است تشنگی
به نشاند و التهاب را ساکن گرداند صنعت آن زرشک منقی مغز تخم خربزه مغز تخم
خیارین مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم هندوانه از هر یک سه مثقال طباشیر سفید ورق
گل سرخ صندل سفید از هر یک یک مثقال و نیم ریوند چینی یک مثقال لک مغسول دو
مثقال تخم کرفس کافور قیصوری از هر یک نیم مثقال زعفران یک دانگ کوفته بیخته
بآب کشوث سرشته اقراص سازند و در پشت غربال پهن کرده در سایه خشک نمایند
شربتی یک مثقال قرص انبرباریس کافوری دیگر که همان منافع دارد صنعت آن زرشک
منقی سه درم و نیم تخم خرفه مقشر رب السوس صمغ عربی کثیرا سنبل الطیب نشاسته
از هر یک سه مثقال و نیم طباشیر سفید کافور قیصوری زعفران از هر یک درم
کوفته بیخته اقراص سازند شربتی یک مثقال قرص انبرباریس کافوری دیگر صنعت آن
آن زرشک منقی هفده مثقال مغز تخم خیارین مغز تخم کدوی شیرین از هر یک سه مثقال
مغز تخم هندوانه مغز تخم خربزه از هر یک دو مثقال طباشیر سفید گل سرخ منزوع الاقماع
ریوند چینی پوست بیخ کرفس لک مغسول از هر یک یک مثقال و نیم کافور قیصوری زعفران از هر یک
دو درم کوفته بیخته بآبی که در آن تخم کشوث جوشانیده صافی نموده باشند سرشته اقراص
سازند شربتی یک مثقال قرص انبرباریس کافوری نافع از برای تپهای کهنه است که با گرمی

دالتهاب و ضعف امعا و جگر باشد منقول از ذخیره خوارزمشاهی صنعت آن عصاره زرشک
چهار درم گل سرخ دوازده درم اصل السوس دو درم عصاره غافث مغز تخم خیار مغز تخم خیار
بادرنگ نشاسته کثیرا صمغ عربی طباشیر سفید زعفران تخم خرفه مقشر از هریک دو درم
کات مغسول یکدرم حبوب اربعه سنبل الطیب از هریک یکدرم کافور قیصوری نیم درم ترنجبین
چهار درم کوفته بیخته با آب اقراص سازند شربتی یک مثقال و میرزا محمد باقر در ذیل
این نسخه بنسخه قلمی فرموده اند که مرحوم عموام میرزا معز الدین محمد این نسخه را از ذخیره
خوارزمشاهی نقل نموده بسیاری از صاحبان اسهال کبدی را باین قرص علاج
نموده اند قرص انبرباریس کبیر منقول از قرابادین قانون نافع از برای حمیات
صفراویه و مرکبه صنعت آن عصاره زرشک و اگر نباشد زرشک منقی چهار درم
مغز تخم خیارین مصطکی طباشیر سفید از هریک دو درم لک منقی چهار درم ریوند خطائی
از هریک یکدرم ورق گل سرخ دوازده درم زعفران یکدرم سنبل الطیب اصل السوس
عصاره غافث ترنجبین از هریک چهار درم ترنجبین را در گلاب حل کرده صاف نموده
ادویه را کوفته بیخته با آن سرشته اقراص سازند هر قرصی بوزن یکدرم و بیاشامند
با آنچه مصلحت باشد از اشربه و بعضی زیاده نموده اند بر اجزای این قرص عصاره افسنتین
دو درم اسارون تخم کرفس رازیانه از هریک یکدرم قوة الصبغ ریوند خطائی زعفران
از هریک یکدرم تخم کاسنی تخم کشوث از هریک سه درم طباشیر سفید یکدرم ترنجبین
ششدرم ترنجبین را در گلاب حل کرده صاف نموده باقی ادویه را کوفته بیخته با آن
سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال قرص انبرباریس کبیر نسخه محمود بن الیاس
شیرازی که در حاوی صغیر ذکر کرده نافع از برای حمیات بلغمیه عتیقه و از برای حرارت
کبد و ورم کبد و معده شفائی گفته که این قرص استسقا را نیز نافع است صنعت آن
عصاره انبرباریس مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه و در نسخه دیگر بجای مغز تخم خربزه
تخم خرفه مقشر است از هریک دو درم گل سرخ منزوع الاقماع ترنجبین منقی از هریک
شش درم تخم کشوث رب السوس طباشیر سفید تخم کاسنی مصطکی عصاره غافث از هریک

دو درم فوة الصبغ لک مغسول ریوند خطائی از هریک دو درم زعفران یکدرم ترنجبین را در گلاب حل کرده صاف نموده باقی ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند شربتی یک درم تا یکمثقال و در نسخه دیگر از یکمثقال تا دو درم است صاحب اختیارات بدیعی گفته که این مولف گوید که بعضی درین قرص سه درم افسنتین رومی افزوده اند و صاحب منهاج الادویه ابن جزله گفته که قوت این قرص تا شش ماه قوی است و بعد از آن ضعیف میگردد قرص انبرباریس کبیر منقول از کامل الصناعه و منهاج ابن جزله و قرابادین قلانسی این قرص تبهای کهنه و تبهای بلغمی و ورم کبد و ورم معده را نافع است صنعت آن عصاره انبرباریس تازه مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین از هریک سه مثقال غنچه گل سرخ منزوع الاقماع ترنجبین خراسانی از هریک شش مثقال رب السوس تخم کشوث طباشیر سفید تخم کاسنی مصطکی رومی سنبل الطیب عصاره غافث از هریک دو مثقال فوة الصبغ لک مغسول ریوند خطائی از هریک یکمثقال زعفران یکمثقال ترنجبین را در آب حل کرده صاف نموده ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند و در پشت غربال در سایه خشک نمایند شربتی یک مثقال قرص انبرباریس کبیر دیگر نافع از برای حمیات بلغمیه و حمیات مرکبه و امراض بارده مرکبه کبد و معده و چون استسقا و یرقان سددی و اورام بارده مرکبه کبد و معده و امثال این امراض صنعت آن عصاره زرشک لک مغسول افسنتین رومی عصاره غافث از هریک یکمثقال سلیخه سنبل الطیب اسارون غنچه گل سرخ منزوع الاقماع صمغ عربی گل ارمنی نشاسته مصطکی رب السوس تخم کرفس رازیانه انیسون تخم کشوث حب الآس ریوند چینی از هریک دو مثقال طباشیر سفید چهار مثقال اذخر مکی زعفران اقاقیا از هریک یکمثقال کوفته بیخته بگلاب سرشته اقراص سازند شربتی یکمثقال با شراب بزوری یا سکنجبین بزوری قرص انبرباریس صغیر نسخه سید اسمعیل که در ذخیره ذکر کرده و گفته که این قرص نافع است از برای بیماریهای جگر گرم و تبهای گرم را سود دارد صنعت آن انبرباریس ده درم تخم کاسنی تخم خرفه مقشر مغز تخم خیار بادرنگ از هریک سه درم گل سرخ منزوع الاقماع پنج درم ریوند چینی یکدرم سنبل الطیب نیم درم کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند

و بر پشت غربال آهن کرده در سایه خشک نمایند شربتی یکمثقال با دو درم سکنجبین و قوت آن تا
شش ماه باقی است و در نسخه محمود بن الیاس که در حاوی صغیر ذکر کرده وزن انبرباریس
پانزده درم و وزن سنبل الطیب یکدرم است و گفته که شربتی ازین قرص یکمثقال است
صنعت آن نسخه منقول از بیاض مجربات نواب حکیم محمد باقر حسینی بخط معزی الیه
زرشک منقی از حب پنجمثقال تخم کاسنی تخم خرفه مقشر مغز تخم خیارین از هریک سه
مثقال گل سرخ منزوع الاقماع پنجمثقال ریوند چینی سنبل الطیب از هریک یکمثقال
کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند **قرص انبرباریس صغیر** نوعی منقول
از قرابادین بارستانی استاذ الاطبا ابو البرکات اوحد الدین نافع از برای حمیات عتیقه
و ادرار کند و معده ؛ صنعت آن انبرباریس منقی از حب السوس ورق گل سرخ
مغز تخم خیار مغز تخم خربزه از هریک سه درم مصطکی عصاره غافث سنبل الطیب نوعی اصبع
لک مغسول عصاره افسنتین اسارون قفاح اذخر تخم شاهتره تخم کاسنی کشوث ریوند خطائی
زعفران طباشیر سفید از هریک چهار درم کوفته بیخته با پیاله ترنجبین در آن حل کرده صافی
نموده با شهد سرشته اقراص سازند و بر پشت غربال آهن کرده خشک نمایند شربتی دو درم
قرص انبرباریس لک دار منقول از خط میرزا محمد رحیم حکیم جهت مستسقی که لینت طبع
داشته باشد و جهت تپهای مرکبه مزمنه و یرقان نافع است صنعت آن عصاره زرشک
یا زرشک منقی هرکدام که باشد لک مغسول از هریک سه مثقال افسنتین رومی عصاره غافث
از هریک یکمثقال سلیخه طباشیر سفید گل سرخ اسارون سنبل الطیب صمغ عربی بریان
گل ارمنی بوداده کثیرا بوداده نشاسته بوداده از هریک دو مثقال مصطکی زعفران
ترمس شامی شیرین کرده اقاقیا از هریک یکمثقال رب السوس اذخر مکی بادیانه انیسون
حب الاس ریوند چینی از هریک دو مثقال بدستور مقرر اقراص سازند هر قرصی یکمثقال
سه قرص صبحا با سکنجبین و ... با خشخاش دیناری نوشند و اگر سرفه داشته باشد با شراب
حب الاس نوشند **مفرح انبرباریس لؤلوئی** خفقان حار را نافع بود و قلب و بدن را
قوت دهد و تفریح و تقویه مزاج را موافق بود صنعت آن زرشک منقی ده درم مروارید ناسفته

کبابهٔ شمعی زعفران کافور قیصوری از هر یک نیم درم عصارهٔ گلسرخ طباشیر سفید گل گاوزبان
بهمن سفید کشنیز خشک بنفشه صندل سفید از هر یک یک درم مغز تخم خیارین (?) گل دوی شیرین از هر یک چهار درم
تخم خرفه مقشر سی درم نبات سفید یکصد درم آب سیب شیرین پنجاه درم عرق بید
مشک گلاب از هر یک بیست و پنج درم بدستور معجون سازند **نقوع امبرباریس**
نافع از برای غلیان خون و امراض دموی صنعت آن عناب خراسانی اسفند بیرون
آورده یک رطل زرشک تازه بیدانه یک رطل تخم کشوث کفی تخم کاسنی کفی ریوند صینی ده درم
نیم کوفته در ظرف چینی کرده آب گرم آنمقدار که ادویه را بپوشند بریزند و تر کرده
در تابستان سه روز در آفتاب بگذارند و در زمستان چهار روز و هر روز یک قدح
از آن را بنوشند و گاهی در این نقوع ده درم شراب عناب داخل کرده آشامیده
میشود صنعت شراب عنابی که با این نقوع آشامیده می شود عناب خراسانی یک رطل
کشنیز خشک سی درم عدس مقشر یکصد درم بیخ کاسنی یکدسته همه را در سرکه انگوری
سه روز بخیسانند پس بجوشانند جوشانیدنی قوی و صافی نموده از آن سکنجبین بسازند
با نبات سفید **انجبار** تخم آنرا شنح لثین و خای معجمتین و اللام المهمله گویند
و بیخ آنرا عرق انجبار مشتق از جبر و آن بیخ نباتیست و شجر آن درکش شبیه به برگ رطبه
با اندک زغبی شبیه غبار و شاخهای آن قویتر از شاخهای رطبه مایل بسرخی و خار دار
بقدر دو قامتی و اکثر به علیق می پیچد و گلش سرخ و ثمرش مدحرج بشکل خصیه ابتدا اخضر (?)
البیس تا مینه (?) **بغدادی و انطاکی** گفته اند که بعد ریختن گل علاقهای کوچک
از و بهم میرسد و در آن تخمهای ریزه می باشد و بیخش خشبی و پوست بیخ آن سرخ
و مستعمل پوست بیخ تازه است و ریشهای باریک آن که بهای انجبار گویند و آن سرد و خشک
در درجه سوم و جالینوس گرم خشک دانسته و قاطع خون جمیع اعضاست خصوصاً رحم
و بعید و حابس اسهال مزمن و نزلات از غیر اذیت و مسکن قی و مقوی اعضا و معده
و جهت تسکین التهاب صفرا و غلیان خون و ضعف اشتها و بول الدم و معده تازه
مزمن و دفع سموم و انفتاح افواه عروق مقعده و سل تازه و مزمن حتی نزول الدم

وضماد آن و اشیاف آن جهت سحج و اسهال کبدی و شکستگی اعضا و کوفتگی عضل و فسخ
و بستن آن و ذرور آن جهت رویانیدن گوشت و قطع نزف الدم زخمها نهایت
نافع و قدر شربتش یکمثقال و از عصاره آن یکدرم و از برگش پنجدرم و مضر سپرز و
مصلحش زنجبیل و بدلش مثل آن زرشک است و ربع آن گل ارمنی و عصاره
آن در اکثر افعال اقوی از پوست و بیخ آن است صنعت آن آنست که بگیرند پوست
بیخ آن را و بکوبند و آب آن را گرفته در طبق سفالی کنند و در آفتاب گذارند
و هر روز سه چهار مرتبه بهم زنند و شبها در زیر سقف گذارند که شبنم آن را فاسد گرداند
و چون بحدی رسد که قرص توان کرد قرص نموده در آفتاب خشک کنند و نگاه دارند و در وقت
خشک کردن از غبار محافظت نمایند و رنگ آن سرخ تیره مانند توت سیاه شد حب انجبار
جهت نفث الدم و نزف الدم از هر عضو که باشد نافع است صنعت آن پوست
بیخ انجبار دو درم کهربا مرجان قرمزی دم الاخوین طین مختوم مروارید ناسفته از هر
یکدرم کوفته بیخته با آب برگ بارتنگ سرشته حبوب سازند هر حبی بمقدار نخودی
شربتی تا هفت حب یا آنچه مناسب داند حب انجبار دیگر اقوی از اول صنعت
آن پوست بیخ انجبار سه درم بسد محرق مغسول کهربای شمعی مرجان قرمزی
یا سفید دم الاخوین طین ارمنی طین مختوم طباشیر سفید نشاسته از هر یک یکدرم مروارید
ناسفته نسائیده دو درم کوفته بیخته با آب برگ بارتنگ سرشته حب سازند شربتی
یکدرم یا آنچه مناسب داند سفوف انجبار صنعت آن انجبار حب الآس
نشاسته بلوط خرنوب نبطی خشخاش پوست بیرون کشیده از هر یک پنجمثقال بلوط دانه بوزیر
از هر یک سه مثقال عود هندی هشت مثقال کوفته بیخته سفوف سازند سفوف انجبار
از برای اصحاب نفث الدم صنعت آن پوست بیخ انجبار دم الاخوین مروارید ناسفته
کهربای شمعی غری السمک عود الصلیب السوس [illegible] سرطان محرق نشاسته ربا
[illegible] بیخ سوسن مغسول گل ارمنی صمغ عربی کثیرا اقاقیا و ام غیلان از هر یک یکمثقال [illegible]
زعفران از هر یک شش قیراط کافور قیصوری نیم مثقال کوفته بیخته مجموع را چهارده

حصه نموده سرد در صبح یک حصه را با شیر الاغ یا شیر بز که بارتنگ داخل کرده باشند بنوشند
و شام حصه دوم را با آب برگ بارتنگ ده درم بیاشامند **فصل در بیان شرابهای**
انجباری **شراب** انجبار حکیم سید بدکازرونی که در شرح موجز ذکر کرده
حبس خون میکند از هر موضع که باشد و حبس اسهال خون و نزف خون و آمدن خون از رحم
و مقعده میکند و مقوی معده و جگر گرم است و نافع است از برای اعراق اتصال واقع
در سینه و ریه صنعت آن پوست بیخ انجبار شامی هفت مثقال قرظ شامی پنج مثقال
صندل سرخ صندل سفید گلاب سوده از هر یک چهار مثقال ادویه را نیم کوفته یک شب
در آب بخیسانند و صبح بجوشانند و بپالایند و دو رطل نبات سفید داخل کرده بقوام
آورند شربتی ده درم تا ده مثقال با آب سرد و آب برگ بارتنگ و شیره تخم خرفه
مقشر و شیره کشنیز خشک بحسب اقتضای حال و وقت و مرض و در نسخه دیگر وزن
نبات یک رطل است حکیم معز الدین ولد حکیم محمد باقر موسوی گفته که این شراب را
از برای نفث الدم با آب برگ بارتنگ یک اوقیه و گاهی با دم الاخوین و صمغ عربی
از هر یک نیم مثقال کافور قیصوری یک دانگ بخورانند و گاهی یک قیراط افیون مصری
اضافه می کنند با یک طسوج زعفران صنعت این شراب به نسخه حکیم محمد حسن خان
ولد حکیم صالح خان خال آن مغفور رحمه الله علیه پوست بیخ انجبار هفت مثقال
صندل سرخ سوده صندل سفید سوده از هر یک پنج مثقال اقاقیا دو مثقال اجزا را
نیمکوفته در آب بجوشانند و صافی نموده نبات سفید سه صد مثقال داخل کرده بقوام
آورند صنعت این شراب به نسخه حکیم مومن که در قرابادین تحفة المومنین ذکر کرده پوست
بیخ انجبار هفت مثقال خرنوب شامی پنج مثقال صندل سرخ سوده صندل
سفید سوده حب الآس از هر یک دو مثقال مجموع را یک شبانروز در آب [illegible]
بخیسانند و روز دیگر بجوشانند و بپالایند و با یک رطل شکر سفید صافی بقوام آورند
پس فرود آورده سرد کرده در شیشه نگاه دارند **شراب انجبار دیگر** نافع
از برای زحیر و نفث الدم و آمدن خون از هر موضع که باشد صنعت آن پوست بیخ

انجبار پانزده درم گلنار فارسی طراثیث خرنوب از هر یک شش درم صندل سرخ
سوده و اقاقیا از هر یک ده درم اجزا نیمکوفته در دو رطل آب یک شب بخیسانند
و صبح بجوشانند چون ثلث آب بماند صافی نموده و ثلث رطل قند سفید
داخل کرده بقوام آورند پس فرود آورده سرد کرده در شیشه نگاه دارند شربتی
یک اوقیه **شراب انجبار دیگر** پوست بیخ انجبار سی درم خرنوب نبطی طراثیث
شیرین از هر یک بیست درم نیمکوفته یک شبانروز در آب صافی بخیسانند پس بجوشانند
و بپالایند و با یک من قند سفید بقوام آورند **طبیخ انجبار** جهت نفث الدم
نافع **صنعت آن** بگیرند یک مثقال پوست بیخ آنرا و بکوبند و بجوشانند آب و با
قدری قند و سپستان بیاشامند و نیز نزف الدم از هر عضو که باشد قطع نماید
قرص انجبار منقول از خط نواب میرزا محمد باقر حسینی از بیاض مجربات معزی الیه
نفث الدم و سحج و قروح امعا و کثرت طمث و آمدن خون از بواسیر را نافع
است **صنعت آن** پوست بیخ انجبار شامی چهار درم گل سرخ منزوع الاقماع
صمغ عربی کثیرا کهربای شمعی از هر یک سه درم نشاسته گل ارمنی بسد طباشیر سفید
رب السوس گلنار فارسی از هر یک دو درم اقاقیا یک درم و نیم کوفته بیخته برب
مورد سرشته اقراص سازند و در سایه بر پشت غربال پهن کنند تا خشک شود
شربتی یک مثقال **لعوق انجبار** جهت نفث الدم و نفث المده و سل و بواسیر خونی
نافع **صنعت آن** پوست بیخ انجبار چهار درم کهربای شمعی مرجان قرمزی بسد محرق
مغسول طین مختوم طین داغستانی طین ارمنی دم الاخوین کثیرا نشاسته مروارید ناسفته
از هر یک دو درم مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خیارین مغز بهدانه از هر یک سه درم
طباشیر سفید صمغ عربی از هر یک دو درم اجزا کوفته بیخته با رب خرنوب و رب حب الاس
و عصاره انجبار از هر یک بقدر احتیاج سرشته لعوق سازند و اگر رب خرنوب
و رب حب الاس و عصاره انجبار نباشد با شراب آنها تمام یا هر کدام که باشد
و اگر هیچ کدام نباشد با قند که با آب برگ بارتنگ بقوام آورده باشند سرشته و با آنچه

مناسب دانند لعوق فرمایند **معلی** انجبار مسمی بمعلی مبارک صاحب شفاء الاسقام
نوشته که از اطلاء مستاد من است جهت اسهال دموی و زحیر و قیام صفراوی نافع
صنعت آن پوست بیخ انجبار تازه یک مثقال بیخ خطمی با پوست پوست خشخاش
از هر یک پنج درم عود قاقله صندل مقاصیری از هر یک نیم درم صمغ عربی سه درم
حلبه زرد و حب الآس از هر یک یک درم زرشک منقی سماق منقی از هر یک سه درم تخم خشخاش
صاف نموده تخم خرفه بریان سه درم در آن شیر کشند طباشیر یک درم سوده بر آن
پاشیده بشراب ورد و شراب سفرجل خام دو اوقیه بالمناصفه داخل کرده تخم بارتنگ
و تخم حماض بریان از هر یک نیم درم کوفته نموده بالای آن بپاشند **انجدان**
معرب انگدان فارسی است و بمازندران کولپر نامند و ساق انجدان را بترکی
بالدرغان نامند و کولپر اسم فارسی انجدان طیب است و محروث بعربی اسم بیخ
انگدان است و چون مطلق مذکور شود مراد از آن تخم آن است و نباتش مجوف و بلندیش بقدر
از قامت میشود و برگش شبیه برگ کلم و از آن کوچکتر و گلش چتری شبیه بشبت و سفید
ثمرش بعد از رسیدن سفید و مدور و پهن شبیه بدرهم و بسیار خوشبو و صمغش حلتیت
طیب نامند و قسمی از آن ثمرش سیاه و بسیار بدبو است و برگش مانند صفحه سوخته پر
سوراخ و ساقش ضعیف تر از قسم سفید و صمغش بسیار بدبو و از آن حلتیت منتن و
حلتیت خراسانی و بفارسی انگوزه و عوام انگشت گنده و هندی هینگ نامند و بیخش
را اشترغار و گیاه آن را اکماه نامند و در بلاد فارس گوسفندان را بگیاه آن میچرانند
نهایت فربه میشوند لیکن گوشت آنها بدبو میشود و حلتیت طیب بهتر از منتن است
انجدان سفید در دوم گرم و خشک است و سیاه منتن در سوم و قوت مطلق انجدان را
گرم و خشک در دوم گفته اند و آن غلیظ الجرم و دیرهضم و بمعده و محلل سده و مجفف
رطوبات و ملطف طعام و مغیر رایحه دهان و مدر بول و حیض و شیر و مسخن گرده
و مدر و محرک باه و مقوی معده و مقطع بلغم و محلل ریاح و جهت عسر البول
بلغمی و بهم رسانیدن اشتها و تقویت هاضمه و دفع ضرر اغذیه غلیظه و اخلاط غلیظه و ادویه

سمیه نافع و مقاوم سموم و نافع است از برای درد مفاصل حادث از برودت وسده
سپرز و جاذب مواد و طلای آن بر جلد میکند چون بگذارند بر آن جاذبی قوی و سزاوار آن است
که انجدان را محلل نموده سرکه آن را استعمال نمایند و سکنجبین آن که با [illegible]
جهت تب ربع و تبهای بلغمی مرکبه بنهایت نافع است و جهت درد سینه و عرق النسا و نفخ
و مفاصل و استسقا و یرقان و رفع فواق بلغمی مجرب و با شراب در اخراج جنین
قوی الاثر و ضماد مشن با موم و دهن جهت خنازیر و جراحات و عرق النسا و شقاق
آن و بار و دهن زیتون جهت ملکه سخت عین و طلای مطبوخ آن با سرکه و پوست
انار جهت بواسیر و زرد برگ آن جهت آکله نافع و بوئیدن آن [illegible] فواق و گفته
که انجدان از توابل مستعمله در اغذیه اصحاب فالج و استرخا و لقوه است و مضر است
بمثانه و مصلحش تخم خربزه و مضر است بامعاء و مصلحش صمغ عربی است و قدر شربتش
تا دو مثقال و بدلش محروث بوزن آن و ثلث آن دو دانگ و گویند بوزنش [illegible]
و این است مضر محرورین و مصلحش شربت انار و سکنجبین و بیخ آن در افعال
قوی تر از سایر اجزای آن است و طلای آن محلل اورام و مانع زیاده شدن خنازیر
و لحم زخمها است و قدر شربتش نیم مثقال و گویند مضر شش است و معده و بطی الهضم
و مصلحش عسل است شیخ داود انطاکی گفته که گویند چون زن بعد از حیض بلا فاصله
هر روز یک درم انجدان بخورد تا یک هفته هرگز آبستن نشود و تخصیص نداده که
سیاه آن باشد یا سفید **امراض الراس** دوار و سدر طبری گفته
که گاهی ضماد کرده میشود انجدان اسود با خطمی کوفته و آرد کرسنه بر سر در سدر
حادث از اخلاط بارده مجتمعه در دماغ **رعونت و حمق و بلادت**
و نسیان روفس گفته که خوردن انجدان نیکو میکرداند ذهن را و نسیان را زایل
میکرداند و حفظ را می افزاید و بآنکه موجب تعب نشود آنکه انجدان و امثال آن
از دارصینی و زنجبیل و اشترغار و مانند اینها از ادویه بایسته با وجود آنکه محلل نفخ
اغذیه نافخه اند متولد میکردد از اینها نفخی اندک و بخاری که موجب [illegible] میکردند

دکوم سکبر و انذکره ونواحی آنرا بجهت آنکه میباشد در انهار رطوبت فضلیه غریبه
که سبب تولید نفخ و بخار ردیج است و این در زنجبیل و انجدان و اشترغار موجود
است واما دارصینی بسبب شدت لطافت خود غوص و نفوذ می کند در اقاصی
عروق و منفذ سکبر و انذ انجه را در عروق است از رطوبت و موجب نفخ منکر ود فصل

در ذکر جوارشات انجدانی جوارش انجدان

نافع از برای بر ودت معده و کرده و بجهت حساء و کبد و برودت آن و بجهت استسقا ۞
صنعت آن انجدان سیاه که تخم حلتیت نیز گویند شش ده درم تخم جرجیر تخم کندنا از هریک
هشت درم زنجبیل پوست بلیله آمله مقشر بلیله سیاه از هریک هفت درم نانخواه
تخم کرفس انیسون خربوا زیره کرمانی دارچینی از هریک شش درم قصب الطیب دو درم قرنفل ملیم مایمیر ه سفید
بیست درم کوفته بعسل سفید سرشته در ظرف چینی نگاه دارند شربتی دو درم با
مطبوخ انیسون و بادیان و سنبل الطیب که بعد طبخ صاف نموده مصطکی رومی سوده بر آن
پاشیده باشند تناول نمایند و این جوارش گرم است در آخر درجه دوم و خشک است
در اول درجه سوم

جوارش انجدان

منقول از کامل الصناعة نافع از برای نفخ بطن و معده و قراقر و برودت معده و کرده و هاضم طعام است صنعت
آن کاشم که انجدان رومی است سیزده درم فلفل تخم کرفس از هریک دوازده درم
فطراسالیون نعناع خشک تخم سیسالیوس از هریک سه درم ادویه را کوفته بعسل
سفید مصفی بقدر حاجت جوارش سازند و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی دو درم وقت
حاجت بکار برند

جوارش انجدان

نسخه ابن جزله مثل نسخه صاحب کامل الصناعة است الا آنکه تفسیر کرده شده کاشم با نجدان طیب که در مازندران معروف بکولیر است
و وزن از هریک از فطراسالیون و نعناع خشک و تخم سیسالیوس شش مثقال است

جوارش انجدان

که سید اسمعیل در ذخیره در باب ریاح معده ذکر کرده و قبلج را بگشاید و باد ها و جشای حامض بر طرف کند صنعت آن فلفل سیاه قرنفل
از هریک پنج درم ایرسا زنجبیل از هریک شش درم انیسون مصطکی را زیانه از هر یک

دو درم انگدان پانزده درم نانخواه تخم کرفس از هریک دو درم کوفته بیخته با عسل
سفید خوشبوی مصفی سرشته شربتی دو درم تا سه درم **جوارش انجدان**
نافع از برای تفتیح بطن و معده و قراقر و ریاح غلیظ صنعت آن فلفل تخم کرفس
از هریک دوازده درم انجدان سود چهارده درم فطراسالیون هشت درم
کاشم سیزده درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته سرشته در ظرف چینی یا کاشی کرده
در وقت حاجت استعمال نمایند مزاجش گرم و خشک است در اول درجهٔ ثالث
جوارش انجدان نوع دیگر صنعت آن فلفل تخم کرفس از هریک دوازده درم
انجدان سیاه فطراسالیون مامیران فودنج جاشا سیاسالیوس از هریک هشت درم
انجدان سفید سیزده درم بکوبند و با انگبین سرشته **دهن انجدان** جهت خنازیر
و خراجات و عرق النسا و نقرس و اوجاع مفاصل و تحلیل اورام و ریاح و جهت
عسر البول بلغمی و ریاح گرده و مثانه و بر انگیختن اشتها و تقویت هاضمه و دفع مضرت ادویه
سمیه و اغذیه غلیظه و اخلاط لزجه و سده سپرز نافع صنعت آن بگیرند انجدان
هر قدر که خواهند و جو کوب نموده با هشت وزن آن آب باران یک شبانروز بخیسانند
پس بجوشانند تا بربع رسد مالیده صاف نموده با روغن کنجد یا زیت بآتش ملایم بجوشانند
تا آب رفته روغن بماند پس در ظرف چینی یا شیشه نگاه دارند و عند الحاجت بکار برند
سکنجبین انجدانی نافع از برای حمی ربع و امراض طحال و امراض بارده
سوداویه صنعت آن بگیرند بیخ انجدان که آنرا محروث نامند و نیمکوفته یک سیر
در سرکهٔ انگوری و آب خالص از هریک نود مثقال بخیسانند در روز دیگر بجوشانند تا بنصف رسد
پس صافی نموده باید و شراب انگوری یکصد و بیست مثقال بقوام آورند و سیزده
ده مثقال آنرا با آب شاهترهٔ تازه یا با شیرهٔ تخم کرفس بدهند و اگر حرارت غالب
باشد با آب کاسنی تازه و امثال آن بدهند این نسخه از حکیم میر محمد مؤمن است
که اگر بجای مطبوخ محروث در سرکه خل محروث منحل در سرکهٔ انگوری نود مثقال
و بجای دو شراب انگوری عسل طرفا که آنرا گز انگبین نامند کنند بهتر است

مخلل ساق انجدان و اصل انجدان که آنرا محروث گویند بسیار گرم و خشک و جالی
معده و مقطع اخلاط غلیظه نافع از برای برودت و رطوبت معده و تپ ربع و سقوط
اشتها و سوء هضم اغذیه ولیکن محرق اخلاط و مورث تشنگی و التهاب است مصلحش
کاهو و سرکه و بدلش مخلل اشترغار است صنعت آن بگیرند ساق یا بیخ انجدان هر دو را
که خواسته باشند و ساقش را از بیخ ببرند و بیخش را یک هفته در آب نمک بگذارند
پس در آب خالص بخوسانند که شوری نمک از ان دور شود پس آنرا بیرون آورده
در پارچه کرباسی اندازند تا آب آن برود پس آن را بر روی پارچه کرباسی پهن
کنند که هوا خشک رطوبت آن کند پس سرکه انگوری آن مقدار که از روی آن
سرکه دو سه برروی آن کنند و اگر خواسته باشند چاشنی دار باشد قند یا نبات در ان
داخل کنند و بگذارند که سرکه در جوهر آن جذب شود پس بکار برند و سرکه ساق
و اصل انجدان مخلل نافع است از برای صلابت طحال معجون انجدان انواع
کرمهای شکم را بکشد صنعت آن انجدان بیخ انجدان از هر یک شش درم شیح ارمنی
دو درم کوفته بیخته با سه وزن ادویه عسل سرشته معجون انجدان دیگر اقوی
از ان و استسقاء طحال را مفید است صنعت آن انجدان و بیخ آن و پوست
بیخ کبر لسان العصافیر تلخ از هر یک هفت درم شیح ارمنی بابونه زرنج قنبیل از هر یک
سه درم سلیخه مصطکی زنجبیل از هر یک یک درم بورک کابلی بلاسباسه از هر یک چهار درم
علی الرسم با سه وزن ادویه عسل مصفی سرشته شربتی از یک درم تا سه درم انجن باصطلاح
اهل هند دوائی را نامند که در چشم کشند برای تقویت روشنائی و دفع امراض دیگر
مانند اکحال و شیافات و غیرها انجن که چون در چشم صاحب جملی غشی که بهندی سنپات
نامند کشند بافاقت آید و از تراکیب اطبای هند است صنعت آن ترکیب یعنی بلیله
امله النعوذ یعنی حلتیت سنتو ترکی نمک سنگ سرشف زرد کرانجم سرس حلیله بسیار
نیم مانند سرمه و غبار صلایه شود و با بول بز یا گاو و بعض نوشته حبوب یا شیاف ساخته
خشک نمایند و عند الحاجت آب سائیده در چشم کشند انزروت

انزروت است و بفارسی اصفهان کنجده و اکر دهک و بشیرازی کدر و بهوی
کحل فارسی و کحل کرمانی و بهندی لائی نامند و آن صمغ درخت خاردار است
به بلندی دو ذرع و برکش شبیه ببرک مورد و برک درخت کندر و منبت آن بلاد فارس
و ترکستان است سرخ و سفید مائل بزردی می باشد و بهترین آن قسم اخیر است که
در بالیدکی بشکل کندر صغار و زرد و شکل و طعمش تلخ با اندک شیرینی باشد کرم است
در آخر دوم و خشک است در اول دوم و مجفف بی لذع و بهترین مسهلات بلغم غلیظ
است و بالعرض مسهل صفرا و محلل ریاح غلیظه و مفتح سده و مسقط جنین و کرم معده
و امعا است و جهت مفاصل و وجع ورک و عرق النسا بالخاصیه نافع و جاذب بلغم غلیظ
از عمق بدن است خصوص با تربد و هلیله و سکبینج و امثال آن و در تسمین مهزول بغایت
موثر چون مجدرم آنرا باسم قیراط حجة البقر که عوام آنرا انزروت کویند ده درم
با رجیل مخلوط کرده چهار حصه کنند و چهار روز بعد از حمام و بعد از خوردن چند
عدد زرده تخم مرغ نیم برشت بنوشند باعث تسمین عجیب کردد و بغدادی کوید که
زنان مصر انزروت را در آب بشوند و انرا بنصف روز خیسانیده بجهت تسمین تا ده
درم اجزای آن نا سند و کویند مجدرم سائیده آن بسبب سدید مسام و چسپیدن
آن با حشا کننده است خصوص با طلق محلول و از اسرار مکتومه شمرده اند و مصلحش
صمغ عربی و روغن بادام است و هرگاه مفرد استعمال نمایند باید که روغن بادام
با آن چند الی باشد و قدر شربتش مفردا از نیم مثقال تا دو مثقال و مرکبا با سائر
مسهلات نیم مثقال است و بدلش دو زن صبر است و استعمال آن در خارج جهت
التحام و زیاده کردن گوشت و خوردن گوشت زاید و پاک کردن چرک زخمها و
قطع سیلان خون و رفع آثار جدری و قطور آن جهت ورم شبیه بحنازیر که در حلق
بهم میرسد و با عسل سرشته و بفتیله آلوده کرده در گوش گذاشتن بجهت پاک کردن
چرک گوش بسیار موثر است و اکتحال آن خصوص ضماد از آنکه در شیر الاغ یا شیر
دختران پرورده باشند جهت سبید چسپیدن پلک چشم و دفع نزلات و جرب سلاق

سفید و چون با مروارید و مرجان سوخته و نبات بالسویه ذرور سازند جهت ازاله
بیاض چشم مؤلف تذکره مجرب شمرده است تشنج آشنا بین انزروت بیارد که
حب الحروح میگشاید تشنج را امراض اذن چون پیازی را خالی کرده جوف انرا
از انزروت سفید پر کرده بر آتش نهند تا بجوش آید پس از ان در گوش بچکانند
درد گوش را ساکن میگرداند دستور تشویه انزروت بگیرند انزروت سفید را
و با شیر الاغ یا شیر دختر خمیر کرده بر شاخهای چوب گز بچسبانند و در تنور معتدل
بیاویزند تا خشک شود و اندکی بریان شود اگر بار دیگر سائیده با سفیده تخم مرغ سرشته
بچوب گز چسبانند تشویه نمایند باعتدال قریب تر میگردد حب انزروت
تنقیه بلغم از تمام بدن می کند خصوص از اعضای صدر و سرفه بلغمی و ضیق
النفس را نافع است صنعت آن انزروت سفید دو درم و ربع درمی قردمانا
نیم درم غاریقون هشت سفید تربد سفید مدبر از هر یک سه درم اصل السوس
شحم حنظل ایارج فیقرا از هر یک دو درم کوفته بیخته باب حب سازند و مستعمل از آن
از دو درم تا چهار درم دواء الانزروت مسهل خفیف نافع جهت اوجاع
مفاصل و عرق النسا و نقرس است صنعت آن انزروت سرخ سورنجان صبر
سفید از هر یک سه درم کوفته بیخته بروغن یکصد عدد گردکان چرب نموده
با ماء الشبت بیاشامند دستیکه عجیب النفع اذرا اسهال از غیر تعب و عنف

فصل در بیان ذروراتی که اصل و عمود در آنها انزروت است

ذرور انزروت نافع از برای رمص و رمد در آخر
جهت چشم صنعت آن بگیرند انزروت سفید جید و بر ان شیر دختران اندازند
و در سایه گذارند تا خشک شود پس از اسوده بگیرند از ان ده درم نشاسته دو
درم و با ان بسایند و در سایه گذارند تا خشک شود نگهدارند و در نسخه دیگر چنین است
که بیفزایند در ان وزن دو درم افیون و نیم درم کافور ذرور انزروت
دیگر که زیاده قلع رمص میکند صالح است اواخر رمد را هرگاه نبوده باشد حدت بسیار

صنعت آن انزروت مربی بشیر خر ده درم زبد البحر یک درم نبات سفید سه درم سوده ذرور سازند
ذرور انزروت مسمی بذرور اصفر نافع از برای حکه چشم دو درم و رمد و صالح
است استعمال آن در اواخر رمد پس سپرد بقیه جرحی که در چشم باشد و آب که از چشم
آید و خشک میگرداند رطوبت پلکهای چشم را و پاک میکند و اندر مص را صنعت آن
انزروت سفید مربی بشیر دختر ده درم صبر سقوطری زعفران حضض مکی از هر یک
دو درم مر مکی یکدرم کوفته بحریر بیخته استعمال نمایند و به نسخه دیگر انزروت مربی بشیر خر ده
درم شیاف مامیثا سه درم حضض مکی صبر سقوطری از هر یک دو درم زعفران یکدرم
زبد البحر نیم درم کوفته بحریر بیخته استعمال نمایند ذرور انزروت دیگر نافع
از برای قروح چشم که نشخ کند از آن مده صنعت آن انزروت مربی نشاسته
از هر یک سه درم سفیداب قلعی شسته دو درم کوفته بیخته مخلوط شیاف ابیض نموده استعمال
نمایند نافع باشد ذرور انزروت دیگر نافع از برای جرب اجفان و سنگینی و
غلظت در اجفان صنعت آن انزروت مربی بشیر خر چهار درم زرده تخم مرغ خشک
کرده در آفتاب دو درم مر مکی صافی مامیران چینی از هر یک نیم درم زعفران شیاف
مامیثا از هر یک دو دانگ مجموع را کوفته بحریر بیخته به پلک چشم ذرور نمایند
ذرور انزروت دیگر نافع جهت رمد و بیاض عین صنعت آن انزروت
مربی چهار مثقال توتیای کرمانی مغسول دو مثقال مامیران چینی دو درم زبد البحر حضض
مکی صبر سقوطری دار فلفل پوست بلیله زرد از هر یک یکدرم صمغ عربی یک مثقال
کوفته بیخته ذرور نمایند ذرور انزروت دیگر در بدو و ابتدای رمد را نافع باشد
صنعت آن انزروت مربی بشیر خر پرورده نشاسته صمغ عربی نبات سفید مساوی کوفته بیخته
استعمال نمایند ذرور انزروت دیگر که رافع بیاض است صنعت آن انزروت
سفید مربی زبد البحر شکر سرخ از هر یک جزوی بوره ارمنی ربع جزو کوفته نرم بیخته در چشم
استعمال نمایند ذرور انزروت معروف به ذرور ابیض صنعت آن بگیرند انزروت
سفید و سحق نموده شیر دختران داخل کرده در سایه بگذارند تا خشک شود پس آن را نرم سوده بگیرند

ازان ده درم و ازنشاسته دو درم و باهم سحق نموده بکار برند **ذرور انزروت** منافع بر
بدور صفر صنعت آن انزروت سفید پرورده یک مثقال صبر سقوطری زعفران حضض هر یک از هر یک دو مثقال نرم صلایه
نموده ذرور نمایند **ذرور انزروت جالینوس** حابس دم جاری از جراحت
هر عضو که باشد صنعت آن انزروت دو مثقال گلنار فارسی کندر دم الاخوین
از هر یک نیم مثقال اجزا را کوفته بیخته بر جراحت بپاشند و بالای آن رفاده بندند
ذرور اصفر بنسخه دیگر صنعت آن انزروت پرورده ده درم عصاره ماميثا
پنج درم صبر زرد تخم گل از هر یک نیم درم افیون چهار دانگ درمی کوفته بیخته لقفا حوا
ذرور نمایند **ذرور اصفر** بنسخه حاوی صغیر از برای اوجاع عین از رطوبات
صنعت آن انزروت سفید مربی بشیر خر پنج درم عصاره ماميثا دو درم صبر زرد الوه
زعفران افیون از هر یک یکدرم کوفته بیخته استعمال نمایند **ذرور اصفر** منقول از
منتخب که همین نفع دارد صنعت آن انزروت مربی هفت درم ماميثا چهار درم ...
نیم درم افیون صبر سقوطری زعفران از هر یک یکدرم کوفته بیخته ذرور سازند
ذرور اصفر صغیر در هیج و ابتدای رمد و اوجاع عین را نافع باشد صنعت
آن انزروت مربی ده درم صبر سقوطری ماميثا از هر یک دو درم کوفته بیخته
استعمال نمایند **ذرور اصفر کبیر** منافع آن مثل منافع ذرور ابیض است و در قطع
سیلان رطوبات و تجلب فضول و منع نوازل نافع است و رمد عتیق را بنهایت سود
دهد صنعت آن انزروت پرورده یک جزو صبر زرد زعفران زرد و از هر یک
دو جزو افیون دو دانگ یک جزو عصاره ماميثا یک جزو کوفته بیخته ذرور نمایند
ذرور اصفر کبیر ارجیجانس گوید که این ذرور را یونانی اقراماطیقان خوانند
دردهای چشم را سود دارد و رمد کهنه را زایل کند صنعت آن انزروت سفید ده درم
شیاف ماميثا پنج درم صبر سقوطری زعفران از هر یک نیم درم افیون دو دانگ همه را
کوفته بحریر بیخته وقت خواب به پشت خوابیده در چشم کشند **ذرور اصفر** نافع است
از جهت کشنه آمده و درد چشم را که سبب آن رطوبت باشد صنعت آن انزروت مربی

پنجدرم شیاف مامیثا دو درم صبر زعفران تخم گل از هریک پنجدرم افیون چهار دانگ
کوفته بیخته استعمال نمایند ذرور انزروت از جهت درد چشم اطفال نافع
باشد صنعت آن انزروت مربی حشمیزج از هریک دو درم مامیران دم الاخوین
از هریک دو درم کوفته بیخته استعمال نمایند ذرور انزروت قرحه را پاک سازد
صنعت آن نشاسته سه درم انزروت مربی اسفیداج رصاص از هریک دو درم کوفته
بیخته ذرور سازند ذرور اربعه گوشت برویاند و خون رفتن از جراحت باز دارد
و رعاف را نافع باشد صنعت آن انزروت مربی مرمکی دم الاخوین کندر مساوی
کوفته بیخته استعمال نمایند ذرور دیگر که همین خاصیت دارد صنعت آن انزروت
دم الاخوین کندر گلنار گل ارمنی از هریک نیم درم عدس مقشر یکدرم کوفته بیخته ذرور
سازند ذروری که گوشت فاسد شده را بخورد و سر جراحات را ببندد و سخت کند
در وقت بسته شدن و در اول سر جراحت بگشاید و تری بر چیند و گوشت برویاند
صنعت آن انزروت چهار درم دم الاخوین دو درم گل مختوم مرداسنگ کندر از هر یک
یکدرم و نیم گل ارمنی شیاف مامیثا از هریک یکدرم و نیم بوره ارمنی صبر سقوطری زراوند
مدحرج از هریک دو درم کوفته بیخته استعمال نمایند ذرور رسمی بلکا یا به نسخه دیگر
اقوی از نسخه اول صنعت آن انزروت مربی ده درم شکر طبرزد نشاسته از هریک یکدرم
کف دریا نیم درم بدستور مقرر مرتب نموده استعمال نمایند و در نسخه دیگر عروق صفر و کشنیز
داخل است ذرور ملکا یا نافع از برای آماس چشم که صاحب تذکره ایراد و منبج
ناسیده بعد از فصد یا حجامت و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیلج و احتراز از زاد و به سعوطیه
و چکانیدن شیر دختر در چشم و طلا کردن شیاف ابیض محلول با شیر دختران و ضماد کردن
کشنیز سبز و اکلیل الملک قدری زعفران و زرده تخم مرغ و گذشتن سه روز اول
از کوفت استعمال نمایند صنعت آن انزروت مربی نشاسته شکر طبرزد صمغ عربی
اجزای متساوی نرم سائیده بکار برند ذرور ملکا یا دیگر به نسخه تازی عنزروت برای
ادجاج عین صنعت آن انزروت مربی بشیر خر نشاسته نبات سفید شیاف مامیثا کوفته بیخته

استعمال نمایند ذرور انزروت مسمی بذرور اصفر صغیر که در اول انحطاط ورم جفن
مستعمل است صنعت آن انزروت سفید مدبره ده درم شیاف ماميثا دو درم
نشاسته چهار درم کوفته بیخته استعمال نمایند ذرور انزروت مسمی بذرور اصفر
کبیر که در اواخر انحطاط ورم جفن مستعمل است صنعت آن انزروت سفید مدبر
هفت درم شیاف مامیثا دو درم صبر سقوطری افیون نشاسته زرورد از هر یک
نیم درم عفران مکی صافی از هر یک یک دانگ نیم بدستور مقرر ذرور ساخته استعمال نمایند
ذرور اصفر دیگر انزروت سفید مدبره ده درم شیاف مامیثا دو درم ذرور
اصفر کبیر سه درم نشاسته چهار درم کوفته بیخته استعمال نمایند ذرور انزروت
مسمی بذرور نیانیم که بعد از گذشتن یکهفته از ورد پنج واورام جفن بکار آید
صنعت آن ذرور سلکا یا نیمدرم ذرور اصفر صغیر نیمدرم در هم کرده
استعمال نمایند ذرور انزروت که خوب اندمال کند صنعت آن انزروت
سفید قشار کند رسوخته صبر سقوطری زاج شیاف مامیثا متساوی کوفته بیخته
استعمال نمایند ذرور انزروت که جهت بیاض چشم نافع است صنعت آن
انزروت سفید مدبر مروارید ناسفته مرجان قرمزی محرق نبات سفید اجزا متساوی
کوفته نرم بیخته ذرور سازند ذرور یکه خون رفتن از جراحت باز دارد و گوشت
برویاند صنعت آن انزروت دم الاخوین کندر نشاره عاج انیسون کات هندی
اجزا برابر صلایه نموده در محل زخم بپاشند ذرور دیگر که گوشت فاسد بخورد
و گوشت نو برویاند و جراحت را مندمل سازد صنعت آن انزروت مرمکی
دم الاخوین مرداسنگ مغسول کندر از هر یک یکجزو کل ارمنی شیاف مامیثا صبر
زرد از هر یک نیم جزو کوفته نرم بیخته صلایه نموده ذرور سازند ذرور
دیگر که همین نفع دارد صنعت آن صبر زرد انزروت دم الاخوین زنگار راسخ
اشق اجزا متساوی نرم صلایه نموده ذرور سازند ذروری که آمدن چرک
و ریم از زخم برطرف کند صنعت آن صبر زرد انزروت کلنار همه متساوی

کوفته بیخته استعمال نمایند ذروری که آمدن چرک و ریم از گوش برطرف کند
صنعت آن صبر زرد و انزروت دم الاخوین زنجار خبث الحدید از هر یک جزوی
نرم کوفته بیخته بسرکه حل کنند و فتیله بعسل آلوده کرده درین ذرور بیالایند و در
گوش گذارند ذرور دیگر که جراحت بینی و گوش را باصلاح آورد صنعت آن
انزروت دم الاخوین زبد البحر بوره ارمنی مرکی شیاف مامیثا از هر یک جزوی
کوفته بیخته فتیله که بعسل آلوده باشند یا شیده در گوش بگذارند ذرور دیگر
در خشکیه زخم تازه نافع بود و زود به کند صنعت آن دم الاخوین سم گوسفند سوخته
زاج سوخته انزروت حب الرمان از هر یک جزوی کوفته بیخته زخم را بدان پر کنند
سمنه انزروت سمن بدن است صنعت آن بگیرند انزروت سفید پنج درم و مخلوط
کنند با آن حجر البصره سه قیراط مغز نارجیل مقشر ده درم و همه را نرم کوبیده چهار حصه نمایند
و چهار روز بعد از حمام و بعد از خوردن چند عدد زرده تخم مرغ نیمبرشت بنوشند تا باعث
تسمین گردد فصل در بیان شیافات انزروتی شیاف
ملکا انزروتی نافع از برای کهنه مده سخت قرحه مستعمل بعد از تنقیه بدن و دماغ و چکانیدن
لعاب حلبه در چشم و کشیدن شیاف ابیض انزروتی و شیاف ابیض کندری صنعت
آن انزروت سفید اشق از هر یک پنج درم کندر ده درم زعفران دو درم کوفته بیخته بلعاب
حلبه سرشته بچشم کشند شیاف انزروت مسمی بشیاف دینارج ماده سفر زاید را به تحلیل
برد و در سلاق و جرب و سبل سفید است صنعت آن انزروت سفید پرورده صمغ عربی
سفیداب قلعی کثیرا اقلیمیای محرق مغسول مرکی مامیثا صبر سقوطری زنگار زرنیخ سرخ قلقطار
سوخته سیپ سوخته فلفل سیاه فلفل سفید دار فلفل شادنج عدسی مغسول نشاسته زرد چوبه
توبال نحاس سوخته سکر العشر از هر یک دو درم دم الاخوین اقاقیا از هر یک یکدرم و نیم توتیا
حضض مکی سنبل الطیب بابونه سوخته از هر یک یکدرم عدد کل اجزا بیست و پنج است
همه را سائیده پس یکدرم بارزد را با آب سداب تر و ترشی اترج حل کرده ادویه را بآن
سرشته شیافها کوچک کوچک سازند و عند الحاجت با سفیده تخم مرغ سائیده در چشم کشند

شیاف انزروت معروف بشیاف ابیض کافوری افیونی صنعت آن انزروت سفید سوده
بشیر خر خمیر کرده بچوب گزنج پیچیده با آتش ملایم بریان کرده یکمثقال شیاف مامیثا زعفران
از هر یک چهار دانگ کثیرا دو دانگ کافور قیصوری افیون از هر یک یکدانگ کوفته
بیخته بآب عنب الثعلب سرشته شیاف سازند و در وقت حاجت بسفیدهٔ تخم مرغ
سوده در چشم بچکانند یا در چشم بکشند **شیاف** بربریوا که ردع ماده رمد کند و درد
ساکن کند و دیگر و ز سیلان چشم باشد چون بعد از فصد و تلیین طبیعت بچشم کشند
صنعت آن انزروت سفید مربی شیاف مامیثا از هر یک هشت درم زعفران دو درم
کثیرا یکدرم افیون نیم درم کوفته بیخته بآب باران سرشته شیافها سازند و در وقت
حاجت بسفیدهٔ تخم مرغ حل کرده بچشم کشند **ضماد** انزروت بجهت انفجار دمامیل نافع
صنعت آن تخم مرو انزروت سفید کثیرا برگستان از هر یک دو مثقال مغز استه تمر هندی
مغز حب الخروع از هر یک چهار مثقال خمیر نان هشت مثقال کوفته بشیر گاو پخته زردهٔ تخم
مرغ دو عدد روغن گل سرخ ده مثقال موم پنج مثقال ریوند چینی زهرهٔ گاو از هر یک
یکمثقال سرگین کبوتر دو مثقال صابون عراقی دو مثقال داخل کرده سائیده نیمگرم بر موضع
دمل ضماد نمایند **فتیله** انزروت نافع از برای قروح اذن و مده سائله از ان صنعت
آن فتیله از کاغذ خطائی فتیله ساخته بعسل و زردهٔ تخم مرغ آلوده کرده انزروت سفید
سفیداب قلعی دم الاخوین صبر سقوطری اجزا متساوی کوفته بحریر بیخته بران پاشیده
شب در گوش گذارند و بهمان طرف بخوابند **قطور** انزروت نافع از برای قروح اذن
و مده سائله از گوش صنعت آن انزروت سفید صبر سقوطری کف دریا مورد مازو
دم الاخوین کندر مرکی صافی زنگار خبث الحدید مدبر جمله متساوی بسرکه انگوری
سحق نموده اول مرتبه بماء العسل در گوش چکانند و پاک کنند گوش را از ان پس این
دوا را بچکانند بهتر آنکه این دوا را بسرکه سائیده سائیده بلیغ پس خشک کرده نرم سوده
فتیله از کاغذ خطائی ساخته بعسل آلوده کرده دوا را بر آن پاشیده در گوش نهند.
[illegible] قطور مسحوق مدبر تنهائی یا بشیر الاغ یا شیر زنان جهت امراض

مذکوره نافع و مجرب است مرهم انزروت اکثر قروح و جروح و ناصورها را نافع است
خصوص ناصور عین صنعت آن انزروت سفید پرورده ده جزو در عسل مصفی
حل کنند تا همچون مرهم شود و پس در ظرف چینی نگاهدارند و بوقت حاجت استعمال
نمایند مرهم انزروت دیگر از محمد بن زکریا رازی جهت التحام نواصیر مجرب دانسته
و قروح را نیز نافعست صنعت آن انزروت سفید پرورده ده درم اشق دو درم
کندر قنه زنگار از هر یک یک درم مجموع را نرم کوفته بیخته با عسل سرشته و بکار برند و اگر
با قلیلی موم و روغن زیت یا روغن گل ممزوج یا یکی از ادهان مناسبه دیگر علی الرسم
مرهم سازند و بکار برند بدنیست انفحه بکسر همزه و سکون نون و فتح فا و حای مهمله
و تا لغت عربی است و بفارسی پنیرمایه و بهندی [illegible] نامند از هر حیوانی خاصیت دیگر
دارد و بالجمله مجموع آن گرم و خشک است در درجه دوم و گفته اند تا درجه سوم گرم و
خشک است و ملطف و محلل خون منجمد و شیر منجمد در معده و با قوت تریاقیت و منجمد
کل ذائب و مذاب کل منجمد مثل خون و شیر که در اعضا و معده منجمد شده باشد و مانع نفث
و حابس اسهال مزمن و سحج و نزف الدم و نفث الدم و سیلان رحم و دافع اختناق
رحم و درد شکم و درد ده و با سرکه محلل خون منجمد در معده و انفحه کره خر و خرگوش و آهو و
گوسفند و فیل بقدر نخودی نهایت بهی است و آنرا خاصیت در تقویت قلب و تفریح
است الا آنکه بسیار سخن است و میل میدهد مزاج روح را با غضب زیاده بر فرح
آن بقدر حبه معین بر حمل است و آشامیدن آن مانع حمل و نافع است از برای صرع و
و شیخ الرئیس و مهندس و حکیم علی گیلانی گفته اند که انفحه هر حیوانی که باشد چون آشامیده
شوند با سرکه و یا با سکنجبین یا با عسل [illegible] نافع از برای صرع بلغمی الا آنکه انفحه ارنب در
اقوی است و صبیان را چون بخورانند از انفحه الکن [illegible] از صرع و چون [illegible] درم انفحه
ارنب را در سکنجبین انگوری حل کرده بنوشند نافع است صرع را و سمرقندی گفته که انفحه
[illegible] نافع است از برای صرع و بغدادی گفته که انفحه حیوان بحری مسمی بقوفی و
آن حیوان در بحر روم است خاصیت و قوت آن مانند جندبیدستر است و آشامیدن آن نافع

اصحاب صرع را واشامیدن تمام آن فتح سینا شنبه نافع از برای تمدد و کزاز باعتبی بیحان
خالص آن است که انداخته شود بر آن الفنجه هر حیوان دیگر که باشد پس اگر کداخته
شود خالص است والا فلا حب الفنجه حل اعرابی لیه قدس سره که بجهت
رضا قلی میرزا ابن نادر شاه تالیف نموده اند از برای تقویت اعصاب و
تجفیف رطوبات و تقویت اعضای رئیسه و اعضای نفسیه و تفریح و دفع فسادات
بی نظیر است و بتجربه آمده صنعت آن مومیائی دار الجردی دو مثقال روغن
مغز لسته و روغن نار دین از هریک پنجمثقال کداخته صافی نموده جدوار خطائی
مجرب زعفران از هریک نیم مثقال فادزهر معدنی خطائی تخم البنج سفید
مروارید ناسفته صندل سفید کهربای شمعی عنبر اشهب ورق طلا محلول صمغ عربی
از هریک یک مثقال نافه تتر اعرابی یک مثقال و نیم فادزهر حیوانی اصطهبانی
نیم مثقال گل گاؤزبان طباشیر سفید گل ختموم ابریشم مقرض بهمن سرخ بهمن سفید
شقاقل مصری غنچه گل سرخ ورق نقره محلول از هریک دو مثقال مغز چلغوزه
مغز حبة الخضرا مغز انجکک مغز لسته مقشر مغز بادام شیرین مقشر از هریک
مثقال بدستور مقرر حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی از پنج حب تا بشتر
سکاویس دواء الافنجه در یک روز اسهال کودکان که در وقت دندان
بیرون آوردن بهم میرسانند باز میدارد صنعت آن دانه مویز سائیده استخوان
سوخته شاه بلوط سفید کشنیز خشک بریان سماق منقی خرنوب تخم کرفس بریده کرم
مد بر جسک قسط نانخواه اجزا استادی بنیر مایه خرگوش یا بنیر مایه بز یا بنیر مایه آهو هر کدام
که باشد نیم جزو کوفته بیخته هر ساعت قدری بخورانند در شش ساعت هشت درم
دواء الافنجه دیگر که رم و خیلی لسته در شانه بکدارد صنعت آن بنیر مایه
خرگوش حلتیت از هریک یک جزو و دو قو پودنه خشک از هریک نیم جزو کوفته بیخته
شربتی یک مثقال در یک روز سه بار یا چهار بار با سرکه یا سکنجبین حامض بنوشانند
دواء الافنجه ثابت مشوی به است و لغوذ آورد صنعت آن مایه شیر اعرابی

انفحه گوسفند انفحه بز انفحه گاو و فنفنت گاو خشک کرده سوهان نموده خولنجان
زنجبیل تخم اسپست از هر یک جزوی کوفته بیخته در عسل صاف بقوام رسیده
معجون سازند شربتی یک درم **سفوف انفحه** که اسهال صفرا باز دارد
اگر حرارت عظیم نباشد صنعت آن پنیر مایه خرگوش افیون از هر یک دو دانگ
بازوی سبز کندر از هر یک نیم درم کوفته بیخته شربتی یک دانگ تا یک دانگ و نیم
معجون انفحه که در تقویت باه بی نظیر است و خورنده آن تواند که هر شب
سه چهار را ازاله بکارت نماید و جهت سرعت انزال نیز مفید است صنعت آن
سنبل الطیب قرنفل جوزبوا دارچینی زنجبیل مایه شتر اعرابی عاقرقرحا خولنجان
دارفلفل از هر یک دو مثقال مشک خالص یک دانگ سعد کوفی مصطکی زعفران عود خام
جدوار خطائی ماهی سقنقور از هر یک دو مثقال عسل پنجاه درم بدستور معجون
سازند شربتی یک مثقال **معجون انفحه** دیگر که در تقویت باه بی نظیر است و جهت سرعت
انزال نیز مفید صنعت آن مایه شتر اعرابی سنبل الطیب قرنفل جوزبوا دارچینی
زنجبیل عاقرقرحا خولنجان دارفلفل سعد کوفی مصطکی عود هندی عرقی خام جدوار
خطائی مجرب ماهی سقنقور زعفران از هر یک دو مثقال مشک تبتی خالص عنبر
اشهب ورق نقره محلول از هر یک دو دانگ ورق طلا محلول یک دانگ اجزا کوفته
بیخته با سفتاد مثقال عسل مصفی بقوام آورده سرشند شربتی یک مثقال و اگر مایه
شتر اعرابی را پنج مثقال نمایند بهتر است الفرد بابلادر است و در رسم باه است
و خواص جمیع تراکیب آن ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد **فصل در بیان**
نسخ انکباب بدانکه **انکباب** در لغت بمعنی در رو افتادن
... کردن و باصطلاح اطبا سر را خم کردن و بخار گرفتن خواه چادر یا ردا
... گرفته باشند یا نه **انکباب** نافع از برای صداع حادث از بخار غلیظ
چون استعمال کرده شود و بعد از تنقیه به نقیع صبر یا حب ایارج صنعت آن زرنبوش
بابونه پودینه در آب بپزند و سر را به بخار آن بدارند و چند مرتبه استعمال این انکباب نمایند

تا بخار غلیظ به تحلیل رود انکباب نافع از برای صداع حادث از ریاح باردهٔ
غلیظه کائنه در سر صنعت آن شیح ارمنی قیصوم صعتر مرزنجوش در آب بپخته
سر به بخار آن بدارند انکباب دیگر نافع از برای صداع ریحی صنعت
آن برازیانه مرزنجوش بنام برنجاسف جوشانیده سر به بخار آن بدارند
و آب آن را گرم نموده به سر نطول نمایند انکباب از برای صداع حادث
از اخلاط بارده غلیظه و سوداویه صنعت آن بابونه مرزنجوش پودنهٔ دشتی
اکلیل الملک قیصوم شیح ارمنی شبت اقحوان بنام برگ غار ترا چوب جیمینی تخم شبت چوب صنوبر کبابه
ذکر مجموع را در آب بجوشانند و علیل ردائی بر سر گرفته سر به بخار آن بدارد و چون
عرق آید آب آن را گرم بر سر نطول کند و ثفلش را بر سر ضماد نماید انکباب دیگر
از برای این قسم صداع خواه یکی از این خلط باشد یا سبب آن مرکب باشد از دو خلط
صنعت آن بابونه اکلیل الملک مرزنجوش قیصوم بنام برگ غار هند فوقی صعتر فارسی
اقحوان شیح ارمنی برگ مورد در آب بجوشانند تا مهرا شود پس سر به بخار آن بدارند
و آب آن را گرم کرده در آفتابه کنند در سر نطول نمایند یا پارچه نمدی
بآن تر کرده بر سر کماد نمایند و چون سرد شود باز گرم کنند و باید دانست که هرگاه
اراده کرده شود تحلیل خلط یا ریح از سر و دماغ بمحللات لابد است از اضافه نمودن چیزی
قابض بجهت آنکه محللات بسبب تحلیل ضعیف میگردانند سر و دماغ را پس باید که در ضمادها
و اطلیه و انکبابات و نطولات محلله امراض بارده سر و دماغ باید چیزی قابض مقوی
دماغ مثل برگ مورد و سفرجل داخل نمایند انکباب این سرابیون نافع از برای
دوار حادث از ریاح غلیظه صنعت آن بابونه اکلیل الملک برنجاسف صعتر فارسی
مرزنجوش شیح ارمنی برگ غار مجموع را در آب بجوشانند و سر به بخار آن بدارند انکباب
طبری نافع از برای دوار حادث از اخلاط بارده هرگاه در بین سعوطات و نطولات
بعد از استعمال حقن و آشامیدن ایارجات بعمل آمده و علت زایل نشده باشد صنعت آن
بابونه اکلیل الملک شیح ارمنی قیصوم از هر یک کفی صبر سقوطری مرکی از هر یک اندکی بسوبا

گندم مکت طعام از هر یک یک کف کبیری مغز کردگان ده عدد جوز بوا سه عدد همه را
بکوفته همه را در آفتابه با آب کرده سر آن را بسته بجوشانند تا مهرا شود پس سر را به بخار
آن بدارند باین نحو که قمعی بر سر آفتابه بگذارند بخار آن را از لوله قمع بگیرند یا در
طشتی بریزند در دامی به سر گرفته بخار آن را بگیرند و چند دفعه این فعل را مکرر کنند
پس باز آب آن را گرم کرده بر سر نطول نمایند **انکباب** اسحق نافع از برای
سدر صنعت آن بابونه اکلیل الملک شیح ارمنی سداب همه را در آفتابه بجوشانند
تا حشایش مهرا شوند پس سر به بخار آن بدارند و آب آن را بر سر نطول نمایند **انکباب**
ثابت بن قره نافع از برای سدر سوداوی صنعت آن صعتر فارسی مرزنجوش برگ غار
شیح ارمنی بدستور مذکور در آب بجوشانند و سر به بخار آن بدارند و آب آن را بر سر
نطول نمایند و این عمل را مکرر نمایند **انکباب** یوحنا بن سرابیون نافع از برای
دوار حادث از ضعف دماغ صنعت آن بابونه اکلیل الملک مرزنجوش نمام سداب
با آب در آفتابه بجوشانند و سر به بخار آن بدارند و آب آن را گرم گرم بر سر نطول نمایند
انکباب محلل نافع از برای دوار و سدر بلغمی صنعت آن بابونه اکلیل الملک
صعتر فارسی نمام مرزنجوش عنب الثعلب با آب در آفتابه بسته بجوشانند و سر به بخار
آن بدارند و آب آن را گرم گرم بر سر نطول نمایند **انکباب** نافع از برای دوار و سدر
بلغمی صنعت آن بابونه اکلیل الملک صعتر فارسی مرزنجوش قیصوم نمام شیح ارمنی
سنا سعتر مریم برگ غار برگ زیتون با آب در آفتابه بسته بجوشانند و سر به بخار آن
بدارند **انکباب** نافع از برای دوار حادث از اخلاط بارده رقیقه صنعت آن
بابونه بنفشه سعف برگ غار اکلیل الملک شبت در آب بجوشانند و سر به بخار آن بدارند
و آب آن را گرم گرم بر سر نطول نمایند **انکباب** نافع از برای دوار حادث از اخلاط
محترقه در بطون دماغ هرگاه دوار مکرر و دائم شود از فصد و اسهال و اسهال سوداء و عطوس صنعت آن نیلوفر
بنفشه بکوفته دو کف سبوس گندم گل خطمی از هر یک یک مشت گل بنفشه کوفته همه را
در آفتابه سر بسته بجوشانند تا حشایش مهرا شود پس امر کنند علیل را با انکباب بر آن در آفتابه

یا در طشتی کرده روانی بر سر گرفته سر به بخار آن بدارد و یا قمعی بر سر آن نهاده گذاشته
معکوس از لوله آن بخار بگیرد و آب آن را بگرم بر سر نطول نماید چند مرتبه تکرار این عمل تمام
بعون الله تعالی نافع است **انکباب** قلمی نموده اند از مستنبطات احقر است نافع از
برای لقوه استلائیه و بلغمیه چون استعمال کرده شود بعد از تنقیه بدن بحقنها و ادویه مسهله
مشروبه و تنقیه سر بغراغر و عطوسات و سعوطات و این انکباب ملطف تفانی فضول
است از دماغ و اعصاب صنعت آن برگ اثل و پوست بیخ آن و قشر آن اکلیل الملک
حرمل برگ سداب شیح ارمنی قیصوم مرزنجوش مرماحوز عاقرقرحا صعتر فارسی برگ غار
حب الغار عشبه سنبل رزه کرده چوب صنوبر ریزه کرده از هر یک کف کف همه را
در آفتابه بریزند تا مهرا شود چندبیدستر یک مثقال سوده به دهن یاسمین و دهن
ناردین از هر یک یک اوقیه داخل کرده سر به بخار آن بدارند و آب آن را بسر نطول
نمایند و ثفل آن را گرفته بر موضع علت ضماد نمایند **انکباب** ابو سهل مسیحی نافع از
برای لقوه مستعمل بعد از تنقیه بمسهلات صنعت آن صعتر فارسی سداب عاقرقرحا
شیح ارمنی برگ غار بابونه قیصوم حرمل اسطوخودوس جوشانیده سر به بخار آن بدارند
انکباب نافع از برای لقوه صنعت آن شیح ارمنی برگ غار قیصوم حرمل اسطوخودوس
جوشانیده سر به بخار آن بدارند **انکباب** دیگر نافع برای لقوه صنعت آن
تمام مرزنجوش صعتر شبرم شیح ارمنی مرماحوز جندبیدستر جوشانیده سر به بخار آن
بدارند بعد از تنقیه تام و این محلل بقایای فضول دماغ و اعصاب و عضل است
انکباب نافع از برای درد گوش صنعت آن بابونه اکلیل الملک گل خطمی
پرسیاوشان از هر یک کفی همه را در آب بجوشانند و گوش را به بخار آن بدارند
انکباب نافع از برای درد گوش حادث از سوء مزاج یابس سافرح
صنعت آن بنفشه برگ بنفشه گل نیلوفر تخم خبازی برگ کلم اجزا مساوی در آب
بپزند تا مهرا شود شیر کاو و روغن بنفشه داخل کرده یک جوش دیگر داده سر گوش
را به بخار آن بدارند **انکباب** دیگر نافع از برای دوی و طنین و درد گوش حاد

از ریاح ٭ صنعت آن مرزنجوش افسنتین رومی بابونه صعتر فارسی جوشانیده سر و گوش را به بخار آن بدارند **انکباب** دیگر نافع از برای درد گوش حار و درد گوش حادث از ابخره صفراوی حاده حاره ٭ صنعت آن برگ کدوی تر جراده کدوی شیرین برگ کاهوی تر تخم کاهو برگ خشخاش تر تخم خشخاش پوست خشخاش بزر البنج سفید سناء مسفر هم گل نیلوفر بنفشه اطراف خلاف در آب بپزند تا مهرا شود و سر و گوش را به بخار آن بدارند و آب آنرا بر سر نطول نمایند **انکباب** دیگر نافع از برای درد گوش حادث از حرارت و یبوست صنعت آن گل بنفشه گل نیلوفر گشنیز تخم کاهو برگ خرفه تر و برگ بید جراده کدوی شیرین خبازی برگ خشخاش تخم و پوست خشخاش برگ لبستان افروز برگ بارتنگ بزر قطونا گل خطمی سفید سناء مسفر هم بنفشه نیم کوفته همه را در آب بپزند تا مهرا شود و شیر دختر یا شیر بز و روغن بنفشه داخل کرده گوش را به بخار آن بدارند و آب آنرا نیم گرم بر سر نطول نمایند و ثفل آنرا نرم کوبیده بر خارج گوش ضماد نمایند **انکباب** نافع از برای صداع بارد و این انکباب سر را گرم گرداند و محلل مواد دماغ است و مفتح سده‌ی دماغ و در درد گوش حادث از ریاح بارده غلیظه صنعت آن بابونه اکلیل الملک مرزنجوش بنام سوس گندم گل خطمی نمک طعام بنجاسف پودنه شیح ارمنی جوشانیده سر به بخار آن بدارند و آب آنرا نطول نمایند و ثفل آنرا ضماد کنند و در نسخه دیگر نمک داخل ندارد **انکباب** دیگر که مبرد و مرطب دماغ است و صداع حار و قرانیطس را نافع است صنعت آن تراشه کدوی تر مغز تخم کدو تخم کاهو تخم خشخاش گل سرخ بنفشه گل بید ورق بید سناء مسفر هم مجموع را نیم کوفته در آب بجوشانند و سر به بخار آن بدارند و آب آنرا نطول نمایند و ثفل آنرا بر سر ضماد کنند **انکباب** نافع از برای درد گوش و سبات و تلطیف مواد و تفتیح سده خیشوم صنعت آن مرزنجوش بنام شیح ارمنی اکلیل الملک بنجاسف افسنتین رومی بابونه رازیانه نعناع زوفا خشک تخم شبت صعتر کبریت زرد نیمکوفته جوشانیده گوش و بینی را به بخار آن

بدارند **انکباب** مبرد و مرطب دماغ و نافع از برای حرارت و یبوست دماغ
و از برای بیخوابی و قرانیطس و صداع حار یابس صنعت آن گل بنفشه گل نیلوفر
کشنیز تر تخم کاهو خرفه تر برگ بید گل بید جراده کدوی تر جراده خیار تر تخم
خشخاش پوست خشخاش برگ و گل بستان افروز برگ بادرنگ گل خطمی
شاهسفرم جو مقشر نکوفته مجموع را در آب بجوشانند و فرود آورده شیر دختران
و روغن بنفشه و بادام بر آن ریخته سر را به بخار آن بدارند و آب آن را بر سر
نطول نمایند و ثفلش بر سر ضماد کنند صنعت این انکباب بنسخه دیگر گل
بنفشه گل نیلوفر گل خطمی سفید جو مقشر برگهای نازک اطراف بید تخم‌های خطمی تراشه
کدوی شیرین مجموع را در آب بپزند و قدری روغن بنفشه داخل کرده سر به بخار
آن بدارند و بعد از آن آب و روغن را برهم زنند تا بخار بسیار برخیزد بسوی سر پس
مرتبه دوم و سیوم گرم کرده استعمال نمایند و روزی چند مرتبه استعمال نمایند صنعت
این انکباب بنسخه سمرقندی در کتاب قرابادین از جمله مجربات البته برگ کدو جراده
شیرین برگ کاهو تر تخم کاهو تخم خشخاش پوست خشخاش گل بنفشه گل نیلوفر بنات
شاهسفرم اطراف خلاف در آب بجوشانند و سر به بخار آن بدارند و آب آن را
بر سر نطول نمایند **انکباب** نافع از برای صداع بارد حادث از سردی
و هوای زمستان یا غسل با آب سرد یا مصادفه ثلوج صنعت آن اقحوان بابونه
اکلیل الملک مرزنجوش حماما شلغم تراشه چوب چینی تراشه چوب صنوبر حب الغار
جوشانیده اندکی روغن اجر داخل کرده سر به بخار آن بدارند **انکباب**
نافع از برای صداع حار صفراوی چون استعمال کرده شود بعد از تنقیه تمام
ماده وقتیکه بوده باشد با آن صداع سهر مفرط صنعت آن سر بنفشه جو مقشر نکوفته
جراده کدو برگ بزرقطونا خرفه تخم خطمی سفید شاهسفرم پوست خشخاش پوست
بیخ لفاح تخم کاهو ترهای نازک بید گل سرخ اجزا متساوی همه را بجوشانند
تا همه مهرا شوند پس در طشتی ریخته بپزند بر آن قدری روغن بنفشه و شیر زنی که دختر شیر دهد

و سر بخار آن بدارند و دائم سر بهم زنند تا بخار آن زیاده شود و به دماغ رسد پس آن را
نیم گرم بر سر نطول نمایند و ثفلش را بر سر ضماد کنند **انکباب** نافع از برای سده
خیشوم و زکام بارد و ناشف مواد صنعت آن بابونه اکلیل الملک مرزنجوش زوفای
خشک نمام شیح ارمنی برنجاسف افسنتین رومی صعتر فارسی رازیانه نعناع خشک
پودینه خشک تخم شبت کبر پست بیخ و قیصوم جوشانیده سر و بینی را بخار آن بدارند
حشایش حاره است نافع جمیع امراض بارده دماغی بسبب اسخان سر و تحلیل
مواد صنعت آن بابونه اکلیل الملک نمام مرزنجوش سبوس گندم قیصوم گل خطمی
اسطوخودوس شبت پودینه شیح ارمنی تراشه چوب چینی تراشه چوب صنوبر مجموع را
در آفتابه بسته خوب بجوشانند و سر بخار آن بدارند و آبش را بر سر نطول نمایند
انکباب حشایش بارده رطبه مبرد و مرطب دماغ است نافع است از برای صداع
حار یابس و قرانیطس و سایر امراض حاده دماغی و امراض یابسه دماغی و مالیخولیا را
مفید است صنعت آن برگ کدوی جراده کدوی رطب جراده خیار برگ کاهو تخم کاهو
برگ خشخاش تخم خشخاش پوست خشخاش بنفشه گل نیلوفر اطراف خلاف
در آب پخته سر بخار آن بدارند و آب آن را بر سر نطول نمایند و ثفلش را بر سر ضماد
کنند **انکباب** نافع است برای صداع حادث از اخلاط غلیظه بارده بلغمیه
و سوداویه صنعت آن بابونه مرزنجوش در آب پخته سر بخار آن بدارند و ثفلش را
بر سر ضماد نمایند **انکباب** دیگر نافع از برای زکام و نزله بارد صنعت آن
گل بابونه اکلیل الملک مرزنجوش پوست خشخاش جوشانیده سر به بخار آن بدارند
انیسون بفارسی بادیان رومی و زیره رومی و بعربی بزر الرازیانج الرومی
والشامی و حب الحلوه و کمون حلو و بهندی سونفی نامند تخم نباتی است بلندی
آن ذرعی و ساقش مربع و باریک و برگش باریک خوشبو و گلش مایل بسفیدی
و تخمش در غلاف لطیف طولی و از رازیانه کوچکتر و سبز مایل به سفیدی و زردی
گرم و خشک است در آخر دوم مدر بول و حیض و شیر و عرق و محلل ریاح معده و سایر

اعضا و مهیج قابض طبیع خصوصا بر سته کرده آن و مقوی کرده و مفتح سده جگر و سپرز
و مجاری نفس و درد سینه و سرفه و ضیق النفس و اعیا و استسقا و حصات و
و تب بلغمی و سوء القنیه و قطع سیلان رحم و ازاله فضول نافع و با قوت تریاقیه و از لوازم
مستعمله در اغذیه اصحاب فالج و استرخا و لقوه است بخور ریشه جهت فالج و تشنیج نافع و سنون
آن جهت جلای دندان خصوصا محرق آن و دفع بد بوی دهان و اکتحال
آن جهت سبل کهنه مجرب دانسته اند و خائیدن آن جهت نفخ دهان و طلای مطبوخ آن
در سرکه جهت تحلیل اورام و کشتن قمل و طبیخ آن با شکر جهت دفع زردی رخسار
زاینده نافع و مضر امعا و مصلحش رازیانه و مصدع محرور و مصلحش سکنجبین و قدر
شربتش از دو درم تا پنج درم و بدلش تخم شبت و ربع آن رازیانه و در تقویت
باه مثل آن انجره است **دستور تشویه** انیسون جهت مشویات و غیرها آن است
که آن را ماء العسل تر کرده لته لته را بکل گرفته در تنور مسعد تا یک شب بگذارند پس بیرون آورند
و بکار برند **صداع انیسون** نافع است از برای درد سر و شقیقه و بخور آن
دافع درد سر بارد است و چون بخور کرده شود در زیر بینی سبب باشد نافع از برای
صداع بارد و نزلات بارده و بخور کردن و سعوط نمودن از آن نافع است
از برای صداع بارد **زکام و نزلات** بخور انیسون نافع است از برای
نزلات بارده و چون انیسون را به سرکه انگوری تر کرده خشک نموده بو داده در پارچه
کتان نیلی بسته دایم ببویند نافع است از برای زکام و نزلات بارده **لیثرغس**
و چون بگیرند از انیسون نیم درم و از مصطکی یک دانگ و کوفته در ده درم گلقند سرشته
بخورند و چند روز بر این مداومت نمایند بعد از استفراغ بلغم نافع است از برای
لیثرغس جهت آنکه مبدل مزاج دماغ و مقوی معده است پس تولید نمی کند
بلغم را که سبب لیثرغس است **سبات** چون دو درم انیسون را در آب جوشانند
و صافی نموده ده درم طرنجبین عسلی در آن حل کرده صافی نموده بیاشامند نافع است
از برای سبات حادث از برد خارجی و سبات حادث از آشامیدن ادویه مخدره ما

انیسون وسزاوار آنست که کسی که این معلی را بیاشامد باید که بوده باشد غذای او نخود آب
گوشت خروس جوان متوبل یا بازیر حاره یا حلتیت و مغز حب القرطم سعید اسمعیل
گفته که نافع است از برای سبات بلغمی بعد از تنقیه تام تقویت معده بعد از آن
آشامیدن انیسون و مصطکی با گلقند شکری **دوار وسدر** چون انیسون را در
آتش بریزند که دود کند و استنشاق دود آن کنند ساکن میگرداند دوار بارد را بسبب
تحلیل مواد عبدالله بن جبرئیل گفته که بوئیدن بو داده آن نافع است از برای دوار
وسدر و بخور کردن بآن و سعوط نمودن آن **مالیخولیا** چون انیسون را کوبیده سفوف
نمایند یا کوبیده با گلقند شربه بخورند یا جوشانیده به تنهائی بنوشند و یا گلقند در آن
حل کرده صافی نموده بنوشند نافع است از برای مالیخولیا خصوص مراقی آن
کابوس چون انیسون و بزر آن دوقو باهم در آب بجوشانند و صافی نموده با
ماء العسل بیاشامند نافع است از برای کابوس **صرع** سزاوار آنست که انداخته
شود در قدور اصحاب صرع انیسون و امثال آن از ابازیری که بوده باشد در اینها
حرافت **فالج و استرخا و لقوه** از توابل مستعمله در قدور اصحاب
فالج و استرخا و لقوه انیسون است شیخ الرئیس گفته انیسون نافعست از برای
استرخا ضماد کردن بآن بر اعضای مسترخیه بسبب آنکه می باشد در آن حرارت با ادنی
قبضی که بآن قبض تقویت عضو میکند رازی گفته که سزاوار آنست که اقتصار کنند
در اول فالج تا چهار روز یا تا هفت روز تا بآنکه جوشانیده باشند در آن انیسون
به تنهائی و یا حل کرده باشند در آن یک اوقیه جلنجبین عسلی **امراض**
اذن چون انیسون را نیکو سحق نموده مخلوط بروغن گل سرخ نموده در گوش بچکانند
ساکن میگرداند وجع اذن را و قطور روغن گل که در آن انیسون جوشانیده باشند
در گوش بجهت گرانی و ثقل سامعه مفید است **جوارش انیسون** منقول از قرابادین
[illegible] صالح حلبی محلل ریاح و بلغم لزج و اخلاط غلیظه و سدد کهنه است صنعت
آن انیسون بیست درم اصل السوس مصطکی از هر یک هشت درم کرویا بادیانه

فودنج
بسباسه خولنجان زنجبیل دارصینی از هر یک پنج درم فلفل سیاه فلفل سفید دار فلفل چاو قرحا
از هر یک دو درم قاقله کبابه چینی زعفران سنبل هندی از هر یک یکدرم و نیم قند سفید
شانزده درم عسل مصفی بقدر کفایت بدستور جوارش سازند جوارش انیسون
دیگر که بیان نفع دارد صنعت آن زنجبیل فلفل سفید مصطکی جوزبوا از هر یک سه
مثقال انیسون رومی دارچینی نانخواه کمون کرمانی از هر یک شش مثقال سنبل
الطیب قرنفل از هر یک دو مثقال تخم رازیانه پنج مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه
بعض اطبا سداب و دار فلفل از هر یک دو درم اضافه نموده اند حب انیسون
کاسر ریاح و تشنج عصب و نفخه انثیین و وجع ریحی نافع است صنعت آن انیسون
مصطکی تخم کرفس حرمل زعفران سکبینج سنبل ارزق از هر یک یکدرم هلیله سیاه
پوست هلیله آمله سنبل از هر یک دو درم فودنج فطراسالیون فقاح اذخر قسط تلخ رومی
زرنباد عود الوج از هر یک نیم درم اجزا کوفته بیخته بآب سداب حب سازند هر حب
بقدر نخودی شربتی یکدرم دهن انیسون نافع است جهت استسقا خصوص
استسقای طبلی و داده میشود با ماء الجبن و بعض از مطبوخ مناسبه و منع می کند
نوازل و ضیق النفس را و محلل ریاح معده است و خالی میکرداند معده را از سدها
صنعت آن بگیرند انیسون دو رطل و بخیسانند در بیست رطل آب گرم با دو اوقیه
نمک هندی پس بقرع و انبیق تقطیر نمایند و دهن را از آب جدا نمایند و نگاه دارند
و عند الحاجت بکار برند منقول از طب کیمیای پراکلسیس و دهن دیگر
آن است که مانند دهن انجدان اخذ نمایند و بکار برند و آن ذکر یافت سفوف
انیسون بادهای معده را دفع کند و معده را از اخلاط غلیظه پاک کند صنعت آن نانخواه
تخم کرفس از هر یک پنج درم کمون چهار درم فقاح اذخر قسط مصطکی از هر یک سه درم
شکر سفید سی درم کوفته بیخته با آب سرد بسرشند شربتی پنج درم سعوط انیسون
گرم و خشک و لطیف و محلل ریاح و کاسر آن و ناضج غذا و در اکثر افعال و
خواص از تخم خود بهتر است مفتح سده جگر و سپرز و جالی مجرای نفس و رافع

اعیا و جهت سوء القنیه و استسقا و فالج و لقوه و تحلیل فضول و ترقیق آن و امراض بارده نافع * صنعت آن بگیرند انیسون هر قدر که خواهند و با شش چندان آب عذب صافی یک شبانروز بخیسانند پس در دیگ کنند و بطریق متعارف عرق کشند شربتی از هفت مثقال تا ده مثقال و زیاده هم بطریق برداشت طبیعت مریض میتوان داد

فصل در بیان نسخ اقراص انیسون

* قرص انیسون منقول از قرابادین قانون مفتح سدهای کبد و مصلح حال کبد و مقوی آن است و نافع است از برای ضعف کبد و تلیین طبع است و تبهای کهنه را زایل کند و تهیج در آخر بیماریها را مفید است * صنعت آن انیسون سه درم افسنتین رومی اسارون تخم کرفس مغز بادام تلخ مقشر ساذج هندی سنبل الطیب مصطکی رومی تخم شبت از هر یک یکدرم غافث سه درم صبر سقوطری چهار درم و نیم کوفته بیخته با آب افسنتین سرشته اقراص سازند هر قرصی یکدرم شربتی یک قرص با سکنجبین بزوری بدهند قرص انیسون نافع از برای یرقان سددی صنعت آن انیسون غافث از هر یک سه درم صبر سقوطری زرد پنج درم غاریقون سفید دو درم افسنتین رومی اسارون تخم کرفس تخم شبت مصطکی رومی سنبل هندی مغز بادام تلخ مقشر از هر یک یکدرم کوفته بیخته بطبیخ افسنتین سرشته اقراص سازند شربتی از یکدرم تا دو درم قرص انیسون بنسخه شیخ اسمعیل در ذخیره * صنعت آن انیسون چهار درم اسارون سنبل رومی ساذج هندی عصاره غافث از هر یک سه درم افسنتین رومی مغز بادام تلخ مقشر صبر سقوطری سنبل الطیب از هر یک چهار درم مصطکی تخم کرفس از هر یک یکدرم کوفته بیخته اقراص سازند هر قرصی یک مثقال شربتی یک قرص با طبیخ افسنتین و دیگری درین قرص یکدرم شیطرج افزوده و در نسخه دیگر دو درم غاریقون و هشت سفید را اجزای نسخه اصل اضافه شده و بعضی گفته اند که این قرص را با سکنجبین بدهند و دیگری گفته که اجزای این قرص را با کاکنج سرشته اقراص سازند شربتی از آن یکدرم با طبیخ افسنتین و باید دانست که شیخ رئیس این قرص را در قرابادین قانون باسم قرص غافث ذکر کرده و داده

نسخهٔ شیخ رئیس با ادویه ذخیره مساوی است و اختلاف درین دو نسخه در اوزان ادویه است
و در نسخهٔ شیخ رئیس که با قرص عشره آورده باین اوزان است انیسون چهار درم
مصطکی اسارون سافج هندی افسنتین رومی تخم کرفس مغز بادام تلخ مقشر سنبل الطیب
از هریک یکدرم صبر سقوطری دو درم عصارهٔ غافث چهار درم کوفته بیخته بطبیخ افسنتین
سرشته اقراص سازند و بآب گرم بنوشند و گفته که این قرص نافع است از برای تپ
ربع کهنه و دفع وجع کبد و ترهل و استسقا و تهیج و بیش از قرص عشرهٔ شیخ قرص دیگر را صفت
کرده که بعینه همین قرص است الا آنکه افسنتین داخل ندارد و در اوزان ادویه
اختلافی دارد و آن قرص باین اوزان است انیسون تخم کرفس از هریک چهار درم اسارون
مغز بادام تلخ مقشر مصطکی سنبل الطیب سافج هندی از هریک چهار درم عصاره
غافث صبر سقوطری از هریک یکدرم کوفته بیخته اقراص سازند قرص انیسون دیگر
خداوند تپهای بلغمی را سود دارد و معده را قوت دهد و طعام بگوارد و ریاح غلیظه را
لطیف گرداند و سدها بکشاید و ترهل و تهیج حادث بعد از تپهای بارده را زایل
گرداند ؛ صفت آن انیسون تخم کرفس رازیانه از هریک سه درم نعناع خشک قاقله کبار
خیربوا از هریک دو درم عصارهٔ غافث عصارهٔ افسنتین فقاح اذخر زعفران
ریوند چینی فطراسالیون مصطکی سنبل الطیب ورق گل سرخ از هریک یکدرم کوفته بیخته
اقراص سازند هر قرصی چهار دانگ شربتی یک قرص با ماء الاصول قرص انیسون
بنسخهٔ شفائی تپ بلغمی و جگر ضعیف را نافع بود ؛ صفت آن انیسون افسنتین مغز بادام
تلخ سنبل الطیب صبر از هریک چهار درم عصارهٔ غافث سافج هندی اسارون از هریک
سه درم مصطکی تخم کرفس رازیانه از هریک یک درم کوفته بیخته بگلاب قرص سازند شربتی
یکدرم باطبیخ افسنتین معجون انیسون استسقا بلغمی را که با او حرارت نباشد نفع دارد
صفت آن انیسون فطراسالیون حب الغار شونیز سعد کاشم حب بلسان قردمانا سنبل
الطیب حب بلسان جاوشیر حلتیت انجدان اسارون زعفران از هریک یکدرم تخم
دوقو مغز بادام تلخ سداب خشک زیره کرمانی کردمانا نانخواه صعتر دوقو از هریک ...

جدوار زنجبیل غاریقون حماما کعب گوساله یا گاو سوخته از هر یک دو درم کوفته بیخته بعسل سرشته

باب الالف مع الواو: اوز بکسر همزه و فتح واو مشدده و زای معجمه عربی است و وز نیز گویند بفارسی قاز نامند و مرغابی نیز گویند و بهندی هانس نامند و بسیار بانی ازوز نامند و گویند اسم جنس مرغابی است ولیکن نزد اطبا مراد نوع کبیر است که قاز نامند و گفته اند که جمیع اصناف آن تا دوم گرم و تا آخر دوم تر غلیظ الغذا و دیر هضم است و گویند که چون منهضم شود سمن بدن و محرک باه است چون با مصالح حاره بپزند بهتر است و مصلح آن انجامه و آب انار است و گفته اند که از اغذیه نافعه است برای برودت کبد و اوجاع حادثه مر آن را که از برودت باشد و مشوی مطبوخ آن با ابازیر حاره چون فلفل و دارچینی و زیره و امثال آنها و قانصه آن لذیذ است و غلیظ و بطی الانهضام لیکن چون منهضم شود متولد میگردد از آن غذای بسیار و کبد آن الذ کبدها است و غذائیت آن از جمیع کبدها بیشتر است و دیر گذشتن آن از بطن و شواذ جناح آن اصلح است در هضم و غذا و گوشت آن شدید الحرار و الرطوبت و کثیر الفضول و بطی الهضم است و بد وردی از خوردن گوشت آن حادث میگردد و تبها و فیست گوشت آنرا غذا انسب است از گوشت بط کبیر **اوز بری** بهتر از اوز اهلی و گوشتش ملایم تر است و پیه آن محلل اورام بارده است و طلای مغز سر آن جهت ورم مقعده از سوده است و پیه آن جهت صلابت مقعده و شقاق آن و شقاق جلد و نقش آن و داء الثعلب و داء الحیه و جهت رفع اذیت آبی که در گوش رفته باشد و با آرد باقلا جهت ورم پستان بالخاصیت نافع است و زرده تخم نیم برشت آن مقوی باه و منعظ و جهت افزونی عقل نافع و قطور آن با زیت نیمگرم در رحم جهت احتباس حیض نافع است و گوشت آن که مهرا پخته باشند جهت استسقاء فتوق و زیاده کردن پیه گرده و در نیرانیدن صمک کرده و مثانه اکلا و ضمادا موثر است صاحب جامع الادویه گفته که خون آنرا چون با آب نمک نوشند جهت درد مثانه و حصاة بسیار نافع و پیه و ذبل آن جهت سعفه خشک مفید است و پوست تخم آن جهت اسهال دموی بهترین ادویه است نسیان و قمد و دلگرد و تشنج

مهیا رس گفته خوردن بیض او زموجب ذکای ذهن و حفظ قوت حافظه و منقول از بیانات
در گفته که خوردن او زنافع است از برای نسیان و ذکی می گرداند حفظ را و تسخین
پیه او ز گداخته نافع است از برای تمدد و کزاز و تشنج امتلائی و همچنین
آشامیدن آن برای تشنج دهن اوز یعنی روغن قاز منقول از طب فرنگی
از برای وجع مفاصل مزمن گفته که مجرب است صنعت آن بگیرند آنرا و ذبح کرده
پاک نمایند از پر و احشا و عساليس اليفاقوس مرزنجوش اسطوخودوس از
هر یک کفی اشق مقل ازرق از هر یک شش مثقال اذخر بلخی جوز بوا بسباسه
قرنفل سورنجان از هر یک سه مثقال روغن خراطین که نوشته می شود در
حرف الدال مع الهاء در ادهان انشاء الله تعالی سی و شش مثقال ادویه را
کوبیده بروغن خراطین سرشته در شکم آن کنند و بدوزند بعد ازان سیخ کشند و باتش
انگشت کباب نمایند در تنور و ظرفی را پر از سرکه انگوری کرده در زیر آن بگذارند
تا روغن ازان در سرکه بچکد و روغن را چندان بجوشانند که سرکه تحلیل
رود و روغن بماند در شیشه کرده نگاه دارند و اگر قاز نباشد از اردک و
مرغ اهلی نیز می توان ساخت و همه خواص دارد بلکه مصنوع از مرغ اهلی اقوی
است **اهال** از جمله اغذیه است و آن مرق گوشت و بقول مطبوخه است
که صافی نموده می آشامند و بعضی در حین طبخ ترشی داخل می نمایند و حکم
آن تابع بقول و امثال آن است

باب الالف مع الهاء :: اهلیلج

بدانکه اهلیلج را بفارسی هلیله و بهندی هڑ نامند ثمری است هندی خوشه دار
و انواع است و آنچه تحقیق شده همه ثمر یک درخت است که از ابتدای ظهور
شکوفه تا انتهای پختگی و کمال نضج هر مرتبه را نامی گذاشته اند شکوفه خشک آن را
که مثل زیره است هلیله زیره و ازان اندک بزرگتر را که بقدر جو است هلیله جوی
و ازان بزرگتر که [illegible] سیاه است هلیله زنگی و هلیله هندی [illegible]
و اینها همه نارسیده اند و ازان بزرگتر [illegible] هلیله [illegible]

ازان رسیده تر و از زرد و اهلیلج اصفر و بکمال رسیده زرد مائل بسبزی املس اکابلی
و در اکثر جاها از بلاد بنگاله و هند و دکهن هم بهم میرسد مثل [illegible] از بنگاله و بنارس
و گجرات و غیرها از همه بهتر [illegible] و بالیده و بزرگ است و کوچک گجراتی است که
کابلی نامند جهت آنکه اکثر از آن سمت به بلاد دیگر میبرند و همچنین از هر سمتی موسوم
بدان است مانند چینی و بصری و غیرها و همه انواع آن در اول سرد و در دوم
خشک و گفته اند که خشکی کابلی از سایر انواع کمتر است و مسهل بعض صفرا و بلغم
رقیق است بحسب مراتب چند در وقت و ضعف مقوی معده و دماغ و مفتح سدد و مطبوخ
و منقوع آن بهتر از جرم آنست و بلع بسیار باعث ضعف قوت آنست و جرم
آن محدث قولنج است بسبب دفع نمودن خلط رقیق و باقی ماندن غلیظ لهذا
در حمیات قبل از رابع عشر منع نموده اند و گفته اند که هلیلجات را هرگاه با
مسهلاتی که عمل آنها تند باشد و لزوجت است چون سقمونیا و خیار شنبر ترکیب کنند
چنان باید ترکیب کرد که قوت ملین مصادم و مضعف و مبطل قوت دیگری نشود
مانع تاثیر آن نگردد و نیز گفته اند که سزاوار است که استعمال کرده شود هلیلجات
مرضوض یعنی نیکو کوفته نه مسحوق بسیار نرم تا اینکه باطل شود فعل آنها اهلیلج
اصفر هلیله زرد است و بهترین آن بالیده زرد است چنانچه مذکور شده در
آخر اول سرد و در دوم خشک مقوی حواس و ذهن و جهت خفقان و صداع
و غثیان و جذام و حمیات مرکبه و درد سر و استسقا و ریاح بواسیر و منع صعود
بخار بدماغ و تصفیه رخسار و اطفای نایره سودا که از احتراق صفرا باشد
نافع و بعضی در حمیات مطلقه منع کرده اند و این قول درست نیست مگر آنکه ماده
بسیار غلیظه باشد که محتاج به انضاج و ترقیق دارد نیست و دستور در حقنه ها منع نموده
اند و در شرح اسباب در قواعد کلیه علاج برسام صفراوی مذکور است
که هلیله در حقنه باید داخل کرده شود و این پسندیده است و علت منع حضرات
و این صورتی ندارد چه حقنه را اثر در [illegible] و سام که باعث انضمام الامعاء

سوداء غلیظه در امعا کرده خصوصاً که با ادویه مسهله و مفتحه جاذبه اضافه آن باشند و عصاره
خشک هلیله قوی الفعل و ذرور هلیله زرد جهت قروح و سعفه و تخفیف رطوبات و حدت بصر
نافع خصوصاً هرگاه در خمیر گرفته بسوزانند و بدستور قطور بد آب خیسانیده آن بعین
آثار دارد و سنون دانه آن جهت تقویت لثه و خون رفتن از بن دندان و روئیدن
گوشت آن مفید و مضر سپرز و مصلحش عناب و سپستان و مصلح قبض لازم او عصاره آن و مغز
بادام و قند و ترنجبین و قدر شربت از جرمش تا پنج درم و در مطبوخات و منقوع از هفت
درم تا ده درم و بدلش در غیر اسهال پوست انار و گویند عفص بدل او است و اما هلیلج
هندی که اسود نیز نامند و بفارسی هلیله سیاه و بهندی زنگی هره و آن بقدر مویز سیاه
و صلب بیدانه است چنانچه ذکر یافت گفته اند در دوم خشک و در وسط اول سرد
و مسهل سودا و منقی خون و روح از اخلاط سوداوی و جهت بواسیر و تقویت احشاء و
درد سپرز و رطوبت معده و جذام و بوداده آن جهت اسهال مفید و نگاه داشتن
او در دهان باعث سیاهی موی و تقویت آن و تقویت لثه بغایت موثر و گویند مضر
جگر است و مصلحش عسل و قدر شربت از جرمش تا دو مثقال و در مطبوخ تا هفت
مثقال و بدلش هلیله کابلی و در قبض نصف وزنش عفص و خمس آن تخم مورد است
و اما هلیلج کابلی بهترین آن بالیده پرمغز کم ریشه است و گوشت زرد مایل بسرخی است
بعضی آنرا در برودت معتدل و در اول خشک و بعضی آنرا و هلیله سیاه را گرم باعتدال
میدانند مسهل بلغم و سودا و صفرای مخلوط باخلاط و مدر بول و بهترین اقسام و در
افعال قویتر از هلیله زرد و سیاه در مجموع خواص که در هلیله زرد مذکور شد و گویند چون
یکسال هر روز یک عدد آنرا تناول نمایند موی سفید نشود و بعضی این خاصیت را
مخصوص بهلیله هندی و بعضی مخصوص بهلیله پرورده کابلی دانسته اند و بالخاصیه
جهت رفع سحر آنها و بسیار خوردن آن نافع و دانه هلیله مدر بول است و ذرور محرق
آن جهت قطع خون بواسیر و نزف الدم اعضا و تقویت دندان و لثه مجرب و قدر شربت
از جرمش تا سه مثقال و در مطبوخ تا هشت مثقال و بدلش سیاه است و ماهی آن که زیاده

از برای مالیخولیا ترک هندی گفته که هلیله کابلی معجون بعسل مصفی نافع است از برای نسیان
اشامیدن آن و هلیله سیاه هندی می افزاید در قوت حفظ و نافع است از برای نسیان
و مقوی حواس است الصرع آشامیدن اهلیلج کابلی با عسل نافع است از برای صرع شیخ الرئیس
گفته که اسهال فرمودن سودا بهلیله هندی و با ادویه دیگر مثل بسفایج فستقی
و اسطوخودوس و حجر ارمنی و حجر لاجورد و افتیمون نافع است از برای صرع سوداوی قرشی
گفته که نافع است از برای صرع صفراوی پوست هلیله زرد منقوع در آب ماغین معصور با تخم
اشامیدن آن بجهت آنکه میباشد مسهل صفرا اللقوه ابن بطلان گفته که چون صاحب لقوه
هر روز یک عدد هلیلج کابلی را بسته بیرون کرده در دهان گیرد و بجاود تا تمام شود و آب
آن فرو برد نافع است او را محمد بن زکریا گفته که سزاوار است که بگذارد صاحب لقوه
در دهان جانب مایل یکعدد هلیله کابلی را بولس گفته که چون سرشته هلیله کابلی کوبیده را بعسل
سه وزن هلیله و بخورد از آن صاحب لقوه هر روز بقدر یک جوز ماکول نافع است آن را
شیخ رئیس گفته که از مصنوعات مجربه از برای صاحب لقوه جاویدن هلیله سیاه هندیست
و واجب است نگاهداشتن آن در دهان در شق علیل و در طب الائمه ع منقولست از محمد بن سنان
از علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا که گفت شنیدم موسی بن جعفر علیه السلام را که تحقیق
شکایت کردند از مرض پس آمدند اطبا و توصیف کردند برای آنحضرت ع عجایب ادویه
پس فرمودند آنحضرت این مذهب بکم یعنی چرا دور میروید اقتصار کنید بر سید این
ادویه یعنی اهلیلج و رازیانج و شکر را ابتدای ماه سه ماه متوالی در هر ماهی سه روز متوالی
و در پیش آمدن زمستان همین قسم بگردانید بجای رازیانج مصطکی در زمستان
بدرستیکه مریض نمیشوند مگر مرض موت احراق الهلیلجات از برای ذرورات
عین خصوص هلیله زرد محرق و از برای ذرورات قاطع خون بواسیر و نزف الدم و لثه
دندانها و لثه خصوص اهلیلج کابلی محرق در این امور مجربست صنعت آن بگیر اهلیلج را از هر
نوع که خواسته باشد و در خمیر گرفته بر روی خشت پخته بگذارند و در تنور نهند تا سوخته شود و
پس از تنور بیرون آورده خمیر را از آن جدا کرده اهلیلج محرق را سائیده بکار برند

تسویه و تقلیه اهلیلجات خصوص اهلیلج اسود در سفوفات قابضه وغیرها انست که
اهلیلجات را که ذوات نوی باشند استه آنها را بیرون کرده و آنهای غیر صاحب
نوی را نیمکوفته در آب بجوشانند تا آب را جذب کند پس بتربیت اتفاق یا روغن بادام
یا روغن گاو تازه چرب کرده برشته کنند و احتیاط نمایند که هلیله نسوزد و اما تقلیه
اهلیلج اسود پس آنرا در روغن گاو بریان نمایند تا بحدیکه روغن مایل بسیاهی شود
و احتیاط نمایند که هلیله نسوزد پس از روغن بیرون آورده کوبیده بکار برند

فصل در بیان اهلیلجات مربا. اهلیلج مربا معده را قوت دهد و طعام هضم
کند و خمل معده را محکم کند و اشتهای طعام آورد و نفخ معده را تحلیل دهد و دابغ
معده است و دفع میکند بعصر فضول رطبه مختلفه از هضم یا بقیه از غذای متقدم در معده
و امعا را و ازینجهت ادمان ان مانع سفید شدن موی و محسن لون است و نافع است
از برای بواسیر و اصحاب سودای متولد از بلغم مداومت بان و نافع است از برای
رطوبت دماغ و حمق خصوص انکه مداومت کرده شود بان بعد از تنقیه بلغم و سودا
بجهت انکه مقوی معده و دماغ است و نشف رطوبات فضلیه نافع است خوردن
هلیله مربا در زمان انحطاط صداع صفراوی و دموی چون انرا بگلاب شسته کشنیز خشک
سوده بران پاشیده خورده شود بجهت انکه مقوی معده و مصلح مزاج دماغ و مانع
صعود ابخره بسوی سر و دماغ است و مداومت ان نافع است از برای صداع
حادث از مشارکت معده بسبب صعود بخار از معده بدماغ و از برای صداع و تنقیه و اطریفل
صغیر اقوی از اهلیلج مربا است و ابلغ است درین فعلها تمام از ان الا انکه اطریفل صغیر مقلل
منی است و نیز اهلیلج مربا خصوص هندی ان نافع است از برای النسیان مداومت بان
و بواسیر را سود دهد و روشنائی چشم بیفزاید و سده را بگشاید و درد سر که از بخار
باشد زایل کند و اگر قدری کشنیز خشک سوده با وی خورده شود بهتر است و رطوبت معده
را دفع کند و ملین طبع است و جهت ضعف جگر و دماغ و ریاح بواسیر سوداوی و سودای
محترق نافع خوردن آن در اواخر صداع دموی مفید زیرا که تقویت معده میکند

ومصلح مزاج دماغ است صفت آن اگر اهلیلج تر تازه بهم رسد بهتر است و باید که آنرا با عسل
یا شیرهٔ نبات مربا سازند و اگر هلیله تر یافت نشود پس دستور ترتیب که معمول آن
فرس است آنست که بگیرند هلیله کابلی بزرگ فربه سمین بی داغ بی سوراخ غوطه را
که بته آب رود و کودی در زمین ساخته هلیلها را یک یک بر روی ریگ چیده چنانکه متصل
بیکدیگر نباشند و اطراف آنها خالی باشد پس ریگ را بر آن ریزند و باید که آن ریگ
از رودخانهٔ آب عذب خوش باشد پس در روزی دو سه مرتبه آب خوش بر آن
ریزند بعد از دو سه روز هلیلها را از ریگ بر آورده ریگ تازه در آن کود کرده بدستور گونه
روزی دو سه مرتبه آب بر آن ریزند و بدستور بعد از دو سه روز ریگ را تازه نمایند
و این عمل را زیاده بر ده روز نکنند پس هلیلها را بیرون آورند که آن زمان هلیله مثل
هلیله تر خواهد گردید پس بشویند هلیلها را باب خوش سه چهار مرتبه تا خوب شسته شود
پس بگیرند سعد کوفی بازای هر صد عدد هلیله ده مثقال و خرمای جید بست و پنج مثقال
و در آب بجوشانند و هلیلها را در آن آب مطبوخ اندازند و باتش ملایم بجوشانند
پس چون نیم پخته شود از آب بر آورده آب را دور کرده مرتبه دویم بدستور در آب مطبوخ
سعد کوفی و خرما بجوشانند تا خوب پخته شود پس بر آورده باب شیرین بشویند شسته
پاکیزه پس بگیرند عسل جید سفید و کف آنرا بگیرند و یا شیرهٔ نبات را در آب با داخل کرده
هلیلها در آن اندازند و بپزند و کیسهٔ ادویه را که ذکر کرده میشود سر آنرا بسته در آن اندازند
و ادویه این است دارچینی قرنفل دانه هیل جوزبوا بسباسه زنجبیل زعفران مشک تبتی
کوفته در کتانی بسته در آن با ثقل اندازند و بجوشانند و دائم کیسه را بمالند تا قوت
ادویه باز داده شود و چون شیرینی آب جذب گردد در هلیلها از آب بر آورده
بر روی دسترخوان کرباس پاکیزه پهن کنند و دو سه روز بگذارند تا رطوبتی را که جذب
کرده هوا نشف کند پس در مرتبان چینی کرده عسل سفید مصفی بقوام آورده یا شیرهٔ
نبات بقوام آورده در آن مرتبان اندازند بمقداری که از روی هلیله بگذرد و دو لبست روز
در خاکستر یا آتش دفن کنند پس بیرون آورند و اگر عسل یا شیرهٔ نبات آن بسبب رطوبتی که

که در جرم هلیلها مانده رقیق شده باشد آن عسل و شیره نبات را دور کرده عسل
سفید تازه بقوام آورده و یا شیره نبات سفید بقوام آورده تازه بر روی وی کرده
نگاهدارند و اگر خواسته باشند این ادویه را کوفته بیخته بر عسل آن یا شیره نبات آن
افشانند دارچینی قرفة الطیب قرنفل زنجبیل جوز الطیب عود هندی در هر یک صد
عدد هلیله از هر یک دو درم مشک تبتی نیم مثقال زعفران یک مثقال همه را کوفته بیخته
بر آن افشانند و سر اندا اگر فته بعد از چهل روز استعمال نمایند و هر روز بیرون ظرف را
باب دبشویند انشاء الله تعالی نافع است اهلیلج مربا به نسخه محمد بن مسعود سنجری
صنعت آن بگیرند هلیله کابلی اعلی یکصد عدد و در زمین کوی کنده در موضعی
نمناک ریگ در زمین عذب پس بر زمین این کو ریگ زرد و خانه عذب بیخته بر روی
آن هلیلها چیده و بر روی هلیلها ریگ ریخته بپاشند بر آن آب و بعد دو روز
هلیلها را از ریگ بیرون آورده ریگها را دور کرده بطریق مذکور در ریگ تازه دفن
کنند و دو روز دیگر بگذارند و در روز چهار مرتبه آب بر آن بپاشند و باز بر آورده
هلیلهای سابق را دور کرده در ریگ تازه دفن کنند و باین دستور تا ده روز که هلیلها
نرم گردند پس سه مرتبه آن هلیلها را باب خوش بشویند یا چهار مرتبه پس بگیرند
ده رطل آب و آنرا بجوشانند و هلیلها را در آن آب مطبوخ جوش اندازند و باتش ملایم بجوشانند
تا هلیلها پخته شوند پس بشویند هلیلها را شسته نیکو پاکیزه پس بگیرند عسل نیکوی سفید
و بجوشانند و کف آنرا بگیرند و هلیلها را در آن بجوشانند و بگیرند این ادویه زعفران
قاقله طیل (؟) از هر یک دو مثقال قرنفل دارچینی از هر یک یک مثقال مشک نیم مثقال
کوفته در کیسه کتانی کرده در آن اندازند و ساعت بساعت کیسه را مالیده بفشارند
تا قوت تمام باز داده شود پس هلیلها را بر آورده در ظرف زجاجی یا مرتبان چینی
کرده عسل کف گرفته بقوام آورده بر آن بیخته مشک تبتی زعفران عنبر اشهب یا قند سوده
بر آن پاشیده و سر مرتبان را محکم بسته عند الحاجت استعمال نمایند و هر چند کهنه
شود بهتر میباشد اهلیلج مربا به نسخه دیگر بگیرند اهلیلج کابلی بزرگ یکصد عدد در آب یکی

آنرا بجوشانند بجیسانند و پنجاه درم خاکستر چوب تاک بران ریزند و هر سه روز یکبار آب و
خاکستر را تازه سازند و بعد از نه روز هلیله را بشویند و با قدری آب که آنرا بپوشند و
یک کف جو مقشر بپزند چون پخته شود هلیله را از آب بیرون آورند و خشک کنند و با سر سوزن
هر عددی را چند سوراخ کنند و با عسل کف گرفته بقدر غوطه گرفتن آن در ظرفی کنند و بیست
روز بگذارند و عسل را تغییر دهند و اگر آن عسل را چند جوش داده بران ریزند نیز خوب است
و تجدید اولی است و همچنین تا خاطر جمع گردند که رطوبتی از آب برداشته بود دیگر در آن
نمانده پس با عسل مصفی تازه بقدری که آنرا بپوشاند در ظرفی نگاه دارند و اگر خواهند اقوی گردد
بازای هر یکصد عدد هلیله از هر یک ازین ادویه یعنی زنجبیل قرنفل دانه هیل جوز بوا
از هر یک سه مثقال مشک ترکی یک دانگ کوفته بیخته اضافه نمایند اهلیلج مربا بدستور
اطبای هند صنعت آن بگیرند از اهلیلج آنقدر که خواهند و در تغار سنگی کرده و چندان آب
بران ریزند که هلیلها را بپوشاند و بعد از آن پنجاه درم خاکستر چوب بلوط در آن ریزند
و هر سه روز یک مرتبه آب و خاکستر را بدل کنند تا دوازده روز که چهار مرتبه آب و خاکستر بدل
شده باشد بعد از آن بچند آب هلیله را بشویند آهسته که پوست آنها جدا نشود و بعد از آن
در پاتیل اندازند و آنقدر آب که از سر آن برگردد و دو کف جو در آن کرده بجوشانند
تا چون گشاده شود پس بار دیگر برآورده بشویند بقسمی که پوست آن جدا نشود و هر هلیله
را بخاری مانند سوزن جوالدوز چند سوراخ زده دو سه روز بگذارند تا هوا نشف
آن کند پس در سبوچه سبزی کرده عسل کف گرفته یا شیرهٔ نبات بقوام آورده بران ریزند
و دهنش را گرفته نگاه دارند فصل در ذکر اطریفلات بدانکه اطریفل معجون متخذ از
سه میوه است یعنی اهلیلج و بلیلج و املج محمود سنجری گفته که اطریفلات معاجین متخذه از هلیلجات
خمسست و آن هلیله کابلی و هلیله زرد و هلیله سیاه و بلیله و آمله است سمرقندی در اصول
التراکیب گفته که اطریفل معربست از لغت هندی و واقع میشود بر اهلیلج و املج و بلیلج این
سه میوه خاصیت اطریفل تقویت اعضای عصبی و دباغت آلات غذا از فضلات
مجتمعه دران و ترکیب کرده شده ازین سه میوه بسبب شرکت آنها در منفعت و تقویت

بعض آنها مر بعض دیگر را ادراک انیده شده و از ان آنها را استمدادی لیکن شبابه قوتها و منافع
آنها و اصل آنست که اقتصار کرده شود از هلیلجات بر هلیله کابلی و بلیله و آمله و گاهی اضافه
کرده میشود بر این سه هلیله زرد و هلیله سیاه بمنزله و زان هر یک از ان سه بجهت آنکه این
دو مقوی آن سه میباشند در مزاج و منفعت از تقویت و تنقیه پس میگردد اکمل و اقوی
در فعل و بعضی اطبا گفته اند که اطریفل معرب از لغت یونانی است و معنی آن سه هلیله است
و گفته شده که این معجون از تراکیب اندروماخس اول است و ابن ماسویه گمان کرده که از
مخترعات جالینوس است شیخ داود گفته که نیست چنین که ابن ماسویه توهم کرده زیرا که اسحق
بن یوحنا از جبرئیل والد بختیشوع طبیب عباسیین که ناقل صناعت طب است از لغت یونانی
بلغت عربی آورده که اطریفل بلغت یونانی دوائیست مرکب از هلیلجات از دست
اندروماخس اول و بعضی دیگر را گمان آنست که از تراکیب اطبای هند است و معرب تری
پهلای هندی است یعنی سه میوه که هلیله و بلیله و آمله است قانونچی گفته که اطریفل معرب
از لغت هندی است و معنی آن سه هلیله است ولیکن در عرف اطبا اطلاق کرده میشود
و این اسم بر مرکب از هلیلجات خمس یعنی سه هلیله مشهوره و بلیله و آمله و یا شیر امله که آن
امله پرورده در شیر است چنانچه در املج ذکر یافت از برای ازاله تخفیف آن و باید دانست
که اولی آنست که شیر امله در معجونات داخل کرده شود و آنکه شیر پرورده در شیر در اطریفلات
این بود اقوال اطبا و در این باب معتبر مانند که در کتاب کافی از کتب اربعه احادیث شیعه
از محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی از سعید بن جناح مروی از ابی عبد الله امام بحق
ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام روایت کرده اند که آنحضرت فرموده اند که
موسی بن عمران علی نبینا محمد و آله و اصحابه الصلاة والسلام شکوه نمود به پروردگار خود
عز و جل از زیادتی رطوبت و بلغت پس امر کرد پروردگار عالمیان که بگیر هلیله و بلیله
و آمله را پس معجون ساز آنها را بالعسل مصفی و فراگیر از ین دوا پس حضرت امام علیه السلام
فرمودند که اینند داهالست که سما آنرا اطریفل نامیده و بنا بر این نیست اطریفل از ترکیب
اندروماخس و نه از ترکیب جالینوس و نه اطبای هند بلکه از تراکیب اوصیای منزل است

است لیکن ممکن است که اندروماخس اول اسم اطریفل بران گذاشته وبان شهرت داده ویا
اطبای هند اتری پهلا که معرب ان اطریفل است نام گذاشته وباین نام درمیان ایشان
اشتهار یافته باشد ودرکتاب فردوس که از کتب حدیث اهلسنت وجماعت است نقل کرده از ابن
عباس که ان روایت کرده از حضرت رسول صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم که انحضرت
فرمودند که هلیله سیاه وهلیله کابلی منقی وهلیله زرد منقی وبلیله وآمله منقی را کوفته بیخته بروغن
گاو چرب نموده بعسل مصفی معجون سازند واین اطریفل است انتهی ونیز باید دانست
که اطریفل را نزد اطبا نسخ بسیار است واجمل همه اطریفلات اطریفل صغیر است وان مرکب است
از هلیلجات خمسه یعنی پوست هلیله زرد وپوست هلیله کابلی وهلیله سیاه وبلیله منقی وآمله منقی
اجزا متساوی وبعضی هلیله چینی منقی را نیز بوزن یک جزو داخل نموده اند اجزا را کوفته
بیخته بروغن گاو ویا بروغن بادام شیرین چرب نموده بعسل معجون سازند سزاوار است
که داخل کرده شود عسل در اطریفلات دوچند مجموع ادویه وهنگامیکه اراده کرده شود از انها
تمام وکمال افعال انها وگاهی داخل کرده میشود عسل صافی سه وزن مجموع ادویه تا انکه
بگردد لطیف تر وبگردد بدی وبشاعت طعم ان کمتر وهمچنین است حکم معاجین دیگر وعسل خام
احر واحد واقرب بدوائیت میباشد از عسل کف گرفته وعسل مطبوخ کف گرفته حدتش
کمتر از ان ودرینحال سزاوار است که داخل کرده شود دران اب اول مرتبه وبجوشانند تا
بقوام آید هرگاه اراده طبخ عسل باشد وبعد از دو ماه استعمال نمایند شربتی دو مثقال
وباید دانست که معجون انفع ادویه است نزد اطبای روم ویونان وفرس وهند
وباید دانست که از اطریفلات گاهی اراده کرده میشود تقویت وگاهی اراده کرده میشود
ازان تنقیه پس هر وقتیکه اراده کرده شود ازان تنقیه باید که اضافه کرده شود بان مسهل
مدبره وگاهی اراده کرده میشود ازان منع سیلان خون از بواسیر ودرینحال باید که اضافه
کرده شود بان دواهای حابس خون مانند کهربا ومروارید وگلنار فارسی وصدف محرق
وغذیه ناخواه مدبره وطین ومانند انها وباید که دران انها کمتر از دران هلیلجات
باشد ووقتیکه بوده باشد برای ادرار بول وتلیین طبیعت وسیلان خون از بواسیر احوال

باید که هلیله و امله را در روغن بریان نموده تا شکسته شود قوت اسهال اینها و بگردد عفص اینها
مبدل بقبض و نیز حفظ نماید دهن قوت اینها را تا برسد بمواضع بعیده و روغن گاو بهترین
ادهان است از برای بریان نمودن اینها در آن و عسل را نباید در آن داخل کرد بجهت آنکه
در عسل حدت و معاونت بر اسهال است بلکه اجزا را بمقل محلول بآب کند نباید سرشت بسبب
اختصاص مقل به بواسیر و حبس آن مر خون را و حب ساخت حبوب کوچک تا باسانی فرو
برده شود و حل گردد و نزول باسفل نماید و این را حب مقل نامند و گاهی زیاده کرده میشود
بر اطریفل دوائیکه اصلاح حال معده میکنند و مقوی اند مر آنرا نزد سوء مزاج معده و
اجتماع اخلاط در آن پس نزد سوء مزاج بارد رطب معده زیاده کرده میشود مصطکی و
زنجبیل و فلفل و دارفلفل و عود هندی و باید که بگردانند مقدار این ادویه را در عدد و
اوزان بر مقدار سوء المزاج بحسب قوانین مقرره در اصل ترکیب پس باید که نسبت
جمیع این ادویه معدیه که زیاده کرده شده است بحسب سوء مزاج بارد معده باشد و رطوبت
آن و نزد سوء مزاج حار و صفرا باید که زیاده کرده شود سنای مکی و گلسرخ و ادویه را
بروغن بادام شیرین چرب نمایند و بسرشند بشراب تمر هندی و یا شیرخشت و شراب ورد
و از برای حب اقتصار کرده بر سه میوه اول و داخل کرده شود در آن سنا و شاهتره و
سرشته شود بگشنیز بسبب رطوبت آن و کمی گرمی آن و نزد حاجت منع بخار از سر داخل کرده
شود در اطریفل صغیر کشنیز خشک و نزد احتیاج به استفراغ سودا ترکیب کرده شود بغاریقون
و بسفایج و تربد و افتیمون و اسطوخودوس و زیاده کنند این پنج را بازای آن پنج پس
بگردانند اوزان اینها را متساوی بسبب تساوی منافع اینها و تفاوت قوای اینها
بر نصف از اوزان ادویه اطریفل بسبب شدت قوت اینها بقیاس بقوت ادویه اطریفل
و بسا باشد که زیاده کرده شود تربد بر جمله اینها بمقداریکه واقع شود در هر پنج درم از جمیع
ادویه یک درم تربد سفید یا میرسد بشش درم از ادویه یک درم تربد سفید نزد زیادتی سودا و
بلغم در حالیکه بوده باشد اراده تقویت قوت اسهال آن و می نامند آنرا معجون نجاح
و گاهی زیاده میکنند بر آن سنای مکی و اسطوخودوس و غیر اینها بحسب حوایج و گاهی

زیاده کرده میشود و بر اجزای اصل مقویات معده چنانچه جالینوس گفته که ادویهٔ اطریفلات و جوارشات
را بسیار نرم نباید کوبید تا آنکه سطح معده را بسبب طول مقام خود دران خشن گرداند و زود
منحدر نگردد و باید که اجزا را بعد کوبیدن بروغن گاو تازه یا بروغن بادام شیرین تازه چرب
نموده شود تا شکسته شود سورت یبوست آنها و اصلاح یابد بجهت آنکه یبوست مفرط اجزا
مضرست بقوت هاضمه هرگاه که تجاوز کند از حد تقویت مر آلات غذا را و ازینجهت است که
ادمان نوشیدن اطریفلات مورث هزال است و روغن گاو بهتر است بجهت آنکه اقوی ترین و
موافق ترین ادهان است بمزاج انسان اگر زود و قریب بساختن استعمال کرده شود و اما اگر
در استعمال آن تاخیر واقع شود پس روغن بادام بهتر است بجهت آنکه سمن بقری بزودی گندگی
پیدا میکند و متغیر میگردد در رایحهٔ آن و فاسد میشود و فاسد میگرداند مرکب را و بدانکه ادویه
اطریفلات و تراکیب دیگر که بروغن بادام یا غیر آن از روغن گاو و روغن بلسان و بنفشه و بادام
و غیر اینها چرب میکنند باید که قبل از ممزوج نمودن و سرشتن آن با عسل و غیر آن چرب نموده
بکف بمالند و زمانی بگذارند تا اجزا قوت و مزاج روغن را بنحو جذب نماید و کسر کیفیت آن
ادویه از یبس یا حدت یا شدت نفوذ گردد پس با عسل یا غیر آن بسرشند شیخ داود انطاکی
گفته که اصل اطریفلات اطریفل صغیر است و آن مرکب از هلیلجات است یعنی هلیله زرد کابلی و
هلیله سیاه و هلیله سبز چینی و بلیله و آمله و گاه اکتفا کرده میشود بسه جزو باقی و گاهی از
شش جزو مذکور بلیله و آمله انداخته میشود و اکتفا کرده میشود بچهار هلیله و گاهی اضافه
میکنند بر شش جزو مذکور کشنیز خشک در وقت غلبه بخارات و آنرا اطریفل کشنیزی میگویند
و باکی نیست افزودن تخم خشخاش و تخم کرفس بر آن پس ادویه کوفته بیخته بروغن گاو و یا
روغن بادام شیرین چرب نموده بعسل معجون میسازند و گاهی اضافه میکنند به هلیلجات
مذکوره اسطوخودوس و سنا و انیسا و عاقرقرحا از هر یک مثل یک جزو از هلیلجات و یا نصف
یک جزو و معجون میسازند با زبیب تخم بیرون کرده و این را معجون زبیب و اطریفل
زبیبی میگویند و گفته که معجون زبیب از صناعت شیخ رئیس است ولیکن من دیدم در قرابادین
رومی که این معجون را ذکر کرده و فلفل بوزن زبیب آورده یعنی گفته که حب زبیب را بیرون آورده

بجای حب آن یکدانه فلفل سیاه گذاشته اجزا را نرم کوبیده بیخته بروغن بادام شیرین
چرب نموده زبیب مذکور را با دانهای فلفل نرم کوبیده اجزا را بان سرشته معجون سازند و
این اطریفل مسمی است بمعجون زبیب ونافع از برای صرع ومالیخولیا وبرودت کلیه ومثانه
وتقطیر بول و گاهی اضافه کرده میشود بر اجزای اطریفل صغیر افتیمون وتربد وانیسون
از هر یک نصف یکجزء واز هلیلجات وانرا اطریفل افتیمونی مینامند پس میگردد نفع آن بزرگ در
امراض حادث از اخلاط بارده خصوص سودا لیس گفته عمده نفع اطریفل صغیر در امراض
دماغیه وقطع ابخره وتقویت اعضاء دماغ ومعده وبواسیر وتزکیه ذهن ورعونت و
حمق است خواه سبب آن بلغم باشد وخواه سودا مداومت بان بعد از تعدیل مزاج در امراض
سابق بعد از تنقیه در ماده بجهت آنکه تقویت مینماید معده ودماغ را ونیکو میگرداند هضم را
وتنشف رطوبات فضلیه میکند پس متولد میگردد در بدن خونی پاکیزه لطیف صافی از رطوبات
بلغمیه واز دردی سودا ولهذا جمهور اطبا تصریح کرده اند باآنکه ادمان اکل اطریفل صغیر مانع
سفید شدن موی ومقوی دماغ ومصلح رطوبات صدیدیه است ولیکن گاهی ادمان آن تولید
قولنج میکند زیراکه اسهال رقیق اخلاط میکند وغلیظ انها مانده مورث قولنج میگردد واسحق گفته که
اطریفل صغیر مضر است بطحال ومصلح آن شراب تفسنتین میفرمایند که گمان حقر اینست اصل در اطریفل
صغیر هلیله کابلی وبلیله وآمله باشد واز برای تقویت وزیادتی فعل هلیله زرد وهلیله سیاه را
افزوده اند وبعضی هلیله سبز چینی را نیز زیاده کرده اند وبحسب اغراض واعراض ادویه
دیگر نیز افزوده اند هر یک را مسمی بدان نموده اند چنانچه بتفصیل انشاءالله تعالی
مذکور میگردد خواص ومنافع اطریفلات ۞ امراض الراس الصداع
والشقیقه چون اطریفلات منقی سر ودماغ ونافع اند امراض آنرا خصوصا کشنیزی
انها بسبب قطع رطوبات ومنع صعود اخلاط وابخره از معده وسایر بدن بسوی دماغ لهذا
نافع است آن از برای صداع بمشارکت معده وطحال وشقیقه را نیز مداومت بخوردن اطریفل
کشنیزی السبات والمالیخولیا وسوء الفکر خوردن اطریفلات حاره نافع اند
سبات ومالیخولیا وسوء فکر بارد رطب بلغمی را واطریفلات بارده حاره دمویه آنها را

الدوار والسدر گفته اند هرگاه بوده باشند این هر دو مرض و حادث از اخلاط بلغمیه
و رطوبات و ریاح و ابخره متصاعده از معده و سائر بدن بسوی سر و از مشارکت معده
علاج آنها بعد از کشودن طبیعت بحقنه یا و تنقیه تام معده و بدن بقی بسکنجبین و آب ترب یا بمقیات
دیگر و یا باسهال با یارجات بعد از انضاج ماده استعمال اطریفلات موافق سبب مرض
از برای تقویت معده و دماغ و تجوید هضم و اسهال بلغم لعصر و تنشیف رطوبات باقیه و منع
صعود ابخره و ریاح بسوی سر و تولید بلغم و رطوبت در معده و سائر اعضا و نیز گفته اند
بسیار باشد که در علاج آن هر دو علت محتاج باشند بخوردن اطریفل صغیر به تنهائی هر صبح
ناشتا دو مثقال و آخر روز شراب اسطوخودوس شراب لیمون بعرق بادرنجبویه و غدا کبابا
بخورند و یا یارج فیقرا اگر بوده باشد بلغم بسیار و ثقل طبیعت زیاده و نیز نافع است اطریفل
صغیر به تنهائی سدر حادث از ضربه و سقطه را بجهات مذکوره از تقویت دماغ و منع صعود بخار
بدماغ و غیرها و نیز خوردن دو مثقال اطریفل کشنیزی خصوص وقت خواب با آب گرم نافع است
دوار حادث از ابخره غلیظه صفراویه را النسیان تعاهد بخوردن اطریفلات نافع است از آن
المالیخولیا والوسواس السوداوی گفته اند که چون هر هفته از اطریفل صغیر سه
درم و افتیمون مسحوق دو درم و ایارج فیقرا نیم درم در هم سرشته حب ساخته بورق نقره پیچیده
وقت خواب با آب گرم فرو برند نافع است آن هر دو را ابن نوح قمری گفته تدبیر مالیخولیا فصد
است اگر واجب باشد و ترطیب مزاج و انضاج سودا و اسهال آن بادویه مناسبه و در
ایام راحت باید که داده شود بصاحب آن هر روز چیزی از اطریفل صغیر با ثلث وزن
آن افتیمون مسحوق و سدس آن ایارج فیقرا شیخ الرئیس گفته که استفراغ ماده مالیخولیا بعد
از ترطیب و نضج ماده هر هفته یکمرتبه باید نمود بحبی لطیف متوسط در قوت و ضعف و ما بین آنها
استعمال اطریفلات باید نمود یا نصیحت که بگیرند اطریفل صغیر سه درم و افتیمون مسحوق
یکدرم و ایارج فیقرا نیم درم در هم سرشته حب ساخته با آب گرم فرو برند و هر ماه یکمرتبه استفراغ
بادویه قویه نمایند مانند ایارجات کبار و حبوب قویه تا زمانیکه زایل گردد علت و اطریفل
صغیر با افتیمون مجرب است از برای مالیخولیا اگر بوده باشد خوف ضعف قوت از استعمال ادویه

مسهل قویه سید اسمعیل جرجانی گفته که چون ابدان اصحاب مالیخولیا میباشد بسیار
ضعیف پس باید که استفراغ ایشان شود با طریفل صغیر سه درم و افتیمون دو درم و
ایارج فیقرا یکدرم و جمله یک شربت قرشی گفته که تعاهد استفراغ در مالیخولیا بعد از هر چند
روزی بعد از ترطیب بدن و انضاج ماده با طریفل صغیر مقوی با افتیمون باین نحو که در هر سه
درم از ان یکدرم افتیمون مسحوق در هم سرشته بخورند و این تدبیر بسیار مفید خصوص در
صنف مالیخولیا که سبب ان در نفس دماغ باشد بجهت انکه ان مسهل بلغم و سوداست بعض و مقوی
دماغ است میرزا ابراهیم در منهاج الادویه اورده که چون گرفته شود در مالیخولیا ما بین شامیه
ما ابجین در هر چند روز که از هفته متجاوز نباشد از اطریفل صغیر دو درم و ایارج فیقرا یکدرم
و افتیمون مسحوق دو دانگ مجموع را در هم سرشته ساخته فرو برند نفع میبخشد از القی بین و اگر
قوت را پاره داشت باشد زیاده کنند برین دوا شحم حنظل مسحوق و همچنین اطریفل اسطوخودوسی
و افتیمونی **السکته** گفته اند که چون صاحب سکته غیر دموی را افاقه حاصل شود و تواند
دوا خورد نافع است او را خوردن اطریفل صغیر مقوی باسطوخودوس و ایارج فیقرا +
الصرع قرشی گفته که استفراغ بلغم با طریفل صغیر مقوی با ایارج فیقرا و حجر ارمنی از هر یک
یکدرم نافع است از برای صرع بلغمی خصوص انکه بمشارکت معده باشد و تنقیه سودا با طریفل
صغیر مقوی با ایارج فیقرا و حجر ارمنی از هر یک یکدرم نافع است از برای صرع سوداوی +
الفالج قرشی گفته که در فالج بلغمی استفراغ با طریفل صغیر مقوی باسطوخودوس و ایارج فیقرا
در اسبوع ثالث نافع است اثرا و گفته اند که در فالج دموی بعد از فصد و استعمال حقنه منضج
نافع است اطریفل صغیر با ایارج فیقرا **اللقوه** شیخ الرئیس گفته که چون صبیان را در اخر فصل ربیع
لقوه عارض گردد باید که تا هفت روز هر روز بخورانند ایشانرا اطریفل صغیر و غذای ایشان
باید که نخود اب باشد **وجع الاذن** خوردن دو مثقال از اطریفل کشنیزی نافع است در
گوش حادث از بخارات معده **سلس البول** مداومت با طریفل کشنیزی نافع است
ازانجهت انکه مقوی اعصاب و اعضای عصبانیه و ناشف رطوبات است **فصل** در بیان
نسخ اقسام اطریفلات **اطریفل** اسطوخودوسی منقیه اخلاط غلیظه بلغمیه و سوداویه از بدن

و دماغ کند و نافع است از برای صرع سوداوی و بلغمی و از برای لقوه و این اطریفل از استنباط
المرحوم است صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله مقشر
سنا مکی تربد سفید مدبر بسفایج فستقی اسطوخودوس افتیمون از هر یک پنج مثقال غاریقون [illegible] سفید
مصطگی رومی فاوانیا بزر سیسالیوس حجر ارمنی مغسول از هر یک دو مثقال و نیم مویز سرخ
منزوع العجم ده مثقال ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین سی مثقال چرب نموده مویز
را بگلاب بپزند تا مهرا شود و پس بپالایند و با سه وزن ادویه عسل بقوام آورده ادویه را با آن
بسرشند و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی از آن تا چهار درم و از برای اسهال تا شش درم
اطریفل اسطوخودوسی دیگر نافع از برای صرع صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی
هلیله سیاه پوست بلیله آمله مقشر سنا مکی تربد سفید مدبر بسفایج فستقی اسطوخودوس اجزا
متساوی کوفته بیخته بروغن بادام شیرین نصف وزن مجموع ادویه چرب نموده بعسل مصفی
سه وزن ادویه معجون سازند شربتی دو مثقال و گاهی اشامیده می شود در صرع بلغمی
این اطریفل مقوی با ایارج فیقرا یک درم و گفته شده که اطریفل نافع است از برای فالج و
مقدار شربتش بجهت فالج چهار مثقال است و بدانکه اطریفل اسطوخودوسی ملین طبع و مقوی
دماغ است و بسیار بیماریهای بلغمی و سوداوی را نافع دماغ و معده را از اخلاط پاک کند و صرع و مالیخولیا و
بهق و برص را مفید است و امراض چشم و گوش و بینی را و نافع است خوردن چهار درم آن به تنهائی
و یا مقوی با ایارج فیقرا یک درم از برای صداع بلغمی بجهت آنکه اسهال بلغم میکند بشرط آنکه استعمال کرده شود و بعد از نضج اطریفل
اسطوخودوسی دیگر تنقیه دماغ از اخلاط غلیظه میکند و نافع است از برای مالیخولیا خصوص
صنفی که از احتراق بلغم باشد و مداومت بان مانع سفید شدن موی است و رطوبات دفع کند
صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی سنا مکی تربد سفید
مدبر بسفایج فستقی اسطوخودوس مصطگی رومی افتیمون اقریطی کشمش سبز مویز منقی از هر یک
پنج مثقال کوفته بیخته بروغن بادام شیرین مقدار بیست و پنج مثقال چرب نموده پس مجموع را بعسل
مصفی سه وزن ادویه معجون سازند و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی چهار مثقال
اطریفل اسطوخودوسی بنسخه دیگر ملین طبع است و مقوی دماغ و از برای امراض چشم

دکوش نافع است صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله
آمله منقی اسطوخودوس از هر یک پنج مثقال کوفته بیخته بروغن بادام شیرین بست و پنج مثقال چرب
نموده کشمش سبز ده مثقال و عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند و بعد از
چهل روز استعمال نمایند شربتی از یک مثقال تا چهار مثقال و در نسخهٔ دیگر وزن کشمش پنج مثقال است
و در نسخهٔ دیگر بسفایج نیز داخل است اطریفل اسطوخودوس مسهل تنقیهٔ بلغم و سودا کند
و نافع است از برای مالیخولیا و صرع خصوص وقتیکه ماده متصاعده از اعضا مانند رحم و معده
و غیر این اعضا بدماغ باشد صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی
اسطوخودوس افیتمون حجر ارمنی بسفایج فستقی از هر یک ده درهم ایارج فیقرا تربد سفید مدبر
از هر یک بست درم غاریقون هشت سفید کمافیطوس از هر یک پانزده درم شحم حنظل هشت درم
نمک هندی چهار درم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین سه درم چرب نموده بعسل سفید کف
گرفته سه وزن ادویه معجون سازند شربتی بعد از چهل روز از سه درم تا چهار درم اطریفل
اسطوخودوس بنسخهٔ دیگر نافع از برای اصحاب مالیخولیا و وسواس سوداوی و افکار فاسده
و از برای صرع و سائر امراض سوداوی و بلغمی صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله
کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هر یک ده درم شیطرج هندی افسنتین رومی سنا مکی
اسطوخودوس افیتمون بسفایج فستقی تربد سفید مدبر از هر یک پنج درم سنبل الطیب مصطگی رومی
جوزبوا از هر یک دو درم گاوزبان شاهتره تخم بادرنجبویه لاجورد حجر ارمنی مغسولین بادرنجبویه
از هر یک چهار درم انیسون دو درم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده با سه وزن
ادویه عسل سفید مصفی یا مویز استه بیرون آورده یا هر دو با هم معجون سازند شربتی دو
مثقال اطریفل اسطوخودوس تالیف المرحوم که بنهایت مقوی دماغ بارد است و نافع است
از برای نسیان بارد رطب و حافظه را قوت دهد صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
آمله منقی از هر یک ده مثقال پوست هلیله زرد پوست هلیله چینی پوست بلیله اسطوخودوس
وج ترکی سعد کوفی بادرنجبویه از هر یک پنج مثقال عود الصلیب زنجبیل اسارون شامی شیطرج هندی
اسپرساگل بابونه اذخر مکی دارچینی فلفل سفید مصطگی کندر دارفلفل از هر یک سه مثقال عاقرقرحا

قرنفل بو ونه وشقی جعده از هر یک یک مثقال و نیم مویز سرخ منزوع العجم گلقند آفتابی از هر یک
نود مثقال عسل مصفی یکصد و هشتاد مثقال مویز را شب در عرق بهارنارنج و عرق افسنتین
از هر یک یک رطل عرق گل مشکی عرق عود قماری عرق صعتر فارسی عرق اذخر از هر یک نیم
رطل بخیسانند و صبح با گلقند در دیگ پاکیزه نموده بجوشانند تا مهرا شود و از آتش فرود آورده
بمالند و بفشارند و صافی نمایند پس در عسل مصفی داخل کرده بجوشانند و کفش را بگیرند و بقوام آورند
پس ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چهل مثقال چرب نموده بان سرشند و بعد از چهل روز
استعمال نمایند شربتی دو مثقال اطریفل افتیمونی بنسخه امین الدوله ابن تلمیذ معده و نواحی
آنرا پاک سازد و تنقیه دماغ کند و سودا و بلغم را دفع کند و مالیخولیا را نافع باشد و حفظ موی
از سفید شدن کند صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی انیسون
از هر یک سه مثقال افتیمون اقریطی تربد سفید از هر یک هفت مثقال کوفته بیخته بروغن بنفشه و بادام
بست مثقال چرب نموده شکر سفید نود مثقال گلاب گاوزبان از هر یک سی مثقال بقوام آورده
ادویه چرب نموده را بان سرشته معجون سازند شربتی چهار مثقال و در نسخه دیگر انیسون
داخل نیست و گفته اند که شربتی از دو مثقال تا سه مثقال است اطریفل افتیمونی دیگر صنعت
آن پوست هلیله کابلی شیطرج هندی بسفایج فستقی انیسون از هر یک سه مثقال نمک
هندی دو مثقال پوست هلیله آمله منقی از هر یک ده مثقال سنای مکی افتیمون اقریطی تربد سفید
از هر یک پنج مثقال زنجبیل یک مثقال کوفته بیخته بروغن بادام شیرین پانزده مثقال چرب
نموده بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی تا
چهار مثقال اطریفل افتیمونی بنسخه دیگر بیماریهای سوداوی و بلغمی را نافع است و سیاهی موی
را نگاه دارد و نگذارد که زود سفید شود صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
پوست بلیله آمله منقی از هر یک ده درم سنای مکی تربد سفید مدبر افتیمون اقریطی از هر یک
پنج درم شیطرج هندی سه درم بسفایج فستقی یک درم انیسون نمک هندی از هر یک دو
درم اجزا را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چهار درم و در نسخه دیگر بست مثقال چرب
نموده بعسل سفید مصفی سه وزن ادویه معجون سازند شربتی از یک مثقال تا چهار مثقال فقیر

گفته اند که از یک مثقال تا سه درم است و ابن الیاس گفته که شربتی ازین اطریفل یک مثقال است
وصاحب میزان الطبایع گفته که این اطریفل گرم است در اول درجه دویم وخشک است در آخر
درجه دویم و در نسخه دیگر درین اطریفل پوست هلیله زرد و هلیله سیاه داخل نیست و وزن
بسفایج دو درم است و وزن روغن بادام شیرین پنجاه درم و گفته که بعد از چهل روز استعمال
نمایند شربتی تا چهار مثقال اطریفل افتیمونی دیگر بهق سفید را برطرف نماید و سود مند بود
صنعت آن هلیله سیاه بلیله آمله منقی سنا مکی از هر یک ده درم دوقو بست درم مصطگی
سه درم افتیمون رومی پنجدرم وج ترکی دو درم مویز منقی سی درم اجزا کوفته بیخته با سه
چندان عسل بقوام آورده کف گرفته بسرشند اطریفل افتیمونی دیگر بهق سیاه را برطرف
کند و فایده دهد صنعت ان هلیله کابلی هلیله سیاه بلیله افتیمون از هر یک جزوی کوفته بیخته
با مویز منقی بسرشند مقدار شربتی سه درم باشد اطریفل افتیمونی دیگر اقوی از نسخه قبل صنعت
آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی بسفایج فستقی سطوخودوس
تربد سفید از هر یک هفت درم افتیمون ایارج فیقرا از هر یک ده درم غاریقون ابیض سفید
پنجدرم نمک هندی دو درم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بعسل مصفی
سه وزن ادویه بسرشند شربتی از سه درم تا پنجدرم باب گرم بخورند اطریفل افتیمونی
که قدسی سره این اطریفل اقسام مالیخولیا را بنهایت نافع است و مجربست صنعت آن گلقند آفتابی
مویز منقی عسل مصفی از هر یک یکصد و نود درم همه را در گلاب و عرق گاوزبان و عرق
دارچینی و عرق فرنجمشک از هر یک یک رطل حل کرده باتش ملایم بجوشانند و بمالند نیکو و
بفشارند و بپالایند و بقوام آورند پس بگیرند پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
پوست بلیله آمله منقی زرشک منقی از هر یک ده درم گاوزبان افتیمون اقریطی سطوخودوس
شاهتره افسنتین رومی فرنجمشک بادرنجبویه سنا مکی از هر یک هفت درم بسفایج فستقی تربد سفید
تربد سفید مدبر حجر ارمنی لاجورد مغسول راسن شحم حنظل بوزیدان چینی انیسون زراوند مدحرج
سنبل الطیب از هر یک پنجدرم غاریقون ابیض سفید سه درم حب بلسان اقاقیا دارچینی
مصطگی رومی نارمشک تمام بود نه زهری سلیخه از هر یک دو درم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین

چهل درم چرب نموده بان سرشند و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی دو مثقال و اگر خواسته باشند
که در بهار قوی باشد یک درم ایارج فیقرا در یک مقدار شربت ان سرشته حب ساخته با آب گرم فرو برند
اطریفل اکبر نافع از برای برودت معده و ریاح بواسیر و تحسین لون و زیاده نمودن باه صنعت
ان پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی فلفل دار فلفل از هر یک شش درم زنجبیل بوزیدان شیطرج
بسباسه شقاقل از هر یک سه درم تودری زرد تودری سرخ لسان العصافیر حب القلقل
از هر یک دو درم بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک سه درم کنجد مقشر نبات سفید از هر یک ده درم کوفته
بیخته بعسل مصفی بوزن مجموع ادویه سرشند و بعد از چهل روز استعمال کنند شربتی سه درم اطریفل
ملین مسهل طبیعت

مسهل طبع را نرم گرداند و معده را از صفرا و بلغم پاک گرداند و تپهای مرکب و بلغمی را مفید است
صنعت ان پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی از هر یک شش مثقال
بنفشه گلسرخ اصل السوس پوست تراشیده از هر یک سه مثقال تربد سفید مجوف مدبر چهار ده
مثقال زنجبیل دو مثقال قرفة الطیب دارچینی قاقله جوزبوا از هر یک یک مثقال شاهتره شش مثقال
اجزا را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین شش مثقال چرب نموده بعسل مصفی سه وزن ادویه
معجون سازند و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی از دو مثقال و نیم تا چهار مثقال و در نسخه
دیگر شربتی هفت درم است با آب گرم نافع است ان شاء الله تعالی اطریفل تربدی بنسخه
میرزا محمد حکیم منقول از خط معزی الیه جهت امراض بارده دماغی صنعت آن پوست هلیله کابلی پوست
هلیله زرد هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هر یک سه مثقال تربد سفید مدبر ده درم افتیمون
پنج درم انیسون یک مثقال کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چهل مثقال چرب نموده عسل مصفی
سه وزن مجموع ادویه گلاب عرق گاوزبان از هر یک یک رطل عسل را با گلاب و عرق گاوزبان
بقوام آورده ادویه را بان سرشند و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی بعد از چهل روز که از
ساختنش گذشته باشد یک مثقال اطریفل جوز جندم خواهش گل خوردن و چیزهای بد را قطع
کند صنعت ان پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی جوز جندم مصطکی قاقله کبار نانخواه
زنجبیل اجزا متساوی کوفته بیخته بعسل مصفی بسرشند شربتی مقدار جوزی پیش از طعام و بعد
از طعام میتوان تناول نمود بجای گل نشاسته با نمک شور کرده بخورند و یا جوز جندم را

شور ساخته بخورند و غذا را منحصر بکباب بلکه بکباب مرغ بچه نمایند اطریفل خبث الحدید اکبر
نافع است از برای اوجاع بواسیر و استرخای مثانه و از برای جمیع امراض حادثه از رطوبت
و بلغم و از برای ضعف هاضمه و ضعف گرده و برودت آن صنعت ان به نسخه شیخ رئیس که در
مقاله سیوم از جمله اولی از قرابادین که در جوارشات ذکر کرده و معلوم نیست که مؤلفش کیست
پوست هلیله کابلی پوست بلیلا آمله منقی تخم کرفس کوهی نانخواه صعتر فارسی از هر یک یک اوقیه
حماما سنبل الطیب دانه هیل بوا دج ترکی از هر یک سه درم خبث الحدید مدبر سه اوقیه دارچینی
چهار درم فلفل سفید فلفل سیاه دار فلفل نارعنبت یعنی نارمشک نمک هندی از هر یک نیم
اوقیه خردل یک اوقیه و نیم نوشادر نیم درم ادویه را کوفته بیخته وزن کرده همه را بروغن بادام
شیرین چرب نموده بعسل سفید مصفی سه وزن مجموع ادویه معجون سازند و بعد از چهل روز که
از ساختن ان در گذشته باشد استعمال نمایند شربتی یک مثقال صاحب میزان الطبایع گفته که
این اطریفل گرم است در دو درجه و نیم و خشک است در آخر درجه سیوم و این توهم است از آن
چه حرارت و یبوستش بیشتر از آنچه گفته مکتر است و در نسخه دیگر این اطریفل شیطرج هندی
یک اوقیه داخل است اطریفل خبث الحدید منقول از قانون سوء الهضم و برودت معده
و امعا و بادبواسیر و مثانه را نافع بود و باه را قوت دهد صنعت ان پوست هلیله کابلی پوست
بلیله هلیله سیاه آمله منقی تخم کرفس حبیلے شیطرج هندی نانخواه صعتر فارسی از هر یک یک
اوقیه سنبل الطیب حماما هیل بوا دج ترکی از هر یک سه درم دارچینی چهار درم فلفل سیاه و سفید
نارمشک نمک هندی از هر یک نیم اوقیه خردل سفید یک اوقیه نوشادر نیم درم خبث الحدید
مدبر سه اوقیه اجزا کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند
شربتی دو درم اطریفل خبث الحدید دیگر منقول از قانون شیخ الرئیس نافع از برای
اصحاب معده سرد و بواسیر و ریاح بارده و رنگ رو را صافی گرداند و اشتهای طعام آورد
و طعام را هضم کند صنعت ان پوست هلیله کابلی پوست بلیلا آمله منقی بیخ سوسن زنجبیل
عود قماری خام جوز بوا سک صینی گلسرخ منزوع الاقماع سنبل الطیب اذخر مکی مصطکی
رومی از هر یک ده درم مشک تبتی یک درم براده خبث الحدید منقع در شراب ریحانی

هفت روز پس از هفت روز بگیرند آنرا و سحق نمایند سحق بلیغ و در تابه آهنی بریان کنند و بگیرند از آن
بوزن مجموع ادویه و مخلوط کنند با باقی ادویه کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده مجموع
را با عسل مصفی سه وزن ادویه بسرشند اطریفل خبث الحدید منقول از جامع الادویه ریحانی که همین
منافع دارد صنعت آن پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی بیخ سوسن زنجبیل عود قماری
خام جوزبوا سک اهلی گلسرخ سنبل الطیب اذخر مکی مصطگی از هر یک ده درم خبث الحدید البصری
که هفت شبانه روز در سرکه خیسانیده و بعد از آن خشک کرده و بریان نموده صلایه کرده باشند
مجموع ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده با نبات سفید قوام آورده بسرشند
شربتی دو درم اطریفل خبث الحدید بنسخه عیسی بن یحیی بن جزله صنعت آن هلیله سیاه
پوست بلیله آمله منقی فلفل زنجبیل سعد کوفی شیطرج هندی سنبل الطیب از هر یک ده درم خبث الحدید
مدبر یعنی کوفته بیخته که چهار ده شبانه روز بسرکه انگوری تر کرده پس خشک نموده بریان کرده باشند
یکصد درم جمله ادویه را کوفته بیخته یک یک را علیحده وزن نموده بهم آمیزند و بروغن بادام چرب
نموده دو درم مشک تبتی خالص سوده دران کنند و با عسل سفید مصفی سه وزن ادویه بسرشند
و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی از دو درم تا دو مثقال اطریفل خبث الحدید جوزجانی
مطبوخ نافع از برای ریاح بارده و وجع ظهر و فساد طمث و بواسیر و رنگ رو را صافی گرداند
و اشتهای طعام آورد و در تقویت باه بی نظیر است و کاسر ریاح بارده معده است و مقوی
معده و رحم و مثانه بارده است صنعت آن پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی جفت بلوط
پوست بیخ کرفس از هر یک ده درم تخم کرفس رازیانه دوقو انیسون فطراسالیون تخم گندنا
تخم پیاز تخم شلغم تخم ترب تخم اسپست نانخواه تخم انجره حبة الخضرا انجدان فلفل تخم شبت
بزرکتان زیره کرمانی گشنیز خشک از هر یک سه درم زرنباد درونج عقربی بهمن سفید بهمن سرخ
تودری سرخ تودری زرد جوزبوا بسباسه دارچینی خولنجان زنجبیل سعد کوفی سنبل الطیب
سیسنبر از هر یک چهار درم اشنه شیطرج هندی اسارون اظفار قصب الذریره لسان
العصافیر نارمشک صعتر فارسی راسن قاقله خیربوا صندل سفید قرفة الطیب از هر یک
پنج درم جوز جندم حرف بابلی مصطگی رومی غنچه گلسرخ مرماحوز قشتارکند [illegible] خشک

از هر یک هفت درم خبث الحدید گرم کرده با آتش لیکن نبیذ ریحانی سرد کرده مرات بسیار بوزن
مجموع ادویه ادویه را با نبیذ عفص بپزند تا غلیظ شود و از آتش برگرفته بپالایند و
مقدار یک اوقیه هر روز ناشتا با مدا دیگر گرم نموده بنوشند و میان روز غذا اسفیدباج
یا گوشت بره باشد و بجای آب نبیذ صرف بیاشامند و مدت یک هفته تا که دو هفته باین
مداومت نمایند اطریفل خبث الحدید مطبوخ بنسخه شیخ الرئیس صالح بجهت ضعف معده
و حرارت مزاج آن صنعت آن خبث الحدید بصری مدبر پوست هلیله زرد هلیله سیاه پوست
بلیله آمله منقی گلسرخ منزوع الاقماع گلنار فارسی اذخر مکی اجزا متساوی همه در شراب ریحانی
بجوشانند تا غلیظ شود و لبس بپالایند و نگاه دارند و هر روز مقدار سه اوقیه بیاشامند
اطریفل خبث الحدید دیگر منقول از قرابادین قلانسی که بجهت معده گرم موافق است صنعت
آن پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی بیخ سوسن گلسرخ اذخر مکی از هر یک ده درم
خبث الحدید مدبر مثل مجموع ادویه شکر طبرزد المقدار که ادویه بآن سرشته شود شکر طبرزد
را بگدازند و بقوام آورند و ادویه را بآن بسرشند شربتی دو درم با شراب سیب و امثال
آن و بدانکه این اطریفلات خبث الحدید در اکثر نسخ باسم جوارش خبث الحدید مسطور است
اطریفل دیدان کرمهای بزرگ و کوچک و حب القرع را بکشد و بیرون آورد و تنقیه فضول
فاسده غلیظه از معده و امعا کند و اخراج بلغم نماید صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله
کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هر یک ده درم برنگ کابلی مقشر بست و پنج درم
تربد سفید حب النیل قنطوریون از هر یک پنج درم قنبیل ترمس شامی افسنتین رومی درمنه ترکی
افتیمون اقریطی خردل بکانفطی شحم حنظل سعد کوفی راسن از هر یک سه درم کوفته بیخته با
سه وزن مجموع ادویه عسل سفید مصفی بعد از آنکه اجزا را بروغن بادام شیرین چرب نموده
باشند بسرشند شربتی از دو مثقال تا چهار مثقال اطریفل زبیب بنسخه شیخ رئیس نافع از
برای صرع صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی
اسطوخودوس از هر یک ده درم فادانیا پنج درم عاقرقرحا سه درم کوفته بیخته بروغن بادام
شیرین چرب نموده مویز سبخ دانه بیرون کرده کوبیده بسرشند و استعمال نمایند و در نسخه

دیگر اسطوخودوس پنجدرم است و پنجدرم افتیمون افزوده کرده شده و عاقرقرحا داخل ندارد و در
نسخهٔ دیگر افتیمون و عاقرقرحا داخل نیست و باقی اجزا و اهلیلجات در وزن متساوی و وزن زبیب
بوزن تمام ادویه است شربتی تا یک مثقال و نیم اطریفل زمانی که حکیم میر محمد مومن در تحفه ذکر نموده
و گفته که تالیف پدر من حکیم میر محمد زمان است و در نسخهٔ دیگر است که تالیف من است که باسم پدر خود
گردانیده ام مسهل صفرا و بلغم و سودا است و تنقیهٔ معده و دماغ کند و مداومت ان قطع نزلات
نماید و مانع صعود بخارات بدماغ است و مسهل است و اگر بعد از طعام خورند مضرت نمیرساند و بجهت
مالیخولیا خصوص مراقی و قولنج نافع و قوتش تا دو سال باقی میماند و قدر شربتش بجهت اسهال اخلاط
از چهار مثقال است تا شش مثقال و چون مداومت بان کنند در هر روز یک مثقال تا دو مثقال
تناول نمایند و موافق جمیع امزجه است صنعت ان پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
گل بنفشه خشک سقمونیای مشوی از هر یک ده مثقال تربد سفید مدبر کشنیز خشک از هر یک بیست
مثقال پوست بلیله آمله منقی گل سرخ طباشیر گل نیلوفر از هر یک پنج مثقال صندل سفید کتیرا از هر یک
سه مثقال روغن بادام شیرین سی مثقال ادویه را کوفته بیخته بدان چرب نموده عناب
سپستان از هر یک یکصد عدد گل بنفشه ده مثقال جوشانیده صاف نموده شیرهٔ هلیله مربا
یکصد و هشتاد و یک مثقال عسل مصفی یکصد و هشتاد و یک مثقال داخل کرده بقوام آورده
ادویه بان سرشند اطریفل سناکی مجرب است از برای جرب و حکه و سعفه صنعت ان پوست
هلیله زرد پانزده مثقال پوست بلیله آمله منقی سناکی از هر یک ده مثقال ریوند چینی پنج مثقال
کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بعسل سفید مصفی سه وزن مجموع ادویه بسرشند
شربتی تا پنج مثقال اطریفل سناکی دیگر بادشنام را سودمند بود صنعت ان هلیله زرد دوازده
درم هلیله سیاه هفت درم بلیله آمله از هر یک پنجدرم سناکی شاهتره از هر یک شش درم گل
سرخ بنفشه تخم کاسنی از هر یک دو مثقال جزا کوفته بیخته بروغن گل چرب کنند و با عسل بسرشند
و مقدار شربتی چهار درم باشد اطریفل سناکی دیگر که وسواس و دیوانگی و اندیشه های
فاسد را نافع باشد و بواسیر را سود دهد و طبع را نرم کند صنعت ان هلیله کابلی هلیله آمله منقی
از هر یک ده درم افسنتین رومی سناکی شبطرج هندی افتیمون بسفایج تربد سفید اسطوخودوس

از هر یک پنجدرم سنبل الطیب مصطکی جوز بوا از هر یک دو درم گاوزبان فرنجمشک لاجورد مغسول
حجر ارمنی مغسول بادرنجبویه از هر یک چهار درم تخم کرفس انیسون از هر یک دو درم اجزا کوفته بیخته
بروغن بادام چرب کرده با دو چندان ادویه عسل صاف وصد درم مویز پوست از دانه بیرون
کرده نرم کوفته بدستور متعارف بسرشند اطریفل شاهتره جرب و حکه و شعفه و شری را
نافع است صفت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه شاهتره خشک از هر یک
سی درم پوست بلیله آمله منقی سنا مکی از هر یک بست درم ریوند چینی دو درم چوب کز دو درم ادویه
کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بگشنیز سبز کوبیده بسرشند شربتی چهار درم و در نسخه
صاحب اختیارات بدیعی وزن هلیله و آمله و سنا مکی از هر یک ده درم است و نسخه اول بهتر است
صاحب میزان الطبایع گفته که مزاج این اطریفل گرم است در یک درجه و نیم و خشک است در
اواخر درجه دویم آن قدس سره میفرمایند که در خشکی این اطریفل شکی نیست لیکن بهتر است
در اواخر درجهٔ اولی یا اوایل درجه دویم و بعضی گفته اند که گشنیز درین اطریفل بوزن مجموع
ادویه باید و این اطریفل را با طبیخ عناب باید داد شربتی مقدار جوز که چهار مثقال باشد
و بعضی گفته اند که شربتی ازین اطریفل از چهار درم تا پنجدرم است اطریفل صبر تالیف
آن قدس سره یعنی حکیم معتمد الملوک سید علویخان مسهل بلغم است و استعمالش لطلی است و بسا باشد
که روز دوم اسهال کند و مواد از اعالی و اعماق بدن جذب کند و تنقیه معده و کبد از اخلاط
و نافع است از بسیاری امراض خصوص امراضی که از بخارات معده باشد و صداع و گرانی گوش
و اوجاع مفاصل را سودمند است صفت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست
بلیله آمله منقی از هر یک پنج مثقال صبر سقوطری بست درم غاریقون تربد سفید سورنجان مصری
از هر یک دو مثقال سنبل الطیب بادرون زعفران حب البلسان عود بلسان دارچینی مصطگی سلیخه
اسطوخودوس افتیمون اقریطی گل سرخ منزوع الاقماع از هر یک یک درم کوفته بیخته بروغن
بادام شیرین سی درم چرب نموده بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند شربتی
چهار درم تا چهار مثقال حب ساخته بورق نقره پیچیده وقت خواب فرو برند و از عقب آن آب
نیم گرم پیاله بنوشند انشاء الله تعالی نافع است اطریفل صغیر بنسخه شیخ رئیس صفت آن

پوست هلیله کابلی امله منقی پوست بلیله کوفته بیخته اجزا مساوی بروغن گاو چرب نموده بعسل
صافی معجون سازند نافع است از برای رطوبت معده واسترخای آن وغلبه رطوبات در بدن
وریاح بواسیر ونیکو کردن رنگ رخساره و چون اطریفل صغیر را بتنهائی یا مقوی با یارج فیقرا
واسطوخودوس که دو مثقال بنا با یارج فیقرا واسطوخودوس از هر یک نیم درم سرشته حب ساخته
فرو برند دوای نافع است از برای اسهال وصداع بلغمی بشرط آنکه استعمال کرده شود وبعد از نضج
ماده ونیز خوردن چهار درم اطریفل صغیر مقوی با یارج فیقرا وغاریقون سفید وافتیمون از هر یک
یکدرم نافع است از برای صداع سددی وازادویه نافعه از برای است که وقت خواب درچهار
درم اطریفل یک درم ایارج فیقرا بروغن بادام شیرین چرب نموده سرشته حب سازند وبآب
گرم فرو برند وقوت این اطریفل تا دو سال باقی میماند ومزاجش سرد است در درجه اولی و
خشک است در درجه ثانیه شفائی گفته که شربتی ازین اطریفل دو درم است وصاحب جامع صغیر
گفته که شربتش یک مثقال است وبعضی گفته اند که شربتش در مسهلات چهار مثقال است میفرمایند
که بهتر است که پوست هلیله زرد وهلیله سیاه بر اجزای این اطریفل بیفزایند وبروغن بادام
شیرین چرب نموده باسه وزن ادویه عسل معجون سازند اطریفل صغیر کشنیزی نافع است
مر آنرا که نافع است اطریفل صغیر وقتیکه بخار غالب بود وشفائی گفته که اطریفل کشنیزی معده
را قوت دهد ودرد سر ودرد گوش ودرد چشم که بسبب بخار معده باشد نافع بود ومداومت
باطریفل کشنیزی نافع است از برای صداع بمشارکت معده بسبب صعود ابخره از معده بسر واز برای
صداع حادث از بسیاری اکل چون استعمال کرده شود وبعد از تنقیه معده بجوارش شهریاران
وجوارش سفرجلی مسهل چون آن غذا از معده منحدر شده باشد صنعت آن مثل اطریفل صغیر
است الا آنکه اضافه کرده میشود بآن کشنیز خشک بوزن یکجزو واز اهلیلجات وبعضی متاخرین کشنیز
خشک را بوزن همه اجزا داخل میکنند ودر نسخه حکیم مومن بوزن نصف مجموع اجزا است وگفته که
این اطریفل بجهت منع بخارات از دماغ وریختن سودای سوخته بمعده وتقویت حواس نافع است
وبعضی اطبا بعوض عسل کشمش شیره ویا مویز طایفی استیته وزن آورده داخل میکنند وشربتی
از اطریفل کشنیزی یک مثقال است تا چهار درم وبعضی از یک مثقال تا دو مثقال گفته اند صاحب

میزان الطبایع گفته که درین اطریفل اگر اجزا بعسل سرشته شود مزاجش سرد است در نصف درجه اولی و خشک
است در آخر درجه سیوم و اگر بکشمش سرشته شود سرد است در یک درجه و خشک است در درجه سیوم و بعضی
گفته که این اطریفل را بعد از پانزده روز جایز است استعمال نمودن شربتی از آن از دو درم تا شش درم
اطریفل صغیر مقلی در علاج بواسیر بعد از فصد و تنقیه بکار آید صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله
سیاه پوست بلیله آمله منقی از هر یک ده درم مقل ازرق سی درم با عسل سرشته شود شربتی چهار
درم اطریفل عرق مدنی چون با این اطریفل ده روز مداومت کنند ماده عرق مدنی که بفارسی رشته
و بلاری پیوه بهندی نارو نامند از بدن پاک کند صنعت آن پوست هلیله زرد هلیله سیاه هلیله کابلی
پوست بلیله آمله منقی تربد سفید موصوف زنجبیل فلفل از هر یک پنج مثقال کوفته بیخته بروغن بادام شیرین
چرب نموده بعسل سفید مصفی یا فانید سنجری کدام که باشد سه وزن کل ادویه سرشته شود شربتی سه
مثقال و در نسخه شفائی که بنام اطریفل قسطلی ذکر کرده و در نسخه که حکیم میر محمد مومن که از پدر خود
ذکر کرده هلیله زرد داخل ندارد و قلمی نموده اند که ادویه را با سه وزن آنها عسل مصفی معجون
سازند اطریفل غاریقون نافع از برای امراض حادثه از رطوبات در بدن خصوص در سر و
معده صنعت آن پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی هلیله سیاه و پوست بلیله آمله منقی از هر یک پنج درم
غاریقون هش سفید ده درم اجزا را سوای غاریقون کوفته بیخته غاریقون را از پشت آن درپیز
موی بگذرانند و همه را در بیست درم روغن بادام شیرین چرب نموده بعسل سفید مصفی یکصد و
پنجاه درم معجون سازند و بعد از چهل روز هر روز پنج درم آنرا با آب نیم گرم تناول نمایند اطریفل
غددی علای خنازیر و خوانیق را نافع است و جمیع امراض سوداوی را سودمند و منافع بسیار
دارد صنعت آن هلیله سیاه پانزده درم پوست بلیله آمله منقی تربد سفید مدبر غدد که در گردن
گوسفند میباشد خشک کرده از هر یک پنج درم افتیمون اقریطی ده درم بسفایج فستقی اسطوخودوس
سنا مکی از هر یک هفت درم شیطرج هندی نوشادر غاریقون هش سفید از هر یک سه درم
انیسون مصطکی خیربوا سنبل الطیب از هر یک دو درم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب
نموده بعسل سفید مصفی سه وزن مجموع ادویه معجون سازند شربتی پنج درم و در نسخه دیگر
بسفایج داخل نیست و زرنباد سه درم و جوز بوا و قرنفل از هر یک دو درم داخل است

اطریفل غددی دیگر جهت اماس گلو که بهندی کیهلها نامند نافع است صنعت آن زنجبیل پوست
هلیله زرد از هریک شش مثقال جوز بوا بسباسه دارچینی از هریک یک و نیم مثقال غدد گردن
گاو میش چهار عدد و غدد را در سایه خشک نموده با سایر ادویه نرم کوفته بیخته با سه چندان
عسل سرشته معجون سازند شربتی یک درم تا یک مثقال و اگر این ادویه را بطریق سفوف
ربع مثقال بخورند بهتر است اطریفل فارسی منقول از قرابادین افندی صالح چلپی حکیم باشی
ابراهیم سلطان قیصر روم جهت حمیات نافع و حمی ربع را مفید و دافع ریح و بلغم باطنی و مقوی
دماغ و بصر و قامع عطش و مفتح سدد و جهت احتراق اخلاط نافع و قدر شربتش هشت درم است
صنعت آن عصاره عنب الثعلب عصاره هندبا عصاره کرفس عصاره لبلاب از هریک
صد درم گل بنفشه سه درم غاریقون سفید هشت درم سنا مکی شانزده درم آلو پنج عدد تخم کشوث
چهار درم پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه بروغن گل سرخ هر سه بریان کرده از
هریک سه درم افتیمون چهل درم سنبل هندی نیم درم سحق نموده با سه عصارات مذکوره جوشانیده
صافی نموده در نصف این جوشانیده بست و چهار درم تمر هندی و سی و دو درم فلوس خیار شنبر
و دوازده درم ترنجبین و یک صد درم شربت بنفشه حل کرده صافی نموده و در نصف دیگر یکصد
درم قند سفید و یک صد درم شکر سفید و سرکه انگوری یک صد درم داخل کرده بقوام آورند
و ریوند چینی شانزده درم پوست هلیله زرد هشت درم پوست بلیله آمله منقی از هریک دو درم
تخم شاهتره گل سرخ بسباسه مصطگی کبابه چینی طباشیر سفید صندل سفید از هریک یکدرم لبوب
بارده از هریک درم و نیم سنبل الطیب دو درم سحق بلیغ نموده بشکر قوام آورده مذکور
سرشته و در آن نصف دیگر را نیز سرشته معجون سازند و مراد از عصاره لبوب شاید حلیب شیره لبوب
حبوب باشد اطریفل فیروزی مسهل زرداب و بلغم است و امراض عصبانی از فالج و لقوه
و استرخا و اوجاع مفاصل و عرق النسا و وجع ورک و غیرها و استسقا و طحال را نافع صنعت
آن پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد و بلیله آمله منقی از هریک پانزده مثقال فربیون تربد سفید
مازریون مدبر ایارج فیقرا از هریک سه مثقال رب السوس مقل کثیرا زنجبیل ورق گل سرخ
مصطگی از هریک مثقال اسطوخودوس ریوند چینی غاریقون سفید برگ سنا مکی از هریک

دو درم ادویه کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده با سه وزن کل اجزا عسل مصفی
بقوام آورده بسرشند و بعد از یکماه شربتی از دو مثقال تا سه مثقال یا پنج مثقال بنا بر اشتها از معجونات و مسهلات
مانند ماء الشبت و ماء الاصول بیاشامند اطریفل قنبیلی حب القرع و اقسام دیدان کبار و
صغار را بکشد و دفع نماید و تنقیه فضول غلیظه فاسده از معده و سایر بدن نماید و امراض رطوبی
و بلغمی و اوجاع مفاصل را نافع بود صنعت آن پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد هلیله سیاه
پوست بلیلا آمله منقی از نوی از هر یک دوازده درم قنبیل چهار درم برنگ کابلی مقشر بیست
درم تربد سفید مدبر شش درم حب السلاطین مدبر سه درم قسط تلخ ریوند چینی سورنجان مصری سفید
لسان العصافیر تلخ از هر یک پنج درم ترمس شامی افسنتین رومی درمنه ترکی افتیمون اقریطی
خردل [illegible] شحم حنظل سعد کوفی راسن شیح ارمنی بلاس پاپره برگ سنامکی از هر یک چهار
درم زیره کرمانی زنجبیل انیسون مصطکی گلسرخ منزوع الاقماع از هر یک سه درم کثیرا رب
السوس از هر یک دو درم ادویه کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده با سه
وزن مجموع ادویه عسل مصفی بقوام آورده علی الرسم بسرشند شربتی از دو مثقال تا چهار
مثقال اطریفل قنبیلی دیگر که استیصال حب القرع و دیدان نماید صنعت آن پوست
هلیله کابلی پانزده مثقال پوست هلیله زرد هلیله سیاه پوست بلیلا آمله منقی از هر یک ده درم
قنبیل پنج درم برنگ کابلی مقشر بیست درم کبسو که برگی است که از حبشه می آورند و برای حب القرع
مستعمل حبوش است و در بنگاله برگی که از آنرا جیتا مورکی نامند و از مورنگ می آورند شبیه
بآنست دوازده درم زنجبیل سه درم تربد سفید مدبر پنج درم لسان العصافیر تلخ هفت درم
بلاس پاپره که دوای بدل از آن نباشد هندی است شیح ارمنی پوست بیخ انار از هر یک سه و نیم
درم کثیرا زیره کرمانی از هر یک دو درم و نیم ادویه کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب
کرده با سه وزن کل ادویه عسل مصفی بقوام آورده علی الرسم بسرشند شربتی از دو درم
تا پنج درم با آب گرم اطریفل کبیر بدانکه اطریفل کبیر عمده اطریفلات است و نافع است از
برای سوء هضم و برودت معده و امعاء و استرخای معده و مقوی معده و احشا است
و طعام هضم کند و بالجمله نافع است از برای جمیع امراض معده و استرخای مثانه را مفید است

و باه را زیاده کند و احتجاج ظهر را سود مند بود و دافع بواسیر و ریاح بود و رنگ رو را نیکو و صافی گرداند و در صداع بمشارکت گرده و مثانه بعد از اصلاح حال گرده و مثانه و از بری تقویت معده و گرده و مثانه استعمال آن باید نمود صنعت آن به نسخهٔ شیخ الرئیس که در مقالهٔ سیوم از جملهٔ اولی از قرابادین قانون که در جوارشات آورده هلیله زرد و هلیله سیاه آمله منقی پوست بلیله دارفلفل فلفل سیاه از هر یک جزو بوزیدان شیر آمله شیطرج هندی شقاقل مصری زنجبیل از هر یک جزو و در نسخهٔ دیگر بسباسه یک جزو داخل است تودری سفید تودری سرخ لسان العصافیر بزرمان یعنی حب القلقل و بعضی گمان کرده اند که شهدانه بری است و آنرا بسیار رائج گویند و بفارسی ناسفاگویند و کنجد مقشر و شکر طبرزد که معروف به نبات از هر یک جزو بهمن سرخ بهمن سفید خشخاش از هر یک نیم جزو و اجزای خشک را هر یک علیحده کوفته بیخته کنجد و تخم خشخاش و حب القلقل را علیحده نرم صلایه نموده مجموع را وزن کرده مخلوط نموده به روغن گاو چرب کرده بعسل سفید مصفی سه وزن ادویه معجون سازند و در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از دو ماه استعمال نمایند و بعضی درین نسخه بجای روغن گاو روغن بادام شیرین آورده اند و این خوب است و این نسخه بغیر روغن گاو و عسل نوزده جزو است سوای بسباسه و با آن بست جزو است صاحب میزان الطبائع گفته که این اطریفل گرم در اواخر درجهٔ دوم و خشک است در وسط درجهٔ دوم و شربتی ازین اطریفل یک مثقال تا دو مثقال است اطریفل کبیر به نسخهٔ شیخ رئیس که در مقالهٔ اولی از جملهٔ اولی از قرابادین قانون که در ذکر معاجین کبار است آورده و گفته که این اطریفل ضعف معده و ماضمه و ضعف گرده را که از برودت باشد و امراض حادثه از رطوبت و بلغم را نافع است صنعت آن پوست بلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی بوزیدان بسباسه شیطرج هندی شقاقل از هر یک جزو تودری سرخ تودری زرد لسان العصافیر بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک نیم جزو مجموع را کوفته بیخته به روغن گاو چرب نموده بعسل مصفی معجون سازند و این نسخه دوازده جزو است صاحب میزان الطبائع گفته که این اطریفل گرم و خشک است در یک درجه و نیم محمد بن الیاس این اطریفل را در حاوی صغیر ذکر کرده و همین اخلاط را و گفته شربتی ازین یک مثقال و بعض اطبا گفته که این اطریفل را بعد از گذشتن دو ماه از ساختن

باید استعمال نمود اطریفل کبیر بنسخه حکیم سدید کازرونی که در شرح موجز قرشی آورده
و این همان نسخه اول شیخ رئیس است با اندک تفاوتی در اداویه و اوزان صنعت آن پوست
هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی فلفل دارفلفل از هر یک سه جزو زنجبیل بوزیدان انیسون
شیطرج هندی تودری سرخ تودری سفید تخم خشخاش سفید سکر طبرزد بهمن سرخ
بهمن سفید از هر یک یکجزو کوفته بیخته بروغن بادام شیرین یا روغن گاو چرب نموده بعسل مصفی
معجون سازند شربتی سه درم تا سه مثقال بعد از دو ماه از ساختن آن استعمال نماید اطریفل
کبیر بنسخه شیخ داود انطاکی این نیز همان نسخه اول شیخ رئیس است با قدری تفاوت
صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی پوست هلیله چینی هلیله سیاه بلیله آمله منقی
فلفل دارفلفل از هر یک جزو زنجبیل بوزیدان شیطرج هندی انیسون سه مثقال مصری تودری
زرد تودری سرخ لسان العصافیر حب القلقل کنجد مقشر نبات بهمن سفید بهمن سرخ از هر یک ثلث
جزوی و گفته که شیخ رئیس افزوده برین اجزا مصطگی رومی کبابه چینی دارچینی از هر یک
ربع جزوی و این زیادتی جید و حسن است اجزا را کوفته بیخته بروغن گاو یا روغن بادام شیرین
چرب نموده بعسل سفید مصفی معجون سازند و گفته خطا کرده کسیکه داخل کرده درین اطریفل
هویه سفید مایند که وجه خطا ظاهر نمیگردد مگر آنکه مرادش این باشد که کسیکه بعوض عسل
درین اطریفل مویز داخل کرده چنانچه بعضی کرده اند خطا است زیرا که این اطریفل از معاجین
کبار نیست و لازم است بودن عسل دران از برای حفظ ترکیب تا زمانیکه مزاج گیرد و گفته که اطبا
را درین اطریفل نسخهای بسیار است از روی خطا و غلط و نسخه معتمد علیه همین است اطریفل کبیر
تالیف ابن ماسویه منقول از قرابادین افندی صالح چلپی طبیب ابراهیم سلطان قیصر
روم که بترکی نوشته مقوی معده و کبد است و مصفی لون و مزیل اخلاط فاسده معده و دافع
ریاح غلیظه و حافظ صحت و مقوی مباشرت و دافع بواسیر و قدر شربتش یکدرم است صنعت
آن پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هر یک پنج درم دارچینی
سه درم سه مثقال کبابه چینی تخم کرفس فلفل سنبل الطیب قاقله کبار قاقله صغار سلیخه شیطرج
هندی سعد کوفی لسان العصافیر بهمن سرخ بهمن سفید زنجبیل از هر یک دو درم سنبل الطیب رومی

جوز بوا بسباسه مغز حب القلقل از هر یک سه درم مغز بادام شیرین مقشر مغز بادام تلخ مقشر از
هر یک پنج درم عود زراوند مدحرج رازیانه مصطگی رومی از هر یک دو درم تخم فلفل نعناع
خشک از هر یک یک درم و نیم اجزا را کوفته بیخته با چهار وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند
اطریفل کبیر به نسخهٔ دیگر نافع از برای امراض کلیتین و مثانه و امراض سر و معده و صداع
حادث بمشارکت مثانه و کلیتین و تقویت سر و دفع امراض کلیه و مثانه مداومت بآن صنعت آن
پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی فلفل دارفلفل از هر یک سی درم زنجبیل بسباسه زیرهٔ کرمان
شیطرج هندی شقاقل مصری تودری سرخ تودری زرد لسان العصافیر مغز حب القلقل کنجد مقشر
خشخاش سفید شکر طبرزد بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک ده درم کوفته بیخته بروغن گاو و یا بروغن بادام شیرین
چرب نموده با سه وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند و بعد از دو ماه استعمال نمایند شربتی
از دو درم تا چهار درم اطریفل کبیر به نسخهٔ حکیم مومن که در قرابادین تحفة المومنین آورده جهت تقویت
دماغ و قطع ریاح بواسیر و نفخ معده و برص و بهق و اصلاح خلط سوداوی نافع است صنعت آن
پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی بزرالکرفس نجیبلی از هر یک شش درم شیطرج هندی نانخواه
صعتر از هر یک دو اوقیه سنبل الطیب حماما دانه هیل وج ترکی از هر یک سه درم دارچینی دو درم
فلفل ابیض فلفل اسود نارمشک تلخ هندی از هر یک نیم اوقیه خبث الحدید سه اوقیه خردل یک اوقیه
و نیم نوشادر پنج درم ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده با سه وزن ادویه عسل
مصفی سرشته شربتی یک مثقال تا دو مثقال اطریفل کبیر دیگر بگیرند پوست هلیله کابلی هلیله
سیاه هندی پوست بلیله آمله منقی از هر یک پنج اوقیه جوکوب نمایند و بگیرند تربد سفید مجوف
خراشیده بسفایج فستقی حب ونده مقشر مدبر افتیمون غاریقون تخم شاهتره از هر یک سه اوقیه
و نیز جوکوب نمایند و هلیلجات را با پنج رطل آب باتش ملایم طبخ دهند تا بنصف رسد پس بمالند و صاف
نمایند و بریزند دران عقاقیر جوکوب نموده را و یک شبانه روز بگذارند تا خوب آب را تشرب نمایند
پس خشک نمایند در سایه و بگیرند فودنج جبلی و نهری افسنتین زراوند طویل و مدحرج قسط شیرین
فلفل دارفلفل از هر یک پنج درم و جوکوب نمایند و بسرشند در پنج رطل آب تا بیک رطل و نصف آید
و صاف نمایند و بریزند بر عقاقیر مسطوره دیگر روز و یک شب بگذارند تا تمام مابقیت را نیز تشرب کنند

پس بگیرند تا نخواه بزر کرفس انیسون از هر یک شش درم پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه بیخ
اذخر دوقو از هر یک پنج درم بیخ غافث بیخ انیسون بیخ علیق پرسیاوشان از هر یک پانزده
درم اصل السوس مقشر سه اوقیه جمیع را جوکوب نموده در پنج رطل آب یک شبانه روز بخیسانند پس با آتش
ملایم جوش دهند تا بیک رطل و نیم آید پس فشرده صافی نمایند و بریزند بر عقاقیر مذکوره بدستور
بگذارند تا تمام نشف مائیت کند و خشک گردد و بگیرند دارچینی و سلیخه سیاه و اسارون جوزبوا
بسباسه قرنفل مصطگی ساذج هندی ملح هندی از هر یک شش و ربع درمی ریوند چینی لک
منقی خام قاقله کبار و صغار از هر یک اوقیه بهمان قسم در پنج رطل آب جوش دهند و عقاقیر را در
ان بخیسانند تا تمام مائیت باقیمانده از طبیخ را نشف نماید پس خشک نموده بکوبند و بپیزند به حریر
و حریر نمایند به پنج درم روغن بلسان و بقدر کفایت روغن بادام شیرین و بگذارند یک روز و یک
شب پس بر روی منخل یا پارچه بسیار تنگ پهن کنند و تبخیر دهند بعود هندی پس بردارند
و با عسل بقدر کفایت بدستور معمول سرشته و بعد از چهل روز استعمال نمایند و اگر ترید و بسفایج
وحب و نیل و غیره را در آب جوشاده هلیلجات را بخیسانند و همین قسم تا اخر شاید خوب باشد
اطریفل کشنیزی که در منهاج در باب ثقل سامعه صفراوی اورده صنعت ان پوست هلیله کابلی
پوست بلیلا امله منقی از هر یک ده درم کشنیز خشک غنچه گلسرخ از هر یک پنج درم کوفته بیخته بروغن
بادام چرب نموده بعسل معجون سازند شربتی یک مثقال و بعضی کشنیز را بوزن یکجزو از هلیلجات
گرفته ده درم است و بعضی بوزن تمام ادویه میکنند و این اطریفل نافع است صداعی را که بوده باشد
بمشارکت طحال چون انرا تناول کرده بعد از ان شراب اسطوخودوس محلول در عرق بادرنجبویه
بنوشند اطریفل ماهان در نسخه دیگر اطریفل ماهون بوده بنظر رسیده برص بهق را نافع است
و سیاهی موی را نگاه دارد و امراض بلغمی اسود دارد صنعت ان پوست هلیله کابلی بیست درم
پوست بلیله آمله منقی از هر یک ده درم برنگ کابلی مقشر پانزده درم زنجبیل شیطرج هندی سعد کوفی
از هر یک سه مثقال ساذج هندی پنج درم بسفایج فستقی اسطوخودوس از هر یک هفت درم
غاریقون تخم سفید با تشنه درم قسط تلخ سه درم مصطگی انیسون کندر جیر بوا جوز بوا از هر یک دو
درم فلفل دارفلفل زرنک از هر یک چهار درم کوفته بیخته با عسل سفید خوشبو مصفی معجون سازند شربتی

از سه درم تا چهار درم و در نسخهٔ محمود بن الیاس شیرازی دارفلفل چهار درم نیز داخل است و در
نسخهٔ دیگر دارفلفل و حاشا از هر یک چهار درم داخل است صاحب میزان الطبایع گفته که مزاج این اطریفل
گرم است در یک درجه و سه ربع درجه و خشک است در اول درجهٔ سیوم و بنابر نسخه که دارفلفل و حاشا دارد
گرمی آن قریب است بدو درجه و در نسخهٔ حکیم مومن وزن هلیله کابلی ده درم است و وزن برنگ مقشر
پنج درم و وزن زنجبیل و شیطرج و سعد کوفی از هر یک سه درم و وزن بسفایج و اسطوخودوس
از هر یک یک مثقال و وزن مصطگی و انیسون و کندر و خیربوا و جوزبوا از هر یک شش درم
است و شش درم قرنفل و چهار درم دارفلفل نیز داخل دارد و گفته که مقدار شربتش از سه
درم تا چهار درم است اطریفل متوسط بیماری های حادث از صفرا و بلغم و سودا را نافع
است و صداع و دوار و کابوس و ظلمت بصر که ببخارات غلیظه باشد که از معده متصاعد گردد
بنهایت نافع است و گفته که این اطریفل جمیع انواع کابوس را نافع است صنعت آن پوست هلیله
کابلی سی درم پوست هلیله زرد چهل درم هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هر یک بیست درم شاهتره
پانزده درم غنچهٔ گلسرخ یک استار اسنا مکی ده درم انیسون مصطگی از هر یک پنج درم کوفته بیخته
بروغن بادام شیرین چرب نموده بعسل مصفی معجون سازند و اگر رطوبت غالب باشد شش درم
تربد سفید مدبر بیفزایند و اگر سقمونیا بقدر حاجت بآن یار کنند اسهال صفرا بیشتر کنند و این
اطریفل در گرمی و سردی معتدل است و خشک است در اواسط درجهٔ دوم اطریفل مختصر
نافع است سوء هضم را و درد معده و مثانه و آن هر دو را قوت دهد صنعت آن هلیله سیاه
پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی زنجبیل کنجد مقشر نبات سفید اجزا متساوی کوفته بیخته بروغن
بادام شیرین یا روغن گاو چرب نموده با عسل مصفی سه وزن مجموع ادویه معجون سازند
و این نسخه سوای روغن گاو یا روغن بادام و عسل مصفی هفت جزو است و بعضی درین
اطریفل کنجد و نبات داخل نکرده اند و بجای این هر دو پوست هلیله زرد و فلفل داخل نموده
و گفته که این اطریفل نافع است از برای استرخای معده و رطوبت آن و بواسیر را دفع
کند و بوی دهان را نیکو کند و سلس البول را نافع بود و شربتی از یک مثقال تا دو مثقال
بعد از دو ماه که از ساختنش گذشته باستعمال آید و قوتش تا دو سال [illegible] میماند اطریفل

مسہل اسہال اخلاط ثلثہ کند و سدہا بگشاید و محلل ریاح و مقوی معدہ و دماغ و جگر است صنعت
ان پوست ہلیلہ زرد پوست ہلیلہ کابلی ہلیلہ سیاہ پوست بلیلہ آملہ منقی تربد سفید مدبر سناء مکی از ہر یک
پنجمثقال غاریقون ہشش سفید چہار مثقال افتیمون دو مثقال اسطوخودوس مثقال و نیم ریوند چینی
ہفت مثقال کوفتہ بیختہ بعسل مصفی سہ وزن ادویہ بعد از آنکہ ادویہ را بروغن بادام شیرین
چرب نمودہ باشند معجون سازند **اطریفل مسہل** منقول از تحفۃ المومنین کہ مشار الیہ از
خط نواب حکیم محمد باقر نقل نمودہ جہت بہق و برص و جذام و داء الفیل و غیرہ امراض بلغمی
و سوداوی نافع صنعت ان پوست ہلیلہ زرد پوست بلیلہ آملہ منقی افتیمون صبر سقوطری ایارج
فیقرا شاہترہ از ہر یک دو درم بسفایج فستقی سناء مکی از ہر یک ہفت درم تربد سفید مدبرہ
درم حاشا سہ درم اسطوخودوس پنجدرم انیسون یکدرم سقمونیای مشوی پنجدرم با سہ وزن
ادویہ عسل مصفی معجون سازند شربتی پنجدرم تا پنجمثقال **اطریفل مسہل** تالیف حکیم
مومن جہت امراض حارہ و مواد سوداوی بعد از نضج و بجہت قولنج بسیار نافع است و قدر شربتش
تا پنجمثقال است صنعت ان پوست ہلیلہ کابلی ہلیلہ سیاہ از ہر یک بست مثقال کوفتہ بروغن بادام
شیرین چرب نمودہ سناء مکی گلبنفشہ از ہر یک سے مثقال گلسرخ بسفایج فستقی از ہر یک پنجمثقال
عسل دو وزن ادویہ باینکہ سناء مکی دہ مثقال گلسرخ بنفشہ ہلیلہ سیاہ از ہر یک دہ مثقال پوست
ہلیلہ کابلی بست مثقال جوشانیدہ پالودہ باشند داخل کردہ بقوام آوردہ معجون سازند و معزی
الیہ قلمی نمودہ کہ این معجون نافع است از برای قولنج و غافل است از ینمعنی کہ استعمال ہلیلجات منع است
در قولنج و عمودہ در این معجون ہلیلہ است **اطریفل مقلی** بواسیر و شقاق مقعدہ و وجع انرا نافع
است و ضعف ہاضمہ و ضعف گردہ را کہ از برودت باشد مفید است و بالجملہ جمیع امراض حادثہ از برودت
و رطوبت و بلغم را نافع است صنعت ان پوست ہلیلہ کابلی پوست بلیلہ آملہ منقی انیسون مصطگی
رومی از ہر یک دہ درم نانخواہ پنجدرم ادویہ کوفتہ بیختہ بروغن مغز پستہ شفتالو چرب نمودہ
بگیرند مقل ازرق بست مثقال در آب جوشانیدہ در ہاون سنگی بدستہ بمالند و ادویہ
را بان معجون سازند و اگر در این معجون با مقل ازرق بوزن جمیع ادویہ عسل مصفی داخل کردہ معجون
سازند بہتر است شربتی سہ مثقال بعد از ان قدری آب نیمگرم بنوشند **اطریفل مقلی**

دیگر جہت بواسیر و اورام مقعدہ نافع است و بادہا بشکند و خون بواسیر باز دارد صنعت
ان پوست ہلیلہ کابلی پوست بلیلہ املہ منقی تخم سپندان سفید تخم گندنا تخم ریحان از ہر یک پنج مثقال
مقل ازرق پنجاہ مثقال مقل را در آب گندنا حلکردہ در عسل مصفی دو وزن ادویہ حلکردہ
ادویہ را بآن معجون سازند و بعضی درین اطریفل عسل داخل نہ نمودہ اطریفل مقل صغیر نافع
است از برای بواسیر و اسہال بواسیری چون بعد از فصد و تنقیہ استعمال نمایند صنعت
ان پوست ہلیلہ کابلی پوست بلیلہ املہ منقی از ہر یک دہ درم مقل ازرق سی درم مقل را بآب گرم
حلکردہ با عسل بقوام آوردہ سرشتہ باقی ادویہ را کوفتہ بیختہ بروغن بادام شیرین یا روغن گاو
چرب نمودہ بآن سرشند شربتی چہار درم و در نسخہ کہ حکیم مومن درج نمودہ در تحفۃ المومنین آوردہ
ہلیلہ کابلی و روغن بادام یا روغن گاو داخل ندارد و گفتہ کہ مقل را بآب گندنا حلکردہ با شصت
مثقال عسل مصفی بقوام آوردہ معجون سازند اطریفل مقل صغیر کہ ہمین منفعت دارد و تحلیلش
زیادہ است صنعت ان پوست ہلیلہ کابلی پوست بلیلہ املہ منقی از ہر یک یک رطل مصطگی دو اوقیہ
و نیم مقل ازرق دہ استار زعفران و زوفا از ہر یک دو اوقیہ مقل را در آب گرم حلکردہ در ہاون
بدستہ بمالند تا ہموار شود و باقی ادویہ را کوفتہ بیختہ بروغن بادام چرب نمودہ و اول
مرتبہ مقل را با عسل سہ وزن ادویہ بسرشند تا نیکو مخلوط گردد پس باقی ادویہ را بآن بسرشند و بعضی
عسل داخل نمیکنند اطریفل مقل کہربائی کہ بجہت قطع خون بواسیر مجرب است صنعت ان پوست
ہلیلہ کابلی پوست بلیلہ املہ منقی از ہر یک دہ مثقال کہربائی شمعی لسد محرق مغسول از ہر یک
پنج مثقال قرن ایل محرق مغسول پنج مثقال زاج سفید محرق نانخواہ از ہر یک دو مثقال مقل ازرق
بیست مثقال مقل را در آب گندنا حلکردہ باقی ادویہ را کوفتہ بیختہ با ہفتاد و پنج مثقال عسل
مصفی بسرشتہ شربتی دو مثقال اطریفل مقل ملین طبع را نرم دارد و بواسیر را نافع است
صنعت ان پوست ہلیلہ زرد پوست ہلیلہ کابلی ہلیلہ سیاہ پوست بلیلہ املہ منقی افتیمون اسطوخودوس
از ہر یک پنج درم عسل خیارشنبر مقل ازرق از ہر یک سی درم مقل و عسل و خیارشنبر را بآب
گندنا حلکردہ بمالانید و در عسل بقوام بلند آوردہ داخل کردہ کہ بعد از داخل کردن آن بقوام
معجون آید باقی ادویہ را کوفتہ بیختہ بروغن بادام شیرین چرب نمودہ بآن بسرشند شربتی از یک

منقال تا چهار منقال و در نسخهٔ دیگر بسفایج پنج درم و اوزان ادویه تا اسطوخودوس از هر یک
ده درم است اطریفل مقل ملین افتیمونی تالیف افاضل الاطبا مجندی نافع از برای امراض
سوداوی خصوص بواسیر و دافع معده و الآت غذا است و ملین طبع و مقوی احشا صنعت
آن پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی افتیمون اقریطی از هر یک
ده منقال مقل ازرق تربد سفید از هر یک شش منقال تا نخواه مدبر در سرکه مصطکی رومی اجمیز
عود قماری خام تخم شاه تره ورق گلسرخ از هر یک سه منقال کشنیز خشک مقشر یازده منقال
اجزا را سوای مقل کوفته بیخته بروغن بادام شیرین یا روغن گاو هر کدام که باشد بیست منقال
چرب نموده قند سفید عسل مصفی بالمناصفه از هر دو سه وزن ادویه مقل را در آب گندنا حل نموده
بپالایند و در هاون بدسته بمالند تا قوام پیدا کند پس قند و عسل را قوام آورده مقل را با آن
بسرشند پس تربد مدبر پس باقی ادویه و در ظرف چینی نگاه دارند و در میان جو تا چهل روز پس از جو
بیرون آورند و استعمال نمایند شربتی از یک مثقال تا دو منقال اطریفل مقل ملین دیگر بواسیر را فایده
دهد و طبع را نرم دارد صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله زرد هلیله سیاه امله منقی از هر یک
پنج درم تربد سفید تراشیده مدبر هفت درم مصطکی سه درم مقل بیست درم مقل را در آب گندنا
حل کرده اجزا را کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده با سه چندان عسل القوام آورده معجون
سازند مقدار شربتی دو منقال غذا و مدبواسیر را داوست این معجون بغایت نافع باشد دیگر
اطریفل مقل ملین دیگر که شکم اصحاب بواسیر را نرم کند و ریاح را تحلیل دهد صنعت آن مقل ازرق
سی درم پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی از هر یک ده درم تربد سفید مدبر بیست درم سکبینج
پنج درم افتیمون مصطکی از هر یک پنج درم مقل را در آب گندنا حل نموده باقی ادویه را کوفته بیخته با سه
وزن آن عسل القوام آورده بسرشند شربتی سه درم اطریفل مقل ملین دیگر طبع را نرم کند و بواسیر را
سود دهد صنعت آن مقل ازرق فلوس خیار شنبر از هر یک سی درم هلیله کابلی پوست بلیله
هلیله سیاه آمله منقی افتیمون اسطوخودوس از هر یک ده درم مقل و فلوس را در آب گندنا حل
کنند و باقی ادویه کوفته بیخته با سه وزن ادویه عسل القوام آورده بسرشند بعد از آنکه بروغن
بادام چرب نموده باشند شربتی از سه درم تا پنج درم اطریفل ملین این اطریفل ملین طبع

ومسهل صفرا و سودا است و نافع است از برای بوا سیر و سدر و دوار و ترجرهٔ غلیظه صنعت آن پوست
هلیله زرد چهل درم پوست هلیله کابلی سی درم بلیلهٔ املهٔ منقی هلیله سیاه از هر یک بست درم شاهتره پانزده
درم سنا مکی ده درم ورق گلسرخ یک ستارا افتیمون مصطگی از هر یک پنج درم کوفته بیخته بروغن
بادام شیرین چهل درم چرب نموده بعسل مصفی سه وزن ادویه سرشته و اگر بوده باشد بلغم غالب
باید که بیفزایند برین اجزا تربد سفید مدبر شش درم و اگر احتیاج باسهال صفرا زیاده کرده شود
براجزای اصل سقمونیا بقدر حاجت و اگر احتیاج باسهال سودا زیاده باشد باید که بیفزایند
براجزای اصل افتیمون ده درم شربتی دو مثقال باب گرم این اطریفل حار در اول درجه
و یابس در آخر درجه دوم است اطریفل ملین تالیف نواب غفران مآب حکیم معتمد الملوک
سید علویخان قدس سره محمد شاهی نافع از برای نزلات بلغمیه مزمنه صنعت آن عناب
انجیر زرد از هر یک بست دانه اصل السوس زوفای خشک گل بنفشه اسطوخودوس اسپستان
بسفایج فستقی فراسیون از هر یک دو مثقال و نیم مویز سرخ استه بیرون کرده بست و
پنج مثقال مجموع را در سه چهار یک من تبریز آب خالص بجوشانند تا بنصف رسد بپالایند
و عسل سفید مصفی یک صد و پنجاه مثقال داخل کرده بقوام آورند پس پوست هلیله زرد پوست
هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیلهٔ املهٔ منقی اسطوخودوس شونیز خشک مقشر از هر یک پنج
مثقال رازیانه انیسون مصطگی حب بلسان از هر یک دو مثقال و نیم غاریقون اسقمونیا سفید
سه مثقال فلفل سیاه نیم مثقال تخم خشخاش سفید دو مثقال و نیم روغن بادام شیرین
دوازده مثقال و نیم ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بعسل مذکور
سرشته شربتی از یک مثقال تا سه مثقال باب نیم گرم تناول نمایند اطریفل ملین بنسخه
حکیم مومن نافع از برای بواسیر صنعت آن پوست هلیله کابلی پوست بلیلهٔ املهٔ منقی
از نوی هلیله سیاه افتیمون اسطوخودوس از هر یک ده مثقال تربد سفید هفت مثقال
مقل ازرق سی مثقال فلوس خیارشنبر سی مثقال مقل و فلوس خیارشنبر را در آب گندنا
حل کرده صاف نموده با عسل بقوام آورند و ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب
نموده بآن سرشته استعمال نمایند اطریفل ملین دیگر عناب خراسانی سپستان از هر یک

بست دانه سر بنفشه غنچه گلسرخ سنا مکی از هر یک ده مثقال باب جوشانیده صاف نموده
عسل مصفی یکصد و پنجاه مثقال و در نسخه دیگر دو صد و هفتاد مثقال است داخل کرده
باتش ملایم بقوام آرند بعد یک شب تر پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی طباشیر سفید کشنیز خشک
از هر یک ده درم هلیله سیاه بست درم پوست بلیله آمله منقی زنجبیل پوست هلیله از هر یک پنجدرم
غنچه گلسرخ صندل سفید از هر یک پنج مثقال تربد سفید مدبر ریوند چینی از هر یک ده مثقال سقمونیا
مشوی پانزده مثقال اجزا را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین بست و پنج مثقال چرب نموده
با عسل مذکور معجون سازند شربتی از یک مثقال تا چهار مثقال اطریفل ملین دیگر طبع را
نرم دارد و معده را از بلغم و صفرا پاک گرداند صفت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله
کابلی هلیله سیاه آمله منقی از هر یک ده درم اصل السوس مقشر ورق گلسرخ از هر یک
پنجدرم تربد سفید مجوف مصمغ مدبر بست درم شیطرج هندی زنجبیل از هر یک سه درم دارچینی
قرنفل دانه هیل بوا از هر یک دو درم شاهتره ده درم بعسل سفید مصفی بدستور مقرر معجون
سازند شربتی از دو درم تا دو مثقال اطریفل ملین دیگر از حکیم اشرف قمی صفت
آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله منقی پوست بلیله تربد سفید از هر یک
چهل مثقال اول مرتبه تربد را نیم کوفته در کیسه کتانی کرده در پنج من آب بجوشانند تا بنصف
رسد صاف نموده یک من تبریزی عسل مصفی داخل کرده بجوشانند تا بقوام آید ادویه را کوفته
بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده با آن معجون سازند اطریفل معلوم قلمی
نموده اند که از سید سند قدوة العلما سید الاطبا والد ماجد نسبت قدس سره این اطریفل
را معروف بمعلوم نموده اند تا از اطریفلات ملین دیگر متمیز باشد و این اطریفل از برای
درد سر و درد چشم و درد گوش که بسبب ابخره معده باشد در نهایت نفع است و اسهال
کند و معده و سر را از اخلاط صفراویه پاک کند و گرم مزاج را موافق باشد صفت آن
پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هر یک ده درم رازیانه
مصطکی رومی سپستان خود و سقمونیای مشوی ریوند چینی از هر یک پنجدرم کوفته بیخته بروغن
بادام شیرین چرب نموده بعسل مصفی سه وزن ادویه سرشته معجون سازند شربتی چهار مثقال

باب گرم تناول نمایند اطریفل ملین منقول از ارشاد جهت قطع اخلاط بارده و فضلات
بلغمیه و ادرار حیض نافع و نیز این اطریفل رنگ رو رانیکو میگرداند و برص را مفید است چون
سه روز پی هم پنج درم استعمال نمایند و قطع کنند پس بعد از چند روز دیگر عود کنند و وقت استعمال آن
خوب است که قمر شروع به نقصان کرده باشد صنعت آن پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی
افتیمون اقریطی دو قوا از هر یک پنج مثقال قرنفل دارفلفل از هر یک چهار مثقال جوز بوا عاقرقرحا
شیطرج هندی از هر یک دو مثقال با سه وزن ادویه عسل مصفی معجون سازند اطریفل ملین
به نسخه دیگر صنعت آن عناب خراسانی سپستان از هر یک یکصد دانه گلبنفشه ده مثقال
جوشانیده صاف نموده عسل مصفی دویست مثقال داخل کرده بقوام آورند پس پوست هلیله زرد
پوست هلیله کابلی تربد سفید مدبر سقمونیای مشوی از هر یک ده مثقال هلیله سیاه آمله منقی پوست
بلیله طباشیر سفید کشنیز خشک گلسرخ گل نیلوفر از هر یک پنج مثقال صندل سفید بگلاب سوده
سه مثقال کوفته بیخته به روغن بادام شیرین پنجاه مثقال چرب نموده با عسل مذکور معجون
سازند شربتی چهار مثقال اطریفل نافع مر اکثر امراض دماغی حادث از اخلاط مرکبه را
و از برای طرش و وقر و ثقل سامعه بی نظیر است صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله
کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هر یک دو درم سنا مکی تربد سفید مدبر افتیمون از هر یک
هفت درم اسطوخودوس بسفایج فستقی گلسرخ سقمونیای مشوی از هر یک پنج درم غاریقون
هش سفید مصطگی از هر یک سه درم کشنیز خشک پانزده درم کوفته بیخته به بیست درم روغن
بادام شیرین چرب نموده با سه وزن عسل معجون سازند شربتی از سه درم تا پنج درم منقول
از خط حکیم عبد الرحیم قزوینی اطریفل دیگر نافع از برای امراض سوداوی صنعت آن
پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هر یک بیست مثقال بسفایج فستقی
اسطوخودوس افتیمون تربد سفید مدبر غاریقون ابیض سفید از هر یک ده مثقال عسل مصفی سه وزن
ادویه بدستور معجون سازند اطریفل دیگر مقوی معده و دماغ بارد است صنعت آن
پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هر یک بیست مثقال
عود هندی زنجبیل از هر یک پنج مثقال فلفل دارفلفل از هر یک سه مثقال کوفته بیخته به روغن

بادام شیرین چرب نموده با سه وزن ادویه عسل معجون سازند اطریفل دیگر از برای
کسیکه زود موی ریش سفید شود صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله منقی از هر یک ده
درم پوست بلیله کندر ذکر طباشیر سفید از هر یک پنج درم صندل سفید بگلاب سوده تخم کاسنی از هر یک
سه درم فلفل دو درم و نیم زنجبیل گل سرخ منزوع الاقماع وج ترکی از هر یک یکدرم و نیم
کوفته بیخته بعسل هلیله کابلی مربا سه وزن ادویه بسرشند شربتی سه درم پس بدستور بیکه قطع
میکند از موی سفیدی را و نگاه میدارد سیاهی را اطریفل مقوی قوت حافظه و دافع نسیان
تالیف حکیم سدید کازرونی صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله منقی دارچینی وج ترکی
از هر یک پنج درم پوست بلیله سعد کوفی از هر یک چهار درم زنجبیل فلفل دار فلفل کندر از هر یک سه
درم مغز پسته [illegible] زنجبیل از هر یک هفت درم مویز منقی از حب [illegible] پنجاه درم ادویه را کوفته بیخته با مویز
معجون سازند و هر صبح دو مثقال آنرا ناشتا تناول نمایند اطریفل دیگر چشم را روشن
کند و معده را از رطوبت پاک سازد و طبع را نرم دارد و بواسیر را سودمند بود صنعت آن
پوست هلیله کابلی بلیله آمله منقی هلیله سیاه فلفل دار فلفل قنطوریون باریک از هر یک جزوی
اجزا مساوی کوفته بیخته بروغن گاو چرب کنند و با سه چند آن عسل بسرشند مقدار شربتی دو مثقال

فصل در بیان نسخ جوارشات اهلیلجی

جوارش اهلیلج این جوارش از
اطبای هند است طعام بگوارد و اشتهای طعام آورد و بواسیر را نافع بود و باد را بشکند و
طبع را نرم دارد و رنگ را نیکو دارد صنعت آن پوست هلیله کابلی تربد سفید مجوف تراشیده
بروغن بادام چرب نموده مرضوض زنجبیل فلفل دار فلفل مویز زبیب از هر یک چهار درم نارمشک
دو درم فلفل موی هشت درم ساذج هندی یکدرم دارچینی سنبل الطیب از هر یک ده درم
فانیذ سه برابر مجموع ادویه بدستور معمول ترتیب نمایند شربتی از یک مثقال تا دو درم **جوارش
شاهی** تالیف آن مرحوم مالیخولیای مراقی را بی نظیر است و مقوی قلب و معده است و تفریح آورد
صنعت آن آمله مربی هلیله از هر یک هفتاد و پنج مثقال از هسته بیرون کرده زرشک منقی گلاب
عرق بیدمشک از هر یک هفتاد و پنج مثقال همه را بپزند تا مهرا شود و مالیده بپالایند پس آب
انار ترش شراب انار شیرین نبات سفید شراب نارنج شربت لیمو شربت انگور از هر یک بیست و

پنجمثقال سکنجبین سے و پنجمثقال داخلکرده بقوام آورند بس ابریشم مقرض ورق طلا ورق
نقره مروارید ناسفته از هر یک سه مثقال عنبر اشهب دو مثقال گل گاوزبان غنچه گلسرخ از هر یک
پنجمثقال کوفته بیخته بان سرشته شربتی دو درم حافظ العقل نسخه معجون از اقراباذین
المرحوم است و مجربست در حفظ حواس ظاهری و باطنی و تقویت آنها و تزکیه عقل و ذهن و
فکر و مانع تشویش عقل است صنعت آن شیرامله ده مثقال پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی
هلیله سیاه پوست بلیلا از هر یک پنجمثقال طباشیر سفید صندل سفید ابریشم مقرض کندر
بادرنجبویه مغز بادام مغز نارجیل مغز پسته اسطوخودوس گل بابونه از هر یک یک مثقال
کوفته بیخته بروغن بادام شیرین بیست مثقال چرب نموده مویز منقی عسل مصفی نبات سفید
از هر یک چهل و پنجمثقال اول مرتبه مویز را بعرق افسنتین خشک بپزند تا مهرا شود و بمالند و
بپالایند و نبات و عسل با داخلکرده بقوام آورند و ادویه بان سرشته شربتی دو مثقال

فصل در بیان حبوبیکه اصل و عمود درانها اهلیلج است

حب اهلیلج نافع از برای دوار صفراوی حادث از بخره اخلاط حاره صنعت آن پوست هلیله زرد پوست
هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیلا امله منقی کشنیز خشک از هر یک دو دانگ سنای مکی نیم مثقال
کوفته بروغن بادام شیرین چرب نموده با آب کشنیز سرشته حب ساخته فرو برند جمله یک شربت است
حب اهلیلج نافع از برای سدر بسبب امتلای دماغ و سر و جمیع بدن از اخلاط صنعت
آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یک دو درم اسطوخودوس بسفایج
افتیمون تربد سفید خراشیده بروغن گلسرخ چرب نموده از هر یک درم و نیم بنفشه خشک
دو درم انیسون یکدرم کوفته بیخته با آب رازیانه تازه سرشته حب سازند و گفته شده که جمله یک شربت
است سحر فرو برند و از عقب آن جلاب سکری ده درم با آب نیمگرم حلکرده بنوشند حب
اهلیلج له قدس سره مجرب للمالیخولیا الحادث من السوداء المحترقة من صفرا صنعت آن
پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیلا آمله منقی از هر یک دو دانگ
سنای مکی لاجورد مغسول افتیمون غاریقون سفید کثیرا از هر یک یک دانگ کوفته بیخته بروغن
بادام شیرین چرب نموده بمویز طائفی منقی سرشته حب سازند با عرق گاوزبان نیمگرم که در آن

جلاب سکری ده درم حل کرده باشند فرو برند حبه یک شربت است هفته یکمرتبه این حبوب را
استعمال نمایند تا زمانیکه مالیخولیا زایل شود حب اهلیلج نافع از برای مالیخولیای حادث
از سودای محترقه از صفرا صنعت آن پوست هلیله زرد شش درم پوست بلیله املهٔ منقی
ورق گلسرخ نمک هندی از هر یک دو درم ایارج فیقرا پنج درم شاهتره سقمونیای مشوی عصارهٔ
افسنتین از هر یک سه درم تخم کرفس نیم درم غاریقون ابیض سفید چهار درم کوفته بیخته بروغن بادام
شیرین چرب نموده با آب کاسنی تازه سرشته حبها سازند شربتی از دو درم و نیم تا سه درم و در نسخهٔ
صاحب ذخیرهٔ خوارزمشاهی گلسرخ و نمک هندی و تخم کرفس داخل نیست و وزن پوست هلیله
هفت درم است تغیر نمایند که چون سقمونیای اصلی یافت نمی شود اگر بدل آن پنج درم سنا مکی
داخل کنند بهتر است حب اهلیلج ابن حارث مجرب است از برای بهق فاحش و ازالهٔ آن بیکبار
در سه روز و نیز این حب نافع است از برای حمی و ریاح و اوجاع مفاصل هر مرض بلغمی
و سوداوی صنعت آن پوست هلیله زرد هلیله سیاه پوست هلیله کابلی صبر سقوطری انزروت
سفید مقل سرخ شحم حنظل سکبینج از هر یک پنج جزو حرف ابیض صعتر فارسی شونیز زیرهٔ کرمانی
نمک طبرزد مصطگی رومی از هر یک جزو صمغها را در ظرف مسی با آب گندنا بقدری که ادویه
بآن خمیر توان کرد بجوشانند دو روز پس حلکرده باقی ادویه را بآن سرشته سرشتنی جید
و حبها سازند هر حبی بقدر فلفلی و در سایه خشک نمایند شربتی یک مثقال با آب نیمگرم و دو روز
قبل از استعمال اجتناب از جمیع اشیا سوای نان و زیرباج پرهیز نمایند حب اهلیلج
ابن هبیره ظاهر النفع است از برای بواسیر و مطلق ریاح خصوصاً ریاح بواسیر و از برای
صفرا و بلغم خام و بهق و حکه میتوان نمایند هر روز و هر شب تابستان و زمستان صنعت
آن پوست هلیله زرد هلیله سیاه پوست بلیله از هر یک دوازده مثقال املهٔ منقی شش مثقال
شیطرج هندی دارفلفل از هر یک پنج مثقال جوزبوا نمک دارانی از هر یک یک مثقال و نیم
تربد سفید مجوف مصمغ مدبر صبر سقوطری از هر یک یک مثقال کوفته بیخته بروغن بادام چرب
نموده با آب سرشته بصورت شمعی ساخته در سایه بسیار بمالند پس باز کوبیده با آب سرشته
حبوب سازند هر حبی بمقدار نخودی حب اهلیلج نافع از برای اخراج مره صفرا و سودا

از سر و سایر بدن و مکرر تجربه شده و بسیار نافع است و بغایة صنعت آن پوست هلیله زرد
پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی سنای مکی از هر یک دو دانگ سقمونیای
مشوی یک دانگ کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده مویز دانه بیرون
آورده سرشته حب ساخته بورق نقره پیچیده وقت خواب فرو برند بعد از آن آب نیم
گرم پیاله بنوشند و گاهی اضافه کرده میشود بر اجزای این حب از برای تقویت اسهال آن
مرة سودا را لاجورد و حب النیل از هر یک دانگ حب الهلیلج دیگر صنعت آن
پوست هلیله کابلی ایارج فیقرا تربد سفید مدبر از هر یک چهار مثقال غاریقون سفید
از آرد پیه موی بیرون کرده صمغ عربی کثیرا مصطگی رومی انیسون زنجبیل نمک هندی هر
از هر یک دو مثقال صبر سقوطری شحم حنظل از هر یک یک مثقال کوفته بیخته با آب حب
سازند حب الهلیلج دیگر صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی ایارج فیقرا
تربد سفید مدبر از هر یک دو مثقال حب النیل غاریقون سفید انیسون صمغ عربی از هر یک
یک مثقال شحم حنظل نمک هندی از هر یک دانگ کوفته بیخته با آب رازیانه تازه سرشته حبوب
سازند حب الهلیلج دیگر طبیعت را نرم دارد و مزاج معتدل را مناسبست صنعت
آن پوست هلیله زرد گل بنفشه تربد سفید ریوند چینی از هر یک دو درم سقمونیای مشوی
نیم درم عصاره افسنتین رب السوس از هر یک یکدرم کوفته بیخته با آب حب سازند شربتی
از دو درم تا سه درم حب الهلیلج حنین منقول از اختیارات حنین مسهلی خفیف است
صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی
از هر یک سه درم غاریقون سفید نیم درم سقمونیا سه قیراط نمک هندی دو قیراط کوفته
بیخته با آب حب سازند شربتی سه درم حب الهلیلج قلمی فرموده
اند که معمول حضرت استاذی الیوکیم قدس سره است در جمیع امراض صفراوی
و دموی و سوداوی مجرب صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله
کابلی هلیله سیاه سنای مکی پوست بلیله آمله منقی از هر یک دو دانگ
سوده بروغن بادام شیرین چرب نموده حب ساخته

باب گرم فرو برند حب الهلیلج الصغر که تنقیه معده از صفرای مخلوط ببلغم کند هرگاه
استعمال کرده شود بعد از قی صنعت آن پوست هلیله زرد یک درم و نیم سقمونیا یک دانگ صبر سقوطری
زرد دو دانگ غاریقون سفید نیم درم کوفته بیخته با آب عنب الثعلب سرشته حب سازند
حب الهلیلج نافع از برای حکه و جرب ولمش صنعت آن پوست هلیله زرد صبر سقوطری
از هر یک یک درم سقمونیای مشوی گل سرخ از هر یک ربع درمی کوفته بیخته حب سازند جمله
یک شربت حب الهلیلج که حکیم میر محمد جعفر ولد مولانا حیدر علی ساکن مشهد
مقدس حضرت امام رضا علیه الصلاة والسلام وقتیکه محمود آقا ناظر بزیارت روضه
رضویه علی ساکنها الف الف السلام والصلاة والتحیة والثناء رفته بودند معزی الیه
را حمی ربع عارض گردیده بود حکیم معزی الیه بانحب الهلیلج بدستوریکه مرقوم میگردد
علاج فرموده بودند و دستور آن را عالیجاه معظم الیه گرفته بودند و دستور مرقوم باین
طریق است که حب الهلیلج موافق نسخه باید که صاحب حمی ربع در غیر یوم راحت وقت طلوع
صبح دو مثقال فرو برده از عقب آن قهوه دارچینی پیاله بنوشند غذا نخود آب گوشت
خروس بچه مشروط بانکه در روز اول راحت گلقند آفتابی هفت مثقال سکنجبین هفت مثقال
با عرق گاوزبان تناول کرده باشد و غذا یوم اول راحت قیمه شوربا از گوشت بره تناول
نماید و در جمیع اوقات صاحب این تب از حموضات و لبنیات و بقول اجتناب نماید
صنعت این حب الهلیلج پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه سنامکی از هر یک
پنجمثقال ایارج فیقرا سه مثقال عصاره افسنتین یک مثقال و نیم سقمونیای مشوی شاهتره
از هر یک یک مثقال نمک هندی یک دانگ کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده
حب ساخته با گلاب بدستور مذکور فرو برند در روز نوبت وهب یکعدد اول روز و یکعدد آخر
روز فرو برند صنعت آن طلای منکلس فادزهر معدنی جدوار خطایی من قنب از هر یک
یک مثقال جوز بوا مصطکی رومی زعفران از هر یک چهار دانگ دارچینی قرنفل از
هر یک نیم مثقال صمغ عربی دو دانگ کتیرا یک دانگ اجزا موافق دستور سحق نموده بگلاب
سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی حب هلیله که مسهل خفیف است منقول از جهت

چنین صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هر یک
سه درم غاریقون سفید پنجدرم سقمونیای مشوی سه قیراط نمک هندی دو قیراط کوفته بیخته
باب کاسنی تازه سرشته حب سازند حب الهلیلج مسهل صفرای خالص صنعت آن پوست
هلیله زرد دو درم حب النیل یک درم سقمونیای مشوی نیم درم کوفته بیخته باب لبلاب سرشته
حب سازند شربتی دو درم تا سه درم حب الهلیلج نسخ رئیس نافع است از برای صرع
سوداوی صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یک نیم مثقال لاجورد حجر ارمنی
افتیمون اسطوخودوس از هر یک یک دانگ کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده
باب سرشته حب سازند حلیله یک شربت حب الهلیلج نافع از برای اسهال بواسیر
وغیره صنعت آن پوست هلیله سیاه مشوی در روغن گاو پنجدرم زیره کرمانی مدبر پنجدرم
طباشیر سفید یکدرم شکر سفید بیست و دو درم کوفته بیخته از برای بواسیر با گندنا و از برای
لینت بعد از زحیر باب برگ بارتنگ سرشته حبوب سازند شربتی تا یکدرم حب الهلیلج مسهل
صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه سنامکی از هر یک یک مثقال ورق
گلسرخ نیم مثقال سوده بروغن بادام شیرین چرب نموده با دو مثقال مویز منقی سرشته حب
ساخته بورق نقره یا طلا پیچیده وقت خواب باب گرم فرو برند و در نسخه دیگر ربع مثقال
صمغ عربی نیز داخل است و وزن ادویه بحسب احتیاج و قوت و ضعف مزاج زیاد و کم
مسطور است و در نسخه دیگر یکدرم نمک لاهوری برای تقویت عمل نیز داخل است و نوشته
که با عرق بادیان نیم گرم تناول نمایند و در حین عمل هرگاه تشنه شوند عرق رازیانه نیمگرم
بنوشند دواء الاهلیلج از طب الائمه گفت محمد سنان که حدیث کرد ما را حضرت رضا علیه السلام
گفت شنیدم موسی بن جعفر را که تحقیق شکایت کرد از فجاره که با طبا رجوع نموده و هر یک دوای
عجمی بیان کرده پس آنحضرت فرمودند چرا فراموش کردید و از ذهن شما رفت لیشیدا کو
که هلیله و رازیانه و شکر است اجزا مساوی در استقبال صیف سه ماه و در هر ماهی سه مرتبه
و در استقبال شتا سه ماه و در هر ماهی سه روز و در هر وقت بجای رازیانه مصطکی بنماید
بدرستیکه مستغنی آن مریض نگردد مگر مرض موت فصل در ذکر ادهان گلکلانج

دهن کلکلانج و در بعض نسخ دهن کلکلانج بنظر رسیده و معرب بلیلا نه هندیست یعنی دهن میوه ها که عبارت از هلیله و بلیله و آمله باشد از اطبای هندست و نافع است اشامیدن آن با ماء الاصول از برای اصحاب سکته بعد از افاقه و نیکوست از برای فالج و استرخا چون با ماء الاصول بنوشند و نیز از برای تشنج و عرق النسا و اوجاع مفاصل بارده و لقوه و وجع ظهر و قولنج و مدر حیض است و نفاس و مسخن رحم و مفتت حصاة کلیه و مثانه و مذیب انهاست و مسکن وجع و مفتح سده ها و مسخن بدنست ابن نوح قمری گفته که اشامیدن آن با ماء الاصول بعد از دو هفته از ابتدای فالج نافع است اعضا را بنهایت نفع ابو سهیل مسیحی گفته که چون منقضی شود در اول فالج سه هفته تا الست و بنجره و زوفا بس نافع است انرا اشامیدن با ماء الاصول با دهن کلکلانج صنعت ان بنسخه شیخ رئیس پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هر یک ده درم بیخ کرفس بیخ رازیانه از هر یک هفت درم دار فلفل فلفل زنجبیل از هر یک شش درم جاوشیر بزر الانجره سکبینج از هر یک پنج درم تربد مدبر چهار استار کلکله قبضه اجزای یابسه را نیم کوفته صموغ را باب گرم حل کرده بقول رازی سیره نموده مجموع را در دیگ تازه قلعی نموده مقدار بیست و چهار رطل اب بر روی وی کرده بجوشانند تا اب بنصف رسد بس صاف نموده باز در دیگ کرده داخل نمایند در ان هشت رطل روغن حب الخروع تازه و باتش ملایم بجوشانند تا اب برود و روغن بماند بس نگاه دارند و قومی افزوده اند درین دهن ایرسا و استار افتیمون و حرمل و عاقرقرحا از هر یکی دو درم شیطرج هندی چهار درم صنعت دهن کلکلانج بنسخه شیخ داود انطاکی انواع هلیلجات اربعه و بلیله و آمله منقی از هر یک پنج درم تربد سفید مدبر چهار درم حسک تر کلم تر از هر یک پنج درم ادویه را باب بجوشانند و بمالند و بفشارند و بپالایند و در دیگ کرده روغن حب الخروع ساده داخل کرده بجوشانند تا اب برود و روغن بماند صنعت آن دهن بنسخه حکیم مومن انواع هلیلجات املج بلیلج دار فلفل فلفل زنجبیل کرنب برگ سداب از هر یک ده درم جاوشیر سکبینج اشق از هر یک پنج درم تربد سفید مدبر چهار درم اجزا را در یکهزار و دو صد مثقال آب بجوشانند تا بنصف رسد نیکو بمالند و بفشارند و بپالایند

و باز در دیگ کرده یک صد مثقال روغن بید انجیر تازه بر روی ان کرده باتش ملایم بپزند تا آب رفته روغن بماند و اگر در قدر مضاعف بپزند بهتر است ابو سهیل مسیحی گفته که در علاج تشنج امتلائی باید که بخورانند صاحب ان دهن کلکلانج با مارالاصول ابن نوح قمری گفته که علاج تشنج امتلائی علاج فالج است و آن باین دستور است که بیاشامانند او را حبوب هلیله پس بیاشامانند او را دهن کلکلانج با مارالاصول و گفته شده که اشامیدن دهن کلکلانج با مارالاصول بعد از استفراغ بحبوب هلیله هرگاه بدن از اخلاط پاک شود نافع است از برای خدر و نیز گفته شده که این دهن کلکلانج نافع است از برای خدر چون اشامیده شود بعد از استفراغ بحب شیطرج و حب منتن وقتیکه حدوث خدر از بلغم باشد و نافع است اشامیدن این دهن از برای رعشه حادث از خلط بلغم رب الهلیلج بعضی اطبا اشراب الهلیلج نامیده مهیا میسازند این دوا را از برای مسافرین که مسهل صفرا است برفق و نافع است از صداع صفراوی و سایر امراض صفراوی سر وقتیکه با نهایت شدت و فایم مقام مطبوخ هلیله است در نفع از برای هر مرضی که نافع است مر ان مرض را مطبوخ هلیله صنعت ان بگیرند هلیله زرد فربه بزرگ بی سوراخ یکصد عدد در لغار اخضر یعنی لعاب دار کرده اب بر روی وی کنند چندانکه چهار انگشت اب از روی هلیله بر گردد پس سر انرا بپوشانند که گرد و غبار در ان داخل نشود و در افتاب گذارند دو هفته پس صافی نموده اب آن را نگاه دارند و باز اب تازه بر روی وی کنند و سرش را پوشیده در افتاب یک هفته دیگر بگذارند پس اب ان را صافی نموده نگاه دارند و ملاحظه هلیلها نمایند اگر در انها زردی و تلخی باقی باشد یک مرتبه دیگر اب بر روی وی کرده بعد از هفته آب انرا گرفته هلیلها را دور کنند و الا بعد از دو مرتبه هلیلها را دور کنند و ابها در پیالها خورد کرده بر بالای بام بر روی تخته بند نهند در افتاب و سر پیالها را بپارچه بپوشانند و صبر کنند تا خشک شود پس از ین حب ها ساخته نگاه دارند و در وقت حاجت چهار درم تا هفت درم ان با اب خالص یا جلاب سکری فرو برند پس هرگاه که تب نباشد و اراده اسهال زیاده باشد باید که اضافه کنند برین دوا صبر سقوطری و کلسح و کثیرا حب ساخته بکار برند و گاهی می افزایند عصاره افسنتین پس باید که صبر بگیرند و

واز عصاره افسنتین نیم جزو و از گل سرخ ربع جزو ی و از نقوع هلیله مذکور مثل مجموع شربتی از چهار درم تا هفت درم باشد

فصل در بیان سفوفاتیکه اصل و عمود درآنها اهلیلج است

سفوف اهلیلج ملین مستعمل در یرقان اصفر سددی بسبب سده فیما بین مراره و امعا هرگاه از تدابیر دیگر زائل نگردد و این سفوف را با شیر شتر بدهند خصوص شتریکه انرا علف شیح و قیصوم داده باشند صنعت ان پوست هلیله زرد سه درم افتیمون افتیمون از هر یک نیم درم ایارج فیقرا چهار دانگ جمله یکشربت است با پنجاه شصت درم شیر شتر

سفوف اهلیلج شیخ داود انطاکی جید الفعل و عظیم النفع و بالغ است در قطع امراض سر و معده و قلب صنعت ان پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه تخم ریحان تمام بودنه نهری وتربد سفید مدبر از هر یک چهار درم کهربا تخم خرفه مقشر مرجان قرمزی از هر یک سه درم و هرگاه حرارت در مزاج غالب باشد دو سه قیراط مشک اضافه کنند واگر اراده اسهال باشد اضافه کنند بر اجزای اصل سنا بنفشه بسفایج فستقی اصل السوس از هر یک چهار درم سقمونیای مشوی دو درم و اگر مرض عصبانی مذکوره متعدی بسوی کبد باشد اضافه کنند بر اجزای اصل نسخه انواع ثلثه صندل العینی احمر و اصفر و ابیض را واگر در معده باشد مصطگی گلسرخ بر اجزای اصل بیفزایند واگر خفقان قوی باشد گل گاوزبان طباشیر سفید بر اجزای اصل بیفزایند واگر ریاح بسیار باشد رازیانه داخل کنند از هر یک سه درم و از برای حدیث نفس و وسواس و سودا و جنون افتیمون اقریطی شش درم انیسون چهار درم ابریشم مقرض مروارید ناسفته کشنیز خشک مقشر کل اقریطی سنبل از هر یک دو درم بیفزایند بر اصل نسخه و هرگاه که خفقان قوی زیادتی کند دران عود قماری خام و درونج عقربی و زرنباد از هر یک سه درم اضافه کنند واگر حرارت اشتداد داشته باشند بیاشامند از اب زرشک و گلاب بعد از انکه بروغن گلسرخ چرب ملتوت باشند والا بروغن بادام شیرین چرب نمایند و اضافه کنند بران بوزن ان شکر شربتی پنج درم

سفوف اهلیلج قابض شکم به بندد و در معده را نافع بود و زحیر را بعد از تنقیه سودمند بود صنعت ان هلیله سیاه در زیت انفاق بریان

سوده صمغ عربی بریان زیره کرمانی مدبر افتیمون بریان از هر یک نیم جزو و بزر قطونا بریان حب الرشاد
از هر یک دو جزو چهار دوای اول را کوفته بیخته و بزر قطونا و حب الرشاد را بروغن گل یا بادام
چرب نموده و درست داخل کرده استعمال نمایند شربتی چهار درم سفوف اهلیلج که بلغم برآرد
و معده را پاک سازد صنعت آن پوست هلیله کابلی دو درم نمک هندی دار فلفل از هر یک
دو دانگ کوفته بیخته همه یک شربت باشد با پیاله آب گرم بنوشند سفوف اهلیلج در
امراض طحال و یرقان سود چون بعد از فصد باسلیق و اسلیم الیسر خوردن مسهلات
موافقه با ماء الجبن منضج با سکنجبین افتیمونی خورده شود نافع است صنعت آن پوست هلیله زرد
سه درم پوست بلیله هلیله سیاه از هر یک دو درم افتیمون یکدرم ایارج فیقرا نیم درم نمک هندی
یکدانگ کوفته بیخته جمله یک شربت است بحسب قوت و ضعف و زیاده و کم نمودن برای
طبیب است سفوف اهلیلج دیگر که در یرقان سود و بسبب سده مابین کبد و طحال بکار آید هرگاه
استعمال کرده شود با ماء الجبن فرا گرفته با سکنجبین افتیمونی صنعت آن پوست هلیله زرد
سه درم پوست بلیله پوست هلیله کابلی از هر یک دو درم افتیمون یکدرم ایارج فیقرا نیم درم
نمک هندی یکدانگ جمله یک شربت است این همان نسخه قبل است الا آنکه هلیله سیاه داخل
ندارد سفوف اهلیلج ابو ماهر که نافع است از برای اسهال دماغی رطوبی که هر روز یکدرم
میداده باشند صنعت آن پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی هلیله سیاه نمک طعام
سافج هندی افسنتین رومی ایارج فیقرا اقراص گل اجزا متساوی کوفته بیخته بوزن مجموع
نبات سفید سوده داخل نمایند سفوف اهلیلج دیگر نافع از برای اسهال معدی که بسبب
ضعف هاضمه حادث از زیادتی بلغم و صفرا باشد صنعت آن پوست هلیله زرد یک جزو
حب الرشاد نیم جزو حب الآس سماق گزمازج سک اصلی از هر یک سدس جزو همه
کوفته بیخته شربتی دو درم سفوف اهلیلج گفته شده که نافع است از برای صداع صفراوی
بسبب اسهال صفرا صنعت آن پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی از هر یک سه درم ربوند
ثلث درمی کوفته بیخته سفوف سازند جمله یک شربت است با آب انار ترش و آب انار شیرین
معصور با شحم بنوشند و باید دانست که قومی از اطبا ذکر کرده دانسته اند استعمال جرم اهلیلجات

را در امراض سر بجهت آنکه اجرام اهلیلجات میباشد اسهال آنها بعسر و بعد مسهلات البته
در اکثر تقل بطن یعنی بستن شکم عارض میگردد و عقل شکم در امراض سر از اضر اشیا
است با نها پس اولی آنست که اهلیلجات را در امراض سر بطریق نقوع یا مطبوخ داده شود بعد
از رابع عشر پس بنا برین اگر اجزای این حب را یعنی هر دو هلیله و ریوند را نقوع سازند
باین طریق که بگیرند هلیله زرد هلیله کابلی از هر یک پنج درم ریوند چینی پنج درم تا یک درم و همه
در آب رمانین مصورین با شحم بخیسانند و در هاون سنگی بدسته بمالند تا آب آنها قوت
دواها را بگیرد و صافی آنرا بیاشامند خوبست و گفته اند که صمغیتی که در هلیله زرد و خاصیتی که
در آنست میباشد مسهل صفرا و معین است بر خاصیت آن عصاره پس هر گاه بخیسانند
آنرا در آب جدا میگردد از آن قوت صمغیت در آب و میگردد اسهال آن آب اقوی و در
ریوند چینی قوت بارده قابضه میباشد و قوت حاره لطیفه پس هر گاه در آب بخیسانند
آنرا بیرون می آید جسم ناری مسهل آن بغیر جوهر قابض پس اسهال نقوع آن زیاده
است از اسهال جرم آن سفوف اهلیلج نافع از برای رعونت و حمق صنعت آن پوست
هلیله کابلی دو مثقال کندر فلفل مصطگی رومی از هر یک یک مثقال نبات سفید پنج مثقال
کوفته بیخته هر روز صبح تا یک مثقال از آن بخورند سفوف اهلیلج روفس نافع از برای
قطرب چون آشامیده شود با ماء الجبن بعد از فصد و اخراج خون بمقدار یکه قریب بغشی
رسد صنعت آن هلیله سیاه آمله منقی پوست هلیله کابلی بسفایج فستقی پوست اترج تنقیه شده
افتیمون لاجورد کوفته بیاشامند از آن دو درم با ماء الجبن سفوف اهلیلج مستعمل در
ربع بعد از ظهور نضج در قاروره و سایر علامات نضج ماده صنعت آن پوست هلیله کابلی
هلیله سیاه از هر یک هفت درم بسفایج فستقی افتیمون از هر یک سه درم همه را کوفته
بیخته شربتی سه درم با سه درم شکر سفید لف کنند و بعد از آن آب گرم بنوشند
سفوف اهلیلج مستعمل در خفقان سوداوی صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
آمله منقی تخم فلنجمشک تخم بالنگو اسطوخودوس لسان الثور افتیمون گل ارمنی عود
هندی سعد کوفی قرنفل گشنیز خشک از هر یک سه درم کهربا بسد مروارید ناسفته

ابریشم مقرض حجر ارمنی مغسول از هر یک یکدرم و نیم تخم خرفه مقشر مغز تخم کدوی شیرین
از هر یک چهار درم کوفته بیخته شربتی یک مثقال با آب یا در بجویه یا شراب سیب شیرین
بنوشند سفوف اهلیلج قاطع بخارات دماغ و عین واذن و نیز این سفوف
نافع است از برای تقویت قلب و معده است و هاضم طعام و دور کننده وسواس و خفقان
و غشی و مجفف رطوبت و مخرج اخلاط ردیه است صنعت آن پوست هلیله کابلی فندق
بریان کرده از هر یک اوقیه کشنیز خشک در سرکه خیسانیده خشک نموده بریان
کرده کاوزبان املهٔ منقی پوست اترج تخم کاسنی اصل السوس از هر یک پنجدرم زرونبا
درونج عقربی بزرقطونا عنبر کوبیده رازیانه حرف محرق از هر یک سه درم لک
مغسول طباشیر سفید عود هندی مصطکی رومی مروارید ناسفته صندل سفید از هر یک
دو درم نبات سفید بوزن مجموع ادویه کوفته بیخته شربتی پنجدرم و اگر حرارت غالب باشد
نیمدرم کافور قیصوری زیاده نمایند سفوف اهلیلج مستعمل در سوء مزاج حار مادی
که بعد از فصد در دموی و تنقیه یابسه دی تازه واب خیار تازه با آرد جو و عدس و
صندل سرخ و فوفل صنعت آن پوست هلیله زرد ده درم لک مغسول سه درم طباشیر
سفید دو درم رازیانه یکدرم و در نسخه دیگر بجای رازیانه تخم کشوث است کوفته بیخته
شربتی سه درم و دستور خوردن این سفوف آنکه هر روز سه درم این سفوف را با چهل
درم ماء الجبن بدهند و تا هفت روز هر روز بیست درم ماء الجبن را زیاده کنند سفوف
اهلیلج مستعمل در شیر شتر در سوء مزاج حار مادی کبد صنعت آن پوست هلیله زرد
ده درم لک مغسول گلسرخ طباشیر سفید از هر یک پنجدرم ریوند چینی سه درم رازیانه انیسون
از هر یک یکدرم کوفته بیخته با شیر شتر بنوشند و اگر خواهند تلیین زیاده کنند چهار درم
گلنفشه داخل نمایند و سفوف ساخته با ماء الجبن شیر شتر یا شیر بز سه درم انرا بدهند
سفوف اهلیلج مستعمل در درم صلبه هرگاه حرارت نباشد با یک رطل شیر
شتر صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یک جزو تخم کرفس انیسون رازیانه
از هر یک ربع جزو وج شربتی سه درم تا هفت درم با یک رطل شیر شتر سفوف

اهلیلج مستعمل در یرقان اصفر هرگاه بسبب بیاری صفرا باشد در جگر و تب نباشد صنعت آن پوست هلیله زرد ده درم صبر سقوطری پنج درم طباشیر سفید یک درم سقمونیا یک دانگ و نیم جمله سفوف ساخته شربت یک درم **سفوف اهلیلج** لؤلوی نافع از برای مالیخولیا و ضعف قلب و خفقان سوداوی صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه امله منقی پوست بلیله تخم فرنجمشک تخم بادرنجبویه بسفایج اسطوخودوس افتیمون اقریطی گل ارمنی عود هندی سعد کوفی قرنفل کشنیز خشک از هریک ... درم کهربای شمعی ابریشم مقرض حجر ارمنی مغسول مروارید ناسفته از هریک یکدرم و نیم تخم خرفه مقشر مغز تخم کدوی شیرین از هریک چهار درم کوفته بیخته شربتی یک مثقال با عرق بادرنجبویه یا شراب سیب شیرین بنوشند **سنون اهلیلج** مسمی بدوائیکه عبد الله بن مسعود سیالی از طبرانی روایت کرده که از خالد گفت نوشت از برای من حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام این دوا را از برای بلغم صنعت آن فرمودند بگیر هلیله زرد یک مثقال خردل دو مثقال عاقرقرحا یک مثقال و بکوب و بیبیز و بمال بیابی دندانها صبح ناشتا پس بدرستیکه این دوا تنقیه بلغم میکند و خوشبو میگرداند بوی دهان را و مستحکم میگرداند دندانهای را باذن الله تعالی **فصل در ذکر اشربه اهلیلج** **شراب اهلیلج** آنت های گرم و اوجاع گرم را سود دارد و صفرا راند و طبع را نرم کند صنعت آن پوست هلیله زرد ده عدد نیم کوفته در ظرفی کرده آب صاف بر سر آن کنند و سه روز در آفتاب بگذارند و بعد از آن صاف کرده در شیشه نگاه دارند و ده عدد هلیله دیگر نیم کوفته با قدری آب تازه داخل همان آب کرده سه روز در آفتاب بگذارند و صاف نموده یازده عدد هلیله دیگر را با قدری آب تازه اضافه کنند و در آفتاب بگذارند و بعد از نه روز از آفتاب بردارند و صاف کنند و با صد و پنجاه مثقال ترنجبین بقوام آورند و از آتش فرو گیرند یک مثقال سقمونیای مشوی سوده در آن حل نمایند **شراب اهلیلجی فواکهی** بدانکه تنقیه معده اصحاب صداع خماری بشراب اهلیلج مفید است مر ایشان را صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی امله منقی از هریک پانزده درم آلوی سیاه بزرگ فرفه فارسی آلوی بخارای از هریک نیم رطل تمر هندی

منقی از حب یکرطل عناب خراسانی بزرگ پنجاه دانه همه را در شش رطل اب بپزند تا چهار
رطل برود و دو رطل بماند پس صافی نموده داخل کنند دران اب اترج واب انار ترش
واب انار شیرین معصور بی پیه و اب سیب و گلاب از هر یک نیم رطل شکر سفید نبات ترنجبین
پاک کرده از هر یک دو ثلث یکرطل و باتش ملایم بپزند تا بقوام جلاب اید سرد کرده در
شیشه نگاه دارند شراب هلیله دیگر ملین و مشتهی طعام و مقوی معده است صنعت
ان پوست هلیله زرد هلیله سیاه پوست بلیله املهٔ منقی از هر یک چهل و هشت مثقال جوکوب
نموده در مرتبان چینی یا سفالی کرده مقدار چهار پنج اثار هندی اب بران ریخته در افتاب
بگذارند بکیفیته تا ده روز در زمستان و در تابستان چهار پنج روز تا یک هفته پس صاف نموده
اب زلال انرا گرفته مقدار چهل و هشت مثقال نمک طعام داخل نموده نگاه دارند وقت حاجت
از پانزده تا بیست مثقال میل نمایند عرق اهلیلج مبهی و مشهی و ملین و منشط است
صنعت ان قند سیاه یکمن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله املهٔ منقی
از هر یک دو سیر پوست درخت امغیلان چهار سیر همه را بدستور مقرر در خم کرده و بقدر ضرورت
اب بر روی وی کرده خم را در سرگین اسپ دفن کرده بگذارند تا جوش خورد و از جوش
فرو نشیند پس از خم براورده بدستور مقرر عرق کشند پس بگیرند گلسرخ با اقماع دو سیر
دارچینی بهمن سفید بهمن سرخ خولنجان شقاقل از هر یک پنج توله برگ فرنجمشک گل گاوزبان
از هر یک نیم سیر خصیة الثعلب مصری پنج توله ابریشم خام یا وسیر داخل عرق مذکور کرده
مرتبه ثانی عرق کشند و در وقت عرق کشیدن یک توله عنبر اشهب در پته مشر بسته که عرق
دهان میچکد بگذارند تا عرق بران بچکد عرق هلیله دیگر که بجهت نواب ذوالفقار خان
بهادر تالیف نموده شخصی از اطبای عصر صنعت ان پوست هلیله کابلی ده سیر در اب بجوشانند
تا مهرا شود پس دانهای انرا دور کرده یکمن قند سرخ داخل کرده در خم مستحکم نموده
خم را در سرگین اسپ دفن کنند و یکروز بگذارند و شیر گاو تازه دوشیده جوشانیده
که چهره انرا گرفته باشند داخل کرده شش را بگیرند در روز دیگر پنج سیر نانخواه
پاک کرده دران داخل نمایند در روز دیگر دو سیر و نیم سولسی آهن داخل نمایند و بعد دو روز

ده سیر باشد داخل نمایند و در روز دیگر دو صد برگ تانبول داخل نمایند و بگذارند تا بمیند شود
پس عرق کشند ازان مقدار پانزده سیر و دو پیاله پیش از غذا و دو پیاله بعد از غذا بیاشامند
که اشتها آورد و باه را قوت دهد و امساک آورد و عجائبیت واگر خواسته باشند که دو آتشه نمایند
اول مرتبه بیست سیر عرق بکشند و یک سیر دارچینی یک شبانروز دران بخیسانند پس روز دیگر
ازان عرق کشند مقدار دوازده سیر **فنجنوش** نسخ ان در حرف الفاء در خبث الحدید
ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد **فیروزنوش** بدانکه اطبای فرس این لفظ را گاه بر معجون
مرکب از افیون و مصلحات آن و گاه بر معجون مرکب از هلیلجات و خبث الحدید استعمال میکنند
چنانچه در باب افیون ذکر یافت وانچه فیروزنوش یعنی فنجنوش است در خبث الحدید
مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی **فیروزنوش ممسک** یعنی فیروزنوش با مسک این
فیروزنوش نافع است از برای ریاح بواسیر و بلغم خام و مقوی معده است و مقوی باه
و معین آن و رنگ را صافی کند و گرده را گرم گرداند و نافع است از برای ریاح رحم و حابس
خون بواسیر و دافع سرعت انزال است صنعت ان پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست
هلیله زرد شیطرج هندی تخم کرفس خیربوا قسط تلخ سلیخه قرنفل بسباسه خولنجان نارمشک
از هر یک شش درم پوست بلیلا املج منقی نانخواه تودری زرد تودری گلگون دارفلفل کنجد مقشر
از هر یک چهار درم قرفة الطیب جوزبوا زنجبیل فلفل موبیه از هر یک هشت درم سعد کوفی ده درم
و در نسخهٔ دیگر چهار درم است مشک خالص تبتی دو مثقال عنبر اشهب یک مثقال خبث الحدید
مدبر بوزن مجموع ادویه روغن گاو ده استار که چهل مثقال باشد مجموع ادویه را با دو وزن
و نیم عسل سفید جید منزوع الرغوه معجون سازند شربتی دو درم با دوغ گاو مسکه گرفته
و یا با نبیذ زبیب و دو هفته باین دوا مداومت باید نمود و بعضی گفته اند که این معجون را باید
که با شیر گاو تازه دوشیده بنوشند و مزاج این معجون گرم است و خشک است در اواخر درجه
سیوم **قرص هلیله** نافع از برای ضعف معده یعنی بعد از تنقیه بحب شبیار باقی با سکنجبین و آب
هر کدام که باشد در هفته یکمرتبه و غذا باید در ایام خوردن این قرص زیرباج باشد و این قرص
از اطبای هند است صنعت ان پوست هلیله کابلی ده درم زنجبیل شش درم دارفلفل شیطرج هندی

از هر یک چهار درم نمک سنگ هفت درم کبریت زرد مدبر ودع محرق از هر یک یک مثقال املج
را در آب لیمو یک شبانه روز سحق نمایند پس اقراص سازند شربتی از یک درم تا دو درم فصل
در بیان نسخ کلکلانجات کلکلانج معرب از لغت هندیست که بلیلا نه باشد بفتح بای
هردو فارسی چهپل بزبان هندی بمعنی میوه است یعنی مرکب از میوه ها که بلیله و بلیله و املج
باشند تنقیح رئیس در قانون آورده که این معجون از تراکیب اطبای هند است کثیر النفع است
از برای استرخای معده و برودت آن وضعف معده از برودت و رطوبت و از برای سعفه
بلغمی و تب های کهنه و غشی و حبس بول و بهق و برص و بهر ضیق النفس و سل هرگاه نبوده با
باهمی و از برای جبر کسر عظام و از برای برودت بدن و از برای بواسیر و اورام طحال
وقتیکه نبوده باشد با تپ و از برای دبیله و قولنج و ماء اصفر و اقسام استسقا و از برای زنانی
که در ایام حمل مریض گردند و از برای اختناق رحم و صرع و ریاح حادث در مفاصل و نفخه
مراق و درد زانو و درد عضل صنعت آن بلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی دار فلفل فلفل
زنجبیل شیطرج هندی فلفل مویه نمک هندی سیاه نمک سرخ نفطی نمک زرد نمک طعام
نمک درانی لسان العصافیر سعد هندی دانه هیل بوا جوز بوا قرفه الطیب نمک کابلی مقشر
صعتر فارسی شونیز حب النیل زیره کرمانی ساذج هندی تخم کرفس از هر یک چهار درم
و گفته که یافتم در نسخه دیگر این معجون این ادویه را و آن شقیقل است و آنرا شقیقل مانند
و الملوط که آن کشت برگشت است از هر یک چهار درم خیار شنبر هشت درم تربد سفید یک رطل و
چهار استار مویز دانه بیرون آورده یکصد مثقال آمله منقی صد مثقال فانید شش رطل
و نیم روغن کنجد سه رطل و در نسخه دیگر روغن کنجد یک رطل است ادویه را کوفته بیخته مویز
را در آب بپخته بپالایند پس خیار شنبر را در آن بخیسانند پس بجوشانند و بپالایند و آمله را
علیحده در بیست و دو رطل آب خالص یک شبانروز بخیسانند پس بجوشانند تا هشت
رطل آب باقی ماند پس بپالایند دو مرتبه دیگر پالوده را در دیگ کرده و خیار شنبر خیسانیده
در آب مویز را که پالوده اند فانید را در آن حل کرده بآتش معتدل بپزند تا بقوام عسل آید
پس روغن کنجد را در آن اندازند و حرکت دهند تا مخلوط گردد روغن بآن و چسپیده

و جامه پس از آتش فرود آورده ادویه را کوفته بان آمیخته و استعمال نمایند شربتی از
یک مثقال تا چهار مثقال بحسب هر کسی بقدر قوت و بحسب سن و بلد صاحب میزان الطبایع
این نسخه را با اندک تفاوتی ذکر کرده یعنی بجای هلیله هندی سیاه هلیله کابلی و بجای
آمله منقی شیر امله منقی و بجای قرفه قرنفل و وزن هلیله و بلیله و شیر آمله از هر یک هفت
درم آورده و وزن باقی ادویه با کشنیز خشک از هر یک پنج درم و شقاقل و اطموط
را نیاورده و وزن تربد را یک صد و پنجاه درم و وزن فلوس خیار شنبر را ده درم
و وزن زبیب را نیم من آورده و بجای آمله آخر شیر امله بوزن یک من آورده و گفته
که شیر امله و مویز منقی را در ده من آب بپزند تا ثلث آب باقی ماند پس بپالایند و خیار شنبر
را دران حل کرده و سه من و ده استار فانید جید دران بگدازند و بآتش ملایم بجوشانند
و نیم من روغن کنجد را بان بیامیزند و یک دو جوش دیگر داده تا بقوام آید پس ادویه را
بان آمیخته شربتی چهار درم و گفته که این ترکیب سه جزو است بغیر فانید و روغن کنجد و مزاجش
گرم است در آخر درجه اولی و خشک است در سه ربع درجه اولی و نسخه شفائی در قرابادین خود آورده
مساوی است بانسخه صاحب میزان الطبایع و هلیله سیاه و قرفه را بحال داشته بوزن پنج درم
و بجای سعد قرنفل و بجای صعتر فارسی صمغ البطم آورده و گفته که مویز و شیر آمله را در شش من
شیر آب بپزند تا بدو من رسد و وزن کرده و وزن فانید را سه من ذکر کرده و گفته شربتی
پنج درم است با شیر شتر یا آب عنب الثعلب و سید اسمعیل در ذخیره این کلکلانج را باسم کلکلانج
مروزی ذکر کرده باعتبار آنکه این ترکیب از اطبای مرو است یا باعتبار آنکه اطبای مرو
این نسخه را از هندی ترجمه کرده و در کتب خود ذکر کرده اند و نسخه آن بانسخه صاحب
میزان الطبایع مساوی است الا آنکه وزن خیار شنبر بست درم است و وزن آنکه مویز و شیر
آمله را بجوشانند دوازده من و وزن روغن کنجد سه من و قرفه و قرنفل داخل ندارد و کلکلانج
الکبیر اشمیحون هندیست عمده اجزای ان اهلیلج است نافع است از برای درد معده و تپهای کهنه
و غشی و عسر البول و برص و بهق و سدر رطب و قروح شش و عطش و زهرها و برودت
بدن و بواسیر و درد سپرز و دمامیل و قولنج و مار اصفر و استسقا و امراض زنان

انگبین و از برای اشتهای طعام آوردن و قوتش تا پنج سال باقی میماند صنعت آن اهلیله
سیاه بلیله شیراملج منقی برنج کابلی فلفل مویه تخم کرفس شیطرج هندی فلفل لسان العصافیر زیره کرمانی
شونیز اشقیقل و بعضی گفته اند شقاقل ملح درانی ملح هندی بهمن سرخ بهمن سفید نمک طعام
نمک سیاه نمک سرخ نانخواه از هر یک سه مثقال تربد سفید یکرطل ادویه را کوفته بیخته شیراملج منقی
سه رطل در بیست و چهار رطل آب شیرین بآتش معتدل بپزند تا ثلثش باقی ماند از آتش فرود آورده
بمالند و بپالایند و ثفلش را باندازند و شکر صافی چهار رطل داخل کرده بر آتش ملایم بگذارند و
بهمواری بپزند تا شکر گداخته شود و غلیظ گردد مانند عسل و روغن شیرج تازه سه رطل در آن
داخل کرده حرکت دهند تا بآن ممزوج شود و از آتش برگرفته ادویه را کوفته بیخته بران بپاشند
و بهم زنند تا ممزوج شود در ظرفی چینی کرده بوقت حاجت استعمال نمایند شربتش از سه مثقال
تا چهار مثقال کلکلانج اکبر دیگر بنسخه سمرقندی نافع از برای اصحاب استسقا و اصحاب ضعف
کبد و ورم آن و اصحاب صلابت آن و میباشد این کلکلانج ملین طبایع ایشان و سده
و قولنج بگشاید و صلابت سپرز و یرقان سددی و دبیله و امراض حادث از بلغم و رطوبت را
نافع است صنعت آن اهلیله سیاه بلیله استه بیرون کرده از هر یک سی و پنج درم و در نسخه
دیگر پوست اهلیله زرد بیست درم و هلیله سیاه پوست بلیله از هر یک پانزده درم است آمله منقی
یکمن و نیم تمر هندی پنجاه درم و در نسخه دیگر بجای تمر هندی تمر هیرونی استه بیرون کرده
پنجاه درم است مویز منقی از حب یک رطل همه را در پانزده رطل آب بجوشانند تا ربع رطل آب بماند
پس بمالند نیکو و از بالای آتش بگذارند و حل کنند در آن یکرطل فلوس خیار شنبر و مرتبه دیگر صاف
نمایند لیکن بپزند برگ مازریون بیست درم و در سه اوقیه روغن بادام شیرین و یکرطل آب
بپزند تا تمام آب برود و روغن بماند لیکن بپزند تا که معسول سنبل الطیب کلسنج دوقو
فطراسالیون قوة الصبغ ریوند چینی نمک هندی ایرسا غاریقون اشق سفید از هر یک مثقال
کمافریوس سیسالیوس زراوند طویل اسارون عود بلسان مصطکی حنطیانا بیرنگ کابلی
مقشر پوست سلیخه از هر یک چهار درم عصاره قثا عصا افسنتین سعد کوفی اذخر مکی از هر یک
پنجدرم تخم کشوث بزر سرمق و در نسخه دیگر بجای بزر سرمق تخم حرمل است رب السوس سقمونیا

از هر یک ده درم تخم کرفس بادیان فستق تلخ وج ترکی انیسون از هر یک ده درم تربد سفید مدبر یکصد و پنجاه درم زیره کرمانی چهار درم کوفته بیخته بروغن بادام مدبور چرب نموده بلبن بیسرشند و وزن فانیذ و سی درم روغن کنجد و فانیذ را در مطبوخ مسطور حل کرده مرتبه دیگر بپزند تا غلیظ شود و بقوام آید لبن و روغن کنجد واد ویه مسحوقه را داخل کرده جوشش خفیفه داده بر هم زنند تا مستوی گردد و فرو داورند شربتی چهار درم تا پنجدرم با شیر شتر یا آب عنب الثعلب یا ماء الجبن

کلکلانج کبیر ضعیفه معده را که از سردی و تری باشد و تپهای کهنه را سود دارد و بازگرفتن بول بگشاید و بهق و برص و سرفه بلغمی و قروح شش و تنگی نفس را بهتر و خداوندان جگر بارد و سپرز صلب را و خداوندان باسور و قولنج را و خداوندان استسقا و اختناق رحم و بیماریهای آنرا و خداوندان صرع و مزاج سودا را سود دارد صنعت آن اهلیله کابلی بلیله آمله پاک کرده از حب و ریشه از هر یک هفت درم فلفل دار فلفل زنجبیل قلفل مویه نمک هندی نمک سیاه نمک سرخ نمک اندرانی نمک تبرزد تمر لسان العصافیر شیطرج سعد تودری قرنفل برنگ کابلی مقل صعتر فارسی شونیز حب النیل زیره کرمانی ساذج هندی تخم کرفس کشنیز خشک از هر یک پنجدرم تربد سفید صد و پنجاه درم فلوس خیار شنبر تازه درم مویز منقی نیم من شیر آمله پاک کرده کلمن مویز و آمله را در دوازده من آب بپزند تا دو بهره برود و یک حصه بماند و بپالایند خیار شنبر را در ان حل کنند و سه من و ده استار فانیذ نیکو در ان آب بگدازند بآتش نرم و نیم من روغن کنجد تازه با دویه بیامیزند و یکجوش دیگر بدهند تا قوام گیرد و بعد از ان دارو ها بدان بسرشند شربتی از سه درهم تا چهار درهم و این ترکیب جزو یست بغیر فانیذ و روغن کنجد و وزن آن شش صد و شصت و هفت درم و نیم تقریباً مزاج آن گرم است در آخر درجه اول و خشک است در سوم و در نسخه دیگر که باسم کلکلانج بزوری است زیره و ساذج و تخم کرفس و کشنیز خشک داخل نیست

کلکلانج صغیر نافع از برای اقسام استسقا و اوجاع کبد و طحال و سده و دماميل و مجربست در منافع مذکوره صنعت آن بنسخه شیخ رئیس پوست بلیله زرد بست درم بلیله سیاه پوست بلیله از هر یک پانزده درم آمله منقی سه رطل تمر هندی پنجاه درم مویز دانه بیرون آورده یک رطل از دو چه را جمع کرده سی رطل آب بر روی آنها کرده بجوشانند تا آنکه هشت رطل آب باقی ماند

پس ادویه را نیکو بمالند و بفشارند و بپالایند و بگیرند عسل فلوس خیارشنبر منقی از حب و قشر
یکرطل و در آن آب مصفی داخل کرده یک جوشی داده پس فرود آورده بمالند مالیدنی نیکو
و در پالایش انداخته بپالایند یا از غربال موئی بگذرانند و ثفل آن را دور کرده پس بگیرند فانید
جید چهار رطل و در آن حل کرده بجوشانند تا بقوام عسل آید پس داخل کنند در آن روغن کنجد تازه یک
رطل و در نسخه که صاحب میزان الطبایع ذکر کرده وزن روغن کنجد سه استار است و علی التقدیرین
صافی نموده بر هم زنند تا مخلوط یکدیگر شوند و چند جوش دیگر داده از آتش فرود آورند و بگیرند
لک مغسول سنبل الطیب دوقو گلسرخ منزوع الاقماع فطراسالیون فوربیون دارچینی نمک هندی
بیخ سوسن آسمانجونی غاریقون بیخ سفید از هر یک شش درم کمافیطوس کمادریوس سیسالیوس راوند طویل
اسارون مصطکی عود بلسان جنطیانا تربد کابلی مقشر سلیخه از هر یک چهار درم بزر کشوث
بزر سرمق اصل السوس رب السوس سقمونیای مشوی از هر یک ده درم عصاره غافث
عصاره افسنتین سعد هندی فقاح اذخر از هر یک پنج درم تخم کرفس قسط تلخ وج ترکی رازیانج
انیسون از هر یک سه درم تربد سفید مدبر یکصد و پنجاه درم زیره کرمانی چهار درم مجموع را
کوفته بیخته پس بگیرند برگ مازریون بیست درم و داخل کنند در آن یک رطل آب و سه اوقیه
روغن کنجد یا روغن بادام شیرین و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس بپالایند
وادویه را بآن چرب کرده در فانید مطبوخ مذکور مخلوط سازند خلط نیکو و در ظرف چینی
نگاه دارند شربتی چهار درم با شیر شتر یا ماء الجبن یا با آب عنب الثعلب یا با آب کاکنج و بعضی
گفته اند که شربتی از چهار درم تا پنج درم و این نسخه چهل و سه جزو است بغیر فانید و روغن
و وزن ادویه یک هزار و نود و هفت درم است و مزاجش گرم است در اواسط درجه اولی
و خشک است در یک درجه و نیم و در نسخه سید اسمعیل در ذخیره بجای کمادریوس کمافیطوس
است و این نسخه اصل از نسخه ذخیره است کلکلانج اصغر در منافع مثل منافع کلکلانج اکبر
است صنعتش آن هلیله سیاه هندی بلیلج منقی املج منقی فلفل دارفلفل شیطرج هندی
صعتر زنجبیل حب النیل بسفایج کابلی مقشر کشنیز خشک نانخواه فلفلمویه تخم کرفس لسان العصافیر
زیره کرمانی اسطوخودوس از هر یک پنج درم خیارشنبر منقی از قشر و حب نمک هندی و [illegible] الطیب

ساذج هندی زنجبیل بوا که قسط شیرین است و اگر یافت نشود عوض آن قاقله کبار جنطیانا السود اکه سوتیر
است از هر یک پنج درم سه تربد سفید و روغن شیرج از هر یک بیست استار شکر سفید یکصد و بیست استار
مویز دانه بیرون کرده دویست و پنجاه استار آب ابلج ده رطل صنعت ماء الاصل مستعمل در
کلکلانج شیر املہ منقی سه من مویز منقی از تخم شش من در چهار رطل آب عذب بپزند تا ربعش ماند
پس بمالند و بپالایند و در دیگ پاکیزه کرده شکر را دران اندازند و باتش ملایم بپزند تا شکر
گداخته و مثل غلیظ گردد و پلپل و ادویه مسحوقه را بران ریخته بر بالای آتش حرکت دهند بعد ازان
روغن شیرج را بران ریخته بر هم زنند تا خوب ممزوج شود و مثل خمیر گردد و از آتش برگیرند
و سرد کرده در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند و بوقت حاجت استعمال نمایند شربتی از سه مثقال
تا چهار مثقال و قلمی فرموده اند که باعتقاد این فقیر درین هر دو نسخه روغن شیطرج تازه است که
بسهو روغن شیرج قلمی شده خواه سهو از مولفش باشد یا از کاتب بعد از تالیف کلکلانج دیگر
سده کبد و طحال و عسر البول بگشاید و ضیق النفس و قولنج را نافع بود و بیماریهای رحم و تبهای کهنه
که از بلغم و رطوبت باشد سودمند بود و مستسقی را فایده عظیم بخشد و سینه و شش از بلغم و رطوبت
پاک سازد و سرفه کهنه که از رطوبت دماغ و شش باشد برطرف کند صنعت آن پوست هلیله زرد
پوست بلیله املہ مقشر فلفل شیطرج هندی صبر زرد زنجبیل حب النیل برنگ کابلی مقشر کشنیز خشک
نانخواه فلفل موی تخم کرفس لسان العصافیر زیره کرمانی بندق هندی از هر یک پنج درم شیره
فلوس خیار شنبر نمک هندی قرفه ساذج هندی قاقلتین نیز از هر یک سه درم تربد سفید
مدبر یکصد درم مویز منقی از پوست و تخم پاک کرده یکصد درم شیر املہ ده رطل اجزا کوفته بیخته مویز
و شیر املہ را در بیست رطل آب صاف طبخ نمایند و صافی کرده مقدار یک کف باشد فانید
داخل کرده بقوام آرند انگاه دوا ها کوفته بیخته دو رطل روغن کنجد تازه داخل کرده همه را در هم
آمیخته خوب بسرشند و در ظرف چینی یا شیشه نگاه دارند و هنگام حاجت مقدار شربتی چهار مثقال
تناول نمایند کلکلانج بارد نافع از برای استسقای حار و اوجاع کبد و سده و دمامیل
صنعت آن بنسخه ثابت بن قره در ذخیره و ظاهر آنست که بوده باشد از تالیف او پوست
هلیله زرد شیر املہ منقی مازریون مدبر غاریقون سفید تربد سفید مدبر از هر یک پنج درم تخم کاسنی

منزوع الاقماع تخم کاسنی تخم خیارین مقشر از هر یک دو درم رب السوس یک درم عصاره افسنتین سه درم ترنجبین یکصد درم ادویه را کوفته بیخته ترنجبین را در آب حل کرده بجوشانند و بپالایند و باز بجوشانند تا بقوام آید ادویه را بآن بسرشند کلکلانج بارد دیگر بنسخه سید اسمعیل که در ذخیره خوارزمشاهی در باب استسقاء زقی ذکر کرده صنعت آن بگیرند برگ مازریون که یک هفته روز در سرکه خیسانیده خشک کرده باشند پوست هلیله زرد غاریقون ہشش سفید از هر یک پنج درم عصاره افسنتین سه درم ایرسا گلسرخ منزوع الاقماع تخم کاسنی تخم خیارین مقشر رب السوس از هر یک دو درم کوفته بیخته ترنجبین منقی فلوس خیارشنبر و فانیذ از هر یک پانزده درم هر سه را بآب گرم گداخته صافی نموده بقوام آورند و ادویه را بآن بسرشند شربتی از دو درم تا چهار درم و در نسخه سمرقندی که از برای استسقا با حرارت آورده بجای ایرسا اصل السوس است و در نسخه دیگر مغز بادام مقشر پنج درم نیز داخل است و بجای مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه است و در نسخه دیگر وزن ترنجبین و فلوس خیارشنبر از هر یک شصت درم است و نوشته که شربتی از دو درم تا چهار درم با شیر شتر یا با شربه مناسبه دیگر بیاشامند و تا شش درم میتوان خورد و باقی ادویه مساوی نسخه سید اسمعیل است کلکلانج حار نافع از برای امراضیکه نافع است از برای آنها کلکلانج بارد و مستعمل است در آن امراض وقتیکه بوده باشند بسبب برودت صنعت آن ورق مازریون مدبر غاریقون ہشش سفید پوست هلیله زرد سکبینج از هر یک پنج درم ایرسا سه درم ریوند چینی عصاره غافث انیسون سنبل الطیب از هر یک دو درم کوفته بیخته با سه وزن ادویه عسل مصفی معجون سازند شربتی از سه درم تا چهار درم با شیر شتر یا غیر آن از اشربه مناسبه و تا شش درم میتوان خورد کلکلانج معتدل منقول از قرابادین قلانسی بنسخه ثابت بن قره صنعت آن ورق مازریون که یک هفته در سرکه انگوری خیسانیده خشک کرده باشند پوست هلیله زرد غاریقون ہشش سفید از هر یک پنج درم عصاره افسنتین سه درم ایرسا گلسرخ منزوع الاقماع مغز تخم خیارین تخم کاسنی رب السوس از هر یک دو درم ترنجبین منقی فلوس خیارشنبر فانیذ از هر یک پانزده درم این هر سه را بآب گرم حل کرده بپالایند و بپزند تا غلیظ شود

وادویه خشک را کوفته بیخته با آن معجون سازند شربتی از دو درم تا سه درم و این نسخه با
فانید دوازده جزو است و وزن مجموع هفتاد و سه درم است و مزاجش چنانکه ثابت بن
قره اشاره نموده معتدل است در حرارت و برودت و خشک در درجهٔ دوم کلکلانج بنسخه
دیگر صنعت آن تربد سفید مدبر مازریون مدبر پوست هلیله کابلی عصارهٔ افسنتین ریوند چینی
غاریقون هش سفید از هر یک پنج درم مغز تخم خیارین تخم کاسنی ورق گلسرخ اصل السوس
از هر یک دو درم ترنجبین شکر سفید فلوس خیارشنبر از هر یک پنجاه درم روغن بادام
شیرین دوازده درم تربد و هلیله را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده باقی
ادویه را کوفته بیخته ترنجبین و شکر و فلوس خیارشنبر را در آب حل کرده صافی نموده
باتش ملایم بقوام آورده بدستور معجون سازند شربتی یک مثقال تا پنج مثقال جایز بود با شیر شتر یا غیر
آن از اشربه مناسبه کلکلانج دیگر بنسخه محمد بن ذکریا رازی صنعت آن مازریون مدبر تربد
سفید مدبر غاریقون هش سفید پوست هلیله زرد از هر یک پنج درم عصارهٔ افسنتین سه درم ورق
گلسرخ تخم کاسنی از هر یک دو درم رب السوس دو درم و نیم با ترنجبین منقی و فلوس خیارشنبر
با فانید بدستور معجون سازند شربتی از دو درم تا چهار درم با طبیخ هلیله زرد و در نسخه سید
اسمعیل فانید داخل نیست ماء الحیوة جهت قوت هاضمه و رفع سستی اعصاب و جهت تقویت
دماغ و حدت ذهن نافع است صنعت آن پوست هلیله کابلی بلیله آمله منقی خبث الحدید از هر یک
پاو آثار هندی دار فلفل زنجبیل نانخواه از هر یک نیم پاو همه را جوکوب کرده خبث الحدید را
نرم سائیده در سبوچهٔ چینی یا لعابدار کرده پانزده آثار آب شیرین خالص را بجوشانند تا
ده آثار بماند گرما گرم بران ریزند پس شش توله نمک طعام داخل نموده و اگر نمک سنگی
سفید باشد بهتر است پس سر آنرا بسته در آفتاب بگذارند تا دوازده روز که شب و روز در
تحت السما باشد پس شروع نمایند بخوردن آن شربتی از سه توله تا پنج توله ناشتا
از طعام توان خورد و در ایام خوردن از ترشی و بادی پرهیز نمایند و هرگاه قدری
آب خرج شود ... ری آب خالص را جوش داده که ثلث آن برود گرما گرم داخل نمایند و همین
قسم چون آب کم شود آب خالص را جوشانیده اضافه نمایند تا دران طعم دستی

باقی است و چون طعم آن تلخ گردد دیگر آب داخل نمایند **ماء الفواکہ الہلیلجی** مسہل صفرا
بان بعد از نضج و نافع است مر صداع صفراوی را صنعت آن پوست ہلیلہ کابلی پوست ہلیلہ زرد
از ہر یک ہفت درم عناب ده دانہ سپستان سی دانہ تمر ہندی منقی از قشر و حب ولیف
ده درم آلوی سیاه آلوی بخارائی از ہر یک دوازده دانہ ہمہ را در یک رطل آب گرم
یک شب بخیسانند و صبح صافی نموده یک اوقیہ تا دو اوقیہ سکنجبین سکری ساده داخل
نموده بنوشند **مطبوخ الہلیلجی** این مطبوخ از استنباط آن قدس سره است نافع است از برای
رعونت و حمق صنعت آن بگیرند ہلیلج کابلی کلان نغوقی زرین عددی واستہ آنرا بیرون
کرده باکند رذکر مصطکی علک البطم از ہر یک یک مثقال عنبر اشہب مویز سرخ سعد کوفی
صنعتر فارسی قرنفل زنجبیل اسطوخودوس از ہر یک نیم مثقال کوفتہ بیختہ بعرق بادرنجبویہ
سرشتہ بنادق سازند ہر یک بوزن یک مثقال دایم یکی را در دہان نگاه دارند و آہستہ
آہستہ بخایند و آب آنرا فرو برند **فصل در بیان مطبوخاتیکہ اصل و عمود در**
آنہا الہلیلج است رازی گفتہ کہ آشامیدن آن نافع است از برای دوار و سدر صفراوی
ابن الیاس گفتہ کہ علاج دوار صفراوی تنقیہ بدن و سر است از صفرا بہ مطبوخ الہلیلج
بدایینی گفتہ کہ اسہال بطن بمطبوخ الہلیلج نافع است از برای دوار و سدر صفراوی سمرقندی
گفتہ کہ ہرگاه سبب دوار و سدر حادث بمشارکت معده اخلاط مراریہ حاصلہ در معده
باشد علاجش بقی است و باسہال بمطبوخ الہلیلج **مطبوخ الہلیلجی** مسہل صفرا منقی
معده و سر از اخلاط مراریہ صنعت آن پوست ہلیلہ زرد پوست ہلیلہ کابلی از ہر یک
ہفت درم بنفشہ گل نیلوفر تخم کاسنی سنامکی از ہر یک پنج درم اصل السوس تراشیده
سہ درم مویز منقی ده درم عناب سپستان آلوی سیاه از ہر یک بیست دانہ مجموع را در سہ
رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صافی نموده فلوس خیارشنبر ترنجبین از ہر یک پانزده
مثقال دران داخل کرده صافی نموده روغن بادام شیرین دو درم بران چکانیده
سحر بنوشند **مطبوخ الہلیلجی دیگر** کہ منقی معده از اخلاط مراریہ و نافع است از برای
دوار بمشارکت معده از اخلاط صفراویہ در معده صنعت آن پوست ہلیلہ زرد تمر ہندی

از هر یک ده مثقال آلوی سیاه آلوی بخارای سپستان از هر یک ده دانه تخم
کاسنی پنجمثقال در آب جوشانیده صافی نموده ترنجبین خراسانی پانزده مثقال در آن
حل کرده صافی نموده سقمونیا یکدانگ سوده داخل کرده سحر بنوشند مطبوخ اهلیلج اطلاق
طبیعت با آن از برای تنقیه معده از بقیه فضل شراب که در معده مانده باشد وقتیکه بوده
باشد مزاج حار و صداع خماری شدید میباشد مفید صنعت آن پوست هلیله زرد
شش درم آلوی سیاه فارسی آلوی بخارای از هر یک بیست دانه شاهتره سنای مکی
از هر یک پنج درم ورق گلسرخ چهار درهم عناب بیست دانه رازیانه تخم کشوث تخم کاسنی از هر یک
دو درم عنب الثعلب اصل السوس بنفشه گل نیلوفر از هر یک سی درم همه را در سه رطل آب
بجوشانند تا بنصف رسد صافی نموده بگیرند از صافی آن یکصد درم و شیرخشت خراسانی
و تمر هندی منقی از حب و لیف از هر یک ده مثقال در آن حل کرده بپالایند و بیاشامند
مطبوخ اهلیلج اصفر نافع از برای اسهال صفراوی و صداع حادث بمشارکت معده
از غلبه صفرا در معده صنعت آن پوست هلیله زرد پنج درم شاهتره سه درم عناب خراسانی
ده دانه تمر هندی مویز منقی از هر یک ده درم جوشانیده صافی نموده فلوس خیارشنبر
منقی از حب پانزده درم در آن حل کرده صافی نموده سقمونیا نیم دانگ تا سه دو دانگ
سوده داخل کرده بنوشند و غذا مرقه چوزه مرغ مطبوخ با آب آلو یا آب تمر هندی یا آب غوره
یا آب سماق باشد مطبوخ اهلیلج نافع از برای دوار صفراوی صنعت آن پوست هلیله
زرد شاهتره از هر یک ده درم در یک رطل و نیم آب بجوشانند تا ثلث بماند برروی
فلوس خیارشنبر و شیرخشت خراسانی از هر یک ده مثقال صافی نموده بمالند و بفشارند
و بپالایند و یک مثقال روغن بادام شیرین داخل کرده بیاشامند مطبوخ اهلیلج دیگر
نافع از برای دوار حادث بمشارکت معده از اخلاط مرّیه در معده صنعت آن پوست
هلیله زرد شش درم آلوی سیاه آلوی بخارای از هر یک ده دانه سپستان بیست دانه
تمر هندی منقی از حب ده درم تخم کاسنی چهار درهم جوشانیده صافی نموده ترنجبین
خراسانی سی درم در آن حل کرده صافی نموده بنوشند و اگر یکدانگ سقمونیای مسحوق

سیر دارد و نموده بنوشند بهتر است مطبوخ اهلیلج نافع از برای سدر و صفراوی
صنعت آن پوست هلیله زرد و سنا و بنفشه از هر یک ده درم در یک رطل آب بجوشانند تا ثلث
باقی ماند صافی نموده بیست درم شیرخشت خراسانی دران حل کرده صافی نموده بنوشند
مطبوخ اهلیلج مستعمل در دوار و سدر از برای اسهال خلط محدث آن هرگاه بوده
باشد علت قوی صنعت آن پوست هلیله زرد پانزده درم آلوی سیاه بزرگ دانه بیست
دانه سپستان سی دانه مویز منقی بیست درم تمرهندی پانزده درم شاهتره بودنه از هر یک
ده درم ورق گلسرخ شش درم افسنتین رومی پنج درم بادآورد سه درم رازیانه انیسون
از هر یک یکدرم سقمونیای مشوی یکدانگ سوده دران حل کرده سحرگاه نیمگرم بیاشامند
مطبوخ اهلیلج دیگر مسهل سودا و اخلاط محترقه نافع از برای امراض سوداویه و صفراویه
خصوص از برای دوار صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یک
دو درم و نیم افتیمون افسنتین رومی تربد سفید مجوف مصمغ مدبر پنج درم آلوی سیاه
پانزده دانه تمرهندی منقی از حب و لیف ده درم همه را بدستور مقرر جوشانیده صافی
نموده فلوس خیارشنبر ده مثقال ترنجبین بیست درم دران بمالند و بپالایند و روغن بادام شیرین
یکدرم دران داخل کرده سحر نیمگرم بیاشامند مطبوخ اهلیلج طبری این مطبوخ را در کناش
موسوم بمعالجات بقراطی ذکر کرده و گفته که هرگاه بوده باشد دوار از اخلاط حاره محتبسه در
بطون دماغ و طبیب را لازم است که در تقسیم دوا نظر کردن بقوت علیل و سایر قوانین پس اگر
مانعی منع نکند اول فصد قیفال نماید پس اسهال طبیعت فرماید بعد از چند روز باین مطبوخ و اقلش
باید که پنج روز از فصد بگذرد و مقتضی طبیعت و قوت این مطبوخ آنست که ملطف و منضج اخلاط است
و مسهل و مستفرغ جمیع بدنست و اگر یک شربت کفایت کرد بهتر و الا باید که بیاشامند دو شربت
و سه شربت صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یک پانزده درم
افسنتین رومی قنطوریون دقیق حشیش غافث از هر یک چهار درم تمرهندی منقی از لیف
و حب ده درم عناب آلوی سیاه از هر یک سی دانه پرسیاوشان پنج درم اصل السوس
تراشیده مرضوض چهار درهم مجموع را بدستور مقرر در مطبوخ بجوشانند و صافی نموده بگیرند

ازان یک شربت د بمالند دران غاریقون سفید دو ثلث درمی تربد سفید مدبر یک درم سقمونیای انطاکی مشوی سه طسوج بعد از آنکه همه را سحق نموده بجلاب سکری سرشته باشند پس از آن نیمگرم کرده اول طلوع صبح بنوشند مطبوخ اهلیلج دیگر منقول از کناش بقراطی مستعمل در دوار از اخلاط ریاحیه محتبسه در بطون دماغ و بر طبیب واجب است که اگر قوت اطاعت کند فصد قیفال نماید تعلیل بالبس بعده از حجر و زاسهال طبیعت نماید باین مطبوخ صنعت آن پوست هلیله زرد سی درم تمر هندی منقی از حب ولیف سی درم فنتین ده درم هفت درم رازیانه زوفای خشک صعتر فارسی از هر یک پنجدرم عناب آلوی سیاه از هر یک سی دانه مویز منقی بست درم مجموع را بدستور مقرر بپزند و صافی نموده بگیرند ازان یک شربت و حل کنند دران تربد سفید یکدرم سقمونیای انطاکی مشوی یکدانگ نیم گرم کرده بیاشامند مطبوخ اهلیلج این مطبوخ جامع مسهل هر سه غلط است و پاک میکند دماغ را و نافع است از برای امراض دماغی خصوص از برای دوار و سدر حادث از اخلاط مختلفه سوای خون صنعت ان پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یک ده درم آلوی سیاه سی دانه تمر هندی منقی پانزده درم شاهتره هفت درم فنتین ده درمی سه درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد صافی نموده بگیرند از ان یک رطل و بمالند دران تربد مدبر یک درم صبر سقوطری ربع درمی غاریقون دو دانگ و بنوشند سفیر مایند که اگر ادویه سر دار و راحب بسته فرو برند و بعد از دو ساعت مطبوخ را بنوشند بهتر است و اگر در مطبوخ ده مثقال فلوس خیار شنبر حل کرده بیالایند و یک مثقال روغن بادام شیرین داخل کرده بنوشند اقوی است مطبوخ اهلیلج با شاهتره شیخ رئیس گفته که هرگاه بوده باشد سبب دوار و سدر حادث بمشارکت معده و اخلاط مریه ساذجه در معده پس باید که استفراغ یا اسهال باین مطبوخ بعد از قی نموده شود صنعت آن پوست هلیله زرد شش درم آلوی سیاه آلوی بخارائی از هر یک بست دانه سپستان سی دانه شاهتره سنامکی از هر یک پنجدرم ورق گلسرخ چهار درم عناب ده دانه رازیانه تخم کشوث تخم کاسنی از هر یک دو دو درم حب النعلب اصل السوس گل بنفشه گل نیلوفر از هر یک سه درم مجموع را در سه رطل

رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد صافی نموده شیرخشت خراسانی تمرهندی منقی از حب و لیف از هر یک ده مثقال ترنجبین فلوس خیار شنبر از هر یک پانزده مثقال دران بمالند مالیدنی قوی و بپالایند و یک مثقال روغن بادام شیرین بران بچکانند و بیاشامند مطبوخ الهلیلج با غاریقون ازاهرن گفته که بیاشند دوار یا از معده یا از سر و آنچه بوده باشد مختص بسبر بلکه بیاشامند صاحب انرا اینمطبوخ که مسهل اخلاط ثلثه است از سر و نیز اینمطبوخ نافع است از برای جنون چون استعمال کرده شود و بعد از تدابیر منومه چون خواب آید سهال خلط نماید با اینمطبوخ بعد از نضج باده و بعد از تنقیه چند روز او را رخصت استراحت فرمایند و امر کنند او را بتدابیر مرطبه از اغذیه و غیره بالیس اعاده کنند دوای مسهل را در برای طبیعت کرا اعاده همین مسهل نماید یا اقوی ازین چون حب اسطوخودوس صنعت آن هلیله زرد ده درم پوست هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یک هفت درم پوست بلیله آمله منقی از هر یک چهار درم مویز سرخ منقی ده درم آلوی سیاه ده دانه گاوزبان بادرنجبویه حشیش غافث اسطوخودوس از هر یک سه درم بسفایج فستقی پوست تراشیده مرزنجوش دو درم افتیمون در کتان بسته ده درم افرنج مشک سافج هندی انیسون از هر یک یکدرم مجموع را بدستور مقرر بجوشانند و صافی نموده غاریقون سفید صبر سقوطری از هر یک یکدرم نمک نفطی لاجورد مغسول از هر یک دو دانگ شحم حنظل یکدانگ شکر سرخ ده درم غاریقون را به لیثت از دهن موی بمالند و بیزند و باقی ادویه را از و که کوفته بیخته باشند در شکر سرشته در مطبوخ بمالند و بنوشند مطبوخ الهلیلج مستعمل در اقسام جنون و قتیکه سودای محترقه از صفرا باشد چون استعمال کرده شود و بعد از فصد و سایر تدابیر سرسام صفراوی صنعت آن پوست هلیله زرد پانزده درم پوست هلیله کابلی ده درم افتیمون افسنتین رومی از هر یک چهار درم بسفایج فستقی پوست تراشیده نیم کوفته پنجدرم سنامکی سه درم جوشانیده صافی نموده فلوس خیار شنبر بست درم ترنجبین پاک کرده پنجاه درم دران حل کرده صافی نموده بنوشند و بعضی اوقات پنجدرم سقمونیای مشوی داخل نمایند و بعضی اوقات بنفشه گل نیلوفر عناب جوشانیده اضافه نمایند و این نسخه بطریق دستور العمل است در خور هر شخص زیاده و کم کنند و بعضی

اوقات از جهت تقویت قوت مصطکی رومی و انیسون داخل نمایند مطبوخ اهلیلج دیگر
مسهل صفرا مستعمل در صداع صفراوی صنعت آن پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی
اصل السوس از هر یک دو مثقال آلوی سیاه ده عدد مویز منقی بیست عدد عناب خراسانی
پانزده عدد و تمر هندی پنج مثقال جوشانیده صافی نموده شیرخشت خراسانی ترنجبین از هر یک
پانزده درم دران داخل کرده صافی نموده فلوس خیارشنبر پانزده مثقال دران حل کرده
باز صافی نموده روغن بادام شیرین یک مثقال دران داخل کرده بنوشند مطبوخ
اهلیلج مسهل صفرا مستعمل در صداع صفراوی صنعت آن پوست هلیله زرد و تمر هندی
منقی از حب و قشر و لیت از هر یک سی درم مویز طائفی منقی از حب عناب سپستان از هر یک
سی دانه بنفشه خشک دوازده مثقال آلوی سیاه سی عدد و همه را در شش رطل آب
بپزند تا دو رطل بماند پس بگیرند از آن هر روز هفتاد مثقال و حل کنند دران دوازده مثقال
فلوس خیارشنبر منقی از حب و بمالند و بپالایند و بچکانند بران روغن بادام شیرین یک
مثقال و بنوشند مطبوخ اهلیلج دیگر مستعمل در صداع صفراوی که در اسهال صفرا اقوی
از نسخه قبل است و اسهال صفراوی غلیظ یعنی مره محی میکند صنعت آن پوست هلیله زرد
پانزده درم آلوی سیاه فارسی بزرگ دانه بیست دانه عناب خراسانی بیست دانه تمر هندی
منقی از حب پانزده درم شاهتره ده درم افسنتین رومی پنج درم مجموع را در دو رطل آب بپزند
تا بثلث رسد صافی نموده بگیرند از آن شش اوقیه و حل کنند دران شیرخشت خراسانی
و ترنجبین از هر یک یک اوقیه و تقویت نمایند آنرا به نیم دانگ سقمونیای مشوی و بیاشامند
و اگر ماده اغلظ باشد سزاوار آنست که بعوض شیرخشت و ترنجبین نیم مثقال صبر سقوطری
دران داخل کرده بنوشند مطبوخ اهلیلج دیگر مستعمل در صداع صفراوی هرگاه با صفرا
شایبه از بلغم باشد صنعت آن پوست هلیله زرد بیست درم تمر هندی منقی از حب سی درم
پرسیاوشان اصل السوس از هر یک سه درم شاهتره پانزده درم افسنتین رومی
درم عناب سی دانه آلو بست دانه مویز منقی از حب ده درم کشنیز خشک یک کف
مجموع را در آب بپزند چنانکه رسم مطبوخ است و بفشارند و صافی نموده در مقدار یک

شربت از ان فی الحال پانزده درم ترنجبین پاک کرده حل کرده صافی نمایند و مقدار طبیخ سقمونیا و
دو ثلث درمی تربد سفید مدبر دران بمالند تا نیکو مخلوط شود و بیاشامند مطبوخ الہلیلج دیگر
صفرا و سودای محترق از صفرا و صداع صفراوی و سوداوی را مفید است صنعت آن پوست
ہلیلہ زرد ہفت درم پوست ہلیلہ کابلی آملہ منقی از ہر یک چہار درم تخم کاسنی نیم کوفتہ گلسرخ
منزوع الاقماع از ہر یک سہ درم عناب بیست عدد آلوی سیاه پانزده عدد گل نیلوفر دو
درم ریوند چینی نیم درم ریوند را نیم کوفتہ در صره کتانی بستہ مجموع را در آب بجوشانند بدستور
مقرر پس صافی نموده بیست و پنج درم شیرخشت دران حل کرده صافی نموده تربد سفید مدبر
چہار دانگ پوست ہلیلہ زرد نیم درم سقمونیای مشوی یک دانگ گلسرخ منزوع الاقماع یک دانگ
کوفتہ بیختہ دران حل کرده بیاشامند و اگر سردارو را حب ساختہ فرو برند و بعد از ان مطبوخ
را بیاشامند بہتر است مطبوخ الہلیلج بقراطی ملین طبع است بازلاق و استعمال صفرا و نافع
است از برای صداع صفراوی صنعت آن پوست ہلیلہ زرد چہار درم عناب بیست دانہ
سپستان سی دانہ آلوی سیاه بزرگ آلوی خراسانی سیرشت اصفہانی از ہر یک ده دانہ
تمر ہندی منقی از حب و لیف ده مثقال افسنتین رومی تخم خیارزہ تخم کشوث تخم کاسنی گل
نیلوفر پوست بیخ کاسنی پوست بیخ رازیانہ از ہر یک سہ درم مجموع را در ده رطل و نیم آب بجوشانند
تا ثلث باقی ماند پس صافی نموده حل کنند دران فلوس خیارشنبر منقی از حب و شیرخشت خراسانی
از ہر یک ده مثقال ترنجبین پانزده مثقال و بمالند و بپالایند و بچکانند بران روغن
بادام شیرین یک مثقال و بیاشامند و اگر با صفرا شائبہ از بلغم باشد باکی نیست که تقویت
کرده شود باین مطبوخ ریوند چینی دو دانگ تربد سفید محکوک ملتوت بروغن بادام شیرین
و غاریقون یک درم ہر دو را کوفتہ بیختہ بران پاشیده نیم گرم بنوشند مطبوخ الہلیلج الافتیمونی
المستعمل در علاج [illegible] اسحق گفتہ که اسہال بمطبوخ الہلیلج و بنفشج نافع است از برای
کابوس حادث از سودای محترقہ از خون چون استعمال کرده شود و بعد از فصد صنعت آن
پوست ہلیلہ زرد و بنفشہ خشک از ہر یک پنج درم تمر ہندی منقی از حب ده درم در آب
بجوشانند و صافی نموده بیست درم شیرخشت خراسانی دران حل کرده باز صافی نموده بنوشند

مطبوخ الہلیلج اصغر مسہل صفرا برفق است و اسہال صفرا بان بعد از نضج نافع است
از برای صداع صفراوی صنعت ان پوست ہلیلہ زرد بست درم در دو رطل اب بجوشانند
تا ثلث بماند بس صافی نموده حل کنند دران وزن چہل درم ترنجبین پاک کرده و سی درم شیرخشت
خراسانی و صافی نموده بنوشند بہ نسخہ دیگر پوست ہلیلہ زرد ده درم تا بست درم نیم کوفتہ
در [illegible] اب بجوشانند برفق تا یک رطل بماند صافی نموده شکر طبرزد بست درم شیرخشت
ہر کدام کہ باشد پانزده درم دران حل کرده صافی نموده بیاشامند
پوست ہلیلہ زرد بست درم در یک من اب بپزند تا ثلث بماند صافی نموده
شیرخشت خراسانی در ہفتاد درم اب مطبوخ حل کرده صافی نموده بنوشند
[illegible] بیاشامند بدل آن ترنجبین چہل درم کنند سیفر مایند کہ اگر بدل این ہر دو شیر
[illegible]ست درم کنند بہتر است مطبوخ الہلیلج دیگر مسہل صفرا مستعمل در صداع
[صن]عت آن پوست ہلیلہ زرد تمر ہندی منقی از حب و قشر و لیف از ہر یک
[ہ]ر دو را در دو رطل اب بپزند تا بثلث رسد صافی نموده بگیرند از آن سہ
[اوقیہ] را اوقیہ و داخل کنند دران فلوس خیارشنبر منقی از حب و بمالند و
[ح]ل کنند دران یک مثقال روغن بادام شیرین و بیاشامند
[مطبوخ اله]لیلج دیگر مستعمل در ریح دموی صنعت آن پوست ہلیلہ زرد پوست
[ہلیلہ] [illegible] ہر یک ہفت درم گل سرخ تخم کاسنی از ہر یک پنجدرم مویز منقی
[س]پستان از ہر یک سی عدد پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانہ
[از ہر] یک یک درم برگ کرفس تر برگ کاسنی تر از ہر یک یک
[illegible] [پو]دینہ خشک ده شاخہ بنفشہ پنج درم تمر ہندی بست درم در
[... بپ]زند تا نیم من بماند بس [illegible] مقدار ده مثقال از آن سی درم ترنجبین حل کرده
مطبوخ الہلیلج دیگر مستعمل در ریح صفراوی صنعت ان پوست
[پوس]ت ہلیلہ زرد از ہر یک ہفت درم گل بنفشہ پنجدرم افتیمون
[چ]ہار درم تخم شبت تخم خربزه نیم کوفتہ بیخ خربزه از ہر یک

پنجدرم جوشانیده صافی نموده مقدار صد درم یا زیاده یا کمتر تا پنجاه درم سکنجبین آمیخته
نیم گرم بنوشند مطبوخ اهلیلج مستعمل در ربع سوداوی که اسهال قوی کند صنعت آن
پوست هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یک ده درم پوست بلیله آمله منقی از هر یک پنجدرم افسنتین رومی
چهار درم افتیمون هفت درم لسان الثور بادرنجبویه بسفایج فستقی نیم کوفته از هر یک چهار درم
سنا مکی پنجدرم آلوی سیاه مویز خراسانی از هر یک بست دانه جمله را در دو من آب بپزند
تا نیم من بماند پس صافی نموده در یکصد درم از آن یک مثقال غاریقون سفید و نیم درم صبر سقوطری
و نیم درم ملح نفطی و یک دانگ خربق سیاه کوفته بیخته بعسل شربته حل کنند و بنوشند و اگر این
اجزا را حب بسته فرو برند و بعد از آن مطبوخ را بنوشند بهتر است حب مسهلی که بدل اجزای
سردار و در مطبوخ استعمال کرده میشود صنعت آن افتیمون یکدرم تربد سفید مدبر یکدرم و نیم
تانخواه دو دانگ بسفایج فستقی چهار دانگ انیسون تخم کرفس رازیانه از هر یک دو دانگ
ایارج فیقرا غاریقون سفید از هر یک یکدرم نمک هندی مقل ازرق از هر یک نیم درم کوفته
بیخته بآب پودینه تازه سرشته حبوب سازند وقت خواب یکدرم و نیم ازین حبوب فرو برند و
سحر مطبوخ ساده را نیم گرم بنوشند مطبوخ اهلیلج که مسهل صفرا و سودای محترق از
صفراست و صداع صفراوی و سوداوی را نافع است صنعت آن پوست هلیله زرد هفت
درم پوست هلیله کابلی آمله منقی از هر یک چهار درم تخم کاسنی نیم کوفته گلسرخ منزوع الاقماع
از هر یک سه درم عناب بست دانه آلوی سیاه پانزده دانه ریوند چینی نیم درم ریوند را
نیم کوفته در صره کتانی کرده گل نیلوفر دو درم مجموع را بدستور مقرر طبخ نموده شیرخشت
خراسانی بست و پنجدرم در آن حل کرده صافی نموده سردار و تربد سفید چهار دانگ پوست
هلیله زرد پنجدرم سقمونیای مشوی گلسرخ از هر یک دانگ بسایند و در آن داخل کرده
بیاشامند و اگر سردار و را حب بسته فرو برند و بعد از آن مطبوخ را بیاشامند بهتر است
مطبوخ اهلیلج مستعمل در سوء مزاج حار مادی آید و در رمد موی بعد از فصد و در صفراوی
پیش از فصد هرگاه فصد واجب نباشد صنعت آن پوست هلیله زرد تمر هندی منقی
از حب و لیف از هر یک ده درم آلوی سیاه بست دانه جوشانیده صافی نموده شیرخشت

خراسانی ده درم دران حل کرده بنوشند مطبوخ اهلیلج مستعمل در سوء مزاج
بارد مادی کبد که بجهت تنقیه ماده مفید هند صنعت آن پوست هلیله کابلی پانزده درم
افسنتین رومی غافث از هر یک پنجدرم گلسرخ دو درم تربد سفید مدبر مرضوض سه درم
سنبل الطیب یک درم پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه رازیانه انیسون از هر یک دو
درم افتیمون پنجدرم بسفایج فستقی پوست تراشیده مرضوض هفت درم مویز منقی
شصت دانه انجیر زرد پانزده دانه جوشانیده صافی نموده بیست درم فانید خزامی در
یکصد درم ازین مطبوخ داخل کرده صبح بنوشند و اگر شب وقت خواب حبی فراگرفته شود
از ایارج فیقرا یک درم غاریقون سفید یک درم نمک طعام یکدانگ ریوند چینی دو دانگ
انیسون مقل ازرق از هر یک یکدانگ باب کرفس تازه حب ساخته فرو برند و صبح مطبوخ
مسطور را بنوشند بهتر است مطبوخ اهلیلج مستعمل در ورم بارد کبد بجهت استفراغ ماده
صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یک ده درم بیخ رازیانه سه درم غافث
چهار درم تخم کشوث سه درم انیسون بسفایج فستقی پوست تراشیده مرضوض افسنتین
از هر یک پنجدرم ریوند چینی نیم کوفته نیم مثقال مویز منقی بیست درم بدستور بپزند و
صافی نموده بیست درم فانید و سه درم ترنجبین دران حل کرده صافی نموده شب وقت
خواب حبی که فراگرفته باشند از ایارج فیقرا و غاریقون سفید از هر یک درم فرو برند صبح
مطبوخ مسطور را نیمگرم بنوشند مطبوخ اهلیلج مستعمل در ورم حار طحال بعد از فصد
باسلیق و حبل الذراع و اسیلم جانب چپ صنعت آن پوست هلیله زرد هلیله سیاه از هر یک
هفت درم و نیم شاهترج کزمازج پوست بیخ کبر از هر یک سه درم تخم کشوث تخم کاسنی
از هر یک یکدرم و نیم آلوی سیاه پانزده دانه جوشانیده صافی نموده سحرگاه
ایارج فیقرا یک مثقال غاریقون سفید شش یک درم حب ساخته فرو برند و بامداد
مطبوخ را نیمگرم بنوشند مطبوخ اهلیلج مستعمل در صلابت طحال بعد از فصد و تدبیر
لطیف صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یک هفت درم شاهترج ده درم
بیخ اذخر غافث از هر یک پنجدرم کزمازج سه درم اشنه انیسون تخم کرفس رازیانه

از هر یک سه درم جوشانیده صافی نموده شربتی دو اوقیه با یکدرم ایارج فیقرا و یک درم
غاریقون سفید که حب ساخته سحر فرو برند و صبح مطبوخ را بنوشند مطبوخ اهلیلج مستعمل در
یرقان اصفر بسبب سده مابین کبد و مراره صنعت آن پوست هلیله زرد پانزده درم هلیله سیاه
هفده درم شاهتره غافث افسنتین رومی از هر یک پنجدرم مویز منقی بیست درم مصطکی
رومی افتیمون از هر یک سه درم ایرسا بیخ خطمی بیخ رازیانه پوست بیخ کبر از هر یک هفت
درم تربد سفید پنجدرم افتیمون ده درم آلوی سیاه بیست عدد تمر هندی منقی از حب و لیف
و قشر یازده درم در سه من آب بجوشانند تا بیک من رسد صافی نموده هفتاد درم از آن
با نیم من غاریقون هشتش سفید دو دانگ نمک هندی و یکدانگ محموده مشوی هر روز
تا یک مرتبه بدهند مطبوخ اهلیلج دیگر مستعمل در یرقان شود که سبب آن سده میان
کبد و طحال باشد بعد از فصد باسلیق یا فصد اسیلم از دست چپ صنعت آن پوست
هلیله زرد پانزده درم پوست هلیله کابلی بیخ کرفس بیخ رازیانه از هر یک هفت درم گل کبر
پوست بیخ کبر اسقولوقندریون از هر یک شش درم خربق سیاه چهار درهم مویز منقی
بیست درهم آلوی سیاه بیست عدد تمر هندی منقی از حب و لیف و قشر ده درم افتیمون
پنجدرم در سه من آب بجوشانند تا بثلث رسد صافی نموده شربتی هفتاد درم با یکدرم
ایارج فیقرا و نیم درم غاریقون هشتش سفید و یکدرم تربد بدهند و این مطبوخ را سه روز و چند
مرتبه باید داد مطبوخ اهلیلج نافع از برای یرقان شود بسبب سده مابین طحال و کبد
صنعت آن پوست هلیله زرد ده درم هلیله سیاه هفت درم افسنتین رومی پنجدرم مویز منقی
پانزده درم پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس بیخ رازیانه بیخ کاسنی از هر یک پنجدرم آلوی
سیاه بیست عدد تمر هندی منقی از حب و لیف و قشر پانزده درم افتیمون سه درم در سه من آب
بجوشانند تا یک من بماند صافی نموده ده درم فلوس خیار شنبر در یکصد درم از آن حل
نموده روغن بادام شیرین یک مثقال داخل کرده بنوشند مطبوخ اهلیلج دیگر نافع
از برای صلابت طحال صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه بنفشه
گلسرخ گاوزبان بادرنجبویه شاهتره عنب الثعلب پرسیاوشان از هر یک مثقال

سنائی یکتوله عناب ده دانه جوشانیده صافی نموده فلوس خیارشنبر شش توله گلقند آفتابی
چهار توله دران حل کرده صافی نموده روغن بادام چهار ماشه اضافه نموده بنوشند غذا میان
روز نخوداب و شب قلیه خشکه مطبوخ اهلیلج نافع از برای ورم دموی کلیه بعد از فصد
باسلیق و در صفراوی بغیر فصد صنعت آن پوست هلیله زرد ده درم تمر هندی منقی از دانه
ولیف بیست درم آلوی سیاه سی عدد عناب سپستان از هر یک پنجاه عدد گل بنفشه
خشک تخم کشوث از هر یک دو مثقال برگ کاسنی یکدسته عنب الثعلب یک دسته جوشانیده
صافی نموده ترنجبین منقی ده درم فلوس خیارشنبر پانزده درم دران حل کرده صافی نموده
سه طسوج سقمونیا اضافه نموده نیم گرم بنوشند و اگر حاجت باقی باشد در مدت سه روز
سه مرتبه این مطبوخ را بدهند مطبوخ اهلیلج دیگر نافع از برای جمیع امراض صفراوی
مانند صداع و حمیات صفراویه و جز آنها صنعت آن پوست هلیله زرد پخته یعنی رسیده
بیست و پنج درم تمر هندی پنج استار شاهتره یازده درم عناب خراسانی بیست عدد
سپستان پنجاه عدد آلوی سیاه ده دانه گلسرخ شش درم برگ عنب الثعلب پنج درم
تخم کشوث پنج درم برگ کاسنی تازه یک دسته تخم کاسنی نیم کوفته پنج درم مجموع را در پنج رطل
آب بپزند تا دو ثلث و یک رطل بماند و بیاشامند با انیسون سقمونیا یکدانگ نمک هندی
دو دانگ صبر مغسول یک درم و نیم کتیرا نیم دانگ تربد سفید مدبر یک مثقال کوفته
بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بجلاب سرشته حب ساخته فرو برند یا در مطبوخ
مالیده بنوشند مطبوخ اهلیلج نافع از برای خارش صنعت آن هلیله زرد منقی از نوی
پانزده درم برسیاوشان شاهتره از هر یک پنج درم ما میران چینی دو درم تخم کاسنی
سه درم بسفایج فستقی گلسرخ حشیش افسنتین از هر یک سه درم جمیع اجزا را در سه رطل آب
بجوشانند تا دو ثلث یا یک رطل بماند پس صافی نموده در آن پنج درم افتیمون داخل کرده
یک شب بگذارند پس بمالند و صافی نموده پانزده درم ترنجبین پاک کرده در آن انداخته بمالند
مرتبه دیگر صافی نموده بنوشند مطبوخ اهلیلج مسهل صفرا مستعمل در صداع کائن بمشارکت
معده بسبب غلبه مره صفرا در معده و التهاب آن بسیار استعمال کرده شود این مطبوخ ابدا از

استعمال ممتلی صفرا صنعت آن پوست هلیله زرد پنجدرم شاهتره سه درم عناب ده عدد تمر هندی
منقی از حب و مویز از حب از هر یک ده درم جوشانیده صافی نموده فلوس خیارشنبر پانزده درم
در آن حل کرده صافی نموده سقمونیا نیم دانگ نشاسته دو دانگ داخل کرده بنوشند و
غذا مرقهٔ جوزه مرغ مطبوخ با آب آلو و آب غوره و آب سماق تناول نمایند مطبوخ
الهلیلج اسود نافع از برای مالیخولیا بجهت آنکه اخراج سودا از دماغ میکند بقوتی که در آنست
و نیز این مطبوخ نافع است از برای ابتدای جذام و از برای جرب و قوبا و بهق سیاه و کلف
صنعت آن هلیله سیاه ده درم سنای مکی هفت درم تربد سفید مدبر چهار درم بسفایج فستقی
پنجدرم سطوخودوس ده درم مویز طایفی دانه بیرون کرده افتیمون از هر یک ده درم ادویه
را سوای افتیمون در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل رسد پس صافی نموده افتیمون را
در پارچه کتانی بسته در آب مطبوخ که خوب گرم باشد اندازند و یک شب بگذارند و صبح
باز آن آب را گرم کرده کیسهٔ افتیمون را بمالند و بفشارند و دور کنند پس بگیرند غاریقون
سفید ثلث درمی صبر سقوطری زرد یک درم نمک هندی نیم درم خربق سیاه ربع درمی همه را
نرم سوده بجلاب سکری شربة در مطبوخ نیکو مالیده نیم گرم بنوشند و این مطبوخ
بسیار قوی است و اگر خواسته باشند اجزای سردار را با دو دانگ کتیرا حب ساخته فرو
برند و بعد از دو ساعت مطبوخ را بنوشند مطبوخ اهلیلج اسود دیگر مسهل سودا است
نافع است از برای مالیخولیا هرگاه خلط موجب سودای خفیف باشد و بوده باشد مایل بحرارت
صنعت آن هلیله سیاه هندی پوست هلیله کابلی از هر یک دو درم پوست بلیله آمله منقی از
هر یک پنجدرم افسنتین رومی گاوزبان بادرنجبویه بسفایج فستقی پوست تراشیده مرضوض
از هر یک چهار درم سنای مکی پنجدرم آلوی سیاه مویز منقی از هر یک بیست دانه مجموع را
در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل رسد بر روی هفت درم افتیمون در کتان بسته صافی
نموده یک شب بگذارند و روز دیگر گرم کرده کیسه را بمالند و بفشارند و دور کنند و تقویت
عمل آن نمایند بغاریقون سفید یک مثقال نمک نفطی صبر سقوطری از هر یک نیم درم
خربق سیاه یک دانگ و بیاشامند و اگر اجزای سردار را حب ساخته فرو برند و

بعد از دو ساعت مطبوخ را نیم گرم بنوشند بهتر است نسخهٔ دیگر از مطبوخ هلیله سیاه
ده درم بسفایج فستقی پوست تراشیده مرضوض پنجدرم اسطوخودوس سناء مکی از هر یک
هفت درم ورق گلسرخ گاوزبان بادرنجبویه از هر یک چهار درم رازیانه انیسون از
هر یک یکدرم خربق سیاه دو دانگ غاریقون سفید نیم درم تربد سفید یکدرم زنجبیل
نیم درم همه را در چهار رطل آب بپزند تا بیک رطل رسد پس بگیرند افتیمون ده درم و در پارچه
کتانی بسته در آن اندازند و یک جوش دیگر داده فرود آورند و صرهٔ افتیمون را
دائم بمالند باتم قوت تا تمام قوت آن بیرون آید پس آن کیسه را نیکو فشرده دور کنند و مطبوخ
را صافی نموده پیش از نوشیدن مطبوخ حبی که فراگرفته باشند از لاجورد و نمک نفطی و ایارج
فیقرا و شحم حنظل از هر یک دو دانگ کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده حب
ساخته بورق نقره پیچیده فرو برند و بعد از دو ساعت مطبوخ را نیم گرم بنوشند نسخهٔ دیگر
هلیله سیاه هندی ده درم بسفایج فستقی پوست تراشیده مرضوض پنجدرم سناء مکی هفت درم
اسطوخودوس چهار درم مجموع را در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل رسد پس بگیرند
افتیمون ده درم در صره بسته دران اندازند و جوشی دیگر داده فرود آورند و دوا با خرقه
را بمالند تا قوت افتیمون بیرون آید و مطبوخ سبز شود پس صرهٔ افتیمون را بفشارند و
دور کنند و مطبوخ را صافی نموده تقویت فعل آن بسه داروی متخذ از غاریقون سفید
چهار دانگ خربق سیاه یک دانگ ایارج فیقرا یک درم اجزا را کوفته نرم کوبیده بجلاب
شکری سرشته در مطبوخ بمالند و گرم کرده مطبوخ را نیم گرم بنوشند و اگر اجزای سه دارو
را کوفته بروغن بادام شیرین چرب نموده حب ساخته فرو برند و بعد از دو ساعت مطبوخ
را نیم گرم بیاشامند مناسب است مطبوخ الهلیلج اسود دیگر نافع از برای مالیخولیا
و ورم طحال صنعت آن هلیله سیاه هندی پوست هلیله کابلی آمله منقی از نوی از هر یک
چهار درم ورق گلسرخ تخم کاسنی نیم کوفته عذبه از هر یک سه درم بسفایج فستقی افتیمون
از هر یک ده درم گاوزبان دو مثقال عناب پانزده دانه آلوی بستی ده دانه لبقالون
مقرر بجوشانند و صافی نموده بهر روی ترنجبین و گز انگبین یعنی خانند سنجری از هر یک

پانزده درم وبمالند وصافی نموده بیاشامند وگاهی تقویت کرده میشود باین مطبوخ تربد سفید
مدبر یک درم بنفشه خشک نیم درم ریوند چینی کتیرا سقمونیای مشوی از هر یک یک دانگ باین
نحو که اجزا را کوفته بیخته بجلاب سکری سرشته در مطبوخ بمالند و مطبوخ را نیم گرم بنوشند
یا آنکه اجزا کوفته بروغن بادام چرب نموده حب ساخته فرو برند و بعد از دو ساعت مطبوخ
را بنوشند **مطبوخ الہلیلج اصغر** نافع از برای مالیخولیای حادث از سودای محترق از
صفرا صنعت آن پوست ہلیلہ زرد بالیده کوبا هفت درم تخم کاسنی نیم کوفته گل نیلوفر بنفشه
سناء مکی از هر یک پنجدرم اصل السوس پوست تراشیده چپانیده یعنی مرضوض سه درم
مویز طایفی منقی از دانه ده درم عناب سپستان آلوی سیاه همه بزرگ دانه بالیده از هر یک
بیست عدد مجموع را شب در سه رطل آب گرم بقانون مقرر بخیسانند و صبح باتش ملایم
بجوشانند تا بیک رطل رسد پس بر روی فلوس خیار شنبر و ترنجبین منقی از حبا از هر یک
پانزده درم صافی نموده بمالند و بپالایند و یک درم روغن بادام شیرین بران بچکانند
بنوشند **مطبوخ** به نسخه دیگر که تنقیه معده نماید از سودای محترق از صفرا و نافع است
از برای مالیخولیای حادث از سودای محترق از صفرا صنعت آن ہلیلہ زرد منزوع النوی
ہلیلہ کابلی منزوع النوی از هر یک هفت درم سناء مکی پنجدرم تخم کاسنی نیم کوفته گل نیلوفر
بنفشه از هر یک پنجدرم اصل السوس سه درم مویز طایفی منزوع العجم ده درم عناب
سپستان آلوی سیاه از هر یک بیست دانه مجموع را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل
بماند پس بر روی ترنجبین و فلوس خیار شنبر از هر یک پانزده مثقال صافی نموده نیکو
بمالند و بپالایند و مقدار دو درم روغن بادام شیرین بران بچکانند و نیم گرم بیاشامند
نسخه دیگر پوست ہلیلہ زرد شش درم آلوی سیاه بزرگ دانه آلوی بخارائی از هر یک
بیست دانه سپستان سی دانه سناء مکی شاہترہ از هر یک پنجدرم ورق گلسرخ چهار درم
عناب ده دانه رازیانه تخم کشوث تخم کاسنی نیم کوفته گاؤزبان از هر یک دو درم
عنب الثعلب اصل السوس بنفشه گل نیلوفر از هر یک سه درم مجموع را در سه رطل آب
بجوشانند تا بنصف رسد پس صافی نموده بگیرند از آن یک رطل و داخل نمایند در آن

شیرخشت خراسانی و تمر هندی منقی از حب و لیف از هر یک ده مثقال ترنجبین پاک
کرده فلوس خیار شنبر منقی از حب از هر یک پانزده مثقال و بمالند و بپالایند و بچکانند برا
یک مثقال روغن بادام شیرین و بنوشند مطبوخ الهلیلج اصفر دیگر که مسهل اخلاط
سوخته است و تنقیه دماغ کند و نافع است از برای مالیخولیا صنعت آن پوست هلیله زرد پوست
هلیله کابلی افسنتین رومی افتیمون از هر یک دو درم تربد سفید مدبر نیم درم آلوی سیاه
پانزده عدد تمر هندی منقی از حب و لیف ده درم بقانون مقرر طبخ نمایند و صافی نمایند
بر روی فلوس خیار شنبر ده مثقال ترنجبین بیست درم و بمالند و بپالایند و بچکانند بر آن
روغن بادام شیرین تازه و نیم گرم بیاشامند مطبوخ الهلیلج اصفر با افتیمون نافع
از برای مالیخولیای حادث از سودای محترق از صفرا صنعت آن پوست هلیله زرد تمر هندی
منقی از حب شاهتره از هر یک ده درم آلوی سیاه بزرگ بیست عدد ورق گلسرخ تخم کا[سنی]
نیم کوفته از هر یک پنج درم سپستان پنجاه دانه مجموع را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند
پس بگیرند افتیمون ده درم و در خرقه کتان بسته در آن اندازند و یک جوش دیگر داده
فرود آورند و دایم بمالند تا سرد شود پس صره افتیمون را فشار نداده دور کنند و مطبوخ
را گرم کرده صافی نمایند بر روی ترنجبین بیست درم و بمالند مرتبه دیگر و صافی نموده سقمونیا
مشوی یک دانگ صبر سقوطری زرد مغسول یک درم تربد سفید مدبر یک درم همه را
کوفته بجلاب سکری سرشته در مطبوخ حل نموده نیم گرم بنوشند مطبوخ الهلیلجات
اسهال سودای محترق کند و نافع است از برای مالیخولیای حادث از آن صنعت آن
پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هندی از هر یک هفت درم پوست بلیله املج منقی
سنائی مکی گاوزبان شاهتره افتیمون بادرنجبویه بسفایج اسطوخودوس قنطوریون دقیق از هر یک
چهار درم بسفایج فستقی پوست تراشیده مرضوض سه درم تربد سفید مدبر مرضوض دو درم
در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل و ثلث رطل آب بماند صافی نموده بنوشند و گاهی
تقویت کرده میشود این مطبوخ بغاریقون سفید نیم درم خربق سیاه سه طسوج شحم حنظل
دو دانگ مطبوخ الهلیلجات دیگر که اسهال اخلاط سوخته کند و منقی دماغ و نافع

است از برای مالیخولیا صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
هندی پوست هلیله سبز چینی از هر یک ده درم آلوی سیاه سی عدد تمر هندی منقی از حب
پانزده درم افسنتین رومی سه درم شاهتره هفت درم مجموع را در سه رطل آب بجوشانند
تا یک رطل باقی ماند بر روی فلوس خیارشنبر ده مثقال صافی نمایند و بمالند و صافی نموده
بچکانند بر آن روغن بادام شیرین یک مثقال و بنوشند و گاهی تقویت کرده میشود
این مطبوخ با نچه که بگیرند ترید سفید یک درم ایارج فیقرا نیم درم غاریقون سفید دو دانگ کوفته
بروغن بادام شیرین چرب نموده حب ساخته فرو برند و بعد از دو ساعت مطبوخ
را نیمگرم بنوشند مطبوخ اهلیلج که مستعمل است در قطرب که سبب آن سودای محترق
از صفرا و یا خون باشد چون استعمال کرده شود و بعد از نضج ماده و بعد از فصد وقتیکه فصد
لازم باشد و نموده باشد مالنی از فصد صنعت آن پوست هلیله زرد پانزده درم پوست
هلیله کابلی هلیله سیاه هندی از هر یک ده درم افسنتین افتیمون از هر یک چهار درم
بسفایج فستقی پوست تراشیده چیانیده پنج درم سنا مکی سه درم در سه رطل آب بدستور
مقرر بجوشانند و در آخر کیسه افتیمون را داخل کرده یک جوش دیگر داده فرود
آورده کیسه را بمالند تا تمام قوت آن مطبوخ بر آید پس کیسه را فشرده دور کنند و مطبوخ
را باز گرم کرده بر روی فلوس خیارشنبر بیست درم ترنجبین پاک کرده چهل درم صافی نموده
بمالند نیکو و بپالایند و یک مثقال روغن بادام شیرین داخل نموده بنوشند و این
دستور العمل است از برای شربت اکمل این مطبوخ چون مریض ضعیف القوة باشد یا مرض
ضعیف باشد کم باید نمود از اجزای این مطبوخ بحسب مقدار و گاهی در مطبوخ بنفشه
گاوزبان گل نیلوفر شاهتره عناب می افزایند و گاهی از برای تقویت قوت وقتیکه
قوت ضعیف باشد مصطکی و دارچینی و انیسون و گل گاوزبان داخل کرده میشود و
گاهی از برای تقویت اسهال این مطبوخ پنج درم سقمونیای مشوی سر دارو میکنند و شیخ الرئیس
این مطبوخ اهلیلج را از برای مانیا و سایر اقسام جنون وقتیکه سودا سبب مرض محترق
از صفرا باشد و وزن بنفشه و گل نیلوفر که افزوده است بر نسخه اصل و شیخ رئیس ره

اصل نسخه آنکه ده از هر یک چهار درم است و عناب ده دانه و گفته که گاهی اضافه
کرده میشود در همین مطبوخ سقمونیای مشوی نیم درم و اگر بوده باشد طبیعت عسر الانفعال
عاصی از فعل دوای مسهل و اگر بوده باشد قوت ضعیف داخل میکنند مصطگی و انیسون
مطبوخ الهلیلج طبری نافع از برای صرع حادث از صعود ریاح از اسافل و ساقین
و قدمین و باید دانست که در تقسیم صرع ابتدا باید کرد به بستن ساق موضعی که مافوق موضعی
است که ابتدا میکند از آن موضع تصاعد غلط لسوهی و ریاح پس تیغ زنند سفل موضعی
را که بسته اند و بران محجمه بچسپانند و بپاشانند در غیر وقت نوبت صرع باو این مطبوخ
را صنعت آن هلیله سیاه هندی پوست هلیله کابلی از هر یک پانزده درم پوست بلیله
آمله منقی از هر یک سه درم سنا مکی اسطوخودوس قنطوریون دقیق حشیش غافث از
هر یک چهار درم افتیمون هفت درم افتیمون را در پارچه کتانی بسته باشند تربد سفید مدبر
کوبیده سه درم ریوند چینی کوفته دو درم و این صره را انگارند و قوموا از هر یک سه
درم کمافیطوس کمادریوس از هر یک سه درم جعده پنجدرم ایرسا هفت درم مویز
سرخ منزوع العجم بیست درم اجزا را بدستور معروف بجوشانند و در آخر صره افتیمون و
تربد و ریوند را در آن انداخته و اهم بمالند تا شیره و قوت ادویه تمام برآید پس صره
را نیکو مالیده بفشارند و دور کنند و مطبوخ را صافی نموده بگیرند از آن مقدار یک صد
درم و حل کنند در آن مقدار یک درهم و نیم غاریقون سفید و دو ثلث درمی ایارج فیقرا
و یکدانگ خربق سیاه مسحوق که همه را بالعسل سرشته باشند و نیم گرم بنوشند فصل
در بیان معاجینی که اصل و عمود در آنها اهلیلج است معجون اهلیلج ایارج
نافع از برای صرعی که ماده آن از عضو دیگر بدماغ آید صنعت آن پوست هلیله کابلی
هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هر یک ده درم افتیمون اسطوخودوس حجر ارمنی
بسفایج فستقی غاریقون سفید کمافیطوس تربد سفید مجوف مدبر بروغن بادام شیرین
چرب نموده ایارج فیقرا از هر یک پانزده درم نمک هندی سافج هندی از هر یک
چهار درهم شحم حنظل هفت درم عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور معجون سازند

معجون اهلیلج اسود نافع از برای صرع سوداوی صنعت آن اهلیله سیاه بیست
درم افتیمون پانزده درم سپند سوختنی تخم ریحان تخم مرو سفید غاریقون هشت سفید
خربق اسود گاوزبان عود الصلیب از هر یک پنجدرم اسطوخودوس ده درم قرنفل دو درم
بادرنجبویه پوست زرد اترج فرنجمشک از هر یک دو درم جوز بوا مشک ترکی از هر یک
یکدرم کوفته بیخته بکشمش سبز و عسل مصفی معجون سازند شربتی دو مثقال معجون اهلیلج
کابلی قلمی فرموده اند که از تالیف احوج العباد الی فضل ربه الرحمن علوی خان است نافع
از برای جمیع امراض بارده دماغیه خصوص از برای صرع و مجرب است صنعت آن
اهلیلج کابلی منزوع النوی سی مثقال در یک رطل گلاب و عرق بهار نیم رطل و
عرق صعتر و عرق افسنتین و عرق افرنجمشک از هر یک ربع رطلی یک شب بخیسانند
و روز دیگر بجوشانند تا مهرا شود و از پالیش بپالایند پس بگیرند مویز سرخ دانه بیرون
کرده و کشمش سبز از هر یک نیم رطل و در آب بپزند تا مهرا شود پس آنرا نیز از پالیش
بپالایند و این هر دو مطبوخ را یکجا کرده عسل سفید مصفی خوشبو سه رطل داخل کرده
بقوام آورند پس بگیرند عنبر اشهب مومیای دارابجردی از هر یک یکمثقال و در
روغن بلسان و روغن مغز پسته از هر یک دو مثقال گداخته فادزهر معدنی خطائی
فادزهر حیوانی اصطیبا تالی زر و کهنه طلای مکلس جندبیدستر از هر یک یکدرم فولاد
مکلس مدبر کهربای شمعی از هر یک یک مثقال و نیم اسارون شامی افتیمون اقریطی
بسباسه حبطیا تاحاشا حما ماخولنجان ثمر درخت دیودار ریوند چینی زوفای خشک
زراوند طویل زراوند مدحرج زرنباد سلیخه شیطرج هندی پودنه جبلی قاقله کبار جوزبوا
قرنفل کندر ز کرمز نجش مرماحوز از هر یک دو درم اسطوخودوس عاقرقرحا سلیخه
آشنه عود الصلیب انیسون ایرسا بادرنجبویه دارچینی [illegible] دارفلفل بزر سیسالیوس
فرنجمشک قنطوریون دقیق نعناع خشک گل شقایق النعمان از هر یک سه درم
اقراص عنصل اظفار الطیب اقحوان بیخ بابونه عود بلسان جاوشیر جعده حلتیت از
هر یک یک مثقال خاکستر حافر حمار وحشی یک فلنجا ادویه را کوفته بیخته با عسل

بدستور معجون سازند و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی یک مثقال
معجون اهلیلج کشمشی نافع از برای جرب و حکه و سعفه صنعت آن هلیله زرد منقی
از نوی شش مثقال پرسیاوشان شاهتره از هر یک دو مثقال افسنتین رومی یک
مثقال و نیم کوفته بکشمش سبز بقدر یکه ادویه را بان توان سرشت سرشته معجون سازند
شربتی هر روز بقدر گردکانی معجون اهلیلج که بواسیر را لاغر گرداند و دماغ
را پاک کند و اسهال باز دارد صنعت آن پوست هلیله زرد ده اوقیه پوست بلیله مصطکی
دار فلفل تربد سفید مدبر شونیز از هر یک اوقیه دارچینی اساروان از هر یک نیم اوقیه
کوفته بیخته بروغن گاو شش اوقیه با دو رطل عسل مصفی یکجا کرده درهم بجوشانند تا
بقوام آید ادویه را بان بسرشند معجون راحت مسهل اخلاط بلغمیه و صفراویه
و سوداویه و منقی بدنست از انها و جهت امراض دماغی و عصبانی مانند فالج
ولقوه و رعشه و صرع و کابوس و اوجاع مفاصل و ظهر و عرق النساء و نقرس
امثال اینها نافع است صنعت آن پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد هلیله سیاه
پوست بلیله آمله منقی گلسرخ قرنفل جوزبوا زنجبیل دانه هیل از هر یک دو درم برگ
سنا مکی خالص چهار درم اجزا کوفته بیخته گلقند آفتابی سی و شش درم در عرق
رازیانه خوب مالیده صاف کرده با چهل مثقال عسل خالص بقوام آورده ادویه را
بان بسرشند و شب وقت خواب سه درم تا چهار درم بحسب مزاج و احتیاج تناول
نمایند و بالای آن آب گرم بنوشند و بخوابند و اگر هلیلجات و بلیله و آمله هر یک را
چهار درم بگیرند و بروغن بادام شیرین بمقداری که چرب گردد چرب نمایند و بوزن
گلقند و عسل نیز هر یک پانزده درم بیفزایند اقوی میگردد معجون زبیب گفته
اند که از صناعت شیخ رئیس است و فرموده اند که ظن این فقیر آنست که اقدم است از شیخ
صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی
اسطوخودوس فادانیا عاقرقرحا اجزا متساوی کوفته بیخته بمویز طائفی استه
بیرون آورده بسرشند شربتی از آن چهار مثقال از برای صرع شیخ داود گفته

گفته در قرابادینی که ذکر شده بود این اطریفل داخل بود و دران فلفل بوزن استه مویز که بیرون آورده بود
اند معجون نجیب از اطریفلات مائل باعتدال ست و از برای صرع نافع ست و مداومت آن در دفع مراضر
عصب و دماغ مجرب ست صنعت آن پوست هلیله کابلی پنجاه درم آمله منقی پوست هلیله زرد هلیله سیاه پوست
بلیله اسطوخودوس از هر یک ده درم عود الصلیب پنج درم عاقرقرحا سه درم کوفته بیخته با مویز سرخ دانه
بیرون آورده بوزن ادویه بسرشند شربتی از یک درم تا دو درم و تا سه درم نیز و در نسخه دیگر وزن مویز
منزوع العجم یک رطل ست و در نسخه اصل وزن پوست هلیله کابلی نیز ده درم ست معجون نجیب حکیم سدید
کازرونی نسیان را زائل کند و حفظ را بیفزاید و صرع را مفید ست و مانع ارتباک بلغم در دماغ ست صنعت آن
پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی دارچینی وج ترکی از هر یک پنج درم سعد کوفی چهار درم زنجبیل
فلفل دار فلفل کندر از هر یک سه درم مغز پسته مقشر هفت درم مویز سرخ طائفی استه بیرون کرده پنجاه درم
ادویه را کوفته بیخته بمویز کوبیده سرشته در ظرف چینی نگاهدارند و هر روز یک مثقال آنرا بخورند معجون مسهل
که زعفران نیاره حکیم علاء الدین محمود بن سعید قطب الدین مسعود حسینی شیرازی باسم خود ذکر کرده که نافع ست از
برای مالیخولیا و مسهل سودای محترق ست و باید دانست که این معجون نجاح جمهورست که بسفایج و اسطوخودوس
را داخل نکرده و لاجورد و حجر ارمنی داخل کرده ست صنعت آن هلیله سیاه هلیله زرد منزوع النوی هلیله
کابلی منزوع النوی بلیله منزوع النوی آمله منقی از هر یک ده درم افتیمون تربد سفید مدبر حجر لاجورد حجر ارمنی
که معروف ست بشبطا از هر یک سه درم ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بعسل سفید
مصفی بسرشند شربتی سه درم بعد از نضج داده باین جلاب داده شود صنعت آن جلاب منضج که پیش ازین
معجون چند روز باید داد تا اثر نضج در قاروره ظاهر شود بادرنجبویه گاوزبان اسطوخودوس از هر یک
پنج درم جوشانیده صافی نموده جلاب سکری نیم رطل داخل کرده بقوام آورند و هر روز دو اوقیه ازآن
بگلاب حل کرده بنوشند تا اثر نضج در قاروره ظاهر گردد پس معجون مزبور را تناول نمایند معجون مسهل
محمد بن زکریا بنهایت نیکو و بالغ النفع ست از برای مالیخولیا و دور کردن توحش و سودا صنعت آن
هلیله سیاه پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی افتیمون اقریطی اسطوخودوس بسفایج فستقی تربد سفید
مدبر از هر یک یک مثقال غاریقون سفید نمک هندی حجر ارمنی از هر یک نیم مثقال قرنفل ساذج
هندی قرنفل از هر یک ربع مثقالی کوفته بیخته بشراب آمله و عسل مصفی مساوی سه وزن ادویه بسرشند

معجون سازند شربتی دو مثقال تا چهار درم و در نسخهٔ دیگر چنین است که اجزا را کوفته بیخته بگیرند و آمله
منقی نیم رطل و بپزند در چهار رطل آب تا سه حصه آب رفته یک حصه بماند پس از غربال موئی
بپالایند و یک رطل عسل مصفی دران داخل کرده بقوام آورند پس بگیرند از ان سه وزن ادویه و ادویه
را بان بسرشند **معجون مسهل** دیگر نافع است برای سودا و توحش و مزیل مالیخولیا و اندیشهای باطل بیهوده
و خوف و خفقان و وجع فواد و فزع است صنعت آن پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی هلیله سیاه و پوست
بلیله آمله منقی از هر یک پنج درم کشنیز خشک مقشر چهار درم گل نیلوفر بسفایج فستقی پوست ترنج خشکیده
نیم کوفته اسطوخودوس گل سرخ منزوع الاقماع بادرنجبویه افتیمون ناردشک کهربای شمعی بسد از هر یک
سه درم حجر ارمنی تخم کاسنی گل بنفشه از هر یک دو درم ریوند چینی یک درم سقمونیای مشوی یک درم
و نیم کوفته بیخته بعسل سفید مصفی سه وزن ادویه بسرشند و در ظرف چینی نگاهدارند شربتی سه درم
تا پنج درم و این قریب است بمعجون نجاح هرمس **معجون مسهل** دیگر که اسهال سودا نماید صنعت
آن هلیله زرد و کابلی و سیاه از هر یک ده درم آمله و بلیله از هر یک پنج درم سقمونیا یک درم افتیمون
اسطوخودوس از هر یک سه درم اجزا را کوفته بیخته بروغن بنفشه بادام چرب نموده با قند و عسل
بسرشند شربتی دو درم **معجون اهلیلج** دیگر که جرب را نافع باشد و صفرا براند صنعت آن پوست هلیله سیاه
سنا مکی بنفشه از هر یک ده درم قاقله زنجبیل مصطگی از هر یک دو درم ورق گل سرخ سه درم
ادویه کوفته بیخته بروغن بادام چرب کنند و با سه چندان ادویه عسل و قند بسرشند شربتی چهار درم
معجون هندی منقول از قانون در خواص قریب است به انوشدارو صاف کنندهٔ لون و مقوی بصر و منقی معده
و ملین طبیعت و بواسیر را نافع است صنعت آن فلفل دار فلفل هلیله سیاه بلیله آمله منقی قنطوریون دقیق
از هر یک چهار استار عسل و روغن گاو تازه قدری که ادویه را بان توان سرشت علی الرسم بسرشند شربتی
یک مثقال و زیاده بقدر قوت و برداشت طبیعت **معجون اهلیلج** مسهل از استنباط آن قدس سره
نافع از برای کابوس بارد حادث از بلغم و سودا و مجرب است صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
آمله منقی گاوزبان بادرنجبویه افتیمون افسنتین رومی از هر یک هشت مثقال انیسون ده [illegible]
از هر یک سه مثقال خاوانیا عود هندی برگ سداب بزر سیسالیوس از هر یک دو مثقال سکبینج
یک مثقال افربیون نیم مثقال گل قند شصت مثقال عسل مصفی یکصد و سی مثقال گلقند را بگلاب سحق

از هر یک نیم من تبریزی حل کرده خوب بمالند و بجوشانند و بپالایند و عسل مصفی نموده دران داخل کرده
بقوام آورند و ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین بیست مثقال چرب نموده بآن بسرشند و در
ظرف چینی نگاهدارند شربتی دو درم و اگر عنبر اشهب و مشک تبتی از هر یک دو ثلث مثقال داخل نمایند
میگردد اقوی معجون مفرح قلمی فرموده اند که از تالیف بندهٔ آثم محمد هاشم مخاطب بحکیم معتمد الملوک
سید علوی خان است دافع سودای محترق از خون و صفرا و دافع خفقان و ضعف قلب و مالیخولیا
خصوص مراقی و نافع از برای امراض حادث از سودا است صنعت آن مروارید ناسفته کهربا درونج
عقربی ورق نقره محلول ابریشم مقرض تخم بادرنجبویه تخم بادروج تخم فرنجمشک از هر یک دو مثقال
بادرنجبویه فرنجمشک پوست زرد اترج گل سرخ طباشیر سفید دارچینی گل گاوزبان برگ گاوزبان کشنیز
خشک مقشر دانهٔ هیل بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک دو مثقال و نیم زعفران عنبر اشهب ورق طلا محلول
از هر یک یک مثقال هلیلهٔ سیاه پوست هلیله کابلی از هر یک بیست و پنج مثقال آمله منقی هفتاد و پنج
مثقال زرشک منقی ده مثقال این هر چهار را یک شب در گلاب و عرق گاوزبان و عرق بیدمشک
از هر یک یک من تبریز بخیسانند و صبح در دیگ سنگی یا نقره بآتش ملایم بجوشانند تا مهرا شود
پس از آتش فرود آورده نیکو بمالند و بپالایند یا از پشت غربال موئی بگذرانند
یک من و یک چهار یک من قند سفید و بیست مثقال عسل مصفی داخل کرده بپزند تا بقوام آید زعفران
را بگلاب سوده داخل نمایند و از آتش فرود آورده ورق نقره ورق طلا محلول و عنبر اشهب و مشک
تبتی با نبات کوفته را داخل نمایند و بمسواط چوب بید یا چوب صندل برهم زنند و باقی ادویه را داخل
کرده باز برهم زنند تا نیکو مخلوط شود و در ظرف چینی نگاهدارند شربتی سه درم و اگر رطوبت در
معده باشد مصطکی کندر از هر یک دو مثقال صندل سفید عود قماری خام نارمشک از هر یک
یکمثقال اضافه نمایند و وزن عنبر را دو مثقال کنند **معجون مفرح** رازی که در منصوری ذکر کرده
و گفته که این معجون مالیخولیا و توحش و افکار فاسده و وسواس را زایل گرداند و مفرح قلب نیکو
گرداننده رنگ است و مقوی معده و هاضم صنعت آن بادرنجبویه پوست زرد اترج قرنفل مصطکی
زعفران قرفه جوزبوا قاقله نارمشک سک اصلی بهمن سرخ بهمن سفید زرنباد درونج عقربی بزر بادرنجبویه
بزر فرنجمشک از هر یک جزوی عنبر اشهب مشک تبتی از هر یک عشر جزوی هلیله کابلی بیست عدد آمله

سی عدد هلیله و آمله را از هسته منقی نموده در سه رطل آب بپزند تا بیک رطل رسد پس فرود آورده
بمالند بقوت تمام و بپالایند پس یک رطل عسل مصفی داخل کرده بپزند تا بقوام آید پس بگیرند از آن مقدار
سه وزن ادویه و اول مرتبه عنبر و مشک را در آن حل نمایند پس ادویه را بر آن پاشیده بر هم زنند
تا نیکو مخلوط شود شربتی سه درم **معجون مفرح** سید اسمعیل که در ذخیره از برای مالیخولیای
مراقی ذکر کرده صنعت آن بادرنجبویه پوست زرد اترج قرفه مصطگی قرنفل جوزبوا قاقله نارمشک بهمن
سرخ بهمن سفید زرنباد درونج عقربی زعفران تخم بالنگو تخم فرنجمشک از هر یک دو درم و نیم مشک
ترکی یکدانگ و نیم کوفته بیخته پس بگیرند پوست هلیله کابلی پنجاه درم آمله منقی بیست و پنج درم و در ده من
آب بپزند تا بنصف رسد فرود آورده بمالند و بپالایند و نیم من عسل صافی داخل نموده بقوام آورند و ادویه
را با آن معجون سازند شربتی دو درم و نیم تا سه درم **معمار الابدان** ابدان را باعتدال دارد و سوء المزاج
انها را زایل سازد و تقویت بخشد صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله سیاه آمله منقی طباشیر مغز
بادام شیرین از هر یک دو تولہ فلفل سفید فلفل سیاه زنجبیل فلفل موی دار فلفل مغز خیارشنبر مصطگی
از هر یک سه تولہ نبات مصری یا عسل دو نیم آثار بطریق متعارف معجون سازند **مفرح** نافع از برای
مالیخولیائی مراقی صنعت آن هلیله سیاه آمله منقی از هر یک دو جزو گل گاوزبان بادرنجبویه ورق گل
سرخ بهمن سرخ بهمن سفید کشنیز خشک سقشر ابریشم مقرض از هر یک یک جزو کوفته بیخته با شراب
سیب شیرین سه وزن مجموع ادویه معجون سازند شربتی سه درم با گلاب و عرق بید مشک و عرق
گاوزبان **فصل** در بیان مفرحات ایلیچی **مفرح ایلیچی** مسمی به انس بخش قلبی فرموده اند که
از تراکیب بندهٔ موفق بتوفیق الملک المنان محمد هاشم المخاطب بخطاب حکیم معتمد الملوک سید محمد علوی خان
است بنهایت مقوی دماغ است و موجب ذکای فکر و ذهن و زائل کنندهٔ بلادت و رعونت و حمق
عارضی است صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هر یک بیست درم اسطوخودوس
بادرنجبویه کاشم از هر یک ده درم اذخر مکی فرنجمشک دارچینی عذبه عود هندی صعتر فارسی کبابه چینی
کندر مصطگی سنبل الطیب ابریشم مقرض ابیسانام درونج عقربی مغز نارجیل از هر یک هفت درم
زرنباد زنجبیل نشارهٔ عاج از هر یک پنج درم صمغ عربی علک البطم از هر یک سه درم عنبر اشهب
دو درم جدوار خطائی ورق طلا و اگر بجای ورق طلا طلای محلول کنند میکرد و افیونی مشک تبتی هر یک

دارچینی از هر یک یکدرم کوفته بیخته مصطکی و علک البطم و مومیائی و عنبر را در روغن بادام شیرین و روغن مغز پسته هر دو چهل درم گداخته ادویه را کوفته بیخته با آن روغن چرب نموده بعسل مصفی سه وزن مجموع ادویه بسرشند شربتی یک مثقال تا دو درم مفرح بارد ایلچی قلمی فرموده اند که این نیز از اقتراح احقر العباد دهسا مجرب است از برای مالیخولیای مراقی و سائر اقسام مالیخولیا و جمیع امراض سوداوی و توحش و خفقان حادث از سودای محترق از صفرا و خون و یا از سودا طبیعی وقتیکه حرارت غالب باشد و فرموده اند که یکی از بنی اعمام احقر را علت مالیخولیای مراقی عارض گردید و مشار الیه را کلانتری شولستان بود و بسبب اشتغال خدمت فرصت آمدن بشیراز نبود و مدت سالی کشیده زمان مرض مشار الیه و علاج بسیار نموده فائده بر آن علاجات مترتب نشده بود و پس آمد بشیراز و فیما بین احقر و مشار الیه خلت و دوستی بسیار بهم رسیده و در اوان عمر احقر هفده یا هجده سال بود و شوق بسیاری در معالجه مرضی داشتم خصوص در معالجه خلان و دوستان پس متوجه گردیدم بعلاج ایشان پس عطا نمودم در اول امر ایشان را منضجات سودا استفراغی معتدل و بعد از ظهور علامات نضج در قاروره و بسائر اعراض عطا نمودم ایشان را حب لاجورد و یا معجون نجاح بنسخهٔ جمهور با ماء الجبن متخذ از سکنجبین افتیمونی که هفته حب و معجون را شب میدادم و صبح در ماء الجبن مزبور فلوس خیار شنبر و شیرخشت حل کرده صافی نموده روغن بادام شیرین دران چکانیده می نوشیدند که در عرض چهل و یک روز پنج مرتبه مسهل نوشیدند و اکثر مسهل رقی میکرد و با وجود آن عمل خوب می کرد و پس از این مسهلات چند روزی ایشان را استراحت فرموده شروع نمودم بدادن هلیلهٔ مربا هر روز یک عدد با دو دانگ لاجورد و بیست روز و اکثر این ایام قی سوداوی عفن میشد و بر آمد لیکن چیزی مثل آجر کوبیده و زرنیخ نیم کوفته و قطعات چون نصف نخود و ماش دلکوفته با فضولی بسیار و پس بعد از بیست روز عطا نمودم بایشان این مفرح را که از اقتراح احقر که ترکیب شده بتوفیق و یاری ملک اکبر با اشربهٔ مقویه مانند شراب سیب و شراب رمان منعنع و شراب سفرجل و شراب فواکه و شراب صندل حامض با گلاب و عرق گاوزبان و عرق بید مشک و تخم بالنگو و تخم فرنجمشک و تخم بادروج پس زائل گردید آن مرض بکلی صفت آن

مروارید کبار ناسفته کهربای شمعی زعفران از هریک چهار دانگ کافور قیصوری دو دانگ
لاجورد مغسول حجر ارمنی مغسول بادزهر معدنی خطائی صندل سفید طباشیر سفید بهمن سرخ بهمن سفید
خیربوا ورق گل سرخ اسطوخودوس گل گاوزبان بادرنجبویه از هریک یکمثقال پوست هلیله کابلی هلیله
سیاه از هریک سه مثقال آمله منقی پنج مثقال مغز تخم کدو پنج مثقال تخم خرفه مقشر پانزده مثقال
زرشک منقی ده مثقال نعناع خشک ابریشم مقرض گل نیلوفر سر بنفشه از هریک دو مثقال شراب سیب
شراب فواکه از هریک بیست و پنج مثقال عسل مصفی ده مثقال قند سفید بقدر حاجت همه را با گلاب
و عرق بیدمشک و عرق گاوزبان حل کرده بقوام آورند و جواهر را با آب ترنج صلایه نموده ورق
طلا ورق نقره محلول از هریک چهار دانگ عنبر اشهب نیم مثقال مشک ترکی دو دانگ با سائر ادویه
که کوفته بیخته باشند بدستور مقرر معجون سازند شربتی دو درم تا سه درم **مفرح معتدل** نیز از استنباط
آن مرحوم نافع از برای توحش و وسواس سوداوی و مالیخولیا و خفقان سوداوی صنعت آن
مروارید ناسفته یاقوت رمانی کهربای شمعی بادزهر معدنی خطائی ابریشم مقرض ورق نقره محلول از
هریک دو مثقال لعل بدخشی ورق طلا از هریک یکمثقال لاجورد مغسول حجر ارمنی زعفران عنبر اشهب
مشک تبتی از هریک یکمثقال و نیم گل گاوزبان برگ گاوزبان پوست بیخ گاوزبان از هریک چهار مثقال
فرنجمشک بادرنجبویه بهمن سرخ بهمن سفید درونج عقربی طباشیر سفید عود هندی صندل سفید
خیربوا قاقله کبار گل نیلوفر افتیمون ورق گل سرخ تخم خرفه مقشر از هریک سه مثقال آمله
منقی پوست هلیله کابلی هلیله سیاه زرشک منقی از هریک ده مثقال تخم خشخاش کشنیز
خشک مقشر مغز تخم کدو از هریک پنج مثقال قرنفل مصطکی نارمشک تخم فرنجمشک تخم بادرنج
تخم بالنگو از هریک دو مثقال و نیم شراب سیب شراب رمان شراب سفرجل آب لیمو
گلاب عرق بیدمشک عرق گاوزبان عرق بهار نارنج از هریک سی مثقال نبات سفید فانید سنجری
از هریک یکصد و پنج مثقال عسل سفید خوشبو مصفی بیست و پنج مثقال بقانون مقرر در مفرحات با قوتیه
ترکیب نمایند و در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی یک مثقال ❊

فصل در ذکر معاجین نجاح

بدانکه معاجین نجاح از فروع اطریفلات است اطبا گفته اند بهتر
آن است که ساخته شود این معجون در ایلول ماه رومی شارح قانون گفته که معجون نجاح

ترکیبی نیکوست و منافع بسیار دارد و از انجمله نفع است از برای دماغ و مالیخولیا و ابو سهل مسیحی
گفته که معجون نجاح نافع ست از برای مالیخولیا خصوص مراقی آن و ابن الیاس گفته که هرگاه بوده
باشد مالیخولیا از سودای محترق از صفرا نافع است صاحب آن را تنقیهٔ دماغ بمعجون نجاح و نیز اگر
مالیخولیا از سودای محترق از سودای طبیعی باشد نافع ست صاحب آن را آشامیدن معجون نجاح
مرة بعد اخری و سید اسمعیل گفته که معجون نجاح بنسخه جمهور مقوی بغاریقون و حجر ارمنی نافع
است مر صاحب مالیخولیا را آشامیدن آن هر روز و نیز گفته که معجون نجاح نافع ست از برای مالیخولیا
بنهایت نفع خصوصا معدی را و این معجون انفع مسهلات است و از برای نسیان سوداوی و
از برای کابوس و نیز گفته که این معجون نافع است از برای صرع سوداوی و چون خورده
شود در زمستان با سکنجبین عنصلی یا با شراب زوفا و در تابستان باب گرم و در زبده گفته
که این معجون نافع ست از برای صرع هرگاه بوده باشد علامات غلبهٔ خون و بولس گفته که سزاوار
آن ست که بیاشامند اصحاب صرع معجون نجاح را بجهت آنکه آن را خاصیتی عظیم ست از برای امراض
سوداویه خصوص مالیخولیا و صرع و نافع ست از برای اختناق رحم بالخاصیة معجون نجاح مسهل
سودا و بلغم غلیظ ست و جهت قولنج و امراض دماغیه که از سودا باشد نافع ست صنعت آن پوست
هلیله زرد و پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هریک ده مثقال تربد سفید سفت
مثقال غاریقون هشت سفید بسفایج فستقی از هریک پنج مثقال اسطوخودوس ده مثقال حجر ارمنی
مشوی سه مثقال گل سرخ رب السوس مصطگی رومی از هریک پنج مثقال عسل مصفی سه
وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی دو مثقال تا سه مثقال این معجون در درجهٔ
اول گرم ست و قوتش تا یک سال باقی است معجون نجاح بنسخهٔ دیگر که از هرمس اصغر است
و چنین گفته که از جالینوس است جهت زحیر و درد معده و مالیخولیا و جنون نافع ست صنعت آن
هلیله سیاه پوست بلیله از هریک ده مثقال افتیمون تربد سفید مدبر اسطوخودوس بسفایج فستقی
از هریک پنج مثقال غاریقون سفید حجر ارمنی مغسول مرجان قرمزی کهربا مروارید ناسفته از هریک
یکمثقال گل سرخ زرنباد درونج حضض مکی دم الاخوین از هریک یکمثقال و نیم و در نسخهٔ شیخ
رئیس طباشیر سفید سه مثقال داخل ست و گفته که اطبای هند را باین معجون رغبت بسیار ست

وشربتی ازان دو مثقال است وکندر وکرومرزنجوش وپوست هلیله کابلی ومصطکی از هریک
سه مثقال اضافه باید نمود وادویه کوفته بیخته باشد ووزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند
واین نسخه را شیخ داؤد از هرمس اصغر نقل کرده وگفته که دیدم در کتاب التعریف که تالیف حنین
است مرقوم است که از صناعت جالینوس است پس دیدم در تصحیح ابدان ونصایح که از استاد القراط
است وعبارت القراط که ترجمه عربی آن این است که بودم من هرگاه میگذشتم [illegible]
دار الشفا مجانین میخوردم ازین معجون نجاح دو مثقال از برای ثبات عقل واین قول هویدا شد از آنچه
قبل ازین ذکر یافت مستفاد میشود که ممکن است که هریک از معجون نجاح نافع از برای سودا ونسخه تالیف هر
یک غیر نسخه تالیف دیگری باشد واقوال مزبوره همه صحیح باشد معجون نجاح دیگر که سید اسمعیل در علاج
مالیخولیا آورده وگفته که این معجون خون را از سودا پاک کند ونافع است از برای جمیع امراض سوداویه
خصوص دماغی وخصوص مالیخولیا وجنون ودوار وسدر سوداوی صنعت آن پوست هلیله کابلی
هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هریک ده درم اسطوخودوس تربد سفید مدبر افتیمون بسفایج
فستقی از هریک پنجدرم غاریقون ربش سفید پنجدرم حجر ارمنی مغسول دو درم ونیم عسل سه
وزن ادویه بدستور معجون سازند شربتی چهار درم ودر صنعت این معجون در نسخه دیگر که سید
اسمعیل در ذخیره آورده وزن افتیمون ده درم است ووزن غاریقون سه درم ودو درم ونیم
لاجورد مغسول وسه درم سقمونیای مشوی درجوف سفرجل باتفاحه بر نسخه قبل افزوده است
معجون نجاح مسهل سودا باشد واخلاط غلیظه از دماغ فرود آورد صنعت آن هلیله سیاه
پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی افتیمون از هریک ده درم تربد سفید مجوف تراشیده بسفایج
فستقی اسطوخودوس از هریک پنجدرم غاریقون سه درم لاجورد وشسته حجر ارمنی مغسول
سقمونیای مشوی از هریک دو درم ونیم اجزا کوفته بیخته با عسل صاف سرشته نسخه دیگر هلیله سیاه
پوست هلیله کابلی پوست بلیله از هریک ده درم تربد سفید اسطوخودوس بسفایج فستقی افتیمون
شامی از هریک پنجدرم کوفته بیخته با دو چندان عسل بسرشند مقدار شربتی از سه درم تا پنج درم
باشد این نسخه اصل است ودر بعض نسخها تصرف زیاد وکم ادویه کرده اند این نسخه از آن جمله است
هلیله کابلی بلیله آمله تربد سفید از هریک ده درم اسطوخودوس بسفایج فستقی افتیمون از هریک

پنج درم غاریقون سه درم حجر ارمنی لاجورد مغسول از هر یک دو درم سقمونیا خربق سیاه
از هر یک یکدرم و در نسخهٔ دیگر درونج نار مشک سنبل الطیب جوزبوا مصطکی گاوزبان پوست
ترنج از هر یک دو درم زعفران ریوند چینی از هر یک یکدرم افزوده اند معجون نجاح عظیم النفع
است از برای اکثر امراض و اعراض مذکوره خصوص سوداویه دماغیه چون مالیخولیا و جنون و دوار
و سدر سوداوی و فزع اطفال و اختناق رحم را مفید است صنعت آن بنسخهٔ جمهور پوست هلیله زرد
پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هر یک ده درم بسفایج فستقی پوست
تراشیده مرضوض افتیمون اسطوخودوس تربد سفید مجوف از هر یک پنج درم کوفته بیخته بروغن بادام
شیرین چرب نموده بقانون معمول بعسل مصفی بسرشند و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی
پنج درم با آب گرم و اگر جهت تقویت اسهال احتیاج باشد در وقت استعمال غاریقون سفید
حجر ارمنی بقدر احتیاج داخل نمایند و بعض اطبا گردانیده اند غاریقون سفید را پنج درم و حجر ارمنی
را دو درم از اجزای اصل این معجون صاحب کامل الصناعة گفته که گاهی تقویت کرده میشود و تقویت
اسهال معجون نجاح جمهور بغاریقون سفید و خربق سیاه و سقمونیای مشوی بقدر حاجت
و صاحب اختیارات بدیعی گفته که در کتاب کامل الصناعة دیدم نسخهٔ این معجون را که هر یک از
غاریقون سفید و لاجورد مغسول یکمثقال از اجزای آن بود و نسخه که صاحب میزان الطبائع
ذکر کرده پوست هلیله زرد داخل نیست و بر نسخهٔ جمهور غاریقون سفید سه درم و دو ثلث
درمی حجر ارمنی لاجورد مغسول از هر یک دو درم و نیم سقمونیای مشوی دو درم افزوده است و بعضی
اطبا زیاده کرده اند بر نسخهٔ جمهور این پنج جزو که صاحب میزان الطبائع افزوده است این اجزا را
نیز درونج عقربی نار مشک حب البلسان الثور سنبل الطیب مصطکی پوست ترنج از هر یک دو
درم ریوند چینی زعفران از هر یک یکدرم و گردانیده وزن تربد را دو استار فصل در بیان
نقوعاتیکه اصل و عمود در آنها هلیلج است نقوع هلیلج نافع از برای اسهال صفرا و در
صداع صفراوی صنعت آن بگیرند پوست هلیله زرد ده درم تا بیست درم و یک شب در نیم رطل
آب بخیسانند و صبح صاف نموده ترنجبین پاک کرده یا شیرخشت خراسانی هر کدام که باشد دو اوقیه
در آن حل کرده مرتبه ثانی صاف نموده بنوشند و اگر بعوض شیرخشت یا ترنجبین شراب

ور د مکرر کنند بهتر است و گاهی بجای آن هر سه جلاب سکری میکنند نقوع اهلیلج دیگر مسهل صفرا نافع
از برای صداع حار صفراوی هرگاه نبوده باشد بآن صداع حمی و نیز بوده باشد با آن صداع سرفه و
خشونت صوت و بحوحت صوت صنعت آن پوست هلیله زرد ده درم و در پنجاه درم آب آلو بخیسانند
پس در هاون سنگی بدسته بمالند تا آب آلو قوت هلیله را بگیرد و صافی نموده ترنجبین پاک کرده
پانزده مثقال در آن حل کرده صافی نموده بنوشند و اگر بعوض آب آلو آب تمر هندی کنند نیکو است
و اگر عوض ترنجبین شیرخشت کنند بهتر است و اگر عوض هر دو جلاب سکری کنند موافق است و این
نوع نافع است از برای صداع حادث بمشارکت قلب بسبب صفرا از برای تنقیه آن نسخه دیگر پوست
هلیله زرد پانزده درم آب آلوی سیاه یکصد و سی درم و در نسخه دیگر یکصد درم است اندک اندک
آب آلو را بر هلیله در هاون سنگی بپاشند و بسایند آن مقدار که آب آلو قوت هلیله را بستاند پس
صافی نموده سی درم شیرخشت یا چهل درم ترنجبین در آن حل کرده صافی نمایند و قومی گفته اند
که ترنجبین با شیرخشت را در گلاب یک اوقیه حل کرده صافی نموده در آب آلو مسحوق با هلیله داخل
کرده بیاشامند و اگر بعوض آب آلو تمر هندی کنند شاید صنعت این نقوع نسخه دیگر بگیرند آب نقوع
آلوی سیاه و آب نقوع تمر هندی از هر یک یک رطل و بخیسانند در آن پوست هلیله زرد نیم کوفته بیست
و هفت درم پس در هاون سنگی نموده بدسته سنگی بمالند تا بگیرد آب نقوع قوت هلیله را پس هر روز
از آن نیم رطل گرفته شیرخشت خراسانی ترنجبین از هر یک بیست درم در آن حل کرده مرتبه دیگر
صافی نموده بنوشند و اگر در طبع قبض زیاده باشد پانزده درم فلوس خیار شنبر در آن حل
کرده مرتبه دیگر صافی نموده روغن بادام شیرین یک مثقال داخل کرده بنوشند نقوع اهلیلج دیگر
مستعمل در صداع صفراوی صنعت آن پوست هلیله زرد و تمر هندی منقی از حب و لیف و قشر از هر یک
سی درم مویز منقی عناب سپستان از هر یک سی عدد و سر بنفشه فلوس خیار شنبر از هر یک دوازده
مثقال آلوی سیاه شصت عدد و همه را در سه من آب گرم یک شبانروز بخیسانند و هر صبح هفتاد درم
آنرا صافی نموده با قدری شیرخشت یا شکر سفید یا فلوس خیار شنبر بنوشند نقوع اهلیلج دیگر
مسهل صفرا است و صداع حار را نافع است صنعت آن پوست هلیله زرد ده درم آلوی سیاه
عناب از هر یک بیست عدد و سپستان سی عدد و تمر هندی منقی از حب و لیف بیست درم گل بنفشه

تخم کاسنی تخم کاهو از هر یک سه درم مجموع را در سه رطل آب یک شب بخیسانند پس صبح صافی نموده
بر روی فلوس خیارشنبر و ترنجبین از هر یک ده مثقال مالیده مرس آن را بگیرند و باز صاف
نموده روغن بادام شیرین یکمثقال داخل کرده بیاشامند صنعت این نقوع بنسخهٔ دیگر پوست هلیله
زرد ده درم آلوی سیاه عناب سپستان از هر یک سی عدد و تمر هندی منقی از حب و لیف بیست درم گل بنفشه
تخم کاسنی تخم کاهو از هر یک سه درم ورق گل سرخ پنج درم شب در پنجاه درم آب گرم بخیسانند
و صبح بر روی فلوس خیارشنبر ده مثقال و ترنجبین پانزده مثقال صافی نموده نیکو بمالند و بپالایند
و روغن بادام شیرین یکمثقال داخل کرده بیاشامند صنعت این نقوع بنسخهٔ دیگر پوست هلیله زرد
تمر هندی منقی از حب و لیف از هر یک سی درم عناب سپستان مویز منقی از حب و لیف بیست درم گل بنفشه
دوازده مثقال آلوی سیاه فارسی سی عدد همه را در سی من آب گرم یک شب بخیسانند و صبح
صافی نموده هفتاد درم آنرا با دوازده مثقال فلوس خیارشنبر که در آن حل کرده صافی نموده باشند و
یک مثقال روغن بادام شیرین داخل کرده بنوشند و اگر بجای فلوس خیارشنبر شیرخشت خراسانی
یا شکر سرخ کدام که باشد دوازده مثقال داخل کنند شاید نقوع الهلیلج دیگر نافع از برای صداع صفراوی
که تنقیهٔ صفرا کند چون استعمال کرده شود بعد از نضج ماده صنعت آن آب انار ترش آب انار شیرین
معصورین با شحم [illegible] پنجاه مثقال بخیسانند در آن پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی از هر یک پنج
درم ریوند چینی نیم درم غنچه گل سرخ منزوع الاقماع چهار درم که اجزا را تمام نیم کوفته باشند پس
صافی نموده شیرخشت خراسانی پانزده درم در آن حل کرده صافی نموده بیاشامند نقوع الهلیلج اصفر
قوی در اسهال صفرا نافع از برای صداع صفراوی صنعت آن پوست هلیله زرد ده درم سنای مکی
هفت درم آلوی سیاه عناب جرجانی از هر یک بیست عدد سپستان سی عدد و تمر هندی منقی از حب و لیف
بنفشه تخم کاسنی از هر یک سه درم همه را یک شب در شش رطل آب گرم بخیسانند و صبح صاف نموده
بگیرند یک رطل آنرا و داخل نمایند در آن فلوس خیارشنبر و ترنجبین از هر یک بیست درم و بمالند و بپالایند
و داخل نمایند در آن مقدار یکمثقال روغن بادام شیرین و بیاشامند نقوع الهلیلج نافع از برای
صداع مشارکتی که بسبب سوء مزاج حار دموی یا صفراوی کبد چون نوشیده شود این نقوع بعد از
فصد حبل الذراع بشرط بودن قوت صنعت آن بگیرند آب رمانین معصورین با شحم از هر یک نیم رطل

وبخیسانند در آن پوست ہلیلہ زرد نیم کوفتہ چہار دہ درم و در ہاون بدستہ بمالند تا آب رنگین گردد جہت
ہلیلہ را نگیرد پس صاف نمودہ دو حصہ نمایند و ہر روز یک حصہ از آن فلوس خیار شنبر پانزدہ درم در آن حل
کردہ صاف نمودہ یکمثقال روغن بادام شیرین داخل کردہ بیاشامند بعد از نضج مادہ بامار الاصول
بار د نقوع اہلیلج بہ نسخہ رازی گفتہ کہ اسہال بطن باین نقوع در دوار و سدر صفراوی اولا و درد
موی بعد از فصد باسلیق و حجامت ساق میباشد نافع صنعت آن پوست ہلیلہ زرد آلوی سیاہ تمر ہندی
در آب بخیسانند شب و صبح صاف نمودہ بجلاب سکری شیرین کردہ بنوشند مسفر مانید باید کہ درین
نقوع وزن پوست ہلیلہ زرد و تمر ہندی از ہریک دہ درم و آلو بیست درم و جلاب سکری دو اوقیہ باشد
نقوع اہلیلج نافع از برای صرع صفراوی صنعت آن اہلیلج اصفر منزوع النوی در آب انار ترش و آب
انار شیرین معصور ین با شحم خیسانیدہ و در ہاون بدستہ بمالند تا قوتش در آب رنگین آید پس
صاف نمودہ بیاشامند باب الالف مع الیاء المثناۃ التحتانیہ ایرسا بکسر ہمزہ و
سکون یای مثناۃ تحتانیہ و رای مہملہ و فتح سین مہملہ و الف لغت یونانی است و معنی آن قوس
قزح است و مراد از آن بیخ سوسن اسمانگونی است و برومی ایرمیون نامند و بسریانی عقارا سوسالی
و آن بیخ سوسن کبود بری و جبلی است کہ آنرا سوسن بری نیز گویند و بعضی گفتہ کہ مراد از سوسن بری
سوسن زرد و لبوس است و ایرسا را سوسن جبلی گویند و رنگ گل ایرسا مرکب از بنفشی و سفیدی
و زردی است و بیخ آن پہن و دراز و بقدر انگشتی پر گرہ و در دوم گرم و خشکیش کمتر است و ملطف
و سخن و مسہل ما الاصفر و مرہ سوداء و بلغم غلیظ است و جہت سینہ و شش و مفاصل و درد جگر
و سپرز و لوزتین کہ از برودت بود و ضیق النفس و ربو و اعیا و احتباس طمث و استسقا و یرقان
و بواسیر و عرق النساء و امراض رحم و باسرکہ جہت کشیدن ہوام و ورم و سدہ سپرز و باشراب
جہت ہتک عضل مفید و ضماد و بیدن آن جہت رفع بوی خمر نافع است و ضماد مطبوخ آن جہت درد رحم
و صلابت آن و انضمام فم رحم و اورام صلبہ و مزمنہ و خنازیر و مزیل صداع و مسوم است و طلای
آن باسرکہ جہت درد سر کہنہ و بہق سفید و کلف و فزرعہ و ہش باعسل جہت اخراج جنین و ذرور ش
جہت رویانیدن گوشت بر استخوان و التیام زخمہای غائرہ و بدبوی ناصور و باعسل ضماد کردن
آن جہت زخمہای غائرہ و جلوس در طبیخش جہت صلابت مقعدہ رحم و امراض باردہ و قطور طبیخ

آن بانبسر که جهت ثقلات بارده ودوی گوش ومضمضه آن جهت درد دندان وبدل ایرسا
در استهال با اصفر ثلث وزنش مازریون ست وبابیست مثقال شیر شتر وقدر شربتش تا دو مثقال
ست وگویند مضر ست به شش ومصلحش عسل ست امراض الراس صداع چون بیخ سوسن
اسمانگونی را بسایند ومخلوط بسرکه وروغن گل نمایند وضماد کنند بر سر نافع ست از برای صداع
طلاطلی در مجربات خود آورده که چون ورق ایرسا را بکوبند وآب آنرا افشرده سعوط بآن نمایند
سه روز متوالی قطع شقیقه میکند باذن الله تعالی اختلاط الذهن بقراط گفته که خوردن ایرسا نیکو
میکرداند ذهن را سهر اندروماخس گفته که هرگاه آشامیده شود از آن بمقدار هفت درم بآب
العسل استهال بلغم غلیظ ومره سودا میکند وخواب می آورد فزع الاطفال فی النوم
آشامیدن طبیخ ایرسا اطفال را دافع فزع ایشان ست در خواب نسیان اسحاق گفته که آشامیدن
آن نافع ست از برای نسیان بقراط وجالینوس گفته اند که آن می افزاید در حفظ ونافع ست
از برای نسیان سکته ایرسا خوردن آن نافع ست از برای سکته تمیمی گفته که گل ایرسا نافع ست
از برای سکته چون ضماد کرده شود بر سر صرع آشامیدن آن نافع ست از برای صرع فالج واسترخا
بقراط گفته که نافع ست از برای فالج ستر با ابن ماسویه گفته که اصل آن وگل آن هرگاه آشامیده
شوند با آب عسل باشند نافع از برای استرخا جالینوس گفته که ایرسا نافع ست از برای فالج خصوص بیخ
آن تشنج از خواص آن نفع ست از برای تشنج جالینوس گفته که اصل سوسن اسمانگونی نافع
ست از برای تشنج خصوص روغنی که از اد را آن بخته باشند ونیز گفته نافع ست از برای تشنج
خوردن جرم آن وهمچنین آشامیدن آب طبیخ آن وابن صحار بخت گفته که چون آشامیده شود اصل
ایرسا با شراب ریحانی نافع ست از برای تشنج امتلائی وماهقی گفته هرگاه طبیخ کرده شود با شراب
وآشامیده شود نافع ست از برای تشنج وبیخ آن وگل آن هردو نافع اند از برای تشنج روفس
گفته که چون اصل ایرسا را کوبیده در زیت داخل کرده گرم نموده تمریخ بآن نمایند نافع ست از برای
تشنج وآشامیدن ایرسا نافع ست از برای تشنج امتلائی اختلاج جالینوس گفته که آشامیدن
طبیخ اصل ایرسا نافع ست از برای اختلاج خدر ابن زهر گفته که شراب ایرسا زائل میکند خدر را رازی
گفته که آشامیدن هر یک از اصل ایرسا وبرگ آن وگل آن نافع ست از برای خدر رعشه آشامیدن

اصل ایرسا نافع است از برای رعده و رعشه جوارش ایرسا تالیف شیقولاوس منقول از قرابادین
افندی صالح چلبی حکیم باشی ابراهیم سلطان قیصر روم نافع از برای سرفه و ضیق النفس از اخلاط غلیظ
در سینه و آلات تنفس صنعت آن بیخ ایرسا هشت درم فو و بیخ خشک زوفای خشک اصل السوس از هر یک
شش درم کتیرا مغز بادام شیرین مغز بادام تلخ مویز منقی فستق رومی دارچینی زنجبیل فلفل خرمای
منقی از لوبی از هر یک سه درم اصطرک بخور مریم از هر یک دو درم شکر سلیمانی سفید مصفی بقدر کفایت
بقوام آورده ادویه را بدستور مقرر با آن بسرشند شربتی یک مثقال حب ایرسا تنقیه بلغم از جمیع
اعضا نماید خصوص از اعضای صدر و ریه و نافع است از برای ضیق النفس بلغمی و سعال بلغمی صنعت آن
شحم حنظل ثلث درمی غاریقون هشت سفید نیم درم رب السوس فراسیون زوفای خشک از هر یک
ثلث درمی تخم انجره ایرسا از هر یک نیم درم کوفته بیخته با آب حب سازند حبه یک شربت کامل است
دبید ایرسا نافع است از برای غشا و معده و اجتماع ماء اصفر در بطن که عبارت از استسقای زقی
باشد و نافع است تلیین بطن را صنعت آن ایرسا بیست و چهار درم فلفل سیاه بیست درم زنجبیل
انجدان از هر یک دوازده درم انیسون مصطکی رازیانه از هر یک چهار درم نانخواه تخم کرفس
از هر یک هشت درم کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه بسرشند شربتی از آن مقدار یک ملعقه
دهن ایرسا تدهین با این دهن نافع است از برای صداع و سهر که بسبب رطوبت بورقی در دماغ
باشد بعد از استفراغ بحب ایارج و تمریخ با آن نافع است تشنج رطب امتلائی را و نیز تمریخ بقرقطی
فرا گرفته از دهن ایرسا با میعه سائله زائل میکند خدر را و نیز نافع است از برای اختلاج و خدر و آماسیدن انثیان
و تمریخ با آن و استنشاق با آن خواب می آورد و خواب نیکو و نیز سعوط با آن نافع است سهر عارض مشایخ را و ایضا شرب آن
جهت گشودن افواه عروق و بواسیر و رفع سمیت قیطر و بهق و غیره با وزن یک اوقیه آن مسهل قوی و غرغره آن
با ماء العسل جهت خشونت قصبه ریه مفید صنعت آن مثل صنعت دهن انجدان است که ذکر یافت قرص ایرسا فالج و تشنج و
عرق النسا را سود دارد و صلابت سپرز را بگدازد محمد بن زکریا گفته که چون این قرص مطول با سکنجبین بخورند و سه روز متوالی
باید صنعت آن ایرسا چهار درم فلفل سنبل الطیب اشق از هر یک یک درم اشق را در سرکه انگوری
حل کنند و باقی ادویه را کوفته بیخته با آن سرشته اقراص سازند شربتی یک درم تا یک مثقال
با آنچه مناسب باشد قرص ایرسا نسخه معتبر نافع از برای طحال و ادرار کند صنعت آن

ایرسا چهار درم فلفل سفید اشق عصاره زرشک ریوند چینی از هر یک یکمثقال تخم کاسنی مقشر
تخم خرفه مقشر مغز تخم کدو از هر یک یکمثقال و نیم طباشیر سفید دو مثقال و نیم اجزا را کوفته بیخته بکلاب
سرشته اقراص سازند و در سایه خشک نمایند شربتی یکمثقال **قرص** ایرسا بنسخه شفائی سپرز را
نرم سازد و صنعت آن ایرسا چهار درم فلفل سفید سنبل الطیب اشق از هر یک دو درم اشق را در سرکه
انگوری تند حل کنند و باقی ادویه را کوفته بیخته بآن لسرشته و اقراص سازند شربتی دو درم با سکنجبین
اهرن گوید طبیبی که این قرص را ساخت میگوید که من خوکی را دیدم روزاین قرص وادم بسپرز او انکشتم سپرز
او را نیافتم و این نسخه با نسخه محمد بن زکریا برابر است الا آنکه اینجا آنجا یکدرم است و اینجا دو درم است
لعوق ایرسا ربو و سعال مزمن را که با رطوبت باشد نافع است صنعت آن ایرسا نیم کوفته زوفای خشک
از هر یک بیست درم در سه رطل آب بجوشانند تا چون یکرطل آب بماند صافی نموده با یک رطل قند سفید
بقوام آورند هر صبح ده درم و شام ده درم لعوق نمایند **کتاب الباء الموحدة باب الباء مع الالف**
باد زهر حیوانی بفتح بای موحده و الف و سکون دال مهمله و فتح زاء معجمه و ها و رای مهمله در آخر و گاه حذف
میکنند دال را و میگویند بازهر و گفته اند اصل آن باکزهر است کاف را بدال بدل کردند بادزهر شد و گاه
با را بفا بدل میکنند و فادزهر میگویند که معرب بادزهر باشد و گفته اند که اصل آن پازهر است که پای اول
را بدال بدل کرده اند و گاه دال را نیز حذف مینمایند و بفارسی پازهر بپای عجمی میگویند و پادزهر در لغت
عجم بمعنی دافع و مقاوم سم است چنانچه تریاق بیونانی بهمین معنی است و بنا برین بحسب لغت اطلاق پادزهر
و تریاق هر دو بر هر دوای مفردی و مرکبی که مقاومت با سموم نماید میتوان کرد بالاشتراک ولیکن بحسب
اصطلاح اکثر از اطبا بادزهر اسم دوائی است مفرد حجری که از جوف حیوانات و یا از معادن اخذ نمایند
مانند بادزهر حیوانی و معدنی که بالخاصیت و بالطبع بصورت نوعیه خود حرارت غریزیه و روح و دل را
از مضرت و اذیت سموم حاره و بارده محافظت مینماید و تریاق اسم مرکبی است مصنوع که همین اثر
بخشد مانند تریاق فاروق و مثرودیطوس و آنچه قریب باین هر دو باشد در خواص و فوائد مذکوره
و بر ادویه مفرده نباتیه نافعه در امور مذکوره را تریاقیه نامند و بعضی از اطبا لفظ تریاق را از مرکبات
بر غیر تریاق فاروق و لفظ فادزهر را از مفردات بر غیر فادزهر حیوانی و معدنی اطلاق نمی نمایند و این
دو اسم را مخصوص باین دو دوا میدانند و بس و آن سنگی است که در شیردان اکثر از حیوانات

مثل بزکوهی و گاوکوهی و میمون یافت میشود و بعضی گفته اند در زهرهٔ آن تکون مییابد و اصل آنست
که متصل بزهرهٔ آن تکون مییابد و بهترین آن حجر التیس است و چون مطلق ذکر کرده شود مراد همین است
که در شیروان یارودهٔ بزکوهی که در کوههای شبانکارهٔ فارس باشد تکون یابد و آن باشکال مختلفه مییابد
طولانی و بیضی و گرد و پهن زیرا که بهر چه منعقد و بسته شود بهمان شکل میگردد و آنچه بچوب مخلصه منعقد شده
باشد طولانی یا بیضی میباشد و این هر دو بسیار خوب و آن چوب و یا تخم مخلصه را مغز فادزهر مینامند
چه مشهور است که غذای آن بز مار است و بعد از خوردن مار و احساس سمیت آن مشغول بخوردن علف
مخلصه که تریاق آن است و در آن کوهستان بسیار است میگردد و باین سبب این دوا در جوف
آن متکون میشود و این هر دو شکل فادزهر را فادزهر گیاهی نامند و بهترین آن اکثر اوقات آنست
که پشمی است یعنی بر پشم منعقد گشته و در جوف آن پشم میباشد پس اگر پشم جوف آن کم است
چون در آب اندازند ته نشین میگردد و اگر زیاده است بروی آب می ایستد و مقدار این فادزهر
از ربع مثقالی تا سه مثقال دیده شده بطول نیم بند انگشت و بحجم آن و تا ثلث آن بطول یک انگشت
خنصر و بحجم آن بقدر بیضهٔ متوسط نیز و میگویند که از علامات آن حیوان آن است همیشه یکه و جدا از
میان بزها در آن کوه سیر کند و لاغر و لیکن قوی و زور آور میباشد و نیز نوعی از بادزهر حیوانی
میباشد که آنرا حجر الایل میگویند در جوف گاو کوهی متکون میگردد و این جمعی گفته وعل آن گاو میباشد
و آن گاو بقوت جذب نفس مار و افعی را از سوراخ بیرون میکشد و غذای خود میسازد و بعد از
احساس سمیت آن هر چیزی که دفع سمیت آن میکند و موجب نجات او است بالهام الهی میخورد
و بدین سبب این دوا در جوف آن متکون میگردد و این بهترین انواع بادزهر حیوانی و موافق جمیع
امزجه است اگر شخصی هر روز بقدر نیم دانگ از آن را با آب بر سنگ سائیده بخورد مقاومت با جمیع
سموم میکند و از مضرت آنها امین میگردد و اگرچه در بدن آن شخص غده خلط غالب نیز باشد چنانچه
در تریاق فاروق و مثرودیطوس شرط است که بدن باید نقی و پاک باشد درین نیست لیکن در کمال
امتلا شاید خوب نباشد و احتیاط ضرور است و وزن این بادزهر تا بیست مثقال دیده شده و جمیع
اجزای بادزهر حیوانی در طبقات و پرده ها میباشد تو بر تو مانند پیاز و گاه است که طبقه با بعضی از آن
ضخیم تر از دیگری میباشد و در ابتدای تکون بتدریج طبقات آن یکی بعد دیگری منعقد میگردد تا تمام

و کامل میگردد و بعد از اتمام میگویند که اکثر آنرا از جوف آن حیوان بدر نیاورند کرمی در شکم آن حیوان بهم
میرسد که بمرور ایام آن پادزهر را میخورد و یا خود بخود بسبب گرمی و حدت منحل میگردد و بعضی اوقات
یافته اند پادزهر را که بعضی از آن را کرم خورده و یا منحل شده بود و گفته اند که در حین برآوردن آن را
از شکم آن حیوان بغایت نرم میباشد و بعد از رسیدن هوای خارج بآن و سرد شدن صلابت و حجریت
بهم میرسانند لهذا بمجرد برآوردن در عین گرمی و نرمی فی الفور در دهن می اندازند و به تقلیب زبان
بهر شکلی که میخواهند میسازند و لحظه در دهان نگاه میدارند پس بیرون می آورند و بدین سبب سطح
ظاهر آن براق و املس میباشد

فصل در بیان کیفیت پیدا شدن فادزهر در ولایت فارس

بدانکه صاحب تاریخ الحکما مسمی بخلاصة الحیوة ملا احمد تتوی نوشته که از جمله اتفاقات عجیبه پیدا شدن
پادزهر است در ولایت فارس و کیفیت ظهور آن را در کتب معتبره حکما چنین آورده اند که در ایام حکومت
ملک خورم زاد که یکی از اجداد بهمن اسفندیار بود اخنوش نام مردی که بصلاح و صدق در آن زمان
اشتهار داشت و اوقات او از صیدلت یعنی ادویه از صحرا آوردن و شناختن آن میگذشت و او
هر روز بصحراهای ولایت فارس و کوههای آن دیار میرفت و ادویه و عقاقیر جمع میکرد و بشهر می آورد
یک روز نظرش بر گوزن کوهی افتاد که بر قله کوه ایستاده فریاد میکرد و گاهی دست و گاهی
ذنب خود را بر زمین میزد و حرکات عجیبه و اوضاع غریبه از رفتار او مشاهده می نمود و گاهی در اثنای
جست و خیز بجانب آسمان نگاه میکرد و از روی نشاط و خوشحالی آواز غیر مکرر میکرد القصه چون
اخنوش این حالت از آن گوزن دید حربه خود را برداشته از کمینگاه متوجه او شد تا آنکه خود را به نزدیک
او رسانید ناگهان حربه بر وی زد که از قله کوه پائین افتاد اخنوش در ساعت خود را باو رسانیده ذبح
نمود و در اثنای ذبح دید که سرخی بزرگی در دهن اوست که نیم جاویده در دهن او مانده اخنوش
چون آنرا مشاهده کرد تعجب او زیاده شد در حال شکم آنرا بشکافت که بر حقیقت حال اطلاع یابد چون
رودهای آنرا ملاحظه نمود از روده که بزبان فارسی آنرا هزارخانه گویند سنگی املس هموار یافت آن
سنگ را بر چوب زرشک نهاده بخدمت ملک خورم زاد آمد و آنچه از احوال گوزن مشاهده نموده بود
بعرض رسانید ملک خورم زاد حکیم ارشناسیوس را که از اجداد امام ابقراط و از تلامذه حکیم ابرقلیدس
صاحب تریاق صغیر و برادرزاده او بود و در مملکت فارس منصب وزارت ملک خورم زاد داشت چنانچه

رسم آن زمان بود که غیر حکیم را وزارت نمی دادند با و تعلق داشت طلب نموده آنچه از اخنوش صیدلانی
شنیده بود باو تقریر کرد حکیم بعد از ساعتی تامل کرده روی با اخنوش آورد و گفت ای اخنوش
آیا دهن آن کوزن هیچ کف داشت یا نه اخنوش گفت دهنش کف بسیار داشت حکیم پرسید که در ذنب
او هیچ ورمی یا جراحتی بود یا نه گفت در طرف ذنب او گره سبز رنگی بود ظاهرا چنان مینمود که پوست
از آن موضع کنده اند حکیم چون این علامات از اخنوش شنید متوجه ملک شده بعد از ادای دعا و ثنا که
در آن زمان وزرا در وقت عرض مهمات بسلاطین میکردند گفت ایها الملک خوراک این کوزن افعی است
و درد دم او چنانکه اخنوش میگوید گره سبز رنگ هست و همیشه دهن او کف میکند و در روده های او و
از زبان سنگ این چنین متولد میشود یکی از آن تریاق جمیع زهرهاست و دیگر خاصیت زهر هلاهل دارد که ذره
قاتل است پس ملک تبسم کرده گفت ایها الحکیم اکنون این را تجربه باید کرد حکیم گفت کسی را که قتل بروی
واجب شده باشد حاضر کنند تا این را تجربه کنیم ملک فرمود تا از بندیخانه هشت نفر را حاضر ساختند
آن جماعه چون بخدمت ملک حاضر شدند ملک از ایشان پرسید که آیا در ملت آبا و اجداد ما قتل شما
واجب است یا نه ایشان گفتند بمقتضای شرع قتل ما واجب شده ملک گفت اکنون مرا سنگی است شبیه
میان زهر و تریاق آن را برای امتحان بشما میدهیم اگر زهر بوده باشد شما بسیاست خود رسیده از عقوبت
اخروی خلاص میشوید و اگر تریاق است شما را منافع بدنی بسیار حاصل خواهد شد و بعد از آن آزاد
خواهید شد ایشان با یکدیگر مصلحت کرده قبول آن کردند حکیم آن سنگ را وزن نمود چهار درم بود
بالسویه میان هشت نفر قسمت نمود و ایشان را در حضور ملک خورانید و جماعتی بر ایشان موکل ساخت
که تا پنج روز ایشان را نگاه دارند که حقیقت حال مشخص شود اتفاقا وقتیکه ایشان از مجلس ملک بیرون
میرفتند یکی از ایشان نارنجی از دست شخصی گرفته آب آن را تمام بمکید و هفت نفر دیگر بالای آن هیچ
نخوردند و بعد از پنج روز ملک ایشان را طلب داشته حکیم فرمود که از احوال تحقیق نماید که هر یکی را بعد
از خوردن آن سنگ چه حالت سانح شد یکی از ایشان گفت که مدت یک سال بود که مرا خفقانی
حادث شده بود و آنچنان شدت داشت که من بهلاکت خود راضی بودم اکنون بمجرد خوردن این
سنگ آن مرض بالکلیه از من زایل شد دیگری گفت مرا درد سری قدیم بود و هیچ لحظه و هیچ لمحه نبود
که از وجع آن الم نداشتم الحال بعد از تناول آن سنگ بیکساعت آن درد مزمن از من زائل شد

و هیچ اثری از و درین بیچره ظاهر نشد و دیگری گفت که چشم من کسب ضعف داشت اکنون بخوردن
آن در باصره من قوة عظیم پیدا شده که در جوانی نیز آنحالت را در باصره خود نمی یافتم دیگری می گفت
که مرا در معده درد و وجع و ذرب و تشنج بود بجرد و رود آن در معده من آن مرض من بصحت مبدل
گشت پنجمی گفت مدت مدید بود که از درد زانو مبتلا بودم اکنون بالکلیه آن درد از من مفارقت نمود
ششمی گفت مرا بواسیر مؤلم بود الحال آن الم بالکلیه زائل گشت و در بدن من نشاط و قوت پیدا شد
هفتمی گفت که مدت مدید بود که بر ساقین من قروح خبیثه پیدا شده بود که همیشه صدید و چرک متعفن از آن
جاری بود اکنون همه رو بخشکی آورده بصحت مبدل و مندمل شده و رنگ پوست اصلی در آنجا ظاهر شود
هشتمی گفت که مرا مدت دو ماه درد سری بود که همیشه من از شدت آن مبتلا بودم از خوردن آن سنگ
اکنون شدت آن بیشتر شد حکیم گفت که تو چیزی بعد از خوردن آن سنگ خورده بودی گفت
آری آب یک نارنج را بالتمام مکیده بودم حکیم فرمود که این شدت درد بسبب فعل آب نارنج است و فعل
آن سنگ چرا که ترشی نارنج بارد و یابس است و برودت مستلزم جمع و قبض است چنانچه یبوست موجب
امساک و حفظ و این هر دو وصف مانع اند از انتشار حرارت این حجر و ظهور آثار آن و لهذا بعد از آن
حکما بالکلیه منع از خوردن ترشی فرموده اند و همچنین در هر دوائی ذو الخاصیة مثل پادزهر و تریاق
فاروق و غیر اینها تجویز هیچ قسم ترشی نفرموده اند اما وجه تسمیه این سنگ بپادزهر گفته اند آنست
که چون آن شخص هشتمی که نارنج مکیده بود بخانه خود رفت درد سر او بمرتبه اشتداد یافت
که ظلمت بر چشمهای او مستولی گشت بنا برین آن شخص از روی کمال اضطرار و سراسیمگی
بدر سرای ملک آمده فریاد بر آورد که مرا باز زهر بدهید چون آواز بگوش ملک رسید فرمود
که نام این سنگ را باز زهر قرار باید داد و بکثرت استعمال باز زهر پادزهر گردید **فصل در بیان**
جودت و رداءت پادزهر بدانکه بهترین انواع پادزهر که اکثر مستعمل در معالجات است
اسطهبانانی است علامت آن است که رنگ آن زیتونی است یا ماشی مائل بسیاهی باشد بعضی بقشر پیاز و
بعضی ماشی را ترجیح میدهند خصوص که براق و با پرده های بسیار چشم دار باشد یعنی در گوشه
آن مانند چشم موضعی درخشنده بود چه این دلالت بر صفائی جوهر آن میکند و با این وصف هر چند بطوطی شکل
و بزرگتر باشد بهتر است و امتحان خوبی آن آنست که با شیر بر روی سنگ بسایند اگر رنگ آن سبز

برآید و با شیر امتحان سازند خوب است و اگر زرد و یا سرخ بسیار تیره برآید بد است دیگر آنکه با خاکستر
و یا آب خشک بر کف دست خوب بمالند اگر رنگ خاکستر یا آب را سبز یا پستئی نماید خوب است و الا فلا
و امتحان اصلی از مصنوعی آن اینست که سر سوزن آهنی را با آتش سرخ نمایند و در آن فرو برند اگر
بدشواری و اندک فرو رود و دود زرد از آن برآید و سر سوزن زرد گردد اصلی و اگر بآسانی
فرو رود و دود سیاه از آن برآید و سر سوزن سیاه گردد جعلی مصنوعی است زیرا که شنیده شده
که از صبر و دواهای دیگر فادزهر میسازند بسیار براق شبیه باصلی که بجهت فریب بر اکثر حذاق
اطبا مشتبه میگردد **فصل در بیان مزاج و کیفیت بادزهر و خواص شبانکاره و آن**
و مقدار شربت و بدل آن بدانکه با وجود آنکه آن گرم در سوم و خشک در دوم است در
جمیع امزجه و بانواع سموم حاره و بارده نباتیه و حیوانیه و معدنیه مفید است چه اثر آن چنانچه ذکر یافت
نه بطبیعت و مزاج است بلکه بخاصیت و صورت نوعیه و بالطبع رفع مضرت سموم از اعضای رئیسه
و سائر بدن مینماید و تقویت آنها میکند و جهت تقویت حرارت غریزی و باه نافع ولیکن محرور المزاج
را بالغایت مضر و محرق خون و مورث التهاب و اسهال دموی است و محلل اورام بارده سائیده
آن تنهائی و یا با آب کشنیز تازه جهت اورام حاره و با گلاب جهت طاعون و تنهائی نیز و با شراب
جهت گزیدن هوام و با آب ریحان جهت گزیدن زنبور همچنین با شراب و تنهائی نیز بر موضعی که مار
و یا افعی و یا جانوران سمی گزیده باشند باعث تسکین درد و وجع گشته در ساعت و نجات
او از هلاکت مالیدن و خورانیدن آن هر دو صاحب کتاش بقراطی در کتابش خود آورده که زنبور
گزیده را دیدم که موضع نیش آن ورم کرده بود و سرخ شده و از درد بی قرار و آرام بود قدری
فادزهر را با آب سوده بر موضع آن مالیدند سریعا اثر این دوا رسید فی الحال برنگ اصلی مایل [illegible]
و ورم آن تخفیف می یافت و هم او نقل کرده که شخصی را مار گزیده و تریاق حاضر نبود جهت التمیس
با شراب سوده بدو دادند و قدری شیر بر بالای آن خورانیدند بدن او آبله کرد و از هلاکت
نجات یافت و نیز گفته اند که از خواص او آنست که چون بر محل گزیدن مار بگذارند بر آن موضع
محکم می چسپد تا زهر را تمام نکشد جدا نمیگردد و اگر شخصی را زهر خورانیده باشند و همان لحظه
فادزهر آزموده را در دهان او نگاه دارند نفع تمام می بخشد و اگر چند عدد فادزهر موصوف را در کاسه

چینی گذارند و بر بالای آنها شیر بدوشند و زمانی توقف کنند که شیر قوت و کیفیت فادزهر را بگیرد و آن
شیر را بخوردن مسموم دهند بعد خوردن آن شیر راقی کرده از ضرر آن سم امین میگردد و گفته اند چون
بسایند آنرا و بر موضع جراحت هوام و غیر آن بپاشند زهر را جذب نموده بر ترشح دفع نماید و باعث التیام
آن میگردد و نیز از فوائد آن انتعاش و زیاده نمودن حرارت غریزی و تقویت قلب و دماغ و حواس و حفظ صحت
قوای بدنی و تفریح و نشاط و ازاله غم است و قدر شربت آن از یک قیراط تا دو قیراط و در بعضی از نسخه با هم
مصلحات تا سه قیراط نیز تجویز فرموده اند و زیاده از آن کشنده و بدل آن بوزن آن حجر الایل و اگر
نباشد فادزهر معدنی نوع اعلی و یا زمرد صاف شفاف کهنه و یا زبرجد است فصل در بیان دستورات
خوردن حجر التیس دستور خوردن آن در اول فصل بهار نزد اعتدال هوا و استوای لیل و نهار و
اگر کسی از اصحاب برای حفظ صحت مزاج و تقویت قوی و ارواح و حرارت غریزی چهار قیراط آن را
بر روی سنگ سماق بسیار نرم سوده بخورد تمام سال فرح و نشاط و قوت و شگفتگی در خود مشاهده می
نماید بدین شروط یکی آنکه مزاج و سن او مقتضی باشد یعنی در سن شباب و محرور المزاج نباشد چه بواسطه
زیادتی حرارت آن محرور را مضر است چنانچه ذکر یافت دیگر آنکه در زمان گرما گرم و سرما سرد
نباشد دیگر آنکه قبل از شروع آن منضج و مسهل خفیف میل نمایند تا تنقیه بدن فی الجمله حاصل گردد دیگر
آنکه پرهیز و احتما از حموضات و لبنیات و آب سرد و بقول و اطعمه غلیظه و مفسدات معده و حرکات
عنیفه و اعراض نفسانیه و جماع و غم اجتناب لازم دانند و اقلا ایام پرهیز قبل از شروع ده روز و بعد
از فراغ بیست روز است دیگر آنکه در روز خوردن فادزهر بدن را بلباسهای نرم و نازک و پاکیزه
و معطر مزین و ملبس سازند و طبیعت را خوشحال و شگفته دارند و غم و اندوه را بخود راه ندهند و اگر میسر شود
در بساتین و عمارات دل کشا با ندمای شیرین کلام و مطربان خوش الحان مجلس نمایند و اطعمه لطیفه خفیفه زود هضم
میل نمایند و دیگر اگر سال اول خوردن این دوا باشد یک دانگ آنرا انگبین و بر سنگ سماق بسیار نرم
سوده با شیره نبات سرشته سه حصه نموده در سه روز ناشتا هر روز یک حصه را حب ساخته فرو برند
بقسمی که بدندانها نرسد و از عقب آن فنجانی پر از گلاب بنوشند و بعد از آن احتیاطا جهت دفع
غائله و مضرت آن بدندانها چنانچه بعضی گمان برده اند که مضر است بدندانها و چندان اصلی ندارد و
بشیر گاو و یا آب گشنیز تازه مضمضه نمایند و اگر در این ایام سه روز قبل و سه روز بعد از آن غذا از

نخوداب گوشت جوان مرغ و بزغاله فربه و بره شیرمست با فلفل و دارچینی و قرنفل و از کبابها کباب
کبک و تیهوج و دراج و مانند اینها تناول نمایند هر وقت از روز که گرسنه شوند و شب شربت نبات با گلاب
و عرق بید مشک بنوشند و یا شربت معمول از شربت صندل و یا شربت گاوزبان ساده و یا عنبری یا
شربت ابریشم بدستور ساده یا عنبری یا معمول از هر سه هر یک بحسب مزاج و اقتضای وقت با گلاب
و بید مشک و یا یکی از عرقهای مناسبه و یا شربتهای مناسبه دیگر که تخم بالنگو یا فرنجمشک بران پاشیده
و از حلویات حلوای یاقوتی و سیب و به شیرین و برنج با روغن بادام و یا شیره نبات و اندک گلاب و از نقلات شکر
پنیر و نقل بادام و پیل و قرص عنبر و پسته و بادام و مانند اینها بکار دارند و اگر سال دوم باشد دو دانگ و اگر سال سوم
باشد و بمزاج موافقت کرده و حرارت بر مزاج غالب نباشد نیم مثقال و الا بقدر برداشت طبیعت و مزاج و حسب عادت
و دیگر آنکه در ان ایام بحمام نروند زیرا که حرارت و رطوبت حمام فادزهر را بالعرق دفع می نماید و دیگر آنکه اگر درین ایام
تقلیل غذا نمایند آنقدر که تخمه و فساد هضم عارض نگردد بهتر است و بعضی مردم شش قیراط آن را بر روی سنگ
سماق نرم سوده سه حصه نموده هر سه حصه را یک روز با گلاب آمیخته قلیلی را در دهان گرفته بدم فرو میکشید
بقسمی که بدندانها نرسد و از عقب آن شربتی از نبات و گلاب می آشامند و بر بالای فرش نرم از پهلو بپهلو میگردیدند
و اندک راهی میروند که حرارت فی الجمله انتعاشی یابد و بعد از دو ساعت یا هر وقت که خوب گرسنه شوند طعام لطیف
خفیف مثل نخوداب مذکور و امثال آن به تقلیل میل مینمایند و اگر تنهائی نخواهند با دویه که حکیم محمد هاشم طهرانی
در رساله جداگانه فادزهریه خود نوشته اند ترکیب نموده تناول نمایند نیز خوب است و آن این است که بگیرند
طباشیر سفید مروارید ناسفته از هر یک یک مثقال عنبر اشهب دو دانگ مثقال مشک خالص پنج دانگ مثقال یاقوت
لعل فادزهر عود قماری مصطکی رومی از هر یک نیم مثقال ورق طلا محلول ده عدد ورق نقره محلول پانزده عدد
جواهر و فادزهر را بر سنگ سماق نیکو صلایه نموده باقی اجزا را نرم کوفته بیخته مجموع را با شیره نبات سرشته
حبوب بسته سه حصه نموده هر حصه را یک روز با نبات فرو برند اگر کسی در سن کهولت و ضعف مزاج شش قیراط آنرا
بدستور مسطور مفرد یا مرکب در اول فصل بهار یا اول فصل خریف بخورد نیز بسیار مفید و سودمند است
و دستوری که آن غفران مآب قلمی فرموده اند که از این بنده حقیر محمد هاشم العلوی مخاطب بمعتمد الملک است
و در امزجه بارده روز اول تحویل حمل تا سه قیراط بمشایخ میخورانند این است فادزهر حیوانی اصطهباناتی مجرب
نیم درم مروارید ناسفته زمرد اعلی ابریشم مقرض صندل سفید گل داغستانی ورق نقره از هر یک یکدرم ورق

طلا یک دانگ صمغ عربی دو دانگ سوده بگلاب سرشته حب سازند و سه حصه نموده هر روز یک حصه را بخورند
دستوریکه قلمی نموده اند که حضرت استاذ الاطبا و قدوة الحکما سید سند والد ماجد حقیر قدس سره قرار داده
اند این است که بگیرند عنبر اشهب مومیائی دارابجردی از هر یک یک نخود مصطکی رومی یکدانگ همه را
در فنجان چینی کرده روغن مغز پسته داخل کرده در ظرف مس کوچکی گلاب کرده بر سر آتش گذارند و سه
پایه دران گذاشته فنجان را بر روی سه پایه نهند و گلاب را بجوشانند تا اجزا حل شود و پس بادزهر
حیوانی مجرب سه قیراط مشک خالص یک قیراط قرنفل دارفلفل دارچینی عود هندی جوزبوا عود الصلیب درونج
عقربی زنجبیل جدوار خطائی خصیة الثعلب مصری از هر یک یکدانگ مثقال صیرفی کوفته بیخته بآن سرشته حبوب
سازند و سه حصه نموده هر روز یک حصه آنرا فرو برند و از عقب آن نبات سفید پنج درم تخم بالنگو یک درم گلاب
عرق گاوزبان از هر یک ده درم شربت نموده بنوشند **دستور** دیگر از برای خوردن بادزهر حیوانی
منقول از خط استاذ الفضلا و الاطبا میرزا ابوطالب قلمی فرموده اند که گمان این است که از تالیف معز
الیه است و دستور خوبی است و از اکثر نسخها بهتر است صنعت آن بادزهر حیوانی نیمدانگ عنبر اشهب
یکدانگ و نیم مروارید ناسفته نیمدانگ کهربای شمعی بسد محرق مغسول از هر یک نیم مثقال ورق طلا
سه عدد ورق نقره پنج عدد صندل سفید یکمثقال مومیائی دارابجردی یکدانگ زعفران نیم دانگ
صمغ عربی دو دانگ اجزا را صلایه کرده مومیائی را بروغن پسته گداخته مجموع را بالشیره نبات بقوام
آورده سرشته سه حصه نمایند هر روز یک حصه را در سه روز متوالی فرو برند و از شیرینی و ترشی و ماست
و پنیر و سبزیها اجتناب نمایند و اگر یکدانگ جدوار خطائی مجرب و نیم دانگ جندبیدستر سوده اضافه نمایند
بهتر است **حب فادزهر** حیوانی مرکب حمیات وبائیه و امراض مزمنه و حاده و کرم بدن جانوران سمی را
تریاق اکبر است و مخرج اخلاط فاسده بدنی و مقوی بدن است و مقدار شربت آن دو درم است منقول
از مرکبات صالح چلپی طبیب ابراهیم سلطان قیصر روم **دستور** خوردن بادزهر حیوانی از حکیم عماد الدین
محمود شیرازی صنعت آن بادزهر حیوانی مروارید ناسفته یاقوت رمانی از هر یک یکمثقال طباشیر سفید نیم
مثقال عنبر اشهب مشک تبتی از هر یک نیم دانگ صندل سفید چهار دانگ و نیم عود قماری خام چهار دانگ
مصطکی رومی دو دانگ ورق نقره پنجاه عدد ورق طلا بیست عدد فادزهر یاقوت و مروارید را بر سنگ
سماق صلایه کرده ورق طلا و ورق نقره را حل نموده باقی ادویه را کوفته بیخته با شیره نبات سرشته و حبوب سازند

و سه حصه کرده هر روز یک حصه را بناشتا در اول تحویل حمل فرو برند و قبل از خوردن پادزهر سه روز پرهیز کنند
از لبنیات و ترشیها و اغذیه بادی و از مجامعت و غذا نخود آب و قلیه و کباب و از اشربه شربت فواکه شیرین
و شربت گاوزبان و تخم بالنگو و گلاب و عرق بیدمشک و عرق گاوزبان و نبات مناسب است بیفزایند که این مقدار
که حکیم عماد الدین محمود مقرر کرده اند از برای خوردن هر روز بیاشد سم قاتل زیرا که مقدار شربت از پادزهر حیوانی
بقول صحیح متقدمین و متأخرین مقدار یک قیراط است و مقداری که حکیم مقرر کرده اند هر روز دو دانگ بخوردن
می آید و این بنده حقیر به شخصی را که سنش از شصت سال متجاوز نموده بود و مزاجش سرد و بلغمی بود با این دستور
این حب را خورد پس تمام بدنش سیاه شد و هلاک گردید و از نواب امیر الامرا بهادر ذوالفقار خان سپه سالار ممالک
هندوستان مسموع شده گفت که من نیز شخصی را دیدم که با این دستور پادزهر را خورده بود روز دوم تب محرقه
آن را عارض گردید و روز چهارم هلاک شد پس فقیر اظهار این معنی را واجب دانست تا دیگری عمل بآن نکند
دستور دیگر از حکیم عماد الدین محمود که بسیار خوب است صنعت آن پادزهر حیوانی نیم مثقال یاقوت
رمانی لعل بدخشی عود هندی از هر یک نیم دانگ زبرجد اعلی یک دانگ مشک خالص عنبر اشهب مصطکی از هر یک
پنج ورق طلا ده عدد ورق نقره چهار عدد و علی الرسم بگلاب سرشته حبوب سازند و سه حصه نموده هر روز
یک حصه را فرو برند و از عقب آن یک پیاله گلاب بنوشند و بعد از ظهر نخود آب گوشت مرغ و قدری برنج
و دارچینی بخورند و آخر روز شربت نبات و گلاب و عرق بیدمشک بنوشند و مربای سیب شیرین و جوارش
عود و جوارش مصطکی میل کنند و نقل پسته و بادام متعمل نمایند و یک هفته پیشتر و بعد از لبنیات و حموضات
و سبزیها و روغن و مباشرت اجتناب نمایند **دستور دیگر** از برای خوردن پادزهر در ابتدای تحویل
حمل یا اول میزان آن است که بگیرند پادزهر حیوانی اصطهباناتی مروارید ناسفته کهربای شمعی [illegible] از هر یک
نیم مثقال عنبر اشهب یاقوت رمانی زعفران صمغ عربی از هر یک دو دانگ مشک تبتی مومیائی وار اکجرد
از هر یک یک دانگ طباشیر سفید یک مثقال و نیم ورق طلا سی عدد ورق نقره پنجاه عدد صندل سفید یک مثقال اجزا
را صلایه کرده با شیره نبات سفید سرشته حب ساخته سه حصه نمایند و هر روز یک حصه آنرا فرو برند و از
ترشیها و ماست و پنیر حذر کنند و اگر به شخصی که مزاج بارد داشته باشد دهند عود خطائی مجرب دو دانگ
جند بیدستر یک دانگ داخل نمایند **دستور دیگر** از برای خوردن پادزهر حیوانی صنعت آن پادزهر
حیوانی نیم مثقال یاقوت رمانی زمرد اعلی از هر یک یک دانگ ورق طلا سه عدد ورق نقره شش عدد مشک

خالص عنبر اشهب مصطگی رومی مومیایی وارا بجردی از هر یک یک نخود عود قماری خام نیم دانک بدستور حب سازند و سه حصه نموده هر روز یک حصه را فرو برند و از عقب آن گلاب یک پیاله بنوشند و غذا نخود آب گوشت جوان مرغ با قدری برنج و دارچینی که در آن داخل کرده باشند تناول نمایند و آخر روز شربت نبات سفید پنج درم تخم بالنگو یکدرم گلاب ده درم بنوشند و قلمی نموده اند که این نسخه خوب است بشرط آنکه وزن پادزهر نیم درم باشد دستور دیگر که بهترین دستورات متاخرین است چه آن دستورات دیگر در اکثر امزجه ضرر عظیم دارد و این بسبب آنکه وزن پادزهر موافق است با آنچه متقدمین قرار داده اند ضرر آن دستورات دیگر را ندارد صنعت آن پادزهر حیوانی اصطهبانانی یکدانک مثقال صیرفی طباشیر سفید عنبر اشهب از هر یک دو دانگ مروارید ناسفته مشک تبتی مصطگی رومی از هر یک نیم دانک صندل سفید عود هندی خام از هر یک یکدانگ ورق نقره دو مثقال ادویه را صلایه نموده با شیره نبات یا شراب فواکه شیرین یا شراب گاوزبان یا شراب ابریشم دو وزن ادویه سرشته پنج حصه نموده هر روز یک حصه را بخورند دستور دیگر پادزهر حیوانی طباشیر سفید از هر یک نیم مثقال عنبر اشهب مشک تبتی صندل سفید عود قماری خام از هر یک نیم دانک مصطگی رومی یکدانک مروارید ناسفته یاقوت رمانی از هر یک یکمثقال ورق طلا بیست عدد ورق نقره پنجاه عدد ادویه را بدستور صلایه کرده با شیره نبات سرشته حب سازند و سه حصه نموده سه روز فرو برند و سه روز قبل از خوردن پادزهر و یک هفته بعد از ان از لبنیات و ترشیها پرهیز نمایند صنعت آن پادزهر حیوانی نیم مثقال یاقوت رمانی لعل بدخشی عود هندی خام از هر یک پنجدانک زمرد یکدانک ورق طلا دو عدد ورق نقره چهار عدد مشک تبتی مصطگی از هر یک یک نخود کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب ساخته سه حصه نمایند و هر روز یک حصه را با گلاب پانزده مثقال فرو برند و غذا قریب ظهر نخود آب مرغ جوان که دارچینی و سنبل و قرنفل داشته باشد بخورند و آخر روز گلاب و عرق بید مشک از هر یک ده درم نبات سفید پنجدرم تخم فرنجمشک یکدرم بنوشند و جوارش عود ساده و جوارش مصطگی و مغز پسته و مغز بادام تناول نمایند و یکروز پیش از خوردن پادزهر و یکهفته بعد از ان از ترشیها و بقول و لبنیات اجتناب لازم است دستور دیگر پادزهر حیوانی مروارید ناسفته کهربای شمعی بسد یاقوت رمانی از هر یک نیم مثقال طباشیر سفید صندل سرخ از هر یک یکمثقال مشک تبتی مومیائی وارا بجردی از هر یک یکدانک عنبر اشهب دو دانک

و ورق طلا و ورق نقره از هر یک سه عدد زعفران دو دانگ صمغ عربی یکمثقال اجزا را کوفته بیخته بشیره نبات سرشته حبوب سازند و سه حصه نموده هر روز یک یکحصه را تناول نمایند و از ترشیها و لبنیات پرهیز نمایند و اگر شخصی بسیار بارد المزاج باشد جدوار خطائی مجرب دو دانگ جندبیدستر یکدانگ داخل نمایند

دستور خوردن بادزهر حیوانی بنوع دیگر صنعت آن مشک یکدانگ عنبر اشهب یکدانگ و نیم مروارید ناسفته نیم مثقال کهربا نیم مثقال بسد نیم مثقال یاقوت چهار دانگ طباشیر سفید یکمثقال صندل سفید نیم مثقال بادرنجبویه بادزهر حیوانی از هر یک یکدانگ و نیم تا دو دانگ زعفران یکدانگ صمغ عربی دو دانگ اجزا را صلایه نموده باشیره نبات سرشته بورق نقره بپیچد و ورق طلا سه عدد آلوده کرده حب ساخته سه قسم نموده هر روز قسمی را فرو برند و اگر مزاج بسیار سرد باشد مومیائی دارابجردی و جدوار و جندبیدستر داخل میتوان کرد **و اما** دستوراتیکه میرزا محمد قاضی در رساله بادزهریه خود که منتخب از رساله حکیم سالک الدین یزدی نموده از انجمله یکی آنست که گفته اند بهتر آن که بادزهر را بی انضمام چیزی استعمال کنند و اگر چیزی داخل نمایند میباید که فی الجمله مناسبتی بابادزهر داشته باشد جهت آنکه بادزهر را تاثیر در ابدان انسان بخاصیت است و تاثیر بعضی ادویه دیگر از حیثیت کیفیت و مزاج است اگر باهم ضم کنند باید که موافقت بمزاج هر کس را ملاحظه نمایند و از جمله مخترعات ایشان این ترکیب است که بجهت اوجاع مفاصل ترتیب داده اند صنعت آن سورنجان مصری دو مثقال بوزیدان مصطکی جوز بوا مروارید ناسفته از هر یک یکمثقال بادزهر حیوانی چهار دانگ ورق طلا ورق نقره محلول از هر یک بیست عدد عنبر اشهب مشک خالص صندل سفید کهربای شمعی از هر یک نیم مثقال عدد ادویه دوازده است وزن آن هشت مثقال و چهار دانگ اجزا کوفته بیخته بادزهر و مروارید را بسنگ سماق صلایه کرده بشیره نبات بسرشند و چهار حصه کنند و در وقت تحویل شمس بحمل در چهار روز ناشتا بخورند و بعد از دو ساعت شربتی از نبات و گلاب و عرق بیدمشک و تخم بالنگو بنوشند و غذا نخود آب جوان مرغ یا گوشت بره بازیره و زعفران و دارچینی میل نمایند نوعی دیگر جهت تقویت باه و ضعف قلب مرطوب المزاجان ترتیب داده اند صنعت آن بادزهر حیوانی عنبر اشهب مشک خالص از هر یک نیم مثقال قرص افعی مروارید ناسفته خصیة الثعلب مصطکی صندل سفید مقاصری عود قماری از هر یک یکمثقال ورق طلا ده عدد ورق نقره بیست عدد اجزا را مجتمع ساخته علی الرسم در شربت گاوزبان سرشته چهار حصه

نموده در چهار صباح بطریق مذکور بنوشند و دران ایام شکر پلاو و چینیا پلاو و کباب جوان و مرغ
و کبوتر بچه میل کنند و از اشربه شربت صندل و گاوزبان عنبری و شربت سیب و امثال آن و از
تنقلات شکر صندلی و شکر پنیر و نقل پسته و مشکوفی که مناسب دانند عدد او و به با شربت دوازده ست
نوع دیگر که در تحریک باه و قوت شهوانی بی نظیر ست صنعت آن بادزهر حیوانی مروارید ناسفته از هر یک
نیم مثقال جدوار مجرب خصیة الثعلب مصری از هر یک یکمثقال یاقوت سرخ مرجان قرمزی از هر یک دو دانگ
زعفران لاجورد مغسول از هر یک یکدانگ ورق طلا دو عدد و ورق نقره پنج عدد عنبر اشهب چهار نخود
مشک خالص دو نخود ادویه علی الرسم در نوش داروی لؤلوی بسرشته و سه حصه نمایند و در سه
صباح بدستور بنوشند نوع دیگر بادزهر حیوانی را تنها با گلاب بر سنگ سماق سائیده در معجونی
مناسب مثل دواء المسک و نوشدارو و مفرح یاقوتی بسرشته و سه صباح بطریق معهود بنوشند

فصل در ذکر حبوب بادزهر حیوانی حب بادزهر جهت تقویت قلب و دماغ و کبد

و معده نافع و قئ الدم و اسهال را مفید صنعت آن مروارید ناسفته نیم مثقال کهربا نیم مثقال مشک
خالص یکدانگ بسد یاقوت صندل سفید طباشیر سفید از هر یک نیم مثقال بادزهر حیوانی یکدانگ و نیم
زعفران یکدانگ صمغ عربی یکمثقال کوفته بیخته حب سازند حب بادزهر که جهت القای قوت
حیوانی خورند صنعت آن بادزهر حیوانی نیم مثقال عود هندی غرقی خام یاقوت رمانی نیلوفری لعل
بدخشی از هر یک یکدانگ زبرجد دو دانگ ورق طلا دو عدد و ورق نقره چهار عدد عنبر اشهب یک نخود
مصطکی دو دانگ اجزا را آنچه صلایه کردنی ست بر سنگ سماق صلایه کرده و باقی را در هاون نرم
کوبیده بیخته بگلاب سرشته بورق طلا و نقره محلول مخلوط ساخته حب سازند و سه قسمت نموده هر روز
قسمی را فرو برند و از عقب آن گلاب بنوشند حب بادزهر حیوانی قلمی فرموده اند که از قدوه حکماء
اشراق و سید اطبای آفاق والد ماجد حقیر قدس سره العزیز ست صنعت آن بادزهر حیوانی مجرب
یکدانگ مشک خطائی عنبر اشهب مومیائی داراچجودی از هر یک نیمدانگ مروارید ناسفته کهربای شمعی بسد
محرق از هر یک نیم مثقال یاقوت رمانی دو دانگ طباشیر سفید یکمثقال ورق طلا ورق نقره از هر
یک سی عدد صندل سفید یکمثقال زعفران صمغ عربی از هر یک دو دانگ مومیائی و عنبر را بروغن بلسان
گداخته جواهر را با گلاب صلایه نموده باقی ادویه را کوفته بیخته و صمغ عربی را بگلاب حل کرده ورق طلا

ورق نقره را بآن حل کرده باقی ادویه را بآن سرشته حبها سازند هر حبی بقدر نخودی هفت حصه نموده
هر روز یک حصه آنرا باگلاب وعرق گاوزبان از هر یک ده مثقال فرو برند **حب باد زهر حیوانی**
صنعت آن باد زهر حیوانی مجرب باد زهر معدنی خطائی عود هندی قرنفل سنبل الطیب دارچینی
جوزبوا از هر یک دو دانگ عنبر اشهب مشک تبتی زعفران ورق طلا ورق نقره از هر یک نیم دانگ
صمغ عربی یکدانگ صمغ را بگلاب حل کرده ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته حب سازند هر حبی بقدر
نخودی هر روز دو حب آنرا باگلاب وعرق گاوزبان پنج پنج مثقال فرو برند **حب باد زهر حیوانی**
دیگر نیز از آن قدس الله سره است صنعت آن باد زهر حیوانی یکدانگ و نیم یاقوت رمانی لعل بدخشی
مروارید ناسفته مصطکی رومی درونج عقربی حب بلسان از هر یک نیم مثقال زعفران جند بیدستر
مومیائی دار ابجردی از هر یک یکدانگ ورق طلا ورق نقره مشک تبتی عنبر اشهب از هر یک نیم
دانگ صمغ عربی یکدانگ اول مرتبه عنبر و مومیائی را به روغن پسته گداخته پس جواهر را که باگلاب صلایه
کرده باشند بآن بسرشند و صمغ عربی را بگلاب حل کرده ورق طلا ورق نقره را بآن حل نمایند
وآنچه باقی مانده از ادویه کوفته بیخته مجموع ادویه را با صمغ محلول سرشته حب سازند هر حبی بقدر نخودی
و هشت حصه نموده یک حصه را واگذارند و باقی هفت حصه را در هفت روز باگلاب هر روز یک حصه را فرو برند
حب باد زهر حیوانی منقول از خط حکیم محمد طاهر ولد حکیم صالح خان مرحوم باد زهر حیوانی اصطمباناتی
یکمثقال و دو دانگ مشک تبتی مصطکی رومی دارچینی قرنفل قاقله صغار عاقرقرحا فلفل سیاه
بزر البنج سفید عود قماری خام زرنباد بهمن سرخ بهمن سفید حب الغار ابریشم مقرض از هر یک یک
مثقال زعفران خصیة الثعلب مصری صمغ عربی از هر یک دو مثقال افیون کازرونی سه مثقال و نیم
جوزبوا بسباسه از هر یک دو مثقال و نیم صندل سفید انیسون از هر یک مثقال و نیم ورق طلا
ورق نقره عنبر اشهب از هر یک نیم مثقال عسل مصفی سه مثقال گلاب پانزده مثقال عسل را بگلاب
حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته بآن خمیر کرده حب سازند هر حبی بقدر نخودی **مفرح شاهی** از
مخترعات صاحب خلاصة التجارب صنعت آن باد زهر حیوانی اصطمباناتی ده درم جدوار خطائی مجرب
پانزده درم زعفران پنج درم ابریشم محرق بادرنجبویه از هر یک هفت درم زیره کرمانی لعل
بدخشانی از هر یک شش درم گاوزبان سه درم و نیم ورق گل سرخ هشت درم عنبر اشهب دو درم

مشک خالص یک درم صندل سفید درونج عقربی از هر یک چهار درم آمله مقشر زرنباد از هر یک سه
درم و نیم ورق گل سرخ هشت درم ادویه کوفته بیخته پادزهر را بر سنگ سماق صلایه نموده جمله را
با عرق بید مشک سرشته نیم خشک نموده با شربت سیب شیرین معجون سازند و در ظرف چینی نگاه دارند
شربتی یک مثقال و اگر حب خواهند قدری نبات و قلیلی صمغ عربی در بید مشک خیسانیده بآن سرشته
حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی و فلفلی و ماشی شربتی اقویا را مقدار نخودی و متوسطین را بقدر
فلفل و ضعفا را بقدر ماش و گفته اند که در ملک هند از شکم بعضی حیوانات جنگلی نیز نوعی از پادزهر بر می
آید قریب بحجر التیس و در نفع ضعیف تر از آن و بعضی مبالغه نموده و قریب بآن گفته اند و اصلی ندارد
و نیز در شهرهای ولایت کوکنده و تلنگانه که از حدود ملک دکهن است از روده گاو و گاومیش
جنگلی نیز بر می آید و بسیار و وافر است مدور و سبز زرد رنگ بی رونق و جلا میباشد و تا بیست
مثقال دیده شده بسیار کم قوت و ضعیف الفعل است و نیز گفته اند که در جزائر بحر هند و چین نوعی
از پادزهر میمونی بهم میرسد که از روده میمون بر می آورند و رنگ آن بزردی و بشکل هلیلی و
درازی و باریکی مائل پادشاهان آنجا آنرا بقیمت تمام میخرند و در خزائن خود نگاه میدارند و باعتقاد
آن قوم خواص حجر مذکور دارد و در باب او مبالغه بسیار مینمایند پادزهر قنفذی و آن سنگی
است مدور باندک طولانی بشکل و بزرگی دانه جوز بوا اندک تیره رنگ سرکوچک بقدر نیم مثقال
و تا دو مثقال نیز دیده شده میگویند که در زهرهای بعضی از خارپشتهای جنگلی و بعضی از جزایر ملک
فرنگ بهم میرسد گویند که آن جزیره بتاویه که جاوه نیز نامند و علامت بهم رسیدن آن در زهرهٔ
آن آنست که آن حیوان روز بروز ضعیف و لاغر میشود و از میان قنفذهای دیگر برآمده جدا و تنها
میگردد و اگر مطلع نشوند و بر نیاورند آن را او را هلاک میگرداند و از خواص آن آنچه یافته و شنیده
شده آن است که نافع است از برای سوء هضم و اکثر انواع هیضه یا دواء جامع کرده و امراض بارده رطبه
و بعضی سموم و طریق استعمال آن آنست که در ظرفی مقدار پانزده تا بیست مثقال آب شیرین
نا لطیف کنند و لمحه آن سنگ را باهستگی در میان آن گذارند تا آب تلخ گردد پس از آن برآورده
آب را بمریض بخورانند و آن سنگ را خشک نموده نگاه دارند اگر یک دفعه تسکین تام نیابد مرتبهٔ دیگر
نیز بدستور بخورانند و این هر چند بیشتر آب را زودتر تلخ کند بهتر و قوی تر است زیرا که چون مکرر

انزا در آب انداز ند و یا کهنه گردد قوت آن ضعیف میگردد و آب را دیرتر تلخ مینماید و از جوهر آن نیز چیزی تحلیل مے یابد و کوچکتر میگردد و شاید رفته رفته قوت آن باطل شود و تمام گداخته گردد فصل

دربیان پادزهر معدنی آن را بعربی حجر السم و بفارسی پادزهر کانی و زهر مهره نامند و در هند نیز بزهر مهره مشهور است و در بعضی لغات معروف بقیطاس است و آن حجر معدنی است و معادن آن در ملک ختا و جبال چین و هند از اجمیر و دکهن و تبت و قندهار و در مملکت باختر و خراسان و کرمان و توران و خلیص است که در نواح مدینه طیبه است و بهترین آن خطائی پس قندهاری پس خراسانی پس خلیصی است و بدترین آن دکهنی است و آن باقسام و الوان کثیر بنظر رسیده گویند که الوان مفرده آن پنج است زرد و سفید و سبز و اغبر و منقط و این هر پنج قسم را احقر دیده و الوان دیگر مانند سیاه و مابین سفیدی و نیلگون و سمه و زرد مائل بسبزی و زرد مائل بسرخی و سرخ شلغمی و مخطط بخط سبز و زرد و سیاه و اسمی بدین الوان و نخودی یکرنگ نیز بنظر رسیده و بالجمله این حجر را الوان و اقسام بسیار است

اما امتحان خوبی و بهترین آن انواع است یکی آنست که سخیف نرم املس خوش قماش خوشبو باشد در زود ساییده شود و از ساییده آن بوی خوش قریب ببوی مشک و عنبر بمشام رسد بلکه ناساییده آن نیز خوشبو باشد و بعد از ساییدن هر رنگ که باشد سفید و کف دار برآید و خوش طعم بود و هرچند سفیدی و کف و بوی آن زیاده باشد بهتر است دیگر آنکه چون با افیون یا آب برگ نیم بسایند تلخی آن هر دو را زائل کند و یا آنکه چون برگ نیم را بخایند و مقارن آن زهر مهره ساییده بخورند تلخی آن محسوس نگردد و همچنین افیون را دیگر آنکه گفته اند که چون در آفتاب بگذارند عرق کند و گداخته شود و آن عرق را اگر بخوردن صاحب تپ دهند تپ او زائل گردد و شاید این توهمی باشد و اصلی نداشته باشد دیگر آنکه گفته اند که چون بقدر بر طعام یکه بسم آلوده باشد گذارند اگر عرق کند پادزهر بسیار خوب است و الا نه دیگر آنکه گفته اند که چون آن را بسایند و بخورد حیوانی دهند اگر اثری را بکشد پادزهر خوب است و علامت خوبی آن نیز آنست که چون سمی بحیوانی بخورانند یا زنبور گزانند و بعد از آن قدری معتد از آن ساییده بآن حیوان بخورانند و در صورت گزانیدن نیز بر موضع گزیده بمالند اگر دفع سمیت نماید بسیار خوب است و الا فلا امتحان دیگر آنکه در یکی از سموم مشهوره بمالند و بعد امتحان نمایند اگر نفع و اثر تام از و ظاهر شود خوب است و الا نه و شاید بعضی ازین اقوال خالی از مبالغه نباشد و فرق میان خطائی و چینی و غیر آن مانند خراسانی و کرمانی و قندهاری

ونباه مقصود می وتلخیص آنست که خطائی وچینی نرم میباشد و باقی صلب ولیکن صلابت بعضی زیاده وبعضی
کمتر و در باقی اوصاف از خوشبوئی وخوش طعمی وخوشرنگی و قماش وصفائی جوهر سنگ وملاست وسفید
برآمدن محک همه برابر اند با مزیت خطائی وبعضی از قدمای اطبا خراسانی را در نفع واثر مساوی با چینی بلکه
زیاده ازان میدانند وبغدادی نیز بهترین است وبهترین الوان آنرا زرد وصاف نیم رنگ وبعد ازان
اغبر وبعد ازان مائل بسبزی وشخودی گفته حاصل آنکه هر سنگی که متصف باوصاف مذکوره وبسیار خوشبو
باشد وبهر رنگ واز هر جا که باشد بسیار خوب وباشه یاقیت است هرچند بیشتر بیشتر وهر سنگی که اوصاف مذکوره
در آن کمتر آن ضعیف تر

در بیان مزاج وطبع این سنگ اطبا را دران اختلاف است بعضی گرم
میدانند وبعضی سرد وبعضی معتدل وبعضی معتدل مائل بحرارت و قول باعتدال اقرب بصواب است
و یابس در درجه دوم بالاتفاق

بیان منافع وخواص آن گفته اند موافق است بجمیع امزجه
بسبب آنکه نفع آن بخاصیت است نه بطبیعت فقط و دفع جمیع سموم نماید وتا دوازده قیراط آن که قریب
بیک درم باشد مقاوم جمیع سموم حیوانی ونباتی ومعدنی است وچون آنرا اصلایه نموده وحب ساخته هر
روز یک قیراط آنرا فرو برند تا چهل روز حافظ صحت مانع ضرر هوائی و بائی و اختلاف میاه واهویه ومانع
تعفن اخلاط و زائل کننده سمیت آن ومبهی ومقوی اعصاب وقوی ومفاصل ومحلل ورادع اورام
بارده وحاره است وجهت خفقان وضعف قلب ومعده واسهال و در اواخر هیضه که قی واسهال بند نشود
وجهت ربو وضیق النفس وازاله غم وهم وتوحش ومالیخولیا وطاعون ووبا مفردا با گلاب یا عرق بیدمشک
یا غیر آن از عرقهای مناسبه یا با آب خالص سائیده آشامیدن واگر با ادویه مناسبه دیگر ترکیب نمایند نیز
بسیار موثر ومقدار شربتی ازان یک قیراط تا دوازده قیراط است افلاطن در کتاب جامع الخواص در فصل فادزهر
کانی میگوید که سم را جذب مینماید و شریانات و بدن را ازان پاک میسازد و تنقیه میکند وخون را از سمیت
خالص میسازد از هر سم قاتلی که باشد هرگاه مبادرت در خوردن آن نموده شود پیش از انتشار و پراکنده
شدن سم در بدن وهمچنین نفع می بخشد نفع ظاهر بین در گزیدن جانوران وحیوانات سمی الی سیما بند
وبر موضع لسع هوام ارضیه بپاشند سم را بتدریج دفع مینماید وحکیم محمد هاشم طهرانی در رساله فادزهر
خود نوشته که از غرائب آثار آن این است که شخصی از روی جهل در حالت تخمه فصد کرده و درد شدیدی
در جانب جگر و زیر اضلاع او عارض گشته بود سه دانگی ازین فادزهر بسه دفعه در یک روز باو داده شد

هر مرتبه ازار او تخفیف یافت تا آخر روز مرض و وجع او بالکلیه دفع گردید و صحت یافت و اگر کسی را
بنیشتر مسمومی فصد کرده باشند قدری ازان سنگ را بسایند و بر آن بپاشند مضرت نه سازد ارسطو
گفته که اگر از بادزهر معدنی نوع اعلی انگشتری سازند و در دست کنند و همیشه با خود نگاه دارند سموم بدارنده
آن چندان اثر نمیکند که در غیر آن و دستی که در آن این انگشتری باشد اگر داخل طعامی کنند که سمیت داشته
باشد حدت و قوت آنرا ضعیف و کم میگرداند و ازین قبیل است زبرجد آن و نقل کرده اند که اگر برین سنگ
وقتیکه قمر در برج عقرب باشد صورت عقربی نقش کنند و بر نگین وان انگشتری طلا نصب نمایند عقرب بازنده
آن مضرت نمیرساند و نزدیک او نمیشود و با خود داشتن این انگشتری نیز این اثر دارد و اگر این انگشتری
را با انگشتری که ارسطو نقل کرده در دهن صاحب سموم گذارند و بمکد نافع است و او را همچنین اگر بر موضع لدغ
عقرب و هوام و طیارات ذوات السموم مثل ذراریح بمالند نافع و موثر باشد و بدل آن زمرد سبز صاف
خوشرنگ ابدا بلی لقن که مشهور بزمرد کهنه است بوزن آن نشست و طبع مزاج و قدر شربت زمرد نیز بادزهر
معدنی برابر است چون بآب سرد یا بانبات یا با عسل بنوشند در جمیع افعال قائم مقام آنست و زبرجد صاف
نورانی نیز در نفع و اثر قریب بزمرد اعلی است لیکن گفته اند بسبب یادتی یبوستی که دارد و بدانجهت شفاف
تر و جوهر او صافتر از زمرد است و لهذا از درجهٔ اعتدال انحراف یافته و مثل آن بدل یکمثل زمرد تواند
بود و گفته اند که اگر بادزهر سفید کانی را بآب بسایند و بر عضویکه بواسطهٔ سقوط و ضربه متألم شده باشد طلا نمایند
ازالهٔ الم و منع تورم آن مینماید و چون زهر خورده را بخورانند زهر را بطریق دفع مینماید **فصل در ذکر**
حبوب بادزهر معدنی حب بادزهر معدنی چون چهل روز متوالی بدان مداومت کرده شود
جمیع منافع مسطوره در بادزهر ازان بظهور میرسد صنعت آن بادزهر معدنی مروارید ناسفته کهربای
شمعی طباشیر سفید گل داغستانی گل ارمنی مغسول صندل سفید از هر یک دو درم و نیم ورق نقره یکدرم
ورق طلا نیم درم عنبر اشهب دو دانگ کوفته بیخته هشتاد حب ساخته هر روز دو حب آن را با گلاب
فرو برند حب بادزهر معدنی دیگر تالیف آن مرحوم مجربست جمیع خواص مذکوره و در تقویت باه مجرب است
صنعت آن بادزهر معدنی پنج مثقال مروارید ناسفته کهربا یاقوت رمانی زمرد کهنه سبز صافی مرجان قرمز
شقاقل مصری بهمن سرخ بهمن سفید طباشیر گل گاوزبان صندل سفید دارچینی از هر یک یکمثقال و
یکدانگ و نیم زعفران چهار دانگ عنبر اشهب مشک تبتی خالص از هر یک نیم مثقال جواهر را با گلاب صلایه

نموده ورق طلا محلول نیم مثقال ورق نقره محلول چهار دانگ ادویه کوفته عنبر اشهب را بانبات
سوده مجموع حب سازند هر حبی بقدر نخودی هر روز چهار حب آنرا فرو برند حب بادزهر معدنی
در تقویت قلب و دفع سموم و ازاله ضرر هوای سمی و اصلاح و اخلاط فاسده بدن بی نظیر است
صنعت آن بادزهر معدنی خطائی یاقوت رمانی مروارید ناسفته کهربای گل ارمنی مغسول درونج
عقربی حب بلسان شقاقل مصری بهمن سرخ بهمن سفید حب الغار طباشیر سفید گل گاوزبان صندل
سفید دارچینی از هر یک یکمثقال زعفران نیم مثقال عنبر اشهب مشک خالص ورق نقره ورق طلا
از هر یک یکدانگ و نیم جواهر را بر روی سنگ سماق باگلاب صلایه کرده ورق طلا و ورق نقره را
باآب صمغ عربی محلول حل نموده مشک و زعفران را بگلاب حل کرده عنبر را در روغن بلسان نیم مثقال
گداخته باقی ادویه را کوفته بیخته همه را درهم کرده و نیکو سرشته حبها سازند هر حبی بمقدار قیراطی هر روز
پنجعدد از این حبوب را باگلاب ده مثقال فرو برند حب بادزهر معدنی مشهور بحب ثلاثی نافع از برای
تقویت قلب و دماغ صنعت آن بادزهر معدنی خطائی مروارید ناسفته سائیده صندل سفید اجزا متساوی
کوفته بیخته باگلاب یا عرق بیدمشک سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی از سه حب تا پنج حب
باگلاب یا عرق بیدمشک فرو برند سفوف بادزهر معدنی تالیف میرزا ابراهیم قمی فرموده اند
که این سفوف را منافع لاتحصی است و در تقویت ناصره قلب و دماغ بی مثال است و با وجود این افعال
نیست بسیار حار صنعت آن بادزهر معدنی خطائی مروارید ناسفته از هر یک پنج مثقال عود قماری عود
الصلیب کشنیز خشک دانه هیل اسطوخودوس گل گاوزبان بادرنجبویه زرشک منقی از هر یک سه مثقال
رازیانه گل سرخ از هر یک یکمثقال عنبر اشهب یکمثقال نبات سفید یکصد و پنجاه مثقال کوفته بیخته
سفوف سازند شربتی یکمثقال و نیم باگلاب سفوف سازند بادرنجبویه معرب بادرنگبویه فارسی
و بعربی مفرح القلب و بقلة الترنجیه و ترنجان نیز نامند و بهندی بلی لوتن و آن نباتی است در بو شبیه
بباد رنگ و خودرو و بستانی میباشد نوعی را که برگش لطیف و طولانی و اطراف برگ مثل اره
و شاخش مربع و شبیه بریحان و گلش سفید مائل بسرخی و بجای سبزی با طعام میخورند و بعضی
و صیفی میباشد و هر سال تخم آن سبز میشود و تخمش شبیه بتخم کتان و اصغر و نوع دیگر در بوی با وجود شبیه
بآن تند بوتر و برگش مائل به تدویر و صحرائی و بستانی میباشد بی ساق و شاخها و بسیار از یک

شاخ و بیخ میروید و برگش با خشونتی و عریض و از برگ نعناع بزرگتر و گلش سفید و کم تخم و در دار المرز
آنرا بادرنجبویه میدانند و ریشه او مثل نعناع هر سال سبز میشود و کسیکه این نوع را دوست میدارد و
جمعی هر دو را یکی میدانند و آنچنان نیست و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که آنچه مولف اختیارات بدیعی گفته
که آن بالنگو است غلط است چه تخم بادرنجبویه باریک تر از تخم ریحان و اغبر است و حقیر تخم بالنگو را
کشته گیاه آنرا از جمله ریحان مشاهده نموده و آن ریحان سبز بزرگ است و در بو مثل شاه سفرم بادرنجبویه
در دوم گرم و خشک است و مقوی دل و دماغ و حواس و معده و جگر و مفرح و مفتح و ملطف طعام
غلیظ و هاضم و مورث ذکا و حفظ و جهت عسر النفس و خفقان و غشی و فواق و تحلیل سودا و امراض بلغمی
و کابوس و بعضی امراض و رکین و کرده و رفع سموم مطلقا و وحشت سوداوی و سده دماغ نافع
و برگ مسحوق آن از پنج درم تا ده درم با شراب جهت گزیدن سگ دیوانه و رتیلا شربا و ضمادا
سفید خائیدن آن جهت ازاله بوی شراب و بد بوئی دهان بسیار مؤثر و مضمضه طبیخش جهت فساد
دندان و جلوس در آن جهت احتباس حیض و ضمادش جهت درد مفاصل و طلای آب آن جهت جرب
سوداوی و نمله و نار فارسی و آکله و رفع لرزه و قشعریره و با نمک جهت خنازیر و سه درم آن
با نیم درم نطرون جهت قرحه امعا و با یک مثقال نطرون جهت رفع ضرر قطر سماروغ و لعوق
آن با عسل جهت عسر النفس و نفث انتصابی نافع و مضر و مصلحش صمغ عربی و کندر و بدلش دو وزن
آن ابریشم و دو ثلث آن پوست ترنج و قدر شربت از خشک آن تا ده درم و از تازه آش
تا بیست درم و تخمش در افعال ضعیف تر از برگش است و یکمثقال او جهت رفع لرزه و قشعریره
و مغص نافع و قدر شربتش تا دو مثقال است شراب بادرنجبویه امراض بارده و سوداویه و دماغیه
و سده‌های دماغی و خفقان بارد و سوء مزاج بارد و سوداوی قلبیه نافع است صنعت آن آب بادرنجبویه
تازه یکمن و با یکمن قند سفید بقوام آورند و اگر تازه آن نباشد پنجاه مثقال بادرنجبویه خشک را
بجوشانند و بپالایند و با یکمن قند سفید بقوام آورند شراب بادرنجبویه مرکب برگ بادرنجبویه
هفت مثقال و نیم تخم بادرنجبویه تخم خرفه تخم کاسنی از هریک ده مثقال گاوزبان اصل السوس
از هریک پنج مثقال رازیانه بسفایج فستقی از هریک مثقال ... سه مثقال گلاب یک مینا آب سیب
شیرین دو بیست مثقال قند سفید یکصد و پنجاه مثقال بدستور مذکور مرتب نمایند شربتی یک اوقیه

صنعت آن شراب بادرنجبویه که شیخ رئیس در ادویه قلبیه ذکر کرده و در اکثر اقسام ضعف قلب و دماغ
و تنقیه آنها مجربست تخم کاسنی تخم فرنجمشک تخم بادرنجبویه از هر یک ده مثقال گاوزبان گیلانی گل گاوزبان
رازیانه بیخ بنفشه اصل السوس مقشر از هر یک سه مثقال پرسیاوشان بسفایج فستقی مقشر افتیمون از هر یک پنج
مثقال بادرنجبویه نه مثقال در گلاب و عرق بید مشک و آب سیب خیسانیده جوشانیده صاف نموده
با یکصد و چهل مثقال قند سفید بقوام آورند عرق بادرنجبویه مقوی اعضای رئیسه و معده و مفرح
و مفتح و ملطف و هاضم طعام و مذکی ذهن و حفظ و بارد المزاج را نافع است صنعت آن بگیرند بادرنجبویه
تازه سبز و در دیگ کنند و در یکمن آن شش من آب خالص شیرین داخل کنند و اگر تند خواهند کمتر و اگر
ملایم خواهند زیاده و بدستور متعارف عرق کشند و اگر برگ بادرنجبویه تازه سبز نباشد از خشک آن
بگیرند و در یکمن آن هشت من آب یا کمتر یا زیاده بنا بر اغراض داخل کرده عرق کشند **فصل در
بیان بادمهرج** بادمهرج بنسخه سید اسمعیل جرجانی ریاح غلیظه در معده و احشا را به
تحلیل برد و سده های کبد و طحال بگشاید و ضیق النفس و یرقان سددی و استرخای اعضا و برودت
رحم و تپ ربع را مفید و حیض بگشاید و معنی آن تریاق الریح است مانند بادزهر که تریاق السم است
و در افیون نیز ذکر یافت صنعت آن هزار اسپند حلبه از هر یک سه درم زرنباد درونج عقربی بادروج
فلفل سلیخه سیاه اسارون قسط تلخ زنجبیل زعفران از هر یک دو درم کوفته بیخته بعسل مصفی سه
وزن ادویه بدستور معجون سازند شربتی یکمثقال بادمهرج بنسخه سمرقندی در قرابادین
از ترکیب حنین معزی الیه نافع از برای برودت معده و ورم و احتباس طمث و ریاح غلیظه آن
صنعت آن زرنباد درونج عقربی بزر البنج سفید جند بیدستر فلفل سفید فلفل سیاه دار فلفل سلیخه
قسط سنبل الطیب اکلیل الملک بزر الاسف نانخواه قرنفل شونیز زنجبیل جاوشیر اشق قنه سکبینج حب المحلب
از هر یک شش درم حرمل وج تکی حب الغار میعه سائله خربق سفید زعفران سعد کوفی از هر یک ده
درم مروارید ناسفته سه درم مصطکی صافی صبر سقوطری از هر یک دوازده درم حلبه پانزده درم
صموغ را بشراب حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته بعسل سرشته سازند شربتی از یکدرم تا دو درم و در نسخه
دیگر شربتی از یک مثقال تا دو مثقال است بزر الاسف تخم کبر است **فصل در ذکر نسخ باسلیقونا**
بدانکه باسلیقون بمعنی کحل روشنائی است و بمعنی جالب السعادت نیز گفته اند و گویند بلغت یونانی بمعنی

ملک اعظم است و باسلیقون دوای ملکی است و نام پادشاهی است که این دوا بجهت او ساخته شده
و باسم آن شهرت یافته و لقراط مولف آنست باسلیقون کبیر تاریکی چشم و ابتدای نزول آب و دمعه
و جرب و سبل و ظفره و شرناق را نافع است صنعت آن کف دریا اقلیمیای نقره از هریک ده درم
نمک اندرانی ساذج هندی سفیداب ارزیز فلفل دار فلفل سنبل الطیب سرمهٔ اصفهانی از هریک
دو درم نمک هندی قرنفل دوالدار از هریک دو درم صبر سقوطری عصارهٔ مامیثا مس سوخته از هریک
پنجدرم مامیران چینی مرکی نوشادر زرد چوبه از هریک سه درم هلیله زرد چهار درم مثل غبار سائیده
بچشم کشند باسلیقون کبیر جالی و حافظ صحت چشم نافع از برای جرب و حکه و غشاوه و غلظت
اجفان و سبل و دمعه و بیاض کهنه و در هر مرض که از حرارت نباشد این دوا بهتر است آنرا در شفائی
شیخ رئیس گفته که این دوائی است جلاده و از برای چشم میکشند در چشم در حال صحت و در هر روز
یکمرتبه یا در هر دو روز یکمرتبه پس جلا میدهد بصر را و حفظ صحت چشم صحیح میکنند شفائی گفته که تاریکی
چشم و ابتدای آب و دمعه و جرب و سبل و ظفره و شرناق را نافع است صنعت آن بر نسخهٔ
نفیس که در جلد ثانیه از قرابادین قانون نوشته اقلیمیای فضه زبد البحر از هریک ده درم مس سوخته
چهار درم سفیداب قلعی نمک اندرانی از هریک سه درم نوشادر دار فلفل از هریک دو درم قرنفل
اشنه از هریک یکدرم فلفل چهار درم کافور ریاحی نیم درم کوفته صلایه کنند بسنگ سماق و در چشم
کشند باسلیقون کبیر بنسخهٔ شیخ داود صنعت آن اقلیمیای فضه زبد البحر از هریک ده درم
مس سوخته سفیداب قلعی نمک اندرانی فلفل سیاه و چهار نوشادر دار فلفل از هریک دو درم نیم
قرنفل اشنه از هریک یکدرم کافور نیم درم و در بعضی نسخها سرمهٔ اصفهانی چهار درم داخل است
و باکی نیست از داخل بودن آن باسلیقون اکبر بنسخهٔ حاوی صغیر صنعت آن زبد البحر اقلیمیای
ذهبی اقلیمیای فضی از هریک ده درم مس سوخته پنج درم نمک اندرانی ساذج هندی سفیداب ارزیز
فلفل دار فلفل جندبیدستر سنبل الطیب سرمهٔ اصفهانی از هریک دو درم قرنفل یکدرم صبر سقوطری
پانزده درم اشنه یکدرم مرصافی مامیران چینی نوشادر زرد چوبه از هریک سه درم پوست هلیلهٔ زرد
چهار درم نمک طعام یکدرم و در نسخهٔ دیگر صبر پنجدرم و قرنفل دو درم است و این نسخه اقرب اصح است
ادویه کوفته و بیخته وقت حاجت در چشم کشند باسلیقون دیگر که همین خاصیت دارد صنعت

آن زبد البحر اقلیمیای فضی اقلیمیای ذهبی مرقشیثای ذهبی توتیای هندی دارچینی سنگ بصری
سرمهٔ اصفهانی بلیله سیاه شنجرف از هریک پنجدرم سلیخه قرنفل از هریک چهار درم پوست بلیله
زرد پوست بلیله کابلی صبر سقوطری شادنج عدسی مغسول از هریک سه درم زنجبیل مامیران چینی
فلفل دار فلفل نمک هندی نمک اندرانی نمک سرخ از هریک دو درم زعفران مروارید ناسفته نوشادر
از هریک یکدرم بدستور صلایه کرده بکار دارند باسلیقون کبیر منقول از قرابادین کوثوالی ظلمت
بصر را ببرد و ابتدای نزول آب را نافع ست و منع کند از فرود آمدن آب و جرب چشم و دمعه را که بسبب
رطوبت باشد سود دهد صنعت آن زبد البحر اقلیمیای فضی اقلیمیای ذهبی از هریک پنجدرم شیاف
مامیثا صبر سقوطری زرد چوبه از هریک دو درم و نیم پوست بلیلهٔ زرد دو درم مرصافی مامیران
چینی نوشادر توتیای هندی توتیای کرمانی طباشیر سفید از هریک یکدرم و نیم مس سوخته اسفیداج
رصاص نمک طبرزد ساذج هندی فلفل دار فلفل چند بیدستر سنبل الطیب سرمهٔ اصفهانی نمک نفطی
از هریک یکدرم اشنه قرنفل از هریک نیم درم نمک خمیر دو استار کوفته به حریر بیخته سحق نموده
بکار برند و در نسخهٔ دیگر مشک برگی یک دانگ داخل ست باسلیقون صغیر در نفع قریب ست
بباسلیقون کبیر صنعت آن اقلیمیای ذهبی کف دریا از هریک پنجدرم مس سوخته اقلیمیای فضی
از هریک دو درم و نیم فلفل دو درم اسفیداج رصاص مغسول نمک طبرزد که آنرا نمک اندرانی
خوانند از هریک یکدرم و نیم نوشادر دار فلفل از هریک یکدرم دواله قرنفل از هریک نیم درم کافور
مشک از هریک یکدانگ و نیم اجزا را کوفته بیخته سحق نموده بکار دارند باسلیقون صغیر نافع ازبرای
جمیع آنچه نافع ست از برای آن باسلیقون کبیر صنعت آن به نسخهٔ شیخ رئیس اقلیمیای ذهبی هفت
درم شادنج مغسول نوشادر دار فلفل از هریک دو درم مس سوخته فلفل سفید آب نمک اندرانی
از هریک پنجدرم کف دریا چهار درم نمک هندی قرنفل پیل بوا اشنه سنبل الطیب از هریک یکدرم
کوفته بر روی سنگ سماق صلایه کرده بچشم کشند صنعت این به نسخهٔ شفائی اقلیمیای نقره پنجدرم
روی سوخته دو درم سفیداب قلعی نمک اندرانی نوشادر جیده فلفل دار فلفل از هریک نیم درم
کوفته بحریر بیخته صلایه کرده استعمال نمایند و در نسخهٔ دیگر بجای روی سوخته مس سوخته ست
به نسخهٔ دیگر صنعت آن اقلیمیای ذهبی ده درم مس سوخته پنجدرم سفیداب رصاص نمک اندرانی

از هریک دو درم نوشادر جعده فلفل دار فلفل توتیا از هریک دو درم زبد البحر دو درم و در نسخه دیگر
یک درم ست قرنفل اشنه از هریک یک درم مجموع را کوفته بحریر بیخته و صلایه کرده اکتحال نمایند و در نسخه
دیگر این باسلیقون بجای جعده نیم درم کافور قیصوری داخل است **باسلیقون** که جهت غشاوه
و سطبری پلک و بیاض مزمن را نافع است و سبل و جرب و دمعه را نیز مفید صنعت آن اقلیمیای نقره
زبد البحر از هریک پنج مثقال مس سوخته هفت مثقال سفیداب ارزیر جعده نمک ترکی فلفل سیاه نوشادر دار فلفل
از هریک یک مثقال قرنفل اشنه از هریک نیم درم کافور ربع مثقال ساذج هندی جند بیدستر سنبل الطیب
از هریک یک درم کوفته بحریر بسیار نرم بیخته بکار برند و در نسخه دیگر بجای قرنفل قرفه است و در بعضی نسخها
سرمه اصفهانی چهار درم نیز داخل است **باسلیقون** دیگر جرب و سبل و ظفره و دمعه و خیرگی چشم را
نافع است صنعت آن فلفل دار فلفل دار چینی زنجبیل پوست هلیله زرد هلیله سیاه از هریک پنج درم صبر سقوطری
یک درم و نیم کف دریا شش درم شنجرف پنج درم سلیخه سیاه قرنفل از هریک چهار درم کوفته بحریر بیخته سحق
نیکو نموده در شیشه نگاه دارند و بوقت حاجت بچشم کشند باسلیقون دیگر ظفره و ضعف باصره و انتشار و
نزول آب و خارش چشم را نافع است و از برای ورم جفن سودمند صنعت آن زنجبیل مامیران چینی فلفل
دار فلفل از هریک دو درم زعفران مروارید ناسفته از هریک یک درم پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی نمک
هندی ملح اندرانی نمک سرخ از هریک دو درم نشادر پنج عدد سی سنبل صبر زرد سقوطری از هریک سه درم
کف دریا توتیای هندی حجر بصری سرمه اصفهانی مرقشیثای ذهبی اقلیمیای ذهبی اقلیمیای فضی از هریک
پنج درم بدستور مقرر کحل سازند عدد ادویه بیست است **فصل در نسخ پاشویه‌ها** بدانکه پاشویه
صداع و سرسام و جمیع الام دماغی را بنابر جذب مواد باسفل نفع تمام دارد و ایضا حمیات را در آخر نوبتها
بسبب انفتاح مسام و تسهیل عرق و بسبب جذب حرارت از باطن بظاهر زودتر سقوط میسازد و استعمال آن
در ابتدای حمی مفرط الحرارة جائز نیست بسبب گرمی آب گرم و اگر ناچار باشند پاشویه نمایند بآب معتدل
مائل بسردی و در هر حال باید که در وقت پاشویه نمودن ردائی مابین ظرف آب و روی بیمار حائل سازند
تا بخار آب بدماغ مریض نرسد و اصل در پاشویه آب گرم است فقط و از برای اصلاح حرارت بالفعل آب گرم
ادویه بارده در آن میجوشانند مانند نخاله جو و برگ بید و خطمی و نیلوفر و امثال اینها و اعانت بر میل ماده
باسافل ادویه مرخیه چون گل خطمی و برگ خطمی و خبازی و امثال اینها و از برای تحلیل ابخره منجذبه باسافل

چون اکلیل الملک و بابونه و عنب الثعلب و سبوس گندم و از برای جذب مواد باسافل مثل خردل و حلبه
و نمک و وسمه و امثال اینها و طریق استعمال آن آن است که ادویه را در آب بسیار بجوشانند و در وقت
طبخ سر آن را بپوشند که بخار آن بیرون نرود پس فرود آورده بگذارند تا بخار و گرمی آن کم گردد
صاف نموده در آفتابه کرده پایها را تا زانو برهنه کرده در لگن و یا طشت بگذارند و آب را از بالا آهسته
آهسته بریزند و بکیسه حمامی از اعلی باسفل بمالند و پرده میان ظرف و روی مریض حائل سازند چنانچه
گذشت و باید که آب بسیار گرم نباشد که پا بسوزد و در امراض حاده هر چند مائل بسردی و اعتدال باشد
بهتر است پس پایهای را بچادری خشک نموده در چادر خشک دیگر زمانی پیچیده دارند پس باز
نمایند و این عمل را بحسب حاجت در شبانروزی دو سه مرتبه میتوان نمود و بعضی گفته اند که گذاشتن
پاها را در پاشویه در ظرف عمیقی که عمق آن تا زانو باشد و آب خالص گرم یا مطبوخ ادویه آن مقدار
در آن باشد که پاها در آن غرق شود و مالیدن ساقها از اعلی باسفل مادام که مریض را خوش آید و طبع
او برداشت کند بهتر است و در هر حال باید که هنوز در آب گرمی باقی باشد که ریختن از اعلی باسفل از [illegible]
یا گذاشتن پاها در ظرف عمیق را موقوف نمایند گذاشتن دستها در این آب نیز جذب بخار از دماغ و دل
میکند و هرگاه حرارت اشتداد داشته باشد و جذب ابخره ضرور باشد اقتصار بر غسل اطراف بهتر است
از غرق آنها در آب گرم چه گذاشتن اطراف در آب گرم نیز بحدت حرارت محدث زیادتی گرمی است
و باید دانست که هر وقت که شد تعلیل کرده شود جهت جذب مواد باسفل باید که ابتدا از اعلی نموده
باسفل آیند بدین قسم که پارچه کرباس طولانی گرفته از بیخ رانها پیچیده باسفل آیند تا کعبین و در وقت باز
کردن از اسفل باعلی روند و بعد از باز کردن بلا فاصله پاها را با آب گرم بشویند تا ابخره بجانب بالا صعود
نمایند و این امور مذکوره واجب الحفظ و ضروری و مراعات آن لازم است پاشویه نافع جهت امراض
حاده حاره مانند صداع حار و حمیات حاره حاده و امراض قلب و کبد حارین و سائر امراض حاره صنعت
آن گل بنفشه گل نیلوفر گل خطمی از هر یک یک جزو شکوفه برگ بید برگ خطمی برگ خبازی از هر یک یک قبضه
سبوس جو دو مشت در آب بسیار جوشانیده صاف کرده در آفتابه نموده بطریق مسطور پاشویه نمایند
و اگر جمیع ادویه بدست نیاید آنچه بدست آید کافی است پاشویه معتدل در امراض مرکبه صنعت آن گل نیلوفر
گل بنفشه بابونه اکلیل الملک از هر یک یک جزو سبوس گندم سبوس جو از هر یک سه مشت برگ بید یک قبضه

همه را باهم در آب بسیار بجوشانند و صاف کرده در آفتابه نموده بطریق مسطور پاشویه نمایند پاشویه دیگر
جهت امراض بارده دماغیه صنعت آن گل نیلوفر گل بنفشه بابونه عنب الثعلب گل خطمی زوفای خشک اکلیل
الملک از هریک یک جزو سبوس گندم سه مشت حلبه دو جزو و سه یک و نیم جزو در آب جوشانیده بطریق متعارف
پاشویه نمایند پاشویه حاره جهت امالهٔ مادهٔ بارده دماغیه صنعت آن بابونه اکلیل الملک عنب الثعلب گل خطمی
زوفای خشک خردل حاشا کمافیطوس از هریک بقدر حاجت سبوس گندم سه مشت در آب بسیار بجوشانند
و بطریق مقرر پاشویه نمایند **باب الباء مع التاء المثناة الفوقانیة** **تبلیسه مضاعفه** بدانکه
تبلیسه لفظ هندیست و معنی آن سی و دو دواست یعنی این نسخه سی و دو دواست و مضاعف آن شصت
و چهار دوا و اکثر آن ادویهٔ هندیه است نافع جهت امراض بارده و سرد مزاجان و پیران را موافق صنعت
آن تخم تالکهانا تخم اسگند بیج بند سروالی تخم کوانچ بهیلی جوزبوا بسباسه دانه هیل قاقله سنبل الطیب
اشنه ساذج زرنباد موصلی سفید پاین کلان پاین خورد گل سپاری گل پسته گل داوه منڈی گیندو
گل کیکر گل غرره پوست کیکر پوست درخت مولسری سپاری بره صمغ سنبهل موصله سنبل قرنفل تخم
تیزبات سپاری چهالیه اندرجو شیرین فلفل دارفلفل زنجبیل دارچینی سمندر سوکهه صمغ پلاس تازه پیپل
جوز اسعد و سفید پیپل سنگهاره ثعلب مصری صمغ سنبل زعفران مغز نارجیل [illegible] مغز گردکان
مغز بادام شیرین صمغ ببول چرونجی مغز پسته مشک خالص مغز چلغوزه کهیلی کهیلا ستاور کوکهرو اسگند
ناگوری کوفته بیخته باسه وزن تمام ادویه شکر سفید اعلی ممزوج کرده بقسم حلوا سوهان پخته نگاه دارند
و در موسم سرما بقدر برداشت مزاج تناول نمایند **باب الباء مع الخاء المعجمه** **فصل در**
بیان پخته جوشاب **پخته جوش** بجهت معده و ضعف آن و برودت جگر و وجع ظهر و مفاصل
و قولنج و لقوه و نسیان و وجع گرده نافع بود و رنگ را صافی گرداند و بوی دهان خوش کند و باه را
قوت دهد و حفظ را زیاده گرداند و بول براند و بادها بشکند صنعت آن شراب انگوری یکصد من گوشت
مرغ از گوسفند فربه بیست من عود قماری عرق [illegible] ده درم جوزبوا زعفران مصطکی رومی خولنجان
از هریک پنج درم سلیخه سیاه زنجبیل سفید دارچینی سنبل الطیب عاقرقرحا از هریک یک درم هیل بوا
کبابه چینی زرنباد قرنفل بسباسه سعد کوفی از هریک سه درم عسل مصفی ده رطل گوشت را در آب انگور
بجوشانند تا مهرا شود و ادویه را نیم کوفته در کیسه کرده سر کیسه را نرم بندند و در آن اندازند

و هر لحظه بمالند و یک رطل گلاب اضافه نموده بپالایند و در آخر مشک تبتی دو دانگ و عنبر اشهب یکدرم
داخل نموده و در ظرف چینی ریزند و بعد از ششماه استعمال نمایند و اگر خواسته باشند مرغ و دراج و کبک و کبوتر بچه
و سنگ خوار و امثال این لحوم داخل نمایند پخته جوش به نسخه دیگر صنعت آن بگیرند آب انگور مثقالی
یا انگور رازقی رسیده شیرین مقدار یک صد من گوشت بره فربه گوشت مرغان مثل مرغ خانگی و کبوتر
و تیهوج و دراج و کبک و قمری و فاخته و گنجشک مقدار بیست من آب سیب آب انار شیرین آب به شیرین
آب امرود از هر یک ده رطل و در دیگ کنند و بجوشانند و کف آنرا بگیرند پس بگیرند عود هندی ده درم
زعفران پنجدرم قرنفل بسباسه خیربوا کبابه چینی زرنباد سعد کوفی از هر یک سه درم جوزبوا مصطکی
رومی خولنجان از هر یک پنجدرم سلیخه سیاه زنجبیل دارچینی عاقرقرحا سنبل الطیب از هر یک یکدرم
مجموع را نیم کوفته در خریطه کنند و باید که خریطه از دو ابریشم باشد و سر آنرا ببندند و در دیگ اندازند
تا با آب و گوشتها بجوشد و خریطه را لحظه بلحظه بمالند و چندان بجوشانند که گوشتها مهرا شود بعد از آن
بگیرند گلاب یک رطل عسل مصفی ده رطل مشک تبتی یک دانگ و نیم و در نسخه دیگر یکدرم است عنبر اشهب
یکمثقال در دیگ بریزند و زمانی دیگر بجوشانند تا غلیظ شود چنانچه انگشت بچسپ شود پس از آتش فرود
آورند و خریطه او و هم را بمالند و بفشارند و بیندازند پس پارهای گوشت که مانده نیز بانگشت بگیرند و بفشارند
و بیندازند پس پخته جوش را بپالایند و در ظرف چینی یا کاشی نگاه دارند و اگر او وقتی خواهند مصطکی
زعفران از هر یک یکمثقال کافی است و اگر خواسته باشند که ادویه دیگر بدستوریکه ذکر شد داخل
کنند ولیکن عسل داخل نمایند و جوش بسیار ندهند که غلیظ شود بلکه همچنان تنک از آتش بردارند
و بپالایند و در شیشه کنند و نگاه دارند و در وقت حاجت استعمال نمایند و باید که بدانند که وقتی شراب
مسکر حرام است **فصل در بیان بخورات** بخور مریم از حضرت ابی جعفر محمد بن علی الباقر
عم منقول است که وصف نمودند بخور مریم عم را از برای ام ولدی که آنحضرت را بود و فرمودند که
این بخور نافع است از برای هر چه اند قبل از ازدواج باشد از فساد و تحلیل شئون و صرع و مالیخولیا و امثال
آن صنعت آن فرمودند بگیرند لبان سندروس مقل ازرق پوست حنظل سبزه بری کبریت سفید
مقل مکی سعد بابلی از هر یک قدری کوفته بقطران شامی بقدر سه قطره چرب کرده و همه را یکجا کرده
بخور کیرپان بدرستیکه نیکو و نافع است منقول از طب الائمه و بدانکه بخور لفتح باهی موجود و هضم غذا

سحیقه دوائی را نامند که بر آتش نهند و دود آنرا استعمال نمایند و یا در آب بپزند و بخار آن را گیرند و فرق
میان تبخیر و تدخین آنست که در تبخیر اجزای مائی و هوائی و ناری از جسم منفصل شوند و تدخین آنکه
از هم جدا و منفصل نگردند بلکه همان اجزای ناری و هوائی جدا گردند زیراکه اکثر استعمال آن یابس
است که بر آتش انداخته دخان و دود آنرا گیرند بخلاف بخار که در آب جوشانیده بخار آن را میگیرند
و اطبا عموما گاه بر یکدیگر اطلاق مینمایند بخور معروف بدخنة الیهود منقول از کتاب بخورات کواکب
صنعت آن کندر سندروس میعه سائله اظفار الطیب قصب الذریره عود قاقله مشک طیب عود هندی
مقل ازرق عنبر اشهب قسط حر اصطرک مجموع را کوفته یکجا کرده نزد حاجت بخور کنند بخور ملکی
گمان این است که از مخترعات هندی است و بعضی گفته اند که از هرمس کبیر است صنعت آن عود قماری
خام بخور السیان اصطرک کوکب الارض سرخس سک المسک گلنار فارسی بزر البنج بیخ لفاح بهمان
حضض مقل الیهود صندل سرخ سندروس ابهقان طرطیر اجزا کوفته یکجا کرده بگلاب سرشته
فتیلهای باریک سازند و خشک نموده نگاهدارند و وقت حاجت بخور کنند با آن همچنان که بیست فتیله
از عیر کوبیدن بخور السوسن بگیرند سوسن منزوع الاقماع یک رطل اصطرک نه اوقیه قسط قرنفل
تمام مصطگی اظفار الطیب عسل از هر یک نیم اوقیه روغن بلسان پنج اوقیه ادویه کوفته بیخته با شراب
بقدر احتیاج سرشته اقراص سازند و بوقت حاجت بخور نمایند بخور الورد بگیرند تمام مصطگی قسط سلیخه
از هر یک یک اوقیه اصطرک مصطگی مقل الیهود اظفار الطیب اشنه لادن از هر یک نه اوقیه ورد منقی از قمع
بیست و نه اوقیه ادویه کوفته بیخته اقراص سازند و عند الحاجة بخور نمایند بخوری که مقوی ذهن و دماغ
و مزکی حواس و مزیل خفقان و غشی است صنعت آن عود هندی قسط شیرین صندل سفید از هر یک یک جزو
مشک کافور از هر یک نیم جزو کوفته بیخته بگلاب سرشته حبها سازند و تبخیر نمایند بخوری که بیشتر شپش را
سود دهد باید که روز سوم تبخیر کنند صنعت آن حاشا شونیز هر دو برابر در سرکه بپزند و نزدیک
بینی دارند قطع اخلاط کند و ایضا جهت اعانت بر قطع اخلاط غلیظ موی سر آدمی سوخته بسایند
و با سرکه آمیزند و بر جبهه طلا نمایند بخوری که صداع حار مع ماده را سود دهد صنعت آن بنفشه نیلوفر
قضبان خطمی شعیر مقشر مرضوض جرادة القرع رطب جمله یا هر چه از اینها بهم رسد در آب بپزند و در طشت
ریزند و قدری روغن بنفشه یا روغن گل در آن آمیزند و نیم گرم تحلیل گذارند و بغیر مایند که دوای

بر سر پیچیده انکباب بران کنند و آب را حرکت میداده باشند تا بخار او بدماغ برآید و در روزی دو سه بار این عمل
نمایند و اطراف را بآب گرم بشویند بخوری که صداع بارد مع ماده را نفع میدهد صنعت آن مرزنجوش فودنج
بابونج اکلیل الملک قیصوم شبت شیح نام غار ادویه پخته و سر پوشیده انکباب بر آن نمایند و تطلیل
این آب بر سر نیز نافع است بخوری که زکام گرم را سود دهد صنعت آن باقلی در سرکه خیسانیده
و بر انگشت نهاده تبخیر نمایند و تدخین بورق آس مورد یابس نیز زکام حار را نافع ست بخوری که صداع
ریحی را سود دارد صنعت آن رازیانه در آب پخته تبخیر نمایند بسبیل انکباب بخوری که زکام و نزله بارده
را سود دهد صنعت آن بابونه اکلیل الملک مرزنجوش در آب بپزند و بر بخار او انکباب نمایند و اگر سنگ
گرم کرده را در شراب اندازند و بر بخار او انکباب نمایند همین عمل کند و تدخین بقسط و شونیز نیز نافع
ست و همچنین تدخین بسندروس و عطر فا و عود قرا ذنی و بمجموع بخور دیگر که زکام بارد را نافع است
صنعت آن کندر میعه سائله سعد کوفی سندروس اجزا متساوی کوفته بیخته گلولها ساخته بخور نمایند
بخور دیگر زکام و نزله سرد را سود دارد صنعت آن کندر میعه یابسه مر قسط سندروس
مساوی کوفته بیخته حبها ساخته تبخیر کنند در یک ساعت قطع سیلان کند بخور دیگر که سده دماغ
بگشاید و زکام گرفته را سود دهد صنعت آن باقلا و سبوس گندم از هر یک قدری در سرکه تر کنند
و خشک نموده بخور نمایند و دماغ را به بخور آن بدارند بخور جهت زکام صنعت آن سیاه دانه را
بر روی آهن تفته ریخته دود او را استنشاق نمایند و جهت حبس کردن ماده زکام و قطع سیلان رطوبات
بخور سندروس مجرب است و بخور نبات جهت سیلان ماده زکام مفید و آجر تفته را در شراب
انداخته سر را به بخار آن داشتن جهت درد سر مزمن و شقیقه و مواد بارده دماغیه از مجربات است
و اگر ماده بسیار غلیظ نباشد بجای شراب آب یا سرکه ممزوج مجرب است بخوری که زکام و نزله حار را
نافع باشد صنعت آن سبوس گندم آرد جو باقلا صندل سفید گل سرخ بنفشه گل کدو از هر یک نیم درم
کافور دانگی کوفته بیخته در سرکه خیسانیده خشک نموده دیگر باره بگلاب سرشته حبها سازند و در وقت
حاجت بر آتش نهند و سر به بخار آن بدارند و بخور گشنیز خشک پوست خشخاش نیز مفید است یعنی
دخنه آن بخور دیگر جهت ثقل سامعه و دوی و طنین و ریاح بغایت نافع است صنعت آن مرزنجوش
سداب افسنتین شیح ارمنی صعتر ابهل بابونج اکلیل الملک بنفشه نیلوفر بالسویه جوشانیده در ظرف لوله دار

کرده لولهٔ ظرف را در سوراخ گوش گذارند تا بخار آن داخل گوش شود بخوری دیگر جهت تسکین درد
گوش صنعت آن برگ نیم برگ آزاد درخت که بهندی بکاین نامند برگ فنجنگشت که بهندی سنبهالو نامند
از هر یک قدری در آب بجوشانند و باید که در وقت جوشش سر ظرف بسته باشند بقمقمی یا انبوبه بخار آن بگوش
برسانند بخوری دیگر کرم دندان را بیرون آورد صنعت آن بذر البنج تخم کندنا تخم پیاز بسیر ترموم با یکدیگر
کوفته گلولها ساخته در آتش اندازند و دود آن را از قمعی یا انبوبه بدندان کرم دار برسانند کرم برآید
بخوری نافع برای سرفهٔ مزمن و نفث منتن و ربو صنعت آن زراوند مدحرج سائله قنه بالسویه زرنیخ
مثل جمیع ادویه کوفته بیخته بروغن گاو سرشته بمقدار فندقی حبوب بسته ناشتا تبخیر نمایند بخوریکه
ربو و ضیق النفس را نافع باشد صنعت آن صمغ صاف سلیخه قسط زعفران از هر یک جزو بکوبند و بگلاب بسرشند
و قرص نموده خشک کنند و بآتش دود کرده دهن را بر دود آن بدارند بخوریکه ضعف دل و دماغ را نافع
و مقوی روح حیوانی و نفسانی بود و بیماران ضعیف و محرور المزاجان را فایده دهد صنعت آن سیب
اصفهانی گرفته میان آن را خالی کرده از گلاب و صندل و کافور و مشک پر کرده و در حضور مریض
بجمر آتش بگذارند که بخار آن بمشام آن برسد بخوری دیگر جهت تقویت دل و دماغ صنعت آن
عود هندی حب لبان پوست ترنج و اترج با گلاب سائیده در جوف به و سیب گذاشته بر آتش
بسوزانند بخوریکه تقویت دل و دماغ کند صنعت آن صندل سفید عود هندی میوهٔ خشک نبات سفید
از هر یک جزوی کوفته بیخته بگلاب تخمیر کرده خوب بسرشند و قرصها ساخته خشک نمایند هر وقت که خواهند
بخور کنند بخوریکه مقوی دماغ باشد و ضعف دل را زائل کند صنعت آن صندل سفید عود هندی
بیخ بنفشه از هر یک دو درم گل نارنج سنبل الطیب از هر یک پنج درم گلاب عرق گل نارنج از هر یک
بیست درم آب یک پیاله مجموع را در دیگچه سر تنگ کرده در حضور بر مجمرهٔ آتش بگذارند که باهستگی
بجوش شود و بخار آن بدماغ برسد بخوریکه بر آبستنی معین باشد صنعت آن میعهٔ سائله بارزد حب الغار
اجزا مساوی کوفته بعسل سرشند و بعد از طهر سه روز متوالی هر روز یکدرم بزیر دامن بخور کنند
و بعد از آن مباشرت نمایند بخوری دیگر همین خاصیت دارد صنعت آن سداب خشک کوفته بیخته
با موم گداخته و به پشم خرگوش سرشته بخور کنند بخوریکه بدان استدلال کنند بر آن که زن
آبستن خواهد شد یا نه صنعت آن کندر حب بلسان از هر یک دو درم مرمکی یک درم و نیم قرنفل

میعه سائله دارچینی از هر یک درمی سنبل الطیب چهار درم ساذج نیم درم کوفته بیخته بعسل سرشته
و قرصها سازند و در زیر خود بخور کنند اگر بوی دوا و بخار آن از دهان و بینی بیرون آید البته نفع خواهد
شد والا نه بخور دیگر که از برای استسقا مفید بود صنعت آن سداب دارشیشعان از هر یک
جزوی کوفته بروغن گاو سرشته و بر آتش نهند و ایستاده زیر خود بخور کنند بخور دیگر که ادرار
حیض کند صنعت آن جاوشیر کندش اظفار الطیب عود الصلیب میعه یابسه تبخیر کنند رحم را بخور دیگر
که جهت رفع احتباس حیض نافع است صنعت آن شحم حنظل شونیز کندش میعه علک البطم از هر یک
جزوی عنبر اشهب نیم جزو مشک زعفران از هر یک ربع جزوی بروغن زیتون یا زنبق سرشته
بقدر فندقی و بزیر خود بسوزانند بخور دیگر که در اسقاط حمل و تسهیل ولادت عجیب است صنعت آن مقل
ازرق مر ابهل بالسویه کوفته بیخته بنادق سازند و تبخیر نمایند بخور دیگر که مشیمه بیرون آورد و بچه
مرده بیندازد صنعت آن مرمکی بارزد کوکرد شحم حنظل اجزا مساوی کوفته بیخته بزهره گاو سرشته
و گلولها سازند و در زیر تغار سوراخ کرده دود کنند و فرج را بدان سوراخ نهند بخور دیگر که بواسیر را
نافع بود صنعت آن بیخ کبر شیح کرفس بیخ بخور زهره خار ترنجبین بیخ سوسن آسمانجونی اجزا
مساوی کوفته بیخته بعسل بلادر سرشته و قرصها سازند هر قرصی مقدار یک مثقال خشک
نموده نگاهدارند هنگام حاجت یک قرص ازان را بآتش تنک آهسته در زیر تغاری که ته آن را سوراخ
کرده باشند دود کنند و خداوند علت خود را بر بالای تغار بدارد چنانچه دود و بخار ازان
سوراخ آهسته بمقعده آن برسد بخور دیگر که همین نفع دهد و بواسیر را پژمرده و خشک گرداند
صنعت آن سپندان سفید بیخ حنظل هزار اسپند اشنان مرمکی سداب انزروت همه را برابر کوفته
اقراص سازند و بهمان دستور بآتش تنک آهسته بخور کنند و خود را بر بالای دود آن بدارند
بخور دیگر که بواسیر خونی را نافع باشد و خون آمدن را باز دارد صنعت آن مقل سندروس
شاخ گوزن شاخ کرگدن کزمازج از هر یک جزوی کوفته بیخته باب کشنیز سبز سرشته و اقراص
نموده خشک کنند و وقت ضرورت در آتش چوب کز دود کنند و بخور فضله خشک کبوتر نیز بدستور
همین اثر دارد و مسقط دانه آن است بخور دیگر که بواسیر را نافع باشد صنعت آن مقل ازرق
شحم کنندنا کل بادنجان از هر یک جزو کوفته بیخته قرصها ساخته دود کنند بخور دیگر که همان نفع دهد

صنعت آن خیارزه کبر مثل تخم کنند تا شاخ کوزان از هریک جزوی بهمان دستور بخور کنند +
بخور نافع جهت بواسیر صنعت آن حرف بابلی ابیض عروق الصباغین پوست بیخ کبر شحم حنظل
اشنان انزروت اجزا کوفته بیخته بطریق مقرر بخور نمایند بخور دیگر جهت بواسیر صنعت آن
بیخ کبر شحم حنظل مرمکی انزروت اجزا متساوی کوفته بیخته بروغن زنبق سرشته در زیر تغار
سوراخ کرده دود کنند و برروی آن نشینند بخور دیگر جهت بواسیر دموی صنعت آن
زرد چوبه بزر البنج سرخ بلادر اجزا متساوی کوفته بیخته حبوب ساخته در زیر تغار مثقوب بخور کنند
بخور دیگر که همین نفع دارد صنعت آن پوست مازو و شاخ گرگ بخور کنند بخور دیگر جهت
ساقط کردن دانهای بواسیر مجرب است صنعت آن کوگرد بلادر اصل السوس بیخ کبر
برگ مورد بالسویه بروغن زیتون سرشته حبها ساخته دخنه نمایند و در آب برگ مورد
بنشینند و عمل مکرر کنند بخور جهت کسیکه دائم السبب تر خر مشتاق تبرز بود و هیچ بر نیاید
و این حالت باطالت کشیده باشد صنعت آن بگیرند کبریت و با شحم کلیه ماعز بسرشند و بسوزانند
و بتوسط قمعی دخان آنرا بمقعده رسانند بخور دیگر دردبا سویه بنشانند صنعت آن خاکستری
که خنبه ست تخم کنند تا گشنیز خشک بالسویه بسوزانند در ظرفی و دود آن بمقعده رسانند
بخور نافع است جهت ورم انثیین و نزول آب در آن که سخت و صلب شده باشد صنعت آن برگ
بنگ خشک که ده شش تولہ اسپند خالص یک تولہ باهم بیامیزند و بر کرسیکه وسط آن سوراخ
باشد بنشینند به بخور بیضه مکشوف و از آن آویزان باشد و برگ بنگ و اسپند را در زیر آن کرسی
اندک اندک بسوزانند تا مدت یکساعت که دود و گرمی آن به بیضه برسد و یا بمقداریکه برداشت تواند
نمود نه بسیار زیاده و نه کم و در حین سوزانیدن اطراف کرسی را و خود را تا کمر از پارچه بپیچند که دود
مطلقا بیرون نرود و هوای خارج به بدن نرسد و بعد از آن قبضه بسته شب بخوابند و خود را از
هوا محفوظ دارند و صبح باز نمایند و باز از هوا محفوظ دارند و همچنین تا هفت شب و بعضی را در بین
و اکثری را بعد از آن ادرار میشود و بعضی را تا مدت شش ماه ادرار میماند باید که معالجه ادرار نه
نمایند و حبس نکنند چون الله تعالی زائل میکرد و ببیات اصلی برمیگردد و بدانکه مصروع را تدخین
شاخ بز و بارزد و تخم کتان مضر و محرک است و همچنین از بوئیدن بیخ لفاح خصوص که مخلوط با مشک

باشد و همچنین بوئیدن خنفساء و ذراریح مسحوقین و گفته اند که هرگاه نزد صاحب صرع در آن حین
حاشا را بسوزانند و با فاقت آید علامت صحت و بر آن است باب الباء مع الراء المهملة فصل
در ذکر برودات بدانکه برود بضم باء موحده و راء مهمله ادویه را گویند که با بهای کیاه مخصوص
سرشته خشک نموده باز سائیده مانند ذرور استعمال نمایند و چون ابتدا از کافور و مبردات ترتیب
یافته باین اسم مسمی گشته و بعد از ان این رعایت متروک شده و بر ادویه حاره نیز اطلاق یافته
چنانچه از عبارات کتب ظاهر میشود که این لفظ را مطلق و بلا قید اطلاق کرده اند و اول کسیکه
آنرا تالیف نمود بلیانوس هست و فرق میان برود و کحل و ذرور انست که اجزای مائیه برود را
با اجزاء یابسه می سرشند و اکثر خشک نموده باز سائیده استعمال مینمایند چنانچه ذکر یافت بخلاف
کحل و ذرور که ادویه آن هر دو را در اکثر کوفته و بحریر بیخته استعمال میکنند بدون سرشتن آن
بچیزی دیگر و ایضا ذرور مخصوص بچشم نیست بلکه در جراحات نیز استعمال میشود و طریق استعمال
آن انست که کوفته بحریر بیخته در چشم بپاشند و کحل آنچه بمیل در چشم کشند تا قدر قلیل اشد و استعمال
کرده شود و نیز کحل آنست که سیاهی داشته باشد زیرا که مشتق از کحلا وش بمعنی سواد است و
شیاف ادویه را گویند که کوبیده و بیخته و با مایعات سرشته جبهای طولانی دراز بندند و در وقت
حاجت با آبهای مناسب سائیده در چشم بکشند با انگشت و نیز شیاف مخصوص بچشم نیست در
غیر چشم نیز مستعمل است و بدانکه باید که در ادویه مخصوصه بچشم مانند برود و ذرور و شیافات
و اکحال نهایت سعی و مبالغه مرعی دارند در ساختن و ترکیب ادویه آنها که اصلا و مطلقا بچشم
آسیبی و اذیتی از آنها نرسد زیرا که چشم عضوی است شریف ذکی الحس و اشرف اعضاست پس
باید که ادویه حجریه آنها مانند شادنج و توتیا و اقلیمیا و غیرها آنچه بتصویل یعنی بغسل محتاج است بطریقی
که در جاهای خود ذکر یافت اهتمام تمام بجا آورند و آنچه محتاج بسوختن باشد مانند سرمه و سبد و شبح
و غیرها بدستور مزبور در جای خود نیز بعمل آورند و هر دو انکه محتاج بترتیب باشد مانند انزروت
بشیر خر و توتیا بآب عزوره و سرمه بآب رازیانه نیز بطریق مزبور در اماکن خود پس هر یک
از ادویه سوخته و شسته و پرورده را جدا جدا باز سائیده از پارچه ابریشمی صفیقی بیخته وزن
نمایند و ادویه دیگر باید که نو و تازه و بی غش و صاف اخذ نموده و بدستور هر یک را جدا جدا کوبیده

بسیار نرم بیخته وزن نموده مجموع را دو درهم کرده بر سنگ سماق باز سحق بلیغ نمایند و در حین سحق از
گرد و غبار محافظت نمایند تا مانند غبار گردد و در شیشه یا چینی نگاه دارند و عند الحاجت بلامیل
در چشم بپاشند و یا بمیل طلا و یا نقره و یا چوب بیخ درخت رز شبک در چشم کشند برود قاطع
برود مارستانی نیز نامند از محمد بن زکریا ست در تقویت اجفان و رویانیدن مژه و رفع برص اجفان
و تقویت بصر و منع نوازل مجرب است صنعت آن سرمهٔ اصفهانی سنبل الطیب از هر یک یک جزو دانهٔ
خرما و دانهٔ هلیله که هر دو را بخمیر گرفته سوخته باشند از هر یک نیم جزو بعد از سائیدن با آب گشنیز تازه یا آب برگ
مورد بپرورده خشک کنند و صلایه کرده در چشم کشند برود احمر چشم را خشک کند و از سوزش باز دارد
صنعت آن شادنج مغسول ده درهم روی سوخته پنج درهم مروارید ناسفته یک مثقال و دو دانگ نبات
یک درهم نیکو صلایه کرده استعمال نمایند و در نسخهٔ دیگر روی سوخته داخل نیست برود احمر به نسخهٔ دیگر آب
چشم را بند کند و چشم را خشک کند و سوزش شیافهای گرم که در چشم کشند باز دارد صنعت آن شادنج
عدسی مغسول سه درهم روی سوخته یک مثقال نبات سفید یکدرهم کوفته بیخته بکار دارند برود احمر
که برود احمر نیز نامند از تالیف قدماست جهت التیام قروح و تخفیف رطوبات و رفع جرب مجرب است
صنعت آن به نسخهٔ شیخ داود شادنج مغسول و اگر نباشد مقناطیس محرق مغسول چهار جزو سرمه
دو جزو توبال النحاس یک و نیم جزو صدف سوخته سفیداب قلعی مروارید ناسفته از هر یک نصف
جزو و گاه زیاده کرده می شود از برای حدت و جلای بسیار اقلیمیای فضی صمغ عربی نشاسته از هر یک
یکجزو و با آب رازیانهٔ تر پرورده استعمال نمایند برود حصرم نافع از برای حرارت و گرمی چشم و دمعه
و سلاق صنعت آن توتیای کرمانی کوفته بیخته در آب غوره هفت روز پرورده خشک نموده و
دیگر باره سحق کرده استعمال نمایند برود حصرم به نسخهٔ دیگر صنعت آن توتیای کرمانی زرد چوبه از هر یک
ده درهم پوست هلیلهٔ زرد پنج درهم با آب غوره بدستور مذکور بپرورند و خشک کنند و صلایه کرده
در ظرف چینی نگاه دارند برود حصرم دیگر سلاق و سبل و جرب و ظفره را سود دارد صنعت آن
توتیای کرمانی هفت و نیم درهم پوست هلیلهٔ زرد زنجبیل از هر یک پنجدرهم زرد چوبه یک اوقیه فلفل
مامیران از هر یک دو درهم نمک هندی چهار دانگ مجموع را کوفته بیخته با آب غوره بپرورده و پنج
بار تا هفت بار آب غوره را تازه کنند پس خشک نموده صلایه نمایند و بکار برند برود حصرم دیگر

نافع از برای بقیهٔ رمد حار و آب آمدن از چشم صنعت آن توتیای کرمانی شادنج عدسی مغسول صلایه کرده
آب غوره بر روی وی کرده در آفتاب نهند تا خشک شود باز آب غوره بر روی وی کنند تا هفت
مرتبه پس سوده بر چشم کشند برود و حصرم دیگر جرب و بیاض و دمعه و سلاق و سبل و ظفره را
نافع باشد صنعت آن توتیای کرمانی مغسول ده درم زنجبیل بلیلهٔ زرد زرد چوبه از هر یک پنجدرم
دار چینی مامیران چینی از هر یک سه درم نمک هندی یکدرم کوفته بیخته بیست روز در آب غوره
بپرورند و در سایه خشک سازند و در نسخهٔ دیگر بورهٔ ارمنی نیم درم نیز داخل است برود و حصرم
کافوری نافع از برای رمد حار و سوزش و خارش و آب آمدن از چشم صنعت آن توتیای کرمانی
که هفت مرتبه در آب غوره پرورده خشک کرده باشند پنجدرم کافور دو حبه نرم صلایه کرده در چشم
کشند برود و قریح یعنی توتیای کدو که بجهت رمد حار لغایت نافع است صنعت آن توتیای
کرمانی کوفته بیخته در آب کدوی تر هشت روز پرورده خشک کنند و دیگر بار سحق کرده
استعمال نمایند برود و خیار بادرنگ صنعت آن بگیرند توتیای کرمانی را سحق کرده پس
بگیرند خیار بادرنگ مجوف سازند و توتیا را در آن پر کنند و سر آنرا بگیرند و در خمیر گیرند و در
تنور نهند تا خمیر پخته شود پس توتیا را برآورده سحق بلیغ نموده استعمال نمایند برود داسود نافع
از برای اوجاع عین صنعت آن افیون ده درم مشک یکدرم کافور دو درم زعفران دو دانگ
مرصافی پنجدرم مس سوخته دو درم اقلیمیا پنجدرم صمغ عربی چهلدرم توتیای هندی قاقله از هر یک
یکدرم سرمهٔ اصفهانی بیست درم مارتشیشا دو درم نبات سفید یکدانگ حضض مکی یکدانگ کلتا فارسی
ساذج هندی از هر یک یکدانگ نیم اقلیمیا و نحاس علیحده بسایند و صلایه کنند و باقی ادویه را سوا
صمغ کوفته بیخته صمغ را با آب باران بقدریکه از روی ادویه تواند بر گردد و بقدر چهار انگشت بخیسانند
پس ادویهٔ مسحوقه را در آن بخیسانند و در آفتاب نهند تا خشک شود پس سحق کرده باز بخیسانند
بهمان آب باران که صمغ در آن خیسانیده باشند و خشک کنند تا هفت مرتبه پس خشک کرده کوفته
بیخته در ظرف چینی نگاه دارند و در وقت حاجت بچشم کشند برود داسود بنسخهٔ دیگر صنعت آن
افیون ده درم مشک یکدرم زعفران دو دانگ مرصافی پنجدرم مس سوخته دو درم شکر طبرزد
دو دانگ حضض مکی حلیه کلتا فارسی ساذج هندی از هر یک یک دانگ بدستور مذکور مرتب نمایند

برود اسود دیگر دمعه باز دارد و بیاض ببرد صنعت آن سرمه توتیای کرمانی مغسول از هر
یک دوازده درم مروارید ناسفته دو درم ساذج هندی یکمثقال زعفران نیم مثقال قرص مینا
هشت درم مشک و کافور از هریک دانگی نیک صلایه کرده استعمال نمایند برود بنفشه جرب
چشم را نافع بود صنعت آن گل بنفشه کشنیز خشک بوداده صمغ عربی کثیرا از هریک یکدرم نشاسته
سه درم کوفته بیخته پنج نوبت در سرکه انگوری پرورده هر نوبت خشک کنند پس سائیده بحریر بیخته
استعمال نمایند برود دیگر چشم را جلا دهد و تبرید کند و حرارت را فرو نشاند صنعت آن اقلیمیای
ذهبی چهار درم توتیای هندی سرمه اصفهانی از هریک پنج درم توتیا را بسوزانند و اجزا را کوفته بگلاب
و سرکه خمر انگوری سرشته در پارچه دبیقه که پارچه مصریست و بعضی گفته که آن کتان مصری است
کنند و هفت مرتبه بشویند و هر مرتبه که بشویند خشک کنند و باز با گلاب و سرکه خمیر کرده در پارچه
مذکور کرده بشویند تا هفت مرتبه پس خشک کرده با دو دانگ کافور قیصوری نیکو صلایه کرده بکار برند
برود ملین چون کشیده میشود در چشم از برای بقایای رمد صنعت آن ساذج هندی
مس سوخته افیون نشاسته از هریک هشت درم صمغ عربی سی درم اقلیمیا چهل درم سفیداب
رصاص شصت درم مجموع را سوای صمغ عربی کوفته بیخته صمغ عربی را هفت حصه کرده هر مرتبه یک حصه
آنرا با آب باران بمقدار که چون ادویه را دران بخیسانند چهار انگشت از روی ادویه برگردد
بخیسانند و ادویه را با آن تر کرده خشک کنند تا هفت مرتبه پس صلایه کرده در چشم کشند و در نسخه
دیگر این برود اقلیمیا و سفیداب داخل نیست برود ملین چنین گرمیهای چشم را فرو نشاند
و آب آمدن از چشم باز دارد و از پس شیافها نیز باید کشید تا سوزش چشم را فرو نشاند صنعت آن شادنج پانزده
مثقال زر صحیح پنج مثقال مروارید ناسفته چهار درم بسد سه مثقال نبات سفید یکدرم شادنج را بر روی
سنگ سماق باندکی آب نمک بسایند تا خشک شود و دو سه بار چنین کنند و باقی ادویه را نرم کوفته بحریر بیخته
با شادنج مخلوط کرده بار دیگر سحق کنند و نگاهدارند و بهنگام حاجت در چشم کشند برود ورد و قرحه و بثور سرخ
را نافع است صنعت آن سفیداب قلعی پانزده درم اقلیمیای نقره درم صمغ عربی هفت درم و نیم شادنج
مغسول روی سوخته نشاسته افیون از هریک دو درم صلایه کرده بلعاب تخم قطونا سرشته خشک نموده باز
مثل غبار سائیده برود نمایند برود دیگر که بیاض چشم ببرد و جای قرحه را پر کند صنعت آن ساذج هندی

شش درم مس سوخته سرمه اصفهانی از هر یک سه درم شادنج مغسول مروارید ناسفته صدف سوخته
از هر یک یکدرم توتیای کرمانی مامیران چینی از هر یک دو درم کوفته بحریر بیخته بکار برند برود ریانی
منقول از ذخیره چشم را قوت دهد و بصر را تیز گرداند صنعت آن بگیرند انارین با دانه و شحم بکوبند و بفشارند
و آب آنرا گرفته بپالایند و نیکو صاف کنند و بمقدار یکمن از آب انارین صد درم انگبین اضافه کرده
در دیگ سنگی بآتش ملایم بجوشانند و کف آنرا بگیرند و بقوام آورند و نگاه دارند و بهنگام ضرورت استعمال نمایند
برود دمعه سیلان اشک و تر بودن چشم را سود دارد صنعت آن استخوان هلیله کابلی سوخته
درم مازو و نمک اندرانی از هر یک نیمدرم کوفته بحریر بیخته استعمال نمایند برود فارسی قوت
باصره بیفزاید و محافظت چشم کند صنعت آن توتیا مرقشیثا اقلیمیای نقره از هر یک نیمدرم سنبل
الطیب شادنج زعفران از هر یک یکدرم مروارید ناسفته دو درم کافور قیصوری دو دانگ سنگی دانگی
کوفته بحریر بیخته استعمال نمایند برود لقاشین در رمان بنام برود الرمانین مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی
برود دیگر بد چشم را سود دارد صنعت آن شادنج هندی افیون نشاسته از هر یک هفت درم صمغ عربی
سی درم اقلیمیای مغسول چهل درم اسفیداج ارزیز شصت درم اجزا کوفته بیخته نیکو بسایند و استعمال
نمایند برود دیگر چشم را جلا دهد و تقویت بصر کند صنعت آن شادنج مغسول و سوخته از هر یک
پنج درم صبر سقوطری بوره ارمنی از هر یک یکدرم زنجار فلفل سفید دار فلفل شحم حنظل زعفران نانخواه
از هر یک نیمدرم کوفته و نرم بیخته استعمال کنند برود دیگر جلا میدهد چشم را و مقوی است صنعت آن نشاسته
چهار درم صمغ عربی دو درم سرمه سیاه سفید آب ارزیز از هر یک درمی نیکو سائیده استعمال نمایند

باب الباء مع السین المهملة

بسباسه بفارسی بزباز و بهندی جاتری گویند و آن پوست
اندرون جوزبوا است که بجوز پیچیده بهترین آن تازه تند بوی اشقر مائل بسرخی پیچیده است در دوم
گرم و خشک و گویند در اول گرم و در دوم خشک است محلل ریاح و صلابات باطنی و مفتح سده و مجفف
رطوبات و مفرح و مقوی معده و باه و هاضم و خوشبو کننده دهان و جهت سلس البول و تحلیل نفخ و تفتیح الارحام
و قرحه امعاء و رطوبت سینه و شش و اسهال کهن و درد سپرز و منع تحلل فضلات بمعده و تقویت
رحم و رطوبت آن و ضماد سوده آن با برگ مورد جهت رفع بدبوئی زیر بغل آزموده و با سرکه جهت غسل
جهت اورام صلبه و فرزجه آن با عسل بعد از طهر معین بر حمل و با زعفران مسقط و مصلح رحم و سقوط آن جهت

صرع و شقیقه بارد و طلای آن با عسل در حمام جهت درد پشت زن زائیده و رفع ریاح نفاس مجرب است
و مصدع و مصلحش گلاب و گویند مضر جگر است و مصلح آن صمغ عربی است و قدر شربتش تا سه درم بدلش
جوز بوا است

فصل در ذکر نسخ جوارشات بسباسه

جوارش بسباسه محلل ریاح و صلابات
باطنی و محلل رطوبات و مفتح سده و مفرح و مقوی باه و هاضم طعام و خوشبو کننده دهان است و اگر در آن
زعفران داخل نمایند بباشد مصلح رحم و در جوارش گلاب داخل باید کرد تا صداع نیاورد و صمغ عربی
دفع ضرر آن از کبد نماید صنعت آن بسباسه سی درم زعفران سه درم صمغ عربی هفت درم و نیم نبات سفید
یکمن طبی که یکصد و سی مثقال صیرفی باشد گلاب هفت مثقال نبات سفید را بگلاب حل کرده بقوام آورده
ادویه را کوفته بیخته داخل کرده جوارش سازند شربتی دو مثقال جوارش بسباسه نافع است از جهت
برودت معده و سوء استمراء و از برای بواسیر و ریاح غلیظه صنعت آن بسباسه قرفه قاقله صغار زنجبیل
دارفلفل دارچینی اسارون از هر یک سه درم قاقله کبار چهار درم فلفل سیاه دو درم قرنفل یکدرم
و نیم نبات سفید بیست درم ادویه کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن کل ادویه جوارش سازند شربتی
یکمثقال جوارش بسباسه دیگر معده را نافع است و بادهای بواسیر را سودمند باشد و خفقان بارد
و ضعف قلب بارد را مفید صنعت آن بسباسه قرفه قاقله صغار زنجبیل دارچینی اسارون دارفلفل از
هر یک یکدرم قاقله کبار چهار درم قرنفل یکدرم و نیم مشک تبتی نیم درم قند سفید بیست درم اجزا را کوفته
بیخته با عسل مصفی سه وزن ادویه جوارش سازند جوارش بسباسه دیگر باد بواسیر و سردی معده
و بدی هضم را نافع باشد و بادهای غلیظ را دفع کند صنعت آن بسباسه قرفه قاقله کبار از هر یک پنجدرم
فلفل دو درم قرنفل یکدرم و نیم زنجبیل دارچینی دارفلفل اسارون قاقله صغار از هر یک پنجدرم قند
سفید بیست درم اجزا کوفته با سه چندان عسل صاف بسرشند دواء البسباسه که منی بیفزاید و تفریح آورد
و مقوی باه است و منفعت بسیار دارد صنعت آن بسباسه قرنفل از هر یک پنج مثقال خولنجان دو مثقال
دارچینی کنجد مقشر سفید و سیاه از هر یک پانزده مثقال کوفته بیخته بعسل سرشته تناول نمایند دهن
بسباسه نافع است قولنج و نوازل را و مقوی دماغ و معده و قلب و جمیع امراض رحم و سلس البول از برودت
و تدهین آن آلات تناسل را مقوی است صنعت آن بگیرند بسباسه هر قدر که خواهند و بخیسانند یک شبانروز
و بطریق انبیق تقطیر نمایند و دهن را از وجدا نمایند و بکار برند حسب البسباسه نشاط و خوشحالی تمام

وامساک منی ولغوظ آورد ومقوی باه است صنعت آن قرنفل دارچینی جوزبوا اکهر باتخم فرنجمشک
گاوزبان بادرنجبویه مومیائی دارابجردی عنبراشهب از هریک یکدرم مروارید ناسفته یاقوت رمانی
بهمن سفید بهمن سرخ اشنه سازج هندی زرنباد خولنجان فلفل سفید فرفیون کبابه چینی بسباسه صندل
سفید از هریک دو درم بزرالبنج سفید یکدرم جدوار خطائی مجرب زعفران از هریک سه درم مشک خالص نیم
درم ادویه کوفته بیخته با عرق مخلصه یا عرق دارچینی حبوب بندند هر حبی بقدر نخودی شربتی از یک حب
تا سه حب

فصل در بیان نسخ معاجین بسباسه

معجون بسباسه مقوی اعضای رئیسه
ومعده است ورياح وجشا را زائل میسازد وطعام نیکو میگوارد صنعت آن گل سرخ طباشیر بهمن سفید
بهمن سرخ گل گاوزبان کشنیز خشک بریان کرده صندل سفید مروارید ناسفته کهربا نارمشک فرنجمشک
گاوزبان بادرنجبویه پوست ترنج تخم کاهو از هریک سه مثقال مغز تخم خیارین مغز تخم کدو مغز پسته
مغز فندق مغز بادام مغز حبة الخضرا مغز چلغوزه مغز نارجیل از هریک دوازده مثقال مغز تخم خرفه
مقشر چهل و پنج مثقال زعفران بزرالبنج از هریک مثقال کافور مشک عنبر از هریک نیم مثقال جوزبوا
بسباسه از هریک بیست وچهار مثقال زرشک بیدانه هژده مثقال ورق طلا پنجاه عدد ورق نقره
صد عدد ادویه را کوفته بیخته سه وزن ادویه نبات وعسل بالمناصفه بقوام آورند شربتی یکمثقال
تا یکمثقال ونیم **معجون بسباسه دیگر** مقوی معده واعضای رئیسه وباه است ومنی بیفزاید وتفریح
آورد وطعام بگوارد واشتها زیاده کند صنعت آن بسباسه جوزبوا بیخ لفاح تخم کاهوی سفید زعفران
قاقله صغار قاقله کبار غنچه گل سرخ منزوع الاقماع بهمن سرخ بهمن سفید برگ شیرازی از هریک
سه مثقال شقاقل مصری خصیة الثعلب مصری طباشیر سفید از هریک شش مثقال مغز چلغوزه مغز بادام
مقشر مغز تخم خیارین مقشر مغز نارجیل مقشر از هریک پانزده مثقال مشک خالص عنبر اشهب از
هریک یکونیم مثقال عسل مصفی خالص نبات سفید از هریک دو وزن جمیع ادویه ورق طلا ورق نقره
صلولین از هریک یکمثقال علی الرسم معجون سازند بسد بکسر بای موحده وتخفیف سین وبالضم با وفتح
سین مشدده نیز آمده اسم سنگی است سرخ پر سوراخ مثل خانه زنبور لیکن سوراخهای این از آن
باریکتر وآن سنگی است خزفی صلب که در سواحل دریای مالدیب وفارس وعمان ویمن وغیرها در زیر
آب تکوین می یابد وآنچه مشهور است که بیخ مرجان است وریشه آن سفید وهرچند بلندتر میشود سرخ تر میگردد

وشاخهای آن مرجان است اصلی ندارد و آن سرخ و سفید و سیاه نیز میباشد باختلاف اماکن و مواد و شاید
ماده آن طین لزج مختلط با رطوبت یا اجزای غیر لزجه و هوائیت باشد که بطول مدت و صدمات امواج
رطوبت و یا اجزای غیر لزجه آن جدا شده و هوائیت آن متبخر گشته بدان هیأت منعقد و متحجر میگردد و سیاه
آن قویتر و سفید آن ضعیف تر است و بهترین همه سرخ آن است که صاف و کم سوراخ و صلب بی رمل
باشد و در اول سرد و در دوم خشک مفرح و قابض و مجفف و قاطع نزف الدم و نفث الدم و محلل
خونیکه در دل منجمد شده باشد خصوصا محرق آن و جهت وسواس و جنون و خفقان و صرع و ضعف
معده و فساد اشتها و نفث الدم و اسهال دموی و سنگ مثانه و گرده و سپرز و بواسیر و نیم مثقال
آن که بالنصف آن صمغ عربی و یا سفیده تخم مرغ سرشته باشند و با آب سرد نوشیدن جهت قطع
نزف الدم باطنی مجرب است خصوصا سوخته آن محرق و مغسول نوع سیاه آن بغایت مقوی دل
و ذرور بسد جهت بردن گوشت زیاد زخمها و رفع آثار آن و محرق آن جهت نزف الدم ظاهری
و تقویت دندان و زائل کردن زردی دندان و بثورات چشم و تقویت باصره و دمعه و جرب و بیاض
و سلاق و قطور آن با روغن بلسان جهت ثقل سامعه و کری نافع و امین الدوله گوید که چون سه سرخ
هر روز چهار دانگ آنرا با سکنجبین بنوشند البته رفع ورم و سده سپرز میکند و مضر گرده و مورث
تهوع و مصلحش کتیرا و بدلش جهت حبس خون لعل و بوزنش دم الاخوین و قدر شربتش تا یکمثقال و اولی
استعمال محرق آنست و جمیع مذکورات و محلول آنرا در رفع جذام مجرب دانسته اند و از خواص
آن است که چون طلا و نقره را از هر یک بقدر بسد درهم گداخته انگشتری با نگین و ابی ترتیب دهند
و بسد را در آن نصب کنند و قمر و شمس بحد اتحاد خود مقارنه با زهره داشته باشند و با خود نگاهدارند
در حال صرع قطع شود و دارنده آنرا هرگز غمی نرسد و از چشم بد ایمن باشد دستور احراق
آن آنست که بسد را ریزه ریزه کرده در کوزه گلی تازه آب ندیده کرده بگل حکمت گرفته در تنور
گذاشته یک شب بگذارند و صبح روز دیگر برآورده احتیاط نمایند که بسیار نسوزد و بسد چون بحدت تاد
نرسد بعد از احراق بسایند و بشویند آنرا بدستور غسل اثمد و احجار دیگر استعمال نمایند و در اثمد ذکر
یافت فصل در ذکر نسخ اقراص بسد قرص بسد از برای اسهال دموی و قذف
خون صنعت آن بسد محرق مغسول ده درهم اقاقیا جلنار فارسی از هر یک چهار درهم صمغ عربی

یکدرم دارچینی یکدرم کوفته بیخته با سفیده تخم مرغ بقدر حاجت سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال
قرص لسبد قی الدم را نافع باشد صنعت آن بسد مغسول ده درم کندر اقاقیا گلنار صمغ عربی از هر یک
چهار درم کتیرا گل مختوم از هر یک سه درم دارچینی یکدرم کوفته بیخته اقراص سازند و در سایه خشک
نمایند شربتی یکمثقال با شراب الجبار قرص لسبد نفث الدم و سحج امعا و کثرت طمث و آمدن خون
بواسیر را نافع است و نیز در منافع مثل قرص الجبار است که ذکر شد صنعت آن بسد محرق لبان کندر
اقاقیا گلنار فارسی از هر یک چهار درم دارچینی صمغ عربی از هر یک یکدرم و در نسخه دیگر از هر یک نیم درم
است کوفته بیخته بسفیده تخم مرغ سرشته اقراص سازند و در سایه خشک نمایند قوتش تا دو سال
باقی بماند شربتی یکدرم است معجون لسبد افراط خون حیض و اسهال مومی و نفث الدم را سود مند
بود صنعت آن بسد مغسول شادنج مغسول کهربا گلنار گل ارمنی گل مختوم دم الاخوین نشب یمانی
از هر یک جزوی در وزن مساوی کوفته بیخته با رب به و رب سماق و رب حب الآس سرشته شوند
مقدار دو درم شربتی بدهند لسفایج فستقی بیخی است مائل بسیاهی و باریک و گره دار و از سر گرهی
رشتها بر آمده و اندرونش سبز پستئی رنگ و نبات آن بی ساق و یک ساق و برگ دار شبیه بال
طیور و مانند گیاه سرخس و بقدر یک شبر و از میان شاخهای درختان و از بیخ اشجار سرویده و
در نگابن دار حجاز نامند گرم است در درجه دوم و خشک است در اولی و گویند در اول گرم است
و در یبوست معتدل مسهل مره سودا و بلغم غلیظ و هر خلطی که ملاقات کند و محلل نفخ و تسیر منجمد در معده
و قولنج و منجمد کننده شعیر غیر منجمد و مفرح بالعرض و جهت دفع سودا و جذام و علل سوداوی و مفاصل
و ضماد آن و جهت التوامی عصب و شقاق میان انگشتان نافع و خوردن آن با شکر و با اطعمه خصوص
پختن در بیخچه و یا با ماء العسل موجب اسهال مواد و بی ضرر است و مطبوخ آن با اصل السوس و انیسون
جهت سرفه و ضیق النفس و ربو و مداومت مطبوخ آن با عناب جهت سقوط بواسیر بغایت موثر و چون
سه مثقال آنرا جوشانیده با فلوس خیار شنبر و ترنجبین که در آن حل کرده صافی نموده روغن
بادام شیرین داخل کرده بنوشند جهت درد معده مزمنه و ریاح بواسیر و صرع مجرب و منقی
و مضر سینه و گرده است و مصلحش پرسیاوشان و جوشانیدن آن با ماء الشعیر و فواکه یابسه و با خرو
سالدار و قدر شربت از جرم آن تا سه درم و در مطبوخ تا شش درم و بدلش جهت مواد سوداوی نصف

وزن افتیمون و ربع آن نمک هندیست و سزاوار آن است که استعمال کرده شود مجرب و بعضی پوست
تراشیده نرم کوبیده تا اینکه نفخ نکند و سود بخشد حب بسفایج بلغم و سودا را از معده پاک کند و تنقیه دماغ
نماید صنعت آن ایارج فیقرا ده درم بسفایج فستقی ده درم شحم حنظل شش درم اسطوخودوس افتیمون از
هر یک دو درم و نیم تربد سفید هشت درم سقمونیای مشوی یک درم و نیم کوفته بیخته با آب حب سازند شربتش
دو درم و نیم سفوف بسفایج مسهل سودا و اخلاط محترق سوداوی و از برای امراض حادثه از سودا و
اخلاط غلیظه نافع صنعت آن بسفایج فستقی افتیمون اقریطی از هر یک یکجزو شکر طبرزد دو جزو کوفته
بیخته چهار درم آن را با جلاب شکری بنوشند شراب بسفایج مسهل سودا بود منقول از کناش
اطیبوس صنعت آن بگیرند بسفایج فستقی یک اوقیه در صره کتانی کرده در پنج قسط شراب انگوری
انداخته بیست و یک روز بگذارند پس صره را نیکو بمالند و بفشارند و دور کنند و شراب را نگاهدارند
و یکمرتبه پیش از غذا از آن بقدر حاجت بیاشامند مطبوخ بسفایج جهت درد معده و ریاح کواسیر
و صرع و امراض سوداوی بی عدیل است صنعت آن هر روز از سه مثقال تا پنج مثقال آن را خیسانیده
بجوشانند و صاف او را با فلوس خیارشنبر و روغن بادام شیرین بنوشند و بدستور با ترنجبین نیز
موثر است باب الباء مع الصاد المهملة بصل بفارسی پیاز نامند و بری آن
بی بوته و در چشمه سارهای کوهها کثیر الوجود و طعم و بوی برگش مانند پیاز و بترکی کومران نامند
و قوی تر از بستانی است و مجموع آن در آخر سوم گرم و در اول سوم خشک و گویند در چهارم
گرم است و با رطوبت فضلیه و مفتح سده و مقوی شهوتین خصوص پخته آن با گوشت چرب
و رافع مضرت هوای وبائی و طاعون و اختلاف آبها و مدر بول و حیض و مفتت حصاة و مطبوخ
مهرای آن کثیر الغذا و ملین طبع و پخته آن با چربی جهت تنقیه شش و سینه از اخلاط لزجه
و پخته آن در سرکه یا پرورده بسرکه جهت یرقان و سبز و برانگیختن اشتها و تقویت
هاضمه و منع غثیان صفراوی و بلغمی و تنها مانع غثیان ادویه کریهه و دافع سموم و آب آن
جهت رفع ضرر سگ دیوانه گزیده نافع و خصوصا چون یک چهار یک بوند از شده از آن در
عرض سه روز خورده شود نهایت مجرب است و قطور آن جهت دمعه و حکه و جرب چشم
و ابتدای نزول آب و با عسل جهت بیاض و سعوط آن منقی دماغ و بوئیدن آن جهت رفع ضرر

سوای وبائی و سده دماغی و چکانیدن آب آن و گذاشتن پخته آن در گوش جهت ثقل سامعه و طنین
و پاک کردن چرک و تحلیل ریاح و ضماد آن جاذب خون بظاهر جلد و نیکوئی رنگ مجرب است و با موی
آدمی جهت زخم سگ دیوانه گزیده و با انجیر جهت گزیدن عقرب و زنبور و ضماد پخته آن جهت
تنقیح اورام بارده و با زرده تخم مرغ یا روغن تازه جهت درد و ورم مقعده و حکه و با روغن
کوهان شتر جهت شقاق مقعده و بواسیر و زحیر مجرب و حمول آن جهت گشودن رگهای بواسیر
و سیلان فرمودن خون موثر و جهت کجی ناخن و تشنج نافع و پوست محرق آن با موی سوخته و کافور
جهت اکله مجرب و قیروطی آب آن با پیه مرغ جهت ریش شدن پا از کفش و موزه مفید و مضر [illegible]
و اکثار آن مورث قی و نسیان و لیثرغس و ریاح غلیظ و مولد کرم معده و خلط غلیظ در جرم معده
و موجب تشنگی و مصدع محرورین و مصلحش شستن آن با آب و نمک و با سرکه خوردن و بعد از آن
انار و کاسنی تناول نمودن و رافع بدبوئی آن باقلی و نان سوخته و گردگان مشوی است و تخم آن
در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلی و منقی و ضماد آن جهت داء الثعلب و بهق نافع و قدر
شربتش یک مثقال است **حسو بصل** سرفه بارد را نافع باشد و باه را برانگیزد و صنعت آن شیره
پیاز ده درم در یک رطل شیر گاو تازه بپزند و ده درم عسل مصفی داخل نموده بگیرند حسو نمایند
دواء البصل مولد منی باشد و نعوظ آورد و بغایت مبهی است صنعت آن آب پیاز یک من شیر گاو
نیم من فانید یک من با آتش نرم جوش دهند تا بقوام آید و اگر خواهند که قوی تر شود این اجزا را کوفته
و بیخته در هم سرشته داخل کنند تخم اسپست ده درم زنجبیل دارفلفل از هر یک دو درم تخم جرجیر
پنج درم شربتی یک ملعقه و اگر قوی تر خواهند کبابه چینی بوزیدان بهمنین شقاقل قرنفل دارچینی
جوز بوا بسباسه از هر یک یکدرم نیز اضافه نمایند **قیروطی بصل** جهت ریش پا که از کفش یا
موزه بهم رسیده باشد مفید صنعت آن بگیرند آب پیاز را و با پیه مرغ علی الرسم قیروطی سازند
و بکار برند **لعوق بصل** مبهی است و منی را زیاده کند و سینه را نرم کند و باه را بیفزاید صنعت آن بگیرند
پیاز سفید و کوفته آب آن را بگیرند و در قدر نیم رطل آب آن یک رطل عسل مصفی داخل کرده
بپزند تا بقوام عسل باز آید و در ظرف چینی نگاهدارند شربتی یک ملعقه **لعوق بصل** به نسخه
دیگر انفع و اسهل از اول صنعت آن پیاز سفید یک جزو شیر گاو تازه دو جزو فانید سنجری

یک جزو بمجموع را بکجا کرده بپزند تا غلیظ شود و در شیشه یا ظرف چینی نگاهدارند شربتی یک اوقیه صبح و یک اوقیه
شام مراهم **بصل** نواصیر و قروح مزمنه را نافع است صنعت آن بگیرند پیاز رسیده بالیده آبدار
پنجاه درم و نرم بکوبند بعد از جدا کردن قشر آن و با هم وزن آن روغن گاو خالص بجوشانند
تا مائل بسیاهی شود و بعد از آن صاف نموده روغن را تمام گرفته با نیم وزن آن برگ نیم تازه سائیده
قرصها مثل کباب شامی ساخته در آن روغن بریان نمایند تا آنهم مثل پیاز مائل بسیاهی گردد
پس قرصها را برآورده روغن را صاف نمایند و هشت درم موم خالص در آن بگدازند و همین
مقدار قنه نیز در آن بگدازند و صاف نموده در ظرفی نگاهدارند و عند الحاجت بکار برند و باید که
این مرهم را قبل از هفت پاس از روی زخم برندارند مرهم **بصل** دیگر نواصیر و جمیع قروح مزمنه
را نافع است صنعت آن موم سفید مسکه گاو از هر یک ده درم پیاز ده درم مرمکی صافی صبر سقوطری
کندر زنگار از هر یک نیم درم پیاز را در مسکه بسوزانند و مسکه را صافی نموده و موم را در آن
بگدازند و اجزا را بالطریق غبار سائیده داخل کرده در هاون بمالند که یک سان شود مخلل **بصل**
یعنی پرورده آن در سرکه که آنرا بفارسی ترشی پیاز و بهندی اچار پیاز نامند بجهت یرقان
و سپرز و برانگیختن اشتها و تقویت هاضمه و مانع غثیان ادویه کریهه و دافع سموم است صنعت
آن بگیرند پیاز بزرگ جید را و بخلال چوبی سوراخهای بسیار نمایند یا چهار شق کنند اگر درست
منظور باشد و به تعجیل مطلوب نباشد و الا ورق نمایند و در سرکه انگوری بیندازند آنمقدار
که سرکه از روی آنها بلند گردد و بگذارند تا برسد پس استعمال نمایند و اگر از برای خوشبوئی چند
خوش طعمی چند دانه قرنفل و چند پارچه جوز بوا و چند دانه فلفل سیاه یا فلفل سرخ دراز که در هند
میشود داخل نمایند بد نیست و اگر خواهند که زود ساخته تناول نمایند پیازها را خار بسیار بزنند
و در دیگی تا نصفه آب کنند و بر سر آن صافی ببندند و پیازهای خار زده را بران صافی بچینند
و بالای آن سرپوش گذارند و زیر دیگ آتش برافروزند تا آب بجوش آید و بخار آن بر آنها
برسد و آب آنها از صافی در آب بچکد و پخته گردند پس برداشته در سرکه سبکی جوش دهند
پس در سرکه تند اندازند و نمک بقدر حاجت و آنچه خواهند از ادویه خوشبو مانند قرنفل و جوز بوا
و سیاه دانه و فلفل سرخ هندی و غیرها داخل کنند و این نوع در یک روز قابل خوردن میشود

و بدین دستور مخلل هرچه جرم آن سخت باشد و نرم خواهند تناول کنند مرتب نمایند باب الباء و
مع الطاء المهملة بط بفتح بای موحده و طای مهمله نوعی از طیور آبی است ابلق مختلف الالوان و
کوچک تر از او زکه بفارسی قاز نامند و به هندی راج هنس و آنرا بفارسی اردک مرغابی اسم جنس
آن است و پایهای آن کوتاه و اهلی و وحشی و جنگلی می باشد در دوم گرم و در اول خشک
مرطب برطوبت فضلیه و گرم ترین طیور اهلیه است اهلی آن و بعضی گفته اند در مبرود المزاج گرمی میکند
و در محرور المزاج مورث حمی است کثیر الغذا دیر هضم کثیر الریاح نفاخ مسمن بدن و گرده و مبهی و مصفی
آواز و مولد خون غلیظ سریع التعفن و مصدع و چون هضم شود بهترین گوشتها است در تقویت باه
و زیاده کردن ماده منی و سائر قوی و مصلح آن سرکه و زنجبیل و ادویه حاره و سکنجبین است و خوردن جگر
آن خصوص بلواری آن مولد خون صالح و خفقان را مفید و ضماد گوشت آن با نمک جهت تحلیل
پیه آن بهترین پیه است گرم و لطیف و ملین و محلل و با قوت نافذه و جهت خفقان و ورم پستان
و تسکین اوجاع با آرد باقلا ضماداً و شرباً جهت امراض مذکوره و تسکین لذع امعا و اوجاع آن و
اسحاق بدن و سرفه و خشکی سینه و خشونت صوت مفید و همچنین مدین بان و تخم آن دیر هضم و
ضعیف تر از تخم مرغ و برای رفع نزال و سرفه و درد سینه و با کهربا جهت قطع سیلان خون و
زحیر و برشته آن با سداب و روغن زیتون جهت سرعت تکلم اطفال نافع و سائیده پوست آن
با مروارید و شکر و لوشنا در جهت رفع بیاض موثر و قوی و سنگدان آن دیر هضم و از تعفن دور
و چون هضم شود مقوی معده و اشتهاست و خاکستر پر و بال آن برای تحلیل خنازیر و زبل آن
جهت کلف و نمش و خنازیر نافع دهن البط بدانکه فرنگان فرامیگیرند از ان روغنی بجهت وجع
مفاصل و طریق ساختن آن انست که بگیرند بط فربه را و آنرا کشته پاک کنند پس بگیرند الیغاقون
سرز نجمه شش اسطوخودوس از هریک کفی اشق مقل ازرق از هریک شش مثقال اذخر مکی جندبیدستر زباد
لبناسیه قرنفل سورنجان از هریک سه مثقال روغن خراطین که در رسم الدال انشاء الله تعالی
در ادهان مذکور خواهد شد سی و شش مثقال ادویه را کوفته بیخته بروغن خراطین مذکور سرشته نموده
در شکم آن کرده بدوزند پس آنرا بسیخ کشند و با آتش ملایم کباب نمایند و ظرفی سرکه انگوری
کرده در زیر آن بگذارند تا روغن از ان در سرکه بچکد تا آنکه دیگر روغن در آن نماند پس آن

سرکه و روغن را چندان بآتش ملایم بجوشانند که سرکه به تحلیل رود و روغن بماند و چون روغن مزبور
ساخته شود فقرات پشت و مواضع درد را بآن چرب کنند و پوست بره که تازه کشیده باشند و گرم
باشد بروغن سفید که ذکر کرده خواهد شد چرب نموده بالای اعضا و مواضعی که چرب نموده اند ببندند
و اگر این روغن را که مذکور شد با روغن جوزبوا و روغن الیفاقوس از هر یک دو مثقال ممزوج نمایند
انفع است و روغن قاز و روغن حواصل به نسخهٔ فرنگان نیز بدستور روغن بط است و همین منفعت دارد
بطیخ هندی که بفارسی هندوانه و بعربی دلاع و دابوقه و بهندی تربز نامند در اول دوم سرد
و در آخر آن تر و مسکن حدت صفرا و خون و تشنگی و مدر بول و ملین طبع و آب او با عسل و زنجبیل جهت
قطع بلغم و با شیر جهت امراض سوداوی و با تمر هندی جهت مواد صفراوی و جرب و حکه و با سکنجبین
جهت تفتیح سده و ادرار بول و یرقان و مواد محترقه و اعانت بر هضم و با شیر خشت و امثال
آن جهت تپهای حاره و دفع غلط ردی الکیفیه که کم مقدار باشد مفید و مولد خون رقیق و بلغم
شیرین و مرطب بدن و مضر مبرودین و بارد المزاج و مضر معده سرد و مصلحش گل قند و عسل و قند و امثال
آن و در مزاجیکه صفرا بسیار غالب باشد هندوانه از جهت لطافت مستحیل بصفرا میشود مثل
آب کدو و در مبرودین بدون مصلح مورث ضعف باه و درد مفاصل و امثال آن است چون
هندوانه را سوراخی کرده قدری عسل در آن ریخته سوراخ را مستحکم کنند و یک هفته در زیر سرگین
اسپ دفن کنند آب آن مثل شراب مسکر میگردد اما مغشی و مفسد معده است و تخم او در دوم سرد
و تر و در جمیع افعال مانند تخم کدو است و قدر شربتش تا پنج درم است و در اخراج حصاة و انحدار [illegible]
از معده گویند مجرب است شراب بطیخ صنعت آن بگیرند هندوانه بزرگ رسیده و قدری
از سر آنرا بریده و اندکی خالی کرده پس مویز کوبیده با نبات سفید یا قند سیاه در آن پر کرده
سرش بجای خود بگذارند و بسته در دیگ بگذارند که بجوش آید پس صافی نموده بنوشند و گاه دو مثقال
زرشک و نیم مثقال جوزبوا داخل میکنند و این شراب نیکو و سرد است مربای پوست
هندوانه بعسل و شکر جهت برسام و وسواس و بیهوشی و درد سینه و ضعف معده که از خلط
گرم باشد و تقویت هاضمه نافع است صنعت آن بگیرند پوست هندوانه و پوست سبز آنرا
دور کرده در آب آهک صافی نموده که قدری تندی داشته باشد یک شبانروز بخیسانند بعد با

آب گرم بشویند تا اثر آب آهک دور شود پس در آب تازه طبخ دهند تا پخته شود و نبات سفید را بقوام
آورده پوست هندوانه را در آن اندازند و یک جوش دیگر داده که جذب شیرینی نماید پس فرود
آورده سرد کرده نگاه دارند و اگر مشک یا گلاب سوده معطر نمایند بهتر است باب الباء مع
العین المعجمه بغرا اغذای خراسانی است که از آرد خمیر کرده بقدر درهمی ترتیب میدهند و باقلیه
که از سرکه و دوشاب و ادویه حاره و گوشت ساخته باشند استعمال نمایند گرم مائل باعتدال و مشهی
و مسکن قی صفراوی و التهاب و تشنگی و مقوی بدن و مفتح سده و مصلح حال کرده و اصحاب نافعست
و مولد خون صالح و بطی الهضم و مولد ریاح و مصلحش دارچینی است و مولف تذکره موافق آنچه مذکور
شد ذکر نموده است و همین خاصیت دارد آش ماهیچه و آش آلکره که در اصفهان آش برگ نامند
در اطریه ذکر یافت باب الباء مع القاف بقلة الحمقاء بفارسی خرفه نامند و بترکی
و بعبرانی ازعلیم و بفرنگی برغالسالی نباتش کمتر از ذرعی و اکثر مفروش بر زمین و ساقش بقدر
انگشتی و بسیار نازک و شکننده و برگش ریزه مائل بمدور و گلش سفید و تخمش سیاه و ریزه و طولانی
در سوم سرد و تر و گویند در دوم تر است آب او مسکن حدت صفرا و خون و قاطع نزف الدم و خونی
که از سینه آید و مانع نزلات و جهت حصاة و ادرار فرمودن بول و حرقت آن و بواسیر و حرارت
جگر و تبهای حاره و دفع حب القرع و درد مثانه و قرحه امعا و تبرید دماغ و در سرسام حار نافع و ضماد او
با روغن گل جهت صداع حار و سوختگی آتش و اورام حاره و با شراب جهت بثور سر و با آرد جو جهت
مقدمه شقاقلوس و ورم چشم و ورم دماغی و جرب و حکه و ورم انثیین و شری و حمره و اشامیدن
او با ربوب حبنی جهت قطع تپ مجرب و حقنه او جهت ورم انثیین حاره و سیلان فضول با امعا و رحم
و ضماد تخمش جهت تحلیل قوی تر از نبات او و نبات آن در مزوره صاحب تپ و امراض حاره را نافع
نافع و مضر باه مبرودین و ضعیف الحرارة و بالخاصیه مسقط اشتها و اکثار او مورث تاریکی چشم
و مصلحا و مصطگی و کرفس و نعناع و قدر شربت از آب او تا بیست مثقال است و فرش کردن نبات
آن مانع احتلام است و تخمش در جمیع افعال مثل آب او و از آن ضعیف تر و در ورش جهت قلاع
اطفال و غیر آن نافع و در رفع تشنگی قوی تر از نبات اوست و گویند مضر سپرز و معده بارد است
و مصلحش قند و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش در اکثر امور بزرقطونا و لبوب داده او و قابض و غیر لبوب داده

ملین طبع است حریرهٔ بزر بقلة الحمقاء سرد و نافع از برای اصحاب دق و سل و از برای سعال
حار و خشونت سینه از احتراق مواد صنعت آن بگیرند تخم خرفه مقشر کنند یعنی بکوبند و بشویند تا سیاهی
و پوست آن تمام دور شود پس آنرا بآب شیره کشیده بگذارند که نشاستهٔ آن ته نشین شود و آب آنرا دور کرده
نشاستهٔ آنرا سه جزو با یک جزو وارد برنج در شیر گاو داخل نمایند پس بگیرند مغز بادام شیرین
پنج جزو و مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم هندوانه از هر یک دو جزو و نیم در گلاب و عرق بید مشک شیره
کشیده در آن داخل نمایند و بآتش ملایم بپزند چون قریب بقوام حریره رسد شیرهٔ نبات بقدر حاجت
داخل کرده دو سه جوش دیگر داده در ظرفی بکشند و بخورند حلوای بزر بقلة الحمقاء موافق سینه
و حلق و سرفه و تب دق و قرحهٔ امعا و تیزی تب با اعضا و سل است و سرد و تر است صنعت آن بگیرند تخم
خرفه مقشر و شیره آنرا گرفته بگذارند تا ته نشین شود پس آن ته نشین را با مثل آن نشاسته در آب
بپزند و روغن بادام و روغن مغز تخم کدو و روغن خشخاش و نبات سفید داخل کنند چندانکه شروع
به پس دادن روغن کند پس در ظرف چینی پهن کرده بطریق لوز بریده بخورند باب الباء
مع اللام بلادر بعربی حب الفهم و ثمرة الفهم و حب القلب و برومی انقردیا و بهندی بهلاوه
گویند و آن مثل الکلیلی است بر بالای ثمر شبیه بدل و از این جهت آنرا حب القلب نامیده اند و آن ثمر
درخت هندیست و شبیه بشاه بلوط و سیاه رنگ و مغز آن منقش و درون آن مغزی مثل مغز بادام
شیرین و مابین مغز و پوست آن مملو از رطوبت سیاه غلیظ که عسل بلادر نامند و درخت آن بقدر
درخت گردکان و برگش عریض و اغبر و تند بوده انچه به تحقیق پیوسته ثمر آن شبیه بامرود میباشد
و رنگ آن زرد و بر سر آن مثل اکلیل و تاج دانه برآمده و آن بلادر است و بر بالای آن دانه
مثل آن دو و اندرون ثمر آن تخم ها است و گوشت آن اندک شیرین چاشنی دار عفص و بعضی مردم
آنرا میخورند و مغز بلادر نیز شیرین است مانند مغز بادام و آنرا برآورده نیز میخورند و بلادر دو قسم
است صغیر و کبیر کبیر را بادام فرنگی مینامند و بهیئات گرده بزشیا باشد و عسل آن کمتر و مغز آن شیرین
تر و ماکول است و عسل آن مستعمل نیست و صغیر را بلادر نامند و عسل آن بسیار و مستعمل است
و مغز آن کوچک و طریقه برآوردن مغز سرد و نوع آنست که باید آنرا در آتش اخگر اندازند
تا پوست و عسل آن سوخته گردد و مغز آن نسوزد و پس از آتش برآورده مقشر نموده تناول نمایند

وخوابیدن در سایهٔ درخت آن باعث سکر و سبات و عسل بلادر در چهارم گرم و خشک و پوست
آن در سوم و مغز آن در سوم گرم و در اول خشک و بی مضرت و مبهی و مهیج باه و عسل آنرا مخلوط
بروغن گاو یا کنجد تازه یا مغز گردکان کرده باید استعمال نمود محلل و مسخن و ملطف قروح و مفرح
جلد و جهت امراض باردهٔ دماغی و عصبانی و رطوبی و تقویت حفظ و ذهن و رفع رطوبات و ریاح
و تقویت اعصاب و رفع سلس البول و نسیان و فالج و لقوه و رعشه و خدر و اختلاج و قطع ثالیل و وشم
و سائر آثار جلد نافع و مضر محرورین و محرق خون و مورث یبوست دماغ و جوشش دهان و بدن و جنون
و سرسام و مالیخولیا و مصلحش روغن گردکان و مغز گردکان تازه و نارجیل و ماء الشعیر و دوغ و شهد و آ
و دو مثقال آن کشنده و قدر شربتش از ربع درهم تا نیم درهم و بدلش پنج وزن آن فندق
و ربع آن روغن بلسان و سدس آن نفط است و اکتحال آن در چشم چارپایان مورث بیاض
و رافع آن ضرر لیق و ضماد آن با ادویهٔ مناسبه غیر مقرحه جهت جمیع امراض باردهٔ نافع و بخور آن
زائل کنندهٔ بواسیر و مسقط دانهٔ اوست و پوست بلادر مبهی و جهت حفظ سیاهی موی
بغایت موثر است خصوصا هرگاه با روغن بطم تدبیر او کرده باشند گویند چون بگیرند پوست
بلادر را که مغز آنرا دور نموده باشند و بسیار ریزه مقرض کرده مقدار یک اوقیه آنرا در
ظرفی کرده دهن البطم آنقدار که از روی آن بر گردد بران ریزند پس بیست درهم لبان ذکر
راسوده بران پاشند و زیر آن آتش بسیار ملایم برافروزند تا منعقد گردد و پس سه پرهٔ محموده
زرد با زاج هر اوقیه نیم دانگ و بعد انعقاد از آتش برگیرند و در ظرف شیشه نگاه دارند و هنگام
حاجت قطعهٔ از آن بوزن یک درم در دهان اندازند و بخایند تقویت و انعاظ قوی نماید صنعت بر
آوردن عسل بلادر بگیرند بلادر نو تازه هر قدر که خواهند و سر آنرا ببرند و به آب گرم نموده بگیرند
و بفشارند و قطرهٔ روغن غلیظ که از سر آن برآید گرفته جمع نمایند تا هر قدر که خواهند و نگاه دارند
و این روغن مسمی بعسل بلادر است صنعت گرفتن روغن گردکان باشد گرفتن روغن مغز بادام است
دستور اخذ عسل بلادر بنوع دیگر آنست که ته دیگ سفالی را موافق گردن شیشه که از آن
توان گذرانید سوراخ سازند و دیگ را بر سه پایه استوار کنند و شیشه گردن بلند را بگل حکمت
بگیرند و بلادر را پوست کنده و یا سر آنرا جدا کرده و نیم شکسته در شیشه کنند و قدری لیف یا موی بر بالا

اسپ پیچیده بدهن شیشه بگذارند و گردن شیشه را واژگون از سوراخ ته دیگ برآورند و دیگ را
آب کرده در زیر سه پایه زیر دهن شیشه بگذارند و بالای شیشه و درون دیگ آتش ملایم از
سرگین گاو جنگلی که بهندی اپلا گویند برافروزند یا آنکه دیگ را از سرگین گاو پر کنند و آتش
کنند تا عسل بلادر بچکد و در کاسه جمع شود و هرگاه از چکیدن باز ایستد بردارند نوع دیگر آنست
که سر بلادر را بریده بر تابهٔ آهنی یا سنگی گذارند و دسته تاون یا امثال آنرا گرم نموده بر آن
گذاشته بزور بفشارند و آنچه روغن از آن برآید جمع نمایند و اگر با گچ نرم بکوبند و اندک نمک
آب بر آن بزنند و در لتهٔ قوی اندازند و در شکنجه بکشند آنچه روغن در آن هست بسهولت بر می آید
جمع نمایند و باید که در جمیع احوال دست و دهن و بینی را محافظت نمایند که باعث تورم آنها گردد

طریقه خوردن بلادر جهت حفظ بدن و تقویت اعصاب و باه و استحکام لثه و دندان
آنست که بگیرند بلادر را و سر آنرا بریده عسل آنرا بدستور مسطور گرفته جرم آنرا ریزه ریزه نموده
باز عسلیکه در آن باشد دور نموده با مغز نارجیل ریزه کرده با کنجد مقشر یا غیر مقشر یا گردکان
هر کدام که باشد و خواهند مخلوط نموده بخورند و باید که جرم بلادر یک جزو و مغز نارجیل و غیر آن
هر کدام که باشد از پنج جزو کمتر نباشد و ابتدا از ربع یا ثلث یا نصف دانه بقدر احتمال طبیعت
شروع نمایند و بتدریج اندک اندک بیفزایند تا یک دانه و دو دانه و تا پنج و هفت هم تجویز کرده اند
و جمهور بموافقت و عدم مضرت و بعضی جرم بلادر عسل گرفته را با یکی از مصلحات که مغز نارجیل
و مغز گردکان و کنجد مقشر یا غیر مقشر است بهمان وزن سابق کوبیده بهمان دستور میخورند و شاید
این در ابتدا و قبل از عادت بهتر باشد و بعضی بلادر عسل ناگرفته را بهمان دستور کوبیده میخورند
لیکن این در ابتدا خالی از غائله نیست و باید درین ایام از ترشیها و چیزهای نفاخ و اشیای
مضره بآن و یا مهیجه تقویت آن و یا شکنندهٔ قوت آن بالکلیه و از حرکات متعبه و هوای تند
اجتناب نمایند و خوردن بلادر پیران و کهول و جوانان مرطوب المزاج را نافع و محرور و
یابس المزاج و جوانان را مضر است و علامت مضرت آن آنست که کسی را که مضرت بمجرد
استشمام رائحهٔ آن اعضای آن متورم میشود و ورم رخو متخلخل از قبیل تهبیج لیس او را استعمال
آن حتی المقدور جائز نیست بخور بلادر زائل کنندهٔ دانهٔ بواسیر و مسقط آن است

صنعت آن کودی بکنند و اندک آتشی وران گذارند و یکدانه بلادر را بران بگذارند و بران
قدری آتش و بر آن به نشینند تا دود آن بر آن دانه برسد در سه چهار دفعه نهایت هفت هشت
دفعه زائل خواهد شد و یا در زیر دیک گلی یا غیر آن که آنرا سوراخ کرده باشند و معکوس گذارند
و در زیر آن دود کنند و بر آن نشسته دود آنرا بگیرند

فصل در بیان مرکباتی که اصل و عمود در آنها عسل بلادر است و از الجمله انقردیاست

بدانکه
انقردیا بلغت رومی است و نامیده اند این دوا را باسم انقردیا بسبب آنکه عمود و اصل در آن عسل
بلادر است و اول کسیکه استنباط این معجون نموده ابقراط است پس زیاده کرده بر آن دواها
جالینوس شیخ رئیس گفته که این معجون نافع است از برای فالج و مانند آن از لقوه و استرخا
و جلای دماغ دهد و تذکیه ذهن کند شیخ داؤد انطاکی گفته که اعظم نفع آن که من تجربه
کرده ام ازین معجون تقویت حفظ است و دفع نسیان و بلادت و فالج و لقوه و رعشه
و نیز از نفع عظیم است از برای اوجاع مفاصل و عرق النسا و اوجاع کلیه و مثانه و هر مرض
بارد و صرع و استرخا و سقوط کرده میشود بآن با آب مرزنجوش از برای شقیقه و دوار و حدت
میدهد باصره را از روی تجربه ابن جزله گفته که سوای منافعی که شیخ رئیس از برای آن
ذکر کرده آنرا منفعت کلی است از برای دوار بلغمی و نسیان و صرع و صداع بارد و اوجاع
معده و سینه و جمیع دردها که از برودت باشد صنعت آن بنسخه شیخ رئیس سنبل الطیب
مو زعفران سلیخه سیاه ساذج هندی افتیمون نقاح اذخر قرنفل حب بلسان ریوند چینی از
هر یک دو درم حب البان مقشر زنجبیل صبر سقوطری از هر یک اوقیه مصطکی عسل بلادر غوفل
از هر یک سه درم غاریقون هش سفید دو درم و در نسخه شاپور هشت درم است ایرسا دو اوقیه
پوست بیخ رازیانه سه رطل سرکه انگوری کهنه نه رطل ادویه کوفته بیخته پوست بیخ رازیانه را سه
روز متوالی در سرکه بخیسانند پس در دیک سنگی یا دیک گلی کرده با آتش ملایم بجوشانند تا سه چهار
جوش بخورد پس بپالایند و ثفل آنرا دور کنند و سرکه را با ده رطل و نیم عسل مصفی در
همان دیک کرده با آتش ملایم بجوشانند تا بقوام آید پس ادویه کوبیده را با آن بسرشند و بعد
از شش ماه استعمال نمایند شربتی یک درم با آب نیم گرم و غذای گوشت بخورند صنعت انقردیا

به نسخهٔ این جزله در منهاج که جهت درد اعصاب استرخاء عصب و دوار و نسیان و خیالات
وصرع و درد سر و درد معده و درد سینه و جمیع دردهای بارد نافع است صنعت سنبل الطیب
مرصافی ساذج هندی سلیخه زعفران و بعض اطبا شیح ترکی افزوده و در بعض نسخ
شیح رومی داخل است افتیمون اقریطی درمنه ترکی اذخر مکی ریوند چینی حب البان
مقشر قرنفل از هریک یک اوقیه مصطکی عسل بلادر از هریک دو مثقال حب بلسان زنجبیل
صبر سقوطری از هریک یک اوقیه غاریقون هشت درم بیخ سوسن آسمانگونی ده اوقیه پوست
بیخ رازیانه سه رطل خل خمر سه قسط که دو من و نیم باشد ادویه یابسه را کوفته بیخته بغیر از بیخ
رازیانه که آنرا در سرکه خیسانیده باشند پس در دیگ پاکیزه کرده دو سه جوش داده از آتش
فرود آورده صافی نموده سه رطل عسل داخل کرده باتش ملایم بپزند تا بقوام آید ادویه کوفته
العسل بلادر سرشته بعسل بقوام آورده بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی یک
درم با آب نیم گرم جهت فالج ولقوه و استرخا و عصب نافع باد صنعت انقردیا به نسخه شیخ داؤد
انطاکی ایرسا ده اوقیه سنبل الطیب ساذج هندی مرمکی صافی سلیخه سیاه زعفران شیح ارمنی
افتیمون اقریطی اذخر مکی ریوند چینی حب البان مقشر قرنفل مقل ازرق حب بلسان صبر
سقوطری عسل بلادر از هریک یک اوقیه غاریقون هشت سفید مصطگی رومی از هریک شش درم
فلفل وج ترکی سعد کوفی کندر از هریک پنج درم و گاهی زیاده می شود برین اجزا انواع
هلیلجات از هریک ده درم و در نسخه دیگر اسارون کبابه چینی از هریک دو مثقال داخل است
و در نسخه دیگر شونیز چهار درم است شیخ داؤد گفته که اما من مقارن اجزای این معجون میسازم
نشاره عاج هفت درم مرجان قرمزی سه درم تخم حرمل درونج عقربی بهمن سرخ از هریک
دو درم جند بیدستر سه درم مجموع را کوفته بیخته پس بگیرند پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه
از هریک سه رطل سرکه انگوری سه قسط هر دو را در سرکه بخیسانند پس بجوشانند تا ثلث سرکه
بماند و بپالایند و عسل مصفی بقدر پنج وزن مجموع ادویه داخل سرکه مزبور نموده باتش ملایم
بقوام آورند پس ادویه را بآن معجون سازند و نگاه دارند و درین نسخه اختلاف بسیاری واقع
است و جایز نیست استعمال این معجون پیش از آنکه مدت شش ماه از ساختن آن گذشته باشد

وسید اسمعیل در ذخیره گفته که قوت این معجون تا ده سال باقی میماند و قول زهراوی صحیح
صحیح است که گفته اند قوتش تا چهار سال باقی است و شربتش از یکدرم تا یکمثقال است و بهتر آنست
که استعمال نکنند این معجون را مگر مشایخ و مرطوبین و مبرودین در فصول بارده الفقردیا کبیر
که شیخ رئیس در قانون ذکر کرده و گفته که نافع است از برای جمیع اوجاع معده و از برای صداع
عتیق و دوار معدی و جنون و هذیان و وجع کبد و طحال و کلیه و از برای برودت مزاج و اوجاع
ارحام و نقرس و جذام و امراض سوداوی و نسخهٔ ابن جزله و نسخهٔ شیخ داؤد انطاکی قریب
باین نسخه اند و اندک اختلافی دارند صنعت آن سنبل الطیب مو زعفران سلیخه سیاه ساذج
هندی افتیمون اقریطی اذخر مکی حب بلسان ریوند چینی قرنفل حب البان مقشر زنجبیل سفید صبر
سقوطری مقل ازرق مرمکی روغن بلسان از هریک یک اوقیه مصطگی عسل بلادر غاریقون
سفید از هریک هشت درم ایرسا دو اوقیه پوست بیخ رازیانه سه رطل سرکهٔ انگوری سه قسط
پوست بیخ رازیانه را سه شبانه روز در سرکهٔ انگوری بخیسانند پس در دیگ کرده جوش
دهند جوشی اندک و بپالایند و بفشارند و ثفل آنرا بیندازند و سرکه را با یکرطل و نیم عسل مصفی در
دیگ سنگی کرده با آتش انگشت بقوام آورند و ادویه را کوفته بیخته با آن مخلوط نمایند و بعد از شش ماه
استعمال نمایند شربتی یکدرم با آنچه مناسب باشد الفقردیا دیگر منقول از قرابادین بهاء
بخت نافع است از برای جمیع امراض بارده مزمنه چون فالج و استرخا و لقوه و اوجاع بارده
مفاصل و نقرس و این معجون پیران و سردمزاجان را نافع است و سیاهی موی را نگاه دارد
صنعت آن هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آمله منقی از هریک سی و شش درم شونیز بیست و چهار درم
هیل بوا هفت درم طباشیر سفید سعد کوفی عسل بلادر از هریک شش درم فلفل دار فلفل زنجبیل
فلفل موی انیسون از هریک دوازده درم ادویه را کوفته بیخته فانید سنجری شصت درم فانید را
در آب بقدر کفایت حل کرده ادویه را با آن بسرشند و در سبوچهٔ لعابدار اخضر کرده در جو دفن
کنند و چون سه ماه بگذرد بکار برند و بعضی گفته اند که بعد از شش ماه که در جو کرده باشند استعمال
نمایند و مزاج آن گرم است در یکدرجه و نیم و خشک است در آخر درجهٔ دوم الفقردیا دیگر که قریب
است در منافع بالفقردیای صهار بخت و مصروع را بنهایت مفید است صنعت آن پوست هلیله

کابلی پوست بلیله آمله منقی کشنیز خشک مقشر اسطوخودوس از هر یک پنج درم زنجبیل
عود الصلیب صعتر فارسی عسل بلادر از هر یک سه درم جندبیدستر یکدرم عسل سفید مصفی سه
وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی یکدرم با آب گرم انقردیا دیگر برص و بهق
و فالج و نسیان و استرخا را بنهایت نافع است صنعت آن بلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی
از هر یک سه درم کندر زوفای خشک زنجبیل فلفل عسل بلادر از هر یک پنج درم عسل مصفی بقدر
حاجت بدستور معجون سازند و این معجون گرم است در سه ربع درجه اول و خشک است
در آخر درجه دوم شربتی از آن یکدرم با آنچه موافق باشد از اشربه انقردیا معروف
بمبدل المزاج و آنرا انقردیا کبیر نیز نامند لقوه و رعشه و فالج و برص و خدر و نسیان و
صداع بارد و صرع و جمیع امراض بلغمی را نافع است و حفظ را زیاده کند و هاضمه را قوت دهد و باه
را بیفزاید چنانکه بلغمی مزاج را هیچ دوائی در امر باه بهتر ازین معجون نیست و یرقان و جمیع
امراض حادثه از سردی را نافع است صاحب اختیارات بدیعی گفته که کسانی را که بلغمی مزاج
بودند امر کردم ایشان را باستعمال این معجون بجهت قوت باه بسیار پسندیده داشتند
و در قوت حفظ و ذهن و دفع نسیان و فالج و لقوه و همه رنجهای حادث از سردی بنهایت
سودمند است صنعت آن زنجبیل عاقرقرحا شونیز و ج ترکی قسط تلخ عسل بلادر از هر یک ده درم
سداب خشک حلتیت حب الغار زراوند مدحرج جنطیانا حب البان شیطرج هندی خردل سفید
جندبیدستر از هر یک پنج درم اجزای خشک را کوفته بیخته بعسل بلادر سرشته بروغن
مغز گردکان چرب نموده با عسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند شربتی از یکدرم
تا یکمثقال و در نسخه اختیارات بدیعی فلفل و دارفلفل از هر یک ده درم اضافه این اجزا شده
و وزن عسل بلادر چهار مثقال و نیم است و در نسخه دیگر بجای زنجبیل حب البان فلفل دار
فلفل از هر یک ده درم داخل است انقردیا کبیر بنسخه نجیب الدین سمرقندی که باسم بلادر
کبیر و در قرابادین خود ذکر کرده و گفته که این معجون تریاق فالج و لقوه و سکته است و مفید
از برای برص و بهق و گزیدن عقرب و جمیع امراض بارده و از برای تشنج رطب و نسیان و این
در ساعت بدن را مشتعل میسازد و عرق می آورد و سزاوار آن است که چون خورده شود

چیزی بنوشند تا عرق آورد صنعت آن عاقرقرحا زنجبیل شونیز قسط تلخ فلفل دارفلفل وج ترسی
از هر یک ده درم مرمکی صافی برگ سداب حلتیت جنطیانا زراوند مدحرج حب الغار شیطرج هندی
جندبیدستر خردل از هر یک پنجدرم عسل بلادر پنجدرم ادویه را کوفته بیخته بروغن مغز گردکان و
عسل بلادر چرب نموده بعسل مصفی معجون سازند و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی یکدرم **انقردیای**
صغیر منافع آن قریب است بانقردیای صهاربخت صنعت آن هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هر یک
ده درم سعد کوفی سنبل الطیب کندر وج ترکی فلفل زنجبیل عسل بلادر از هر یک پنجدرم ادویه را کوفته بیخته
بروغن مغز گردکان و عسل بلادر چرب نموده بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند شربتی یکدرم
بعد از شش ماه از ساختن آن استعمال نمایند و در نسخه دیگر انقردیا بجای هلیله سیاه پوست هلیله کابلی داخل
انقردیای صغیر دیگر نافع است از برای صلابت سپرز و سده و درد معده و گرده و مثانه و
بهقهای کهنه صنعت آن جنطیانا رومی فلفل سیاه از هر یک هشت درم قسط تلخ مرمکی صافی ساذج هندی
ریوند چینی سنبل الطیب از هر یک هفت و نیم مثقال ادویه را کوفته بیخته بروغن مغز گردکان و عسل بلادر
پنجدرم چرب نموده بعسل مصفی سه وزن مجموع ادویه سرشته معجون سازند و در ظرف چینی نگاه دارند
و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی یکدرم **انقردیای** ملین صرع و فالج و لقوه و رعشه و استرخای
اعصاب نافع باشد و دماغ را از اخلاط پاک سازد و ذهن را تیز کند و حفظ را زیاده کند و پیران و
سرد مزاجان را موافق باشد و طبع را نرم دارد صنعت آن سنبل الطیب سلیخه ساذج هندی
فو مو زعفران درمنه ترکی افتیمون فقاح اذخر ریوند چینی حب بلسان قرنفل از یک دو درم حب البان
متقشر زنجبیل از هر یک درم مصطکی دارفلفل از هر یک سه درم غاریقون ایرسا از هر یک دو درم
صبر زرد ده درم پوست بیخ رازیانه سه رطل سرکه کهنه سه رطل پوست بیخ رازیانه را سه روز
در سرکه بخیسانند و در دیگ سنگی بجوشانند بعد از چهار جوش از آتش فرو گیرند پوست بیخ رازیانه
را بمالند و بفشارند و جرم آن بیندازند و صاف کنند با سه رطل و نیم عسل صاف بقوام آورند و سه
درم عسل بلادر اضافه کنند و با ادویه کوفته بیخته بسرشند و بعد از شش ماه مقدار یکدرم با آب
نیم گرم بخورند **انقردیای دیگر** منقول از شرح اسباب و علامات نسیان و فالج و جمیع امراض
دماغی که از غلبه بلغم و رطوبت باشد سودمند بود و این معجون آزموده قدما است خصوص از برای قوت

حافظ صنعت آن عسل بلادر یک اوقیه صبر سقوطری شصت مثقال غاریقون بیست و چهار مثقال
سلیخه زراوند دحرج ترکی زعفران دارچینی مصطگی رومی از هر یک شش مثقال قسط تلخ تخم سداب
فلفل سفید از هر یک هشت مثقال افتیمون یک اوقیه اجزا کوفته بیخته با سه چندان عسل کف گرفته
بسرشند مقدار شربتی بعد از شش ماه یک مثقال باشد با آب گرم

فصل در بیان جوارشاتیکه اصل و عمود در آنها بلادر است

جوارش بلادر معروف بجوارش الملوک که
آنرا دواء المسنة نامند بسبب آنکه ظاهر نمیگردد تمام منافع آن مگر آنکه استعمال کرده شود یک
سال تمام که در آنوقت تمام منافعش ظاهر میگردد و این جوارش را جوارش سلیمان نیز نامند منافع
و خواص این جوارش را بسیار شمرده اند از جمله آنکه منع سفید شدن موی میکند مگر آنکه سفید شده
باشد و اسهال اخلاط بارده میکند و نافع است از برای ضعف معده و سوء هضم و از برای اوجاع
معده و اوجاع سر و صداع و فالج و صرع و لقوه و نسیان و دوار و تشنج معروف بکزاز و محلل ریاح
شیخ رئیس گفته که این دوای ملوک است حکایت کرده اند که ملوک باین دوا مداومت میکرده اند
و این دوا نافع است از برای ناصور اسود و ابیض و احمر و ثلال و صفرت و ابرده و ضربان مفاصل
و جلای باصره و زیاده میکند قوت جماع را زیادتی ظاهری و نیست از برای این جوارش ضرری
و از استعمال این جوارش گرم میگردد مزاج مستعمل آن تفسیر کلام شیخ مراد از ناصور اسود بهق اسود است
و برص اسود که عبارت از قوبای اسود است و مراد از ناصور ابیض برص ابیض و بهق ابیض است
و مراد از ناصور احمر جذام است و مراد از ثلال دانهای بواسیر است و سائر ثالیل و غددها که در بدن
بهم میرسد و مراد از صفرت یرقان اصفر سددی است و صفرت رنگ بسبب فساد مزاج کبد و گفته اند هرگاه
فرا گرفته شود از این جوارش یکسال تمام هر روز بلا فاصله پس صالح میگرداند عمر فرا گیرنده کان را باذن الله
عز و جل و کسیکه یکسال تمام این جوارش را مداومت کند باقی نمی ماند در بدن او مرضی از امراض
مادی مگر آنکه آن مرض زائل میگردد بامر الله تعالی صنعت آن بنسخه شیخ رئیس هلیله سیاه
بلیله منقی آمله منقی از هر یک سی و شش مثقال شونیز بیست و چهار مثقال فلفل سیاه زنجبیل دار فلفل
فلفل مویه از هر یک بیست و دو مثقال نارمشک قاقله صغار سعد کوفی از هر یک دو مثقال کبابه
چینی عسل بلادر از هر یک شش مثقال اجزا را جدا جدا کوفته بیخته پس وزن نموده که از وزن جمیع اجزا

تمام باشند پس اجزا را مخلوط کرده شش صد مثقال فانید سنجری در پاتیل پاکیزه کرده باتش
ملایم بگذارند و آب بر فانید بپاشند تا گداخته شود پس اجزا را داخل کرده حرکت دهند تا نیکو
مخلوط شوند پس بر داشته بگذارند تا گرمی آن شکسته شود پس آنرا بنادق سازند هر بندقه
دو مثقال و ربع مثقالی و دست را چرب نمایند بزیت یا بروغن مغز گردکان یا بروغن گاو در وقت
ساختن بنادق پس بخورند از ان هر روز یک بندقه و این جوارش سعید دوا است و کسیکه جوارش
میخورد باید که از ترشیها و لبنیات پرهیز کند و مزاج این جوارش گرم است در دوم و خشک است در وسط
درجهٔ سوم جوارش بلادر بنسخهٔ ابن جزله گفته که این جوارش سرور دوا است و هر کس که یک
سال باین جوارش مداومت نماید باقی عمرش صحت میگذرد و هیچ علت در بدنش نباشد مگر آنکه بکلی
زائل کرده اند و خوردنش هیچ زیان ندارد صنعت آن بلیلهٔ منقی آمله منقی هلیلهٔ سیاه از هریک سی
و شش مثقال شونیز بیست و چهار مثقال فلفل اصطرک دار فلفل زنجبیل فلفلمویه از هریک دو مثقال
کبابهٔ چینی عسل بلادر از هریک شش مثقال اجزا را جدا جدا کوفته بیخته وزن نموده بهم آمیخته شش
صد مثقال فانید را در دیگ رویین پاک کنند و باتش ملایم بجوشانند بعد از ان که بقدر حاجت
آب دران کرده باشند و بقوام آورند و ادویه را دران داخل کرده برهم زنند و دست
را بروغن گاو یا بروغن گردکان یا بزیت چرب نموده بنادق سازند هریک بقدر دو مثقال و یکدانگ
و نیم و هر صبح یک بندقه را بآب سرد حل کرده بخورند صنعت این جوارش بنسخهٔ شیخ داؤد انطاکی پوست
هلیلهٔ زرد هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه بلیله آمله منقی از هریک سی و شش مثقال شونیز بیست و چهار
مثقال کبابهٔ چینی دوازده مثقال عسل بلادر مصطگی از هریک شش مثقال فلفلمویه فلفل
دار فلفل دارچینی اشق زنجبیل از هریک دو مثقال ساذج هندی یکمثقال شکر سفید صافی شش
صد مثقال شکر را بقوام آورند تا قریب بانعقاد رسد پس ادویه را کوفته بیخته بعسل بلادر سرشته
و در ظرف چینی چرب کرده شکر را بقوام آورده بران ریزند و نیکو برهم زنند و بگذارند تا سرد شود
و بطریق لوزینات ببرند و نگاه دارند و غالب آنست که استعمال کرده شود بعد از طعام و کسیکه ریاح
غلیظه در بدن او بسیار باشد بناشتا بخورد و کسیکه بخار بسیار در بدنش باشد وقت خواب
بخورد و شربتی دو مثقال و همچنین شربت اکثر جوارشات دو مثقال است صنعت این جوارش

بنسخهٔ حکیم میر محمد مومن گفته که این جوارش بجهت اسکندر ترتیب داده شده و چون یکسال تمام
استعمال کرده میشود آنرا دوا ر السنة نامیده اند و در دوا ر السنة مذکور خواهد شد صنعت
این جوارش بنسخهٔ دیگر گفته هر که یکسال تمام مداوم بخورد باقی عمرش بصحت گذرد و هیچ علتی در
اندرون وی نماند و همه را بکلی بیرون آورد و ناصور و سده و فاصل را ببرد و روشنائی چشم
را افزاید و شهوت باه را زیاده کند و اشتهای طعام آورد و فواید این جوارش را بسیار نوشته
و بالجمله جمیع امراض را نافع بود و در ذکر خواص آن با طریق اختصار مسلوک داشتیم بلیله سیاه
اشق دار فلفل زنجبیل فلفل موی از هر یک بیست و دو مثقال کبابه چینی عسل بلادر از هر یک شش
مثقال همه را جدا جدا کوفته بیخته وزن نموده در هم آمیزند و بعسل بلادر آمیزند پس دیگ تازه قلعی
نموده را بر آتش ملایم نهند و اندکی آب کنند و سه صد و پنج مثقال فانید جید را کوبیده اندک اندک
در آن کنند تا گداخته شود بعد از آن ادویه در آن ریزند و بر هم زنند و بردارند و دست را بروغن
مغز گردکان چرب نمایند و اقراص سازند هر قرصی دو مثقال و یکدانگ و نیم و هر بامداد یک قرص
را با آب سرد بخورند و در آن سال که این دوا را استعمال میکنند از بقول و ترشیها و لبنیات
و همچنین هر که این جوارش میخورد و هر دوائی که بلادر و عسل بلادر دارد از خوردن مطلق لحوم
خواه انعام و خواه طیور و خواه از سماک پرهیز واجب است زیرا که از خاصیت بلادر و عسل بلادر
افساد لحوم است جوارش بلادر مسمی بجوارش حبة الخضرا نافع است از برای استسقا و استطلاق
بطن و برودت معده و اشتهای طعام و بواسیر را مفید باشد و بدن را فربه کند و حفظ بیفزاید
صنعت آن بنسخهٔ شیخ رئیس که در قرابادین قانون ذکر کرده عسل بلادر حبة الخضرا الخبجد مقشر
از هر یک یک استار شکر طبرزد بیست و چهار استار پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی
زنجبیل دار فلفل بهمنک کابلی مقشر سنافج هندی شیطرج هندی از هر یک چهار درم فلفل مرزنجوش
بسباسه از هر یک دو درم کوفته بیخته اول مرتبه ادویه را بعسل بلادر سرشته بروغن مغز
گردکان چرب نموده پس بعسل مصفی بقدر کفایت بسرشند و نگاه دارند و شربتی ازین
جوارش دو درم با مخیض گاو و طعام در وقتی که این جوارش خورده میشود باید که شیر برنج
باشد و گوشت نخورند و گفته اند که این جوارش گرم است در وسط درجهٔ سوم و خشک است

در آخر درجهٔ سوم صنعت این جوارش بنسخهٔ ابن جزله حبة الخضرا که آنرا بفارسی کسودان گویند
و بن نیز نامند و ون نیز گویند و عسل بلادر و کنجد مقشر از هر یک بیست و چهار مثقال پوست
هلیله کابلی پوست بلیله شیر آمله منقی زنجبیل دار فلفل برنک کابلی مقشر ساذج هندی شیطرج هندی
از هر یک چهار درم قرنفل مرزنجوش بسباسه از هر یک یکدرم نبات سفید نیم من ادویه کوفته
بیخته باندک روغن گاو و عسل بلادر چرب نموده با عسل نحل خالص بقدر مناسب بقوام
آورده بدستور معتبر جوارش سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی دو درم با دوغ گاو
بنوشند جوارش بلادر صغیر نافع است از برای سردی مزاج و جمیع امراض بارده بلغمیه و درد معده
و ریاح و رطوبت را نیکو گرداند و نسیان و سکته را نافع بود صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله
منقی از هر یک سی درم کندر زوفای خشک از هر یک شش درم زنجبیل فلفل عسل بلادر
از هر یک پنجدرم روغن مغز گردکان هفت درم ادویه را کوفته بیخته بعسل بلادر سرشته بروغن
گردکان چرب نموده با سه وزن مجموع ادویه عسل مصفی مرتب نمایند و بعضی وج ترکی و سعد
کوفی از هر یک پنجدرم بر اجزای این جوارش می افزایند و درینحالت میگردد اقوی در عمل
و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی از یک درم تا دو درم جوارش بلادر کبیر اقوی از جوارش
بلادر صغیر است در جمیع افعال و معدل مزاج بارد است و نافع است از برای جمیع امراض بارده
و بلغمیه مانند فالج و لقوه و سکته و تشنج و رعشه و لدغ عقرب و سموم بارده صنعت آن عاقرقرحا
زنجبیل شونیز قسط شیرین فلفل وج ترکی از هر یک ده درم برگ سداب حلتیت جنطیانا زراوند
مدحرج حب الغار جندبیدستر خردل شیطرج هندی عسل بلادر از هر یک پنجدرم روغن گردکان ثلث
مجموع ادویه کوفته بیخته بعسل بلادر سرشته بروغن مغز گردکان چرب نموده با سه وزن مجموع
ادویه عسل سفید مصفی مرتب نمایند و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی مثل بندقه و هرگاه خورده
شود دو ساعت خود را بپوشند که عرق آید و در نسخهٔ دیگر وزن روغن مغز گردکان سدس اجزا است
جوارش بلادر بنسخهٔ حکیم معصوم از هندیان است نسیان بر طرف کند و حفظ را زیاده و ذهن را
تیز گرداند و لون را صاف سازد و بلغمی مزاج و پیران را موافق بود صنعت آن فلفل هلیله کابلی
هلیله زرد آمله مقشر از هر یک چهار درم جندبیدستر دو درم قشر اترج عسل بلادر قند سفید قسط تلخ

حب الغار سعد کوفی از هریک هشت مثقال اجزا کوفته بیخته بروغن گاو و عسل بلادر ملتوت کرده
و باسه چندان عسل کف گرفته بسرشند و بعد از ششماه استعمال نمایند شربتی دو درم جوارش بلادر
صالح از برای جمیع صرع که مزمن شده باشد و از برای سردی مزاج و نسیان و رنگ رو را نیکو گرداند
و فکر و ذهن را لطیف سازد و جید گرداند و خواص بسیار دارد و این جوارش از حکما است و گویند که از
سلیمان بن داود علیه السلام صنعت آن به نسخه شیخ رئیس که در قرابادین قانون آورده هلیله سیاه
هندی پوست بلیله شیر آمله منقی فلفل دار فلفل چند بیدستر از هریک چهار درم قسط تلخ مغز بلادر نمک
کابلی مقشر نبات سفید حب الغار از هریک دوازده درم سعد کوفی هشت درم اول مرتبه بلادر
را مقشر نموده نرم بکوبند و باقی ادویه را کوفته بیخته عسل مصفی مسکه گاو و شادی در هم بجوشانند
و بقوام آورند و ادویه را با بلادر کوبیده مخلوط کرده در عسل و روغن بقوام آورده مخلوط نمایند
تا منعقد شود و بعد از ششماه استعمال نمایند شربتی دو درم با آب طبیخ کرفس و رازیانه و مستعمل این جوارش
باید که نگاه دارد خود را از تعب و غم و حزن و آشامیدن شراب بسیار و جماع و باید که غذای گوشت بخورد
و مزاج این جوارش گرم است در اول درجه سوم صنعت این جوارش به نسخه ابن جزله پوست هلیله کابلی
پوست بلیله آمله منقی فلفل سیاه دار فلفل از هریک چهار درم نمک کابلی مقشر عسل بلادر قسط تلخ حب الغار
سعد کوفی از هریک هشت درم ادویه را العسل بلادر و قدری روغن گاو چرب نموده با عسل مصفی سه وزن
ادویه ترکیب نمایند و بعد از ششماه استعمال نمایند شربتی دو درم با آب کرفس جوارش بلادر این جوارش را
از غایت فعل فربه نمودن جوارش مسمن نامند نافع است از برای بواسیر و سوء هضم طعام و باه را زیاده
کند صنعت آن به نسخه محمود بن الیاس شیرازی در قرابادین حاوی صغیر فلفل زنجبیل از هریک ده درم
دار فلفل سی درم فانید ده من مغز گردکان مقشر کنجد مقشر از هریک پنجاه درم بلادر مقشر پنج عدد
و در نسخه اصل حاوی بلادر دیده نشده اجزا را کوفته بیخته بعسل مصفی بسرشند شربتی یک مثقال صنعت
این جوارش به نسخه حکیم محمد مؤمن که در تحفه آورده زنجبیل ده استار دار فلفل سه استار شیطرج هندی
دو استار شقاقل پنج استار فانید چهار صد و پنجاه مثقال مغز گردکان مقشر کنجد مقشر از
هریک بیست درم و در نسخه دیگر ده مثقال است بلادر مقشر پنج عدد بلادر را کوبیده در یک اوقیه
روغن کنجد بمالند و صافی نمایند و ادویه را کوفته بیخته با آن بسرشند با سه چندان ادویه فانید سنجری

کداخته بقوام آورده لبسرشتند جوارش بلادر ابن ماسویه منقول از قرابادین افندی صالح چلپی حکیم
باشی ابن ابراهیم سلطان قیصر روم جهت زیادتی حفظ و عقل و نافع از برای اصحاب مطالعه و مقوی معده
و امعاء و تصفیه خون و مقدار شربتش یکدرم تا دو درم با عرق رازیانه است صنعت آن فلفل دار فلفل
پوست هلیله کابلی آمله منقی پوست بلیله جند بیدستر از هر یک دو درم قسط تلخ بلادر مشوی حب الغار
از هر یک شش درم سعد کوفی چهار درم نبات سفید شانزده درم بعد از سحق بلیغ بروغن کاو چرب
نموده بعد از یک روز با سه وزن عسل سفید مصفی لبسرشتند جوارش بلادر مسمی بجوارش مسمن
فربهی آورد و طعام هضم کند و اشتهای طعام آورد و بواسیر و سپرز را سود دارد صنعت آن
زنجبیل ده درم دار فلفل سه درم فلفل دو درم شیطرج هندی دو درم شقاقل پنجدرم فانید شصت
و پنج درم شکر دکان کنجد مقشر از هر یک بیست درم بلادر پوست جدا کرده پنج عدد بلادر را کوبیده
در پارچه نازکی کرده در یک اوقیه روغن کنجد بمالند تا شیره آن برآید و صافی نموده ادویه را کوفته
بیخته با آن روغن چرب نموده فانید را در آب بگذارند و بقوام آورده ادویه را بآن لبسرشتند
تا منعقد گردد و بهمان گرمی بر کنج ران ضماد نمایند اسهال صفرا کند و بر بالای ناف اسهال سودا
و بر ورکین و تهیگاه اسهال بلغم و هرگاه با آب سرد بشویند قطع اسهال شود جوارش بلادر جهت
ریاح بواسیر و تقویت باه و هضم طعام نافع است و موافق مزاج پیران است صنعت آن زنجبیل دو سیر
طبی دار فلفل سه سیر شیطرج هندی دو سیر شقاقل پنج سیر فانید چهار صد و پنجاه مثقال شکر دکان
مقشر کنجد مقشر از هر یک ده مثقال ده عدد بلادر را کوبیده در سه اوقیه روغن کنجد خیسانیده
بدست بمالند و صافی نموده ادویه را بآن چرب نموده و یک وزن و نیم فانید را بقوام آورده
جوارش سازند شربتی یکدرم حلوای بلادر منقول از خلاصة التجارب گفته که از مخترعات اهل
هند است و در منافع قریب بجوارش بلادر است صنعت آن عسل بلادر یک جزو روغن کنجد تازه دو جزو
در هم نموده آن رسیده را بآن بریان کنند آنمقدار که دستور حلوا است پس بقدر کفاف عسل مصفی
بر آن ریخته برهم زنند و هنگام فرود آوردن فلفل زنجبیل دارچینی بسباسه بادیان جوزبوا قاقله
از هر یک جزوی سائیده بیخته بر آن ریزند و نیکو برهم زنند و فرود آورده در ظرف چینی نگاهدارند
هر روز مقدار ده مثقال تناول نمایند دل بهره بلادر از صنعت اطبای هند است و منافع

بسیاری از برای آن ذکر کرده اند و گفته اند نافع ست از برای اکثری از امراض مزمنه و باید که غذای
نوشنده آن گوشت بریان بروغن گاو باشد می فرمایند که هرگاه بلادر در مرکبات خورده شود
واجب ست پرهیز از خوردن گوشت چه بلادر مفسد گوشت ست چه در خارج وچه در بدن ولهذا باوجود
آنکه اثر او باقیست قوی ست در تریاق فاروق که گوشت افعی درو داخل ست نکرده اند صنعت آن
بلادر یک سیر پوست هلیله زرد نیم سیر موتهه یعنی سعد نیم سیر دار فلفل فلفل سیاه فلفلموه از هر یک سدس سیر
قرنفل نه دام کل و تا و پنج سیر قند سیاه دو وزن همه ادویه را نیکو کوفته قند را بآب گرم حل کرده همه را
در ظرف گلی مستحکم کرده در سرگین اسپ دفن کنند تا نبیذ شود و چون نبیذ شد بپالایند و بکار برند و این
را اگر عرق کشند بهتر ست دواء السنه این دوا جوارش بلادر ست وجوارش اسکندر نامند بجهت
آنکه از برای اسکندر ترتیب داده اند چون در تمام سال استعمال میشود آنرا دواء السنه نامیده اند
و آنرا جوارش الملوک نیز نامند خواص آن چون یکماه خورده شود موی سفید را سیاه کند و چون
تمام سال مداومت کرده شود معده را قوت دهد و باصره را قوی کرداند ولکنت را از زبان و برودت
اعصاب و عروق را ببرد و در تنقیه گرده و مثانه و باه و قوة هاضمه و قوت حفظ و رفع امراض بلغمی و
سوداوی و جذام و بهق و برص و بواسیر و حفظ حرارت غریزی بی نظیر ست صنعت آن پوست
هلیله کابلی هلیله سیاه آمله منقی از هر یک سی و هشت مثقال پوست بلیله شونیز از هر یک بیست و چهار
مثقال فلفل سیاه دار فلفل از یک بیست و دو مثقال زنجبیل فلفلموه نارمشک قاقله صغار از هر یک
دوازده مثقال کبابه چینی بلادر منقی از هر یک شش مثقال برنج بیست و چهار مثقال اشق دوازده
مثقال مویز منقی مغز تخم خیار از هر یک هفت مثقال نبات سفید ششصد مثقال ادویه کوفته بیخته با نبات
بسرشند و سه صد و شصت و پنج قسمت کرده اقراص سازند و هر روز یک قرص را تناول نماید و در نسخه
ذخیره پوست هلیله زرد و برنج و مویز و تخم خیار نیست و در نسخه دیگر اشق و شونیز داخل ندارد و در نسخه
دیگر سعد کوفی و افسنتین از هر یک دوازده مثقال داخل ست و در نسخه دیگر وزن فلفل بیست مثقال
و تخم خیار بیست و چهار مثقال ست دهن البلادر از تالیف قدما ست بجهت بواسیر و جمیع امراض
بارده و تحلیل ریاح غلیظه عظیم النفع ست صنعت آن اشق افیون زرنب بسفایج فستقی حب بلسان مغز
بادام مقشر خراطین سفید فلنجه سیطرج هندی از هر یک شش مثقال قرنفل جوزبوا زنجبیل خولنجان

دارچینی بلادر جندبیدستر از هریک پنج مثقال سعد کوفی برگ مورد مرزنجوش جلبه اسپند حبة الخضرا حب الخروع از هریک ده مثقال اشنه ورق الغار فوفل سپستان از هریک چهار مثقال عسل مصفی روغن گاو نفط سفید روغن یاسمین قطران روغن حب الخروع دهن الغار از هریک سیزده مثقال زیت سفید سه صد و پنجاه مثقال آب صافی هزار مثقال باتش ملایم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند در شیشه نگاهدارند دهن بلادر دیگر جهت استرخای عصب و فالج و لقوه و امراض بارده نافع است بنهایت محلل ریاح است صنعت آن سنبل الطیب دانه هیل کلان فلفل وج ترکی شیطرج هندی راسن دارفلفل جوز الفی بلادر ایرسا راز یانه قسط تلخ بوزیدان زرنباد درونج عقربی از هریک پانزده مثقال نیکوفته با شیر و آب از هریک پانصد مثقال روغن کنجد دویست و پنجاه مثقال بجوشانند تا آب و شیر برود و روغن بماند در شیشه باحتیاط نگاهدارند

عرق بلادر جمیع امراض بارده بلغمیه و اوجاع مفاصل و تشنج امتلائی بارد و پیران را موافق است صنعت آن بلادر پوست هلیله کابلی زرد چوبه از هریک دو و نیم آثار هندی سیر یکدانه که نیم یک بوتیه نامند نیم آثار روغن نیم پاو قند سیاه بیست و دو آثار اقماع بلادر را دور کرده زرد چوبه را نیم کوفته تمام اجزا را در خم کرده آب گرم بقدر لائق بران ریزند و سر آنرا بسته در سرگین اسپ دفن کنند تا بجوش آید و فرو نشیند که علامت رسیدگی آن است پس آنرا عرق کشند که شش آثار برآید و باز آنرا عرق کشند که دو آثار برآید شربتی ازان دو درم و هر روز اندک اندک مقدار ثلث درم بیفزایند تا به هشت درم که مقدار توله است برسد و بعد ازان شروع بکمی نمایند بهمان ترتیب که افزوده اند تا به دو درم برسد و باید که ناشتا بخورند بلکه هر روز یک نان روغنی بی نمک آورده به روغن گاو چرب نموده اول یک لقمه ازان نان بخورند و بالای آن عرق را و تتمه نان را بالای آن میل فرمایند و هر وقت سوزشی در اندرون معلوم کرد چیزی تناول نمایند زائل میگردد و این عرق اشتهای طعام می آورد و تقویت باه می افزاید و باید که از ترشی و بادی و خوردن گوشت بسیار اجتناب نمایند مزید العمر از مخترعات صاحب خلاصة التجارب صنعت آن بلادر یک جزو کنجد سفید مقشر دو جزو فلفل قرنفل دارچینی از هریک سه جزو مشک خالص نصف جزو پوست هلیله بلیله آمله منقی از هریک چهار جزو تخم جوز ماثل نصف مجموع ادویه اول بلادر

و کنجد را باهم نیکو سحق کنند آنگاه باقی ادویه کوفته بیخته بان خلط نموده باز سحق نموده با سه وزن
مجموع ادویه بعسل مصفی بقوام آورده بسرشند شربتی بمقدار فندقی محرور المزاج را بالای طعام و مبرود
المزاج را ناشتا بخورانند **لبانیة الطولونیه** جهت رفع سرعت انزال و تقویت باه مفید صنعت آن بلادر
مقشر یک اوقیه کندر پنجدرم جوشیر دو درم سنبل الطیب و بسباسه یکدرم سقمونیا نیم درم ادویه کوفته بیخته در روغن
حب الخروع تا یک هفته بخیسانند پس بجوشانند و حبوب سازند و عند الحاجت و وقت مجامعت نیم درم
آنرا بخایند **معجون بلادر** جهت تقویت اعصاب و استحکام دندان و لثه و دفع جمیع امراض بارده
رطبه مانند فالج و لقوه و استرخا و رعشه و سکته و لیثرغس و نسیان و تشنج امتلائی و اوجاع مفاصل
و وجع ورک و عرق النسا و نقرس و سائر امراض عصبانی و شرب سموم بارده و گزیدن جانوران
سمی بارد مانند عقارب نافع و تقویت معده و دماغ و اعضای تناسل و آلات بول نماید و بالجمله منافع
بسیار دارد مبرود المزاج و پیران را و محرور المزاجان و شبان را مضر صنعت آن مغز بلادر حب الغار
برنگ کابلی مقشر کنجد مقشر از هر یک ده درم خولنجان سنبل الطیب دارفلفل هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی
سعد کوفی قسط تلخ از هر یک هفت درم پوست زرد اترج عاقرقرحا زنجبیل زراوند طویل مدحرج بهمنین
عود بلسان حب بلسان جنطیانا عود الصلیب عود هندی ایرساوج ترکی شقاقل مصری شیطرج هندی
مصطکی شونیز بوزیدان برگ گاوزبان گل گاوزبان بادرنجبویه فرنجمشک اسطوخودوس بسفایج
از هر یک چهار درم مغز بلادر و حب الغار و برنگ کابلی مقشر و کنجد مقشر را در هاون سنگی نرم بکوبند
و سائر ادویه را هر یک جدا جدا پس وزن نموده درهم کرده مجموع را بروغن مغز گردکان چرب
نمایند و با یک وزن ادویه فانید و دو وزن عسل مصفی مقوم علی الرسم سرشته در ظرف نقره یا شیشه
یا چینی که یک ثلث آن خالی باشد در میان جو بگذارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی از یک درم
تا سه درم و تا پنجدرم و در بعضی امزجه مجوز است و باید که استعمال این ادویه بعد تنقیه و خالی بودن بدن از
اخلاط فاسده باشد و در ایام خوردن از ترشیها و بادی اجتناب نمایند **بلسان** بباء و لام و سین
مهمله مفتوحات و الف و نون درختی است مخصوص به بلاد مصر در موضعی که معروف است بعین الشمس
بمقدار درخت سقز برگ آن در شکل و بو شبیه ببرگ سداب و از آن سفید تر و مدور تر و آن از جمله
اشجار نفیسه کثیرة المنافع است شیخ داود انطاکی گفته درخت آن در ابتدا بقامت درخت ریحان میباشد

و بترتیب بامقدار میرسد و آن با تمد انسان از سردی و گرمی و تشنگی و سیرابی بسیار متاذی و فاسد
میگردد و پس سزاوار آن است که آنرا بحسب اختلاف ازمنه و فصول ترتیب نمایند و از کلام او ظاهر میگردد
که آن درخت حال مفقود است و بجای آن عطاران حب و عود و دهن بشام را می فروشند و این در
افعال بسیار ضعیف و بجای آن نمی تواند شد و اما خواص و منافع اجزای بلسان پس برگ آن ضماد برگ
آن جهت گزیدن عقرب و رفع صداع بارد رطوبی و آشامیدن طبیخ آن جهت تحلیل نفخ و ریاح و عصاره
آن جهت اخراج زلو و خاره و استخوان در حلق و قطور آن جهت درد گوش و همچنین قطور طبیخ آن و تکمید بدان
جهت تسکین صداع رطوبی و ضماد بیخ و ریشهای سوخته آن با سرکه جهت رفع ثالیل و مربای پوست تازه آن
با عسل جهت تقویت معده و رفع رطوبات آن مفید و اما حب آن پس بهترین آن تازه خوشبوی شبیه ببوی
دهن بلسان است اشقر اللون ثقیل الوزن اندک تلخ و تند که زبان را اندک بگزد و تخدیر کمی نماید و شکل
آن مستدیر مایل بطولانی بزرگتر از فلفل با مغز سفید باشد بخلاف حب بشام که بی مزه و مدور و بی مغز است
و آن گرم و خشک است در آخر درجه دوم با قوت تریاقیه و مجفف رطوبات معده و امعا و رافع
مغص و امراض بارده بلغمیه و سوداویه و صرع و ضیق النفس و نفس الانتصاب و شوصه و ورم ریه و
سرفه و سده جگر و استسقا و عرق النسا و گزیدن هوام و عقرب و تحلیل ریاح و نفخ و عسر البول
و حبس آن و حیض شربا و بخورا و دخنه آن جهت اوجاع ارحام و جلوس در طبیخ آن مفتح رحم
و جاذب رطوبات آن و ضماد آن بتنهائی جهت گزیدن عقرب و با ابرسا جهت قروح سر نافع
و مضر مثانه و مصلح آن کثیرا و قدر شربت آن تا دو درهم و بدل آن بوزن آن و نیم عود آن و اگر نباشد
بوزن آن سلیخه و عشر آن بسباسه در تریاقات بوزن آن زراوند طویل یا حب الغار است و اما عود
آن پس بهترین آن باریک سرخ رنگ خوشبوی تازه است که بوی دهن بلسان از آن آید و در حرارت
و یبوست از حب آن کمتر و در سائر افعال مسطوره از آن ضعیف تر و بدل آن دو ثلث حب آن
و همچنین باقی ادویه مذکوره و اما دهن آن پس بهترین آن خوشبوی تازه قوی الرائحه خالی از صنعت
سرخ رنگ صافی با اندک غلظت و چسپندگی که زود در آب منحل گردد و قوام آب را مانند شیر گرداند
و شیر را منجمد سازد و در آب ته نشین نشود و چون به پشمی آلوده با آب بشویند اثری از آن در پشم
نماند و در چشیدن زبان را بگزد با اندک قبضی و هرچه در آن این آثار نباشد مغشوش است و خوب آن با قوت

تا چهل سال باقی میماند در سوم گرم و خشک با قوت تریاقیه و مانند تریاقات است در مرکبات و مقاوم
سموم بارده مانند عقرب و سائر هوام و خانق النمر و سائر سموم را و امراض بارده عصبانیه دماغیه
مانند فالج و لقوه و صرع و دوار و رعشه و استرخا و کزاز و اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و صداع
و کری و ظلمت بصر و بیاض و سبل و غشاوه و حدت بصر و نزول آب و قروح سر و اوجاع حلق و اسنان
و ضیق النفس و ربو و سعال و انتصاب النفس و قرحه ریه و ضعف معده و کبد و طحال و گرده و مثانه و حرقة
البول و عسر و سلس آن و ریزانیدن حصاة و استرخای قضیب و امراض مقعده و رحم و اوجاع آن
و اخراج جنین و مشیمه و ادرار حیض و نشف رطوبات و اعانت بر حمل و پاک کردن جراحات از چرک
و تلیین صلابات و تحلیل مواد بارده شربا و طلاء و تدهینا و اکتحالا و قطورا و فرزجه مفردا و مرکبا نافع
مثلا حمول آن با موم و روغن گل مخرج مشیمه و جنین است و با دهن زنبق بر داشتن و فتیله آلوده بدان
در بینی گذاشتن جهت رفع سکته و اصحاب جمود و قطور یک دانگ و نصف آن با طبیخ زوفا بقدر یک اسکرجه
ناشتا جهت سعال و اوجاع سینه و آشامیدن نیم مثقال آن با شیر تازه دوشیده جهت رفع سمیت ادویه
خانق النمر و نهش هوام سمی و با آب سدا جهت اخراج شوکه استخوان و مقدار شربت آن تا نیم مثقال
و بدل آن یک وزن و نیم و تا دو وزن آن روغن زیتون کهنه یا روغن رازقی یا روغن شبت که
در آن حب و عود بلسان جوشانیده باشند صنعت اخذ خالص اصلی آن آنست که در حین بودن آفتاب
در سرطان نزد طلوع شعری یمانیه تنه درخت آنرا تیغها زده آنچه از آن تراوش کند جمع نمایند ابن بیطار
و بغدادی نوشته اند که در سالی مقدار پنجاه رطل بهم می آید به نیم وزن آن نقره یا طلا میفروشند
و نوشته که باید با اوصاف مذکوره رنگ آن بسیار کدر مائل بسبزی باشد و اما آنچه بالفعل معمول است
آن است که میگیرند چوب بشام و بسباسه و میعه و روغن تخم شبت اجزا مساوی و می جوشانند مجموع
را با ده وزن آن زیت و صاف نموده میفروشند نوع دیگر شاخ و برگ و حب و عود بلسان را در آب
جوشانیده و با روغن زیت مرتب نموده می فروشند و مغشوش با کشرادان مانند دهن حبة الخضرا
و حنا و درخت مصطکی و سوسن و بان و بعضی بعسل و موم و روغن مورد و حنا و راتینج می نمایند
و نوع دوم بهترین ابدال دهن بلسان است معجون بلسان از محمد بن زکریا رازی نافع از برای
حصاة مثانه گوید عجیب است در این فعل هر گاه مداومت کرده شود بآن و نیز گفته که من معالجه کردم

باین بانیون را که سنگ بسیاری در مثانه داشت و جمعی برین شده بودند که بشکافند و سنگها را
برآورند و من چهل روز این معجون را باو دادم تمام سنگها را ریزه ریزه کرده بیرون آورد
صنعت آن حب بلسان تخم ترب دوقو فطراسالیون پوست بیخ کبر پوست بیخ جاوشیر بادام
تلخ حب الغار اذخر سعد کوفی سنبل الطیب سلیخه اسقولوقندریون حرمل جنطیانا زراوند مدحرج اسارون
فرو ماناقرنفل اشق سکبینج مقل فلفل مرج ترکی اجزا متساوی صموغ را حل کنند و باقی ادویه را کوفته
بیخته بروغن بلسان چرب سازند و بصموغ سرشته حبها سازند و هر روز دو درم آنرا باطبیخ بنه ور
بنوشند و بسا باشد که محتاج باشد علیل باینکه بیاشامد با این یک انگ از رماد عقارب و صنعت رماد
العقارب در عقرب انشاء الله تعالی ذکر خواهد یافت و بدانکه فی الحقیقت این حب است نه معجون
بلوط بلغت طبرستانی دارمازی نامند و بفارسی بالوط گویند قسمی ازان مستدیر می باشد و قسمی را
بهشتی نامند و آن از قسم مستطیل لذیذ تر و درخت آن شبیه بدرخت فندق و آن شاه بلوط است
و ماکول اهل بلاد و ابن تلمیذ شاه بلوط و بلوط را دو قسم شمرده و مولف ما لا یسع سه قسم ذکر کرده
و این اصوب است و در منصوریت شاه بلوط نیز از اقسام آن است و مستطیل دو قسم می باشد یکی
ماکول و دیگری با مرارت و غیر ماکول چنانچه در دیلم و طبرستان مشاهده شده است و ابن الدردله از
محمد بن احمد داود از جالینوس ذکر کرده که در بعضی بلاد درخت بلوط یک سال بلوط بار میدهد و یکسال
عفص شیرین ماکول آن در اول سرد و در دوم خشک و تلخ آن در اول سیم خشک و نایب مناب
عفص است و قابض و مغلظ و حابس اسهال مزمن و نفث الدم و نزف الدم و جهت سحج و سلس البول
و تقطیر البول و قرحه امعا و خفقان و غثیان که از فم معده باشد نافع و ضماد آن با پیه خوک نمک
سوده جهت ورم حالب و اورام بلغمی و سوخته آن جهت قلاع و قروح ساعیه و حمول آن جهت قطع
سیلان رحم نافع و نان آن ثقیل و مصدع و مولد سوداست و مصلحش سکنجبین و قند و قدر شربتش
از یک مثقال تا پانزده مثقال و بدلش خرنوب نبطی است و درخت بلوط را جمیع اجزا بارد و یابس است
و ریشهای باریک آن یابس تر و در قطع سیلان رحم و امثال آن نافع و سبوس آن جهت التیام
جراحات تازه و خاکستر چوب آن جلای دندان و جهت اکله مفید است و چون بلوط را با نیم وزن
آن کندر با روغن زیتون سرشته مداومت شرب آن نمایند قاطع سلس البول و بول در فراش

و ادرار مذی و منی و مجفف نار فارسی است و مجرب دانسته اند و آنچه که در حین سوختن چوب بلوط
ظاهر میگردد جهت خضاب ابرو بهتر از خطاط است و جفت البلوط که پوست رقیق آن است و بر مغز آن
ملاصق است مجفف قوی و رادع جراحات و حابس سیلان خون و رطوبات شربا و ضمادا و جهت فتق
ضمادا نافع و بدلش گلنار است و گویند پوست انار و مورد بالسویه بدل آن است و قدر شربتش
یکمثقال و در مطبوخات تا سه مثقال و شاه بلوط باندک حرارت و قبض و یبس آن کمتر از بلوط است
و غذائیت آن غالب با قوت جالیه و مسمن بدن و مولد پیه گرده و مشوی آن با اشربه مبهی و مهیج باه و
مقوی بدن و جهت دفع سموم بغایت موثر و در سایر خواص ضعیف تر از بلوط و لفاح اقسام بلوط مضر
حلق و مثانه است مصلح آن شیر رخند قوقی و شکر و سکنجبین و چون پوست درخت آنرا اصهرانجته یکشب بر
موی گماد نمایند که قبل از آن باطین قیمولیا شسته باشند بغایت سیاه کند و جفت شاه بلوط در سمیت مثل سنت کو
سلسوک است حب جفت بلوط نافع از برای افراط طمث و سیلان ارحام و رطوبت فروج و بغایت
مفید است صنعت آن به نسخه حکیم محمد طاهر ولد حکیم صالح خان مرحوم زاج سیاه قرطاس خطائی محرق
جفت بلوط صدف محرق قرن ایل محرق عفص محرق مطفی بالخل از هر یک سه مثقال کوفته بیخته
در آب برگ مورد یکمثقال و نیم صمغ عربی یکمثقال محلول در آب و سرکه انگوری چهار مثقال
خمیر کرده حبها سازند هر حبی بمقدار فندقی در وقت حاجت برگیرند **فصل در بیان سفوفات**
بلوطی **سفوف بلوط** منقول از منصوری محمد بن زکریا بجهت تقطیر البول و سلس البول
صنعت آن بلوط مقشر بو داده کندر کشنیز خشک بو داده گل ارمنی صمغ عربی اجزا متساوی
سفوف سازند و بقدر دو درهم صبح و دو درهم شام و اگر با سلس تشنگی مفرط باشد که مریض
هر چند آب بیاشامد تشنگی او دفع نشود باید که مریض این سفوف را با ماء الشعیر بزر قطونا بیاشامد
و غذا از آب غوره و آب سماق و امثال آن مزوره ترتیب داده بخورند و در نسخه دیگر این
سفوف وزن بلوط پنج جزو و کندر سه جزو و باقی ده جزو است **سفوف بلوط** دیگر مجرب
از برای سلس البول صنعت آن بلوط ده مثقال و در نسخه دیگر هشت مثقال است کشنیز خشک
راسن از هر یک سه مثقال اصل السوس گاوزبان انیسون تخم خرفه مقشر زرورد سنبل
الطیب سعد کوفی کندر از هر یک چهار مثقال طباشیر سفید پنج مثقال مصطگی یکمثقال قند سفید

بوزن مجموع ادویه کوفته بیخته وقت خواب سه مثقال از آن سفوف نمایند فصل در ذکر معاجین عطائی که اصل و عمود در آنها بلوط است معجون عطائی جهت دفع سرعت انزال بی نظیر است صنعت آن جفت بلوط لبان ذکر بزر القنب از هر یک نیم مثقال مصطگی یکدرم اجزا کوفته بیخته با چهار وزن ادویه عسل مصفی مقوم سرشته معجون سازند شربتی یکمثقال معجون عطائی دیگر که جهت دفع سرعت انزال نافع است صنعت آن جفت بلوط کندر مصطگی اجزا متساوی کوفته بیخته با چهار وزن ادویه عسل مصفی القوام ادویه سرشند شربتی یکمثقال معجون عطائی دیگر که همین خاصیت دارد صنعت آن بلوط گلنار فارسی کشنیز خشک شونیز لبان ذکر از هر یک دو و نیم مثقال کمون کرمانی نانخواه کرویا از هر یک یکمثقال و ربع مثقالی پوست هلیله زرد پوست بلیله هلیله سیاه آمله منقی از هر یک یک درم ادویه کوفته بیخته با سه وزن ادویه عسل مصفی مقوم سرشته معجون سازند شربتی تا دو مثقال غذا کباب و حلوا و قلیه نرگسی مناسب است معجون عطائی دیگر تقطیر البول و سرعت انزال را نافع است صنعت آن کندر علک رومی جفت بلوط شاه دانه مویز اجزا مساوی کوفته بیخته با سه چندان عسل صاف بسرشند شربتی دو مثقال معجون عطائی دیگر سلس البول را نافع باشد صنعت آن گلنار فارسی کندر علک رومی بلوط که در سرکه پرورده باشند از هر یک بیست درم سعد کوفی کرویا از هر یک پنجدرم دار فلفل خصیة الثعلب از هر یک سه درم اجزا کوفته بیخته با سه چندان عسل صاف معجون سازند معجون عطائی سرعت انزال و احتلام و تقطیر البول را نافع باشد صنعت آن علک رومی کندر بلوط گلنار شونیز کشنیز خشک از هر یک دو درم زیره کرمانی نانخواه از هر یک پنجدرم پوست هلیله کابلی هلیله زرد هلیله سیاه آمله منقی از هر یک سه درم اجزا کوفته بیخته با سه چندان عسل بسرشند معجون بلوط مقوی باه و ممسک است صنعت آن بلوط مقشر آرد گنار لبان ذکر از هر یک ده درم زیره کرمانی مدبر نانخواه کرویا از هر یک پنجدرم کشنیز خشک دو درم کوفته بیخته با سه وزن ادویه عسل مصفی معجون سازند شربتی دو درم تا دو مثقال غذا کباب و دو پیازه و نان میده تناول فرمایند باب الباء مع النون بن بضم با و سکون نون مشدده

و در اصل اسم خمر غلیظ که مشهور و معروف بقهوه است بوده بالفعل اطلاق مینمایند بر ثمری
خاص و برای حرمت آنرا ترک کرده این اسم را بجای آن می آشامند و آن ثمر درختی است کوهستانی
که در جبال یمن و نواح آن و در حبشه که جزیره ایست از جزایر زیر باد است بهم میرسد و تخم
آنرا در آذر میکارند و در آب که هردو اسم ماه رومی است میرسد و یک ساق دارد بسطبری
انگشت ابهام و بلندی آن بدو ذرع تا به سه ذرع و دست میرسد شبیه بدرخت زعرور و گل آن سفید
رنگ و ثمر آن در غلاف سیاه رنگ شبیه بحب الغار و در اندرون آن دو مغز و در وسط
هر مغزی شکافی مانند دانه گندم میباشد ولیکن از آن پهن تر و بزرگتر سبز رنگ که در جوف
آن پرده نازک پیچیده باندک تلخی میباشد و بهترین آن تازه سنگین سبز رنگ آن است
که در آب رود و سیاه آن بسیار بد و تلخ و بدطعم و بتاوی آن سفید و بزرگتر و سبکتر
از سبزی پوست تازه آن باندک رطوبت و چسپندگی و حلاوت و عفوصتی است و چون خشک گردد
حلاوت بدان کم میشود و رفته رفته زائل میگردد و ضخامت آن از پوست پسته و حب الغار کمتر
و نازکتر است گویند سبب اطلاع بر آن آنست که شیخ ابوالحسن شاذلی که در کوهستان یمن جمعیت
داشت و مریدان او به سبب کثرت شب بیداری و ریاضات کسل میشدند و مانده میشدند از اتفاقات
وقتی بعضی ثمر آنرا یافته خوردند دفع کسل و ماندگی آنها شد و این را بدیگران گفتند آنها نیز خوردند
نفع یافتند به پیر خود گفتند او حکم نمود که جوشش داده آب آنرا بیاشامند پس این میوه را در آب
جوشش داده آب آنرا می آشامیدند باعث رفع کلال و ملال ایشان میشد پس رفته رفته شهرت
تمام یافت و شیوع در کل بلاد بهم رسید و منتشر ساختند و اکثری میخورند ولیکن اهل هر بلدی و جائی
بوضعی خاص اهل یمن و نواح آن پوست بیرون آن که قشر نامند خصوص تازه آنرا در آب
بسیاری جوشش داده صاف کرده گرما گرم و نیم گرم پیاله های بزرگ پیش از طعام و اکثری
بعد از آن می آشامند و ولوع بسیاری بران دارند و طعم آن آب نیز مائل بشیرینی و عفوصت
میباشد خصوص تازه آن و اهل مکه معظمه و مدینه طیبه و بلاد دیگر از عرب و عجم و ایران و توران
و هندوستان و فرنگ و غیرها مغز آنرا بعضی خام و بعضی نیم بریان و بعضی بریان که قریب
باحتراق رسد بعضی نیمکوفته و بعضی نرم کوفته در آب طبخ داده بعضی اندک غلیظ و بعضی بسیار

رقیق و بعضی صاف کرده و بعضی صاف ناکرده می آشامند چنانچه به تفصیل ان شاء الله تعالی مذکور
خواهد شد و در طبع و مزاج آن اختلاف است حکیم میر عماد الدین محمود در آخر رساله افیونیه در
بیان قهوه نوشته اند که سرد و خشک است در درجه دوم جهت آنکه در ان کیفیتی غالب بر طعم
و رایحه و لون آن نیست که قیاس دلالت بر حرارت آن نماید و به تجربه یافته اند که سردی
آن بسر حد اضرار نمیرسد و در تساوی و غلبه هر یک از برودت و یبوست بر دیگری موقوف
به تامل است و میرزا قاضی در رساله خود نوشته اند که تجربه بفقیر یافته که سردی آن در درجه
اول و خشکی آن در درجه دوم است و حکیم سالک الدین یزدی نوشته اند که بعضی از واقفان
خواص ادویه بر آن رفته اند که برودت آن در اول درجه ثانیه و یبوست آن در ثالثه است
بواسطه آنکه در افراط آن یبوست دماغ و بیخوابی و خشکی مزاج بهم میرسد شارحان اثر شیخ
داود انطاکی گفته که گرم در اول و خشک در دوم و مشهور سرد و خشک است و نیز چنین
نوشته جهت آنکه پوست آن تلخ است و تلخی دلیل حرارت است لیکن که پوست آن گرم باشد
و مغز آن معتدل و یا سرد در اول و آنچه دلالت بر برودت آن میکند عفوصت آن است
و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته اند که بقیاس ظاهر میگردد که در گرمی معتدل و خشکی بر ان
غالب و قشر آن گرم و خشک تر از ان باشد جامع اوراق پراگنده احوال میگوید که شاید مرکب
القوی باشد خصوص تازه آن جهت آنکه در ان دو جزو است یکی لطیف هوائی حار رطب و دیگری
کثیف ارضی بارد یابس که بجزو اول افعال و آثار حرارت از تفریح و تلطیف و تفتیح و نضج و
ادرار و تلیین و غیر ها از ان صادر میگردد و بجزو ثانی افعال و آثار برودت و یبوست از تسکین
حرارت و تشنگی و ثوران و غلیان دم و حدت صفرا و لذع آن و منع نوم و یبوست دماغ و غیر آن
ظاهر میشود و هرچند تازه و تر باشد آن جزو اول در آن زیاده می باشد و چون کهنه گردد بتدریج
کم و زایل می شود خصوص در قشر آن و چون بریان نمایند آن نیز کمتر و زایل میگردد و بقدر
بریان نمودن پس حاصل مدعا آنکه تازه و نو آن خصوص قشر خام آن مائل بحرارت و یبوست است
و کهنه آن خصوص بریان آن بارد یابس و هرچند کهنه تر گردد و زیاده بریان نمایند برودت و یبس آن
می افزاید و اما افعال و خواص آن آنچه اطبای مذکوره بیان نموده اند آن است که شرب آب

مطبوخ آن نافع سده است و نفاخ نه هرچی که دارد مسکن او جاع و ثوران و غلیان خون
و حدت و لذع صفرا و سودا و احتراق آن و مرقق و مصفی اخلاط و غلظت آنهاست و لهذا در
حمیات دمویه و صفراویه و سوداویه خصوصا در اوائل و بعد بروز حصبه و جدری و ربیع مفید است
و شری دموی و یرقان را سودمند است و ملین طبع و مدر بول و مجفف رطوبات و گفته اند که بواسیر
را بسیار نافع است و اکثر انواع صداع و رید و مالیخولیا خصوصا احتراقی آن و آنچه به سبب غلظت اخلاط
و انجماد آن باشد بجهت تصفیه و ترقیق آن مر اخلاط را و حکیم میر عماد الدین فرموده که بندارم مجذوم
را نیز نافع باشد بجهت همین علت و نیز سرفه بلغمی و نزلات و رخاوت معده را به تخفیف رطوبات
آن و صعود بخارات بدماغ و اسهال خصوصا نیم بریان آن و کثرت نوم و تشنگی و صبر بر آن برده
و اکتفا نمودن بطعام و شراب اندک بی آنکه منجر شود به ضعف و انحراف مزاج گردد مفید و نیز رفع
اعیا و ماندگی و کلال و ملال اسفار و حرکات مشقتها مینماید و از مضار آن آنست که گفته اند صداع می آورد
و باعث بیداری و لاغری بدن و صفرت لون و قطع شهوت باه و تقلیل منی و خفقان و نفخ و قولنج
و مالیخولیا و کابوس و خشک نمودن آلات تنفس و درشتی آن و مولد بواسیر است و بالجمله بارد المزاج
و مرطوبین و اصحاب غلبه اخلاط فاسده را مضر و بعضی ظرفا در مذمت آن گفته اند بیت آن سیه
رو که نام آن قهوه است .:. مانع النوم و قاطع الشهوه است .:. و اغلب آنکه این مضار اکثر در کهنه
بسیار بریان کرده سیاه شده آن باشد نه تازه خام آن خصوصا قشر که در بعضی امزجه شاید محرک باه
و هاضم طعام باشد و ممکن که وجه ولوع اهل یمن بآشامیدن آن بالای طعام همین دو وجه باشد و در
جواب این گفته اند که وجه ولوع ایشان بدان کثرت حرارت مزاج و خوردن خرما و میوه های گرم است
و حق آن است که مبالغه بسیار از طرفین در منافع و مضار آن بیجاست اکثر بعادت و قوت مزاج
بر میگردد و هیچ یک کلی نیستند و بیان وجوه هر یک از منافع و مضار آن طولی دارد و مقام گنجایش
تفصیل آنها ندارد و میرزا قاضی نوشته اند با جمعی که مزاج ایشان گرم باشد این دوا به سبب آنکه
حرارت را کم میگرداند و به سبب کمی حرارت رطوبت کم به تحلیل میرود و لهذا گاه است که ایشان را
خواب می آورد و از آنجمله شخصی را دیدم که مزاج او کمال حرارت داشت و بدان سبب شبها خواب
نمیکرد مانند کسیکه سرسام داشته باشد و اضطراب میکرد چون دو سه شب بقهوه مداومت نمود

او را خواب آید و آن حالت زائل گشت و چون قهوه مضر قلب است اگر با مروارید استعمال نمایند
اولی است خصوص در حصبه و جدری بعد از سه روز جهت آنکه مروارید را در حصبه و جدری نفع
تمام است و نیز استعمال آن جهت تقویت قلب با زعفران که چند طاقه در حین طبخ در آن اندازند
نیکو است و چون مسافر در وقت فرود آمدن و همچنین بعد تعب و مشقت بسیار و بعد خوردن افیون و نباتات
رافع تعب و کلال و ملال و باعث شگفتگی طبع است آشامیدن چند فنجان آن و گفته اند ناشتا و در وقت
امتلا از غذا و مکرر نباید آشامید بلکه صبح اندک غذای بطریق ناشتا که بالفعل در عرف عوام
مشهور به تحت القهوه است خورده بالای آن چند پیاله بیاشامند و اگر خواهند معتادین بافیون
و افیونیات و شب نشینان آخر روز یا بعد از نماز عشا خصوص قریب به نصف شب چند پیاله بیاشامند
و گفته اند مصلح آن زنجبیل و دواء المسک و نبات و گلاب و امثال اینها است و شیخ داود انطاکی
نوشته که شخصیکه اراده شرب آن برای نشاط و رفع کسالت و آنچه ذکر کردیم نماید باید که شیر منج روغن السمسم
و روغن بسیار با آن بخورد و قومی با شیر میخورند و این خطا است و خوف احداث برص است و اختصر میگوید
که بهترین مصلحات و طعم و رائحه آنرا اطیب و لذیذ میگرداند و کریه و بد ذائقه نمیسازد عنبر اشهب است
پس زعفران صنعت طبخ آن آنچه حکیم میر عماد الدین محمود نوشته اند آن است که مقدار پنج مثقال
تا ده مثقال آنرا در هشتاد مثقال آب بجوشانند تا سی مثقال بماند و صاف سازند و گرم بیاشامند
که سرد آن عظیم بد باشد و فاتر آن نیز خوب نیست و بلکه ضرر کلی میرساند و احداث خفقان مینماید
و اصلاح آن با ادویه مذکوره و زعفران نمایند و بعد طبخ قبل از سرد شدن بزودی صاف نمایند
و نگذارند که جرم آن باز صافی و قوت آنرا بخود جذب نماید و میرزا قاضی نوشته که در بعضی بلاد
آنرا بریان میکنند یا با پوست آنرا میجوشانند و آب آنرا میخورند و در بعضی بلاد مجموع مغز آنرا با
پوست آنرا میجوشانند و آب آنرا میخورند و در بعضی بلاد پوستش را بریان میکنند چنانچه نیم سوخته
شود و بآن نقل مینمایند و اولی آنست که مغز آنرا باندک پوستی بریان کرده بجوشانند و آب آنرا
بخورند جهت آنکه حق سبحانه تعالی در بیشتر از دواها و میوها که قشری دارند خاصیت عجیبی و وضع
عجیبی قرار داده که از هر یک از قشر و مغز دفع مضرت دیگری میکنند لهذا شیخ الرئیس گوید که خیار را با پوست
خوردن بهتر است جهت آنکه در پوست آن جلائی هست که دفع لزوجت مغز آنرا میکند و برای این

نیز مویز را با دانه خوردن بهتر است و همچنین بسیاری از میوه‌ها و اما اصحاب تنعم بواسطهٔ ادراک لذت
مغز را از قشر جدا مینمایند و بریان کرده که بسر حد سوختن رسد و کوبیده و جوشانیده می آشامند و سبب
بریان نمودن آن با آن حد کثافت جرم آنست که بسبب سوختن لطیف میشود و آنچه متعارف است آنست
که اول آنرا بریان میکنند و بعد از آن میکوبند بجهت آنکه زود صلایه شود و اما اولی آن است که اول
بکوبند و بعد از آن بریان کنند و این اگرچه اندک دشوار است اما نفعش بیشتر است چه هرگاه درست
بریان کنند اجزای آن بیک طریق بریان نخواهد شد و اندک اختلافی دران خواهد بود پس جزو کلیه بیشتر
بریان شده باشد لطیف تر از جزوی خواهد بود که کمتر بریان شده است و اما آنچه بالفعل معمول اکثر
عوام اهل بلاد مانند حرمین الشریفین زادهما الله تعالی شرفا و کرامة و عراق عرب و عجم و ایران و هند
است آن است که مغز قهوه را در ظرف سفالی بدون آنکه دهنیتی بآن برسانند نیکو شسته بریان نمایند
که بجوزی رنگ گردد و بعضی اندک زیاده پس نرم کوبیده باده دوازده مقدار آن آب بر آتش
انکه بدین دستور بپزند که آب را گرم جوشان نموده در قهوه دان سنگی یا شیشه یا نقره یا مس تازه قلعی
نموده و قهوه را در آن اندک اندک می ریزند و برهم می زنند تا نیکو مخلوط گردد و بر آتش گذاشته
می جوشانند تا کف برسر آورد و کف آن فرو نشیند و دربین جوشش دو سه مرتبه اندک اندک آب
سرد بر آن می ریزند تا کف آن برید کرد و روغن برسر آورد پس در پیالها ریخته که تا گرم
صبح و شام هر وقت صادر و واردی آید می آشامند چند پیاله پی هم جرعه جرعه اندک اندک و اما بعضی
خواص دانهای سیاه فاسده آنرا دور کرده پاک شسته بهمان نحو بریان مینمایند که جوزی رنگ گردد
و بسر حد سوختن نرسد و دانهایی که بسیار بریان و سیاه گشته چیده دور مینمایند پس اندک خرد نموده
پرده نازک اندرون آنرا که تلخی دارد افشانده دور کرده باز نرم میکوبند و هر مقدار که خواهند باده
دوازده وزن آن آب صافی شیرین بدستور طبخ نموده و دربین طبخ اگر یخ یا برف باشد بجای
آب سرد چند پارچه در آن می اندازند و بدستور گرم گرم اندک اندک می آشامند و بعضی از صاحبان
سلیقه متنعم مترفه برای خوشی طعم و رائحه آن دو سه حبه عنبر را ریزه کرده دربین طبخ در آن می اندازند
تا گداخته گردد و پس می آشامند و نیز بهترین مصلحات آن است چنانچه ذکر یافت و اگر از برای بلغمی
مزاجان و صاحبان سرفه معتاد بر آن سه چهار دانه فلفل درست را دربین طبخ در آن اندازند بعد

اند طبخ برآورده دور نمایند و بیاشامند نیز از بهترین ملطفات آن است باب الباء مع
النون فصل در بیان بنادق البزورات بنادق البزور که در قرحه مجاری
بول مجرب است صنعت آن مغز تخم خربزه شانزده درم مغز تخم خیارین پنجدرم مغز تخم کدو ده
درم بزر البنج سفید تخم خرفه مقشر از هریک دو درم تخم خطمی سفید کثیرا نشاسته کهربا رب السوس
خشخاش سفید گل ارمنی تخم کرفس از هریک دو درم کوفته بیخته بنادق سازند شربتی یکدرم بنادق
البزور بنسخه دیگر صنعت آن مغز تخم خربزه ده درم خیارین پنجدرم مغز تخم کدو تخم خرفه
مقشر از هریک سه درم خطمی سفید مغز بادام شیرین مقشر نشاسته رب السوس تخم خشخاش
سفید گل ارمنی تخم کرفس از هریک دو درم کوفته بیخته با آب سرشته بنادق سازند شربتی دو مثقال
بنادق البزور دیگر نافع از برای قروح مزمنه مجاری بول صنعت آن تخم کرفس تخم دوقو
فطراساليون ابهل اسارون نانخواه رازیانه سنبل الطیب مغز بادام تلخ از هریک بیست
درم تخم خرفه مقشر ده درم اشق سه درم اشق را در آب حل کنند و باقی ادویه را کوفته بیخته
با آن سرشته بنادق سازند بنادق البزور منقول از خط میرزا محمد باقر ولد حکیم میر
عماد الدین محمود صنعت آن مغز تخم خیار مغز تخم خیار بادرنگ مغز تخم کدوی شیرین مغز
تخم خربزه از هریک پنجدرم خشخاش سفید و سیاه از هریک پنجدرم کرفس چهار درم عنب الثعلب
شش درم تخم خرفه مقشر ده درم کثیرا صمغ عربی از هریک پنجدرم طین ارمنی مغسول دو درم
نبات سفید دو صد درم ادویه را کوفته بیخته با آب نیم گرم بنادق سازند یکمثقال بنادق البزور
حرقة البول و قروح کلیه و مثانه و عسر البول را نافع باشد و خداوند جرب و قرحه مثانه را بنهایت
سودمند باشد صنعت آن مغز تخم خربزه ده درم مغز تخم خیارین پنجدرم مغز تخم کدو بزر البنج تخم
خرفه مقشر تخم خطمی سفید کثیرا مغز بادام شیرین نشاسته رب السوس خشخاش سفید گل ارمنی
تخم کرفس از هریک دو درم بکوبند و بنادق سازند شربتی سه درم بشراب خشخاش بنادق
البزور القراطی نافع از برای قروح قضیب و مثانه و بستگی بول را بگشاید و حرقت بول و
سوزشی که در مجرای بول باشد بنشاند صنعت آن مغز تخم خیارین از هریک جزوی مغز تخم
کدو مغز تخم خربزه مقشر تخم خشخاش سفید از هریک نیم جزو تخم خطمی سفید ثلث جزو کوفته بیخته

بلعاب بزر قطونا سرشته بنادق سازند شربتی یکمثقال بوقت ناشتا با شراب خشخاش بخورند
بنادق البزور دیگر که قرحه و جرب مثانه را سودمند بود و سوزش بول را بنشاند صنعت
آن مغز تخم خربزه مغز تخم خیار مغز تخم کدوی شیرین از هر یک پنج درم گل ارمنی صمغ عربی لبان
ذکر دم الاخوین تخم کرفس از هر یک سه درم افیون دو درم کوفته بیخته بنادق سازند و با شراب
خشخاش بنوشند بنادق البزور دیگر برای قروح کلی و مثانه و حرقت بول نافع صنعت
آن مغز تخم خیارین مغز تخم کدوی مغز تخم خربزه نشاسته تخم خرفه مقشر تخم خشخاش سفید
از هر یک جزوی تخم خطمی سفید کثیرا مغز بادام شیرین مقشر از هر یک یک جزو خار خسک کهربا از
هر یک ربع جزوی کوفته بلعاب بزر قطونا سرشته حبها سازند شربتی پنج ماشه با ده توله عرق
خار خسک بنوشند بنادیقون این معجون نافع است از برای سردی معده و کبد و ریاح
احشا صنعت آن زعفران کاشم تخم کرفس زنجبیل جاشا مغز حب الصنوبر الکبار از هر یک شش درم
کوفته بیخته با سه چندان وی عسل سفید معجون سازند بنفسج معرب از بنفشه فارسی است و بعربی
فرفیر نامند و بیونانی ایرو در اول سرد و در دوم تر است و گویند در اول سرد و تر است و بعضی
در اول گرم و تر دانسته اند مسهل صفرا و مسکن عطش و حدت خون و حمیات حاره و خفقان و
غشی و سموم و محلل اورام و لطیف و جهت صداع حار و سرفه و خشونت سینه و حلق و حرقت
مثانه و بول و درد گرده و احتباس بول و ذات الجنب و خناق و ذات الریه و صرع اطفال
و نزلات و زکام را نافع است و چند روز مداومت نمودن دو درهم تا چهار درهم آن با آب
سرد جهت رفع اسهال صفراوی لذاع مجرب است و سه مثقال سائیده خشک آن با شیرخشت
و شکر و امثال آن از هر یک پنج مثقال مسهل سریع العمل سرشته آن با شیره گلقند جهت تبهای
مرکبه بی عدیل است و مستعمل گل آنست پس برگ آن و تخم آن و چوب آنرا استعمال نشاید کردن
و گویند گل تازه آن فادزهر سموم است و طول طبیخ آن جهت رفع یبوست دماغ و اعضا و ضماد
آن جهت صداع حار و اورام حاره و شقاق و درد معده مفید و اکثار آن مورث ضعف دل
و قبض آن و باعث کرب و ثقل معده و غثیان و التهاب خصوص در تبهای حاره و مصلحش اندکی
از انیسون و بدلش نیلوفر و برگ خبازی و در سعال گل گاوزبان است و قدر شربت از جرم

آن تا پنج مثقال و در مطبوخ تا ده مثقال و خوردن آب برگ آن با ثلث آن شکر جهت خروج
مقعده اطفال بغایت مؤثر و ضماد آن جهت اورام حاره والتهاب معده و چشم و نتو مقعده و جرب
صفراوی و حکه بی عدیل است و روغن بنفشه فواید بسیار دارد و خواهد آمد ان شاء الله تعالی جوارش
بنفسج به نسخه حکیم معصوم مسهل سودا و بلغم باشد ارباب تنعم و مردمی را که از خوردن مسهلات
متنفر باشند موافق بود و بذائقه خوش آید و مسهل بی زحمت باشد صنعت آن زنجبیل مصطکی قرنفل
قاقله گل سرخ از هر یک سه درم بسفایج فستقی سنای مکی سقمونیای مشوی از هر یک پنج درم تربد سفید
تراشیده بروغن بادام چرب کرده گل بنفشه از هر یک دو درم شربت بنفشه شربت نیلوفر شربت
گاوزبان از هر یک بیست درم ترنجبین شیرخشت از هر یک سی درم آب آلوی بخارایی آب تمر هندی
از هر یک پنجاه درم مشک ترکی یک درم اجزا را کوفته بیخته سقمونیا و بنفشه را خوب در هم سحق کنند
و ترنجبین و شیرخشت را در گلاب صاف نموده آبها و شربتها را با صد درم قند سفید بقوام آورده
ادویه را کوفته بیخته بدستور متعارف بان سرشند شربتی از سه درم تا پنج درم هنگام حاجت **فصل**
در ذکر نسخ حبوب بنفسج حب بنفسج نافع از برای ربو و صداع حار صنعت آن سر
بنفشه تربد سفید مدبر از هر یک دو درم رب السوس نیم درم سقمونیای مشوی ربع درمی
کثیرا اکید انک حب سازند جمله یک شربت است **حب بنفسج** دیگر تنقیه جمیع فضول و اخلاط صفراوی
و سوداوی و بلغمی نماید و جمیع اقسام ربو و ضیق النفس بهر و عسر النفس را نافع باشد صنعت آن
سر بنفشه ورق گل سرخ رب السوس از هر یک یک درم غاریقون هشت سفید سقمونیای
مشوی از هر یک نیم درم سوده حب سازند جمله یک شربت است و اگر طبیعت قبض باشد یک درم
بسفایج فستقی اضافه نمایند **حب بنفسج** دیگر سر بنفشه ورق گل سرخ تربد سفید از هر یک
درم کثیرا رب السوس سقمونیای مشوی ایارج فیقرا از هر یک نیم درم کوفته بگلاب سرشته حبها
سازند جمله یک شربت است با گلاب نیم گرم فرو برند و تکرار نمایند تا تنقیه کامل کند **حب بنفسج**
منقول از اختیارات بدیعی نافع از برای درد چشم و درد سر و درد شقیقه و درد گوش و دماغ
را پاک کند از فضول صفراوی و بلغمی صنعت آن سر بنفشه خشک دو درم تربد سفید مدبر یک درم
رب السوس پوست بلیله زرد انیسون از هر یک نیم درم سقمونیای مشوی نیم دانگ و ایرا

کوفته بیخته باب خالص سرشته حب سازند شربتی یکمثقال تا سه درم شب وقت خواب بآب
نیم گرم فرو برند و در نسخهٔ دیگر ورق گل سرخ یکدانگ داخل ست و وزن سقمونیا نیز یکدانگ
وبعضی گفته که جمله این اجزا یک شربت کامل ست حب بنفسج تنقیه دماغ و سینه کند و نافع است
از برای صداع و درد گوش و چشم و درد سینه و سرفه صنعت آن گل بنفشه دو درم تربد سفید
مدبر یک درم رب السوس نیم درم سقمونیا و ورق گل سرخ از هر یک یکدانگ کوفته بیخته بآب سرشته
حب سازند و بآب گرم فرو برند جمله یک شربت است حب بنفسج به نسخهٔ دیگر صنعت آن گل بنفشه
دو درم تربد سفید یکدرم رب السوس نیم درم محمودهٔ مشوی ربع درمی کثیرا یکدانگ بدستور حب سازند
حب بنفسج به نسخهٔ دیگر منقول از کناش طبری معروف بمعالجات بقراطی گفته که این حب تالیف
قیطی ست صنعت آن تا شخواه زبیده کرمانی کرویا انیسون هلیله نمک نفطی از هر یک یکدرم مصطکی
سه درم بنفشه سه درم صبر سقوطری مثل مجموع ادویه ادویه را کوفته بیخته باب برگ اترج سرشته
حبها سازند از نخود بزرگتر هر روز یک حب آنرا تناول نمایند یک مجلس عمل کند و رطوبات فاسده
را از معده پاک سازد و نگذارد که رطوبات فاسده موجب ضعف معده و سر گردد بعون الله عز وجل
حب بنفسج منقول از قرابادین کولواتی اسهال صفرا و بلغم کند و اخلاط از بدن پاک سازد صنعت
آن سر بنفشه تربد سفید پوست هلیله زرد از هر یک سه درم رب السوس یکدرم و نیم سقمونیای مشوی
نیم درم کثیرا یکدرم کوفته بیخته حب سازند شربتی سه درم بآب نیمگرم فرو برند حب بنفسج
دیگر مستعمل در تب و خشونت سینه صنعت آن سر بنفشه یکمثقال شیرخشت خراسانی یکمثقال
هر دو را العسل حیات شیر سرشته حب سازند جمله یک شربت است حب بنفسج نافع است از برای
اوجاع سر کهنه و شقیقه و ظلمت بصر و اوجاع اذن صنعت آن گل بنفشه دو مثقال تربد سفید مدبر
یکمثقال رب السوس پوست هلیله زرد و انیسون از هر یک نیم مثقال گل سرخ کثیرا سقمونیای
مشوی از هر یک یکدانگ کوفته بیخته بآب سرشته حبوب سازند شربتی از یکمثقال تا یک مثقال
و نیم حب بنفسج از شاپور بن سهل اسهال صفرا و بلغم باسانی کند صنعت آن گل بنفشه خشک
تربد سفید از هر یک پنج درم و نیم زعفران چهار دانگ کوفته بیخته بآب حب سازند شربتی
سه درم خمیره بنفسج اسهال صفرا کند و امراض صدر و ذات الجنب و ذات الریه و سعال

وتپهای گرم را نافع باشد صنعت آن بگیرند گل بنفشه و ساق و قمع سبز آنرا دور کرده برگهای مقشر
آنرا مقدار یک رطل و سه رطل قند سفید را کوبیده هر دو را در هم کرده کف مال نمایند و در وقت
مالیدن قدری از گلاب بر آن بپاشند تا نیکو مخلوط شود و پس در آفتاب گذارند تا سه روز و هر روز
آن را نیکو کف مال نمایند پس نگاه دارند و در وقت حاجت ده درم آنرا تناول نمایند و این را
بنفشه سرباو گل انگبین بنفشجی نیز نامند و هر چند تکرار مالیدن زیاده نمایند و تا چهل روز در آفتاب
گذارند بهتر است نسخه دیگر که قوت اسهالش زیاده است بگیرند بنفشه خالص پاک کرده یک
چهار یک من تبریزی و نیکو کف مال نمایند و شیره که بعد از ریختن قند در کوزه و نبات در شیشه
بماند که بسته نمیشود و قنادیان آنرا شیره اصل مینامند دو وزن گل بنفشه داخل کرده در پاتیل
قنادی کرده تیز زنند تا چون خمیر شود و سه روز در آفتاب گذارند و هر روز مکرر بر هم
زنند پس آنرا در ظرف چینی کرده نگاه دارند شربتی ده درم دهن بنفسج سرد و تر است
و منوم جهت جرب و حرارت جسد و خشکی دماغ و سرفه و نرم کردن اعصاب و مفاصل و حفظ صحت
ناخن و مکرر اشتمام آن بعد از تعریق در حمام جهت ضیق النفس و ضماد آن بر سینه اطفال جهت
سعال بغایت مؤثر است و قطور آن در احلیل جهت حرقة البول و حرارت مثانه و سعوط آن
جهت درد سر حار و بیخوابی مفید است و بدلش روغن نیلوفر است و تدهین ناف بآن جهت
رفع اسهال مجرب است و چون اسفنج را یا پنبه را بروغن بنفشه آلوده کرده بر مقعده ضماد نمایند
در تنویم عدیل ندارد و طریق گرفتن روغن آن دو نوع است یکی آنکه کنجد مقشر با گل تازهٔ آن
و یا بادام مقشر را در کیسه کرباسی کرده مکرر بمالند و خشک کنند و گل را تبدیل نمایند تا مغز بادام
یا کنجد رنگین شود و برنگ بنفشه پس آنرا کوبیده روغن بگیرند و دیگر آنکه گل بنفشه تازه بقدر سی مثقال
در یک رطل روغن کنجد یا روغن بادام داخل نمایند و بعد از چند یوم صاف نموده باز بنفشه تازه
داخل نمایند و همین قسم تا رنگ و بوی بنفشه بگیرد دواء البنفسج منقول از حنین صفرا و بلغم
را از اندام بها فرود آورد صنعت آن کنجد سفید و مغز بادام مقشر و تخم حب القرطم تربد سفید
از هر یک سه درم و نیم گل بنفشه خشک چهار درم سقمونیا یک مثقال نخود و نمام دو درم همه را
کوفته بیخته در دوا و قیمه عسل مصفی معجون سازند و وقت حاجت دو درم از وی بکار برند و هو

این دو را تا دو سال باقی میماند رب بنفسج جهت اصلاح پوست افیون و غیره صنعت آن
بگیرند آب معصور تازهٔ آنرا و در سایه خشک کنند و بدستور هرگاه تازهٔ آن نباشد بنفشهٔ خشک را
خیسانیده چنانچه مذکور شد آنرا خشک کنند و مقدار کم آن فعل مقدار بسیاری از جرم آن نماید فصل
در بیان نسخ اشربهٔ بنفسج شراب بنفسج منقول از کامل الصناعه جهت تبهای گرم
و سعال و تسکین غلیان خون و تلیین طبع نافع است صنعت آن بنفشهٔ تازه سه رطل و چهار رطل
آب بجوشانند تا بربع رسد و با سه رطل شکر بقوام آورند و اگر بنفشه را مکرر کنند تلیین آن قوی
خواهد بود و همچنین هرچند تکرار زیاده نمایند قوی تر میگردد مانند شراب ورد و اگر بنفشه خشک
باشد یک رطل آنرا جوشانیده با دو رطل شکر بقوام آورند شراب بنفسج دیگر مرکب از اقراباذین
القراباذین معتدل است در درشتی و درد سینه و پهلو و درد گرده را سود دارد و ادرار بول کند
و شکم را نرم کند و سینه و سر را نیک باشد و سرفه و تبهای گرم را منفعت دارد صنعت آن گل
بنفشهٔ تازه یک رطل اصل السوس تراشیده یک اوقیه تخم خطمی کوکنار سفید از هر یک پنج درم کثیرا سپید
از هر یک سه درم مجموع را در چهار چند وزن ادویه آب بجوشانند تا به نصف رسد پس بمالند و بپالایند
و سرد کنند و با یک من نبات سفید بقوام آورند و هر روز پانزده درم آنرا با ماء الشعیر صبح بیاشامند
و ده درم آنرا شبانگاه با لعاب بزرقطونا بیاشامند شراب بنفسج مرکب به نسخهٔ دیگر
نافع از برای شوصه و سرفه صنعت آن گل بنفشهٔ تازه یک رطل بهدانه صمغ عربی تخم خشخاش تخم
خطمی سفید از هر یک ده درم مجموع ادویه را یک شبانروز در پنج رطل آب بخیسانند پس بجوشانند
آنمقدار که ثلث آب بماند و بپالایند و دو رطل نبات سنجری داخل نموده بپزند تا بقوام شربت
آید پس برداشته سرد کرده نگاه دارند شربتی از آن هفت درم و در نسخهٔ این شراب
که قلانسی ذکر کرده بمکان تخم خشخاش تخم خیار است و ده درم کثیرا سفید نیز داخل دارد و باقی
موافق نسخهٔ سابق است شراب بنفسج بنسخهٔ سید اسمعیل که در ذخیره ذکر کرده
صنعت آن بگیرند سه بنفشهٔ تازه نیم من بهدانه ده درم کثیرا بیست درم تخم خطمی سفید پانزده
درم و در دو من آب بجوشانند و بپالایند و با یک من نبات سفید بقوام آورند شراب بنفسج
دیگر طبع را نرم دارد و ذات الجنب و ضیق النفس و سرفهٔ گرم را نافع باشد صنعت آن بنفشهٔ تازه

نیم من بهدانه ده درم تخم خبازی اصل السوس از هر یک سه درم مجموع را در سه من آب صاف
بخیسانند و یک شب و یک روز بگذارند پس بجوشانند و صاف کنند و با نیم من قند بقوام
آورند **شراب بنفسج** دیگر شوصه و ذات الجنب و ذات الصدر و سرفه گرم و بیماریهای
گرم را نافع باشد صنعت آن بنفشه تازه یکصد درم بهدانه تخم خطمی صمغ عربی کتیرا اسبغول تخم خبازی
از هر یک ده درم مجموع را در پنج رطل آب جوشانند تا ثلث باقی ماند صاف کنند و با یک من قند یا فانید بقوام
آورند شربتی هفت درم **فصل در ذکر نسخ اقراص بنفسج** **قرص بنفسج** مسهل اطبا
جهت امراض حاره که با یبوست طبع باشد صنعت آن گل بنفشه محمود مشوی مغز تخم کدوی
شیرین تخم خرفه مقشر از هر یک ده مثقال ورق گل سرخ تخم کاسنی از هر یک پنج مثقال
رب السوس کتیرا از هر یک سه مثقال مصطکی دو مثقال کوفته بیخته با آب ترنجبین محلول
سرشته قرص سازند **قرص بنفسج** مسهل بلا غایله صنعت آن سر بنفشه خشک ده درم
سقمونیای غیر مشوی یک مثقال رب السوس کتیرا نشاسته از هر یک یکدرم کوفته بیخته قدری از بیاض
سفید را بلعاب بزرقطونا حل کرده ادویه را بآن سرشته اقراص سازند شربتی دو مثقال قرص
بنفسج منقول از کامل الصناعة نافع از برای درد چشم و درد سر و درد شقیقه و دوار و ظلمت
بصر و درد مدر امیز زایل کند صنعت آن گل بنفشه دو درم تربد سفید مجوف یکدرم رب السوس نیم درم
سقمونیای مشوی نیم دانگ اقراص سازند شربتی از یکدرم تا یکمثقال و خاصیتش اسهال صفرا
و بلغم باشد و بدانکه شیخ الرئیس این قرص را در قرابادین قانون باسم قرص ملین طبع ذکر
کرده و تفاوتی که با این نسخه دارد آنست که سقمونیا داخل ندارد و گفته که این قرص مسهل کرب
است و نافع است از برای ضیق النفس و مانع قی است و شربتی از آن از دو درم است تا سه درم
و تا چهار درم با جلاب سکری که بعون الله تعالی نافع است حکیم محمد باقر بن حکیم عماد الدین محمود
شیرازی بعینه نسخه قرص بنفشه صاحب کامل الصناعة را در بیاض مجربات خود بخط خود از برای
غب غیر خالص ذکر کرده و گفته که در نسخه نجیب الدین سمرقندی که در قرابادین خود ذکر کرده
وزن سقمونیا یک دانگ و نیم است و حکیم محمد باقر نوشته که اجزا را کوفته بیخته بآبی که ترنجبین خراسانی
در آن حل کرده صافی نموده باشند سرشته اقراص سازند و مجموع یک شربت است با ده درم

شکر سفید که بآب گرم حل کرده باشند بنوشند و سید اسمعیل در ذخیره قرص بنفشه صاحب کامل الصناعه را در غب خالص آورده و گفته که این غب بغیر خالص را از تلیین طبیعت بعد از نضج بکار آید و اختلاف که میان نسخه صاحب کامل الصناعه و نسخه سید اسمعیل ست آنست که وزن سقمونیا یکدانگ ست و گفته که مجموع یکشربت ست با پنجدرم ترنجبین در آب گرم حل کرده صافی نموده صنعت این قرص نسخه دیگر گل بنفشه خشک کرده چهل درم ترید سفید مدبر بیست درم صمغ عربی رب السوس از هر یک ده درم سقمونیای مشوی چهار درم همه را کوفته بیخته بآب اقراص سازند مقدار شربتش از چهار درم با جلاب سکر بیست درم و گلاب ده درم و آب نیم گرم چهل درم و اگر در طبع قبض بسیار باشد بجای جلاب سکری با شیرخشت خراسانی ترنجبین از هر یک ده درم بدهند قرص بنفشه دیگر که منافع قرص بنفشه کامل الصناعه دارد صنعت آن گل بنفشه ده درم اصل السوس ترید سفید از هر یک یکدرم کوفته بیخته بآب خالص سرشته اقراص سازند و در سایه خشک نمایند شربتی سه درم قرص بنفشه دیگر همین منفعت دارد صنعت آن گل بنفشه دو درم ترید سفید یکدرم رب السوس نیمدرم سقمونیا یکدانگ بو و نه افتیمون از هر یک یکدانگ بآب کاسنی تازه و یا بآب کرفس حل کرده ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند شربتی سه درم قرص بنفشه دیگر که تبهای گرم و سرفه و ذات الجنب را نافع باشد صنعت آن گل بنفشه مغز بادام شیرین مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خیارین تخم خطمی سفید از هر یک پنجدرم رب السوس کثیرا گل ارمنی نشاسته گل سرخ از هر یک سه درم کوفته بیخته قرص سازند شربتی دو درم با گلاب قرص بنفشه دیگر نافع از برای غب خالص و سرفه و خشکی طبع و ذات الجنب صنعت آن گل بنفشه ده درم تخم خشخاش تخم کاسنی مغز تخم خیارین از هر یک پنجدرم رب السوس کثیرا از هر یک چهار درم کوفته بیخته اقراص سازند شربتی یکمثقال با جلاب سکری بدهند و گاهی که خشکی طبع زیاده باشد چهار درم سقمونیا و هفت درم ترید سفید مجوف زیاده کنند بجهت تلیین طبیعت شربتی دو درم با جلاب سکری بدهند قرص بنفشه دیگر که همین منافع دارد صنعت آن گل بنفشه ده درم سقمونیای مشوی چهار درم رب السوس دو درم کثیرا نشاسته از هر یک یکدرم کوفته و بیخته بلعاب بذر قطونا سرشته اقراص سازند شربتی با جلاب سکری بدهند بجهت اسهال

صفرا قرص بنفشج مسهل قولنج را بگشاید و صداع و ضیق النفس و تبهای مرکب از بلغم و سرفه و صفرا را
مفید بود صنعت آن گل بنفشه خشک ده درم ترید سفید پنج درم رب السوس سه درم تخم
سقمونیای مشوی سه درم مصطکی رومی یکدرم و نیم کتیرا سفید نیم درم تا یکدرم کوفته بیخته اقراص
سازند شربتی دو درم و نیم با جلاب سکری بجهت قولنج در طبیخ زبیب و انجیر یا فلوس خیارشنبر
که در طبیخ حل کرده صافی نموده به روغن بادام شیرین چرب کرده باشند بیاشامند قرص بنفشج
مسهل به نسخه محمود بن الیاس که در حاوی ذکر کرده در نفع از برای درد چشم و درد سر
و درد شقیقه و دوار و ظلمت چشم بسیار قوی است و مدر از ایل کرده اند صنعت آن گل بنفشه
خشک دو درم ترید سفید یکدرم رب السوس نیم درم پوست هلیله زرد نیم درم سقمونیای مشوی
یک دانگ و دو حبه کوفته بیخته حب سازند مجموع یک شربت است صنعت این قرص نسخه دیگر
بنفشه ترید سفید از هر یک ده درم رب السوس یکدرم غنچه گل سرخ پنجدرم سقمونیای مشوی
یکدرم مصطکی رومی یکدرم و نیم کتیرا نیم درم به دستور اقراص سازند قرص بنفشج جالینوس منقول
از ایضاح تبهای مرکبه که بلغم غالب باشد و سرفه بلغمی و درد پهلوی بلغمی را نافع است صنعت آن
گل بنفشه ترید سفید از هر یک ده درم رب السوس سقمونیای مشوی از هر یک سه درم و ثلث درم
کتیرا مصطکی از هر یک دو درم و ثلث درمی کوفته بیخته اقراص سازند مجموع را ده قرص سازند
و در سایه در پشت غربال خشک کرده نگاه دارند شربتی یک قرص قرص بنفشج مسهل
اسهال صفرا کند و جمیع امراض صفراوی را نافع است خصوص سرفه صفراوی صنعت آن
گل بنفشه سی درم گل سرخ بیست درم اصل السوس مقشر پوست هلیله زرد و ترید سفید از هر یک
ده درم صمغ عربی کتیرا محموده مشوی مصطکی رومی از هر یک پنجدرم کوفته بیخته بگلاب سرشته
اقراص سازند شربتی چهار درم با نیم رطل گلاب که شانزده درم ترنجبین یا شیرخشت
خراسانی در آن حل کرده باشند بیاشامند قرص بنفشج مسهل دیگر که همین منفعت دارد و ذات
الریه را سود دارد صنعت آن گل بنفشه بیست درم گل سرخ ده درم رب السوس صمغ عربی
از هر یک پنجدرم نشاسته کتیرا از هر یک یکدرم پوست هلیله زرد سقمونیای مشوی غاریقون
از هر یک چهار درم سوده بگلاب سرشته اقراص سازند شربتی چهار درم تا شش درم با جلاب یا گرم

قرص بنفسج مسهل که منافع نسخهٔ قبل دارد صنعت آن سر بنفشه پنج مثقال ورق گل سرخ
گل نیلوفر مغز تخم خیارین مغز تخم کدو تخم کاسنی سقمونیای مشوی از هر یک قدری بالاتی کوفته
بیخته اقراص سازند شربتی یکمثقال با شراب بنفشه **فصل در بیان لعوقات بنفسجی** **لعوق
بنفسج** جهت سرفه و قولنج ورمی و صفراوی نافع است صنعت آن گل بنفشه ده مثقال مویز
منقی بیست دانه عناب ده عدد سپستان سی دانه جوشانیده آب آنرا نیم رطل با شکر سفید پنجاه
مثقال عسل خیارشنبر سی مثقال روغن بادام شیرین سه مثقال بقوام آورده سر بنفشه خشک سی
مثقال سائیده اضافه نموده شربتی از پنج مثقال تا هفت مثقال **لعوق بنفشه** به نسخهٔ مسعودی
سینه را نرم کند و سرفهٔ گرم را سود دهد و قولنج ورمی را نافع باشد صنعت آن بنفشه خشک ده درم
فلوس خیارشنبر پنجدرم مویز سرخ که از پوست و دانه پاک کرده باشند ده درم عناب ده دانه
سپستان سی دانه اجزا با آب صاف طبخ نمایند و صاف کنند و یکرطل قند سفید و نیم رطل روغن
بادام بقوام آورند چنانچه منعقد شود **لعوق بنفسج** دیگر که امراض حارهٔ صدر و ریه را نافع
باشد صنعت آن سر بنفشه خشک ده درم فلوس خیارشنبر پنجاه درم مویز دانه بیرون کرده
بیست درم عناب ده دانه سپستان سی دانه جوشانیده بپالایند پس شکر سرخ نیم من اضافه
کنند و هفت استار روغن بادام شیرین داخل کرده بجوشانند تا بقوام آید پس هفت استار گل بنفشه
خشک را سوده داخل کنند و شربتی از پنجدرم تا یک اوقیه لعق نمایند **لعوق بنفسج** به نسخهٔ صاحب
اختیارات بدیعی صنعت آن گل بنفشه خشک پنج مثقال عناب خراسانی بیست دانه سپستان
پنجاه دانه مویز طائفی منقی از حب سی دانه اصل السوس خراشیده ده درم خشخاش نیم کوفته
بیست مثقال زوفای خشک رازیانه کثیرا از هر یک سه مثقال ایرسا نیم کوفته سه مثقال صمغ
الو دو درم پرسیاوشان پنج مثقال انجیر زرد بیست دانه مجموع را در آب بجوشانند و بدست
بمالند و بپالایند و فلوس خیارشنبر بیست مثقال در آن حل کنند و بپالایند و قند سفید نیم من
اضافه کنند و باز بجوشانند تا بقوام لعوق آید پس مغز خیارین سه درم مغز بادام شیرین مقشر
پنجدرم مغز بهدانه تخم خبازی خلیمو از هر یک سه درم باقلای مقشر ده مثقال گل خطمی سفید پنجدرم
کوفته بیخته با آن بسرشند و روغن بادام شیرین بیست مثقال اضافه نمایند و بهم زنند تا مخلوط

شود و نگاه دارند شربتی یک اوقیه

فصل در ذکر نسخ معاجین بنفسج

معجون بنفسج امراض صفراوی را نافع بود و سرفه را دفع کند صنعت آن بنفشه بادام شیرین از هریک ده درم تخم کاسنی سه درم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو سلیخه از هریک پنج درم کثیرا یک درم اصل السوس یک درم کوفته بیخته بقند و گلاب معجون سازند شربتی یک درم بگلاب گرم کرده **معجون بنفسج** دیگر که همان نفع دهد صنعت آن بنفشه خشک چهار درم ورق گل سرخ رب السوس سقمونیا از هریک ده درم کثیرا رازیانه از هریک پنج درم زعفران دو نیم درم قند و عسل مصفی از هریک صد درم ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده بدستور معجون سازند بمقدار شربتی پنج درم **معجون بنفسج** بنسخه دیگر صفرا و بلغم براند و ضیق النفس سرد را سودمند بود صنعت آن بنفشه چهل درم سقمونیا بیست درم اصل السوس تراشیده بیست درم گل سرخ ده درم کثیرا رازیانه از هریک پنج درم زعفران دو و نیم درم عسل و شکر طبرزد برابر ادویه چنانچه رسم است معجون سازند شربتی چهار درم با آب گرم بدهند **معجون بنفسج** دیگر که همان نفع دارد صنعت آن بنفشه خشک چهار درم فلوس خیارشنبر ترنجبین از هریک پنجاه درم تربد سفید بیست درم رب السوس پنج درم مغز بادام مقشر ده درم بنفشه تربد کوفته بیخته ترنجبین و فلوس خیارشنبر را بگلاب صاف کنند و بدستور معجون سازند بمقدار شربتی پنج درم **معجون بنفسج** دیگر که همان نفع دهد صنعت آن بنفشه خشک چهار درم فلوس خیارشنبر ترنجبین از هر یک پنجاه درم ترنجبین را بگلاب صاف کنند و بدستور معجون سازند شربتی پنج درم **معجون بنفسج** به نسخه دیگر صداع و تبهای صفراوی و سرفه و ذات الجنب و شوصه را نافع و قولنج که از ورم امعا باشد سود دهد صنعت آن مغز تخم خیارین مغز تخم کدو اصل السوس تراشیده تربد سفید از هریک سه درم بنفشه خشک سی درم کثیرا دو درم سقمونیای مشوی پنج درم ترنجبین بیست درم مویز منقی ده درم فلوس خیارشنبر یازده درم روغن بادام ده درم ترنجبین و فلوس خیارشنبر را بگلاب صاف کنند و مویز را از پوست و دانه برآورده نرم بکوبند و ادویه دیگر را کوفته بیخته با ترنجبین بسرشند شربتی سه درم **معجون بنفسج** قولنج بگشاید و مسهل صفرا و بلغم باشد صنعت آن تربد سفید تراشیده چهار درم سقمونیای مشوی هفت درم بنفشه سی درم ورق گل سرخ دو درم رازیانه کثیرا از هریک پنج درم زعفران دو درم و نیم قند و عسل مصفی از هریک صد درم ادویه کوفته بیخته بروغن بادام

شیرین چرب سازند و چنانچه رسم است معجون سازند مقدار شربتی تا دو درم عصاره آن با
آرد جو جهت اورام حاره و به تنهائی جهت درد گوش و درد چشم و با شراب جهت نقرس و ورم
مقعده و پستان نافع است و چون خاکستر سوخته آن را با دارچینی و زنجبیل و عسل مخلوط کرده طلا نمایند
بهترین ادویه درد معده است و برگ و شاخ آنرا بجوشانند و عصاره بزر البنج و شیاف مامیثا ... دهن
بزر البنج بگیرند بزر البنج سفید را و با آب گرم خمیر کرده در آفتاب بگذارند تا از گرمی خشک شود و فشرده
روغن آنرا بگیرند تدهین بآن جهت قروح مقعد و اورام ... و سعوط آن جهت رفع بیخوابی
و درد سر حار و قطور آن جهت درد گوش و ... جهت درد سر و درد چشم نافع است دهن
بزر البنج دیگر که تریاق سموم است و مالیخولیا و وسواس و بدی نفس را شرباً و تدهیناً و سعوطاً نافع
صنعت آن بزر البنج سفید سه مثقال تخم کاهو یک مثقال و نیم تخم خشخاش سفید یک مثقال کوبیده با
بنفشه ... روغن بگیرند

باب الباء مع الواو و فصل در ذکر انواع نسخ بوزه

بدانکه بوزه اسم فارسی نبیذ است و ذکر انبذه در حرف نون انشاء الله تعالی خواهد آمد
با افعال و خواص آنها و درینجا ذکر میکنیم بعض بوزهای مستعمل اهل هند را بوزه برنج ...
بعضی اطبا هند صنعت آن بگیرند برنج هر قدر که خواسته باشند و بپزند به نحویکه نیم پخته شود و چون
سرد گردد و در هر یک من طبی از ورق القنب اعلی یکسیر طبی کشمش سبز پنج سیر ... ربع سیر
جوز بوا و سیر طبی داخل نمایند و بار چند جوش دیگر داده فرود آورده سرد کرده در خمی نمایند
و در زیر سرگین اسپ خم را دفن کنند و چون بجوش آید و از جوش فرو نشیند و لائی ته نشین
شود و صافی شود بنوشند و تا هفت روز ضائع نمی شود و بکار می آید ... و بعد از آن فاسد
می گردد و اگر خواهند که خوشبو سازند در وقت نوشیدن اندکی قرنفل و بسباسه و جوز بوا سائیده
داخل نمایند بوزه حنطه بادها و تشنج را دفع کند و قوت باه دهد و منی افزاید صنعت آن بگیرند
یک من گندم و آنرا نیم کوفته در چهار من آب بپزند تا چون فالوده شود ده سیر قند سیاه
داخل کرده در خم اندازند و خم را در زیر سرگین اسپ دفن کنند بعد از یک هفته که
قرنفل چهار درم جوز بوا و ورق القنب خولنجان از هر یک پنج درم فوفل سنبل الطیب از هر یک
ده درم برگ تانبول بیست و پنج عدد کوفته در آن اندازند و سه شبانه روز دیگر بگذارند پس صاف

نموده بکار برند و این بوزه زیاده از یک هفته نمی ماند پس فاسد میگردد و بعضی گفته اند اگر
خواسته باشند که زیاده ماند بعد از سه روز که ادویه در آن انداخته باشند بجوشانند تا بقوام عسل
صافی شود نگاه دارند بوزه جاورس صنعت آن بگیرند ارزن ده سیر و نیم کوفته با آب بجوشانند
تا مثل پالوده شود پس سرد کرده در خمی اندازند و در سرگین اسپ دفن کنند تا بجوش آید
و از جوش فرو نشیند برگ گل سرخ برگ گل سفید آنیسون و دارچینی کوبیده از هر یک دو سیر نارمشک
نیم سیر در آن داخل کرده بعد از سه روز بپالایند و مشک خالص و زعفران از هر یک یک مثقال
سوده داخل کرده بکار برند باب الباء مع الیاء المثناة التحتانیه بیش بکسر بای
موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و شین معجمه هندی است و در اکثر جبال هند و نواح آن میروید
و انواع می باشد یکی را سنکهیا نامند بجهت مشابهت هیأت آن با شاخ آهو بره و سینگ بلغت
اهل هند شاخ حیوانات را نامند و اکثر در کوه دارجبت که میان هند و خطا واقع است می باشد و در
کوهستان مورنگ و تکپور و نیپال نیز بهم میرسد و بهترین آن آن بود که بوزن سنگین و چون
بشکنند اندرون آن سیاه براق صلب باشد و بعد از آن آنچه اندرون آن سرخ تیره و یا زرد و یا سفید تیره بود و که بر
ظاهر آن نقاط سیاه و بر روی آن چیزی مانند طلق و یا کافور سوده نشسته باشد و قوی ترین از همه سیاه پس سرخ پس
آن بود و قوت اقوای آن بمرتبه گفته اند که اگر کسی آنرا لمس کند یا به بینی آلوده آن برد و یا بر زبان بمالد در ساعت
هلاک شود و سبب سرعت تاثیر آن در ارواح و فاسد ساختن آنها را و بضدیت [illegible] روح حیوانی [illegible]
و خاموش شدن در آن و میگویند حکمای هند امتحان قوت آنرا بدان میکنند که سائیده بر شاخ
گاو میش شیر دار میمالند خون از پستان و بعضی گفته اند که خون از دماغ و شکم او جاری می شود و
میمیرد و بعضی مبالغه باین حد نموده اند که اگر دانه درست آنرا بر شاخ گاو شیر دار تعلیق نمایند
اگر بجای شیر خون از پستان آن بر آید بغایت قوی بود و الا ضعیف و بوی آن کشنده است
و اگر کسی بر آن گاو میش و یا گاو سوار شود در آن نیز تاثیر میکند و نیز میگویند که اگر بر رکاب
بمالند از بیرون موزه و کفش بر راکب سرایت میکند و این نوع را ملوک و سلاطین هند در خزائن
خود نگاه میدارند و محافظت بسیار مینمایند و این قسم نادر و کم یاب است نوع دیگر بچهناک است و آن
بیخی است که در هیأت و ناهمواری ظاهر شبیه بجدوار است و بیرون آن سیاه و اندرون آن

شکری رنگ و گیاه بیش بقدر ذرعی و یک ساق از ان بر می آید و برگ آن شبیه برگ کاهو و گل
بعض آن سرخ و بعضی زرد و بعضی بنفش و گویند اقوی بیش در کوه نگیدار و سرحد تبت کوچک و در
مواضع دیگر از کوهستان ریکانانی و غیره که مذکور شد نیز یافت میشود که بوزن سنگین و صلب
و اندرون آن براق مصمغ میباشد و نیز اقوای آن در سمیت به مرتبه ایست که اگر بمقدار خردله
از انرا بخورند در یک لحظه هلاک میکند بفساد و تعفن روح و چون بچهناک در سمیت کمتر از بیش سنگیا است
و رائحه آن مهلک نیست و رسیدن دست و عرق بدان نیز موثر نیست لهذا حکمای هند این را بعد
از تدابیر استعمال مینمایند و ایضا گفته اند اقسام دیگر نیز میباشد و لیکن همه ضعیف و به هیأت و لون شبیه
بآن مانند سرودهنا و باچهنگ و کم چابن این هر سه را از اصناف بچهناک ضعیف اند و از دو دانگ
تا نیم درم آنها کشنده است به تعفین ارواح و در طعم هیچ یک از انواع بیش تلخی و تیزی و حدت
نیست و لیکن همه آنها محذر اند فی الفور و نیز قسمی از اقسام بچهناک صنوبری الشکل کوچک
بیرون بزردی مائل شبیه به سعد میباشد و آنرا نیز گرک نامند در غایت تندی و تلخی و این نوع
شبیه بجدوار است و قسمی دیگر شبیه باکلیل الملک است و این را قرون السنبل مینامند و احیانا
در سنبل نیز یافت میشود و قسمی دیگر را بهراه صورات گویند و آن سفید شکری رنگ مائل بزردی
غیر مخروطی الشکل شبیه به بیخ نی است و در اعالی کوهستان حوالی کشمیر و غیر آن از مواضع دیگر
بهم میرسد و بعضی آنرا مهوده (؟) نیز نامند و در طعم این نیز تلخی و تندی میباشد و یکدانگ این کشنده
است بکیفیت غائله خود بسوزش اندرون و غلبه حرارت و افراط قی و اسهال و تشنج و تحلیل
ارواح و قسمی دیگر را هلدیه میگویند یعنی شبیه بزردچوبه بجهت آنکه زردچوبه را بهندی هلدی مینامند
و گاهی در میان زردچوبه بهم میرسد و لهذا کسانیکه آنرا می شناسند از میان زردچوبه اولا جدا
نموده بعد از ان زردچوبه را جوشش داده خشک کرده حمل و نقل به بلدان نموده بیع و شرا
مینمایند و طریقه شناخت آن میگویند آنست که زردچوبه را اولا جوش داده بعد از ان خشک میکنند
و بابیاران (؟) مینمایند و آنچه هلدیه است دسمی (؟) و بدقت بیان نمودن جسته بیرون می افتد آنرا علیحده
نگاه میدارند و اهل صنعت برای آن چیزها از خواص و منافع در عمل خود بیان میکنند و قسمی سبز
اغبر با رنگ زردی و منقوط بسیاهی است و آنرا کالات (؟) نیز مینامند و این نیز قوی است در سمیت

وقسمی استوائی نامند یعنی مانند زنجبیل بود و این در میان زنجبیل یافت میشود و در قوت ضعیف
تر از چهار قسم اول است و فی الحقیقه شاید این پنج قسمی از اقسام بیش نباشد بلکه پنج سمی دیگر باشند
مگر آنکه بیش را اسم جنس پنج سمی می‌گیرند که همه را شامل گردد نه اسم نوع در طبیعت مطلق آن
حکمای هند و یونان خلاف است هندیان جمله را سرد میدانند در مرتبه چهارم جهت دریافت
بعضی آثار و افساد انهار تابع خواص آنها میدانند و جوهر آنرا منافی جوهر روح حیوانی و حکمای یونان
گرم و خشک بمرتبه چهارم گفته اند جهت دریافت بعضی از آثار آن و جوهر آنرا ضد جوهر روح
میدانند و گویند طریق اخذ آن و سایر سموم نباتیه چنان است که آنانکه میشناسند و عادت
باستعمال سمیات کرده اند در وقتیکه آن بیخها رسیده شبها رفته در علفهای آن مواضع سیر میکنند هرجا
که بیخ سمی قوی بود از آن موضع شعاعی ظاهر میگردد قدری خاکستر از برای نشان و علامت بر
آن موضع میریزند و روز رفته آن موضع را شکافته بیخ را باحتیاط بر می‌آورند و صاحب دستور الاطبا
حکیم محمد قاسم استرآبادی ملقب بهندو شاه مشهور بفرشته در کتاب مسطور نوشته که بچهناک را اطبا
هند بعضی سرد و بعضی گرم میدانند سودا و بلغم و علتهای حلق را نافع بود و صفرا زیاده کند و طلای
سائیده آنرا با آب یا گلاب بر موضع بهق و برص و جذام مفید و مجرب میدانند و گفته که چون
بچهناک را اطبای هند از جمله رسائن میدانند واجب و لازم نمود که برخی از آنرا ثبت نماید
بدانکه آنرا هجده قسم گفته اند ده قسم آن زهر قاتل است که اصلا در معالجات مستعمل نیست
از آنجمله یکی آن است که چون سائیده بر شاخ گاومیش بمالند خون از دماغ و شکم او جاری شده
هلاک گردد و قسم دیگر آنکه اندرون و بیرون آن هر دو سفید باشد و اقسام دیگر را برای تطویل ذکر
ننموده و هشت قسم مستعمل آن که بعد از تدبیر داخل دواها می‌نمایند بهترین آن تیلیا بچهناک است
که بیرون و اندرون آن سفید میباشد و دیگر برهمن بچهناک است که آن نیز اندرون و بیرون
آن سفید میباشد زیاده از تیلیا بچهناک و این بهترین آن هشت قسم است و مضرت این کمتر
و بیخ این سطبر و سر این باریک میباشد مثل شاخ گوزن و میگویند در زمینیکه سینگیا بچهناک
و کالاکوت اعلی میروید هیچ گیاهی دیگر نمیروید مگر جدوار و آن نیز چند ذرع دورتر و باطراف
آن و آن جدوار تریاق آن بیش است و شاید بوا بالضم بای موحده و سکون واو و فتح حاو الف

تا هم همان سبب دوار باشد نه غیر آن و خاک آن موضع مائل بسیاهی میباشد چنان مینماید که گویا چرب است
و در وسط کل آن هیچ حیوانی گرد آن نمیگردد و اگر بوی آن بدیشان میرسد هلاک میگردند الا حیوانی
که آنرا موش بیش نامند و مقر آن در میان آنها و خوراک آن نیز از همان بچهناهاست و آن حیوان
نیز سمیت دارد و بالجمله اقسام مستعمل آن در ادویه برص و جذام و معجون نزرجلی و بیشی وغیرها
داخل است

در بیان احوالی که بعد از خوردن هر یک از انواع قوی آن

طاری میگردد و از انجمله حرارت و بحیثی اعضا و ورم اعضاء باطنی و غشی و دوار و خیرگی
چشم و بر آمدن آن از حدقه و رعاف و صرع است گویند از استشمام رائحه گل آن نیز صرع عارض
میگردد و اگر کسی از این آفات بخوردن جدوار و تریاقات وغیر نجات یابد اکثر آن است که بسحج
و اسهال بدق و سل میگیرد و تریاق آن جدوار مجرب و تریاق فاروق و دواء المسک خصوصا
هر آن و استعمال آن از ترکیب تریاقیه و فاد زهر حیوانی و معدنی است ولیکن نفع تریاق فاروق
را درین بسیار ضعیف دانسته اند و خورانیدن برگ بید انجیر مکرر را و قی فرمودن مفید است
و اما اهل که آنرا هلاهل نیز مینامند در آن اختلاف بسیار است بعضی میگویند که صمغ خبیث
قوی السمیه است و بعضی میگویند که بچهناک قوی است و بعضی میگویند که آن اسم کوه و موضعی
است که در آن بچهناک میروید و در آن موضع از بعضی بچهناک ها صمغی تراوش مینماید در کمال
قوت سمیت و آن صمغ را مسمی باسم آن موضع مینمایند مجازا و بعضی میگویند که رطوبت و کفی است
که از دهن حیوانی که مسمی بموش بیش است بر می آید و آن در کمال حدت و قوت سمیت است
و آن موش را هلاهل و آن رطوبت را بسم هلاهل مینامند و بعضی میگویند که آن حیوان کفچه دم
است و هر گاه میخواهد بر حیوانی تسلط یابد در کفچه دم خود بول کرده بر وی میپاشد بمجرد رسیدن
بول آن حیوان هلاک میگردد و اجزای او از سم میباشد والعلم عند الله

دستور تدبیر نمودن

بچهناک یعنی بیش آن است که دیگی را پر آب کنند و بچهناک را در پارچه بسته در آن بیاویزند
بنوعیکه در آب معلق باشد و مقدار یکساعت آنرا جوش داده بیرون آورند و این قسم جوش
دادن را باصطلاح اهل هند دول جنتر مینامند و اگر بجای آب در شیر طبخ دهند و یا آنکه بتجار
شیر بدین قسم که در پارچه نازکی در دیگی که تا نصف شیر گاو باشد معلق بیاویزند که بشیر نرسد

و سر دیگ را گرفته آتش در زیر آن کنند تا یکساعت و زیاده جوش نهد پس برآورده بکار برند
بهتر است لیکن اکثر در این مستعمل است نوع دیگر آنست که سر تخم مرغی را سوراخ کرده سفیده آنرا
برآورند و قدری عسل در آن بریزند و بهم زنند و بیش را ورق کرده در آن ریزند و سر
آنرا بسته بخمیر بگیرند و در زیر آتش گرم دفن کنند به نحویکه تخم نسوزد و پس برآورده سرشته
استعمال نمایند و بدین عمل اندک حدت قوت آن کم میگردد دستور خوردن بچهناک یعنی
بیش جهت دفع جمیع امراض بارده رطبه و تقویت اعصاب و باه آنست که از مقدار یک نخود از
بچهناک مدبر شروع بخوردن نمایند و هر روز یا دو روز یا سه روز بحسب برداشت مزاج
و قوت اضافه نمایند تا آنکه روز بیستم یا شانزدهم یا بیست و چهارم بهشت یا پنج برسد و بهمان
مقدار مداومت نمایند جمیع امراض مذکوره زائل گردد و تقویت یابد و گفته اند که اگر با هیون زن
آن تنکار بخورند نفع عظیم می بخشد و باعث طول حیات است و زرگران آنرا با تنکار جهت لحیم
کردن طلا و نقره که از طلائی نشند بکار برند و گداخته می شود و باید که در ایام خوردن بیش از حموضات
و لبنیات و بقول و حبوب نفاخه و حرکات متعبه و جماع و از خوردن ادویه مضاده و مهیجه
قوت آن و مضعفه آن اجتناب لازم دانند و چون خواهند که خوب باند و قوت آن محفوظ
ماند و کشته نشود نگاه دارند شتاب لنگ این از ساین اهل هند است و ساین باصطلاح
ایشان ادویه مقتوله و اصلاح کرده شده را نامند جهت تشنج ریحی و بلغمی و امتلائی که اهل هند
آنرا دهنک باو نامند و افلیج و استرخا و اعراض فیکه زیادتی ابدان و دفع حمل سمیه سپید بسفید است
صنعت آن سیماب یعنی طلق کشته کوگرد مغسول از هریک یکماشه فلفل سیاه بست ماشه و دوج
محرق که بهندی سنکه بسهم نامند چهار ماشه آهن کشته پنج ماشه خاکستر سرگین گاو صحرائی هشت ماشه
بچهناک تیلیه که نوعی از بیش است شانزده حصه مجموع ادویه و سیماب و کوگرد را باهم سحق بلیغ
نمایند بحدیکه اجزای سیماب نامعلوم گردد و پس ادویه را کوفته بیخته اضافه نموده آب تنبیل تازه
که ادرک نامند و آب لیمون و آب ارده از هریک سه مرتبه سرشته و هر دفعه خشک نموده
پس حبوب سازند هر حبی بقدر دو نخود سه تهی یک حب تا دو حب با آب تنبول شب که مصلح آن است
فرو برند تریاق بیش که مسمی بتریاق کامل است از مخترعات صاحب خلاصة التجارب صنعت

آن در حرف التاء در تریاقات انشاء الله تعالی خواهد آمد **حب بیش** که با نبی عشری موسوم است
منقول از خط نواب غفران مآب حکیم احمد موسوی صنعت آن بیش مدبر پنج کل سه برگ عاقرقرحا
زنجبیل صمغ عربی از هریک سه مثقال فلفل سیاه دارفلفل از هریک دو مثقال قرنفل یک مثقال نوشادر
نیم مثقال زیره کرمانی مدبر نانخواه از هریک ثلث درمی کوفته بیخته حبوب سازند هر حبی بقدر
فلفلی شربتی یک حب با گلاب فرو برند **حب جور انکس** جور بضم جیم و سکون واو و رای مهمله
در لغت هندی تپ را گویند و انکس کجک فیل را نامند یعنی حبی که تپ را مقهور و مغلوب و مطیع
سازد مانند فیلبانان که میگردانند فیل را بضرب کجک به سوی آن مقهور و مغلوب مطیع خود خصوص
حمیات بلغمیه و مرکبه را و باصلاح می آورد و این حب از اطبای هند است صنعت آن سیماب مصفی
کبریت مغسول بیش مدبر تخم جوزماثل پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله منقی زنجبیل خشک
دارفلفل مدبر پنج ورقی اجزا مساوی سیماب و کبریت را که به هندی گندهک نامند هر دو را باهم سحق
بلیغ نمایند بنحوی که اجزای سیماب ناپدید گردد و پس سایر اجزا را کوفته بیخته اضافه نمایند و با آب بهنگرا
که گیاهی است هندی و بقدر یک ذرع وحشی میشود و سفید و سیاه رنگ میباشد سفید آن بهتر است
و برگهای آن سبز تیره کوچک طولانی مثل برگ انار میباشد و شاخهای آن باریک و درهم نیکو
صلایه نمایند و به مقدار دانه فلفلی حب بندند و در سایه خشک نمایند و عند الحاجت یک حب از آن و زیاده
بقدر قوت مزاج و برداشت طبیعت جهت تپ با شکر سفید سائیده و جهت پیچش و اسهال بعسل
با مصلحات آن بدهند **معجون بیشی** از تراکیب اطبای هند است جهت جذام و داء الحیه برص
و بهق مستعمل است و آن را در نفع از برای جذام عظیم شمرده اند و منافع دیگر نیز از برای آن ذکر کرده
اند صنعت آن هلیله سیاه شیطرج هندی از هریک ده درم دارفلفل پنج درم بیش مدبر دو درم و نیم ادویه
را کوفته بیخته به روغن گاو چرب نموده با سه وزن ادویه عسل مصفی معجون سازند شربتی کامل یک
مثقال است **معجون بهندرجلی** این معجون نیز از تراکیب اطبای هند است و گفته اند که این
معجون را از برای جذام نفع عظیم است و منفعت دیگر هم از برای آن بیان کرده اند صنعت
آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی شیطرج هندی از هر
یک چهل مثقال جوز [illegible] اکرکرا سعد فلفل دارفلفل [illegible] کندش عصاره [illegible] مقل ازرق

هندی از هر یک بیست مثقال بیش سفید که بهندی دکره نامند چهار مثقال مجموع را کوفته بیخته
با فانید سنجری معجون سازند و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی کامل ازین معجون تا یک
مثقال طبی معجون ریوشن که بزبان هندی پیروز گویند صنعت آن بیش یک مثقال و نیم فلفل دو مثقال زنجبیل یک مثقال و نیم
عاقرقرحا موبیزج از هر یک یک مثقال عسل مقوم سه وزن تمام ادویه و می باید که هر یک از ادویه را علیحده علیحده
کوفته بیخته بعد از آن وزن کنند و با عسل مقوم بسرشند شربتی کامل از نیم مثقال تا یک مثقال مفرح دلکشای
بهشتی که بلا رستم جرجانی جهت مرتضی نظام شاه والی احمدنگر ترتیب داده بجهت دفع خمار شراب و درد سر سفید و امراض سوداوی و بلغمی را
زائل کند و دل را تقویت دهد و نشاط افزاید و فرح آورد صنعت آن بچهناک تیلیا مدبر که نوعی از
بیش است چنانچه در بیش ذکر یافت و بادزهر حیوانی پوست بلیله پوست بلیله آمله منقی موچرس
پهول مولسری از هر یک یک تانک زنجبیل فلفل سیاه شیطرج بهادرموتهه سنبل الطیب کهربای
شمعی کچری که نوعی از دستنبویه است جهر بلهٔ دیودار چوبره بری فلفل موبه ساذج هندی ناکیسر
شقاقل کشنیز خشک اسگند از هر یک دوازده تانک قرنفل دار فلفل کبابهٔ چینی دار چینی سعد کوفی (?)
رازیانه کنتوته تخم کرفس بادیان (?) سفید گل سرخ گل سیوتی که ورد صینی است قاقلهٔ صغار بنکره
گل جاهی گل جنگلی که در سایه خشک کرده باشند گل دناوه چوده عود هندی قسط تلخ خولنجان
کوکهرو مغسول مشک خالص از هر یک چهار تانک ریوند چینی عاقرقرحا تخم خطمی گل نیلوفر پوست
بیخ کاسنی تخم کاسنی عنبر اشهب از هر یک دو تانک مروارید ناسفته سپید از هر یک پنج تولهٔ پوست
زرد اتیج حصی لبان خاک که بهی موصلی سیاه موصلی سفید راج هنس طباشیر سفید صندل سرخ
صندل سفید گاوزبان سنا مکی از هر یک سه تانک کافور سیماب کشته از هر یک نیم تانک زعفران
شش تانک حاجی فخر هفت تانک نبات سفید چهل تانک ادویه کوفته بیخته با سه چندان عسل
سفید وقند سفید کف گرفته بقوام آورده علی الرسم بسرشند شربتی یک نخود تا دو نخود بیض
مراد از مطلق آن تخم مرغ خانگی است و بهندی انڈا نامند حرارت هوا مفسد آن و
حافظ آن از فساد در نمک نگاه داشتن آنست و بهترین آن بزرگ مقدار آنست که در همان روز
از مرغ تولد کرده باشد و نیم برشت آن معتدل ترین اغذیه و مائل بگرمی و مرکب القوی است
و پوست آن در اول دوم سرد و خشک سفیدی آن دو درجه و زرده آن در اول گرم

وتر و کثیر الغذا و قلیل الفضول و مولد اخلاط صالح و مبهی و مقوی دل و بدن و جهت خشونت
معده و روده و مثانه و قرحه کرده و مثانه و نفث الدم و منع نزلات حاره سینه و اصلاح آن
و مقوی شخصی که خون زیاده از و دفع شده و ضعفی از فصد بهم رسیده باشد و موافق مزاج
سوداوی و پخته آن در سرکه قابض طبع و مانع ریختن مواد بمعده و با سماق و مانند و دانه
سوبیز و انگور و امثال اینها جهت اسهال مراری و با مصطکی و مانند آن جهت درد شکم
و با تخم تره تیزک و نمک سقنقور و نشاره قضیب گاو کوهی و پنیر مایه شتر جهت تقویت باه و انعاظ
نافع و خوردن زرده خام آن جهت گزیدن مار و حرقت مثانه و تصفیه صوت مفید و مضر
معده و اکثار مداومت آن مولد حصاة کرده و بهق و کلف و بسیار پخته آن دیر هضم و مورث
قولنج و مصلحش ادویه حاره و انجامه و نیم پخته آن در مزاج اطفال نایب مناب شیر و با کندر
جهت سرفه و با تخم کتان جهت ضیق النفس و با اندک کندر و نمک و انزروت جهت تسمین بدن
بی تلیل و با دم الاخوین جهت زحیر و با کهربا و طباشیر جهت قطع سیلان خون و تسدید افواه
عروق و سحج و با نیم مثقال جرم گل که زرگران زمه نامند و آلات را با و استحکام دهند
جهت قطع سیلان حیض و درد رحم مجرب و ضمادش با روغن گل و بابونه جهت ورم چشم
و انثیین و مقعده و با موم روغن جهت تلیین اورام و اعصاب و طلای پخته آن با زعفران
و روغن گل جهت ورم بواسیری مقعده و ضربان آن و ضربان چشم و با عسل جهت رفع کلف
و آثار سیاهی و با روغن بنفشه جهت اورام حاره و با مرو زعفران جهت وسیلیه از خون غلیظ
بهم رسد و تنهائی جهت شقاق مقعدی نافع است و چون زرده آنرا بر پارچه آب ندیده مالیده
بر اورام و ماسیل بگذارند آنرا پخته و منفجر میسازد و در مدت یکروز زیاده و روزی سفیدی تخم مرغ
مبردی و خوردن آن مولد اخلاط خام و لزج و دیر هضم و خوردن زرده با سفیده موافق
محرور المزاج و آشامیدن آن با آرد جو قاطع نزف الدم و نفث الدم از فوق و تحت و ضماد آن
جهت درد چشم و حرارت مقعده و قروح خبیثه و سوختگی آتش و آب بسیار گرم و منع آبله کردن
آن و بر سر بند و جهت رفع آثار حرارت آفتاب و باد و ادویه قابضه بی لذع جهت قطع خون رعاف
که از سیدهای دماغ آید و با کندر بر جبهه طلا کردن جهت منع ریزش نزله بچشم و تنهائی رادع

و سده و مسام و جهت اورام حاره نافع و حقنهٔ آن با اکلیل الملک امثال آن جهت اسهال و سحج
و اسهال مراری و حمول آن با روغن گل جهت ضربان مقعده و رحم و اکتحال آن تنها یا
و یا با قلیلی کافور جهت تبرید چشم و منع ریختن مواد بدان و با شیاف ابیض و با کافور و بنفشه جهت صداع
حار مجرب است و قطور آن با روغن گل جهت وجع و حرارت و قروح اذن و پوست تخم مرغ
جالی و مجفف قروح و قاطع رعاف و جهت جرب و حکه و با صدف جهت بیاض چشم و لقوه و سوخته
آن بقدری که سیاه شود و خاکستر نگردد جهت رعاف مهلک مجرب و سوخته مکلس آن که مانند
آهک سفید گردد با عسل جهت قطع بیاض چشم بغایت سریع الاثر و خوردن پوست تازه آن
مسحوق بقدر دو درم مهیج باه و طلای آن با عسل و سرکه جهت تحلیل اورام و ذرور آن قاطع
خون و جهت التیام جراحات کهنه و التصاق جراحات تازه و پرده ملاصق پوست آن
حولاء سفید بکارت است با خون بچه کبوتر و از اسرار است و مکلس پوست تخم مرغ در جمیع آثار مثل
آهک است و جالینوس حدی جهت نیم پخت کردن آن قرار داده که هرگاه در آب جوش داده
بگذارند و تا صد شماره کنند و هرگاه در آب سرد بر آتش گذارند و تا سه صد شماره نمایند نیم پخته میشود
و قدر شربتش از پنج عدد تا پانزده عدد است و تخم [illegible] در ابواب خود مذکور است
و در فضائل تخم تذرو و تیهوج و دراج و کبک شبیه اند به تخم مرغ خانگی طریق تکلیس قشر
بیض آنست که در آب نمک مکرر بشویند و پرده های اندرون آن جدا نمایند و نرم کوبیده
در کوزهٔ مطین کرده در تنور گرم بگذارند تا سوخته مثل آهک سفید گردد و بعد از آن استعمال
نمایند و پوست تخمی که جوجه برآورده باشد از برای ادویهٔ چشم بهتر است حلوای زردهٔ
بیضهٔ مرغ کثیر الغذا مقوی و مبهی و منعظ و مسمن بدن است صنعت آن بگیرند تخم مرغ هر قدر
که خواهند و در آب پخته پس سفیدهٔ آنها را دور کرده زردهٔ آنها را به روغن گاو بریان نمایند
و دارچینی جوزبوا بازا [illegible] هر بیست و پنج عدد [illegible] یک مثقال [illegible] داخل کرده قند سفید بقوام آورده داخل کرده
تا آب برود و فرود آورده بکار برند و بعضی یک دانگ مشک [illegible] داخل می نمایند حلوای زردهٔ
بیضهٔ مرغ دیگر زردهٔ تخم مرغ پنج عدد زعفران ربع مثقال مشک یک حبه نبات شش مثقال
شش مثقال روغن گاو تازه [illegible] بریان نموده تناول نمایند و اگر ربع مثقال دارچینی [illegible]

نیز خوب است حلوای زرده تخم مرغ دیگر نبات را در آب یا گلاب حل کرده بر آتش گذارند تا بجوش
آید و زرده تخم مرغ هر قدر که خواهند در عین جوش در آن اندازند و برهم زنند تا پخته گردد و
خامی آن دور شود و پس زعفران و مشک بگلاب سوده داخل نمایند و همچنین ادویه دیگر از دارچینی
و دانه هیل و قرنفل و بسباسه و جوزبوا بقدر حاجت و ضرورت و اگر خواهند بعد از امتزاج شیره نبات
قدری مسکه گاو تازه داخل نموده قدری بریان نمایند پس زعفران وغیره را دران بیامیزند
و فرود آورده تناول نمایند حلوای بیضه مرغ دیگر صنعت آن آرد برنج که برنج بریان یا
برنج را پخته خشک نموده آرد کرده باشند پنجاه درم با دو وزن آن شیره نبات بآتش طبخ نمایند تا
پخته و غلیظ گردد و پس پنجاه عدد زرده تخم مرغ یا زرده تخم کبوتر یا بدرسه و یا هر کدام که خواهند در آن
داخل کرده برهم زنند و طبخ نمایند تا رایحه خامی بیضه زائل گردد و پس بهمان دستور مسکه گاو تازه
داخل کرده بریان نمایند و در آخر قدری زعفران و اندکی مشک بگلاب سوده بآن ممزوج کرده
فرود آورده تناول نمایند و اگر خواسته باشند دارچینی وغیره نیز اضافه نمایند و اگر خواسته باشند
بجای آرد برنج آرد گندم و یا آرد نخود نمایند دهن البیض گرم و محلل و ملطف است بجهت ورم آن
و رویانیدن موی و وجع مقعده و بواسیر نهایت مفید است صنعت آن بگیرند زرده تخم مرغ
هر قدر که خواهند و در آب بپزند و تابه آهنی را بر آتش گذارند سر اشیب تا سرخ گردد و زرده پخته
را بطرف بالای تابه بگذارند تا نیم سوخته گردد و بسر دسته آهنی یا امثال آن انبار و بفشارند
تا آنچه دهنیت است جدا شده بطرف نشیب آید بزودی بردارند و در ظرفی جمع نمایند و همچنین تا
دیگر در آن دهنیت نماند نوع دیگر آنست که زرده بیضه را هر قدر که خواهند سخت پخته در پارچه
صفیقی کرده نیکو بمالند و بفشارند تا آنچه دهنیت است از آن برآید و این نوع بهتر از اول است
و بسیار زود بعمل آید رشته بیضه کثیر الغذا و مبهی و منعظ و لذیذ است صنعت آن بگیرند زرده
بیضه هر مقدار که خواهند و قلیلی زعفران بگلاب سوده بآن بیامیزند و نیکو برهم زنند و اگر قلیلی
مشک یا عنبر نیز داخل نمایند بهتر است و در ظرفی سر کشاده شربت نبات با گلاب کرده بر آتش گذارند
تا بجوش آید و در عین جوش آنرا در قیف رشته ریزی که در آن منافذ و سوراخهای کشاده باشد
کرده در آن بریزند بنوعیکه برهم نشود و منعقد گردد و در وقت ریختن دست را گرد دانند و آنچه منعقد

شده باشد برآورند و تازه بریزند و همچنین تا تمام گردد و در بین جوش اگر کف برآورد
آب سرد بر آن بپاشند تا فرو نشیند و معیار شیرینی آن را در آن شربت مرعی دارند و غلیظ بهتر است
مزعفر بحجه قریب است به عجه صنعت آن پیاز را حلقه نموده در روغن گوسفند بریان کرده
رب انار ترش یا آب نارنج یا آب لیمو یا آب ترشی دیگر و قند سفید داخل کرده چند
جوشی داده تخم مرغ را بر آن بشکنند تا نیم بسته شود فرود آورند با نان و یا با چلاو بخورند و اگر زرده
رشته بپزد پخته با پیاز سرخ نموده برسم مسطور مزعفر بحجه که شفتلکه(?) نیز گویند مرتب نمایند بسیار
خوب است **فصل در ذکر نسخ عجه** بدانکه عجه بفتح عین مهمله و جیم مشدده و بامعنی و نام
نوعی از خاگینه است که کوکو نامند مقوی باه و مسمن بدن است صنعت آن زرده تخم مرغ زرده
تخم کبوتر از هر یک بیست عدد آرد میده کفی مجموع را مخلوط نموده قدری نمک و یک مثقال دارچینی
سوده داخل کرده در روغن گاو نیم برشت نموده نیم گرم بخورند بعون الله تعالی نافع است
عجه بیضه قدس(?) دیگر بدارد(?) نخود آرد میده از هر یک کفی و در آن بیست عدد تخم مرغ بشکنند
و دارچینی و بسباسه از هر یک یک درم نمک بقدر حاجت داخل کرده روغن گاو در تابه داغ کرده
اندازند و بریزند و چون قدری بسته شود یکبار دیگر به برند و بگردانند تا روی دیگر آن برشته شود
فرود آورده نیم گرم بخورند **عجه متوکلی** که بنهایت مقوی باه است و مسمن بدن است صنعت
آن بگیرند پیاز ده درم ورق کرده با روغن گاو و آب زردک بپزند تا سرخ شود تخم مرغ تخم
کبوتر از هر یک بیست عدد داخل کرده نیم برشت نمایند و بر آن نیم درم خولنجان و یک دانگ
نمک سقنقور پاشیده بخورند **عجه دیگر** که مقوی باه و مسمن بدن است و زیاده کننده منی است
صنعت آن بیضه ماهی تازه زرده تخم مرغ کنجد ناریده(?) کرده همه را در یکجا کرده با اندک آرد میده
و بقدر حاجت روغن گاو خاگینه نموده بخورند که مفید است **عجه دیگر** منقول از مجربات اطبای
صنعت آن زرده تخم مرغ بیست عدد از آن عجه نیم برشت ترتیب داده لسان العصافیر شیرین
تخم شلغم تخم گزر با قرحا اسکنه(?) از هر یک هفت درم کوفته بیخته بر آن پاشیده بخورند **عجه دیگر**
صنعت آن بیضه ماکیان هفت عدد پیاز به روغن گاو سرخ نموده و سدس یک سیر نخود بریان کرده
لپه که آنرا بهندی دال گرده(?) گویند همه را درهم کرده با روغن گاو و شهد از هر یک سدس یک سیر

مخلوط کرده عجه نموده بخورند و اگر روغن گاو و شهد بیشتر باشد بهتر است عجه دیگر از اطبای
هند صنعت آن زرده تخم مرغ پیاز مناسب کرده عسل مصفی روغن گاو هر چهار برابر در هم پخته
بخورند و بیست و یک روز بدین طریق مداومت نمایند و از ترشیها پرهیز کنند عجه متوکلی که از برای
متوکل عباسی ترتیب داده اند باه را قوت دهد و سمن بدن است صنعت آن آرد سمیده را به روغن
گاو بریان کرده تخم گنجشک تخم کبوتر تخم بط و تخم مرغ جمله را بشکنند و نیم درم خولنجان و انگذ
تلخ سقنقور بر آن افکنند و نیم درم بخورند عجه دیگر که همین منفعت دارد صنعت آن زرده تخم مرغ
ده عدد به روغن گاو بیست درم نبات سفید سی درم دارچینی نیم درم نیم برشت کرده بخورند
و اگر بارد المزاج باشد بدل نبات عسل مصفی کنند عجه دیگر بگیرند پیاز را و ورق ورق کرده
به روغن گاو برشته نمایند تا سرخ شود و پس چند عدد تخم مرغ بر آن شکسته بگذارند که نیم برشت
شود قدری نمک و دارچینی بر آن پاشیده بخورند که مفید است عجه دیگر صنعت آن بگیرند
حشیش لیمون را در آب پخته پس آنرا با روغن گاو سرخ نموده چند عدد تخم مرغ بر آن شکسته
بگذارند که نیم برشت شود و با افاویه و دارچینی خوشبو کرده قدری نمک یا قند بر آن پاشیده
بخورند که مفید است عجه شیخ الرئیس ابو علی بن سینا صنعت آن بگیرند مغز سر گنجشک مغز
سر کبوتر از هر یک پنجاه عدد زرده تخم مرغ زرده تخم گنجشک از هر یک بیست عدد آب گوشت
بره پنج اوقیه نمک و توابل حاره بقدر حاجت به روغن گاو پنجاه درم از مجموع عجه ترتیب دهند
و بخورند و بیاشامند بر آن شراب ریحانی قوی مائل بشیرینی و در نسخه دیگر بجای آب گوشت
بره آب گوشت خروس خصی جوان فربه است و بجای روغن گاو روغن گوسفند است و هر دو
نسخه خوب است کوکو قریب است به عجه صنعت آن گندنا و پیاز را ریزه نموده با تخم مرغ
با نمک و فلفل کوبیده در هم کرده در روغن گاو در ماهی تابه ریخته شود چون یک روی آن بسته
گردد آنرا بکارد قطعات نموده برگردانند تا روی دیگر آن برشته شود فرود آورده به روی
پلاو گذاشته و با پلاو و کباب یا نیمرو بخورند و اگر خواسته باشند گوشت را نیز ریزه نموده در
اجزای کوکو داخل نمایند و با او بپزند خوب است صنعت نیمرو بگیرند روغن گوسفند را و در تابه داغ
نموده تخم مرغ را بر روی آن بشکنند و نمک و فلفل کوبیده بر آن بپاشند و با نان یا پلاو بخورند

و از برای تقویت باه مشوی زردهٔ تخم مرغ با پیاز باین نحو که تخم مرغ را پخته زردهٔ آنرا ورق
کرده با پیاز حلقه نموده و نمک و صعتر و دارچینی در روغن گاو سرخ نموده بخورند و نیم برشت
زردهٔ تخم مرغ باینقسم که زردهٔ تخم مرغ را در همان پوست یا ظرف دیگر کرده مقدار سه دانگ مزاج
و بر روی آتش گذارند تا نیم بند شود و یا در آب نیم پخته چنانچه ذکر یافت پس بر داشته قدری
نبات و دارچینی و زنجبیل و جوزبوا کوبیده تمام یا بعض آنها بران پاشیده بخورند بسیار مقوی
باه و مسمن بدن است

کتاب التاء المثناة الفوقانیة باب التاء مع الالف

تانبول آنرا بهندی پان و برگ تانبول نیز نامند بدانکه تانبول انواع است یک نوع آنست که
برگهای آن نازک و کوچک و سفید است و در بگهه که از مضافات صوبهٔ عظیم آباد و بهار است میشود و مگهی
نامند لطیف و کم حدت معتدل در حرارت و یبوست و خوشبو است نوع دیگر گنگری است که در شاه
جهان آباد و اکبرآباد و نواح آن میشود و برگ آن بزرگتر از برگ مگهی و در جمیع افعال و مزاج و خواص
قریب بآن است نوع دیگر که برگهای آن سبز و بزرگ و نازک و در سنارگانو که قریه‌ایست از قرای
مضافات جهانگیر نگر از بنگاله است میشود کافوری نامند با حدت طعم و تندی رائحه شبیه برائحه
و طعم قرنفل در مزاج گرم در آخر دوم و خشک در اواسط آن است از جمیع انواع الطف مقوی
معده و خوشبو کننده دهان است قسم دیگر که برگهای آن بزرگ و نازک و سفید و در اکثر بلاد هند میشود
سانچی نامند نیز لطیف و خوشبو است ولیکن بلطافت و رائحهٔ آن سه نوع نمیرسد و در حرارت قریب
باوائل درجهٔ ثانیه است نوع دیگر که برگهای آن سبز و بزرگ و ضخیم و با حدت است بنگله نامند این
نیز در اکثر بلاد هند بهم میرسد و حار در اواخر درجهٔ دوم و یابس در اواسط آن است و هر یک از سانچی
و بنگله اصناف میباشند در هر بلدی و جائی بقسمی و در بعضی جاها ورقهای آنها بزرگ و در بعضی جاها
کوچک و از اصناف بنگله آنچه برگهای آن باریک و نازک و کوچک و اندک عریض میباشد ملک پوری
مینامند و بالجمله اصناف و اقسام بسیار میباشد در هر بلدی و جائی بقسمی و بنامی مشهور است و تمام اینها
تا در درخت است سبز میباشد و بعد چیدن بعضی را بعمل سفید مینمایند بدین قسم که برگهای بسیار
ازان را در زنبیلی و یا سبدی پاکیزه که بهندی لوکری نامند کرده سر آن را به پتیال بیچ پاکنند
که بهندی پوال گویند پوشیده و در زمین گودی بمقدار آن کنده و در آن گو آتش می افروزند

تا قدری گرم کرده و پس آتش را ازان کوزه برآورده زنبیل تانبول را که با کرم در میان آن میگذارند
و بالای آن سنگی یا چیز ثقیلی میگذارند و یکشبانه روز نگاه میدارند پس در تابستان شبها در شبنم و در
زمستان جای گرم نگاه میدارند برگهای آن سفید و نازک میگردد و جمیع اقسام آن مفرح و مشتهی
و مقوی معده و دماغ و مقوی حافظه و فهم و نشاط آورنده است و مضغ آن جهت رفع رطوبات
دهان و لثه و استحکام لثه و دندان و خوشبوئی دهان و تقویت معده و هاضمه خصوصا با فوفل نافع
و قاطع نزف الدم و ملحم جراحات است و بستن برگ پان بشکله گرم کرده بر نزول آب که در بیضه
باشد بسیار مفید است در دو سه روز به تحلیل میبرد و اگر بسیار گرمی کند و تاب نیاورند متوالی نه بندند
بلکه متفرق یکروز نا دو سه روز در میان تا به تحلیل رود و درخت آن بطریق تخم و بیاره میباشد مثل
درخت تاک بستانی و خیار و کدو و برگ آن عریض و طرف بالای آن باریک تند و تیز و تند طعم و هیچ آنرا
خولنجان نامند و طریق استعمال آن آنست که بگیرند سه چهار عدد برگ آنرا و رگهای آنرا دور کنند
و با قدری فوفل ریزه کرده و کت هندی سرشته بخایند و اول مرتبه آبیکه در دهان جمع شود بیندازند
تا اثر آهک دور شود و پس نیکو بخایند و آب آنرا مکیده فرو برند و ثفل آنرا بیندازند و فرو نبرند
که ثقیل و مسدد است و گاهی در آن دو سه دانه بادام مقشر از برای دفع خشکی آن داخل میکنند و بعضی
یکدو دانه قرنفل یا هیل بوا از برای زیادتی بو و تجفیف آن مر رطوبات را نیز داخل میکنند و اهل
هند هرگاه تانبول گویند مرکب مذکور را که از برگ تانبول ترتیب میدهند میخواهند و هرگاه برگ تانبول
را با مصالح آن که فوفل و کات هندی و قدری آهک است خایند و آب آنرا بر زخم تازه عموما
و بر زخم کچلی سر بعد سر تراشی و خون آلود بودن بمالند و همچنین بر ختنه الاطفال خصوصا بران بچکانند
و یا بپاشند موجب بند شدن خون و سرعت اندمال آنها میگردد و بعضی درین فوفل داخل میکنند
صنعت تانبول چنانست که برگ تانبول را سائیده قدری شربت عنبر گرفته از گلاب و نبات داخل
میکنند و بسباسه و جوزبوا و زعفران و تخم خشخاش سوده داخل کرده میخورند و بعضی از برای نشاط
میکنند قدری ورق القنب سوده نیز داخل میکنند تانبول که خمر اهل هند است و تفریح و نشاط می
آورد و مقوی باه است و امساک منی میکند صنعت آن بنسخه شیخ محب الله جونپوری این و زنه
اجزای خوشبو نشسته است بزر البنج سفید اگر سبز در خواهند یک مثقال و نیم و اگر کمتر در خواهند چهار دانگ

ونیم مثقال صیرفی جوز بوا بسباسه از هر یک سه مثقال و ربع مثقالی قرنفل دارچینی بوا از هر یک یک
مثقال و چهار دانگ زعفران صندل سفید عود قماری خام از هر یک یکمثقال و دو دانگ مشک تبتی
عنبر اشهب از هر یک دو دانگ اول مرتبه سه مثقال تخم اسپند سوختنی را در دو شیشه آب باران خیسانیده
پس صاف نموده پوست کوکنار یک مثقال و دو دانگ در قدری از آن آب مذکور بسایند سائیدنی
بنکات پس بگیرند سه بیره پان که هر بیره پانزده ورق باشد با مصالح موافق معمول هر سه را
بسایند بطریق سائیدن نیک و اندک اندک از آب مذکور بر آن بچکانند تا نیکو سائیده شود پس ادویه
مذکوره را سائیده همه را یکجا کرده با نبات سفید یا قدری مطلوب بکار برند و از دو تا یک
تکیه شبانی بنوشند که نشاط تمام دهد **فصل در بیان عرقهای تانبول** عرق
تانبول مرکب درد شکم و معده و قولنج ریحی و امراضیکه از بلغم و ریح باشد مفید است صفت
آن عود قماری خام دوازده مثقال گل سرخ منزوع الاقماع چهل و هشت مثقال تا نخواه
دارچینی قرنفل زنجبیل از هر یک بیست و چهار مثقال گاوزبان گیلانی بود نه خولنجان از هر یک
چهل و هشت مثقال برگ تانبول از هر نوع که باشد دو صد عدد و کافوری و بنگله بهتر است
گلاب نیم شیشه بید مشک دو شیشه آب باران دو شیشه همه اجزا را شب در عرقها و آب مذکوره
خیسانیده بدستور معمول عرق کشند شربتی تا بیست مثقال **عرق تانبول ساده** مقوی
معده و هاضم طعام و خوشبو کننده دهان است صفت آن برگ تانبول کافوری یا سانچی
یا بنگله هر کدام که باشد در دیگ کنند و هشت چندان اگر تند نخواهند و الا کمتر آب شیرین بر
روی آن کنند و بدستور مقرر عرق کشند و اگر قدری عنبر بر سر نیچه بندند خوب است و اگر برای
زیادتی رائحه و طعم قدری قرنفل و عود نیز در پارچه بسته در ته مشربه نهند بهتر است **باب
التاء مع الراء المهملة** تربد بضم تاء مثناة فوقانیه و بای موحده و در میان راء و دال مهملتین
ساکنین بیخی است ظاهر سیاه و باطن سفید و مجوف و منبت آن حوالی خراسان و هند و نبات
آن ساقدار و برگش شبیه برگ لوبیا و اطراف آن محدد و گلش آسمانجونی و ثمرش مثل لسان
العصافیر و هرچه اندرونش سیاه باشد مثل خربق سم است و زرد آن نیز بد است و بهترین آن
سفید سبک مجوف انبوبی صمغ دار است در اول سوم گرم و در آخر آن خشک و مسهل بلغم و

رقیقه و قلیلی از صفرا و اخلاط سوخته و گفته اند که خوردن جرم خام آن مخرج بلغم است زیاده از صفرا
و مطبوخ آن صفرا را زیاده از بلغم و با زنجبیل قالع بلغم غلیظ و لزج از عمق بدن و منقی معده و رحم
و مفتح سدهٔ آن و منقی دماغ از بلغم و جهت عرق النسا و امثال آن و فالج و سرفه که بمشارکت رطوبات
معده باشد و با هلیلهٔ کابلی و امثال آن جهت مالیخولیا و جنون و صرع و با تخم کتان و روغن بادام
جهت سعال مزمن و درد سینه نافع و مضر امعا و مجفف اعضا و مغثی و مکرب و مصلحش خراشیدن پوست سیاه
آن و به روغن بادام و پسته چرب کردن و با کثیرا استعمال نمودن و قدر شربتش از جرم تا سه درهم و در
مطبوخ تا پنج درهم و بدلش پوست ریشهٔ توت است بوزن آن و در بعضی اضربه غاریقون و در غیر امتحان
باید که مبالغه در کوبیدن و بیختن آن نکنند یعنی باید که جریش باشد تا بخمل معده و امعا و رطوبات و
بلاغم نچسبد و باعث اذابه و دفع آنها گردد و نیز بسیار هم چرب نباید نمود بحدیکه مانع الصاق آن
گردد بخمل معده و رطوبات و بلاغم و زود از معده بگذرد و تربد را اگر بطریق سفوف با شکر خورند
باید که با آب گرم بخورند و اگر با نمک خورند با آب سرد بخورند تا عمل آن نیکو گردد **طریق** مدبر نمودن
تربد آنست که بگیرند تربد سفید مجوف مصمغ خراشیده مرضوض را و به روغن بادام چرب نمایند اگر از برای
دواء التربد و جوارش و حب و سفوف است اندک بکوبند که جریش باشد و با ادویهٔ مناسبه دیگر ممزوج
نموده بکار برند و اگر از برای معاجین است نرم بکوبند و نیز فرا گرفته میشود از آن جوارشات مسهله
جوارش تربدی مسهل منقیه معده و دفع فضلات کند صنعت آن تربد سفید تراشیده به روغن
بادام چرب کرده ده درهم زنجبیل پنج درهم قند سفید پنجاه درهم قند را بقوام آورده تربد و زنجبیل
را با آن بسرشند شربتی سه درهم با آب گرم و گاهی اضافه کرده میشود با آن بعضی ادویهٔ مسهلهٔ دیگر
مثل سقمونیا و عصارهٔ افسنتین و ریوند چینی و امثال آن بحسب احتیاج و بقدر ضرور و نیز فرا
گرفته میشود از آن حبوب مسهله **فصل در ذکر نسخ حبوب تربدی** **حب تربد**
اسهال بلغم کند صنعت آن تربد سفید مدبر سه مثقال زنجبیل مصطگی رومی از هر یک یک مثقال
ریوند چینی غاریقون از هر یک سه درهم شحم حنظل یک درهم ادویه کوفته بیخته با آب رازیانه سرشته
حبوب سازند شربتی تا پنج درهم **حب تربد دیگر** منقول از حاجی حسین اسهال بلغم و صفرا
کند صنعت آن تربد سفید مدبر دو مثقال گل بنفشه خالص کثیرا از هر یک سه مثقال رب السوس

سقمونیای مشوی از هریک نیم مثقال کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بآب سرشته
حب سازند شربتی دو درم بآب نیمگرم حب تربد دیگر مسهل بلغم و سودای محترقه است
صنعت آن تربد سفید مدبر یک درم افسنتین افتیمون اقریطی از هریک نیم دانگ پوست بلیله
زرد نیم درم نمک سیاه دو دانگ کوفته بیخته با مویز سیاه دانه بیرون کرده سرشته
حبوب سازند جمله یک شربت است بآب نیمگرم و باید که پیش از خوردن حبوب مسهله و بعد از آن تبرید
نمایند و در نسخهٔ دیگر افسنتین داخل نیست حب تربد اسهال سودای متولد از بلغم از بدن
و نواحی قلب و معده و دماغ کند و نافع است از برای خفقان سوداوی صنعت آن تربد سفید
مدبر افتیمون اقریطی از هریک یک درم حاشا شحم حنظل غاریقون سفید چهار دمی از هریک ربع
درمی سقمونیای مشوی دو دانگ نمک نفطی یک دانگ اسطوخودوس ثلث درمی خربق سیاه
نیم درم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین یک درم سرشته حب سازند و بآب نیمگرم فرو برند
جمله یک شربت است و در نسخهٔ دیگر سقمونیا یک دانگ است و در صورتیکه تنقیهٔ جمیع بدن منظور باشد دانگ
حب تربد که مستسقی را مفید است صنعت آن تربد سفید مدبر ریوند چینی از هریک نیم
تخم انجره مقل ازرق از هریک دو دانگ فربیون که بروغن گاو چرب کرده باشند دانگی
علی الکسیم بآب رازیانه حب سازند جمله یک شربت است تا یک شربت بحسب مزاج فراگرفته میشود
ازان مسهلی و آنرا دواء التربد مینامند **فصل در ذکر نسخ دواء التربد** دواء التربد
بنسخهٔ اسحق بلغمهای غلیظه و رطوبت فاسده را که در اعضا از خوردن میوهای رطب متولد
شده باشد فرود آورد و بلغمی مزاج را نافع باشد صنعت آن تربد سفید مدبر سه درم و نیم زنجبیل
دو درم شکر سفید پانزده درم کوفته بیخته شربتی یک مثقال تا دو درم استعمال نمایند و قوت این
دوا تا سه سال باقی میماند دواء التربد بنسخهٔ سید مظفرالدین شفائی صنعت آن تربد
سفید مدبر بیست درم زنجبیل مصطکی از هریک ده درم نبات سفید چهل درم کوفته بیخته
شربتی هر شب یک مثقال و حکیم محمد معصوم در قرابادین خود شربتی چهار درم بآب گرم ذکر
نموده دواء التربد بنسخهٔ دیگر صنعت آن تربد سفید مدبر ده درم سنا مکی پنج درم زنجبیل
مصطکی از هریک دو درم شکر سفید سی درم شربتی چهار درم و اگر بجای شکر پنج درم گل قند

افتابی و شیرخشت و ترنجبین از هر یک پانزده درم نمایند میگردد و قوت اسهال آن بیشتر دواء
التربد به نسخه آن مرحوم قالع بلغم غلیظ و لزج از عمق بدن و منقی معده و رحم و دماغ از بلغم و سودا
ست و نافع است از برای مالیخولیا و جنون و صرع و نافع است از برای سعال بلغمی مزمن و درد سینه
صنعت آن تربد سفید خراشیده بروغن بادام شیرین چرب نموده مرضوض سه درم زنجبیل
یکدرم مصطکی رومی نیم درم کثیرا نیم درم پوست هلیله کابلی یکدرم و نیم غاریقون سفید یکدرم
نبات سفید هفت درم کوفته بیخته کف کنند و بعد ازان آب نیم گرم بنوشند و بدانکه در دواء
التربد مبالغه در نرم کوفتن و بیختن نباید کرد بلکه باید که اندکی درشت بیخته شود رب تربد
قدر قلیل ازان فعل قوی مقدار کثیر کند صنعت آن بگیرند تربد سفید مجوف خراشیده هر مقدار
که خواهند و بکوبند و در آب گرم بخیسانند و روزی چند بار حرکت دهند و بعد سه روز افشرده
صافی آن صاف نموده در ظرفی کرده باز آب در آن کنند و همان قسم عمل نمایند تا مادام که
در جرم آن طعمی نماند پس آن آبها را در سایه خشک نموده نگاه دارند و عند الحاجت بکار برند

فصل در بیان نسخ سفوفات تربدی

سفوف تربد اسهال بلغم کند و امراض
بلغمی را نافع است صنعت آن تربد سفید مدبر ده درم زنجبیل گل سرخ ریوند چینی از هر یک یکدرم
کوفته بیخته سفوف سازند شربتی دو مثقال بروغن بادام شیرین و آب گرم بنوشند
سفوف تربد دیگر اسهال اخلاط بلغمیه غلیظه لزجه نماید صنعت آن تربد سفید مدبر غاریقون
هشش سفید از هر یک دو مثقال کثیرا حب النیل انیسون مصطکی از هر یک یکمثقال ملح درانی
نیم مثقال ادویه کوفته بیخته سفوف سازند شربتی دو درم تا دو مثقال **سفوف تربد دیگر**
صنعت آن تربد سفید مدبر یکدرم نمک هندی یکدرم و نیم هر دو را کوفته بیخته کف کنند و بعد ازان
آب سرد بیاشامند و هرگاه تشنه شوند آب سرد بنوشند بجهت آنکه آب گرم قاطع عمل آن است
سفوف تربد دیگر قلمی فرموده اند که از بنده درگاه محمد هاشم است اسهال خلط اسود نماید
و نافع است از برای امراض حادثه از اخلاط غلیظه صنعت آن تربد سفید مجوف خراشیده بروغن
بادام شیرین چرب نموده پوست هلیله زرد سنا مکی از هر یک یکدرم زنجبیل یکدانگ غاریقون
هشش سفید ریوند چینی بسفایج فستقی اسطوخودوس افتیمون اقریطی غنچه گل سرخ کثیرا از هر

دو دانگ فضی نبات سفید دو درم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده شربتی از دو درم تا دو
مثقال کف نموده بعد از آن آب نیم گرم بنوشند

فصل در ذکر شرابهای تربدی

شراب تربد از ثابت بن قره بلغم و صفرای عفن براند صنعت آن تربد سفید مدبر نیم کوفته نیم
رطل در چهار رطل گلاب بجوشانند تا بثلث آید صاف کنند و با یکمن قند بقوام آورند و در آخر
یک درم سقمونیا و نیم درم زعفران و دو دانگ زنجبیل کوفته بیخته با آن بیامیزند شربتی بیست
درم و اگر بجای گلاب بعصارهٔ برگ گل سرخ کنند میگویند اقوی **شراب تربد** دیگر مسهل
بلغم بود صنعت آن تربد سفید مدبر نیم کوفته صد درم در شیشه کنند و آب صاف بسر آن کنند
آنمقدار که پنج انگشت بالای آن باشد و سه روز در آفتاب بگذارند پس بپالایند و دیگر بار آب تازه
کنند و سه روز دیگر در آفتاب بگذارند و همچنین نه روز در آفتاب بگذارند تا آنکه هیچ مزه در تربد
نماند پس مجموع آبها را با یکمن قند بقوام آورند و اگر بقدر حاجت سقمونیا داخل کنند صواب باشد
و اگر بجای آب خالص آب باران کنند اولی ست و اگر بیست درم زنجبیل با تربد یار کنند
بهتر است شربتی دو اوقیه

فصل در بیان نسخ معاجین تربدی

معجون تربدی قولنج بگشاید و بلغم دفع کند و درد پشت را ساکن گرداند صنعت آن سقمونیا ده
درم قاقله کبار قاقله صغار زنجبیل دار فلفل دارچینی قرفه نارمشک قرنفل فلفل از هر یک پنج درم
شکر سرخ تربد سفید از هر یک صد مثقال عسل بقدر احتیاج معجون سازند شربتی دو درم
معجون تربدی دیگر که مسهل بلغم بود صنعت آن تربد سفید مدبر سقمونیای مشوی از هر یک
پنج درم قاقله صغار انیسون از هر یک دو درم دارچینی نمک هندی از هر یک چهار دانگ دار فلفل
یک و نیم دانگ اجزا کوفته بیخته با شکر طبرزد معجون کنند مقدار شربت چهار دانگ با آب نیم گرم بدهند
معجون تربد که مسهل بلغم باشد صنعت آن تربد سفید تراشیده غاریقون از هر یک چهار درم
حب النیل یک درم شحم حنظل نیم درم زنجبیل دار فلفل قاقله کبار مصطگی از هر یک یک درم اجزا کوفته
بیخته با قند و عسل سرشته شربتی چهار درم با آب گرم **معجون تربد** دیگر طبع را نرم دارد
و بلغم و صفرا برفق براند و معده را قوت دهد و صداعی که از بخارات باشد بر طرف کند و قولنج
بگشاید صنعت آن تربد سفید پوست هلیله کابلی سنای مکی بنفشه از هر یک ده درم قاقله زنجبیل

مصطکی از هریک دو درم ورق گل سرخ روغن بادام از هریک پنجدرم زعفران یکدرم رازیانه
سه درم اجزا کوفته بیخته بروغن بادام چرب کنند و باسه چندان ادویه قند و عسل سرشته مقدار
شربتی چهار درم باشد **معجون تربد** که اهل عجم را بذائقه خوش آید و موافق باشد و مسهل بی
زحمت است صفت آن تربد سفید مدبر ده درم ورق گل سرخ پنجدرم زعفران سقمونیای
مشوی از هریک نیمدرم مصطکی رومی یکدرم مغز بادام مقشر ده درم قند و عسل سه وزن ادویه
کوفته بیخته با عسل و قند بسرشند و اگر خواهند قدری گلاب در قوام قند و عسل اضافه نمایند شاید
ترنجبین بالفتح شبنمی است که بر خار مسمی بحاج منعقد میگردد و شیرین و در اول گرم و تر و
جالی تر از شکر و ملین طبع و مسهل صفرا و محرک باه و الطف از شیرخشت جهت سرفه و درد سینه و غثیان
و تپهای حار و تشنگی و با آب الجبن جهت اخراج اخلاط محترقه و با روغن کدو جهت عسر البول و با شیر
تازه دوشیده جهت تحریک باه نافع و مضر سپرز و مصلحش تمر هندی و عناب و قدر شربتش از هفت
مثقال تا سی مثقال و بدلش شیرخشت است و بدستور آب جو با شکر سرخ و ازان حلوا گرفته شود
دوائی از برای تقویت باه و تسمین و تحسین لون صفت آن ترنجبین پاک کرده چهل درم شیر گاو
یا شیر گاومیش از هر کدام که باشد یک رطل مخلوط کرده بپالایند پس بجوشانند تا بقوام آید بیاشامند
بقدر برداشت طبیعت و این دوا در امزجه حاره و معتدل مفید است و چند روز بآن مداومت
باید کرد **دواء الترنجبین** بنسخه آن مرحوم صفت آن ترنجبین خراسانی پاک کرده نبات
سفید از هریک ده مثقال در شیر تازه دوشیده و اگر شیر اسب باشد بهتر است حل کرده
بپالایند پس بجوشانند تا بقوام آید تخم [illegible] خولنجان دارچینی خصیة الثعلب مصری بوزیدان
از هریک یکدانگ کوفته بیخته داخل نمایند و این در امزجه بارده معتدل النفع است دواء الترنجبین
دیگر ایضاً بنسخه آن مرحوم صفت آن شیر تازه دوشیده و اگر شیر بز باشد بهتر است مقدار یک رطل
نبات سفید و ترنجبین خراسانی از هریک ده درم در آن حل کرده بپالایند پس بجوشانند
که بقوام آید تخم [illegible] خولنجان دارچینی خصیة الثعلب بوزیدان از هریک یکدانگ کوفته بیخته
داخل کرده و ازان بمقدار برداشت طبع بخورند **دواء الترنجبین** دیگر منقول از مسعودی
در ضعف باه که از حرارت باشد سودمند بود و منی زیاده کند و جوانرا موافق باشد صفت آن

ترنجبین تازه پاک کرده از خاک و خاشاک سی درم در دو رطل شیر صاف کنند و به آتش ملایم
بقوام آورند و هر شب یک ملعقه میل نمایند شراب ترنجبین این شراب را دواء الفقراء نامند
و شراب مبارک نیز اصحاب سل و سرفه و نفث الدم و نفث المده را فائده دهد و مدقوق و صاحب
قبض طبیعت را نافع باشد صنعت آن ترنجبین پاک کرده نود درم عناب خراسانی بیست دانه
سپستان پنجاه دانه اصل السوس محکوک مرضوض تخم خشخاش سفید خمیره بنفشه روغن بادام
شیرین از هر یک ده درم کثیراء حب الآس از هر یک چهار درم جو مقشر پانزده درم تخم خطمی سفید
هفت درم پرسیاوشان سه درم انجیر زرد سی دانه ادویه را سوای ترنجبین و خمیره بنفشه
و روغن بادام نیم کوفته در یک من آب بخیسانند و روز دیگر بجوشانند تا به ثلث رسد بمالند
و بپالایند ترنجبین و خمیره بنفشه را در آن حل کنند و باز بپالایند و بآتش ملایم بقوام آورند و
در آخر روغن بادام را داخل کرده یک دو جوشی داده فرود آرند و سرد کرده در شیشه نگاه دارند
و هر روز صبح چهار درم و شام چهار درم با ماء الشعیر بنوشند شراب ترنجبین که قلانسی در قرابادین
خود ذکر کرده گفته که این شراب مسهل است و ملین طبیعت و قاطع عطش و تب فرود آورد و صفرا
با سهال و در تابستان چون در صباح بیاشامند اطفای حرارت سینه کند صنعت آن بگیرند
ترنجبین و از خاشاک و غبار پاک نمایند پس آب را بجوش آورده از آتش فرود آورده بگذارند
که جوشش آن فرو نشیند و ترنجبین را در آن حل کرده بپالایند پس با آتش بسیار ملایم بپزند تا بقوام
آید و در هر اوقیه از آن وزن یک قیراط سقمونیا یا یک دانگ داخل نمایند و این شراب اسهال بطن بسهولت
میکند و اخراج مره صفرا میکند و صالح است از برای صاحبان تب هرگاه محتاج شوند بمسهل
و قولنج که از حرارت باشد میگشاید و اخراج خلط بی اذیت میکند و مجرب است معجون ترنجبین
مسمی بمعجون مختصر مقوی باه محرور المزاجان و ملین طبع ایشان است صنعت آن ترنجبین سفید
بمقدار یک رطل در آب حسک تازه صاف کنند و نیم رطل فانید و دو رطل شیر در آن اضافه کرده
با آتش نرم جوش دهند تا که بقوام آید هر شب وقت خواب بمقدار یک ملعقه بنوشند فصل
در بیان تریاقات که در آنها افیون نیست تریاق کبیر شیخ داود گفته که من
تالیف کردم این تریاق را در سنه نهصد و نود و چهار و تجربه نمودم پس بحمد الله مجرب یافتم

آنرا عظیم النفع و جزیل الفعل در فصول اربعه سنه و در امزجه تسعه منقی دماغ است از جمیع امراض
و دافع ضرر جمیع سموم و مقوی باه است و بجهت صرع و مالیخولیا با آب مرزنجوش استعمال
کرده میشود و بجهت فالج و لقوه و امراض بارده دماغی چون خدر و تشنج و کزاز و از برای ثقل
لسان و عسر البول و سنگ مثانه با آب کرفس یا آب زنجبیل و بجهت ضیق النفس و سرفه و نفث
الدم و ذات الریه و ذات الجنب و خفقان و ضعف معده که از حرارت باشد با آب کاسنی تازه
و اگر از برودت باشد با گلاب و عرق دارچینی که اندکی مشک در آن حل کرده باشند و بجهت
استسقا و درد سپرز و یرقان و قولنج با آب مطبوخ انیسون و بجهت بواسیر و امراض مقعده
با آب عناب و بجهت دوار و اوجاع مفاصل و نقرس با آب مطبوخ بیخ کبر و رازیانه و سورنجان
و بجهت سموم و جذام با شیر تازه دوشیده و بجهت برص و بهق با ماء العسل بنوشند و طلای
آن در امراض مذکوره بجهت اورام نافع است و قوت این تریاق تا بیست سال باقی میماند
و شربت آن از یک مثقال است تا سه مثقال و مزاجش معتدل است در کیفیات با میل بجانب حرارت
و یبوست صنعت آن پوست زرد اترج و حب اترج مقشر و ورق اترج از هریک ده مثقال
حب الغار جنطیانا سنبل هندی سکر باقلن از هریک هفت مثقال زرنب درونج عقربی آملا
بهمن سرخ بهمن سفید از هریک سه مثقال زمرد صلایه کرده کهربای شمعی از هریک دو مثقال
عود هندی هفت مثقال عود را در بیست و شش مثقال گلاب بخیسانند بعد از آنکه سیزده قیراط
فادزهر حیوانی را با گلاب سائیده باشند و واگذارند منقوع را هفت روز پس مروارید ناسفته
چهار مثقال در شیشه پر از آب اترج کنند و سر آنرا محکم بگیرند و در حمام نهند تا آنکه مروارید حل
گردد پس آن محلول را و گلاب و فادزهر داخل کنند و سه وزن ادویه عسل مصفی را بقوام
آورده محلول را کم کم در آن بریزند و بر هم زنند و آتش ملایم بحدیکه بجوش نیاید اندازند تا تمام
گلاب با آن تسقیه کرده شود و گلاب را عسل بخود کشد و بعد از آن ادویه مسحوقه را با آن معجون
سازند و در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند حکیم میر محمد مومن گفته که در نسخه
اصل این تریاق سیزده دانگ فادزهر معدنی داخل است و اگر یافت نشود سیزده قیراط
فادزهر حیوانی اخذ کنند و آن مرحوم سهو نموده اینکه گفته این تریاق معتدل است نیست بلکه

حار و یابس است در اواخر ثانیه تریاق کبیر قلمی فرموده اند که بنده اثم میر محمد هاشم بالهام و تایید
حکیم علیم جمیع اجزای آن نموده بملوک و صعلوک و اعالی و ادانی و شریف و وضیع و شیخ و شاب
و صبیان و کهول تجربه کرده در هر فصل از فصول سنه باشخاص کثیره انرا اعظم الفواید یافت در جمیع
سموم مشروبه و منهوشه و در امراض بارده قلبیه و دماغیه خصوص مالیخولیا و صرع و بالجمله از برای
جمیع منافع که بجهت تریاق فاروق ذکر کرده شده صنعت آن مرکی صافی التمیز بارزد و جاوشیر
سکبینج از هر یک چهار درم همه این صموغ را در آب مخلصه عرق بهار نارنج و عرق دارچینی و گلاب
از هر یک بقدر ضرور بخیسانند و حل نمایند پس بگیرند مومیائی و ابجردی و عنبر اشهب و مصطکی
و کندر و صمغ ضرو از هر یک دو درم و این مجموع را در روغن بلسان ده درم در قدح چینی
در قدر مضاعف بگدازند پس بگیرند مروارید ناسفته یاقوت سرخ رمانی زمرد کهنه عقیق یمانی کهربای
شمعی حجر بادزهر معدنی خطائی از هر یک چهار درم هر یک علیحده علیحده بر سنگ سماق با گلاب
بسایند تا منحل شوند پس بگیرند لاجورد مغسول حجر ارمنی مغسول و حجر ارمنی که در زمان معروف
است بشمط ذهب و فضه که هر دو را مکلس نموده باشد از هر یک دو درم ابریشم محرق سه درم
اقراص اسقیل به نسخه که در تریاق فاروق است و ذکر شد حب الغار حنظیانا زراوند طویل قسط
تلخ زراوند مدحرج عروق صفر بزر رازیانه فلفل سفید دارفلفل جدوار خطائی حب بلسان عود قماری
فقاح اذخر ریوند چینی سنبل الطیب قنطوریون دقیق پوست بلیله کابلی اسطوخودوس زعفران
درونج عقربی فو انیسون اقرقرحا بزر سیسالیوس پوست بیخ کبر افتیمون ساذج هندی زرنباد
نارجیل دریائی کاشم و آن تخم انجدان رومی است تمام صعتر جند بیدستر کبریت زرد زرنبا
بیخ کرمة البیضا که معروف است باردار و غاریقون سفید بسفایج اقحوان بابونه از هر یک چهار
درم گل سرخ شش درم مشک تبتی خالص برگ مخلصه فادزهر حیوانی بری اهلیها با طین داغستانی
تراب مرقد حضرت امام حسین علیه السلام از هر یک دو درم عسل صافی سه وزن مجموع ادویه طریق
ساختن این تریاق آن است که عسل را باتش بسیار ملایم گذاشته صموغ را دران حل کرده
بمسواط بر هم زنند تا آنکه یکبرد و صموغ با عسل متحد پس از آتش برگرفته جواهر و ذهب و فضه مکلس را
دران حل نموده بمسواط بر هم زنند تا نیکو مخلوط شوند پس اجزا را به روغن بلسان چرب نموده بلف

وست نیکو بمالند تا روغن در جرم ادویه نفوذ کند پس اجزا را اندک اندک بعسل بپاشند و بسرشند
بسرشتن قوی متوالی تا اجزا نیکو مخلوط بعسل شوند و در ظرف طلا یا فضه کنند و چنانکه
چهار انگشت ظرف خالی باشد و هفت روز آنرا در آفتاب نهند و شبها در زیر آسمان گذارند
و بعد از هفته آنرا در ظرفی که در آن ماش سیاه باشد دفن کنند و هر هفته یک روز آنرا از ماش
برآورده سر آنرا بگشایند تا بخارش بیرون رود و روز دیگر باز در ماش دفن کنند تا چهار هفته
پس آنرا بیرون آورده بعد از یک هفته استعمال نمایند شربتی تا یک درم با آنچه مناسب باشد تریاق
اربعه این تریاق را تریاق صغیر خوانند از تراکیب قدیمه است پیش از اندروماخس ثانی بلکه
چنانچه مذکور شد در تریاق فاروق اول تراکیب فاروقیه اطباست و تالیف اندروماخس اول
است و این تریاق حار و یابس است در آخر درجه دوم یا در اول درجه سوم محلل ریاح غلیظه و مصلح
کبد و طحال است اصلاحی عظیم و مفتح سدد و نافع است از برای سم مار و عقرب و عنکبوت و جمیع جانوران
گزنده زهردار و صرع و خفقان و جمیع امراض بارده و ادرار فضلات محتبسه بسبب برودت
و اخراج جنین است و تسهیل ولادت میکند و قولنج میگشاید و جمیع امراض بارده را نافع ولیکن
سورت صداع و دمه است و مصلح آن شیره تخم خرفه مقشر است صنعت آن حب الغار جنطیانای
رومی مر مکی صافی زراوند طویل اجزا متساوی کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون
سازند و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی از چهار دانگ تا یک مثقال با آب گرم و قوت این
تریاق تا دو سال باقی میماند و بدلش نصف وزن آن مثرودیطوس است و گفته شده
که بعض اطبا بعوض مر صاف قسط تلخ داخل کرده اند و حکایت کرده صاحب بحث که یافتم در نسخه که
یک جزو زعفران بر اجزای اربعه این تریاق زیاده کرده شده و شیخ رئیس گفته که بعض
اطبا بعوض زراوند طویل مدحرج میکنند و این اقوی است تریاق آفریدیس از تراکیب
اسکندر رومی است و این تریاق ملقب است به مخلص یعنی مخلص و این تریاق را مخلص اکبر گویند
چنانچه مطلق المخلص اکبر گویند و این تریاق عجیب الفعل است در تخلیص از سموم افعی و اسهال
و تقوی معده و کبد و طحال است و نافع است از برای امراض صدر و دوار و شقیقه و گزیدن هوام و جانوران
مشهور این دوای جدید است ولیکن زود فاسد میشود و زیاده بر یک سال نمیماند صنعت آن اصل

عصلی مشوی بر سفید مجوف مصمغ تراشیده بروغن بادام شیرین چرب نموده سنبل الطیب از هر
یک ده مثقال حنطیانا هفت مثقال اسارون مقل ازرق حب الغار اذخر مکی از هر یک پنج
مثقال بادآورد و بزر رشنه عود قرحا مروارید ناسفته از هر یک سه مثقال کهربای شمعی صندل سرخ صندل
سفید از هر یک دو مثقال کوفته بیخته بوزن مجموع از هر یک از عسل مصفی و روغن گاو سرشته معجون
سازند و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی یکمثقال با آب نیم گرم تریاق النفع دافع مضرت
جمیع زهرها است و قولنج و سده بگشاید و فالج و لقوه و استرخا و اختلاف اخلاط ردیه و اورام حار
و اوجاع معده را نافع باشد و چشم را روشن کند و مقوی باه باشد و مفتت حصاة و مدر بول و
را نیکو باشد صنعت آن فلفل ابیض فرنجمشک فاشرا از هر یک دو درم جندبیدستر یکدرم کوفته بروغن
بلسان چرب نموده با سه وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند و در جو نگاه دارند و بعد
از شش ماه استعمال نمایند شربتی یکدانگ تریاق النفع دیگر از معاجین کبار است و از
مفرحات شمرده اند و از تریاقات است صنعت آن یاقوت رمانی مروارید ناسفته دارفلفل جوز بوا
قاقله کبار شیطرج هندی دارچینی لسان العصافیر سادج هندی غنچه گل سرخ الاقحوان قرنفل
زنجبیل فوفل سنبل هندی هیل بوا درونج عقربی بادرنجبویه لسان الثور مصطکی خولنجان
صندل سفید زراوند مدحرج سلیخه سیاه از هر یک دو درم بسباسه شش درم پوست اترج
سه درم زعفران پوست بلیله جدوار خطائی از هر یک یکدرم بهمن سرخ نیم درم عنبر اشهب
مشک تبتی از هر یک نیم دانگ اجزا را کوفته بیخته با عسل مصفی دو وزن ادویه معجون سازند
شربتی یکمثقال و این ترکیب سی و دو جزو است و وزن اجزا شصت درم و چهار دانگ
و مزاجش گرم و خشک است در دو درجه و بعضی گفته اند شربتی از این تریاق از یکدرم تا
دو مثقال است تریاق بلیغ النفع که جماعتی از اطبا وی را در انواع افاعی مساوی تریاق
کبیر یافته اند صنعت آن انیسون ده درم فلفل سه درم زراوند مدحرج جندبیدستر از هر یک
یکدرم و نیم کوفته بیخته به بیلج بسرشند شربتی بقدر یک جوز و این تریاق نامند بعد از تریاق اربع
تالیف شده نافع است از برای گزیدن حشرات و دافع همه زهرها است و باد را بشکند و قولنج
بگشاید و تفتیح سده ها کند و از برای صلابت طحال و سده های آن نافع است و فالج و رعشه و صرع

را سود دارد و منافعش از تریاق اربعه بیشتر است صنعت آن به نسخه سید اسمعیل در ذخیره
این نسخه اصل قلیدس حکیم است و بعد از اندروماخس اول که مؤلف تریاق اربعه است چهار جزو
بر آن افزوده که هشت جزو شده و لهذا آنرا تریاق ثمانیه نامند و این تریاق نیز باسم تریاق صغیر
مسمی است بگیرند مر مکی صافی حب الغار جنطیانا قسط تلخ از هر یک شش مثقال فلفل سفید سلیخه سیاه
از هر یک چهار مثقال زعفران دارچینی از هر یک دو مثقال اجزا را کوفته بیخته بعسل مصفی بسرشند
شربتی از یکمثقال تا سه مثقال صنعت تریاق ثمانیه به نسخه صاحب اختیارات بگیرند حب الغار جنطیانا
مر صافی زراوند طویل ریوند چینی پوست بیخ کبر زرنباد به قسط تلخ اجزا مساوی کوفته بیخته بعسل
بسرشند شربتی از یکدرم تا یک مثقال بعد از گذشتن چهار ماه از ساختن آن استعمال نمایند
و بعضی گفته اند که این تریاق را بعد از گذشتن چهل روز از ساختن آن استعمال توان نمود
تریاق ثابت بن قره عقرب گزیده را نافع بود صنعت آن زراوند طویل و مدحرج پوست
بیخ کبر خشخاش اجزا برابر کوفته بیخته بعسل بسرشند شربتی دو درم تریاق سرطان که مسمی است
بدواء السرطان گزیدن کلب را نافع است صنعت آن سرطان محرق ده درم کندر جنطیانا
از هر یک پنج درم کوفته بیخته بعسل بسرشند شربتی یکمثقال و در نسخه دیگر جنطیانا یکدرم و اختلاف
فرموده که دو درم صباح و دو درم شام بآب سرد تا روزهای بسیار بدهند تریاق صغیر
شیخ رئیس که در نفع از برای سموم و امراض بارده اقوی از تریاق ثمانیه است صنعت آن حب
بلسان قسط تلخ جنطیانا مر صافی دارچینی فلفل سفید عود هندی فطراسالیون از هر یک یکجزو
مشک تبتی ثلث جزو حی جندبیدستر ربع جزو اجزا را کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه
بدستور معجون سازند تریاق صغیر دیگر از شیخ رئیس که در نفع از برای گزیدن جانوران
سمی و سموم و دفع امراض بارده اقوی از تریاق اربعه است صنعت آن زراوند طویل حب الغار
جنطیانا پوست بیخ کبر افسنتین رومی زرنباد بیخ حنظل فلفل اجزا مساوی کوفته بیخته
بعسل مصفی معجون سازند شربتی یک مثقال تریاق طین مختوم جهت سموم قتاله
نافع است و از خاصه این است که چون مسموم بخورد تا که سم پاک نشود قی نه ایستد و اگر بخورند
و قی نیاید دلیل آن باشد که آن شخص سم نخورده صنعت آن گل مختوم حب الغار سیاه السهم

کوفته بیخته بروغن گاو چرب نموده بعسل بسرشند شربتی بمقابل یک فندق و در نسخهٔ دیگر اینست
قبل از غذا و بعد از آن توان خورد و نوع دیگر که جهت سموم قتاله و منضرات هوام و دواب و گزش
مردم نافع است صنعت آن گل مختوم حب الغار از هر یک ده درم افیقه رطبی هشت درم جنطیانا
رومی زراوند مدحرج تخم سداب برگ غار از هر یک یکدرم کوفته بیخته بعسل صاف بسرشند شربتی
قدر باقلای تریاق طین جدید از مخترعات صاحب خلاصة التجارب والفوا ازان گفته صنعت
آن بگیرند گل ارمنی ده درم فادزهر حیوانی پنج درم سیماب کشته ده درم بچهناک یکدرم جمله را
سائیده باهم و بجوف بز مارخوار بسرشند و قرصها کرده بسایه خشک نمایند و نگاهدارند شربتی
دو دانگ طریق کشتن سیماب چنان است که در بوته گرم کنند و اندکی گوگرد بران بپاشند
و در ظرف چینی بریزند و بزور سحق بلیغ نمایند و در اواخر همان قسم ظرف چینی را بر سر روی
خاکستر گرم گذاشته سحق نمایند چندانکه خشک شود و هیچ ریزه از آن نماند و اگر اول بآب [illegible]
خشک نموده در ظرف چینی کرده سحق نمایند چندانکه خاک شود هم نوعی از کشتن بود و اگر با آب
یا با مائی دیگر سحق بلیغ نمایند نیز نوعی از کشتن بود و این است قول صاحب خلاصة التجارب
تریاق محمد بن زکریا که نفع دهد اکثر سموم را صنعت آن پوست بیخ کبر افسنتین زراوند
مدحرج جنطیانا اجزا مساوی کوفته بیخته با عسل مصفی سه وزن ادویه بسرشته بعد شش ماه بکار برند
شربتی دو درم تریاق مصنف کتاب [illegible] رافع سموم و ادویه سمیه است صنعت
آن زراوند طویل و مدحرج از هر یک دانگی جندبیدستر جاوشیر بارزد از هر یک یک دانگ
و نیم ادویه کوفته بیخته جاوشیر و بارزد را در شراب تر نموده مجموع را در قدری انگبین
بسرشند شربتی یکدرم تا یکمثقال تریاق دیگر که دافع جمیع زهرهاست صنعت آن حب البلسان
زوفای خشک تخم شلغم بری فلفل سفید و سیاه دارچینی تج ترکی افیون قسط اسالیون
اسارون زیره کرمانی بزر البنج سفید از هر یک چهار درم زعفران شش درم ادویه کوفته
بیخته با سه چندان عسل بسرشند شربتی یکدرم با شراب تریاق عام النفع که جهت اکثر سموم
مشروبه و ملدوغه نافع است صنعت آن تخم حرمل شونیز زیره کرمانی از هر یک ده درم
جنطیانا یکدرم فلفل سفید مر از هر یک نیم درم زراوند مدحرج یکونیم درم کوفته بیخته علی الرسم

باکسیر عسل بسرشند شربتی مثل باقلای با شراب تریاق کامل از مخترعات صاحب خلاصة
التجارب صنعت آن سیماب کشته بسیجناک که بیش سیاه ست زرنیخ از هر یک یکجزو زراوند
مدحرج فادزهر معدنی مرکی زنجبیل فلفل قرنفل مشک تخم سرو کوشت افعی خون کشف
از هر یک دو جزو و فراسیون بیخ انکدان تخم ترنج مقشر کوشت راسو مخلصه قضیب ایل الفحه
نغرگوش الفحه بحری از هر یک سه جزو فادزهر حیوانی جدوار پوست بیخ کبر دارچینی جنطیانا از
هر یک چهار جزو جوز ماثل نصف مجموع ادویه خون مثل ثلث مجموع اول گوشتها را نرم بکوبند
و قضیب ایل را همچنان خشک بجوشانند و با گوشتها بکوبند و اگر همچنان خشک سوهان نموده
با گوشتها بکوبند شاید بهتر باشد پس تخمها را با آن بکوبند پس زنجبیل دارچینی و پوست بیخ کبر
و پوست بیخ انکدان را نرم بکوبند و با آنها ضم نموده باز بکوبند و بیزند انگاه جمله را بخون کشف
صلایه کنند انگاه باقی ادویه و احجار را کوفته بیخته با آن ضم کنند و بسیار با هم نرم بسایند و
بیزند انگاه جمله را بخون مثل بسرشند و چندان سحق و صلایه کنند که با هم خشک شوند انگاه جمله
را با عسل معجون سازند و در حقنه قلعی کرده و در شیشه چو نگاه دارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند
شربتی از نیم درم تا یکدرم و تا یکدرم و نیم تریاق عسکری جهت لدغ عقرب جراره و غیر جراره
اثر تمام دارد صنعت آن پوست بیخ کبر بیخ حنظل افسنتین زراوند مدحرج طرخشقوق بالسن دینار
رویه که بتازی خزار کویند جمله برابر کوفته بیخته تا دو درم بخورند و در نسخه دیگر بیخ حنظل و دینار
رویه نیست و عوض اینها جنطیانا مرقوم شده و هنداننده که در زخم کژدم ازین دوا در یک
ساعت فرو نشیند و شربت وی یکدرم جهت بالغ و ثلث درم جهت طفل کافی ست تریاق
دیگر که مقوی ارواح و دافع سموم و مکبودین را نافع ست صنعت آن سارون فطراسالیون
اذخر فقاح اذخر تخم انجره لفاف الکرم اقیمون از هر یک شش درم بوره ارمنی ملح اندرانی
زوفای خشک غنچ بیخ جبلی ساذج هندی مصطکی از هر یک دو درم شحم حنظل تخم فنجنگشت
بیخ بارتنگ تخم بارتنگ تخم بلیون بیخ غار غافث حب البان زعفران از هر یک یکدرم و نیم
راسن مر مجفف فلفل زیره کرمانی سنبل الطیب ایرسا از هر یک یکدرم مغز بادام شیرین
و تلخ بیخ لوف جعده شیطیه غاریقون بابونه از هر یک یک و نیم درم کبد ذئب مجفف حب الآس

برگ طرخشقوق حب الکاکنج از هر یک ده درم تخم کرفس انیسون افسنتین برگ حی العالم از هر یک
سه درم پوست بیخ شیرین خشک ناردین فو سوا از هر یک یکدرم و دو ثلث درم عصارهٔ انبر
باریس هلیلهٔ زرد از هر یک بیست درم قنطوریون دقیق مرصافی صمغ سائله صمغ یابسه جعده کبربا
از هر یک سه درم ریوند چینی تخم خیار قثا خربزه کاهو حماما از هر یک یکدرم تخم حلبه تخم
مرو رب السوس از هر یک دو درم سه حشیش برگ شبت از هر یک دو درم و تمام ادویه
کوفته بیخته با زبیب طائفی منقی العجم کوبیده سرشته معجون سازند باید که نوشیده شود در
جمیع امراض کبد بارده رطبه با ماء الاصول و سکنجبین بزوری و در امراض حاره یابسه با آب
برگ کاسنی و آب طرخشقوق که کاسنی بری است و آب برگ عنب الثعلب و ابو ماهر گفته که اطبا
ماهر این تریاق را با ماء الشعیر باصحاب امراض حاره کبد همیشه میخورانند و در سده کبدی با سکنجبین
بزوری و طبیب باید بر حسب هر علت ترکیب آن با ادویه مفرده و مرکبه میخوراند تریاق
دیگر جهت لدغ عقرب صنعت آن مغز کردکان جاوشیر از هر یک دو درم سداب حلتیت
مرمکی از هر یک یکدرم کوفته بیخته با انجیر مدقوق یا با عسل مصفی منزوع الرغوه بسرشند شربتی سه درم
با شراب تریاق دیگر که لدغ عقرب را سودمند بود صنعت آن تخم سداب زراوند طویل
حب الغار حنطیانا پوست بیخ کبر افسنتین زرد چوبه بیخ حنظل اجزا بالسویه کوفته بیخته بعسل
بسرشند تریاق دیگر که جهت لدغ عقارب سودمند است صنعت آن بیخ کبر افسنتین
نبطی زراوند چینی طویل حنطیانا کوفته بیخته با عسل سرشته شربتی سه درم تریاق دیگر
که عقرب گزیده و خداوندان قولنج و درد احشا و نفخ رودها را بنهایت نافع است و تسهیل
ولادت کند صنعت آن مرصافی حب الغار قسط تلخ فودنج سداب بری جند بیدستر عاقرقرحا
زنجبیل فلفل شونیز حلتیت اجزا مساوی کوفته بیخته با سه وزن مجموع ادویه عسل مصفی القوام
آورده معجون سازند شربتی دو درم با آب نیم گرم و در نسخه دیگر حنطیانا و زراوند مدحرج
داخل است تریاق لوخیا که دفع سمیت عقرب سریع النفع است صنعت آن جند بیدستر
پوست بیخ کبر ریوند چینی عاقرقرحا زراوند طویل اجزا مساوی کوفته بیخته با انگبین صاف سرشته
شربتی یک مثقال با شراب ریحانی بدهند تریاق جهت گزیدن رتیلا صنعت آن شونیز

ده درم دو قوزیه ذکریائی از هریک پنج درم ابهل جوز السرو از هریک سه درم سنبل الطیب
حب الغار زراوند مدحرج حب بلسان دارچینی جنطیانا تخم حندقوقی تخم کرفس از هریک دو درم
کوفته بیخته بعسل مصفی بسرشند شربتی مقدار جوزی با شراب کهنه یا ماء العسل بنوشند تریاق
دیگر که دفع مضرت افیون و بیروح و شوکران و کزبره و زرنیخ و سم الفار و ادویه سمیه و سمیات
باز دارد صنعت آن حلتیت جندبیدستر ابهل فلفل سیاه مساوی کوفته بیخته بعسل بسرشند
شربتی مقابل یک فندق با شراب کهنه بعد قی کردن بماء العسل و شبت و ملح تریاق دیگر
که افیون خورده و عقرب گزیده را نافع بود و مضرت سموم بارده از بدن باز دارد و اگر پیشتر
از آفت بخوردن این تریاق عادت کند ایمن باشد صنعت آن دانه سیر مقشر برگ درخت
انجیر برگ درخت لاغیه از هریک ده درم گل ارمنی پنج درم اجزا کوفته بیخته با عسل بسرشند
شربتی یکدرم تریاقیکه ضرر سیماب و سم الفار و زنگار و مردارسنگ باز دارد صنعت
آن مرا ستین تخم کرفس مساوی کوفته بیخته دو مثقال با یک اوقیه شراب بخورند بعد از آنکه
قی کرده باشند بطبیخ انجیر و شبت و قدری نمک آمیخته و باید که سقمونیا در جلاب دهند که شکم
براند تریاقیکه جهت کسیکه ذنب ایل خورده باشد صنعت آن زنبق فستق فیل زهرج
اجزا مساوی شرم کوفته بیخته بقدر بیضه از آن در یک روز به چهار مرتبه بخورند بعد از آنکه
مبادرت بقی کرده باشند بکرات کثیره و سمن و عسل قلیلی با و داده تریاقیکه جهت کسیکه
عرق دابه خورده باشد صنعت آن زراوند طویل اندرانی بالسویه کوفته بیخته با آب گرم یک
درم بدهند بعد از آنکه قی بدفعات فرموده باشند بماء العسل و پس از آنکه بیشتر روغن گل
بنوشند و طین مختوم نیز درین حال نفع دارد تریاقیکه سمین عمل دارد و عقرب گزیده را
نافع صنعت آن زراوند مدحرج پوست بیخ کبر بالسویه کوفته بیخته یکدرم با شراب بیامیزند و بنوشند
فائده بدانکه از ادویه مفرده و مرکبه فادزهریه و تریاقیه لبن اللاغیه تریاق النفع افعی است
و شرابیکه افعی در آن مرده تریاق است مر سموم جمیع حیوانات را و تخم اترج بمقدار دو مثقال
ضدیت به جمیع سموم دارد خاصه کلب کلب را و بیخ انجدان فادزهر جمیع سموم است و جوز سع
فندق و انجیر فادزهر است و جنطیانا و دجاج و شیر مع زراوند و بتره الدلب رطب فادزهر است

ودارچینی و کماذریوس و کاشم و اذریون و حرف و ثوم و غاریقون و قردمانا همه اینها سوده
اند و طبیخ سرطان نهری و بارزد نیز نفع تمام دارد تریاقیکه عقرب گزیده و افیون خورده
را بغایت نافع است و مساوی تریاق کبیر شمرده اند صنعت آن انیسون ده درم فلفل سه درم
زراوند مدحرج جند بیدستر از هر یک یک درم و نیم کوفته بیخته با مثلث بسرشند شربتی مقدار یک مثقال
تا دو مثقال تریاق دیگر که در لدغ عقرب جید الاثر است صنعت آن بیخ حنظل خشک کرده
دو مثقال با آب گرم بخورند و این دوا اسهال نیز می آورد و حلتیت یک مثقال با یک پیاله شیره
لدغ عقرب را نافع است تریاقیکه جهت ضربه و سقطه که بسینه و پشت و سائر اعضا رسید اکثر
مستعمل اهل بنگاله است و خالی از نفعی نیست صنعت آن بگیرند بادنجان را و درست در زیر آتش
کنند که نیم پخته گردد و پس برآورده بفشارند و مقدار دو سه توله آب آنرا گرفته مقدار یک توله
قند سیاه داخل کرده تا دو سه روز هر روز تازهٔ آن را نیم گرم بخورانند بدانکه معنی تریاق
و تریاق الافاعی که تریاق فاروق و تریاق اکبر است در افعی و تریاقاتیکه در آنها افیون بود
در افیون ذکر یافت مانند تریاق بر الساعه و تریاق کبیر مسمی بمثرودیطوس و تریاق
کبیر مسمی بسوطیر المعروف بمخلص اکبر و تریاق کبیر مسمی بشلثیا و تریاق کبیر مسمی بمعزه و تریاق
کبیر شیخ ابوعلی و تریاق صغیر آن و تریاق اعظم حکیم میر محمد مومن و تریاق الاسنان و تریاق
النفع و تریاق العض صاحب خلاصة التجارب ترخوانه باوا و معدوله بوزن مردانه نوعی
از طعام باشد که مردم فقیر و نامراد بجهت زمستان سازند صنعت آن چنان است که گندم را
بلغور کنند و با دارو های گرم در آب بجوشانند تا نیک بپزد و قوام گیرد و قدری آبغوره در آن
ریزند و اگر میسر نباشد شیر گوسفند و آنرا گلوله ها سازند و خشک کنند و بوقت حاجت قدری از آن
را بجوشانند و بخورند و این را ترخینه نیز نامند تریه بروزن قریه نوعی از قاتق باشد که مردم
نامراد و فقیر در شبهای آن کنند و طریق ساختنش آنست که نان تنوری نیم پخته را ریزه ریزه
کرده با فلفل و زنجبیل و زیره و سیاه دانه نیم کوفته و سبزیهای ریزه کرده مانند شلغم و چغندر
و کندنا و پودنه و امثال اینها مجموع را در تغار می کنند و سرکه و دوشاب بر بالای آن ریزند
و مشت بسیار می بر آن بزنند تا خوب خمیر شود و در آفتاب نهند همچنین تا چهل روز بدینها و سکوره

سه روز سرکه و دو دوشاب بران ریزند و بر هم زنند و در آفتاب نهند تا بقوام آید و بعد از چهل روز
قرصها از ان سازند و خشک کنند و در وقت احتیاج قرصی از انها در آب گرم اندازند تا نرم
شود و خالق آش کنند و اقسام سنبوسها از ان گویند و طعامی باشد که آنرا با گوشت و گندم
و سرکه بپزند و آنرا بعربی عویشه خوانند با عین بی نقطه بر وزن هریسه برهان قاطع باب
التاء مع الشین المعجمه **تشمیزج** معرب چشمیزک فارسی است که بهندی چاکسو نامند
و آن دانه ایست بمقدار بهدانه و مثلث شکل و بهترین آن بزرگ سیاه براق است در آخر
دوم گرم و خشک و جالی باندک حدت و بنهایت قابض و محلل و مقوی باصره و جهت دمعه
و غشاوه و جراحت قضیب و اعضای عصبانی نافع مفردا و مرکبا در ذرورات و قطورات و کحلات و مقشر
مقشر نمودن تشمیزج چند نوع است یکی آنکه در آب خالص بخیسانند تا پوست آن نرم گردد پس
مقشر نمایند و بکار برند دوم آنکه تشمیزج را در آب کباده ماهیانه بجوشانند و سه روز در همان آب
بگذارند پس بر آورده مقشر نموده و خشک کرده بکار برند سوم آنکه تشمیزج را در کیسه
کتانی کرده در دیگی که سرگین حمار در ان طبخ نموده باشند بجوشانند پس بر آورده مقشر نموده
خشک کرده بکار برند چهارم آنکه بگیرند تشمیزج را و در میان پیاز گذارند و پیاز را بخمیر گرفته در زیر
آتش بپزند پس بر آورده مقشر نموده بکار برند نوع اول از برای خوردن و سه نوع دیگر از برای امراض
چشم بکار می آید

فصل در بیان ذرورات که اصل و عمده در آنها تشمیزج است

ذرور دیگر رمد صعب و موی را نافع است صفت آن تشمیزج مقشر کرده پنج درم دم الاخوین
یک درم کف سفیده تخم مرغ سه درم باید که سفیده تخم مرغ را در ظرف چینی کرده چندان بر هم زنند که تمام
کف شود و آنرا خشک ساخته مجموع را نرم صلایه نموده هنگام صبح و شام در چشم ذرور نمایند ذرور
تشمیزج که مستعمل اطبای مصر است در رمد اطفال و در پنج صفت آن انزروت مربی ده درم
چشمیزک مقشر سه درم بسیار نرم سائیده استعمال نمایند ذرور **تشمیزج** نافع است از برای رمد
چشم اطفال صفت آن تشمیزج انزروت سفید پرورده بالشیر خر از هریک ده درم مامیران چینی دم الاخوین
از هریک دو درم کوفته بیخته استعمال نمایند ذرور تشمیزج که مسمی است بذرور ابیض بسیار لطیف
و محلل رمد و مجفف رطوبات چشم است و بجهت امراض چشم اطفال نافع است صفت آن چشمیزک

و نعلی که در میان آن است یک رطل و در شراب مثلث بجوشانند یک شبانه روز پس بجوشانند تا مهرا
شود و پس نرم بکوبند و بپالایند و عسل سفید مصفی بوزن آن آب در آن داخل کرده دیگر باره بجوشانند
تا بقوام آید عود هندی زنجبیل قرنفل جوزبوا زعفران از هر یک یک درم و در نسخهٔ دیگر بجای آن ادویه
این ادویه داخل است زنجبیل اقاقیا نانخواه مشک از هر یک نصف مثقال عود هندی دارچینی از هر
یک ربع مثقال زعفران نیم مثقال مشک تبتی خالص یک دانگ جمله را جدا جدا کوفته بیخته وزن کرده
در هم بیامیزند و بعسل مخلوط بسیب مقوم نسبت شد و نگاه دارند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال است
حلوای تفاح مقوی معده و جگر و دل و مولد اخلاط صالح و معتدل است صنعت آن بگیرند سیب
اصفهانی و پوست تخم آن را دور کرده بپزند تا مهرا شود و در وقت طبخ قدری گلاب داخل نمایند پس
نبات سفید یا عسل بقدری که مطلوب باشد داخل کرده بپزند تا منعقد گردد و مغز پسته کوبیده داده بقدر
احتیاج داخل کرده در طبق چینی پهن کرده بکار برند خمیرهٔ گل سیب مقوی قلب و کبد و دماغ
و مانع صعود بخار بدماغ است صنعت آن بگیرند گل سیب و بالمناصفه آن قند سفید کوبیده و سرشته
چهل روز در آفتاب گذارند پس بکار برند رب تفاح حلو با شراب و ماء اللحم جهت رفع
غشی مجرب است صنعتش آنست که آب آن را گرفته بآتش ملایم بجوشانند تا بقوام آید و نگاه دارند
و در وقت حاجت بکار برند و رب تفاح حامض که بطریق رب تفاح حلو پخته باشند
در اول سرد و در رطوبت و یبوست معتدل است بجهت غلبه صفرا و غلیان خون و اسهال
صفراوی و قی صفراوی و رفع غم و الم سوداوی نافع است و رب سیب شیرین در افعال
اقوی از سیب ترش است سکنجبین تفاحی که قدس سره انفع است از سکنجبین ساده بسکر
از برای حرارت قلب و خفقان حار و حمیات محرقه که از تعفن صفرا در حوالی قلب باشد صنعت
آن بگیرند آب سیب شیرین اصفهانی دو رطل پس آن را در دیگ سنگی کرده چهار جوش داده
کف آن را بگیرند پس فرود آورده بگذارند تا سرد شود و صاف آن را بجوشانند و سه چهار ساعت بگذارند
تا درد آن ته نشین شود پس آب صافی بالای آن را باهستگی بگیرند که درد با آن مخلوط نگردد و با دو رطل
شکر سفید فائق و یک اوقیه گلاب بجوشانند و قدری سفیدهٔ تخم مرغ ممزوج با آب بر بالای آن
بپاشند و کف آن را بگیرند پس چون دیگر کف بر نیاورد و صافی شود باز در دیگ سنگی کرده سرکه

انگوری جوشیده نیم رطل داخل کرده بجوشانند باتش ملایم تا بقوام آید پس یک اوقیه دیگر سرکه داخل
نموده دو سه جوش دیگر داده از آتش فرود آورده بگذارند که سرد شود و در ظرف چینی یا زجاجی
نگاهدارند شربتی یک اوقیه با شیره تخم خرفه مقشر **فصل در ذکر شرابهای تفاح**
شراب تفاح مطیب به نسخه ابن ماسویه گفته که این شراب سرد و خشک است معده
معده را قوت دهد و رنگ رو را نیکو گرداند و بوی دهان را خوش کند و تنگی نفس و وسواس سوداوی
و خفقان را سود دارد و حبس قی و اسهال کند صنعت آن بگیرند تفاح مز را یعنی سیب ترش شیرین
و پوست و تخم آنرا دور کنند و پنج رطل آنرا در هاون سنگی بدسته سنگی بکوبند پس پنج رطل نبات
سفید و عسل سفید خوشبوی مصفی را با وی بیامیزند و هر دو را بپزند پس دوازده رطل آب باران با وی
بیامیزند و دیگر باره جمله را نیک بپزند پس بگیرند مشک تبتی خالص سه درم عود قماری و دو درم
از هر یک از سک و مصطکی رومی کوفته بیخته در آن کنند و بکفچه بر هم زنند تا نیکو مخلوط شود و در
شیشه کنند و سرش را بپوشند و یک ماه در آفتاب گذارند تا مستطاب شود آنگاه در سبوی
رنگین کنند و نگاهدارند و بوقت حاجت بکار برند **شراب تفاح مقوی** به نسخه سید اسمعیل
که در ذخیره ذکر کرده ضعف قلب و امراض سوداوی را بغایت نافع است صنعت آن بگیرند
سیب شیرین شامی یا اصفهانی و پوست و تخم آنرا دور کرده بکوبند و آب آنرا بگیرند و ده سیر دو
من آب آن بگیرند با آب سفرجل اصفهانی و یکمن شراب ریحانی داخل کنند و همه را در دیگ سنگینه بسیار
بگیرند قرنفل یک مثقال عود قماری خام دو درم گل گاوزبان بادرنجبویه فرنجمشک از هر یک سه
درم ورق گل سرخ دو درم همه را نیم کوفته در صره کتان کشادی کنند و در آن اندازند و باتش
ملایم بجوشانند و صره را بدست بمالند تا آنکه به نصف رسد پس صره را نیکو بمالند و شیره آنرا آورند
و نصف آنرا [illegible] و در [illegible] یکمن قند سفید داخل کرده بقوام آورند و فرود آورده سرد کرده
نگاهدارند شربتی دو اوقیه **شراب تفاح مقوی** دیگر نیست مثل این شراب دوائی در تقویت
اعضای رئیسه و رفع خفقان و تسکین عطش و تشهیه طعام و اصلاح حال احشاء و حفظ جنین در رحم
و وسواس و خوف از برای کسیکه آنرا سگ دیوانه گزیده باشد و از برای جمله سموم صنعت آن
بگیرند سیب شیرین شامی یا اصفهانی و پوست آنها را بکارد چوبی جدا کنند و تخم آنها را

نیز تمام دور کنند و بکوبند و هر رطلی از آنرا با ده رطل آب باران آنمقدار بجوشانند که سه ربع برود
و ربع باند پس بپالایند و داخل کنند دران سدس وزن آن آب اترج یا آب لیمو هر کدام که باشد
پس بگیرند بازای هر یک رطل از آن انیسون پنج درم مصطگی چهار درم دانه هیل بوا جوز بوا
بسباسه قرنفل از هر یک دو درم و کوفته در کیسه کتان کشادی کرده دران اندازند و دائم
کیسه را بمالند تا بقوام آید از آتش برگرفته سرد کرده کیسه را خوب بمالند و شیره آنرا برآورده
بفشارند و دور کنند و شربت را در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند **شراب تفاح**
مقوی دیگر یعنی خمیر آن گفته اند که نیکوترین شرابها شراب سیبی است که از سیب شامی
یا سیب اصفهانی فرا گرفته باشند گرم و خشک است در درجه اول فم معده را قوت دهد و خفقان
وقتی و اسهال را سود دارد و مقوی روح است صنعت آن سیب شامی رسیده را پوست
باز کنند و از دانه پاک سازند و پنج رطل آنرا بکوبند و آب آنرا بگیرند و پنج رطل قند را کوفته دران داخل
نمایند و دوازده رطل آب باران در آن اندازند و یک بر هم زنند و در ظرف آبگینه کرده یا در
ظرف چینی کرده و پاره مشک و سه درم عود هندی و سنبل اصلی و مصطگی از هر یک دو درم نیم
کوفته بیخته دران اندازند و سر ظرف را محکم نموده در آفتاب بگذارند و بعد از یکماه برآورده صافی نموده
بکار برند **شراب تفاح** بنسخه دیگر صنعت آن آب سیب شیرین آب سیب ترش شراب
ریحانی از هر یک یکمن بجوشانند و در وقت جوشانیدن این ادویه را نیم کوفته در پارچه کتانی
بسته دران اندازند عود قماری دو درم قرنفل یکمثقال گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ
از هر یک سه درم و لیحه بلیچه صره را بدست بمالند و بعد از فراغ از طبخ با دو رطل نبات سفید بقوام
آورند شربتی یک اوقیه **شراب سیب** حلو ساده جهت سموم و وبا و تفریح دل
بسیار نافع است و مقوی معده و قلب است و نافع است از برای سوء مزاج حار و اشتهای طعام
آورد و اسهال صفراوی و قی صفراوی باز دارد و تهوع و غثیان را ساکن گرداند و از صنعت
جالینوس است صنعت آن بگیرند سیب شیرین اصفهانی رسیده و پوست و تخم آنرا دور کنند و آنرا
در هاون سنگی بسته بکوبند و آب آنرا بگیرند از آن پس آنرا در دیگ سنگی یا مسی تازه قلعی کرده
شیره جوش خفیفی بدهند و کف آنرا بگیرند پس فرود آورده ساعتی بگذارند که دران ته نشین شود پس بگیرند

صافی آنرا به نحوی که درد داخل نشود و ده من آب آنرا بجوشانند تا بدو من رسد پس یکمن قند سفید
داخل کرده باتش ملایم بقوام آورند صنعت شراب تفاح ساده به نسخهٔ دیگر بگیرند آب سیب شیرین
سه من و آنرا چند جوش داده بگذارند یکشب تا درد آن ته نشین شود پس بالثلث وزن آن آب
قند یا عسل یا دوشاب انگوری یا سیلان رطب بقوام آورند و بعضی آب سیب را با شیرینی یا نبات
بقوام می آورند **عرق تفاح** منقول از خط میرزا رحیم حکیم باشی که قلمی فرموده که نسخهٔ این
عرق را میرزا علاء الدین کاشی از هند آورده از برای تقویت قلب و تفریح بی نظیر است صنعت
آن سیب شیرین از پوست و تخم پاک کرده پنجمن تبریز سنجد یکمن و نیم صندل سفید دو صد مثقال
دارچینی سیلانی یکصد مثقال اشنه بیست و پنج مثقال دانه هیل سی و سه مثقال و دو دانگ
قرنفل ده مثقال چوب چینی جوز بوا بسباسه از هر یک پنجاه مثقال جدوار خطائی مجرب یکمثقال
و چهار دانگ مصطکی بیست مثقال و دو دانگ سورنجان پانزده مثقال و دو دانگ مشک
خطائی چهار دانگ شقاقل بیست و پنج مثقال زرنباد هشت مثقال و دو دانگ بیخ تفاح شانزده
مثقال و چهار دانگ زعفران سیزده مثقال و دو دانگ درونج عقربی شش مثقال و چهار
دانگ عود هندی شش مثقال و چهار دانگ عنبر اشهب یکمثقال بادرنجبویه شانزده مثقال و چهار دانگ
گلاب شش مینا عرق بید مشک ده مینا اجزا را بغیر از عنبر و مشک و مصطکی و سیب و سنجد
شبانروز در گلاب و عرق بید مشک بخیسانند و در وقت عرق کشیدن سیب و سنجد و مصطکی
و زعفران را داخل نمایند و مشک و عنبر را در پارچهٔ کتانی بسته بدهان نیچه بسته عرق کشند **عرق
تفاح** به نسخهٔ دیگر صنعت آن بگیرند سیب رسیدهٔ خوشبو را و پوست آنرا جدا کرده به آب در دیگ کنند
پس سنبل الطیب گل گاوزبان بادرنجبویه عود قماری خام زیره کرمانی صندل سفید شش ماشه بسباسه
اجزا مساوی نیم کوفته در کیسهٔ نازکی بسته دران اندازند و عرق کشند و اگر بجای آب گلاب کنند
بهتر است و اگر خواهند قدری عنبر بدهان نیچه بندند و بعضی بیخ لفاح و بزر البنج نیز اضافه نموده اند
مربای تفاح در جمیع افعال اقوی از سیب غیر مرباست نافع است از برای تقویت معده
و قلب و نیکو کردن بوی دهان صنعت آن بگیرند سیب رسیدهٔ نیکو شامی و پوست آنرا بکارد
چوبی جدا کرده تخم و ثفل آنرا به ثفلکش برآورند و در آب و قدری گلاب بپزند چون نیکو پخته شود

و ثفلی که در میان آنست یک رطل و در شراب مثلث بخیسانند یک شبانروز پس بجوشانند تا مهرا
شود پس نرم بکوبند و بپالایند و عسل سفید مصفی بوزن آب در آن داخل کرده و دیگر بار بجوشانند
تا بقوام آید عود هندی زنجبیل قرنفل جوزبوا زعفران از هر یک یک درم و در نسخه دیگر بجای آن ادویه
این ادویه داخل است زنجبیل اقاقیا تا مشک از هر یک نصف مثقال عود هندی دارچینی از هر
یک ربع مثقال زعفران نیم مثقال مشک تبتی خالص یک دانگ جمله را جدا جدا کوفته بیخته وزن کرده
در هم بیامیزند و بعسل مخلوط به سیب مقوم بسرشند و نگاه دارند شربتی از یکمثقال تا دو مثقال است
حلوای تفاح مقوی معده و جگر و دل و مولد اخلاط صالح و معتدل است صنعت آن بگیرند سیب
اصفهانی و پوست و تخم آنرا دور کرده بپزند تا مهرا شود و در وقت طبخ قدری گلاب داخل نمایند پس
نبات سفید یا عسل بقدری که مطلوب باشد داخل کرده بپزند تا منعقد گردد و مغز پسته کوفته بقدر
احتیاج داخل کرده در طبق چینی پهن کرده بکار برند **خمیره گل سیب** مقوی قلب و کبد و دماغ
و مانع صعود بخار بدماغ است صنعت آن بگیرند گل سیب و بالمضاعف آن قند سفید کوبیده و سرشته
چهل روز در آفتاب گذارند پس بکار برند **رب تفاح** حلو با شراب و ماء اللحم جهت رفع
غشی مجرب است صنعتش اینست که آب آنرا گرفته بآتش ملایم بجوشانند تا بقوام آید و نگاه دارند
و در وقت حاجت بکار برند و **رب تفاح** حامض که بطریق رب تفاح حلو پخته باشند
در اول سرد و در رطوبت و یبوست معتدل است بجهت غلبه صفرا و غلیان خون و اسهال
صفراوی و قی صفراوی و رفع غم و الم سوداوی نافع است و رب سیب شیرین در افعال
اقوی از سیب ترش است **سکنجبین تفاحی** که قدس سره انفع است از سکنجبین ساده بسکر
ایذای حرارت قلب و خفقان حار و حمیات محرقه که از تعفن صفرا در حوالی قلب باشد صنعت
آن بگیرند آب سیب شیرین اصفهانی دو رطل پس آنرا در دیگ سنگی کرده چهار جوش داده
کف آنرا بگیرند پس فرود آورده بگذارند تا سرد شود و سر آنرا بپوشانند و سه چهار ساعت بگذارند
تا درد آن نشین شود پس آب صافی بالای آنرا بآهستگی بگیرند که درد با آن مخلوط نگردد و باو دو رطل
شکر سفید فائق و یک اوقیه گلاب بجوشانند و قدری سفیده تخم مرغ ممزوج باب بر بالای آن
بپاشند و کف آنرا بگیرند پس چون دیگر کف بر نیاورد صافی نموده باز در دیگ سنگی کرده سرکه

انگوری حبیه نیم رطل داخل کرده بجوشانند با آتش ملایم تا بقوام آید پس یک اوقیه دیگر سرکه داخل
نموده دو سه جوش دیگر داده از آتش فرود آورده بگذارند که سرد شود در ظرف چینی یا زجاجی
نگاه دارند شربتی یک اوقیه یا با شیره تخم خرفه مقشر **فصل در ذکر شرابهای تفاح**
شراب تفاح مطیب بنسخه ابن ماسویه گفته که این شراب سرد و خشک است فم
معده را قوت دهد و رنگ رو را نیکو گرداند و بوی دهان را خوش کند و تنگی نفس و وسواس سوداوی
و خفقان را سود دارد و حبس قی و اسهال کند صنعت آن بگیرند تفاح مز را یعنی سیب ترش شیرین
و پوست و تخم آنرا دور کنند و پنج رطل آنرا در هاون سنگی بدسته سنگی بکوبند پس پنج رطل نبات
سفید و عسل سفید خوشبوی مصفی را با وی بیامیزند و هر دو را بپزند پس دوازده رطل آب باران با وی
بیامیزند و دیگر باره جمله را نیک بپزند پس یک درم مشک تبتی خالص و سه درم عود قماری و دو درم
از هر یک از سک و مصطکی سوده کوفته بیخته در آن کنند و بکفچه بهم زنند تا نیکو مخلوط شود و در
شیشه کنند و سر آنرا بپوشند و یک ماه در آفتاب گذارند تا مستطاب شود آنگاه در سبوی
رنگین کنند و نگاه دارند و بوقت حاجت بکار برند **شراب تفاح** مقوی به نسخه سید اسمعیل
که در ذخیره ذکر کرده ضعف قلب و امراض سوداوی را نهایت نافع است صنعت آن بگیرند
سیب شیرین شامی یا اصفهانی و پوست و تخم آنرا دور کرده بکوبند و آب آنرا بگیرند و در هر دو
من آب آن یکمن آب سفرجل اصفهانی و یکمن شراب ریحانی داخل کنند و همه را در دیگ کنند پس
بگیرند قرنفل یک مثقال عود قماری خام دو درم گل گاوزبان بادرنجبویه فرنجمشک از هر یک سه
درم ورق گل سرخ دو درم همه را نیم کوفته در صره کتان کشادی کنند و در آن اندازند و با آتش
ملایم بجوشانند و صره را بدست بمالند تا آبها به نصف رسد پس صره را نیکو بمالند و شیره آنرا برآورند
و لفشار زند از آبها دور کنند و یکمن قند سفید داخل کرده بقوام آورند و فرود آورده سرد کرده
نگاه دارند شربتی دو اوقیه **شراب تفاح** مقوی دیگر نیست مثل این شراب دوائی در تقویت
اعضای رئیسه و دفع خفقان و تحریک شهوت طعام و اصلاح حال النفساء و حفظ جنین و دفع
وسواس و خوف از برای کسیکه آنرا سگ دیوانه گزیده باشد و از برای جمله سموم صنعت آن
بگیرند سیب شیرین شامی یا اصفهانی و پوست آنها را بکارد چوبی جدا کنند و تخم آنها را

نیز تمام دور کنند و بکوبند و هر رطلی از آنرا با ده رطل آب باران آنمقدار بجوشانند که سه ربع برود و
و ربع بماند پس بپالایند و داخل کنند دران سدس وزن آن آب اترج یا آب لیمو هر کدام که باشد
پس بگیرند بازای هر یک رطل از آن انیسون پنج درم مصطگی چهار درم دانه هیل و جوز بوا
بسباسه قرنفل از هر یک دو درم و کوفته در یک کتان گشادی کرده دران اندازند و دائم
کفگیر را بمالند تا بقوام آید از آتش برگرفته سرد کرده کیسه را خوب بمالند و شیره آنرا برآورند و
بفشارند و دور کنند و شربت را در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند **شراب تفاح**
مقوی دیگر یعنی خمیر آن گفته اند که نیکوترین شرابها شراب سیبی است که از سیب شامی
یا سیب اصفهانی فراگرفته باشند گرم و خشک است در درجه اول فم معده را قوت دهد و خفقان
و قی و اسهال را سود دارد و مقوی روح است صنعت آن سیب شامی رسیده را پوست
باز کنند و از دانه پاک سازند و پنج رطل آنرا بکوبند و آب آنرا بگیرند و پنج رطل قند را کوفته دران داخل
نمایند و دوازده رطل آب باران در آن اندازند و نیک برهم زنند و در ظرف آبگینه کرده یا در
ظرف چینی کرده و پاره مشک و نیم درم عود هندی و سک اصلی و مصطگی از هر یک دو درم نیم درم
کوفته بیخته دران اندازند و سر ظرف را محکم نموده در آفتاب بگذارند و بعد از یکماه برآورده صافی نموده
بکار برند **شراب تفاح** به نسخه دیگر صنعت آن آب سیب شیرین آب سیب ترش شکر [illegible]
ریحانی از هر یک یکمن بجوشانند و در وقت جوشانیدن این ادویه را نیم کوفته در پارچه کتانی
بسته دران اندازند عود قماری دو درم قرنفل یکمثقال گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ
از هر یک سه درم و لبخه بلحه صره را بدست بمالند و بعد از فراغ از طبخ با دو رطل نبات سفید بقوام
آورند شربتی یکیا وقیه **شراب سیب** حلو ساده جهت سموم و وبا و تفریح دل
بسیار نافع است و مقوی معده و قلب است و نافع است از برای سوء مزاج حار و اشتهای طعام
آورد و اسهال صفراوی و قی صفراوی باز دارد و تهوع و غثیان را ساکن گرداند و از صنعت
جالینوس است صنعت آن بگیرند سیب شیرین اصفهانی رسیده و پوست و تخم آنرا دور کنند و اندر
هاون سنگی بسته بکوبند و آب آنرا بگیرند پس آنرا در دیگ سنگی یا مسی تازه قلعی کرده
چند جوش خفیفی بدهند و کف آنرا بگیرند پس فرود آورده زمانی بگذارند که دردی آن ته نشین شود پس بگیرند

صافی آنرا به نحویکه درد داخل نشود ده من آب آنرا بجوشانند تا بدو من رسد پس یکمن قند سفید
داخل کرده بآتش ملایم بقوام آورند صنعت شراب تفاح ساده به نسخهٔ دیگر بگیرند آب سیب شیرین
سه من و آنرا چند جوش داده بگذارند یکشب تا درد آن ته نشین شود پس با ثلث وزن آن آب
قند یا عسل یا دوشاب انگوری یا سیلان رطب بقوام آورند و بعضی آب سیب را با شیرینی یا بمناصفه
بقوام می آورند **عرق تفاح** منقول از خط میرزا رحیم حکیم باشی که قلمی فرموده که نسخهٔ این
عرق را میرزا علاء الدین کاشی از هند آورده از برای تقویت قلب و تفریح بی نظیر است صنعت
آن سیب شیرین از پوست و تخم پاک کرده پنجمن تبریز سنجد یکمن و نیم صندل سفید دو صد مثقال
دارچینی سیلانی یکصد مثقال اشنه بیست و پنج مثقال دانه هیل سی و سه مثقال و دو دانگ
قرنفل ده مثقال چوب چینی جوز بوا بسباسه از هر یک پنجاه مثقال جدوار خطائی مجرب یکمثقال
و چهار دانگ مصطکی بیست مثقال و دو دانگ سورنجان پانزده مثقال و دو دانگ مشک
خطائی چهار دانگ شقاقل بیست و پنج مثقال زرنباد هشت مثقال و دو دانگ بیخ تفاح شانزده
مثقال و چهار دانگ زعفران سیزده مثقال و دو دانگ درونج عقربی شش مثقال و چهار
دانگ عود هندی شش مثقال و چهار دانگ عنبر اشهب یکمثقال بادرنجبویه شانزده مثقال و چهار دانگ
گلاب شش مینا عرق بید مشک ده مینا اجزا را بغیر از عنبر و مشک و مصطکی و سیب و سنجد سه
شبانروز در گلاب و عرق بید مشک بخیسانند و در وقت عرق کشیدن سیب و سنجد و مصطکی
و زعفران را داخل نمایند و مشک و عنبر را در پارچه کتانی بسته بدهان نیچه بسته عرق کشند **عرق
تفاح** به نسخهٔ دیگر صنعت آن بگیرند سیب رسیدهٔ خوشبو را و پوست آنرا جدا کرده با آب در دیگ کنند
پس سنبل الطیب گل گاوزبان بادرنجبویه عود قماری خام زیره کرمانی صندل سفید بسباسه
اجزا مساوی نیم کوفته در کیسهٔ تنکی بسته دران اندازند و عرق کشند و اگر بجای آب گلاب کنند
بهتر است و اگر خواهند قدری عنبر بدهان نیچه بندند و بعضی بیخ تفاح و بزرالبنج نیز اضافه نموده اند
مربای تفاح در جمیع افعال اقوی از سیب غیر مرباست نافع است از برای تقویت معده
و قلب و خوشبو کردن بوی دهان صنعت آن بگیرند سیب رسیدهٔ نیکو شامی و پوست آنرا بکارد
چوبی جدا کرده تخم و ثفل آنرا به ثقل کش برآورند و در آب و قدری گلاب بپزند چون نیکو پخته شود

از آب بیرون آورده بکرباس پاکیزه آنرا خشک کنند تا آبی را که جذب کرده است پس و بدین نبات سفید
را در آب آن بقوام آورده سیبها را در آن اندازند و یک جوش دیگر داده فرود آورند و سر در کرده
نگاه دارند و بعد از دو سه روز ملاحظه نمایند اگر سیب آب پس داده و شیرهٔ نبات رقیق شده باشد
سیبها را بر آورده شیره را باز بقوام آورده سیبها را داخل نمایند و اگر خواهند بجای نبات عسل سفید
مصفی کنند و در آخر قدری مشک با گلاب سوده اضافه نمایند و وقت خوردن با ورق نقره تناول
نمایند **باب التاء مع المیم** تمر بفارسی خرما نامند و آنرا از ابتدای تکون تا انتها هفت مرتبه
میباشد یکی طالع و طلع نیز گویند دیگر بلح سوم خلال چهارم بسر پنجم بحسیم قسب ششم رطب هفتم
تمر و هر یک در موضع خود مذکور است و تمر در دوم گرم و در اول خشک و بعضی در اول سرد دانسته
اند مبهی مبرودین و موافق سینه و شش و کثیر الغذا و مولد خون متین و مقوی گرده و لاغر سده
و ملین مفاصل و جهت فالج و اعیا و درد ورک و امراض بارده و بلغمیه و درد کمر و طبیخ آن با حلبه
جهت تپ بلغمی و حصاة مجرب و مولد سودا و سده جگر و سپرز و محرق خون و معفن اخلاط
و مصدع و مورث قلاع و رمد و درد دندان و مصلحش روغنها و خشخاش و بادام و سکنجبین و آب انار
و محرور را اجتناب اولی و در بلدی که خرما حاصل نشود اهل آن بلد را باید بسیار تقلیل نمایند و دانه
خرما مرکب القوی و قابض و محرق آن جهت اسهال و ذرور سوخته آن جهت رویانیدن مژه
و قروح خبیثه و الصاق جراحت تازه و قرحه چشم و سبل مجرب و حدت البصر نافع است و چون تمر را
در شیر تازه دوشیده خیسانیده تناول نمایند و از عقب آن شیر بنوشند در تقویت باه بی عدیل
دانسته اند تمر سیرونی تمریست باریک کوچک سرخ رنگ با استه باریک کوچک و از تمر خبیص
میسازند و آن بفتح خاء معجمه و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و صاد مهمله بفارسی چنگال
و مالیده گویند و آن غذای غلیظ و دیر هضم کثیر الغذا و مسمن است صنعت آن نان میده روغنی
را ریزه ریزه کرده با خرمای استه بیرون آورده در هم بمالند و روغن داغ کرده و بر روی
آن ریخته در هم سرشته تناول نمایند و از خرما غذای دیگر که آنرا رنگینک گویند میسازند باین طریق
که استه خرما را بیرون کرده در طبق چینی نموده آرد میده و در روغن بریان کرده اندک گلاب
و دانه هیل بر آن پاشیده و بر روی آن کرده میخورند و از رطب و هم بره خرما بهتر است و لبس

وسیلان بفارسی دوشاب خرمای نامند و آن انواع است آنچه شیرهٔ خرما را گرفته طبخ داده باشند
دبس منها مینامند و آنچه شیرهٔ آنها را در طبقها کرده در آفتاب گذارند تا غلیظ و منجمد و منعقد گردد آنرا دبس
آفتابی گویند و آنچه جلتهای خرما را در حجره بر هم چیده و بیکطرف نشیب حجره حوضی ساخته که آنچه شیره
از جلتها تراوش و سیلان نماید در آن جمع گردد دبس برداشته بدون طبخ استعمال مینمایند این را
سیلان نامند در دوم گرم و در اول خشک ملین طبع و کثیر الغذا و موافق بارد المزاج و بلغمی و جهت
سرفه و فالج و درد مفاصل نافع و طلای آن به تنهائی و با قسط و نمک جهت کلف و با شونیز
جهت جمود اعضا در سر نافع و مولد سودا و محرق خون و مصلحش سرکه و بادام و خشخاش و شربتها
است دواء التمر مقوی باه است صنعت آن بگیرند خرمای جید را و استه آنرا بیرون کرده در
شیر گاو بخیسانند پس خرما را خورده شیر را از بالای آن بنوشند و اگر در آن اندکی زنجبیل
داخل کنند بهتر است رب البسر قوی و اسهال باز دارد و معده ضعیف را نافع باشد صنعت آن
بگیرند خرمای نیم رسیده سبز و استه آنرا برآورند و بکوبند و بفشارند و صاف نمایند و بآتش نرم
جوش دهند تا ثلث آن بماند نگاه دارند و عند الحاجة بکار برند مربای تمر از برای تسمین
و تقویت باه مفید است صنعت آن بگیرند خرمای رسیدهٔ خوب و استه آنرا بیرون آورده بجای
استه مغز بادام مقشر و یا پسته مقشر گذارند و در مرتبان و یا در کدو کرده سیلان رطب یا شیره
نبات که اندک زنجبیل در آن داخل کرده باشند بر روی او می کنند و چند روز بگذارند که شیره
در جرم خرما جذب شود پس بکار برند و اگر قدری گشنیز سفید مقشر نیز داخل کنند خوب است
تمر هندی بار درختی است در غلاف و نهایت بقدر شبری و باد انها بشکل باقلای کوچکی پهن
و درخت آن عظیم و با اطراف شاخها شاخهای باریک بسیار برآمده و بهر دو طرف شاخهای باریک
مقابل هم برگها کوچک طولانی از پنج صف تا ده و دوازده رسته و طعم آن اندک ترش و با عفوصت
بسیار و طعم ما فی الغلاف که لحم آنست ترش و سرخ تیره و به هندی املی نامند و نوع دیگر سرخ
میباشد بهترین آن پخته بکمال رسیده خالی از عفونت صادق الحموضت منقی از حب و لیف است
که نه بسیار کهنه و نه بسیار تازه باشد در سوم سرد و در دوم خشک و مسکن غثیان صفراوی و ملین
طبع و مسهل صفرا و اخلاط محترقه و در حموضات مسهلی سوای آن نیست و مطفی هیجان خون و حدت

خفقان حار و حکه و جرب و قلاع و عطش و تبهای حاده و تبهای غشیه و کرب و تفریح محرورین بعد از
واکثار آن سورش سحج و سعال و ضرر سپرز و مولد سده و مصلحش کثیرا و خشخاش و بنفشه و لعاب بهدانه
و عناب و قدر شربتش از هفت مثقال تا سی مثقال و بدلش آلوی سیاه و در غیر اسهال
زرشک و دانه آن در سیم سرد و خشک و قابض و مغز آن جهت امساک منی مجرب است
و ضماد آن جهت خلع عضو و وثی و تقویت سستی عضل و باه و امثال آن جهت تفتیح و گشودن
دمل آزموده و تضمید مطبوخ آن مسکن اورام و دردهای حاره است و باشیر پخته آن جهت تحلیل
اورام و نضج آنها و دمامیل سفید خصوصا که با تخم ریحان کوبیده پخته باشند **جوارش تمری**
نافع از برای حبس بول و قولنج و درد معده صنعت آن بوره ارمنی زیره کرمانی مدبر قرطم
اسالیون زنجبیل فلفل سفید از هر یک یک جزو سقمونیای مشوی دو جزو خرمای بیرونی از
دانه و پوست پاک کرده مغز بادام شیرین مقشر برگ سداب خشک از هر یک چهار جزو ادویه را
کوفته بیخته خرما را یک شبانروز در سرکه انگوری بخیسانند و نرم بکوبند و ادویه را کوفته بیخته
با آن بسرشند و مجموع را بعسل مصفی بسرشند و بوقت حاجت شربتی از آن تا چهار مثقال
بکار برند **جوارش تمری** دیگر منقول از قرابادین افندی صالح چلبی حکیم سلطان قیصر روم
نافع از برای ضیق النفس و ضیق الصدر و تقویت معده و اوجاع گرده و استسقا و تفریح قلب
و قدر شربتش سه درم صنعت آن قرنفل زنجبیل از هر یک پنج درم دارچینی سنبل الطیب
کثیرا بلادر هسته خرما حب بلسان کبابه چینی انیسون ابهل فلفل دارفلفل از هر یک دو درم مروارید
ناسفته طباشیر سفید از هر یک ثلث درمی ورق طلا و نقره شاخ گوزن از هر یک ثلث درمی
دندان فیل مشک تبتی عنبر اشهب از هر یک ثلث درمی عسل سفید خوشبوی مصفی بقدر
کفایت بدستور معجون سازند **حلوای بزر تمر هندی** قوت باه بیفزاید و امساک منی آورد صنعت
آن بگیرند تخم تمر هندی و پوست آنرا دور کنند و خوب بسایند که مثل آرد شود و در روغن بریان
کنند و با قند حلوا نمایند و اگر در آخر قدری جوز بوا و بسباسه دارچینی و زعفران و قرنفل سائیده
اضافه نمایند میگردد اقوی و الذ **سکنجبین تمر هندی** که قدس سره نافع از برای شدت
حرارت و حمیات حاده و وقتیکه با قبض طبیعت باشد و از برای قی صفراوی و تقویت معده و

حار نافع صنعت آن بگیرند تمر هندی نیم رطل و در دو رطل آب خالص و دو اوقیه گلاب بخیسانند یک شب
و صبح آب صافی آنرا از غیر مالیدن جرم آن بدست بگیرند و در دو رطل شکر سفید جید داخل کرده بجوشانند
و قدری سفیده تخم مرغ مخلوط با آب با آن بزنند و کف آنرا بگیرند و چون دیگر کف بر سر نیاورد و مصفی
شود باز در دیگ سنگی نموده مقدار نیم رطل سرکهٔ انگوری جید داخل کرده بجوشانند تا بقوام
آید و نگاهدارند **شراب تمر هندی** مسکن غثیان صفراوی ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط
محترقه است و مطفی و مسکن هیجان خون و جهت خفقان حار و تبهای گرم نافع است صنعت آن
بگیرند تمر هندی منقی از حب و لیف نیم من و در آب بخیسانند پس بجوشانند تا بنصف رسد صافی نموده
و نیم من قند سفید داخل کرده بقوام آورند شربتی دو اوقیه **شراب تمر هندی** به نسخهٔ دیگر
نافع است از برای تبهای صفراوی و تبهای گرم و یرقان و مسهل صفرا است صنعت آن تمر هندی منقی
از حب و لیف را در آب بخیسانند پس بجوشانند تا مهرا شود صافی نموده قند سفید بقدریکه خوش طعم گردد
داخل کرده بقوام آورند و اگر قدری محموده داخل نمایند قوی الفعل میشود و حکیم معصوم گفته برای
زیادتی قوت اسهال یکدرم سقمونیای مشوی و ده درم تربد و نیمدرم زنجبیل سوده اضافه نمایند شربتی
مقدار پانزده درم در آب ممزوج کرده بیاشامند **مربای تمر هندی** در افعال قریب است بشراب
آن و از آن کثیف تر صنعت آن بگیرند تمر هندی سرخ تازه و پوست آنرا دور کرده استهٔ آنرا بیرون آورند
و بپزند تا نرم شود پس قند سفید یا نبات سفید داخل کرده چند جوش دیگر دهند که بقوام آید و بکار
برند **معجون تمر** جهت عسر بول و قولنج نافع و بی مشقت اسهال میکند و در زمستان و تابستان
میتوان داد صنعت آن خرمای هیرونی یا تمر صرفان دانه بیرون کرده پنجاه درم یکشبانروز در
سرکهٔ انگوری خیسانیده بپزند و از آلایش بیرون کنند پس سقمونیا سداب خشک از هر یک
هفت مثقال فلفل سیاه یکصد دانه زنجبیل سه مثقال بورهٔ ارمنی یکمثقال مغز بادام مقشر سی عدد
کوفته بیخته بتمر مطبوخ در سه وزن ادویه بعسل مصفی سرشته معجون سازند شربتی چهار مثقال
با آب گرم فرو برند و این قریب است بجوارش که ذکر آن کرده شده **معجون تمری** به نسخهٔ شفا
قولنج را بگشاید صنعت آن زنجبیل فلفل سفید از هر یک بیست درم سقمونیا ده درم دانهٔ خرما تخم بیرون
کرده مغز بادام برگ سداب از هر یک شصت درم خرما را یکشبانروز در سرکه خیسانیده بکوبند و با ادویه

دیگر بسرشند و با ثلثین من عسل صاف معجون سازند شربتی سه درم تا چهار درم معجون
تمری دیگر قولنج بگشاید صنعت آن زنجبیل فلفل سفید از هر یک بیست درم سقمونیای مشوی
زیره کرمانی قسط قطر اسالیون تخم بادیانه مغز بادام مقشر از هر یک شصت درم سداب پنج درم
خرما را یکروز و یکشب در سرکه بخیسانند و دست مالیده نرم کنند و دواها را کوفته بیخته با ثلثین عسل
صاف معجون سازند و عند الحاجت بکار برند **باب التاء مع النون** **تنباکو** حکیم
میر محمد مؤمن در تحفة المؤمنین نوشته اند که تنباکو ظاهرا قسمی از ماهی زهرج جبلی که قلموس نامند
بوده باشد جهت آنکه در ماهیت بقسم سوم آن شبیه و در سمیت نسبت بماهی چنان است که و قلموس
تعریف کرده اند و برگش مانند برگ آن کیتتل کبیر و ازان درازتر و با اندک رطوبت چسپنده
و ساقش زیاده بذرعی و با اندک زغب و تخمش در غلافی و بسیار ریزه مائل بسیاهی و از خبه
ریزه تر و تلخ است و مؤید دیگر آنکه در زمان بقراط بجهت رفع وبا گیاهی را مقرر کرده که دود
در خندق اطراف شهر دود کنند و دود آن باعث گردید که احدی را وبا اثر نکرد و آن گیاه
قسمی از قلموس بوده و این اثر با تنباکو هم پیدا شد و گویند باعث وفور و شهرت آن در ایران
و هندوستان پرتگیش که صنفی از نصاری است شد که چون ارض جدید را بدست درکه تخمینا
سنه نهصد و کسری از هجری قدسی صلعم باشد و از انجا تخم و برگ آنرا بسمت ایران و هندوستان
آورد و ابتدای شهرت و وفور آن در ایران زمان سلطنت شاه عباس ثانی و در هندوستان
اواخر اکبر و اوایل جهانگیر شد که سنه یکهزار و کسری از هجری قدسی نبوی صلعم باشد و بالفعل
عالمگیر شده خواص و عوام صغیر و کبیر همه مبتلا بدان گشته اند چه در غلیان بکشیدن و چه بخوردن
و چه بسعوط نمودن و در جمیع ممالک بلدان و قری زراعت و کشت کاران میشود و در همه اسواق
بیع و شرا آن مینمایند و آن در آخر سوم گرم و خشک و معطش و مجفف و سم اقسام ماهی و دود
آن مصلح فساد هوا و منقی رطوبات دماغی و محرک آن است و جهت درد دندان رطوبی و ریح
بلغمی و خاکستر آن جهت زخم دواب و با روغن گل سرخ جهت جرب متقرح و حزاز و منع نزف
الدم جراحات تازه و تجفیف قروح مزمنه آزموده است و از جمیع ثقات شنیده شده که چون آب
غلیان را که از کشیدن تنباکو زرد شده باشد صاحبان استسقا ناشتا بخورند بسهولت ادرار

بول و عرق مفرط مفید است و بزودی از آن نجات می‌یابند و گویند مارگزیده را این آب نیز مفید است
و مفلول و دماغ یابس و مغلظ خون و مورث سده و خفقان و مکدر حواس محرورین و سوداویین است
و مصلح آن شیر تازه دوشیده است و او معیار رفع تپها است چه معتادین آن باندک ناخوشی و تپی
که باشد ادراک لذتی از آن نمیکنند و خوش نمی‌آید در حین تپ و گویند چرکی که در آب نی غلیان
نزد نیسه بند غلیان جمع میگردد اگر آنرا برآورند و فتیله ساخته و یا فتیله با آن آلوده در ناصوریکه مزمن
شده باشد بگذارند در سه چهار مرتبه باصلاح می‌آورد و به تجربه رسیده و چون آن چرک را خشک
نمایند و صلایه کرده مانند سرمه در چشم کشند در رفع شبکوری مجرب است و کشیدن تنباکو را
بنه غلیان با همو زن آن برگ پنجنگشت که بهندی سنبهالو نامند برای ضیق النفس و سرفه مزمن
و ظلمت بصر با ضرار از برودت و رطوبت نافع و مجرب گفته‌اند و سعوط سائیده برگ آن که مانند غبار
نرم سوده باشند رفع نزلات دماغی مزمن و عطوس فرمودن بآن مفید و فرو بردن دود آن
نفع قبض طبیعت است حب تنباکو جهت استسقاء و سرفه‌های مزمن و ضیق النفس بارد و اشتهای طعام
و رفع حبس طبیعت و امساک منی نافع صنعت آن بگیرند برگ تنباکو هرقدر که خواهند و یک شب
در آب تر نمایند پس از آن آب برآورده خشک نمایند و بر بالای سنگ سماق نرم بسایند و حبوب
بندند هر حبی بقدر نخودی برای استسقاء و سرفه بارد و ضیق النفس ناشتا از یک تا پنج حب
و برای رفع قبض و اشتهای طعام بعد از طعام حب تنباکو دیگر که همان نفع دارد و صنعت آن بگیرند
نخود خشک با پوست یا باقلای خشک مقشر هر قدر که خواهند و با برگ تنباکو در میان لابلا
بچینند بعد از آن فرش و لحاف و آب سرد آن ریزند آنقدر که از روی آن برگذرد و هفت
شبانروز بگذارند پس نخودها را برآورده خشک نمایند و نرم کوبیده با آب تنباکو سرشته حبوب
بندند شربتی یک حب صبح و یک شام و اگر بلغم بسیار و مبرود المزاج باشد یک حب وقت ظهر نیز فرو برند
و از خوردن ترشی و بادی اجتناب نمایند روغن تنباکو که برای فالج و لقوه نافع است
صنعت آن ورق سبز کوفتک تنباکو ده سیر برگ توم خاردار تازه با شاخها یک سیر هردو را
خشک کرده کوفته در چهار چند آن آب بجوشانند که یک سیر باقی ماند پس صاف نموده روغن
زیتون یا روغن بید انجیر آن قدر بجوشانند که آب تحلیل رود و روغن بماند بعد تنقیه در جای

گرمی بر بدن بمالند مجرب است عرق تنباکو بدانکه فرا گرفته اند متاخرین ازان عرق دیگر آن
عرق نافع است از برای فالج و لقوه و استرخای اعصاب و استسقا و مفاصل بارده و تحلیل ریاح
معده و تفتیح سدهای گرده و ماساریقا و تحلیل مواد فاسده رحم و تفتیح سدهای آن و از برای
هضم طعام و آوردن شهوت طعام و رفع صداع بلغمی و رعشه و جمیع امراض بلغمی و امراض حادثه
از ریاح بارده خصوص قولنج بلغمی و ریحی صنعت آن تنباکوی زرد خشک یکچهار یکمن تبریزی اگر
خشک نباشد تر آن سه چهار یک تا بخواه صعتر از هر یک پنج مثقال دارچینی قرنفل اظفار الطیب
حاشا از هر یکده مثقال همه را در چهار من تبریزی آب یکشبانروز بخیسانند پس عرق کشند
و هر صبح و شام پنج مثقال آنرا بنوشند و سوخته تنباکو جهت دفع جراحات دواب نافع و با روغن
گل سرخ جهت جرب متقرح و حزاز و منع نزف الدم جراحات تازه و تجفیف قروح مزمنه
آزموده است و خوردن آن با برگ تانبول ربو را نافع است گوڑاکو بضم کاف عجمی و سکون
واو و فتح رای هندی چهار نقطه و الف و ضم کاف عجمی و واو لغت هندی است و از تراکیب
ایشان که بجای تنباکو در سر غلیان میکشند صنعت آن تنباکوی هندی اگر نم و رطوبت
دارد بهتر و الا آب بر آن پاشیده که نم بردارد و ساق میان برگ آنرا جدا کرده بکارد و یا
ساطور آن را ریزه ریزه نمایند و با هم وزن آن اگر تنباکو بسیار تند نباشد و کم شیره است
والا با یک وزن و یک ربع تا یک و نیم وزن آن شکر سرخ که بهندی گڑه نامند در هاون
چوبین و یا سنگی خوب بکوبند که ممزوج گردد پس در ظرفی کرده سر آنرا بسته در بلدان حاره
یابسه تا یک هفته در زمین دفن نمایند و در بلدان حاره رطبه احتیاج بدفن نیست در جای
نمناک بگذارند تا خمیر یابد پس استعمال نمایند و هر چند تنباکو تند تر بهتر و شکر سرخ صاف و غلیظ
تر باشد بهتر تخمیر مییابد و بهترین تنباکوها برای آن بهیلسه و گهنی است خصوصا انواع اعلای
آن بعد از ان انواع تنباکوی هندی و بنگالی دیگر که ممتاز و برگهای آن ضخیم و تند طعم و
رائحه و خوشبو باشد و بعضی برای خوبی طعم و رائحه قدری مربای به در وقت کوبیدن داخل
مینمایند و بعضی در تنباکو هائیکه بسیار خوشبو نیستند قلیلی سنبل الطیب کوبیده ممزوج میکنند
و طریق استعمال آن بدو نوع است صاحبان سلیقه نایچه از نقره و یا از آهن و یا سفالی ساخته

بگیرد و قدری کوڑا کو چسپانیده و در سر غلیان میگذارند که از طرف چسپانیده کوڑا کو در جوف
سر غلیان باشد و طرف خالی آن بالا و بر آن اخگرهای آتش گذاشته و بعد از زمانی که حرارت در آن
تاثیر نمود و شروع باحتراق آن کرد آنقدر دم میکشند تا تمام محترق گردد و چون تمام سوخته شد تجدید
مینمایند و سنون سوخته آن جهت درد دندان و تقویت آن و تقویت لثه و خوردن آن جهت
طحال و کرم معده و رفع خواهش گل خوردن و امثال اینها و منافعی که در تنباکو ذکر یافت میشود
و بهترین آنها سفالی است زیرا که نقره و آهن زود گرم میشوند و بزودی محترق میگردانند و طعم آنرا
نیز فاسد میسازند و نوع دوم آنست که مردم کم مایه قدری از آن را در سر غلیان گذاشته
بر آن آتش میگذارند و میکشند و این را باصطلاح خود سلفه نامند طبیعت آن گرم و خشک در سوم
افعال و خواص آن جهت امراض رطوبی سینه و معده مانند سرفه و ضیق النفس و تحلیل ریاح
و هضم طعام و امثال اینها نافع المضار مضر محرورین خصوصا صاحبان قلب حار و دق و سل
و خفقان و توحش و امثال اینها را و آشامیدن مقدار قلیل از آن که بطریق حبوب سرفه
در وقت هیجان سرفه بار رطوبی و ضیق النفس بلغمی بلع نمایند نافع چنانچه شخصی ثقه نقل
نموده که در سفری ادویه حاضر نبود و مردم بسیاری را سرفه رسید قدری کوڑا کو بدستور آنرا
حبوب صغار ساخته بآنها میخورانید و هر یک بخوردن هفت هشت حب بتفاریق صحت یافتند و اگر
جهت سرفه بجای کوڑا مویز منقی بسرشند و حبوب صغار ساخته استعمال نمایند انفع است مرهم
تنباکو از برای زخم ناصور و زخم صلاح زهر دار صنعت آن تنباکو سه جزو انزروت یک جزو
زاج سفید نیم جزو زنجار یک جزو و موم کافوری سه جزو و پیه بز یا گوسفند دو جزو تنباکو را خشک نموده
با اجزا کوفته بیخته با شمع و پیه ممزوج نموده استعمال نمایند و وقتیکه همه گوشت مرده را خورده و گوشت
صحیح رسید روز بروز از جزو تنباکو کم نمایند که زود گوشت بروید مرهم تنباکو از برای امراض
مذکوره که در نسخه قبل ذکر یافت نافع صنعت آن تنباکو پیاز هر دو هر دو وزن برابر در روغن کنجد
جوش دهند تا سوخته گردد و برآورده صاف کرده قدری موم شسته داخل کرده مرهم سازند
و بکار برند معجون تنباکو جهت سعال عتیق و ضیق النفس بعد از تنقیه دو مثقال آنرا بخورند
و بالای آن یکپیاله شربت خوری عرق کاسنی میل نمایند و اگر محرور المزاج باشد یک مثقال

کافی ست صنعت آن و طریق ساختن آن این است که ورق تنباکوی سبز کوچک خشک نموده یک جزو
کوفته با ده سیر آب چندان بجوشانند که یک سیر باقی بماند بعد از آن صاف نموده با دو سیر قند بقوام
آورده تناول نمایند **فصل در ذکر نسخ تنزوها تنزو خطائی** که آنرا اشنا صینی
گویند و آن اقراصی مصنوع است مائل بسرخی و بعضی مائل بسبزی که از خطا می آورند و اقراص
سیاه رنگ نیز از کاشغر می آورند که باسم تنزو نیز معروف است میفرمایند که ظن احقر آن
است که تنزو خطائی عصارهٔ برگ حنای خطائی است که با گلی که از یکی از معادن پادزهر
معدنی بر می آورند سرشته اقراص ساخته بمهر ملک آن ملک بجهت اعتبار رسانیده باطراف
می آورند و چون پادزهر معدنی مختلف الالوان است لهذا تنزو نیز مختلف الالوان میباشد
و آن مرکب القوی است قابض و رادع و محلل اورام بارده و حاره و مسکن اوجاع آن و مسکن
درد سر و گزیدن هوام و محلل خنازیر و اورام صلبه و فرزجه آن جهت افراط سیلان رطوبات
رحم و جمیع علل آن که از رطوبت باشد و قاطع نزف الدم جراحات و آشامیدن یک دانگ آن
تا نیم مثقال جهت اسهال مومی و بواسیر و نفث الدم و قئ الدم و ذرور آن جهت قرحهٔ چشم
و مقعده و قضیب نافع و مضر شش و مصلحش کثیرا است **تنزو خطائی** منقول از مرکبات
افندی صالح چلپی طبیب سلطان ابراهیم قیصر روم گفته که این تنزو از تنزوهای جاری بسیار
کم است صنعت آن پوست بیرون پسته ده درهم عود قماری خالص هشت درهم قرنفل قند نخل صندل
سفید طین قبرسی بهمن سرخ بهمن سفید زرنباد درونج عقربی طباشیر سفید [illegible] سنبل
الطیب تخم خربزه از هر یک پنج درهم گل مختوم مصطگی مروارید ناسفته یاقوت رمانی مرجان قشر
لاجورد مغسول زمرد مشک عنبر اشهب قرص تنزو حار که بعد ازین می آید از هر یک سه درهم
جدوار خطائی مجرب ده درهم افیون خالص دو درهم پادزهر خطائی معدنی پنج درهم ادویه را آنچه
کوفتنی است کوفته بیخته و صلایه کردنی را با گلاب صلایه کرده پس یک سیر ابریشم خام در گلاب
و عرق ریاحین جوشانیده صافی نموده لعاب کتیرا داخل کرده اجزا را بآن سرشته اقراص سازند
تنزوی حار تالیف حکیم محمد حسین صنعت آن مر مکی کندر و کبر ریوند چینی مقل ازرق زرنیخ
از هر یک بیست مثقال قسط بحری قسط تلخ ایرسا زعفران مصطگی رومی قردمانا بارزد پوست

بیخ کبر برگ کبر سکبینج مقل الیهود صمغ عربی حب الغار صبر سقوطری زرد بزرگتان جلبه شیاف
مامیثا سلاجه از هر یک ده مثقال جند بیدستر جدوار خطائی مجرب زرنباد شونیز سعد کوفی
گل ارمنی مغسول اشنه فرفیون قشر نقل کبریت زرد سلیخه سیاه مشکطرامشیع حاشا بزر حرمل
قصب الذریره از هر یک پنج مثقال اشق جاوشیر مقل ازرق از هر یک پانزده مثقال برگ سداب
ورق گل سرخ برگ حنا برگ سرو برگ مورد زهره گاو از هر یک پنجاه مثقال افتیمون بیست
مثقال اول مرتبه برگ سداب و گل سرخ و برگ حنا و برگ مورد را در آب بسیار می‌جوشانند تا ثلث
بماند پس صاف نموده و نشسته نگاه دارند پس صموغ را که حل کردن آنها ممکن باشد حل نموده ادویه
باقی ادویه یابسه را کوبیده و بیخته با صموغ و زهره گاو ممزوج نموده در هاون کرده از آب مطبوخ
اول اندک اندک داخل کرده تا جمیع آب مطبوخ بکار رود پس قرص ساخته مهر کرده نگاه دارند شنزوی
دیگر تالیف نواب حکیم احمد غفران مآب حکیم باشی که در قزوین ساخته بودند صفت آن مرمکی
صافی زراوند طویل قسط بحری کندر ایرسا ریوند چینی جند بیدستر صندل کشیر (?) جدوار خطائی
مجرب زرنباد جنطیانا گل سرخ مقل ازرق زعفران مصطکی رومی مشک بادیان خطائی
زیبق کشته کوفته بیخته بگلاب سرشته و زر داده قرص نموده مهر نمایند شنزوی حار دیگر
تالیف مرحمت و غفران پناه میرزا زین العابدین موسوی برادر نواب غفران پناه میرزا محمد
حکیم باشی صفت آن قسط بحری صندل سفید بادیان خطائی زرنباد جنطیانا کثیرا کندر مقل الیهود
مرمکی صافی صندل سرخ گل ارمنی مغسول جند بیدستر از هر یک پنج مثقال زیبق مقتول هفت
مثقال ایرسا مصطکی رومی از هر یک هشت مثقال قسط تلخ جدوار خطائی مجرب از هر یک سه مثقال
ریوند چینی سورنجان مصری زراوند طویل از هر یک ده مثقال طین شاموس شش مثقال زعفران
چهار مثقال مشک تبتی یک مثقال کوفته بیخته بگلاب سرشته اقراص سازند شنزوی حار دیگر
نافع جهت وجع مفاصل بارد و اما در مفاصل حار با ادویه بارده استعمال می‌توان کرد صفت
آن لبان سورنجان مصری مرزنجوش گل خطمی اکلیل الملک از هر یک ده مثقال خولنجان
شیاف مامیثا سعتر (?) بغدادی آرد جو از هر یک پنج مثقال پوست بیخ لفاح زعفران افیون
از هر یک دو مثقال کوفته بیخته با آب برگ حنا سرشته اقراص سازند شنزوی بارد [illegible]

حاج حسین جراح مستعمل در اورام حاره و مسمی به قرص مبارک نمود در افیون ذکر یافت در اقراص
افیونی تنتروی دیگر از حکیم احمد منقول از خط برادرزاده معزی الیه حکیم محمد باقر صنعت آن
قسط بحری صندل سرخ بادیان خطائی زرنباد کثیرا گل ارمنی طین مختوم کندر رومی از هر یک پنج
مثقال جنطیانا زعفران از هر یک چهار مثقال ایرسا مصطکی سیماب کشته از هر یک هفت مثقال
قسط تلخ جدوار خطائی از هر یک سه مثقال ریوند چینی زراوند مدحرج مقل ازرق سورنجان
صندل سفید از هر یک ده مثقال طین شاموس شش مثقال بگلاب سرشته اقراص سازند قرص
تنتروی منقول از مرکبات حکیم صالح چلپی طبیب سلطان ابراهیم قیصر روم گفته که این قرص
نافع است از برای حمیات وبائیه و جمیع سموم و از برای تقویت اعضای رئیسه و امراض سوداویه
و حبس اسهال و نفث الدم از هر موضع که باشد صنعت آن گل مختوم یکصد و نود و دو درم عنبر
اشهب نود و شش درم مشک تبتی غالیه انجوی یعنی مروارید ناسفته از هر یک بیست و چهار درم عود
قماری خام هشتاد درم صندل سرخ سه صد و هشتاد و چهار درم صندل سفید بیست و چهار درم مصطکی
سج شکی خولنجان دارچینی صبر سقوطری ریوند چینی هلیله زرد شقی ازبوی گل ارمنی هلیله کابلی
افسنتین رومی مرجان قرمزی از هر یک شانزده درم ورق طلا هشت درم بادزهر یکصد و
شصت درم ابریشم محرق شصت و چهار درم دندان فیل سوخته سه صد و سی و شش درم
یاقوت سرخ زمرد یاقوت زرد یاقوت کبود از هر یک سی و دو درم ادویه را آنچه کوفتنی است
کوفته بیخته و آنچه صلایه کردنی است صلایه کرده با آبی که کثیرا در آن خیسانیده صافی نموده باشند
سرشته اقراص سازند **باب التاء مع الواو** توت شامی شیرین آنرا نبطی و تمر
آنرا شامی نامند و شیرین آن در اول گرم و در دوم تر و مدر بول و ملین طبع و مولد خون
صالح و مشهی موافق سینه و شش و مرطب دماغ و در انضاج شبیه بانجیر و مفتح سده و مصلح سعال
جگر و فساد سپرز و سمن و مقوی بیه گرده و جهت آبله و حصبه نافع و مفسد معده و سریع الاستحاله
بخلط حاضر آن و مصلحش سکنجبین است و ترش آن در دوم سرد و در اول خشک و قابض
و مطفی حدت خون و قامع صفرا و رادع و مانع ریختن مواد باعضا و مواد حاره بحلق و زبان
و مسکن عطش و منبه اشتها و غرغره آب آن جهت ردع و تحلیل مواد و تقویت حلق و خشک آن

جهت قرحه امعاء و اسهال حار و رب آن نائب مناب آب آن و خشک آن مضر سینه و عصب
و مصلحش عسل و جوارشات و طبیخ آن با عسل و انجیر جهت سموم و برسام و جنون و درد کمر و پشت
بغایت نافع و طبیخ برگ آن نیز همین اثر دارد و رطوبت بیخ آن را که خراشیده در چشم کنند و انچه در عرض
شبانروزی جمع شده باشد ضبط نمایند مسهل قوی جهت درد دندان و تحلیل ورمهای بزرگ
نافع است و از صمغ توت هم همین آثار می آید و مضمضه بطبیخ پوست درخت و برگ آن جهت درد
دندان نافع و خائیدن صمغ آن نیز همین اثر دارد و عصاره برگ آن بقدر یک اوقیه و نیم جهت
گزیدن رتیلا و هوام و ضماد آن با سرکه در حمام جهت شری مزمن و طلای برگ آن با روغن زیتون
جهت قروح و سوختگی آتش و ضماد توت نارسیدن با سرکه جهت دفع شقاق و شری آزموده است
رب و شراب رب و شراب آن می باشند نافع از برای درد گلوی صفراوی و دموی
آشامیدن و غرغره بدان و مسکن صفرا و حدت خون صنعت رب توت شامی بگیرند آب توت را
و در دیگ سنگی کرده با آتش ملایم بجوشانند تا بقوام آید نوع دیگر رب شاه توت منقول از معصوم
خداوند خناق را سودمند بود و صنعت آن بگیرند عصاره توت شامی و بپالایند و با آتش نرم آهسته
جوشانند تا به نیمه آید پس به هر رطل از این آب سه رطل مثلث جوشانند تا سه یک بماند بعد از آن شب یمانی
و مر و زعفران از هر یک درمی کوفته بیخته ممزوج نمایند صنعت شراب توت شامی بگیرند آب توت را
و بجوشانند تا به نصف رسد پس فرود آورده یک شب بگذارند تا دُرد آن ته نشین شود و صبح آب صافی از آن بگیرند
چنانچه درد داخل نشود و با یک من قند سفید بقوام آورند شربتی دو اوقیه و این رب و شراب قابض و
مطفی حرارت خون و قاطع صفرا و رادع و مانع ریختن مواد اند بحلق و زبان و غرغره بان رادع و محلل
مواد و مقوی حلق است و چون هشت درم ریشه توت را با سه اوقیه انجیر زرد و دو مثقال آب
بجوشانند تا به نصف رسد صافی نموده بنوشانند مسهلی قوی است از برای اخلاط سودا و غریب الاثر است
و عصاره برگ توت جهت گزیدن هوام نافع **توابل** اصطلاح است از برای ادویه یابسه که در
اطعمه کنند مانند زیره و دارچینی و کشنیز خشک و غیرها **تودری** اسم فارسی است و یونانی
اروسیمن و لعبی بزر جمجم مانند نبات او را برگ دراز و بی ساق و شاخهای او سرخ و صلب
و باندک خاری ریزه و ثمرش در غلاف باریک و لطیف و تخمش از عدس کوچکتر و اندک پهن و سرخ

وزرد و سفید میباشد و بی تندی و در اصفهان قدومه گویند و سرخ او را قدومهٔ گلگون و او غیر خبه است
چه خبه را خاکستری نامند و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که حقیر نبات هر دو را مشاهده نموده است و هر دو در
آثار قریب بیکدیگر اند و در دوم گرم و در اول تر محرک باه و مشهی و مسمن جهت برودت احشا و سرخ
کردن رخسار و صاف نمودن بشره و رفع مواد سوداوی و تصفیهٔ صوت و سعال و مویز و
یبسی و مطبوخ آن در شیر جهت تسمین اعضا و رنگ رخسار نافع قدر شربتش تا پنج درم و بدلش بهمن
سرخ است و نبات آن قابض و در نهایت ردی است **دواء التودریین** از تالیف آن مرحوم مسهی و
مسمن و صافی کنندهٔ بشره و صوت است صنعت آن تودری گلگون تودری زرد از هر یک یک مثقال
در شیر گاو پنج سیر من تبریزی بجوشانند پس بهمن سرخ خولنجان زنجبیل دارچینی از هر یک یک دانگ داخل کرده
نبات سفید یک اوقیه طبی اضافه نموده بنوشند نافع باد **توتیا** معرب از دودیای فارسی است
و یونانی ثمقولس نامند و آن معدنی و مصنوعی می باشد و آنچه صاحب تحفة المؤمنین حکیم میر محمد مومن
و دیگران نیز در باب توتیا نوشته اند اکثرش بی اصل می نماید مثل آنکه معدنی را سه قسم گفته اند یکی سفید
شبیه بپوست تخم شترمرغ که بر رو چیزی مثل نمک ظاهر باشد و گفته که بهترین اقسام است و یکی زرد
و یکی کبود شفاف و آن غلیظ تر از همه است و مشهور بتوتیای هندی و توتیای فیلک و در غایت حدت
است اما دو قسم اول که سفید و زرد باشد ظاهر آنست که مصنوع از دود قلعی و اسرب و شیح که بفارسی
روح توتیا و بهندی جست نامند باشد و سوم را از مس بعمل می آورند و چند قسم دیگر نیز قلعی فرموده
اند چنانچه در تحفه و غیر آن بتفصیل مذکور است و تحقیق آنست که توتیای کرمانی که انا بیبی و مالک
نیز و بهندی کهپریه و سنگ بصری مینامند دودی است که در کرمان که معدن سرب است در وقت
گداختن سنگ آن بعمل می آورند بدین طریق که در کورهٔ آن که دو طبقه میسازند بلند و بزیر آن جای
آتش کردن میگذارند مثل اجاغ و از خاک چسپنده که در عرف اندرا خاک گرست مینامند و بعضی عورا
بدان سر میشویند خاک مسطور را خیسانیده و خوب سرشته و ورزیده از آن شمسها و قلمها می است
بشکل خیار شنبر و رکه دو سر آن اندک باریک و طول آن مقدار یک شبر باشد میسازند و خشک نموده
در آب نمک غوطه میدهند و باز خشک مینمایند و آنها را در طبقات کورهٔ مذکور چسپیده است و چلیپا خوابانیده
می چینند و سنگ سرب را که تازه از معدن بر آورده اند میگدازند تا دود آن بر آنها بچسپیده منعقد گردد

وضایع نشود و چون بعد مدتی یابند که قدری معتد دود بر آنها انعقاد یافته آن شمسها را برمی آورند
و شمسهای دیگر به دستور بجای آنها می چینند و همچنین پس آن شمسهای معقود آن دود را به آهستگی
میشکنند و دودهای معقود را که بشکل قلم و انبوبه و سفالک است جدا کرده نگاه میدارند و باطراف می برند
شنیده شد که به دستور مسطور از سنگ روح توتیا نیز در چین که از بعل آورند و خاصیت بسیار دارد
نوع دیگر آنست که کوره آنرا بشکل تنوری سر تنگ بلند میسازند و در زیر آن جای آتش میگذارند
میگذارند و از پائین تا بالای دیوار آن تنور میخهای سفالین به دستور مذکور نصب میکنند و سنگ سرب را
در زیر آن تنور با آتش قوی میگدازند تا بخار غلیظی که از آن صعود میکند بر میخها بچسپد و منعقد گردد
چنانچه مذکور یافت و آنچه بر پائین میخها بچسپد غلیظ و انبوبی میباشد و آنچه بطرق که بر حوالی کوره و دیوار
آن چسپیده شده است و تراشیده جمع میکنند آنرا توتیا کر دینا مند و با چیهای انبوبی که مشکل است
بنگر اید و رنگ آن خاکستری و صدای آن مثل چینی شکسته میباشد اعلی و خالص تر و ناصاف آن
مغشوش است اقسام آنرا بدون تغسیل استعمال جائز نیست بدانکه توتیای هندی مستعمل در اکثر اکحال
آنچه آن قدس سره در اکثر مواضع ضبط فرموده اند همین است نه توتیای اخضر جا بجا در اکحال
و چون از کرمان به بصره برده و از آنجا به هند و ایران میبرند مشهور به بصری گشته و الا در بصره نمیشود
و امین الدوله ذکر نموده که توتیای بحری نیز میباشد و آن سنگ سفید مستدیر شبیه به سنگ ریزه
میباشد و جالینوس توتیا را در اول سرد و در دوم خشک دانسته و مغسول را بارد و مجفف بی لذع
و مسحوق آن لطیف تر و مقوی چشم و حافظ صحت آن و مانع انحدار مواد و جهت تقویت روح
باصره و قروح چشم و ضعف و عانه و مقعده و سرطان متقرحه و جراحت بینی و سایر اعضا و اندمال
قروح و با روغن از جهت التیام جراحات عصب و تنشیف رطوبات و قطع نفث الدم و نزف الدم
و تقویت معده مسترخیه و جهت قروح ظاهری و باطنی شربا و ضمادا و اکثر امراض عین و اکله و شیاف
آن جهت حرقة البول و حمول آن جهت سیلان رحم نافع و مولد سدد و مصلح آن غسل و قدر
شربت تا نیم مثقال و قسم هندی آن قاتل و بدلش توبال آن شادنج و نصف آن توبال النحاس مغسول
و گویند مرتشیشا و اقلیمیا بدل آنست و در امراض عین مستعمل غیر توتیای هندی اخضر است و مراد از
توتیای هندی توتیا سفالک است که بهندی کهپریا نامند و دستور غسل آن بطریقیکه مسطور

سنجری در حقایق اسرار طب ذکر کرده آنست که بگیرند توتیا را و با آب صلایه کرده و سحق بلیغ نموده پس
آنرا در پیاله کرده آب بر آن ریزند و بر هم زنند و در پیالهٔ دیگر کنند و دُرد آنرا دور کرده آب را
بگذارند تا ته‌نشین شود و آب آنرا بجهت علقه دور کرده ته‌نشین آنرا باز بآب سحق کرده در پیاله کرده
آب بر آن ریزند و بهم زنند و در پیالهٔ دیگر بکنند و دُردیکه در پیالهٔ اول باند دور کرده پیالهٔ دوم
را بگذارند تا ته‌نشین شود و بهمین دستور سه مرتبه عمل نمایند پس ته‌نشین آنرا خشک کرده استعمال نمایند
و بعضی گفته‌اند طریق آنست که توتیا را سحق بلیغ نموده در کیسهٔ کتان مهلهل النسج کرده و کیسه را
در پیالهٔ چینی گذاشته آب باران بر سوی آن کرده حرکت دهند تا رقیق و لطیف آن بیرون آید و باقی
ماند در صره رمل غلیظ و وسخ آن پس آن آب را در پیالهٔ دیگر کرده بریزند بر آن کیسه آب باران
مرتبه دیگر آنچه اول مرتبه بعمل آورده این مرتبه نیز بعمل آورند و آنچه در آب بر آمده بر روی آب
اول ریزند و بهم را حرکت دهند و در پیالهٔ دیگر ریزند پس دُردیکه در ته پیاله ماند دور کرده و آنچه در پیاله
دوم ریخته‌اند بگذارند تا ته‌نشین شود و آب آنرا بجهت علقه گرفته و ته‌نشین آنرا خشک کرده بکار
برند و بعضی دیگر طریق غسل آنرا چنین مقرر کرده‌اند که توتیا را کوفته بیخته مخلوط با آب باران نموده
حرکت داده آب را در پیالهٔ دیگر ریزند و آنچه در پیالهٔ اول مانده باز صلایه نمایند پس در پیاله
نموده آب بر آن ریزند و حرکت دهند و در پیالهٔ دیگر ریزند و دُرد آن باز بسایند تا دیگر در ته
کاسه چیزی نماند پس بگذارند توتیا را تا ته‌نشین شود و آب بالا ایستاده آنرا دور کرده توتیا را
خشک نموده بکار برند طریق تشویهٔ توتیا آنست که آنرا با آب سائیده قرص نموده در آتش
نرم بر روی سفال گذارند و بگردانند تا خشک شود و مشوی آن لطیف‌تر است و مقوی چشم
و حافظ صحت آن و مغسول آن مجفف بی لذع است و دستور پروردن توتیا با آب غوره بگیرند
توتیای کرمانی کوفته بیخته نرم بسایند و در ظرف چینی یا شیشه در آب غوره که خوب صاف کرده باشند
بخیسانند و تا نه روز هر روز آب غوره را تازه کنند پس از نه روز دیگر با آب غوره صاف تازه
پرورده باشند بر روی سنگ سماق اندازند و آب غوره که خوب صاف و بی جرم باشند و با
برف و یخ سرد کرده باشند باهستگی بسایند و چون خشک شود باز آب غوره سرد نموده اندک اندک
بر آن ریخته بسایند تا آنکه بغایت نرم سوده شود پس در سایه خشک نمایند و در ظرف شیشه نگاهدارند

بکار برند صنعت توتیای هندی که توتیای اخضر است آنست که مس را قلمهای باریک تنک کرده ریزه
ریزه بمقدار نصف باقلا نموده و با ربع و ثلث وزن آن زاج سفید و بعضی بجای زاج کبریت ممزوج
نموده در دیگ سفالی کرده سر دیگ را بند نموده اطراف آنرا بگل حکمت گرفته زیر آن آتش
بسیار ملایم میکنند تا زاج و یا کبریت بتدریج سوخته شود و چون دانستند که تمام سوخته شد فرود
می آورند و سر دیگ را گشاده آنچه مس سوخته باشد جدا کرده نگاه میدارند و تتمه را باز با زاج
و یا کبریت بهمان وزن ممزوج نموده در دیگ میکنند و بهمان نحو میسازند و همین عمل را مکرر مینمایند
تا تمام سوخته شود پس مسهای سوخته را در آب بسیار حل کرده در حوضی می ریزند و سه چهار روز
میگذارند تا مستقر گردد پس بهم زنند و زمانی میگذارند که درد آن ته نشین شود و آب سبز
بالای آنرا گرفته در ظرفی نگاه میدارند باز روز دیگر بهم زده آب سبز بالای آنرا میگیرند
و در آب روز اول می ریزند همین عمل میکنند تا دیگر آب رنگین نشود پس آبها را در دیگ مسی کرده
میجوشانند تا غلیظ گردد پس در دیگ گلی جوش میدهند تا خشک و منعقد گردد پس دیگ را فرود آورده
از میان آن بر می آورند و اگر بر نیاید دیگ را شکسته بر می آورند **فصل در ذکر نسخ حبوب**
توتیای هندی **حب توتیا** که جهت آتشک نافع است صنعت آن توتیای اخضر یعنی نیله تهوته
نبات هندی مرداسنگ از هر یک نیم درم هلیله زنگی سیاه یکدرم در آب لیموی کاغذی یکشبانه روز
سحق بلیغ نموده حبوب بندند هر حبی بقدر ماشی و در سایه خشک نمایند شربتی یکحب با شوربای
گوشت و یا آب لیمو سائیده بر موضع زخم طلا نمایند **ایضاً** حب توتیا جهت آتشک صنعت آن توتیا
هندی هلیله زنگی از هر یک سه مثقال سیکپور چهار رتی قرنفل بیست و یکدانه فوفل دکهنی یکدانه
جمیع اجزا را در سه صد و یک لیموی کاغذی سائیده حبوب بندند هر حبی بقدر نخودی بزرگ شربتی
یکحب تا هفت روز و اگر جراحت باشد با آب لیمو یا آب خالص سائیده نیز طلا نمایند و غیر نان و شیرینی هر چه
خواهند بخورند **حب توتیا** بنسخه دیگر جهت مرض آتشک صنعت آن نیله تهوتها یک توله پوست بلیله
کابلی سه توله هر دو را دوازده پاس متوالی با آب لیموی کاغذی صلایه نموده بعد از آن حبوب
بندند هر حبی بقدر نخودی شربتی یکحب با آب لیموی کاغذی فرو برند و اگر زخم بزرگ باشد قدری
از آن حب را با آب لیمو سائیده بر آن بمالند **حب دیگر** توتیای هندی یک توله بلیله سیاه

دو توله حب السلاطین دوازده دانه هر سه را با پنجاه عدد آب لیموی کاغذی سائیده حبوب بندند حبی
بقدر نخودی شربتی یک حب با آب لیمو بخورند و سوده یک حب را با آب لیمو بر زخم طلا نمایند دوا التوتیا
جهت آتشک و جذام و قروح خبیثه نافع و مجرب است صنعتش آن بگیرند یکصد دلیموی کاغذی و از میان به
برند و یک سرخ توتیای هندی را بسوزانند بمقداریکه خاکستر گردد و بر یک حصه آن بپاشند و چه
کنند تا تمام آب آن مکیده شود پس حصه دوم را نیز چنین کنند و بالای آن یک پیاله شوربا از هر گوشت که
باشد و اگر گوشت موجود نباشد و یا نخورند مانند بعضی هنود ماش یعنی مونگ را با برنج جوش
دهند تا خوب طبخ یابد و مهرا شود صاف نموده با اندک نمک و پیاز بگهار داده نیم گرم بیاشامند و معنی
بگهار در ماش ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی پس قی آورد و بعضی را بشدت و رطوبات غلیظه لزجه
زرد رنگ دفع نماید و اسهال نیز کند همان نوع اخلاط و تا ده روز همچنین بعمل آورند انشاء الله
شفا حاصل میگردد در هر نوع علت که باشد **فصل در بیان ذروریکه اصل عمود**
در آنها توتیا است ذرور اغبر قروح چشم و باد سبل و جرب را سود دارد صنعت
توتیای کرمانی مغسول شیح محرق مغسول نبات سفید از هر یک پنج درم انزروت سفید پرورده
شیاف مامیثا از هر یک یک درمی نیکو سحق نموده استعمال نمایند و در نسخه دیگر این ذرور انزروت
شیاف مامیثا داخل نیست ذروریکه دمعه و جرب را سود دارد و روشنائی چشم بیفزاید
و پیران را موافق باشد صنعت آن توتیای کرمانی سه درم هلیله زرد صبر زرد دار فلفل زرد چوبه
از هر یک پنج درم فلفل سیاه دو درم کوفته بیخته چون سرمه بکار برند ذروریکه نافع
است از جهت درد چشم کهنه و سرخی و آب رفتن از چشم را صنعت آن توتیای مغسول نشاسته
سفید آب قلعی مساوی کوفته بیخته ذرور نمایند و شیافاتیکه اصل و عمود در آنها توتیا است در حرف
الشین ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی **فصل در بیان مراهم توتیائی مرهم توتیا**
که جهت جراحات قضیب سودمند باشد صنعت آن توتیا بیست درم صلایه کرده با موم زرد و پیه
مستعمل بوزن آن و روغن گل سرخ یکصد درم در هم گداخته مخلوط کرده در هاون بدست
بمالند تا یکسان شود و استعمال نمایند و در نسخه دیگر روغن گل و موم زرد از هر یک پنجاه درم
مرهم دیگر که جراحت قضیب را بغایت مفید است و شوده را باصلاح می آورد صنعت آن توتیای

کرمانی پوست تخم مرغ مکلس کاغذ سوخته از هر یک یکجزو مرداسنگ یکجزو و نیم انزروت سفید دم الاخوین
از هر یک دو جزو کوفته بیخته با موم و روغن گل گداخته بدستور مرهم سازند و در نسخهٔ دیگر زاج سوخته
یکجزو داخل است مرهم دیگر که جراحت قضیب را در دو روز باصلاح آورد صنعت آن قدری توتیای هندی
مازوی سبز از هر یک جزوی قدری را در هاون چوبی با آب گرم نرم سازند و از پارچهٔ نازکی صاف کنند
و قدری سیماب را با آب دهان کشته توتیا را در سفال آب ندیده بریان کرده با سایر ادویه نیم کوبند
و از حریر بیخته موم سفید غیر مستعمل در روغن گل سرخ یا روغن کنجد گداخته ادویه را با آن داخل کرده
در هاون بدسته بمالند تا یکسان شود و پس اول مرتبه محل زخم را با آب نیم گرم که در آن برگ حنا جوشیده
جوشانیده باشند بشویند اما این مرهم را وقتی بگذارند که مراد تخفیف قروح باشد مرهم توتیا بنسخهٔ
حکیم لطف الله صنعت آن توتیا مرمکی صافی راتینج علک البطم انزروت از هر یک هفت درم زفت
رومی چهار درم موم شانزده درم روغن زیتون یکصد و پنجاه درم موم و زفت را در روغن بگدازند
و صموغ را حل کرده داخل نمایند که یکسان و مرهم شود و در ظرف چینی نگاه دارند و بکار برند مرهم توتیا
که جمیع قروح اعضای عصبانی خصوص قروح رطبهٔ قضیب و انثیین و مجاری بول و مقعده را
مفید است صنعت آن توتیای کرمانی مغسول صبر سقوطری انزروت سفید کندر شادنج مغسول
پوست درخت غرب سوخته شب یمانی زاج محرق مازوی سبز گلنار فارسی اقاقیا اجزا مساوی کوفته
زنجار نیم جزو آب رمان حامض دو جزو مجموع را در روغن گل سرخ مرهم سازند مرهم توتیای دیگر
همین منفعت دارد صنعت آن توتیای کرمانی مغسول مازوی سبز از هر یک دو درم زاج محرق
انزروت سفید قند از هر یک یک درم موم را در روغن گل سرخ گداخته ادویه را با آن ممزوج کرده
مرهم سازند مرهم دیگر منقول از مجربات حکیم مهدی جهت کیرا امنی که نهایت با وجع شدید باشد
صنعت آن توتیای هندی را با پیه گرده بز سرشته بر زخم گذارند و بعد از آنکه دیگر مرهم [illegible]
قدری روغن کنجد بر زخم بچکانند تا خوب به شود مرهم دیگر سریع الاثر جهت آتشک
و قروح خبیثه صنعت آن توتیای اخضر هندی یکماشه کات هندی سفیده تخم مرغ بیدانجیر که کهنه و فاسد
نشده باشد از هر یک یک توله توتیا و کات را سائیده و با مغز بیدانجیر تا نیم ساعت خوب حل نمایند و هنگام
الحاجت بر زخم بمالند انشاء الله تعالی در دو سه دفعه صحت حاصل میگردد و دستور مالیدن آن

آنست که زخم را از چرک و ریم و رطوبت خوب پاک و خشک نمایند که مطلق دران رطوبت نماند و مرهم را نرودی
دران بمالند بنحوی که تمام جوف و اطراف آنرا فرا گیرد که هیچ جای میان آن و عضو صحیح خالی نماند و دو ساعت
بنشینند و حرکت نکنند پس حرکت نمایند و راه روند مانع نیست و تا زخم در زیر مرهم باقی است مرهم دران
چسپیده میباشد و بعد چاق شدن خود بخود جدا میگردد و احتیاج بمرتبه دیگر نمیباشد الا نادرا **توبال**
معرب از تپال فارسی است و آن چیزی است که از مس و آهن تفته در حین کوفتن آن ریزد و از مطلق آن
مراد توبال مس است و بهترین آن مایل بسیاهی سرخی و براق و رقیق است که قبرسی نامند در سیم گرم و خشک
و ملطف و جالی و جهت جرب و حکه و سبل و قلع بیاض و منع زیاده شدن قروح خبیثه و التیام قرحه جسیم
و خشونت اجفان و بردن گوشت زیاده صلب جراحات و اشامیدن مغسول آن با علک البطم یا آرد گندم
با صمغ عربی مسهل قوی بلغم و جهت استسقا و اخراج ماء اصفر نافع و زیاده آن باعث سحج و قرحه
امعا است و ناشسته آنرا استعمال نباید نمود در ضماد و مرهم و آب مغسول آن در نهایت لطافت و حدت
می باشد و توبال الحدید در چهارم خشک و حابس اسهال خون و مانع خفقان و ذرب و ضعف باه و سایر
خواص قریب بتوبال نحاس است و چون در لته بسته در جای نمناک خصوصا تحت شمها یک هفته بگذارند
زعفران میشود و آن بجهت بردن جرب عین و جلا و حمرت آن و با ربع آن نوشادر جهت دفع بیاض
و سبل آن سود است و با سرکه و عسل محلل اورام است **باب التاء مع الیاء المثناة التحتانیه**
تیزاب فاروقی که اگر کاردی دران اندازند فولاد دستش گداخته شود و دسته درست بماند
صنعت آن بگیرند شوره قلمی دو باره و بوزن آن زاج سفید و ربع وزن شوره نوشادر بیکانی
و این جمله را در هم صلایه کرده در قرع و انبیق تصعید کنند تا تیزاب بچکد و باید که از طلوع صبح تا بوقت
زوال آتش معتدل دهند که در یکپاس قرع سرخ شود و بعد از ان انبیق دودی پیدا کند و سرخ شود
و بگذارند که آن دود سفید شود و چون سرد شود فرود آورند حکیم میر محمد مؤمن گفته که تیزاب فاروقی مستعمل
ضرابان است و جدا کننده طلا از نقره است که با هم مخلوط باشند چون گداخته دران ریزند و باید که سه
چندان مغشوش باشد و در زجاج مطین با آتش ملایم بجوشانند قطعه مس دران اندازند و نقره از طلا جدا
شده بر بالا آمده بمس ملحق میگردد و طلا خالص ته نشین میشود و در امور معالجات جهت بردن گوشت زاید
زیاده و بهق و برص و حکه و جرب غیر متقرح و برفع آثار جلد مستعمل است و در بعض اعمال کیمیا سود مند است

صنعت آن زاج سیاه دو جزو اورا با دو جزو شوره بسیار صاف نموده قلمی سائیده بقرع مطین وانبیق
تقطیر کرده و باز در دیگ یک خاکستر با قرع غیر مطین بعمل آورند و گویند چون در قرع زیبق ریخته ازین آب
بقدر ثلث قرع اضافه نمایند و تقطیر کنند زیبق را مکلس میسازد تین بفارسی انجیر نامند بری و بستانی
میباشد و هر یک آن نر و ماده و بری آن غیر جمیز و برگ و بار آن کوچک تر و در تنکابن دیوانجیر
نامند با سمیت و بسیار گرم و تند و محلل قوی و ضماد آن در رفع خال و ثآلیل نافع و شیر آن در افعال
قویتر از شیر بستانی است و تازه بستانی در اول گرم و در دوم تر و بهی و کثیر الغذا اسرع از سایر میوه‌ها
سریع الانحدار و مسکن حرارت و تشنگی و معرق و ملین طبع و مسهل برفق و کاسر قوت غضبی و مبرد دل و مسمن
بدن خصوصا چون چهل صباح با قدری انیسون تناول نمایند در تسمین عدیل ندارد و مفتح سدد و مقوی
جگر و دافع سده و ورم طحال و بواسیر و عسر البول و هزال کرده و خفقان و ربو و سعال و درد سینه
و خشونت قصبه ریه و با گردکان خوردن جهت امان از ضرر سموم قتاله و با سداب نائب مناب
تریاق و با بادام و پسته مصلح بدنها و زیاده کننده عقل و جوهر دماغ و تازه و خشک آن با مغز
قرطم و بلیله کابلی و نیم بوره ارمنی مسهل قوی اخلاط غلیظه خشک آن در دوم گرم و در اول تر و
در جمیع مراتب مذکوره ضعیف‌تر از تازه و معطش و ثقیل و ملین و دافع مواد عفنه بطرف مسامات
جلد و لهذا اکثار آن مولد قمل است و با مغز گردکان جهت معتادین قولنج و صاحبان یبوست طبع
و تفتیح مجاری غذا و تسمین بدن و گزیدن عقرب و دفع سورت ریاح موثر است و ضماد آن با آرد گندم
و جو منضج و محلل ورم بناگوش و ملها و با پوست انار جهت داحس و با زاج جهت قروح ساق و با خردل
جهت خارش گوش و دوی و با بوره ارمنی جهت بهق و امثال آن و آب مطبوخ آن با حلبه جهت سینه
و ریه و با سداب و انیسون جهت ریاح و سدد نافع و سوخته آن در سفید کردن دندان بی عدیل و مقوی
لثه و قاطع نزف الدم و با موم روغن جهت شقاق که از سرما بهم رسیده باشد و حقنه آن با سداب جهت
مغص مفید است و انجیر نارس ملین و جاذب و با تریاقیه و ضماد پخته آن جهت خنازیر و تعقد عصب و با سرکه
و نمک جهت قروح رطبه و با عسل جهت گزیدن سگ دیوانه و با کرسنه جهت گزیدن ابن عرس و طلای
آن با برگ خشخاش جهت اخراج استخوان شکسته ریزه شده موثر و شیر انجیر مسهل قوی و خطر
ناک و منجمد کننده کل ذائب و آب کننده کل منجمد است و اکتحال جهت نزول آب و حمول آن با زرده

تخم مرغ و موم مدر حیض و منقی رحم و مخرج جنین و ضماد آن با حلبه جهت نقرس بارد و با آرد جو جالی جرب
متقرح و قوبا و کلف و بهق و طلای آن جهت گزیدن هوام و سگ دیوانه و سنون آن جهت دندان
متآکل و درد آن و با پیه جهت قلع ثآلیل مفید و برگ تازه آن جهت گزیدن سگ دیوانه و جهت
التیام جراحات و خشک آن با سرکه جهت تقشیر جلد و طلای آن با آب جهت ریختن موی و طبیخ آن جهت
استخوان کوفته یافته نافع و سائر اجزای آن فی الجمله نفعی در صرع و جنون و وسواس است و شرش
قوی تر است چون انجیر را در سرکه نه روز بخیسانند و هر روز پنج عدد آن را با سرکه آن بنوشند
و بعضی را کوبیده ضماد نمایند جهت تحلیل سپرز مجرب دانسته اند و چون با مساوی آن مغز گردگان
کوبیده روزی بیست مثقال آن را بخورند بالخاصیه اطلاق مینمایند مجرب است و مضر جگر ضعیف و مصلحش گردکان
و صعتر و انیسون و مصلح انجیر تازه سکنجبین و شربت ترنج و ریباس و بدلش در ادویه مشمش و مویز
و قدر شربتش از خشک آن تا سی مثقال و از تازه آن تا یک رطل

فصل در بیان نسخ شراب تین

شراب تین مبهی و کثیر الغذا و مسمن بدن و ملین طبع است و موجب امان از ضرر سموم
و الطف از تین است صنعت آن بگیرند انجیر زرد فربه خشک و ملین آن را نیکو شسته در پنج من آب صافی
یک شب بخیسانند روز دیگر بجوشانند تا آب به نصف رسد فرود آورده بپالایند و یک رطل و نیم عسل
سفید داخل کرده بقوام آورند شربتی تا سه اوقیه **شراب تین** مقوه که سید اسمعیل در ذخیره از برای
تقویت باه ذکر کرده صنعت آن انجیر زرد خشک فربه پنج من حلبه سه درم اول مرتبه انجیر را بشویند و در آن
مقدار آب که چهار انگشت از روی وی برگردد بخیسانند و اگر زمستان باشد سه چهار روز و اگر تابستان
باشد یک شبانه روز و اگر ربیع و خریف باشد دو سه روز یک شب در جای گرم بگذارند تا آب قوت انجیر را
بستانند پس آن را بجوشانند با حلبه داده بپالایند و آب مطبوخ صافی نموده را در دیگ سنگی کنند و هم وزن
آن عسل سفید خوشبوی مصفی داخل نمایند پس بگیرند تخم لبلاب و تودری گلگون و تودری زرد از هر یک
دو درم زنجبیل سه درم دارچینی بسباسه جوز بوا دانه هیل از هر یک یک درم همه را کوفته در
کیسه کتان گشادی کرده چنانکه ثلث کیسه خالی باشد و سر آن را محکم بسته در دیگ افکنند و بجوشانند و هر چه
صره را بمالند و بفشارند تا صره انداز دار و فارغ شود و شراب بقوام آید پس فرود آورده سرد کرده
نگاه دارند **شراب تین** مقوه مسطور در حاوی صغیر ابن الیاس نافع از برای [illegible] و سعال من

و وجع ظهر و کلیه بارده صنعت آن بگیرند انجیر سفید خشک کرده یکمن و در پنج من آب صافی بجوشانند تا بنصف
رسد پس از آتش فرود آورده بمالند و بپالایند پس هر رطلی از آن طبیخ یک رطل عسل سفید خوشبوی
مصفی داخل نمایند و بگیرند دارچینی سیلانی قرنفل خولنجان از هر یک یک درم زعفران نیم درم سوای زعفران
باقی ادویه را نیم کوفته در کیسه کتان کشاده کرده سر آنرا محکم بسته دران اندازند و بپزند و لمحه لمحه
کیسه را بمالند و بفشارند تا بقوام آید پس از آتش فرود آورده زعفران را بگلاب سوده دران داخل نمایند
و چون قدری سرد شود صره را نیکو مالیده بفشارند و دور کنند و شراب را در ظرف چینی یا زجاجی
نگاهدارند و در نسخه شفائی انجیر دو من و سنبل الطیب نیز داخل است **شراب تین** دیگر که ربو
و سعال و ضعف گرده را نافع باشد و باه را قوت دهد و سینه و طبع را نرم کند صنعت آن انجیر سفید رسیده
مویز طائفی بیدانه از هر یک دو رطل ترنجبین چهار درم در دو من آب جوش دهند و بپالایند و باده رطل
عسل صاف یا فانید سنجری بقوام آورند شربتی ده درم **شراب تین** دیگر که طبع را نرم گرداند
و قولنج را نافع بود و ریاح را دور کند و پیرانرا موافق باشد صنعت آن بگیرند انجیر زرد فربه خشک کرده
یک من و بشویند و در چهار من آب بپزند تا به نصف رسد پس فرود آورده بمالند و بپالایند و فانید
نیم من دران داخل کنند و بجوشانند و در حین جوش صره که دران زنجبیل و خولنجان نیم کوفته از هر یک
یک درم باشد دران اندازند و لمحه لمحه کیسه را بمالند و چون بقوام آید فرود آورده سرد کرده در ظرف
چینی نگاهدارند شربتی دو اوقیه **شراب تین** بنسخه اطبای هند منقول از تحفه مجربست در وجع
و درد گرده و مثانه و رحم و جگر و مغص و ورم سپرز و عرق النسا و نفث الدم و درد و فواق
و خفقان و قرحه امعا و تبهای بلغمی و گزیدن هوام و مفاصل مفید صنعت آن انجیر زرد فربه خشک کرده
رازیانه از هر یک یکصد و پنجاه مثقال در آب بخیسانند پس بجوشانند تا به ثلث رسد پس صاف نموده
شیره برگ گل سرخ تازه سه صد مثقال قند سفید هشتصد مثقال داخل کرده بجوشانند تا بقوام
آید و یکصد و پنجاه مثقال لوبیا چینی سوده که اول بگلاب تر کرده باشند و به پانزده مثقال روغن گاو
چرب نموده داخل کنند دوازده مثقال تا بیست مثقال استعمال نمایند **لعوق تین** منقول از
بیاض قرابادین بسط میرزا محمد باقر حکیم باشی که در اینجا مجرب باشد خود ذکر کرده اند اسهال صفرا
کند و سرفه خشک را نافع باشد صنعت آن انجیر زرد ده دانه گاوزبان سه درم عناب سپستان از هر یک

وتقویت لثه و نزله رطوبی و بخور آن بجهت رفع وبا و طاعون عجیب الاثر و بدستور جهت بواسیر و شقاق
مقعده و درد آن و درد رحم و فرزجه آن جهت قطع سیلان رحم و حیض مفید است و نیم مثقال آن
با یک مثقال نیلوفر در حبس اسهال مجرب است و قدر شربتش تا یکمثقال و مضر محرورین و معطش و مورث
التهاب احشا و مصلحش کثیرا و رب فواکه است و آنچه بتحقیق پیوسته غیر طالیسفر است و تیواج هندی
را بلغت هندی کالا کورا نامند و گویند آن پوست درخت لسان العصافیر است که در هندوستان
درختانرا اکریه بضم کاف و کسر رای و فتح یای مثناة تحتانیه نامند و پوست آنرا اکریه کا چهال زیرا که چهال
بلسان ایشان پوست درخت را گویند و در خواص قریب است به تیواج خطائی که قشری است شبیه بپوست
چنار و طبیعت آنرا سرد و خشک گفته اند در دوم یا سوم جهت بواسیر خونی نافع و مجرب دانسته اند شربتش
چهار مثقال و طریقه استعمال آن چنان است که هفت مثقال آنرا نرم صلایه کرده با روغن بادام
شیرین سرشته حب سازند و بخورند آن چهار امیل نمایند روز اول یکمثقال روز دوم یکمثقال و یکدانگ
روز سوم یکمثقال و دو دانگ و همچنین هر روز یکدانگ بیفزایند که بهفت روز تمام خورده شود و غذا روزی
یکمرتبه وقت ظهر چلاو با زرده تخم مرغ روز پنجم مسکه تازه گاو با چلاو بخورند قطع بواسیر نماید مجرب
است بجهت رعاف اندکی از آن سوده در بینی نفوخ نمایند و اندکی با گلاب و صندل و کافور سرشته
بر پیشانی طلا نمایند و بجهت نفث الدم یکمثقال از آن با مثل آن لحیة التیس میل نمایند و جهت منع
سیلان خون جراحت نرم سوده بپاشند و جهت حبس اسهال دموی با شیره تخم خرفه بریان نیم مثقال
آنرا بیاشامند و مضر سفل و مصلحش بذر قطونا و روغن بادام است **جوارش تیواج** جهت
اسهال دموی و بواسیری و نزف الدم از عضوی که باشد مفید صنعت آن تیواج خطائی سه مثقال
پوست بیخ انجبار کهربا سوده طباشیر مروارید ناسفته صلایه کرده از هر یک مثقال گل مختوم دم الاخوین
کثیرا از هر یک نیم مثقال ادویه کوفته بیخته با سه وزن مجموع ادویه شربت سیب و به شیرین یا شربت
حب الآس یا انجبار سرشته بعد آنکه بقوام آورند و اگر در مزاج حرارت بسیار باشد با شربت سیب و به
ترش سرشته شربتی یکمثقال با شیره تخم خرفه و خشخاش **حب تیواج** جهت امراض مذکوره نافع است
صنعت آن تیواج خطائی پوست بیخ انجبار از هر یک مثقال مروارید ناسفته بسد محرق مرجان
قرمزی کهربای شمعی دم الاخوین کثیرا طین مختوم طین داغستانی فادزهر معدنی از هر یک نیم مثقال

احجار را به رنگ سماق نرم سوده سائر ادویه کوفته بیخته با آب برگ بارتنگ سرشته حبوب سازند و اگر خواهند
بطریق سفوف نگاه دارند شربتی یکمثقال با آب خالص یا آنچه مناسب باشد فرو برند **سفوف تیواج**
جهت استسهال بول باسیر نافع صنعت آن خطائی یکدرم کثیرا نیم درم گل نیلوفر دو درم کوفته بیخته سفوف
سازند جمله سه شربت است **مرهم تیواج** جراحتهای قضیب و خصیه و فرج را نافع است صنعت آن تیواج
خطائی پوست هلیله زرد شیح محرق توتیای کرمانی شیر خشت خراسانی از هر یک یکمثقال مرداسنگ
ده مثقال بارزد سبز نیم درم سفیداب قلعی پنجمثقال صبر سقوطری طلق محلول مرجان سفید از هر یک
سه مثقال افیون نیم مثقال صابون عراقی قدری موم زرد غیر مغسول روغن گل سرخ روغن بیضه
صنعان از هر یک بقدر کفایت موم و صابون را در روغن بگدازند و سائر ادویه کوفته بیخته خوب
با آن بسرشند و مرهم ساخته استعمال نمایند **کتاب الثاء المثلثة باب الثاء مع العین**
المهملة ثعلب بفارسی روباه نامند و آن حیوانی معروف است و پوست آن در گرمی قریب بسمور جهت
مبرودین و مرطوبین و مفلوج طبیخ زنده و مذبوح آن جهت درد مفاصل و طبیخ زنده آن قوی
تر است خصوصا که در زیتون جوشانیده باشند و جهت تعقد و صلابت مفاصل نافع و باعث سرعت
راه رفتن اطفال و رفع اعیا و آشامیدن یکمثقال از شش آن که خشک کرده باشند با آب و عسل جهت
ربو و سرفه و طلای آن با پوست سوخته تخم مرغ جهت داء الثعلب مجرب و پیه آن جهت درد
گوش و با روغن زیتون و امثال آن جهت نقرس و دردهای بارده و سعوط زهره آن با هم وزن
آن آب کرفس در بینی سعوط یکبار جهت ابتدای جذام و زیاده نشدن آن بغایت مفید و گوشت
آن جهت مبرودین و قروح حاره و تحریک باه و صاحبان استسقا مفید و خاکستر پوست آن جهت سوختگی
آتش و بواسیر و قروح حاره و تدهین دست و پا به پیه آن مانع مضرت سرما و نگاهداشتن دندان آن جهت
منع فریاد کردن سگ مجرب دانسته اند و مالیدن پیه آن بر چوبی و نصب کردن آن در موضعی سبب
اجتماع کیک بران است آبزن طبیخ ثعلب نشستن در آن نافع است از برای وجع مفاصل و تعقد و صلابت
آنها و باعث سرعت راه رفتن اطفال است و رفع اعیا میکند صنعت آن بگیرند ثعلب زنده یا مذبوح و زنده
آن اقوی است و در آب خالص و زیت بجوشانند و طبیخ آن در زیت اقوی است که زنده آنرا گرفته
دست و پای آنرا محکم بسته در آب یا در زیت انداخته بپزند تا مهرا شود در طشتی کرده مسافرانیکه هم

گرم باشد علیل در آن نشیند تا سرد شود بخور ثعلب جهت فالج و استرخا و تمدد و تشنج امتلائی نافع صنعت آن
بگیرند ثعالب را و همان قسم زنده دست و پا بسته در آب دیگ نهاده و دهن دیگ را در طبخ دهند و در حین طبخ هر طرف را بپوشند
تا بخار و قوت آن بیرون نرود و چون خوب طبخ یافت و مهیا شد مریض را بر چارپایه که پایهای آن از زمین
بلند باشد و سطح آن از زنجیران بافته باشند بطرف علت بخوابانند و لحافی بر آن بپوشانند که سر آن برای
نفس کشیدن بیرون باشد پس دیگ را همان نحو سرپوشیده زیر چارپایه برده اطراف چارپائی را مسدود
کنند که بخار اصلا بیرون نرود و هوا هم نرسد پس سر دیگ را اندک اندک باز کنند تا بخار آن بقدر مطلوب
ببدن مریض برسد و عرق کند تا تمام بخار گرفته شود و مریض همان قسم خوابیده باشد اگر برهنه باشد بهتر و صبر
کنند تا عرق بر بدن او خشک شود پس لباس را گرم کرده بپوشد و برآید و اگر لحاف از عرق تر شده باشد
لحاف دیگر را گرم نموده از بالای آن بپوشد و لحاف تر شده را از زیر آهستگی که هوا نرسد برآورند
و بدن را نیز پارچه گرم نموده خشک تا توان نمود و اگر از یک دفعه کفایت نشود مکرر نمایند **باب الثاء
مع الواو** **ثوم** بفارسی سیر و بهندی لهسن گویند و بربری آن اسقوردیون است و بستانی آن دو
قسم میباشد یکی بسیار دانه و یکی منحصر یک دانه و بقدر پیاز کوچکی و آن کمتر است و جبلی آن الفارسی
موسیر نامند و برگش عریضتر از برگ نرگس و گلش بنفش و بخشش سپید و بی دندانه و بزرگ مقدار و در
بوی مانند بستانی و بهتر از همه بستانی مشهور یک دندانه است در آخر سوم گرم و خشک با رطوبت فضلیه محلل
و مدر بول و حیض و عرق و مفتح و جالی و جاذب و مجفف رطوبات معده و مفاصل و حرارت آن شبیه بحرارت
خردلی و ملطف و رقیق کننده خون و با قوت تریاقیه و خوردن آن با مراعات زمان و مزاج معتدل
حافظ صحت و رافع مضرت آبهای مختلف و هوای وبائی و تعفن آن است و جهت گزیدن هوام و سگ دیوانه
و تصفیه حلق و صوت و قطع اخلاط غلیظه و قولنج ریحی و نسیان و ربو و سپرز و بیاض چشم و درد سر و
محرک باه و مولد منی و در محرورین مجفف آن و معطش و جهت تبهای کهنه و قروح شش و درد معده
و مفاصل و رفع کرم شکم و زلو در حلق مانده و رفع تشنگی که از بلغم و از سده ماساریقا باشد و تقطیر البول
و نیکوئی رنگ چهره ملطف غذاهای غلیظه و جهت ضیق النفس و فالج و رعشه و تحلیل اورام و حصاة
گرده و با شراب جهت سم افعی و دوام آن باعث سقوط موی سفید و رویانیدن موی سیاه و با انجیر
و سداب و با مغز گردگان قوی تر از فادزهر و مطبوخ آن با زیره و برگ صعتر جهت تقویت دندان

و با شیر گوسفند و بعد از آن با روغن تازه و بعد از آنکه با عسل سرشته باشند در تحریک باه بی عدیل و اکثار
آن و عدم مراعات مزاج و سن و فصل محرق خون و مضر بود بسیار زنان حامله و شیر ده و صاحبان زحیر
و خنازیر و مولد صفرای بسیار شوند و مضعف باصره و مهیج امراض نائبه و منجر و مضر مشش و مصلح آن نسبت
پختن آن در آب با قلیلی نمک و اضافه نمودن روغن بادام و روغن کره و استعمال کشنیز و سکنجبین و ابا انار
ترش و شیرین و امثال آن و نشستن در طبیخ برگ و ساق آن جهت احتباس حیض و اخراج مشیمه و طلای
آن با عسل جهت بثور لبنیه و قوبا و قروح رطبه سر و نخاله آن و بهق و جرب متقرح و با برگ انجیر سیاه
و زیره جهت گزیدن ابن عرس و با جند و روغن زیتون جهت جذب سم عقرب و با سرکه جهت تحلیل رطوبات
غلیظه و ورم اعضا و ضماد پخته آن با شیر جهت گشودن دل و تضمید محرق آن با عسل جهت ازاله [illegible]
خون منجمد در تحت پلک چشم و با روغن بان جهت داء الثعلب و روغنی که در آن سیر مکرر جوشانیده باشند
جهت جمود خون در اطراف بدن و شقاقی که از برودت باشد و جهت مفاصل و قولنج بلغمی و وجع [illegible] ضماد آن
نافع و غرغره با سرکه ته شی سیر جهت اخراج زلوئی که در حلق مانده باشد و جهت [illegible] سفید و مضمضه
طبیخ آن با کندر جهت درد دندان با [illegible] سفید و بدلش پیاز عنصل و سیر صحرائی و طلای آن با نوشادر
جهت برص و بهق و با زفت جهت داء الحیة و خشونت ناخن و کجی آن و طبیخ آن کشنده قمل است تریاق
الثوم در احادیث وارد است که این تریاق معروف است بدوای شافیه و این تریاقی است که حضرت
جبرئیل ع از برای حضرت موسی عم آورده در حالتیکه فرعون ضیافت آن حضرت عم و قوم او شان کرده
بود و در جمیع طعامها سم داخل کرده موسی عم بقوم خود پیش از خوردن طعام هر یک بقدر سر سوزنی
ازین تریاق خورانیده از آن طعامهای مسموم متضرر نشدند و این تریاق نافع است از برای سرفه کهنه
و تازه و لقوه کهنه و تازه و فالج کهنه و تازه و از برای دبیله و کزاز و پیچ شوکه و درد چشم و سیل
و از برای شوصه و مشقات و از برای درد پای مزمن از بلغم خام و از برای ضعف معده و از برای ام الصبیان
و از برای فزع زنان آبستن در خواب و سلی که شروع به تقیح کرده باشد و زرد آب بطن که علت استسقا
از آن حادث میشود و از برای گزیدن جانوران سمی و گزیدن مار و عقرب و از برای جمیع سموم و اعظم
اکبر تریاقات است صنعت آن بگیرند سیر بستانی مقشر یکجزو و آنرا شکسته نرم کوبیده بهر مقدار که خواهند
باشند و در پاتیلی کرده برافروزند در زیر آن آتش ملایم و بریزند بر آن روغن گاو آنقدر که از [illegible]

برگردد و باتش ملایم بپزند تا روغن را جذب کند و چون دیگر روغن را جذب نکند شیر گاو و یا شیر بز تازه دوشیده
بدستور سه روغن بر روی وی کنند و باتش ملایم بپزند تا شیر را جذب کند پس بگیرند شهد سفید خوشبوی مصفی
و بجوشانند و کف آنرا بگیرند تا دیگر چیزی از موم و رغوه و عکر در آن نماند پس آن سیر را در آن بریزند و برافروزند
در زیر آن آتش بسیار نرم تا باهستگی بقوام آید پس بگیرند ده درم شونیز پاک کرده و بکوبند از عیر تخجین ده درم
فلفل و مثل آن زنجبیل هر دو را نرم بکوبند و همه را داخل کنند در آن سیر مطبوخ با عسل و غیره و بگذارند آنرا تا مانند
خبیص یعنی چنگال حالکو نیکه بوده باشد بر آتش پس فرود آورده آنرا سرد کرده در ظرفی کنند و محافظت نمایند
از غبار و باد و ظرفی را که این معجون در آن میکنند باید که از سمن بقر چرب نمایند و معجونرا در آن کنند و آنرا
در جو یا در خاکستر دفن کنند و چهل روز بگذارند که مزاج گیرد و این هر چند کهنه تر شود بهتر میگردد و شربتی
ازین تریاق یک نخود است مدت سالی که برسد باین کس اذیتی نشاید و در حدیث شریف وارد است که چون
یکماه از ساختن این دوا بگذرد پس آن نافع است از برای ضربان دنبلها و جمیع امراض که بحرکت در آمده
باشد از بلغم بعد از آن که فرا گرفته شود از آن بر ناشتا مقدار نصف جوزی و چون در آید ماه دوم از
ساختن آن پس آن نیکوست از برای حمی نافض و باید که فرا گرفته شود از آن وقت خواب بمقدار نصف
جوزی و آن نافع است در نهایت نفع از برای هضم طعام و هر مرضیکه بوده باشد در چشم و چون در آید ماه سوم
پس آن نیکوست از برای مره صفرا و بلغم محترق و هیجان هر علت که بوده باشد از صفرا وقتیکه فرا گرفته
شود صبح ناشتا و چون در آید آنرا ماه چهارم پس آن نیکوست از برای ظلمت چشم و نفسیکه میگیرد مرد را
و حرکت میکند و میگیرد در شب وقت خواب و چون در آید آنرا ماه پنجم فرا گرفته شود در روغن بنفشه
یا روغن کنجد و فرا گرفته شود ازین دوا مقدار نصف عدسی حل کرده شود بروغن مذکور و سعوط
کرده شود و آن از برای صداع مطلق یعنی صداع دایمی که بوده باشد آنرا نوائب و چون بیاید آنرا ماه ششم
فرا گرفته میشود از آن قدر عدسی سعوط کرده میشود و آن از برای صاحب شقیقه با روغن بنفشه در جانبی که
در آن جانب مرض است و باید که سعوط کرده شود بآن بر ناشتا اول روز و چون در آید ماه هفتم نافع
است از برای باد اذن هرگاه بچکانند در گوش حالکو نیکو حل کرده باشند مقدار عدسی از آن در
روغن گل سرخ اول روز و وقت خواب و چون در آید سال ماه هشتم نافع است از برای مره صفرا
و مرضیکه در آن خوف آکله است چون آشامیده شود و بآب مالیده شود با هر روغنیکه خواسته باشند بر عضو

مرض بر ناشتا اول طلوع آفتاب و چون در آید بر آن ماه نهم نافع است باذن الله تعالی از برای سدر
و بسیاری خواب و هذیان در خواب و ترس و فزع وقتیکه فرا گرفته شود با روغن تخم ترب بر ناشتا و وقت
خواب بمقدار عدسی ازین دوا و در نسخهٔ دیگر بجای سدر سدر و سهر است و چون در آید بر آن ماه دهم نیکوست
از برای مرهٔ صفرا که حادث میشود و صاحب آنرا ملیلة و تپ باطنی و اختلاط عقل چون بگیرند ازان عدسی
با سرکه و سفیدهٔ تخم مرغ و بیاشامند بر ناشتا با هر روغنیکه خواسته باشند وقت خواب و چون بگذرد بر آن
ماه یازدهم نافع است از برای مرهٔ سوداوی که حادث میشود و صاحب آنرا فزع و وسواس و چون فرا گرفته
شود ازان مقدار نخودی با روغن گل سرخ و آشامیده شود بر ناشتا مقدار نخودی و آشامیده شود
وقت خواب پس باید آنمقدار نخودیکه وقت خواب می آشامند بغیر روغن باشد و چون برسد آنرا ماه دوازدهم
میباشد نافع از برای فالج که تازه حادث شده باشد و فالج کهنه چون فرا گرفته شود ازان مقدار نخودی
و باید که وقت خواب دلک نمایند سر و دو پای او را و بزیت که نمک طعام در آن داخل کرده باشند و شب
دیگر هم مثل شب اول و پرهیز کنند از سرکه و شیر و آنچه از شیر فرا گرفته باشند و از بقول و ماهی و غیر اینها
هرچه خواسته باشند بخورند و چون برسد بماه سیزدهم نافع است از برای دبیله و خشندهٔ ...
سر و بازیش خو و بازیکردن چون بگیرند ازان مقدار نخودی و در آب سداب تازه حل کرده اول شب بیاشامند
و چون برسد این دوا بماه چهاردهم میباشد نافع از برای تمام سموم و اگر بوده باشد که آشامیده باشند
سمی باید که بگیرند تخم بادنجان و کوفته با آب و بر روی آتش بجوشانند پس آنرا صاف نموده بیاشامند
ازین دوا مقدار نخودی یکمرتبه یا دو مرتبه یا سه مرتبه یا چهار مرتبه با آب نیم گرم و از چهار مرتبه تجاوز
نکنند و باید که بیاشامند آنرا نزد سحر و چون برسد این دوا بماه پانزدهم پس بدرستیکه نافع است
از برای تخمه و بلغم خام و از برای ابرده و ارواح هرگاه فرا گرفته شود ازان مقدار نصف بندقه و با خرما
بجوشانند و بیاشامند آنرا وقتیکه برخیزند از خواب و بیاشامند در آن شب آشامیدنی و نه خوردنی
از آن طعام بسیاری خورند و چون برسد این دوا را ماه شانزدهم فرا گرفته میشود ازان نصف عدسی
پس حل کرده میشود با آب باران تازه که ازان روز یا ازان شب گرفته باشند و یا آب نیکرین پس
کشیده شود در چشم صاحب عشی یعنی شب کور با حدیث صبح و شام و وقت خواب چهار روز متوالی پس بدرستیکه بر
میشود از عشی و چشم آن روشن میگردد و اگر در این چهار روز روشن نگردد پس تا هشت روز بکشند ...

بآن امتحان نمایند و دیده نشده که برسد بهشت مگر آنکه شفا یافته باذن الله تعالی عز و جل و چون برسد این دوا را
ماه هفدهم نافع است باذن الله عز و جل از برای جذام چون بگیرند از آن مقدار یک بندقه با روغن پاچه گاو و یا
روغن پاچه گوسفند وقت خواب و صبح ناشتا و بگیرند از آن حبه و با روغن پاچه گاو و بآن تدهین جسد نمایند و دلک
نمایند بآن بدن را دلکی شدید و بگیرند از آن مقداری قلیل و بآن سعوط نمایند با دهن زیت زیتون و یا با روغن
گل سرخ و بوده باشد سعوط بآن آخر روز در حمام و چون برسد این دوا بماه هیجدهم نافع است باذن الله
عز و جل از برای بهق الجینان بهقی که بوده باشد شبیه ببرص الا آنکه چون تیغ زنند موضع آنرا خون بیرون
آید و باید که فرا گرفته شود از برای این مرض ازین دوا مقدار نخودی و آشامیده شود با روغن بندق
یا روغن بادام تلخ حب الصنوبر بعد از طلوع صبح و سعوط کرده شود ازین دوا مقدار حبه با یکی از
ادهان مذکوره و دلک کرده شود باین دوا با نمک طعام جسد او را و راوی گوید که سزاوار نیست که تغیر
داده شود این ادویه از حدهائیکه قرار داده شده و گذاشته شده که ذکر یافته پیش ازین بجهت آنکه
اگر مخالفت کرده شود هر آینه میگردد مخالف عمل آنها و نفع نمیدهند بچیزی از آن و هرگاه برسد این دوا را
ماه نوزدهم فرا گرفته میشود حب الرمان شیرین پس قشر کرده میشود و بیرون آورده میشود از آن
پس آشامیده میشود ازین آب با شحم حنظل مقدار یک حبه پس آشامیده شود ازین دوا با آب گرم که
موجب شفا است از سهو و نسیان و بلغم سوخته و تبهای کهنه و تبهای تازه بهم رسیده و چون ناشتا آنرا بیاشامند
و چون بماه بیستم شود از ساختن این بیاشامند نافع باذن الله عز و جل از برای کری گوش چون بخیسانند
کندر را در آب پس بگیرند آب آنرا و حل کنند در آن مقدار دانه عدس متوسطی ازین دوا و بچکانند
در گوش او پس اگر شنید بهتر و الا سعوط کنند صبح روز دیگر با آن آب مقدار عدسی و بریزند به یافوخ آن
باقی مانده از سعوط را و مبرسم هرگاه سنگین شود سر آن مریض و دراز گردد گردن و دراز گردد زبان او
باید فرا گیرد حب العنب حامض و بخورد آنرا پس بیاشامد ازین دوا پس بدرستیکه میگردد منتفع بآن و سبب
تخفیف مرض او میشود و هر چند این دوا کهنه تر میشود میباشد بهتر و باید که فرا گرفته شود از کهنه تر از آن
مقداری کمتر توضیح وجه تسمیه این دوا بشافیه بلفظ تانیث که دال است بر جمعیت بسبب اشتمال این دوا است
بمنافع بسیار فالج بکسر لام باصطلاح اطبا استرخای تمام نصف بدن است از سر تا بقدم و این اصطلاح
موافق نیست بالغت عرب زیرا که عرب میگویند فلجت الشئ فلجتین یعنی آنرا منشق نمودم به دو نصف و بعضی

اطبا گفته اند که فالج استرخای یکی از دو شق بدن است سوای سر و صاحب کامل الصناعه برین قول است
و قدمای اطبا فرق میان فالج و استرخا نکرده و شیخ رئیس گفته که هرگاه فالج را بمعنی استرخا بگیریم مطلق پس
میباشد از ان قسمی که بوده باشد عام هر دو شق بدن سوای اعضای سر که اگر عام باعضای سر نیز باشد سکته
میباشد همچنانکه می باشد قسمی از ان مخصوص است بیک انگشت و گفته که لقوه بفتح لام و کسر لام نیز علتی است
که منجذب شود بسبب آن یک شق از وجه بسوی جهت غیر طبیعی پس بر آید نفخه و بزاق از دهان از یکجانب
و نیک نباشد ملاقات هر دو لب و منطبق نگردد هر دو پلک یکچشم بیکدیگر دبیله بعضی گفته اند که دبیله
بلفظ تصغیر ورمی است که عارض گردد از داخل آن موضعی که ریخته شود دران ماده پس آنرا دبیله گویند
و آن مخصوص است باسم ورم و از دبیلات آنچه بوده باشد ماده آن حار مخصوص است باسم خراج اعلی گفته
که دبیله ورم کبیر مستدیر الشکل است که جمع گردد مده در جوف آن و بعض اطبا گفته اند که دبیله دمل بزرگ
است که آنرا دنبل نهایی بسیار باشد آنرا بفارسی گنگیرک گویند و بعض دیگر از اطبا گفته اند که دبیله بعربی
دو بیله در فارسی بمعنی کیسه است یعنی دمل دو کیسه و آن قسمی از دمل است که آنرا یک بیله باشد که در میان آن
مده جمع می باشد و در میان آن بیله بیله دیگر میباشد که دران ماده غلیظی میباشد و خراج و دمل و رسعه
را گویند که جمع شود ماده آن در یک بیله و این قول اقرب بصواب است و کزاز بضم کاف گفته میشود
بر تشنجیکه ابتدای آن از عضلات سر قوه باشد پس موجب تمدد آن عضلات گردد بسوی قدام یا بسوی خلف
یا بهر دو جانب و گاهی گفته میشود کزاز بهر تمدد دیگر بهر عضوی که باشد و گاهی اختصاص داده میشود لفظ کزاز
از تمدد آنچه بوده باشد بسبب برد چه از داخل یا از خارج خواه بوده باشد از یکجانب یا از دو جانب شوکه
صاحب قاموس گفته که شوکه مرضی معروف است و آن ورم صفراوی است که حادث شود به بالای جسد
و صاحب بحر الجواهر گفته که الشوکة حمرة تعلو الجسد والوجه و بعضی گفته که مراد از شوکه اینجا رنجی است که حادث
شود از گزیدن عقرب و امثال آن و بعضی مترجمین این حدیث گفته که تعریف مذکور درین حدیث از برای
سبل خلاف آن معنی است که مشهور است میان اطبا زیرا که درین حدیث تفسیر شده به رنج سبل بآنکه
رنجی است که بروید شعر زاید در پلک چشم و شیخ الرئیس گفته که سبل غشاوه ایست که عارض گردد
چشم را از انتفاخ عروق ظاهره در سطح ملتحمه و قرنیه و از انتساج چیزی مابین آن عروق که مانند دخان
است علامه شیرازی در شرح قانون گفته که اطبا تحقیق کلام در سبل نموده اند حتی انکه شیخ

الرئیس با جلالت قدر نیز حقیقت سبل را آنچه بوده باشد حق بیان نکرده وحق آنست که سبل عبارت است
از اجسام غریبه شبیه بعروق وغشای رقیق غریب که متولد شوند در چشم آنقدس سره سبقت نمایند که نیست
مخالفت میان تفسیری که از برای سبل در حدیث وارد شده وآنچه اطبا در تعریف سبل آورده اند
چه از لوازم سبلی که اطبا التعریف نموده اند آنست که با آن موی زاید در پلک روید پس آنچه
در حدیث وارد شده تعریف بعرض عام وآنچه اطبا ذکر کرده اند تعریف ماهیت آنست پس نیست
مخالفت میان این دو قول وخام بلغمی است که هنوز نضج نیافته باشد صاحب بحر الجواهر گفته که
خام بلغم غیر طبیعی مختلف القوام است در رقت وغلظت واطلاق کرده میشود نیز بر چیزیکه مترتب باشد در
قاروره که بوده باشد رقیق الاجزا غیر متین ودرین حدیث است والمسل الذی یأخذ بالتقیح وهو الما
الاصفر فی البطن بعضی از مفسرین یأخذ بالنفخ خوانده اند وگفته که مراد ازان قولنج ریحی است واین
قول در نهایت بعد است بلکه مراد حضرت صلعم سلی است که شروع کرده باشد به تقیح پیش از آنکه شروع
بآمدن مده کرده باشد چه هرگاه در سل مده برآید علاج پذیر نیست وآن حضرت صلعم تعریف قیح نموده که آن
آب زردی است که از باطن برآید که در فارسی آنرا خونابه گویند وبدانکه سل در لغت بمعنی هزال است
ودر طب بمعنی قرحه ریه است ولازم آن است حمی دقیه وتسمیه قرحه ریه باسم سل بجهت آنست
که لازم آن است هزال وبعضی از اطبا گفته اند که اطلاق کرده میشود سل بر حمی دق شیخوخیه بر قرحه
ریه وصاحب قاموس گفته سل بکسر سین وبضم سین وسلال بر وزن غراب قرحه ایست که حادث شود
در ریه یا بعقب ذات الجنب یا عقب ذات الریه یا بعقب زکام ونزلات وسعال طویل ولازم آنست حمی
دقیه یعنی تپ ملایم ونبشه عبارت از نسیم هوا است ودر بعضی نسخ این حدیث عند العضیف است یعنی نزد
محل ضیافت ودر اکثر نسخ عند المضیق است یعنی نزد محلی ضیق یعنی در تنگنای تا برگرداند زبان صبیان
را واین اولی است شبیخ در قاموس آورده الشبخ کالمنع الکسر فی کل رطب وقیل یابس وقیل هو حصیر
حلوایی است متخذ از خرما وسمن ومره حمرا یا عبارت است از دم فاسد محترق یا ریاحی که موجب احمرار
بدن گردند سدر در بعضی نسخ بدو دال مهمله است ودر اکثر نسخ برای مهمله بعد از دال مهمله است
سدر بفتح وبه تحریک در لغت بمعنی تحیر بصر است ودر طب مرضی است که باقی ماند انسان با حدوث
آن مبهوت وبیابد در سر خود ثقلی عظیم ودر چشم ظلمت پیدا باشد که بیابد در گوش طنین ودوی [illegible]

که باو عقل را زایل گرداند و چون لازم این مرض است تحیر بصر مسمی باین اسم ساخته اند و سدد جمع سده است
و سده عبارت از اخلاط لزجه غلیظ است که متشبث گردند در مجاری و رگهای تنگ پس باقی مانند
در آن مجاری و عروق و مانع نفوذ غذا در آنها و خروج فضلات از آنها گردند و اطلاق کرده میشود
نیز بر آنچه مانع بعضی از آنها باشد دون بعضی علامه شیرازی گفته بدانکه انسداد شد و اطباء غیر سده را
زیرا که انسداد او را اطلاق میکنند بر مسام جلد و افواه عروق هرگاه منضم شوند و گاهی اطلاق کرده
میشود بر صلابتیکه برویند بر سر جراحات بمنزله قشر و در بعضی نسخ این حدیث بلبله است که جمع آن
بلابل الصدر است یعنی شدت هم و وسواس و در بعضی نسخ ملیله است بمیم و یای مثناة تحتانیه بعد
از لام و آن حرارتی است که عارض بدن گردد نزد سده بحد حمی و در بعضی نسخ این حدیث من القابله
است بباء موحده یعنی شب آینده و در بعضی نسخ من القایله بیای مثناة تحتانیه یا بهمزه است
یعنی کرد این فعل را نزد قیلوله نیز و قول آنحضرت که تشرب هذا الدواء یعنی پیش از آب باذنجان
و بعد از آن یا با آن که حل کرده باشند در آن ابرده بکسر همزه و رای مهمله علتی است که از غلبه سردی
و رطوبت مرد از جماع سست گردد و همزه آن زائد است مولانا محمد باقر مجلسی در بحار الانوار گفته که قول
آنحضرت علیه السلام که لا تشرب فی اللیلة شاید مراد آنست که نیاشامد از این دوا در شب بل اکتفا کند به
یکمرتبه و بعضی گفته که مراد آنست که لا تشرب الا فی اللیلة و مخفی نماند بعد این تفسیر مولانا میفرماید
که مخفی نماند بعد قول اول بجهت آنکه آنحضرت فرموده اند که تشرب به عند مضجعه و لا تشرب فی اللیلة
و لا من الغد حتی تطعم طعاما کثیرا پس چون آنحضرت فرموده اند که بیاشامد در آن شب از این دوا و
بخوابگاه رود معنی ندارد آنکه نیاشامد در آن شب از این دوا بلکه معنی آنست که نیاشامد در آن
شب آب و معین است بر این معنی آنکه آنحضرت فرموده که نیاشامد تا آنکه غذای بسیار بخورد یعنی
چون بعد غذا آب نوشیدن از برای بدرقه غذا ضروری است بعد از غذای بسیار آب را برای بدرقه
غذا بنوشند و عجب است از فضل مولانا و بسیاری مهارت آن در حدیث که قول اول را ترجیح داده بر
قول ثانی با وجود بی معنی بودن تفسیر ثانی و بر دو به تحریک یعنی صمغ است که آنرا بفارسی
تکرک نامند یعنی این را در آب تکرک حل کرده بیاشامد و قول آنحضرت که فرموده بدهن زیت
زیت الزیتون بجهت این مقید فرموده که اطلاق کرده میشود زیت بر هر روغنی که بطریق عصر گرفته

باشند واگرچه از غیر زیتون باشد جالینوس گفته هر چیزی از او بان که بعصر بگیرند واگرچه از غیر زیتون باشد
پس بدرستیکه آنرا زیت گویند بطریق استعاره و قول آنحضرت که فرموده اند که الا ان [illegible] موضعه معنی
آنست که بهق و برص هست شبیه بیکدیگر اند تیغ زده شود به تیغ حجام یا به مثل تیغ حجام پس اگر خون آید
باید دانست که بهق است و نیست برص حقیقی و هرگاه بود باشد برص حقیقی بیرون می آید از آن
آبی سفید و قول آنحضرت من الحنظلة باین عبارت است در نسخهای او که یافتیم و ممکن است که مراد
از حنظله دوای شافیه باشد که از راه تلخی آنرا حنظله گفته یا به معنی ادخال دوای حنظله است یا بهم در
آب ریان یا آنکه مراد آشامیدن آب انار با حنظله است اولا و بعد از آن نوشیدن دوای شافیه
و قول آنحضرت که نفع یابند بزیتون یعنی کندر را با آبی سفید بسایند و در گوش بچکانند اگر نفع کرد بهتر
والا [illegible] کنند آنرا در بینی او تریاق ثوم مسمی بدوای نافعه در حدیث وارد است که جبرئیل امین آنرا برای محمد مصطفی صلعم
آورده و مسمی معروف بدوای [illegible] است سلیم و این گرفته میشود و از برای [illegible] از زهرها مگر آنکه نفع میدهد آنرا و نباید که [illegible]
را بچه وارد شده [illegible] کم تر و صنعت آن بگیرند از سیر مقشر چهار رطل بریزند در طنجیر و بریزند بر آن چهار رطل شیر گاو تازه دوشیده
و برافروزند زیر آن آتش بسیار ملایم برفق تا شیر را سیر مقشر بیاشامد یعنی بجوشانند پس بریزند بر آن چهار رطل روغن گاو و بجوشانند
تا سیر روغن را جذب کند و نضج یابد پس بریزند بر آن عسل سفید خوشبوی مصفی چهار رطل و برافروزند
در زیر آن آتش بسیار ملایم پس بیندازند در آن وزن دو درهم قراص کوبیده و به مسواط برهم زده شود
بضرب شدید تا زمانیکه منعقد گردد پس چون گردید منعقد و نضج یافت و مختلط گردید با آن قراص باید گرفت
آنرا در سبوچهٔ سبز و حال آنکه بوده باشد آن دوا گرم و سر آنرا گرفت و دفن کرد در جو یا در خاک پاک
طیب تمام ایام صیف و چون برسد زمستان فرا گیرند از آن بقدر کوچک و بزرگ به ناشتا پس بدرستیکه این دوا
جامع است از برای هر چیزی خواه حقیر باشد و خواه جلیل و خواه کوچک و خواه بزرگ و این دوا مجرب
و معروف است میان مؤمنین و قراص بابونه است تریاق ثوم دیگر که جمیع سموم را نافع است
و از برای باه بی نظیر است و منی بیفزاید صنعت آن شد و اطبا بگیرند سیر مقشر آن مقدار که خواسته
باشند و با شیر گاو بپزند و چون دیگر شیر را جذب نکند در روغن گاو بجوشانند چون دیگر روغن بخود
جذب نکند در عسل سفید مصفی بپزند و برهم زنند تا چون غلیظ گردد و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی
یکدرم و این ثوم [illegible] قدیم و جدید را نافع است و ثقل سامعه و دوی و طنین یا رو حادث از ریاح

بارده را نافع است صنعت آن بگیرند روغن کنجد و در ظرف مس بغیر قلعی بجوشش آورند و یک عدد سیر را
با نشتر آهنی گرفته در آن بگذارند که سیر سرخ شود پس سیر را دور کرده روغن را در شیشه نگاه دارند
و در وقت حاجت سه قطره از آن در گوش بچکانند دهن الثوم المرکب که آنرا دهن الراسن نامند
گویند که این ترکیب یکی از راهبان صالح است و بآن مصدر افعال عجیبه شده و مداوا میکرد باین روغن
پیران زمین گیر را و این روغن مجرب است در هر مرض بارد و اعاده باه مایوسین میکند و در فالج
تشنج عصبی است و وجع ظهر قدیم و جدید و بواسیر و تقطیر البول و جمیع امراض بارده مفید است و سده را میگشاید
و رنگ را سرخ میگرداند و کسیکه آنرا در زمستان استعمال نماید نمیگردد محتاج باتش و پوشیدن پوستین
صنعت آن ثوم مقشر یک جزو فرفیون عاقرقرحا از هر یک ثلث جزو می فلفل سداب از هر یک ربع
جزو همه مجموع را نیمکوفته و با نه وزن جملگی زیت بپزند تا ثلث بماند پس بمالند و بپالایند و در شیشه
نگاه دارند لعوق ثوم پیران و سرد مزاجان را موافق بود و اخلاط لزجه از سینه پاک کند صنعت آن
بگیرند ثوم بالیده فربه پاک کرده بمقدار یکمن و با نیم من آب و نیم من روغن طبخ دهند تا مهرا شود پس
بپالایند و با یکمن عسل بقوام آورند شربتی پنج درم لعق نمایند مخلل ثوم طریقه آن مثل طریقه
مخلل پیاز است صنعت آن هر قدر که خواهند ثوم سیر یکدانه را گرفته و پوست دور نموده به خلال
چوبی سوراخ سوراخ نموده در سرکه تند بیندازند و بگذارند تا برسد و آنگاه استعمال نمایند و اگر چند
دانه قرنفل و چند دانه فلفل سیاه و یا سرخ دران اندازند میگردد الذ و اقوی شود نافع است از برای
ریاح و تقویت هاضمه رفع رطوبت معده و قراقر آن معجون ثوم تالیف آنحضرت کتاب المنافع است
و بنهایت مهیج مبرودین و مرطوبین است و بجهت دفع رطوبات و جمیع امراض بارده رطبه چون
فالج و نسیان و سکته و رعشه و ضیق النفس و لکنت زبان و سرفه رطوبی و فساد آواز و تحلیل
ریاح و سده و تقویت معده و جگر و امراض معده و رحم مثل اختناق رحم و جهت احتباس حیض و بول
و نیکو کردن رنگ رو و برانگیختن باه مجرب است و طلا کردن روغن آن به بدن جهت دفع
اذیت سرما و شقاق سرد و منع اثار و برقضیب جهت تهیج باه مفید و قوتش تا چهار سال باقی میماند
و شربتش نیم مثقال مزاجش گرم در سوم و خشک در اول است صنعت آن بگیرند سیر تازه پاک
کرده یک رطل و با یک رطل و نیم شیر تازه دوشیده بجوشانند تا شیر را جذب کند پس یک رطل و نیم عسل

مصطکی لقوام آورده زنجبیل سفید فلفل قرنفل دارفلفل دارچینی کبابه چینی جوزبوا عاقرقرحا خولنجان
از هریک دو مثقال زعفران یک مثقال روغن گل سرخ ده مثقال و اگر اخذ روغن آن خواهند قبل ازانکه
با عسل بجوشانند روغن آنرا بگیرند و بعد ازان بعسل بجوشانند **معجون سیر** بنسخه شفائی لقوه و فالج
و صرع و رعشه و بواسیر و بهق و برص را نافع است و معده را قوت دهد و اشتهای طعام آورد و بلغم دفع
کند و رنگ رو را نیکو گرداند و قوت بیفزاید و حرارت غریزی برافروزد و پیران را بغایت مفید بود صنعت
آن سیر پاک کرده نیم من در یکمن شیر گاو بپزند تا مهرا شود و سه چهار یکمن عسل و سی درم روغن گاو
برسر آن بریزند و با یکدیگر ممزوج کنند و از آتش فرو گیرند و این دارو ها کوفته بیخته بآن سرشند
قرنفل جوزبوا بسباسه فلفل مصطکی قاقله بلیله کابلی دارچینی زنجبیل از هریک ده درم عود خام زعفران
از هریک پنج درم شربتی مقابل یک گردگان **کتاب الجیم باب الجیم مع الالف چای
خطائی** بدانکه چای بفتح جیم فارسی و الف و یا درین زمان دوائیست جدیده غریبه غیر متعارفه است
و در کتب قدیمه قوم مذکور نیست و انچه ابوریحان در صیدنه خود و حنین بن اسحق در اختیارات
خود ذکر کرده اند بعضی ازانها تحقیقی چندان ندارد و حکیم میرزا محمد قاضی در رساله خود نوشته که حنین
بن اسحق گفته که سبب معرفت و شناخت چای چنان بوده که پادشاهی از پادشاهان چین بیکی از خواص
خود خشم گرفته آنرا از ملک خود اخراج نموده آن شخص در جنگلها و کوهها میگشت و زرد و علیل و
ضعیف گشته روزی از غایت گرسنگی بر اطراف کوهی میگشت گیاهی دید آنرا غذای خود ساخت در
اندک مدتی اثار صحت و حسن صورت در خود مشاهده نمود و کمال قوت در خود دریافت در شهر آمده یکی
از مقربان پادشاه احوال خود را نقل کرد و آن شخص بحضور پادشاه عرض نمود پادشاه باحضار او امر فرمود
و از دیدن صورت او متعجب شد بعد سوال از احوال آن اطبا را امر فرمود تا آن گیاه را حاضر سازند و تجربه و
خواص آنرا ثبت نمایند و نیز حنین در اختیارات خود نوشته که نبات چای شبیه نبات اشنه است و باریکتر شود
با اندک تلخی است و چون آنرا بجوشانند تلخی آن زایل میگردد و آشامیدن آب آن حرارت باطن را
تسکین میدهد و خون را صاف مینماید و آن خودرو و مزروع میباشد و گفته که طایفه که در بلاد چین نبات
آنرا مشاهده کرده اند چنین میگویند که در میان شهر چین وادی است و این درخت در اطراف آن می
روید و اهالی آن بخوردن آن اعتقاد دارند و هیچ شربتی آن بی رخصت پادشاه آنجا نتوانند نمود

وخراج آن بخزانه بادشاه عائد سازند و مترجم صیدنه ابوریحان میگوید که چای نوعی است از انواع نبات
منبت آن بلاد چین است و آنرا ببرند و در سایه خشک کنند و در وقت حاجت با آب گرم شربت کنند و بخورند
شربت آن قائم مقام ادویه مرکبه بود و مضرت ادویه مرکبه نکند و ازین جهت اهل تبت دفع مضرت شراب
باو میکنند زیرا که ایشان افراط در خوردن شراب میکنند و در رفع مضرت او هیچ داروی بآن نمیرسد
و طائفه که بدین تبت میبرند در قیمت او حجر مشک میگیرند و فرق بسیار است در میان قیمت اعلای آن
تا ادنی راقم گوید که آنچه مشاهده شده برگ آن شبیه برگ انار و حنا و ریحان است با شعبها و بعضی نوع
آنرا برگ بزرگتر و پهن تر و بعضی نرمتر و ضخیم تر و بعضی کوچکتر دیده شده و منبت آن ملک چین و خطا
و نیپال است و آن انواع و الوان میباشد سفید و سبز و بنفش و تیره و سیاه اما سفید ریزه برگ خوشبو
که برگهای آن درهم پیچیده باشد از همه اقوی است و بعد از آن سبز و پس از این زیاده است و بعد از آن سیاه
و این از همه ضعیف تر و نوع خوب اعلای آن قلیل الوجود و گران بها است و آنرا بجاهای دیگر نمیبرند
و آن مخصوص بسلاطین آن بلاد است مگر احیانا قدر قلیلی از آن بعنوان تحفه و هدیه از برای بعضی
سلاطین دیگر بفرستند و از برای آن خواص بسیاری نقل میکنند از کمال قوت و سرعت انهضام و
انحدار آن مر اغذیه غلیظه را و تقویت قوی و ارواح و دفع امراض بلغمیه بارده خصوص صاحبان
خمر را و آنچه متداول است و بسیار که در قوطیها و صندوقچهای او زند آنرا نیز مراتب است بعضی خوب
و گران بها و بعضی متوسط و بعضی بد و ضعیف القوت و ارزان و این نوع اخیر سیاه رنگ و اندک تلخ میباشد
و از بعضی شنیده شده که چون آورنده آن از سمت چین نصاری اند و طریقه ایشان اینست که مطبوخ و خیسیده
وا داده آنرا مضر میدانند لهذا استعمال آن نزد ایشان چنان است که قدر قلیلی از آن را در قهوه دانی و مانند آن کرده
آب بسیار گرم جوشان بمقدار معتدبهی بر آن ریخته سر آنرا البته با یکساعت کامل میگذارند تا قوت آن قدری
به آب باز داده شود و آب نیمرنگ گردد پس بپیالها ریخته با نبات و شیر و یا با نبات تنها نیمگرم می آشامند چنانچه
به تفصیل انشاء الله تعالی خواهد آمد و از برای این نوع طبخ انواع ظروف از نقره و چینی و سفالی بسیار زیبا لوله
دار و سرپوش آنها یک سوراخ باریک میگذارند تا باعث اختناق ابخره و تعفن آن نگردد و بعضی
آن از خاک رمه و غیرها بعد صاف نمودن آب آن برگها را خشک نموده جمع کرده در میان قوطیها و صندوقچهها
بار نموده سر آن را بهمان قسم بسته میفرستند و این نوع خالی از عفونت و زهومتی نیست و برگهای آن

اندکی از هم باز شده و رنگ آن بسیاهی مایل گشته و اگر شکسته میباشد و انواع دیگر از سفید و سبز و اندکی سیاه
متوسط اند در قوت هر یک نسبت بدیگری و از نوع بسیار خوب اعلای آن آثار غریبه عجیبه شنیده شده از انجمله
آنست که اگر سه چهار برگ آنرا بر یک ران گوشت گاو خام کوبیده بپاشند و سر آنرا پوشیده چهار پنج ساعت
نگاه دارند تمام آنرا مضمحل میگردانند و این نقل را چنین میکنند که یکی از سلاطین خطا قدر قلیلی از چای بتحفه
و بجهت هدیه برای یکی از سلاطین هند فرستاده بود بنظر آن پادشاه حقیر نمود ایلچی پادشاه خطا گفت اینقدر بسیار
است و عزیز و مقدار استعمال آن بسیار کم از یکدو برگ زیاده نیست پس ران گوشت گاو خامی طلبید و آن عمل
را بدان نمود و میرزا قاضی در رساله خود نوشته اند که قوت این دوا در استحاله طعام و غذا چنانچه از بعض
ثقه که بقول آن اعتماد تمام بود و ببلاد خطا رفته و از کیفیت آن اطلاع داشته مسموع شده که اگر چند برگ آنرا
در دیگی که در آن سه من برنج و گوشت و مصالح طعام بوده باشد بگذارند و سر دیگ را ساعتی پوشیده
بعد سر دیگ را بردارند معلوم نتوان نمود که در آن دیگ چه چیز بوده یعنی گداخته و مضمحل و بهم شده
بهیئت اصلیه امتیاز نتوان نمود اما مزاج آن بدانکه آن گرم است در اواخر درجه دوم و بعضی از این کمتر و بعضی
بنا بر تسکین آن حرارت و التهاب باطن را سرد میدانند و شاید این توهمی باشد و تسکین آن حرارت و التهاب
باطن را نه بسبب برودت آن باشد بلکه بسبب حرارت و تقطیع و تلطیف آن مر بلاغم و اخلاط لزجه را و یابس در اول
دوم و میرزا قاضی نوشته که مترجم کتاب ابوریحان متوجه تحقیق این دوا نشده و از فحوای کلام مشار الیه چنان
معلوم میشود که مزاج این دوا بارد باشد زیرا که دفع ضرر شراب را بآن نشان میدهد چنانکه می گوید
حرارت باطن را تسکین می دهد از این اقوال استدلال بر سردی مزاج آن توان نمود کلامیکه چنین
نقل میکنند که در طعم او تلخی فی الجمله هست مشعر است بر آنکه در وی حرارتی هست و آنچه
بخاطر فقیر میرسد این است که طبیعت این دوا معتدل مائل بحرارت باشد والله اعلم
بحقائق الاشیاء اما افعال و خواص دافع رطوبات و هاضم طعام و مقوی آن و ارواح و
قوی مبرودین و مرطب بدن و مفتح و معرق و منضج و طبیخ آن مسکن عطش کاذب و التهاب
معده و مشهی و [illegible] و صاف کننده خون و رنگ رخسار و منشط و منعظ
و محرک باه مبرودین و جهت ازاله بخر و بدبوئی دهن و رائحه
شراب و سیر و پیاز و طیب نکهت بغایت مفید و مبدرق ادویه است

بقوت معده و تعمق بدن و معرق و منقی و رافع وجع معده و شاید یرقان و سوء القنیه و استسقا و امراض سینه
را باد و یه مناسبه هر یک مفید باشد و جهت خفقان و امراض قلب و انتصاب نفس و انبساط نفس و ازاله
غم نافع و بعضی از اطبا آنرا داخل اجزای مفرحات کرده اند جهت آنکه مفرح و در زیادتی تفریح مجربست
و ضماد پخته آن جهت اورام صلبه و تسکین درد بواسیر نافع و نطول آن معرق و منوم است و در طعم
اندک تلخی و عفوصتی پیدا شود و آن در طبخ با آب و داخل کردن نبات زائل میشود و مهزل بدن محرور
المزاج است و مصلح آن شیر تازه دوشیده بجوش داده و نبات است و مضر معده بارد و مصلح آن
بادیان خطائی است مطبوخ چای که از برای هضم غذا به نهایت نافع است و بعضی گمان داشته اند
که مرخی جرم معده است و لهذا در مطبوخ آن مقویات معده چون بادیان خطائی و قرنفل و امثال
آن داخل مینمایند صفت آن بگیرند چهار من آب باران و در دیگ سنگی و یا سفالی و یا نقرئی کرده
بجوشانند تا یکمن بماند پس گرما گرم در مرتبان چینی کرده چای خطائی بادیان خطائی دارچینی سیلانی قرنفل
تا نخود فوفل از هر یک یک مثقال سوای چای باقی ادویه را نیم کوفته در آن ریخته اطراف و سر
آن مرتبان را بلباسها پوشانند بنحویکه بیست و چهار ساعت اثر گرمی در آن بماند پس صاف کرده
در شیشها نگاه دارند و نزد حاجت گرم کرده نبات سفید پنج مثقال داخل نموده نیم گرم کرده بیاشامند
و یا آنکه قدری نبات بقدر ضرورت داخل کرده بقوام آورده بر سنگ بریزند تا مانند اقراص بسته گردد
و چون بسته شود بریده نگاه دارند و در وقت حاجت یک قرص یا دو قرص در آب یا گلاب بجوشانند چون
قهوه بنوشند طریق طبخ چای که بهترین اقسام و اکثر معمول اهل فرنگ است آن است که قدری
از چای را در قهوه دان چینی یا گلی یا نقرئی کرده آب را بسیار جوش نموده گرما گرم بر آن می ریزند
و مقدار یکساعت میگذارند که آب نیم رنگ شود بعد از آن در پیالها ریخته قدری نبات که آنرا شیرین
کند داخل کرده شیر گرم مینوشند یک پیاله یا دو پیاله بالای ناشتا یا وقت انحدار غذا و بعضی شیر
تازه دوشیده جوش داده نیز قدری در آخر داخل میکنند و بعضی قدری بادیان خطائی در قهوه دان
با چای می افکنند در ابتدا و ناشتا خوردن و بسیار غلیظ رنگین آن مضر معده و لاغر کننده
بدن است خصوص محرورین را و شیر و شیرینی مصلح آنست و دافع مضرت آن نیز طریق پختن
چای نوع دیگر مقدار هشت آثار آب در دیگ سفالی بجوشانند تا بنصف رسد پس دارچینی قرنفل

بادیان خطائی نانخواه دانه هیل فوفل از هر یک یک مثقال در آن بجوشانند تا دو سیر آب بماند و در حین
جوشش دو مثقال چای در وانداز ند و فرود آورده سر او را بپوشانند و بالای آن چند لای پارچه بپیچند
تا گرم بماند و بخار آن بیرون نرود و تا دو سه ساعت نگاه دارند پس بمقدار سه چهار مثقال آنرا با دو مثقال
نبات یا شکر گرم بنوشند نوع دیگر دارچینی عود غرقی انیسون خصیة الثعلب مصری مصطگی رومی صندل سفید گاوزبان
از هر یک پنج مثقال در آب بجوشانند و در آخر نیم مثقال چای در آن اندازند و فرود آورده به همان دستور
بکار برند و مقدار شش هفت مثقال آنرا با چهار پنج مثقال نبات بنوشند و اگر بسیار سرد المزاج باشند
و گرمی بسیار مطلوب باشد یک حبه مشک و دو حبه عنبر سوده بر آن پاشیده بنوشند اما آنچه میرزا قاضی در
رساله خود نوشته طریق طبخ آن اینست که از شخصی تاجر کاشغری شنیدم که طبخ آن باین طریق مشاهده شده
که مقدار دویست مثقال آب را با دو مثقال چای در دیگچه کرده بآتش ملایم آنرا بجوشانند تا بنصف رسد
و هر گاه بغلیان و فوران آید قدری آب سرد بر آن زنند تا غلیان و فوران آن باز نشیند و همچنین زیادتر از آن بملاحظه
نمایند تا آنکه رنگ آن مثل شراب ریحانی شود پس فرود آورده نیم گرم چند پیاله بنوشند در افعال مذکوره
بغایت مفید بود و ایضا نوشته که از شخص دیگر بدین نوع مشاهده شده و آن شخص از اهل بلاد خطا
بود و میگفت که اثر الغلیان میباید آورد و چند برگ از آن را در حالت غلیان در آن میباید انداخت و
فرود آورده زمانی گذاشته تا رنگ و اثر آن در آب اثر نماید پس صاف نموده استعمال نمایند و جماعتی
از اعیان بعضی از ادویه حاره مثل دارچینی و هیل و زعفران قدری اضافه مینمایند و می جوشانند
و می گویند که آثار غریبه از آن بظهور می آید قرص چای خطائی مقوی بدن و هاضم طعام و دافع جشاء
ریاح و مهیج باه است صنعت آن چای خطائی بادیان خطائی دارچینی زنجبیل فوفل هیل از هر یک پنج مثقال
جوز بوا یکعدد قرنفل دو مثقال اجزا کوفته بیخته به شکر مقوم نیمگرم بقدر یکه سرشته شود سرشته بر روی
سنگ پهن کرده بطریق لوز ببرند و بوقت حاجت بقدر ضرورت میل نمایند قرص دیگر مقوی معده و هاضم
طعام و مقوی دل و دماغ و باه است صنعت آن چای خطائی بادیان خطائی از هر یک هشت مثقال
قرنفل دارچینی بهمن سفید بهمن سرخ خصیة الثعلب مصری از هر یک دو مثقال قاقله صغار چوب چینی گاوزبان
عود غرقی خام از هر یک سه مثقال صندل سفید چهار مثقال مصطگی کبابه چینی از هر یک یک مثقال عنبر
اشهب چهار حبه مشک خالص دو حبه ادویه کوفته بیخته با یک سیر قند سفید بقوام آورده علی الرسم سرشته

قرصها سازند و یا بر سنگ پخته لوزها بهم بندند و وقت حاجت از یک مثقال تا سه مثقال آنرا در آب گرم حل نموده
شیر گرم بنوشند **باب الجیم مع الدال المهمله جدوار** بفتح جیم و سکون دال و فتح واو
و الف و رای مهمله بفارسی زدوار بزای عجمی و بعربی ماه فروین و بیونانی ساطریوس و بعربی
انطله و بهندی نربسی نامند و آن بیخی است شبیه بسعد هندی اما بوزن ثقیل تر و صلب تر از ان
و اکثر مخروطی شکل گره دار و بقدر انگشتی و از ان بزرگتر و کوچکتر میباشد و بهترین آن اینست که
چون بسایند رنگ آن بنفش و طعم آن تلخ باشد و نبات آن بمقدار یک شبر و شاخ آن بنفش
و برگ آن شبیه برگ پیاز و نشان هست اما وجه تسمیه آن بلغت اهل هند به نربسی اینست که نر
بنون و سکون رای مهمله بلسان ایشان بمعنی دافع و خالص و بکسر بای موحده و سکون سین مهمله و یا
بمعنی زهر و بیش است یعنی دافع و خلاص کننده از زهر است خصوص زهر بیش که بدترین زهرها است
بحدیکه نوشته اند مطلقا امان نمیدهد و هیچ تریاقی با و مقاومت نمی نماید حتی تریاق فاروق نیز مگر
جدوار نقل است که شخصی بمقدار نیم مثقال بیش بخورد و در حال لبهای او ورم کرد و چشمها سرخ
بلند شده از حدقه برآمده و بیخود شده بمقدار نیم مثقال جدوار را صلایه کرده با یک کاسه شیر تازه دوشیده
باو خورانیدند بعد از یکساعت شروع بقی کردن نمود قی متعفن و بانواع رنگها چنانچه حاضران از
بوی آن صداع عارض شد و اکثری بیهوش شدند و بازان شخص بیخود افتاد دو بار دیگر نیز نیم مثقال
جدوار سائیده با شراب انگوری باو خورانیدند باز قی بسیار نمود و بعد از قی بخواب برو غلبه نمود
و در بین خواب عرق بسیاری از وی جاری شد و چون بیدار شد غذا طلب نمود و باذن الله تعالی
از ان سم قاتل نجات و صحت یافت و گفته اند که جدوار پنج قسم میباشد یکی آنکه ظاهرش تیره و باطنش
بنفش مائل بسبزی و عقربی شکل تلخ باشد و در طعم آن اولا شیرینی کمی و بعد از ان تلخی بسیاری
محسوس گردد و این قسم را خطائی گویند و بهترین جمیع اقسام است و دوم آنکه ظاهر و باطنش
هر دو تیره رنگ مائل بزردی و عقربی شکل و تلخ باشد و این در خوبی بعد خطائی است سوم آنکه ظاهر
و باطنش سیاه و سائیده آن برنگ نیل و تلخ باشد و این هر دو قسم را هندی گویند و از جبال تبت
و نیپال و رنگپور و مورنگ و غیر آن خیزد چهارم آنکه بقدر زیتونی مائل بسیاهی و تلخ باشد و این قسم نیز از بلاد
دکهن خیزد و پنجم اندلسی است و آنرا انطله گویند بقدر شبری و سیاه و نرم و بسیار تلخ میباشد و اکثر

که سمت این پا بیش کجا میباشد و میگویند که بسبب مجاورت این سمیت آن بیش کم میشود بحدیکه اکثر
اهل آن موضع مقدار نیم دانگ آن بیش را میخورند و زیان نمی یابند بخلاف آنکه علیحده و تنها روئیده
باشد که مقدار بسیار کم آن هلاک میسازد و حکیم هاشم در رساله فادزهریه خود نوشته که جدوار در
اکثر محال و مواضع میروید با بیش و بدون بیش حتی محال خراسان خصوص حدود دیکه بسمت مشرق
نزدیک تر باشد چنانچه شنیده که در کوههای قهستان که واقع است میان مشهد مقدس و
تبت گیاه جدوار بسیار میروید اما جدوار کوچک و کمرنگ بسفیدی مائل و اثر تریاقیت آن بسیار
کم است و اما آنچه در تبت میروید بسیار بزرگتر و بهتر و رنگین تر است از آنچه در هند میروید و اثر و نفع تمام
بر و مترتب میشود و هندی بهتر است از آنچه در جاهای دیگر میروید و جدوار بعضی از محال هند که بحدود تبت
نزدیکتر است و مشک نیز در آنجا یافت میشود بهتر از جدوار سائر محال هند است و در نفع و اثر نزدیک
بجدوار خطائی است چنانچه مشک این موضع نزدیک بمشک خطائی است بجهت قرب حدود و آنچه در
خراسان و سائر محال میروید بدون تر و اثرش بغایت ضعیف تر چه خوبی و بدی هر میوه و گیاه
بحسب اقتضای آب و هوا و زمین آن موضع است لهذا یک چیز در یکجا بسیار خوب میشود و اثر و نفع
بسیاری بر آن مترتب میگردد و همان چیز در موضع دیگر چنان نمی شود مثل ریوند که مشخص و
محقق است که هیچ ریباس است و فقیر خود بکرر کنده و دیده از اقتضای آب و هوا و زمین چین
آنست که ریوند آنجا در نهایت خوبی و اثر و نفع بسیار میباشد بخلاف ریوند جاهای دیگر چنانچه
انشاء الله تعالی در رسم الراء مع الالف ذکر خواهد یافت در بیان جودت و رداءت
جدوار و فرق میان خالص و مغشوش آن بدانکه جدوار چنانچه ذکر یافت بنفشی
مائل بسبزی و بنفش مائل بسیاهی و سفید و زرد میباشد لیکن همه تلخ باید که باشند و هر نوع
که تلخی آن زیاده باشد بهتر است و همچنین هر چند عقربی شکل تر و صلب سنگین و بزرگتر چه بنفشجی
باشد که چون بسایند رنگ آن بنفش صاف مائل بسرخی باشد بهتر است و این نوع را خطائی
مینامند و احیانا بدین اوصاف چند دانه در میان جدوار نانکه در اماکن دیگر میرود یافت میشود
و همچنین نوع سیاه آنرا که هندی نامند هر چند بزرگتر و سیاه تر و سنگین تر باشد بهتر و اگر اندکی بسرخی
گراید قریب بخطائی است و همچنین الوان دیگر و بدانکه چون جدوار عزیز الوجود و کمیاب است بعضی

از ناسفیدان بعضی بیخهای شبیه بجدوار را رنگ کرده بجای جدوار سفید فروشند و نیز گاهی بعضی انواع
بیش ضعیف را در شیر جوشانده تا سمیت آن کم گردد و رنگ نموده بعوض جدوار سفید فروشند و گرچه
بر طبیب لبیب متتبع فرق میان جدوار اصلی خالص و مبدل مغشوش ظاهر است اما از بنا بر احتیاط که
که مبادا اشتباهی واقع شود جدوار را مقید بتجربه میسازند یعنی باید بعد از تجربه و امتحان که خاطر از خوبی
و تریاقیت و اثر و نفع آن جمع نموده باشند استعمال نمایند و اما فرق میان جدوار اصلی و رنگ کرده و بیخ
های دیگر بچند روش است یکی آنکه رنگ کرده آن ظاهرش بزردی میگراید و چون اندک سطوح ظاهر
آن رسد بدون آنکه بسایند بدست و یا بپارچه کرباسی که بدو رسد سرایت میکند و چون در فنجان آب گرم
اندازند آب را رنگین میسازد و برنگ آنچه بدو رنگ کرده اند گاه بنفش و بعضی اوقات مائل بسرخی و گاهی برنگ
گل گاوزبان در قفا دوم آنکه ظاهر جدوار رنگ کرده بسبب جنبانیدن و خیسانیدن خشونت و ناهمواری
و شکنج بهم میرساند و اصلی رنگ نکرده در غایت نرمی و صفا و همواری میباشد و بر صاحب بصیرت مخفی
پوشیده نیست سوم آنکه چون آنرا بشکنند و رنگ باطنش را ملاحظه نمایند اگر رنگ جمیع اجزای باطنش
مساوی است و اختلافی ندارد اصلی است و اگر آنچه قریب بظاهر آن است رنگین تر و اندرون آن
کم رنگ تر رنگ کرده است و اما فرق میان جدوار و بیخهای مشابه آن بر صاحبان هوش
و شعور که مکرر ملاحظه جدوار نموده باشند نیز پوشیده نیست چه بیخهای دیگر همه در جمیع اوصاف
مذکوره از شکل و حجم و هیئت و صلابت و وزن مشابه جدوار نیستند هر چند در بعض اوصاف اندک مشابهتی
داشته باشند و اما فرق میان جدوار و بیش نیز بچند وجه است یکی آنکه بیش کوچکتر و باریکتر از جدوار
میباشد و رنگش سرخ تر دوم آنکه چون بیش را بتراشند و بر زبان رسانند زبان را بگزد و احداث
حرقت و حرارت نماید و بسا باشد که باعث تورم و آبله شود و این در صورتیست که سمیت آنرا
چنانچه ذکر یافت نگرفته باشند و یا اندکی گرفته باشند و اما اگر بالتمام گرفته باشند امتحان آن نیز
به تلخی یا بحسب حجم و شکل است و الا بامتحان جدوار اصلی نمایند از افاده خاصیت و تریاقیت و غیر آن
اما تجربه اصلی جدوار که تریاقیت و عدم تریاقیت آن که در چه مرتبه است بدین نحو است که زهری
از زهرها هر کدام که باشد و اگر بیش باشد بهتر است بخورد میمونی یا خروسی دهند و گفته اند که اگر این امتحان
در خروس دشتی صحرائی که عبارت از قرقاول است و بفارسی تذرو و بعربی تدرج گویند واقع

شود و بهتر است چرا که مزاج او خشک تر و محکم تر است و بهتر این است که چنین نمایند که مقدار قاتل بیش را
که از نیم دانگ تا یک دانگ است بخورد آن داده بفاصله جدوار بقدر یک دانگ تا دو دانگ بخورد او دهند
اگر دفع سمیت بیش را نمود جدوار خوب است و معتمد والا نه و باید که بیش را علیحده نیز آزموده باشند که قوی
باشند تا اشتباه واقع نشود دیگر آنکه مقدار قاتل افیون در مزاجیکه متوسط باشند نه بسیار ضعیف نه
بسیار قوی و معتاد بافیون نباشد دو درهم طبی که یک مثقال صیرفی باشد یا قدری کمتر از آن بدان
بخورانند و فی الفور همان مقدار جدوار سائیده بدان بدهند اگر دفع سمیت آن نمود جدوار خوب
و مجرب است والا فلا امتحان دیگر آنکه چون بیش را بزبان و لب مالند و از آن سوزش و جوشش
لب و زبان عارض گردد از مالیدن و خوردن اندکی جدوار اگر بزودی دفع اذیت و غائله آن نشود
خوب و اعتمادی است والا نه

فصل در بیان مزاج و کیفیت و منافع جدوار

بدانکه جدوار گرم و خشک است در اول درجه سوم و حرارت آن لذاع و گزنده و موذی نیست
بسبب مناسبت آن با حرارت غریزی و ارواح و تقویت و ازدیاد آن مران هر دو را و شاید آنچه شیخ
رئیس در رساله ادویه قلبیه خود و دیگران نیز فرموده اند که حرارت آن مفرط نیست بنابر همین
باشد و اثر و نفع آن همین بکیفیت فقط نیست بلکه بصورت نوعیه و خاصیت است و لهذا انواع سموم
حاره و بارده بیش و به وطلد و غیر آنرا نافع است والا می بایست که مخصوص بسموم بارده و امراض بارده
باشد نه حاره و یا آنکه اثر آن در بارده بیشتر از حاره باشد و حال آنکه مساوی است بلکه باید که بکیفیت
فقط نباشد کما ذکر فی المقدمه و مقدار شربت آن از یک دانگ تا نیم مثقال گفته اند و قائم مقام تریاق
کبیر است مفرح و مقوی دل و اعضای رئیسه و احشا و پادزهر جمیع سموم است و مفتح و ملطف و محلل
و منضج و مسکن اوجاع و مقوی باصره و مشتهی و مبهی و مدر و نافع است از برای عفونت اخلاط و تپ
ربع و استسقا و عسر البول و تسمین بدن و حصاة و یرقان و قولنج و صرع و فالج و امراض بارده و آشامیدن
آن و طلای آن جالی جلد و نافع است درد دندان و درد چشم را و با سرکه رافع طاعون و دافع برص و بلغم
وبا است و بالجمله منافع و خواص این بیخ بسیار است یکی آنکه پادزهر و تریاق و دافع اکثر سموم حاره و بارده
بیش و به وطلد و غیره است حتی بیش که بدترین آنها است و افعی و افیون نیز چنانچه ذکر کرده شده خصوصاً
با چند دانه فلفل سیاه دیگر آنکه گفته اند شخصی را ماری از مارهای قتال گزید مقدار نیم مثقال آنرا

باشراب سائیده بخورند و داوند بفرمان باری تعالی صحت یافت و در دفع زهر عقرب حتی عقرب جراره
که سمیت آن زیاده و قوی تر است و رتیلا و جمله حیوانات زهردار شرب مقدار دو دانگ آن با شراب نافع است
دیگر آنکه مجموع دردها و اوجاع را بنشاند اگر در اعضای ظاهره باشد با گلاب یا با آب به تنهائی یا دو سه دانه
فلفل سیاه سائیده طلا نمایند و اگر در باطنه باشد مقدار دانگی یا دو دانگ آنرا بسایند با قدری شراب
یا آب گرم یا جلاب بحسب مزاج و بخورند و در وجع قولنج و درد گرده و معده و سنگ کلیه و مثانه و حبس البول
با شیره تخم خیارین سائیده بیاشامند و نیز مجموع اورام بلغمیه و صفراویه و دمویه و سوداویه را سود دارد
در ابتدا و انتها اما در ابتدا ماده را بازگرداند و در انتها تحلیل دهد و اگر محتاج نضج باشد نضج دهد خصوصاً
اورام مغابن چون زیر بغل و پس گوش و بن ران چون با سرکه بسایند و طلا نمایند خصوصاً با آب کشنیز تازه
جهت حاره آنها و خیارک را نیز تحلیل دهد بی آنکه به پزد و بگشاید و هیچ زحمت باو نرسد و بعضی به تحقیق
و بعضی بالتصحیح و خاصیت چنانچه ذکر یافت دیگر آنکه چون در ایام وبا و طاعون هر کس که طاعون برآورد
با سرکه بسایند و بر آن موضع طلا نمایند بعون الله تعالی از آن نجات یابد دیگر آنکه دل و جگر را بغایت
قوت دهد از جهت ازدیاد حرارت غریزی و تقویت قوی و ارواح چنانچه ذکر یافت دیگر آنکه طلا کردن آن
با سرکه در ابتدای خنازیر بغایت مفید بود و تحلیل دهد آنرا دیگر آنکه چون بر ریشهای خبیثه و زخمهای کهنه
قدری از آن را بکوبند و بپاشند گوشت مرده فاسد را زائل کند و تازه برویاند و جراحت را باصلاح
آورد دیگر آنکه چون با بعضی روغنهای مناسب چون روغن قسط و گل سرخ و سورنجان و بابونه با گلاب
یا عرق دارچینی سائیده بر وجع مفاصل بمالند و قدری با گلاب سائیده بخورند بسیار مفید است دیگر
آنکه کسی را که ضعف دل یا خفقان و غشی و افسردگی دل باشد خصوصاً که از برودت باشد چون چند روز هر روز مقدار نیم
درهم از آنرا با جلاب یا شراب یا یکی از اشربه مناسبه مثل شربت گاوزبان و ابریشم و بادرنجبویه و مانند آنها
و عرقهای مناسب مثل عرق گاوزبان و گلاب و بادرنجبویه و امثال اینها بخورند دل او را بغایت قوت
دهد و تفریح بسیار آورد دیگر آنکه جهت تقویت باه و انعاظ در بعضی از مرکبات بغایت مفید است خواه به تنهائی
یا با ادویه مناسبه دیگر با گلاب سائیده بخورند یا حب یا معجون ساخته و گاهی با شیر گاو تازه دوشیده
یا شراب یا با بعضی شربتهای مقویه نیز مفید است و انعاظ تمام آورد دیگر آنکه در ایام وبا چنانچه ذکر کرده شد
در تریاق که تناول کردن آن منع عفونت و ضرر وبا میکند و تقویت دل میدهد شرب این دوا مفرد

نیز همان خاصیت آن مرکب دارد باز بادلی جهت آنکه با قوت تریاقیت چندان گرم نیست و مولانا اصیل
الدین از شاگردان مولانا نجم الدین محمود بن الیاس شیرازی که یکی از شراح کلیات قانون است فرموده
که هر خاصیتی که در تریاق فاروق است درین نیز هست و هم او فرموده که مرا درد معده بود و هر معالجه
که کردم مفید نیفتاد و آخر الامر چند عدد جدوار را اندک اندک بروزگار صلایه میکردم و با جلاب گرم میخوردم
بعون الله تعالی آن درد زائل شد اگر مقدار خوراک بقدر یک دانگ باشد بهتر است دیگر آنکه شخصی را سده جگر
بود و نزدیک بود که باستسقا انجامد چند روز جدوار را سائیده با سکنجبین میل نمود و سده جگرش گشاده
شد و رنگ وی که بغایت زرد شده بود باز برنگ اصلی عود نمود دیگر آنکه شخصی را قرحه مثانه شده بود
و چهار روز بول او بند بود قدری جدوار را سائید بر پشت زهار او طلا نمودند و چند قطره در احلیل او چکانیدند
همان دم بول او گشوده شد و چرک بسیاری برآمد و از آن علت شفا یافت دیگر آنکه استسقای بارد که از
برودت کبد و ضعف آن باشد و از سده ما ساریقا یک دانگ آنرا با سکنجبین ساده یا بزوری یا شربت
دینار و شیره عنب الثعلب و شیره تخم کاسنی بنوشند و چند روز بدان مداومت نمایند فائده تمام بخشد دیگر
آنکه جهت سنگ گرده و مثانه در شیره عنب الثعلب و خارخسک سائیده بنوشند دیگر آنکه جهت حبس البول
با شیره تخم خیارین و تخم خربزه یا شیره خارخسک مفید است دیگر آنکه قولنج ریحی که سببش سردی و نفخ باشد
با بعضی مطبوخات مناسبه مثل مطبوخ سداب و پودنه و رازیانه و عنب الثعلب آشامیدن آن مفید است دیگر
آنکه حمی ربع و سائر حمیات بلغمیه مزمنه را بعد از تنقیه بدن با جلاب گرم کرده یا شربتهای مناسبه دیگر مداومت
کردن دو دانگ آن موافق است و اقل ایام مداومت هفت روز است دیگر آنکه چون بموضع درد دو دانگ
بواسیر طلا نمایند درد و وجع آنرا ساکن و ورم آنرا تحلیل دهد دیگر آنکه چون برای دشواری وضع حمل مقدار
دو دانگ آنرا سائیده با آب عنب الثعلب یا آب حلبه یا شیره خارخسک یا جلاب بخورد زن آبستن دهند و اگر
سائیده پارچه پشمی را بآن آلوده کرده بفرزجه نمایند که بخود برآرد وضع حمل آن باسانی گردد دیگر آنکه چون زنی
را بدشواری وضع حمل شود و مشقت بسیاری باو رسد و ضعف او را عارض گردد و یا آنکه بچه مرده از شکم
وی برآید و سمیت به بدن او سرایت نماید و همچنین اکثر امراض وارده بعد ولادت را چون چند روز بخورد او
مقدار سه چهار حبه از آن با گلاب سائیده مداومت بران نماید بعون الله تعالی شفا می یابد و اقل مدت
خوردن آن هفت یوم است که تا سه روز هر روز صبح و شام و ایام دیگر صبح بیاشامد دیگر آنکه خناق

بلغمی را طلا کردن آن مفید است و محلل اورام بلغمی است دیگر آنکه در درد چشم بلغمی را چکانیدن آن در چشم باعث تسکین
درد و الم آنست و صفراوی را طلا کردن آن بر پشت چشم محلل اورام پلکهای آنست و فرق میان درد چشم
بلغمی و صفراوی آنست که بلغمی را درد ساکن تر و حمرت کمتر و ورم زیاده و صفراوی را درد و سوزش
و چکیدن آب بیشتر باشد دیگر آنکه بهق سفید و برص را طلا کردن آن نافع بود و دیگر آنکه درد دندان را ساکن
گرداند چون مقدار عدسه آن را بزیر دندان بگیرند و یا سائیده بر دندان طلا نمایند دیگر آنکه جمیع امراض
بارده رطبه دماغیه و عصبانیه ساذجه و مادیه را مثل صرع و سکته و فالج و لقوه و خدر و استرخا و رعشه و مانند
اینها را مفید بود شربا و طلاء خصوصا با گلاب یا با یکی از ادهان مناسبه و دماغ را قوت بخشد و تفریح آورد
و اعانت طبیعت نماید بر دفع امراض از خود دیگر آنکه صرع صبیان که ام الصبیان نامند نافع بود چون مقدار
نیم دانگ آن را تا دانگی با شیر مرضعه آن سائیده بخورانند و گفته اند که طفلی را چهارده روز ام الصبیان
بود که یک زمان خالی نبود جدوار را با شیر مادر وی سوده بوی دادیم همان روز شفا یافت و بارها آزموده ایم
و حکمای هند گویند که مداومت بآن مردم را فربه کند راقم گوید شاید مبرود المزاجان بلغمی مراد باشند
و بعد از تنقیه در اکثر امراض و امزجه نفع آن بیشتر است و گفته اند درین دوا صد و بیست منفعت است
و آنچه به تجربه معلوم شده و استماع از استادان یافته و در کتب دیده اکتفا نموده شد و آن مضر
و مصدع محرورین و یابس المزاجان و مصدع الشان و مورث جراحت و قرحه امعاست و مصلح آن حلیب
ساده و شیر تازه دوشیده آن یافته و با بعضی از مبردات و مطفیات دیگر است بحسب
مزاج و شخص و سن و نوع مرض و مقدار شربت آن از نیم دانگ تا چهار دانگ
بحسب مزاج و شخص و مرض مختلف است جهت اطفال از نیم دانگ تا
یک دانگ و در تپ لم و سائر امراض دیگر دو دانگ و در تقویت باه تا نیم مثقال و در استسقا تا چهار
دانگ گفته اند و بدل آن در تفریح و تریاقیت سه وزن آن زرنباد است و شاید در تریاقیت تریاق
فاروق و بادزهر حیوانی بدل آن باشند و این اقرب بقیاس است از زرنباد علی الاطلاق و چنانچه ذکر یافت
تاثیر آن بکیفیت صرف نیست بلکه بصورت نوعیه و بالخاصیه است و قانون ترک افیون بجدوار در افیون
ذکر یافت دستور خوردن جدوار خطائی تعلیم فرموده اند که از بنده فقیر آثم محمد هاشم العلوی المحتاج
الی غفران ربه الغنی است از برای تقویت باه و جمیع امراض بارده بلغمیه و امراض عصب و دفع جمیع سموم و امراض

حادثه از مواد سمیه چون جذام و آتشک و از برای ذرب مزمن و ضعف معده مزمن و مفاصل بارد و تقویت
اعضای رئیسه مقرر نموده آنست که اول مرتبه تنقیه باید نمود در اول فصل ربیع باین طریق که دو روز
این منضج را بنوشند صفت آن گاوزبان شاهتره بسفایج فستقی عنب الثعلب پرسیاوشان بادرنجبویه
افتیمون از هر یک دو مثقال انجیر زرد ده دانه مویز منقی بیست دانه ادویه را سوای افتیمون جوشانیده
در آخر افتیمون را در پارچه کتان بسته در آن انداخته یک جوش دیگر داده فرود آورند و دایم کیسه را بمالند
تا سرد شود پس کیسه را مالیده فشرده دور کنند و ادویه را صاف نموده ترنجبین گلقند آفتابی در آن حل کرده
باز صاف نموده بنوشند و روز سوم بر اجزای مطبوخ مزبور سنای مکی اصل السوس تخم کشوث از هر یک
دو مثقال بیفزایند تنبیه چهارم پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه سنای مکی از هر یک نیم مثقال غاریقون کتیرا
از هر یک یک دانگ کوفته بیخته بروغن بادام شیرین یکمثقال چرب نموده حب ساخته بورق نقره
پیچیده وقت خواب فرو برند و از عقب آن آب نیم گرم یک پیاله بنوشند و طلوع صبح گاوزبان شاهتره
بسفایج فستقی بادرنجبویه پرسیاوشان غنچه گل سرخ اصل السوس سطوخودوس افتیمون از هر یک
دو مثقال سنای مکی چهار مثقال عناب انجیر زرد از هر یک ده دانه مویز منقی بیست دانه مجموع
را سوای افتیمون جوشانیده صاف نموده افتیمون را در آخر بکتانی بسته در آن اندازند یکجوش دیگر
داده فرود آورند و دایم کیسه را بمالند تا مطبوخ سرد شود پس کیسه را مالیده فشرده دور کنند
و ادویه را صاف نموده شیرخشت خراسانی گلقند آفتابی از هر یک ده مثقال ترنجبین فلوس خیارشنبر
از هر یک پانزده مثقال داخل کرده بمالند و بپالایند و روغن بادام شیرین یکمثقال داخل کرده
بنوشند اگر بهمین تنقیه بدن پاک شد بهتر و الا یکمرتبه دیگر تکرار نمایند پس سه روز هر روز هلیله مربا یک عدد
بکار برده تناول نمایند و بعد از آن تخم فرنجمشک یکمثقال گلاب ده مثقال نبات سفید پنج مثقال بنوشند
پس هفت روز این حب را فرو برند صفت آن جدوار خطائی یک درم و یک دانگ بهمن سرخ بهمن سفید زرنباد
درونج عقربی خولنجان زرنب از هر یک نیم مثقال قند نیم دانگ مایه مشک اعرابی ورق نقره ورق طلا از هر یک
ناسفته فادزهر معدنی خطائی از هر یک یک دانگ کوفته بیخته بشیره نبات سفید بقوام آورده سرشته
حب سازند و هفت حصه نموده هر روز یک حصه را با گلاب ده مثقال فرو برند و غذا چهار ساعت از
روز گذشته نخود آب بخورند و آخر روز تخم بالنگو یکمثقال گلاب دو مثقال نبات سفید پنج مثقال

بنوشند و شب پلاو گوشت مرغ جوان یا گوشت بره بخورند و یکهفته بعد از خوردن این حبوب ماست
و پنیر و ترشیها و غذاهای غلیظ و اعراض نفسانیه پرهیز نمایند **طریق دیگر** بگیرند جدوار خطائی مجرب
یکدرم و سه حصه نمایند و هر روز یک حصه را با گلاب سوده حب ساخته صبح ناشتا فرو برند و از عقب
آن شربتی از نبات و عرق گاوزبان و عرق بیدمشک بنوشند و بعد از سه ساعت نخود آب
گوشت جوان مرغ با ادویه حاره مانند دارچینی زعفران تناول نمایند یا قیمه شوربا بخورند قلیه پلاو
نیز خوب است و از حموضات و لبنیات اجتناب کنند و اگر پیش از خوردن آن چند روزی
خوردن نان و اغذیه غلیظ پرهیز کنند اولی و فائده این را بسیار نوشته اند **فصل در بیان
حبوبی که اصل و عمود در آنها جدوار است** و نیز در آنها قدری افیون از برای حفظ
ترکیب داخل است و اصل و عمود در آنها جدوار است بخلاف حبوب جدوار یکه در باب افیون
ذکر شود و شد که اصل و عمود در آنها افیون است و جدوار از برای اصلاح افیون داخل است
حب جدوار با مومیائی که اوجاع بدن را دفع کند و تقویت بدن و قوتها نماید و نشاط آورد
و مقوی اعضای رئیسه است و معده را بنهایت نافع است صنعت آن جدوار خطائی بنفش آزموده درونج
عقربی دارچینی عود بلسان قرنفل طباشیر سفید مومیائی دارابجردی از هر یک دو درم بسباسه
مصطگی عود هندی افیون گازرونی بذر البنج سفید از هر یک یک درم مشک کی نیم درم اجزا را
کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی از یک حب تا دو حب و اگر عنبر
اشهب و مروارید ناسفته و کهربای شمعی از هر یک نیم درم داخل نمایند می گردد اقوی **حب جدوار**
دیگر مفرح و اوجاع صدر را نافع باشد و دل و دماغ و جمیع اعضاء رئیسه را قوی گرداند و نشاط و فرح آورد
و نعوظ قوی آورد و طعام هضم کند و سرعت انزال و سلس البول و لینت طبع و زکام و نزله بارد را دفع
گرداند صنعت آن جدوار خطائی آزموده هفت مثقال زعفران تخم کرفس درونج عقربی از هر یک دو مثقال
و نیم فلفل زرنباد مصطگی عود قماری سنبل الطیب قاقله کبار دار فلفل قرنفل خیربوا صمغ عربی خولنجان
دارچینی عاقرقرحا افیون از هر یک یکمثقال و نیم فرفیون نیم مثقال کوفته بیخته بگلاب حبوب سازند هر حب
بقدر نخودی هر صبح دو عدد و شام دو عدد با گلاب فرو برند و اگر نزله باشد با عرق گاوزبان و از
حموضات پرهیز نمایند **حب جدوار** دیگر فادزهر و مومیائی که از آن اقوی است صنعت آن جدوار

خطائی مجرب دو مثقال فادزهر حیوانی یکدانگ عنبر اشهب مومیائی دار الجردی مشک ترکی خالص یک سیر
یکمثقال عود قماری خام دارچینی قرنفل خیربوا گل سرخ منزوع الاقماع شقاقل مصری سعد کوفی ابریشما
از هر یکدو مثقال صندل سرخ مروارید ناسفته دارفلفل بهمن سرخ از هر یک پنج مثقال زرنباد بهمن سفید
سنبل الطیب خصیة الثعلب مصری از هر یک سه مثقال صمغ عربی یکدانگ و نیم قرص افعی تخم خرفه مقشر تخم خشخاش
از هر یک ده مثقال زعفران هفت مثقال افیون سه مثقال پوست تخم مرغ مکلس یکمثقال کوفته بیخته بجلاب
مقوم سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی بورق نقره پیچیده نگاه دارند شربتی دو حب

حب جدوار نواب تقرب خان که بجهت نواب اشرفخان ترکیب نموده و نسخه آنرا بنواب معزی
الیه داده بودند صنعت آن جدوار خطائی مجرب دارچینی بسباسه فلفل سفید افتیمون خصیة الثعلب قصب الذریره
زعفران از هر یک دو مثقال صندل سفید مصطگی اسارون شامی عود قماری خام کتیرا افیون مشک
خالص عنبر اشهب از هر یک یکمثقال اجزا را کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی
بورق طلا پیچیده نگاه دارند شربتی یک حب تا دو حب حب جدوار حکیم جلالا از اولاد حکیم ابوالبرکات
اوحدانی حکیم حرم شاه سلیمان صفوی صنعت آن عود قماری خام مصطگی رومی بهمن سرخ بهمن سفید
پوست زرد اترج قاقله صغار قاقله کبار صندل سفید بگلاب سوده گل گاو زبان مروارید ناسفته
بسد فادزهر سعدی کهربای شمعی یاقوت رمانی عنبر اشهب طباشیر سفید صمغ عربی بذر البنج سفید از هر یک
یکمثقال افیون گازرونی دو مثقال جدوار خطائی مجرب سه مثقال زعفران نیم مثقال ورق طلا ورق
نقره از هر یک ده عدد بدستور مقرر حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی دو حب حب جدوار
دیگر که در تقویت باه و امساک منی بی نظیر است و منافع بسیار دارد صنعت آن جدوار خطائی مجرب
افیون زعفران از هر یک نیم مثقال قرنفل بادرنجبویه کبابه چینی فلفل دارفلفل از هر یک سه درم عود
هندی چهار درم قرفة الطیب دو درم مشک تبتی مصطگی رومی از هر یک یکمثقال بابونه مروارید
ناسفته از هر یک یکدرم کوفته بیخته بجلاب شکری یا بشیره نبات مقوم سرشته حبوب سازند حب
جدوار له غفر الله له ولوالدیه بحق محمد صلعم وآله واصحابه صنعت آن جوزبوا پنج عدد میان آنها را
خالی کرده افیون گازرونی یکمثقال فتیله کرده در آن جوزها بگذارند و جوزها را بخمیر گرفته در
روغن گاو بریان نمایند بحدیکه خمیر قریب بسوختن گردد خمیر را از آنها جدا کرده جدوار خطائی مجرب

بهمن سفید بهمن سرخ شقاقل مصری خصیة الثعلب مصری از هریک چهار مثقال عود قماری عرق خام زرنباد
درونج عقربی کبابه چینی گل گاؤزبان زعفران لسان العصافیر اسارون بسباسه سنبل الطیب مصطگی
قرنفل غنچه گل سرخ مشروع الاقماع ایسا فلفل سیاه دانه خیربوا قاقله کبار زرنب بادرنجبویه خولنجان تخم بالنگ
مغز حب صنوبر دارچینی مغز حب الزلم مغز چلغوزه مغز نارجیل مقشر مغز حب القطن از هریک دو مثقال اشتر
اعرابی کثیرا صمغ عربی از هریک یک مثقال تخم خشخاش مغز حب القلقل تخم خرفه مقشر از هریک پنج مثقال عنبر اشهب
مشک تبتی ورق طلا ورق نقره محلولین از هریک نیم مثقال نبات سفید هفت مثقال بسته مقشر حبوب سازند هر
حبی بقدر نخودی شربتی از دو حب تا چهار حب و اگر در مزاج برودت غالب باشد بجای تخم خرفه قرنفل
بوزن آن داخل کنند حب جدوار از تراکیب متاخرین است مقوی اعضای رئیسه و باه و مولد منی
و مغلظ آن و باعث حصول ولد است باذن الله تعالی صنعت آن جدوار خطائی مجرب دو درم مروارید
ناسفته کهربای شمعی بسد زرنباد صمغ عربی طباشیر عود غرقی خام قرنفل سنبل الطیب جوزبوا بسباسه قاقله
کبار ریوند چینی بهمن سرخ بهمن سفید بادرنجبویه زعفران تخم انجره تخم شلغم حرمل خشخاش سفید خشخاش
سیاه عنبر اشهب مشک خالص از هریک نیم مثقال و در نسخه دیگر وزن مشک ربع مثقال است یاقوت
رمانی لعل بدخشی از هریک ربع مثقال ورق نقره ورق طلا محلولین از هریک ربع مثقال چلغوزه مغز
سر گنجشک مغز خصیة الثعلب مصری کشن خرما پنج شیبی لسان العصافیر افیون مصری خالص از هریک
مثقال و در نسخه دیگر بوزیدان شقاقل مصری بیخ لفاح از هریک نیم مثقال داخل است و در نسخه دیگر افیون
داخل نیست اجزا کوفته بیخته با گلابی که در آن صمغ عربی ربع مثقال و نبات دو مثقال خیسانیده باشند
سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی و نخودی بورق طلا و نقره پیچیده در سایه خشک نمایند شربتی از
یک حب تا سه حب از بزرگ و کوچک تا پنج حب حب جدوار منقول از حکیم مسیح همه قوی و اعضای
رئیسه از دل و دماغ و کبد و سائر اعضا و اعصاب و باه را قوت بخشد و ریاح غلیظه را دفع کند و سعال بلغمی
و قئ الدم و اوجاع نقرس و مفاصل و بواسیر و فالج و لقوه و سکته و صرع و نزله و شقیقه و استرخای بدن
و درد چشم و سرعت انزال و قو باه و قروح امعا را سودمند بود و فرح و سرور آورد و اشتهای طعام
و هضم یاری کند و سیاهی موی را محافظت نماید و رفع زهر جانوران گزنده نماید و رنگ را سرخ گرداند
و قولنج بگشاید و بول براند و سنگ گرده و مثانه بریزاند و روشنی چشم بیفزاید و دیوانگی و سودا را دفع

و مداومت آن از جمیع امراض مذکوره و علل بلغمی و سوداوی ایمنی بخشند و پیش از طعام و بعد از طعام لقمه
خورد صنعت آن جدوار خطائی مجرب زعفران راسن مقل ازرق کبابه چینی بهمن سرخ بهمن سفید جوز بوا
انیسون تخم سداب تخم گندنا ورق گل سرخ زنجبیل از هر یک یکمثقال صیرفی که چهار ماشه باشد دار فلفل
دو مثقال و یک ربع زرنباد هفت ماشه امله مقشر ستقاقل مصری از هر یک شش ماشه اسارون دارچینی
بادرنجبویه افیون اعلی خالص از هر یک پنج ماشه بزرالبنج سفید عاقرقرحا تخم کرفس عود قماری غاریقون خام
صمغ عربی قرنفل خولنجان خصیة الثعلب مصری بسباسه نعناع گاوزبان حب الآس سعد کوفی مغز تخم خیارین مغز
بادام مقشر ماهی سقنقور اگر نباشد بدل آن برگ ماهی با هر دو سپید سفید مروارید ناسفته تخم بلیون و روغن
عقربی از هر یک یکدرم صیرفی که سه ماشه باشد سنبل الطیب قاقله کبار فرفیون ریوند چینی مصطکی رومی
سلیخه شیطرج هندی زراوند مدحرج گل نیلوفر مایه شتر اعرابی نخود الوندی عنبر اشهب از هر یک نیم
مثقال صیرفی بسد و النبات مشک خالص لعل بدخشی یاقوت رمانی از هر یک ماشه جند بیدستر نیم ماشه
ورق طلا ورق نقره محلولین بقدر کفاف ادویه کوفته بیخته با گلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر
نخودی در ورق طلا و نقره پیچیده در سایه خشک نمایند شربتی یک حب تا سه حب حب جدوار
دیگر صنعت آن جدوار خطائی مجرب پنج مثقال عنبر اشهب زرنباد درونج عقربی صندل سفید مروارید ناسفته
زعفران ورق طلا از هر یک یکمثقال ورق نقره گل گاوزبان از هر یک دو مثقال یاقوت رمانی لعل
بدخشانی مشک تبتی خالص عود هندی غاریقون خام صمغ عربی افیون خالص از هر یک نیم مثقال ادویه کوفته
بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند حب جدوار دیگر صنعت آن جدوار مجرب زرنباد دارچینی تخم
کرفس عود قماری غاریقون خام از هر یک ثلث درهمی بزرالبنج دو ثلث درهم ادویه کوفته بیخته صمغ عربی را
در گلاب حل کرده بآن بسرشند و حب سازند هر حبی بقدر نخودی بورق طلا و نقره پیچیده در سایه
خشک نمایند شربتی از یک حب تا سه حب این حب فالج و امراض بارده را نافع است و امساک آورد
حب جدوار دیگر صنعت آن جدوار خطائی مجرب بزرالبنج زعفران از هر یک نیم مثقال سنبل
الطیب پوست بیخ مکلس اسارون از هر یک و نیم مثقال افیون عاقرقرحا عنبر اشهب مصطکی سلیخه پوست
بیرون پسته از هر یک مثقال زرنب درونج عقربی عود هندی دارچینی از هر یک یکمثقال و نیم مثقال
مشک خالص فلفل سیاه از هر یک ثلث مثقال ادویه کوفته بیخته بعسل بسرشند و حبوب سازند حب جدوار

مختصر صنعت آن جدوار خطائی مجرب عنبر اشهب از هریک یکمثقال مصطکی زعفران افیون از هریک دو مثقال
و اگر افیون را یکمثقال کنند و برای غیر معتادین بافیون نیم مثقال کنند بهتر است مشک نیم مثقال افیون را در
گلاب حل کرده صاف نمایند و در آفتاب گذارند تا غلیظ گردد و ادویه کوفته بیخته بآن سرشته حبوب سازند
حب جدوار دیگر صنعت آن جدوار مجرب افیون خالص اعلی عود غرقی خصیة الثعلب مصری از هریک یکدرم
عنبر اشهب یکدرم و دو ثلث درم درونج مشک خالص قرنفل ورق گل سرخ زرنب از هریک ثلث درمی
فلفل سنبل الطیب جوزبوا طباشیر قرفه قاقله صغار بسباسه از هریک دو ثلث درمی ورق نقره ورق طلا
بقدر کفاف ادویه کوفته بیخته با گلاب سرشته حبوب سازند شربتی از یک حب تا سه حب حب جدوار
دیگر نافع از برای امراض سوداویه صنعت آن جدوار خطائی مجرب عنبر اشهب مروارید ناسفته تخم خرفه مقشر
گل گاوزبان تخم فرنجمشک صندل سفید کشنیز خشک مقشر طباشیر سفید از هریک یکمثقال افیون یکدانگ
زعفران نیم مثقال لاجورد مغسول چهار دانگ کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی
شربتی دو حب **فصل در ذکر حبوب جدواری که اصل و عمود در آنها جدوار است و افیون**
داخل نیست حب جدوار از متاخرین در تقویت باه و هاضمه و ضعف دل و معده بنهایت نافع
صنعت آن جدوار خطائی مجرب مروارید ناسفته دارفلفل تخم بادرنجبویه از هریک یکمثقال تخم فرنجمشک
عود قماری قرنفل کبابه چینی قرفة الطیب فلفل از هریک دو مثقال خصیة الثعلب مصری سه مثقال زعفران
نیم مثقال ادویه کوفته بیخته قند سفید بیست و دو مثقال بقوام آورده ادویه بدان سرشته حبوب سازند
هر حبی بقدر نخودی بورق طلا و نقره از هریک سی عدد پیچیده نگاه دارند شربتی نیم مثقال حب
جدوار دیگر از متاخرین مبهی و هاضم و مقوی بدن است و نافع از برای سموم صنعت آن جدوار خطائی
مجرب عود قماری خام صندل سفید زرنباد زعفران قرنفل صمغ عربی فلفل درونج عقربی دارچینی از هریک
دو مثقال مصطکی عاقرقرحا مشک تبتی از هریک نیم مثقال کوفته بیخته بشیره نبات سرشته حبوب سازند
حب جدوار منقول از بیاض حکیم محمد حسین بخط مصری الید بدن را قوت دهد و حافظ صحت و مقوی
اعضای رئیسه و معده و دافع آلام و امراض بارده است صنعت آن جدوار خطائی مجرب صندل سفید بگلاب
سوده زرنباد دارچینی درونج عقربی صمغ عربی از هریک یکمثقال عود قماری خام یکمثقال و نیم مصطکی رومی
زعفران عاقرقرحا از هریک نیم مثقال قرنفل فلفل سیاه مشک ترکی از هریکدو مثقال کوفته بیخته با شیره نبات

سفید سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی یک دانگ حب جدوار از اطبای هند گفته اند که حافظ
قوی و ارواح است و چون هر سال چند روز بآن مداومت نمایند بعمر طبیعی میرسانند صنعت آن جدوار خطائی
مجرب تخم گندنا دارچینی فلفل دارفلفل کندر طلق مکلس فولاد مکلس از هریک سه مثقال دانه هیل بوا قرنفل زنجبیل
زعفران طباشیر سقوطری زرنباد از هریک دو مثقال سعد کوفی سنبل الطیب عود قماری خام غاریقون هشت سفید
از هریک چهار مثقال فادزهر حیوانی اصطهباناتی یک مثقال مصطکی پنج مثقال ذهب مکلس یک دانگ طلق مکلس و
فولاد مکلس و ذهب مکلس را در روغن گاو بجوشانند و باقی ادویه را کوفته بیخته با ابن بیخته و بعسل مصفی القوام آورده
سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی بورق طلا و نقره پیچیده نگاه دارند شربتی دو حب حب
جدوار فادزهری مومیائی حکیم محمد باقر موسوی منقول از خط نواده مغفری الیه میرزا عبد الباقی قلمی فرموده
اند در بیان حب مفرح و مقوی قلب و حافظ صحت که ترکیب بالطائف آن بدستیاری پنجه حواس خمسه باطنی
این حقیر و تقدیر مقادیر آن بمهراس طبع این فقیر صورت بسته امید که در نظر یکجهتان این دودمان
ولایت نشان مورد تحسین و در مذاق طبع صوفیان آستان خسروشاه نشان شیرین آید صنعت آن جدوار خطائی
مجرب هفت مثقال فادزهر معدنی سه مثقال مروارید ناسفته دو مثقال یاقوت رمانی عنبر اشهب از هریک یک مثقال
زعفران مومیائی دارابجردی از هریک نیم مثقال مومیائی را در روغن بنفشه بادام یا روغن مغز پسته مدبر در
بنفشه گداخته باقی ادویه را سوای جواهر و فادزهر کوفته بیخته جواهر و فادزهر را بلعاب بزرقطونا که در ان
صمغ عربی و کثیرا حل کرده باشند صلایه نموده بعد از ان ادویه را بان سرشته در هاون سنگی بدسته بمالند
بعد از ان حبها سازند هر حبی بقدر نخودی بورق طلا پیچیده یا ورق نقره در سایه خشک کرده نگاه دارند
شربتی چهار قیراط حب جدوار از حکیم عماد الدین محمود منقول از خط میرزا محمد باقر ولد حکیم مغفری
الیه صنعت آن جدوار خطائی مجرب پنج مثقال عنبر اشهب یک مثقال مشک نیم مثقال زرنباد درونج عقربی
صندل سفید مروارید ناسفته زعفران ورق طلا از هریک مثقال یاقوت رمانی لعل بدخشی صمغ عربی
عود قماری خام از هریک نیم مثقال ورق نقره گل گاوزبان از هریک دو مثقال و یک دانگ بدستور متعارف
حبوب سازند شربتی چهار قیراط حب جدوار دیگر صنعت آن جدوار خطائی مجرب بنفش نیم مثقال
فادزهر حیوانی قرنفل زعفران عاقرقرحا جندبیدستر جوزبوا بسباسه دارچینی دانه هیل بوا ورق طلا
محلول ورق نقره محلول از هریک یک دانگ کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی

شربتی از سه حب تا هفت حب حب جدوار صغیر جدوار خطائی مجرب مروارید ناسفته از هر یک دو جزو نبات
سه جزو بالعاب بهدانه سرشته حبوب سازند شربتی یکدرم حب جدوار که در تقویت قلب و دماغ
و جمیع اعضای رئیسه و دفع رطوبات دماغی و درد معده و برودت دماغ و معده نفع تمام دارد صنعت
آن جدوار خطائی مجرب عود غرقی خام مصطگی رومی از هر یک پنج درم دارچینی گل گاوزبان
زعفران پوست زرد اترج از هر یک شش درم درونج اسطوخودوس قاقله کبار قاقله صغار فلفل
دارفلفل ریوند چینی عاقرقرحا سنبل الطیب دواله زرنباد درونج ترکی مشک خالص عنبر اشهب از هر یک
و نیم درم اجزا کوفته بیخته با گلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی و بورق طلا و نقره پیچیده در سایه
خشک نمایند شربتی یک حب تا سه حب تا پنج حب بحسب قوت و مزاج حب جدوار دیگر که مهیی و هاضم طعام
و مقوی بدن است صنعت آن جدوار خطائی مقشر مجرب عود قماری خام صندل سفید زرنباد قرنفل
عربی درونج عقربی فلفل سیاه از هر یک هر دو مثقال مصطگی زعفران از هر یک یکمثقال کوفته بیخته
بگلاب سرشته حبوب سازند شربتی از یک دانگ تا دو دانگ حب جدوار دیگر بنهایت مقوی باه است
و در امساک منی بی نظیر است صنعت آن جدوار خطائی بهمن سفید بهمن سرخ زعفران صندل سفید مروارید
ناسفته از هر یک پنج مثقال پادزهر حیوانی مجرب یکدانگ عنبر اشهب مشک تبتی از هر یک نیم مثقال صمغ
سوبی یکدانگ و نیم عود قماری قرنفل فلفل دارفلفل غنچه گل سرخ سعد کوفی از هر یک دو مثقال قرص اقحوان
تخم خشخاش خصیة الثعلب مصری از هر یک ده مثقال زرنباد دارچینی ایرسا قاقله مصری سنبل الطیب
از هر یک سه مثقال تخم خرفه مقشر پوست تخم مرغ مکلس از هر یک یکمثقال اجزا کوفته بیخته بشیره
نبات سفید بقوام آورده سرشته حبوبها سازند هر حبی بقدر نخودی در سایه خشک نمایند شربتی یک حب
حب جدوار دیگر امساک منی کند و سرعت انزال منی را دور گرداند و تقویت باه کند و پشت را قوی
گرداند و ضیق النفس را نافع بود و بواسیر بادی و خونی را سود دارد و تبهای کهنه و سرفه و سل را مفید است
صنعت آن علک البطم مصطگی رومی از هر یک یکدرم قرنفل سه درم مشک تبتی یکدانگ و نیم جدوار خطائی
مجرب دو دانگ زعفران یکدرم اجزا را نرم سائیده با اندک شیره نبات بگلاب بقوام آورده سرشته
حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی بورق طلا و نقره پیچیده در سایه خشک کرده نگاه دارند شربتی یک حب
حب جدوار تالیف حکیم محمد حسین حکیم باشی شاه جنت مکان شاه عباس صفوی موسوی مقوی

جمیع اعضای رئیسه و مقوی باه است و نشاط آورد و مجرب است صنعت آن جدوار خطائی مجرب عود ہندی
قاقله سنبل الطیب دارچینی لسان العصافیر قرنفل بهمن سرخ بادیه شترا عرابی از ہریک سه مثقال زرنباد درونج
عقربی صندل سفید مروارید ناسفته لعل بدخشی جوز بوا بلسان فلفل سفید زنجبیل ریوند چینی بادرنجبویه سیاه دانج
ہندی بسباسه خولنجان کبابه چینی عود الصلیب بیران تودری گل سرخ منزوع الاقماع تخم خرفه تخم زنجبیل
دو قو عاقرقرحا از ہریک دو مثقال گل گاوزبان خصیة الثعلب مصری مصطگی رومی طباشیر سفید
پوست زرد اترج سکه صیدا از ہریک پنج مثقال صمغ عربی ہفت مثقال عنبر اشہب مشک تبتی از ہریک
یک مثقال بہمن سفید ہفت مثقال نبات سفید بیست مثقال اجزا را کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند
و بورق طلا و نقره از ہریک یک مثقال پیچیده و در سایه خشک نمایند و باید که حبوب ہریک بقدر نخودی
باشد شربتی از پنج حب تا ہفت حب با عرق گزر بمقدار یک اوقیه فرو برند حب جدوار دیگر صنعت
آن جدوار خطائی آزموده فلفل سفید فلفل سیاه ورق گل سرخ سنبل الطیب از ہریک پنج درم
کہربای شمعی مروارید ناسفته یاقوت رمانی تخم کرفس سازج ہندی حب بلسان سلیخه عود بلسان فرنجمشک
زنجبیل دارچینی کبابه چینی زراوند مدحرج اسارون شامی زرنب عود ہندی خام عاقرقرحا پوست بیرون
پسته صمغ عربی دارفلفل عقیق یمانی یشب سبز از ہریک سه درم زعفران نانخواه جوزبوا بسباسه
حب الزلم شقاقل مصری خصیة الثعلب مصری از ہریک شش درم عاقرقرحا درونج عقربی مصطگی صافی
از ہریک چہار درم بیخ بہمن سفید زرنباد از ہریک دو درم عنبر اشہب مشک یک درم ورق طلا پنجاه عدد ورق
نقره یکصد عدد ادویه را آنچه کوفتنی است کوفته بیخته و آنچه صلایه کردنی است با گلاب سیاق صلایه
کرده و آنچه حل کردنی است حل کرده مجموع را به روغن مغز پسته چرب نموده حبوب سازند ہر حبی بوزن
نخودی شربتی از چہار حب تا شش حب حب جدوار دیگر بجہت تقویت باه و قوت باصره و ضعف
دل و معده صنعت آن جدوار خطائی آزموده مروارید ناسفته دارفلفل از ہریک مثقال فلفل قرفة الطیب
عود قماری خام قرنفل کبابه چینی از ہریک دو مثقال خصیة الثعلب مصری شقاقل مصری تخم بالنگو از ہر
یک سه مثقال زعفران نیم مثقال کوفته بیخته بجلاب سکری سرشته حبوب سازند ہر حبی بقدر نخودی شربت
نیم مثقال حب جدوار دیگر که مقوی معده و باه و قلب است و باصره را قوت دہد و خفقان بارد را
زائل کند و در تقویت باه بی نظیر است صنعت آن جدوار خطائی مجرب مروارید ناسفته دارفلفل عاقرقرحا

شمعی از هر یک یکمثقال فلفل زنجبیل خولنجان هرفة الطیب بهمن سرخ بهمن سفید عود قماری خام قرنفل
کبابه چینی از هر یک دو مثقال خصیة الثعلب مصری شقاقل مصری تخم بالنگو از هر یک سه مثقال زعفران
نیم مثقال اجزا را کوفته بیخته بجلاب سکری مقوم سرشته حبوب سازند و بورق طلا پیچیده نگاه دارند شربت
نیم مثقال و این حب جدوار با نسخه قبل یکیست باندک تفاوتی حب جدوار دیگر صنعت آن بادزهر معدنی
مجرب یکدانگ عنبر اشهب مشک تبتی از هر یک نیم مثقال صمغ عربی یکدانگ و نیم عود قماری قرنفل فلفل غنچه
گل سرخ سعد کوفی از هر یک دو مثقال صندل سفید مروارید ناسفته جدوار خطائی بهمن سرخ بهمن سفید
زعفران از هر یک پنج مثقال قرص افعی تخم خشخاش خصیة الثعلب مصری از هر یک ده مثقال زرنباد
دارچینی ابیض شقاقل مصری سنبل الطیب از هر یک سه مثقال تخم خرفه مقشر پوست تخم مرغ مکلس از هر
یک یک مثقال اجزا را کوفته بیخته بشیره نبات سفید مقوم سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی
شربتی پنج حب حب جدوار که مقوی قلب و دماغ و کبد است و باه برانگیزد و معده را موافق باشد
و پشت و کمر را قوت دهد و نشاط آورد صنعت آن اشنه سنبل الطیب صندل سرخ صندل سفید حب الآس
لاجورد مغسول شمط مغسول ساذج هندی تخم ریحان تخم خشخاش کشنیز خشک مقشر پوست هلیله
کابلی هلیله سیاه پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله منقی اسطوخودوس از هر یک سه مثقال جدوار خطائی
بنفشه مجرب سه مثقال و نیم مروارید ناسفته بسد کهربای شمعی یشب سبز عنبر اشهب ابریشم مقرض پودینه جبلی
زنجبیل سفید طباشیر سفید لادن فلفل از هر یک دو مثقال پوست زرد اترج گل سرخ تخم کشوث تخم خرفه مقشر
مغز بادام شیرین مقشر مغز چلغوزه مغز حب الزلم مغز نارجیل مقشر مصطگی از هر یک پنج مثقال گل مختوم
کافور قیصوری ورق نقره مشک تبتی از هر یک یکمثقال تودری زرد تودری گلگون از هر یک دو مثقال
و نیم ورق طلا نیم مثقال ادویه را آنچه صلایه کردنی است با گلاب بر سنگ سماق صلایه کرده و آنچه کوفتنی
است کوفته بیخته و آنچه حل کردنی است حل کرده به روغن بلسان چرب نموده با آب پوست کوکنار سرشته
حبوب سازند شربتی یکدرم و اگر خواسته باشند اجزا را بعسل مصفی سه وزن ادویه سرشته معجون سازند
شربتی از آن یکمثقال است حب جدوار حکیم ارشد قمی منقول از خط ولد ارشد معزی الیه میرزا ابراهیم صنعت
آن ذهب مکلس جدوار خطائی فادزهر معدنی خطائی اعلی از هر یک یک مثقال جوزبوا مصطگی رومی
زعفران از هر یک چهار دانگ دارچینی چهار مثقال قرنفل نیم مثقال صمغ عربی دو دانگ مشک تبتی یک دانگ علی الرسم

حب سازند هر حبی بقدر نخودی و چون یک حب این حبوب در حمی ربع پیش از وقت نوبت به نیم ساعت با گلاب
فرو برند نافع است حب جدوار حکیم سلیمان باه را قوت دهد صنعت آن جدوار خطائی مجرب مایه شتر
اعرابی قرص افعی شحمیة الثلث مصری زعفران از هر یک سه درم عنبر اشهب مصطگی رومی مشک خالص خایه
خروس کبار سعد کوفی از هر یک یکدرم کافور بهو دانه نیم درم اجزا کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند
هر حبی بقدر نخودی بورق طلا و نقره پیچیده خشک نمایند شربتی از یک حب تا دو حب دهن جدوار
جهت رفع اوجاع مفاصل و اوجاع ورک و عرق النسا و نقرس و التیام جروح قرحها و قطورا مفید
صنعت آن بگیرند جدوار خطائی صحیح را جوکوب نموده یک شبانروز در آب باران یا خمر عنبی بخیسانند
پس بآتش ملایم طبخ دهند تا تمام قوت اندر شراب آید پس نیکو مالیده صاف کرده با هم وزن آن آب
صافی روغن کنجد تازه یا روغن زیتون یا روغن ورد احمر بآتش ملایم طبخ دهند تا روغن بماند و نسوزد و
بکار برند مرهم جدوار از صنعت حکیم علی گیلانی شارح قانون گفته که این مرهم نیز عدیل ماند دهن جدوار
است در کثرت فوائد بلکه از آن زیاده و نمی رسد باین در منافع برای التیام جراحات و اندمال آنها دوائی
نه مرهمی صنعت آن جدوار خطائی خوب مجرب که بیش نباشد یکمثقال زردچوبه دیودار اصل السوس
بسپن و راتج برگ حنا خشک دو و مجمع بر سقوف و کاکین محمصان و نخود بریان نه و کاکین زرگوار
و سنگیران و قلعی گران و غیرها از هر یک یک اوقیه پوست درخت مغیلان برگ درخت نیم تازه سبز
هوچوبه از هر یک دو اوقیه قنه نصف اوقیه چوبها و چهار را نیم کوفته و بر روی سنگ صلایه نرم بسایند
تا مضمحل گردد و با سایر ادویه سوای قنه در دو نیم من آب بآتش ملایم بجوشانند تا به ثلث رسد پس آب
صافی آنرا بکفچه که بسیار سوراخ آن ریزه و تنگ باشد بگیرند و از پشت همان کفچه در دیگچه افشارند و
ثفال آنرا تا آنچه در آن مائیت هست برآید پس آن مائیت را گرفته ثفال را دور نمایند و بریزند بر آن
روغن کنجد تازه خالص بیست اوقیه و بآتش ملایم بجوشانند تا آنکه قریب خشک شدن آب گردد پس
صاف نمایند و ثفال افشرده دور نمایند و قنه را با اندکی از آن روغن حل نموده صاف نمایند و با دو
اوقیه موم زرد در باقی روغن بریزند و بآتش ملایم طبخ نمایند تا بقوام مرهم آید و احتیاط نمایند که نسوزد و
وعند الحاجت استعمال نمایند و نوشته که اگر در بعضی بلاد برگ درخت نیم یا پوست درخت مغیلان یا جدوار
خطائی صحیح یافت نشود باکی نیست بتخفیف آن لیکن تمام اجزا بهتر و اولی است مرهم جدوار دیگر قروح

خنازیر و ناصور و زخم آتشک و زخمهای کهنه را نافع و مجرب است صنعت آن جدوار خطائی مجرب یک
مثقال موجیه قند پوست درخت مغیلان برگ حنا در سایه خشک کرده از هر یک نوزده مثقال برگ نیم
در سایه خشک کرده موم زرد و غیر مستعمل از هر یک سی و هفت مثقال و نیم روغن کنجد سفید هفتاد و پنج مثقال
اجزای سوای جدوار و موم در سه هزار مثقال آب بجوشانند تا به ثلث رسد که هزار مثقال باشد مالیده صاف
نموده بعد از آن موم و قند و روغن را داخل کرده بآتش ملایم بجوشانند که آب رفته روغن بماند پس جدوار
را نرم سوده داخل کرده در هاون بدسته بمالند تا یکسان مانند مرهم شود و در ظرف چینی نگاه دارند و عند
الحاجت بکار برند **فصل در ذکر نسخ معاجین جدواری** این **معجون** را موسی بن میمون
از خط شیخ رئیس نقل کرده و قلمی نموده که خواص این معجون را شیخ چنین نوشته که بنهایت مقوی
باه است و دافع جمیع سموم و باصره را قوی گرداند و اعضای باطنه را تمام علی العموم قوت دهد خصوصا
دل را و دفع بلغم کند و مانع صعود ابخره بدماغ است و تقویت جمیع اعضا و حواس ظاهر و باطن کند و کدورتها
زائل گرداند و تفریح آورد و نفس را قوی گرداند و حافظ صحت است و مانع بسیاری از امراض است
و فوائد این معجون را بسیار نوشته و ما مختصر کردیم صنعت آن جدوار خطائی مجرب قسط تلخ غنچه گل
سرخ منزوع الاقماع پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله از هر یک یک اوقیه امله منقی دو
اوقیه پوست زرد اترج اسطوخودوس گاوزبان از هر یک یک اوقیه لسان العصافیر شقاقل مصری تخم
هلیون تخم خربزه تخم جرجیر بهمن سرخ بهمن سفید انیسون مصطگی عود بلسان با قشر از هر یک نیم اوقیه کبابه
چینی قرنفل دارچینی از هر یک ربع اوقیه کوفته بیخته بروغن بادام شیرین و روغن مغز پسته چرب
نموده با عسل مصفی دو وزن ادویه و جلاب سه رطل که بقوام آورده باشند سرشند و هر روز یک مثقال
آنرا تناول نمایند تا مزاج باعتدال آید **معجون جدوار** دیگر مقوی باه و مجرب است صنعت آن عود قماری
خام قرنفل شقاقل مصری خصیة الثعلب مصری از هر یک سه مثقال زعفران نیم مثقال کبابه چینی فلفل تخم [illegible]
دار فلفل از هر یک دو مثقال تخم بابونه مروارید ناسفته جدوار خطائی مجرب از هر یک یک مثقال قند سفید
سه وزن ادویه قند را بقوام آورده ادویه را کوفته بیخته با آن معجون سازند **معجون جدوار**
نواب حکیم الممالک مرحوم صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله مقشر دارچینی تج کی
از هر یک دو توله سعد کوفی یکو نیم توله زنجبیل فلفل سیاه دار فلفل کندر از هر یک یک توله مغز پسته سه توله مویز

منقی بیست تولہ اسطوخودوس پوست زرد اترج گاوزبان گیلانی جدوار خطائی تخم خربزہ از ہر یک دہ تولہ
قسط تلخ غنچہ گل سرخ لسان العصافیر شقاقل مصری تخم بلیون زعفران بہمن سرخ بہمن سفید انیسون
مصطگی عود الصلیب عود بلسان از ہر یک یکتولہ روغن بادام شیرین روغن پستہ از ہر یک پنج تولہ عسل
مصفی یکونیم سیر قند سفید یا و سیر ترنجبین بیست تولہ بقوام آوردہ علی الرسم معجون سازند شربتی از یکمثقال
تا دو مثقال **فصل دربیان نسخ مفرحات جدواری** **مفرح جدوار** کہ حسب الامر حضرت
اقدس اعلی ظل اللہ شاہ سلیمان صفوی موسوی حکیم محمد باقر موسوی حکیم باشی از حکیم فرنگی نسخہ آنرا
گرفتہ صنعت آن جدوار خطائی مجرب زعفران تخم ریحان عود ہندی قرنفل پوست اترج خولنجان کبابہ
جوز بوا میعہ سائلہ از ہر یک دو درم و نیم انیسون عاج سوختہ مرزہ افتیمون از ہر یک یکدرم کافور
قیصوری مشک تکی عنبر اشہب مروارید ناسفتہ استخوان دل گوزن یعنی پادزہر حیوانی گوزنی از ہر یک نیم درم
ورق طلا ورق نقرہ از ہر یک بیست و چہار درم آب سیب شیرین عرق گاوزبان از ہر یک قدری
قند سفید دو وزن مجموع ادویہ قند را در آب سیب و عرق گاوزبان حل کردہ بقوام آورند و اجزا را
بآن معجون سازند شربتی دو درم تا سہ درم **مفرح جدوار جلالی** صنعت آن جدوار خطائی
مجرب مروارید ناسفتہ یاقوت رمانی پادزہر معدنی خطائی کہربای شمعی بسد محرق پوست بلیلہ عود قماری
خام سارون شامی ماہی دریان بسباسہ زرنباد خصیۃ الثعلب مصری بہمن سفید بہمن سرخ گل گاوزبان
ورق گل سرخ بوزیدان شقاقل مصری تخم خشخاش از ہر یک سہ مثقال ابریشم مقرض لاجورد مغسول ریوند
چینی افتیمون اقریطی سنبل الطیب مصطگی رومی زعفران ساذج ہندی عنبر اشہب مایہ شتر اعرابی
صندل سرخ دارچینی زنجبیل قرنفل جوز بوا درونج عقربی سعد کوفی بادرنجبویہ تخم بلیون تودری سرخ
تودری زرد قاقلہ کبار تخم فرنجمشک کبابہ چینی خولنجان طباشیر سفید ورق نقرہ از ہر یک دو مثقال
مشک تکی ورق طلا از ہر یک یکمثقال آملہ منقی دہ مثقال آب بہ شیرین آب سیب شیرین از ہر یک چہار
من تبریزی قند سفید یکصد و پنجاہ مثقال عسل مصفی دویست مثقال بدستور معہود معجون سازند شربتی
از یکدرم تا یکمثقال طبی و در نسخہ دیگر پنج مثقال افیون درین مفرح داخل است و نسخہ اول خوب است
مفرح جدوار شریفی صنعت آن جدوار خطائی مجرب وج ترکی نارمشک سنبل الطیب دارچینی تخم زرد
تخم شلغم رازیانہ خصیۃ الثعلب مصری مخلصہ زرشک منقی گل مختوم مروارید ناسفتہ کہربای شمعی از ہر یک

سه مثقال پوست زرد اترج گل گاوزبان صندل سفید شیر املہ ستی طباشیر سفید ابریشم مقرض از هر یک
پنج مثقال بهار نارنج خشک کرده مغز تخم خیارین عود هندی بزرقی خام تخم خرفه مقشر از هر یک هفت
مثقال قرنفل جوزبوا خولنجان سعد کوفی تخم اترنج مشک زرنب بسباسه فادزهر حیوانی اصطهیانا قی از
هر یک یک مثقال و نیم قرفة الطیب دار فلفل قاقله کبار زنجبیل فلفل سیاه کافور قیصوری لعل بدخشی
زمرد اعلی از هر یک یک مثقال پوست بیرون پسته جنطیانا تخم کرفس لسان العصافیر زرنباد مغز حبة الخضرا
مغز چلغوزه مصطکی قاقله صغار درونج عقربی کبابه چینی بهمن سفید بهمن سرخ از هر یک دو مثقال یاقوت
رمانی بادرنجبویه فادزهر معدنی خطائی عنبر اشهب از هر یک چهار مثقال مشک ترکی نیم مثقال ورق
طلا پنجاه عدد ورق نقره یکصد عدد نبات سفید چهار صد مثقال بدستور مفرح مرتب نمایند میرزا محمد باقر
حکیم باشی قلمی نموده که من این مفرح را حسب امر اعلی ساختم لیکن کافور و فادزهر حیوانی را داخل ننمودم
و مشار الیه قدر خوراک آنرا از برای هر مرض مختلف نوشته و در امراض متنوعه نافع دانسته لیکن هنوز تجربه
نشده **باب الجیم مع الزاء المعجمه** **جزر** بفتح جیم و زای معجمه و رای مهمله بفارسی گزر
و زردک و بهندی گاجر گویند بری و بستانی میباشد بستانی آن دو قسم میباشد یکی طویل و یکی مستدیر
در دوم گرم و تر و گویند در اول تر است مبهی و ملطف و مدر بول و حیض و خصوصا بری آن
و مفتح سده جگر و استسقا و قاطع بلغم و مقوی معده و ملین و دیر هضم و چون بکوبند و بر قروح متاکله بندند
نافع است آنرا و جهت سرفه کهنه و درد سینه و ذات الجنب و درد معده و جگر و تسکین مغص و اخراج
حصاة مفید و نطول طبیخ ریشهای آن محلل خون جامد و مربای آن بغایت مبهی و منعظ و مقوی احشا
و رحم و هاضمه و سریع الهضم و پرورده آن بسرکه و نمک جهت ازاله سپرز بی عدیل و مقوی معده
و جگر بارد و و شراب آن قریب بمربای آن است و نبیذ آن که آب فشرده آنرا با ربع وزن آن
عسل جوشانیده در خم ریخته بگذارند تا مسکر شود بغایت مست کننده و بطی الانحدار و مصدع
و عرق آن که با ادویه مناسبه گرفته شود بدستوری که ان شاء الله تعالی عنقریب مذکور خواهد شد در جمیع
آثار نائب مناب خمر است اگر در زیادتی اسکار و ضماد برگ آن جهت آکله نافع و جرم آن بطی الهضم و نفاخ
و مضر محرورین و مصلحش ادویه حاره و انجامد و پخته آن با گوشت بزغاله مولد خلط صالح است و قدر شربت
از جرم آن تا صد و شصت مثقال و از مربای آن تا هفت مثقال و از نبیذ آن تا پنجاه مثقال و تخمش محرک باه

و در اثنا رشتن اصل آن و در ادرار بول و حیض قوی تر خصوصا بزر بری آن و چون یک جزو آنرا با یک جزو
تخم شلغم در جوف شب کرده در زیر آتش طبخ دهند جهت اخراج سنگ گرده و مثانه و عسر بول مجرب دانسته
اند و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش انیسون بود و قوتست در بری آنرا در بلاد قزوین گزر نامند و تخمش
بقدر انگشت رنگش زرد و غلاف آن تخم غبارناک در اول سوم گرم و در آخر اول خشک و باندک تحالی
و در افعال سوای تحریک باه قویتر از بستانی و حمول آن مخرج جنین و خوردن خام آن جهت سموم
و ضماد پخته اصل و برگ آن جهت انجماد خون که از برودت باشد نافع و آویختن آن در منازل باعث
گریختن هوام است و مضر معده و حلق و عصب و مصلحش انیسون و حمول آن منقی رحم و معین بر حمل است حلوای
جزر بری مدر بول و مفتح سده جگر و بجهت سرفه بارده و اخراج حصاة کلیه و مثانه نافع است صنعت آن
بگیرند زردک رسیده و پوست آنرا دور کرده از کدو تراش تراشند و استخوان سخت میان آنرا دور
کنند پس آن زردک تراشیده را در آب گلاب بپزند تا مهرا شود و با سطام به هم زنند و شیره نبات
سفید یا عسل مصفی بقدر حاجت در آن داخل کرده بپزند و بر هم زنند تا قریب به انعقاد رسد پس قدری مشک
و عنبر اشهب را با نبات سفید کوبیده و زعفران را با گلاب سائیده در آن داخل نمایند و به هم زنند
پس مغز پسته بو داده و مغز بادام بو داده نیم کوفته داخل نمایند و به هم زنند و در سینی کشیده پهن کنند
و بطریق لوزینه بریده نگاه دارند و طریق بو دادن مغز پسته و مغز بادام در حلواها آنست که بادام و پسته
را مقشر کرده آرد گندم را در ماهی تابه کرده مغز پسته و بادام را در آن اندازند و در زیر آن آتش ملایم کنند
و به هم زنند تا بو داده شود **فصل در ذکر نسخ اشربه جزریه** شراب جزر چندان قوت دارد
که به تجربه در نیاید صنعت آن بگیرند جزر و پوست آنرا تراشیده بطول آنرا شق نموده استخوان میان
آنرا بیرون آورده جزر را ریزه کرده مانند درهم بکمین آنرا در دیگ کرده و سه درهم حلتیت و دو من نیم
آب بر روی وی کرده سر دیگ را بطبق سفالی پوشانیده اطراف طبق را بخمیر محکم نموده بآتش ملایم
بپزند تا خوب مهرا شود پس از آتش فرود آورده بگذارند تا سرد شود بمالند و به پالایند و بمقدار صافی
آن عسل مصفی از رغوه داخل نموده بگیرند ابن اوه بر انقوری سرخ توذری زرد از هر یک پنج درهم
زنجبیل چهار درهم قرنفل خولنجان از هر یک سه درهم جوز بوا بسباسه از هر یک هفت درهم نیم کوفته در خرقه
کتان کشادی کرده در آن اندازند و بآتش ملایم بپزند و بملعقه پیوسته بدست بمالند تا قوام آید

آید و بقوام آورند و کیسه مالیده بفشارند و دور کنند و شراب را سرد کرده در ظرف چینی نگاهدارند و هر روز
بیست درم آنرا با قدری آب یا عرق جزر بیاشامند صنعت این شراب بنسخه سید اسمعیل که در ضعف باه
ذکر کرده بگیرند جزر رسیده و سر و بن و استخوان آنرا دور کرده خرد نموده ده من آنرا در دیگ سنگی کرده سه
درم حلبه و ده من آب بر روی وی کرده سر دیگ را بطبق سفالی بپوشانید و اطراف آنرا بخمیر گرفته بجوشانند
تا جزر مهرا شود پس فرود آورده سر دیگ را برگرفته بمالند و بپالایند و بوزن آن عسل سفید خوشبوی
مصفی از رغوه داخل نمایند پس بگیرند تخم هلیون تودری سرخ تودری زرد از هر یک دو درم زنجبیل
سه درم دارچینی جوزبوا بسباسه قاقله صغار از هر یک یک درم کوفته در صره کتانی کرده در دیگ اندازند و
بجوشانند و لمحه بلمحه صره را بدست بمالند و بفشارند تا بقوام آید و بعضی بوزن آب شراب انگوری داخل میکنند
شراب جزر دیگر بگیرند جزر رسیده و پاک کرده استخوان آنها را دور کنند و در ده من از آن
ده برابر آب داخل کرده بپزند تا مهرا شود پس بمالند و بپالایند و بوزن پالوده عسل مصفی داخل کرده
و این ادویه را کوفته در صره کتانی گشادی کرده در آن اندازند و باتش ملایم بجوشانند و لمحه بلمحه صره را
بدست بمالند و بفشارند تا شراب بقوام آید ادویه این است قاقله صغار قاقله کبار زرنباد مشک جوزبوا
بسباسه قرنفل قرفة الطیب از هر یک یک درم خولنجان سنبل الطیب از هر یک پنج درم رازیانه کرویا دوقو
از هر یک دو درم انیسون پنج درم اسارون سلیخه از هر یک چهار درم زعفران دو درم مشک تبتی یک درم
شراب جزر بنسخه قلانسی در امر باه بی نظیر و مقوی بدن ذکر کرده است صنعت آن بگیرند جزر
رسیده اعلی و پاک کرده استخوان اندرون آنرا دور کرده ریزه ریزه چون دراهم نموده در دیگ
پاکیزه کرده ده وزن جزر آب خالص بر روی وی کرده بپزند تا مهرا شود پس از آتش فرود آورده
بگذارند تا گرمی آن ساکن شود پس بمالند و بپارچه پاکیزه کرده بپالایند و داخل کنند در هر جزوی از آن نیم جزو
شراب عتیق صافی صرف و یک جزو عسل سفید خوشبوی مصفی پس بگیرند این ادویه را کوفته در پارچه
کتانی بسته چنانکه ثلث خالی باشد و در دیگ اندازند و بپزند تا بقوام آید پس خرقه را دور کرده شراب را
بکار برند و ادویه این است قاقله زرنباد مشک جوزبوا بسباسه قرنفل قرفة الطیب از هر یک سه درم خولنجان
سنبل الطیب از هر یک پنج درم رازیانه کرویا دوقو از هر یک دو درم انیسون ده درم سلیخه اسارون
از هر یک چهار درم زعفران مشک تبتی از هر یک نیم درم کوفته و کیسه کتان کرده در آن اندازند شقاقل

جزر بسیار لذیذ و مقوی باه است صنعت آن بگیرند زردک را و پاک کرده از کدو تراش بیرون نموده
و باریشه بریده در آب طبخ نموده با روغن و پیاز سرخ کرده و چاشنی گرفته از رب انار یا غیر آن هر
ترشی که خواهند و در آن بیضه مرغ هر قدر که خواهند شکسته فلفل کوبیده بران پاشیده بگذارند تا نیم بند یا بسته
گردد پس با نان یا چلاو تناول نمایند **عرق جزر کبیر** تالیف نواب غفران مآب حکیم احمد موسوی
صنعت آن گلاب عرق بید مشک از هر یک پنجاه مثقال آب خالص یک من شاه تخم جزر زرنباد بادرنجبویه گل
گاوزبان از هر یک ده مثقال تخم شلغم هفت مثقال وج ترکی بسفایج فستقی از هر یک سه مثقال جدوار
خطائی مجرب دو مثقال اذخر مکی شیطرج هندی بهمن سفید بهمن سرخ سادج هندی زرنب زرنباد و از هر یک
پنج مثقال درونج عقربی سه مثقال انیسون دو مثقال ادویه را نیم کوفته در گلاب و عرق بید مشک بخیسانند
و یک من زردک پاک کرده را ریزه کرده در آن خیسانیده ادویه داخل کرده بطریق مقرر عرق
کشند مصفی نمایند که اگر در وقت عرق کشیدن یکمثقال عنبر اشهب بر دهان نیچه بندند بهتر است **فصل
در ذکر الوان اطعمه جزریه** بدانکه از جزر الوان طعامها ساخته میشود **لونی** آنکه جزر را
در آب بپزند و ورق کرده بخورند و یا در زیر آتش ملایم بپزند و بخورند و مقدار خوراک از جرم
آن تا یکصد و شصت مثقال است **لون دیگر** قلیه جزر است صنعت آن بگیرند گوشت بزغاله یا بره
ششماهه و قطعات نموده با دو عدد پیاز در آب بجوشانند و کف آن را بگیرند پس آن گوشت را با روغن
و مصالح حاره و پیاز سرخ کنند و باز در آب بجوشانند و پیاز و زردک پاک کرده قطعات نموده داخل
کرده بپزند تا مهرا شود و اگر خواسته باشند چیزهای ترش چون انگامه و یا آب غوره و یا آب لیمو و
یا چغاله سیب و یا به و یا انبه و یا غیر آن هرچه خواهند داخل کنند و اگر چاشنی دار خواهند قدری قند سفید
یا دوشاب داخل کنند و چند جوش داده کشیده بخورند **لونی دیگر** قورمه زردک است که در قورمه
گوشت بریان بدستور مقرر زردک را قطعه قطعه کرده داخل نمایند و اگر خواسته باشند این قورمه را
در زیر پلاو و یا در زیر چلاو گذاشته قورمه پلاو و یا قورمه چلاو زردک سازند **لون دیگر** دو پیازه
زردک است که دو پیازه را بدستور مقرر ساخته زردک را در آن داخل کنند **لون دیگر** قبولی جزر است
که در قبولی آن بدستور مقرر زردک داخل نمایند و درین الوان اگر ترش خواهند از اشیای حامضه
مذکوره داخل نمایند و اگر چاشنی دار خواهند شکر یا نبات بقدر حاجت نیز داخل نمایند **لون دیگر** کیسی پلاو

ست که در زیر پلاو زردک و اسفناج بروغن سرخ کرده بگذارند و بعد کشیدن آن زردک و اسفناج را بر روی
آن گذارند و تخم مرغ نیم برشت در آن گذاشته بخورند **لون** دیگر برای جزر و اسفناج ست که این هر دو
با گوشت بزغاله یا بره یا بی گوشت در آب پخته بروغن گاو سرخ کرده در لنگری کشیده ماست چکیده
بروی آن کرده خورده میشود و این الوان همه میباشند مبهی و پخته زردک با گوشت بزغاله مولد خلط صالح
ست و مضر معده و حلق ست و مصلحش ادویه حاره و انکامه ست **نبید جزر** قائم مقام خمر ست
و بنهایت مست کننده و بطی الهضم ست صنعت آن بگیرند جزر و بکوبند و با ربع آن عسل مصفی بجوشانند
و در خم ریخته خم را در زبل اسپ دفن کنند تا بجوشش خود از جوش فرو نشسته برسد **باب الجیم**
مع اللام جلاب بطی صنعت آن بگیرند شکر سفید یکمن گلاب سه من با آتش ملایم بجوشانند و کف
آن بگیرند هرگاه به انصف رسد مقدار یکدرم زعفران سوده در آن داخل کرده در وقت حاجت با آب
سرد حل کرده بنوشند **جلاب** دیگر از محمود بن الیاس مقوی قلب و نافع از برای خفقان و مالیخولیا
چون هر صبح ناشتا بیاشامند صنعت آن گلاب عرق گاوزبان عرق بیدمشک نبات سفید از
هر یک ده درم نبات را در عرقها بگدازند و حل کنند در آن یکمثقال معجون مفرح و بیاشامند **نسخه**
معجون مفرح ورق گل سرخ سعد کوفی قرنفل پوست زرد اترج از هر یک سه درم مشک
تبتی یکدانگ کوفته بپخته بشراب سیب شیرین سه وزن ادویه بسرشند **جلنار** بفارسی گلنار گویند
و او غیر گل انار مثمر ست اگرچه در جمیع افعال مشابه یکدیگر اند و لیکن گل بن بزرگتر و احمر تر ست
و ثمر نمیدهد الا نادرا در دوم سرد و خشک و قابض و رادع و مجفف و مقوی اعضا جهت اسهال
دموی و صفراوی و رطوبی و زلق امعا و سحج و قرحه امعا و نزف الدم هر عضو و نفث الدم و جرب
و حکه و منع ریختن مواد بمعده نافع و ضماد آن جهت بدبوئی زیر بغل و التیام جراحات و منع تزاید
اورام و سقوط موی و سنون و مضمضه آن با سرکه جهت بدبوئی دهان و استحکام لثه و اسنان
و قلاع موثر و مصدع و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بوزن آن پوست انار ست
و از خواص آن آنست که چون روز چهارشنبه وقت طلوع آفتاب یکعدد غنچه ناشگفته آنرا اصحاب
رمد و معتادین بآن از درخت بدین جدا کرده فرو برند تا یکسال رمد نکشند و از مجربات شمرده
اند **سفوف جلنار** اسهال مراری و دموی را نافع ست و طبع را به بندد صنعت آن گلنار طو

در سرکه خیسانیده سماق حب الآس قرظ طراثیث از هر یک دو درم مازوی سبز در سرکه پرورده
بریان کرده پوست انار کزمازج رامک از هر یک یکدرم تخم حماض صمغ عربی عصارهٔ لحیة التیس دانهٔ مورد
بریان کرده خرنوب شامی از هر یک یکدرم و نیم اجزا کوفته بیخته سفوف سازند شربتی یکدرم فصل در
ذکر نسخ اقراص جلناری قرص جلنار نافع از برای حمیات حاره و اسهال مزمن و نزف
خون از هر موضع که باشد شیخ داود انطاکی در تذکره آورده که این قرص را من تجربه کرده‌ام
در چیزیکه ذکر نکرده احدی آنرا در خواص این و آن این است که از برای تخفیف قروح قسمی از نار
فارسیه که آنرا آتشک فرنگ گویند پس بصحت پیوسته تجربهٔ من فعل کرد در تخفیف آن قروح فعلی عجیب
ولیکن لازم است که هرگاه از برای این فعل آشامیده شود زیاده کرده شود بر اجزائیکه ذکر کرده میشود
عدس مقشر و پوست انار و استعمال کرده شود با آب گرم تا سه مثقال اما در غیر این فعل پس شربتی از آن
تا نیم مثقال است و گفته که قوت این قرص تا چهار سال باقی میماند سیفی میگوید این اگرچه بحسب ظاهر
در آن نظر است بجهت آنکه عمده درین قرص گلنار است و آن زود فاسد میشود ولیکن میتواند بود
که چون یکی از اجزای آن افیون است و افیون حافظ ترکیب مرکبات است قول شیخ داود صحیح
باشد والله اعلم صنعت آن گلنار فارسی اقاقیا از هر یک هشت درم افیون طین مختوم سلیخه صمغ عربی
از هر یک چهار درم کثیرا افیون از هر یک یکدرم کوفته بیخته با آب گلنار تازه یا آب گرم سرشته اقراص سازند
صنعت آن قرص بنسخهٔ دیگر سلیخه سیاه گل ارمنی از هر یک چهار درم گل سرخ منزوع الاقماع گلنار فارسی
اقاقیا از هر یک سه درم کثیرا اسفید دو درم کوفته بیخته با آب گلنار سرشته اقراص سازند صنعت این قرص
بنسخهٔ دیگر سلیخه سوداء طین مختوم مصطکی صافی صمغ عربی گلنار فارسی از هر یک هشت درم کثیرا یکدرم کوفته بیخته
با آب گلنار سرشته اقراص سازند و اگر گلنار تازه نباشد گلنار خشک را در آب بجوشانند و صافی نموده در آن
آب سرشند صنعت این قرص بنسخهٔ یحیی بن عیسی بن جزله که در منهاج باسم قرص ماریوس آورده و گفته
نافع است از برای اختلاف و نفث الدم و نزف الدم و افراط طمث و جریان خون بواسیر صنعت آن
سلیخه سیاه طین مختوم مصطکی صافی صمغ عربی از هر یک چهار درم گل سرخ منزوع الاقماع گلنار فارسی
اقاقیا از هر یک هشت درم کثیرا یکدرم اجزا را نرم کوبیده بحریر بیخته با آب گلنار فارسی تر و یا با آب مطبوخ
گلنار سرشته اقراص سازند و در سایه خشک نموده نگاهدارند شربتی دو درم قوتش تا شش ماه باقی میماند قرص

جلنار که در آمدن خون از هر موضع که باشد بکار آید خصوص از برای نفث الدم و قئ الدم که بسبب
ترقیدن و یا گشاده شدن رگی از رگها باشد بعد از فصد در حین قوت و امتلای دموی و بدون
فصد ثانی که ضعف باشد مستعمل است صنعت آن صمغ عربی پانزده درم کهربا بسد کشنیز خشک گل
سرخ منزوع الاقماع طباشیر سفید سماق گلنار عصاره لحیة التیس نشاسته از هر یک ده درم شاخ
گوزن سوخته شسته اقاقیا از هر یک هفت درم شب یمانی سه درم افیون یکدرم تا دو درم
کوفته بیخته اقراص سازند شربتی سه درم با آب بادیان یا با آب لسان الحمل بیاشامند قرص
جلنار دیگر که همین منفعت دارد صنعت آن گلنار فارسی شش درم کهربای شمعی بسد کندر دم
الاخوین نشاسته صمغ عربی از هر یک یکدرم کوفته بیخته با لعاب بارتنگ سرشته اقراص سازند
و اگر حرارت بسیار باشد نیم درم کافور قیصوری زیاده کنند و اگر حاجت بقبض باشد افیون یکدانگ
اضافه نمایند شربتی دو درم قرص جلنار دیگر نافع از برای اسهال معدی خون آمدن از هر موضع
که باشد صنعت آن گلنار فارسی زرورد تخم حماض از هر یک سه درم سماق منقی از حب بازوی
سنبل عصاره لحیة التیس اقاقیا کندر از هر یک یکدرم و نیم کوفته بیخته با آب برگ مورد تر سرشته
اقراص سازند شربتی یک درم با شربت حب الآس قرص جلنار دیگر نافع از برای اسهال
مزمن و از برای خون آمدن از هر موضع که باشد و از برای ضعف کرده حار بعد از فصد اگر قوت
باشد و علامت امتلائی خود موجود باشد و چون بجهت این علت استعمال کرده شود باید که با یکی
ازینها دویه استعمال کرده شود یعنی رب شیرین و رب سیب شیرین و شربت حب الآس شربت
ریباس و شربت لیمو و غذا شله عدس یا شله سماق و یا غوره و یا پاچه بزغاله یا سر بزغاله باشد
یا گوشت کبک یا دراج یا طیهوج صنعت آن گلنار فارسی تخم حماض از هر یک دو درم گل سرخ
منزوع الاقماع سماق منقی طباشیر سفید صمغ عربی گل مختوم گل ارمنی گل قبرسی صندل
سفید از هر یک درم و نیم نشاسته بریان سه درم اقاقیه دو درم کوفته بیخته با آب سیب و آب
به ترش سرشته اقراص سازند شربتی یکدرم با یکی از ربوب و اشربه مذکوره قرص جلنار
دیگر بجهت ذیابیطس و خون آمدن از هر موضع که باشد صنعت آن گلنار فارسی چهار درم گل سرخ
منزوع الاقماع سه درم اقاقیه دو درم صمغ عربی یکدرم کثیرا سفید نیم درم کوفته بیخته اقراص سازند

شربتی دو درم با لعاب بزرقطونا و وردیا بیطین یا بکدو سرد کرده **قرص جلنار** دیگر از برای
اسهال رقیق اعم از آنکه دموی باشد یا صفراوی صنعت آن حضض خرنوب نبطی کزمازج کندر
گلنار فارسی از هر یک یک جزو افیون صمغ عربی از هر یک نیم جزو اقراص سازند شربتی یک درم قرص
جلنار بنسخهٔ شیخ رئیس نافع جهت قروح سدر و ریه و ملحم جراحات انهاست صنعت آن گلنار
فارسی گل سرخ از هر یک چهار درم مغز کندر لبان از هر یک دو درم صمغ عربی کثیرا مصطگی از
هر یک سه درم اقاقیا زعفران از هر یک نیم درم کهربا مرکی از هر یک یکدرم نارگیوا پنجدرم اجزا کوفته
بیخته با رب به شیرین یا رب حب الآس سرشته اقراص سازند هر قرصی یکمثقال و در سایه خشک نموده شربتی
یکقرص تناول نمایند **باب الجیم مع المیم** جمد بفارسی یخ نامند در سوم سرد و در دوم
مسکن درد دندان حار و اخراج کننده زلو در حلق مانده و جهت کرم معده و تقویت هضم معده
حار و جرب و حکه و آشامیدن آن باعث اجتماع حرارت در معده لهذا مخدر و معطش و مورث سعال
و مضر احشای ضعیف و مبرودین و صاحبان اورام باطنی است و ضماد آن به پیشانی حابس
رعاف و مجرب و آب پرورده آن بهتر است و مصلحش قرنفل و عسل و بدل آن ثلج است که در خواص
و افعال مانند این است لیکن این از آن الطف است دستور صنعت جمد بدانکه در بلدیکه بسبب قلت
برودت هوا و یا اندک رطوبت آن در موسم زمستان یخ منجمد نگردد و خواهند که بعمل آورند طریق تحصیل
آن است که در صحرائیکه بی اشجار و دور از آبادی باشد و قرب به دریای شور نباشد و اگر دامن
کوه باشد بهتر است زمین را بمقدار یک وجب کنده دران کاه خشک و اگر نباشد کاه برنج بقدر
چهار انگشت و زیاده فرش نموده بران ظرفهای سر گشاده سفالی گذارند و آب چاه اگر اندک شوری
داشته باشد بهتر است گرم نموده اول شب در آنها بریزند که در هر یک بمقدار پنج انگشت نهایت
دو انگشت باشد و تمام شب بگذارند وقت طلوع صبح پیش از برآمدن آفتاب بر داشته در جای خشک
جمع نمایند و همچنین هر قدر که خواهند و در یخ چال محفوظ دارند بدین قسم که بالای آن کاه برنج ریخته
انبارها از یا و غیر آن خوب بپوشانند که همه یک قرص گردد و از هوای گرم محافظت نمایند و در ایام گرما
برآورده هر چه که خواهند استعمال نمایند و این عمل را باید در عین زمستان کمال سردی هوای آن
بلد نمایند و چون کثیف و مغشوش بنگاه میباشد اگر ظروف اهرا در آن بگذارند که سرد و یا منجمد گردد

و همچنین میوجات را بهتر است یخ پرورده که یخ بچه نیز نامند لذیذ و بهتر از برف و یخ و لطیف تر
از هر دو است صنعت آن آنست که بگیرند یخ یا برف هر کدام که باشد و خرد کرده و دران نمک بمقدار
عشر آن و شوره بقدر خمس و قلیله شنجرف ممزوج نموده در طاسی و یا دیگی کرده و در ظرفهای کوچک
دیگر سرتنگ سفالی نازک و یا نقره و یا مس نازک تازه قلعی کرده شربت بید مشک یا گلاب یا عرق
بهار ساخته و یا آب انار و سیب و هر میوه که خواهند و یا شیر جوش داده با قند یا نبات شیرین کرده
و یا افشرهای حامض چاشنیدار از هر کدام که خواهند ولیکن باید که شربتها بسیار شیرین باشد زیرا که
بعد انجماد شیرینی آنها کم محسوس میگردد و دران ظرفها کرده که اندک خالی باشد و سر آنها را البته
پوشیده و اطراف آنها را بخمیر سخت مستحکم نموده که آب و رطوبت خارج دران مطلقا نفوذ ننماید
پس آن ظرفها را در میان آن یخ یا برف بنحوی بچینند که یخ یا برف تمام اطراف آنها را فرا گیرد
و بالای آنها قدری معتد به باشد و سر آن طاس و دیگ را بقدر کاه برنج و پارچه نمدی و یا پشمی
بپوشند که تمام آن طاس را فرا گیرد که مطلقا هوا بآن نرسد پس سه چهار ساعت بگذارند تا
منجمد گردد پس برآورده سر آنها را باز کرده با کاردی باریک نازک بریده در ظرفی برآورند
و با قاشق تناول نمایند و این پرورده از شربتها و افشرهها بسیار صلب مانند یخ نمیگردد بلکه
مانند برف منجمد میباشد و اما آب خالص مانند یخ میشود و صلب بعضی قدری نوشادر بر بالای آن
برف و یخ بعد گذاشتن کوزه‌ها دران کوبیده میپاشند ولیکن بدون شنجرف و نوشادر هم منجمد
میگردد و اندک دیری. جمهوری شرابی است که مثلث را با آب بجوشانند تا آب بسوزد و مدتی
بگذارند پس استعمال نمایند و بعض شراب انگور سه ساله را جمهوری نامند و دیگری گفته که آب انگور را
که جوشانیده تا به نصف رسیده باشد پس در خم کرده آنرا شراب نمایند و آن گرم و خشک و مفتح
و محلل و مشتهی و مبهی و معین بر جماع و سریع الانحدار و مولد خون غلیظ و مسخن جدا است
ججم بیخی است که از چین می آورند و گمان آنست که شقاقل چینی باشد و آن بیخی است شبیه بزرنب
و باریک دراز و اندرون او سفید و بیرونش مابین سفیدی و زردی و خوشبو و با اندک قبض
و تلخی و تندی و شیرینی و از بلاد چین خیزد و در گردستان گز موشان نامند ساق و برگش
شبیه بشوره کبست در سوم گرم و خشک محرک باه خصوصا مربای آن جهت بلو و سرفه و

ونزف الدم و ذات الریه و ذات الجنب نافع ومضر سپرز و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش تا دو درهم
وامین الدوله گوید که از یک مثقال تا یکمثقال و نیم آن با جلاب نافع خفقان است در حال و از مجربات
است مربای جمجم صنعت آن بگیرند تازه آنرا و پوست آنرا خراشیده در آب آهک صافی نموده که
قدری تندی داشته باشد یک شبانه روز بخیسانند پس بشویند و با آب بجوشانند یک دو جوشی
تا آب آهک که جذب کرده اثرش نماند بعد از آن در آب تازه طبخ دهند تا نرم و پخته شود و عسل را بقوام
آورده جمجم پخته را در آن اندازند و چند جوشش دیگر دهند و عسل باید آن مقدار باشد که جمجم را بپوشاند
و بدستور بجای عسل با شکر و نبات میتوان ساخت و اگر تر آن نباشد خشک آنرا چند روز در آب بخیسانند
که نرم شود پس پوست آنرا دور کرده در آب بپزند و با اندک آب و عسل بجوشانند تا نرم شود پس
عسل کف گرفته با قند بقوام آورده بر روی آن کنند آن مقدار که از روی آن بگردد و دو سه جوش
دیگر داده فرود آورده سرد کرده در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند باب الجیم مع النون جنطیانا
بکسر جیم و سکون نون و کسر طای مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و نون لغت یونانی است
و بهندی تلبهان بید گویند بیخی است دراز و غلیظ و مائل بسرخی و تیرگی و تلخی و رومی آن که بهترین
انواع است ساق و عروق بسطبری انگشتی و مجوف و در طول قریب بدو ذرع و زرد رنگ
و چون بشکنند اندرون آن زرد تر قریب بسفید و تلخ طعم و در قلل جبال و جاهای نمناک سایه
میروید و بعضی گفته اند وجه تسمیه آن بجنطیانا جهت آن است که اول کسیکه یافت و شناخت آنرا
جنطین الملک بود از ملک روم لهذا مشتق بدان است و برگش شبیه ببرگ گردکان و لسان الحمل
و سرخ و ریشه با نشتر لفایت و گلش سرخ مائل بکبودی و ثمرش در غلافی شبیه بکنجد میباشد
و غیر رومی را چرمنانی نامند برگش شبیه بجاص و این غیر مستعمل است در اول سوم گرم و خشک
در دوم است و بغایت ملطف و منقی و جالی و محلل و باقوت قابضه و مدر و تریاق سموم و مخرج
جنین و جهت گزیدن سگ دیوانه و عقرب و هوام و سموم مشروبه و ورم جگر و سپرز و عسر
بول و احتباس حیض و ضماد آن با شراب جهت گزیدن جانوران سمی و جراحات و قروح خبیثه و ورم
بارد احشا و جهت ضربه و سقطه و کسر اعضا و وثی و ازاله بهق و با شراب جهت وجع معده و طلای
آن با حنا بر کف دست قاطع خون حیض و استعمال آن با سداب یا شراب یا هر دو در تریاقیت قوی است

وشرب دو درم آن با شراب جهت التوای عصب و وجع کبد و طحال و برودت و اورام آنها و حمول آن
مخرج جنین و مسقط آن و لطوخ آن جهت بهق مدر بار و نافع و مضر سینه و مصلحش اسقولوقندریون است
و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش در تفتیح و تحلیل یک وزن و نیم آن اسارون و نیم وزن بیخ کبر و در
سائر مواضع قسط و زراوند بوزن آن و بقای قوت آن تا سه سال است و عصارهٔ آن در جمیع
افعال قوی‌تر از بیخ آنست و تریاق سموم و نافع از برای گزیدن سگ دیوانه و هوام و سموم
مشروبه و ورم جگر و استعمال آن با سداب و تریاقیت اقوی و قوتش تا هفت سال باقی میماند
دستور اخذ عصارهٔ آن آنست که آنرا بکوبند و یک روز در آب بخیسانند و بجوشانند تا آب غلیظ
شود پس صافی نموده طبخ دهند تا منعقد گردد دواء الجنطیانا نافع از برای صلابات و سده‌ها و وجع
کبد و معده و طحال و از برای تبهای کهنه صنعت آن بنسخهٔ شیخ رئیس جنطیانای رومی فلفل از هر
یک ده درم شب یمانی سفید سادج هندی سنبل الطیب ریوند چینی از هر یک یک اوقیه کوفته بیخته
بعسل مصفی آن مقدار که ادویه با آن سرشته شود بسرشند شربتی یکدرم با میبختج یا با آب سداب
و در نسخهٔ دیگر بجای ریوند قسط تلخ است بوزن آن و یک اوقیه زراوند مدحرج داخل است
و این جنطیانا تا محلل ریاح بارده و نفخ است و جهت قیله و فتق بنهایت مفید و ورم بلغمی را بنهایت
نافع است و بادیکه در خصیه و زهار و پشت و گرده باشد و در غیر این اعضا نیز دور کند صنعت آن
جنطیانای رومی ده درم زراوند مدحرج سعد کوفی سلیخهٔ سیاه پوست بیخ کبر از هر یک پنجدرم کوفته
در یک رطل روغن مغز بادام تلخ داخل کرده خوب برهم زنند و در شیشه کرده ده روز در آفتاب
گذارند پس از آفتاب برداشته بپالایند و در شیشه کرده نگاه دارند سفوف جنطیانا ادرار
بول نماید و چون با ماء الاصول حار یا بارد بحسب مزاج بخورند استسقای لحمی را نافع است صنعت
آن جنطیانا زراوند مدحرج حاشا فطراسالیون تخم کرفس انیسون از هر یک دو مثقال سنبل الطیب
فقاح اذخر فوة الصبغ جعده دارچینی مغز تخم خیارین از هر یک دو درم و در نسخهٔ دیگر از هر یک
ده درم است ریوند چینی ربع جمیع ادویه نبات سفید مثل جمیع ادویه کوفته بیخته سفوف سازند
قدر مستعمل دو درم با شراب بزوری یا سکنجبین بزوری یا با ماء الاصول حار یا بارد بحسب مزاج اعراض
بیاشامند شراب جنطیانا مقوی معده ضعیف بود و رطوبات معده را پاک سازد صنعت

آن جنطیانا ده درم صبر زرد چهار درم مویز بیدانه ده درم گل سرخ افسنتین از هر یک سه
درم تربد پنج درم مجموع را در سه رطل آب خیسانیده جوشد بند تا ثلث باند صاف کنند و با یک رطل سپیده
بقوام آورند شربتی سه ملعقه ضماد جنطیانا ابن ظهیر در خواص آورده هر زنی را که خون حیض زیاده
از عادت آید و بند نشود بستانند جنطیانا رومی را و نرم بکوبند و با حنا بسرشند و بر کف دست ضماد نماید
آمدن خون را باز دارد معجون جنطیانا صلابت سپرز و جگر و درد معده و گرده و مثانه مزمن
و اذیت زهرهای گزندرا نافع باشد و سده بگشاید صنعت آن جنطیانای رومی فلفل سیاه از هر یک
ده درم قسط مر ساذج هندی سنبل ریوند چینی از هر یک هفت مثقال کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل
مصفی بسرشند شربتی دو درم با آب مطبوخ سداب معجون جنطیانا مشهور بمعجون بقراط جهت
امراض بلغمی و سوداوی و از برای صداع و ضعف گرده و جنون و ضعف بدن و نسیان و سوء مزاج
و سل و سرفه قدیم و دق و صرع و برص و بهق و درد معده و جگر و یرقان و سپرز و دامیل و زحیر و قوت
باه مفید است صنعت آن جنطیانا قردمانا تار مشک بخنکشت حب الغار زراوند طویل انیسون جند بیدستر
حب بلسان اسارون سلیخه از هر یک یکمثقال مر صاف یکمثقال و دو دانگ اگر ترکی یکمثقال و چهار
دانگ درونج زرنباد تخم کرفس از هر یک مثقال و چهار دانگ زعفران دارچینی لک مغسول صبر
سقوطری تربد سفید عود جوزبوا قرنفل ریوند قاقله افسنتین بسباسه سنبل الطیب گل سرخ سعد حب المحلب
هلیله سیاه پوست بلیله آمله مقشر از هر یک چهار مثقال و یک دانگ تخم جرجیر تخم پیاز تخم گندنا از هر
یک یکمثقال و دو دانگ زرنب شیطرج و پیاز عنصل مشوی اقلیجه از هر یک دو مثقال نیم صلایه کرده
و بروغن بادام چرب کرده با سه وزن عسل بسرشند و در جوش شش ماه گذاشت بعد از آن استعمال
نمایند شربتی از آن از دو مثقال تا چهار مثقال است جند بیدستر بفارسی آش بچگان و به ترکی
انبلان انثیی نامند و آن شبیه بخصیه است و دو عدد متصل بهم و حیوان آن مائی و در انهار عظیمه بیشتر یافت
میشود و بقدر سگ آبی است و از سگ بسیار کوچک تر و موی او سرخ مائل بسیاهی و در خارج آب تعیش
نمی کند و در دیلم آنرا اشتاک نامند و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که قیاس تقاضای آن نمی کند که خصیه
آن بعظم جند باشد و حقیر تازهٔ او را ملاحظه نموده که صیاد قطع نموده بود و اصلا بو و رنگ نداشت و بعد
از جوشانیدن آن در آب و خاکستر و پرورده کردن آن بود و گاه بعد از مدتی صاحب بو و رنگ شد

وآنکه در وی نوعی از استحاله هست شکی نیست مولف گوید که آنچه حکیم مومن نوشته بیان واقع است و بهترین انواع
جند سرخ و بعد از آن زرد است و سیاه آن از سمیات قتاله است و واجب است که بعد از قطع
انثیین تا آنکه رطوبت و چیزیکه در آن است مانند عسل برآید پس خشک نمایند در آخر سوم گرم
والطف واقوای جمیع ادویه حاره یابسه است و چیز صمغی شمعی که در داخل انثیین است اقوی و شدید التاثیر
استعمال آن جایز نیست مفتح و محلل و تریاق ادویه بارده قتاله والتهاب هوام و محرق از جهت
احتباس حیض و اخراج مشیمه و جنین و نفخ و فواق و مغص و مالیخولیای مراقی و قولنج بلغمی و ریحی
بارد و نسیان و صرع و ام الصبیان و فالج و رعشه و تشنج رطب و استرخا و سرسام بلغمی که لیثرغس
سفید و سایر امراض بارده دماغی و عصبانی را با سرکه و روغن گل نافع و چون بعد از تنقیه
مقدار دو درهم آنرا با آب فودنج با عسل بخورند ادرار طمث نماید بدون ضرر و اخراج جنین
و برودت رحم را زائل میکند و اگر با او تپ تیز باشد با عسل و فلفل بمقدار یک ملعقه لعوق نمایند و هیچ
مضرت ندارد و هیچ حرارت غریزیه است و طلای آن جهت قروح قتاله مفید است و سعوط و طلای
آن جهت درد سر بارد و ریحی مزمن و سبات و خدر و کزاز و رطب و صرع مفید و همچنین خوردن
آن و تضمید آن بتنهائی یا با روغنهای مناسبه جهت تحلیل اورام مزمنه حاره و بارده و اوجاع
بارده مفاصل و غیر آن مفید و بدستور تدهین بروغن آن و گذاشتن آن در گوش جهت ریاح و ثقل
سامعه که از برودت باشد و وجع بارد آن و همچنین قطور آن با روغن بادام در گوش جهت
امراض مذکوره و بخور آن جهت اصناف صداع بارد و ریحی مفید و استشمام آن جهت اورام رحم
و علتهای آن نافع و اکتحال آن جهت ظلمت و دمعه و سبل و حمول آن مصلح حال رحم و مسقط جنین
و مدر حیض و بول و آشامیدن آن بقدریکه افیون خورده باشند دافع سمیت آن است و چون با
آن افیون بسایند سمیت آنرا زائل میکند مضر محرورین و مصلحش شربت بنفشه و قدر شربتش تا یک مثقال
و بدلش مثل آن وج یا نصف آن فلفل و در بعضی مواد بوزن آن مشک و در امراض جگر فرفیون
و جهت تحلیل رطوبات از جمیع سه وزن آن فلفل و ثلث آن دارفلفل و ثلثان آن زرنباد است و جند سیاه بقدر
یکدرم کشنده است و لیبا است که در مدت یک روز میکشد و الا منجر بسرسام میشود و تریاق آن
ترشی ترنج و سرکه خمر و شیر الاغ است و دواء جندبادستر چون شش ارزن بیاشامد اگر

نباشد و حیض آن بسته شده باشد حیض آنرا بگشاید صنعت آن جند بیدستر وج ترکی انیسون تخم
کرفس از هر یک یک درم نرم کوفته بیخته با شراب ممزوج بیاشامند حب جند بیدستر جهت
ام الصبیان و صرع و فالج و سکته و سائر امراض بلغمی رطوبی و اعراضیکه بعد از وضع حمل عارض
زنان و اطفال میگردد که از برودت باشد مفید است صنعت آن جند بیدستر مشک خالص عود
الصلیب اجزا متساوی با عرق دارچینی یا عرق جوزبوا یا عرق رازیانه نرم سائیده حبوب سازند
هر حبی بقدر فلفل شربتی اطفال را نیم حب تا یک حب با شیر مرضعهٔ آن و دیگران را از یک حب تا سه
حب با آنچه مناسب دانند و با عرق جوزبوا و یا دارچینی و یا رازیانه سائیده گرم نموده طلا نمایند
و اگر دهن زنان زائیده برهم افتاده باشد بر شقیقه ها و کفین ایشان بمالند و اگر قدری عود هندی غرقی
نیز اضافه نمایند بهتر است و اگر برودت بسیار غالب باشد جوزبوا نیز دهن جند بادستر تدهین و تمریخ
بان با روغنهای دیگر جهت تحلیل اورام مزمنه و رعشه و دردهای سر مثل مفاصل و قطور آن در گوش
جهت ریاح و ثقل سامعه و اوجاع بارده بلغمیه و رعشه نافع و حمول آن مصلح حال رحم و مدر بول و
حیض و نوشیدن آن جهت حرقت آنها و ریاح و اوجاع مفاصل بارده و فالج و استرخاء
و لقوه و صرع بلغمی و سبات نافع است صنعت آن بگیرند جند بیدستر فلفل سفید عاقرقرحا تخم حنظل
فرفیون حلتیت اجزا متساوی همه را نرم بکوبند پس ده درم آنرا در یک رطل بغدادی روغن سداب
داخل کرده خوب برهم زنند و یکهفته در آفتاب بگذارند و هر روز دو مرتبه برهم زنند پس بعد از یکهفته
آنرا بپالایند و ثفل آنرا بمالند نیکو و بفشارند و مرتبه دیگر ده درم از همان ادویه را داخل کنند
و نیکو برهم زنند و یک هفته دیگر در آفتاب گذارند و هر روز دو مرتبه برهم زنند بعد از هفته آنرا بپالایند
و ثفل آنرا بمالند نیکو و بفشارند و مرتبه دیگر ده درم از همان ادویه را داخل کنند و نیکو برهم زنند و یکهفته دیگر در آفتاب
گذارند و هر روز دو مرتبه برهم زنند پس از هفته از پارچه کتانی آنرا بپالایند و نیکو بمالند و بفشارند و در شیشه نگاهدارند و بکار برند
جوارش جند بیدستر ریاح زنان شکم را دفع کند و جنین را محافظت نماید صنعت آن جند بیدستر حلتیت زرنباد زراوند طویل
از هر یک یک درم زنجبیل ده درم قند سفید دوازده درم مشک نیم مثقال کوفته بیخته با عسل مصفی مقوم سه وزن ادویه
بسرشند شربتی دو درم مرهم جند بیدستر جهت ضعف رجلین و قدمین صنعت آن جند بیدستر چهار درم اسارون
[illegible] از هر یک نیم درم [illegible] نرم کوفته بیخته [illegible]

مرهم سازند و بر ساقهای ماهی و بر قدمین بمالند و کسب بضم کاف تازی و سکون سین مهمله و بای موحده بمعنی ثفل و جرم حبوبات است که افشرده روغن آنها را گرفته باشند و مراد اینجا ثفل کنجد است و فی الحقیقه این نوع طلا و سروخ است نه مرهم

فصل در ذکر نسخ معاجین جندی

معجون جند نافع جهت ریاحی که عارض میشود در معدهٔ زنان حامله صنعت آن جندبیدستر یکدرم و نیم مروارید ناسفته سپید کهربا ابریشم قرنفل زعفران از هر یک یکدرم زرنباد درونج عقربی از هر یک دو درم اشنه سنبل الطیب از هر یک نیمدرم ادویه کوفته بیخته با سه وزن کل عسل بقوام آورده علی الرسم بسرشند **معجون جندبیدستر** که همان خاصیت جوارش آنذار و صنعت آن جندبیدستر یکمثقال درونج عقربی زرنباد از هر یک دو درم مروارید ناسفته با گلاب سائیده کهربا دواله سنبل الطیب از هر یک یکدرم کوفته بیخته بعسل مقوم سه وزن ادویه سرشته معجون سازند شربتی یکمثقال **معجون جندبیدستر** که در سهولت وضع حمل بغایت مفید است صنعت آن جندبیدستر مرمکی صافی میعه سائله از هر یک یکمثقال دارچینی نیم مثقال اجزا کوفته بیخته با انگبین بسرشند شربتی دو مثقال با شراب کهنه یا با ماء العسل بنوشند **معجون جندبیدستر** مشهور بمعجون ابن عباد نافع بود معده را که طعام قبول نمیکند و فواق امتلائی و سوء الهضم و اوجاع معده را بغایت نافع و بی نظیر است صنعت آن جندبیدستر قسط شیر سنبل الطیب فلفل سیاه دارفلفل دارچینی از هر یک یک اوقیه سلیخه دو درم مرمکی سه درم افیون یک درم افیون و مرمکی را در شراب کهنه ریحانی خیسانیده نرم کنند اجزا را کوفته بیخته مجموع را آمیخته معجون سازند و بعد از ششماه استعمال نمایند شربتی یک مثقال

فصل در ذکر نسخ سنجرنیا

هر چند مناسب آن بود که در ذکر حرف سین مذکور شود لیکن چون اصل و عمود در آنها جندبادستر است لهذا مناسب نمود که اینجا ذکر یابد بدانکه این لغت یونانی است بمعنی کثیر النجاح و چند قسم بنظر رسیده در نسخه سنجرنیا بفتح سین مهمله و سکون نون و فتح جیم و سکون رای مهمله و کسر نون و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و در نسخهٔ دیگر سنجرینیا بزیادتی یای مثناة تحتانیه قبل از نون ثانیه و در نسخهٔ ثالث سنجرنیا بکسر رای و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح نون و الف و شاید که لغت اول اصح باشد صاحب کامل الصناعه و شیخ داؤد انطاکی گفته اند که در کتاب تقریب ترجمه کرده شده معجون عارص یعنی معجون کلیه و مثانه و در کتاب منتخب موسوم است بمعجون ملامس یعنی

معجون مدرو سنجرنیا الکبیر بلا خلاف از تراکیب جالینوس است که ترکیب نموده بود این معجون را
از برای پادشاه حبوه وقتیکه حبس بول بهم رسانیده بود و این معجون را بعضی از تریاقات شمرده
اند و شکی نیست در آن که از معاجین کبار است و خاصیتش بی شمار و مجرب است در نفع از برای امراض
بارده و تریاق امراض بلغمی است و امراض حادثه از ریاح غلیظه و از برای عسر البول و اوجاع
گرده و حصاة گرده و مثانه و از برای مخاطی بودن بول و سلس البول و قروح مجاری بول و از
برای نشان رطوبات و تخمه و ضعف هضم و درد معده که از برودت و ضعف معده باشد و [illegible]
خفقان از معده و قولنج و از برای ضعف کبد و تحلیل صلابت کبد و از برای وجع استخوان و تاکل آنها
و از برای خفقان و سرد مزاجان را بغایت مفید و موافق حفظ نماید بدن ایشان را و بسیاری
از امراض و حافظ صحت مشایخ است و گرم میکند بدن را از سردیکه از خارج عارض آن شده باشد
و مزاجش گرم و خشک در درجه ثانیه و مضر محرورین و مصلحش آب کاسنی تازه است و قوتش تا چهار
سال باقی میماند و باید که استعمال کرده شود بعد از شش ماه صنعت آن بنسخه شیخ رئیس در قرابادین
قانون ذکر کرده جند بیدستر افیون دارچینی اسارون فومو دوقو از هر یک یکدرم فلفل دار فلفل
قنه قسط حلو از هر یک شش درم زعفران نیم درم انجدان که اختنی باشد در ماء العسل خیسانیده حل کنند و
باقی ادویه را کوفته و بیخته مجموع را با سه وزن ادویه عسل مصفی بسرشند و معجون سازند شربتی از یک دانگ تا یک مثقال و بعضی گفته شربتش
از یک دانگ است تا یکدرم و بعضی از یک دانگ تا دو مثقال گفته اند و بزعم بعضی شربتش نیم مثقال
و این نسخه سوای عسل دوازده جزو است و وزن اجزا سی و یک درم و نیم است صاحب میزان
الطبائع گفته که مزاج این معجون گرم است در آخر درجه ثانیه و خشک است در دو درجه و ربع درجه و در نسخه
دیگر زعفران داخل ندارد و نسخه که حکیم میر محمد مومن در تحفه ذکر کرده در اصل نسخه زعفران یکدرم
است و گفته که در بعض نسخ نیم درم و شش قیراط است و اسارون داخل ندارد و بجای آن صمغ
شش درم داخل است و بعضی اطبا با عسل یک سکرجه مثلث داخل کرده اند سنجرنیا الکبیر بنسخه
اسحق صنعت آن جند بیدستر دارچینی فومو تخم کرفس دشتی اسارون از هر یک یک مثقال کوفته
بیخته با سه وزن ادویه عسل مصفی بسرشند و نیز شش قیراط زعفران و سه اوقیه میپختج در روی
کنند و در وقت حاجت از مثقالی از وی تا دو مثقال بکار دارند و قوت این معجون تا دو سال میماند

وبعضی گفته اند که شربتی ازین معجون از یک دانک تا دو مثقال است و بدلش امروسیابت که همین عمل
میکند و مجرب است سنجرنیا کبیر بنسخه یحیی بن عیسی بن جزله که موافق است با نسخه اسحق و در آخر گفته
که داخل کرده میشود درین معجون ربع رطلی مثلث و شش قیراط زعفران سنجرنیا کبیر
از شیخ رئیس که در قرابادین قانون آورده صنعت آن جندبیدستر فلفل سیاه زعفران
سود و فو اسارون افیون فلفل سفید فقه دارچینی از هر یک دو درم قسط یکدرم کوفته و بیخته
وزن نموده بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند و نگاه دارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند
سید اسمعیل در قرابادین ذخیره این نسخه را آورده و گفته که از جهت بادهای رحم و از جهت باز
گرفتن حیض و نابودن فرزند مقدار یکباقلا ازین معجون را بروغن سوسن حل کرده زن بخود
بر دارد و اگر در روغن بادام تلخ حل کنند شاید و بخور کردن و بوئیدن آن هم سود دارد
و بادهای رحم را ببرد و آنچنان باشد که معجون را بآتش نهند و فرج را بآن بدارد و یا بانبوبه
جمع بخار آنرا بخویشتن گیرد و از جهت درد سینه و سرفه و امراض کلیه اندر شراب صرف
بخورند سنجرنیا صغیر بنسخه شیخ رئیس که در قرابادین قانون ذکر کرده که در منافع
قریب است بکبیر صنعت آن جندبیدستر افیون از هر یک دو درم و در نسخه دیگر ده درم است
دارچینی فو سود و فو اسارون از هر یک ده درم فلفل دارفلفل فقه مر صافی قسط از هر یک شش درم
زعفران ربع اوقیه اجزا را کوفته و بیخته بعسل مصفی سه وزن مجموع ادویه معجون سازند و در نسخه
دیگر زنجبیل یک اوقیه و میعه سائله سه اوقیه داخل است و در نسخه اصل فقه داخل نیست شربتی
نیم مثقال با آب گرم سنجرنیا بنسخه دیگر صنعت آن جندبیدستر فلفل سیاه فلفل سفید
زعفران سود و فو اسارون دارچینی قسط از هر یک یک درم عسل مصفی سه وزن ادویه
کوفته بیخته با عسل معجون سازند شربتی نیم مثقال با آب نیم گرم ناشتا بخورند و بعضی گفته که چون
حل کنند یک قیراط ازین معجون را در روغن سوسن و بمالند بر موضع مار گزیده و دیگر جانوران
سمی گزنده باشد دفع زهر آنها میکند و نیز خوردن آن نافع است از برای ضرر سموم
و سمیت گزیدن جانوران سمی چون نیم مثقال آنرا با شراب بیاشامند و نیز نافع است از برای
ریاح رحم و قلت گرفتن حمل و کمی ادرار خون حیض چون مقدار باقلای از آن را در روغن سوسن

حل کرده با پشم پاره فرزجه سازند و قدری از آن را با روغن زنبق حل کرده و بوید از آن زن
و نیز با آن تدخین کنند در رحم خود مفید است و نیز از برای وجع سینه و سرفه و از برای امراض کلیتین
و از برای حسر البول و از برای سنگها و ریاح بارده خورده میشود و از آن مثل نخودی با شراب صرف
و از برای تخمه چون بیاشامند از آن وزن یک مثقال با شراب صرف **سکنجبینا** به نسخه سید
اسمعیل در قرابادین ذخیره منقول از قرابادین چنین صنعت آن قردمانا زیره کرمانی تخم کرفس از
هریک سه درم جند بیدستر افیون هوفود و قوا ساردون از هریک یکدرم کوفته بیخته با سه وزن
ادویه عسل مصفی معجون سازند و بعضی شراب انگوری درین معجون داخل کرده اند و مسیحی در
نسخه خود مثلث بجای شراب انگوری آورده شربتی از یکدانگ تا یکمثقال است **سکنجبینا**
به نسخه یحیی بن عیسی بن جزله درد معده و سوء هضم و قولنج و حبس البول و جمیع امراض بلغمی و بادهای
غلیظ را سودمند است و صحت و تندرستی از بسیاری علل است صنعت آن جند بیدستر دارچینی سیلانی
فو و دوقو اسارون از هریک یکمثقال اجزا را جدا جدا کوفته بیخته وزن کرده و درهم آمیزند
و با سه وزن مجموع ادویه عسل و یکدانگ و نیم مثلث معجون سازند و یکمثقال زعفران در آن آمیزند
شربتی از یکدانگ تا دو مثقال باشد نافع باد **باب الجیم مع الواو فصل در بیان جوارشات**
غیر مسهله بدانکه اکثر جوارشات در ذیل بعض ادویه مفرده که آن دوا اصل و عمده است در
آنها به ترتیب حروف تهجی ذکر یافت و می باید مانند جوارش حب الآس و ابهل و اترج و غذبه و اسارون
و اشنه و آمله و انبرباریس و انجدان و انیسون و ایرسا و بسباسه و بلادر و تیواج و جند و جوز بوا
و فنجوش و دارچینی و رمان و زعفران و زنجبیل و زوفا و سفرجل و سماق و سمسم و سنبل الطیب
و صندل و طباشیر و حصرم و عنبر و عود هندی و فلافل و فودنج و قرنفل و حب القرطم و کافور و کاکنج
و کمون و کندر و لؤلؤ و مشک و مصطگی و نانخواه و وج و جوارشات افیونی مانند جوارش طباشیر
افیونی و معاجین افیونی و بعضی که ذکر نیافته بود و آنکه هریک بر اسمی خاص دارند مذکور میگردد
و بدانکه جوارش بضم جیم و فتح واو و الف و کسر راء مهمله و شین معجمه بدون نون و جوارشن
با نون در آخر هر دو آمده و صاحب بحر الجواهر گفته که با نون تصحیف است و آن معرب گوارشک
و گوارش است و معنی آن در لغت فارسی گوارنده طعام است و هاضم غذا که بعربی هاضوم گویند پس

در حقیقت ترجمه جوارش بعربی هاضوم است شیخ داود انطاکی در تذکره گفته که جوارش فارسی است و بلغت
عربی مسخن و ملطف است و نیز شیخ داود گفته که نجیب الدین سمرقندی در قرابادین از کتب خمسه خود
گفته که جوارش لغت قدیم است و معنی آن مقطع اخلاط است و گفته که پرسیدم از کسانیکه خبیر از لغت
فرس بودند انکار کردند آن قدس سره میفرمایند که فرقی نیست میان تفسیر جوارش بمسخن
و ملطف یا بمقطع اخلاط چه اینها همه از صفات جوارش است زیرا که جوارش بمعنی هاضوم است و اینها
از لوازم و خواص آن است چه هضم غذا تمام نمی شود مگر بچیزیکه مسخن و ملطف ماده غذا باشد و آنچه
ملطف و مسخن ماده غذا است مقطع اخلاط غیر منهضمه لزجه ملتصقه بخمل معده و حایله مانع از اشتمال معده
بر غذا و تصرف حرارت در آن و هضم و نضج تام یافتن و مستعد شدن آنها از برای گردیدن جزو اعضا است
و شیخ داود نیز گفته که جوارش نزد اطبا عبارت است از ادویه که نرم کوبیده نشده و حرارت
آتش بآنها نرسیده باشد بلکه با شکر و یا عسل بقوام آورده سرد کرده سرشته قطعات نازک
بریده باشند و آنفقیر میفرمایند که لفظ جوارش نزد اطبا موضوع برای معجونی است که ساخته باشند
از برای اصلاح حال معده و اعانت بر هضم و استمرار و گواریدن طعام و تقطیع اخلاط و تحلیل ریاح
و رطوبات و لهذا اجزای جوارش را جرش باید کوبید تا زود از معده نگذرد و بوده باشد بسبب
طول مکث در معده اقوی پس اگر جوارشات را با افعال مذکوره افعال و خواص دیگر باشد
ضرر بمدعا نمیرسد که آنرا از جوارش بودن بیرون برد و جوارشات مثل معاجین میباشند
الا آنکه معاجین شیرین میباشند و تلخ نیز و کریه و غیر کریه و جوارش نمیباشد مگر طیب و اطیب
جوارشنات و الذ آنها عود است و در حرف العین مع الواو و نسخ آن در ذیل عود هندی هم بطریق
اجمال و کلیه و دستور العمل و هم بتفصیل جزئیه انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و آنکه بعض اطبا
منسوب نموده جوارش را باطبای یونان و بعضی باطبای قبط و فرقه دیگر گفته اند که نه از اطبای
یونان است و نه از اطبای قبط بلکه جوارش مخصوص فارسیان است و مخترع آن سنجا شده اند که از برای
خلفای عباسی ساخته اند پس شهرت یافته تالیف جوارشنات میان اطبا و جمعی انکار این قول نموده
اند و گفته اند که بسیاری از جوارشات چون جوارش بقراط و جوارش جالینوس و جوارش کمونی
مقدم برینجا شده اند میفرمایند که اصل جوارشات که اطریفل صغیر است مقدم است بر اطبای یونان

وبر اطبا ضبط نیز ولیکن که گوییم پیش از نجاشعه این جوارشات مسمی بجوارش نبوده اطبای عجم جوارش
خسروی را از برای نوشیروان تالیف کرده باین اسم مسمی ساختند و ادویه که از برای اصلاح
معده و تقویت هضم است نیز باین اسم مسمی نموده پس ستید اطبای عجم مخترع جوارش بلکه مخترع
این اصطلاح اند که معاجین مصلح معده و هاضم را جوارش نامیدند جوارش ازهار تالیف
نیقولاؤس منقول از قرابادین تالیف افندی صالح چلبی حکیم باشی ابراهیم سلطان قیصر روم ضعف
بدن را زائل کند و نافع است از برای تفریح و مالیخولیا و جنون و تقویت هضم و مناسب هر مزاج
و شربتش یکدرم است صنعت آن گل اکلیل الملک گل سرخ منزوع الاقماع اصل السوس مقشر
از هر یک شش درم قرنفل سنبل الطیب جوزبوا دارچینی خولنجان خیربوا زنجبیل زرنباد بسباسه عود هندی
قاقله انیسون تخم طوارق اوقی و طوارق اوقی حشیش خوشبوست که ترکان در ماست میکنند
و شیرازی آنرا کلپوره نامند از هر یک یکدرم و نیم شکر سفید صافی بقوام آورده بقدر حاجت
بدستور مقرر مرتب نمایند جوارش بزوری مقوی هاضمه و مفتح سده و قولنج و محلل ریاح است
صنعت آن کمون کرمانی انیسون رازیانه کرویا دوقو نانخواه تخم کرفس از هر یک شش درم
مجموع را بیست و چهار ساعت در سرکه انگوری خیسانیده پس خشک کرده اندکی بو داده باضافه
دارچینی زنجبیل دارفلفل بزر سیالیوس خولنجان از هر یک شش درم کوفته بیخته بعسل سفید
بقدر کفایت سرشته جوارش سازند شربتی یکمثقال جوارش بقراط معده را قوت دهد و طعام
هضم کند و اشتهای طعام آورد و نفخ دور کند و باه را قوت دهد و برودت معده و گرده و مثانه زائل
گرداند و آب آمدن از دهان باز دارد و فشار و فواق را سود مند باشد صنعت آن تخم کرفس تخم گزر
تخم شبت رازیانه کشنیز خشک نانخواه از هر یک یکسیر مصطکی عاقرقرحا از هر یک یکمثقال عود قاری
قرنفل از هر یک نیم مثقال کوفته بیخته با سه وزن ادویه فانید سنجری و عسل سفید مصفی بالمساوا
جوارش سازند شربتی دو مثقال جوارش بقراط به نسخه نواب غفران مآب حکیم احمد سعید
که در بیاض مجربات خود قلمی فرموده اند منقول از خط مغفری الیه صنعت آن قرنفل سنبل الطیب
فلفل سیاه و زنجبیل عاقرقرحا زرنباد جوزبوا از هر یک سه مثقال تربد سفید کبابه چینی عود هندی
از هر یک یکمثقال اسارون نیم مثقال شقاقل قاقله صغار از هر یک دو مثقال و نیم مشک تبتی عنبر

از هر یک یکدانک و نیم صعتر فارسی نانخواه تخم خیلا ناک برگ سداب از هر یک پنج مثقال کوفته بیخته مغز
بادام شیرین چرب نموده با عسل سفید مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر جوارش سازند و در
ظرف چینی نگاه دارند شربتی دو مثقال **جوارش جالینوس** این جوارش را فواید و خواص بسیار
است همه اعضا را قوت دهد و بوی دهان خوش کند و بادها بشکند و بسیاری بول را که از سردی باشد
خصوص سردی مثانه باز دارد و باه را قوت دهد و دیوانگی زائل کند و رنگ رو را صافی کند
و اسهال بلغمی را نفع دهد و صداع بلغمی و سبات و سرفه بلغمی و بواسیر و نقرس و قوبا و بهق و سنگ
مثانه را نافع بود و سیاهی مو را حفظ کند و نگذارد که سفید شود و گفته هر که بیست روز با این جوارش
مداومت نماید از جمیع امراض ایمن شود صنعت آن سنبل الطیب قاقله سلیخه سیاه دارچینی خولنجان
قصب الذریره قرنفل سعد کوفی زنجبیل فلفل سفید دار فلفل قسط بحری عود بلسان اسارون
شامی حب الآس زعفران از هر یک ده درم مصطکی رومی پنج درم قند سفید بوزن جمیع دوا
عسل سه وزن مجموع ادویه را کوفته بیخته با قند و عسل سفید مصفی بسرشند و در نسخه دیگر مصطکی
ده درم است شربتی از یکمثقال تا سه مثقال پیش از طعام و بعد از طعام توان خورد و در نسخه
سید اسمعیل در ذخیره حب بلسان ده درم داخل است و در بعض نسخ این جوارش حنطیانا نیز
داخل است و این جوارش را بعد از ده روز که از ساختن آن بگذرد استعمال توان کرد و بعضی
گفته که هنگام رسیدن این جوارش بعد از هفت روز است و هر چند کهنه تر شود خاصیت آن بهتر
میشود و مزاج این جوارش گرم و خشک است در آخر درجه دوم و گفته که مداومت بیست روز
با این جوارش پیری را دیر می آورد **جوارش جلالی** منی زیاده کند و قوت مجامعت بفزاید
و ضعف کرده را سودمند بود و معده را قوت دهد و اشتهای طعام آورد صنعت آن سنبل الطیب
قرفة الطیب از هر یک یکمثقال زیره کرمانی مدبر نعناع خشک عود هندی عرق خام از هر یک چهار
مثقال فلفل اسارون شقاقل از هر یک دو مثقال خصیة الثعلب مصری بوزیدان از هر یک دو نیم
مثقال اجزا را کوفته بیخته با سه وزن آن قند و عسل یکرطل گلاب بقوام آورده بدستور معارف
بسرشند شربتی دو درم **جوارش حماض** قامع صفرا و مسکن عطش و حمیات صفراوی را نافع
صنعت آن بگیرند برگ حماض تازه که بهندی چوکیا ساگ نامند و با هموزن آن پالوده یا گمته بدستور

مسطور در جوارش زمان ساده مرتب نمایند و عند الحاجت بقدر ضرورت تناول نمایند جوارش خنیز
معده را قوت دهد و بلغم را به برد و دهان را خوشبو سازد و آب رفتن از دهان باز دارد و سردی بیمار را
زائل گرداند و کرم شکم بکشد و باد بنشاند و گرده را قوی گرداند و ریگ مثانه را پاک سازد و طعام
را گوارد و باد بواسیر را به برد و اشتها آورد و نیز گفته اند که عجب باشد از کسیکه سالی یکهفته هر روز
سه درم ازین جوارش بخورد و او را بطبیب احتیاج باقی باشد و اگر ده کنیزک داشته باشد از عهده
همگی بیرون آید صنعت آن تخم کرفس تخم جزر تخم شبت از هریک یک استار قرنفل مصطگی رومی عود
هندی از هریک یکدرم کوفته بیخته با سه وزن مجموع ادویه عسل سفید مصفی بقوام آورده مرتب نمایند
و هر روز سه درم آنرا بخورند جوارش خاصه خواص بسیار دارد و اعضا را قوت دهد و بوی دهان
خوش کند و کسر ریاح کند و بسیاری بول را که از سردی مثانه باشد باز دارد و سرفه بلغمی را نافع
بود و باه را قوت دهد و منی بیفزاید و جگر و قضیب را قوی گرداند و آب از دهان آمدن باز دارد
و ریگ مثانه را پاک کند و تخمه را نافع بود و دماغ را قوت دهد و نقرس و بهق و قوباء و بواسیر را سود دارد
و سیاهی موی را نگاه دارد صنعت آن کهربای شمعی سنبل الطیب سلیخه دارچینی قاقله خولنجان
قرنفل سعد کوفی زعفران زنجبیل فلفل دارفلفل قسط تلخ عود بلسان اسارون حب الآس قصب
الذریره از هریک چهار مثقال مصطگی کبابه جوزبوا از هریک سه مثقال شقاقل پنج مثقال مغز
چلغوزه مغز فندق از هریک چهار مثقال خصیة الثعلب پنج مثقال لسان العصافیر بوزیدان از هر
یکدو مثقال مشک تبتی عنبر اشهب از هریک یکدانگ ورق طلا ورق نقره از هریک بیست عدد
یاقوت احمر مروارید ناسفته از هریک دو مثقال عسل سه وزن ادویه بدستور مرتب نمایند جوارش
خرنوب منقول از شرح اسباب و علامات شکم قبض کند و ذرب و اسهال معوی را نافع است
صنعت آن خرنوب شامی بهدانه زیره کرمانی مدبر حب الآس سویق کنار بلوط کشنیز خشک از
هریک جزوی همه مساوی کوفته بیخته با رب مورد بسرشتند شربتی سه درم جوارش خوزی
جهت اسهال مزمن و تقویت جگر و معده و دفع رطوبات معده و امعا نافع و موافق امزجه اطفال
و زلق الامعاء الغایت مفید و از تراکیب محمد زکریا رازی ست صنعت آن دانه انگور که از سبزه استخراج
کرده باشند و بو داده مثل سرمه صلایه کرده سی و پنج مثقال تخم مورد شصت مثقال خرنوب نبطی

گلنار جوزبوا کزمازج از هر یک ده مثقال کندر نانخواه سعد کوفی مصطکی سنبل الطیب از هر یک پنج مثقال
با شکر یا عسل القوام آورده دو وزن ادویه بسرشند شربتی تا سه مثقال جوارش مسک بعض اطبا این
جوارش را مسمی بجوارش عود نموده اند معده را گرم کند و هاضمه را قوت دهد و نیکو گرداند و نافع ست
از برای رطوبت معده و بلغم صنعت آن بنسخه محمود بن الیاس در حاوی صغیر قاقله صغار قاقله
کبار قرنفل دارچینی زنجبیل دارفلفل زعفران از هر یک یکدرم شکر طبرزد نیم رطل عود هندی
فلفل سیاه از هر یک نیمدرم کوفته بیخته بعسل مصفی بقدر کفایت بسرشند شربتی یکمثقال جوارش
سلیمانی روایت است که حضرت سلیمان علیه السلام هفتاد حرم داشت و همه را بسبب این جوارش
خورسند داشتی و چندان اصلی ندارد صنعت آن لسان العصافیر تخم پیاز تخم شلغم تخم تودری تخم
کبابه چینی تخم تره تیزک کزمازج عاقرقرحا تخم گزر از هر یک سه درم و در نسخه دیگر بجای تخم گزر
ماهی روبیان بوزن تخم گزر و در نسخه دیگر بجای آن سره سقنقور است بوزن آن و اگر هر سه
باشد بهتر ست کوفته بیخته وزن کرده یکجا نموده در شیشه نگاه دارند و در وقت حاجت بسه انگشت
برگیرند هر چه آید بر روی یکعدد زرده تخم مرغ نیمبرشت پاشیده نیم گرم بخورند سه روز یا زیاده
جوارش سلمویه در تقویت معده و سوء هضم بسیار مجرب است و رطوبت و برودت معده را بر
طرف سازد و برودت آنرا مبدل بگرمی سازد و اشتهای طعام آورد صنعت آن سنبل الطیب
قرنفل دارچینی جوزبوا قاقله صغار سک اصلی از هر یک پنجدرم کندر ده درم فلفل زنجبیل از هر یک
شش درم جندبیدستر نیمدرم شکر طبرزد برابر همه ادویه کوفته بیخته علی الرسم جوارش سازند
شربتی سه درم جوارش سلمویهٔ دیگر معده را قوت دهد و طعام هضم کند و اشتهای طعام
بیاورد و نفخ و جشا را دور سازد صنعت آن کندر نانخواه مصطکی از هر یک شش درم فلفلی
اذخر مکی حب الغار عود هندی خام غرقی از هر یک سه درم مجموع را جدا جدا کوفته بیخته بمویز طائفی
صد درم با پوست و دانه کوفته همچون مرهم سازند و ادویه را با مویز بسرشند و در ظرف چینی یا شیشه
نگاه دارند شربتی از یکمثقال تا سه مثقال جوارش شاهی تالیف آن مرحوم در نفع مالیخولیای
مراقی را بی نظیر است و مقوی قلب و معده است و مفرح اوست صنعت آن آمله مربا بلیله مربا از هر یک
هفتاد و پنج مثقال از استه بیرون کرده زرشک منقی گلاب عرق بیدمشک از هر یک هفتاد و پنج مثقال

همه را چه پرند تا مهرا ستو دمالیده بیالایند پس شراب انار ترش شراب انار شیرین نبات سفید شربت
نارنج شربت لیمو شربت آلو از هریک چهل وپنج مثقال سکنجبین سی وپنج مثقال داخل نموده بقوام
آورند پس ابریشم مقرض ورق طلا ورق نقره مروارید ناسفته از هریک سه مثقال عنبر اشهب دو مثقال
گل گاوزبان بچه گل سرخ از هریک پنج مثقال کوفته بیخته بآن بسرشند شربتی دو درم **جوارش**
صعتر آنرا بفارسی گوارش اوشن گویند ریاح معده و امعا را دفع کند و معده را قوت دهد و ضعف
هضم را زائل کند و امراض بارده دماغی را نافع باشد صنعت آن صعتر فارسی زوفا نانخواه نعناع
خشک مرزنجوش سبز زیره کرمانی از هریک پنج درم زنجبیل وج ترکی بسباسه عود هندی خام غرقی
از هریک سه درم تخم کرفس رازیانه انیسون از هریک چهار درم حاشا دو درم شکر پنجاه درم همه را
کوفته بیخته با سه وزن آن عسل مصفی ترکیب نموده استعمال نمایند شربتی یکمثقال **جوارش**
طالیسفر نافع است از برای سردی معده و کبد و ریاح غلیظه و مقوی کبد است صنعت آن طالیسفر
پنج درم زنجبیل بیست درم فلفل دوازده درم بیل بوا قرفه از هریک شش درم شکر طبرزد پنج رطل
که ششصد و چهل و دو درم و نیم باشد کوفته بیخته در ظرفی نگاهدارند و بوقت حاجت یکمثقال آنرا تناول
نمایند و مزاج این جوارش گرم است در آخر درجه دوم و خشک است در ربع درجه اول و در نسخه دیگر بجای
فلفل دارفلفل است **جوارش العاج** معین بر حمل است صنعت آن نشاره عاج میعه سائله مصطگی
سنبل الطیب دارچینی از هریک پنج مثقال پوست زرد اترج سعد کوفی عود قماری خام مشک
قرنفل از هریک چهار مثقال عود الصلیب گل سرخ ساذج هندی افیون
مصری خالص از هریک سه مثقال و اگر افیون را یک مثقال نمایند بهتر است عنبر اشهب مشک خالص از هریک
نیم مثقال عنبر و مشک را از هریک یکمثقال نمایند نیز خوب است نبات برابر تمام ادویه عسل دو برابر
ادویه علی الرسم جوارش سازند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال **جوارش عطائی** منی زیاده
کند و گرده را قوت دهد و دماغ قوی گرداند صنعت آن شقاقل مصری قاقله صغار دارفلفل خولنجان
دارچینی زنجبیل قرفة الطیب از هریک پنج مثقال بهمن سرخ بهمن سفید تودری گلگون تودری زرد
تودری سفید تخم لوبیه تخم شبت مغز تخم خربزه تخم جرجیر تخم پیاز سفید تخم هلیون کتیرا تخم شلغم تخم
کرفس از هریک سه مثقال مجموع را کوفته بیخته ترنجبین سفید پاک کرده سه وزن مجموع ادویه زنجبیل را

یک شب در شیر گاو بخیسانند و صبح در دست مالیده بگذارند که اگر خاکی دران مانده باشد ته نشین
شود و پس صافی نموده بجوشانند تا غلیظ شود پس از آتش فرود آورند و بگذارند که حدت و حرارتش
شکسته شود و نیم گرم باشد ادویه را بآن بسرشند و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی سه مثقال با دو اوقیه
شیر گاو میش تازه دوشیده **جوارش قنداریقون** این جوارش از رومیان است نافع
است از برای ضعف معده که تولید ریاح دران بسیار باشد و از برای ضعف کبد بارد و استسقای
طبلی و از برای درد پشت و درد معده صنعت آن بنسخهٔ شیخ رئیس زنجبیل سنبل الطیب از هر یک
شش درم مصطکی رومی نانخواه از هر یک چهار درم تخم کرفس نعناع خشک از هر یک پنج درم
سلیخه سیاه زیره کرمانی مدبر عاقرقرحا حب بلسان از هر یک دو درم ساذج هندی یک درم کوفته
بیخته بعسل سفید مصفی بسرشند و در سبوچهٔ سبز نگاه دارند شربتی نیم مثقال مزاجش گرم است در اول
درجهٔ سوم و خشک است در آخر درجهٔ سوم حکیم معصوم در قرابادین خود گفته که شربتی از این جوارش
چهار مثقال است و در نسخهٔ او انیسون چهار درم داخل است و در نسخهٔ ابن جزله بر نسخهٔ اصل فلفل سیاه
شش درم انیسون چهار درم افزوده است و در نسخهٔ سید اسمعیل در ذخیره در سوء مزاج بارد
ساذج معده بجای نعناع خشک پودنهٔ دشتی آورده و باقی موافق نسخهٔ شیخ رئیس است
جوارش قنداریقون دیگر معده را گرم کند و ریاح بشکند و نافع است از برای اوجاع معده و امعا
و تفتیح سدهای کبد و استسقای لحمی را مفید است صنعت آن تخم سداب زعفران تخم کرفس انجدان زنجبیل
حاشا مغز بادام شیرین مقشر از هر یک شش درم کندر مغز بادام تلخ مقشر از هر یک دو درم فلفل
هفت درم کوفته بیخته با دو وزن و یا سه وزن ادویه عسل منزوع الرغوه بسرشند شربتی از یکمثقال
تا دو درم و در نسخهٔ دیگر بجای مغز بادام شیرین مغز چلغوزه بوزن آن داخل است **جوارش
قنداریقون دیگر** نفخ معده و روده و درد معده و امعا را نافع باشد صنعت آن زنجبیل
فلفل سنبل الطیب از هر یک چهار درم مصطکی نانخواه تخم کرفس پودنهٔ دشتی از هر یک پنج درم
حب بلسان سلیخه عاقرقرحا زیره کرمانی مدبر از هر یک دو درم ساذج هندی یک درم کوفته بیخته
با سه چندان عسل مصفی بسرشند و معجون سازند شربتی از یکمثقال تا دو مثقال و این همان نسخهٔ شیخ
الرئیس است با اندک تفاوتی **جوارش قنداریقون دیگر** منقول از منهاج نفخ و برودت

معده را سودمند بود و درد معده که از برودت و بلغم و نفخ و سوء هضم باشد بر طرف کند صنعت آن زعفران
انجدان تخم کرفس زنجبیل حاشا مغز چلغوزه تخم سداب از هریک دو درم کندر مغز بادام تلخ از هریک
چهار درم فلفل شانزده درم کوفته بیخته با سه چندان عسل مصفی علی الرسم بسرشند شربتی یک مثقال جوارش
فواکه تالیف استاد زین الدین صاحب اختیارات بدیعی معده را قوت دهد و قی باز دارد و جگر
و دل و روده ها را قوت دهد و دفع صفرا کند و تنقل بان کردن دافع خمار است صنعت آن آب انار ترش
آب انار شیرین آب سیب ترش آب سیب شیرین آب به ترش آب به شیرین آب غوره آب زرشک آب سماق
آب کیل آب امرود اجزاء متساوی همه را باتش ملایم بپزند تا بربع رسد و کف آنرا بگیرند پس مساوی آنچه
باقی مانده قند سفید داخل کرده باتش ملایم بجوشانند تا بقوام آید پس آب لیمو آب اترج از هریک
متساوی بگیرند و اندک اندک داخل کرده باتش ملایم بپزند تا بقوام جوارش رسد و قتیکه تمام آبها را تشرب
کرده باشد بر روی سنگ ریخته ببرند و بردارند و اگر خواسته باشند آب فواکه را با قند سوای آب
لیمو و آب اترج بقوام بیاورند پس فرود آورده اندک اندک آب لیمو و آب اترج داخل نمایند و قرص
سازند چه اگر پیش ازین داخل نمایند تلخ میشود و اگر بعد از فرو گرفتن از آتش مشک تبتی دو دانگ مصطگی
رومی یکدرم زعفران نیم درم سوده داخل کنند بهتر است جوارش فواکه مقوی نافع از برای ضعف
قلب و معده و خفقان صنعت آن آب انار ترش آب انار شیرین آب امرود آب سیب شیرین آب به آب غوره
آب زرشک آب سماق آب لیمو از هریک بیست درم قند سفید یکرطل بقوام آورده از آتش فرود
آورده پس مصطگی دارچینی بادرنجبویه از هریک سه درم مشک تبتی دو دانگ کوفته بیخته بان
بسرشند و در ظرف چینی نگاهدارند شربتی سه درم جوارش فواکه قلمی فرموده اند که از تالیف
حکیم معتمد الملوک سید علوی خان است صنعت آن آب انار ترش آب انار شیرین آب سیب ترش
آب سیب شیرین آب به ترش آب به شیرین آب امرود آب آمله تازه از هریک چهل مثقال شراب
ریباس شراب زرشک ساده شراب کیل شراب غوره شراب انناس شراب فالسه از هریک
دو صد مثقال هر دو ثمر درخت هندی اند نبات سفید یکصد و هفتاد مثقال آب لیمو آب اترج از هریک
بیست مثقال اول مرتبه آب میوه های را سوای آب لیمو و آب اترج بجوشانند و کف آنرا بگیرند و فرود
آورده یکشب بگذارند پس آب صافی بالای آنها را بجز علقه گرفته دردی را دور کنند و آبهای

صافی را وزن نموده در دیگ سنگی بآتش ملایم بجوشانند تا بر لعج رسد پس شربتها و نبات را داخل
کرده بقوام جوارش آورند و چون قریب بانعقاد رسد اندک اندک آب لیمو و آب اترج را داخل کرده
بآتش انگشت جمید بپزند تا تمام آبهار التشرب نماید و بقوام جوارش آید و باید که پیش از داخل نمودن
آب لیمو و آب اترج گلاب عرق گل مشکی عرق بید مشک عرق صندل از هر یک بیست مثقال عرق بهار
نارنج ده مثقال داخل کرده بقوام آورده باشند پس بنحویکه ذکر یافت آب لیمو آب اترج را داخل کرده
بقوام آورند پس از آتش فرود آورده طباشیر سفید پسته خشک مقشر ورق گل سرخ صندل سفید
از هر یک دو مثقال دانه هیل ابریشم مقرض نعناع خشک کهربای شمعی مروارید ناسفته بسد محرق مغسول
از هر یک یکمثقال مشک تبتی خالص عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره از هر یک دو دانگ بدستور
بآن بسرشند شربتی یکمثقال جوارش فواکه دیگر معده و دل و جگر را قوت دهد و اسهال معدی
و ذربرا باز دارد صنعت آن آب سیب آب به آب انارین از هر یک یکصد درم فانید سنجری
نیم من همه را باهم بجوشانند و بقوام آورند و این اجزا کوفته بیخته بآن بسرشند اجزا این است سویق
کنار سویق امرود از هر یک پنجدرم سعد کوفی مصطگی سنبل الطیب جوز بوا از هر یک دو درم زعفران
یکدرم علی الرسم بآن بسرشند شربتی از دو مثقال تا پنج مثقال جوارش فوفل معده و دل را
قوت دهد و دندانرا محکم سازد و بوی دهان خوش کند و شکم به بندد و طبع را باز دارد و طعام بگوارد
صنعت آن فوفل رسیده تازه بیست عدد نیم کوفته در شیر بخیسانند و بعد از دو روز از شیر برآورند
و خشک نمایند و بگیرند دانه هیل بوا قرنفل تخم شبت از هر یک سه درم صندل سفید عود هندی
زعفران کبابه چینی کشنیز خشک مقشر از هر یک دو درم اجزا را با فوفل یکشب در گلاب بخیسانند پس
خشک سازند و بکوبند و باندکی شیر بخته با یک من قند بقوام آورده بسرشند و بالای سنگ چینی
و پهن ساخته بکارد به برند پیش از طعام و بعد از طعام بقدر حاجت تناول نمایند و اگر در آخر شیر
داخل ننمایند برای بعضی و در هواهای بارد رطب خوبست جوارش قانصه جهت ضعف معده
و ذرب نافع صنعت آن پوست اندرون قانصه خروس یعنی سنگدان آن که خشک کرده
باشند طباشیر سفید از هر یک سه مثقال و نیم گل سرخ سه مثقال نعناع خشک قاقله کبار و صغار
پوست بیرون پسته پوست ترنج پوست هلیله زرد مصطگی از هر یک یک مثقال همچنین سنبل

صعتر کشنیز خشک بریان قرنفل قرفه حب الآس از هر یک دو درم اجزا کوفته بیخته با شربت
فواکه سرشته معجون سازند شربتی دو مثقال **جوارش قابضه** دیگر در منافع مذکوره
ازان اقوی است صنعت آن پوست اندرون قانصه چرز پوست اندرون قانصه خروس
مروارید ناسفته طباشیر سفید از هر یک یکمثقال غنچه گل سرخ نعناع خشک پوست بیرون پسته
قاقله صغار و کبار از هر یک یک و نیم مثقال صندلین صعتر کشنیز خشک بریان حب الآس پوست بلیله
امله منقی از هر یک یکدرم بسبد محرق کهربا بادزهر معدنی خطائی جوزبوا بسباسه قرنفل دارچینی
سلیخه از هر یک نیمدرم ادویه کوفته بیخته با شربت سیب و شربت به سرشته جوارش سازند
شربتی دو مثقال **جوارش قابضه** دیگر جهت ضعف معده و ذرب نافع است صنعت آن
پوست اندرون قانصه خروس خشک کرده عود غرقی خام مصطکی رومی از هر یک دو درم
زیره کرمانی بهمن سرخ بهمن سفید عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره از هر یک یکمثقال کشنیز
خشک یکدرم طباشیر سفید زرشک منقی گل گاوزبان دانه هیل بادرنجبویه از هر یک دو مثقال ابریشم
مقرض سه مثقال سماق منقی گل سرخ پوست بیرون پسته پوست زردالو حب الآس انار دانه
نعناع خشک از هر یک سه درم مشک خالص نیمدرم مربای آمله عسل مربای بلیله قند سفید گلاب خالص
از هر یک نیم آثار هندی آمله را با یک آثار آب و گلاب مهرا بپزند و صاف نموده قند و عسل و بلیله را
داخل کرده بقوام آورند و سایر ادویه کوفته بیخته بدستور با آن بسرشند شربتی از یکدرم تا سه درم
جوارش قطرمرون منقول از قرابادین افندی صالح چلبی حکیم ابراهیم سلطان قیصر روم
که به ترکی نوشته جهت امراض صدر و معده نافع قدر شربتش یکمثقال است صنعت آن بیخ اذخر
یازده درم زیره کرمانی سه درم بیبروح تخم رازیانه از هر یک چهار درم عسل مصفی بقدر کفایت
بدستور مقرر جوارش سازند و در ظرف چینی نگاه دارند **جوارش کثیرا** تالیف نیقولاوس
منقول از قرابادین افندی صالح چلبی حکیم باشی ابراهیم سلطان قیصر روم که افندی مزبور از طب
کیمیایی براکلسوس رومی انتخاب نموده جهت امراض سینه و ضیق النفس و ذات الریه نافع و مقوی
معده و هاضمه است صنعت آن کثیرا زوفای خشک از هر یک چهل و هشت درم مغز پسته مغز بادام
مقشر از هر یک شش درم بزر کتان بزر حلبه دارچینی از هر یک چهار درم اصل السوس رب السوس

زنجبیل از هر یک دو درم شکر سفید مصفی بقوام آورده بقدر کفایت شربتی یکدرم تا دو درم جوارش کراویا
نافع است از برای ضعف معده و وجع معده و سده که در آن باشد و از برای سدهای کبدی و بجهت قلت
انهضام طعام صنعت آن کراویا نانخواه تخم کرفس زنجبیل مویز منقی بزر رسیالیوس تخم جزر از هر یک
هشت درم مغز بادام تلخ مقشر ده درم کوفته بیخته بعسل سفید مصفی سه وزن ادویه بسرشند شربتی
مقدار عفصه جوارش کراویا به نسخهٔ دیگر صنعت آن کراویا اقاقیا اذخر گل سرخ فلفل سفید زیره
کرمانی مدبر اجزا متساوی کوفته بیخته با سه وزن ادویه عسل مصفی جوارش سازند جوارش متوکل
معده را قوت دهد و ضعف هاضمه را نافع بود و سردی مزاج و برودت معده و کبد و ابتدای استسقا
را نافع باشد صنعت آن به نسخهٔ ابن جزله قرنفل سنبل الطیب دارچینی جوزبوا سک اصلی قاقله از هر یک
یکمثقال فلفل سفید زنجبیل جندبیدستر از هر یک دو مثقال کندر چهار مثقال نبات سفید بوزن همه
ادویه ادویه را کوفته بیخته با سه وزن مجموع ادویه عسل مصفی جوارش سازند شربتی سه مثقال جوارش
دیگر که حکیم معصوم نوشته مستعمل منست مقوی معده و جگر بود و شکم به بندد و هیضه و قی و غثیان
و اسهال دموی را نافع بود صنعت آن طباشیر سفید حب الآس انار دانه گل سرخ بهمنین سنبل الطیب
اسارون از هر یک دو و نیم درم زرشک منقی پنجدرم پوست بیرون پسته مصطگی قرفة الطیب
از هر یک یکونیم درم مشک دو دانگ رب به رب سیب رب امرود رب فواکه از هر یک ده درم
گلاب بیست درم علی الرسم بسرشند جوارش فوفل مطیب دل را قوت دهد و دهان را خوشبو سازد
و قی و هیضه و ضعف معده را نافع بود و طعام بگوارد و اشتها بیاورد و دندان و لثه را محکم سازد و اسهال
نے آورد صنعت آن فوفل کبابه چینی دانه هیل دارچینی سنبل الطیب عود هندی از هر یک پنجدرم زعفران
مصطگی از هر یک دو درم مشک عنبر اشهب از هر یک یکدرم کافور یکدانگ شربت فواکه شیرین
سی درم پیچ پنجاه درم فانید سنجری صد درم فانید را در گلاب بگدازند و با شربت فواکه پیچ
بقوام آورند و اجزا کوفته بیخته در آن بسرشند و بر بالای سنگ پهن سازند و بگذارند تا سرد شود و
از کارد به برند و نگاه دارند و بدان مداومت نمایند جوارش فوفل مطیب دیگر مقوی معده
و مشهی طعام بود صنعت آن قاقله کبار قرنفل زنجبیل دارچینی دار فلفل زعفران عود هندی فوفل
از هر یک یکدرم مشک دو دانگ عنبر اشهب سه دانگ اجزا کوفته بیخته با شکر طبرزد بقوام آورده

بسرشتند شربتی سه درم باگلاب **جوارش معتدل** جهت تقویت معده وانهضام طعام وقطع بلاغم
ودفع ریاح وتبدیل برودت معده بحرارت وتقویت اعضاء رئیسه وباه نافع است صنعت آن جوزبوا
خولنجان هیل بوا زنجبیل فلفل دارفلفل دارچینی زعفران عودقماری ساذج هندی تخم کرفس سنبل الطیب
بهمن سفید بهمن سرخ شقاقل مصری بوزیدان مصطگی گاوزبان ابریشم مقرض از هریک یکدرم
عنبر اشهب مشک خالص از هریک نیمدرم مروارید ناسفته بابید مشک بر سنگ سماق سوده یکدرم
تخم خرفه مقشر سه درم کشنیز خشک مقشر طباشیر سفید پوست بیرون پسته زرشک منقی سماق منقی
از هریک یکدرم وثلث درمی شربت سیب شیرین وترش شربت امرود شربت انارین شربت به
شیرین وترش از هریک بیست مثقال ادویه کوفته بیخته باسه وزن تمام ادویه نبات سفید وعسل
مصفی علی الرسم بسرشتند ودر آخر پنجاه عدد ورق طلا ویکصد عدد ورق نقره بآن بسرشتند شربتی
از یکدرم تا سه درم **جوارش مفرح** امزجهٔ بارده را نافع است ومعده را قوت دهد صنعت آن
سنبل الطیب قاقلهٔ کبار دارچینی سلیخه سیاه خولنجان قرنفل سعدکوفی زنجبیل فلفل سیاه دارفلفل قسط
بحری حب الغار حب بلسان جنطیانا زراوند مدحرج قرفة الطیب اسارون حب الآس از هریک
بیست مثقال جوزبوا قصب الذریره مصطگی عود هندی از هریک پنج مثقال زعفران تخم کرفس
انیسون بسباسه از هریک دو مثقال حریر خالص یا ورق القنب یا بیخ لفاح هرکدام که باشد بمقدار
مناسب مزاج وعادت آن شخص قند سفید بوزن مجموع ادویه عسل دو وزن ادویه بدستور
مرتب نمایند اصل این نسخه از جالینوس است که اطبای زمان بعض تصرفات دران نموده مشهور
ساخته اند **جوارش مفرح دیگر** این جوارش معروف است بجوارش کندی اندوه ببرد و نشاط
وسرور آورد وتن ونفس ومعده را قوی گرداند ورنگ رورا صافی وبوی دهان وعرق را خوش کند
صنعت آن گل سرخ شش درم سعدکوفی پنج درم قرنفل مصطگی سنبل الطیب اسارون شامی
از هریک سه درم قرفة الطیب زرنب از هریک دو درم بسباسه قاقله دانه هیل بوا جوزبوا از هریک
یکدرم جدا جدا کوفته بیخته وزن کرده درهم بیامیزند ودر سی وشش مثقال ازین ادویه نیم من
آمله منقی در پنج من آب بپزند تا بیک من ونیم برسد بدست بمالند وبپالایند وبار دیگر در دیگ سنگی
کنند ونیم من قانید در آن کنند وبپزند تا مانند آرد پاله شود واز سر آتش بردارند وادویه را بر آن

بپاشند و تیز زنند تا چون خمیر گردد و در ظرف چینی یا کاشی نگاه دارند شربتی دو مثقال جوارش
مقلیا تا زحیر و پیچش شکم و بواسیر را سود مند است صنعت آن سپندان خوش یکدرم زیرهٔ کرمانی
در سرکهٔ انگوری خیسانیده از ان بر آورده در سایه خشک کرده اندک بو داده نیمدرم پوست
هلیلهٔ کابلی در روغن گاو بریان کرده نیمدرم کوفته بیخته بگلاب سرشند جوارش ملکی معده
و جگر را قوت دهد و در امر مجامعت قوت عظیم پیدا کند صنعت آن قرنفل جوز بوا بسباسه لسان
العصافیر شیرین بیخ اذخر زنجبیل دارچینی مصطکی عود قماری زعفران از هر یک سه درم قاقله
کندر از هر یک یکمثقال اشنه سه مثقال مشک تبتی یکدانگ و نیم قند سفید و گلاب از هر یک ده
مثقال قند را در گلاب حل کرده عسل مصفی بقدر کفایت در آن داخل کرده باتش ملایم بجوشانند
تا قریب بانعقاد رسد پس فرود آورده بگذارند تا حرارتش ساکن شود ادویه را کوفته بیخته در آن
داخل کرده بر هم زنند تا خوب مخلوط شود و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی یکمثقال جوارش
ملوکی تالیف ابن ماسویه منقول از قرابادین افندی صالح چلبی نافع از برای مالیخولیا و ضعف معده
و خفقان و امراض مزمنه و تقویت حافظه و ضیق النفس صنعت آن قرنفل دارچینی عود هندی خولنجان
سنبل الطیب جوز بوا طباشیر سفید زنجبیل اذخر مکی گل سرخ منزوع الاقماع گل بنفشه از هر یک
یکدرم بسباسه مصطکی اصطرک مرزنجوش نعناع خشک قاقله دار فلفل تخم فلنجمشک حب الآس پوست
خربزه از هر یک دو ثلث درمی مروارید ناسفته بهمن سفید بهمن سرخ مرجان قرمزی ابریشم محرق
از هر یک ثلث درمی مشک ترکی خالص یکقیراط کافور قیصوری یکحبه اجزا آنچه کوفتنی است کوفته
و آنچه صلایه کردنی است صلایه کرده شکر سفید را در آب حل کرده بجوشانند و کف شیر بر آن زده
چرک آنرا بگیرند و صافی نموده بقوام آورند و ادویه را بدستور مقرر با آن سرشته جوارش سازند
شربتی یکمثقال جوارش ورد منقول از قرابادین افندی صالح چلبی مقوی اعضای رئیسه و مقوی
قوت هاضمه و دافع رطوبات فاسده و مناسب هر مزاج است صنعت آن گل سرخ منزوع الاقماع
ده درم عود هندی صندل زرد از هر یک دو درم دارچینی چهار درم مصطکی رومی یکدرم و نیم
عنبر اشهب درمی کوفته بیخته بشراب ورد بقدر کفایت بدستور مقرر جوارش سازند جوارش منقول
از اکلیل محمد بن زکریا گفته که این جوارش طعام بگوارد و سدها بگشاید و فواق را زائل گرداند

ونشف رطوبت معده نماید و اسهال رطوبی را نافع باشد صنعت آن پوست بیرون پسته سه درم کبه یعنی مصطگی
طین ارمنی سنبل الطیب از هریک دو درم گل سرخ منزوع الاقماع طباشیر سفید از هریک چهار درم عود
قماری خام سه درم نبات سفید پنج درم سماق شش درم اجزا را کوفته لیکن در شب بگذارند و باسه وزن
ادویه عسل مصفی مقوم بسرشتند شربتی یک درم تا چهار درم با آب سیب یا رب سفرجل تناول نمایند جوارش
مقوی قلب و کبد و معده است و تهییج اطراف را نافع باشد و خفقان و وجع فواد را با صلاح آورد و تفریح
بخشد صنعت آن مروارید ناسفته یشب سبز مصطگی طباشیر سفید آمله منقی ابریشم مقرض صندل
سفید زنجبیل تخم خرفه مقشر از هریک سه مثقال پوست هلیله عنبر اشهب سنبل الطیب سعد کوفی اذخر مکی
ریوند چینی رب السوس سادج تخم کشوث از هریک دو مثقال عود قماری خام پوست هلیله زرد از هریک
سه مثقال ورق گل سرخ زرشک منقی از هریک چهار مثقال زعفران ورق نقره از هریک یکمثقال
تخم خشخاش پنج مثقال تودری سرخ تودری زرد از هریک دو مثقال و نیم ورق طلا نیم
مثقال اجزا را کوفته بیخته صلایه کردنی را صلایه کرده و حل کردنی را حل کرده شراب سیب شیرین
و شربت ترنج و شربت فواکه شیرین و شربت فواکه ترش از هریک بیست و پنج مثقال قند سفید
بوزن مجموع ادویه گلاب پنجاه مثقال بقوام آورده بدستور مقرر جوارش سازند جوارش
هاشمی رطوبت مزاج و سردی را سود مند و قولنج و لقوه را مفید بود و بهق و برص و تبهای
کهنه را نافع باشد صنعت حب المحلب مقشر دانه هیل بواقر نقل زنجبیل تربد سفید عاقرقرحا نانخواه
تخم کرفس سلیخه نمک درانی زرنب اجزا مساوی کوفته بیخته بعسل مصفی بسرشتند شربتی از یک جوز تا
یکمثقال و از بهر اسهال چهار مثقال جوارش هندی که شیخ الرئیس در قانون آورده نافع
است از برای قولنج و برودت معده و وجع مفاصل و نقرس و ضعف معده را نیکو بود صنعت آن
شیطرج هندی سادج هندی از هریک چهار درم جوزبوا نانخواه تار مشک هیل بوا از هریک دو استار
فلفل دار فلفل زنجبیل از هریک پنج استار هلیله سیاه سی استار قرنفل پنج درم بسباسه چهار درم
فانیذ ده استار کوفته بیخته در وقت حاجت دو درم آنرا با نبید کهنه تناول نمایند و این جوارش گرم
و خشک در اول درجه سوم است جوارش هندی دیگر مقوی باه است و مرد و زن را فربه سازد
و رنگ و رو را صافی و روشن گرداند و قوت بدنی را افزاید صنعت آن اسکند از هریک استار

ونیم شاهی بهمن سفید بهمن سرخ تودری سفید بوزیدان خولنجان از هریک هشت درم قرنفل دارفلفل از
هریک چهار درم اجزا را کوفته بیخته پس بگیرند مقل خراسانی و خرمای تر و قند کهنه و نبات سفید و روغن گاو
از هریک استار شاهی و همه را در هاون اندازند و نرم بکوبند و اجزای کوفته بیخته را اندک اندک در آن اندازند
و بدسته بمالند تا نیکو مخلوط شود پس بنادق سازند هر بندقه نیم استار شاهی و هر روز یک بندقه آنرا با شیر
گاو میش تناول نمایند **فصل در بیان جوارشات مسهله** **جوارش شهریاران** سردی جگر و معده
و قولنج و عسر البول را نافع است صنعت آن به نسخه ابن جزله زنجبیل قرفه قرنفل دارچینی سلیخه سیاه
سنبل الطیب جوز بوا هیل بوا مصطگی رومی قاقله کبار حب بلسان زعفران از هریک چهار درم و نیم سقمونیای
مشوی سه درم تربد سفید حب النیل از هریک هشت درم قند سفید بوزن مجموع ادویه کوفته بیخته
با عسل مصفی جوارش سازند شربتی تا چهار مثقال با آب نیم گرم **جوارش شهریاران** دیگر به نسخه
شیخ الرئیس نافع از برای برودت معده و کبد و استسقا و مره سودا و این جوارش مسهل است
صنعت آن زنجبیل شیطرج هندی فلفل دارفلفل قرفه قاقله صغار قرنفل ناغیست ساذج هندی
مر صافی مصطگی رومی قاقله کبار دارچینی سنبل الطیب تخم کرفس سلیخه سیاه نانخواه رازیانه
انیسون از هریک شش درم افتیمون اقریطی تربد سفید مجوف تراشیده بروغن بادام شیرین
چرب نموده از هریک دوازده درم سقمونیای مشوی ده درم شکر طبرزد بیست درم مجموع را کوفته
بیخته بعسل مصفی سرشته جوارش سازند و مزاج این جوارش گرم و خشک است در دو درجه ونیم
جوارش شهریاران تنقیه معده از اخلاط مرکبه نماید و نافع است از برای امراض حادثه در معده
از اخلاط مرکبه و امراضی که حادث شود در سائر اعضا بمشارکت معده خصوص از برای صرع حادث
بمشارکت معده از صعود ابخره اخلاط مرکبه یا صعود نفس آن اخلاط از معده بدماغ صنعت آن فلفل
سیاه زیره کرمانی مدبر سداب بوره ارمنی خولنجان قرفه از هریک یک درم سقمونیای مشوی ده درم
عسل مصفی چهل درم بدستور مقرر مرتب نمایند مقدار مستعمل از آن از دو مثقال تا پنج مثقال
جوارش شهریاران به نسخه بدرالدین قلانسی نافع است از برای معده و جگر سرد و قولنج بگشاید
و سودا و بلغم براند صنعت آن سنبل الطیب قرفه دارفلفل فلفل انیسون قاقله جوزبوا از هریک دو درم
زنجبیل مصطگی رومی دارچینی نارمشک شیطرج هندی از هریک سه درم سقمونیای مشوی ده درم مغز

حب النیل چهار درم بسفایج فستقی پنجدرم نمک هندی سه درم تربد سفید مدبر بیست درم خیربوا دو درم ادویه را کوفته بیخته بعسل جوارش سازند شربتی ازین جوارش اقویا را دو درم و ضعفا را پنجدرم و مزاج این جوارش گرم هست در دو درجه و ربع درجه و خشک هست دریکدرجه و ثلث درجه **جوارش شهریاران** بنسخه حکیم معصوم برودت معده و جگر را نافع باشد و مره صفرا و سودا براند و قولنج بکشاید صنعت آن شیطرج هندی زنجبیل دارفلفل فلفل خولنجان قرفه قرنفل ساذج هندی نارمشک مصطکی رومی سنبل الطیب سلیخه هیل قاقله کبار رازیانه انیسون تخم کرفس نانخواه از هریک سه درم بسفایج فستقی نه درم افتیمون پنجدرم تربد سفید تراشیده بروغن بادام چرب کرده سی درم سقمونیا مشوی دوازده درم شکر طبرزد شصت درم عسل بقدر حاجت ادویه کوفته بیخته بآن بسرشند و در میان جو بگذارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی مقدار چهار درم تا شش درم همراه آبیکه در پیه کرمانی در آن جوشانیده باشند **جوارش قیصر** قولنج بکشاید و نقرس را سودمند بود و اخلاط غلیظه لزجه را دفع کند صنعت آن دارفلفل زنجبیل بلیله زرد سقمونیا تربد سفید از هریک دوازده درم تخم کرفس نانخواه عاقرقرحا نمک طبرزد از هریک شش درم قند سفید شانزده درم کوفته بیخته بعسل بسرشند **جوارش نارمشک** طبع را نرم دارد و قولنج بکشاید صنعت آن جوزبوا قاقله کبار دارچینی از هریک سه درم قرنفل زنجبیل نارمشک از هریک شش درم سقمونیا پنجدرم نبات بقدر تمام اجزا عسل دو چندان ادویه را کوفته بآن بسرشند شربتی از یکدرم تا سه درم **جوارش نارمشک دیگر** ضعف معده و مقدمه استسقا را نافع بود صنعت آن نارمشک سه درم قاقلتین از هریک دو درم فلفل پنجدرم دارچینی چهار درم قرنفل سقمونیا از هریک دو درم تربد سفید ده درم مصطکی زنجبیل از هریک یکدرم و نیم اجزا کوفته بیخته با قند و عسل بسرشند شربتی دو مثقال با قدری گلاب **جوارش نارمشک قلمی** فرموده اند که از تالیف قدوة المحققین سید سند والد ماجد فقیر میر محمد هادی قدس الله تعالی سره است معده را قوت دهد و اخلاط فاسده را دفع کند و جگر را قوت دهد و بادهای غلیظ و خفقان را دفع کند صنعت آن نارمشک شیطرج هندی زنجبیل فلفل دارفلفل دارچینی قاقله صغار قاقله کبار قرنفل ساذج هندی بسباسه خولنجان مصطکی رومی کبابه چینی سنبل الطیب سلیخه تخم کرفس نانخواه بادیان بوزیدان انیسون افتیمون از هریک شش مثقال ریوند زعفران از هریک یکمثقال تربد سفید دوازده مثقال

اجزا الکوفته با دو وزن ادویه عسل مصفی سرشته بطریق معمول جوارش سازند شربتی از چهار مثقال تا شش مثقال
بدانکه جوارش مسهل اهلیلجی تربدی و تمری هر یک در جای خود ذکر یافتند و جوارش سفرجلی مسهل
و جوارش سقمونیا و جوارش طباشیر مسهل و جوارش عود مسهل اهلیلجی و جوارش عود ملین و جوارش قرطم
و جوارش کمونی مسهل و جوارش بازریون انشاء الله تعالی در اماکن خود ها مذکور خواهند شد نسخه
جواهر مهره اعلی که از فرنگ ساخته می آورند جهت تقویت قلب و رفع خفقان و توحش و دیگر امراض
و خواص بسیاری برای آن بیان میکنند مختصر نموده شد صنعت آن لعل یاقوت سرخ یاقوت زرد
یاقوت کبود ورق طلا از هر یک چهار سرخ عقیق یمنی یشب سبز فیروزه جدوار از هر یک یک ماشه پنج سرخ
کهربا دو ماشه مروارید یک ماشه و چهار سرخ نارجیل بحری لاجورد از هر یک سه ماشه فادزهر مشک
عنبر ورق نقره از هر یک شش سرخ کافور چهار جو مومیائی دو سرخ افیون یک سرخ قرص افعی
شش ماشه زهر چهار ماشه همه اجزا را بر سنگ سماق با گلاب سحق بلیغ نموده با آب صمغ عربی مهره بندند
و بورق طلا پیچیده خشک نمایند شربتی دو سرخ تا چهار سرخ **فصل در بیان چوب چینی** چینی و
خطائی و سلهتی و بنگالی و ماهیت و کیفیت بدو و اطلاع بران و جید و مختار و مزاج و خواص و منافع
و طرق استعمال آن اما بیان ماهیت آن بدانکه اکثر چوب چینی را بیخ چینی نیز نامند و آن
بیخی است سرخ رنگ و گلابی و بعضی سفید و بعضی مائل بسیاهی براق که آنرا صمغی می نامند که گویا در
اندرون آن صمغ جا کرده و قطعات آن بزرگ و طولانی بقدر یک شبر و زیاده و کمتر و قوی و ضعیف
و کم گره و پر گره و راست و کج و متشعب و املس و خشن و سنگین و سبک و صلب و رخو میباشد و گیاه آن
از قبیل نجم و بیاره و مفروش بر زمین و برگ آن باریک و بلند مثل برگ سانج هندی و از آن اندک
کوتاه تر و نازک تر و ساق آن با اندک صلابت و نحیف و مجوف و تازه آن بیخ با رطوبت و شیرین و چون
خشک شود شیرینی آن کم میگردد و کهنه آن تند میباشد و در کوهستان بلاد چین و کوهستان نواحی
از بلاد بنگاله یافت میشود و در جای دیگر تا حال شنیده نشده اما سبب وجه اطلاع چوب چینی آن
بدانکه حکیم میر عماد الدین محمود شیرازی رحمة الله علیه در رساله چوب چینی خود که در زمان سلطنت
شاه طهماسپ ماضی بن شاه اسمعیل صفوی موسوی که تقریبا سنه نهصد و پنجاه هجری حضرت ختمی
پناهی صلوات الله و سلامه و علیه و آله تالیف نموده بنا بر آنکه در آن آوان چوب چینی از چین

بتوسط فرنگان که دایم در تجسس و تفحص امور غریبه اند و برای همین دایم در سیر دریا و جزایر و سواحل
آن شرقا و غربا و جنوبا و شمالا و فوق الارض و تحت الارض اند و هر جا امر غریبی و چیز تازه بیابند در
صدد تحقیق و تبیین و تجربه و تحریر آن در می آیند و باطراف و اکناف میبرند و باعث شهرت و انتشار
آن میگردند چنین نوشته اند و پوشیده و پنهان نیست که این بیخ که درین تاریخ که مردم بران
اطلاع و انتفاع و استعمال آن انتفاع یافته اند چنین مسموع شده که وقتی از اوقات دران بلاد که این
بیخ از انجا می آورند قحطی دران شهر پیدا شده بود و مردم بصحرا متوجه شده اغتذا باصول و اوراق
نباتات مینموده اند و چون این بیخ غذویتی دارد و طعم و رایحه که موجب تنفر طبع باشد ندارد مردم باین
بیشتر رغبت نمودند و اتفاقا در میان ایشان صاحبان امراض مزمنه بوده اند خاصه سوداویه و قروح
عفنه خبیثه و نواصیر و نار فارسی و مانند اینها و از خوردن این بیخ شفای کامل می یافتند و چون این
حال مشاهده ایشان شد از ان زمین استخراج مینمودند و بدیگر مواضع می بردند و منتشر شفا می شد
اما چون دران صحرا بواسطه اضطرار قحطی نمک بهم نمیرسید و اکل آن بیخ بی نمک بوده است بهر جا که
می بردند بی نمک میدادند و بلاحق افکار و تجارب بسیار قرار بران داده اند و بطریقیکه حالا معمول است
خورده اند و بعد از انکه باینجا آوردند تمیز نمیکردند در بعضی مفید می بود و در بعضی فایده نمیداد
بلکه مضرت میرسانید و از جمله بیگم را که حرم شاه جنت مکان مغفور مبرور شاه اسمعیل بود فالج طاری
گشته و نصف اعضای او از حرکت ماند بعد از معالجات بسیار او را حرکت پیدا شد و دست ایشان
همچنان از حرکت ماند و چون اول اشتهار این بیخ بود که ببلاد ایران تازه آورده بودند دران
آن اندیشه کردند که مبادا موذی بهلاک شود و صلاح در آن دیدند که اول مرتبه در دیگری تجربه
کنند بعورتی که قریب باو در سن بوده دادند مفید نیفتاد بنا بران باو ندادند و اما در ریشهای و
زخم و قروح خبیثه و عفنه و وجع مفاصل و بادهای آتشک مدتهای مدید مزمن شده بود و بیخ تنقیه و قطلیه
دران مفید می افتاد و بکم مرضی ازین امراض دادند که شفا نیافته باشند و حکیم میرزا قاضی یزدی
و حکیم هاشم طهرانی در رساله چوب چینی خود چنین نوشته اند که در رساله دیگر از ان جماعت مسطور است
که مردم آن بلاد هر ساله چارواها و حیوانات خود را بییلاق مقرر که داشته بودند می فرستادند
در سالی بعلت خشکی و کمی باران دران ییلاقات علف خوب سبز نشده بود بموضعی دیگر که در آنجا

علف وگیاه تازه بود فرستادند بعد از مراجعت بعضی از آن حیوانات که بغایت لاغر وضعیف ولنگ وزخمهای
ناصور داشتند تمامی چاق شده وفربه گردیده وزخمها ولنگهای آنها باصلاح آمده بود حکمای آن دیار
متفطن باین شدند که درین ییلاق البته علفی باید یافت شود که در ییلاق دیگر نباشد وآنرا این خاصیت
باشد بعد از تفحص وتجسس ظاهر گردید که این بیخ در ییلاق میباشد ودر ییلاق دیگر یافت نمیشود وسبب
وجهت دفع این علتها وفربهی وچاقی حیوانات همین بیخ است بتدریج در امراض وعلل انسانی
تجربه نمودند وآن آثار ومنافع را مشاهده کردند وبمرور ایام باین دستور که حال معمول است قرار
یافت واین کلام دلالت تمام دارد برانکه در امراض حیوانات نیز بغایت نافع است واما آنچه
فخر الدین نام حکیمی که شاید از حکمای هند یا توران باشد در رساله چوب چینی خود نوشته چنین است
که وقتی جماعتی بر کشتی نشسته بسفر دریا بجانب تحت الریح می رفتند شخصی در میان آن جماعت آبله
فرنگ داشت وبغایت ضعیف وناتوان وبدن وی بمرتبه مجروح وریم وچرک بسیاری از آن
جاری بود که اهل کشتی تمام ازو متاذی ومتنفر بودند اتفاقا بعد از چند روز بجزیره رسیدند که
محل برداشتن آب بود سردار آن کشتی مصلحت چنین دید که آن مریض را در آن جزیره فرود آورد
واندک خوراکی بوی دهند وآنجا رها کنند پس اورا فرود آوردند وخود بجانب مقصود شتافتند
بعد یک سال که باز بدان جزیره معاودت نمودند جهت برداشتن آب جمعی بجزیره فرود آمدند
دیدند شخصی بغایت تندرست بر کنار چشمه آب نشسته اما برهنه وعریان است ازو سوال کردند که چه
کسی احوال خود را بیان نمود مردم کشتی اورا نشناخته با خود بکشتی بردند ناخدا وسردار کشتی ازوی
احوال استفسار نمودند آن شخص گفت وقتیکه مرا درین جزیره رها کرده رفتید مایوس شده باطراف
وجوانب این جزیره میگشتم بعد از چندی خوردنی که داده بودید باخر رسید شروع بخوردن
گیاها نمودم بگیاهی رسیدم که بیخ آن شیرین بود سه روز بدان مداومت نمودم آن مرض من بالکلیه
زایل گردید وصحت یافتم وتا این مدت از همان بیخ میخوردم حکیمی در آن کشتی بود گفت این بیخ را
در آن مرض نفع تمام است اهل کشتی را بجمع کردن آن بیخ امر نمود واز آن باز الی یومنا هذا
شهرت یافته وقول حکیم میر عماد الدین محمود اقرب بصواب است وبعد از آن قول میرزا قاضی میرزا
هاشم واین قول بعید مینماید مگر آنکه برای آن تاویلی کنند وآن جزیره از جزایر چین گیرند چه بصحت پیوسته

که از ملک چین می آورند از تحت الریح که زیر باد است و اما اطلاع بر سلهتی بنگالی آن
بدانکه الی الآن که سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری است با وجود قرب سلهت که چهارده
پانزده منزل شیر مسافت و دوری از مرشد آباد نیست و در جانب شمال مایل بشرق و در سرحد
مملکت بنگاله واقع است بسبب قصور همتا کسی از اهل مرشد آباد و اماکن دیگر اطلاع بر آن نیافته و از
اهل کوهستان سلهت و سلهت و نواح آن شنیده شده که اکثر آنها از برای جمیع امراض مذکوره در
چوب چینی بتنهائی و یا با ادویهٔ دیگر بطریق مطبوخ و قهوه مستعمل دارند و فوائد بسیاری از آن
نقل می نمایند و قبل ازین گاهی گاهی عطاران بنگالی در مرشد آباد آورده بتنهائی و گاهی ببعض
چوب چینی و گاهی مخلوط بچوب چینی چینی کرده می فروختند و اهل بنگاله این را سکچینی و چوب چینی
پهاڑی یعنی کوهی و چوب چینی چینی را جهازی مینامند و کم کسی واقف برین بود و بعضی که فی
الجمله اطلاعی داشتند اعتنائی و توجهی بآن نمی نمودند تا آنکه درین اوقات شخصی از اهل آنجا
بمرشد آباد آمد و قدری بیخ چینی آنجا تازه را با خود داشت و میگفت که تازه آن قوی و مفید
و سودمند است و خشک آن ضعیف و بی فائده و فی الحقیقه چنین است زیرا که خشک آن سخیف
بی مغز خشبی ریشه دار سبک میباشد و لهذا استعمال آن بیفائده محض است خصوص کهنه آن
و شاید اگر کسی دانا بدانجا رود و آن ریشه را ترتیب نماید و هنگام کمال پختگی و رسیدگی بر آورد
و حفظ و ضبط آن بشرایط مقرره نماید محتمل که خشک آن نیز سودمند باشد و چند کس را که وجع مفاصل
حادث از سبب خوردن زیبق و غلبهٔ ریح و نفخ در شکم و بی رغبتی بر طعام داشتند با
بعضی از ادویه دیگر مرکب بالطور خاص که بیانش نیز ان شاء الله تعالی خواهد آمد خورانید و همه
صحت یافتند و شاید در کوهستانهای دیگر که قرب و اتصال بدان دارند مثل تپره و مورنگ
و رنگپور و نیپال و غیر اینها نیز یافت شود اگر تجسس و تفحص نمایند و بدانکه نوع دیگر دیده شده که
آنرا چوب چینی خطائی می نامند و آن چیزیست شبیه بغده و گره بزرگی شبیه بکنده و کتهل پاست
اندک خشنی جوزی رنگ تیره و مغز آن گلابی و بادامی رنگ بی ریشه شبیه بتخم نان خشک شده
که از کوهستان خطا و نیپال می آورند و بر حقیقت آن چندان اطلاعی نیست شاید از تنهٔ درخت
بر می آید مانند کتهل و بعضی میوهای دیگر و از برای آن خواص بسیاری نقل میکنند از قبیل خواص چوب چینی

وبعضی بهتر و قوی‌تر از آن می دانند و دستور استعمال این نیز مانند آن است اما جید و مختار چوب
چینی آن است که رنگ آن سرخ یا گلابی رنگ تیره باشد و سنگین املس که بته آب رود و کم گره بی
ریشه متوسط در بزرگی و کوچکی و صلبی و رخوی و مایل بشیرینی و مستوی الاجزا باشد بعضی پخته سرخ
وبعضی خام سفید وبعضی صلب وبعضی رخو نباشد زیرا که اینها همه دلالت بر کمال قوت و لطافت
ماده و جوهر و اعتدال مزاج و نیکوئی زمین و آب و هوای آن میکنند و باید که قطعهای آن درست
باشد و بریده و ریزه کرده و کوبیده نباشد زیرا که قوت آن بسبب تصرف هوا در آن ضعیف میگردد
و یبس به و غلبه میکند و سفید و سبک رخو و خشن اندرون سیاه که گویا صمغ در اندرون جا کرده
که آنرا مصمغ نامند و ترکیده و بسیار کج و پر شعبه و پر گره ریشه دار و بسیار صلب و رایحه و طعم غالب
بران نباشد جهت آنکه بعضی ازینها دلالت بر خامی و بعضی بر کمال یبس و عدم اعتدال آن و بدی
زمین و آب و هوای آن میکند و باید که کهنه پوسیده کرم خورده نباشد که مثمر فائده نیست و محدث
حرارت و یبس بسیار است و فائده هر یک از امور وجودیه و مضار هر یک از امور عدمیه آنرا حکیم
میر عماد الدین محمود در رساله چوب چینی خود مدلل بیان نموده اند تنبیه باید دانست که بعضی
نا مفیدان چوب چینی خام سفید را در آب ابک خیسانیده در آب گل لاله عباسی سرخ و مانند
آن خیسانیده رنگ کرده می فروشند باید که واقف بوده امتحان کرده استعمال نمایند هر چند
بر صاحبان بصیرت که مکرر چوب چینی را دیده اند مشتبه نمیگردد از رنگ ظاهر و پوست آن معلوم
میگردد و آنکه رنگ ظاهر رنگ کرده مخالف رنگ باطن آنست و نیز باید که نمی و رطوبت دریا و
گرمی آتش و آفتاب بآن نرسیده باشد و از مجاورت چیزهای که مفسد و مغیر مزاج آن است
مثل کافور و فرفیون و جندبیدستر و مشک ابک و امثال آنها مصون باشد و اما طبیعت و مزاج
آن بقول میر عماد الدین محمود چنین است که چون از قدما درباره آن نصی نیست لهذا تامل در تحقیق
طبیعت آن لازم است مجملا چون نفع و فائده آن در امراض سوداویه بسیار است و سودا بارد
یابس است و بنا بر قاعده کلیه که شفاء مرض بضد است و حفظ صحت بمثل باید که حار رطب باشد و چون
تاثیر حرارت آن ظهوری چندان ندارد یعنی بتکرار و تکثار استعمال بمقدار آن احداث حرارت زیاده
نمی نماید باید که حار در مرتبه اولی باشد بلکه در اول آن و دلیل دیگر آنکه چون فعل آن ترقیق و تسهیل

و تذویب و تحلیل مواد است و اینها همه فعل حرارت است نه تغلیظ و انجماد و تخدیر و تصلیب که فعل
برودت است باید که در طبیعت آن حرارت باشد و دلیل بر آنکه معتدل نیست آن است که دوای
معتدل از افعال مذکوره قاصر است پس گاه معتدل نباشد ظاهر است که بارد نیز نتواند بود بدلیل
ظهور تاثیر افعال مذکوره و اما دلیل بر رطوبت آن همان دلیل بحرارت آن است که از ظهور تاثیرات
و افعال مذکوره زیرا که افعال مذکوره مقارن یبوست نمی توانند بود ولیکن جائز است که در آن
یبوست قلیله باشد و بواسطهٔ مصاحبت آب بسیار منکسر گردد و برطوبت مائل شود و میتواند بود که
بواسطهٔ همین رطوبت مکتسبه دفع یبوست کند و خود هم منکسر گردد و بسر حد اعتدال آید که اذا تعارضا
تساقطا و این احتمال قوی است لهذا حکم بر رطوبت آن تامل تام است بخلاف حرارت که با وجود انکسار
به برودت آب بالکلیه منطفی نمیشود و اما آنکه دران رطوبت فضلیه است تردد نیست و مراد
از رطوبت فضلیه رطوبتی است که در مزاج او باشد و ممازج تمام اجزای نباشد و دلیل برین است
که سوراخ سوراخ میشود و متعفن میگردد و چون این رطوبت فضلیه فی الجمله کسب حرارت آن
می نماید قسمی که اندک کهنه باشد تاثیر آن در بعضی امزجه و مواد اقوی میشود و بهتر میدانند آن را
و میرزا قاضی یزدی و حکیم هاشم طهرانی سرد در اول و خشک در دوم میدانند و میگویند که سردی
و خشکی آن بسبب ممازجت و مخالطت با آب بیشتر و کمتر میگردد و اما تحلیل و ترقیق و تلطیف و
گداختن و سائر افعال و آثار قویه که ازان ظاهر میگردد از جهت خاصیت و صورت نوعیه آن است
و بعضی از آثار دیگر تابع کیفیت آن است و ایشان هر دو نیز قائل برطوبت فضلیه آن اند بدلیل
تعفن آن مرباه را و تکون کرم دران بزودی و حکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین حکم بمرکب
القوی بودن آن با میل بحرارت و یبوست کرده و گفته که یبوست آن زیاده است بر حرارت
آن و حکیم محمد اکبر معروف بحکیم ارزانی نیز در قرابادین خود که موسوم بقرابادین قادری است
قائل بمرکب القوی بودن آن گشته بدلیل آنکه معتبر نیستند اطبا که تا امکان استناد فعل و اثر
چیزی بکیفیت آن باشد استناد بخاصیت آن یعنی ذو خاصیت دانستن آن جائز نیست و
همچنین تا نسبت عمل بها بالذات بچیزی ممکن باشد نسبت او بها بالعرض روا نیست و مع ذلک بعضی
افعال عجیبه از قوت و کیفیت آن خارج باشد اگر آن را بخاصیت مفوض دارند این اجتماع خاصیت

بمرکب القوی بودن آن قدحی بمدعا ندارد و پس آن مرکب القوی است و آن قدس سره میفرمایند که نزد
این بنده آثم محمد هاشم العلوی المخاطب بمعتمد الملوک آن است که مرکب القوی است و مزاج ترکیبی آن
مائل بحرارت و یبوست است با رطوبت فضلیه غریبه بسیار و اما اجزاء اصلیه بسیطه آن که این دوا ترکیب
از آنها یافته هر یک را مزاجی خاص است اما جزو هوائی آن حار معرق و ملطف و محلل است و جزو ارضی
آن بارد مقوی و جزو دوائی آن غالب و جزو غذائی آن قلیل و جزو بدن شود و باقی میماند در بدن
جزو دوائی آن تا مدت مدید آن جزو دوائی اثر تسخین و تلطیف و تعریق در بدن میکند و چون
در آب بطریق تصعید پخته شود در آب جزو حار لطیف آن میباشد غالب و غذائیت آن بجهت آنکه
در جرمش می ماند کمتر و لهذا استاذان بعد از دادن مطبوخ مصعد آن حلوائی از جرم چوب چینی
ساخته در آن لبوب و قدری از ادویه عطره مقویه ارواح حاره داخل کرده میدهند که غذای متین
لزج از آن تولد کند که بچسپد باعضا و بچسپاند غذای سابق و لاحق را باعضا و تا مدت مدید اثر و فعل
دوائی آن در بدن باند باشد بعض ادویه غذائیه که چون وارد بدن گردند بعد از اثر دوائیت
آن در بدن و مستحیل بخلط گردیدن و جزو بدن شدن آن تاثیر دوائیت آن بکلی در بدن باقی
میماند و ظاهر آن است که حرارت آن در اواخر درجه اولی باشد و یبس جرمش نیز در آخر درجه اولی
و اما آب مطبوخ بطریق تصعید آنرا باین معنی که سر دیگ را بسرپوش پوشیده و اطراف آن بپارچه
و خمیر آرد ماش محکم گرفته که اصلا و مطلقا بخار آن بیرون نرود باید این مقدار از یبوست آنرا
نباشد و شاید مائل برطوبت باشد و لهذا اکثر اطبا در امراض مزمنه این دوا را مطبوخ بطریق تصعید
میدهند بجهت آنکه مطبوخی که سرش باز باشد اجزای حاره ملطفه معرقه محلله آن بسبب لطافت
منقلب بهوا گردیده فانی میگردد و اثرش کم میشود و اما بطریق تصعید یعنی عرق گرفتن مثل ماء
الورد که گلاب باشد و سائر عرقها اجزای لطیفه آن متصاعد گردیده چیزی از اجزای متینه و
اجزای غذائیه آن در آن داخل نمیشود پس زودی از حرارت بدن متاثر گردیده فعلش زائل
میگردد و اما بطریق تصعید در دیگ سر پوشانیده بنحو مذکور که جرم در زیرش باشد متصل
از اجزای لطیفه آن متصاعد گردیده منقلب بمائیت شده باز در همان دیگ که جرم چوب چینی در آن
است نزول نموده با آنها مخلوط گردیده باز صعود میکند تا زمانیکه در ثقل آن قوتی باقی نمیماند

و درین قسم طبیخ هم اجزای لطیفهٔ متصاعده میباشد و هم چیزی از جرم آن بسبب حاصل میگردد و ازان
مطلوب و حکیم میر عماد الدین محمود را که اول کسی است از اطبای اسلام که دران رساله نوشته و بیان کرده درین
مقام و اکثر مواضع دیگر سخنان محققانهٔ مدققانهٔ مدلل است و میرزا قاضی و حکیم هاشم طهرانی را
با ایشان مناقشه بسیار است که طایلی در تحت آنها نیست و این مختصر گنجایش ذکر آنها ندارد و قول
هر یک خالی از شبهات نیست لهذا ذکر کرده نشده کسی را که ارادهٔ اطلاع بر آنها باشد باید که رساله
میرزا قاضی و میرزا محمد هاشم را مطالعه نماید مخفی نماند که آنچه از روی تجربه به تکرار استعمال آن بر این
بندهٔ ضعیف عاصی هیچمدان جامع این اوراق پریشان و سخنان منتشر معلوم شده آن است که با وجود
مرکب القوی بودن صاحب رطوبت فضلیه حار و یابس است ولیکن ظهور این هر دو کیفیت دران
بمراتب است از تری و تازگی و قریب بعهده از اخذ و خشکی و کهنگی و بعد بعهد از اخذ آن مانند حرارت
و یبوست در ابدان محرور المزاجان صفراوی از مراتب طفولیت و شباب و کهولت و شیخوخت که
در ابتدای و حین تری و تازگی حرارت و یبوست آن بسبب کثرت رطوبت بلغمی منغمر میباشد مثل
حرارت بدن طفل که منغمر در تحت رطوبات وافرهٔ آن است و اثری و ظهوری ندارد و بعد ازان
که اندک مدتی بران بگذرد و رطوبت آن فی الجمله به تحلیل رود و اعتدالی یابد که تخمیناً شش ماه تا یکسال
باشد حرارت و یبوست آن نیز بمرتبهٔ اعتدال ظهوری یابد مانند ظهور حرارت و یبوست در
ابدان شبان و چون از حد اعتدال بگذرد که تخمیناً یک و نیم سال تا دو و نیم سال از زمان اخذ و بر
آوردن آن از زمین باشد رطوبت آن میل بنقصان نماید و خشکی بر و استیلا می یابد بحکم آنکه احدی
الفاعلتین را که حرارت و برودت است با احدی المنفعلتین که رطوبت باشد فعل و اثر ضعیف می
باشد و با منفعل دیگر که یبوست است قوی و بعد ازان هر چند میل به کهنگی و خشکی آورد اثر حرارت
و یبس ازان زیاده ظاهر میگردد مثلا سه ساله و چهار ساله آن در کمال حرارت و یبس میباشد
و همچنین قیاس تا فاسد و باطل گردد پس تر و تازهٔ آن از برای محرور المزاجان و مرضی صفراوی
و امراض حادثه از احتراق و فساد آن هر دو خلط به تنهایی یا با بعضی از ادویهٔ مناسبه و از برای
سوداوی مزاجان و امراض حادثه ازان با بعضی از ادویهٔ مناسبهٔ آن مفید و متوسط آن مثلاً
یکساله تا دو ساله آن از برای سوداوی مزاجان و امراض سوداویه مفید و نیم کهنهٔ آن مثلا دو و نیم

ساله تا سه و نیم ساله آن از برای مبرود المزاجان مرطوب بلغمی و امراض بارده رطبه بلغمیه
نافع است و اما بسیار کهنهٔ آن از برای اکثر امزجه خصوصا محرور المزاجان ضعیف البنیه بسیار مضر و
محدث حرارت عظیمه و منجر بدق است و اجتناب ازان حتی المقدور انسب و اولی و لازم و واجب است
خصوصا بطریق مطبوخ و تعریق در بین استعمال و اگر ضرورت بسیار داعی شود و علاج منحصر بدان
باشد و تازه و نو آن و یا نیم کهنهٔ آن مطلقا یافت نشود آن هنگام مقداری کمی ازان بقدر ضرور
با ادویهٔ بارده رطبهٔ مناسبه با کمال احتیاط بعنوان نقوع یا قهوه و یا مطبوخ بدون تعریق یعنی در
بین بعرق نه نشیند استعمال میتوان نمود و الله اعلم عند الله و عند اهل الذین هم الراسخون فی العلم
سوال اگر کسی گوید تمثیل شما تام نیست و مناسبت و مشابهت تام و من جمیع الوجوه با ممثل که مراد ما
انسان است ندارد در جواب میگوئیم فی الواقع چنین است لیکن مثال را با ممثل اندک مشابهتی
کافی است گو در جمیع وجوه نباشد و هر مثالی را که ملاحظه نمائید چنین است و اما خواص و فوائد و منافع
آن بدانکه این دوا امداد حرارت غریزیه و طبیعت میکند و مقوی اعضای رئیسه است و در
اوائل جمیع امراض مادیه و امراض مزمنهٔ سوداویه و بلغمیه مانند اوجاع مفاصل و فالج و رعشه و بهق
ابیض و تشنج امتلائی و اوجاع ظهر و وجع ورک و عرق النسا و نقرس و داء الفیل و دوالی
و خنازیر و سل و دفع مواد نزلیه بارده مزمنه و تنویم بسیار و اختلاط ذهن و سبل و نفث الدم
و نزف الدم از هر عضو که باشد و تقویت باه و اعضای تناسل تا بوسیدن از باه و داء الثعلب
و داء الحیه و سوء القنیه و استسقا و حمیات عتیقه و سائر امراض بلغمیه مزمنه و جهت ازاله و تحلیل
امراض سوداویه و مواد غلیظهٔ متحجره عتیقهٔ مزمنه و مواد سوداویه محترقه مانند اکله و جذام و انواع
جرب و حکه و قوبا و جمیع قروح خبیثه و جوششها و عقدهای صلبه و اورام صلبه اقسام جنون و مالیخولیا
و مانیا و قطرب و برص و بهق اسود و آکله و قروح کلیه و مثانه و امراض مقعده و بواسیر النفیر سیم
و اسهال بواسیری و حمی ربع و سرطان و امراض رحم و عقر و مرض شقیقه و صداع مزمن سوداوی
و سائر امراض سوداویه که تفصیل آنها موجب تطویل است قوی الاثر و النفع است و هر یک بنوعی خاص
و مجفف رطوبات غریبه و ملطف و منضج و محلل و مرقق و مصفی خون و سائر اخلاط و ارواح از کثافات
و کدورات و مشرق و منور آنها است و سریع النفوذ در عمق بدن و تذویب رطوبات و اخلاط غلیظه

منجمده و مرقق و دافع آنهاست به تبخیر و ادرار به بول و عرق و جهت بروز فرمودن حصبه و دفع سمیت
اخلاط فاسده سمی و رفع عادت افیون سریع الاثر و چون اصحا بعد از سن وقوف هر سال در
موسم سرما خوردن آنرا بر خود لازم گیرند از ناتوانی محفوظ میمانند و بجهت رفع نقاهت خصوصا
پیران او از برای تسمین اکثر ابدان و نضارت و حمرت و صفا و رونق رنگ بشره نیز نافع لیکن
مشقت و صعوبت پرهیز آن برابری با نفع آن نمیکند چنانکه انشاء الله تعالی بیان پرهیز و مضار
عدم آن خواهد آمد و مستعمل در اکثر امراض آب طبیخ بطریق تصعید است چنانکه ذکر یافت و جرم آن
مسدد و قوی التخفیف است و تسدید و تخفیف جرم تازه خشک نشده آن کمتر و مصلح چوب چینی خصوصا
تازه و تر آن در اکثر امراض بارده رطبه دارچینی و عشبه مغربی و بادیان خطائی و ضاصفراس و
کبابکو است و در سرفهای کهنه و ضیق النفس اصل السوس و در استسقا بادآورد و شکاعی
و فقاح اذخر و اذخر مکی و یا عرق اینها و در خفقان و توحش لسان الثور و گل آن و بادرنجبویه و بسفایج
و در امراض دماغیه بارده اسطوخودوس و بسفایج و همبرین قیاس در هر مرضی و ماده و
مزاجی خاص با ادویه مناسبه و مختصه بآن مرض و آن عضو و تا خواهند مفرد آنرا به تنهایی بکار
برند مگر عند الحاجت و ضرورت با ادویه دیگر و در آنوقت نیز هر چند کمتر باشد بهتر است و اما
در سل و دق و نفث الدم و نزف الدم بعنوان نقوع در عرقهای مناسب مفرد اولی است
و در آواخر و عند الضرورت با بعض حابسات دم و مغریات اندک و مقدار شربت آن مبسوط برای
طبیب حاذق است مخفی نماند که این دوا حقیقة جمیع اقسام امراض بارده بلغمیه را سودمند نیست
چه در قویه آنها مانند فالج و رعشه و استرخا و استسقای زقی و طبلی و امثال اینها بی فائده
بلکه مضر است و اما در اقسام ضعیفه آنها مانند استسقای لحمی حادث از قبیل ورم صلب سوداوی
کبد و طحال و امثال اینها لیکن که سودمند بود و مضر امزجه اطفال و شبان و محرور المزاجان
است و ایشان را استعمال آن جائز نیست زیرا که احداث حرارتی و رطوبتی زاید بر حرارت
غریزیه و رطوبت اصلیه مینماید و بدان سبب خون و ارواح را گرم بسیار دو باعث تحلیل و افنای
رطوبات و احتراق آنها میگردد و تیبس بالعرض نیز مینماید و اینها خود کمال مضرت است
کما لایخفی و اما منافع آن اکثر بواسطه افعال مذکوره آنست از تلطیف و تذویب و ترقیق

و تصفیه و دفع فضول و غیرها که ذکر یافته و ظاهر است احتیاج به تبیین ندارد و فصل در بیان شرائط
ضروریه استعمال چوب چینی قبل از شروع و در بین و بعد اتمام آن بدانکه
شرائط استعمال آن بسیار است از آن جمله یکی آنست که باید سن مستعمل آن اگر محرور المزاج باشد
از چهل سال و اگر مبرود المزاج بود از سی سال متجاوز نباشد بجهات مذکوره شرط دوم آنست
که تا ضرورت بسیار داعی نشود و علاج منحصر بدان نباشد متوجه استعمال آن نگردند و بعبث
خود را در مشقت و رنج و تعب و مهلکه نیندازند زیرا که چنانچه نفع آن بسیار است ضرر آن نیز زیاده
از آن است و اندک بی احتیاطی و نا پرهیزی منجر با مراض صعبه میگردد و بیان بعضی از آن انشاء الله
تعالی خواهد آمد و نیز در بین آن عوارض و حالات مختلفه طاری میگردد که کم کسی متحمل آنها میتواند شد
شرط سوم آنست که باید هوا در کمال اعتدال مائل ببرودت باشد و بهترین فصول برای استعمال
آن اواسط و اواخر زمستان است در اکثر بلاد هند و بنگاله و در ایران و اکثر بلاد [illegible]
و اوائل ربیع و ناچار اوائل خریف نیز شرط چهارم آنست که باید بدن نقی و پاک باشد
از فضول و اخلاط فاسده خصوص در مرض آتشک و جذام و قروح خبیثه و سائر امراض
سوداویه و بلغمیه و اوجاع مفاصل و صحت مزاج و غیرها و تنقیه یا بفصد است یا باسهال اما فصد
پس هرگاه خون فاسد و زاید در بدن بسیار باشد و علاماتش از حمرت رنگ بشره و برآمدن
عروق و ثقل سر و بدن و بسیاری خواب و غیرها ظاهر باشد بقدر فساد و زیادتی بشرط مساعدت
قوت و حال مریض و فصل و سن و عادت و عدم موانع فصد نمایند و بقدر احتیاج یکبار یا دو دفعه
یا زیاده خون کم نمایند و اگر خون بسیار غلیظ و کثیف باشد بعد از فصد اول شروع بخوردن
این دوا نموده بعد از چند روز که رقتی در خون پیدا شده و قوامش باعتدال آید باز بجهت آنکه
مرقق و مصفی خون است فصد دیگر نمایند بهتر است چه با وجود زیادتی و فساد خون این دوا نفعی معتد
بهی نبخشد و شاید ضرر رساند و گاه باشد که بعد از فصد در اثنای چوب چینی بفصد دیگر نیز محتاج
شوند باید که با وجود احتیاج تام توقف و تأمل نموده بفصد مبادرت نمایند و همچنین است در تنقیه
بمسهل و مدر و لیکن تنقیه سائر اخلاط را پیش از شروع بخوردن چوب چینی باید نمود یعنی استعمال
منضجات و مسهلات آن خلط را نموده پس شروع بخوردن چوب چینی نمایند که در اثنای چوب چینی

احتیاج به تنقیه آن خلط نشود چه بسبب فصد و تنقیه قدری از اخلاط فاسد دفع میگردد و باقی آن خلط را طبیعت
باعانت افعال این دوا از تلطیف و تذویب و تحلیل و تسییل و تبخیر و تعریق و ادرار و غیرها دفع میکند
و غلط کرده اند کسانیکه حکم کرده اند که پیش از دوا مطلق فصد و تنقیه اخلاط نباید کرد که موجب ضعف
میشود و غرض از استعمال این دوا تصفیه خون و دفع اخلاط دیگر و تقویت حرارت غریزی و قوتها است
و هرگاه خلط فاسد در بدن بسیار باشد و چوب چینی مادهای فاسد ساکن را بحرکت درآورده بتلیین
و ترقیق و تلطیف و تبخیر و تسییل و غیرها و بدفع تمامی آنها قادر نباشد ممکن است که باعضای رئیسه یا شریفه
یا ضعیفه ریخته موجب قتل و یا ضرر عظیم گردد مگر آنکه ماده قلیل باشد و ضعف که درینصورت غالب است
که چوب چینی تواند آن مقدار ماده را دفع نماید که درین حالت پیش از شروع احتیاج بفصد و تنقیه نیست
بلکه درین حالت شاید آنرا فصد و تنقیه ضرر رساند و در امراض سوداویه مانند آتشک و قروح خبیثه
و جذام و بعد از احتیاج بفصد باید فصد را گشاده بزنند و لمحه بلمحه دهن رگ را با انگشت گیرند تا طبیعت
خون فاسد غلیظ را بدهن رگ رساند پس انگشت را بردارند تا قدری خون دفع گردد و همچنین تا اتمام
فصد و اینمعنی موجب عدم عروض غشی و ضعف نیز است و استعمال جمیع امور از فصد و تنقیه
و غیرها منوط برای طبیب حاذق است ولیکن ما از برای شفقت بحال مریض و طبیب دستور العمل
کلی از برای تنقیه در مرض آتشک و جذام و سائر امراض سوداویه و صفراویه و بلغمیه ذکر
میکنیم و کمی و زیادتی آنرا نیز وامیگذاریم برای طبیب حاذق منضج روز اول گاوزبان شاهتره
بسفایج فستقی بادرنجبویه عنب الثعلب پرسیاوشان اصل السوس مقشر گل بنفشه گل نیلوفر
از هریک دو مثقال عناب انجیر زرد از هریک ده دانه جوشانیده صافی نموده ترنجبین سکنجبین
افتیمونی از هریک پانزده مثقال در آن حل کرده صافی نموده نیم گرم بنوشند و روز دوم و سوم
بدستور روز اول تخم خبازی تخم خربزه پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس
افتیمون در کتان بسته از هریک دو مثقال اضافه اجزا جوشانده نموده بعد از جوشانیدن ادویه
سوای افتیمون در سه پیاله آب خوری آب که بیک پیاله رسد افتیمون را دران انداخته یک جوش
دیگر داده فرود آورده متصل کیسه افتیمون را بمالند و بفشارند در آن تا آنکه حرارت مطبوخ کم شود
پس مطبوخ را برروی ترنجبین و سکنجبین افتیمونی از هریک پانزده مثقال صافی نموده بمالند و بپالایند

و نیم گرم بنوشند شب چهارم حب لاجورد یکمثقال سوده بروغن بادام شیرین یکمثقال چرب
نموده بمعجون نجاح دو مثقال سرشته حب ساخته بورق نقره پیچیده وقت خواب فرو برند و از عقب
آن آب نیم گرم پیاله بنوشند صبح گاوزبان شاهتره بسفایج فستقی پوست تراشیده پوست هلیله
زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه عنب الثعلب سیاوشان گل بنفشه گل نیلوفر بادرنجبویه تخم
خبازی تخم خربزه اصل السوس مقشر پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان غنچه گل سرخ از هریک
دو مثقال سنای مکی چهار مثقال افتیمون درکتان بسته دو مثقال عناب انجیر زرد سپستان صفهانی
از هریک دوازده دانه مویز منقی بیست عدد ادویه را در سه چهار رکین آب بجوشانند تا بیک چهار
یک برسد افتیمون را دران انداخته یک جوش دیگر داده فرود آورده متصل کرده دران آب بمالند
و چون حرارت مطبوخ کم شود کیسه را فشرده دور کنند و مطبوخ را بر روی فلوس خیار شنبر
ترنجبین و سکنجبین افتیموفی از هریک پانزده مثقال شیرخشت خراسانی ده مثقال صاف نموده
بمالند و بپالایند و روغن بادام شیرین یکمثقال داخل کرده نیم گرم بنوشند روز پنجم هلیله مربا
یکعدد بگلاب شسته لاجورد مغسول یک دانگ بران پاشیده ورق طلا دو عدد بران پیچیده
تناول نمایند بعد ازان تخم بالنگو یک مثقال شربت گاوزبان پنج مثقال گلاب ده مثقال
بنوشند روز ششم به نسخه روز اول روز هفتم به نسخه روز دوم عمل نمایند و شب هشتم دوای
شب چهارم و روز هشتم دوای روز چهارم و روز نهم دوای روز پنجم را بنوشند و درین ایام وقت
ظهر قیمه شوربا یا نخود آب گوشت جوان مرغ بخورند و شبها تر پلاو و قلیه و چلاو و بعد ازین چهار روز
مداومت بخوردن هلیله مربا بگلاب شسته و شربتی فرا گرفته از نبات سفید و گلاب و عرق گاوزبان
و عرق بید مشک از هریک پنج مثقال تخم شربتی یکمثقال نمایند و غذا درین ایام تر پلاو از گوشت
بره یا گوشت جوان مرغ باشد پس شروع بنوشیدن چوب چینی بدستوریکه مذکور
میشود نمایند و اگر ماده صفراویت داشته باشد منضج روز اول نسخه از سر سفته گاوزبان
شاهتره گل نیلوفر عنب الثعلب اصل السوس از هریک دو مثقال آلوی بخارائی عناب سپستان
از هریک ده دانه تمر هندی پنج مثقال جوشانیده صاف نموده ترنجبین پانزده مثقال شیرخشت
خراسانی ده مثقال در آن حل کرده صاف نموده بنوشند و روز دوم اضافه ادویه روز اول

تخم کاسنی تخم خیارین تخم خربزه از هریک دو مثقال نمایند روز سوم اضافهٔ ادویه جوشانیده
بیخ کاسنی پوست بیخ رازیانه بسفایج فستقی غنچهٔ گل سرخ تخم خیارین از هریک دو مثقال برادهٔ
که دران حل کرده میشود مغز فلوس خیارشنبر پانزده مثقال روغن بادام شیرین یکمثقال
اضافه نمایند و شب چهارم حبی که ذکر رفته باشد از پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه سناء مکی از هر
یک یک مثقال محمودهٔ مشوی کثیرا حجر ارمنی مغسول از هریک یکدانگ کوفته بیخته بروغن بادام شیرین
یکمثقال چرب نموده حب ساخته بورق نقره پیچیده وقت خواب فرو برند و در عقب آن آب نیمگرم
پیاله بنوشند و صبح گاوزبان شاهتره گل بنفشه گل نیلوفر عنب الثعلب سیاوشان اصل السوس
تخم کاسنی تخم خیارین تخم خربزه پوست بیخ کاسنی پوست بیخ رازیانه بسفایج فستقی از هریک دو
مثقال سناء مکی چهار مثقال عناب آلوی بخارایی از هریک ده دانه تمر هندی هفت مثقال پوست
هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه از هریک دو مثقال در سه چهار من تبریزی آب بجوشانند
تا بیک چهار یک رسد بر روی شیرخشت و ترنجبین و فلوس خیارشنبر و سکنجبین افتیمونی صاف
نموده بمالند و بپالایند و روغن بادام شیرین یکمثقال داخل کرده بیاشامند روز دیگر هلیلهٔ
مربا بگلاب شسته ورق نقره دو عدد بران پیچیده تناول نمایند و بعد ازان شربت انار شیرین
یک مثقال تخم شربتی اسپرزه از هریک یکمثقال گلاب عرق بید مشک عرق نیلوفر از هریک پنج
مثقال شربت نموده بنوشند روز ششم بنسخهٔ روز اول و روز هفتم بنسخهٔ روز سوم و
هشتم و روز هشتم بنسخهٔ شب چهارم و روز چهارم و روز نهم بنسخهٔ روز پنجم عمل نمایند و غذا باید
درین ایام نیز بدستوری که در مادهٔ سوداوی ذکر شده بوده باشد و چهار روز دیگر هلیلهٔ مربا
بگلاب شسته تناول نمایند و بعد ازان شربتی از نبات سفید پنج مثقال تخم شربتی اسپرزه از هریک
یکمثقال گلاب عرق بید مشک عرق نیلوفر از هریک پنج مثقال بنوشند و غذا [illegible] و نخودآب پیش از شروع
نمودن چوب چینی نمایند و اگر ماده بلغمی باشد منضج روز اول گاوزبان بادرنجبویه بسفایج فستقی
قنطوریون دقیق زوفای خشک عنب الثعلب پرسیاوشان اسطوخودوس افسنتین رومی
از هریک دو مثقال انجیر زرد ده دانه مویز منقی بیست عدد جوشانیده صاف نموده ترنجبین
گلقند آفتابی از هریک پانزده مثقال دران حل کرده صاف نموده بنوشند روز دوم جوشانیده

روز اول پوست بیخ کاسنی بیخ بادیان ایرسا بیخ کرفس بیخ کبر اصل السوس از هر یک
دو مثقال بیفزایند روز سوم بر اجزای روز دوم فلوس خیارشنبر پانزده مثقال روغن
بادام شیرین یکمثقال بر اجزائیکه در مطبوخ حل کرده میشود بیفزایند شب چهارم ایارج فیقرا
یک درم پوست هلیله کابلی تربد سفید از هر یک دو دانگ زنجبیل غاریقون شحم حنظل
مقل ازرق کثیرا از هر یک یک دانگ سوده بروغن بادام شیرین یکمثقال چرب نموده حب
ساخته بورق طلا سه عدد پیچیده وقت خواب فرو برند واز عقب آن آب نیم گرم پیاله بنوشند
یا این حب را صنعت آن ایارج فیقرا غاریقون بش سفید ریوند چینی تربد سفید مدبر از هر یک
نیم درم شحم حنظل نیم دانگ محموده مشوی یکدانگ و نیم شمط مغسول نیم درم مصطگی مقل ازرق کثیرا
نمک هندی از هر یک دو نخود با ده مثقال شراب بنفشه سرشته وقت سحر بخورند چون بعضی از
اطبا مثل صاحب معالجات بقراطیه در جمع میان صبر و غاریقون امتناع مینمایند اگر بنا بر این احتیاط
ایارج داخل نکنند و یا غاریقون داخل ننمایند بواسطه آنکه در ایارج فیقرا صبر داخل است و عوض
آن حجر ارمنی داخل نمایند بهتر است طلوع صبح گاوزبان بادرنجبویه بسفایج فستقی قنطوریون
دقیق پوست هلیله کابلی پوست بیخ بادیان پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس اصل السوس
غنچه گل سرخ از هر یک دو مثقال سنامکی چهار مثقال مویز منقی بیست عدد تربد سفید
مدبر دو مثقال زنجبیل یکمثقال جوشانیده صافی نموده فلوس خیارشنبر ترنجبین از
هر یک پانزده مثقال گل قند آفتابی ده مثقال دران حل کرده صافی نموده روغن بادام
شیرین یک مثقال داخل کرده بنوشند روز دیگر هلیله مربا عددی شسته مصطگی
نیم مثقال سوده بران پاشیده تناول نمایند بعد ازان نبات سفید پنج مثقال تخم خشخاش
یکمثقال گلاب عرق بادرنجبویه از هر یک ده مثقال شربت نموده بنوشند روز ششم نسخه روز اول روز هفتم
نسخه روز سوم و شب هشتم ایارج لوغاذیا چهار مثقال حب ساخته وقت خواب فرو برند بعد ازان آب نیم گرم
پیاله بنوشند و روز هشتم نسخه روز چهارم را بنوشند و غذا درین ایام   میان روز نخود آب
گوشت جوان مرغ یا دراج یا تدرو باشد و شب پلاو یا یکی ازین گوشت تا روز نهم او دویه نسخه روز پنجم را بنوشند
و پنج شش روز دیگر هلیله مربا بگلاب شسته مصطگی نیم مثقال سوده بران پاشیده تناول نمایند بعد ازان نسخه اسطوخودوس

پنج مثقال گلاب عرق بادرنجبویه از هر یک دو مثقال تخم فرنجمشک یکمثقال بنوشند پس شروع
بخوردن چوب چینی نمایند و اگر صاحب آزار ابلغمی و رکیه باشد جهت اصلاح حال آن نیم مثقال
تا دو مثقال ریوند چینی را سوده اضافه منضج و مسهل آن نمایند و اگر اوجاع مفاصل باشد
در منضجات و مسهلات آن سورنجان و اصل بسفایج نمایند و اگر زن باشد و احتباس طمث باشد در
سوداوی تخم کشوث و حسک دانه و مثل اسطوخودوس و در بلغمی حلبه و غسق دانه و مشکطرامشیع
و کمافیطوس و کمازریوس در منضجات و مسهلات آن و اگر صفراوی باشد تخم خیارین تخم خرفه
تخم کاسنی تخم کشوث آلوبالو و مانند اینها و همچنین در هر علتی ادویه مناسبه آن در منضجات
و مسهلات آن اضافه باید نمود بحسب رای طبیب حاذق شرط پنجم آن است که باید یک هفته
قبل از شروع در این و یک اربعین بعد از اتمام آن که مجموع هشتاد و هفت یوم باشد
از اکل حموضات و لبنیات و از شیر و ماست و پنیر و غیرها و بقول و حبوب و میوه‌های تر و اشیای
نفاخه و قابضه مسدده و مبخره و ثقیله و بطیئة الهضم ردیة الکیموس و حرکات عنیفه متعبه بدنیه
و نفسانیه از قبیل بسیار راه رفتن و دویدن و چیزهای ثقیل برداشتن و بیداری بسیاری
و جماع و امثال اینها و از هموم و غموم و خوف و غضب و غیرها اجتناب نمایند که مضرت عظیم بخشد
حکایت شخصی را در بین چوب چینی اعراضی و خشمی واقع شده غضب نموده چیزی برداشت
که بشخصی بزند و بعد از آنکه بلند کرد چوب برآن زد دست خود را خواست که جمع نماید نتوانست
بازوی به تعریقات و تدابیر بسیار اندکی بحال آمد ولیکن بحالت اصلی خود رجوع نمود و همچنین از
هوای سرد و آب سرد نیز اجتناب نماید چنانچه شخصی در اثنای آشامیدن چوب چینی در بین
خواب پای او برهنه شد و هوا بآن رسید پای آن لنگ گردید و دیگری در اوایل قدری انار
شیرین و آب سرد بخورد درد سینه و سرفه آنرا عارض گردید باری بتدابیر بعد از ده دوازده
روز زائل شد زیرا که دران هنگام جمیع منافذ و مسامات مفتوح میباشند و اعضا بسیار سست
گویا از هم جدا و جلد تن رقیق با اندک برودتی و رطوبتی و حرکتی بیجا میگردند و باعث قبض
و تشنج و سده و تکاثف و وهن در افعال و ترکیب بدن روی دهد و در باطن باعث حدوث
اوجاع باطنیه و سده و غیرها میگردد و نیز از هوای بسیار گرم و دیدن اشیای نیره شفافه براق

و خطوط بسیار خفی و کتابت بسیار نمودن اجتناب نمایند زیرا که اینها باعث ضعف بصر و وجع
انگشتان و دست میگردند و ایضاً از مباشرت و حمام نیز اجتناب نمایند حکایت شخصی
در حین آشامیدن چوب چینی مقاربت نمود او را رعشه در پاها و تمام اندام بهم رسید و زائل
نگردید مدت العمر پس تا مدت شش ماه بعد از اتمام از جمیع بنات و مباشرت اجتناب اولی است خصوصاً
در امراض صعبه مزمنه و صاحبان ابدان ضعیفه و پیران که ضرور و واجب است چه هر یک از امور
مذکوره مضرت آنها ظاهر است زیرا که هر یک بجهاتی چند منافی افعال چوب چینی اند شرط
ششم آن است که در زخم آتشک و جذام و سائر قروح و جروح خبیثه کهنه مزمنه و اکثر امراض مزمنه
نمک را بالکل در اثنا و یک هفته قبل از شروع و یک هفته بعد از اتمام ترک نمایند و نخورند و بعد از ان
اندک اندک میل نمایند تا قریب یکماه بحد اصلی رسد زیرا که فعل نمک احتراق و تغلیظ خون و تصلیب
اعضا و تجفیف مواد و رطوبات و تسدید مسام است و اینها همه منافی چوب چینی اند و برای این امور
و عدم تضرر از هوای خارج و حرکات و مساس لباس خشن گفته اند که باید که بر بدن مولود حین
ولادت آب نمک نیم گرم بپاشند و در سائر امراض نمک را بالتقلیل نمایند شرط هفتم آن است که در
کہ در بین چوب چینی تغییر جامه و لباس نکنند زیرا که بسبب رسیدن بخارات و عرق بدان تاثیری
در ان بهم میرسد و قوتی به بدن می بخشد که از تبدیل آن آن فائده فوت میگردد و اگر بسیار
چرکین شود و محتاج به تبدیل گردد دو سه دست لباس پاکیزه را در آب چوب چینی تر کرده
خشک نموده مهیا دارند که عند الحاجت تبدیل نمایند و نیز بدن را نشویند و بحمام نروند بهمان
جهت و نفوذ آب و هوا در بدن شرط هشتم آنست که باید که مطعوم و مشروب شارب چوب
چینی نیمگرم باشد زیرا که سرد آن باعث حدوث اوجاع باطنیه و سدد و قولنج میگردد و نیز باید که
آب استعمال در دست در شستن و طهارت گرفتن و وضو ساختن همه نیم گرم باشد و سرد نباشد
و اگر آب چوب چینی باشد بهتر است بدین قسم که قدری از ریشه دار باهی پر کرده کج و لج آن را
اگر چوب چینی خوب کم باشد هر روز در ظرفی علیحده در آب بسیاری طبخ دهند و آن آب را
اندک اندک استعمال نمایند شرط نهم آن است که اثقال هر روزه را بعد از طبخ باحتیاط تمام
خشک نمایند که فاسد نگردد تا آنکه در آخر بکار آید خصوص در جائیکه چوب چینی کم باشد و یافت نشود

و محتاج بآن باشند که مرتبه ثانی آنرا طبخ نموده آب آنرا بیاشامند بدین قسم که ثفال هر روزه را
جدا جدا در سایه خشک نمایند و اگر در سایه خشک نشود اندکی بآفتاب یا بآتش نموده خوب خشک
کرده در پارچه کاغذی بسته برآن بنویسند که ثفل روز اول و همچنین تا بیستم یا بیست و یکم و روز
بیست و یکم و یا بیست و دوم ثفل روز اول را بدستور طبخ نموده بیاشامند و همچنین تا چهل و یکم روز
که باتمام رسد شرط دهم آن است که درین مدت هشتاد و هفت یوم احتیاط نمایند که تخمه و سوء
هضم و هیضه عارض نگردد که بسیار مضر و باعث ضعف میشود و از بسیار خوردن طعام هم و اختلاط
لطیف باکثیف و غیرها و بسیار هم کم نخورند که ضعف عارض گردد شرط یازدهم آن است که از
خواب بسیار و بیداری بسیار و همچنین از یکجا نشستن بسیار و راه رفتن بسیار اجتناب نمایند
که همه مضر اند هر یک بجهتی شرط دوازدهم آن است که اگر توانند معتادین بافیون و افیونیات
و مغیرات و قهوه و تنباکو بطریق قلیان و دمی و غیرها ترک نمایند و یا کمتر میل نمایند بهتر
و اولی است خصوص ضعیف المزاجان و اصحاب قلب و دماغ حار که تنباکو و دود آن مضر
بآن هر دو است و افیون و قهوه مضر باصحاب امزجه ضعیفه بارده است و مضرت سایر
مغیرات خود ظاهر است زیرا که منافی و مخالف چوب چینی است و بدانکه اکثر این شروط و لوازم
برای کسانی است که صاحبان امراض مزمنه صعبه و یا لطیف المزاج باحس و ادراک باشند
و اگر شخصی بسیار قوی المزاج و یا غلیظ الطبع باشد و آن امور را مرعی ندارد و بخلاف آن
عمل نماید و هیچ نوع ضرری نیابد امر او سند نیست و باعث رد قول جمهور نمیگردد زیرا که او و امثال
او از سخن شنید خارج است و افعال او مناطی ندارد و دیگران را نباید پیروی او نمایند و متمسک خود سازند
بلکه باید در جمیع مراتب حد وسط را مرعی دارند نه از حد لایق درگذرند و نه بسیار بر خود تنگ
بگیرند که ضعیف و ناتوان گردند والله اعلم و اما **بیان طرق استعمال چوب چینی** پس بدانکه
بهترین طرق استعمال آن مطبوخ بطرز تعریق است و بعد از ان قهوه و بعد از ان نقوع و بعد از ان
معجون و بعد از ان حلوا و حریره و بعد از ان سفوف و بعد از ان عرق و فالوده و مربا و بعد از ان
سائر تراکیب و اما مربای آن در جمیع افعال از همه اقسام ضعیف تر است الا در تقویت
معده و وجه ترجیح مطبوخ بطرز تعریق یعنی سرپوشیده و اطراف سرپوش را با پارچه و خمیر مستحکم نموده

اصلاً و مطلقاً بخارات آن بیرون نرود و همان است که در صدر در بیان طبیعت و مزاج چوب چینی ذکر یافت
پس یازده روز یا بیست و یکروز یا چهل روز بحسب احتیاج و ضعف و قوت مرض و مریض باید داده
شود بدین طریق که چوب چینی جید با وصاف مذکوره گرفته اگر تر و تازه باشد ورقهای نازک نمایند
و اگر خشک باشد و نتوان ورق نمود بدم تیشهٔ نجاری و یا کارد چون نخود و باقلا ریزه ریزه کرده
و ریشه و گرهی که در میان آن باشد و آنچه مثل آرد شده باشد دور نمایند و اکثر آنها را در ظرفی
علیحده در آب بسیار برای استعمال دست و رو شستن و وضو ساختن و طهارت گرفتن جوشانند و عند
الحاجت نیم گرم بکار برند که ضایع نگردد و بهتر است و وجه دور نمودن گره و ریشه آن است که یبس
و کثافت بر آنها غالب است و وجه دور نمودن اجزای آرد شدهٔ آن آن است که آب را غلیظ میگرداند
و نیز مانع نفوذ در عروق ضیقه و باعث سده میشود و حکیم میر عماد الدین محمود دو وجه دیگر نیز نوشته
اند و انشاء الله تعالی در رساله ایشان خواهد آمد و اما در باب جدا نمودن پوست آن اختلاف است حکیم
میر عماد الدین محمود و حکیم محمد هاشم طهرانی و میرزا قاضی یزدی و حکیم میر محمد مومن غیر ایشان
هیچ یک متوجه ذکر آن نشده و مطلق بیان ننموده اند و آنچه از بعضی فرنگیان شنیده شده بی پوست
و با پوست هر دو استعمال می نمایند و از چین هم با پوست و هم بی پوست مقشر و رقهای نازک
کرده می آورند و پارچهای درست مقشر و غیر مقشر نیز اکثر دیده شده و اهل سلهت نیز بیشتر
با پوست مستعمل دارند و حکیم ارزانی در قرابادین قادری خود نوشته که پوست آنرا جدا نمایند و شاید
تحقیق درین امر آن باشد که تازه و تر آن محتاج بجدا نمودن پوست نباشد بسبب کثرت رطوبت
آن و خشک کهنهٔ آن محتاج بجدا نمودن پوست باشد بجهت یبوست پوست آن پس ازین چوب چینی
خورده کرده هر روز مقدار هفت و نیم مثقال صیرفی بگیرند چه کمتر ازین را به تجربه معلوم کرده اند
که سودمند نیست لهذا بعضی روزی هشت مثقال صیرفی شش دانگی گفته اند و زیاده ازین
را مضر دانسته اند و این اقرب بصواب است در امزجه و امراض قویه مزمنه جهت آنکه هرگاه کسی
و تعبی میکشد چرا عبث و بیهوده باشد در پیاله چینی در گلاب و عرق بید مشک از هر یک یک اوقیه
تعبیه ی یکشب بخیسانند و اگر مریض صاحب نزله باشد گلاب و اگر بارد المزاج باشد بید مشک داخل نه نمایند
و در آب و یا عرقهای مناسبهٔ دیگر بخیسانند و روز دیگر با دو من و نیم آب خالص در دیگ سنگی یا

یا سفالی یا نقره یا مس تاب شده قلعی کرده پاکیزه که چرب و چرکین نباشد ریخته سر آنرا بطبق سفالی یا نقره یا مس تاب داده قلعی کرده بپوشانند
و اطراف سر دیگ را بخمیر آرد ماش و گل حکمت محکم نموده چنانچه در وقت طبخ مطلق بخار آن بیرون نشود و پس باز نموده بمقدار دو من نیم
هیمه قلم باریک خشک شتاوی و باریکی چنگی دو شاخ دو شاخ متصل در زیر آن بسوزانند تا نیمه تمام
شود و آب بنصف رسد زیرا که بتجربه معلوم شده که باین مقدار هیمه باین دستور آب به نصف
میرسد پس دیگ را فرود آورده زمانی بگذارند که حدت گرمی آن کم شود و پس ذرای سر گرفته
سر دیگ را بتدریج اندک اندک باز کرده سر و گردن علیل را به بخار آن بدارند و یک پیاله
شربت خوری آب آنرا با پنج مثقال نبات سفید داخل کرده گرم گرم بنوشند و روا به سر و گردن
نپیچیده و اگر احتیاج بلحاف باشد لحافی پوشیده بخوابند تا عرق خشک گردد و پس تتمه آنها را در شیشه
کرده و بعرض یک شبان روز قدری نیم گرم بعوض آب و قدری گرم بجای قهوه و قدری
بدل آب در طبخ غذا و خمیر نان بقدر خوراک آن شخص بکار برند تا تمام شود و هر روز بهمین دستور
عمل نمایند تا بیست و یک روز و یا چهل روز و در روز هفتم و یازدهم و چهاردهم و هفدهم و بیستم اگر
نشیند بدین نحو که بمقدار بیست مثقال تا ده مثقال چوب چینی را در یک من و نیم آب بوزن
شاه که یک هزار و ششصد مثقال صیرفی میشود بدستور در دیگی علیحده طبخ نمایند جهت آنکه
اگر همان دیگ آب مشروب باشد اگر قطره عرق یا کثافتی در آن افتد باعث کراهت و تنفر طبع
می گردد پس علیحده بودن بهتر است و آن دیگ را همان قسم گرم گرم کرده و سبد بزرگی
بیند که در وسط آن سوراخی باشد یا وسط آنرا بتبرزان که بهندی بینت گویند بافته باشند
و علیل بر آن کرسی نشیند و لحافی بزرگ بخود گیرد بنوعیکه تمام بدن او و کرسی را نیز اگر چه
و رخنه از برای داخل شدن هوای خارجی و بیرون شدن بخار داخلی نماند و بینی آن
از برای تنفس کشیدن بیرون باشد که خفقان و غشی آنرا طاری نگردد و پس شخصی دست
در زیر کرسی کرده سر دیگ را اندک اندک بگشاید که بهمواری تمامی بخار آن بجمیع اعضای علیل
برسد خصوصا بعضو مملول که آنرا بیشتر بخار دهد تا تحلیل مواد از آن عضو نشسته واقع شود
و یک پیاله شربت خوری آب چوب چینی مقرری را با نبات و یا بی نبات و یا با نبات [?]
نشسته بنوشند تا اثر آن بباطن و اعماق بدن آن برسد زیرا که چنانکه اثر بخار آن

بظواهر و اعالی بدن بیشتر است همچنان تاثیر شرب آب مطبوخ آن در باطن و اعماق بدن از آن باید دانست
و چون عرق بسیار آید و هنوز بسر حد ضعف نرسیده باشد لحاف را برخود و پیچیده بقسمی که هوا نرسد از کرسی خروج
آمده بخوابد بآرام تمام تا تمام عرق در بدن او خشک شود و درین هنگام نیز راه تنفس کشیدن باز باشد
تا موجب ضعف و اضطراب و غشی نگردد و اگر عارضه و علتی در سر و صورت و مجاری انف باشد در حین
تعریق گاه گاهی سر و صورت را محاذی اندک بخاری بدارد و چون اضطراب عارض گردد سر و صورت
را از عرق خشک نموده اندک از لحاف برآورد و همچنین باید که در وقت بخار گرفتن و خوابیدن حرکات
بیجا و مختلف ننماید که عارضه رو دهد پس تتمه آب هر روزه را بدستور بمصرف رساند و آب دیگی که در
زیر کرسی برده اند دور نمایند که بکار نمی آید و اگر ماده بسیار غلیظ و مرض بسیار مزمن باشد تا چهل
روز بخورد و بدستور مقرر و در مواد بارده قدری دارچینی سیلانی از مقدار یکدرم تا دو درم
بحسب امزجه ریزه کرده با چوب چینی بخیسانند و طبخ نمایند و بعد از بستم مرتبه دیگر بر هفته یکمرتبه [illegible]
نشینند بدستور مزبور فائده بدانکه در تعریق مراعات بنیه و حالات مزاج از قوت و ضعف [illegible]
شرط است بعضی را هر روز جائز است و بعضی را یک روز در میان و بعضی را دو روز در میان و بعضی
را سه روز در میان تا یک هفته و زیاده هم بحسب برداشت و طاقت و نیز مقدار زمان مکث آنرا
طویل و قصیر نمایند و هرگاه علت در عضوی خاص باشد و شامل تمام بدن نباشد اگر سه روز یا یک روز
در میان همان عضو را به بخار چوب چینی بدارد کافی است و بعد از فراغ از خوردن مطبوخ چوب چینی بیست
و یک روز این حلوا را بخورد و فائده آن مذکور شد صفت آن آرد گندم چهل مثقال آرد نخود
سی مثقال به روغن گاو بریان کرده عسل مصفی بیست مثقال نبات ابیض در گلاب و عرق بید
مشک حل کرده داخل نموده بپزند تا چون ترحلوا شود مغز پسته مغز بادام شیرین مغز چلغوزه
مغز حب السمنه مغز فندق مغز نارجیل مقشر مغز حبة الخضرا مغز حب الزلم از هر یک دو مثقال نیم کوفته
داخل کرده بپزند تا شروع به بستن وادن روغن نماید چوب چینی با وصاف مذکور چهار ده مثقال
خصیة الثعلب مصری چهار مثقال دارچینی بسباسه خولنجان مصطکی سورنجان دانه هیل کلان
[illegible] هندی عود الصلیب جوز بوا زرنباد شقاقل بهمن سفید بهمن سرخ از هر یک یکمثقال زنجبیل
زعفران از هر یک نیم مثقال کوفته بیخته بعد از فرود آوردن حلوا از آتش داخل کرده در ظرف چینی

پهن کرده قدری نبات سفید کوفته بران پاشیده بطریق لوزیات برید هر روز چهار مثقال آنرا
تناول نماید و بعد از اتمام حلوا بحمام رود و انقال چوب چینی را سائیده بر بدن در حمام بمالد و بار بعد
از دو روز بحمام رفته این ادویه را بر بدن طلا نماید عود هندی عود الصلیب قسط تلخ وج ترکی زرنباد
سورنجان بوزیدان عاقرقرحا از هر یک یکمثقال چوب چینی نه مثقال کوفته بگلاب و آب ریحان تازه
سرشته روغن قسط دو درم داخل کرده پیش از داخل شدن در آب بر بدن بمالد و بعد از دو
ساعت بشوید نسخه حلوای چوب چینی دیگر قلمی فرموده اند که از قدوة الاطبا والد ماجد فقیر
قدس سره است نافع از برای امراض مزمنه بارده چون مرض معروف باتشک و جذام و درد مفاصل
و بهق و ضعف باه صنعت آن آرد میده چهل مثقال آرد نخود سی مثقال بروغن گاو بریان کرده
عسل مصفی بیست مثقال نبات سفید بقدر ضرور بگلاب و عرق بید مشک و عرق گاوزبان از هر
یک یک اوقیه تبریزی حل کرده داخل نموده باتش ملایم بپزند تا چون ته حلوا شود پس مغز بادام
شیرین مقشر مغز پسته مقشر مغز فندق مقشر مغز نارجیل مقشر مغز حب الخضرا مغز انجلک مغز چلغوزه
مغز حب السمنه مغز شاه بلوط مغز بن مالور از هر یک دو مثقال و نیم کوفته داخل کرده بپزند تا شروع
به بستن دادن روغن نماید پس از آتش برگرفته چوب چینی بصفات مذکوره چهارده مثقال خصیة
الثعلب مصری چهار مثقال دارچینی بهمن سرخ بهمن سفید قرنفل زرنباد دانه هیل مصطگی عود
الصلیب شقاقل بسباسه سورنجان مغاث بغدادی تودری گلگون از هر یک یک مثقال جوز بوا زنجبیل
زعفران از هر یک نیم مثقال کوفته بیخته داخل کرده نیکو برهم زنند و در ظرف چینی پهن کرده بران
قند سفید سوده پاشیده بطریق لوزیات ببرند هر قطعه چهار مثقال هر روز یکقطعه صبح و یکقطعه شام بخورد
و بعد از آن نبات سفید تخم فرنجمشک گلاب عرق بید مشک بنوشند و اگر در آخر دو دانگ مشک تبتی
خالص در حلوا داخل نمایند بهتر است و اگر ضعف بر بدن طاری شود که قوت رفتار در پاها نماند اکثر اوقات
روغن جوز بوا بر بدن بالخصوص پاها تا کمر و فقرات ظهر را و از حرکات بسیار و شدید اجتناب نماید
بدانکه بدین دستور هر روز هشت و نیم مثقال اگر یازده روز خورده شود چوب چینی هشتاد و دو
مثقال و نیم میشود و اگر بیست و یک روز خورده شود یکصد و پنجاه و هفت مثقال و نیم میشود و اگر چهل
روز خورده شود سه صد مثقال میشود و اگر چهل و یک روز خورده شود سه صد و هفت مثقال و نیم میشود

واگر هر روز هشت مثقال خورده شود در بیست و یک روز یکصد و شصت و هشت مثقال و در
چهل روز سه صد و بیست مثقال و در چهل و یک روز سه صد و بیست و هشت مثقال میشود
واگر اثقال هر روزه را خشک نموده بعد از اتمام و فراغ از چوب چینی اندک اندک بجوشانند و بجای
آب بخورند در بعضی امراض مستحکمه بهتر است و بدانکه اگر در بعضی روزها آب مطبوخ وفا باکول
ومشروب ننماید ثقل آن روز را باد و مقدار از آب که مطلوب باشد بدستور مقرر طبخ دهند
و در مطعوم بکار برند و در مشروب نیز بد نیست و بعد از اتمام در ایام خوردن حلوا اگر هر روز
قدری از اثقال خشک کرده آنرا در آب یا به بعض عرقهای مناسبه مثل عرق گاوزبان و رازیانه
وشاهتره و عنب الثعلب و مانند اینها جوش داده نیم گرم بجای آب بیاشامند و آب خالص سرد
ننوشند و بعد از حلوا نیز یازده روز از همان عرقها به تنهائی نیم گرم بیاشامند و بیدمشک و
گلاب نیز خوب است اما اگر مریض صاحب نزله باشد گلاب نیاشامد که محرک نزله است و بدانکه
ملاحظه احتما و پرهیز در استعمال چوب چینی از امور مذکوره بقدر برداشت طبیعت و قوت
وضعف مزاج مریض و مرض است نه آنکه بسیار شدید و تنگ باید گرفت که مریض ضعیف شود و ضعف
بسیار عارض گردد و نه چندان بی ملاحظه بود که مرضهای بسیار از ان عاید شود زیرا که هر
مرضی که در بین چوب چینی عارض گردد چنانچه ذکر یافت باز موقوف باستعمال چوب چینی
از ان قویتر است و بعضی عوارض نیز از ان قبیل است که زایل نمیگردد و مدت العمر میماند پس
با این حال بقدر ضرور احتیاط و اجتناب اولی و واجب است و باید در ایام پرهیز غذا منحصر باغذیه
جیده الکیموس سریعة الهضم باشد مانند سیخ کباب با نان یا چلاو و پلاو ساده و یا شکر پلاو
و یا شله مزعفر و قلیه و شوربا و نخود آب همه کم روغن و زرده تخم مرغ نیم برشت و امثال اینها از گوشت
بز و بزغاله و گوسفند شیر مست و مرغ بچه و خروس بچه فربه و کبک و دراج و طیهوج و سنگخوار
و چرز و امثال اینها از هر یک که موافق مزاج دانند با بعض ادویه حاره مثل دارچینی و قرنفل و
هیل و قرفه و زعفران و زیره و فلفل و زنجبیل بقدر ضرور روا اما باید که همه از برای صاحبان
آتشک و جذام و صاحبان قروح و جروح خبیثه مزمنه بی نمک و از برای دیگران کم نمک باشد و از
حلویات حلوای دارچینی و برنج و حلوا مغزی و شکرپاره و نشاسته و نقل و رازیانه و هیل و پسته

وجلنوزه و قرص دارچینی و مصطگی و بیل بوا و صندل و عنبر و عود و مویز منقی و انجیر زرد خشک و دو
دانه خارک جهرمی و مانند اینها موافق مزاج و وقت و حال میتوان خورد و همچنین پالوده و پن بسته
و شربت قند یا بید مشک گلاب با تخم ریحان و شربتی همه گرم نیز و بادام باعتبار ثقل آن مناسب نیست
و از سبزیها پیاز بقدری که گوشت را باصلاح آورد و نعناع و پودنه و مرزه و بادرنجبویه تجویز نموده اند
و بعد از فراغ تا چند روز نیز این امور را مرعی دارند و تقلیل و تلطیف در اغذیه اولی است و اجتناب از
امتلاء و تخمه و سوء هضم و هیضه و اجب دانند و محرور المزاجان را نزد و به حاره و شیرینها اجتناب
اولی است بلکه برای ایشان خصوصا صفراوی انار شیرین و انار میخوش و رب انار شیرین و شربت
نارنک و شربت ریباس و آلو بالو بعضی تجویز کرده اند که نه بسیار ترش و نه بسیار شیرین و ترک روز
قبل و یک روز بعد از ان مناسب نیست و اگر مبرود المزاج بلغمی را با شربت چوب چینی که در شربتها
انشاء الله تعالی ذکرش خواهد آمد بدهند خصوص صاحبان ضعف باه و مایوسین را بدین قسم که
اول مقدار نیم درم تا دو مثقال انرا بحسب حال و مزاج بخورند و بالای آن آب مطبوخ چوب چینی
را و یا در ان حل نمایند و بنوشند و باقی تدابیر منوط برای طبیب حاذق است و بدانکه چون رساله
حکیم میر عماد الدین محمود شیرازی قدس سره جلیل القدر عظیم الفوائد و مدلل است هر چند بعض فوائدان
بالاجمال بیان نموده شده است لیکن خوش خواست که این کتاب از فوائد تمام آن خالی نباشد لهذا
تمام آنرا ایراد نموده حکیم قدس سره مقرر مانید رساله حکیم میر عماد الدین محمود قدس سره

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله علی نعمائه والصلوة والسلام علی نبینا محمد و آله و اصحابه افضل الصلواة و اکمل التسلیم اما بعد
بدانکه این رساله ایست مختصر و مقاله ایست معتبر در امور متعلقه به بیخ چینی که حسب الامر نواب جهانبانی
و کشورستانی سلیمان الزمانی انکه از فهم ثاقب و رای صائب گوی سبق از همگنان و اقران بلکه
از عالمیان ربوده و ابواب خیر و اصطناع بر عالمی گشوده عالمی است در عالمی و جهانی در جوانی و دریا
در دانائی سایه دولتش که غره صباح سعادت است همچون ظل شاخص در وقت استواء از اوائل
نهار در خط استوا از مشرق بمغرب کشیده انکه در خوردی از همه بزرگان بمرتبه بلندتر و در سن

حد اثت بحکم وراثت از همه دولتمندان ارجمندتر هست نور حدیقهٔ شاهی و نور حدیقهٔ شاهنشاهی
مجموع الطاف الهی الذی فی شانه ورد هذه الابیات علی خاطری مرتجلا و به اباهی هست

الهی پرورش ذات تو از لطف الهی	انعام تو و لطف خدا نامتناهی
هرچند خرد خواست کند حصر کمالت	عاجز شد از اوصاف کمال تو کماهی
کس را نبود هیچ شکایت ز زمانه	گر چرخ کند پیروی آنچه تو خواهی

این حقیر بی استطاعت در همه صناعت محمود بن مسعود الطبیب الشیرازی رساله در خواص
و طبایع و منافع بیخ چینی که تا قریب باین زمان معلوم کسی نبود در حیز تحریر آورده اگر
موافق صواب باشد ببرکت آستان علیین و آشیان امام الثقلین ثامن الخافقین علی ابن
موسی الرضا علیه اکملها و من التحیات اجملها و توجه شاهزاده عالمیان و نور دیده آدمیان
خواهد بود و اگر موافق نباشد از وفور قصور این فقیر است لیکن امیدواری بتوفیق حضرت باری
عز اسمه چنان است که از آنچه در بیان دواهائی که معروف و مشهور است و در همه کتابها مذکور
و مسطور اتم و اکمل و احسن و اجمل باشد انه علی ما یشاء قدیر و به تحقیق رجاء المؤمنین جدیر
مقدمه پوشیده و پنهان نیست که این بیخ درین تاریخ که مردم بدان اطلاع و از استعمال
آن انتفاع یافته اند چنین مسموع شده که بعضی از اوقات در آن بلاد که این بیخ از آنجا می آرند
قحطی در شهر پیدا شده بود مردم بصحرا متوجه شده اغتذا باصول و اوراق نباتات مینموده اند
و چون این عذوبتی دارد و طعم و رائحه که موجب تنفر طبع باشد ندارد مردم باین بیشتر رغبت
مینموده اند اتفاقا در میان ایشان صاحبان امراض بوده اند خاصه سوداویه و قروح عفنه خبیثه
و نواصیر و نار فارسی و مانند اینها از خوردن این بیخ شفائی کامل یافتند و چون این حال مشاهده
ایشان شد از آن زمین استخراج مینمودند و بدیگر مواضع می بردند و منشر شفا می یافتند و چون
دران صحرا بواسطهٔ اضطرار قحطی نمک بهم نمیرسید اکل آن بیخ بی نمک بوده است با آنکه بهرجا که میبردند
باز بی نمک میدادند و بتلاحق افکار و تجارب بسیار قرار بدان داده اند که بطریقیکه حالا
معمول است میخورده اند و بعد از آنکه باینجا آوردند تغییر نمیکردند و در بعضی مفید می بود و در بعضی
فائده نمیداد بلکه مضرت میرسانید از آنجمله بیگم را که حرم شاه جنت مکان مغفور میرزا شاه اسمعیل بود

فالجی طاری گشت و نصف اعضای او از حرکت باز ماند بعد از معالجات بسیار او را حرکت پیدا شد
و دست همچنان از حرکت ماند و چون اول اشتهار این بیخ بود در آن اندیشه کردند که مبادا
مودی بهلاک شود و صلاح در آن دیدند که اول در دیگری تجربه کنند بعوری که قریب باو در سن
بود دادند مفید نیفتاد و بنا بران باو ندادند و اما در ریشها و در زخمها و قروح خبیثه و عفنه
و وجع مفاصل و بادهای آتشک که مدتهای مدید مزمن شده بود و هیچ تنقیه و تطلیه در آن مفید نمی افتاد
بکم مرضی ازین امراض دادند که شفا نیافته باشند **فصل در تحقیق طبیعت او** چون از قول
قدما در بارهٔ او نصی نیست تامل تمام در تحقیق طبیعت او هست مجملاً چون نفع او در امراض سوداویه
هست و در طبیعت سودا برودت و یبوست هست بنا بر قاعدهٔ کلیه که شفای مرض بضد هست چنان
ظاهر میشود که حار و رطب باشد و چون تاثیر او در حرارت ظهوری ندارد می‌نماید که در مرتبهٔ اول
بلکه در اول مرتبهٔ اول باشد در حرارت دیگر چون فعل او ترقیق و تسییل و تذویب مواد هست نه
تغلیظ و اجماد و تحذیر و تصلیب باید که در طبیعت او حرارت باشد زیرا که طبیعت دوای معتدل از
افعال مذکوره قاصره است و هرگاه معتدل نباشد ظاهر هست که بارد نتواند بود و دلیل آنکه قلیل
الحرارت هست آنست که در تکثیر مقدار و تکرار استعمال او احداث حرارتی زیاده نمی‌نماید و اما آنکه
این رطب هست نه یابس همین دلیل حرارت جاری هست بجهت آنکه افعال مذکوره که ترقیق و تسییل و تذویب هست
مقارن یبوست نمیتواند بود و لیکن جائز هست که در وی یبوست قلیله باشد و بواسطهٔ مصاحبت
آب بسیار یبوست او منکسر شود و برطوبت مائل گردد و میتواند بود که بواسطهٔ همین رطوبت مکتسبه
دفع یبوست کند و این احتمال قوی هست لهذا در حکم برطوبت او تامل تمام هست بخلاف حرارت
که با وجود انکسار او به برودت آب بالکلیه منطفی نمیشود و اما آنکه در و رطوبت فضلیه هست
تردد نیست و مراد از رطوبت فضلیه رطوبتی هست که در مزاج او باشد و ممازج اجزای تمام
او نباشد و دلیل بر این آنست که سوراخ سوراخ میشود و باندک زمانی متعفن میشود و چون
این رطوبت فضلیه کسر حرارت او فی الجمله میکند قسمی که اندک کهنه شده باشد آنرا بهتر میدانند
بواسطهٔ آنکه تاثیر او قوی میشود **فصل در بیان منافع او** همگی نفع او در قروح آتشک
که به تنقیه و تطلیه و سایر تدابیر متعارفه مندفع نشود مشاهده کرده اند بعد از آنکه درین مرض کاسید

وزبون شده باشند بعد از خوردن این بیخ بنسخهٔ و قوت اول رجوع میکنند بلکه بسیار بهتر از اول
سرخ و فربه و با صفا و طراوت میشوند و در تعقدات و کرهای صلب سوداوی فائدهٔ عظیم دارد
و بطریقیکه آفتاب برف و یخ را میگدازد این بیخ اینهارا میگدازد و در داء الثعلب و داء الحیه نیز بسیار
نافع است و اما نفع او بصعوبت پیشتران برابری نمیکند و محتمل است که در مالیخولیا و جنون و بیماری
کهنه نیز نافع باشد اگرچه در نسخهٔ طریق خوردن این بیخ نوشته اند اما بمشاهده نرسیده و در
برص سیاه و بهق سیاه بسیار مفید است و در سرطان بواسطهٔ آنکه مرض در کمال صعوبت است
نادرا نافع میباشد حکایت عورتی را سرطان رحم بود در سن بیست سالگی تقریبا و بدین سبب
عقیم بود و فرزند او نمی آمد و اگر حامله میشد زود اسقاط می کرد او را بعد از تنقیه بلیغ بیخ چینی داد اند
مرض او بالکلیه مرتفع شد و فرزندان متعدد آورد و بزرگ و کامل شدند چند کس را دیدم که
سرطان رحم داشتند و حامل شدند و در وقت وضع بواسطهٔ آفت عضو و قوت دفع جنین
وجع شدید طلق داشتند و مردند و بسیاری حامل نمیشدند و بحال ایشان اصلح می بود اگر این
بیخ را میدادند بایشان یقین که فائدهٔ عظیم می یافتند اما چون خواص تامی این بیخ مردم را
معلوم نبود بعمل نمی آوردند و در جرب بواسطهٔ آنکه مواد تحت جلد را بعرق دفع میکند نفع تمام
دارد اما نفع او بمشقت پیشتر برابری نمیکند و خالی از نفعی ظاهر نیست و در اورام صلبه سفید
و سیاه و ورم بیضتین نفع تمام دارد و درد مفاصل سوداوی را نافع است این است
منافعی که ازین بیخ اکثر مشاهدهٔ این حقیر شده تنبیه در نفع او در ازالهٔ عادت افیون
از افیونی که بواسطهٔ تقلیل دم و روح مضرت عظیم بشارب آن میرسد و آنکه ترک نمیتواند کرد
چنانچه در رسالهٔ افیونیه گفته ایم به سبب آنست که روح و حرارت بدنی بواسطهٔ قلت وافی و قادر
باقلال بدن نیست و از خوردن آن اجتماعی حاصل میشود که بقوت تمام عود میکند و لا یزال
درین حال مبتلا باین وبال است و این بیخ چنانچه مذکور شد ترقیق خون میکند و از خون
رقیق روح بسیار متولد میشود و بسبب ضعفی که از افیون حاصل میشود و برودت و یبوستی که
او راست بحرارت لطیفه و رطوبت ذاتیه و یا عرضیهٔ او زایل میشود خاصه در زمان طویل و
غالب آن است که تدبیر دیگر در ازالهٔ غائلهٔ عادت افیون حاجت نمیشود و خود اجلی پیدا خواهد

شمس الدین محمد همدانی بعد از انکه بیست سال افیون و برشش و مانند اینها بافراط میخورد بیخ
چینی خورد و از خوردن آن عادت او برطرف شد و بقوت و حال اول عود نمود و بسیاری
نظیر او چنین کردند و کسانیکه بواسطهٔ تسکین اوجاع قدیمی افیونی شده بودند چون آن اوجاع
را برطرف ساخت این عادت را نیز برطرف ساختند و چندان مشاهده شده که مشکل است حصر
آن و بدانکه منافعی که در نسخه ها نوشته اند مطلقا درست نیست و مطلقا نیز باطل نیست و ما از برای
هر یک از صواب و خطا وجهی و حکمی بیان میکنیم آورده اند که این بیخ در مرض استسقا مفید است
و این گاهی میتواند بود که سبب استسقا اورام صلبه سوداویه کبدیه یا طحالیه باشد چون آنرا در ازاله
اینها اثری تمام است در استسقا نیز فی الجمله اثری دارد و دور نیست که فایده کند و با آنکه در ازاله
رطوبات استسقائیه به تعریق و ادرار نفعی تمام دارد و این در سوء القنیه که از اورام مذکوره
باشد نیز خالی از نفعی نیست اما اگر زقی عظیم یا طبلی یا لحمی باشد عجب است که تاثیری بکند بلکه احتمال
ضرر نیز دارد اما در طبلی فائدهٔ او معدوم و ضرر او معلوم و در دو قسم باقی بواسطهٔ آنکه مرض از
رطوبات حاصل شده و ترطیب این بیخ بسیار است نفعی معتد به ندارد و ضرری قوی دارد
جهت آنکه آن قدر تعریق و ادرار که او میکند باضعاف آن ترطیب میکند دیگر آورده اند که در
مالیخولیا نافع است و این حق است جهت آنکه خون را صافی و مشرق و نورانی میکند و کثافتها
و کدورتها که موجب اظلام روح میشود دور میسازد و اینها مستلزم رفع این علت است و ما
مالیخولیا از اقسام جنون و مانیا و قطرب نیز همین حال دارد و آنچه آورده اند که جذام را مفید است
جهت آنست که تصفیه و ترقیق خون میکند و ازالهٔ انعقادات که لازمهٔ این مرض است مینماید و مواد
تیره گشته که مکدر لون است به تعریق اخراج میکند و ازالهٔ یبوستی که لازم مرض است مینماید
مجملا بهمه وجه نفع تمام دارد درین مرض و اما نفع او در لقوه اگر موافق تجربه واقع شود سبب
آن است که مواد متشنجه و مرخیه را به تعریق اخراج میکند اما فائدهٔ او در برص سیاه ظاهر است
و در برص سفید جهت آنکه خون صافی رقیق درین اوقات بسیار حاصل و ظاهر میشود و ازالهٔ
رنگ و طبع غذای عضو مبروص میکند و مادهٔ برص را نیز بسیار افشا به تعریق در ایام دراز
بواسطهٔ آنکه ترقیق کرده است اخراج مینماید و اما فائدهٔ او در قولنج بواسطهٔ ترقیق و تحلیل ماده

بحدت قولنج است باید دانست که مراد مردم از لفظ قولنج تشنج امتلائی عضلات و اعصاب
در باطات است و در دیگر از انصباب مواد درین اعضا حادث میشود و نفع این بیخ درینها
حاجت بیان ندارد و اما قولنج که متعارف اطباست و آن وجع امعاست که بواسطهٔ عسر خروج
ما یخرج بالطبع است نفع این دوا در ازالهٔ تمکن و ازمان او است و اگر نه با آنکه معلوم نیست
که حل قولنج صعب کند بمشقت پرهیز او نمی ارزد دوا اما فائدهٔ او در وجع الورک که از انسی
کهنگو گویند آنست که رطوبت غلیظ که متشرب شده در جرم عضو بواسطهٔ لطافت بخار لطیف
میشود و در مدت مدید بعرق و بخار دفع میشود و به تخصیص که ماده و سبب آن منقطع میشود
بواسطهٔ انقطاع تخمه و بهمین دلیل نفع او در عرق النسا ظاهر است و اما در مرض آکلی بواسطه
تحلیل ماده به تجفیف و تلیین و توسیع مسام جلد و تصفیهٔ دم از کدورات و شوائب مخالطه و محترقه
و همچنین در امراض مقعده و بواسیر جهت آنکه حدوث اینها از مواد غلیظهٔ سوداویه میشود و این
دوا در دفع سودا اثر عظیم دارد و اما نفع او در بیت ربیع بواسطهٔ تلطیف ماده و اصلاح دم
و ازالهٔ کیفیت سوداویه از اخلاط و اعضا است و اما نفع او در مفاصل اینانچه در وجع الورک
گفته شده ظاهر میشود با آنکه مادهٔ این در صعوبت و غلظت کمتر است از آن و اما نفع آن
در داء الفیل و دوالی هم بواسطهٔ تصفیهٔ دم و زوال سوداویت و غلظت مواد است این است
سبب نفع او درین مرضهای مذکوره فصل معلوم است که در امراض شدیدهٔ صعبهٔ مزمنه
نفع و قوت تاثیر عجیبی که دارد که بعد از آنکه در امراض مذکوره از سائر معالجات مایوس
باشند در استعمال این بیخ نجاح و نجات تمام و فلاح و خلاصی مالا کلام حاصل میشود و ازین
است که گفته اند که پیوندش او از آب حیات است به تخصیص که روایت کرده که از حوالی ظلمات
می آورند خواه این ظن صواب باشد و خواه خطا و سبب نفع کلی این دوا در بدن از چند وجه
است و محتمل است که از تمام وجوه باشد و محتمل است که وجوه غیر معلومه زیاده از معلومه باشد
ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وجه اول آن است که بخار این دوا بعد از طبخ
و نضج کامل و تلطیف حرارت طبخ آب را و تمزیج این دوا هم در ظاهر بدن و هم در باطن او تاثیر
میکند اما در ظاهر ظاهر است و اما در باطن جهت نفوذ او در باطن از راه استنشاق و تنفس

ازان اثر کلی بدماغ والف ومجرای میان الف وفم وحلق وقصبهٔ ریه و دل میرسد وخود بخار
که از مسام باندرون رفته بواسطهٔ سرعت غوص به بسیاری از مواضع بدن میرسد پس
چنین ظاهر شد که هیچ موضع نیست از بدن که این بخار دران تاثیر بسیار ندارد و وجه ثانی از تاثیر
این دوا خوردن آب گرم اوست که بالخاصیت و بالطبع منجذب میشود و در عروق زیاد از انکه
آب فقط منجذب شود و این معنی بر شارب این دوا ظاهر است زیرا که از خوردن آب او اصلا
ثقلی نمی یابد و سبب این سرعت انجذاب آن است که این آب بحرارت طبخ در غایت لطافت
شده بجهت آنکه سر آن را بسته اند و بخار آن چون راه بیرون ندارد بسر دیگ میرسد و مستحیل
بآب میشود و باز در دیگ می ریزد و علی هذا آب او در لطافت بمرتبهٔ اعلی رسیده و این
چنین آب چون در معده رسد زود در عروق نفوذ کند و بجگر و سائر اجزای بدن میرسد
خاصه که حرارت طبخ هنوز با اوست و این موجب سرعت نفوذ اوست و چون خود در کمال
رقت و لطافت است چون اخلاطی که ممازج و مصاحب او شوند لطیف میشوند و رقت ایشان
زیاده از قدر طبعی میشود و معلوم است که همچنانکه باعضا مدد غذا میرسد که اگر منقطع شود
آن عضو ضعیف و فانی میشود همچنین مواد امراض با وجود آنکه صلابت زیاده از قدر متعارف
داشته باشند اغتذا بمواد مناسبه میکنند و هرگاه که مواد بدنی اینحال پیدا کرد مرضی که ازان
ناشی شده باشد در کمال لین و رخاوت و ضعف خواهد بود و هرگاه که اینحال یوما فیوما
بهم وارد شود بسیاری نمیگذرد که ازان مرض اصلا اثری نمی ماند وجه ثالث آن است
که بدن متکیف بکیفیات بخار متحلل میشود و این کیفیت میماند در بدن بواسطهٔ تواتر ورود
آن و عدم انفعال بآب و غیر آن و عدم تبدیل ثیاب و مسام بدن اکثر اوقات منفتح است
و این موجب وصول کیفیت دواست باعماق بدن و در تحت جلد نفوذ البته میرسد و
ازانجا شیئا فشیئا باقاصی بدن بواسطهٔ آنکه حرارت درو تاثیر بسیار کرده و اخلاط
مادهٔ حاره مصاحب اوست تحلیل تام نیست و در وسخ نیز و بسیاری از ابخره
نیز در منافذ جامد است و این مستلزم آن است که تحلیل قوی حاصل شود خاصه در جلد
و ما دون او و آنچه دور است از مسام بواسطهٔ آنکه اثر ما فی المسام باو میرسد آن نیز تحلیل

میباید وجه رابع آنست که ترک ملح مصلب مجفف میکند و در اعضا بواسطهٔ آن لین و رطوبت
حادث میشود و از نمک اعضا صلب میشود و نفوذ دوا در و به تعسر میشود و قوام رطوبت را نیز
غلیظ میکند و منجمد میسازد و برای اینمعنی در مولود آب نمک بر اعضای میپاشند تا صلب شود و از
مماسات ثیاب صلبه و هوای بارده متضرر نشود وجه خامس قریب بانچه سابق مذکور شد آنست
که چون آنرا در آب میجوشانند و طبخ او را میخورند در عروق دقیقهٔ ضیقه نفوذ میکند و بمواضعی
که محل صلابت و غلظت است میرسد خواه بواسطهٔ طول استعمال که او در همه جا میرسد و خواه بواسطهٔ
آنکه طبیعت باذن خالقها توجیه امور نافعه بمواضع لائقه میکند و شیئا فشیئا تذویب مواد صلبه
مینماید بحرارت لطیفهٔ ذاتیه و مکتسبه از حرارت طبخ و آنچه تلطیف میکند اگر به تبخیر میکند اخراج آن از
مسامات ببخار میکند و اگر بطریق تسییل میکند با مائیهٔ طبیخ بطریق عرق و ترشح از مجاری بول
مندفع میشود و میتواند بود که بهر سه طریق دفع کند وجه سادس ترک اطعمهٔ غلیظه و ردیه است و
استعمال صالحة الکیموس پس ازین مادهٔ مدد این امراض منقطع یا کم میشود و طبیعت بر آن
مستولی میگردد و دفع میکند وجه سابع آنست که تقلیل غذا خواه اختیاری و خواه اضطراری
جهت آنکه طعام بی نمک و موجب عدم توجه تام طبع است بآن و تقلیل غذا موجب تقلیل مواد
میشود و تقلیل مواد موجب استیلای طبع بر دفع مرض وجه ثامن طول زمان است جهت آنکه شیء
هرچند ضعیف باشد در مدت طویل اثر قوت او اقوی میشود و قریب باین معنی در اثنای وجوه
مذکوره گذشت وجه تاسع آنست که بواسطهٔ عدم تنفس از هوای بارد و سخونتی در ارواح
قلبیه و از انجا در تمام اعضا و ارواح حاصل میشود و موجب تحلیل قوی میشود وجه عاشر آن است
که طبیعت درین اوقات که غذا کمتر میباید رو می آرد باصلاح مادهٔ مرض و صرف میکند آنرا
در مصالح خود وجه حادی عشر آنکه بعضی از مقدمات که از مطاولی سبق معلوم شده آنست
که اگر شخصی چند روز متعاقب غدهٔ از غدها هرچند که صلب و قوی باشد در آب گرم فقط
بگذارد و بسیار زمان بگذارد که آن غده بگدازد پس اگر در مدت چهل روز این آب حار
مذیب را استعمال کند البته از باطن بموضع ورم میرسد جهت آنکه آب بمشروب باقاصی
اعضا میرسد و یا خود بهمه مجاری میرود بدلیل آنکه بول کسی که در پا حنا بسته باشد سرخ

می باشد و هرگاه هر روز بآن موضع میرسد تحلیل بسیار واثری قوی میخواهد کرد یوماً فیوماً ماده حصر
کم خواهد شد و هرگاه که کم میشود تحلیل و اسهال میشود جهت آنکه محلل یوماً فیوماً قوی میشود زیرا که
اثرا و کیفیت او تمام زائل نشده و اثر دوا روز دیگر باو میرسد همچنین تحلیل نیز یوماً فیوماً کم میشود
و هرگاه که فاعل قوی میشود و منفعل ضعیف فعل بالکل وجوه وقوع یابد و اما در قروح ولو اصیر
که بواسطه رداءت غذا آن قرحه ناصور میشود و هرگاه آن رداءت برطرف شود اخلاط صالحه
که کاسر کیفیت رداءت آن باشد یا به تحلیل رود و بواسطه قوت مقاله و یا منتشر شود و طول اقامات
او بدن را برطرف شود بلکه مجموع این امور و امثال آنها واقع شود و برطرف شدن اینها بسیار
صعب نباشد و اما در سائر امراض مذکوره سبب و علت آنها مذکور میشود **فصل در**
شرایط خوردن این بیخ اما شروط منقسمست بدو قسم یکی آنکه متعلقست به نفس
این دوا دوم آنکه متعلقست باستعمال او اما اول و دران چند شرطست اول آنکه سرخ
باشد و سفید او و بآنکه غالب سنگین تر می باشد دلالت بر غلبه فجاجت و قلت نضج و حرارت می
کند و این چنین بیخ طبیخ او نیز سرخ است دوم آنکه سنگین باشد جهت آنکه سبک او کهنه
و پوسیده و کم قوتست بنا بر آنکه سبک و بواسطه غلبه اجزای هوائیه خفت پیدا میکند
اجزای هوائیه متخلخل المزاج است و تخلخل موجب تاثیر هوای خارج در باطن و تحلیل قوای او سوم
آنکه کم کرم خورده باشد و سطح ظاهر او مستوی باشد چه آنچه برخلاف این باشد یا آنست که در زمین کم رطوبت
نما یافته است و یبس برو غالب شده و معلوم است که اینچنین دوا جذب غذای خود نتوانسته
کرده و ناقص و کم قوت مانده و یا آنست که هنوز استکمالی نیافته که بیرون آورده اند و رطوبات
غیر ممازجه او مفارقت نموده اند و خشکیده مانده و ضعف و نقصان این در دفع علت ظاهر است
چهارم آنکه متوسط باشد در کوچکی و بزرگی و اگر چنین نباشد افراط در بزرگی چندان مذموم نیست
تا وقتیکه جمیع صفات حمیده با او باشد اما خورد با وجود آنکه در اکثر حالات اثقل میباشد بواسطه
نقصان نمو قوت و کمال نیافته پنجم آنکه در وطعمی غالب نباشد زیرا که طعم غالب دلیل است
که جسم دیگر ذو طعم در و نفوذ کرده و احداث طعم نموده و چون در اصل خالی از طعوم بعد و بت
مایل است هرچه چنین باشد متغیر می بر و مستولی شده خواهد بود و آنچنانکه متغیر طعم است سبلا

مزاج است ششم آنکه رایحه با او نباشد بهمین دلیل مذکور هفتم آنکه رنگ ظاهر او مخالف باطن نباشد
بلکه آنکه سرخ‌تر و با سوای این دلیل آنست که رنگ از خارج استفاده نموده باشد هشتم آنکه
چهار دانگ آن قسم سنگین و دو دانگ سبک‌تر باشد دلیل این در مقاله مذکور است نهم آنکه
مستوی الاجزا باشد در صفات مذکوره و آن لون و صلابت و لین است دهم آنکه در آوردن
او را از مغیرات و مفسدات نگاهدارند مثل آب دریا و نم و باران و گرمی آفتاب و آتش و مجاورت
چیزهای که مغیر و مفسد مزاج است مثل کافور و فرفیون و جند بیدستر و مشک و امثال اینها
و این شرط عام است در اکثر ادویه یازدهم آنکه درست باشد و ناکوفته جهت آنکه قوت او زود
به تحلیل میرود و خوب و بد او متمیز نمیشود و همچنین شرطها که در جمیع و حراست عقاقیر آورده شده
در اینجا نیز ملحوظ دارند قسم دوم از شروط آن است که متعلق باستعمال باشد و دران نیز چند
شرط است اول آنکه این بیخ چنانکه مذکور شد بعضی سبک باشد و بعضی سنگین و آن را
بکار برند پاره پاره کنند به مثل کاغذی و اندکی از آن کنده تا حاصل چنان نباید کرد که مرتبه
اول در جوشانیدن طبخ استیفای تمام قوت او نموده باشد و آن قدر قوت دران نمانده
باشد که در مرتبهٔ ثانیه که مطبوخ شود میان او و بیخ کهنه فرقی نباشد بلکه فرق باشد که در چوب
بیخ کهنه فی الجمله قوتی هست و در مثل این ملک رواج است که میکوبند او را و بقدر جو و نخود و باقلا خورد
می‌کنند و این بد نیست مادام که مانند آرد ریزه نشود و اگر بشود آنرا بدل کنند بوزن آن بیخی
که بطریق مذکور باشد بسبب آنکه آنچه مانند آرد شده در و چند مضرت است یکی آنکه در و قوتی نماند برای
طبخ ثانیه و دیگر آنکه بعضی از اجزای او بآب مشروب داخل میشود و دران نیز چند مضرت است
یکی آنکه کم میشود برای طبخهٔ ثانیه دوم آنکه قوت او در طبخهٔ اولی زیاده از قدر مطلوب میشود و همچنانکه
تقلیل خوب نیست افراط نیز مضر است سوم آنکه آب را غلیظ میکند و در منافذ و مسالک دقیقه
نفوذ بر وجه مطلوب نمیکند چهارم آنکه او نیز در بعضی مجاری میماند و احتمال سده پیدا دارد و دیگر
آنکه چون در مقدار کمتر از باقی اجزا است تاثیر و انفعال او از حرارت طبخ و غیر آن مشابه
نخواهد بود و پس در تاثیر با دیگر اجزا متساوی نخواهد بود و شرط دیگر از قسم دوم وزن معین
است بدستور مذکور که به تجربه بصحت رسیده که ما دون آن غیر موثر و مافوق آن مضر است

سوم آنکه طبخ آب که اگر سفوف سازند و یا معجون کنند و یا غیر آن و یا آنکه بدستوری که بعد ازین می آید ترتیب
یافته باشد خاصیت مطلوبه از و بفعل نمی آید و تعین آب در میان مایعات بواسطه آن است که قابل
همه قوتهاست و منافات با هیچ قوتی ندارد و مالوف همه طبایع است چهارم تعین وزن آب جهت آنکه
زیاده بران موجب ضعف یا ابطال قوت او میشود و کمتر ازان موجب غلظ قوام و تاثیر آن زیاده
از حد مطلوب و تجربه درین امور شاهد عدل حکم و صدق است پنجم پوشیدن او در وقت جوشیدن
تا ابخره که حامل قوت اوست بیرون نرود و نقصان قوت او لازم نیاید ششم آنکه جوشیدن
تا حد معین و آن کمتر از ثلث است که استیفای استخراج قوت او چنانچه مطلوب است بشود هفتم آنکه
بخار او در وقت سر دیگ برداشتن و دیگ را زیر لحاف بردن میباید که در روی و گلوی او
بر آید هشتم آنکه آن بخار که بعبث بیرون آید ضایع نشود و هم برای مصلحتی صرف شود و آن این
است که بخار آنکه بسیار از قوت دوا با اوست بعضی در بیرون بدن تفتیح مسام کند و رطوبات که
بواسطه حرارت بخار ذوبان و سیلان پیدا کرده از مسام بیرون آید و همچنین بدماغ از ممر تنفس
و استنشاق و پوشیدن سر و روی اثر کلی میکند و رطوبات غلیظه که در دماغ است میگدازد و در سینه
و شش و آلات تنفس اثر عظیم میکند حاصل آنکه آن بخار در ظاهر و باطن بدن تاثیر قوی میکند و رطوبات
را تحلیل می برد اما تاثیر او در اعالی بدن زیاده است از آنکه در اسافل جهت آنکه بالطبع صعود بخار
بجانب بالا است و در تنفس سینه بالای بدن متاثر میشود نهم آنکه ازان آب بمقدار آنکه بخار او بیرون
آمده باشد و حرارت او هنوز فاتر نشده باشد یک پیاله و نیم بیاشامد بعد از تصفیه تا این آب بحرارت
بالفعل و بالقوه آنچه بخار در جوف اعلی اندکم کرده باشند این در جوف اسفل اضعاف مضاعفه
آن بکند در عروق ماساریقا نیز نفوذ کرده تفتیح آنها کند و در جگر همچنین و ازانجا از مجاری جوف
باعضا رساند و آنچه مذکور شد از منافع و فواید بفعل آید دهم آنکه بقیه آن آب را دو نصف کنند
نصف صباح تا پیشین و نصف پیشین تا شب جرعه جرعه بجای آب بیاشامند یازدهم آنکه ازین آب
قدری در دیگ طعام و در شربتها بلکه در ابریق آب طهارت کنند تا از همه جهتی در بدن اثری
ازین آب حادث شود دوازدهم آنکه استعمال اطعمه ماکولات او بی نمک باشد جهت آنکه در نمک تحلیل
اعضا و تجفیف رطوبات است و این معنی منافی افعال این بیخ است چنانچه مذکور شد سیزدهم

انکه انست که از خوردن ترشیها و لبنیات و همه طعامها بغیر از چیزی چند که مجوز ست احتراز
کنند و بسبب آن حاجت به تفصیل ندارد چهاردهم آنکه احتراز کنند از مباشرت مطلقا و سبب
آن نیز معلوم ست پانزدهم از اعراض نفسانی مثل غم و هم و غضب محترز باشند و امریکه مفضی
بیکی ازینها باشد مثل غضب در بعض احوال و وجه آن بر خبیر بصیر مخفی و مستور نیست شانزدهم از
حرکات عنیفه مجملا و از جمیع چیزهائی که حافظ صحت را می باید مرعی دارد و شارب این دوا نیز می باید که
آنها را مرعی دارد هفدهم خشک کردن بیخ جوشانیده ست و آن چنان ست که در سایه خشک کنند
و رطوبات او را بالکلیه تنشف کنند تا از تعفین محفوظ باشد و اگر زمستان یا هوای نمناک باشد
بآفتاب یا حرارت آتش ملایم خشک کنند و در کیسه یا در کاغذی کنند و بران بنویسند که بیخ
روز فلان تا بیست روز و روز بیست و یکم از سر گیرد اول بیخ جوشانیده روز اول و روز دوم
چهلم بیخ جوشانیده روز بیستم هژدهم این بیخهای دو بار جوشانیده را بدستور مذکور خشک کنند
و حاجت آن نیست که مفرد باشد بلکه همه را یکجا باهم میتوانند کرد اما در خشک کردن مبالغه باید
کرد نوزدهم آنست که اگر این بیخ را حلوای بپزند یا داخل زفت نموده بر سر اقرع نهند یا
خشک کرده بر جراحت افشانند بیستم آنکه وقت خوردن و عرق کردن تغییر جامه نکنند و بحمام
نروند جهت آنکه در بخاریکه در بیرون بدن تاثیر کرده قوتی از دوا در بدن و جامه مانده از دوام
ملاقات تاثیر عظیم حاصل میشود و اگر این شسته شود اثر آن باطل میگردد و رطوبات بدنی را بواسطه
طول تاثیر قوت و حرارت غریزی تاثیری هست که کمتر از تاثیر قوت دوا نیست و ازینجا ست
که تا بحدی مبالغه نموده اند که دست و روی را بآب خالص نشویند بیست و یکم آنکه بدن را
از هوای سرد نگهدارند خاصه در زمانیکه مسام بدن بواسطه تعرق منفتح شده باشد که درین
هنگام برودت هوا در اقاصی بدن نفوذ کند و آن تحلیل و تلیین مطلوب ست بفعل آید بفعل نمی
آید و دیگر مضرتهای کلیه رو به ترکیب نماید و واضح باشد که تغیر بدن در حرارت و برودت موجب
وهن ترکیب بدن میشود و تخلخل و تکاثف متعاقب بی تدریج خلل عظیم میرساند و قیاس آن گرم کردن
به شب و در آب سرد انداختن باید کرد که بعد از آن که این را مکرر کنند بادنی سعی منفتح میشود
با وجود صلابت قوی که او را هست پس واجب ست که بعد از تعریق توقف تمام کنند تا بدن

بحالت اصلی عود نماید بعد از ان اگر تردد اندک نماید روا است بیت دوم آنکه بگذارند که آب یخ
که مدار شرب و شربت بر آن است سخت سرد شود که موجب حدوث قولنجی یا وجعی قوی در اندرون
شود بیت سوم از امور یکه محدث مرض باشد خاصه مرضیکه منافی باشد خاصه تنهائیکه بحسب ضرورت
معالجه او را مقدم باید داشت استعمال چیزی چند باید کرد که موافق صحت و غرض مطلوب باشد
و رفع این چنین غائله کند **فصل در بیان تفاوت امزجه در خوردن این دوا** مخفی
نماند که مزاجیکه برودت و یبوست برو غالب است خاصه که در آخر سن شباب و اول کهولت
باشد انتفاع او ازین دوا اتم و ابلغ است و اطفال بواسطه غلبه رطوبت اصلیه و مشایخ
بواسطه رطوبات فضلیه ازین دوا کمتر منتفع میشوند مگر مزاج اصلی ایشان بواسطه مرض تغیر
یافته باشد که این هنگام محتمل است که بسیار بایشان برسد خاصه کسانیکه در آخر سن صبا و اول
شباب باشند و بواسطه امراض سوداویه قریب بدق شیخوخه حاصل کرده که ایشان
میتوانند بود که بسیار منتفع شوند و اما مشایخ با آنکه رطوبت فضلیه ایشان بواسطه عارضی برطرف
شود و دق شیخوخه ایشان برطرف گردد و بصلاح آمدن ایشان بواسطه انحطاط قوی دور است
و چند کس را دیدم از پیران که بواسطه خوردن این دوا اول نوبت حبس بول شد بواسطه
آن که رطوباتیکه منجذب در عروق ایشان باعضای ایشان میشود بواسطه ضعف قوت تمام
بعروق مندفع نمیشود و بجانب گرده و مثانه می آید و چون در طی مسافت طویل مختلط با اخلاط
غلیظه میشود و بواسطه کثرت و غلظت قوت ایشان از دفع آن عاجز میباشد حبس بول میشود
و بعد از تحمل بسیار خطرهای شدید مشاهده میشود و اما تقطیر البول بواسطه ضعف ماسکه
پیدا میشد و بهیچ وجه مندفع نمی شد و بعد ازین بسیاری نمیگذشت که از هم میگذشت و ایشان را
از چیزهای که بی اختیار اتفاق افتاده وزیدن باد شمال بود با وجود آنکه در میان تابستان
بود که او دخل کلی در حبس ایشان بود و می پندارم که اگر بجانب مثانه عود نمیکرد در اعضا می ماند
و موجب استسقا میشد و اما امزجه بارده رطبه که بلغم و مائیت در و غالب باشد این دوا از رده
ضرر بسیار است جهت آنکه حرارت ضعیفه او در آن مزاج تاثیری ندارد و در رطوبت او ضرر بسیار
میرساند و اما در مزاج صفراوی نفع فی الجمله دارد جهت اصلاح آن مزاج میکند و حرارت او را اشتعال

نمیسازد بلکه صورت وحدت او را میشکند و در او اعتدالی و قوتی احداث میکند و آنها در دموی مزاج
نیز خالی از ضرری نیست اگر گویند حفظ صحت مثل آنست و چنانچه گذشت غالب در طبع او حرارت و رطوبت
است پس باید که دموی مزاجان صحیح را این دوا بسیار مفید باشد گوییم که این دوا بواسطه دوائیه
مشابه طبیعت دم بلکه طبیعت سائر اعضا نمی شود بلکه احداث کیفیتی می کند و برای انچه بدان
راست پس دم را از حرارت و رطوبتی که موجب اعتدال اوست بیرون می آورد و بدرجه
بالاتر از ان میرساند که مرتبه افراط است و برین قیاس با جمیع اخلاط و سائر اجزای بدن که مشابه
کیفیت بدن نخواهد شد بلکه غالب بر کیفیتی بدنی و خلطی خواهد بود و در طی این کلام حکم برانکه
موافق دموی مزاج نیست ظاهر شد اما اختیار اوقات فصول در شرب این دوا باید انکه
بهترین اوقات شرب این دوا وسط بهار است و اوایل خریف بالطرفین صیف که تشنیم آن
در اول ربیع و اول خریف شود و بدترین اوقات آنست که برودت هوا تکثیف مسام
نماید و ظاهر قیاس عقل مقتضی آنست که اسنان و امزجه و فصول و بلدان متساوی الاقدام
باشند در استعمال دوا لیکن بنظر تحقیق چنان ظاهر می شود که اسنان متساوی نباشند
چنانچه گذشت و فصول و بلدان برابر باشند فصل در مقدمات خوردن آن
جمهور بر انند که قبل از استعمال آن اسهال اخلاط فاسده بلکه اسهال خلطی که سبب
مرض است بکنند تا انچه بماند اندک باشد و این نسخ در اصلاح و دفع آن قوی باشد و طبیب
لبیب تعیین منضج و مسهل و تلیین درخور هر مرض و مزاج و اسنان است و اما طریقه آن
علی سبیل التمثیل بیاوریم که اگر آن نسخه را معمول دارند شفا و صحت مقارن افتد از انجمله
هرگاه که جهت قروح و نواصیر که از آبله فرنگ پیدا شده باشد و هند منضجات آن مرکب
از پوست هلیله زرد هلیله سیاه گاوزبان بادرنجبویه انجیر آلوی بخارائی مویز منقی بنفشه
عناب اصل السوس تخم کاسنی بیخ کاسنی تخم خیارین گلقند آفتابی ترنجبین و مسهلات
که در مطبوخ داخل میشود تربد و افتیمون و بسفایج و مانند اینها زود تر داخل کنند تا هرچه
بوده فیه منضج باید اینها اخراج کنند و کمتر نمایند تا هم نضج قلیل باقی اسهل باشد و هم دفع آن
آسان تر و ادخال اهلیلجین در اول مرتبه جهت آنست تا فائده آن بیشتر بظهور رسد و اگر

عمده اند در تصفیهٔ دم و تقویت اعضای غذا که بواسطه ارخای ادویهٔ منضجه سست شده باشند
و بواسطهٔ انصباب مواد فاسده در احشا ضعف یافته تلافی کنند و دیگر مقاصد که تبیین آنها مستلزم
تطویل کلام باشد و این ادویه را تا روز چهارم معمول دارند و در پنجم مضاعف با آنها سناء مکی
پنج مثقال تا هفت مثقال داخل کنند و چون رافع اکثر مضار سناء مکی گل سرخ است
و فی الجمله اسهالی بسبیل عصر میکند سه مثقال داخل کنند و کسی را ندیده ام که استعمال
سناء مکی بی گل کرده باشد و اگر طبیعت لین چندان نشده باشد گاه باشد که روز ششم و هفتم
نیز داخل کنند جهت اصلاح جگر گاهی از نیم مثقال تا دو مثقال ریوند چینی در جلاب اگر بدهند
نفع کلی ببینند و در روز ششم یا هفتم یا هشتم علی سبیل الاحتیاج جلاب ضعیف مشتمل بر بعضی از ادویه منضجه
بدهند و اگر حاجت باشد استراحت فرمایند و در روز آخر ایارج فیقرا و غاریقون و ریوند چینی
و تربد سفید از هر یک نیم درم شحم الحنظل نیم دانگ محموده یک دانگ و نیم سمط مغسول نیم درم مصطکی
و مقل و کتیرا و نمک هندی از هر یک دو نخود بدهند و دو مثقال شراب بنفشه وقت سحر بدهند
و بعضی از اطبا مثل صاحب معالجات بقراطیه در جمع میان صبر و غاریقون امتناع مینمایند
بنابرین اگر احتیاط کنند غاریقون داخل نکنند بواسطه آنکه در ایارج فیقرا صبر هست و بعوض
آن حجر ارمنی بوزن آن داخل کنند میشاید **فصل در ترتیب خوردن بیخ چینی** بباید
که بستانند و صد و پنجاه مثقال نرکسی و آن شش دانگ است و صد و شصت مثقال عطاری تر نیز
ابریشمی که هر مثقال از آن پنج دانگ باشد آنرا به بیست و یک حصه کنند و هر روز حصه را مثل باقلا
و کوچک تر خورد کنند و در یک من و نیم آب بوزن تبریز بجوشانند تا به نصف آید و در بعضی نسخ
آمده در دو من آب بجوشانند تا به سه چهار یک آید و بعد از آنکه پخته شود بر بالای دیگ استاده
سر دیگ را بردارد تا بخار بر روی و گلوی او برآید یا آنکه بجانبی که در دیگ هست پیش خود نهد
و لحافی بر سر کشند و سر دیگ را محاذی روی و سر خود بگشاید تا عرق تمام بکند و گاه گاه دهن
وا کند و نفس تا کشد هم از دهن و هم از بینی که بخار خوب باندرون برسد و بعد از آن صاف
کرده دو پیاله از آن بخورد و بعضی گفته اند که یک پیاله و نیم بیاشامد و تتمه آنرا در آن
شب نا خورده بخورد و آب دیگر نخورد و دست و روی خود را هم بدان آب بشوید و در وقت

کردن میباید که دو دانگ سنگین در دو دانگ سبک باشد هر روزی مقدار هفت و نیم مثقال که
دو دانگ میشود تخمینا و تخمینا جهت آن گفتیم که فی الحقیقه از دو دانگ کمتر میشود و بعد از آن در
دیگ سفالین پاک شسته کنند و آب بوزن مذکور در وی ریزند و دیگ دیگر بر سر او نهند سر
نگون و اطراف آنرا بخمیر بگیرند بعد از آن بر آتش نهند و بجوشانند و میباید که از هیچ طرف محل تنفس
نداشته باشد که بخار بیرون رود و همچنان سربسته شب لحاف بر بندند و سرش بگشایند
و نوعی کنند که بخار بر سر او رسد و بهمین نهج که یک بار جوشانیده باشند بار دیگر بجوشانند
بهمین طریق تا چهل و دو روز تمام شود و پرهیز نمایند از لبنیات و حموضات و بقول و سبزیها
و میوه‌ها و نمک و آب و غیر از نان با نمک و برنج و مرغ بی نمک نخورند و از هوا اجتناب نمایند و
شربت قند یا نبات بخورند و در طعام دارچینی بخورند و گوشت بره کباب هم میتوان خورد
و درین مدت اصلا مباشرت نباید کرد و تبدیل لباس و غصه و غم ننمایند و بحمام نباید رفت
و آخر روز چهل و دوم بحمام روند در نسخه اصل مذکور است هر مرض که خورند الله سبحانه تعالی
شفا میبخشد و تفصیل مذکور سابق واقع است و در بعضی نسخ آمده که تا بیست و یک روز هر
روز هشت مثقال بجوشانند تا یکصد و شصت مثقال باشد و این چون مشتمل بمقدار
اکثر بواسطه احتیاط است بهتر است و کسانیکه تا سیصد مثقال استعمال بنمایند اگرچه مشتمل بر احتیاط
است اما مستلزم افراط است **فصل در استعمال این بیخ بغیر طریق مذکور** معلوم
باشد که بعضی چوب چینی دوباره جوشانیده را خشک میکنند و میکوبند و داخل حلوای آرد
و روغن میکنند و میخورند اما عجب است که بعد از دوباره طبخ و تخفیف در او قوتی مانده باشد
و اگر بخورند و آرد و روغن فقط بخورند و این چنین چیزی در آن نکنند و بعوض آن دارچینی
کنند اولی خواهد بود و حلوا اگر با قند سازند و اگر حلوا با آرد برنج سازند بهتر است چرا که غلظت و
تسدید آن کمتر است و اگر با قند و یا عسل ترکیب کنند و مانند معجون و شربت بکار دارند نسبتی دارد
و بسیار مردم باشند که فواید این دوا ایشان را حاصل نشود اما تاب مشقت و پرهیز و دوره دوا را
ندارند این وزن مذکور را کوفته بیخته سفوف میکنند و شنیدیم و ندیدیم که یکی انتفاع
حاصل شده باشد اما اگر بکوبند و بحسب مصلحت هر مرض با بعض ادویه ترکیب ساخته

مقوم و عسل معجون سازند و هر روز قدری بخورند و غذا و پرهیز مقرر معمول دارند اگر
تمام منافع آنرا نیابند بعضی ازانها لا محاله حاصل شود ان شاء الله تعالی تمت الرساله و اما آنچه
حکیم هاشم طهرانی در رساله خود طریق استعمال آنرا نوشته این است که ملاحظه نمایند
قبل از شروع اگر بدن محتاج به فصد و تنقیه باشد فصد و تنقیه آن ضرورست بدانکه هرگاه خون
فاسد باز آید در بدن بسیار و از علامات آن ظاهر باشد بقدر فساد و زیادتی بنیه و قوت حال
مریض اولا آن خون را دفع باید نمود و اگر خون بسیار غلیظ و کثیف باشد و از فصد رقیق آن
دفع گردد و بقیه غلیظ تر شود بعد از چند روز از خوردن این دوا یا در اثنای منضج که قوام خون
باعتدال مایل گردد فصد نمایند زیرا که قطع نظر از قیاس و دلیل مکرر تجربه شده که باوجود فساد و زیادتی
خون این دوا نفع نکرده بلکه ضرر کلی از و ناشی شده و گاه باشد که باوجود فصد در اثنای چوب چینی
بفصد دیگر محتاج شوند باوجود احتیاج تامل نه نموده بفصد مبادرت نمایند و همچنین است حال
تنقیه و بقول جمعی که میگویند در اثنای این دوا فصد و تنقیه مناسب نیست اعتنا ونه نمایند و چون
ماده مرض آتشک از سوداویت و کثافت خالی نیست بهتر آن است که در اواخر این مرض یا در
اثنای منضج یا چوب چینی که قوام خون را اعتدال حاصل میشود فصد نمایند و در امراض سوداویه
و مزمنه رگ را گشاده بندند و لحظه بلحظه دهن رگ را بانگشت بگیرند تا طبیعت خون غلیظ فاسد را
بموضع فصد متوجه سازد چه اهتمام طبیعت در دفع مواد فاسده و حفظ صالح بسیار است و این
معنی موجب عدم عروض ضعف و غشی نیز است لهذا اکثر اوقات اطبا بنا برین منافع برین
نهج و دستور امر بفصد میفرمایند خصوص در حالتی که گمان ضعف و غشی باشد و تمامی مراتب مذکوره
از ضرورة فصد و فصد قبل از منضج و چوب چینی در آتشک و سائر امراض مقدار کم نمودن خون
منوط برای و حدس طبیب است که از نبض و بشره و قاروره و سائر علامات استنباط و حکم نمایند
و از ملاحظه قاروره بهتر ظاهر میشود و همچنین هرگاه اخلاط فاسده در بدن بسیار باشد اخراج خلطی
که سبب آن مرض باشد لازم و ضرورست تا بسبب تنقیه قدری از خلط فاسد دفع و کم شده در اصلاح
و دفع باقی بطریق تلیین و تحلیل و سیلان آن از راه بخار و عرق و بول و ادرار اثر این دوا قوی
و ظاهر گردد و آنکه بعضی را اعتقاد این است که فصد و تنقیه اصلا نباید و موجب ضعف میشود و ضرر

ازین دوا که تقویت حرارت غریزی و قوتها ست حاصل میشود از صواب دور است چه هرگاه
اخلاط فاسد در بدن بسیار باشد و چوب چینی مادهای فاسده ساکن را به تلیین و ترقیق سیلان
حرکت دهد و بر دفع تمامی قادر نبود بعضی را بعرق و بخار و ادرار دفع کند و بعضی دیگر باعضای
رئیسه یا شریفه یا ضعیفه ریخته شود موجب ضرر و خطر بلکه هلاک میشود مگر آنکه قدر اخلاط فاسد
قلیل باشد که بچوب چینی دفع گردد یا آنکه مریض ضعیف باشد و تاب تنقیه نداشته باشد یا آنکه غرض
از چوب چینی دفع مرض مادی نباشد بلکه ترطیب و تبرید یا تقویت قوی و حرارت غریزی باشد
که درین حالات تنقیه ضرور نیست بلکه مضر است پس خلاصه کلام در باب فصد و تنقیه آن است
که اگر خون یا اخلاط فاسد بسیاری در بدن باشد بدون دفع آنها چوب چینی نفع نمی نماید و ضرر
میرساند و فصد و تنقیه لازم است مگر در حالات و شقوقیکه بیان شد که از فصد و تنقیه ضرر میرسد
و گاه باشد که سبب تلف و هلاک شود و اگرچه تعیین منضج و مسهل درخور هر مزاجی و مرضی و
بنیه و شخصی بر طبیب لبیب سهل و آسان است اما بنا بر آنکه این رساله در هر باب تام باشد طریق
بر سبیل اجمال بجهت ابدان و امراض متوسطه و مواد مختلفه بیان مینماید که هرگاه بدان نهج و
قانون و دستور عمل نمایند حق سبحانه تعالی مقارن آن شفای کرامت فرماید چنانچه اگر ماده
صفراویت در شته باشد دو روز هر روز مطبوخی از بنفشه و گل نیلوفر و تخم خطمی و خبازی
و اصل السوس و تخم کاسنی و بیخ کاسنی از هر یک دو مثقال تمر هندی هفت مثقال ترنجبین
و شیرخشت از هر یک ده مثقال بدستور معمول خیسانیده و جوشانیده صاف نموده میل
نمایند و روز سوم باضافه سنامکی چهار مثقال گل سرخ دو مثقال مغز خیارشنبر ده مثقال
روغن بادام دو مثقال بنوشند و روز چهارم دواهای روز سوم را باضافه پوست هلیله
زرد پنج مثقال تربد سفید بروغن بادام چرب کرده خراشیده دو مثقال میل فرمایند اگرچه
مشهور این است که تربد مسهل بلغم است اما نزد مجربین محقق است که طبیعت او مسهل صفرا
و بیش مسهل بلغم است و روز پنجم راحت نموده سحر روز ششم حبی از ریوند چینی یک
مثقال پوست هلیله زرد دو مثقال سقمونیای مشوی یکدانگ مثقال حب ساخته فرو برند و
فنجانی آب نیم گرم از عقب آن بنوشند بعد از دو ساعت منضج روز اول را بدستور میل نمایند

وغذا یکروز قبل از تنقیه و دو روز بعد قیمه شوربا یا گوشت خروس بچه یا بره نمایند و در ایام منضج
و مسهل نخود آب و اگر مانعی از ترشی نباشد قبل از منضج و ایام منضج و یکروز بعد از فراغ تمر هندی
ترش و لیمو ترش و قند شیرین پیاز تر و اگر ضعف باشد شربتی از عرق بید و بید مشک که بسیار شیرین نباشد
نیز میتوانند خورد و دوم از فراغ بحمام میتوانند رفت و پارچه نانی با مربای زرشک یا آلو یا گیلاس
شربت های ترش مثل شربت فواکه ترش یا سکنجبین سفرجلی بخورند و اگر ماده بلغمیه داشته باشد سه روز
هر روز منضج اینها پرسیاوشان اصل السوس بیخ کرفس افسنتین رومی زوفا بیخ رازیانه انیسون تخم کاسنی
سعتر اقلیطی از هریک دو مثقال انجیر زرد هفت عدد مویز دانه بیرون کرده مثقال شربت زوفا هفت
مثقال گلقند آفتابی ده مثقال بنوشند و روز چهارم باضافه هلیله سیاه پوست هلیله کابلی از هریک چهار
مثقال [illegible] دو مثقال میل نمایند و اگر ضعفی باشد راحت نمایند والا روز پنجم باز منضج روز
اول را با مسهل و روز ششم حب ایارج فیقرا و پوست هلیله کابلی از هریک یکمثقال
تربد سفید نیم مثقال غاریقون دو دانگ مثقال شحم حنظل یک دانگ مثقال حب ساخته فرو برند
و از عقب آن فنجانی آب نیم گرم بنوشند و اگر تنقیه کامل از این دوا حاصل نشده باشد
یکروز استراحت نموده روز دیگر باز منضج روز اول و روز دیگر بعد از آن حب مذکور را
با مسهل بنوشند و اگر در اعضا درد و وجع باشد سورنجان و بوزیدان و ماهی زهره از هریک
دو مثقال اضافه منضج و مسهل نمایند و غذا دو روز قبل و دو روز بعد و ایام راحت قیمه شوربا با گوشت
تغلی و شیشک [illegible] و دارچینی و قرنفل و زعفران نمایند و ایام منضج و مسهل نخود آب
و روزهای آخر شربت قند با گلاب و عرق بید مشک و تخم ریحان موافق و مناسب است و اگر ماده
مرض سوداویت داشته باشد سه روز هر روز منضج از گاوزبان بادرنجبویه شاهتره پرسیاوشان
اسطوخودوس اصل السوس بیخ کاسنی افتیمون رومی از هریک دو مثقال انجیر
زرد [illegible] پنج عدد و شربت اسطوخودوس ده مثقال بنوشند و روز چهارم باضافه
بسفایج فستقی هلیله سیاه پوست هلیله کابلی از هریک سه مثقال اضافه نموده میل نمایند و روز
پنجم با مسهل منضج روز اول [illegible] روز ششم مسهل روز چهارم را بنوشند و روز هفتم استراحت
نموده مسهل روز هشتم حب ایارج فیقرا پوست هلیله کابلی از هریک یکمثقال حجر ارمنی مغسول

لاجورد مغسول غاریقون از هر یک دو دانگ مثقال افتیمون رومی نیم مثقال حب ساخته فرو برند و فنجانی
آب نیم گرم از عقب آن بنوشند و اگر تنقیه کامله ازین ادویه نشده باشد یک روز راحت نموده باز
منضج روز اول را میل نموده روز دیگر حب آن بدستور بنوشند و غذا و شربت بدستور سابق است
و هرگاه ضعفی باشد بقدر چهار مثقال شربت گاوزبان یا عرق گاوزبان و بیدمشک میل نمایند
و بعد از فراغ از تنقیه هر مادهٔ تا چندروز تقلیل و تلطیف در غذا ضرور و لازم است تا بدنی که از
اخلاط فاسد پاک شده از امتلای اغذیه تولید خلط فاسدی در وی بوجود نشود چه درین وقت تولید
خلط فاسد بیشتر میشود و این بود منضجات و مسهلات مناسبهٔ مواد صفراویه و بلغمیه و سوداویه برای ابدان
و امراض متوسط که معمول و مجرب فقیر است هرگاه مادهٔ مرض بیشتر یا کمتر باشد یا مرض که
بسبب آن مثلا دو خلط باشد یا مزاج و بنیه قوی تر یا ضعیف تر باشد بحدس صائب و رای
ثاقب قدر ادویه منضجه و مسهله در قدر خوراک آن زیاده و کم و مدت منضج و مسهل را بیشتر یا کمتر
نموده دواهای هر خلطی را با دواهای خلط دیگر که ممازج او باشد ترکیب دهند تا غرض و مقصود
حاصل شده عرض و مرض بالکلیه دفع شود و اما آنچه در بیان دستور خوردن بیخ چینی
بطریق عرق نقابون معمول مشهور از مقدار خوراک و قدر آب و مقدار جوشانیدن و مدت
خوردن و بعرق نشستن و پرهیز و غیره با ترتیب آنچه در صدر ذکر یافت بیان نموده اند لهذا اختصار
ذکر آن نگردید و اما آنچه معمول ایشان است بیان مینماید **فصل** بدانکه دستوری که در باب خوردن
این دوا از قدر شربت هر روز و مقدار خوراک و مدت آشامیدن و جوشانیدن با آب بوزن
معین و رسیدن بقدر مقرر بیان نموده و در رسائل مذکور و مسطور است شاید با بدان و امراض
و امزجه باشد که بحد اعتدال و واسطه در ضعف و قوت و شدت و خفت و حرارت و برودت باشند
والا در تمامی امراض و امزجه و ابدان و اشخاص مختلفه این دستور از جادهٔ صواب دور و منحرف
مینماید زیراکه موافق قانون کلی قدر شربت و مدت شربت و مقدار آب و سایر شروط و مقدمات
آنچه مذکور شد در خور مزاج و بنیه و مرض و سحنه و سایر حالات است گاه باشد که مزاجی بسیار
ضعیف باشد و قدر هشت مثقال ضرر رساند و کمتر نافع باشد چنانچه بتجربه ظاهر شده و قیاس
نیز دلالت دارد زیراکه تاثیر دوا در بدن بعد از تاثیر بدن است در دوا و اخراج قوت او بس مشکل

زیاده از مقداری باشد که بدن در او تواند تا تاثیر نمود اثری نخواهد داشت چنانچه اگر سقمونیا بمقدار
دانگی دهند اسهال بسیاری میکند و اگر زیاده باشد اصلا اسهال نمی نماید پس صواب آن است
که اولا قدری کمی داده و بتدریج اضافه سازد و گاهی نیز برعکس است که در مزاج و بنیه قوی قدری
کم را اثری نیست و از قدر زیاده کمال انتفاع میباید در اینوقت شاید هر روز تا ده و دوازده مثقال توان
داد و بسا باشد که مرض صعب نباشد و نیم خوراک کافی باشد و این نیم خوراک نیز بعضی اوقات
اتفاق می افتد باید که در عرض شانزده روز میل نماید و گاهی نیز در عرض هفت و هشت روز و گاه که مرض
صعب شدید باشد محتاج بخوردن دو خوراک میشود و یک خوراک را نیز بعضی اوقات باید که در عرض
چهل روز و گاهی در عرض پانزده روز و شانزده روز میل نماید و همچنین قدر آب و جوشانیدن
نیز مختلف میگردد و در مزاجهای حار خصوصا که تشنگی غالب باشد قدر آب زیاده از دو من تبریزی
باید و کمتر از دستور مذکور باید جوشانید که مثلا نصف آب بماند تا وقت صرف و ضرورت نماید و در
مزاجهای بارد قدر آب را کمتر و بیشتر جوشانیدن که به ثلث یا ربع رسد و در اصل آب نیز مختلف
میگردد و گاه باشد که در مزاجهای حار صفراوی و مزاجهای گرم باید که عرقهای سرد تنها مثل
عرق بید و بید مشک و نیلوفر و کاسنی داخل نموده و یا آب و عرق با یکدیگر ممزوج و در امراض
و امزجه سوداوی عرق گاوزبان یا بادرنجبویه یا شاهتره هر یک به تنهائی و یا از هر یک قدری
با یکدیگر ممزوج باید نمود و در مزاجها و مرضهائی که سوداویت غالب نباشد و رطوبت زیادتی داشته
باشد گلاب یا عرق بادیان یا عرق اذخر هر یک به تنهائی یا ممزوج با هم یا ممزوج با آب باید
مجملا در هیچ یک ازین ابواب بنا بر اختلاف احوال و امزجه و امراض دستور کلی قرار نمی توان داد
و تعیین هر یک ازین مراتب در امراض و امزجه منوط برائی و حدس طبیب لبیب است اما بنا بر
آنکه میخواهد که این رساله تمام باشد بر سبیل اجمال دستور خوردن این دوا البته طریق
که تجربه نموده مذکور میسازد و امید دارد که هرگاه موافق آن عمل میل نمایند حضرت حق سبحانه
تعالی بتقاریر آن صحت کامل و شفائی عاجل کرامت فرماید طریقه اولی که در ابدان و امراض
متوسطه تجربه و داده شده آن است که یکصد و پنجاه و هفت مثقال و نیم از چوب چینی موصوف
مذکور را در عرض بیست و یک روز بدستور مذکور سابق و بدین قانون میل نمایند هفت روز

اول هر روز هفت مثقال و هفتهٔ دیگر هر روز هفت مثقال و نیم و هفتهٔ آخر هر روز هشت مثقال و این
طریقه بحسب قیاس و تجربه بهتر از دستور مذکور است زیراکه از الفت و عادت طبیعت بدوا کمی
اثر او کمتر میشود پس اگر هر چند روز قدری اضافه نمایند که اثر او کم نشده قوی تر گردد بهتر باشد
لهذا اطبا چنین معالجه مرض هر چند روز از دوائی بدوائی رجوع و تغیر نسخه میکنند هر چند که هر دو در
آثار و منافع و مزاج بهم نزدیک باشند و یا آنکه قدری همان دوا را زیاده مینمایند و دستور
نشستن بعرق که بیان کرده قریب بقانون طریقهٔ اول است که بیان شد و گفته بنابراین دستور
که قدر خوراک یکصد و پنجاه و هفت مثقال و نیم است در هفتهٔ اول که هفت مثقال میل میشود
قدر آب یکمن و سه چهاریک تبریز که یکهزار و پنجاه مثقال باشد میباید که چندان بجوشد که سه صد و
نود و سه مثقال و چهار دانگ و نیم بماند که بازار هر مثقالی یکصد و پنجاه مثقال آب و آنچه
باقی می ماند پنجاه و شش مثقال و یک دانگ و نیم باشد و در هفتهٔ دوم که هفت مثقال و نیم خورده میشود
قدر آب یکمن و سه چهاریک و یک سیر تبریز که یک هزار و دو صد و بیست و پنج مثقال و نیم خواهد بود
که از جوشانیدن چهار صد و بیست و یک مثقال و پنج دانگ و نخودی باقی نیز همان پنجاه و شش مثقال
و یک دانگ و نیم باشد و در هفتهٔ سوم که هشت مثقال خورده میشود همان دستور اول سابق
است که قدر آب دو من تبریز است و آنچه باقی میماند سه چهاریک اما طریقهٔ ثانیه که مناسب و موافق
ابدان قویه و امراض صعبه است آن است که سه روز اول هر روز شش مثقال و سه روز دیگر
هفت مثقال و سه روز دیگر هشت مثقال و سه روز دیگر نه مثقال و سه روز دیگر ده مثقال بدستور
مذکور جوشانیده میل نمایند و همه روزه یا یک روز در میان بعرق نشینند و بهتر آن است
که در سه چهار روز اول بعرق نه نشینند تا مسامات مفتوح و رطوبات رقیق و مواد استعداد
دفع بهم رساند و این قرار ده عوض پانزده روز یکصد و بیست مثقال چوبچینی میل نمایند
و اگر احتیاج بخوردن باقی باشد از قدر ده مثقال اضافه ننماینده سه روز دیگر نه مثقال و
سه روز دیگر هشت مثقال و سه روز دیگر هفت مثقال و سه روز دیگر شش مثقال میل نمایند
که مدت خوردن بیست و هفت یوم و قدر خوراک دویست و ده مثقال شود و باز اگر احتیاج
باقی باشد سه روز دیگر هر روز پنج مثقال و سه روز چهار مثقال و سه روز سه مثقال و سه روز

دو مثقال بدستور میل دارند که مدت خوردن بیست و نه روز و قدر خوراک بدویست و پنجاه و
دو مثقال رسد و قدر آب و مقدار جوشانیدن و آب تنها یا عرق تنها یا ممزوج با آب و سائر مراتب
بدستوریست که سابقا بیان شد و در هر یک موافق حرارت و برودت و یبوست و رطوبت و
صفراویت و سوداویت مزاج بدان قانون عمل نمایند و در اوقاتی که قدر چوب چینی را کمتر
مینمایند که هر روز چهار پنج مثقال میل میشود یا کمتر و آب آن وفا بضرورت نمی نماید از ثقل ایام
سابق که خوب خشک ساخته باشند و فسادی بآن راه نیافته باشد بقدر هر روز چهار پنج مثقال
را جوشانیده صاف نموده صرف نمایند و همچنین بعد از فراغ و چند روز که آب باید میل نشود اما دستور
سوم که مخصوص امزجه و ابدان ضعیفه است آنست که سه روز هر روز چهار مثقال و سه روز دیگر
پنج مثقال و سه روز دیگر شش مثقال و سه روز دیگر هفت مثقال میل نمایند که در عرض دوازده
یوم شصت و شش مثقال چوب چینی صرف شود و اگر احتیاج باقی باشد از هفت مثقال تجاوز
ننموده و سه روز دیگر هر روز شش مثقال و سه روز دیگر هر روز پنج مثقال و سه روز دیگر هر روز
چهار مثقال و سه روز دیگر سه مثقال بدستور نوشته که مدت خوردن بیست و چهار روز و مقدار
چوب چینی صد و بیست مثقال گردد و قدر آب و جوشانیدن و تبدیل آب بعرقهای گرم و سرد
یا ممزوج ساختن آب و عرق با یکدیگر موضعی است که مکرر بیان شود و اگر حرارت باشد قدر آب
یا عرق را کمتر و بیشتر بجوشانند غایت کمی آب آنست که بازاء هر مثقالی صد مثقال باشد و نهایت
جوشانیدن آنکه ربع او بماند چه کمتر ازین آب و زیاده برین جوشانیدن موجب غلظ قوام
آب چوب چینی میگردد و اگر حرارت مزاج غالب باشد قدر آب یا عرقهای سرد را بیشتر کنند
و کمتر بجوشانند و غایت زیادتی آب آنست که بازاء هر مثقالی دویست مثقال باشد و نهایت
کمتر جوشانیدن آنست که بنصف رسد چه زیاده برین قدر آب داخل ساختن و کمتر ازین جوشانیدن
سبب ضعف قوت آب این بیخ میشود و حد وسط مقدار آب و جوشانیدن آنست که مذکور
شد و اگر سوداویت بمزاج غالب باشد عرق گاوزبان و بادرنجبویه و اگر رطوبت غالب باشد
گلاب و عرق رازیانه الحاصل همان دستور که بیان شد سلوک نمایند و در این دستور نیز بهتر آن
است که تا چهار پنج روز بعرق نشینند و بقدر قوت و طاقت هر سه چهار روز یکبار بعرق نشینند زیرا که

اگر مفروض آنست که مزاج و بدن ضعیف است هرگاه چنین باشد تاب عرق هر روزه نخواهد داشت
تا اینجا بیان طریقه حکیم هاشم بود و حکیم میر محمد مومن در تحفة المؤمنین آورده
که چوب چینی را چندین نهج استعمال میکنند به طریق قهوه و نقوع و حلوا و سفوف و معجون
و عرق مستقطر از آن و آنچه به تجربه رسیده دوای مفرده در منافع چون چوبچینی شنیده
نگشته و دیده نشده و قسمی از اقسام استعمال آن چوب دیده نشده که موافقت بحالی
از احوال بدن انسان نداشته باشد با ملاحظه شرائط و آداب آن طریقه استعمال آن بطور
عرق بطریقه ایشان و طریقه حکیم ارزانی نیز قریب بطریقه اولی است که از حکیم میر عماد الدین
محمود است که از رساله اصل فرنگان اخذ نموده و خود به تجربه رسانیده اند الا آنکه میر محمد
مومن از هشت مثقال تا ده مثقال نوشته اند و طریقه حکیم میرزا قاضی قریب بطریقه
حکیم محمد هاشم است بلکه حکیم هاشم از ایشان اخذ نموده اند با تصرفات دیگر و همه خوب و مستحسن
است و هر یک بمزاجی و مرضی از قوت و ضعف و توسط و غیر آن موافق و حکیم میرزا قاضی
در رساله چوب چینی خود نوشته اند که در رساله حکماء فرنگ موافق مشهور میان
خواص و عوام مسطور است که صد و پنجاه مثقال صیرفی شش دانگی ازین نهج را باید
گرفت و به بیست و یک حصه باید کرد و هر روز یکحصه را استعمال باید نمود اما بخاطر این فقیر
رسید که در بعضی امراض چون قوی ضعیف باشد معلوم نیست که طبیعت تاب این مقدار
ازین نهج داشته باشد و چون تاثیر دوا در بدن بعد از تاثیر بدن است در او پس اگر این نهج
را زیاده از مقداری که بدن در او اثر تواند کرد استعمال نمایند این نهج هم در بدن اثر نخواهد
کرد پس در این چنین مرض اندک نهج استعمال باید نمود و هر چند در قوی های بدنی قوت
بهم رسد این نهج را زیاده باید کرد پس کلیه خوب نباشد که چه مقدار ازین دوا در امراض استعمال
باید کرد و آخر به تجربه در ماده بعضی کثیر به فقیر ظاهر شد که در بسیاری از امراض اگر
بدستور مشهور استعمال این نهج نمایند اثر نمیکند و اگر بدستوری که گفتم بدهند نفع عظیم میکند
پس ظاهر شد که در همه امراض یکمقدار ازین نهج که هفت مثقال و نیم باشد استعمال نمی باید کرد
پس بحدس طبیب در بعض مرضها هر روز زیاده و کم باید کرد و در امراضیکه احتیاج نیست که هر روز

ازین بیخ را زیاده وکم کنند اگر در هفتهٔ اول هر روز هفت مثقال و در هفتهٔ دوم هر روز هشت
مثقال و نیم و در هفتهٔ آخر هر روز هشت مثقال استعمال نمایند اولی خواهد بود جهت آنکه هر چند
طبیعت الفت بدوا گیرد اثر دوا در و کمتر میشود پس باید که هر چند روز اندکی ازین بیخ را
زیاده کنند تا اثر این بیخ کم نشود و اکثر اوقات این بیخ را باین دستور داده ایم و مجموع
هست خوراک چوب چینی باین دستور صد و پنجاه و هفت و نیم مثقال میشود و در بعضی
رساله های اطبای فرنگ یکصد و شصت مثقال مذکور است و در بعضی سه صد مثقال و
این در بیشتر مرضها افراط است و حکیم کمال الدین شیرازی نیز برین است که بیست
بخش کرده برای بیست روز هر حصه هشت مثقال است آنرا در دو من آب بوزن تبریز
بجوشانند چند آنکه چهار یک بماند بدستور مقرر و بیاشامند بهمان نهج نوشته که ثفل
بیخ چینی را خشک نموده بیست و یک وزن بکار برند بهمان نهج و اثقال این را نگهدارند که دوا
سریع الاثر است و باقی شرایط و تدابیر بنهج مقرر مذکور است و حکیم میرزا قاضی نوشته
که معمول اهل تجربه آنست که هفت مثقال و نیم که مقدار اوسط است در یک من و نیم
آب بوزن تبریز بجوشانند تا بنصف آید و در بعضی نسخها مذکور است که در دو من
بسنگ تبریز بجوشانند تا به چهار یک رسد و در بعضی بلاد متعارف است که در سه من
آب بسنگ تبریز بجوشانند تا به نصف رسد اگر در بدن مائیت باشد و عطش نباشد آب را
کمتر داخل کنند و اگر مواد یابسه غلیظ باشد یا عطش بافراط داشته باشد آب را زیاده باید
کرد و اگر مقدار این بیخ را از هفت مثقال و نیم زیاده یا از و کمتر استعمال نمایند آب را بآن
نسبت زیاده و کم باید کرد و اگر آب وفا بعطش و طعام نکند بالضرورت آب را زیاده کنند
و بعد از اتمام یک روز بحمام روند و اگر وجعی باقی باشد روغن ناردین بر بدن طلا نمایند
بعد از ان داخل آب شوند و بدستور اول نمک را پیش از روز چهل و دوم در طعام داخل
نباید کرد و بدستور دوم بعد از یک هفته از اتمام این بیخ نمک را اندکی داخل کنند و هر روز قدری
زیاده کنند تا آنکه بعد از بیست روز بدستور صحا نمک را داخل نمایند بعضی بعد از اربعین که از
ابتدای خوردن چوب چینی بگذرد تمام نمک بخورند و بعد از دو اربعین میوها توانند خورد و جماع مضر

ندارد و بعد از سایر بعین ترشیها و سبزیها و لبنیات مضرت ندارد و اما هر چند از نهارا کمتر
استعمال نمایند اثر این بیخ بیشتر خواهد بود و اما مطبوخ آن بطریقهٔ مولوی
افندی احمد بن لطف الله رومی در رسالهٔ ادویهٔ جدیدهٔ خود که ترجمه از ترکی
بعربی نموده و اصل آن از فرنگ است و انشاء الله تعالی در خاتمه تمام آن رساله مذکور خواهد
شد و اینجا ترجمهٔ آن بالاجمال مینماید آنست که نوشته این دوا را بانحاء مختلفه مثل مطبوخ
و معجون و سفوف و غیرها استعمال می نمایند و اشهر آنها مطبوخ آنست جهت آنکه الطف و
انفذ تر از سایر تراکیب آنست و جرم آن ثقیل و در استعمال آب آن نیز چند طریق است
اشهر آنها آنست که از برای هر روز طبخ جدید نمایند جهت آنکه آب آن بسیار زود
متغیر میگردد و در اختیار روزن آن سه مرتبه است بجهت قوت مرض و مریض مرتبهٔ اولی
که علیا است آنست که بگیرند هر روز مقدار بیست و چهار درم از جید و مختار آن و ریزه ریزه
نموده و با مقدار یک مشت سوی سیاه استه بیرون کرده و اگر از صنف کشمش یا
بهتر است و قلیلی اصل السوس مقشر و اندکی صندل سرخ و صندل سفید در شش رطل آب
گرم یک شبانه روز بخیسانند پس در دیگ گلی که اندرون آن لعابدار باشد سر آنرا نیز
و خمیر مستحکم نموده باتش بسیار ملایم طبخ نمایند تا به ثلث یعنی دو رطل رسد و امتحان آنرا
بطور متعارف نوشته اند از مقیاس بچوب و غیر آن پس فرو د آورده در آب سرد گرفته
مقدار پنجاه درم تا صد درم آنرا قدری نبات داخل کرده نیم گرم بیاشامند تا عرق شود
و وقت شام نیز بدستور و مراعات در تعریق هر دو وقت صبح و شام بقدر احتیاج ضرور
و حالت مرض و مریض است در شدت و ضعف مثلا اگر مزاج مریض و مرض قوی باشد هر دو
وقت الا یک وقت و در مدت زمان بکث نیز بدستور سجدی که دیگر است باعث ضعف و در
کمی بی فایده نباشد مرعی دارند و تتمهٔ آب را صاف کرده اوقات دیگر نیم گرم بجای آب بیاشامند
و اثقال آنرا در شش رطل آب بدستور طبخ دهند تا به نصف رسد پس صاف نموده بمصرف
مشروب و مطعوم و غیرها رسانند و وجه داخل نمودن نبات و شیرینی آنست که دفع محذور
زیادتی یبس آن نماید و نیز کبد بخوبی آنرا قبول کند و بزودی جذب نماید زیرا که کبد مشتاق

کثیری ست بمناسبت مزاج خود و نیز بسبب قوت جلای خود معین بر افعال چوب چینی گردد
و مرتبهٔ ثانیه که وسطی ست آنست که هر روز مقدار پانزده درم را در شش رطل آب بدستور
طبخ دهند تا بدو رطل و بهمان مصرف رسانند و استعمال آن نیز و مرتبهٔ ثالثه که ادنی ست
و مختار در جمیع مراتب و امزجه و اکثر امراض هست نزد حذاق متاخرین از اطبا و آن آنست که
هر روز مقدار ده درم آنرا در سه رطل آب طبخ نمایند تا بیک رطل رسد پس بدستور صرف
نمایند و ثفل آنرا بهمان دستور بجای آب بیاشامند و در طبخ طعام و قهوه اگر معتاد بقهوه باشند
داخل نمایند و در باب تنقیه و پرهیز و اجتناب از آب سرد و هوا و نمک و غیرها بدستور مزبور متعارف
مشهور که ذکر یافت بیان نموده و لیکن مدت ایام را ذکر نکرده شاید بمتعارف مشهور که بیست
و یک روز تا چهل روز ست حواله نموده باشند و گفته که مزاج این دوا بنا بر قول صحیح معتدل قلیل
الحرارة یابس در درجهٔ اولی ست و در آن رطوبتی ست موافق رطوبت غریزی حیوانی ازین جهت
باعث تسمین مهزولین ست و در آن قوت فادزهریه زائده شدیده بر ادویهٔ دیگر هست بنا بر آن
دفع سمیت اخلاط فاسده مینماید و مصفی و مسکن دم ست بالخاصیت و مقوی معده و کبد و
مفتح سدهٔ آن و سائر سده‌های اعضا و مجاری ست و سائر امراض را بتفصیلی که ذکر یافت
نافع ست خصوصا امراض جلدیه را به تصرفات مناسبه از کمی و زیادتی مقدار شربات
و ترکیب نمودن با ادویهٔ لائقه بهر مرض و وجه ابتدای ظهور شهرت آن چنین نوشته که پادشاهی
از پادشاهان نصاری ملقب بچارس یعنی ملک الملوک مبتلا شد بمرض وجع مفاصل و تمکن نمود
شد آن مرض بحدیکه عاجز شدند اطبا از معالجهٔ آن و بعد از زمانی طویل یکی از کم نامان اطبا از بلاد چین
این خشب را آورد و معالجهٔ آن پادشاه را بآن نموده و در زمان قلیلی مرض و بالکلیه زائل گردید
و شفا یافت پس اعتبار بهم رسانید آن دوا بانحای مختلفه و وجوه کثیره در امراض صعبه استعمال
نمودند و یافتند آنرا نافع در کل و از آنجا در سنه نهصد و پنجاه هجری نبوی صلعم باطراف منتشر
گردید و شهرت یافت و بالفعل فرنگیان از بلاد چین به بلاد روم و غیرها از راه دریا بمراکب
می آورند و از آنجا مسافران به بلاد عجم و غیرها می برند و از راه خشکی نیز از بلاد خطا و اطراف
چین می آورند و گفته آن بیخ درختی ست از قبیل نی و بیشتر بر کنارهای چشمه‌ها و نهرهای

و بخاری آب می رود و سایر اوصاف و خواص جید و مختار آنرا چنانچه ذکر یافت نوشته این
بود خلاصه کلام ایشان در باب چوب چینی اما طریقهٔ مستعمل اہل سلہٹ و کوہستان
آنجا که شخصی از سلہٹ آمده و به بعضی بخورانید که مذکور شده بود این است که تا مدت ہفت روز
ہر روز دو سه آثار تر تازهٔ آنرا گرفته پارچه پارچه نموده در آب بسیاری که ہشت و نه آثار
ہندی باشد تخمینا در دیگ سفالی طبخ مینمود تا قریب بنصف میرسید و تمام شبانه روز بر
اجاغ بود و اندک آتش در زیر آن میسوخت و تا دو شبانه روز بجای طعام و شراب
ہمانرا صاف کرده نیم گرم بخورانید و غذای دیگر باو نمیداد و قوام آن آب مطبوخ اندک
غلیظ بود و در روز سوم قلیلی برنج در ہمان آب طبخ نموده بدون نمک میخورانید و بجای آب نیز از
ہمان آب مطبوخ نیم گرم و در روز چہارم یک قطعه مرغ بچه را در ہمان آب بی نمک پخته مرقه آنرا
میداد و بعضی را کبوتر بچه و تا ہفت یوم بہمین نہج و گاہی قدری برنج نیز داخل آن مینمود و
از ہوای سرد و نمک و آب و غیرہا اجتناب می فرمود و در روز ہشتم یا نہم غسل فرموده میگفت
که برانید و تا بیست روز یا چہل روز روزی مقدار یک و سیر و یا کمتر از آن بتدریج ہمان دستور
طبخ نموده بخورند و طعام کم نمک بخورند و میگفت در آتشک و جذام و قروح خبیثه مدت چہل
روز نمک مطلق نباید خورده شود و تا ده و پانزده و زیاده ہم تا بیست روز بدستور آن ہفت
روز باید که چوب چینی خورده شود و برای اوجاع مفاصل و تقویت باه سه بیخ دیگر که یکی را کند
بالی و کندوکی و موتہر انیز نامند و آن بیخی است زرد تیره و تند بو و دیگر سفید بی بو و طعم که آنرا
سالہی پرچاندر و به بنگالی ہتی کوبند و دیگری سیاه بیخ خشن قوی و مغز آن سفید شکری
رنگ باندک حلاوت و بی بو که آنرا انکورل و چہپلا و بنکہراج نیز نامند از ہر یک قدری نیز داخل
میکرد و برای تقویت بعضی اشخاص کبوتری را ذبح کرده آلایش آنرا برآورده در آن دیگ می
انداخت که با چوب چینی طبخ یابد و از اہل سلہٹ و کوہستان آن شنیده شده که برای اکثر امراض
در آب جوشانده صاف کرده میخورند و بعضی در زیر آتش کرده قدری پخته برآورده نیز میخورند
و شفا مییابند ولیکن نمک را کم میخورند یا نمیخورند و بدانکه حکمای فرنگ به تنہائی مفردا و مرکبا
با عشبهٔ مغربیه و صاصفراس و اصل السوس مساوی یا متفاوت بحسب احتیاج بطریق مطبوخ بدستور

مسطور وغیره استعمال مینمایند در امراض صعبه بے نمک و در غیر آن باندک نمک واما طریقه
که اکثر معمول و مستعمل عم عالی مقدار محترم نواب حکیم الممالک علی نقیخان مخاطب بعلویخان
ثانی و والد ماجد جامع این اوراق قدس سرهما بود و این جامع اوراق نیز اکثر معمول دارد
هرچند طرق استعمال آنرا حد و حصر نیست زیرا که بحسب هر شخص شخص و مرض مرض باعتبار
جزئیات از ملاحظه سن و کیفیت مزاج شخص و مرض و سحنه و بلد و فصل وغیرها مختلف میباشد اما
در کلیات اکثر باید که قریب بهم باشند و هر مرتبه که استعمال کرده میشود البته باید که یکی از طرق
کلیه مقرره باشد بی تصرف دران و یا باندک تصرفے بحسب مزاج آن شخص و مرض وغیرها و
آن سه طور است یکی بجهة حفظ صحت و نسبت بحال ضعفا دوم بجهت متوسطین واکثر امراض
حدیثه غیر مزمنه سوم جهت صاحبان امراض قدیمه مزمنه وامراض صعبه از آتشک وجذام وسائر
قروح وجروح خبیثه ردیه واما شرائط حمیه وسائر امور نیز بطریق مذکوره است از قلت وکثرت
وشدت وضعف وتوسط موافق حال مریض و مرض و سن و فصل وغیرها اما طور اول که بجهت
حفظ صحت و ضعفا و صاحبان امراض جزئیه است آنست که بگیرند چوب چینی با وصاف مذکوره
جهت صفراوی مزاجان وامراض صفراویه وحاره بالنسبه تر و تازه آن و جهت سوداوی
مزاجان وامراض سوداویه وبارده بالنسبه خشک یکساله آن تا یک و نیم سال و همچنین جهت
دموی مزاجان وامراض دمویه وامراض حاره رطبه و از برای بلغمی مزاجان وامراض بلغمیه
وبارده رطبه دو ساله نهایت تا سه سالۂ آن زیرا که کهنه زیاده از سه سال استعمال آن خالی
از غائله و خطری نیست چنانچه ذکر یافت و بدستور ورق نموده و یا مانند نخود و باقلا ریزه کرده
ریشه دار و زرد شده آنرا دو یک کرده روز اول مقدار یک و نیم مثقال صحیح که شش ماشه
بوزن بنگاله میشود و روز دوم سه مثقال و روز سوم چهار مثقال و نیم که یک توله و نیم دوازده
ماشی میشود و روز چهارم شش مثقال و روز پنجم هفت مثقال و روز ششم هفت مثقال
و همچنین تا زیاده روز بروزی نیم مثقال بیفزایند و روز دوازدهم به ترتیبی که افزوده اند بکاهند
که روز بیست دوم باز همان یک و نیم مثقال روز اول برسد و روز بیست و سوم و چهارم نیز
یکمثقال بدستور مسطور و باید که هر روز آن وزن چوب چینی را در گلاب و عرق بید مشک یا

از عرقهای مناسبه دیگر و یا باب اول صبح بخیسانند و قریب به نصف شب در دیگ پاکیزه از
سنگی یا نقره یا مس تازه قلعی کرده با دو مقدار از آب که تمام شبانه روز تشنها صرف قهوه و شوربا
گردد دران ریخته سر آنرا بسرپوش از همان جنس گرفته اطراف آن را بخمیر آرد ماش مستحکم نموده
بالای سرپوشش سنگی بگذارند که از زور بخار بلند نگردد و پس در زیر آن آتش ملایم بدستور
مسطور در قاعده صدر برافروخته به نصف رسانند و یا آنکه اولا آن مقدار آب که در شبانه روز در
صرف قهوه و شوربا گردد مثلا دو آثار و یا زیاده دران دیگ ریخته و سر آنرا پوشیده مجموع
آب و دیگ و سرپوش و چوب چینی و خمیر را وزن نمایند و سنگ وزن آنرا در خریطه نگاه دارند
و باز همان مقدار آب دو آثار و یا زیاده بران ریخته سر آنرا بدستور به آرد ماش مستحکم نموده
بآتش بسیار ملایم طبخ دهند تا آنکه بحدس دریابند که بوزن مقرر رسیده آن هنگام آتش از
زیر دیگ کشیده دیگ را وزن نمایند با وزنه که در خریطه نگاه داشته اند اگر برابر است فبها دیگر
آتش در زیر آن نکنند والا باز قدری آتش در زیر آن نمایند و ساعت بساعت وزن نمایند
تا بحد مقرر رسد پس صبح دیگ را فرود آورده نیم گرم طلبیده روا می بر چند دگرفته بدستور
یک پیاله بمقدار پنجاه شصت مثقال تا صد مثقال از ان آب را نیم گرم با پنج مثقال نبات بیاشامند
و همین مقدار آخر روز یا اول شب گرم کرده با پنج مثقال نبات بیاشامند و تا ادرک عرق شود
و عرق بر بدن خشک گردد و تتمه آب را صاف نموده در ظرف چینی یا شیشه نگاه دارند و بجای
آب تمام شب و روز نیم گرم بیاشامند و آب خالص نیاشامند و اثقال آنرا در دو مقدار از آب
که صرف مطبوخ طعام و خمیر نان و سائر مطعومات گردد طبخ نمایند تا به نصف رسد و بمصرف
آنها در آورند و اگر قدری از ریشه دار یا و قسم زبون آنرا در آب بسیار طبخ دهند و بمصرف دست
و رو شستن و وضو ساختن و طهارت گرفتن نمایند اولی است ولیکن باید که همه نیم گرم باشند و آب
سرد و خالص استعمال ننمایند و آنچه دیگران در باب معلوم نمودن مقدار آب را احتیاطا نوشته
اند بدین قسم که اولا آن مقدار آب را که خواهند بآن در دیگ ریخته دیگ را درست باز نمایند که کج
نباشد و بچوبی باریک اندازه گرفته ملاحظه نمایند که آب چه مقدار چوب را تر کرده آن موضع را نشان
نمایند و در وسط سرپوش را سوراخ باریکی باندازه آن چوب نمایند و تتمه آب را داخل نموده سرپوش

بر سر دیگ گذارند و اطراف آن از او ان سوراخ را نیز گرفته و در زیر دیگ آتش ملایم نمایند تا زمانیکه گمان برند
که بحد مقرر رسیده سوراخ را گشوده چوب را بسرعت تمام در آن داخل نمایند و بزودی بیرون آورند
که بخار بسیار بیرون نشود و نشان نیز تر نگردد که محل اعتماد نباشد اگر بموضع نشان رسیده فهو المطلوب
و الا بزودی سوراخ را گرفته باز بجوشانند تا بموضع نشان رسد مخفی نماند که امتحان بدین قسم
خالی از تکلفی و صعوبتی نیست و شاید درست هم نیاید زیرا که بسبب بخره بسیار تمام آن چوب البته
تر میگردد و خشک چگونه خواهد ماند تا معلوم گردد و نیز بخار بسیاری بیرون خواهد رفت و روز بیست
و پنجم بحمام روند بهمان دستور و آنچه پرهیز از نمک و بقول و حموضات و لبنیات و هوا و غیرها نیز بهمان
نحو مذکور سابق مرعی دارند و اگر درین طور بی نمک مطلقا نتوانند تناول نمود قلیلی نمک بعد بیست
و در مدت این بیست و یک روز سه مرتبه بعرق نشینند هفتم و دوازدهم و هفدهم و درین طور در مدت
بیست و چهار روز یکصد و پنجاه و یک مثقال چوب چینی صرف میگردد و اما طور ثانی که بجهت متوسطین
و امراض حدیثه خبیثه و غیر خبیثه غیر مزمنه است از قروح و جروح و جرب و اوجاع مفاصل و عرق النسا
و نقرس و حمیات و غیرها از امراض متوسطه آنست که بگیرند چوب چینی با وصاف مذکوره را و ورق
و باریزه نموده تا بیست و یک روز بدین ترتیب زیاده نمایند روز اول و دوم هر روز دو مثقال
و روز سوم و چهارم هر روز چهار مثقال روز پنجم و ششم هر روز پنج مثقال روز هفتم و هشتم هر روز
شش مثقال روز نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم هر روز هفت مثقال روز سیزدهم و
چهاردهم و پانزدهم روزی هشت مثقال روز شانزدهم و هفدهم و هجدهم روزی نه مثقال
و روز نوزدهم و بیستم و بیست و یکم روزی ده مثقال و باز از روز بیست و دوم بهمان ترتیب
کم افزوده اند کم نمایند یعنی روز بیست و دوم نه مثقال و همچنین که روز چهلم یک مثقال برسد
و چهار روز دیگر هر روز یکمثقال بدستور طور اول طبخ نموده برای قهوه و شراب و نقل هر روزه
را برای طبخ طعام و نان و ریشه دار و گره دار و آرد و نشاده را برای آب استعمال کنند روز چهلم و پنجم
بحمام روند بهمان دستور و هفته دو مرتبه بعرق نشینند از هفتم گرفته تا سی و هشتم و بدین طور
در مدت چهل و پنج روز دو صد و هشتاد و یکمثقال چوب چینی بمصرف میرسد و اما طور ثالث
که بجهت ابدان قویه و امراض صعبه مزمنه مانند آتشک و جذام و قروح خبیثه عتیقه و امثال

اینها ست آنست که تا مدت چهل و یکروز بدین روش زیاده و کم نمایند که سه روز هر روز سه مثقال و سه
روز دیگر هر روز پنج مثقال و سه روز دیگر هر روز هفت مثقال به بدین ترتیب تا مدت بیست و یکروز
هر سه روز دو مثقال بیفزایند که بیست و دوم چهارده مثقال برسند و از بیست و سوم
بدستور بکاهند که باز بسه مثقال برسد و از چهل و دوم هر روز یک مثقال کم نمایند و روز چهل
و پنجم تمام شوند و جمیع امور را بهمان طریق مرعی دارند و درین طور هر دو روز در میان بعرق
نشینند از پنجم و ششم گرفته بحسب قوت و طاقت بدن و شدت و ضعف مرض و اگر در وقت تعرق
بر کرسی که سطح آن مشبک یافته باشند نشینند و پیراهن کشادی بپوشند و اگر جراحت بر ظاهر
بدن باشد لنگی به بندند و ازار را بر آورند و اولی است تا بخار بتمامی اعضا برسد بی مانع و حاجب و
شرائط و آداب تعریق بنهجی است که در صدر ذکر یافت و در مدت چهل و پنج روز مقدار خوردنی
چوب چینی بدین طور سه صد و نود مثقال میشود و بدین سه طور بعد اتمام مدت بیست روز اول
و چهل و یک یوم در هر یک از دو طور دیگر حلوای چوب چینی بهمان دستور صدر تناول نمایند و یا معجونی
از معاجین چوب چینی مناسب و یا حریره از حریرها و اگر احتیاج باز باقی باشد از آن مقدار
زیاده ننمایند در هر یک از اطوار بلکه چند یوم دیگر همان مقدار را بیاشامند بقدر احتیاج
پس کم نمایند و اگر در بین احداث گرمی نماید چند روزی بیفزایند تا رفع آن گردد و پس بقدر احتیاج
بیفزایند و اگر بدان اکتفا نشود کم نمایند بقدر ضرورت یا بالعض مبردات مناسب بیاشامند تا اثر
گرمی را ترک نمایند و اگر گرمی بافراط نماید و دانند که مضرت خواهد شد و بیفزوده گرمی کم نمایند و ترک
گفته و تدارک آنرا بمبردات بحد لایق نمایند و لجاجت ننمایند که البته باید چوب چینی را بمقدار و
مدت مقرر رسانید خواه مریض صحت یابد و خواه هلاک گردد بلکه باید که نظر طبیب بر صحت و ابقای
قوت که راس المال است باشد که در آن نقصانی تازه عاید نگردد و اگر مریض مبرود المزاج باشد و
در بین چوب چینی برودت و رطوبت در مزاج او ظاهر گردد قدری دارچینی اضافه کرده و اگر
ریاح غالب باشد قدری بادیان خطائی داخل مطبوخ چوب چینی نمایند و اگر سرفه بلغمی
گردد قدری اصل السوس مقشر کرده و اگر سرفه از گرمی باشد قدری بهدانه را در آب مطبوخ چوب چینی
جوش داده لعاب آنرا بیاشامند و همچنین برای هر علت علت ادویه مناسبه آنرا بیفزایند که

و قدری لایق نه بسیار زیرا که خلط ادویه بسیار با چوب چینی خوب نیست و اگر در اثنای خوردن
بیخ چینی اسهال و یا پیچش عارض گردد و یا خون آید و یا سوزش مقعده و درد شکم پیدا شود
در اسهال چندان اندیشه ننمایند زیرا که گاه است که هفت هشت مجلس اطلاق مینماید مگر آنکه بسر حد
افراط رسد برای حبس آن و رفع پیچش و خون تخم بالنگو و بارتنگ از هر یک نیم درم
صمغ عربی دو دانگ گل ارمنی دم الاخوین از هر یک نیم درم تا یکدرم شیره تخم خرفه مقشر ده
مثقال شیره بهدانه نیم درم مجموع بریان کرده یا خام یا بعض بریان و بعض خام با قدری
پوست بیخ انجبار و هفت هشت تا ده مثقال بید مشک بیاشامند و اگر از برای تقویت باه
و اعضای رئیسه میاشامند بجای نبات با یکی از اشربه مناسبه که عنقریب خواهد آمد
انشاء الله تعالی بیاشامند انسب است بدانکه در بین شرب چوبچینی و بعد اتمام آن تغیرات
و تبدلات بسیار در احوال رو میدهد از ضعف بدن و بی رغبتی بر طعام و شراب و غیرها
باید که مشوش و متردد الخاطر نگردند و ترک ننمایند مگر آنکه گرمی بسیار احداث نماید و دانند
که ضرر خواهد رسانید چنانچه ذکر یافت زیرا که در اواخر و بعد الفراغ بتدریج طبیعت عود بصحت
و تقویت مینماید و آن امور علامات تصرف آن دواست در تمام بدن و تحریک آن اخلاط
و مواد را چنانچه ذکر یافت و نیز باید که بعد تنقیه بفصد و اسهال شروع نمایند و در بین
باز اگر محتاج بفصد و تنقیه گردند و یا تپ عارض گردد بهمان نهج فصد و تنقیه نمایند بقدر لایق
بی مبالغه و مضایقه در ان الحاصل این دوائی است بسیار قوی و چنانچه نفع آن عظیم است
خطر آن نیز خطیر است باید که بعبث بسر خود بدون تجویز طبیب حاذق مشفق و حضور آن مرتکب
استعمال آن نگردند این بود بیان مجملی از طرق استعمال چوب چینی بعنوان مطبوخ و باقی
کلیات و جزئیات منوط برائی طبیب حاذق است والله اعلم بحقائق الامور والاحوال
و اما بیان استعمال چوب چینی بطریق قهوه بدانکه پرهیز و مشقت درین
کمتر است و محتاج بعرق نشستن نیست و تقویت بدن و قوی و ارواح و حرارت میکند
و این در منافع از ان قسم مطبوخ در اکثر مواد ضعیف تر است و اگر صحیح المزاج باین عنوان
سبیل نماید بغایت منتفع میگردد و در امراضیکه مواد آنها صلب و غلیظ و در مفاصل و اعماق

بدن نباشند که محتاج بتحلیل به تعریق بدان باشند و یا آنکه مرض مزمن و کهنه نگشته باشد نافع
ست و همچنین در امراضیکه بسیار صعب و مادهٔ آن قوی نباشد یا آنکه سبب مرض سوء مزاج
ساذج باشد نه مادی مفید است و بعضی متاخرین گفته که بهترین طرق استعمال آن آنست
که تا بیست و یکروز تا چهل روز هر روز چهار درم تا نه درم بحسب حاجت و قوت از چوب چینی
اعلی گرفته و بدم تیشه نجاری ریزه کرده بقدر دانهای نخود و در شش من آب که سر
دیگ را بخمیر مستحکم نموده باشند که بخار اصلا بیرون نرود بجوشانند و چون آب بثمن
رسد صاف نموده بطریق قهوه صبح و شام گرم بیاشامند و اگر تمام آب خورده نشود و تتمه
را بجای آب نیم گرم بنوشند و اگر از آن نیز چیزی بماند بجای آب در طبخ طعام و همچنان بقدر
خوراک بکار برند و از استعمال آب سرد و هوای سرد و حرکت مفرط و اعراض نفسانی
و جماع و حموضات و لبنیات و بقول و فواکه رطب و باقی امور بدستور مذکور قبل بلکه اندک کمتر
پرهیز نمایند و به قلایا و کباب و پلاو و نان که جمله چرب و بی نمک باشند و بشیرینی اکتفا
کنند و اقتصار نمایند تا بیست و یک روز یا چهل روز و بعد از ترک چوب چینی یک هفته دیگر
پرهیز نمایند پس آهسته آهسته پرهیز را بگذارند و بعضی تناول اندک حموضات و قلیل نمک را
روا داشته اند و مرضی را بعد از فراغ از چوب چینی شش ماه پرهیز اولی باشد اگر بد پرهیزی
نمایند و یا در تدبیر خطائی شود و ضرر رساند علاجش باز بچوب چینی کنند و گویند اگر بخار آنرا
نیز در وقت آشامیدن بگیرند انفع باشد و گفته شده که اگر سه چند مقدار مذکور چوب چینی
را بآب بدستور طبخ نمایند و صبح و شام مقدار مذکور را بخورند و آنچه باقی ماند در جمیع کارها سوای
شربت بکار برند بهتر است و اگر بحفظ جلوس قادر نباشد چوب چینی تراشیده را بمقدار حاجت
هر روز همراه آب تازه یا همراه نبات بعنوان سفوف بخورند و پرهیز طعام و شراب و جماع بدستور
مقرر نمایند و این طریق را چوب چینی گشاده گویند و اگر از گرمی بترسند چون چوب چینی حکیم
میر عماد الدین محمود را استعمال نمایند حکیم محمد هاشم طهرانی گفته که چوب چینی را اگرچه اکثر اطبا در
حمیات نافع نمیدانند بلکه مضر میدانند اما فقیر اکثری را در تپهای دقیه که بحد ذبول نرسیده
بودند مکرر بطریق قهوه تجربه نموده هر روز مقدار کمی با بسیاری از عرق نیلوفر جوشانیده

نمیباید نفع بسیاری از آن دریافت آنمقدار که زیاده از شیر الاغ و قرص کافور گفته که بحسب
قیاس نیز باید که نافع باشد بسبب برودت ذاتی آن زیرا که نزد او چوب چینی بارد و یابس است
و با رطوبت عرضی و به تقویت قوی و ارواح و ازاله حمی نماید جامع اوراق میپندارد که میگوید بتحلیل
که تر و تازه آنرا این خاصیت باشد نه خشک کهنه آنرا و تاثیر آن نه بجهت برودت آن است
که گمان فرموده بلکه از جهت تقویت و غذائیت و دفع کردن حرارت از قلب بسبب کمال لطافت
و نفوذ و رسانیدن ادویه بارده را بقلب و باعماق بدن و مبادرت آنها شدن از قبیل داخل
نمودن شراب ریحانی بعضی اوقات در ادویه صاحب دق و در مرقه صاحب بول والله اعلم
گفته طریقیکه مکرر داده این است که تا چند روز یکمثقال آنرا ریزه کرده با نیم من تبریزی عرق
نیلوفر جوشانیده تا بنصف رسیده سرد کرده بدون شیرینی در عرض یکشبانه روز داده و بعد از
چند روز نیم مثقال اضافه نموده تا بقدر چهار مثقال رسیده آنگاه اگر احتیاج باقی بود هر روز
نیم مثقال کم کرده تا بقدر اول یعنی یکمثقال رسیده و گاهی از اقراص کافور و سائر ادویه مناسبه
بحسب اقتضای حال و وقت اضافه نموده و سائر تدبیرات از اغذیه و اشربه و نطول و ضماد
و طلا منظور داشته و پرهیز از آنچه در چوب چینی ضرر نماید میفرموده و از میوه های مناسب و دوغ
گاو و غیره آنچه موافقت و مناسبت بحمی دق داشت میداد و نیز در اوایل سل و قرحه ریه و قصبه
ریه با ادویه مناسبه داده مفید افتاده و نیز گفته که معروف و مشهور میان اطبا در استعمال آن بطرز
قهوه دو طریق است طریق اول تا بیست و یکروز هر روز شش مثقال آنرا با یکمن و نیم آب
بدستور مسطور جوشانیده تا بنصف رسیده صاف نموده دو طرف روز نیم گرم و سائر اوقات
سرد میل نمایند و گاهی نیز با نبات شیرین ساخته بنوشند و اگر با صلاء آب بنوشند بهتر خواهد بود
اما لازم نیست که از این آب داخل طبخ غذا و نان و شربت نمایند و اندک نمکی نیز میتوان
داخل ساخت و مدت پرهیز بعد از فراغ نیز کمتر است اکثر اوقات تا بیست روز و در بعضی حالات
تا شش ماه چهل روز است و سائر اغذیه و اشربه و ملاحظه پرهیز بعنوان عرق است که بیان
شده و طریق دوم آنکه تا بیست و یکروز هر روز پنج مثقال آنرا با یک من و نیم تبریزی آب بجوشانند
تا به ثلث که نیم من تبریزی باشد برسد صاف نموده نصفه آنرا طرف صبح و نصف را طرف شام حین

خلای معده نیم گرم گاهی با نبات و بعضی اوقات بدون نبات میل نمایند و اوسط روز و شب
آب بیاشامند و قدری نمک نیز داخل غذا میتوانند کرد و از میوه‌های تر انار و انگور شیرین و از
ترشیها صاحبان مزاج حار صفراوی ترشیها ملایم مثل آب انار میخوش و شراب انار میخوش
و شربت زرشک و صاحبان مزاج سرد آبکامه و عرق نعناع که بقند چاشنی نموده باشند
میتوانند میل نمود و سائر تدابیر بدستور طریقهٔ اول است پس در طریق اول قدر خوراک
در بیست و یک روز یکصد و بیست و شش مثقال میشود که هر روز شش مثقال را با کمین و نیم
تبریز آب بجوشانند که بنصف رسد که بازاء هر مثقالی صد و پنجاه مثقال آب باشد که هفتاد و پنج
مثقال آب از آن باقی ماند و در طریق ثانی قدر خوراک صد و پنجاه مثقال میشود که در هر روز
پنج مثقال را با کمین و نیم تبریز آب بجوشانند تا به ثلث رسد که بازاء هر مثقالی صد و هشتاد مثقال
باید که شصت مثقال از او بماند و نیز قبلی نموده که اعتقاد این فقیر در طریق نوشیدن چوب چینی
بعنوان قهوه نیز بدستور خوردن عرق آن و قانون کلی ندارد و قدر شربت و مقدار
خوراک و مدت خوردن و قدر آب و جوشانیدن با آب تنها یا ممزوج بعرقها و یا عرقها تنها و
ملاحظهٔ پرهیز و اغذیه و اشربه و سائر تدابیر آنچه درین باب بیان نموده اند تمامی منوط بمزاج
و بنیه و قوت و ضعف و صعوبت و خفت مرض و فصل و حال مریض است که غرض اصلی از خوردن
این دوا آن است زیرا که امزجهٔ ضعیفه را کمتر از آنچه ذکر نموده اند نافع و این قدر مضر است
و امزجهٔ قوی را زیاده بر این مقدار میتوان داد بلکه تاثیرش بیشتر است و اگر مرضی نباشد
و غرض تقویت مزاج باشد پرهیز بسیار در کار نیست و همچنین سائر مراتب از قدر آب و جوشانیدن آن
با آب خالص و یا با عرق و غیر اینها نیز بحسب اعراض و اغراض چنانچه سابقاً بیان شد
مختلف میشود و جمیع این مراتب منوط و مربوط برای طبیب است و نیز گفته که این فقیر دستور
خوردن این دوا را بعنوان قهوه بچند روش و قاعده که تجربه نموده ایم بیان میکنیم امید
که عاملان آن را جناب اقدس الهی مقارن آن شفا کرامت نماید بمنه و فضله طریقهٔ اولی
که در ابدان و امزجهٔ متوسطه در حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و قوت و ضعف مستعمل
و مجرب فقیر است آنست که سه روز هر روز سه مثقال و سه روز هر روز چهار مثقال و سه روز

هر روز پنج مثقال و سه روز هر روز شش مثقال میل نمایند که مدت خوردن دوازده روز و قدر
تمامی خوراک پنجاه و چهار مثقال باشد و اگر احتیاج بخوردن باقی باشد از شش مثقال تجاوز
نموده سه روز دیگر هر روز پنج مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز پنج مثقال و سه روز دیگر چهار
مثقال و نیم و سه روز دیگر چهار مثقال بنوشند که مدت خوردن بیست و چهار روز و قدر خوراک
صد و یازده مثقال گردد و اگر باز احتیاج باشد سه روز دیگر هر روز سه مثقال و نیم و سه روز
دیگر هر روز سه مثقال و سه روز دیگر هر روز دو مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز دو مثقال که
مدت خوردن سی و شش روز و قدر خوراک صد و چهل و چهار مثقال شود و طریقهٔ ثانیه
که در ابدان و امزجهٔ قویه مستعمل است آنست که سه روز هر روز پنج مثقال و سه روز هر روز
شش مثقال و سه روز هر روز هفت مثقال و سه روز هر روز هشت مثقال استعمال نمایند
که در عرض مدت دوازده روز هفتاد و هشت مثقال تناول شود و اگر احتیاج باقی باشد سه روز
دیگر هر روز هفت مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز هفت مثقال و سه روز دیگر هر روز شش
مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز شش مثقال استعمال شود که مدت خوردن بیست و چهار
یوم و قدر خوراک یکصد و پنجاه و نه مثقال گردد و اگر باز محتاج باشند سه روز دیگر هر روز پنج
مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز پنج مثقال و سه روز دیگر هر روز چهار مثقال و نیم و سه روز
دیگر هر روز چهار مثقال بنوشند که در عرض سی و شش روز دو صد و شانزده مثقال خورده
شود و طریقهٔ ثالثه که در ابدان و امزجهٔ ضعیفه مستعمل است آنست که سه روز هر روز دو
مثقال و سه روز هر روز دو مثقال و نیم و سه روز هر روز سه مثقال و سه روز هر روز سه مثقال
و نیم بنوشند که در عرض دوازده روز سی و سه مثقال میرسد و اگر احتیاج باز باقی ماند و تحصیل
قوی شده باشد تصرف و زیاده برین مقدار توان کرد که تا دوازده روز دیگر بدین دستور
که سه روز هر روز چهار مثقال و سه روز هر روز چهار مثقال و نیم و سه روز هر روز پنج مثقال
و سه روز هر روز پنج مثقال و نیم که در مدت بیست و چهار روز نود مثقال صرف گردد و هر
گاه تحصیل قوی نشده باشد و احتیاج باقی باشد بر خلاف این عمل نمایند یعنی هر سه روز نیم مثقال
کم نمایند که سه روز اول هر روز سه مثقال و سه روز دیگر هر روز دو مثقال و نیم و سه روز دیگر

هر روز دو مثقال و سه روز دیگر هر روز یکمثقال و نیم که در همان مدت بیست و چهار روز شصت
مثقال میل شده باشد اما اگر ضعف مزاج و بدن در نهایت باشد بهتر آن است که روز اول هر روز
یکمثقال و سه روز دیگر هر روز یکمثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز دو مثقال و سه روز دیگر هر روز
دو مثقال و نیم تناول نمایند که در عرض مدت دوازده روز بیست و یکمثقال صرف شود و اگر
احتیاج باقی و تحصیل قوتی نموده باشد دوازده روز دیگر هر سه روز نیم مثقال افزوده نمایند
که در عرض بیست و چهار روز شصت و شش مثقال صرف شود و الا هر سه روز نیم مثقال کم سازند که در عرض بیست و چهار
روز سی و شش مثقال صرف شود و در هر یک ازین چند طریق قدر آب و جوشانیدن آن و صرف آب یا عرق یا آب
و عرق ممزوج بدستور است که بیان کرده شد همچنین ملاحظه پرهیز و غذا یا در هر باب موافق آن سلوک نمایند اما دستور نسخه قلمی فرموده
اندکه بنده اثیم محمد هاشم حکیم معتمد الملک سید علوی خان محمد شاهی قهوه آنرا با معجونی که از
چوب چینی و عشبه مغربی تالیف کرده و مکرر تجربه نموده نافع یافته خصوص از برای مردیکه شصت
و پنج سال عمر داشت و مدت بیست سال بود که اوجاع مفاصل او را متکسر نموده بود و از جمله
مایوسین از باه بود قهوه را با معجون با و خورانید بنهایت منتفع شد و از یاس برآمد صنعت آن
معجون چوب چینی اعلی با وصاف مسطوره عشبه مغربیه از هر یک چهارده مثقال بادیان خطائی
سه مثقال چائی خطائی دارچینی از هر یک چهار مثقال کاوزبان افتیمون بسفایج فستقی بادرنجبویه
از هر یک دو مثقال مویز طائفی منقی از حب دک از هر یک پنجاه مثقال یک شب بخیسانند
در پنج من تبریز آب و صبح در دیگ سنگی یا نقره یا مس تازه قلعی نموده کرده سر آنرا بطبق سفالی
پوشانیده و اطراف آنرا بخمیر یا شی و گل حکمت محکم نموده مقدار پنج من هیمه قلم باریک در زیر آن
بسوزانند تا هیمه تمام شود پس فرود آورده صاف نموده عسل مصفی نبات سفید یا المنا مصفی
از هر یک یکمن تبریز داخل کرده با آتش ملایم بقوام آورند اولی است پس بگیرند چوب چینی باوصاف
مذکوره هفت مثقال دارچینی بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل سورنجان دانه هیل کلان سعد کوفی
رانیانج از هر یک دو مثقال عنبر اشهب زعفران از هر یک یکمثقال پوست هلیله کابلی سه
مثقال ورق طلا یکمثقال و نیم بدستور معجون سازند هر روز صبح دو مثقال و شام دو مثقال
این معجون را با قهوه چوب چینی باین دستور که بگیرند هر روز یکمثقال و نیم چوب چینی باوصاف

مزبوره وریزه کرده چون نخود دو شب در گلاب و عرق بید مشک از هر یک ده درم بخیسانند و
صبح با نیم من تبریزی آب در دیگ کرده مقدار نیم من و یک اوقیه تبریزی بهیمه قلم باریک دو شاخ دو شاخ
در زیر آن بسوزانند تا بتمام رسد فرو آورده ردای بر سر کشیده و سر و گردن را به بخار او بدارند
پس دو مثقال معجون مذکور با نصف آن آب نیم گرم بنوشند ردا بر سر خود پیچیده بخوابند تا عرق
غلیظ شود و نصف دیگر آب مطبوخ را آخر روز نیم گرم با شیرینی و یا بی شیرینی هر قسم که خواهند با دو مثقال
دیگر از آن معجون تناول نمایند که بعون الله تعالی نافع است باید که مقدار نبات که در شیرینی قهوه کرده
میشود زیاده به پنج مثقال نباشد وجه داخل نمودن نبات در آب چوبچینی در حین شرب آن است
که کسر سمیت آن گردد و طبیعت بآن میل نماید و کبد نیز بزودی اثرا جذب نموده باطراف و جوانب
و اقاصی و اعماق بدن بفرستد و بسبب ارخاء و جلا که دارد معین بر تقطیع و تلطیف و دفع اخلاط
گردد و جهت آنکه اکثر طبیعت کبد مشتاق بشیرینی است و اگر بر اجزای معجون مزبور درونج عقرب
بادرنجبویه گل گاوزبان علک البطم صمغ چلغوزه مغز چلغوزه از هر یک یکمثقال لاجورد مغسول
حجر ارمنی مغسول مروارید ناسفته کهربا از هر یک نیم مثقال گل شقائق النعمان چهار دانگ بیفزایند
میگردد اقوی و انفع بعون الله تعالی چنانچه به تجربه رسیده اما دستوری که حکیم میر محمد مؤمن از
برای نوشانیدن قهوه چوبچینی آورده این است که جوشانیدن چوب چینی را بموجبی که مذکور
شده و مقدارش تا هفت مثقال کافی است و آب آن تا نهصد مثقال که به نصف رسد و همه تا یکمن
و یک چهار یک تبریزی آب را به نصف میرسانند و شرط بدستوری است که مذکور گردید از نخوردن
آب و نرفتن بحمام و نکردن جماع و امثال آن و درین دستور اصلا ضرری بهیچ مزاج مظنون
نیست و قلت مقدار و کثرت آن و کمی و زیادتی آن بحسب هر مزاج و هر علت متفاوت است و کلیه
آن است که باید در ایام شرب آن آب اصلا نخورند پس اگر به آب زیاده میل شود آب آنرا زیاده
باید کرد و اگر کمتر خواهش کنند بسیار زیاده بسوزانند تا آب کمتر از نصف بماند و قوتش قوی تر گردد
و اگر مطلب کمی قوت و کثرت شرب باشد کمتر بجوشانند تا آب بیشتر بماند و قوتش کمتر آید و این
فائده عظمی است بجهت توقف امزجه اما طریق حکمای مغرب در قهوه چوب چینی بدانکه ایشان اصلا
پرهیز و ملاحظه امور مسطوره را در آن شرط نمیدانند و در حالت صحت مزاج از برای تقویت بدن

و بعضی سائر و تنها مینمایند آنست که یکمثقال و نیم چوب چینی موصوف را ریزه کرده با یک مثقال چای
خطائی و از هر یک از دارچینی و بادیان خطائی و قرنفل نیم مثقال یکشب در گلاب و عرق بید
مشک از هر یک ده مثقال بخیسانند و صبح با یک من آب دیگر در ظرف [illegible] سر آنرا بدستور پوشانیده
بآتش ملایم بپزند تا ربع آب بماند صاف نموده نگاه دارند و بعد از آنکه غذا از معده منحدر شده
باشد چند پیاله از آن گرم کرده بنوشند و اگر خواهند آنرا با مقدار پنج مثقال نبات سفید شیرین
کرده بنوشند اما دستوریکه بعضی حکمای فرنگ و اطبای هند جهت مرض آتشک و استسقا و
امراض گرده و مثانه و قروح و جروح آلات تناسل خصوص که مرکب باشد مستعمل دارند و میگویند
که چون بیست روز تا چهل یوم بحسب [illegible] و دستور بیاشامند مرض زائل میگردد و دستور آن
چوب چینی اعلی از یک مثقال تا ده مثقال که باز بیک مثقال آورند و دارچینی و کبابه چینی
و ریوند چینی از هر یک نیم مثقال که بتدریج تا چهار مثقال رسانند و باز به نیم مثقال آورند بحسب
قوت و ضعف مزاج زیاده و کم نمایند و در یک و نیم آثار تا دو آثار آب با عرق چوب چینی یک
شب بخیسانند و صبح جوشانیده صاف نموده و نصف آنرا وقت صبح و نصف دیگر را آخر روز
بیاشامند و این را چهار چینی مینامند **فصل در بیان استعمال چوب چینی
بطریق سفوف** بدانکه حکیم محمد هاشم طهرانی گفته که در بعضی امزجه این دوا را بطریق سفوف
باید استعمال نمود یعنی در امزجه بلغمیه و سوداویه که رطوبت در آن غالب باشد اما در مشایخ و اطفالی که
ورم در احشا نباشد و سده و خوف سده نباشد چه در بعض وقت کمال مضرت میرساند و اینکه بعضی
گفته اند که سفوف آن در هیچ مزاجی اثری و نفعی ندارد کمال تعجب دارد و دلیلی ندارد بلکه در اکثر
امزجه رطبه تجربه شده کمال نفع کرده گاهی به تنهائی و بعضی اوقات با نبات و گاهی با ادویه
مناسبه هر مرض و مزاج ترکیب نموده با گلاب یا عرق بیدمشک یا عرق گاوزبان داده بغایت
مؤثر بوده از آنجمله مرحوم مبرور میرزا صادق مستوفی الممالک سابق که رطوبت تامی در مزاج
او غالب و درد کمر کهنه قدیمی داشت و اکثر اوقات از نفخ و ریحی که در معده او از رطوبات
متولد میشود در آزار بود و مکرر چوب چینی را بطریق قهوه و عرق خورده و اصلا انتفاع نیافته بود
فقیر سفوفی جهت او ترکیب نموده و در عرض پانزده روز بهمین قانون باو داد که روز اول

هر روز سه مثقال و سه روز دیگر هر روز سه مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز چهار مثقال و سه
روز دیگر هر روز چهار مثقال و نیم و سه روز آخر هر روز پنج مثقال نهایت منتفع گردیده اکثر آزارهای
مذکوره وی رفع شد و کمال صحت و قوت یافت و شخص دیگر از رفقای سفر مکه معظمه که ضعف معده
داشت و فرصت خوردن دوا نداشت و از بعضی مصاحبین که همراه بود نفعی نیافت قدری از
چوب چینی که پر خوب نبود تحصیل نموده به تنهائی سفوف ساخته سه روز هر روز یک مثقال و سه
روز دیگر هر روز یک مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز دو مثقال و سه روز دیگر هر روز دو مثقال
و نیم و سه روز آخر هر روز سه مثقال با گلاب داده آزار او بالکلیه دفع شد باوجودیکه ملاحظه خوبی
نیز نکرده بود و همچنین در جمعی دیگر مکرر تجربه شده اثر کلی مشاهده نموده اما بنوعی که مکرر در این
رساله بیان شده در خور مزاج و بنیه و مرض باید داده شود گاهی به تنهایی یا با ادویه مناسبه بدرقه
مثل صندل و طباشیر اگر با وجود رطوبت حرارتی بر مزاج غالب باشد و با ادویه حاره مثل دارچینی
و مصطکی و رازیانه هرگاه برودت و رطوبت غالب باشد و اگر مزاج و بدن ضعیف باشد
قدر خوراک چوب چینی در سفوف در چند روز اول زیاده از دو دانگ و نیم مثقال نباشد
و بتدریج اضافه نموده از یک مثقال تجاوز ننمایند و اگر در حد وسط مائل باعتدال باشد قدر
خوراک چوب چینی در اوائل چهار دانگ و بتدریج تا یکمثقال و نیم رسانند و اگر مزاج و بنیه قوی
باشد قدر خوراک چوب چینی سفوف در اوایل یکمثقال و بتدریج بدو مثقال رسانیده از دو
مثقال تجاوز ننمایند و مدت خوردن سفوف دوازده یا پانزده روز است و نیز کمتر از این مدت
کافی است و اگر بعد از این مدت مذکوره احتیاج باقی باشد بهتر آنست که در سر دستور بهمان نسبتی
که اضافه نموده اند باز کم ساخته تا چند روز دیگر که بمقدار اول یا کمتر از آن برسد میل نمایند
باید دانست اگرچه موافق قیاس بحسب امراض و اغراض این دوا را با ادویه مناسبه هر مزاج
و هر مرض موافق دستور و قانون ترکیب میتوان نمود و در هر باب نسخه های مختلفه مذکور ساخت
اما چون باعتماد این مراتب تا تجربه باین نسخه ترکیب ضم نکرده اعتماد ان شاء الله بذکر و مابه آنچه
تجربه شده و اثر نفع بسیاری از آن دیده اکتفا مینمائیم ٭ سفوف فکه مرحوم میرزا صادق
مستوفی الممالک داده و معزی الیه از آن منتفع گردیده صنعت آن چوب چینی بسوهان

سائیده بیست مثقال دارچینی عشبه مغربیه از هر یک پنج مثقال و در نسخه دیگر بجای عشبه سورنجان
مصری پنج مثقال مصطگی سه مثقال رازیانه دو مثقال نبات سفید سی مثقال که مجموع شصت
میشود و بقدر ثلث چوب چینی دارد و در عرض پانزده روز سفوف نمایند و اگر قوت مزاج بعینه
در مرتبه کمال مثل او نباشد اگر بسیار ضعیف نیست بلکه در مرتبه اعتدال و حالت وسط است
اوائل بقدری خورد که هر روز چهار دانگ چوب چینی در ان مقدار از سفوف باشد چون در
یکمثقال و دو دانگ داخل دارد دو مثقال از سفوف را باید تناول نمایند و بتدریج اضافه
نموده از چهار مثقال و چهار مثقال و نیم که مقدار چوب چینی درین وزن آخر یک مثقال و
نیم است تجاوز ننمایند و اگر مزاج ضعیف باشد در اوائل بقدر یکمثقال هر روز تناول نمایند
و بتدریج هر سه روز نیم مثقال اضافه نمایند تا به سه مثقال رسد که یکمثقال چوب چینی در
هر روز از سه روز آخر سیل شود در هر یک ازین مراتب بعد از رسیدن بمقداری که
تجاوز از ان نباید نمایند اگر باز احتیاج باقی باشد بدستور قانونیکه اضافه نموده اند کم
نمایند تا بقدر روز اول یا کمتر از ان رسد خلاصه کلام در قدر شربت هر روزه سفوف
آنست که اگر مزاج قوی باشد در اوائل از سفوف مقداری تناول نمایند که یکمثقال چوب چینی
داشته باشد و بتدریج بدو مثقال برسانند و اگر مزاج ضعیف باشد در اوائل بقدر دو
دانگ و نیم مثقال و در آخر بقدر یکمثقال بلکه کمتر از ان چوب چینی داخل سفوف است باید
که باشد و اگر واسطه درمیان این دو مزاج باشد در اوائل بقدر چهار دانگ و در آخر یک
مثقال و نیم مقدار خوردن چوب چینی برسد **سفوف دیگر** که از منافع ترتیب سفوف
اول است و مفید است از برای اوجاع مفاصل صنعت آن سورنجان سفید مصری پنج
مثقال دارچینی رازیانه مصطگی قاقله کبار قاقله صغار از هر یک سه مثقال چوب چینی نود
نبات سفید از هر یک بیست مثقال بدستور سفوف سازند قدر شربتیک در امزجه قویه اوائل
سه مثقال است و بتدریج تا پنج و شش مثقال و در امزجه ضعیفه در چند روز اول هر روز
یک مثقال است و بتدریج تا به سه مثقال و در امزجه متوسطه در اوائل هر روز دو مثقال است
تا بقدر چهار مثقال و پنج مثقال میتوان رسانید و درین سفوف نیز چوب چینی ثلث سائر

اجزا است سفوف دیگر که با وجود غلبه رطوبت معده و برودت و لینت طبع و نفخ و قراقر
باشد اما چیزی خون با او نباشد صنعت آن عود قماری خام قاقله کبار قاقله صغار پوست
اترج پوست بیرون پسته آمله منقی گل سرخ منزوع الاقماع انیسون بوداده زیره کرمانی
بوداده کندر از هریک دو مثقال چوب چینی موصوف بیست مثقال بدستور سفوف سازند
و مقدار چوب چینی درین سفوف در هریک مثقال نیم مثقال است بقانون مسطور قدر شربت
و مدت خوردن هریک از امزجه قویه و ضعیفه و متوسط التعیین نموده با عرق بادیان یا گلاب
یا ممزوج تناول نمایند سفوف دیگر که با وجود غلبه رطوبت معده حرارت نیز غالب باشد صنعت
آن چوب چینی ده مثقال صندل سفید طباشیر حب الآس آمله منقی کشنیز خشک بوداده از
هریک دو مثقال سفوف نموده با عرق بادیان بدستور که تعیین قدر شربت و مدت شده
با آن دستور هر روز تناول نمایند و قدر چوب چینی این سفوف نیز مثل سفوف سابق است
که در هر مثقالی نیم مثقال است و اگر با وجود رطوبت حرارت بسیار نباشد چوب چینی تنها را سفوف
نموده بدستور تناول نمایند اما شرابهای چوبچینی مسکر و غیر مسکر شراب
چوب چینی مسکر یعنی خمر آن که در جمیع امراض بارده سوداویه بلغمیه نافع است صنعت
آن بگیرند انگور منجس شیرین رسیده و آنرا با پوست و استه افشرده در خم کرده و سر آن گل
دفن نموده بگذارند تا جوشش زده از جوشش فرو نشیند پس آنرا صافی نموده شش من تبریزی
آنرا در خمی که قیر زده باشند کرده نیم من چوب چینی بصفات مذکوره رنده نموده
در چهار یا پنج کیسه کتان کرده سر کیسه را بسته در آن اندازند و بر روی شراب پنبه گذاشته
سرشته بگذارند تا شش ماه پس بکار دارند موافق قوت و ضعف و توسط قوت مریض و بالجمله
باید از هفتاد و پنج مثقال زیاده خورده نشود و ابتدا از پنج مثقال نمایند و هر روز پنج مثقال زیاده
کنند تا به هفتاد و پنج مثقال برسد پس زیاده از چهل روز این مقدار خورده نشود و متوسط بیست
و یک روز است و اقل یازده روز تا پانزده روز و چون خواهند ترک کنند باز هر روز پنج
مثقال کم کنند تا به پنج مثقال برسد و گاهی به سبب حرارت مزاج یا ضعف قلب یا غلبه
سودا بگلاب گل سرخ یا گلاب و درد چینی یا عرق بید مشک یا عرق گاوزبان یا عرق بید بقدر

حاجت ممزوج نموده بنوشند و ملاحظه بدستوری است که در چوب چینی بطریق تعریق ذکر
شد شراب چوب چینی مسکر دیگر از اقتراح اطبای فرنگ نافع از برای جذام و آتشک و جمیع
امراض بارده مزمنه سوداویه و بلغمیه صنعت آن بگیرند چوب چینی اعلی شش صد مثقال و نیم
کوفته در خم عصیر عنب اندازند و سر آنرا محکم نموده بعد از شش ماه مروق نموده در شیشه نگاه دارند
و باید در یک شبانروز زیاده بر هفتاد و دو مثقال از آن ننوشید و نگردد نسخه شراب
مسکر دیگر بگیرند شش صد مثقال چوب چینی اعلی و ریزه ریزه کرده چون دانهای جو و کشمش
و در قرابه شراب انگوری که نه من تبریز شراب داشته باشد اندازند و سر آنرا گرفته چهل
روز در آفتاب بگذارند پس مروق نموده بنوشند و باید که زیاده از هفتاد مثقال بنوشیدن
نباید در شبانروزی و تا چهل روز بنوشند و این اقوی از نسخه اول است شراب چوب چینی
غیر مسکر یعنی شربت آن قلمی فرموده اند که این از اقتراح بندهٔ اثم محمد هاشم المخاطب بسید
علوی خان معتمد الملک است بنهایت مقوی بدن است و باه را بیفزاید و سودا را دفع کند و امراض
سوداوی را نافع باشد صنعت آن بگیرند چوب چینی اعلی سی مثقال ریزه ریزه کرده شب
در گلاب و عرق بادرنجبویه و عرق بید مشک و عرق گاوزبان از هر یک چهار من تبریز بخیسانند
و روز دیگر با نه من تبریز آب در دیگ تازه قلعی کرده نموده سر آنرا بطبق سفالی بپوشانند
و درز آنرا بخمیر و گل زرد محکم نموده مقدار ده من هیمه قلم باریک در زیر آن بسوزانند تا بتمام
رسد پس فرود آورده صافی نموده مقدار یکصد و بیست مثقال نبات سفید داخل کرده
در قدر مضاعف بقوام آورند و در وقت قوام آوردن صره کتانی که در آن اینها دو بار باشد
اندازند و لمحه بلمحه کیسه را بمالند و چون بقوام آید کیسه را مالیده فشرده دور کنند و ادویه این است
بهمن سرخ بهمن سفید زرنب شقاقل مصری خولنجان ابریشم مقرض قاقله کبار بسباسه زعفران
عنبر اشهب مشک خالص از هر یک یک درم و چون بقوام آید سرد کرده در ظرف چینی کرده هر روز
ده مثقال آنرا با عرق چوب چینی به نسخهٔ ذیل بنوشند شراب چوب چینی غیر مسکر با عشبه
اقوی از نسخهٔ قبل صنعت آن چوب چینی اعلی ورق کرده یا ریزه کرده شصت درم عشبه مغربی
پانزده درم گل گاوزبان بسفایج فستقی بادرنجبویه دارچینی ابریشم خام از هر یک ده درم مویز

منقی یکرطل و نیم مجموع را در شش من آب باران و عرق گاوزبان و گلاب و بیدمشک و عرق شاهتره
از هر یک بقدر ضرور یک شبانروز بخیسانند پس بدستور طبخ چوب چینی در دیگ نقره یا سنگی یا مس
تازه قلعی کرده سر آنرا بسرپوش و خمیر مستحکم نمایند که بخار آن مطلقا بیرون نرود و بآتش
ملایم طبخ نمایند پس فرو آورده بگذارند تا سرد شود و چون سرد گردید سر آنرا باز نموده خوب
مالیده بپالایند و با یک من نبات سفید و یکرطل و نیم عسل مصفی تازه خالص بآتش ملایم بجوشانند
و کف آنرا گرفته صاف نمایند پس بر آتش ملایم بقوام آورند و درین هنگام این ادویه را کوبیده در
صرهٔ نازکی ملایم بسته در وقت قوام دران اندازند و لمحه بلمحه از پشت کفچه بمالند تا قوت آن خوب
برآید و بعد از قوام آمدن صره را افشرده دور نمایند پس مصطکی یکمثقال عنبر اشهب مشک
خالص از هر یک نیم مثقال زعفران بگلاب سوده دو درم ورق طلا نیم درم ورق نقره یکدرم
سرد و در اصل کرده اضافه نموده نیکو خلط نمایند و در ظرف چینی نگاهدارند شربتی از یکمثقال تا
دو مثقال صبح و شام تناول نمایند و از عقب آن مطبوخ چوب چینی یا عرق آن یا یکی از عرقهای مناسبه
دیگر بنوشند و ادویه این است بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل بوزیدان تخم بلیون قرنفل خولنجان
دانه هیل بوا قاقله کبار ریوند چینی انیسون تخم کرفس پوست هلیلهٔ کابلی سنای مکی اسطوخودوس
از هر یک پنج درم فلفل دار فلفل از هر یک سه درم زعفران دو درم و اگر از برای امراض سوداویه
افتیمون در پارچه بسته در آخر در جوش اندازند و حجر لاجورد و حجر ارمنی مغسول و برای تقویت
قلب مروارید ناسفته یکمثقال یاقوت رمانی یاقوت زرد عقیق یمانی زمرد اعلی لعل بدخشانی
از هر یک نیم درم یا بقدری ضرور بیفزایند نیکوست و اگر منظور تنقیه و لینت طبع و تقویت کبد
و تنقیه مجاری بول باشد در ثلث یا ربع این شربت اسطوخودوس سنای مکی پوست هلیله کابلی از
هر یک چهار مثقال یک شبانروز در آب خیسانیده پس بآتش ملایم جوشی کمی داده قدری
مالیده صاف نموده با آن قدر شربت باز بآتش ملایم بقوام آورند و در آخر سه مثقال ریوند
چینی و یک مثقال فلفل سفید نرم کوفته بیخته ممزوج نموده در ظرف چینی نگاهدارند و عند الحاجت
شربتی از دو مثقال تا پنج مثقال میل نمایند دو سه دست بملایمت و آسانی اجابت میفرماید
بی کلفت و مشقت و در شربت احجار داخل ننمایند و اگر حرارت بر مزاج غالب باشد بعض از دوا

حاره را مثل قرنفل و انیسون و تخم کرفس و خولنجان و فلفل و دارفلفل و امثال اینها مقدار وزن آنرا
کم سازند یا بالکل حذف نمایند **و اما عرقهای چوب چینی و طریقهٔ آشامیدن آنها**
پس بدانکه بهترین در آشامیدن عرق چوب چینی از همه اقسام این دوا کمترست و در بعض امراض
که ماده آن بسیار نباشد و بعد از تنقیه قدری قلیل ماده مانده باشد بقیه ماده را از بدن دفع میکند
و به تحلیل میبرد و ناقهین را قوت میدهد و تقویت بدن و قوتها مینماید و در بعض مزاج با کمال اثر
دارد و با ادویه مناسبه سودا ازاله توحش و سوداویت مینماید و ترقیق و تلطیف خون میکند و ارواح
را صافی و نورانی میسازد و با ادویه باهیه تقویت باه میکند و منفعت تامی دارد و بالجمله بحسب امراض
و اعراض و اغراض مختلف است پس بحسب هر مزاجی و مرضی و غرضی با ادویه مناسبه با آب تنها یا
با یکی از عرقها یا ممزوج از آب و عرق عرق باید کشید و بقدر مزاج و بنیه و قوت مقدار چهار پنج
فنجان که هر فنجانی پانزده مثقال باشد یا کمتر یا بیشتر در خلای معده یا بعد از انحدار طعام یا هر
دو وقت بدون شیرینی یا با شیرینی بنوشند و نسخهای بسیاری از عرق چوب چینی بنظر رسیده
لکن به نسخه که اعتماد با آنها بود اکتفا شود **عرق چوبچینی** که مقوی بدن و قوت هاضمه و حرارت
غریزیست و قوت باه می افزاید و در امزجه که بسیار حار نباشند نافع است صنعت آن چوب چینی
سوهان کرده یا برنده نجاری باریک نموده نیم من تبریز دارچینی یکمن تبریز بدستور معمول
با آب بطریق گلاب عرق بکشند و در امزجه حاره قدر چوبچینی و دارچینی را مساوی یا دارچینی
را کمتر از چوب چینی کنند و اگر مزاج بارد باشد در خلای معده و اگر مزاج حار باشد بعد از انحدار
دو فنجان و نیم بنوشند و بعضی اوقات شیرین نموده بنوشند **عرق چوبچینی** دیگر که در امراض
سوداویه و خفقان و ضعف قلب بعد از تنقیه بغایت نافع است و مقوی اعضای رئیسه و معده و حرارت
غریزیه است و تلطیف و ترقیق خون میکند و مقوی قوت هاضمه است و در بعض امزجه تقویت
تامی قوتها و قوت باه میکند و حرارت آن از عرق اول کمترست صنعت آن چوب چینی اعلی
یکصد مثقال گل گاوزبان ده مثقال گاوزبان دارچینی صندل سفید بگلاب سوده با درنجبویه
از هر یک بیست مثقال بهمن سرخ بهمن سفید سنبل الطیب از هر یک پنج مثقال در عرق مشک بید
و عرق گاوزبان و آب دو شبانروز خیسانیده بدستور عرق بگیرند عرقها باید که دو ثلث مقدار

آب باشد و بدستور هر روز صبح دو فنجان و عصر دو فنجان گاهی شیرین و بعض اوقات بدون شیرین
بنوشند عرق چوب چینی دیگر که مقوی اعضای رئیسه شریفه و حرارت غریزیه و قوت هاضمه
است و قوت باه را می افزاید صنعت آن چوب چینی یکصد و پنجاه مثقال گل گاوزبان صندل سفید از هر
یک پنجاه مثقال دارچینی سی مثقال بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک پانزده مثقال پوست
زرد اترج صندل سرخ از هر یک بیست مثقال عود قماری سنبل الطیب از هر یک ده مثقال
ریحان تازه دسته سیب شیرین از پوست و دانه پاک کرده یکمن شاه به شیرین از پوست
و دانه پاک کرده یکمن شاه عنبر اشهب دو مثقال چوب چینی صندلین عود هندی را سوهان کرده باقی
اجزا نیم کوفته دو شبانروز در عرق بید مشک و آب و گلاب که گلاب سدس و عرق بید مشک ثلث
آب باشد خیسانیده در دیگ کرده عنبر را نیم کوفته در پارچه نازکی کرده بدهان نیچه بندند و عرق
کشند که بعون الله تعالی نافع است عرق چوب چینی دیگر که منافعش بعرق قبل نزدیک است
ولکن از آن کمتر است و در تقویت باه اثر عظیم دارد صنعت آن چوب چینی اعلی سیصد مثقال
گل گاوزبان گاوزبان بادرنجبویه صندل سفید سوده از هر یک پنجاه مثقال گل سرخ صندل
سرخ پوست زرد اترج شقاقل مصری از هر یک بیست مثقال دارچینی سنبل الطیب از هر یک
سی مثقال سعد کوفی سورنجان مصری ساذج هندی خصیة الثعلب مصری خولنجان عود قماری
از هر یک ده مثقال بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک بست و پنج مثقال ریحان تازه نعناع
تازه از هر یک دسته گل سرخ تازه نه صد مثقال سیب طائفی با دانه کوفته هفتصد مثقال
عنبر اشهب سه مثقال چوب چینی و صندلین و عود را بدستور اول سوده کرده باقی اجزا نیم کوفته
دو شبانروز در عرق بید مشک و عرق گاوزبان و آب خالص بهمان عنوان خیسانیده
در روز آخر سیب را اضافه نموده در دیگ کرده عنبر را در پارچه کتانی بسته بدهان نیچه بسته
عرق کشند و بدستور در دو طرف روز یا بعد از انحدار غذا دو فنجان با گلقند یا شربت یا
شکر یا بشیرینی یا بغیر شیرینی بنوشند و باید که شیرینی آن مقدار پنج مثقال باشد عرق
چوب چینی دیگر که در منافع مثل دو نسخه قبل و از آنها اندک کمتر است صنعت آن چوب چینی
چهل مثقال سورنجان مصری یک مثقال دارچینی برنجاسف انیسون از هر یک هفت مثقال

بادرنجبویه گاوزبان درونج عقربی دانه هیل قرنفل سنبل الطیب زرنجبیل زعفران بسباسه بادیانی خصیه الثعلب
بهمن سرخ بهمن سفید کبابه چینی زرنباد خولنجان جوزبوا اذخر مکی نانخواه پوست بیخ کرفس کندر رومی
عود هندی فلفل سیاه فلفل سفید وج ترکی سعد کوفی غنچه گل سرخ از هریک دو مثقال گل بابونه
زیره کرمانی صعتر فارسی حاشا از هریک ده مثقال رازیانه چهار مثقال تخم کرفس پنج مثقال مجموع را
درگلاب یک شبانروز خیسانیده روز دیگر در دیگ تازه قلعی کرده نموده عنبر را ریزه کرده در پارچه
کتانی بسته بر سر نیچه بندند و بدستور مقرر عرق کشند بعد از آنکه یکمن تبریزی نبات سفید داخل کرده
باشند دو فنجان صبح و دو فنجان شام بنوشند عرق چوب چینی نقاهی در تفریح و تقویت
قلب بی نظیر است صنعت آن سیب شیرین اصفهانی رسیده پاک کرده پانزده من تبریزی سنجد
صندل سفید سوده از هریک یکمن دارچینی نیم من دانه هیل کلان یکصد مثقال قرنفل سی مثقال چوب چینی
یکچهار یکمن شقاقل مصری یکصد مثقال بسباسه جوزبوا از هریک یکچهار یکمن تبریزی جدوار خطائی پنج
مثقال زرنباد مصطگی از هریک بیست و پنج مثقال سورنجان خولنجان از هریک سی و پنج مثقال
مشک تبتی دو مثقال بیخ لفاح پنجاه مثقال زعفران چهل مثقال درونج عقربی عود هندی از هریک
بیست مثقال عنبر اشهب مثقال بادرنجبویه گل گاوزبان از هریک پنجاه مثقال گلاب
بیست مینا عرق بید مشک بیست مینا اجزا را در گلاب و عرق بید مشک یک شبانروز خیسانیده
سوای عنبر و مشک و زعفران و سیب و سنجد و مصطگی پس همه را یکجا کرده عرق کشند عرق
چوب چینی دیگر مشتهی و هاضم طعام و مفرح قلب و منشط و محسن لون و مبهی است و نفوظ تمام و درد
و قوت بسیار بخشد صنعت آن چوب چینی اعلی عرقی دو صد مثقال نیم کوفته بخاری چون نخود
ریزه کرده گل سرخ دارچینی خصیه الثعلب مصری شقاقل قرنفل جوزبوا بسباسه ابریشم مقرض
تخم گزر از هریک ده مثقال گل گاوزبان دوازده مثقال زعفران صندل سفید سوده عود
هندی سوده عاقرقرحا بیخ لفاح بیخ [illegible] شتر اعرابی لسان العصافیر بیخ بنفشه سنبل الطیب
اشنه زرنباد بهمن سرخ بهمن سفید از هریک پنج مثقال مصطگی رومی دو مثقال جدوار خطائی
سیعه یابسه از هریک سه مثقال مشک تبتی نیم مثقال عنبر اشهب یک مثقال ادویه [illegible]
نیم کوفته مجموع را دو روز در آب بخیسانند و بدستور گلاب عرق کشند و عنبر را [illegible] عرق

ریزه ریزه نموده بگذارند و هر روز ده فنجان که هر فنجانی پانزده مثقال باشد صبح بنوشند و بدستور ده فنجان شام عرق چوب چینی تالیف قدوة اطبا میرزا محمد حکیم صنعت آن چوب چینی اعلی بیست مثقال سورنجان مصری دانه هیل بوا قرنفل زیره کرمانی زنجبیل بسباسه خصیة الثعلب مصری صعتر فارسی بهمن سفید بهمن سرخ انیسون زرنباد بیخ کرفس نانخواه کندر کرویا تخم کرفس اذخر مکی از هر یک ده مثقال دارچینی یک چهار یکمن تبریز سنبل الطیب مصطگی رومی نبات سفید از هر یک یک اوقیه تبریز و در نسخه دیگر وزن مصطگی سه مثقال است و نیم من تبریز رازیانه داخل دارد و در دو من گلاب و یکمن عرق بادیان یک شبانروز بخیسانند بعد از آن با سه من آب عرق کشند صبح ده فنجان و شام ده فنجان بنوشند عرق چوب چینی دیگر صنعت آن چوب چینی اعلی چهل مثقال گل بابونه ده مثقال دارچینی سنجاسفا انیسون از هر یک هفت مثقال سورنجان مصری یک مثقال بادرنجبویه گاوزبان درونج عقربی دانه هیل قرنفل سنبل الطیب زنجبیل زعفران بسباسه خصیة الثعلب بهمن سرخ بهمن سفید زرنباد کبابه چینی خولنجان جوزبوا اذخر مکی نانخواه بیخ کرفس کندر کرویا وج ترک عود هندی فلفل سفید فلفل سیاه سعد کوفی گل سرخ از هر یک دو مثقال زیره کرمانی عاقرقرحا از هر یک ده مثقال رازیانه چهار مثقال تخم کرفس پنج مثقال مجموع را در گلاب یک شبانه روز بخیسانند پس در دیگ تازه قلعی نموده عنبر اشهب در کتان بسته یک مثقال نبات سفید نیم من دران داخل نموده بطریق مقرر عرق کشند عرق چوب چینی دیگر صنعت آن چوب چینی اعلی دارچینی قرنفل ساذج هندی زعفران عرق گاوزبان عرق بادرنجبویه آب چغندر از هر یک پنجاه مثقال سنبل الطیب بهمن سرخ بهمن سفید نبات سفید از هر یک چهل مثقال اشنه جوزبوا شقاقل مصری بسباسه از هر یک بیست مثقال روج ترکی ده مثقال آب به شیرین آب سیب شیرین از هر یک یکصد مثقال گلاب چهار صد مثقال عرق بید مشک هشت صد مثقال عنبر اشهب سه مثقال مشک تبتی یک مثقال بدستور مقرر عرق کشند عرق چوب چینی دیگر صنعت آن چوب چینی اعلی ده مثقال سورنجان مصری دانه هیل قرنفل زیره کرمانی زنجبیل بسباسه خصیة الثعلب صعتر بهمن سفید بهمن سرخ انیسون زرنباد بیخ کرفس نانخواه کندر کرویا تخم کشوث اذخر مکی از هر یک پنج مثقال دارچینی یک اوقیه سنبل الطیب دو مثقال و نیم مصطگی یک مثقال و نیم رازیانه یک چهار یک نبات سفید نیم

اوقیه در یکمن نبات و نیم من عرق رازیانه خیسانیده بعد ازان با یکمن و نیم آب عرق کشند و در سیم
ان نیم من گلاب یک چهار یک عرق بادیان و سه چهار یک آب داخل کرده عرق پس آب بگیرند
عرق چوب چینی با لحوم که مسمی بماء اللحم چوب چینی است نافع است برای نقصان باه و ضعف بدن و قوتها
و تقویت معده صنعت آن چوب چینی اعلی هفتاد مثقال قرنفل دارچینی قاقله کبار جوز بوا بسباسه بادیان
فارسی بادیان خطائی گل سرخ بهمن سفید عشبه مغربی صندل سرخ صندل سفید مصطکی رومی زعفران
کبابه چینی اشنه بهمن سرخ زرنباد سلیخه سیاه فرنجمشک شقاقل عود هندی تخم بلیون از هر یک ده
مثقال بوزیدان عنبر اشهب از هر یک پنج مثقال مشک خالص دو مثقال گوشت بره گوشت مرغ
فربه گوشت کبوتر تازه به پرواز آمده همه را از استخوان و چربی جدا کرده از هر یک یکمن تبریز گنجشک
نر سیصد قطعه عرق بادیان عرق بادرنجبویه عرق بید مشک گلاب عرق گاوزبان عرق بهار نارنج
از هر یک دو من آب بقدر کفایت شکر نیم من ادویه را در عرقها و آب یکشب بخیسانند و مشک و عنبر
و مصطکی و زعفران را در پارچه کتانی بسته در جائیکه عرق میچکد بگذارند و بدستور عرق کشند
چون عرق کشیده شود سرد کرده در شیشه کنند و در جای سرد بگذارند و هر روز سه پیاله چینی
خوری ازان بیاشامند و در نسخه دیگر چنین آورده که اول مرتبه لحوم را در عرقها عرق کشند پس
ادویه را دران عرق خیسانیده مرتبه ثانی عرق کشند و درین مرتبه مشک و عنبر بدهان پیچه
بندند یا در جائیکه عرق دران میچکد بگذارند بدانکه چون این عرقها بسبب شیرینی خصوص هرگاه
مدتی بمانند خالی از سکری نیستند و شبناک اند پس اگر شیرینی داخل نکنند بهتر است عرق
چهار چینی از اطبای هند و فرنگ جهت آتشک و قروح خبیثه و استسقا و امراض گرده و مثانه
و قروح و جروح آلات تناسل خصوص که مزمن باشد چون بیست روز تا چهل روز بجهت احتیاج بدستور
مقرر و شرائط بیاشامند نفع عظیم بخشد صنعت آن چوب چینی اعلی چهل مثقال دارچینی کبابه چینی
ریوند چینی از هر یک بیست مثقال بالکل چهار را جوکوب نموده در عرق گاوزبان و بادرنجبویه و
شاهتره و بسفایج رخا خشک و اذخر مکی از هر یک نیم پاو و آثار یک شبانه روز بخیسانند پس از
همین عرقها از هر یک یک آثار بران ریخته بدستور متعارف بقرع و انبیق عرق کشند که سه آثار
برآید و از نیم پاو تا بیست و چهار مثقال صبر میشود شروع نمایند که صبح و شام نیم گرم بیاشامند

و در روزی ده مثقال بیفزایند تا بیست و یک یوم و همین دستور کم نمایند اگر منظور چهل یوم باشد و اگر
بیست یوم تا ده روز بیفزایند و ده روز بکاهند و اگر سی یوم تا پانزده یوم بیفزایند و تتمه نقصان
نمایند و چون عرق نزدیک با تمام رسد از سر نو نگشتند و در بین اشامیدن النبیات و حموضات
و نمک وغیره بدستور مذکور احتیاب نمایند و اگر برای استسقا و سوء القنیه شکاعی و بادآورد و فقاح
اذخر و بیخ کاسنی و بیخ کرفس و رازیانه و کبر و افسنتین بیفزایند از هر یک بوزن لائق و همچنین از
برای هر علت ادویهٔ مناسبه مختصه بآن و از برای آتشک و قروح و جروح خبیثه چون صفراس نیم وزن
چوب چینی و افتیمون ربع آن اولی است و اگر در امراض مزمنه و صعبه قدری چوب چینی و کیاکو که چوب چینی
سه ربع و کیاکو یک ربع باشد و بیان کیاکو در خاتمه انشاء الله تعالی خواهد آمد در آب خیسانیده
بطرز نقوع بجای آب نیم گرم یا سرد بیاشامند که آب خالص نه نوشیده شود بهتر است بدین قسم
که پنج یوم هر روز سه مثقال و پنج یوم دیگر هر روز پنج مثقال و پنج یوم دیگر هر روز هفت مثقال و
پنج یوم دیگر هر روز نه مثقال باز پنج پنج یوم کم نمایند بدستور مذکور و نیز اگر در عرق مرتبه دوم نیم
برای اجزای چهار چینی قدری بیفزایند تا بیست یوم و باز بکاهند مثلاً بر چوب چینی شش مثقال چوب
چینی دیگر سه مثقال بهتر است **فصل در بیان دستور استعمال این دوا بطریق
معجون مفرح** بدانکه بعضی از معاجین چوب چینی در اوجاع مفاصل بلغمیه و بادهای آتشک است
و امراضیکه بعد از آتشک عارض شده باشد چون آن معاجین را بعد از تنقیه استعمال نمایند نافع
و بعضی دیگر در سایر امراض بلغمیه از درد کمر و ضعف معده و باه مفید است و بعضی را منافع دیگر است
که به تفصیل در منافع معاجین بیان نمایند **معجون چوب چینی** که در اوجاع مفاصل سرد و دردها
و امراضیکه بعد از آتشک حادث شده باشد بنهایت نافع است اما چون مسهل است ملاحظه ازمان
و غذاهای غلیظ لازم است و اگر در ایام خوردن این معجون تشنه شود با نخود آب تناول نمایند بهتر است
صنعت آن چوب چینی اعلی بیست مثقال سورنجان مصری زعفران مصطگی رومی دارچینی از هر یک
سه مثقال صعتر فارسی که آنرا اوشن نامند ماهی زهره بوزیدان پوست بیخ کبر شیطرج هندی رازیانه
فلفل سیاه قرنفل گل سرخ قاقله کبار از هر یک دو مثقال پوست بلیله زرد و ترید سفید مدبر از هر
یک هفت مثقال نمک هندی زنجبیل از هر یک یک مثقال کوفته بیخته بوزن نخوده سه روغن بادام شیرین

ده مثقال چرب نموده با یکصد و هشتاد مثقال عسل سفید خوشبو کف گرفته بقوام آورده معجون
سازند قدر شربت در امزجهٔ قویه سه مثقال و بتدریج تا چهار پنج مثقال میتوانند خورد و در امزجهٔ
ضعیفه یکمثقال و بتدریج تا دو مثقال و در امزجهٔ معتدله دو مثقال تا چهار مثقال اگر بعد از شش
روز قدر خوراک روز اول را مضاعف سازند که مواد بیشتر دفع شود نافع تر خواهد بود اما
دران روز غذا باید نخود آب باشد یا گوشت جوان مرغ و هیل و دارچینی **معجون چوب چینی**
دیگر از مخترعات حکیم میر عماد الدین محمود حسینی شیرازی است و در مزاج غیر حار تقویت قوی
میکند و منعش حرارت غریزیه است و به نهایت مقوی باه است و درد اعضا و رطوبت و ضعف
معده را نافع است و پرهیز بسیاری ندارد صنعت آن چوب چینی علی سی مثقال جدوار خطائی مجرب
خولنجان زرنباد ساذج هندی درونج عقربی زنجبیل عاقرقرحا مشک خالص صافی از هریک دو
مثقال بهمن سرخ بهمن سفید تودری سفید تخم شبت دارچینی مصطکی قرنفل دانه هیل جوزبوا بسباسه
عود قماری خصیة الثعلب مصری زعفران از هریک سه مثقال مغز بادام شیرین مقشر مغز تخم
خربزه مغز فندق لسان العصافیر از هریک شش مثقال مغز پستهٔ مقشر مغز نارجیل مقشر از هریک
ده مثقال کوفته بیخته بدستور معجون نمایند مقدار شربت در امزجهٔ متوسطه دو مثقال است و در امزجهٔ قویه سه مثقال
و در امزجهٔ ضعیفه یکمثقال **معجون چوب چینی** که در اکثر امراض و امزجهٔ بارده و اوجاع و درد
اعضا خصوص که بسبب آتشک باشد نافع است صنعت آن چوب چینی با وصاف مذکوره سی
مثقال قرنفل جوزبوا بسباسه گل سرخ زعفران خولنجان زرنباد سعد کوفی از هریک سه مثقال
دارچینی قاقله فلفل سیاه سنامکی مصطکی رومی سورنجان بوزیدان لسان العصافیر از هریک
پنج مثقال زنجبیل دارفلفل عاقرقرحا جدوار خطائی از هریک دو مثقال کوفته بیخته بعسل مصفی سه
وزن ادویه معجون سازند قدر خوراک این معجون مثل معجون سابق است اما ملاحظه و پرهیز
این کمتر است **معجون چوب چینی** دیگر که در فوائد و منافع قریب است بمعجون سابق صنعت آن
چوب چینی سی مثقال دارچینی دارفلفل مصطکی رازیانه از هریک سه مثقال سنامکی صمغ عربی مغز
بادام شیرین مقشر از هریک چهار مثقال تخم کرفس زعفران سورنجان قرنفل از هریک ده مثقال
زنجبیل یکمثقال عسل سه وزن ادویه بدستور معجون سازند شربتی در امزجهٔ قویه چهار مثقال

تا شش مثقال و در امزجهٔ ضعیفه دو مثقال تا سه مثقال و در امزجهٔ متوسطه سه مثقال تا پنج مثقال
است و اگر در ایام خوردن این معجون و سایر معاجین چوب چینی مسهله از نمک تقلیل نمایند
بهتر است و همچنین از لبنیات و حموضات و بقول و جماع و هوای بسیار سرد و رطب و میوه‌های
بسیار رطب **معجون چوب چینی** دیگر از مخترعات حکیم عماد الدین محمود حسینی شیرازی
و معمول و مستعمل میرزا محمد حسین چون درین معجون قریب شش یک اجزا ورق الخیال بود
بهتر این بود که آنرا ذکر نکند اما چون مبالغه بسیاری در منافع و فواید این معجون نموده بودند
خصوص در تقویت باه و سایر قوتها بیان مینماید صفت آن چوب چینی پنجاه مثقال مروارید
ناسفته طلا به کرده شمط مغسول زعفران مشک تبتی عنبر اشهب بادیه شتر اعرابی صندل سرخ
دارچینی قرنفل زنجبیل بوزیدان سورنجان کبابهٔ چینی قسط شیرین سعد کوفی از هر یک دو مثقال
ریوند چینی سنبل الطیب دانه هیل مصطکی رومی افتیمون رومی عود قماری اسارون شامی
گل مختوم صندل سفید ماهی روبیان سمکه صیدا درونج عقربی زرنباد تخم گزر تخم شلغم تخم ترب
تخم لونجه بهمن سرخ بهمن سفید حسک صربا تودری زرد تودری گلگون از هر یک سه مثقال
املهٔ شکر پرورده جوز بوا بسباسه شقاقل مصری گل گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ اشنه تخم
خشخاش مغز تخم خربزه مغز تخم خیار تخم کاسنی تخم خرفه مقشر مغز گردگان مقشر مغز فندق
مغز چلغوزه از هر یک ده مثقال خصیة الثعلب پنج مثقال ورق الخیال چهل مثقال آب به شیرین
آب انار شیرین گلاب از هر یک صد مثقال قند سفید عسل سفید خوشبو مصفی بالمناصفه یکمن
و یک چهاریک تبریز بطریق معمول معجون سازند قدر خوراک این معجون بحسب ضعف
و قوت مزاج از دو مثقال تا چهار مثقال است **معجون چوب چینی** مخترع و مجرب
حکیم هاشم طهرانی نافع از برای اوجاع مفاصل و دردها و تقویت قوت باه و سایر قوی بغایت
نافع است و مبرودین را کمال انتفاع دهد صفت آن دارچینی سورنجان شقاقل مصری خصیة الثعلب
سعتر لسان العصافیر عود قماری مصطکی زعفران از هر یک سه مثقال دانه هیل قاقلهٔ کبار
قرنفل خولنجان بوزیدان زنجبیل زرنباد اسارون شامی سنبل الطیب ساذج هندی دارفلفل
کبابهٔ چینی مشک تبتی عنبر اشهب جدوار خطائی از هر یک دو مثقال مغز حب السمنه مغز حب القلقل

مغز انجلک مغز حبة الخضرا از هر یک پنج مثقال مغز چلغوزه نارجیل مقشر از هر یک ده مثقال چوبچینی
اعلی بکارد تراشیده یکصد و پنجاه مثقال یکشب در آب خیسانیده روز دیگر با چهار من شاه
آب در دیگ بزرگ کرده سرش را محکم ساخته بتدریج با آتش ملایم بجوشانند تا ربع که یکمن شاه
باشد بماند صافی نموده با عسل سفید خوشبو مصفی یکصد و پنجاه مثقال ترنجبین نیشاپوری اعلی
که از خار و خاشاک پاک کرده باشند یکصد و پنجاه مثقال بقوام آورده پس هر یک از اجزای
خشک را سوای مشک و عنبر و زعفران و مغزها جدا جدا کوفته بیخته و وزن نموده داخل سازند بعد ازان
و مغزها را نیز جدا جدا خوب نرم بسایند پس عنبر اشهب را در عسل بقوام آورده حل کرده پس زعفران
کوفته و بیخته و با گلاب حل کرده داخل نمایند بعد ازان مغزها را داخل نمایند و در آخر سائر اجزا را
و بعد از تمامی مشک را با قدری نبات سائیده اضافه نموده خوب بر هم زنند تا تمامی با یکدیگر
مخلوط و ممزوج شوند پس در مرتبان چینی کرده اما باید که مرتبان پر نباشد و جای نفس کشیدن
معجون بماند و مقدار شربت ازین معجون مثل مقدار شربت معجون چوبچینی حکیم عماد الدین
محمود است و باید دانست که در هر یک از معاجین و حلوا و حریره هر گاه مقدار چوبچینی را سه
مثل یا دو مثل آنچه گفته اند نموده و بدستور مذکور جوشانیده تا ربع بماند با عسل و شیره معجون
و حلوا و حریره بقوام آورند بهتر و انفع است معجون چوبچینی تالیف حکیم علی گیلانی منقول
از رساله بخط معزی الیه گفته که این معجون از تالیف ما است و بنهایت نافع است ضعف قوا
و کسل را و رنگ رخساره را نیکو گرداند و باه بیفزاید صنعت آن چوبچینی اعلی بیست مثقال
زعفران دو مثقال عود قماری خام معطر از هر یک ده مثقال دارچینی سنبل الطیب سورنجان
ساذج هندی اشنه قرنفل وج ترکی قاقله فلفل سیاه دار فلفل بوزیدان جند بیدستر شیطرج
هندی زنجبیل سفید ورق گل سرخ زیره کرمانی جوزبوا انیسون خولنجان بهمن سرخ بهمن
سفید از هر یک سه مثقال مشک تبتی یکمثقال قند سفید بوزن مجموع ادویه عسل سفید خوشبو
مصفی دو وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال
معجون چوبچینی منقول از مجربات حکیم احمد موسوی از خط معزی الیه مقوی معده و قلب
و دماغ و کبد و گرده و مثانه و اعضای تناسل و تمام بدن است و مجرب است صنعت آن چوبچینی اعلی

اعلی پنجاه مثقال مروارید ناسفته صلایه کرده شسته مغسول مصطگی عود قماری خام ابریشم اعرابی زعفران
مشک تبتی عنبر اشهب دارچینی قاقله سیاه قرنفل زنجبیل سفید زرنباد از هریک دو مثقال ریوند چینی
افتیمون اقریطی دانه هیل بوا سکه سعد اسنبل الطیب ماهی روبیان درونج عقربی تخم گندنا تخم شلغم
تخم ترب تخم اسپست بهمن سرخ بهمن سفید حسک مربا از هریک سه مثقال ابریشم مقرض چهار
مثقال خصیة الثعلب مصری پنج مثقال جوز بوا بسباسه ماهی از هریک ده مثقال شقاقل مصری
شش مثقال عسل سفید جید خوشبو مصفی قند سفید مساوی از هردو سه وزن ادویه بدستور
معهود معجون سازند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال معجون چوب چینی دیگر استرخای اعضا
واوجاع مفاصل را نافع بود و بدن را قوت دهد صنعت آن چوب چینی اعلی چهار مثقال زعفران
مصطگی دارچینی قاقله سفید مرمکی افتیمون اقریطی شونیز رازیانه تخم اسپست زنجبیل تخم کرفس
پوست بلیله کابلی از هریک پنج مثقال فلفل سیاه چهار مثقال مقل ازرق خولنجان شیطرج
هندی سنامکی تربد سفید ساذج هندی از هریک سه مثقال سورنجان مصری مغز بادام شیرین
مقشر از هریک شش مثقال سنبل چهار مثقال مویز طائفی منقی هفت مثقال نبات سفید پنجاه مثقال
عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور معهود معجون سازند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال
معجون چوب چینی مسهل باید که از اقتراح بنده درگاه محمد هاشم مخاطب بحکیم معتمد الملوک
سید علوی خان است مفاصل مزمن و باد آتشک را مجرب و مفید است صنعت آن پوست
بلیله کابلی سیاه بلیله آمله منقی اسطوخودوس بهمن سرخ بهمن سفید زرنباد درنجبویه ازهر
یک یکمثقال و چهار دانگ افتیمون اقریطی بسفایج فستقی از هریک سه مثقال لاجورد
مغسول یکمثقال درونج عقربی شقاقل مصری خصیة الثعلب مصری سورنجان مصری
بوزیدان از هریک یکمثقال و یکدانگ دارچینی گل سرخ گل گاوزبان از هریک چهار
دانگ چوب چینی اعلی بیست و هفت مثقال عسل مصفی یکصد و شصت مثقال ادویه را کوفته
بیخته بعسل سفید خوشبو جید مصفی سرشته تا بیست و یکروز هر روز پنج مثقال تناول نمایند
و از عقب آن یکمثقال چوب چینی را بگلاب و عرق بید مشک و عرق گاوزبان و عرق بادرنجبویه
از هریک بست مثقال بجوشانند تا بنصف رسد صاف نموده نبات سفید پنج مثقال داخل

کرده بنوشند و تا چهل روز از ماست و پنیر و ترشیها و سبزیها و حرکات عنیفه بدنیه و نفسانیه
و جماع و از خوردن نمک اجتناب از لوازم است معجون چوب چینی تالیف حکیم عماد الدین
کاشغری صنعت آن چوب چینی سی مثقال دارچینی یکمثقال جوز بوا بسباسه کبابه چینی ریوند
چینی سنا مکی کندر مصطگی از هر یک سه مثقال زعفران یکمثقال عسل سه وزن مجموع دوا
معجون سازند شربتی صبح و شام دو دو مثقال با یک پیاله قهوه چوب چینی معجون چوب چینی
دیگر که دافع جمیع امراض است و بدن را فربه گرداند و صحت افزاید و سرور آورد صنعت آن
چوب چینی سه سیر مغز بادام شیرین مقشر دار فلفل بازیانه قرنفل تخم کرفس مصطگی سنا مکی
از هر یک نیم سیر عسل مصفی سه وزن مجموع ادویه ادویه را کوفته بیخته با عسل معجون سازند
و هر صبح سه مثقال از او و شام سه مثقال بخورند تا بیست و یکروز و اگر زیاده از بیست
و یک روز بخورند فائده بیشتر دهد و غذا بی نمک باشد و از سفیدی و ترشیها و سبزیها پرهیز نمایند
و تا سه ماه از جماع اجتناب کنند که فائده تمام می بخشد و صاحب این نسخه قلمی نموده که شصت
مثقال یک سیر است و در کتاب دیگر سیر شصت مثقالی بنظر رسیده معجون چوب چینی
دیگر دافع جمیع امراض است و بدن را فربه کند و بصحت افزاید و سرور آورد صنعت آن چوب چینی
که پوست بالای آنرا تراشیده باشند یک سیر و نیم که دو صد و هشتاد و یک مثقال باشد
سنا مکی دوازده مثقال زعفران زنجبیل مصطگی قرنفل دارچینی دار فلفل فلفل سیاه عاقرقرحا
شیطرج هندی سعد ازرق مرمکی سنبل الطیب خولنجان وج ترکی نانخواه رازیانه تخم
شبت بلیله سیاه شونیز افتیمون اقریطی از هر یک سه مثقال مویز منقی سی و سه مثقال
ادویه را کوفته و بیخته به روغن بادام شیرین چرب نموده با سه وزن عسل مصفی معجون سازند
شربتی یکمثقال و نیم تا دو مثقال و در نسخه دیگر روغن گاو سی و سه مثقال نیز داخل است
معجون چوب چینی دیگر تالیف حکیم عماد الدین محمود شیرازی حسینی جهت تقویت باه
و معده و دل و دماغ و جگر و مثانه و گرده و سرخی رنگ روی و فربهی بدن مفید و بوی
دهان خوش کند صنعت آن چوب چینی یکصد مثقال مروارید ناسفته صلایه کرده [illegible]
از هر یک دو مثقال مصطگی عود قماری مایه شتر اعرابی زعفران مشک تبتی عنبر اشهب از هر یک [illegible] درم

دارچینی قرنفل زنجبیل فلفل سیاه جوزبوا بسباسه از هریک دو مثقال بوزیدان سورنجان کبابه چینی خولنجان
قسط شیرین سعد کوفی از هریک دو درم ریوند چینی افتیمون اقریطی از هریک سه مثقال سنبل الطیب دانه
هیل عنبر اشهب از هریک سه درم سکه رصید ماهی روبیان درونج عقربی زرنباد تخم گزر تخم شلغم تخم ترب
بهمن سرخ بهمن سفید تودری سرخ تودری زرد از هریک سه مثقال شقاقل مصری ده مثقال ورق
القنب سدس مجموع ادویه مجموع را کوفته بیخته نگاهدارند گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ اشنه از هر
ده مثقال جوشانیده صاف نموده آب آنرا نیز نگاهدارند تخم خربزه تخم خیار تخم کاسنی تخم خرفه
مقشر از هریک ده مثقال نرم کوبیده شیره بگیرند و شیره آنها را اضافه شیره سابق نموده آب به
شیرین آب سیب شیرین آب انار گلاب از هریک ده مثقال با قند و عسل صافی بالمناصفه سه وزن
اجزا بقوام آورند مغز فندق مغز بادام شیرین مغز گردگان مغز چلغوزه از هریک ده مثقال نرم
کوبیده در عسل و قند بقوام رسیده اندازند و زعفران را در گلاب حل کرده اضافه کنند و عنبر را دو حصه
نموده یک حصه را اول مرتبه داخل کرده و همچنین مشک را دو حصه نموده یک حصه را قبل از باقی ادویه
و یک حصه را با عنبر بعد از سائر ادویه داخل نمایند و از برای بعضی این اجزا را نیز افزوده اند اسارون
شامی گل مختوم صندل سرخ صندل سفید هر دو سوده تخم خشخاش از هریک سه مثقال امله مقشر
دوازده مثقال کوفته بیخته با اجزا داخل نمایند و در نسخه دیگر این معجون خصیة الثعلب مصری پنج
مثقال تخم اسپست سه مثقال مشک سه مثقال بر نسخه مزبور افزوده و وزن چوب چینی پنجاه مثقال
و وزن ریوند چینی دو مثقال و وزن هریک از مصطکی و عود و مایه شتر اعرابی و مشک و عنبر یک درم
و وزن دارچینی یک مثقال و وزن آب سیب و آب به و آب انار و گلاب از هریک یکصد مثقال است
معجون چوب چینی دیگر که در تقویت باه و اعضاء رئیسه و دفع امراض سوداوی بی نظیر است صنعت
آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله مقشر از هریک سه درم افتیمون اقریطی بسفایج فستقی از هر یک
پنج درم لاجورد مغسول دو درم تربد سفید اسطوخودوس بهمن سرخ بهمن سفید زرنباد
بادرنجبویه از هریک سه درم درونج عقربی شقاقل خصیة الثعلب مصری سنبل الطیب سورنجان
سفید از هریک دو درم بوزیدان دارچینی قرنفل جوزبوا ورق گل سرخ عود هندی ابریشم مقرض
از هریک یک درم و نیم چوبچینی اعلی بوزن مجموع ادویه عسل مصفی سه وزن مجموع ادویه ادویه را کوفته

بپخته با عسل معجون سازند و هر روز چهار مثقال از آن بخورند و در نسخه دیگر حجر ارمنی دو درم داخل
است معجون چوب چینی دیگر که آن را منافع بسیار و در تقویت باه بی نظیر است صنعت آن چوب چینی
اعلی شصت و دو مثقال و نیم مروارید ناسفته لاجورد مغسول کهربای شمعی پوست چینی افتیمون
اقریطی سنبل الطیب دانه هیل بوا بوزیدان سورنجان مصری سعد کوفی جوز بوا بسباسه بلبلی از
هر یک دو مثقال و نیم ریگ ماهی ماهی روبیان درونج عقربی زرنباد تخم گزر تخم شلغم تخم [illegible]
بهمن سرخ بهمن سفید حسک مربا تودری زرد تودری گلگون دارچینی قرنفل زنجبیل اسارون آمله
منقی از هر یک سه مثقال و سه ربع مثقال خصیة الثعلب مصری شش مثقال و یک دانگ و نیم عود قماری
خام مصطگی رومی مایه شیر اعرابی زعفران عنبر اشهب از هر یک مثقال و نیم مشک خالص چهار دانگ مغز
فندق مغز پسته مغز بادام شیرین مقشر مغز نارجیل مقشر مغز چلغوزه مغز انجدان مغز حب السمنه مغز حبة
الخضرا از هر یک دوازده مثقال و نیم ادویه را سوای مغزها کوفته بیخته مغزها را بعد مقشر کردن
نرم صلایه کرده پس گل گاوزبان و برگ گل سرخ از هر یک دوازده مثقال و نیم در گلاب و عرق
بید مشک از هر یک یکصد و نود مثقال یک شب بخیسانند پس جوشانیده صاف نموده
ده مثقال تخم خرفه مقشر را در گلاب شیره گرفته آب زردک نود و پنج مثقال آب انار شیرین پنجاه
مثقال آب سیب شیرین پنجاه مثقال عسل مصفی و نبات سفید از هر یک چهار صد مثقال بقوام آورده
ادویه را بان بسرشند معجون چوب چینی صدر الشریعه گیلانی آتشک کهنه و درد مفاصل و نفخ معده
و ضعف باه و امراض گرده و مثانه را نافع است صنعت آن چوب چینی اعلی هشتاد مثقال سلیخه کبابه
چینی بهمن سرخ بهمن سفید دارچینی اسارون عود هندی سنبل الطیب مصطگی رومی قرنفل ساذج هندی
از هر یک سه مثقال فلفل دارفلفل زنجبیل زعفران از هر یک دو مثقال مشک خالص عنبر اشهب
از هر یک یک درم عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی هر صبح مقدار سه مثقال
معجون چوبچینی دیگر بدانکه مولف این معجون چیزی بر معجون سورنجان اضافه نموده و چیزی کم کرده
خواصی که از برای معجون سورنجان مذکور است از برای این معجون ذکر کرده و این معجون را معجون
چوب چینی نامید صنعت آن چوب چینی اعلی هشتاد مثقال سورنجان مصری شش درم ماهی زهره
بوزیدان پوست بیخ کبر شیطرج هندی از هر یک دو درم پوست بلیله زرد هفت درم تخم کرفس زنیان

قاقلہ صغار از ہر یک یکدرم و نیم نمک ہندی یکدرم دارچینی انیسون ورق گل سرخ زنجبیل قاقلہ قرنفل
از ہر یک سہ درم تربد سفید مصطگی رومی زعفران از ہر یک دو درم اجزا را کوفتہ بیختہ بروغن بادام
شیرین چرب نمودہ با سہ وزن ادویہ عسل سفید مصفی معجون سازند و در ظرف چینی نگاہدارند و ہر
صبح سہ مثقال آنرا تناول نمایند بنقرس و عرق النسا و اوجاع مفاصل و درد و رگ را نافع است
و مرض آتشک مزمن را بہ نہایت سودمند است معجون چوبچینی دیگر صنعت آن چوبچینی پوست
تراشیدہ یکصد و پنجاہ و ہفت مثقال دار فلفل رازیانہ قرنفل تخم کرفس مصطگی رومی سنائکی
مغز بادام شیرین مقشر از ہر یک بیست و شش مثقال عسل مصفی سہ وزن مجموع ادویہ بدستور
مقرر معجون سازند و تا بیست و یکروز و اگر از بیست و یک روز زیادہ بخورند زیادہ فائدہ دہد
صبح ہفت مثقال و نیم و شام نیز ہفت مثقال و نیم بخورند آن قدس سرہ می فرمایند کہ مقدار
شربتی کہ قلمی شدہ بسیار است نہایت شربتی ازین آن ہست کہ صبح دو مثقال و شام دو مثقال
و نیم تناول کردہ شود معجون چوبچینی حکیم صالح خان خال ان مرحوم صنعت آن چوبچینی
اعلی ہشتاد مثقال سنبل الطیب ساذج ہندی قرنفل قاقلہ صغار قاقلہ کبار فلفل سیاہ دار
فلفل جند بیدستر خولنجان زرنباد زنجبیل گل سرخ جوز بوا بسباسہ زیرہ کرمانی اسارون شامی
از ہر یک دہ مثقال کوفتہ بیختہ در چہار وزن ادویہ یعنی نہصد و شصت مثقال عسل سفید مصفی
معجون سازند معجون چوبچینی حکیم سید محمد صنعت آن چوبچینی پوست دور کردہ چہل مثقال
سنبل الطیب قاقلہ صغار عود قماری خام دارچینی قرنفل زنجبیل دار فلفل فلفل سیاہ خولنجان جوز بوا
بسباسہ سورنجان مصری خصیۃ الثعلب مصری مغز نارجیل مقشر مغز چلغوزہ مغز گردگان از ہر یک دہ
مثقال درونج عقربی زرنباد عاقرقرحا بوزیدان زعفران از ہر یک دو مثقال عسل مصفی سہ وزن
ادویہ یعنی ششصد و سی مثقال بدستور مقرر معجون سازند معجون چوبچینی حکیم امین
صنعت آن چوبچینی پوست جدا کردہ ہشتاد مثقال دارچینی سیلانی سورنجان مصری از
ہر یک سہ مثقال گاؤزبان بادرنجبویہ فلفل شقاقل مصری زرنباد زنجبیل قرنفل زعفران
درونج عقربی مصطگی رومی بوزیدان از ہر یک دو مثقال کوفتہ بیختہ بعسل مصفی سہ وزن
یعنی سہصد و بیست و چہار مثقال بدستور مقرر معجون سازند شربتی صبح دو مثقال

وشام دو مثقال بایک فنجان آب مطبوخ چوبچینی معجون چوبچینی منقول از خط حکیم محمد باقر
حسینی مقوی دماغ و دل و معده و جگر و گرده و مثانه و انثیین و تمام اعضا و مقوی باه است
و رنگ رو را سرخ گرداند و بدن را فربه سازد و فرح آورد صنعت آن چوبچینی اعلی پنجاه
مثقال ورق طلا عنبر اشهب خصیة الثعلب مصری بهمن سرخ از هریک پنج مثقال مروارید ناسفته
شمط مغسول یعنی حجر ارمنی ریوند چینی افتیمون اقریطی سنبل الطیب دانه هیل بوا مصطگی عود
قماری خام زعفران مایه شتر اعرابی اسارون شامی صندل سرخ دارچینی قرنفل زنجبیل بوزیدان
سورنجان مصری کبابه چینی خولنجان قسط شیرین تودری سرخ تودری زرد دسعد کوفی از
هریک یک اوقیه گل مختوم مشک تبتی خالص صندل سفید سمکه صیدا ماهی روبیان وهو بیخ
عقرب یے زرنباد تخم خربزه تخم شلغم تخم ترب تخم یونجه حبسمرا از هریک سه مثقال آمله
پشیر پرورده جوز بوا بسباسه قاقله از هریک ده مثقال اجزا را کوفته بیخته گل گاو زبان با درنجبویه
از هریک یک اوقیه گل سرخ پاک کرده دو اللہ از هریک ده مثقال در آب بجوشانند و بپالایند
تخم خشخاش سفید مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین تخم کاسنی تخم خرفه مقشر از هریک ده مثقال
نرم کوبیده شیره برآورده اضافه مطبوخ نمایند و با آب به شیرین و آب انار شیرین و گلاب قند
سفید و عسل مصفی بقوام آورده در آخر مغز فستق مغز بادام مقشر مغز گردگان مغز چلغوزه
مانند مرهم صلایه نموده در آن عسل حل کرده بعد از آن ادویه را بدستور یکان بسرشند و اگر خواهند
کیفیتش زیاده شود و دغدغه حسرت نکند جدوار اعظم سدس جمیع اجزا داخل نمایند و در ظرف
چینی نگاه دارند صنعت این معجون بنسخهٔ دیگر باندک تفاوتی بے قلمی نموده که این معجون دل و
دماغ را قوت دهد و درد مفاصل و درد پشت و درد و رکین را برطرف کند و مالیخولیا و امراض
سوداوی را سودمند بود و معده را قوت دهد و باه را زیاده کند و رنگ رو را سرخ گرداند
و بدن را فربه کند و اوعیه منی بگشاید و گرده و مثانه را از رمل و سنگ و اخلاط لزجه پاک گرداند
و بوی دهان خوش کند و نشاط آورد و منافع بسیاری از برای آن ذکر کرده صنعت آن چوبچینی
اعلی نغزرے پنجاه مثقال مروارید بزرگ غلطان آبدار ناسفته صلایه کرده دو مثقال لاجورد و بدخشی
مغسول ریوند چینی افتیمون اقریطی از هریک دو مثقال سنبل الطیب دانه هیل بوا سمکه صیدا ماهی و بال

درونج عقربی زرنباد تخم گزر تخم شلغم تخم ترب تخم پودینه بهمن سرخ بهمن سفید حسک مربا تودری
سرخ تودری زرد از هر یک سه مثقال خصیة الثعلب مصری پنج مثقال بوزیدان سورنجان سعد کوفی
از هر یک دو مثقال دارچینی قرنفل زنجبیل سفید اسارون آمله منقی از هر یک سه مثقال جوز بوا
بسباسه از هر یک ده مثقال مصطگی عود هندی مایه شتر اعرابی زعفران عنبر اشهب از هر یک دو درم
مشک تبتی نیم درم مغز فندق مغز بادام شیرین مقشر مغز کدوگان مقشر مغز حلغوزه از هر یک ده
درم اجزا را سوای لبوب کوفته بیخته مغزها را نرم صلایه کرده گل گاوزبان بادرنجبویه اشنه ورق
گل سرخ از هر یک ده مثقال خیسانیده جوشانیده بمالند و بپالایند آب مطبوخ آنرا نگاه دارند بعد
بگیرند مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین مغز تخم خرفه مقشر تخم کاسنی مقشر از هر یک ده مثقال
و نرم کوبیده و شیره آنها را بگیرند و آب به شیرین و آب انار شیرین و آب سیب شیرین از
هر یک ده مثقال مجموع آب مطبوخ و شیره ها و آب فواکه را یکجا کرده با سه برابر اجزا قند سفید
و عسل مصفی بقوام آورده سرد کرده ادویه را بآن بسرشند و در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از
چهل روز بکار برند شربتی دو مثقال معجون چوب چینی دیگر تالیف حکیم میر عماد الدین محمود
شیرازی مالیخولیا و بواسیر و جذام و آتشک و قروح سوداوی و وسواس و جمیع امراض سوداویه
را نافع است صنعت آن زرنباد جدوار خطائی مجرب زراوند مدحرج خولنجان [illegible] ریوند
چینی افتیمون هلیله سیاه لاجورد مغسول تربد سفید مجوف دارچینی مصطگی رومی سنبل الطیب
جوزبوا بسباسه زعفران قرنفل دار فلفل از هر یک دو مثقال چوب چینی اعلی نصف مجموع ادویه
کوفته بیخته با سه وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند و هر صبح پنج مثقال آنرا بخورند معجون
چوب چینی دیگر درد مفاصل اعضا را نافع و جهت ضعف معده و هضم طعام و آوردن اشتهای
طعام و تقویت باه و درد کمر و پشت مفید است صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست
هلیله زرد آمله منقی دارچینی بسباسه سنبل الطیب اسارون زعفران قرفة الطیب سورنجان خولنجان
سعد کوفی دار فلفل کندر زنجبیل رازیانه رومی نانخواه تخم گزر تخم شلغم بوزیدان شقاقل جوزبوا
عود هندی اجزا متساوی چوب چینی اعلی بوزن مجموع ادویه کوفته بیخته با سه وزن مجموع ادویه عسل
مصفی معجون سازند شربتی سه مثقال معجون چوب چینی دیگر که مولفش گفته بجهت درد

مفاصل و درد اعضا و تفتیح سدها و بواسیر و جمیع امراض سوداوی و بلغمی نافع است صنعت آن
پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه امله منقی بسفایج فستقی افتیمون اقریطی تربد سفید
مدبر زنجبیل قرنفل دارچینی قاقله کبار جوزبوا از هر یک سه درم ماهی زهره غاریقون سفید رازیانه
پوست بیخ کبر سورنجان مصری بوزیدان از هر یک دو درم فلفل سیاه زرنباد نانخواه نمک هندی
نمک نفطی از هر یک یکدرم دارفلفل زراوند مدحرج اصل السوس از هر یک سه درم سنا مکی
پنجدرم چوب چینی اعلی پنجاه مثقال مجموع را کوفته بیخته با سه وزن ادویه عسل مصفی معجون سازند
شربتی سه درم و عجیب است از مولف این معجون که با وجود آنکه جمیع اطبا منع نمک در چوب چینی نموده
اند نمکها داخل نموده معجون چوب چینی با عشبه مغربی قلمی فرموده اند که تالیف نموده آثم محمد هاشم
المخاطب بحکیم معتمد الملوک سید علویخان غفر الله ذنوبه است مجربست در درد مفاصل حادث بسبب
آتشک که یکی از اطبای عصر را بوده از مدت بیست سال و بعون الله تعالی از این تدبیر رفع مرض
معزی الیه بکلی گردید صفت آن عشبه مغربی پانزده درم چوب چینی موصوف بصفات جیده
مزبوره هفتاد درم گل گاوزبان بسفایج فستقی بادرنجبویه از هر یک ده درم مویز منقی یکرطل
و نیم مجموع را در پنج من و نیم گلاب و عرق بیدمشک یک شب بخیسانند و روز دیگر در دیگ سفالی
یا مس تازه قلعی کرده نموده سر آنرا بطبق سفالی پوشانیده و اطراف آنرا بخمیر و گل حکمت محکم نموده
مقدار پنج من و نیم هیمه قلم باریک دو شاخ دو شاخ در زیر آن بسوزانند تا تمام رسد پس
دیگ را فرود آورده بمالند و بپالایند نبات سفید یکمن تبریزی عسل مصفی یکرطل و نیم عراقی داخل
نموده در قدر مضاعف بجوشانند و کف آنرا گرفته صافی نموده بقوام آورند پس بگیرند دارچینی
سیلانی بهمن سرخ بهمن سفید سنا مکی خولنجان سورنجان مصری دانه هیل مصطکی رومی از هر
یک ده درم چوب چینی اعلی سی و پنجدرم عنبر اشهب نیم مثقال زعفران چهار دانگ پوست هلیله کابلی
پانزده درم کوفته بیخته معجون سازند و هر روز دو مثقال و نیم صبح و دو مثقال و نیم شام تناول
نمایند و در نسخه دیگر درونج عقربی بادرنجبویه را بیخ گل گاوزبان از هر یک ده درم لاجورد مغسول
دو درم و نیم اضافه شده و وزن چوب چینی چهل و پنجدرم نموده و بسیار مفید آمد معجون چوب چینی
دیگر منفعت آن چوب چینی که پوست بالای آنرا تراشیده باشند یکصد و سی و پنج مثقال سنا مکی

شش مثقال زعفران زنجبیل مصطکی قرنفل دارچینی دارفلفل فلفل سیاه عاقرقرحا شیطرج هندی
سنبل ازرق مرمکی سنبل الطیب خولنجان وج ترک نانخواه رازیانه تخم شبت هلیله سیاه شونیز افتیمون
اقریطشی از هریک یکمثقال و نیم مویز منقی روغن گاو از هریک شانزده مثقال ادویه را کوفته بیخته بروغن
گاو چرب نموده مویز منقی را در گلاب بپخته از بالایش بیرون کرده در عسل سه وزن مجموع ادویه
داخل کرده عسل مصفی را بقوام آورده ادویه را بآن سرشته بدستور مقرر معجون سازند و در ظرف
چینی نگاهدارند شربت یکمثقال و ربع مثقال مفرح چوبچینی تالیف حکیم میر عماد الدین محمود
جهت تقویت باه و معده و دل و دماغ و جگر و گرده و مثانه و سرخی رنگ و فربهی بدن نافع
است و بوی دهان نیکو کند صنعت آن چوب چینی پنجاه مثقال مروارید ناسفته شمطاریوند چینی
زعفران قرنفل فلفل زنجبیل جوزبوا بسباسه سورنجان بوزیدان شقاقل خولنجان کبابه چینی سعد
کوفی از هریک دو مثقال افتیمون سنبل الطیب سلیخه صیدانه زرنباد درونج عقربی تخم کشنیز تخم شلغم
تخم ترب تخم اسپست بهمن سرخ ماهی و بیان بهمن سفید تودری زرد تودری گلگون از هریک سه
مثقال قاقله صغار سه درم مصطکی عود خام مایه شتر اعرابی مشک عنبر اشهب از هریک یک درم
قسط شیرین دو درم دارچینی یکمثقال خصیة الثعلب مصری پنج مثقال حسک دانه سه درم ورق
الفضه سه سس اجزا کوفته بیخته گل گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ دوالی از هریک ده مثقال گلاب
جوشانیده صافی نموده شیره تخم خیارین شیره تخم کاسنی شیره تخم خربزه از هریک ده مثقال
آب به شیرین آب انار شیرین آب سیب شیرین گلاب از هریک یکصد مثقال قند سفید عسل مصفی
بالمناصفه سه وزن مجموع ادویه بقوام آورده مغز بادام شیرین مقشر مغز کدو مقشر مغز چلغوزه
مقشر از هریک ده مثقال نرم کوبیده اضافه کرده بعد سرد شدن باقی اجزا کوفته بیخته بآن
بسرشند و در نسخه دیگر اسارون گل مختوم صندل سرخ صندل سفید تخم خشخاش از هریک سه
مثقال شیره آمله منقی ده مثقال بر اجزای این مفرح افزوده شده است و اما استعمال
این دوا بعنوان نقوع پس بدانکه نقوع چوب چینی در ناقهین و امزجه ضعیفه اکثر
اوقات مفید است و طریق مشهور نقوع این دوا آن است که از هریک از چوب چینی اعلی کوفته
بیخته و نبات سفید نرم سائیده بقدر بیست و چهار مثقال وزن نموده در عرض سه روز باین

دستور بنوشند یک روز قبل از خوردن آن بگیرند هشت مثقال آنرا سائیده آنرا در کاسه
چینی کرده عرق بید مشک یا گلاب یا عرق گاوزبان یا عرق رازیانه هر یک که مناسب باشد و موافق
مزاج باشد بقدر صد مثقال و در بعضی امزجه یکصد و پنجاه مثقال بر بالای آن ریخته خیسانیده
در عرض روز چند مرتبه دست مالیده بر هم زنند و صباح آب صافی آنرا نیم گرم نموده نبات سفید
هشت مثقال داخل کرده بسه دفعه بنوشند و باز بدستور از هر یک هشت مثقال داخل همان
ثفل چوب چینی روز اول نموده بدستور گلاب و عرق داخل ساخته در عرض روز چند مرتبه بر هم زده صبح
روز دیگر آب صاف آنرا بدستور گرم کرده با نبات هشت مثقال سه دفعه میل نمایند و روز سوم
باز بقیه سائیده چوب چینی مذکور را اضافه ثفل روز دوم نموده بدستور گلاب یا عرق داخل کرده
چند مرتبه بر هم زنند صبح روز دیگر گرم نموده صافی کرده هشت مثقال نبات داخل کرده بسه دفعه
بنوشند پس بروز دیگر بگیرند یک کفچه آرد میده و در نسخه دیگر بجای آرد میده آرد شکر تیغال
است و یک کفچه آرد برنج و نیم کفچه تخم ریحان کوفته و بروغن گاو و یا گوسفند بی نمک بریان نموده
اثقال چوب چینی را با گلاب و عرق بید مشک و عرق گاوزبان در دیگی دیگر بجوشانند و صافی
نموده پنج مثقال قند سفید در آن حل کرده اضافه آرد و روغن مزبور نموده بپزند تا چون حریره
شود دارچینی دانه هیل از هر یک دو مثقال نرم کوفته داخل کرده بر هم زنند تا خوب ممزوج
شود در سه ظرف چینی کرده در سه روز تناول نمایند حکیم محمد هاشم طهرانی گفته که دستور معمول
فقیر در نقوع چوب چینی آن است که از یک مثقال تا هشت مثقال بحسب ضعف و قوت بدن و مرض
با عرقهای مناسب و دواهای موافق خیسانیده داده اثر بسیاری مشاهده نموده خصوص
در فصل تابستان و مزاجهای گرم و در امراض حاره و خفقان و امراض قلبیه حاره با صندل سفید
و گل گاوزبان و تخم کشنیز خشک بالسویه و بقدر نصف مجموع چوب چینی سوهان کرده عرق
بید مشک و نیلوفر بازای هر یک مثقال چوب چینی سی مثقال عرق اضافه نموده در شیشه کرده
در عرض دو روز چند مرتبه بر هم زده صبح روز دیگر آب آنرا صافی نموده گاه سرد و گاه گرم
داده که میل نموده اند و در امراض بارده و مبرودین با عود قماری و یا دارچینی و گل گاوزبان گیلانی
و چوب چینی بسوهان تراشیده که نسبت عود با چوب چینی نسبت سدس و با هر یک از این دو دوا نسبت

ثلث باشد مثلاً هرگاه چوب‌چینی شش مثقال باشد عود باید که یک مثقال و هر یک از گل گاوزبان
و بادرنجبویه دو مثقال باشد بدستور با گلاب و عرق بید مشک یا عرق رازیانه و عرق اذخر
و اگر سوداویت بر مزاج غالب باشد با عرق گاوزبان و بادرنجبویه خیسانده کرده در عرض روز
مکرر بر هم زده صبح زود صاف آنرا نیم گرم با اندک نبات یا بدون شیرینی میل نمایند و همچنین
اگر بجهت علت عضوی خاصی باشد مثل جگر یا معده با دواهای مناسب آن عضو و علت خیسانیده
بنوشند و اقل مدت خوردن نقوع شش روز و اکثر دوازده روز است و اگر هوا بسیار گرم
نبوده و دغدغه فساد چوبچینی و دواها بعد از سه روز نباشد بار چوبچینی و دواها را داخل همان ثفل
نموده عرق ریخته بدستور خیسانیده در روز دیگر میل نمایند و اگر دغدغه فساد باشد داخل ثفل
نساخته بدستور علیحده خیسانیده میل نمایند و ثفل را با عرق مناسب خیسانیده یا جوشانیده
صاف نموده بجای آب در عرض شبانروز بنوشند و بعد از اتمام جرم و ثفل سه روز آخر را
بدستور با عرقها جوشانیده یا خیسانیده صاف نموده بجای آب میل نمایند خلاصه کلام در باب
چوب‌چینی آن است که بطریق عرق و قهوه ذکر شد و نیز دستور کلی در باب وزن و مقدار
چوبچینی و عرق و آب و مدت خوردن و دواهایی که داخل میشوند دارد و بحسب مزاج و مرض و غرض
تمامی مختلف است به نهجی که در باب عرق و قهوه مکرراً مذکور شد با آن قانون سلوک نمایند و همچنین
در باب اغذیه و اشربه و ملاحظه حمیه موافق آنچه بیان شده عمل نمایند و اما پرهیز و ملاحظه این
نیز کمتر از طریق قهوه و نزدیک بعنوان سفوف است که پرهیز بسیاری ضرور نیست

دستور دیگر در نقوع چوب‌چینی از حکیم میر محمد مؤمن که جهت ناقهین و محرور المزاج و خفقان
و تقویت اعضا و قوی و امزجه اطفال نافع و در فصل گرمی هوا موافق است صنعت آن
چوبچینی را از یکمثقال تا هشت مثقال باید سوهان نمود و با عرقهای مناسبه و ادویه
موافقه یک شبانروز در شیشه و امثال آن بخیسانند و مکرر بر هم زنند پس صاف نموده
بنوشند و هرگاه از برای خفقان حار و امزجه و امراض حاره باشد با صندل سفید و گشنیز
خشک و گل سرخ بالسویه بقدر چوب‌چینی در گلاب و عرق نیلوفر یا عرق بید مشک و عرق
گاوزبان از چهل و پنج مثقال تا نود مثقال بخیسانند و هرگاه جهت مبرود المزاج باشد

با عود و بادرنجبویه و زرنباد و امثال آن در عرق رازیانه و عرق بهار و عرق اذخر و مانند آن بخیسانند
و با اشربهٔ مناسبه در هر امری بنوشند و همچنین هرگاه بجهت عضوی و سببی دوای مناسب
آن بخیسانند و هرچه بعد از سه روز صاف کرده باشند جرم آنرا در آب یا عرق مناسب بقدر
ضرورت خیسانیده بجای آب در ایام شرب نقوع بنوشند و قدر چوبچینی بجهت اطفال از
یک مثقال تا چهار مثقال است و از برای غیر اطفال از چهار مثقال تا هشت مثقال
نقوع چوبچینی بنسخهٔ دیگر صنعت آن مقدار بیست مثقال چوبچینی را نرم کوبیده در شیشه
کرده عرق گاوزبان عرق بادرنجبویه عرق شاهتره عرق بیدمشک گلاب از مجموع یک پیاله
بزرگ آبخوری از هر یک بقدر حاجت داخل کرده یک شبانروز در شیشه حرکت دهند پس
صافی نموده مقدار بیست مثقال نبات سفید سوده داخل کرده بیاشامند در سه روز و روز
چهارم ثفل آنرا حلوا کرده تناول نمایند نقوع چوبچینی بنوع دیگر این است که از یکمثقال چوبچینی
آغاز تا نه مثقال روز اول یکمثقال آنرا ریزه نموده و روز دوم دو مثقال و همچنین تا روز نهم
نه مثقال آنرا در امزجهٔ حاره با گلاب و عرق بیدمشک و عرق نیلوفر بازای هر یک مثقال
چوبچینی سی مثقال از عرقها و در مزاجهای سرد در گلاب عرق اذخر و عرق بادرنجبویه و عرق
بادیان بدستور مزبور خیسانیده در عرض یک شبانروز گاهی سرد بجای آب و گاهی گرم
چون قهوه با شیرینی نبات یا بغیر شیرینی بنوشند و در مقدار چوب چینی درین ایام چهل و شش
مثقال میشود و مقدار عرقها در روز اول سی مثقال است و در نهم دوصد و هفتاد مثقال و
ازین دور وزن عرقها در ایام دیگر معلوم میشود دستور نقوع چوبچینی که فرنگان
در امراض باردهٔ مزمنه که بتدابیر دیگر دفع نمیگردد باین دفع میگردد و بزعم ایشان والحق بلاد ایشان
چنین هوای دارد که بغیر اینچنین دوای قوی امراض مزمنهٔ قویه دفع نمیگردد صنعت آن بگیرند
شراب ریحانی قوی خالص بیست و چهار من طبی که هر منی دو رطل است و هر رطلی یکصد و بیست
و هشت درهم و دو ثلث درهمی و در چهار قرابه کنند که در هر قرابه شش من طبی شراب باشد پس بگیرند
چوب چینی که برنده نجاری تراشیده باشند و در هر قرابه شانزده سیر من طبی از چوب چینی تراشیده
داخل کرده سر آنرا گرفته چهل روز در آفتاب گذارند پس بعد از چهل روز از آفتاب برداشته اول

فصل بهار شروع بخوردن آن نموده روز اول پنج مثقال آنرا بنوشند و هر روز پنج مثقال
آنرا بیفزایند تا بهفتاد و پنج مثقال رسد پس چهل و یکروز هر روز هفتاد و پنج مثقال آنرا بنوشند
بعد از چهل و یکروز هر روز پنج مثقال آنرا کم کنند تا به پنج مثقال برسد پس ترک نمایند و این وقتی
است که مزاج بسیار قوی باشد اما اگر مزاج متوسط باشد و قرابه آن که در قرابه چهار من طبی
شراب باشد ساخته بدستور مذکور تا هفتاد و پنج مثقال رسانیده بیست و یکروز هر روز هفتاد
و پنج مثقال بنوشند پس هر روز پنج مثقال آنرا کم کنند تا به پنج مثقال رسد پس ترک کنند
و اگر مریض بسیار ضعیف باشد و بعد از رسیدن بهفتاد و پنج مثقال یازده روز یا پانزده روز
هر روز هفتاد و پنج مثقال آنرا بنوشند پس هر روز پنج مثقال آنرا کم کنند تا بمقدار پنج مثقال رسد
آن زمان ترک نمایند و پرهیز بدستوریست که در خوردن چوب چینی بدستور تعریق ذکر شد
و اگر ربع وزن چوب چینی نیز کبابه کوبیده کرده با چوبچینی مذکور در قرابه ریزند و بقدر وزن این
نیز بر شراب بیفزایند بهتر و اقوی است ولیکن در این هنگام باید غذا و شراب را منحصر بر شیر گاو
تازه دوشیده نمایند که شیر برنج بی شیرینی و نمک و با چلاو و یا شیر بخورند و بجای آب شیر نیم
گرم بنوشند نقوع دیگر از حکمای فرنگ و هند جهت آتشک و قروح و جروح مجاری بول و
غیرها صنعت آن چوب چینی اعلی از یک مثقال گرفته تا دو مثقال و کبابه چینی و ریوند چینی و دار
چینی از هر یک از نیم مثقال گرفته تا پنج مثقال تا چهل و دو یا بدین نهج که سه روز اول هر روز چوب چینی
یکمثقال و از آن هر سه نیم نیم مثقال و سه روز دیگر دو مثقال چوبچینی و از آن هر سه یک یکمثقال
که روز آخر نوزدهم و بیستم و بیست و یکم است هفت مثقال چوب چینی و از آنها سه و نیم مثقال باشد
و باز بهمین دستور کم نمایند و این در صورتی است که مرض صعب و شدید نباشد و الا هر دو روز
یک مثقال بیفزایند تا بیست و یک یوم و همچنین باز بکاهند که مقدار هر روزه را در نیم آثار شرعی
آب تا سه پاو شب بخیسانند و صبح صاف نموده نصف آنرا آنوقت و نصف آنرا آخر روز نیم گرم
نموده بیاشامند و اگر در بضرورت قدری چوب چینی اعلی را از سه مثقال گرفته تا هفت مثقال در
آب بخیسانیده در عرض شبانروزی بجای آب بیاشامند که آب خالص ننوشند اولی است
و ترشیها و نمک و غیرها را ترک نمایند و اما حریره های چوبچینی پس بدانکه اینها نیز در نفع

قریب بمعاجین آن بلکه ازان انفع در بعضی امزجه و امراض و هوا دانند حریره چوب چینی
قلمی فرموده اند که تالیف قدوة المحققین سید سند والد ماجد فقیر میر محمد هادی قدس سره است
نافع از برای نزلات بارده و سرفه و ضیق النفس و امثال اینها صنعت آن آرد میده آرد نخود
از هر یک یک کفچه کشنیز خشک تخم خشخاش تخم خرفه مقشر تخم مرو کوفته بروغن گاو بریان کرده
شربت بنفشه شربت اسطوخودوس شیره هلیله مربا عسل سفید خوشبو مصفی از هر یک ده مثقال
بعرق بیدمشک و عرق گاوزبان و عرق بادرنجبویه از هر یک ده مثقال حل کرده و بآتش ملایم
بپزند تا چون شربت حلوا شود چوب چینی چهار مثقال دارچینی دانه هیل از هر یک دو مثقال عود الصلیب
یک مثقال زعفران بسباسه از هر یک دو دانگ کوفته بیخته بران پاشیده ساعتی سر دیگ را محکم نموده
که بخار آن بدر نرود و پس از آتش فرود آورده ردای بر سر کشیده ساعتی سر دیگ را برگرفته
سر به بخار آن بدارند تا عرق آید پس ردای را بر خود پیچیده بخوابند و لحافی بر سر خود گرفته
صبر نمایند که عرق خشک شود و پس حریره را در کاسه چینی کرده هر روز یک کاسه را بخورند و
اگر مزاج قوی باشد و مرض مزمن و قوی وزن چوب چینی را زیاده میتوان نمود تا چهار ده مثقال
و اگر خوف فساد آن باشد از برای هر روز تازه ترتیب دهند حریره چوب چینی دیگر نافع
از برای امراض سینه و شش مثل تنگی نفس و سرفه کهنه صنعت آن چوب چینی اعلی هر روز نیم
مثقال یا یک مثقال تا دو مثقال انها بحسب مزاج و ضعف و قوت نرم کوفته بیخته باید وزن
آن نبات سفید شب در پیاله با عرق بیدمشک و عرق گاوزبان بخیسانند و صبح بآتش ملایم
بپزند تا چون فالوده شود آنگاه نیم گرم تناول نمایند و تا سه روز یا تا شش روز باین دستور عمل
نمایند و اگر شکر تیغال و بیخ هلیمو و نشاسته و کتیرا و صمغ عربی از هر یک بقدر سدس چوب چینی
داخل نمایند بهتر است حسو چوب چینی که معروف است بکشنیز آب نزلات بارده و امراض
دورد گوش و دوار سر و تاریکی چشم که حادث شده باشد بعد از مرض معروف باتشک و از برای دوار
و سدر و مالیخولیا نافع است صنعت آن آرد گندم آرد نخود از هر یک هفت مثقال تخم خرفه
کشنیز خشک هر دو مقشر تخم خشخاش مغز بادام شیرین از هر یک دو مثقال اول مرتبه آرد را
بروغن گاو بریان نموده پس تخم خرفه و کشنیز خشک و تخم خشخاش و مغز بادام را در عرق گاوزبان

و عرق بید مشک شیره گرفته شربت بنفشه شربت گاوزبان شربت اسطوخودوس نبات سفید
شیره زنجبیل مربا از هر یک دو مثقال داخل آن دو سه روغن مذکور نموده تخم مرو بریان یک مثقال
کوفته بیخته اضافه نموده باتش ملایم بپزند تا بقوام حسنه آید چوب چینی سوهان کرده دو مثقال
و نیم دارچینی عود الصلیب دانه هیل کلان از هر یک دو دانگ زعفران یک قیراط کوفته بیخته داخل
نمایند و بهم زنند و لجه سر دیگ را محکم بندند که بخار آن بیرون نرود و پس مریض ردائی بر سر گرفته
دیگ را در زیر ردا برده قدری صبر کنند که حرارت آن شکسته شود پس سر دیگ را اندک
برگرفته سر به بخار آن بدارد تا عرق آید و بجهت مذکور نیم گرم تحسی نماید پس ردا را بر خود پیچیده صبر کند
تا عرق خشک شود و تا یک هفته باین دستور عمل نماید که بعون الله عز و جل نافع و مجرب است خمیره
چوب چینی جهت تقویت قلب و دماغ و کبد و سائر قوی و ارواح و بدن نافع و باه را بیفزاید
و خفقان و وسواس و امراض سوداوی را دفع کند صفت آن بگیرند چوب چینی اعلی ورق کرده
یا ریزه نموده پنجاه مثقال گل گاوزبان گاوزبان بادرنجبویه بسفایج فستقی ابریشم خام
اسطوخودوس از هر یک پانزده مثقال مویز منقی یک رطل مجموع را در دو من آب و عرق
گاوزبان و عرق شاهتره و گلاب از هر یک یک من بید مشک عرق ورد چینی که بفارسی گل
نسترن و مشکین و بهندی سیوتی نامند از هر یک نیم آثار یک شبانروز بخیسانند پس بدستور
مسطور در اشربه چوب چینی طبخ نموده مالیده صاف نمایند و بقوام آورند و در حین بقوام آوردن
بیست درم افتیمون را در صره کتان نازکی بسته دران اندازند و بعد قوام آمدن فشرده دور نمایند
پس بدستور معجون سازی خوب و یاقوت بالمد ناسفید کهربا دو سیم دارچینی قرنفل دانه هیل کلان دو مثقال
شقاقل بهمن سرخ بهمن سفید خولنجان لوز بیدان خصیة الثعلب مصری تخم بلیون ریوند چینی پوست
بلیله کابلی سنای مکی اسطوخودوس از هر یک چهار درم ابریشم مقرض سه درم فلفل دار فلفل زعفران
زنجبیل از هر یک دو درم عنبر اشهب مشک خالص مصطگی از هر یک یکدرم ورق طلا پنجاه عدد
ورق نقره یکصد عدد مروارید ناسفته دو درم ادویه نرم کوفته بیخته عنبر و مشک مصطگی را با قدری
نبات سوده و زعفران را با گلاب سائیده و مروارید را با گلاب و بید مشک بر سنگ سماق نرم
سوده و بهر دو ورق را حل نموده علی الرسم بآن بسرشند شربتی از یک مثقال تا سه مثقال ۱۲

واما حلواهای چوبچینی پس بدانکه اینها نیز قریب المنفعه اند با معاجین واز آنها ضعیف تر
باعتباری و باعتباری مساوی حلوای چوبچینی تالیف قدوة الحکما وسید الاطبا والد
ماجد آن مرحوم قدس سره در دستور نوشیدن چوب چینی بطریق قهوه تحریر یافت حلوای
چوبچینی که در امراض سینه وشش وسرفه کهنه نافع است صنعت آن چوبچینی کوفته از نافته بیرون
کرده را با نشاسته وکتیرا بریخ وشکر تیغال ونبات سفید وتخم ریحان وروغن تازه بی نمک
بدستور مقرر حلوا سازند واگر تسخین مطلوب باشد دارچینی زرنباد زنجبیل قرنفل از هریک
قدری اضافه نمایند در هر شربت وخواب که چوبچینی در سفوفها زیاده از یک مثقال و در معجونها
دو مثقال و در اقویا سه مثقال نباید که باشد واگر درین حلوا وسایر حلوا بقدر چوبچینی [illegible]
ساخته وتراشیده بقدر هر یک مثقال از چوب چینی صد مثقال آب در دیگ نموده بطریق عرق
وقهوه جوشانیده تا ربع باند وباعسل وشکر وقند بقوام آورده حلوا وبا حریره بسازند بهتر ونافع
ترست چنانچه در باب معجون بیان شد حلوای چوب چینی حکیم هاشم طهرانی نافع از برای
امراض سینه وبا بعضی ادویه مناسبه مقوی باه ست وتسکین اوجاع اعضا واوجاع مفاصل
صنعت آن بدستور نسخه مسطور ست ایضا حلوائیکه در درد مفاصل ودردهائیکه از آتشک عارض
شده باشد صنعت آن چوب چینی شش مثقال دارچینی چهل مثقال سورنجان دو مثقال شکر
تیغال سه مثقال نبات سفید پنجاه مثقال بار دلنه مر روغن گاو بی نمک وروغن بادام شیرین
از هر یک بقدر ضرورت حلوا سازند واز پانزده مثقال تا سی مثقال بدستور حلوای سابق
بحسب ضعف وقوت مزاج میل نمایند حلوای چوبچینی دیگر که جمیع اوجاع را نافع ست وتقویت
باه میکند ومبرودین را نافع ست نفع بالغ صنعت آن چوبچینی را نیم کوبیده وبجهت [illegible]
ازان مثقال زنجبیل سفید یکمثقال قرنفل دانه هیل سورنجان خولنجان زرنباد از هریک دو مثقال
دارچینی چهار مثقال مغز چلغوزه مغز نارجیل مقشر از هر یک ده مثقال آرد سمید روغن گاو
بی نمک از هریک بقدر ضرور روغن بادام شیرین قدری با عسل وقند صد وپنجاه مثقال بدستور
مقرر حلوا سازند شربتی هر روز از پانزده مثقال تا سی مثقال بحسب ضعف وتوسط وقوت تناول
نمایند حلوای چوبچینی اقوی از نسخه قبل صنعت آن چوب چینی اعلی کوفته بجهت [illegible] نگیرند از آن

سی مثقال قرنفل دارچینی زرنباد زنجبیل انیسون رازیانه نانخواه سورنجان مغز چلغوزه مغز نارجیل
مقشر سعد کوفی از هر یک یک مثقال آرد میده یک چهار یک من تبریزی روغن گاو [illegible] عسل مصفی
از هر یک بقدر ضرور آرد را در روغن بریان نموده عسل را بگلاب حل نموده داخل کرده بپزند
تا چون تر حلوا شود پس ادویه را کوفته بیخته بآن بسرشند و در ظرف چینی نگاه دارند و هر روز از آن
پانزده مثقال تا سی مثقال بحسب ضعف مزاج و توسط و قوت مزاج بخورند و بهتر آنست که بمقدار
مذکور را بوقت صبح و شام بخورند حلوای چوبچینی بنسخهٔ دیگر صنعت آن آرد میده یک
ربع من تبریز بروغن گاو و یک ربع و نیم من تبریز بریان کرده عسل مصفی بمقدار ضرور بگلاب حل
کرده در آن داخل کرده به آتش ملایم بپزند تا چون تر حلوا شود پس مغز پسته مقشر مغز چلغوزه
مغز بادام شیرین مغز نارجیل مقشر از هر یک هفت مثقال نیم کوفته داخل کرده باز بپزند
تا شروع نماید پس دادن روغن چوبچینی سوهان کرده سی مثقال قرنفل دارچینی زرنباد انیسون
نانخواه سورنجان سعد کوفی از هر یک پنج مثقال داخل کرده برهم زنند و از آتش فرود آورده
در طبق چینی پهن سازند و بطریق لوزیات ببریده قدری قند سفید کوفته بر آن پاشیده نگاه دارند
و هر روز صبح و شام مقدار که کافی تناول نمایند و بعضی درین حلوا روغن زیتون مقدار یک اوقیه
داخل کرده اند و وزن عسل را نیم من تبریز نموده که سیصد مثقال باشد حلوای چوبچینی
بنسخهٔ دیگر صنعت آن آرد میده سه ربع یکمن تبریز بروغن گاو یکمن تبریز بریان کرده عسل مصفی
یکمن و نیم تبریز بگلاب و عرق زردک و عرق گاوزبان حل کرده داخل نموده بپزند تا چون
تر حلوا شود پس مغز چلغوزه مغز نارجیل که پوست سیاه آنرا دور کرده باشند مغز بادام شیرین
از هر یک هشت مثقال نیم کوفته داخل نموده بپزند تا وقتیکه روغن پس دهد پس چوبچینی اعلی
یکصد مثقال قرنفل دارچینی دانه هیل زرنباد تخم رازیانه زنجبیل انیسون نانخواه لسان العصافیر
سورنجان دار فلفل خولنجان سعد کوفی از هر یک پانزده مثقال کوفته بیخته داخل کرده در ظرف
چینی نگاه دارند و هر روز بقدر کافی بخورند حلوای چوبچینی دیگر اصحاب امزجهٔ بارده و
امراض بارده را نافع است و تسخین بدنها و اوجاع مفاصل را مفید است خصوصا درد گرده و وجع
ظهر و مقوی باه است صنعت آن آرد گندم سمید بروغن گاو بریان کرده قند سفید و عسل مصفی

سفید بگلاب حل کرده داخل نموده بپزند تا چون شیره حلوا شود مغز بادام شیرین مغز چلغوزه مغز
نارجیل مقشر از هریک ده مثقال نیم کوفته داخل کرده بپزند تا روغن باز دهد چوب چینی سائیده
از حریر بیرون کرده ده مثقال زنجبیل یکمثقال قرنفل دارفلفل جوزبوا سورنجان بسباسه
زرنباد کوفته و بیخته داخل کرده در ظرف چینی پر کرده هر روز از پانزده مثقال تا سی مثقال
انزا دو وقت یعنی صبح و شام هر وقت نصف مقدار مذکور تناول نمایند حلوای چوب چینی
دیگر تالیف آن مرحوم قلمی فرموده اند که منافع بسیار دارد و در تقویت بدن و تسمین و تقویت باه
بی نظیر است صنعت آن زردک تراشیده سیب شیرین تراشیده به شیرین تراشیده کدو پوست
و استخوان و تخم آنها را دور کرده با شربت آب انار شیرین از هریک بیست مثقال همه را در عرق
زردک و عرق چوب چینی بپزند تا مهرا شود پس بمالند و بپالایند پس آرد سمید پانزده مثقال آرد
نخود بیست مثقال نشاسته گندم پنج مثقال اول مرتبه آرد گندم و آرد نخود را بروغن گاو
چهل مثقال بریان کرده نشاسته را در آب حل کرده بپزند تا چون پالوده شود پس نبات
سفید و عسل مصفی و ترنجبین پاک کرده خالص از هریک بیست و پنج مثقال همه را بعرق
گاوزبان و عرق چوب چینی و آب حل کرده بجوشانند و کف سفیده تخم مرغ بران زنند و کف
آنرا بگیرند تا دیگر کف نیاورد پس با فواکه مطبوخه پالوده و نشاسته درآورده و روغن مذکور
داخل کرده بپزند تا چون شیره حلوا شود مغز چلغوزه مغز پسته مقشر مغز بالور مغز
فندق مغز بادام شیرین مقشر مغز گردکان مغز نارجیل مغز حبة الخضراء مغز انجکک مغز حب الزلم
مغز حب السمنه مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه مغز تخم هندوانه همه لبوب باید که از قشر رقیق بالای
لب مقشر باشد از هریک دو مثقال همه را نیم کوفته در حلوای مذکور داخل کرده بآتش ملایم بپزند تا
شروع نماید به باز دادن روغن پس بگیرند چوب چینی اعلی چهار مثقال خصیة الثعلب مصری دو
مثقال زنجبیل سفید نیم مثقال دارچینی بوزیدان بسباسه دارفلفل بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل
مصری لسان العصافیر شیرین تودری زرد تودری سرخ از هریک یک مثقال جوزبوا چهار دانگ
عنبر اشهب مشک تبتی زعفران بزرالبنج سفید بیخ لفاح از هریک دو دانگ کوفته و بیخته داخل کرده
بر هم زنند و از آتش فرود آورده در ظرف چینی پر کنند و بگذارند تا سرد شود و نبات سفید کوفته

و پخته بران بپاشند و بطریق حلوا الوز بپزند و هر روز صبح چهار مثقال و شام چهار مثقال از این بخورند
حلوای چوبچینی دیگر صنعت آن چوب چینی اعلی بیست و دو مثقال قرنفل دانه هیل ازیانه
زرنباد انیسون نانخواه سورنجان مغز حلغوزه مغز نارجیل سعد کوفی از هر یک هفت مثقال
دارچینی پنج مثقال کوفته بیخته آرد گندم بقدر حاجت به روغن گاو یک چهار یک بریان کرده
عسل مصفی یک چهار یک قند سفید نیم من داخل کرده بپزند تا چون حلوا شود حلوای چوبچینی
دیگر تالیف آن مرحوم که در تقویت باه و امساک و کثرت سیلان مذی و ودی و سیلان رحم
نافع است صنعت آن آرد سمید بیست و پنج مثقال به روغن گاو بریان نموده نبات سفید سی
و چهار مثقال بعرق گاوزبان حل کرده داخل نموده با آتش ملایم بپزند تا چون تر حلوا شود
مغز پسته مقشر مغز بادام شیرین مقشر مغز حبة الخضرا مغز حب السمنه مغز حلغوزه مغز اشکلکه
مغز نارجیل تازه مقشر از هر یک دو مثقال و نیم کوفته داخل کرده باز با آتش ملایم بپزند تا
شروع بپس دادن روغن نماید پس بگیرند بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل مصری خولنجان تودری
سرخ تودری سفید دارچینی گل فوفل پوست بیرون پسته از هر یک یک مثقال خصیة الثعلب مصری
یک مثقال و دو دانگ چوب چینی هفت مثقال و نیم زعفران دو دانگ مغاث بغدادی بهار
درخت کنار از هر یک یک مثقال و دو دانگ کوفته بیخته داخل کنند و بهم زنند و در طبق چینی پهن کنند
و بطریق لوزیات ببرند و قدری نبات سفید کوفته بران بپاشند و نگاه دارند و صبح پنج مثقال
و شام پنج مثقال بخورند با اشربه مناسبه فالوده چوبچینی قریب النفع است بحلوای آن
صنعت آن بگیرند مقدار دو توله چوبچینی اعلی را مانند صندل سوده با نیم توله خصیة الثعلب هم
صلایه کرده با شیره نبات و گلاب بقدر حاجت بپزند و در آخر یک دانگ زعفران و نیم دانگ عنبر
اشهب سوده اضافه نمایند و چون فالوده یعنی ته حلوا پخته شود در ظرفی کشیده روغن پسته
یا بادام قدری بران ریخته تناول نمایند و اگر مریض سرفه داشته باشد گلاب و عنبر داخل ننمایند
و بعضی از لعابهای مناسب مانند لعاب بهدانه و بالعاب بزر قطونا و نشاسته داخل نمایند
و بدین مداومت نمایند و اگر بسیار محرور المزاج باشد خصیة الثعلب نیز حذف نمایند فالوده
دیگر الطف و سبکتر چون هفت روز تناول نمایند فواید بسیار بخشد صنعت آن بگیرند چوبچینی

اعلی و بکار دو رق نموده دو توله آن را در پیاله آب خالص بخیسانند و صباح چندان بجوشانند
که بنصف رسد پس قدری نشاسته با قند سفید یا نبات داخل کرده بطریق معمول طبخ نمایند تا بقوام
فالوده آید و بطریق قهوه بیاشامند و بهمین دستور تا روز هفتم قرص چوب‌چینی ایضا در
نفع قریب بحلوای آن است صنعت آن که بگیرند شیره نبات مقدار دو آثار و با نیم آثار گلاب
بقوام آورند و مقدار نیم سیر چوب‌چینی اعلی نرم سوده و مقدار نیم توله تا نه ماشه و تا یک توله عنبر
اشهب و شش ماشه زعفران نیز نرم سوده داخل کرده ببیزند چون سازی نیکو ممزوج نموده
بر تخته پاکیزه یا سینی که بروغن پسته یا بادام چرب نموده باشند ریخته قرص ببرند و نگاه دارند
و روزی مقدار پنج توله تا ده توله تناول نمایند لوزینه چوب‌چینی نیز قریب النفع است بحلوای
چوب‌چینی صنعت آن چوب‌چینی اعلی نود مثقال ریزه کرده در دو من و نیم سنگ شاه که پنج من
تبریزی باشد آب خالص بجوشانند تا به نیم من شاه که یک من تبریزی باشد برسد پس صافی نموده قند
سفید یا عسل مصفی بالمناصفه چهارصد و پنجاه مثقال داخل کرده با آتش ملایم بجوشانند تا بقوام
آید پس یکصد و پنجاه مثقال مغز بادام شیرین مقشر نیم کوفته با آن ممزوج نموده در طبق چینی یا
بر سنگ [illegible] ریزند پهن کرده لوزینات به برند و بیست و یک حصه کرده هر روز یک حصه
اصبح ناشتا بخورند و موافق امزجه بعوض مغز بادام مغز پسته یا مغز نارجیل یا مغز حبة الخضرا
یا مغز چلغوزه یا مغز گردکان یا مجموع می‌توان داخل کرد مربای چوب‌چینی صنعت آن بگیرند
چوب‌چینی تازه بی ریشه سفید اعلی و پوست آن را دور کرده قطعات بمقدار بند انگشت نموده بجلالی
و در آن سوراخها کرده در آب به بندند و [illegible] گرفته بر روی کرباسی آن را پهن کنند که رطوبت آن
دور شود پس در همان آب بقدر ضرور قند سفید یا عسل مصفی داخل کرده بگیرند دارچینی خولنجان
بسباسه دانه هیل جوزبوا زعفران قرنفل بمقدار هر یک رطل از چوب‌چینی یک درم از هر یک ازین
ادویه کوفته در کیسه کتانی کرده در آن اندازند و بجوشانند و دایم کیسه را بمالند تا بقوام آید پس کیسه
نیکو بمالند و شیره آن را برآورند و بیفشارند و دور کنند و چوب‌چینی را در آن داخل کرده دو جوش
دیگر داده فرود آورند و بگذارند تا سرد شود و در مرتبان چینی کرده چهل روز بگذارند تا مزاج گیرد
پس استعمال نمایند شربتی یک اوقیه و اگر بعد از فرود آوردن در هر یک رطل از چوب‌چینی که مربا نموده

اند بمقدار یک درم از هر یک مشک تبتی و عنبر اشهب را با نبات سفید سائیده داخل نمایند بهتر است و اگر
ساده نخواهند با قند یا عسل مصفا بپرورند بقوام آورند و ادویه دیگر مطلقا داخل ننمایند مصنع
چوب چینی گفته اند که چون انبار نبیده کرده مانند و انهای نخود بجای فوفل با برگ تانبول که پان نیز
نامند بخورند مصنع شود و آب آنرا فرو برند و ثفل آنرا بیندازند قلاع و جوششهای دهن را مدد است بان
نافع است خصوص آنکه از ماده آتشک باشد فصل در بیان طریق استعمال چوب چینی در مرهم
و ذرورها و غیره و اطلیه و غسول آن اما مرهم چوب چینی که جراحت های آتشک و زخمهای
ناصور و زخمهای مفاصل و اوجاع مفاصل سازد و جامع را خصوص که از آتشک باشد کمال
نفع دارد مرهم دیگر بهمین منافع دارد و صنعت آن آنکه در کتان کرده یک شبانروز در آب
خیسانیده پس [illegible] را در آب [illegible] بمالند و بگذارند تا ته نشین شود پس آب آنرا دور کرده آب
تازه بجوشانند [illegible] در ظرف دیگر بگذارند تا ته نشین شود و آب آنرا دور کرده چوب چینی
تا ته نشین شده آنرا غسل داده آب آنرا دور کنند پس آنچه ته نشین شود یک جزو از آن و دو جزو از
چوب چینی کوفته بیخته و نصف [illegible] جزو از مرداسنگ و حنا و ربع جزو موم سفید و اقلیمیای نقره
مثل [illegible] از روغن زیتون [illegible] مرهم سازند مفید باشد که اگر یک جزو شنجرف در این مرهم
داخل نمایند انفع است مرهم چوب چینی دیگر انفع از اول صنعت آن توتیای کرمانی مغسول شنجرف
مغسول مرداسنگ سفیداب کاشغری از هر یک سه مثقال چوب چینی موم از هر یک پنج مثقال
موم را در روغن بادام شیرین بیست و پنج مثقال گداخته ادویه را کوفته بیخته بان سرشته
مرهم سازند و در نسخه دیگر بیست و پنج مثقال روغن گاو بی نمک نیز داخل است مرهم چوب چینی
دیگر جهت زخمهای آتشک که از دو نسخه اول انفع است صنعت آن مرداسنگ شنجرف از هر یک
دو مثقال کهیر که در فارسی [illegible] معروف است بکات هندی چوب چینی از هر یک چهار مثقال موم
کافوری پنج مثقال روغن گاو بی نمک بیست و پنج مثقال و اگر بجای روغن گاو مسکه تازه یا سر شیر
باشد بهتر است بدستور مذکور مرهم سازند و اگر نصف کات سوخته داخل نمایند انفع است مرهم
دیگر زخمهای آتشک و کجلی را انفع است صنعت آن مرداسنگ توتیای کرمانی مغسول صابون
ورقی تراشیده از هر یک پنج مثقال [illegible] سفید برگ حنا زنگار [illegible] سبز کنند از هر یک

دو مثقال زفت رومی بیست مثقال چوب چینی ده مثقال صمغها را در سرکهٔ انگوری خیسانیده
حل کرده و توتیا را با سرکه سائیده و سائر اجزا را کوفته بحریر بیخته با موم زرد و زیت کهنه و روغن
بادام تلخ و روغن گل سرخ از هر یک بیست مثقال مرهم سازند و در نسخهٔ دیگر انزروت سفیده بیست
مثقال است و هر سه روز یکمرتبه بحمام رفته سر را بشویند و این مرهم را بمالند و اگر چوب چینی را تنها
سائیده بحریر بیخته و در زفت رومی داخل کرده بر سر کچلی اندازند نافع است و در جراحت های
دیگر اگر قدری از چوب چینی را کوفته بحریر بیخته در مرهم کافوری یا باسلیقون داخل کرده استعمال
نمایند بنهایت نافع است و اما روغنهای چوبچینی که اوجاع مفاصل و دردهائیکه از آتشک
حادث شود و از برای جذام و درد اعضا و اورام سوداوی و بلغمی چون فالج و استرخا و رعشه
و کزاز را بنهایت نافع است روغنیکه در اوجاع مفاصل و دردهائیکه از آتشک حادث شود
بنهایت نافع است صنعت آن چوب چینی اعلی بیست مثقال سورنجان مصری مخلصه سداب از
هر یک پنج مثقال قصب الذریره اشنه سنبل الطیب ساذج هندی مرزنجوش زراوند طویل از
هر یک سه مثقال عاقرقرحا دو مثقال قسط تلخ دو مثقال و در نسخهٔ دیگر شش مثقال است
مجموع را نیم کوفته و چوب چینی را رنده نموده دو شبانه روز در دو من تبریزی آب بخیسانند
آنگاه با روغن زیتون و روغن گل سرخ از هر یک چهل مثقال روغن بابونه روغن زنبق
روغن شبت از هر یک پانزده مثقال در دیگ بآتش ملایم بجوشانند تا مهرا شود و آب برود
و روغن بماند پس صافی نموده روغن را بردارند و ثفل را با همین تبریزی آب و چهل مثقال روغن
دفعهٔ دیگر بجوشانند تا آب برود و روغن بماند صافی نموده و در روغن اول داخل کرده نگاه دارند
و بوقت حاجت بمالند و بعض ثقات اگر در هر ده مثقال روغن یک مثقال مومیائی دار الجردی
داخل نمایند انفع است در اوجاع بارده و امراض بارده چون رعشه و لقوه و فالج خصوص آنکه در هر
ده مثقال از هر یک جندبیدستر و فرفیون نیم مثقال نرم سائیده اضافه نمایند روغن چوب چینی
دیگر اوجاع مفاصل حاره را نافع است صنعت آن چوبچینی ده مثقال در سه من تبریزی آب بجوشانند
تا بربع رسد پس سنا ... مثقال علیحده در آب یکشب بخیسانند و صبح جوشانیده صافی نموده روغن گل
سرخ پنجاه مثقال داخل نموده و قدری مصطکی سائیده بجوشانند تا آب برود و روغن بماند

کرده در شیشه نگاهدارند و در وقت استعمال در هر پنج مثقال ازین هر یک از سورنجان و حضض یک یکمثقال
نرم سائیده داخل نموده استعمال نمایند بنهایت نافع است و اگر آب سداب تازه و آب کرفس و آب
انجدان تازه و آب ریحان تازه از هر یک سی مثقال اضافه آب چوبچینی نمایند و روغنها را داخل کرده چندان
بجوشانند که آبها سوخته روغن بماند پس استعمال نمایند در اوجاع مفاصل و اوجاعیکه از مواد بارده
حادث شده باشد اثر تمام دارد روغن چوبچینی دیگر که در آتشک و جذام و مانع ریختن موادست
و در داء الثعلب و داء الحیه و سعفه موی برویاند و موی را دراز و سیاه و قوی گرداند صنعت آن
چوب چینی تراشیده ده مثقال برگ مورد برگ حنا برگ نیل پرسیاوشان صندل سفید سنبل الطیب
اشنه ساذج هندی پوست هلیله زرد هلیله سیاه پوست هلیله کابلی آمله منقی سعد کوفی حب الآس
قرنفل عود هندی عود الصلیب جوز بوا بسباسه از هر یک دو مثقال یکشب در گلاب و آب برگ چغندر
و آب اسفناج و آب برگ مورد و آب فرنجمشک و آب گاوزبان از هر یک چهل مثقال بخیسانند و صبح
بآتش ملایم بجوشانند تا بنصف رسد و بمالند و صاف نموده زیت انفاق و روغن گل سرخ روغن
حبة الخضرا از هر یک پنجاه مثقال روغن بنفشه ده مثقال داخل کرده در قدر مضاعف بجوشانند
تا آب برود و روغن بماند عطر حصی لبان لادن از هر یک سه مثقال عنبر اشهب قسط رومی عطر
صندل مصطگی رومی مومیائی دارچینی از هر یک یکمثقال در آن داخل کرده بکار برند روغن
چوبچینی بنسخه دیگر مستعمل در اوجاع مفاصل و درد کمر و اوجاع حادث در آتشک صنعت آن چوبچینی
ده مثقال انداز تراشیده بدستور مطبوخ چوبچینی با سه من تبریزی آب بجوشانند تا بربع رسد پس
روغن گل سرخ یا روغن بابونه یا زیت یا هر سه سی مثقال داخل نموده بجوشانند که آب برود
و روغن بماند روغن چوبچینی دیگر که در اوجاع مفاصل و اوجاعیکه از مواد بارده حادث شده
باشد اثر تمام دارد صنعت آن چوبچینی ده مثقال انداز بدستور مذکور طبخ نموده پس آب مطبوخ
چوبچینی را با آب کرفس تازه و آب برگ حنا از هر یک سی مثقال زیت شصت مثقال روغن انجدان
تازه ده مثقال داخل کرده چندان بجوشانند که آبها سوخته روغن بماند و در هر ده مثقال او
یکمثقال سورنجان مصری سوده داخل کرده بهم زنند و نگاهدارند روغن چوب چینی بنسخه حکیم
محمد صالح ابن محمد امین صنعت آن چوب چینی روغن کنجد پیه گرده بز از هر یک ده رطل چوب چینی را

ریزه کرده در پنج رطل آب بجوشانند بعد از آنکه یکشب در آب خیسانیده باشند آنقدر بجوشانند که نصف آب برود
پس روغن و پیه را در آن اندازند و باز بجوشانند تا آب رفته روغن بماند صافی نموده نگاهدارند و بوقت
حاجت بکار برند طلای چوب چینی که بعد از اتمام خوردن چوبچینی در حمام بر بدن باید مالید خصوص
در مرض آتشک و جذام صنعت آن چوبچینی سوهان کرده چهار مثقال سورنجان مصری بوزیدان
قسط تلخ مغاث بغدادی عود هندی زرنباد خولنجان عود الصلیب ترکی دارچینی کوفته بیخته بگلاب
و آب انگور آن سرشته روغن راحت داخل کرده در حمام بر بدن بمالند و صبر کنند تا عرق آید پس غسل کرده
برآیند که بعون الله تعالی نافع است روغن راحت مستعمل درین طلا این روغن تالیف جالینوس است
و فوائد این روغن زیاده از آن است که درین مختصر گنجد و از هیچ دوا این مقدار فائده بظهور نرسیده که ازین دوا
مترتب شده خصوص در آتشک و جذام و انواع قروح و ناصور و قوبا و جرب و شقاق و داء الحیه و سعفه
و صلع که نهایت مفید است صنعت آن جدوار خطائی ازموده زراوند طویل زرنباد زراوند مدحرج
حب الغار خطیانا رومی مرصافی صبر سقوطری جاوشیر سکبینج حلتیت کندر مصطگی تخم حنا برگ حنا جند بیدستر
عاقرقرحا مقل ازرق از هر یک دو مثقال سورنجان مصری چهار مثقال فرفیون یک مثقال صابون
عراقی ده مثقال موم زرد ده مثقال پیه گرگ پیه روباه پیه شغال پیه خرگوش از هر یک پنج مثقال
زیت کهنه روغن گل سرخ روغن بابونه روغن نرگس روغن خیری روغن یاسمین روغن زنبق روغن
رازقی روغن حنا روغن ریحان روغن سورنجان روغن قسط تلخ روغن فرفیون از هر یک استار زیبق چهار مثقال
زیبق را در آب لیمو بکشند و باید که قدری سرکه با آب لیمو در ظرف سفالی نو کرده سیماب را در آن اندازند
و اندکی بهم زنند که ریزه ریزه شود پس قدری حنا کوفته بیخته داخل نموده با انگشت بمالند تا سه
روز خوب کشته شود و نهایت اهتمام در کشتن سیماب نمایند پس صمغها را در سرکه بخیسانند و در هاون بمالند
و بپالایند و باقی ادویه را جدا جدا کوفته بیخته وزن نموده و جدوار را بر روی سنگ بگلاب بسایند و
صابون را با کارد تراشیده و پیه ها و موم را گداخته بپالایند و مجموع روغنها را یکجا کرده در پاتیل بجوشانند
و صمغها را داخل کرده از آتش برگیرند و بهم زنند تا سرد شود پس زیبق مقتول و جدوار را داخل کرده
نیکو بهم زنند پس صابون را و پیه کوفته بحریر بیخته داخل نمایند و چندان بیشتر چون سازی بهم زنند که همه
در هم آمیخته شود و در ظرف چینی یا زجاجی کرده سرش را محکم ببندند و بوقت حاجت بکار برند غرغره چوبچینی

مستعمل در امراض جذام واکله وآتشک هرگاه جوشش و زخم در گلو و کام و ملازه و اوزتین باشد صنعت آن
چوبچینی چهار جزو مویزج عاقرقرحا برگ حنا بابونه پرسیاوشان برگ مورد ساذج هندی زرورد
سعد کوفی کات هندی فوفل فلفل مویه پوست بلیله زرد پوست بلیله کابلی بلیله سیاه پوست بلیله
آمله منقی اسطوخودوس زوفای خشک پوست خشخاش عنب الثعلب از هر یک یک جزو جوشانیده
صافی نموده مضمضه و غرغره نمایند و اگر مرض مزمن شده باشد نیم دانگ توتیای هندی بریان نموده
و چهار دانگ طین مختوم سوده نیز داخل نمایند نافع است غسول چوبچینی که در امراض جذام و آتشک
و ریختن موی کنند صنعت آن چوبچینی سوهان کرده چهار جزو برگ وسمه برگ حنا برگ مورد سنبل
الطیب پوست بلیله زرد و پوست بلیله کابلی بلیله سیاه آمله منقی و پوست بلیله زرد و از هر یک یک جزو
نیم کوفته در پیاله چینی با گلاب بخیسانند و روی آنرا بدست مال کنند تا لعاب برآید و بپوشانند تا چهل روز متصل
هر روز دست را از روی دست مال بگلاب مذکور تر کرده بر سر و ابرو و مژه و ریش بمالند
و هر پنج روز یکمرتبه ادویه را تازه نمایند چوزا به طعامی است قلیل الغذا نفاخ و مضر صاحبان باه
و رطوبت معده صنعت آن آرد گندم خمیر سخت نموده و ضخیم پهن نموده بریده مانند آش او
ماج و رشته با آب سبزیها طبخ نموده تناول نمایند و نیز چوزا به طعامی است مصنوع و متخذ از گوشت
و نان و شیر و شکر بدون توابل و ابازیر و گاه فرا گرفته میشود بدون گوشت و نان و بعضی
گفته اند که آن گندم و حبه خضرا است که زیر بریانی گذارند بدون ابزار و جمع آن جواذب و جوذابات آمده
چوز بوا بفارسی جوزبوا و بهندی جائ پهل گویند ثمر درختی است که در جزیره ها از جزایر جاوه که بزبان عرب
ابا داو بندر آن را بتاوی نام کرده اند یافت میشود و اینجا بالفعل در تصرف ولندیز که فرقه از افرنگ اند
بهم میرسد و درخت آن بقدر درخت گردکان و ورق آن باریک طولانی سبز تیره شبیه برگ انبه
و جامون و ساذج هندی و گلو چکه از آنها و ثمر آن بقدر ثمر گردکان و از آن بزرگتر و آن پوست
دارد سبز ملاصق گوشت آن تا خام است نرم میباشد و خورده میشود و چون پخته و رسیده شد سخت
و شیخ میگردد و در میان گوشت برگهای زرد تیره مایل بسرخی میباشد که آنرا بسباسه و بهندی
جاوتری مینامند و در میان آن پوست خشبی و در جوف آن جوز بوا است و آن از عفص و فندق
کلان تر و سرخ تیره رنگ اغبر مایل بسیاهی با خطوط و شکن از عفص املس صاف مستعمل از آن بسباسه

و جوز بوا است و بهتر آن تازه خوشبوی تند طعم و رائحه سنگین رنگین با خطوط سیاه بادهنیت است
در دوم گرم و خشک و گویند خشکی آن در سوم است قابض و مفرح و مسکر و ملطف و مقوی معده و قوت آن
و مری و جگر و حافظ حرارت غریزی و هاضم و جهت صلابت جگر و سپرز و اورام بارده آن و یرقان
و خوشبو کردن عرق و بول و بوی دهان و تحلیل ریاح و دفع کلف و نمش و عسر البول و غثیان و قی
و رطوبت معده و زلق الامعا و اسهال معدی بارد و رطب و ازاله رطوبات متعفنه معده و استسقاء
لحمی و ضماد آن جهت ورم بارد جگر و اوجاع بارده رطبه و درد سر و فالج و لقوه و رعشه و با انجیر
و عسل جهت کلف و نمش و آثار ضربه و با روغنها جهت اوجاع بارده و کری گوش و اکتحال آن جهت
تقویت باصره و سبل و جرب نافع و مضر شش و مصلحش عسل و مصدع محرورین و مصلحش کشنیز
و بسیار خوردن آن مورث سوء حلق و حمق و مضر شش و جگر و مصلحش بنفشه و قدر شربتش
تا دو مثقال و بدلش بوزن آن بسباسه و جهت سدد و صلابات یکوزن و نیم آن سنبل الطیب و
قوتش تا سه سال باقی است و بدانکه ولندیز از انجا روغن و عطر آن و بسباسه و روغن بسباسه
و مربا و مخلل آن اکه با پوست خشبی خارج در صین خامی بتمامی ساخته می آورند و می فروشند و
دیگر بیرا دخل نمی دهند و نمی گذارند که بهیچ قسم از انجا بر آورند جوارش جوز بوا تقویت
معده و باه و هضم طعام و قطع بوی دهان کند و بادهای مخالف را نیکو بود و بسیار مجرب است
صنعت آن جوز بوا چهار مثقال بسل بوا خولنجان زنجبیل قاقله فلفل سیاه فلفل سفید دار فلفل دار
چینی ساذج هندی سنبل الطیب بهمن سرخ بهمن سفید رازیانه تخم کرفس از هر یک یک مثقال
زعفران بیدرم عود قماری خام سه مثقال مشک خالص یکدانگ و نیم پوست ترنج پنج مثقال
گاوزبان مصطکی از هر یک دو مثقال قند سفید دوازده مثقال عسل دو وزن ادویه بدستور معمول
معجون سازند شربتی تا یک مثقال و نیم جوارش جوز بوا مشهور بجوارش جالینوس معده را قوت
دهد و طعام هضم کند و حفظ بیفزاید و بواسیر را فائده دهد و رنگ روی را صاف کند و بوی دهان
خوش کند صنعت آن جوز بوا بسباسه قرنفل دارچینی سنبل الطیب سعد کوفی آمله منقی و انزهیل اجزا
مساوی کوفته بیخته با قند سفید و عسل مصفی القوام آورده بسرشند شربتی دو درم حب جوز بوا
اسهال مزمن و اسهال بواسیری را نافع است صنعت آن بگیرند یک عدد انار خام نارس کوچک سر

انرا بریده جوف انرا قدری خالی کرده و یک عدد جوزبوا دران گذاشته سر آنرا که رفته بهمان قطعه بچسپانند
و بالای خمیر گل و در زیر آتش بپزند که سوخته نگردد پس برآورده گل و خمیر را دور کرده انار و جوزبوا را
نرم سوده با لعاب بهدانه سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی از سه حب تا هفت حب صبح
ناشتا و شام از دو و سه تا پنج حب فربه و بزرگ و اطفال را یک حب تا دو حب کافی است و اگر قدری حضض
هندی خالص حسابی که رسوت نامند بزبان هندی در لعاب بهدانه با آب لسان الحمل حل کرده بان تخم را سرشته
حبوب سازند بهتر است از برای بواسیر حب جوزبوای دیگر از ان اقوی صنعت آن بهمان دستور
جوف انار را خالی کرده یک عدد جوزبوا را دران گذاشته و اطراف آن قدری زیره سبز پر کرده و سر آنرا
بسته بدستور مرتب نمایند و بهمان قسم استعمال نمایند حب جوزبوای افیوندار در افیون ذکر یافت
دهن جوزبوا جهت تقویت اعصاب و ضعف انها که بسبب برودت و رطوبت باشد و وجع مفاصل
بارد را نافع است تدبیر یافتن صنعت آن انکه جوزبوا هر قدر که خواهند و بسیار نرم بکوبند و در آب بسیار
نیکو جوشانند و بگذارند تا خوب سرد شود پس روغنی که بر بالای آن بسته شده باشد بردارند و
باز جوشانند و بهمان قسم سرد نموده روغن را بردارند تا دیگر مطلق روغن دران نماند و این بهترین
طرق اخذ روغن آن است خالص و بسیار بر می آید بی مشقت دهن جوزبوای دیگر منقول از طب
کیمیای بر الکسیس نیک است از برای معده سرد و طلا و مسکن وجع قولنج و مثانه و مقوی شبانه
است صنعت آن انکه جوزبوا هر قدر که خواهند و بسیار نرم بسایند و در آب گرم یک شبانه روز بخیسانند
و در جایی گرم نگاه دارند و بقرع و انبیق تقطیر نمایند و دهن را از آب جدا نمایند و بکار برند و اگر دهنیت
در جوز باقی باشد مرتبه ثانی و ثالث در آب گرم بخیسانند و تقطیر نمایند تا دیگر دهنیت در آن باقی نماند
سفوف جوزبوا اسهال بلغمی را نافع باشد صنعت آن جوزبوا بریان کرده سه درم ناخواه
یک درم کندر [illegible] درم کوفته بیخته سفوف سازند شربتی یک درم با آب گرم بنوشند جوز ماثل بفارسی
تا توله [illegible] و آن [illegible] ازکور ماثل فارسی است و آن
[illegible] باشد و [illegible] ماثل [illegible] آن قویتر و آنچه درخت آن از ساق [illegible]
و [illegible] ماثل [illegible] باشد اقوی است نبات [illegible] دو نوع [illegible] بادنجان [illegible]
ازان [illegible] از دو نوع آن [illegible] و کل آن و تخم

آن سرد و مسکر و چون کسی از آنها بخورد در آن حین اشیا همه در چشم او کبود نماید و ترش بقدر گردکان
و خارناک مثل بار بید انجیر و جوف آن دانهای شبیه بدانه سماق و خوش طعم و مستعمل تخم آنست و بعضی بر
گرم کرده آن بر چشم صاحب رمد موجب تسکین الم و بسیار نافع و مجرب است در اول چهارم سرد و در دوم
خشک و گویند در خشکی آن قریب باعتدال و اول اصح است مسکن حرارت ملتهبه مفرطه و در غایت تنویم
و مسکر و رادع اورام حاره و مسکن صداع صفراوی و دموی و ضماد آن در روغن دانه آن جهت بواسیر
و اوجاع حاره مقعده نافع و اکثار آن قاتل و قدر مایک درم آن را سم دانسته اند و طلای طبیخ آن با سرکه و عسل
محلل اورام و استسقا و ضربان و قاطع عرق و مانع قشعریره و ضماد مجموع نبات آن جهت تقویت اعضا
مسترخیه و مانع ریختن موی مجفف رطوبات غریبه و خوردن آن جهت دفع صداع مزمن مجرب است و قدر
شربتش تا یک دانگ و بدل آن لفاح و وزن آن و مورث جنون و فساد فکر و مصلحش فلفل و
رازیانه و عسل است و گفته اند که آنچه برگ و گل آن سیاه و تو بر تو و طبقه بر طبقه سه و پنج و زیاده هم گفته
اند و اکثر تا سه دیده شده و آن را بهندی کنک دهتوره نامند در افعال قوی از هر دو نوع دیگر است
تا بحدی که بوئیدن گل آن باعث سکر و تخدیر صاحبان امزجه لطیفه و ذکای حس میگردد و حافظ الصحه
از مخترعات صاحب خلاصة التجارب جهت امراض رطوبی بلغمی از قبیل سرفه و ضیق النفس و استسقا
و حمیات بلغمیه مزمنه و صداعیکه از ذکای حس دماغ بود و صداعیکه از تبخیر معده بود و مانع خیره و بعضیه قوده
و مالیخولیا و سهر و سدر و دوار و صرع که از بخار و ضعف معده بود و درد سر که از مشارکت دماغ باشد
و سعفه و ضعف قوه باصره و خارش پلک چشم که از جریان اشک باشد و نزله و زکام و استرخای لثه
و خون آمدن از دندان و آب رفتن از دهان بعد از تنقیه مداومت بآن و درد معده که از ذکای حس
آن باشد و کثرت جشا و غثیان و تهوع و قی که از ضعف معده باشد و از برای شهوتهای ردی چون گل
خوردن و گچ و غیر آن و از برای نقصان اشتها بر طعام و ضعف معده و ترش شدن طعام در آن که
از سستی جرم آن باشد و از برای شهوت کلبی و استسقای لحمی و سلس البول و کثرت احتلام و سرعت
انزال و تقویت باه و عقر که بسبب کثرت رطوبات مزلقه رحم باشد و سیلان رحم و ریح مثانه و وجع مفاصل
و نفاخات و بثورات و طاعون و حمی مطبقه و غب غیر خالصه و مانند اینها و ورم رخو بعد از تنقیه و مداومت
بآن و درد دندان نزد صحت و اماس لهات و ورم لوزتین و بحة الصوت که از سردی و تری بود نیز بعد

از تنقیه شربت العسل حل کرده وجهت عسر النفس وضیق النفس در حلابی که دران بعضی العبه مثل حلبه و
بهدانه باشد وسرفه ولفث الدم باعصارهٔ لسان الحمل یا باعصارهٔ خیار وذات الجنب بشربت جوز
وحمی مواظبه وربع بعد قرار وقت نوبت مداومت بان وحمی وبائی بعد فصد باآب معصور انار ترش یا شیرین
یا آب غوره واز برای شری وبنات اللیل بعد از طعام نافع است باید دانست که استعمال مخدرات
مثل افیون وحب الشفا وغیرها در اوایل امراض جائز نیست بجهت آنکه باعث تغلیظ مواد آنها وزود
نضج نیافتن وصعوبت امر واحداث فسادات دیگر میشود وبعد نضج باعث جمع وقبول دفع آن میگردد
وباعث نیامدن اخلاط دیگر دران عضو در حمیات قبل استقرار نوبت میشود چنانچه در افیون مفصل
ذکر یافت ونیز مخدرات اگاهی که تب لازم باشد باید داد مگر وقتیکه کهنه شده باشد آنگاه حافظ
الصحة وحب الشفا وامثال آن که در آن جوز ماثل بود نافع است ودیگر مخدرات مفرح صنعت آن
دارفلفل دارچینی رازیانه جوزبوا از هر یک یک جزو مشک خالص ثلث جزو مصطکی دو جزو
کندر یک جزو ونیم جوز ماثل برابر جمیع ادویه اجزا را کوفته بیخته باسه وزن ادویه عسل مصفی
سرشته معجون سازند شربتی مقدار نخودی بزرگ کامل وگفته که قوت این دوا برابر عمر طبیعی
است حب الشفا از مخترعات والد صاحب خلاصة التجارب نافع جهت امراض مذکوره در
حافظ الصحة وتبهای نائبه ومزمنه از سرما وغیر سرما پس از نوبت ودرد سر کهنه ونوخواه از ماده سرد
باشد یا گرم ووجع قولنج را نافع ومداومت آن حفظ صحت مینماید وتشنج بدن دور میکند واگر معتادان
افیون دهند ترک افیون کنند وکار افیون کند وقایم مقام آن است صنعت آن زنجبیل یک جزو
ریوند چینی دو جزو تخم جوز ماثل سه جزو که برابر مجموع ادویه باشد کوفته بیخته باد وبرابر عسل مصفی
بقوام آورده سرشته معجون سازند ودر ظرف چینی نگاهدارند وعند الحاجة شربتی بقدر نخودی بکار
برند ونیز گفته که قوت این معجون تا عمر طبیعی باقی بود واین فی الحقیقه معجون است اما چون حب ساخته
میشد مسمی بحب الشفا شده حب الشفا بنسخه دیگر صنعت آن ریوند چینی زنجبیل جوز ماثل
اجزا مساوی کوفته بیخته با قدری عسل سرشته حب سازند وبعضی باآب صمغ عربی محلول در آب
سرشته حبوب میسازند هر حبی بقدر نخودی شربتی یک حب بعد از نوبت تب ودر منافع قریب
بمنافع حب الشفای اول است حب الشفا بنسخه حکیم ارزانی که در قرابادین قادری آورده

وگفته که این حب حافظ قوتهای نفسانی و طبیعی است صنعت آن زنجبیل جوزبوا از هریک
دو درم ریوند چینی سه درم جوز ماثل نه درم کوفته بیخته با دو وزن ادویه عسل مصفی سرشته بقوام
آورده حبها سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی یک حب و نسخه حب الشفا که افیون داخل دارد در
افیون ذکر یافت **حب جوز ماثل** بدل افیون سرفه و درد سر مزمن و غیر مزمن بارده و حاره
و جمیع امراض بارده و حاره و حمیات مزمنه را نافع است و در تپ قبل از وقت نوبت باید
داد و در تسکین وجع قولنج مجرب است و این حب از اطبای هند است و گفته‌اند مداومت بآن
بعمر طبیعی میرساند و حافظ صحت است صنعت آن تخم جوز ماثل دوازده درم ریوند چینی هفت
درم زنجبیل صمغ عربی از هریک چهار درم صمغ را در آب حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته بآن
سرشته حبها سازند هر حبی بقدر نخودی و فلفلی شربتی کامل معتاد بافیون را حب کلان و غیر
معتاد را کوچک **حب** بدل افیون دیگر که اسلم از اول است در درد سر مزمن و ضعف معده و جگر
را نافع است و قاطع عادت افیون است صنعت آن تخم تاتوره سیاه یکمثقال زنجبیل دو
مثقال ریوند چینی سه مثقال کوفته بیخته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی و فلفلی شربتی
از یک حب تا سه حب بحسب قوت مزاج و اگر بیست و چهار مثقال نبات سفید کوبیده داخل
نیز خوب است و در نسخه دیگر دارچینی مصطگی از هریک یکمثقال نیز داخل است **حب** بیخ جوز
ماثل جهت امراضیکه بعضی زنان را بعد از وضع حمل عارض میگردد از لینت طبع و حمی خفیفی و ضعف
مزاج که بهندی پرسوت نامند صنعت آن بگیرند بیخ جوز ماثل سیاه را و با چند دانه فلفل سیاه
نرم سائیده حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی شربتی از یک حب تا سه حب و حب جوز ماثل افیونی
در افیون ذکر یافت **حلوای جوز ماثل** از مخترعات اهل هند است جهت امراض بارده رطبه
نافع منقول از خلاصة التجارب صنعت آن بگیرند تخم جوز ماثل نیم من و نیم کوفته در پنج من شیر
گاو که در آن قدری آب داخل کرده باشند اندازند و بآتش ملایم بجوشانند تا آب برود پس فرود
آورده بپالایند و مایه زنند تا ماست گردد و مسکه آنرا با نصف وزن مسکه زرده تخم مرغ خام
و دو مقدار آن عسل مصفی سرشته با آرد میده خالص حلوا بپزند و چون خواهند که از آتش فرود آرند
عشر وزن آن دارچینی جوزبوا از یانه کوفته بیخته یک مثقال زعفران سوده بآن ممزوج نمود

نگاهدارند و هر روز یکمثقال آنرا بخورند و زیاده وکم منوط برای طبیعت **دهن جوز ماثل**
اوجاع را تسکین دهد و فالج و سرعت انزال را نافع باشد صنعت آن شجره جوز ماثل را بگیرند با برگ
و بیخ و گل و ثمر و در پارچه کهنه پیچیده مثل فتیله مشتعل سازند و بروغن کنجد خوب چرب نمایند و بسیخ
آهنی آنرا بیاویزند و اسفل آن آتش برافروزند و در زیر آن ظرفی از آهن گذارند و از بالا اندک
اندک روغن کنجد بریزند و آنچه روغن از سر فتیله بچکد بگیرند تا تمام فتیله سوخته گردد و نگاهدارند و عند
الحاجت استعمال نمایند **دهن جوز ماثل** بنسخه معصومی که چون بر سر مالند و قدری در
بینی چکانند خواب بخواب آورد صنعت آن جوز ماثل خربق سیاه از هر یک جزوی پوست خشخاش
بزر البنج تخم کاهو از هر یک دو جزو کوفته در آب بجوشانند چون خوب قوت او بر در آب باز
داده شد صاف نمایند و آن آب را با روغن کد و باتش ملایم بجوشانند تا آب رفته روغن
بماند **دهن جوز ماثل** دیگر جهت سرعت انزال باید در حین مقاربت کف پا را با آن چرب نمایند
منقول از شفائی صنعت آن جوز ماثل را از پوست بکنند و نیم کوفته در میان شیشه گردن
دراز کرده سر را بان بموی اسپ محکم نمایند و شیشه را بگل حکمت گرفته بگیرند ظرف گلی دهن
گشادی که در آن آتش سرگین گاو قدر معتدبی که روغن بر آید توان نمود و وسط ان ظرف
را سوراخ کرده بر سه پایه آهنی یا سه پایه چوب بشکل سه پایه که بلندی آن یک شبر یا قدری زیاده
باشد بر زمین فرو برند و آن ظرف را بر ان گذارند و سر شیشه را معکوس از ان سوراخ ظرف
زیر بیرون آورند که شکم شیشه در اندرون ظرف باشد و در زیر آن ظرفی آب کرده بگذارند
که سر شیشه در آن ظرف اندکی در میان آب باشد و بر بالای شیشه در میان ظرف گلی سرگین گاو
جنگلی پارچه پارچه کرده پر نمایند و آتش بر آن نهند تا مشتعل گردد و روغن در آب مقطر شود و چون
با تمام رسید روغن را از روی آب گرفته در ظرف چینی یا شیشه نگاهدارند و عند الحاجة استعمال
نمایند **دهن جوز ماثل** از مخترعات حکمای هند مسمی بدهن الاوجاع صنعت آن بگیرند درخت
تاتوره را با برگ و بیخ و نیم کوفته مقدار یکمن و در آب بجوشانند تا نیک پخته شود و بپالایند و
در عصاره آن تخم تاتوره کوفته بیخته دران اندازند و ساعتی بجوشانند و بپالایند و قدری روغن پنبه
دانه در آن افگنند و باتش ملایم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند در ظرف چینی یا شیشه نگاهدارند

وعند الحاجة بر موضع علت نیمگرم بمالند دہن جوز مائل بوعدیگر جہت اوجاع مفاصل وتحلیل مواد بارده واسترخا نافع صنعت آن بگیرند درخت تازه آنرا از بیخ وشاخ وبرگ وثمر اگر ثمر رسیده ونوع سیاه آن باشد که قوی است ونیم کوفته در آب طبخ دہند ومالیده صاف کنند وبانصف وزن آن روغن کنجد تازه بدستور مقرر بجوشانند تا روغن بماند وبسوزد وعند الحاجت استعمال نمایند

تمت

سپاس بیقیاس نثار بارگاه حضرت احدیت جل جلاله وعم نواله وہزاران ہزار تحایف صلوة والسلام سزاوار جناب سید الانام اعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وعلی آله واصحابه وسلم که جلد اول کتاب مجمع الجوامع وذخایر التراکیب المشتهر بقرابادین کبیر از تصانیف اکمل الکملا وافضل الفضلاء رموز دان علم حکمت حکیم سید محمد حسین خان علیه الرحمة الی یوم الساعة حسب الایمای ملک التجار حاجی حرمین الشریفین باعث افتخار داراین حاجی شیخ قطب الدین صاحب ونیز بتصحیح وارشاد فیض بنیاد منبع اخلاق ومعدن اشفاق سرآمد حکما نامدار خلاصه اطباء عالی وقار جناب حکیم سید محمد عطاء الله خان صاحب سلمهما الله تعالی الی یوم القیام بتاریخ پنجم ماه جمادی الثانی سنه ۱۲۷۳ھ الہجری نبوی صلعم مطابق بتاریخ یکم ماه فروری سنه [illegible]ع روز یکشنبه از کتابت حافظ محمد فخر الدین غفر له صورت اختتام ونقش اتمام پذیرفت الحمد لله الحمد لله علی ذلک اولاً وثانیاً وآخراً والصلوة والسلام علی سیدنا مولانا محمد وآله واصحابه اولی العظمت الکمالات العلیا ؞

هذه الجداول مذیل الاغلاط التی وقع من الطبع فی الجلد الاول من کتاب جامع الجوامع و ذخائر التراکیب المشتهر بقرابادین نجمی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴	۲	درآن بر گشتند	بر آن در گشتند
۴	۲۱	مالد و والد	ماجد و والد
۶	۶	وداست	و وداست
۶	۹	یاسمی	باسمی
۶	۱۶	یالتساوی	بالتساوی
۷	۱۵	ویرقطار	و بر اقطار
۸	۱۶	مانند انگوشت	مانند انگوست
۹	۲۰	ووفازهر	و فادزهر
۱۰	۱۷	وکلال فوت	در کلال توت
۱۰	۲۰	خود حرارت	خود احداث حرارت
ایضاً	۲۲	اصلاح	باصلاح
ایضاً	۲۲	ماورد احمر	با ورد احمر
۱۱	۱۱	نذالاحتیاج	عندالاحتیاج
۱۳	۱۴	آثار وثوالث	آثار ثوالث
۱۴	۱۶	مضادف	مصادف

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۴	۱۲	رطوربات	رطوبات
۱۸	۱۹	یایبوست	بایبوست
ایضاً	ایضاً	یارطوبت	با رطوبت
۱۹	۱۸	بورقیه وحاره	بورقیه حاره
۲۰	۳	که و بکیدان حاره	که بدان حاره
۲۱	۱۹	اگر بدن	اگر در بدن
۲۲	۱۳	شرع شریک	شرع شریف
۲۳	۳	وصرداویه	وسوداویه
۲۴	۱۳	مسیح	مسیخ
ایضاً	۱۹	وو حرارت	در حرارت
۲۵	۷	اقسام علوم	اقسام طعوم
ایضاً	۲۲	ماده وظهور	ماده ظهور
۲۷	۱	چشربی	چربی
ایضاً	۷	شیرین واما	شیرین باشد واما
ایضاً	۲۰	پس طریق	پس الطریق

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۰	۳	هر دشتی	هر دو شتی
ایضاً	۱۷	درو جزو	دو جزو
۳۲	۱۲	دیالبن یابالس	و یابالبن یابالس
ایضاً	۲۳	وثقوذ مرور	مرور و ثقوذ
۳۳	۳	نگاه و باشند	نگاه داشتند
ایضاً	۲۱	داقراص	و اقراص
۳۴	۲	ازدوان کافور	از دو آن کافور
ایضاً	۷	[illegible]	[illegible]
۳۵	۴	معنی اروا	معنی ارواح
ایضاً	۱۱	کسر حدت	کسر شدت حدت
۳۶	۱	قبیتش	قبض
۳۷	۱۸	فبیل	قبیل
۳۹	۱۶	عروق الصفرا ست	بعروق الصفرا ست
ایضاً	۱۷	بعروق الصفرا	عروق الصفرا
۴۰	۹	دواست	دوا است
۴۳	۲۰	غیر معلومه	غیر مستطرقه
۴۴	۲۳	گفتا	گفتار

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۵	۷	ثلیثیا	تثلیثا
ایضاً	۱۳	تریاق و غوزه	تریاق غوزه
ایضاً	۱۹	ورامیه	ورامیه
ایضاً	۲۰	ثلیثیا	تثلیثا
۴۶	۴	حب الرمان	حب الرمان
۴۷	۱۶	دیوی	دبری
۴۸	۱	یا نیمون	یا نیمرس
ایضاً	۲	پوست کنند	پوست کنده
ایضاً	۵	و تقصان	و نقصان
ایضاً	۹	و بابستو	و بدستور
ایضاً	۱۰	بزرگ تر فربه و قوی تر	بزرگ تر و فربه تر
۴۹	۳	که بسبب شدت ان	که بسبب شدت تاثیر آن
ایضاً	۱۹	انها مناسب نیست	انها با هم مناسب نیست
۵۰	۱۸	در هر روز بکبار روزینه	در هر دو شبانه روز
ایضاً	۲۰	هر یکروز در یک مرتبه	هر یک روز یک مرتبه
۵۱	۲	چرب	جرب
ایضاً	۶	زبیب	زبیب

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۲	۱۷	کرده	گرده
۵۳	۱۱	دور رسوم	در رسوم
۵۴	۱۴	بکذارند	بگدازند
ایضاً	ایضاً	ومکرر بکذارند	ومکرر بگدازند
ایضاً	۱۸	بکذارند	بگدازند
ایضاً	۲۰	بکذارد	بگدازد
۵۷	۱	سریق	سویق
ایضاً	۱۲	ایستند	ایستد
۵۸	۴	دران حوت	دران فوت
ایضاً	۶	وثافیسیا	وثافسیا
ایضاً	۱۶	نکذارد	نگذارد
ایضاً	۱۹	سعط	منضغط
ایضاً	۲۰	رطوبات	رطوبت
۵۹	۷	اجزای	اجزای آن
ایضاً	۱۸	می رساند	نرساند
۶۰	۱۳	زیاتی	زیادتی
۶۱	۲۱	روح حیوانی	در روح حیوانی
۶۲	۲۰	مثبت	منبت
۶۳	۱	وازهره وجانب	وازهر دو جانب
ایضاً	۳	سبه بنده بینی	سبه بیده بینی
ایضاً	۱۱	سحل کنند	حل کنند
ایضاً	ایضاً	بجوش بنهند	بجوش نهند
ایضاً	۲۲	بک	بنک
۶۴	۹	درخت گیاه باشد	درخت و گیاه باشد
۶۵	۲۰	ثمروق	ثمر و ورق
۶۶	۶	بافته	بافته
ایضاً	۷	ملافی	طافی
ایضاً	۹	نوحی	نوسحی
۶۷	۱۰	نخود کرده باشند	نخود کوکرده باشند
ایضاً	ایضاً	صرد	ضر
ایضاً	۱۲	مراوت	عزاوت
۶۸	۱۵	امافسا وخشا وان	امافسا وآن
۶۹	۱	فقح	فتح
۷۰	۲۲	درابجزائی	دراجزائی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۲	۸	می شو	می شود
۷۳	۱۲	پلکه	بلکه
۷۴	۶	وغیر مغلوط	وغیر مخلوط
۷۵	۱۵	اختلاط	اخلاط
ایضاً	۱۶	غرض	عرض
ایضاً	۲۱	تفوق	تفرق
ایضاً	۲۲	فضا را کرد	فضا را پر کرده
۷۸	۷	بثا الیل	بثا لیل
ایضاً	۱۵	بثور اللبنیة	بثور اللبنیه
ایضاً	۱۸	مجاریه	مجاریه
۷۹	۹	انجالی	بحجابی
ایضاً	ایضاً	بیکی در پرده	بیکی از دو پرده
ایضاً	۱۷	سفیدی گردد	سفید می گردد
۸۰	۱۳	عوالی معده	عوالی مقعده
ایضاً	۱۴	بابواسیر یکی	با بواسیر یکی
۸۱	۱۱	غوص	باغوص
ایضاً	۱۹	ناخوش نسیداره	خوش نسیدارد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۳	۳	باقی می کند	باقی می ماند
ایضاً	۱۲	بر راست کردن	بر راست کردن
۸۴	۲۳	موق البر	موق اکبر
۸۵	۹	ودانهای	دانهائی
ایضاً	۱۴	قزون	قرون
۸۶	۶	انتهها	انتها
ایضاً	۱۷	خشونتی بهم رسید	خشونتی اندک بهم رسید
۸۷	۲	والطخال	والطحال
۸۸	۵	ناقص	نافض
ایضاً	۲۱	بتدیج	بتدریج
۸۹	۲	بتخنج	بتخنع
ایضاً	۱۰	مشده	مشدده
ایضاً	۱۳	است	اند
۹۰	۳	باستقصاص ان	بانتقاص آن
۹۱	۱۶	ازهمه جدا شده	ازهم جدا شده
ایضاً	۱۷	طول می باشد	طول می کشد
ایضاً	۱۸	پیتی است از صفراوی	پیتی ست صفراوی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۱	۳	درجوف تعفن عروق	تعفن درجوف عروق
ایضاً	۲۱	رطب بلغم رطب	بلغم رطب
۹۲	۱۲	تاچهار	تاچهارم
۹۴	۱۳	بهیات بدن	بهیات ورم
ایضاً	۱۷	می سازد و نور باصره را	می سازد نور باصره را
ایضاً	۲۲	ریه	رویه
۹۶	۱۵	چنانچه ورشتر	چنانچه قرشی گفتیم
ایضاً	۲۰	الن راردا الفیل	الن را دار الفیل
۹۷	۹	ریزه نای چوب	ریزه های چوب
۹۸	۱۳	که بالش او تر میگیرد	که بالش او تر نمیگیرد
ایضاً	۲۲	باسم نامند	باسم عام نامند
۹۹	۲۰	وسکون و واو	وسکون او
۱۰۰	۲۱	اقتضاص	اقتضاض
۱۰۲	۱۷	جلیدیه	جلیدیه
۱۰۴	۱۱	وانرا افراسیم خالص و بلغم	وانرا افراطسر خوانند وصفرا وی
۱۰۶	۵	چشم وازحدقه	چشم رازحدقه
ایضاً	۷	بضم میم	بضم سین

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۰۷	۲	وتفسیر	درتفسیر
۱۰۸	۲۳	واشعار	واستشعار
۱۰۹	۶	کوازخون غلیظ	ازخون غلیظ
ایضاً	۲۰	مابیا	مانیا
ایضاً	ایضاً	اعضائی تر	اعضای سر
۱۱۰	۱۴	ضمم	صمم
۱۱۱	۱۸	درساله	دررساله
۱۱۲	۲۲	میشود	میشنود
ایضاً	۲۳	اوازین	اوازاین
۱۱۳	۱۹	عذرالضم عین	عذرابضم عین
ایضاً	۲۰	غذیره اسم آن	عذیره اسم آن
۱۱۴	۲	عجج	عرج
ایضاً	۳	برقوت با	درقوت با
۱۱۴	۴	ورگ گرده	ورک گرده
ایضاً	۱۵	وبارطوبات مائی	وبارطوبات مائی
ایضاً	۱۶	وبارطوبات بلغم	وبارطوبات بلغم
۱۱۶	۹	طیبی	طبیبی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱۶	۲۲	عفصه ازخرنی	عفصه را برخرنی
۱۱۹	۱	وحجام سوم	وحجاب سوم
۱۲۰	۱۴	وحمی محرقه نامند	حمی محرقه را نامند
۱۲۱	۲۳	ازخلوت	ازجلوت
۱۲۲	۲۲	قوبا و خشتا	قوبا و خشتشا
۱۲۳	۳	سوداوی غیر طبیعی	سوداء غیر طبیعی
۱۲۴	۲	اوجاع انزا فرای گیرد	اوجاع ان فرا میگیرد
ایضاً	۱۷	خزن	حزن
۱۲۵	۱۴	نفل	نقل
ایضاً	۱۷	نمی باشد	نیز می باشد
۱۲۶	۱۷	وگاد حرم	وگاه درجیم
۱۲۷	۱۶	وباصطلاج	وباصطلاح
۱۲۸	۶	ازمکان خون	ازمکان خونی
۱۳۰	۱	وقسم ها	واقسام ها
ایضا	۱۷	تنخ	تنخنخ
۱۳۱	۱	پرنماید	پرنماید
۱۳۵	۵	دونول	دونوع

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۴۰	۱۰	شش درهم بست ونیم	شش درهم ونیم بست
۱۴۲	۱۸	هفتاد مثقال	هشتاد مثقال
۱۴۳	۳	محسوس	محبوب
۱۴۶	۲	نحل نورا	نحل نرا
۱۴۶	۱۰	وحرارت که دران	وحرارت کامنه دران
ایضاً	۱۸	بگذارد	بگدازد
۱۵۱	۱۵	ورصاصی	ورصاصی
۱۵۳	۹	مانند خیا	مانند خیار
ایضاً	۱۶	شفتالو و آلو بالو	شفتالو و آلو و آلو بالو
ایضا	۲۴	عوسنج	عوسج
۱۵۶	۱۱	خخم	خمخم
۱۵۸	۵	ابراز	ابزار
۱۶۰	۳	ازید برید	ارید برید
۱۶۱	۸	طریفان	طریفلن
۱۶۵	۶	اسواة الکلی	اسوة الکلا
۱۶۶	۱	تا باهن	تا به آهن
۱۶۶	۲	برپاشند	بپاشند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۶۶	۱۱	تنگ سازند	تنک سازند
ایضاً	۱۵	بگذارند	بگدازند
۱۶۸	۳	گوفته	کوفته
۱۶۹	۱۹	کیشنید	کشنیذ
ایضا	۲۳	دوگذارند	دواگذارند
۱۷۵	۶	گفتار	کفتار
ایضاً	۱۱	نرلورا	نررا
۱۷۷	۱۲	بزرگ	بزرک
۱۸۰	۱۷	ابانذیده باشد ده درہم	ابانذیده بقدر دو درہم
۱۸۱	۱	کہ انوارد بہ پزند	کہ ازارد بہ پزند
ایضا	۴	دسترفدار	وشترفدار
ایضاً	۶	سرلیط	هرلیط
۱۸۳	۲۱	برای قطع جلد	وازبرای قطع جلد
ایضاً	۲۱	وصرور	وذرور
۱۸۵	۱۷	ازبرای استمراء	ازبرای سوء استمراء
ایضاً	۲۲	قوفة الطیب	قرفة الطیب
۱۸۶	۴	یاوسه وزن	باسه وزن
۱۸۶	۸	بشیرنبات	بشیره نبات
ایضاً	۱۴	مقدارکندر	بمقدار دقاق کندر
۱۹۰	۱۶	بہ مرزره تخم مرغ	زرده تخم مرغ
۱۹۳	۱۳	درصورت	درصوت
۱۹۴	۱	وعصاره انرا	عصاره انرا
۱۹۷	۴	عندالحاسب	عندالحاجت
ایضاً	۱۲	یک قرض	یک قرص
ایضاً	۲۰	کداخته باشند	انداخته باشند
۱۹۸	۱	صهایحت سوی ران	صهایخت صنعت ان
ایضاً	۴	بزآککابلی	برنگ کابلی
۲۰۰	۳	وامراض ارده	وامراض بارده
ایضاً	۷	وکرم مزاجانرا	وگرم مزاجان را
ایضاً	۲۱	هستفاد	هشتاد
۲۰۱	۴	ومخلف تازه	مخلف تازه
۲۰۲	۵	اغازاباغی	غازاباغی
۲۰۳	۱۷	نمایند	نماید
۲۰۴	۱	جمیع امده باشد	جمع آمده باشد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۰۴	۱۷	ابهمیة	ابراهیمیه
۲۰۵	۲۳	فرجه ودفعه	فرجه ودمعه
۲۰۶	۱۷	تنگی	تشنگی
۲۰۸	۲	نمانید	نماید
۲۰۹	۹	از سر یک یک مثقال	از یک مثقال تا دو مثقال
ایضا	۱۱	از یله	از پیله
۲۱۰	۱۱	کیسلهرا	کیسه را
۲۱۱	۱۲	از یک چهار مثقال	از سر یک چهار مثقال
۲۱۷	۹	اب بجنیسا نشد	در اب بجنیسا نشد
۲۱۹	۲	وشنیز خشنک	کشنیز خشنک
ایضاً	۳	بجوشانند	بنوشند
۲۲۳	۱۶	بنالش نهند	به الش نهند
۲۲۵	۱	هرجویه	هوجویه
ایضاً	۲۳	دهن هرجویه	دهن هوجویه
۲۲۷	۲۳	شیره هرجویه	شیره هوجویه
۲۲۸	۱۰	مرهم هرجویه	مرهم هوجویه
ایضاً	۲۰	سازنند	سازند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۳۴	۵	وسهجوش	دوسهجوش
ایضاً	۲۱	وجلاام	وجذام
۲۳۷	۳	گرفته	کوفته
۲۳۸	۱۸	میپیزند	میپزند
۲۴۵	۱۲	تاالش	تاابش
۲۴۸	۸	بجور	بجنر
۲۵۱	۲	ازلفقط سیاه	ازلفظ سیاه
ایضاً	۶	ازلفقط سیاه	ازلفظ سیاه
ایضا	۱۸	بجرحلقه	بجرعلقه
۲۵۲	۵	قدوة الکما	قدوة الحکما
۲۵۳	۱۱	ولدولدپیر	ولدپیر
۲۵۵	۱۱	ذکر کرده داخل نمایند	ذکر کرده نموده داخل نمایند
۲۵۶	۸	بروغن تازه	بهروغن گاو تازه
۲۶۲	۱۳	غبائی	غباری
۲۶۴	۲۲	نوزتین	لوزتین
۲۶۷	۲۱	اجاس	اجاص
ایضاً	ایضاً	وران وران قیراسطے	دران قیراطی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۶۹	۱۸	درسان ونمک	درسهان ونمک
۲۷۱	۱۸	مزان	مزاج
۲۷۲	۱	سسه خورند	کشیده بخورند
۲۷۵	۱۳	ازهر سیری ست وبخشش	ازشیر سیری وبخشش
۲۷۹	۸	جبزو	جبره
۲۸۰	۱	مسکه آزه	مسکه تازه
ایضاً	۳	قبس الن	تبعض آن
۲۸۳	۵	پلاو وهاراب غوره	پلاو وازاب غوره
ایضاً	ایضاً	توت شاهی	توت شامی
۲۸۴	۸	ویاباقلاپلاو	ویاباقلاپلا
۲۸۵	۶	لطیف الکلیموبر	لطیف الالیمو
۲۸۹	۲۰	کشمیر	اکسیر
۲۹۲	۱۷	پنج استار	نیم استار
ایضاً	۱۸	الائچی خورد	الایچی خورد
ایضاً	۲۱	سرانزا	سرانزا
۲۹۶	۱	اهوبیره	اهوبره
ایضاً	۱۸	درس	ودرس

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۹۷	۲۰	بابلیله زردی با پستها	بابلیله زردی بقشر انجیر بابلیله زردی با پستها
۳۰۰	۷	داخل کرده	داخل کردم
۳۰۲	۵	بجبر	بجبو
۳۰۴	۱۴	خنطل	حنظل
ایضاً	ایضاً	یاید نمود	باید نمود
۳۰۵	۱	منقی وبلغم	منقی بلغم
۳۰۶	۸	پوست بلیله کابلی وبلیله سیاه	پوست بلیله زرد وبلیله کابلی وبلیله سیاه
۳۰۷	۷	نفخ	نضج
۳۱۶	۱۴	باپارچه بره یا پارچه بزغاله	باپاچه بره یا پاچه بزغاله
۳۱۷	۵	شعیره	شعیر
۳۲۰	۳	تانخوا	بانخود
۳۲۲	۱۳	اسفیدباج	اسفیداج
ایضاً	۱۸	قالحم	قالنج
۳۲۷	۱	کنبدی	کندری
ایضاً	۳	صلمع عربی	صمغ عربی
ایضاً	۴	شبلمت	شیاف
ایضاً	۱۳	بااشیر دختر	باشیر دختر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۲۸	۲۱	بکدا زند	بگداز ند
۳۲۹	۳	کندرو کر	بسر کندرو کر
۳۳۰	۹	علامات	علامت
۳۳۲	۱۰	مقی قی	مقی قوی
ایضاً	۱۱	گزیده	گزنده
ایضاً	۱۷	آورده	آورد
۳۳۴	۴	سماق	سماق
۳۳۵	۱۲	بطلای	وطلاء
۳۳۶	۶	درحالت	ودرحالت
۳۳۸	۱۷	بازوابشده	بازداشته شده
ایضاً	ایضاً	یابشد	باشد
۳۴۰	۲۳	از روی برگردد	از روی یا بیهوا برگردد
۳۴۱	۲۱	ثقل انرا	ثقل آنرا
۳۴۲	۲۱	بران تشیته	بران ریخته
۳۴۴	۳۳	ونیم تلفل	ونیم فلفل
۳۴۴	۸	بابا سج	یا بابا سج
۳۴۷	۶	عمود قماری	عود قماری
۳۴۷	۱۴	گوفته	کوفته
۳۵۰	۱۲	حب القرصم	حب القرطم
۳۵۳	۳	یاعسل	باعسل
۳۵۴	۴	کوفته	گرفته
۳۵۵	۱۶	خششی	خنثی
۳۵۶	۲	ضم کاف	ضم قاف
ایضاً	۷	تلون	ملون
ایضاً	۹	ورول	وورل
ایضاً	۱۰	دوفرج	دوفرج
۳۵۷	۳	می نمایند	می نماید
۳۵۸	۱۶	چهارروز	چهل روز
ایضاً	۱۸	تناوول	تناول
۳۶۰	۱۵	دراخرگرم	دراخرسوم گرم
۳۶۵	۸	تخمی بدن	تخمی بدان
ایضاً	۱۶	اتش	اشق
۳۶۸	۲۳	ولبغر	دبغرا
۳۶۹	۶	طمع خالی	طمع خامی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۶۹	۱۵	پاشید	پاشیده
۳۷۰	۱	هرو	سرو
۳۷۶	۲۲	بانها داده.	بانها داده شد
۳۷۷	۸	از برای تشنج و امتلائی	از برای صرع و تشنج امتلائی
۳۷۸	۲	یکدو و نیم	یکدرم و نیم
۳۸۲	۲	شس	شش
۳۸۳	۲۳	شکبر سفید مصطی	شکر سفید مصطکی
۳۸۴	۵	خربق سیا	خربق سیاه
۳۸۵	۱۹	تخم بادروبخ	تخم بادروج
۳۸۷	۲	پنجیدرم	پنجدرم
۳۸۷	۴	بجنبانند	بجنبانشد
ایضاً	۱۲	کیسر	کیسه
۳۸۹	۳	وانهم بدست بمالند	وانهم کیسه را بدست بمالند
ایضاً	۲۰	ششتة	ششته
۳۹۰	۴	بستعمل	مستعمل
ایضاً	۵	سوداوی	سوداوی
۳۹۱	۱۷	محلل تحف	مجلل تحف

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۹۴	۵	مرکبات	مرطبات
۳۹۵	۳	قربة	فربه
ایضاً	۵	فنلیمون	افتیمون
ایضاً	۱۴	دودرم	ده درم
۳۹۶	۱۷	مراین اجزا	براین اجزا
۳۹۷	۷	سوداوی محترق	سودائی محترق
۴۰۰	۶	امراض سودا را نافع باشد	امراض سوداوی را نافع باشد
۴۰۳	۲	روغن بادام شیرین اول مرتبه	روغن بادام شیرین داخل کرده اول مرتبه
۴۰۴	۲	زبدن	ازبدن
ایضاً	۲۰	افرقیون	ابرغیون
ایضاً	ایضاً	وفرفیون نیز گویند	و فرفیون را فرفیون نیز گویند
۴۰۵	۵	بیکرفعة	بیک دفعه
ایضاً	۱۹	ورگ	ورک
۴۰۶	۲۳	سوداو سقرحه	سواد و مقرحه
۴۰۷	۱۸	ابوسحل	ابوسهل
۴۰۸	۲۲	سازند	حب سازند
۴۱۰	۱۹	اببروی کرده	اببروی گرم کرده

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۴۶	۱۳	تکابت	نکایت
۴۴۷	۱۳	بغاریغون	بغاریقون
ایضاً	۲۳	اقرامیسر	اقراقیس
۴۴۹	۲۱	اجزاوزاوزان	اجزاونه در اوزان
ایضاً	۲۳	قابض	فایض
۴۵۰	۴	نمی توان [illegible]	نمی توان شود
ایضاً	۹	ببنزند	بپیزند
۴۵۱	۱	درنظره که	درنظر فیکه
ایضاً	۷	دوایا	دواها
ایضاً	۱۱	ثانی	ثانے
۴۵۲	۲۱	اوام	ہوام
۴۵۷	۱۲	تحلیل	قلیل
۴۵۸	۱۹	وازکنارها	وکنارها
۴۵۹	۱۵	چوب [illegible] تاک	چوب تاک
ایضاً	۱۸	انکشت	انگشت
۴۶۲	۲۳	درباح وخیشه	درباح خبیثه
۴۶۴	۳	ازاز نسیم درم	ازنسیم درم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۶۷	۸	ازابی منصور	ازابی منصور
۴۶۸	۳	تزیاق	تریاق
۴۶۹	۶	شراب ادویه	شرب ادویه
۴۷۰	۸	صورت	صوت
۴۷۳	۱	تهیج	تہیج
ایضاً	۳	که بوجی یا شبیه بوئے	که بوحی یا شبیه بوحی
۴۷۴	۶	قضول	فضول
۴۷۵	۱۴	بکذارد	بگدازد
۴۷۶	۳	بمهلت وانی [illegible]	بمهلت وانی [illegible]
ایضاً	۱۴	کوداند	گرداند
۴۷۸	۴	وضیق النفس	ودرضیق النفس
۴۷۸	۲۲	تخم خشخاش [illegible]	تخم خشخاش سفید
۴۸۰	۲۰	ششبت نمک	ششبت نمک
۴۸۱	۲۳	خشک حربی	حسک حربی
۴۸۲	۲	صنعت این شراب	صنعت این معجون
۴۸۳	۴	انتهاز فرصت	انتهاز فرصت
ایضاً	۱۵	تا بنزدیک ان برسد	تا بنزدیک ان برسد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۸۶	۱۹	بکذارد	بکدازد
ایضاً	۲۱	میکذارد	میکدازد
ایضاً	۲۲	نمیکذارد	نمیکدازد
۴۸۷	۱۶	تا یبوستان	یبوستان
۴۸۸	۴	باالاجمال	بالاجمال
۴۹۰	۹	خورده ازافیون	خورده شود از افیون
۴۹۱	۱۴	مزاج حادث	مزاج حار حادث
ایضاً	۱۸	باشد سهر طعیل	باشد یا مانیا سهر طعیل
۴۹۲	۵	وقتی که باید	وقتی باید
۴۹۳	۹	که مقدار افعال	که مقدار افعال
۴۹۵	۱۸	من تحصی	من ان تحصی
۴۹۹	۱۰	شتو باهی چیرسها	شوربای چرب
۵۰۰	۳	باالذات	بالذات
ایضاً	۶	جوعش	رجوعش
ایضاً	۱۲	برونی	برودتی
ایضاً	۱۵	زیاده می گردد	زیاده می گردد
ایضاً	۱۶	و میدید	رو میدید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۰۱	۱	طباشیر سفید و در حمیات	طباشیر سفید کنند و در حمیات
ایضاً	۴	میماند	سیمانند
ایضاً	۵	تحفیف	تخفیف
۵۰۲	۱۸	ناقض	ناقص
۵۰۴	۱۵	بمعنی نبوده	بمعینی نبوده
۵۱۰	۳	یا یواست	یا لوست
ایضاً	۱۰	قنطار یمان کبیر قنطار یمان صغیر	قنطار یغان کبیر قنطار یغان صغیر
۵۱۱	۶	دوا زنب	دوا ذنب
ایضاً	۱۷	جبین	جنبی
۵۱۲	۱۱	تیساوی کوفته	متساوی کوفته
ایضاً	۱۸	درم درجه	دوم درجه
۵۱۳	۲۰	یکصد و سی دانه	یکصد و سی عدد
۵۱۵	۱۴	اقاقیه	اقیاقیا
۵۱۹	۴	افیون کاو زرونی	افیون کازرونی
۵۲۵	۱۵	غسل	عسل
۵۳۰	۱۳	هفت صد و هفتاد و پنج مثقال	هفت صد و هشتاد و پنج مثقال
۵۳۱	۷	هفت صد و هفتاد و پنج مثقال	هفت صد و هشتاد و پنج مثقال

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۳۳	۱۳	غرقہا	عرقہا
۵۳۵	۱۶	ستمغی	تسمعی
۵۴۲	۴	تریاق الریحیه	تریاق الرحیم
۵۴۴	۱	والنجہ از برای درد کوشش	و از بہای درد گوشش
۵۵۲	۱۱	بہاء والدین	بہاء الدین
ایضاً	۲۱	مللوک	ملوک
۵۵۴	۱۰	بجور ند	بجور انند
۵۵۶	۲	و دریجا ذکره می تابد	دریجا ذکره می باید
ایضاً	۱۷	کردو دران	کردو دران
۵۵۷	۲	باقی می ماند	باقی نمی ماند
ایضاً	۱۰	مرسکنبج	موسکنبج
ایضاً	۱۹	و درنسخه نشاپور	درنسخه نشاپور
۵۵۸	۵	فودمر	فودمو
۵۵۹	۲۳	واین تریاق	درین تریاق
۵۶۲	۱	بہلیه دبیبه	بہلیه زبیبه
۵۶۲	۱۸	مامیران حلبی	مامیران جبلی
۵۶۳	۱	عقدہای بوسیده	عقدہای فی بوسیده

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۶۴	۹	اصابع الصقر	اصابع الصفر
۵۶۵	۱۴	جلوز ہندی	جوز ہندی
۵۶۲	۱	زہاست	زہرہاست
۵۶۲	۷	زرنیخ کیشه	زرنیخ کشته
ایضاً	۹	زرارنیخ	زراریح
۵۶۴	۸	لقوی است	اقوی است
ایضاً	۱۳	بجودی	نخودی
۵۷۵	۵	نخودی	نخودی
۵۷۸	۳	از ہر یک حب تا دو حب	از یک حب تا دو حب
۵۸۴	۴	سه مثقال	سه سه مثقال
۵۸۵	۱۷	الصبات نزلات حاوه	الضباب نزلات حاره حادہ
۵۸۶	۲۰	بارده رطب	بارد رطب
۵۹۳	۱	باستعمال	باسعال
۵۹۵	۳	واز برای قی	واز بسیاری قی
ایضاً	۹	ثانی مثلثه	ثالی مثلثه
ایضاً	۱۰	حمری	حمیری
۵۹۶	۵	چہار درم	چہار ده درم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٥٩٦	٦	وشش درم	شش استار
ایضاً	١٥	سوبیر سعد کوفی	ستو شیر سعد کوفی
ایضاً	١٧	است داخل است	داخل است
ایضاً	١٨	قوتس بن یحیی بن عیسی	قوتس و یحیی بن عیسی
٥٩٨	١٢	نبات سفید چهار یک من	نبات سفید سه چهار یک من
ایضاً	١٨	بگذارند	بگدازند
٥٩٩	٢٣	وقح	وقیح
٦٠٢	٧	زعرور و زعفران	زعرور زعفران
ایضاً	١٢	بوزخند قوقا	بزرخند قوقا
٦٠٣	٢٢	شنده	مده
٦١١	٢٢	فتیل	فتیل
٦١٣	٣	نوشش داره	نوشش دارو
٦١٤	١٦	ناصیع دیگر	"تا صبح دیگر
ایضاً	٢١	در رقیقت یک قرص	در رقیقت حاجت یک قرص
٦١٦	٧	وسکن	سکن
٦٢٢	٢	الکمیت است	الکمات است
٦٢٣	٧	سر شیخ	وزر شیخ

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٦٢٥	١٤	دور اخر مزاج	دور مزاج
٦٢٧	١٧	بزر البنج سفید	بزر البنج سفید
٦٣٠	٤	بادهای بهشت	بادهای غلیظ
ایضاً	١١	بدرخند قوقا	بزرخند قوقا
٦٣٢	١١	بلغم خام که زیاده	بلغم خام باید کرد زیاده
٦٣٣	٩	ذانه اترج	دانه اترج
٦٣٥	١٩	مضمر نمایند	مضمضه نمایند
٦٣٧	١٢	داخل کرد	داخل کرده
٦٣٩	٢١	اصل السو	اصل السوس
٦٤٣	١٥	خشخاش	خشخاش
ایضاً	١٦	جوشانید	جوشانیده
ایضاً	٢٠	یکصد در	یکصد درم
٦٤٥	٢	مشروبه	مشربه
٦٤٨	٢٢	کرکاش نامند	کرکاش سبز نامند
٦٥٠	١٦	ومبرود	ومبرد
ایضاً	٢١	صنعتان اقط	صنعت فقط
٩٥١	١١	روماسدن	در ویانیدن

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۶۵۲	۷	یاعرق یابید مشک	یاعرق بید مشک
۶۵۳	۲۱	افندی یا لچ چلپی	افندی صالح چلپی
۶۵۴	۱۴	مشک عنبی	مشک تبتی
۶۵۵	۵	شاہدنج	شادنج
ایضاً	ایضاً	اقلیمیا اقلیمیا فضے	اقلیمیای فضی
ایضاً	۱۶	شاذنج	شادنج
۶۵۹	۱	سرودماغ	از سرودماغ
۶۶۰	۶	استعال کردہ	استعمال کردہ شود
۶۶۱	۸	بنوشند	لبشویند
۶۶۳	۱۵	سنبل الطیب زرنب	سنبل الطیب اسارون از ہر یک سہ مثقال قرنفل
ایضاً	۲۰	قرنفل دانہ ہیل ہوا	قرنفل مصطکی دانہ ہیل ہوا
۶۶۴	۶	دارچینی قوہ	دارچینی سہ مثقال قوہ [illegible]
ایضاً	۹	پس گلقند اقنابو	پس بگیرید گلقند افتابی
ایضاً	۱۴	از یک یکجزو	از ہر یک یک جزو
ایضاً	۱۶	بماالہند وصا [illegible]	بماالہند وبما الاہند وصا [illegible]
۶۶۶	۹	[illegible]	[illegible]
ایضاً	۲۱	صندل [illegible]	صندل [illegible]
۶۶۷	۲۱	[illegible]	[illegible]

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۶۷۱	۲۳	وسواس وبالیخو لیا	وسواس سوداوی وبالیخولیا
۶۷۳	۱۰	رعفرا	زعفران
۶۷۷	۱۱	داخل سیانید	داخل می نمایند
ایضاً	۲۱	سفوف ست	سفوف است
۶۷۹	۱۱	پوست بذرو	پوست زرد
۶۸۰	۵	طلایہ کردہ	صلایہ کردہ
۶۸۰	۱۶	ما بادرنج بویہ	بادرنج بویہ
۶۸۳	۱۳	دوزن	دو وزن
۶۸۴	۱	بپرند	ببرند
۶۸۵	۱۷	تحفیف	تجفیف
۶۸۷	۱	از ہر یک سہ مثقال	از ہر یک دو مثقال
۶۹۳	۱۹	بیدیا مانند	بید مانند
۶۹۴	۱۹	حرات	حرارت
۶۹۵	۲۰	اب ان غورہ	اب غورہ
۶۹۷	۱۵	دوشاب	خوشاب
ایضاً	۱۹	کوفتہ	گرفتہ
۶۹۸	۱۱	باز اب لیمو	باز با اب لیمو
ایضاً	۱۴	دو مطبخات	در مطبخات

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۹۸	۱۵	تاسیخ	تاریخ
ایضاً	۱۷	تقوبیت	تقویت
۷۰۱	۹	وخشخاش وودوم	وخشخاش در دوم
ایضاً	۱۹	ازبرای کبد	اجزائی کبد
۷۰۲	۳	هرگاه وران باحرارت مزاج	هرگاه باحرارت مزاج
۷۰۴	۱۵	بارنک پیاله	بایک پیاله
۷۰۷	۱۷	سرکه مر کهنه	سرکه خمر کهنه
۷۱۱	۱۵	بتخط	بخط
۷۱۴	۱	اجزائی مشاوی	اجزائی متساوی
۷۱۷	۱۸	قره الصبغ	قوة الصبغ
۷۱۹	۸	شیرینی پکمثقال	شیرینی یکمثقال
ایضاً	۱۳	خون وره	خون وردی
۷۲۱	۱۳	تخم لرفس	تخم کرفس
۷۲۲	۶	این النسخه زاد ذخیره	این النسخه را از ذخیره
۷۲۳	۲۳	بلعاب بزرقطونا	بالعاب بزرقطونا
۷۲۵	۲	ازهریک م	ازهریک یکدرم
ایضاً	۳	ایصد درم	یکصد درم
۷۲۶	۲۲	شادنج	شاذنج
۷۳۱	۱	دکوم میگرداند	وکرم میگرداند
۷۳۲	۸	سیبالیوس	سیسالیوس
۷۳۳	۵	وساقس	وسافقس
ایضاً	۷	بیهن کنند	پهن کنند
۷۳۴	۱	غزروت	عنزروت
ایضاً	۴	بوکستان	ترکستان
۷۳۵	۱۶	باماراشبت	باماءالشبت
۷۳۶	۳	بقیه سرسنی	بقیه سرسخی
۷۳۸	۴	جراجت	جراحت
۷۳۹	۱۰	زرور و ملکایا	زرور ملکایا
۷۵۰	۳	اکلیل الملاک	اکلیل الملک
ایضاً	۲۰	وبهندی بیدق	وبهندی زندنی
۷۵۱	۶	وصلای مطبوخ	وطلای مطبوخ
۷۵۲	۱۸	بتنهاتی	بتنهائی
۷۵۳	۱۳	استسقای اطبلی	استسقای طبلی
۷۵۵	۱۳	عاقله کبار	قافله کبار
۷۵۷	۳	به پیدا اوز	به پیه اوز
۷۵۸	۱۷	ومنع حوز	ومنع صعود

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۵۸	۱۸	که رهلیله زرد	که در هلیله زرد
۷۶۶	۱۹	وسه اهلیلج	ونیز اهلیلج
ایضاً	ایضاً	نفسیان	نسیان
۷۶۳	۵	رطل ها	رطل را
۷۶۸	۱۸	عسادی	شاوی
۷۶۹	۶	آدمان	ادمان
۷۷۳	۱۴	بسیار بهای	بیمار بهائی
۷۷۵	۸	گنند	کنند
ایضاً	۲۳	تا چهار مثقال	تا چهار درم
۷۷۶	۱۵	که قدس سره	له قدس سره
۷۷۸	۷	جهو سه اودیه را کوفته	مثل جهو سه ادویه را کوفته
۷۸۰	۴	تا کرد و هفته	تا دو هفته
۷۸۱	۱	افزوده کرده شده	افزود کرده نشده
۷۹۰	۸	و به پیر بجزیه	و به پیر بدیه جزیه
۷۹۲	۳	اسطوخودوس مثقال و نیم	اسطوخودوس دو مثقال و نیم
۷۹۸	۵	بدرستوریکه	بدرستیکه
۸۰۵	۷	اشنا سیده شود	اشامیده شود
۸۱۴	۹	ومزاج سودا	ومزاج سرد را

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۲۰	۲۰	ناشتا ار طعام	ناشتا و بعد از طعام
۸۲۰	۲۲	خرچ شود ری	خرچ شود قدری
۸۳۰	۹	وصبح مطلوخ	وصبح مطبوخ
۸۳۹	۲۰	دارچینی بشبعا	دارچینی و ارشبعا
۸۴۰	۲	وسعقه	وسعفه
ایضاً	۱۳	برگ کاسنی خالص	برگ سنا مکی خالص
۸۴۶	۶	بحاجت	حاجت
۸۴۸	۴	نصائح	نضائج
ایضاً	۱۶	آورده	آورد
۸۴۹	۱	ججرامنی	حجر ارمنی
۸۵۰	۳	پنجاه در آب آلو	پنجاه درم آب آلو
ایضاً	۱۶	پانزده بهم درم	پانزده درم
۸۵۶	۴	زاپراکه	زیراکه
۸۵۷	۵	دراصین	درصین
ایضاً	۹	آوروانند	آورده اند
۸۵۸	۱۶	خضور	حضور
۸۵۸	۱۶	برایشا	برایشان
۸۶۰	۳	ودآن فروبرند	ودران فرو برند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۶۰	۵	زیرکه شنیده	زیراکه شنیده
۸۶۲	۱	باہلیل	باہیل
ایضاً	۱۴	باادویه	باین ادویه
۸۶۹	۱۷	کران حیوانها	کران حیوان
۸۷۰	۷	اوان	وان
۸۷۱	۲	وحوش طلمی	وحوش طلمی
۸۷۴	۸	ومفص وامراض	ومغص وامراض
ایضاً	۹	وبرگ سحوق	وبرگ مسحوق
ایضاً	۱۴	ومضروک	ومضروکب
ایضاً	۲۲	ازہریک مثقال	ازہریک چہار مثقال
۸۷۵	۱	صنعت آن شراب	صنعت شراب
ایضاً	۱۶	ازترکیب خمسه	ازکتب خمسه
۸۷۶	۹	درچشم	درچشم
۸۷۷	۱۴	نمک طبرزد	نمک طبرزد
۸۷۹	۱۸	آموزمذکوره	امورمذکوره
۸۸۰	۹	بیخ ہلیلہ سروالی تخم کواہکر	بیخ ہلیلہ سروالی تخم کوکنار
ایضاً	۱۳	صمغ سنبل زعفران	صمغ سنبل کل سنبل زعفران
۸۸۱	۱۶	تنگ ازالش	تنک ازالش

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۸۳	۲۳	بالسریه	بالسویه
۸۸۴	۱	درت دراخ	درسوراخ
ایضاً	۸	ازہریک جزو	ازہریک یک جزو
۸۸۷	۲۱	غزوره	غوره
۸۸۹	۲۳	گلنافارسی	گلنار فارسی
۸۹۰	۲۱	نقره درم	نقره ده درم
۸۹۱	۲	برودرزمانی	ہرو زمانی
۸۹۲	۱۱	گکل ادویه	کل ادویه
۸۹۴	۲۲	لبدازبرامی	بہمدنافع انشیرامی
۸۹۷	۱	بحنت آن	پختہ آن
۸۹۸	۱۶	خوشبوئی جیابہ خوش طلمی	خوشبوئی خوش طعم
۸۹۹	۹	سفید	مفید
ایضاً	۲۲	باکتش	باآتش
۹۰۱	۴	ترثیبت	ترتیب
۹۰۲	۳	پس انر	پس انزا
۹۰۳	۲۳	دنیم شکستہ ودر شیشہ کنند	وشکستہ در شیشہ ونیم کنند
۹۰۴	۱	وودرکاب	وورکاسہ آب
۹۰۵	۱۶	نقاح	فقاح

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۹۰۷	۳	فصول باروہ	فصول باردہ
ایضاً	۵	وداو معدے	و دوار معدی
۹۰۹	۳	ادریہ را	ادویہ را
ایضاً	۱۶	از یکیست دو درم	از ہر یکے دو درم
۹۱۰	۱۶	غدہا	غددہا
۹۱۲	۸	تارہ	تازہ
۹۱۴	۱۱	غذرن	حزن
۹۱۸	۱۵	مقثر	مقشّر
۹۱۹	۲	بجسبت	بجسپ
ایضاً	۱۷	بسباسہ	بسباسہ
۹۲۰	۴	مروح	قروح
۹۲۲	۱	سوحین	سوختن
۹۲۴	۱	بالفطہ	بالفعل
ایضاً	۷	بزکتر	بزرگتر
۹۲۷	۹	ووالمسک	دوالمسک
۹۲۸	۷	بزوی	جنزوی
ایضاً	۲۳	درابست	درست
۹۲۹	۱	انہ طبخ	از طبخ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
ایضاً	ایضاً	ملصحات	مصلحات
ایضاً	۱۶	سازنند	سازند
۹۳۰	۵	کلی ومثانہ	کلیہ ومثانہ
ایضاً	۱۲	ولوبند	وگویند
۹۳۶	۳	اسمعیل ست	اسمعیل است
۹۳۷	۲۱	ببیست در	ببیست درم
۹۴۰	۱۳	خواشتہ	خواستہ
۹۴۱	۹	سنکہیا	سنگھیا
۹۴۵	۱۸	چہاتانک	چہار تانک
ایضاً	۲۱	دمہ	دفعہ
۹۴۶	۱۷	مفافع	منافع
۹۵۴	۱۷	زیادلی بود و بجفیف	زیادتی بود و تخفیف
۹۵۵	۱۸	طمم	طعم
۹۵۶	۱۸	حریش	جبریش
۹۶۰	۹	باشیر نارہ	باشیر تازہ
ایضاً	۱۴	درامزجہ	در امزجہ
ایضاً	ایضاً	مدامت	مداومت
۹۶۱	۱۳	میکنہ	میکنند

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
٩٦٢	١	انزعظیم	آنزا عظیم النفع
ایضاً	٢٣	سعتدل است	معتدل است
٩٦٧	٢	قبل ازغذ	قبل ازغذا
٩٦٨	١٣	درحقنہ قاعی کردہ	درحقنہ قلعی کردہ
ایضاً	١٤	وبنداانند	وبداانند
ایضاً	١٨	سارون	اسارون
٩٧٠	٤	دبیروح	وبیبروح
٩٧١	٢	انیون	افیون
ایضاً	٣	صمایت	بغایت
ایضاً	٥	لدغ عقرب	لدغ عقرب
٩٧٤	١٤	وفرمن	ومزان
٩٧٦	١٥	گل گاوزبان	گل گاوزبان
٩٧٧	١٧	کہ قدس سرہ	لہ قدس سرہ
٩٧٩	٧	خمیر	[illegible]
٩٨٠	١١	نتیج تفاحہ	نتیج لفاح
٩٨١	٧	ولیع	ولیغ
ایضاً	١٤	مسحرق	مسحوق

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
٩٨١	١٨	وسکوباء	وسکون یاء
ایضاً	٢١	غذی	غذا ہی
٩٨٢	١٩	ہر برگہا	ہم برگہا
٩٨٤	٣	بگیراند	بگیرند
ایضاً	١٦	ونافع	نافع
٩٨٥	٧	قلموس	قلومس
ایضاً	١٤	قلموس	تلاموس
ایضاً	ایضاً	تنماکو	تنباکو
ایضاً	١٣	بدست ورد	بدست آورد
٩٩٢	١٩	شامند	بیاشامند
٩٩٣	١٧	رسنک بصری	وسنک بصری
٩٩٤	١٠	بفکرارد	بفکردارد
٩٩٨	٧	یایکسان	[illegible]
١٠٠٠	٢١	دباگرسنہ	وباگرسنہ
ایضاً	٢٣	والتحال جہت	والتحال ان جہت
١٠٠٣	١٩	کتیدوگل شقایق	کتیراوگل شقایق
١٠٠٥	٣	صنعت ان اختلاطی	صنعت ان حجراخطاط

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۰۴۴	۷	بهمن سرج	بهمن سرخ
۱۰۴۵	۱۵	گل ین	گل این
۱۰۴۹	۱۰	بارچه	پارچه
۱۰۵۰	۱۰	جبطیانا	جنطیانا
ایضاً	۲۳	تریاقیه	تریاقیة
۱۰۵۲	۶	زهرهای خرید	زهرهای گشنده
ایضاً	۱۴	حب المحلب	حب المحاب
۱۰۵۲	۱۵	جبر جیو	جبر جیر
ایضاً	۱۷	گذاشت	گذاشته
۱۰۵۳	۲۲	میکش	میکاشد
ایضاً	۲۳	بیاشاید اگر بشد تباشد	تا شاید اگر اشیا باشد پخته
۱۰۵۴	۴	تلعیب	تاسه حسب
ایضاً	۲۰	طباسیر	طباشیر
۱۰۵۵	۱۳	قسط شیز	قسط شیرین
۱۰۵۶	۷	استان	استنان
ایضاً	۲۱	از هریکیب	از هر یک یک
۱۰۵۹	۲۱	غلفاسی	غاغافاسی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۰۵۹	۲۲	جالی نوشر	جالی نوس
۱۰۶۰	۶	مالیخا وجنون	مالیخولیا وجنون
۱۰۶۱	۵	خصوض	خصوص
۱۰۶۳	۹	کبابه چلینی	کبابه چینی
ایضاً	۱۸	فلفلی	فلفل
۱۰۶۴	۱۰	طالیسر	طالیسفر
۱۰۶۹	۲۰	افند صالح چلپو	افندی صالح چلپی
۱۰۷۲	۲۳	صنعتان اسکندنه	صنعتان تجبیل اسکندره
۱۰۷۷	۱۴	اسمیلا	اسمعیل
ایضاً	۱۹	مدبر	مدید
۱۰۷۷	۱۵	دیدند	و دیدند
ایضاً	۱۸	جنریکتیم	جنریر گشتم
۱۰۷۸	۲	چهاده	چهارده
۱۰۷۹	۱۶	رطونت	رطوبت
۱۰۸۲	۹	وقربعهده	وقرب عهد
۱۰۸۴	۵	برابرای	برابری
۱۰۸۸	۴	از هریک مثقال	از هریک نیم مثقال

بر ناظرین این کتاب مخفی و محجب نماند که درین کتاب بمزید عنایت و توجه مهتمم صاحب چهاپه خانه بر سنگ چهاپه اکثر جاها الفاظ خبط و مشکوک شده بودند خاکسار سعی بلیغ و جهد فراوان نموده صحت نامه کتاب هذا مرتب ساخت مرجو و مامول از ناظرین انکه جائیکه غلطی دریابند صحت نامه را ملاحظه فرمایند و اگر بمقتضای بشریت که الانسان مرکب من الخطاء و النسیان خطاء و سهو لفظی از نظر بیچاره مانده باشد بذیل عفو بپوشند و قلم اصلاح بران درکشند فقط الحمد لله که صحت نامه جلد اول کتاب مستطاب مسمی بمجمع الجوامع و ذخایر التراکیب المشتهر بقرابادین کبیر بتاریخ یکم ماه

رجب المرجب سنه ۱۲۷۳ھ هجری نبوی

صلی الله علیه و سلم در مطبع اسمعیلیه

صورت اتمام یافت

تمت بالخیر و العافیت